

حزب توده

از شکل‌گیری تا فروپاشی

۱۳۲۰-۱۳۶۸

به کوشش جمعی از پژوهشگران

حزب توده

از شکل‌گیری تا فروپاشی

(۱۳۶۸ - ۱۳۲۰)

به کوشش جمعی از پژوهشگران



مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

بهار ۱۳۸۷

حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی (۱۳۶۸ - ۱۳۲۰) / به کوشش جمعی از پژوهشگران مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۷.
۱۲۲۳ ص.: مصور.

شابک: 978-964-5645-64-7: ریال ۱۰۵۰۰۰

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

نمایه

کتابنامه به صورت زیرنویس.

حزب توده ایران - تاریخ.

ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰. ایران - تاریخ - انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۹۵۵/۰۸۲۴۰۴۵۲

۱۱۸۳۵۷۳

DSR۱۵۲۳/ح۴۲۱۳۸۷

کتابخانه ملی ایران



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

تهران، خیابان ولی عصر (عج)، بالاتر از بزرگراه شهید چمران، شماره ۱۵۱۸

تلفن: ۲۲۶۶۶۷۰۴

حزب توده

از شکل‌گیری تا فروپاشی

(۱۳۶۸ - ۱۳۲۰)

به کوشش جمعی از پژوهشگران

چاپ اول: بهار ۱۳۸۷

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

شابک: ۷ - ۶۴ - ۵۶۴۵ - ۹۶۴ - ۹۷۸

قیمت: ۱۰۵۰۰ تومان

کلیه حقوق ناشر و مؤلف محفوظ است

تهران: صندوق پستی ۳۳۳ - ۱۹۶۱۵

info@ir-psri.com

www.psri.ir

فهرست مطالب

۱	مقدمه
۵	بخش اول: سیر تاریخی مارکسیسم
۵	از مارکس تا گورباچف
۵	رویزیونیسم برنشتین
۷	لنین، پلخانف و لنینیسم
۸	استالین و «کیش شخصیت»
۹	تروتسکیسم و «انقلاب مداوم»
۱۳	مائوئیسم؛ مارکسیسم شرقی
۱۷	«چپ نو»؛ عصیان نسل نو
۲۳	«اروکمونیسم» و نفی بنیادها
۲۵	ظهور گورباچف
۲۶	«انترناسیونالیسم پرولتری»، بنیاد لرزان وحدت
۲۷	مبانی تئوریک «انترناسیونالیسم پرولتری»
۲۷	انترناسیونالیسم پرولتری» در ترازوی سنجش
۳۳	از «انترناسیونالیسم» تا «پراگماتیسم»
۳۷	بحران در استراتژی و تاکتیک
۳۷	افول جاذبه‌ها
۳۸	ریشه‌های تاریخی «مکتب مبارزاتی» مارکسیسم
۳۸	آنارشیسم اروپایی
۳۹	جنبش کارگری اروپای غربی
۴۰	قیام‌های انقلابی قرن نوزدهم اروپا
۴۱	«مشی توده‌ای» مارکس و انگلس

۴۴	استراتژی و تاکتیک لنینی
۴۵	پیدایش مائوئیسم: «جنگ توده‌ای طولانی»
۴۸	مشی چریکی: بن‌بست مارکسیسم
۵۸	مارکسیسم چریکی در ایران
۶۱	مارکسیسم در ایران
۶۱	انجمن‌های غیبی سوسیال دمکرات
۶۲	حزب کمونیست ایران
۶۳	لو رفتن حزب کمونیست ایران
۶۴	رشد مارکسیسم در ایران، پس از جنگ جهانی دوم
۶۸	ادوار تاریخ حزب توده
۸۳	انشعاب در مارکسیسم ایرانی
۸۶	علل شکست مارکسیسم در ایران
۸۹	بخش دوم: حزب توده؛ از آغاز تا انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷ - ۱۳۲۰)
۸۹	از تأسیس تا کودتا
۸۹	تأسیس حزب توده
۹۵	اولین مرامنامه
۹۹	نخستین کنفرانس ایالتی تهران
۱۰۰	حزب توده و «طبقه کارگر»
۱۰۴	مجلس چهاردهم و «فراکسیون توده»
۱۰۷	کنگره اول
۱۰۹	سقوط برلین و توطئه تجزیه ایران
۱۱۱	انشعاب «اصلاح طلبان»
۱۱۵	کنگره دوم
۱۱۶	پلنوم‌های کمیته مرکزی کنگره دوم
۱۱۸	حزب توده و مسئله «کنگره سوم»
۱۲۰	ترور شاه و غیرقانونی شدن حزب توده
۱۲۹	حزب توده در دوران دولت‌های مصدق و زاهدی
۱۲۹	وضع هیأت اجرائیه و رهبری
۱۳۶	حزب توده و مصدق

۱۳۹	ترورهای حزب توده
۱۴۱	کودتای ۲۸ مرداد و پس از آن
۱۴۵	از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی ایران
۱۴۵	پلنوم چهارم: اوج اختلافات درونی
۱۴۸	طرح کودتا در ایران
۱۴۹	وحدت حزب توده با «فرقه دمکرات آذربایجان»
۱۵۱	نفوذ ساواک در رهبری حزب توده
۱۵۳	بحران مائوئیسم
۱۵۳	نفوذ دوم ساواک: ماجرای عباس شهریاری
۱۵۶	آستانه انقلاب اسلامی؛ سردرگمی و بحران
۱۵۹	اختلاف درونی حزب توده؛ از آغاز تا انقلاب (دکتر حسین جودت)
۱۵۹	۱- دوران تشکیل حزب تا کنگره اول
۱۶۲	۲- تشکیل و جریان کنگره اول حزب
۱۶۴	۳- مسئله امتیاز نفت شوروی
۱۶۴	۴- مسئله تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان
۱۶۷	۵- دوران پس از شکست فرقه دمکرات
۱۶۹	۶- دوران پس از کنگره دوم تا کودتای ۲۸ مرداد
۱۷۱	۷- برگزاری پلنوم چهارم و نتایج آن
۱۷۳	۸- جریان پلنوم پنجم
۱۷۴	۹- پلنوم ششم تا هشتم
۱۷۵	۱۰- پلنوم نهم و دهم - پلنوم‌های قهر
۱۷۷	۱۱- پلنوم یازدهم
۱۷۹	۱۲- پلنوم دوازدهم
۱۸۰	۱۳- پلنوم چهاردهم
۱۸۱	۱۴- پلنوم پانزدهم
۱۸۲	۱۵- پلنوم شانزدهم
۱۸۲	تحلیل
۱۸۶	سازمان و کارکردهای حزب توده در خارج از کشور
۱۸۶	ساختار کمیته مرکزی
۱۹۰	حزب توده و پناهندگان ایرانی در بلوک شرق

- ۱- پیشینه تاریخی پناهندگی سیاسی به شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی ۱۹۰
- ۲- وضع پناهندگان ایرانی از نظر «تابعیت» ۱۹۲
- ۳- سازمان حزب توده در پناهندگان ایرانی ۱۹۳
- ۴- جمعیت پناهندگان سیاسی ایرانی مقیم اتحاد شوروی ۱۹۵
- ۵- کا.گ.ب و پناهندگان ایرانی ۱۹۶
- ۶- فرقه دمکرات آذربایجان؛ رهبری و سازمان آن ۱۹۸
- عرصه‌های فعالیت حزب توده پیش از انقلاب اسلامی ۲۰۳
- ۱- در کشورهای سوسیالیستی ۲۰۳
- ۲- در کشورهای غربی ۲۰۵
- ۳- در کشورهای همجوار ایران ۲۰۷
- ۴- گروه‌های حزبی در ایران ۲۰۹

بخش سوم: حزب توده و انقلاب اسلامی ایران (۱۳۶۱ - ۱۳۵۷)

- ۲۲۵ وضع رهبری و سازمان حزب توده
- ۲۲۵ ادوار فعالیت حزب توده
- ۲۲۶ پیروزی انقلاب و دگرگونی‌های رهبری
- ۲۲۹ حزب توده در دوره انتقال
- ۲۳۳ فعالیت در داخل کشور
- ۲۳۴ پلنوم هفدهم و آخرین کمیته مرکزی
- ۲۳۸ ساخت قدرت در کمیته مرکزی
- ۲۴۱ بحران‌ها و اختلافات درونی
- ۲۴۲ ریشه‌های بحران در گروه‌های مارکسیستی ایران
- ۲۴۲ ۱- ایدئولوژی مادی و الحادی
- ۲۴۳ ۲- تعارض با انقلاب و جامعه اسلامی
- ۲۴۵ اختلافات در کمیته مرکزی حزب توده (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸)
- ۲۴۵ تعارض باند کیانوری و باند اسکندری
- ۲۴۵ اختلاف در تحلیل مسایل انقلاب اسلامی ایران
- ۲۴۹ مبانی تئوریک استراتژی و تاکتیک حزب توده
- ۲۴۹ استراتژی و تاکتیک چیست؟
- ۲۵۶ مارکسیسم و انقلاب اجتماعی

فهرست مطالب

ز

- ۲۵۹ مارکسیسم؛ «دمکراسی انقلابی» و «راه رشد غیر سرمایه‌داری»
- ۲۶۸ استراتژی و تاکتیک حزب توده
- ۲۶۸ «استراتژی نهائی»
- ۲۷۱ استراتژی مرحله‌ای
- ۲۷۶ چه باید کرد؟
- ۲۷۹ مسخ انقلاب یا براندازی خزنده
- ۲۸۰ براندازی ضربتی یا کودتای چپ
- ۲۸۳ تاکتیک‌های حزب توده
- ۲۸۴ ۱- تاکتیک‌های نهان
- ۲۹۰ ۲- تاکتیک‌های عیان
- ۲۹۶ «جبهه متحد» و جایگاه آن در استراتژی و تاکتیک حزب توده
- ۲۹۶ مبانی تئوریک مسئله
- ۳۰۳ امکانات عینی تحقق تاکتیک «جبهه متحده» در ایران
- ۳۰۵ پیشینه تاریخی تاکتیک «جبهه متحد»
- ۳۱۴ انقلاب اسلامی و تاکتیک «جبهه متحد خلق»
- ۳۲۳ سیاست‌های تبلیغی و ترویجی حزب توده
- ۳۳۴ حزب توده و سایر نیروهای سیاسی ایران
- ۳۳۴ حزب توده؛ مردم و اسلام ناب محمدی (ص)
- ۳۳۷ منابع اطلاعاتی
- ۳۳۹ «تحلیل طبقاتی» و حاکمیت اسلامی
- ۳۴۵ حزب توده و طیف «جبهه ملی»
- ۳۴۸ حزب توده و دکتر مظفر بقایی کرمانی
- ۳۴۹ حزب توده و «نهضت آزادی» و دولت موقت
- ۳۵۳ حزب توده و بنی‌صدر
- ۳۵۷ حزب توده و انجمن حجّیه
- ۳۶۲ حزب توده و مجاهدین خلق
- ۳۶۸ حزب توده و ضد انقلاب سلطنت طلب
- ۳۶۹ منابع اطلاعاتی
- ۳۷۰ اهداف سیاسی و اطلاعاتی
- ۳۷۲ حزب توده و ضدانقلاب چپ

ح حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی (۱۳۶۸ - ۱۳۲۰)

۳۷۳	حزب توده طیف «فدائیان خلق»
۳۷۳	الف - پیش از انقلاب
۳۷۴	ب - پس از انقلاب
۳۷۵	انشعاب؛ پیدایش «اکثریت»
۳۷۸	حزب توده و راه کارگر
۳۷۹	حزب توده و حزب دمکرات کردستان ایران
۳۷۹	پیشینه تاریخی
۳۸۲	انشعاب در «حزب دمکرات»
۳۸۳	جمع‌بندی

بخش چهارم: سازمان حزب توده (۱۳۶۱ - ۱۳۵۷)

۳۸۵	آغاز سخن؛ مارکسیسم و اهمیت حزب
۳۸۸	عضو حزب و مذهب
۳۹۳	پرستش حزب
۳۹۵	مسایل سازمانی؛ ساختار تشکیلاتی حزب توده
۳۹۶	سازمان پایه: حوزه
۳۹۹	۱- تعریف حوزه
۳۹۹	۲- کارکردهای حوزه
۴۰۷	۳- حوزه‌ها
۴۱۵	سازمان پایه: شاخه
۴۱۷	سازمان بخش
۴۲۰	سازمان شهر (ناحیه)
۴۲۳	سازمان ولایت (شهرستان)
۴۲۳	سازمان ایالتی
۴۲۴	سازمان کشوری
۴۲۷	کنفرانس کشوری، «پلنوم وسیع» و «کنفرانس ملی»
۴۳۲	سازماندهی حزب و اشکال آن
۴۳۲	سازماندهی علنی
۴۳۵	سازماندهی نیمه علنی
۴۳۷	سازماندهی پنهانی

فهرست مطالب

ط

- ۴۳۹ اصول مناسبات درون حزبی؛ مرکزیت دمکراتیک
- ۴۴۰ انضباط حزبی
- ۴۴۱ انتقاد و انتقاد از خود
- ۴۴۲ عدم کنجکاوی
- ۴۴۳ گزارش‌دهی
- ۴۴۷ تقسیم کار
- ۴۴۸ عضویت و مسایل آن؛ شرایط عضویت
- ۴۴۹ کمیت و کیفیت حزب
- ۴۵۰ شرایط پذیرش
- ۴۵۲ وظایف عضو حزب
- ۴۵۴ حقوق عضو حزب
- ۴۵۵ تشویق و تنبیه
- ۴۵۷ ترکیب طبقاتی حزب
- ۴۵۷ ترکیب ملی حزب
- ۴۵۸ ترکیب سنی و جنسی حزب
- ۴۵۹ ساختار کمیته مرکزی حزب توده
- ۴۵۹ شعب مرکزی و کارکرد آن
- ۴۶۴ سیر فعالیت شعب مرکزی
- ۴۶۴ ۱- تعریف و وظایف کلی
- ۴۶۵ ۲- ارتباط شعب مرکزی با شعب همانم خود در ایالتها و شهرستانها
- ۴۶۶ ۳- ارتباط شعب ایالتی با کمیته‌های ایالتی و شعب همانم خود در...
- ۴۶۷ ۴- ارتباط شعب شهرستان تابع کمیته ایالتی با کمیته شهرستان
- ۴۶۸ ۵- تفاوتها در شکل عملی کار شعب
- ۴۷۰ ۶- ارتباط شعب مرکزی و غیرمرکزی با هم
- ۴۷۱ شعبه تشکیلات کل؛ کارکرد شعبه کل
- ۴۷۴ ساختار شعبه
- ۴۷۵ شعبه کادر
- ۴۷۸ کمیسیون مرکزی سازمان‌های مخفی و نظامی
- ۴۷۹ شعبه اطلاعات؛
- ۴۷۹ پیش از انقلاب اسلامی

۴۸۰	پس از انقلاب اسلامی
۴۸۱	کارکردهای شعبه اطلاعات
۴۸۱	کارکردهای درون حزبی
۴۸۲	کارکردهای برون حزبی
۴۸۴	ساختار شعبه اطلاعات
۴۸۶	شعبه اطلاعات در شهرستانها
۴۸۶	شعبه اطلاعات در تهران
۴۸۷	تقسیم کار و فعالیت شعبه اطلاعات
۴۸۷	۱- پذیرش
۴۸۸	۲- خبر
۴۹۵	شعبه کل ایدئولوژیک
۴۹۷	شعبه پژوهش
۴۹۸	تشکیل شعبه پژوهش
۴۹۸	ساختار شعبه پژوهش و وظایف کلی کمیسیونها
۵۰۰	فعالیت‌های شعبه پژوهش
۵۰۰	کانالهای تغذیه اطلاعاتی
۵۰۱	شیوه‌های ارائه طرح‌ها و القاء نظرات
۵۰۴	محققین شعبه پژوهش
۵۰۵	شعبه مرکزی آموزش
۵۰۵	سیر فعالیت و کارکردها
۵۰۶	تهیه درس‌نامه‌ها
۵۰۷	برنامه آموزش
۵۰۸	سازماندهی آموزش تهران
۵۰۸	رهنمودها و دستورالعمل‌ها
۵۰۹	درباره «شیوه‌های اجرای برنامه»
۵۱۰	درباره «حوزه جنبی»
۵۱۱	کلاس‌های تخصصی
۵۱۲	گزارش‌دهی
۵۱۲	هیأت تحریریه مجله «دنیا»
۵۱۴	شعبه مرکزی تبلیغات؛ سیر فعالیت و کارکردها

فهرست مطالب

ک

- ۵۱۸ روشهای تبلیغی حزب توده
۵۲۰ برنامه ۶ ماهه تبلیغات منطقه جنوب تهران
۵۲۱ شعبه انتشارات
۵۲۱ سیر فعالیت
۵۲۳ ساختار شعبه
۵۲۵ کارکرد شعبه
۵۲۵ چگونگی تصویب برنامه انتشارات
۵۲۶ ارتباطات
۵۲۷ رابطه با شعبه مرکزی
۵۲۷ ارتباط با نهادهای دولتی و کسب مجوز کتب منتشره
۵۲۸ مارکسیسم و مطبوعات
۵۲۸ پیشینه مطبوعات مارکسیستی در ایران
۵۲۹ مطبوعات توده‌ای - از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
۵۳۴ مطبوعات توده‌ای: ۱۳۵۷ - ۱۳۳۶
۵۳۶ مطبوعات توده‌ای: ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸
۵۳۸ نشریات درونی حزب توده
۵۳۸ تعریف، کارکردها و اختیارات شعبه مطبوعات
۵۴۰ سیر فعالیت شعبه مطبوعات
۵۴۱ زندگی نامه منوچهر بهزادی دبیر سیاسی کمیته مرکزی...
۵۴۴ منابع تغذیه اطلاعاتی
۵۴۵ ساختار و مکانیسم فعالیت شعبه
۵۴۸ تحلیل هفتگی
۵۵۱ شعبه روابط عمومی؛ تعریف و کارکرد
۵۵۲ ساختار شعبه
۵۵۳ زندگی نامه محمدعلی عمویی، عضو هیأت سیاسی و...
۵۵۵ رهنمودهای امنیتی و حفاظتی
۵۵۸ شعبه روابط بین‌المللی؛ پیشینه، روابط بین‌المللی حزب توده
۵۶۳ روابط بین‌المللی حزب توده: (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸)
۵۶۴ ساختار و کارکرد شعبه بین‌المللی
۵۶۵ فعالیت‌های شعبه بین‌المللی

- ۵۶۵ سازمانهای بین‌المللی مرتبط با حزب توده
- ۵۶۹ شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی؛ سیر فعالیت شعبه
- ۵۶۹ وظایف شعبه
- ۵۷۰ زندگی‌نامه اعضای شعبه بازرسی و رسیدگی
- ۵۷۳ شعبه مرکزی کارگری
- ۵۷۳ تاریخچه فعالیت‌های کارگری حزب توده
- ۵۷۷ کارکردها و فعالیت‌های شعبه مرکزی کارگری پس از انقلاب اسلامی
- ۵۷۹ ساختار شعبه
- ۵۸۰ ۱- دواير اصلی
- ۵۸۲ ۲- دواير جنبی
- ۵۸۸ شعبه کل سازمان‌های توده‌ای؛ «سازمان توده‌ای»
- ۵۸۸ وظایف «سازمان توده‌ای»
- ۵۹۰ وظایف سازمان‌های جنبی
- ۵۹۱ رابطه حزب با سازمان توده‌ای
- ۵۹۱ کارکرد و ساختار شعبه
- ۵۹۳ آئین‌نامه شعبه کل سازمان‌های توده‌ای
- ۵۹۵ شعب محلی سازمان‌های توده‌ای
- ۵۹۶ شعبه مرکزی امور توده‌ای
- ۵۹۹ شعبه مرکزی امور دهقانی؛ مارکسیسم و دهقانان
- ۶۰۰ پیشینه فعالیت دهقانی حزب توده
- ۶۰۶ نشریات شعبه مرکزی دهقانی
- ۶۰۷ حزب توده و مسایل جامعه روستایی و عشایری ایران
- ۶۰۸ فتودالیسم در ایران
- ۶۱۲ مارکسیسم و «اصلاحات ارضی»
- ۶۱۶ مارکسیسم و مسئله ایلات و عشایر در ایران
- ۶۱۸ شعب مرکزی مالی و تدارکات؛ وظایف و ساختار
- ۶۱۹ منابع مالی حزب توده
- ۶۲۱ دبیرخانه کمیته مرکزی (ایالتی تهران)
- ۶۲۳ تشکیلات حزب توده
- ۶۲۴ ۱- سازمان ایالتی تهران (سات)؛ سابقه تاریخی

۶۲۶	ساختار سازمان ایالتی تهران
۶۲۶	الف - تشکیلات
۶۲۹	ب - شعبه ایالتی تهران
۶۲۹	شعب تشکیلات ایالتی تهران
۶۳۲	شعب اطلاعات ایالتی
۶۳۶	۲- سازمان‌های حزب توده در شهرستان‌ها
۶۳۷	شعبه تشکیلات شهرستان‌ها
۶۳۷	پیشینه تاریخی
۶۳۸	ساختار و کارکرد شعبه
۶۴۱	سازمان‌های ایالتی و ولایتی در شهرستان‌ها
۶۴۵	۳- سازمان‌های حزب توده در خارج از کشور
۶۴۵	دایره تشکیلات سازمان‌های خارج از کشور
۶۴۶	سیر فعالیت تشکیلاتی حزب توده در خارج از کشور
۶۴۶	۱- بلوک شرق
۶۴۹	۲- بلوک غرب و سایر کشورها
۶۵۲	آئین‌نامه سازمان‌های خارج از کشور
۶۵۶	۴- سازمان مخفی حزب توده؛ مارکسیسم و سازماندهی مخفی
۶۵۹	سازماندهی مخفی مارکسیستی در ایران
۶۶۳	«نوید» هسته سازمان مخفی حزب توده
۶۶۶	کارکردهای سازمان مخفی
۶۶۸	فعالیت‌های سازمان مخفی
۶۷۱	مسایل پذیرش
۶۷۱	۱- عضو یابی
۶۷۲	۲- معیارهای عضوگیری
۶۷۳	۳- انتخاب و اعلام
۶۷۳	۴- عضویت
۶۷۳	ازدواج حزبی
۶۷۳	فعالیت آموزشی
۶۷۴	سایر محورها
۶۷۶	ساختار سازمان مخفی

ن حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی (۱۳۶۸ - ۱۳۲۰)

- ۶۷۷ ۵- سازمان نظامی حزب توده؛ مارکسیسم و نیروهای مسلح
۶۸۳ مارکسیسم و کودتاگرایی
۶۸۷ پیشینه سازمان‌های نظامی چپ در ایران
۶۹۱ سازمان نظامی حزب توده پس از انقلاب اسلامی؛ سیر فعالیت
۶۹۳ کارکردهای سازمان نظامی
۶۹۵ سازماندهی
۶۹۷ پذیرش و عضویت

بخش پنجم: سازمانهای وابسته به حزب توده (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸)

- ۷۰۳ آغاز سخن
۷۰۳ سازمان جوانان توده ایران؛ مارکسیسم و جوانان
۷۰۴ پیشینه تاریخی
۷۰۹ سیر فعالیت پس از انقلاب
۷۱۲ ساختار سازمان جوانان
۷۱۴ وظایف ارگانهای مرکزی سازمان جوانان
۷۱۹ وظایف کمیته‌های تشکیلاتی
۷۲۰ کارکردهای سازمان جوانان
۷۲۳ فعالیتهای مشترک با «سازمان جوانان فدائی خلق (اکثریت)»
۷۲۴ ارتباطات بین‌المللی
۷۲۴ ترکیب و فعالیتهای IUS و WFDY
۷۲۸ روابط سازمان جوانان توده با IUS و WFDY
۷۳۱ قانون دانش‌آموزان ایران
۷۳۱ تأسیس «کانون» و اهداف آن
۷۳۳ ماهیت «کانون»
۷۳۶ وظایف «کانون»
۷۳۹ ارتباطات بین‌المللی (CIMEA)
۷۳۹ ساختار کانون
۷۴۰ قانون صنفی فرهنگیان؛ تأسیس «کانون» و سیر فعالیت آن
۷۴۱ ساختار «کانون»
۷۴۸ سازماندهی حزب توده در رابطه با آموزش و پرورش

- ۷۵۲ تشکیلات دمکراتیک زنان ایران
- ۷۵۲ جنبش فمینیسم در غرب
- ۷۵۵ مارکسیسم و فمینیسم
- ۷۵۶ تاریخچه تشکیلات دمکراتیک زنان ایران
- ۷۶۱ تشکیلات زنان پس از انقلاب اسلامی
- ۷۶۲ ساختار تشکیلات زنان
- ۷۶۴ فعالیت‌های تشکیلات زنان
- ۷۶۷ ارتباطات بین‌المللی (فدراسیون بین‌المللی دمکراتیک زنان)
- ۷۶۸ اتحاد دمکراتیک مردم ایران
- ۷۶۹ جایگاه و وظایف اتحادیه دمکراتیک
- ۷۷۶ شورای نویسندگان و هنرمندان ایران؛ حزب توده و روشنفکران
- ۷۷۸ کانون نویسندگان ایران
- ۷۷۹ انشعاب و تأسیس شورای نویسندگان و هنرمندان
- ۷۸۰ ساختار شورای نویسندگان و هنرمندان
- ۷۸۲ جمعیت ایرانی هواداران صلح؛ مارکسیسم و مسئله «جنگ و صلح»
- ۷۸۵ جنبش جهانی صلح
- ۷۸۷ «جمعیت صلح» در ایران
- ۷۸۸ جمعیت حقوقدانان دمکرات ایران
- ۷۹۱ **بخش ششم: انحلال حزب توده و دستاوردهای آن**
- ۷۹۱ آغاز سخن
- ۷۹۶ فروپاشی حزب توده: ابعاد و اهمیت آن؛ عملیات امیرالمؤمنین (ع)
- ۸۰۸ ابعاد سیاسی و سازمانی فروپاشی حزب توده
- ۸۰۹ اهمیت عملیات
- ۸۱۳ پیام امام خمینی (ره)
- ۸۱۴ فروپاشی حزب توده، اهمیت و بازتاب بین‌المللی آن
- ۸۱۸ دستاوردهای عملیات فروپاشی حزب توده
- ۸۲۰ کشف شبکه جاسوسی شوروی در ایران؛ احزاب کمونیست و پدیده جاسوسی
- ۸۲۲ ارگانهای اطلاعاتی شوروی
- ۸۲۸ منابع اطلاعاتی شوروی در ایران

ع حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی (۱۳۶۸ - ۱۳۲۰)

- ۸۳۲ مکانیسم فعالیت کا.گ.ب در حزب توده
۸۳۴ عوامل کا.گ.ب در رهبری حزب توده
۸۳۷ مأمورین اطلاعاتی شوروی در ایران
۸۳۸ سازماندهی ارتباطات جاسوسی
۸۴۱ روشهای تماس
۸۴۲ امکانات جاسوسی
۸۴۴ اهداف سیاسی - اطلاعاتی شوروی
۸۴۵ اطلاعات موردنظر شوروی در ایران
۸۴۶ کشف شبکه نفوذ حزب؛ نفوذ عام و خاص
۸۴۸ اهداف نفوذ
۸۴۹ سازماندهی منابع و عوامل نفوذی
۸۵۱ ناحیه صفر
۸۵۴ دستورالعملها و رهنمودها

بخش هفتم: بقایای حزب توده پس از انحلال (۱۳۶۸ - ۱۳۶۲)

- ۸۵۹ آغاز سخن
۸۵۹ سیر فعالیت بقایای حزب توده، پس از انقلاب؛ نیروهای برون‌مرزی
۸۶۳ «کمیته داخلی» تأسیس و انحلال آن
۸۶۷ تلاش برای احیاء حزب
۸۷۱ «پلنوم هجدهم» و رهبری جدید
۸۷۵ فعالیت سازمانی بقایای حزب توده
۸۸۹ «کنفرانس ملی» راهی برای برون‌رفت از بحران
۸۹۷ چرا «کنفرانس ملی» تشکیل شد؟
۸۹۷ «کنفرانس ملی» چیست؟
۹۰۲ ماجرای «کنفرانس ملی» و نتایج آن
۹۱۹ پس از «کنفرانس ملی»
۹۲۴ مواضع بقایای حزب توده (۱۳۶۸ - ۱۳۶۲)
۹۲۵ ماهیت نظام جمهوری اسلامی ایران
۹۳۶ استراتژی و تاکتیک بقایای حزب توده
۹۳۶ مرحله انقلاب ایران

فهرست مطالب

ف

- ۹۳۷ «اعتلای انقلاب» و شعار سرنگونی
۹۴۷ دیپلماسی دوگانه شوروی و شعار سرنگونی
۹۵۰ «جبهه متحد خلق»، نیروها و اهداف آن
۹۵۵ یک گام به پیش، دو گام به پس!
۹۶۲ مشی سازمان حزب توده در شرایط فعالیت مخفی
۹۶۳ محافل توده‌ای
۹۶۶ هسته‌های حزبی - اصل عدم تمرکز
۹۷۰ سند اصلی سازمانی حزب توده در شرایط مخفی
۹۹۱ بحران و انشعاب، علل و آینده آن
۹۹۱ بحران در مارکسیسم ایرانی و مختصات آن
۹۹۵ سیر انشعاب: از «جنبش انفصالی» تا «جنبش اعتراضی»
۹۹۸ ۱- «حزب دمکراتیک مردم ایران» و ماهیت آن
۱۰۰۴ ۲- آینده مارکسیسم ایرانی
۱۰۱۰ پایان سخن

پیوستها

- ۱۰۱۳ ۱. افشاگری‌های سران حزب توده
۱۰۱۳ الف: میزگرد سران حزب توده - جلسه اول
۱۰۱۳ ب: میزگرد سران حزب توده - جلسه دوم
۱۰۴۲ ج: میزگرد سران حزب توده - جلسه سوم
۱۰۶۹ ۲. افشاگریهای ایرج اسکندری در خارج از کشور
۱۰۹۴ تحول طبری: مرگ یک ایدئولوژی
۱۱۱۲ اهمیت و جایگاه طبری
۱۱۱۲

فهرست اعلام

- ۱۱۴۱
۱۲۰۷

تصاویر

مقدمه

تاریخ معاصر ایران را که انقلاب مشروطه سرآغاز آن شمرده می‌شود، می‌توان به عنوان عرصه تکاپو و تعارض سه جریان سیاسی- فرهنگی مورد کاوش قرار داد: جریان اصالت‌گرا و مردمی، که به طور عمده در نهضت روحانیت تبلور یافت و انقلاب شکوهمند اسلامی ایران ثمرهٔ سترگ تلاش آن در حفظ کیان فرهنگی و سیاسی و اقتصادی این مرز و بوم بود، جریان غربگرایانه راست و میانه، که به دست روشنفکران و «نخبگان» وابسته به دستگاه حکومتی و با حمایت استکبار غرب (نخست استعمار بریتانیا و سپس امپریالیسم آمریکا) در شئون سیاسی و فرهنگی ایران نقشی مؤثر یافت، و بالاخره جریان غربگرایانه چپ، که در دوران مشروطه خاستگاه آن در میان روشنفکران ایرانی مقیم قفقاز و متأثر از سوسیال دموکراسی روسیه بود و پس از انقلاب بلشویکی (اکتبر ۱۹۱۷)، به طور عمده به دولت نوین شوروی وابستگی‌ها و پیوستگی‌های صریح یافت و مارکسیسم - لنینیسم را به عنوان ایدئولوژی و مکتب سیاسی خود ترویج نمود؛ هر چند استعمار بریتانیا و امپریالیسم آمریکا نیز کوشیدند تا در چارچوب طرح‌های اطلاعاتی و سیاسی و فرهنگی خود، از آن بهره‌گیری‌هایی نه چندان کم‌اهمیت کنند. بدینسان، روشن می‌شود که بحث پیرامون مارکسیسم ایرانی تنها یک بحث ایدئولوژیک نیست، بلکه مسئله از دیدگاه تاریخی - فرهنگی و شناخت کنش‌هایی که بر سرنوشت میهن اسلامی ما تأثیر گذارده، حائز اهمیت است. این اهمیت، آنگاه مضاعف می‌شود که موقعیت ویژه ایران را، که طی قریب به ۷ دهه عرصه ستیز و رقابت سه قدرت جهانی بریتانیا، شوروی (و پیش از آن روسیه تزاری) و آمریکا بوده و این تنازع در قالب جریان‌های سیاسی و فرهنگی داخلی بازتاب می‌یافته، مدنظر قرار دهیم.

در طول تاریخ مارکسیسم ایرانی، «حزب توده ایران» مهم‌ترین، متشکل‌ترین و

معتبرترین سخنگو و نماینده این جریان سیاسی - فرهنگی محسوب می‌شده است. حزب توده که به عنوان وارث سوسیال دموکراسی عهد مشروطه و سپس «حزب کمونیست ایران»، در مهرماه ۱۳۲۰ پایه‌گذاری شد، در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، که اتحاد شوروی در صحنه بین‌المللی حضور خود را به عنوان یک «ابرقدرت» اعلام داشت، توانست به سرعت به عنوان یک حزب منسجم در صحنه سیاست و فرهنگ ایران حضور یابد و در کشمکش با جریان‌های وابسته به بریتانیا و آمریکا، تصویرهای پرآشوب از این دوران تاریخی را رقم زند. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تثبیت ایران در حریم نفوذ غرب، که از سوی اتحاد شوروی به طور قطعی به رسمیت شناخته شد، حزب توده به تبع وابستگی خود به سیاست منطقه‌ای شوروی، هر چند هرگونه نقش و حضور در حیات سیاسی ایران را از دست داد، معه‌ذا به عنوان یک جریان فکری به موجودیت خود ادامه داد، به نحوی که می‌توان فرهنگ لائیک و غربگرایی را که در دهه ۱۳۴۰ در ایران شکل گرفت، برآیند کنش متقابل سه خرده فرهنگ انگلوفیلی، مارکسیستی و آمریکایی، در سیمای سخنگویان ایرانی آن ارزیابی کنیم. این تأثیر بویژه از طریق روشنفکرانی که در دهه ۱۳۲۰ در مکتب فکری و مطبوعاتی حزب توده پرورش یافتند و در دهه ۱۳۴۰، طبق یک برنامه سنجیده از سوی نواستعمار غرب و رژیم پهلوی، در ساختار نظام گذشته جذب شدند و در نهادهای فرهنگی کشور به کار گرفته شدند، اعمال شد. بنابراین، هر چند در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۳۲، حزب توده به عنوان یک نیروی سیاسی در ایران حضور نداشت، ولی به عنوان یک جریان فکری در پی‌ریزی شالوده‌های فرهنگ لائیک و غربگرایی موجود نقشی مؤثر ایفا کرد.

و بالاخره با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و فروریختن معادلات سیاسی گذشته در منطقه، مجدداً حزب توده را در سال‌های ۱۳۶۱-۱۳۵۸، به عنوان کارگزار اتحاد جماهیر شوروی و سخنگوی سیاسی و فرهنگی آن در درون کشور فعال می‌یابیم، و در این دوران، حزب توده به دلیل شرایط سیاسی نوین ایران، موفق شد بر پایه تجربه غنی تشکیلاتی احزاب مارکسیستی جهان و با اتکاء بر کادر ورزیده و مجرب خود، که سال‌های مدید در اتحاد شوروی و اروپای شرقی، عالی‌ترین دوره‌های آموزشی را طی کرده بودند و بالاخره با حمایت مادی اتحاد شوروی به ایجاد تشکیلاتی منسجم دست زند و بکوشد تا با عنوان یک نیروی سیاسی در جامعه انقلابی، وزن و اهمیت کسب کند و در کنار جریان‌های ضدانقلابی راست و میانه طرح‌هایی توطئه‌گرانه و مخربی را علیه انقلاب اسلامی پی‌ریزی نماید. با انحلال حزب توده در سال ۱۳۶۲، این تلاش نافرجام ماند و از آن پس، حزب

توده مجدداً به یک جریان محدود و بی‌رمق در خارج از کشور بدل شد، که بقایای فروپاشیده آن امروز با طوفانی که جهان مارکسیسم را به کام خود برده و با بازتاب‌های ایدئولوژیک و فرهنگی آن دست به گریبانند.

کتاب حاضر،^۱ همانگونه که از آن پیداست، تاریخچه مارکسیسم ایرانی را با تأکید بر حزب توده، به عنوان مهم‌ترین و قابل‌اعتناترین نماینده آن، موضوع خود قرار داده است. نخستین بخش کتاب کوشیده است تا مبانی استراتژی و تاکتیک مارکسیستی را با نگاهی به سیر تاریخی مارکسیسم، تصویر کند و در این کاوش، منظره‌ای کلی از مارکسیسم ایرانی در تمام شاخ و برگ‌های آن، از تروتسکیسم و مائوئیسم تا «چپ نو»، و پیوندهای آن با مارکسیسم سنتی حزب توده ارائه دهد. هر چند طی یک ساله اخیر گردباد تحولات در کشورهای سوسیالیستی پیشین با چنان شدتی جریان داشته که اساس ایدئولوژی مارکسیسم را به «موزه تاریخ» سپرده و امروزه حتی در اتحاد شوروی نیز مارکسیسم به عنوان یک ایدئولوژی، آماج نفی و نقدهای بنیادین است، معهداً به نظر می‌رسد که چارچوب نظری بحث فوق در شناخت پدیده مارکسیسم ایرانی و مبانی پراتیک آن، هر چند این بحث امروزه نوعی «باستان‌شناسی ایدئولوژیک» جلوه کند، مفید باشد.

بخش دوم کتاب، به تاریخچه حزب توده، از تأسیس تا انقلاب اسلامی ایران، اختصاص دارد. درباره این مقطع از تاریخ حزب توده، کتاب‌شناسی نسبتاً مفصلی موجود است و خاطرات برخی از رهبران درجه اول حزب توده، مانند فریدون کشاورز، ایرج اسکندری، احسان طبری، و بسیاری از دست‌اندرکاران درجه دو در دسترس است. لذا، در این بخش از تکرار مکررات اجتناب شده و مبنای کار بر بیان ناگفته‌ها و ارائه اسناد تازه و منتشر نشده است. در این بخش، به طور عمده بازجویی‌های سران حزب توده در سال ۱۳۶۲ مبنای تحلیل قرار گرفته و در هر زمینه به دستنوشته‌های فعالین درجه اول آن عرصه، استناد گردیده است. برای نمونه، خواننده محترم با سرگذشت پناهندگان ایرانی در شوروی از زبان دکتر حسین جودت و احمدعلی رصدی آشنا خواهد شد و داستان «فرقه دمکرات آذربایجان» در «مهاجرات» را بر اساس بازجویی‌های انوشیروان ابراهیمی، دبیر اول فرقه در ایران پس از انقلاب، خواهند خواند. در این بخش، روایت دکتر حسین جودت از تاریخ حزب توده نیز به عنوان یک سند مندرج است.

۱. که سه بخش نخستین آن تحت عنوان «سیاست و سازمان حزب توده» در سال ۱۳۷۰ ه. ش منتشر شده است. اینک در هفت بخش تقدیم علاقه‌مندان تاریخ معاصر می‌گردد.

سومین بخش کتاب، به «حزب توده و انقلاب اسلامی ایران» اختصاص دارد، که پس از یک مقدمه پیرامون «وضع رهبری و سازمان حزب توده» به بررسی نسبتاً مشروح استراتژی و تاکتیک حزب توده و مبانی تئوریک آن، و مواضع حزب توده در قبال سایر نیروهای سیاسی ایران می‌پردازد. در این بررسی، هر چند تکیه بر مواضع و عملکردهای حزب توده پس از انقلاب است، معهدنا تحلیل چارچوبی گسترده‌تر را فراروی خود قرار داده و سیاست نظری و عملی حزب توده را در طول تاریخ آن کاویده است.

بخش چهارم (سازمان حزب توده، ۱۳۶۱-۱۳۵۸) پس از بررسی اصول سازماندهی از دیدگاه مارکسیسم، ساختار کمیته مرکزی حزب توده و شعب آن را معرفی خواهد کرد و سپس به تشکیلات «رسمی» و «علنی» مفصل حزب توده (تهران، شهرستان‌ها و خارج از کشور)، تشکیلات مخفی و سازمان نظامی حزب توده پس از انقلاب اسلامی خواهد پرداخت. در بخش پنجم، «سازمان‌های وابسته به حزب توده» در سال‌های ۱۳۶۱-۱۳۵۸ (سازمان جوانان، کانون دانش‌آموزان، کانون صنفی فرهنگیان، تشکیلات دمکراتیک زنان، اتحاد دمکراتیک مردم ایران، شورای نویسندگان و هنرمندان و ...) معرفی خواهد شد. بخش ششم به «انحلال حزب توده و دستاوردهای آن» اختصاص دارد و در این بررسی، شبکه جاسوسی شوروی در ایران و شبکه گسترده نفوذی حزب توده و ارتباطات حزب توده با مأمورین کا.گ.ب و جی.آر.یو (سازمان اطلاعات نظامی شوروی) برای نخستین بار به طور مشروح افشا خواهد شد. بخش فوق با تجدید چاپ متن کامل اعترافات تلویزیونی سران حزب توده و تحلیلی پیرامون افشاگری‌های ایرج اسکندری در خارج از کشور و تحول احسان طبری، تئورسین پیشین مارکسیسم ایرانی، به پایان می‌رسد. در بخش هفتم با بقایای حزب توده آشنا خواهیم شد، پس از ترسیم «سیر فعالیت بقایای حزب توده پس از انحلال» در داخل و خارج از کشور به فراز و نشیب‌های مواضع متناقض آنان خواهیم پرداخت. این بخش با بحثی پیرامون «بحران مارکسیسم ایرانی، علل و آینده آن» به پایان می‌رسد. این کتاب به همت گروهی از پژوهشگران این مؤسسه جمع‌آوری و تدوین گردید. همانگونه که مشهود است، کتاب حاضر به طور عمده بر اساس اسناد دادستانی انقلاب، سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات تنظیم شده و لذا در اینجا لازم می‌دانیم از مسئولین این مراکز که امکان بهره‌گیری و نشر اسناد فوق را فراهم ساختند، تشکر کنیم.

بخش اول

سیر تاریخی مارکسیسم

از مارکس تا گورباچف

مارکسیسم نامی است که فریدریش انگلس^۱ به مجموعه نظریات خودش و کارل مارکس^۲ داده است. این نظریات فلسفی-اجتماعی، بعدها توسط یاران و شاگردان مارکس و انگلس گسترش یافت و در برخورد با نظریات مختلف، در شرایط گوناگون و در انطباق با حوادث تاریخی نوین دگرگونی‌هایی پذیرفت و دستخوش تجدیدنظرها و انشعاب‌ها گردید؛ بنحوی که امروزه سخن گفتن از یک‌نوع مارکسیسم، حداقل ساده‌لوحانه و سطحی است؛ هر چند که هر شاخه مارکسیسم، خود را «مارکسیسم اصیل و راستین» می‌خواند. نگرشی بر سیر تاریخی مارکسیسم بیانگر بحران فراگیری است که همه جوانب این مکتب را فراگرفته و پس از یک دوران رشد و شکوفائی، در آستانه قرن نوین میلادی آنرا به فروپاشی محتوم کشانده است.

رویزیونیسم برنشتین

نخستین نمود این بحران در واقع در زمان حیات مارکس رخ داد؛ زمانی که کمونیستهای آلمانی و شاگردان «وفادار» مارکس در کنگره شهر «گوتا» (۱۸۷۵ م)، اصول بنیادین ایدئولوژی او را به فراموشی سپردند و بانگ اعتراض علیه این مکتب‌ساز پیر را در آخرین سالهای عمر وی به صدا درآوردند. نخستین انشعاب بزرگ در مارکسیسم، چهار سال پس از مرگ انگلس رخ داد؛ هنگامیکه ادوارد برنشتین^۳ رهبر برجسته «انترناسیونال دوم» با

-
1. Friedrich Engels (1820 – 1895).
 2. Karl Marx (1818 – 1883).
 3. Edward Bernstein (1850 – 1932).

انتشار کتاب مسایل سوسیالیسم و وظایف سوسیال دموکراسی، گسست کامل خود و احزاب عمده «انترناسیونال» را از مارکسیسم اعلام داشت و خواستار «تجدید نظر» در مبانی مهم آموزش مارکس شد. برنشتین با توجه به واقعیات اقتصاد اروپای غربی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و رونق آن، که تحت تأثیر غارت ملتهای آسیائی و آفریقائی توسط استعمار رخ داده بود، نظریه مارکس را در زمینه وخیم‌تر شدن وضع طبقه کارگر در نظام سرمایه‌داری رد کرد و اعلام داشت که برخلاف پیشگویی مارکس علی‌رغم توسعه سرمایه‌داری، وضع طبقه کارگر نه تنها وخیم‌تر نشده، بلکه بهبود هم یافته است. پیدایش انحصارات سرمایه‌داری و مداخله دولت در مدیریت اقتصاد، به هرج و مرج تولید پایان داده و بحران‌های اقتصادی را از میان برده است؛ و نیز توسعه مشارکت در کمپانیها و جذب سرمایه‌های کوچک، برخلاف نظر مارکس که تمرکز تولید در صنعت و کشاورزی و گرایش جامعه به سوی دو قطبی شدن را پیش‌بینی می‌کرد، به «دمکراتیزه شدن سرمایه» انجامیده است.

تضاد طبقاتی نه تنها تشدید نشده، بلکه کاهش یافته و اقشار بینابینی نه تنها جذب دو قطب اصلی «کار» و «سرمایه» نشده و از میان نرفته‌اند، بلکه افزایش یافته‌اند. برنشتین، احزاب سوسیالیست را به فراموش کردن آرزوی انقلاب قریب‌الوقوع دعوت کرد و به جای آن، خواستار بهره‌گیری از وسائل صلح‌آمیز و پارلمانی موجود برای انجام اصلاحات اجتماعی و سهام شدن در ساختار سیاسی و اقتصادی جامعه غرب شد. نظریات برنشتین در احزاب سوسیالیست تأثیر عمیق گذارد و «برنشتاینیسم» به مشی حاکم بر «انترناسیونال دوم» بدل شد.

لنین، روزا لوکزامبورگ^۱ و تا مدتی کارل کائوتسکی^۲ و جناح چپ سوسیال دموکراسی به انتقاد شدید از برنشتاینیسم پرداختند. این تقابل، سرانجام منجر به انشعاب جنبش سوسیالیستی به دو جناح راست (احزاب سوسیالیست) و چپ (احزاب کمونیست) گردید. احزاب سوسیالیست اکثراً مارکسیسم را بعنوان ایدئولوژی رسمی خود کنار گذاردند و احزاب کمونیست با کناره‌گیری از «انترناسیونال دوم» آنرا در اختیار سوسیالیستها قرار داده و به رهبری لنین، به تشکیل «انترناسیونال سوم» (کمینترن) دست زدند.

1. Rosa Luxemburg (1871 - 1919).

2. Karl Kautsky (1854 - 1938).

لنین، پلخانف و لنینیسم

پس از مارکس و انگلس، ولادیمیر ایلیچ اولیانوف^۱ با نام حزبی «لنین» بزرگترین نقش را در بسط و توسعه مارکسیسم و تکمیل آن به مثابه یک سیستم فکری، ایفا کرد و پس از مرگ او، این نظریات، «مارکسیسم-لنینیسم» خوانده شد.

در فاصله میان مارکس و لنین، گئورگی پلخانف،^۲ برجسته‌ترین شخصی بود که در تکمیل مارکسیسم سهم داشت. او بنیانگذار مارکسیسم در روسیه و از رهبران «انترناسیونال دوم» بود. پلخانف پس از اختلاف با لنین در رأس جناح «اقلیت» (منشویک) «حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه» قرار گرفت. پلخانف نظریه‌پرداز بزرگی بود و لنین، علیرغم دشمنی با او، بدین امر اذعان داشت. جمله معروفی است از لنین که پشت جلد آثار فلسفی پلخانف (چاپ شوروی) درج گردیده است: «بدون خواندن آثار فلسفی پلخانف نمی‌توان یک مارکسیست واقعی شد».

پلخانف و لنین برای گسترش مارکسیسم در روسیه به دو راه جداگانه اعتقاد داشتند. پلخانف، وفادار به اندیشه‌های مارکس، شرایط عینی لازم را در روسیه برای انقلاب سوسیالیستی فراهم نمی‌دید و لذا از سوی لنین و بلشویکها، که سنت شکنانه احکام مارکس و انگلس را زیر پا گذارده و بر اساس سنن آنارشیستی و پوپولیستی انقلابیون روسیه، علیرغم فقدان شرایط مادی، مترصد تصرف قدرت سیاسی و انقلاب سوسیالیستی بودند، به «خشک اندیشی» و «اپورتونیسم» متهم شد.

پلخانف می‌گفت که بر اساس تئوریهای مارکس و انگلس، سوسیالیسم تنها در کشوری می‌تواند پیروز شود که در آن، سرمایه‌داری به حد کافی از رشد رسیده باشد؛ مانند انگلستان و فرانسه و دیگر کشورهای اروپای غربی. مارکس نیز همواره امید خود را به رشد یافته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری بسته بود و براساس تئوری ابزاری خود، انقلاب سوسیالیستی را، در کشوری زودتر محقق می‌پنداشت که در سطح پیشرفته‌تری از رشد نیروهای مولده باشد. لذا، طبیعی بود که از دیدگاه پلخانف، نظریه لنین دال بر انقلاب سوسیالیستی در روسیه عقب مانده دهقانی، آنارشیستی و بلانکیستی و ضد مارکسیستی معرفی شود. پلخانف، مارکسیسم کلاسیک را بسیار عمیق‌تر از لنین می‌فهمید، و از دیدگاه او لنین، مارکسیست به معنای واقعی کلمه نبود. تئوریهای او در زمینه انقلاب اجتماعی،

1. Vladimir Ilych Ulyanov (1870 – 1924).

2. Georgi Plekhanov (1856 – 1918).

آمیزه‌ای از مارکسیسم با نظریات آنارشیستی و نارودنیکی^۱ (پوپولیستی) روسیه بود، که پیشینه کهن و ریشه‌های ژرف در میان انقلابیون روسیه داشت. لنین به توطئه‌گری و تصرف قدرت سیاسی توسط یک حزب کوچک و متشکل و دارای انضباط آهنین، در شرایط یک بحران اجتماعی که حاکمیت را ضعیف و ناتوان کرده باشد، بیش از رشد نیروهای مولد و «جبر اجتناب‌ناپذیر تاریخی» مارکس و پلخانف بها می‌داد. همین امر - بی‌اعتنائی به دگم‌های مارکسیستی - موفقیت او را در تصرف حاکمیت سیاسی سبب شد.

پلخانف در این مبارزه شکست خورد و یکسال پس از انقلاب اکتبر، در شرایط حاکمیت مارکسیستها، این بزرگترین مارکسیست دوران خود، در انزوا و بیچارگی درگذشت. مشهور است که لنین چندی قبل از مرگ او، به وی پیام داده بود: «به این پیرمرد بگوئید گور خود را از روسیه گم کند، طبقه کارگر روسیه به او احتیاجی ندارد!»

استالین و «کیش شخصیت»

در زمان بیماری لنین، از سال ۱۹۲۲ م.، جوزف ویساریونویچ جوگاشویلی با نام حزبی «استالین»^۲ (مرد پولادین) از اهالی گرجستان زمام قدرت را بدست گرفت و تا آخر عمر، دیکتاتور مطلق‌العنان و رهبر بلامنازع جهان مارکسیسم بود. در دوران استالین، او را به مقام «خدائی» رساندند و نام او، در کنار نام مارکس و انگلس و لنین بعنوان «کلاسیکهای مارکسیسم» عنوان شد و اندیشه‌های استالین بمتابه تکامل خلاق مارکسیسم - لنینیسم و اوج اندیشه بشری مطرح گردید. این موج «استالین پرستی»، کمونیستهای کشورهای دیگر را نیز دربرگرفت. ابوالقاسم لاهوتی، شاعر کمونیست ایرانی در شعری چنین از استالین تجلیل کرد:

ستالین گویم و رانم زمین را زمین تابع شود چون بیند این را
ولی با مرگ استالین (و به روایت مستند آورتورخانوف در «کتاب اسرار مرگ استالین»،
قتل او در اثر توطئه گروه ۴ نفره بریا، مالنکوف، خروشچف و بولگانین) نام او بعنوان «یک
دیکتاتور خون‌آشام» مطرح گردید که در دوران زمامداری سی ساله خود بر جهان
کمونیسم، حداقل ۱۰ میلیون انسان را به قتل رسانیده بود. در دوره خروشچف مبارزه با

۱. از واژه روسی «نارود» به معنی «خلق». نارودیسم را به فارسی «خلق‌گرایی» می‌توان ترجمه کرد. واژه انگلیسی «پوپولیسم» نیز به همین معنا است. برای توضیح بیشتر مراجعه شود به: احسان طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸.

2. Joseph Stalin (1879 - 1953).

«کیش شخصیت» (نامی که شورویها به استالین زدائی خود دادند) اوج گرفت و اعتبار آثار و اندیشه‌های استالین سقوط کرد؛ «استالین خدا» به «استالین جلاد» تبدیل شد. در دوران گورباچف، استالین زدائی ابعاد نوین و عمیقی یافت.

استالین در دوران زمامداری خود، برجسته‌ترین یاران لنین و رهبران انقلاب اکتبر را، که برخی از آنان چون تروتسکی و بوخارین (۱۹۳۸-۱۸۸۸ م) تئوریسین‌های برجسته مارکسیسم بودند، نابود کرد. از ۲۴ نفر اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک روسیه، که رهبری انقلاب اکتبر را بدست داشتند، ۱۱ نفر تیرباران شدند و ۵ نفر به اشکال مختلف (ترور و خودکشی و ...) نابود گردیدند.^۱

تروتسکیسم و «انقلاب مداوم»

لئون داویدویچ برونشتین، با نام حزبی «تروتسکی»،^۲ یکی از رهبران برجسته مارکسیسم در روسیه بود. او قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ سابقه طولانی مبارزاتی داشت. بارها در زمینه مسایل سیاسی و سازمانی با لنین به مخالفت برخاست؛ گاه جانب منشویکها و پلخانف را گرفت و گاه نظریات مستقلی را بیان داشت. او بعلت شخصیت برجسته و توانائی و کارائی، از سازمان‌دهندگان و رهبران اصلی انقلاب اکتبر بود. در سال‌های آخر زندگی لنین، بر سر قدرت سیاسی و رهبری کشور میان تروتسکی و استالین رقابت و ستیز شدیدی درگرفت. لنین در واپسین نامه‌ها، که در زمان بیماری نگاشته، مناسبات استالین و تروتسکی و ارزیابی خود را از شخصیت این دو رهبر حزب چنین بیان می‌دارد:

به پندار من، مناسبات بین اینان [استالین و تروتسکی] فراگیرنده نیمی از خطر آن انشعابی است که می‌توان از آن دوری جست... رفیق استالین پس از آنکه دبیرکل شد [استالین در زمان حیات لنین، از ۱۹۲۲م دبیرکل حزب شد] قدرتی بیش از توان در دست خویش متمرکز کرد و من اطمینان ندارم که وی بتواند همواره با احتیاط این قدرت را بکار برد. از سوی دیگر رفیق تروتسکی... برخورداریش تنها از استعدادهای برجسته نیست. می‌توان گفت که شخص او پراستعدادترین عضو کمیته مرکزی کنونی است، اما بیش از اندازه خودرأی است و

۱. ر. آ. مدودف و ژ. آ. مدودف، نیکیتا. س. خروشچف - سالهای حاکمیت، ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا، مؤسسه انتشارات نوین، تهران، ۱۳۶۲، ص ۳۰۹، ۳۳۱.

2. Leon Davidovich Trotsky (1879 – 1940).

بیش از اندازه به جنبه ناب اداری کارها می‌پردازد. این دو ویژگی دو پیشوای برجسته کنونی کمیته مرکزی کنونی، می‌تواند کارها را بی‌میانجی به انشعاب بکشاند...^۱

پس از مرگ لنین، تنازع قدرت میان استالین و تروتسکی به تبعید او در سال ۱۹۲۹ از روسیه و قتل عام طرفدارانش و سرانجام ترور او توسط پلیس مخفی استالین در سال ۱۹۴۰ در مکزیک انجامید. تحت عنوان مبارزه با تروتسکیسم، دهها هزار نفر بیگناه تحویل جوخه‌های اعدام شدند و یا در سلول‌ها و اردوگاهها نابود گردیدند. تروتسکی از نظر تئوریک دارای نظریات مستقل و گاه متضادی با لنین بود؛ هرچند برخی از پیروانش می‌کوشند تا او را یار و همراه صدیق و ادامه دهنده راه لنین وانمود سازند.

هسته مرکزی نظریات تروتسکی، تئوری «انقلاب پرمانان» (انقلاب دائمی) است. او بر اساس نظریات مارکس، که انقلاب سوسیالیستی را در یک کشور غیر ممکن می‌دانست و معتقد بود که انقلاب باید همزمان در تمام «جهان سرمایه‌داری» انجام گیرد، معتقد بود که پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور، غیرممکن است. لذا روسیه، اگر می‌خواهد در انقلاب سوسیالیستی پیروز شود، باید با جنگ انقلابی، انقلاب خود را به دیگر کشورها صادر کند. صدور انقلاب به غرب و فروختن آتش انقلاب در آلمان (که با شوروی در حال جنگ بود)، اساس تئوری تروتسکی را تشکیل می‌داد. او می‌گفت که ساختمان سوسیالیسم در یک کشور تنها، امکان‌ناپذیر است و به رکود دولتی خواهد انجامید؛ انقلاب خواهد گندید و در مرداب بوروکراتیسم و احیاء سرمایه‌داری دولتی غرق خواهد شد. برای حل این مشکل، چاره همان «انقلاب دائمی» و «انقلاب جهانی» است که مارکس مطرح ساخته بود.

در مقابل، لنین معتقد به «ساختمان سوسیالیسم در یک کشور واحد» بود. او می‌گفت که ما در دورانی متفاوت با دوران مارکس زندگی می‌کنیم. در دوران مارکس، سرمایه‌داری هنوز وارد مرحله انحصاری و امپریالیستی خود نشده و مرحله رقابت آزاد را می‌گذرانید. لذا، مارکس بدرستی می‌گفت که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور غیرممکن است و باید همزمان در چند یا همه کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری انجام گیرد. این نظر در آن زمان صحیح بود، ولی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، سرمایه‌داری وارد

۱. و. ای. لنین، واپسین نامه‌ها و مقالات (به انگلیسی)، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۷، ص ۸ - ۹.

مرحله امپریالیستی خود شد و دوران تاریخی نوینی (دوران امپریالیسم) آغاز گردید. در این دوران نوین، انقلاب سوسیالیستی می‌تواند و باید در یک کشور تنها، بر اساس تضادهای درونی کشورهای امپریالیستی و در ضعیف‌ترین حلقه آن، تحقق یابد. لذا از دیدگاه لنینی، نظریه «انقلاب جهانی» و «انقلاب مداوم»، به تعبیر تروتسکیستی آن، منسوخ و نادرست است.

لنین می‌ترسید که هرگونه عملیات تهاجمی از سوی حکومت نوپای شوروی برای صدور انقلاب به دیگر کشورها، به سقوط حاکمیت بلشویکها در روسیه منجر شود. در آن زمان حزب بلشویک با ۴۰ هزار عضو، به شیوه توطئه‌آمیز و کودتاگرانه، حاکمیت را در روسیه ۱۸۰ میلیون نفری بدست گرفته بود و فاقد حمایت وسیع توده‌ای بود و سراسر کشور در معرض تهاجم و اشغال آلمان قرار داشت. در چنین شرایطی، لنین می‌دانست که هرگونه گزافه‌گویی درباره «صدور انقلاب» و «انقلاب جهانی» تا چه حد احمقانه است. لذا او درباره شعارهای انقلابی‌گرانه تروتسکی می‌گفت:

افراد خیراندیش غالباً محیط خشن و وحشیانه جنگ جهانی امپریالیستی را از یاد می‌برند. چنین محیطی تحمل عبارت‌پردازی ندارد و به خیراندیشی‌های ساده‌لوحانه به دید تمسخر می‌نگرد. انترناسیونالیسم واقعی یکی و فقط یکی است: تلاش فداکارانه برای گسترش جنبش انقلابی و پیکار انقلابی در کشور خویش و پشتیبانی از همین پیکار و از همین مشی ...^۱

لنین می‌گفت که به هر قیمتی شده، حتی به بهای از دست دادن بخش وسیعی از خاک کشور، باید به آلمان متجاوز تسلیم شد تا حکومت اقلیت بلشویک در مرکز روسیه حفظ شود. تروتسکی مخالف این نظریه بود. لنین نظرات طرفداران ادامه جنگ انقلابی را «جمله‌پردازی انقلابی» خواند و نوشت:

سخن بر سر یک مسئله اساسی است... با جنگ نمیشود شوخی کرد... در آلمان نشانه‌ای از شروع انقلاب دیده نمیشود و اگر اینطور باشد، آلمانیها با پیشروی بیشتر، برتری بدست خواهند آورد. اکنون دیگر انتظار ممکن نیست. در انتظار نشستن یعنی انقلاب روسیه را به انبار آهن‌پاره تحویل دادن ... تنها کاری که می‌شود کرد پیشنهاد تجدید مذاکرات با آلمانی‌هاست.

... ما به قبول یک قرارداد صلح بی‌ضرر و یک صلح جدا از دیگران تن در

۱. و. ای. لنین، آثار منتخبه (به انگلیسی)، جلد ۲، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۵، ص ۵۲.

می‌دهیم، زیرا می‌دانیم که در حال حاضر برای جنگ انقلابی آماده نیستیم... اگر برای بدست آوردن یک صلح جداگانه بسیار پرضرر هم امکان وجود داشته باشد، باید آن را به سود انقلاب سوسیالیستی که هنوز ضعیف است... حتماً پذیرفت.^۱

حق با لنین بود، زیرا در چنین شرایطی وفاداری به مارکسیسم و «جمله‌پردازی انقلابی» پیرامون «انقلاب جهانی پرولتری» و «انترناسیونالیسم پرولتری» می‌توانست به سادگی ارتش عظیم مخالفان رنگارنگ بلشویسم را به پطروگراد و مسکو بکشاند و توده‌های میلیونی دهقانی روسیه، حداقل تماشاگر خونسرد این صحنه می‌ماندند. سرنوشت حکومتی که بر توطئه اقلیتی ناچیز استوار باشد و از حمایت مردم محروم برخوردار نباشد، جز این نمی‌توانست باشد. اما تروتسکی چه؟ آیا به راستی او این واقعیت تلخ را نمی‌دید، یا غرق در آرمان‌گرایی انقلابی خود بود و برای «کارگران دربند» اروپا دل می‌سوزاند؟ هیچ یک. جاه‌طلبی و قدرت‌پرستی، او را بر آن می‌داشت تا حتی به قیمت سرنگونی حکومت بلشویکی، تز خویش را بیان دارد و در میدان رقابت حزبی برای خود جانی کسب کند.

پس از تصفیه تروتسکیست‌ها در روسیه، تروتسکیست‌های احزاب کمونیست کشورهای دیگر نیز تصفیه شدند، از جمله سلطان‌زاده، از رهبران حزب کمونیست ایران و رقیب حیدر عمواوغلی، به اتهام تروتسکیسم توسط استالین معدوم شد و جمع کثیری از کمونیست‌های ایرانی مهاجر، مانند ذره، نیک‌بین، حسابی و... نیز به این سرنوشت دچار گردیدند.

تروتسکیسم پس از چندی افول کرد و بسیاری از پیروان خود را از دست داد. ولی در سالهای ۱۹۶۰ میلادی، مجدداً تجدید حیات یافت. تروتسکیسم معاصر که «نئوتروتسکیسم» خوانده می‌شود، توانست بویژه در آمریکا و انگلستان و بلژیک و آلمان غربی و برخی از کشورهای آمریکای لاتین هوادارانی در میان جوانان بیابد و در بعضی کشورها به جریان نسبتاً نیرومند سیاسی تبدیل شود. تروتسکیست‌های معاصر، گرایش شدید شوروی ستیزانه داشته و انقلابی‌گری آنان، توأم با مبارزه علیه احزاب کمونیست شوروی گرا می‌باشد. ستاد مرکزی تروتسکیسم جهانی، «انترناسیونال چهارم» نام داشت. ولی در واقع، تروتسکیسم معاصر، فاقد پیوند و انسجام درونی و دستخوش فرقه‌گرایی و اختلاف و انشعاب بود. «انترناسیونال چهارم» سازمانی متلاشی و چند پاره بود و حداقل چهار سازمان خود را نماینده «انترناسیونال چهارم» می‌خواند:

۱. و. ای. لنین، آثار منتخبه (به انگلیسی)، جلد ۷۲، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۵، ص ۳۸.

۱- «کمیته بین‌المللی انترناسیونال چهارم» مستقر در لندن؛ ۲- «دبیرخانه بین‌المللی انترناسیونال چهارم» مستقر در پاریس؛ ۳- «دبیرخانه مشترک انترناسیونال چهارم» یا «جریان مارکسیستی لنینیستی انترناسیونال چهارم»؛ ۴- «دبیرخانه آمریکای لاتین انترناسیونال چهارم» که نیرومندترین آنهاست و در آن، اکثریت تروتسکیست‌های آمریکای لاتین و بخشی از گروهکهای تروتسکیست اروپا عضویت داشتند. این چهار گروه، هر یک خود را «تروتسکیست‌های اصیل» و «راستین» می‌خواندند و دیگری را به اپورتونیسیم و سازشکاری متهم می‌کردند.

تروتسکیسم نو، برخی از اندیشه‌های تروتسکی را مورد تجدید نظر قرار داده است. مثلاً تروتسکی، دهقانان را یک نیروی ارتجاعی می‌دانست و حال آنکه تروتسکیست‌های معاصر، دهقانان کشورهای جهان سوم را یک نیروی انقلابی می‌دانند و در مقابل، کارگران کشورهای پیشرفته صنعتی را به غیر انقلابی بودن و «بورژواگرائی» متهم می‌سازند.

تئورسین‌های شوروی، تروتسکیسم را چنین ارزیابی می‌کردند:

تروتسکیسم خارج از جنبش کمونیستی است، ولی از طریق انقلابی‌گری ماوراء
چپ میکوشد تا بر سیاستهای احزاب کمونیست تأثیر گذارد.^۱

نکته مهم در ارزیابی تروتسکیسم معاصر این است که این جریان، به علت ضدیت و ستیز شدید با شوروی از سوئی و مطرح ساختن شعارهای ماوراء انقلابی از سوی دیگر، که باعث جذب جوانان ماجراجو و تندرو می‌شد، محیط مناسبی برای فعالیت «سیا» و «انتلیجنت سرویس» و «موساد» و سایر سرویسهای جاسوسی بلوک غرب بود، که وسیعاً در آن نفوذ کرده و از آن بمتابه ستون پنجم خود استفاده می‌کردند. تروتسکیسم معاصر، بارزترین مصداق «مارکسیسم آمریکائی» است.^۲

مائوئیسم؛ مارکسیسم شرقی

در سال ۱۹۴۹، در زمان حیات استالین، در چین انقلاب مارکسیستی به رهبری مائوتسه

۱. ای. سوبولف، تروتسکیسم - دشمن انقلاب، (به انگلیسی) انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۶، ص ۱۶.
۲. آثار تروتسکی و تروتسکیستهای بنام، چون ایزاک دویچر، توسط افرادی چون هوشنگ وزیری، دکتر رضا براهنی، داریوش آشوری و ... به فارسی ترجمه شده است. قبل از انقلاب زیر حمایت «ساواک»، تروتسکیسم در مجله ماهانه‌ای بنام جهان نو تبلیغ می‌شد. پس از انقلاب اسلامی، گروهک آمریکائی «حزب کارگران سوسیالیست»، به رهبری بابک زهرائی، تنها سازمان تروتسکیستی ایران بود.

دوین^۱ پیروز شد. این انقلاب توسط حزب کمونیست چین سازمان داده شد که در سال ۱۹۲۱ م. توسط لی‌تاجائو و چن‌تو‌هسیو پایه‌گذاری شده بود. لی‌تاجائو، رهبر حزب کمونیست چین، در قیام سال ۱۹۲۷ م. کشته شد و چن‌تو‌هسیو به راست‌روی متهم گردید. سپس لی‌لی‌سان رهبر حزب شد. در این سالها، حزب کمونیست چین در مناطق دورافتاده روستائی و در کوهستانها علیه دولت کومین‌تانگ^۲ می‌جنگید و طی مبارزات طولانی، اکثر رهبران درجه یک و دو حزب، توسط رژیم آمریکائی چیانکای چک به قتل رسیدند و یا به خارج گریختند. در نتیجه، مائو، دهقان‌زاده مرفه‌ی که از رهبران حزب در یکی از ایالات دورافتاده بود، توانست در ۱۹۳۵ م. طی یک کودتای درون‌حزبی، قدرت را بدست گیرد و دبیرکل حزب شود و سپس در یک شبکه کودتای خونین با نام رمزی «جنبش اصلاح سبک» مخالفان خود را تصفیه نماید. مائو بیش از مارکسیسم از فرهنگ فلسفی-انقلابی جامعه چین متأثر بود. توجه او به نقش انقلابی دهقانان، بی‌اعتنائی به کارگران شهری و بی‌توجهی به الگوهای کلاسیک انقلاب مارکسیستی، از همان آغاز، بی‌اعتمادی کمونیستهای ارتدکس و استالین را برانگیخت. مائو از مارکسیسم اطلاع کمی داشت و به روایت ادگاراسنو در کتاب ستاره سرخ بر فراز چین، تنها، در سی‌سالگی نخستین کتاب مارکسیستی، یعنی مانیفست حزب کمونیست را خوانده بود. استالین، این «دهاتی بی‌سواد» را، که «دست تصادف»، او را بر مسند رهبری یک جامعه ۷۰۰ میلیونی آسیائی در همسایگی شوروی قرار داده بود، به چشم تحقیر می‌نگریست و مائو و انقلاب چین را بیشتر یک «مهره» در بازیهای دیپلماتیک با بلوک غرب می‌دانست. استالین هیچگاه مائو را بعنوان یک «تئوریسین» جدی نگرفت. ولی دست تقدیر، همین «دهاتی بی‌سواد» را، پس از مرگ استالین، به چهره شاخص در جهان مارکسیسم بدل کرد و تئوری‌هائی که او بر اساس تجربه جامعه نیمه فئودال-نیمه مستعمره چین بیان می‌داشت، در میان عناصر چپ جهان سوم جاذبه وسیع کسب کرد، حال آنکه استالین دارای مکتب مستقلى در مارکسیسم نشد. در دیدگاه روشنفکران چپ‌گرای جهان سوم، نظریات مائو سه ویژگی داشت، که فاقد معایب مارکسیسم سنتی بود و آنرا مقبول می‌نمود:

اول: مائو از شرق ستم‌زده و رنج‌دیده برخاسته بود و کم و بیش با زبان آشنائی سخن می‌گفت.

1. Mao - tse Tung (1893 - 1974).

۲. حزب ناسیونالیسم چین که در ۱۹۱۱ تأسیس شد. Kuomintang .

دوم: این تئوری‌ها برخاسته از تجربه یک کشور جهان سوم بود که اکثریت مطلق سکنه آن را محرومین استعمارزده و روستائی تشکیل می‌داد، و نه استنتاجات «عالمانه» از قیامهای کارگری کشورهای پیشرفته صنعتی، که خود در استعمار جهان سوم، ذینفع‌اند.

سوم: چین ماهیت استکباری خود را نشان نداده بود و روشنفکران چپ جهان سوم که از استبداد استالینی و انحطاط سوسیالیسم شوروی به ستوه آمده ولی به مارکسیسم باور داشتند، به این «سوسیالیسم شرقی» امید بستند.

مائوئیسم به سرعت گسترش یافت و چین به رقیب جدی شوروی بدل گردید و کوشید تا پرچم رهبری جهان مارکسیسم را از چنگ «برادر بزرگ» شمالی خود خارج سازد.

زمانی مارکس و انگلس براساس تجربیات انقلاب‌های ۱۸۳۰ م. و ۱۸۴۰ م. اروپا و قیام «کمون پاریس» (۱۸۷۱ م.)، به تدوین تئوری‌های خود پرداختند و از این حوادث استنتاجات تئوریک کرده و تصور نمودند که «قانونمندیهای عام و جهان شمول انقلاب اجتماعی» را کشف کرده‌اند. براساس این سیستم سازی، گویی دنیا باید راه اروپای قرن نوزدهم را بپوید، و آنهم تنها از آن زاویه‌ای که مارکس و انگلس دیده بودند.

لنین از تجربه کودتای بلشویکی خود چنان سرمست شد که به تعمیم تجربیات آن دست زد و برای همه انقلاب‌های عالم نسخه از پیش حاضر و آماده‌ای ارائه داد و از «اهمیت جهان شمول تجربه انقلاب کبیر اکتبر» دم زد! او گفت:

پس از آنکه پرولتاریا قدرت سیاسی را در روسیه بدست آورد... در ماههای نخست ممکن بود چنین بنظر رسد که فرق عظیم بین روسیه عقب‌مانده و کشورهای پیشرو اروپای باختری، انقلاب پرولتاریا را در این کشورها خیلی کم به انقلاب ما شبیه خواهد کرد. ولی اکنون ما تجربه بین‌المللی بس قابل ملاحظه‌ای در دست داریم که با نهایت صراحت گواهی می‌دهد که برخی از مشخصات اصلی انقلاب ما دارای اهمیت محلی، یعنی اهمیت اختصاصاً ملی و صرفاً روسی نبوده، بلکه اهمیت بین‌المللی دارد.^۱

لنین مدعی شد که با انقلاب اکتبر «دوران جدید و فصل نوینی در تاریخ بشریت گشوده شده است» و «مضمون اصلی» تاریخ جهان دگرگون گردیده و از این پس همه جوامع باید از «راه اکتبر» بروند!

۱. و. ای. لنین، آثار منتخبه (به فارسی - یک جلدی)، ترجمه محمد پورهرمان، ص ۷۳۵.

در چین نیز چنین شد. مائو، شیفته از پیروزی خود، گمان برد که نابغه‌ای است بی‌نظیر در تاریخ بشر و لذا «اندیشه‌های» خود را بعنوان آخرین کلام در علم و فلسفه و تئوری انقلاب اجتماعی به تمامی جهان صادر نمود. وان مین، عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست چین که بدلیل مخالفت با مائو به شوروی گریخت، مدعی بود که مائو دیوانه آن بود که نامش را به عنوان یک صاحب تئوری در تاریخ جاودان سازد. وان مین در خاطراتش چنین می‌نویسد:

از سپتامبر ۱۹۴۹، مائو در ملاقاتهای خصوصی خود با اعضای دفتر سیاسی، غالباً طرح خود را برای ایجاد «مائوئیسم» بیان می‌داشت. او در یکی از مباحثات خود با من چنین گفت:

مائو: رفیق وان مین، من می‌خواهم مائوئیسم را بیافرینم. نظر شما در این باره چیست؟

وان مین: چرا؟

مائو: زیرا اگر یک رهبر فاقد «ایسم» خود باشد، طی دوران حیاتش از گردونه خارج خواهد شد و یا پس از مرگ ممکن است آماج حمله قرار گیرد. ولی با داشتن «ایسم» مسئله فرق می‌کند. مارکس دارای «ایسم» بود و لذا اگر چه «انترناسیونال دوم» به گروههای مختلف منشعب شد ولی هیچ یک جرئت نکردند علیه مارکس و مارکسیسم سخنی بگویند. لنین دارای لنینیسم بود و لذا هر چند گروهها و جریانهای مختلفی در «انترناسیونال سوم» و حزب بلشویک پدید آمد، هیچ یک آشکارا علیه لنین و لنینیسم سخن نگفت. سون یات سن هم همینطور... من مارکسیسم را حفظ خواهم کرد و تنها لنینیسم را رد می‌کنم. لنینیسم، مارکسیسم روسی است، آمیزه‌ای است از حقیقت عام مارکسیسم با پراتیک مشخص انقلاب روسیه. مائوئیسم، مارکسیسم چینی است، آمیزه‌ای است از حقیقت عام مارکسیسم با پراتیک مشخص انقلاب چین.^۱

مائو، «ایسم» خود را ساخت و مارکسیسم - لنینیسم به «مائوئیسم» بدل شد. او قدرت مطلقه را در دست خود متمرکز کرد. کیش پرستش شخصیت خود را به راه انداخت و فرعون وار تمثالها و مجسمه‌های خود را جایگزین معابد ساخت. از ۱۹۶۶م. تحت نام «انقلاب کبیر فرهنگی» به سرکوب مخالفان خود در حزب و جامعه دست زد. لیوشائوچی،

۱. وان مین، خیانت مائو (به انگلیسی) انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۹، ص ۱۷.

دبیرکل حزب را سرنگون کرد و به قتل رسانید و خود، تنها قدرت بر فراز جامعه، حزب و دولت شد. مائو در چین و پیروان او (خمرهای سرخ) در کامبوج میلیون‌ها انسان را بی‌رحمانه به قتل رسانیدند.

جالب است بدانیم که در زمان مائو از چنگیزخان اعاده حیثیت شد و در ینان، در مقر مائو، عکس چنگیزخان در کنار عکس مائو به دیوار آویخته بود. فان. ژ. لین، مورخ چینی، در اعاده حیثیت از چنگیزخان نوشت:

اطلاعاتی که ما امروزه از لشگرکشی چنگیزخان به غرب می‌خوانیم بطور عمده توسط علمای ملاک مسلمان نوشته شده است. مغولها که مذهب دیگری داشتند، طبیعی است که عرف و اخلاق اسلامی را مراعات نمی‌کردند. فهم علل نفرین‌هایی که این مورخین نثار چنگیزخان می‌کنند دشوار نیست. به این دلیل امروزه باید نسبت به این اطلاعات برخورد انتقادی داشت.^۱

به هرروی، در آستانه دهه ۱۹۷۰ میلادی، مائوئیسم بزرگترین زلزله را در ارکان مارکسیسم پدید ساخت و «جنبش جهانی کمونیستی» را به دو قطب متخاصم تقسیم کرد. اهمیت این انشعاب تا بدان حد بود که در درگیری‌های مرزی چین و شوروی، برخی تحلیل‌گران، خطر آغاز «جنگ سوم جهانی» را می‌دیدند. درباره مائوئیسم باز هم سخن خواهیم گفت.

«چپ نو»؛ عصیان نسل نو

همزمان با مائوئیسم، بحران جهانی مارکسیسم در حرکت وسیع و پرهیاهوی دیگری نیز بازتاب یافت که «چپ سستی» و «جزم‌گرا»، یعنی مارکسیسم-لنینیسم و احزاب کمونیست را آماج گرفته بود. این جنبش که به «چپ نو» شهرت یافت، زلزله‌ای دیگر در ارکان مارکسیسم بود.

«جنبش چپ‌نو» در دهه ۱۹۷۰ میلادی در اروپای غربی و آمریکای شمالی و برخی کشورهای آمریکای لاتین که مارکسیسم نفوذ داشت، در میان جوانان و دانشجویان و روشنفکران چپ‌گرا پدید شد.

اصطلاح «چپ‌نو» به روایتی از نام مجله The New Left Review گرفته شده، که از

۱. فان. ژ. لین، چنگیزخان (به نقل از: ف.م. جوانشیر، مائوئیسم و بازتاب آن در ایران، انتشارات توده، تهران، ۱۳۵۹، ص ۴۱).

۱۹۵۹م. در انگلستان نشر یافت. ولی سابقه این حرکت کمی بیشتر است. در سال ۱۹۵۵م. کنفرانسی با عنوان «چپ‌نو» در فرانسه برگزار شد. ی. گرایپو^۱، از رهبران این کنفرانس، ترکیب شرکت‌کنندگان را چنین بیان داشت: «مبارزان دارای گرایشهای مختلف، سوسیالیستهای چپ، کمونیستهای دمکرات، تروتسکیست‌ها، ترقیخواهان، مبارزین راستین «مقاومت» و سوسیالیست‌های مسیحی و نیز گروهی از مبارزینی که برای نخستین بار به مبارزه انقلابی پیوسته‌اند». او گفت: «چپ نو یک جریان پرولتاری نیست ولی آگاهانه سمت‌گیری آن به سوی طبقه کارگر و مردم است.»^۲

در سال ۱۹۵۶م.، ارل براودر^۳، دبیر کل حزب کمونیست آمریکا که بعنوان «انحلال‌طلبی» از حزب اخراج شده بود، از نُرْمَن توماس^۴ رهبر حزب سوسیالیست آمریکا دعوت کرد که با هم یک جنبش «چپ نو» را سازمان دهند. این جنبش از دیدگاه براودر باید نیروی آلترناتیو در مقابل حزب کمونیست آمریکا می‌بود. نُرْمَن توماس یک سوسیالیست ضد شوروی بود. او در سال ۱۹۵۳م. تز مارکسیستی مبارزه طبقاتی را رد کرد و در ۱۹۵۶م. پس از حوادث مجارستان، به حملات شدید علیه شوروی و حزب کمونیست آمریکا پرداخت.^۵

حرکت «چپ نو»، اساساً یک حرکت مستقل و واکنشی در قبال سرسپردگی احزاب سنتی کمونیست به مسکو از یکسو و فساد و انحطاط جامعه سرمایه‌داری غرب، از سوی دیگر بود. ولی بدلیل شوروی‌ستیزی آن در چارچوب رقابت دو ابرقدرت، طبعاً مورد توجه سرمایه‌داری غرب و سرویس‌های اطلاعاتی آن قرار گرفت. به ادعای شورویها، در سال ۱۹۵۹م. ساشا ولمان^۶، یکی از گردانندگان رادیوی ضد شوروی «اروپای آزاد»، به تأسیس مؤسسه‌ای بنام «انستیتوی پژوهش‌های کارگری» دست زد و یک میلیون دلار از «مؤسسه کاپلان»^۷ وابسته به «سیا»، کمک دریافت کرد. با هدایت ولمان، استراتژیست‌های «سیا» به تشویق و تقویت گروههای چپ‌گرای آمریکای لاتین پرداختند.^۸

1. Yvan Graipeau.

۲. و. بالشاکوف، به کجا و با که؟ (به انگلیسی)، انتشارات پروگرس، مسکو، ص ۱۰.

3. Earl Browder.

4. Norman Thomas.

۵. همان.

6. Sacha Volman.

7. J.M.Kaplan Fund.

۸. همان، ص ۱۱.

این ادعا محتمل و پذیرفتنی است. طبیعی است که «سیا» بکوشد تا در جنبش «چپ نو» نفوذ کند و آن را در جهت هدفهای خود کانالیزه نماید. ولی با این عنوان، نفی استقلال این جنبش و متهم کردن آن به یک «حرکت مشکوک» (چنانکه شورویها در آغاز کردند) مغرضانه است؛ زیرا «جنبش چپ نو» ضربات جدی بر پیکره امپریالیسم غرب وارد ساخت (بویژه در جنبش وسیع ضد جنگ ویتنام و جنبش کنونی صلح و ضد تسلیحات اتمی) و لطمات آن برای امپریالیسم غرب بیش از «همزیستی مسالمت آمیز» شوروی بوده است.

در انگلستان نیز هواداران مجله The New Left Review به تأسیس کلوپ‌های «چپ نو» پرداخته و به جذب دانشجویان و کارگران جوان دست زدند. آنها به نفع صلح و علیه مسابقه تسلیحاتی دو ابرقدرت و برای خلع سلاح اتمی تظاهرات می‌کردند.

در پایان دهه ۱۹۶۰ میلادی، جنبش «چپ نو» در آمریکا نیز پدید شد. این یک جریان کارگری نبود؛ بلکه شرکت‌کنندگان در آن، افراد طبقه متوسط و دانشجویان و روشنفکران بودند که وجه اشتراک آنها عبارت بود از:

۱- عدم توافق یا مخالفت با حزب کمونیست آمریکا و اتحاد شوروی و «مارکسیسم ارتدکس»

۲- اعتراض خشونت آمیز علیه نظام سرمایه‌داری آمریکا و سیاستهای تجاوزکارانه و امپریالیستی آن

۳- گرایش به از میان بردن بی‌عدالتی اجتماعی

۴- روحیه پرخاش جوئی و پیکارگری

در سال ۱۹۶۷ م. تعداد دانشجویان پیرو «چپ نو» در آمریکا به حدود ۷۵۰ هزار نفر رسید. «چپ نو» بویژه در میان سیاهان آمریکا نفوذ گسترده یافت و قریب به ۱۰۰ گروه سیاه بوجود آمد، که مشهورترین آنها «پلنگان سیاه» نام داشت. آنان جامعه سیاهان آمریکا را به تخریب ساختار سرمایه‌داری، پایان دادن به جنگ ویتنام، مبارزه در راه رفع ستم بر سیاهان و دانشجویان و کارگران و فقرا، فرا می‌خواندند.^۱

میشل هارینگتون، جامعه‌شناس آمریکائی که مؤلف کتب متعددی درباره «مطروودین» جامعه آمریکاست، می‌نویسد:

۱. برای آشنائی با نظریات و اهداف «جنبش چپ نو» در آمریکا به کتاب زیر مراجعه شود:

Lorenz Barits, The American Left – Radical Political Thought in the Twentieth Century, Basic Books INC. Publishers, New York/London, 1971.

جنبش چپ‌نو دربرگیرنده جوانان آرمان‌گرا از لایه‌های بالائی طبقه متوسط است که، بدلائل گوناگون، از نظم موجود بیگانه شده، ولی دارای اهداف و برنامه روشن و قابل تحقق نیستند.^۱

«چپ نو» جنبشی بود متأثر از اندیشه‌های چپ (مانند مارکسیسم) و چپ افراطی (مانند آنارشیسم) و مکاتب نیهیلیستی و اگزیستانسیالیستی غرب. «چپ نو» واکنشی بود در قبال بن‌بست‌های «چپ سنتی» و نشانه‌ای از بحران مارکسیسم. تئوریسین‌های «چپ نو» برخی مبانی مارکسیسم را مورد تجدیدنظر قرار دادند و کوشیدند تا در واکنش علیه «غیر انقلابی شدن مارکسیسم»، طرح «انقلابی» و نوینی را در همه عرصه‌های فلسفی و اجتماعی ارائه دهند.

در زمینه فلسفه و جامعه‌شناسی، لوئی آلتوسر، هانری لوفور، ژان پل سارتر و هربرت مارکوزه، تئوریسین‌های متنفذ در جنبش «چپ‌نو» اروپا محسوب می‌شدند.

در عرصه انقلابی‌گری و مبارزه سیاسی، چهره‌هایی چون رژی دبره، کارلوس ماریگلا و برادران کوهن بندیکت تئوریسین‌های «چپ نو» بودند. این تحول و نوآوری در تغییر «سمبل»‌های انقلاب نیز نمایان است. اگر در گذشته، مارکس و انگلس و لنین و استالین سمبل انقلابی‌گری چپ بودند، اکنون چهره‌هایی چون مائوتسه تونگ و هوشی مینه و فیدل کاسترو و بویژه چه‌گوارا قهرمانان محبوب «چپ نو» شدند.

در عرصه فلسفه، «چپ نو» برخوردار «آزاد» و فارغ از «دگماتیسم» با فلسفه مارکس و برداشتهای نو از آن را پی می‌گرفت، که در نظریات آلتوسر، لوفور، رژه‌گارودی (پیش از گرایش او به مذهب)، ارنست فیشر و مارکوزه بازتاب داشت.

در عرصه مبارزاتی، تأثیرپذیری از انقلاب‌های چین و ویتنام و کوبا و حرکت‌های چریک‌های شهری و چریک کوه در آمریکای لاتین، تأکید مطلق بر راه قهرآمیز و مسلحانه مبارزه اجتماعی و بی‌اعتنائی به تاکتیک‌های دیپلماتیک و شیوه‌های مسالمت‌آمیز شاخص «چپ نو» بود.

«چپ نو» در دهه ۱۹۷۰ میلادی به یک موج نیرومند بدل گردید و مارکسیسم را در سراسر جهان دستخوش بحران عمیق ساخت و لذا مورد توجه جدی تئوریسین‌های شوروی و احزاب کمونیست ذی‌نفع، مانند احزاب کمونیست آمریکا و فرانسه و ایتالیا قرار گرفت و صدها کتاب و مقاله پیرامون آن نگاشته شد. در عین حال، «چپ نو» احیاء یک

۱. به نقل از: ر. بالشاکوف، به کجا و با که؟، صص ۱۸ - ۱۹.

موج نوین انقلابی‌گری علیه ساختار نظام سرمایه‌داری غرب بود و لذا مورد توجه جامعه‌شناسان سرمایه‌داری نیز قرار گرفت. و نظریه‌پردازانی چون پرفسور برژینسکی به ارائه تحلیل و طرح برای مهار کردن این جنبش و سوق دادن آن به رویارویی با شوروی پرداختند.

تا زمانیکه «چپ نو» در چارچوب نظریات اندیشه‌پردازانی بود که زیر لوای مارکسیسم علیه دگماتیسم و تحجر استالینی به عصیان برخاسته بودند، نظریه‌پردازان شوروی آن را مورد حمله شدید قرار داده و نوعی انحراف چپ‌روانه خرده بورژوائی و ساخته و پرداخته سرویسهای جاسوسی امپریالیستی عنوان کردند. ولی بزودی «چپ نو» از یک حرکت نظری «بسته»^۱ خارج شد و به یک جنبش وسیع و نیرومند سیاسی در میان جوانان و دانشجویان بدل گردید و توانست حوادث مهم سیاسی چون جنبش ماه مه ۱۹۶۸ فرانسه را برانگیزد. لذا برخورد تئوریسین‌های شوروی با مسئله تغییر کرد. از این پس، در اسناد احزاب کمونیست، «چپ نو» به مثابه یک جنبش توده‌ای عنوان گردید که در میان جوانان ریشه دوانیده و یک حرکت انقلابی است. تئوریسین‌های شوروی کوشیدند تا با «چپ نو» با نرمش و انعطاف برخورد کنند و احزاب کمونیست تلاش کردند تا با اتکاء به برخی زمینه‌های گرایش مارکسیستی در میان جوانان پیرو «چپ نو»، در جهت جذب آنان به مارکسیسم شوروی گرا تلاش ورزند و در این راه به موفقیت‌هایی دست یافتند. برای نمونه، دوبویس کلابس^۲، که در سالهای ۱۹۶۷-۱۹۶۵ در میان جوانان آمریکا یک چهره مشهور و محبوب بود، به حزب کمونیست آمریکا پیوست. دربارهٔ بازتاب «جنبش چپ نو» در ایران و سرنوشت آن، در صفحات آینده سخن خواهیم گفت.

به طور خلاصه، عوامل پیدایش «جنبش چپ نو» را بشرح زیر می‌توان بیان داشت:

۱- بحران نظام سرمایه‌داری غرب، که به بروز و تشدید خلأ معنوی و عاطفی در نسل جوان انجامیده و می‌انجامد. این خلأ باضافه ستم‌های اجتماعی اقتصادی، منجر به پرخاشگری و عصیان، بویژه در میان جوانان و دانشجویان که زمینه مناسبی دارند، گردید. «چپ نو» نمونه بارز این نظم ستیزی و پرخاشگری اجتماعی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بود.

۲- ناتوانی مارکسیسم در ارضاء روح پرخاشگر جوانان پیرو آن. احزاب کمونیست با

1. Sect.

2. Dubois Clubs.

جذب شدن در ساختار نظام سرمایه‌داری غرب، خود به صورت یک نهاد اجتماعی وابسته به نظم موجود درآمده و لذا روح عصیان نظم ستیزانه نسل جوان چپ را ارضاء نمی‌کنند. واقعیت‌های «مدینه فاضله» سوسیالیستی در شوروی و بوروکراسی و فرسودگی ساختاری این نظام و سیاستهای تجاوزکارانه آن، همه و همه سبب گسست از شوروی گردید. این عامل سبب شد که «چپ نو» بعنوان آلترناتیوی نیرومند در مقابل «چپ سنتی» سرریز کند.

۳- ایدئولوژی‌های عصیان‌گرایانه و نظم‌ستیزانه غربی مانند آنارشیسم و نیهیلیسم و اگزیستانسیالیسم در تغذیه فکری و توسعه «چپ نو» مؤثر بود. مختصات «جنبش چپ نو» بطور عام، عبارتند از:

۱- نفرت از نظام سرمایه‌داری و بویژه مخالفت با سیاستهای امپریالیستی نظامی و تسلیحاتی آن

۲- همدردی با جنبش‌های ضد امپریالیستی و انقلابی خلقهای جهان سوم

۳- عدم پذیرش شوروی بعنوان «نمونه سوسیالیسم» و نفی مارکسیسم سنتی. این عامل گاه، به صورت شوروی‌ستیزی تند و شدید و گاه بصورت خفیف و در حد استقلال‌طلبی بروز می‌کرد

۴- جستجوی «راه سوم» در میان سوسیالیسم نوع شوروی و نظام سرمایه‌داری غرب؛
۵- نظم‌ستیزی و ناسازمان‌گری، به شکل ضدیت با حزب و تشکل سنتی و نهادی جامعه غرب

۶- عمل‌گرایی و اعتقاد به تقدّم عمل بر تئوری

۷- مخالفت با هر نهاد و نظم اجتماعی جامعه موجود، برخلاف مارکسیسم کلاسیک که بسیاری از نهادهای بورژوائی را می‌پذیرد و می‌کوشد تا از آن بهره‌برداری کند

۸- اعتقاد به شعار «یا همه چیز یا هیچ چیز»، که منجر به اقدامات افراطی رادیکال می‌گردید

۹- اعتقاد به اصل «هر چه بدتر بهتر» و مطلق کردن «فقر» بعنوان عامل انقلاب اجتماعی

۱۰- اعتقاد به «بنیادگرایی» و «اصولیت انقلابی» و مخالفت با هرگونه سازش سیاسی، حتی بصورت تاکتیکی

۱۱- اعتقاد به نقش رهبری روشنفکران و دانشجویان و بی‌اعتمادی به خصلت انقلابی طبقه

کارگر غرب، براساس تئوری «پرولترزدائی»^۱ در جامعه صنعتی نوین

۱۲- اعتقاد به مبارزات تند و مسلحانه و بی‌اعتقادی به مبارزه سیاسی و پارلمانی و مبارزات اقتصادی صنفی- اتحادیه‌ای

شاید بتوان جمله زیرین را، که در اعلامیه یک گروه «چپ نو» آمریکائی درج شده، نمونه گویائی از روانشناسی و ایدئولوژی این جنبش دانست:

ما می‌سوزیم، ولی نخست خیابانها را می‌سوزانیم. ما کتک می‌خوریم، ولی نخست پلیس را کتک خواهیم زد... و همه جا خونین خواهد بود، خون، لیبرالها را دیوانه میکند و ما آنها را دیوانه خواهیم کرد.^۱

«اروکمونیسم»^۲ و نفی بنیادها

پس از مائوئیسم و جنبش «چپ نو»، در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ و نیمه اول دهه ۱۹۸۰ میلادی، پدیده دیگری ارکان مارکسیسم را دستخوش بحران و تزلزل ساخت: «اروکمونیسم»

«اروکمونیسم» واژه‌ای بود که توسط سانتیاگو کاریلو^۳؛ دبیرکل حزب کمونیست اسپانیا، وضع شد و معنای آن نه تنها استقلال و جدائی کامل از رهبری مسکو، بلکه تجدیدنظر در بسیاری احکام بنیادی ایدئولوژی مارکسیستی بود. پس از اسپانیا، حزب مقتدر کمونیست ایتالیا نیز به ایدئولوژی «اروکمونیسم» پیوست.

۱. بنقل از: م.ای. باسمانف و ب. لیسون، پیشاهنگ انقلابی- نبرد ایدئولوژی‌ها (به انگلیسی)، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۷، ص ۲۲۸.

۲. کمونیسم اروپائی (Eurocommunism).

۳. سانتیاگو کاریلو (Santiago Carrillo) در سال ۱۹۱۵ م. در یک خانواده کارگری در اسپانیا بدنیا آمد. در سال ۱۹۲۸ به «فدراسیون جوانان سوسیالیست» پیوست و در ۱۹۳۶ دبیرکل «اتحاد جوانان سوسیالیست»، مرکب از کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها شد. در همین سال عضو حزب کمونیست گردید و در حوادث جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶-۱۹۳۹) عضو ستاد دفاع از مادرید بود. پس از شکست جمهوری اسپانیا، کاریلو به شوروی پناهنده شد و در ۱۹۴۰ دبیر «انترناسیونال کمونیستی جوانان» (شعبه‌ای از کمیترن) گردید. در ۱۹۶۰ دبیرکل حزب کمونیست اسپانیا شد. با مرگ ژنرال فرانکو در ۱۹۷۵، فعالیت حزب کمونیست در داخل کشور آغاز گردید، ولی در اولین انتخابات آزاد اسپانیا پس از ۱۹۳۶، کمونیست‌ها تنها ۹٪ آراء را کسب کردند. اعلام مواضع «اروکمونیسم» توسط کاریلو با سر و صدای زیاد در محافل سیاسی و رسانه‌های جهان بازتاب یافت، ولی بهبودی در وضع کمونیست‌های اسپانیا ایجاد نکرد. در انتخابات اکتبر ۱۹۸۲، یعنی ۷ سال پس از اعاده دموکراسی به کشور، آراء حزب کمونیست به ۳/۸٪ کل آراء سقوط کرد! در نتیجه، در سال ۱۹۸۲، زیر فشار شدید جناح شوروی‌گرای حزب، که رهبری آن را خانم دولورس ایباروری- صدر حزب- بدست داشت، کاریلو از دبیرکلی برکنار گردید، ولی حرکتی که وی آغازگر آن بود در سایر احزاب کمونیست غربی، بویژه در حزب کمونیست ایتالیا، تداوم یافت.

در سال ۱۹۸۰م. احزاب اروکمونیست، پس از سالها مناسبات تیره که در پی انشعاب مائوئیسم پدید شده بود، به تجدید رابطه‌ی حسنه با حزب کمونیست چین پرداختند. نخست، هیأتی از حزب کمونیست ایتالیا، به ریاست انریکو برلینگوئر، دبیرکل حزب، به چین رفت و سپس هیأتی از حزب کمونیست اسپانیا، به ریاست سانتیاگو کاریلو. هر دو هیأت با استقبال باشکوه رهبران چین مواجه شدند و این امر خشم شدید حزب کمونیست شوروی را علیه احزاب «اروکمونیست» برانگیخت.

در سالهای ۱۹۸۱-۱۹۸۲، تقابل «اروکمونیسم» با «انترناسیونالیسم پرولتاری» مسکو به اوج خود رسید. برلینگوئر، دبیرکل حزب کمونیست ایتالیا، سیاستهای مداخله‌گرانه را محکوم کرد. مسکو نیز بیانیه فوق را به شدت محکوم کرد و در مقابل احزاب متعددی چون حزب کمونیست ژاپن و ... به مواضع اروکمونیسم پیوستند و با رفقای اسپانیایی و ایتالیایی هم آوا شدند. در سال ۱۹۸۸م. به گزارش خبرگزاری چکسلواکی، حزب کمونیست ایتالیا در نامه‌ای به مجله مسایل صلح و سوسیالیسم [ارگان بین‌المللی احزاب کمونیست] اعلام داشت که «ارتباطات خود را با آن قطع می‌کند»^۱ و در اواخر سال ۱۹۸۹، حزب کمونیست ایتالیا تصمیم خود را بر حذف عنوان «کمونیست» از نام خود اعلام داشت.

بحران «اروکمونیسم»، یک بحران همه جانبه ساختاری و ایدئولوژیک در مارکسیسم است و ابعاد آن تنها به استقلال‌طلبی این یا آن حزب محدود نیست:

۱- اروکمونیست‌ها، تز «دیکتاتوری پرولتاریا» را که از احکام اساسی مارکسیسم محسوب می‌شود، کنار گذاشتند و در مقابل، پایبندی و اعتقاد به سیستم چند حزبی (پلورالیسم) و دمکراسی غربی را وارد برنامه خود کردند.

۲- اروکمونیست‌ها، استراتژی «انقلاب سوسیالیستی» را کنار گذاردند و عملاً به پیروی از ادوارد برنشتین و تز «سوسیالیسم اخلاقی» او، به اصلاحات اجتماعی در چارچوب «وضع موجود» اکتفا کردند.

راه تحقق این اصلاحات، نه «انقلاب اجتماعی»، بلکه مشارکت در ساختار سیاسی از طریق نهادهای دمکراتیک غربی اعلام شد.

۳- اروکمونیست‌ها، با حذف اصطلاح رسمی «مارکسیسم-لنینیسم» بعنوان «ایدئولوژی طبقه کارگر» و کاربرد اصطلاحاتی چون «سوسیالیسم» و «سوسیالیسم دمکراتیک» و غیره،

۱. نامه مردم، چاپ خارج از کشور، شماره ۲۰۴، ۱۳۶۷/۲/۶، ص ۷.

گسست قطعی خود را با مارکسیسم سنتی (ارتدکس) اعلام داشتند.

۴- اروکمونیست‌ها، نه تنها عملاً و رسماً تز مرکزیت واحد در «جنبش جهانی کمونیستی» را، که مبنای هژمونی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود، رد کردند، بلکه در تئوری و برنامه نیز اصطلاح «انترناسیونالیسم پرولتری» را کنار گذاشته و به واژه‌های رقیقی چون «همبستگی جهانی» روی آوردند.

۵- و بالاخره، اروکمونیست‌ها تز «منافع حیاتی» و «حریم نفوذ» اتحاد شوروی را، که قبلاً از سوی احزاب کمونیست، «پشتوانه صلح جهانی» تلقی می‌شد، مردود شمردند؛ و اصطلاحات دقیقی چون «توسعه طلبی» را جایگزین آن ساختند و سیاست‌های دوران برژنف در اروپای شرقی و بویژه تجاوز نظامی به افغانستان را بشدت محکوم کردند.

ظهور گورباچف

پدیده «اروکمونیسم» با مخالفت شدید مسکو مواجه شد و نشریات شوروی و احزاب کمونیست وابسته، جنگ تبلیغاتی وسیعی را علیه آن آغاز کردند.^۱ در این آوازه‌گری ارباب‌آمیز، حزب کمونیست آمریکا (به رهبری گسل‌هال) و حزب کمونیست پرتغال (به رهبری آلوارو کونیال) جایگاه مهمی داشتند. ولی پیدایش گورباچف^۲ در صحنه سیاست اتحاد شوروی، ژرفای بحران فراگیر «جنبش جهانی کمونیستی» و

۱. از جمله مراجعه شود به هفته نامه New Times، چاپ مسکو، سال ۱۹۸۲، شماره‌های ۵ و ۸ و ۱۱.
 ۲. میخائیل سرگیوویچ گورباچف (متولد ۱۹۳۱ - Mikhail Sergeyevich Gorbachev) در سال ۱۹۵۲، عضو و در سال ۱۹۷۱ عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی شد. در سال ۱۹۷۹ عضو مشاور و در ۱۹۸۰ عضو اصلی هیأت سیاسی (پولیت بورو) گردید. در آن زمان بعنوان جوانترین عضو پولیت‌بورو (۴۹ ساله)، شهرت جهانی یافت. صعود گورباچف در هرم حزبی با مرگ برژنف آغاز شد. او که مورد علاقه خاص یوری آندروپوف رئیس کا. گ. ب و رهبر پیشین شوروی (۱۹۸۲-۱۹۸۴) بود، به مسئولیت‌های کلیدی دست یافت و به نفر دوم حزب بدل شد. با مرگ نابهنگام آندروپوف، خط مشی جدیدی که او در سر داشت عملی نشد و در وصیت‌نامه سیاسی خود برای تحقق آن گورباچف را نامزد کرد. فشار دار و دسته قدیمی برژنف مانع دبیرکلی گورباچف شد و چرنینکو ۷۲ ساله، بعنوان آخرین نماینده نسل کهن پولیت‌بورو رهبر شوروی گردید. مرگ چرنینکو در مارس ۱۹۸۵ آخرین مانع صعود گورباچف را مرتفع ساخت و او دبیر کل حزب کمونیست و در سپتامبر ۱۹۸۸ با برکناری آندره گرومیکو صدر شورای عالی (رئیس جمهور) نیز شد. گورباچف به پیاده کردن مشی جدیدی که آندروپوف منادی آن بود دست زد و با برکناری نسل کهن «ذهن‌گرایان» و «جزم‌اندیشان»، ساختار رهبری شوروی را دگرگون ساخت. او «دوران برژنف» را آماج انتقاد شدید قرار داد و به افشای بی‌سابقه استالینیسیم دست زد. «دوران گورباچف»، که سیاستهای «پروستاریکا» (دگرگون‌سازی) و «گلاسنوست» (علنیّت، شفافیت، فضای باز سیاسی) و «نواندیشی» شاخص آن است، مرحله جدیدی در تاریخ مارکسیسم و مهم‌ترین تحول تمدن غرب در پایان قرن بیستم میلادی می‌باشد.

ایدئولوژی «مارکسیسم - لنینیسم» را نشان داد. گورباچف عملاً بر بسیاری از دعاوی «اروکمونیسیم» صحنه گذارد و بسیاری از سیاستهای داخلی و خارجی حزب کمونیست شوروی در گذشته را، بعنوان «جزماندیشی» و «ذهنی‌گرایی استالینی - برژنفی» محکوم کرد. بدینسان، «مارکسیسم - لنینیسم» پس از هفت دهه تلاش در راه ساختمان «مدینه فاضله‌ای»، که بر دو بنیاد الحاد و اصالت اقتصاد استوار است، بدانجا رسید که گورباچف در گزارش به پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست، برخی از دستاوردهای آن را چنین بیان داشت:

عناصر زنگارگرفتگی اجتماعی، که در سالهای اخیر بوجود آمدند، بر روحیه معنوی جامعه تأثیر منفی گذاردند و ارزشهای والای اخلاقی را، که همیشه خصیصه خلق ما و موجب افتخارمان بوده است، یعنی اعتقاد ایدئولوژیک، شوق کار و میهن‌پرستی شوروی، بگونه‌ای نامحسوس فرسودند. پیامدهای گریزناپذیر این امر عبارتند از: تنزل علاقه به امور اجتماعی، مظاهر ابتذال و بی‌باوری و افت انگیزه‌های اخلاقی کار در میان مردم و از جمله جوانان، لایه‌ای رشد کرد که هدفشان در زندگی در آن خلاصه می‌شد که به هر وسیله به سود و رفاه و آسایش مادی دست یابند. موضع بیشرمانه آنان، اشکال هر چه ستیزه‌جویانه‌تری به خود می‌گرفت، آگاهی اطرافیان را مسموم میکرد و موج مصرف‌زدگی را برمی‌انگیخت. رشد مشروب‌خواری، اشاعه مواد مخدر و افزایش جنایت به شاخص افت اخلاقیات اجتماعی تبدیل شدند.^۱

«انترناسیونالیسم پرولتری»، بنیاد لرزان وحدت

مارکسیسم از بدو پیدایش، خود را یک ایدئولوژی «همه‌جائی» و «جهان‌شمول» خواند و بنیادهای جهان‌گستری خود را در تئوری‌ای مدون کرد که «انترناسیونالیسم پرولتری» نام گرفت. «انترناسیونالیسم پرولتری» در کار، پایه ایدئولوژی مارکسیسم قرار گرفت و روح جوهره وحدت حرکت‌های گوناگونی در سراسر جهان شد که بر خود، نام «جنبش جهانی کمونیستی» نهاده بودند. سیر تاریخی مارکسیسم نشان داد که «انترناسیونالیسم»، نخستین و مهمترین عرصه‌ای بود که بحران فزاینده عام و مضمونی مارکسیسم در آن تجلی یافت و

۱. میخائیل گورباچف، گزارش به پلنوم ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۷ کمیته مرکزی (ترجمه فارسی)، انتشارات فدائیان اکثریت، فروردین ۱۳۶۶، ص ۱۳ (چاپ خارج از کشور).

«جنبش جهانی کمونیستی» را پاره پاره کرد و احزاب «برادر» را به احزاب «تابع و متبوع» و احزاب «رقیب» و احزاب «متخاصم» بدل ساخت. امروزه از «انترناسیونالیسم»، آنچه به جای مانده نامی است که برای آن هیچ مصداق عینی در جهان واقع نمی‌توان یافت.

مبانی تئوریک «انترناسیونالیسم پرولتری»

مارکسیسم از میان همه تقسیم‌ها و تفکیک‌های اجتماعی (جنسی، سنی، نژادی، فرهنگی و مذهبی، ملی و ...)، تقسیم طبقاتی جامعه را اصیل و تعیین‌کننده دانست و با انطباق این بینش بر تاریخ بشر، علم‌الاجتماع خود را بنام «ماتریالیسم تاریخی» شکل داد که تاریخ جامعه بشری و عامل حرکت و تکامل آن را، مبارزه طبقاتی اعلام می‌داشت.

این بینش آنگاه که بر عرصه روابط میان جوامع انسانی انطباق یافت، «انترناسیونالیسم پرولتری» نام گرفت که با مطلق کردن عامل طبقاتی، هرگونه تمایزات ملی و قومی و فرهنگی و ... را تحت‌الشعاع آن قرار می‌داد.

«انترناسیونالیسم پرولتری» می‌گفت که در سراسر جهان، کارگر علی‌رغم ویژگی‌های ملی و جغرافیائی، طبقه‌ای است واحد که زیر استثمار طبقه سرمایه‌دار قرار دارد. این ستم اجتماعی - اقتصادی مشترک، «طبقه کارگر» را بمثابة یک طبقه واحد بین‌المللی متحد می‌سازد و او را در مقابل طبقه سرمایه‌دار قرار می‌دهد. سرمایه، یک نیروی بین‌المللی است. نظام سرمایه‌داری با «بین‌المللی کردن سرمایه» دامنه استثمار و غارت خود را در اقصی نقاط کره ارض گسترش داده و لذا، متقابلاً نیروی کار نیز یک نیروی بین‌المللی است و در تمام نقاط زمین در مقابل دشمن واحد و مشترکی قرار دارد. به قول انگلس:

از آنجا که وضع طبقه کارگر در همه کشورها یکسان است، از آنجا که منافع آنها یکسان است، و از آنجا که دارای دشمن واحد و مشترکی هستند، مبارزه آنها باید یک مبارزه مشترک باشد.^۱

«انترناسیونالیسم پرولتری» در ترازوی سنجش

کتاب تئوری و پراتیک انترناسیونالیسم پرولتری، از انتشارات «آکادمی علوم اتحاد شوروی - انستیتوی فلسفه»،^۲ اصول «انترناسیونالیسم پرولتری» را چنین بیان می‌دارد:

۱. مارکس و انگلس، مجموعه آثار، جلد ۴، ص ۳۷۳.

2. The Theory and Practice Of Proletarian Internationalism, Progress Publishers, Moscow, 1976.

۱. اصل اساسی «انترناسیونالیسم پرولتری» عبارت است از اتحاد و همبستگی انقلابی پرولتاریائی میان کارگران سراسر جهان^۱
 ۲. تبعیت منافع ملی از منافع بین‌المللی کارگران سراسر جهان^۲
 ۳. اصل برابری و حق حاکمیت ملت‌ها^۳
 ۴. حق تعیین سرنوشت و اتحاد داوطلبانه خلق‌ها^۴
 ۵. همکاری برادرانه خلق‌ها در ساختمان سوسیالیسم، از طریق یاری و همیاری متقابل^۵
 ۶. تحکیم وحدت و همبستگی سیستم جهانی سوسیالیستی^۶
 ۷. اتحاد اراده و عمل احزاب کمونیست و کارگری سراسر جهان^۷
 ۸. اتحاد هم‌بسته نیروهای سوسیالیسم و طبقه کارگر و جنبش‌های رهایی بخش ملی در مبارزه به خاطر صلح و استقلال ملی و پیشرفت اجتماعی^۸
 ۹. در نظر گرفتن عوامل اجتماعی - روانشناسی در تأمین اتحاد خلق‌ها^۹
- طبق اصول فوق، برای «طبقه کارگر» در عرصه مناسبات بین‌المللی آنچه اصیل و تعیین‌کننده است، معیارهای طبقاتی است که معیارهای ملی و نژادی و فرهنگی و مذهبی و... را تابع خود می‌سازد. به ادعای مارکسیسم برای طبقات دیگر (مانند بورژوازی و خرده بورژوازی)، اصل، معیارهای ملی است و تنها طبقه‌ای که دارای مبنای مادی وحدت در سراسر گیتی است «طبقه کارگر» است، که چون فاقد هر نوع مالکیتی بر وسائل تولید است، هیچ قید و بندی او را به منافع ملی و جغرافیایی مقید نمی‌سازد.
- در مقام سنجش و داوری اصول «انترناسیونالیسم پرولتری» می‌توان فهرست‌وار چنین گفت:

۱- «انترناسیونالیسم پرولتری» که معیار اساسی خود را «معیار طبقاتی» قرار داده، به تنگ‌نظری و جزم‌اندیشی و افق محدود دید طبقاتی مبتلا است. طبق این تئوری، «طبقه

۱. همان مأخذ، ص ۴۱.
۲. همان مأخذ، ص ۴۱.
۳. همان مأخذ، ص ۴۵.
۴. همان مأخذ، ص ۴۵.
۵. همان مأخذ، ص ۴۷.
۶. همان مأخذ، ص ۴۷.
۷. همان مأخذ، ص ۴۸.
۸. همان مأخذ، ص ۴۹.
۹. همان مأخذ، ص ۵۴.

کارگر» در سراسر جهان برادر و برابر و دارای منافع یکسان است. امروزه کاملاً آشکار است که با رشد امپریالیسم در کشورهای غربی، در مقایسه با اکثریت مردم جهان سوم، «طبقه کارگر» غرب به سطح معینی از رفاه دست یافته و اسیر قیود فرهنگ منحط الحادی و مصرفی تمدن غربی است. در کشورهای پیشرفته صنعتی، (بویژه در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی) «طبقه کارگر» دچار انحطاط شده و به نوعی تکنوکرات بدل گردیده، که از مزایای زندگی مرفه غربی - که از غارت امپریالیستی جهان سوم ناشی می‌شود - برخوردار است. در مقابل، توده‌های محروم جهان سوم قرار دارند که اکثریت آنها نه «طبقه کارگر» صنعتی بلکه کشاورزان و زحمتکشان و پیشه‌وران و کسبه و کوچ نشینان فقیر هستند، یعنی آن طبقات و اقشاری که مارکسیسم آنها را «خرده بورژوائی» و در نتیجه «غیر انقلابی» و «ناسیونالیست» می‌خواند. تاریخ معاصر نشان می‌دهد که در مقابله با استعمار و نواستعمار، همین توده‌های جهان سوم روز به روز روحیه انقلابی بیشتری کسب کرده و شورانگیزترین حماسه‌های انقلابی را رقم زده‌اند.

هر چند تحت تأثیر تشدید بحران نظام سرمایه‌داری گه‌گاه شاهد نارضائی بخشی از کارگران غربی و اوج‌گیری مبارزات آنها هستیم، ولی این اعتراضات عمدتاً رفاهی و اقتصادی و فاقد ایدئولوژی و آرمان‌گرایی است. تجدیدنظر بسیاری از اندیشمندان «چپ» مانند هربرت مارکوزه، دنیای غرب در زمینه «نقش انقلابی طبقه کارگر»، ناظر به این معنا است.

۲- عامل طبقاتی، پدیدآورنده روحیه همبستگی و همدردی بین‌المللی نیست، بلکه این عامل فرهنگی و آرمانی (ایدئولوژیک) است که چنین روحیه‌ای را پدید می‌آورد. امروزه شاهد آن هستیم که بسیاری از کارگران اروپائی و آمریکائی، نسبت به غارت ملت‌های جهان سوم ابراز همدردی نمی‌کنند و نه تنها فاقد روحیه انترناسیونالیستی هستند، بلکه بعضاً ناسیونالیست و شووینیست و مدافع سیاستهای استکباری غرب می‌باشند و فرهنگ آنها همان فرهنگ استکباری حاکم بر جهان غرب است. در آلمان هیتلری، اکثریت کارگران تحت سلطه حزب نازی (ناسیونال سوسیال) بودند و از شووینیسم نژاد ژرمن طرفداری می‌کردند. حتی در کشورهای سوسیالیستی می‌بینیم که نه تنها کارگران، بلکه بسیاری از کمونیستها نیز فاقد روحیه همدردی با محرومین جهان بوده و به افزایش ایستارها و معیارهای مصرفی و رفاهی خود شدیداً دل بسته‌اند.

این واقعیات نشانگر آن است که در ایجاد روحیه انترناسیونالیستی نقش اصلی با عامل معنوی و فرهنگی است.

مارکسیسم خود به این امر اعتراف دارد. دائرةالمعارف بزرگ شوروی که یک منبع معتبر مارکسیسم معاصر است، می‌نویسد:

این امر که برای انترناسیونالیسم شالوده‌عینی وجود دارد بدان معنا نیست که مردم بطور خودبخودی انترناسیونالیست می‌شوند. برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی می‌گوید: کمونیستها این را یک وظیفه درجه اول خود می‌شمردند که کارگران را با روح انترناسیونالیسم و میهن‌دوستی سوسیالیستی و آشتی‌ناپذیری با هرگونه تجلی ناسیونالیسم و شووینیسم پرورش دهند.^۱

به دیگر سخن، عامل طبقاتی، ایجادگر روحیه انترناسیونالیستی یا ناسیونالیستی نیست، بلکه این القاء ایدئولوژی انترناسیونالیستی یا ناسیونالیستی است که می‌تواند فرد یا طبقه یا جامعه را ناسیونالیست، شووینیست یا انترناسیونالیست بار آورد.

۳- «انترناسیونالیسم پرولتری» که بر تبلیغ عامل طبقاتی مبتنی است، چون محور حرکت خود را «طبقه کارگر صنعتی» قرار می‌دهد، لذا به نوعی، به ایدئولوژی توجیه‌گر و ستاینده نظام صنعتی غرب بدل می‌شود. ستایش از صنعت، که پدید آورنده «طبقه کارگر» است، خواه ناخواه استعمار و امپریالیسم غرب را موجه و مترقی جلوه می‌دهد. پس می‌توان گفت که انترناسیونالیسم مارکسیستی، خود به نوعی مبلغ امپریالیسم غربی است.

مارکس در مقاله «حاکمیت بریتانیا بر هندوستان» (۱۸۵۳)، استعمار انگلستان را تلویحاً می‌ستاید و تخریب وحشیانه بنیادهای فرهنگ ملی و باستانی هند توسط فرهنگ استعماری غرب را اشاعه تمدن در آسیا می‌داند و لذا، استعمار انگلستان را «ابزار جبر تاریخ که بذر انقلاب و رشد و ترقی را در هندوستان می‌کارد» معرفی می‌کند. او می‌گوید:

... جرم انگلستان [در استعمار هند] هر اندازه باشد، او ابزار ناآگاه تاریخ است که انقلاب را در هندوستان تحقق می‌بخشد. لذا، هر اندازه که از زاویه احساسات شخصی، تماشای درهم شکستن یک جهان باستانی تلخ و دردناک باشد، از نقطه نظر تاریخی حق داریم با گوته همصدا شویم که: [شعری از گوته، شاعر آلمانی، با این مضمون: این شکنجه‌ای است که شادی عظیم‌تری را به ارمغان می‌آورد].^۲

این چه همبستگی و همدردی بین‌المللی است که به مارکس اجازه می‌دهد نابودی یک تمدن باستانی و درخشان و تخریب بیرحمانه یک فرهنگ اصیل و کهن و کم نظیر را

۱. دائرةالمعارف بزرگ شوروی (ترجمه انگلیسی) چاپ مک میلان امریکا، جلد ۱۰، ص ۳۴۱.

۲. مارکس و انگلس، درباره استعمار (به انگلیسی)، مسکو، ۱۹۷۸، ص ۴۱.

توسط آزمندان جانورخوی انگلیسی، با شادی نظاره کند و خشنود باشد که این ضرورت تاریخ است، زیرا تزریق صنعت غربی به هند، سبب پیدایش طبقه کارگر صنعتی و در نتیجه انقلاب سوسیالیستی و پیشرفت هندوستان در مسیر الگوهای مارکسیستی خواهد شد؟! ^۱

۴- اگر در زمان مارکس و انگلس (قرن نوزدهم میلادی)، «انترناسیونالیسم پرولتری» تنها یک ایدئولوژی مبلّغ نوعی همدردی بین‌المللی بود (که نارسائی آن در این زمینه را در سه انتقاد پیشین نشان دادیم)، با پیروزی مارکسیسم در روسیه (۱۹۱۷ م.) و تبدیل امپراتوری تزاری به «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»، «انترناسیونالیسم پرولتری» به ایدئولوژی توجیه‌گر سلطه‌گری و هژمونیسیم ابرقدرت شوروی بر جهان تبدیل شد. با پیدایش حکومت شوروی، «انترناسیونالیسم پرولتری» پایه این تئوری قرار گرفت که اکنون در رأس «جنبش جهانی کارگری»، پرولتاریای پیروزمند روسیه قرار دارد، لذا منافع بین‌المللی جنبش طبقه کارگر ایجاب می‌کند که سمت و سوی حرکت‌های کارگری (یعنی کمونیستی) در جهت تحکیم سلطه شوروی بر جهان باشد. اصل دوم «انترناسیونالیسم پرولتری»، «تبعیت منافع ملی از منافع بین‌المللی کارگران سراسر جهان»، شالوده هژمونیسیم حزب کمونیست شوروی بر احزاب کمونیست سراسر جهان است. لنین می‌گوید:

خواست‌های جداگانه دمکراسی، از جمله خودمختاری، پدیده‌ای مطلق نیست، بلکه جزء و بخشی از جنبش همگانی دمکراسی جهان (اکنون جنبش سوسیالیستی جهان) است. ممکن است در موارد مشخص، جزء با کل تضاد حاصل کند. در اینگونه موارد باید جزء را فدا کرد.^۱

به عبارت دیگر، مارکسیست‌های سراسر جهان موظفند منافع ملی خود را تابع منافع «سوسیالیسم جهانی» نمایند و اگر این دو با هم در تضاد قرار گرفت، باید «جزء» (منافع ملی خود) را فدای «کل» (منافع شوروی) کنند!

دائرةالمعارف بزرگ شوروی خطاب به آن دسته از مارکسیست‌هایی که منافع ملی خود را برتر از منافع اتحاد شوروی می‌شمردند (مانند چین، آلبانی، یوگسلاوی، رومانی و احزاب کمونیست اسپانیا و ایتالیا و فرانسه) چنین می‌گوید:

قرار دادن وظایف ملی در مقابل وظایف بین‌المللی، به بهانه ملحوظ داشتن ویژگی‌های ملی، چیزی نیست مگر نفی قوانین عام حاکم بر روند انقلابی جهان و

۱. لنین، مجموعه آثار (به انگلیسی)، جلد ۱۹، ص ۲۵۷-۲۵۸.

روند ساختمان جامعه سوسیالیستی و کمونیستی.^۱

تئوری‌هایی که حزب کمونیست اتحاد شوروی مطرح ساخت و در آنها، اصل بر «انترناسیونالیسم پرولتری» است، مانند: «تضاد اصلی جهانی میان اردوگاه سوسیالیسم و اردوگاه سرمایه‌داری»، «جنگ و صلح»، «همزیستی مسالمت‌آمیز»، «روند واحد انقلاب جهانی» و... همه و همه در جهت توجیه این هژمونیسم و سلطه‌جوئی بر جهان است.

در مقابل، بخشی از مارکسیست‌ها، علیه هژمونیسم روسی - در پوشش «انترناسیونالیسم پرولتری» به اعتراض برخاسته و اصل دوم را چنین تفسیر می‌کنند که منافع ملی شوروی باید تابع منافع جنبش بین‌المللی طبقه کارگر باشد نه برعکس؛ چنانکه شوروی‌ها مدعی‌اند. مائوئیست‌ها و «اروکمونیست»‌ها و مارکسیست‌های مستقل از این زمره‌اند.

۵- اصل دوم انترناسیونالیسم، شالوده‌تئوریک می‌سازد تا مارکسیست‌های جهان به آن درجه از بی‌اعتنائی و خیانت به منافع ملی سقوط کنند که به عامل بی‌اراده اتحاد شوروی بدل گردند و با فراموش کردن کامل منافع مردم خود، به خدمت منافع ابرقدرت شوروی درآیند. این آن چیزی است که مارکسیسم «جهان‌وطنی»^۲ و «ناسیونال نیهیلیسم»^۳ می‌نامد. نمونه کامل این اغراق در انترناسیونالیسم تا سرحد «ناسیونال نیهیلیسم» در عملکرد چهل و چند ساله حزب منحل‌شده، بویژه در جریان جاسوسی آن در نظام جمهوری اسلامی ایران، نمایان است.

۶- اگر «انترناسیونالیسم پرولتری» ایدئولوژی طبقه کارگر همه کشورها در عرصه مناسبات بین‌المللی باشد، که از خصایص عینی این طبقه برمی‌خیزد، این پرسش اساسی مطرح است: چرا در حالیکه کمونیست‌ها، که مدعی نمایندگی «طبقه کارگر» هستند و در بسیاری از کشورهای جهان به حاکمیت رسیده‌اند، مناسبات میان آنها نه بر پایه اصول «انترناسیونالیسم پرولتری» (مانند برابری و برادری و همیاری و...)، که بر پایه عناد و ستیز با یکدیگر قرار دارد؟ ستیز چین و شوروی، آلبانی با شوروی و چین، ناسیونالیسم کره شمالی و رومانی و یوگسلاوی چگونه قابل توجیه بود، در حالیکه در همه این کشورها مارکسیست‌ها مدعی‌اند که حاکمیت از آن طبقه کارگر و نظام اجتماعی آنها سوسیالیسم است؟! مجموعه این پدیده‌ها آیا مؤید این واقعیت نیست که ریشه ناسیونالیسم، برخلاف

۱. دائرةالمعارف بزرگ شوروی (ترجمه انگلیسی)، ج ۱۰، ص ۳۴۲.

2. Cosmopolitanism.

۳. National Nihilism (نیهیلیسم ملی، نفی مطلق منافع ملی).

ادعای مارکسیسم، نه در عامل طبقاتی، که در عوامل بسیار پیچیده فرهنگی و اجتماعی و جغرافیائی و تاریخی قرار دارد؟

۷- اصل چهارم انترناسیونالیسم، «حق تعیین سرنوشت و اتحاد داوطلبانه خلق‌ها» است. نگاهی به وضعیت خلقهای ساکن شوروی، که عموماً به زور سرنیزه بلشویکی و علی‌رغم تمایل خود، به اتحادیه جمهوری‌های شوروی ملحق شدند، خلاف این اصل را نشان می‌دهد.

عدم برابری میان خلقهای ساکن روسیه و هژمونیک روسی، تبعیضات رایج میان ملیت‌های ساکن اتحاد شوروی، نابودسازی اقلیت‌های ملی از طریق پروژه‌هایی چون «روسی کردن جمهوری‌های آسیائی»، تا بدان حد که هم اکنون در قرقیزستان شوروی حدود ۲۶٪ سکنه را روس‌ها تشکیل می‌دهند، ناقض این اصل است. جنبش‌های استقلال‌طلبانه وسیعی که در بسیاری از جمهوری‌های شوروی، پس از ظهور گورباچف شکل گرفت، مؤید این سخن است.

۸- اصل سوم انترناسیونالیسم، «اصل برابری و حق حاکمیت ملت‌ها» است. عملکرد توسعه‌طلبانه شوروی، بویژه تجاوز نظامی به مجارستان و چکسلواکی و افغانستان ناقض اصل حاکمیت ملت‌ها است. عملکرد تجاوزکارانه و تحمیل گرایانه اتحاد شوروی در سایر کشورهای سوسیالیستی بویژه اروپای شرقی، غارت اقتصادی این کشورها و ایجاد اقتصاد تک محصولی در آنها زیر پوشش تئوری «تقسیم کار بین‌المللی سوسیالیستی»، ناقض اصل برابری ملت‌ها بود.

۹- اصل نهم انترناسیونالیسم بر آن است که باید در ایجاد اتحاد خلقها (در مجتمع سوسیالیستی)، عوامل اجتماعی و روان‌شناختی (یعنی فرهنگی) آنان را در نظر گرفت. بی‌اعتنائی به نیازهای معنوی جمهوری‌های مسلمان‌نشین شوروی و پامال کردن خشن آنها فرآیند مسخ فرهنگی این ملت‌ها (همانند تبدیل الفبای عربی به الفبای روسی، تدریس آتئیسم و الحاد در مدارس، تدریس تاریخ امپراتوری روسیه بجای تاریخ میراث تمدن اسلامی این خلقها و...) نقض این اصل می‌باشد.

از «انترناسیونالیسم» تا «پراگماتیسم»

مارکس و انگلس در قرن نوزدهم، انقلاب سوسیالیستی را «انقلاب جهانی» می‌دیدند، و نه مانند لنین «انقلاب در کشور واحد»؛ لذا به یک حزب بین‌المللی کارگری اعتقاد داشتند. البته در قاموس آنها جهان به «جهان متمدن»! یعنی اروپا و در واقع تنها اروپای غربی

خلاصه می‌شد و کشورهای آسیائی و آفریقائی و آمریکای لاتین را در برنمی‌گرفت. در سال ۱۸۶۴، آنها به تشکیل حزبی موسوم به «انترناسیونال اول» دست زدند. ولی این حزب که بخش مهمی از احزاب چپ اروپا را دربرداشت، نطفهٔ تنازعات ملی را در بطن خود پروراند؛ و انترناسیونالیسم طبقاتی مارکس نتوانست بر این تنازعات فائق آید. اختلافات ریشه‌ای فرهنگی کارگران نواحی غیر صنعتی اروپا (شرق و جنوب اروپا)، مانند ایتالیا (که اکثراً پیرو باکونین آنارشیست بودند) با کارگران نواحی صنعتی (بویژه مرکز و غرب اروپا)، نطفهٔ فروپاشی «انترناسیونال اول» در سال ۱۸۷۶ گردید.

بدنبال آن، در سال ۱۸۸۹، در زمان حیات و با شرکت انگلس، «انترناسیونال دوم» پایه‌گذاری شد. ولی با آغاز جنگ جهانی اول، احزاب سوسیالیستی کشورهای مختلف، هریک به دفاع از دولت‌های خود، که با هم در جنگ بودند برخاستند و بدین طریق، بار دیگر انترناسیونالیسم طبقاتی مارکس، عجز خود را در مقابل ناسیونالیسم نشان داد. رشد ناسیونالیسم و دفاع از دولتهای خودی، منجر به فروپاشی و انشعاب در «انترناسیونال دوم» گردید. لنین، که تنها خود را انترناسیونالیست راستین می‌دانست، احزاب «انترناسیونالیست دوم» را «خائن به انترناسیونالیسم پرولتری» و «سوسیالیست شوونیست» و «سوسیال ناسیونالیست» می‌خواند.

با پیروزی بلشویک‌ها در روسیه، لنین در سال ۱۹۱۹ به ایجاد «انترناسیونال کمونیستی» (یا «انترناسیونال سوم») دست زد. این سازمان بین‌المللی (معروف به «کمینترن») با جنگ جهانی دوم متلاشی شد.

پس از انحلال «کمینترن»، مدت کوتاهی دفتر اطلاعاتی بین‌المللی موسوم به «کمینفرم»، عهده‌دار وظایف اداری «انترناسیونالیسم پرولتری» بود و پس از انحلال آن در زمان استالین، «انترناسیونالیسم پرولتری» هرگونه سازمان مرکزی را از دست داد. تا مدتی احزاب کمونیست جهان برنامه‌های خود را در جلسات مشاوره بین‌المللی، هماهنگ می‌کردند، که تنها سه اجلاس در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ و ۱۹۶۹ تشکیل شد. با رشد بحران درونی مارکسیسم از سال ۱۹۶۹ تشکیل این جلسات متوقف ماند.

سیر فهرست‌وار فوق، فرآیند فروپاشی «انترناسیونالیسم پرولتری» و تجزیه «جنبش جهانی کمونیستی» را نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که انترناسیونالیسم طبقاتی تا چه حد غیرواقع‌بینانه بود و در درون خود چه نطفه‌های درگیری و انشقاق را می‌پروراند.

ریشهٔ اصلی اختلافات کنونی مارکسیست‌ها در مسئله «انترناسیونالیسم پرولتری»، به موضع آنها در قبال اتحاد شوروی باز می‌گردد. از آنجا که «انترناسیونالیسم پرولتری» به

ایدئولوژی توجیه کننده سلطه طلبی (هژمونیسیم) حزب کمونیست شوروی بدل گردیده، لذا واکنش‌هایی را در جهان مارکسیسم برانگیخته است.

چینی‌ها، «انترناسیونالیسم پرولتری» را، بعنوان یک اصل مارکسیستی قبول دارند، ولی آنرا مساوی با «سوویتیسیم» (شوروی گرائی) نمی‌دانند. از دیدگاه آنها، اتحاد شوروی خائن به انترناسیونالیسم است و حزب کمونیست چین مدافع راستین «انترناسیونالیسم پرولتری» است. در حالیکه در سرزمین پهناور جمهوری خلق چین نیز مانند اتحاد شوروی، «انترناسیونالیسم پرولتری» توجیه‌گر و مبلغ «هژمونیسیم چینی»، یا «هژمونیسیم‌های کبیر» است.

در کشورهای آلبانی و یوگسلاوی و کره شمالی و رومانی و احزاب «اروکمونیست»، مخالف‌خوانی با «انترناسیونالیسم پرولتری» و «هژمونیسیم شوروی» اوج گرفت. برخی احزاب، مانند حزب کار آلبانی، شوروی را مانند چین بعنوان کشورهای متجاوز و احزاب منحرف و «رویزیونیست» آماج حملات ستیزه‌جویانه قرار دادند.

در اولین سالهای پس از جنگ جهانی دوم، گسست کمونیست‌های یوگسلاوی به رهبری تیتو از مدار سیطره مسکو و ستیزه او با پدیده مرکزیت واحد در «انترناسیونال کمونیستی»، سرآغاز پدیده استقلال طلبی و بروز «شخصیت» در برخی از احزاب کمونیست دارای پایگاه اجتماعی گردید.

سپس حزب کمونیست چین و کره شمالی و آلبانی این راه را پوئیدند و بدینسان طیف نیرومندی از احزاب کمونیست پدید آمد که حاضر به پذیرش رابطه تابع و متبوع با حزب کمونیست اتحاد شوروی نبودند. در نتیجه، «جنبش جهانی کمونیست» در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی به چهار طیف منشعب شد:

۱- احزاب کمونیست مستقل و ناوابسته به مسکو، مانند اتحادیه کمونیست‌های یوگسلاوی، حزب کمونیست چین، حزب کمونیست کره دمکراتیک، تا حدودی حزب کمونیست رومانی و احزاب «اروکمونیست». این گروه‌ها بیشتر به ناوابستگی و استقلال از دو ابرقدرت گرایش داشتند تا به وابستگی به بلوک شرق.

۲- احزاب کمونیست هوادار مسکو، ولی دارای «شخصیت»، که حاضر به پذیرش نقش «برادر کوچک» در برابر حزب کمونیست اتحاد شوروی نیستند و خود را «عضو دارای حقوق برابر» در «جنبش جهانی کمونیستی» می‌دانند، مانند حزب کمونیست کوبا و حزب کمونیست ویتنام (تاحدودی).

۳- احزاب کمونیست وابسته به مسکو، که به درجات و نسبت‌های مختلف تابع حزب

کمونیست شوروی می‌باشند، مانند بیشتر احزاب کمونیست حاکم در اروپای شرقی^۱، حزب کمونیست مغولستان، حزب کمونیست آمریکا، حزب کمونیست پرتغال و برخی احزاب کمونیست اروپای غربی. این احزاب هر چند در جوامع خود دارای وزن و اعتباری هستند، ولی در سیاست عملی خود بعنوان اقرار حزب کمونیست شوروی عمل می‌کنند.

۴- گروهک‌های کمونیستی تابع. این طیف تعداد زیادی احزاب کمونیست در سراسر جهان را دربرمی‌گیرد که در واقع از حزب بودن تنها نامی دارند؛ و فاقد حداقل پایگاه اجتماعی در جامعه خود هستند و تنها به طور صوری و با حمایت مالی و تبلیغاتی مسکو موجودیت دارند. مانند: حزب دمکراتیک خلق افغانستان، حزب کمونیست اندونزی (پس از شکست آن در جریان کودتای آمریکائی سوهارتو)، حزب کمونیست سوریه، حزب کمونیست عراق، حزب توده ایران و بسیاری از احزاب کمونیست جهان سوم.

در دوران گورباچف، تحولات جدی در سیاست داخلی و خارجی اتحاد شوروی در جهت واقع‌بینی آغاز شد. در زمینه «انترناسیونالیسم پرولتری»، به عنوان پایه سیاست خارجی هفتاد ساله شوروی، برخوردهای انتقادی در ریشه‌یابی شکست‌ها، که شاخص سیاست‌های منطقه‌ای شوروی است، آغاز گردید. در اوایل سال ۱۹۸۹، مجله نوایاژین، ناشر دیدگاه‌های سیاست خارجی شوروی، در تحلیلی دو تجربه متفاوت را در مقابل هم قرار داد:

نخست، تجربه کمک‌های «انترناسیونالیستی» شوروی به مارکسیست‌ها در کشورهای چون افغانستان، اتیوپی، یمن جنوبی، حزب توده در ایران، که برای شوروی مسئله آفرین و بحران‌زا بوده است.

دوم، تجربه مناسبات اتحاد شوروی با نیروهائی چون ناسیونالیست‌های حزب کنگره هند، که برای شوروی مفید و سودآفرین بوده است.

گورباچف نیز در سفر تاریخی خود به کوبا و ملاقات با فیدل کاسترو (مارس ۱۹۸۹ م.)، مخالفت خود را با اصرار کوبا در پیگیری سیاست «انترناسیونالیسم پرولتری» در آمریکای لاتین و آفریقا اعلام داشت.

ارزیابی سیاست خارجی شوروی در دوران گورباچف نشانگر گرایش جدی به گسست از جزمیات مارکسیستی-لنینیستی و قالب‌های کلیشه‌ای است. سیاست خارجی شوروی در زمان وی سمت و سوئی را آغاز کرد که مبنای استراتژی آن نه «انترناسیونالیسم پرولتری»،

۱. تحلیل فوق مربوط به قبل از تحولات سال ۱۹۸۹ در اروپای شرقی است.

بلکه «فایده‌گرایی»^۱ و «مصلحت‌گرایی»^۲ بود.

بحران در استراتژی و تاکتیک افول جاذبه‌ها

مارکسیسم، دوران رونق و شکوفائی خود را نه مدیون نظریات فلسفی، بلکه مدیون شهرتی است که در دنیای سرشار از ستم و بی‌عدالتی و از خودبیگانگی، بعنوان «مکتب مبارزه» بدست آورد. به گفته استاد شهید مرتضی مطهری، مارکسیسم بخش عمده جاذبه خود را از این راه کسب کرد.^۳ این جاذبه تا بدان حد رواج یافت که در دهه ۱۳۴۰ش. در ایران، برخی از جوانان «مذهبی» که با مارکسیسم بعنوان یک مکتب فلسفی الحادی و ماده‌گرا مخالفت داشتند، تحت‌تأثیر «جاذبه مبارزاتی» مارکسیسم قرار گرفته و آنرا بعنوان «مکتب مبارزه» پذیرفتند. آنان در این شیفتگی تا بدانجا پیش رفتند که، مانند رهبران «مجاهدین خلق»، مارکسیسم را «علم مبارزه در جهان معاصر» خواندند و اعلام داشتند که همچون سایر علوم معاصر (فیزیک و شیمی و ژنتیک و غیره) فراگیری و کاربست آن برای هر «روشنفکر انقلابی» و «مبارز اجتماعی» سودمند و ضروری است!

ولی با گذشت زمان، این جاذبه از میان رفت و دهه ۱۹۷۰ میلادی بحران عام و مضمونی مارکسیسم نه تنها در عرصه‌های ساختمان سوسیالیسم و انترناسیونالیسم، بلکه در عرصه مبارزه اجتماعی نیز آشکار شد. شکست استراتژی و تاکتیک‌های مبارزاتی مارکسیستی و شبه مارکسیستی، منشأ تلاطم‌های ایدئولوژیک و سیاسی و گرایش‌های افراطی و تفریطی و انشعاب‌ها و انفجارها در احزاب و گروه‌های گوناگون مارکسیستی و نو مارکسیستی در سراسر جهان شد. امروزه، به جرأت می‌توان گفت که دیگر مارکسیسم، همانند دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، در میان نسل جوان پرخاشگر و معترض، بعنوان یک الگوی مبارزاتی مطرح نیست و دوران جاذبه‌های «سرخ»، بعنوان دوران پندارگرایی رومانتیک، به گذشته تعلق دارد.

نسل جوان امروزی غرب از «انقلابیگری سرخ» روی برتافته و بخشی از آن، همانند جوانان کشورهای سوسیالیستی، جاذبه‌های شورانگیز برای ارضاء خلأ معنوی را در «شیوه

1. Utilitarianism.

2. Pragmatism.

۳. استاد شهید مرتضی مطهری، علل گرایش به مادی‌گری، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۱۲۰.

زندگی غربی» و موزیک «راک» و «جنش پانک» می‌جوید و پوست‌های مایکل جکسون، تصاویر چه‌گوارا را به زیر می‌کشد. و آن بخش از جوانان غرب هم که عصیان‌ش نه از سر تفنن طلبی و هیجان جوئی، بلکه از سر «درد» و «اندیشه» است، در جستجوی الگوی راستینی که از خود بیگانگی و خلأ عاطفی انسان معاصر را با اکسیر مبارزه در دو عرصه «معنا» و «ماده»، «درون» و «برون»، درمان کند، سر به گریبان برده است.

در جهان اسلام نیز افول مارکسیسم چشمگیر است و گرایش روز افزون نسل جوان به الگوهای مبارزاتی ناب اسلامی و تأثیرپذیری از امواج انقلاب جهانی اسلام روزافزون و کتمان‌ناپذیر است. تا بدانجا که به گفته ریچارد نیکسون، رئیس جمهور پیشین آمریکا: در جهان اسلام، از مغرب تا اندونزی، بنیادگرایی اسلامی جای کمونیسم را بعنوان وسیله اصلی دگرگون‌سازی قهرآمیز گرفته است.^۱

ریشه‌های تاریخی «مکتب مبارزاتی» مارکسیسم

مارکسیسم یک مکتب برخاسته از فرهنگ اروپای پس از رنسانس و انقلاب صنعتی است و در زمینه مبارزه اجتماعی و شیوه‌های فعالیت عملی نیز پایه‌های آن بر فرهنگ و سنن مبارزاتی اروپای غربی استوار است. جریان‌های اصلی، که مارکسیسم تئوری‌ها و روش‌های مبارزاتی خود را از آن‌ها گرفت، عبارتند از:

آنارشسیسم اروپائی

در قرن نوزدهم، در بخش‌های شرقی و جنوبی اروپا که رشد صنعتی اندکی داشت، یعنی روسیه و اروپای شرقی و ایتالیا و اسپانیا، علیه استبداد سلطنتی و فئودالی حاکم، مبارزه اجتماعی وسیعی در جریان بود. این مبارزات عمدتاً روشنفکری بود و تروریسم و بمب‌گذاری، شیوه‌های اصلی مبارزه آن بود. مکتب مبارزاتی حاکم بر این بخش از اروپا آنارشسیسم بود.

در روسیه، جریان‌های آنارشستی سابقه طولانی داشت و شخصیت‌هایی چون باکونین^۲،

۱. بنقل از: کودتای نوژه، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، دهه فجر ۱۳۶۷، چاپ اول، ص ۲۳-۲۴.

2. Mikhail Bakunin (1814- 1846).

کروپوتکین^۱ و تکاچف^۲ تئوریسین‌های مبارزه اجتماعی شمرده می‌شدند. باکونین که معاصر و رقیب مارکس بود، بر جریان‌های مبارزاتی و انقلابی روسیه و اروپای شرقی و جنوبی مدتها حاکمیت مطلق داشت. او ترور و «قهر انقلابی» را توصیه می‌کرد و روشنفکران و دانشجویان را به عملیات قهرمانانه و ایثارگرانه فرا می‌خواند. این جریان از طریق بمب‌گذاری‌ها و ترورها و عملیات تخریبی وسعت یافت و نظام‌های اجتماعی حاکم بر اروپا را وحشت‌زده کرد. در اوایل قرن نوزدهم، در روسیه جریانی بنام «نارودیسم» پدید آمد و اکثر انقلابیون روسیه، بخصوص نسل جوان را به خود جلب کرد. نارودنیک‌ها در آغاز معتقد بودند که باید به میان دهقانان رفت و آن‌ها را آگاه نمود. لذا بخش وسیعی از دانشجویان نارودنیک، برای کار انقلابی و تشویق دهقانان به انقلاب، به روستاها رفتند. ولی روستائیان، که با این روشنفکران شهری، فرهنگ و زبان مشترکی نداشتند، دسته دسته آن‌ها را دستگیر و به پلیس تزاری تحویل دادند. این امر موجب سرخوردگی نارودنیک‌های روس از «مشی توده‌ای» شد و لذا آن‌ها در جمع‌بندی علل شکست خود به این نتیجه رسیدند که علت این شکست، «اعتماد به توده‌ها» است. توده‌ها دچار انفعال و احساس ضعف مطلق در برابر رژیم هستند و برای تشویق آنها به انقلاب باید این روحیه را درهم شکست و به آنها نشان داد که رژیم، دارای قدرت مطلق نیست و شکست‌پذیر است. نارودنیک‌ها به این نتیجه رسیدند که «ترور تهییجی»، یعنی تروری که هدف آن «تهییج» و حرکت دادن به توده‌ها باشد، تنها راه پیروزی است و لذا به «تروریسم انقلابی» روی آوردند. دهها نفر از وزراء و شخص تزار (الکساندر دوم) را ترور کردند. ولی این موج نارودیسم نیز در عمل ناکام ماند. توده‌ها حرکتی نکردند و بسیاری از آن‌ها از جمله برادر بزرگ لنین، به نام الکساندر اولیانوف، توسط پلیس دستگیر و اعدام شدند. پوپولیسم روسیه با شکست مواجه شد و بخشی از بقایای آن بعدها به مارکسیسم روی آورد. مشهورترین نارودنیک روسیه، پلخانف بود که به اروپای غربی گریخت، در آنجا به مارکسیسم جلب شد و بذر آن را در روسیه کاشت.

جنبش کارگری اروپای غربی

در قرن نوزدهم، در اروپای مرکزی و غربی، به دلیل رشد صنعت و توسعه تکنولوژی،

1. Peter Kropotkin (1842 – 1921).

2. Pyotr Tkachov (1844- 1885).

«طبقه کارگر»، بعنوان یک گروه اجتماعی جدید، توده قابل توجهی را تشکیل می‌داد. کارگران اروپا دارای سنت‌های مبارزاتی ویژه‌ای بودند که سیر تحولی و تاریخی مختص به خود را داراست.

نخستین حرکت کارگری وسیع و متشکل در اروپا، جنبش «لودیست‌ها» بود. آن‌ها پیرو کارگری بنام لود بودند که معتقد بود علت همه بدبختی‌ها و ستم اجتماعی کارگران، ماشین و صنعت است و لذا برای رهایی از ستم موجود باید ماشین‌ها را خرد و درهم شکست. بتدریج حرکت کارگری متشکل‌تر و آگاهانه‌تر شد. در سال‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ میلادی جنبش «چارتیست‌ها» در انگلستان بوجود آمد که یک حرکت کارگری عظیم و سازمان یافته بود و در واقع نخستین بار بود که کارگران، به دور از تأثیر صاحبان کارخانه‌ها و سرمایه‌داران صنعتی، به صورت متشکل، یک حرکت اجتماعی را به وجود می‌آوردند. برای نخستین بار اتحادیه‌های کارگری به وجود آمد و مبارزه صنفی و سندیکائی کارگران پیرامون اتحادیه‌ها و سندیکاها شکل گرفت. تئوریسن‌های کارگری چون فردیناند لاسال آلمانی پدیدار شدند که مسئله تشکیل طبقه کارگر و مبارزه صنفی و سندیکائی برای کسب امتیازات و حقوق بیشتر را مطرح می‌ساختند. «سندیکالیسم» بعنوان یک حرکت اجتماعی جدید شکل گرفت. «سندیکالیسم» در قرن بیستم ادامه یافت و امروزه احزاب سوسیالیست اروپائی، چون حزب سوسیالیست فرانسه (به رهبری میتران)، حزب کارگر انگلستان، حزب سوسیالیست اسپانیا و ... وارثان سندیکالیسم قرن نوزدهم اروپا هستند.

قیام‌های انقلابی قرن نوزدهم اروپا

به تدریج حرکت‌های کارگری و مردمی در اروپای غربی و مرکزی اوج گرفت و شکل حاد و خشنی یافت و انقلابهای ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ و مهم‌تر از همه «کمون پاریس» (۱۸۷۱) را بوجود آورد.

در سال ۱۸۱۷ م. مردم پاریس، که یک شهر صنعتی بود و کارگران در آن، وزن قابل توجهی داشتند، با بهره‌گیری از شرایط ناشی از جنگ میان ناپلئون سوم (امپراتور فرانسه) با آلمان (پروس) دست به قیام زدند و شهر را تصرف کردند و مدت کوتاهی اداره آن را به دست گرفتند. اداره شهر را شورائی بنام «کمون» بدست داشت. با دستگیری ناپلئون سوم در جبهه جنگ، دولت جدید فرانسه بلافاصله به سازش با صدراعظم آلمان (بیسمارک) پرداخت و متفقاً به کشتار مردم پاریس پرداختند و کمون پاریس به خون کشیده شد. در این فاجعه، که اروپا را تکان داد و بر حرکت‌های بعدی انقلابی اروپا تأثیر گذارد، ۳۰ هزار

نفر اعدام و ۴۰ هزار نفر زندانی شدند، که اکثراً در زندان مردند یا کشته شدند. «کمون پاریس»، یک قیام مردمی برخاسته از بطن جامعه و متعلق به همه اقشار اجتماعی مردم پاریس بود و تحت تأثیر و ملهم از مکتب خاصی نبود. رهبران «کمون» عمدتاً از مردم فقیر انقلابی بودند و وابستگی مکتبی نداشتند. با این که مارکس در آن زمان ۵۳ ساله و انگلس ۵۱ ساله بود و ۲۲ سال از انتشار بیانیه مشهور کمونیستی (مانیفست حزب کمونیست) می‌گذشت و با این که در زمان «کمون پاریس» مارکسیسم به عنوان یک مکتب اجتماعی - فلسفی شکل گرفته بود و آثار مهم مارکس و انگلس، چون: فقر فلسفه، خانواده مقدس، مبارزه طبقاتی در فرانسه، هجدهم برومرلوی بناپارت، نقد اقتصاد سیاسی، کاپیتال و... قبل از «کمون پاریس» نوشته شده و انتشار یافته بود، و با این که مارکس و انگلس در ۱۸۶۴ اولین حزب کارگری مارکسیستی را بنام «انترناسیونال اول» پایه‌گذاری کرده و توانسته بودند پیروان لاسال و باکونین را در آن شکست دهند، مع‌هذا مارکسیسم نتوانست در کارگران پاریس تأثیر گذارد.

بنابراین حرکت‌های انقلابی کارگری اروپای مرکزی و غربی، سنت‌ها و شیوه‌های مبارزاتی جدید را ارائه داد. این شیوه‌ها عبارت بودند از: اعتصاب و کم‌کاری؛ و تشکیل اتحادیه‌های کارگری و مبارزه صنفی. قیام‌های کارگری اروپا، بخصوص «کمون پاریس»، نشان داد که کارگران اگر متشکل و سازمان یافته باشند، در شرایط خاصی می‌توانند حکومت را بدست گیرند.

پس، مارکسیسم در زمان پیدایش و نضج خود با سه جریان اجتماعی مواجه بود و از آنها در زمینه مبارزه اجتماعی تأثیر گرفت:

- ۱- سنت‌های مبارزاتی آنارشیستی و تروریستی در روسیه و اروپای شرقی و جنوبی (بخش غیر صنعتی اروپا)
- ۲- سنت‌های مبارزاتی اتحادیه‌ای - صنفی کارگری و سندیکالیستی اروپای مرکزی و غربی (بخش صنعتی اروپا)
- ۳- قیام‌های انقلابی قرن نوزدهم اروپا بویژه «کمون پاریس»

«مشی توده‌ای» مارکس و انگلس

مارکس و انگلس در میان این سه جریان مبارزاتی، موضع مستقل گرفته و براساس ایدئولوژی و اعتقادات مکتبی و اجتماعی خود، درس‌های هر جریان را جمع‌بندی و تئوریزه نمودند و «مکتب مبارزاتی» ویژه‌ای را بوجود آوردند.

مارکس و انگلس از آنجا که به طور عمده از حرکت‌های کارگری بخش صنعتی اروپا تأثیر می‌گرفتند و براساس ایدئولوژی خود، طبقه کارگر صنعتی را قلب و محور حرکت‌های اجتماعی می‌شمردند، حرکت‌های آنارشیستی را، که به روشنفکران بخش غیر صنعتی اروپا (بویژه روسیه و ایتالیا) تعلق داشت و شکل مبارزه سنتی این نواحی بود، نادرست شمردند و رد کردند. مارکس می‌گفت، که آنارشیست‌ها می‌خواهند بدون وجود شرایط آن، «به زور» انقلاب کنند. در حالیکه برای انقلاب، نخست باید رشد لازم صنعت وجود داشته باشد و عوامل عینی و ذهنی پدید آید. علیرغم این جبهه‌گیری مارکس، آنارشیسم و نارودیسم روسی - ایتالیائی تأثیر خود را بر مارکسیسم گذارد و بعدها در پیدایش رگه‌ها و جریانات مختلف مارکسیستی (بخصوص چریکیسم) تأثیر شدید آن آشکار شد. اصولاً تأثیر آنارشیسم بر مارکسیسم بسیار زیاد است، تا بدان حد که امروزه بسیاری از حرکت‌های چریکی مارکسیستی را باید بیشتر آنارشیستی دانست؛ زیرا آن‌ها علیرغم آنکه در زمینه‌های فلسفی و اجتماعی و اقتصادی، خود را مارکسیست می‌دانند، در زمینه «مشی مبارزاتی» آنارشیسم را با مارکسیسم پیوند زده و تلفیق کرده‌اند. انقلاب بلشویکی لنین، نخستین سازش مارکسیسم با آنارشیسم بود.

سندیکالیسم در زمان مارکس و انگلس، مانند امروز، ایدئولوژی حاکم بر حرکت‌های کارگری بخش صنعتی اروپا بود. فردینالد لاسال بزرگترین تئوریسین کارگری شمرده می‌شد. او جنبش کارگری آلمان را به سازش با حکومت بیسمارک کشاند و نقش مهمی در تحکیم سیطره این دیکتاتور اروپا ایفا کرد. سندیکالیست‌ها معتقد بودند که طبقه کارگر باید از طریق حرکت‌های صنعتی، چون اعتصاب و کم‌کاری، بر محور خواست‌هایی چون بیمه، بهداشت کار، افزایش دستمزد و ... در اتحادیه‌های صنعتی متشکل شود تا بتواند بر زندگی سیاسی‌اش تأثیر گذارد و حقوق بیشتری بدست آورد. تحریک انگیزه‌های مادی و فزون‌طلبی، محور حرکت سندیکائی است. مارکس و انگلس این بخش از سندیکالیسم را پذیرفتند. ولی سندیکالیست‌ها تأمین خواست‌های صنعتی و رفاه کارگران را از طریق اصلاحات و رفرم و در چهارچوب نظم اجتماعی موجود می‌خواستند و برای آن‌ها «هدف» و «غایت»، «اصلاح اقتصادی» بود. مارکس و انگلس، که معتقد به تبدیل نظام سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی از طریق انقلاب اجتماعی بودند، حرکت‌های اقتصادی یا باصطلاح «مبارزه اقتصادی» (مبارزه تریدیونیونی)^۱ را نه «غایت» و «هدف»، بلکه «وسیله» ای در راه

۱. مبارزه اتحادیه‌ای و سندیکائی.

ایجاد انقلاب سوسیالیستی می‌دانستند. آن‌ها تجربه حرکت‌های اتحادیه‌ای و صنفی را با تجربه قیام‌های مسلحانه کارگری اروپا تلفیق کردند و استراتژی و تاکتیک مارکسیستی را به شرح زیر مدون ساختند: «مبارزه اقتصادی» شکل آغازین و ابتدائی مبارزه طبقه کارگر است. طبقه کارگر از طریق مبارزه اقتصادی (بوسیله سازمان‌های صنفی و اتحادیه‌ها) متشکل می‌شود و در جریان این تشکل «آگاهی صنفی» پیدا می‌کند. طبقه کارگر از این طریق درمی‌یابد که بعنوان یک گروه اجتماعی، دارای منافع مشترک با دیگر کارگران، و منافع مغایر و متضاد با سرمایه‌داران و دولت سرمایه‌داری است. بنابراین، مبارزه اقتصادی اتحادیه‌ای و صنفی در راستای تحقق انقلاب سوسیالیستی لازم و ضروری است. این مبارزه طبقه کارگر را از صورت «طبقه در خود» (یعنی طبقه‌ای که هنوز ناآگاه است و به منافع طبقاتی خود واقف نیست) به «طبقه برای خود» (یعنی طبقه‌ای که آگاه شده و منافع طبقاتی خود را دریافته) تبدیل می‌کند. ولی مبارزه اقتصادی، اگر به «هدف نهائی» و به «همه چیز» تبدیل شود، نمی‌تواند رهائی کارگران را تأمین کند و مطلق کردن این شکل مبارزه خیانت به آرمان «طبقه کارگر» است. مارکس و انگلس با تلفیق تجربه حرکت‌های صنفی کارگری، و با تجربه «کمون پاریس» و دیگر قیام‌های کارگری این بحث را مطرح ساختند که، مبارزه صنفی و اقتصادی باید با مبارزه سیاسی توأم شود و هدف آن ایجاد انقلاب اجتماعی برای استقرار سوسیالیسم باشد. «طبقه کارگر» از طریق مبارزه اقتصادی در اتحادیه‌ها متشکل می‌شود، و کمونیست‌ها باید با کار در درون اتحادیه‌ها، آگاهی کمونیستی را به «طبقه کارگر» تزریق کنند. سپس در یک شرایط مساعد (وضع انقلابی)، طبقه کارگر که در مکتب مبارزه اتحادیه‌ها، آگاه و آبدیده شده و تحت رهبری حزب خود (حزب کمونیست) قرار گرفته، دست به قیام می‌زند و حکومت را بدست می‌گیرد. این اساس تئوری انقلاب اجتماعی مارکسیسم است. آنچه که امروزه «مشی توده‌ای» خوانده می‌شود و مبنای استراتژی و تاکتیک احزاب کمونیست سنتی است، بر همین نظریات مارکس و انگلس مبتنی است که بعدها با نظریات لنین کاملتر شد. مارکس و انگلس ابتدا پیش‌بینی می‌کردند که چون انگلستان پیشرفته‌ترین کشور صنعتی است، نخستین انقلاب کارگری در این کشور رخ خواهد داد. ولی برخلاف تصور آنها، کارگران انگلستان مارکسیسم را نپذیرفتند و تا به امروز تحت تأثیر سندیکالیسم قرار دارند. مارکسیسم در این «غیب‌گویی» شکست خورد. پس از چندی، حرکت‌های کارگری در آلمان اوج گرفت و مارکس و انگلس به وقوع انقلاب سوسیالیستی در آلمان، که از نظر صنعتی رشد متوسطی داشت، امید بستند. ولی طبقه کارگر آلمان نیز به رفاه‌طلبی و اکونومیسم دل بست و مارکسیسم ناکام ماند. تنها در

اوایل قرن بیستم و توسط لنین بود که در روسیه، یک کشور عقب‌مانده دهقانی، مارکسیسم به حکومت رسید، و آن هم نه براساس تئوری‌های مارکس و انگلس، بلکه براساس تئوری‌های لنین، که به واقع تجدیدنظر در مارکسیسم و متأثر از آنارشیسم روسی (بویژه تئوری‌های تک‌جف) بود.

استراتژی و تاکتیک لینی

همانطور که گفتیم، لنین آنارشیسم سنتی روسیه (نارودیسم) را با مارکسیسم تلفیق کرد و «لنینیسم» را پدید آورد. آنچه که «لنینیسم» نامیده می‌شود و از آن به تکامل خلاق مارکسیسم توسط لنین تعبیر می‌گردد، بطور عمده افزودن تئوری‌های مبارزاتی لنین (استراتژی و تاکتیک لینی) و شگردها و تجارب او برای تصرف زیرکانه قدرت سیاسی بر مارکسیسم است.

همانطور که گفتیم، در زمان لنین مارکسیست‌های روسیه به رهبری پلخانف می‌خواستند تئوری‌های مارکس و انگلس را عیناً در روسیه پیاده کنند؛ یعنی «طبقه کارگر» روسیه را از طریق مبارزه اقتصادی و اتحادیه‌ای متشکل سازند و سپس، وقتی که شرایط عینی در روسیه پدید آمد و رشد صنعت و نیروهای مولد به سطح لازم رسید و کارگران روسیه وزن قابل توجهی در کشور یافتند، انقلاب سوسیالیستی کنند.

لنین مرد عمل بود و نه تئوری. برای او تئوری تا وقتی ارزش داشت که می‌توانست راه تصرف قدرت را هموار سازد. او فرصت‌های واقعی موجود را فدای کتاب‌ها و نظریه‌بافی‌ها نمی‌کرد. «مکتب» برای لنین ابزار عمل بود و بازیچه دست مرد انقلابی درگیر و دارهای سیاسی. لنین خود را پایبند تئوری‌های مارکس و انگلس نکرد. او دریافته بود که این تئوری‌ها فاقد کارایی است و لذا مبتکرانه و تحت تأثیر سنت‌های مبارزه سیاسی روسیه، اعلام داشت:

۱- برای انقلاب سوسیالیستی به صنعتی شدن کشور احتیاج نیست. در یک کشور دهقانی چون روسیه هم می‌توان انقلاب سوسیالیستی کرد و نباید منتظر رشد سرمایه‌داری در روسیه و رسیدن آن به سطح انگلستان و آلمان و فرانسه شد. او برخلاف مارکس که می‌گفت اول باید صنعت باشد تا سوسیالیسم ساخته شود، اعلام داشت که ما نخست قدرت سیاسی را بدست خواهیم گرفت و سپس صنعت را خواهیم ساخت.

۲- برای انقلاب سوسیالیستی، لازم نیست که حتماً اکثریت «طبقه کارگر» به آگاهی دست یافته باشد (نظر مارکس)، بلکه کافی است که کمونیست‌ها یک حزب متشکل و

بسیار خوب سازمان یافته و دارای انضباط آهنین تشکیل دهند، سپس در یک شرایط مساعد که حکومت دچار بحران باشد و توده‌ها، حداقل، حالت بیطرفی داشته باشند (وضع انقلابی)، این پیشاهنگ، به نیابت از طرف کارگران و زحمتکشان، ضربه غافلگیرانه‌ای بر حکومت وارد سازد و قدرت سیاسی (هژمونی) را بدست گیرد.

تئوری لنین، در اساس، نوعی «کودتاگرایی»^۱ است، که در زمان خود توسط مارکس و انگلس مردود شناخته شد؛ لنین با مهارت خود در مانورهای تئوریک و سیاسی و فدا نمودن اصول مکتب در راه منافع تصرف قدرت سیاسی، توانست کودتای کمونیستی خود را در فوریه ۱۹۱۷، در شرایطی بحرانی و جنگی و در وضعی که اکثریت شوراهای کارگری و دهقانی مخالف او بودند، به پیروزی رساند.

«لنینیسم» نشانگر بحران مارکسیسم و عدم کارآئی آن، از نظر اسلوب عمل و شیوه‌های مبارزه، و تجدیدنظر در استراتژی و تاکتیک مارکس و انگلس بود.

پیدایش مائوئیسم: «جنگ توده‌ای طولانی»

در جنگ جهانی دوم، کشور پهناور و کهنسال چین در اشغال ژاپن بود. مردم چین به مبارزه قهرمانانه‌ای علیه اشغالگران ژاپنی، برای رهائی میهن دست یازیده بودند. این مبارزه با جانفشانی و ایثار توأم بود و محتوای اصلی آن را میهن‌دوستی و دفاع در قبال تجاوز خارجی تشکیل می‌داد. این انگیزه سبب شده بود که وسیع‌ترین توده‌های مردم به مبارزه برخیزند. در این دوران مبارزه، مردم چین توسط دو جریان سیاسی هدایت می‌شدند:

۱- جریان ملی‌گرائی و ناسیونالیستی به رهبری چیانکای چک، که از طرف بلوک غرب و امپریالیسم آمریکا حمایت می‌شد. این جریان اعتبار خود را از نام بنیانگذار آن، سون یات سن، می‌گرفت.

۲- جریان مارکسیستی و کمونیستی، به رهبری حزب کمونیست چین و بر رأس آن مائو، که از طرف شوروی و کمیترون (انترناسیونال کمونیستی) حمایت می‌شد.

در آن زمان، اتحاد شوروی با کشورهای امپریالیستی آمریکا و انگلستان در جبهه «متفقین» علیه دولت‌های «محور» (آلمان هیتلری، ژاپن، ایتالیا) متحد بود. لذا، دو جریان ملی‌گرائی و مارکسیستی در چین نیز در یک جبهه واحد علیه اشغالگران ژاپنی مبارزه می‌کردند و هریک توانستند مناطقی را آزاد کرده و حکومت خود را مستقر سازند.

۱. پوچیسم (putchism) - یعنی تصرف قدرت سیاسی، در شرایط مساعد، توسط یک اقلیت معدود توطئه‌گر.

در پایان جنگ جهانی دوم و شکست ژاپن، چین عملاً به دو بخش تقسیم شد: بخش تحت سلطه کمونیست‌ها و وابسته به شوروی؛ و بخش تحت سلطه ملی‌گراها و وابسته به غرب. با پایان جنگ و از میان رفتن خطر ژاپن، میان حکومت کمونیستی (در نواحی شمالی و هم‌مرز با شوروی) با حکومت ناسیونالیستی (در مرکز و جنوب چین) جنگ درگرفت و کمونیست‌ها به رهبری مائو در سال ۱۹۴۹م. به پیروزی رسیدند و نخستین حکومت مارکسیستی را در آسیا مستقر ساختند.

پیروزی انقلاب مارکسیستی در کشوری جهان سومی مانند چین تأثیر زیادی بر حرکت‌های مارکسیستی در سایر کشورهای آسیائی و آفریقائی گذارد و الگوی انقلاب چین بعنوان راه نوین رهائی مطرح شد.

مائو می‌گفت که انقلاب چین بیانگر شرایط جدیدی در روند انقلاب جهانی است. همه کشورهای جهان سوم مانند چین، کشورهای «نیمه مستعمره - نیمه فئودالی» هستند و لذا برای پیروزی باید الگو و تجربه انقلاب چین را نسخه‌برداری و پیاده کنند.

به اعتقاد مائو، در یک کشور «نیمه مستعمره - نیمه فئودالی»، انقلاب دارای دو مرحله است: مرحله اول «انقلاب دمکراتیک نوین»، که «جبهه متحد خلق» (شامل همه نیروهای ضد استعمار و ضد استبداد و ضد فئودالی، حتی سرمایه‌داران و فئودالهای ملی) به انقلاب سوسیالیستی می‌رسد؛ و مرحله دوم، که کمونیست‌ها، متحدین سابق خود را از قدرت کنار می‌زنند و انحصار خود را برقرار می‌سازند. در زمینه «شیوه‌های مبارزه»، تئوری مائو عبارت بود از: «به راه انداختن جنگ توده‌ای طولانی» در روستاها و به شورش کشاندن دهقانان و سپس ایجاد مناطق آزاد شده در روستاها (مناطق سرخ)، سپس «محاصره شهرها بوسیله روستاها» و در نتیجه سقوط شهرها و بالاخره پیروزی انقلاب.

تحت تأثیر انقلاب چین، تئوری‌های «انقلاب دمکراتیک نوین»، «جنگ توده‌ای طولانی» و «محاصره شهرها توسط روستاها»، جاذبه وسیعی در میان روشنفکران مارکسیست، بخصوص در کشورهای جهان سوم یافت. در این زمان، مارکسیسم در کشورهای جهان سوم به بن‌بست رسیده و شیوه‌های مبارزه «کلاسیک» آن در عمل با ناکامی‌ها و شکست‌های پیاپی مواجه شده بود. با وجود آنکه در سالهای ۱۹۲۰ در بسیاری از کشورهای جهان سوم، توسط دفتر «انترناسیونال کمونیستی» (کمیترن) گروهک‌هایی بنام «حزب کمونیست» ایجاد شده بود، ولی به جز چین و اندونزی، در هیچ کشوری کمونیست‌ها نتوانسته بودند نفوذ قابل توجهی بدست آورند. لذا با مطرح شدن تئوری‌های مائو، مارکسیست‌ها به سرعت آن را پذیرفتند و تصور کردند که حلقه مفقوده و راه

برون رفت از بن بست را یافته‌اند. نخستین حزب مهمی که مائوئیسم را رسماً پذیرفت و پیرو چین شد، حزب کمونیست اندونزی بود که در نتیجه کار بست آن در زمان سوکارنو، با شکست وحشتناک روبرو شد و صدها هزار عضو و هوادار آن توسط رژیم کودتائی سوهارتو قتل عام شدند. در ایران نیز مائوئیسم در اوایل دهه ۱۳۴۰ش. در محافل چپ خارج از کشور انعکاس عمیق یافت. بسیاری از کمونیست‌ها که در اثر شکست حزب توده در پی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به بن بست سیاسی و ایدئولوژیک رسیده بودند، بسرعت آن را پذیرفتند و عملاً در میان بخشی از مارکسیست‌های ایرانی، مائوئیسم جای مارکسیسم سنتی مارکس و لنین را که حزب توده متعصبانه پیرو و مبلغ آن بود، گرفت.

در «کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی»، تقریباً همه دانشجویان توده‌ای مائوئیست شدند و به مبارزه علیه حزب توده شوروی پرداختند.^۱ مارکسیست‌ها تصور می‌کردند که با تعویض لباس و پوشیدن جامه سرخ‌تر چینی می‌توانند شکست ایدئولوژیک خود را بپوشانند و به این پیکر پوشیده جان تازه‌ای بخشند. ولی واقعیات زندگی احتمالی و تحولات سیاسی نشان داد که مارکسیسم، صرف نظر از هر پوشش و رنگ، محکوم به فنا و نابودی است. با انشعاب احمد قاسمی و دکتر فروتن از رهبری حزب توده، سازمان مائوئیستی بنام «سازمان انقلابی حزب توده ایران» پدید آمد. این سازمان بعدها «سازمان انقلابی توده» نام گرفت. از جمله رهبران این گروه کوروش لاشائی بود که به خدمت ساواک درآمد. این گروهک پس از انقلاب اسلامی به «حزب رنجبران ایران» تغییر نام داد. از دیگر گروهک‌های مائوئیستی، «سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان» بود که پس از اخراج قاسمی و فروتن از «سازمان انقلابی توده» (به اتهام اپورتونیسم و قدرت‌پرستی) توسط آن دو ایجاد شد و به سمت آلبانی و رهبر استالینیست آن (انور خوجه) گرایش یافت. سپس در اثر اختلافات شخصی و قدرت‌طلبی‌های فردی این دو یار قدیمی، گروهک «توفان» به دو بخش، یکی به رهبری قاسمی و دیگری به رهبری فروتن تقسیم شد. مائوئیسم بر جریانات چریکی داخل کشور نیز تأثیر زیادی گذارد. مشی تئوریک و عملی «سازمان چریک‌های فدائی خلق» و «سازمان مجاهدین خلق» در سالهای ۱۳۵۰ به شکل چشمگیری از مائوئیسم متأثر بود. آثار مائوتسه دون جزء متون آموزشی این دو گروه بود. مائوئیست‌های ایرانی در دهه ۱۳۴۰ش.، ابتدا تحت تأثیر انقلاب کوبا طرفدار مشی «کانون شورشی» شدند و در سال ۱۳۴۶ش. در شورش‌های عشایری کردستان (شورش

۱. به خاطرات مهدی خانابا تهرانی، نگاهی به جنبش چپ از درون، چاپ خارج از کشور، مراجعه شود.

سلیمان معینی و ملاآواره) و فارس (به رهبری بهمن قشقائی و با شرکت دو عضو «سازمان انقلابی»، عطاء حسن‌آقائی کشکولی و ایرج کشکولی) شرکت کردند. پس از شکست شورش‌های فوق، گروهک سازمان انقلابی توده به انتقاد از خود پرداخت. و به این نتیجه رسید که «چپ‌روی» کرده و مشی انقلاب کوبا غیر مارکسیستی و نادرست است. بعد از این انتقاد از خود، آنها مشی چین، «جنگ توده‌ای طولانی» را پذیرفتند و اعلام داشتند که ایران مانند چین یک کشور «نیمه مستعمره - نیمه فئودال» است و لذا مرکز انقلاب ایران نه در شهرها، بلکه در روستاها و مناطق عشایری است. مرحله انقلاب ایران نیز مانند چین، «انقلاب دمکراتیک نوین» است. ساواک توانست با خریدن یکی از سران این گروه بنام سیروس نهندی، در داخل کشور گروهک مائوئیستی بنام «سازمان رهائی بخش خلق‌های ایران» را به راه اندازد و بخش قابل توجهی از عناصر مارکسیست و مائوئیست را زیر پوشش خود قرار دهد. بدین ترتیب «سازمان انقلابی» مانند «تشکیلات تهران» حزب توده، به یک اهرم نفوذی ساواک بدل گردید.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، گروهک «کومه‌له» در کردستان، مشی مائوئیستی چین را در پیش گرفت و از این لحاظ برادرخوانده «سازمان انقلابی» محسوب می‌شد. «کومه‌له» به «نیمه مستعمره - نیمه فئودال» بودن جمهوری اسلامی ایران معتقد بوده و می‌خواست طبق الگوی چین، «مناطق سرخ» در کردستان ایجاد کند و «جنگ توده‌ای طولانی» به راه اندازد. بعدها این گروهک به نادرستی تئوری‌های مائوئیستی اعتراف کرد و تحت‌تأثیر گروهک «سهند»، مائوئیسم کلاسیک را رد کرد و «مائوئیسم مدرن» ساخته سرویس‌های جاسوسی «سیا» و «انتلیجنس سرویس» را که گروهک «سهند» مبلغ آن بود، پذیرفت. از اتحاد این دو گروهک، سازمان جدیدی بنام «حزب کمونیست ایران» تأسیس شد.

بحران مضمونی مارکسیسم، سرعت دامان مائوئیسم را فراگرفت و این ایدئولوژی به سدها شاخه و جریان متضاد تجزیه شد. وجود دهها گروهک مائوئیستی در ایران پس از انقلاب، که به گروه‌های «خط سه» معروف شدند، و هزاران گروهک مائوئیستی در جهان، که هر یک مشی و خط ویژه‌ای را ارائه می‌دهند، مؤید این سخن است.

مشی چریکی: بن‌بست مارکسیسم

جنگ چریکی^۱، بعنوان اسلوب مبارزه نامنظم و غیر کلاسیک در تاریخ کشورهای

1. Guerrilla Warfare.

مختلف دارای سنن دیرینه است. این یک مشی خودجوش مردمی است و مکتب خاصی نمی‌تواند خود را مبتکر و مبدع آن بداند. ولی جنگ چریکی به معنای معاصر آن، از قرن نوزدهم میلادی متداول شد و بویژه با جنگ مردم اسپانیا علیه ارتش اشغالگر ناپلئون (۱۸۱۳-۱۸۰۸م.)، بعنوان یک اسلوب کارآمد در مبارزه انقلابی شهرت یافت. واژه Guerrilla (گریلا) نیز از همین زمان رایج شد، که یک واژه اسپانیولی به معنای «جنگ کوچک» است. ولی شهرت واقعی «جنگ چریکی» مدیون سه انقلاب معروف قرن بیستم، انقلابهای چین و ویتنام و کوبا است. در نتیجه این سه انقلاب چهره‌هایی چون فیدل کاسترو و چه گوارا (کوبا)، ژنرال جی‌آپ (قهرمان نبرد «دین بین فو» در ویتنام) و مائو تسه‌تونگ (چین) بعنوان تئوریسین‌های جنگ چریکی سرزبانها افتادند. هر چند پیشینه کاربرد جنگ چریکی توسط مارکسیستها به انقلابهای فوق باز می‌گردد و حتی در سال ۱۹۰۶م. نیز لنین در مقاله «جنگ چریکی» نسبت به آن بعنوان «جریانی در سوسیال دموکراسی» با نظر مساعد نگریسته است، معه‌ذا تنها در دهه ۱۹۷۰م. است که «چریکیسم»، نه بعنوان یک تاکتیک بلکه بعنوان یک جریان سیاسی-ایدئولوژیک نوین، منجر به انشعاب در مارکسیسم و ایجاد شاخه مستقل در آن شد.

در واقع، در قرن نوزدهم، مارکس و انگلس اسلوب‌های مبارزات چریکی دهقانان و روشنفکران آنارشیکست را بعنوان «اراده گرائی» (والنتاریسم) مردود می‌دانستند و نسبت به شکل‌های مبارزات کارگران صنعتی و شهرنشین شیفتگی داشتند. مارکس و انگلس «مشی توده‌ای» خود را بر تلفیق مبارزه اقتصادی با مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک مبتنی کرده بودند و در دیدگاه آنان مبارزات پارتیزانی (مانند عملیات پارتیزانهای «ایتالیای جوان») جایگاه ویژه‌ای نداشت. در سال ۸۷۴ م. مارکس در یادداشت‌های خود بر کتاب دولتمداری و آنارشی، نوشت که ویژگی جهان‌بینی باکونین، اراده گرائی اوست که سبب می‌شود زمینه‌ها و شالوده‌های اقتصادی انقلاب را نبیند. باکونین معتقد است که مردم اروپای غربی بوسیله تمدن معاصر صنعتی فاسد شده‌اند و مردم گرسنه نواحی شرقی و جنوبی اروپا برای انقلاب آمادگی بیشتری دارند، چون فقیرترند.^۱ در این نگرش، تحقیر و یا حداقل بی‌اعتنائی به مردم «گرسنه» و «عقب مانده» نواحی غیرصنعتی اروپا، که سنن مبارزات چریکی در آنها

۱. مراجعه شود به:

نیرومند بود، و شیفتگی به نواحی صنعتی اروپا و اسلوب‌های مبارزاتی آنها نمایان است. به هر روی، علیرغم این نگرش بدبینانه مارکس به ملت‌های فقیر، تاریخ چنین مقدر ساخت که «چریکیسم» نه تنها به یک اسلوب و تاکتیک مبارزاتی، بلکه به یک جریان نیرومند در مارکسیسم بدل شود.

همانطور که گفتیم، در دهه ۱۹۶۰م. که عدم کارآئی و شکست اسلوب‌های مارکسیستی عیان شده بود، تحت تأثیر انقلاب چین و مائوئیسم، مشی «جنگ توده‌ای طولانی» و «محاصره شهرها از طریق روستاها» در میان مارکسیست‌ها جاذبه یافت و راه برون رفت از بن‌بست تلقی شد. جنگ ویتنام نیز در اشاعه جاذبه «چریکیسم» نقش مهمی داشت. ولی، چه در تئوری‌های مائو و چه در نظریات ژنرال جی‌اچ‌اچ و رهبران کمونیست ویتنام، جنگ چریکی بعنوان یک اسلوب کارآمد مبارزه مطرح بود و حاصل تجدیدنظر در مبانی استراتژی و تاکتیک مبارزاتی مارکسیسم (مانند تشکیل حزب کارگری و...) نبود. نقش قطعی را در اشاعه پدیده‌ای که رژی دبره به آن نام «انقلاب در انقلاب»، یعنی انقلاب در تئوری انقلاب اجتماعی داد، انقلاب کوبا ایفاء کرد.

در انقلاب کوبا (۱۹۵۹م.)، در اثر شرایط خاص آن کشور، گروه کوچکی از روشنفکران جوان، به رهبری دکتر فیدل کاسترو^۱، رائل کاسترو و چه‌گوارا، توانستند طی مدت

۱. دکتر فیدل کاسترو رز (Fidal Castro Ruz) در سال ۱۹۲۶ بدنیاً آمد. پدر او یک مزرعه دار نیمه مرفه اسپانیایی‌الاصل بود. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در مدرسه مذهبی کاتولیک‌ها به پایان رساند و در سال ۱۹۴۵ وارد دانشکده حقوق شد. در دانشگاه، کاسترو جذب جریانات انقلابی شد و در شورش‌های دانشجویی سالهای ۱۹۴۷-۱۹۴۸ شرکت داشت. در ۲۴ سالگی (سال ۱۹۵۰) به اخذ درجه دکترای حقوق موفق شد و به عضویت «حزب ارتدکس»، که یک حزب اصلاح طلب بود، درآمد. در سال ۱۹۵۲ در یک کودتای آمریکائی، باتیستا، دیکتاتور کوبا، به قدرت رسید. کاسترو در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۳، در رأس یک گروه ۱۶۰ نفری از دوستان انقلابی به یک حمله «انتحاری» به پایگاه نظامی مونکادا دست زد. بسیاری از هم‌زمان کاسترو کشته شدند، ولی او زنده ماند و محاکمه شد و با حمایت «حزب ارتدکس» به ۱۵ سال زندان، و برادرش رائل به ۱۳ سال محکوم گردیدند. در ۱۹۵۴ با عفو عمومی باتیستا آزاد شد و به مکزیک رفت. در ۲ دسامبر ۱۹۵۶ کاسترو باتفاق ۸۳ نفر از یارانش با کشتی «گرانما» در خاک کوبا پیاده شد. گروه مسلح او کمی بعد با نیروهای باتیستا درگیر شد و اکثر آنان کشته شدند. کاسترو و ۱۱ نفر از افرادی که زنده ماندند به جبال سیراماسترا پناه بردند و در آنجا به تشکیل یک «کانون شورشی» دست زدند.

مصاحبه هربرت ماتیسوس، خبرنگار مجله آمریکائی نیویورک تایمز با کاسترو سبب شهرت او شد و گروه شورشی سیراماسترا در میان جوانان انقلابی کوبا وسیعاً شناخته شد. استقبال مردم کوبا از کاسترو، بعنوان راهی برای نجات از دیکتاتوری دست‌نشانده آمریکا، بالاخره این شورشی ناآرام را به پیروزی رساند و در ۲ ژانویه ۱۹۵۹ کاسترو و یارانش پیروزمندانه وارد سانتیاگو شده و حکومت را بدست گرفتند. با پیروزی انقلاب کوبا، موج «کاستروئیسم»، نسل جوان آمریکای لاتین را به جنبش درآورد و سرآغاز جنگ‌های چریکی برخی از کشورها شد. در جریان جنبش کاسترو، موسوم به «جنبش ۲۶ ژوئیه»، حزب کمونیست کوبا (تأسیس: ۱۹۲۵م.)

کوتاهی جنگ در کوهستان‌ها، حکومت دیکتاتوری باتیستا را سرنگون کنند و حکومت انقلابی خود را مستقر سازند. انقلابیون کوبا در آغاز میان دو ابرقدرت آمریکا و شوروی موضع مستقلی گرفتند و در عین ستیز شدید با آمریکا به انتقاد از شوروی نیز پرداختند. کاسترو، در آغاز حکومت خود، در مصاحبه‌های مختلف صریحاً می‌گفت «من و رائل [برادرش] مارکسیست نبوده و نیستیم».

کاسترو در ۲۱ مه ۱۹۵۹ در سخنرانی خود خطاب به ملت کوبا چنین گفت:

انقلاب ما نه سرمایه‌داری است و نه کمونیستی!... ما می‌خواهیم انسان را و اقتصاد او را و جامعه او را از جزمیات رهائی بخشیم، بدون آنکه کسی را به وحشت اندازیم یا محدود کنیم. ما در شرائطی قرار داریم که باید میان سرمایه‌داری، که مردم را به گرسنگی محکوم می‌کند، و کمونیسم که مشکلات اقتصادی را حل میکند اما آزادی را که برای انسان بسی ارجمند است سرکوب می‌کند، یکی را انتخاب کنیم... انقلاب ما سرخ نیست ... بلکه به رنگ سبز زیتونی است، رنگ ارتش شورشی که از اعماق [کوهستان] سیراماسترا پدید شد.^۱

ولی دیری نپایید که کاسترو راه کمونیسم را پیش گرفت. فشار شدید امپریالیسم آمریکا که حاضر به پذیرش یک کانون انقلابی در نزدیکی مرزهایش نبود و از تکرار تجربه انقلاب کوبا در آمریکای لاتین وحشت داشت، کاسترو را مجبور کرد که به سوسیالیسم و اتحاد شوروی روی آورد. او در دسامبر ۱۹۶۱م، دو روز پیش از حمله نظامی آمریکا به خاک کوبا، انقلاب خود را «سوسیالیستی» اعلام داشت! ولی به هر روی طی سه دهه که از انقلاب کوبا می‌گذرد، کاسترو هیچگاه جلوه خالص و کلاسیک مارکسیستی نیافت و جاذبه واقعی او از پرتو همان رنگ زیتونی ارتش شورشی‌اش بود، که در دامان جبال سیراماسترا پرورش یافت، نه از رنگ سرخی که خروش‌چف‌ها و برژنف‌ها تمام و کمال بدان آغشته بودند. در واقع، انقلاب کوبا را اگر یک پیروزی بزرگ تبلیغاتی برای مارکسیسم به حساب آوریم، باید اذعان کنیم که در عین حال یک شکست بزرگ ایدئولوژیک نیز بود و مارکسیسم را بطور جدی به دو اردوگاه «سنت‌گرا» و «نوگرا» تقسیم کرد و افول جاذبه‌های

سهمی نداشت و در چارچوب قالب‌های سنتی مارکسیسم به مبارزات سیاسی- پارلمانی تمایل داشت. چندی پس از پیروزی انقلاب، کاسترو مدعی شد که حزب کمونیست کوبا قصد براندازی توطئه‌آمیز رژیم او را داشته و به دستگیری وسیع آنان مبادرت ورزید. با گرایش کاسترو به مارکسیسم، او به تشکیل یک حزب کمونیست جدید دست زد و در اولین کنگره آن (۱۹۷۵ م.)، خود، دبیرکل آن شد.

1. Fidel Castro Speaks, Penguin Books, 1972.p.114.

مبارزاتی تئوری‌های مارکس و انگلس و لنین را نشان داد.

کاسترو بارها عدم تمکین خود را از «جنبش جهانی کمونیستی» با جملاتی طنز آمیز از این قبیل بیان داشت:

ما به هیچ فرقه‌ای تعلق نداریم، به یک نظم فراماسونی بین‌المللی نیز وابسته نیستیم، و تابع هیچ کلیسائی هم نمی‌باشیم.^۱

او در این جمله، که حدود سال ۱۹۶۵ بیان داشت، در واقع «جنبش جهانی کمونیستی» را ریشخند آمیز، به «فرقه»، «فراماسونری بین‌المللی» و «کلیسا» تشبیه می‌کند.

پیروزی انقلاب کوبا که نسبتاً سهل و آسان انجام گرفت، در شرایطی رخ داد که حرکت‌های مارکسیستی آمریکای لاتین، مانند همه کشورهای جهان سوم و اروپا و آمریکای شمالی، به بن بست رسیده بود. نسل کهن کمونیست‌ها به شرکت در بند و بست‌ها و بازی‌های سیاسی غربی معتاد شده و به سیاستمداران کلاسیک طراز اول سرمایه‌داری بدل شده بودند و نسل جوان چپ‌گرا نسبت به انقلابیگری و مبانی مبارزاتی مارکسیسم دچار یأس و بدبینی شدید بود. احزاب کمونیست، مانند دیگر احزاب غربی، به باندهای سیاسی فاقد هرگونه خصلت انقلابی و سرشت پیکارگری تبدیل شده بودند که بر سر چند کرسی پارلمان، به سازش‌های نفرت‌بار با حکومت‌ها می‌پرداختند. خلاصه، مارکسیسم هرگونه جاذبه پرخاشگری و مبارزه جوئی را برای نسل جوان از دست داده بود.

انقلاب کوبا، که به نحو رمانتیکی توانست به پیروزی نسبتاً سهلی دست یابد، برای نسل جوان چپ جاذبه جدیدی ایجاد کرد: مبارزه در کوه، چریک شدن و مانند قهرمانان باستانی یکه‌تاز کوه و جنگل بودن، سپس با غرور و سرافرازی در میان هلهله مردم، سوار بر تانک، مسلسل بر دوش و حلقه گل برگردن وارد شهر شدن، بر اریکه قدرت تکیه زدن و... روح تنوع طلب و ماجراجو و رمانتیک نسل جوان چپ را سخت شیفته خود کرد. اکثریت مطلق جوانان مارکسیست به این نتیجه رسیدند که بن‌بست مارکسیسم نه از مبانی این مکتب، بلکه در شیوه‌های مبارزه آن است. اگر مارکسیسم به بن بست رسیده، علت این است که احزاب کمونیست دست از انقلابیگری و شیوه‌های تند و قهرآمیز مبارزه برداشته و راه‌های سازشکارانه فعالیت صنفی - سیاسی - ایدئولوژیک را پیش گرفته‌اند: راه پیروزی در شیوه‌های تند مبارزه است.

در نتیجه، نسل جوان چپ، با حفظ مبانی مکتبی مارکسیسم، در شیوه‌ها و مشی

۱. رژی دیره، انقلاب در انقلاب، ترجمه علی مقامی، نشر درفک، تهران ۱۳۵۷، ص ۱۳۴۰.

مبارزاتی آن تجدیدنظر کرد و به آنارشیسم گرایش یافت. مارکس و انگلس و لینن، همچنان «بت» ماندند؛ ولی در عمل، آموزش‌های آنها در زمینه کار توده‌ای، وضع انقلابی، مبارزه صنفی و اقتصادی و... کنار گذاشته شد و نوعی مارکسیسم جدید بوجود آمد که به «چپ نو» شهرت یافت.

چریکیسم (چریک گرائی) مارکسیسمی است که عمل را برجسته می‌کند و از میان همه اشکال مبارزه، جنگ چریکی را مطلق می‌سازد و آن را صرف‌نظر از شرایط عینی و ذهنی در هر مکان و زمانی، کارا و مثمرتر می‌داند. چریکیسم، مارکسیسم افراطی و عمل زده است؛ تلفیقی است از مارکسیسم با آنارشیسم.

نکته جالب توجه در مارکسیسم چریکی - که زادگاه آن آمریکای لاتین است - جنبه «شهادت‌طلبی» آن است. (در اینجا اصطلاح «شهادت» را مسامحتاً بکار می‌بریم، وگرنه از دیدگاه اسلام، هر مرگی اگر در راه خدا نباشد، شهادت نیست). طبق پژوهش‌های محققین و جامعه‌شناسان ریشه سنت «شهادت طلبی» در کشورهای اسپانیولی آمریکای لاتین، به سالهای تسلط مسلمین بر اسپانیا (اندلس) باز می‌گردد و در واقع «شهادت طلبی» از طریق فرهنگ اسلام وارد فرهنگ اسپانیولی و از آنجا وارد مشی چریکی شده است.

دکتر ارنستو چه گوارا^۱ (۱۹۶۷ - ۱۹۲۸ م.)، از رهبران انقلاب کوبا، فرزند یک آرشیتکت آرژانتینی بود و در رشته جدام تخصص گرفت. او بعد از انقلاب کوبا مدتی رئیس بانک ملی و مدتی وزیر صنایع این کشور بود. پس از چندی، میان او و کاسترو اختلاف پیش آمد.

چه گوارا، مانند تروتسکی، معتقد بود که اگر انقلابی به حکومت برسد و سعی در صدور انقلاب و افروختن شعله‌های قیام در دیگر کشورها نکند، راکد می‌ماند و می‌گنجد. لذا، وظیفه انقلاب پیروزمند کوبا است که انقلاب را به دیگر کشورها صادر کند. کاسترو، مانند لینن، به تحکیم پایه‌های قدرت در کوبا دل بسته بود و نظریات چه گوارا را ایده‌آلیسم و رومانتیسیسم می‌دانست. لذا، در آوریل ۱۹۶۵، چه گوارا نامه‌ای به کاسترو نوشت و اعلام داشت که قصد دارد برای ایجاد جنبش انقلابی در سایر کشورها، کوبا را ترک کند. در سال ۱۹۶۶، چه گوارا به‌مراه عده‌ای از یارانش، به کشور بولیوی رفت و در آنجا، براساس تجربه سابق خود در انقلاب کوبا، به جنگ چریکی در کوه پرداخت. ولی پس از مدت کوتاهی

1. Ernesto Che Guevara.

توسط کوماندوهای آمریکائی - بولیویائی دستگیر و زیر شکنجه کشته شد.^۱ یکی از همراهان چه‌گوارا، رژی دبره نام داشت. او که یک فرانسوی بود در جریان جنگ چریکی دستگیر و سه سال زندانی شد و پس از آزادی به فرانسه رفت. مشهور است که مخفیگاه چه‌گوارا را رژی دبره، پس از دستگیری لو داده است. خود دبره، در مصاحبه‌ای که خانم اورینا فالاجی در زندان بولیوی با او انجام داد، در پاسخ به سؤال فالاجی در این زمینه گریه کرد و مسئله را رد کرد.^۲

رژی دبره براساس تجربیات انقلاب کوبا و شورش چه‌گوارا در بولیوی، کتابی نوشت بنام انقلاب در انقلاب. او در این کتاب مدعی شد که در تئوری انقلاب مارکسیستی، انقلابی ایجاد شده است. نظریات مارکس و انگلس و لنین کهنه شده و دیگر برای انقلاب، به «وضع انقلابی» و «حزب طبقه کارگر» و «مبارزه صنفی و توده‌ای» و ... احتیاج نیست. به جای حزب، یک گروه کوچک چریکی (مثل کوبا) می‌تواند انقلاب کند و بعد از پیروزی، حزب طبقه کارگر را ایجاد نماید. مبارزه مسلحانه هم لازم نیست حتماً در شرایط وجود «وضع انقلابی» باشد، بلکه در هر شرایطی می‌توان به آن دست زد. کافی است که یک گروه چریکی کوچک در کوه، یک «کانون شورشی» بوجود آورد تا مانند جرقه‌ای خرمن را به آتش کشد و دامنه قیام سراسر کشور را دربرگیرد.^۳

تئوری چه‌گوارا - دبره، به تز «کانون شورشی» معروف است و در مقابل تز چریکی مائو (جنگ توده‌ای طولانی) قرار دارد. چه‌گوارا می‌گفت که لازم نیست صبر کرد تا همه شرایط برای انجام انقلاب بوجود بیاید (آنطور که مارکس می‌گفت)؛ بلکه قیام، خود این شرایط را پدید خواهد آورد.

زندگی و مرگ قهرمانانه چه‌گوارا، دومین حادثه بعد از انقلاب کوبا بود که به جاذبه «مشی چریکی» و در واقع ایدئولوژی «چریکیسم» در میان مارکسیست‌های جهان گستره وسیعی داد. «انقلاب در انقلاب» دبره به اکثر زبان‌ها ترجمه شد و به «کتاب مقدس» چریک‌ها بدل گردید.^۴ از این رو در بسیاری از کشورها، جوانان مارکسیست دست به

۱. مراجعه شود به: ارنستو چه‌گوارا، خاطرات جنگهای رهائی‌بخش کوبا، ترجمه فارسی، سازمان دانشجویان پیشگام (بدون تاریخ).

۲. متن این مصاحبه قبل از انقلاب اسلامی در مجله فردوسی به فارسی انتشار یافت.

۳. مراجعه شود به: رژی دبره، انقلاب در انقلاب، ترجمه علی مقامی، نشر درفک، ۱۳۵۸.

۴. رژی دبره پس از آزادی از زندان و بازگشت به فرانسه، بعدها «مشی چریکی» را رد کرد و کتابی نوشت بنام «نقد سلاح». او در این کتاب براساس تجارب حرکت‌های چریکی آمریکای لاتین، مشی چریکی را مردود می‌شمرد. سپس به حزب سوسیالیست میتران پیوست و مسئول روابط بین‌المللی این حزب با کشورهای

تشکیل گروه‌های چریک کوه با نام‌هایی چون «ارتش خلق»، «ارتش آزادیبخش» و غیره زدند، ولی همگی شکست خوردند و عده زیادی از آنها قتل‌عام شدند. شکست «مشی چریکی» نیز پس از مدت کوتاهی در عمل نمایان شد. در نتیجه، عده‌ای از چریک‌ها به این نتیجه رسیدند که مشی چریکی در اساس درست است، ولی در کوبا شرایط ویژه‌ای وجود داشت. در بقیه کشورها باید حرکت چریکی از شهر آغاز شود، چون رشد سرمایه‌داری و صنعت، مرکز ثقل جامعه را به شهر منتقل ساخته است. طبقه کارگر صنعتی که هدف چریک، برانگیختن وی به انقلاب است، در شهر زندگی می‌کند. بدینسان «مشی چریکی شهری» بوجود آمد. برجسته‌ترین تئوریسین مارکسیست چریک شهری، کارلوس ماریگلا بود که در سال ۱۹۶۹ کشته شد. «مشی چریکی» در آمریکای لاتین، بر کشتیشان انقلابی نیز تأثیر گذارد. مشهورترین چهره این جنبش مذهبی-چریکی، کامیلوتورز، کشیش کلمبیائی بود که در سال ۱۹۶۶ در نبرد خیابانی کشته شد.^۱

جنبش چریکی آمریکای لاتین در ایجاد «چپ نو» در اروپای غربی و آمریکای شمالی تأثیر بسزا داشت و این دو حرکت در واقع جلوه‌های مختلف یک پدیده، یعنی «جنبش چپ نو»، تلقی می‌گردند.

اگر بخواهیم به یک دسته‌بندی از جریانهای مختلف چریکی دست زنیم، می‌توانیم طرح کلی زیر را ارائه دهیم:

۱- گروهی مانند مائو و ژنرال جیاپ^۲، که معتقد به ایجاد «ارتش خلق» و «جنگ طولانی توده‌ای» هستند. آن‌ها معتقدند که جنگ چریکی باید توده‌ای باشد، یعنی از حمایت اکثریت مردم برخوردار باشد. جنگ چریکی در شرایطی صحیح است که زمینه‌ها و شرایط عینی آن وجود داشته باشد. مائو، چریک را مانند ماهی در دریا می‌داند. ماهی چریک است و دریا توده. اگر حمایت توده نباشد چریک می‌میرد. از این جنبه، مشی چریکی مائو و جیاپ بر مارکسیسم سنتی مارکس و انگلس و لنین مبتنی است و فرمولهای مارکسیستی در زمینه «وضع انقلابی» و رهبری حزب کمونیست و غیره را می‌پذیرد.

آمریکای لاتین شد. مراجعه شود به: رژی دبره، نقد سلاح، ترجمه م. امین لاهیجی، انتشارات یاشار، تهران ۱۳۵۸.

۱. برای آشنائی با اندیشه‌های کامیلوتورز مراجعه شود به: کلیسای شورشی، مذهب و انقلاب در آمریکای لاتین، ترجمه جواد یوسفیان، تهران، نشر نی، ۱۳۶۸.

۲. فرمانده و استراتژیست مشهور ارتش آزادیبخش ویتنام (ویت مین)؛ و وزیر دفاع ویتنام شمالی در جریان نبرد ویتنام و آمریکا و وزیر دفاع ویتنام متحد پس از پیروزی و سقوط دولت ویتنام جنوبی.

۲- گروهی مانند چه‌گوارا و رژی دبره که به حمایت توده‌ها و وجود «وضع انقلابی» و «شرایط عینی و ذهنی انقلاب» معتقد نیستند و ضرورت وجود رهبری «حزب طبقه کارگر» و اصولاً «طبقه کارگر» را منکر می‌شدند. اساس تئوری آن‌ها این است که دیکتاتوری حاکم، توده‌ها را دچار انجماد فکری و احساس ضعف مطلق کرده و تا این احساس ضعف باشد توده حرکت نمی‌کند. چریک باید با قهرمانی و «شهادت» خود، یخ انجماد توده و ذهنیت را کد او را ذوب کند و او را به حرکت درآورد. لذا آنها، یکی از اصول کار «کانون شورشی» را «عدم اعتماد مطلق به توده‌ها» اعلام می‌دارند. از نظر آنها، گروه چریکی مانند موتور کوچکی است که موتور بزرگ (توده) را به حرکت در می‌آورد. این نظریه به تئوری «موتور بزرگ و موتور کوچک» نیز شهرت دارد.

گروه چریکی «ارتش سرخ ژاپن» می‌گوید: «بمبی که ما در ماشین ستمگری منفجر می‌کنیم، در عین حال بمبی است که در آگاهی توده‌ها منفجر می‌شود.» و یا امیر پرویز پویان، تئوریسین مارکسیسم چریکی ایران، جزوه خود موسوم به ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء را با این دیدگاه محوری نوشته است که، چریک با مرگ خود ذهنیت ضعف مطلق توده را می‌شکند و او را به حرکت وا می‌دارد!

۳- چریک‌های شهری، مانند کارلوس ماریگلا، گروه «توپامارو» در اروگوئه، «پلنگان سیاه» در آمریکا، «ارتش سرخ» در ژاپن، «بریگاد سرخ» در ایتالیا، «بادرماینهوف» در آلمان غربی و غیره.

چریک‌های شهری، مانند چه‌گوارا و رژی دبره به ضرورت وجود و رهبری حزب کمونیست و «وضع انقلابی» و کار توده‌ای اعتقادی ندارند و جنگ چریکی را، توسط «گروه پیشتاز»، نه حزب طبقه کارگر، مطلق می‌کنند. ولی مرکز ثقل جنگ چریکی را در شهر می‌دانند و نه در کوه. توجه به شهر، به عنوان مرکز ثقل فعالیت چریکی بر این تحلیل مارکسیستی استوار است که در شرایط سرمایه‌داری، قلب جامعه و نیروی اصلی محرک انقلاب (طبقه کارگر)، در شهر است.

مارکسیسم چریکی از لحاظ مبانی مکتبی (جهان‌بینی و فلسفه، اقتصاد سیاسی و تئوری سوسیالیسم علمی) با آنارشیسم مخالف است. مثلاً آنها با ایده اصلی آنارشیسم مبنی بر نابودی دولت بعد از انقلاب مخالفند و به پیروی از مارکس، به استقرار «دیکتاتوری پرولتاریا» پس از انقلاب سوسیالیستی اعتقاد دارند؛ یعنی در اصول و مبانی، مارکسیست هستند. ولی آن‌ها از نظر مشی عملی (استراتژی و تاکتیک)، به آنارشیسم اروپای شرقی و جنوبی و آمریکای لاتین و روسیه گرایش دارند. برای نمونه، به تئوری «تبلیغ مسلحانه» در

ایران توجه شود. این تئوری که در سالهای ۱۳۵۰ در ایران توسط «چریکهای فدائی خلق» و تا حدودی «مجاهدین خلق» مطرح می‌شد، همان تئوری چه‌گوارا- رژی دبره است و به مشی «ترور تهییجی» نارودنیک‌های روسیه (گروه «سوابودا») بسیار شباهت دارد. پویان و احمدزاده، تئوریسین‌های مارکسیسم چریکی در ایران، می‌گفتند که ما با «تبلیغ مسلحانه»، توده‌ها را به حرکت درمی‌آوریم. نارودنیک‌های روسیه می‌گفتند که ما با «ترور»، توده‌ها را «تهییج» می‌کنیم. لنین در زمان خود این مشی را خطا دانست و در چه باید کرد؟ گفت:

سوابودا، [یک گروه چریکی- نارودنیک‌های روسیه در زمان لنین] ترور را بعنوان وسیله‌ای برای «تهییج» نهضت کارگری و دادن یک «تکان قوی» به آن، تبلیغ می‌نماید. مشکل است استدلالی را به تصور آورد که آشکارتر از این خود خویش را باطل کند! باید سؤال شود که مگر در زندگی روسیه از اینگونه افتضاحات و بی‌ترتیبی‌ها آنقدر کم است که باید وسائل مخصوصی برای «تهییج»، اختراع شود؟ از طرف دیگر، اگر کسی اصولاً تهییج نمی‌شود و حتی استبداد روس هم نمی‌تواند او را تهییج کند، در این صورت مگر واضح نیست که این شخص به جنگ تن به تن میان حکومت و مشتی تروریست نیز با خونسردی کامل خواهد نگریست؟^۱

به عبارت دیگر، لنین معتقد بود که در شرایط فقدان «وضع انقلابی» (یعنی لحظه مساعد برای تصرف قدرت سیاسی) عملیات چریکی تنها هدر دادن و تلف کردن نیرو است و تأثیری در جامعه و توده‌ها ندارد. برای کسب قدرت باید مترصد لحظه مناسب بود که حکومت ضعیف شده باشد و توده‌ها به اوج نارضائی رسیده باشند و کمونیست‌ها هم امکانات و قدرت لازم برای تصرف قدرت و انجام قیام را کسب کرده باشند. این نظریه به «تئوری لنینی وضع انقلابی» معروف است. تاکتیک لنین آشکارا پخته و سنجیده و حسابگرانه است. بر همین اساس، حزب توده در سالهای ۱۳۵۰ وارد بحث مطبوعاتی با «چریکهای فدائی» شد و ثابت کرد که برخلاف دعوی «مارکسیستی»، نظریات «چریکهای فدائی» نارودنیک‌ی و ضد لنینی است! حزب توده توانست براساس تئوری‌های لنین، بعد از انقلاب، اکثریت «فدائیان خلق» را به خود جذب کند.^۲

۱. لنین، آثار منتخبه (یک جلدی)، ترجمه محمد پورهرمان، ص ۱۰۳.

۲. اینکه گروه‌هایی چون «حزب توده»، «اکثریت»، «حزب کمونیست» (کومه‌له-سهند)، گروه‌هایی چون «اشرف دهقانی» و «اقلیت» را «نارودنیک» و «پوپولیست» می‌خواندند، بر همین پایه است.

مارکسیسم چریکی در ایران

زمینه‌ها و عوامل پیدایش و گسترش مارکسیسم چریکی در ایران، مشابه با آمریکای لاتین و سایر کشورها بود و به بحران و ورشکستگی استراتژی و تاکتیک مکاتب مارکسیستی - لنینیستی باز می‌گشت. در سال‌های ۱۳۴۰ش. مارکسیسم در ایران نیز به بن‌بست رسیده بود. خیانت و شکست حزب توده، مارکسیست‌های جوان را دچار یأس کرده بود و لذا موج چریکی آمریکای لاتین و «چپ نو» اروپای غربی بر محیط ایران نیز اثر گذاشت و بخشی از جوانان سرخورده از حزب توده را به خود جذب کرد و همانطور که گفتیم بخشی نیز به مائوئیسم پیوستند.

«چریکهای فدائی خلق» در آغاز یک محفل دانشجویی بود که معتقد بودند برای یافتن علل شکست حزب توده و مارکسیسم در ایران باید مطالعه کرد و تئوری‌ها و تجربیات جدید (بویژه تجارب چین، ویتنام و کوبا) را بررسی کرد و راه مبارزه انقلابی را یافت. آن‌ها مدتی آثار مارکس و انگلس و لنین و مائوتسه‌تونگ را مطالعه کردند و به مائوئیسم گرایش یافتند. در همین اثناء، کتاب انقلاب در انقلاب رژی دبره به دستشان رسید، و به علت مغایرت با نظریات لنین آن را رد کردند. ولی پس از مدتی به عدم کارایی فعالیت‌های سیاسی - صنفی مارکسیستی معتقد شده و مجدداً کتاب انقلاب در انقلاب را بررسی کردند و این بار تئوریهای آنرا پذیرفتند.

بر این اساس، امیر پرویز پویان جزوه ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء را نوشت. او در این جزوه، مشی «حزب توده» را «تئوری بقاء»^۱ خواند و آنرا رد کرد. او می‌گفت که مارکسیست‌های سنتی (حزب توده و ...) می‌گویند که برای بقاء خود باید کاری نکنیم و دست روی دست بگذاریم تا بتوانیم خود را برای شرایط مناسب حفظ کنیم در حالیکه جوهر مارکسیسم این است که باید عمل کرد. تنها در جریان عمل است که بقاء و تداوم جنبش حفظ می‌شود. «توده‌ای‌ها» عمل انقلابی را فدای «بقاء» خود می‌کنند، در حالیکه باید بقاء خود را فدای عمل انقلابی کرد. گروه چریکی حتی اگر در جریان عمل کاملاً نابود شود، حماسه‌ای می‌آفریند که ذهنیت جامد توده را منفجر خواهد کرد و او را به صحنه عمل خواهد کشانید.

مسعود احمدزاده نیز جزوه‌ای بنام «مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک» نوشت و در آن براساس نظریات رژی دبره، «مبارزه مسلحانه» چریکی را راه علاج بحران

۱. یعنی نظریه‌ای که اساس آن «بقاء» و ماندگاری گروه مارکسیستی است و نه عمل انقلابی.

مارکسیسم در ایران دانست.

گروه پویان - احمدزاده، معتقد به مشی چریک شهری، و نه چریک کوه، بود، زیرا ایران پس از «انقلاب سفید» را یک کشور سرمایه‌داری وابسته می‌دانست که در نتیجه، نیروی اصلی انقلاب را «طبقه کارگر» تشکیل می‌دهد و نه دهقانان. از این زاویه، گروه فوق با مائویست‌ها، که ایران را «نیمه مستعمره - نیمه فئودال» می‌دانستند و به «جنگ توده‌ای طولانی» در روستا اعتقاد داشتند، اختلاف نظر پیدا کرد. این نظریات، متأثر از تزه‌های کارلوس و ماریگلا بود.

قبل از پویان و احمدزاده، گروه دیگری نیز به مشی چریکی رسیده بود. این گروه به «گروه جزنی» معروف است.

«گروه جزنی»، مرکب از عده‌ای اعضای سابق سازمان جوانان حزب توده بود که در پی یافتن علل شکست مارکسیسم در ایران بودند. آنها نیز به این نتیجه رسیدند که علت شکست مارکسیسم در ایران، در مشی و تاکتیک است و همه تقصیرها را به گردن سازشکاری و بی‌تحركی و فقدان روح انقلابی سران حزب توده انداختند. این گروه نیز راه نجات را در تکرار الگوی انقلاب کوبا و مشی چریکی یافت، ولی در سال ۱۳۴۶ توسط ساواک دستگیر شدند. رهبران گروه، بیژن جزنی، عزیز سرمدی، عباس سورکی و... به ۱۰ سال زندان محکوم گردیدند. بعدها جزنی در زندان به رهبر «چریکهای فدائی» تبدیل شد و پس از شکست مشی چریکی پویان - احمدزاده، به تجدید نظر در مشی چریکی پرداخت و آن را با مشی توده‌ای تلفیق کرد و نظریه جدیدی مطرح ساخت. جزنی در زندان توسط ساواک کشته شد.

علی اکبر صفائی فراهانی، از اعضای گروه جزنی، توانست از چنگ ساواک فرار کند و به فلسطین برود و مدتی در «سازمان آزادیبخش فلسطین» تعلیم ببیند. او سپس مخفیانه به ایران آمد و به تشکیل یک گروه با مشی «جنگ چریکی کوه» («کانون شورشی» چه گوارا - رژی دبره) پرداخت. صفائی فراهانی، چنانکه جزوه او بنام «آنچه یک انقلابی باید بداند» نشان می‌دهد، از نظر تئوریک در سطح نازلی قرار داشت.

گروه پویان و احمدزاده و گروه صفائی (که بعدها به «گروه سیاهکل» معروف شد) به هم مرتبط شدند. در میان آنها بر سر آغاز جنگ چریکی در کوه یا شهر اختلاف بوجود آمد. ولی پس از چندی به این نتیجه رسیدند که همزمان هم در کوه و هم در شهر فعالیت کنند.

گروه صفائی، منطقه شمال را بعنوان مرکز ایجاد «کانون شورشی» انتخاب کرد و در

بهمن سال ۱۳۴۹، پاسگاه سیاهکل را خلع سلاح نمود. این حرکت به سرعت سرکوب شد و شکست خورد. در نتیجه، گروه پویان- احمدزاده به فعالیت‌های تروریستی (چریک شهری) دست زدند و جریانی بنام «چریکهای فدائی خلق» پدید آمد.^۱

پس از مدت کوتاهی، مارکسیسم چریکی در ایران، ناکامی و بن‌بست خود را عیان ساخت. ترورهائی چون اعدام سرتیپ فرسیو و ... به بهای تیرباران و زندانی شدن صدها جوان مارکسیست تمام شد و به ثمر نرسید و توده‌ها همچنان نسبت به مارکسیسم بیگانه بودند. از سال ۱۳۵۲ش. در زندان‌های کشور، در میان «چریک‌ها»، انتقاد از مشی چریکی بالا گرفت و یأس و ناامیدی و ارتداد در میان زندانیان «چریک» گسترش یافت. گروهی مشی چریکی را مطلقاً رد کرده و به مائوئیسم و یا حزب توده پیوستند، و گروهی به رهبری جزنی به انتقاد از مشی چریکی در عین حفظ پایه‌های آن، دست زده و با تجدیدنظر در آن و تلفیق آن با لنینیسم و «مشی توده‌ای» آن را «پخته‌تر» ساختند و گروه قابل توجهی نیز کلاً از فعالیت سیاسی کناره گرفتند.^۲

هم‌زمان، حزب توده که با یک موج قوی و نامنتظر در میان جوانان مارکسیست مواجه شده بود، تمام نیروی خود را برای جذب آنان بکار گرفت و براساس آثار لنین نشان داد که مشی چریکی با لنینیسم در تضاد است. حزب توده «چریکهای فدائی» را جوانان صادق و جانباز و پاکی اعلام می‌داشت که بدلیل بی‌تجربگی و عدم شناخت «علمی» مارکسیسم و عدم دسترسی به کتابهای «کلاسیک» مارکسیستی و اشتیاق زیاد به عمل انقلابی، جذب ماجراجوئی (آوانتوریسم) شده‌اند. این مشی زیرکانه حزب توده سبب انشعاب در «چریکهای فدائی» و جذب بخشی از آن به حزب توده شد. ابتدا «گروه منشعب» به رهبری حسین قلمبر (سیامک) به حزب توده پیوست؛ و پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، بخش «اکثریت» به رهبری فرخ‌نگهدار نیز با کنار گذاشتن مشی مسلحانه به دنباله‌روی از حزب توده پرداخت. و مارکسیسم «سنتی» و بحران‌زده نوع شوروی را پذیرفت. بدین ترتیب، مارکسیسم چریکی نیز، مانند دیگر جریانهای مارکسیستی در ایران،

۱. برای آشنائی با گرایش مارکسیست‌های ایرانی به مائوئیسم و چریکیسم، مراجعه شود به: بیژن جزنی، طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران، [تاریخ ۳۰ ساله]، انتشارات مازیار، ۱۳۵۷، صص ۱۷۷-۱۴۶.

۲. از جمله گروهی از برجسته‌ترین افراد «چریکهای فدائی» و «مجاهدین خلق» مانند عباد احمدزاده (از شاگردان صمد بهرنگی)، کاظم شادفر، مهندس علی بهپور (از بنیانگذاران «مجاهدین خلق») با نگارش «تفکرنامه» از زندان شاه آزاد شده و از فعالیت سیاسی کناره گرفتند و گروهی مانند دکتر بهرام قبادی و قاسم ارض‌پیما به پوچ‌گرایی و نفی «همه‌چیز» رسیدند.

شکست خورد و جریان «چریکهای فدائی»، به ویژه بعد از انقلاب اسلامی ایران به دهها گروه و محفل تجزیه شد!

مارکسیسم در ایران

انجمن‌های غیبی سوسیال دمکرات^۱

بطور اجمال باید گفت که تاریخ تشکیلات مارکسیستی در ایران، با تشکیل «انجمنهای غیبی» سوسیال دمکرات در ایران آغاز می‌شود. انجمنهای سوسیال دمکرات در سه شهر (تهران، تبریز، رشت) تشکیل شده بود. نمایندگان معروف این انجمن در تهران که تحت رهبری یک کمیته سه نفری فعالیت داشت، عبارت بودند از: ملک المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی، محمدرضا مساوات، سید اسدالله خرقانی، ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس، میرزا سلیمان خان میکده، میرزا یحیی دولت‌آبادی، نصرت‌السلطان، شیخ ابراهیم تبریزی، حیدرخان عمواغلی، صادق طاهباز، میرزا ابوالقاسم صوراسرافیل، یحیی میرزا اسکندری، سلیمان میرزا اسکندری و ضیاءالسلطان. این افراد در پخش فکر «مشروطیت» نقش بزرگی ایفا کردند. پس از حادثه کودتای محمد علی میرزا و استقرار «استبداد صغیر» (۱۹۰۸ میلادی)، عده‌ای از این افراد در باغشاه بازداشت، شکنجه و کشته شدند و یا در اثر تعقیب عمال دولت در بدر و نابود شدند.

باید تصریح کرد که نمایندگان سوسیال دمکرات (اجتماعیون عامیون)، «مارکسیست» به معنای واقعی کلمه نبودند و در بینش خود تصور احساساتی و «رومانتیک» درباره دمکراسی، مردم و انقلاب زحمتکشانشان داشتند و شیوه‌های پارلمانی، وعظ روحانی و ترور انقلابی افراد ارتجاعی را دنبال می‌کردند و حتی برخی از آنها در سازمانهای فراماسون مثل «جمعیت آدمیت» (که خود به فراماسون مربوط بود) عضویت داشتند. سرنوشت تاریخی این افراد نه تنها گوناگون است، بلکه در برخی موارد متناقض است و عملشان از خدمت تا خیانت فرق می‌کند و هر کدام باید جداگانه مورد بررسی مشخص قرار گیرد.

اما نمایندگان سوسیال دمکرات تبریز مرکب بودند از: شیخ سلیم، میرهاشم،

۱. آنچه ذیل این عنوان آمده، عیناً برگرفته از نوشته احسان طبری در کتاب «کژراهه - خاطراتی از تاریخ حزب توده»، صفحات ۱۵ - ۲۰ است.

حاج رسول صدقیانی، آقا تقی شجاعی، علی مسیو، میرزا علی اصغر خوئی، حسین آقا فشنگچی، شریف‌زاده، تقی‌زاده، میرزا جواد ناطق، حاج علی دواچی و غیره. این انجمن نیز نقش مهمی در قیام تبریز و جنبش مشروطیت داشت، و نقش بعدی بسیاری از آنها تعلق به مارکسیسم نداشت.

اما نمایندگان سوسیال دمکرات رشت عبارت بودند از: سردار محیی، میرزا کریم رشتی، میرزا حسین کسمائی، سید اشرف‌الدین گیلانی (مدیر نسیم شمال) و یغیکیان. قابل ذکر است که سرگو ارژونیکیدزه با چهل نفر گرجی و صد نفر آذربایجانی برای شرکت در انقلاب مشروطیت به ایران آمدند و عده‌ای از آنها (از جمله ارژونیکیدزه) به رشت آمدند و بویژه با سردار محیی همکاری داشتند. به این ترتیب این جریان را می‌توان تا حدی مقدمه تشکیل حزب بعدی، یعنی «حزب کمونسیت» دانست.

حزب کمونسیت ایران

تشکیل حزب کمونسیت ایران، در محله «صابونچی» واقع در باکو، تحت عنوان «حزب عدالت» در ماه مه ۱۹۱۷ (در اواخر جنگ جهانی اول)، انجام گرفت و اسدالله غفارزاده بعنوان صدر این حزب انتخاب شد. آنطور که پیشه‌وری در تاریخچه حزب عدالت منتشره در روزنامه‌اش بنام آژیر می‌نویسد: «بیچاره را (یعنی غفارزاده را) پیش از آنکه خود را به جنگل برساند، در خیابانهای رشت مورد حمله قرار دادند، بوسیله اشخاصی که اسم آنها را لازم نمی‌دانم به قلم بیاورم» (آژیر، ۱۳ آبان ۱۳۲۲). حزب عدالت روزنامه‌ای به نام بیرق عدالت منتشر می‌کرد. بر پایه‌های همین حزب است، که در تابستان ۱۲۹۹ «حزب کمونسیت ایران» تشکیل می‌شود.

پس از اولین کنگره حزب کمونسیت (که در انزلی تشکیل شد)، چهار نفر سخنگوی این حزب شمرده می‌شدند، یعنی کامران آقازاده (آقایف)، سلطان‌زاده، پیشه‌وری و سرانجام و مهمتر از همه حیدر عمواغلی.

۱- کامران آقازاده، بعدها نماینده حزب در کمیترن شد و تبعیت شوروی را پذیرفت. ۲- سلطان‌زاده (آواتیس میکائیلیان) از طرف شعبه شرق کمیترن مأمور ایران گردید و از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱ نماینده رسمی ایران در کمیترن بود. سلطان‌زاده «تئوریسین» و از نزدیکان بوخارین عضو هیأت سیاسی حزب

کمونیست شوروی بود. وی زبان روسی را بطور کامل می‌دانست ولی نمی‌توانست به خط فارسی بنویسد. او سرانجام در مقام عضویت در کمیترن، جزء گروه زینوویف و کامنف و بوخارین بازداشت گردید و بدستور استالین هلاک شد. ۳- پیشه‌وری (سیدجعفر جوادزاده) که در هشت سالگی به روسیه رفت و بعدها در «حزب عدالت» فعال بود و در کنگره اول حزب کمونیست ایران بعنوان یکی از اعضا [ی] کمیته مرکزی انتخاب شد و پس از شکست «جنبش جنگل» مأمور کار حزب در تهران شد و سرمقاله‌های روزنامه حقیقت (به مدیریت سید محمد دهگان) را او می‌نوشت. ۴- حیدرخان افشار (تاری وردی) معروف به حیدرعمواوغلی، که زندگی سیاسی مفصل و عجیبی دارد، و درباره او کتابهایی به فارسی نگاشته‌اند که جا دارد به نقد کشیده شود. او در جنبش مشروطیت شرکت فعال داشت. و برای رفع اختلاف مابین حزب کمونیست و نهضت ملی جنگلیها به ایران آمد و سخنگوی رسمی حزب شد، ولی کاری از پیش نبرد و سرانجام نیز به سزای اعمالش رسید و کشته شد. در واقع کوشش حیدر عمواوغلی برای سازش دادن اسلام که میرزا کوچک خان پیرو آن بود با الحاد، که کمونیستهای ایران هوادار علنی آن بودند کوشش بی‌سرانجامی بود و حیدر عمواوغلی نتوانست میرزا را تحت نفوذ خود درآورد.

اما در کنگره دوم حزب کمونیست، معروف به «کنگره ارومیه» (که در واقع در شهر رستوف تشکیل شد) سخنگویی و رهبری حزب، برحسب محیط مکانی، به چند قسمت تقسیم شد: سخنگوی حزب، نیک‌بین، در روسیه مقیم بود و مرتضی علوی (مدیر مجله پیکار) در آلمان فعالیت داشت و پیشه‌وری که در تهران کار می‌کرد.

با اقامه دعوی رضاخان در دادگاه‌های آلمان علیه مجله پیکار، انتشار این مجله متوقف شد.

آخرین فعالیت حزب کمونیست در دوران دیکتاتوری رضاخان، فعالیت حزب کمونیست تحت رهبری سه تن (ارانی، کامبخش و کامران) در ایران و انتشار مجله دنیاست که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد...

لو رفتن حزب کمونیست ایران

یکی دیگر از وقایع قابل ذکر از سرگذشت حزب کمونیست ایران، حکایت

چگونگی لو رفتن سازمان مخفی حزب کمونیست در سال ۱۳۱۶ و بازداشت پنجاه و سه نفر از اعضای آن است.

درباره علت لو رفتن، یک روایت معروف حاکی است که عبدالصمد کامبخش بنام مخفی «سروری» و «تونبروگ»، پس از آنکه در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۱۶ در اثر معرفی محمد شورشیان (که نقش رهنما برای گذراندن اعضای حزب برای تحصیل به مسکو را داشت) گرفتار می‌شود، در همان روز در جواب یک سؤال «اداره سیاسی» به اندازه یک کتاب پاسخ می‌نویسد و تمام اعضای حزب را که می‌شناخته، به پلیس معرفی می‌کند. اما کامبخش موافق گزارشی که به کمیترن داده، و مورد تأیید آن سازمان نیز قرار گرفته، مدعی است که او بعد از پنج نفر (شورشیان، دکتر ارانی، دکتر بهرامی، عباس آذری و ضیاء الموتی) گرفتار شده، زیرا شورشیان نام واقعی او را نمی‌دانسته و مدعی است که قبل از او (طی چهار روز) قسمت عمده اسامی بوسیله بازداشت‌شدگان افشاء شده و او سهم خود را در افشای چند اسم فرعی تصدیق و اعتراف کرده است.

به هر صورت در اثر یک خیانت یا بر اثر خیانت‌هایی (که به هر جهت کامبخش در آن بی‌دخالت نیست)، افراد منسوب به حزب کمونیست ایران بازداشت شده‌اند.

فقدان ایمان و نادرستی راه، یکی از علل عمقی سستی افرادی بود که بعنوان کمونیست گیر می‌افتادند و تعداد کمی در اثر خصلت شخصی در مقابل پلیس آیرم و مختاری مقاومت نشان می‌دادند.^۱

رشد مارکسیسم در ایران، پس از جنگ جهانی دوم

هر چند مارکسیسم در ایران دارای پیشینه تاریخی بود، ولی توسعه واقعی مارکسیسم در ایران، به عنوان یک جریان سیاسی، در سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰ ش. رخ داد و این ایدئولوژی، نه به مثابه یک مکتب برخاسته از کاوش‌های نظری اندیشمندان ایرانی و مبتنی بر سنن فرهنگی جامعه بلکه بعنوان یک «مکتب وارداتی» از سوی یک ابرقدرت بیگانه به حیات فرهنگی جامعه ایرانی نفوذ کرد. با سقوط دیکتاتوری رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و اشغال کشور توسط ارتش‌های «متفقین» (امریکا، انگلیس و شوروی)، شرایط سیاسی جدیدی در

۱. احسان طبری، کژراهه - خاطراتی از تاریخ حزب توده، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۵ - ۲۰.

ایران پدید شد. هر چند بحران اقتصادی سال‌های جنگ جهانی دوم زندگی مردم را دشوار می‌ساخت، ولی شادی و خشنودی ناشی از سقوط دیکتاتوری بیست ساله، همه مشکلات را تحت الشعاع قرار می‌داد. رهائی از ستم رضاخانی، سرآغاز یک دوره آزادی سیاسی در کشور شد که تا کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کم و بیش دوام یافت. شناخت این دوره ۱۲ ساله، در ارزیابی جریان‌های سیاسی که بعدها نقش اصلی را در حیات جامعه ایرانی ایفاء کردند، نقش مهمی دارد. در چنین شرایط رقابتی بود که دو ابرقدرت آن روز جهان (شوروی و انگلیس) به سرعت به سازماندهی عوامل خود در ایران پرداختند و فضای باز سیاسی و اجتماعی سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ را به شدت تحت الشعاع عملکردهای خود قرار دادند. امپریالیسم تازه نفس آمریکا نیز با نقاب دمکرات منشی و با داعیه کمک به مردم ایران وارد صحنه شد و با سازماندهی عوامل خود، بویژه در میان چهره‌های ملی‌گرا و لیبرال مسلک، بتدریج نقش درجه اول را در صحنه سیاست ایران بدست گرفت و سرانجام در سازش با پسرعموی انگلوساکسون خود، استعمار پیر بریتانیا، طی سالهای ۱۳۵۷-۱۳۳۲، ایران را به مهمترین پایگاه نفوذ غرب در منطقه و به «جزیره ثبات» برای قدرت‌های امپریالیستی غرب و سرمایه‌های «جهان وطنی» مبدل ساخت. در نتیجه، با سقوط دیکتاتوری رضاشاه، در کنار رشد و توسعه مدام نهضت اسلامی، که بویژه با فعالیت‌های امام خمینی (در عرصه فقه و سیاست و فلسفه)، علامه طباطبائی (در عرصه فلسفه)، آیت‌الله کاشانی (در عرصه سیاست)، آیت‌الله بروجردی (در سکان داری حوزه و نهاد مذهب و روحانیت) و نهضت «فدائیان اسلام» (در عرصه مبارزه سیاسی- نظامی) وارد مرحله کیفی نوینی می‌شد، شاهد پیدایش و توسعه بی‌سابقه سازمان‌های علنی و مخفی وابسته به سه قدرت بزرگ جهانی (انگلیس، شوروی و آمریکا) در ایران هستیم. این سازمانها و جریانهای سیاسی وابسته را می‌توانیم در سه گروه اصلی دسته‌بندی کنیم:

۱- **جریان سیاسی وابسته به استعمار بریتانیا:** این جریان هر چند دارای سابقه دیرینه در ایران بوده، ولی در سالهای ۱۳۲۰ به تجدید سازمان و فعالیت سیاسی شدید و بی‌سابقه دست زد. در این دوران، انتلیجنس سرویس انگلستان ستاد فعالی را در سفارت انگلیس در تهران مستقر ساخت. در رأس این ستاد، آلن چارلز ترات، جاسوس برجسته انگلیسی قرار داشت و اعضای آن، مانند سرلشگر فریزر و خانم آن لمبتون، از زبده‌ترین مأمورین اطلاعاتی- نظامی انگلیس به شمار می‌رفتند.^۱ انتلیجنس سرویس انگلیس به تأسیس گروه‌ها

۱. به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، بخش اول، انتشارات اطلاعات،

و احزابی مانند حزب «اراده ملی» سید ضیاءالدین طباطبائی دست زد و با ایجاد صدها روزنامه و نشریه کوشید تا جو سیاسی کشور را به دست گیرد. پایگاه نیرومند استعمار بریتانیا در «هزار فامیل» حاکم بر حیات سیاسی و اقتصادی ایران، و بویژه در دربار، راه فعالیت انتلیجنس سرویس را هموارتر می‌ساخت. در همین دوران است که لژهای فراماسونری در ایران به سرعت تأسیس و یا فعال شد و مهمترین دولتمردان و متنفذین کشور را در خود سازمان داد.^۱ بررسی فعالیت استعمار بریتانیا و سرویس جاسوسی او در سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰ بحث کاملاً مستقل و مبسوطی است، که هنوز نیز مورد مطالعه جدی قرار نگرفته است.

۲- **جریان وابسته به امپریالیسم آمریکا:** امپریالیسم آمریکا جنگ جهانی دوم را به عنوان یک ابرقدرت نیرومند و جوان به پایان رساند. در واقع، جنگ جهانی دوم لطمات جدی بر اقتصاد شوروی و بریتانیا و اروپای غربی وارد ساخت. ولی آمریکا، که سرزمین آن از صحنه‌های جنگ به دور بود، با اقتصاد شکوفا از توسعه صنایع نظامی، قدرت واقعی پیروزمند در جنگ بود. با پایان جنگ جهانی دوم، امپریالیسم آمریکا فعلاً نه وارد عرصه سیاست و اقتصاد آسیا و بویژه خاورمیانه شد. فقدان سوابق استعماری آمریکا در ایران و خوشنامی او بعنوان کشوری که خود سال‌ها پایمال استعمار انگلیس بوده و با انقلاب آزادیخواهانه و جنگ استقلال‌طلبانه رهائی یافته و در نبرد علیه بردگی به رهبری افرادی چون آبراهام لینکلن کوشیده است، از عوامل مهم تسهیل نفوذ او در ایران بود.

در این دوران، نقش آمریکا بعنوان کشوری متفاوت با انگلیس و شوروی که می‌کوشیدند تا ایران را میان خود تقسیم کنند، تلقی می‌شد و اولتیماتوم اول فروردین ۱۳۲۵ پرزیدنت ترومن به استالین مبنی بر تخلیه ایران از قوای ارتش سرخ، نوعی تلاش «آمریکای دمکرات» برای جلوگیری از تجزیه ایران وانمود می‌گردید. بهر روی، آمریکا زیرکانه اهرم‌های اصلی نظامی کشور را به دست گرفت. در سالهای ۱۳۲۰ اداره عملی وزارت خواروبار بدست شریدان آمریکائی بود و سرهنگ شوارتسکوف آمریکائی عملاً فرمانده ژاندارمری ایران و ژنرال ریدلی مأمور تجدید سازمان ارتش ایران شد.^۲ در آبان ۱۳۲۱، توسط دولت علی سهیلی، مستشاران آمریکائی به ریاست دکتر میلیسپو به استخدام دولت درآمدند و میلیسپو به تدریج ارتش و شهربانی را تحت سلطه خود درآورد. ولی با

۱۳۶۷، مراجعه شود.

۱. به: اسماعیل رائین، فراماسونری و فراموشخانه در ایران (۳ جلد) مراجعه شود.

۲. گریگوری ل. بوندارفسکی، تاریخ توسعه طلبی آمریکا در ایران، انتشارات توده، ۱۳۵۸، ص ۲۲.

کارشکنی‌های عمال انگلیس و شوروی در سال ۱۳۲۳ اختیارات او لغو گردید. پس از پایان جنگ جهانی دوم، آمریکا به تشکیل سازمان جاسوسی خود دست زد و در سال ۱۹۴۶م. بدستور پرزیدنت ترومن، ارگانهای اطلاعاتی - نظامی در یک سازمان واحد متشکل شد و در اواخر سال ۱۹۴۷ «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) تأسیس گردید. تأسیس «سیا» با نام ایران در پیوند است. فعال‌ترین ستاد ماوراء دریاها «سیا» در تهران تشکیل شد و این سازمان با پشتوانه اقتصاد نیرومند امپریالیسم آمریکا به خرید دولتمردان ایرانی پرداخت و احزاب و جمعیت‌ها و نشریات وابسته به آمریکا را فعال ساخت. در این میان «سیا» بویژه موفق شد تا از یکسو در میان عناصر ملی‌گرا، بویژه «جبهه ملی»، که در جستجوی حامی قدرتمندی در قبال دو ابرقدرت انگلیس و شوروی بودند، نیروهای قابل توجهی جذب کند.^۱ و از سوی دیگر، مواضع خود را در «هزار فامیل» و بویژه دربار، مستحکم سازد. مجموعه این تمهیدات در سال ۱۳۳۲ به ثمر نشست و با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به کارگردانی کریمت روزولت، نوه پرزیدنت روزولت و مأمور عالی‌رتبه «سیا»، که اولین تجربه کودتایی سازمان «سیا» محسوب می‌شد، دوران سلطه ۲۵ ساله امپریالیسم آمریکا بر ایران آغاز گردید.

۳- جریان وابسته به شوروی: در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰، اتحاد شوروی مهمترین نقش را در دوران روابط خود با ایران در حیات داخلی کشور ایفاء کرد. پیروزی ارتش سرخ در جنگ ضد هیتلری، بویژه نبرد استالینگراد، به این کشور وجهه بین‌المللی جدیدی بعنوان یک «ابرقدرت» بخشید و جنگ جهانی دوم با تجدید تقسیم جهان میان قدرت‌های بزرگ (آمریکا، شوروی و انگلیس) و پیدایش «اردوگاه سوسیالیسم» در اروپای شرقی به پایان رسید. حیطه نفوذ شوروی در جهان با انقلاب چین (۱۹۴۹م.) و جنگ داخلی کره (۱۹۵۴-۱۹۵۳) و استقرار رژیم مارکسیستی در کره شمالی به خاور دور نیز کشیده شد. اتحاد شوروی اینک یک ابرقدرت فعال در صحنه بین‌المللی بود؛ نقشی که بعدها، بویژه در دهه رکود برژنفی دهه ۱۹۷۰م. به انفعال شدید بدل شد.

۱. به این گزارش «سیا» درباره دیدگاههای دکتر شاپور بختیار در آذر ماه ۱۳۳۲ (حدود ۴ ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد) توجه شود: «دکتر بختیار اظهار داشت که او و دیگر شخصیت‌های حزب ایران اکنون به این نتیجه رسیده‌اند که حتی ملی‌گراترین دولت‌ها در ایران بدون دوستی فعال یکی از سه قدرت بزرگ نمی‌توانند دوام داشته باشند. ثابت شد همکاری با انگلیس‌ها فاجعه‌آمیز است، و همکاری با اتحاد شوروی به معنای نابود شدن کشور خواهد بود. حمایت از ایالات متحده نمایانگر تنها امید ایران برای استقلال نسبی است.» (دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، جلد دوم، آبان ۱۳۶۶، ص ۹۱).

در آن سالها، حضور شوروی در صحنه سیاست ایران چشمگیر بود. ارتش سرخ بخش‌های شمال و شمال غربی کشور را اشغال داشت (۱۳۲۵-۱۳۲۰ ش.) و از این عمل بعنوان یک اهرم نیرومند سیاسی «نفوذ» بهره می‌جست. شوروی نیز مانند آمریکا، می‌کوشید تا خود را بعنوان یک نیروی «آزادبخش» جلوه‌گر سازد. و توجه افکار عمومی ایران را، بعنوان منجی کشور از یوغ استعمار انگلیس، به خود جلب کند. در این دوران، همپای تجدید سازمان و تأسیس لژهای فراماسونری و تأسیس شبکه اطلاعاتی-نفوذی «سیا»، شوروی نیز به تشکیل احزاب وابسته به خود، بویژه حزب توده و «فرقه دمکرات آذربایجان» و «حزب دمکرات کردستان ایران» دست زد و با سرمایه‌گذاری کلان صدها روزنامه و نشریه به راه انداخت.

به هر روی، در سال ۱۳۲۵، شوروی وارد سازش با قدرت‌های غربی شد و زیر فشار آمریکا و انگلیس مجبور شد تا با کسب امتیازاتی در اروپای شرقی از دعاوی خود در یونان و ایران دست شوید. چشم‌پوشی شوروی از یونان و ایران، و بویژه خروج ارتش سرخ از آذربایجان، منجر به سقوط مواضع کمونیست‌های این دو کشور و بویژه فروپاشی حکومت پوشالی دمکراتها در آذربایجان و کردستان ایران گردید. با قتل‌عام کمونیست‌های یونان توسط نیروهای راست، حزب کمونیست یونان تا به امروز نیز نتوانست به یک نیروی سیاسی در خورتوجه بدل شود. معهدا نفوذ حزب توده در ایران تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و مدت کوتاهی پس از آن تداوم یافت.

ادوار تاریخ حزب توده^۱

حزب توده بر روی دو اصل عقیدتی و تشکیلاتی خطا و محکوم به زوال، و به پیروی از سنت حزب کمونیست ایران، تشکیل شد و بر روی این دو اصل، در گردباد رویدادهای گوناگون، از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۶۱، چندان چرخید و چرخید که سرانجام از گردونه زندگی اجتماعی برون رانده شد. اصل عقیدتی حزب توده، مارکسیسم-لنینیسم بود و اصل سازمانی او، آن چه که بدان لنین «ترکیب فعالیت علنی و فعالیت مخفی» نام نهاد، در عمل اجرای توطئه‌گری و اعمال خشن غیر قانونی در زیر لفافه کار قانونی و مسالمت‌آمیز بوده است.

۱. آن‌چه ذیل این عنوان آمده، عیناً برگرفته از نوشته احسان طبری، در کتاب «کژراهه - خاطراتی از تاریخ حزب توده» صفحات ۲۵ - ۴۱ است.

اصل عقیدتی، یعنی مارکسیسم - لنینیسم، که مشکل عمده آن ضدیت با باور مذهبی و مطلق کردن نبرد طبقاتی و تشدید تناقض بین ملیت‌ها تحت عنوان دفاع از حقوق ملیت‌ها، حذف کامل ابتکار اقتصادی مردم و مالکیت خصوصی مردمی و بندبازی دیالکتیکی در تعبیر حوادث بود. لنینیسم، اصل «تشکل» را مطلق کرد. لنین می‌گفت: «به من سازمان منضبطی از انقلابیون بدهید، ما با تکیه بر این اهرم، نظام موجود را سرنگون خواهیم کرد». سازمان و سازماندهی به شیوه لنینی، یعنی ترکیب کار مخفی و کار علنی و تکیه بر روی اقلیتی با نام «پیشاهنگ» به اصطلاح طبقه کارگر برای جذب مردم و یورش به دژ سرمایه‌داری و تصرف آن برای ایجاد نظام «سوسیالیستی»، هدف عالی و نهایی احزاب کمونیستی و از آن جمله حزب توده بود.

این اصول بنیادی حزب توده از بیخ و بن متضاد آن اصلی است که جنبش انقلابی اسلامی بر آن مبتنی است. انقلاب اسلامی مبتنی بر ایدئولوژی مورد اعتقاد وسیع‌ترین مردم کشور است. اسلام در عین تأیید ضرورت جهاد برای قسط در جامعه، دو افراط سرمایه‌داری و سوسیالیستی را رد می‌کند. اصل تشکل در اسلام، منطبق با عقیده آن است. این تشکل به اندازه وسعت و عمق جامعه یعنی حزب‌الله وجود دارد و «پیشاهنگ» با اصطلاح «طبقه کارگر» نیست. همه مسلمانان جندالله‌اند، پیشاهنگ و تفاوت بین آنها در تکلیف وجود ندارد.

برخلاف استراتژی و تاکتیک لنینی که بر سفسطه و لفاظی به سود یک اقلیت مدعی انقلاب بنا شده، انقلاب اسلامی در تفکر و عمل خود، تابع دو مقصد الهی و مردمی است و «مغزهای متفکر» دیالکتیسیست مردم را به راه نمی‌برد، بلکه مردم به طریق انبیاء و ائمه، به راه ولایت فقیه، به راه جهاد و ایثار، به راه قسط و دفاع، و مهم‌تر از همه راه تزکیه نفس و تقوا رهبری بنماید.

در این باره مطالب بسیاری می‌توان گفت، ولی به این اشاره اکتفا می‌کنیم. مقصد آن بود که حزب توده با استقراض ایدئولوژی عاریتی، در داخل «گود سیاست» شد و لذا بازیگر بدی بود. در وزش صرصر حوادث شدید که همیشه بر ایران وزیده، همیشه در اثر گیج سری و از دست دادن تکیه‌گاه مردمی، دچار نوسان شد و افراد بصیر از آغاز می‌توانستند پایانش را به عیان ببینند. کمونیسم، و از آن جمله مکتب حزب توده، در نزد پیروان خود تعصبی ایجاد می‌کند که گشودن گره آن چندان آسان نیست. زیرا کمونیسم فرزند دوران معاصر است، یعنی

دوران تمدن غربی که باصطلاح بر اساس «ترقی دائمی» مبتنی است. ادراک اینکه این تمدن، بر پایه‌های استکبار، آقای و نوکری، زندگی ماشینی، رذالت‌های نفس، غارتگری جهانی از راه مبادله غیر متعادل، ایجاد سیستم دولتهای پلیسی، انبوه کردن کوه‌های اسلحه و نظایر این نوع پلیدی‌ها ساخته شده، امروزه دیگر مشکل نیست. مارکسیسم هم، سمند خود را در همان جاده‌ای به تازاندن واداشته است که سرمایه‌داران بدان مشغول بودند و مشغولند. تنها در کارش، ناچار مقداری سالوسی و عوامفریبی راه می‌یابد که زمانه آن را افشاء کرد و در آینده بیشتر افشاء می‌کند.

اگر بخواهیم منحنی زندگی حزب توده را رسم کنیم، فرازها و نشیبهای مختلفی را در آن می‌بینیم و بتدریج، چنان ارثیه منفی و ضد مردمی در این سیر انباشته می‌شود که ناچار منجر به طرد آن از جامعه می‌گردد. تاریخ حزب توده را به هشت دوره می‌توان تقسیم کرد:

۱- از تأسیس تا فرقه دمکرات:

دوره اول زندگی حزب توده از تأسیس تا آغاز پیدایش فرقه دمکرات، یعنی از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ امتداد دارد. در آغاز تأسیس - این حزب - بر حسب دستور «کمینترن» که آلت دست استکبار شرق بود، خواست یک سازمان ملی و علنی باشد. ولی در همان آغاز از این راه منحرف شد. این تناقض نخستین در سراسر حزب تا پایان عمرش بروز کرد. از یک طرف مشی رادمنش و اسکندری و کشاورز و یزدی و از طرف دیگر مشی کیانوری و قاسمی و روزبه و شرمینی تبلور این تضاد است.

به برکت حکومت فاسد سهیلی (که دلال علنی برای تأمین وکالت خواستاران بود) حزب توده در انتخابات مجلس چهاردهم، نه وکیل داشت. اعتبارنامه یکی از آنها (به نام خلعتبری) رد شد. هشت وکیل توده، که نه منتخب مردم، بلکه منتخب سفارت شوروی و با دخالت قوام بودند، «فراکسیون توده» را به وجود آوردند. فداکار که مدعی وکیل «کارگران» اصفهان بود، در واقع وکیل سرمایه‌داران اصفهانی بود. کشاورز از بندر انزلی، رادمنش از لاهیجان، اسکندری از ساری، کامبخش از قزوین، اردشیر از جانب ارمنی‌های آذربایجان، بدون توسل به بند و بست‌های «کلاسیک» و غیر مردمی و بدون حمایت سفارت شوروی قادر به «بیرون آمدن از صندوق» نبودند.

در حوادث ۲۱ آذر ۱۳۲۱، یعنی شورش بر ضد قحطی و گرانی علیه کابینه قوام (از نوکران استعمار انگلیس و امریکا که با روسیه نیز رابطه داشت و مرتکب جنایات بیشماری در دوران والی‌گری خود در خراسان و فارس شده بود)، حزب توده با چشم‌عنایتی به قوام، بیطرف ماند. بدون شک در این شورش دست‌دربار و فراماسونری پدیدار بود، ولی تحلیل رسمی رهبران، تمام عمق پدیده را افشاء نمی‌کرد. این شورش، که بر ضد قوام ایجاد شده بود، بر روی دو واقعیت عینی قرار داشت: یکی واقعیت قحطی و دوم واقعیت منفور بودن قوام، که بعنوان قاتل کلنل محمدتقی‌خان پسیان شهرت داشت. ولی وزارت‌طلبان حزب توده این واقعیات را نادیده گرفتند.

حزب توده در این دوران ابتدایی حیات خود، پایه پای دیپلماسی شوروی پیش می‌رفت. اگر بخاطر توجه شوروی به قوام (علاوه بر ولع وزارت طلبی برخی از رهبران) از کنار شورش ۲۱ آذر آرام و بی‌دخال می‌گذشته، در عوض در مبارزه با سید ضیاء بزرگترین جار و جنجال را برپا کرد. در گذشته سید ضیاء را انگلیسها، پس از آنکه در حادثه روی کارآمدن رضاخان نقش «محلل» خود را بازی کرد، از ایران خارج کردند و بار دیگر، هنگامی که ایجاد یک دیکتاتوری «وطنی» لازم شد او را به ایران وارد ساختند. سید ضیاء نه تنها مورد استهزاء و طنز و دشنام و هوی این حزب قرار گرفت نقش جمعیت باز را نیز ایفاء کرد. ولی به هر جهت حزب در مبارزه با سید ضیاء توانست خود را بیشتر نشان دهد.

در واقع کاری از این آسانتر نبود: محمدرضا شاه در وجود سید ضیاء، رقیب بالقوه خود را می‌دید و از شدت عجله «مقام عالی سلطنت» را فرود آورد و با وکلای توده در مجلس، یعنی کشاورز و اسکندری ملاقات کرد. اقلیت قوی مجلس چهاردهم، به رهبری مصدق، بی‌شک با ابراز تمایل آمریکا، با سید ضیاء به شدت درافتاد. عدم توفیق سید ضیاء در «جسارت» حساب نشده‌اش مسلم بود. حتی تشکیل احزاب «وطن» و «اراده ملی» و دفاع اکثریت مجلس، که بر رأس آن دلال سفارت انگلیس و فراماسونر شناخته شده‌ای مانند دکتر طاهری قرار داشت، قادر نشد سید ضیاء را به طرف قدرت، «هل دهد» زیرا «وتوی» سفارت آمریکا و شوروی و مخالفت‌دربار برای شکست سیدضیاء کافی بود.

اما ادعای «ملی» بودن حزب بزودی مورد آزمایش سختی واقع شد. موقعی که آمریکائی‌ها در سال ۱۳۲۳ با دولت ساعد مشغول مذاکره برای بدست آوردن امتیاز

نفت بودند، رادمنش از طرف فراکسیون هشت نفری توده، مخالفت حزب توده را با اعطاء هرگونه امتیازی اعلام داشت. ولی پس از آمدن کافتارادزه (معاون وزارت خارجه شوروی) و طرح مسئله امتیاز نفت شمال از طرف این دولت، حزب توده و فراکسیون مجلس به دفاع از امتیاز پرداخت.

در این دوران دو «نیروی» دیگر نیز در جنب حزب توده سربرآورد و رشد یافت؛ یکی از آنها سازمان مخفی نظامی بود که در اثر حادثه فاجعه‌آمیز گنبد قابوس و کشته شدن سرهنگ اسکندانی در این حادثه بدست ژاندارم‌ها رازش برملا شد و دومی، سازمان کارگری بنام «شورای متحده کارگران» که خود دکانی برابر دکان حزب توده گشوده بود. رضا روستا بعلت روابط خود با شوروی، بازی استفاده از نام «کارگران» برای اعمال فشار را به خود اختصاص داد و منجر به آن شد که اتحادیه‌های «زرد» (مانند «اسکی» که به خسرو هدایت، وابسته به اشرف پهلوی مربوط بود) به میدان آید و نبرد شدید و گاه خونینی بین آنها درگیرد. گروه فشار «شورای متحده» در دست دیپلماسی شوروی کماکان بکار می‌رفت و اعتصابات وسیعی بویژه در خوزستان به راه می‌انداخت. بدین ترتیب، دوره اول زندگی حزب، دوران زایش و رشد تدریجی و ناخجسته آن بود؛ زیرا در همین چهار سال، چهره این کودک نوزاد که سابقه چندین ده ساله تمرین در مکتب «انترناسیونالیسم» داشت، نقش گرفت و معلوم شد که این حزب ابزار قابل اعتمادی در دست دیپلماسی شوروی است.

فضای ایران برای پرورش چنین نهالان بیگانه‌پرور از لحاظ سیاسی مساعد بود. پیروزی ارتش شوروی بر ارتش هیتلر در استالینگراد، ورود ارتش اشغالی انگلیس، آمریکا و شوروی در ایران و مداخله علنی آنان در کلیه امور، ورود خودخواسته و غیرقانونی ارتش آمریکا به ایران و مسلط شدن میلپو عامل کهنه‌کار امپریالیسم بر دستگاه مالیه، ناچار پیدایش احزابی مانند توده، وطن، عدالت، اراده ملی و دمکرات ایران را لازم می‌ساخت؛ چنانکه احزاب فاشیست مآبی مانند حزب کبود نوبخت پژمرده شد و با پرورندگانش به سوی زوال رفت. حزب در جامعه طاغوتی و دست‌نشانده، خواه از نوع راست و خواه از نوع چپ، «آلتی» در دست خارجی و سیطره جویی آنان بود.

ولی در همین ایام درخت کهنسال اسلام، علیرغم عواصف سانحات، شاخه‌های برومند می‌داد. یکی از آنان آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی است که سیاستمداران

شرق مآب و غرب مآب، به قریب سه سال زندانی بودنش بی‌اعتناء ماندند و مجلس چهاردهم در این باره لب از لب نگشود. آیت‌الله کاشانی اتهام زندانبان‌های انگلیسی خود را دائر به «فاشیست» و «دست‌نشانده آلمان بودن» دائماً رد می‌کرد و در دوران بازداشت بارها تصریح می‌کرد که، بنظر او اجنبی است، خواه روس، خواه انگلیس، خواه آمریکا و خواه آلمان. به همین جهت، روش رهبری حزب توده ایران از همان آغاز نسبت به آیت‌الله کاشانی روشی منفی بود.

۲- از فرقه تا کابینه قوام:

دوره دوم زندگی حزب توده از پیدایش فرقهٔ دمکرات آذربایجان و پارتی دمکرات کردستان (پارت) آغاز می‌شود و با اوج این حزب و شرکت وزیرانش در کابینهٔ دوم قوام، خاتمه می‌یابد. از آذر ۱۳۲۴ تا تابستان ۱۳۲۶، همانطور که پیروزی ارتش شوروی در استالینگراد تکانی به رونق حزب توده داد و در داخل حزب، اعضای «ماقبل استالینگرادی» بر عناصر «مابعد استالینگرادی» تفاخر می‌فروختند، به همین ترتیب تشکیل فرقه با همهٔ خفت و توهینی که در عمل برای حزب و رهبریش بود، میدان اپورتونسیسم و فرصت‌طلبی حزب را گشاده‌تر کرد و حزب از جهت کمی در همهٔ شهرهای کشور توسعه یافت. این موقعی بود که کامبخش و نورالدین الموتی دو تن از رهبران حزب صحبت از یک میلیون عضو حزب و شورای متحده و اتحادیه‌های دهقانی و سازمان جوانان توده و سازمان زنان می‌کردند و دکتر مرتضی یزدی در «سرگیجه از موفقیت شرکت در کابینه»، وعدهٔ وارد شدن تمام «شتر» را بدنبال سرش (سه وزیر کابینه) به دولت می‌داد. اینها واژه‌هایی است که از روی سرمستی گفته شد و باعث اغواء جمعی و استهزاء جمع دیگر گردید.

روی کارآمدن فرقه از لحاظ کمی به حساب جذب سازمان حزب توده در آذربایجان، بدون اطلاع رسمی رهبری انجام گرفت. بعدها عده‌ای از عناصر «ملی‌گرا» و عده‌ای از آزادیخواهان قدیم آذربایجان به فرقه پیوستند. در مقابل این تحول مثبت برای شوروی که در آذربایجان رخ داد، تحولی در تهران نیز واقع شد و آن، روی کارآمدن قوام‌السلطنه و مظفر فیروز (برادرزاده مریم فیروز و فرزند نصرت‌الدوله) بود. مظفر فیروز در تأثیر احساس شدید جاه‌طلبی خود، نقشه «شاه شدن» را کشیده بود. ابتدا با سید ضیاء به خیال آنکه او رقیب سرسخت و مقتدری

علیه پهلوی است کنار آمد و به مدیریت رعد امروز، ارگان سید ضیاء طباطبائی رسید. وقتی ورق سید ضیاء زرد شد، مظفر فیروز با رقیب او یعنی قوام‌السلطنه گرم گرفت و در اثر زیرکی خود مورد توجه و عنایت ماکسیموف و سادچیکوف واقع شد و نقش مهم دلال محبت را بین رئیس‌الوزراء با «حسن نیت» (یعنی قوام) و طرف شوروی ایفا کرد و سید ضیاء و اعوان و انصارش را به زندان افکند. در بازی مفصل تشکیل «جبهه واحد» (بین فرقه دمکرات آذربایجان و پارتی دمکرات کردستان و حزب توده و حزب ایران اللهیار صالح و حزب جنگل مظفرزاده و شورای متحده رضا روستا و حزب دمکرات ایران قوام) که در پارک هتل، چند جلسه نمایشی دائر کرده بود، مظفر فیروز نطق‌ها کرد. و این همه هیاهو برای هیچ بود.

در این موقع کامبخش در نهان از ارفع و رزم‌آرا، که او را می‌شناختند و رد پای او را در میان افسران می‌جستند، در واقع «قهرمان» خاموش و ناشناس صحنه است. سازمان نظامی به وسیله او تأسیس و بسط یافت. کامبخش و کیانوری در تمام این ایام مشغول سازماندهی افسران، حفظ کردن آنها از تعقیب یا رها کردن از زندان، جمع‌آوری اطلاعات جاسوسی از آنها و تحویل آن به مقامات شوروی بودند. عواقب فاجعه‌آمیز همین فعالیت، چندین بار بروز کرد که آخرین آن در دوران جمهوری اسلامی است.

۳- از کابینه قوام تا ترور شاه:

دوره سوم زندگی حزب توده از آذر ۱۳۲۶ تا ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، یعنی تاریخ توطئه علیه جان محمدرضا پهلوی، ممتد است. در حزب دوران «طلائی» و «هورائی» پایان می‌یابد و دوره حُضیض، و شکست فرا می‌رسد.

فرقه دموکرات آذربایجان (و نیز پارتی دمکرات کردستان) نخستین قربانی این وضعند که نتیجه تغییر تناسب قوا در عرصه جهان و نتیجه منفور بودن روش سیاست اوست. بهر حال عصر «شانناژ اتمی» از طرف آمریکا آغاز می‌شود. شوروی عقب‌نشینی می‌کند و عقب‌نشینی او تمام آن نیروهای ایرانی را که به پیروزی شوروی و توفیق نهایی آن دلخوش بودند به عقب‌نشینی نه، بلکه فرار، به شکست نه، بلکه به ورشکستگی و ادار می‌سازد.

جالب است که درست در این ایام که حزب توده فقط در تهران، تنها

نیمه‌جانی داشت، کسانی پیدا می‌شوند که این «نیمه جان» را در کفه سیاستهای مخاطره‌آمیز تروریسم قرار می‌دهند.

گروه ضربتی تحت رهبری خسرو روزبه به دست عباسی به جان محمد مسعود، مدیر روزنامهٔ مرد امروز سوء قصد می‌کند و او را به قتل می‌رساند. و کیانوری نیز در اعترافات خود به شرکت در دسیسهٔ این قتل اقرار کرده است. این عمل فراتر از توجیهاتی است که مرتکبین آن در دفاع از عمل خود کرده‌اند.

درست در همین ایام، تیراندازی ناصر فخرآرایی به شاه در دانشگاه انجام می‌گیرد. دربارهٔ دخالت کیانوری در این جریان (موافق روایت قاسمی) به موقع صحبت خواهیم کرد. بدین ترتیب، به دست کسانی از متعلقان حزب توده، بهانه‌های «مقنعی» برای غیرقانونی شدن حزب ایجاد می‌شود. در اینجا سؤال مطرح است: آیا دیپلماسی خارجی در اینجا نقشی داشته؟ آیا رزم‌آرا در اینجا دخالتی داشته؟ یا مسئله به رقابت در اعمال تروریستی بین روزبه و کیانوری محصور است؟ برای پاسخ به این سئوالات، مذاقه در اسناد ضروری است. این معمایی است که فقط تاریخ [به حل آن] موظف و بدان قادر است.

۴- از ترور شاه تا ۱۳۳۰:

دوره چهارم از اعلام غیرقانونی شدن حزب تا رد قرارداد الحاقی نفت (قرارداد گس- گلشائیان) یعنی از بهمن ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰ ممتد است. این دوران از تاریخ، سرشار از حوادثی است که پیامدهای دور و درازی در سرنوشت مردم داشته، مانند توطئه انگلیس برای نجات شرکت نفت انگلیس از خطر مکنون و از خشم ملت، بوسیله طرح یک قرارداد الحاقی بین گس، نماینده شرکت نفت، و گلشائیان، وزیر دارائی کابینه هژیر، تحصن دکتر مصدق در مجلس بعنوان اعتراض به سیاست نفت دولت و تشکیل «جبهه ملی» با شرکت متنوع‌ترین افراد وابسته به انگلیس و آمریکا و شوروی در زیر پرچم لیبرالیسم و ناسیونالیسم مصدق، فعالیت پرشور «فدائیان اسلام» تحت رهبری شهید نواب صفوی و ترور هژیر بعنوان سزای خیانت در مسئله نفت، تلاش برای حل و فصل مسالمت‌آمیز مسائل متنازع بین جناحین انگلیسی و آمریکائی در مسئله نفت در کابینه منصورالملک، و سرانجام رد قرارداد منفور گس- گلشائیان، ورود آیت‌الله کاشانی به صحنهٔ زندگی سیاسی و بر رأس مردم مسلمان ایران، پس از آنکه وی را به اتهام دخالت در توطئه فخرآرایی

به لبنان تبعید کرده بودند و انتخاب او بعنوان نماینده تهران در مجلس شانزدهم و افشاگری شدید و قوی او از هیأت حاکمه خائن، روی کارآمدن رزم‌آرا و ترور وی بوسیله استاد خلیل طهماسبی از پیروان آیت‌الله کاشانی و شکست دسیسه‌های انگلیس و شرکت نفت.

در این دوران جریان ترور احمد دهقان مدیر مجله درباری تهران مصور بوسیله جعفری عضو حزب توده نظر را جلب می‌کند. تحلیل این واقعه نیز ساده نیست و تعبیرهای متناقضی درباره آن ذکر می‌شود. بنظر می‌رسد این عمل با اطلاع رهبری رسمی حزب انجام نگرفته است. برای پرهیز از فرض‌های غیر مسلم، در این مطلب بیش از این نمی‌توان گفت.

ده نفر از رهبران حزب، که از زمان غیر قانونی کردن حزب دستگیر شده بودند، به کمک دو تن از افسران شهربانی عضو سازمان نظامی (قبادی و رفعت محمدزاده) با سازماندهی روزبه و عباسی به فرار از زندان موفق می‌شوند. پنج تن از آنها (کیانوری، قاسمی، مرتضی یزدی، جودت، بقراطی) به سه نفری که از اعضا هیأت اجرائیه باقی مانده بودند (دکتر بهرامی، علی علوی، دکتر فروتن) ملحق می‌شوند و این هیأت اجرائیه هشت نفری، در یکی از حساسترین دوره‌های مبارزه برای ملی کردن نفت، زمام رهبری را بدست می‌گیرد.

۵- دوران ملی شدن صنعت نفت:

دوره پنجم: دوران ملی شدن صنعت نفت تا کودتای امپریالیستی شاه و زاهدی، از سال ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲ امتداد دارد. در این دوران حزب توده به دو علت توسعه می‌یابد و تنها در تهران تعداد اعضایش، بنا بقول دکتر بهرامی، دبیرکل موقت حزب در ایران، به ده هزار نفر می‌رسد. علت اول آن است که در دورانی که آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق زمام مجلس و دولت را در دست داشتند، برای ارتجاع (دربار، ستاد ارتش، پلیس، ملاکان و سرمایه‌داران بزرگ، احزاب و مطبوعات وابسته به آنها) دست تعدی اجتماعی باز نبود. با استفاده از این شرایط مساعد، حزب یک سلسله سازمانهای علنی خود را بوجود آورده، مانند: اتحادیه‌های کارگری، سازمان جوانان دمکرات، تشکیلات دمکراتیک زنان، سازمانهای دهقانی، سازمان دفاع از کودک و جمعیت مبارزه با استعمار که با جراید و انتشارات و نمایش‌های مختلف خود، نیروهای تازه‌ای را به سوی حزب

توده کشاندند. علت دوم، اوج نهضت مردم در راه ملی کردن صنعت نفت در سراسر ایران بود که با هیجان پرفوران خود، جلوی نیروهای مرتجع و محافظه کار را مهار می کرد و برای شکارچیان حزب توده فضای صیادی بوجود می آورد. ولی از این محیط مساعد، حزب توده بسیار بد استفاده کرد. به ابتکار قاسمی و کیانوری از همان آغاز با شعار ملی کردن نفت مخالفت شد و هیأت اجرائیه با اتکاء به «اقتدار کلمه رهبری» سیاست سراپا غلط و خیانت آمیز خود را بر طیف وسیع جمعیت تحت نظر خود تحمیل کرد. حزب می کوشید با استفاده از تضادهای هیأت حاکمه، مبارزه متفق را مانع شود و با راه انداختن دو حادثه فتنه انگیز (نمایش خونین ۲۳ تیر حزب و تظاهر خونین ۱۴ آذر ۳۱ سازمان جوانان) کار ارتجاع را برای سرکوب مردم تسهیل کرد و بعدها با اتخاذ سیاست «عدم مقاومت» کامل در مقابل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در واقع دستیار ارتقاء ارتجاع بر تخت استبداد شد.

۶- از کودتای ۲۸ مرداد تا تلاشی کامل حزب:

دوره ششم از کودتای ۲۸ مرداد تا کشف سازمان نظامی حزب توده و متعاقب آن تلاش تمام سازمان های علنی و مخفی حزب یعنی تا سال ۱۳۳۴ امتداد دارد. این دوران مانند دوران سوم نه تنها دوران حسیض حزب است، بلکه دوران شکست و ورشکستگی اخلاقی و سیاسی حزب و رهبری و سازمانهای وابسته به آن است.

رهبری حزب پس از پیروزی کودتای سیا در ۲۸ مرداد، درصدد «جبران» شکست بر می آید. ولی همین تلاشهای خرابکارانه اش منتهی به کشف سازمان نظامی و لو رفتن قریب هفتصد تن افسر و دانشجوی افسری و درجه دار و نیز دستگیری برخی از رهبران (بهرامی، یزدی، علوی) و سرانجام فرار دو تن دیگر به خارج (کیانوری و جودت) می شود. موج تنفر نامه نویسی از حزب، صفحات روزنامه های دولتی را پر می کند. اعضا در مجله عبرت، حزب را مورد حملات شدید به سود ارتجاع و شاه قرار می دهند. شهید فاطمی، وزیر خارجه دکتر مصدق، که مورد کین بی پایان دربار و امپریالیسم بود، در سال ۱۳۳۳ اعدام می شود. مبارزان قاطع، علیه ارتجاع سیاه و مجاهدان راه اسلام یعنی اعضا «فدائیان اسلام» نیز شربت شهادت می نوشند. شاه و امپریالیسم از پیروزی خود بر حزب توده و جبهه ملی خرسندند.

این جریانات با یک سلسله اقدامات ضد ایرانی و ضد استقلال از طرف ارتجاع دست‌نشانده (مانند پایان مذاکره برای تشکیل کنسرسیوم آمریکائی-انگلیسی-هلندی و فرانسوی با دولت خائن زاهدی و وزیر دارائی‌اش امینی و ورود ایران به پیمان بغداد) همراه است.

در حالیکه در ۲۶ مرداد ۱۳۳۴ شش تن افسر (از مجموع بیست و نه تن افسران تیرباران شده توده) به میدان تیر اعزام می‌شوند، شاه و زنش ثریا، بنا به دعوت دولت شوروی، به مسکو وارد شدند. آیا این حادثه را باید به «تصادف» تعبیر کرد یا به سیاست آگاهانه دیپلماسی شوروی؟ البته تصور تصادف در سیاست شوروی نقشی ندارد. شوروی با نشان دادن بی‌اعتنائی به سرنوشت ستاینندگان توده‌ای خود، وقت را برای مغازله با شاه مساعد می‌دید و دیپلماسی شوروی عملاً به قربانیان خود بارها خیانت کرده و هدفش حفظ منافع و موقعیت خود بود و در این میانه آنچه که حساب نیست جان چاکران مطیع خویش است. سیاست استکباری شوروی در گذشته چنین بوده و در آینده نیز چنین خواهد بود.

۷- دوران «فرار از ایران»:

دوره هفتم یک نوع فصل‌نهایی و حالتی است بدتر از احتضار برای تنه‌حزبی که در حال تجزیه است. این دوران حاکی از یک نوع تلاش برای ادامه‌زندگی حزب توده است و می‌خواهد به اتکاء «سنت» خود و با اتکاء کسان تازه‌ای که بر رأس حزب قرار می‌گیرند، خود را حفظ کند. این وظیفه را خسرو روزبه برعهده می‌گیرد. خسرو روزبه تنها افسر از دوازده نفر اعضا «هیأت اجرایی سازمان نظامی» است که زنده مانده بود. ولی کوشش خسرو روزبه در این باره محکوم به شکست بود. در میان همکاران او کسانی مانند متقی و ثابت، خود را به پلیس بختیار فروخته بودند، و همین مسئله موجب لورفتن خسرو روزبه شد.

رادمش در خارج، بعنوان دبیرکل حزب، مسئول «تشکیلات ایران» می‌شود و روابط خود را با متقی برقرار می‌سازد. متقی در جلسه‌ای که به نام «جلسه کرج» معروف است، آن توده‌ای‌هایی را که مایل به ادامه کار بودند (و البته در میان آنها افراد فروخته شده نیز کم نبودند) گردآورد. ولی افشاء متقی توسط خسرو روزبه از زندان، کار او و مدافعانش را در رهبری خارج (در درجه اول قاسمی و فروتن) دشوار می‌سازد. نوبت «سلطنت» در مخروبه منقرضه حزب توده، این بار یک عامل

مستقیم ساواک بنام قدرت‌الله نادری (دانش) می‌رسد، که موفق می‌شود با رادمنش ارتباط برقرار کند. پس از افساء او در نزد رادمنش، عامل دوم ساواک، عباس شهریاری، با «جسارت» به برلین شرقی می‌آید، ولی علیرغم مخالفت کیانوری و فروتن - اعضا کمیسیون ایران - به کسب اعتماد رادمنش نائل می‌شود و بر رأس «تشکیلات تهران» تا عزل رادمنش از دبیرکلی می‌ماند... ولی در کنار این شاخه خشکیده و معوج تشکیلاتی متقی - نادری - شهریاری، سازمان‌هایی هم در سنت و نام حزب توده و فرقه دمکرات و پارتی دمکرات کردستان در شهرستانها تشکیل می‌شوند. این سازمانهای «موریانه خورده» که همگی دستخوش رخنه عمال شناخته نشده ساواک بود، یکی پس از دیگری لو رفتند و از هم پاشیدند. در تبریز، گروه حسن زهتاب، ایوب کلاتری، علی عظیم‌زاده، جواد فروغی، علی آذری در سال ۱۳۳۹ اعدام شدند. در کردستان گروهی که قاسملو، غنی بلوریان، عزیز یوسفی، سلیمان معینی، ملاآواره و ... جزء نمایندگان حزب دمکرات کردستان معرفی می‌شوند، سرنوشت گوناگونی داشتند. در حالیکه قاسملو از پلکان خیانت عروج کرده و به یکی از شناخته‌ترین دشمنان انقلاب اسلامی ایران مبدل گردید، کسانی مانند سلیمان معینی فدای سازش ملامصطفی بارزانی با شاه گردیدند و بدست عمال ملا مقتول شدند. سازمانهای اصفهان و خوزستان و شیراز فرو ریختند و از میان تشکیلات خوزستان، خائن بزرگی مانند عباس شهریاری، ماجراهای بسیاری برپا کرد.

ولی عده‌ای از دانشجویان که از راهیابی رهبران حزب توده سرانجام مأیوس شدند، در خارج (در کنفدراسیون محصلین ایران) و در داخل (در گروهکهای مختلف) در صدد پیدا کردن «راه‌های قاطع» و راه‌های «قهرآمیز» شدند. آنها اشکال را تنها در بی‌عرضه بودن رهبری حزب توده در خارج، در خیانت و سرسپردگی عناصری از این رهبری در داخل ایران می‌دیدند. آنها در واقع «اشتباهی» درباره ایدئولوژی نکرده بودند، ولی اشتباهشان در خود راه عمل بود. راه مارکسیسم (خواه طراز شوروی و خواه طراز چینی) چاره کار نبود و آزمایش با آن دائماً به بن‌بست رسید. گویا تجربه رادمنش‌ها، اسکندری‌ها، کامبخش‌ها، کیانوری‌ها، قاسمی‌ها، شرمینی‌ها، زاخاریان‌ها، ملکی‌ها، قاسملوها، خنجی‌ها، متقی‌ها، شهریاری‌ها، که هر کدام این راه ضد‌مردمی را پیمودند و با شکست مواجه شدند، بس نبود، و لذا وجود نیک‌خواه‌ها، تهرانی‌ها، پارسا نژادها و سیروس نه‌اوندی‌ها

لازم بود که معلوم شود معجزه‌ای از تلاش مارکسیستی با هر مارک و مدلی که باشد، در ایران روی نخواهد داد.

در ایران (که شاه آن را در این موقع مغرورانه «جزیره ثبات» می‌نامید) غیر از گروهک‌های چپ، احزاب لیبرال را نیز در یک مقطع از زمان تجدید حیات کردند. موقعی که آمریکا از «تحرک» کابینه‌های شاه (مانند علاء و اقبال) مأیوس شد، تصمیم گرفت بدست مهره‌های خود، علی‌امینی و به دستگیری حسن ارسنجانی، دست به «اصلاح ارضی» زند، اصلاحی که بقول امینی: ملاکان فئودال باید سه قران را بدهند تا هفت قران را محکم نگه‌دارند. در دوران امینی، وعده «انتخابات آزاد» داده شد و «باشگاه فخرآباد» جبهه ملی و «باشگاه مهران» محمد درخشش، وابسته به علی‌امینی و «سازمان نگهداران آزادی» بقایی و «باشگاه کاخ» وابسته به «نهضت آزادی» و «حزب ملت ایران» داریوش فروهر و گروهک‌های سوسیالیستی علنی و مخفی ملکی و خنجی وارد میدان شدند. در همین زمان است که از درخت خشکیده توده، شاخه‌های نو می‌جوشد تا سرانجام «فدائیان خلق» در دوران قبل از انقلاب و بعد از آن وارد بازی خونین و بی‌ثمری بشوند. مارکسیسم (با تظاهر به اسلام) با جریان التقاطی و منافق «مجاهدین خلق» وارد صحنه می‌شود، که پس از انقلاب، این گروهک، ماهیت ضد انقلابی و محارب خود را ثابت کرد و مانند «فدائیان خلق» در جستجوی سراب‌های بیابان گم شد.

جریان این «آزادی» آمریکا فرموده را باید در تاریخ خواند... ولی شکست نوبتی تمام این باشگاه‌ها و گروه‌ها که از پشتیبانی مردم برخوردار نبودند و «فرصت مساعد» برای عرض اندام یافته بودند، درس عبرت‌انگیز گروه‌های سابق مارکسیست را تکرار کرد. مارکسیسم و لیبرالیسم مانند دو برادر، توأم از هومانسیم دنیاگرا زائیده شده و در تمدن غرب پرورش یافته و پدید شدنشان در ایران پدیده «خلاف زمان» (آناکرونیسم) و تحمیلی است و در نتیجه عضو سالم جامعه اسلامی آنها را دفع کرده و دفع می‌کند. در این سال‌ها، که سال‌های ستم‌شاهی و تسلط امپریالیسم است، تنها یک نهضت، دوام زندگی بخش بودن خود را، علی‌رغم انواع مصایب، ثابت کرد: جنبش اسلامی در ازمنه اخیر تاریخ ایران با تأیید الهی و کوشش جانبازانه آیت‌الله شهید مدرس، شهید میرزا کوچک‌خان، آیت‌الله کاشانی از دو منشاء الهی - شرعی و مردمی - انقلابی طلوع کرد و اوج شعشعه آن در جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، در عین تسلط آمریکا و چاکرش پهلوی، درخشیدن گرفت. امام

امت، وارث و خلیفه نهضت دیرین سال اسلامی و شیعی، با جسارت حیرت‌انگیزی پای در میدان می‌گذارد و بعلت اقبال مردم و بر اساس هیبت و عظمت اسلام، بیانات افشاگرانه خود را در مدرسه فیضیه القاء می‌نماید و رعب در دل دشمن کاخ‌نشین می‌افکند. این روشنی علیرغم همه تقلاهای دربار و استکبار حامی آن خاموش نشد، بلکه بر فروزش خود افزود تا به نصرت انقلاب اسلامی در بهمن ماه ۱۳۵۷ نائل شد.

شاه بعنوان سخنگو و کارگزار استکبار در ایران، الحق از هیچ تقلایی سرباز نزد. با کمک کندی و جانسون و فورد و کارتر، ایران را به ارتش عظیم مجهز به تسلیحات فراوان، به ساواکی که جنایتکارترین دستگاه امنیت در بین اقران بود، تجهیز کرد. سیل پر فوران سرمایه بانکی و صنعتی و اصول‌مدیریت و تکنیک و تکنولوژی غربی سراسر ایران را فرو گرفت. سرمایه استکباری در صنعت، کشاورزی، ساختمان، ارتباط، تجارت و خدمات بهداشتی و آموزشی و دیگر عرصه‌های ممکن مسلط شد. دربار بمثابه سرور چاکران ایرانی استکبار، با غارت میلیاردها دلار از ثروت این کشور، مانند طاووس مست می‌خرامید. نفت ایران، این ثروت گرانبها و حیاتی کشور، عرصه یغمای کنسرسیوم و شرکت‌های دیگر امپریالیستی شد و عواید ناشی از آن چند خانواده معدود فرمانروا را در این کشور غنی و غنی‌تر می‌ساخت.

پس از امینی و علم، نوبت نخست‌وزیری به منصور، فرزند منصورالملک، فراماسونر پیر رسید. در سال ۱۳۴۳ منصور به تیر رزمندگان اسلام (سربازان امام خمینی) به سزای احیاء کاپیتولاسیون و تبعید مرجع شیعیان جهان امام خمینی از ایران کشته شد. این قتل (پس از قتل رزم‌آرا در سال ۱۳۲۹)، مجازات دیگری بود که یک مسلمان مجاهد در قبال خیانت اعمال کرده بود. پس از منصور، نخست‌وزیری سیزده ساله هویدا، جاسوس امپریالیسم و صهیونیسم، ماهیت رژیم را تا آخر فاش کرد. خیانت، دزدی و فساد به امری عادی مبدل شد. فرهنگ پوچ‌گرا و ماده‌گرای غرب به وسیله عناصر بازنشسته احزاب چپ و ملحدان درباری بر شئون کشور سیطره یافت و زمینه انقلاب واقعی، انقلاب اسلامی، که امام در مهاجرت، معمار آن بود، فراهم و فراهم‌تر شد. قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، حادثه‌ای که نقطه عطفی در تاریخ ایران و تاریخ جهان اسلام است، در این دوران مورد مغلطه و سفسطه در جرائد شوروی و مطبوعات حزب توده قرار گرفت. کسانی از رهبری

در این مسئله، سخن رژیم شاه را تکرار کردند و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را نتیجهٔ تحریک فئودال‌ها و دارای جنبهٔ ارتجاعی جلوه‌گر ساختند.

در تمام این دورهٔ طولانی، که از سال ۱۳۳۵ آغاز و به سال ۱۳۵۷ ختم می‌شود، کار حزب توده در داخل ایران بازی با عمال ساواک بنام «سازماندهی» و در خارج، ستیزه‌ایدئولوژیک با گروهک‌های ملی‌گرا و «چپ» در کنفدراسیون بود. حزب توده تمام مساعی خود را صرف اثبات مدل شوروی سوسیالیسم به مدلهای دیگر، بویژه مدل چینی، می‌کرد و رادیوی «پیک ایران» حرارت خود را در این زمینه نشان می‌داد. این اعمال پوچ و زیان‌بخش، درست در دورانی بود که انقلاب اسلامی در بطن جامعه، در میان کوخ‌نشینان به رهبری روحانیت مجاهد، نضج می‌یافت.

۸- پس از انقلاب اسلامی ایران:

دوره هشتم: زمان نهایی حزب توده از آغاز سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۱ فرا می‌رسد و بنا بر ارادهٔ دبیر شوروی و سردمداران کا.گ. ب، سرانجام کیانوری دبیری حزب توده را بدست گرفت. او که در تحلیل خود از وضع ایران و حوادث سال انقلاب، موقعیت جنبش را بهتر از اسکندری می‌دید، سرانجام ابتکار رهبری حزب توده را از چنگ اسکندری بیرون کشید. اسکندری ترجیح می‌داد با ادامهٔ سلطنت بدون حکومت و استقرار عناصر لیبرال، مرکز حزب توده را، که با آن می‌توانست در بازی‌های دیپلماسی ایران شرکت کند، به ایران منتقل سازد و در محیط آشنا، مانند سالهای ۲۷-۱۳۲۰ طاووس وار بخرامد. او به شکست نهضت روحانیت اطمینان داشت. بعد از این که این نهضت به پیروزی درخشانی نائل آمد، اسکندری اطمینان داشت که بقول او «حکومت آخوندها» دوامی ندارد و کار به دست سیاستمداران کهنه‌کار، که همه با او آشنائی و دوستی داشتند، خواهد رسید. ولی حکومت مردم به رهبری روحانیت با پیگیری در راه پیروزی امام مستقر شد و اسکندری پس از یک مصاحبه بی‌توفیق با تهران مصور صحنهٔ ایران را ترک گفت.

اما کیانوری با استفاده از اطلاعاتی که از منابع شوروی و محافل سازمان مخفی «نوید» به دست می‌آورد توانست سمت حوادث را حدس بزند. منتها این «سیاستمدار کهنه‌کار» هم، در دل به شکننده بودن رژیم جمهوری اسلامی عقیده داشت. او موافق اصل معروفی رفتار کرد که می‌گوید: مار را به دست دشمن

بکوب تا احدی الحسینین خالی نباشد، یا دشمن (در اینجا جنبش پیروزی اسلامی) ما را (در اینجا نیروهای لیبرال و چپ آمریکائی) نابود می‌کند، یا خود به دست آنها عقب زده می‌شود. ولی او موفقیت جنبش انقلابی اسلامی را محتمل‌تر می‌دانست و سازمان مخفی و نظامی را برای ورود در آخرین کارزار آماده می‌ساخت. نتیجه این «زیرکی» روشن است. کیانوری و رهبری حزب توده و تمام سازمان مخفی و علنی او به دام می‌افتند، پیش از آنکه کاری از پیش ببرند.

کیانوری در مکتب لنینیسم عملی، درسهای خود را خوب آموخته بود: در آمیختن کار مخفی با کار علنی، اغتنام فرصت برای ربودن پیروزی از چنگ فتح، وارد کردن ضربت نهایی در نهایت غداری و قساوت، چنین است خلاصه درس‌ها. ولی لنین صریح‌تر بود و همه نقشه نهایی خود را آشکار توضیح داده بود. کیانوری آن را زیر پرده ترفند و عوامفریبی پنهان می‌داشت. در ظاهر، حامی «خط امام» بود. حزبش در رفراندوم جمهوری اسلامی رأی «آری» داد. حزبش قانون اساسی اسلامی را تأیید کرد. حتی از رأی دادن به بنی‌صدر خودداری ورزید. ولی در خفا با خائنانی مانند ناخدا افضلی و سرهنگ عطاریان و سرهنگ کبیری و سرهنگ آذرفر و دیگران همکاری داشت و فعالیت پر جوش جاسوسی به سود شوروی را رهبری می‌کرد و تدارک سرنگونی جمهوری اسلامی را می‌دید.

جمهوری اسلامی از همان آغاز، ماهیت این سازمان توطئه‌کار را بعنوان «حزب شیطان» افشاء کرد. بی‌باوران به این نامگذاری معترض بودند، ولی دیدگاه آگاه جمهوری اسلامی توطئه را می‌دید و دنبال می‌کرد و در لحظه حساس، آن را در پشت میله‌های زندان متوقف ساخت.

این پایان یک تاریخ ناموفق و ناخجسته بود. در این هشت دوره، که همپای تاریخ معاصر ایران گام برداشت، «حزب شیطان» سرانجام چهره واقعی خود را به همه ایرانیان، به همه جهانیان برملا کرد...^۱

انشعاب در مارکسیسم ایرانی

جریان سیاسی مارکسیستی در ایران، هر چند در دهه ۱۳۲۰ ش. توسط اتحاد شوروی ایجاد شد، ولی در دوران ۲۵ ساله حاکمیت مطلقه آمریکا (۱۳۵۷-۱۳۳۲) دیگر یک جریان

۱. احسان طبری، کژراهه - خاطراتی از تاریخ حزب توده، ص ۲۵ - ۴۱.

شوروی‌گرای خالص نبود.

در این سال‌ها، مارکسیسم ایرانی به صورت یک جریان محدود و نحیف سکتاریستی، در اذهان برخی از روشنفکران غرب‌گرای کشور به حیات خود ادامه داد و بویژه در ادبیات «روشنفکری» دهه‌های ۱۳۵۰-۱۳۴۰ تأثیراتی بر جای گذارد، ولی هیچگاه نتوانست به یک جریان معتبر نظری بدل شود و بستر و پایگاه مردمی بیابد.

همانگونه که در مباحث پیشین پیرامون «انترناسیونالیسم» و «استراتژی و تاکتیک» سخن گفتیم، در دهه ۱۳۴۰ش. تحت تأثیر بحران عام و مضمونی مارکسیسم و پیدایش و گسترش جریان‌هایی چون مائوئیسم و جنبش چپ نو و چریکیسم، مارکسیسم ایرانی نیز دستخوش انشعاب گردید و انواع دسته‌بندی‌های مائوئیستی و چپ نو در محافل روشنفکری چپ پدید شد. در این دوران سرویس‌های جاسوسی غرب (بویژه سیا و انتلیجنس سرویس) کار گسترده‌ای در زمینه نفوذ در محافل مارکسیستی جهان سازمان می‌دادند و در مقابل احزاب مارکسیستی شوروی‌گرا، گروه‌های «چپ آمریکائی» را با جاذبه‌های بیشتر، بوجود می‌آوردند. وجود هزاران دانشجوی ایرانی در اروپای غربی و آمریکا، که پرورش یافته و شیفته فرهنگ غربی بودند، در انعکاس بحران جهانی مارکسیسم در داخل ایران نقش درجه اول داشت. بازتاب این تأثیر، پیدایش جریان‌های روشنفکری- دانشجویی- چریکی موسوم به «فدائیان خلق» و «مجاهدین خلق» بود.^۱

همزمان توسط سرویس‌های جاسوسی غرب نیز انواع جریان‌های محفلی چپ تروتسکیستی و آنارشیستی در میان دانشجویان ایرانی چپ‌گرا پایه‌گذاری شد. بنابراین، در سال ۱۳۵۰، مارکسیسم ایرانی را می‌توان در چهار شاخه اصلی دسته‌بندی کرد:

۱- مارکسیسم سنتی: پرچمدار این جریان، بقایای کمیته مرکزی و اعضای حزب توده بود، که در شوروی و اروپای شرقی می‌زیستند. این جریان، که خود را «مارکسیسم اصیل» و «راستین» می‌خواند، در محافل روشنفکری داخل کشور از کانال توده‌ای‌های نسل سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۲۰، که جذب نهادهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و جامعه شده بودند، حضور ناچیز داشت و گاه در عرصه ادبیات حضور آن احساس می‌شد.

۱. جریان «مجاهدین خلق» هر چند دارای خاستگاه ملی‌گرائی مذهبی (نهضت آزادی) بود، ولی تأثیرات بحران جهانی مارکسیسم (بویژه مائوئیسم و «چپ نو») در شکل‌گیری آن نقش تعیین‌کننده داشت و لذا پیدایش آن تنها در چارچوب مسائل داخلی قابل تبیین نیست.

۲- مائوئیسم: این جریان که بویژه با انشعاب سه عضو کمیته مرکزی حزب توده (فروتن، قاسمی، سغائی) در سال ۱۳۴۴ش. توسعه یافت، با تأسیس «سازمان انقلابی توده» و «سازمان مارکسیستی- لنینیستی طوفان» در «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور» در اواخر دهه ۱۳۴۰ نفوذ چشمگیر یافت. مائوئیسم توانست در محافل روشنفکران غربگرای ایران در آمریکا و اروپا، تا حدودی بر جریان‌های ملی‌گرا مانند «جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا» و «جبهه ملی سوم»، که در تیرماه ۱۳۴۴ در اروپا و آمریکا تأسیس شد، تأثیرات بینشی و نظری گذارد.^۱

۳- چپ نو (چریکیسم): همانگونه که دیدیم، بازتاب بحران چپ‌نو در ایران، به صورت جریان چریکی «فدائیان خلق» و «مجاهدین خلق» پدیدار شد. با شکست مشی چریکی در عمل، جریان «چپ نو» ایران نیز پاره پاره شد. بخشی از آن به مارکسیسم سنتی (حزب توده) و بخشی به مائوئیسم روی آورد و بخش دیگر به صورت دهها محفل روشنفکری در بحث‌های ذهن‌گرایانه و ملانقطی و فضل‌فروشانه چپ، غرق شد. پس از انقلاب اسلامی ایران، تعدادی از این محافل به صورت جریان فکری «راه کارگر» مجتمع شدند. «راه کارگر» در عین گزارش به مارکسیسم سنتی می‌کوشد تا آن را با نواندیشیهای مائوئیستی و چپ نو تلفیق کند و خود را پیرو «مارکسیسم ناب» و «اصیل» می‌داند.

۴- مارکسیسم آنارشوییستی و تروتسکیستی: این محافل که مستقیماً توسط سرویسهای جاسوسی غرب به صورت محفلی در خارج از کشور سازمان یافتند، با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در داخل کشور به فعالیت پرداختند. از این میان، گروهک تروتسکیستی «حزب کارگران انقلابی ایران» و گروهک‌های آنارشوییستی «کومه‌له» و «سهند»، که بعدها «حزب کمونیست ایران» را به راه انداختند، قابل ذکر است.

۱. از جمله تأثیرات مائوئیسم بر جریان‌های ملی‌گرا، اشاعه اصطلاح مائوئیستی «سوسیال امپریالیسم شوروی» است. مائوئیسم چون مدعی بود که سیاست‌های داخلی و خارجی شوروی، سوسیالیستی نیست، واژه «سوسیال امپریالیسم» را ابداع کرد و بعدها بخشی از مائوئیست‌ها پیش‌تر رفته و نظام حاکم بر شوروی را «امپریالیستی» خواندند. اطلاق این اصطلاحات بر نظام شوروی، در واقع تلاش برای تیرئه «سوسیالیسم» و ایدئولوژی مارکسیسم از خدشه‌هایی بود که نمونه شوروی بر آن وارد می‌ساخت. بدینسان «سوسیالیسم» بعنوان یک «ناکجا آباد» و «نیست در جهان» مطرح می‌شد، که قابل نقد و بررسی علمی نبود. در میان ملی‌گرایان افرادی چون ابوالحسن بنی‌صدر و اطرافیان او، اصطلاحات و تحلیلهای مائوئیستی را فراوان به کار می‌گرفتند و در بینش آنها تمایلات مائوئیستی نمایان بود. در بررسی زندگینامه رضا مرزبان، مغز متفکر «کودتای نوژه» نیز، تلفیق ملی‌گرایی با مائوئیسم نمایان است. (مراجعه شود: به کودتای نوژه، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، دهه فجر ۱۳۶۷، ص ۱۳۵).

مجموعه چهار جریان فوق، طی سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸ در جامعه انقلابی ایران حضور فیزیکی داشت و با هدایت سرویس‌های جاسوسی شرق و غرب، پدیده ضدانقلابی و مخرب «گروهک‌ها» را در توطئه علیه نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران سامان می‌داد.

علل شکست مارکسیسم در ایران

«حزب مارکسیست‌ها در ایران، صرف‌نظر از هر نامی که به خود نهاده باشند (سوسیال دمکرات، عدالت، کمونیست، توده)، یک سازمان وابسته به ایدئولوژی اروپایی و بیگانه از واقعیت جامعه ایران، با تمام عواقب و نتایج ناشی از این بیگانگی بودند. البته بعضی از مارکسیست‌های ایرانی کوشیدند تا این طرز تفکر را در کالبد ایرانی جای دهند، ولی کوشش آنها حقیر و بی‌ارزش و بی‌فایده بود و از آنجا که مارکسیست‌های ایرانی جرأت نمی‌کردند از اصول ماده‌گرایی (ماتریالیسم) و «انترناسیونالیسم پرولتاری» گامی فراتر گذارند، تمامی کوششان تکرار مکرر عبثی می‌شد که انعکاسی در حیات جامعه ایران نداشت.

تسلیم به ایدئولوژی بیگانه، به معنی اعم را می‌توان به دو شاخه غرب‌زدگی و شرق‌زدگی تقسیم کرد. معنای «شرق‌زدگی» همان شیفتگی به جهان‌بینی و ایدئولوژی اروپای باختری است، که تسلط خود را در کشورهای اروپای شرق برقرار کرد.

روشن است که لیبرالیسم اروپای غربی (که ایدئولوژی سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا و اروپای غربی است) با مارکسیسم (که به اصطلاح ایدئولوژی انقلابی پرولتاریاست)، با اینکه هر دو ایدئولوژی غربی هستند تفاوت معنایی دارند. ولی این اختلاف دو ایدئولوژی نسبت به هم، در قیاس با معارف و فرهنگ اسلامی، زیاد نیست و این واقعیت، بویژه در شیوه زندگی مردم در کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای سوسیالیستی بروز می‌کند. استکبار و استقرار اختناق در کشورهای ستم‌دیده مثلاً در ویتنام یا در افغانستان و الحاد و مادی‌گری و توجه به مصرف و عیش و نوش و باده‌گساری و انهماک در شیوه‌های ضداخلاقی در هر دو جا دستور روز است. پرستش پول و مقام در هر دو جا متداول است. آنچه که امروز تفاوت سوسیالیسم و سرمایه‌داری را روشن می‌سازد، تنها رقابت شدید دیپلماسی بر سر کسب قدرت و ابتکار در صحنه بین‌المللی است.

لذا، مارکسیست‌های ایران با قبول یک ایدئولوژی الحادی و نفی اصالت شرقی و اسلامی، راه بیگانگی از جامعه ایران را در پیش گرفتند و برنامه عمل آنها، برخلاف آنچه که می‌پنداشتند در راه بهبود جامعه ایران نبود. عمل آنها تبعیت از سیاست روزانه دولت شوروی بود. در جنبش گیلان، مبارزه آنها علیه میرزا کوچک‌خان بود. در جریان رسیدن

رضاخان به سلطنت، مبارزه آنها علیه آیت‌الله حسن مدرس بود. در جریان دسایس آمریکا و انگلیس برای غارت نفت ایران، مبارزه آنها در خدمت به تجزیه طلبان آذربایجان و کردستان و تقویت سیاست خائنانه قوام السلطنه مصروف شد. سپس مبارزه آنها، در دوران جنبش وسیع ملی مردم ایران علیه ملی کردن صنایع نفت متوجه گردید و در دوران سیطره و دیکتاتوری محمدرضا پهلوی، اعضای حزب توده عملاً هیچ کاری نکردند و در جریان انقلاب اسلامی می‌خواستند از پیروزی جنبش استفاده کنند و سرانجام این جنبش را از درون منفجر گردانند، امری که سرانجام به شکستی فاحش و پایانی ناخجسته منجر شد. آری، این است خلاصه عملکرد کمونیستهای ایرانی، یعنی گوشه‌ای از انحرافات و کژروی‌ها و نارسایی آنان طی بیش از ۶۰ سال باصطلاح مبارزه. در این دوران، قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و طلیعه نهضت امام خمینی در شب ظلمانی استبداد ایران درخشید. ولی رهبری حزب توده نه تنها به معنای این وقایع که انگیزه‌اش اسلام بود توجهی نکرد، بلکه راه انکار آن را پیمود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به خیال میوه‌چینی از آن برآمد.

این جمع‌بندی غم‌انگیز یک مبارزه حداقل شصت و دو ساله است. از تاریخ تأسیس حزب کمونیست ایران که چند نسل را به باد داد و استعدادهای معینی را به عبث تلف کرد.

حزب توده در تمام این دوران، به جز دوره کوتاهی که در اثر پیروزی‌های ارتش شوروی بر ارتش هیتلری تا حدی در ایران رونقی یافت، در مواقع دیگر نتوانست نظر اعتماد توده‌ها را به خود جلب کند. در آن دوران کوتاه نیز که موفق به داشتن هشت وکیل در مجلس چهاردهم شد، این «موفقیت» را نه در اثر اقبال مردم، بلکه از طریق روشهای ناپاک و متقلبانه و بست‌وبندهای پلید با فتوئالها و صندوق جعلی و غیره بدست آورد. در همین دوران رونق، حزب با اشتباهات سنگینی مانند دفاع از امتیاز نفت شمال و تقویت جریان آذربایجان، حیثیت سیاسی خود را از دست داد.

انزوا و انفرادی که در مورد مارکسیستهای ایرانی مشاهده می‌شود، برای همه مارکسیستها در کشورهای اسلامی شاخص است. در مقابل جوی گل‌آلودی که جریان مارکسیستی در ایران نام داشت، شط سرشار و جوشان جنبش اسلامی راستین، منظره متضادی بوجود می‌آورد و آشکارا غربگرایی و بیگانه‌پرستی را رسوا می‌گرداند. جنبش اسلامی یک جنبش مصنوعی و ساختگی نیست. دین اسلام در قلوب همه مردم باورمند کشور ما ریشه‌های ژرف دوانده و شهادت در راه این دین، در راه ایدئولوژی، به یک امر طبیعی و سرشت همگی مردم مبدل شده است که به این حقیقت، امروز دوست و دشمن

اعتراف دارند... در نتیجه این کژروی، نسل‌های مختلف ایرانی درو شدند. در دوران استالین، مهاجران ایرانی را در شوروی به بهانه مبارزه با تروتسکیسم نابود کردند و افراد سرشناسی مانند ذره، حسابی، نیک‌بین، مرتضی علوی، شرقی و بسیاری دیگر در سبیری مدفون گردیدند. در دوران پهلوی چند نسل کمونیست‌ها، و بویژه افسرانی که در پندار خود آزادیخواه ولی در واقع مهره و بازیچه استکبار شرق بودند لو رفتند و تیرباران شدند و بسیاری از افراد حزب در اثر تیرباران، دار و شکنجه نابود گردیدند. سراپای [این] تاریخ سرشار از خطرات و تلفات فاجعه‌آمیز و بی‌فایده و بی‌ثمر است. تاریخ کمونیست‌ها کژراهه‌ای است پر از خطرات و تلفات که نتیجه آن جز وهن و ورشکستگی نیست...»^۱

۱. احسان طبری، کژراهه - خاطراتی از تاریخ حزب توده، ص ۲۰-۲۲.

بخش دوم

حزب توده؛ از آغاز تا انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)

از تأسیس تا کودتا

تأسیس حزب توده

در سال ۱۳۲۰، پس از اشغال بخشی از خاک ایران توسط ارتش شوروی، مسئولین «انترناسیونال کمونیستی» (کمیترون) مسئله تأسیس یک حزب سیاسی را که حامل اهداف و منافع اتحاد شوروی در فضای سیاسی نوین ایران باشد، در دستور کار قرار دادند. از دیدگاه کمیترون، و با تجربه شکست حزب کمونیست ایران، تأسیس یک حزب کمونیستی خالص ضرورت نداشت و حزب جدید باید یک حزب دارای پوشش و نام «ملی» و «غیرکمونیستی» می‌بود، تا بتواند در جامعه ایران پایگاه اجتماعی کسب کند.

احسان طبری، این مشی کمیترون را چنین شرح می‌دهد:

معلوم شد که کمیترون (دفتر بین‌الملل سوم در مسکو) به کسانی که مورد اعتمادش بودند و از آن جمله روستا خبر داده بود که، حزب جدید، «حزب کمونیست» نخواهد بود. اولاً، بعلت وجود قانون ضد کمونیستی مورخ ۱۳۱۰، که قانونیت کمونیست‌ها را ممنوع و عضویت در این حزب را جرم اعلام کرده بود و این قانون کماکان اعتبار قانونی داشت. ثانیاً، بعلت وضع اجتماعی ایران، که در آن وجود یک حزب مستقل کمونیست‌ها را غیر لازم می‌کند.

موافق این توصیه، کمونیست‌ها و «عناصر ملی» باید مشترکاً حزب وسیعی به وجود آورند و برنامه‌ی ایجاد اصلاحات اجتماعی را، به طوری که خرده بورژوازی و سرمایه‌داری ملی را نرماند، مطرح نمایند. بعدها این مسئله نیز روشن شد که، حزب توده، یک حزب علنی است و مانند سابق که حزب اجتماعیون بطور علنی وجود داشت، فعالیت قانونی خواهد داشت. اما کمونیست‌ها سازمان مخفی و جداگانه خود را تشکیل می‌دهند و از پشت پرده فعالیت حزب علنی را اداره

می‌کنند. این همان فرمول تشکیلاتی لنینی «ترکیب کار مخفی و کار علنی» بود، که در تمام عمر حزب گریبانگیر آن شد و پایه سیاست نفاق و دورویی او قرار گرفت و سرانجام برای این حزب داروی مهلکی فراهم کرد.

هر دوی این «تز» در عمل اشکالاتی را بوجود آورد. «عناصر ملی» در نظر کمونیست‌ها یافت نشدند و افراد معدودی که «عناصر ملی» نام گرفتند، در جامعه ایران چنین شهرتی نداشتند. بعلاوه تشکیل حوزه کمونیست‌ها، پس از اولین جلسه تعطیل شد، زیرا کسانی که خود را کمونیست می‌نامیدند (مانند ایرج میرزا اسکندری) در آن جلسه راه نیافتند و در نتیجه شدیداً اعتراض کردند. بطور غیابی تمام این بغرنجی‌ها بوسیله این افراد در سفارت شوروی و در کمیته‌ترن نیز مطرح گردید. و سفارت از همان آغاز جانب کسانی را گرفت که برای کار دیپلماتیک و اجرای سیاست او مناسب‌تر بودند...

اما منظره «عناصر ملی» برای روشنفکران چپ، رماننده بود و آنها از اول عدم رضایت خود را از این طرز کار اعلام داشتند. برعکس، تجمع روشنفکران کمونیست، عناصر غیر کمونیست را سخت می‌رماند. بدین ترتیب، جلسه مؤسسان حزب توده - از همان آغاز - عدم کامیابی تزه‌های کمیته‌ترن را نشان داد. تا زمانیکه سلیمان محسن اسکندری زنده بود، نام او بعنوان «ملی» و «غیر کمونیست» خود نقشی داشت. سلیمان میرزا اسکندری تا آنجا که ظاهراً دیده می‌شد مسلمان معتقد و مراعی موازین عبادت بود و به همین جهت با شرکت زنان در حزب شدیداً مخالفت داشت.

بعد از مرگ او آخرین قیدی که مانع حرکت حزب به سمت چپ بود، از میان رفت. برنامه حزب هم که در ابتدا در چارچوب «ملی و دمکراتیک» تنظیم شده بود، در اولین فرصت تغییر کرد و دم به دم شعارهای خالص‌تر مارکسیستی در آن راه یافت.^۱

اتحاد شوروی برای تأسیس حزب توده، نیروی کافی سیاسی و ایدئولوژیک و اطلاعاتی در اختیار داشت. استخوان‌بندی این نیرو را کمونیست‌های قدیمی تشکیل می‌داد، که تعدادی از آنها در سالهای پیش، دوره‌های آموزشی «دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق»

۱. احسان طبری، کژراهه - خاطراتی از تاریخ حزب توده، ص ۴۳ - ۴۵.

(کوتو) را گذرانیده بودند.^۱ کمونیست‌های قدیمی ایران یا با سقوط رژیم رضا شاه از زندان رهائی یافته و یا مانند عزت‌الله سیامک^۲ علیرغم فعالیت‌های جاسوسی در ارتش، شناخته و دستگیر نشده بودند.

با اتکاء بر این نیروها، وزارت امنیت شوروی از طریق ستاد خود در تهران، و در رأس آن علی‌اوف^۳، که با پوشش کارمند سفارت شوروی فعالیت می‌کرد، با کمونیست‌های

۱. دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق (کوتو: نام اختصاری آن به زبان روسی) در سال ۱۹۲۱م. (۱۳۰۰ش.) توسط کمیترین در مسکو تأسیس شد. این دانشگاه شعب اصلی نیز در شهرهای تاشکند و ایرکوتسک و باکو دایر کرد، که عمده دانشجویان آن از کشورهای خاورمیانه و آسیا بودند. همزمان، شعبه‌ای نیز در تهران دایر شد که «کلاس کادر» نام داشت و توسط تاردف، سرکنسول شوروی در اصفهان، اداره می‌شد. در سال ۱۹۲۲م. حدود ۷۰۰ دانشجویی از ۵۷ کشور در این دانشگاه به آموزش مارکسیسم-لنینیسم اشتغال داشتند، که هزینه زندگی و تحصیل آنها توسط حزب کمونیست شوروی و کمیترین تأمین می‌شد. از جمله دانشجویان معروف «کوتو» می‌توان به مارشال تیتو، هوشی‌مینه، مائوتسه دون و والتر اولبریخت اشاره کرد.

از جمله ایرانیانی که در دانشگاه «کوتو» تحصیل کردند، می‌توان به افراد زیر اشاره کرد: حسن فارس (نیک‌بین)، رضا روستا، اسماعیل شبرنگ، کاظم شاه‌رخی، محمدعلی شریفی، آرداشس آوانسیان، یوسف افتخاری، مهدی طهماسبی (حسین‌زاده)، هاکوپ هاکوپیان، ابوالقاسم ذره، سید محمد تنها، علی اکبر کاوه، ابراهیم علیزاده، عباس صابری، کامران آقازاده، سید علی معلم، ابوالقاسم لاهوتی، علی شرقی، رضا شرقی، حسین شرقی، جعفر شرقی، بیوک رحیم‌زاده، عزیز ایران‌دوست، محمود پژوه، جعفر جوادزاده (پیشه‌وری)، محمود بقراطی، عبدالصمد کامبخش، دکتر سلام‌الله جاوید، اسماعیل آقا طهماسبی، سموئیل کلیمی، دکتر حسابی، دکتر قهرمانی، دیلمی، لطیف‌زاده، ستارزاده، لادبن (برادر نیما یوشیج)، آذرلی و ...

۲. عزت‌الله سیامک در سال ۱۲۷۵ش. در تهران بدنیا آمد. در سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۰۵ کارمند اداره راه قزوین بود و به همراه عبدالصمد کامبخش در «انجمن پرورش» قزوین فعالیت داشت. در سال ۱۳۰۵ به استخدام ژاندارمری در آمد. از سال ۱۳۱۳ در ارتباط با کامران آقازاده و عبدالصمد کامبخش به تشکیل شبکه مخفی جاسوسی دست زد. این شبکه علیرغم دستگیری کامبخش و لو رفتن «گروه ۵۳ نفر» ارانی، محفوظ ماند و این ماجرا (حفظ شبکه سیامک) بعنوان بزرگترین خدمت کامبخش در سوابق او ثبت شد. سرهنگ عزت‌الله سیامک در سال ۱۳۳۲ دستگیر و در ۲۷ مهر ۱۳۳۳ تیرباران گردید. سیامک در بازجویی‌های خود به ابراز انزجار از شوروی و حزب توده پرداخت، که نمونه‌هایی از آن در همان سال در مجله خواندنیها انتشار یافت.

۳. شرکت علی‌اوف در جلسه مؤسسان حزب توده در کتاب کمونیزم در ایران ثبت شده و مأخذ آن بازجویی دکتر بهرامی است، که در جلسه مؤسسان شرکت داشت و نخستین رابط حزب توده با علی‌اوف بود. این ارتباط پس از مدت کوتاهی به کامبخش انتقال یافت. علی‌اوف، همان حیدر علی‌اوف معروف می‌باشد:

حیدر علی‌رضا اوقلی علی‌اوف، معروف به حیدر علی‌اوف، در ۱۰ مه ۱۹۲۳م. در شهر نخجوان (آذربایجان شوروی) بدنیا آمد. پدر او (علیرضا) از مهاجرین ایرانی بود که در جستجوی کار به آذربایجان شوروی رفته بود. حیدر تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته تاریخ در دانشگاه دولتی باکو به پایان رسانید و از سال ۱۹۴۱م. به مشاغل نظامی-اطلاعاتی پرداخت و بعنوان مأمور «گ.پ.ئو»، در تهران به ایران اعزام شد و در ارتباط با سران حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان قرار گرفت. در سال ۱۹۴۵ به عضویت حزب کمونیست شوروی پذیرفته شد و در اواخر سالهای ۱۳۲۰ش. از ایران خارج شد. در سالهای ۱۹۵۰-۱۹۶۴م. در پست‌های مهم وزارت امنیت و وزارت کشور و کا. گ. ب آذربایجان قرار داشت. در سالهای ۱۹۶۴-۱۹۶۷م. معاون ژنرال تسویگون، رئیس کا.گ.ب آذربایجان بود. در سال ۱۹۶۷م. تسویگون برای تصدی پست معاون

سرشناس و مورد اعتماد، که از پیش بعنوان «چهره‌های اطلاعاتی» دست‌چین شده و آموزش دیده بودند، مانند رضا روستا و سید جعفر پیشه‌وری، تماس برقرار کرد و تصمیم کمیترن دال بر تشکیل یک حزب کمونیستی با پوشش «ملی» را به اطلاع رساند. در این تماسها سلیمان میرزا اسکندری^۱ بعنوان رئیس حزب جدید مورد توجه قرار گرفت:

اول رئیس کا. گ. ب (یوری آندروپوف) به مسکو رفت و به پیشنهاد او و تأیید آندروپوف، علی‌اوف (که اینک سرلشگر بود) رئیس کا. گ. ب آذربایجان شد. از سال ۱۹۶۶م. علی‌اوف عضو مشاور کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان بود، ولی به علت شیوع شدید فساد اداری در این جمهوری، به پیشنهاد آندروپوف و با بی‌میلی برژنف، آخوندوف از دبیرکلی حزب کمونیست آذربایجان برکنار شد و علی‌اوف بلافاصله، هم‌عضو اصلی کمیته مرکزی و هم دبیرکل آن گردید. به قدرت رسیدن علی‌اوف با مبارزه شدید او علیه فساد اداری و اقتصادی همراه بود، که در نتیجه آن رشد ناخالص ملی جمهوری آذربایجان به ۴۷٪ رسید. بدین ترتیب، علی‌اوف به چهره محبوب جناح آندروپوف بدل شد و ناظران سیاسی غربی او را بعنوان فردی باهوش و جسور و نوآور ارزیابی کردند. علی‌اوف با حمایت جناح اصلاح طلب آندروپوف، عضو مشاور پولیت بورو گردید و با مرگ برژنف در نوامبر ۱۹۸۲ عضو کامل پولیت بورو و معاون اول نخست‌وزیر و از متنفذترین چهره‌های رهبری شوروی شد.

ژورس مدودف، تحلیل‌گر معتبر شوروی، می‌نویسد: «ارتقاء علی‌اوف بلافاصله از طرف ناظران خارجی چنین تلقی شد که ابتکار جدیدی است برای دوباره بدست آوردن نفوذ از دست رفته شوروی در دنیای مسلمان» (مدودف، مبارزه قدرت در کرملین، انتشارات رازی، ۱۳۶۴، ص ۱۴۰). در این سالها تحلیل‌گران مسائل شوروی، از علی‌اوف بعنوان نخست‌وزیر آینده شوروی نام می‌بردند. ولی ستاره اقبال حیدر علی‌اوف دیری نپائید. او بعنوان یکی از طراحان اصلی استراتژی منطقه شوروی در خاورمیانه، مسئولیت مستقیم فعالیت‌های سیاسی - جاسوسی حزب توده در ایران را بعهده داشت. کشف شبکه جاسوسی حزب توده در سال ۱۳۶۲ بزرگترین ضربه را بر کاراکتر سیاسی علی‌اوف وارد ساخت و در نتیجه با به قدرت رسیدن میخائیل گورباچف (مارس ۱۹۸۵) شامل تصفیه‌های او شد و در سال ۱۹۸۷ از پولیت بورو اخراج گردید. بدینسان، طلوع و افول ستاره حیدر علی‌اوف ایرانی‌الاصل، در آسمان سیاست شوروی، با تولد و مرگ حزب توده در پیوند است. تحریکات جناح محافظه‌کار پولیت بورو و علی‌اوف در حوادث آذربایجان سبب شد تا نشریه نو اندیش لیترا تورنایاگازتا (مجله ادبی) در مقاله‌ای به قلم آ. واکسبرگ به افشای علی‌اوف پردازد و از جمله سوابق اطلاعاتی او را در ایران برملا سازد. و وی را متهم نماید که برای خود یک گذشته جعلی اختراع کرده که فعالیت‌هایش را در دوران جنگ دوم پرده پوشی کند. لازم به توضیح است که در خاطرات ایرج اسکندری و برخی نشریات، نام علی‌اوف «رستم علی‌اوف» ذکر شده است که اشتباه و یا پرده پوشی حساب شده است. علی‌اوفی که اسکندری در سالهای ۱۳۲۰ با وی آشنائی داشته فرد دیگری است.

۱. سلیمان میرزا اسکندری در حوالی سالهای ۱۲۴۵ - ۱۲۵۰ ش. در تهران بدنیا آمد. پدر او محسن میرزا کفیل‌الدوله پسر محمد طاهر پسر اسکندر میرزا پسر ششم عباس میرزا (ولیعهد فتحعلیشاه قاجار) بود. سلیمان میرزا از پیشکسوتان اشاعه غربگرایی در ایران است، که به اتفاق برادرش یحیی میرزا به تأسیس مدرسه «علمیه» و مدرسه دخترانه «ناموس» در تهران دست زد. پس از تشکیل لژ فراماسونری «انجمن آدمیت» عضو آن شد و در سال ۱۲۸۵ ش. عضو حوزه خصوصی سازمان اجتماعيون - عاميون گردید، که توسط حیدر عمو اوغلی در تهران تشکیل شده بود. در دوره دوم مجلس از اصفهان نماینده شد و در سال ۱۲۸۸ ش. عضو فراکسیون «حزب دمکرات» شد. این حزب دارای نشریه‌ای بنام ایران نو بود، که در آن برای نخستین بار برخی مباحث مارکسیستی را در ایران مطرح می‌ساخت، ولی یک حزب مارکسیستی نبود. در رأس این حزب ابتدا میرزا

بدین منظور، سلیمان محسن اسکندری، که در ادوار مختلف لیدر سوسیالیست‌ها و دمکرات‌ها و از شاهزادگانی بود که دارای افکار معتدل و میانه‌رو و در عین حال به کمونیست‌ها نزدیک بود، برای اینکار در نظر گرفته شد. به وی مراجعه و تشکیل یک حزب مشابه احزاب سوسیال دمکرات‌های ملی اروپای باختری پیشنهاد گردید. سلیمان محسن اسکندری ابراز موافقت [کرد] و طرح تشکیل یک حزب معتدل را پذیرفت.^۱

سلیمان میرزا، که علیرغم گرایش‌های سیاسی و اجتماعی غرب‌گرایانه‌اش، در مسایل شخصی، مذهبی بود، تا بدان حد که تا زمان وفات اجازه عضویت زنان را در حزب توده نداد، جمله معروف مولای متقیان (ع): «کن للظالم خصماً و للمظلوم عوناً»، را بعنوان شعار اولیه حزب موعود انتخاب نمود!^۲

بدینسان، در ۱۵ مهر ۱۳۲۰، جلسه هیئت مؤسسان حزب توده با شرکت بیش از ۸۰ نفر در منزل سلیمان محسن اسکندری تشکیل شد. از این تعداد حدود ۳۷ نفر از کمونیست‌های زندانی بودند. عناصر هوادار انگلیس نیز، در چارچوب سیاست «جبهه واحد

محمودخان (محمود محمود)، سپس سید حسن تقی‌زاده و سپس سلیمان محسن اسکندری قرار داشتند. در مجلس سوم نیز نماینده بود و به‌همراه عده‌ای به تشکیل «کمیته دفاع ملی» در قم دست زد و در مجلس چهارم نیز نماینده تهران شد. معروف است که انگلیس‌ها برای اجرای کودتای خود در سال ۱۲۹۹ش. توسط محمد علی فروغی و فیروز میرزا به او مراجعه کردند و سلیمان محسن حاضر به این کار نشد و در نتیجه سید ضیاء طباطبائی نامزد گردید. سلیمان میرزا در مجلس چهارم به تشکیل حزب سوسیالیست (اجتماعیون) دست زد و در کابینه رضاخان وزیر معارف شد. شخصیت سلیمان میرزا، بعنوان یک تیپ اجتماعی خاص از نسل نخستین رجال غرب‌گرای ایران درخور مطالعه است. «خاص» از آن رو که وی از معدود پیشکسوتان غرب‌گرائی در ایران بود، که گرایشات چپ و سوسیالیستی از خود نشان می‌داد، در عین آنکه در مسائل اعتقادی هنوز مذهبی و متشرع بود. مهدی بامداد در شرح حال رجال ایران او را شاهزاده‌ای هوچی، لجوج، از خود راضی، بیسواد و عوام‌فریب می‌خواند (جلد ۲، ص ۱۱۳). سلیمان میرزا در سال ۱۳۲۲ش. در تهران درگذشت.

۱. کمونیزم در ایران - یا تاریخ مختصر فعالیت کمونیست‌ها در ایران از اوایل مشروطیت تا فروردین ۱۳۴۳، ص ۱۹۹. کتاب فوق، که توسط سرهنگ ستاد علی زیبایی در شهریور ۱۳۴۳ انتشار یافته، از مهمترین اسناد تاریخ مارکسیسم در ایران است. سرهنگ زیبایی، که از مسئولین و شکنجه‌گران «فرمانداری نظامی تهران» و بعداً «ساواک» بود، بر اساس اسناد دست اول «ساواک» به تدوین کتاب فوق دست زد و آنرا در تیراژ معدود به چاپ رساند. این کتاب صرفاً برای دولتمردان مورد اعتماد رژیم ارسال می‌شد. لازم به توضیح است که اعتبار اسناد مندرج در کتاب کمونیزم در ایران، صرفنظر از مواضع سیاسی آن، مورد تأیید رهبری حزب توده بود و حزب فوق بر حفظ جدی نسخ آن در آرشیوهای مخفی خود دست زد. از جمله، بدستور نورالدین کیانوری میکروفیلم کتاب تهیه شد و از طریق رابط کا.گ.ب به آلمان شرقی، برای ضبط در آرشیو مرکزی حزب، ارسال گردید. کمونیزم در ایران با کتاب سیر کمونیزم در ایران، که توسط فرمانداری نظامی تهران و با مقدمه تیمور بختیار در سال ۱۳۳۶ بطور علنی انتشار یافت، تفاوت دارد.

۲. کمونیزم در ایران، ص ۱۹۹.

ضد فاشیستی» در این جلسه شرکت داده شدند. حیدر علی‌اوف نیز، که ایرانی‌الاصل بود در جلسه شرکت داشت، ولی اکثر شرکت‌کنندگان او را نمی‌شناختند و چند نفری که می‌شناختند، او را معرفی نکردند.

در جلسه، از سوی برخی از کمونیست‌های قدیمی، که از تصمیمات کمیترین اطلاع نداشتند پوشش غیرکمونیستی حزب مورد اعتراض قرار گرفت. آنان خواستار احیاء نام «حزب کمونیست ایران» بودند. علی‌اوف بعنوان یک کمونیست ایرانی، که از آذربایجان آمده، به سخنرانی پرداخت و چنین استدلال کرد:

با توجه به شرایط و اوضاع و احوال ایران، حزبی باید تأسیس شود که معتدل و میانه‌رو باشد تا بتواند کلیه طبقات را در خود جمع‌آوری کند، بدین لحاظ نام حزب کمونیست در شرایط فعلی برای ایران مناسب نیست.^۱

بدینسان، نام «حزب توده ایران» برای حزب فوق‌انتخاب شد. جلسه پس از ۱۳ ساعت بحث و انتخاب ۱۵ نفر از اعضای کمیته مرکزی موقت و کمیسیون تفتیش، که مسئولیت تشکیلات تهران نیز به آن‌ها محول شده بود، به کار خود پایان داد و رئوس «اولین مرامنامه» حزب را تصویب کرد. این مرامنامه بعدها در نخستین کنفرانس ایالتی تهران (۱۷ مهر ۱۳۲۱) مبسوط و مدون‌تر شد.

اسامی اعضای موقت کمیته مرکزی، که مسئولیت «کمیته ایالتی تهران» را نیز به عهده داشتند، به شرح زیر است:

۱- سلیمان محسن اسکندری (رئیس حزب) ۲- عباس اسکندری ۳- ایرج اسکندری
 ۴- دکتر رضا رادمنش ۵- دکتر مرتضی یزدی ۶- دکتر محمد بهرامی ۷- نورالدین الموتی
 ۸- عبدالصمد کامبخش ۹- رضا روستا ۱۰- آرداشس آوانسیان ۱۱- عبدالحسین نوشین
 ۱۲- محمود بقراطی ۱۳- علی‌امیرخیزی ۱۴- محمدعلی شریفی ۱۵- ابوالقاسم اسدی.^۲
 در سال ۱۳۲۰، حزب توده روزنامه سیاست به مدیریت عباس اسکندری را بعنوان ارگان رسمی خود اعلام داشت. ولی بعلت گرایش‌های غیرکمونیستی عباس اسکندری و روش‌های چپ‌روانه اعضای کمیته تحریریه، جلسات آن، محل درگیری و مناقشات سیاسی بود. عباس اسکندری در سال ۱۳۲۱ از حزب توده کنار رفت و روزنامه رهبر، با تیراژ ۲۵۰ نسخه، به مسئولیت ایرج اسکندری، ارگان حزب شد. در همین زمان، روزنامه

۱. کمونیزم در ایران، ص ۱۱۹.

۲. همان مأخذ، ص ۲۲۲-۲۲۳.

مردم، با تیراژ ۱۵۰ نسخه نیز، در چارچوب مشی «اتحاد ضد فاشیستی»^۱، بعنوان ارگان «سازمان ضد فاشیست ایران»، با همکاری عمال شوروی و انگلیس (مصطفی فاتح کارمند عالی رتبه شرکت نفت ایران - انگلیس) انتشار یافت. روزنامه مردم نخستین بار در اوایل حکومت رضاشاه، به مدیریت صفر نوعی، عضو اتحادیه باربران بندرانزلی، انتشار یافته بود و به دلیل نشر افکار کمونیستی توقیف شده بود. سایر روزنامه‌های وابسته به حزب توده در سال ۱۳۲۰ عبارت بودند از: آژیر (به مدیریت سیدجعفر پیشه‌وری)، راستی (به مدیریت محمد پروین گنابادی)، ظفر (ارگان «اتحادیه کارگری» به مدیریت رضا روستا) و دماوند (به مدیریت فتح‌الله فتاحی). تا پایان سال ۱۳۲۰ شمار اعضای حزب توده در تهران حدود ۱۵۰-۲۰۰ نفر بود.^۲

اولین مرامنامه

اصول اساسی مندرج در اولین مرامنامه حزب توده، چهره یک حزب ترقی‌خواه و مردمی را ارائه می‌دهد، که با علت وجودی و مضمون حزب فوق همخوانی نداشت. در این مرامنامه به هیچ روی به ایدئولوژی و اهداف مارکسیستی حزب اشاره‌ای نشده بود. ماده اول مرامنامه می‌گوید:

ماده ۱- حفظ استقلال و تمامیت ایران و مبارزه بر علیه هرگونه سیاست استعماری نسبت به کشور ایران بر طبق اصل معروف آزادی و اختیار ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش.^۳

کمیسیون تبلیغات حزب توده در تشریح ماده فوق می‌نویسد:

۱. در آغاز جنگ جهانی دوم، شعارهای «انترناسیونال کمونیستی» (کمیترن) در جهت مبارزات کمونیستی بود. ولی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ که هیتلر با نقض پیمان عدم تجاوز استالین به خاک شوروی حمله کرد و موجودیت این کشور مورد تهدید قرار گرفت، حزب کمونیست شوروی و کمیترن، شعار «جبهه واحد ضد فاشیستی» را مطرح ساختند. مضمون این شعار این بود که مقابله با تجاوزات آلمان هیتلری یک وظیفه ملی و میهنی است و همه نیروها باید در چارچوب اتحاد ضد فاشیستی متحداً مبارزه کنند. در چارچوب همین سیاست، شوروی وارد اتحاد با آمریکا و انگلیس شد و برای جلوگیری از بدبینی متفقین خود، در مه ۱۹۴۳ «انترناسیونال کمونیستی» را منحل کرد. برای آشنائی با مشی «جبهه واحد فاشیستی» مراجعه شود به: گئورگی دیمیتروف، مبارزه را در راه جبهه واحد علیه فاشیسم و جنگ، ترجمه م. منصور، انتشارات توده، ۱۳۵۹.

۲. در سال ۱۳۲۲، تیراژ نشریه «رهبر» در تهران به ۵۰۰ نسخه و در شهرستانها به ۱۰۰۰ نسخه رسید (کمونیسم در ایران، ص ۲۴۴).

۳. حزب توده ایران، چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ (کمیسیون تبلیغات حزب توده، آبان ۱۳۲۲) در: اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران، تهران، انتشارات علم، جلد اول، ص ۱۷۸.

استقلال ایران یعنی چه؟

– یعنی هیچ اراده خارجی بر ملت ایران تحمیل نشود و ایرانی کشور خویش را به هر طریقی که خودش صلاح میدانند اداره کند. در این صورت می‌گویند ملت ایران ملت مستقلی است. بدیهی است که هیچ کس و هیچ دولتی برای ملت دلسوزتر از خود ملت نیست و نمی‌تواند مصلحت او را مانند خود او تشخیص دهد. دولت‌هایی که به این بهانه در کار دولت‌ها و ملت‌های دیگر مداخله می‌کنند فقط به این قصداند که به زیان آن ملت و به سود خویش استفاده نمایند.^۱

کمیسیون تبلیغات سپس شرح جامعی در ۴ صفحه پیرامون مفاهیم «استقلال» و «استعمار» ارائه می‌دهد. روشن است که این شعارها با واقعیت نمی‌خوانند و حزبی که توسط «وزارت امنیت» شوروی و با حضور نماینده آن (حیدر علی‌اوف) تأسیس شده بود، نمی‌توانست به این شعارها اعتقادی داشته باشد. معهذاً، طی سال‌های نخست فعالیت حزب، چنین دعاوی توانست عده‌ای را بفریبد و پیرامون حزب توده مجتمع سازد. بعدها با آشکار شدن ماهیت وابسته حزب توده، بویژه در ماجرای نفت شمال، بسیاری از این افراد پراکنده شدند.

ماده دوم مرامنامه، «مبارزه در راه استقرار رژیم دموکراسی و تأمین کلیه حقوق فردی و اجتماعی از قبیل آزادی زبان، نطق، قلم، عقیده و اجتماعات»^۲ را مطرح می‌سازد. روشن است که این شعارها با ایدئولوژی مارکسیستی، که مدعی نظام تک حزبی و «دولت دیکتاتوری پرولتاریا» است، منافات دارد و تنها یک شعار تبلیغاتی است.

ماده سوم مرامنامه، «مبارزه بر علیه رژیم دیکتاتوری و استبداد»^۳ است. بدیهی است که منظور حزب توده از این شعار، بهره‌گیری از جو ضد استبدادی سالهای پس از سقوط رضاشاه بمنظور تحکیم مواضع خود در راستای تصرف قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتوری مارکسیستی بوده است.

جالب توجه اینکه در اصل پنجم، حزب توده خواستار «تشکیل دادگاه عالی برای محاکمه و مجازات اشخاصی که به مالکیت و آزادی خیانت کرده بودند، نسبت به حقوق فردی و اجتماعی اجحاف و تعدی نموده‌اند و پس‌گرفتن ثروتی که از این راه بدست آمده

۱. همان مأخذ.

۲. همان مأخذ، ص ۱۸۲.

۳. همان مأخذ، ص ۱۹۸.

است»^۱ می‌باشد. بعبارت دیگر، حزب توده تلویحاً حق مالکیت خصوصی را می‌پذیرد، و این در حالی است که در مرام واقعی این حزب، مالکیت خصوصی، حتی در شکل محدود و مشروع و ناچیز آن، مورد پذیرش نیست.

در مسئله حقوق دهقانان، حزب توده شعارهای اصلاح‌طلبانه و بهبود گرایانه‌ای مانند «اصلاحات لازم در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبود وضع دهقانان»^۲ و واگذاری بلاعوض املاک رضاشاه و خالصجات دولتی به دهقانان^۳ را مطرح می‌سازد و خواستار «اصلاحات اساسی در مورد تقسیم غیرعادلانه محصول بین ارباب و رعیت و حذف عادات و قوانین مربوط بدان (مانند تقسیم بر طبق عوامل پنجگانه)» می‌باشد.^۴

به عبارت دیگر، حزب توده نظام بهره‌برداری سنتی زراعی (که در مارکسیسم اصطلاحاً فئودالیسم خوانده می‌شود) را به رسمیت می‌شناسد و تنها خواستار «تقسیم عادلانه محصول بین ارباب و رعیت» است. کمیسیون تبلیغات در تشریح ماده فوق می‌نویسد:

پس عدالت بشری اقتضا دارد که قوانین میان ارباب و رعیت تعدیل شود و سهم بزرگتری برای رعیت در نظر بگیرند، بطوریکه بر حفظ آسایش خویش توانا گردد و از این گرداب فقر و فلاکت بیرون آید.^۵

در رابطه با سایر اقشار اجتماعی، خواست‌های حزب توده در همین چارچوب، بسیار معتدل و اصلاح‌طلبانه و فاقد هرگونه رنگ و بوی چپ و مارکسیستی بوده است.

بدینسان، حزب توده می‌کوشید تا به توصیه «وزارت امنیت شوروی» و کمیترون وفادار باشد و از هرگونه تظاهر چپ‌روانه، که سیاست «ملی» و «غیر کمونیستی» آن را مخدوش سازد، بپرهیزد و باید گفت تا زمانی که علی‌اوف در ایران بود و مسئولیت نظارت بر رهبری حزب را بر عهده داشت (تا حدود سال ۱۳۲۸) این مصلحت‌گرایی تا حدودی مراعات می‌شد.

در سال ۱۳۲۲، روزنامه رهبر، ارگان حزب، چنین نوشت:

آیا حزب توده کمونیست است؟ نسبت کمونیستی به حزب توده ایران، نسبتی

۱. همان مأخذ، ص ۲۰۵.

۲. همان مأخذ، ص ۲۱۸.

۳. همان مأخذ، ص ۲۲۳.

۴. همان مأخذ، ص ۲۲۹. عوامل پنجگانه زراعت عبارتست از: زمین، آب، بذر، گاو و رعیت (کار). در نظام بهره‌برداری سنتی زراعی ایران بر اساس عوامل فوق محصول میان مالک و رعیت تقسیم می‌شد.

۵. همان مأخذ، ص ۲۳۰.

که دسته سید ضیاء می‌کوشند به ما وارد سازد و بدان وسیله سعی دارند سرمایه‌داران و تجار ایرانی را از ما بترسانند نسبتی است غلط و دور از حقیقت. حزب توده ایران حزبی است مشروطه‌خواه و طرفدار قانون اساسی. چرا؟ زیرا ما معتقدیم که افکار کمونیسم و سوسیالیسم زائیده شرایط اجتماعی خاص است که در ایران وجود ندارد و اگر روزی حزب کمونیست در ایران بوجود آید آن حزب قطعاً حزب توده نخواهد بود.^۱

با علل شکست این تاکتیک حزب توده، مبنی بر استتار چهره کمونیستی خود، در صفحات پیشین از زبان احسان طبری آشنا شدیم. واقعیت این است که عملکردهای حزب توده، بویژه در مسئله امتیاز نفت شمال و غائله فرقه دمکرات آذربایجان (۱۳۲۵ - ۱۳۲۴) در سطح عمومی جامعه هیچ تردیدی در وابستگی این حزب به شوروی بر جای نگذارد و حزب توده به سرعت بعنوان یک حزب وابسته به بیگانه، شهرتی وسیع کسب کرد.

نکته جالب توجه، مقایسه عملکردهای حزب توده در سالهای ۱۳۲۷-۱۳۲۰ با عملکردهای آن در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸) است. در هر دو مقطع تاریخی، حزب توده سخت از غیرقانونی شدن پرهیز دارد و می‌کوشد تا به هر بهائی سیاست‌های واقعی خود را مکتوم دارد. در هر دو مقطع پس از انحلال (۱۳۲۷ توسط رژیم شاه و ۱۳۶۲ توسط مقامات قضائی جمهوری اسلامی ایران بدلیل کشف روابط جاسوسی و اعتراف صریح رهبران حزب بدین امر)، که دیگر حزب از اهرم «قانونیت» و «فعالیت علنی» نومید شده، ماهیت سیاست‌های خود را به صراحت بیان می‌دارد. همانگونه که در دوره اول فعالیت علنی (۱۳۲۷-۱۳۲۰)، حزب توده خود را مقید به «قانون اساسی مشروطه سلطنتی» وانمود می‌کرد، در دوره دوم فعالیت علنی (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸) نیز، خود را وفادار به «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» وانمود می‌کرد. همانگونه که در دوره اول، حزب توده با مظلوم نمائی «شهرت کمونیستی» را اتهام وارده از سوی سید ضیاء و دارو دسته حزب «اراده ملی» تبلیغ می‌نمود، در دوره دوم نیز «شهرت جاسوسی» را «اتهامات قالبی ساواک و تبلیغات آریامهری»^۲ می‌خواند و در تبیین این «شهرت»، تمام نیروهای سیاسی ایران، اعم از راست و چپ و مذهبی و غیرمذهبی را به «عناد کورکورانه» علیه حزب متهم می‌نمود. همانگونه که در دوره اول، حزب توده خود را مقید به «اصل استقلال

۱. رهبر، ۱۳۲۲/۱۲/۱۷، شماره ۲۵۰.

۲. نورالدین کیانوری، حزب توده ایران و مسائل میهن انقلابی ما، انتشارات توده، سال ۱۳۶۱، ص ۶۷۱.

ملی» وانمود می‌ساخت، در دوره دوم نیز خود را مقید به اصل «نه شرقی - نه غربی» اعلام می‌داشت.

در این رابطه در سال ۱۳۵۹، دبیر اول حزب توده، ریاکارانه، چنین گفت:

... شعار «نه شرقی، نه غربی» در چهارچوب همان مفهوم استقلال که در بالا یادآوری شد قابل پذیرش است. ما شعار «نه شرقی، نه غربی» را در چهارچوب این اظهارات امام خمینی که گفته‌اند ما با هر دولتی که به حقوق ما احترام بگذارد و با ما دوستی کند دوست هستیم و با هر دولتی که بخواهد حقوق ملی ما را زیر پا بگذارد و با ما دشمنی کند دشمن هستیم، درک می‌کنیم و می‌پذیریم.^۱

روشن است که چنین مشی و عملکردی در عرف سیاست چیزی نیست جز ماکیاولیسم، که در اصطلاح مارکسیسم، «اپورتونیسیم» و «میلرانیسم» خوانده می‌شود.

نخستین کنفرانس ایالتی تهران

در ۱۷ مهر ۱۳۲۱ (روز جمعه)، نخستین کنفرانس ایالتی تهران حزب توده در منزل جمشید کشاورز (برادر دکتر فریدون کشاورز) تشکیل شد. مهم‌ترین نتیجه این کنفرانس، تنظیم و تصویب «مرامنامه» و «نظامنامه» حزب توده بود. مرامنامه مصوب کنفرانس فوق، در واقع همان مصوب جلسه هیأت مؤسسان بود، که با شرح و تفصیل بیشتر تدوین گردید.

در این کنفرانس، اشخاص غیرکمونیست مانند دکتر مظفر بقائی کرمانی (که بعداً به یکی از دشمنان درجه اول حزب توده بدل شد)، مهندس احمد رضوی و جبار باغچه‌بان حضور داشتند. در این کنفرانس، عباس اسکندری مورد حمله شدید قرار گرفت و از حزب اخراج شد. همچنین جبار باغچه‌بان ضمن نطقی، به شوروی حمله کرد که سخنان او مورد اعتراض شدید کمونیست‌های حاضر در کنفرانس قرار گرفت.

کنفرانس، افراد پیشین را بعنوان اعضای کمیته ایالتی تهران، که تا تشکیل کنگره، وظایف کمیته مرکزی را نیز انجام می‌دادند، انتخاب کرد و تنها به جای عباس اسکندری (که اخراج شد) و ابوالقاسم اسدی (که وفات یافته بود) دکتر فریدون کشاورز و مهدی کی‌مرام را به ترکیب خود وارد کرد.

در سال ۱۳۲۱، حزب توده موفق شده بود در ۵ استان کشور (آذربایجان، مازندران، خراسان، گیلان، اصفهان) «کمیته ایالتی» خود را تأسیس کند و علاوه بر آن در ۱۹ شهر

کوچک نیز به تشکیل «کمیته محلی» دست زدند. در سال فوق، تعداد اعضای حزب توده در تهران حدود ۳۰۰ نفر و در شهرستانها نیز همین تعداد بود. این رقم در سال ۱۳۲۲، در تهران حدود ۷۰۰ نفر و در استان‌های شمالی کشور به بیش از ۱۵۰۰ نفر رسید.

حزب توده و «طبقه کارگر»

مهمترین ابتکار حزب توده در اوایل سال ۱۳۲۱، تأسیس اتحادیه کارگری بنام «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری و زحمتکشان ایران» به ریاست رضا روستا بود. این سازمان توانست با پوشش کاملاً غیرکمونستی و با بهره‌گیری از افراد غیرکمونست، مانند تقی فداکار (مسئول شورا در استان اصفهان)، در تهران قریب به ۱۰۰۰ کارگر و در سایر شهرها عده قابل توجهی را پیرامون خود گردآورد و در مقایسه با سازمان حزب توده به یک سازمان قابل توجه سیاسی مبدل شود.

در سال ۱۳۲۲، «شورای مرکزی» با دو سازمان کارگری دیگر ائتلاف کرد و نام خود را به «شورای متحده مرکزی...» تغییر داد. مهمترین مرکز فعالیت «شورای متحده» در شهر اصفهان بود، که تقی فداکار به دلیل وجهه شخصی که در میان کارگران داشت، توانست عده زیادی را مجتمع سازد. تقی فداکار کمونیست نبود و علیرغم همکاری با روستا، نام اتحادیه خود را «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان اصفهان» گذارده بود و نه «شورای ایالتی...». رهبری حزب توده و روستا هر چند از وجهه فداکار و اقتدار او ناراضی بودند، ولی چاره‌ای جز تحمل نداشتند. زیرا «شورای متحده»، به سازمانی رقیب با حزب توده بدل شده بود و رضا روستا با اتکاء بر موفقیت‌های خود سودهای جاه‌طلبانه در سر می‌پروراند.^۱

نکته قابل توجه در این زمینه، مقایسه فعالیت‌های کارگری حزب توده در دو مقطع سال‌های ۱۳۲۰ و سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران است. در ۱۳۲۰، صنعت در ایران رشد نازلی داشت و تعداد کارگران ایرانی شاغل در همه صنوف شهری (اعم از فعله و باربر و...) رقمی حدود ۲۰۰ هزار نفر را دربرمی‌گرفت؛ که از این میان مقدار ناچیزی در کارگاه‌های صنعتی شاغل بودند. کارگران ایرانی در آن زمان عموماً روستائیان بودند که به دلیل فقر شدید، راهی شهرها شده و با حقوق ناچیزی در کارگاهها و معدود کارخانه‌های صنعتی کار می‌کردند. از نظر فرهنگی، کارگران صنعتی ایران کاملاً مذهبی و متشرع بودند و

۱. مراجعه شود به: احسان طبری، کژراهه - خاطراتی از تاریخ حزب توده، ص ۵۰-۵۳.

طبیعتاً هرگونه ایدئولوژی الحادی را با نفرت طرد می‌کردند. ولی بدلیل سطح پائین آگاهی توده مردم ایران، هیچگونه تصور ذهنی از ایدئولوژی‌های الحادی و ماتریالیستی چون مارکسیسم وجود نداشت. بیسوادی فاحشی که اکثریت مطلق زحمتکشان شهری را محکوم به عدم آگاهی سیاسی کرده بود، عامل مهمی در این عدم شناخت بود. لذا، اتحادیه کارگری حزب توده با پوشش کاملاً غیرکمونیستی و با شعارهای بظاهر موجه، چون «نان و مسکن»، موفق می‌شد که در «آکسیون»های خود، تعداد قابل توجهی از کارگران و فقرای شهری را جلب کند. این حرکت‌ها، که منبعث از بی‌عدالتی اجتماعی حاکم بر جامعه ایران بود، طبعاً هیچ ارتباطی با ایدئولوژی مارکسیستی نداشت. به این دلیل ساده، حزب توده از میان انبوه کارگرانی که جذب شعارهای «شورای متحده» می‌شدند، تنها توانست عده معدود چند صد نفری را به مارکسیسم و صفوف حزب جلب کند. ولی به هر روی، این اهرم نفوذ در کارگران عامل مهمی در بهره‌برداری‌های تبلیغاتی و سیاسی حزب توده بود.

در سالهای پس از انقلاب اسلامی ایران، کارگران صنعتی عده قابل توجهی را تشکیل می‌دادند. در واقع رشد صنعت وابسته (مونتاژ) در ایران در سالهای پس از «انقلاب سفید» و بویژه برنامه نواستعماری اصلاحات ارضی، توده کثیری از عشایر و روستائیان را ورشکست کرد و بعنوان «نیروی کار ارزان» صنایع مونتاژ امپریالیستی به شهرها کشاند. به عبارت دیگر، در مقایسه با ایران سالهای ۱۳۵۰، ایران دهه ۱۳۲۰ یک کشور کاملاً عشایری - فلاحتی محسوب می‌شد و به همین دلیل بود که «کمیترن» به دلیل نبودن «طبقه کارگر» در ایران تأسیس «حزب کمونیست» را نادرست می‌دانست.

در سالهای پس از انقلاب اسلامی ایران، آمار کارگران شاغل در کارگاههای بزرگ صنعتی (که در اصطلاح مارکسیسم «پرولتاریا» خوانده می‌شوند) به تنهایی حدود نیم میلیون نفر است.^۱ در حالیکه در سال ۱۹۶۰م. (۱۳۳۹ش.) تنها ۱۳۵۶۰۰ نفر در کارگاههای صنعتی کشور اشتغال داشتند و از این میان تنها ۵۵۰۰۰ نفر در کارگاههای بزرگ صنعتی شاغل بودند.^۲

رشد کارگران صنعتی در ایران تنها یک رشد کمی نبود، بلکه در عین حال یک رشد کیفی نیز بود. در حالیکه در دهه ۱۳۲۰ اکثریت مطلق کارگران و زحمتکشان شهری بیسواد بودند، در سال ۱۳۶۰ آمار، درصد باسوادان مناطق شهری کشور را ۸۰/۶٪ نشان می‌دهد.

۱. سالنامه آماری سال ۱۳۶۵، مرکز آمار ایران.

۲. ایوانف، تاریخ نوین ایران، ص ۱۹۹.

مجموعه این شاخص‌ها، رشد کمی و کیفی کارگران صنعتی ایران را طی دهه‌های ۱۳۵۰-۱۳۲۰ نشان می‌دهد. شاخص‌های کمی نشان می‌دهد که نسبت کارگران کارگاه‌های بزرگ صنعتی طی سالهای ۱۳۶۰-۱۳۴۰، تقریباً ده برابر افزایش یافته است. اگر سواد را بعنوان یک معیار اساسی در تعیین رشد کیفی محسوب داریم، که مسلماً چنین است، آمار درصد بالای باسواد را در کارگران کارگاه‌های صنعتی بزرگ کشور در دهه ۱۳۶۰-۱۳۵۰ نشان می‌دهد.

مارکسیسم مدعی است که با رشد پرولتاریای صنعتی، «طبقه کارگر» از نظر کیفی نیز رشد خواهد کرد و به قدرت خود بعنوان یک «طبقه» پی خواهد برد. بدینسان، بتدریج کارگران از حالت «طبقه در خود»، یعنی طبقه‌ای که فاقد آگاهی سیاسی است و نسبت به منافع طبقاتی خویش فاقد درک اجتماعی است، به «طبقه برای خود»، یعنی طبقه‌ای که نسبت به منافع و قدرت طبقاتی خود شناخت یافته، مبدل می‌شوند. رشد «آگاهی طبقاتی» سبب گرایش به مارکسیسم، که «ایدئولوژی طبقه کارگر» است، می‌گردد و بدینسان، کارگران به سوی حزب کمونیست، که «حزب پیشاهنگ طراز نوین طبقه کارگر» است، بیش از پیش گرایش می‌یابند.

مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست می‌نویسند:

ولی با رشد صنایع فقط شمار پرولتاریا افزایش نمی‌یابد، بلکه توده‌های انبوهی از پرولتاریا یکجا گرد می‌آیند، قدرت پرولتاریا فزونی می‌پذیرد و او این قدرت را روز به روز احساس می‌کند ... آنگاه کارگران، اتحادیه‌هایی علیه بورژوازی تشکیل می‌دهند و برای دفاع از دستمزد خویش متفق عمل می‌کنند ... این تشکل پرولترها بصورت طبقه و بدین سان بصورت یک حزب سیاسی هر بار هم نیرومندتر و استوارتر و پرتوان‌تر از پیش می‌گردد...^۱

واقعیات رشد صنعت در کشورهای سرمایه‌داری، عکس این دعاوی را نشان می‌دهد، در حالیکه صنعت نسبت به دوران مارکس و انگلس بنحو چشمگیری توسعه و تمرکز یافته است. در نمونه حزب توده دیدیم که در دهه ۱۳۲۰ حزب توده توانست به نفوذ قابل اعتنائی

در صفوف کارگران ایران دست یابد، در حالیکه در سال‌های پس از انقلاب اسلامی ایران، که شرایط فعالیت آزاد صنفی و سیاسی، بدون کمترین قید و بندی وجود داشت، حزب

۱. مارکس و انگلس، مانیفست حزب کمونیست، ترجمه محمد پورهرمان، انتشارات توده، ۱۳۵۹، ص ۶۳-۶۴.

توده موفق به جذب حداقل نیروی کارگری هم نشد. بررسیهای انجام شده نشان می‌دهد که کارگران عضو حزب توده عدۀ ناچیزی را تشکیل می‌دادند و عمدۀ اعضای این حزب دانشجویان و دانش‌آموزان و کارمندان و شاغلین بخش خصوصی بودند.

با توجه به رشد کمی کارگران شاغل در صنایع بزرگ کشور و با توجه به رشد کیفی (درصد بالای باسوادی در دهه ۱۳۶۰-۱۳۵۰) پدیده عدم گرایش کارگران به مارکسیسم و حزب توده را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟ مجموعه بررسیها عکس دعاوی مارکسیسم را نشان می‌دهد:

۱- در دهه ۱۳۲۰، فقدان کارگران شاغل در صنایع بزرگ (که بدلیل تخصص فنی و تجمع در مراکز بزرگ صنعتی از آگاهی سیاسی بالاتری برخوردارند) و وجود انبوه عظیم کارگران بی‌تخصص و ناآگاه، که تحت تأثیر فقر اقتصادی به سرعت جذب شعارهای صنفی می‌شدند، عامل مهمی در موفقیت اتحادیه‌های کارگری حزب توده بود.

۲- بیسوادی کارگران ایران در دهه ۱۳۲۰، سبب فقر فرهنگی و جذب آنان به شعارهای عوام‌فریبانه اتحادیه‌های حزب توده می‌شد. در حالیکه به عکس، درصد بالای سواد و آگاهی سیاسی در کارگران عصر انقلاب اسلامی، عامل مهمی در دفع شعارهای عوام‌فریبانه حزب توده و سایر گروهکهای چپ بوده است.

۳- در دهه ۱۳۲۰، حزب توده در جامعه کارگری ایران شناخته شده نبود و کارگران به طور عمده جذب شعارهای صنفی و رفاهی می‌شدند، نه ایدئولوژی حزب توده. در حالیکه در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، مارکسیسم بعنوان یک جریان سیاسی و ایدئولوژیک در جامعه کارگری ایران شناخته شده بود، و همین امر سبب دفع شدید و قاطع حرکت‌های چپ در محیط‌های کارگری از سوی توده کارگران می‌شد. باید توجه داشت که موفقیت حزب توده در دهه ۱۳۲۰ در شرایطی صورت گرفت که این حزب خود را بعنوان یک حزب اصلاح‌طلب و غیر کمونیست (و گاه مذهبی) وانمود می‌ساخت و ایدئولوژی الحادی آن شناخته نبود. در حالیکه در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، حزب توده خود را بعنوان یک جریان مارکسیستی مطرح می‌ساخت. بنا به اصول مارکسیسم، قاعدتاً باید توجه کارگران به حزب مارکسیستی، که خود را «حزب طراز نوین طبقه کارگر» می‌خواند بیشتر باشد، تا به یک جریان سیاسی اصلاح‌طلب و معتدل و غیر کمونیست. در نمونه حزب توده، واقعیت عکس این را نشان می‌دهد.

۴- و بالاخره، در دهه ۱۳۲۰، جامعه ایران و از جمله جامعه کارگری کشور از یک خلأ ایدئولوژیک و سیاسی برخوردار بود. در حالیکه در سال‌های پس از انقلاب اسلامی،

کارگران صنعتی ایران از پیشگامان نهضت اسلامی بودند و اعتصابات کارگری، بویژه اعتصابات کارکنان صنعت نفت خوزستان، سهم مهمی در فلج کردن رژیم طاغوت و پیروزی انقلاب اسلامی داشت. ایمان کارگران صنعتی کشور به اسلام، بعنوان مکتب محرومان و پابرهنگان و اعتقاد راسخ آنان به رهبری امام(ره)، عامل اساسی در دفع ایدئولوژی‌های انحرافی و شعارهای صنفی عوام‌فربانه بوده است. این عامل ثمره و نتیجه عوامل پیشگفته به اضافه زمینه‌های غنی فرهنگ اسلامی در جامعه ایران می‌باشد.

مجلس چهاردهم و «فراکسیون توده»

با چنین پیشینه فعالیت و سازماندهی، حزب توده با انتخابات مجلس چهاردهم (۱۳۲۳-۱۳۲۲) مواجه شد.

مارکسیسم، و بهتر بگوئیم لنینیسم، بنا به اصل بهره‌گیری از همه اشکال فعالیت مخفی و علنی، مبارزات پارلمانی را نیز یکی از عرصه‌های مهم فعالیت خود می‌داند. حزب بلشویک روسیه در شرایط سالهای پس از انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵م. در انتخابات مجلس «دوما» شرکت کرد و موفق به تشکیل یک «فراکسیون» پارلمانی در «دوما» شد.^۱ در همان زمان مخالفین چپ‌رو لنین خواهان فراخواندن نمایندگان بلشویک از مجلس تزاری بودند و لذا به گروه «آزویست‌ها»^۲ معروف شدند. بعدها لنین در کتاب بیماری کودکی چیگرانی در کمونیسم، در مقابله با کمونیست‌های چپ آلمان، که هرگونه شرکت در پارلمان‌های بورژوائی را محکوم می‌کردند، چنین نوشت:

ما بلشویکها در ضدانقلابی‌ترین پارلمان‌ها شرکت کرده‌ایم و تجربه نشان داده است که چنین شرکتی نه تنها مفید بلکه حزب پرولتاریای انقلابی ... ضروری هم بود...^۳

از دیدگاه لنین، شرکت در پارلمان‌های بورژوائی به عنوان یک ابزار علنی مبارزه سیاسی مطرح بود، که باید از آن در جهت آگاه ساختن توده‌ها و تبلیغ شعارهای سیاسی حزب کمونیست بهره جست. ولی بعدها با ظهور خروشچف‌یسم در اتحاد شوروی و تأثیر توسعه پارلمانتاریسم در غرب، تز «گذار مسالمت‌آمیز» مطرح شد و احزاب کمونیست اروپای

۱. در رأس فراکسیون بلشویکها در «دوما»، یک مأمور نفوذی پلیس تزاری بنام رمان مانیلوسکی که از دوستان لنین و عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک بود، قرار داشت.

۲. از واژه روسی «آزویو»، به معنای «فراخواندن».

۳. لنین، آثار منتخبه، یک جلدی فارسی، ص ۷۵۰.

غربی به این تز گرویدند. مفهوم این تز این است که با شرکت در نهادهای دولت بورژوائی (مانند پارلمان و کابینه) می‌توان به تدریج و بطور مسالمت‌آمیز، سوسیالیسم را تحقق بخشید. در این مفهوم، «پارلمانتاریسم» بعنوان یک استراتژی مطرح است و نه بعنوان یک «تاکتیک»، که لنین مطرح می‌ساخت.

پارلمانتاریسم به مفهوم استراتژی، بعدها در دهه ۱۹۶۰م. آماج حمله شدید مائوئیسم و «چپ نو» قرار گرفت و آنان احزاب کمونیست سنتی را به عدول از لنینیسم و سازش با بورژوازی و مستحیل شدن در نهادهای جامعه بورژوائی متهم ساختند.

در رابطه با حزب توده نمی‌توان گفت که هدف این حزب از تشکیل «فراکسیون توده» در مجلس چهاردهم، بهره‌گیری از پارلمانتاریسم به مفهوم لنینی آن، یعنی بعنوان تاکتیک مبارزه علنی، بوده است. جاه‌طلبی و سودای وزارت و وکالت و پارلمانتاریسم به معنای استراتژیک آن (میلرانیسم) مسلماً سهم بیشتری در این فعالیت رهبران مقام پرست حزب توده داشته است.^۱

به هر روی، رهبران حزب توده با چنین دستاویز ایدئولوژیک و با چنین سوداهای میلرانیستی در انتخابات مجلس چهاردهم شرکت جستند. مطالعه وضعیت کاندیداهای حزب توده در این انتخابات جالب است:

حزب توده بیشترین نیروی خود را در انتخابات تهران صرف کرد، و معروفترین چهره‌های خود را (مانند سلیمان محسن اسکندری، رضا روستا، دکتر محمد بهرامی، دکتر مرتضی یزدی، نورالدین الموتی) از تهران کاندیدا نمود. از میان این عده، بیشترین آراء نصیب دکتر مرتضی یزدی شد (۵۰۰۰ رأی). در حالیکه آراء آخرین نفری که به مجلس راه یافت (نفر دوازدهم) دو برابر این رقم بود. سلیمان محسن اسکندری نیز که در اوایل دوره مشروطیت (مجلس دوم و سوم و چهارم) با آراء طبیعی وکیل می‌شد، بدلیل وابستگی به حزب توده رأی نیاورد. وی در جریان انتخابات مجلس چهاردهم (۱۷ دی ۱۳۲۲) فوت کرد.

ولی حزب توده موفق شد از سایر شهرهای کشور ۹ نماینده به مجلس اعزام دارد. از این میان، بالاترین آراء نصیب تقی فداکار (از حوزه اصفهان با ۳۰۰۰۰ رأی) شد. درباره فداکار، همانگونه که گفتیم، آراء وی ناشی از محبوبیت شخصی او در مجامع کارگری

۱. برای آشنائی با روحیه میلرانیستی و سوداهای مقام پرستانه سران حزب توده، به: احسان طبری، کژراهه - خاطراتی از تاریخ حزب توده، مراجعه شود.

اصفهان و حمایت برخی دولتمردان وابسته بود.

ایرج اسکندری با ۵۲۰۰ رأی از ساری به مجلس راه یافت. بگفته احسان طبری:

جاه‌طلبی شدید ایرج او را واداشت که از فرصت استفاده کند و به وکالت و وزارت برسد. در مورد وکالت او، قوام‌السلطنه با توصیه او به دوستانش در مازندران کارش را تسهیل کرد.^۱

سایر نمایندگان توده‌ای عبارت بودند از: دکتر رضا رادمنش از لاهیجان (۱۹۷۳۴ رأی)، رحمانقلی خلعتبری از شهسوار (۱۰۰۰۰ رأی)، دکتر فریدون کشاورز از بندر انزلی (۳۴۰۰ رأی)، عبدالصمد کامبخش از قزوین (۷۷۷۹ رأی)، محمد پروین گنابادی از سبزوار (۸۳۱۹ رأی)، شهاب فردوس از فردوس (۶۳۰۰ رأی)، آرداشس آوانسیان از ارامنه شمال (۶۰۶۸ رأی). آراء افراد فوق با دخالت مستقیم مأمورین ارتش سرخ تأمین شده بود.

از این میان خلعتبری در کنگره اول (۱۱ مرداد ۲۳) از حزب توده اخراج شد و «فراکسیون توده» با ۸ عضو به فعالیت در مجلس ۱۴ پرداخت. سید جعفر پیشه‌وری نیز که با کمک ارتش سرخ از تبریز رأی آورده بود اعتبارنامه‌اش در مجلس مردود شد.

باید گفت که فعالیت «فراکسیون توده» در مجلس چهاردهم، حزب توده را در سطح جامعه معرفی کرد و مواضع سیاسی او را زیر ذره‌بین افکار عمومی قرار داد. برخلاف نظریه لنین، «تریبون پارلمان» نه تنها به رشد حزب توده در سطح جامعه کمک نکرد بلکه به نخستین گام مهم در افشای ماهیت وابسته حزب توده بدل گردید. مواضع حزب توده در دو مسئله مهم سیاسی روز در این افشاگری، انزوا و منفوریت حزب توده بعنوان یک حزب وابسته به بیگانه، سهم اساسی داشت.

مسئله نخست، مسئله امتیاز نفت شمال بود که اتحاد شوروی با اتکاء به حضور نظامی خود در خاک ایران آن را حق طبیعی خود می‌شمرد. در نتیجه هیأتی را به ریاست کافتارادزه (معاون وزارت خارجه) به تهران اعزام داشت. واقعیت این است که «رجال» دست پرورده انگلیس (از جمله ساعد نخست‌وزیر وقت) هیچ علاقه‌ای به دادن امتیاز فوق به «همسایه شمالی» نداشتند. و واقعیت این است که رهبران حزب توده با ناشی‌گری عجیبی سخت به دفاع از این امتیاز برخاستند و این در حالی بود که پیش از ورود هیأت شوروی، دکتر رادمنش، نماینده توده‌ای در سخنرانی خود گفته بود:

بنده خواستم عرض کنم که بنده با رفقایم با دادن امتیاز به دولتهای خارجی

بطور کلی مخالفیم. همانطور که ملت ایران توانست راه آهن را خودش احداث کند، بنده یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه داخلی، ما می‌توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج و شاید بتوانیم به موضوع بدبختی مردم این مملکت بهبودی بدهیم.^۱

این زمانی بود که زمزمه اعطای امتیاز نفت شمال از سوی دولت ساعد به شرکت‌های آمریکا- انگلیس مطرح بود! ولی زمانیکه درخواست دولت شوروی مطرح گردید، «فراکسیون توده» به مدافع سینه‌چاک اعطای امتیاز نفت شمال به بیگانه بدل شد و حزب توده به تشکیل تظاهرات و دموونستراسیون‌هایی در جهت منافع شوروی دست زد. دومین حادثه‌ای که در طول حیات مجلس چهاردهم رخ داد و مواضع «فراکسیون توده» سبب افشای بیش از پیش ماهیت وابسته و دست‌نشانده حزب توده گردید، غائله دمکرات‌ها در آذربایجان و کردستان بود.

کنگره اول

نخستین کنگره حزب توده در ۱۰ مرداد ۱۳۲۳ در خیابان فردوسی تهران (کلوپ مرکزی حزب) برگزار شد. این کنگره در شرایطی برگزار شد که تعداد اعضای حزب در تهران به ۱۰۰۰ نفر و در شهرستان‌ها به حدود ۲۵۰۰ نفر می‌رسید و تیراژ روزنامه رهبر در تهران به ۱۵۰۰ نسخه و در شهرستانها به ۲۰۰۰ رسیده بود. در این کنگره ۱۶۸ نماینده دارای حق رأی و ۱۹ نفر مستمع آزاد شرکت داشتند.^۲

در این کنگره، اعضای کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش کل به شرح زیر انتخاب شدند: اعضای کمیته مرکزی (اسامی به ترتیب آراء):

۱- نورالدین الموتی ۲- دکتر محمد بهرامی ۳- محمد پروین گنابادی ۴- آرداشس آوانسیان ۵- احسان طبری ۶- ایرج اسکندری ۷- علی امیرخیزی ۸- دکتر رضا رادمش ۹- محمود بقراطی ۱۰- عبدالصمد کامبخش ۱۱- دکتر فریدون کشاورز. اعضای کمیسیون تفتیش کل (به ترتیب آراء):

۱- دکتر مرتضی یزدی ۲- دکتر حسین جودت ۳- عبدالحسین نوشین ۴- خلیل ملکی ۵- مهندس علی علوی ۶- رضا روستا ۷- احمد قاسمی ۸- دکتر نورالدین کیانوری

۱. مجله مذاکرات مجلس شورای ملی، شماره ۱۳۰۸، مورخ ۱۳۲۳/۵/۱۹، ص ۸۰۹.

۲. کمونیزم در ایران، ص ۲۵۰-۲۵۱. اسامی نمایندگان کنگره در کتاب فوق، ص ۲۵۵-۲۶۱ درج شده است.

۹- ضیاء الموتی.

تقسیم کار و ساختار رهبری حزب توده، منتخب‌کنگره اول، به شرح زیر بود:
 هیأت سیاسی: ۱- نورالدین الموتی ۲- ایرج اسکندری ۳- دکتر محمد بهرامی ۴-
 آرداشس آوانسیان ۵- علی‌امیر خیزی.

هیأت دبیران: ۱- ایرج اسکندری ۲- نورالدین الموتی ۳- دکتر محمد بهرامی.
 کمیسیون تشکیلات: ۱- عبدالصمد کامبخش (مسئول تشکیلات) ۲- مهندس تقی
 مکی‌نژاد ۳- علی کباری ۴- تقی فداکار ۵- نصرت‌الله اعزازی ۶- ضیاء الموتی ۷- محمد
 فرجامی.

کمیسیون تبلیغات: ۱- محمد پروین گنابادی (مسئول تبلیغات) ۲- انورخامه‌ای ۳- دکتر
 غلامحسین فروتن ۴- دکتر احمدسادات عقیلی ۵- مهندس سلیمان محمدزاده ۶- حسین
 خیرخواه ۷- حسین جهانی.

کمیسیون مالی: ۱- امیرخیزی (مسئول مالی) ۲- دکتر مرتضی یزدی ۳- رضا روستا.

نماینده کمیته مرکزی در اتحادیه: محمود بقراطی.

مسئول سازمان جوانان توده: دکتر رضا رادمنش.

مخبر فراکسیون پارلمانی: دکتر فریدون کشاورز.

کنگره همچنین با اصلاحاتی در نخستین مرامنامه (برنامه) و نظامنامه (اساسنامه) حزب،
 با همان مضمونی که شرح آن گذشت، آن را به تصویب رسانید. نکته جالب در این
 مرامنامه، معرفی حزب توده از دیدگاه طبقاتی است که حزب توده را بعنوان «حزب طبقات
 ستم‌کش یعنی کارگران، دهقانان، روشنفکران آزادیخواه و پیشه‌وران» معرفی می‌کند و در
 رابطه با ایدئولوژی حزب (مارکسیسم-لنینیسم) و آرمان حزب (سوسیالیسم) کاملاً ساکت
 است.

همانگونه که می‌دانیم، احزاب کمونیست، خود را «حزب پیشاهنگ طبقه کارگر»
 می‌خوانند. ادعای تعلق حزب توده به «طبقات ستم‌کش»، که از دیدگاه مارکسیستی یک
 مفهوم عام پوپولیستی است، و دهقانان و روشنفکران آزادیخواه و پیشه‌وران، که از دیدگاه
 مارکسیسم اقشار خرده بورژوائی جامعه‌اند، حزب توده را از نظر عرف مارکسیستی بعنوان
 یک حزب «دمکرات خرده بورژوائی» مطرح می‌سازد و نه یک حزب کمونیست.

۱. اسناد و دیدگاهها- حزب توده ایران از آغاز پیدائی تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷، انتشارات حزب توده، ۱۳۶۰، ص

مواد مندرج در «مرامنامه» نیز از چارچوب خواست‌های اصلاح‌طلبانه فراتر نمی‌رود و پوشش «غیرکمونستی» حزب در حرف محفوظ است، هرچند در عمل، بتدریج ماهیت آن در سطح افشار آگاه جامعه افشاء شده است.

سقوط برلین و توطئه تجزیه ایران

در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۲۴ (۲ ماه مه ۱۹۴۵ م.) برلین، پایتخت آلمان، بدست نیروهای ارتش سرخ شوروی فتح شد و یک هفته بعد، آلمان هیتلری تسلیم شد و بدینسان جنگ جهانی دوم، به بهای کشتار ۲۲ میلیون انسان، به پایان رسید.

پیروزی در جنگ جهانی دوم، بویژه فتح برلین توسط ارتش سرخ، اوج موفقیت نیروهای کمونیست در سراسر جهان محسوب می‌شد و این حادثه در ایران نیز بازتاب وسیع یافت. حزب توده که پیروزی شوروی را پیروزی خود می‌انگاشت، با تبلیغات وسیع در سراسر کشور به جشن و پایکوبی پرداخت و خیل فرصت‌طلبانی که گمان می‌بردند این پیروزی‌های بین‌المللی سرآغاز فتح قدرت توسط حزب توده در ایران است، به سوی حزب سرریز شد. در نتیجه، در سال ۱۳۲۴ حزب توده در اوج قدرت تشکیلاتی خود بود. اسناد ساواک، اعضای حزب را در تهران آن زمان ۲۵۰۰ نفر، اعضای سازمان جوانان توده در تهران را ۸۰۰ نفر و اعضای تشکیلات زنان توده را ۵۰۰ نفر (جمعاً ۳۸۰۰ نفر) ذکر می‌کند. مجموع اعضای حزب و سازمانهای جنبی آن در سراسر کشور به ۱۰۰۰۰ نفر رسید و «شورای متحده کارگری» نیز موفق شد بخش قابل توجهی از کارگران شهرها را حول خود مجتمع سازد.

در چنین شرایطی، اتحاد شوروی نیز در سیاست منطقه‌ای خود موضع تهاجمی پیش گرفت و به دستور میرجعفر باقروف، دیکتاتور و دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان شوروی، و با تصویب استالین، فرقه دمکرات آذربایجان به رهبری سید جعفر پیشه‌وری، و حزب دمکرات کردستان ایران، به رهبری قاضی محمد، علم «خودمختاری» را برافراشت. روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴، شهر تبریز بدست قوای «فرقه» سقوط کرد.

در مقابل، استعمار پیر و مکار بریتانیا نیز در خوزستان و منطقه بختیاری به تحریکات تجزیه طلبانه دست زد و در فارس غائله موسوم به «نهضت جنوب» را به رهبری ناصر و خسرو قشقایی به پا کرد. بدینسان، در اثر رقابت دو ابرقدرت توسعه طلب آن روز، ایران در آستانه تجزیه کامل قرار گرفت.

جالب توجه این است که فرقه دمکرات آذربایجان، که مستقیماً توسط باقروف اداره

می‌شد، در مسئله تشکیل «دولت ملی آذربایجان» هیچ اعتنائی به رهبری حزب توده، که قاعدتاً باید حزب سراسری کمونیست‌های ایران تلقی می‌شد، نداشت و حتی بدون اطلاع رهبری حزب توده، کمیته ایالتی آن را در آذربایجان خود منحل ساخت و به تشکیلات فرقه دمکرات آذربایجان پیوست. معهذاً، حزب توده به تبعیت از اراده شوروی به حمایت شدید از حکومت دمکرات‌ها در آذربایجان و کردستان پرداخت.

از دیدگاه مارکسیستی، در یک سرزمین واحد، تنها باید یک حزب سراسری مارکسیستی وجود داشته باشد و تقسیم حزب کمونیست بر اساس واحدهای قومی مستقل خطا است. ولی عملاً سیاست‌های توسعه‌طلبانه شوروی، بنا به مصالح روز، تأسیس گروه‌های خلق‌الساعه‌ای مانند فرقه دمکرات آذربایجان را طلب می‌کرد و در این راستا برای حزب توده حداقل شخصیت و حرمت کمونیستی نیز قائل نبود. تأسیس خلق‌الساعه فرقه دمکرات و حوادث آذربایجان و کردستان که منجر به شکست مفتضحانه آن شد، بر سرنوشت پسین مارکسیسم در ایران تأثیر تعیین‌کننده داشت و بدینی عمومی در سطح جامعه نسبت به کمونیسم بطور اعم و اتحاد شوروی را بطور اخص ریشه‌دار و همگانی ساخت.

اشغال تبریز توسط «فرقه» و اعلام حکومت خودمختار در آذربایجان سبب شد تا دولت وقت ایران به نخست‌وزیری ابراهیم حکیمی به شورای امنیت سازمان ملل شکایت کند. با سقوط کابینه حکیمی، احمد قوام (قوام‌السلطنه)، بعنوان یک مهره کار کشته استعمار غرب به نخست‌وزیری رسید. قوام سیاست مغازله با استالین را پیش گرفت و در داخل کشور به سران جاه‌طلب حزب توده روی خوش نشان داد و سه عضو رهبری حزب توده را برای مدت کوتاهی به کابینه خود وارد کرد (ایرج اسکندری وزیر بازرگانی و پیشه و هنر، دکتر فریدون کشاورز وزیر فرهنگ، دکتر مرتضی یزدی وزیر بهداری) و امتیازاتی را به فرقه دمکرات آذربایجان داد. ولی پس از چندی تحت فشار دولت‌های آمریکا و انگلیس و با توافق‌هایی که میان سران سه قدرت، در تقسیم عرصه‌های نفوذ خود در جهان بوقوع پیوست، ارتش سرخ شوروی از ایران خارج شد و به همراه آن حکومت پوشالی «دمکرات‌ها» نیز در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ فرو پاشید؛ و آذربایجان و کردستان به تصرف ارتش ایران درآمد.

شکست «فرقه»، و در واقع شکست سیاست تهاجمی شوروی در خاورمیانه، سبب کاهش چشمگیر اعضا حزب توده شد و شمار اعضای آن، که در زمان عضویت وزرای توده‌ای در کابینه قوام در تهران به ۶۰۰۰ نفر رسیده بود، ناگهان به ۱۵۰۰ نفر کاهش یافت.

با شکست غائله آذربایجان، تعدادی از سران حزب توده، که در وقایع آذربایجان و اغتشاشات سایر نقاط کشور دخالت داشتند، مانند عبدالصمد کامبخش، ایرج اسکندری، آرداشس آوانسیان و رضا روستا به شوروی گریختند.

انشعاب «اصلاح طلبان»

بزرگترین بازتاب شکست غائله آذربایجان در رهبری حزب توده، انشعاب بخشی از کادرها و اعضای حزب بود که تعداد اعضای حزب در تهران را به ۱۰۰۰ نفر کاهش داد. احسان طبری ماجرای انشعاب «اصلاح طلبان» به رهبری خلیل ملکی را چنین شرح می‌دهد: «شکست جریان آذربایجان و کردستان نوعی منزلگاه تاریخی بود که پایان یک دوران را در زندگی حزب توده شاخص می‌کند. این دوران پس از پیروزی ارتش شوروی در شهر استالینگراد بر ارتش رایش سوم (آلمان هیتلری) آغاز می‌شود و به شکست فرقه دمکرات خاتمه می‌یابد. این سه سال، سالهای رونق کار حزب توده بود. پس از پیروزی شوروی بر آلمان تصور قبلی محافل سیاسی و روشنفکری و مطبوعاتی و کارمندی که «محافل مطلع سیاسی» جامعه ایران بود نسبت به شوروی و طبیعتاً نسبت به حزب توده تغییر کرد. تا قبل از استالینگراد، شوروی را کشوری ضعیف می‌انگاشتند که شکست او در قبال ارتش مهاجم هیتلری امری طبیعی است. مقاومت در استالینگراد و موفقیت ارتش شوروی در این شهر تأثیر عمیقی داشت و از این امر نه تنها شوروی، بلکه حزب توده نیز در کشور بهره‌برداری می‌کرد. اما شکست فرقه، تأثیرش عکس این جریان بود. وقتی فرقه حاکمیت را در دست گرفت، «محافل مطلع» این را علت تحولی در وضع ایران پنداشتند و طبیعتاً باز حزب توده از این مسئله سود برد. شکست فرقه حادثه‌ای غیرمنتظره بود و فوراً آن محافلی که در این مسایل حساسیت نشان می‌دادند، حسابگرانه عقب نشستند و صحبت این که «دیکتاتوری دربار بار دیگر تکرار خواهد شد»، مایه هراس شد و سبب شد که این «محافل مطلع» هوا ننگه دارند.

این افراد فرصت طلب تا خود مرکز اصلی رهبری نیز دیده می‌شدند. بسیاری از افراد رهبری در خیال فرار بودند، یا فرار به شوروی یا فرار به اروپا و یا فرار به آغوش حاکمیت از طریق مستقیم یا غیرمستقیم.

در حزب، موج انتقاد بالاگرفته بود. خلیل ملکی بر رأس گروهی، انتقاد خود را به رهبری شدت بخشیده بود. تحت عنوان «فقدان استقلال» حزب در قبال شوروی، همه اقدامات رهبری را می‌کوبید و عملاً لزوم رهبری «روشنفکران و دانشمندان» را در حزب

خاطرنشان می‌کرد. انتقاد نسبت به حزب در مسئله استقلال، مطلبی حقیقی بود. متنها ملکی از این انتقاد نیت دیگری داشت. ملکی پس از مسافرتی به انگلستان در سال ۱۳۲۴ و ملاقات با مورگان فیلیپس منشی حزب کارگر انگلیس، در مقالات خود از «جزایر خوشبخت» یاد می‌نمود و بدینسان سیاست انگلیس را به انحائی توجیه می‌کرد. برخی از هواخواهان ملکی بیشتر قصد داشتند در زیر پرده دود انتقاد، عقب‌نشینی و فرار خود را توجیه کنند. برخی از آنها قصد تخریب سیاسی داشتند و بعضی نیز مانند نویسنده و اجتماعی نویس پرکار و پربار، جلال آل احمد، از راه دیگری به مبارزه به معنای درست آن ادامه دادند و سرانجام به اسلام پیوستند. ولی بلافاصله پس از شکست آذربایجان، خلیل ملکی و گروهش قصد هجوم عمومی برای تصرف رهبری در سر داشتند. عجلتاً نقشه آنها این بود که خود حزب توده را تابع سیاست مطلوب خویش نمایند و محیط را برای این کار مساعد می‌دیدند. در این موقع اسکندری نقشه‌ای مطرح کرد که هدف آن تعویض رهبری و ایجاد رهبری متحده از ترکیب عناصر مختلف بود. افراد رهبری باید از میان اعضای کمیته مرکزی، کمیسیون تفتیش، کمیته ایالتی و تفتیش ایالتی برگزیده شوند. این نقشه مورد تأیید عده‌ای از ما واقع شد. جلسه وسیعی که از همه اعضای سازمانهای فوق در خانه یکی از اعضای حزب تشکیل شد، جلسه پرهیجانی بود. بعضی از اعضای کمیته مرکزی که شانس عضویت در سازمان جدید را از دست داده بودند، بشدت عصبانی شدند و از آن جمله نورالدین الموتی با رنجش جلسه را ترک کرد و سرانجام به امینی پیوست و در کابینه او وزیر دادگستری شد. نورالدین الموتی گفت: «من می‌روم پهلوی روستا»، یعنی من در شورای متحده کار خواهم کرد. ولی این فقط یک شعار بود.

این جلسه، سرانجام هیأت اجرائیه موقتی ایجاد کرد که مرکب از افرادی بود که بعداً در رهبری نقش طولانی ایفا کردند. از میان اعضای سابق کمیته مرکزی، رادمنش، کشاورز، بهرامی، نوشین و من. از کمیسیون تفتیش، ملکی، یزدی، روستا، کیانوری، قاسمی و مهندس علوی و از اعضای کمیته‌ها و کمیسیونهای دیگر دکتر جودت و دکتر فروتن در این هیأت اجرائیه موقت گردآمدند و عناصر متضاد وارد رهبری مرکزی شدند. ملکی تا چندی جنبه دبیر اول حزب را داشت و قادر به اعمال نفوذ در تمام افراد هیأت اجرائیه نو گزیده بود. اسکندری، اردشیر، کامبخش، نورالدین الموتی و پروین گنابادی بعقل مختلف کنار رفتند. اسکندری بعلت سفری که به فرانسه می‌کرد عملاً در هیأت اجرائیه نقشی نداشت. تحت تأثیر خلیل ملکی، رهبری حزب یک سلسله تصمیماتی گرفت که نشانه تجدیدنظر در سیاست سه ساله حزب بود. طی اعلامیه‌ای رهبری اصول سیاست مورد قبول خود را

عوض کرد و استقلال خود را اعلام و رابطه خود را با سازمان افسران قطع نمود و این امر بلافاصله مورد انتقاد شدید سروان خسرو روزبه در سازمان افسران قرار گرفت.

انتشار «اعلامیه تجدیدنظر»، چنان تغییرات عمیق و غالباً در جهت ارتجاعی در سیاست حزب وارد ساخت که انتشار آن در روزنامه «مردم» ناشر افکار حزب، موجب وحشت و نگرانی شوروی شد. در مصاحبه‌ای طولانی که مابین علی‌اوف، نماینده حزب کمونیست شوروی و رایزن سفارت و اینجانب (که در آن ایام از طرف هیئت اجرائیه مأمور ملاقات با وی شدم) صورت گرفت، پس از مدتی دفاع از اعلامیه، سرانجام یک سلسله انتقادات وارده، به جنبه‌هایی از اعلامیه، بر پایه مارکسیسم را قبول کردم و از جانب رهبری حزب توده وعده دادم که اشتباه را جبران کند. در اینجا ثابت شد که حزب توده کماکان به شوروی و راه انتخاب شده وفادار است و تلاش انگلستان که گویا غیر مستقیم بدست ملکی انجام می‌گرفت، با شکست روبرو شد. اینکه مضمون اعلامیه تجدیدنظر، از طریق انگلستان به دست ملکی در حزب تلقین شده، نظر شوروی‌ها بود. ملکی پس از شکست، از دبیری مستعفی شد و ترجیح داد مبارزه را در درون صفوف حزب ادامه دهد.

سرمقاله‌های تصحیح‌آمیزی در «مردم» بلافاصله شروع به انتشار کرد. این جریان عصبانیت و عدم رضایت شدید خلیل ملکی را فراهم کرد. به همین جهت ملکی اعلام کرد که با این وضع، بقاء خود را در رهبری بی‌فایده می‌بیند، چون نمی‌خواست نماینده رهبری حزبی باشد که حرفهای غلط سابق را تکرار و خط تلقین شده از طرف او را رد می‌کند. این حادثه را ملکی، شکست خود در تصرف رهبری می‌دید و می‌گفت که مرحله دوم مبارزه در داخل حزب خواهد بود. از آنجا که کنگره دوم در افق دیده می‌شد، این صحبت در میان بود که از درون کنگره دوم، رهبری به دست اصلاح‌طلبان تصرف خواهد شد. تمام این تاکتیک‌ها در مجمع مخفی طرفداران ملکی تصویب شد. افراد این جلسات مخفی، گویا خود را «آوانگاردیست‌ها» می‌نامیدند. دکتر اپریم، یکی از اصلاح‌طلبان در کتابی که به نام چه باید کرد؟ انتشار داد ضرورت متشکل شدن پیشاهنگ (آوانگارد) طبقه کارگر را که باید هسته مرکزی حزب باشند، متذکر شده بود. اصلاح‌طلبان پیش از قبول ملکی بعنوان لیدر خود این اصطلاح را از دکتر اپریم اقتباس کردند. بعداً اصلاح‌طلبان صلاح خود ندانستند حساب خود را با اپریم مخلوط کنند، لذا اپریم جداگانه عمل می‌کرد. در نیمه اول سال ۱۳۲۶ در حزب، تشنج بین رهبری و خلیل ملکی و طرفدارانش حاد بود. در جلسات مخالفین که در تالار باشگاه حزب تشکیل می‌شد، با حضور رهبری و طرفداران ملکی بحثهای داغ انجام گرفت. در این موقع، حزب، حزب کوچکی بود و کسانی که در این

جلسه فعالین حضور می‌یافتند، عمده نیروی حزب بودند و آن کسانی در حزب مانده بودند که اعتقادی به شوروی داشتند و لذا یک اشاره، دائر به این که «ملکی با شوروی نیست»، بعنوان استدلال کافی بود. ملکی و طرفدارانش در آغاز، در جلسات فعالین فاتح بنظر می‌رسیدند ولی با مرور زمان انزوای آنها پدیدار شد. برخی از ما، از جمله من، تا مدتی با انتقادات ملکی موافق بودیم و روی همین موافقت، با گنج‌نیدن نظریات «اصلاحی» او در اعلامیه کذائی، موافقت کردیم و من حتی عنودانه در بحث با علی‌وف روی این موضوع ایستادگی و دفاع کردم. ولی وقتی به تدریج مخالفت ملکی با شوروی روشن شد، من و دیگرانی مانند من که اکثریت مطلق رهبری بودیم از او دوری جستیم. ولی یک موفقیت سازمانی در این میان نصیب گروه ملکی شد. در کنفرانس تهران، این گروه موفق شد اکثریت را بدست آورد و در کمیته ایالتی رخنه کند. این حادثه در تابستان ۱۳۲۶ روی داد و به همین جهت وقتی انشعاب انجام گرفت آنها خود را «اکثریت کمیته ایالتی تهران» خواندند. این یک موفقیت محلی بود و منجر به رخنه در صفوف حزب و سازمان‌های آن نشد. سرانجام در زمستان ۱۳۲۶، انشعاب انجام گرفت و تعداد معدودی، بیانیه انشعاب را امضاء کردند و بمحض آنکه رادیو مسکو خبر را به شکل منفی منعکس کرد، عده‌ای ملکی را وادار کردند که اعلام انصراف بکنند. ماجرای انشعاب خاتمه پذیرفت ولی ماجرای ملکی ادامه یافت.

انشعاب قادر نبود در مقابل برنامه سیاسی حزب توده، برنامه صحیحی مطرح کند. در میان اصلاح‌طلبان بیشتر نظریات منفی و انتقادی در مورد اشخاص مطرح بود و قادر نبودند که پایه‌های ایدئولوژیک حزب را افشاء کنند. بعلاوه در میان آنها کسانی نیت‌های درستی نداشتند و خلیل ملکی در زندگی ثابت کرد که در جستجوی اندیشه «نیروی سوم» خود صادق نیست. مغازه با شرکت نفت انگلیس با حزب کارگر انگلستان و با شاه، پرونده سیاسی او را تیره ساخت.

همانطور که گفتیم جلال آل احمد در میان انشعاب‌کنندگان از کسانی بود که به هدف صحیح رسید. انتشار کتب او مانند غرب‌زدگی، خسی در میقات، خدمت و خیانت روشنفکران و پیوستن او به اندیشه کلیت اسلامی و دفاع از خون هزاران شهید ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نشان می‌دهد که راه نجات را یافت و از مارکسیسم برای همیشه گسست. ولی این را درباره ما که این راه خطا را دنبال کردیم نمی‌توان گفت.^۱

کنگره دوم

دومین کنگره حزب توده در روز یکشنبه ۱۳۲۷/۲/۵ در سالن کلوپ مرکزی حزب در تهران با شرکت ۱۱۸ نماینده از سازمانهای حزبی سراسر کشور تشکیل شد.^۱ در این کنگره ۱۹ نفر بعنوان عضو کمیته مرکزی انتخاب شدند: ۱- دکتر رضا رادمنش، ۲- احسان طبری، ۳- دکتر حسین جودت، ۴- رضا روستا، ۵- دکتر فریدون کشاورز، ۶- دکتر غلامحسین فروتن، ۷- عبدالصمد کامبخش، ۸- دکتر محمد بهرامی، ۹- دکتر مرتضی یزدی، ۱۰- احمد قاسمی، ۱۱- محمود بقراطی، ۱۲- دکتر نورالدین کیانوری، ۱۳- مهندس علی علوی، ۱۴- مهندس نادر شرمینی، ۱۵- صمد حکیمی، ۱۶- علی امیرخیزی، ۱۷- عبدالحسین نوشین، ۱۸- ایرج اسکندری، ۱۹- غلامعلی بابازاده.

۱۶ نفر نیز بعنوان اعضا مشاور کمیته مرکزی انتخاب شدند: ۱- امانالله قریشی، ۲- جهانگیر افکاری، ۳- مرتضی راوندی، ۴- محمد حسین تمدن، ۵- علی متقی، ۶- اکبر شاندرمنی، ۷- آقامیرسید اشرفی، ۸- صادق انصاری، ۹- اسماعیل شبرنگ، ۱۰- بزرگ علوی، ۱۱- محمد قاضی، ۱۲- ابراهیم محضری، ۱۳- ابوالفضل فرهی، ۱۴- مهندس حسن اماموردی، ۱۵- ابراهیم صیادنژاد، ۱۶- بانو مریم فیروز.

کنگره همچنین به تصویب مرامنامه و اساسنامه جدیدی دست زد.^۲

برنامه جدید حزب توده در رئوس اساسی خود تفاوت مهمی با مرامنامه‌های پیشین نداشت و در آن چهره حزب توده بعنوان یک حزب غیرکمونیستی و اصلاح طلب و ترقی خواه مستور بود و شعارهای آن از چهارچوب خواسته‌های اصلاح طلبانه دمکراتیک فراتر نمی‌رفت. ولی نکته حائز اهمیت، اساسنامه جدید حزب است که بطور کامل مبتنی بر تئوری‌های مارکسیستی تخریب و ساختار تشکیلاتی احزاب کمونیست بود و اصولی مانند «مرکزیت دمکراتیک» و «تبعیت اقلیت از اکثریت» و غیره استخوان‌بندی آن را تشکیل می‌داد.

نکته مهم دیگر در اساسنامه جدید، حذف کمیسیون تفتیش کل بعنوان یک ارگان موازی کمیته مرکزی و تبدیل آن به یک ارگان تابع کمیته مرکزی بود، که در آینده توضیح خواهیم داد.

۱. اسامی نمایندگان کنگره دوم در کتاب کمونیزم در ایران، ص ۳۸۰-۳۸۲ درج شده است.

۲. کمونیزم در ایران، ص ۳۹۰-۴۱۰ و اسناد و دیدگاه‌ها، ص ۱۴۳-۱۶۲.

پلنوم‌های کمیته مرکزی کنگره دوم

کنگره دوم، آخرین کنگره حزب توده بود و پس از آن، تا به امروز، عالی‌ترین مجامع رهبری حزب توده پلنوم‌های کمیته مرکزی بوده است:

پلنوم اول: پس از کنگره دوم، بلافاصله در تاریخ ۱۳۲۷/۲/۷ اولین پلنوم کمیته مرکزی جدید (منتخب کنگره دوم) تشکیل شد. در این پلنوم ارگانهای رهبری کمیته مرکزی و تقسیم کار درونی آن به شرح زیر انجام گرفت:

هیأت دبیران: ۱- دکتر رضا رادمنش (دبیرکل)، ۲- احسان طبری، ۳- دکتر محمد بهرامی.

هیأت اجرائیه: ۱- دکتر رضا رادمنش، ۲- احسان طبری، ۳- دکتر حسین جودت، ۴- دکتر فریدون کشاورز، ۵- دکتر غلامحسین فروتن، ۶- دکتر محمد بهرامی، ۷- دکتر مرتضی یزدی، ۸- احمد قاسمی، ۹- محمود بقراطی، ۱۰- دکتر نورالدین کیانوری، ۱۱- مهندس علی علوی.

تفتیش کل: ۱- مهندس نادر شرمینی، ۲- صمد حکیمی، ۳- علی‌امیرخیزی، ۴- عبدالحسین نوشین، ۵- غلامعلی بابازاده.

طبق اساسنامه مصوب کنگره دوم، «هیأت اجرائیه» به دو ارگان «هیأت سیاسی» و «هیأت تشکیلاتی» تقسیم می‌شد. در پلنوم اول اعضای این ارگانها بشرح زیر انتخاب شدند:

هیأت سیاسی: ۱- احسان طبری (دبیر هیأت سیاسی)، ۲- دکتر فریدون کشاورز (مسئول شعبه تبلیغات)، ۳- دکتر غلامحسین فروتن (مسئول شعبه اطلاعات)، ۴- دکتر مرتضی یزدی (مسئول شعبه فعالیتهای خارج از کشور)، ۵- احمد قاسمی (مسئول شعبه تعلیمات).

هیأت تشکیلاتی: ۱- دکتر محمد بهرامی (دبیر هیأت تشکیلاتی و مسئول دهقانان)، ۲- دکتر حسین جودت (مسئول سازمان جوانان)، ۳- محمود بقراطی (مسئول شورای متحده)، ۴- دکتر نورالدین کیانوری (مسئول تشکیلات)، ۵- مهندس علی علوی (مسئول کمیسیون مالی).

پلنوم دوم: در ۲۸ خرداد ۱۳۲۷ با شرکت ۱۵ عضو اصلی و ۱۳ عضو مشاور کمیته مرکزی تشکیل شد.

پلنوم سوم: در ۲۲ مهر ماه ۱۳۲۷ با شرکت اعضای فوق تشکیل شد. این آخرین پلنوم حزب توده ایران تا انقلاب اسلامی و سقوط رژیم شاه بود.

پلنوم چهارم (وسیع): در روزهای ۵ الی ۲۶ تیر ماه ۱۳۳۶ در مسکو تشکیل شد. در این پلنوم علاوه بر ۱۵ عضو کمیته مرکزی، ۵۹ تن از کادرهای حزبی شرکت داشتند.

پلنوم پنجم: در ۷ الی ۱۴ اسفند ۱۳۳۶ تشکیل شد.

پلنوم ششم: در ۱۲ الی ۲۶ شهریور ۱۳۳۸ تشکیل شد.

پلنوم هفتم (وسیع) و کنفرانس وحدت: این پلنوم در ۲۸ تیر الی ۷ مرداد ۱۳۳۹ تشکیل شد و در آن وحدت حزب توده با فرقه دمکرات آذربایجان به تصویب رسید و سپس کنفرانس وحدت تشکیل شد. در این جلسات ۷۷ عضو کمیته مرکزی و کادرهای حزب و فرقه شرکت داشتند. در این پلنوم طرح برنامه و اساسنامه جدید حزب توده، که در آن مارکسیسم-لنینیسم صراحتاً بعنوان ایدئولوژی حزب مطرح شده بود، تصویب شد.

پلنوم هشتم: کمیته مرکزی جدید منتخب کنفرانس وحدت در تاریخ ۱۱ مرداد ۱۳۳۹ نخستین پلنوم خود را تشکیل داد.

پلنوم نهم: در تاریخ ۱۹ الی ۲۵ شهریور ۱۳۴۰ با شرکت ۳۲ عضو اصلی و مشاور کمیته مرکزی (منتخب کنفرانس وحدت) تشکیل شد.

پلنوم دهم: در تاریخ ۲۹ فروردین ۱۳۴۱ تشکیل شد.

پلنوم یازدهم: در تاریخ ۳۰ دی ۱۳۴۳ تشکیل شد.

پلنوم دوازدهم: در تاریخ ۱۶ الی ۲۳ خرداد ۱۳۴۷ تشکیل شد.

پلنوم سیزدهم: در تاریخ ۶ الی ۱۱ آذر ۱۳۴۸ تشکیل شد.

پلنوم چهاردهم: در دی ماه ۱۳۴۹ تشکیل شد.

پلنوم پانزدهم: در تیر ماه ۱۳۵۴ تشکیل شد. در این پلنوم برنامه و اساسنامه جدیدی به تصویب رسید. این پلنوم با ورود نسل جدیدی از رهبران به درون کمیته مرکزی، نقطه عطفی در تحولات بعدی حزب محسوب می‌شود.

پلنوم شانزدهم: در اسفند ماه ۱۳۵۷، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در آلمان شرقی تشکیل شد. در این پلنوم تقسیم کار جدید بمنظور آغاز فعالیت علنی در ایران اسلامی انجام گرفت.

پلنوم هفدهم: این پلنوم پس از پلنوم سوم، یعنی پس از ۳۳ سال، اولین پلنومی بود که در داخل کشور، در فروردین ۱۳۶۰، برگزار شد. پلنوم هفدهم برنامه جدید حزب توده در نظام جمهوری اسلامی ایران را به تصویب رساند و به اخراج اعضای فرقوی کمیته مرکزی (که از پلنوم هفتم بدان راه یافته بودند) دست زد.

با انحلال حزب توده توسط جمهوری اسلامی ایران به جرم جاسوسی و توطئه در سال

۱۳۶۲، اکثریت مطلق اعضا کمیته مرکزی حزب در برنامه‌های تلویزیونی انحلال آن را اعلام داشتند. ولی بقایای معدود کمیته مرکزی در خارج از کشور به تجدید سازمان حزب پرداختند و مجدداً اجلاسهای جدیدی، بشرح زیر، تشکیل دادند:

پلنوم هیجدهم: در آذر ماه ۱۳۶۲ برگزار شد.

پلنوم نوزدهم و «کنفرانس ملی»: این پلنوم در اردیبهشت ۱۳۶۵ در کابل تشکیل شد و متعاقب آن «کنفرانس ملی» در خرداد ۶۵ برگزار گردید.

پلنوم بیستم: در دی ماه ۱۳۶۶ برگزار شد.

لازم به توضیح است که در طول این دوران طولانی پس از کنگره دوم، ترکیب کمیته مرکزی بکلی دگرگون شده و اعضای کمیته مرکزی حزب توده سالهاست که اعضای منتخب کنگره دوم نیستند و اعضای جدید، افراد انتصابی از سوی هیأت دبیران و هیأت اجرائیه می‌باشند، که خود قاعدتاً باید مشروعیت خویش را از کمیته مرکزی کسب کند! درباره پلنوم های فوق در آینده توضیح خواهیم داد.

حزب توده و مسئله «کنگره سوم»

همانگونه که گفتیم، کنگره دوم، آخرین کنگره حزب توده بود و کنگره سوم هیچگاه تشکیل نشد. تا به امروز نیز تشکیل «کنگره سوم» شعاری است که از سوی ناراضیان و منشعبین حزب علیه رهبری خود کامه آن مطرح می‌شده است. بسیاری از منشعبین حزب توده، علیرغم انگیزه‌های متفاوت در انشعاب، در یک نقطه متفق‌القول بوده‌اند. و آن عدم مشروعیت رهبری حزب توده است؛ زیرا کمیته مرکزی حزب توده سالهاست که به یک کمیته مرکزی انتصابی و کمیته‌های حزبی به کمیته‌های انتصابی بدل شده‌اند، که در برابر ارگان‌های قانونی (اساسنامه‌ای) حزب، یعنی کنگره و کنفرانس‌ها، پاسخگو و منتخب آنان نبودند.

همانگونه که دیدیم، در کنگره دوم حزب توده، که آخرین مجمع «قانونی» (اساسنامه‌ای) این حزب برای تعیین کمیته مرکزی بود، ۱۹ عضو اصلی و ۱۶ عضو مشاور کمیته مرکزی انتخاب شدند. در تجدید سازمان حزب توده پس از انقلاب اسلامی ایران، تنها افراد زیر از منتخبین کنگره دوم، عضو کمیته مرکزی حزب توده بودند: حسین جودت، احسان طبری، نورالدین کیانوری، ایرج اسکندری، مریم فیروز، اکبر شاندرمنی، رضا رادمنش.

درباره سرنوشت سایر اعضای «قانونی» کمیته مرکزی حزب توده (منتخب کنگره دوم)

باید گفت که بخشی از آنان (مانند دکتر مرتضی یزدی، دکتر محمد بهرامی، مهندس نادر شرمینی، امان‌الله قریشی، علی متقی، جهانگیر افکاری، محمد حسین تمدن، صادق انصاری و ...) پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با اعلام انزجار از حزب توده کناره‌گیری کردند. برخی مانند احمد قاسمی، دکتر فریدون کشاورز، دکتر غلامحسین فروتن، و بزرگ علوی در جریان بحران‌های گوناگون مائوئیستی و ... یا انشعاب کردند و یا کناره‌گیری نمودند. برخی نیز با زندگی در شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی از فعالیت سیاسی کناره گرفتند.^۱

گردانندگان حزب توده، در توجیه عدم تشکیل کنگره سوم حزب دلائلی را اقامه می‌کنند. اس و اساس این دلائل عبارتست از: انحلال حزب توده توسط رژیم شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷. سران حزب توده مدعیند که به علت فعالیت مخفی حزب از آن تاریخ، هیچگاه شرایط لازم برای تشکیل کنگره حزب، که مستلزم تأسیس ساختارهای اساسنامه‌ای سازمان حزبی (مانند کنفرانسهای سازمان‌ها در همه سطوح)، است، پدید نشد. این ادعا صرفاً یک توجیه غیر واقعی است، به دو دلیل:

۱- برای تشکیل کنگره حزبی و تأسیس نهادهای اساسنامه‌ای حزب (مانند کنفرانس‌ها و کمیسیون تفتیش) بارها شرایط لازم در دسترس سران حزب توده بوده است. درست است که حزب توده در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ رسماً غیر قانونی شد، ولی تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، این حزب در اوج قدرت و شکل تاریخ خود بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به مدت ۴ سال (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸) مجدداً شرایط فعالیت علنی کامل برای حزب توده تأمین شد. اگر سران حزب توده نسبت به موازین اساسنامه‌ای خود ذره‌ای احساس تعهد می‌کردند، مسلماً می‌توانستند نهادهای اساسنامه‌ای حزبی را تشکیل دهند و حیات سازمانی خود را بر موازین «قانونی» خود مستقر سازند. ولی آنان چنین نکردند. چرا؟ به این دلیل ساده که مرکزیت مطلق و اقتدار دیکتاتورمنشانه رهبری شرط ضروری تداوم حیات حزب توده بوده است.

۲- اصولاً بسیاری از احزاب کمونیست در شرایط فعالیت مخفی بسیار دشوار موازین اساسنامه‌ای خود را رعایت کرده‌اند و کنگره‌های حزبی را در مورد مقرر منعقد ساخته‌اند. نمونه بارز آن حزب کمونیست پرتغال است. رعایت اصول اساسنامه‌ای حداقل این تأثیر را داشته که حزب از یک استخوان‌بندی اصولی برخوردار گردد. طبیعی است که چنین

۱. برای آشنائی با سرگذشت رهبران حزب توده به کژراهه مراجعه شود.

اصولگرایی خود ضامنی است برای بقاء و دوام یک سازمان سیاسی (صرفنظر از بحث ارزشی پیرامون آن). در حالیکه، در مقابل عدم رعایت موازین دموکراسی حزبی سبب شد که حزب توده به یک سازمان از درون پوسیده بدل گردد. و اعضای آن فاقد حداقل شخصیت و هویت حزبی گردند. طبیعی است که چنین مکتب خودکامه‌ای چیزی بیش از مهره‌های بی‌اراده «ماشین حزبی» و مجریان چشم و گوش بسته «رهبری» پرورش نمی‌دهد. رهبری حزب توده نیز به چیزی بیش از چنین «مهره‌ها» و «مجریان» نیاز نداشت، تا بتواند اهداف خود را سهل‌تر پی‌گیرد. در آینده با ساختار «اساسنامه‌ای» و ساختار «واقعی» حزب و «اهداف» رهبری آن بیشتر آشنا خواهیم شد.

ترور شاه و غیر قانونی شدن حزب توده

در بهمن ماه ۱۳۲۷، در پی حادثه ترور نافرجام محمد رضا شاه، حزب توده غیرقانونی اعلام گردید مرحله جدیدی از فعالیت آن آغاز شد.

این دوره، که تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تجدید حاکمیت دربار امتداد یافت، از بغرنج‌ترین و پرحادثه‌ترین فصل‌های تاریخ معاصر ایران است. در این دوران، حزب توده، بطور «غیر قانونی» و با بهره‌گیری از سازمان‌های جنبی علنی خود، به حیات سیاسی خویش ادامه می‌دهد و در حوادث کشور نقش مهمی ایفاء می‌کند، تا بالاخره در پی کودتای ۲۸ مرداد و با تحکیم سلطه شاه- آمریکا سازمان‌های آن فرو می‌پاشد و بالاخره با کشف سازمان نظامی در ۲۱ مرداد ۱۳۳۳ به حیات پرماجرایی این گروه سیاسی وابسته، در این مقطع از تاریخ ایران، نقطه پایان گذارده می‌شود. از آن پس تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران و سقوط رژیم ستمشاهی، حزب توده در داخل کشور حضور مؤثر ندارد، هر چند حضور فرهنگی آن بطور بالفعل و بالقوه تداوم می‌یابد و بر روشنفکران غربگرای ایران تأثیر می‌گذارد.

از آنجا که در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۷ نقش حزب توده در مسایل سیاسی کشور نقشی در خور اعتناء است و به اعتقاد پاره‌ای محققین سهم مهمی در استقرار سلطه ۲۵ ساله نو استعمار غرب (۱۳۵۷-۱۳۳۲) بر ایران داشته است، می‌کوشیم تا به نحو مبسوط‌تر و از طریق نوشته دو تن از رهبران سابق آن محمد مهدی پرتوی و احسان طبری، که پس از گسست از حزب توده با دید انتقادی صادقانه به ارزیابی گذشته نشسته‌اند، این مقطع را مورد کاوش قرار دهیم:

محمد مهدی پرتوی درباره حادثه ترور شاه و نقش مرموز استعمار انگلیس و همکاری آن با سران حزب توده و مقامات اطلاعاتی شوروی که منجر به غیرقانونی شدن حزب توده

شد، چنین می نویسد:

در دوران پس از جنگ رقابت شدیدی بین انگلستان و آمریکا بر سر حفظ و یا کسب مواضع و منافع در ایران در گرفته بود. جناحی از هیأت حاکمه از جمله در دربار با گرایش به سوی امپریالیسم تازه نفس آمریکا می کوشید آینده خود را هر چه بیشتر تحکیم نماید. شاه که در پی تأمین اختیارات مطلقه و احیای دیکتاتوری فردی خویش بود، می کوشید مناسبات خود را با هر دو امپریالیسم آمریکا و انگلیس حفظ کند و از تضاد میان آنها در جهت مقاصد قدرت طلبانه خویش بهره جوید.

سیر حوادث به زیان مواضع امپریالیسم انگلستان نمی توانست بدون واکنش باقی بماند. این واکنش با اقدام به ترور شاه در ۱۵ بهمن ماه در محوطه دانشگاه تهران صورت پذیرفت. ضارب فخرآرایی بود که با کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام در مراسم سالروز تأسیس دانشگاه تهران شرکت کرده بود. تمام مدارک و شواهد حاکی از آن است که در پشت این حادثه مرد قدرتمند ارتش و عامل مؤثر و امید آینده انگلستان یعنی سپهبد رزم آرا، رئیس ستاد ارتش که فردی جاه طلب و قدرت پرست بود و خود را برای کسب قدرت مطلقه کشور آماده می کرد، قرار داشت.

در واقع، ترور شاه مقدمه یک کودتای تمام عیار بود که می بایست در صورت کشته شدن شاه انجام پذیرد و یک دیکتاتوری نظامی به ریاست رزم آرا سرکار بیاید تا مواضع متزلزل شده انگلستان را در ایران کاملاً تحکیم نماید. در ضمن پیش بینی شده بود که در صورت عدم موفقیت طرح ترور شاه، شاه و اطرافیان او چنان مرعوب و مطیع خواهند شد که باز هم زمینه برای تحقق خواست های انگلستان فراهم خواهد گردید.

۱۵ بهمن روز حادثه مصادف بود با برگزاری مراسم سالروز درگذشت ارانی در امامزاده عبدالله از سوی حزب توده که به تصمیم رهبری آن، این مراسم از روز پنجشنبه ۱۴ بهمن (روز مرگ ارانی) به جمعه ۱۵ بهمن موکول شده بود و به این بهانه بدستور ریاست ستاد ارتش تمام پادگان ها و واحدهای ارتش در تهران به حال آماده باش در آمده بودند. قرار بود در صورت موفقیت ترور و مرگ شاه، تمام اعضاء خاندان سلطنتی و مقامات دولتی یکجا بازداشت شوند و بلافاصله بازداشت و سرکوب همه مخالفین سیاسی نیز انجام گیرد.

احمد هاشمی مدیر روزنامه اتحاد ملی در سلسله افشاگری‌های خود درباره این حادثه که بعدها در مجله خواندنیها تحت عنوان «اسرار هول‌انگیزی از حادثه سوء قصد به شاه» منتشر شد می‌نویسد:

نقشه آن بود که بلافاصله بعد از اتمام سوء قصد و اتمام کار، گارد احترامی که در محل حاضر بود تمام حاضرین را که از زعمای قوم ایران محسوب می‌شدند در همان سالن دانشگاه تحت بازداشت درآورند. در آن روز شاهپورها، هیأت دولت، وکلا، امرای ارتش و نزدیک به شاه، رجال و خلاصه هرکس که سرش به کلاهش می‌ارزید در آن محیط حاضر بود و اگر آن عده توقیف می‌شدند دیگر مزاحمی در آن بین نبود.

... رسم چنین بود که هر سال هیأت دولت به اتفاق رئیس ستاد ارتش در خارج سالن منتظر موکب ملوکانه بوده و شاه را استقبال می‌کردند، ولی آن روز بخصوص رزم‌آرا نبود و این برای همه جالب بود.

حالت آماده‌باش پادگان‌های مرکز در آن روز تأیید شد و معلوم است که طرح‌کنندگان توطئه همه اطراف و جوانب را خوب سنجیده بودند و از لحاظ محاسبه سیاسی خیلی روز خوبی را انتخاب کرده بودند:

روز جمعه و تعطیل عمومی - تمام سران و زعمای قوم در یک محل متمرکز افکار متوجه میتینگ و اجتماع توده‌ای‌ها در امامزاده عبدالله و... کما اینکه اولین اقدامی که پس از ترور شاه در محیط دانشگاه به عمل آمد، بستن درب‌های سالن دانشکده حقوق و توقیف همه زعمای قوم بود... بعد از یکساعت سرهنگ دفتری به سالن برگشت و مژده سلامتی شاه را به حضار داد و چون نقشه انجام نشده بود، خواه و ناخواه درهای سالن باز شد و مدعوین خارج گردیدند.^۱

ساعد نخست‌وزیر وقت نیز در خاطرات خود درباره این حادثه می‌نویسد:

من... در خانه بستری بودم... و چند ساعت بعد از آن... آگاه شدم. همان شب مرحوم رزم‌آرا به خانه من آمد و گفت: «سوء قصد کننده از عمال آیت‌الله کاشانی بوده است و یکی از طرفداران آیت‌الله کاشانی به او به عنوان مخبر و عکاس کارت داده بود و ضارب با کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام وارد دانشگاه شده و به کار خائنانه خود اقدام کرده است، در نتیجه کاشانی برای ما مشکوک شده، او را

۱. خواندنیها، سال سیزدهم، شماره ۴۲، ۱۳۳۱/۱۱/۲۵.

گرفته‌ایم و می‌خواهیم محاکمه کنیم.

من محاکمه کاشانی را صلاح ندیدم و بهتر دیدم که او را تبعید کنیم ... رزم‌آرا همچنین گفت: «من سید ضیاء و قوام‌السلطنه را هم اجباراً توقیف کردم چون بنظر می‌رسد که آنها هم در ماجرا دست داشتند.» من که احساس میکردم جریان از جای دیگر است، به رزم‌آرا گفتم توقیف سید ضیاء و قوام‌السلطنه برفع ما نیست... به این جهت که وقتی رزم‌آرا رفت من به حضور اعلیحضرت تلفن کردم و استدعا کردم که سید ضیاء و قوام‌السلطنه را آزاد کنند. شاهنشاه فرمودند: با مسئولیت خودتان این کار را بکنید... رزم‌آرا می‌خواست از جریان واقعه ۱۵ بهمن که بدست اجنبی ترتیب داده بود، به سود خود حداکثر استفاده را بکند، به این معنی که با دستگیری و به زندان انداختن شخصیت‌های با نفوذ راه را برای نخست‌وزیری خود هموار سازد.^۱

جالب آنکه رفیقه ناصر فخرآرایی ضارب شاه، دختر غلام سفارت انگلیس بود. که بدنبال حادثه ترور بازداشت شد، اما بزودی مورد بخشودگی قرار گرفت و آزاد گردید.^۲

به نوشته همین منبع کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام را رکن دوم ستاد ارتش برای ناصر فخرآرایی تدارک دیده بود. انور خامه‌ای نیز در این باره می‌نویسد:

... کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام برای ناصر فخرآرایی به توصیه رکن دوم ستاد ارتش صادر شد (خلع ید، جلد سوم، ص ۱۸۹) و صبح همان روز ۱۵ بهمن از طرف دکتر فقیهی شیرازی مدیر این روزنامه به او داده شده است. این کارت را طبق گزارشی که در پرونده «سوء قصد» وجود دارد، سرباز وظیفه‌ای بنام رضا زاهدی که ماشین‌نویس رکن ۲ بوده، شب قبل در مطب دکتر فقیهی ماشین کرده بود. این همه اصرار به اینکه کارت پرچم اسلام برای ضارب صادر شود، در حالیکه قبلاً کارت خبرنگاری دیگری از روزنامه فریاد ملت داشته است، نشان می‌دهد که احتمالاً طراحان این برنامه در آغاز قصد داشته‌اند این ترور را به

۱. انور خامه‌ای، از انشعاب تا کودتا، ص ۱۲۸-۱۲۹ (بنقل از روزنامه اراده آذربایجان).

۲. خواندنیها، همان شماره (مقاله احمد هاشمی).

جمعیت‌ها و شخصیت‌های اسلامی بویژه آیت‌الله کاشانی نسبت دهند.^۱ از سوی دیگر در جریان حادثه، ناصر فخرآرایی چند گلوله بسوی شاه شلیک می‌کند که تنها باعث جراحت سطحی در ناحیه لب او می‌گردد و متقابلاً سرتیپ صفاری رئیس شهربانی گلوله‌ای به پای ضارب می‌زند و او را زخمی می‌کند و فخرآرایی اسلحه خود را رها می‌کند سرپاسبان عبدالرسول از پشت سر او را می‌گیرد. در این حال شاه فریاد می‌زند او را نکشید و دکتر متین دفتری استاد دانشکده حقوق، فرمان شاه را تکرار می‌کند، اما افراد ناشناس از پشت سرپاسبان را آماج گلوله قرار می‌دهند و او خود را کنار می‌کشد و سپس نظامیان ناصر فخرآرایی را گلوله‌باران می‌کنند تا هرگونه احتمال فاش شدن اسرار پشت پرده این ترور از بین برود.^۲

حسین مکی نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «خاطره سوء قصد به شاه» در این باره می‌نویسد:

... یکی از نمایندگان مجلس که در موقع کشتن ضارب حضور داشتند اظهار می‌کرد همین که اولین گلوله به طرف ضارب شاه رها شد، ناصر فخرآرایی دست‌ها را به علامت تسلیم بالا نگهداشته، اظهار داشت: «اینکه دیگر قرار نبود!» البته معنی این کلام این بود که شما تضمین کرده بودید آزار و اذیتم نکنید، پس چرا تیراندازی می‌کنید؟ نماینده مزبور اظهار می‌کرد: برای آنکه ضارب جمله دیگری از دهانش خارج نشود، سیل گلوله از سوی نظامی‌ها بطرف او سرازیر شد. روز بعد در جراید نوشته شد ناصر فخرآرایی با چهار گلوله از پای درآمده، در حالیکه از کالبد شکافی دانشگاه به من خبر دادند که در بدن فخرآرایی جای یازده گلوله دیده شده است...^۳

حال که نقش رزم‌آرا در طراحی توطئه ترور شاه و کودتای انگلیسی علیه دربار روشن شد، به رابطه حزب توده و شوروی با این حادثه می‌پردازیم:

آقای کیانوری از مدتها قبل از طریق ارگانی (دانشجوی عضو حزب توده) از تصمیم فخرآرایی (عضو سابق حزب توده) به ترور شاه مطلع شده بود و موضوع

۱. انور خامه‌ای، همان کتاب، ص ۱۳۰.

۲. همان مأخذ.

۳. خواندنیها، سال سیزدهم، شماره ۳۹، ۱۳۳۱/۱۱/۱۴.

را به اطلاع هیأت اجرائیه یا لاقل تنی چند از رهبران طراز اول حزب رسانده و آنها هم با بی توجهی از آن گذشته و گفته بودند «ما با ترور مخالفیم اما اگر کس دیگری می خواهد شاه را ترور کند به ما مربوط نیست.

حال چطور حادثه بسیار بزرگ سیاسی نظیر ترور شاه با تمام پی آمدهای سیاسی و اجتماعی آن می توانسته به آقایان مربوط نباشد و به راحتی از خبر آن عبور کنند، خود جای سؤال و تعمق فراوان دارد. آیا می توان تصور کرد که رهبری حزب (و شخص آقای کیانوری که از سال ۱۳۲۳ به اعتراف خودشان با معرفی کامبخش - شوهرخواهرشان - با سفارت شوروی مربوط بوده اند) موضوع به این مهمی را به اطلاع مقامات شوروی نرسانده باشند. و از آنها مصلحت جویی نکرده باشند؟ (با توجه به اینکه به هر صورت با اطلاعی که داشتند اگر می خواستند می توانستند جلوی وقوع این حادثه را بگیرند و یا آن را تشویق و ترغیب نمایند و نیز با توجه به این که رهبران حزب چنان تابع سیاست و مدافع منافع شوروی بودند که حتی چنانچه دیدیم در موارد بسیار کوچکتر بدون نظر شوروی ها عمل نمی کردند).

... جالب است که عبدالله ارگانی عصر روز ۱۵ بهمن درست چند ساعت پس از حادثه ترور دستگیر می شود، در حالیکه دوست او ناصر فخرآرایی قبل از آنکه چیزی بگوید در محل حادثه کشته شده بود.

انور خامه ای می نویسد:

... فی المجلس ... از او بازجویی می کنند و در همان جلسه اول و در اولین برگ تحقیقات عبدالله ارگانی اعتراف می کند که عکس ناصر را دیدم، ۱۲ سال است که او را می شناسم و با من رفیق بود و همین امروز صبح هم تا ساعت ۱۰/۵ همراه او بودم.

این موضوع نشان می دهد که همه چیز از قبل دقیقاً تدارک شده بود و ارتباط فخر آرایی با عبدالله ارگانی و ارگانی با کیانوری و حزب توده مشخص بوده است. در صورت موفقیت ترور و پیروزی کودتا، به احتمال قوی تنها نیروهای ملی و مذهبی متهم و سرکوب می شدند (تهیه کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام برای ضارب و دستگیری آیت الله کاشانی بلافاصله پس از حادثه دال بر این امر است). اما با ناکام ماندن توطئه، ترور به

استناد شواهد و قرائن موجود به حزب توده منتسب می‌شود تا نقش عوامل اصلی توطئه یعنی رزم‌آرا و رکن ۲ ستاد ارتش فاش نگردد.

لذا بدنبال حادثه، حکومت نظامی اعلام می‌شود و رهبران حزب توده بازداشت می‌شوند و روز بعد دولت طی اعلامیه‌ای حزب توده را مسئول می‌شناسد و انحلال آنرا اعلام می‌دارد. دکتر اقبال وزیر کشور در مجلس گزارشی از اقدامات دولت و دلایل انحلال حزب توده ارائه می‌نماید و سرانجام تقاضای رأی اعتماد می‌کند که با اکثریت قاطع نمایندگان به دولت رأی اعتماد داده می‌شود.

به فاصله کوتاهی، یعنی قریب به دو ماه محاکمه ۱۴ نفر از رهبران حزب در دادگاه جنایی تهران آغاز می‌شود. رئیس دادگاه سرتیپ شکرالله هدایت از بستگان مورد اعتماد رزم‌آرا و دادستان آن سرهنگ علی‌اکبر مهدی از عمال نزدیک اوست. دادیار دادگاه سروان سغایی عضو [مخفی] سازمان افسری حزب توده است. جریان دادگاه بصورتی در می‌آید که حزب توده از آن کاملاً سود می‌برد:

از همان آغاز محاکمه ۱۴ نفر معلوم شد که جو قانونی‌تری دارد و متهمین از آزادی نسبتاً کافی برای دفاع از خود برخوردارند. مثلاً متهمین رویهمرفته ۲۱ نفر وکیل مدافع داشتند که همه از وکلای سرشناس کشور و بعضی از آنها مانند دکتر شایگان، دکتر شاهکار، شهیدزاده، شریعت‌زاده، مهدی ملکی، و لطفی از معروفترین وکلای کشور و دو نفر از آنها یعنی رحیمیان و قبادیان نماینده مجلس بودند. این وکلا و خود متهمین آزادی کامل داشتند که هر چه می‌خواهند در دفاع از خود بگویند و در مدت دو ماه که این محاکمه جریان داشت هیچگاه قضات جلوی متهمین را نگرفتند و محدودیتی برای هیچ یک از متهمین قائل نشدند. نمونه آن اینکه در همان جلسات نخستین دادگاه متهمین از دادگاه خواستند که دهها تن از سیاستمداران ایرانی و بیگانه مانند رزم‌آرا، قوام‌السلطنه، لئی سایان، هانری والاس نامزد ریاست جمهوری آمریکا و زیلیاکوس نماینده مجلس عوام انگلیس را بعنوان شاهد به دادگاه فراخواند. مسلماً متهمین می‌دانستند که یک چنین تقاضائی انجام ناپذیر است. ولی آنرا عنوان می‌کردند تا در افکار عمومی خود را مظلوم و دادگاه را ظالم جلوه دهند. دادگاه ظاهراً علنی بود گرچه هر کسی را به آن راه نمی‌دادند. ولی دست کم اکثر خبرنگاران مطبوعات در آن حضور داشتند و روزنامه کیهان جریان محاکمه را به تفصیل چاپ می‌کرد و بدین سان دادگاه به یک تریبون تبلیغاتی برای رهبران حزب توده مبدل شده بود که از آن به حد اعلا استفاده

می‌کردند.^۱

بعدها حزب توده متن دفاعیات رهبران خود را در این دادگاه بصورت جزوه‌ای منتشر کرد و از آن به عنوان سند افتخار خود بهره تبلیغاتی فراوانی برد. حال تصور کنید در شرایطی که حزبی به اتهام سوءقصد به شاه منحل اعلام شده و به فعالیت زیرزمینی روی آورده، در کشور فضای بگیر و ببند و حکومت نظامی برقرار شده، دهها روزنامه توقیف گردیده و بساط دیکتاتوری رو به گسترش است، اگر زد و بندهای پشت پرده نبود، چه چیز باعث می‌شده به رهبران حزب این چنین عرصه مانور و تریون تبلیغاتی داده شود؟ جالب آنکه در متن ادعانامه دادستان حکومت نظامی تهران حتی اشاره‌ای هم به اتهام سوءقصد به شاه وجود ندارد و اتهام اصلی عنوان به استناد قانون ۱۳۱۰ «تشکیل و اداره حزبی با رویه اشتراکی و ضد سلطنت مشروطه است». در آغاز این ادعانامه آمده است:

ریاست دادگاه جنائی فرمانداری نظامی تهران: چهارده نفر اشخاصی که ذیلاً نام و نشان آنها ذکر شده، عده‌ای از مؤسسين و سران و رهبران و اعضا فعال حزب توده می‌باشند که با تشکیل و اداره آن حزب که رویه اشتراکی (کمونیست) و ضد سلطنت مشروطه ایران داشته و رسماً در نشریات خودشان این رویه را اعلام و معرفی کرده‌اند و عملیات آنان مبنی بر تبلیغ و ترویج این مرام بوده است و نتیجه آن علیه امنیت عمومی و قیام و اقدام و مخالفت با سلطنت مشروطه ایران می‌باشد.^۲

موارد دیگر اتهامی کیفر خواست مربوط است به حبس و شکنجه مردم، پرونده شکایت یوسف افتخاری، «پرونده وقایع زیر آب در سال ۱۳۲۵»، داشتن دستگاه ترور تحت عنوان «اسپانتوم» در شورای متحده مرکزی، تحریک افسران به فرار، ارسال افسران فراری به آذربایجان در سالهای ۲۴ و ۲۵، طرح تخریب پل ورسک، مباشرت و مبادرت به ضرب و جرح و قتل و خلع مأموران انتظامی. اما با این همه نتیجه محاکمات و آراء دادگاه نشان داد که دست‌های پر قدرتی از پشت پرده از سخت‌گیری نسبت به رهبران حزب جلوگیری کرده است. کیانوری و قاسمی به ۱۰ سال، اکبر شهابی به ۷ سال، یزدی، جودت و عبدالملک پور به ۵ سال، بقراطی، علوی، نوشین، الموتی و جواهری به ۳ سال و شریفی به یک سال محکوم شدند. صمد حکیمی عضو کمیته مرکزی تبرئه گردید.

عده‌ای از محکومین بتدریج مشمول عفو گردیده و آزاد شدند و بقیه سران حزب نیز

۱. انور خامه‌ای، همان کتاب، ص ۱۵۲.

۲. درباره محاکمات سیاسی، انتشارات محبوب، ۱۳۵۶، ص ۱۳.

در سال ۱۳۲۹ در دوران نخست‌وزیری رزم‌آرا با کمک او از زندان فراری داده شدند. در اینجا برای اینکه مناسبات دوستانه رهبری حزب توده و رزم‌آرا و همسوئی و همکاری میان آنها (به تبع همسوئی سیاست و منافع شوروی و انگلیس در ایران) بیشتر مشخص شود، به نقل یک سند می‌پردازیم. این سند نامه‌ای است به خط و امضای رزم‌آرا، ریاست ستاد ارتش، خطاب به سرهنگ افطسی فرمانده نظامی گرگان، که احمد قاسمی در جریان دفاعیات خود در دادگاه ارائه کرده است:

حاجی علی رزم‌آرا - سرهنگ افطسی از موقع ورود به ستاد ارتش و شروع به کار ملاحظه کردم که گزارشاتی نسبت به اعمال شما مرتباً رسیده و انتقاداتی نسبت به کارهای نظامی شما می‌شود. حتی در بعضی روزنامه‌ها و اوراق منتشره به شما حملاتی شده و باعث رنجش و کدورت شما را فراهم نموده بود. من درصدد رسیدگی و تحقیق حقایق امر بودم تا آقای قاسمی را ملاقات نموده و دوستانه از ایشان و سایر اطلاعاتی که تحصیل کرده‌ام این قسم فهمیدم که شما خیلی در امورات مربوطه خود نظامی سخت و شدید و بینهایت خشک بوده و آن نرمی و ملایمتی که لازمه زندگی این دوران است در نظر ندارید. چون قطع دارم این پیش‌آمدها روی سوءنیت و سوء نظری نبوده لذا از آقای قاسمی خواهش کردم که در موقع مراجعت به گرگان شمارا ملاقات و این کاغذ را هم زحمت کشیده به شما برسانند و در ضمن با جنابعالی نسبت به اشکالات و شکایاتی که دارند صحبت نمایند. همیشه اشخاص فهمیده و متین اشکالات را با حسن نظر به زودی حل کرده هرگونه مانع را از بین بر خواهند داشت. حال جنابعالی هم بایستی با آقایان مذاکره و آن چه مقدور است در مرتفع کردن این اختلافات اقدام فرمائید. مأموریت شما ساده و هیچگونه آلودگی حزبی و سیاسی ندارد. و شما مأمور ایجاد نظم و انتظام و برقراری آرامش در آن صفحات بوده - آقایان هم بایستی با چشم علاقمندی به این مأموریت نگاه کرده و با شما آنچه در قدرت دارند کمک نمایند. شما هم بدانید که آقایان دارای حزب و مرامی بوده در زندگی سیاسی خود دارای اسلوب و اصولی هستند و شما نباید بهیچوجه جنبه یکطرفه داشته و یا بنام تمایلات اشخاص یا دستجات اقدام نمائید، بلکه بایستی فرماندهان نظامی بیطرفانه با در نظر گرفتن مأموریت اصلی خود از روی کمال بی‌نظری و بی‌طرفی کار نمایند. امیدوارم پس از این ملاقات رفع سوء تفاهمات شده و شما در انجام مأموریت نظامی خود موفق و آقایان ضمن محترم شمردن مأموریت و مسئولیت

شما در زندگانی سیاسی خود مؤید باشید - ۱۳۲۵/۵/۱۰^۱.

این نامه از ملاقات دوستانه احمد قاسمی، یکی از رهبران حزب توده و مسئول وقت سازمان ایالتی حزب در گرگان با رزم‌آرا و لحن بسیار مثبت رزم‌آرا در مورد حزب توده و توصیه او به فرمانده نظامی گرگان برای همکاری و هماهنگی با مسئولان حزب حکایت دارد. حادثه ترور شاه، مخالفان سیاست انگلستان را موقتاً مرعوب کرد و به تحکیم پایه‌های متزلزل شده سلطه و نفوذ او کمک نمود. شاه نیز از ترور ناموفق خود در جهت تحکیم پایه‌های سلطنت و گسترش اختیارات و اقتدارات خویش بهره برد.^۲

حزب توده در دوران دولت‌های مصدق و زاهدی^۳

در سال ۱۳۳۳، یعنی در سالی که فرمانداری نظامی سرلشگر بختیار طی تابستان آن سال موفق به کشف شبکه‌های مخفی نظامی حزب توده شد، حزب و رهبری آن در عین ضعف و اختلاف درونی، صاحب سازمانی بسیار گسترده بود که برای حفظ آن، به جز مراعات «موازین» پنهانکاری مرسوم در نزد کمونیست‌ها (موازینی که بارها بی‌اثری آن ثابت شده) هیچ اقدام مؤثری انجام نداد و در نتیجه با کشف شبکه نظامی، که به اصطلاح «سپر ضمانت امنیت» حزب بود، تمام این سازمانها تا آخر کشف شد و فرو ریخت و صدها مسئول و کادرهای مشغول در این سازمانها، زیر ساطور جلااد قرار گرفت و تسلیم اراده جابرانه امپریالیسم و ستمشاهی حاکم شدند.

وضع هیأت اجرائیه و رهبری

هیأت اجرائیه پنج نفری (مرکب از دکتر بهرامی، دکتر مرتضی یزدی، دکتر نورالدین کیانوری، دکتر جودت، مهندس علی علوی) پس از عزیمت سه نفر در سال ۱۳۲۷ (رادمنش و کشاورز و من) و عزیمت سه نفر دیگر در سال ۱۳۳۰ (قاسمی، فروتن و بقراطی) اکثریت اعضای خود را از دست داد.

در میان پنج نفر، یزدی، بهرامی، جودت و علوی در مقابل کیانوری قرار می‌گرفتند. البته

۱. یک دادگاه تاریخی، انتشارات حزب توده، صص ۴۲ و ۴۳.

۲. میزگرد سران و مسئولان جریانهای کمونیستی کشور، حسینیه شهید کچوئی، بازداشتگاه اوین، ۲ آبان - ۱۶ آذر ۱۳۶۶، جلد دوم، صص ۶۸-۷۸ (دستنویس).

۳. مطالب ذیل این عنوان، تا صفحه ۱۵۷ برگرفته از کتاب «کزاهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده»، نوشته احسان طبری است.

یزدی و جودت با رابطه‌ی مخصوص با اسکندری و شاید از طریق او با بزرگ علوی و در نتیجه با رادمنش، دستورهای دریافت می‌داشتند و اخبار و اطلاعاتی رد و بدل می‌شد. موقعی که جلسه‌ی کمیته مرکزی پس از مرگ استالین در مسکو تشکیل شد، رادمنش گاه نامه‌ی کوچک گزارش ماندی که یزدی به وسیله پیکهای خودش ارسال می‌داشت، برای جلسه می‌خواند. اسکندری تا زمانی که در اتریش بود، و حتی قبل از این تاریخ، در دوران اقامت در فرانسه، مناسبات کمابیش منظمی با یزدی داشت. به این ترتیب اکثریت بویژه یزدی و جودت از پشتیبانی رادمنش و اسکندری آگاه بودند. تقسیم کار پنج نفر باقی مانده در مرحله‌ی نهایی خود به قرار زیرین بود:

۱- دکتر محمد بهرامی که بعلت سوابق و سن، جانشین رادمنش شده و دبیرکل شناخته می‌شد و دو سازمان وابسته به حزب را تحت نظارت داشت. این دو سازمان یکی سازمان جوانان و دیگری تشکیلات دهقانان بود. پس از طرد شرمینی از رهبری سازمان جوانان و نقل او به حزب، کمیسیونی مرکب از سه نفر سازمان را رهبری می‌کرد. تشکیلات دهقانان نیز به رهبری یک کمیسیون پنج نفری اداره می‌شد. در واقع با فعالیت این کمیسیونها کار زیادی برای بهرامی باقی نمی‌ماند و تنها به اصطلاح «ریاست عالی» با او بود.

۲- دکتر یزدی رابط بین هیأت اجرائیه و پنج سازمان وابسته بود، یعنی «سازمان اطلاعات» که وظیفه جمع‌آوری اخبار نظامی و غیر نظامی و جمع بست آنها را بر عهده داشت و خسرو روزبه (که بر رأس سازمان نظامی بود) در عین حال این سازمان مهم و حساس را رهبری می‌کرد. فعالیت سازمان اطلاعات و اعضای آن، بدون شک خصلت جاسوسی برای شوروی نیز داشت. که اعترافات کیانوری بر آن صحنه گذاشت - زیرا تحقق چنین امری با اعتقاد توده‌ای‌ها به انترناسیونالیسم و سرفرود آوردن آنان در قبال حزب کمونیست شوروی، بی‌اشکال تلقی می‌شد. سازمان مهم دیگر، تحت رهبری یزدی «جمعیت مبارزه با استعمار» بود، که یزدی آن را با همکاری قدوه اداره می‌کرد، ولی رهبری قدوه پنهانی بود و جمعیت تحت رهبری علنی کمیسیونی اداره می‌شد. نقش این جمعیت در دوران حکومت مصدق سعی برای تماس با مصدق بود. مصدق هرگاه به او اعلام می‌کردند که نمایندگان جمعیت مبارزه ضد استعمار خواستار دیدن او هستند، می‌گفت: «آها، جمعیت مبارزه ضد استعمار!». چون مصدق مبارزه خود را ضد استعماری می‌دانست و چون حزب توده با او مبارزه می‌کرد، لذا عنوان «ضد ضد استعمار» را برای توده‌ای‌ها مناسب می‌شمرد. سازمان مهم دیگری که تحت نظر یزدی بود «جمعیت ایرانی

هواداران صلح» بود که یکی از اعضای حزب، [ارتباط] آن را با یزدی حفظ می‌کرد. این جمعیت برای اجرای سیاست شوروی بعنوان سیاست صلح فعالیت می‌کرد. دو سازمان علنی دیگر یعنی «سازمان جوانان دمکرات» و «سازمان آزادی» نیز تحت رهبری یزدی قرار داشتند. «سازمان آزادی» در سابق «جمعیت مختلط ملی» نام داشت و مصطفی لنکرانی دبیر آن بود. به این ترتیب یزدی مهمترین نقش را در هیأت اجرائیه اسماً ایفا می‌کرد و حال آنکه دستهای مخفی کیانوری در بخش اطلاعات در «جمعیت ضد استعمار» دخیل بود خود یزدی لیاقت کامل ادارهٔ یک سلسله سازمانهای مخفی را (که بعضی از آنها، مانند «سازمان اطلاعات» به جاسوسی، قتل، دزدی مشغول بودند) نداشت ولی در حفظ ابتکار خود اصرار می‌ورزید، تا مبادا «لقمه» را رقیبش کیانوری از دستش برآید.

۳- دکتر جودت نیز در عین عدم داشتن تحرک و زیرکی کیانوری، رهبری «هیأت دبیران سازمان نظامی» و «هیأت دبیران کمیته ایالتی تهران» و «شورای متحده مرکزی کارگران» را بر عهده داشت.

در رهبری اتحادیه‌ها از زمان روستا، جودت دخالت داشت و در این مسئله تجاربی گردآورده بود. «کمیتهٔ ایالتی» پس از عزیمت سه نفر از هیأت اجرائیه (رادمنش، کشاورز و من) و آزادی رهبران توده از زندان، ابتدا به دست مستبدانهٔ کیانوری داده شد. پس از عزیمت بقراطی و قاسمی و فروتن (که شیفته‌وار طرفدار کیانوری بود) اکثریت رقباء در هیأت اجرائیه تصمیم به محدود کردن اختیارات کیانوری گرفتند، این ارگان مهم و وسیع تشکیلاتی را از دست او خارج کردند و آن را به دست جودت که رقیب و دشمن کیانوری بود، منتقل ساختند. هیأت دبیران کمیته ایالتی مرکب از سه نفر، ظاهراً زیر نظارت جودت بودند، ولی در واقع از طرف اعضا خود پیوندهای گذشته‌شان را با کیانوری حفظ می‌کردند. ولی جودت در مسئله «سازمان نظامی» (که چنانکه گفتیم بر «اطلاعات» نیز تسلط داشت و در مجموع «سپر امنیت» حزب در مقابل تهاجمات محتمل دولت بود) در جادهٔ «کارشناسی» خود نبود، لذا تماماً تسلیم تصمیمات «هیأت دبیران سازمان نظامی» و بر رأس آن خسرو روزبه می‌شد. سازمان نظامی آن صید مطلوبی بود که وی مایل به کمند آوردنش و برون کشیدنش از چنگ کیانوری و قاسمی نیز بود.

پس از عزیمت کامبخش، کیانوری در رهبری امور حزبی بر این سازمان، جانشین شد. ولی بعدها، در دوران شدت تضاد قاسمی و کیانوری و پس از آنکه قاسمی، کیانوری را در مسئله شرکتش در توطئه برای قتل شاه در هیأت اجرائیه منزوی کرد، هیأت اجرائیه سازمان

را به دست جودت سپرد. درباره این تصمیم نظر خسرو روزبه را نیز پرسیدند. خسرو آن را تأیید کرد. زیرا خسرو و کیانوری یکدیگر را به چشم رقیب می‌نگریستند. بعلاوه بودن جودت بر رأس سازمان نظامی، در حقیقت باز شدن دست خسرو روزبه بود. ولی نقش کیانوری با اخراج او از رهبری سازمان نظامی خاتمه نیافت. بسیاری از اعضا هیأت دبیران سازمان نظامی، مانند سیامک، مبشری، محقق‌زاده با کیانوری رابطه داشتند و در واقع رهبری باطنی کیانوری کماکان به دست این اشخاص ادامه یافت.

۴- دکتر کیانوری در دوران انزوا، مسئول «شعبه تعلیمات و تبلیغات» و مهمتر از آن مسئول «کمیسیون فنی» حزب بود، که تهیه خانه‌های مخفی و جعل گذرنامه‌ها و اداره مطبوعه‌های مخفی مطبوعات حزب را به عهده داشت، یعنی آن چنان وظایفی به عهده او بود که بدون آن، حزب قدرت عمل و تحرک خود را از دست می‌داد. علاوه بر این دو وظیفه، چنانکه گفتیم، نفوذ کیانوری در حزب وسیع بود و او تنها عضو هیأت اجراییه بود، که در مقابل بقیه می‌ایستاد. قسمت عمده مسئولین مؤثر حزب، طرفدار خط او بودند. طبیعتاً تصور آنها از این خط، چنانکه بعدها روشن شد، خیال‌بافانه بود.

۵- مهندس علی علوی، که مسئولیت «تشکیلات کل شهرستانها» و «کمیسیون مالی» و رهبری «تشکیلات زنان» را بر عهده داشت.

تشکیلات کل شهرستانها (با نام خلاصه شده «تکش») در دوران اقامت قاسمی تحت نظارت مستبدانه و فرعون‌ی او قرار داشت. وقتی شرمینی را با بهانه یک سلسله «دلایل» تشکیلاتی و سیاسی از رأس سازمان جوانان برداشتند و بجای او متقی را قرار دادند، بدستور قاسمی، شرمینی را برای تربیت روحی زیر مسئولیت قاسمی در حزب، یعنی در «تکش» مأمور ساختند و شرمینی در «تکش» تحت محافظت پلیسی مسئول تازه خود امکان تحرک کمی داشت. ولی با این حال از بالای سر قاسمی، سازمان جوانانی را که خود پرورده بود، تحت تأثیر می‌گرفت. مهندس علی علوی، مانند بقیه اعضا اکثریت هیأت اجراییه، کسی نبود که بتواند کار قاسمی را تکرار کند. پس از عزیمت قاسمی به خارج، میدان «تکش» کلاً بدست شرمینی افتاد. علاوه بر آن که قسمت تشکیلاتی کمیسیون آذربایجان را جودت اداره می‌کرد، بقیه امور، بین شرمینی و مهندس حسین نظری و دیگران تقسیم می‌شد. علاوه بر تکش، شعبه «مالی کل» تحت نظر علوی بود و غنیمت‌های سرشار دزدی از بانکها در این شعبه متمرکز می‌شد و علوی، چنانکه می‌گفتند، با اعضا شعبه خود، سهمی از این پول را «عرق خوری» می‌کرد و پای خود را از حقوق محدودی که برایش معین شده بود، فراتر می‌گذاشت. «تشکیلات زنان» نیز به مسئولیت مریم فیروز زیر نظر

علوی در جای خود نبود. مریم از دستوره‌های او و اکثریت هیأت اجرائیه حرف‌شنوی نداشت و دائماً از مظلومیت خود و زنان شکوه می‌کرد!

از میان پنج نفر اعضا هیأت اجرائیه، بعدها دو تن، کیانوری و جودت، به شوروی گریختند. در ایام پر بحران و خطرناکی که لو رفتن سازمان نظامی پدید آورده بود، جودت به رقیبش کیانوری پناهنده شده بود، زیرا تنها او بود که می‌توانست گذرنامه جعلی برای فرار بسازد یا با وسائلی که در اختیار داشت، افراد را از مرز بگذراند. جودت در این روزها نزد کیانوری از گذشته‌ها ابراز ندامت کرد و گفت، حالا دیگر او پی برده که مرتکب چه گناہانی در حق کیانوری شده است. بالاتر از همه جودت به کیانوری قول داد که گذشته تکرار نمی‌شود و او در این خود نقادی صدیق و پیگیر است. کیانوری، با آنکه مرد زیرک و فریب‌نخوری است، بیانات جودت را باور کرد و وسائلی رفتن او را به شوروی فراهم ساخت. جودت همینکه در فضای آزاد شوروی و در کنار دوستانش (رادمنش و روستا) واقع شد، قول و قرار گذاشته را بکلی از خاطر برد و ضمن گزارشی ابتدا در جلسه کمیته مرکزی واقع در مسکو و بعد در نطق خود در پلنوم چهارم پس از انتقاد شدید از کیانوری گفت: «اگر کیانوری خود را اصلاح نکند و روش سابق خود را ادامه دهد، من او را دشمن حزب می‌دانم!»

پس از رفتن جودت، تنها چهار نفر، بهرامی، یزدی، علوی و کیانوری باقی ماندند. قریشی، دبیر کمیته ایالتی تهران، نامه‌ای به خارج فرستاد و پیغام داد که بقاء صد نفر از رهبران و مسئولان درجه اول که سخت تحت نظرند، برای زندگی و حیثیت حزب ضرر دارد و پیشنهاد کرد که این افراد خارج شوند. این پیشنهاد که به دست اعضا کمیته مرکزی رسید، از طرف اکثریت رد شد. رادمنش موافق نبود زیرا نمی‌خواست که یزدی به این بهانه «دک شود» و کیانوری همه کارها را بدست گیرد. قاسمی و فروتن طرفدار ماندن کیانوری در ایران بودند تا یزدی تسلط نیابد. در این اثناء کیانوری از طرف رهبری حزب توده در مهاجرت با پشتیبانی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، به شوروی احضار شد و به شوروی عزیمت کرد. بهرامی و یزدی و علوی دستگیر شدند.

با آنکه هر سه فرد دستگیر شده در مقابل مأموران حکومت نظامی بختیار تسلیم شدند و از گذشته خود ابراز «تندر» کردند، رفتار دولت با همه یکسان نبود. بهرامی، که جانشین رادمنش و دبیرکل حزب بود، پس از اعلام منحل شدن حزب و وعده اینکه از این پس «نان خیانت و جاسوسی در دهان زن و فرزندان خود نخواهد گذاشت.» مرخص شد. یزدی پس از چندی با نوشتن ندامت نامه‌ای، از گذشته و اعمال خود اظهار تندر کرده و با

تقاضای عفو از شاه دژخیم، پس از سه سال آزاد گردید. ولی علی علوی، با آن که تنفرنامه‌شدیدی نوشت، از طرف رژیم محکوم به اعدام و تیرباران شد. چرا؟ مقام و قدرت و فعالیت آن دو در گذشته حزب بیشتر بود، ولی بنظر می‌رسد وابستگی آن دو به خانواده‌های معروف باعث رهایی آنها شد. بهرامی پسر مهذب‌السلطنه چشم‌پزشک اشرافی بود و با خانواده معروف دیگری وصلت کرده بود. دکتر یزدی را حکیم‌الملک، استاد لژ فراماسونری، «فرزند» خود می‌شناخت. و از او حمایت می‌کرد. این نوعی وابستگی برای علوی وجود نداشت. موقعی که برای ترساندن کارگران کوره پزخانه‌های تهران، که در آن موقع به اعتصاب بزرگی دست زده بودند، رژیم شاه خواست وسیله‌ارعابی را بوجود آورد و توصیه‌جلاد سرلشگر آزموده را در این نوع موارد بکار بندد، علوی را، علیرغم آنکه خفت‌آمیز تسلیم شده بود، به میدان اعدام فرستادند.

چنانکه گفتیم و بعنوان تلخیص تکرار می‌کنیم پس از عدم موفقیت توطئه ناصر فخرآرایی علیه جان شاه و اعلام غیرقانونی بودن حزب توده بوسیله‌وزیر کشور منوچهر اقبال در مجلس، عده‌ای از اعضا هیأت اجرائیه یعنی یزدی، کیانوری، قاسمی، بقراطی، جودت و چند تن دیگر از اعضا کمیته مرکزی و مسئولین توقیف شدند. بقیه با خروج سه تن یعنی رادمنش، کشاورز، و من موافقت کردند. ابتدا من و بیست روز بعد از او (و نه چهار ماه چنانکه گفته شده است) رادمنش و کشاورز به خارج آمدند. مرا در مرز منتظر رسیدن این دو نفر نگاه داشتند.

در نتیجه بهرامی و فروتن و علوی، باقی ماندند که با هم سازگاری نداشتند. بهرامی دبیر جانشین رادمنش شناخته می‌شد، ولی فروتن برای او ارزشی قائل نبود. لذا، دائماً برای مشورت در مسایل به زندان مراجعه می‌کردند و جلسه‌اعضا هیأت اجرائیه در زندان حلال مشکلات بود.

در اواخر سال ۱۳۲۹ ده تن از اعضا حزب توده (و از آن جمله اعضا هیأت اجرائیه) موفق به فرار شدند و تعداد اعضا هیأت اجرائیه به هشت نفر رسید.

پس از سفر سه تن از اعضا هیأت اجرائیه در سال ۱۳۳۱ برای شرکت در کنگره ۱۹ حزب کمونیست شوروی (یعنی قاسمی و فروتن و بقراطی) به مسکو، اعضا هیأت اجرائیه تا پنج نفر تقلیل یافت و این هیأت اجرائیه پر از تناقض، کار بسیار پیچیده سیاسی و تشکیلاتی را «رهبری» کرد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ وارد کردن ضربات به حزب توده شروع شد. در سال ۱۳۳۳ شبکه نظامی کشف و عده کثیری از افسران و درجه‌داران و دانشجویان دانشکده افسری بازداشت شدند. همچنین در همین سال دکتر مرتضی یزدی

گرفتار شد. در سال ۱۳۳۳ بهرامی و علوی دستگیر شدند. دو تن باقی مانده یعنی جودت و کیانوری تا سال ۱۳۳۵ در ایران مشغول کار بودند و سپس با احاطه همه کارها به خسرو روزبه، یکی بعد از دیگری به شوروی رفتند. کیانوری از طرف رهبری حزب توده مقیم مسکو احضار شد و او و همسرش سرانجام ایران را ترک گفتند.

به این ترتیب رهبری هشت نفره و پنج نفره در دوران طرح حساسترین مسایل روز در عرصه ایران و جهان، با غروری که داشت و با اعتمادی که در نتیجه تبلیغ و تجهیز و «دوندگی» صدها کادر در سراسر کشور در افراد ایجاد کرده بود، یکی پس از دیگری مرتکب اشتباهات سنگین شد، اشتباهاتی که ریشه‌اش در عدم درک واقعیت و ایدئولوژی جامد او بود. این رهبری تنگ، به بهانه پنهانکاری، کوچکترین مشورتی با اعضا و مشاوران کمیته مرکزی منتخب کنگره دوم انجام نداد. مشاوران خصوصی او که حتی به محرمانه‌ترین امور وارد بودند کسانی مانند شرمینی و زاخاریان بودند. زاخاریان حتی سمتی در رهبری نداشت ولی مشاور مورد اعتماد یزدی و جودت بود.

پس از عمل غلط رهبری حزب در دوران علنی در مسئله فریبکاریهای قوام‌السلطنه و توافق شوروی با قوام و روش سازشکارانه حزب بخاطر فرمانبرداری از شوروی و مسئله آذربایجان و کردستان و شکست همزمان سیاست شوروی و حزب توده، بنظر می‌رسید که رهبری پخته‌تر شده است. بویژه آنکه عناصر جوان، علی‌الخصوص کیانوری و قاسمی و شرمینی (که در نظر افراد خود را عناصر ارادی و بسیار هوشمند معرفی کرده بودند) هر یک اهرم حساسی را در دست گرفته بودند. قاسمی، مسئول تشکیلات شهرستانها، با استقرار تسلط مطلق در همه ایران، «زمام رهبری» را با اطمینان بدست گرفته بود و در اثر تقلای او (و همدستی کیانوری و فروتن) موفق شد شرمینی را که سازمان جوانان را تحت کنترل داشت، مجبور کند «به حزب بازگردد».

کیانوری با تسلط بر تشکیلات تهران (که در آن تجمع صدها کادر فعال صورت گرفته بود). نبض حزب را بدست داشت. شرمینی (که با رهبری سازمان جوانان و پس از آن بعد از انتقال به حزب و پس از عزیمت قاسمی، عملاً جانشین او شد و به مسئولیت‌های ظاهری و صوری علی‌علوی بی‌اعتنا بود. و سرانجام «تشکیلات شهرستانها» را در قبضه گرفت) نقشی کمتر از دو رهبر جوان دیگر ایفاء نکرد. رهبران پیرتر (بهرامی، یزدی، جودت، علوی، بقراطی) دائماً به دهان آنها چشم دوخته بودند، گاه دستور قاسمی را بکار

می‌بستند، گاه پسند شرمینی را عمل می‌کردند. ولی بروز خطاهای سنگین که در پلنوم چهارم کمیته مرکزی در خارج تا حدی ظاهر گردید (و ما بموقع خود آن را مطرح خواهیم کرد) نشان داد که «جهان بینی» رهنمون این رهبران معجزه‌ای نمی‌کند و تحلیل‌های ظاهراً علمی آنها حزب را بیشتر گیج و گمراه ساخته و خصائص فردی آنها، بویژه جاه‌طلبی و دسته‌بندی کار را به شکست آنها منجر کرده است.

حزب توده و مصدق

در این دوران (۱۳۳۵ - ۱۳۲۹) حوادث تکان دهنده‌ای مانند طرح مسئله نفت و انعقاد قرارداد گس-گلشائیان، نخست‌وزیری رزم‌آرا بعنوان عامل امپریالیسم انگلستان بمتابۀ پشتوانۀ این قرارداد، بازگشت آیت‌الله کاشانی و فعالیت گروه اسلامی «فدائیان اسلام»، که منجر به قتل رزم‌آرا شد، رد قرارداد خائنانه گس-گلشائیان، در مجلس شانزدهم، طرح مجدد مسئله نفت و تشکیل دولت مصدق، افشاء اسناد خانۀ سدان و عقیم ماندن وساطت هاریمن، استعفاء غیر منتظره مصدق و تشکیل کابینۀ سوم قوام، فعالیت پرشور آیت‌الله کاشانی و دعوت از مردم علیه قوام که منجر به حادثه ۳۰ تیر شد و به مقابله شاه با آیت‌الله کاشانی و دستور بازداشت او منجر گردید، شکست قوام و پیروزی مردم و آغاز دورۀ دوم دولت دکتر مصدق، قطع رابطه سیاسی با انگلستان و انحلال مجلس سنا بمتابۀ پایگاه فراماسونری و دربار از جمله این حوادث است.

ولی دورۀ دوم حکومت مصدق، که حزب توده آن را دوران تصحیح مشی خود در قبال مصدق می‌نامد، دورانی است که اختلاف بین آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق بالا می‌گیرد. و منجر به کنار گذاشتن آیت‌الله کاشانی بعنوان رئیس مجلس (در انتخابات ریاست در دومین سال این مجلس) و روی کار آمدن دکتر معظمی دست نشانده مصدق و سرانجام منحل کردن مجلس، یعنی بازستادن نهائی تأثیر و قدرت آن از دست آیت‌الله و جلوگیری از مبارزۀ او برای تشکیل کنگره اسلامی می‌شود. آیا اعلامیه تکان دهنده آیت‌الله کاشانی را که در واقع پیش‌نمونۀ خواست‌های انقلاب اسلامی و خط امام امت است و در آن موقع انعکاس جهانی یافت، رهبران حزب توده خوانده و بدان توجه لازم کرده بودند؟ آیت‌الله کاشانی در مصاحبه‌ای درباره این اعلامیه گفت: «این سازمان، که اتحادیه اسلامی جهانی است، باید میان دو بلوک شرقی و غربی، قوه سوم و بیطرفی باشد. تشکیل چنین اتحادیه نیرومندی، برای توازن قوا و حفظ صلح در جهان نیز مفید خواهد بود». این اعلامیه، با وجود انعکاس جهانی، چشم رهبران توده را نگشود، زیرا آنها مسئله‌ای بعنوان اسلام را به

رسمیت نمی‌شناختند.

در دوران دوم حکومت مصدق، امپریالیسم متحد آمریکا و انگلیس با به راه انداختن توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱، برای خروج شاه و جلوگیری از خروج او به نام «مردم» و به میدان آمدن سرلشکر زاهدی بعنوان نامزد دربار برای نخست‌وزیری، زمینه را برای کودتا فراهم می‌کردند و کودتا (که بدون شک مصدق، ولو بر حسب آژیر صریح آیت‌الله کاشانی بوسیله ارسال نامه ۲۷ مرداد خطاب به او، از آن مطلع بود) با کمترین مقاومت دولتش روبرو نشد و مصدق بعنوان قهرمان مبارزه با امپریالیسم جای نیرنگ‌آمیز خود را در تاریخ باز کرد. از طرف امپریالیست‌ها این بازی به قدری پیچیده و ماهرانه طراحی شد، که تا افشاگری اخیر و علنی شدن اسناد، تشخیص نقش دو شخصیت توسط مردم و حتی توسط «کارشناسان» سیاست باز شناخته نشد و حقیقت بار دیگر چون ماه منور زیر ابر دروغ پنهان ماند، که تا امروز چهره را عیان ساخت.

در جریان ملی کردن صنایع نفت، دو خط متمایز از همان آغاز مشخص شد: خط آیت‌الله کاشانی مبتنی بر تجمع مردم مسلمان ایران و تأمین وحدت کشورهای مسلمان علیه امپریالیسم و کمونیسم و نشان دادن امکان پیروزی در رزم برای ملی کردن نفت بر امپریالیسم به همه مسلمانان از طرفی، و خط مصدق دائر بر تخریب مواضع انگلستان ولی مدارا با آمریکا و دربار و قوام و زاهدی و بیرون رفتن از صحنه برای پیروزی نهائی دسیسه مشترک انگلستان و آمریکا و رها کردن سکان دولت به خائنانی که قرارداد کنسرسیوم را منعقد کردند، با حفظ «نام نیک» برای خود، از طرف دیگر.

رهبری حزب توده نتوانسته است این دو خط را از هم تشخیص دهد. حزب توده که در اثر فضای باز (بعد از روی کار آمدن مصدق و ریاست مجلس آیت‌الله کاشانی) به امکاناتی برای بسط فعالیت خود دست یافته بود، به قدرت نسبتاً قابل ملاحظه‌ای بدل شد. این مسئله بجای آنکه حزب توده را آگاه سازد و از نیروی خود با حس مسئولیت استفاده کند، او را مغرور ساخت و خود را مهمترین نیروی عاقل و مهمترین رهبر مردم تلقی کرد و با دست زدن به ماجراجوییهای گوناگون، آلت دست امپریالیسم شد و به نام دفاع از شوروی، در انداختن ایران به دامن غرب سهیم شد.

چنانکه متذکر شدم، «خودپسندی کمونیستی»، انگیزه آن شد که مارکسیست‌ها و در مورد مشخص رهبری حزب توده، خواه در داخل ایران و در مقابله با وقایع و خواه در خارج، پدیده‌ای بنام اسلام را مورد توجه قرار ندهند و نقش مؤثر آن در میان توده‌ها و در سازماندهی و تشکل حوادث نبینند. در اثر این خودپسندی، که پرده‌ای در برابر دیدگانش

کشیده بود، آنان در شروع جریان نفت، غیر از خود و منافع محتمله شوروی، در این جریان هیچ چیز دیگری را ندیدند و شعار رسوای «ملی کردن صنایع نفت جنوب» را در مقابل «ملی کردن صنایع نفت در ایران» قرار دادند.

وقتی قاسمی خارج شد و موج انتقادات در درون حزب، علیه حزب بالا گرفت، کیانوری شروع کرد به نقش مصدق و بورژوازی ملی توجه کردن، ولی رهبری در اینجا نیز از محتوی مردمی خط آیت‌الله کاشانی غافل می‌شود. زیرا ماتریالیسم، نقش مذهب را تنها در گذشته بسیار می‌بیند و تظاهر آن را در شرایط کنونی بمتابۀ باقی مانده ارتجاعی گذشته دور می‌نگرد، لذا اشتباه در تشخیص دوران نفت تنها مخصوص قاسمی نیست و تنها محدود به تنگ‌نگری کیانوری و بقیه اعضا رهبری نمی‌باشد، بلکه در خارج نیز همه ما، به ویژه رادمنش و اسکندری، توجه خود را به مصدق معطوف و از احساس ملی‌گرائی مصدق غرق وجد و شادی می‌شدند. این قضاوت در پایه مشی آنها بوده و هست.

عمق این اشتباه هنگامی روشن می‌شود که به تحلیل جریان ملی کردن نفت در اسناد تاریخی در شوروی نظر بیفکنیم. مثلاً پروفیسور ایوانف در کتاب خود تاریخ نوین ایران، که توسط حزب توده ترجمه و نشر یافته، پس از دادن منظره مغشوشی از مسئله نفت درباره نقش آیت‌الله کاشانی چنین می‌نویسد:

جناح راست جبهه ملی ایران (کاشانی، بقائی، حائری‌زاده و مکی) حافظ منافع روحانیون، مالکین و بورژواهای ضد انگلیسی بود و فعالانه علیه دمکراتها و کمونیست‌ها اقدام می‌کرد. این جناح که خود وابسته به امپریالیستهای آمریکا بود، سعی می‌کرد تا مسئله را بنفع آمریکا حل و فصل نماید»^۱

به همین جهت در تحلیل سیاست دولت مصدق می‌نویسد:

این دولت در مبارزه علیه امپریالیسم و آمریکا به کشورهای سوسیالیستی نزدیک نشد، بلکه سیاست بینابینی میان کشورهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی را انتخاب کرد»^۲

پیداست که اشتباه مورخان و تحلیل‌گران شوروی در پایه رفتار حزب قرار دارد. در دوران دومین جنگ جهانی، مجله تروود ارگان اتحادیه‌های شوروی ضمن مقاله‌ای درباره نقش دکتر مصدق در مسئله نفت شمال او را «عنصر مشکوک» نامید حالا همین دکتر

۱. نگاه کنید به صفحه ۱۷۲.

۲. نگاه کنید به صفحه ۱۶۷.

مصدق به عنصر میانه‌رو مبدل، یعنی به سیاست مستقل مایل می‌شود! این نمونه‌ای از سطحی بودن و دقیق‌تر بگوئیم حاکی از «مصلحتی» بودن تفسیرات مطبوعات و نوشتارهای تاریخی در شوروی است.

رهبری حزب توده که برخاسته از فرهنگ غربی است، به مادیگرایی و الحاد و نفی مذهب باور داشت و این امر باعث خویشاوندی معنوی او با رهبرانی از نوع مصدق بود. به همین جهت پلنوم چهارم تمام تحلیل خود را مصروف به درک «جنبه ملی و ضد امپریالیستی» مصدق نمود و به همین جهت سیاست حزب دائماً از مشی بقایای جبهه ملی پیروی کرد و به همین جهت در جریان انقلاب اسلامی کسانی مانند اسکندری به سنجابی اعتقاد داشتند...

رهبری حزب توده هم مشی مسلمانان را، که در روش آیت‌الله کاشانی بازتاب داشت، و هم مشی ملی‌گرایی را، که در سیاست مصدق منعکس بود، هر دو را با شدت و با توسل به فحش و دشنام رد کرد و مشی باصطلاح «پرولتاری» خود را مطلق کرد، یعنی آن مشی که نه در عمل برد داشت و نه در تاریخ دورنما ایجاد کرد و به همین جهت کار او «خرابکاری» در نهضت نفت نام گرفته است.

ترورهای حزب توده

در دوران مورد بررسی، پاره‌ای از ترورها به حزب توده منسوب می‌شود که انتساب همه آنها به همه رهبری محل مسامحه است. آنچه که مسلم است سرقت‌های بانک ملی دماوند، بانک ملی مرکز و بانک بازرگانی و قتل حسام لنکرانی، محسن صالحی، داریوش غفاری، فاطری، پرویز نوائی به دست «سازمان اطلاعات» به رهبری دکتر مرتضی یزدی، از طرف هیأت اجرائیه هشت نفری و مسئول این سازمان، خسرو روزبه، انجام گرفته و در هیأت اجرائیه تأیید شده است. البته کسانی از هیأت اجرائیه مانند یزدی، بهرامی، جودت در نامه‌های خود این اقدامات را ناشی از ابتکار خود نمی‌خواندند و کیانوری و قاسمی و روزبه را الهام بخش این اقدامات قلمداد می‌کردند. هر چه باشد، این افراد در تأیید این اقدامات متفق‌الکلمه بودند. ولی سه مورد دیگر (یعنی توطئه علیه جان شاه، قتل محمد مسعود، قتل احمد دهقان) نیز به حزب منسوب می‌شود و حال آنکه رهبری رسمی از هیچیک از این اقدامات اطلاعی نداشته است. در مورد شرکت در سوء قصد علیه جان شاه اولین بار ما در خارج طبق گزارش قاسمی اطلاع یافتیم که کیانوری در آن دست داشته است. تا آنجا که در اثر تحقیق کمیته مرکزی خارج روشن شد، تماس کیانوری با ارگانی و

ناصر فخرآرائی و اطلاع او از قصد فخرآرائی مسلم است. کیانوری منکر تعقیب جریان شد و اطلاع خود را محدود به چهار ماه قبل از وقوع حادثه می‌داند. برای رهبری در خارج صحت این دعوی کیانوری روشن نشد.

در مورد قتل محمد مسعود دخالت خسرو روزبه و گروه او در مسئله قتل به دست عباسی مسلم است و مورد اعتراف خود او است. مطالب دیگری که در این زمینه عنوان می‌شود، حاکی از ارتباط جریان با رزم‌آرا محتاج به تحقیق است.

در مسئله قتل احمد دهقان، مدیر تهران مصور، مسئله از طرف دکتر کشاورز از قول افسر شهربانی قبادی، در جزوه خود مطرح شده، ولی برخی دیگر این فرضیه را انتقاد می‌کنند و اصولاً مسئله ارتباط رزم‌آرا و قرار و مدار او را با شوروی در پایه قتل مسعود و دهقان می‌دانند.

وقایع فاجعه‌آمیز دیگر این دوران، حوادث ماجراجویانه ۲۳ تیر ۱۳۳۱ بدست رهبری حزب توده و حوادث ماجراجویانه ۱۴ آذر ۱۳۳۱ بدست رهبری سازمان جوانان است، که منجر به دهها نفر مقتول و زخمی و تشدید روابط بین حزب توده و دولت مصدق شد. پیش از این دو حادثه فاجعه‌انگیز و بعد از آن موج عنان گسسته دشنام به دولت مصدق از طرف روزنامه‌های وابسته به حزب توده و بویژه بسوی آینده انجام گرفت و تمام این روش افراطی و مضر سرانجام به تسلیم در مقابل حادثه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به اتخاذ سیاست پیروی از دستور دکتر مصدق و عدم هرگونه مقاومت در قبال کودتای شاه- زاهدی منجر شد!!

پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاه- زاهدی، باز حوادث مهمی در سیاست کشور رخ داد که حاکی از نهایت آشفتگی سیاست رهبری حزب توده و ساده لوحی «چپ‌روانه» است، که در واقع خدمت به راست، خدمت به امپریالیسم و دربار پهلوی بود. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرآغاز یک سلسله خیانتها و جنایتهای عظیم به دست شاه و خانواده و درباریان و اتحاد عمال ایرانی آمریکا و انگلیس، که بر دولت و مجلس تسلط داشتند، گردیدند. در مقابل کودتا، دولت مصدق مقاومتی نکرد. حزب توده با گذراندن وقت و تلفن به مصدق تصمیمی نگرفت و بعدها در قبال اعتراض عمومی اعضا حزب و مردم، در نشریه کمیته مرکزی (مورخ بهمن ۱۳۳۲) چنین توضیح داد: «اگر اقدام عمومی مسلحانه انجام می‌دادیم، شکست و سرکوبی شدیدتر می‌شد و ما، پیشقراولان را، در نبردی نامساوی، بدون آمادگی عمومی، از دست می‌دادیم. در صورت تظاهرات معمولی نیز ممکن بود سرکوبی شدیدتر از تضییقات پس از ۲۸ مرداد روی دهد.» عدم عمل در قبال کودتا

تضاد با تظاهر به قدرت از طرف حزب توده، در دوران حکومت مصدق، داشت. پس از روشن شدن وجود سازمان نظامی در کنار حزب توده که بیش از ۶۰۰ نفر عضو آن بودند، معما حل ناشدنی تر شد و حیرت عمومی و کناره‌گیری از حزب و در نتیجه افت «پرستیژ» و حیثیت حزب حاصل آن بود. در نتیجه حزب با الهام‌گیری از خط ماجراجویانه کیانوری و خسرو روزبه سیاست «جبران» را اجراء کرد. دادن تعلیمات نظامی به دست نظامی‌ها به افراد غیرنظامی، نقشه انجام عملیات پارتیزانی در شمال با استفاده از وجود جنگل در این نواحی، تأسیسات و تجهیزات ارتش در قلعه مرغی و آتش زدن هواپیما، دزدی اسلحه از انبار سربازخانه‌ها و امثال آن، نمونه‌هایی از اعمال «جبران» است که باعث لو رفتن افراد نظامی و غیر نظامی، اسناد، منزل‌ها، اتومبیل‌ها، وارد کردن دشمن مسلط ولی وحشت‌زده به واکنش می‌شود و پایان این واکنش خرد شدن سازمان گسترده حزب توده است.

اینجا این مسئله مطرح می‌شود: تا کجا احزاب کمونیست، که بر اصل تمرکز و انضباط متشکلند و عده محدود به اصطلاح «پیشقراولان» را در زیر رهبری جدا از مردم بکار می‌گیرند. می‌توانند حربه مؤثری باشند؟ اگر مردم بعنوان حزب‌الله بدون تشکل آن چنانی، براساس فطرت و خودجوشی و براساس دینی که الهام انقلابی می‌دهد، به میدان آیند و مسئله‌بندی‌های بغرنج تشکیلاتی مانع خودجوشی آنان نشود، آنگاه این حربه در واقع شکست ناپذیر است، زیرا مردم در زیر آوار مهیب حوادث پایدار و فطرت آنها تغییر ناپذیر است.

کودتای ۲۸ مرداد و پس از آن

با شکست نهضت ملی و پیروزی کودتای امپریالیستی اقدامات مهم و فوری برای ترمیم ضرباتی که در دوران ملی کرن صنعت نفت به مواضع امپریالیسم و ارتجاع وارد شده بود، به عمل آمد. روابط قطع شده با انگلیس از طرف دولت زاهدی تجدید شد، مذاکرات برای تأسیس کنسرسیوم نفت با اتحاد چهار دولت امپریالیستی (آمریکا، انگلیس، فرانسه و هلند) برای غارت نفت ایران انجام گرفت. مصدق محاکمه شد. دکتر فاطمی وزیر خارجه نستوه او تیرباران شد. برخی از رهبران حزب توده محکوم شدند. عده کثیری از افسران توده‌ای اعدام شدند. عده‌ای پای فرار را برقرار مرجح دانستند و یا در ایران با ساواک همکار و همگام شدند. پیمان بغداد در دوران نخست‌وزیری علاء منقعد گردید. آیت‌الله کاشانی که علیه انعقاد کنسرسیوم اعلامیه شدیدالحنی داد به جرم «تحریض مردم به مسلح شدن برضد قدرت سلطنت» در سن هشتاد سالگی بازداشت شد. «فدائیان اسلام» اعدام شدند. در زمان

نخست‌وزیری منوچهر اقبال سازمان امنیت جنایتکار بدست تیمور بختیار تشکیل گردید و نفوذ وسیع سرمایه‌های کشورهای مستکبر در ایران گسترش بی‌سابقه یافت. پس از آنکه حزب توده هرگونه تأثیری در جامعه را از دست داد، درباره نقش جاسوسی تخریبی امپریالیستی در بروز خطاها و اشتباهات این حزب، میان رهبران حزب توده در خارج، حدسیاتی زده می‌شد. کیانوری، یزدی را بعنوان کسی معرفی می‌کرد که در اطرافش «گوش‌هایی» وجود دارند و مطالب یزدی را به بیرون می‌رساندند. کیانوری، علی شرمینی برادر کوچک شرمینی را از نوع این «گوش‌ها» می‌شمرد و بطور کلی سوء ظن او به یزدی زیاد بود. برعکس رادمنش و اسکندری نهایت اطمینان را به یزدی داشتند، ولی آنها کیانوری را مستقیم یا غیر مستقیم (یعنی به علت همسری‌اش با مریم فیروز) متهم می‌ساختند. اسکندری در آغاز ورود به مهاجرت شوروی، ضمن گزارشی با توضیح روش کیانوری در مورد دولت مصدق، آنرا به راه دوری مربوط می‌کرد و می‌نوشت. وقتی پیوند کیانوری با خاندان فیروز را می‌بیند، ناچار به این نتیجه می‌رسد که اقدامات غلط و اشتباهات بزرگ او از کدام سرچشمه آب می‌خورد. در مقابل، قاسمی، در انتقاد اسکندری و رابطه‌اش با یزدی، همین جمله «آب از کدام چشمه است» را تکرار می‌کند و به تعریض اسکندری را مورد تردید قرار می‌دهد.

کشاورز صریحاً در مذاکرات خصوصی خود می‌گفت: کیانوری عامل امپریالیسم است. ولی این مسئله را به شکل رسمی نگفت. اخیراً در مقاله‌ای که در لوموند نشر داده، کیانوری را «دست مسکو» نامید.

فروتن ضمن گزارش مفصلی درباره شرمینی، در آغاز آمدنش به شوروی در دوران استالین، و با بازشمردن یک مشت «فاکت‌ها» مانند سابقه اشتغال شرمینی در کمپ بدرآباد (نزد آمریکائی‌ها)، ازدواج خواهرش با یک آمریکائی، و اینکه در کالج آمریکائی (دبیرستان البرز) تحصیل کرده، و اینکه پدرش (موسوم به کریم‌اف) در قفقاز بعنوان تروتسکیست تیرباران شده، و اینکه وقتی هیأت اجرائیه به او پیشنهاد کرد به شوروی برود، از اطاعت در مقابل دستور خودداری کرد، و اینکه سفارت شوروی او را که در بخش مطبوعاتیش کار می‌کرد، بدون توضیح خارج کرده و غیره، شخصیت شرمینی را زیر سؤال قرار داد.

پس از نامه فروتن، باشکیروف، نماینده حزب کمونیست، از رادمنش و من درباره نوشین (که به خارج آمده و در دوشنبه ساکن بود) و شرمینی سؤالاتی کرد. هر دوی ما، مختصات مثبت برای آن دو نفر ذکر کردیم. بعدها، یگروز باشکیروف به خانه ما در مسکو آمد و بدون مقدمه گفت: «شرمینی عالم خود فروخته (پلاتنی آگنت) امپریالیسم است.» من

گفتم: «با این نظر موافق نیستم و ما در عمل برخورد نکردیم که او شخص بی‌اعتقادی باشد». این جریان در آغاز آمدن سه نفر (قاسمی، فروتن و بقراطی) بود و من براساس شناختی که در ایران از شرمینی داشتم از وی دفاع کردم. باشکیروف مرا تحسین کرد و گفت: «معمولاً وقتی سوءظنی به این شدت بیان می‌شود، مخاطب سعی می‌کند محتاط باشد، دفاع شما قرینه‌ای است که شما نظر خاصی ندارید».

این بار دوم بود که من چنین نظری را می‌شنیدم. بار اول از علی‌اف رایزن سفارت شوروی (وقتی من از اعلامیه‌ای که هیأت اجرائیه موقت همراه ملکی تنظیم کرده بود دفاع کردم) و یک بار در این مورد مشروح در فوق این اسلوبی است که برای شناختن ملکی یا شرمینی، بلکه درجه صداقت مخاطب. من بدون اطلاع از این اسلوب، با رفتار خودم از نظر آنها توجیه شدم.

اما حالا خوش‌بینی مطلق گذشته را ندارم. البته بدون سند و تنها براساس قرائن نمی‌توان حیثیت افراد را ملعبه ساخت و به همین جهت نیز سخنی درباره اشخاص نمی‌گویم. ولی در جریان عجیب حزب توده، امکان رخنه مستقیم و غیر مستقیم دشمنان امپریالیستی و ارتجاعی کاملاً ممکن است. در این باره تاریخ گواهی خواهد داد.^۱

پس از کودتای ۲۸ مرداد، تعداد کثیری از رهبران و کادرها و اعضای حزب توده دستگیر شدند، که سرنوشت آنها بشرح زیر است:

۱- دکتر محمد بهرامی، دبیرکل حزب توده (در غیاب رادمنش، که در شوروی بسر می‌برد) در بهمن ۱۳۳۴ دستگیر شد و بعلت ابراز ندامت پس از یکسال مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد.

۲- دکتر مرتضی یزدی، عضو هیأت اجرائیه کمیته مرکزی و مسئول سازمان اطلاعات و تشکیلات زنان، که در اواخر ۱۳۳۳ دستگیر شد و به علت ابراز ندامت در سال ۱۳۳۸ مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد.

۳- مهندس علی غلوی، عضو کمیته مرکزی و مسئول مالی. وی علیرغم ابراز ندامت تیرباران شد.

۴- مهندس نادر شرمینی، عضو کمیته مرکزی و دبیر اول سازمان جوانان توده. در سال ۱۳۳۳ دستگیر شد و پس از ابراز ندامت در سال ۱۳۳۹ آزاد شد.

۵- از اعضای مشاور کمیته مرکزی ۱۲ نفر دستگیر شدند، که پس از ابراز ندامت آزاد

۱. احسان طبری، کژراهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده، ص ۱۴۸ - ۱۶۴.

گردیدند.

۶- ۲۵ نفر از مسئولین درجه اول حزبی (کادرهای انتخابی و انتصابی سازمان ایالتی تهران) دستگیر شده و پس از ابراز ندامت آزاد شدند.

۷- ۲۳ نفر اعضای کمیته مرکزی سازمان جوانان توده دستگیر شده و پس از ابراز ندامت آزاد گردیدند.

۸- ۴۵ نفر اعضای سازمان اطلاعات حزب توده دستگیر شدند، که پس از ابراز ندامت آزاد گردیدند.

۹- سازمان نظامی حزب توده جمعاً دارای ۵۸۵ عضو بود، که از این میان ۳۷ نفر موفق به فرار شده و به شوروی پناه بردند، که از میان آنها، تنها ۶ نفر بعدها در سازمان حزب توده فعالیت جدی داشتند. بقیه اعضای سازمان نظامی دستگیر شدند، که وضع آنها به شرح زیر است:

۲۶ نفر به اعدام محکوم شده و حکم در مورد آنها به اجرا درآمد. ۵۲ نفر محکوم به اعدام بودند، که مشمول عفو شده و حکم آنها به حبس ابد تقلیل یافت. ۹۲ نفر محکوم به حبس ابد شدند. ۱۱۹ نفر محکوم به ۱۵ سال زندان و ۷۹ نفر محکوم به ۱۰ سال زندان شدند و ۹۱ نفر به حبس‌های مختلف از ۸ سال تا ۱۸ ماه محکوم گردیدند. از درجه‌داران عضو حزب توده نیز ۸۹ نفر بازداشت شدند، معهداً معروف است که لیست کامل درجه‌داران توده‌ای توسط افسر فراری بنام سرگرد پولاددژ به خارج انتقال یافت.

۱۰- علاوه بر افراد فوق، در جریان «قیام افسران خراسان» ۲۴ افسر و درجه‌دار و سرباز و در جریان غائله فرقه دمکرات آذربایجان نیز ۹۱۹ نفر افسر هوادار فرقه به شوروی گریختند.

۱۱- از میان اعضای غیر نظامی حزب توده جمعاً ۳۶۴۹ نفر دستگیر شدند، که تعدادی از آنها به حبس‌های مختلف محکوم گردیدند. در سال‌های بعد موج «ندامت نامه‌نویسی» در میان زندانیان توده‌ای همگانی شد و مجله ویژه‌ای بنام عبرت برای این کار انتشار یافت که توسط «نادمین» زندانی اداره می‌شد. زندانیان فوق بتدریج همه آزاد شدند و در سال‌های ۱۳۴۰-۱۳۵۰ جذب نهادهای خصوصی و دولتی و روشنفکری شده و گاه دارای موقعیت‌های حساس شدند. علیرغم این ندامت سیاسی، خط فکری و ایدئولوژیک حزب توده توسط بسیاری از آنان، بویژه در ابعاد فرهنگی و اقتصادی، در جامعه اشاعه داده شد و بر مجامع روشنفکران غربگرای کشور تأثیرات عمیق نهاد.

۱۲- از مجموع بیش از ۴۰۰۰ زندانی توده‌ای، تنها ۷ نفر از آنان (شهیدی زندی،

حجری، عمویی، شلتوکی، کی منش، باقرزاده، ذوالقدر - اعضا سازمان نظامی) علیرغم ابراز ندامت تا آستانه انقلاب اسلامی در زندان ماندند. درباره سرنوشت این افراد در آینده سخن خواهیم گفت.^۱

از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی ایران^۲

همانگونه که دیدیم، تا سال ۱۳۳۳، فعالیت حزب توده از داخل ایران رهبری می شد. هر چند بخش عمده رهبری حزب از ایران گریخته بود، ولی تا مدتی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به دلیل بحران درونی کشور از سوئی و وجود سازمان متشکل مخفی و سازمان نظامی از سوی دیگر، حزب توده توانست بخشی از رهبری خود را در داخل کشور حفظ کند. با در هم شکسته شدن سازمان نظامی حزب توده بقایای کمیته مرکزی، که به چنگ «فرمانداری نظامی تهران» نیفتاده بودند، از ایران گریختند و به شوروی پناه بردند. آخرین بقایای رهبری دکتر حسین جودت و دکتر نورالدین کیانوری بود. بنا به اعترافات کیانوری، سرهنگ دولین (افسر جی. آر. یو)، معاون وابسته نظامی شوروی در تهران و رابط کیانوری با مقامات اطلاعاتی شوروی، نامه رادمنش، دبیرکل حزب، مبنی بر دستور خروج از کشور را به او داد و در نتیجه این دو نیز در زمستان ۱۳۳۴ از طریق بغداد - رم - پراگ به مسکو رفتند.

در پی کودتای ۲۸ مرداد، بحران عمیقی بقایای حزب توده در خارج از کشور را فرا گرفت و رهبران حزب توده هر یک کوشیدند تا علل شکست را به گردن دیگری اندازند. تا ۴ سال بعد از کودتا این تنازع شدید ادامه یافت تا بالاخره مقامات شوروی، که به احیاء سازمان وابسته خود در ایران نیاز داشتند، تصمیم گرفتند به سازماندهی بقایای آن پردازند. لذا، بدستور آن‌ها، برای بررسی علل شکست حزب و پایان بخشیدن به بحران درونی، و احیاء مجدد سازمان های حزب، پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده، نخستین پلنوم کمیته مرکزی در خارج از کشور، برگزار شد.

پلنوم چهارم: اوج اختلافات درونی

از ۵ تا ۲۶ تیر ماه ۱۳۳۶، پس از قریب به نه سال که از پلنوم سوم می گذشت، پلنوم

۱. لیست دستگیرشدگان توده ای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در کتاب کمونیزم در ایران مندرج است.

۲. کلیه مطالب این فصل مستند به بازجویی های سران حزب توده در سال ۱۳۶۲ می باشد.

چهارم کمیته مرکزی حزب توده بدستور و با نظارت شعبه بین‌المللی حزب کمونیست شوروی، در مسکو برگزار شد. در این پلنوم، ۱۵ نفر اعضای کمیته مرکزی با رأی قطعی شرکت جستند. این افراد عبارت بودند از: ۱- دکتر رضا رادمنش (دبیر کل منتخب کنگره دوم)، ۲- ایرج اسکندری، ۳- رضا روستا، ۴- حسین جودت، ۵- محمود بقراطی، ۶- بابازاده، ۷- فریدون کشاورز، ۸- عبدالصمد کامبخش، ۹- نورالدین کیانوری، ۱۰- احمد قاسمی، ۱۱- دکتر فروتن، ۱۲- علی‌امیرخیزی، ۱۳- صمد حکیمی، ۱۴- احسان طبری، ۱۵- عبدالحسین نوشین.

کمیته مرکزی به دو فراکسیون متخصص تقسیم می‌شد: ۷ نفر اول یک جناح و ۵ نفر دوم جناح دیگر را تشکیل می‌دادند. احسان طبری و عبدالحسین نوشین به اصطلاح «وسط» بودند، ولی بیشتر به جناح دوم تمایل داشتند.

در این پلنوم جناح رادمنش - اسکندری و ... ، جناح کامبخش - کیانوری و ... را به ماجراجویی و خیانت متهم می‌کرد و شکست حزب را به گردن آنها می‌انداخت. اتهامات قتل و ترور (ترور شاه، قتل محمد مسعود، قتل‌های درون حزبی) را فریدون کشاورز علیه کامبخش - کیانوری مطرح ساخت. جناح کامبخش - کیانوری متقابلاً جناح رادمنش - اسکندری را به راست روی و جاه‌طلبی و دنباله‌روی از بورژوازی ملی (مصدق) متهم ساخت. در پشت این عبارات، انگیزه‌های واقعی این اختلافات نهفته بود که از خودخواهی‌ها و مقام‌طلبی‌ها و قدرت‌جویی‌های رهبران حزب توده ناشی می‌شد. سیر ۲۵ ساله فعالیت رهبری حزب توده در سال‌های بعد در خارج از کشور بیانگر این نبرد مداوم بر سر احراز مقامات و مناصب بالاتر و تنازع خودخواهی‌های رهبری حزب است، که بالاخره با پیروزی کامل «باند کیانوری» به پایان راه حزب توده رسید.

به دلیل بحران شدید درون حزبی، در این پلنوم علاوه بر اعضای اصلی کمیته مرکزی، برای آن که کادرها و مسئولین حزبی - که خود نیز شدیداً درگیر بودند - بتوانند نظراتشان را بیان کنند، ۵۹ تن از آنان با حق رأی مشورتی، بعنوان «ناظر» در پلنوم شرکت داده شدند. از اینروست که پلنوم فوق «پلنوم وسیع» نامیده شد. تشکیل «پلنوم وسیع» در اساسنامه حزب توده وجود ندارد و اولین بار در پلنوم چهارم ابداع شد. از جمله کادرهایی که در پلنوم فوق شرکت جستند عبارت بودند از داود نوروزی، خسرو (بابک) امیر خسروی، اکبر شاندرمنی و فریدون آذر نور. به علت اختلافات، خطر انشعاب حزب را تهدید می‌کرد. برای اینکه این خطر رفع شود و کار حزب سر و سامانی بگیرد، میان دو جناح سازش صورت گرفت و هیأت اجرایی‌ای مرکب از رادمنش (دبیر اول)، ایرج اسکندری (دبیر

دوم)، عبدالصمد کامبخش (دبیر)، احسان طبری، فروتن، احمد قاسمی و نورالدین کیانوری برای رهبری حزب در فاصله دو پلنوم کمیته مرکزی تعیین شد. این ائتلاف به ضرر جناح اول و بنفع باند کامبخش - کیانوری بود و تنها دو نفر از جناح اول در ترکیب جدید رهبری حزب راه یافتند. رادمنش و اسکندری بعنوان اعتراض استعفاء دادند، ولی به توصیه شوروی‌ها استعفای خود را پس گرفتند.^۱

نتایج این پلنوم، در مجموع، نگرش مثبت‌تر شوروی‌ها به کیانوری را در پی داشت و به وی پیشنهاد شد که در مدرسه عالی حزبی به تحصیل پردازد.

پس از پلنوم چهارم، هیأت اجرائیه منتخب پلنوم فوق به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی فراخوانده شدند و کوئوسینین، کمونیست معروف فنلاندی و عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی، به آنان اطلاع داد که از این پس مرکز فعالیت حزب توده را در آلمان شرقی قرار دهند.

پلنوم پنجم کمیته مرکزی، ۸ ماه پس از پلنوم چهارم، در تاریخ چهارشنبه ۱۳۳۶/۱۲/۷ مطابق با ۲۶ فوریه ۱۹۵۸، با حضور اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی، که برای شرکت در کنفرانس ۱۹-۱۶ نوامبر ۱۹۵۷ احزاب کمونیست و کارگری جهان به مسکو رفته بودند، برگزار شد و ۱۳۳۶/۱۲/۱۴ بکار خود پایان داد. این پلنوم با صدور قطعنامه‌ها و پیام‌هایی تبعیت کامل خود را از اسناد کنفرانس مسکو اعلام داشت.

در مرکز جدید کمیته مرکزی حزب - شهر لایپزیک در آلمان شرقی - اختلافات ادامه یافت. بر سر شیوه کار در ایران، میان رادمنش و کیانوری اختلافات و درگیری شدیدی پدید آمد.

از سوی دیگر، احمد قاسمی و عده دیگری معتقد بودند که نباید کار و فعالیت مجدد را با نام «حزب توده» آغاز کرد. به علت بدنامی حزب، باید زیر پوشش وسیع‌تری کارکرد تا بتوان عده بیشتری را جذب کرد. تحت تأثیر این نظریه برای مدتی بجای روزنامه مردم، نشریه صبح امید منتشر شد. ولی پس از چندی عملاً مشخص شد که این تاکتیک ثمری ندارد و در نتیجه نامه مردم مجدداً منتشر گردید. مدتی بعد، در سال ۱۳۳۷ دولت آلمان شرقی، که در آن زمان در چارچوب ائتلاف منافع دو ابرقدرت، روابط تیره‌ای با رژیم شاه داشت، امکان پخش برنامه فارسی را از رادیو برلین شرقی در اختیار حزب توده قرار داد. از طرف حزب، منوچهر بهزادی و داوود نوروزی این برنامه را اداره می‌کردند.

۱. برای آشنائی بیشتر با مباحث پلنوم چهارم به: احسان طبری، کزراهه، ص ۱۶۵ - ۱۸۱ مراجعه شود.

در همین زمان، کودتای عبدالکریم قاسم در عراق رخ داد و اوضاع منطقه دستخوش تغییر شد. سقوط رژیم سلطنتی در عراق به معنای تحکیم مواضع شوروی تلقی می‌شد و ظاهراً توازن نیروها در منطقه بنفع شوروی به هم خورده بود. برای جبران این شکست غرب، رژیم شاه به انعقاد قرارداد دو جانبه نظامی با آمریکا دست زد و روابط او با شوروی بسیار تیره شد. در نتیجه شوروی در سال ۱۳۳۹ ش. رادیوی «صدای ملی ایران» را علیه رژیم شاه براه انداخت.

در چنین شرایطی، فعالیت حزب توده در ایران دشوارتر می‌شد، ولی در عوض، عراق به پایگاه مناسبی برای فعالیت بدل شده بود. از طرف کمیته مرکزی، دکتر فریدون کشاورز به عراق رفت و با رادیو بغداد به همکاری پرداخت. او سپس به سوئیس و از آنجا به الجزایر رفت. دکتر کشاورز مواضع شدید علیه رهبری حزب اتخاذ نمود. نقطه نظرات او در کتاب «من متهم می‌کنم» توسط کمیته مرکزی حزب توده ایران انتشار یافته است. پلنوم ششم کمیته مرکزی در تاریخ ۱۲ تا ۲۶ شهریور ۱۳۳۸ تشکیل شد. در این پلنوم مقدمات وحدت با فرقه دمکرات آذربایجان ریخته شد و فریدون کشاورز از حزب اخراج گردید.

طرح کودتا در ایران

پس از خروج دکتر نورالدین کیانوری از کشور در سال ۱۳۳۴، رابطه مقامات اطلاعاتی شوروی با او پس از ورود به آلمان شرقی، مجدداً برقرار گردید. سرهنگ دولین تماس گرفت و کیانوری به مسکو خواسته شد. او، بدون اطلاع سایر اعضا کمیته مرکزی، به مسکو رفت و در نشست با شرکت میلوانف، (از مسئولین شعبه بین‌المللی حزب کمونیست شوروی)، سرهنگ دولین (مقام اطلاعاتی) و نیکلای پاولویچ... (از وزارت امور خارجه) حضور یافت.

به کیانوری گفته شد که نیروهای معینی - ظاهراً از «جبهه ملی» - به سفارت شوروی در تهران مراجعه کرده و گفته‌اند که امکان یک کودتا علیه رژیم شاه موجود است و خواستار کمک و حمایت اتحاد شوروی شده‌اند. از کیانوری خواسته شد تا به اروپای غربی سفر کند و درباره این مسئله تحقیق نماید.

کیانوری باتفاق همسرش، مریم فیروز، به اروپای غربی رفت و با دکتر شمس‌الدین امیرعلائی، از سران «جبهه ملی» و نزدیکان مصدق، خسرو قشقایی و سرتیپ امینی، رئیس ژاندارمری دولت مصدق، ملاقات کرد، ولی به نتیجه‌ای نرسید. پس از چندی شوروی‌ها اعلام کردند که جریان فوق منتفی است.

وحدت حزب توده با «فرقه دمکرات آذربایجان»

در این زمان شوروی‌ها ضرورت ادغام حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان را برای هموار ساختن راه فعالیت آتی در ایران توصیه کردند. از دیدگاه مارکسیستی، در یک کشور تنها باید یک حزب کمونیست موجود باشد و تقسیم «طبقه کارگر» و «حزب پیشاهنگ آن!» بر مبنای تقسیمات قومی نادرست است. ولی سیاست شوروی، بر خلاف این نص مارکسیستی ایجاب کرد تا در سال ۱۳۲۴ جریانی برای تجزیه ایران به راه انداخته شود و لذا «فرقه دمکرات» تشکیل شد. چنانکه گفتیم، بدون اطلاع رهبری حزب توده، سازمان حزب در آذربایجان منحل گردید و بدان پیوست و بدین ترتیب حکومت پوشالی یک ساله پیشه‌وری بوجود آمد. ولی در پی سازش شوروی با متفقین غربی و گرفتن امتیازاتی در اروپای شرقی توسط استالین، حکومت دست‌نشانده «فرقه» فروریخت. این زد و بند و بازی سیاسی ابرقدرت‌ها به بهای خون هزاران نفر از مردم بیگناه آذربایجان تمام شد، که رژیم شاه برای «قدرت‌نمایی» به قتل عام آنها دست زد. سران «فرقه» در سال ۱۳۲۵ به‌مراه عده کثیری از «فدائی‌ها» و مردم عادی به شوروی گریختند. اکنون سیاست شوروی ایجاب می‌کرد که «سازمان سراسری مارکسیستی» در ایران تحکیم شود و به این دوگانگی سازمانی پایان داده شود. در سال‌های پیش از پلنوم چهارم، مسئله وحدت حزب توده و «فرقه» چندین بار مطرح شده بود، ولی بدلیل بی‌تفاوتی یا مخالفت شوروی به نتیجه نرسیده بود. ولی اکنون چون شوروی خود این وحدت را توصیه می‌کرد، مسئله در دستور روز قرار گرفت. از طرف رهبری حزب چند بار با سران فرقه تماس گرفته شد و چندین جلسه برای مذاکره درباره وحدت تشکیل شد. در آن زمان صدر فرقه دمکرات، چشم‌آذر بود. او با وحدت مخالفت می‌کرد. رفت و آمدها عملاً به نتیجه نرسید. تا اینکه در باکو کنفرانس فرقه تشکیل شد و غلام یحیی دانشیان، به جای چشم‌آذر، صدر فرقه شد. این امر نشانه علاقمندی و موافقت روس‌ها با وحدت بود. دانشیان نسبت به «وحدت» روی خوش نشان داد.

با این مقدمات و پس از جلسات مکرر و مذاکره و تبادل نظر میان حزب و فرقه، قرار وحدت گذاشته شد و تصمیم گرفته شد که، حزب و فرقه هر کدام جداگانه مسئله را در جلسات خود تصویب کنند و سپس در یک کنفرانس مشترک آن را عملی سازند.

در ۲۸ تیر تا ۷ مرداد ۱۳۳۹ (۱۹ تا ۲۹ ژوئیه ۱۹۶۰) پلنوم هفتم (وسیع) کمیته مرکزی در مسکو تشکیل شد. علاوه بر تصویب طرح برنامه و اساسنامه جدید، که در آن مارکسیسم - لنینیسم بعنوان ایدئولوژی حزب مطرح شده بود، در این پلنوم مسئله وحدت با

فرقه تصویب شده و اسناد آن تنظیم گردید. قرار شد که اعضای رهبری حزب افزایش یابد و عده‌ای از کادرهای حزبی به عضویت اصلی و مشاور کمیته مرکزی درآیند تا در صورت ورود فرقوی‌ها به کمیته مرکزی بین تعداد حزبی‌ها و فرقوی‌ها توازن برقرار باشد. در پایان، انتخابات کمیته مرکزی انجام شد و داوود نوروزی، اردشیر آوانسیان، محمد رضا قدوه و ... به عضویت کمیته مرکزی و بابک امیرخسروی (خسرو)، فرج‌الله میزانی، اکبر شاندرمنی و ... به عضویت مشاور کمیته مرکزی انتخاب شدند. پس از انتخابات، نمایندگان فرقه دمکرات آذربایجان وارد جلسه شدند و یک جلسه وسیع، که «کنفرانس وحدت» نامیده شد، تشکیل گردید و در آن وحدت به تصویب نهایی رسید.

از همین کنفرانس، نطفه اختلافات آینده منعقد شد. طبق قرار قبلی، باید از طرف فرقه چند نفر به عضویت کمیته مرکزی انتخاب می‌شدند و یک نفر از آنها عضو هیأت اجرائیه می‌شد. پذیرش به کمیته مرکزی صورت گرفت و از رهبران فرقه، غلام یحیی دانشیان، آذراوغلی، پیشنمازی، حمید صفری، امیر علی لاهرودی و دیگران به کمیته مرکزی حزب توده افزوده شدند. غلام یحیی دانشیان به عضویت هیأت اجرائیه نیز انتخاب گردید، ولی او توضیح داد که چون در باکو کار دارد و نمی‌تواند به لایپزیک بیاید، لذا علاوه بر خود او باید یک نفر دیگر به عضویت مشاور هیأت اجرائیه انتخاب شود تا در لایپزیک مستقر گردد و نماینده فرقه در مرکز حزب باشد! او لاهرودی را پیشنهاد کرد. این پیشنهاد - که قبلاً بررسی نشده بود - با مخالفت شدید سران حزب توده روبرو شد، ولی بالاخره غلام یحیی حرف خود را به کرسی نشانید و لاهرودی به عضویت مشاور هیأت اجرائیه انتخاب گردید. ترکیب هیأت اجرائیه جدید عبارت بود از: رادمنش، اسکندری، کامبخش، طبری، فروتن، قاسمی، کیانوری، دانشیان و لاهرودی.

از میان فرقه‌ای‌های عضو کمیته مرکزی، آذراوغلی و پیش نمازی به باند اسکندری پیوستند و بقیه در باند دانشیان ماندند.

شوروی‌ها در پلنوم فوق شرکت مستقیم نداشتند، ولی مانند پلنوم چهارم، که در مسکو تشکیل شد، در این پلنوم نیز میزبان بودند و در جزئیات کار و مذاکره قرار داشتند. مذاکرات ضبط می‌شد و در اتاق ضبط توسط مقامات شوروی کنترل و پیگیری می‌گردید. جریان پلنوم دقیقاً زیر نظر شعبه بین‌المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی قرار داشت.

بلافاصله پس از پایان «کنفرانس وحدت»، پلنوم هشتم کمیته مرکزی با ترکیب جدید در روز ۱۱ مرداد ۱۳۳۹ تشکیل شد و همان روز به کار خود پایان داد.

از ۱۹ تا ۲۵ شهریور ۱۳۴۰ نیز پلنوم نهم با شرکت ۳۲ تن عضو اصلی و مشاور کمیته

مرکزی برگزار شد.

نفوذ ساواک در رهبری حزب توده

ورود غلام یحیی دانشیان و امیر علی لاهرودی به هیأت اجرائیه، مواضع دکتر رضا رادمنش را تحکیم کرد، بخصوص که در این سالها اختلافات احزاب کمونیست شوروی و چین به شدت مطرح بود و بحران عمیق مائوئیسم احزاب کمونیست جهان را فرا گرفته بود. برخی احزاب کمونیست جهان سوم (مانند اندونزی) از مواضع حزب کمونیست چین طرفداری می‌کردند و خطر جدی، سیطره حزب کمونیست شوروی را بر اردوگاه مارکسیسم تهدید می‌کرد. در هیأت اجرائیه حزب توده، احمد قاسمی و فروتن از مواضع مائوئیستی حمایت می‌کردند و از سوی بعضی اعضای کمیته مرکزی (حسن سغایی) و کادرهای حزبی پشتیبانی می‌شدند. در چنین شرایطی، روس‌ها برای تضعیف مواضع مائوئیسم تصمیم گرفتند از جناح رادمنش حمایت جدی کنند و مواضع او را در رهبری حزب توده تحکیم نمایند. این حمایت مسکو از رادمنش، از یک بعد - حذف مائوئیسم از حزب توده - به سود شوروی‌ها بود، ولی در مجموع به بهای گزافی برای حزب توده تمام شد و سبب گردید که ساواک در دو مرحله در رهبری حزب توده رسوخ نماید و سازمان حزب توده در ایران به پوششی برای ساواک علیه گروه‌های ضد رژیم پهلوی بدل گردد. این سالها مصادف بود با بحران همه جانبه رژیم طاغوت و اوج‌گیری مبارزات مردم مسلمان ایران، که به قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ انجامید. در داخل کشور تظاهرات علیه شاه اوج گرفته بود و در نتیجه زمینه مناسبی برای فعالیت حزب توده وجود داشت. ولی سازمان حزب توده زیر نظارت کامل ساواک بود.

یکی از خویشاوندان نزدیک رادمنش بنام حسین یزدی (پسر دکتر مرتضی یزدی) که شدیداً مورد اعتماد او بود، عامل ساواک منحل بود. رادمنش مسئول سازمان داخل کشور بود. حسین یزدی و برادرش، فریدون یزدی، اسناد حزبی را از رادمنش می‌دزدیدند، صندوق پستی او را کنترل می‌کردند و نامه‌های او به ایران و برعکس را در اختیار ساواک قرار می‌دادند. این جریان توسط سازمان اطلاعاتی آلمان شرقی کشف شد و حسین یزدی دستگیر و زندانی گردید.

کشف این ماجرا سبب شد که هیأت اجرائیه تصمیم به برکناری رادمنش بگیرد و برای بررسی جریان نفوذ حسین یزدی و عزل رادمنش، پلنوم دهم کمیته مرکزی - در ۲۹ فروردین ۱۳۴۱ - در مسکو برگزار گردید.

در این پلنوم، اکثریت اعضا شرکت‌کننده (۱۲ نفر از ۲۳ نفر) به برکناری رادمنش رأی دادند، ولی نتیجه پلنوم، زیر تأثیر شوروی، که به طور جدی خواستار ابقاء رادمنش در رأس حزب بود، برخلاف خواست اکثریت تمام شد. همانطور که گفتیم، علت این جانبنداری شوروی، مواضع فروتن و قاسمی و ترس روس‌ها از گرایش حزب توده به مائوئیسم بود. در این پلنوم دانشیان ابراز داشت که علیرغم نفوذ حسین یزدی، رادمنش می‌تواند دبیر اول حزب باقی بماند، بقیه فرقی‌ها نیز از او جانبنداری کردند. بالاخره احسان طبری پیشنهاد کرد که هیأت اجرائیه منحل شود و یک هیأت سه‌نفره بنام «هیأت دبیران موقت» (بوروی موقت) - یعنی همان سه دبیر سابق - کارهای حزب را رهبری کنند و در عرض یک سال پلنوم یازدهم برای حل مسئله بحران رهبری تشکیل شود. این سه نفر عبارت بودند از: دکتر رضا رادمنش، ایرج اسکندری، عبدالصمد کامبخش.

بدین ترتیب رادمنش مجدداً به عنوان دبیر اول انتخاب شد و مسئولیت کار در ایران را نیز دوباره بدست گرفت. بعد از پلنوم دهم، رادمنش و اسکندری، که قبلاً با هم درگیر بودند، آشتی کردند و کیانوری، که معاون کامبخش در تشکیلات بود و بخش اروپای باختری را اداره می‌کرد، به علت درگیری با رادمنش و اسکندری، به مدت ۹ سال از کار حزبی کناره گرفت.

بعد از پلنوم دهم، اختلافات درونی کمیته مرکزی نه تنها کاهش نیافت، بلکه تشدید شد. قاسمی، فروتن (اعضا هیأت اجرائیه) و سعایی (عضو مشاور کمیته مرکزی) مواضع آشکار مائوئیستی خود را جدی‌تر اعلام داشتند و با دانشجویان توده‌ای مقیم غرب، که در اکثریت مطلق خود گرایش‌های مائوئیستی یافته بودند، تماس برقرار کردند. عملکردهای خیانت‌بار رهبری حزب در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ در ایران و مشاهده جاه‌طلبی‌ها و قدرت‌طلبی‌ها و اختلافات شدید درونی کمیته مرکزی و تبعیت نوکرمنشانه آن از شوروی، سبب فروپاشی سازمان حزب در اروپای باختری و گرایش دانشجویان توده‌ای به سمت چین شد.

در حوزه‌های حزب توده در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی نیز وضع متشنج بود. برای اکثریت اعضای حزب، «مسئله حسین یزدی» مفهوم نبود و برایشان این سؤال مطرح بود که چرا رادمنش با چنین اشتباه بزرگی باید همچنان در رأس حزب بماند و حتی قدرتمندتر نیز شود؟

اسکندری، که سالها آرزوی دبیرکلی را در سر می‌پرورانید، شرایط را برای مطرح ساختن خود به عنوان جانشین رادمنش مناسب یافت و فعالیت شدیدی را در این راستا

آغاز کرد. او چند بار به مسکو رفت و با رهبران «فرقه» تماس گرفت. در این زمان، رادمنش در عراق بود و در لایپزیک، ایرج اسکندری به جای او حزب را اداره می‌کرد و می‌کوشید تا از موضع دبیر اول عمل نماید. او حتی یک بار تصمیم گرفت تا دانشجویان را از رهبری «فرقه» عزل کند و حکم آن را هم صادر کرد، ولی اجرا نشد!

بحران مائوئیسم

در چنین شرایطی، در ۳۰ دی ماه ۱۳۴۳، یازدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده در مسکو برگزار شد. در این پلنوم، مسئله اصلی عبارت بود از موضعگیری در قبال مائوئیسم - که در رهبری حزب توده قاسمی، فروتن و سغائی نماینده آن بودند - و یافتن جانشین برای رادمنش و رسیدگی به نتایج کار یکساله «بوروی موقت».

این تقارن، همزمانی مسئله مائوئیسم و مسئله رادمنش سبب تحکیم مواضع رادمنش شد، زیرا برای شوروی‌ها، و به تبع آن سران حزب توده، مسئله اصلی مائوئیسم و تحکیم موقعیت حزب کمونیست شوروی بود.

جریان این پلنوم به مشاجره و دعوا کشید. در نخستین رأی‌گیری، اکثریت قاطع پلنوم مائوئیسم را محکوم کردند، ولی به اخراج قاسمی و فروتن و سغائی رأی ندادند و تحت تأثیر مناسبات دوستانه بر آن بودند که آنها در رهبری بمانند و اصلاح شوند. ولی دانشجویان و دکتر رادمنش و رضا روستا و دکتر حسین جودت بر اخراج آنها از کمیته مرکزی اصرار ورزیدند و تهدید کردند که، «اگر آنها اخراج نشوند ما ترتیب دیگری خواهیم داد». بدین ترتیب، خطر انشعاب جدی شد. شوروی‌ها، که میزبان پلنوم بودند و طبق معمول آن را غیرمستقیم اداره می‌کردند، خواستار اخراج قاسمی و فروتن و سغائی بودند. بر اثر موضع آشکار و صریح آنها، پلنوم مجدداً رأی‌گیری کرد و این بار به اخراج مائوئیست‌ها رأی داد! در این پلنوم مسئله رادمنش تحت الشعاع مائوئیسم قرار گرفت و با حمایت روس‌ها، او مجدداً در مقام دبیر اولی باقی ماند و مقرر شد که «بوروی موقت» (رادمنش، اسکندری، کامبخش) همچنان حزب را تا پلنوم بعدی اداره کند!

نفوذ دوم ساواک: ماجرای عباس شهریاری

در این زمان، نخستین خبرها دربارهٔ خیانت عباس شهریاری و تسلط همه‌جانبه ساواک بر «تشکیلات تهران» حزب توده، به شوروی‌ها رسیده بود، ولی آنها برای اینکه مواضع رادمنش تضعیف نشود و فروتن و قاسمی برنده نشوند، آن را به اطلاع کمیته مرکزی حزب

توده نرسانیدند و سالها بعد مطرح ساختند^۱ آنها می‌کوشیدند تا این مسئله را به دست خود رادمش حل نمایند، ولی رادمش آنقدر به عباس شهریاری اعتماد داشت که حاضر به پذیرش خیانت او نبود.

پلنوم دوازدهم کمیته مرکزی حزب توده از پنج‌شنبه ۱۶ خرداد تا پنج‌شنبه ۲۳ خرداد سال ۱۳۴۷ (۱۳-۵ ژوئن ۱۹۶۸) تشکیل شد. در این پلنوم مسئله مهمی وجود نداشت. در اواخر سالهای ۱۳۴۰ مسئله عباس شهریاری علنی شد:

در سال ۱۳۴۸، میلوانف - مسئول ایران در شعبه بین‌المللی حزب کمونیست شوروی به کیانوری، که به مسکو رفته بود، گفت: «به رادمش بگویند دوره ۳ یا ۴ ساله زندان مأمور ساواکی که شهریاری به شوروی فرستاده بود، تمام شده است و ما باید او را به ایران بازگردانیم. لازم است رهبری حزب درباره این سازمان ساواک‌زده تهران بالاخره تصمیم بگیرد.»^۲ او توضیح داد که، ۳ یا ۴ سال قبل - پس از دستگیری علی خاوری و پرویز حکمت‌جو - عباس شهریاری یک مأمور ساواک را به نام رابط حزبی از مرز آذربایجان به شوروی فرستاد و با رادمش ملاقات کرد. روس‌ها اطلاع یافتند که وی ساواکی است و وقتی او را دستگیر و بازجویی کردند، بلافاصله اعتراف کرد و دقیقاً اطلاع داد که تمام سازمان حزب توده در ایران، که عباس شهریاری در رأس آن است، در دست ساواک است و این سازمان توسط ساواک پدید آمده است. شوروی‌ها جریان را با رادمش در میان گذاشتند، ولی رادمش به علت اعتماد به شهریاری نپذیرفت.

شوروی‌ها، که دیگر وجود رادمش را در رأس حزب توده ضروری نمی‌دانستند توسط میلوانف از کیانوری خواستند که جریان را با هیأت دبیران مطرح ساخته و به طور جدی پیگیری نماید. کیانوری، مسئله را با «بوروی موقت» (رادمش، اسکندری، کامبخش) در میان گذارد، ولی آنها گفتند که شوروی‌ها اشتباه می‌کنند و رادمش شخصاً شهریاری را ضمانت کرده است.^۳

در ۱۱-۶ آذر ۱۳۴۸، پلنوم ۱۳ کمیته مرکزی حزب توده تشکیل شد. در این پلنوم، رادمش گزارش «درخشانی» از پیشرفت کار تشکیلات حزب در ایران ارائه کرد! کیانوری مسئله را به طور سربسته مطرح ساخت و «ساواک‌زدگی» تشکیلات تهران را به اطلاع پلنوم

۱. نورالدین کیانوری، بازجویی، ۱۳۶۲.

۲. همان مأخذ.

۳. نورالدین کیانوری، بازجویی، ۱۳۶۲.

رسانید. رادمنش و اسکندری به طور جدی از عباس شهریاری دفاع کردند، ولی اعضای پلنوم به تردید افتادند و کمیسیونی مرکب از دانشجویان و رادمنش و کیانوری برای رسیدگی به مسئله فوق تشکیل دادند. کمیسیون پس از مدتی گزارشی با دو رأی (دانشیان و کیانوری) تهیه کرد و «ساواک‌زدگی» تشکیلات تهران را تأیید نمود. هیأت اجرائیه، بدون حضور کیانوری (او در پلنوم دوازدهم به عضویت هیأت اجرائیه انتخاب نشده بود) نتیجه کار کمیسیون را بررسی کرد و با پیشنهاد دانشجویان، رأی به برکناری رادمنش از دبیرکلی حزب داد. به پیشنهاد دانشجویان، ایرج اسکندری دبیر اول حزب شد.

در پلنوم ۱۴، که در دیماه ۱۳۴۹ برگزار شد، رادمنش طی نطق ۲ ساعته از شهریاری دفاع کرد، ولی پلنوم تصمیم هیأت اجرائیه را مبنی بر برکناری رادمنش و دبیراوی اسکندری تأیید نمود. کیانوری، مجدداً به عضویت هیأت اجرائیه انتخاب شد. بدین ترتیب، دوره دبیراوی اسکندری، که ۷ سال طول کشید، آغاز گردید. در این پلنوم فرج‌الله میزانی (جوانشیر) عضو هیأت اجرائیه و مسئول رادیو پیک ایران شد.

در این سالها، کامبخش مسئول کل تشکیلات و کیانوری معاون او بود. پس از مرگ کامبخش، کیانوری دبیر دوم حزب و مسئول تشکیلات ایران و اروپای غربی گردید. کار تشکیلاتی در ایران سازمان جدیدی یافت و نقش کیانوری در حزب توده برجسته شد. شوروی‌ها به کیانوری پیشنهاد کردند که مرکز کار تشکیلاتی از دبیرخانه حزب در لایپزیک - که از نظر آنها امنیت کافی نداشت - جدا شود. به کمک سفارت شوروی و حزب سوسیالیست متحده آلمان شرقی، مرکزی برای کارهای تشکیلاتی حزب توده در نزدیکی برلین شرقی تهیه شد و ۴ نفر عضو شعبه تشکیلاتی (کیانوری - مسئول کل و مسئول کار در ایران، منوچهر بهزادی - مسئول کشورهای غربی، انوشیروان ابراهیمی - مسئول کشورهای اطراف ایران و کاظم ندیم) در آن به کار پرداختند.

آستانه انقلاب اسلامی؛ سردرگمی و بحران

پس از برکناری رادمنش، اختلاف اساسی میان ایرج اسکندری و نورالدین کیانوری بود. کیانوری با حمایت سازمان اطلاعاتی شوروی روز به روز مواضعش در رهبری حزب تحکیم می‌شد و با داشتن اهرم مهمی چون مسئولیت کل تشکیلات به یک قدرت مطلق‌العنان بدل می‌گردید. کیانوری زمینه را برای تحقق جاه‌طلبی دیرینه خود - رسیدن به مقام دبیرکلی - فراهم می‌یافت و اسکندری مقاومت می‌کرد. دانشجویان، با انگیزه‌های قدرت‌طلبانه شخصی، از اسکندری حمایت می‌کرد و اسکندری نیز برای تحکیم مواضع

خود می‌کوشید تا بیشتر به دانشجویان نزدیک شود.

در این زمان، با تعمیق بحران سیاسی و اجتماعی در ایران، مسایل تئوریک-سیاسی در رابطه با تحلیل وضع کشور و مشی حزب توده مطرح گردید و بحث شدیدی درگرفت و جناح‌بندی‌ها تشدید شد.

مسئله محوری بحث‌ها، رشد سرمایه‌داری در ایران، ماهیت رژیم شاه، شیوه‌های برخورد به گروه‌های چریکی مخالف رژیم («چریک‌های فدایی» و «مجاهدین خلق»)، و در یک کلام، برنامه و مشی عملی حزب بود. اسکندری مواضع لیبرالی اتخاذ نمود. او رشد سرمایه‌داری را بسیار مثبت می‌دانست، شاه را مستبد می‌شمرد ولی ضدملی نمی‌شناخت و جریان‌ات چریکی را خراب‌کاری و تروریسم می‌دانست.

با مواضع اسکندری در زمینه حمایت از رژیم شاه، اکثریت هیأت اجرائیه موافق نبود و لذا وقتی اسکندری مواضع خود را در پلنوم ۱۴ مطرح کرد، گزارش او به دلیل «راستگرایی» رد شد و چون پلنوم به نتیجه نرسید، به پیشنهاد دانشجویان قرار شد مواضع سیاسی حزب با نظرخواهی از کادرها تنظیم شود. طرح این مواضع تنظیم گردید و به نظرخواهی گذارده شد و از طریق رادیو پیک ایران پخش شد و در تیرماه سال ۱۳۵۴ در «برنامه جدید حزب توده ایران» به تصویب پلنوم پانزدهم رسید.

برنامه جدید حزب توده، مصوب پلنوم پانزدهم، جامع‌ترین برنامه‌ای است که این حزب در طول حیات خود در دوران سلطنت پهلوی بر مبنای ایدئولوژی مارکسیستی تنظیم نمود. برنامه فوق حزب توده را «حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران» و جهان‌بینی آن را مارکسیسم-لنینیسم معرفی می‌کند. در برنامه همچنین با تأکید قید شده است که: «حزب توده ایران بنا بر ماهیت طبقاتی و جهان‌بینی و خصلت میهن‌پرستانه خود به انترناسیونالیسم پرولتری معتقد است و آن را شرط حیاتی پیروزی جنبش انقلابی می‌شمارد».^۱

برنامه بر اساس تزه‌های کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی و برخلاف نظریات حزب کمونیست چین، که تضاد اصلی جهان را میان خلق و امپریالیسم می‌داند، تضاد بین اردوگاه سوسیالیسم (به رهبری اتحاد شوروی) و اردوگاه امپریالیسم را به عنوان «تضاد اساسی دوران ما» معرفی می‌کند و سوسیالیسم را «عامل قاطع و تعیین کننده دوران ما» می‌شمرد.^۲ از دیدگاه برنامه، طبق فرمول «استاندارد» کنفرانس‌های احزاب کمونیست جهان،

۱. اسناد و دیدگاهها، ص ۶۶۸.

۲. همان مأخذ، ص ۶۶۹.

به ترتیب اهمیت، «سیستم جهانی سوسیالیستی، طبقه کارگر بین‌المللی، جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در نبرد علیه امپریالیسم» سه نیروی انقلابی دوران معاصر می‌باشند.

برنامه جدید، در تحلیل وضع اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران، نخست به تحلیل دگرگونی‌های ناشی از «انقلاب سفید» می‌پردازد و آن را «در جهت تسریع روند گسترش مناسبات سرمایه‌داری در شهر و ده» و «استقرار مناسبات سرمایه‌داری به جای مناسبات ارباب-رعیتی» و «گسترش سریع نیروهای مولده» می‌داند.^۱ از دیدگاه مارکسیستی، رشد مناسبات سرمایه‌داری و فروپاشی مناسبات «فئودالی» گامی است مثبت، که به پیدایش «پرولتاریای صنعتی» و در نهایت استقرار سوسیالیسم خواهد انجامید. برنامه مشخصه سیاست خارجی رژیم پهلوی را وابستگی روزافزون به امپریالیسم ذکر می‌کند.

برنامه پس از تحلیل وضع طبقات اجتماعی جامعه ایران، مرحله انقلاب ایران را «انقلاب ملی و دمکراتیک» اعلام می‌دارد، یعنی انقلابی که در آن همه نیروهای ضدسلطنت و ضدامپریالیست متحداً عمل می‌کنند، ولی اینکه این انقلاب به سوسیالیسم فرا رود و «انقلاب دمکراتیک ملی» به «انقلاب دمکراتیک خلق» بدل شود، بستگی به نقشی دارد که «حزب طبقه کارگر» یعنی حزب توده، در آن ایفاء خواهد کرد.

آنچه گفته شد، کلی‌ترین رئوس برنامه جدید حزب توده است، که در واقع شالوده‌های مبنای سیاسی آن را در سالهای بعد و حتی پس از انقلاب اسلامی ایران، تشکیل می‌داد. مضمون اساسی برنامه فوق‌تئوری «فرارویی انقلاب دمکراتیک ملی به انقلاب سوسیالیستی» است، که توسط لنین در کتاب دو تاکتیک سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک مطرح شد و توسط خود او با پیروزی عملی گردید و منجر به کودتای بلشویکی ۱۹۱۷ و سقوط دولت موقت کرنسکی شد. این تاکتیک بلشویکی بعدها در پایه سیاست «جبهه متحد خلق» قرار گرفت و توسط کمینترن اشاعه داده شد و سپس در کنفرانس‌های احزاب کمونیست جهان در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ و ۱۹۶۹ تئوریزه گردید.

مضمون استراتژی فوق‌عبارت است از اتحاد با کلیه نیروها در سرنگونی دشمن مشترک، که در جریان این فرآیند کمونیست‌ها مواضع خود را تحکیم نموده و در «فرصت مناسب» قدرت سیاسی را از چنگ متحدان سابق بیرون می‌آورند. حزب توده نیز، که فقدان هرگونه پایگاه اجتماعی خود را در جامعه ایران دریافته بود، به این سیاست «اتحاد طلبانه» تمسک جست و همین مشی تاکتیکی را پس از انقلاب اسلامی ایران ادامه داد.

۱. همان مأخذ، ص ۶۷۶.

به هر روی، در سال ۱۳۵۶، اوجگیری انقلاب اسلامی ایران عمق خیالبافی‌های این برنامه «قالبی» را، که فاقد هرگونه تحلیل واقعی از شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه ایران بود و در واقع به نسخه‌برداری از فرمول‌های عام مارکسیستی بیشتر شباهت داشت تا «برنامه عمل» یک حزب سیاسی ایرانی، نشان داد. امواج انقلاب اسلامی ایران، که برنامه جدید حزب توده کوچکترین اشاره‌ای به پایه‌های مادی و فرهنگی آن نداشت، بحران درونی حزب را عمیق‌تر ساخت و سردرگمی عجیبی در میان آنها و حزب کمونیست اتحاد شوروی پدید آورد. کیانوری مطرح می‌ساخت که حزب توده شعار سرنگونی سلطنت و استقرار رژیم جمهوری را بپذیرد و از مبارزات اسلامی مردم حمایت کند و در واقع پایه‌های نخستین مشی حزب توده پس از انقلاب را مطرح ساخت. ماهیت چنین «حمایتی» که به معنای اتخاذ سیاست نفوذی و براندازی خرنده و مسخ انقلاب اسلامی ایران بود، امروزه آشکار است. جناح اسکندری (اسکندری، جودت، صفری) به پیروزی انقلاب اسلامی باور نداشت و معتقد بود که حداکثر یک دمکراسی معتدل در ایران روی کار خواهد آمد و آمریکا به هیچ‌وجه از ایران دست نخواهد کشید و لذا باید از شریعتمداری و «جبهه ملی» حمایت کرد. شوروی‌ها نیز هیچ تصویری از انقلاب اسلامی و عمق مبارزات مردم ایران نداشتند و از رژیم شاه حمایت می‌کردند. برای مثال، در بحبوحه انقلاب اسلامی ایران (همزمان با تظاهرات تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷) رژیم آلمان شرقی از شاه برای مسافرت به آن کشور دعوت کرد و آکسن، مسئول شعبه بین‌المللی حزب سوسیالیست متحده آلمان شرقی، جریان را به اطلاع کیانوری رساند و گفت که امیدوار است قراردادهای مهم اقتصادی با شاه منعقد نمایند! البته، به دلیل شرایط سیاسی کشور شاه موفق به این دیدار نشد.

بالاخره، در پائیز ۱۳۵۷، کیانوری به مسکو رفت و در جلسه‌ای با شرکت وادیم زاگلادین - معاون اول شعبه بین‌المللی حزب کمونیست شوروی، اولیانوفسکی - معاون شعبه فوق و سیموننکو - مسئول ایران در شعبه فوق شرکت کرد. شوروی‌ها - بالاخره - اعلام داشتند که به این نتیجه رسیده‌اند که شاه سقوط می‌کند و حرکت اسلامی به رهبری امام خمینی به پیروزی می‌رسد. آنها برای اینکه حزب توده بتواند در نظام برخاسته از انقلاب اسلامی، نقش فعالی در جهت مطامع شوروی در پیش گیرد وعده تحولاتی را در رهبری حزب توده دادند. بدینسان سنگ پایه سیاست کنونی حزب توده در قبال انقلاب و نظام جمهوری اسلامی شکل گرفت.

در ۲۳ دیماه ۱۳۵۷، جلسه هیأت اجرائیه کمیته مرکزی حزب منحلۀ توده تشکیل شد و

به پیشنهاد دانشجویان، که همواره مهمترین موضع گیری‌ها توسط او مطرح می‌شد و سخنگوی روس‌ها شمرده می‌شد، نظریات کیانوری پذیرفته شد و او دبیر اول کمیته مرکزی گردید. چون این تصمیم توسط مقامات شوروی اتخاذ شده بود، به اتفاق آراء به تصویب رسید و خود اسکندری نیز به آن رأی موافق داد! هیأت دبیران جدید مرکب از عناصر وابسته به کیانوری (به جز حمید صفری که با اعمال نفوذ دانشجویان به عنوان دبیر دوم انتخاب شد و سپس در پلنوم ۱۷ توسط کیانوری از کمیته مرکزی اخراج گردید) تشکیل شد. اعضا هیأت دبیران عبارت بودند از: نورالدین کیانوری، فرج‌الله میزانی (جوانشیر)، منوچهر بهزادی، انوشیروان ابراهیمی، حمید صفری.

این تحولات، در شانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب، که در اسفند ۱۳۵۷ در آلمان شرقی برگزار شد، به تصویب کمیته مرکزی رسید و بدین ترتیب فعالیت حزب توده در خارج از کشور پایان پذیرفت و فعالیت آن در داخل کشور آغاز شد.

اختلاف درونی حزب توده؛ از آغاز تا انقلاب

دکتر حسین جودت

تاکنون، سیر تاریخی حزب توده را، از تأسیس تا آستانه انقلاب اسلامی ایران، با اتکاء بر اسناد به طور اجمال مورد بررسی قرار دادیم. در این زمینه خاطرات و کتب متعددی از رهبران حزب توده انتشار یافته است، که می‌تواند به عنوان اسناد تاریخی مورد استفاده علاقمندان قرار گیرد. برای تکمیل مجموعه اسناد فوق، آشنایی با خاطرات دکتر حسین جودت، که در طول سالهای ۱۳۵۷-۱۳۲۰ از رهبران مؤثر حزب توده بود، ضروری است. لذا، به درج این روایت نیز می‌پردازیم.^۱

دکتر حسین جودت تاریخچه حزب توده را، در مقطع تاریخی فوق، چنین بیان می‌دارد:

۱- دوران تشکیل حزب تا کنگره اول

«یکی از مشخصات بارز حزب توده این است که در تأسیس و فعالیت آن کسانی دست‌اندرکار بوده‌اند که از جهات گوناگون با هم اختلاف دیرینه داشته‌اند. چنانکه می‌دانیم

۱. درج روایت جودت از تاریخ حزب توده به معنای تأیید مطالب آن نیست و تنها به خاطر ارائه یک سند تاریخی می‌باشد. نویسنده در این تاریخچه به نحو بارزی کوشیده تا عملکردهای خود و باند خود را توجیه کند. در عین حال در مطالب فوق نکاتی وجود دارد که جالب توجه است.

حزب توده به دست بخشی از گروه مشهور «پنجاه و سه نفر» که در زندان رضاخان بودند و پس از شهریور ۱۳۲۰ از زندان آزاد گردیدند و یا از تبعیدگاه فرار کرده و به تهران آمدند، تأسیس یافت. ولی همه افرادی که به عنوان کمونیست و هوادار مرام اشتراکی از طرف پلیس رضاخان بازداشت شده بودند جزء ۵۳ نفر نبودند و در مراحل مختلف از ۱۳۱۰ به بعد یا حتی قبل از آن راهی زندان شده بودند. از بین این افراد نیز در تأسیس یا فعالیت حزب توده شرکت داشته‌اند. در بین این افراد اختلافات گوناگون وجود داشت: اختلاف سلیقه، اختلاف ناشی از ضعف در برابر پلیس، اختلاف ایدئولوژیک، اختلاف طبقاتی (بین زندانیان مرفه و زندانیان بی‌چیز) و غیره. در بین این افراد اشخاصی بودند که اساساً از کمونیسم اطلاعی نداشتند و فقط چند شعار ضد سرمایه‌داری و یا دربارهٔ برابری و مساوات و غیره شنیده بودند و یا حداکثر با برخی از کمونیستها (گروه ارانی یا دیگران) ملاقات یا گفتگویی کرده بودند. اکثر این افراد پس از رهایی از زندان به دنبال کار خود رفتند یا دیرتر و در زمان رونق کار حزب به حزب روی آوردند.

افرادی هم بودند که به «تروتسکیسم» گرویده دور یوسف افتخاری جمع شده بودند. در بین گروه «۵۳ نفر» افرادی مانند مهدی لاله وجود داشت که نه تنها چپ‌گرا نبود، بلکه به طور کلی اهل دخالت در سیاست نبود و تا آنجا که من از دوران تحصیل در اروپا می‌شناختمش فردی مذهبی بود. این شخص بلافاصله پس از رهایی از زندان به دنبال کسب و کار رفت و بعدها بانکدار شد. دکتر مرتضی یزدی نیز ارتباط سستی با ارانی داشته است و پای‌بند کمونیسم نبوده، چنانکه می‌گفتند پس از گرفتاری بر آن عقیده بود که اگر محکومش نکنند به کار جراحی خود پردازد و از شرکت در کار سیاسی پرهیزد. دکتر رادمش هم جزء گروه ارانی نبود و با آن ارتباطی نداشت و سبب گرفتاریش این بوده که در گذشته دور عضو سازمان جوانان بوده است. من شخصاً رادمش را از دوران تحصیل در اروپا می‌شناختم و میدانم که در آن زمان با کمونیسم و کمونیستها سر و کاری نداشت. جریانات مربوط به زندانیان دوران رضاخان را به وجه دقیقتر احسان طبری که خود جزء «۵۳ نفر» بود و با زندانیان آن دوره آشنایی دارد، می‌تواند نقل کند و وضع و موضع فکری هر یک از مؤسسين حزب را که خود نیز جزء آنها بوده شرح دهد. از جمله کسانی که در زندان رضاخان بودند و بعدها در فعالیت حزب تأثیر داشته‌اند می‌توان از کامبخش (عبدالصمد)، آرداشس آوانسیان (در حزب بنام اردشیر مشهور بود) و میرجعفر پیشه‌وری نام برد. دو نفر اخیر (آرداشس و پیشه‌وری) جزء ۵۳ نفر نبودند. پیشه‌وری از اعضا حزب کمونیست ایران و عضو کمیته مرکزی آن بوده است (بنام جوادزاده). آرداشس هم عضو

حزب کمونیست ایران بوده، در روسیه مدرسه حزبی را طی کرده و با کمیترین ارتباط داشته است... این دو نفر شدیداً با یکدیگر مخالف بودند. از آنجا که من هیچوقت با پیشه‌وری صحبتی نداشته‌ام، از نظر وی درباره اختلاف موجود بین او و آرداشس اطلاعی ندارم، ولی آرداشس که فردی «چپ‌رو» و تندتر از پیشه‌وری بود او را آدمی فرصت‌طلب و «اپورتونیست» می‌دانست.

از سوی دیگر گروه کثیری از «۵۳ نفر» که به وسیله کامبخش لو داده شده بودند، این شخص را حائن می‌دانستند. در واقع عبدالصمد کامبخش نه تنها عده‌ای را (بنا به اقرار خودش در پلنوم چهارم حزب توده سال ۱۳۳۶، سیزده نفر را) لو داده بود، بلکه در نظر زندانیان ارانی را مقصر قلمداد کرده بود. فقط پس از آنکه اعضا گروه «۵۳ نفر» طی محاکمه با پرونده‌های خود آشنا شدند، معلوم شد که لو دهنده کامبخش بوده است و ارانی بی‌تقصیر است. بدین سبب کامبخش را «گروه ۵۳ نفر» از بین خود طرد کردند و هنگامی که پس از شهریور ۱۳۲۰ به تأسیس حزب توده اقدام کردند او را به عضویت حزب نپذیرفتند.

بدینسان گروه ناهمگونی به تأسیس حزب دست زدند و از همان بدو تأسیس نغمه‌های ناسازگاری در بین مؤسسین آغاز شد: پیشه‌وری از حزب کنار رفت و فعالیت خود را در روزنامه آژیر و «جبهه آزادی» که با شرکت چند روزنامه‌نگار تشکیل یافته بود متمرکز ساخت. کامبخش نیز پس از تقلای زیاد با پادرمیانی آرداشس که با کمیترین ارتباط داشت به عضویت حزب پذیرفته شد مشروط بر اینکه در کار حزب دخالت نکنند. توضیح اینکه گویا کمیترین توسط یکی از اعضا سفارت شوروی توصیه کرده بود^۱ کامبخش را علیرغم خیانتش می‌توان به عضویت حزب توده (که حزب کمونیست نیست و جنبه جبهه وسیعی را دارد) پذیرفت و در نظر دارند او را به باکو منتقل کرده در بخش فارسی رادیو باکو به کار وادارند. به طوری که رضا روستا نقل می‌کرد کامبخش ضمن تقلای خود برای پذیرفته شدن به عضویت حزب، به نزد وی رفته گریه کرده و کمک روستا را خواستار شده قول داده است که پس از پذیرش به حزب، ایران را ترک کرده و به باکو خواهد رفت. بدین ترتیب کامبخش به عضویت حزب توده پذیرفته شد، به باکو رفت و در آنجا مدت کوتاهی به کار رادیو اشتغال داشت و مسلماً زد و بست خود را با باقراف (دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان و یکی از جنایتکارانی که پس از مرگ استالین اعدام شد) و گ.پ.ئو.

۱. منظور جودت، علی اوف است.

جور کرد و هنگامی که مسئله انتخابات دوره چهاردهم مجلس مطرح شد به ایران بازگشت و در قزوین به فعالیت انتخاباتی دست زد و در ضمن به طور مخفیانه در داخل حزب به دسته‌بندی پرداخت تا زمینه بازگشت خود به رهبری حزب را فراهم سازد. همدستان او در بین اعضا کمیته مرکزی موقت (آرداشس، علی امیرخیزی و بهرامی) و گروهی از جوانان خواهان نام (کیانوری، قاسمی، فروتن) و خلیل ملکی بود که به حزب وارد شده بود. این دسته می‌کوشید روستا و یزدی را از کمیته مرکزی بیرون کنند، راه ورود کامبخش به کمیته مرکزی را باز کنند و در ضمن از بین خلیل ملکی، کیانوری، فروتن و قاسمی افرادی را به عضویت کمیته مرکزی برسانند. در حزب تبلیغات علیه اپورتونیسیم بعضی از افراد کمیته مرکزی و عدم لیاقت آنها آغاز شد ولی هنوز این تبلیغات دامنه‌دار نبود تا کنگره اول حزب تشکیل شد.

۲- تشکیل و جریان کنگره اول حزب

در اینجا من فقط از نظر اختلافات مسئله را طرح می‌کنم. کنگره با شرکت نمایندگان سازمانهای حزب اعم از تهران و شهرستانها تشکیل شد. میرجعفر پیشه‌وری از طرف سازمان آذربایجان و عبدالصمد کامبخش از طرف سازمان قزوین برای شرکت در کنگره انتخاب شده بودند. اعتبارنامه پیشه‌وری به سبب آنکه در روزنامه آژیر به مناسبت مرگ رضاخان به دربار تسلیم گفته بود، رد شد و از شرکت او در جلسات کنگره جلوگیری به عمل آمد. ولی درباره کامبخش و خیانتش کلمه‌ای به میان نیامد. مسلم است که اگر مسئله خیانت کامبخش آنچنان که بود مطرح می‌شد اکثریت مطلق اعضا کنگره با شرکت او در کنگره مخالفت می‌کردند. ولی افرادی که دست‌اندرکار بودند و از جریان اطلاع داشتند لب فروبستند و گذاشتند این فرد خائن و جاسوس وارد رهبری حزب شود. وقتی که جریانات آن دوره، دسته‌بندی‌ها و مجموعه این جریانات غیرطبیعی را از نظر می‌گذرانم می‌بینم که گردانندگان کنگره اعضا آن نبودند بلکه دست‌هایی بودند که در خارج عمل می‌کردند.

کنگره اول حزب یکی از بی‌بند و بارتترین مجالسی بود که من طی ۴۱ سال زندگی حزبی خود دیده‌ام. هر کس هر چه می‌خواست می‌گفت. به طور عمده فعالیت تشکیلاتی حزب که مسئولیتش بر عهده رادمنش بود مورد انتقاد قرار گرفت، علیه عضویت افرادی مانند عضد که از ملاکین بود سخنانی گفته شد، راجع به شرایط طبقاتی عضویت حزب مطالبی بیان گردید، این مطالب و انتقادات به طور کلی از طرف هواداران کامبخش مطرح می‌شد و هدف آن بود که با سخنان چپ‌نما توجه اعضا کنگره را به سوی کاندیداهای خود

جلب کنند و مخالفین را از میدان به در نمایند. می توان گفت که به مقدار زیاد کامیاب شدند. کنگره پس از تصویب برنامه و اساسنامه حزب که در آنها اصلاحات مختصری انجام گرفته بود به انتخاب اعضا کمیته مرکزی و اعضا تفتیش کل حزب پرداخت. روستا و یزدی و چند تن دیگر که سابقاً عضو کمیته تهران (کمیته موقت مرکزی) بودند برکنار شدند و کامبخش، طبری، پروین گنابادی وارد کمیته مرکزی شدند. بدینسان کمیته مرکزی از نه نفر یعنی علاوه بر سه نفر مذکور از نورالدین الموتی، دکتر رادمنش، دکتر بهرامی، دکتر کشاورز، بقراطی، علی امیرخیزی، ایرج اسکندری و آرداشس آوانسیان و کمسیون تفتیش کل از رضا روستا، دکتر یزدی، کیانوری، قاسمی، ضیاء الموتی، خلیل ملکی و جودت تشکیل شد.

پس از کنگره اول که بدین ترتیب برگزار شد کامبخش مسئولیت حلقه اساسی فعالیت حزب یعنی مسئولیت تشکیلات کل حزب را عهده دار گشت. یعنی کسی که تا دیروز نمی خواستند به عضویت ساده حزب قبول کنند همه کاره حزب شد. نورالدین الموتی دبیر حزب بود ولی کار مهمی انجام نمی داد. رادمنش، اسکندری، پروین گنابادی، کشاورز و آرداشس بیشتر به کار مجلس می پرداختند. در ضمن رادمنش را مسئول سیاسی سازمان جوانان توده که تازه تشکیل یافته بود کرده بودند و مسایل مالی حزب را هم بر عهده بهرامی گذاشته بودند. علی امیرخیزی هم اکثراً در آذربایجان بود و مسئولیت سازمان حزبی آن استان را بر عهده داشت. یعنی روی هم رفته دست کامبخش در سازماندهی کار حزب باز بود. در درون حزب اختلاف مهمی به چشم نمی خورد ولی دسته کامبخش همچنان ناراضی بود، زیرا دستش به جایی بند نبود. اکثر اعضا آن در کمیسیون «تفتیش کل» که کاری نمی کرد عضو بودند و لذا نه اسمی داشتند و نه رسمی. اعضا کمیسیون تفتیش کل به کارهای متفرقه می پرداختند، قاسمی و ضیاء الموتی برای فعالیت به شهرستانها اعزام شدند. جودت در شورای متحده مرکزی اتحادیه های کارگران سرگرم فعالیت در امور سندیکایی بود و یک بار در سال ۱۳۲۴ به همراه خلیل ملکی برای وضع سازمان آذربایجان به تبریز رفت. رضا روستا هم که کار اتحادیه های کارگری را سر و صورتی داده بود و موفق شده بود مراکز مختلف سندیکایی را متحد کرده شورای متحده مرکزی اتحادیه های کارگران و زحمتکشان را به وجود آورد، بیشتر وقت خود را مصروف امور سندیکایی می کرد و در مقابل حزب، شورای متحده را برای خود سنگری ساخته بود. اختلافات گذشته میان مسئولین دست اندرکار اینک به شکل اختلاف میان حزب و شورای متحده درآمد بود. یادم هست که در کلوپ شورا به جای شعار «نیرو در اتحاد است» نوشته بودند «نیرو در اتحادیه

است.» این قبیل اختلافات که در تهران کم و بیش زیر پرده بود در شهرستانها شدت داشت. ولی روی هم رفته اختلافات میان حزب و شورا جنبه شخصی داشت و تا اندازه‌ای از اختلاف موجود میان طرز فکر و زندگی کارگر و روشنفکر سرچشمه می‌گرفت. البته اگر فعالیت این سازمانها دوام یافته بود اختلافات عمیق‌تر می‌گشت و جنبه‌های ایدئولوژیک و غیره هم به خود می‌گرفت، همان‌طوری که در کشورهای اروپا دیده می‌شود. ولی در آن زمان هنوز کار اختلافات حزب و شورای متحده به آنجا نکشیده بود.

۳- مسئله امتیاز نفت شوروی

کنگره اول حزب در تابستان ۱۳۲۳ تشکیل شد. چند ماه پس از آن بود که کافتارادزه به ایران آمد و مسئله امتیاز نفت شمال مطرح شد. در این باب از طرف وکلای توده‌ای در مجلس شورای «ملی» و در مطبوعات حزب مطالبی گفته و نوشته شد و در تهران و شهرستانها تظاهراتی صورت گرفت. گرداننده واقعی این جریانات در داخل کمیته مرکزی آرداشس و کامبخش بودند.

درست است که دیگر اعضای کمیته مرکزی با خواست شوروی مخالفتی نکردند ولی اگر آنها طبق گزینه شخصی عمل کرده بودند لاقلاً از تشکیل تظاهرات به سود کافتارادزه خودداری می‌کردند. تا آنجا که به خاطر دارم در تظاهرات تهران نام کافتارادزه و امتیاز نفت به میان نیامد ولی در شهرستانها علاوه بر شعارهایی که بر ضد نخست‌وزیر وقت ساعد داده شده بود بر له امتیاز نفت شوروی هم شعارهایی داده بودند. در این ماجرا عده زیادی از روشنفکران که به حزب پیوسته بودند کنار رفتند یعنی مخالفین که با توجیه کمیته مرکزی قانع نشده بودند، بی سر و صدا حزب را ترک کردند. توجیه کمیته مرکزی این بود که گویا شوروی برای ختشی کردن مذاکرات ایران و آمریکا مسئله امتیاز نفت شمال را مطرح کرده است. به هر حال این مسئله به حیثیت حزب لطمه زد ولی در داخل حزب مخالفت‌های دامنه‌داری را موجب نگردید.

۴- مسئله تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان

هنگامی که فرقه دمکرات آذربایجان در ۱۲ شهریور ماه ۱۳۲۴ تشکیل شد اینجانب که برای بازرسی وضع سازمان حزب توده به آذربایجان رفته بودم در تبریز بودم رسیدگی‌هایی که تا آن زمان به همراه خلیل ملکی به عمل آمده بود عدم صلاحیت برخی از اعضا کمیته ایالتی حزب را نشان داده بود و ضرورت تعویض این افراد به وسیله صادق پادگان (دبیر

کمیته ایالتی) و خلیل ملکی به کمیته مرکزی حزب گزارش شده بود. هنوز پاسخ کمیته مرکزی نرسیده بود که فرقه دمکرات آذربایجان با شرکت همان افراد بی‌صلاحیت تحت رهبری سیدجعفر پیشه‌وری تشکیل شد. دربارهٔ عدم صلاحیت برخی از اعضا کمیته ایالتی این توضیح را می‌دهم که محمد بی‌ریا که در رأس شورای ایالتی اتحادیه‌های کارگران قرار داشت کوچکترین اطلاعی از مسایل سندیکایی نداشت و برخی از کارفرمایان را بازداشت می‌کرد و کتک می‌زد، عکس بزرگ استالین را در دفتر اتحادیه بالای سرش نصب کرده بود، تحت حمایت سربازان شوروی به محل کار خود رفت و آمد می‌کرد. این شخص بعد از تشکیل حکومت پیشه‌وری وزیر فرهنگ شد. حاج میرزاعلی شبستری از برنامهٔ حزب توده ایران اطلاعی نداشت و در زمان حکومت پیشه‌وری رئیس مجلس ملی شد. کاویان که شخصی بود بی‌سواد و بی‌اطلاع بعداً وزیر جنگ حکومت پیشه‌وری شد. خود پیشه‌وری نیز چنانکه در فوق گفته شد از عضویت حزب توده طرد شده نتوانسته بود در کنگره اول شرکت کند. در آن زمان که از شکست فاشیست‌های هیتلری فقط چند ماه گذشته بود امپریالیست‌های انگلیس و آمریکا به توطئه‌های گوناگون دست می‌زدند تا مواضع خود را حفظ کنند. من جریان تشکیل فرقه را یکی از این توطئه‌ها می‌پنداشتم و با تشکیل آن چه از لحاظ صلاحیت تشکیل‌دهندگان و چه از حیث برنامهٔ ملی‌گرایانه (طرح مسایل مربوط به ملیت آذربایجانی، زبان آذربایجانی و غیره آن هم در زمانی که مسایل اساسی برانداختن استبداد و رهایی از زنجیر استعمار در برابر مردم ایران قرارداد) مخالفت کردم.

چند روز نگذشته بود که به وسیله کماندانتور شوروی (فرماندار نظامی شوروی در تبریز) از تبریز تبعید شده به تهران بازگشتم. جریان را به کمیته مرکزی گزارش دادم. معلوم شد که کمیته مرکزی نیز در آغاز کار از تشکیل فرقه بی‌اطلاع و با تشکیل آن مخالف بوده و اینک واقف شده است که شعارهای ملی‌گرایانه فرقه ظاهر قضیه است و در واقع منظور از تشکیل فرقه ادامهٔ اهداف حزب است و باید از آن دفاع کند و آن را مورد حمایت همه جانبه قرار دهد. این مطلب که مجموعهٔ کمیته مرکزی حزب از جریان تشکیل فرقه اطلاعی نداشت صحیح است ولی به نظر من این به آن معنا نیست که هیچ یک از اعضا کمیته مرکزی از تشکیل فرقه و اهداف آن بی‌اطلاع بودند. زیرا مقارن تشکیل فرقه جریان افسران خراسان (گنبد) هم اتفاق افتاد که با اطلاع کامبخش بوده (می‌توان جریان را از افرادی که در این جریان بودند، کیهان و پورهرمزبان سؤال کرد) و عده‌ای از افسرانی که در تهران تحت پیگرد رکن ۲ ارتش قرار داشتند به وسیله کامبخش به آذربایجان اعزام شدند. دربارهٔ اعزام افسران به آذربایجان در همان ماه تشکیل فرقه می‌توان از رصدی و آگاهی سؤال کرد.

از اینجا می‌توان استنباط کرد که کامبخش در جریان ماجرای تشکیل فرقه بوده است. به هر حال این مسئله یعنی تحقیق دربارهٔ ارتباط احتمالی جریان خراسان و آذربایجان می‌تواند مفید باشد. با آنکه کمیته مرکزی حزب در مجموع از جریان تشکیل فرقه اطلاع نداشت و سازمان ایالتی آذربایجان بدون اجازهٔ کمیته مرکزی به فرقه پیوست، معذک مسئله در حزب بی‌سر و صدا سپری شد. علت آن هم به نظر من حمله همه‌جانبه هیأت حاکمه وقت (حکومت صدرا لاشراف) به سازمانهای حزب توده بود. کلپ‌های حزب در تهران و شهرستانها تحت اشغال عمال حکومت درآمد بودند و نظر افراد حزبی بیشتر متوجه فشارهای حکومتی بود که افکار عمومی حکومت ارتجاعی حسابش می‌کردند. سقوط حکومت صدر و تشکیل حکومت حکیمی و اظهارات حکیمی در مجلس جو را به سود فرقه دمکرات آذربایجان تغییر داد. آنگاه نقشهٔ امپریالیست‌های آمریکا و انگلیسی که قبلاً مبتنی بر تقسیم ایران بود عوض شد و قلع و قمع فرقه مطرح گردید. منتها برای این کار فرصت لازم بود و از طرفی می‌بایست نیروهای دولت بسیج شوند و از طرف دیگر سیمای واقعی فرقه که با شعارهای عوامفربانه به میدان آمده بود آشکار گردد و ضمناً به اتحاد شوروی که عجالتاً خواستی به جز تأسیس شرکت مختلط نفت هدف دیگری نداشت، وعده سر خرمن داده شود. اجرای این نقشه به احمد قوام محول گردید و انصافاً باید گفت که ماهرانه از عهدهٔ انجام نقشه برآمد. «جناب اشرف» هر تعهدی را که می‌خواستند پذیرفت. کلپ‌های حزب را از اشغال نیروهای انتظامی رها ساخت، حتی شخصاً به کلپ حزب تودهٔ ایران آمد و در یکی از جلسات رسمی شرکت کرد، قانون کار را به شکل تصویب‌نامه صادر کرد، ۱۵ درصد از بهرهٔ مالکانه را به سود دهقانان تخفیف داد، سه نفر از رهبران حزب توده ایران و یک نفر از حزب ایران را به شرکت در کابینه دعوت کرد، مجلس را منحل کرد تا باصطلاح مجلسی که آمادگی تصویب موافقتنامه قوام و شوروی را داشته باشد انتخاب کند. منتها در زیر پردهٔ این کارهای عوامفربانه و قول و قرارهای بی‌پشتوانه «نهضت جنوب» را تدارک دید و اعتصاب کارگران نفت را سرکوب کرد و به در هم پیچیدن طومار حزب و فرقه آغاز کرد. نتیجهٔ آن شد که در ۲۵ آذر ۱۳۲۵ یعنی درست یک سال پس از اقدام مسلحانه فرقهٔ دمکرات آذربایجان بساط فرقه برچیده شد و با کشتار بیش از ۲۰ هزار دهقان آذربایجانی کمر حزب توده ایران شکست. به جز تهران در سراسر ایران دفاتر حزب توده بسته شد و توده نسبتاً کثیری که در صفوف حزب جمع شده بودند پراکنده شدند. به طوری که در اواخر سال ۱۳۲۶ مجموعه اعضا حزب در حدود دوهزار نفر بود.

آردانشس آوانسیان که با وجود پیشه‌وری و انحلال مجلس شورای ملی دیگر نقشی نمی‌توانست ایفا کند قبل از آذر ۱۳۲۵ ایران را ترک کرده به شوروی رفته بود. کامبخش نیز بلافاصله پس از شکست فرقه به مناسبت همکاریهایی که با پیشه‌وری کرده بود، به ویژه به علت فعالیتی که برای فریب افسران و اعزام آنان به آذربایجان ابراز داشته بود، فرار کرد و به باکو رفت و در آنجا به یکی از گردانندگان اصلی سازمان فرقه دمکرات در «مهاجرت» مبدل گردید. اسکندری نیز که در سازمان برنامه به دریافت گذرنامه دیپلماتیک موفق شده بود از طریق مسکو عازم پاریس شد و در فدراسیون جهانی سندیکاها استخدام شد (ایرج اسکندری در ایران با لوئی سایان دبیر کل فدراسیون آشنا شده بود و این آشنایی برایش در مورد استخدام مفید واقع شد).

۵- دوران پس از شکست فرقه دمکرات

بلافاصله پس از ۲۱ آذر ۱۳۲۵ در اثر انتقادات شدید اعضا و کادرهای حزب که خواستار برکناری کمیته مرکزی بودند، جلسه‌ای با شرکت اعضا کمیته مرکزی، اعضا تفتیش کل تشکیل شد و در آن جلسه تصمیم گرفته شد که از مجموع دو ارگان شورائی به وجود آید که در مسایل مهم مورد مشورت قرارگیرد ضمناً یک هیأت مرکب از سه تن از اعضا کمیته مرکزی، سه تن از اعضا تفتیش کل و یک نفر از اعضا کمیته ایالتی (تعداد درست در خاطر من نیست) به عنوان هیأت اجرائیه موقت برای اداره امور جاری حزب و تشکیل کنگره دوم فعالیت کند. در این هیأت رادمنش، یزدی، کشاورز، ملکی و فروتن شرکت داشتند. (به نظرم طبری و یک فرد دیگر هم بودند ولی یقین ندارم). هیأت اجرائیه موقت تشکیل شد ولی تشکیلات کل حزب که از طرف کامبخش با منضماتش (کامبخش چنانکه بعدها فهمیدم حوزه خاص سری با شرکت عده‌ای کارگران برای ترور تشکیل داده بود، من هنگامی که به وسیله یکی از کارگران دخانیات از این ماجرا اطلاع یافتم به کیانوری رجوع کرده جریان را پرسیدم. گفت این در زمان کامبخش بوده حالا منحل شده است. من مسئله را خاتمه یافته تلقی کرده دنبال ننمودم، ولی جریانات بعدی نشان می‌دهد که کیانوری دروغ گفته است و حوزه در زمان تصدی کیانوری هم وجود داشته است.) مانند ارث به دست کیانوری سپرده شده بود همچنان در دست وی باقی ماند.

با تشکیل هیأت اجرائیه موقت انتقادات و مبارزات درون حزبی خاتمه نیافت و اختلافات درون حزبی روز به روز شدت می‌گرفت. گروهی به رهبری دکتر اپریم آسوری که عضو حزب بود و از قرار معلوم با انگلیسی‌ها رابطه داشت، گروهی به نام

آوانگاردیست‌ها (پیشاهنگان) شروع به کارکرد و حملات خود را متوجه رهبری نالایق حزب ساخت. او جزوه‌ای منتشر ساخت و در آن این اندیشه را مطرح کرد که رهبران حزب توده ایران از مارکسیسم - لنینیسم اطلاعی ندارند و نمی‌توانند رهبری حزب طبقه کارگر را عهده‌دار گردند. باید در داخل حزب افراد آوانگارد و آگاه رهبری را به دست گیرند تا حزب را در راه درست کمونیستی هدایت کنند. عده‌ای به این گروه پیوستند ولی چون اپریم فرد مشکوکی بود کارش پیشرفت نکرد. آنگاه عده‌ای دیگر، هواداران خلیل ملکی، به فعالیت پرداختند. اینان نیز مسئله رهبری را مطرح می‌کردند و از اپورتونیسم و جاه‌طلبی رهبران که به دنبال وکالت و وزارت بودند سخن می‌گفتند و در استدلال‌های خود طی جلسات طولانی بحث و انتقاد، از نوشته‌های لنین و استالین گواه می‌آوردند. جالب توجه آنکه هیچ‌کدام از این گروه‌ها مسئله کفترادزه و شرکت مختلط نفت و مسایل مربوط به شوروی را صراحتاً به میان نمی‌کشیدند. هدف مستقیم آنها دستیابی کامل به رهبری بود. جلسات بحث و انتقاد را معمولاً رادمنش اداره می‌کرد و انتقادات مستقیماً متوجه او می‌شد. افراد دیگر رهبری هیأت اجرائیه موقت اگر در جلسه شرکت می‌کردند خود جزو شنوندگان یا انتقادکنندگان بودند.

به تدریج از طرفی اختلافات در درون هیأت اجرائیه موقت بالا گرفت و از طرف دیگر به شنیدن مطالب بی‌سر و ته رغبتی نشان نمی‌دادند. لذا پس از آنکه هواداران خلیل ملکی از مبارزه در داخل حزب مأیوس شدند، دست به انشعاب زدند تا جمعیتی مطابق میل خود تشکیل دهند. گروهی (کمتر از ۳۰ نفر) اعلامیه انشعاب را امضاء کرده بودند. انشعابیون تصور می‌کردند که اعضا حزب به دنبالشان خواهند رفت، ولی چنین نشد، زیرا اعضا حزب نتوانسته بودند میان نظریات آنان و نظریات کمیته مرکزی سابق تفاوت اساسی ببینند و نمی‌خواستند در دعوی مقام و صندلی آلت دست این و آن گردند. چند روز پس از انشعاب، رادیو مسکو عمل انشعاب را تقبیح کرد و انشعابیون بلافاصله انصراف خود را از تشکیل جمعیت اعلام داشتند و به جز خلیل ملکی و انورخامه‌ای و چند نفر دیگر اکثر آنها به تدریج به حزب بازگشتند.

با انشعاب خلیل ملکی و شکست آن که در اواخر سال ۱۳۲۶ انجام گرفت محیط حزب آرام گشت و به تدریج سر و صداها خوابید و به روی اشتباهات و خطاهای حزب پرده کشیده شد و جو برای تشکیل کنگره دوم مساعد گردید. هواداران کامبخش (کیانوری، قاسمی، فروتن، امیرخیزی) که بلافاصله پس از ۲۱ آذر ۱۳۲۵ از خلیل ملکی و دسته او پشتیبانی می‌کردند اینک از او جدا شده و در برابرش قرار گرفته بودند در گزارشی که به

کنگره دوم داده شد انشعاب و انشعاییون محکوم گردیدند و مراحل عمده فعالیت حزب در گذشته، از جمله تشکیل هیأت اجرائیه موقت مورد تأیید قرار گرفت. کمیته مرکزی نسبتاً وسیعی انتخاب شد که در آن هواداران کامبخش گام بزرگی به پیش برداشته بودند. کامبخش و اسکندری نیز به طور غیابی به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شدند. در نخستین جلسه کمیته مرکزی رادمنش به عنوان دبیرکل حزب و طبری، کیانوری، جودت، کشاورز، یزدی، قاسمی، بقراطی، فروتن، علوی و بهرامی به عنوان اعضا هیأت اجرائیه و ۵ نفر امیرخیزی، نوشین، حکیمی، بابازاده و یکی دیگر (احتمالاً شرمینی) به عضویت تفتیش مرکزی انتخاب شدند. سر و صداها خوابید ولی اعتماد لازم بین اعضا کمیته مرکزی حاصل نشد. در همان جریان کنگره دوم «دم خروس» دسته‌بندی هواداران کامبخش عیان گردید. با آنکه در میان کاندیداهای عضویت کمیته مرکزی اسمی از مریم فیروز برده نشده بود، پس از قرائت آراء معلوم شد که اکثریت اعضا کنگره برای عضویت او در کمیته مرکزی به عنوان عضو مشاور رأی داده‌اند. البته این کار بدون دسته‌بندی جعلی امکان‌پذیر نبود.

۶- دوران پس از کنگره دوم تا کودتای ۲۸ مرداد

فعالیت حزب پس از کنگره دوم ظاهراً به مجرای عادی افتاده بود، در عین حال مسئله مهمی مانند استیفای حقوق ملت ایران از شرکت نفت انگلیس در دستور روز مردم ایران قرار داشت. امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس و به تبعیت آنها هیأت حاکمه وقت به هیچ‌وجه نمی‌توانستند گسترش دامنه فعالیت حزب توده را تحمل کنند و در تلاش آن بودند که حزب را غیرقانونی اعلام دارند. دکتر علی‌اکبر سیاسی رئیس دانشگاه تهران روزی استادانی را که عضو حزب توده ایران بودند به دفتر خود دعوت کرد و با لحن تهدیدآمیز اخطار کرد که در محیط دانشگاه باید از فعالیت سیاسی دست بردارند. استادان و دانشیاران عضو حزب در محیط دانشگاه فعالیت سیاسی نمی‌کردند و مفهوم اخطار رئیس دانشگاه این بود که استادان باید به طور کلی از فعالیت سیاسی دست بردارند. در چنین وضعی که رژیم طاغوتی در اندیشه سرکوب حزب بود، در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ یعنی درست هشت ماه پس از تشکیل کنگره دوم در دانشگاه تهران به دست ناصر فخرآرائی به سوی شاه تیراندازی شد. این امر برای غیرقانونی کردن حزب و سرکوب رهبری و کادرهای آن دستاویز غیرمترقبه‌ای فراهم ساخت. از قرار معلوم کیانوری از این جریان اطلاع داشت و برای تهیه وسایل ترور به فخرآرائی کمک کرده بود. ولی هنگامی که در جریان تدارک پلنوم چهارم (سال ۱۳۳۵) مسئله ترور شاه مطرح گردید، حاضر نشد دخالت خود را به

گردن بگیرد. حادثه ترور شاه که موجب تلاش رهبری حزب گشته بود از طرف حزب به عنوان یک توطئه امپریالیستی تلقی شد. به نظر من این کار تروریستی از جمله کارهایی است که به تشدید ارتجاع ستمشاهی در ایران کمک کرده است.

پس از حادثه دانشگاه عده کثیری از اعضا هیأت اجرائیه، کمیته مرکزی و کادرهای حزب گرفتار شده به زندانهای طولانی محکوم گردیدند، چند تن نیز به طور غیابی به اعدام محکوم شده ایران را ترک کردند. بدین ترتیب هیأت اجرائیه و کمیته مرکزی منتخب کنگره دوم قبل از آنکه کاری انجام دهد متلاشی شد. فقط دو نفر از اعضا هیأت اجرائیه (بهرامی و فروتن) به کمک سه تن از اعضا کمیته مرکزی (شرمینی، قریشی، متقی) اداره امور حزب را عهده‌دار گردیدند. نظر به اینکه کیانوری در کار ترور دست داشت و از این جریان در زندان سه نفر از اعضا هیأت اجرائیه (قاسمی، بقراطی، جودت) اطلاع یافتند، اعتماد این افراد نسبت به کیانوری متزلزل گردید. ولی در برابر ارتجاع رژیم طاغوت دم فرو بستند و هیچگونه واکنشی از خود بروز ندادند. بدینسان در دوران زندان میان اعضا زندانی کمیته مرکزی و کادرها هیچگونه اختلاف قابل ذکری بروز نکرد. دفاع مشترک اعضا هیأت اجرائیه از برنامه و فعالیت حزب حیثیت حزب و رهبری را در افکار عمومی به ویژه در نظر افراد حزب بالا برده بود. این نکته را هم باید در نظر داشت که مسئله نفت مطرح بود و به طور کلی جنبش انقلابی ایران رو به اعتلا می‌رفت و خواه ناخواه اوج گرفتن جنبش انقلابی مردم در روحيات افراد حزب نیز به طور مثبت تأثیر می‌کرد. به هر حال وضعی پیش آمده بود که اعضا حزب و به ویژه جوانان زندانی شدن به مناسبت فعالیت حزبی را برای خود مایه افتخار می‌دانستند.

مسئله ملی شدن صنعت نفت در پائیز سال ۱۳۲۹ از طرف جبهه ملی که تازه تشکیل شده بود مطرح گردید. اعضا و رهبری حزب اعم از آنهایی که در زندان بودند یا در خارج (در تهران) این مسئله را عمیقاً بررسی نکردند و به جای آنکه با تمام قوا از شعار جبهه ملی بدون هیچگونه قید و شرطی پشتیبانی بنمایند شعار غلط و تفرقه‌افکنانه‌ای به پیش کشیدند و ماههای طولانی از شعار غلط خود (علیرغم نظر عده کثیری از کادرهای حزب) دفاع نمودند. در اینجا نخستین اختلاف میان نظریات رهبری و نظر کادرها پیدا شد.

نخستین اختلاف نظری که میان اعضا هیأت اجرائیه ۸ نفری (بهرامی، یزدی، کیانوری، جودت، قاسمی، فروتن، علوی، بقراطی) پیش آمد هنگامی بود که هریمن به عنوان میانجیگری درباره ملی شدن صنعت نفت برای مذاکره با مصدق به تهران آمده بود. تظاهراتی که علیه او از طرف حزب توده سازمان یافته بود در میدان بهارستان مورد حمله

نیروهای شهربانی قرار گرفت و در اثر تیراندازی عده‌ای مجروح شدند. در جلسه‌ای که شب حادثه با حضور اعضا هیأت اجرائیه تشکیل شد، ضمن بحث کیانوری عقیده داشت که در این حادثه دکتر مصدق نخست‌وزیر تقصیری ندارد و تیراندازی به سوی تظاهرکنندگان به اشارهٔ دربار و به دستور سرلشکر بقایی رئیس شهربانی کل انجام گرفته است. بقیهٔ اعضا هیأت اجرائیه معتقد بودند که مسئولیت نخست‌وزیر را نمی‌توان نادیده گرفت. بر اساس این نظر مقالاتی در روزنامهٔ به سوی آینده و مردم نوشته شد. به جز این اختلاف نظر اختلاف قابل ذکری در مسایل سیاسی بین اعضا هیأت اجرائیه پدید نیامده بود و همین وضع تا پایان عمر هیأت اجرائیه وجود داشت. یعنی در کلیه مسایل سیاسی که در هیأت اجرائیه مطرح می‌شد پس از بحث اتفاق نظر به وجود می‌آمد و تصمیمات سیاسی به اتفاق آراء گرفته می‌شد.

اما درباره مسایل تشکیلاتی اختلافاتی پدید می‌آمد که از تکروری کیانوری ناشی می‌شد. این شخص به کار دسته‌جمعی چندان عقیده ندارد و همیشه کوشش می‌کرد رشته تمام امور تشکیلاتی در دستش متمرکز گردد. این مسئله از وابستگی او به کا.گ.ب سرچشمه می‌گرفت. ولی در هر صورت به «دمکراسی درون حزبی» توجهی نداشت و به همهٔ افراد به چشم «مشاورین» مشورت‌کننده نگاه می‌کرد و گرنه خودش بی‌اطلاع دیگران تصمیم گرفته اجرا می‌کرد. برای آنکه از اطالهٔ کلام خودداری شود متذکر می‌گردد که در پلنوم چهارم کمیته مرکزی کلیه مسایل مربوط به دوران فعالیت هیأت اجرائیه از کنگره دوم تا پایان عمر هیأت اجرائیه رسیدگی شده و قطعنامه‌هایی در مسایل مختلف صادر گردیده است و این نکته که کلیه تصمیمات به اتفاق آراء گرفته شده است طی قطعنامه‌ها قید گردیده است. تنها رسیدگی نهایی به دو مسئله یکی حادثه دانشگاه و تیراندازی به شاه و دیگری جریان لو رفتن سازمان افسری حزب توده به کنگره آینده موکول گردیده است.

۷- برگزاری پلنوم چهارم و نتایج آن

پلنوم چهارم یک سال و نیم پس از انحلال کامل سازمانهای حزب تشکیل شد. این سؤال مطرح می‌شود که آیا رسیدگی به مسایلی که در پلنوم مطرح شد یک سال و نیم وقت لازم داشت؟ پاسخ البته منفی است. مسئله از این قرار است که برای برگزاری پلنوم قبلاً لازم بود دسته‌بندی کامبخش تحقق یابد تا نتایج بر طبق مراد او حاصل گردد. لذا پس از آنکه در اثر تلاش دستهٔ کامبخش عدهٔ لازم برای تصویب نظریات این دسته جمع و جور شد، پلنوم تشکیل گردید. در پلنوم چهارم علاوه بر اعضا و مشاورین کمیته مرکزی عده‌ای

از کادرها که در مراحل مختلف به خارج از ایران رفته بودند شرکت داشتند. پس از بحث در مسایل گوناگون از طرف گروه کامبخش پیشنهاد شد که اگر اختلافی میان نظر اکثریت اعضا کمیته مرکزی و اکثریت کادرها وجود داشته باشد، نظر اکثریت کادرها ملاک تصمیم قرار گیرد. این پیشنهاد با اکثریت یک رأی تصویب شد. این تصمیم با اصول تشکیلاتی حزب مابینت داشت زیرا در پلنوم وسیع که با شرکت کادرها تشکیل می‌شود (برخلاف کنگره یا کنفرانس حزبی) نظر کادرها جنبه مشورتی دارد. به هر حال نتیجه آن شد که قطعنامه‌ها راجع به فعالیت هیأت اجرائیه به اتفاق آراء (یا تقریباً به اتفاق آراء) تصویب شود ولی در انتخاب اعضا هیأت اجرائیه میان نظر اکثریت کمیته مرکزی و اکثریت کادرها تباین پدید آید. اعضا کمیته مرکزی که بر کنه جریانات حزب واقف بودند به عضویت کیانوری، قاسمی، فروتن در هیأت اجرائیه رأی نداده بودند. ولی کادرها بالعکس به عضویت جودت، بقراطی و کشاورز رأی نداده بودند. بدینسان دسته‌بندی کامبخش در هیأت اجرائیه ۷ نفری منتخب پلنوم وسیع چهارم اکثریت مطلق به دست آورد (رادمنش، اسکندری از طرفی و کامبخش، کیانوری، قاسمی و فروتن از طرف دیگر - طبری هم مانند همیشه در وسط قرار داشت) دسته‌بندی کامبخش گام بزرگ دیگری برای قبضه کردن رهبری حزب به پیش برداشت و بدینسان در هیأت اجرائیه به جای یک نفر دو نفر عضو رسمی کا. گ. ب (کامبخش و کیانوری) شرکت جستند. علاوه بر این در پلنوم چهارم ده نفر نیز از بین کادرها به عنوان «ناظر» انتخاب شدند که در پلنوم‌های معمولی کمیته مرکزی شرکت کنند. این ده نفر عبارت بودند از: «آرداشس آوانسیان، محمدرضا قدوه، جواد میزانی، احمدعلی رصدی، امیر خسروی، نوروزی، آذرنور، چلیپا و دو نفر کارگر که به نظرم یکی آقا جان هوشنگی و دیگری که الآن نامش بخاطر نمی‌آید و فوت کرده است. از این عده آرداشس مشهور به اردشیر از همکاران قدیم کامبخش و محمدرضا قدوه دست‌پرورده کامبخش بودند (این شخص در زندان رضاخان از نزدیکان یوسف افتخاری بود و با آنکه جزء «۵۳ نفر» بود، پس از آزادی وارد حزب نشد و تا آبان ماه ۱۳۲۴ برکنار بود، در قزوین به هنگام فعالیت انتخاباتی کامبخش به وی نزدیک شد و تقریباً یک سال پس از کنگره اول به عضویت حزب درآمد. شخصی بود فرصت‌طلب و پای‌بند هیچ اصلی نبود). جواد میزانی و احمدعلی رصدی نیز، به طوری که طی مصاحبه‌های اخیر معلوم شد، عضو کا. گ. ب بودند. امیر خسروی که از دوستان قدیم جواد میزانی بود همیشه از کیانوری دفاع می‌کرد. آقا جان هوشنگی هم در جریان پلنوم چهارم به گروه کامبخش پیوسته بود. بدینسان هواداران کامبخش در دستگاه رهبری حزب اکثریت قابل توجهی پیدا کرده بودند.

اما از آنجا که این ده نفر حق رأی نداشتند و در مجموع اعضا کمیته مرکزی هنوز اکثریت با مخالفین گروه کامبخش بود، این گروه کار مهمی نتوانست از پیش ببرد. جریان پلنوم پنجم که هشت ماه بعد از پلنوم چهارم تشکیل شد گواه بر این مدعاست.

۸- جریان پلنوم پنجم

چنانکه شرح دادم در هیأت اجرائیه منتخب پلنوم چهارم چهار نفر از گروه کامبخش در مقابل دو نفر (رادمنش و اسکندری) قرار داشتند و طبری نیز در وسط بود، اگر چه به گروه کامبخش سمپاتی بیشتری داشت. رادمنش نیز از عنوان «دبیرکلی» دست کشیده و به دبیر اول حزب مبدل شده بود، دو نفر دبیر دیگر (کامبخش و اسکندری) بودند و بدینسان هیأت دبیران سه نفری امور اجرائی را در دست داشتند. چنین وضعی با آرمانهای گروه کامبخش سازگار نبود، زیرا با وجود هیأت دبیران که منتخب پلنوم وسیع بود نمی توانستند در رهبری فعال مایشاء باشند. خواه ناخواه بگو مگوها شروع شد و دو جناح به جان هم افتادند. کاری از پیش نرفت. در مقابل پیشنهادهای گروه کامبخش، رادمنش و اسکندری مقاومت می کردند. هنگامی که پلنوم پنجم تشکیل شد دو مسئله مطرح گردید (علاوه بر تحلیل سیاسی بی رنگ و بو) یکی راجع به دعوت متقی که در ایران همکاری ساواک را پذیرفته بود و دیگری راجع به عضویت مریم فیروز در کمیته مرکزی (چنانکه قبلاً شرح دادم مریم فیروز در اثر دسته بندی به عنوان عضو مشاور کمیته مرکزی انتخاب شده بود ولی اولاً به مناسبت اینکه دختر فرمانفرما بود و ثانیاً به سبب اینکه سابقه عضویتش برای انتخاب شدن کفایت نمی کرد، عضویتش در کمیته مرکزی ملغی شده بود). هر دو مسئله در پلنوم با اکثریت آراء رد شد. گروه کامبخش به ضعف موضع خود کلاً پی برد. این است که به تمهید نقشه جدیدی دست زد و با پیشنهاد رادمنش برای تأمین وحدت در حزب موافقت نمود. منظور از تأمین وحدت در صفوف حزب این بود که همه مخالفین با هم آشتی کنند و وسایل وحدت رهبری و سازمانی با فرقه دمکرات آذربایجان فراهم گردد. همه افراد حزبی با وحدت چه در درون حزب و چه با فرقه دمکرات آذربایجان موافق بودند، ولی کامبخش و کیانوری در این میان استراتژی خاص خود را داشتند. آنها می خواستند اعضا گروه خود را به عضویت کمیته مرکزی برسانند و به وضع متزلزل خود خاتمه دهند. در این بازی امیدوار بودند که از نظریات ضدفرقه اسکندری از طرفی (این شخص با تمام مسایل مطروحه از طرف پیشه‌وری مخالف بود و اساساً طرح مسئله ملی را بیجا می دانست) و از مخالفت گردانندگان فرقه با حسین جودت (به مناسبت مخالفت

ابتدائی جودت با تشکیل فرقه) از طرف دیگر استفاده و آب را گل‌آلود کرده ماهی خواهند گرفت و ضمناً یک عده از دسته خود را به رهبری خواهند رساند. بدینسان زمینه تأمین وحدت فراهم گردید و پلنومهای ششم و هفتم و کنفرانس وحدت پلنوم هشتم تشکیل گردید.

۹- پلنوم ششم تا هشتم

این پلنوم‌ها جلسات آشتی‌کنان بودند. در پلنوم ششم فریدون کشاورز که علی‌رغم مخالفت کمیته مرکزی روی تصمیم خود مبنی بر عزیمت به عراق باقی ماند از کمیته مرکزی برکنار گردید. سه نفر از طرف کمیته مرکزی (اسکندری، امیرخیزی، جودت) انتخاب شدند تا جمعیت نمایندگان فرقه دمکرات آذربایجان برنامه و اساسنامه حزب واحد را بنویسند. این کار تا پایان سال ۱۳۳۸ انجام گرفت. در سال ۱۳۳۹ پلنوم هفتم (پلنوم وسیع) با شرکت نمایندگان اعضا حزب از کلیه حوزه‌های حزبی که در شوروی و کشورهای سوسیالیستی تشکیل می‌شدند، برگزار شد. در این پلنوم طرح برنامه و اساسنامه حزب واحد که آماده شده بود به تصویب رسید و کاندیداهای حزب برای عضویت در کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه حزب واحد مشخص شدند (توضیح اینکه قبلاً طی مذاکرات با فرقه دمکرات آذربایجان معین شده بود که چند نفر از آنان در کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه حزب واحد و چند نفر از حزب توده در این ارگانها شرکت خواهند کرد) و نوروزی و آرداشس و قدوه به عنوان عضو کمیته مرکزی و جواد میزانی، رصدی، امیر خسروی و آذرنور به عنوان عضو مشاور کمیته مرکزی برگماری شدند و قرار شد جودت نیز برای عضویت در هیأت اجرائیه حزب واحد کاندیدا شود.

چنانکه دیده می‌شود در این انتخابات گروه کامبخش باز هم گامی در جهت دستیابی کامل به رهبری برداشته است و در مقابل یک نفر (نوروزی)، دو نفر از گروه خود (آرداشس و قدوه) را وارد کمیته مرکزی کرده و در مقابل یک نفر (آذرنور) سه نفر از اعضا گروه خود را (میزانی، رصدی، امیرخسروی) به عنوان عضو مشاور وارد کرده است.

کنفرانس وحدت بلافاصله پس از پلنوم وسیع هفتم برگزار شد و در آن به طور رسمی برنامه و اساسنامه حزب واحد مورد تصویب قرار گرفت و اعلامیه مختصری صادر شد که در آن آرزوی تأمین وحدت با حزب دمکرات کردستان نیز قید شده بود.

در پلنوم هشتم که با شرکت اعضا و مشاورین کمیته مرکزی حزب واحد تشکیل گردید نه نفر به عنوان اعضا هیأت اجرائیه حزب واحد و یک نفر به عنوان عضو مشاور هیأت

اجرائیه انتخاب شدند: رادمنش (دبیر اول)، اسکندری (دبیر)، کامبخش (دبیر)، طبری، کیانوری، جودت، قاسمی، فروتن و دانشیان (غلام یحیی) اعضا هیأت اجرائیه و امیرعلی لاهرودی عضو مشاور هیأت اجرائیه.

۱۰- پلنوم نهم و دهم - پلنوم‌های قهر

جلسات هیأت اجرائیه حزب واحد برخلاف پیش‌بینی کامبخش به جلسات مبارزه علیه فرقه دمکرات آذربایجان تبدیل شد. در این مبارزه قاسمی بیش از همه جنجال می‌کرد و به جای آنکه بر پایه برنامه و اساسنامه حزب با تکیه بر مسایل فراوان مورد توافق به تدریج مسایل مورد اختلاف را حل کنند بلافاصله مسایل مورد اختلاف را پیش کشیدند و باعث آن شدند که سازمان فرقه نسبت به وحدت با سوءظن بنگردد. مثلاً به جای آنکه کمک کنند تا نواقصی که به نظرشان در مطالب مندرجه در روزنامه آذربایجان وجود دارد برطرف شود می‌گفتند روزنامه آذربایجان لازم نیست و کافی است نوشته‌های روزنامه مردم را ترجمه کند. این قبیل مطالب برای کسانی که تا دیروز به عنوان حزب مستقل عمل می‌کردند بسیار سنگین بود و قابل فهم هم نبود، چرا که آنها عیبی در کار روزنامه آذربایجان نمی‌دیدند و ایرادات مطروحه را درک نمی‌کردند. شدت حملات قاسمی باعث می‌شد که اکثر جلسات هیأت اجرائیه با تشنج برگزار شود و کاری انجام نگیرد. از طرف دیگر کار حزب در ایران پیشرفت نمی‌کرد و در بین دانشجویان مقیم کشورهای اروپای غربی افکار ضدحزبی روز به روز شدت می‌یافت. خبرهایی که از سازمان موجود در ایران می‌رسید، نشان می‌داد که ساواک در سراسر سازمان حزب نفوذ کرده است. با این وجود قاسمی و فروتن که به نظریات مائوئیستی گرایش پیدا کرده بودند مسئله اقدام مسلحانه را مطرح می‌کردند. در پلنوم نهم پس از آنکه گزارش وضع حزب داده شد و پیشنهاد اقدام مسلحانه برای برانداختن رژیم طاغوت مطرح شد یکی از اعضا پلنوم (بقراطی) ضمن صحبت خود گفت: «شما می‌گوئید در ایران یک سازمان ساواک‌زده داریم با اینهمه پیشنهاد اقدام مسلحانه هم می‌کنید!» غلط بودن این پیشنهاد روشن بود لذا مورد تصویب قرار نگرفت. به هنگام انتخابات هیأت اجرائیه قاسمی رأی کافی نیاورد و از عضویت هیأت اجرائیه برکنار شد. این جریان برای گروه کامبخش شکستی حساب می‌شد. ولی این گروه مأیوس نگردید و در کمین فرصت مناسبی بود تا به سوی هدف خود پیش رود. چنین فرصتی را فرزندان دکتر یزدی فراهم کردند. فرزندان دکتر مرتضی یزدی (حسین یزدی و فریدون یزدی) قبل از کودتای ۲۸ مرداد برای تحصیل به جمهوری دمکراتیک آلمان اعزام شده بودند و در آنجا

به دریافت دیپلم مهندسی نائل گشته بودند. این دو نفر که پسرعموی همسر رادمنش بودند عضو حزب هم بودند و با آنکه پدرشان به علت تسلیم به رژیم شاه از حزب اخراج شده بود در حزب فعالیت‌هایی داشتند. به ویژه حسین یزدی از طرف رادمنش، روستا، کیانوری و فروتن برای انجام برخی کارها به برلین غربی اعزام شد. مأموران ساواک در برلین غربی با حسین یزدی ارتباط گرفته و او را به عضویت ساواک درآورده بودند. در سال ۱۳۴۱ اندکی پس از برگزاری پلنوم نهم، حسین یزدی و برادرش با استفاده از غیبت رادمنش که در آن موقع برای شرکت در کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری به مسکو رفته بود، دستبردی به منزل رادمنش زده و محتوای صندوق آهنی را اعم از وجه نقد و اسناد حزبی خالی کرده بودند. پلیس آلمان پس از آنکه از جریان اطلاع پیدا کرد و فهمید که حسین یزدی شب را در منزل رادمنش بسر برده است بلافاصله اقدام کرد و هر دو برادر را بازداشت نمود. معلوم شد دزدها را درست گرفته‌اند. ضمن بازجویی ارتباط حسین یزدی با ساواک کشف شد. این حادثه که از بی‌مبالاتی رادمنش و عدم هشیاری وی ناشی شده بود برای حمله گروه کامبخش دستاویز بسیار مساعد و کارآمدی بود. در عین حال چون گروه کامبخش هم در اعتماد به حسین یزدی شرکت داشتند نمی‌توانستند فقط رادمنش را مقصر در ابراز اعتماد به حسین یزدی قلمداد کنند، بدین لحاظ چنین نقشه‌ای کشیدند که رادمنش را از دبیر اولی برکنار کنند و به جای او اسکندری را به عنوان محلل به دبیری بگمارند. فرق اسکندری و رادمنش در این بود که اولاً رادمنش در ایران پس از شکست فرقه فرار نکرده و در سر کار خود باقی مانده بود، ثانیاً در ایران به اتفاق آراء کمیته مرکزی به سمت دبیرکلی انتخاب شده بود، ثالثاً مانند اسکندری نسبت به شوروی اظهار بدبینی نکرده بود (اسکندری پس از جریان فرقه همان شبی که پیشه‌وری ایران را ترک کرد در حضور جمع کثیری گفت: عباس اسکندری درست می‌گفت که به شورویها نمی‌توان اعتماد کرد). رابعاً اسکندری رفتن به پاریس و کار کردن در فدراسیون را به ماندن در شوروی ترجیح داده بود. خامساً اسکندری در اثر برخورد با لوئی سایان (دبیرکل فدراسیون) از فدراسیون اخراج شده بود، سادساً اسکندری با آذربایجانی‌ها میانه خوبی نداشت. بدین لحاظ می‌توان حدس زد که شوروی‌ها هنوز رادمنش را به اسکندری ترجیح می‌دادند و انتخاب اسکندری را به هواداران کامبخش توصیه نمی‌نمودند. در پلنوم دهم نظریات اعضا کمیته مرکزی در مقابل همدیگر قرار گرفت. از مجموعه ۲۲ نفر عضو کمیته مرکزی که حق رأی داشتند نصف آراء بر له رادمنش و ابقاء وی در سمت خود و نصف دیگر علیه او بود. بدینسان دو نیرو در کمیته مرکزی همدیگر را فلج می‌کردند و نتیجه حاصل نمی‌شد. هواداران کامبخش در

حمله خود شکست خوردند و چنین صلاح دیدند که از انتخاب هیأت اجرائیه که مسلماً به سود آنها نمی‌توانست باشد صرف‌نظر کنند. هیأت اجرائیه انتخاب نشد و اداره امور به بوروی «موقت» یعنی هیأت دبیران سه‌نفری (رادمنش و اسکندری و کامبخش) محول گردید. نتیجه پلنوم اعتبار کمیته مرکزی و رهبری را در نظر همه افراد حزب پائین آورد. کیانوری که نقشه‌های خود را نقش بر آب می‌دید از کار حزبی ظاهراً کنار رفت، به برلین منتقل شد و در آکادمی معماری به کار آغاز کرد، البته کسی او را از کار حزبی برکنار نکرده بود، ولی او خود مصلحت کار خود را در آن دید که به برلین منتقل شود و زیر پرده برکناری از حزب به کارهای دیگر بپردازد. او همیشه می‌گفت من فقط مسئولیت حوزه حزبی برلین غربی را بر عهده دارم. مفهوم این گفتار این است که او با غرب ارتباط داشته و از طریق عبدالصمد کامبخش در جریان کلیه امور حزبی قرار می‌گرفت.

۱۱- پلنوم یازدهم

پس از پلنوم دهم، کار دسته‌جمعی در حزب به کلی تعطیل شد. از سوئی رادمنش دبیر اول حزب کارهای حزبی ایران را به تنهایی برعهده گرفت. او که در مورد حسین یزدی نتوانسته بود هشیاری کافی از خود نشان دهد، اینک می‌خواست به تنهایی در مقابل ساواک نیرومند عرض اندام کند. عده‌ای از کادرها را به ایران اعزام داشت (خاوری، حکمت‌جو، رزمی، معصوم‌زاده). دو نفر اخیر به دست شهریاری که عامل ساواک بوده معدوم شدند. حکمت‌جو در زندان کشته شد و خاوری هم تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران در زندان بسر برد. با وجود این حوادث رادمنش هنوز به عباس شهریاری اعتماد داشت. عباس شهریاری نتوانسته بود با عبور دادن چند تن از کمونیست‌های عراق از خاک ایران و فرار دادن آنها به شوروی اعتماد رادمنش را کسب کند. البته روشن است که با کمک ساواک فرار دادن چند تن کمونیست عراقی زحمت و ریسکی ندارد. به این ترتیب رادمنش به دست ساواک بازی خورد و به حزب ضرر زد. از سوی دیگر اسکندری مسئولیت امور «مهاجرت» یعنی ایرانیان عضو حزب ساکن شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی اروپا را عهده‌دار گشت. او هم به تنهایی کاری را که سر و ته نداشت انجام می‌داد. در بخش عمده مهاجرت یعنی در آذربایجان شوروی نفوذی نداشت و نمی‌توانست کاری از پیش برد. به تحریک کامبخش با غلام دانشیان صدر فرقه دمکرات آذربایجان درافتاد و خواست بدون جلب رضایت کمیته مرکزی حزب یا فرقه او را برکنار و آذراوغلی را به جایش منصوب کند. این کار به اندازه‌ای نابخردانه و مخالف اساسنامه حزب بود که حتی خود

آذراوغلی از پذیرفتن دستور ایرج اسکندری سرپیچی کرد. به حرف ایرج حتی در آلمان کسی ترتیب اثر نمی‌داد. کامبخش هم که رسیدگی به امور حزبی اروپای غربی (دانشجویان عضو حزب در اروپای غربی) را عهده‌دار بود هر کاری دلش می‌خواست به کمک کیانوری و بهزادی انجام می‌داد، ولی در عین حال برای حمله جدید تدارک می‌دید. او توانسته بود میان آن عده از افراد کمیته مرکزی که جزء گروهش نبودند تفرقه بیندازد. به گرایش احمد قاسمی و فروتن نیز که به سمت مائوئیسم چرخیده بودند اهمیت نمی‌داد. پلنوم یازدهم که سه سال پس از پلنوم دهم تشکیل شد یکی از پرجنجال‌ترین پلنوم‌های کمیته مرکزی بود.

کامبخش و یارانش تصور می‌کردند زمینه را برای برکناری رادمنش و دستیابی به رهبری مطلق حزب فراهم کرده‌اند. از سوئی همه را از رادمنش ناراضی کرده‌اند و از سوی دیگر آذربایجانی‌ها را علیه اسکندری شورانده‌اند و عده‌ای از آنها را به سوی خود جلب کرده‌اند و بدینسان پیروزی خود را مسلم می‌دانستند. هنگامی که پلنوم تشکیل شد نخست گزارشی سیاسی از طرف رادمنش قرائت گردید. در این گزارش علاوه بر مسایل ایران که جنبه عمومی داشت و در آن از مسایل تشکیلاتی مطلبی گفته نشده بود مسئله مائوئیسم و خطرات بین‌المللی آن مطرح شده بود. همه حضار به جز قاسمی، فروتن و سغائی (عضو مشاور کمیته مرکزی) در تأیید گزارش صحبت کردند، ولی این سه نفر بر علیه آن و در تأیید مائوئیسم سخن گفتند و علیرغم استدلال‌های اعضا کمیته مرکزی از رأی خود بازنگشتند. مسئله به اینجا منجر شد که اگر قاسمی و فروتن که علناً با خط‌مشی کمیته مرکزی مخالفند در رهبری باقی بمانند به این معنی خواهد بود که در کمیته مرکزی دو خط‌مشی سیاسی مغایر و مخالف هم می‌توانند همزیستی داشته باشند و این به جز تثبیت «فراکسیون‌یسم» (تشکیل جناح‌های رو در رو) در حزب مفهوم دیگری نخواهد داشت. لذا عده‌ای با اخراج آنها از کمیته مرکزی موافق بودند و عده‌ای نظر دیگری داشتند و وجود دو خط‌مشی در رهبری را مجاز می‌دانستند. نتیجه آن شد که قطعنامه مربوط به مشی سیاسی حزب در جلسه کمیته مرکزی با اکثریت آراء (همه منهای سه نفر نامبرده) تصویب شد ولی ماده مربوطه به اخراج قاسمی و فروتن رد شد یعنی از ۲۲ نفر فقط ۸ نفر به اخراج آنها رأی دادند. این اشتباه سیاسی گروه کامبخش موجب آن شد که پلنوم به هم بخورد یعنی چهار نفر (دانشیان، آذری، لاهرودی و جودت) از پلنوم سلب اعتماد کرده جلسه را ترک نمودند و بحران در پلنوم پدید آمد. پس از این بحران کامبخش به اشتباه خود متوجه گردید و چنانکه بعدها شنیدم شوروی‌ها غلط بودن رأی کامبخش و دوستانش را گوشزد کرده بودند. من شخصاً در خارج از جلسه شنیدم که کامبخش به رصدی و افراد دیگر

می گفت اشتباه کردیم! به هر حال کار از کار گذشته بود. پس از ۲۴ ساعت جلسه پلنوم مجدداً تشکیل شد و ما چهار نفر را هم به شرکت در جلسه دعوت کردند و مسئله اخراج قاسمی و فروتن را مجدداً مطرح کرده به رأی گذاشتند. تا آنجا که به خاطر دارم به جز طبری که رأی ممتنع داد بقیه افراد همه به اخراج آنها رأی دادند. بدینسان غائله خاتمه یافت. ولی یک بار دیگر انتخاب هیأت اجرائیه ممکن نگردید. بوروی موقت تبدیل به بوروی کمیته مرکزی شد و سه سال دیگر اداره امور حزب را برعهده گرفت. اگر در سه سال پیش در حدود ۱۶ نفر بر بوروی موقت رأی داده بودند این بار ۱۲ نفر رأی دادند یعنی پشتیبانان بورو تقلیل یافته بود. پس از پلنوم یازدهم قاسمی و فروتن آلمان دمکراتیک را ترک کرده و به غرب رفتند و بر علیه حزب توده به فعالیت پرداختند.

۱۲- پلنوم دوازدهم

مسلم است که در کار حزب پیشرفتی حاصل نشد و نمی توانست حاصل بشود. گروه کامبخش به جز نیل به رهبری مطلق حزب هدفی نداشت، لذا در جایی که لازم بود کمک کند از آن سر باز می زد و اگر می توانست خرابکاری می کرد. سرانجام باز هم دوران آشتی پیش آمد. رادمنش که نمی توانست کاری از پیش ببرد پیشنهاد کرد هیأت اجرائیه مفصل تری تشکیل شود و کامبخش از این فرصت استفاده کرد و پیشنهاد کرد بر تعداد اعضا کمیته مرکزی افزوده شود. دو طرف با هم به توافق رسیدند و پلنوم دوازدهم را بر این مبنا تشکیل دادند. پلنوم دوازدهم کمیته مرکزی تشکیل شد. انتقادات کلی از وضع سازمان حزب و ضرورت همکاری همه مطرح شده بود. اصل مسئله آن بود که چند نفر به عضویت کمیته مرکزی برگمار شوند و یک هیأت اجرائیه وسیعتری تشکیل یابد، سه نفر دبیر هم کماکان به کار خود مشغول شوند. نخست از میان اعضا مشاور کمیته مرکزی سه نفر به عضویت کمیته مرکزی برگماری شدند. این سه نفر عبارت بودند از: جواد میزانی (جوانشیر)، احمدعلی رصدی، حمید صفری، دو نفر اول چنانکه طی مصاحبه ها معلوم گشته عضو کا.گ.ب است. بدینسان دستیاران کامبخش در ردیف تصمیم گیرندگان حزب قرار می گیرند. در انتخابات هیأت اجرائیه آرداشس آوانسیان و محمدرضا قدوه از هواداران کامبخش انتخاب شدند. از قرار معلوم قرار بوده کیانوری انتخاب شود ولی در اثر مخالفت عده ای از اعضا کمیته مرکزی و تمایل شدید محمدرضا قدوه برای نیل به کرسی هیأت اجرائیه باعث شده بود که کیانوری کنار زده شود. به همین علت هم کار هیأت اجرائیه وسیع پیشرفتی نکرد و یک سال نگذشته بود که مسئله نفوذ ساواک در پلنوم فوق العاده

کمیته مرکزی از طرف کیانوری مطرح شد و قرار شد که هیأتی مرکب از اعضا هیأت دبیران به اضافه طبری، قدوه، جودت و دانشیان مسئله را مورد بررسی قرار داده نتیجه را به پلنوم آینده گزارش دهند. در پلنوم سیزدهم که به طور فوق‌العاده تشکیل یافته بود، من به علت بیماری شرکت نداشتم. بعدها شنیدم که از نفوذ ساواک در حزب (سازمان حزب در ایران به وسیله عباس شهریاری) کامبخش و کیانوری از چند سال پیش اطلاع داشتند و کیانوری می‌خواسته مسئله را در پلنوم دوازدهم مطرح کند ولی کامبخش مانع شده است. علت ممانعت کامبخش روشن است. او می‌دید که کار دارد جور می‌شود و مهره‌های کا.گ.ب در رهبری حزب قرار گرفته‌اند و نمی‌دانست که کیانوری انتخاب نخواهد شد. لذا به کیانوری گفته است، بگذار انتخابات بی سر و صدا خاتمه یابد، فرصت طرح مسئله رادمش پیدا خواهد شد. بدینسان یک سال گذشت و فرصت هم پیدا شد. نمی‌دانم رادمش در بغداد چه کار کرده بود که موجب رنجش شوروی‌ها شده بود. مسئله را با او در میان نهادند، روی خوش نشان نداد، آنگاه نفوذ ساواک در سازمان حزب را به وی اطلاع دادند و گفتند فردی از ایران به وسیله عباس شهریاری برای ملاقات با رادمش به طور «قاچاق» به شوروی اعزام شده است. این فرد اینک مدتی است در زندان به سر می‌برد. او عضو ساواک است و خود مأمورین ایرانی او را از مرز عبور داده‌اند. خود این شخص تمام جریان را حکایت کرده است و دیگر تردیدی در این باره جایز نیست. ولی رادمش بر پایه اعتماد تزلزل‌ناپذیری که به شهریاری داشته روی حرف خود ایستاده و گفته است که این اقاریر را با شکنجه از زندانی گرفته‌اند. بدینسان رادمش به دست خود وسایل برکناریش را فراهم ساخته است. در این موقع است که به کیانوری اشاره می‌شود تا مسئله را در پلنوم سیزدهم مطرح سازد.

۱۳ - پلنوم چهاردهم

رسیدگی‌هایی که از طرف هیأت ۷ نفری انجام گرفت صحت نفوذ ساواک را نشان داد. رادمش دیگر نمی‌توانست در سمت دبیر اولی باقی بماند. او نه تنها از جریان حسین یزدی درس نگرفته بود اشتباهات و خطاهای بزرگتری را مرتکب گشته بود. به این ترتیب پلنوم چهاردهم تشکیل شد و او را از دبیراولی برکنار کرد. یک هیأت اجرائیه جدید با شرکت اسکندری (دبیر اول)، کامبخش (دبیر دوم)، طبری، دانشیان، جودت، قدوه، کیانوری اعضا هیأت اجرائیه و حمید صفری و جواد میزانی اعضا مشاور هیأت اجرائیه تشکیل یافت. در این هیأت اجرائیه کامبخش مسئول امور حزبی غرب، کیانوری مسئول امور حزبی ایران،

جواد میزانی مسئول رادیو پیک ایران، حمید صفری نماینده حزب در مجله مسایل صلح و سوسیالیسم، طبری مسئول تبلیغات و تعلیمات (روزنامه، مجله دنیا و سایر نشریات حزب)، قدوه مسئول امور سندیکایی (فدراسیون سندیکایی جهانی و غیره) و صلح، جودت کماکان مسئول امور رفاهی و معیشتی پناهندگان سیاسی ایران. اسکندری اگر چه دبیر اول بود ولی در امور حزبی غرب و ایران دخالت نداشت. یعنی عملاً هیچ کاره بود.

۱۴ - پلنوم پانزدهم

چندی از برگزاری پلنوم چهاردهم گذشته بود که عبدالصمد کامبخش فوت کرد و به جای او به عنوان دبیر دوم کیانوری گماشته شد. از این به بعد دیگر تا هدف نهایی یک گام بیشتر نمانده بود و کیانوری مقدمات تصرف کامل رهبری حزب را فراهم می کرد. کمیسیونی مرکب از طبری، جودت و قدوه برای تنظیم آخرین طرح برنامه حزب تشکیل و مشغول به کار شد.

این کمیسیون در نتیجه بیماری طبری نتوانست کارش را به پایان برساند و کمیسیون دیگری با شرکت جودت، گلاویز و لاهرودی طرحی برای برنامه حزب تنظیم کردند که به تصویب هیأت اجرائیه رسید تا برای تصویب نهایی به پلنوم پانزدهم ارائه شود. قرار شد عده‌ای از «جوانان» حزب به عضویت کمیته مرکزی برگماری شوند. صورت اسامی این عده نیز تهیه شد تا در پلنوم پانزدهم مورد بررسی قرار گیرد. پس از تهیه این مقدمات پلنوم پانزدهم تشکیل شد و بی سر و صدا برنامه، گزارش سیاسی هیأت اجرائیه و برگماریه‌های تازه را انجام داد، سمت دبیری (دبیر دوم) کیانوری را تسجیل نمود و جواد میزانی و حمید صفری را از عضویت مشاور هیأت سیاسی به عضویت این هیأت ارتقاء داد. در این پلنوم بود که سه نفر از زنان عضو حزب از جمله مریم فیروز وارد کمیته مرکزی شدند.

پس از برگزاری پلنوم پانزدهم تمام کارهای حزب در دست کیانوری و همدستانش بود: سازمان حزبی ایران و اروپای غربی، رادیو پیک ایران، مسایل سندیکایی (ارتباط با فدراسیون سندیکایی جهانی) و غیره. دبیر اول در این امور دخالتی نداشت و از مسایل سازمانی حزب به کلی مانند دیگر اعضا هیأت اجرائیه بی خبر بود. هیأت اجرائیه فقط در مسایلی که از طرف کیانوری مطرح می شد اظهار نظر می کرد و از کلیاتی از قبیل اینکه در ایران گروه‌هایی هستند که با کمیته مرکزی (یعنی کیانوری) ارتباط برقرار کرده‌اند، اطلاع می یافت.

۱۵- پلنوم شانزدهم

هنگامی که در ایران جنبش ضد رژیم ستمشاهی رو به اعتلاء میرفت (اوایل سال ۱۳۵۶) مسئله تشکیل «جبهه ضد دیکتاتوری» در هیأت اجرائیه مطرح شد. درباره شعار ضد دیکتاتوری نظریات گوناگونی وجود داشت و به نظر من این نظریات مختلف از آنجا ناشی شده بود که این شعار را تحت عنوان تاکتیکی مطرح می‌کردند و از شعار تاکتیکی به طور کلی برانداختن رژیم و تغییر حاکمیت مستفاد نمی‌شود. اگر به مقالاتی که در مجله دنیا و روزنامه مردم نوشته شده است رجوع شود ناروشنی شعار تاکتیکی دیده خواهد شد. به تدریج در هیأت اجرائیه دو مشی سیاسی مطرح گردید: یکی مشی ایرج اسکندری (شبییه مشی شریعتمداری) مبنی بر تأمین دموکراسی (آزادیهای دموکراتیک) و دیگری مشی کیانوری مبنی بر سرنگون کردن شاه و استقرار حکومت موقت. اعتلاء روزافزون جنبش انقلابی که به رهبری امام خمینی هر ماه دامنه گسترده‌تری کسب می‌کرد، صحت مشی پیشنهادی کیانوری را نشان داد. بدینسان به طور کاملاً طبیعی برکناری ایرج اسکندری از سمت دبیراولی و انتخاب کیانوری به این سمت مطرح شد. می‌گوییم طبیعی، زیرا تا آن موقع کیانوری توانسته بود تمام سازمان حزبی را تصرف کند، اینک خط‌مشی صحیح هم ارائه می‌داد، راهی به جز سپردن سمت دبیر اولی به وی نمانده بود. این کار در پلنوم شانزدهم انجام گرفت. کیانوری از فرصت استفاده کرده و هیأت دبیران را از همکاران نزدیکش انتخاب نمود: کیانوری دبیر اول، صفری دبیر دوم (روابط کیانوری و صفری چندان خوب نبود ولی برای جلب موافقت کامل آذربایجانی‌ها مجبور بود او را قبول کند)، جواد میزانی، منوچهر بهزادی، انوشیروان ابراهیمی. عده‌ای نیز از افسران زندانی اعضا سابق حزب توده ایران به طور غیابی به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شدند. بدینسان کار انتقال کامل رهبری حزب توده به دست کیانوری انجام گرفت و سر و صداها خوابید.

تحلیل

برگردیم به آغاز سخن و ریشه بحران و اختلافات درونی حزب را جستجو کنیم. چنانکه می‌دانیم هنگامی که پزشک قانونی مرگ کسی را مشکوک بداند و نتواند علت مرگ را به درستی تشخیص دهد به کالبد شکافی می‌پردازد. اینک به اهتمام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران کالبد حزب منحل شده شکافته شده و علت اساسی مرگش عیان گشته است: این علت عبارت است از نفوذ خزنده جاسوسان کا.گ.ب در رهبری حزب توده، تا آنجا که استخوان‌بندی رهبری را شبکه جاسوسی شوروی تشکیل داده است. تلقیح

میکروب جاسوسی از ابتدای تشکیل حزب انجام گرفته و با فعالیت عبدالصمد کامبخش به تدریج شدت یافته است و برای آنکه تشکیلات حزب تمام و کمال در دست «مطمئن» جاسوسان شوروی قرار گیرد، از ضعف روزافزون رهبری و بحرانهای متوالی استفاده به عمل آمده است.

به طوری که در بالا شرح داده شد، کامبخش با حوصله و استادانه از هر فرصتی استفاده کرد تا عوامل خود را در دستگاه رهبری حزب بنشانند. کیانوری نیز به نوبه خود به استخدام تازه‌ای دست زده تا جایی که بخش علنی حزب را به مثابه پرده ساتر شعبه جاسوسی درآورده است، گویی وظیفه اساسی حزب جاسوسی برای شوروی بوده و برنامه و اساسنامه و تبلیغات رسمی و قانونی حزب صرفاً برای پوشش شبکه جاسوسی به وجود آمده است. به عقیده من بحرانهای گذشته حزب و دوران‌های متوالی قهر و آشتی از پیشرفت خزنده این بیماری شرم‌آگین ناشی می‌شده است. این نظر درست است که تنه حزب در اثر تلقینات مزورانه انترناسیونالیسم دروغین و تبلیغ ریاکارانه برادری احزاب کوچک و بزرگ، زمینه مساعدی برای ابتلاء به این بیماری داشته، ولی اگر رهبری حزب توده بی‌چون و چرا تابع کمیت‌ترن نمی‌شد و جاسوسان را در صفوف خود راه نمی‌داد و صرفاً به تبلیغ نخستین برنامه حزب (که در آن از تأمین استقلال و آزادی ایران و احقاق حقوق حقه توده زحمتکش سخن می‌رود) می‌پرداخت، امکان آن وجود داشت که در تاکتیک و در این یا آن مورد اشتباه کند ولی مسلماً کارش به خیانت نمی‌کشید...»^۱


۱. دکتر حسین جودت، دست‌نوشته، ۲ آبان ماه سال ۱۳۶۲. (در رابطه با تحلیل دکتور جودت این پرسش مطرح است که آیا حزب توده بنا به ماهیت ایدئولوژیک و سیاسی آن می‌توانست جز این باشد و مسیر رشد سالمی بی‌یاماید؟)

نام خانوادگی	نام
حسین	حزب توده
روز	۱۳۶۸ / /

روز آژون حبیبی انقلابی که برهه‌ری امام فتنی بر ماه دانند گرده تری کبی کرد محبت
 منی پرتنمادی کیا نوری ریاست ن دارد. بدینسان بطور کاملاً طبیعی برنگاران ابرج الکندی
 از سمت دیر اول و انتاب کیا نوری به این سمت نظر و نه. مینگویم طبیعتی زیر انا کن موقع
 کیا نوری توانسته بود تمام سال خرابی را تصرف کند. اینک خط منی صحیح هم در انهمی دارد و این
 مکریر در سمت دیر اولی به دی باقی نامه بود. این کار در مملویم شد از دم انجام گرفت. کیا نوری
 از فرصت استفاده کرد و عشق دیر اولی را از همکاران نزدیکش انتاب نمود. از کیا نوری دیر اولی
 صفوی دیر دوم (۱۳۵۸) کیا نوری در صفوی جدید انتاب نمود ولی برای همیشه موافقت کامل از اینجا
 بجز بود راهب و همی کندی (چهارم استراتژی) استریم نیرادی، استریم و ان ابراهیمی) عده ای نیز
 از افسران زنه ای در عهد سابق حزب توان ایران بظهور نظامی عضویت گشته مکرری انتاب شدند
 بدینسان کار انتقال کامل رهبری حزب توده بدست کیا نوری انجام یافت و سر و عهد احوال این
 جنبش -- بر گردیم به آغاز سخا و رسته بحران و اختلافات درونی حزب را حجتی کنیم.
 همانگونه اینم جنگای که هرگز تا اونی هرگز کسی را مشکوک بداند و نتواند عدت هرگز را بدستی
 تشخیص دهد به کابینه کافنی می بردارد. اینک به اهتمام سیده بار و در آن انقلاب اسد هم ایران
 کا نیر حزب منجمه توده شکافته شده و عدت برای هر کسی چنان گشته است: این عدت عبارتست
 از نفوز خزنده ها لسان که کبچ در رهبری حزب توده. آ آ کا که استخوان بندی رهبری
 را شکله جالوسی شوروی تشکیل داده است. تلقیح میکرد جالوسی از ایندای تشکیل حزب
 انجام گرفته و با فعالیت عبداصمد کا منشی تدریج شدت یافته است و برای اینک شکلات


نمونه دستنوشته دکتر حسین جودت درباره تاریخ حزب توده ۱۳۶۲/۸/۲ (صفحه اول)

بسمه تعالی



جمهوری اسلامی ایران

بزرگ بازرگانی و صورت مجلس



صفحه ۶۸

نام	نام خانوادگی	شعبه	تاریخ	کلاس پرونده
حسین	جووت		روز / / ۱۳۶	

عزیز تمام دجال دست مطمان « جاسوسان شوروی تم را برانداز صغف روز افزون رهبری و همراهانای ستوالی استغفار» معنی آمده است.

مطهر بیک در بیان شرح داده شد، کا بنفش با جو صغف و استغفار از بر فرستی، برزوا در گذرده تا عوامل خود را در دستگاه رهبری حزب مشاهده کند تا وی را بتواند مورد استیذان از رهبری دست زد تا تا حالیکه بنفش علی بن حزب را مشاهده کرده است که صغف جاسوس در آورده است. گویا و ظنیه رهبری حزب جاسوسی برای شوروی جاسوس و برنامه ریزی استغفار و تبلیغات رهبری و جاسوسی حزب برای پوشش شبکه جاسوسی بوجود آمده است. بنفشید استغفار همراهانای گد شسته لایب و دورانهای ستوالی قهرمانی آزادی بشریت غرانداز این بیای می شرم آنگی استی می شده است. این مطهر دست است که تنه حزب در اثر تبلیغات مزدورانه استغفار استغفار و تبلیغ بر کارانه براندازی از حزب کوچک و بزرگ، ز صغف استغفار برای استغفار به این بیای داشته، ولی در رهبری حزب خود بی چون و چرا تابع «گیتون» می شده و جاسوسان را در صغف خود راه میدهد و صغف را تبلیغ میکند بر اساس فریب که در آن از نامی استغفار آرزو می آید، و احفان حقوق حقه خود را ز صغف استغفار می برد، امکان آن در حد داشت که در نا لکسید و در این با آن صورت استغفار کند ولی استغفار کارایی به خفایات می کشید.

نمونه دستنوشته دکتر حسین جووت درباره تاریخ حزب توده ۱۳۶۲/۸/۲ (صفحه دوم)

سازمان و کارکردهای حزب توده در خارج از کشور^۱ ساختار کمیته مرکزی

در آخرین سالهای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و دوران فعالیت حزب توده در خارج از کشور ارگانهای منتخب کمیته مرکزی، که فعالیت آن را در فاصله میان پلنوم‌ها اداره می‌کردند، عبارت بودند از: هیأت اجراییه، که عالیترین ارگان رهبری بود و هیأت دبیران، که عهده‌دار وظایف جاری و روزمره بود و عملاً در رأس هیأت اجراییه قرار داشت. کمیته مرکزی برای انجام عملکردهای خود دارای شعب (ارگان‌های تخصصی کار) بود. شعب مرکزی در سال‌های ۱۳۵۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی عبارت بود از:

۱- شعبه تشکیلات، به مسئولیت کیانوری، مرکب از بخش ایران (به مسئولیت کیانوری) بخش کار در غرب (به مسئولیت منوچهر بهزادی) و بخش کشورهای اطراف ایران (به مسئولیت انوشیروان ابراهیمی).

۲- شعبه امور مهاجرت، به مسئولیت حسین جودت.

۳- شعبه روابط بین‌المللی، به مسئولیت ایرج اسکندری.

۴- شعبه سازمانهای توده‌ای، به مسئولیت قدوه.

۵- هیأت تحریریه مجله دنیا، به مسئولیت احسان طبری و مدیریت رفعت محمدزاده.

۶- هیأت تحریریه نشریه مردم، به مسئولیت احسان طبری و مدیریت ملک تاج محمدی.

۷- شعبه تبلیغات و ایدئولوژی، به مسئولیت حمید صفری.

در پلنوم‌های ۱۵ و ۱۶ اعضای فعال کمیته مرکزی عبارت بودند از:

۱- نورالدین کیانوری: مقیم برلین شرقی، مسئولیت‌ها: عضو هیأت اجراییه، ابتدا دبیر دوم و سپس دبیر اول، مسئول شعبه تشکیلات.

۲- ایرج اسکندری، مقیم آلمان شرقی، دبیر اول کمیته مرکزی و سپس عضو هیأت اجراییه و عضو کمیته مرکزی، مسئول شعبه روابط بین‌المللی، عضو هیأت تحریریه.

۳- رضا رادمنش، مقیم آلمان شرقی، عضو کمیته مرکزی (دبیر اول اسبق).

۴- غلام یحیی دانشیان، مقیم باکو، عضو هیأت اجراییه، صدر فرقه دمکرات آذربایجان.

۵- حسین جودت، مقیم آلمان شرقی، عضو هیأت اجراییه، مسئول شعبه امور مهاجرت.

۶- محمدرضا قدوه، مقیم آلمان شرقی، عضو هیأت اجراییه، مسئول شعبه سازمان‌های توده‌ای، عضو هیأت تحریریه.

۱. کلیه مطالب این فصل مستند به بازجویی‌های سران حزب توده در سال ۱۳۶۲ می‌باشد.

- ۷- احسان طبری، مقیم آلمان شرقی، عضو هیأت اجرائیه، مسئول هیأت تحریریه.
- ۸- حمید صفری، مقیم آلمان شرقی، عضو هیأت اجرائیه، عضو هیأت تحریریه، مسئول شعبه تبلیغات و ایدئولوژی، سپس دبیر کمیته مرکزی (قبلاً نماینده حزب در مجله مسایل صلح و سوسیالیسم).
- ۹- فرج الله میزانی (ف.م. جوانشیر)، مقیم بلغارستان، عضو هیأت اجرائیه و سپس دبیر کمیته مرکزی، مسئول رادیو پیک ایران.
- ۱۰- منوچهر بهزادی، مقیم آلمان شرقی، مسئول بخش غرب در تشکیلات، عضو هیأت تحریریه، عضو کمیته مرکزی، سپس عضو هیأت اجرائیه و دبیر کمیته مرکزی.
- ۱۱- انوشیروان ابراهیمی، مقیم آلمان شرقی، قبلاً معاون صدر فرقه دمکرات آذربایجان، مسئول بخش تشکیلات اطراف ایران، عضو کمیته مرکزی، سپس عضو هیأت اجرائیه و هیأت دبیران.
- ۱۲- داوود نوروزی، مقیم آلمان شرقی، عضو کمیته مرکزی، عضو هیأت تحریریه.
- ۱۳- مریم فیروز، مقیم آلمان شرقی، عضو کمیته مرکزی، مسئول زنان.
- ۱۴- مهدی کیهان، مقیم آلمان شرقی، عضو هیأت اجرائیه، مسئول هیأت تحریریه.
- ۱۵- بهرام دانش، مقیم بلغارستان، عضو هیأت تحریریه پیک ایران، عضو کمیته مرکزی.
- ۱۶- احمدعلی رصدی، مقیم مسکو، مسئول واحدهای شوروی، عضو کمیته مرکزی.
- ۱۷- علی امیرخیزی، مقیم مسکو، عضو کمیته مرکزی.
- ۱۸- محمود بقراطی، مقیم مسکو، عضو کمیته مرکزی، از مسئولین واحدهای حزبی شوروی.
- ۱۹- رفعت محمدزاده (مسعود اخگر)، مقیم آلمان شرقی، عضو کمیته مرکزی، عضو هیأت تحریریه مدیر مجله دنیا.
- ۲۰- اکبر شاندرمنی، مقیم تاجیکستان شوروی (دوشنبه)، عضو کمیته مرکزی، مسئول واحد تاجیکستان.
- ۲۱- اردشیر آوانسیان، مقیم ارمنستان شوروی (ایروان)، عضو کمیته مرکزی.
- ۲۲- خسرو (بابک) امیرخسروی، مقیم پاریس، عضو کمیته مرکزی، مسئول واحد حزبی فرانسه.
- ۲۳- حبیب الله فروغیان، مقیم مسکو، عضو کمیته مرکزی.
- ۲۴- امیرعلی لاهرودی، مقیم باکو، معاون غلام یحیی، عضو کمیته مرکزی، عضو هیأت اجرائیه.

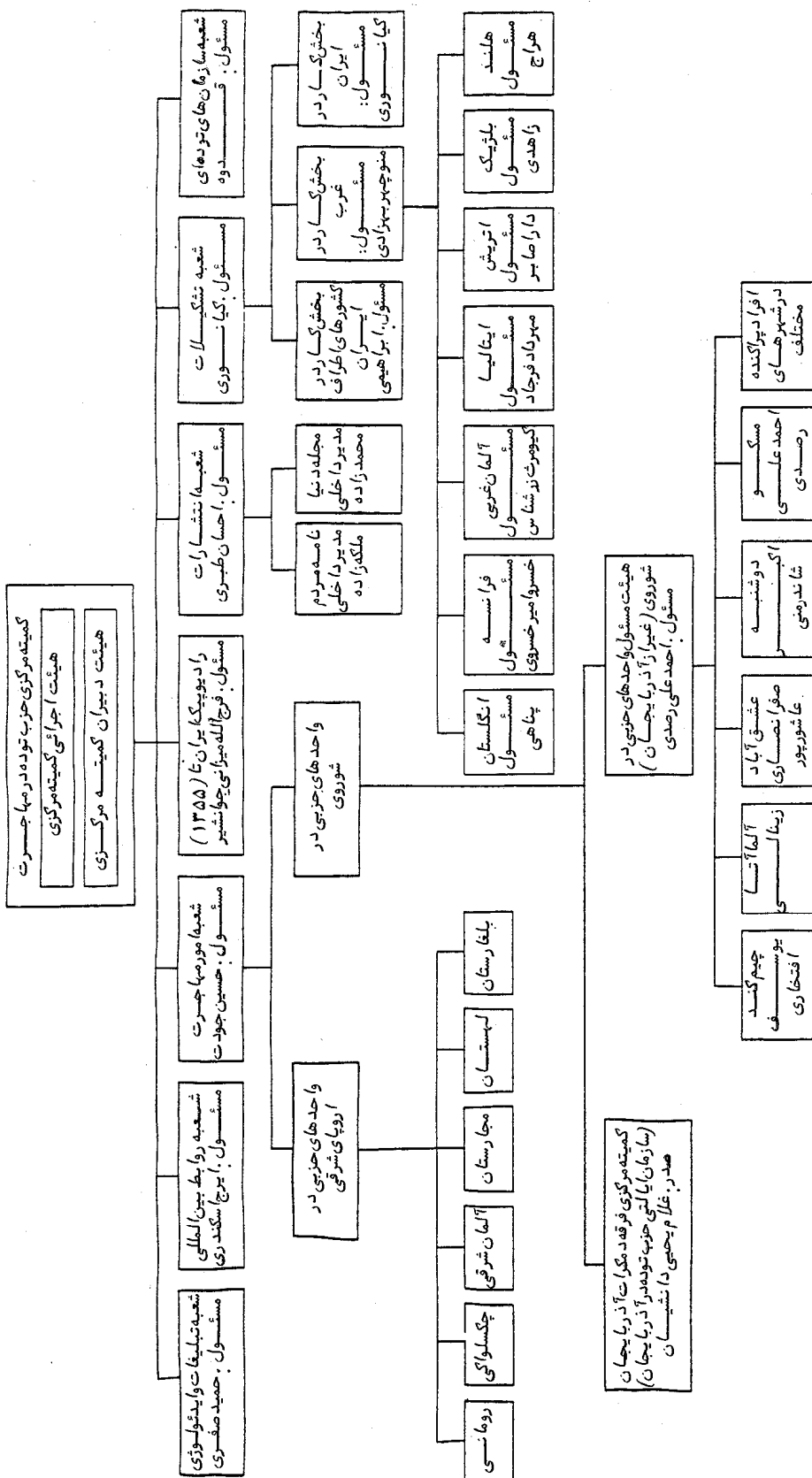
علاوه بر افراد فوق، کمیته مرکزی حزب توده دارای اعضای از «فرقه دمکرات آذربایجان» بود که در فعالیت حزبی شرکت نداشتند و عضویت آنها جنبه تشریفاتی داشت. تا آستانه پلنوم ۱۶، هیأت اجرائیه عبارت بود از: ایرج اسکندری (دبیر اول)، کیانوری، دانشیان، طبری، قدوه، لاهرودی، صفری و جودت و هیأت دبیران عبارت بود از: اسکندری و کیانوری.

در آستانه پلنوم ۱۶، (پس از برکناری اسکندری) هیأت اجرائیه عبارت بود از: کیانوری (دبیر اول)، اسکندری، طبری، قدوه، صفری، میزانی، جودت، دانشیان، ابراهیمی، لاهرودی، بهزادی و هیأت دبیران عبارت بود از: کیانوری، میزانی، صفری، ابراهیمی، بهزادی. در این سالها، مخارج اصلی حزب توده عبارت بود از:

۱- حقوق کسانی که فقط کار حزبی داشتند و در دفتر حزب اشتغال داشتند، ۲- چاپ نشریات، ۳- هزینه ارسال نشریات، ۴- مخارج رفت و برگشت از ایران (در صورتیکه خودشان امکان مالی نداشتند)، ۵- مخارج رفت و برگشت از غرب (اگر خودشان امکان مالی نداشتند)، ۶- مخارج سفرهای رهبران به شرق و غرب، ۷- مخارج اماکن و وسائل حمل و نقل (دفتر مرکزی، محل کار تشکیلات، اتومبیل‌ها و ...)، ۸- کمک به گروه‌های حزبی در ایران.

منابع مالی حزب توده عبارت بود از: کمک ارزی شوروی، حقوق کارکنان حزبی از طرف حزب کمونیست حاکم همان کشور پرداخت می‌شد. (به صورت بودجه ماهانه)، مخارج چاپ نشریات توسط حزب کمونیست حاکم کشور مربوطه پرداخت می‌شد (آلمان شرقی)، مخارج کار و دفاتر و حمل و نقل توسط حزب حاکم کشور (آلمان شرقی) پرداخت می‌شد، مخارج سفرها یا از بودجه مرکز حزب و یا توسط حزب حاکم پرداخت می‌شد، مقداری پول از حق عضویت اعضا از بلوک شرق فراهم می‌آمد، مقداری هم از حق عضویت و کمک‌های مالی و بهای نشریات که از اروپای غربی و ایران می‌آمد.

۱. اعضای هیأت اجرائیه ۱۸۰۰ مارک و اعضا و کارکنان دبیرخانه ۶۰۰ تا ۱۲۰۰ مارک حقوق ماهانه از حزب حاکم آلمان شرقی دریافت می‌داشتند.



حزب توده و پناهندگان ایرانی در بلوک شرق

۱- پیشینه تاریخی پناهندگی سیاسی به شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی

مهاجرت ایرانیان به شوروی سابقه نسبتاً طولانی دارد. قبل از انقلاب اکتبر روسیه (۱۹۱۷ میلادی) عده زیادی از اهالی استان‌های شمالی ایران برای تجارت یا، به طور عمده، پیدا کردن کار به روسیه (عمدتاً قفقاز و ترکمنستان و ازبکستان) می‌رفتند. از این رو، در این مناطق افراد ایرانی‌الصل زیادند، و گاه، استثنائاً، به مناصب مهم نیز رسیده‌اند. پس از انقلاب اکتبر روسیه و استقرار حکومت بلشویکی در این کشور، کسانی که در جریانات چپ و مارکسیستی در ایران شرکت داشتند و شکست می‌خوردند برای فرار از مجازات راه شوروی را در پیش می‌گرفتند. اصطلاحاً این گروه را «مهاجرین سیاسی» می‌نامند.

«مهاجرین سیاسی» مقیم شوروی و دیگر کشورهای بلوک شرق در مراحل زیر به کشورهای فوق پناهنده شدند:

۱- اولین گروه پناهندگان سیاسی پس از شکست قیام ابوالقاسم لاهوتی در تبریز و شکست نهضت جنگل در گیلان به شوروی پناهنده شدند (لاهوتی در تاجیکستان مقیم شد و مدتی وزیر فرهنگ تاجیکستان بود). این عده که در میانشان نخستین نسل مارکسیست‌های ایران و رهبران حزب کمونیست ایران، مانند ذره، کریم نیک‌بین، سلطان‌زاده (از رهبران حزب کمونیست ایران و نماینده آن در کمیترن) بودند، اکثراً در زمان استالین یا کشته شدند و یا به سیبری تبعید شده و در آنجا مردند و از آنان کسی زنده نیست. آخرین آنها سیروس بهرام (آخوندزاده)، پیرمرد صدساله‌ای از اهالی آستارا بود که از شرکت‌کنندگان جنبش جنگل (گیلان) بود و در شهر دوشنبه (تاجیکستان) سکونت داشت.

۲- گروه دوم پناهندگان سیاسی ایرانی، که عده زیادی را تشکیل می‌دهند، کسانی هستند که در سال ۱۳۲۴ در «غائله آذربایجان» شرکت کرده و پس از شکست آن در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ به شوروی گریختند. این گروه هم سران و افسران و کارمندان عالیرتبه فرقه دمکرات را دربر می‌گرفت (که قبل از همه به شوروی گریختند) و هم عده‌ای مردم عادی را که از ترس انتقام‌جویی به شوروی گریختند.

بخشی از این پناهندگان را دهقانان و کارگرانی، که به «فدائی‌ها» (نیروهای نظامی فرقه) پیوسته بودند، تشکیل می‌دادند، در بعضی مناطق، مانند آستارا، فرقه بخشی از مردم شهر را به زور اسلحه و تهدید با خود به شوروی برد. بخشی از پناهندگان را سربازانی تشکیل می‌دادند که فرماندهانشان فرقی بودند و به دستور فرمانده به اجبار مهاجرت کردند. مثلاً

فرمانده نیروهای ارتش در اردبیل - سروان پزشکیان - با یک عده ۲۰۰ نفری از گردان زیر فرماندهی خود به شوروی پناهنده شد، که بعداً سلاح‌های آنها را به ایران تحویل دادند ولی همه سربازان را - با وجودی که به هیچ وجه قصد ماندن نداشتند - به زور نگه داشتند. پناهندگان ایرانی در کازاخستان را همین سربازان - که اکثراً از محلات و دهات اردبیل هستند - تشکیل می‌دهند، که بسیاری از آنها در کالخوزها و ساوخوزهای آنجا کار می‌کنند و نسبت به بقیه پناهندگان از سطح زندگی پائین‌تری برخوردارند. باید توجه داشت که اکثر - تقریباً همه - سران فرقه دمکرات آذربایجان، از پناهندگان قدیمی مقیم شوروی بودند، مانند سیدجعفر پیشه‌وری و غلام‌یحیی دانشیان، که در سالهای ۱۳۱۰ به ایران بازگردانیده شده ولی خانواده‌هایشان در شوروی مانده بودند. آنها بلافاصله پس از فرار به سرخانه و زندگی حاضر و آماده خود رفتند و سرگردانی و دربدری برای مردم عادی ماند.^۱

بعد از وقایع ۲۱ آذر ۱۳۲۵ عده‌ای از افراد حزب توده، به طور متفرقه، بدون اجازه حزب، از سرحد خراسان عبور کرده و به شوروی پناهنده شدند. آنها را پس از مدتی زندان در تاجیکستان سکنی دادند. در تاجیکستان این افراد باضافه «مهاجرین اقتصادی» ایرانی جمعیتی حدود ۲۰۰ نفر را تشکیل می‌دهد.

۳- گروه سوم پناهندگان ایرانی را مسئولین و کادرهای حزب توده و اعضا سازمان نظامی این حزب، تشکیل می‌دهند، که عمدتاً بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به شوروی و اروپای شرقی گریختند. این افراد، غیر از رهبران حزب، حدود ۱۵۰۰-۱۰۰۰ نفر بودند که، بعداً توسط رهبری حزب در خارج (در شوروی و دیگر کشورهای اروپای شرقی) مستقر گردیدند. خانواده تعدادی از افسران توده‌ای اعدام شده (مبشری، مدنی و ...) نیز از این جمله بودند.

علاوه بر اینها، باید از سران حزب توده نام برد، که به مناسبت‌ها و در زمانهای مختلف به شوروی فرار کردند و در رأس پناهندگان قرار گرفتند و تشکیلات خود را تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی بر این اساس بنا کردند.

تعداد پناهندگان ایرانی مقیم شوروی با خانواده‌هایشان قریب به ۲۰ هزار تن تخمین زده می‌شود، که از این تعداد بخش قابل توجهی تبعه شوروی محسوب می‌گردند. اینان عمدتاً فراریان غائله فرقه دمکرات هستند که در شهرهای آذربایجان شوروی مستقر می‌باشند. تعدادی نیز در تاجیکستان (حدود ۲۰۰ نفر)، قزاقستان (حدود ۲۰۰-۱۵۰ نفر) و

۱. انوشیروان ابراهیمی (دبیر اول فرقه دمکرات آذربایجان در ایران)، بازجویی، ۱۳۶۲.

دیگر جمهوری‌های شوروی سکونت دارند. به علاوه، هم‌اکنون تعداد انگشت‌شماری پناهنده سیاسی در کشورهای مختلف اروپای شرقی سکونت دارند، که عمدتاً از کادرهای سابق حزب توده می‌باشند. بخش عمدهٔ اینان جذب کشور مربوطه شده و شاغل و یا بازنشسته هستند و تعداد ناچیزی فعالیت حزبی دارند. یک خانواده نیز در چین کمونیست مقیم می‌باشد.^۱

۲- وضع پناهندگان ایرانی از نظر «تابعیت»

«مهاجرین»^۲ ایرانی مقیم شوروی، از نظر وضع پناهندگی و تابعیت به ۶ گروه تقسیم می‌شوند:

۱- کسانی که قبل از پناهندگی عضو حزب توده و یا فرقه دمکرات آذربایجان بودند. این افراد از نظر مقامات شوروی «پناهنده سیاسی» محسوب می‌شوند و دارای پاسپورت ویژه هستند که رنگ آن با دیگر پاسپورت‌ها متفاوت است. تعداد آنها حدود ۵ هزار نفر است.

۲- افرادی که هنگام پناهندگی عضو حزب یا فرقه نبودند، مانند سربازانی که به دستور فرماندهانشان از مرز گذشتند و یا کارگران و روستائینی که از شهرها و روستاهای مرزی (آستارا، اردبیل و...) به همراه دیگران رفتند، یا به زور برده شدند. تعداد آنها حدود ۱۰۰۰ نفر است، که برخی در دوران پناهندگی به عضویت فرقه دمکرات و حزب توده درآمده‌اند.

۳- اعضای خانواده‌های پناهندگان، اگر در دوران پناهندگی به عضویت فرقه (حزب) درآمده باشند، چون در ایران متولد شده‌اند، «پناهنده سیاسی» محسوب می‌شوند. تعداد آنها بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر است.

اعضای خانواده‌های «پناهنده ایرانی»، که والدین آنها هر دو ایرانی باشند، «مهاجر وابسته به خانواده پناهنده سیاسی» محسوب می‌شوند، حتی اگر والدین آنها در دوران پناهندگی ازدواج کرده باشند. این افراد نیز «پاسپورت بدون تبعیت» می‌گیرند، ولی «پناهنده سیاسی»

۱. تا سال ۱۳۶۱ وضع پناهندگان ایرانی در شوروی به شرح فوق بود. پس از انحلال حزب توده در سال ۱۳۶۲ تعدادی عناصر توده‌ای و اکثریتی به شوروی و افغانستان گریختند. در این باره در بخش هفتم سخن خواهیم گفت.

۲. اصطلاح «مهاجر ایرانی» مشروط است و افراد «ایرانی‌الاصل» را نیز در بر می‌گیرد، که تحت شرایط خاصی دولت شوروی می‌تواند مجدداً آنها را به نام «ایرانی» به کشورمان بازگرداند. وگرنه بخش قابل توجهی از این «مهاجرین» دیگر ایرانی محسوب نمی‌شوند و به تابعیت شوروی درآمده‌اند. اصطلاح «مهاجر» عنوانی است که خود این پناهندگان به خویشتن اطلاق می‌کنند.

محسوب نمی‌شوند و از امتیازات آن نمی‌توانند استفاده کنند.

۴- ایرانیان غیر «پناهنده سیاسی» افرادی هستند که قبل از پناهندگی عضو حزب یا فرقه نبوده و در دوران پناهندگی نیز به عضویت در نیامده‌اند و یا «مهاجرین سیاسی» هستند که طی اقامتشان در شوروی به علل مختلف زندان رفته و از حقوق «پناهندگی سیاسی» محروم شده‌اند. تعداد آنها در آذربایجان شوروی حدود ۲۰۰۰ نفر است.

۵- افرادی که مادرانشان شهروند شوروی و پدرانشان ایرانی می‌باشند. اینها، شناسنامه شوروی دارند و تبعه شوروی محسوب می‌شوند و از حقوق و امتیازات شهروندان شوروی استفاده می‌کنند، ولی با این همه گفته می‌شود که تابعیت آنها «مشروط» است به این معنی که، اگر روزی امکان مراجعت پدرانشان به ایران فراهم آمد و پدر خواست که به ایران بازگردد، در صورت تمایل فرزند می‌تواند از تابعیت شوروی خارج شود و به ایران بیاید. تعداد این گروه، که سن برخی از آنها بالاتر از ۴۰ سال است، از همه بیشتر است، زیرا اکثر پناهندگان به هنگام پناهندگی یا هنوز ازدواج نکرده، و یا اگر در ایران متأهل بودند نتوانستند خانواده خود را به شوروی ببرند و لذا در آنجا مجدداً ازدواج کردند و چون زنان ایرانی خیلی کم بودند، همسران آنها عموماً اهل شوروی هستند.

۶- گروه دیگر «ایرانی الاصل»ها می‌باشند. اینان پناهندگانی هستند که در شوروی ترک تابعیت ایران کرده و به تابعیت شوروی درآمده‌اند. در سال ۱۳۵۲، در آذربایجان شوروی تعداد آنها به ۳۰۰ نفر می‌رسید؛ ولی تعداد این گروه به طور فزاینده‌ای در حال افزایش است و امروزه شاید بالغ بر ۲-۳ هزار نفر باشند. با نوید شدن هر چه بیشتر پناهندگان از بازگشت به ایران، تعداد هر چه بیشتری از آنها برای تثبیت وضع خود به تبعیت شوروی درآمدند و از چهارچوب «پناهندگی سیاسی» خارج شدند.

۳- سازمان حزب توده در پناهندگان ایرانی

سازمان حزب توده در میان پناهندگان ایرانی، به طور عمده در آذربایجان شوروی مصداق واقعی داشته است.

پس از شکست غائله فرقه دمکرات آذربایجان در سال ۱۳۲۵ و فرار وسیع افراد فرقه و عناصر متأثر از آنها به اتحاد شوروی، مسئولین فرقه پناهندگان را متشکل ساخته و «سازمان فرقه دمکرات آذربایجان ایران در اتحاد شوروی» را تشکیل دادند. این سازمان پس از شکل‌گیری، کنفرانس‌هایی ترتیب داد و کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش انتخاب نمود. آنگاه، در نقاط آذربایجان شوروی - که پناهندگان سکونت داشتند - کمیته‌های شهری به پا

کرد و حوزه‌های فرقه را تشکیل داد. فعالیت این حوزه‌ها، رسیدگی به امور معیشتی پناهندگان (مانند خانه، شغل، تحصیل، کمک هزینه و ...) و دریافت حق عضویت بود. در سال ۱۳۳۹، در پلنوم هفتم حزب توده، وحدت با فرقه تصویب شد و بلافاصله «کنفرانس وحدت» فرقه و حزب تشکیل گردید و به نام فرقه «سازمان ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان» افزوده شد. ولی عملاً کمیته مرکزی و رهبری خود را در آذربایجان شوروی حفظ کرد.

در خارج از آذربایجان تا پایان سال ۱۳۳۶، حزب توده سازمان نداشت. در شوروی - غیر از آذربایجان - حزب کمونیست شوروی نسبت به تشکیل حوزه و سازمان توده روی خوش نشان نمی‌داد و با آن موافق نبود. پس از پلنوم چهارم (تابستان ۱۳۳۶)، که هیأت اجراییه منتخب پلنوم به لایبزیک (آلمان شرقی) منتقل شد، «سازمان مهاجرین» به مسئولیت فروتن (دبیر رابط: عبدالصمد کامبخش) تشکیل شد. بدین ترتیب که در هر کشور یک نفر به عنوان مسئول پناهندگان تعیین شد، برای روشن شدن وضع حزبی پناهندگان پرسشنامه‌ای تهیه و توزیع گردید، میان مسئول حزب توده در هر کشور با کمیته مرکزی حزب کمونیست آن کشور رابطه مستقیم برقرار گردید و در شوروی مقرر شد که تمام امور معیشتی «پناهندگان» توسط مسئول حزب در شوروی نزد مقامات شوروی (مسئول امور مهاجرین در کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و سازمان صلیب سرخ شوروی) طرح و حل و فصل گردد. فروتن بعدها در جریان انشعاب مائوئیستی از حزب توده جدا شد.

در سال ۱۳۳۹، در پلنوم هفتم حسین جودت عضو هیأت اجراییه شد و با مسئولیت دبیر رابط (عبدالصمد کامبخش) به اداره «شعبه امور مهاجرت» پرداخت.

مسئول شعبه مهاجرت (جودت) به بررسی درخواستهای پناهندگان می‌پرداخت. این درخواست‌ها اگر قابل پذیرش بود و با امکانات و شرایط انطباق داشت، با پیشنهاد مشخص به دبیر رابط و در غیاب او به دبیران دیگر، گزارش می‌شد تا نامه‌ای خطاب به حزب کمونیست حاکم کشور مربوطه بنویسند و تقاضای رسیدگی به درخواست آن پناهنده را بنمایند. اگر قابل پذیرش نبود، درخواست به همراه پاسخ آن برای مسئول پناهندگان ارسال می‌شد و عدم امکان برآوردن آن، اعلام می‌گردید.

امور تشکیلاتی پناهندگان و کلیه مسایل حزب در رابطه با آنها از کانال «شعبه مهاجرت» حل و فصل می‌گردید.

این وضع تا ۲۹ فروردین ۱۳۴۱ ادامه داشت. در سال ۱۳۴۱ پلنوم دهم کمیته مرکزی

تشکیل شد و به علت اختلاف شدید درونی هیأت اجرائیه، این ارگان منحل شد و کلیه امور در دست هیأت دبیران سه نفره (رادمنش، اسکندری، کامبخش) متمرکز شد. انجام «امور مهاجرت» را ایرج اسکندری به دست گرفت، که جودت به عنوان دستیار وی کار می‌کرد.

در سال ۱۳۴۴، حزب کمونیست شوروی موافقت کرد که برای «پناهندگان» ایرانی، غیر از آذربایجان شوروی، نیز حوزه‌های حزبی تشکیل شود. لذا، رهبری حزب توده تصمیم گرفت تا نخست وضع حزبی همه افرادی را که ادعای عضویت داشتند روشن سازد و سپس برای اعضای حزب کارت عضویت صادر شود و برای تشکیل کمیته حزبی، کنفرانس نمایندگان افراد حزبی برگزار گردد. رسیدگی به عضویت کلیه اعضای حزب در کشورهای مهاجرنشین توسط کمیسیونی مرکب از احسان طبری، حسین جودت و داوود نوروزی انجام گرفت. رسیدگی به وضعیت اعضای فرقه را خود کمیته مرکزی و فرقه دمکرات آذربایجان انجام داد. سپس کارت عضویت‌ها صادر شد و کنفرانسی در شهر دوشنبه، با شرکت نمایندگان اعضای حزب مقیم مسکو، عشق‌آباد و دوشنبه تشکیل گردید. چند تن به سمت اعضای کمیته انتخاب شدند و محمود بقراطی دبیر کمیته شد. از جمله شرکت‌کنندگان در این کنفرانس، احمدعلی رصدی و مهدی کیهان بودند. وظیفه این کمیته عبارت بود از اداره حوزه‌های حزبی و رسیدگی به امور معیشتی و رفاهی مهاجرین.

تا سال ۱۳۶۱ در شوروی، در رأس سازمان حزب توده یک هیأت مسئولین، مرکب از ۳ نفر (یک مسئول و دو معاون)، قرار داشت. پیش از انقلاب اسلامی مسئول سازمان حزب توده در شوروی - به جز آذربایجان - احمدعلی رصدی بود که پس از انقلاب به ایران آمد و هیأت مسئولینی مرکب از سهراب زمانی (مسئول)، ناصرانی و علی ابلوچ (که گردانندگان «صدای ملی ایران» نیز بودند) اداره آن را به دست گرفتند.

۴- جمعیت پناهندگان سیاسی ایرانی مقیم اتحاد شوروی

یکی از مسایل مهم «پناهندگان» در شوروی مسئله معیشت و امور رفاهی آنان بود. این مسایل زیر نظر صلیب سرخ شوروی قرار داشت، که احتیاجات پناهندگان را بررسی و کنترل می‌نمود و آنان برای امور رفاهی خود به این مؤسسه مراجعه می‌کردند. در کشورهای اروپای شرقی مسئول حزب توده دارای رابط با کمیته مرکزی حزب کمونیست مربوطه است و مسایل پناهندگان را حل و فصل می‌نماید.

در شوروی، در سالهای ۱۳۴۰، به منظور سازماندهی امور رفاهی پناهندگان، یک

سازمان رسمی و قانونی به نام «جمعیت پناهندگان سیاسی ایرانی مقیم اتحاد شوروی» توسط حزب توده و فرقه دمکرات با موافقت و نظر مقامات شوروی تأسیس شد و به ثبت رسید. این جمعیت در هر نقطه‌ای که عده پناهندگان قابل ملاحظه بود، تشکیل می‌گردید. بدین ترتیب که در جلسه عمومی پناهندگان محل، هیأت مدیره «جمعیت» محل برای مدت معینی انتخاب شد. هیأت مدیره دارای یک مسئول بود که امور معیشتی پناهندگان را در رابطه با صلیب سرخ و مقامات دولتی شوروی حل و فصل می‌کرد.

نقش این سازمان، صرفاً نقش صنفی نبود. به اعتراف سران حزب توده، که بعضاً خود از مسئولین «جمعیت» بوده‌اند، نقش جاسوسی و کنترل پناهندگان از نقطه نظر مواضع سیاسی، زیر نظر مقامات امنیتی، از وظایف «غیر اساسنامه‌ای» ولی اساسی آن به شمار می‌رفت.^۱ مسئولین «جمعیت پناهندگان» دارای روابط اطلاعاتی با مقامات شوروی بودند و بعضاً در رابطه مستقیم با کا.گ.ب بوده‌اند (مانند احمدعلی رصدی، عضو کمیته مرکزی حزب توده و مسئول هیأت مدیره مرکزی جمعیت فوق قبل از انقلاب).

هیأت مدیره مرکزی «جمعیت» در شهر مسکو مستقر بود و وظایف هیأت مدیره شهر مسکو را نیز انجام می‌داد. هیأت مدیره مرکزی ناظر بر فعالیتهای کلیه هیأت مدیره‌های مرکزی مرکب از سهراب زمانی (مسئول)، علی ابلوچ و ناصرانی (گردانندگان «صدای ملی») بودند. در شهرهای شوروی که تعداد پناهندگان کم بود، هیأت عامله حوزه حزبی شهر وظایف هیأت مدیره «جمعیت» را نیز انجام می‌داد.

۵- کا.گ.ب و پناهندگان ایرانی

«مهاجرین ایرانی» در بلوک شرق، به ویژه در شوروی، منبع سربازگیری کا.گ.ب و سایر سرویس‌های جاسوسی بلوک شرق بودند. استکبار شرق، علاوه بر پرورش عناصر حزبی برای عملکردهای سیاسی و توطئه‌گرانه خویش، می‌کوشیدند تا عوامل اطلاعاتی خود را نیز از میان این افراد دست‌چین کنند.^۲ در شوروی، سازمان حزب توده و فرقه دمکرات و «جمعیت پناهندگان سیاسی ایرانی» کانال مهم کا.گ.ب بودند. موارد زیر مشتی از خروار است:

۱. بازجویی‌های دکتر حسین جودت (مسئول شعبه امور مهاجرین کمیته مرکزی حزب توده)، انوشیروان ابراهیمی (دبیر اول فرقه در ایران در سالهای پس از انقلاب) و احمدعلی رصدی (مسئول سازمانهای حزب توده در شوروی).

۲. این رویه در قبال پناهندگان توده‌ای و اکثریتی در سالهای ۱۳۶۲ به بعد نیز اعمال شد.

۱- غلام یحیی دانشیان، صدر پیشین فرقه دمکرات عامل سرشناس و برجسته کا.گ.ب بود.
 ۲- حبیب‌الله فروغیان، عضو کمیته مرکزی حزب توده، عامل کا.گ.ب بود که پیش از ضربه به حزب توده به دستور مقامات امنیتی شوروی از ایران گریخت.
 ۳- گروه ۳ نفری «سهراب زمانی، ناصرانی، علی ابلوچ» که گردانندگان «صدای ملی» و هیأت مسئولین حزب توده در شوروی و هیأت مدیره مرکزی «جمعیت پناهندگان...» بودند. عملکرد و سوابق آنها و اعترافات مندرج در پرونده‌های سران حزب توده، دال بر روابط آنان با کا.گ.ب می‌باشد.
 احمدعلی رصدی، مسئول سازمان حزب توده در شوروی (غیر از آذربایجان)، پیش از انقلاب، درباره نفوذ کا.گ.ب در بین «مهاجرین» می‌نویسد:

... در آذربایجان شوروی، که چندین هزار مهاجر ایرانی در نقاط مختلف آن مقیم می‌باشند و دارای تشکیلات مستقل هستند، کا.گ.ب مسلماً با صدها بلکه با حدود هزار نفر آنها در تماس است. یا مثلاً در شهر مسکو، از میان حدود ۱۵ مهاجر سیاسی ایرانی این شهر غیر از زن‌ها - شاید فقط یکی دو نفر باشند که کا.گ.ب با آنها در تماس نبوده باشد. در صورتی که تنها ۳ نفر آنها (سهراب زمانی، ناصرانی، علی ابلوچ) مسئولیت دارند... ولی برای همه روشن است که کا.گ.ب با دیگران هم، از جمله با حسین گرامی - که دارای روابط نسبتاً وسیعی با مهاجرین چه در شوروی و چه در دیگر کشورهاست - با ژنرال میلانین، با شیدفر و غیره هم هر یک به دلایلی در رابطه می‌باشند.^۱

حسین جودت، مسئول شعبه امور مهاجرت حزب توده، قبل از انقلاب، می‌نویسد:
 چنین شهرت داشت که در باکو عده زیادی از افراد مسئول با کا.گ.ب کار می‌کنند و علیه همدیگر پرونده‌سازی می‌نمایند... حسن نظری، که از افسران سابق ارتش بود و به همراه مسئولین فرقه دمکرات آذربایجان مهاجرت کرده و به آذربایجان شوروی رفته بود، در سال ۱۳۴۰ برای کار به دفتر حزب توده آمد. وی قبلاً برای کار به عراق اعزام شده بود (معرف او عبدالصمد کامبخش بود). وی در دفتر حزب با حسن سغایی گلاویز شد. دیگر نمی‌شد او را نگه داشت. عذرش را خواستند و وی را به آذربایجان عودت دادند. ولی مدتی بعد، بدون اجازه حزب سر و کله‌اش پیدا شد. او را مدتی حزب سوسیالیست متحده آلمان شرقی در یک

۱. احمدعلی رصدی، بازجویی، ۱۳۶۲.

اردوگاه نگه داشت، سپس آزاد کرد و به عنوان معلم در دانشگاه به کار پرداخت. حسن نظری در این مدت آزادانه به غرب رفت و آمد داشت. تردیدی نیست که بدون سفارش مقامات امنیتی شوروی چنین چیزی مقدور نیست.^۱

۶- فرقه دمکرات آذربایجان؛ رهبری و سازمان آن

فرقه دمکرات آذربایجان، بر اساس مصوبه پلنوم هفتم کمیته مرکزی حزب توده و کنفرانس وحدت (۱۳۳۹)، «سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان» محسوب می‌شد. ولی عملاً در آذربایجان شوروی مستقل و دارای کمیته مرکزی، هیأت اجرائیه، هیأت دبیران، دبیرخانه و تشکیلات مستقل بوده و هر دو سال یک بار کمیته مرکزی آن تشکیل کنفرانس می‌داد.

در سال ۱۳۵۷، فرقه دمکرات در آذربایجان شوروی قریب به دو هزار عضو داشت، که در حوزه‌های حزبی متشکل بودند. بخشی از اعضای کمیته مرکزی فرقه عضو هیأت سیاسی و کمیته مرکزی حزب توده بوده و متقابلاً گروهی از اعضای رهبری حزب توده عضو افتخاری کمیته مرکزی فرقه محسوب می‌شدند، مانند: کیانوری، حمید صفری، حسین جودت، انوشیروان ابراهیمی؛ که این سمت جنبه تشریفاتی داشت.

در رأس فرقه، غلام یحیی دانشیان، عامل سرشناس کا.گ.ب قرار داشت که در پلنوم‌ها و جلسات رهبری حزب توده در مسایل حساس مانند عزل و نصب دبیر اول همواره حرف وی بیانگر مواضع شوروی‌ها بوده است.

غلام یحیی دانشیان از خانواده‌های پناهنده مقیم روسیه است که در سال ۱۳۱۰ عده زیادی از آنها به ایران بازگشتند. او از آغاز تشکیل حزب توده بدان پیوست. در کنگره اول حزب توده شرکت داشت و عضو کمیته ایالتی آذربایجان بود. با تشکیل فرقه بدان پیوست و فرمانده «نیروهای فدائی» (ارتش فرقه دمکرات) شد. پس از سقوط حکومت پوشالی فرقه در سال ۱۳۲۵ با قریب به ۱۰ هزار نفر که حدود ۳ هزار نفر آنها حزبی بودند، به شوروی گریخت. پس از چشم‌آذر، صدر فرقه شد. در «کنفرانس وحدت» عضو هیأت اجرائیه حزب توده شد و به عنوان عامل مسکو نقش درجه اول و منحصر به فرد در تصمیمات مهم حزبی داشت. در آستانه انقلاب به علت کهنلت سن از رهبری عملی و مستقیم فرقه آزاد شد و «صدر افتخاری فرقه» گردید و به جای وی امیرعلی لاهرودی به

۱. حسین جودت، بازجویی، ۱۳۶۲.

- عنوان دبیر اول فرقه اداره امور آن را به دست گرفت.^۱
- اعضای فرقی کمیته مرکزی حزب توده در آستانه انقلاب اسلامی ایران عبارت بودند از:
- ۱- غلام یحیی دانشیان: صدر فرقه دمکرات آذربایجان، عضو هیأت سیاسی حزب توده، دارای همسر و ۲ فرزند. مقیم باکو (خانه‌اش نزدیک هتل ایتوریست بود). دانشیان در سن حدود ۷۰ سالگی سخته ناقص کرد و پس از انقلاب (۱۳۶۴) در شوروی درگذشت.
 - ۲- انوشیروان ابراهیمی: عضو هیأت دبیران کمیته مرکزی حزب توده و مسئول سابق سازمان جوانان فرقه.
 - ۳- امیرعلی لاهرودی: دبیر اول فرقه، عضو هیأت سیاسی حزب توده، مقیم باکو. امیرعلی لاهرودی از کادرهای نسبتاً جوان فرقه است که از ۱۸ سالگی عضو حزب توده بود و در کنگره اول آن به عنوان نماینده تبریز شرکت داشت و عضو کمیته ایالتی آذربایجان بود. پس از کنفرانس وحدت (۱۳۳۹) عضو مشاور هیأت اجراییه حزب توده شد. بدین مناسبت مدتی در لایپزیک (مرکز حزب) بود، ولی پس از انحلال هیأت اجراییه در سال ۱۳۴۱ به آذربایجان بازگشت و سپس هر از چندی در جلسات هیأت اجراییه شرکت می‌کرد.
 - ۴- ابوالحسن رحمانی: عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده، عضو هیأت اجراییه فرقه - مسئول «جمعیت پناهندگان سیاسی ایرانی مقیم آذربایجان شوروی»، دکتر در تاریخ، کارمند انستیتوی تاریخ آذربایجان شوروی.
 - ۵- صمد عافیت: عضو کمیته مرکزی حزب توده، عضو هیأت اجراییه فرقه، دکتر مهندس در رشته زمین‌شناسی، کارمند دانشکده نفت و شیمی.
 - ۶- مختار دیده‌کنان: عضو کمیته مرکزی فرقه، عضو هیأت اجراییه فرقه، مسئول شعبه تشکیلات.
 - ۷- جعفر مجیری: عضو کمیته مرکزی فرقه، مسئول شعبه تبلیغات فرقه، دکتر در رشته هنرهای زیبا (قالیافی).
 - ۸- محمدعلی مجیری: عضو کمیته مرکزی فرقه، دبیر کمیته مرکزی.
 - ۹- قلی خیامی: عضو کمیته مرکزی فرقه، دکتر در ریاضیات، استاد دانشکده پلی تکنیک.
 - ۱۰- لطفعلی اردبیلیان: عضو کمیته مرکزی حزب توده، عضو کمیته مرکزی فرقه، کارمند دفتر مرکزی فرقه در باکو.

۱. برای آشنایی بیشتر با شخصیت دانشیان به: کزراهه - خاطراتی از تاریخ حزب توده مراجعه شود.

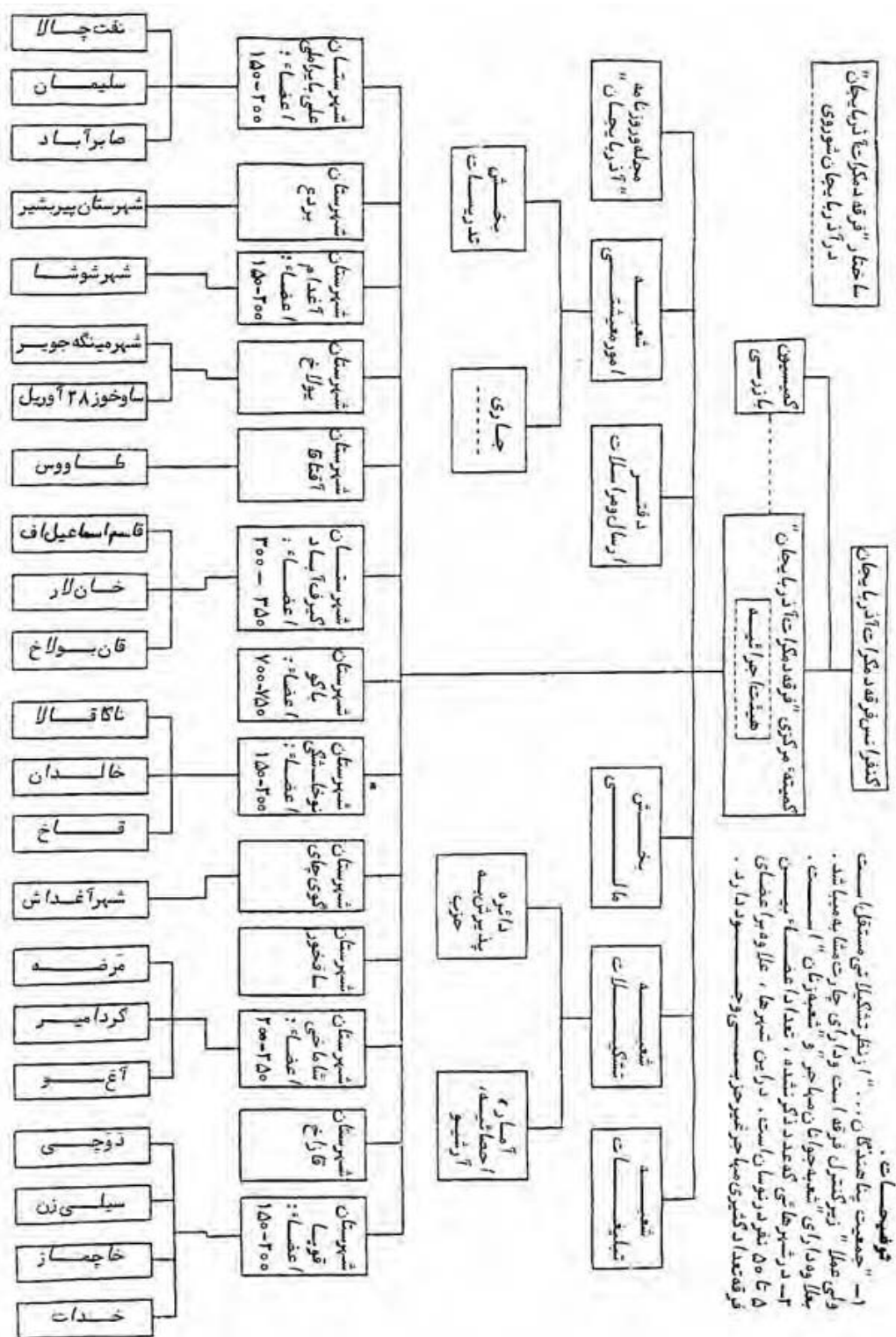
- ۱۱- بالاش آذراوغلی (آبی‌زاده): عضو کمیته مرکزی حزب توده، عضو کمیته مرکزی فرقه، شاعر مشهور، کارمند انستیتوی زبان‌شناسی و ادبیات.
- ۱۲- عظیم جدائی: عضو کمیته مرکزی حزب توده، جوشکار، کارمند دفتر فرقه در باکو.
- ۱۳- مارتیک قریقوریان: عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده، کارمند دفتر، مسئول اسناد و دفاتر، راننده سابق دانشجویان.
- ۱۴- عظیم عظیم‌زاده: عضو کمیته مرکزی حزب توده، عضو کمیته مرکزی فرقه.
- ۱۵- عباس علی زنوزی: عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده، کارمند انستیتوی خاورشناسی آذربایجان.
- ۱۶- غفار کندلی: عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده، دکتر ادبیات، کارمند ارشد انستیتوی ادبیات.
- ۱۷- محمد فقیهی: عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده، جوشکار، مسئول واحد حزبی شهر سرمقایت.
- ۱۸- صمد حکیمی: عضو کمیته مرکزی حزب توده، بازنشسته، کارگر سابق راه‌آهن در ایران.^۱
- سایر اعضای کمیته مرکزی فرقه، که عضو کمیته مرکزی حزب توده نبودند، عبارتند از:
- ۱- صابر امراهی: مسئول شعبه جوانان «جمعیت پناهندگان»، دکتر ادبیات.
 - ۲- محمدرضا عافیت: مسئول روزنامه آذربایجان، دکتر در ادبیات.
 - ۳- محمد جلیلی: بازنشسته.
 - ۴- می ننه کرانی: بازنشسته.
 - ۵- سلطانعلی غلامی: بازنشسته، به کارهای «جمعیت پناهندگان» کمک می‌کند.
 - ۶- فرج دستگشاده: مسئول ناحیه در تشکیلات شهر باکو، دکتر در علوم اقتصاد، استاد دانشگاه.
 - ۷- اسلام انجمن نور: حقوقدان، معاون صدر «جمعیت پناهندگان».
 - ۸- ستاره دانشجویان: کارمند کتابخانه، از مسئولین شعبه زنان «جمعیت پناهندگان».
 - ۹- طاهره پورآهم: پزشک (قابل)، مسئول شعبه زنان «جمعیت پناهندگان».
 - ۱۰- عادل چرنیک بلند: پزشک (قابل)، مسئول شعبه زنان «جمعیت پناهندگان».

۱. در پلنوم هفدهم کمیته مرکزی حزب توده در تهران (فروردین ۱۳۶۰) طبق مصوبه پلنوم کلیه افراد فوق باضافه افرادی چون حمید صفری به علت عدم حضور در ایران و مشارکت در فعالیت حزب اخراج شدند.

- ۱۱- مجید محمدی‌وند: سرهنگ سابق فرقه، کارمند وزارت بازرگانی.
 - ۱۲- ایوب نمینی اصل: مسئول کمیسیون بازرسی، مسئول تشکیلات باکو.
 - ۱۳- سهراب طاهری: عضو کمیسیون بازرسی فرقه، شاعر، مسئول «جمعیت نویسندگان ایرانی».
 - ۱۴- غلامحسین دهقانی: عضو کمیسیون بازرسی فرقه.
 - ۱۵- محمد شمسی: عضو کمیسیون بازرسی فرقه، دکتر در تاریخ، کارمند انستیتوی خاورشناسی.
 - ۱۶- صورت باقری: مسئول فرقه و جمعیت پناهندگان در شهر شاماخی.
 - ۱۷- مشهدی نوروز: از مسئولین جمعیت و فرقه در شهر شاماخی (ساخوز شماره ۶).
 - ۱۸- عادل عادلیان: عضو کمیسیون بازرسی، کارمند کارخانه روغن نباتی در شهر کیروف‌آباد.
 - ۱۹- ابراهیم ابراهیم‌زاده: عضو کمیسیون بازرسی، کارمند اداره بازرگانی در شهر کیروف‌آباد.
 - ۲۰- قربان علی‌زاده: مهندس راه‌آهن، مسئول یکی از نواحی شهر باکو.
 - ۲۱- محمد داداش‌زاده: عضو مشاور کمیته مرکزی فرقه، دکتر در تاریخ.
 - ۲۲- میراث نیک‌نژاد: عضو مشاور کمیته مرکزی فرقه، دکتر در علوم کشاورزی (رشته پنبه‌کاری)، مسئول تشکیلات کیروف‌آباد.
- در سال ۱۳۵۷، تعداد اعضای فرقه دمکرات در شهرهای مهم آذربایجان شوروی به شرح زیر بود:

- ۱- باکو: حدود ۷۵۰-۷۰۰ نفر.
 - ۲- گنجه (کیروف‌آباد) و حومه: حدود ۳۵۰-۳۰۰ نفر.
 - ۳- شاماخی: حدود ۲۵۰-۲۰۰ نفر.
 - ۴- قوبا: حدود ۲۰۰-۱۵۰ نفر.
 - ۵- نوخا (شکی) و حومه: ۲۰۰-۱۵۰ نفر.
 - ۶- علی بایراملی: ۲۰۰-۱۵۰ نفر.
- در قفقاز شمالی حدود ۱۲-۱۰ خانواده ایرانی زندگی می‌کنند که از حقوق «پناهنده سیاسی» محروم شده‌اند، زیرا در سالهای اول پناهندگی می‌خواستند از مرز عبور کرده و به ایران بیایند که توسط حکومت شوروی دستگیر و به قفقاز تبعید می‌شوند.
- در قزاقستان جنوبی، حدود ۶۰-۵۰ خانوار ایرانی زندگی می‌کنند که همه یا تبعه

شوروی شده‌اند و یا به دلایل مختلف از حقوق پناهنده سیاسی محروم گردیده‌اند. عده‌ای از پناهندگان، که به دلایل مختلف زندانی شده و سابقه محکومیت یافته‌اند، پس از پایان محکومیت بالاجبار پاسپورت شوروی به آنها داده شده است. افراد فوق هیچ رابطه‌ای با فرقه و حزب توده ندارند.



توضیحات:

- ۱- جمعیت پناهندگان ۱۰۰۰۰ نفر در ترکیه مستقر است ولی عملاً زیر کنترل فرقه است و دارای چارت مشخص به میانه اند.
- ۲- در شهرهای گنبد تکوین شده، تعداد اعضا بسیار کم است.
- ۳- تا ۵۰ نفر در روسیه است، در این شهرها، علاوه بر اعضای فرقه تعداد کمی از پناهندگان شوروی و غیر شوروی وجود دارد.

عرصه‌های فعالیت حزب توده پیش از انقلاب اسلامی

فعالیت حزب توده در مقطع تاریخی فوق، در چهار عرصه انجام می‌گرفت:

- ۱- کشورهای سوسیالیستی؛ ۲- کشورهای غربی؛ ۳- کشورهای همجوار ایران (به جز شوروی)؛ ۴- ایران.

۱- در کشورهای سوسیالیستی

این عرصه فعالیت به طور عمده پناهندگان سیاسی را در بر می‌گرفت. علاوه بر کار در میان پناهندگان که در صفحات قبل پیرامون آن سخن گفتیم، باید به فعالیت حزب توده در عرصه‌های زیر توجه کرد:^۱

مجله مسایل صلح و سوسیالیسم: همانطور که گفتیم، در دهه‌های نخست حکومت شوروی رهبری جنبش جهانی مارکسیسم با «انترناسیونال کمونیستی» («کمیترن») یا «انترناسیونال سوم» بود. در سالهای آخر جنگ جهانی دوم زیر فشار افکار عمومی جهانی این تشکیلات متلاشی شد و توسط استالین سازمانی به نام «کمینفرم» جایگزین آن گردید، که هدایت مستقیم احزاب کمونیست را در دست داشت و به مداخله آشکار در امور کشورها و جنبش‌های انقلابی می‌پرداخت. این سازمان نیز نتوانست دوام یابد و منحل شد. پس از آن هماهنگی احزاب کمونیست در اجلاس‌های بین‌المللی احزاب کمونیست جهان انجام می‌گرفت، که آخرین آن در سال ۱۹۶۹ در مسکو (از جمله با شرکت حزب توده) برگزار شد. تحت تأثیر بحران جهانی مارکسیسم و به ویژه سیاستهای کم و بیش استقلال‌گرایانه برخی احزاب کمونیست از آن پس شوروی‌ها موفق نشدند اجلاس جدیدی تشکیل دهند.

[تا پیش از فروپاشی] هماهنگی احزاب کمونیست از طریق مرکزی در پراگ (پایتخت چکسلواکی) انجام می‌شد، که زیر پوشش نشریه مسایل صلح و سوسیالیسم فعالیت می‌کرد. این نشریه به زبان‌های مختلف جهان منتشر می‌گردید. چاپ فارسی آن توسط حزب توده بنام مسایل بین‌المللی ترجمه و منتشر می‌شد. در این مرکز نمایندگان احزاب کمونیست جهان - به طور عمده احزاب وابسته به مسکو - اقامت دائمی یا موقت داشتند و زیر نظر شوروی‌ها به تبادل نظر و هماهنگی دائمی در مسایل مختلف سیاسی - تئوریک مشغول بودند. مسئولین این نشریه در مسایل بین‌المللی فعال بودند و مرتباً و به مناسبت‌های گوناگون

۱. در بخش‌های دیگر به ارتباطات حزب توده با نهادهای بین‌المللی هوادار شوروی خواهیم پرداخت.

میزگردها و سمینارها و اجلاس‌های مختلف بین‌المللی برگزار می‌کردند. حزب توده همواره در این مرکز نماینده داشت. سالها اردشیر آوانسیان، سپس محمود بقراطی و حمید صفری نماینده حزب توده بودند. از سال ۱۳۶۰ علی خاوری، دبیر کمیته مرکزی، به پراگ رفت و نماینده حزب در این مجله شد.

فدراسیون سندیکایی جهانی: مرکز فدراسیون اتحادیه‌های کارگری وابسته به شوروی نیز در پراگ (چکسلواکی) است. این سازمان دارای جلسات و کنفرانس‌ها و اجلاس‌های بین‌المللی از نمایندگان کشورهای مختلف است. حزب توده در مرکز این سازمان نیز همواره نماینده داشت.

تا سال ۱۳۵۶ شخصی به نام جواهری نماینده حزب توده بود، که سپس بازنشسته شد و به پاریس رفت. از آن پس، حزب توده نماینده دائمی نداشت ولی به جلسات آن هیأت نمایندگی ارسال می‌داشت.

فدراسیون جهانی جوانان دمکرات (W.F.D.Y): سازمان بین‌المللی جوانان هوادار بلوک شرق، که تعدادی سازمان‌های جوانان انقلابی و مستقل نیز بدان جذب شده‌اند. سازمان جوانان توده از بنیانگذاران این سازمان بود و مدت‌ها در آن نماینده دائمی داشت. چندین سال خسرو امیرخسروی عضو هیأت دبیران آن بود. سپس آشوت شهبازیان مدتی عضو هیأت اجرائیه آن بود و در جلسات آن شرکت می‌کرد. مرکز این سازمان در بوداپست (مجارستان) بود.

اتحادیه بین‌المللی دانشجویان (I.U.S): مرکز آن در پراگ (چکسلواکی) بود. **رادیوی «پیک ایران»:** این رادیو ارگان روزانه حزب توده بود و از سال ۱۳۳۹ تا پائیز سال ۱۳۵۵ فعالیت داشت. مرکز آن بلغارستان (صوفیه) بود و از ایستگاه رادیوی این کشور پخش می‌شد. مدتی مسئول رادیو حمید صفری بود و سپس فرج‌الله میزانی (با نام مستعار جواد، جوانشیر) از پلنوم ۱۲ مسئول آن گردید. اعضا تحریریه و گویندگان رادیو «پیک» عبارت بودند از: هوشنگ ناظمی (نام مستعار امیر نیک‌آئین)، بهرام دانش، رحیم نامور، محمد پورهرمزبان، ملکه محمدی، کاظم ندیم و افراد دیگری که به طور متناوب در اداره رادیو فوق شرکت داشتند.

رادیوی «صدای ملی ایران»: این رادیو ظاهراً به حزب توده وابستگی رسمی نداشت و مستقیماً توسط شوروی‌ها اداره می‌شد، ولی گردانندگان آن همواره از کادرهای اصلی و مورد اطمینان حزب توده بوده‌اند.

رادیوی «صدای ملی ایران» از فرستنده مرکزی مسکو پخش می‌شد و در جنب پخش

اجتماعی رادیو مسکو- بنام «صلح و ترقی»- ایجاد شده و فعالیت می نمود.^۱ «صدای ملی» در سال ۱۳۳۸ به عنوان واکنش در برابر انعقاد قرارداد نظامی رژیم شاه و آمریکا آغاز به کار کرد که در پی آن روابط ایران- شوروی به شدت تیره شد. بر اساس این تیرگی روابط، «صدای ملی» در آغاز رژیم شاه را به شدت مورد حمله قرار می داد. ولی در سالهای ۱۳۴۰ که شاه امتیازاتی به روس ها داد، لحن «صدای ملی» نیز ملایم تر شد و به طور ضمنی «اصلاحات شاهانه!» را تأیید کرد و مبارزات اسلامی به رهبری امام خمینی را «ارتجاعی» خواند. تندى و نرمی لحن «صدای ملی» در قبال رژیم شاه، همواره تابعی از مناسبات این رژیم با شوروی بود.

در ابتدای تأسیس، فرج الله میزانی و مهدی کیهان توسط دبیر اول حزب (رادمنش) برای کار در رادیوی فوق به مسئول بخش اجتماعی رادیو مسکو بنام طالانوف معرفی شدند. دو نفر دیگر به نامهای سهراب زمانی و علی ابلوچ نیز برای برنامه ترکی و خانم شایسته سنجرى برای گویندگی فارسی دعوت شدند. فردی بنام سلطان اطمیشی (کرد) نیز گوینده کردی بود. شایسته سنجرى از کار کنار رفت و در سالهای ۱۳۵۰-۱۳۴۰ به ایران بازگشت. بخش کردی نیز پس از مدتی تعطیل شد. مدتی نیز سیداحمد طباطبائی برای رادیوی فوق مقاله می نوشت، که در اواخر سالهای ۴۰ از شوروی به فرانسه رفت. فرج الله میزانی در سالهای بعد برای اداره رادیوی «پیک ایران» به بلغارستان رفت و به جای او ناصرانی دعوت شد. مهدی کیهان نیز در سال ۱۳۵۲ برای کار در دفتر حزب به لایپزیک رفت که به جای او فردی به نام حسین سلیمی دعوت شد. از سال ۱۳۵۲ اداره و گویندگی رادیو «صدای ملی» با سهراب زمانی، ناصرانی و علی ابلوچ بوده است.

۲- در کشورهای غربی

فعالیت حزب توده در غرب، به طور عمده در بین دانشجویان ایرانی مقیم اروپای غربی بود. قبل از پیدایش بحران مائوئیسم در «جنبش جهانی کمونیستی»، فعالیت حزب توده در اروپای غربی بسیار وسیع بود و در «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی» مواضع مستحکمی داشت. با بروز مائوئیسم و تحت تأثیر عواملی چون کودتای ۲۸ مرداد، واقعیات وابستگی و

۱. به دلیل افشاگریهای انجام شده در ایران رادیوی «صدای ملی» تعطیل شد و بخش اجتماعی رادیو مسکو به تشکیل یک برنامه رادیویی جدید به زبان فارسی به نام «رادیو صلح و ترقی» به عنوان «ارگان محافل اجتماعی اتحاد شوروی» دست زد، که از افراد فوق در اداره و گویندگی آن استفاده می شد.

تبعیت سران حزب توده از شوروی، بوروکراسی حزبی و فساد و انحطاط جوامع سوسیالیستی و ...، تمامی دانشجویان توده‌ای از حزب توده بریدند و بخشی از آنها به همراه قاسمی و فروتن «سازمان انقلابی حزب توده» را تشکیل دادند. از دانشجویان توده‌ای در آن زمان، تعداد بسیار کمی برای حزب توده باقی ماند، از جمله دکتر فریبرز بقایی، دکتر ژیلا سیاسی، دکتر فرهاد عاصمی، دکتر احمد دانش، کیومرث زرشناس که پس از انقلاب اسلامی ایران اعضا کمیته مرکزی و از مسئولین درجه اول حزب توده شدند.

در سال ۱۳۵۰، که رادمش از دبیرکلی برکنار شد، شعبه تشکیلات زیر مسئولیت کامبخش و معاونت کیانوری بود. در این زمان حزب توده جمعاً در اروپا و آمریکا حدود ۵۰ الی ۶۰ عضو و هوادار داشت (از هزاران نفر دانشجوی ایرانی مقیم این کشورها). در سالهای ۱۳۵۰ وضع حزب توده در اروپای غربی کمی بهتر شد و افراد تازه‌ای به آن روی آوردند. در شهرهای مهم دانشگاهی حزب توده چند عضوی داشت. از جمله در برلین غربی، گراتس (اتریش)، وین، کلن، هامبورگ، بن، کارلسروهه، پاریس، لندن، رم و... ولی این افراد اکثراً سیال بودند و با تغییر دانشگاه از حزب کنار می‌رفتند و سازمان پایدار و نسبتاً ثابتی وجود نداشت. تنها در شهر گراتس سازمان نسبتاً ثابتی برای مدت معینی بوجود آمد، که مسئولیت آن با کیومرث زرشناس بود.^۱

در آستانه انقلاب، مسئولین حزب توده در اروپای غربی عبارت بودند از:

انگلستان: دکتر پناهی، استاد زبان فارسی دانشگاه لندن. در سالهای ۱۳۶۰-۱۳۵۹ به علت اختلافات داخلی استعفاء داد.

فرانسه: خسرو امیرخسروی (بابک) - عضو کمیته مرکزی، حسین نظری، هوشنگ بهزادی.

آلمان غربی: کیومرث زرشناس، فرهاد فرجادآزاد، فریبرز بقایی، فرهاد عاصمی، رضا نافع، دهکردی، فرزانه، رشیدی، سیاوش قائینی، مقدم، باقرپور.

ایتالیا: مهرداد فرجادآزاد.

اتریش: دارا صابر.

بلژیک: زاهدی.

هلند: هراج.^۲

۱. نورالدین کیانوری، بازجویی، ۱۳۶۲.

۲. منوچهر بهزادی، بازجویی، ۱۳۶۲.

۳- در کشورهای همجوار ایران

در سالهای ۱۳۵۰، مسئولیت این بخش در شعبه تشکیلات حزب توده (به مسئولیت نورالدین کیانوری) با انوشیروان ابراهیمی بود.

انوشیروان ابراهیمی فعالیت «گروههای حزبی» در کشورهای همجوار ایران (به جز شوروی) را چنین شرح می‌دهد: «در طی دو یا سه سال قبل از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران عده‌ای از دانشجویان ایرانی مقیم کشورهای خارجه از طریق نامه‌نگاری با مرکز حزب توده در خارج برای دریافت نشریات حزبی و توزیع آنها در بین دانشجویان ایرانی تماس برقرار کرده بودند. به موجب تقسیم کاری که در شبه تشکیلات حزب به وجود آمده بود، به عهده من کشورهای همجوار ایران، از جمله ترکیه، افغانستان، هند، امارات عربی، عراق، بحرین و دیگر کشورها گذارده شده بود. با مسائل تشکیلاتی درون کشور خود کیانوری و عباس ندیم مشغول می‌شدند. ولی اگر مسئله‌ای در رابطه با آذربایجان پیش می‌آمد، کم و بیش در حدی که مجاز شمرده می‌شد، من نیز در جریان کار قرار داده می‌شدم.

همانطور که قبلاً نیز به اطلاع رسیده است، دانشجویان ایرانی در خارج از کشور با اسامی مستعار و یا با شماره صندوق پستی با ما تماس می‌گرفتند و ما نیز از لحاظ ایمنی اصراری برای به دست آوردن مشخصات واقعی آنها نداشتیم. این را نیز باید خاطرنشان شوم که تقاضاکنندگان نشریه به طور کلی کم نبودند. ولی برخی از آنها پس از دو سه بار و یا بیشتر مکالمه قطع رابطه می‌کردند، ولی در هر صورت مثلاً از ترکیه همیشه عده‌ای در حدود ۶۰-۵۰ نفر تقاضای نشریه می‌کردند.

گروه‌هایی که قبل از پیروزی انقلاب با من در تماس بودند، عبارت بودند از:

۱- گروه «آرش» در هند که در شهر علیگره بودند. مسئولین گروه عبارت بودند از: علی لطیفی و سعید مهراقدم. هر دو از اهالی تبریز می‌باشند که هر دو اندکی پس از پیروزی انقلاب به میهن بازگشتند و به طور علنی با حزب همکاری می‌کردند... البته اعضای گروه «آرش» در هند اگر اشتباه نکنم، چهار نفر بودند، که دو نفر آنها غیر آذربایجانی بودند و بنا به گفته سعید مهراقدم پس از مراجعت به میهن در تهران و یا در مشهد فعالیت می‌کردند... اعضای این گروه از طریق آدرسی که در علیگره در اختیار ما گذارده بودند نشریات حزب را در قطع کوچک و خط ریز ۱۵-۱۰ نسخه و در برخی اوقات کمتر و یا بیشتر از طریق پست دولتی که از برلن غربی ارسال می‌شد، دریافت می‌کردند و در بین دانشجویان هوادار می‌گذاشتند. یک بار علی لطیفی برای ملاقات با

مرکز حزب از هند به برلن غربی آمد که از طریق «جوانان دمکرات» با ما تماس گرفت. زرشناس و فرهاد فرجاد از این موضوع اطلاع دارند.

۲- در ترکیه دانشجویان ایرانی هوادار حزب تحت نام گروه مشخصی فعالیت نمی‌کردند ولی در عمل به عنوان یک گروه متشکل بودند و همکاری گروهی داشتند. اعضای این گروه عبارت بودند از: منصور اصلان‌زاده، حبیب سلطان‌زاده، یاشار. این گروه در حدود ۶۰-۵۰ نسخه از هر نشریه دریافت می‌کرد و در شهرهای استانبول، آنکارا، ازمیر و غیره در بین دانشجویان هوادار نشریات حزب از طریق پست داخلی توزیع می‌نمود. ابتدا آنها آدرس افراد را که اساساً شماره صندوق پستی و یا آپارتمانهای اجاره‌ای بود، در اختیار ما گذارده بودند که خود من برای آنها مستقیماً از برلن غربی نشریه می‌فرستادم و اگر سئوالاتی داشتند پاسخ می‌دادم ولی بعداً این کار به عهده افراد نامبرده گذارده شد.

لازم به یادآوری است که ابتدا افراد متقاضی نشریات حزب، از طریق آدرس پیک ایران در سوئد (صندوق پستی) با رادیو تماس می‌گرفتند، که نامه‌های آنها به دست ما در شعبه تشکیلات می‌رسید ولی بعد از یک و یا دو سه بار ارسال نشریه خود من به منظور سهولت و تسریع کار آدرسهای پست رستانت و یا «پست لاگرنده‌کارت» که در آلمان و برلن غربی متداول می‌باشد و همیشه می‌توان آنها را تغییر داد در اختیار آنها می‌گذاشتم و نامه‌های آنها را از آن طریق دریافت می‌کردم و در صورت ضرورت آدرس را تغییر داده، شماره پست رستانت جدید می‌فرستادم.

منصور اصلان‌زاده چند ماه قبل از پیروزی انقلاب تحصیلاتش را در ترکیه تمام کرده به اتفاق سلطان‌زاده به ایران برگشته بود. وی در دوره اول انتخابات مجلس شورای اسلامی از طرف حزب در شهرستان گرمی (دشت مغان) کاندید شده بود، در کارهای علنی حزب در تبریز، قسمت امور دانشجویی و سپس در امور شهرستانها (چند ماهی) و بعداً در زنجان فعالیت می‌کرد.

سلطان‌زاده - از اهالی گرمی - پس از اتمام تحصیلاتش با حزب قطع رابطه کرد. به ایران آمد و پس از چند ماهی شنیدم که به ترکیه بازگشت. وی با دختری از اهالی ترکیه ازدواج کرده بود. یاشار، پس از اتمام تحصیلاتش در ترکیه به آلمان غربی رفته بود و به ایران بازنگشت. به غیر از افراد نامبرده فردی را بنام ظریف‌الله مترجمی جمال‌آبادی دانشجوی سابق در ترکیه با من در آلمان مکاتبه و رابطه تشکیلاتی داشت. وی پس از پیروزی انقلاب به ایران آمد و در کارهای علنی حزب در دفتر حزب، امور توزیع نشریات، رانندگی، سپس در شهرستان سراب (خود وی از اهالی سراب می‌باشند) به عنوان

مسئول تشکیلات فعالیت علنی داشت. فردی در ترکیه به نام آقای جعفر، در امارات عربی شخصی به نام «بهن» و «نجار» با حزب رابطه داشتند و نشریه دریافت می‌کردند... از داخل آذربایجان ایران افرادی بنام گروه مشخص با مرکز حزب در خارج از کشور تماس نداشت. ولی پس از مراجعت به میهن و آشنایی با دوستان که از زندان آزاد شده بودند، اطلاع پیدا کردم که محمد آزادگر و محمدرضا اردبیلی... از طریق هند و مشخصاً از طریق سعید مهراقدم، اقدام به برقراری تماس با رهبری حزب کرده بودند ولی موفق نشده بودند... علاوه بر آنها چند نفر نیز به نامهای عباس انورحقیقی، مظفر مترجمی جمال‌آبادی قبل از پیروزی انقلاب گروهی تشکیل داده بودند به نام گروه «اجتماعیون و عامیون» که در اولین روزهای فعالیت از طرف ساواک دستگیر و زندانی شده بودند، که در اوایل پیروزی انقلاب آزاد شدند. آنها قبلاً نیز با رهبری در خارج تماس نداشتند. من از وضع گروه آنها بعداً مطلع شدم. هر دو نفر در کارهای علنی حزب فعالیت داشتند. مسئولیت شهرستان در ارومیه و سراب و مسئولیت توزیع نشریات و کتابفروشی حزب را به عهده داشتند... در زنجان فردی به نام جواد انواری که مدعی بود تحت نام گروهی به نام «...» قبل از انقلاب فعالیت می‌کرده و گویا یکی از اعضای گروه با رهبری حزب در خارج از کشور تماس داشته است. ولی من از چنین حادثه‌ای بی‌اطلاع بودم و چندین بار از کم و کیف فعالیت این گروه از وی سئوالاتی کردم ولی نتیجه‌ای حاصل نشد. در آخرین صحبت‌م با ایشان منصور اصلان‌زاده نیز شرکت داشت. خود جواد در حوزه حزبی شرکت می‌کرد ولی ما به ایشان علی‌رغم تقاضای وی مسئولیتی نسپرده بودیم. به علت تمایلات جاه‌طلبی‌اش، میخواستیم مدتی در رده‌های پائین بماند...»^۱

۴- گروههای حزبی در ایران

قبل از سال ۱۳۵۰ کارنامه فعالیت حزب توده در ایران به طور عمده به تشکیلات ساواک‌زده تهران به مسئولیت عباس شهریاری (عامل ساواک) خلاصه می‌شد، که پوشش فعالیت ساواک در میان گروههای ضد رژیم بود.^۲ پس از سال ۱۳۵۰، که کیانوری مسئول تشکیلات شد، کار در ایران بر اساس سیستم

۱. انوشیروان ابراهیمی، بازجویی، ۱۴/۹/۱۳۶۲.

۲. برای آشنایی با «تشکیلات تهران» و نقش عباس شهریاری به کزراهه - خاطراتی از تاریخ حزب توده مراجعه شود.

عدم تمرکز سازمانی و تشکیل گروه‌های غیرمرتبط با هم، که مستقیماً به مرکز حزب در برلین شرقی وصل بودند، مبتنی شد. «راديو پیک ایران» با پیام‌های رمز نقش ارتباطی ایفاء می‌کرد و تلفن شخصی بنام آقای بادن (Baden)، عضو حزب کمونیست فرانسه، در پاریس برای تماس با مرکز حزب در نشریات حزب درج می‌شد. فرد توده‌ای به پاریس می‌رفت و از تلفن عمومی با آقای بادن تماس می‌گرفت و او تلفن کیانوری در برلین شرقی را در اختیار او قرار می‌داد.

در این دوران، حزب توده توانست تعداد بسیار ناچیزی محفل و هسته پراکنده در ایران ایجاد نماید. مهم‌ترین فعالیت سازمانی حزب توده در ایران «سازمان نوید» بود که توسط محمدمهدی پرتوی (خسرو) و با همکاری رحمان هاتفی (حیدر مهرگان) ایجاد شد و توانست نشریه‌ای بنام نوید را در تیراژ محدود منتشر سازد. این سازمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی مخفی شد و بخش مخفی حزب منحل توده را پدید آورد و بر اساس آن قسمتی از فعالیتهای جاسوسی و نفوذی و سازمان نظامی، سامان داده شد.

برای آشنایی مستند و جامع با این «گروه‌های حزبی» و شناخت نقش بسیار ناچیز آنها، دستنوشته‌های مسئولین فعالیت در داخل کشور (در آستانه انقلاب اسلامی) عیناً درج می‌گردد.

دکتر نورالدین کیانوری، که در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۰ مسئولیت کل فعالیتهای داخل کشور را به عهده داشت، چنین می‌نویسد:

در سال ۱۳۴۹ و یا ۱۳۵۰ یعنی پس از پلنوم چهاردهم که من دوباره به فعالیت در مرکز رهبری بازگشتم، یعنی پس از افشای سازمان قلابی عباس شهریاری که در دست ساواک بود، در ایران با هیچ فردی و یا گروهی هیچگونه تماسی نداشتیم یعنی حزب هیچگونه پایگاهی حتی یک نفر هم در ایران نداشت.

در سال ۱۳۵۱ و یا ۱۳۵۲ هیأت اجرائیه برنامه جدید حزب را که به طور صریح خواستار سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیستی سلطنتی و برقراری جمهوری دمکراتیک بود تدوین کرد با کمک راديو پیک ایران آن را پخش نمود - از سال ۱۳۵۲ و یا ۱۳۵۳ به تدریج افرادی شروع به مکاتبه با حزب نمودند (از راه آدرسی در سوئد که حزب کمونیست سوئد در اختیار ما گذاشته بود). البته با تجربه عباس شهریاری به اینگونه نامه‌ها با نظر دوگانه برخورد می‌کردیم یعنی هم احتمال درستی و هم احتمال وابستگی به ساواک و به همین جهت در پاسخ به آدرس‌هایی که فرستندگان نامه می‌دادند و اکثراً این آدرس‌ها در ایران بود و یا به وسیله راديو

به نام مستعاری که نامه‌ها را امضاء کرده بودند یادآور می‌شدیم که ما خواستار دیدار شما هستیم - سعی کنید به اروپا مسافرتی بکنید. عده‌ای از آنها فقط مطبوعات و انتشارات حزب را درخواست می‌کردند که به نشانی‌های داده شده که هم در کشورهای اروپای غربی بودند می‌فرستادیم - عده‌ای هم بدون ذکر نام کمک مالی به نشانی سوئد می‌فرستادند که بعداً برای ما فرستاده می‌شد. از گروهها و افرادی که با ما تماس گرفتند عده‌ای پس از همان تماس اولیه و یا پس از یکی دو نامه تماسشان قطع می‌شد مثلاً گروهی از تبریز با ما تماس گرفت ولی پس از همان نامه اول دیگر خبری از آنها نشد و بعدها من شنیدم (در ایران) که این گروه ۲-۳ نفری به زندان افتاده‌اند. عده‌ای هم منصرف می‌شدند و یا به چریکها می‌پیوستند. گروهها و افرادی را که من در خاطر دارم عبارتند از:

- ۱- گروه نوید- که احتمالاً در سال ۱۳۵۴ با حزب تماس حاصل کرد- نام نوید را هم ما به آنها پیشنهاد کردیم.
- ۲- گروه مهندس دلیلی و خانواده‌اش که به وسیله خانم همسر کنونی‌اش که در فرانسه تحصیل می‌کرد با ما تماس گرفت و به دیدن ما آمد.
- ۳- گروه زارع و روغنی که نفر هم جزء آنها بود و با گروهی در کارخانه سیمان تماس داشته.
- ۴- یکی از تکنسین‌های کارخانه سیمان شهر ری یا تهران که نامش را به خاطر ندارم و زارع هم با او تماس داشته است و بعدها یا از جریان حزب کنار رفت و یا غیر فعال شده بود و به موسیقی علاقه فراوان داشت (به عنوان نشانی). او در سفری که به اروپا آمده بود به دیدن ما آمد و اظهار علاقه برای تماس و فعالیت کرد ولی پس از مراجعت ما دیگر خبری از او نگرفتیم.
- ۵- گروه دکتر احمد دانش که آنقدر در خاطر دارم از چند نفر (حتماً کمتر از ۱۰ نفر) تشکیل می‌شد و یک نشریه پلی‌کپی هم بنام روزنامه چند شماره در سال پیش از انقلاب منتشر ساخته بودند.
- ۶- گروه شهبازی- او در دانشگاه فعال بود و در زندان شیراز زیر تأثیر آقای عمویی بطرف حزب آمده بود. بعد از گروه نوید این گروه نسبتاً آن قدر که به خاطر دارم وزنی داشت و جمعاً ۱۵-۱۲ نفر بودند.
- ۷- یک گروه ۳-۴ نفره از کرمانشاه با ما تماس گرفتند- این گروه بعداً در سازمان حزب در کرمانشاه فعال بودند و یا مسئولشان و همیشه با سیاست رسمی

حزب مخالفت داشتند. آقای شلتوکی آنها را به خوبی می‌شناسند.

۸- یک گروه چند نفری از جوانان آبادان به وسیله یک جوان ارمنی از میان خودشان که در ایتالیا تحصیل می‌کرد با ما تماس گرفت و بعداً یا به سازمان علنی حزب منتقل شده یا به سازمان مخفی.

۹- گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق که هم مستقیماً و هم به وسیله سازمان نوید با ما تماس گرفت.

۱۰- جوانی از بختیاری‌ها که در اصفهان زندگی می‌کرد با خانمش آذرخانم با ما تماس گرفت و به دیدن ما آمدند و با چند نفر در دانشگاه گروهی داشتند. این جوان و آذرخانم به تشکیلات علنی اصفهان منتقل شدند و بعداً شنیدم از هم جدا شدند. دیگر از آنها خبری ندارم.

۱۱- یک دختر که احتمالاً مهندس شیمی بود و نامزدش هم در زندان بود به دیدن ما آمد. خیلی جدی خود را هوادار حزب معرفی می‌کرد. ما با او قرار ارتباط گذاشتیم ولی پس از مراجعتش رابطه‌ای دیگر با ما نگرفت و ما چندین پیام رادیویی به وی نیز فرستادیم و جوابی نرسید. بعدها که من به ایران آمدم از جوانشیر پرسیدم که آیا به حزب مراجعه کرده و یا نه؟ او اطلاعی نداشت و یک بار دیگر در جمعی که خسرو هم حاضر بود من درباره‌ او سؤال کردم. خسرو بعداً تنهایی به من گفت که او در سازمان نوید است، به این علت او در خاطر من بود که پس از مسافرت او از نزد ما مدتی بعد یک حواله به مبلغ ۲ هزار مارک غربی به عنوان کمک با امضاء نام نامزد او که در خاطر ندارم به ما رسید و من فکر می‌کردم که این کمک را او فرستاده است. (شاید هم این طور نباشد).

۱۲- از حزبی‌های قدیمی گاگیک پس از آزادی به دیدن ما آمد ولی او گروهی نداشت و تنها از زندانیان آزاد شده صحبت می‌کرد.
از افسران:

۱۳- اولین فرد نظامی که پیش از انقلاب در سال ۵۶ با ما تماس گرفت نائسروان احمدی بود که به وسیله برادرش دکتر احمدی که در آلمان غربی است و عضو حزب بوده است به ما معرفی شد و آمادگی خود را برای فعالیت حزبی اعلام کرد. او در آن تاریخ در انگلستان بود و مسئول گروه نوابانی بود که آموزش می‌دیدند. ما به او توصیه کردیم به ایران بازگردد و سعی کند افراد دیگری را به حزب جذب نماید. او هم پذیرفت و با درخواست خودش به ایران بازگشت. او

گروهی نداشت ولی می‌گفت دوستانی دارد که ممکن است در این جهت باشند.
 ۱۴- دومین فرد نظامی شوهر خواهر دکتر احمد دانش ناخدا سوم... بود که با خانمش خواهر دکتر احمد دانش به توصیه عسکر دانش... به نزد ما آمد و خود را هوادار حزب اعلام کرد.

۱۵- دانشجویی به نام چهاردهی که در ارتباطی ما او را به دادستانی انقلاب برای همکاری معرفی کرده بودیم به ما مراجعه کرد و می‌گفت در میان همافران دوستان چندی دارد که هوادار حزب شده‌اند. خود او را به ایران فرستادیم که با آنها تماس بگیرد- ولی به طوری که من از هوشنگ شنیدم آنها افراد به درد بخوری نیستند و ارتباط با آنها را قطع کردند...

۱۶- گروه دیگری به خاطر آمد و متأسفانه هر چه به خود فشار می‌آورم اسامی آنان به یادم نیست. دو نفر آنها از اعضا فعال شعبه تبلیغات کل در بخش هنری بودند. مهرداد فرجاد و آقای باقرزاده آنها را خوب می‌شناسند... اینها یک گروه ۵-۶ نفری بودند که در ایران مطالعات مسائل اجتماعی می‌کردند و ابتدا که به حزب در آلمان مراجعه کردند هوادار حزب نبودند- مسئول آنان که همسر سابقش از نقاشان (فرح نوتاش) خواستار مطالعه نظریات حزب بود ولی بالاخره پس از بحثهای مفصل حاضر به همکاری با حزب شدند. از آغاز فعالیت علنی حزب هم در بخش تبلیغات فعالیت داشتند نام یکی از آنها الآن به خاطر آمد (نجف) است.

خانم نقاش (فرح نوتاش) به توصیه واحد حزبی ایتالیا به نزد ما آمد- در ایتالیا تعدادی تابلو با محتوای «چپ» تهیه کرده بودند- او از شوهرش جدا شده بود- در آلمان مدتی نزد ما بود و چند تابلو نقاشی کرد و بعداً به ایران آمد- ما به او توصیه کردیم که با کمک تابلوهای بی‌محتوای موردپسند مقامات سعی کند خود را به مقامات بالاتر نزدیک کند و بتواند اطلاعاتی برای ما بفرستد. او اخباری هم فرستاد ولی ارزشی نداشته و موفقیتی پیدا نکرده بود- پس از انقلاب و شروع فعالیت علنی حزب به بخش علنی پیوست ولی از برخورد سایر نقاشان و همکاران خود و مسئولان حزبی همیشه ناراضی بود و بالاخره از حزب کناره‌گیری کرد...

۱. فرح نوتاش متولد ۱۳۲۰ در تهران، تحصیلات خود را در کالج‌های هنری لندن، آخن و آکادمی هنری فلورانس گذراند. وی نقاش و مجسمه‌ساز می‌باشد.

چند نفر دیگر که گروهی نداشتند هم با ما رابطه گرفتند و به دیدار ما آمدند که از آنها ۳ نفر زیر را به خاطر دارم.

۱- آقای به‌آذین - او پس از آزاد شدن از زندان پیش از انقلاب به دیدن ما آمد و مدتی چون بیماری قلبی داشت در بیمارستان بستری شد و پس از صحبتهای مفصل به ایران بازگشت - او پیشنهاد می‌کرد که حزبی غیر از حزب توده تأسیس کند و مرامنامه مفصلی هم تهیه کرده بود - ما با فکر او موافقت کردیم ولی به او توصیه کردیم آن مرامنامه را که دارای سم‌نگیری مارکسیستی بود کنار بگذارد و یک مرامنامه ۳-۴ صفحه‌ای (به جای ۷۰ صفحه) ساده که خواستههای عمومی استقلال و آزادی و خواستههای مردم زحمتکش و روشنفکران را بازتاب دهد تهیه کند - او در صحبت با ما این را پذیرفت ولی پس از بازگشت همان مرامنامه‌ای را که خودش تهیه کرده بود منتشر ساخت و حزب «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» را تشکیل داد. پس از شروع فعالیت حزب توده، پس از پیروزی انقلاب اسلامی دیگر این سازمان نتوانست رشد کند و نام بدون مسمائی از زوائد و حواشی حزب توده باقی ماند.

۲- عبدالله خراسانی - به توصیه نسرین مرتضویان (همسر مهوش سهرابیان) که او را یک مارکسیست معتقد و دارای رابطه با مرکز حزب^۱ معرفی می‌کرد، خواستیم از ما دیدن کند او با نسرین یک روز از ما دیدن کرد و خود را یک مارکسیست معرفی می‌کرد ولی در آغاز گفتگو عقیده داشت که حزب توده ایران دیگر زمینه‌ای در ایران ندارد و باید با نام دیگری فعالیت حزبی کسانی که به راه حزب توده عقیده دارند آغاز شود ولی در انتهای بحث قانع شد. او گروهی نداشت و فعالیتی هم جز خواندن کتاب نداشته است. درباره ارتباط با مرکز حزب در خارج که به نسرین گفته بود هم معلوم شد به او دروغ گفته است.

۳- دکتر [امیرحسین] آریان‌پور هم در مسافرتی که به خارج کشور کرده بود طبق درخواست ما از ما دیدن کرد - او خود را عضو حزب توده نمی‌دانست و معرفی نمی‌کرد ولی مارکسیست بود ما از دانش و معلومات او از افراد مختلف شنیده بودیم و مایل به آشنایی با او بودیم او با آقای طبری هم ملاقاتی داشت - ما

۱. نورالدین کیانوری، بازجویی، ۱۳۶۲/۸/۲۰.

با او هیچ قراری برای کار حزبی و ارتباط با مرکز حزب در خارج نگذاشتیم...^۱

محمد مهدی پرتوی، بنیانگذار گروه «نوید» و مسئول کل تشکیلات مخفی حزب توده پس از انقلاب اسلامی، چنین می‌نویسد: «از آنجا که فعالیت سازمانی حزب توده در سالهای قبل از انقلاب - از سال ۱۳۵۰ به بعد - بر اساس عدم تمرکز سازمانی بود، در ایران طی هفت سال از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷، گروهها و واحدهای حزبی کوچک و بزرگ مختلفی جدا و مستقل از هم به ابتکار هواداران حزب در ایران به وجود آمد که هر کدام جداگانه با مرکز حزب در خارج از کشور از طریق نامه، پیک، مراجعه مستقیم به خارج از کشور - برلن شرقی - تماس برقرار کرده بودند. این تماسها معمولاً مستقیماً با خود کیانوری که مسئول تشکیلات حزب در داخل کشور بود برقرار می‌شد و معاون او منوچهر بهزادی هم در جریان آنها قرار داشت. پس از بازگشت کیانوری به ایران، پس از پیروزی انقلاب، او در یکی از مصاحبه‌های خود اعلام کرد که در سالهای قبل از انقلاب حدود ۶۰ گروه توده‌ای در ایران وجود داشته که با مرکز حزب در خارج از کشور تماس داشته‌اند.^۲ البته بوده‌اند گروهها و واحدهای هواداری که در ایرن فعالیت می‌کرده‌اند ولی امکان تماس با مرکز حزب را پیدا نکرده بودند که پس از پیروزی انقلاب و گشایش دفتر حزب به آنجا مراجعه کرده‌اند. پس از پیروزی انقلاب، جوانشیر اولین کسی بود از رهبری حزب که به ایران آمد. او تقریباً در هفته اول پس از پیروزی به تهران وارد شد و بلافاصله با ما، من و هاتفی مسئولین تشکیلات نوید، ۶ نفر افسران از زندان آزاد شده و بعضی از گروههای حزبی که او پارول آنها را همراه آورده بود تماس برقرار کرد. آن موقع هنوز صحبتی از مخفی ماندن تشکیلات نوید در میان نبود. در چند جلسه که با حضور جوانشیر، دکتر احمد دانش - مسئول گروه «صدای مردم» - حجری، شلتوکی، هاتفی و من و یکی دو نفر دیگر در مطب دکتر دانش تشکیل شد، در مورد ایجاد سازمان علنی حزب بحث بود جوانشیر تعدادی از پارولهای مربوط به گروههای مختلف توده‌ای - از همان ۶۰ گروه - را به اعضای جلسه داد که با آنها تماس بگیرند تا بعداً ترتیب سازماندهی آنها انجام شود. از این میان دو سه پارول^۳ به من داده شد که به بهرام و هوشنگ دادم که تماس گرفتند ولی چند ماه بعد این گروهها را ما به شبکه علنی انتقال دادیم. از میان آنها می‌توان از گروه

۱. نورالدین کیانوری، بازجویی، ۱۳۶۲/۸/۲۰.

۲. این ادعای کیانوری کذب و تبلیغ برای بزرگنمایی بوده است. به صفحات پیشین مراجعه شود.

۳. قرار و سرنخ ملاقات.

«پایمرد» - کورش، فرخ، حسین - که تا آخر با ما ماندند و قاعدتاً اکنون جزو دستگیرشدگان هستند، گروه علی شهبازی که به شبکه علنی منتقل شدند و علی شهبازی در ماههای قبل از دستگیری مسئول کمیسیون تشکیلات سازمان ایالتی تهران بود، و گروه فرزین که با هوشنگ (شاهرخ جهانگیری) تماس داشتند و بعداً به شبکه علنی فرستاده شدند، نام برد - از سرنوشت بقیه این گروهها - از آن ۶۰ گروه - اطلاعی ندارم. اما تصور من تاکنون این بود که همه آنها در شبکه علنی حزب جذب شدند. البته اطلاع دقیق در این مورد را قاعدتاً کیانوری - که از نزدیک، مسئولین اغلب آن گروهها را می‌شناخت - بهزادی که قبل از انقلاب در جریان کار آنها بود و جوانشیر که پارول آنها را پس از انقلاب همراه آورد و ترتیب تماس با آنها را داد و اغلب آنها را شخصاً ملاقات کرد و پس از آن هم به عنوان مسئول تشکیلات کل حزب از تمام جزئیات کار آنها، جابجایی آنها و مسئولیت‌های آنها مطلع بوده است، باید داشته باشند. از میان آن ۶۰ گروه اسامی چند تایی را که من یا از رادیو پیک شنیده بودم یا در سال ۱۳۵۷، اعلامیه یا نشریه‌ای از آنها را دیده‌ام و به یاد دارم می‌نویسم: گروه حکمت‌جو - تیزابی در آذربایجان فعالیت داشت و مسئول آنها محمد آزادگر بود در حدود سال ۵۵ یا ۱۳۵۶ توسط ساواک دستگیر شدند و در سال ۱۳۵۷ آزاد شدند. ما (تشکیلات نوید) در ماههای قبل از انقلاب با یکی از آنها تماس برقرار کردیم و به آنها نشریات را می‌رساندیم. پس از پیروزی انقلاب، ارتباط آنها همراه با ارتباط سایر افراد شاخه تشکیلات نوید در آذربایجان به انوشیروان ابراهیمی داده شد تا از آنها در ایجاد سازمان علنی حزب در آذربایجان استفاده کند.

گروه پایمرد (پویا) - (کورش، فرخ، حسین)، پس از انقلاب به ما مربوط شدند و تا آخر باقی ماندند. گروه «صدای مردم» که حدود ۲۰ تا ۲۵ نفر عضو داشت به مسئولیت دکتر احمد دانش و چند شماره نشریه‌ای به همین نام منتشر کرده بود. گروه مختاری، گروه سیامک، گروه آذرخش که قبل از انقلاب نشریه آذرخش برای دانش‌آموزان را منتشر می‌کرد، مدت کوتاهی با ما مربوط شد و پس از انقلاب ارتباط آنها به سازمان جوانان حزب واگذاشته شد. گروه منشعب از سازمان چریک‌ها... بعضی از گروهها و واحدهای حزبی مرتبط و غیرمرتبط با مرکز حزب در سالهای ۵۶ و ۵۷ - قبل از انقلاب - جذب تشکیلات نوید شدند مانند گروهی که پایدار - مسئول شاخه مخفی در یزد - مسئول آن بود. بخشی از گروهی که شهبازی در رأس آن بود (رضا اشرفی‌زاده و علی کتانی و غیره)، بخشی از گروهی که کامران و بهمن (از اعضای تشکیلات مخفی که دستگیر شده‌اند) جزو آنها بودند و بخشی از گروهی که شایگان (دلیلی) یکی از مسئولین آن بود. بخش دیگر

این گروهها بعداً جذب شبکه علنی شدند.^۱

فرج‌الله میزانی (جوانشیر)، که در اسفند ۱۳۵۷ برای سازماندهی و تمرکز «گروههای حزبی» به ایران آمد، چنین می‌نویسد: «در اسفند ماه ۱۳۵۷ هنگام حرکت به ایران کیانوری تعدادی آدرس و اسم داد که در ایران با آنها تماس بگیرم. در مورد هیچ‌یک توضیحی وجود نداشت. معلوم نبود یک نفر است یا گروه است، چه مشخصات و اهمیتی دارد و قرار بر این بود که در ایران تماس بگیریم و روشن کنیم تنها گروهی که روی آن حساب می‌شد و من می‌بایست به هنگام ورود با آن تماس گرفته و به همراه آنها کار کنم گروه نوید بود.»

در اسفند به ایران آمدم، در اختیار گروه نوید قرار گرفتم و این آدرس‌ها و این اسم‌ها را برای تماس و تحقیق به مسئولین این گروه یعنی خسرو دادم.^۲ اما قبل از اینکه فرصت باشد که با آنها تک به تک تماس گرفته و وضعشان را روشن کنند دفتر حزب باز شد و ما کار علنی را آغاز کردیم و حساب «گروه نوید» که مخفی ماند جدا شد.

نمی‌دانم از این آدرس‌ها کدام گروه بود و کدام یکی و آیا به درد می‌خورد یا نه؟ ادعای ۶۰-۵۰ گروه که ما گفته‌ایم ادعای درستی نیست. ما در سازمان علنی با تعداد کمی گروه- که در زیر می‌نویسم- تماس گرفتیم ولی این احتمال که خسرو از میان آن آدرس‌ها چیزی برای «نوید» جدا کرده و جذب کرده باشد وجود دارد. ما در این باره با خسرو هرگز صحبت نکردیم. گروههایی که در سازمان علنی با آنها تماس گرفتیم به شرح زیر است:

۱- گروه رهرو: مسئول این گروه عزت‌الله زارع بود و مهدی حسن‌پاک با او کار می‌کرد. این گروه احتمالاً ده- دوازده نفر بود که به طور عمده در شهر ری بودند و این مهمترین گروهی است که ما با آن تماس گرفتیم. بقیه افرادش را نمی‌شناسم. به نظرم علیزاده- مترجم- با اینها بود.

۲- گروه آرش: مسئول این گروه حسین‌پور بود. و به نظرم جاویدفر با او کار می‌کرد. خود حسین‌پور وارد کار حزبی نشد ولی افرادش را به تشکیلات معرفی کرد و تماس گرفته شد. این گروه هم در حدود ۱۲-۱۰ نفر بود.

۳- گروه تلخون: مسئول این گروه اصغر محبوب بود، که جواد نجار (نام فامیل یادم

۱. محمد مهدی پرتوی، بازجویی، ۱۳۶۲/۹/۱۴.

۲. نام مستعار محمد مهدی پرتوی.

نیست) از مسئولین نواحی شرق، با او کار می‌کرد. این گروه بیشتر از هنرمندان جوان بود و تعدادش باز هم به نظرم ۱۰ نفر کمی بالاتر و پائین‌تر بود.

۴- گروه علی شهبازی: این گروه اسم نداشت، یا ما نپرسیدیم - علی شهبازی بود و مسعود تدین. با اینها قبل از سازمان علنی خسرو تماس گرفته بود. نمی‌دانم اسمشان جزو آدرسهایی که من دادم بود و یا از راه دیگر پیدایشان کرده بود. اما نتوانسته بودند با هم کار کنند. خسرو تحویل سازمان علنی داد. سه - چهار نفر بودند.

۵- یک گروه در کرمانشاه بود که نوری (مسئول اخیر همدان) مسئول آنها بود و سازمان کرمانشاه - باختران ما روی آنها ساخته شد.

۶- یکی دو گروه در آذربایجان بود که یکی گروه محمد آزادگر است - اسم گروهش را نمی‌دانم - و آنها سازمان تبریز را پدید آوردند. دیگری گروهی که اصلان‌زاده (مسئول زنجان) رابط آنها بود. نمی‌دانم چند نفر بودند. احتمالاً یکی دو نفر. آنها در سازمان آذربایجان وارد شد.

۷- گروه سیامک: مسئول این گروه سیامک والی‌پور بود که اصفهانی است. ما پس از تماس متوجه شدیم که بیشتر حرف است و چیزی ندارد. خود سیامک در اصفهان کتابفروشی دایر کرد اما عملاً از کار حزب رفته، جدا و یا دلسرد شد.

۸- گروه آژنگ: اینها سه جوان بودند که احتمالاً با خارج هم تماس نداشتند در روزهای بهمن و یا پس از آن دور هم جمع شده راه حزب را پذیرفته بودند. هر چه فکر می‌کنم اسمشان یاد نمی‌آید.

[به هر حال] در حزب مورد توجه قرار نگرفتند. و اگر در سازمان حزبی مانده باشند از افراد پائین هستند و دور از نظر که من از آنها از سال ۱۳۵۸ تاکنون دیگر به اسمشان برنخورده‌ام. این است گروههایی که به سازمان علنی پیوستند. افرادی که خسرو با آنها تماس گرفته و برای سازمان نوید جذب کرده باشد در این فهرست نیست...

۹- گروه منشعب از چریکهای فدائی خلق: مسئولین این گروه فریبرز صالحی و حسین قلمبر بودند. حدود کمتر از ده نفر [عضو] داشتند که همه از مسئولینند. از جمله فرزاد دادگر، سیما (بهمنش) از مسئولین ناحیه جنوب تهران.

۱۰- احتمال دارد که برخی از افرادی که کیانوری اسم و آدرس آنها را به من داده کسانی باشند که از طریق جوانان ما در غرب معرفی شده باشند و بعد خودشان از طریق سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات تماس گرفته باشند...

۱۱- گروه احمد دانش (دکتر): خود دانش مسئولش بود... اینها روزنامه «اتحاد» را به

راه انداختند و اداره کردند»^۱

همانگونه که ملاحظه شد، در سالهای پرتلاطم ۱۳۵۷-۱۳۵۰، که توده‌های میلیونی امت حزب‌الله، رژیم تا دندان مسلح شاه - آمریکا را آماج ضربات سرنوشت‌ساز خود گرفته بود، هواداران حزب توده به چند گروهک ناچیز فوق محدود می‌شد و همانطور که دیده شد ادعای کیانوری مبنی بر وجود ۶۰-۵۰ گروه حزبی صحت نداشته و یک «بلوف» تبلیغاتی بوده است.

لازم به توضیح است که گروهکهای فوق نیز عمدتاً در سال ۱۳۵۷، هنگامی که رژیم ستمشاهی آخرین لحظات احتضار خود را می‌گذرانید و فعالیت گروهی برای غیرسیاسی‌ترین و محافظه‌کارترین افراد نیز امری عادی بود، پدید شدند.

۱
بوتک بازجویی و صورت مجلس

نام خانوادگی	شعبه	تاریخ
کیانوری		روز ۱۹ / ۸ / ۱۳۶۲

در باره گروه افشاری که پیش از انقلاب در تهران حزب توده را تشکیل داده است

در سال ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ میلادی پس از پیروزی حزب توده در تهران و سایر شهرها، کمیسیونی برای بررسی فعالیت‌های گروه‌های مخالف در تهران تشکیل شد. در این کمیسیون، گروه افشاری نیز مورد بررسی قرار گرفت. در این باره، در صورتجلسه مورخ ۱۹/۸/۱۳۶۲، آمده است:

گروه افشاری در تهران و سایر شهرها فعالیت می‌نمود و در پیوند با گروه‌های دیگر در ایران و خارج از ایران فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۳۵۱، در پی دستگیری اعضای این گروه، در تهران و سایر شهرها، در پیوند با گروه‌های دیگر در ایران و خارج از ایران فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳، در پی دستگیری اعضای این گروه، در تهران و سایر شهرها، در پیوند با گروه‌های دیگر در ایران و خارج از ایران فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۳۵۴، در پی دستگیری اعضای این گروه، در تهران و سایر شهرها، در پیوند با گروه‌های دیگر در ایران و خارج از ایران فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۳۵۵، در پی دستگیری اعضای این گروه، در تهران و سایر شهرها، در پیوند با گروه‌های دیگر در ایران و خارج از ایران فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۳۵۶، در پی دستگیری اعضای این گروه، در تهران و سایر شهرها، در پیوند با گروه‌های دیگر در ایران و خارج از ایران فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۳۵۷، در پی دستگیری اعضای این گروه، در تهران و سایر شهرها، در پیوند با گروه‌های دیگر در ایران و خارج از ایران فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۳۵۸، در پی دستگیری اعضای این گروه، در تهران و سایر شهرها، در پیوند با گروه‌های دیگر در ایران و خارج از ایران فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۳۵۹، در پی دستگیری اعضای این گروه، در تهران و سایر شهرها، در پیوند با گروه‌های دیگر در ایران و خارج از ایران فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۳۶۰، در پی دستگیری اعضای این گروه، در تهران و سایر شهرها، در پیوند با گروه‌های دیگر در ایران و خارج از ایران فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۳۶۱، در پی دستگیری اعضای این گروه، در تهران و سایر شهرها، در پیوند با گروه‌های دیگر در ایران و خارج از ایران فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۳۶۲، در پی دستگیری اعضای این گروه، در تهران و سایر شهرها، در پیوند با گروه‌های دیگر در ایران و خارج از ایران فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۳۶۳، در پی دستگیری اعضای این گروه، در تهران و سایر شهرها، در پیوند با گروه‌های دیگر در ایران و خارج از ایران فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۳۶۴، در پی دستگیری اعضای این گروه، در تهران و سایر شهرها، در پیوند با گروه‌های دیگر در ایران و خارج از ایران فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۳۶۵، در پی دستگیری اعضای این گروه، در تهران و سایر شهرها، در پیوند با گروه‌های دیگر در ایران و خارج از ایران فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۳۶۶، در پی دستگیری اعضای این گروه، در تهران و سایر شهرها، در پیوند با گروه‌های دیگر در ایران و خارج از ایران فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۳۶۷، در پی دستگیری اعضای این گروه، در تهران و سایر شهرها، در پیوند با گروه‌های دیگر در ایران و خارج از ایران فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۳۶۸، در پی دستگیری اعضای این گروه، در تهران و سایر شهرها، در پیوند با گروه‌های دیگر در ایران و خارج از ایران فعالیت می‌نمود.

نمونه دستنوشته دکتر نورالدین کیانوری درباره گروه‌های حزبی

قبل از انقلاب ۱۳۶۲/۸/۱۹

۲- گروه مندرس دولتی و مخالفان دولتی که بدلیل مخالفت صریح خود با رژیم پهلوی در دوران انقراض پهلوی با هم متحد شدند.

۳- گروه زاریع و مدنی که نیز هم جنبه آنها نبود و گروهی در کاخ سفید می توانستند فعالیت کنند.

۴- گروهی از کسبیه ایها که در خانه های تهران که با هم می آمدند و در آنجا هم می نشستند و در آنجا هم می نشستند و در آنجا هم می نشستند.

۵- گروهی از جوانان که در آن زمان در تهران بودند و به هم می پیوستند و در آنجا هم می نشستند و در آنجا هم می نشستند.

۶- گروهی از جوانان که در آن زمان در تهران بودند و به هم می پیوستند و در آنجا هم می نشستند و در آنجا هم می نشستند.

۷- گروهی از جوانان که در آن زمان در تهران بودند و به هم می پیوستند و در آنجا هم می نشستند و در آنجا هم می نشستند.

۸- گروهی از جوانان که در آن زمان در تهران بودند و به هم می پیوستند و در آنجا هم می نشستند و در آنجا هم می نشستند.

۹- گروهی از جوانان که در آن زمان در تهران بودند و به هم می پیوستند و در آنجا هم می نشستند و در آنجا هم می نشستند.

۱۰- گروهی از جوانان که در آن زمان در تهران بودند و به هم می پیوستند و در آنجا هم می نشستند و در آنجا هم می نشستند.

۱۱- گروهی از جوانان که در آن زمان در تهران بودند و به هم می پیوستند و در آنجا هم می نشستند و در آنجا هم می نشستند.

۱۲- گروهی از جوانان که در آن زمان در تهران بودند و به هم می پیوستند و در آنجا هم می نشستند و در آنجا هم می نشستند.

۱۳- گروهی از جوانان که در آن زمان در تهران بودند و به هم می پیوستند و در آنجا هم می نشستند و در آنجا هم می نشستند.

۱۴- گروهی از جوانان که در آن زمان در تهران بودند و به هم می پیوستند و در آنجا هم می نشستند و در آنجا هم می نشستند.

۱۵- گروهی از جوانان که در آن زمان در تهران بودند و به هم می پیوستند و در آنجا هم می نشستند و در آنجا هم می نشستند.

۱۶- گروهی از جوانان که در آن زمان در تهران بودند و به هم می پیوستند و در آنجا هم می نشستند و در آنجا هم می نشستند.

۱۷- گروهی از جوانان که در آن زمان در تهران بودند و به هم می پیوستند و در آنجا هم می نشستند و در آنجا هم می نشستند.

۱۸- گروهی از جوانان که در آن زمان در تهران بودند و به هم می پیوستند و در آنجا هم می نشستند و در آنجا هم می نشستند.

۱۹- گروهی از جوانان که در آن زمان در تهران بودند و به هم می پیوستند و در آنجا هم می نشستند و در آنجا هم می نشستند.

۲۰- گروهی از جوانان که در آن زمان در تهران بودند و به هم می پیوستند و در آنجا هم می نشستند و در آنجا هم می نشستند.

نام خانوادگی	نام	تاریخ	صفحه
ابراهیمی	انوشیروان	روز ۱۴ / ۹ / ۱۳۳۷	۱

بزرگسالی ایران
بزرگ بازجویی

در درجی دو یا سه سال قبل از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران، عددی از دانشمندان ایرانی
 متهم گوناگون خادمان رژیم پهلوی، نامه نگاری با هم کردند و در خارج ایران گردیدند و در
 و قریب آن یاد رسانی دانشمندان ایرانی، تا هم برقرار بود، چون در صورتی که همگی در
 همه آن کشورها و جاب به وجود آمده بود، همه در آن کشورها همجواری ایران، از جمله
 ترکیه، افغانستان، هند، عراق عربی، عراق، لبنان و دیگر کشورها گردیدند
 بود، با این حال آنکه در این کشور، هنوز که فترت و فتنه در آن مشغول شده بودند
 اگر مقدار در در اینها با او با کارکنان پیش می آمد، کم و بیش در همه اینها مشغول شده و
 نیز در جایی کار و کار در راه می نمودند.

همه تعدادی که قبلاً نیز با هم کار کرده اند، در این دوران در خارج از کشور ایرانی
 متعارف و با شماره شناسه ای با نام می گذراندند و نیز از یک جا آمدن راه را
 در این آفرینش و فعالیت واقعی آن دانشمندان، در این زمانه با یکدیگر کار می نمودند
 که تعدادی که در آن زمان در خارج از کشور کم نبودند، و در این زمانه از آنجا که در این زمانه
 نیز مطابقت مطلق در اینها می کردند، و در هر صورت در این زمانه در حال بر سر
 ۵۰-۶۰ نفر تا هزار نفر می کردند.

گروهی که بعد از پیروزی انقلاب در خارج از کشور بودند، و در این زمانه در این زمانه
 از گروه «آرژش» در هند، در ترکیه و دیگر کشورها بودند، و در این زمانه در این زمانه
 در علی لطفی و سعید میرافتم، هر دو از بزرگان و سیاستمداران بودند، و در این زمانه در این زمانه
 انقلاب به سر رسید، و در این زمانه در علی با حزب همکار می کردند.

نمونه دستنوشته انوشیروان ابراهیمی - ۱۳۶۲/۹/۱۴

بخش سوم

حزب توده و انقلاب اسلامی ایران (۱۳۶۱-۱۳۵۷)

وضع رهبری و سازمان حزب توده

ادوار فعالیت حزب توده

فعالیت حزب توده را در نظام جمهوری اسلامی ایران می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد:
۱- دوره انتقال: که نخستین ماههای پس از پیروزی انقلاب را دربرمی‌گیرد و طی آن، رهبری حزب توده با تمهیداتی که شرح داده خواهد شد، به داخل کشور منتقل می‌شود و سازمان خود را برپا می‌دارد.

۲- دوره تجدید سازمان: که بطور عمده سال ۱۳۵۸ را در بر می‌گیرد و فعالیت تشکیلاتی رهبری حزب توده معطوف به جذب گروه‌ها و محفل‌ها و افراد توده‌ای و متشکل ساختن آنها در چارچوب سازمان‌های «علنی» و «مخفی» است.

۳- دوره تثبیت: که سالهای ۱۳۶۰-۱۳۵۹ را دربرمی‌گیرد و اوج فعالیت حزب توده محسوب می‌شود. در این دوره حزب توده توانسته سازمان «علنی» و تشکیلات مخفی- نظامی خود را منسجم سازد و فعالیت‌های سیاسی و تبلیغاتی و اطلاعاتی خویش را سامان بخشد.

در این دوره حزب توده با تبلیغات وسیع می‌کوشد تا خود را حامی «استراتژیک»! خط امام معرفی کند و با موضع‌گیری در مقابل «حزب دمکرات کردستان»، دولت لیبرالی مهندس بازرگان، حمایت از اشغال لانه جاسوسی توسط «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام»، ادعای مشارکت در دفاع مقدس، مقابله تبلیغاتی با خط بنی‌صدر و حتی ارائه برخی اطلاعات به نهادهای انقلابی علیه ضد انقلاب راست و چپ افراطی و مائوئیسم سعی می‌کند تا جای پای خویش را در جامعه تحکیم بخشد. در این دوره، حزب توده نهایت تلاش را برای دریافت پروانه فعالیت قانونی از وزارت کشور مبذول می‌دارد و این در حالی است که در اوج فعالیت پنهانی خود برای سازماندهی تشکیلات مخفی- نظامی و

ارتباطات جاسوسی است!

اقدامات ناچیز و فرصت‌طلبانه حزب توده در ارائه برخی اطلاعات پیرامون کودتای نافرجام «نوزده»، حزب توده را سخت مغرور می‌سازد و کیانوری مکرراً مدعی «کشف کودتا» توسط حزب می‌گردد و توده‌ای‌ها به شدت به اشاعه این شایعه می‌پردازند. در چنین جوّ آکنده از غرور است که پلنوم هفدهم کمیته مرکزی در فروردین ۱۳۶۰ در تهران برگزار می‌شود.

۴- دوره فروپاشی: که سالهای ۱۳۶۱-۱۳۶۲ را دربرمی‌گیرد. در این دوره بر اثر پیگیری نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران، اسرار توسعه شبکه مخفی نظامی حزب توده و ارتباطات جاسوسی آن با کا. گ. ب. کشف می‌شود و حزب آماج کنترل‌ها و هشدارهای اطلاعاتی- عملیاتی قرار می‌گیرد.

رهبری حزب به شدت به تدارکات دفاعی در ابعاد اطلاعاتی- سیاسی و تبلیغاتی می‌پردازد و می‌کوشد تا خود را از زیر ضربه خارج کند. از جمله در نیمه سال ۱۳۶۱ به قطع ارتباط مستقیم با شبکه کا. گ. ب. دست می‌زند و ارتباطات تشکیلات مخفی- نظامی را پیچیده‌تر و مستورتر می‌سازد. معهدا، با پیگیری و هشدارهای نهادهای اطلاعاتی این اقدامات خشی شده و در تاریخ ۱۷ بهمن ۱۳۶۱ اولین گروه از رهبران و کادرهای درجه اول حزب دستگیر می‌شوند.

بالاخره، در تاریخ ۱۳۶۲/۲/۶ در عملیات «امیرالمؤمنین علی (ع)» که در شب میلاد مولای متقیان انجام گرفت، سازمان‌های علنی و مخفی حزب توده فرو می‌ریزد و در پی آن با اطلاعیه دادستانی کل انقلاب اسلامی انحلال آن اعلام می‌گردد.

پیروزی انقلاب و دگرگونی‌های رهبری

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مسئله فعالیت حزب در داخل کشور و انتقال کمیته مرکزی از آلمان شرقی به ایران توسط مقامات حزب کمونیست شوروی و کا. گ. ب. مورد توجه قرار گرفت.

همانگونه که گفتیم، در واقع گسترش سریع امواج انقلاب اسلامی ایران و سقوط نامنظره شاه (از دیدگاه تحلیل‌گران شوروی)، مقامات مسکو را غافلگیر کرد و نتیجه این غافلگیری، تغییرات شتاب‌زده در رهبری حزب توده بود.

نورالدین کیانوری، که بعنوان یک مهره اطلاعاتی- تشکیلاتی و یک شخصیت «پراتیک» شهرت داشت و از عوامل درجه اول سازمان جاسوسی شوروی به شمار

می‌رفت^۱، به جای ایرج اسکندری به دبیر اولی حزب منصوب شد. این انتصاب از سوی مطبوعات و تحلیل‌گران غربی بعنوان یک چرخش مهم در سیاست منطقه‌ای مسکو و انطباق آن با شرایط جدید انقلابی ایران ارزیابی گردید و هفته‌نامه نیوزویک در شماره ۲۹ ژانویه ۱۹۷۹ خود به مصاحبه با کیانوری پرداخت. پرسشهای خبرنگار نیوزویک حساسیت غرب را نسبت به شعار «پیش بسوی تدارک مبارزه مسلحانه خلق»، که کیانوری مطرح ساخته بود، عیان می‌ساخت. تصور غرب این بود که تحولات فوق در حزب توده پیش‌درآمد یک جنگ مسلحانه داخلی در ایران است که طی آن حزب توده با پشتیبانی فعال شوروی و حتی با مداخله نظامی شوروی به بهانه قرارداد ۱۹۲۱م، موفق به تجزیه بخشی از ایران (هدف حداقل) و یا تصرف حاکمیت سیاسی در ایران (هدف حداکثر) خواهد شد. تصورات فوق به روشنی میزان ناآشنائی تحلیل‌گران غربی و شرقی از ابعاد و ژرفای انقلاب اسلامی ایران و حضور میلیونی امت حزب‌الله در صحنه و رهبری سازش‌ناپذیر و هشیار امام امت (ره) را نشان می‌دهد.

در واقع، ایرج اسکندری بعنوان نماینده مشی لیبرالی در رهبری حزب توده، با دیپلماسی اتحاد شوروی در قبال رژیم شاه - آمریکا، مبنی بر پذیرش این رژیم بعنوان «واقعیت تثبیت شده» و «حوزه دست نیافتنی نفوذ غرب» و گسترش سیاست «حسن همجواری» و «همزیستی مسالمت‌آمیز» و داد و ستدهای اقتصادی و دیپلماتیک، انطباق کامل داشت. تغییر شرایط، بروز انقلاب اسلامی و سقوط شاه، حذف اسکندری و جایگزینی کیانوری را ضروری می‌ساخت. همان گونه که ملاحظه می‌شود، این دگرگونی رهبری حزب توده، یک پدیده تغییر مشی و تحول ایدئولوژیک یا سیاسی نیست، بلکه مطلقاً ناشی از کارکرد حزب توده بعنوان یک اهرم سیاسی - تشکیلاتی وابسته به بیگانه است.

صعود کیانوری به دبیر اولی حزب توده، بیانگر اتخاذ یک کارکرد جدید سیاسی بود، که در سال‌های پس از انقلاب اسلامی ایران (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸) مبنای فعالیت حزب توده قرار

۱. کیانوری به اعتراف خود از سال ۱۳۲۳ بوسیله عبدالصمد کامبخش (شوهر خواهرش) وارد رابطه «ویژه» اطلاعاتی با حیدر علی‌اوف شد و پس از خروج علی‌اوف از ایران توسط سرهنگ عزت‌الله سیامک در رابطه جاسوسی با سرهنگ دولین (افسر عالی‌رتبه جی. آر. یو) قرار گرفت. ارتباط با دولین تا انقلاب ادامه داشت و پس از آن ضمن حفظ تماس مستقیم با مسکو، در داخل کشور نیز با لئونید شبارشین (مسئول شبکه کا.گ.ب در ایران) و «لئون» (افسر جی. آر. یو) ارتباط داشت.

گرفت.

مضمون اساسی این کارکرد که با پوشش تئوری «راه رشد غیر سرمایه‌داری» مستور می‌شد، عبارت بود از اعلام شعار «جبهه متحد خلق» و جلب اعتماد نیروهای اسلامی - انقلابی بمنظور جذب نیروهای سیاسی و سازمانی و تمهید اهرمهای مؤثر براندازی با هدف تصرف ناگهانی قدرت سیاسی.

در این مقطع، اعضای رهبری حزب توده عبارت بودند از:

هیأت دبیران: نورالدین کیانوری (دبیر اول)، حمید صفری (دبیر دوم)، فرج‌الله میزانی، منوچهر بهزادی، انوشیروان ابراهیمی.

هیأت اجرائیه: نورالدین کیانوری، احسان طبری، ایرج اسکندری، دکتر حسین جودت، محمد رضا قدوه^۱، فرج‌الله میزانی، حمید صفری، منوچهر بهزادی، انوشیروان ابراهیمی، غلام یحیی دانشیان، امیرعلی لاهرودی.

سایر اعضای کمیته مرکزی عملاً در تصمیم‌گیری‌های رهبری شرکت نداشتند و تنها به عنوان کارمندان دستگاه مرکزی حزب و یا اعضای «تشریفاتی» (مانند فرقی‌ها) عمل می‌کردند و در واقع باید گفت که کلیه تصمیم‌گیری‌ها در دست شخص کیانوری متمرکز بود. انتصاب حمید صفری به دبیر دومی، برخلاف تمایل کیانوری بود، زیرا صفری از رقباء کیانوری و هوادار خط لیبرالی اسکندری محسوب می‌شد. وابستگی‌های صفری به سازمان جاسوسی شوروی (کا. گ. ب) و روابط خاص او با غلام یحیی دانشیان (عامل متنفذ حیدر علی اوف)، کیانوری را ناگزیر به دادن امتیازهای موقت به او ساخت. ولی عملاً صفری در مسایل حزبی دخالتی نداشت و این امر سبب شد که پس از اسکندری، ایران را ترک کند و در نتیجه در پلنوم هفدهم (فرودین ۱۳۶۰) از عضویت کمیته مرکزی اخراج شد. ایرج اسکندری پس از چندی در تهران به مصاحبه با مجله تهران مصور دست زد و نقطه نظرات لیبرالی خود را در مقابل خط کیانوری مطرح ساخت.^۲ او بدستور کیانوری مجبور شد «تکذیب نامه» ای در روزنامه مردم منتشر کند و از ایران خارج شود. در پلنوم هفدهم، مقام اسکندری به عضو کمیته مرکزی تنزل داده شد. پس از کشف شبکه جاسوسی حزب توده و انحلال آن (۱۳۶۲)، اسکندری به افشاگری‌های شدیدی دست زد. دکتر رضا رادمنش، دبیر اول پیشین حزب توده در طولانی‌ترین دوران حیات آن نیز، به ایران نیامد و تا زمان

۱. محمدرضا قدوه به ایران نیامد و در ۱۴ تیر ۱۳۵۸ در آلمان شرقی (شهر هاله) درگذشت.

۲. تهران مصور، شماره‌های ۲۵ خرداد و اول تیر ماه ۱۳۵۸.

مرگ بطور تشریفاتی عضو کمیته مرکزی بود.

فرج‌الله میزانی، که پس از صفری دبیر دوم شد و منوچهر بهزادی و انوشیروان ابراهیمی، بعنوان نزدیک‌ترین مهره‌های کیانوری، چهره‌های اصلی رهبری حزب در سال‌های ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸ در ایران بودند، که در پلنوم‌های شانزدهم و هفدهم موقعیت خود را «رسمیت» بخشیدند.

به هر روی در پلنوم شانزدهم (اسفند ۱۳۵۷ - آلمان شرقی) رهبری فوق «رسمیت» یافت و بعلاوه «افسران توده‌ای» (محمد علی عمویی، عباس حجری بجستانی، رضا شلتوکی، تقی کی‌منش، ابوتراب باقرزاده، اسمعیل ذوالقدر) و علی خاوری و صفر قهرمانی، که با اوجگیری انقلاب اسلامی به همراه هزاران زندانی سیاسی توسط مردم مسلمان ایران از زندان‌های رهایی یافته بودند، به طور غیابی به عضویت کمیته مرکزی درآمدند. محمد مهدی پرتوی (خسرو) و رحمان هاتفی (حیدر مهرگان) (بطور غیابی) و تعدادی از اعضای هیأت تحریریه نامه مردم - ارگان مرکزی حزب - نیز به عضویت مشاور اصلی کمیته مرکزی منصوب شدند.

ترکیب جدید کمیته مرکزی حزب توده، در واقع تلاش در جهت جذب نیروهای کارآمد و فعالی بود که اهرم‌های بالفعل فعالیت جاری حزب را بدست داشتند. این تلاش، تلاشی بود در حد امکان برای تبدیل حزب توده از یک محفل لخت و منجمد پناهندگان سیاسی مقیم بلوک شرق به یک سازمان فعال سیاسی که توان تجدید حیات در شرایط بغرنج انقلابی ایران را داشته باشد.

حزب توده در دوره انتقال

همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، فعالیت گروه‌ها و محفل‌های وابسته به حزب توده در داخل کشور (بویژه در محیط‌های دانشگاهی تهران) تشدید شد. مهمترین گروه‌های توده‌ای در این مقطع، که به مسقط‌الرأس و مرکز تجمع سایر گروه‌ها و محفل‌ها و افراد بدل شدند، عبارتند از:

۱- گروه نوید: گروه فوق در سال ۱۳۵۳ توسط محمد مهدی پرتوی (با نام مستعار خسرو) و رحمان هاتفی (با نام مستعار حیدر مهرگان) تشکیل شد و در سال ۱۳۵۴ با مرکز حزب در برلین شرقی تماس گرفت و در دی ماه ۱۳۵۴ نخستین شماره نشریه نوید را در ۲۲ صفحه بصورت پلی‌کپی انتشار داد. بتدریج نشریه نوید در محافل توده‌ای و شوروی‌گرا شهرت یافت و «سازمان نوید» به مهمترین سازمان مخفی حزب توده در داخل کشور

تبدیل شد.

۲- گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق: گروه فوق شاخه‌ای از سازمان چریکهای فدائی خلق بود که در پی بحران سال‌های ۱۳۵۴ به بعد در مشی چریکی ایران به «مشی توده‌ای» گرایش یافت و در آبان ۱۳۵۶ با انتشار اعلامیه توضیحی مواضع ایدئولوژیک گروه منشعب از سازمان چریکهای فدایی خلق به حزب توده پیوست. رهبری این گروه با حسین قلمبر (با نام مستعار سیامک) و فریبرز صالحی بود.

اعضای این گروه که رقمی حدود ۱۰ نفر را دربرمی‌گرفت، با پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ با اشغال برخی ساختمان‌های دولتی، به تأسیس دفتر علنی کوچکی در دانشگاه صنعتی (تهران) دست زدند و این دفتر نخستین مرکز تجمع و فعالیت علنی توده‌ای‌ها در شرایط جدید کشور شد.

۳- اتحاد دمکراتیک مردم ایران: این گروه در آستانه انقلاب اسلامی ایران توسط محمود اعتمادزاده (م.ا. به آذین)، نویسنده و مترجم معروف که از اعضای قدیمی حزب توده بود، تأسیس شد و بعنوان پوشش علنی و «دمکراتیک» فعالیتهای حزب توده عمل می‌کرد. به آذین با بهره‌گیری از وجهه «روشنفکری» خود و با همکاری «روشنفکران» توده‌ای مانند فریدون تنکابنی، سیاوش کسراهی، محمد تقی برومند و عده‌ای دیگر، که در سال‌های ۱۳۵۰ در محافل دانشجویی و روشنفکری شهرتی یافته بودند، به تشکیل سخنرانی‌ها و گردهمایی‌هایی در محیط‌های دانشگاهی تهران دست زد.

۴- محفل زندانیان توده‌ای: «افسران توده‌ای» عنوانی است که به بقایای سازمان نظامی حزب توده در دوران حکومت مصدق اطلاق می‌شد. افسران زندانی توده‌ای، در سالهای پس از کشف سازمان نظامی حزب توده (مرداد ۱۳۳۳) بتدریج با ابراز ندامت و انتشار تفرنامه در مجله عبرت، که زیر نظر «فرمانداری نظامی تهران» منتشر می‌شد، آزاد شدند. در آستانه انقلاب اسلامی ایران، بقایای افسران توده‌ای در زندانهای شاه، هفت نفر بودند که به کرات ابراز ندامت کرده ولی به دلایل مختلف مورد عفو قرار نگرفتند. محمد علی عمویی، رضا شلتوکی، عباس حجری بجستانی، ابوتراب باقرزاده چهره، محمد اسمعیل ذوالقدر، محمدتقی کی‌منش و یدالله شهیدی زندی آخرین بقایای این زندانیان توده‌ای بودند که با توسعه امواج انقلاب اسلامی ایران و گشودن درهای زندان‌ها به روی هزاران نفر زندانی سیاسی، توسط مردم مسلمان ایران آزاد شدند. علی خاوری نیز از زمره زندانیان توده‌ای بود که با انقلاب اسلامی ایران از زندان آزاد شد. غنی بلوریان (از رهبران «حزب دمکرات کردستان ایران») و صفر قهرمانی معروف به «صفرخان» (از اعضای «فرقه دمکرات

آذربایجان ایران») نیز از زمره زندانیان سیاسی آزاد شده بودند که به حزب توده و اتحاد شوروی گرایش داشتند. تعدادی از زندانیان سیاسی چپ نیز که یا در زندان به مواضع حزب توده پیوسته و یا بطور پراکنده در اوایل دهه ۱۳۵۰ به جرم گرایش و فعالیت توده‌ای توسط ساواک دستگیر شده بودند نیز، از زمره رهائی یافتگان بودند.

از میان افسران زندانی توده‌ای، سرگرد سابق توپخانه یدالله شهیدی زندی^۱، که از سال‌ها پیش در زندان به مخالفت با حزب توده برخاسته بود، پس از آزادی توسط توده‌ای‌ها بایکوت شد و پس از چندی در گمنامی و فقر درگذشت.

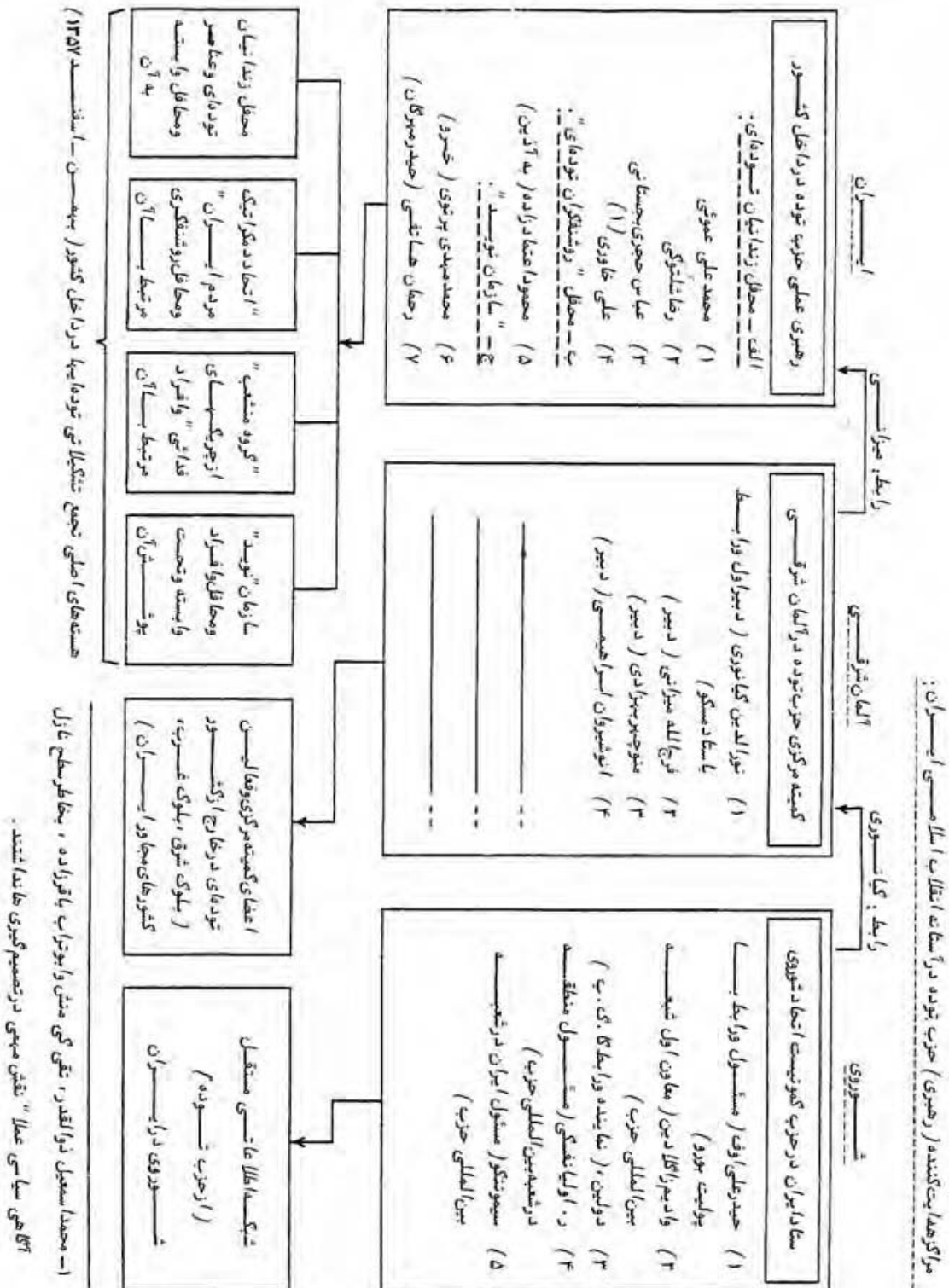
غنی بلوریان نیز به کردستان رفت و رهبری جناح شوروی گرای «حزب دمکرات کردستان ایران» را به دست گرفت. صفر قهرمانی هر چند رسماً به خاطر اهداف تبلیغاتی، بعنوان عضو کمیته مرکزی حزب توده معرفی شد^۲، ولی از آنجا که اصولاً یک فرد عامی و غیرسیاسی بود و جرم اصلی وی نیز قتل عمد در جریان اغتشاشات ۱۳۲۵-۱۳۲۴ آذربایجان بود، به زندگی عادی پرداخت. ولی بقیه افراد فوق در ماههای نخست پیروزی انقلاب به مرکز ثقل فعالیت علنی حزب توده بدل شدند. بسیاری از توده‌ای‌های قدیمی سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ نیز، که سقوط شاه و آمریکا را مساوی با تحکیم سلطه شوروی ارزیابی می‌کردند، پیرامون این محفل گرد آمدند و در نتیجه، محفل «زندانیان توده‌ای» یا «افسران توده‌ای» به کانون مرکزی فعالیت شوروی‌گرایانه تبدیل شد.

همزمان در مسکو نیز ستادی برای پیگیری مسایل انقلاب ایران تشکیل شده بود که زیر نظر حیدرعلی اوف (دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان که در آن زمان عضو مشاور پولیت بورو بود) فعالیت می‌کرد. در این ستاد، وادیم زاگلا دین (معاون اول شعبه بین‌المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی)، نماینده ارگان‌های اطلاعاتی (دولین)، روستیسلاو اولیانفسکی (مسئول منطقه در شعبه بین‌المللی) و سیموننکو (مسئول ایران در شعبه بین‌المللی) عضویت داشتند. ستاد فوق در ارتباط فعال با نورالدین کیانوری عمل می‌کرد. در پی رهنمود ستاد فوق مبنی بر ایجاد یک رهبری جدید در حزب توده منطبق با شرایط انقلابی ایران، همانگونه که گفتیم، در پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی منصوب شدند و بلافاصله فرج‌الله میزانی برای هماهنگی میان رهبری خارج از کشور با رهبری عملی در داخل کشور

۱. او یکی از دوستانش را در زندان به قتل رسانده بود.

۲. صفر قهرمانی از سال ۱۳۲۵ تا انقلاب، یعنی بیش از ۳۰ سال در زندان بود و به علت تبلیغات احزاب کمونیست در جهان شهرتی کسب کرده بود.

حزب به تهران اعزام شد. میزانی با ورود به تهران در رأس رهبری در داخل کشور قرار گرفت و بدین ترتیب عملاً سه مرکز مشخص شده در نمودار صفحه بعد به عنوان نخستین هسته «عملی» هدایت‌کننده فعالیت‌های شوروی‌گرا در ایران به تمهید و تدارک آغاز فعالیت حزب توده پرداختند:



فعالیت در داخل کشور

بر اساس رهنمودهایی که از طرف ستاد مشترک حزب کمونیست شوروی و کا.گ.ب. در مسکو به کیانوری ابلاغ شد و بر اساس ارزیابی شرایط پس از سقوط رژیم شاه، تصمیم به آغاز فعالیت علنی حزب توده در داخل کشور پدید آمده بود، ابلاغ شد. در این رابطه نکته جالب توجهی وجود دارد: حزب توده اگر برآستی یک سازمان انقلابی و مردمی (هر چند با ایدئولوژی چپ) بود، با پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط رژیم ستمشاهی نباید نسبت به آغاز فعالیت علنی در داخل کشور هیچ تردیدی می‌داشت. ولی از آنجا که این حزب بعنوان یک گروه دست‌نشانده بیگانه به ماهیت و عملکرد خود واقف بود، با تردید و وسواس و تمهیدات مفصل محتاطانه فعالیت علنی خود را آغاز کرد.

زمینه‌های آغاز فعالیت علنی حزب توده، قبلاً توسط سازمان نوید و «محفل زندانیان توده‌ای» تدارک دیده شد. رحمان هاتفی بعنوان سردبیر روزنامه کیهان در این تدارک نقش حساسی داشت. او در روزهای دی و بهمن ۱۳۵۷ با برجسته کردن اخبار مربوط به شوروی و حزب توده، مانند درج مقالات و اشعار نویسندگان و شعرای توده‌ای (فریدون تنکابنی، سیاوش کسراهی، به‌آذین و غیره)، درج اعلامیه‌های کمیته مرکزی حزب توده در خارج از کشور، مطرح کردن نام و تصاویر معدود زندانیان توده‌ای و غیره، از کاراترین شگردهای تبلیغی - مطبوعاتی فرصت‌طلبانه به نفع تجدید حیات حزبی بهره جست که در میان اکثریت مطلق جامعه ایران مطرح نبود و در زندگی سیاسی کشور نقش درخور توجهی نداشت.

در ۲۴ بهمن ۱۳۵۷، روزنامه کیهان به درج بیانیه کمیته مرکزی حزب توده در خارج از کشور پرداخت که در آن خطاب به مسئولین نظام انقلابی، خواستار آغاز فعالیت علنی و قانونی شده بود.

عوامل نفوذی حزب توده در تحریریه روزنامه اطلاعات نیز چنین شگرد تبلیغی را، در مقیاسی محدودتر از کیهان، عملی ساختند.

در پی این تمهیدات تبلیغی - سیاسی، از فروردین ۱۳۵۸، «افسران توده‌ای» به همراه علی خاوری، دفتر علنی حزب توده را در خیابان ۱۶ آذر - روبروی دانشکده فنی دانشگاه تهران - گشودند و آن را به مرکز فعالیت مطبوعاتی و سیاسی خود بدل ساختند. در همین ماه، نورالدین کیانوری نیز با پاسپورت جعلی وارد کشور شد و بعنوان دبیر اول حزب در دفتر فوق مستقر گردید. بدینسان فعالیت علنی چهار ساله حزب توده در نظام جمهوری اسلامی ایران آغاز شد.

پلنوم هفدهم و آخرین کمیته مرکزی

در دوران جدید فعالیت حزب توده در نظام جمهوری اسلامی ایران، در رأس کمیته مرکزی حزب توده، هیأت اجرائیه و در رأس آن هیأت دبیران (به دبیراولی کیانوری) قرار داشت. کیانوری بدلیل فقدان پایگاه رهبری قدیمی حزب توده و بدنامی آن در میان نسل جوان چپ‌گرا، کوشید تا بقایای سازمان افسری (زندانیان توده‌ای) را، که در واقع عامل اصلی گرایش جوانان و دانشجویان چپ به حزب توده بودند، بالا بکشد و مسئولیت‌های کلیدی را در ارگانهای کمیته مرکزی به آنان محول سازد. علاوه بر وجهه افراد فوق بعنوان افراد «زندان کشیده» و «مبارز»، تمکین و اطاعت مطلق افراد فوق از کیانوری عامل مهم دیگری در این انتصابات بود. در نتیجه، محمد علی عمویی، رضا شلتوکی، عباس حجری بجستانی، ابوتراب باقرزاده چهره، محمد اسمعیل ذوالقدر، تقی کی‌منش و علی خاوری به عضویت هیأت اجرائیه درآمدند و ترکیب ارگان فوق دستخوش تحول جدی شد.

پس از چندی، حمید صفری، که اسماً عنوان دبیردومی داشت ولی عملاً توسط کیانوری به کار گرفته نمی‌شد و حتی تحقیر می‌شد، فضای حزب را برای تنفس دشوار دید و به آلمان شرقی رفت و در نتیجه فرج‌الله میزانی (جوانشیر) جایگزین او شد.

در فروردین ۱۳۶۰، پلنوم هفدهم کمیته مرکزی حزب توده در تهران تشکیل شد. این پلنوم، سومین پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده، پس از پلنوم چهارم (۱۳۳۶) و پلنوم هفتم (۱۳۳۹) بود، یعنی در آن علاوه بر اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی، گروهی از کادرهای درجه اول حزبی نیز شرکت داشتند. تشکیل پلنوم وسیع، بیانگر تلاش رهبری حزب توده برای ایجاد یک سازمان و مرکزیت منسجم در شرایط نوین انقلابی کشور محسوب می‌شد. در این پلنوم، تغییرات عمده زیرین در ترکیب رهبری حزب توده بوجود آمد:

۱- کلیه اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی حاضر به بازگشت به ایران و مشارکت در فعالیت سیاسی حزب نشده بودند، به اتفاق آراء از کمیته مرکزی اخراج شدند. این تصفیه کلیه اعضای تشریفاتی کمیته مرکزی، که عضو فرقه دمکرات آذربایجان بودند، اعم از غلام یحیی دانشیان و امیر علی لاهرودی (از اعضاء هیأت اجرائیه) و دیگران را در بر می‌گرفت. در عین حال تصفیه فوق شامل حال ایرج اسکندری (دبیراؤل سابق و عضو هیأت اجرائیه) نیز شد که از عضویت هیأت اجرائیه به عضویت کمیته مرکزی تنزل یافت.

افراد فوق پس از انقلاب یا حاضر به فعالیت در ایران نشده بودند و یا مانند اسکندری

و صفری پس از مدتی خاک کشور را ترک کرده بودند. از اعضای رهبری فرقه دمکرات آذربایجان تنها انوشیروان ابراهیمی که بعنوان همکار نزدیک کیانوری با وی مشارکت تنگاتنگ داشت، در ترکیب رهبری جدید حزب توده حضور داشت که بعنوان دبیر اول فرقه دمکرات آذربایجان (و دبیر کمیته مرکزی حزب توده) عمل می‌کرد.

۲- به تبعیت از الگوی سازمانی حزب کمونیست اتحاد شوروی، بنا به تصویب پلنوم، نام «هیأت اجرائیه» به «هیأت سیاسی» تغییر کرد. زیرا به اعتقاد رهبری حزب توده، ارگان فوق صرفاً یک نهاد اجرایی نیست، بلکه بالاتر از آن و در عین حال عالی‌ترین ارگان تصمیم‌گیرنده و سیاست‌گذار حزب می‌باشد.

۳- در پلنوم هفدهم، نورالدین کیانوری مجدداً بعنوان دبیر اول حزب تثبیت شد.

۴- در این پلنوم افراد جدیدی به عضویت هیأت دبیران و هیأت سیاسی و کمیته مرکزی حزب توده درآمدند. ویژگی این انتصاب، ورود تعدادی از فعالین داخل کشور (نسل جدید توده‌ای) از «سازمان نوید» و «گروه منشعب از چریکهای فدایی خلق»، به ترکیب کمیته مرکزی بود. رهبری جدید حزب توده، منتخب پلنوم هفدهم بشرح زیر بود:

هیأت دبیران:

- ۱- نورالدین کیانوری: دبیر اول کمیته مرکزی
- ۲- فرج‌الله میزانی: دبیر دوم و دبیر تشکیلاتی
- ۳- منوچهر بهزادی: دبیر سوم و دبیر سیاسی
- ۴- احسان طبری: دبیر ایدئولوژیک
- ۵- محمد علی عمویی: دبیر ارتباطات
- ۶- رضا شلتوکی: دبیر اطلاعاتی
- ۷- عباس حجری بجستانی: دبیر تشکیلاتی
- ۸- انوشیروان ابراهیمی: دبیر اول فرقه دمکرات آذربایجان
- ۹- علی خاوری: نماینده حزب در مجله مسایل صلح و سوسیالیسم (پراگ).

هیأت سیاسی:

افراد فوق باضافه افراد زیر، هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده را تشکیل می‌دادند:

- ۱۰- حسین جودت: عضو شعبه مرکزی کارگری
- ۱۱- مریم فیروز فرمانفرمائی: مسئول تشکیلات دمکراتیک زنان

- ۱۲- تقی کی‌منش: مسئول شعبه شهرستانها
 ۱۳- ابوتراب باقرزاده چهره: مسئول شعبه تبلیغات
 ۱۴- محمداسمعیل ذوالقدر: مسئول شعبه مالی
 ۱۵- محمدمهدی پرتوی (خسرو): مسئول سازمان‌های مخفی و نظامی
 ۱۶- رحمان هاتفی (حیدر مهرگان): معاون شعبه مرکزی آموزش و دبیر کمیته ایالتی تهران
 ۱۷- رفعت محمدزاده کوچری (مسعود اخگر): عضو مشاور، مسئول هیأت تحریریه مجله دنیا و شعب پژوهش و آموزش
 ۱۸- هوشنگ ناظمی زاهدانی (امیر نیک‌آئین): عضو مشاور، مسئول شعبه دهقانی و بولتن داخلی و مسئول دوم تحریریه «نامه مردم»

کمیته مرکزی:

علاوه بر افراد فوق، پلنوم هفدهم، افراد زیر را بعنوان اعضای کمیته مرکزی (اصلی و مشاور) برگزید:

- ۱۹- خسرو امیر خسروی (بابک)
 ۲۰- بهرام دانش
 ۲۱- احمد علی رصدی اعتماد
 ۲۲- آصف رزم‌دیده
 ۲۳- صابر محمدزاده
 ۲۴- کیومرث زرشناس
 ۲۵- حسن قزلچی
 ۲۶- علی گلاویژ
 ۲۷- مهدی کیهان
 ۲۸- ملک تاج ملک محمدی
 ۲۹- محمد پورهرمزبان
 ۳۰- غلامحسن قائم پناه
 ۳۱- هدایت‌الله حاتمی
 ۳۲- حبیب‌الله فروغیان
 ۳۳- عبدالحسین آگاهی

- ۳۴- صفر انصاری
 ۳۵- اردشیر آوانسیان (ساکن ارمنستان شوروی)
 ۳۶- عزت‌الله زارع
 ۳۷- محسن عاشورپور
 ۳۸- اکبر شاندرمنی
 ۳۹- رحیم نامور
 ۴۰- احمد دانش شریعت پناهی
 ۴۱- گاگیک آوانسیان
 ۴۲- فریدون آذر نور
 ۴۳- محمود اعتمادزاده (به آذین)
 ۴۴- رضا رادمنش (ساکن آلمان شرقی)
 ۴۵- ایرج اسکندری (ساکن آلمان شرقی)
 ۴۶- آشوت شهبازیان (ساکن آلمان شرقی)
 ۴۷- کاظم ندیم (عباس) (ساکن آلمان شرقی)
 ۴۸- فریبرز بقائی
 ۴۹- هدایت‌الله معلم
 ۵۰- داوود نوروزی (ساکن آلمان شرقی)
 ۵۱- محسن علوی (بهزاد)
 ۵۲- فریدون فم تفرشی
 ۵۳- هوشنگ قربانی نژاد

ب- اعضای مشاور کمیته مرکزی:

- ۵۴- فاطمه مدرسی (سیمین فردین): از سازمان مخفی
 ۵۵- سعید آذرنگ: از سازمان مخفی
 ۵۶- هادی (بهرام) پرتوی: از سازمان مخفی
 ۵۷- شاهرخ جهانگیری: از سازمان مخفی
 ۵۸- حسین راسخ قاضیانی (رستگار): از سازمان مخفی
 ۵۹- ابوالحسن خطیب: از گروه منشعب از چریکهای فدائی
 ۶۰- فاطمه ایزدی: از گروه منشعب....

۶۱- فریبرز صالحی: از گروه منشعب....

۶۲- حسین قلمبر (سیامک): از گروه منشعب....

۶۳- ژيلا سياسي

۶۴- فرهاد فرجاد آزاد

۶۵- محمد کاظمی

۶۶- محمد (فرهاد) عاصمی

۶۷- محمد اسمنی

ساخت قدرت در کمیته مرکزی

طبق اصول سازمانی مارکسیسم-لنینیسم که در اساسنامه حزب توده منعکس است، عالیترین مقام رهبری حزب، کنگره است و در فاصله دو کنگره، کمیته مرکزی بعنوان نماینده کنگره در رأس سازمان حزبی ایران قرار دارد. همزمان، ارگانی بنام کمیسیون نظارت مرکزی (منتخب کنگره و مسئول در برابر کنگره) باید بعنوان یک ارگان موازی و نه تابع، بر فعالیت‌های کمیته مرکزی نظارت داشته باشد. در فاصله جلسات (پلنوم‌ها) کمیته مرکزی، «هیأت سیاسی» عالیترین مقام رهبری است و ارگانی نیز بنام «هیأت دبیران» موظف است وظایف جاری و روزمره حزب را هدایت کند. در رأس دستگاه هیأت دبیران دبیران اول کمیته مرکزی حزب قرار دارد. از نظر سیاسی مبانی سازمانی احزاب کمونیست، هیأت دبیران، ارگان مافوق هیأت سیاسی محسوب نمی‌شود و این هیأت سیاسی است که عالیترین مرجع مسئول و مقام رهبری حزب کمونیست در فاصله پلنوم‌های کمیته مرکزی است و هیأت دبیران باید تابع این ارگان باشد. از اینروست که می‌بینیم در حزب کمونیست اتحاد شوروی چه بسا فردی دبیر کمیته مرکزی است، ولی هنوز عضو هیأت سیاسی (پولیت بورو) نیست. برای مثال، بوریس پاناماریف، چهره مشهور حزب کمونیست شوروی در دوران برژنف و مسئول شعبه بین‌المللی آن، سالها دبیر کمیته مرکزی بود ولی تنها عضو علی‌البدل (مشاور) پولیت بورو محسوب می‌شد.

در حزب توده این ساختار اساسنامه‌ای، به هیچ روی رعایت نمی‌شد:

۱- کنگره سوم حزب، که بعنوان عالیترین مقام رهبری، به عملکرد ارگانهای رهبری (هیأت سیاسی، هیأت دبیران، شعب کمیته مرکزی، کمیسیون نظارت مرکزی) مشروعیت می‌بخشد، عملاً علیرغم وجود شرایط مناسب هیچگاه تشکیل نشد و لذا کمیته مرکزی حزب فاقد مشروعیت اساسنامه‌ای و ایدئولوژیک بود و اعضای آن اکثراً از سوی رهبری

عملی حزب، و با نظر مقامات شوروی، منصوب می‌شدند.

۲- «کمیسیون نظارت مرکزی» بعنوان ارگان منتخب و مسئول در برابر کنگره و موازی کمیته مرکزی تشکیل نشد. پس از انقلاب اسلامی ایران ارگانی بنام «شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی» تشکیل شد که تابع هیأت دبیران بود و عملاً یک نهاد تشریفاتی بود. مسئول آن (هدایت‌الله حاتمی) از مهره‌های کا. گ. ب بود و دبیر مسئول آن (محمد علی عمویی) از چهره‌های تابع و «درجه دوم» هیأت دبیران بود. این ارگان عملاً یک ارگان اطلاعاتی محسوب می‌شد و ارتباطی به وظایف رسمی نظارت نداشت.

۳- کمیته مرکزی حزب توده عملاً بعنوان یک «نهاد»، موجودیت نداشت و تنها یک ارگان صوری و تشریفاتی بود. کارکرد کمیته مرکزی تنها به پلنوم‌ها محدود می‌شد. پس از انقلاب اسلامی، تنها دو پلنوم تشکیل شد (پلنوم شانزدهم در اسفند ۱۳۵۷ و پلنوم هفدهم در فروردین ۱۳۶۰) که جلسات آن کاملاً تشریفاتی بود و به عالیترین مقام رهبری حزب شباهت نداشت. اعضا کمیته مرکزی نه به اعتبار عضویت کمیته مرکزی، بلکه به اعتبار مسئولیت‌های خود و اعتماد رهبری واقعی و عملی حزب به آنها در حیات حزب توده جا و نقش داشتند. برای مثال، افرادی مانند رحیم نامور، بعنوان کمیته مرکزی، عملاً در فعالیت حزبی مداخله نداشت.

۴- هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده نیز عملاً بعنوان یک نهاد (عالی‌ترین مقام رهبری در فاصله پلنوم‌های کمیته مرکزی) موجودیت نداشت. جلسات هیأت سیاسی کاملاً تشریفاتی بود و رهبری واقعی حزب توده نه تنها خود را موظف به پاسخگویی و گزارش دهی در برابر هیأت سیاسی نمی‌دانست، بلکه رفتار او با هیأت سیاسی به مثابه یک ارگان زیر دست و متبوع بود. اعضای هیأت سیاسی نیز، مانند سایر اعضای کمیته مرکزی، نه به اعتبار عضویت در هیأت سیاسی، بلکه به اعتبار مسئولیت خود، یعنی رابطه آنها با رهبری عملی و واقعی حزب توده، مشروعیت داشتند. برای مثال، دکتر حسین جودت، بعنوان یکی از چهره‌های مشهور و قدیمی رهبری حزب توده و عضو هیأت سیاسی، تنها مانند کادر درجه ۲ حزبی در جلسات «شعبه مرکزی کارگری» به مسئولیت مهدی کیهان، فعالیت محدود داشت.

۵- با توجه به توضیحات پیشین، شاید بنظر رسد که در حزب توده تمامی قدرت سیاسی و تشکیلاتی در دست «هیأت دبیران» متمرکز بود. توجه به ساخت درونی «هیأت دبیران» نافی این پندار است. باید گفت که هیأت دبیران حزب توده نیز، عملاً بعنوان یک نهاد حزبی موجودیت نداشت و تنها بعنوان یک دستگاه (آپارات) که موظف به اجرای

تصمیمات دبیراؤل حزب (کیانوری) بود، عمل می‌کرد. نورالدین کیانوری پس از به قدرت رسیدن در سال ۱۳۵۷ به سرعت عناصر وابسته به خود را به مسئولیت‌های کلیدی گماشت. فرج‌الله میزانی (جوانشیر)، منوچهر بهزادی و انوشیروان ابراهیمی عملاً کادرهای مطیع و متبوع کیانوری در خارج از کشور بودند که مسئولیت‌های اصلی تشکیلاتی و سیاسی را به دست گرفتند و نه به عنوان «دبیر کمیته مرکزی»، بلکه در واقع به مثابه «عامل کیانوری» عمل می‌کردند. سپس، کیانوری به سرعت «زندانیان توده‌ای» را در هرم رهبری بالا کشید و در پلنوم هفدهم، عمویی، شلتوکی، حجری و خاوری را که عناصر فعالتری نسبت به سایر «زندانیان» بودند، به عضویت هیأت دبیران درآورد. هیأت سیاسی نیز چنین ترکیبی یافت. در مورد احسان طبری (عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی) لازم به توضیح است، همانگونه که خود او در کژراهه متذکر شده، او یک شخصیت تئوریک بود که در مسایل اجرایی دخالتی نداشت. بنابراین، هیأت دبیران حزب توده نه یک نهاد تصمیم‌گیرنده، بلکه یک دستگاه تابع کیانوری بود که بعنوان اهرم اجرایی فعالیت‌های جاری دبیراؤل عمل می‌کرد.

۶- در مورد تقسیم کار درونی هیأت دبیران و هیأت سیاسی نیز باید گفت که این تقسیم کار کاملاً مشروط و تشریفاتی بود. برای مثال، رضا شلتوکی بعنوان دبیر مسئول «شعبه اطلاعات و خبر» (نهاد جاسوسی - اطلاعاتی حزب توده) قاعدتاً باید در مسئولیت خود، اختیارات کافی می‌داشت و تابع هیأت سیاسی می‌بود، در حالیکه او عملاً بعنوان یک عنصر مطلقاً تابع دبیراؤل عمل می‌کرد و فاقد هرگونه شخصیت لازم بعنوان دبیر کمیته مرکزی بود. در مورد «شعبه کل ایدئولوژیک» نیز مسئول این شعبه بطور رسمی و تشریفاتی احسان طبری بود، ولی عملاً این «شعبه کل» موجودیت نداشت و هدایت ارگان‌های حساس ایدئولوژیک (شعبه انتشارات، شعبه مرکزی تبلیغات، شعبه پژوهش) با شخص کیانوری بود. هیأت تحریریه نامه مردم نیز عملاً توسط کیانوری هدایت می‌شد و او در مسایل مطبوعاتی نظارت کامل داشت. «شعبه امور بین‌المللی» و «شعبه روابط عمومی» نیز هر چند زیر مسئولیت دبیر مربوطه (عمویی) قرار داشت، ولی عملاً روابط مهم داخلی و خارجی توسط کیانوری برقرار می‌شد، تا جائیکه مسئولیت عمویی گاه جنبه تشریفاتی می‌یافت.

۷- با توجه به تحلیل فوق، روشن می‌شود که کلیه سازمان حزب توده، تابع مطلق یک فرد (دبیر اول) بود و تقسیم کار گسترده درونی آن کاملاً به تقسیم کار یک ماشین حزبی شباهت داشت که مجری بلااراده تصمیمات دبیراؤل بود. در واقع، ساختار متمرکز و توتالیتار فوق به رأس هرم یعنی کیانوری ختم می‌شد. کیانوری نیز به نوبه خود بسیاری از

رهنمودها و دستورات کلیدی را از مقامات شوروی (شعبه بین‌المللی حزب کمونیست شوروی و سازمان اطلاعاتی شوروی - کا.گ.ب) دریافت می‌داشت. او در بسیاری مسایل خود را موظف نمی‌دانست ارگانهای درجه اول رهبری حزب را حتی در چارچوب کلیات مطلع سازد و در مواردی که به دلالتی اطلاع اعضای هیأت دبیران و هیأت سیاسی ضرورت می‌یافت، با یک جمله کیانوری که «نظر رفقای شوروی این است...» مطلب به تصویب همگانی می‌رسید. «نظر رفقای شوروی»، جملهٔ محبوب کیانوری در جلسات هیأت دبیران و ندرتاً در جلسات هیأت سیاسی، افسون سحرآمیزی بود که در این دستگاه فاقد شخصیت، مهم‌ترین مسایل حیاتی حزب را در چند دقیقه به پایان می‌برد.

۸- همانگونه که ملاحظه می‌شود، علیرغم اساسنامهٔ حزب توده و اصول عام سازمانی مارکسیسم-لنینیسم که به هر روی چهرهٔ یک حزب سیاسی را ترسیم می‌سازد، این حزب در عمل به هیچ وجه دارای ماهیت یک حزب سیاسی نبود، بلکه مطلقاً به یک سازمان منضبط و متمرکز نظامی-جاسوسی (تبعیت مطلق از رهبری و فقدان نظر مستقل فردی و اطاعت کورکورانه مرکزیت مطلق بجای «مرکزیت دمکراتیک» ادعائی) شباهت داشت.

بحران‌ها و اختلافات درونی

حزب توده دستخوش مجموعه‌ای از اختلافات و درگیری‌های درونی بود که به صورت یک «بحران» آنرا از درون می‌خورد و زمینه‌های فروپاشی و اضمحلال سریع آن را در تقابل با نظام جمهوری اسلامی فراهم می‌آورد. باید توجه داشت که اینگونه بحران‌ها: ۱- سرشت همه گروهکهای ضد انقلابی است که در تعارض با نظام جمهوری اسلامی عمل می‌کنند و صرفنظر از نوع و شکل اختلافات، همه درگیر آند؛ ۲- بحرانهای درونی ذاتی همهٔ احزاب و گروه‌های مارکسیستی در سراسر جهان است که در بسیاری موارد بصورت انشعاب بروز می‌کند. مثلاً در دهه ۱۹۷۰م. در فرانسه قریب به ۲۰۰ گروهک مارکسیستی به جز حزب کمونیست فرانسه وجود داشت. اگر به تاریخ مارکسیسم روسیه، از آغاز آن بنگریم، شدیدترین درگیری‌ها را میان رهبران درجه اول آن مانند پلخانف و لنین، سپس میان استالین و تروتسکی و بوخارین و... می‌بینیم. این درگیری‌ها همواره با زور و بنفع جناح قدرتمندتر حل شده است.

بررسی و مطالعهٔ ریشه‌ها و روش‌های حل بحران‌های درونی گروه‌های مارکسیستی نشان می‌دهد مارکسیسم، که مدعی حل قطعی اختلافات درونی با سلاح «انتقاد و انتقاد از خود» است، روش‌های «هوچی‌گری» و «باندبازی» و «شاتناژ» و «مارک‌زنی» و در مراحل

پیشرفته‌تر تهدید و تطمیع و انشعاب و اخراج و بالاخره قتل افراد، روش‌های حل «سالم» مسایل درونی آن است!

ریشه‌های بحران در گروه‌های مارکسیستی ایران

اختلافات درونی گروه‌های مارکسیستی ایران از عوامل زیر ناشی می‌شود:

۱- ایدئولوژی مادی و الحادی

مارکسیسم به عنوان یک جهان‌بینی و ایدئولوژی مادی و الحادی، فاقد یک نظام معیارها و ایستارهای متعالی اخلاقی است. مارکسیسم مدعی است که «جمع‌گرایی اخلاقی»، معیار اساسی در «اخلاقیات» (اتیک) مارکسیستی است که از پایه مادی آن بر «جمع‌گرایی اجتماعی» و اعتقاد به اصالت جمع و مالکیت اجتماعی (کلکتیویسم) مبتنی است برمی‌خیزد. و در مقابل، «اصالت فرد» (اندیویدوالیسم) یک اصل اساسی اخلاقی بورژوایی است که از پایه مادی جهان‌بینی بورژوایی («فردگرایی اجتماعی» و اعتقاد به اصالت مالکیت خصوصی) ناشی می‌شود. ولی در واقع امر و برخلاف این ادعا، مارکسیسم یک نظام عقیدتی است که هسته آن را جهان‌بینی مادی (ماتریالیستی) تشکیل می‌دهد و ایدئولوژی آن (مجموعه باورهای آن در عرصه‌های اجتماعی و از جمله اخلاقیات آن) دقیقاً بر همین جهان‌بینی الحادی استوار است.

جهان‌بینی مادی بنا به سرشت خود نمی‌تواند در انسان انگیزه‌های متعالی اخلاقی ایجاد کند، و لذا اخلاقیات مارکسیستی دقیقاً از چارچوب «مادیت اخلاقی» نمی‌تواند فراتر رود. اگر در میان برخی مارکسیست‌ها، نوعی آرمان‌گرایی و ایثار می‌بینیم (مثلاً در جنگ ویتنام یا در جنگ جهانی دوم در شوروی) به جهان‌بینی ماتریالیستی ارتباطی ندارد و از انگیزه‌های الهی ضد استکباری نهفته در فطرت هر انسان برمی‌خیزد که مارکسیسم می‌کوشید آن را به حساب خود بگذارد.

نگاهی به انگیزه‌های آن عناصر مارکسیست، بویژه «رهبران» که روند استحاله و «تغییر انگیزه‌ها» در آنها به فرجام محتوم و نهایی خود رسیده و از انگیزه‌ها و پیوندهای فطری و اخلاقی نخستین جامعه در آنها چیز زیادی باقی نمانده، نشان می‌دهد که فقدان عامل نیرومند متعالی و معنوی در درون انسان، زمینه را برای یکه‌تازی «نفس اماره» در جهت تحقق جاه‌طلبی‌ها، مقام پرستی‌ها، و انواع تمایلات سرکش درونی «رهبران» آماده می‌کند. چرا استالین از یک جوان انقلابی پرشور و ایثارگر گرجی به یک جلاد و دیکتاتور

خون آشام بدل می‌شود؟ پاسخ را در این حقیقت باید جستجو کرد. در گروهک‌های مارکسیستی ایران - از جمله حزب توده - این مسئله دقیقاً مشاهده می‌شود. بررسی‌های ما در زندگی‌نامه فعالین مارکسیسم در ایران نشان می‌دهد که صرف‌نظر از سایر عوامل اخلاقی - شخصیتی و تربیتی، میزان انحطاط و سقوط اخلاقی آنها با طول دوران فعالیت سیاسی - ایدئولوژیک‌شان رابطه تنگاتنگ داشته است. انگیزه‌های چهره‌های «قدیمی» و سرشناس مارکسیسم در ایران عموماً انگیزه‌های منحط فردگرایانه و جاه‌طلبانه است، در حالیکه در فعالین جوان رگه‌ها و گرایشات آرمان‌گرایانه دیده می‌شود.

۲- تعارض با انقلاب و جامعه اسلامی

این عامل از دو سو تأثیر خود را بر گروهک‌های مارکسیستی، و از جمله حزب توده باقی گذاشت:

الف) جاذبه و دافعه انقلاب: جاذبه و دافعه انقلاب اسلامی، بنحو بس نیرومند و تکان‌دهنده‌ای بر گروهک‌های مارکسیستی تأثیر گذاشت و واقعیات خرد کننده، که از ماهیت الهی انقلاب اسلامی برمی‌خاست و با معیارهای مادی و مارکسیستی غیرقابل سنجش بود و روند انقلاب، خواه‌ناخواه، گروهک‌های مارکسیستی و محارب را در مقابل «پرسش‌ها» و «چراها» قرار می‌داد. بهمن «چراها» از بدنه به سوی رهبری سرازیر می‌شد. بدلیل تعارض گروهکها با انقلاب و تلاش برای کتمان و لاپوشانی حقایق، پاسخ‌ها نمی‌توانست قانع‌کننده باشد و طبعاً به یک بحران سیاسی - ایدئولوژیک عمیق درونی می‌انجامید، تا بدانجا که بسیاری از گروه‌ها و جریان‌های مارکسیستی و الحادی و معارض با انقلاب اسلامی پیش از برخورد امنیتی - قضایی یا فرو می‌پاشیدند و یا دستخوش انشعاب می‌شدند و یا چنان زمینه‌های فروپاشی در آنها فراهم می‌آمد که با یک ضربه فرو می‌ریختند.

ب) از آنجا که گروه یا حزب مارکسیستی به ناچار در چارچوب جامعه فعالیت می‌کند (بویژه حزب توده که به تبع ملاحظات فعالیت علنی، ظاهراً از انقلاب و قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی ایران حمایت می‌کرد و رهبری و نهادهای آن را پذیرفته بود) ناگزیر از جامعه تأثیر می‌پذیرد. حزب مجبور است از میان افراد همین جامعه عضوگیری نماید. اعضا و کادرهای حزب کم و بیش جوانانی هستند که از یک زمینه و محیط تربیتی اسلامی برخاسته‌اند و هنوز «روند تغییر انگیزه‌ها» در آنها به انجام محتوم خود نرسیده است، لذا در جریان فعالیت حزب از یکسو با واقعیت حزب - بویژه چهره واقعی رهبران و معیارهای

واقعی اخلاقی - مواجه می‌شوند، که با انگیزه‌ها و زمینه شخصیتی پیشین آنها متعارض است و از سوی دیگر، جاذبه و دافعه نیرومند انقلاب اسلامی خواه ناخواه آنها را متأثر می‌سازد. در نتیجه، بسته به طول و عمق بستگی فرد به حزب و میزان پیوند با جامعه و درجه سلامت تربیت خانوادگی و اجتماعی، در او به شکل‌های مختلف واکنش ایجاد می‌شود که در شرایط مناسب، این واکنش به صورت عکس‌العمل شدید و یا بریدن از گروه یا حزب می‌تواند بروز کند. این «تضاد» می‌توانست بِنفع مارکسیسم و «حزب» نیز حل شود و شخصیت و روانشناسی فرد کاملاً خود را در قالب‌های حزبی جای دهد و شکل مناسبی که ضمناً برای صعود سریع در هرم حزبی نیز ضروری است، بیابد. در بررسی شخصیت و روانشناسی کادرهای جوان مارکسیست می‌بینیم افرادی که فاقد یک زمینه تربیت اسلامی بوده‌اند، بویژه افرادی که زمان‌های طولانی در اروپا و آمریکا مقیم بوده‌اند، به راحتی شخصیت منطبق با معیارهای چپ و مارکسیستی یافته بودند. براساس دو عامل بنیادین فوق، علل اختلافات درونی حزب توده را در سه محور می‌توان ارزیابی کرد:

۱- تأثیرات ناشی از پیوندهای تابع و متبوع میان حزب توده با حزب کمونیست شوروی: بحرانها و اختلافات درونی حزب کمونیست شوروی لاجرم بر حزب توده تأثیر می‌گذاشت و جناح‌بندی‌های درونی حزب کمونیست شوروی، جناح‌بندی‌های تابع خود را در حزب توده پدید می‌آورد. اختلاف‌های میان جناح‌های حزب متبوع، تعارضات متناسب با آن را در حزب تابع (حزب توده) ایجاد می‌کرد.

۲- اختلاف نظرها و تحلیل‌های متضاد سیاسی که از تأثیرات انقلاب اسلامی، جاذبه‌ها و دافعه‌های آن و ضربه‌های خردکننده واقعیات جامعه اسلامی برمی‌خاست.

۳- تعارض جاه‌طلبی‌ها و قدرت‌جویی‌ها و دیگر انگیزه‌های ناسالم مادی و اخلاقی افراد با هم: باید توجه داشت که این عامل، بنحوی دو عامل پیشین را تحت‌تأثیر خود قرار می‌داد و همواره آن دو به مثابه مجراهایی برای سیلان و جاری شدن تعارضات جاه‌طلبی‌ها و فردگرایی‌ها بروز می‌کردند. مثلاً، کیانوری، به سائقه جاه‌طلبی و قدرت‌جویی بیمارگونه خود، سال‌ها برای صعود از نردبان رهبری و احراز مقام دبیراولی طرح‌ریزی و توطئه‌چینی می‌کرد، ولی به دلیل عدم آمادگی شرایط ناکام می‌ماند. او همیشه اختلاف نظرهای سیاسی را پوشش اختلاف‌های خود با دیگران قرار می‌داد، تا بالاخره در آذر ماه ۱۳۵۷، بدلیل پیروزی دیدگاه جناحی که تابع آن بود در حزب کمونیست شوروی، و با اعمال نفوذ کا.گ.ب توانست «جناح سیاسی»! مخالف خود (جناح اسکندری) را شکست دهد و به

رؤیای دیرینه خود نائل آید.

اختلافات در کمیته مرکزی حزب توده (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸)

تعارض باند کیانوری و باند اسکندری

مشهورترین و بارزترین اختلاف درونی حزب توده در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۷، اختلاف میان باند کیانوری و باند ایرج اسکندری (اسکندری، حمید صفری، حسین جودت و...) بود که از پیش از انقلاب اسلامی وجود داشت و انگیزه اصلی آن قدرت طلبی و تلاش برای احراز مقام مطلق رهبری و مقاومت جناح مقابل بود. این تعارض به شکل برخورد دو خط سیاسی نمود می‌یافت.

خط کیانوری که طرفدار سیاست به اصطلاح دفاع از «دمکراسی انقلابی» حاکم در ظاهر، و همزمان و در واقع اجرای یک طرح توطئه‌گرانه بود، و خط اسکندری که طرفدار یک مشی لیبرالی بود و به حزب توده، راهی مانند راه «جبهه ملی» را توصیه می‌کرد و خط مقابل را «آنارشیستی» و «توطئه‌گرانه» می‌دانست.

این اختلافات، که طبق اعترافات کیانوری در اولین میزگرد تلویزیونی از اختلافات درونی جناحهای مختلف حزب کمونیست شوروی در مسایل انقلاب ایران نیز متأثر بود به نفع کیانوری حل شد و آخرین بقایای جناح اسکندری در پلنوم هفدهم (فروردین ۱۳۶۰) از کمیته مرکزی کنار زده شد. جودت نیز علیرغم عضویت صوری در هیأت سیاسی در حد یک عضو شعبه مرکزی کارگری به کار گرفته شد.

اختلاف در تحلیل مسایل انقلاب اسلامی ایران

در سال ۱۳۶۱، تحت تأثیر مسایل جاری انقلاب اسلامی ایران، بحران سیاسی وسیعی حزب را فرا گرفت و در تحلیل مسایل انقلاب، سیل پرسش‌ها از بدنه به رهبری سرازیر شد. رهبری حزب توده توان پاسخگویی منطقی و مستدل را نداشت و صرفاً به توجیه و سفسطه و سکوت مصلحت‌آمیز دست می‌زد و حتی در درون آن نیز دو تحلیل متضاد پدید شد.

با توجه به تأکید رهبری انقلاب اسلامی بر تداوم و اولویت دفاع مقدس و بروز برخی اختلافات میان مسئولین و روحانیت و تأویل و تفسیرهای بزرگ‌نمایانه حزب توده از این اختلافات و تقابل سیاست حزب توده (که خواستار صلح و آتش‌بس با صدام بود) با سیاست رهبری انقلاب دائر بر تداوم جنگ تحمیلی تا تحقق خواست‌های حق‌طلبانه ایران

اسلامی چنین سؤالی به شدت مطرح شده بود که انقلاب لحظات سرنوشت‌ساز و حساسی را می‌گذراند که آینده آن در گروی حل مسایل اجتماعی - اقتصادی است. با توجه به حل نشدن مسایل اقتصادی و اولویت دادن به مسئله جنگ توسط مسئولین مملکتی، انقلاب به کجا می‌رود؟

گروهی از اعضای کمیته مرکزی حزب توده (مانند رفعت محمدزاده و کیومرث زرشناس) چنین تحلیل می‌کردند که انقلاب شکست خورده و جناح راست‌گرا و قشری حاکم شده و «خط امام» (طبق تفسیر حزب توده) به تسلیم و عقب‌نشینی در مقابل آن تن داده است و تشدید جو «توده‌ستیزی» را در سال ۱۳۶۱ بر این پایه ارزیابی می‌کردند.

گروه دوم (مانند عمویی و طبری) چنین تحلیل می‌کردند که عقب‌نشینی «خط امام» در برابر «خط راست» واقعیت دارد و فاکت‌ها مؤید آن است. وی همان‌طور که تجربه دو مقطع حساس گذشته انقلاب («انقلاب دوم» علیه لیبرال‌ها و «انقلاب سوم» علیه بنی‌صدر و دار و دسته او) نشان داده، این یک تاکتیک و «یک گام به پس» برای «دورخیز» است. انقلاب در مقطع اخیر خود، که حساس‌ترین مقطع آن است، قرار دارد. در این مقطع، «خط امام» یورش نهائی را برای حل مسایل مبرم اجتماعی - اقتصادی آغاز خواهد کرد و بروز پدیده‌هایی چون تشدید فشار علیه حزب توده و... از تبعات و عوارض فرعی این تاکتیک است و چه بسا در این مقطع، حزب توده فدای مصالح رشد انقلاب شود!

عامل مهمی که به این بحث دامن می‌زد و به نفع گروه اول وارد میدان می‌شد، تحلیل‌های تئورسین‌های شوروی و عملکرد دولت شوروی در رابطه با انقلاب اسلامی ایران در آن زمان بود. رهبری حزب توده می‌دید که در آن سال‌ها، شوروی روابط گسترده‌ای با کشور متخاصم ایران (رژیم صدامی عراق) تدارک می‌بیند و در مواضع خود، پیرامون جنگ علیه موضع ایران قرار گرفته و خواستار پایان جنگ است و سیل سلاح‌های آن به سوی عراق سرازیر است. بعلاوه، تئورسین‌های شوروی نیز در تحلیل‌های خود نه تنها از ستایش لفظی انقلاب ایران دست کشیده، بلکه حتی به بزرگ‌نمایی به اصطلاح «مشکلات و بحران‌های درونی ایران» می‌پرداختند. تئورسین سیاست‌سازی چون روستیلو اولیانفسکی در تحلیل‌های خود چنین وانمود می‌کرد که گویا ایران در آستانه یک بحران عمیق قرار دارد و پدیده‌هایی چون سرکوب نیروهای «انقلابی دمکراتیک چپ» (منظور منافقین است) بیانگر چرخش به راست در انقلاب ایران است.

در نیمه اول سال ۱۳۶۱، مقاله اولیانفسکی درباره انقلاب ایران که در مجله کمونیست ارگان تئوریک حزب کمونیست شوروی - چاپ شده بود، توسط حزب توده ترجمه شد و

برای مطالعه در اختیار مسئولین و کادرهای درجه اول و درجه دوم حزبی قرار گرفت. همزمان مقالات متعددی که دلالت بر مواضع به اصطلاح «مستقل» کمونیست‌ها در قبال جنبش مذهبی داشت، ترجمه و بطور درونی تکثیر و در اختیار مسئولین و کادرها قرار گرفت، مانند مقاله لنین درباره «حزب طبقه کارگر و مذهب». بدین ترتیب در نیمه سال ۱۳۶۱، کار تئوریک برای زمینه‌سازی مواضع خصمانه علنی سیاسی در مقابل نظام جمهوری اسلامی ایران تدارک دیده می‌شد و سعی می‌شد که این مواضع، نخست در میان کادرها و مسئولین درجه اول و دوم جا انداخته و توجیه شود.

علاوه بر دو اختلاف اساسی فوق در رهبری حزب توده، که دارای ابعاد سیاسی بود، اختلافات و درگیری‌های درونی دیگری نیز وجود داشت که عموماً جنبه فردی می‌یافت. از جمله این اختلافات می‌توان به موارد زیرین اشاره کرد:

۱- مسایل عمویی: محمد علی عمویی که از معروفترین چهره‌های «توده‌ای‌های زندانی» بود، دارای ویژگی‌های شخصیتی‌ای بود که او را گاه به تقابل با کیانوری می‌کشانید. عمویی در تحلیل مسایل انقلاب همواره از چارچوب مواضع حزب فراتر می‌رفت و نوعی خوش‌بینی بیش از مواضع حزب نسبت به پتانسیل انقلابی «خط امام» و انقلاب نشان می‌داد. او نسبت به مواضع مسئولین جمهوری اسلامی در قبال حزب توده عموماً از موضع مثبت برخوردار می‌کرد، بنحوی که افراد تندروئی مانند زرشناس، او را با عنوان «راست‌گرا» استهزاء می‌کردند.

علیرغم برخورد مطیعانه و تمکین از کیانوری، عمویی به عملکردهای کیانوری حساسیت داشت. او با طرح انتقادی و تند مسایل سیاسی کشور در پرسش و پاسخ دیراویل حزب توده که به شکل ادواری انتشار می‌یافت، مخالف بود و چند بار خواستار آن شد که پرسش و پاسخ، قبل از چاپ برای وی فرستاده شود تا بعنوان مسئول روابط عمومی آن را کنترل کند. ولی به بهانه‌های مختلف این کار نمی‌شد و مستقیماً پس از تصحیح کیانوری و بهزادی برای چاپ به شعبه انتشارات داده می‌شد و گاه عمویی از آخرین افراد رهبری بود که پرسش و پاسخ را پس از انتشار می‌دید!

۲- اختلافات میان افراد غیرتشکیلاتی کمیته مرکزی با مسئولین تشکیلاتی: این پدیده در رفتار آن بخش از رهبری حزب توده که در فعالیت تشکیلاتی دخالت مستقیم نداشتند، بویژه در گروه رفعت محمدزاده مشاهده می‌شد. این گروه آشکارا از اینکه در جریان فعالیت حزب قرار ندارند و تشکیلات بدون رعایت نظر آنها مسایل اساسی را طرح و حل و فصل می‌کند و مکرراً در کار آنها سنگ می‌اندازد، بطور جدی ناراحت بودند.

۳- قدرت‌طلبی زرشناس و باند او: کیومرث زرشناس، دبیراول سازمان جوانان توده و عضو کمیته مرکزی، مواضع فردگرایانه و جاه‌طلبانه چشمگیری داشت. در سال ۱۳۵۸ عملاً تمام قدرت تشکیلاتی حزب توده (که قریب به بیش از ۲ هزار دانشجوی بود) در سازمان جوانان، به مسئولیت مستقیم زرشناس، متمرکز شده بود و او اختیارات وسیعی داشت. زیر فشار حزب توده در سال ۱۳۵۹، سازمان دانشجویی در سازمان حزب ادغام شد و این امر، که ضربه‌ای بر اقتدار زرشناس بود، حساسیت و نگرانی او را برانگیخت. سپس تشکیلات حزب کوشید تا بقایای کادرهای فعال و جوان حزب را که زرشناس در سازمان جوانان نگه داشته بود بگیرد و زرشناس با ترفندهای مختلف در مقابل این فشار مقاومت می‌کرد. عباس حجری، مسئول «سازمان ایالتی تهران» علناً از زرشناس متنفر بود و زرشناس رسماً حجری را، علیرغم تعارف‌های ظاهری و تشریفاتی، به «پیری» و «عدم خلاقیت»، و تشکیلات حزبی را به «تنبلی» و «بی‌عرضگی» متهم می‌کرد. و در مقابل، سازمان جوانان را برجسته می‌ساخت. این پدیده در برخورد زرشناس با تشکیلات شهرستان‌های حزب و مسئولین آن، بویژه کی‌منش، نمایان بود. زرشناس دارای باند مخصوص خود از رهبران سابق سازمان جوانان (مانند فرهاد و مهرداد فرجاد آزاد) بود و می‌کوشید تا با انتقال کادرهای سازمان جوانان به مواضع حساس حزبی برای آینده خود، و شاید در شرایط بحرانی، انجام یک کودتای مائوئی، مهره‌چینی کند. معهدا، بدلیل شخصیت مستبد زرشناس، اکثر کادرهای داخل کشور سازمان جوانان که به حزب منتقل می‌شدند و از «زنجیر» او رها می‌شدند مخالف خواست زرشناس قدم برمی‌داشتند و در مقابل او موضع می‌گرفتند.

در عین حال، زرشناس می‌کوشید تا خود را به کیانوری و جوانشیر نزدیک کند. عملاً روابط او با کیانوری بسیار «ویژه» بود و از چارچوب مناسبات میان یک عضو (مشاور و سپس اصلی) کمیته مرکزی با دبیراول حزب فراتر می‌رفت و بنظر می‌رسید که زرشناس مهره مورد اعتماد و نزدیک کیانوری است. در سال ۱۳۶۰ زرشناس می‌کوشید تا با جوانشیر، که نفر دوم حزب محسوب می‌شد، روابط دوستانه و نزدیک برقرار سازد.

۴- روابط کیانوری و احسان طبری: مسئول شعبه انتشارات حزب توده در سال ۱۳۶۱ در بازجویی‌های خود می‌نویسد:

در سال ۱۳۶۱ در برخوردهائی که داشتم متوجه شدم که کیانوری نسبت به احسان طبری نوعی حساسیت ابراز می‌کند. هر وقت کتابی را برای چاپ می‌داد، کیانوری آشکارا در چاپ آن کارشکنی می‌کرد و می‌کوشید تا آثار طبری با نام حزب چاپ نشود و یا نوبت چاپ آن به عقب بیفتد و هر وقت کتابی از طبری با

نام حزب چاپ می‌شد و برای کیانوری می‌بردم آشکارا از دیدن آن ناراحت می‌شد و در قیافه و واکنش او نوعی حسادت بروز می‌کرد...^۱

۵- اختلافات درونی سازمان جوانان: در سازمان جوانان توده، رهبری در دست کیومرث زرشناس بود که بعنوان مسئول سازمان و دیکتاتور بلامنازع عمل می‌کرد. برخورد او با اعضای هیأت دبیران سازمان جوانان، و بویژه در سال‌های ۱۳۵۹ - ۱۳۵۸ با اعضای هیأت اجرائیه موقت، و اعضای کمیته ایالتی تهران، شعبه شهرستان‌ها و سایر شعب سازمان جوانان، بسیار «از بالا» و بنحو بیمارگونه‌ای خشن و زننده و توأم با تهدید، تحقیر و اهانت بود و تحمل او برای سایرین دشوار بود.^۲ این امر بحران‌ها و تنش‌های تشکیلاتی را در میان مسئولین و کادرهای سازمان جوانان توده سبب می‌شد.

۶- اختلافات درونی تشکیلات زنان: سازمان زنان حزب توده، که با نام «تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» به مسئولیت مریم فرمانفرمایان فیروز، عضو هیأت سیاسی از پلنوم هفدهم، عمل می‌کرد نیز، کانون اختلافات و تنش‌های درونی بود. این سازمان بنا به ماهیت خود که محل تجمع عده‌ای زن و دختر غربگرا و پرورش یافته در محیط فرهنگی چپ و غربی، و برخاسته از خانواده‌های اشرافی و مرفه و متوسط بود، طبعاً نمی‌توانست از بروز خصایص اخلاقی این تیپ اجتماعی، که به شکل حسادت و رقابت و چشم و هم چشمی نمود شدید می‌یافت، برکنار باشد. همین روحيات که به این «تشکیلات»، هرگونه سیمائی بجز سیمای یک سازمان سیاسی را می‌بخشید، سبب می‌شد که عملاً «تشکیلات زنان» نتواند به حداقل انسجام دست یابد و فعالیت‌های آن در دست عده معدودی دختر دانشجو که دارای روحيات شدید جاه‌طلبانه بودند، متمرکز گردید.

مبانی تئوریک استراتژی و تاکتیک حزب توده

قبل از بررسی استراتژی و تاکتیک حزب توده در دوران فعالیت در ایران اسلامی (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸) ضروری است تا با مبانی تئوریک آن آشنا شویم.

استراتژی و تاکتیک چیست؟

استراتژی (به انگلیسی Strategy و به فرانسه Strategie) واژه‌ای است با ریشه یونانی به

۱. بولتن ویژه شعبه انتشارات حزب توده، اسناد وزارت اطلاعات، ۱۳۶۳.

۲. بازجویی‌های مهرداد بخشی، بشر شناسائی، مهرداد فرجاد، مسئولین سازمان جوانان توده.

معنای «ارتش» که در فرهنگ معاصر مغرب زمین از سال ۱۶۸۸ م. کاربرد داشته و بیشتر بعنوان یک واژه نظامی بکار می‌رفته است. در این معنا «استراتژی» عبارت است از هنر و فن برنامه‌ریزی و هدایت عملیات نظامی در مقیاس وسیع.^۱ تاکتیک (tactics)، با ریشه لاتین به معنای هنر «ترتیب دادن» و «مرتب کردن» نیز، یک واژه نظامی است که از سال ۱۶۱۶ م. کاربرد داشته و به معنای هنر و فن بکارگیری نیروهای نظامی در جنگ و مانور بکار می‌رفته است.^۲ این دو اصطلاح نظامی در قرن بیستم در تلاش برای تدوین و کلاسیک کردن علوم نظامی به تدریج کاربرد فعلی خود را یافت و بویژه در رابطه با تدریس و تحلیل جنگهای ناپلئونی و پس از آن مصطلح شد، و پس از جنگ جهانی دوم به سایر عرصه‌های علوم اجتماعی نیز کشیده شد، بطوریکه حتی در تحلیل مسابقات ورزشی نیز رواج یافته است. تحلیل‌گران برجسته نظامی در غرب، اصطلاح «استراتژی و تاکتیک» را چنین تعریف می‌کنند: فیلد مارشال لرد ارل واول lord Earl Wavell می‌نویسد: «تاکتیک عبارت است از هنر بکارگیری نیروهای نظامی در نبرد در موضع مناسب».

ژنرال سرادوارد هاملی (Gen. Sir Eduard B. Hamley) می‌گوید: «تئاتر جنگ صحنه استراتژی است، حوزه نبرد [درگیری] عرصه تاکتیک است».

و ژنرال کلاوزویتس - (Gen. Karl Van Clausewitz) می‌نویسد: «تاکتیک عبارت است از هنر بکارگیری نیروهای نظامی در نبرد (درگیری)، استراتژی عبارت است از هنر بکارگیری نبردها در جهت پیروزی جنگ».^۳ همانطور که گفتیم، در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، اصطلاح فوق در علوم اجتماعی، و بویژه علوم سیاسی، کاربرد گسترده یافت. دائرةالمعارف آمریکا (چاپ ۱۹۸۵)، «استراتژی» به معنای عام را چنین تعریف می‌کند: «استراتژی به معنای عام عبارتست از هنر و علم رشد و بکارگیری نیروهای سیاسی، اقتصادی، روانشناختی و نظامی یک ملت، در دوران صلح و جنگ، بمنظور حمایت حداکثر از سیاستهای ملی».^۴

همانطور که ملاحظه می‌شود، «استراتژی» بر طرح کلی و مشی عمومی اجرای یک سیاست غائی، با تمام طرح‌ها و تمهیدات آن، دلالت دارد و دارای پهنه و افق درازمدت

1. The Shorter Oxford English Dictionary on Historical Principles, 1984, vol. II, P 2145.

۲. همان مأخذ، ص ۲۲۳۲.

۳. مراجعه شود به: دائرةالمعارف آمریکانا، چاپ ۱۹۸۵، جلد ۲۵، ص ۷۷۲؛ جلد ۲۶، ص ۲۱۴ و دائرةالمعارف بین‌المللی علوم اجتماعی، جلد ۱۵، ص ۲۸۱ - ۲۸۸ (به انگلیسی).

۴. آمریکانا، جلد ۲۵، ص ۷۷۲.

است، در حالیکه تاکتیک به اقدامات و مانورهای مقطعی و مرحله‌ای دلالت دارد. در مارکسیسم نیز کاربرد اصطلاح «استراتژی و تاکتیک» به سالهای پس از جنگ جهانی دوم باز می‌گردد. تا قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، تنها واژه «تاکتیک» کاربرد داشت و به معنای کل سیاست حزب مارکسیستی بکار می‌رفت. لنین در اثر معروف خود، «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی» در انقلاب دموکراتیک که در سال ۱۹۰۵ م. نگاشته، اصطلاح «تاکتیک» را به معنای سیاست و خط‌مشی کلی حزب بکار می‌برد و در واقع منظور او از «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی»، مقایسه دو برنامه بلشویک‌ها و منشویک‌ها برای انقلاب روسیه، یا به عبارت امروزی، مقایسه دو استراتژی بلشویکی و منشویکی است. لنین در آثار پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، در رابطه با سیاست حزب، گاه از واژه «استراتژی» استفاده کرد، ولی در واقع در آن زمان نیز تفاوتی میان دو اصطلاح «استراتژی» و «تاکتیک» نمی‌دید.

به هر روی، امروزه در مارکسیسم، واژه «استراتژی» به هدف اصلی مشی و سیاست حزب کمونیست در یک مرحله معین تاریخی اطلاق می‌گردد و «تاکتیک» عبارتست از مجموعه سیاست‌ها، وسائل، تدارکات، تمهیدات و شیوه‌هایی که برای نیل به این «استراتژی» به کار گرفته می‌شود.

«استراتژی» یک واژه نسبی و به عبارت دیگر تابع شرایط تاریخی است. همانطور که می‌دانیم، هدف اصلی و غائی احزاب کمونیست در کشورهای دارای نظامهای غیر سوسیالیستی، براندازی نظم موجود و استقرار نظام سوسیالیستی است. بنابراین هدف استراتژیک کلیه احزاب کمونیست عبارتست از نیل به این مقصود، یعنی ایجاد انقلاب سوسیالیستی. در رابطه با این هدف غائی و اصلی، طبیعی است که کلیه اهداف و برنامه‌های مقطعی و موضعی احزاب کمونیست، اهداف و برنامه‌های تاکتیکی محسوب می‌شود. ولی مارکسیسم مرحله انقلاب اجتماعی را به مراحل مختلف تقسیم می‌کند و مثلاً در شرایطی مانند جامعه کنونی ایران، انجام انقلاب سوسیالیستی (یعنی انقلابی که تنها توسط مارکسیست‌ها و به رهبری انحصاری آنها صورت گیرد) را غیرممکن می‌داند و بنابراین مرحله فعلی انقلاب ایران را «انقلاب دموکراتیک ملی» ارزیابی می‌کند، یعنی انقلابی که در آن همه نیروهای «دمکراتیک» (مردمی، خلقی) و «ملی» (ضد امپریالیست) باید متحداً حکومت موجود را سرنگون کنند تا راه برای مراحل بعدی انقلاب هموار گردد. بنابراین، انقلاب دموکراتیک در رابطه با استراتژی نهائی حزب توده یک هدف تاکتیکی است، ولی چنان هدف تاکتیکی است که بدون نیل به آن نمی‌توان به مرحله بعدی وارد شد و استراتژی نهائی (انقلاب سوسیالیستی) را به مرحله تحقق رساند. در نتیجه، در برنامه حزب

(که برنامه مرحله‌ای است)، استراتژی مرحله‌ای عبارتست از انقلاب ملی - دمکراتیک، و کلیه اقداماتی که برای اجرای این استراتژی مرحله‌ای انجام می‌گیرد (مانند تاکتیک «جبهه متحد خلق» و شعارهایی چون «جبهه صلح و آزادی»، «اتحاد عمل همه نیروهای انقلابی برای آزادی زندانیان سیاسی» و امثالهم)، اقدامات تاکتیکی است.

در این رابطه، گاه حزب توده و احزاب مارکسیستی مدعی‌اند که سیاست آنها در ایجاد «جبهه متحد خلق» یک سیاست استراتژیک است و نه تاکتیکی (موقت). در اینجا، منظور این است که در مرحله فعلی انقلاب (استراتژی مرحله‌ای)، سیاست «اتحاد» آنها یک سیاست استراتژیک است و به عبارت دیگر، تا زمان تحقق این استراتژی، این «اتحاد» معتبر خواهد بود. ولی روشن است که با تغییر استراتژی مرحله‌ای، «تاکتیک اتحاد» تنها با آن نیروهائی معتبر خواهد بود که با تحقق استراتژی نهائی و غائی احزاب کمونیست (یعنی استقرار نظام سوسیالیستی) موافق باشند و طبیعی است که نیروهای غیر مارکسیست متحد با کمونیست‌ها، اگر با استقرار حکومت سوسیالیستی موافق نباشند، بطور مسالمت‌آمیز یا قهرآمیز حذف خواهند شد.

در این رابطه، تفاوت «شعارهای استراتژیک» و «شعارهای تاکتیکی» نیز روشن می‌شود: لنین در مقاله «در اطراف شعارها» به روشنی بر خصلت نسبی و تاریخی (موقت و گذاری) شعارهای حزب کمونیست تأکید می‌کند. او می‌نویسد:

چه بسیار دیده شده است که در سر تندپیچ‌های تاریخ، حتی احزاب پیشرو هم برای مدتی کم و بیش طولانی نمی‌توانند خود را با وضعیت جدید هماهنگ سازند، شعارهایی را تکرار می‌نمایند که روز قبل صحیح بود ولی امروز تمام مفهوم خود را از دست داده است و به همان درجه، «ناگهانی» از دست داده که تندپیچ تاریخی «ناگهانی» بوده است.^۱

شعار را می‌توان چکیده و عصاره و تبلور یک خواست و هدف مشخص (کنکرت)^۲ سیاسی در یک جمله کوتاه، بنحوی که توان نفوذ در عامه و جلب و بسیج آنها را داشته باشد و تحرک اجتماعی جامعه یا بخشی از جامعه را سبب شود، تعریف کرد. با توجه به تفاوت میان «استراتژی» و «تاکتیک»، شعارها را نیز می‌توان به دو دسته «شعارهای استراتژیک» و «شعارهای تاکتیکی» تقسیم نمود. هنر سیاست در این است که شعار بجای

۱. لنین، آثار منتخبه (ترجمه فارسی در یک جلد، محمد پورهرمزان)، ص ۴۸۰.

خود و در شرایط مناسب خود عنوان شود. بنابراین، مطرح ساختن شعار استراتژیک در شرایطی که جوّ سیاسی موجود و افکار عمومی آمادگی پذیرش آن را ندارد، خطا و گاه خودکشی سیاسی است. همین اصل در مورد شعارهای نابجای تاکتیکی نیز صدق می‌کند. برای مثال، در شرایط بین‌المللی که افکار عمومی جهان بشدت نگران مسابقه تسلیحاتی ابرقدرت‌ها است و بشریت عمیقاً درد زخمهای عمیق ناشی از جنگهای تجاوزکارانه را بر پیکر خود احساس می‌کند، مطرح ساختن شعار «صلح جهانی» می‌تواند جاذب و بسیج‌گر باشد. ولی در شرایط عینی مشخص (کنکرت)، مثلاً در شرایطی چون جامعه انقلابی ایران سالهای ۱۳۶۷-۱۳۶۰ که افکار عمومی بشدت از تجاوز سیاه صدامی متأثر است و با شعار «جنگ، جنگ، تا پیروزی» مقابله با تجاوز بیگانه را می‌طلبد، شعار «صلح» می‌تواند معنایی معکوس بیابد و ثمره متضاد بار آورد.

به هر روی، صرفنظر از این مقدمات کلی، از دیدگاه مارکسیستی، شعار استراتژیک آن شعاری است که در خدمت هدف استراتژیک باشد. هدف استراتژیک احزاب کمونیست، استقرار نظام سوسیالیستی (از طریق انقلاب سوسیالیستی) است و بنابراین شعارهای استراتژیک آنان شعارهایی است که به این هدف خدمت کند. بطور مثال، طرح شعارهایی در جهت لغو مالکیت خصوصی (که بنیاد نظام سوسیالیستی است) و یا در جهت تبلیغ و ترویج احزاب کمونیست و اتحاد شوروی (نظام سوسیالیستی موجود)، شعار استراتژیک است، زیرا به استراتژی نهائی و غائی مارکسیسم خدمت می‌کند.

با توجه به مرحله انقلاب اجتماعی، آن شعاری که در خدمت استراتژی مرحله‌ای باشد نیز، شعار استراتژیک، ولی مرحله‌ای است. برای نمونه، شعارهای کنونی بقایای حزب توده، شعارهای «سرنگون باد رژیم ولایت فقیه!» و «سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!» شعارهایی از این دست است، در حالیکه همین شعارها در رابطه با هدف استراتژیک حزب توده (استقرار سوسیالیسم) شعار تاکتیکی محسوب می‌شود.

شعار تاکتیکی آن شعاری است که تاکتیک‌های مشخص مرحله‌ای حزب را بیان دارد. در شرایط کنونی، شعارهایی چون «جبهه متحد خلق ضامن پیروزی انقلاب است!»، «برقرار باد جبهه آزادی و صلح!» و غیره، شعارهای تاکتیکی حزب توده (در راستای تحقق انقلاب دمکراتیک ملی) محسوب می‌گردد. ولی همین شعارها در مقایسه با شعارهای مقطعی‌تر و مشخص‌تر (مانند «انتخابات را تحریم کنیم!» و...) شعار استراتژیک محسوب می‌شود.

برای آشنائی بیشتر با اصطلاح «استراتژی و تاکتیک»، بدلیل اهمیت آن، به ذکر دو نقل قول می‌پردازیم. حزب توده در تعریف اصطلاح فوق چنین می‌نویسد:

تعیین مرحله انقلاب منوط است به آن تضادهای اصلی که باید طی آن مرحله حل شود. مسلماً کشور ما هنوز در مرحله «انقلاب ملی و دمکراتیک» است. یعنی هنوز باید تضادهای اصلی جامعه ما که تضاد بین مردم و امپریالیسم غارتگر و اسارتگر برای نیل به استقلال سیاسی و اقتصادی به معنای واقعی است و تضاد بین مردم و ارتجاع وابسته و متحد امپریالیسم، به سود استقرار دمکراسی وسیع حل شود. هدفهایی که طی یک مرحله انقلاب باید بدان رسید هدف‌های استراتژیک نام دارد. ولی در هر مرحله انقلاب دوران‌ها و مراحل کوچکتر و محدودتر وجود دارد که طی آن حزب طبقه کارگر شعارهایی را که یا در نتیجه مبارزه مردم، قابل وصول و تحقق است و یا وسیله مناسبی است برای افشاء امپریالیسم و ارتجاع و تجمع و تشکل مردم، مطرح می‌کند. هدف‌هایی که در این دوران کوتاهتر مطرح می‌شود هدف‌های تاکتیکی نام دارد. مابین هدف‌ها یا شعارهای استراتژیک (دور) و هدف‌ها یا شعارهای تاکتیکی (مبرم یا نزدیک)، پیوند سرشتی و دیالکتیکی حکمرواست، بدین معنی که هدف‌های تاکتیکی از متن وظایف و شعارهای استراتژیک بیرون می‌آید و بدان خدمت می‌کند. انکار هدف‌های تاکتیکی و مطلق کردن شعارهای استراتژیک به سکتاریسم (انزوا از مردم) و انکار هدف‌های استراتژیک و مطلق کردن شعارهای تاکتیکی به اپورتونیسم و رفورمیسم می‌رسد...^۱

ویکتور آفانسیف، تئوریسین شوروی و سردبیر پیشین روزنامه پراودا، می‌نویسد:

مارکسیسم - لنینیسم شالوده‌تئوریک سیاست کلی احزاب کمونیست است. مارکسیسم - لنینیسم دارای قوانین عامی است که بدون توجه بدانها انجام انقلاب سوسیالیستی و ساختمان جامعه سوسیالیستی غیرممکن می‌باشد. یکی از وجوه تمایز مارکسیسم - لنینیسم این است که واقعیات، برخورد مشخص تاریخی می‌کند و بر این امر تأکید دارد که قوانین عام حاکم بر ساختمان سوسیالیسم در هر کشور به شکل خاص خود متجلی می‌گردند. برای پیروزی امری که کمونیستها در راه آن مبارزه می‌کنند توجه به شرایط خاص کاملاً ضروری است. احزاب کمونیست سیاست‌های معینی دارند که بطور مشخص در استراتژی و تاکتیک آنها بیان می‌شود... در جنبش کمونیستی امروزی، واژه «استراتژی» به جهت عمده، هدف اصلی جنبش طبقه کارگر در یک مرحله تاریخی تکامل اجتماعی یا بقول لنین به

۱. به یاری آموزندگان طرح برنامه حزب توده ایران، انتشارات حزب توده ایران، شهریور ۱۳۵۲، ص ۲.

«وظایف کلی و اساسی» طبقه کارگر و حزب او اطلاق می‌شود. در تعیین استراتژی، مشخص نمودن دشمن اصلی که باید تمام مساعی انقلاب علیه آن متمرکز باشد و دانستن اینکه در این مبارزه، متحدین ما چه کسانی هستند ضروری است. و تاکتیک، مجموعه شکل‌ها، وسائل و شیوه‌هایی است که در یک دوره تاریخی برای دستیابی به هدف اساسی جنبش کمونیستی بکار گرفته می‌شوند. تاکتیک دربرگیرنده جنبه‌های بسیاری است: چه شکل‌هایی از مبارزه را باید به کار گرفت (اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک، مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز)، چگونه باید شکل‌های مختلف مبارزه را در هم آمیخت، چگونه باید دفاع و حمله کرد و چگونه باید عقب‌نشینی نمود، چگونه باید سازش کرد و به توافق رسید، چگونه باید با توده‌های غیر پرولتری جبهه متحدی تشکیل داد و غیره. تاکتیک، بقول لنین، کار «روزانه» آموزش و سازماندهی طبقه کارگر و زحمتکشان در جهت آماده ساختن آنها برای عمل انقلابی و نیل به هدف عمده جنبش است. لنین می‌نویسد: «تاکتیک مارکسیستی شامل شکل‌های متفاوت مبارزه، تبدیل ماهرانه آن از شکلی به شکل دیگر، ارتقاء دائمی آگاهی توده‌ها و گسترش حدود عمل جمعی می‌باشد» (مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۲۱۰). کمونیست‌ها روی وحدت استراتژی و تاکتیک و ضرورت تبعیت وظایف تاکتیکی از هدفهای استراتژیک تأکید می‌ورزند. آنان همچنین مؤکداً اعلام می‌دارند که تغییر در تاکتیک، نباید استراتژی را از مضمون انقلابی‌اش تهی سازد یا در هدف تاریخی پرولتاریا انحراف ایجاد کند. آنان قاطعانه با اپورتونیست‌های راست که هدفهای انقلابی [استراتژی انقلاب سوسیالیستی] را به فراموشی می‌سپارند و نیز اپورتونیست‌های «چپ» که با تکیه لجوجانه بر بعضی شکل‌های مبارزه، که بواسطه تغییر شرایط تاریخی کهنه شده‌اند، وظایف تاکتیکی و استراتژیک جنبش را مخلوط می‌کنند، مخالفت می‌نمایند. اپورتونیست‌های «چپ» تنها به قیام مسلحانه می‌اندیشند و توجه ندارند که این شکل مبارزه همیشه درست و قابل استفاده نیست و آن را تنها در شرایطی معین و آنهم بمتابهِ آخرین چاره کار در پاسخ به مقاومت مسلحانه استثمارگران باید بکار گرفت. استراتژی از نوعی ثبات و پایداری نسبی برخوردار است. تغییرات آن به دنبال تغییر سطح تکامل جنبش جهانی کمونیستی و یا یک کشور صورت می‌گیرد. وظایف استراتژیک جدید، زمانی مطرح می‌شود که وظایف قبلی انجام یافته و کشور به مرحله جدیدی از تکامل خود گام نهاده باشد. اگر بعنوان مثال، در یک کشور وظایف

انقلاب بورژوا - دمکراتیک انجام گرفته باشد، حزب، استراتژی جدید - تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی - را پیش می‌کشد. تاکتیک از استراتژی پویاتر و متحرک‌تر است. شکل‌ها و شیوه‌های مبارزه با تغییر تناسب نیروهای طبقاتی یک کشور و نیز با تغییر شرایط بین‌المللی، دگرگون می‌شود. لنین می‌نویسد که لازم است کیفیات ویژه تکامل عینی بسوی کمونیسم در کشورهای مختلف و نیز در اجزاء متفاوت کمونیسم را کشف، مطالعه و پیش‌بینی نمود...

مارکسیسم و انقلاب اجتماعی

از دیدگاه مارکسیسم، انقلاب اجتماعی عبارتست از نقطه عطفی در حیات یک جامعه که طی آن در یک تحول کیفی، نظام اجتماعی کهنه و فرسوده (ارتجاعی) فرو می‌پاشد و نظام اجتماعی نو و بالنده (مترقی) جایگزین آن می‌شود. شالوده مادی این تحول در مناسبات مادی جامعه قرار دارد که طی آن تضاد میان نیروهای مولد رشد یابنده با مناسبات تولیدی کهنه و میرنده به چنان نقطه تخاصمی می‌رسد که باید با حذف مناسبات تولیدی کهنه و جایگزینی مناسبات تولیدی نوین حل شود. از آنجا که مناسبات مادی جامعه در قالب طبقات اجتماعی تبلور می‌یابد، حذف طبقه یا طبقات مدافع نظام اجتماعی نوین و مترقی، نخستین گام در انقلاب اجتماعی است (انقلاب سیاسی). با تغییر حاکمیت، حکومت انقلابی نوین به تغییر مناسبات تولیدی جامعه و تحول نظام اجتماعی کهنه دست می‌زند و انقلاب اجتماعی تنها زمانی به فرجام نهائی می‌رسد که این تحول اجتماعی نظام کهنه به نظام نوین به پایان رسد.^۲

مارکس و انگلس، که تحت تأثیر انقلاب‌های قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی اروپا، تئوری انقلاب اجتماعی خود را تنظیم کردند، تحت تأثیر مورخانی چون تی‌پری، گیزو و تی‌یر^۳ مضمون این انقلاب‌ها را انتقال قدرت از طبقات ارتجاعی اروپای کهن (فئودالیسم اروپا و اقشار و طبقات وابسته به آن) به طبقه بورژوازی بالنده و در حال رشد می‌دیدند. آنها این

۱. ویکتور آفانسیف و ...، مبانی سوسیالیسم علمی، ترجمه و نشر از سازمان جوانان توده ایران، چاپ سوم، پائیز ۱۳۶۰، ص ۱۲۱، ۱۲۳.

۲. تئوری انقلاب اجتماعی مارکسیسم نیازمند بحث مبسوطی است که باید در جای دیگر بررسی شود: در اینجا به این اشاره کوتاه بسنده می‌گردد. برای آشنائی بیشتر مراجعه شود به: احسان طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم و مارکس، انگلس، لنین درباره انقلاب اجتماعی، ترجمه محمد پورهرمزبان (انتشارات حزب توده، ۱۳۵۸).

۳. مراجعه شود به: احسان طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم، «فهرست توضیحی اعلام».

تعمیم را به تمامی تاریخ بشر در گذشته و در آینده تسری دادند و مضمون همه انقلاب‌های گذشته تاریخ بشر را همین جابجائی حاکمیت طبقاتی اجتماعی (و به تبع آن جابجائی نظام‌های اجتماعی) دانستند و اعلام داشتند که در آینده نیز این تحول تداوم خواهد یافت و حاکمیت طبقه نوین پرولتاریا، حاکمیت کهنه بورژوازی را حذف خواهد کرد و نظام نوین سوسیالیستی را به ارمغان خواهد آورد.

بنابراین در دوران نوین، دو نوع اساسی انقلاب اجتماعی از نظر مارکسیسم تفکیک گردید.

اول: انقلاب بورژوائی؛ دوم: انقلاب سوسیالیستی. بعدها این دو نوع اساسی انقلاب اجتماعی معاصر به شکل زیر تنظیم و تبیین گردید:

انقلاب بورژوائی در جوامعی رخ می‌دهد که در آن بقایای نظام‌های کهن (فئودالیسم، عشیره‌ای و...) موجود است و جامعه هنوز وارد فاز رشد صنعتی نشده است. این انقلاب یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر در تاریخ همه جوامع، از جمله «جهان سوم» است که طی آن باید مسئله «فئودالیسم» حل شود، مناسبات سرمایه‌داری ارضی در روستا رخنه یابد و ساخت‌های سنتی زندگی روستائی جای خود را به ساخت‌های «مدرن» سرمایه‌داری دهد. بنابراین، «حل مسئله ارضی» و توسعه سرمایه‌داری ارضی در روستا در مرکز اقدامات انقلاب‌های بورژوائی قرار دارد (طبق الگویی که در انقلاب کبیر فرانسه رخ داد). این سرنوشتی است محتوم و اجتناب‌ناپذیر که تمام جوامع، از جمله کشورهای «جهان سوم»، از آن گریز ندارند. در پی این تحول است که جامعه سنتی مدرنیزه خواهد شد، صنعت توسعه خواهد یافت و همپای آن طبقه کارگر پدید خواهد شد و به وزن قابل اعتنائی در جامعه دست خواهد یافت. با حل وظایف انقلاب بورژوائی، یعنی تبدیل جامعه «فئودالی» (سنتی) به جامعه سرمایه‌داری (مدرن غربی) است که مسئله انقلاب سوسیالیستی در دستور روز قرار می‌گیرد و نوبت حل تضاد «کار» و «سرمایه» فرا می‌رسد. این پدیده‌ای است که در اروپای غربی و آمریکای شمالی رخ داده است.

تحول بورژوائی جامعه (مدرنیزاسیون) اگر تنها بدست طبقه بورژوازی صورت گیرد انقلاب بورژوائی نامیده می‌شود، ولی اگر این تحول به رهبری بورژوازی و با شرکت سایر طبقات اجتماعی (دموس: توده مردم) انجام گیرد انقلاب بورژوا-دمکراتیک خوانده می‌شود. نمونه انقلاب‌های بورژوائی، انقلاب‌های انگلستان و هلند است و نمونه انقلاب بورژوا-دمکراتیک، انقلاب کبیر فرانسه.

از دیدگاه مارکس و انگلس و پلخانف، رهبری انقلاب بورژوا-دمکراتیک باید در

دست طبقه بورژوازی باشد. ولی بعدها لنین با تحلیل شرایط جدید نظام سرمایه‌داری و ورود آن به مرحله امپریالیسم مدعی شد که در دوران نوین (امپریالیسم که عبارتست از سرمایه‌داری انحصاری)، مانند دوران مارکس و انگلس (که دوران سرمایه‌داری رقابت آزاد بود) الزامی نیست که رهبری انقلاب بورژوا-دمکراتیک به دست بورژوازی باشد. پرولتاریا (یعنی مارکسیست‌ها) نیز می‌تواند «هژمونی» (رهبری) انقلاب بورژوا-دمکراتیک را بدست گیرد. اگر پرولتاریا به چنین «هژمونی» دست یابد، در مرحله اول، وظایف انقلاب بورژوا-دمکراتیک (حذف بقایای نظام فئودالی و سایر ساخت‌های ماقبل سرمایه‌داری) را به انجام خواهد رساند و سپس وظایف انقلاب سوسیالیستی (حذف مالکیت سرمایه‌داری بطور اخص و مالکیت خصوصی بطور اعم) را پی خواهد گرفت. این تن‌لنین، که فرارویی انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی خوانده می‌شود، در کتاب او بنام دو تاکتیک سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک (۱۹۰۵م.) مطرح شد.

در دوران استالین، با پیروزی‌های ارتش سرخ در مناطق تحت اشغال آلمان هیتلری در اروپای شرقی، کمونیست‌های اروپای شرقی که به همراه سایر نیروهای ضدفاشیست علیه ارتش آلمان مبارزه پارتیزانی می‌کردند، با حمایت ارتش سرخ، حکومت این کشورها را بدست گرفتند. در این حکومت‌ها رهبری به دست کمونیست‌ها بود، ولی افراد و احزاب متحد با کمونیست‌ها نیز سهمی در حاکمیت (هرچند ناچیز) بدست آوردند. در این رابطه بود که تئوری انقلاب دمکراتیک توده‌ای مطرح شد. بر اساس این تئوری، انقلاب فوق نوعی انقلاب اجتماعی است که رهبری آن بدست طبقه کارگر (حزب کمونیست) می‌باشد، ولی در آن سایر اقشار و طبقات انقلابی و ضدفاشیست نیز مشارکت دارند. حکومتی که در اثر این «انقلاب» به پیروزی می‌رسد، حکومتی است جبهه‌ای ولی با رهبری کمونیست‌ها، که «دولت دمکراسی توده‌ای» نام دارد. دولت دمکراسی توده‌ای بتدریج متحدین غیرکمونیست خود را حذف خواهد کرد و دولت خالص مارکسیستی (دیکتاتوری پرولتاریا) را مستقر خواهد ساخت و بدین ترتیب، انقلاب دمکراتیک توده‌ای، به انقلاب سوسیالیستی فرا خواهد روئید.

با پیدایش پدیده امپریالیسم و بروز انقلاب‌های استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی و رهایی بخش، توجه مارکسیسم در قرن بیستم به اینگونه انقلابات جلب شد. مائو، که رهبری انقلاب چین (۱۹۴۹م.) را به دست داشت چنین عنوان کرد که در انقلاب‌های رهایی بخش ملی نیز، مسئله رهبری طبقه کارگر میسر است و نام چنین انقلابی را «انقلاب دمکراتیک نوین» نهاد. در این انقلاب همه نیروهای خلقی و ضد امپریالیست مشارکت

دارند (مانند بورژوازی ملی، خرده بورژوازی و حتی به تعبیر مائو «فئودالهای ضد امپریالیست»)، ولی بتدریج کمونیست‌ها سایر نیروهای «غیر پرولتری» را از حاکمیت حذف خواهند کرد، و بدینسان انقلاب دمکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی تحول خواهد یافت.

مارکسیسم؛ «دمکراسی انقلابی» و «راه رشد غیر سرمایه‌داری»

در نیمه قرن بیستم، امواج انقلابهای رهائی بخش و استقلال طلبانه، جهان سوم را فراگرفت. ویژگی این انقلاب‌ها در این بود که دارای اهداف جدی ضد استعماری و ضد امپریالیستی (مانند انقلاب الجزایر) بود و بعلاوه، توده مردم و رهبران این انقلاب‌ها دارای خواست‌ها و آرمانهای عدالت‌جویانه بودند و گاه (مانند جمال عبدالناصر) از نوعی «سوسیالیسم ملی» دفاع می‌کردند. از سوی دیگر، در اینگونه کشورها (مانند کشورهای عربی و آفریقائی) کمونیست‌ها فاقد قدرت کافی برای کسب رهبری (هژمونی) بودند و بافت سنتی فرهنگ جامعه و وجود ایدئولوژی‌های متنفذ ناسیونالیستی و مذهبی راه توسعه مارکسیسم را بشدت سد می‌کرد. تئوریسین‌های مارکسیست انقلاب‌های رهائی بخش ملی را ماهیتاً، انقلابهای بورژوا-دمکراتیک ارزیابی می‌کردند، که اهداف و خواست‌های اساسی آنها همان اهداف بورژوا-دمکراتیک (حذف جامعه سنتی و توسعه جامعه مدرن صنعتی) می‌باشد. ولی اینگونه انقلاب‌ها، علاوه بر بعد بورژوا-دمکراتیک، دارای بعد شدید ضد امپریالیستی هستند، و لذا بعنوان انقلاب‌های دمکراتیک ملی تئوریزه شدند. این انقلاب‌ها، منجر به استقرار دولت‌های نوپائی می‌گردند که در سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی در بسیاری از کشورهای نواستقلال و رهائی‌یافته به قدرت رسیدند. این دولت‌ها، اگر در راه ضد امپریالیستی و دمکراتیک خود کم و بیش استوار باشند و راه وابستگی مجدد به امپریالیسم غرب را نپویند، دولتهای دمکراسی ملی نامیده می‌شوند. ویژگی این دولت و شخصیت‌ها (که دمکرات ملی نام گرفتند)، تلاش‌های استقلال‌طلبانه (در ضدیت با غرب) و عدالت‌جویانه آنها (گرایش به تحولات اقتصادی در راستای تحقق عدالت اجتماعی) می‌باشد.

بنابراین، در نیمه قرن بیستم، تحت تأثیر انقلاب‌های رهائی‌بخش جهان سوم، تئوری انقلاب دمکراتیک ملی توسط مارکسیسم مدون شد. بعدها، بویژه در دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۶۰م. این تئوری مورد بحث جدی قرار گرفت و مقوله جدیدی بنام دمکراسی مطرح شد. ظهور احزاب و شخصیت‌های انقلابی رادیکال در جهان سوم، که هر چند مارکسیست

نبودند ولی از خود گرایش‌های شدید ضد سرمایه‌داری بروز می‌دادند، موجب پیدایش مقوله «دمکراسی انقلابی» در مارکسیسم گردید. درباره مرز این اصطلاح با اصطلاح «دمکراسی ملی»، در میان تئوریسین‌های مارکسیست اختلاف نظر وجود دارد. کارن بروتتس، این دو اصطلاح را مترادف هم می‌داند.^۱ ولی برخی تئوریسین‌ها کوشیدند تا اصطلاح «دمکراسی ملی» را به جناح میانه‌رو و راست، و اصطلاح «دمکراسی انقلابی» را به جناح چپ و رادیکال و شوروی‌گرای (ولی غیر مارکسیست) رهبران انقلاب‌های رهائی بخش جهان سوم اطلاق کنند.

احسان طبری، تئوریسین برجسته مارکسیسم، از زمره نخستین کسانی بود که به تبیین طبقاتی پدیده «دمکراسی انقلابی» پرداخت و در تحلیل خود از دیدگاه مارکسیستی چنین گفت: «مفهوم «قشرهای متوسط» که از بورژوازی کوچک تا لایه‌هایی از کارگران و دهقانان را در بر می‌گیرد، در «جهان سوم»... اهمیت بسیار دارد. «قشرهای متوسط» جامعه تنها به معنای خرده بورژوازی نیست (که البته بخش مهمی از این قشرهای متوسط است). قشرهای متوسط جامعه در کشورهای «جهان سوم» علاوه بر خرده بورژوازی، چنان که گفتیم، لایه‌هایی از بورژوازی کوچک، بخشی از کارگران و دهقانان، بخش مهمی از کارمندان و روشنفکران، افسران ارتش و روحانیون را در بر می‌گیرد.

این قشرها با آن که در تکامل آتی جامعه سرمایه‌داری از هم فاصله می‌گیرند، ولی در مراحل آغازین تکامل سرمایه‌داری، از جهت شیوه زندگی و طرز تفکر و شیوه برخورد با مسائل، با هم همانندی دارند. قشربندی در میان این لایه که آنها را از یکپارچگی سنتی بیرون می‌آورد، چنانکه گفتیم در جوامع رشدیافته سرمایه‌داری انجام می‌گیرد.

دمکراسی انقلابی از جهت سیاسی فعال، ملت‌گرا (ناسیونالیست) و بنیادگرا (رادیکال) قشرهای متوسط است که یک کار پایه (یا پلاتفرم) سیاسی ضد امپریالیستی، ضد فئودالی، ضد پدرسالاری، ضد سرمایه‌داری را می‌پذیرد و عرضه می‌کند. وضع جهانی و وضع داخلی کشور، و نیز تجربه‌هایی که گردآورده، در نوع موضع‌گیری دمکراسی انقلابی و درجه پیگیریش مؤثر است. زمانی بود که حزب ما، مقوله «بورژوازی ملی» را که در جنبش ملی کردن نفت نقش مهمی داشت نمی‌شناخت و امروز کسانی مقوله مهم «دمکراسی انقلابی» را که در انقلاب اخیر نقش مهمی دارد نمی‌شناسند و این پایه معرفتی

۱. کارن بروتتس، انقلاب‌های رهائی‌بخش ملی دوران معاصر، جلد دوم، ترجمه ب. بهزادی، نشر دوران، ۱۳۶۱، ص ۷ (زیرنویس ۱).

خطاهاست.

در موضع گیری دمکراسی انقلابی نوعی التقاط دیده می شود. عناصر ضد امپریالیستی، ملت گرایانه، دمکراتیک (خلقی)، روحیات مخالف با سرمایه داری بزرگ و قبول نوعی عناصر سوسیالیستی (بصورت دفاع از قسط و عدالت اجتماعی) در این موضع گیری وارد می گردد. دمکرات های انقلابی دوران ما، مانند دمکرات های انقلابی قرن نوزدهم (مثلاً نارودنیک ها در روسیه)^۱، توجه خاصی به حل مسئله دهقانی دارند. در عین حال، آنها تحت تأثیر اندیشه های مختلف جامعه شناسی بورژوائی و خرده بورژوائی غربی نیز قرار می گیرند و معمولاً شدیداً ضد کمونیست و ضد مارکسیست هستند. در کشور ما، دمکرات های انقلابی، گاه به شکل مذهبی و گاه به شکل غیر مذهبی بروز کرده اند و نظریات «میانگین» خود را (که بین ایدئولوژی سرمایه داری و ایدئولوژی کارگری [مارکسیسم] است) مطرح ساخته اند. در واقع توسل به «ملت گرایی» و مخالفت با «اجنبی» و توسل به «مذهب»، صفت شاخصی در ایدئولوژی التقاطی دمکراسی انقلابی است. مثلاً، قوام نکرومه از رهبران جنبش رهائی بخش غنا در نظریه موسوم به «کنسیالیزم» خود، بر آن بود که تفاوتی بین نظریات مسیح با مارکس وجود ندارد. جولیوس نایرره رهبر جنبش رهائی بخش تانزانیا در «اعلامیه آروشا» تصریح می کرد که تنها مذهب است که او را از مارکسیزم جدا می کند. در ماده پنجم قانون اساسی جدید الجزایر، تصریح شده است که اسلام و مدنیت عربی از سوئی و سوسیالیسم کارگری و دهقانی از سوی دیگر اجزاء ایدئولوژیک حکومت هستند. یا در برنامه حزب سوسیالیستی برمه، از سوئی سالوس و ریاکاری مذهبی نفی شده ولی از سوی دیگر مذهبی که موجب تزکیه اخلاقی جامعه باشد همراه با سوسیالیسم توصیه شده است. هدف دمکراسی انقلابی از توجه به مذهب علاوه بر دلبستگی صادقانه خود دمکرات های انقلابی به این عقاید مذهبی، جلب هر چه بیشتر عامه است که در «جهان سوم» به معتقدات مذهبی باوری عمیق دارند... در میان دمکرات های انقلابی ناهمگونی حکمرواست. در میان آنها می توان یک جناح چپ و پیگیر و یک جناح راست که عمیقاً ضد کمونیست و فاشیست مآب است و یک جناح معتدل و میانگین تشخیص داد. در مورد جناح راست دمکراسی انقلابی، لنین حتی اصطلاح «دمکراسی ارتجاعی» را به کار می برد، یعنی علیرغم خلقت و ملت گرایی ضد امپریالیستی و مترقی، سنت پرستی، ضدیت با عقاید انقلابی آنها را به موضع گیری های ارتجاعی سوق

۱. برای آشنایی با مفهوم «نارودیسیم» به شناخت و سنجش مارکسیسم، ص ۴۹۶ مراجعه شود.

می‌دهد.

طبیعی است که دمکراسی انقلابی به علت پایگاه ناهمگون خود دارای گرایش‌های بالقوه تاریخی گوناگون است. بسته به وضع کشور و وضع جهان، یا به بیان دیگر بسته به فشار بورژوازی داخلی و فشار امپریالیسم، و بسته به اینکه دمکرات‌های انقلابی متعلق به چه جناح یا دارای چگونه لیدرهائی هستند، یا تا چه حد از عهده حل مسائلی که با آن روبرو هستند، برمی‌آیند، سمت‌گیری آنها فرق می‌کند. این سمت‌گیری‌ها می‌تواند به صورت چرخش به راست و چرخش به چپ درآید. زیربنای اقتصادی کشور معین در این چرخش‌ها مؤثر است. درجه قوت بورژوازی محلی و یا پرولتاریای محلی در این چرخش‌ها مؤثر است...»^۱

همانگونه که در تعریف جامع و فشرده فوق مشاهده می‌شود، سخن بر سر ظهور پدیده‌ای است که جامعه‌شناسی مارکسیستی را، بویژه بعثت اهمیت جدی سیاسی و علمی آن، به خود درگیر کرده و به تناقض کشانده است. تا پیش از این، مارکسیسم، انواع انقلاب‌های اجتماعی معاصر را با دو مقوله «بورژوا-دمکراتیک» و «سوسیالیستی» قالب می‌زد. ولی اکنون سخن بر سر ظهور جنبش‌های انقلابی گسترده و دارای پایه مردمی نیرومند در جهان سوم است که:

۱- شدیداً ضدامپریالیستی و ضدسرمایه‌داری هستند و شعارهای عدالت‌جویانه و استقلال طلبانه جدی را پیش می‌کشند و در این مسیر، کاپیتالیسم غربی را بعنوان الگوی رشد مردود می‌شمرند. بنابراین اطلاق بورژوا-دمکراتیک به این جنبش‌ها و بینش‌ها و رجال صحیح نیست.

۲- در عین حال مارکسیسم را بعنوان یک ایدئولوژی نمی‌پذیرند، در برابر بلوک سوسیالیست، از خود استقلال عمل نشان می‌دهند و به ایدئولوژی‌های «ناسیونالیستی» یا «مذهبی» باور دارند. در برخورد با این پدیده است که باب جدیدی در مارکسیسم گشوده شد. در تحلیل فوق، احسان طبری و سایر تئوریسین‌های مارکسیست مانند اولیانفسکی و بروتتس، «دمکراسی انقلابی» را به عنوان پدیده‌ای نو مطرح می‌سازند که پایه طبقاتی آن نه بورژوازی و نه خرده بورژوازی است، بلکه طیف وسیعی است بنام «قشرهای متوسط»! خود این پدیده نیازمند تحلیل جدی است و تناقض بینش طبقاتی مارکسیسم و نارسائی آن را نشان می‌دهد که از حوصله این نوشتار خارج است.

۱. احسان طبری، نوشته‌های فلسفی و اجتماعی، انتشارات حزب توده، ۱۳۶۱، ص ۲۸۱ - ۲۸۳.

برای آنکه روشن تر شود که سخن بر سر چه پدیده‌ای است، به توصیف روستیلاو اولیانفسکی از قوام نکرومه، رهبر استقلال غنا و چهره برجسته «جنبش عدم تعهد» توجه کنیم:

قوام نکرومه یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های جنبش ضد استعماری آفریقا در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۴۰ است. او بعنوان یک رهبر سیاسی به سمبل آزادی و وحدت آفریقا، سمبل مبارزه آشتی‌ناپذیر علیه بهره‌کشی استعماری و نواستعماری و به یک رجل سیاسی دارای وجهه جهانی بدل گردید. او یک اندیشمند و نظریه‌پرداز برجسته سیاسی بود که می‌کوشید به درکی فلسفی، از روند رهائی ملی و اجتماعی کشورهای مستعمره دست یابد...

فعالیت‌های وی، از آن گرایش‌های در ریشه متضادی که ویژه جنبش رهائی بخش معاصر است، متأثر بود: تلاش در راه پیشرفت اجتماعی همراه با عقب‌ماندگی عمیق، خصایص دمکراتیک یک رهبر توده‌ای جنبش رهائی‌بخش و شیوه‌های استبدادی حکومتی که ریشه در سنن قرون وسطایی قبیله‌گرایی آفریقائی دارد، کشش به سوی سوسیالیسم و تعصبات خشک ناسیونالیستی، تمایل به خدمت صادقانه به منافع خلق و جاه‌طلبی‌های افراطی شخصی، توهمات رفرمیستی بر شالوده مشی احزاب کارگری و رادیکالیسم چپ. این پدیده ویژه نکرومه و «خصیصه» شخص وی نبود، بلکه انعکاس تناقضات ژرف و واقعی قشر میانی خرده بورژوازی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بود که پس از جنگ جهانی دوم بعنوان فعال‌ترین نیرو در کشورهای ملی نوپا در صف مقدم مبارزات استقلال طلبانه قرار گرفتند...^۱

اولیانفسکی در این مقاله ضمن آنکه نکرومه را می‌ستاید، او را به علت عقاید غیر مارکسیستی‌اش به شدت نقد می‌کند و به انقلابیون آفریقا، نه راه نکرومه، بلکه راه مارکسیسم را توصیه می‌نماید.

به هر روی، همانگونه که پیدایش «جنبش چپ نو» در محافل روشنفکری و دانشجویی غرب، ایدئولوژی مارکسیسم را به شدت تحت الشعاع خود قرار داد، پیدایش جنبش‌های رادیکال انقلابی در جهان سوم، که داعیه استقلال و حتی رقابت با مارکسیسم را داشتند نیز،

۱. روستیلاو اولیانفسکی، «سوسیالیسم علمی و قوام نکرومه»، ترجمه ع. شهبازی (مجله دنیا، شماره ۴ سال ۱۳۵۹).

بر تئوری‌های مارکسیستی تأثیر گذارد و به پیدایش مباحث تازه «انقلاب ملی - دمکراتیک»، «دمکراسی ملی» و «دمکراسی انقلابی» منجر شد. تئوریسین‌های مارکسیست، همانگونه که در برابر «جنبش چپ نو» عمل کردند، در برابر «جنبش دمکراسی انقلابی» نیز کوشیدند تا ضمن نقد «پیش‌داوری‌های ضد کمونیستی» آنها، در جهت جذب این جنبش‌ها و شخصیت‌ها به مدار اردوگاه مارکسیسم بکوشند. پیدایش «جنبش عدم تعهد» و تأثیرات عظیم بین‌المللی آن در این شیوه نگرش تأثیر جدی داشت.

تحت تأثیر این پدیده، این پرسش در جامعه‌شناسی مارکسیستی مطرح شد که: راه رشدی که رژیم‌های انقلابی نواستقلال درپیش گرفته‌اند و در آن ضمن نفی راه سرمایه‌داری غرب حاضر به تبعیت از الگوی رشد مارکسیستی نیز نمی‌باشند، چیست؟ طبیعی است که این راه رشد، سوسیالیستی نیست، ولی آیا می‌توان آن را بعنوان راه رشد سرمایه‌داری ارزیابی کرد؟! بعبارت دیگر، آن راه رشدی را که رژیم‌های دمکرات انقلابی پیش گرفته‌اند باید تحت چه بانی تبویب و تبیین کرد؟

در پاسخ به این پرسش، گروهی از نظریه‌پردازان مارکسیست مدعی شدند که راه سومی میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم وجود ندارد و الگوی رشدی که کشورهای از نوع الجزایر در پیش گرفته‌اند همان سرمایه‌داری دولتی است، که لاجرم به همپیوندی با سرمایه‌داری بین‌المللی خواهد انجامید. برای انقلاب‌های رهائی بخش جهان سوم دو راه بیشتر وجود ندارد: یا باید رهبری مارکسیست‌ها را بپذیرند و در راه رشد سوسیالیستی گام بردارند (مانند الگوی ویتنام و کوبا) و یا در غیر این حالت و تمسک به الگوهای تخیلی مبنی بر «راه سوم» لاجرم راه سرمایه‌داری را طی خواهند کرد و جذب مدار سرمایه‌داری بین‌المللی خواهند شد.^۱

این تحلیل اگر به این شکل بی‌پیرایه بیان می‌شد، در واقع سبب انزوای اتحاد شوروی و اردوگاه مارکسیسم از جنبش‌های انقلابی جهان سوم می‌گردید، در حالیکه تئوریسین‌های مارکسیست با توجه به ابعاد ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری این جنبش‌ها قصد جذب و تأثیرگذاری بر آنها را داشتند. لذا در عین باور به تحلیل فوق مبنی بر عدم امکان «راه سوم» میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم، کوشیدند تا این تحلیل را بنحوی ارائه دهند که سبب جلب جنبش‌های انقلابی - دمکراتیک، در مدار اتحاد شوروی گردد. بر پایه همین ضرورت عملی - سیاسی بود که تئوری «راه رشد غیر سرمایه‌داری» تنظیم شد.

۱. این دیدگاه در پایه تحلیل سازمان‌های چپ‌رو مانند «راه کارگر» قرار داشت.

تئوری «راه رشد غیر سرمایه‌داری»، تلاشی است در جهت تطبیق تئوری‌های کلاسیک مارکسیستی بر مسایل مستحدثه و نوین برخاسته از واقعیت پویای جنبش‌های انقلابی در جهان سوم، که با قالبها و قانونمندی‌های کهن مارکسیستی، که مولود شرایط قرن نوزدهم اروپای غربی است، هم خوان نیست. این تئوری، بر بنیاد تحلیل دو قطبی از جهان معاصر، که «تئوری دوران» خوانده می‌شود استوار است: «دوران معاصر» که با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه آغاز می‌شود، به حوزه نفوذ دو بلوک سرمایه‌داری (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) و سوسیالیستی (به رهبری اتحاد شوروی) تقسیم شده است. کشورهای جهان سوم که در ستیز با امپریالیسم جهانی راه استقلال و رهائی از سلطه استعمار و نواستعمار را پیش می‌گیرند، به دلیل سوابق مبارزه ضد امپریالیستی گرایش‌های شدید ضد کاپیتالیستی از خود بروز می‌دهند.^۱ این کشورها پس از استقلال سیاسی دو راه بیشتر فرا روی خود ندارند: یا باید پیوندهای اقتصادی خود را با دنیای سرمایه‌داری غرب حفظ کنند، که لاجرم به تحکیم مجدد سلطه امپریالیسم بر آنها خواهد انجامید و راه رشد سرمایه‌داری را در پیش خواهند گرفت و یا باید بر مبارزه استقلال طلبانه و عدالت‌جویانه خود بر اتحاد شوروی و بلوک سوسیالیستی تکیه کنند. در چنین صورتی، اینگونه کشورها «راه رشد غیر سرمایه‌داری» را در پیش می‌گیرند. «راه رشد غیر سرمایه‌داری» به معنای مجموعه اقداماتی است که رژیم‌های انقلابی - دمکراتیک در راستای استقلال اقتصادی و بسط عدالت اجتماعی در کشور پی می‌گیرند. از دیدگاه تئوریسین‌های شوروی، «راه رشد غیر سرمایه‌داری» راه سومی میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم نیست، بلکه تنها یک دوره انتقال است، راهی است که لاجرم به سوسیالیسم ختم خواهد شد. و اگر دمکراتهای انقلابی در این گرایش خود به سمت بلوک سوسیالیستی از خود ناپیگیری نشان دهند چاره‌ای جز بازگشت به راه رشد سرمایه‌داری نخواهند داشت.

با توجه به توضیح فوق روشن می‌شود که اصولاً پدیده‌ای بنام «راه رشد غیر سرمایه‌داری» به عنوان «راه سوم» میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری، مورد قبول تئوریسین‌های شوروی نبوده و آنچه که بنام تئوری «راه رشد غیر سرمایه‌داری» عرضه می‌گردد، یک مشی سیاسی است که می‌کوشد تا راه هم پیوندی و جذب به بلوک سوسیالیستی را بعنوان تنها

۱. همانگونه که گفتیم در پایه تئوری‌های جدید احزاب کمونیست شوروی‌گرا «تئوری دوران‌های تاریخی» قرار دارد. تئوری فوق نیازمند بحث مستقلی است. برای آشنائی اجمالی مراجعه شود به: ف. م. جوانشیر، مائوئیسم و بازتاب آن در ایران، انتشارات حزب توده، چاپ سوم، ۱۳۵۹، ص ۸۶ - ۹۹.

راه‌رهایی از سلطه بلوک امپریالیستی غرب به کشورهای انقلابی جهان سوم توصیه کند و راه موفقیت نهائی آن‌ها را در استقلال ملی و عدالت اجتماعی، راه سوسیالیسم (از نوع مارکسیستی آن) بنمایاند.

در این رابطه، معمولاً اصطلاح سَمَت‌گیری سوسیالیستی نیز عنوان می‌گردد. این اصطلاح به چه معنا است و تفاوت آن با راه رشد غیر سرمایه‌داری در چیست؟

در این مورد نیز باید گفت که هماهنگی کاملی در میان تئورسین‌های مارکسیست در کاربرد این دو اصطلاح وجود ندارد. اصولاً اصطلاح «سَمَت‌گیری سوسیالیستی» در اسناد احزاب کمونیست در آغاز بعنوان اصطلاحی مترادف با «راه رشد غیر سرمایه‌داری» مطرح شد و منظور، اشاره به راه رشد اقتصادی رژیم‌های انقلابی جهان سوم، که دارای گرایش‌های ضد سرمایه‌داری و عدالت‌جویانه است، بود. برخی اندیشه‌پردازان مارکسیست ترجیح می‌دادند که اصطلاح «سَمَت‌گیری سوسیالیستی» را بجای «راه رشد غیر سرمایه‌داری» بکار برند، زیرا: اصطلاح سَمَت‌گیری سوسیالیستی دارای بار ایجابی بیشتری به سود سوسیالیسم (از نظر سیاسی - تبلیغی) است و راه آینده این جوامع (سوسیالیسم) را تبلیغ و توصیه می‌کند، در حالیکه اصطلاح «راه رشد غیر سرمایه‌داری» تنها حامل بار سلبی (نفی سرمایه‌داری بدون اثبات جهت‌گیری به سوی سوسیالیسم) می‌باشد. ولی از سوی دیگر، برخی تئورسین‌های مارکسیست چنین استدلال می‌کردند که هر چند اصطلاح سَمَت‌گیری سوسیالیستی از نظر تبلیغی اصطلاح مثبتی است و هیچ شبهه‌ای دال بر امکان راه سوم میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم را بر نمی‌انگیزد و از این نظر مفید است، ولی اصطلاح دقیقی نیست، زیرا چه بسا کشورهایی که در راه رشد فوق‌گام نهاده‌اند، ولی از نیمه راه به دلیل شکست‌های اقتصادی و یا فشار قدرت‌های سیاسی داخلی و خارجی به راه رشد سرمایه‌داری بازگشته‌اند (مانند تحول مصر در دوران پس از مرگ ناصر به سمت غرب، یا تحول سومالی به سمت غرب و عدول از راه رشد انقلابی پیشین در حیات خود زیاده‌بار). بنابراین، از آنجا که «راه رشد غیر سرمایه‌داری»، یک راه مستقل رشد نیست و تنها یک دوره گذار و انتقال است و سرانجام آن نیز قابل پیش‌بینی نیست که رژیم ضد امپریالیست و انقلابی آیا واقعاً جذب راه سوسیالیستی (حوزه نفوذ مسکو) خواهد شد و یا به سمت غرب گرایش خواهد یافت، لذا این اصطلاح مناسب‌تر است.

ولی بعدها، بویژه در دهه ۱۹۸۰م. تلاش‌هایی صورت گرفت تا این دو اصطلاح تفکیک شود. برخی نظریه‌پردازان مارکسیست چنین به تبیین دو مقوله فوق پرداختند:

«راه رشد غیر سرمایه‌داری» به راه رشد اقتصادی آن رژیم‌های انقلابی اطلاق می‌گردد

که در اقدامات و برنامه‌ریزی‌های خود گرایش ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری، در جهت محدود ساختن مالکیت خصوصی بزرگ و بسط مالکیت دولتی بروز می‌دهند، ولی بدلیل عدم اعتقاد به ایدئولوژی مارکسیستی و گاه عناد و ضدیت با مارکسیسم و احزاب کمونیست، آینده آنها مبهم است.

«سمتگیری سوسیالیستی» به راه رشد اقتصادی آن رژیم‌هایی اطلاق می‌گردد که سمتگیری آنها به سوی سوسیالیسم تقریباً قطعی تلقی می‌گردد و دارای مناسبات استواری با اتحاد شوروی و بلوک شرق می‌باشند. طبیعی است که چنین وضعی عموماً در مورد آن رژیم‌هایی صادق است که رهبری آن به دست کمونیست‌ها است. بعبارت دیگر، اصطلاح «سمتگیری سوسیالیستی»، به راه رشد اقتصادی حکومت‌های مارکسیست، مانند افغانستان، اتیوپی، یمن جنوبی، آنگولا، موزامبیک و... اطلاق می‌گردد که بدلیل عقب‌ماندگی کشور و فقدان صنعت پیشرفته در آنها، هنوز نمی‌توانند مدعی ساختمان جامعه سوسیالیستی باشند، ولی با برنامه‌ریزی دولتی و کمک بلوک شرق در جهت مدرنیزاسیون و صنعتی کردن کشور طبق الگوی سوسیالیستی رشد، تلاش می‌کنند.^۱

۱. آشنایی با مباحث فوق دارای اهمیت کلیدی در شناخت سیاست خارجی اتحاد شوروی و بلوک شرق و احزاب کمونیست در رابطه با جهان سوم می‌باشد و برای شناخت صحیح مواضع و عملکردهای احزاب کمونیست جهان سوم نیز دارای اهمیت قطعی است. بعلاوه، پژوهشگران مارکسیسم نیز برای درک آخرین تحلیل‌های مارکسیستی در مسائل جهان سوم و راه رشد، باید بر این مباحث تسلط کافی داشته باشند. در توضیح فشرده فوق، تنها بر نکات گروهی تأکید شد و برای جلوگیری از اطاله کلام از ورود در مباحث تخصصی اجتناب گردید. لازمه شناخت و نقد تئوری‌های مارکسیستی در مسائل جهان سوم، علاوه بر آگاهی بر مبانی تئوریک مارکسیسم، آشنایی با جنبش‌ها و تحولات فکری و سیاسی معاصر در کشورهای آسیائی و آفریقائی و آمریکای لاتین و نیز شناخت تئوری‌های جامعه‌شناسان غربی در این زمینه می‌باشد. برای مطالعه بیشتر در مسئله «راه رشد غیر سرمایه‌داری» و «دمکراسی انقلابی»، برخی آثار تئورسین‌های شوروی به فارسی ترجمه شده که می‌توان به آنها مراجعه کرد:

- و. سولودوو نیکوف و . بوگوسلافسکی، تجربه تاریخی راه رشد غیر سرمایه‌داری، ترجمه غلامحسین متین و علیرضا جباری، انتشارات اخگر و پیک ایران، ۲ جلد.

- آندریف، راه رشد غیر سرمایه‌داری ترجمه خسرو اسدی، انتشارات ابوریحان، ۱۳۵۹.

- ر. اولیانفسکی، مسائل معاصر آسیا و آفریقا، ترجمه هدایت حاتمی و... انتشارات حزب توده، چاپ سوم، ۱۳۵۹.

- و. چیرکین؛ یودین، دولت با سمت‌گیری سوسیالیستی، ترجمه پرویز علوی، انتشارات روزبه، ۱۳۶۰.

- الکسی لکفسکی، ساختار اجتماعی کشورهای رشد‌یابنده، ترجمه شمس‌الدین بدیع تبریزی، انتشارات حیدر بابا، ۱۳۶۰.

- ک. بروتتنس، انقلاب‌های رهائی‌بخش ملی دوران معاصر، ترجمه ا. پویا، انتشارات ابوریحان، ۱۳۶۱ (دو جلد).

- و. آفانسیف و... مبانی سوسیالیسم علمی، ترجمه و نشر از: سازمان جوانان توده، ۱۳۶۰ (صفحات ۱۳۱ - ۱۷۷).

استراتژی و تاکتیک حزب توده

«استراتژی نهائی»

حزب توده، یک حزب مارکسیستی-لنینیستی است و تقید به این ایدئولوژی به صراحت در آخرین اساسنامه آن ذکر شده است.^۱ بر مبنای این ایدئولوژی، هدف نهائی و استراتژیک حزب توده، استقرار نظام سوسیالیستی و توسعه آن به سمت ایجاد یک جامعه کمونیستی در ایران است.^۲

حزب توده، به گفته احسان طبری (خود را اخلاص‌مندان «حزب توده ایران» می‌نامید، ولی در ایدئولوژی و در عمل سیاسی و اجتماعی خود در حقیقت متعلق به ایران و مردم آن کشور نبود)^۳ یک حزب شوروی‌گرا بود. عملکرد این حزب و رهبران و اعضای آن در تاریخ معاصر ایران، نشانگر وابستگی مطلق به سیاست‌های منطقه‌ای مسکو، در چنان چارچوبی است که آن را حتی از احزاب مارکسیستی و چپ کم و بیش مستقل نیز متمایز می‌سازد و عنوان «ستون پنجم ابرقدرت شوروی» را زینده آن می‌سازد.

بنابراین، با توجه به دو خصیصه حزب توده (ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی و وابستگی مطلق به اتحاد شوروی) روشن می‌گردد که هدف نهائی حزب توده در ایران، استقرار یک نظام سوسیالیستی از نوع نظام‌های سوسیالیستی وابسته به شوروی می‌باشد. با توجه به موقعیت ژئوپولیتیک ایران و استقرار آن در منطقه جنوبی مرزهای شوروی، و با توجه به حاکمیت رژیم سوسیالیستی شوروی بر بسیاری از مناطق کهن اسلامی در حوزه قفقاز و دریای خزر (که اصطلاحاً جمهوری‌های آسیای میانه شوروی خوانده می‌شود)، بدیهی است که پیروزی حزب توده در ایران و تصرف حاکمیت سیاسی توسط آن، به معنای حذف ایران بعنوان یک کشور از صحنه سیاسی جهان و ادغام آن در امپراطوری پهناور شوروی می‌باشد.

بعبارت دیگر، پیروزی حزب توده در ایران، کشور ما را یا به یک جمهوری وابسته به

ک. بروتتس، مسائل کشورهای رهائی یافته، ترجمه احمد بسطامی، نشر تندر، ۱۳۶۱.

ک: بروتتس، دمکراسی انقلابی و انقلابهای رهائی‌بخش ملی امروز، ترجمه و نشر از: سازمان جوانان توده، ۱۳۶۰.

۱. اساسنامه حزب توده ایران، چاپ ۱۳۶۰، تهران، ص ۳.

۲. برای آشنایی با نظام سوسیالیستی و مرحله عالی آن (کمونیسم) مراجعه شود به: و. آفانسیف و دیگران، مبانی سوسیالیسم علمی، ترجمه و نشر سازمان جوانان توده ایران، فصل‌های هشتم و نهم؛ احسان طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم، ص ۲۸۵ - ۳۰۰ و ۳۷۵ - ۳۶۰.

۳. احسان طبری، کژراهه، ص ۱۴.

شوروی (مانند تاجیکستان و آذربایجان شوروی) مبدل می‌ساخت و یا در بهترین حالت، سرنوشتی مانند جمهوری مغولستان را، که «ظاهراً» یک کشور مستقل بود، برای ایران سوسیالیستی ترسیم می‌نمود. با توجه به توضیح فوق، می‌توان علت وجودی و علت غائی پدیده‌ای بنام «حزب توده ایران» را عمیق‌تر دریافت.

اگر استراتژی نهائی حزب توده را، به سائقه ایدئولوژی مارکسیستی آن، تنها استقرار سوسیالیسم در ایران عنوان کنیم و خصیصه دوم این حزب یعنی شوروی گرائی مطلق را ذکر نکنیم، این تحلیل می‌تواند موجب آرایش چهره حزب توده و تحریف واقعیت شود. واقعیت این است که در عرف دانش اجتماعی جهان امروز، که متأثر از فرهنگ مغرب زمین است، واژه «سوسیالیسم» کاربرد متنوعی دارد و به انواع برداشت‌های گوناگون از نظام‌های اجتماعی «آرمانی» اطلاق می‌گردد. خاستگاه واژه سوسیالیسم، جامعه معاصر غربی است و ایدئولوژی‌های سوسیالیستی عموماً در تقابل با نظام ناعادلانه و غارتگرانه سرمایه‌داری غرب پدیدار شده و شکل گرفته‌اند. بنابراین، واژه سوسیالیسم در فرهنگ غربی دارای نوعی بار عدالت‌جویانه و انقلابی است و به طیف وسیعی از نیروهای سیاسی اطلاق می‌گردد. بسیاری از نیروها و افرادی که رؤیای یک جامعه عادلانه و فارغ از استثمار و ستم اجتماعی را در سر می‌پرورانند خود را «سوسیالیست» می‌دانند، در حالیکه بسیاری از آنها، نه «ملحد» (آته‌ئیست) هستند و نه به حذف کامل مالکیت خصوصی و استقرار مالکیت دولتی و یک نظام دیوان‌سالار متمرکز اعتقاد دارند. برخی از جنبش‌های مذهبی در دنیای تحت سلطه مغرب زمین نیز، خود را «سوسیالیست» می‌خوانند و در این اطلاق به آرمان خود، مبنی بر استقرار عدالت اجتماعی نظر دارند. از سوی دیگر، و در قطب متضاد، بخشی از محافظ حاکمه دنیای سرمایه‌داری نیز خود را «سوسیالیست» می‌خوانند؛ مانند «حزب کارگر» انگلیس و «حزب کارگر» اسرائیل و «حزب سوسیال دمکرات» آلمان غربی و سایر احزاب وابسته به «انترناسیونال دوم».

بنابراین، در متن فرهنگ غربی واژه «سوسیالیسم» بطور کامل حامل آن معنایی نیست که ما در کاربرد آن قصد داریم.^۱ در جامعه ایران، از آنجا که واژه «سوسیالیسم» توسط حزب توده رایج و مصطلح شد، لذا بار منفی ویژه‌ای یافت که بر نظام سوسیالیستی حاکم در شوروی و جمهوری‌های آسیائی آن و اهداف حزب توده دلالت دقیق دارد. بنابراین،

۱. برای آشنائی با مفهوم سوسیالیسم به: احسان طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم، ص ۴۱ - ۵۴ و توضیحات مربوطه در صفحات ۴۱۹ - ۴۹۸ مراجعه شود.

استراتژی نهایی حزب توده، استقرار یک حکومت مارکسیستی دست‌نشانده شوروی در ایران بود، که به دلایل مختلف منجر به حذف کامل استقلال ملی ایران و نابودی قطعی فرهنگ بومی ما می‌شد. یعنی نمی‌توان این پدیده را با استقرار نظام‌های سوسیالیستی در کشورهایی چون کره شمالی و حتی با رژیم‌های هوادار شوروی چون ویتنام و کوبا و آنگولا و اتیوپی مقایسه کرد. این تحول، پدیده‌ای بود مساوی با مرگ فرهنگی و ملی یک کشور، که تنها قابل مقایسه با جمهوری‌هایی چون آذربایجان شوروی و تاجیکستان شوروی بود. احسان طبری، نظریه‌پرداز معروف مارکسیسم که به اسلام پیوست، در یک مصاحبه شفاهی چنین می‌گفت:

پیروزی مارکسیسم در ایران مساوی با نابودی کامل هویت ملی و فرهنگی این کشور است. ما کشوری خواهیم شد مانند آذربایجان شوروی. فرهنگ غنی و عمیق اسلامی ما نابود خواهد شد و حتی اگر موفق شویم نان و آب متوسطی برای آحاد مردم فراهم کنیم و رفاه نسبی اقتصادی را تأمین نمائیم، که البته پس از ۷۰ سال در آذربایجان شوروی هنوز از حل معضلات اقتصادی و تأمین عدالت اجتماعی فرسنگ‌ها فاصله است و بالعکس فساد اقتصادی بیداد می‌کند، از بعد فرهنگی و ملی به ملتی درجه دو و فرودست مبدل می‌شویم. از سوی دیگر، تداوم راه «انقلاب سفید» شاه، حداکثر ما را به کشوری مانند کره جنوبی تبدیل می‌کرد، که از سوی ایدئولوگ‌های غربی افتخار عنوان بی‌مسمای کشور توسعه یافته (و نه در حال رشد) را یافته است! این دو الگوی رشدی است که در برابر ما قرار دارد. آیا واقعاً این دو الگو برآورنده آرمان‌های مردم و روشنفکران ما است؟! به اعتقاد من، تنها انقلاب اسلامی بود که می‌توانست ایران را به یک کشور زنده و دارای هویت مستقل در جهان امروز مبدل کند و یک رستاخیز فرهنگی و ملی را موجب شود. به فهرست آثار فلسفی گذشته مانند ابن سینا و ملاصدرا و شیخ اشراق و غیره، که در سال‌های اخیر چاپ شده و استقبال عجیب و کشش باور نکردنی نسل جوان در شناخت میراث فرهنگی‌شان توجه کنید. این است علامت زایش یک ملت نو با فرهنگ و هویت و روانشناسی نو و مستقل. این است تنها راهی که می‌توانست ایران مرده و هضم شده در بطن تمدن معاصر غربی را به ایرانی زنده و شکوفا بدل سازد.^۱

۱. مصاحبه با احسان طبری، ۱۳۶۷ (نوار).

استراتژی مرحله‌ای

همانطور که گفتیم، استراتژی نهائی حزب توده، استقرار نظام سوسیالیستی (به معنایی که توضیح داده شد) در ایران بود. ولی از دیدگاه مارکسیسم، استقرار سوسیالیسم در یک کشور امری دلخواه نیست و نیازمند شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی معینی است. لازمه استقرار سوسیالیسم و انجام انقلاب سوسیالیستی در یک کشور آن است که آرایش نیروهای سیاسی (که از دیدگاه مارکسیسم بازتاب آرایش طبقاتی جامعه می‌باشد) بنحوی باشد که کمونیست‌ها (نمایندگان طبقه کارگر!) بتوانند قدرت سیاسی را بدست گیرند و با پشتوانه کافی سیاسی، حاکمیت خود را بر جامعه اعمال کنند.

برای آنکه کمونیست‌ها بتوانند به چنین موقعیت قاطع و ممتازی در جامعه، که توان تصرف قدرت سیاسی را داشته باشد دست یابند، باید شرایط اجتماعی و فرهنگی معینی موجود باشد. یک تحلیل‌گر سیاسی واقع‌بین می‌داند که برای تصرف قدرت سیاسی توسط کمونیست‌ها، وجود عوامل متعدد سیاسی و فرهنگی ضروری است. نقش قدرت‌های خارجی در کشور، زمینه تاریخی - فرهنگی جامعه و وجود شرایط روانشناختی و ایدئولوژیک برای اشاعه مکاتب چپ در کشور، بنحوی که «فرهنگ چپ» بعنوان یک فرهنگ انقلابی، مقبولیت و جاذبه عمومی داشته باشد (مانند نیکاراگوئه و ال‌سالوادور در آمریکای لاتین)، حدت و شدت ستیز با امپریالیسم غرب و فقدان فرهنگ ثالثی که بتواند پرچم مبارزه ضد امپریالیستی را به دست گیرد (مانند ناسیونالیسم، لیبرالیسم یا مذهب)، تشتت و ضعف سیاسی نیروهای وابسته به غرب و غیره و غیره، از جمله صدها عاملی است که می‌تواند زمینه تصرف قدرت توسط مارکسیست‌ها در یک کشور را فراهم سازد. بنابراین در شرایط بروز بحران اجتماعی، در جامعه‌ای که به علت انفجار سیاسی و فرهنگی راه‌گریز از مدار امپریالیسم غرب را در پیش گرفته، احتمال تصرف قدرت توسط نیروهای چپ ممکن است و این پدیده به هیچ روی به «عوامل عینی» که مارکسیسم مدعی آن است (رشد نیروهای مولد و به تبع آن ترکیب طبقاتی جامعه) بستگی ندارد. و لذا می‌بینیم که مارکسیسم در بسیاری از کشورهایی که یا فاقد «پرولتاریای صنعتی» بودند و یا از نظر رشد صنعت در مراحل متوسط (مانند روسیه) قرار داشتند به پیروزی رسید.

ولی مارکسیست‌ها بر اساس بینش قالبی و جزمی خود، حداقل در تحلیل رسمی خویش، مدعی‌اند که مرحله انقلاب سوسیالیستی به ترکیب طبقات جامعه بستگی دارد. عبارت دیگر، برای استقرار سوسیالیسم ضروری است که سرمایه‌داری صنعتی رشد کافی داشته باشد و در نتیجه طبقه کارگر، اکثریت قابل توجهی را در جامعه تشکیل دهد. در

چنین شرایطی است که تضاد اصلی جامعه، «تضاد کار و سرمایه» (یعنی میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار) خواهد بود و انقلاب سوسیالیستی در دستور روز قرار خواهد داشت. بر مبنای این تحلیل مشخص نیست که چرا در روسیه نیمه دهقانی - فلاحتی که کارگران صنعتی، اقلیت کوچکی از جامعه را تشکیل می‌دادند، انقلاب سوسیالیستی شد و نه در انگلستان پیشرفته صنعتی؟! و یا چرا در کشوری چون ویتنام که کشوری دهقانی با صنعت ابتدائی و عقب‌مانده است و ساخت‌های اجتماعی عشیره‌ای و قبیله‌ای در بخش‌های مهمی از آن نیرومند است، انقلاب سوسیالیستی رخ داد، ولی در کشوری چون هندوستان، که پیشرفته‌ترین کشور صنعتی آسیا و جهان سوم محسوب می‌شود، حزب کمونیست این کشور مرحله انقلاب را «دمکراتیک ملی» می‌خواند و «راه رشد غیر سرمایه‌داری» را توصیه می‌کند؟! توجه به بروز پدیده تصرف قدرت توسط مارکسیست‌ها در کشورهای مختلف نشان می‌دهد که «تحلیل طبقاتی انقلاب سوسیالیستی» صرفاً یک تحلیل نمایشی ایدئولوژیک است و مارکسیست‌ها در عمل سیاسی خود بدان توجه ندارند. در هر کشوری که شرایط سیاسی و فرهنگی و بین‌المللی مناسب برای تصرف قدرت توسط کمونیست‌ها پدید شده و احتمال پیروزی بیش از ۵۰ درصد بوده است، مارکسیست‌ها در یورش به سمت تصرف قدرت درنگ نکرده‌اند و «لحظات با ارزش و تاریخ‌ساز» را با تحلیل‌های اقتصادی و تئوریک از دست نداده‌اند و آن مارکسیست‌های «جزم‌اندیشی» که به چنین اشتباهی دچار شده و مانند پلخائف به بحث‌های ملانقطی بر سر «شرایط عینی» پرداخته‌اند، از گردونه سیاست و ایدئولوژی خارج شده و در تاریخ مارکسیسم محکوم و مطرود گردیده‌اند.

به هر روی، حزب توده در تحلیل رسمی خود، از بدو تأسیس آن در ۱۳۲۰، مدعی بود که در ایران، شرایط اجتماعی - اقتصادی برای انقلاب سوسیالیستی فراهم نیست. در «طرح برنامه حزب توده ایران مصوب پلنوم هفتم (وسیع)» (۱۳۳۹) چنین آمده است:

هدف غائی حزب توده ایران ساختمان جامعه سوسیالیستی در ایران است ولی ایجاد جامعه سوسیالیستی در شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کنونی میهن ما مسئله روز نیست.^۱

و بر مبنای این تحلیل، حزب توده انقلاب اسلامی ایران را «انقلاب ملی - دمکراتیک» ارزیابی می‌کرد:

۱. اسناد و دیدگاه‌ها، انتشارات حزب توده، ۱۳۶۰، ص ۴۱۶.

هدف غائی حزب ما استقرار نظام سوسیالیستی است ولی در مرحله کنونی انقلاب در کشور ما که هنوز مردم تضاد خود را با امپریالیسم و تکیه گاه اجتماعی آن در جامعه ما و بقایای مناسبات ارباب - رعیتی و دیگر بقایای قرون وسطائی حل نکرده‌اند، انقلاب کماکان در مرحله ملی و دمکراتیک است.

در این انقلاب اکثریت مطلق افراد جامعه: کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهرها، روشنفکران میهن پرست، بورژوازی ملی و دیگر قشرها و عناصر ملی و مترقی و دمکراتیک جامعه ذینفعند. هدف این مرحله انقلاب استقرار حکومتی است ملی و دمکراتیک.^۱

در تمام دوران حاکمیت پهلوی، حزب توده، مرحله انقلاب ایران را ملی و دمکراتیک عنوان می‌کرد و در پلمیک (جدال قلمی) با دیگر گروه‌های مارکسیستی که خواستار استقرار سوسیالیسم در ایران بودند، آنان را به «چپ‌روی»، سکتاریسم، ذهن‌گرائی و عدم شناخت عمیق مارکسیسم متهم می‌نمود.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حزب توده در پلنوم‌های شانزدهم (اسفند ۱۳۵۷) و هفدهم (فروردین ۱۳۶۰) و در سایر اسناد حزبی، انقلاب ایران را «انقلاب ملی و دمکراتیک» عنوان نمود و بعدها که واژه‌های «ملی» (بخاطر عملکردهای لیبرال‌ها و ملی‌گرایان) و «دمکراتیک» (به دلیل عملکردهای «حزب دمکرات کردستان» و «جبهه دمکراتیک ملی») در جامعه منفوریت یافت، عنوان فوق را به «انقلاب ضد امپریالیستی و مردمی ایران» (که به همان معنای انقلاب ملی - دمکراتیک است) تغییر داد. در این مرحله، حزب توده به شدت منکر جوهره و مضمون «اسلامی» انقلاب ایران بود و تنها دو بعد «ضد امپریالیستی» (ملی) و «مردمی» (دمکراتیک، خلقی) را بعنوان وجوه مشخصه انقلاب ایران برمی‌شمرد. کاربرد این اصطلاح، به حق حساسیت نیروهای انقلابی مسلمان را برانگیخته بود. بی‌تردید انقلاب اسلامی ایران، هم عمیقاً ضد امپریالیستی است و هم عمیقاً مردمی، و در این دو بعد بسیار قاطع‌تر از سایر انقلاب‌های ضد امپریالیستی و مردمی قرن بیستم می‌باشد.

ولی آنچه که وجه تمایز و شاخص انقلاب ایران از سایر انقلابات معاصر است، بُعد ایدئولوژیک آن است؛ که آنرا به یک انقلاب مکتبی و بعبارت دیگر به یک رستاخیز فرهنگی - مذهبی بدل می‌سازد. بعد «اسلامی» انقلاب ایران، بدان خاصیتی می‌بخشد که آن

را نه یک انقلاب صرفاً ضد امپریالیستی، بلکه فراتر از آن به یک انقلاب ضد تمدن معاصر غربی (در دو بعد کاپیتالیستی و سوسیالیستی آن) بدل می‌سازد. این انقلابی است که داعیه استقرار «طرحی نو» در ایران و جهان را دارد. حزب توده بر این ویژگی بنیادین انقلاب اسلامی ایران عالم‌اً و عامداً چشم می‌بست و تمامی تلاش خود را در جهت تخفیف و تنزل ایدئولوژیک انقلاب اسلامی ایران به یک انقلاب ضد امپریالیستی و مردمی متعارف بکار می‌برد و خود نیز داعیه «تعمیق و گسترش» این انقلاب را داشت!

تلاش حزب توده در جهت لاپوشانی سرشت بنیادین انقلاب ایران (بعد مکتبی آن) در تحلیل‌های وسیع این حزب، که احزاب کمونیست سراسر جهان را تغذیه می‌کرد تبلور یافت و سرمنشاء انحراف بسیاری از تحلیل‌گران و تئوریسین‌های بلوک شرق و احزاب کمونیست جهان و ناتوانی آنها در شناخت یکتائی پدیده انقلاب اسلامی و عدم شناخت آنها از «پیام» و «داعیه» و «رسالت» این رستاخیز فرهنگی - مذهبی شد. تنها پس از شکست حزب توده بود که برخی از اندیشه‌پردازان و تئوریسین‌های شوروی به قصور ایدئولوژیک خود توجه کرده و تحلیل‌های حزب توده و تحلیل‌های پیشین تئوریسین‌های شوروی و کشورهای سوسیالیستی از ماهیت انقلاب ایران را بعنوان «جامعه‌شناسی عامیانه» به نقد کشیدند.

بعبارت دیگر، شکست حزب توده و انحلال آن در سال ۱۳۶۱، در بعد ایدئولوژیک نیز، در پیدایش شناخت دقیق‌تر و تحلیل‌های عمیق‌تر تئوریسین‌های مارکسیست در سراسر جهان از «پدیده انقلاب اسلامی» مؤثر بود.

در این راستا است که س. آقایی، تئوریسین شوروی، در مجله آسیا و آفریقای امروز (شماره ۵، سال ۱۹۸۴) می‌نویسد:

ایران یگانه کشور اسلامی است که اصطلاح «انقلاب اسلامی» در آن بیان می‌شود و تا اندازه‌ای خصائل یک واقعیت عینی را کسب کرده است. انکار اهمیت این مفهوم، ظاهراً، نشانه برخورد جامعه‌شناسی عامیانه است. این جامعه‌شناسی می‌پندارد که هر شکل جنبش‌های سیاسی می‌تواند منطبق با بیان مستقیم و قاطع یک طبقه معین انجام شود. چنین برخوردی، علاوه بر این، با نظریه (عموماً پذیرفته شده)، درباره نوآوری تاریخی و منحصر بفردی تجربه انقلاب معاصر ایران (اگرچه مهم‌ترین ویژگی‌های آن فعلاً مورد ارزیابی به اندازه کافی دقیق قرار نگرفته است) مغایرت دارد...

انقلاب اسلامی، شعار اصلی جنبش‌های سیاسی اسلامی مختلف در بسیاری از

کشورهای اسلامی مشرق زمین است. بعلاوه، هر سازمان و گروه در این مفهوم، محتوای خود را می‌گنجانند. مسئله مشترک برای تمام آنها عبارت است از هدف اسلامی کردن تمام جوانب زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و خانوادگی تمام شهروندان کشورهای خود و اعلام «سومین راه» رشد که با سرمایه‌داری و سوسیالیسم متفاوت است. ایران یگانه کشور اسلامی است که این شعار در آن تجسم عملی یافته است.^۱

همانگونه که مشاهده می‌شود این تحلیل، کلیه الگوهای متعارف «تحلیل طبقاتی» مارکسیسم را بهم می‌ریزد و به پدیده انقلاب اسلامی، بعنوان یک پدیده «غیر متعارف» و «نو» توجه می‌کند؛ پدیده‌ای که شناخت آن، تبیین عمیق فرهنگی - تاریخی تمدن ۱۴۰۰ ساله اسلامی و نیز تاریخ حداقل دو قرن اخیر تمدن مغرب زمین و فرآیند تعارض آنرا با شرق اسلامی می‌طلبد و نه تحلیل‌های قالبی و سطحی و عامیانه مرسوم را.^۲

به هر روی، حزب توده در سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸، انقلاب ایران را یک انقلاب پیروزمند ملی - دمکراتیک (ضد امپریالیستی - مردمی) می‌خواند و «رسالت» خود را «تثبیت و تحکیم و گسترش همه‌جانبه انقلاب ضد امپریالیستی و مردمی ایران» اعلام می‌دارد. و در این رابطه برنامه مرحله‌ای خود را، مصوب پلنوم هفدهم - فروردین ۱۳۶۰، منتشر می‌سازد.^۳

مضمون و پیام این برنامه، که با ظاهر دفاع از انقلاب نگاشته شده چیزی نیست مگر استراتژی مسخ انقلاب اسلامی ایران یا براندازی خزنده.

۱. کودتای نوژه، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۲۳ (برای آشنائی با مسئله انقلاب اسلامی و ماهیت آن و تحلیل‌های تئورسین‌های غرب و شرق به همین مأخذ، ص ۱۲ - ۲۵ مراجعه شود).

۲. در این رابطه به بازجویی یکی از کادرهای حزب توده توجه شود. او که در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، برای شرکت در یک سمینار بین‌المللی رفته است، می‌نویسد: «در سمینار متنی را خواندم که در آن براساس تحلیل‌های حزب به تشریح «انقلاب ملی و دمکراتیک ایران» پرداخته شده بود. پس از پایان سخنرانی من، نماینده افغانستان شدیداً برآشفته و با اعتراض گفت: رفیق ایرانی در سخنرانی خود انقلاب ایران را انقلاب ملی - دمکراتیک می‌خواند، در حالیکه انقلاب ما (افغانستان) نیز انقلاب ملی - دمکراتیک است و هیچ شباهتی به انقلاب ایران ندارد و بعلاوه خود رادیو تهران نیز انقلاب ایران را «انقلاب اسلامی» می‌خواند. چگونه می‌شود دو انقلاب هر دو «ملی - دمکراتیک» باشند و این همه تفاوت داشته باشند. البته افغانی فوق که از جناح «خلق» حزب افغانستان (دار و دسته امین) بود از موضع ضدیت با انقلاب ایران این جمله را گفت و من واقعاً در جواب او ماندم».

۳. به مجموعه اسناد مصوب هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران، فروردین ۱۳۶۰، ص ۱۹۰ - ۱۹۲ مراجعه شود.

پس از شکست طرح براندازی حزب توده، بقایای آن که به تجدید سازمان حزب در خارج از کشور دست زدند، مجدداً مرحله انقلاب ایران را «انقلاب ملی - دمکراتیک» ارزیابی کرده و مجدداً «همه نیروهای ضد امپریالیست و مردمی» را به تشکیل «جبهه متحد خلق» برای استقرار جمهوری ملی و دمکراتیک فراخواندند. بنابراین، از دیدگاه بقایای حزب توده، انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب شکست خورده و ناتمام است، که موفق به اجرای رسالت تاریخی خود و انجام وظایف ملی و دمکراتیک نشد و لذا همچنان این مرحله انقلاب در دستور کار است!

چه باید کرد؟

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، به گواه اسناد، چه برای سیاست‌پردازان غربی و چه تئوریسین‌های بلوک شرق و حزب توده، حادثه‌ای غیرقابل پیش‌بینی و نامنتظره بود. در برابر این انقلاب بزرگ که بر پشتوانه عظیم و بی‌نظیر مردمی متکی است چه می‌بایست کرد؟ پاسخ به این پرسش چارچوب استراتژی (مرحله‌ای) و تاکتیک‌های حزب توده را پی‌می‌ریخت.

روشن است که نظام برخاسته از انقلاب اسلامی، نظام ایده‌آل حزب توده نبود. ولی سخن بر سر «ایده‌آل» نبود؛ زیرا «ایده‌آل» زمانی تحقق می‌یابد که شرایط و امکانات تحقق آن فراهم باشد. حزب توده خواستار تصرف قدرت سیاسی و استقرار یک نظام سوسیالیستی شوروی‌گرا در ایران بود. ولی آیا مطرح کردن این خواست در شرایطی که فاقد هرگونه محمل عینی و پایگاه مردمی در داخل کشور بود، به معنای خودکشی سیاسی نبود؟ در اینجا است که راه حزب توده با راه سایر گروه‌های مارکسیست که بدون توجه به واقعیات، مسئله حاکمیت مارکسیست‌ها را مطرح می‌کنند جدا می‌شد. حزب توده، این گروه‌ها را «ذهن‌گرا»، «ماجراجو» و «حداکثر طلب» می‌دانست و شعارهای آنها را «کودکانه» تلقی می‌کرد و در مقابل، سیاست خود را «واقع‌گرایانه» می‌خواند. در اینجا مسئله تفاوت «استراتژی نهائی» و «استراتژی مرحله‌ای» اهمیت می‌یابد. نورالدین کیانوری در پرسش و پاسخ چنین می‌گوید:

برنامه حزب کاملاً مشخص است که هدف ما رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم بوده و هست. برنامه تردیدی بجای نمی‌گذارد که ما خواستار برانداختن رژیم سلطنتی و ایجاد جمهوری خلقی، توده‌ای و سوسیالیستی بوده‌ایم و هستیم. برنامه حزب شعار استراتژیک و درازمدت آن است، اما اگر بخواهیم بطور مشخص به

مردم بگوئیم الان چه بکنند این همان شعار روز است.

بنابراین، در برابر حزب توده دو راه بیشتر وجود نداشت: یا با مطرح کردن شعارهای استراتژیک (سوسیالیستی) خود را در مقابل انقلاب اسلامی ایران و مردم مسلمان قرار می‌داد و به سرعت، مانند سایر گروه‌های چپ، ذوب و نابود می‌شد، و یا به تنظیم یک استراتژی محدود و مرحله‌ای می‌پرداخت و در چارچوب این استراتژی مرحله‌ای، که سمت آن در راستای استراتژی نهائی حزب بود، امکان بقاء خود را در نظام جمهوری اسلامی ایران فراهم می‌ساخت.

طبیعی است که راه اول برای حزبی که فاقد حداقل نیروی اجتماعی در جامعه ایران بود مساوی با نابودی قطعی و برکنار شدن آن از حیات سیاسی کشور و تبدیل آن به یک گروه محدود مستقر در کشورهای سوسیالیستی بود. ولی اگر راه دوم، راه بقاء در نظام جمهوری اسلامی ایران، پیش گرفته می‌شد، متضمن چه دستاوردهائی بود؟ این دستاوردها را چنین می‌توان خلاصه کرد:

۱- بدلیل سلطه مطلق امپریالیسم غرب بر جامعه ایران، حزب توده (بعنوان کارگزار ابرقدرت شوروی و در چارچوب رقابت قدرت‌های سلطه‌گر بیگانه در ایران) طی سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا آستانه انقلاب اسلامی ایران، بطور کامل در حیات اجتماعی کشور حضور نداشت. ولی پس از انقلاب بدلیل سقوط رژیم آمریکائی شاه، امکان فعالیت علنی در داخل کشور فراهم آمده بود. طبق استراتژی و تاکتیک لنینی، بهره‌گیری از شرایط فعالیت علنی برای احزاب کمونیست حیاتی و ضروری است (اصل تلفیق فعالیت علنی و مخفی).^۱ حضور علنی در جامعه ایران این امکان را فراهم می‌ساخت تا حزب توده مجدداً بتواند در بخش‌هایی از جامعه تأثیر بگذارد و عناصری را به صفوف خود جلب کند و به کمیتی، که به هر روی قابل مقایسه با کمیت یک گروه مخفی نیست، دست یابد.

۲- مردم ایران بدون تردید متأثر از ایدئولوژی اسلامی بودند و تحت نفوذ بلا تردید امام خمینی قرار داشتند. این واقعیتی است که نمی‌توان کودکانه انکار کرد. ولی باید توجه داشت که خشم و عصیان انقلابی این مردم بطور عمده علیه امپریالیسم آمریکا و بلوک غرب بود و امام خمینی، آمریکا را «شیطان بزرگ» می‌خواند. درست است که غرب ستیزی اسلام انقلابی، یک غرب ستیزی بنیادگراست و همه مبانی تمدن غرب را (که سوسیالیسم را

۱. برای آشنائی با مسئله به: لنین، بیماری کودکی چپگرایی در کمونیسم، ترجمه محمد پورهرمان مراجعه شود.

نیز دربر می‌گیرد) آماج گرفته و خواستار استقرار یک «راه سوم» و یک الگوی جدید در میان دو راه رشد سرمایه‌داری و سوسیالیستی است، ولی می‌توان این غرب‌ستیزی را صرفاً در چارچوب سیاسی و نه مکتبی آن، تأیید کرد و با آن همگام شد و کوشید تا با استفاده از روحیات ضد غربی، انقلاب ایران را به سمت وابستگی به بلوک شرق سوق داد. بعلاوه، انقلاب ایران و داعیه آن مبنی بر استقلال از دو بلوک و «راه سوم»، متضمن هیچ پدیده عجیب و جدیدی نبود. داعیه «راه سوم» در همه کشورهایی که در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به استقلال دست یافته و یا راه ستیز با امپریالیسم غرب را در پیش گرفته‌اند، سابقه داشت و همان پدیده «دمکراسی انقلابی» بود که قبلاً تئوریزه و تبیین شده بود. مگر قوام نکرومه مدعی استقرار یک جامعه عدالت اجتماعی مستقل از دو بلوک در غنا نبود؟ مگر قذافی چنین داعیه‌ای نداشت؟ مگر ناصر «سوسیالیسم عربی» خود را در مقابل کاپیتالیسم غربی و سوسیالیسم مارکسیستی علم نکرده بود؟ پدیده «جمهوری اسلامی» نیز از دید حزب توده دارای چنین ماهیتی بود. در این رابطه، روحیات ضد شوروی و ضد کمونیستی انقلابیون مسلمان ایران نباید موجب نگرانی می‌شد. این پدیده در همه دمکرات‌های انقلابی وجود داشت و ناشی از دوگانگی پایگاه اجتماعی این نیروهای سیاسی و اجتماعی بود. بنابراین، اساس سیاست حزب در قبال انقلاب اسلامی ایران باید همان سیاستی می‌بود که بروتتس در یک جمله بیان داشته است:

موضع کمونیستها در قبال دمکراسی انقلابی را می‌توان در این عبارت بیان کرد:
اتحاد و مبارزه. در اینجا تنها بر این نکته تأکید می‌کنیم که منظور از مبارزه، مبارزه علیه دمکرات‌های انقلابی نیست، بلکه به معنایی، مبارزه برای دمکرات‌های انقلابی، مبارزه برای تحکیم مواضع مترقی و تکامل آنان در راستای مثبت است.^۱

به عبارت دیگر، سیاست «اتحاد و مبارزه» با دمکرات‌های انقلابی به معنای تلاش برای سوق دادن این نیروها به سمت اردوگاه سوسیالیستی (در سیاست خارجی)، به سمت الگوی رشد سوسیالیستی (در سیاست داخلی) و به سمت ایدئولوژی مارکسیستی (در بعد فرهنگی - ایدئولوژیک) بود.

۳- انقلاب اسلامی ایران هنوز به استقرار یک نظام با ثبات و ریشه‌دار نینجامیده بود و درگیری‌های نیروهای مختلف اجتماعی و سیاسی، چه نیروهای مسلمان و چه معارض

۱. ک. ن. بروتتس، دمکراسی انقلابی و انقلابهای رهاییبخش ملی امروز، ترجمه و نشر از سازمان جوانان توده، ۱۳۶۰، ص ۱۶۹.

انقلاب، طی سال‌های آینده، جزر و مدهای سیاسی جدی پدید می‌آورد. لذا حزب توده می‌بایست به توسعه امکانات سیاسی و مادی خود، از جمله سازمان‌های مخفی - نظامی می‌پرداخت و خود را به یک نیروی توانمند در حیات سیاسی ایران تبدیل می‌کرد. براساس این خط مشی، در ترسیم آینده انقلاب ایران دو راه محتمل بود:

الف) در جزر و مدهای سیاسی کشور، جناحی از نیروهای متنفذ سیاسی کشور (ملی‌گرا و شاید مذهبی) به سمت شوروی گرایش می‌یافت. حزب توده باید می‌کوشید تا چنین جناحی را کشف کند، آنرا تقویت نماید و با آن متحد شود و بدینسان راه سلطه یک جناح شوروی‌گرای غیر مارکسیست را، در اتحاد با حزب توده، هموار نماید. طبیعی است که اگر چنین امکانی تحقق می‌یافت، حزب توده پس از تحکیم مواضع خود بعنوان یک قدرت درجه اول سیاسی، بعدها به راحتی می‌توانست این متحد خود را از صحنه قدرت حذف کند و قدرت انحصاری را برقرار سازد. این فرآیندی است که در یمن جنوبی و در افغانستان رخ داده بود.

ب) بحران‌های سیاسی آینده ایران به شرایطی خواهد انجامید که کشور در یک هرج و مرج سیاسی فرو می‌رفت. پیدایش چنین شرایطی پس از وفات امام خمینی، که حزب توده بسیار زود می‌پنداشت، حتمی بود. در چنین وضعی برای حزب توده، اگر تا آن زمان بقاء خویش را تأمین می‌کرد و تدارکات مفصل مخفی - نظامی فراهم می‌ساخت، امکان اجرای یک «کودتای چپ» ممکن بود. مجموعه تحلیل فوق اساس سیاست حزب توده را در سال‌های ۱۳۶۱-۱۳۵۷ پی‌ریخت و حزب، تاکتیک‌های براندازی خود را به شکل طراحی و تدارک دو «آلترناتیو»ی زیرین بطور موازی به مرحله اجرا درآورد:

۱- مسخ انقلاب یا براندازی خزنده؛

۲- براندازی ضربتی یا کودتای چپ.

مسخ انقلاب یا براندازی خزنده

طرح فوق همان مشیی است که در صفحات پیشین مبانی تئوریک آن توضیح داده شد و سیاست رسمی مارکسیسم شوروی‌گرا را در قبال دمکراسی انقلابی تشکیل می‌داد، و مضمون آن عبارت بود از تلاش همه‌جانبه برای جذب نیروها و جنبش‌ها و انقلابات رهائی بخش جهان سوم به مدار وابستگی به بلوک شرق. طبق این تئوری، به دلیل پیدایش اردوگاه سوسیالیسم و دو قطبی شدن جهان در «دوران معاصر» (دوران پس از انقلاب اکتبر روسیه) در برابر انقلاب‌های رهائی بخش دو راه بیشتر وجود نداشت: یا راه وابستگی به

بلوک غرب (راه رشد سرمایه‌داری)، یا راه وابستگی به بلوک شرق (سمتگیری سوسیالیستی). لذا، هرگونه اندیشه «راه سوم» از سوی مارکسیسم مطرود و محکوم بود. این خط مشی دقیقاً توسط حزب توده در ایران (۱۳۶۱-۱۳۵۷) پی گرفته شد.

حزب توده در وهله اول کوشید تا شاید یک جناح متمایل به «شرق» را در حاکمیت اسلامی بیابد و آن را به پایگاه خود برای مسخ انقلاب اسلامی بدل سازد و زمانی که از این تلاش نومید شد، کوشید تا از طریق معدود عوامل نفوذی خود در رده‌های مختلف مشاغل و مقامات دولتی چنین جناحی را مصنوعاً جعل کند و آنرا «جناح روشن بین حاکمیت» بنامد.^۱ هدف این بود که با تکیه بر چنین جناحی به تدریج گرایش‌های شرق‌گرایانه و شرق‌باورانه در نیروهای اسلامی کشور تقویت شود. طبیعی است که این سیاست اگر به موفقیت می‌رسید، دقیقاً به معنای براندازی نظامی جمهوری اسلامی ایران و تبدیل آن به یک رژیم ضیاءالحقی ولی از نوع وابسته به شوروی آن می‌بود. چنین رژیمی خود در آینده قربانی طرح براندازی ضربتی حزب توده (کودتای چپ) می‌شد و به عنوان سرپلی برای استقرار یک رژیم مارکسیستی در ایران خدمت می‌نمود. این مشی، همان چیزی است که در برنامه رسمی حزب توده «تثبیت، تحکیم و گسترش انقلاب ضد امپریالیستی و مردمی ایران» نامیده می‌شد^۲ و باید استراتژی مرحله‌ای حزب توده را به فرجام می‌رساند تا راه برای استراتژی نهائی حزب توده (استقرار سوسیالیسم) گشوده شود.

براندازی ضربتی یا کودتای چپ

مارکسیسم خود را مدعی «انقلاب اجتماعی» به دست طبقه پرولتاریا و در اتحاد با دهقانان و سایر زحمتکشان می‌داند، و لذا «کودتاگرایی» (پوچیسم: Putschism) را، که عمل ضربتی عده‌ای معدود و بدون مشارکت انقلابی مردمی است، در تئوری محکوم می‌کند. ولی در عمل، مارکسیسم «کودتاگرایی» را مشروع شناخته و آن را به حربه اصلی عمل خود بدل ساخته است. تصرف ناگهانی و ضربتی قدرت در شرایط مساعد که لنین مطرح ساخت و خود در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ علیه سایر نیروهای ضد تزاری (منشویک‌ها، اس. ا. ها و...) به کار گرفت، در واقع بیشتر به «کودتا» شباهت داشت تا «انقلاب». ولی از آنجا که لنین مدعی بود این «کودتا» به نام «پرولتاریا» و به دست نمایندگان این طبقه (یعنی کمونیست‌ها)

۱. مجموعه اسناد مصوب هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران، ۱۳۶۰، ص ۳۷.

۲. همان مأخذ، ص ۱۰۹.

صورت گرفته و، «پرولتاریا» چه بخواهد و چه نخواهد باید حامی آن باشد، پس «انقلاب» است! بنابراین، صرف نظر از همه دعاوی تئوریسین‌های مارکسیسم، چه در مسئله انقلاب اجتماعی و چه در مسئله «راه رشد غیر سرمایه‌داری» و اتحاد با دمکراسی انقلابی، عمل‌گرایی و کمین‌نشستن برای تصرف قدرت سیاسی به هر بهای ممکن در جوهره و ذات عمل مارکسیستی و سرشت ایدئولوژی مارکسیستی بود.

بعدها، در دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۵۰ میلادی، که در تعدادی از کشورهای جهان سوم کودتاهای انقلابی و ضد آمریکائی (مانند کودتای ژنرال نجیب و جمال عبدالناصر در مصر) به پیروزی رسید و رژیم‌های کم و بیش متمایل به شوروی، پیگیر یا ناپیگیر، و در برخی موارد رژیم‌های مارکسیستی را (مانند کودتای جناح عبدالفتاح اسماعیل علیه جناح سالم ربیع علی در یمن جنوبی، کودتای سرگرد هایلده ماریام در اتیوپی و کودتای تره‌کی در افغانستان) به قدرت رسانید، مسئله «کودتای انقلابی» در مرکز توجه تئوریسین‌های مارکسیست قرار گرفت. چنین توجیه می‌شد که «کودتای انقلابی» با «کودتای ارتجاعی» تفاوت دارد و هر چند عمل عده‌ای روشنفکر (بوژه نظامیان) می‌باشد، ولی دارای پایگاه توده‌ای است و بیانگر خواست توده مردم و نیازهای رشد انقلابی جامعه است. بدین ترتیب، تئوری «کودتای انقلابی» در پایه عملکردهای قدرت‌طلبانه نیروهای مارکسیست جهان سوم (حتی علیه نیروهای دمکرات انقلابی، مانند حوادث یمن جنوبی) قرار گرفت و توجیه تئوریک شد و حتی شایسته عنوان «انقلاب» گردید!^۱

در رابطه با حزب توده، کودتاگرایی همواره در پایه عمل تاریخی این حزب قرار داشته است. در جریان کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سازمان نظامی حزب توده دارای برنامه مشخص برای اجرای یک کودتای روسی بوده است که به دلائلی به اجرا در نیامد. در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز نورالدین کیانوری به دستور کا. گ. ب برای مطالعه طرح یک کودتای ملی‌گرایانه علیه رژیم شاه به اروپای غربی مسافرت می‌کند و با خسرو قشقائی و عده‌ای از عناصر ملی‌گرا ملاقات و مذاکره می‌نماید.^۲

در دوران فعالیت حزب توده پس از انقلاب اسلامی ایران (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸) نیز، همزمان و توأمان با طرح «براندازی خزنده» (مسخ انقلاب)، طرح «کودتا» بعنوان طرح آلترناتیو و موازی به اجرا گذارده شد تا در صورت ناکامی طرح نخست، و در شرایط سقوط رژیم

۱. در فصل «سازمان نظامی حزب توده» با عنوان «مارکسیسم و کودتاگرایی» مجدداً به این بحث خواهیم پرداخت.
۲. به صفحه ۱۷۲ مراجعه شود.

ستمشاهی (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) آغاز شود. بعدها، بویژه در سال ۱۳۶۰، تدارکات کافی دیده شد. در بعد نظامی، «سازمان نظامی» تشکیل شد و با توسعه آن تلاش گردید تا مهره‌های نظامی حزب به پست‌ها و مشاغل حساس رسوخ کنند (مانند زمینه‌سازی مفصلی که توسط عوامل حزب توده در نیروی دریائی برای انتصاب ناخدا افصلی به فرماندهی این نیرو صورت گرفت).

تحقق طرح کودتائی حزب توده به شرایطی بستگی داشت که اولاً، امکان موفقیت طرح اول (مسخ انقلاب) منتفی شود؛ ثانیاً، حداقل شرایط و زمینه‌های عینی برای اجرای موفقیت‌آمیز کودتا فراهم آید؛ ثالثاً، شرایط بین‌المللی اجازه انجام کودتای چپ در ایران را بدهد. مارکسیسم دارای تئوری‌ها و دستورالعمل‌های معینی برای تصرف قدرت سیاسی است، که در «تئوری لنینی انقلاب اجتماعی» بیان شده است. براساس این تئوری برای تصرف موفقیت‌آمیز قدرت سیاسی، باید در جامعه وضع انقلابی وجود داشته باشد. مشخصات این وضع انقلابی چگونه است؟ لنین دو محور اصلی زیرین را بعنوان شاخص‌های اساسی وضع انقلابی ذکر می‌کند:

۱- بحران و تشتت در حاکمیت، بنحوی که «بالائی‌ها» توان ادامه حکومت نداشته باشند؛

۲- توسعه نارضایتی در جامعه، بنحوی که اکثریت مردم یا بخش قابل توجهی از مردم (به تعبیر لنین: پائینی‌ها) نخواهند به شیوه گذشته زندگی کنند و نسبت به حکومت، یا مخالفت فعال و یا بی‌تفاوتی داشته باشند. لنین در اثر معروف بیماری کودکی چپگرایی در کمونیسم می‌نویسد:

... قانون اساسی انقلاب که تمام انقلاب‌ها و از جمله هر سه انقلاب روسیه در طول قرن بیستم، صحت آنرا تأیید کرده‌اند، نکات زیرین را در بردارد: برای انجام انقلاب کافی نیست که توده‌های استثمار شونده و ستمزده به عدم امکان ادامه زندگی به شیوه کهنه پی برده و خواستار دگرگونی آن باشند. برای انجام انقلاب لازم است که استثمارگران نیز نتوانند به شیوه سابق زندگی و حکومت کنند. انقلاب فقط زمانی می‌تواند پیروز گردد که پائینی‌ها، ادامه زندگی به شیوه کهنه را نخواهند و «بالائی‌ها» ادامه حکومت به شیوه کهنه را نتوانند. این حقیقت را بصورت دیگر می‌توان چنین بیان داشت: انجام انقلاب بدون بروز بحران همه‌گیر در سراسر کشور... امکان‌پذیر نیست.... طبقات فرمانروا باید در زمینه اداره امور دولت به چنان بحرانی دچار شده باشند که حتی واپس‌مانده‌ترین توده‌ها را نیز به

میدان سیاست بکشاند... و دولت را ناتوان کند و سرنگونی سریع آن را برای انقلابیون میسر سازد...^۱

علاوه بر شرایط فوق، لنین شرط سومی را نیز برای تصرف پیروزمند قدرت سیاسی توسط کمونیست‌ها ضروری می‌شمارد که آن را «عامل ذهنی انقلاب» می‌نامد. عامل ذهنی انقلاب عبارتست از توانمندی و آمادگی مادی و آمادگی سیاسی کمونیست‌ها برای تصرف قدرت سیاسی. آمادگی مادی طبعاً تدارکات و تمهیدات سازمانی - نظامی را دربرمی‌گیرد، و آمادگی سیاسی عبارت است از مطرح شدن حزب کمونیست در جامعه بعنوان یک «آلترناتیو» که توان حکومت کردن را داراست.

براساس تئوری فوق، حزب توده عوامل عینی و ذهنی لازم را برای تصرف قدرت سیاسی در ایران تدارک می‌دید. حزب توده با بهره‌گیری از معضلات اجتماعی - اقتصادی کشور و نارسائی‌های طبیعی پس از انقلاب، دقیقاً در سه محور پیش گفته عمل می‌نمود:

- ۱- ایجاد تفرقه و بحران در حاکمیت اسلامی؛
- ۲- توسعه نارضائی در جامعه، از طریق شعارهای افراطی و نابجا و هرج و مرج گرایانه، بویژه در مسایل اقتصادی و ایجاد روحیات و توقعات زیاده‌طلبانه و حداکثری در بخش‌هایی از جامعه بدون توجه به واقعیت‌های انقلاب و مصالح و اهداف نظام اسلامی؛
- ۳- مطرح ساختن خود بعنوان آلترناتیو (تنها نیروی سیاسی که توان حل نارسائی‌های اقتصادی را داراست و دارای برنامه مشخص و روشن می‌باشد).

تاکتیک‌های حزب توده

در این مبحث به بررسی فشرده و اجمالی رئوس کلی تاکتیک‌های حزب توده در قبال انقلاب اسلامی ایران می‌پردازیم. این تاکتیک‌ها را به دو گروه «تاکتیک‌های نهان» و «تاکتیک‌های عیان» تقسیم می‌کنیم.

تاکتیک‌های نهان، آن تاکتیک‌هایی بود که محورهای اساسی استراتژی براندازی حزب توده را سامان می‌بخشید.

این تاکتیک‌ها، ریشه‌ای و بنیادی بوده و به دلیل اهمیت خود در سیاست رسمی حزب توده پوشیده و مستور نگه داشته می‌شد. حزب توده نه تنها اعلام نمی‌داشت که در جهت

۱. مارکس، انگلس، لنین درباره انقلاب اجتماعی، ترجمه محمد پورهرمان، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۸، صص ۱۱۲-۱۱۳.

ایجاد بحران در حاکمیت، یا اشاعه نارضائی در جامعه، یا مطرح ساختن خود- و یا بینش و ایدئولوژی خود- بعنوان «آلترناتیو» عمل می‌کند، بلکه چنین انتسابی را شدیداً انکار می‌کرد و هدف خود را «تثبیت، تحکیم و گسترش انقلاب ضد امپریالیستی و مردمی ایران» اعلام می‌داشت. در واقع این تاکتیک‌های محوری، همان اهداف استراتژیک حزب توده محسوب می‌شوند که تحقق آن‌ها شرایط قطعی را برای تحقق استراتژی براندازی حزب توده فراهم می‌ساخت.

تاکتیک‌های عیان حزب توده، آن تاکتیک‌هایی بود که عملاً و علیرغم ظاهر خود، به تحقق تاکتیک‌های نهان حزب توده خدمت می‌کرد. بعبارت دیگر «تاکتیک‌های عیان»، بیان تبلیغی- ترویجی و عملی «تاکتیک‌های نهان» (و بنیادین) حزب توده بود. در میان این تاکتیک‌ها، عمده‌ترین آنها را برگزیده‌ایم که اجمالاً بیان می‌داریم. شناخت مشروح این تاکتیک‌ها نیازمند بررسی دقیق اسناد و نشریات حزب توده در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ است.

۱- تاکتیک‌های نهان

الف: ایجاد بحران در حاکمیت و نیروهای اسلامی

کانالهای بحران‌سازی و نارضائی تراشی

حزب توده از کانال‌های زیر، سیاست ایجاد و توسعه نارضائی در جامعه و ایجاد دودستگی و بحران در حاکمیت و نیروهای انقلابی مسلمانان را پیش می‌برد:

- نشریات و اعلامیه‌ها و دیگر وسائل مطبوعاتی و تبلیغاتی (تراکت و شعار و...). در سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ جزوه پرسش و پاسخ بطور عمده این نقش را ایفا می‌کرد.

- شبکه حزب و سازمان‌های جنبی آن (سازمان جوانان، تشکیلات زنان و...) به مثابه یک دستگاه وسیع شایعه‌پراکنی و جوسازی در جامعه عمل می‌کردند. کافی بود مسئله‌ای توسط رهبری حزب به تشکیلات رهنمود داده شود تا اعضا حزب در محیط زندگی و کار خود به طرح وسیع آن پردازند.

- عوامل نفوذی حزب نیز، در کنار وظایف اطلاعاتی و جاسوسی، در جهت عمده‌کردن مسایل مورد بحث در حاکمیت و نهادها و مطرح ساختن جنجالی و غیر اصولی آنها و دامن زدن به مباحثات و اختلاف برداشتها عمل می‌کردند.

ترفندهای حزب توده در ایجاد نفاق و بحران‌سازی در حاکمیت و روحانیت:

روش‌های سیاسی- تبلیغی که حزب توده برای ایجاد تفرقه و بحران در حاکمیت و

روحانیت و نهادها و ارگانهای انقلابی و دولتی بکار می‌برد، بشرح زیر بود:

*** تأکید بر تفاوت برداشت‌ها و برجسته کردن و مطرح ساختن جنبجالی آنها بمنظور ایجاد تفرقه و تشتت در حاکمیت و نیروهای مسلمان.**

بررسی تحلیل حزب توده از حاکمیت جمهوری اسلامی ایران این خط را بخوبی نشان می‌دهد:

در تحلیل‌های حزب توده، روحانیت و مسئولین و نیروهای جمهوری اسلامی، از دو زاویه دسته‌بندی می‌شدند. اول، از زاویه مواضع آنها در مسایل اقتصادی که به دو گروه تقسیم می‌شدند:

۱- نیروهای راست: این نیروها در سیاست داخلی طرفدار راه رشد سرمایه‌داری بوده با «بند ج»، ملی‌کردن بازرگانی خارجی، قانون کار مترقی و حل مسئله توزیع داخلی به نفع محرومین مخالفند و در سیاست خارجی طرفدار وابستگی به غرب و در یک کلام بیانگر نوعی جمهوری اسلامی ضیاءالحقی هستند.

۲- نیروهای خط امام: در سیاست داخلی، طرفدار محرومین و مستضعفین‌اند و در سیاست خارجی خواستار یک مشی استقلال‌طلبانه می‌باشند. آنها هرچند در شرایط کنونی نسبت به اردوگاه سوسیالیسم پیشداوریهائی دارند، ولی بتدریج و در جریان افزایش تجارب‌شان در مناسبات بین‌المللی، این پیشداوریه‌ها فرو خواهد ریخت. دربارهٔ مضمون این تحلیل قبلاً در بحث «دمکراسی انقلابی» توضیح کافی داده شده است.

همچنین براساس طرز برخورد نیروهای خط امام با مارکسیسم، حزب توده به تقسیم‌بندی دیگری دست زد و آنها را به سه گروه «قشری»، «واقع‌بین» و «روشن‌بین» تقسیم کرد:

«قشریون» عناصر متعصبی بودند که در بعد سیاسی شدیداً انحصارطلب و ضدتوده‌ای و ضدشوروی بوده و بدون توجه به شرایط دنیای معاصر خواستار اجرای احکام قدیمی متروک اسلامی، مانند حدود و تعزیرات می‌باشند! این گروه شدیداً ضدکمونیست و «ضد شوروی» هستند.

هر «راست»، الزاماً قشری نیست. ممکن است فردی از نظر مواضع اقتصادی «راست» ولی از نظر مواضع در قبال آزادی‌های دمکراتیک «واقع‌بین» باشد (هرچند عموماً نیروهای «راست» مذهبی «قشری» نیز هستند). هر «قشری» نیز الزاماً «راست» نیست. از این دیدگاه، «قشریت» و «توده‌ای ستیزی» و «شوروی ستیزی» بصورت یک گرایش، کم و بیش در همه

نیروهای مذهبی وجود دارد که در بعضی شدیدتر است و در برخی ضعیف‌تر و یا متعادل! برخی از نیروها و شخصیت‌های خط امام هستند که در مواضع اقتصادی جداً طرفدار محرومین‌اند، ولی در بعد آزادیهای دمکراتیک شدیداً توده‌ای ستیز و شوروی ستیز و قشری می‌باشند. «نیروهای واقع‌بین» آن نیروهائی هستند که علیرغم گرایشات مذهبی و ضدکمونیستی، در برخورد به مسایل جاری داخلی و خارجی به واقعیت‌های بالفعل و مصالح انقلاب توجه دارند. واژه «عناصر روشن‌بین» تنها در اسناد پلنوم ۱۷ کمیته مرکزی حزب توده بکار رفت و سپس بدون هیچ تحلیل و توضیحی مسکوت گذارده شد.^۱ منظور از عناصر روشن‌بین کسانی هستند که در سیاست داخلی طرفدار «راه رشد غیرسرمایه‌داری» و در سیاست خارجی طرفدار گرایش به شرق می‌باشند. چون چنین عناصری در میان نیروهای راستین مذهبی وجود نداشت، حزب توده این واژه را مسکوت گذارد و در واقع منظور وی همان عناصر نفوذی خود بود که در شرایطی باید تحت عنوان «جناح روشن‌بین» جمهوری اسلامی به براندازی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی می‌پرداختند و یا شاید منظور عناصر التقاطی از نوع دکتر حبیب‌الله پیمان و... بوده است.

* برجسب زدن و متهم ساختن مسئولین و شخصیت‌ها و نیروها

برجسب‌های «قشری»، «راست»، «حجثیه‌ای»، «مرتجع» و... به فراوانی و البته با زیرکی و ظرافت و احتیاط کامل، توسط حزب توده به کسانی که مبعوض این حزب واقع می‌شدند، زده می‌شد. ترفند جوسازی و هوچیگری نقش مهمی در تاکتیک‌های حزب توده داشت. حزب توده می‌دانست که وحدت و انسجام روحانیت و خط امام بر پایه مکتب و ولایت فقیه استوار است و تا وقتی که معیار، اسلام باشد این انسجام حفظ می‌شود و هیچ نفاق‌افکنی‌ای مؤثر نخواهد افتاد، لذا می‌کوشید تا یک چهره مارکسیستی از اسلام ارائه دهد و در مسایل اجتماعی، مباحث طبقاتی را برجسته سازد و اسلامی چون اسلام «منافقین» و اسلام رسمی جمهوری‌های آسیائی شوروی را مطرح سازد؛ اسلامی که اساس آن بر تبیین مارکسیستی مسایل اجتماعی قرار داشت و مسئله اصلی آن مستضعفین و خلق بود، نه خدا. حزب توده از این زاویه می‌کوشید تا اختلاف‌نظرهای فقهی را در مسایل اقتصادی، عمده

۱. به مجموعه اسناد مصوب هفدهمین پلنوم (وسیع)...، ص ۳۷-۳۹ مراجعه شود. در اینجا تنها به «نیروهای روشن‌بین» اشاره شده ولی از هرگونه تعریفی اجتناب گردیده است.

سازد و آن را به دستمایه‌ای برای ایجاد اختلاف در نیروهای مسلمان بدل کند.^۱

ب: اشاعه نارضائی در جامعه

در سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ (بویژه سال ۱۳۶۱) با توجه به تداوم جنگ و مطرح بودن مسایلی در زمینه مسایل اجتماعی - اقتصادی (مانند مالکیت ارضی، قانون کار، بازرگانی خارجی) معضل توزیع داخلی و احتکار، که موجب گرانی و تورم شدید در جامعه می‌شد، حزب توده تصور می‌کرد که نارضائی مردم رو به گسترش است و زمینه برای یک بحران عمومی و انفجار اجتماعی آماده می‌شود. حزب توده طبق تحلیل‌های مارکسیستی، انگیزه‌ها و عوامل انقلاب اسلامی ایران را صرفاً عوامل اقتصادی می‌دانست و نمی‌توانست نقش اسلام و ایمان ایثارگرانه مردمی را که در شدیدترین شرایط اقتصادی، اعتقادشان را نه تنها از دست نمی‌دهند بلکه استوارتر می‌شوند، درک کند. از سوی دیگر، حزب توده با توده‌های واقعی مردم تماس ناچیزی داشت. پایگاه اجتماعی حزب توده را بطور عمده اقشار ناراضی «انقلاب سفید»ی و غربگرا تشکیل می‌داد، که شبکه حزبی در میان آنها ریشه دوانیده و از آنها تغذیه می‌کرد.

حزب توده نارضائی این اقشار را به حساب نارضائی جامعه می‌گذاشت. حزب توده در سال ۱۳۶۱ با توجه به تداوم و طولانی شدن جنگ تحمیلی و ابرام امام(ره) و امت حزب‌الله بر شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» تصور می‌کرد که مردم خسته شده‌اند و خواستار پایان جنگند و تداوم جنگ، مغایر با خواست مردم، و عامل اشاعه نارضائی است. لذا برای توسعه این «نارضائی» و همچنین مطرح ساختن خود بعنوان حلال مشکلات اقتصادی، «پیشاهنگ انقلابی» و «آلترناتیو»، بطور وسیع به طرح مسایل اقتصادی و مسئله جنگ پرداخت. در ادامه این سیاست در سال ۱۳۶۱ به ناگاه، حزب توده که قبل از آن بسیار محتاطانه می‌کوشید خود را در جامعه مطرح نسازد تا زیر ضربه نرود، با بسیج ضربتی تشکیلات حزب و سازمان «اکثریت» کوشید تا تیراژ «پرسش و پاسخ» را افزایش دهد،^۲ و

۱. برای نمونه مراجعه شود به: ف. م. جوانشیر، «اقتصاد اسلامی از دیدگاه آیت‌الله سید محمود طالقانی» (دنیا، شماره ۳، ۱۳۵۸) و: امیر نیک‌آئین، «شرع اسلام و تعمیق انقلاب» (دنیا، شماره ۱۲، ۱۳۵۹). مقاله اخیر درباره «دو نحوه برخورد کاملاً متضاد در مسئله زمین و اصلاحات ارضی» (تعبیر نویسنده فوق) است.

۲. علیرغم همه تلاشهای حزب توده تیراژ پرسش و پاسخ پس از بسیج تشکیلات و توزیع وسیع آن از ۳۰ هزار در سال ۱۳۶۱ به ۶۰ هزار در اواسط ۱۳۶۱ رسید که از این تعداد حدود ۲۵ تا ۳۰ هزار در تهران و بقیه در شهرستانها توزیع می‌شد. تیراژ تهران بطور عمده در نواحی مرکز و شمال شهر بود. در شهرستانها بالاترین تیراژ به رشت تعلق داشت که حدود ۳ هزار نسخه به فروش می‌رفت. در اصفهان و شیراز تیراژ ۵۰۰ عدد بود

مطالب پرسش و پاسخ لحن تند و شدید و تحریک‌کننده یافت. نگاهی گذرا به مطالب پرسش و پاسخ در سال ۱۳۶۱، این تحلیل حزب توده را به روشنی نشان می‌دهد:

۱- قانون کار: بدنال ارائه طرح قانون کار توسط وزیر وقت و انتقاد کارگران و برخی از نیروهای مسلمان از نقاط ضعف این طرح، حزب توده به خیال خود تصور کرد که گویا فرصتی فراهم آمده تا در میان «طبقه کارگر» رسوخ کند و برای خود بعنوان حزب پیشاهنگ طبقه کارگر! پایگاهی کسب کند (پرسش و پاسخ، ۱۳۶۱/۸/۲۹).

۲- ملی‌کردن بازرگانی خارجی (پرسش و پاسخ، ۱۳۶۱/۲/۲۰ و ۱۳۶۱/۹/۱۳).

۳- مسئله توزیع داخلی و تورم و گرانی (پرسش و پاسخ، ۱۳۶۱/۴/۲۶).

۴- مسئله ارضی و دهقانی و «بندج» (پرسش و پاسخ، ۱۳۶۰/۱۲/۱۹).

۵- مسئله جنگ: حزب توده هراس داشت تا صریحاً و بی‌پرده درباره جنگ موضع‌گیری کند، و لذا در پرسش و پاسخ با ظرافت و زیرکی و فرمول‌بندیهای دقیق و با سوءاستفاده از نقل قول‌های پراکنده مسئولین می‌کوشید تا نظر خود را بر ضرورت پایان دادن به جنگ اعلام دارد. (برای نمونه مراجعه شود به: پرسش و پاسخ، ۱۳۶۱/۳/۱۵).

ج: مطرح شدن در جامعه بعنوان «آلترناتیو»

حزب توده بر اساس تئوری‌های مارکسیستی، آینده سیاسی کشور را از آن خود می‌پنداشت. دستیابی به این هدف تلاش گسترده‌ای را می‌طلبد که تحقق آن منوط به پدیدآمدن «شرایط عینی» در جامعه (بحران در بالا و در پائین) و پذیرش رهبری حزب کمونیست (عامل ذهنی) بود. عامل ذهنی تصرف قدرت سیاسی، در پرتو طرح وسیع برنامه‌ها و شعارهای حزب کمونیست در میان مردم تحقق می‌یابد و لذا حزب توده می‌کوشید تا در هر مسئله مبرم اجتماعی، طرح و برنامه تبلیغاتی خود را، بدون توجه به واقعیت‌ها و امکانات تحقق آن، ارائه دهد.

د: تدارک مادی - سازمانی برای تصرف قدرت سیاسی

همانگونه که گفته شد یکی از شرایط براندازی - بر اساس تحلیل‌های مارکسیستی - تحقق «عامل ذهنی» یعنی پذیرش رهبری حزب کمونیست از سوی اقشار وسیع مردم

و این در شرایطی بود که عملاً پرسش و پاسخ تنها نشریه گروهک‌ها، اعم از چپ و لیبرال بود و همه طیف ضدانقلاب و ناراضی و برخی نیروهای سیاسی مذهبی نیز برای اطلاع از مواضع حزب توده کم و بیش آن را می‌خواندند.

می‌باشد؛ و برای دستیابی به این منظور، گسترش صفوف حزب و تشکیلات کمونیستی در جامعه امری ضروری است. حزب باید بتواند ابتدا ضرورت شکل و تشکیلات را برای مردم جا انداخته و سپس، پس از پذیرش حزب توسط توده‌ها، افکار عمومی را هدایت و سمت‌دهی کند و یا حداقل بر آن تأثیر قابل توجه گذارد. ساختار تشکیلاتی حزب توده برای تأمین این نیاز، شکل گرفت و در جهت شکل گروه‌های مختلف اجتماعی، با در نظر گرفتن علایق روزمره آنها، حوزه‌های حزبی و کمیسیون‌ها و فراکسیون‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سازمان یافت.

علاوه بر این، تجارب طولانی و نیز کارکرد جاسوسی، حزب را بر آن می‌داشت تا فعالیت خود را تنها در محدوده تشکیلات «علنی» یا نیمه‌علنی، محدود نسازد و در خفا، ارتباطات مخفی را با هدف تسریع در امر براندازی و جلوگیری از کارائی قاطع ضربه احتمالی به حزب و جاسوسی و کسب اطلاعات و نفوذ و القاء ایدئولوژی، با تشکیل سازمان نظامی و تشکیلات مخفی و شبکه‌های نفوذ و جاسوسی، شکل دهد.

بخش «علنی» که بدنه و کمیت اصلی حزب توده بود می‌کوشید تا با استفاده از قوانین جاری و جو سیاسی کشور، فعالیت و رشد نماید. بخش «علنی» با ایجاد شعب مختلف (کارگری، دهقانی، تشکیلات، انتشارات و...) و سازمان‌های جنبی (جوانان، زنان، دانش‌آموزی و...) در جهت فعالیت در تمام اقشار جامعه برنامه‌ریزی فشرده و دقیقی کرده بود؛ و به وسیله این اهرم‌های سازمانی، سیاست‌ها و رهنمودهای خود را برای اعضا و هواداران تشریح می‌کرد و خط مشی حرکت آنان را در برخورد با مسایل مختلف مطروحه در جامعه تبیین می‌نمود.

حزب توده علاوه بر روابط پنهانی اطلاعاتی و جاسوسی، دارای روابط گسترده بین‌المللی با احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیست وابسته به مسکو در قاره آمریکا و اروپای غربی و آسیا و آفریقا بود و سازمان‌های جنبی آن نیز روابط گسترده‌ای با سازمان‌های بین‌المللی شرق‌گرا داشتند و با اعزام هیأت‌های نمایندگی به کنفرانس‌ها و سمینارها، بعنوان «نماینده ایران» به تحریف حقایق انقلاب اسلامی ایران و تبلیغ مشی حزب توده در صحنه بین‌المللی می‌پرداختند.

با پیروزی انقلاب اسلامی، به دستور مسکو و طی یک برنامه‌ریزی دقیق، سازمان «علنی» و رسمی به فعالیت و رشد پرداخت و تا سال ۱۳۶۲ توانست به یک شبکه گسترده زیرزمینی و مستور بدل شود.

حزب توده همچنین بر اساس تجربیات پیشین، به کار در میان ارتش و سازماندهی

عناصر نظامی هوادار خود پرداخت. حزب توده در سیاست علنی خویش، منافقانه مدعی بود که مطلقاً در میان ارتش کار نمی‌کند و نظامیان را به عضویت نمی‌پذیرد و زیرکانه خود را از هیاهوی گروهک‌های چپ پیرامون ارتش برکنار داشت. ولی همزمان، بر اساس استراتژی براندازی خود به کار جدی در میان ارتش پرداخت و سازمان نظامی را سر و سامان داد. از سال ۱۳۶۰، حزب به سازمان نظامی بعنوان اهرم اصلی طرح براندازی توجه مبذول داشت و از این زمان، سازماندهی عناصر نظامی سرعت و شدت گرفت.

اعتراف رهبر حزب توده بطور کامل گویای اهداف پلید این حزب می‌باشد. کیانوری در مصاحبه تلویزیونی، پس از دستگیری گفت:

این شیوه عادی احزاب کمونیست و شاید سایر احزاب سیاسی که در دولت شرکت ندارند می‌باشد که سعی می‌کنند در همه ارگان‌ها و سازمان‌ها افرادی را به طرف خود جلب کنند. افراد خود را در این سازمانها نگه دارند و در صورت امکان افرادی را به این ارگانها بفرستند؛ با ۲ هدف عام، یکی استفاده از آنها برای بدست آوردن اطلاعات، و در صورت دیگر مطرح کردن نظریات حزب بوسیله آنها در این ارگان‌ها و سعی در پیاده کردن این نظریات. این شیوه عام است و در هر مورد ویژگی خاص خود را پیدا می‌کند.

۲- تاکتیک‌های عیان

رئوس تاکتیک‌های عیانی که حزب توده برای رسیدن به اهداف مرحله‌ای و درازمدت خود به کار می‌گرفت، بشرح زیر است:

- طرح وسیع شعار «جبهه متحد خلق»، بمنظور تأمین فعالیت قانونی خود و جلب مردم و حاکمیت اسلامی به سوی اهداف و شعارهای شوروی گرایانه. درباره این شعار و اهمیت بنیادی آن در استراتژی و تاکتیک حزب توده توضیح مبسوط خواهیم داد.

- برخورد سیاسی با حاکمیت اسلامی و مردم و اجتناب از برخورد عقیدتی - ایدئولوژیک به منظور احتراز از تحریک احساسات مذهبی مردم.

- سکوت نسبی در مقابل تهاجمات مردم و مسئولین، ضمن انتقادهای ملایم با پوشش قانونی، بمنظور اجتناب از تحریک بیشتر افکار عمومی.

- همسو نشان دادن خود با حرکت‌های مردمی، مانند شرکت در اکثر راهپیمائیه‌ها و تظاهرات و انتخابات و...، بمنظور جلب حسن‌ظن مردم و مسئولین.

- تلاش در زمینه مطرح نشدن عملکردهای گذشته و سعی در پوشاندن و یا تحریف

آن به دلخواه خود، بمنظور آرایش تاریخچه خیانت بار حزب.

- دفاع از حاکمیت در مقاطع مختلف پس از انقلاب.

- تأیید برخی از قوانین مربوط به فعالیت گروه‌های سیاسی مانند اعلامیه ۱۰ ماده‌ای دادستانی (ضمن انتقادهای ملایم از برخی نکات آن).

- همسو نشان دادن مارکسیسم و اسلام از طریق تحریف اصول و مبانی هر دو مکتب، بمنظور ایجاد نزدیکی ایدئولوژیک - سیاسی با مردم و حاکمیت.

- تأکید بر روحیات و شعارهای ضد آمریکائی مردم و حاکمیت، بمنظور مسکوت گذاردن شعارهای ضد شوروی و ضد کمونیستی و یا مغایر با باورهای مارکسیستی.

همانگونه که گفتیم، یکی از خطوط مهم تاکتیکی حزب توده «برخورد سیاسی با حاکمیت و اجتناب از برخورد عقیدتی» بود. سیاست کلی حزب توده این بود که به دلیل اعتقادات مذهبی نیرومند موجود در جامعه، و نفوذی که اسلام در عموم مردم داراست، از برخورد اعتقادی با حاکمیت و مردم اجتناب کند.

این مشی در تمامی نشریات و مواضع آشکار و سخنرانی‌های حزب توده به وضوح روشن است. به همین دلیل در جریان مناظره تلویزیونی در سال ۱۳۵۹، حزب توده به مناظره دربارهٔ مسایل سیاسی و اقتصادی، خود را مشتاق نشان می‌داد ولی در مناظره عقیدتی، که لاجرم به بررسی جهان‌بینی الهی و مادی کشیده می‌شد، حاضر به ادامه بحث نشد. علت آن بود که در بحث عقیدتی در انظار عمومی، ماهیت الحادی حزب توده روشن می‌شد و این بزرگترین سد معنوی را در برابر رشد سیاسی در میان مردم ایجاد می‌کرد.

مشی حزب توده در برخورد با نیروهای مسلمان (اجتناب از بحث عقیدتی)، کاملاً با مشی آن در برخورد با سایر گروه‌های چپ متفاوت بود. حزب توده در مواجهه با گروه‌های چپ بشدت حربه بحث ایدئولوژیک را به کار می‌گرفت و با بهره‌گیری از کادر مجرب خود در تئوری مارکسیسم، و با انتشار انبوه مقالات و کتب در جهت جذب آن‌ها به مواضع مارکسیسم شوروی‌گرا، می‌کوشید.

تاکتیک دیگر حزب توده، سکوت نسبی در مقابل تهاجمات بود. همانطور که می‌دانیم از بدو انقلاب اسلامی، در سطح جامعه شعارهایی علیه گروه‌های چپ از جمله حزب توده مطرح بود (مانند «مرگ بر توده‌ای و فدائی و منافق»).

حزب توده برای نجات خود از زیر این ضربه، خط سکوت (نسبی) در مقابل مردم و حاکمیت را در پیش گرفت و تنها برخی انتقادات جنبی و ظریف و کم‌هیا، برای توجیه هواداران و ارضاء آنها، در نشریات حزبی مطرح می‌شد. حزب توده در این برخوردها با

لحنی بسیار دوستانه از حملات و شعارها انتقاد می‌کرد.

در رهنمودهای پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب توده، که در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی (اسفند ۱۳۵۷) برگزار شد، از جمله وظایف تبلیغی- ترویجی اعضا و هواداران چنین بیان شده است:

در زمینه کار تبلیغاتی، توجه حزب ما باید در این جهت باشد که در جامعهٔ امروزی ما نسبت به جامعه پریروزی و دیروزی، تحولات ریشه‌ای فکری بوجود آمده است. حزب ما با آنچنان فضای سیاسی روبروست که در گذشته به اینصورت هرگز در برابر ما قرار نداشته است. نظریات فلسفی و اجتماعی اسلام با زندگی قشرهای وسیع مردم شهر و ده بهم آمیختگی بیسابقه‌ای پیدا کرده‌اند و هیچ حزب جدی نمی‌تواند این واقعیت را در نظر نگیرد. این واقعیت به ما حکم می‌کند که در عین رعایت حد اعلای اصولیت در دفاع از نظریاتمان در کار تبلیغاتی روزمره، از هرگونه برخورد غیر عقلانی، با تمام نیرو پرهیز کنیم. ما باید در زمینه کار تبلیغاتی، در همه جبهه‌هایی که رفقای حزبی ما فعالیت می‌کنند، منتهای اصولیت در دفاع از عقاید خود را با منتهای نرمش و احترام در برابر نظریات گروه‌های دیگر خلق، بویژه گروه‌های مذهبی تلفیق نماییم. ما باید بکوشیم همیشه در درجه اول، روی آنچه که ما را به هم نزدیک می‌کند، تکیه کنیم. دستگاه تبلیغاتی حزب ما باید در این زمینه، یعنی در مشخص ساختن دقیق و علمی آنچه که در بخش مسائل اجتماعی، هواداران مذهب اسلام و هواداران سوسیالیسم علمی را به هم نزدیک می‌کند، کار وسیعی انجام دهد. باید کادرهای حزبی را در این باره بطور همه جانبه مجهز ساخت. هرگونه کم توجهی یا بی‌توجهی در این میدان نبرد فکری و عقیده‌ای می‌تواند زیان‌های جبران ناپذیری ببار آورد.^۱

در اجرای همین سیاست تبلیغی بود که حزب توده در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بشدت خود را «مدافع خط ضد امپریالیستی و مردمی امام خمینی» معرفی می‌کرد و حتی با انتشار کتابی با عنوان ۱۸ سال پشتیبانی از خط امام،^۲ برای این سیاست تبلیغی- تاکتیکی خود «سابقه تاریخی» نیز قائل شد! باید توجه داشت که برخلاف اشتباه رایج،

۱. اسناد و دیدگاهها، ص ۹۶۶.

۲. ۱۸ سال پشتیبانی از خط امام، حزب توده ایران و جنبش خونین ۱۵ خرداد، انتشارات حزب توده ایران، بهار ۱۳۶۰.

حزب توده خود را «مدافع خط ضد امپریالیستی و مردمی امام» می‌خواند و نه «پیرو خط امام». این اصطلاح دقیق حاوی چند نکته قابل توجه است:

حزب توده بعنوان یک حزب مارکسیست، خود را پیرو خط امام نمی‌دانست، بلکه تنها خود را «پشتیبان» این خط معرفی می‌کرد.

حزب توده این پشتیبانی خود را «مشروط» و «نسبی» اعلام می‌داشت، یعنی تنها از مواضع «ضد امپریالیستی» و «مردمی» خط امام حمایت می‌کند و نه خط امام در کلیت و جامعیت آن. بعبارت دیگر، آن بخش‌هایی از خط امام که در چارچوب باورهای حزب توده نمی‌گنجید مورد «دفاع» این حزب نبود.

حزب توده حتی به تبیین «خط امام» از دیدگاه خود نیز دست زد و در آن ۵ عنصر را متمایز ساخت:

۱. «سمت‌گیری قاطع و آشتی‌ناپذیر علیه امپریالیسم آمریکا»
۲. «سمت‌گیری قاطع و آشتی‌ناپذیر در جهت برانداختن نظام سلطنتی و رژیم استبدادی»
۳. «سمت‌گیری در جهت تأمین کلیه آزادی‌های سیاسی و اجتماعی برای خلق»
۴. «سمت‌گیری در جهت دگرگونی‌های بنیادی در نظام اقتصادی جامعه، از بین بردن غارتگری سرمایه‌داران وابسته و زمین‌داران بزرگ و بهبود همه جانبه شرایط زندگی توده‌های محرومان و زحمتکشان»
۵. «سمت‌گیری در جهت گردآوردن و اتحاد همه نیروهای راستین انقلابی خلق برای رسیدن به این هدف‌های والای ملی و خلقی».^۱

روشن است که این تبیین دلخواه از «خط امام» به هیچ وجه با روح و مضمون خط راستین امام امت، قدس الله سره الشریف، همخوان نبود و می‌کوشید تا از «خط امام»، یک خط ضد امپریالیستی لائیک (غیر مذهبی) و حتی ملی‌گرایانه، مانند انقلابیونی چون قوام نکرومه، ارائه دهد و چارچوبی را ترسیم کند که با باورهای ایدئولوژیک حزب توده و سیاست‌های آن تطابق داشته باشد. جوهره اساسی «خط امام»، همانگونه که سالها بعد، آقاییف تئوریسین شوروی، بدان توجه کرد، «اسلامی کردن همه شئون حیات اجتماعی و فردی» و احیاء اسلام بعنوان یک مکتب جامع زندگی ساز است و مفاهیمی چون عدالت اجتماعی و تأمین حقوق محرومان و مستضعفان تنها در این چارچوب قابل تبیین است.

۱. نورالدین کیانوری، حزب توده ایران و مسائل میهن انقلابی ما، انتشارات توده، آذر ۱۳۶۱، ص ۲۵۸.

بعد ضدامپریالیستی «خط امام» نیز، نه غرب ستیزی مرسوم در نزد مارکسیست‌ها یا انقلابیون لائیک جهان سوم، بلکه غرب‌ستیزی بنیادین و ریشه‌ای است که همه شئون مفسد و مخرب و ضد فطرت سلیم بشری تمدن معاصر غربی را آماج گرفته است، و در این معنا هر قدرت و ابرقدرتی را که حامل این پیام شیطانی و ضد الهی باشد و داعیه «فساد در زمین» داشته باشد، نفی و طرد می‌کند. بعلاوه پیام وحدت بخش امام هیچگاه نیروهای ضداسلامی و ملحد را مخاطب قرار نداده و حتی از همگامی با نیروهای بظاهر مسلمان ولی التقاطی (سازمان مجاهدین خلق) در اوج مبارزات مسلحانه آنان علیه رژیم ستمشاهی، پرهیز داشته است.

یکی از موانع اساسی که در برابر تجدید فعالیت حزب توده در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ قرار داشت، تاریخچه این حزب بود. پیشینه فعالیت کمونیست‌ها بطور اعم و حزب توده بطور اخص در ایران، در فرهنگ جامعه مسلمان ایران نام «کمونیسم» و «حزب توده» را به شدت با مفاهیم منفی‌ای چون مذهب ستیزی و الحاد عنان‌گسیخته و افراطی، خیانت به منافع ملی، وابستگی مطلق به اتحاد شوروی، ناپیگیری در اتحاد و خیانت به متحدین غیر مارکسیست، روش‌های غیر اخلاقی در برخورد با مسایل سیاسی، ضعف و تمکین در برابر رژیم شاه- آمریکا و... آمیخته است. این گذشته تاریک با فرهنگ نسل گذشته جامعه ایران عجین شده و به نسل جدید انتقال یافته بود و حزب توده برای مقابله با این سد روانی و فرهنگی، تاکتیک بسیار ظریفی را در پیش گرفت.

حزب توده با برجسته کردن عملکرد کنونی و آرایش وضع امروزی خود به عنوان یک «نیروی انقلابی»، و طرح شعارهای سیاسی مبرم روز و برجسته کردن آن، کوشید تا وضع حال خود را به شدت تزئین کند تا گذشته تحت الشعاع آن قرار گیرد.

حزب توده کوشید تا میان حزب توده کنونی با حزب توده سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ تمایز قائل شود. خیانت‌های گذشته حزب (و به تعبیر حزب توده «اشتباهات گذشته») را به رهبران آن زمان حزب منتسب سازد و در میان این رهبران، همه جناح‌ها بجز جناح کامبخش- کیانوری (که اکنون زمام رهبری حزب را بدست داشتند) را مسئول این «اشتباهات» قلمداد نماید و در مقابل، جناح کیانوری را بعنوان جناح انقلابی و راستین و اصیل رهبری حزب توده در تاریخ ۴۰ ساله آن مطرح سازد.

رهبری فعلی حزب توده حتی المقدور می‌کوشید تا از زنده شدن و مطرح شدن مسایل تاریخی اجتناب ورزد و مسئله مبرم روز را «اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیسم» در مقابل خطر آمریکا و ضد انقلاب راست داخلی و خارجی عنوان می‌کرد و در رابطه با

مارکسیست‌ها، «وحدت نیروهای مارکسیست - لنینیست» را مسئله حاد روز عنوان می‌نمود. در واقع این شعر اخوان ثالث بیان تاکتیک فوق است:

بچه‌ها جان! بچه‌های خوب! / پهلوان زنده را عشق است / بشنوید از ما: گذشته

مرد / حال را، آینده را عشق است!!

در عین حال، حزب توده به علت اهمیت جدی مسئله، مجبور به پاسخگویی به عمده‌ترین پرسش‌ها درباره عملکردهای گذشته خود بود و از آنجا که، علیرغم طفره‌روی، راه‌گزینی از این پاسخگویی در دادگاه تاریخ و افکار عمومی نداشت، در مقایسه با دوران کوتاه فعالیت آن، به تدوین و انتشار مقالات و کتب و جزوات قابل توجهی در تزئین و دستکاری تاریخ خود دست زد. این آثار بطور عمده با هدف اقناع نیروهای چپ هوادار «سازمان فدائیان خلق» (اکثریت)، که به سمت حزب توده و شوروی گرایش می‌یافتند ولی بطور عمده درباره گذشته حزب توده مسئله‌دار بودند، نگاشته می‌شد.

در این آثار، حزب توده با توجه به موضع‌گیری شدید نیروهای انقلابی و مسلمان علیه جناح ملی‌گرا و لیبرال، می‌کوشید تا خود را از زیر ضربه خارج سازد و در مقابل، ملی‌گرایان را مسئول خیانت‌های گذشته (در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰) بنمایاند. این امر، واکنش شدیداً خصمانه جناح لیبرال و ملی‌گرا، مانند «جبهه ملی»، «نهضت آزادی»، «نیروی سوم» (پیروان خلیل ملکی) و طیف هواداران مصدق را علیه حزب توده برانگیخت. این درگیری به سود حزب توده بود. زیرا می‌کوشید در تقابل خود با ملی‌گرایان و لیبرال‌ها، خود را با انقلابیون مسلمان و خط آیت‌الله کاشانی (ره) و «فدائیان اسلام» همسو نشان دهد؛ مسئله‌ای که از بیخ و بن نادرست بود، و به عکس حزب توده در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ با ملی‌گرایان همگامی و ارتباط نزدیکی داشته است تا نیروهای انقلابی-مسلمان آن زمان.

عمده‌ترین محورهای مسئله‌ساز تاریخ گذشته حزب توده در مناظره یکی از مسئولین سازمان جوانان توده با نورالدین کیانوری مطرح شد و به صورت جزوه‌ای با نام نکاتی از تاریخ حزب توده ایران انتشار یافت.^۱

انتشار آثاری چون اسناد و دیدگاهها (ویراستار: حیدر مهرگان، ۱۳۶۰، ۹۹۰ صفحه)، حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق (نورالدین کیانوری، ۱۳۵۹، ۴۸ صفحه)، شمه‌ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران (عبدالصمد کامبخش، ۱۳۵۸، ۲۴۴ صفحه)، تجربه ۲۸

۱. مراجعه شود به: نورالدین کیانوری، حزب توده در ایران و مسائل میهن انقلابی ما، ۱۳۶۱، ص ۵۵۹، ۵۹۸.

مرداد (ف. م. جوانشیر، ۱۳۵۹، ۳۳۱ صفحه)، افسانه طلاهای ایران (ف. م. جوانشیر، ۱۳۵۸، ۳۲ صفحه) و آثاری چون بررسی مختصر احزاب بورژوازی لیبرال در مقابله با جنبش کارگری و انقلابی ایران^۱ (رسول مهربان، ۲ جلد، ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱، ۲۱۸ و ۵۲۲ صفحه) و تعداد زیادی مقالات با هدف تحریف تاریخ و رفع اتهام از حزب توده در تاریخ ۴۰ ساله اخیر ایران بوده است.

در رابطه با تاکتیک حزب توده مبنی بر مسئولیت اصلی لیبرال‌ها و ملی‌گرایان در خیانت‌های تاریخ معاصر ایران و نیز رابطه با حمله مقابل از سوی ملی‌گرایان به حزب توده دال بر مسئولیت اصلی چپ در خیانت‌های سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰، توجه به یک نکته اساسی ضروری است. باید گفت که در این تنازع دو جناح غرب باور فوق، که یکی به سوی شیوه زندگی دمکراسی غربی نظر داشت و خاستگاه فکری و قبله او دنیای کاپیتالیستی و احزاب سوسیال-دمکرات غربی بود، و دیگری به سوسیالیسم شوروی گرایش داشت و کعبه او مسکو بود، اسناد و مدارک جالب توجهی از سوی دو طرف علیه یکدیگر انتشار یافته و استنادات معتبر هر دو جناح، دستمایه‌ای است برای نیروهای مسلمان در نگارش تاریخ راستین ایران در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۲۰. نکته مهم دیگر اینکه، هر دو جناح فوق می‌کوشیدند تا در نگارش تاریخ معاصر ایران، سهم اصلی را در جنبش‌های اجتماعی و انقلابی به حساب خود بگذارند و چهره‌خویش را آرایش کنند. در حالیکه تاریخ راستین ایران معاصر، تاریخ مردم مسلمان این مرز و بوم و رهبران اصیل آن است که در پیوند تنگاتنگ با فرهنگ عمیق مذهبی کشور قرار داشته‌اند، نه تاریخ «روشنفکران» و «سیاستمداران» خودباخته و بیگانه با فرهنگ و مکتب و حتی مردم و ملیت، که سر در آخور «انترناسیونال کمونیستی» و یا «فراماسونری بین‌المللی» (و در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۲۰، دانشگاه‌ها و مؤسسات «سیا» ساخته آمریکائی) داشته‌اند.

«جبهه متحد» و جایگاه آن در استراتژی و تاکتیک حزب توده

مبانی تئوریک مسئله

تاکتیک «جبهه واحد» در مارکسیسم مسئله سابقه‌داری است و به دلیل اهمیت آن در

۱. کتاب فوق توسط یکی از عوامل نفوذی و معروف حزب توده در گروه‌های ملی‌گرا و لیبرال و با نظارت مستقیم کیانوری نگاشته شد و با هزینه حزب توده در تیراژ بالا نشر یافت. جلد دوم کتاب در سال ۱۳۶۱ توسط «دادستانی انقلاب اسلامی مرکز» (اوین) توقیف شد و نکات تحریف‌آمیز آن مورد پرسش قرار گرفت. ولی حزب توده متن آنرا مخفیانه به خارج فرستاد و در اروپا انتشار یافت.

عمل سیاسی (پراتیک)، به یک تئوری مبسوط و مدون تبدیل گردیده است. ضرورت و علت وجودی مسئله به این اصل ابتدائی زندگی اجتماعی بازمی‌گردد که در این حکمت عامیانه بیان شده: «یک دست صدا ندارد!»! واقعیات فعالیت سیاسی طولانی در سراسر جهان، به مارکسیسم آموخته که کمونیست‌ها در هیچ شرایطی به تنهایی قادر به سرنگونی نظم موجود نیستند و برای نیل به استراتژی مرحله‌ای خود (براندازی حاکمیت موجود)، که پیش شرط تحقق استراتژی نهائی آنها (استقرار حاکمیت کمونیست‌ها) است، باید وارد هرگونه «سازش» و «اتحاد» با سایر نیروهای مخالف نظم موجود گردند.

در واقع این لنین بود که بعلت درگیری در مسایل زنده و حاد انقلاب اجتماعی روسیه به عنوان یک سیاستمدار مصلحت‌گرا بر اهمیت «اتحاد» و «سازش» واقف شد و مبانی مارکسیستی اینگونه اتحادها را تدوین کرد.

او در رساله معروف بیماری کودکی چپگرایی در کمونیسم (۱۹۲۰م.) خطاب به آن کمونیست‌های افراطی و چپ‌رو که هرگونه «مصالحه» و «اتحاد» با نیروهای غیر کمونیست را رد می‌کنند و سازشکاری و اپورتونیسم و نفی اصولیت می‌دانند، به تندی و عتاب و با تأکید بر این اصل پراگماتیستی که «تئوری ما شریعت جامد نبوده بلکه رهنمون عمل است» (جمله مارکس و انگلس) چنین نوشت:

پیروزی بر دشمن نیرومندتر از خود فقط در صورتی ممکن است که به منتهی درجهٔ نیرو بکار برده شود و از هر «شکافی»، هر قدر هم که کوچک باشد و از هرگونه تضاد منافع بین بورژوازی کشورهای مختلف و بین گروه‌ها و انواع مختلف بورژوازی در داخل هر یک از کشورها و نیز از هر امکانی، هر قدر هم که کوچک باشد برای بدست آوردن متفق توده‌ای، حتی متفق مردد، ناپایدار، غیر قابل اعتماد و مشروط حتماً [تأکید از لنین است] و با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود. کسی که این مطلب را نفهمیده باشد هیچ چیز از مارکسیسم و بطور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است.^۱

لنین با پراتیک سیاسی خود در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و ساخت و پاخت و سازش با جناح‌های مختلف و بهره‌گیری از اختلافات و رقابت‌ها، نمونه زنده‌ای از این اصل پراگماتیسم مارکسیستی را ارائه داد و سپس با بی‌وفائی ضداخلاقی، همه متحدین سابق را به سرعت از صحنه سیاست حذف کرد. از جمله می‌توان به گروهی از جناح چپ

۱. لنین، آثار منتخبه (یک جلدی)، ترجمه محمد پورهرمان، ص ۷۵۳ - ۷۵۴.

«سوسیالیست‌های انقلابی» (اس. ارها) اشاره کرد که چند صباحی نیز عضو کابینه بلشویکی لنین بودند ولی سرانجام توسط «چکا» (سازمان امنیت لنین) به زندان و مسلخ کشیده شدند.

در دوران جنگ جهانی دوم، مسئله درگیری اتحاد شوروی با آلمان هیتلری، اتحاد با کشورهای سرمایه‌داری ضد آلمان (انگلیس و آمریکا) را ضروری ساخت و بر این اساس تز «جبهه متحد ضد فاشیست» در کنگره هفتم کمیترن (۱۹۳۵) تدوین شد. بر مبنای این تاکتیک، کمونیست‌ها می‌باید در همه کشورهای تحت سلطه فاشیسم، وارد اتحاد ضد فاشیستی با سایر احزاب و گروه‌ها و نیروهای سیاسی شوند. در پایان جنگ جهانی دوم، سرنوشت «جبهه‌های ضد فاشیستی» در کنفرانس‌های سران سه قدرت بزرگ (آمریکا، انگلیس و شوروی) رقم زده شده و در برخی از کشورها (اروپای شرقی) منجر به حاکمیت کمونیست‌ها و ظهور دولت‌های ائتلافی به رهبری کمونیست‌ها (دمکراسی‌های توده‌ای) گردید.

ولی آنچه که به مسئله جبهه واحد در انقلاب رهائی بخش ملی کشورهای جهان سوم مربوط است، تاکتیک «جبهه واحد ضد امپریالیستی» است که نخستین بار در کنگره چهارم کمیترن تصویب شد (نوامبر - دسامبر ۱۹۲۲). تاکتیک جبهه واحد ضد امپریالیستی تحت تأثیر مستقیم ظهور جنبش‌های ضد استعماری و رهائی بخش در آسیا و آفریقا (هند، ایران، عراق، مصر، مراکش، چین و کره) به صورت یک مسئله مبرم برای کمیترن مطرح بود. تشدید جنبش‌های انقلابی در این کشورها، این خطر را در پی داشت که کمونیست‌ها، به دلیل فقدان پایگاه اجتماعی نتوانند حداقل تأثیر را در جوامع انقلابی خود بگذارند. مسلماً ذهن‌گرائی و جزم‌اندیشی کمونیستی در این انزوا می‌توانست مؤثر باشد، و لذا کمیترن در تزهای کنگره فوق متذکر شد:

امتناع کمونیست‌ها در مستعمره‌ها از شرکت در مبارزه علیه ستم امپریالیستی به بهانه دفاع از منافع مستقل طبقاتی بدترین نوع اپورتونیزم است که هدف آن صرفاً بی‌اعتبار ساختن انقلاب پرولتری در خاورمیانه است...^۱

هدف از تاکتیک «جبهه متحد ضد امپریالیستی» کاملاً روشن است و منظور از مشارکت کمونیست‌ها در مبارزه ضد استعماری و استقلال‌طلبانه و تشکیل «جبهه متحد»، صرفاً تسهیل راه تصرف قدرت سیاسی توسط کمونیست‌ها می‌باشد و لاغیر:

۱. کمیترن و خاور (ویراستار: ر. اولیانفسکی) ترجمه جلال علوی‌نیا، نشر بین‌الملل، تهران، ۱۳۶۰، ص ۱۵۳.

کنگره چهارم کمیترین شعاری را مطرح کرد که اهمیت عظیم تاریخی داشت و آن شعار جبهه متحد ضد امپریالیستی بود. تاکتیک جبهه متحد ضد امپریالیستی در خاور با شعار جبهه متحد طبقه کارگر در باختر که این نیز از سوی کنگره عنوان شد، مستقیماً ارتباط داشت. اینها هر دو جنبه‌های متفاوت تاکتیک واحدی بودند که مقصود از آن این بود که پرولتاریا [یعنی کمونیست] بتواند سرکردگی خود را تأمین کند و حزب کمونیست از طریق مبارزه مصممانه روزمره در چارچوب یک جبهه متحد، رهبری روند انقلابی را به دست گیرد.^۱

در این رابطه در کشورهایی چون اندونزی که نیروهای اسلامی انقلابی توانمند و متنفذ بودند، کمیترین به کمونیست‌ها راه «جبهه متحد» با مسلمانان انقلابی را توصیه می‌کرد. مسلمانان انقلابی اندونزی در سازمان نیرومندی بنام «اتحاد اسلام» (سارکات اسلام) متشکل بودند که رهبری آن به دست روحانی برجسته چوکروآمینوتو بود. ولی رهبری حزب کمونیست اندونزی، بدلیل چپ‌روی و عناد ضد مذهبی، حاضر به اتحاد با مسلمانان نبود و از اجرای توصیه کمیترین خودداری می‌کرد. کمیترین در نامه‌ای به رهبر حزب کمونیست اندونزی این سیاست آنان را در لجاجت ضد اسلامی محکوم کرد و چنین نوشت:

شما خوب می‌دانید که ما چه اهمیت عظیمی برای جنبش اتحادیه اسلام [ساکارت اسلام] قائل هستیم. حاجت به پافشاری بر این نکته نیست، چون حزب ما از همان ابتدا می‌خواست که با اتحادیه اسلام همکاری کند. انترناسیونال سوم به این جنبش بسیار علاقمند است... مشکلاتی که دو یا سه تن از رهبران اتحادیه اسلام بوجود خواهند آورد در مقایسه با آنچه که از جلب حمایت توده‌های پیرو اتحادیه اسلام نصیب ما خواهد شد، ناچیز خواهد بود.^۲

کمیته اجراییه کمیترین وقتی که با روحیات سکتاریستی و ضدمذهبی شدید رهبری حزب کمونیست اندونزی مواجه شد، حتی رأساً به ارسال نامه‌ای برای چوکروآمینوتو پرداخت و در آن نهضت اسلامی اندونزی را فراتر از یک جنبش ناسیونالیستی و بورژوازی ملی خواند و بر ابعاد ضد سرمایه‌داری - ضد غربی جنبش اسلامی تأکید کرد و گفت: «وحدت سرمایه‌داران جهان را باید با وحدت ناسیونالیست‌ها و مسلمانان انقلابی در سراسر

۱. همان مأخذ، ص ۱۵۳ - ۱۵۴ (تأکید از ما است).

۲. همان مأخذ، ص ۱۵۶ (تأکید از ما است).

جهان پاسخ گفت».^۱ به هر روی کمونیست‌های اندونزی همان راه کمونیست‌های ایران را - در مقابله با میرزا کوچک خان و نهضت جنگل - پوئیدند، و با تشکیل سازمان‌های چپ مانند «اتحادیه اسلام سرخ» و «اتحادیه خلق» به خرابکاری در نهضت اسلامی اندونزی پرداختند.^۲ باید توجه داشت که چه توصیه‌های کمیته اجرائیه کمینترن به رهبری چپ‌گرا و

۱. همان مأخذ، ص ۱۵۶ - ۱۵۷.

۲. اندونزی کشوری است با حدود ۱۷۰ میلیون نفر جمعیت که ۸۵٪ آن (قریب به ۱۵۰ میلیون نفر) مسلمانند. مردم اندونزی قریب به ۴/۵ قرن در زیر یوغ استعمار هلند، که با نفوذ «کمپانی متحد هند شرقی» در اوائل قرن شانزدهم میلادی آغاز شد، زندگی کردند و تنها در سال ۱۹۴۵م. به رهبری سوکارنو به استقلال دست یافتند. نهضت اسلامی اندونزی نقش بزرگی در جنبش ضداستعماری این کشور داشته است. این نهضت در اوائل قرن بیستم میلادی تحت تأثیر مستقیم اندیشه‌های متجدد بزرگ اسلامی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، توسعه یافت. اندیشه‌های سیدجمال توسط مجله المنیر، که در سال ۱۹۱۱م. در ایالت سمتر متشر شد، به نهضت اسلامی اندونزی ابعاد جدی ضداستعماری و عدالت‌جویانه بخشید. در سال ۱۹۱۱م. «اتحادیه تجار مسلمان» در جاوه تشکیل شد، که به سرعت در میان مردم اندونزی، بویژه روستائیان که بیش از ۸۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند، رشد کرد و در سال ۱۹۱۲م. به سازمان وسیع «اتحاد اسلام» (سارکات اسلام) بدل شد. هم‌زمان سازمان دیگری نیز به نام «انجمن محمدیه» تأسیس شد که بیشتر یک سازمان فرهنگی بود و احیاء فرهنگ اسلامی و مقابله با یورش فرهنگ غربی را هدف گرفته بود. «سارکات اسلام» یک سازمان مکتبی سیاسی بود که مبارزه با استعمار هلند را آماج قرار داده بود و در میان دانشگاهیان و روشنفکران و توده مردم با اقبال شدید مواجه شد. از رهبران برجسته «سارکات اسلام» سید چوکروآمینوتو (Chokroaminoto)، (۱۸۸۲ - ۱۹۳۴م.)، عبدالعزیز (۱۸۷۸ - ۱۹۵۹م.) و حاج انگوس سلیم (۱۸۸۴ - ۱۹۵۴م.) بودند. «سارکات اسلام» به سرعت به وسیع‌ترین قدرت سیاسی مردم اندونزی بدل شد و به تشکل اقشار زحمتکش در اتحادیه‌های کارگری و دهقانی دست زد. به نحوی که در سال ۱۹۱۳ لنین نوشت: «جنبش انقلابی دمکراتیک اکنون هم هند هلند، جزیره جاوه و سایر مستعمرات هلند را که تا ۴۰ میلیون جمعیت دارند فراگرفته است. مروجین این جنبش دمکراتیک عبارتند از: اول، توده‌های مردم جاوه که در میانشان نهضت ناسیونالیستی تحت پرچم اسلام بیدار شده است... در جاوه اتحاد ملی بومیان به وجود آمد که هم‌اکنون ۸۰۰۰۰ عضو دارد و میتینگ‌های پرجمعیتی برپا می‌کند. جلوگیری از پیشرفت جنبش دمکراتیک محال است.» (بیداری آسیا، ترجمه فارسی، صص ۲۵ - ۲۶).

در کنار نهضت اصیل و مردمی و ضداستعماری «سارکات اسلام» دو جریان غربگرائی ملی‌گرایانه و مارکسیستی نیز در اندونزی پدید شد. نخستین جمعیت ملی‌گرا، «جمعیت تلاش عالی» (بودی اوتومو) بود که توسط عده‌ای از دانشجویان پزشکی جاوه در ۱۹۰۸م. تشکیل شد و از ۱۹۱۸ به فعالیت سیاسی روی آورد. اعضاء این جمعیت جوانان اقشار متمول و اشرافزادگان غربگرای اندونزی بودند، که راه تمدن غرب‌گرا را توصیه می‌کردند. این جریان بسیار محدود و ناچیز بود و تنها در سال ۱۹۲۸ بود که «حزب ملی اندونزی» به رهبری احمد سوکارنو (۱۹۰۱ - ۱۹۷۰م.) تأسیس شد و به علت ضرباتی که از جانب کمونیست‌ها به نهضت «سارکات اسلام» وارد شد، توانست گسترش یابد. سوکارنو، علیرغم اینکه یک ملی‌گرای لائیک بود، در خانواده مسلمان معتقد پرورش یافته و این امر راه نفوذ او را در مردم هموار می‌ساخت.

جریان مارکسیستی در اندونزی توسط کمونیست‌های هلندی (تریونیست‌ها) و تعدادی دانشجوی بومی چپگرا در سال ۱۹۱۴م. با نام «اتحادیه سوسیال دمکرات» در جاوه تأسیس شد و هدف آن نفوذ در نهضت «سارکات اسلام» و بهره‌برداری از آن به سود خود بود. این جریان در سال ۱۹۲۰ به دو بخش «حزب سوسیال دمکرات»

تندرو حزب کمونیست اندونزی و چه رهنمودهای کمیترن و حیدر عمو اوغلی به جناح افراطی حزب کمونیست ایران دال بر مماشات با نهضت جنگل و اتحاد با آن، به هیچ روی دال بر حسن ظن آنان در قبال جنبش اسلامی نیست. مسئله تنها تقابل برخورد «سیاستمداران» و «پخته» با نگرش کودکانه و چپ‌روانه است. هدف استراتژیک کمیترن از اینگونه اتحادها همان تسهیل راه تصرف قدرت سیاسی توسط کمونیست‌ها است که در نقل قول‌های پیشین به صراحت ذکر شده است. به نمونه‌ی دیگری از این رهنمودها، که شباهت بنیادی به رهنمود پلنوم شانزدهم حزب توده دارد، توجه کنید. شفقت، کمونیست ترک، در کنفرانس سوسیالیست‌های ترکیه در مسکو (۲۵-۲۲ ژوئیه ۱۹۱۸) چنین می‌گوید:

احساسات مذهبی هیچکس را نباید جریحه‌دار کرد، چون آنها [مسلمانان ترکیه] در گذشته با این جور چیزها مبارزه کرده‌اند و اگر ما سعی کنیم احساساتشان را جریحه‌دار کنیم، حاضرند با همان قاطعیت با ما هم بجنگند.^۱

و «حزب کمونیست اندونزی» منشعب شد.

مارکسیست‌های هلندی و بومی از بدو فعالیت خود به نفوذ شدید در سازمان «سارکات اسلام» و به خرابکاری در صفوف آن دست زدند. آنان شدیداً علیه اسلام به تبلیغ پرداختند و خواستار «انقلاب سوسیالیستی» شدند. سیاست تفرقه‌انگیز و خرابکارانه کمونیست‌ها، به نهضت اسلامی اندونزی لطمه جدی زد. سرانجام نفوذی‌های کمونیست در سال ۱۹۲۳ به انشعاب از «سارکات اسلام» دست زده و خود را «سارکات اسلام سرخ» خواندند که بعداً «اتحاد خلق» (سارکات راکجات) نامیده شد. در سالهای ۱۹۲۳-۱۹۲۶، کمونیست‌ها در پی یک رشته اقدامات افراطی و به علت نفرت عمومی به انزوا و اضمحلال دچار شدند و سرانجام در سال ۱۹۲۶ به یک شورش مسلحانه در جاوه دست زدند که توسط استعمارگران هلندی به شدت سرکوب شد و خود حزب کمونیست نیز به دو جناح هوادار استالین و هوادار تروتسکی منشعب و به شدت ضعیف شد.

در دوران جنگ جهانی دوم اندونزی به اشغال ژاپن درآمد. ژاپنی‌ها با «حزب ملی» و سوکارنو دارای روابط حسنه بودند و در سال ۱۹۴۵، ۴۸ ساعت پس از تسلیم ژاپن، سوکارنو استقلال اندونزی را اعلام داشت. ولی انگلیسیها که نیروهای نظامی خود را در اندونزی پیاده کرده بودند، خواستار اعاده حکومت هلند بر اندونزی بودند و لذا سوکارنو، که در ملی‌گرایی ضداستعماری خود پیگیر بود، در تقابل با آنها قرار گرفت و به شوروی گرایش یافت. تحت‌تأثیر این عوامل بین‌المللی، کمونیست‌ها مجدداً در اندونزی فعال شدند و در سال ۱۹۶۰ تعداد آنها به دو میلیون نفر رسید. سوکارنو در عین حال به سرکوب جنبش اسلامی دست زد و از جمله کارتوسوویرجو، رهبر سازمان انقلابی «دارالسلام» را، که یک سازمان دارای مشی مسلحانه با هدف تأسیس حکومت اسلامی بود، اعدام کرد. در دهه ۱۹۵۰ روابط سوکارنو با شوروی به تیرگی گرائید و او به علت مقابله ضداستعماری خود با غرب به چین کمونیست نزدیک شد. عملیات تفرقه‌افکنانه و آشوب‌طلبانه حزب کمونیست اندونزی، که مهم‌ترین حزب کمونیست کشورهای غیرسوسیالیستی محسوب می‌شد، راه را برای اقدامات نیروهای راست‌گرا، که رهبری ارتش را به دست داشتند، هموار ساخت. در سال ۱۹۶۵، حزب کمونیست اندونزی به کودتا دست زد که با کودتای متقابل ارتش به رهبری سوهارتو مواجه شد. در جریان این نزاع راست و چپ، سوکارنو توسط ارتش برکنار گردید و رژیم دیکتاتوری و دست‌نشانده امریکا به ریاست ژنرال سوهارتو به قدرت رسید.

۱. کمیترن، خاور، ترجمه فارسی، ص ۹۶.

به هر روی، توضیحات فوق مبانی تئوریک تاکتیک جبهه متحد^۱ در مارکسیسم و اهداف آن را روشن می‌سازد؛ هر چند که مسئله نیازمند بررسی مستقل و مشروح‌تر می‌باشد.

در پایان باید توجه داشت که در اصطلاح مارکسیسم واژه «خلق» (People) به معنای آن نیروهای سیاسی - اجتماعی است که در مرحله مشخص و معین انقلاب اجتماعی، «مترقی» و «انقلابی» محسوب می‌شوند. وقتیکه بر «مرحله معین و مشخص» تأکید می‌کنیم منظور آن است که واژه «خلق» یک واژه نسبی است. چه بسا نیروی اجتماعی در یک مرحله معین مترقی و لذا «خلق» محسوب گردد و در مرحله بعدی به یک نیروی «ارتجاعی» مبدل گردد. لذا، در مرحله قبلی، اتحاد با وی مجاز است ولی در مرحله بعدی به صف «ضدخلق» وارد می‌گردد. برای مثال، در انقلاب ضد امپریالیستی، همه نیروهای ضد امپریالیست (اعم از بورژوازی ملی،^۲ خرده بورژوازی و طبقه کارگر و حتی برخی عناصر و نیروهای فئودالی و قبیله‌ای) جزء مقوله «خلق» محسوب می‌شوند. ولی پس از کسب استقلال، که رژیم نواستقلال، راه بازسازی اقتصاد کشور را پیش می‌گیرد، بورژوازی ملی به تدریج خواستار راه رشد سرمایه‌داری می‌شود و در مقابل جبهه خلق قرار می‌گیرد. در این مرحله، بورژوازی ملی به نیروی ارتجاعی تبدیل شده و باید حذف گردد. در مرحله بعدی، خرده بورژوازی نیز به تدریج از خود ناپیگیری نشان می‌دهد و از مقوله «خلق» حذف می‌گردد. بنابراین تنها نیروی پیگیر انقلابی و تا پایان خلقی، همان «طبقه کارگر» (یعنی کمونیست) است که در فرجام اتحاد خود و غربال همه نیروهای خلقی بر مسند بلامنازع قدرت سیاسی تکیه می‌زند! بنابراین، وقتی در شوروی دولت این کشور بنام «دولت همه خلقی» توصیف می‌شود منظور همان دولت انحصاری کارگری (کمونیستی) و «دیکتاتوری پرولتاریا» است؛ در حالیکه مثلاً در هندوستان واژه «خلق»، بورژوازی ملی این کشور را (که حزب کنگره و ملی‌گرایان هند نماینده سیاسی آن محسوب می‌شوند) نیز دربر می‌گیرد.

۱. باید توجه داشت که در متون تئوریک مارکسیستی نیز از مشی «جبهه متحد» به عنوان «تاکتیک» یاد می‌شود و همین اصطلاح ماهیت این سیاست را به روشنی نشان می‌دهد.

۲. منظور از «بورژوازی ملی» آن بخشی از سرمایه‌داری محلی است که به دلیل رقابت با بورژوازی امپریالیستی غرب دارای تضاد با امپریالیسم است. این اصطلاح در مقابل «بورژوازی وابسته» (کمپرادور) بکار می‌رود. بورژوازی کمپرادور آن بخش از سرمایه‌داران کشور است که بعنوان دلال و پایگاه سرمایه‌داری غرب عمل می‌کند. تفکیک بورژوازی ملی از بورژوازی وابسته از ابداعات کمیترون (بویژه از کنگره ششم در ۱۹۲۸) است. از دیدگاه مارکسیسم، «بورژوازی ملی» معمولاً اقشار میانگین و پائین بورژوازی است در حالیکه «بورژوازی کمپرادور» اقشار بالائی سرمایه‌داری محلی است.

امکانات عینی تحقق تاکتیک «جبهه متحد» در ایران

بنظر می‌رسد که تاکتیک «جبهه متحد» هر چند در آغاز قرن بیستم توسط لنین پایه‌ریزی شد و سپس در سالهای ۱۹۴۰-۱۹۲۰م. توسط «انترناسیونال کمونیستی» (کمیترن) بطور جدی تئوریزه شد، هیچگاه نه توسط مارکسیسم ایرانی بدرستی درک و اجراء شد و نه در صورت اجرای آن، با اقبال جدی از سوی انقلابیون مسلمان و حتی سیاستمداران ناسیونالیست و غرب‌گرای غیر مذهبی ایران، مواجه شد. تاکتیک «جبهه متحد» نه تنها نتوانسته به اتحاد هر چند موقت و محدود مارکسیست‌های ایرانی با سایر نیروهای غیر مارکسیست (اعم از مسلمان و ملی‌گرا) دست یابد، بلکه مارکسیسم ایرانی در سالهای پس از شکست حزب توده (۱۳۳۲) تاکنون به چند پارگی و انشعاب روزافزون مبتلا گردیده و نتوانسته ابتدائی‌ترین مسئله خود را که مسئله «وحدت نیروهای چپ» است حل نماید.^۱

عواملی که برای این عدم موفقیت تاکتیک «جبهه واحد» می‌توان ذکر کرد به شرح زیر است:

۱- در رابطه با مارکسیسم ایرانی: همانگونه که در بخش‌های اول و دوم کتاب حاضر توضیح داده شد، این جریان اجتماعی در ایران یک جریان طبیعی، یعنی مولود نیازهای فرهنگی و اجتماعی جامعه ایرانی نبود و بعنوان یک جریان بیگانه با متن جامعه، از «خارج» به «داخل» تزریق شد. بنابراین، مارکسیسم در ایران از بدو زایش خود یک فرزند نامشروع بیگانه بود و بعنوان پایگاه فرهنگی و سیاسی قدرت‌های خارجی وارد متن جامعه ایرانی شد. عملکرد حداقل ۶۰ ساله مارکسیسم در ایران نیز در راستای همین «علت وجودی» و «کارکرد» (فونکسیون) بوده و لذا بشدت بعنوان یک جریان غیراصیل، مطرود و منفور شده است. بنابراین در جوامعی مانند فرانسه یا ایتالیا، ماهیت و کارکرد حزب کمونیست بکلی با ماهیت و کارکرد مارکسیسم ایرانی متفاوت است. در فرانسه یا ایتالیا، مارکسیسم و حزب کمونیست مولود طبیعی فرهنگ نوین این کشورها و ثمره تحولات اجتماعی و فرهنگی چند قرن اخیر جوامع اروپائی است و لذا در ساختار فرهنگی و

۱. در ترمینولوژی (واژگان) مارکسیستی ایران واژه «اتحاد» در رابطه با همگامی مارکسیست‌ها با نیروهای غیر مارکسیست بکار می‌رود و واژه «وحدت» در رابطه با همگامی و اتفاق نیروهای مارکسیست. برای مثال، آنجا که سخن بر سر اتحاد با نیروهای غیر کمونیست است، اصطلاح «اتحاد نیروهای ضد امپریالیست و خلقی» کاربرد می‌یابد، ولی آنجا که سخن بر سر اتفاق خود مارکسیست‌ها است، اصطلاحی چون «وحدت جنبش کمونیستی» بکار می‌رود. در واقع منظور از واژه «وحدت»، اتحاد در مبانی (مکتب) است و منظور از واژه «اتحاد»، اتفاق و همراهی در سیاست و عملکرد اجتماعی (پراتیک).

سیاسی این جوامع دارای ریشه نیرومند است. این مسئله در مورد مارکسیسم ایرانی، که بکلی با ساختار فرهنگی و اجتماعی و روانشناسی جامعه اسلامی ما بیگانه و حتی در تنازع است، صدق نمی‌کند.

۲- در رابطه با نیروهای ناسیونالیست و غربگرای ایران: باید گفت که اصولاً در ایران پدیده «ملت‌گرایی» نیز بعنوان یک جریان اجتماعی بیگانه با فرهنگ سنتی جامعه و توسط استعمار غرب و دستگاه «فراماسونری»، طی انقلاب مشروطه و پس از آن، به داخل جامعه تزریق شد و به پایگاه اجتماعی و فرهنگی و تمدن امپریالیستی غرب مبدل گردید. ایران دارای نیروهای اصیل ناسیونالیست (مانند هند) نبوده است و رجال ناسیونالیست و ملی‌گرا و لیبرال ایرانی بندرت از خود اصالت و شخصیت راستین نشان داده‌اند و عملکردهای آنان عموماً نوعی «ژست» سیاسی بوده که در بسیاری موارد به دستور قدرتهای غربی رقیب اجرا می‌شده است. طبیعی است که چنین جریانی بنا به علت وجودی و کارکرد خود هیچگاه حاضر به «اتحاد» با نیروی وابسته به ابرقدرت رقیب و خصم (مارکسیسم) نمی‌شد. و اگر چنین «اتحادی» صورت می‌گرفت (مانند همکاری مصطفی فاتح عامل انگلیس با حزب توده در سالهای نخست پس از شهریور ۱۳۲۰ و اتحاد حزب دمکرات قوام‌السلطنه با حزب توده در سال ۱۳۲۵ که منجر به تشکیل کابینه ائتلافی با مشارکت توده‌ای‌ها شد) دقیقاً ناشی از توافق اربابان خارجی بوده و نه مصالح ناشی از استقلال عمل و درک صحیح اوضاع توسط نیروهای داخلی.

«ملی‌گرایان» ایران برخلاف ملی‌گرایان اصیل در کشورهایی چون هندوستان یا برخی کشورهای آفریقائی و عربی و آمریکای لاتین، فاقد هویت فرهنگی می‌باشند و بعنوان یک نیروی عبید و تابع غرب عمل می‌کنند و در دعاوی خود هیچگاه راه سوم را، که راه اصالت فرهنگی است، بطور جدی مطرح نساخته و اصولاً به آن باور نداشتند. بنابراین راه آنان همان راه «غربی‌کردن»^۱ بیشتر جامعه ایرانی - البته طبق الگوهای دمکراسی بورژوائی و یا سوسیال دمکراسی غربی بوده است. این نیروها، بنا به ماهیت وابسته و خودباخته خود، و نه بنا به اصالت فرهنگی و سیاسی خویش، به شدت ضد کمونیست و ضد شوروی بودند. آنان در آنتی سوویتسم^۲ چنان افراطی بودند که حتی اگر واقعاً مصالح «ملی» کشور، راه توسعه مناسبات با بلوک شرق را جداً توصیه می‌کرد و در عین توسعه مناسبات خارجی

1. Westernization.

۲. شوروی ستیزی : Anti-Sovietism.

مصالح ملی و استقلال کشور تأمین می‌شد، باز هم حاضر به چنین کاری نبودند. در حالیکه ملت‌گرایی واقعی و اصیل باید هیچ تفاوتی میان دو بلوک جهانی «شرق» و «غرب» قائل نباشد و به هردو، علی‌السویه و تنها بر پایه مصالح «ملی» بنگردد. در اینجاست که ما، بطور مثال، تفاوت ملت‌گرایان راستین چون گاندی و نهرو را با مدعیان ملت‌گرایی و ناسیونالیسم در ایران درمی‌یابیم. از این روست که در هندوستان می‌بینیم که نیروهای ملی‌گرای اصیل و «ساری» پوش،^۱ در تلاش خود برای استقلال کشور، وارد مناسبات توسعه یافته با اتحاد شوروی شدند، تا حدی که در جنگ هندوستان با پاکستان مورد حمایت این ابرقدرت قرار گرفتند، در حالیکه «ملی‌گرایان» دروغین و «فکلی» ایرانی در کوچکترین حرکت سیاسی خود ابتدا موافقت سفارتخانه‌های غربی در تهران را جلب کردند!

۳- در رابطه با نیروهای مسلمان ایران: باید گفت که این نیرو تنها نیروی سیاسی اصیل و مردمی جامعه ایرانی را تشکیل داده و می‌دهد. مسلمانان انقلابی ایران بنا به ماهیت وابسته مارکسیسم ایرانی و بنا به مبانی مکتبی خود و بنا به شناخت دقیقی که، بطور فطری و یا بطور اکتسابی، از ماهیت پراگماتیستی و قدرت‌جویانه مارکسیسم داشته‌اند، و بنا به تجربه تاریخی خود، بویژه در جریان نهضت جنگل، هیچگاه به مارکسیست‌های ایرانی کوچکترین اعتمادی نکرده و دست آنان را برای «اتحاد» پس زده‌اند. بنابراین تاکتیک مارکسیستی «جبهه متحد» در ایران فاقد هرگونه پایه عینی فرهنگی و اجتماعی- سیاسی بود و تجربه حزب توده در این راستا، مؤید این ناکامی و شکست تاریخی است.

پیشینه تاریخی تاکتیک «جبهه متحد»

حزب توده در پلنوم چهارم (وسیع) خود (۱۳۳۶ش.) در توجیه علل «اشتباهات» (یعنی خیانت‌ها)، که منجر به پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شد، عدم شناخت «بورژوازی ملی» (یعنی «جبهه ملی» و «مصدق») بعنوان یک نیروی ضد امپریالیست و عدم پیگیری سیاست «اتحاد» با این بخش از بورژوازی را در پایه خطاهای خود قرار داد.^۲ باید گفت حزب توده از لحظه تأسیس آن به تاکتیک جبهه متحد وقوف داشت. بخشی از بنیانگذاران و رهبران حزب توده، تربیت‌شدگان دانشگاه کمونیستی «کوتو» و از کادرهای مجرب کمیت‌ترین بودند

۱. «ساری» لباس سنتی زنان هند. اشاره به خانم گاندی نخست‌وزیر فقید هند است.

۲. مراجعه شود به: اسناد و دیدگاه‌ها، ص ۳۷۵.

و در سال تأسیس حزب (۱۳۲۰) قریب به دو دهه از ارائه تزه‌های جبهه واحد ضد امپریالیستی «کمیترن» می‌گذشت. بعلاوه، خود حزب توده نیز در آغاز بر مبنای همین مشی تأسیس شد و به دستور کمیترن قرار بود که یک «جبهه توده‌ای»، که در مرکز آن کمونیست‌ها و عمال کمیترن قرار داشتند، باشد و نه یک حزب مارکسیستی لنینیستی:

در تهران با روستا آشنا شدم و او به من اطلاع داد که حزبی مرکب از رفقای کمونیست و افراد «ملی» تأسیس می‌گردد... معلوم شد که کمیترن... خبر داده بود که حزب جدید، «حزب کمونیست» نخواهد بود... موافق این توصیه، کمونیست‌ها و «عناصر ملی» باید مشترکاً حزب وسیعی بوجود آورند و برنامه ایجاد اصلاحات اجتماعی را، بطوری که خرده بورژوازی و سرمایه‌داری ملی را نرماند مطرح نمایند...

واقعیت این است که حزب توده بر مبنای بینش دو قطبی خود (تقسیم جهان به دو اردوگاه سوسیالیستی و سرمایه‌داری) و از آنجا که از نظر فرهنگی - اجتماعی به دو بخش «متجدد» و غربگرای جامعه ایرانی تعلق داشت، در پیگیری تاکتیک «جبهه متحد» تنها نیروهای ملی‌گرا و لیبرال جامعه ایرانی را می‌دید. طبیعی است که سیاست اتحاد ملی‌گرایان - مارکسیست‌ها در ایران هیچگاه، بدلائلی که توضیح داده شد، نمی‌توانست تحقق یابد و تحولات شدید و زیگزاگ مانند مناسبات این دو نیرو در مقاطع مختلف تاریخ سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ ایران تابعی از رقابت‌ها و توافقی‌های دو ابرقدرت بوده است. چگونه است که حزب توده در بدو تأسیس (۱۳۲۰) نسبت به «تاکتیک اتحاد با بورژوازی ملی» وقوف کامل داشت و در این راه حتی با عمال سرشناس انگلیس و آمریکا (مصطفی فاتح و قوام‌السلطنه)، که قاعداً باید نماینده «بورژوازی کمپرادور» باشند و نه «بورژوازی ملی»، وارد اتحاد و حتی ساخت و پاخت غیر اصولی و میلرانیستی^۲ شد، ولی در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ از سیاست اتحاد با «بورژوازی ملی» غفلت ورزید و با عملیات هرج و مرج گرایانه خود، راه پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را هموار ساخت؟ این مسئله‌ای است که به هر روی به جهل و تغافل حزب توده از سیاست «جبهه متحد» و «ضعف تئوریک» رهبری حزب مربوط نیست و علل آن را باید در سیاست‌های بالفعل و روز اتحاد شوروی و

۱. احسان طبری، کژراهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده، ص ۴۲ - ۴۳.

۲. میلرانیسم، واژه سیاسی مأخوذ از نام میلران (۱۸۵۹-۱۹۴۳ م). سیاستمدار فرانسوی که رهبری جناح چپ سوسیالیست‌ها را بدست داشت و به وزارت رسید، است. میلرانیسم در مارکسیسم به عنوان «وزارت طلبی» و ساخت و پاخت برای کسب قدرت فردی بکار می‌رود.

ابردرتهای غربی (انگلیس و آمریکا) در مقطع تاریخی فوق جستجو کرد. تاریخ سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ ایران سرشار از ساخت و پاختها و تنازعات سه نیروی داخلی وابسته به دو بلوک جهانی (مارکسیستها و ملی‌گرایان و جناح دربار) برای تصرف قدرت سیاسی است.^۱ در این میان، حزب توده به نیروی اصیل و مردم‌جامعه، انقلابیون مسلمان و جنبش «فدائیان اسلام» و روحانیت اصیل توجهی نداشت و آن را بعنوان «ارتجاع مذهبی» ارزیابی می‌کرد. همانگونه که نیروهای مسلمان و توده مردم نیز به حزب توده به عنوان یک جریان سیاسی وابسته به بیگانه با تردید و نفرت می‌نگریستند و تلاش گسترده فرهنگی را برای مقابله با امواج الحاد و آتئیسم، که حزب توده یکی از مروجان اصلی آن در میان نسل جوان و روشنفکران بود، آغاز می‌کردند. بدینسان یک نهضت فرهنگی عمیق در حوزه علمیه قم برای احیاء معارف و فلسفه اسلامی و پاسخگویی به شبهات مادیین و غربگرایان مارکسیست و ملی‌گرا آغاز شد که ثمره محتوم آن نوزائی فرهنگ اسلامی و انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی قدس سره بود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، حزب توده تنها در سال ۱۳۳۶ توانست چهارمین پلنوم (وسیع) خود را سامان دهد و به ارزیابی گذشته و علل «شکست جنبش» بنشیند. در این پلنوم، با رهنمودهای مستقیم حزب کمونیست شوروی که بر جریان پلنوم نظارت داشت، تاکتیک جبهه واحد ضد استعمار در دستور کار حزب قرار گرفت:

نفاق و پراکندگی نیروهای ملی و فقدان جبهه واحد ضد استعمار یکی از عمده‌ترین موجبات شکست و ناکامی هر جنبش ضد امپریالیستی است... در جریان مبارزه برای ملی کردن صنایع نفت این امر بطور بارزی تأیید شد که امپریالیسم و ارتجاع تا چه حد از پراکندگی نیروهای ضد استعمار بنفع خود استفاده نمود. از این رو کوشش در تدارک زمینه و تشکیل جبهه واحد نیروهای ضد استعمار عمده‌ترین وظیفه حزب ما در دوره کنونی جنبش ضد استعماری مردم ایران است. حزب ما باید با تمام نیروی خود بکوشد تا علاوه بر طبقه کارگر و دهقانان که استخوان‌بندی اصلی جبهه واحد ضد امپریالیستی را تشکیل می‌دهند و اتحاد آنان تحت رهبری طبقه کارگر شرط اساسی پیروزی است کلیه طبقات و قشرهای دیگر

۱. برای آشنائی با عملکردهای حزب توده در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲ بمنظور اتحاد با ملی‌گرایان به مقاله: «حزب توده ایران در مبارزه برای تشکیل جبهه واحد ملی و دمکراتیک»، نوشته عبدالصمد کامبخش در مجله دنیا، شماره ۳، پائیز ۱۳۴۳ (اسناد و دیدگاهها، صفحات ۲۸۴ - ۳۰۳) مراجعه شود.

ضد استعمار کشور ما یعنی خرده بورژوازی، روشنفکران و بورژوازی ملی را در درون این جبهه و تحت شعارهای مشترکی متشکل و متحد سازد...^۱

این تاکتیک، همچنان اتحاد با ملی‌گرایان و بقایای جبهه ملی را آماج گرفته و در این راه سخت تلاش می‌کرد.^۲

در سال ۱۳۳۹ش، در پی پیروزی حزب دمکرات آمریکا در انتخابات و ریاست جمهوری جان کندی، سلسله اقداماتی که بعدها بنام «انقلاب سفید» شهرت یافت، آغاز شد. «دکترین کندی» که با اهرم سیاست خارجی و سرویس اطلاعاتی آمریکا و در هماهنگی کامل با انگلستان اجرا می‌شد، بر این مبنا استوار بود که در سراسر جهان در نظام‌های دست‌نشانده غرب، یک سلسله رفرم‌های اجتماعی و «اصلاحات از بالا» صورت گیرد. امپریالیسم آمریکا از این وحشت داشت که با تشدید ستم اجتماعی و اقتصادی در این کشورها، انقلاب‌های مردمی آغاز شود و اتحاد شوروی با بهره‌گیری از این جنبش‌ها به توسعه کمونیسم پردازد. «دکترین کندی» چنان طراحی شده بود که با انجام دگرگونی‌های ساختاری در این کشورها و بهم ریختن قشریندی اجتماعی سنتی این جوامع، حداقل برای چند دهه، خطر انقلاب اجتماعی را منتفی سازد. یکی از محورهای اصلاحات کندی، ایجاد فضای باز سیاسی و توسعه دمکراسی مدل غربی در این کشورها بود. در راستای این سیاست و زیر فشار مستقیم آمریکا، رژیم شاه به گروه‌های ملی‌گرا در داخل کشور اجازه فعالیت سیاسی مجدد داد. در نتیجه در تیر ماه ۱۳۳۹، جبهه ملی با نام «جبهه ملی دوم» برای شرکت در انتخابات دوره بیستم آغاز به فعالیت کرد. بدینسان، مجدداً در صحنه سیاسی ایران (پس از ۷ سال سکوت و خاموشی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) گروه‌ها و احزاب ملی‌گرا ظاهر شدند: «حزب ایران» (به رهبری اللهیار صالح)، «حزب زحمتکشان ملت ایران» (به رهبری دکتر مظفر بقائی کرمانی)، «حزب ملت ایران» (به رهبری داریوش فروهر)، «سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی»، «حزب سوسیالیست» (جناح انشعابی از «نیروی سوم» خلیل ملکی به رهبری خنجی)، «حزب سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران» (به رهبری خلیل ملکی)، «نهضت آزادی ایران» (به رهبری مهندس مهدی بازرگان)، «حزب مردم ایران»، «حزب پان ایرانیست» و...

۱. اسناد و دیدگاه‌ها، ۲ ص ۳۷۸.

۲. برای شناخت مبانی تئوریک تحلیل حزب توده از بورژوازی ملی در این سالها مراجعه شود به: ایرج اسکندری، «مبانی علمی شعار جبهه واحد»، مجله دنیا، شماره ۲، تیر ماه ۱۳۳۹.

حزب توده که در خارج از کشور ناظر این تحولات بود، در پلنوم هفتم خود (مرداد ۱۳۳۹) برای جلب این نیروها به همکاری، شعار «جبهه ملی واحد» را مطرح ساخت. این «جبهه» باید کلیه «طبقات و قشرهای ضد استعمار» را متحد می‌ساخت و در واقع معنای آن تمایل به مشارکت در «جبهه ملی دوم» بود. هدف این جبهه برانداختن «رژیم ضدملی شاه و تشکیل یک دولت ملی» بود.^۱ همانگونه که مشاهده می‌شود سخن بر سر براندازی نظام سلطنت نیست و بنابراین جبهه می‌توانست نیروهای طرفدار سلطنت مشروطه، ولی مخالف شاه را در چارچوب تشکیل یک «دولت ملی» دربرگیرد. این شعار طبعاً با استقبال «جبهه ملی دوم» و سایر گروه‌های ملی‌گرای کشور مواجه نشد.

دوران آزادی‌های نیم‌بند آمریکائی در ایران دیری نپائید و پس از چندی که رژیم شاه با سرکوب خونین جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و قیام عشایر جنوب (۱۳۴۲-۱۳۴۱) احساس ثبات نمود و «انقلاب سفید» را به فرجام رسانید، مجدداً سلطه ساواک و خاموشی گورستان بر ایران حکمفرما شد و رهبران احزاب ملی‌گرا مجدداً به مشاغل خود و تأسیس شرکت‌های پیمانکاری روی آوردند و در روند «مدرنیزاسیون» و «صنعتی شدن»! کشور سهمیم شدند.

در تیرماه ۱۳۴۳، با انتشار اعلامیه‌ای در اروپا، سازمان جدیدی از ملی‌گرایان بنام «جبهه ملی سوم» اعلام موجودیت کرد. در مرداد ماه ۱۳۴۴ «جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا»^۲ به عضویت این «جبهه» پذیرفته شد. جمعیت «نهضت آزادی ایران» به رهبری مهندس مهدی بازرگان نیز به عضویت این جبهه درآمد و به‌مراه «حزب ملت ایران» و

۱. اسناد و دیدگاه‌ها، ص ۳۹۸.

۲. جریان «جامعه سوسیالیست‌ها...» ریشه در انشعاب خلیل ملکی از حزب توده (سال ۱۳۲۶) داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، خلیل ملکی و هوادارانش در ایران و در خارج با نام «حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم)» فعالیت کردند. بعداً این گروه به سه جناح منشعب شد: گروه خلیل ملکی، «جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران» را تشکیل داد. حسین ملکی (برادر خلیل ملکی) در اروپا «جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا» را براه انداخت و گروهی نیز به رهبری خنجی، «حزب سوسیالیست» را ایجاد کرد. این سه گروه در عین آنکه از نظر مبانی تئوریک با هم خویشاوند بودند، ولی در عین حال اختلافاتی نیز داشتند. «جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا» در اسناد اولیه، خود را هوادار سوسیالیسم علمی و مارکسیسم اعلام می‌داشت (مجله سوسیالیسم، ارگان جامعه سوسیالیست‌های ایران در اروپا، دوره دوم، شماره سوم، اسفند ۱۳۴۲، ص ۱) و نوعی ایدئولوژی التقاطی ملی‌گرایانه چپ را ارائه می‌داد که در میان بخشی از دانشجویان مقیم اروپا جاذبه یافت. ایدئولوژی التقاطی که «جبهه ملی سوم» منادی آن بود بعنوان یک جریان سیاسی، هنوز نیز در جامعه اسلامی ما، در بخشی از روشنفکران و در عده‌ای از نویسندگان و ناشران و دانشگاهیان صاحب نام و فعال غیر مذهبی حضور دارد. کتاب بیراهه - پاسخ به «کژراهه» احسان طبری (نوشته عبدالله برهان، انتشارات رسا، ۱۳۶۸) را می‌توان نمونه‌ای از ایدئولوژی التقاطی و انحرافی این جریان فکری - سیاسی ذکر کرد.

«سازمان دانشجویان جبهه ملی» استخوان‌بندی اصلی «جبهه ملی سوم» را تشکیل داد. ویژگی «جبهه ملی سوم»، رسوخ شدید ایدئولوژی چپ و آمیزش آن با ایدئولوژی ملی‌گرائی غرب‌گرایان ایران و در برخی موارد با ایدئولوژی التقاطی «اسلامی» بود. برآیند این آمیزش پیدایش گونه‌ای ایدئولوژی ناسیونالیستی چپ بود که در عین تمسک به شعارهای مارکسیستی و دعوی رادیکالیسم و شعارهای تند و مسلحانه، شدیداً ضد شوروی و حزب توده بود. در برخی موارد این ایدئولوژی التقاطی - ناسیونالیستی چپ با عقاید «اسلامی» نیز آمیخته می‌شد و نوعی ایدئولوژی مارکسیستی - ملی‌گرایانه - «اسلامی» را پدید می‌ساخت. حضور عده قابل توجهی دانشجوی ایرانی در اروپا و آمریکا که عناصر سیاسی آن در «کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی» مجتمع بودند، این دو نهاد را به خاستگاه انواع گروه‌ها و جریانهای چپ و راست مبدل ساخت و از این طریق بود که نطفه فکری جریانات التقاطی مانند «مجاهدین خلق» و «امت» و گروه‌های بیشمار چپ مانند «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»، «سازمان انقلابی توده»، «سازمان مارکسیستی - لنینیستی طوفان» و... منعقد شد. عناصر مشکوکی که بعدها به عوامل متنفذ سرویس‌های جاسوسی غرب در انقلاب اسلامی ایران مبدل شدند، مانند ابوالحسن بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده، سلامتیان، غضنفرپور و... پرورده این محیط فکری و سیاسی بودند. بدون تردید، سرویس جاسوسی آمریکا (سیا) و انتلیجنس سرویس انگلیس (MI-6)، در ایجاد و رشد این کانون جدید فرهنگی - سیاسی مؤثر بوده‌اند.

به هر روی، حزب توده مجدداً با طرح شعار «جبهه واحد ملی»، دست اتحاد بسوی نیروهای مختلف «جبهه ملی سوم» دراز کرد، که رد شد. شکست مجدد حزب توده در پیگیری تاکتیک «جبهه متحد» ظاهراً برای رهبری حزب دردآور بود. جمله زیر گویای این رنجش است:

سالهاست ما نیروهای ملی را به اتحاد دعوت می‌کنیم و در عمل هم از هرگونه همکاری دریغ نداریم، ولی نه اینکه جبهه واحد ملی بوجود نیامده است بلکه هواداران جبهه ملی همچنان با ما خصومت می‌ورزند و ما را مورد اتهام و حمله قرار می‌دهند...

۱. مقاله «حزب توده ایران و جبهه ملی سوم»، نوشته منوچهر بهزادی، ماهنامه مردم، شماره ۷، مهر ۱۳۴۴ (اسناد و دیدگاه‌ها، ص ۵۹۰). برای آشنائی بیشتر با تحلیل حزب توده از جبهه ملی دوم و سوم، مراجعه شود به مقاله «نیروهای اپوزیسیون، جبهه متحد ملی و حزب توده ایران» نوشته منوچهر بهزادی (دنیا، سال هشتم، شماره ۱، بهار ۱۳۴۶).

در اینجا حزب توده ادعائی را مطرح می‌سازد که پس از پیروزی انقلاب برای جلب نیروهای مسلمان مکرراً مطرح ساخت؛ دعوی ترندآمیز و بی‌پایه‌ای که گوئی «سیاست جبهه واحد» حزب توده یک تاکتیک نیست بلکه یک سیاست استراتژیک است:

این دوستان [منظور «جبهه ملی سوم» است]... خیال می‌کنند که سیاست حزب ما در مورد اتحاد با سایر نیروهای ملی مانور است، جنبه تاکتیکی دارد، گذراست... این اتحاد نه فقط برای استقرار حکومت ملی بلکه برای ساختمان جامعه نوین هم ضروری است... این سیاست یکی از اجزاء اصلی استراتژی حزب توده ایران در راه انقلاب ملی و دمکراتیک است.^۱

درباره عیار این ادعای پراگماتیستی و اینکه «جبهه متحد» یک تاکتیک است و به همین عنوان نیز در متون مارکسیستی خوانده می‌شود، قبلاً سخن گفتیم. هدف این تاکتیک نیز روشن است و مؤلفین کتاب کمیترون و خاور که تئورسین‌های برجسته حزب کمونیست شوروی می‌باشند و کتاب فوق‌زیر نظر پروفیسور اولیانفسکی تدوین شده، صراحتاً اعلام می‌دارند که هدف از «تاکتیک جبهه واحد امپریالیستی» این است که کمونیست‌ها «بتوانند سرکردگی خود را تأمین کنند و حزب کمونیست از طریق مبارزه مصممانه روزمره در چارچوب یک جبهه متحد رهبری روند انقلابی را بدست گیرد».^۲ حزب توده که در سال ۱۳۴۴ به نیروهای ملی اطمینان می‌داد که «سیاست جبهه واحد ملی» او یک سیاست گذرا و تاکتیکی نیست و حتی در ساختمان جامعه نوین نیز ادامه خواهد یافت، بعدها در سال‌های ۱۳۶۱-۱۳۵۷ عین همین جملات را به انقلابیون مسلمان تحویل می‌دهد.^۳

در آغاز دهه ۱۳۵۰، حزب توده با جریانات سیاسی اپوزیسیون زیر مواجه بود:

۱- **جریان ملی‌گرائی:** این جریان طیف وسیعی از نیروهای راست (سران سنتی «جبهه ملی» و پیروان آنها) و میانه (عناصر متأثر از ملی‌گرائی سوسیال دمکرات «نیروی سوم» خلیل ملکی) و چپ (سوسیالیست‌ها) را دربرمی‌گرفت. این طیف در عین حال به دو جناح لائیک (غیر مذهبی) و «مذهبی» («نهضت آزادی» و جریانات مشابه) تقسیم می‌شد.

۲- **جریان مائوئیستی:** این جریان که هسته اولیه آن را انشعابیان مائوئیست حزب توده (احمد قاسمی و دکتر غلامحسین فروتن) تشکیل می‌داد، بتدریج در قالب گروه‌های

۱. همان مأخذ.

۲. کمیترون و خاور، ترجمه فارسی، ص ۱۵۴.

۳. برای نمونه مراجعه شود به: کیانوری، پرسش و پاسخ، ۳۰ آذر ۱۳۶۰ با عنوان: «پشتیبانی ما از خط امام تاکتیکی نیست، استراتژیک است».

متعدد مائوئیست متشکل شد و در «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور» توانست همه هواداران حزب توده (بجز چند نفر معدود) را به خود جلب کند و حتی در مجامع بین‌المللی چپ (مانند «اتحادیه بین‌المللی دانشجویان») کرسی حزب توده را اشغال نماید.

۳- جریان چریکی: این جریان در اواخر دهه ۱۳۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰ توانست به نیروی متنفذی در دانشگاه‌های ایران و «کنفدراسیون» بدل شود و بعنوان «جنبش چپ نو» ایران در مقابل جریان مارکسیسم سنتی (حزب توده) و مارکسیسم مائوئیستی، به نیروی بالنده و شکوفا و اصلی جریان چپ ایران مبدل گردد.

۴- نهضت امام خمینی: این جریان تنها جریان اصیل و مردمی اپوزیسیون ایران را تشکیل می‌داد. درباره تاکتیک حزب توده در قبال این جریان جداگانه سخن خواهیم گفت. علاوه بر چهار جریان فوق، که بعنوان جریان‌های اصلی «اپوزیسیون ضد شاه» ارزیابی می‌شد، حزب توده به این نتیجه رسید که بخشی از اقشار مرفه و بورژوازی بزرگ ایران نیز به شدت از دیکتاتوری شاه به تنگ آمده و خواهان دمکراسی است و در همین چارچوب از تحول سیاسی در کشور حمایت می‌کند:

از اواخر دهه ۴۰ و آغاز دهه ۵۰ سیر صعودی نوینی در جنبش انقلابی ایران احساس می‌شد. علائم این سیر صعودی را در سه مورد می‌شد دید: نخست اینکه جنبش مسلمانان پیرو خط امام گسترش می‌یافت و هواداران آیت‌الله خمینی بیش از پیش به میان مردم می‌رفتند. دوم اینکه در درون کشور سازمانهای انقلابی نوینی پدید می‌آمدند که سرنگونی مستقیم رژیم شاه را از طریق مبارزه مسلحانه اعلام می‌کردند. سوم اینکه قشرهای معینی از طبقات مرفه نیز از سیاست شاه ابراز عدم رضایت می‌کردند... در آغاز دهه ۵۰... عناصر لیبرال نیز سر بلند می‌کنند و بنوعی از وجود خفقان در کشور ابراز نارضایتی کرده «دمکراسی» می‌خواهند...

تاکتیک حزب توده در قبال ۵ جریان فوق یکسان نبود:

در رابطه با جریان مائوئیستی، حزب توده از آغاز پیدایش آن وارد نزاع‌های خصمانه ایدئولوژیک با آن گردید و در عین حال کوشید تا نیروهای جوان مائوئیست را مجدداً به آغوش خود بازگرداند. مائوئیست‌ها نیز بزرگترین دشمن خود را «رویزیونیسم معاصر» و «سوسیال امپریالیسم» شوروی می‌دیدند و در جهت نابودی عامل ایرانی آن (حزب توده)

می‌کوشیدند. بنابراین، مناسبات حزب توده با مائوئیسم به شدت خصمانه بود. مائوئیست‌ها در نیمه دهه ۱۳۴۰ موفق شدند حزب توده را در اروپای غربی و آمریکا به شدت مطرود و منزوی سازند. پس از چندی که با پیدایش جریان چریکی، جریان مائوئیستی راه افول را در پیش گرفت، حزب توده از این تحول خرسند شد و توجه خود را از مائوئیسم به «جنبش چریکی» معطوف داشت و مائوئیسم ایرانی را به عنوان «چپ‌نما» و نیروی ضد انقلابی از حیطة تاکتیک جبهه واحد خود حذف نمود.

در رابطه با جریان چریکی، حزب توده آن را بعنوان «جنبش چپ انقلابی» ارزیابی کرد که در میان نسل جوان چپ دارای پایگاه نیرومند است و لذا باید در جهت جذب آن کوشید. حزب توده این جریان را بعنوان یک جریان روشنفکری «چپ‌رو» ارزیابی می‌کرد و از طریق بحث‌های دوستانه تئوریک و فعالیت جدی و ترویجی (ایدئولوژیک) می‌کوشید تا خود را به آن نزدیک کند. در واقع حزب توده می‌خواست که نسل جوان چپ را به پایگاه سازمانی خود، که در سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۳۲ به شدت از دست داده بود، بدل سازد:

سازمان‌هایی مثل چریک‌های فدائی خلق و مجاهدین خلق نیروی بالقوه انقلابی بودند که از جوانان پرشور و صدیق تشکیل می‌یافتند. ولی هر دو سازمان از همان آغاز هر یک به شکلی، به اندیشه‌های ناسالم مائوئیستی و «چپ نو» آلوده بودند. عمال خرابکار امپریالیسم می‌کوشیدند تا این بیماری را تشدید کنند و این سازمانها را نیز به همان روز سیاهی بنشانند که گروهک‌های مائوئیستی و «کنفدراسیون» و غیره نشستند بودند. حزب توده ایران - بر عکس - تمام نیروی خود را به کار می‌برد تا این سازمان‌ها از آلودگی نجات یابند و بمثابه یک پای محکم در جبهه نیروهای ضد رژیم بمانند.^۱

بنابراین تلاش برای جذب جریان چریکی (بویژه جناح مارکسیست آن یعنی چریک‌های فدائی خلق) بیشترین توجه حزب توده را در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۰ به خود معطوف داشت. حزب توده جریان ملی‌گرائی و جریان اسلامی را نیز بعنوان نیروهای «ملی» و «ضد امپریالیست» ارزیابی می‌کرد، با این تفاوت که توجه اصلی را به ملی‌گرایان و در مذهب‌یون به جریاناتی چون «نهضت آزادی» و «مجاهدین خلق» معطوف داشت.

تاکتیک حزب توده در رابطه با ۵ جریان فوق در پلنوم پانزدهم کمیته مرکزی (۱۳۵۴) بازتاب یافت. در این پلنوم، تاکتیک «جبهه متحد» حزب توده در سه شعار تجلی یافت:

«جبهه واحد ضد دیکتاتوری» و «جبهه واحد ملی و دمکراتیک» و «وحدت همه مبارزان طبقه کارگر»^۱ (یعنی مارکسیست‌های ایران).

شعار «جبهه واحد ضد دیکتاتوری»، همه نیروهای فوق را، یعنی کلیه جریاناتی که درخواست پایان دادن به «دیکتاتوری شاه» و استقرار «دمکراسی»، حتی با حفظ نظام سلطنت و وابستگی به غرب، موافق بودند، آماج قرار داده بود و یک تاکتیک مقطعی محسوب می‌شد که اعتبار آن تنها تا مرز استقرار دمکراسی در کشور بود. ماهیت سازشکارانه و راست روانه این شعار روشن است. در واقع حزب توده می‌خواست با نیروهائی چون دکتر علی امینی علیه دیکتاتوری شاه متحد شود! این شعار تا به امروز نیز مورد انتقاد شدید مخالفین حزب توده قرار گرفته است.

شعار «جبهه واحد ملی و دمکراتیک»، طیف نیروهای ملی‌گرا و جریان اسلامی و بخش «مذهبی» جریان چریکی («سازمان مجاهدین خلق»، که از دیدگاه حزب توده از رادیکال‌ترین نیروهای ملی و دمکراتیک کشور محسوب می‌شد) و نیروهای مارکسیست را دربرمی‌گرفت و تاکتیک مرحله‌ای حزب توده محسوب می‌شد. اعتبار این جبهه تا زمانی بود که رژیم شاه ساقط شود و «جمهوری ملی و دمکراتیک» مستقر گردد.

شعار «وحدت مبارزان طبقه کارگر» بطور عمده، «سازمان چریکهای فدائی خلق» و سایر گروه‌ها و محافل و عناصر مارکسیست چپ‌رو و چریک را دربرمی‌گرفت و هدف آن تأمین «وحدت جنبش کمونیستی ایران»، یا به عبارت دیگر جذب همه عناصر مارکسیست به زیر پرچم حزب توده بود. این شعار در ماهیت خود یک شعار استراتژیک بود.

انقلاب اسلامی و تاکتیک «جبهه متحد خلق»

حزب توده در سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۴ به نهضت امام خمینی (ره) توجه داشت و از آنجا که این جنبش را یک جنبش ضد دیکتاتوری شاه ارزیابی می‌کرد، براساس تاکتیک جبهه واحد، می‌کوشید تا از آن به سود اهداف استراتژیک مرحله‌ای و نهائی خود بهره جوید. این ادعا که حزب توده از آغاز با نهضت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مخالف بود و آن را محکوم می‌کرد، مستند و دقیق نیست و مسئله نیازمند توضیح و تحلیل عمیق‌تری است.

تئورسین‌های شوروی و حزب توده در آغاز نهضت امام خمینی بدان توجه داشتند و از دو زاویه متفاوت بدان برخورد کردند:

۱. اسناد و دیدگاه‌ها، ص ۶۹۰.

مصالح دیپلماتیک (همزیستی مسالمت‌آمیز)، که سیاست خارجی روز شوروی بر آن مبتنی بود، می‌طلبد که رژیم شاه بعنوان یک واقعیت تثبیت شده (در افق کوتاه‌مدت و میان‌مدت) و حوزه دست‌نیافتنی نفوذ غرب تلقی شود. از این زاویه، تاریخ‌نگاری رسمی شوروی در ترسیم حوادث دهه ۱۳۴۰ ایران و اصلاحات کندی-شاه (انقلاب سفید) به مجیزگوئی از رژیم شاه می‌پرداخت و همصدا با مورخین درباری ایران، «انقلاب سفید» را بعنوان «اصلاحات مترقی» می‌ستود. به پیروی از همین، سیاست تعدادی از مورخین درجه اول شوروی برای جلب نظر رژیم شاه بسیج شدند. دکتر آرابه جان، خاورشناس ارمنی، با نگارش کتابی درباره رضاشاه به توجیه او پرداخت و آقاییف، مورخ دیگر شوروی در سلسله مقالاتی به توجیه و تمجید رژیم شاه دست زد. مهمترین این مورخین پروفیسور میخائیل ایوانف بود که به صحنه آمد و چند کتاب و از آن جمله ایران امروز را نوشت که لحن ستایش‌آمیزی نسبت به باصطلاح «انقلاب سفید» داشت و همین امر، ایوانف را در موقعی که به تهران دعوت شده بود- مورد تفقد خاص شاه قرار داد!.^۱ در راستای همین سیاست، ایوانف نهضت ۱۵ خرداد را بعنوان یک جریان ارتجاعی توصیف کرد:

اصلاحات ارضی، و حتی فرمان شاه در ۳ مارس ۱۹۶۳ مبنی بر واگذاری حق انتخابات به زنان باعث ناخشنودی و مقاومت‌های عناصری از مالکان بزرگ و روحانیون مرتجع گردید. این روحانیون می‌پنداشتند که انجام چنین اقداماتی ضربت کوبنده‌ای بر مواضعشان در زمینه زندگی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی کشور وارد خواهد کرد...^۲

این تحلیل دیپلمات-تئورسین‌های شوروی، دقیقاً مشابه تحلیلی است که رسانه‌های امپریالیستی از نهضت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ارائه دادند. برای نمونه، نیویورک تایمز در شماره ۱۰ ژوئن ۱۹۶۳ میلادی (۲۰ خرداد ۱۳۴۲) نوشت:

چنین می‌نماید که شاه در تلاش برای اصلاحات و متحول ساختن پادشاهی نیمه فئودالی ایران بر بحران دیگری فائق شده است. شورش خشن و توطئه سرنگون کردن دولت او سرکوب گردیده است. در پشت مشکل‌های جدید، ملاهای مسلمان مرتجع و زمینداران قرار دارند که چون می‌بینند در نتیجه برنامه

۱. احسان طبری، کژراهه، ص ۲۴۲.

۲. تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورزی، انتشارات پویش، ۱۳۵۹، ص ۵۸۵ (ایوانف در سال ۱۹۸۶ در سن ۷۷ سالگی درگذشت).

جدید تقسیم ارضی شاه زمین‌هایشان را از دست خواهند داد خشمگینند. ولی نیروهای نظامی به شاه وفادار ماندند و شورش‌های تهران و شیراز و شهرهای دیگر را بنحو مؤثر در هم کوبیدند.^۱

ولی از سوی دیگر، مصالح استراتژیک اتحاد شوروی و حزب توده، که در راستای تصرف قدرت سیاسی ایران - در درازمدت - بود، می‌طلبید که به همه نیروهای ضد آمریکائی و ضدسلطنتی در ایران توجه دقیق شود. همانگونه که گفتیم، تئوریسین‌های شوروی از دوران کمینترن (دهه ۱۹۲۰م.) دارای تحلیل مشخص در قبال نهضت‌های اسلامی بوده‌اند و تاکتیک جبهه واحد را شامل این نیروها نیز می‌دانسته‌اند. بر مبنای همین مبنای تئوریک بود که حزب توده به ارزیابی نهضت ۱۵ خرداد نشست.

از دیدگاه حزب توده، نهضت اسلامی معاصر، که با قیام ۱۵ خرداد و به رهبری امام خمینی آغاز شد، از لحاظ خاستگاه طبقاتی، بازتاب منافع خرده بورژوازی سنتی و دهقانان و بخشی از بورژوازی متوسط و کوچک (کسبه و بازاریان) بود، که با فرآیند توسعه سرمایه‌داری وابسته به غرب در ایران منافع خود را از دست می‌دادند. از این لحاظ، این جریان بعد سیاسی ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری بزرگ می‌یابد و در ستیز با رژیم شاه - آمریکا قرار می‌گیرد. این مخالفت با توسعه سرمایه‌داری وابسته هر چند از نظر ماهیت اجتماعی، ارتجاعی است، زیرا مخالف رشد سرمایه‌داری صنعتی است،^۲ ولی از نظر شکل سیاسی می‌تواند مترقی باشد، زیرا در خدمت براندازی سلطه امپریالیستی و بورژوازی وابسته قرار می‌گیرد. از آنجا که سد اصلی در مقابل حرکت جامعه ایران به سمت سوسیالیسم، دیکتاتوری شاه - آمریکا است، هر نیروئی که بتواند در جهت تخریب این سد مؤثر باشد انقلابی محسوب می‌شود و باید در رابطه با آن، تاکتیک جبهه واحد را در پیش گرفت.

بر پایه این تحلیل، حزب توده هر چند اهداف نهضت اسلامی را در استقرار یک نظام

۱. به نقل از: نشر دانش، سال نهم، شماره چهارم، خرداد و تیر ۱۳۶۸، ص ۶۷.

۲. از دیدگاه کلاسیک مارکسیستی مخالفت خرده بورژوازی با توسعه سرمایه‌داری مخالفتی ارتجاعی است و «سوسیالیسم» آن «هم ارتجاعی است و هم پندارگرا» (مارکس و انگلس، مانیفست، ترجمه فارسی حزب توده، ۱۳۵۹، ص ۸۶). زیرا: «این سوسیالیسم در محتوای اثباتی خود می‌خواهد وسائل قدیمی تولید و مبادله و به‌مراه آنها مناسبات قدیمی مالکیت و جامعه قدیمی را احیاء کند و یا آنکه وسائل امروزی تولید و مبادله را دوباره به زور در مناسبات قدیمی مالکیت، یعنی در همان مناسباتی بگنجانند که به نیروی وسائل امروزی فرو پاشیده است و ناگزیر می‌بایست فرو پاشد ... آخرین کلام این سوسیالیسم عبارت است از بازسازی سازمان اصنافی در مانوفاکتور و اقتصاد پدرسالار در روستاها» (همان مأخذ).

اسلامی «پندارگرا» دانسته و با طنز آنرا «ترکستان» می خواند:

... چرا این «طرز فلسفه» [فلسفه اسلامی] و این «سیستم اقتصادی» [اقتصاد اسلامی] که به اعتراف خودشان ۱۳۵۰ سال از عمر آن می گذرد، طی این مدت طولانی نتوانسته «سعادت انسان» را تأمین نماید و «مکتب جهانی» را بسازد و «جامعه جهانی بشر» را تشکیل دهد؟ و آیا مردم وقتی می بینند که طی این «مسیر» آنها را به نقطه مقابل کعبه آمال آنها می رساند و بقول سعدی، این ره که تو می روی به ترکستان است، در این صورت حق ندارند در این «مسیر» و این «وسیله» تجدید نظر اساسی نمایند؟^۱

ولی از سوی دیگر توجه به این پایگاه وسیع مردمی و توانمندی این نهضت در مقابله با رژیم شاه، حزب توده را بر آن می دارد تا با تحلیل پروفیسور ایوانف مخالفت کند و در نقدی بر کتاب تاریخ نوین ایران چنین اظهار نماید:

... در ارزیابی وقایعی که پس از شروع این «اصلاحات» رخ داده است مؤلف دچار اشتباه می شود و مبارزاتی را که شده است غالباً متناسب به مرتجعین و فئودال ها می داند. حتی وقایع خرداد ۱۳۴۲ نیز تماماً به حساب ارتجاع گذارده شده و توجه به شرکت عظیم مردم و اینکه شعارهای آنها به طور عمده ضد سلطنت و در جهت سرنگونی رژیم بوده نشده است. برای مؤلف کتاب که متخصص تاریخ ایران است تحلیل این موضوع مشکل نیست که چنین تحرک بیسابقه ای را در مردم هیچگونه نیروی ارتجاعی نمی تواند بوجود آورد.^۲

تحت تأثیر انتقادات حزب توده، ایوانف، در تجدید چاپ کتاب تاریخ نوین ایران به اصلاحات جزئی دست زد و لحن شدید ضد روحانیت آنرا کاهش داد و جمله زیرین را (گویا در پاسخ به رهبران حزب توده) افزود:

... بررسی مسئله مذهب در ایران مسئله بغرنجی است. اما می توان چنین نتیجه گیری کرد که رشد و توسعه عینی کشور و مدرنیزه کردن آن موجب میشود که نقش و نفوذ مذهب و روحانیون در جامعه ایران بتدریج تضعیف و کم شود!^۳ بنظر می رسد که ایوانف با تحلیل فوق توانست رهبری حزب توده را قانع سازد، زیرا

۱. دنیا، نشریه تفوریک سیاسی و کمیته مرکزی حزب توده، سال هشتم، شماره ۴ (زمستان ۱۳۴۶).

۲. دنیا، شماره اول بهار سال ۱۳۴۴، ص ۸۷ (مقاله فوق از عبدالصمد کامبخش است).

۳. ایوانف، تاریخ نوین ایران، ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم پناه، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۶، ص ۲۶۰.

هر چند در سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۴ تحت تأثیر حوادث تکان دهنده کشور و تأثیر عمیق و گسترده نهضت امام خمینی، در نشریات حزب توده و رادیوی «پیک ایران» توجه به جنبش اسلامی دیده می‌شود،^۱ ولی در سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۴۵ مجدداً نظر حزب توده به جریانات ملی‌گرائی و چپ معطوف است و هیچ نشانه‌ای دال بر توجه جدی به نهضت اسلامی بعنوان یک جنبش گسترده و مردمی موجود نیست. رهبری حزب توده در واقع جنبش ۱۵ خرداد را آخرین واکنش «جامعه سنتی» ایران در قبال رشد سرمایه‌داری تلقی می‌کند که با توسعه «مدرنیزاسیون» کشور، نقش مذهب و روحانیت رو به زوال می‌رود.

تنها تحلیلی که در سالهای آغازین نهضت امام خمینی توسط حزب توده در این رابطه انتشار یافت، مقاله‌ای با عنوان «اسلام و نهضت رهائی بخش میهن ما»، نوشته رحیم نامور (تاریخ نگارش: اول تیرماه ۱۳۴۴) است. خطوط اساسی این تحلیل را می‌توان بشرح زیر بیان داشت:

۱- اعتراف به توانمندی و نفوذ عمیق نهضت اسلامی و روحانیت در توده مردم:

میهن ما در سال‌های اخیر شاهد گسترش روز افزون دامنه مبارزات ضد استعماری و ضد استبداد سلطنتی در بین طبقات و قشرهای مختلف مردم بوده است. یکی از ویژگی‌های این دوره از نبردهای خلق‌های ایران علیه اسارت مادی و معنوی خود، مشارکت عده نسبتاً کثیری از روحانیت مترقی میهن ما در این مبارزات می‌باشد...^۲

۲- تبیین مادی از اسلام و تلاش برای تنزل اسلام از یک دین جامع به یک «ایدئولوژی طبقاتی»: از این دیدگاه می‌توان تحلیل فوق را پیشگام بینش التقاطی ارزیابی کرد که بعدها در جریان‌های انحرافی چون «مجاهدین خلق» و «امت» و «آرمان مستضعفان» نمود یافت. از این دیدگاه، اسلام بعنوان یک دین الهی جامع در تمام ابعاد معنوی و اجتماعی و فردی آن مطرح نیست، بلکه تنها بمتابۀ پرچم ایدئولوژیک مبارزه طبقات ستمکش و محرومان علیه طبقات ستمگر و اغنیاء مطرح است؛ همانگونه که طبقات استثمارگر نیز از اسلام

۱. مراجعه شود به: ۱۸ سال پشتیبانی از خط امام، انتشارات حزب توده، بهار ۱۳۶۰. باید افزود، این تاکتیک حزب توده که با اهداف معین و بمنظور کسب وجهه در مردم مسلمان و انقلابی صورت می‌گرفت، هر چند با بی‌اعتنائی روحانیت اصیل و نهضت اسلامی مواجه بود، معهداً به مستمسک رژیم شاه و مرتجعین وابسته علیه نهضت بدل شد. بر همین اساس بود که شاه واژه «اتحاد ارتجاع سرخ و سیاه» را جعل کرد و علی‌اصغر امیرانی، عامل دربار، در مجله خواندنیها نوشت: «ارگان بی‌دینان دنیا، گاهی چنان از دین و روحانیت دفاع می‌کند که گوئی وظیفه پیامبری بر عهده دارد». (خواندنیها، شماره ۷۲، ۴ خرداد ۱۳۴۴).

۲. دنیا، شماره ۲، تابستان ۱۳۴۴، ص ۶۰.

بعنوان حربه تحمیق و استثمار توده‌ها استفاده می‌کنند. در واقع، اسلام یک پدیده طبقاتی است و بازتاب هیچ‌گونه اصالت مطلق و ماوراء شرایط اجتماعی، که بازتاب «وحی» و حکم ثابت الهی باشد، موجود نیست.

مقاله از زبان مارکس می‌گوید:

مسئله اساسی واژگون ساختن تمام مناسبات و روابطی است که انسان را در حلقه زنجیر خود بصورت موجودی اسیر و ستمکش و بی‌پناه و حقارت‌زده درآورده است.^۱

آری، در طرح مسئله، مارکس زیبا و دقیق سخن می‌گوید. مسئله اساسی همین است و همه مکاتب مدعی رستگاری انسان در پی همین بوده‌اند. ولی مارکسیسم، طلسم «بی‌پناهی» و «حقارت‌زدگی» انسان را در حذف مالکیت خصوصی، در عین حفظ و توسعه همه مناسبات شرک‌آلود تمدن مادی و الحادی مغرب زمین می‌داند و اسلام در واژگون ساختن تمام مناسبات و روابط شرک‌آلود، که انسان را از مقام خلیفه‌اللهی به بندگی طاغوت‌های نفسانی و اجتماعی نزول می‌دهد.

۳- اجتناب از برخورد عقیدتی با اسلام و تلاش برای همگامی سیاسی: با توجه به تبیین طبقاتی فوق از اسلام، هیچ تعارض بنیادین میان «جنبه‌های مترقی اسلام» با مارکسیسم وجود ندارد و لذا هیچ مانع و رادعی بر سر همگامی این دو ایدئولوژی موجود نیست:

... آیا ضروری و اجتناب‌ناپذیر است که این دو ایدئولوژی حتماً در خط متقاطع یکدیگر قرار گیرند، یا ممکن و صلاح است که در موازات یکدیگر پیش بروند و اثبات اعتبار هر یک، واگذار به تجربه مردم، بسط دانش و ترقی اجتماعی بشود؟ مسئله بر سر آن است که آیا به میان کشیدن اختلاف‌نظرها و پرداختن به بحث‌های فلسفی و در نقطه مقابل، قرار دادن این دو بینش به سود جامعه ما، به سود آزادی، به سود ترقی و استقلال ملی ما می‌باشد؟^۲

در این رابطه باید یادآوری کرد که مبانی تئوریک تاکتیک برخورد سیاسی به مسئله مذهب و اجتناب از برخورد نظری (عقیدتی) توسط مارکس و انگلس و بویژه لنین پی‌ریخته شد. لنین در مقاله «نگرش حزب کارگری به مذهب» (۱۹۰۹م.) بهترین روش‌های

۱. همان، ص ۶۴.

۲. همان، ص ۶۲.

مبارزه با مذهب را به یک مروج آتئیسم چنین توصیه می‌کند:

مارکسیسم، ماتریالیسمی نیست که در الفباء درجا زده باشد. مارکسیسم [از مقدمات] پیشتر می‌رود و می‌گوید: ما باید بدانیم که چگونه با مذهب مبارزه کنیم، و برای این کار باید منشأ ایمان و مذهب را به شیوه‌ای ماتریالیستی به توده‌ها توضیح دهیم^۱

این روش ماتریالیستی مبارزه با مذهب چگونه است؟ لنین پاسخ می‌دهد که ترویج مارکسیستی الحاد بدان معنا است که: باید آنرا تابع وظیفه اصلی، یعنی رشد مبارزه طبقاتی توده‌های استثمار شده علیه استثمارگران، ساخت^۲

و:

یک مارکسیست باید ماتریالیست باشد، یعنی دشمن مذهب، ولی یک ماتریالیست دیالکتیکی، یعنی کسی که نه به شیوه مجرد و نه بر پایه موعظه کسالت بار صرفاً عقیدتی، بلکه به شیوه مشخص به مبارزه با مذهب می‌پردازد: بر پایه مبارزه طبقاتی که در عمل توده‌ها را بهتر از هر چیز دیگر [علیه مذهب] آموزش می‌دهد.^۳

۴- ارائه تاکتیک «جبهه واحد» بمثابه برآیند مقدمات فوق: بر مبنای تحلیل‌های سه‌گانه پیشین، حزب توده تاکتیک جبهه واحد با نیروی مسلمان انقلابی را پیش می‌کشد. در این رابطه نخست عملکردهای ضد مذهبی حزب توده در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۱ نقد می‌شود: بدون هیچ پرده‌پوشی باید گفت که در گذشته کمی تجربه انقلابی، ناپختگی و چپ‌روی در بین برخی مارکسیست‌ها و خاصه اعضا جوان حزب، و این واقعیت که آنها سعی داشتند قبل از پرداختن به جنبه عملی سوسیالیسم جهت فلسفی آن را در برابر توده‌ها قرار بدهند وسیله بدست تفرقه‌اندازان و مدافعین طبقات صاحب امتیاز و... داد، و آنها منتهای کوشش را بعمل آوردند تا احساسات و عقاید دینی توده‌ها را بر سر اندیشه‌های مترقی و انقلابی قرار دهند. این روش نادرست که احیاناً تحت عنوان «قاطعیت انقلابی» صورت می‌گرفت، به نهضت‌های نجات‌بخش

۱. لنین، مجموعه آثار (به انگلیسی)، چاپ سوم، ۱۹۷۷، انتشارات پروگرس مسکو، ص ۴۰۵.

۲. همان مأخذ، ص ۴۰۶.

۳. همان مأخذ، ص ۴۰۷ - ۴۰۸.

چه در ایران و چه در بسیاری از کشورهای دیگر آسیائی و آفریقائی زیان کمی وارد نساخته است...^۱

جوهر عریان و فارغ از پرده پوشی جمله فوق این است: در گذشته که مارکسیست‌ها بی تجربه بودند نخست بعد نظری (الحادی) مارکسیسم را مطرح می‌ساختند و سبب انزجار توده‌ها می‌شدند، ولی اکنون که پخته شده‌اند باید نخست بعد عملی مارکسیسم را ارائه دهند و مسئله جهان‌بینی را به تحولات اجتماعی پس از فراچنگ آمدن قدرت سیاسی توسط کمونیست‌ها واگذار کنند!

بنظر می‌رسد که بین مارکسیست‌های مؤمن و مؤمنان به عقاید مذهبی که دارای افکار میهن پرستانه و مترقی هستند می‌توان در ماوراء اختلاف نظرهای فلسفی برای تأمین همکاری بمنظور بنای یک جامعه مرفه و سعادت‌مند و آزاد، زبان و وجوه مشترکی جست...^۲

اصول فوق پس از انقلاب اسلامی ایران در پایه تاکتیک حزب توده قرار گرفت. طی سالهای بعد توجه حزب توده به سوی جریانهای ملی‌گرا و چپ معطوف شد و تنها در ۱۳۵۳، بویژه تحت تأثیر جریان «مجاهدین خلق»، که از سوی حزب توده بعنوان یک جریان «اسلامی» - انقلابی دمکراتیک ارزیابی می‌شد، تاکتیک «جبهه متحد» به سوی «نیروهای مسلمان انقلابی» نشانه رفت. در سال ۱۳۵۴، «رادیوی پیک ایران» در گفتاری با عنوان «ما و مسلمان مبارز» (نوشته فرج‌الله میزانی) چنین گفت:

در کشور ما نیز بیداری توده‌های ستمکش مذهبی و مبارزات محافل ملی و دمکراتیک اسلامی مسائل نوینی را بوجود آورده است... آنان تعالیم اسلامی را چنان می‌فهمند و چنان تفسیر می‌کنند که به معنای انجام یک انقلاب عمیق ضد امپریالیستی و دمکراتیک در جامعه ایران است، انقلابی که باید بسوی سوسیالیسم فرا روید و به هرگونه بهره‌کشی انسان از انسان پایان دهد...^۳

روشن است که خطاب این جمله به «مجاهدین خلق» و جریانات مشابه در خارج از کشور است، که تأویلات «ملی و دمکراتیک» و «سوسیالیستی» آنها از اسلام، حزب توده را به وجود آورده است. و باید گفت که حزب توده، صرفنظر از سالهای ۱۳۴۴-۱۳۴۲، در

۱. همان مأخذ، ص ۶۳ - ۶۴.

۲. همان مأخذ، ص ۶۳ - ۶۴.

۳. اسناد و دیدگاه‌ها، ص ۷۹۵.

مقطع مهم و حساس تاریخی سالهای ۱۳۵۶-۱۳۴۵ که انقلاب اسلامی مراحل نضج و تشکل خود را می‌گذرانید، از این پویه غافل بود و تنها در آستانه بروز علنی و انفجارآمیز انقلاب در سال ۱۳۵۷ متوجه آن شد.

در این مقطع بود که در رهبری حزب توده دو تحلیل متضاد به رو در روئی رسید. جناح اسکندری (دبیر اول حزب) آینده را از آن جریان ملی‌گرائی (بویژه طیف راست آن یعنی «جبهه ملی») می‌دید و در میان نیروهای «مسلمان» به عناصری چون شریعتمداری توجه داشت. جناح کیانوری، به عکس، آینده را از آن «جریان اسلامی» (به رهبری امام خمینی) ارزیابی کرد و آن را آینده‌دارترین نیروی اپوزیسیون تلقی نمود و لذا این نیرو را به عنوان آماج اصلی تاکتیک جبهه واحد توصیه می‌نمود. گسترش سریع و توانمندی امواج انقلاب اسلامی ایران و پیروزی آن، صحت تاکتیک جناح کیانوری را به ثبوت رساند و منجر به حذف جناح اسکندری از رهبری حزب توده شد:

بعد از پلنوم [پانزدهم در ۱۳۵۴]، محیط هیأت اجرائیه و هیأت دبیران به طرف تیرگی رفت. در سال ۱۳۵۷ جنبش اسلامی انقلابی در ایران اوج می‌گرفت و این مسئله معتبر به مسئله مرکزی مباحث در رهبری بدل شد. کیانوری از آغاز می‌گفت که باید از امام و جنبش مسلمانان انقلابی حمایت کرد و گفت، این نظر شوروی‌ها نیز هست و افزود که او ده برابر این مطالب چیزهایی می‌داند که نمی‌گوید، خطاب او به من و قدوه و میزانی بود. اسکندری در ملاقات با شوروی‌ها مطلبی بر خلاف گفته کیانوری گزارش نمی‌کرد، ولی این مطلب را تعبیر می‌کرد و شخصاً طرفدار شریعتمداری و سنجابی بود و معتقد بود که هنوز وقت سرنگون کردن رژیم نرسیده است و اکنون کافی است که برای دمکراسی مبارزه شود. اسکندری به روحانیون با اطلاق آخوندها، توهین می‌کرد و جنبش مسلمانان را «جنبش شیشه شکن‌ها» می‌نامید. جودت نیز همین مشی را، ولی با احتیاط بیشتر، دنبال می‌کرد، در واقع دو نماینده رهبری حزب که با رهبری شوروی ملاقات می‌کردند، دو نظر به کلی مخالف را با نهایت شدت و شهادت مطرح می‌کردند. معلوم است که شوروی در مسئله پایانی تردید داشت و احتیاط را مراعات می‌کرد. با پیشرفت انقلاب در ایران، موضعگیری جناح طرفداران روش کیانوری محکم‌تر و روشن‌تر و مقنع‌تر می‌شد و هیأت اجرائیه مجبور می‌شد به اسنادی که در این خط تهیه می‌شد رأی مثبت دهد...

با تسلیم سنجابی در مقابل منطق محکم و انقلابی امام (در نتیجه ملاقات

پاریس) ضربت مهیبی بر خط اسکندری وارد شد. پیروزی تام کیانوری در نبرد طولانی و پرپیچ و خم بحث، بر اسکندری تحمیل گردید...^۱

سیاست‌های تبلیغی و ترویجی حزب توده

در اصطلاح مارکسیسم و بطور کلی علوم سیاسی واژه‌های «تبلیغ» (آژیتاسیون: agitation) و «ترویج» (پروپاگاندا: propaganda) دارای معانی متفاوت است:

تبلیغ یا آژیتاسیون یعنی وسیله تأثیر سیاسی نمایش در توده‌ها از طریق گفتگو، سخنرانی، نطق و میتینگ، جرائد، کتب و رسالات، اوراق، نمایش، رادیو، سینما، تلویزیون و غیره... وجه مشخصه آژیتاسیون خصلت توده‌ای آن است، یعنی یک عمل سیاسی - تبلیغی است که برای توده مردم وسیعاً صورت می‌گیرد و معمولاً حیطة کوچکتری از افکار و مسائل حادث‌تر یا مشخص‌تری را در بر می‌گیرد، ولی هدف، پخش و تبلیغ آن در بین عده هر چه بیشتری است. واضح است که آژیتاسیون همیشه وابسته به وظایف مبرم سیاسی حزب است و استفاده از اشکال گوناگون آن تابع شرایط موجود و این وظایف است. در آژیتاسیون به شیوه‌های تهییجی و احساسی برای توضیح و اقناع نیز توجه جدی می‌شود.^۲

پروپاگاندا که آن را در فارسی می‌توان ترویج ترجمه کرد، معنای توضیح و اشاعه اندیشه‌های سیاسی و فلسفی و مفاهیم عمیق‌تری را در بر می‌گیرد و هدف، ترویج آنها در بین عده کمتری است. بنابراین وسائل آن هم با آژیتاسیون فرق می‌کند. در اینجا از جلسات، مذاکرات، کتب، رسالات علمی و تحقیقی، و مجلات استفاده می‌شود تا اگر چه در بین عده کمتری ولی عمیق‌تر و با جزئیات بیشتر و همه جانبه‌تر مسائل برنامه‌ای و عقیدتی و مرامی توضیح داده شود و درک گردد. شیوه پروپاگاندا بیشتر شیوه تحلیلی و تعقلی است...^۳

سیاست‌های تبلیغی و ترویجی حزب توده در سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸ در راستای سه تاکتیک محوری که شرح دادیم (بحران در حاکمیت، اشاعه نارضائی در جامعه، مطرح شدن بعنوان آلترناتیو) بود.

۱. احسان طبری، کژ راهه - خاطراتی از تاریخ حزب توده، ص ۲۶۳ - ۲۶۴.
 ۲. امیر نیک‌آئین، واژه نامه سیاسی - اجتماعی، انتشارات توده، ۱۳۵۸، ص ۶۶ - ۶۷.
 ۳. همان مأخذ، ص ۶۷.

مهرداد فرجاد آزاد، مسئول شعبه تبلیغات کمیته ایالتی تهران و معاون شعبه مرکزی تبلیغات، دربارهٔ فعالیت‌های تبلیغی حزب توده چنین می‌نویسد: «متأسفانه اطلاعی از فعالیت شعبه تبلیغات در قبل از انقلاب ندارم. فکر می‌کنم از بدو تأسیس کودتای ۲۸ مرداد بالاخره چیزی بنام شعبه تبلیغات داشته است ولی من چیزی درباره چگونگی سازمان و فعالیت آن نشنیده‌ام ولی بعد از ۲۸ مرداد تا انقلاب حتماً چنین شعبه‌ای عملاً و بطور واقعی وجود نداشته است. می‌گویم عملاً و بطور واقعی چرا که شاید در حرف وجود داشته باشد. همه می‌دانیم که بعد از ۲۸ مرداد تشکیلات حزب توده بکلی از هم پاشید و رهبران آن که به کشورهای شرقی رفتند سالهای طولانی موفق به ایجاد حزب در ایران نشدند. بعکس ادعای تجربه تشکیلاتی، در عمل ناموفق‌ترین گروه سیاسی در تمام دوران حکومت شاه بودند و یکبار هم که عده‌ای را جمع کردند بوسیله عباس شهریاری بوده که او هم همه را به ساواک تحویل داد. ولی در تمام این دوران سالهائی که حزب توده حتی یک عضو در ایران نداشت رهبران حزب خود را حزب طبقه کارگر ایران معرفی می‌کرده‌اند. بعید نیست که در حرف هر کدام از آنها نام یک شعبه را با خود یدک می‌کشیدند. چنانچه در مطبوعات خود، رضا روستا را نماینده سندیکا‌های کارگری معرفی می‌کردند. بنابراین ممکن است شعبه تبلیغاتی هم از همان نوع در حرف بوده باشد. و اما مسئله تبلیغات حزب توده با فعالیت شعبه تبلیغات که من در آن فعالیت داشته‌ام یکی نیست. حزب بوسیله روزنامه ارگان آن، مجله دنیا و مسائل بین المللی و نشریات وابسته دیگر و کتب گوناگون بطور عمده مواضع سیاسی و ایدئولوژیک خود را تبلیغ می‌کرده در حالیکه شعبه تبلیغات عمدتاً به تبلیغ شعارهای عمده و لحظه‌ای حزب می‌پرداخته است و کار تبلیغاتی اصلی در واقع توسط گروه تحریریه مردم و دنیا و شعبه انتشارات حزب می‌شده است. شعبه کارگری روزنامه هفتگی اتحاد و شعبه دهقانی مجله «دهقانان ایران» و زنان «جهان زنان» و جوانان مجله «امید» و «پیام مردم» و هر کدام انتشارات دیگری بصورت کتاب و جزوه داشته‌اند.

قبل از آنکه به کار شعبه تبلیغات بپردازم اشاره‌ای به خط تبلیغاتی حزب که اشکال اصلی انحراف آن بوده می‌کنم. البته آنچه می‌نویسم بعلت تحول فکری عمیقی است که بعد از دستگیری پیدا کرده‌ام و گرچه زمینه آن در گذشته در من وجود نداشت ولی عمدتاً در باور خام نسبت به حزب بوده‌ام. البته دربارهٔ خودم بموقع در سئوال مربوطه خواهم نوشت ذکر این نکته بخاطر این بود که بگویم این نتیجه دید امروز من است که واقعیات را می‌بیند و اگر نه در گذشته تاریکی فرمولهای ظاهر فریب کور بوده‌ام.

برای مبارزه با حزب توده و اصولاً هر جریان کمونیستی باید نقاط ضعف و قدرت آنها را شناخت. آن چیزی که باعث گرایش جوانان به این احزاب می‌شود آرزوی سالم بر چیدن ظلم و ستم اشراف - سرمایه‌دار نسبت به مردم زحمتکش است و گرنه کسی بخاطر خیانت و جاسوسی و علاقه به کشور دیگر وارد این احزاب نمی‌شود چه در هر حال اگر هم باشد مسئله عمومیت ندارد. افرادی که به این احزاب می‌پیوندند چه بسا که دشواری‌های بسیار را تحمل کرده و حتی بعضی از آنها تا پای جان بخاطر آرمان خود مقاومت می‌کنند مانند روزبه، گل‌سرخ، جزنی... خط اصلی تبلیغاتی حزب توده از بدو تأسیس همین مسئله دفاع از کارگر و دهقان و مبارزه علیه استثمار خوانین و فئودالها و سرمایه‌داران بوده است که جلب‌کننده می‌باشد. در جوار این خط که مسئله قدرت آن است مسائل دیگری که هیچ ربطی به آن ندارد طرح می‌شود از جمله مسائل اتحاد کارگران جهان را طرح کردند. بعد از انقلاب اکتبر روسیه مسئله دوستی با اولین دولت کارگری مطرح شد و این مسئله را تا امروز عده‌ای از احزاب کمونیستی ادامه دادند و این بدون توجه به اینکه ایده‌آل‌های انقلاب اکتبر بعد از تشکیل دولت و بخصوص بعد از مرگ لنین به چه روزی افتاده است. با اینکه عده زیادی از احزاب هر یک بنوعی از زیر سلطه شوروی‌ها بیرون آمده‌اند و به هر ترتیب به رنگی و گاه با انحرافات تازه و شاید بدتری ولی در هر حال مستقل از شوروی گشته‌اند مانند (چین - آلبانی - کره - رومانی - یوگسلاوی - ایتالیا - اسپانیا...) و برخی دیگر. حزب توده و عده‌ای از احزاب دیگر کماکان شعار کارگران جهان متحد شوید را یعنی باصطلاح اترناسیونالیسم کارگری را طوری تفسیر می‌کند که ستون اصلی آن دوستی و همبستگی با شوروی است. و تازه اگر فقط دوستی و همبستگی باشد در ظاهر امر چیز بدی نیست که مثلاً عده‌ای احزاب با هم بحث کنند بموقع از هم پشتیبانی و بموقع هم انتقاد کنند ولی عجیب این است که یک دوستی و همبستگی کورکورانه و کاملاً یکطرفه با شوروی را تبلیغ می‌کنند. بطوریکه آشکارترین کثافت‌کاریهای دولت شوروی را ندیده گرفته و هر عمل آن را توجیه می‌کنند. و جو ایجاد شده در حزب و اعتماد کورکورانه به رهبری حزب هم باعث می‌شود که قدرت تفکر از اعضا گرفته شود و وقتی در لهستان دوست اقمار شوروی هر بلائی به سر کارگران بیاورد و میلیون‌ها کارگر اعتصاب کنند، در حزب توده همه اخبار دروغ فرض می‌شود و مسئله بسیار کوچک و بی‌اهمیت جلوه‌گر می‌شود و یا در بغل گوش ما افغانستان، تره‌کی رهبری انقلاب و بعد از او امین رهبر انقلابی و باز کارمل انقلابی می‌شود و در هر صورت جنبش وسیع مردم مسلمان آمریکائی جلوه داده می‌شود و حزب توده هم درست همان مواضع

شوروی را تکرار می‌کند و با ذکر چند نمونه از خرابکاری و تلاش آمریکا برای نفوذ در جنبش مردمی افغان‌ها کل جنبش را غیر مردمی، آمریکائی و حرکت فئودال‌ها معرفی می‌کند و سریع از کنار آن می‌گذرد. و برای اعضا حزب مطرح نمی‌شود که این توده‌های زحمتکش که با کفش و لباس پاره در همین خیابانهای تهران هم دیده می‌شوند چگونه فئودال‌هایی هستند؟ خلاصه این همه در اثر دنباله‌روی بدون قید و شرط از شوروی می‌باشد که گویا رهبرانش هر کاری می‌کنند درست است و منزه از هر خطائی می‌باشند و همین خط است که کار را بجائی میکشاند که رهبران حزب که سال‌ها در مهاجرت دور از هر حرکت بوده‌اند به راحتی مرز بین همبستگی عاشقانه و کورکورانه را شکسته و به عمل زشت و پست جاسوسی دست زده‌اند.

مطلب را کوتاه می‌کنم که در این ماه‌های زندان با اندیشیدن به وقایع گذشته نمونه‌ها و مطالب زیادی داریم که در مورد خیانتی بنام انترناسیونالیسم بنویسم که فکر می‌کنم در آگاه ساختن کسانی که هنوز در باور کور خود هستند بی‌تأثیر نباشد که بصورت جزوه یا مقالاتی منتشر شود. به جمع‌بندی مطالب در مورد خطوط تبلیغاتی حزب می‌پردازیم:

- ۱- خط اصلی که مبارزه برای حقوق کارگران و زحمتکشان، علیه ظلم استثمار.
- ۲- انترناسیونالیسم بصورت دوستی بی‌چون و چرا با شوروی.
- ۳- تبلیغ کیش رهبری حزب بعنوان پاک‌ترین، مظلوم‌ترین و انقلابی‌ترین رهبران دلسوز جامعه و لزوم پذیرفتن همه مواضع آن بدون انتقاد.

گفتم که خط اصلی تبلیغاتی و حرکت حزب توده در جهت دفاع از حقوق زحمتکشان بوده و همین اصل نیروی جاذبه حزب می‌باشد و گرنه صدها و هزارها نفر انسان (در سالهای قبل از ۲۸ مرداد) هزاران هزار کارگر و دهقان به خاطر عشق به فلسفه دیالکتیک و یا شوروی دنبال این حزب نرفتند علاقه آنها به شوروی هم بخاطر این بوده که فکر می‌کردند از کارگر و دهقانان حمایت می‌کند. امروز که در ایران حکومت انقلابی حامی محرومین بر سر کار است اگر با فارغ شدن از مشکلات جنگ و غیره اقدامات سریع و روشن‌تری در جهت حقوق مستضعفین انجام شود (که امام خمینی این همه تأکید می‌کنند) دیگر حرفی برای نیروهای کمونیستی چه حزب توده، چه دیگران نمی‌ماند و این گروه‌ها نه تنها رشد نمی‌کنند بلکه همین اندازه هواداران خود را هم از دست می‌دهند. چگونه می‌شود فکر کرد که جوانان ایرانی، کارگران و دهقانان ایرانی که در این آب و خاک ریشه دارند حکومت انقلابی و مذهب و وطن خود را رها کرده، دنبال گروهک‌ها بروند. هم‌اکنون توده‌های میلیونی زحمتکش از انقلاب و رهبری انقلاب پیروی می‌کنند.

با رفع برخی کمبودها (حل مسئله قانون کار، اصلاح ارضی، رفع بیکاری و رسیدگی به وضع مسکن و سایر احتیاجات محرومین) نه تنها این پیوند هر چه محکمتر می‌شود بلکه آن معدود افرادی هم که هنوز به انقلاب جذب نشده‌اند جذب شده و حزب توده و اکثریت و سایر چپها هم بکلی پایه خود را از دست می‌دهند و دیگر هیچگونه جذابیتی نخواهند داشت.

مسئله وابستگی به شوروی به تنهایی برای کسی جلب کننده نیست و امروز افشاء آن به وسیله فاکت‌های مختلف کار ساده‌ای است که می‌شود انجام داد. معرفی رهبران حزب هم آنطور که بوسیله اعترافات خود آنها شده بهتر از هر چیز است. شاید و حتماً در دنیا بی‌نظیر است که برای اولین بار جمعی از رهبران یک حزب کمونیستی چنین اعترافاتی بکنند که از صد هزار دلیل و مدرک بهتر است. تاکنون هر توده‌ای با شنیدن مسئله جاسوسی رهبران برافروخته می‌شده که چگونه چنین اتهامی زده می‌شود! ولی اکنون دیگر مسئله یک اتهام نیست و این در واقع یکی دیگر از موفقیت‌های انقلاب ماست که برادران دادستانی موفق به کشف آن شده‌اند که حتماً هر انسان سالمی را به فکر وا می‌دارد.

در زمینه ایدئولوژیک و زمینه‌های دیگر، انقلاب به اندازه کافی غنی می‌باشد. فقط باید به وسیله مناظره و وسایل دیگر جوانان را تحریک به مطالعه آثاری چون استاد شهید مطهری و سایرین که شما بهتر می‌شناسید و من در این زمینه متأسفانه در گذشته غافل بوده‌ام نمود.^۱

فرج‌الله میزانی، دبیر دوم کمیته مرکزی حزب توده و مسئول تشکیلات کل و مغز متفکر حزب توده در مسایل سازمانی، چنین می‌گوید: «یکی از مهمترین سیاست‌های تبلیغی ما تلاش برای جا انداختن حزب در جامعه یعنی استفاده از امکانات علنی و قانونی برای تثبیت وضع حزب، شناساندن آن و جذب نیرو بود. شعبه تبلیغات حزب از هر وقت مناسب برای این کار استفاده می‌کرد. مثل سالگردها، جشن‌ها، انتخابات و غیره.

سیاست تبلیغی و ترویجی دیگر ما عبارت بود از جلب نظر هر چه بیشتر مردم به شعارهای حزب در مورد سیاست داخلی و خارجی. از نوع کار در میان دهقانان و کارگران (بندج، قانون کار و غیره) و سیاست خارجی بویژه علیه آمریکا. یعنی تعبیر یک جانبه از سیاست «نه شرقی نه غربی» جمهوری اسلامی.

سیاست تبلیغی دیگر ما عبارت بود از استفاده از بیانات امام و یا شخصیت‌های دیگر

۱. مهرداد فرجاد آزاد، بازجویی، ۱۳۶۲/۵/۱۸.

جمهوری اسلامی در جهت سیاست حزب - شعبه تبلیغات معمولاً جملاتی از بیانات امام را که در جهت سیاست ما بود، وسیعاً چاپ و پخش می‌کرد و بر دیوارها می‌نوشت تا در عمل چنین وانمود شود که خط امام در خط کلی همان است که حزب می‌گوید.

سیاست تبلیغی دیگر ما عبارت بود از کمک به تشدید اختلاف درون حاکمیت و روحانیت، از جانبی حمایت می‌کردیم و نظریات این جناح را مستقیم و غیر مستقیم تبلیغ می‌کردیم و در عوض جناح دیگر را می‌کویدیم.^۱

محمدعلی عمویی، دبیر کمیته مرکزی حزب توده، سیاست‌های ترویجی حزب توده را چنین بیان می‌دارد: «از آنجا که حزب در تحلیل نهائی خود انقلاب ایران را انقلابی ملی و دموکراتیک می‌شناخت و پیروزی بهمن ۱۳۵۷ را آغاز مرحله نخست آن تلقی می‌کرد، تمام کوشش سیاست ترویجی خود را معطوف به معرفی خصلت‌های انقلاب‌های ملی و دموکراتیک و باز شناختن آن عناصر در انقلاب ایران می‌نمود. اکثر مقالات اساسی روزنامه مردم، و مهمترین مطالب مجله دنیا را مقالاتی تشکیل می‌دادند که به توضیح خصوصیات و جلوه‌های متفاوت انقلاباتی از این دست می‌پردازند. بحث درباره «دموکراتیسم انقلابی و لیبرالیسم بورژوائی» یکی از عمده ترین مباحثی بود که سیاست ترویجی حزب بطور مستمر دنبال می‌کرد. آغاز این بحث بصورت مقاله‌ای در روزنامه ارگان و همزمان با موضع‌گیری جدیدی نسبت به دولت موقت بود.

حزب در آغاز، دولت موقت را به عنوان دولت برخاسته از انقلاب مورد تأیید قرار داد، ولی رفته رفته با متمایز ساختن جناح انقلابی از جناح سازشکار در حاکمیت نسبت به دولت موقت موضع انتقادی نسبتاً تندی اتخاذ کرد. از نظر حزب سیاست مسلط بر دولت موقت سیاستی لیبرالی بود و دیر یا زود به پیروی از منافع طبقاتی خویش راهی برای سازش با دنیای سرمایه‌داری جستجو می‌کرد. این روند بنظر حزب قانون عام اینگونه انقلابات در مرحله نخستین پیروزی است و مبارزه پنهانی و گاه آشکار جناح انقلابی (دموکرات‌های انقلابی) با جناح سازشکار (لیبرال‌ها) در درون حاکمیت، و پیروزی یکی بر دیگری، جهت تکامل انقلاب را تعیین می‌کند. بنابراین سیاست ترویجی حزب همراه با سیاست تبلیغاتی بر این اصل متمرکز می‌شد که هر چه بیشتر تمایز این دو جناح را مشخص تر کند، چهره واقعی لیبرال‌ها و موانعی که در راه تکامل انقلاب ایجاد می‌کنند افشاء کند، و بدین ترتیب به جدائی این دو جناح هر چه بیشتر سرعت بخشد و ضرورت

۱. فرج الله میزانی، بازجویی، ۱۳۶۲/۶/۶.

توجه به نظرات حزب را موجه و برجسته کند.

با وجود فراوانی آثار متعدد کلاسیک‌های مارکسیستی، عمده توجه حزب در سیاست ترویجی‌اش معطوف به آثار تئورسین‌های معاصر درباره جنبش‌های رهائی بخش ملی و نوشته‌هایی بود که پیرامون انقلابات و دگرگونی‌ها در کشورهای جهان سوم به بحث پرداخته بود. آثار پروتتس، اولیانفسکی، پاناماریف و زارادف از جمله آثاری بود که بیش از هر کتاب دیگری مورد استفاده قرار می‌گرفت. در این آثار نکته اصلی این بود که در کشورهای «جهان سوم» راه رسیدن به سوسیالیسم از راستای انقلابات رهائی بخش ملی می‌گذرد. این انقلاب‌ها همگی دارای خصلت ضد امپریالیستی هستند و در مسیر تکاملی خود خصلت ضد سرمایه‌داری نیز بخود می‌گیرند. بدین ترتیب نتیجه می‌گیرند که «راه رشد غیر سرمایه‌داری» مناسبترین راه بقا و پیشرفت اجتماعی برای اینگونه کشورهاست و این تحول می‌تواند راه سمت‌گیری به سوی سوسیالیسم را هموار کند. در این آثار عموماً روی ضدیت با امپریالیسم و در نتیجه دوری از دنیای سرمایه تکیه شده است. و از آنجا که دولت‌های نوپا در این کشورها نیازمند سرمایه‌گذاری جدید و مبادلات فنی و بازرگانی هستند تنها راه رشد اقتصادی - اجتماعی کشور منحصر به گسترش مناسبات سیاسی - اقتصادی با «اردوگاه سوسیالیسم» بویژه شوروی است. (بدین ترتیب توجیه تئوریک تبلیغات احزاب کمونیست بنفع گسترش مناسبات با شرق بدست داده شده، در پناه اینگونه استدلال‌ها بیشتر مقالات خود را در جهت انجام این «وظیفه» تنظیم می‌کنند. حزب هم به پیروی از همین توجیهاات و با تکیه بر ضرورت دوستی با شرق بمنظور امکان یافتن برای مقابله با غرب رسالت واقعی خود را در خدمت به شوروی ایفا می‌کرد).

کتاب‌هایی چون کمینترن و خاور بیشتر از آن رو توصیه می‌شد، تا نمونه‌های همکاری احزاب کمونیست کشورهای شرق و آثار تبعی آن ارایه شود، و تأییدی باشد برای سیاست حزب در برابر چپ‌روهائی که به این سیاست، یعنی تلاش برای تشکیل «جبهه متحد خلق» خرده می‌گرفتند، و در عین حال آموزشی باشد برای اعضا و هواداران برای درک ظرافت‌هایی که کمونیست‌های خاور بایستی در سیاست‌هایشان رعایت کنند. در این کتاب بویژه تفاوت جوامع شرق و غرب، و ضرورت ملحوظ داشتن آن توسط کمونیست‌ها مورد تأکید قرار گرفته است. اگر در جوامع غرب انقلاب سوسیالیستی و تکیه بر جنبش کارگری و تضاد کار و سرمایه سیاست اساسی کمونیست‌ها را تشکیل می‌دهد، در شرق انقلاب ملی و دموکراتیک، تشکیل جبهه‌هایی وسیع از اقشار و طبقات مختلف، و تضاد خلق و امپریالیسم باید مورد توجه قرار گیرد. در حقیقت، حاصل تجربیات چند دهه فعالیت

کمونیست‌ها، و موفقیت و ناکامی‌هایشان به صورت یک مجموعه مورد مطالعه قرار می‌گرفت.

در آثار پروتتس، بویژه در کتاب انقلاب‌های رهائی‌بخش ملی سعی شده است تا ویژگی نیروهائی که در انقلاب‌های ملی و دموکراتیک نقش عمده را بعهدہ دارند و اکثراً رهبری انقلاب را در دست دارند برشمرده شود. این نیروها در کشورهای مختلف با شعارها و چهره‌های مختلف عمل می‌کنند، ولی در یک امر همگی مشترک هستند و آن ضدیت با امپریالیسم و مبارزه برای رهائی از وابستگی سیاسی و اقتصادی است. بعضی دارای گرایش‌های مارکسیستی، پاره‌ای دارای نظرات التقاطی، و بالاخره برخی از آنها دارای تمایلات ضدکمونیستی هستند. حتی در مورد اخیر هم خصلت عمده و ماهیت این انقلابیون مترقی توصیف شده است، توجیه این امر عینی بودن خصلت ضدامپریالیستی و ذهنی بودن جنبه‌های ضدکمونیستی آنها بیان می‌شود و لذا مشاهده می‌شود که چگونه حزب هم در سیاست گذاری‌های خویش همواره تکیه بر وجه ضدامپریالیستی و مردمی انقلاب ایران کرده، از جنبه‌های ضدکمونیستی آن به سادگی می‌گذرد و این فکر را ترویج می‌کند که با گذشت زمان بتدریج در این وجوه گوناگون تحولاتی حاصل شده، جنبه‌های ضدکمونیستی بتدریج تضعیف می‌شوند. و این نوعی القاء سیاست حزب به هواداران و کسانیست که در پی درک سیاست‌های حزبند. دلیل این توصیه و این روش در این حقیقت نهفته است که احزاب کمونیست در کشورهای جهان سوم هرگز نمی‌توانند با تکیه بر تئوریهای طبقاتی و تضاد کار و سرمایه، و بطور کلی ایدئولوژی مارکسیسم، بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم کشور را گرد خود متشکل کنند. یگانه راه پیشرفت آنها الزاماً همکاری با سایر نیروهای مبارز و ضدامپریالیست است و در این همکاریست که به تدریج رشد می‌یابند و بصورت سازمانهای سیاسی نیرومندی در می‌آیند. اجرای این سیاست نیاز به زمان و اتخاذ یک سیاست تبلیغاتی و سازمانی ظریف و حساب شده دارد، به همین دلیل اینگونه احزاب، و از آن جمله حزب توده ایران سیاست همکاری با سایر نیروهای مبارز و تلاش برای «اتحاد عمل» با آنها در یک جبهه را نه بعنوان تاکتیک و سیاستی گذرا، بلکه بمثابه استراتژی حزب در طول یک مرحله تاریخی تبلیغ کرده، برنامه‌ای درازمدت برای پیاده کردن آن تهیه و تنظیم می‌کند. در حقیقت این اعتقاد و کوشش برای همکاری نه به لحاظ اعتقاد باطنی و علاقمندی به وحدت کلیه نیروهای مبارز و انقلابیست، بلکه از آنروست که بجز این طریق هیچ راه دیگری برای حضور مؤثر و گسترش نظرات و سازمان حزبی در اینگونه جوامع نیست. و لذا سیاست «تشکیل جبهه» بصورت قانون عام مبارزات

انقلابی برای احزاب کمونیست کشورهای «جهان سوم» درآمده است، هر یک از آثار ترویجی حزب مورد مطالعه قرار گیرد، القاء و تعقیب این سیاست بخوبی مشاهده می‌شود. ابزار دیگری که در ترویج و اشاعه این اندیشه کوشش بسزائی داشت - و دارد مجله صلح و سوسیالیسم است که مرکز آن در پراگ است و نمایندگان اکثر احزاب کمونیست جهان در هیأت تحریره آن عضویت دارند. این مجله از طریق بررسی فعالیت مبارزان کشورهای مختلف، راههای گوناگون همکاری نیروهای انقلابی را ارائه داده، نمونه‌های موجود و شیوه‌های موفق را معرفی می‌کند. حزب نیز در تحریره این مجله نماینده‌ای داشت و منتخب مقالات آنرا با نام مسائل بین‌المللی به فارسی ترجمه و منتشر می‌کرد. حضور نمایندگان بلوک شرق بویژه نماینده حزب کمونیست شوروی در تحریره این مجله نقش مهمی در هماهنگ ساختن سیاستهای ترویجی احزاب کمونیست دارد. و از جمله وسائلی است که به آن حزب امکان می‌دهد نظراتش را القاء کند.^۱

۱. محمدعلی عمویی، بازجویی، ۱۳۶۲/۳/۷ (تأکید از ما است).

کار شعب تبلیغات پیردازم اشاره‌ای به خط کلبنجانی حزب که
 اشکال اصلی اخراج آن دره سکنه البته آنچه می‌بینیم دولت
 تحول مری عمیق است که بعد از دستگیری پیدا کرده ام و گرچه زمین
 آن در گذشته در می و مرد داشت ولی عمداً در باور تمام نسبت
 به حزب برده ام. البته درباره مرم مرم مرم مرم مرم مرم مرم
 ذکر این نکته خاطر این بود که بگویم این نتیجه دید امروز است
 که واقعیات را می بیند و اگر نه گذشته در تاریکی فرو برده

شده بین از هر چیز است. شاید اعتراضات خرد آنها
 که در اولین بار همی از همه این یک حزب کوششی چنین
 اعتباراتی مکنند که از سه هزار دلیل و مدرک بیست و هفتاد و هشتاد و نود
 مرده‌های با ششصد سند جاسوسی رسیده دراز و فته می‌باشد
 چنین اتهامی زرد و سفید اولی که ن دیگر سند یک اتهام است و این
 در واقع یکی دیگر از حقیقتی انقلاب است که برادران دارستانی مرفوع
 به کشف آن شده اند که هنگام ایشان سلسله را بنظر و امیدارده
 در زمینه این امر لایق و زمین می‌باشد و انقلاب با تازنه گامی عمیق می‌باشد
 نظریات به رسیدن مناظره و در سایر دیگر همان را تحریک به مطالعه آن‌ها
 چون آثار استاد شبیه نظری در سایر نیز که شاید سخته سخته و
 در این زمینه دستاورد در گذشته خاطر این بود که امروز

نمونه دستنوشته مهرداد فرجاد آزاد ۱۳۶۱/۵/۱۸
 (صفحه اول)

روز: ۱۸/۵/۱۳۶۱	مهراد فرجاد آزاد
----------------	------------------

متاسفانه اطلاعات از فعالیت شعبه تبلیغات در قبل از انقلاب ندارم
 مگر میگویم از بهر تاسیس تا که دنیای ۴۹ مرداد بلاخره چیز بنام شعبه
 تبلیغات داشته است ولی چیزی درباره چگونگی سازمان و فعالیت
 آن نشنیده‌ام ولی بهر حال ۴۹ مرداد تا انقلاب حتماً چنین شعبه‌ای
 عملاً و بطور واقعی وجود نداشته است. متذکر می‌شوم عملاً و بطور واقعی چرا که
 شاید در حرف وجود داشته باشد. همه میدانیم که بعد از ۴۹ مرداد
 تشکیلات حزب تازه بکلی از هم پاشید و رهبران آن که به کف و کمر
 شرف رفته سالهای طولانی موفق به ایجاد حزب در ایران نشده
 بعضی ادعای تجزیه تشکیلات در عمل ناموفق در این گروه سیاسی در
 تمام دوران قدرت شاه بودند و یکبار هم که همه‌ای را جمع کردند جمعی
 عباسی شهریار بوده که او هم همه را به ساواک تحویل داد. ولی در
 تمام این دوران هیچ صلاحی که حزب تازه حتی یک هفته در ایران
 نباشد رهبران حزب خود را حزب طبقه کارگر ایران معرفی میکردند
 بعد نیت که در حرف هر کدام از آنها نام یک شعبه را با خود
 یک میکشیدند. چنانچه در خطبه‌های خود رفا روزگار را نمایندگی میکردند
 کارگری معرفی میکردند. بنابراین ممکن است شعبه تبلیغاتی هم از همان
 روزگار

حزب توده و سایر نیروهای سیاسی ایران

در این فصل، به بررسی روش برخورد و مشی حزب توده در قبال نیروهای سیاسی کشور در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۷ می‌پردازیم. مقدمات پیشگفته در زمینه استراتژی و تاکتیک حزب توده و مبانی تئوریک و خط مشی عملی - تاکتیکی پایه‌ای است که بر آن اساس مواضع حزب توده در برابر دیگر جریانهای سیاسی کشور روشن می‌گردد.

حزب توده؛ مردم و اسلام ناب محمدی(ص)

حزب توده و استراتژیست‌های مسکو دریافته بودند که شرط بقا و رشد در جامعه مسلمان ایران همگامی با آرمان‌ها و باورهای مذهبی مردم است و در این راه نیروهای پیرو خط امام(ره) توانمندترین نیروی سیاسی جامعه می‌باشند. لذا، حزب توده در جهت پیاده کردن استراتژی و تاکتیک‌های خود، این نیروها را آماج اصلی قرار داده بود. به همین دلیل حزب توده در سیاست رسمی خود به فراندوم جمهوری اسلامی، رأی «آری» داد و از آن پس در همه مراسم و انتخابات که عدم شرکت وی می‌توانست حساسیت توده مردم را برانگیزد، رسماً مشارکت می‌کرد. کیانوری بلافاصله پس از بازگشت به ایران در مصاحبه مطبوعاتی ۱۳۵۸/۱/۲۹ چنین گفت:

درباره نظام سیاسی، حزب توده ایران بلافاصله حمایت خود را از ابتکار آیت‌الله خمینی، درباره اعلام جمهوری اسلامی بعنوان جانشین نظام شاهنشاهی پوسیده ۲۵۰۰ ساله یا ۳۰۰۰ ساله یا بیشتر اعلام داشت. ما این ابتکار را تأیید می‌کنیم و در زمینه محتوی آن به آنچه آیت‌الله خمینی در تمام صحبت‌هایشان درباره جمهوری اسلامی گفته‌اند معتقدیم. یعنی تأمین استقلال واقعی ایران، ریشه‌کن کردن مظاهر اقتصادی، سیاسی، نظامی، و فرهنگی امپریالیسم از ایران، تأمین آزادی‌های دمکراتیک برای همه مردم ایران، تأمین زندگی بهتر برای همه زحمتکش‌ان، مبارزه با استثمار و استعمار.^۱

این جمله به تنهایی همه مبانی استراتژیک و تاکتیک «جبهه متحد خلق» را در خود مستور ساخته است:

اگر به مقطع تاریخی فوق توجه شود، عمق پختگی و زیرکی حزب کهنه‌کار توده در برخورد با مسایل سیاسی جامعه روشن می‌گردد. فروردین ۱۳۵۸، اوج «رهائی» و

۱. نورالدین کیانوری، حزب توده ایران و مسائل میهن انقلابی ما، ص ۶۱ - ۶۲.

لجام گسیختگی گروه‌های رنگارنگ راست و چپ و میانه در جامعه برخاسته از انقلاب پیروزمند اسلامی بود. در چنین جو بدون کنترل و بی قید و بندی بود که انواع سیاست پیشگان داخلی و سرویس‌های جاسوسی بیگانه، سرمست از آزادی عمل خود و فقدان هیچ قدرت کنترل کننده حکومتی هر چه می‌خواستند می‌گفتند و می‌کردند. در همین ماه بود که برخی گروه‌های سیاسی در سنندج و گنبد پرچم محاربه علیه انقلاب اسلامی را برافراشتند. در چنین جوی بود که لیبرال‌های «اسلامی»، که زمام دولت موقت را به دست داشتند صراحتاً در مقابل خط امام قرار گرفتند و همگام با گروه نوظهور «جبهه دمکراتیک ملی» و «جبهه ملی» خواستار استقرار جمهوری دمکراتیک اسلامی شدند. در چنین فضائی بود که باند رجوی با سازماندهی مجدد «سازمان مجاهدین خلق»، خود را با هیاهو و نفاق، بعنوان میراث‌خوار انقلاب اسلامی مطرح ساختند و صحنه مطبوعات، عرصه درگیری شدید روشنفکران خودباخته و وابسته و مشکوک با نیروهای مسلمانی شده بود؛ که به حق خواستار کنترل انقلاب بر این تریبون‌های مهم ارتباط جمعی بودند. در چنین فضای سیاسی آلوده و مشوب به تبلیغات نیروهای غیراصیل و وابسته بود که امام، قدس سره، با صراحت و قاطعیت در مقابله با توطئه انحراف انقلاب توسط غربگرایان و لیبرال‌های «اسلامی» قدم علم کرد و اعلام داشت:

به خواست خداوند متعال بزودی درباره شکل حکومت رفراندوم خواهد شد. لازم است تذکر دهم آنچه اینجانب به آن رأی می‌دهم جمهوری اسلامی است و آنچه ملت شریف ایران در سرتاسر کشور با فریاد از آن پشتیبانی نموده است همین جمهوری اسلامی بوده است نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم...^۱

در همین پیام، امام امت با دردمندی پدری متعهد و قافله‌سالاری دلسوز خطاب به نیروهای معارض با بستر اصیل انقلاب چنین گفت:

شما خود بهتر از هر کس باید بدانید که ملت قیام کرده است تا غبار فرهنگ‌های استعماری را از خود بزداید. ما باید عقاید استعماری را با هر شکل و فرمش در نطفه خفه کنیم و ایمان مردم را که ابرقدرت‌ها را به زانو در آورد از آنان جدا نسازیم. امیدواریم نصیحت این درد چشیده را بشنوید چنانچه این نصیحت را به آن جوانان و طبقه‌ای که در این موقع حساس موجب تفرقه می‌شوند می‌کنم. من خوف آن دارم که این تفرقه‌اندازی‌ها به ضرر ملت رنج‌دیده و به زیان خود آنان

تمام شود. من از روزگار سیاه اختناق و اسارت بیمناکم. من از این گرایش‌های غربی و شرقی متأسفم. فرزندان من به آغوش اسلام برگردید و از فرهنگ غنی اسلام بهره بردارید، گول آنانی را که جز مکیدن خون ملت‌های مستضعف مقصدی ندارند نخورید و از مسیر انقلاب اسلامی خارج نشوید که خیر شما و ملت شما در آن است.^۱

امام در نطق مهم خود در مدرسه‌ی فیضیه چنین فرمود:

آن چیز که ملت ما می‌خواهد جمهوری اسلامی است [مردم: صحیح است] نه جمهوری فقط، نه جمهوری دمکراتیک، نه جمهوری دمکراتیک اسلامی. جمهوری اسلامی [مردم: صحیح است].

آنچه که من از ملت ایران می‌خواهم این است که بیدار باشید. خون عزیزان خودتان را هدر ندهید. از کلمه دمکراتیک ترسید. این فرم غربی است. ما فرم‌های غربی را نمی‌پذیریم. [مردم: صحیح است] ما تمدن غرب را قبول داریم لکن مفاسدش را نمی‌پذیریم [مردم: صحیح است]...^۲

نظر امام امت و امت حزب الله در زمینه‌ی فراندوم، با مخالفت نیروهای خودباخته و وابسته و غیر اصیل مواجه شد: شریعتمداری بعنوان برجسته‌ترین چهره «روحانیت» غیر اصیل و معارض با بستر اصیل انقلاب، خواستار برگزاری فراندوم به شکل پرسش درباره نوع حکومت بود.^۳ این نظر مخالف با نظر امام بود و در آن سالوسی برای جلب نیروهای معارض با انقلاب و ارائه چهره «لیبرالی» و «دمکراتیک» نمایان بود. «جبهه دمکراتیک ملی»، «سازمان چریک‌های فدائی خلق»، «حزب دمکرات کردستان ایران» و طیفی از گروه‌های معارض راست و چپ فراندوم را تحریم کردند. طیف دیگر، مانند «مجاهدین خلق» و «جبهه ملی» به امید میوه‌چینی انقلاب به «جمهوری اسلامی» رأی «آری» دادند. استدلال آنان این است که برای ما محتوای نظام مهم است و نه شکل آن. این طیف امید داشتند که با همراه نشان دادن خود با مسیر انقلاب، بتدریج آن را از جوهره اصیل خود تهی سازند و به نظامی مطابق امیال و اهداف خود مبدل سازند. حزب توده نیز از همین زمره بود و این سیاست همگامی ظاهری با خط امام در سال‌های بعد تداوم یافت و حزب توده جداً از هر

۱. همان مأخذ.

۲. کیهان، ۱۳۵۷/۱۲/۱۲، ص ۳.

۳. کیهان، ۱۳۵۷/۱۲/۲۰، ص ۴.

حرکتی که سبب تنازع و رو در روئی او با مردم و خط امام می‌شد، اجتناب ورزید. این خط مشی اگر صادقانه بود و تنها چهره‌مشی حزب توده را تشکیل می‌داد، مسلماً به انحلال این حزب توسط نهادهای قضائی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران نمی‌انجامید. ولی، حزب توده در ارائه این چهره‌خود «اهداف نهان» براندازی را پی می‌گرفت؛ که در فصل «استراتژی و تاکتیک حزب توده» شرح داده شد.

حزب توده، نیروهای مسلمان خط امام را آماج اصلی تاکتیک جبهه‌ای خود قرار داده بود و سایر نیروهای سیاسی کشور را با معیار رابطه مسلمانان انقلابی با آنها می‌سنجید. از دیدگاه تاکتیکی حزب توده، نیروهای خط امام قدرت برتر و مسلط سیاسی جامعه بود و مسئله محوری، جلب حمایت این نیروها بود. بنابراین، حزب توده با شمّ سیاسی و اطلاعات خود به محض مشاهده تعارض نیروهای اسلامی با این یا آن جریان سیاسی به سرعت به موضع‌گیری علیه جریان فوق می‌پرداخت و می‌کوشید تا خود را در هر مقطع (دولت موقت، بنی‌صدر و...) با خط امام همگام نشان دهد. این مسئله را در صفحات آینده تشریح خواهیم کرد:

منابع اطلاعاتی

... بطور کلی شناخت حزب درباره شخصیت‌های مذهبی و مذهبی - سیاسی حاکمیت جمهوری اسلامی ایران و مسئولان در ستادهای مختلف و ارگان‌های گوناگون ناقص، ناچیز، گاه هیچ و گاه متضاد بود.

علت آن بود که مثلاً حزب سران جبهه ملی و یا نهضت آزادی و یا کسانی مانند بنی‌صدر و قطب‌زاده را از گذشته می‌شناخت، هم از نظر سیاسی و هم از نظر شخصی و لذا در قضاوت نسبت به آنها دچار اشتباه نمی‌شد. ولی با حاکمیت جمهوری اسلامی که در رأس آن روحانیت قرار داشت، نا آشنا بود، یا آشنائی بسیار کمی داشت. حزب تازه در دوران پس از انقلاب بود که با این شخصیت‌ها (غیر از چند مورد استثنائی) آشنا می‌شد و این آشنائی هم بیشتر از گفته‌ها و نوشته‌های آنان و یا اطلاعاتی که درباره آنها می‌رسید - و غالباً سطحی، ناقص و متضاد بود - حاصل می‌شد.

بعنوان مثال در دوران شاه، بخصوص قبل از کودتای ۲۸ مرداد، حزب تقریباً تمام نمایندگان مجلس و اعضای دولت و شخصیت‌های مملکتی را می‌شناخت. ولی در جمهوری اسلامی اکثریت مطلق نمایندگان مجلس و اعضا دولت و

شخصیت‌های مملکتی برای حزب ناشناخته بودند.^۱

عمده‌ترین و نخستین منبع اطلاعاتی حزب توده در رابطه با شخصیت‌های خط امام را زندانیان سیاسی توده‌ای دوران رژیم شاه تشکیل می‌داد. توده‌ای‌های زندانی در طول دوران زندان خود با برخی از پیروان امام خمینی (ره) و شخصیت‌هایی که اکنون رهبری نیروهای پیرو اسلام ناب محمدی (ص) را به دست داشتند، آشنائی یافته بودند. پس از انقلاب، حزب توده طرز تلقی و قضاوت‌های این افراد را گردآوری کرده و آرشیو اطلاعاتی پیرامون زندانیان مذهبی رژیم طاغوت تشکیل داد. بعلاوه، حزب توده می‌کوشید تا از این آشنائی بعنوان یک کانال ارتباطی و تماس‌گیری با روحانیت نیز استفاده کند.

منبع اطلاعاتی دیگر حزب توده که نسبت به منبع اول اهمیت ثانوی داشت، محدود عناصری بودند که در دوران رژیم شاه در گروه‌های اسلامی فعالیت داشتند و بعدها، عمدتاً در زندان شاه، به ایدئولوژی مارکسیستی جذب شده و به حزب توده پیوسته بودند. برای نمونه، یکی از اعضای سازمان مخفی حزب توده از اعضای قدیمی «حزب ملل اسلامی» بود. تعداد اینگونه افراد از تعداد انگشتان دست فراتر نمی‌رفت، ولی نقش مهمی در تغذیه اطلاعاتی حزب توده نسبت به نیروهای خط امام داشتند.

سومین منبع اطلاعاتی حزب توده در این زمینه، سازمان‌های علنی و مخفی و وابسته حزبی بود. عناصر حزبی در محیط کار، محیط خانوادگی، محله و... موظف بودند کلیه اطلاعات از آشنایان مسلمان انقلابی خود را، بویژه اگر آشنائی با عناصر کارآمد و مؤثر مسلمان داشتند، به مرکز حزب گزارش دهند. این اطلاعات در شعبه اطلاعات کمیته مرکزی آرشیو و طبقه‌بندی می‌شد. به همین دلیل حزب توده می‌کوشید تا شبکه نفوذی خود را به سمت ارگان‌های حساس هدایت کند. از جمله، سازمان حزبی (علنی و مخفی) در شهر قم اهمیت ویژه اطلاعاتی در زمینه کسب اطلاعات از روحانیت داشت.

چهارمین منبع اطلاعاتی حزب توده، اطلاعات علنی مندرج در رسانه‌های جمعی بود. تهیه آرشیو از مواضع و سخنان شخصیت‌ها و سازمان‌های مختلف مسلمان اهمیت جدی داشت و حزب توده با پیگیری منظم این مواضع می‌توانست از هر شخصیت یا سازمان شناخت نسبی داشته باشد.

علیرغم این تمهیدات، همانگونه که دبیر سیاسی حزب توده بیان داشت، شناخت حزب توده و (کا. گ. ب) از نیروهای مسلمان کافی نبود و در نتیجه، در بسیاری موارد حزب

۱. منوچهر بهزادی، بازجویی، ۱۳۶۲/۵/۱۵.

قادر به درک صحیح از مسایل روزمره جامعه اسلامی ایران نبود.

«تحلیل طبقاتی» و حاکمیت اسلامی

همانگونه که می‌دانیم «روش تحلیل طبقاتی»^۱ در پایه استراتژی و تاکتیک مارکسیستی قرار دارد. «تحلیل طبقاتی» بدان معناست که عملکرد هر فرد یا گروه یا جریان سیاسی و اجتماعی بازتاب منافع طبقاتی او تلقی شود. لنین می‌گوید:

مادامی که افراد فرا نگیرند در پس هر یک از جملات، اظهارات و وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی منافع طبقات مختلف را جستجو کنند، در سیاست همواره قربانی سفیهانه فریب و خود فریبی بوده و خواهند بود.^۲

پروفسور کله رئیس بخش ماتریالیسم تاریخی انستیتوی فلسفه آکادمی علوم شوروی، و پروفسور کوالسون، دکتر علوم فلسفی و از تئوریسین‌های ماتریالیسم تاریخی در شوروی، در کتاب *ماتریالیسم تاریخی*، طرحی از تئوری اجتماعی مارکسیستی پدیده‌های اجتماعی را از نظر تحلیل طبقاتی به سه دسته تقسیم می‌کنند:

۱- آن گروه از پدیده‌های اجتماعی که اساساً دارای خصلت طبقاتی هستند، یعنی با پیدایش طبقات بوجود آمده و با نابودی طبقات نابود می‌شوند، مانند دولت.

۲- آن گروه از پدیده‌های اجتماعی که بعنوان عناصر ساختی هر فورماسیون و نظام اجتماعی الزاماً وجود دارند، ولی در جامعه طبقاتی خصلت طبقاتی پیدا می‌کنند، مانند مناسبات تولیدی، اخلاقیات، ایدئولوژی، هنر و غیره. برای مثال، در هر نظام اجتماعی اخلاقیات یا هنر وجود دارد، ولی در نظام طبقاتی اخلاقیات و هنر خصلت طبقاتی می‌یابد و در نظام بی‌طبقه (کمونیستی) فاقد خصلت طبقاتی است.

۳- آن گروه از پدیده‌های اجتماعی که عناصر ساختی جامعه هستند، در هر نظام اجتماعی وجود دارند و فاقد مضمون طبقاتی می‌باشند، مانند زبان، تکنولوژی (فن)، علوم طبیعی و غیره. ولی باید توجه داشت که این پدیده‌ها نیز در جامعه طبقاتی از طبقات اجتماعی متأثر می‌شوند و طبقات مختلف در پی بهره‌گیری از آنها هستند و بنابراین لاجرم ابعاد طبقاتی می‌یابند، ولی در سرشت خود غیر طبقاتی هستند.^۳

1. Class Analysis..

۲. لنین، آثار منتخبه (ترجمه فارسی)، ص ۲۷.

3. V. Kelleand M.Kovalson, Historical Materialism – An Outline of Marxist Theory of Society, Progress Pub., Moscow, P. 155 – 156.

مسئله مهم دیگر در «روش تحلیل طبقاتی»، تشخیص طبقات اصلی از طبقات فرعی (ثانوی) است. مثلاً در جامعه سرمایه‌داری، طبقات سرمایه‌دار و کارگر طبقات اصلی هستند زیرا در دو قطب اصلی مناسبات تولیدی قرار دارند و خرده‌بورژوازی طبقه فرعی (ثانوی) است. به هر روی، از دیدگاه مارکسیستی، سیاست مهمترین و مستقیم‌ترین عرصه‌ای است که منافع طبقاتی در آن بازتاب می‌یابد و لذا اگر فعالان سیاسی با متد تحلیل طبقاتی نیروهای سیاسی جامعه، و بویژه حاکمیت و نیروهای مؤثر در آن، ارزیابی نشود، بگفته لنین مارکسیست‌ها «قربانی سفیهانه فریب و خود فریبی» خواهند شد!

در تحلیل طبقاتی روحانیت و نیروهای سیاسی پیرو اسلام ناب محمدی (ص)، گروه‌های مارکسیست ایرانی دو گونه تحلیل ارائه دادند:

تحلیل اول، روحانیت و نیروهای سیاسی مسلمان را بازتاب منافع طبقات اجتماعی گوناگون ارزیابی می‌کرد و آن را یک دست نمی‌دانست. برخی از این گروه‌های مارکسیستی، (مانند «پیکار») روحانیت را نماینده سیاسی طبقات ارتجاعی (فئودال‌ها و سرمایه‌داران تجاری-بازار- و خرده‌بورژوازی سنتی) و لذا یک نیروی سیاسی ارتجاعی می‌دانستند، و برخی مانند حزب توده روحانیت را طیف ناهمگون و نماینده طبقات اجتماعی گوناگون و متضاد و در آن میان روحانیت خط امام را نماینده قشرهای میانه و خرده‌بورژوائی و لذا انقلابی ارزیابی می‌کردند.

تحلیل دوم، اصولاً روحانیت را نماینده سیاسی طبقات اجتماعی نمی‌دانست، بلکه آنرا یک «کاست حکومتی» دارای منافع طبقاتی- سیاسی خاص خود می‌دانست. تئوری «کاست روحانیت»، که توسط محمد رضا شالگونی (تئوریسین گروه «راه کارگر») تبیین شد، روحانیت را چنین ارزیابی می‌کرد:

از نظر ما روحانیت یک «کاست حکومتی» است. چرا «کاست»؟ بدلیل اینکه با

منافع هیچکدام از گروه‌های اجتماعی کاملاً انطباق ندارد.^۱

بنابراین، هر چند گروه‌هایی چون «پیکار» روحانیت را «ارتجاعی» تلقی می‌کردند، ولی تفاوت آنها با «راه کارگر» در این بود که آنان روحانیت را نماینده طبقات ارتجاعی می‌دانستند، در حالیکه «راه کارگر» روحانیت را فی‌نفسه یک «کاست»^۲ دارای منافع طبقاتی

۱. راه کارگر، فاشیسم: کابوس یا واقعیت؟ جزوه شماره ۴، ص ۲۹.

۲. کاست از ریشه پرتغالی «کاستا» (پاکیزه و معصوم) به نظام طبقاتی اطلاق می‌شود که هر فرد جامعه به یک طبقه بسته تعلق دارد و این تعلق توسط فرهنگ و سنت‌ها ابدی شده است. نمونه چنین طبقاتی در هندوستان و ایران دوران ساسانی وجود داشته است.

خاص خود ارزیابی می نمود و از این زاویه آن را «ارتجاعی» می خواند.

حزب توده با تئوری «کاست روحانیت» به مقابله برخاست و چنین نوشت:

روحانیت یک قشر اجتماعی است. جامعه معاصر از دو نوع واحد اجتماعی تشکیل شده است: طبقه و قشر.

۱- طبقات از جهت اقتصادی- اجتماعی، از لحاظ مقام خود در تولید اجتماعی، از لحاظ رابطه شان نسبت به استثمار همگون هستند. یعنی: یا مانند بورژوازی مالک افزار تولید است، استثمار میکند، در تولید شرکت مستقیم ندارد، یا مانند پرولتاریای معاصر فاقد افزار تولید است، استثمار می شود، در تولید شرکت مستقیم دارد، یا مانند خرده بورژوازی صاحب افزار تولید است و استثمار می کند ولی در تولید نیز شرکت مستقیم دارد.

۲- اما قشرها، از جهت اقتصادی- اجتماعی و رابطه نسبت به تولید همگون نیستند و در آن متعلقان به طبقات مختلف شرکت دارند و همگونی آنها تنها در نوع عملکرد اجتماعی آنها است، مانند: کارمندان و روشنفکران و روحانیون. کارمندان اعم از لشکری یا کشوری در خدمت دستگاه اداری دولتی یا خصوصی هستند. ولی در میان آنها متعلقان به بورژوازی (کارمندان ارشد) و متعلقان به خرده بورژوازی (کارمندان متوسط) و متعلقان به زحمتکشان (کارمندان جزء و پیشخدمتها و فراشان و غیره) وجود دارند. همچنین است قشر روشنفکر و قشر روحانی. کوچکترین شباهتی مابین یک روحانی فئودال و اشراف منش و وابسته به بورژوازی بزرگ و یک روضه خوان روستائی فقیر نیست. در درون قشرها، تضاد طبقاتی لذا مبارزه طبقاتی وجود دارد. و لذا از هیچگونه «کاست روحانیت» نمی توان سخن گفت...

بنظر ما امام خمینی و پیروان راه او طی قریب یک سال و نیمی که در قدرت هستند بمتابه وابستگان به بورژوازی وابسته و غیر وابسته و با اسلوب های فاشیستی عمل نکرده اند، بلکه بمتابه نمایندگان قشرهای متوسط خلق و گاه حتی چپ تر از آن عمل کرده اند...^۱

براساس این دیدگاه تئوریک، حزب توده، روحانیون (بطور اعم) را به سه جناح تقسیم

کرد:

۱. احسان طبری، نوشته های فلسفی و اجتماعی، بخش دوم، انتشارات حزب توده، آبان ۱۳۶۱، ص ۳۰۵ - ۳۰۶.

۱- روحانیت ارتجاعی، که وابسته به فئودال‌ها و بزرگ زمین‌داران و سرمایه‌داران بزرگ است.

۲- روحانیت میانه‌رو و سازشکار، که وابسته به سرمایه‌داری متوسط و خرده‌بورژوازی مرفه است.

۳- روحانیت مبارز و خلقی، که بیانگر منافع طبقاتی طبقات متوسط و محروم جامعه است و با انقلاب ایران به حکومت رسید.^۱

این تقسیم‌بندی کاملاً طبقاتی روحانیت نظیر همان تقسیم‌بندی طبقاتی قشر روشنفکر جامعه است. روشنفکران هم از لحاظ طبقاتی قشر همگونی را تشکیل نمی‌دهند و به سه قشر روشنفکران خودفروخته به طبقات غارتگر، روشنفکران میانه حال و سازگار و روشنفکران انقلابی هوادار توده‌های محروم تقسیم می‌شوند.

این تقسیم‌بندی روحانیت، نه تنها در دوران پیش از پیروزی انقلاب ایران وجود داشت، بلکه هم اکنون پس از انقلاب نیز در جامعه ایران کاملاً مشهود است. در عین اینکه از لحاظ اعتقاد به مبانی ایدئولوژیک اسلامی اختلافی بین گروه‌های گوناگون روحانیت شیعه در ایران دیده نمی‌شود، در موضع‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی بخش‌ها و شخصیت‌های گوناگون آن اختلاف‌های جدی و بنیادی کاملاً مشهود و بارز است. کیست که میان موضع‌گیری سیاسی و اجتماعی مراجع مهم تقلید، مانند آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله [سیدصادق] روحانی از یک سو و امام خمینی و آیت‌الله طالقانی و پیروان خط امام خمینی از سوی دیگر این اختلاف جدی را نبیند و وابستگی طبقاتی دیدگاه‌های آنها را بطور روشن تشخیص ندهد.^۲

همانطور که ملاحظه می‌شود، حزب توده در تقسیم‌بندی روحانیت، و به تبع آن نیروهای سیاسی مسلمان، پایه طبقاتی قائل بود و منظور او از «روحانیت مبارز و خلقی»، روحانیت خط امام بود. ولی مسئله در همین جا به پایان نمی‌رسد و روحانیت خط امام (بطور اخص) نیز بنوبه خود به سه گرایش طبقاتی تقسیم می‌شود:

البته این قشر از روحانیت [روحانیت مبارز و خلقی] که در انقلاب ایران بطور فعال شرکت داشت، به هیچوجه همگون نیست و در آن دقیقاً همان طیف مشاهده می‌شود که در مجموعه جبهه خلق بطور علنی وجود دارد: در یک طرف این طیف

۱. مراجعه شود به: نورالدین کیانوری، حزب توده ایران و مسائل میهن انقلابی ما، ص ۲۶۷ - ۲۶۹.

۲. همان مأخذ، ص ۲۶۹.

محافظه کاران و متزلزلین قرار گرفته‌اند.^۱

میان روحانیت فعال سیاسی سه گرایش مشخص می‌بینیم: گرایش اول مربوط به آن بخشی از روحانیت است که بطور مشخص در مواضع بورژوازی لیبرال قرار گرفته و از مالکیت و بهره‌کشی سرمایه‌داران و بزرگ مالکان دفاع می‌کند و قوانین اسلام را در چارچوب نگهداری منافع این طبقات تفسیر می‌کند. گرایش دوم مربوط به بخش دیگری از روحانیت است که در مواضع قاطع و پیگیر ضد امپریالیستی قرار گرفته و از محدود کردن مالکیت سرمایه‌داری و مالکیت زمین و از محدود کردن بهره‌کشی دفاع می‌کند. این بخش نماینده منافع بخش بالائی و متوسط اقشار بینابینی جامعه می‌باشد. گرایش سوم موضعگیری آن بخشی از روحانیت است که بطور پیگیر از منافع توده‌های محروم دهها میلیونی جامعه ما جانبداری می‌کند. به این ترتیب روحانیت ایران هم با وجود اینکه در درون خود دارای عوامل همبستگی است، در زمینه برخورد با مسائل اجتماعی و خواسته‌های

طبقاتی یکپارچه نبوده، دارای ساختار طبقاتی است.^۲

این تحلیل، هم منافی با تحلیل گروه‌هائی چون «پیکار» بود که روحانیت را در کل نماینده طبقات ارتجاع می‌دانست و هم منافی با تئوری «کاست روحانیت» که برای روحانیت منافع طبقاتی فی‌نفسه، بعنوان یک «کاست اجتماعی»، قائل بود. لازم به توضیح است که پس از انحلال حزب توده، در سال‌های ۱۳۶۸-۱۳۶۲ بقایای آن در خارج از کشور بطور جدی به تئوری «کاست روحانیت» گروه «راه کارگر» نزدیک شدند.

به هر روی، این تحلیل از روحانیت، و به تبع آن همه نیروهای سیاسی مسلمان، در پایه تاکتیک «جبهه متحد خلق» حزب توده و در راستای استراتژی براندازی آن قرار داشت. براساس همین تحلیل طبقاتی بود که حزب توده نیروهای خط امام را به سه گرایش سیاسی: قشری، واقع‌بین و روشن‌بین تقسیم می‌نمود. ولی عملاً، حزب توده در انطباق تحلیل طبقاتی خود بر این سه قشر روحانیت و نیروهای پیرو اسلام ناب محمدی(ص) درمی‌ماند. قاعدتاً، سه گرایش سیاسی روحانیت خط امام (قشری، واقع‌بین و روشن‌بین) باید بازتاب سه گرایش طبقاتی «روحانیت مبارز خلقی» (گرایش بورژوازی لیبرال، گرایش بخش بالائی و متوسط اقشار بینابینی و محرومان جامعه) باشد، زیرا از دیدگاه مارکسیستی،

۱. همان مأخذ.

۲. همان مأخذ، ص ۲۷۰.

سیاست بازتاب مستقیم و بلاواسطه منافع طبقاتی است. بعبارت دیگر، در میان حاکمیت اسلامی پیرو خط امام باید، قشریون نماینده سیاسی بورژوازی لیبرال، واقع بینان نماینده سیاسی لایه‌های بالائی و متوسط اقشار بینابینی (خرده بورژوازی) و روشن‌بینان نماینده لایه‌های پائینی اقشار خرده بورژوائی باشند، ولی در عمل، حزب توده در این انطباق درمی‌ماند. مشاهده می‌شد «قشریونی» که شدیداً ضد کمونیست بودند در مواضع اقتصادی گرایش شدید به دفاع از محرومین داشتند و... واقعیات فوق، که بیانگر عجز روش مارکسیستی «تحلیل طبقاتی» در تبیین پدیده‌های بغرنج فرهنگی است، بیشترین پرسش‌ها را در میان مارکسیسم ایرانی در رابطه با مواضع حزب توده، و از جمله در میان خود اعضا حزب، برمی‌انگیخت و لذا حزب توده از واژه «گرایش» برای تقسیم‌بندی طبقاتی خود بهره می‌جست. سردرگمی در تحلیل طبقاتی مسایل انقلاب اسلامی، حزب توده را به این نتیجه رساند که در هر فرد مسلمان انقلابی سه گرایش قشریت، واقع‌بینی و روشن‌بینی بطور موازی موجود است و لذا از تفکیک روحانیت خط امام به سه گروه مجزا با مرزبندی و تفکیک قاطع اجتناب می‌جست!

حزب توده، نبرد سه گرایش طبقاتی فوق در حاکمیت اسلامی را تعیین کننده راه آینده انقلاب ایران و توجیه‌گر جزر و مدهای سیاسی روز می‌دانست و به آن «نبرد که بر که؟» نام داده بود. فرجام این «نبرد که بر که؟» تعیین کننده راه آینده انقلاب ایران بود، که حزب توده آن را مسئله «به کدام سو؟» می‌خواند: به سوی راه رشد سرمایه‌داری یا راه رشد غیر سرمایه‌داری؟

در انقلاب ما، مانند همه انقلابها، دو مسئله مهم مطرح است که هر دو به هم دارای پیوستی سرشتی است:

۱) مسئله اینکه در نبرد مابین نمایندگان مختلف طبقات که در انقلاب به شکل پیگیر یا ناپیگیر شرکت داشته‌اند، سرانجام کدام نیروی اجتماعی برنده است و رهبری جامعه را به دست خواهد گرفت. این مسئله را، چنان که می‌دانیم، «که بر که؟» می‌نامند.

۲) مسئله اینکه جامعه انقلابی پس از حل (یا بطور عمده حل) «که بر که» سیاسی، از لحاظ نوسازی اقتصادی - اجتماعی به «کدام سو؟» حرکت خواهد کرد، چگونه نظامی را بنیاد خواهد نهاد؟^۱

۱. احسان طبری، نوشته‌های فلسفی و اجتماعی، بخش دوم، ص ۳۱۰.

حزب توده و طیف «جبهه ملی»

منظور از طیف «جبهه ملی»، همان نیروهای لیبرالی غیرمذهبی (لائیک) می‌باشند، که بطور عمده در پیرامون «جبهه ملی» متشکل بوده‌اند. با اوج‌گیری انقلاب اسلامی ایران، مجدداً «جبهه ملی»، معروف به «جبهه ملی چهارم» به رهبری دکتر کریم سنجابی و با مشارکت افرادی چون داریوش فروهر (رهبر «حزب ملت ایران») و شاپور بختیار (رهبر «حزب ایران») و... تأسیس شد و برای میوه‌چینی از نهضت جوشان انقلاب اسلامی به تکاپو افتاد. در آستانه انقلاب اسلامی، هم‌چنین طیف «ملی‌گرایان» به تشکیل مجامع پرهیاهویی چون «کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر»، «انجمن حقوق‌دانان ایرانی»، «کانون نویسندگان» و... دست زدند، که در عین حال محل تجمع نیروهای چپ و معدود عناصر مسلمان نیز بود. درباره‌ی عیار صداقت این جریان در «ملی‌گرائی» و استقلال‌طلبی کافی است به گزارش مذاکرات بختیار با مأمورین آمریکائی در ۱۱ آذر ۱۳۳۲، یعنی حدود ۳/۵ ماه پس از کودتای آمریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد علیه دولت مصدق، توجه شود:

دکتر بختیار اظهار داشت که او و دیگر شخصیت‌های حزب ایران اکنون به این نتیجه رسیده‌اند که حتی ملی‌گراترین دولت‌ها در ایران بدون دوستی فعال یکی از سه قدرت بزرگ نمی‌تواند دوام داشته باشد. ثابت شد همکاری با انگلیسها فاجعه‌آمیز است، و همکاری با اتحاد شوروی به معنای نابود شدن کشور خواهد بود. حمایت از ایالات متحده نمایانگر تنها امید ایران برای استقلال نسبی است.^۱

قبلاً درباره پیشینه تاریخی مناسبات حزب توده با جریان «جبهه ملی» توضیح دادیم. باید اضافه کنیم که در آستانه انقلاب اسلامی (خرداد ۱۳۵۷) حزب توده، نیروهای ملی‌گرا را به عنوان سومین شاخه «جنبش ضداستبدادی» (پس از حزب توده و نیروهای مسلمان) ارزیابی می‌کند. بعبارت دیگر به علت خیزش امت اسلامی اهمیت آن را در درجه بعدی پس از نیروهای مسلمان قرار می‌دهد.

ارزیابی حزب توده در این مقطع از جریان «ملی‌گرائی» چنین است:

شاخه سوم از جنبش ضداستبدادی را گروه‌های سیاسی دمکرات و ملی تشکیل می‌دهد که کم و بیش سخنگوی بخشی از سرمایه‌داری ملی، روشنفکران ملی و

۱. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، آبان ۱۳۶۶، ص ۹۱ (برای آشنائی بیشتر با تحلیل غرب از این طیف به گزارشهای تحلیلی و اطلاعاتی سفارت آمریکا در مأخذ فوق مراجعه شود).

دمکرات و بخشی از تولیدکنندگان متوسط می‌باشد. این گروه‌ها اکثرشان بر روی ریشه جبهه ملی هوادار راه دکتر مصدق روئیده‌اند و در آینده خواهند روئید. این شاخه از اسم و رسم و هوادارانی برخوردار است، ولی هنوز سازمان نیافته و برنامه روشنی برای دگرگونیهای اجتماعی و سیاسی به پیش نیاورده است. در درون این شاخه اختلافات عمیق تاکنون مانع از آن شده است که بخش‌های گوناگون این شاخه در سازمان و یا جبهه واحد سیاسی متشکل شوند... جناح راست این شاخه با شاخه نیروهای مذهبی نزدیک می‌شود و جناح چپ آن هوادار جدی همکاری همه نیروها و از آنجمله با شاخه‌های توده‌ای چپ است.^۱

همانگونه که قبلاً گفتیم، ارزیابی فوق تحلیل جناح کیانوری (نویسنده مقاله) در رهبری حزب توده بود و جناح اسکندری هنوز برای «نیروهای ملی» وزن و اهمیت بیشتری از نیروهای مذهبی قائل بود. در تحلیل فوق، منظور از «جناح راست» جمعیت نهضت آزادی است و منظور از «جناح چپ» عوامل نفوذی حزب توده (مانند رسول مهربان) می‌باشد، که بعدها علنی شدند.

ولی به هرروی، هنوز اهمیت این جریان در تحلیل حزب توده و مسکو تا بدان حد بود که در اعلامیه‌ای که کمیته مرکزی حزب در ۲۳ دیماه ۱۳۵۷ صادر کرد و در آن، تحت‌تأثیر تعمیق امواج انقلاب اسلامی، شعار «پیش به سوی تدارک همه جانبه مبارزه مسلحانه خلق» را مطرح ساخت، دکتر سنجابی بعنوان یکی از سه رهبر (!) جنبش انقلابی مخاطب قرار می‌گیرد:

کمیته مرکزی حزب توده ایران از همه رهبران جنبش رهائی بخش ملی ایران، بویژه از حضرت آیت‌الله العظمی خمینی، حضرت آیت‌الله طالقانی، و آقای دکتر کریم سنجابی و سایر رهبران جریانهای مبارز مذهبی و سیاسی در ایران... دعوت می‌کند که تمام نیرو و تمام نفوذ و اعتبار خود را در راه تشکیل «جبهه متحد آزادی ملی» ایران... به کار اندازند...^۲

این در زمانی است که جناح لیبرالی اسکندری، در رهبری حزب توده فاقد قدرت است و تحلیل فوق بیانگر مواضع جدید مسکو، که جناح کیانوری بیانگر آن است، می‌باشد. تنها با پیروزی قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و آشکار شدن ژرفای توانمندی و پایگاه مردمی

۱. دنیا، شماره ۳، خرداد ۱۳۵۷، ص ۷ و: کیانوری، حزب توده، ایران و مسائل میهن انقلابی ما، ص ۲۶-۲۵.

۲. هفته نامه نوید، شماره ۶۶، ۲۷ دی ۱۳۵۷، ص ۱.

نهضت اسلامی بود که حزب توده متنفذترین نیروی سیاسی کشور را «نیروهای اسلامی» تشخیص داد و فقدان پایگاه نیروهای ملی‌گرا را درک کرد. از سوی دیگر، تعارض میان نیروهای مسلمان با ملی‌گرایان می‌طلبید که حزب توده در این میان موضع‌گیری کند. در این مقطع (سالهای ۱۳۵۹ - ۱۳۵۸) حزب توده هم برای همسو نشان دادن خود با نیروهای مسلمان انقلابی و هم برای تسویه حساب‌های قدیمی خود با ملی‌گرایان موقعیت را مناسب شناخت. از دیدگاه جدید حزب توده، دیگر ملی‌گرایان وزن و اهمیتی ندارند که نسبت به آن‌ها مماشات و مجیزگوئی شود و حتی مخالفت با آنها می‌تواند سبب حسن ظن مردم مسلمان و نیروهای سیاسی اسلامی گردد. در این مقطع است که حزب توده به مخالفت با ملی‌گرایان و لیبرالها پرداخت. حزب توده در سال ۱۳۵۹، دریافت که حتی پیام ۲۳ دیماه ۱۳۵۷ خطاب به سنجابی اشتباه بود و در جو سیاسی کشور، که در برابر رهبری بلامنازع امام خمینی و توانمندی نیروهای مسلمان انقلابی، سنجابی‌ها و ملی‌گرایان فاقد کمترین اهمیت و وزن و پایگاه مردمی هستند، این پیام مضحک و حتی مضر جلوه می‌کند، و لذا در تجدید چاپ آن نام دکتر سنجابی را فرصت طلبانه حذف کرد.^۱

در ۲۳ خرداد ۱۳۵۸، کیانوری به حمله شدیدی علیه سنجابی دست زد و در مقاله‌ای با عنوان «پاسخی به آقای دکتر کریم سنجابی»^۲ به شدت «جبهه ملی» را آماج حمله قرار داد و کینه‌های دیرینه در صفحات مطبوعات دو جناح اوج گرفت. بدینسان، ملی‌گرایان که تا پیش از انقلاب از سوی حزب توده «ملی» و حتی «دمکرات» ارزیابی می‌شدند، بعنوان «نیروهای متزلزل» انقلاب و بعدها «ضدانقلاب» نامیده شدند:

بورژوازی لیبرال، یعنی آن بخشی از بورژوازی... که طرفدار محدود کردن غارت امپریالیستی و بیرون آوردن قدرت حاکمه از دست استبداد سلطنتی بود ولی حاضر نبود از این حد پا را فراتر گذارد... این طیف... از عمیقتر شدن انقلاب هم، همان قدر و شاید هم بیشتر [از اعاده رژیم سلطنت] وحشت دارد. این طیف تمام سرمایه‌داری ملی ایران را در بر می‌گیرد. ضدانقلاب به تمامی این طیف بعنوان ذخیره بالقوه خود نگاه می‌کند و روی آن حساب می‌کند...^۳

در پیروی از همین سیاست فرصت‌طلبانه، حزب توده که در پلنوم چهارم خود (۱۳۳۶)

۱. مراجعه شود به: اسناد و اعلامیه‌های حزب توده ایران (از شهریور ۱۳۵۷ تا پایان اسفند ۱۳۵۸)، انتشارات توده، سال ۱۳۵۹، ص ۳۳.

۲. کیانوری، همان مأخذ، ص ۷۹-۸۷.

۳. همان مأخذ، ص ۲۸۰.

در توجیه خیانت‌های خود به مدیحه‌سرایی از مصدق پرداخت و در سوگ مصدق مرثیه سرود، پس از انقلاب اسلامی ایران، به افشای اسنادی درباره نقش سفارت آمریکا در تأسیس «جبهه ملی» پرداخت:

دلایل مسلمی که موجب این اشتباه رهبری حزب توده ایران شد [مخالفت با دولت مصدق]، همانا ترکیب اولیه مؤسسين جبهه ملی بود، که بين آنها تعداد زیادی از عناصری وجود داشتند که برای حزب، ارتباط آنها با امپریالیست‌های آمریکائی جای هیچگونه تردیدی باقی نمی‌گذاشت.

از میان ۱۹ نفر مؤسسين اولیه جبهه ملی، برای حزب توده ایران مسلم بود که دکتر مظفر بقائی، حسین ملکی، حائری‌زاده، عبدالقدیر آزاد، عباس خلیلی، عمیدی نوری، احمد ملکی، جلال نائینی و ارسلان خلعتبری سرسپردگان به امپریالیسم آمریکا بودند.^۱

همانگونه که ملاحظه می‌شود، سیاست حزب توده در قبال طیف ملی‌گرایان (و همه نیروهای سیاسی) تابع مصلحت‌گرایی و پراگماتیسم سیاسی است، یعنی زمانی که تصور می‌شد «جبهه ملی» دارای نیروی اجتماعی است، بعنوان آماج اصلی تاکتیک «جبهه متحد خلق» تکریم و تعظیم می‌شد، و زمانی که مسجل شد فاقد هرگونه پایگاه مردمی است و بعلاوه مخالفت با آن مورد پسند نیروهای مسلمان انقلابی است، اسناد سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۲۰ دال بر نقش مستقیم سرویس‌های جاسوسی غرب در تأسیس آن افشاء گردید. باید پرسید: اگر حزب توده بطور «مسلم» و مسجل «جبهه ملی» را ساخته و پرداخته آمریکا می‌دانسته، پس ارزیابی آن در سال‌های ۱۳۳۴ تا آستانه انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ بعنوان «نیروی ملی» و «دمکرات» چه معنائی داشته است!؟

حزب توده و دکتر مظفر بقائی کرمانی

مهم‌ترین سازمان طیف «ملی‌گرائی»، که در سال‌های ۱۳۶۱-۱۳۵۸ آماج حملات حزب توده قرار گرفت، «حزب زحمتکشان» دکتر مظفر بقائی کرمانی بود. حزب توده با شدت تمام بقائی را بعنوان عامل استعمار انگلیس افشا می‌کرد و می‌کوشید تا منشاء همه مخالفت‌ها با حزب توده در سال‌های پس از انقلاب اسلامی را به عوامل نفوذی «حجتیه» و «بقائی» نسبت دهد.

۱. کیانوری، همان مأخذ، ص ۶۰۸.

در این رابطه توضیح این نکته ضرور است که پس از انقلاب اسلامی ایران شهید دکتر حسن آیت به شخصیت با نفوذی در برخی مجامع انقلابی - اسلامی مبدل شد. شهید آیت، از مبارزان قدیمی و خاستگاه سیاسی او سازمان‌های سیاسی سالهای ۱۳۳۰-۱۳۲۰ بود. او طی این دوران با دکتر بقائی همکاری داشت و همین سابقه همکاری سبب شد تا پس از انقلاب اسلامی نسبت به دکتر بقائی حسن ظن داشته باشد و در سخنرانی‌ها و نوشته‌های خود بکوشد تا نقش بقائی را در قطع همکاری با «جبهه ملی» و پیوستن به دربار و مشارکت در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توجیه نماید. شناخت شهید آیت نسبت به وابستگی‌های «ملی‌گرایان» به امپریالیسم غرب و کینه‌توزی آنان در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ علیه نهضت اسلامی و آیت‌الله کاشانی، مبنای بینشی این انحراف را تشکیل می‌داد و بقائی نیز با سوء استفاده از این موضع‌گیری عقیدتی و با برجسته ساختن خیانت‌های «ملی‌گرایان» علیه نهضت اسلامی و با مظلوم‌نمایی موفق شده بود، نظر مساعد شهید آیت را به خود جلب کند. به هر روی، دکتر آیت، بعنوان یک محقق برجسته مسلمان، آماج کینه ضد انقلاب قرار گرفت و به شهادت رسید و زنده نماند تا اشتباه خود را تصحیح کند، هر چند نقش وی در افشای مستند جریان وابسته «ملی‌گرائی» نقشی ماندگار و در خور توجه است. بقائی نیز در سال ۱۳۶۶ به جرم ارتباط با سرویس‌های جاسوسی غرب توسط وزارت اطلاعات دستگیر شد و در زندان بعثت بیماری مزمن جنسی درگذشت.

حزب توده، مواضع شهید آیت را در دفاع از بقائی نقطه حساسی می‌دانست که با انگشت‌گذاردن و بزرگنمایی آن می‌تواند خود را توجیه کند و از سوی دیگر به تفرقه در نیروهای مسلمان انقلابی پردازد. بزرگنمایی نقش بقائی، که در واقع فاقد کمترین نفوذ و اهمیت در نیروهای مسلمان بود، و بزرگنمایی «حجتیه»، که توضیح خواهیم داد، اهداف تاکتیکی مشابهی را پی می‌گرفت.

حزب توده و «نهضت آزادی» و دولت موقت

حزب توده در سالهای پیش از انقلاب اسلامی، «نهضت آزادی» را بعنوان جناح راست (مذهبی) جبهه ملی دوم و سوم ارزیابی می‌کرد و تاکتیک «جبهه واحد» او این جمعیت را نیز آماج گرفته بود. ولی به هر روی در تحلیل این حزب توجه اصلی معطوف به جناح لائیک «ملی‌گرایان» بود.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تاکتیک حزب توده در قبال «نهضت آزادی» نیز کم و بیش مشابه با «جبهه ملی» بود، یعنی با شاخص مواضع امام و نیروهای خط امام، که

شاخص محوری در تعیین مواضع حزب توده بود، بدان برخورد می‌شد. در آغاز پیروزی انقلاب، حزب توده، «نهضت آزادی» را بعنوان یک جریان اسلامی در حاکمیت می‌دید و لذا برخورد او محتاطانه و توأم با نرمش و مجیز گوئی بود. ولی به سرعت تمایز بنیادین میان اهداف و خواسته‌های انقلاب اسلامی با عملکردهای سازشکارانه و «گام به گام» دولت موقت آشکار شد و موضعگیری شدید رهبر کبیر انقلاب (قدس سره) را برانگیخت. انتقاد شدید امام امت از دولت موقت در سخنان ۱۵ اسفند ۱۳۵۷ به روشنی تفاوت راه و روش قاطع رهبری انقلاب و امت انقلابی را با روش‌های لیبرالی و غربگرایانه دولت موقت نشان داد:

دولتی که می‌گوید دولت اسلامی هستم نباید تحت تأثیر واقع بشود و هر طور که سابق بوده، همانطوری که در زمان محمدرضا خان بوده است، حالا هم همانطور باشد. پس شما چکاره‌اید؟ تو که می‌گویی من مسلمانم چکاره هستی؟... تا ضعیفید زیر بار اقویا هستید...^۱

حزب توده به سرعت و با زیرکی ناهمخوانی بنیادی نیروهای پیرو امام را با جریان دولت موقت دریافت و در این میانه به موضع‌گیری به سود هموار ساختن راه خود، یعنی حمله به لیبرال‌ها، پرداخت. در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۸، کمیته مرکزی حزب توده به ارائه تحلیلی از «وضع کنونی انقلاب و ضد انقلاب در جامعه ما» دست زد. در این تحلیل، بر مبنای واقعیت‌های موجود دو خط مشی در حاکمیت برخاسته از انقلاب تفکیک شده بود: «خط انقلابی و پیگیر» و «خط سازشکارانه و ناپیگیر». در رأس خط اول امام خمینی را قرار داد:

در برابر این خط سیاسی پیگیر و انقلابی، از همان روزهای نخست پس از پیروزی، از طرف بخشی از گردانندگان دولت موقت، و همچنین از طرف محافل وابسته به سرمایه‌داری بزرگ ایران، موضع‌گیری‌هایی آغاز شد که کم کم بصورت یک مشی سازشکارانه و ناپیگیر متبلور گردیده است...^۲

اقدامات دولت موقت را، از آغاز تاکنون، بطور کلی ناپیگیر و غیر قاطع می‌توان ارزیابی کرد. با این ویژگی، که جنبه‌های محافظه‌کارانه و تسلیم‌آمیز آن هر

۱. کیهان، ۱۶ اسفند ۱۳۵۷.

۲. اسناد و اعلامیه‌های حزب توده ایران ...، ص ۹۷.

روز شدت می‌یابد...^۱

کیانوری در تحلیلی پس از سقوط دولت موقت حاکمیت ۸ ماهه نخست انقلاب را «حاکمیت دوگانه» نامید:

... از همان اولین روز پیروزی یک دوگانگی در رهبری دولتی و سیاسی کشور بوجود آمد... مرکز اول مرکز رهبری امام خمینی بود که خواستار برخورد انقلابی به عمده‌ترین مسائل حیات اجتماعی جامعه از سیاست خارجی گرفته تا سیاست داخلی و مسائل مربوط به تغییرات بنیادی به سود طبقات محروم و زحمتکش بود، و مرکز دوم را دولت «گام به گام» تشکیل می‌داد که عقیده داشت انقلاب با بیرون انداختن شاه پایان یافته و باید وضع گذشته را در تمام ترکیبش برقرار نگه داشت و هر جا هم که ضربه‌ای به آن وارد شده باید ترمیمش کرد...^۲

روشن است که اگر حزب توده، امام را در مقابل دولت موقت نمی‌دید به چنین موضعگیری دست نمی‌زد و می‌کوشید تا خود را با جریان لیبرالیسم «اسلامی» به هر بهائی، همساز کند. و نیز روشن است که اگر حزب توده در تقابل دو خط امام و دولت موقت در اوایل انقلاب، جانب خط لیبرالی را می‌گرفت، حیات سیاسی او بسیار زود، همزمان با «جبهه ملی» و شاید زودتر، پایان می‌رسید. همگامی با نیروی قوی‌تر و دارای پایگاه مردمی محور اصلی و تعیین کننده «تاکتیک بقاء» حزب توده بوده است. ولی باید توجه داشت که حزب توده در این تقابل با دولت موقت و لیبرالیسم «اسلامی» منافع ایدئولوژیک و سیاسی نیز داشت:

لیبرالیسم «اسلامی» در بنیاد ایدئولوژیک خود یک جریان غربگرا و هوادار نظام سرمایه‌داری غربی و به همین دلیل شدیداً ضد کمونیست است. «نهضت آزادی»، بر مبنای تحلیل سنتی جریان راست از «خطر کمونیسم»، حزب توده را بزرگترین دشمن داخلی خود و شوروی را بزرگترین دشمن خارجی خود می‌دانست و از بدو پیروزی انقلاب روابط منظمی با لانه جاسوسی آمریکا در تهران داشت. توسلی، رابط نهضت آزادی در ۲۷ آذر ۱۳۵۷ به آمریکا چنین اطمینان می‌دهد:

... حرکت اسلامی همیشه ضد کمونیست خواهد بود و هیچ تغییری در آن داده

۱. همان مأخذ، ص ۹۹.

۲. کیانوری، بررسی مسائل گوناگون ایران در سال ۱۳۵۸، («پرسش و پاسخ» دوره یکساله)، انتشارات توده، ۱۳۵۸، ص ۴۸۰ - ۴۸۱.

نمی‌شود. این حرکت باید به غرب تکیه کند و از اینکه آمریکا بیشتر تکیه نکرده مایوس شده است. این اوضاع آینده را تیره می‌کند... بدین ترتیب این سیاست نه به نفع ایران است نه آمریکا.^۱

لیبرالیسم «اسلامی»، از آنجا که در دعوی «ملی‌گرائی» خود صادق نبود، آمریکا را «شیطان بزرگ» و غارتگر و دشمن اصلی ملت ایران در ۲۵ سال گذشته نمی‌شناخت و در مقابل خط امام، به بزرگنمایی خطر شوروی می‌پرداخت و به گفته امام امت (قدس سره) شوروی را مطرح می‌ساخت تا آمریکا «منسی» (فراموش) شود.^۲ لیبرالیسم «اسلامی» حتی پا را فراتر گذارده و شعار «مرگ بر آمریکا» را، بعنوان یکی از شعارهای اصلی انقلاب اسلامی، شعار «کمونیستی» می‌دانست:

منظور ارایه این نکته است که چگونه مانند کمونیسم بین‌المللی ضدیت و

سرکوبی آمریکای امپریالیست شعار ردیف اول ما شده...^۳

این خط مشی در تعارض مستقیم با مشی حزب توده بود. «نهضت آزادی» می‌خواست آمریکا فراموش شود تا انقلاب اسلامی بتدریج اصالت و هویت خود را از دست بدهد و لذا «خطر کمونیسم» را برجسته می‌ساخت. حزب توده می‌خواست که «شوروی» فراموش شود و انقلاب اسلامی در تعارض خود با آمریکای جهانخوار راه وابستگی به بلوک شرق و مسخ اصالت‌ها و زوال داعیه مکتبی و فرهنگی خود را بیوید. بر این اساس، طبیعی است که حزب توده در تعارض خود با «دولت موقت» منافع سیاسی و ایدئولوژیک داشت. هر چند امروزه، به اعتقاد جناح معترض حزب توده (هواداران اسکندری) اگر حزب توده راه دفاع از لیبرالیسم را پیش می‌گرفت در درازمدت به نفع او بود، زیرا استقرار «دمکراسی غربی» در ایران راه را برای فعالیت بیشتر حزب و تحکیم صفوف آن فراهم می‌ساخت. ولی باید گفت براستی آیا «نهضت آزادی» یا «جبهه ملی» اگر قدرت بلامنازع را به دست داشتند و «دمکراسی» ادعایی خود را پیاده می‌کردند، اجازه می‌دادند که یک حزب شوروی‌گرای کمونیست، حتی اگر براستی توطئه نیز نمی‌کرد و به فعالیت قانونی صرف قانع می‌شد، در جامعه حضور فعال داشته باشد؟ حاکمیت خط امام براستی چنین اجازه‌ای را به حزب توده داد و تا زمانی که تمهیدات مادی و سیاسی این حزب در راستای براندازی به نقطه

۱. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، جلد ۳، مهر ۱۳۶۷، ص ۲۳۹.

۲. از سخنان امام امت در ۱۱ تیر ۱۳۶۰.

۳. مهندس بازرگان، بازیابی ارزشها، زمستان ۱۳۶۴، ص ۱۰۹.

حساسی نرسید و با دلایل غیرقابل انکار کشف و ثابت نشد، مانعی در سر راه فعالیت قانونی آن ایجاد نکرد. همانگونه که علیرغم توطئه‌های رنگارنگ «نهیضت آزادی»، بویژه در مسئله «جنگ تحمیلی» با سعه‌صدر کم‌نظیری حضور این جریان خود باخته و مخرب را تحمل نموده است.

حزب توده و بنی‌صدر

حزب توده با بنی‌صدر از دوران فعالیت‌های سیاسی او در اروپا آشنائی داشت و خط فکری او را، که آمیخته‌ای از تفکرات لیبرالیسم «اسلامی» با شعارهای مائوئیستی و سوسیالیستی بود، می‌شناخت. پس از انقلاب، بنی‌صدر طی عملکردهای خود در مسئولیت‌های اجرائی، در عین شعارهای تند ضد آمریکائی، گرایش‌های شدید مائوئیستی ضد شوروی - ضد توده‌ای خود را آشکار ساخت و همین برای حزب توده کافی بود که با بنی‌صدر با احتیاط و تردید برخورد کند.

در انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران، طبیعی بود که حزب توده به کاندیدائی که مورد حمایت نیروهای خط امام و روحانیت انقلابی باشد رأی دهد، زیرا، همانگونه که گفتیم، حزب توده مواضع این نیروها را قطب‌نمای موضع‌گیری‌های سیاسی خود قرار داده بود. در آغاز، بنظر می‌رسید که همه نیروهای پیرو خط امام بر سر کاندیداتوری جلال‌الدین فارسی توافق دارند. این امر حزب توده را بر سر دوراهی عجیبی قرار داده بود: از سوئی، باید در انتخابات شرکت می‌جست و باید به کاندیدای مورد حمایت نیروهای مسلمان رأی می‌داد؛ «باید» هائی که از الزامات تاکتیک محوری حزب توده برمی‌خاست ولی از سوی دیگر جلال‌الدین فارسی بعلت مواضع شدید ضد کمونیستی خود، بویژه در مسئله افغانستان، از نظر حزب توده چهره‌ای مطلوب نبود و این خطر پیش‌بینی می‌شد که سیاست خارجی ایران را به سوی یک جنگ ضد شوروی در افغانستان سوق دهد:

در مورد جلال‌الدین فارسی بطور مشخص اعلام کردیم که گرایش‌های او از همان آغاز نشان‌دهنده ساز ناموزونی است که بعداً خواهد زد.^۱

لذا، حزب توده تا آخرین لحظات از اعلام نامزد مورد قبول خود طفره رفت. حذف

۱. نورالدین کیانوری، بررسی مسائل گوناگون ایران در سال ۱۳۵۸، ص ۲۴۵. و نیز مراجعه شود به همین مأخذ، ص ۳۱۵.

فارسی از لیست کاندیداتوری سبب تشتت نیروهای خط امام در حمایت از نامزد جدید شد و در این میان «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» حمایت خود را از نامزدی دکتر حسن حبیبی اعلام داشت. این حادثه نامنتظره، حزب توده را از انتخابی نامطلوب، و ناگزیر، نجات داد. حزب توده که به بنی‌صدر با دیده تردید می‌نگریست، بلافاصله حمایت خود را از حبیبی اعلام داشت و به این ترتیب به هدف سیاسی - تبلیغی خود (همگام نشان دادن خود با خط امام) رسید.

به هر روی، اکنون بنی‌صدر رئیس جمهور اسلامی ایران بود و پس از چندی به مقام فرماندهی کل قوا نیز نائل شد و حزب توده مجبور بود که با وی همگام شود. حزب توده بعدها مدعی شد که از آغاز نسبت به ارتباطات بنی‌صدر با سرویس‌های جاسوسی غرب مشکوک بوده است. چه این ادعا صحت داشته باشد و چه نه، به هر روی مواضع حزب توده در قبال بنی‌صدر همانند مواضع او در قبال «جبهه ملی» بود. یعنی زمانی که بنی‌صدر در اوج قدرت بود و برای او پایگاه مردمی تصور می‌شد، حزب توده در عین انتقاد از مواضع کمونیستی او، وی را «دمکرات انقلابی» می‌دانست. زمانی که تعارض نیروهای خط امام با بنی‌صدر آشکار شد و تشدید شد، حزب توده نیز به انتقادات شدید از بنی‌صدر دست زد و زمانی که بنی‌صدر سقوط کرد، حزب توده خود را پیشگام افشاء وابستگی بنی‌صدر به غرب معرفی نمود، همانگونه که پس از ۳۰ سال اسناد وابستگی مؤسسان «جبهه ملی» به سفارت آمریکا را مطرح کرد!

در آغاز ریاست جمهوری بنی‌صدر، حزب توده او را چنین ارزیابی می‌کرد:

... آقای بنی‌صدر در همان لایه‌های دمکراسی انقلابی است. اما اینکه در جناح راست دمکراسی انقلابی قرار دارد و یا در جناح میانه‌روی آن، امری است که باید آینده و تحول اوضاع آنرا روشن سازد... سیاست ما نسبت به دولت بنی‌صدر، همان سیاست عمومی ما نسبت به دمکراسی انقلابی است...^۱

همانطور که ملاحظه می‌شود حزب توده، برخلاف دعاوی بعدی خود، نه تنها از آغاز بنی‌صدر را عامل غرب نمی‌داند، بلکه او را نماینده «بورژوازی لیبرال» (مانند بازرگان) نیز ارزیابی نمی‌کند و بالاتر او را متعلق به جناح راست یا میانه دمکراسی انقلابی می‌داند. بنی‌صدر پس از ریاست جمهوری براساس بینش سیاسی خود به حملات شدید علیه حزب توده دست می‌زند و مائوئیست‌های پیرامون او با طرح شبهاتی چون «القاء

ایدئولوژی» مواضع مسلمانان انقلابی را القائنات حزب توده وانمود می‌سازند. بنی‌صدر مورد حمایت کامل گروه مائوئیستی - آمریکائی «رنجبران» قرار داشت. در واقع هدف بنی‌صدر از طرح افراطی و بزرگنمایی حزب توده و شوروی، زیر ضربه قرار دادن نیروهای اصیل و انقلابی مسلمان بود و حزب توده دستاویزی بیش نبود. در چنین شرایطی، حزب توده، بنی‌صدر را متعلق به «راست‌ترین جناح» دمکراسی انقلابی می‌دانست، ولی هنوز بنی‌صدر «نیرومند» بود و لذا هنوز «دمکرات انقلابی» بود!

در طیف دمکراسی انقلابی، عناصر گوناگونی وجود دارند. از آقای بنی‌صدر در راست‌ترین موضع این طیف گرفته، تا جمال‌عبدالناصر در چپ‌ترین موضع آن.^۱ با تشدید تنازعات نیروهای خط امام، بویژه در مسئله کابینه شهید رجائی، حزب توده هنوز محتاطانه برخورد می‌کند:

بنظر ما در رهبری انقلاب، در رهبری جمهوری اسلامی بطور محسوسی یک اختلاف جدی بین موضعگیری و سمتگیری دکتر بنی‌صدر - رئیس‌جمهور و نه فقط رجائی - بعنوان نخست‌وزیر، بلکه یک اکثریتی در مجلس شورای اسلامی، در روحانیت مبارز، بویژه حزب جمهوری اسلامی که سازمان سیاسی این سمتگیری در روحانیت مبارز است، وجود دارد... ما مثل امام خمینی، فقط دعوت می‌کنیم که آقا، تفاهم کنید...!!^۲

در اسفند ماه ۱۳۵۹، که تقابل نیروهای خط امام با بنی‌صدر و حامیان چپ و راست او به اوج خود رسید، حزب توده نیز فرصت را برای مقابله با بنی‌صدر مناسب یافت و با لحنی تند و بی‌سابقه به انتقاد شدید از او پرداخت. حزب توده بویژه مواضع ضدکمونیستی بنی‌صدر را آماج قرار داد:

آقای بنی‌صدر حتی وقتیکه می‌خواهد درباره انقلاب اکتبر قضاوت کند، دست به دامان مبتذل‌ترین روزنامه‌های بولواوی پاریس می‌شود! معلوم نیست این مزخرفات درباره اینکه استالین یک نسخه پراودا را فقط برای آنکه روی میز لنین بگذارد چاپ کرد، از دکان کدام عطار درآمده است، که آقای بنی‌صدر در چنان روز بزرگ و تاریخی این پرت و پلاها را به خورد مردم ایران می‌دهد!^۳

۱. نورالدین کیانوری، مسائل مبهم انقلاب در سال ۱۳۵۹ (مجموعه «پرسش و پاسخ»)، انتشارات توده، ۱۳۵۹، ص ۲۰.

۲. همان، پرسش و پاسخ، ۱۲ شهریور ۱۳۵۹، ص ۳۰ - ۳۱.

۳. همان، پرسش و پاسخ، آذر و دی و بهمن و اسفند ۱۳۵۷، ص ۹۴.

در ۱۷ اسفند ۱۳۵۹، کمیته مرکزی حزب توده غائله بنی‌صدر (۱۴ اسفند ۵۹) را «توطئه هفتم آمریکا برای ایجاد جنگ برادرکشی در ایران» خواند.

در فروردین ۱۳۶۰، هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده در تهران برگزار شد. در این مقطع حزب توده، بنی‌صدر را جزء نیروهای «جبهه سازش و تسلیم» (در کنار «جبهه براندازی» و «جبهه پایداری») و در کنار لیبرال‌ها قرار داد:

سازمان‌های سیاسی این اردوگاه عبارتند از «جبهه ملی» و گروه‌ها و گروهک‌های وابسته به آن، و نهضت آزادی، دفتر هماهنگی مردم با رئیس‌جمهور و گروه‌های کوچکتری مانند «جاما»...^۱

همانطور که ملاحظه می‌شود، حزب توده هنوز در قبال بنی‌صدر محتاط بود و از او به صراحت در اسناد خود نام نمی‌برد، ولی تلویحاً او را از موضع «دمکرات انقلابی» برکنار و به صف «بورژوازی لیبرال» پرتاب کرد!

در ۲۱ خرداد ۱۳۶۰ نبرد نیروهای اسلام ناب محمدی (ص) علیه نیروهای اسلام آمریکائی متشکل پیرامون خط بنی‌صدر به فرجام رسید و طی حکم امام، بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا عزل شد. حزب توده بنی‌صدر را در جناح نماینده «سرمایه‌داری بزرگ» جای داد!

این جناح، با همه ناهمگونی و رنگارنگی خود، جبهه سرمایه‌داری بزرگ و سازش را تشکیل می‌دهد و هدفش نگهداشت کامل ایران در نظام دست‌نخورده سرمایه‌داری وابسته است...^۲

همانطور که ملاحظه شد، بنی‌صدر اکنون از موضع «دمکرات انقلابی» به موضع «سرمایه‌داری بزرگ وابسته» (و نه حتی سرمایه‌داری ملی) جابجا شده است! حزب توده در این تحلیل مدعی بود که ماهیت بنی‌صدر را از اول می‌دانسته و فرجام کار او را پیش‌بینی کرده است!!

توطئه جبهه متحد ضد انقلاب به رهبری بنی‌صدر خائن و فراری برای روی کار آمدن «دولت میانه‌رو»ی مورد علاقه آمریکا، یعنی مسخ انقلاب، به برکت آگاهی و استواری مردم ایران و همه نیروهای انقلابی و درایت و قاطعیت رهبر انقلاب در

۱. مجموعه اسناد مصوب هفدهمین پلنوم ...، ص ۴۵-۴۶.

۲. نورالدین کیانوری، زندگی پیش‌بینی‌های حزب توده ایران را تأیید می‌کند. («پرسش و پاسخ» ۲۳ خرداد ۱۳۶۰)

هم شکست. مردم ایران و همه نیروهای انقلابی، با غلبه بر خرابکاری‌ها و کارشکنی‌ها و تحریکات لیبرال‌ها، مائوئیست‌های آمریکائی، مائوئیست‌های تازه مسلمان و رهبری خائن «سازمان مجاهدین خلق» توانستند این جبهه را در اساس از حاکمیت طرد کنند و موقعیت پیروان صدیق خط امام خمینی را در حاکمیت بطور جدی تحکیم نمایند.^۱

مجموعه بررسی فوق نشان می‌دهد، که حزب توده نه تنها از اول بنی‌صدر و ماهیت وابسته او را نمی‌شناخت، بلکه مواضع او در قبال بنی‌صدر تابعی از مواضع نیروهای خط امام بود. بنابراین، این دعوی پر هیاهو و تبلیغی، که گوئی با توطئه بنی‌صدر، «زندگی پیش‌بینی‌های حزب توده را تأیید کرد» ادعائی گزاف و فرصت‌طلبانه بود.

حزب توده و انجمن حجتیه

از نیمه دوم سال ۱۳۶۰، مسئله «انجمن حجتیه» به یکی از محورهای اصلی تبلیغات حزب توده بدل شد.

با برکناری لیبرال‌ها و بنی‌صدر، که اصلی‌ترین نیروهای معارض با اسلام ناب محمدی(ص) در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران بودند، حزب توده با حاکمیتی کم و بیش یک دست و پیرو خط امام مواجه بود. ولی، این تحول بر خلاف تحلیل حزب توده، که پیروزی‌های سیاسی «دمکراسی انقلابی» و حذف لیبرال‌ها را مساوی با گرایش انقلاب اسلامی به سمت کمونیسم می‌دانست، در عرصه‌های سیاست داخلی و سیاست خارجی با تشدید جو ضد توده‌ای و ضد شوروی در جامعه همراه شد:

در عرصه سیاست خارجی، مواضع نادرست اتحاد شوروی در جنگ تحمیلی و حمایت تلویحی مقامات مسکو از رژیم آمریکائی صدام و فروش سلاح به بغداد، که از اوایل سال ۱۳۶۱ علنی و صریح شد، خشم مقدس امت مسلمان را علیه ابرقدرت شرق برانگیخت و روابط ایران- شوروی رو به تیرگی گذارد.

در عرصه سیاست داخلی، با پیگیری نهادهای اطلاعاتی کشور، و بویژه «واحد اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» بتدریج اسناد عملیات پنهانی سازمان‌های مخفی و نظامی حزب توده و ارتباطات جاسوسی آن کشف و برای اطلاع و تصمیم‌گیری نهائی در اختیار مقامات درجه اول کشور قرار می‌گرفت و در نتیجه حزب توده را آماج حملات مقطعی و

۱. سومین سال انقلاب شکوهمند میهن ما، انتشارات حزب توده، بهمن ۱۳۶۰، ص ۹.

هشدارهای نهادهای انقلابی قرار می‌داد. حزب توده برای توجیه این پدیده‌ها و مظلوم‌نمایی به مستمسک تبلیغاتی و سیاسی نیاز داشت و مسئله «حجتیه» چنین دستاویزی بود. در عین حال، حزب توده در راستای استراتژی براندازی خود می‌کوشید تا در حاکمیت خط امام افتراق و بحران ایجاد نماید و بزرگنمایی مسئله «حجتیه» حربه تبلیغاتی مناسبی برای ایجاد اختلاف و بحران‌سازی در حاکمیت اسلامی بود.

حزب توده چنین تبلیغ می‌کرد که «انجمن حجتیه» یک سازمان متشکل مذهبی است که توسط سرویس‌های جاسوسی غرب ایجاد شده و چون از سال‌های پیش از انقلاب متشکل‌ترین سازمان مذهبی کشور بوده و کادر مجرب و آموزش دیده و سازمان یافته کافی در اختیار داشته با برنامه‌ریزی «انتلیجنس سرویس» و «سیا» توانسته شبکه نفوذ خود را در تمام نهادها و ارگانهای انقلابی و دولتی بگستراند و اهرم‌های حساس و کلیدی حکومت را بدست گیرد. «حجتیه» چون از یک ظاهر افراطی مذهبی برخوردار است، بخوبی می‌تواند از «سلاح بهره‌گیری از احساسات مذهبی مردم» استفاده کند و سیاست‌ها و اهداف خود را پیش ببرد. «انجمن حجتیه» در شرایط کنونی به عمده‌ترین پایگاه نیروهای راست و مدافع سرمایه‌داری در درون حاکمیت بدل شده، که در مسایل اقتصادی مخالف اصلاحات بنیادین بنفع توده‌های محروم است. و در مسایل سیاسی می‌کوشد تا ضد انقلاب راست را از زیر ضربه خارج کند و با طرح «خطر کمونیسم» دشمن اصلی را حزب توده و نیروهای اصیل انقلابی! وانمود سازد. حزب توده هرگونه حرکتی را که علیه اهداف و مطامع خود می‌دید به «انجمن حجتیه» نسبت می‌داد، هر شخصیتی را که علیه حزب و شوروی سخن می‌راند، «حجتیه‌ای» می‌خواند و چنانچه در سطوح عالی روحانیت و حاکمیت در مسایل اجتماعی-اقتصادی تفاوت برداشت پیش می‌آمد، مخالف نظرات خود را متأثر از «حجتیه» می‌نامید:

به وسیله انجمن حجتیه و سایر نیروهای ماسک دار ضد انقلابی، که زیر پوشش «اسلام قشری» فعالیت می‌کنند، در سراسر کشور جو شدید کمونیسم ستیزی و شوروی ستیزی و دشمنی آشکار با احزاب و سازمانهای دگراندیش انقلابی، بویژه حزب توده ایران، دامن زده می‌شود...^۱

متقابلاً چنین خطی توسط «انجمن حجتیه» و لیبرال‌ها و ضد انقلاب راست، دنبال می‌شد. آنان نیز برای بدنام ساختن خط امام و نهادهای انقلابی به بزرگ‌نمایی حزب توده

۱. نورالدین کیانوری، اتحاد نیروهای انقلابی یگانه ضامن پیروزی نهائی و قطعی انقلاب است، انتشارات حزب توده، بهمن ۱۳۶۱، ص ۲۴.

و «خطر شوروی» می‌پرداختند و هر شخصیت و حرکت راستین اسلامی را با مارک «شرق‌گرایی» در معرض اتهام قرار می‌دادند. رهبری حزب توده از این تبلیغات نه تنها ناراحت نبود بلکه موزیانه می‌کوشید تا به این توهم‌ها و شایعه‌ها دامن بزند و چنین وانمود سازد که واقعاً حزب توده در حاکمیت دارای نفوذ و مورد تأیید امام و خط امام است، که بنا به مصالح روز صریحاً از آن حمایت نمی‌کنند و گاه تاکتیکی آن را مورد حمله قرار می‌دهند! فاکت‌هایی چون تداوم قانونیت حزب توده و سخنان مسئولین طراز اول جمهوری اسلامی در تأیید فعالیت قانونی آن، بطور ظریفی از حملات آنان به حزب توده و شوروی تفکیک می‌شد و در این جهت مورد سوء استفاده قرار می‌گرفت. این شایعه چنان رواج یافته بود که امر حتی بر برخی کادرها و اعضای حزب توده و برخی افراد جامعه نیز مشتبه شده بود.

این دو سیاست، از سوی دو نیروی غربگرا و شرق‌گرا (بزرگ‌نمائی «خطر کمونیسم» و بزرگ‌نمائی «انجمن حجتیه»)، دو روی یک سکه واحد علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران و دو لبه یک سلاح واحد تبلیغاتی علیه خط امام و نیروهای راستین انقلاب بود، که علیرغم تضاد ظاهری، به یکدیگر یاری می‌رسانیدند، یکدیگر را تکمیل و تغذیه می‌کردند، از آب‌شخور واحد استکبار جهانی می‌نوشیدند و در یک راستا عمل می‌نمودند: تضعیف و براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران و استقرار یک نظام وابسته «شرق‌گرا» یا «غربگرا».

جالب توجه است بدانیم، حزب توده که خود را متخصص «انجمن شناسی» و «دشمن سرسخت انجمن حجتیه» وانمود می‌کرد، بسیاری از کادرها و اعضاء آن، و حتی برخی از اعضای کمیته مرکزی تا سال‌های ۱۳۶۰-۱۳۵۹ نامی از «انجمن» نشنیده و بعضاً حتی تا این اواخر نمی‌دانستند که «حجتیه» چیست، چه سوابقی دارد، چه مشیی دارد، و چه شخصیت‌هایی بدان وابسته‌اند؟ موضع‌گیری توده‌ای صرفاً تکرار طوطی‌وار تحلیل‌های رهبری حزب بود، که گاه شکل مضحکی می‌یافت: مثلاً در یک مدرسه، یا نهاد اجتماعی دیگر، اگر تبلیغات علیه حزب توده شدید می‌شد، یا فلان سخنران درباره مسئله افغانستان و ابر قدرت شوروی سخنی می‌گفت، اعضا و سازمان حزبی مربوطه در گزارش خود تحلیل می‌کردند: «در این نهاد خط حجتیه غالب شده!». هر فردی که علیه حزب توده و شوروی سخنی می‌راند بعنوان «حجتیه‌ای» به حزب گزارش می‌شد. و رهبری حزب نیز متقابلاً، از این گزارش‌ها تغذیه می‌کرد. در این کنش و واکنش متقابل، «شبح حجتیه» برای رهبری و بدنه حزب روز بروز بزرگتر می‌شد، تا بدانجا که امر به خود آنها نیز مشتبه شده بود و فراموش کرده بودند که «انجمن» واقعاً چنین نیرو و وزنی در جامعه ندارد و عامداً و

عالمیاً توسط خود آنان برجسته و بزرگ شده است! حتی شخصیت‌هایی که هیچ تجانس و ربطی به «انجمن حجتیه» نداشتند به اعتبار سخنانشان علیه حزب توده در سطوح درجه دو و سه حزب بعنوان «حجتیه‌ای» شناخته می‌شدند! و یا برخی مسئولین وقت، که هیچگاه ارتباطی با «حجتیه» نداشتند به صرف مواضع خاص در زمینه قانون کار و یا مسئله ارضی در میان توده‌ای‌ها به «حجتیه‌ای» شهرت یافته بودند!

مسئله «حجتیه» دستاویز تبلیغاتی درجه اولی برای حزب توده بود، تا در پناه آن مهم‌ترین نقطه ضعف‌های خود را لاپوشانی کند. به مصداق ضرب‌المثل معروف «دروغ هر چه بزرگتر، باور کردن آن آسانتر» حزب توده می‌کوشید تا اساسی‌ترین معضلات و بن‌بست‌های خود را با بزرگنمایی مسئله «حجتیه» و بعنوان «اتهامات حجتیه‌ای‌ها» دفع کند. به ریزه‌کاری‌های این ترفند زیرکانه توجه کنیم:

ژرژ آقابکوف رئیس سرویس جاسوسی شوروی («گ.پ.او») در سالهای ۱۹۲۰م. در ایران بود. او در سال ۱۹۳۰م. رئیس «گ.پ.او» در ترکیه شد. در آنجا انتلیجنس سرویس از طریق یک دختر انگلیسی او را «طعمه» خود ساخت و آقابکوف به غرب پناهنده شد. او در سال ۱۹۳۷م. توسط مأمورین اطلاعاتی شوروی در اسپانیا به قتل رسید.^۱ آقابکوف در دوران حیات خود در غرب به نگارش خاطرات خود پرداخت. این خاطرات حاوی اطلاعات درجه اول و غیر قابل انکاری پیرامون نقش سرویس اطلاعاتی شوروی در دهه ۱۹۲۰م. در ایران بود. انتلیجنس سرویس انگلستان بخشی از این اطلاعات را در سال ۱۳۸۰ ش. (۱۹۳۰م.) با عنوان خاطرات آقابکوف نشر داد. ولی بخش اصلی این خاطرات تا سال ۱۹۸۳م. انتشار نیافت. در این سال سرویس‌های اطلاعاتی غرب انتشار اطلاعات بیشتری از خاطرات آقابکوف را ضروری تشخیص دادند و این اسناد با عنوان چکا: سازمان اطلاعاتی شوروی در فعالیت به زبان روسی منتشر شد. حزب توده از طریق رابط «کا.گ.ب» از خبر انتشار قریب‌الوقوع کتاب فوق اطلاع یافت و از بازتاب آن در ایران هراسان شد. طبیعی بود که ترجمه کتاب فوق به فارسی انعکاس گسترده می‌یافت و نقش اطلاعاتی - جاسوسی کمونیست‌های ایران را در دوران رضا شاه، که حزب توده خلف آن محسوب می‌شد، به اثبات می‌رساند.

در عین حال، این حادثه همزمان با اطلاع کا.گ.ب از کشف شبکه جاسوسی حزب

۱. مراجعه شود به: خاطرات آقابکوف، ترجمه حسین ابوترابیان، انتشارات پیام، ۱۳۵۷؛ خاطرات بوریس باژانوف، ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا، نشر گفتار ۱۳۶۴، ص ۴۰۹ - ۴۲۴.

توده توسط «واحد اطلاعات سپاه پاسداران» بود. این خبر به کیانوری داده شد و متعاقب آن ارتباط کا.گ.ب با حزب توده قطع گردید.

حزب توده باید برای این «افتضاح» چاره‌ای می‌اندیشید و بهترین دستاویز، مظلوم‌نمائی سیاسی و جنجال و هیاهو پیرامون «اتهام جاسوسی» از سوی «حجتیه» بود! در نتیجه، در آبان ۱۳۶۱، حزب توده چنین اعلام داشت:

... جریان حجتیه امروز یکی از مهمترین مسائل مطرح شده در صحنه سیاسی جامعه ایران است. این جریانی است که مبارزان انقلابی را بطور جدی به فکر واداشته است. علت هم این است که این جریان بطور علنی و مشخص مبارزه نمی‌کند، بلکه مبارزه‌اش به اشکال توطئه‌گرانه است... ما به صحنه بین‌المللی نمی‌رویم بگردیم - که می‌شود صدها مثال از آن آورد، که چگونه برای بدنام کردن جریانات انقلابی چپ، جریانات ضد امپریالیستی، ضد ارتجاعی، ضد سرمایه‌داری پرونده‌سازی کرده‌اند، اسناد ساخته‌اند، عکس ساخته‌اند، حتی نوار درست کرده‌اند. ما به همین ایران خودمان بسنده می‌کنیم... یکی دوران تثبیت سلطه امپریالیسم انگلستان بعد از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان است، که تا سال ۱۳۱۰ طول کشید، تا انگلیسها تصمیم گرفتند که سلطه خود را مطلق کنند... و برای اینکه قرارداد [نفت] ۱۹۳۳ را منعقد کنند، لازم بود که در ایران اختناق مطلق گورستانی حکمفرما شود. و ما می‌بینیم که در تدارک این جریان ناگهان داستان آقابکوف ساخته می‌شود. یک «جاسوس شوروی» خلق می‌شود که آمده است به ایران و در جریانات انقلابی، با مبارزات انقلابی و با حزب کمونیست رابطه داشته است و چه کارهایی در خاورمیانه نکرده است. این «جاسوس شوروی» کتابی در این باره می‌نویسد، که به سرعت به تمام زبانها ترجمه و پخش می‌شود. دستگاه رضاخانی هم بر پایه کتاب آقابکوف... قانون سیاه ۱۳۱۰ را می‌گذرانند، که براساس آن حزب کمونیست و فعالیت ضد رژیم سلطنتی را ممنوع اعلام می‌کند و مبارزان آنرا به حبس و اعدام محکوم می‌کنند... در سال ۱۳۰۸ داستان آقابکوف بصورت «خاطرات» در شماره های ۲۶ تا ۳۰ اکتبر ۱۹۳۰ یکی از روزنامه‌های دست راستی فرانسه منتشر می‌شود. در سال ۱۳۰۹ قانون سیاه ۱۳۱۰ تصویب می‌شود. در سال ۱۳۱۱ [۱۹۳۳] قرارداد نفت با انگلستان تصویب می‌شود!... «سیا»، سرلشکر مزینی، آقابکوف، حجتیه... با خط قرمزی به هم پیوند یافته‌اند... آیا جریانی مثل ۲۸ مرداد در تیررس قرار دارد؟ آیا واگذاری امتیازی مانند امتیاز نفت ۱۹۳۳ در تیررس قرار

گرفته است، که باز حزب توده ایران با «کتاب» مطرح می‌شود؟...^۱

به مضمون قوی تبلیغی - سیاسی تحلیل فوق توجه شود: اگر در آینده نزدیک حزب توده بعلت کشف فعالیت‌های جاسوسی و براندازی آن زیر ضربه قرار گیرد، بعلت توطئه امپریالیستی «حجتیه» است و این ضربه صرفاً یک توطئه سیاسی راست‌گرایانه و پیش‌درآمد، حوادثی از قبیل قرارداد نفت ۱۹۳۳ یا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است! به هر روی، ضربه از سوی سربازان گمنام حضرت بقیه‌الله الاعظم (عج) بر «حزب شیطان» فرود آمد، اسناد جاسوسی و توطئه براندازی به اطلاع همه رسید و سران این حزب صراحتاً بدان اعتراف کردند و هیچ کودتای ۲۸ مردادی نیز بوقوع نپیوست. بعکس، پس از انحلال «حزب شیطان» مواضع استقلال‌طلبانه جمهوری اسلامی ایران مستحکم‌تر شد و حتی روابط آن با اتحاد شوروی (سابق) توسعه یافت؛ ولی این بار نه برپایه وابستگی، بلکه بر پایه تحولات درونی نظام شوروی و ایدئولوژی مارکسیسم و اعتراف صریح آن بر اشتباهات گذشته و انقلاب دومی که با نام «نوسازی» (پروستریکا) و «نواندیشی» «گلاسنوست» در جامعه شوروی به راه افتاد.

حزب توده و مجاهدین خلق

با آغاز فعالیت «سازمان مجاهدین خلق»، حزب توده از پیدایش آن بعنوان یک جریان «انقلابی - مذهبی» استقبال کرد. آنچه که بویژه سبب شعف حزب توده شد، گرایش‌های آشکار مارکسیستی در بینش التقاطی این گروه بود. در نتیجه، حزب توده در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۳ پیام گرمی خطاب به «سازمان مجاهدین خلق» ارسال داشت و به پخش جزوه پاسخ مجاهدین خلق ایران به اتهامات اخیر رژیم (۱۳۵۲/۳/۳۰) از رادیو پیک ایران دست زد.^۲ محور این حرکت تاکتیک «جبهه واحد» بود و «مجاهدین» نیز در جزوه مذکور چراغ سبز این «اتحاد» را به مارکسیست‌ها نشان داده بودند. حزب توده پا را فراتر گذاشته و «مجاهدین خلق» را، در کنار «چریک‌های فدائی» بعنوان «جویندگان مارکسیسم - لنینیسم» ارزیابی می‌کرد و حرکت آنان را بعنوان «تشدید کشش بسوی مارکسیسم در میان نسل جوان» تلقی می‌نمود.^۳

۱. نورالدین کیانوری، پرسش و پاسخ، ۱۵ آبان ۱۳۶۱، ص ۱۴ - ۱۹.

۲. اسناد و دیدگاه‌ها، ص ۷۱۶ - ۷۱۹.

۳. همان مأخذ، ص ۷۹۸.

معهدا، شیوه تروریستی مبارزه «مجاهدین» مورد قبول حزب توده نبود و حزب توده در پلمیک‌های خود با پیروان «مشی چریکی» هر چند مخاطب اصلی را «چریک‌های فدائی» (بعلت ایدئولوژی رسمی مارکسیستی) قرار داده بود، ولی گوشه چشمی به «مجاهدین» نیز داشت.^۱

در این سال‌ها توجه حزب توده به «مسلمانان مبارز» جلب شد. برداشت حزب توده از طیف راست و میانه (ملی) «مسلمانان مبارز»، جریان‌های محدود و روشنفکری «لیبرالی - اسلامی» و «اسلامی - سوسیالیستی» در مجامع خارج از کشور (بویژه فرانسه) و طیف «دمکراتیک» (چپ) «مسلمانان مبارز» جریان التقاطی مجاهدین خلق بود. هنوز حزب توده، براساس عدم تجانس بنیادی مکتبی و فرهنگی خود با نهضت امام خمینی (قدس سره)، نمی‌توانست اهمیت و پایگاه عمیق مردمی این نهضت را درک کند و لذا «مسلمانان مبارز» را تنها در مجامع التقاطی روشنفکران غربگرا می‌دید. حزب توده بر مبنای تاکتیک «جبهه واحد» در سال ۱۳۵۴ به پخش مقاله‌ای از رادیوی «پیک ایران» دست زد، که در آن چنین آمده است:

در کشور ما نیز بیداری توده‌های ستمکش مذهبی و مبارزات محافل ملی و دمکراتیک اسلامی مسائل نوینی را بوجود آورده است... آنان [یعنی «محافل دمکراتیک اسلامی» - نگارنده] تعالیم اسلامی را چنان می‌فهمند و چنان تفسیر می‌کنند که به معنای انجام یک انقلاب عمیق ضد امپریالیستی و دمکراتیک در جامعه ایرانی است، انقلابی که باید به سمت سوسیالیسم فرا روید و به هر گونه بهره‌کشی انسان از انسان پایان دهد.^۲

و در جای دیگر چنین می‌گوید:

بخشی دیگر از آنها [مذهبیون] حتی تا آنجا می‌روند که ما بین آموزش اسلام و آموزش مارکسیستی تناقضی نمی‌بینند و در صدد آشتی دادن این دو آموزش با هم بر می‌آیند...^۳

علیرغم این تلاش‌ها، دردوران رژیم پهلوی «اتحاد» میان حزب توده و «مجاهدین خلق» صورت نگرفت. به عکس «مجاهدین» در گرایش خود به مارکسیسم، به مارکسیسم چپ و

۱. مراجعه شود به مقاله «درباره شیوه‌های مبارزه» نوشته نورالدین کیانوری (همان مأخذ، ص ۷۵۷ - ۷۶۶).

۲. همان مأخذ، ص ۷۹۵.

۳. همان مأخذ، ص ۷۹۸.

چریکی (چریکهای فدائی) و بیشتر به مائوئیسم تمایل نشان دادند و بر این اساس حزب توده را «رویزیونیست» و «اپورتونیست» دانستند. این گرایش «مجاهدین خلق» ریشه در خاستگاه بینشی و سیاسی این جریان داشت. در واقع جریان «مجاهدین خلق» سالهای ۱۳۵۴-۱۳۵۰ پرورده و فرزند لیبرالیسم «اسلامی» دهه ۱۳۴۰ بود و به همین دلیل گرایش‌های قوی «ملی‌گرایانه» به همراه نفرت سنتی جریان لیبرالی از حزب توده در آن رسوب کرده بود. این عامل پایه روانشناختی و بینشی بود که، علیرغم تمایل شدید «مجاهدین خلق» به مارکسیسم «ملی‌گرایانه» چریکهای فدائی و مائویستی بطور اخص و علیرغم گرایش‌های شدید ایدئولوژیک آن به سمت مارکسیسم بطور اعم، سبب جدائی آن از حزب توده بعنوان چپ سنتی ایران می‌شد. همین عامل در سالهای پس از انقلاب اسلامی سبب دوری «مجاهدین خلق» از حزب توده گردید.

پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب توده (اسفند ۱۳۵۷) دومین آماج تاکتیک «جبهه واحد» را پس از گروه‌های مبارز پیرو راه آیت‌الله خمینی به «سازمان مجاهدین خلق» معطوف کرده بود.^۱ عبارت دیگر، در استراتژی «راه رشد غیر سرمایه‌داری» حزب توده دومین نیروی اصلی سیاسی که باید جلب می‌شد «مجاهدین خلق» بود. در سالهای ۱۳۵۹-۱۳۵۸ حزب توده نهایت تلاش خود را در این راستا انجام داد. زندانیان سیاسی توده‌ای رژیم شاه (مانند علی عمویی، رضا شلتوکی و علی خاوری) که با برخی از سران «مجاهدین» (مانند مسعود رجوی، منصور بازرگان و...) سابقه آشنائی در زندان داشتند، کوشیدند تا زمینه‌های این اتحاد را فراهم آورند. حزب توده معتقد بود که اگر نیروی سیاسی فعال و جوان «مجاهدین خلق» با پختگی و زیرکی سیاست‌مداران و پراگماتیستی رهبری حزب توده در چارچوب یک «جبهه متحد» آمیخته شود، نیرومندترین «اپوزیسیون چپ» برای مسخ انقلاب و در شرایط مناسب براندازی قهرآمیز انقلاب اسلامی پدید خواهد شد. ولی، به دلایل گوناگون، این همگامی نه تنها صورت نگرفت، بلکه مشی عملی ماجراجویانه «مجاهدین» هر روز از مشی پراگماتیستی حزب توده در مسایل سیاسی روز فاصله بیشتر گرفت. «مجاهدین خلق» راه ستیزه‌جویی با انقلاب اسلامی را پی گرفته بودند و در این راه به سمت نیروهای سیاسی ضدانقلاب و ماجراجو تمایل داشتند و در مقابل، حزب توده راه همگامی ظاهری با خط امام و امت حزب‌الله را تاکتیک محوری خود قرار داده بود.

۱. همان مأخذ، ص ۷۹۶.

گفتیم که نیروهای خط امام، قطب‌نما و شاخص تعیین کننده مشی عملی حزب توده و مواضع آن در قبال سایر نیروهای سیاسی بود. تشدید تعارض عملکردهای «مجاهدین خلق» با نیروهای اصیل انقلاب اسلامی لاجرم به سمتی می‌رفت که انتخاب میان این دو را برای حزب توده ناگزیر می‌ساخت. حزب توده در حالیکه «مجاهدین خلق» را چپ‌ترین جناح «دمکراسی انقلابی» می‌دانست، اسف‌مندانه مجبور شد که آن را فدای مصالح استراتژیک خود سازد و با نیروهای مسلمان خط امام همگامی ظاهری نشان دهد. در نبرد اسلام آمریکائی خط بنی‌صدر با نیروهای انقلاب اسلامی در نیمه دوم سال ۱۳۵۹، «مجاهدین خلق» به استخوان‌بندی و محرک اصلی خط آمریکائی بنی‌صدر بدل شد و آنان بدلیل مواضع حزب توده در حمایت ظاهری از خط امام، این حزب را آماج حملات شدید قرار داده و آن را در کنار حزب جمهوری اسلامی در «جبهه متحد ارتجاع» جای دادند.^۱ حزب توده در این مقطع با نگارش مقالات متعدد پلمیک کوشید تا آخرین تلاش خود را برای جذب «مجاهدین» به سیاست پراگماتیستی خود به کار گیرد و از جمله در مقاله‌ای با عنوان «ریشه‌های چپ روی در مشی سیاسی مجاهدین خلق» چنین نوشت:

مجاهدین خلق هیچ نیروی اسلامی دیگر را به مسلمانی قبول ندارند، هیچ جریان مارکسیستی را هم در ایران و جهان - جز گروه‌های انگشت‌شماری از چپ‌روها و چپ‌نماها - مارکسیست واقعی نمی‌شناسند. آنها از فراز منبر انقلابی خود به مسلمانان درس اسلام و به مارکسیست‌ها درس مارکسیسم - لنینیسم می‌دهند. این عارضه پدر سالاری و خودمرکزبینی چه منشائی دارد؟^۲

از دیدگاه مارکسیستی حزب توده، مواضع «مجاهدین» صرفاً چپ روی، و نه فراتر و عمیقتر از آن است و ریشه آن در منشاء طبقاتی این جریان (خرده بورژوازی) می‌باشد:

هدف این سیر و گشت، نشان دادن جان مایه چپ‌روی در خوی و خمیره رهبری «مجاهدین خلق» بود. در ورای عقاید مذهبی یا غیر مذهبی، سرانجام این واقعیت سرسخت طبقاتی و تعلقات و روحیات ناشی از آن است که سخن می‌گوید. رگه‌های ناب چپ‌روی در سیاست و احوال «مجاهدین»، محرک اصلی چرخش دوار انگیز امروز آنها نسبت به دیروز، از این شاخه به آن شاخه پریدن و

۱. مراجعه شود به نشریه مجاهد، شماره ۱۰۳، ۱۳۵۹/۱۰/۹، مقاله «جبهه متحد ارتجاع علیه مجاهدین خلق».
 ۲. رهبری «مجاهدین خلق» و انقلاب ایران، انتشارات حزب توده، ۱۳۶۰، ص ۵۹ (نویسنده جزوه فوق رحمان هانفی است).

دیگر نوسان‌های قبلی آنها است. بروز این روحيات، در این یا آن سازمان سیاسی خلقی، در وجود این یا آن رهبر اجتماعی - البته به درجات مختلف - اجتناب ناپذیر است...^۱

با تشدید تعارض «مجاهدین» با خط امام، حزب توده می‌کوشید تا از این موقعیت برای تحکیم مواضع خود سود جوید و همگامی خود را با خط امام به اثبات رساند. در این راستا حزب توده به حرکت‌هایی دست زد که افشای آن سبب جدائی بیشتر منافقین از او شد. از جمله، حزب توده سندی دال بر تماس نماینده بنی‌صدر در لندن با سفارت عراق بدست آورد و محرمانه به نخست‌وزیری داد. این سند، از طریق عوامل نفوذی منافقین در اطلاعات نخست‌وزیری به دست رجوی رسید و بعنوان سند جاسوسی حزب توده برای «انحصارطلبان» در نشریه مجاهد چاپ شد!

همگام با فرآیند سقوط بنی‌صدر، حزب توده برای حفظ موقعیت خود، و تعارض مشی ماجراجویانه «مجاهدین» با مشی پراگماتیستی حزب توده و نیز بعلت همگامی «مجاهدین» با نیروهای آمریکائی راست، الزاماً علیه «مجاهدین خلق» موضع گرفت. در پلنوم هفدهم (فروردین ۱۳۶۰)، «مجاهدین خلق» بعنوان «نیروهای بینابینی» (میان نیروهای «جبهه براندازی» و «جبهه پایداری») ارزیابی شد و سرانجام با سقوط قطعی بنی‌صدر و آغاز فاز نظامی در حرکت منافقین، حزب توده «رهبری مجاهدین خلق» را در «جبهه ضد انقلاب» و از اجزاء «توطئه هشتم آمریکا علیه انقلاب ایران» ارزیابی کرد:

ماجراجویان «مجاهدین خلق» و «پیکاری» و «رنجبری» و «کومله» و گروه‌های سازمان یافته تروریست ساواکی و سلطنت‌طلب، با کمک متخصصین آموزش دیده، که از آمریکا و فرانسه و مصر و اسرائیل فرستاده شده‌اند، عهده‌دار این بخش از توطئه‌اند.^۲

حزب توده هر چند «تروریسم کور» منافقین را محکوم می‌کرد ولی در عین حال می‌کوشید تا با احتیاط و ملایمت دیپلماتیک از مسئولین قضائی و اطلاعاتی در مقابله با تروریسم انتقاد کند:

زیر تأثیر عناصر افراطی و قشری، عکس‌العمل حاکمیت در برابر این تروریسم کور - همانطور که در اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران بموقع خود یادآوری

۱. همان مأخذ، ص ۷۳.

۲. نورالدین کیانوری، حزب توده ایران و مسائل میهن انقلابی ما، ۱۳۶۱، ص ۵۳۵.

شد. بیش از اندازه ضرور و سخت بود. هزاران نفر از پیروان سازمان مجاهدین خلق بازداشت شدند و گروه کثیری از آنان، که اکثراً از جوانان پرشور، میهن دوست و انقلابی، ولی گمراه شده میهن ما بودند، جان خود را در راه این اشتباه بزرگ سیاسی رهبران خود از دست دادند و هزاران نفر دیگر نیز در زندان بسر می‌برند.^۱

انگیزه حزب توده از این انتقادات چه بود؟ حزب توده که می‌دید «سازمان مجاهدین خلق» از دامان «شرق» جدا شده و به کام «غرب» فرو رفته طبعاً ناراحت بود. حزب توده در این مرحله به مسئله نیروهای هوادار منافقین که هنوز نیز آنها را بالقوه از آن خود و از ارکان «جبهه متحد خلق» می‌دانست، توجه کرد و کوشید تا سیاست به اصطلاح نرم و توأم با مماشات را به مسئولین مملکتی توصیه کند. در واقع این طرز برخورد، نه از سر دلسوزی، که برای بدست آوردن دل منافقین و جذب هواداران آن بود. در اعلامیه‌ها و تحلیل‌های حزب توده، مخاطب حملات «رهبران خائن» منافقین است. به فرمول دقیق فوق توجه شود: اولاً، «رهبری» از «کادرها» و «اعضا» و «هواداران» جدا می‌شود، ثانیاً، در میان خود رهبری نیز تمایز قائل شده و خطاب صرفاً به «رهبری خائن» است! گوئی «رهبری غیرخائنی» نیز وجود دارد که بزعم حزب توده باید در برابر سیاست ماجراجویانه رجوی قدعلم کند و به مواضع حزب توده گرایش یابد. حزب توده، که اکنون امید خود را به جذب سران منافقین قطعاً از دست داده بود، بطور عینی و ملموس مشاهده می‌کرد که تحت‌تأثیر اقدامات مقامات جمهوری اسلامی و حضور امت حزب‌الله در صحنه، سازمان منافقین به سرایش نابودی کامل در غلطیده و آینده‌ای ندارد و روی آن نمی‌توان حسابی باز کرد. ولی در عین حال توجه داشت که طیف هوادار منافقین، که همواره در محاسبات حزب توده بدان توجه زیاد می‌شد، نوعی حالت زدگی و انفعال سیاسی - توأم با نارضایی و گاه نفرت از انقلاب و حاکمیت جمهوری اسلامی - پیدا کرده است. این طیف به دلیل سیاست‌های ماجراجویانه رهبری منافقین بدان بی‌اعتماد است و بمثابة یک نیروی بالقوه فاقد رهبری در جامعه رها شده و لذا باید کوشید تا آنرا به زیر پرچم حزب توده و به داخل «جبهه متحد خلق» کشید. سیاست «دلسوزانه» کمیته مرکزی حزب توده در قبال هواداران منافقین از این زاویه قابل تبیین است.

در عین حال باید افزود که حزب توده در همین عملکرد خود نیز تلاش اصلی را به

۱. نورالدین کیانوری، اتحاد نیروهای انقلابی ...، بهمن ۱۳۶۱، ص ۱۳.

جلب نیروهای انقلاب اسلامی معطوف می‌داشت، و لذا در موارد معدود که از طریق شبکه جاسوسی - سازمانی خود، اطلاعاتی پیرامون عملکردهای منافقین بدست می‌آورد، با حساسگری و سنجش شرایط، آن را در اختیار مقامات اطلاعاتی و دادستانی قرار می‌داد.

حزب توده و ضدانقلاب سلطنت طلب

از دیدگاه حزب توده، ضد انقلاب راست تمام نیروهای ضد انقلابی وابسته به امپریالیسم غرب و ارتجاع جهانی و طرفدار سرمایه‌داری بزرگ و وابسته (کمپرادور) و فئودالیسم و زمینداری بزرگ را در برمی‌گرفت. این طیف، عناصر و گروه‌های سلطنت طلب، هواداران شاپور بختیار، نظامیان و کودتاچیان وابسته به غرب و گروههایی مانند «نیما» و... را شامل می‌شد. حزب توده در برخورد با لیبرالها هر چند از آنها بعنوان یک نیروی راست نام می‌برد، ولی همیشه میان لیبرالها و ضد انقلاب راست تفکیک قائل می‌شد؛ زیرا لیبرالها در موضع براندازی علنی و مستقیم نظام جمهوری اسلامی نبودند. از دیدگاه حزب توده «انجمن حجتیه» نیز جزء طیف ضد انقلاب راست بود، ولی بدلائل گوناگون آن را مانند لیبرالها - در طیف ضد انقلاب راست، بطور رسمی، نمی‌گنجانید.

حزب توده، یک گروهک وابسته به ابرقدرت شرق بود، و طبعاً در چارچوب اختلاف منافع اتحاد شوروی با امپریالیسم غرب و رقابت آنان بر سر تصاحب ایران، با ضد انقلاب راست در تضاد قرار داشت. حزب توده می‌دید که امپریالیسم غرب - و در رأس آن امپریالیسم آمریکا - از طریق عوامل خود و نیروهای ضد انقلابی راست، و نیز بخش وسیعی از ضد انقلاب چپ (مارکسیست‌های آمریکائی و لیبرالهای چپ) با تمام نیروی خود می‌کوشد تا نظام جمهوری اسلامی ایران را براندازد و در این راه شیوه‌های خشن رو درروئی مستقیم را به کار گرفته و عملیات براندازی را سازمان می‌دهد و مطمئن بود که در صورت استقرار یک رژیم کودتایی وابسته به غرب در ایران «توده‌ای» ها از اولین قربانیان آن خواهند بود. لذا، در چارچوب منافع خود، طبعاً می‌کوشید تا با خطر ضد انقلاب راست مقابله کند و به سهم خود تلاش ورزد تا جمهوری اسلامی «طعمه غرب» نشود و شرایطی که فراهم آمده برای آینده حفظ شود؛ آینده‌ای که طبق محاسبات شوروی و حزب توده، ایران با یک استراتژی درازمدت و خزننده بدامان ابرقدرت تجاوزگر شرق در خواهد غلطید.

از سوی دیگر، ضد انقلاب راست از مواضع بظاهر تأیید آمیز حزب توده در قبال نظام جمهوری اسلامی و خط امام حداکثر استفاده تبلیغاتی را می‌نمود و از طریق زرادخانه

تبلیغاتی خود می‌کوشید تا نظام جمهوری اسلامی را یک نظام وابسته به شرق و مسئولین و مقامات جمهوری را «توده‌ای» جلوه دهد، و بدینسان زیر عنوان «خطر کمونیسم» راه را برای توطئه‌های براندازی خود هموار سازد و سیاست تجاوزکارانه خویش را در برابر افکار عمومی جهان موجه نماید. از همین زاویه است که رادیو بختیار در برنامه ۱۳۵۹/۹/۶ چنین می‌گوید:

آخوندیسم و توده‌ایسم از یک آبشخور آب می‌خورند و سر یک اژدها و دو اسب در یک درشکه بشمار می‌آیند، که همان اتحاد سرخ و سیاه است.

بنابراین، حزب توده در برخورد با ضد انقلاب راست، در درجه اول منافع کوتاه مدت و دراز مدت خویش را در مد نظر داشت، و به هیچ روی در قبال سرنوشت انقلاب و جمهوری اسلامی تعهدی احساس نمی‌کرد. در راستای این هدف، حزب توده می‌کوشید تا از فعالیت‌های ضد انقلاب راست کسب اطلاع کند و بخشی از این اطلاعات را، به تشخیص خود، در اختیار مقامات جمهوری اسلامی قرار دهد (مانند اخباری پیرامون کودتای نوژه و...)^۱

از این اطلاعات برای برنامه‌ریزی سیاست‌های ابرقدرت شرق در برابر امپریالیسم غرب و تدوین مشی خود حزب توده نیز استفاده می‌شد. باید توجه داشت که سهم حزب توده در کسب اطلاع از فعالیت ضد انقلاب راست و ارائه آن به مقامات جمهوری اسلامی، بسیار کمتر از آن بود که حزب توده تبلیغ می‌نمود و بخش مهمی از این اطلاعات متعلق بود به خود مردم، که حزب توده بطور غیرقانونی توسط تشکیلات و یا عوامل نفوذی خویش کسب می‌کرد.

منابع اطلاعاتی

منابع اطلاعاتی حزب توده در ضد انقلاب راست بشرح زیر است:

۱- سازمان‌های حزبی: افراد حزبی، که بدلائیل خاصی (پیوندهای خویشاوندی، دوستی و همسایگی، شغلی و...) از فعالیتهای ضد انقلاب راست اطلاعی بدست می‌آوردند موظف بودند بلافاصله این اطلاعات را دقیق کنند و در اختیار حزب قرار دهند. اطلاعات فوق سریعاً به مرکز حزب انتقال داده می‌شد و در صورت لزوم از طرف شعبه اطلاعات

۱. برای آشنائی با مواضع و نقش حزب توده در مسئله «کودتای نوژه» به کتاب کودتای نوژه، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، دهه فجر ۱۳۶۷ مراجعه شود.

حزب با منبع خبری تماس مستقیم گرفته می‌شد و خبر پیگیری می‌شد. لازم به توضیح است که بسیاری از اعضای حزب توده، که از خانواده‌های مرفه و بعضاً اشرافی بودند، بدلیل موقعیت خانوادگی خود گاه در مرکز اخباری قرار می‌گرفتند که اطلاع از آن برای یک بسیجی مستضعف و جنوب شهری غیر ممکن بود.

۲- عوامل نفوذی در نهادها و ارگان‌های جمهوری اسلامی: عوامل نفوذی حزب توده در نهادها و ارگان‌های جمهوری اسلامی (بویژه ارتش) یکی از منابع مهم اطلاعاتی حزب توده از فعالیت ضد انقلاب راست بودند. آنها بنحو غیر قانونی اطلاعات خود را از مقامات جمهوری اسلامی پنهان ساخته و در اختیار حزب توده قرار می‌دادند، تا مورد سوء استفاده‌های سیاسی و تبلیغاتی و اطلاعاتی این گروهک قرار گیرد.

۳- عوامل نفوذی حزب توده در ضد انقلاب راست: آن تعداد از افراد توده‌ای که دارای امکانات خاصی بودند (بدلیل پیوندهای شغلی، خانوادگی، محل زندگی، دوستان و...) و در جریان یک فعالیت ضد انقلابی قرار می‌گرفتند، در صورت لزوم، زیر نظر شعبه اطلاعات حزب توده، بصورت عامل نفوذی در جریان ضد انقلابی فوق به فعالیت می‌پرداختند. برای نمونه، عامل نفوذی حزب توده در «کودتای نوژه» از دوستان قدیمی ابوالقاسم خادم، از سران کودتا بود.

۴- کا.گ. ب و دیگر سرویس‌های جاسوسی بلوک شرق، از منابع اطلاعاتی حزب توده در رابطه با ضد انقلاب راست بشمار می‌رفتند. آنان بخشی از اطلاعات مهمی را که از طرحها و فعالیتهای امپریالیسم غرب و نیروهای وابسته به آن بدست می‌آوردند در چارچوب مصالح و سیاستهای خود در اختیار حزب توده قرار می‌دادند.

۵- احزاب کمونیست هوادار مسکو در کشورهای دیگر، که با حزب منحل‌شده توده دارای مناسبات دو جانبه بوده و احياناً در کشور خود دارای عوامل نفوذی و اطلاعاتی بودند (مانند حزب کمونیست عراق، حزب کمونیست سوریه، حزب کمونیست لبنان، برخی احزاب کمونیست اروپای غربی و...) از منابع اطلاعاتی حزب توده بشمار می‌رفتند.

اهداف سیاسی و اطلاعاتی

اهداف سیاسی و اطلاعاتی حزب توده را از برخورد با طیف ضدانقلاب سلطنت طلب چنین می‌توان بیان داشت:

۱- عمده کردن خطر امپریالیسم غرب و ضدانقلاب راست و لاپوشانی و زیر سایه بردن طرحها و عملکردهای توطئه‌گرانه شوروی و حزب منحل‌شده توده محور اصلی سیاست

حزب توده را در همه عرصه‌های سیاست داخلی و خارجی تشکیل می‌داد. حزب توده می‌کوشید تا با طرح جنجالی و گسترده شعارهایی چون «خطر آمریکا جدی است، فوری است، متحد شویم!» به خیال خود از خطر امپریالیسم غرب و ضد انقلاب راست بعنوان یک لولو برای ترساندن مردم و مسئولین جمهوری اسلامی و سوق دادن آنها به دامان ابرقدرت شرق استفاده کند. از این رو، حزب توده در زمینه‌های اطلاعاتی می‌کوشید تا کوچکترین خبرها را به شکل اغراق‌آمیز برجسته سازد و بنحوی آنها مطرح نماید که گوئی در قبال توطئه‌های وسیع امپریالیسم و ضد انقلاب راست هیچ راه چاره‌ای بجز پناه بردن به شوروی (در عرصه بین‌المللی) و دوستی با حزب توده (در عرصه داخلی) وجود ندارد. بررسی مجموعه اطلاعات و اخبار ارائه شده توسط حزب توده به نهادها و مقامات مسئول و شیوه نگارش و اطلاع آنها مؤید این نظر است. از جمله، گاه حزب توده بجای آنکه خبری را در اختیار مقامات قرار دهد، به شکل برجسته و با حروف درشت آنها در صفحه اول روزنامه مردم درج می‌کرد و بدین ترتیب می‌کوشید در افکار عمومی نوعی ترس (پانیک) ایجاد کند و یا خود را در کشف توطئه‌ها سهیم جلوه دهد.

این ترفند درست نسخه بدل ترفند «خطر کمونیسم» بود که توسط امپریالیسم غرب و ضد انقلاب راست بکار می‌رفت. آنان در بوق‌های تبلیغاتی خود با تبلیغ «خطر کمونیسم» جمهوری اسلامی را حکومت «توده‌ای‌ها» و «وابسته به روسیه» وانمود می‌ساختند. حزب توده نیز متقابلاً از این حربه استفاده کرده و چنین تبلیغ می‌نمود که امپریالیسم و ضد انقلاب راست بزرگترین دشمن خود را حزب توده می‌شناسند و لذا انقلابی‌ترین و ضد امپریالیست‌ترین نیروی سیاسی ایران حزب توده است!! فاکت‌هایی چون سخنان قطب‌زاده معدوم و سلطنت‌طلبان در دادگاه انقلاب درباره حزب توده و تفسیرها و تحلیل‌های نشریات و رادیوهای غربی توسط حزب توده برجسته می‌شد و بعنوان شاهد این مدعا بکار می‌رفت.

۲- خنثی کردن طرح‌های ضد انقلاب راست و امپریالیسم غرب در چارچوب اختلاف منافع و رقابت ابرقدرت‌های شرق و غرب: هر چند حزب توده خود نیز واقف بود که بعنوان یک گروهک نقش مهمی در این امر نمی‌تواند داشته باشد ولی به هر حال به دلیل اختلاف منافع با ضدانقلاب راست می‌کوشید تا در این امر شرکت جوید.

۳- جلب اعتماد مقامات و مسئولین جمهوری اسلامی و نشان دادن خود به عنوان یک سازمان مدافع و دلسوز انقلاب و طرفدار بقاء و تداوم نظام جمهوری اسلامی.

۴- کسب اطلاعات مورد نیاز بمنظور ارزیابی نیروها و تدوین مشی سیاسی و تنظیم

تاکتیک‌های برخورد با نیروهای خط امام در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، اطلاعاتی، نظامی و...

حزب توده و ضد انقلاب چپ

از دیدگاه حزب توده، نیروهای چپ به سه بخش تقسیم می‌شد: چپ، چپ‌نما و چپ‌گرا. منظور از چپ، پدیده چپ سنتی ایران بود که به اعتقاد حزب توده چپ اصیل و راستین را شامل می‌شد و خود حزب (مارکسیست‌های شوروی‌گرا) را در بر می‌گرفت. نیروهای چپ‌نما، شامل مارکسیست‌های آمریکائی و مائوئیست‌ها بود و گروهک‌هایی چون «رنجبران»، «کومله»، «پیکار»، تروتسکیست‌ها و غیره را در بر می‌گرفت. از دیدگاه حزب توده، این گروه‌ها توسط امپریالیسم آمریکا و رژیم مائوئیستی چین ایجاد شده و با برنامه‌ریزی «سیا» و سایر سرویس‌های جاسوسی امپریالیستی در جهت ایجاد اغتشاش در داخل کشور و ضدیت با انقلاب عمل می‌کردند. سیاست حزب توده در قبال این طیف عبارت بود از مبارزه تبلیغاتی و سیاسی و افشاء ماهیت آنها. در عین حال برخورد حزب توده با این گروهک‌ها جنبه‌های قوی بحث پلمیک به منظور جذب هواداران و اعضای آنها را نیز در برداشت. حزب توده حتی از تلاش برای جذب نیروهایی که به قول خود او رسماً و علناً وابسته به غرب و در ضدیت آشکار با انقلاب و جمهوری اسلامی بودند، نیز فروگذار نمی‌کرد. در نتیجه این سیاست بود که در سال ۱۳۶۰ تعدادی از گروه‌های مائوئیستی، بویژه «رزمندگان آزادی طبقه کارگر» از سازمان‌های خود انشعاب کرده و به حزب توده پیوستند.

نیروهای چپ‌گرا، از دیدگاه حزب توده، به دو گروه اصلی «چریک‌های فدائی» و «مجاهدین خلق» تقسیم می‌شد. گروهک‌های کوچک دیگری مانند «راه کارگر» نیز در این طیف قرار داشتند. حزب توده، این نیروها را دارای پایگاه وسیع در میان جوانان و روشنفکران و بخشی از قشرهای خرده بورژوائی می‌دانست و آنان را بالقوه متعلق به خود می‌دانست. مشی حزب توده در قبال این نیروها تابعی از مشی عمومی مارکسیسم شوروی‌گرا در قبال «چپ نو» بود. لذا، حزب توده در درجه اول نیروی خود را بر روی این طیف (و از میان آن، بدلیل سنخیت ایدئولوژیک و فرهنگی بیشتر، در درجه اول بر «چریک‌های فدائی») متمرکز کرده بود. بدلیل ضدیت این گروه‌ها با انقلاب اسلامی حزب توده همواره می‌کوشید تا با مقالات پلمیک و با لحنی «پدرانه» و با نقل قول‌هایی از مارکس و انگلس و لنین و تجارب جنبش کمونیستی، این گروه‌ها را به خود جذب کند و در این

راه موفق شد بخش مهمی از «چریکهای فدائی» را جذب نماید. سیاست حزب توده در قبال منافقین، همانگونه که شرح دادیم، عملاً ناکام ماند.

حزب توده و طیف «فدائیان خلق»

الف - پیش از انقلاب

در بدو مطرح شدن «چریکهای فدائی خلق» در جامعه ایران، حزب توده آنها را بعنوان گروهی از جوانان روشنفکر چپ‌رو فاقد پایگاه توده‌ای، که از جنبش «چپ نو» و چپ افراطی و مائویسم متأثرند و تحت تأثیر اندیشه‌پردازانی چون رژی دبره، ماریگلا، چه‌گوارا، کوهن بندیت، مارکوزه، مائو و غیره قراردارند، معرفی می‌کرد و توجه کافی بدانان نداشت. با روی کارآمدن جناح کیانوری در رهبری حزب توده و قبضه اهرم‌های اصلی اجرائی توسط آنان و با مطرح شدن هر چه بیشتر «چریکهای فدائی» در داخل ایران و افزایش تعداد هواداران آن در میان دانشجویان مقیم خارج از کشور، حزب توده سیاست فعال‌تر و دقیق‌تری را در قبال آنان در پیش گرفت. از این زمان، حزب توده «چریکهای فدائی» را یک نیروی مارکسیست، ولی چپ‌گرا و ناپخته و احساساتی، ارزیابی کرد که بدلیل محبوبیت آن در میان طیف وسیعی از جوانان غربگرا، می‌تواند خلأ فقدان هواداران را برای حزب پر کند و بمثابه اهرمی برای جلب جوانان به سوی آن عمل نماید و لذا به سازمان چریکها بعنوان یک نیروی بالقوه متعلق به خود برخورد می‌کرد. در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۰ حزب توده مقالات پلمیک متعدد در این رابطه نگاشت و مواضع «چریکهای فدائی» را با بهره‌گیری از آموزشهای مارکس و انگلس و لنین در قبال حرکت‌های چپ روانه زمان خود (مانند آنارشیسیت‌ها، نارودنیک‌ها، اس.ارها و...) به نقد مارکسیستی کشید. این مقالات که بطور عمده توسط کیانوری و جوانشیر و بهزادی نوشته می‌شد در مجله دنیا چاپ می‌شد و به صورت جزوه جداگانه منتشر می‌گردید و از رادیو «پیک ایران» پخش می‌شد. در این رابطه بود که حزب توده به ترجمه مجدد و تجدید چاپ آثاری از لنین (مانند چه باید کرد؟ و بیماری کودکی چپگرایی در کمونیسم و...) و دیگر کتبی که در آن نظرات چریکی و آنارشیسیتی نقد می‌شد، دست زد. این سیاست حزب توده عملاً نتیجه‌بخش بود. به دلیل پایگاه اجتماعی و فکری و فرهنگ مارکسیستی مشترک و فقدان تجربه و آگاهی سیاسی در «چریک‌ها» و متقابلاً تجربه و آگاهی مارکسیستی سران حزب توده، نادرستی مشی چریکی که نوعی بن‌بست فکری و پوچگرایی را در پی داشت، روند نزدیکی حزب توده و چریکها تشدید شد. در آبان ۱۳۵۶ گروهی از «چریک‌های فدائی» با نام «گروه منشعب از چریکهای

فدائی خلق»، انشعاب کرده و به حزب توده پیوستند و حزب توده این مسئله را با بوق و کرنا در بلندگوهای تبلیغاتی خود تبلیغ کرد. اعضا «گروه منشعب»، پس از انقلاب، کادرهای درجه اول حزب توده و مورد اعتماد رهبری حزب توده بودند (مانند حسین قلمبر- رهبر گروه منشعب با نام مستعار سیامک - معاون شعبه اطلاعات، فاطمه ایزدی معاون مریم فیروز و مسئول زنان تهران، فرزاد دادگر مسئول دبیرخانه مرکزی، بهمن تقی‌زاده عضو تحریریه مردم و...) در درون زندان‌ها نیز این روند جریان داشت. گروه وسیعی از چریک‌هایی که در زندان بوده و محکومیت‌های سنگین داشتند، تحت‌تأثیر سیر حوادث و کمبود آگاهی تجربه سیاسی-تئوریک و بن بست‌های مارکسیسم به پوچی رسیدند و به بقایای سازمان افسری حزب توده در زندان (حجری، عمویی، شلتوکی، باقرزاده، کی‌منش، ذوالقدر، که بدلیل سوابق ۲۰-۲۵ ساله زندان دارای وجهه‌ای بودند) روی آوردند، و بویژه تحت‌تأثیر عمویی و شلتوکی، جذب حزب توده شدند. برخی از آنان پس از انقلاب به حزب توده پیوسته و بعنوان کادرهای فعال حزب توده عمل کردند (مانند محمد حقیقت، مراد خورشیدی، علی دلیل‌صفائی و...). برخی از این عناصر پس از آزادی از زندان بعنوان عامل نفوذی به فعالیت در میان «چریک‌ها» پرداخته و سیاست جذب آنان به حزب توده را عملی ساختند.^۱

ب- پس از انقلاب

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، و پیدایش آزادی بیسابقه‌ای که در پرتو انقلاب برای گروه‌های سیاسی چپ پدید آمد، «سازمان چریک‌های فدائی خلق» که عملاً توسط ساواک نابود شده و اعضاء آن در آستانه انقلاب رقم‌انگشت شماری (زیر ۱۰۰ نفر) را تشکیل می‌داد، به سازماندهی مجدد دست زد و با اشغال امکانات بیت‌المال و سرقت اموال دولتی و پول و سلاح و امکانات انتشاراتی و... خود را مجهز ساخت. بدینسان، آن بخش از جوانان غربگرا، که «چریک فدائی» را به قهرمان رؤیاهای ماجراجویانه خود بدل ساخته بودند، با بهره‌گیری از جو سیاسی پس از انقلاب در پیرامون «چریک‌های فدائی» قرار

۱. فرخ‌نگهدار، رهبر «چریک‌های فدائی» پس از انقلاب اسلامی، در سال ۱۳۵۳ در زندان عادل‌آباد شیراز بحث‌های منظم با محمد علی عمویی داشت و در جریان این بحثها کاملاً به مواضع شوروی و حزب توده پیوست. معهدا، او پس از آزادی از زندان به فعالیت در درون «سازمان چریک‌ها» ادامه داد و بعنوان یک عضو با سابقه «گروه جزئی» به رهبری رسید. نگهدار از این موقعیت خود برای القاء مارکسیسم شوروی‌گرا به بدنه سازمان بهره جست و انشعاب «اکثریت» را سازمان داد.

گرفتند. در این دوران چریکهای فدائی سیاست ماجراجویانه ضدیت با انقلاب را پیش گرفت و در ترکمن صحرا و کردستان و... به محاربه با انقلاب اسلامی پرداخت. حزب توده در این مرحله نیز به سیاست قبلی خود ادامه داد و باتوجه به کمیت درخور توجه هواداران «چریکها» در این سیاست راسخ تر و فعال تر شد و به کار انتشاراتی و تبلیغاتی و نفوذی خود توجه جدی و دقیق مبذول داشت. بارها سران حزب توده در صحبتهای خصوصی خود مطرح می ساختند که «حزب دارای یک سر بزرگ و متفکر و یک جثه ضعیف و کوچک است، در حالی که چریکها دارای یک جثه بزرگ و پرتحرک ولی دارای مغز و سر کوچک و بی تجربه هستند. این دو سازمان باید مکمل هم شوند تا از ترکیب مغز بزرگ سران حزب و بدنه بزرگ چریکها یک نیروی کمونیستی فعال در جامعه پدید آید.»

در این مرحله، حزب توده با دو هدف به سیاست انتقاد از عملکردهای «چریکها» دست می زد: اول، جدا کردن حساب خود از مارکسیستهای «فدائی» در برابر مسئولین و جامعه مسلمان، تا عملکردهای ماجراجویانه و ضد انقلابی «چریکهای فدائی» به حساب حزب توده گذاشته نشود و این تصور پیش نیاید که «چریکهای فدائی» شاخه مسلح حزب توده هستند. دوم، بهره گیری از دستاوردهای انقلاب اسلامی و جاذبه آن بعنوان وسیله ای برای جذب هواداران «چریکها». این نقد از موضع بسیار نرم و «پدرانه» بود و مضمون آن در یک جمله خلاصه می شد: «شما عناصر صادق، انقلابی و اصیل هستید که بدلیل بی تجربگی به چپ غلطیده اید، تنها راه، حزب توده ایران است!» با پیگیری این سیاست، در سال ۱۳۶۱ حزب توده بویژه بدلیل بحران و ورشکستگی شدید گروهکهای چپ رو در زیر ضربات انقلاب و امت حزب الله به آلترناتیو اصلی چپهای ورشکسته و به بن بست رسیده مبدل شد.

انشعاب؛ پیدایش «اکثریت»

در سال ۱۳۵۹، تحت تأثیر تعمیق انقلاب اسلامی و ورشکستگی جریانهای ضد انقلابی چپ و راست، بحران در درون «چریکها» اوج گرفت. حزب توده با بهره گیری از این بحران توسط عوامل نفوذی خود، که در رهبری سازمان چریکها رسوخ کرده و اهرمهای کلیدی را در دست داشتند، کوشید تا در وهله نخست همه سازمان را به خود جذب کند و چون موفق نشد یک انشعاب وسیع («اقلیت» و «اکثریت») را در درون «چریکها» سازمان داد و بخش «اکثریت» را به سمت خود کشید (بعدها در درون «اکثریت» نیز انشعابات

متعدد روی داد). حزب توده می‌توانست از آغاز بخشی از «چریک‌ها» را جذب کند ولی چون می‌کوشید که حتی‌الامکان تعداد بیشتری جذب نماید به عناصر «توده‌ای» دستور داده شد که در درون «سازمان فدائی» باقی بمانند. عوامل توده‌ای درون «اکثریت»، سیاست حرکت گام به گام به سمت حزب توده را در پیش گرفتند. آنان پس از تصفیه و یکدست کردن رهبری «اکثریت» و تصرف اهرم‌های اصلی سازمان، یک برنامه سیاسی-تئوریک را در جهت آموزش و جذب اعضا و هواداران به اجرا گذاردند. در مسایل جهانی، سیاست‌های شوروی، بویژه در افغانستان، توجیه می‌شد. جامعه شوروی به عنوان «مدینه فاضله» مارکس و انگلس مطرح می‌گردید و حزب کمونیست شوروی و احزاب شوروی‌گرا بعنوان تنها نیروی اصیل مارکسیستی و کمونیستی جهان نمایانده می‌شد. در مسایل تئوریک، تئوری‌های جدید حزب کمونیست شوروی (مانند «جنگ و صلح»، «دولت تمام خلقی»، «گذار مسالمت‌آمیز»، «راه رشد غیرسرمایه‌داری»، «سمتگیری سوسیالیستی»، تضاد اصلی جهان معاصر، دوران معاصر و مضمون و نیروهای اصلی آن و...) به عنوان تکامل خلاق مارکسیسم - لنینیسم و انطباق آن با شرایط جدید جهان، تبیین و آموزش داده می‌شد. در مسایل جامعه ایران، تاریخ «جنبش کمونیستی ایران» بعنوان خط ممتدی که از حیدر عمو اوغلی آغاز و به حزب توده و کیانوری ختم می‌شود، ترسیم می‌گردید و خیانت‌های حزب توده در مقاطع اصلی تاریخ معاصر ایران (جریان نفت شمال، ۲۸ مرداد) توجیه می‌شد. در این رابطه حزب توده امکانات و نیروی انتشاراتی زیادی صرف کرد و کتاب‌هایی برای پاسخگویی به مسایل «چریک‌ها» تهیه و منتشر کرد. برخی از این کتابها عبارتند از: ۲۸ مرداد (ف. م. جوانشیر)، افسانه طلاها (ف. م. جوانشیر)، حزب توده ایران و دکتر مصدق (کیانوری)، نکاتی از تاریخ حزب توده ایران (کیانوری)، چهل سال در سنگر مبارزه (مجموعه مقالات)، اسناد و دیدگاهها (مجموعه‌ای مفصل از اسناد دست‌چین شده توسط جوانشیر و حیدر مهرگان و زیر نظارت کیانوری از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ در توجیه تاریخ حزب توده)، چپ‌روها، راه رشد غیر سرمایه‌داری و خرده بورژوازی (حیدر مهرگان)، اکتبر و ضد اکتبر (حیدر مهرگان) و... همزمان، کتاب‌های فوق در نشریه کار تبلیغ می‌شد و در دستور مطالعه هسته‌های سازمان «اکثریت» قرار می‌گرفت. در نتیجه، در سال ۱۳۶۱ در میان طیف وسیعی از «اکثریت» چنان جو روانی و فکری پدید آمد که شوروی را بعنوان قبله مطلق خود، حزب توده را بعنوان «حزب طراز نوین طبقه کارگر» و رهبری آن را عده‌ای نابغه، و کیانوری را لنین ایران می‌پنداشتند.

در زمینه تشکیلاتی، حزب توده از سال ۱۳۶۰ سیاست نزدیکی تشکیلات حزب و

«اکثریت» را پیش گرفت. هدف از این سیاست آن بود که هژمونی (سرکردگی) کادرهای مورد اعتماد حزب توده در «اکثریت» تأمین شود، از نظر روانی تعصب «اکثریتی‌ها» در رابطه با «سازمان چریک‌ها» و سوابق و سنن آن کاملاً از میان برود، تجربهٔ تشکیلاتی حزب توده به «اکثریت» منتقل شود، طیف هواداران «اکثریت» هر چه متشکل‌تر شود تا در صورت ادغام در حزب توده حداکثر نیروی ممکن جمع‌آوری شود. از نیمه دوم سال ۱۳۶۰ این سیاست کاملاً به اجرا درآمد و در تمام سطوح مهم حزب، شعب مرکزی، سازمانهای جنبی آن و... ارتباطات افقی شکل گرفت. در عین حال، حزب توده برای آن که بتی که از خود در پیش «اکثریت» ساخته بود نشکند، و بحران و نارسایی‌ها و ضعف‌های درونی آن «توی ذوق اکثریت نزند»، چنین رهنمود داده بود که حتی‌المقدور کادرهای «اکثریت» در ارگان‌های حزب توده شرکت نکنند و در مقابل کادرهای حزب توده هر چه بیشتر در جلسات ارگان‌های مربوطهٔ اکثریت شرکت جویند. یکی از رهنمودهای تشکیلاتی حزب این بود که از هر ارگان یک نفر توده‌ای، بعنوان عضو دارای حقوق کامل، در ارگان مشابه «اکثریت» عضویت یابد و تمام وقت در آن کار کند و بکوشد تا بطور طبیعی رشد کرده و مسئولیت ارگان مربوطه را بدست گیرد.

در سال ۱۳۶۱، بدلیل ضعف‌ها و بی‌تجربگی‌های شدید «اکثریت» در مسایل تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی، هژمونی حزب توده کاملاً تحکیم شده و در میان بیشتر کادرها و اعضا و هواداران «اکثریت» نوعی احساس حقارت و زدگی از سازمان خود و تمایل جدی به پیوستن به حزب توده نمایان بود.^۱

چرا علیرغم تمایل شدید «اکثریت»، حزب توده به انحلال رسمی «اکثریت» و ادغام آن در سازمان حزب دست نمی‌زد؟ علل این امر را چنین می‌توان بیان داشت:

۱- با توجه به جو سیاسی کشور، افزایش بدبینی مقامات جمهوری اسلامی به حزب توده و «اکثریت» و آشکار شدن نیات و مقاصد پنهانی حزب توده برای مسئولین کشور، طبعاً محدودیت‌ها در راه فعالیت حزب توده شدید شده بود. نشریات و کتب حزب توده توقیف می‌شد و جو جدی علیه حزب توده در جامعه پدید آمده بود. حزب توده چنین می‌پنداشت که ادغام «اکثریت» در حزب، با توجه به کمیت «اکثریت»، می‌تواند جمهوری

۱. در آغاز حزب توده اعضا چریک‌ها را که به حزب می‌پیوستند به عضویت می‌پذیرفت ولی پس از چندی رهنمود داده شد که به عضویت پذیرفته نشوند و چنانچه اکثریتی‌ها توده‌ای می‌شوند باید در سازمان خود بمانند و در جهت جذب دیگران کار کنند.

اسلامی را متوحش کند و مسئولین از خطر یک آلترناتیو چپ «نیرومند» به وحشت افتند و نشریات و رادیوهای غربی و نیروهای راستگرا (حجتیه، لیبرالها، قشربون) این مسئله را آماج تبلیغات و جوسازی قرار دهند و در نتیجه حزب توده و «اکثریت» زیر ضربه جدی قرار گیرند.

۲- کیانوری و برخی از رهبران حزب توده اطلاع داشتند که فعالیت‌های جاسوسی و توطئه‌گرانه حزب برای مسئولین نظام آشکار شده و لذا امکان انحلال حزب را پیش‌بینی می‌کردند. در چنین شرایطی ادغام دو سازمان می‌توانست انحلال و نابودی «اکثریت» را نیز در پی آورد، در حالیکه استقلال ظاهری «اکثریت» می‌توانست در شرائطی که حزب توده منحل می‌شد، تداوم و بقای حزب را تأمین نماید.

به هر روی، سازمان فدائیان خلق «اکثریت» در سال ۱۳۶۱ به یک سازمان جنبی حزب توده که از نظر تشکیلاتی دقیقاً زیر رهبری حزب توده قرار داشت، بدل شده بود و از طرف هیأت دبیران، عمویی در جلسات رهبری «اکثریت» شرکت می‌کرد.

حزب توده و راه کارگر

رهبری «راه کارگر» بطور عمده متشکل بود از بخشی از «چریکهای فدائی» و سایر گروه‌های «چپ نو» که پیش از انقلاب در زندان نسبت به مشی چریکی اعتماد خود را از دست داده و جویای مواضع «اصیل» و «ناب» مارکسیستی بودند و می‌کوشیدند تا در مسایل تئوریک و سیاسی به مواضع مستقل دست یابند. در سال ۱۳۵۳، در زندان برخی از سران بعدی «راه کارگر» نظیر محمد رضا شالگونی، نورالدین ریاحی، علی شکوهی، جواد اسکوئی، روابط صمیمانه با عمویی داشتند و عمویی با ایشان برنامه‌های فشرده بحث تئوریک و سیاسی اجرا می‌نمود.

پس از انقلاب، «راه کارگر» با تحلیل‌هایی چون «کاست روحانیت» به مواضع رودرویی با نظام جمهوری اسلامی درغلطید. حزب توده به نقد مواضع «راه کارگر» توجه داشت و احسان طبری در مجله دنیا مقاله‌ای در نقد تز «راه کارگر» نگاشت. حزب توده بعلت کمیت ناچیز این گروه توجه درجه اول به جلب آن معطوف نکرد، معهداً از طریق عوامل نفوذی خود و نیز از طریق ملاقات‌های رهبران حزب با برخی از رهبران و کادرهای «راه کارگر» در این جهت تلاش نمود. این تلاش‌ها تا حدودی نتیجه داد. در سال ۱۳۶۰ در «راه کارگر» انشعاب شد و بخشی از آن به «اکثریت» و حزب توده پیوست. برخوردهای حزب توده از سوی دیگر مانع تشدید مواضع ضد شوروی «راه کارگر» گردید، بنحوی که این جریان در

چارچوب طیف مارکسیسم شوروی گرا محفوظ ماند.

حزب توده و حزب دمکرات کردستان ایران پیشینه تاریخی

«حزب دمکرات کردستان ایران» یک جریان قوم گرایانه و «ملی گرایانه» کرد بود که در ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ توسط ارتش سرخ شوروی به منظور مقابله با کردهای وابسته به انگلیس تأسیس شد و در ۲ بهمن ۱۳۲۴ به تشکیل «جمهوری خودمختار کردستان ایران»، به رهبری قاضی محمد، دست زد.^۱ این حرکت در پی وعده‌های مساعد میرجعفر باقروف، دبیر کل حزب کمونیست و دیکتاتور آذربایجان شوروی، صورت گرفت. اسناد وزارت خارجه انگلیس چنین گزارش می‌دهد:

در سپتامبر ۱۹۴۵ [آذر ۱۳۲۴] دسته‌ای از رؤسای طوایف کرد به سرپرستی رهبر جنبش خودمختاری کردستان، قاضی محمد حضیری و نوری بیگ به باکو دعوت شدند. در باکو هیأت اعزامی ملاقات‌هایی با رئیس‌جمهور آذربایجان شوروی باقروف به عمل آوردند که در ضمن این ملاقات‌ها باقروف به آنها قول داد که کمک و مساعدت و حمایت دولت شوروی را برای کسب استقلال کردستان جلب خواهد کرد، مشروط بر آنکه کردها نیز از فرقه دمکرات آذربایجان پشتیبانی و حمایت نمایند...^۲

«دولت خودمختار کردستان» ۱۱ ماه بیشتر دوام نیاورد و در پی توافق شوروی و انگلیس و آمریکا، به‌مراه حکومت پوشالی «فرقه دمکرات» در آذربایجان، توسط ارتش شاه فرو پاشید و قاضی محمد اعدام شد. حزب توده «حزب دمکرات کردستان ایران» را مورد تأیید کامل خود قرار می‌داد و در سال‌های بعد در کردستان از فعالیت مستقل خودداری کرد و با نام «حزب دمکرات کردستان ایران»، که در واقع نقش کمیته ایالتی حزب توده را در کردستان ایفا می‌کرد، تشکیلات خود را ایجاد نمود. در سال‌های ۱۳۳۸ - ۱۳۳۷، کمیته

۱. در ایران دو جریان «چپ» و «راست»، در دهه ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷، یا وابسته به بلوک شرق (شوروی، چین) بودند و یا در گرایش به غرب نوعی شیدایی و خودباختگی داشتند، خاصه آن که معتقد بودند بدون وابستگی به یکی از دو ابرقدرت، امکان ادامه حیات میسر نیست.

۲. تلگرافهای سرریدربولارد (سفیر انگلیس در ایران) به بوین (وزیر خارجه انگلیس) و سرکنسول انگلیس در تبریز به بولارد (به نقل از: دکتر ایرج ذوقی، ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهان دوم، انتشارات پازنگ، ۱۳۶۷، ص ۲۶۱).

کردستان لو رفت و اعضاء مؤثر آن (اسماعیل قاسملو، دکتر مولوی، غنی بلوریان، عزیز یوسفی، حسن شریعت) دستگیر شدند. عبدالرحمن قاسملو (برادر اسماعیل قاسملو) با تعهد همکاری به ساواک آزاد شد، ولی به اروپای شرقی گریخت. اسماعیل نیز به همکاری با «ساواک» پرداخت و چند سال بعد محفل مارکسیستی بهروز نابت را در تبریز لو داد. دکتر مولوی و حسن شریعت نیز با ابراز ندامت آزاد شدند. سلیمان معینی، از اعضا دیگر این کمیته، به عراق گریخت و بعدها در سال ۱۳۴۶ در یک حرکت مسلحانه در کردستان ایران کشته شد. از اعضاء کمیته کردستان غنی بلوریان و عزیز یوسفی تا آستانه پیروزی انقلاب اسلامی در زندان ماندند.

در سالهای ۱۳۵۰-۱۳۴۰ نیز حزب توده کوشید تا نام «حزب دمکرات کردستان ایران» را حفظ کند و لذا در چکسلواکی توسط علی گلاویژ، حسن قزلچی و عبدالرحمن قاسملو به انتشار نشریه کوردستان دست زد. در واقع، حزب توده خود را وارث منحصر بفرد «حزب دمکرات کردستان» می‌دانست. در پیام کمیته مرکزی حزب توده بمناسبت سی‌امین سالگرد جمهوری خودمختاری کردستان این مسئله نمایان است:

ما از همه مبارزان انقلابی کرد در ایران دعوت می‌کنیم که مانند مبارزان انقلابی آذربایجان و سایر خلق‌های ایران به حزب توده ایران پیوندند و سنت انقلابی یگانگی سازمانی و سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران را با حزب مادر، حزب سراسری طبقه کارگر ایران، دوباره زنده کنند. رفقای عزیز کرد!... گروه‌های جداگانه حزب کردستان ایران را برپایه برنامه سیاسی و توصیه‌های سازمانی حزب توده ایران بوجود آورید و با مراکز حزب توده ایران رابطه برقرار کنید!

قاسملو در چکسلواکی تحت تأثیر سوسیالیسم دمکراتیک الکساندر دوبچک و نیز القاءات همسر یهودی خود بتدریج به غرب گرایش یافت و پس از چندی به بغداد رفت. او در آنجا موفق شد که با حمایت سرویس‌های جاسوسی غرب و با ترفندهای مختلف رهبری حزب توده را اغواء کند و نشریه کوردستان را، بعنوان ارگان «حزب دمکرات کردستان ایران» بدست گرفته و انتشار دهد. قاسملو در عین حال مناسبات حسنه خود را با حزب توده محفوظ داشت و کوشید تا خود را در موضع سوسیالیسم دمکراتیک جا اندازد و وجهه منفی وابستگی به غرب کسب نکند.

از سوی دیگر عزیز یوسفی و غنی بلوریان به طول مدت زندان، در منطقه کردستان و

بویژه شهر کوچک مهاباد، محبوبیت یافته بودند. یوسفی و بلوریان هر دو از نظر ایدئولوژی و مشی سیاسی هوادار حزب توده بودند.^۱ در اوایل سال ۱۳۵۶ یوسفی از زندان آزاد شد و چند ماه بعد درگذشت و بلوریان نیز در نیمه ۱۳۵۷ بدست امت مسلمان و به همراه سایر زندانیان سیاسی آزاد شد. با پیروزی انقلاب، قاسملو به کردستان ایران وارد شد و با استفاده از امکانات دولت عراق و تجارب طولانی که در خارج از کشور کسب کرده بود و با حمایت بلوریان و عناصر توده‌ای کرد «حزب دمکرات کردستان ایران» را تجدید سازمان داد. حزب توده در آغاز، حزب فوق را از آن خود می‌دانست، ولی به سرعت متوجه شد که قاسملو سرتابعت از حزب را ندارد. ولی دیگر دیر شده بود. قاسملو سلطه خود را بر بلوریان که فاقد توانائی و کارائی سیاسی قاسملو بود، تحکیم کرده بود. بدینسان، «حزب دمکرات کردستان ایران» با مشارکت جناح توده‌ای (به رهبری بلوریان) و جناح قاسملو (که مدعی ناسیونالیسم چپ و سوسیالیستی بود) فعالیت خود را در جمهوری اسلامی ایران آغاز کرد. قاسملو به سرعت سرسپردگی خود را به رژیم عراق نشان داد و نخستین گام‌ها را در محاربه با انقلاب اسلامی آغاز کرد.

حزب توده در سال ۱۳۵۸ از طریق جناح بلوریان در جهت جلب قاسملو به مشی پراگماتیستی خود تلاش کرد. حزب توده از این تلاش اهداف زیر را دنبال می‌کرد:

۱- در برابر نیروهای خط امام و امت حزب‌الله خود را بعنوان یک سازمان متنفذ در کردستان نشان دهد و «نفوذ» خود را در «حزب دمکرات کردستان ایران» دستمایه‌ای برای جلب نظر مساعد مردم و مسئولین قرار دهد.

۲- بعنوان «میانجی» مدافع تمامیت و استقلال ایران، گذشته و تاریخ خود را در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۴ لاپوشانی کند.

۳- با جلب «حزب دمکرات کردستان» به سوی سیاست خود، پشتوانه قوی برای ایجاد «جبهه متحد خلق» به‌مراه «مجاهدین خلق» و «چریکهای فدائی»، فراهم سازد و بدینسان یک اپوزیسیون نیرومند چپ برای مسخ انقلاب یا براندازی نظام تدارک بیند.

۱. غنی بلوریان توسط دولت خود مختار قاضی محمد به‌مراه عده‌ای جوان دیگر به شوروی فرستاده شد و در آنجا با درجه افسری، آموزش نظامی خود را در «ارتش سرخ» به پایان رسانید. این گروه قرار بود نخستین هسته «ارتش سرخ کردستان ایران» را تشکیل دهند. با سقوط دولت قاضی محمد، بلوریان به عراق رفت و در آنجا سه سال زندانی شد. در بازگشت به ایران به حزب توده پیوست و عضو کمیته کردستان گردید و بالو رفتن این کمیته دستگیر و تا سال ۱۳۵۷ در زندان بسر برد.

انشعاب در «حزب دمکرات»

بزودی روشن شد که قاسملو، حزب توده و جناح توده‌ای بلوریان را بازی می‌دهد و نقشه‌های خاص خود را در سر می‌پرورد، که با نقشه‌های حزب توده همخوان نیست. تشدید تعارض «حزب دمکرات»، بعنوان یک گروه محارب با انقلاب اسلامی سرانجام حزب توده را مجبور کرد تا از این میان یکی را انتخاب کند. بدینسان، مواضع حزب توده در قبال «حزب دمکرات» همان مسیری را طی کرد که در رابطه با «مجاهدین خلق» می‌پیمود.

در ۲۲ دیماه ۱۳۵۸، هنوز حزب توده، «حزب دمکرات» را انقلابی دمکرات، ولی خطاکار و چپ‌رو، می‌دانست و آن را به سوی مشی «جبهه متحد خلق» دعوت می‌نمود. در نامه کمیته مرکزی حزب توده به کمیته مرکزی «حزب دمکرات کردستان ایران» چنین آمده است:

دوستان گرامی!... شما خوب می‌دانید که دولت بعثی عراق با ارسال اسلحه و پول و مهمات و آذوقه، از گروه‌های وابسته به خود و گروه‌های دیگر ضد انقلابی، از دار و دسته شیخ عثمان و شیخ جلال و زرگاری‌ها گرفته تا کومله و دارودسته سرهنگ علیار با تمام قوا پشتیبانی می‌کند... انقلاب ایران از رهبری حزب دمکرات کردستان ایران حزبی که بدون شک بخش چشمگیری از بهترین فرزندان انقلاب میهن‌دوست خلق کرد در صفوفش گرد آمده‌اند، می‌طلبد که بیدرنگ در کشیدن خط مشخص و بدون ابهام جدائی میان نیروهای میهن‌دوست و ترقی‌خواه کرد و گروه‌های ضدانقلابی و خیانت‌پیشه وابسته به دشمنان انقلاب، به اقدام همه‌جانبه و عملی دست زند و از این راه کمک مؤثری به تثبیت تحکیم گسترش انقلاب برسانند...^۱

حزب توده در شرایطی این نامه تبلیغاتی سرگشاده را به قاسملو می‌نگاشت که به خوبی از کمک‌های مالی صدام به قاسملو اطلاع داشت و حتی به افشای آن دست زده بود.^۲

به هر روی، اختلاف مشی حزب توده با خط قاسملو منجر به تعارض جدی دوجناح

۱. اسناد و اعلامیه‌های حزب توده ایران...، ص ۳۰۵ - ۳۰۶.

۲. برای نمونه مراجعه شود به افشای نامه قاسملو «کاک سمکو» (سرهنگ علیار) فرمانده «ارتش آزادیبخش» سلطنت‌طلب در پرسش و پاسخ، اول مرداد ۱۳۵۸، ص ۶ - ۸.

در درون کمیته مرکزی «حزب دمکرات کردستان» شد و در جلسه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۹ آن، این جناح بندی به صف آرائی کامل کشید. سرانجام جناح بلوریان در ۲۵ خرداد ۱۳۵۹ با اعلام مواضع، جدائی خود را از جناح قاسملو اعلام داشت و خود را «حزب دمکرات کردستان ایران (پیرو کنگره چهارم)» نامید. این تحول نشانگر آن بود که حزب توده در مقطع سال ۱۳۵۹ همگامی بیشتر با «حزب دمکرات» را منحل استراتژی مسخ انقلاب و منافی با تاکتیک «جبهه متحد خلق» می داند. از این مقطع، حزب توده جناح قاسملو را بعنوان ضد انقلاب و «جبهه براندازی» ارزیابی نمود. در اسناد پلنوم هفدهم کمیته مرکزی حزب توده (فروردین ۱۳۶۰) چنین آمده است:

نیروهای مشخص جبهه براندازی در درون کشور عبارتند از بقایای وابستگان رژیم سرنگون شده، یعنی بزرگ مالکان... ستون پنجم سیاسی آمریکا که بصورت گروههای فاشیست مآب چپ‌نمای چینی- آمریکائی مانند «رنجبر»، «پیکاری‌ها»، «اتحادیه کمونیستها»، «کومله»، جناح قاسملو در حزب دمکرات کردستان ایران و سایر دسته‌های ضد انقلابی در کردستان و بلوچستان و نظایر آن فعالیت می کنند.^۱

از نیمه دوم سال ۱۳۵۹، حزب توده بوسیله سازمان وابسته به خود در کردستان به افشاگری علیه قاسملو دست زد و کوشید تا «پیروان کنگره چهارم» را به یک آلترناتیو توده‌ای در مقابل جناح قاسملو بدل سازد. تصور حزب توده این بود که بلوریان به اتکاء سابقه ۲۰ ساله زندان خود و محبوبیت موهومی که تصور می رفت در میان مردم کردستان داراست، خواهد توانست با حزب قاسملو رقابت کند. ولی بزودی آشکار شد که این توهمی بیش نبوده و بلوریان در مقابل قاسملو فاقد حداقل توانائی مقابله است. واقعیت این است که نه بلوریان و نه قاسملو در میان مردم کردستان پایگاهی نداشتند، در حالیکه قاسملو بطور جدی متکی بر حمایت ضد انقلاب و رژیم بعثی عراق و امپریالیسم غرب بود و بلوریان این پایگاه را نیز فاقد بود. بدینسان، در سال ۱۳۶۱ - ۱۳۶۰، جناح توده‌ای حزب دمکرات عملاً به انفعال کشیده شد.

جمع بندی

ضدانقلاب چپ، در مجموع، یکی از آماجهای اصلی فعالیت حزب توده را تشکیل می داد. هدف فعالیت حزب توده بر روی ضدانقلاب چپ، عبارت بود از: اولاً جذب نیرو

۱. مجموعه اسناد مصوب ...، ص ۴۳.

از میان آن؛ ثانیاً، جذب طیف هر چه وسیع‌تری از آن - چه به شکل سازمانی و چه به شکل فردی - به «جبهه متحد خلق» بمنظور تشکیل یک قطب و آلترناتیو چپ متمایل به شوروی در مقابل خط امام، تا در شرایط مناسب قدرت سیاسی را تصرف کند.

سیاست حزب توده در قبال ضد انقلاب چپ دارای دو رویه بود:

۱- چهره‌ظاهری این سیاست عبارت بود از برخورد انتقادی و افشاگری تئوریک و سیاسی، که به ظاهر در جهت جذب این نیروها به مدار انقلاب و جلوگیری از درغلطیدن آنها به کام ضدانقلاب عنوان می‌شد و سیاست معقولانه و پخته‌ای جلوه می‌کرد.

۲- چهره واقعی این سیاست عبارت بود از تلاش «حزب توده» برای جذب و بهره‌گیری از این نیروها به سود خود.

شیوه‌های اصلی عملکرد حزب توده در میان ضدانقلاب چپ عبارت بود از:

۱- برخورد پلمیک سیاسی و بهره‌گیری از جاذبه‌های انقلاب به نفع خود در جهت جذب آنان؛

۲- برخورد تئوریک و تلاش برای جذب آنان به مواضع مارکسیسم «ارتدکس» که خط حزب توده مبتنی بر آن بود؛

۳- استفاده از مناسبات دوستانه میان سران و کادرهای حزب توده و ضد انقلاب چپ برای تشکیل جلسات بحث و تبادل نظر و تأثیرگذاری و جلب آنها؛

۴- شیوه‌های نفوذی و رسوخ عناصر توده‌ای در گروهکهای فوق و سپس ایجاد انشعاب یا کودتا در سازمان‌های فوق («چریکهای فدائی»، «راه کارگر»، «حزب دمکرات»، «رزمندگان» و...).

بخش چهارم

سازمان حزب توده (۱۳۶۱ - ۱۳۵۷)

آغاز سخن

مارکسیسم و اهمیت حزب

مسئله «حزب» جایگاه اساسی در استراتژی و تاکتیک مارکسیستی دارد. نخستین سند مارکسیستی که درباره ضرورت «حزب» سخن می‌گوید، مانیفست حزب کمونیست، اثر مشترک کارل مارکس و فریدریش انگلس است.^۱ اهمیت مسئله «حزب» در مارکسیسم تا بدان حد است که مارکس و انگلس ابتدا قصد داشتند بیانیه خود را «مانیفست کمونیستی» بنامند، ولی به خاطر تأکید بر اهمیت درجه اول تئوری نقش حزب پرولتاریا در انتقال نظام سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی، عنوان آن را به مانیفست حزب کمونیست تغییر دادند.

هرچند تا زمان ظهور لنین، جنبش کمونیستی اروپا قریب به نیم قرن تجربه فعالیت حزبی و سازمانی بود، ولی برداشت‌ها از «حزب» و «تحزب» بیشتر در چارچوب موازین دمکراسی غربی محدود بود. اولین بار لنین بود که تئوری مارکسیستی حزب را به شکل نوینی مدون ساخت و موازین سازمانی و ساختار تشکیلاتی حزب کمونیست را به شکل یک گروه منضبط، متشکل و فعال عرضه داشت. لنین در «چه باید کرد؟» گفت:

نقش مبارز پیشرو را فقط حزبی که تئوری پیشرو رهنمونش باشد، می‌تواند ایفا

کند.^۲

تئوری‌های لنین در زمینه «حزب پرولتری طراز نوین» در کوران مبارزات انقلابی روسیه و در جریان جدال‌های درون «حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه»، میان جناح بلشویک

۱. مراجعه شود به: مانیفست حزب کمونیست (ترجمه محمد پورهرمان، انتشارات توده، ۱۳۵۹) و احسان طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸، صص ۳۳۵ - ۳۴۴.

۲. لنین، درباره حزب پرولتری طراز نوین، ترجمه محمد پورهرمان، انتشارات توده، ص ۱۴.

به رهبری لنین و جناح منشویک به رهبری پلخانف و مارتف و دیگران پدید شد و در آثار او مانند «چه باید کرد؟»، «نامه به یک رفیق دربارهٔ وظایف سازمانی»، «یک گام به پیش دو گام به پس» (بحران در حزب ما) و «بیماری کودکی چپگرایی در کمونیسم» بیان شد. مهمترین اثر لنین دربارهٔ اصول سازمانی حزب، «یک گام به پیش دو گام به پس» است، که در سال ۱۹۰۴م. نوشته شد. این رساله حاوی نقطه‌نظرات لنین و جناح پیرو او (بلشویکها) در تعارض با مارتف و جناح هوادار او (منشویکها) در جریان کنگرهٔ دوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه بود. تعارض در همین کنگره بود که حزب را به دو جناح «بلشویک» (اکثریت) و «منشویک» (اقلیت) منشعب کرد.

یکی از موارد مهم اختلاف لنین با مارتف در مسئله اساسنامه حزب بود. مارتف معتقد بود که تمام هواداران حزب را می‌توان به صرف هواداری به عضویت پذیرفت. او در این پیشنهاد خود متأثر از سیاست «درهای باز» احزاب اروپای غربی بود. در مقابل، لنین الگوی بسیار منضبطی از حزب در ذهن داشت و حزب را «سازمان انقلابیون حرفه‌ای» می‌دانست. او معتقد بود که اگر هر هواداری وارد حزب شود حزب دیگر نخواهد توانست نقش «گردان پیشتاز جنبش طبقه کارگر» را ایفا کند و به محفل لخت و فاقد انضباط و قدرت تصمیم‌گیری و اراده بدل خواهد شد.

ماده پیشنهادی مارتف برای شرایط عضویت در حزب چنین بود:

هر کس برنامه حزب را بپذیرد و از حزب با وسایط مادی پشتیبانی نماید و به آن تحت رهبری یکی از سازمانهای حزبی کمک منظم شخصی ابراز دارد عضو حزب به شمار می‌رود.^۱

ماده پیشنهادی لنین چنین بود:

هر کس برنامه حزب را می‌پذیرد و از حزب هم با وسایط مادی و همچنین با شرکت شخص خود در یکی از سازمانهای حزبی پشتیبانی می‌نماید عضو حزب محسوب می‌شود.^۲

همانطور که ملاحظه می‌شود، در دو پیشنهاد فوق: ۱- پذیرش برنامه حزب، ۲- پشتیبانی مادی از حزب، اصول مورد توافق و مشترک است. ولی مارتف پیوند به سازمان حزب را به صورت «محفلی» و «باز» ابراز می‌دارد، در حالیکه لنین بر پیوند منظم و منضبط و رابطه تابع و

۱. تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی، جلد اول، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۸، ص ۷۸.

۲. همان.

متبوعی عضو با حزب تأکید دارد. لنین علت پیشنهاد این اصل را چنین بیان می‌دارد:

من بدینوسیله تمایل خود و خواست خود را حاکی از اینکه حزب بمثابه دسته پیشتاز طبقه، حتی‌المقدور متشکل تر باشد و فقط عناصری را دربرگیرد که قائل به حداقل تشکل باشند - با کمال روشنی و دقت بیان مینمایم. برعکس، این معارض من است که در حزب عناصر متشکل را با عناصر غیرمتشکل، عناصری را که تن به رهبری می‌دهند با عناصری که تن به این رهبری نمی‌دهند و عناصر پیشتاز را با عناصری که به طور غیرقابل اصلاحی عقب مانده‌اند، مخلوط می‌نماید، زیرا عناصر عقب‌مانده قابل اصلاح، ممکن است داخل سازمان گردند. این است آن اختلاطی که واقعاً خطرناک است.^۱

بدین ترتیب، از زمان پیدایش لنینیسم (بلشویسم) اصل «شرکت در یکی از سازمان‌های حزبی» به اصل بنیادی در اصول سازمانی احزاب کمونیست بدل گردید و وجه ممیزه آن با احزاب سوسیال دمکرات غربی شد. اصل «قبول برنامه و مبارزه در راه تحقق آن و تبعیت از اساسنامه و اصل پرداخت حق عضویت» جزء اصول مشترک احزاب کمونیست و سوسیال دمکرات غربی است.

از این روست که اساسنامه حزب توده، شرایط عضویت در حزب را چنین بیان می‌دارد:

الف: قبول برنامه و مبارزه در راه تحقق بخشیدن به آن در تبعیت از اساسنامه حزب.

ب: شرکت در یکی از سازمان‌های حزبی.

ج: تابعیت ایران.

د: داشتن حداقل ۱۸ سال تمام.

ه: پرداختن حق عضویت.^۲

در اساسنامه حزب توده، اصول «الف» (قبول برنامه و ...) ، «ب» (شرکت در یکی از سازمان‌های حزبی) و «ه» (پرداخت حق عضویت)، اصول عام سازمانی احزاب کمونیست (اصول لنینی) می‌باشد. اصل «ج» (تابعیت ایران) و «د» (داشتن حداقل ۱۸ سال تمام) مخصوص حزب توده بوده و ناشی از تعلق آن به کشور ایران و شرایط رشد جسمی است. اشخاصی که عضو حزب دیگری می‌باشند نمی‌توانند در عین حال عضو حزب

۱. یک گام به پیش دو گام به پس (به نقل از: آثار منتخبه یک جلدی لنین: ترجمه محمد پورهرمز، ص ۱۷۰).

۲. اساسنامه حزب توده ایران، بند ۲.

توده ایران باشند.^۱

اصل فوق نیز از اصول عام احزاب کمونیست است، ولی مسئله به شکلی که در اساسنامه حزب توده و سایر احزاب کمونیست (لنینی) مطرح شده، نیست. در واقع، منظور این است که عضو حزب مارکسیستی باید قبل از هر چیز مقید و تابع حزب خود باشد و اساس هویت سیاسی و مکتبی او را این پیوند تشکیل دهد و لاغیر. بنابراین، یک فرد نمی‌تواند در عین حال هم تابع حزب توده باشد و هم حزب دیگری. ولی این اصل بدان معنا نیست که در طول تاریخ مارکسیسم - لنینیسم، اعضای حزب کمونیست در سایر احزاب عضویت نداشته‌اند. بررسی تاریخ حزب توده و سایر احزاب کمونیست نشان می‌دهد که در شرایط معینی عضو حزب با صلاح‌دید حزب می‌توانسته به عنوان «عنصر نفوذی» به عضویت سایر احزاب درآید، مشروط بر اینکه این عضویت در حزب دیگر با صلاح‌دید حزب کمونیست و در جهت اهداف اطلاعاتی و سیاسی آن باشد.

عضو حزب و مذهب

همانگونه که ملاحظه می‌شود در اساسنامه حزب توده هیچ اشاره‌ای به پذیرش مارکسیسم - لنینیسم به عنوان شرط عضویت در حزب نشده است و تنها تقید اعتقادی عضو حزب «قبول برنامه و مبارزه در راه تحقق بخشیدن به آن و تبعیت از اساسنامه حزب» می‌باشد.

در برنامه حزب توده (مصوب پلنوم هفدهم کمیته مرکزی - فروردین ۱۳۶۰) صراحتاً مارکسیسم - لنینیسم به عنوان جهان‌بینی حزب توده مطرح شده است و «آماج نهایی حزب توده ایران استقرار سوسیالیسم و تکامل شکوفای آن» عنوان گردیده است.^۲ بنابراین می‌توان گفت که عضویت در حزب توده منوط به پذیرش برنامه آن است و چون این برنامه صراحتاً مارکسیسم - لنینیسم را به عنوان جهان‌بینی حزب و استقرار سوسیالیسم را به عنوان آماج نهایی حزب عنوان کرده، پس عضویت در حزب توده منوط به پذیرش مارکسیسم - لنینیسم است.

این تقید ایدئولوژیک احزاب کمونیست امری روشن و بدیهی است و خود احزاب کمونیست نیز خویشان را گردان پیشاهنگ جنبش کمونیستی می‌دانند. ولی در اینجا یک

۱. مجموعه اسناد مصوب هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران، فروردین ۱۳۶۰، ص ۱۱۲.

۲. همان.

مغالطه ظریف وجود دارد. برخی احزاب کمونیست، از جمله حزب توده، مدعی‌اند که شرط عضویت در حزب، تقید به جهان‌بینی ماتریالیستی نیست و میان پذیرش سوسیالیسم به عنوان یک آماج اجتماعی عدالت‌جویانه با پذیرش آتئیسم (الحاد) مارکسیستی تفاوت است. بنابراین، یک کارگر یا انقلابی غیرملحد (مثلاً یک مسلمان)، مشروط بر اینکه برنامه حزب را بپذیرد، می‌تواند عضو حزب باشد. بنابراین عضویت در حزب توده الزاماً به معنای مارکسیست بودن یا حداقل آتئیست بودن نیست. این ادعایی است که نه تنها از سوی حزب توده، بلکه از سوی بسیاری از احزاب کمونیست، به ویژه آن احزابی که در جوامع عمیقاً مذهبی فعالیت می‌کنند، مطرح می‌شود.

برای تبیین بیشتر رابطه حزب کمونیست با مذهب توجه به مقاله‌ای که لنین در ۱۳ مه ۱۹۰۹ در نشریه پرولتاری با عنوان «نگرش حزب کارگری به مذهب»^۱ نگاشته، ضرور است.

لنین در آغاز مقاله اشاره می‌کند که در سالهای نگارش مقاله فوق (سالهای پس از انقلاب نافرجام ۱۹۰۵ در روسیه علیه تزاریسم)، «امروزه بدون تردید، محافل وسیعی از جامعه به هر آن چه که به مذهب مربوط است علاقه نشان می‌دهند، و این (علاقه) به صفوف روشنفکران که به جنبش طبقه کارگر نزدیکند و همچنین به محافل بعضی از کارگران رسوخ کرده است».^۲ به عبارت دیگر، توسعه جنبش مذهبی در روسیه و به ویژه در روشنفکران وابسته به کارگران و نیز در طبقه کارگر عامل اصلی است که لنین را به نگارش مقاله فوق وامی‌دارد. او به تبیین موضع سوسیال‌دمکراتهای روسیه در قبال مذهب چنین می‌پردازد:

سوسیال‌دمکراسی تمامی جهان‌بینی خود را بر سوسیالیسم علمی، یعنی مارکسیسم، بنا کرده است. چنانکه مارکس و انگلس مکرراً بیان داشته‌اند، شالوده فلسفی مارکسیسم ماتریالیسم دیالکتیک است، که کاملاً از سنتهای تاریخی ماتریالیسم قرن هجدهم فرانسه و فویرباخ (نیمه اول قرن ۱۹) اخذ گردیده، ماتریالیستی که مطلقاً الحادی (آتئیستی) است و مسلماً با همه مذاهب مخالف است. ... مذهب افیون توده است. این اظهارنظر مارکس سنگ بنای همه پیش مارکسیستی درباره مذهب است. مارکسیسم همواره همه مذاهب و کلیساهای نوین

۱. و. ای. لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۵، مسکو، پروگرس، ۱۹۷۷، صص ۴۰۲-۴۱۳ (انگلیسی).

۲. همان، ص ۴۰۲.

را، و هرگونه سازمان مذهبی را، ابزار ارتجاع بورژوائی میدانند که به عنوان وسیله دفاع از استثمار و تحمیق طبقه کارگر خدمت می‌کند.^۱

لنین، پس از بیان این نقطه‌نظر بنیادین مارکسیسم، به عنوان فرزند و وارث الحاد بورژوائی قرون ۱۸ و ۱۹ اروپا، نسبت به مذهب، تفاوت اساسی الحاد مارکسیستی و «سنت جنگ بورژوازی علیه مذهب در اروپا»^۲ را بیان می‌دارد. او الحاد بورژوائی را «الفبای ماتریالیسم» می‌خواند و الحاد مارکسیستی را ماتریالیستی می‌داند که از الفبا فراتر رفته است: ما باید با مذهب مبارزه کنیم. این الفبای همه انواع ماتریالیسم و در نتیجه مارکسیسم است. ولی مارکسیسم، ماتریالیستی نیست که در الفباء درجا زده باشد. مارکسیسم (از این الفباء) فراتر می‌رود. ما برای انجام این امر (مبارزه با مذهب) باید بدانیم که چگونه با مذهب مبارزه کنیم...^۳

از دیدگاه لنین تمایز مبارزه مارکسیستی با مبارزه بورژوائی علیه مذهب در این است: تبلیغ الحادی سوسیال دمکراسی باید تابع وظیفه اصلی او، یعنی رشد مبارزه طبقاتی توده‌های استثمار شونده علیه استثمارگران باشد.^۴

این اصل، شالوده استراتژی مذهب‌ستیزی مارکسیسم است. مبارزه با مذهب تابعی است از مبارزه طبقاتی. با در نظر گرفتن این اصل محوری، الحاد مارکسیستی، به الحادی پراگماتیست (مصلحت‌گرا) تبدیل می‌گردد، یعنی الحادی که بیش از هر چیز به مصالح فعالیت سیاسی خود توجه دارد. لذا، لنین - به پیروی از مارکس و انگلس - مبارزات تند آنارشیست‌ها (مانند پیروان باکونین) را علیه مذهب محکوم می‌کند و آن را ناموجه می‌خواند. لنین مبانی این الحاد پراگماتیستی را چنین شرح می‌دهد:

یک مارکسیست باید ماتریالیست، یعنی دشمن مذهب، باشد. ولی او باید یک ماتریالیست دیالکتیک باشد، یعنی کسی که نه به شیوه‌ای تجریدی و نه بر پایه مبانی فرعی و صرفاً نظری و نه با مخالفت با وعظ و موعظه (مذهبی)، بلکه به شیوه‌ای مشخص به مبارزه با مذهب می‌پردازد، یعنی بر شالوده مبارزه طبقاتی که در عمل جریان دارد و توده‌ها را بیشتر و بهتر از هر چیز دیگری آموزش می‌دهد.^۵

۱. همان، صص ۴۰۲ - ۴۰۳.

۲. همان، ص ۴۱۰.

۳. همان، ص ۴۰۵.

۴. همان، ص ۴۰۶.

۵. همان، صص ۴۰۷ - ۴۰۸.

لنین با ذکر مثال، این «شیوه مشخص مبارزه با مذهب» را می‌شکافد. او می‌گوید که کارگران به گروه‌های مختلف تقسیم می‌شوند، بخشی از آنها سوسیال دمکرات، و طبعاً ملحد هستند، ولی بخش دیگر:

کارگران عقب‌مانده‌ای هستند که هنوز با روستا و با دهقانان پیوند دارند و به خدا معتقدند و به کلیسا می‌روند و حتی تحت تأثیر مستقیم کشیش‌های محلی قرار دارند و فرضاً در یک اتحادیه کارگری مسیحی سازمان یافته‌اند.^۱

لنین توضیح می‌دهد:

در چنین شرایط، تبلیغات الحادی ممکن است غیرضرور و مضر باشد. این نه به علت این وحشت سخیف است که بخش‌های عقب‌مانده را برنجانیم و در انتخابات کرسی را از دست بدهیم و غیره، بلکه بنا به ضرورت رشد عملی مبارزه طبقاتی میباشد، که در شرایط جامعه مدرن سرمایه‌داری، کارگران مسیحی را صدمه‌بار بهتر از تبلیغات الحادی به سوی سوسیال دمکراسی و الحاد جلب خواهد کرد.^۲

لنین پس از ذکر مبانی مشی مصلحت‌گرایانه در قبال مذهب، مسئله عضویت یک فرد مذهبی را در حزب کمونیست مطرح می‌سازد و چنین می‌نویسد:

اگر یک کشیش نزد ما بیاید تا در کار مشترک سیاسی ما مشارکت جوید و با صداقت وظایف حزبی را انجام دهد، بدون آنکه با برنامه حزب مخالفت ورزد، باید به او اجازه داد تا به صفوف سوسیال دمکراتها بپیوندد، زیرا تضاد میان روح و اصول برنامه ما و اعتقادات مذهبی کشیش، در چنین شرایطی، مسئله‌ای است مربوط به خود او. این یک تضاد شخصی او است و یک سازمان سیاسی نمی‌تواند اعضای خود را تحت آزمون قرار دهد تا ببیند که میان نظریات او و برنامه حزب تضادی نیست. ولی مسلماً چنین موردی حتی در اروپای غربی نیز یک استثنای نادر است، در حالیکه در روسیه کاملاً بعید است. ولی اگر، برای مثال، یک کشیش به حزب سوسیال دمکرات پیوست و (در این حزب) کار اصلی و تقریباً تنها کار خود را تبلیغ اندیشه‌های مذهبی در حزب قرار داد، باید او را بدون تردید از صفوف حزب اخراج کرد. ما نه تنها کارگرانی را که اعتقاد خود به خدا را حفظ کرده‌اند باید به درون حزب بپذیریم، بلکه باید به طور سنجیده بکوشیم تا آنها را

۱. همان، ص ۴۰۸.

۲. همان، ص ۴۰۷.

جذب کنیم، ما مطلقاً مخالفیم که کوچکترین حمله‌ای به باورهای مذهبی آنها صورت گیرد، ولی ما آنها را جذب می‌کنیم تا با روح برنامه‌مان آموزششان دهیم، نه اینکه اجازه دهیم (آنان) به مبارزه فعال علیه آن (برنامه حزب) پردازند. ما در درون حزب آزادی عقیده را اجازه می‌دهیم، ولی در محدوده معینی...^۱

ترجمه فرازهای اصلی مقاله مهم لنین در زمینه مذهب از آن رو ضرور شمرده شد تا ریشه‌ها و مبانی تئوریک مسئله عضویت افراد مذهبی در احزاب کمونیست دقیقاً تبیین گردد.

لازم به توضیح است که این فقط دیدگاه لنین نیست. مارکس و انگلس نیز در زمان خود مسئله عضویت «کارگران مذهبی» را در حزب کمونیست به همین شکل می‌دیدند و لذا با دیدگاه‌های کمونیست‌های افراطی و آنارشیک‌ها به مقابله و مجادله پرداختند. همانطور که ملاحظه می‌شود عامل محوری و تعیین کننده در این خط‌مشی، مصلحت‌گرایی سیاسی است، یعنی چه مارکس و انگلس و چه لنین به نفوذ عامل مذهب در بخش قابل توجهی از کارگران و زحمتکشان جامعه اروپایی و امپراطوری تزاری توجه داشتند و بر اساس همین عامل چنین سیاستی را توصیه می‌کردند. به هر روی، آماج اصلی این سیاست جذب توده‌های مذهبی به صفوف حزب کمونیست و تبدیل آنان به نیروی جنبش کمونیستی می‌باشد. در رابطه با خود مذهب، دیدگاه کلاسیک‌های مارکسیسم (مارکس - انگلس و لنین) دیدگاهی کاملاً لائیک و سکولاریستی است، یعنی تلاش آنها در این راستاست که مذهب به امر شخصی مذهبیون تبدیل شود و از سیاست جدا و بیگانه گردد. بنابراین مذهبی عضو حزب کمونیست، فردی است که در سیاست کمونیست است و پیرو برنامه حزب کمونیست و در اعتقاد شخصی «مذهبی»^۲. این یک تضاد آشکار در بینش و روش فرد مذهبی است، که به گفته لنین حزب کمونیست باید آن را تضاد شخصی خود او تلقی کند!

در اینکه تا چه حد لنین و حزب بلشویک او موفق به جذب اعضای مذهبی از میان کارگران شدند، اطلاعی در دست نیست. روشن است که «انقلابیون حرفه‌ای»، یعنی روشنفکران مارکسیستی که رهبری و استخوان‌بندی حزب بلشویک را تشکیل می‌دادند،

۱. همان، صص ۴۰۸ - ۴۰۹.

۲. نمونه چنین فردی در تاریخ مارکسیسم ایرانی، سلیمان محسن اسکندری، بنیانگذار و نخستین رئیس حزب توده است.

همه و بدون استثناء آتئیست و ملحد بودند. ولی بعید است که همه ۳۵۰ هزار عضو حزب بلشویک در آستانه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ آتئیست و ملحد باشند و بخش مهمی از آنها را باید افراد ساده‌ای تلقی کرد که جذب شعارها و برنامه حزب بلشویک مبنی بر حذف طبقات حاکمه و استثمارگر و استقرار عدالت اجتماعی در قالب سوسیالیسم شده بودند^۱ و نه جذب ایدئولوژی مارکسیستی.

روشن است که دیدگاه‌های تئوریک مارکسیسم در تبیین مذهب، مطلقاً معطوف به مذهب کلیسای اروپای غربی و شرقی و روسیه تزاری است و اصولاً بینش الحادی مارکسیسم در آن شرایط و تحت تأثیر آتئیسم قرن ۱۸ اروپا و انقلابات بورژوازی، علیه فئودالیسم و کلیسا شکل گرفت. مارکسیسم کوشید خط‌مشی سیاسی خود را در قبال مذهب بر اصل بورژوایی «سکولاریسم» و جدایی دین از سیاست مبتنی سازد. ولی حزب توده و سایر احزاب کمونیست کشورهای اسلامی به طور قالبی و کلیشه‌ای کوشیدند تا همین اصول را بر دین اسلام و جوامع اسلامی منطبق سازند و طبعاً نتیجه این تلاش آنها شکست مطلق بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، به عنوان طلیعه رستاخیز جهانی اسلام و سرآغاز ظهور یک تمدن جهانی اسلامی، حزب توده که در درون کشور با روحیات و اعتقادات شدید مذهبی جامعه مواجه بود، کوشید تا همان اصل لنینی عضویت افراد مذهبی در حزب کمونیست را - که طی نیم قرن اخیر توسط مارکسیست‌ها فراموش شده بود - مجدداً احیا کند و دستاویز فعالیت خود قرار دهد. طبعاً نتیجه این سیاست پراگماتیستی شکست مطلق بود.

پرستش حزب

اصولاً تلقی مارکسیسم از مسئله حزب یک تلقی شبه مذهبی است. به عبارت دیگر،

۱. لازم به توضیح است که در سالهای پس از استقرار نظام سوسیالیستی در امپراطوری سابق تزاری، کمونیست‌ها بیشترین اعضای خود را از جمهوری‌های اروپایی و مسیحی اتحاد شوروی جذب کردند. به طور مثال، در سال ۱۹۷۳، از ۸۲۱ / ۰۳۱ / ۱۴ عضو حزب کمونیست اتحاد شوروی ۶۰ / ۹٪ روس، ۱۶٪ اوکراین، ۳ / ۵٪ بیلوروس (روس سفید) بودند. در حالیکه جمهوری‌های مسلمان‌نشین شوروی سهم اندکی در حزب کمونیست شوروی داشته‌اند: آذربایجان شوروی ۱ / ۴٪، تاجیکستان ۰ / ۴٪، ترکمنها ۰ / ۳٪ و ... در سال ۱۹۸۹م. اعضای حزب کمونیست شوروی به ۲۰ میلیون نفر (۱۰٪ جمعیت) رسیده است، با این وجود هنوز نیز عامل مذهب در جامعه شوروی نیرومند بود. (مراجعه شود به: میخائیل گورباچف، پروستاریکا، ترجمه فارسی، صص ۹۰ - ۹۱).

همان رابطه‌ای که مذهب، میان انسان و خدا برقرار می‌سازد، مارکسیسم می‌کوشد تا میان فرد و حزب ایجاد کند. ادیان الهی با ایجاد یک رابطه معنوی میان انسان و خدا، جوهر آدمی را از اوئی و به سوی اوئی می‌دانند و کمال آدمی را حرکت به سوی «او» می‌شمرند. طبیعی است که این رابطه بیش از هر چیز یک نیاز روحی آدمی است و در شرایطی که این نیاز توسط مذهب برآورده نشود، جای آن را سمبل‌های کاذب (بت‌ها) پر می‌سازد. از همین روست که، به طور مثال، اگوست کنت، فلسفه اثباتی خود را به شکل یک سازمان مذهبی ارائه داد. مارکسیسم نیز می‌کوشد تا این خلأ ذاتی روان آدمی و نیاز او را در اتصال به یک قدرت مطلق، با رابطه «انسان» و «حزب» پر سازد.

بنابراین جوهره و مضمون رابطه «عضو» و «حزب» در مارکسیسم، رابطه استحاله در سازمان حزبی است. از دیدگاه مارکسیسم، کمال در حل شدن «فرد» (ایندیویدوال) در «جمع» (کلکتیو) است و لذا روانشناسی مارکسیستی یک روانشناسی «اصالت‌الاجتماعی» (کالکتیویست) است. عالیترین تبلور و قله کمال جمع، از دیدگاه مارکسیسم «حزب» است و لذا اوج کمال انسان مستحیل شدن در حزب است.

حزب مارکسیستی، همانگونه که خواهیم دید، بیش از هر چیز یک سیستم ماشینی است که پیچ و مهره‌های آن را اعضا، یعنی انسانها، می‌سازند. این ماشین دارای «هویت واقعی» شمرده می‌شود و نه تنها از آحاد انسانها، بلکه حتی از طبقه‌ای که خود را نماینده آن می‌شمرد، یعنی طبقه پرولتاریا، نیز برتر قرار می‌گیرد، زیرا حزب مارکسیستی «پیشاهنگ پرولتاریا» و اوج کمال مادی و معنوی اوست. بدینسان، در احزاب کمونیست، فرد به کلی در ماشین حزبی مستحیل و مفروق است. از آنجا که سکان این ماشین به دست «رهبران» («پولیت بورو» یا «هیأت سیاسی») و بالاخره به دست دبیرکل یا جمع دبیران حزب است، بنابراین در تحلیل نهایی، در حزب مارکسیستی عضو به آلت بی‌اراده‌ای در دست رهبری تبدیل می‌گردد.

تجلی این رابطه میان «عضو» و «حزب» در روانشناسی مارکسیست‌ها بارز است، تا بدان حد که سوگند خوردن به حزب جایگزین سوگند به خدا می‌شود. این بت‌پرستی حزبی (یا «فیتیشیزم حزبی») دارای آثار مخرب فراوان در روان انسان است و به تدریج به مسخ هویت و فردیت آدمی می‌انجامد. این ویژگی نه تنها در حزب توده، بلکه در بقیه گروه‌های مارکسیستی ایران و در «سازمان مجاهدین خلق» (منافقین) نیز بارز است. وجه تشابهی که برخی محققین غربی میان دو مسلک مارکسیسم و فاشیسم قائلند، بیشتر ناظر به همین استحاله فرد در سازمان و «فیتیشیزم سازمانی» است.

مسایل سازمانی

ساختار تشکیلاتی حزب توده

ساختار تشکیلاتی حزب توده در طول تاریخ طولانی آن از الگوی واحدی تبعیت نکرده است. فراز و نشیبهای تاریخ این گروه سیاسی سبب شده که در شرایط مختلف اجتماعی و سیاسی، الگوهای مختلف سازماندهی را به کار گیرد. در مجموع حیات ۴۷ ساله خود (۱۳۶۷-۱۳۲۰) حزب توده تنها دو دوره فعالیت علنی داشته و توانسته، در جنب سازمانهای مخفی و نظامی خود، سازمان علنی برپا دارد:

- ۱- سالهای اولیه تأسیس حزب (مهر ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۲۷- غیرقانونی شدن حزب توده توسط رژیم پهلوی). این دوران حدود ۷ سال به طول کشیده است.
- ۲- سالهای نخستین پس از انقلاب اسلامی ایران (۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا بهار سال ۱۳۶۲- انحلال حزب توده توسط دادستانی کل انقلاب اسلامی). این دوران حدود ۴ سال به طول انجامیده است.

روشن است که:

اولاً، در تمام دوران فعالیت علنی، حزب توده همزمان دارای سازمان مخفی بوده است. ثانیاً، در سالهای غیرقانونی بودن (فعالیت مخفی)، حزب توده نمی توانسته ساختار سازمان مشابه با سالهای فعالیت علنی داشته باشد. بنابراین حزب توده دارای دو الگوی اصلی تشکیلاتی، الگوی فعالیت علنی و الگوی فعالیت مخفی، بوده است. به طور خلاصه، می توان مراحل اصلی را در سیر تشکیلاتی حزب توده، به چهار دوران تقسیم کرد:

- ۱- ساختار تشکیلاتی دوران علنی (مهر ۱۳۲۰- بهمن ۱۳۲۷)،
- ۲- ساختار تشکیلاتی دوران «مهاجرت» و فعالیت مخفی (بهمن ۱۳۲۷- بهمن ۱۳۵۷)،
- ۳- ساختار تشکیلاتی دوران «علنی» پس از انقلاب اسلامی (بهمن ۱۳۵۷- بهار ۱۳۶۲)،
- ۴- ساختار تشکیلاتی دوران فروپاشی (۱۳۶۲- تاکنون).

بحث درباره جزئیات تاریخچه سازمانی حزب توده در دوران اول ضرورتی ندارد و منابع متعددی در این زمینه موجود است^۱ و در بخش اول کتاب حاضر نیز توضیحات تکمیلی، به ویژه در رابطه با سالهای ۱۳۵۷-۱۳۳۶ در خارج از کشور، ارائه گردیده است.

۱. مانند: سیر کمونیزم در ایران (فرماندار نظامی تهران)، کمونیزم در ایران (سرهنک زیبایی) و کتاب سیاه (فرماندار نظامی تهران).

بر این اساس، در این بخش توجه خود را تنها بر اصول کلی و تئوریک سازمان مارکسیستی حزب و ساختمان حزب توده در سالهای اولیه پس از انقلاب اسلامی متمرکز می‌کنیم. درباره ساختار تشکیلاتی حزب توده پس از انحلال آن (دوران فروپاشی - ۱۳۶۲ - تاکنون) در کتاب جداگانه‌ای سخن خواهیم گفت.

حزب توده، مانند سایر احزاب کمونیست جهان، دوران فعالیت علنی را مبنای ساختمان تشکیلاتی خود قرار می‌دهد و بر این اساس ساختار رسمی آن، که در اساسنامه حزب انعکاس یافته، شکل سازمانی دوران علنی است. به عبارت دیگر، ساختار تشکیلاتی حزب توده در دوران فعالیت علنی، ساختار رسمی (یعنی اساسنامه‌ای) آن است، در حالی که سازمان حزب در دوران فعالیت مخفی و یا سازمانهای مخفی و غیرقانونی حزب در دوران فعالیت علنی، که همواره وجود داشته، دارای ساختار غیررسمی (یعنی غیراساسنامه‌ای) است.^۱

ساختار رسمی (اساسنامه‌ای) سازمان حزب توده از الگوی عامی پیروی می‌کند، که در سراسر جهان، معمولاً احزاب کمونیست علنی و قانونی، کم و بیش بر اساس آن سازمان یافته‌اند. این ساختار بیانگر یک سازمان یکپارچه و سراسری است، که بر اساس تقسیمات کشوری، شاخه‌های آن گسترده می‌شود و به واحدهای پایه (حوزه) و در نهایت به افراد حزبی (عضو حزب) ختم می‌گردد. اساسنامه حزب توده ساختار رسمی حزب را چنین بیان می‌کند:

تقسیمات سازمانی حزب توده ایران عبارتست از: سازمان محل کار - سازمان

بخش - سازمان شهر - سازمان ولایت - سازمان ایالت.^۲

سازمان پایه: حوزه

در اصطلاح احزاب کمونیست، ساختار هر حزب بر سازمان‌های پایه استوار است که کوچک‌ترین واحد حزبی را تشکیل می‌دهند. این سازمان‌های پایه‌ای، سلولهای

۱. منظور ما از «سازمان» یک واحد اجتماعی است که بر اساس نظم خاصی گرد آمده باشد، به نحوی که در مجموع خود به مثابه یک «کل» و نه اجزاء پراکنده، نمود مشخصی یابد. منظور از «ساختار»، اصول و مناسبات مشخصی است که میان اجزاء سازمان وجود دارد و بر اساس این روابط و اصول است که اجزاء سازمان، شکل می‌گیرند و به صورت یک «واحد» منظم در می‌آیند. در این کتاب واژه‌های «سازمان» و «تشکیلات» معمولاً مترادف هم به کار رفته است.

۲. اساسنامه حزب توده ایران، سال ۱۳۶۰، بند ۱۰.

تشکیل دهنده حزب کمونیست هستند. در حزب توده سازمان پایه‌ای «حوزه» نامیده می‌شود. در سایر گروه‌های مارکسیستی ایران نام‌های دیگری مانند «هسته» و غیره کاربرد دارد.

ماده ۱۳ اساسنامه حزب توده چنین می‌گوید:

پایه و سازمان اولیه حزب حوزه است.

الف- حوزه‌ها بر اساس محل کار و محل سکونت تشکیل می‌شوند.

ب- حداقل افراد حوزه ۳ نفر است. حوزه با موافقت کمیته بخش و یا

ارگانهای بالاتر تشکیل می‌گردد.

ج- حوزه دارای مسئول یا هیأت عامله‌ای است که در جلسه عمومی حوزه

برای مدت یک سال انتخاب می‌شود...^۱

در اساسنامه حزب توده، حداقل اعضای حوزه ۳ نفر قید شده، ولی حداکثر آن ذکر نشده است. حداکثر اعضای سازمان پایه حزب بستگی به شرایط سیاسی و اجتماعی کشور دارد. در شرایط پس از انقلاب اسلامی ایران، که حزب توده از آزادی تجمع برخوردار بود، حوزه‌های حزبی معمولاً ۵ الی ۱۰ نفره بود. ولی در شرایط کشورهای سوسیالیستی، که احزاب کمونیست حکومت را به دست دارند، معمولاً همه اعضای کمونیست یک مجمع اجتماعی (مثلاً یک اداره) عضو یک سازمان پایه (حوزه) هستند. بنابراین گاه سازمان پایه یک حزب کمونیست، ۲۰۰-۳۰۰ نفر را در بر می‌گیرد و دارای تشکیلات مفصلی است. روشن است که در شرایط احزابی مانند حزب توده، کوچک بودن حوزه، نظارت دقیق حزب را بر تک تک اعضا میسر می‌سازد، در حالی که در شرایط احزابی مانند حزب کمونیست شوروی، سازمانهای پایه چنان گسترده است که نظارت و کنترل دقیق امکان ندارد و در واقع جلسات سازمانهای پایه بیشتر به کنفرانس‌های تشریفاتی شباهت دارد و همه امور توسط دبیر و هیأت رئیسه سازمان پایه آن اداره یا کارخانه یا کالخوز (تعاونی کشاورزی) یا ساوخوز (مزرعه دولتی) و ... اداره می‌شود.

«حوزه» دارای یک مسئول است که وظیفه او اداره حوزه و سازماندهی فعالیت حوزه

(به عنوان سازمان حزبی) در محل کار و یا محل زندگی و تأمین ارتباط آن با ارگانهای

بالاتر حزبی است. در نخستین اساسنامه حزب توده (مصوب کنگره اول- ۱۰ مرداد ۱۳۲۳)

اداره حوزه به دست سه نفر به نام «هیأت عامله حوزه» سپرده شده بود که برای مدت ۶ ماه

۱. اساسنامه حزب توده ایران، ص ۱۰-۱۱.

انتخاب می‌شدند.^۱ در دومین اساسنامه حزب توده (مصوب کنگره دوم - ۵ اردیبهشت ۱۳۲۷) مسئولیت حوزه به یک فرد یعنی دبیر حوزه سپرده شد که باید منتخب اعضای حوزه می‌بود.^۲ آخرین اساسنامه حزب توده می‌گوید:

دبیر حوزه مسئول یا هیأت عامله‌ای است که در جلسات عمومی حوزه برای

مدت یک سال انتخاب می‌شود.^۳

این اصل در واقع تلفیقی میان اساسنامه اول و اساسنامه دوم است.

به هر روی، اصل اساسنامه‌ای انتخابی بودن مسئول حوزه در طول تاریخ حزب توده هیچگاه اجرا نشد و مسئولیت حوزه با یک فرد «مسئول» بود که از سوی ارگانهای بالاتر (کمیته بخش و ...) و از بالا منصوب می‌شد. معمولاً کسی به عنوان مسئول حوزه نصب می‌شد که بر اساس سوابق بیوگرافیک و اطلاعات شخصی اعضای کمیته بخش، «وفادار» به حزب و مورد اعتماد کامل باشد.

در ساختار تشکیلاتی حزب توده پس از انقلاب اسلامی ایران (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸)، در «سازمان ایالتی تهران» (سات) که کاملترین شکل تشکیلاتی حزب توده را داشت، حوزه‌ها به سه رده تقسیم می‌شدند:

۱- حوزه‌های ساده، که دربرگیرنده اعضای ساده حزب بود و «حوزه رده سه» نام داشت.

۲- حوزه مسئولیتی رده دو: معمولاً مسئولین ۳ تا ۵ حوزه ساده (رده سه) در یک حوزه بالاتر حزبی شرکت می‌کردند، که «حوزه مسئولین ساده» یا «حوزه مسئولین رده ۲» خوانده می‌شد.

۳- حوزه مسئولیتی رده یک (حوزه مسئولیتی شاخه): معمولاً مسئولین ۳ تا ۵ حوزه مسئولین رده ۲ در یک حوزه بالاتر شرکت می‌کردند، که «حوزه مسئولین رده یک»، یا حوزه مسئولین شاخه نامیده می‌شد. به دلیل اهمیت «حوزه» در سازمان حزبی، تحلیل جامع زیر را به نقل از مهدی حسنی پاک، از مسئولین و کادرهای درجه اول تشکیلاتی حزب توده، آورده‌ایم. در این تحلیل علاوه بر مسایل سازمانی، سیر فعالیت تشکیلات حزب در سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸ نیز ترسیم شده است.

۱. اسناد و دیدگاهها، ص ۷۰.

۲. اساسنامه حزب توده ایران، ص ۱۱.

۳. اسناد و دیدگاهها، ص ۱۰۵۵.

۱- تعریف حوزه

در اساسنامه حزب آمده بود که حوزه، پایه و سازمان اولیه حزب است. پایه است زیرا بنای حزب بر آن استوار است و سازمان اولیه است زیرا، بعد از آن سازمانی نیست. در واقع حوزه، آخرین حلقه ارتباطی حزب و در عین حال مهمترین حلقه ارتباطی حزب و حلقه اجرایی آن با مردم بود. به همین دلیل آن را سلول اندام حزبی می خواندند که تمام وظایف سیاسی و سازمانی و ایدئولوژیکی حزب را انجام می دهد. آن را عملاً نماینده مرکزیت حزب در محل کار و محل زندگی (حوزه بر اساس آنها تشکیل می شد) می دانستند، که همه این وظایف را در مقیاس کوچک محیط کار و محیط زندگی به عهده گرفته و انجام می داد.

به معنای دیگر، از طریق حوزه های حزبی بود که سیاستهای حزب اعم از سیاستهای تشکیلاتی یا سیاسی اعمال می شد. از همین حوزه ها بود که شیوه های برخورد نو و تجارب نو به ارگانهای بالاتر می آمد و جمع بندی می شد و به صورت شیوه عام به همه شبکه حزبی ابلاغ می گردید.

۲- کارکردهای حوزه

در اساسنامه حزب آمده بود که حوزه ها موظفند در محیط کار و محیط زندگی سیاست حزب را تبلیغ کنند؛ توده های مردم را بر اساس رهنمودهای حزب برای مبارزه در راه خواست های مبرمشان متشکل سازند، اعضای جدید به حزب جذب کنند، حق عضویت و کمک مالی جمع کنند، نشریات و اوراق حزب را پخش کنند و در ارتقاء سطح اطلاعات سیاسی و تشکیلاتی خود بکوشند. بیان اساسنامه در این زمینه مانند سایر زمینه ها بسیار کلی است، اما عملکرد تشریحی حوزه ها عموماً پیرامون همین محورها انجام می گیرد؛ وظایفی که یک حوزه در طی این چهارسال انجام می داد و اشکال انجام این وظایف متنوع و مختلف بود. هر چه از مبدأ فعالیت علنی به زمان دستگیری نزدیکتر می شویم، شیوه های جدیدتری از کار در حوزه ها به وجود می آید و وظایف حوزه ها بیشتر مورد توجه قرار می گیرد. در آخرین مرحله، یعنی زمان دستگیری، وظایفی که یک حوزه به طور کلی، اعم از محل کار یا محل زندگی انجام می داد به شرح زیر بود:

الف - کارکرد تشکیلاتی

یکی از وظایف حوزه ها عبارت بود از سمپات گیری؛ یعنی فعالیت مداوم و مستمر بر

روی افرادی که با مشی حزب آشنا شده و به آن علاقمند گردیده بودند و تبدیل آنان به سمپاتهای منظم. عضو حوزه که با اینگونه افراد در محل کار یا محل زندگی یا در میان دوستان و آشنایان و فامیلش برخورد می‌کرد، پس از آنکه علاقه آنها به مشی حزب جلب می‌شد، رابطه خود را با آنها منظم کرده و هر چند یک بار فرد مربوطه را می‌دید و پیرامون سیاستهای مختلف حزب در طول یکی دو هفته و وقایعی که رخ داده و نظر حزب درباره آنها با او صحبت می‌کرد و در عین حال حاصل کار را به حوزه گزارش می‌داد. اگر اشکالی در جریان این تماس‌ها برای عضو حوزه در رابطه با آن شخص به وجود می‌آمد، حوزه جمعاً به حل مسئله او می‌پرداخت و او را راهنمایی می‌کرد که چگونه اشکال را برطرف سازد. به تدریج فرد با پذیرفتن مشی کلی و سیاستهای حزب و تحلیلهای حزب در مورد مسایل جاری، به یک سمپات منظم حزبی تبدیل می‌شد. اگر این فرد کارگر یا دهقان یا کارمند بود و یا امکان فعالیت در محیط زندگی داشت، متناسب با امکاناتی که داشت، کم‌کم در زمینه فعالیت در میان تشکلهای توده‌ای (کارگری، دهقانی، جوانان، زنان، کارمندان، محلی، ملی، مذهبی، اقلیتها) به او رهنمودهایی داده می‌شد. او باید در این تشکلهای، بسته به امکان، به فعالیت پرداخته و در چهارچوب رهنمودهایی که عضو حزب به او می‌داد، می‌توانست نظریات حزب را در آن تشکلهای ببرد. او در عین حال به آموزش بیشتر مشی حزب از طریق کتب و گوش کردن به نوارهای «پرسش و پاسخ» و یا جزوه آن و تحلیل‌های هفتگی حزب تشویق می‌شد و حاصل کار به حوزه اطلاع داده می‌شد. این رابطه روز به روز گسترده‌تر می‌شد تا آنکه سمپات را با برنامه و اساسنامه حزب آشنا می‌کرد و در صورتی که سمپات می‌پذیرفت و علاقمند به عضویت در حزب بود، معرف وی از حوزه، آنکته گرفته به او می‌داد تا پرکند و همراه بیوگرافی می‌فرستاد و اگر پذیرفته می‌شد، عضو آزمایشی حوزه‌ای می‌شد و دیگر از مرحله سمپاتی خارج می‌شد. بدین ترتیب حوزه‌ها همیشه در کنار خود هوادارانی داشتند که علاقمند به مشی حزب بودند، سمپاتهایی داشتند که منظمماً سیاستهای حزب را دنبال می‌کردند و بخشی از رهنمودهای آن را عملی می‌ساختند. از میان اینان، پس از مدت زمانی، اعضایی به حزب معرفی می‌کردند و با این کار وظیفه تشکیلاتی خود را به انجام می‌رساندند.

یکی دیگر از وظایف اعضای حوزه عبارت بود از شرکت منظم در جلسات حوزه، بدون غیبت غیرموجه. در صورتی که غیبتهای غیرموجه تکرار می‌شد، عضو حزب مورد انتقاد قرار می‌گرفت و اگر اصلاح نمی‌شد ارگانهای مربوطه می‌بایست به وضع او رسیدگی می‌نمودند که گاه موجب اخراج او می‌شد.

وظیفه دیگر تشکیلاتی حوزه این بود که اگر فردی به شهرستان دیگری منتقل می‌شد و یا به محل کار و یا محل زندگی دیگری می‌رفت، باید از طریق مسئول، فرم انتقال او، شامل نام و نام فامیل، آدرس محل کار یا محل زندگی، حدود سنی، میزان حق عضویت و نوع عضویت و رده او بود، به ضمیمه نظر مسئول حوزه درباره او، به همراه یک پارول (قرار تماس) و اگر تلفن داشت، به همراه شماره تلفن، قبل از آنکه عضو منتقل شود برای ارگانهای بالاتر، ارسال دارند، تا هنگامی که فرد به محل جدید می‌رود، فرم انتقال وی هم رسیده و با وی تماس گرفته شود.

در صورتی که حوزه، حوزه آزمایشی می‌بود، مسئول حوزه موظف بود پس از اتمام دوره یک ساله آزمایشی، نام فرد را همراه با نظر مسئول درباره عملکردها و خصائل وی در حوزه، به ارگانهای بالایی گزارش داده تا در صورتی که با عضویت رسمی وی موافقت می‌شد، به او ابلاغ و در عین حال به حوزه رسمی منتقل گردد.

در عین حال مسئول حوزه موظف بود اگر عضوی در حوزه او استعداد و توانایی مسئول شدن و مسئولیت پذیرفتن را داشت به حوزه‌های بالایی معرفی کند تا در صورت تأیید توسط شعبه تشکیلات ناحیه، به او مسئولیت داده شود. انتصاب مسئولین درجه دو که حوزه‌های عادی اعم از رسمی یا آزمایشی را اداره می‌کردند و انتصاب مسئولین رده یک که حوزه مسئولین رده دو را اداره می‌کردند، به پیشنهاد مسئولین حوزه‌ها، شاخه‌ها و بخش‌ها و با تأیید شعبه تشکیلات ناحیه بود. انتصاب مسئولین و اعضای بخش‌ها و نواحی به پیشنهاد شعبه تشکیلات ناحیه و با تأیید شعبه ایالتی تشکیلات بود.

ب - کارکرد آموزشی

حوزه موظف بود در ارتقاء اطلاعات سیاسی و تثویک اعضا خود بکوشد. آنچه بیش از همه، به ویژه در این اواخر، در حوزه مطرح بود آموزش سیاسی بود. علاوه بر تحلیلها و بحثهای سیاسی که در حوزه می‌شد، افراد و اعضای حوزه موظف بودند برخی کتب و مقالاتی را که شعبه آموزش ناحیه برای حوزه‌ها تعیین می‌کرد مطالعه کنند. یکی از وظایف حوزه‌های آزمایشی، آموزش برنامه و اساسنامه حزب در حوزه‌ها بود تا اعضا با آن بیشتر آشنا شوند و اگر اشکالی در این زمینه داشتند پیرامون آن به بحث پردازند. برای کنترل این آموزشها، شعبه آموزش ناحیه سؤالاتی طرح می‌کرد و در اختیار مسئولین حوزه‌ها قرار می‌داد تا پس از پایان دوره مطالعه از افراد آزمایش به عمل آید و می‌بایست نتیجه به شعبه آموزش اطلاع داده می‌شد.

مطالعه کتب و مقالات، ممکن بود به صورت جمعی در یک جلسه مستقل انجام شود که جلسه مطالعاتی (یا حوزه جنبی) نام می‌گرفت. به ویژه در این اواخر که محدودیت‌ها بیشتر شده بود، این شکل حذف شده بود. ممکن بود در ادامه حوزه یک ساعتی یا نیم‌ساعتی را با توافق اعضا به بحث و گفتگو پیرامون آن کتاب یا مقاله اختصاص دهند؛ اغلب حوزه‌ها چنین برنامه‌ای داشتند. همچنین ممکن بود خود افراد، تک تک آنها را خوانده و اگر اشکالی داشتند در حوزه مطرح می‌کردند و در روز مشخص مطابق همان سؤالات امتحان به عمل می‌آمد. اگر در حوزه‌ای، مسئله‌ای در زمینه آموزش مطرح و توسط اعضا و مسئول حوزه حل نمی‌شد، مسئول یا فردی که در این زمینه اطلاع داشت از طرف ارگان مربوطه تعیین و به حوزه می‌رفت تا پاسخگوی مشکل آنها باشد.

کتب تئوریک کمتر در دستور کار حوزه‌ها قرار می‌گرفت و بیشتر به صورت مطالعه فردی بود؛ مطالعه کتابها بیشتر در زمینه تاریخ جنبش جهانی کمونیستی، اقتصاد مارکسیستی - لنینیستی و فلسفه لنین، ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی بود. اگر کتب تئوریکی در دستور کار حوزه‌ها قرار می‌گرفت، بیشتر کتبی بود که جنبه سیاسی - تئوریک در رابطه با انقلاب در کشورهای آزاد شده و یا جنبشهای رهایی‌بخش ملی داشت، مانند کتاب دمکراسی انقلابی بروتتس و نظایر آن. در عین حال حوزه‌های دهقانی و کارگری در زمینه مسایل دهقانی و کارگری بیشتر به امر آموزش توجه می‌کردند، آن هم متناسب با سواد سیاسی افراد آن حوزه‌ها. گاه ممکن بود مقاله کارگری یا دهقانی در کل حزب در دستور کار آموزشی قرار گیرد، مانند جزوه «کنفدراسیون جهانی سندیکایی» یا شکل‌های صنفی و غیره.

ج - کارکرد تبلیغاتی

اعضای حوزه موظف بودند مشی سیاسی حزب را با استفاده از شیوه‌های گوناگون و متناسب با شرایط زمانی و مکانی به میان مردم ببرند. از زمان شروع فعالیت علنی حزب تا هنگام دستگیری، کار تبلیغاتی فراز و نشیبهای بسیاری طی کرده بود. چه در شرایط کاملاً علنی و چه در شرایط محدودتر و نیمه‌علنی، حوزه‌ها می‌بایست این وظیفه را انجام می‌دادند. هنگامی که روزنامه حزب منتشر می‌شد، هم فروش روزنامه و هم بحث پیرامون مطالب آن در دستور کار حوزه‌ها قرار داشت. همچنین فروش سایر نشریات و کتب حزبی، پخش و نصب اعلامیه‌های حزب و پوسترها و تراکتهای حزبی در سطح شهر، محل کار، محل زندگی و بحث پیرامون مطالب آن، شیوه دیگر کار تبلیغی اعضای حوزه‌ها بود. جلب

افراد به جلسات «پرسش و پاسخ» در دفتر مرکزی حزب^۱ و بعد از آن فروش جزوه‌های «پرسش و پاسخ» یا نوارهای آن به همکاران، آشنایان، فامیل و دوستان و بحث و گفتگو پیرامون مسایل مطرح شده در آن، دیگر وظیفه تبلیغاتی حوزه‌ها بود. فروش نوارهای کارگری و دهقانی و زنان، به انگیزه‌دارها، در محل کار و در بین آشنایان و بحث و گفتگو پیرامون مطالب آنها با خریداران یا شنوندگان، شیوه دیگری بود. برجسته کردن سخنان برخی شخصیت‌های سیاسی کشور درباره مبارزه با امپریالیسم و امریکا (بر اساس صلاح‌دید و سیاست حزب)، در زمینه مسایل مربوط به عدالت اجتماعی و برخورد با لیبرالها، بنی‌صدریون، راست‌گرایان و گاه تکثیر و نصب برخی مقالات روزنامه‌های کشوری و مجلات نهادهای انقلابی، از دیگر شیوه‌های فعالیت تبلیغی حوزه بود. بحث‌های شفاهی در بین آشنایان، میهمانی‌های فامیلی، تشکل‌های صنفی و ملی در محل کار و محل زندگی با مردم، رایج‌ترین شکل تبلیغ حوزه‌ها در شرایط قبل از دستگیری بود. تلفن به نهادهای دولتی، مجلس، نوشتن نامه به ارگان‌های دولتی و اظهارنظر پیرامون مسایل مملکتی، همچنین تلفن زدن به تلویزیون در جهت پخش فیلم‌های خوب تکراری از نظر حزب و یا انتقاد از برنامه‌هایی که مورد نظر حزب نبود و همین‌طور نوشتن انتقاد یا نامه‌های تشکرآمیز به مطبوعات در مورد مقالاتی که مورد تأیید حزب بود و یا حزب با آنها موافق نبود و نوشتن مقالات و ارسال آن به روزنامه‌ها برای چاپ، دیگر فعالیت‌های تبلیغی بود که حوزه‌ها به طور کلی انجام می‌دادند. البته اینکه چه کسی کدام کار را در حوزه بهتر می‌تواند انجام دهد در تقسیم کار حوزه مطرح بود. مسئول حوزه موظف بود گزارش جمع‌بندی شده عملکرد حوزه را در زمینه انجام وظایف تبلیغی به ارگان بالاتر ارسال کند.

د- کارکرد اطلاعاتی

یکی دیگر از وظایف حوزه‌ها کسب خبر از محل کار و محل زندگی در مورد مسایل گوناگون و رساندن آن به حزب از طریق مسئول حوزه بود. حزب مطرح می‌کرد برای آنکه بتواند اطلاعات کافی و لازم از مسایل درون جامعه داشته باشد و بر پایه آنها تحلیل دقیق‌تری ارائه دهد، به اخبار در تمام عرصه‌ها احتیاج دارد و این کار ممکن نیست مگر

۱. جلساتی است که در آن دبیر اول حزب به پرسش‌های روز پاسخ می‌گفت و به صورت نوار و جزوه تکثیر می‌شد. در سال ۱۳۵۸ این جلسات به طور علنی در دفتر مرکزی حزب توده (خیابان ۱۶ آذر، تهران) برگزار می‌شد.

اعضای حزب در هر کجا که هستند اخبار آن محیط را به حزب برسانند. اعضای حزب برای آنکه برای تحلیل بهتر به رهبری حزب کمک کنند، می‌کوشیدند. این اخبار به طور کلی شامل اخبار محیط‌های کارگری، محیط‌های روستایی، محل کار، محل زندگی شخصیت‌های جمهوری اسلامی ایران و ضدانقلابیون بود.

اخبار محیط‌های کارگری عبارت بود از برخورد کارگران با مسایل سیاسی روز، برخورد آنها با مشکلات و مسایل صنفی و مطالباتشان، موضعگیری‌های تشکل‌های آنها اعم از شورا، سندیکا یا تعاونی‌های مصرف کارگری، برخورد مدیریت با کارگران و تشکل‌ها و گرایش‌های سیاسی مدیریت، نارضایتی‌های محیط‌های کارگری و عوامل آنها. اینگونه اخبار به شعبه کارگری ناحیه یا ایالتی و یا مرکزی، بسته به اهمیت خبر و ضرورت، رفته و در آنجا جمع‌بندی می‌شد. سپس یا در روزنامه مردم و هفته‌نامه اتحاد درج می‌گردید و یا بر پایه این اخبار در بولتنی کارگری تحلیلی‌های کارگری حزب ارائه می‌شد.

اخبار محیط‌های روستایی عبارت بود از برخورد دهقانان با مسئله واگذاری زمین، مبارزاتی که دهقانان برای راندن فئودالها و خوانین و در اختیار گرفتن زمین به کمک نهادهای انقلابی انجام می‌دهند، نقش نهادهای انقلابی هیأت‌ها، سپاه، جهاد سازندگی، مشکلات دهقانان در رابطه با مسایل عمرانی، میزان زمینهای واگذار شده و نوع آنها، تشکلهای دهقانی و مشکلات آنها، نارضایتی‌های دهقانان و عوامل آن و غیره. این اخبار به شعبه دهقانی ناحیه، شهر، ایالت و سپس مرکزی رفته و در آنجا از آنها برای درج در روزنامه مردم، مجلات و کتب دهقانی، بولتن دهقانی و خبرنگار دهقانی استفاده می‌شد و بر پایه آنها، شعبه مرکزی، کار و تحلیلهایش را در مورد مسایل دهقانی و ارضی ارزیابی می‌کرد. اخبار محیط‌های زندگی عبارت بود از مسایلی که در محیط زندگی در میان مردم مطرح است. برخورد سیاسی آنان با مسایل جاری کشور، مشکلات محلی، نارسایی‌ها و کمبودها، نارضایتی‌ها و عوامل آنها، تشکل‌هایی که در محل مثل شورا و تعاونی وجود دارد، جمعیت‌های ملی که در محلات هست، عملکرد آنها، موضعگیری‌های آنها، خواست‌هایشان، مسایل مربوط به شرکت مردم در فعالیتهای اجتماعی، شرکت در انجمن اولیاء و مربیان، تشکل‌هایی که مورد نیاز مردم محل است و دلایل آن و غیره. اینگونه اخبار به شعب توده‌ای ناحیه، ایالتی و مرکزی می‌رفت تا این شعب بر اساس آن بتوانند شکل‌های کار کنونی را ارزیابی کرده و شکل‌های جدیدتری را به شبکه ابلاغ نمایند و نقاط ضعف را از طریق فراکسیونهای محلی و شهری و جمعیتها پیگیری نموده و به نقاط قوت تبدیل کنند.

اخبار محل کار، اخبار محل کار غیرکارگری بود که شامل کارکنان بخش دولتی و بخش خصوصی می‌شد. آنها در این اخبار، نظرات سیاسی همکاران در مورد مسایل جاری سیاسی کشور، برخورد کارمندان با مسایل صنفی و مطالباتشان، برخورد کارکنان با مدیریت‌هاشان، موضع‌گیری‌های مدیریت، جانبداری کارکنان از انقلاب و یا نارضایتی آنان و همچنین خطوط مختلف فکری که در میان کارکنان وجود داشت، بخشنامه‌هایی که داده می‌شد، تصمیماتی که در مورد مسایل مختلف گرفته می‌شد، بسته به آنکه مربوط به کدام اداره باشد، مسایل کشاورزی، مسایل اقتصادی، مسایل کاری، مسایل بهداشتی و درمانی و ... را از طریق حوزه به بخش مربوطه می‌دادند و نهایتاً این اخبار به شعب توده‌ای یا کارگری می‌رفت که روی این قسمت کار می‌کردند. اخباری که به مسایل کشاورزی، اقتصادی مربوط بود به شعبه پژوهش می‌رفت و بقیه برای شعبه خبر ارسال می‌شد.

علاوه بر این تقسیم‌بندی‌ها، جمع‌آوری اخبار مربوط به ضدانقلاب، در همه محلات اعم از کار و زندگی، از وظایف اعضای حوزه‌ها بود. ضدانقلاب‌ها عبارت بودند از سلطنت‌طلبان، ساواکیها، ارتشی‌های اخراجی، لیبرالها، گروهکهای مختلف که یکی بعد از دیگری در جبهه براندازی قرار گرفته بودند، بنی‌صدریون، راستگرایان ضدخط امام، انجمن حجّتیّه و در مجموع کلیه شخصیتها و گروههایی که علیه انقلاب و یا علیه حزب بودند. حزب چنین مطرح می‌کرد که برای آنکه بتواند به موقع وظیفه تاریخی خود را به نحو شایسته‌ای انجام دهد و به موقع در مقابل جریانهای مختلف اجتماعی موضع‌گیری کند به این اخبار نیازمند است و این کار فقط از طریق اعضا حزب امکان‌پذیر است، تا حزب بتواند عناصر ضدانقلاب را بشناسد، در جریان کار آنها قرار گیرد و به موقع هشدار دهد و افشاگری کند. حزب به دنبال این مسئله چنین نتیجه می‌گرفت که لازم است به موقع و در اسرع وقت گزارش هر واقعه، هر چند به نظر بی‌اهمیت برسد، به حزب رسانده شود؛ نباید اینگونه فکر کرد که چون دیگران این خبر را به حزب اطلاع می‌دهند، دیگر ضرورتی ندارد من اطلاع دهم. علاوه بر اخبار دیگری که بایستی اعضای حوزه به جمع‌آوری آن همت می‌گماشتند اخبار شخصیتهای مملکتی اعم از خط امامی یا غیرخط امامی بود؛ اعم از آن که شخصیت مستقیم در حاکمیت است و یا غیرمستقیم. برای این منظور، روشهای مختلفی به کار گرفته می‌شد. اگر فردی مستقیم با این اشخاص برخورد داشت نظریات آنها را به حزب اطلاع می‌داد، اگر نبود، حوزه می‌توانست از طریق تلفن به مجلس و صحبت کردن با نمایندگانی که در روز معین پاسخگوی سؤالات مردم هستند، از نظرات وی مطلع شده و اطلاع دهد. کار دیگر عبارت بود از شنیدن سخنرانیهای شخصیتهای حاکمیت و یا

روحانیت، که مستقیم در حاکمیت نیستند، در مساجد محل زندگی و یا در مجامع و محل کار و اطلاع دادن مهمترین مسایل آن مانند: برخورد سخنران با شوروی، با امریکا، در مورد جنگ، در مورد مسایل مربوط به عدالت اجتماعی، در برخورد با حزب، در برخورد با موضع‌گیری‌های درونی حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، تعداد شرکت‌کننده‌ها، شعارهایی که داده می‌شد، هدف و خط افراد برگزار کننده به حزب.

ه - کارکرد توده‌ای

یکی دیگر از وظایف اعضای حوزه شرکت فعال در فعالیت‌های توده‌ای بود. در جای‌جای اساسنامه حزب به مسئله ضرورت پیوند حزب با توده‌ها اشاره شده است. همانطور که در بالا نوشته شد در اساسنامه آمده که حوزه وظیفه دارد به مثابه حلقه اساسی ارتباط ارگان‌های رهبری با اعضای حزب، با توده‌های مردم ارتباط نزدیک برقرار کند. ارتباط با توده‌های مردم در بهترین و عالی‌ترین شکلش، بنابر نظر حزب، عبارت است از ارتباط با تشکل‌ها و جمعیت‌هایی که اقشار مختلف اجتماعی را در خود گرد آورده است. این تشکل‌ها و سازمان‌ها و جمعیت‌ها عبارتند از سندیکاهای کارگری، شورای اسلامی کارگران، دهقانان، محلات شهری، اداری، سندیکاهای مؤسسات مختلف غیرکارگری، اتحادیه‌ها، تعاونیهای مصرف روستایی، تعاونیهای کارگری و شهری، انجمنهای فرهنگی، انجمنهای ملی، جمعیت‌ها، تشکل‌های پایدار و ناپایدار ورزشی، هنری، زنان، جوانان، سازمانهای دانشجویی و غیره. حزب بنا بر جهان‌بینی خود چنین تحلیل می‌کرد که برای سازمان‌های توده‌ای اهمیت فراوانی قائل است، زیرا این سازمانها توده‌ها را متشکل می‌کنند و به تلاش‌ها و خواسته‌های فردی آنها خصلت اجتماعی و سازمان یافته می‌دهند. هر قدر که این تشکل‌ها بیشتر تشکیل شود، توده‌های مردم می‌توانند از حقوق دمکراتیک بیشتری برخوردار شوند. بدین ترتیب، بسته به حوزه و موقعیت اعضای حوزه، هر کدام در یک جهت، می‌بایست فعالیت توده‌ای داشته باشند؛ کارگران عمدتاً در تشکلهای توده‌ای کارخانجات و کارگاهها، دهقانان در تشکل‌های دهقانی، کارمندان در تشکلهای کارمندی و اقلیت‌های مذهبی و ملی در تشکل‌های خود. علاوه بر این، افراد باید در تشکل‌های محلی مانند شورا و تعاونی و انجمن اولیاء و مربیان، زنان در تشکل‌های زنان محلی، جوانان در تشکل‌های ورزشی، هنری، فرهنگی جوانان و غیره فعالیت داشته باشند.

به دلیل متنوع بودن فعالیت‌های توده‌ای و عرصه‌های مختلف آن، ممکن بود حوزه به تنهایی قادر به ارائه راه‌حلهای و حل مسایل اعضا خود نباشد، لذا از بین فعالترین اعضای

حزب در یک تشکل، یک فراکسیون به وجود می‌آید که ممکن بود عضو حوزه، عضو آن فراکسیون باشد و یا توسط آن فراکسیون و مسئول آن مسایلش را حل کند، یعنی او را به آن شخص معرفی کنند؛ و یا آن که غیباً فراکسیون به اینگونه اعضا رهنمود دهد که چه کنند. فراکسیون حزب در یک سازمان توده‌ای عبارت است از مجموع اعضای حزب که در آن سازمان توده‌ای هستند، ولی چون جمع همه آنها نه امکان‌پذیر است و نه ضروری، به ویژه در شرایط محدودتر، لذا حزب از بین آنها فعالترین افراد را انتخاب می‌کند و فراکسیون دائمی، یا گروه کار یا گروه رهبری فراکسیون را تشکیل می‌داد. این گروه کار یا فراکسیون فعال، به طور دائم مسایل سازمان توده‌ای را بررسی می‌کرد و سیاستهایی را که می‌بایست حزب در آنجا به کار برد، تعیین و به ارگان مربوطه پیشنهاد می‌کرد. در صورتی که این پیشنهادها پذیرفته می‌شد به دو طریق به اعضا گفته و اجرا می‌شد. یک قسمت را که خود رهبری فراکسیون پس از تصویب عمل می‌کرد. دیگر، از طریق تشکیلات حزبی به حوزه‌هایی که افراد آن سازمان در آن بودند گفته می‌شد و نه به همه حوزه‌ها. اعضا موظف بودند حاصل عملکرد خود را در این تشکل‌ها و برخورد مردم با آنها و مسایل درون این تشکل‌ها را از طریق حوزه به اطلاع حزب برسانند و مسئول حوزه جمع‌بندی عملکرد توده‌ای را به تفکیک برای ارگانهای مختلف می‌فرستاد.

و - کارکرد مالی

آخرین وظیفه حوزه‌ها فعالیت مالی آنهاست. حوزه وظیفه داشت حق عضویت و کمکهای اعضا و سمپاتهای حوزه را جمع‌آوری کرده و هر ماه به ارگان مربوطه تحویل داده و در ازای آن تمبر رسید دریافت کرده و در حوزه آنها را پاره کند. این تمبرها نمی‌بایست به دست افراد داده می‌شد. در عین حال حوزه می‌بایست به طرق گوناگون به جمع‌آوری کمک از هواداران و سمپاتهای حزبی می‌پرداخت. پرداخت حق عضویت یکی از شرایط اصلی عضویت در حزب بود. بر اساس اساسنامه، عضوی که سه ماه متوالی بدون عذر موجه، حق عضویت ندهد، مسئله‌اش در حوزه مورد رسیدگی قرار گرفته و حوزه می‌توانست اخراج وی را از حزب بخواهد.

۳- حوزه‌ها

در حزب حوزه‌های مختلفی بود که اکثر آنها مشخصات یک حوزه حزبی اساسنامه‌ای را داشتند ولی شکل کار، حقوق حزبی و عملکردهای آنها متفاوت بود. این تقسیم‌بندی،

صرفنظر از تقسیم‌بندی کلی حوزه‌های محل کار یا محل زندگی است. به طور کلی همه حوزه‌های حزبی، تقریباً بر اساس محل زندگی تشکیل می‌شدند، البته به استثناء حوزه‌های مخفی که از شرایط کار پنهانی تبعیت می‌کردند، یعنی شرایط بی‌مرزی و عدم محدودیت در بخشهای جغرافیایی حزبی. به طور کلی این حوزه‌ها عبارت بودند از: حوزه‌های سمپاتی، مقدماتی، آزمایشی، رسمی، دبیرخانه‌ای، ویژه، مخفی.

الف - حوزه سمپاتی

اینگونه حوزه‌ها در اوایل کار وجود داشتند؛ در همه جا هم نبودند. برخی از مسئولین مبادرت به تشکیل این حوزه‌ها کردند، چون برخی افراد نمی‌توانستند روی سمپاتهای خود کار کنند؛ به‌ویژه در میان افراد مسن و کم‌سواد. لاجرم هر ۳-۴ نفر از اینها را در جنب یک حوزه جمع می‌کردند و مسئولی با آنها پیرامون مسایل سیاسی و تشکیلاتی حزب کار می‌کرد تا در صورتی که مشی حزب را می‌پذیرفتند عضو حزب شوند. گاه سخت‌گیرهای زیادی برای ورود آنها به حزب نیز می‌شد و افرادی در حد پائین‌تر از آنها عضو حزب می‌شدند ولی آنها هنوز در حوزه سمپاتی باقیمانده بودند. بعداً سازمان ایالتی رهنمودی داد که این حوزه‌ها باید تعطیل شود؛ آنها که شرایط عضویت را دارند به حزب معرفی شوند و آنها که شرایط عضویت ندارند در رابطه فردی با همان شخصی که در ابتدا روی او کار می‌کرد، قرار گیرند. در اواخر سال ۵۹ دیگر خبری از این حوزه‌های سمپاتی در تشکیلات نبود.

ب - حوزه مقدماتی

این حوزه‌ها در واقع حوزه نبودند، بلکه تماسهای فردی بودند که مسئول حوزه، اشخاص را به طور هفتگی می‌دید. اینها عمدتاً کسانی بودند که از طریق دفتر مرکزی حزب، آنکت پرکرده و معرف هم نداشتند و برای آنکه خوب شناخته شوند در تماس فردی قرار می‌گرفتند تا مسئول او را شناخته و از وضع خانوادگی، اجتماعی و گذشته وی کسب اطلاع کرده و به ارگان مربوطه اطلاع دهد. هنگامی که وضع او روشن می‌شد و ابهامی برای آن ارگان نبود، او را به عضو آزمایشی تبدیل می‌کردند و به حوزه می‌فرستادند. با بسته شدن دفتر مرکزی و تمرکز عضوگیری در حوزه‌های حزبی، دیگر ضرورتی جهت تشکیل این حوزه‌های مقدماتی وجود نداشت، زیرا هر فرد که از طریق حوزه عضو می‌شد، اولاً معرف داشت، ثانیاً مدتی حوزه از طریق معرف در جریان کار وی قرار می‌گرفت و

اینگونه افراد وارد حوزه‌های آزمایشی می‌شدند.

ج - حوزه‌های آزمایشی

حوزه‌های آزمایشی به شکل پیگیر و رسمی، تقریباً از اوایل سال ۱۳۶۱ به وجود آمدند. تا قبل از آن، اعضای آزمایشی با اعضای رسمی حزب در یک جا و یک حوزه بودند. از این تاریخ به بعد، تشکیلات رهنمود داد که به تدریج حوزه‌های آزمایشی را از حوزه‌های رسمی تفکیک کنید. و نیز از این تاریخ به بعد تقریباً در نواحی، کم و بیش حوزه‌های مستقل آزمایشی به وجود آمد. بدین ترتیب سعی می‌کردند اعضای را که در یک بخش می‌پذیرفتند، در کنار هم بگذارند و چهار نفر، چهار نفر حوزه تشکیل دهند. حوزه با یک نفر شروع می‌شد و دومی و سومی و چهارمی به آن افزوده می‌شد و باز از نو، حوزه جدیدی دایر می‌شد. البته هنوز همه نواحی و همه بخشها قادر به انجام این کار نبودند، زیرا این کار به درصد رشد آن ناحیه یا بخش نیز بستگی داشت. امکان نداشت فردی را برای مدت دو ماه به صورت تکی در یک حوزه دید. اگر مدت حضور انفرادی طولانی می‌شد، چاره‌ای نبود جز این که او را در حوزه‌ای در محل کار یا زندگی‌اش اعم از آزمایشی مختلط یا رسمی قرار دهند. قبل از این، نظر تشکیلات حزبی این بود که بهتر است اعضای آزمایشی با سایر اعضای با سابقه حزبی هم حوزه شوند و از تجارب آنها استفاده کنند، ولی در اوایل سال ۶۱ یا اواخر ۶۰ این نظر تغییر کرد. تشکیلات پیش‌بینی این تغییر را نیز کرده بود و چنین مطرح می‌کرد که سازمانهای حزبی مسئول در این جریان (تشکیلات حزبی)، با توجه به این اصل و مسایل امنیتی ناشی از شرایط روز، در این باره تصمیم می‌گیرند. این حوزه‌ها به دلیل عدم انتقال اعضای آن، به مدت یک سال مجزا تشکیل شد تا اولاً بعد از گذشت یک سال، حوزه یا مسئولین بتوانند راجع به سلامت سیاسی - تشکیلاتی و امنیتی فرد اظهار نظر قاطع کنند. ثانیاً چون ممکن است فرد از نظر امنیتی آلودگی داشته باشد، نبایستی در حوزه‌های دیگر حضور داشته باشد تا شناسایی کمتری از حوزه‌ها و تشکیلات حزبی کسب کند. ثالثاً اینگونه افراد چون مانند افراد اولی حزبی کار علنی نمی‌کنند، کمتر شناخته می‌شوند و برای امنیت خودشان و حزب مفیدند. به این دلایل، این حوزه‌ها مجزا تشکیل می‌شد.

د- حوزه رسمی یا اصلی

همانطور که گفته شد، حوزه رسمی بعد از سال ۶۱، به تدریج از حوزه‌های آزمایشی و

افراد آزمایشی جدا شد و گاه به شکل مستقل دیده می‌شد. اعضای این حوزه‌ها افرادی بودند که اولاً بیش از یک سال عضو حزب بودند، ثانیاً از نظر امنیتی بررسی شده بودند و نقاط مبهمی در زندگی گذشته اجتماعی و سیاسی‌شان نبود، ثالثاً معرف داشتند، رابعاً به عنوان عضو رسمی پذیرفته و به آنها توسط شعبه تشکیلات شماره ثابت تشکیلاتی داده شده بود. ممکن بود اعضای یک حوزه، همه رسمی و یا برخی از افراد آن آزمایشی باشند، ولی سیر حرکت به سمتی بود که حوزه‌های رسمی از حوزه‌های آزمایشی جدا شود.

ه - حوزه‌های دبیرخانه‌ای

حوزه‌های دبیرخانه‌ای ابتدا از کسانی تشکیل می‌شد که کارمندان دستگاه مرکزی و شعب مرکزی حزب بودند. از آنجا که بیشتر اوقات آنها در دستگاه مرکزی حزب و شعب می‌گذشت، قادر به فعالیت برون حوزه‌ای نبودند و نهایتاً فقط فعالیت تشکیلاتی، مالی و آموزشی داشتند. به همین دلیل آنها را در جنب دبیرخانه مرکزی و در حوزه‌هایی گرد آوردند که ناحیه دبیرخانه نامیده می‌شد. به تدریج افراد دیگری را هم که به دلایلی نمی‌توانستند کار برون حوزه‌ای کنند، مثلاً فردی از خانه یا دفتر یا شغلش برای فعالیت‌های مرکزی حزب استفاده می‌شد، به این ناحیه منتقل کردند. سپس و به تدریج، اعضای حزب را در مخبرات و رادیو تلویزیون و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و خبرگزاری جمهوری اسلامی و مطبوعات رسمی کشور هم از نواحی دیگر جمع و به این ناحیه منتقل کردند. این ناحیه عملاً به یک سازمان مخفی تبدیل شد، به نحوی که برخلاف سایر نواحی، گزارش عملکردش را در منطقه حزبی مطرح نمی‌کرد. کم‌کم از کار دبیرخانه‌ای‌اش کاسته و بیشتر به اینگونه حوزه‌های پنهانی پرداخت. هر ناحیه‌ای که از بین این قبیل کارکنان عضو می‌گرفت آن را به دبیرخانه منتقل می‌کرد و دوران آزمایشی‌اش را نیز آنجا می‌گذراند. این حوزه‌ها افراد کاملاً شناخته شده را که در این محیط‌ها از قبل و در دوران انقلاب به عنوان توده‌ای فعال شناخته شده و موضع‌گیری علنی داشتند، نمی‌پذیرفتند.

و - حوزه‌های مخفی

قبل از انقلاب اسلامی، ارتباطات مخفی معمولاً تک نفره بود. هر کس یک نفر را می‌شناخت و یا هر دو نفر یک مسئول داشتند که مجموعاً می‌شدند سه نفر. به هنگام دستگیری، این سه نفر لو می‌رفتند و می‌توانستند خود را به عنوان یک هسته معرفی کنند که با گروهی ارتباط نداشته و خودشان مستقیماً با رهبری حزب در خارج از کشور تماس

داشته و یا تماس نداشته بلکه فقط از طریق رادیو، رهنمودهای آن را اجراء می کرده‌اند. این مربوط به قبل از انقلاب بود.

بعد از انقلاب نیز شیوه سازماندهی اعضا تشکیلات مخفی به شکل سابق و با رهنمود کیانوری مبنی بر حفظ تشکلهای مخفی قبل از انقلاب ادامه یافت. در ابتدا، ارتباطات به صورت تک نفره و زنجیره‌ای سازماندهی شده بود. پس از مدتی، برای جلوگیری از انفعال اعضاء مخفی و دادن انگیزه به اعضا و شرکت در بحثهای حزبی، چند ارتباط تک نفره، با رعایت حداکثر ضوابط امنیتی، به حوزه‌های مخفی تبدیل گردید. در این نوع از سازماندهی، حداکثر ۳ الی ۴ نفر از اعضای مخفی بدون اینکه از مشخصات شغل و محل سکونت خود اطلاعاتی پیدا کنند، حوزه تشکیل می‌دادند و مانند سایر حوزه‌ها بحث‌های سیاسی - ایدئولوژیک حزبی را مطرح نموده و به بحث می‌گذارند. عضو موظف بود اطلاعات و اخبار را جداگانه و محرمانه در اختیار مسئول حوزه قرار دهد. وجه تمایز این حوزه‌ها با دیگر تشکلهای مشابه، دستور اکید تشکیلات مبنی بر عدم انجام وظایف تبلیغی و ترویجی و توده‌ای و اساساً هرگونه فعالیتی که موجب شناخته شدن عنصر مخفی شود، بود. اخبار در پاکت دربسته در اختیار مسئول حوزه قرار می‌گرفت تا به ارگان مافوق منتقل شود و خود او نیز از آن مطلع نگردد.

ز - حوزه‌های ویژه

حوزه‌های ویژه در این اواخر به وجود آمد. علت تشکیل حوزه‌های ویژه در ابتدا با آنچه تشکیل شد، متفاوت بود. ابتدا قرار بود اعضای از حوزه‌ها را که استعداد و توانایی مسئول شدن را دارند در یک حوزه گرد آورده و کار ویژه‌ای روی آنها انجام دهند تا سریعتر با مسایل سیاسی و تشکیلاتی حزب آشنا شوند. مسئول این حوزه‌ها باید مسئولینی مجرب و کارآزموده باشند تا بتوانند زودتر آنها را تربیت کرده و کمبود مسئولین را جبران نمایند. البته به هنگام شروع چنین نشد. افرادی در این میان بودند که در حد مسئول رده دو یا رده یک بودند ولی به علت مشاغل زیاد غیرحزبی، قادر به اداره حوزه نبودند و فقط در حوزه مسئولین شرکت می‌کردند. علاوه بر اینها، مسئولین سازمان جوانان نیز که حوزه اداره نمی‌کردند، یا برخی مسئولین که برای اداره جلسات تشکیلات زنان انتخاب شده بودند نیز از این حوزه‌ها بودند. برای اینکه بار این حوزه‌ها سبکتر شود، افرادی که به علت کارهای زیاد بیرون از حزب، قادر به اداره حوزه نبودند اما در حد مسئولین بودند در این حوزه‌ها جمع شده و در کنار هم قرار گرفتند. هر چهار نفر چهار نفر را در یک حوزه گذاشته و

یک مسئول زبده هم برایشان گذاشته می‌شد تا بتواند از نظر سیاسی به مسایل آنها پاسخ دهد.

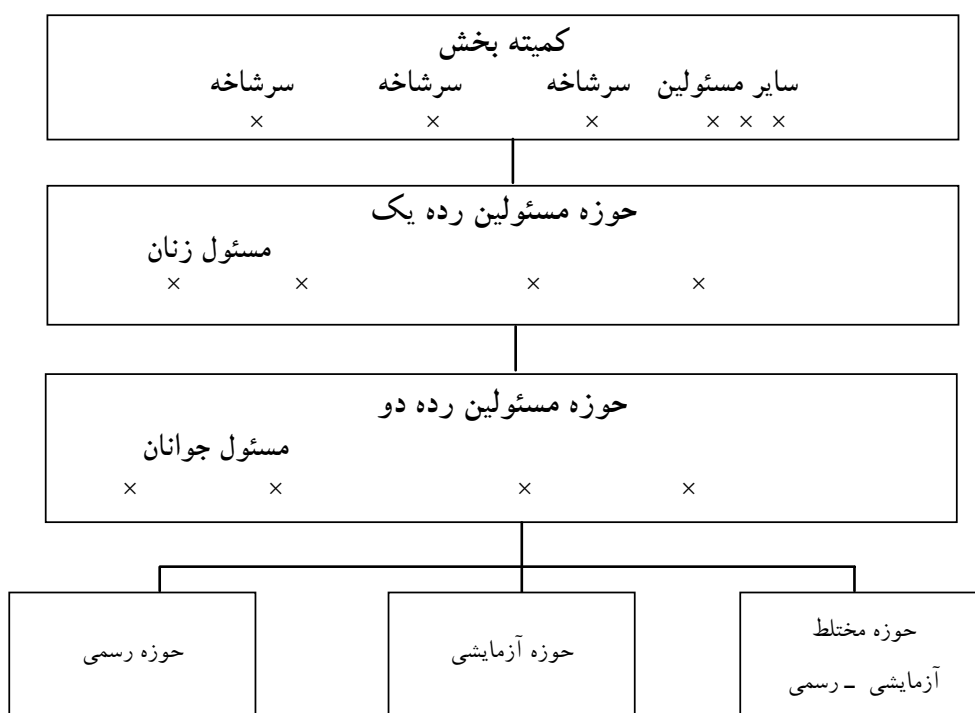
علاوه بر این، افرادی که به دلیل عدم کارآیی یا سن بالا، مسئولیت‌هایشان گرفته می‌شد و حاضر به شرکت در حوزه‌های پائین‌تر نبودند و یا در روحیه‌شان تأثیر بدی می‌گذاشت، نیز در حوزه‌های ویژه سازماندهی شدند. سپس افرادی که در دستگاه شعب حزب کار می‌کردند، به این حوزه‌ها منتقل شدند. به علت مخفی‌کاری، آنها را به ناحیه دبیرخانه نمی‌فرستادند، زیرا بسیاری از این افراد در جامعه به عنوان توده‌ای شهرت داشتند. بدین ترتیب بر حجم این حوزه‌ها افزوده شد و کم‌کم به صورت یک شاخه درآمد. قبل از دستگیری (بهمن ۱۳۶۱) با موافقت سازمان ایالتی، قرار شد این حوزه‌های ویژه را، که برخی‌ها به شوخی «گورستان» می‌نامیدند، زیرا هیچگونه فعالیتی نداشته و عموماً غیرفعال بودند، یا مسن و بی‌حوصله بودند یا کار دبیرخانه‌ای می‌کردند یا کار شغلی‌شان طوری بود که مدام در سفر بودند و گاه در جلسات حوزه نیز غیبت می‌کردند تعطیل کنند.

ح - حوزه‌های مسئولین

حوزه‌های مسئولین، حوزه‌هایی بودند که اعضای آن را مسئولین حوزه‌های رسمی و آزمایشی (عادی یا ساده)، تشکیل می‌دادند. این حوزه‌ها گاه افرادی را که از نظر سیاسی در سطح این حوزه‌ها بودند ولی به دلایلی قادر به اداره حوزه نبودند نیز شامل می‌شد. همچنین مسئولین سازمان جوانان یا تشکیلات زنان نیز در این حوزه‌ها حضور داشتند. بالطبع اینگونه افراد، حوزه پائین‌تری را اداره نمی‌کردند. علاوه بر اینها که به حوزه‌های مسئولین رده دو معروف بودند، حوزه‌های دیگری وجود داشت که مسئولین این حوزه‌ها را در خود جای می‌داد. هر چهار نفر مسئول حوزه‌های رده دو یا عضوی از مسئولین سازمان جوانان یا عضوی از مسئولین تشکیلات زنان را نیز گاه در بر می‌گرفت که مسئول شاخه، که عضو کمیته بخش بود، آنها را اداره می‌کرد. این حوزه‌ها اصطلاحاً حوزه مسئولین رده یک نام می‌گرفت.

شکل اداره حوزه‌ها شکل خاصی بود که در شرایط فعالیت محدودتر حزب به وجود می‌آمد؛ چون اگر حزب در شرایط غیرمحدود به سر می‌برد، بعد از بخش، دیگر حوزه نداشت و همه افراد عضو یک بخش، یک حوزه محسوب می‌شدند. مثلاً حزب کمونیست پرتغال در هر کارخانه، کمیته بخش کارخانه، یا کمیته واحد کارخانه، که این کمیته برای خود شعب و کمیسیون‌های مختلف داشت. در جلسات عمومی آن همه افراد شرکت کرده،

تحلیل سیاسی را گرفته، رهنمود را نیز مطلع شده و به اجرای آن می‌پرداختند. تعداد اعضای حزب کمونیست پرتغال در کارخانه این قدر زیاد بود که بتواند این کار را انجام دهد، یعنی هم شرایط درونی حزبی و هم شرایط اجتماعی مهیا بود. در مورد حزب توده، چون هم تعداد کم بود و هم محدودیت داشت، از این حوزه‌ها به عنوان حلقه‌های واسط استفاده می‌کرد. به همین دلیل نام اینها حوزه است، نه واحد و نه کمیته حزبی. نمودار این حوزه‌ها چنین است:



حوزه: سازمان محل کار یا محل زندگی؟

حزب، اصول از پیش تعیین شده‌ای برای سازماندهی و ساختمان حزبی خود به کار نمی‌گرفت. از بدو آغاز فعالیت تشکیلات علنی، تغییرات ساختمانی در حزب دیده می‌شود که تا دستگیری، به ساختار اساسنامه‌ای نزدیک‌تر شده بود. اصولاً چنین مطرح می‌شد که می‌توان همه اشکال سازماندهی احزاب کارگری و کمونیستی جهان را مطالعه کرد و به عنوان تجربه از آنها استفاده نمود، اما نمی‌توان یک شکل را از جایی انتخاب و عیناً به کار گرفت، بلکه باید متناسب با شرایط ملی و اوضاع سیاسی و قدرت و توانایی حزب در هر کشور ساختار سازمانی متناسب را به وجود آورد. ولی آنچه به عنوان یک اصل در نظر گرفته شده بود و در اساسنامه حزب آمده بود، حتی‌المقدور ایجاد حوزه‌ها و سازمانهای حزبی بر اساس محل کار در یک محدوده جغرافیایی معین بود. حزب از ابتدا این اصل را مدنظر داشت. اما با توجه به کمیت سازمانی و عدم جاافتادگی سازمان حزبی، نمی‌توانست

در همه جا از این اصل پیروی کند و به آن وفادار باشد. مثلاً در شروع کار، حتی تعداد اعضا در یک کارخانه به اندازه یک حوزه نیز نمی‌رسید. لاجرم نمی‌توانست حوزه یا سازمانی در محیط کار داشته باشد و از اشکال تلفیقی سود می‌جست. همین‌طور، ایجاد سازمانهای حزبی بر اساس اساسنامه نیز تدریجی بود. در ابتدا قادر نبود به طور منظم تمام سازمانهای بخش و شهر و استان (ایالت) را به وجود آورد. کماینکه به هنگام دستگیری که چهار سال از فعالیتش می‌گذشت، هنوز چنین سازمانهایی با ساختار یکسان در سراسر کشور نداشت. به همین دلیل در مسیر دوران چهارساله می‌توان انواع ساختارها را در جاهای مختلف دید.

سازمان محل کار

همانطور که گفته شد، سازمان محل کار، شکل ایده‌آل ساختار سازمانی حزب است، زیرا از این طریق اعضای حزب می‌توانند در محیط کار و تولید خود مشی و سیاستهای حزب را به میان همکاران برده و در جهت تشکلهای توده‌ای آنها فعالیت کنند. البته همیشه برای حزب این امکان به وجود نمی‌آمد که در این یا آن کارخانه، اداره و یا مؤسسه به اندازه کافی عضو داشته باشد که لااقل حوزه و یا سازمان محل کار (چند حوزه) به وجود آورد. ممکن بود این نوع حوزه‌ها در یک بخش و در اوایل فعالیت سازمانی در یک شاخه، انواع گوناگون داشته باشند. چند نیروی فرهنگی که گاه متعلق به مناطق مختلف آموزش و پرورش و گاه متعلق به مدارس مختلف یک منطقه بودند، در اوایل، حوزه فرهنگیان را تشکیل می‌دادند، یا چند کارگر کارگاهی که متعلق به کارگاههای مختلف بودند، به علت آنکه تعداد اعضا در یک کارگاه به یک حوزه نمی‌رسید، در کنار هم قرار گرفته و در شاخه کارگری، حوزه کارگاهی تشکیل می‌دادند. همین‌طور در کارخانه‌هایی که تعداد اعضایش به یک حوزه نمی‌رسید، اعضای حزبی در کنار هم قرار گرفته و در مجموع یک حوزه کارگری کارخانه تشکیل می‌دادند که در اوایل، به شاخه کارگری متصل بود. نظیر این شاخه‌ها برای زنان، دانشجویان، کارمندان، دهقانان نیز وجود داشت. سپس این حوزه‌ها با ایجاد بخشهای جغرافیایی مشخص در بخش قرار گرفتند. چون بخش یک سازمان محیط زندگی نیز بود، حوزه‌های محل زندگی نیز بر اساس اساسنامه به وجود آمدند. در اواخر فعالیت، حزب توانسته بود در برخی از کارخانه‌های بزرگ، برخی ادارات و مؤسسات بزرگ، حوزه‌های محل کار و گاه سازمان محل کار به وجود آورد. ولی آن طور که گفته می‌شد و به چشم هم دیده شد هنوز فاصله زیادی با ایجاد حوزه‌های محل کار در تمام

کارخانجات، مؤسسات و ادارات وجود داشت با اینکه تشکیل کمیته محل کار یا کارخانه در اساسنامه پیش‌بینی شده بود اما در عمل حزب نتوانست در هیچ محل کاری، کمیته محل کار داشته باشد. این، بیش از هر چیز، به خاطر عدم رشد سازمانی و جذب نیرو در محل کار بود.

سازمان محل زندگی

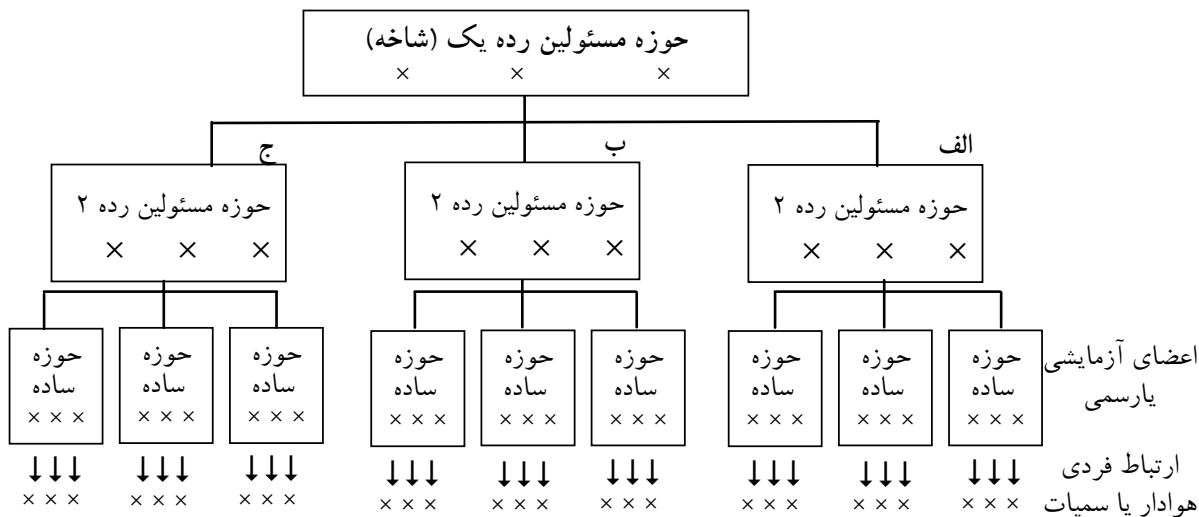
از آنجا که برای حزب مقدر نبود همه اعضا را در حوزه‌های محل کار سازمان دهد (مانند: کارمندان متفرق آموزش و پرورش، شرکتهای خصوصی، شعب مختلف بانکها، شهرداریها و غیره، بازنشستگان ادارات و کارخانجات، پیشه‌وران غیرکارگاهی، دانشجویان، زنان خانه‌دار و بیکاران) این اقشار را در سازمان محل زندگی و در شاخه‌های بخش جغرافیایی متشکل می‌کرد و از آنها حوزه‌های ترکیبی به وجود می‌آورد. در این اواخر، برای محلی کردن حوزه‌ها و به وجود آوردن سازمان محله تلاش می‌شد، که فقط در چهارچوب طرح باقی ماند و عملی نشد. این حوزه‌ها بیشتر روی شکل‌های توده‌ای محلی فعالیت می‌کردند، ضمن آنکه در محل کار نیز می‌بایست نقش فعالی می‌داشتند. در عین حال که حزب به حوزه‌های محل کار اولویت می‌داد، اما در عمل، حوزه‌های محل زندگی تعداد بیشتری از اعضای حزبی را می‌پوشاند تا حوزه‌های محل کار. اگرچه حزب موفق نشده بود حوزه‌ها و سازمان محله را به وجود آورد، اما موفق شده بود حوزه‌های محل زندگی را ایجاد کند. بدین ترتیب کلیه افرادی که در حوزه‌های محل زندگی متشکل شده بودند، خانه‌شان در همان محدوده جغرافیایی بخش می‌بود. به جز موارد استثنایی؛ مانند اعضای آزمایشی.^۱

سازمان پایه: شاخه

همانگونه که دیدیم، حوزه‌های حزب توده به سه سطح رده سه (آزمایشی و رسمی)، رده دو و رده یک تقسیم می‌شد. حوزه مسئولین رده یک، در واقع ارگان مدیریت و سازماندهی حوزه‌های زیردست خود بود و حوزه مسئولین شاخه خوانده می‌شد. در «سازمان ایالتی تهران» (سات) به علت گسترش اعضای حزب، چنین تقسیم‌بندی پدید شده بود. بنابراین پس از «حوزه»، کوچکترین واحد سازمانی حزب توده را «سازمان شاخه»

۱. مهدی حسنی پاک، بازجویی، ۱۳۶۲/۷/۲.

تشکیل می‌داد، که توسط «حوزه مسئولین شاخه»، یا «حوزه مسئولین رده یک» اداره می‌شد. نمودار یک «سازمان شاخه» در «سازمان ایالتی تهران» (سات) چنین بود:



در رابطه با شمای فوق چند توضیح ضروری است:

۱- برای ساده‌تر شدن موضوع، اعضای کلیه واحدهای حزبی را، حداقل ۳ نفر، حساب کردیم. در شرایط سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸، این اعضا گاه بیشتر و معمولاً بین ۳ تا ۵ نفر در نوسان بود.

۲- باید توجه داشت که گاه برخی از مسئولین رده یک یا رده دو، بیش از یک حوزه را اداره می‌کردند. بنابراین شمای سازمان شاخه‌ها در موارد مختلف، متفاوت بود.

۳- معمولاً هر یک از اعضای حزب توده (رسمی یا آزمایشی) دارای یک یا چند هوادار یا سمپاتیزان بودند. این افراد، واجد معیارهای کامل عضویت در حزب توده نبودند، ولی تحت تأثیر القائات فرد توده‌ای به حزب توده و اتحاد شوروی گرایش داشتند. این افراد در «ارتباط فردی» با عضو حوزه قرار داشتند و در جلسات حزبی، گزارش وضعیت آنان و مراحل پیشرفت کار «عضو» یا «هوادار» بررسی می‌شد.

۴- حوزه مسئولین رده یک (مسئولین شاخه)، هر چند عملاً آرکان و مدیریت شاخه بود، ولی «کمیته» خوانده نمی‌شد، زیرا از نظر اساسنامه حزب توده، پائین‌ترین کمیته حزبی «کمیته بخش» است.

بنابراین تصمیم‌گیری‌های حوزه مسئولین شاخه تنها در کمیته بخش رسمیت می‌یافت و مسئول شاخه (سرشاخه) تنها به عنوان عضو و نماینده کمیته بخش، دارای اختیاراتی در اداره شاخه بود.

سازمان بخش

اساسنامه حزب توده، «سازمان بخش» را دومین سازمان حزبی پس از سازمان پایه (حوزه) ذکر می‌کرد. در تقسیمات سازمانی حزب توده، علیرغم گستردگی واحدهای زیرکمیته بخش، «حوزه» خوانده می‌شدند و نه «کمیته». در رأس سازمان بخش، واحد حزبی «کمیته بخش» قرار داشت. «کمیته بخش»، پائین‌ترین واحد تصمیم‌گیرنده حزبی (کمیته) بود که محدوده جغرافیایی معینی را زیر پوشش داشت و بر اساس همین محدوده جغرافیایی سازمان یافته بود.

«سازمان بخش» در برگیرنده شاخه‌های مختلف بود و مسئولین حوزه‌های رده یک (سرشاخه‌ها) در کمیته بخش عضویت داشتند. در «کمیته بخش» علاوه بر مسئولین شاخه‌ها، مسئول سازمان جوانان بخش «سازمان جوانان توده ایران» و مسئول سازمان زنان بخش «تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» نیز که دارای سازمان مستقلی بودند، عضویت داشتند. بنابراین «کمیته بخش»، علاوه بر سازمان حزبی بخش، اداره سازمان جوانان بخش و سازمان زنان بخش را نیز به عهده داشت.

طبق رهنمودهای «شعبه تشکیلات کل» کمیته مرکزی حزب توده، عضویت مسئولین سازمانهای زنان و جوانان بخش در کمیته بخش، صرفاً حالت نمایندگی سازمان مربوطه را نداشت که مسئولین فوق در زمینه مسایل سازمان خود استقلال داشته باشند. بلکه مسئولین سازمان جوانان و سازمان زنان، عضو کامل کمیته بخش محسوب می‌شدند، بنابراین علاوه بر اینکه به طور عمودی تابع رهبری سازمان خود بودند، به طور افقی نیز تابع کمیته بخش بودند.^۱

این «رهبری دوگانه»، در بسیاری موارد سبب تعارض میان رهنمودهای رهبری سازمان جوانان و سازمان زنان با رهنمودهای حزبی می‌شد و از مشکلات مسئله‌ساز و مبتلابه سازمان حزب توده بود. این رهبری دوگانه، عمدتاً برای اعمال کنترل بیشتر بر سازمانهای جوانان و سازمان زنان ایجاد شده بود. تجربه سالهای ۱۳۳۰، که سازمان جوانان توده، به رهبری مهندس نادر شرمینی خود را به یک سازمان رقیب حزب تبدیل کرده بود، باعث شد تا مسئولین حزب توده در هر رده تشکیلاتی، پیوند محکمی با واحد هم‌عرض و افقی سازمان جوانان و سازمان زنان ایجاد کند. عملاً این کنترل مضاعف نیز کارساز نبود و

۱. مراجعه شود به: توضیح درباره مسایل سازمانی (جزوه درونی حزب توده، نوشته ف. م. جوانشیر)، صص ۸۳ -

عموماً میان سازمان بخش جوانان با سازمان حزبی بخش، رقابت وجود داشت. در سازمان زنان (از آنجا که به طور اساسنامه‌ای و رسمی، یک سازمان حزبی محسوب نمی‌شد)، مسئول تشکیلات دمکراتیک زنان، در واقع مسئول «فراکسیون حزب» در تشکیلات دمکراتیک زنان بخش مربوطه بود و به عنوان مسئول فراکسیون فوق، در کمیته بخش عضویت داشت. از دیدگاه اساسنامه حزب توده، عالیترین ارگان‌های رهبری سازمانهای حزبی (سازمان بخش، سازمان شهر، سازمان ولایت و ایالت)، به جز سازمان کشوری، کنفرانسهای حزبی سازمان مربوطه بود. به عبارت دیگر، طبق اساسنامه، عالیترین ارگان سازمان بخش، کنفرانس بخش؛ سازمان ناحیه، کنفرانس ناحیه و ... بود. در سطح سازمان کشوری، عالیترین ارگان «کنگره حزبی» بود و نه «کنفرانس حزبی». این کنفرانسها باید هر سال یک بار در سطح بخش و شهر و ولایت و هر دو سال یک بار در سطح «سازمان ایالتی» تشکیل می‌گردید و از جمله وظایف آن انتخاب کمیته مربوطه و انتخاب نماینده‌ای برای کنفرانس سازمان بالاتر بود. نمایندگانی که از طریق این کنفرانسهای حزبی انتخاب می‌شدند، در نهایت در کنگره حزبی شرکت می‌کردند، که عالیترین ارگان رهبری حزب بود. با توضیح فوق مشخص می‌شود، که اختیارات «کمیته بخش»، به عنوان عالیترین ارگان رهبری سازمان بخش، اعتباری و به نمایندگی از سوی «کنفرانس سازمان بخش» است، که طبق اساسنامه باید سالی یک بار تشکیل شود. ولی در واقع، این الگوی «دمکراتیک» در سازمان حزب توده هیچگاه اجرا نشد و «کمیته بخش» اقتدار و اختیار خود را نه از کنفرانس سازمان بخش، بلکه از کمیته بالاتر حزبی (کمیته ناحیه) و کمیته بالاتر نیز به نوبه خود از ارگان بالاتر و در نهایت از کمیته مرکزی دریافت می‌داشته است. بنابراین، اصولاً این کمیته‌ها، به آن دلیل که موجودیت خود را نه از کنفرانس سازمان خود، بلکه از ارگانهای بالاتر دریافت می‌داشته‌اند، طبق اساسنامه حزب، فاقد مشروعیت اساسنامه‌ای بوده‌اند. رهبری حزب توده این انتصابی بودن ارگانهای حزبی (از بالا به پائین) را در برابر اعضا، همواره به «شرایط خاص» سیاسی کشور توجیه می‌کرد و هیچگاه، به دلیل سهولت رهبری متمرکز و دیکتاتورمنشانه، اصل «دمکراسی حزبی» را، طبق اساسنامه خود، مراعات نکرد. این نقص دمکراسی حزبی، بیماری تاریخ چهل و چند ساله حزب توده و عامل پرورش اعضای حزب با روحیه «تابع و متبوعی»، «رئیس و مرئوسی» و «اطاعت کورکورانه» بود.

طبق اساسنامه حزب توده، کمیته‌های حزبی (در همه سطوح: از کمیته بخش تا کمیته مرکزی) باید بوسیله یک «هیأت اجرائیه» اداره شوند. هیأت اجرائیه کمیته از میان خود

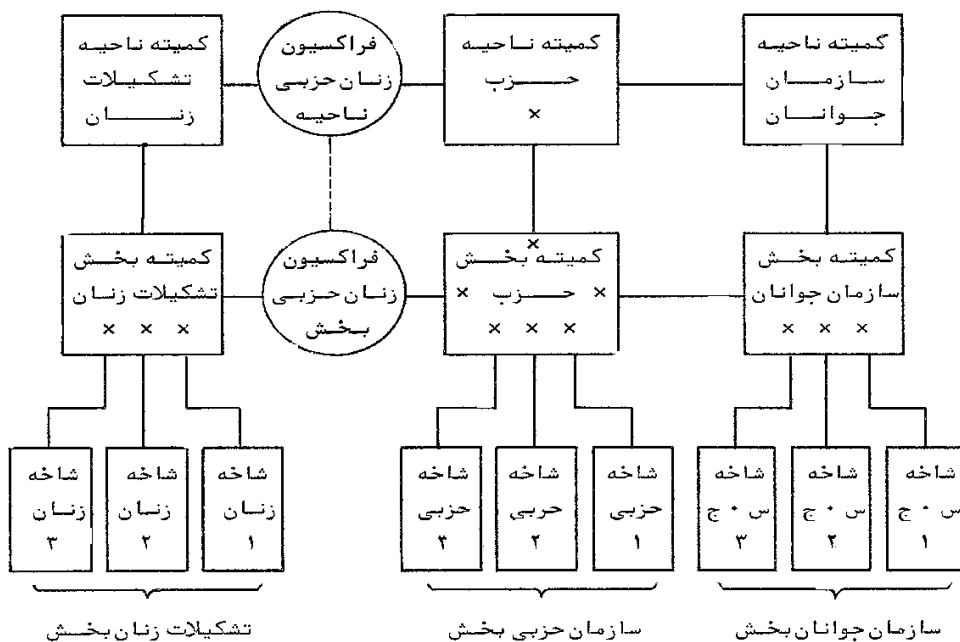
«دبیران کمیته» را انتخاب می‌کند. هر چند در سطوح کمیته مرکزی و کمیته‌های ایالتی چنین الگوی سازماندهی وجود داشت (البته نه به شکل انتخابی بلکه به شکل انتصابی و از بالا)، ولی در سطوح پائین‌تر (کمیته شهر و ناحیه و بخش) چنین نبود و کمیته توسط مسئولین انتصابی از سوی ارگان‌های بالاتر اداره می‌شد.

در کمیته بخش، علاوه بر مسئولین تشکیلاتی (سرشاخه‌ها) و مسئولین «سازمان جوانان توده» و «تشکیلات دمکراتیک زنان»، مسئولین کمیسیونی بخش نیز عضویت داشتند. این مسئولین، فاقد جلسات کمیسیونهای خود بودند، ولی فعالیت‌های کمیسیونی مربوطه را در عرصه سازمان بخش خود سامان می‌دادند و در جلسه کمیسیون مربوطه در سطح ناحیه شرکت می‌کردند. به عنوان مثال، مسئول تبلیغات بخش فاقد جلسه کمیسیون بخش بود، ولی به عنوان مسئول تبلیغات بخش در جلسه کمیسیون تبلیغات ناحیه شرکت می‌کرد.

اعضا امور کمیسیونی سازمان بخش، عبارت بود از: ۱- مسئول تشکیلات (که همان مسئول کمیته بخش بود) ۲- مسئول کارگری ۳- مسئول اطلاعات (خبر) ۴- مسئول امور توده‌ای ۵- مسئول تعلیمات (آموزش) ۶- مسئول تبلیغات.

لازم به توضیح است که الزاماً اداره امور کمیسیونی فوق به معنای عضویت یک فرد جدید در کمیته بخش نبود و مسئولین تشکیلاتی (سرشاخه‌ها) گاه دارای وظایف و عملکرد کمیسیونی نیز بودند.

سازمان بخش را می‌توان با نمودار زیرین نمایش داد. خط نقطه‌چین (...). بیانگر رابطه غیراصولی و خط پر (—) بیانگر رابطه اصلی است.



در سال ۱۳۶۱، «سازمان ایالتی تهران» (سات) دارای حدود ۴۰ سازمان بخش بود.

سازمان شهر (ناحیه)

طبق اساسنامه حزب توده، سومین واحد سازمانی حزب، پس از سازمان پایه (حوزه) و سازمان بخش، «سازمان شهر» بود، که در رأس آن باید «کمیته شهر»، منتخب کنفرانس سازمان شهر، قرار می‌داشت.

در سازمان حزب توده، پس از انقلاب اسلامی ایران، در برخی از شهرهای کشور، «سازمان شهر» به وجود آمد.

شهر تهران به علت گستردگی، از نظر موازین تشکیلاتی حزب توده، به نواحی مختلف جغرافیایی تقسیم می‌شد و سازمان ناحیه در تهران مساوی با سازمان شهر در سایر نقاط کشور بود. به عبارت دیگر، سازمان ناحیه در تهران دارای همان حقوق اساسنامه‌ای سازمان شهر در سایر نقاط بود. به طور مثال، اگر یک عضو کمیته شهر رشت به تهران منتقل می‌شد، عضو کمیته یکی از نواحی تهران می‌گردید. بنابراین در سازمان ایالتی تهران، سازمان شهر وجود نداشت و ارگان مافوق کمیته‌های نواحی، «کمیته ایالتی تهران» بود.

در تهران، سازمان ناحیه دربرگیرنده یک محدوده جغرافیایی معینی بود که به چند بخش تقسیم می‌شد. در رأس «سازمان ناحیه»، «کمیته ناحیه» قرار داشت، که مانند بخش، از نظر اساسنامه نماینده برگزیده کنفرانس ناحیه است و در فاصله بین دو اجلاس کنفرانس ناحیه، رهبری سازمان ناحیه را به عهده دارد، ولی عملاً در طول تاریخ حزب توده، «کمیته ناحیه» یک ارگان انتصابی از بالا بوده است.

در کمیته ناحیه، مسئولین بخش‌های تحت پوشش آن ناحیه عضویت داشتند. در کمیته ناحیه، علاوه بر مسئولین کمیته‌های بخش، مسئول سازمان جوانان ناحیه «سازمان جوانان توده ایران» و مسئول سازمان زنان ناحیه «تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» نیز که دارای سازمان مستقلی بودند، عضویت داشتند. بنابراین، کمیته ناحیه، علاوه بر سازمان حزبی ناحیه، مدیریت سازمان جوانان ناحیه و سازمان زنان ناحیه را نیز به عهده داشت. توضیحاتی که درباره رابطه عمودی و افقی مسئولین سازمان جوانان و تشکیلات زنان بخش داده شد، در سطح ناحیه و ارگانهای بالاتر نیز مصداق دارد.

در جنب کمیته ناحیه، ارگانهای کارشناسی و تخصصی به نام «کمیسیون» وجود داشت. کمیسیونهای ناحیه دارای جلسات منظم هفتگی بوده و در آن مسئولین کمیسیونی کمیته‌های بخش شرکت داشتند. بنابراین، در جلسات کمیته ناحیه علاوه بر مسئولین

تشکیلاتی (مسئولین کمیته‌های بخش) و مسئولین ناحیه «سازمان جوانان توده» و ناحیه «تشکیلات دمکراتیک زنان»، مسئولین کمیسیونهای ناحیه نیز عضویت داشته‌اند.

در این رابطه، توجه اکید به تفاوت ارگانهای «کمیته» و «کمیسیون» ضروری است. اصولاً در عرف متداول جامعه‌شناسی سیاسی، واژه «کمیته» به یک واحد تصمیم‌گیرنده و اجرائی اطلاق می‌شود و واژه «کمیسیون» به یک واحد کارشناسی و تخصصی، که فی‌نفسه فاقد قدرت تصمیم‌گیری و اجرائی است. بنابراین در همه احزاب، ارگانها و سازمانهای سیاسی معمولاً «کمیسیون» یک ارگان مشاوره و کارشناسی است و نه ارگان تصمیم‌گیری و اجرائی. در سازمان حزب توده نیز چنین بود.

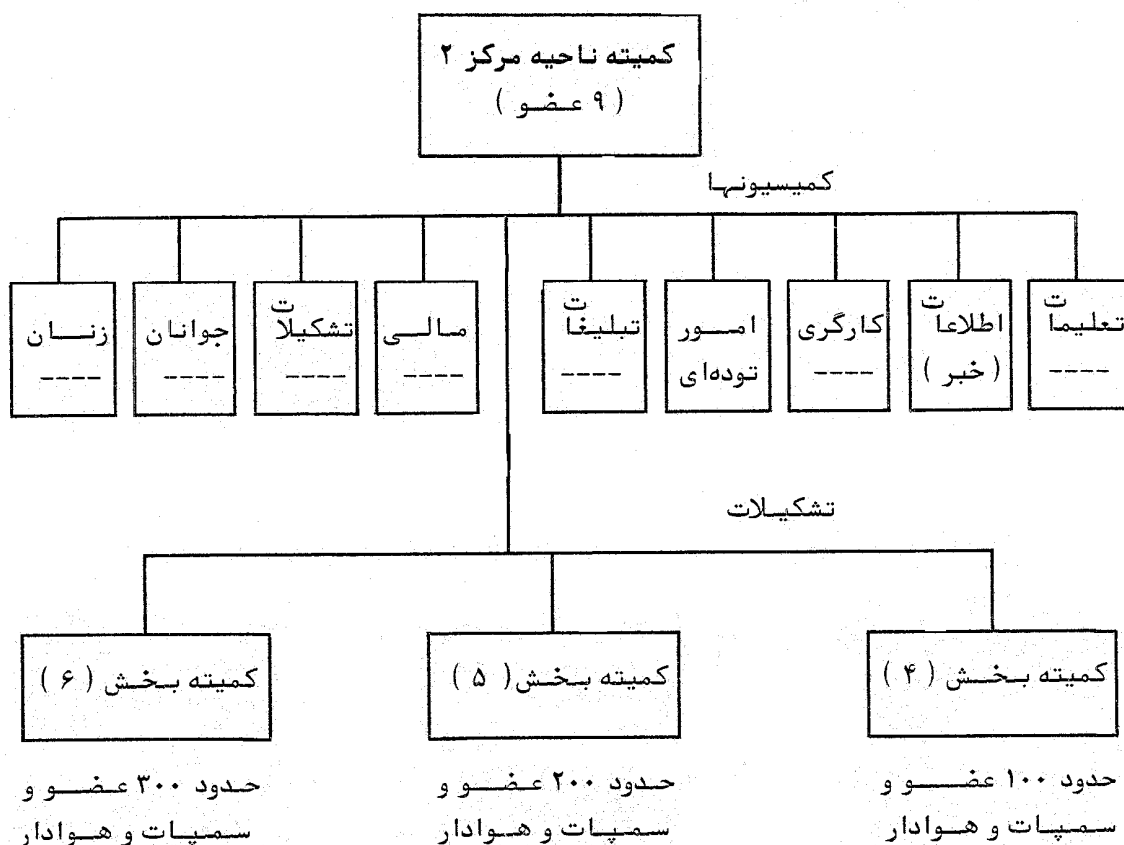
در سازمان ناحیه، در جوار ارگان رهبری آن (کمیته ناحیه)، کمیسیونهای کارشناسی قرار داشت. کمیسیونهای فوق دارای اعضا خاص (خبرگان در عرصه فعالیت کمیسیون مربوطه) و دارای جلسات ویژه بود، که در آن مسئولین امور کمیسیونی بخش‌ها شرکت داشتند و مسئولین کمیسیونهای فوق عضو کمیته ناحیه بودند. مسئولین کمیسیونها الزاماً افراد جداگانه‌ای نبوده و گاه خود مسئولین کمیته‌های بخش، علاوه بر مسئولیت تشکیلاتی، مسئولیت کمیسیون را نیز برعهده داشتند. یعنی علاوه بر اداره بخش مربوطه، یک یا چند کمیسیون را نیز اداره می‌کردند.

کمیسیونهای ناحیه با کمیسیونهای سازمانهای بالاتر حزبی مرتبط بودند. مثلاً، مسئول کمیسیون تبلیغات ناحیه در جلسه کمیسیون تبلیغات سازمان ایالتی و مسئول کمیسیون تبلیغات سازمان ایالتی در شعبه تبلیغات کمیته مرکزی (شعبه مرکزی تبلیغات) مشارکت داشت (مسئول کمیسیون تبلیغات سازمان ایالتی تهران به علت اهمیت، معاون شعبه مرکزی تبلیغات بود). بدین ترتیب، «شعبه مرکزی تبلیغات» از طریق کمیسیونهای ایالتی - ناحیه‌ای و از طریق مسئول تبلیغات بخش دارای ارتباط عمودی و کارشناسی (کمیسیونی) با همه سازمانهای حزبی بود. ولی هر کمیسیون تابع کمیته سازمان مربوطه بود و رهنمودهای خود را از ارگان رهبری سازمان خود (کمیته مربوطه) دریافت می‌داشت. بنابراین، رهنمودهای کمیسیونی از دو کانال رابطه کمیسیونی (عمودی) و رابطه تشکیلاتی (افقی) دریافت می‌شد. در این دو نوع رابطه، اصالت با رابطه تشکیلاتی (افقی) بود و اجرای رهنمودهای عمودی (از کمیسیون بالاتر) باید به تصویب کمیته ناحیه می‌رسید. بنابراین، نوع رابطه کمیسیونهای ناحیه با ارگانهای بالاتر کمیسیونی و با کمیته هم‌عرض، به رابطه سازمان جوانان و سازمان زنان با ارگانهای بالاتر و با کمیته حزبی هم‌عرض شباهت داشت. در سطح سازمان ناحیه، کمیسیونهای زیر (مرکب از مسئولین کمیسیونی بخشها) وجود

داشت: کمیسیون تشکیلات، کمیسیون اطلاعات (که اختصاراً «خبر» خوانده می‌شد)، کمیسیون کارگری، کمیسیون امور توده‌ای، کمیسیون آموزش (تعلیمات)، کمیسیون تبلیغات.

سازمان ایالتی تهران (سات) در سالهای ۱۳۵۹ - ۱۳۵۸ به ۶ ناحیه با محدوده معین جغرافیایی (شمال، مرکز، جنوب، شرق، غرب، شهری و کرج) و یک ناحیه ویژه (شامل حوزه‌های کارکنان دبیرخانه مرکزی حزب) تقسیم می‌شد، یعنی جمعاً ۷ ناحیه را دربرمی‌گرفت.

در سال ۱۳۶۰، این ساختار دگرگون شد و «سات» به ۱۲ ناحیه دارای محدوده جغرافیایی معین و یک ناحیه فاقد محدوده جغرافیایی (حوزه‌های دبیرخانه) تقسیم گردید. هر ناحیه دارای یک شماره رمز بود. اسامی نواحی ۱۳ گانه فوق به شرح زیر است: ناحیه شمال، ناحیه مرکز ۱، ناحیه مرکز ۲، ناحیه جنوب ۱، ناحیه جنوب ۲، ناحیه شرق ۱، ناحیه شرق ۲، ناحیه غرب ۱، ناحیه غرب ۲، ناحیه غرب ۳، ناحیه شهری، ناحیه کرج، ناحیه صفر (دبیرخانه). در ادامه برای آشنایی بیشتر با سازمان ناحیه، شمای ناحیه مرکز ۲ سازمان ایالتی تهران (با حدود ۶۰۰ عضو و هوادار و سمپات) درج شده است:



سازمان ولایت (شهرستان)

طبق اساسنامه حزب توده، چهارمین واحد سازمانی حزب، پس از سازمان پایه (حوزه) و سازمان بخش و سازمان شهر، «سازمان ولایتی» بود.^۱

طبق اساسنامه، ارگان رهبری سازمان ولایتی (که اصطلاحاً شهرستان نامیده می‌شد)، باید مانند سازمان‌های حزبی، کنفرانس شهرستان می‌بود که به مدت یک سال «کمیته شهرستان» را به نیابت از خود انتخاب می‌نمود و کمیته شهرستان باید به وسیله هیأت اجرائیه و توسط دبیران کمیته اداره می‌شد.^۲

در سازمان حزب توده، عملاً چنین نبود و مانند سایر سازمان‌های حزبی، کمیته شهرستان مستقیماً توسط ارگان بالاتر (شعبه شهرستانهای کمیته مرکزی) منصوب می‌شد و تابع مسئول مربوطه در این ارگان بود. در تهران، «سازمان شهرستان» (ولایت) وجود نداشت.

سازمان ایالتی

پنجمین واحد سازمانی حزب توده پس از سازمان پایه (حوزه)، سازمان بخش، سازمان شهر (در تهران: سازمان ناحیه) و سازمان ولایت (شهرستان)، «سازمان ایالتی» بود که محدوده جغرافیایی معینی را زیرپوشش داشت. ارگان رهبری سازمان ایالتی نیز مانند سایر سازمانها (حوزه، بخش، شهر، شهرستان) «کنفرانس ایالتی» بود، که باید هر دو سال یک بار^۳ تشکیل می‌شد و «کمیته ایالتی» را به عنوان قائم‌مقام خود انتخاب می‌نمود. «کمیته ایالتی» نیز باید در پلنوم‌های خود از میان اعضا، «هیأت اجرائیه» کمیته ایالتی و از میان اعضای هیأت اجرائیه، هیأت دبیران کمیته ایالتی را انتخاب می‌نمود.

البته این اصول صوری و اساسنامه‌ای بود و در عمل، اعضای کمیته ایالتی در تهران توسط هیأت سیاسی کمیته مرکزی منصوب می‌شدند و تابع «شعبه تشکیلات کل کمیته مرکزی» بودند. در شهرستانها نیز، اعضای کمیته‌های ایالتی توسط «شعبه تشکیلات کل کمیته مرکزی» منصوب می‌شدند.

در کمیته ایالتی تهران، مسئولین تشکیلاتی (مسئولین کمیته‌های ناحیه) و مسئولین

۱. اساسنامه، ص ۱۰.

۲. همان، ص ۱۳.

۳. اساسنامه، ص ۱۲.

کمیسیونهای کمیته ایالتی (شعب) عضویت داشتند. رابطه کمیته و کمیسیون در کمیته ایالتی طبق همان الگویی بود که در بحث سازمان ناحیه توضیح داده شد.

سازمان کشوری

طبق الگوی سازمانی حزب توده که در اساسنامه آن مندرج است، آخرین حلقه این ساختار تشکیلاتی، سازمان کشوری بود که مجموعه سازمان حزب در سراسر ایران را در بر می‌گرفت.

عالی‌ترین ارگان رهبری، سازمان کشوری کنگره حزبی بود که از نویسندگان منتخب کنفرانسهای ایالتی و منتخب از کنگره «فرقه دمکرات آذربایجان» تشکیل می‌شد.^۱ «فرقه دمکرات آذربایجان» در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، مستقل از حزب توده و به دستور میرجعفر باقروف، دبیرکل حزب کمونیست و دیکتاتور آذربایجان شوروی و به منظور تجزیه آذربایجان ایران تشکیل شد و در سال ۱۳۲۴ به تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان دست زد.

پس از شکست فرقه، در پلنوم هفتم کمیته مرکزی حزب توده در خارج از کشور (۱۳۳۹) و به دستور حزب کمونیست شوروی، سازمان فرقه به طور رسمی در سازمان کشوری حزب توده ادغام شد. در عین حال برای حفظ «هویت قومی» فرقه، مقرر شد سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان به نام «فرقه دمکرات آذربایجان» خوانده شود. اساسنامه حزب توده این توافق را چنین منعکس می‌سازد:

سازمان حزب توده ایران در آذربایجان از نظر سنن پراعتبار انقلابی خلق آذربایجان دارای کمیته مرکزی با حقوق کمیته ایالتی است. این سازمان به نام «فرقه دمکرات آذربایجان» نامیده می‌شود.^۲

بنابراین، تنها سازمان ایالتی حزب توده که نام جداگانه‌ای داشت و کمیته ایالتی آن «کمیته مرکزی» خوانده می‌شد و «کنفرانس» آن دارای نام «کنگره فرقه» بود،^۳ سازمان حزب در آذربایجان بود.

به هر روی، در ساختار تشکیلاتی حزب توده، نمایندگان منتخب کنفرانس سازمان

۱. همان، ص ۱۴.

۲. اساسنامه، ص ۱۰.

۳. اساسنامه، ص ۱۰.

بخش باید نمایندگان خود را به کنفرانس سازمان شهر، نمایندگان کنفرانس سازمان شهر به کنفرانس سازمان ولایت، نمایندگان ولایت به کنفرانس ایالتی (و در مورد آذربایجان به «کنگره فرقه») اعزام می‌کردند و در نهایت نمایندگان کنفرانسهای سازمانهای ایالتی سراسر کشور باید کنگره حزبی را به عنوان عالیترین ارگان رهبری حزب تشکیل می‌دادند. طبق اساسنامه، کنگره حزبی باید هر سه سال یکبار تشکیل می‌شد.^۱ ولی در تاریخ حزب توده تنها دو کنگره تشکیل شد:

کنگره اول (۱۰ مرداد ۱۳۲۳ با شرکت ۱۶۴ نماینده در کلوپ مرکزی حزب در تهران) و کنگره دوم (۵ اردیبهشت ۱۳۲۷ با شرکت ۱۱۸ نماینده در کلوپ مرکزی در تهران). از آن تاریخ به بعد (یعنی قریب به ۴۰ سال) کنگره‌ای تشکیل نشد و این اساسی‌ترین رکن اساسنامه حزب توده اجرا نگردید. عدم تشکیل کنگره به عنوان یکی از اصول پایه‌ای احزاب کمونیست، اصل «مرکزیت دمکراتیک» را در حزب توده به مرکزیت مطلق و خودکامه تبدیل کرد.

در طول تاریخ ۴۰ ساله فوق، همواره معترضین حزب توده، با استناد به اساسنامه و اصل «مرکزیت دمکراتیک»، کمیته مرکزی حزب توده را فاقد مشروعیت و انتصابی می‌خواندند، زیرا منتخب کنگره نیست. لازم به توضیح است که از اعضای کمیته مرکزی حزب توده منتخب کنگره دوم، امروزه تنها عده انگشت‌شماری زنده‌اند و به اصطلاح در کمیته مرکزی حزب (در خارج از کشور) عضویت دارند و سایر اعضای آن در طول ۴۰ سال پس از کنگره دوم انتصابی بوده‌اند.

مهمترین وظیفه کنگره حزبی، انتخاب کمیته مرکزی است که در فاصله تشکیل دو کنگره و به عنوان قائم‌مقام کنگره (نمایندگان سازمان کشوری حزب) رهبری حزب را به دست داشت.

کنگره، علاوه بر کمیته مرکزی باید ارگان دیگری را نیز به عنوان کمیسیون نظارت مرکزی تعیین می‌کرد که وظیفه آن نظارت بر اجرای صحیح تصمیمات کمیته مرکزی و نظارت بر امور مالی کمیته مرکزی است.^۲

ارگان فوق در اساسنامه اول حزب توده (مصوب کنگره اول)، «کمیسیون تفتیش مرکزی» خوانده می‌شد و افراد زیر به عنوان اعضای کمیسیون تفتیش مرکزی انتخاب

۱. همان، ص ۱۲.

۲. اساسنامه، ماده ۳۲ (ص ۱۷).

شدند: ۱- دکتر مرتضی یزدی، ۲- دکتر حسین جودت ۳- عبدالحسین نوشین ۴- خلیل ملکی ۵- مهندس علی علوی ۶- رضا روستا ۷- احمد قاسمی ۸- دکتر نورالدین کیانوری ۹- ضیاء الموتی.^۱

البته عملاً ارگان فوق نتوانست در فاصله بین کنگره اول و دوم حزب وظیفه خود (نظارت بر فعالیت کمیته مرکزی) را انجام دهد و به دسته‌بندی مقابل کمیته مرکزی (مرکب از ۱۱ نفر) تبدیل شد. کنگره دوم حزب، وجود دو ارگان رهبری هم‌عرض (کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش مرکزی) را منافی با اصل مرکزیت و وحدت رهبری تشخیص داد.^۲ نورالدین کیانوری که در کنگره اول عضو کمیسیون تفتیش مرکزی بود، در مقاله‌ای چنین نوشت:

بزرگترین این نقص‌ها (در اساسنامه سابق حزب) که پس از کنگره اول در عمل محسوس شد وجود دو ارگان انتخاب شده کنگره در مقابل هم و مسئول در مقابل کنگره به نام کمیته مرکزی و تفتیش کل بود... در اساسنامه مصوبه دومین کنگره فقط یک ارگان رهبری نمایندگی کنگره را به عهده دارد و آن کمیته مرکزی حزب است.^۳

به همین دلیل، در کنگره دوم، «کمیسیون تفتیش مرکزی» نقش خود را به عنوان یک ارگان موازی و ناظر بر فعالیتهای کمیته مرکزی از دست داد و به یکی از کمیسیون‌های کمیته مرکزی (یعنی تابع کمیته مرکزی) تبدیل شد. طبیعی است که با چنین جایگاهی کمیسیون فوق قادر به اجرای نقش و علت وجودی خود نبود.

بعدها، در سومین اساسنامه حزب توده (مصوب پلنوم هفتم - پلنوم وحدت با فرقه دمکرات آذربایجان - ۱۳۳۹) مجدداً «کمیسیون تفتیش مرکزی» با وظایف: الف - نظارت بر اجرای صحیح تصمیمات کمیته مرکزی ب - نظارت بر امور مالی کمیته مرکزی، مطرح شد.^۴ این کمیسیون باید منتخب کنگره و ارگان موازی کمیته مرکزی می‌بود. در عین حال، در سایر سازمانهای حزبی نیز به موازات هر کمیته حزبی، باید یک کمیسیون تفتیش با وظایف فوق وجود می‌داشت. با این حال در اساسنامه فوق قید شده بود:

۱. کمونیزم در ایران، صص ۲۷۲-۲۷۳.

۲. اسناد و دیدگاه‌ها، ص ۱۳۷.

۳. همان، صص ۱۶۵-۱۶۶.

۴. همان، ص ۴۳۳.

تبصره - تا تشکیل کنگره سوم حزب توده ایران کمیسیونی که پلنوم کمیته مرکزی از بین اعضا و مشاورین خود انتخاب می‌کند وظایفی را که به عهده تفتیش مرکزی است انجام خواهد داد.^۱

بدین ترتیب، عملاً این ارگان به یکی از کمیسیونهای تابع کمیته مرکزی تبدیل شد و علت وجودی آن، به عنوان یک ارگان مستقل منتخب کنگره و مسئول در برابر کنگره و مأمور بر نظارت اعمال کمیته مرکزی، لوث گردید. پس از انقلاب اسلامی ایران، در اساسنامه جدید حزب توده، که در سال ۱۳۶۰ منتشر شد، تبصره فوق حذف شد و نام «کمیسیون تفتیش مرکزی» به «کمیسیون نظارت مرکزی» تغییر یافت. طبق این اساسنامه جدید، ارگان فوق که توسط کنگره حزب انتخاب می‌شد، باید ارگان رهبری موازی کمیته مرکزی و ناظر بر اقدامات کمیته مرکزی می‌بود، ولی عملاً این ارگان در حزب توده وجود خارجی نداشت.

فرج‌الله میزانی (ف. م. جوانشیر) دبیر دوم حزب توده و مسئول تشکیلات کل در جزوه درون حزبی، توضیحی درباره مسایل سازمانی می‌نویسد:

به علت شرایط دشوار کار پنهانی تاکنون کمیسیون نظارت مرکزی انتخاب نشده و فعالیت نکرده است و تجربه‌ای از کار آن در دست نیست.^۲

همانگونه که دیدیم، این ادعا صحت ندارد. «کمیسیون تفتیش مرکزی» (یا «نظارت مرکزی») در فاصله کنگره اول تا دوم حزب توده (مرداد ۱۳۲۳ - اردیبهشت ۱۳۲۷) وجود داشت، ولی از آنجا که طبق اساسنامه، ارگان فوق نقش ارگان رقیب کمیته مرکزی را ایفا می‌کرد، منحل شد تا «مرکزیت» هر چه بیشتر در جهت ایجاد یک سازمان بی‌اراده و مکانیکی که اهداف آن را بهتر تأمین کند، ایجاد گردد. ولی از آنجا که طبق اصول سازمانی احزاب کمونیست، وجود چنین ارگان بازرسی، لازمه دمکراسی حزبی یا اصل «مرکزیت دمکراتیک» شمرده می‌شد، نام آن در اساسنامه حفظ شد.

کنفرانس کشوری، «پلنوم وسیع» و «کنفرانس ملی»

در دومین اساسنامه حزب توده (مصوب کنگره دوم - اردیبهشت ۱۳۲۷)، علاوه بر «کنگره حزب»، اجلاسهایی به نام «کنفرانس کشوری» نیز پیش‌بینی شده بود. این کنفرانس

۱. همان، ص ۴۳۳.

۲. توضیحی درباره مسایل سازمانی، ص ۶۸.

باید اقلماً هر سال یک بار تشکیل می‌شد که در آن اعضای کمیته مرکزی (اصلی و مشاور) و نمایندگان کمیته‌های ایالتی و ولایتی حزب شرکت داشتند. در عین حال اساسنامه فوق حدود اختیار این کنفرانس را مشخص می‌سازد:

کنفرانس کشوری جلسه مشورتی است و برای بحث در اطراف مسایل مهم

تشکیل می‌گردد.^۱

به عبارت دیگر، «کنفرانس کشوری» در واقع نوعی سمینار از مسئولین درجه اول و درجه دوم و یک اجلاس مشورتی و کارشناسی بوده و فاقد هرگونه اختیار اجرائی و تصمیم‌گیری بود. کنفرانس کشوری نمی‌توانست جایگزین کنگره حزبی (به عنوان عالیترین ارگان تصمیم‌گیرنده و اجرائی) شود.

در اساسنامه‌های بعدی حزب توده، ارگان فوق حذف گردید، ولی عملاً هر از چندی در مهم‌ترین مقاطع تاریخی کادرهای درجه یک حزبی به پلنوم‌های کمیته مرکزی دعوت می‌شدند.

چنین پلنوم‌هایی، «پلنوم وسیع» خوانده می‌شد. ولی این پلنوم، یک ارگان اجرایی بود و اعتبار آن به رأی اعضای کمیته مرکزی بود و نقش سایر مدعوین نقش مشورتی و تشریفاتی بود. بنابراین «پلنوم وسیع کمیته مرکزی» از نظر مضمونی تشابهی با «کنفرانس کشوری» نداشت.

در تاریخ حزب توده ۳ «پلنوم وسیع» تشکیل شده است:

۱. پلنوم چهارم (وسیع) کمیته مرکزی: این پلنوم با شرکت ۱۵ تن از اعضای سازمان مرکزی با رأی قطعی و ۵۹ نفر از کادرهای حزبی با رأی مشورتی از تاریخ ۵ تا ۲۶ تیر ۱۳۳۶ در مسکو تشکیل شد.^۲ دلیل اصلی تشکیل این پلنوم وسیع، رسیدگی به بحران عمیق حزب در پی شکست آن در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود.^۳
۲. پلنوم هفتم (وسیع) کمیته مرکزی: این پلنوم با شرکت ۷۷ نفر از اعضای کمیته مرکزی و کادرهای حزبی در برلین شرقی (۲۸ تیر - ۷ مرداد ۱۳۳۹) تشکیل شد.^۴ انگیزه اصلی تشکیل آن رسیدگی به اختلافات شدید درونی حزب بر سر مسئله «فرقه دمکرات

۱. اسناد و ...، ص ۱۵۹.

۲. همان، ص ۳۶۱.

۳. کژراهه، صص ۱۶۵ - ۱۸۱.

۴. اسناد و ...، ص ۳۹۳.

آذربایجان» بود.^۱

۳. پلنوم هفدهم (وسیع) کمیته مرکزی: این پلنوم در فروردین ۱۳۶۰ در تهران با شرکت اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی و تعدادی از کادرهای حزبی تشکیل شد. این اجلاس در واقع بیشتر یک حرکت نمایشی و تبلیغاتی برای جذب نیروهای داخلی کشور در شرایط نوین اجتماعی پس از انقلاب اسلامی و ضرورت تحکیم پایه‌های اقتدار و مشروعیت بخشیدن به رهبری جدید حزب (کیانوری و باند او) بود.

پس از انحلال حزب توده (۱۳۶۲)، اجلاسی توسط بقایای حزب توده (علی خاوری، حمید صفری و ...) به نام «کنفرانس ملی حزب توده ایران» تشکیل شد. هدف از این کنفرانس، که خود سرمنشاء بحران عمیق و فروپاشی بقایای حزب گردید، تجدید سازمان حزب اعلام شد. با توجه به توضیحاتی که درباره وظایف و کارکردهای کنفرانس، کنگره، کنفرانس کشوری و پلنوم وسیع داده شد، روشن است که این ارگان نوظهور، طبق اساسنامه و موازین تشکیلاتی حزب توده، فاقد «مشروعیت» بود.

همانگونه که ملاحظه شد، ساختار تشکیلاتی حزب توده، ساختاری متمرکز و هرم مانند بود. در قاعده این هرم، سازمان‌های پایه یا «حوزه»های حزبی قرار داشت. این حوزه‌های حزبی دربرگیرنده اعضای رسمی یا آزمایشی حزب بود و از طریق ارتباطات فردی یا محفلی، حزب را به هواداران یا سمپاتی‌زانه‌ها مربوط می‌ساخت.

در بدنه این هرم کمیته‌های بخش، شهر، شهرستان (ولایت) و ایالت بر سازمانهای مربوطه فرمان می‌راندند.

در جوار کمیته‌های حزبی، کمیسیونهای حزبی قرار داشت. کمیته، یک ارگان رهبری (تصمیم‌گیرنده و اجرائی) بود و کمیسیون یک ارگان تخصصی یا کارشناسی.

هر کمیسیون تابع کمیته هم عرض خود بود؛ هر چند با کمیسیون بالاتر رابطه کارشناسی داشت.

در رأس هرم حزبی، کمیته مرکزی به عنوان عالیترین ارگان رهبری سازمان کشوری قرار داشت... کمیته مرکزی نیز دارای ارگانهای تخصصی و کارشناسی (کمیسیونی) بود.

همانگونه که پیش از این توضیح داده شد، در کمیته مرکزی حزب توده تمامی قدرت در دست «هیأت سیاسی»، سپس هیأت دبیران و در نهایت دبیر اول متمرکز بود.

این ساختار متمرکز و هرم مانند را می‌توان با شمای زیر نشان داد:

ساختار فوق، سازمان اساسنامه‌ای حزب توده را در بر می‌گیرد که تنها بر چارچوب کلی سازمان کشوری حزب توده و سازمانهای ایالتی تهران و شهرستانها (معروف به «سازمان علنی» حزب) انطباق داشت.

سازمانهای مخفی و نظامی حزب توده، هر چند در چارچوب کلی در هرم فوق می‌گنجید و تابع کمیته مرکزی بود، ولی دارای ساختار درونی ویژه‌ای بود. در شرایط فعالیت مخفی، ساختار فوق تنها در چهارچوب کلی و رهبری مجموعه هرم سازمان کشوری توسط کمیته مرکزی قابل تطبیق بوده و از نظر روابط واحدهای حزبی با کمیته مرکزی دارای ساختار ویژه‌ای بود که «ساختار غیرمتمرکز» خوانده می‌شد.

در ساختار تشکیلاتی فوق، طبق اساسنامه حزب، باید در جوار کمیته مرکزی، «کمیسیون نظارت مرکزی» (یا «کمیسیون تفتیش مرکزی») وجود داشته باشد که به عنوان یک ارگان موازی رهبری بر کمیته مرکزی نظارت کند، ولی در عمل این ارگان وجود نداشت و رأس هرم ساختار حزبی در اوج تمرکز و قدرت بود.

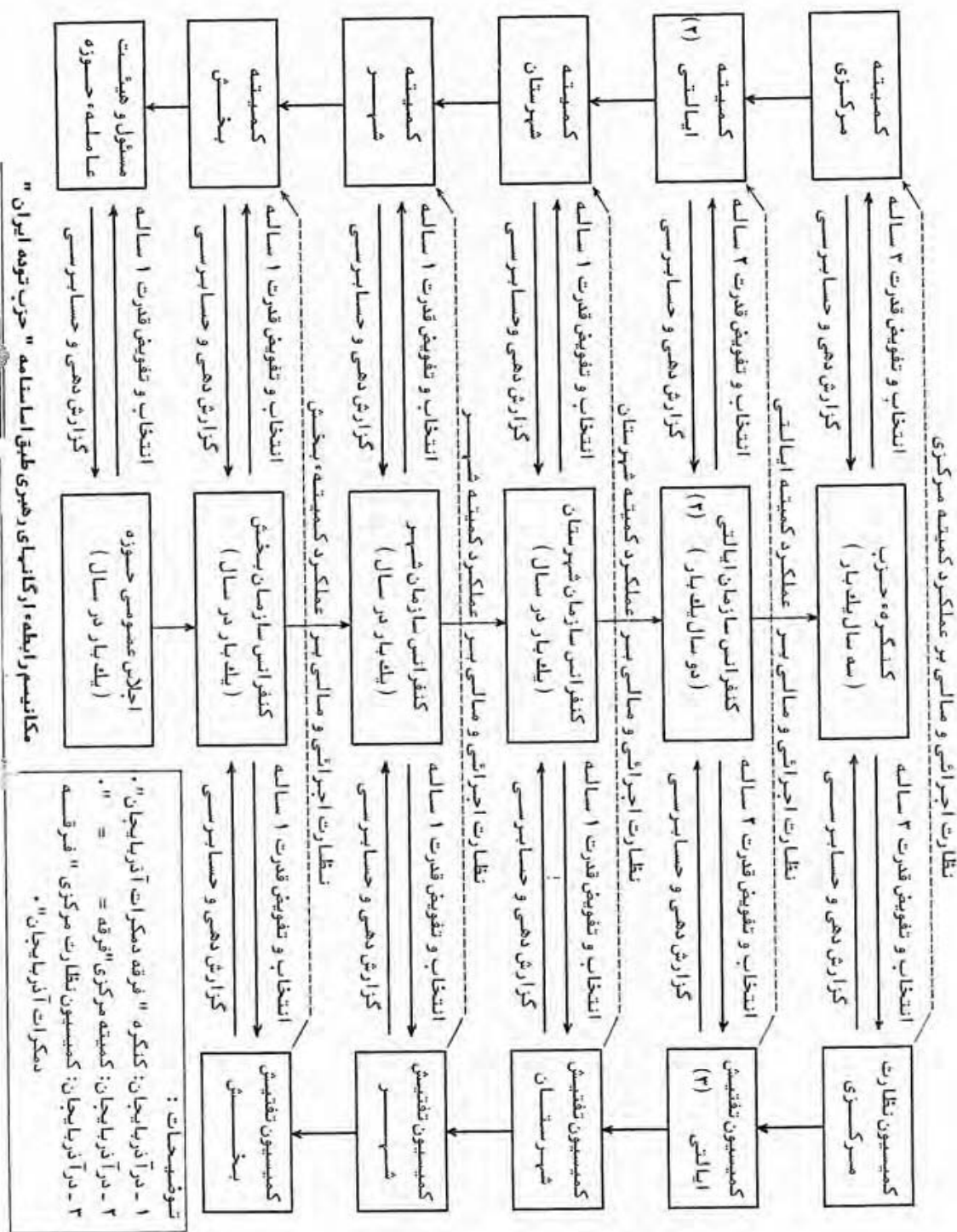
طبق اساسنامه، باید در جوار کمیته‌های حزبی در بدنه هرم نیز، کمیسیونهای تفتیش (یا نظارت) وجود داشته باشد، این ارگانها نیز عملاً موجود نبود و کمیته‌های حزبی تنها در برابر کمیته مافوق خود (و در نهایت کمیته مرکزی) مسئول بودند.

طبق اساسنامه حزب، اصولاً اختیارات و قدرت کمیته‌های حزبی و مسئولین سازمان پایه (حوزه‌ها) قدرتی است که از سوی عالی‌ترین ارگانهای رهبری سازمانهای مربوطه (به ترتیب:

جلسه عمومی حوزه (یک بار در سال)، کنفرانس سازمان بخش (یک بار در سال)، کنفرانس سازمان شهر (یک بار در سال)، کنفرانس سازمان شهرستان (یک بار در سال)، کنفرانس سازمان ایالتی (دو سال یک بار) و کنگره حزب (سه سال یک بار)) به کمیته‌های مربوط تفویض می‌گردد.

در واقع، «کمیته حزبی» نماینده کنفرانس یا کنگره حزبی در فاصله دو اجلاس آن بود و فی‌نفسه و بدون اخذ قدرت از کنفرانس یا کنگره مشروعیت نداشت.

البته در عمل چنین نبود. در طول تاریخ حزب توده، کمیته‌های حزبی توسط کمیته‌های بالاتر و در نهایت توسط کمیته مرکزی منصوب می‌شدند. رابطه کنفرانسها و کنگره حزب را با ارگانهای انتخابی آن (کمیته‌ها و کمیسیونهای تفتیش یا نظارت) می‌توان به صورت زیر نشان داد:



سازماندهی حزب و اشکال آن

این مبحث را با تحلیلی که مهدی حسنی پاک ارائه داده است، پی می گیریم:

سازماندهی علنی

«حزب چنین مطرح می کرد که آنچه در زندگی سیاسی و انقلابی یک حزب اصل است

علنی بودن آن است، یعنی کوشش در جهت آنکه حزب همیشه علنی باشد. حزب که حدود سی سال قبل از انقلاب به کار نیمه علنی و مخفی پرداخته بود بعد از انقلاب فرصتی یافت که تشکیلات علنی خود را در ایران احیاء و ایجاد کند. حزب این مرحله را مرحله «کلاسی» و فرصت طلایی می‌خواند و معتقد بود که [باید] حداکثر استفاده را از شرایط علنی برد. حزب در این دوران به نشر وسیع جهان‌بینی خود و انطباق آن با جامعه ایران در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، هنری و تشکیلاتی پرداخت. تمام اشکال تبلیغات علنی از قبیل چاپ روزنامه‌ها، ماهنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها، کتب، پوستر، اعلامیه، نمایش فیلم، پلاکارد نویسی، شعارنویسی، بحث شفاهی توسط اعضا، جلسات وسیع «پرسش و پاسخ» در دفتر مرکزی حزب، نوار کردن و جزوه کردن آن در این مرحله فعالیت علنی به وفور انجام می‌گرفت. برای آموزش کادرهای جوان حزبی کلاسهای آموزش تئوریک در دفتر مرکزی حزب و در دفتر سازمان جوانان برگزار میشد، در جنب حوزه‌های حزبی نیز چنین کلاسهایی دایر بود و حتی در برخی نواحی این کلاسها برای سطوح مختلف سواد سیاسی - تئوریک اعضا برگزار میشد. برای تبادل تجربه در اجرای رهنمودهای حزبی هر از چندی مسئولیت شعب از سراسر کشور در مرکز سمینار برگزار می‌کردند و در این سمینارها گزارش عملکردهای خود را می‌دادند. آنها هم با عملکردهای یکدیگر آشنا می‌شدند و هم به نوعی یک مسابقه بین مسئولین در جهت سرعت بخشیدن هر چه بیشتر به کار آن شعبه به وجود می‌آمد. علاوه بر آن در سطح ایالتی نیز اینجا و آنجا چنین سمینارهای جمعی تشکیل می‌گردید. گاه برای یک مسئله مشخص که در دستور کار شعبه خاصی از طرف مرکزیت حزب وارد شده بود، مانند مطالعه در پیرامون زندگی و مشکلات کنونی عشایر، در شعبه دهقانی، سمیناری از همه مسئولین مناطق عشایرنشین تشکیل می‌شد. از نظر تشکیلاتی در دوره علنی تعداد افراد حوزه‌ها گاه به ۷ تا ۱۰ نفر می‌رسید و این خود از نظر آنکه محیط حوزه بیشتر در مورد مسایل جوش و خروش داشت و افراد از یکدیگر چیز یاد می‌گرفتند و از تجارب هم استفاده می‌کردند، مهم بود.

در این دوره حزب می‌کوشید که سازمانهای خود را به وجود بیاورد و برای شروع از سازمان شهر شروع کرد که در گسترش بعدی سازمان شهر در خود شهر به بخش‌های شهری یا حومه شهری یا نواحی شهری تقسیم می‌شد و در عین حال سازمان شهری نطفه سازمان ایالتی را نیز در خود می‌پروراند و بعداً تبدیل به سازمان ایالتی می‌شد. هدف حزب آن بود که در دوره فعالیت علنی خود سازمانهای ایالتی را تشکیل داده و سازمانهای

شهرستانها و شهرها و بخشهای زیرنظر آنان را بر اساس پارامترهای قومی، ملی، جغرافیایی کشوری و تقسیمات شهرداری و تقسیم جمعیت و مؤسسات تولیدی و غیرتولیدی بوجود آورد.

در عین حال حزب در این دوران می‌کوشید و کوشید که شعب و کمیسیونهای جنب کمیته مرکزی حزب را به وجود آورده، آنها را فعال نماید و کار آنها را در سازمانهای ایالتی و شهر (ناحیه) نیز گسترش داده و جنب این کمیته‌ها، شعبی را که نیاز دارند، به وجود آورد.

علاوه بر این در ارتباط با کمک به تشکیل و ایجاد سازمانهای توده‌ای، اعم از کارگری، دهقانی، زنان، جوانان، کارمندان، اقلیتهای ملی- مذهبی و شرکت فعال اعضای حزب در این تشکلهای به قصد آنکه هرچه بیشتر آن را مردمی کرده، اهدافش را مردمی و به نفع آن تشکل و انقلاب نموده و سپس در جهت رسیدن به آن مقاصد و پیشبرد آن به نفع آن تشکل، تلاش ورزند و مشی حزب را و تحلیل‌های حزب را از مسایل آن صنف و تحلیل‌های سیاسی حزب را به میان آن تشکلهای ببرند و هاله‌ای توده‌ای پیرامون مشی و تحلیلهای حزب بوجود آورند، کوشش می‌شد.

در عین حال فعالیت تشکیلاتی اعضا و حوزه‌ها برای جلب هر چه بیشتر اعضای حزبی، کارکردن سیاسی روی اعضا و در صورتی که مشی حزب را پذیرفتند کار کردن روی آنها در جهت اهداف برنامه و اساسنامه‌ای حزب و تبدیل آنها به سمپات منظم حزبی و سپس در صورت تمایل به عضویت، ارائه آنکت حزبی به آنها و معرفی آنها به تشکیلات، یکی دیگر از مشخصات کار علنی حزب بود که در این دوره نیز انجام داد.

گرچه آنچه در این دوره عمده است، اصل علنی بودن حزب است، ولی تمام احزاب کمونیستی و از جمله حزب، اصل علنی بودن را مطلق نمی‌کند، بدان معنی که تمام اطلاعات تشکیلاتی را حتی در دوره علنی در اختیار کادرها و اعضا قرار نمی‌دهند، حتی در دوره علنی هر عضو حزب می‌بایست اسرار تشکیلاتی حوزه خود را فاش نکند، یعنی تعداد سمپاتها، اسامی آنها در صورتیکه می‌شناسد، نام مسئولین، نام اعضای حوزه. و در این باره نمی‌بایست حتی با دوست دیگر حزبی صحبت کند و اگر چنین کاری می‌کرد و آن دوستش اطلاع می‌داد، او تنبیه می‌شد. ولی با این همه در دوره فعالیت علنی گزارش نویسی ما، ضبط اسامی، آنکت‌ها، بیوگرافی‌ها، تمبرها همه به مانند شیوه تبلیغات علنی و بدون رمز و ابهام است. کار علنی در واقع برای حزب حرکت در جاده اتوبان است که هر وسیله‌ای با هر قدرت و نیرویی می‌تواند در آن حرکت کند. ولی در طول دوران چهار ساله

بعد از انقلاب تا دستگیری حزب همواره امکان نمی‌یافت که از این شیوه فعالیت علنی برخوردار شود. از شروع انقلاب تا واقعه کردستان، کار حزب علنی بود. از واقعه کردستان و بسته شدن موقتی دفتر حزب تا بازگشایی مجدد آن نیمه علنی بود. از بازگشایی آن تا اوایل سال ۱۳۶۰ علنی بود و از اوایل سال ۱۳۶۰ تا دستگیری یعنی بسته شدن دفتر مرکزی حزب و دفاتر حزب در سایر شهرستانها، فعالیت حزب نیمه علنی بود.»

سازماندهی نیمه علنی

«کار علنی و نیمه علنی بهم نزدیک‌اند. یک حزب گاه از یک مرحله نیمه‌علنی و گاه از مرحله علنی به مرحله نیمه علنی ممکن است گذر کند. در واقع این منزل بین راهی است که یک راهش به میدان باز کار علنی مربوط می‌شود و یک راهش به میدان تنگ کار پنهانی.»

حزب بعد از واقعه کردستان و بسته شدن موقتی دفتر مرکزی حزب در دوران دولت لیبرالها، وارد یک مرحله نیمه علنی شد. ولی چون این مرحله زودگذر بود، حزب تدارک زیادی برای آن ندید و مجدداً وارد مرحله علنی شد. با تشدید درگیری‌هایی که گروهکهای ضدانقلابی از سال ۱۳۵۹ به تدریج در زمان حکومت بنی‌صدر بوجود آوردند تا خرداد سال ۶۰ و به دنبال آن تا سقوط بنی‌صدر و زوال کار همه گروهکها و توسل منافقین به اعمال تروریستی، همه این اعمال که در کشور رخ می‌داد بر روی فعالیت حزب نیز تأثیر داشت، زیرا اکثر این گروهکها خود را کمونیست می‌خواندند و با افشاء شدن آنها در بین مردم و تقابل مسلحانه آنها با مردم، کم و بیش این نفرت مردم از این گروهکهای باصطلاح کمونیستی را به حزب نیز می‌کشاند. بدین ترتیب از هنگام بسته شدن دفتر مرکزی حزب به بعد و بسته شدن دفاتر حزب در شهرستانها یکی بعد از دیگری و محدود شدن امکانات وسیع علنی برای حزب، حزب به تدریج وارد مرحله نیمه علنی می‌شد. یعنی از طرفی هنوز از طرف مقامات جمهوری اسلامی ایران غیرقانونی نشده بود و به عنوان یک حزب قانونی و علنی محسوب میشد که می‌تواند بر طبق اعلامیه ده ماده‌ای دادستانی به فعالیت خود ادامه دهد و اعضای کمیته مرکزی خود را به وزارت کشور معرفی کند و بکوشد تا بر اساس قانون احزاب آزادی رسمی فعالیت خود را بیابد، ولی از طرف دیگر وسایل ارتباط علنی، یعنی دفاتر حزب، بسته شده بود و از آنها نمی‌توانست استفاده کند. دستگیری جسته و گریخته اعضای حزب، کارکنان شعب و دبیرخانه‌ها و پیک‌ها که جای ارتباطات علنی سابق را گرفته بودند، از طرفی و تحت فشار بودن از طرف نیروهای مردمی و مسلمان

حزب‌اللهی که سرآشتی با کمونیسم نداشتند از طرف دیگر، به تدریج حزب را بدین سمت میکشانند که منطبق با شرایط جدید به فعالیت پردازد و این شیوه، فعالیت نیمه علنی حزب نام میگرفت.

در این شیوه فعالیت، حزب به تدریج از فعالیتهای جنبی غیرضرور میکاهد، یعنی از گذاشتن سمینارها و جلسات وسیع سراسر کشوری و مبادله تجربه صرفنظر میکند. جلسات را به سطح ایالت محدود می‌کند و یا چند ایالت همجوار را با هم و باز اگر محدودتر شود از این جلسات نیز کاسته میشود، مدت آنها طولانی‌تر می‌شود. یعنی به جای مثلاً سه ماه یکبار، شش ماه یکبار این دیدارهای محدود صورت می‌گیرد. جلسات برخی شعب را نیز بر حسب ضرورت کاهش میدهد، هم از نظر طول زمانی بین دو جلسه مثلاً اگر هفته‌ای یک بار جلسه می‌گذاشت حالا به دو یا سه هفته یکبار میرساند. مثلاً شعبه آموزش یا تبلیغات را و زمان اداره جلسه را نیز محدود میکند. اگر در گذشته ۴ ساعت به طول می‌انجامید حالا در کمتر از دو ساعت مهمترین مسایل بحث می‌شود و از حشو و زوائد کاسته میگردد. تعداد اعضای حوزه‌ها محدود می‌شود. حوزه‌های ۷ نفری نصف می‌شوند به دو حوزه. جلسات حوزه از نظر زمانی محدود می‌شود. اگر جلسات قبلی پنج ساعت طول می‌کشید، این جلسات می‌بایست طوری برگزار شود که از پنج ساعت به دو تا سه ساعت بیشتر نینجامد. عضوگیری در این مرحله بنابر آنچه به اراده حزب است بایستی با همان سرعت قبلی انجام پذیرد ولی خارج از اراده حزب. روی آوردن افراد در چنین شرایطی به حزب نسبت به شرایط کاملاً علنی بسیار محدودتر می‌شود. شیوه‌های کار تبلیغی در این دوره محدود می‌شود، هم از نظر آنکه وزارت ارشاد به همه مواد تبلیغی اجازه انتشار نمی‌دهد و هم به لحاظ آنکه هرگونه کار تبلیغی علنی ممکن است باعث درگیری با مردم مسلمان شود و دخالت نیروهای انتظامی کمیته‌ها و سپاه را مطرح نماید و یا به دستگیری فرد توزیع‌کننده انجامد. بدین ترتیب از اشکال کار تبلیغی ویژه این مرحله بایستی استفاده کرد، که همان تبلیغات «کم دود» یعنی بی‌سر و صداست. در اشکال بحثهای شفاهی، نمایشنامه‌ها، برجسته‌کردن سخنان شخصیت‌های خط امامی، برجسته نمودن اصولی از قانون اساسی، تکثیر برخی مقالات که در مطبوعات یا مطبوعات نهادهای انقلابی انجام می‌گیرد و غیره. همه اینها بدون نام حزب و در صورت امکان با استفاده از نام حزب می‌تواند مطرح شود. حزب بر حسب طولانی شدن این مرحله و یا کوتاه مدت بودن آن به تدریج از مرحله علنی به مرحله نیمه علنی عبور میکند. یکبار خود را محدود نمیکند، بلکه به تدریج اشکال محدودتر مطرح می‌کند و عکس‌العمل مقامات رسمی و مردم

مسلمان را می‌دید و اگر لازم می‌دید، شکل محدودتری برای کار انتخاب می‌کرد. بهمین ترتیب ممکن بود پله پله به سمت نیمه علنی‌تر شدن برود. مثلاً به هنگام فعالیت علنی شعبه دهقانی از یک صفحه روزنامه مردم برای درج اخبار دهقانی استفاده می‌کرد و اخبار زیادی می‌رسید. علاوه بر آن هفته‌نامه جرس و بعداً ماهنامه جرس و دهقانان ایران را نیز منتشر می‌کرد و این اخبار را در آن درج می‌کرد.

بعد از سال ۱۳۵۹ از شدت و حجم این اخبار به لحاظ آنکه ارتباطات علنی قطع شده بود و می‌بایست توسط پیکها آورده می‌شد و امکان جستجو و بازرسی آنها بود، طبعاً کاسته شد و از طرف دیگر امکان انتشاراتی حزب هم محدود شد. شعبه دهقانی در این هنگام کتاب ما و دهقانان را در سه شماره منتشر کرد با نامهای مختلف، اسم کتاب داشت ولی عملاً محتوای مجله داشت. وزارت ارشاد جلوی این را نیز گرفت. حزب کوشید مسایل دهقانی را در نوار دهقانی مطرح و تکثیر و به فروش رساند. ضمن استفاده از این شیوه به جای مجله و کتاب برای دهقانان، برای تربیت اعضای شعب دهقانی، هم به نشر یکی دو کتاب که هر کدام از چند مقاله تشکیل می‌شد پرداخت و علاوه بر این، نمونه‌های برجسته عملکردها و اخبار رسیده را در بولتن دهقانی و خبرنگار دهقانی هر پانزده روز یکبار یا یک ماه یکبار منتشر می‌کرد و در قطع کوچک برای شعب می‌فرستاد. عین این تجربه در مورد سایر فعالیتهای حزبی نیز به چشم می‌خورد. حزب در طی این دوران، به ویژه هنگامیکه طولانی می‌شود، تدارک کار در شرایط مخفی را می‌بیند. تمام احزاب کمونیستی که وارد چنین مرحله‌ای می‌شوند، برای آنکه همه امکانات را از دست ندهند، به این اصل پایبند هستند که سازمان را به تدریج چنان شکل دهند که در شرایط پنهانی شدن حزب بتواند عمل کند، ولی هر چه در این جهت کوشیده باشند باز همیشه اوضاع بر وفق مراد آنها نخواهد بود.»

سازماندهی پنهانی

«همانطور که گفته شد، معمولاً در احزاب کمونیستی تدارک سازماندهی پنهانی در شرایط فعالیت نیمه علنی انجام می‌گیرد. بخشی از این تدارک معمولاً علنی است، یعنی همه کادرها در حد خود اطلاع لازم را از آن دارند. کوششهایی که حزب در این دوره نیمه علنی برای آمادگی سازمان نیمه‌علنی برای شرایط سخت‌تر و دوران نیمه‌علنی‌تر و پنهانی انجام داد، عبارت بود از مستقل کردن بخشهای حزبی از نظر وسایل تدارکاتی مانند دستگاه تکثیر و فتواستنسبیل و تکثیر نوار، کوشش در جهت مستقل کردن آنها برای اداره بخش

جغرافیائی خود از لحاظ سیاسی و تشکیلاتی و فعالیتهای توده‌ای، تا اگر ارتباط آنها با مرکز حزب یا ارگانهای بالایی قطع شد بتوانند لاقلاً تا مدتی روی پای خود بایستند و بی‌نیاز از ارگانهای بالایی خود را رهبری کنند. در این زمینه البته هنوز کار کامل انجام نشده بود که حزب دستگیر شد. در عین حال برای آنکه شناسایی‌های اضافی صورت نگیرد از جابجایی افراد در حوزه‌ها که در شرایط علنی و نیمه‌علنی اولیه زیاد به چشم می‌خورد کاسته و کاسته‌تر می‌شد. اسامی تشکیلاتی افراد به صورت کد در لیست‌های کوچک به صورت پراکنده در بخش نگهداری می‌شد. حوزه‌های آزمایشی به تدریج از حوزه‌های رسمی جدا میشد، تا هم افراد آزمایشی مادامیکه عضو رسمی نشده وارد حوزه‌های رسمی نشده و اطلاعاتشان از این اعضا کم باشد و هم آنکه خود آنها در یک جا بمانند تا بهتر شناخته شوند و در عین حال از نظر تشکیلاتی ناشناخته باقی بمانند. حتی اگر فردی خانه‌اش در جنوب شهر است و در مرکز شهر توسط حوزه‌ای عضوگیری شده در همان مرکز شهر باقی بماند و به جنوب معرفی نشود که آنها هم او را بشناسند. یعنی اصل حوزه محل زندگی و محل کار در اینجا محدود میشد. البته در آنچه مربوط به کارخانه‌ها بود، این افراد با توافق شعبه تشکیلات می‌بایست منتقل می‌شدند، چون حزب به نیروی کارگری در کارخانه‌ها هنوز نیاز داشت. ولی در بقیه موارد آنها دوران آزمایشی یک ساله را می‌بایستی در حوزه‌ای که عضو شده‌اند بگذرانند.

یکی از ویژگیهای کار پنهانی آن است که محدودیت مرزی ندارد. یک گروه یا بخش مخفی می‌تواند از همه مرزها عبور کرده و در سرتاسر کشور عضو بپذیرد، و این محدودیت حوزه‌های آزمایشی صرفنظر از آنکه این هدف را دنبال میکرد که فرد بیشتر برای سازمان شناخته شود و این هدف را نیز به دنبال داشت که او برای دیگران در محل کار و زندگی و برای سایر اعضا ناشناس باقی بماند.

یکی دیگر از مشخصات دوران پنهانی توجه زیاد به کیفیت عضوگیری و غیرعمده بودن کمیت است. در حالیکه در دوران علنی و حتی نیمه‌علنی هنوز برای حزب کمیت مهمتر است، کیفیت عضو حزب در حوزه بایستی رشد و ارتقا کند. در شرایط پنهانی سعی می‌شود، تعداد هواداران و سمپاتها بیشتر و تعداد اعضا فعالتر و کارا تر باشند تا ضربه‌پذیری سازمان کمتر شود.

مشخصه دیگر فعالیت پنهانی عبارت است از انتخاب شکل ویژه سازمانی در ارتباط با مرکزیت. تجربه سالهای مخفی حزب، دو شیوه را مطرح می‌کند، یکی استفاده از شیوه متمرکز که عبارتست از تمرکز در داخل و تمرکز رهبری در خارج، بدین معنا که

سازمانهای حزبی در داخل به هم مربوط شده و رهبری متمرکز حزب در خارج آنها را رهبری می‌کند که در شرایط حکومت ساواک شیوه مناسبی نبود. دستگیری یک فرد ممکن بود بخش عظیمی از سازمان را به خطر انداخته و به همه سازمانها ضربه بزند. و ساواک [بتواند] در درون سازمان به راحتی نفوذ کند مانند «تشکیلات تهران». شیوه دوم، شیوه عدم تمرکز در داخل و تمرکز در خارج بود. یعنی پراکنده بودن سازمانهای حزبی و عدم ارتباط سازمانهای حزبی در داخل و ارتباط آنها با مرکزیت حزب در خارج از کشور به تنهایی. هر گروه و سازمانی فقط برای خودش کار کند و در فعالیت‌های دیگر سازمانها وارد نشود، از آنها چیزی نگیرد و به آنها چیزی ندهد. هرگونه مناسبات را با آنها قطع کند، شناسائی‌ها بسیار محدود و سازماندهی درونی این گروهها نیز به نحوی باشد که ضربه‌پذیری را کمتر کند.

مشخصه دیگر فعالیت پنهانی عبارتست از کوشش در جهت فعالیت در تشکلهای علنی موجود و یا کمک به ایجاد این جمعیت‌های علنی و فعالیت در آنها. تماس نزدیک با مردم، مطرح کردن تحلیلهای و مشی حزب بدون نام حزب در درون این تشکلهای، کوشش در جهت تغییر رهبری این تشکلهای در صورتیکه در دست نیروهای ارتجاعی و ضد مردمی است و تلاش در جهت انتخاب شدن افراد صدیق به مقاصد آن تشکل یا جمعیت، مطلع ساختن حزب از نظر توده‌های متشکل شده در این تشکلهای درباره مسایل جاری مملکتی و تحلیلهای حزب درباره آنها. این مشخصه در هر سه شکل فعالیت علنی، نیمه علنی، پنهانی به چشم می‌خورد، زیرا بنا بر تحلیلهای مارکسیستی-لنینیستی، که همه تحلیلهای حزب از آن ناشی می‌شود، حزب بدون توده‌ها حزب نیست و تنها وسیله و بهترین وسیله برای تماس با توده‌ها، مطرح ساختن شعارهای مشخص با آنها، مطرح نمودن تحلیلهای حزب در میان آنها، مطلع شدن از نظر مردم درباره این شعارها و تحلیلهای، همین تشکلهای و جمعیت‌هایی است که یا صنفی یا ملی یا قومی است و محل تجمع مردم است.»

اصول مناسبات درون حزبی

مرکزیت دمکراتیک

«در اساسنامه حزب آمده بود که مبنای سازمانی حزب مرکزیت دمکراتیک است. حزب چنین می‌آموزد که مرکزیت بدین معناست که اولاً حزب، برنامه و اساسنامه واحدی دارد که هدفهای اصلی مبارزه را تعیین کرده و همه اعضای حزب آن را پذیرفته‌اند. ثانیاً حزب رهبری واحدی دارد که همه از آن تبعیت می‌کنند. و ثالثاً حزب سازمان واحد و متمرکز

سراسر کشور است و ضمن آنکه سازمانهای خود را در واحدهای ملی به وجود می‌آورد ولی به هیچ‌وجه به خودمختاری محلی میدان نمی‌دهد و اجازه نمی‌دهد که حزب تکه تکه شود. در عین حال حزب معتقد بود که این مرکزیت بوجود نخواهد آمد مگر آنکه دمکراسی درون حزبی نیز مراعات شود.

طی چهار سال فعالیت حزب، مرکزیت همواره عمده بود و دمکراسی در جهت برخی از مواد اساسنامه اجراء نمی‌شد. در اساسنامه آمده بود که یکی از نکات اساسی مرکزیت دمکراتیک عبارت است از انتخابی بودن همه ارگانهای رهبری حزب از پائین تا بالا با رأی مخفی یا علنی. لازمه اینگونه انتخابی بودن اولاً شناخت افراد از یکدیگر است، که این شناخت در پائین تا کمیته‌های نواحی نبود. به علت تغییرات زیادی که در بین کادرها و مسئولین انجام می‌گرفت، افراد کمتر یکدیگر را می‌شناختند تا بر پایه آن شناخت کسی را انتخاب کنند و در عین حال ادامه این کار باید منجر به انتخاب اعضای ایالتی و مرکزی حزب می‌شد. حزب در اینجا می‌کوشید راههای میانی پیدا کند. یعنی به هنگام انتصاب مسئولین نظر افراد پائین یا افرادی را که می‌خواهند با او کار کنند نیز بپرسد و بر پایه استعداد توانایی آن فرد و نظر دیگران درباره او تصمیم بگیرد و حتی گاه اگر اختلاف‌نظری بین افراد و ارگان تصمیم‌گیرنده، بویژه در این اواخر پیش می‌آمد، مسئول ارگان در جلسه شرکت و دلایل موافقت یا مخالفت خود یا ارگان را با آن افراد در میان می‌گذاشت و سعی می‌شد بر اساس اقناع، کار فیصله یابد. ولی به هر حال انتخابی نبود و انتصابی بود. و چون این مسئولین انتخابی نبودند، اسم آنها را نیز «مسئولین موقت» می‌گذاشتند و کمیته‌های حزبی را نیز «هیأت‌های موقت مسئولین» می‌خواندند تا معلوم شود با آنچه در اساسنامه مطرح است فرق دارد.»

انضباط حزبی

«در اساسنامه آمده بود که وظیفه عضو حزب عبارت است از مراعات انضباط حزبی که برای عموم اعضا یکسان است. یکی از نکات «مرکزیت دمکراتیک» در مناسبات درون حزبی مراعات همین انضباط بود، یعنی اجرای دستورات و تصمیمات حزبی و تبعیت اقلیت از اکثریت و حتمی‌الاجرا بودن تصمیمات ارگان‌های بالاتر برای ارگانهای پائین‌تر. حزب روی اجرای این اصل از اساسنامه تکیه زیاد داشت و معتقد بود کسی که آنکت حزبی را امضاء می‌کند بر اساس قبول برنامه و مشی حزب و اساسنامه آن تعهد می‌کند که در چهارچوب اساسنامه در حزب به فعالیت برای تحقق بخشیدن به برنامه حزب مبارزه

کند. اجرای این اصل به تقویت مرکزیت در حزب کمک می‌نمود. بدین ترتیب اگر رهنمودی داده میشد باید همه تشکیلات حزبی در اجرای آن می‌کوشیدند.

اگر فردی انتقادی داشت و یا با گوشه‌ای از تحلیل جاری حزب موافق نبود باید با حفظ نظر خودش از نظر اکثریت که همان نظر رهبری حزب بود تبعیت کرده و در تبلیغاتش آنها را به کار می‌برد؛ یعنی مطابق همان مشی حزب باید سخن می‌گفت و اگر غیر از این عمل می‌کرد و حزب مطلع می‌شد، او باید پاسخگوی عملش می‌شد. در عین حال این فرد همه مسایلش را باید در حوزه مطرح می‌کرد و نمی‌توانست بیرون از حوزه باندی تشکیل دهد و از طریق آن در برابر حزب و مواضع آن عمل کند. در آن صورت حزب به جرم «فراکسیونیسم» به کار او رسیدگی می‌کرد. حزب چنین مطرح می‌کرد کلیه کسانی که امروز عضو حزب شده‌اند، مشی حزب را به صورت مدون از ابتدا تاکنون دنبال کرده و قبل از آنکه عضو حزب شوند آن مشی را پذیرفته‌اند، لذا افراد نمی‌توانند ادعا کنند که ما مشی حزب را قبول نداشتیم، زیرا مشی حزب در این مدت عوض نشده و بر اساس همان تحلیل‌های اساسی بعد از انقلاب بوده است. به همین خاطر حزب از همه اعضایش می‌خواست که با انضباط و آتوریت حزبی حتی در زندان و در سلول و به هنگام تنهایی از مشی حزب و درستی آن دفاع کنند. حزب به اعضا می‌گفت که انضباط حزبی فقط آن نیست که سه ساعت به حوزه بیایید و سه ماه حق عضویت بدهید و دستورات حزبی را اجرا کنید، بلکه انضباط حزبی یعنی بردباری و قهرمانی و جانفشانی در راه اهداف حزب که فرد آن را پذیرفته و باید بدان عمل کند؛ و افراد حزبی کم و بیش تا قبل از دستگیری بهمن چنین عمل می‌کردند، ولی بعد از دستگیری بهمن (۱۳۶۱) و رو شدن مسایل پنهانی حزب که مرکزیت آنها را به اعضا نگفته بود و به قول عمویی جزو سیاستهای غیرمدون حزب بود، دیگر اعضا محملی برای این بردباری‌ها و جانفشانی‌ها علی‌القاعده نمی‌یافتند. زیرا حزب روی رابطه انضباط و درستی مشی حزب تأکید می‌کرد؛ یعنی هر چقدر درستی مشی حزب بیشتر به ثبوت برسد همانقدر انضباط آگاهانه بهتر عملی می‌شود. اعمالی که حزب انجام داده ناشی از تحلیل‌ها و مشی او بوده و چون در عمل معلوم شده که این اعمال نادرست بوده از درستی این مشی نمی‌توان سخن گفت. اعضای حزب آن مشی مدون را پذیرفته بودند و به حزب آمده بودند، نه مشی‌های پنهانی را.»

انتقاد و انتقاد از خود

«در همه احزاب کمونیستی و از جمله در حزب مسئله انتقاد و انتقاد از خود یکی از

مسائل اساسی است که در اساسنامه این احزاب درج می‌شود و جزو مشخصات این احزاب است. در اساسنامه حزب آمده بود که عضو حزب حق دارد طرز کار هر یک از ارگانها و مسئولین حزبی را، در هر مقام که باشند، در جلسات سازمانی که عضو آن است و یا از طریق نوشته به ارگانهای بالاتر به منظور آشکار ساختن نقائص کار و برطرف کردن آنها مورد انتقاد اصولی قرار دهد. در عین حال ارگانها نیز متقابلاً میتوانند بر همین اساس از عضو حزب انتقاد کنند و گاه خود عضو یا خود ارگان از خود انتقاد می‌کند. حزب تأکید می‌کرد که انتقاد باید اصولی باشد، در حوزه‌ای که عضو آنست انجام گیرد آن هم در برابر همه و فقط به منظور آشکار ساختن نقائص و برطرف کردن آنها. به چنین انتقادی «انتقاد اصولی» گفته می‌شد و غیر از این روش یعنی متوسل شدن به روشهای کینه‌توزانه و اتهام‌زنی و کوبیدن افراد و ارگانهای حزبی را روش مائوئیستی انتقاد میخواند. در عین حال حزب معتقد بود که انتقاد و انتقاد از خود امر مداومی است و در اجرای کارهای جاری پیش می‌آید، نباید مطالب را جمع کرد و در یک روز و یک ساعت مشخص یکباره آنها را مطرح نمود. و برای آنکه انتقاد اصولی تأثیر داشته باشد، افراد و ارگانها باید انتقادپذیری خود را ارتقا دهند و تنها به ذکر نقاط منفی نپردازند بلکه نقاط مثبت را نیز طرح نمایند. اینها مطالبی بود که حزب همواره روی آن تکیه می‌کرد ولی در عمل به علت عدم تجارب لازم در مسئولین و اعضا گاه محیطهای عصبی به وجود می‌آمد که از این انتقاد که حزب مطرح می‌کرد، کلی فاصله داشت و سرانجام به شکایت و رسیدگی ارگانهای بالایی می‌انجامید. گاه از شیوه‌های تحکم‌آمیز استفاده میشد که نه تنها به رفع نواقص نمی‌انجامید بلکه آن را پنهان می‌ساخت، ولی به تدریج که از سال ۵۸ به زمان دستگیری نزدیک میشد این انتقادهای اصولی‌تر می‌شد: انتقاد در زمینه عدم دموکراسی لازم و نادیده گرفتن حق انتخاب کردن و انتخاب و یا نگفتن برخی مسائل به مسئولین.»

عدم کنجکاوی

«یکی از اصولی که حاکم بر مناسبات درون تشکیلاتی حزب در طی مدت چهار سال فعالیت اخیرش بود و اینطور که مطرح میشد کم و بیش سایر احزاب نیز آن را به کار می‌گیرند، عدم کنجکاوی اعضا و مسئولین در مسائل تشکیلاتی است. بنا بر این اصل، هر مسئول در هر رده‌ای که هست فقط باید آن اطلاعات تشکیلاتی را بداند که برای کار او ضرور است و یا در عین کار جبراً کسب میکند. مسئول یک ایالت از مجموع اعضای حزبی ایالت و چگونگی سازماندهی آنها مطلع است و مسئول ناحیه از این اطلاع در سطح

ناحیه و منظور مسئول بخش در سطح بخش، مسئول شاخه در سطح شاخه و مسئولین درجه یک و درجه دو نیز هر کدام در سطح خودشان و به هنگام گزارش‌دهی عمومی در مورد یک واحد حزبی این اعداد را با درصد نقل می‌کردند که افراد دیگر حاضر در جلسه متوجه تعداد اعضا نشوند. از کار تشکیلاتی که باید در حد این یا آن ناحیه یا ایالت محفوظ بماند، نباید کسی مطلع باشد: مثل دادن یک دفتر پوششی، دادن یک خانه برای جلسات، دادن یک زوج (کوپل) به ارگانهای بالاتر، انتقال برخی از مسئولین به جاهای دیگر و غیره. این مطالب نیز در حدی توضیح داده میشد که اطلاعش برای کار آن ارگان لازم بود و بیشتر از آن نباید اطلاع داده میشد. هر چه اطلاعات کمتر باشد حزب محفوظ‌تر است. این شعاری بود که داده می‌شد. در عین حال گفته میشد برای فرد هم بهتر است، چون وقتی از چیزی اطلاع نداشته باشد در شرایط دستگیری، فشار زیادی به او وارد نخواهد شد. بنابراین دلایل و بنابر اعتمادی که معمولاً اعضا به مسئولین و مسئولین به مسئولین بالاتر داشتند، این اصل معمولاً پذیرفته می‌شد و کمتر مورد سؤال واقع می‌شد.»

گزارش‌دهی

یکی از ارکان اساسی اجرای دموکراسی در درون حزب گزارش‌دهی منظم ارگانهای رهبری است به سازمانهای مربوطه. این گزارش‌دهی یا به کنگره حزبی و یا به پلنومهای حزبی است و یا به عموم اعضای حزبی و هواداران، که در طی این مدت به شکل خاصی انجام می‌گرفت. حزب کلیه اسناد سیاسی و قطعنامه‌های پلنوم‌ها را بنا به ادعای خودش چاپ کرده است و هیچ سند حزبی مربوط به مشی حزب را از توده‌های حزبی و حتی مردم پنهان نکرده است. در مورد پلنوم هفدهم گفته می‌شد آنچه اسناد و قطعنامه‌های مربوط به این پلنوم بوده، همانها بوده که چاپ شده است. بدین ترتیب حزب این ادعا را داشت که به هیچ‌وجه مشی حزب را نه تنها از توده‌های حزبی که از توده‌های مردم نیز پنهان نکرده و حتی بعد از پلنوم و در فاصله اجلاس‌ها نیز تحلیل‌های سیاسی و روز خود را از مسایل جاری کشوری در اختیار اعضا و هواداران و مردم قرار داده است. وسیله این کار «پرسش و پاسخ‌ها»ی دبیر اول حزب بود که تحلیلهای هیأت سیاسی حزب را از مسایل هر هفته یا هر دو هفته یکبار، در این پرسش و پاسخها مطرح و به اطلاع عموم می‌رساند. علاوه بر این، در مدتی که نشریات حزبی منتشر نمی‌شد، تحلیلهای هفتگی، عمده‌ترین مسایل سیاسی جاری کشور را که بر اساس نظر هیأت سیاسی حزب تنظیم می‌شد در اختیار اعضا و هواداران قرار می‌داد. به جز مطالبی که در پلنوم مطرح شده و

درج گردیده و به جز این تحلیلهای سیاسی، اعم از «پرسش و پاسخ» و یا «تحلیل هفتگی»، حزب گزارش دیگر عملکردهای خود را به سازمان حزبی نمی‌داد.

جمع‌بندی کلی‌ترین فعالیتها در اسناد پلنوم هفدهم فقط مطرح می‌شد. و این ادعا که همه تحلیلهای حزب در مورد همه مسایل مطرح شده باشد نیز عملی نشده و بسیاری از مسئولین و اعضای حزب از آنها مطلع نیستند، زیرا در این موارد گزارشی از جانب رهبری به اعضا داده نمی‌شد. برخی مطالب خبری در بولتن‌های کارگری و دهقانی و توده‌ای نیز به دست مسئولین می‌رسید که آنها هم در حد اخبار عادی بود نه آن اخباری که در اینجا مطرح شده است. علاوه بر آن [گزارش‌هایی هم وجود داشت که] گزارش‌دهی رهبری نامیده می‌شد. رهبری از اعضای حوزه می‌خواست که به مسئولین بالاتر و هر ارگان پائین‌تر به ارگان بالاتر گزارش عملکردهای مختلف خود را بدهد. این گزارش‌دهی از حوزه (ساده) به حوزه درجه ۲ و از حوزه درجه ۲ به حوزه درجه یک و از حوزه درجه یک به شاخه انجام می‌گرفت و شاخه به بخش تقریباً هر یک ماه یکبار گزارش می‌داد، گاه کمتر و بخش هر یک ماه یک بار مجموعه عملکرد خود را در تمام عرصه‌ها به ناحیه و ناحیه هر یک ماه یکبار گزارش آماری عملکرد جاری و هر شش ماه یکبار گزارش کل ناحیه را همراه با برنامه شش ماه بعد به ایالت (کمیته ایالتی) می‌داد. دبیران سازمان ایالتی نیز در جلسات ماهانه کمیته ایالتی گزارش یک ماهه فعالیت کلی خود را به اعضای کمیته ایالتی می‌دادند. علاوه بر اینها شعبه نواحی می‌بایست به شعب ایالتی و شعب ایالتی هر سه ماه یا شش ماه یکبار گزارش سه ماهه یا شش ماهه شعبه خود را به شعب مرکزی می‌دادند. این گزارشها بر اساس فرمهایی بود که از طرف شعب مرکزی تنظیم و برای سازمانهای ایالتی یا شهرستان ارسال شده بود و گزارش سازمان شهرستان یا ناحیه به سازمان ایالتی نیز بر اساس فرمی بود که از طرف سازمان ایالتی در اختیار شهرستان یا ناحیه قرار داده و ناحیه مطابق آن فرمها گزارش یک ماهه و شش ماهه خود را می‌داد. علاوه بر این یک گزارش هفتگی و سه هفته یک بار هم بود که نواحی از عملکردهای جاری به شعب در منطقه می‌دادند که در واقع تکرار همان گزارش یک ماهه بود. این گزارش که گزارش ناحیه به ایالت بود معمولاً به شکل زیر بود:

نمونه یک گزارش ۶ ماهه ناحیه

الف- جو سیاسی: مختصری درباره برخورد مردم ناحیه با مسایل سیاسی در جریان شش ماهه، عملکرد نیروهای سیاسی در مجموع ناحیه، علاقمندی یا نارضایتی‌های موجود

و عوامل آن در ناحیه، برخورد مردم با نظریات حزب، عملکرد نهادهای انقلابی در ناحیه.

ب- گزارش تشکیلاتی: تعداد اعضا، درصد رشد در شش ماهه، تعداد کسانی که منتقل شده‌اند، تعداد کسانی که به ناحیه منتقل شده‌اند، افرادی که از سازمان جوانان معرفی شده‌اند، ترکیب طبقاتی ناحیه، ترکیب جنسی ناحیه، تعداد حوزه‌ها، تعداد مسئولینی که ارتقا یافته‌اند، تعداد مسئولینی که در شعبه تشکیلات چک [کنترل] شده‌اند، تعداد کادرهایی که به نواحی دیگر منتقل شده‌اند، درصد غیبت‌ها، تعداد دستگیرشدگان، تعداد آزادشدگان، کمبودها، پیشنهادها.

پ- گزارش آموزشی: مقالات و کتبی که در شش ماهه در دستور کار حوزه‌ها بوده است، نتیجه آزمون‌ها، حوزه‌های جنبی، مطالعه فردی، مشکلات، پیشنهادها.

ت- گزارش تبلیغاتی: اقدامات شش ماهه پیرامون تدارک وسایل لازم، مواد تبلیغی تهیه شده و حجم آن، فروش پرسش و پاسخ، اتحاد جهان زنان و کتب حزبی، نصب تراکتها و شعارهای دست‌نویس و موارد آن و محتوای آنها، پخش اعلامیه و میزان آن، فروش و تهیه نوار «پرسش و پاسخ»، اجرای نمایشنامه، اجرای نمایشنامه عروسکی، اجرای کارناوال، نمایش فیلم، تلفن به مجلس و نمایندگان، تلفن به رادیو و تلویزیون، تلفن به مطبوعات، نامه به مجلس و مطبوعات، بحثهای شفاهی، تعداد آنها، موضوع آنها، برخورد شنوندگان با این بحثها، کمبودها، پیشنهادها.

ث- اخبار باصطلاح ضدانقلابی: مهمترین اخبار باصطلاح ضدانقلابی در شش ماهه اخیر در ناحیه (که بیشتر بر اساس آنها جو سیاسی ارزیابی می‌شود).

ج- گزارش کارگری: تعداد کارخانه‌هایی که تماس مستقیم یا غیرمستقیم دارند، تعداد کارخانه‌هایی که در این شش ماهه تماس گرفته شده است، فعالیت در زمینه اخبار کارگری، تعداد سندیکاها، تعاونیها و شوراهایی که می‌توان با آنها تماس مستقیم و غیرمستقیم داشت، تعداد کارگاههای صنوفی که در این شش ماهه تماس گرفته شده است، تعداد سندیکاها، تعاونیها و سایر تشکلهایی که با آنها در بین صنوف تماس هست، کارهایی که در جهت فعال کردن آنها شده است. مسایل و نارسائی‌های این تشکلهای کمبودها، پیشنهادها.

چ- گزارش دهقانی: تعداد روستاهایی که تماس مستقیم و غیرمستقیم دارند، تعداد روستاهایی که در این شش ماهه تماس گرفته شده است، تعداد تشکلهای روستایی که با آنها ارتباط [وجود دارد] با ذکر نام هر کدام، مشکلاتی که در این تشکلهای موجود است، فعالیت در زمینه تهیه اخبار دهقانی، نهادهای انقلابی و نقش آنها در روستا، میزان

واگذاری‌های جدید زمین در طی شش‌ماه، حرکت فتودالها و سلف‌خران، کمبودها، پیشنهادها.

ح- گزارش زنان: تعداد اعضای تشکیلات زنان، تعداد هواداران تشکیلات زنان، تشکل‌هایی که هم‌اکنون فعالیت می‌کنند، تشکل‌هایی که در شش ماهه اخیر دایر شده‌اند، مسایل و مشکلات این تشکلها، فعالیت‌های شعبه زنان، چند درصد از زنان ناحیه عضو تشکیلات زنان هستند، چند مسئول مأمور از حزب گرفته‌اید، کمبودها و پیشنهادها.

خ- گزارش جوانان: چند عضو دارید، چند هوادار دارید، درصد جنسی، درصد [محصّلین دوره] راهنمایی و دبیرستان و خاتمه تحصیل، چند نفر به حزب معرفی کرده‌اید، با چند مدرسه تماس دارید، در شش ماهه اخیر با چند مدرسه تماس گرفته‌اید، چه تشکل‌هایی در مدرسه و محله به وجود آورده‌اید، مجموعاً چند نفر را می‌پوشانند، چه فعالیت تبلیغاتی و آموزشی داشته‌اید، با چند کارگاه و کارخانه تماس دارید، با چند روستا تماس دارید، چند مسئول برای اداره ارگانها و حوزه‌ها از حزب گرفته‌اید؟ کمبودها و پیشنهادها.

د- گزارش توده‌ای: با چند تعاونی محلی تماس دارید، چند فراکسیون تعاونی دارید، چه فعالیت‌های برجسته‌ای داشته‌اند، با چند شورای محلی تماس دارید، چند فراکسیون شورای محلی دارید، چه فعالیت‌های برجسته‌ای انجام داده‌اید، با چند انجمن اولیاء و مربیان تماس دارید، پیرامون چه مسایلی فعالیت می‌کنند، با کدام اقلیتهای ملی و مذهبی تماس دارید، و در آن چه کرده‌اید، در زمینه سواد آموزی چه کرده‌اید، در زمینه جمعیت هواداران صلح چه کرده‌اید، در زمینه فروش مجلات چه کرده‌اید، چه اقدامات دیگری (جدید) انجام داده‌اید، کمبودها و پیشنهادها.

ذ- گزارش رسیدگی و بازرسی: چند حوزه را مورد بازرسی قرار داده‌اید، مهمترین مسایل و نارسائیها در حوزه‌ها چه بوده است، چند مورد رسیدگی داشته‌اید، جمع‌بندی کلی این رسیدگی‌ها چه بوده، کمبودها و پیشنهادها.

ر- گزارش مالی: میزان حق عضویت در شش‌ماهه، میزان کمک در شش‌ماهه، میزان مخارج در شش‌ماهه، شیوه‌های جدید جمع‌آوری کمک.

بعد از این گزارش، که بیلان است، برنامه شش‌ماهه آینده در هر مورد ریخته می‌شود که البته در همه نواحی هنوز این کار انجام نشده بود. در ناحیه شمال یک دوره شش‌ماهه انجام شد که هنوز به پایان نرسیده بود که منجر به دستگیری گردید. برنامه شش‌ماهه با توجه به آنچه اکنون شعبه مربوط در ناحیه دارد و امکانات کنونی و آتی تنظیم میشود. در

ضمن گزارش شش ماهه با برنامه گذشته مقایسه می شود و آنجاهایی که تعهدها انجام نشده نیز مطرح می شود که چرا انجام نشده و مسئول توضیح می دهد. و اگر انتقادی باشد و یا مشکلی در گزارش ذکر می شود، بدین ترتیب در پایان گزارش مبحثی پیرامون انتقادات و مشکلات، نقاط مثبت و نقاط ضعف که همان انتقاد و انتقاد از خود است مطرح می شود، گزارشی که برای ایالت فرستاده می شود جمع بندی گزارشی است که ناحیه از مسئولین بخشها و شعب گرفته و روی آنها در جلسات عمومی ناحیه بحث شده و همانها جمع بندی و به سازمان ایالتی همراه با برنامه شش ماهه آینده فرستاده می شود».

تقسیم کار

«در اساسنامه حزب آمده بود که سازمانهای حزبی اصل کار جمعی با حفظ مسئولیت فردی را مبنای کار خود قرار می دهند. مسئولیت فردی به معنای آن است که کارهای محوله آن سازمان بایستی بین افراد تقسیم شود، حتی در حوزه که سازمان پایه اولیه حزب است نیز چنین تقسیم کاری در اجرای رهنمودها می بایست باشد تا از برخوردهای مکانیکی با حتمی الاجرا بودن دستورات و رهنمودهای حزب اجتناب شود. هر حوزه حزبی می بایست مانند یک ارگان حزبی و یک واحد سازمانی فعالیت کند، یعنی کارها و فعالیتها و وظایف خود را به طور جمعی بررسی کرده، درباره آنها تصمیم جمعی گرفته و به اعضای خود مسئولیت فردی واگذار کرده و نتایج اجرای هر تصمیمی را پیگیری می نمود. در واگذاری این مسئولیتها و یا در واقع در ارجاع وظایف به اعضای خود می بایست شرایط سنی، شغلی، مبارزاتی، توانایی و استعداد فرد حزبی در نظر گرفته می شد. شخصی ممکن بود در جهت فعالیت در میان جوانان و پخش اعلامیه ها بیشتر بتواند فعالیت کند و شخص دیگر در میان زنان و دیگری در یک شکل صنفی و غیره. به همین نحو ارگان بخش نیز تقسیم وظایف می کرد و مسئولین خبر (اطلاعات) تشکیلات، آموزش، تبلیغات، توده ای، کارگری، جوانان، زنان، دهقانی، مالی را به اعضای خود می سپرد. و در عین حال مسئولیت اداره شاخه ها را نیز بین اینها تقسیم می کرد. ممکن بود یک مسئول دو تا سه مسئولیت داشته باشد و در قبال همه آنها مسئول بود، مگر آنکه نمی پذیرفت. به همین ترتیب در ناحیه که ارگان بالاتری بود مسئولین تشکیلات، خبر (اطلاعات)، آموزش، تبلیغات، توده ای، کارگری، جوانان، زنان، دهقانی، مالی، بازرسی و رسیدگی و مسئولیت بخشها و مسئولیت ناحیه بین اعضای ناحیه تقسیم می شد که ممکن بود فردی یک یا دو مسئولیت داشته باشد. به همین نحو در سازمان ایالتی که در آنجا معمولاً تک مسئولیتی می شدند. در

عین حال هیأت دبیران در سطح ایالت وجود داشت که مسئولیت اداره هر منطقه را داشتند. علاوه بر آنکه هر کدام مسئولیت نظارت بر کار چند شعبه را نیز ممکن بود داشته باشند و به مسایل جاری ایالت می‌پرداختند و یک ماه یک بار گزارش عملکرد خود را به شعبه سازمان ایالتی می‌دادند. در سازمان ایالتی علاوه بر شعب ناحیه شعب تدارکات و معاضدت نیز وجود داشتند. گاه برخی از مسئولین این شعب عضو سازمان ایالتی نبوده و مسئول سازمان یا یکی از دبیران بر کار آنها نظارت و از آن طریق به سازمان ایالتی گزارش داده می‌شد. در درون شعب حزبی نواحی، شهر، ایالت و مرکزی نیز همین تقسیم کار بین اعضای شعبه انجام می‌گرفت و یک فرد ممکن بود یک یا دو مسئولیت داشته باشد و همچنین در میان اعضای هیأت سیاسی و هیأت دبیران کمیته مرکزی نیز این تقسیم کار وجود داشت. هر دبیر کمیته مرکزی ممکن بود مسئولیت نظارت بر کار یک یا چند شعبه مرکزی را داشته باشد. مثلاً اعضای هیأت سیاسی معمولاً مسئول یک شعبه بودند و جوانشیر که عضو هیأت دبیران بود، هم مسئول شعبه تشکیلات بود و هم ناظر بر کار شعبه کارگری در [هیأت] دبیران، یا بهزادی مسئول شعبه تحریریه بود و ناظر بر کار شعب دهقانی و توده‌ای و جوانان در هیأت دبیران.»

عضویت و مسایل آن

شرایط عضویت

در اساسنامه حزب آمده بود که شرایط عضویت یک فرد در حزب عبارت است از قبول برنامه و اساسنامه حزب و مبارزه در راه تحقق بخشیدن برنامه حزب و تبعیت از اساسنامه حزب و شرکت در یکی از سازمانهای حزبی. این دو اصل از مهمترین شرایط عضویت در حزب محسوب می‌شد و از تحلیل مارکسیستی-لنینیستی حزب از حزب طبقه کارگر ناشی می‌شد. بر اساس این دو اصل اولاً فرد می‌بایست برنامه حزب را می‌پذیرفت و در راه تحقق بخشیدن به اهداف برنامه فعالیت می‌کرد، ثانیاً این فعالیت بایستی در چهارچوب اصول اساسنامه‌ای حزب باشد، ثالثاً از طریق شرکت در یکی از سازمانهای حزبی انجام پذیرد. شرایط دیگری نظیر تابعیت ایران، داشتن حداقل ۱۸ سال سن و پرداختن حق عضویت و عضو حزب دیگری نبودن و علیه مردم با رژیم گذشته همکاری نداشتن و یا بر علیه انقلاب اقدام نکردن را نیز می‌بایست دارا باشد.

حزب با آنکه خود را حزب طبقه کارگر می‌داند، در اصول-شرایط عضویت در حزب به شرایط طبقاتی و شغلی متقاضی عضویت، توجهی نمی‌کند، ولی به طور کلی اساسنامه

مطرح می‌کند که حزب از اتحاد داوطلبانه مبارزان باصطلاح پیشرو طبقات و قشرهای زحمتکش ایران: کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، روشنفکران و افرادی که برنامه و اساسنامه‌اش را پذیرفته‌اند (عموماً گروههای چپ) در راه تحقق آن حرکت می‌کند، تشکیل می‌شود. در عین حال در همین اصول اساسنامه‌ای مربوط به شرایط عضویت مسئله کیفیت اعضا نیز مطرح نمی‌شود. یعنی این امکان برای همه اقشار و طبقات که گفته شد وجود دارد که در صورت داشتن شرایط عضویت تقاضای عضویت کند. اما اینکه این افراد پذیرفته شوند یا نه، بستگی به سیاست آن ارگانی دارد که اعضا را به حزب می‌پذیرد یا نمی‌پذیرد. سیاست آن ارگان را نیز رهبری حزب عموماً تعیین می‌کند که حزب در چه موقعی بایستی مسئله کیفیت را مطرح کند و چگونه، ترکیب طبقاتی حزب به چه شکل باید باشد و غیره. ولی بنابر نظر حزب هر کس که از میان این اقشار و طبقات به صفوف حزب پذیرفته می‌شود پیشروترین عناصر آن طبقه و قشر محسوب می‌شود.»

کمیت و کیفیت حزب

«حزب در جای دیگری از اساسنامه خود چنین مطرح می‌کرد که حوزه‌ها در محیط فعالیت خود وظیفه دارند، با رعایت اصل برتری کیفیت بر کمیت، اعضای جدید به حزب جلب کنند. بدین ترتیب اصل برتری کیفیت بر کمیت اصلی است که به هنگام پذیرش اعضا می‌بایست مورد توجه قرار می‌گرفت، ولی حزب نمی‌توانست به این اصل اساسنامه‌ای در شرایط دوران علنی بعد از انقلاب پایبند باشد، چرا که در طی دوران طولانی بیست و پنج ساله قبل از انقلاب اسلامی ایران (از سال ۱۳۳۲ به بعد) به علت دشواریهای فعالیت پنهانی، حزب توانسته بود نیروی بسیار اندکی را به دور خود جذب کند و این کمیت بنابر تحلیل حزب، کمیتی به مراتب کوچکتر از حد لازم بود. حزب از اینجا نتیجه می‌گرفت که این کمبود کمیت را که شرایط دوران طاغوت به حزب تحمیل نموده، اکنون باید با پذیرش بیشتر اعضا به حزب، جبران نمود. حزب از آن جهت به این کمیت نیاز داشت تا بتواند سازمانهای حزبی خود را در همه جا گسترش دهد، زیرا بدون گسترش سازمانهای حزبی در همه واحدهای تولیدی و همه مناطق مسکونی، حزب نمی‌توانست بطور فعال در زندگی سیاسی کشور و مواقع فعالیت ضدانقلابی شرکت داشته باشد و اثر بگذارد.

حزب معتقد بود برای آنکه پیام و رهنمودها و شعارها و تحلیل‌های حزب به میان مردم برده شود نیاز به کمیتی است لازم که بتواند بدین کار همت گمارد. از شروع فعالیت علنی

حزب، افزایش هر چه بیشتر نیروهای حزبی، هوادارها و سمپاتها به صفوف حزب، تا به هنگام دستگیری در دستور کار حوزه‌ها بود. یعنی تا به هنگام دستگیری هم هنوز حزب به آن کمیت لازم نرسیده بود، چرا که در تمام این مدت حزب با مشکلات زیادی از این نظر روبرو بود.

در درجه اول عدم گرایش کارگران به حزب به خاطر برخورداری از ایدئولوژی اسلامی و پیروی آنان از امام. دوم حضور نیروهای چپ‌رو و چپ‌گرا که با عملکردهای خود نفرت مردم و از جمله کارگران را بر علیه کمونیسم تشدید کردند و بالطبع روی حزب هم که دارای مرام کمونیستی بود تأثیر گذاشت. سوم، عدم پیوند حزب با مردم، علیرغم تمام کوششی که به عمل می‌آورد تا در تشکلهای مردمی شرکت داشته باشد علیرغم جانبداری و پشتیبانی از خط امام. حزب معتقد بود بدون کمیت کافی و لازم که بتواند شعارهای حزب را در جامعه مطرح کند نمی‌توان به کیفیت مناسب دست یافت. هنگامی که حزب به این کمیت لازم دست یافت آنگاه می‌تواند کیفیت خود را ارتقا دهد.

وظیفه ارتقاء کیفیت اعضای حزب به عهده حوزه‌های حزبی است. چه در دوران آزمایشی و چه در دوران رسمی حوزه‌ها موظفند در ارتقاء کیفیت حزبیت افراد بکوشند. در عین حال حزب مطرح می‌کرد گرچه در شرایط کنونی کمیت عامل مهمتری است ولی، اهمیت این عامل بدان معنی نیست که شرایط عضویت و پذیرش اساسنامه‌ای را کنار بگذاریم، باید کوشش کرد که عضوگیرها در جهت اساسنامه انجام گیرد.

البته تا آنجا که مربوط به شرایط عضویت بود، مطابق اساسنامه انجام می‌شد ولی شرایط پذیرش، همه بر اساس اساسنامه نبود و در انطباق با شرایط دوران بعد از انقلاب اسلامی ایران انجام می‌گرفت».

شرایط پذیرش

«در اساسنامه حزب درباره شرایط پذیرش آمده بود که تقاضا کننده عضویت باید از طرف دو نفر از اعضای حزب با حداقل سه سال سابقه حزبی معرفی شود. تقاضا کننده پس از گذراندن یک سال دوره آزمایشی به عضویت حزب پذیرفته خواهد شد. ولی در عمل بنابر مطالبی که درباره کمیت حزبی گفته شد عملاً برای حزب مقدور نبود که این شرایط اساسنامه‌ای را پیاده کند. حزب در سال ۱۳۵۸، تشکیل می‌شد از برخی اعضای که توسط گروههای حزبی از قبل و در جریان انقلاب عضو آن گروه‌ها شده بودند و تعداد بسیار قلیلی را شامل می‌شد. آنها که بعد از انقلاب از طریق آشنا شدن با برنامه و مشی

سیاسی حزب به حزب گرایش می‌یافتند گاه اصلاً فرد حزبی‌ای را نمی‌شناختند که معرف آنها شود تا چه رسد به آنکه سه سال سابقه داشته باشد و آن هم دو نفر. بدین ترتیب راه علاج این کار را حزب چنین تشخیص داد: در مورد افرادی که چنین معرفهایی ندارند باید تحقیق کافی به عمل آید و جای معرف را بگیرد و این مسئله روندی را در حزب طی می‌کرد که به تماسهای فردی یا مقدماتی و حوزه آزمایشی معروف بود. یعنی با عضو ارتباط گرفته می‌شد تا زمانی که امکاناتی برای او فراهم شود و خودش هم از نظر شخصی و برخورد هایش مورد توجه قرار می‌گرفت و اگر نتیجه تحقیق مثبت بود، او به حوزه عادی منتقل می‌شد. ولی بعدها آخرین شکل پذیرش عضو [به نحوی] بود که بیان خواهد شد و قبل از آن لازم است گفته شود که تماس مقدماتی بیشتر متعلق به کسانی بود که در دفتر مرکزی حزب تقاضای عضویت می‌کردند ولی از آنجا که بعد از بسته شدن دفتر حزب فقط حوزه‌ها عضو می‌پذیرفتند و پذیرش عضو امکان نداشت مگر از طریق فردی از حوزه دیگر، تماس فردی هم ضروری نبود. ولی حتی در آخرین شکل که در عین حال کامل‌ترین شکل هم بود باز آن اصل اساسنامه‌ای را حزب نمی‌توانست رعایت کند، زیرا هم نیاز داشت که اعضای رسمی و هم اعضای آزمایشی عضو بپذیرند و ممکن بود سابقه هر کدام از آنها حتی کمتر و یا کمی بیش از یک سال باشد و چون یک نفر معمولاً روی یک سمپات کار می‌کرد، سمپات نمی‌توانست دو نفر را معرفی کند مگر به ندرت. بدین ترتیب این اصل در عمل تبدیل شده بود به یک نفر معرف عضو حزب اعم از عضو رسمی یا آزمایشی.

شکل عمل بدین نحو بود: متقاضی آنکت حزبی را پر می‌کرد. آنکت کوچکی که مشخصات شناسنامه‌ای او در آنجا نوشته می‌شد و متقاضی بیان می‌کرد که با حفظ اعتقاد به برنامه حزب و تبعیت از اساسنامه آن تقاضای عضویت دارد و معرف یا معرفهای خود را نام می‌برد. یکی از معرفها که علی‌القاعده همان کسی بود که برایش آنکت برده بود و حاضر بود معرف وی شود و آنکت را همانجا امضاء می‌کرد و اگر معرف دوم می‌داشت و اسم او را نوشته بود محل کار و حدود محل زندگی را می‌نوشت تا از طریق شعبه تشکیلات بعداً آن فرد را در حوزه محل کار یا محل زندگی پیدا کرده و درباره متقاضی کسب نظر کنند و اگر او هم تأیید می‌کرد ضمیمه آنکتش می‌شد. ولی قبل از این کار متقاضی علاوه بر آنکه آنکت را پر می‌کرد یک بیوگرافی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی از خودش می‌نوشت که کی به دنیا آمده، در چه خانواده‌ای، کجا تحصیل کرده، کجا کار می‌کند، درآمدش چقدر است، در گذشته چه می‌کرده، کی سیاسی شده، کی و چرا به

حزب متمایل شده و چرا می‌خواهد عضو حزب شود، چه کسانی او را می‌شناسند و غیره. این بیوگرافی و آنکت را معرف به حوزه خودی برده و در آنجا آن را مطرح می‌کند. بدون آنکه نام و محل کار فرد را مشخص کند و چون افراد حوزه بر اساس گزارشهایی که معرف از سمپات خود داده بود از او اطلاع می‌داشتند و با خواندن بیوگرافی اگر سؤالی هم داشتند، از معرف کرده و سپس در جهت پذیرش آن را می‌گرفتند. اگر همه موافق بودند مسئول حوزه زیر آنکت می‌نوشت با اکثریت قریب به اتفاق آراء. اگر کسی مخالف بود نظر فرد مخالف نیز جداگانه نوشته میشد و دلیل مخالفتش ذکر می‌گردید. سپس این آنکت و بیوگرافی به بخش می‌رفت. در بخش مسئول تشکیلات آن را مطالعه و اگر ابهامی در آن بود سؤال می‌کرد. اگر ابهامی نداشت و نظر معرف دوم را هم می‌بایست می‌گرفت، از طریق شعبه تشکیلات نظر معرف دوم را می‌خواست. هنگامیکه نظر معرف دوم می‌آمد، پرونده به اصطلاح تکمیل شده و آن را برای شعبه تشکیلات ناحیه که مرجع تصویب یا رد عضویت اعضا بود می‌فرستاد و خود هم در آن جلسه حضور داشت. در آنجا بیوگرافی مطالعه می‌شد و اگر توضیحی لازم بود مسئول تشکیلات بخش جواب می‌داد. اگر از نظر سیاسی او را می‌پذیرفتند مسئول شعبه خبر (اطلاعات) ناحیه که در جلسه حضور داشت، نامش را برای چک (کنترل) کردن لیست سیاه یادداشت می‌کرد و بعد از چک کردن اگر سابقه‌ای از وی نداشتند به مسئول تشکیلات بخش ابلاغ می‌کردند که تصویب شده و می‌تواند در حوزه آزمایشی قرار گیرد و اگر اسم او در لیست بود هم خودش و هم معرفش زیر سؤال می‌رفتند و درباره آنها تحقیق می‌شد».

وظایف عضو حزب

«در اساسنامه حزب آمده بود که عضو حزب وظیفه دارد مبلغ مرام و مشی حزب باشد و برای تحقق آن مبارزه کند. این اصل در واقع همان اصل اول شرط عضویت در حزب است. اجرای این اصل برای حزب بسیار ضروری بود، زیرا صرفنظر از آنکه عضو حزب می‌بایست این مشی را به خوبی درک کرده تا بتواند در تماس با مردم در جامعه آن را تبلیغ نموده و از آن با نام حزب یا بدون نام حزب، بسته به شرایط، دفاع کند، این نظر را به میان تجمع‌های توده‌ای ببرد، در محل زندگی و محل کار و در میان دوستان و آشنایان و فامیل، هر جا که می‌تواند آن را تبلیغ کند. علاوه بر این، اگر عضو حزب برنامه را نپذیرفته و یا فقط در کلیات آن موافق باشد و در سر مسایل جاری و اساسی سیاسی کشور نظر و عقیده دیگری داشته باشد، وحدت سیاسی و عملی حزب را بهم می‌زند در حالیکه حزب روی این

دو مسئله در داخل حزب، در زندگی درونی حزب، تأکید زیاد داشت که مشی حزب را که اکثریت مرکزی حزب پذیرفته است و رهنمودهای استخراج شده از آن را که اکثریت مرکزی حزب پذیرفته، توسط اعضا پذیرفته و عمل شود تا وحدت سیاسی و تشکیلاتی در حزب همیشه وجود داشته باشد. به همین خاطر، حزب به هنگام رسمی کردن اعضایش سعی می‌کرد به خوبی دقت شود که عضو حزب از همه لحاظ در [مسیر] مواضع حزب است یا نه و اصول برنامه‌ای و اساسنامه‌ای حزب را پذیرفته است یا نه؟ اگر انتقاد دارد، انتقادهای او به چه چیزهایی است؟ آیا به اصول برنامه‌ای و اساسنامه‌ای حزب [معتقد] است یا به این یا آن مشی زودگذر حزبی [معتقد] است؟ در عین حال حوزه چه کوششی در جهت تصحیح مشی او نموده است؟ و از همه مهمتر با داشتن این انتقادات فعالیت در اجرای رهنمودهای حزبی نموده است یا نه، از اساسنامه حزب تبعیت کرده یا نه؟ بر اساس همه این مطالب تصمیم‌گیری میشد و کسانی را که عقیده و مرام دیگری غیر از عقیده و مرام برنامه‌ای و اساسنامه‌ای حزب برایشان می‌بود علی‌القاعده نمی‌بایست به صورت عضو رسمی حزب در می‌آوردند.

وظیفه دیگر عضو حزب کوشش در راه حفظ وحدت حزب بود. زیرا بنا بر تحلیل‌های مارکسیستی-لنینیستی یکی از مشخصه‌های حزب کمونیست وحدت اندیشه و عمل است. آنگاه که اندیشه‌های گوناگون و عملکردهای گوناگون در حزب به وجود آید و حزب به بخشهای مختلف و فراکسیونهای مختلف تقسیم شود دیگر حزب نیست.

از وظایف دیگر عضو حزب شرکت در یکی از سازمانهای حزبی است، که این هم جزو شرایط عضویت در حزب است و [هم] یکی از اصول هر حزب کمونیستی است و از جهان‌بینی آن ناشی می‌شود. اختلاف اساسی لنین با منشویک‌ها بر سر همین ماده بود. منشویک‌ها خواهان عضو شدن اعضا در حزب بدون شرکت در یک حوزه و بالطبع بدون وحدت سیاسی و عملی در حزب بودند و لنین روی این مسئله پافشاری می‌کرد که موجب انشعاب بلشویک‌ها از منشویک‌ها شد. از آن به بعد، این به عنوان یک اصل لینی در احزاب کمونیستی مطرح بوده است. در اثر شرکت مستمر عضو حزب در حوزه حزبی است که به زعم حزب او با مشی جاری و هفتگی حزب و رهنمودهای حزبی و نحوه اجرای آن توسط سایر اعضای حوزه آشنا [می‌شد] و تحت تأثیر فعالیت دیگران فعال‌تر می‌گردید. شرکت در حوزه به همین لحاظ حتی برای کارکنان شعب و کارمندان دستگاه حزبی نیز امری واجب و لازم بود. آنها علاوه بر کار در دستگاه حزبی در حوزه نیز باید شرکت می‌کردند.

یکی دیگر از وظایف عضو حزب عبارت بود از پرداخت حق عضویت. اگر چه در اساسنامه حزب آمده بود که تعیین میزان حق عضویت به عهده کمیته مرکزی است ولی طی چهار سال فعالیت علنی، حزب نتوانست فرمول واحدی برای پرداخت حق عضویت توسط اعضا پیدا کند. لذا پرداخت حق عضویت امری داوطلبانه بود و گاه در برخی از نواحی ضوابطی گذاشته شده بود که بیشتر جنبه آزمایشی داشت. اگر فردی میزان تعیین شده را نمی‌پرداخت کسی نمی‌توانست متعرض او [شود]، ولی حتماً لازم بود که حتی اگر ماهی پنج تومان هم شده فرد حق عضویت بپردازد».

حقوق عضو حزب

«همانطور که در اساسنامه آمده بود عضو حزب حق داشت که در بحث و حل مسایل مربوط به سیاست حزب شرکت داشته باشد. این کار از طریق حوزه‌ای که فرد عضو آن بود عملی می‌شد. اعضا این حق را داشتند و این بحثها را می‌کردند، ولی کمتر نظری مخالف نظر حزب پیدا می‌شد. آنقدر تحلیل مسایل سیاسی جامعه بغرنج و دشوار بود که اعضا کمتر می‌توانستند یک مسئله را، به ویژه در اوایل، به درستی و بدون اطلاع از نظر حزب تحلیل کنند. لاجرم آنچه رهبری حزب مطرح می‌کرد، پیرامون آن در حوزه‌ها به بحث می‌پرداختند. ممکن بود در آن جلسه هم آن نظر را فرد تماماً نپذیرد ولی در هفته‌های بعد و با روشن شدن موضع‌گیری‌ها آن را درک می‌کرد.

دیگر از حقوق عضو حزب عبارت بود از انتقاد اصولی از نقائص کار ارگان‌های بالاتر به منظور برطرف کردن آن نقائص. این انتقادات توسط اعضا نسبت به کار حوزه‌ها یا ارگانهای رهبری آنها بخش و ناحیه ممکن بود انجام شود، البته تقسیمات حزب به بخش و ناحیه را اعضا نمی‌دانستند و یا کمتر می‌دانستند. آنچه اعضا می‌دانستند وجود سازمان ایالتی بود و اگر به انتقادهای آنان توجه نمی‌شد، شکایتی به سازمان ایالتی و یا آنها که از ناحیه مطلع بودند به ناحیه نوشته و از طرف شعبه رسیدگی ناحیه یا ایالتی مورد رسیدگی قرار می‌گرفت. به هنگام رسیدگی به شکایت برطبق اساسنامه می‌بایست فرد شاکی حضور می‌داشت و در حضور وی به شکایت رسیدگی می‌شد. معمولاً محتوای این شکایات همان انتقادهایی بود که فرد داشته ولی به موقع رفع نشده و شکل حاد پیدا کرده و به صورت شکایت از مسئول یا ارگان بالاتر در می‌آمد. اگر فردی انتقاد می‌کرد که چرا فلان تغییر و تبدیل را حزب به ما اطلاع نداده که بیشتر در مورد مسئولین پیش می‌آمد، اگر آن مسئله از نظر حزب مربوط به مسایل پنهانی حزب بود و آشکار کردن آن به حزب باصطلاح صدمه

می‌زد، به فرد گفته می‌شد که حزب صلاح دیده که چنین تغییری را انجام دهد، و اگر مسئله قابل بیان بود حزب توضیح لازم را می‌داد. مقصود از حزب مسئول ارگان مربوطه است. مثلاً ممکن بود از فردی به عنوان پوشش دفتری استفاده شود و یا خانه‌اش محل جلسات ارگانهای بالایی حزب باشد، برای آنکه حوزه‌اش و مسئولش پاپی او نشود که او مجبور به فاش کردن استفاده از دفتر و منزلش شود، از ارگانهای بالاتر به آن مسئول اطلاع می‌دادند که قبلاً به کار فلان کس کار نداشته و یا کارهای بیرون حوزه‌ای از وی نخواهید. اگر مسئول دلیل این کار را جویا می‌شد به او پاسخ داده نمی‌شد.

یکی دیگر از حقوق عضو حزب که در اساسنامه آمده بود، شرکت او در انتخابات ارگانهای حزبی و انتخاب شدن به عضویت آن ارگان بود. این اصل، در عمل پیاده نمی‌شد، گرچه حزب در پلنوم شانزدهم، تشکیل کنگره سوم را در دستور کار خود قرار داده بود. در این اواخر که برای حوزه‌ها مسئول دوم انتخاب کرده بودند، وظیفه عضو حزب بود که در انتخاب او شرکت جوید. البته همه حوزه‌ها و در همه تشکیلات این حوزه‌ها هنوز مسئول دوم نداشتند و مسئول دوم هیچ مزیتی بر سایر اعضای حوزه نداشت. فقط گاهی که به مسئول دسترسی نبود اعضا به او مراجعه و کار خود را با او در میان می‌گذاشتند و او به مسئول اطلاع می‌داد و یا در حوزه‌هایی که آدرس مسئول را نمی‌دانستند، مسئول دوم این آدرس یا تلفن را می‌دانست و اعضای حوزه به وی مراجعه می‌کردند و او به مسئول حوزه، که البته این نوع ارتباط هم همه‌گیر نبود. دیگر آنکه آنجا که مربوط می‌شد به پذیرش یک عضو برای یک ارگان، اعضای آن ارگان درباره آن عضو نظر می‌دادند. مثلاً اگر کسی را می‌خواستند عضو ناحیه کنند اعضای ناحیه نظر خود را داده و به ضمیمه برای ارگان تصمیم گیرنده می‌فرستادند که آن ارگان او را تأیید یا رد می‌کرد و غالباً تأیید می‌شد. این حقوق همه بجز اصل انتخاب کردن و انتخاب شدن که در شرایط کنونی عملاً منتفی بود برای همه اعضای حزب اعم از آزمایشی یا رسمی یکسان بود، اصل انتخاب کردن و انتخاب شدن فقط از حقوق اعضای رسمی بود».

تشویق و تنبیه

«تنبیه و تشویق عضو حزب توسط ارگانهای بالایی انجام می‌گرفت. اگر عضو حزب فعالیتی کرده بود که از حد متعارف فعالیت سایر اعضا بالاتر بود، او علی‌القاعده می‌بایست مورد تشویق قرار می‌گرفت. بر اساس کاری که او انجام داده بود [با توجه به این که] در چه سطحی بود، توسط حوزه مسئولین یا کمیته بخش یا کمیته ناحیه یا کمیته ایالتی مورد

تشویق قرار می‌گرفت. و این تشویق‌ها ممکن بود کتبی یا شفاهی باشد. اگر فردی در جهت فعالیت توده‌ای در محله، کار چشمگیری انجام داده بود توسط ناحیه و به پیشنهاد بخش تشویق کتبی می‌شد. و به همین ترتیب تا بخش. اصل تشویق در اساسنامه حزب نیامده بود ولی کمیته‌ها اینجا و آنجا به شیوه‌های گوناگون این اصل را به کار می‌بردند. گاه یک ارگانی شفاهی تشویق می‌شد و یا فردی به عنوان تشویق یک مدال حزبی که گل حزب روی آن نقاشی شده بود جایزه می‌گرفت.

در عین حال اصل تنبیه نیز وجود داشت که در اساسنامه حزب هم آمده بود. تنبیه یا مجازات حزبی به هنگامی انجام می‌شد که عضو حزب از مقررات اساسنامه‌ای تبعیت نکرده و وظایف حزبی را اجراء نکرده و یا از آن تخلف نموده که به تناسب شدت و ضعف آن تخلف برای او تنبیهاتی در نظر گرفته می‌شد که عبارت بودند از تذکر شفاهی، تذکر کتبی، توبیخ، توبیخ شدید، سلب مسئولیت حزبی، تنزل یک یا چند درجه مقام و مسئولیت حزبی، تبدیل عضو اصلی یا رسمی به عضو آزمایشی و نهایتاً اخراج از حزب. برخی از این تنبیهات در حد ارگانهای پائینی بود و نیازی به ارگانهای بالایی عملاً نداشت. از قبیل تذکر شفاهی یا تذکر کتبی که بخش میتوانست انجام دهد. ولی اگر توبیخ و توبیخ شدید و سلب مسئولیت و غیره در دستور قرار می‌گرفت، ارگان مربوطه می‌بایست به ارگانهای مسئول گزارش داده و پیشنهاد خود را نیز به اطلاع آنها برساند. تصمیم نهایی به عهده ارگان مربوطه بود، که در این مورد کمیته ایالتی تهران بود. کمیته ایالتی موضوع تنبیه را ابتداء به شعبه بازرسی و رسیدگی ایالتی می‌داد تا در حضور فرد مربوطه در حوزه مربوط مورد رسیدگی قرار گیرد و بعد از رسیدگی، نظر خود را به کمیته ایالتی می‌داد و دبیران کمیته ایالتی بر اساس آن نظر و نظر پیشنهادی ناحیه نوع تنبیه را مشخص می‌کردند و به ارگان مربوطه اطلاع [می‌دادند] تا به اجراء گذارد. حق اخراج از حزب که آخرین تنبیه انضباطی محسوب می‌شد نیز به عهده کمیته ایالتی بود. علاوه بر این نوع اخراجها که حزب کسی را اخراج می‌کرد، گاه ممکن بود که فردی خود استعفاء دهد به خصوص در سرپیچهای تند سیاسی در جامعه چنین حالتیایی بیشتر اتفاق می‌افتاد. در این صورت استعفای فرد از ناحیه پذیرفته میشد و فقط در گزارش ششماهه آمار آنها و دلایل استعفایشان به اطلاع ایالت می‌رسید. این شیوه دفع مستمر حزب بود، همانطور که عضو می‌پذیرفت، خود اعضا هم وقتی احساس می‌کردند که نمی‌توانند در چهارچوب برنامه و مشی حزب و اساسنامه حزب فعالیت کنند یا فعالیت را دشوار می‌یافتند و یا از عواقب آن هراس داشتند و یا به مشی حزب انتقاد می‌کردند، لاجرم استعفاء داده و کنار می‌رفتند».

ترکیب طبقاتی حزب

«حزب برای ترکیب طبقاتی اهمیت زیادی قائل بود. تلاش حزب در طی چهار سال فعالیت علنی‌اش در این جهت بود که تا آنجا که می‌تواند این ترکیب طبقاتی را به نفع ترکیب طبقاتی کارگری و زحمتکش حزب افزایش دهد. ولی علی‌رغم آن همه تلاش، حزب نتوانست این ترکیب طبقاتی را به نفع حضور طبقات کارگری و زحمتکش در حزب تغییر دهد. حزب معتقد بود که در حزب طبقه کارگر علاوه بر کارگران، سایر مبارزان پیشرو که از طبقات و اقشار غیرکارگری و همچنین روشنفکران انقلابی که جهان‌بینی مارکسیستی-لنینیستی را دقیقاً پذیرفته‌اند و عضو شده‌اند نیز پیشاهنگان طبقه کارگرند. ولی در عین حال نباید به این اصل دل‌خوش کرد، بلکه باید بین اعضای کارگری حزب و این باصطلاح مبارزان در داخل حزب تناسب برقرار شود.

حزب نباید در میان این مبارزان غیرکارگری غرق شود. آنچه حزب با توجه به شرایط داخلی مطرح می‌نمود و نیازش به کمیت لازم برای پیشبرد اهداف برنامه‌اش و اینکه در چنین حالی نمی‌توانست جلوی آمدن سایر اقشار غیرکارگری را به حزب بگیرد، عبارت بود از اینکه جهت‌گیری فعالیت تشکیلاتی حزب بایستی به سوی جذب طبقه کارگر باشد. این جهت‌گیری بایستی در رأس برنامه فعالیت حزب در تمام حوزه‌ها و سازمان‌ها باشد. زیرا با توجه به دشواری‌هایی که در جذب کارگران به سوی حزب وجود داشت، نظیر اعتقاد کارگران به رهبری انقلاب اسلامی، برخورداری از خصوصیات مذهبی و انقلابی اسلامی، عدم اعتقاد به تاریخ و مشی حزب و غیره، حزب می‌دانست که لااقل به این زودیه‌ها نمی‌تواند ترکیب طبقاتی حزب را حتی در حداقل به نفع ترکیب کارگری آن تغییر دهد. البته حزب امیدوار بود که بتواند در درازمدت در حد محدود بر این دشواریها غلبه کند.

در عین حال، [حزب] روی بخش زیادی از روشنفکران و دانشجویان تأکید می‌کرد که آرمان کارگری را پذیرفته، به صفوف حزب آمده و می‌توانند به نیروی مؤثری برای فعالیت در میان زحمتکشان و کارگران تبدیل شوند، در مورد جذب دهقانان به صفوف حزب نیز وضع به مراتب بدتر از جذب کارگران بود، با آنکه در این زمینه نیز حزب تلاش زیادی می‌کرد و همینطور در میان زحمتکشان شهری».

ترکیب ملی حزب

«حزب توجه مهمی به ترکیب ملی اعضای خود داشت. تمام احزاب کمونیستی که در کشورهای چند ملیتی یا کثیرالمله زندگی سیاسی دارند به این مسئله توجه می‌کنند، زیرا

بنابر اصول جهان‌بینی آنها، حزب طبقه کارگر هرگونه ستم ملی و هرگونه امتیاز ملی را رد می‌کند و بر اساس اعتقاد به انترناسیونالیسم پرولتری در یک کشور واحد کثیرالمله خواهان تشکیل یک حزب واحد سراسری کشوری است که در عین حال از منافع همه کارگران و زحمتکشان آن کشور صرف‌نظر از تمایلات ملی دفاع کند. در واقع انترناسیونالیسم را در شکل سازمانی حزب در کشور کثیرالمله نیز منعکس می‌کند. این احزاب اعتقاد دارند حزبی که در برنامه‌اش به حقوق ملی این خلق‌ها توجه نکند، از آن همه کشور نیست و نمی‌تواند ادعای حزب سراسر کشوری داشته باشد. بر همین اساس حزب در احیا و سازماندهی جدیدش کوشید که سازمان ایالتی آذربایجان و کردستان و ترکمن صحرا را نه بر اساس تقسیمات جغرافیای کشوری، بلکه بر اساس جغرافیای قومی آنها به وجود آورد. در واقع «فرقه دمکرات آذربایجان» که همه آذربایجان شرقی و غربی و زنجان را می‌پوشاند سازمان ایالتی حزب آذربایجان است و همچنین تمام شهرها و بخش‌های کردنشین غرب کشور اعم از آنکه دو استان کردستان یا آذربایجان غربی باشند، سازمان ایالتی کردستانند و تمام مناطق ترکمن‌نشین از مراوه‌تپه تا بندر ترکمن، سازمان ترکمن صحرا را تشکیل می‌دهند. حزب مسئولین این مناطق را از میان مسئولین بومی انتخاب می‌کرد.»

ترکیب سنی و جنسی حزب

«حزب برای ترکیب سنی و جنسی نیز اهمیت قائل بود. حزب معتقد بود که باید کوشید و به اعضای باسابقه و مسن‌تر حزب کمک کرد که پا به پای تکامل حزب و مبارزه تکامل یابند، اگر چنین نشود ادامه کار حزب دشوار است. در عین حال اگر حزب به پذیرش اعضای جوان توجه لازم را نکند، به ناچار ترکیب حزب، ترکیب پیر شده و [سازمان] ناتوانی خواهد بود که از نیروی فوق‌العاده جوانان بی‌بهره خواهد ماند و از انجام وظایف نوینی که در برابر او قرار می‌گیرد عاجز خواهد بود. حزب در این جهت حرکت کرد و بالطبع توانست تعدادی از هواداران سال‌های ۲۰-۳۰ خود، یعنی پیرمردان کنونی و جوانان گذشته را مجدداً به صفوف حزب جذب کند و در عین حال بیشترین نیروی خود را از میان جوانانی که در جریان انقلاب اسلامی در کشور انقلابی شده بودند، تأمین کند. بعد هم به این نتیجه رسید که افراد و اعضای سازمان جوانان که هیجده سال به بالا دارند می‌توانند عضو حزب شوند، زیرا در شرایط انقلابی و کنونی جامعه ایران این جوانان از پختگی سیاسی لازم برخوردارند. و این تصمیم هیأت سیاسی و اجرای آن ترکیب سنی جوان حزب را افزایش داد. برای جذب زنان به صفوف حزب نیز، حزب اهمیت قائل بود

و معتقد بود که حزبی که زنان به سوی آن جلب نشوند و جای مناسبی در صفوف آن پیدا نکنند، نمی‌تواند از کیفیت خوبی برخوردار باشد زیرا به زعم حزب زنان نیمی از جمعیت کشور را تشکیل داده و نادیده گرفتن زنان یعنی نادیده گرفتن نیمی از جمعیت کشور. ولی در این عرصه نیز کار حزب موفق نبود. اگرچه بنا بر شواهد و دلایل آشکار زنان انقلاب اسلامی ایران پا به پای مردان با مشتهای گره کرده به مبارزه پرداختند، ولی به ویژه زنان زحمتکش به علت اعتقادات عمیقشان به اسلام و به مقام رهبری امام، از روی آوردن به حزب با توجه به جهان‌بینی کمونیستی آن اجتناب می‌کردند و زنان عضو حزب عموماً زنان طبقات روشنفکر و متوسط جامعه بودند. در ارزیابی‌های حزب ضمن آنکه ابراز تأسف می‌شد که به جذب زنان توجه کافی نشده ولی جذب زنان [را] در این مرحله نسبت به سالهای قبل از ۱۳۳۲ بیشتر می‌دانست. درصد زنان حزبی از حدود یک چهارم مردان نمی‌توانست تجاوز کند و آنها هم بیشتر از میان زنان کارمند و روشنفکر بودند تا از میان زنان کارگر و زحمتکش»^۱.

ساختار کمیته مرکزی حزب توده

پیش از این درباره تحولات کمیته مرکزی حزب توده پس از پیروزی انقلاب اسلامی و ساخت قدرت در درون آن سخن گفتیم. اینک به تقسیم کار درونی کمیته مرکزی و شعب آن می‌پردازیم.

شعب مرکزی و کارکرد آن

کمیته مرکزی حزب بر اساس زمینه‌ها و عرصه‌های گوناگون فعالیت و کارکرد (فونکسیونهای) خاص و مشخص به تقسیم کار گسترده‌ای دست زده و ارگانهای ویژه تخصصی خود را به نام «شعب مرکزی»، در جنب خود، تشکیل داده بود. این شعب مرکزی دارای یک مسئول و یک هسته اصلی مسئولین بودند و بسته به زمینه و نوع فعالیت و کارکرد مشخص، برای انجام کارهای جاری، کارکنان و امکانات مادی لازم را در اختیار داشتند. عملکرد این شعب، بر اساس زمینه فعالیت و وظایف ویژه آنها متنوع بود و کمیته مرکزی را قادر می‌ساخت تا در آن واحد با مسایل مختلف آشنایی یافته و در عرصه‌های گوناگون فعالیت کند و بتواند در مواقع ضرور واکنش مناسب نشان دهد. مسئول هر شعبه،

۱. مهدی حسنی پاک، بازجویی، ۱۳۶۲/۷/۲.

از طریق یکی از اعضای هیأت دبیران، به این ارگان - که هسته اصلی رهبری‌کننده حزب بود و تمامی قدرت و اختیارات را در دست داشت - مربوط بود و زیر نظر مستقیم هیأت دبیران عمل می‌کرد. مسایل جاری توسط مسئول مستقیم و مسایل اصلی با نظر دبیر مربوطه - و در موارد مهم با تصمیم جمعی هیأت دبیران - حل و فصل می‌شد. هر شعبه مرکزی، در جنب کمیته‌های حزبی (کمیته‌های ایالتی، شهر، منطقه، ناحیه، بخش) ارگانهای همنامی داشت. این شعب محلی، رهنمودها و وظایف محوله از سوی شعبه مرکزی را در حیطه فعالیت خویش و زیر مسئولیت کمیته حزبی مربوطه انجام می‌دادند و متقابلاً شعبه مرکزی همنام را تغذیه می‌کردند.

کارکردهای شعب مرکزی - ارگانهای تخصصی کمیته مرکزی - عبارت بود از:

- ۱- تدوین و تنظیم برنامه، مشی و تاکتیک‌های کوتاه مدت، میان مدت و درازمدت حزب در قبال مسایل مختلف سیاسی و اجتماعی کشور.
- ۲- بررسی و آشنایی با مسایل گوناگون گروه‌های مختلف اجتماعی و مسایل سیاسی - اقتصادی جمهوری اسلامی.
- ۳- توانا ساختن حزب به واکنش سریع در قبال مسایل اجتماعی - سیاسی کشور.
- ۴- تبلیغ و ترویج مشی سیاسی - اجتماعی حزب در جامعه.
- ۵- تدوین و تنظیم برنامه‌ها و طرح‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برای مسخ انقلاب و براندازی خزنده نظام جمهوری اسلامی.
- ۶- تلاش برای ایجاد پایگاه اجتماعی و جذب نیرو و گسترش صفوف حزب توده.
- ۷- ایجاد مکانیسم فعال برای پخش سریع شعارها و خواست‌های حزب در جامعه، از طریق کانالها، ترفندها و شیوه‌های گوناگون.
- ۸- ایجاد شبکه وسیع خبرگیری و اطلاعاتی در سراسر کشور برای گردآوری خبر و ارسال سریع آن به مرکز حزب، به منظور تأمین نیازهای اطلاعاتی و انجام وظایف جاسوسی آن.
- ۹- تأمین هماهنگی و تحرک لازم میان اندامهای مختلف کمیته مرکزی و تأمین نیازهای آنها.
- ۱۰- تنظیم برنامه و طرح و تلاش برای ترویج، اشاعه و نشر ایدئولوژی مارکسیستی در جامعه.

فرج‌الله میزانی (ف. م. جوانشیر)، دبیر دوم و مسئول شعبه تشکیلات کل کمیته مرکزی، که مغز متفکر حزب توده در مسایل سازمانی محسوب می‌شد، در جزوه درون حزبی،

درباره مسایل سازمانی، کارکرد و وظایف شعب مرکزی چنین می‌نویسد: «کمیته مرکزی حزب قادر نخواهد بود که وظایف خود را به طور کامل انجام دهد مگر اینکه این وظایف را به طور متناسب و منطقی در درون خود تقسیم کرده و بر مبنای این تقسیم کار گروه‌های دائمی کار پدید آورد که تمام توجه و نیروی خود را در جهت معینی از فعالیت حزبی بکار اندازند. این گروه‌های دائمی کار که در جنب کمیته مرکزی و بر اساس تقسیم کار درونی و نیازهای آن ساخته می‌شوند شعب مرکزی حزب نام دارند.

وظایف شعب مرکزی دوگانه است: اول - زیرنظر داشتن رشته معینی از فعالیت حزب، جمع‌آوری اطلاعات و تجربیات و پرورش در این رشته، دادن مشورت لازم به کمیته مرکزی و تدارک تصمیماتی که کمیته مرکزی باید در این رشته اتخاذ کند.

دوم - اجرای بخشی از تصمیمات کمیته مرکزی که به عهده شعبه معین گذاشته شده است.

درستی تصمیمات کمیته مرکزی، تحرک و خلاقیت کار حزب در رشته‌های مختلف، نوآوری و اقدام به موقع در این یا آن زمینه کار، تا حدود زیادی بسته به کار شعب مرکزی است. اگر کار این شعب دقیق نباشد، اگر آنها کمیته مرکزی حزب را به موقع متوجه امر معینی نکنند و اگر به موقع تصمیم درست را تدارک و پیشنهاد نمایند، اگر کار حزب را در رشته خود دقیقاً زیرنظر نداشته و به موقع اصلاحات لازم را به عمل نیاورند طبیعی است که کار حزب در مجموع خرد خواهد شد.

شعب کمیته مرکزی را هیأت سیاسی تشکیل می‌دهد و مسئولین شعب را از میان اعضای اصلی یا فرعی کمیته مرکزی (از جمله اعضای هیأت سیاسی) تعیین می‌کند. در موارد استثنائی که ضرورت ایجاب کند هیأت سیاسی می‌تواند مسئولیت شعبه‌ای را به رفیقی که عضو کمیته مرکزی نیست بسپارد.

شعب مرکزی حزب زیرنظر هیأت دبیران فعالیت می‌کنند و رابطه شعب با یکدیگر از طریق این هیأت برقرار می‌شود. معمولاً چند شعبه مرکزی زیرنظر دبیر مسئولی است.

درباره وظایف و اختیارات شعب مرکزی حزب باید توجه داشت که این شعب ارگانهای مستقلی نیستند، گروههای کار کمیته مرکزی هستند که تصمیمات کمیته مرکزی را تدارک می‌کنند و فقط به اعتبار کمیته مرکزی و از جانب کمیته مرکزی می‌توانند تصمیم گرفته و رهنمود صادر کنند. رهنمودهای شعب مرکزی بخشی است از رهنمودهای کمیته مرکزی و مانند همه رهنمودهای کمیته مرکزی لازم‌الاجرا است.

شعب مرکزی رهنمودهای خود را به ارگان‌های حزبی یعنی کمیته‌های ایالتی و

کمیته‌های شهرستانهای مستقل صادر می‌کنند. این ارگانها که در برابر کمیته مرکزی مسئولند گزارش انجام رهنمود را به کمیته مرکزی می‌فرستند که برای بررسی و جمع‌بندی به شعبه مربوطه داده می‌شود.

از آنجا که ارگانهای محلی نیز در کنار خود شعبی دارند که هم‌نام شعب مرکزی است گاه این تصور پدید می‌آید که هر شعبه محلی تابع شعبه مرکزی هم نام خویش است. در حالیکه چنین نیست.

شعب تبلیغات یا امور دهقانی استان فارس تابع کمیته فارس‌اند، نه شعبه تبلیغات کل و یا شعبه مرکزی امور دهقانی... طبیعی است که شعب مرکزی با شعب هم‌نام خود در محل‌ها رابطه همکاری و هماهنگی دارند که خصلت مشورتی و راهنمایی دارد و نه دستور حزبی. دستورات و رهنمودهای شعب مرکزی زمانی لازم‌الاجرا است که از طریق ارگان‌های حزبی ابلاغ شود... مسئولیت اجرای این رهنمود با ارگان محلی است.^۱

شعب مرکزی حزب توده در سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸ به شرح زیر بود:

۱- شعبه تشکیلات کل (مسئول: فرج‌الله میزانی، عضو هیأت سیاسی و دبیر دوم). این شعبه در برگیرنده سه ارگان اصلی تشکیلاتی حزب بود:

الف- کمیته ایالتی تهران (مسئول: عباس حجری بجستانی، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی).

ب- شعبه تشکیلات شهرستانها (مسئول: تقی کی‌منش، عضو هیأت سیاسی و سپس رضا شلتوکی عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی).

ج- شعبه تشکیلات خارج از کشور (مسئول: دکتر فریبرز بقائی، عضو کمیته مرکزی).

۲- شعبه مطبوعات یا «هیأت تحریریه نامه مردم»، ارگان مرکزی حزب (مسئول: منوچهر بهزادی، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی).

۳- شعبه اطلاعات (مسئول: رضا شلتوکی، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی)، با مسئولیت عالی دبیر اول (کیانوری).

۴- شعبه کل ایدئولوژیک (مسئول: احسان طبری، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی).

الف- شعبه مرکزی آموزش (مسئول: رفعت محمدزاده با نام مستعار مسعود اخگر، عضو مشاور هیأت سیاسی).

۱. توضیحی دربارهٔ مسایل سازمانی، صص ۶۴-۶۶.

- ب- شعبه مرکزی تبلیغات (مسئول: ابوتراب باقرزاده، عضو هیأت سیاسی).
- ج- شعبه پژوهش (مسئول: بابک امیرخسروی، عضو کمیته مرکزی و سپس رفعت محمدزاده).
- د- هیأت تحریریه مجله «دنیا»، ارگان تئوریک کمیته مرکزی حزب (مسئول: رفعت محمدزاده).
- ۵- شعبه انتشارات (مسئول: محمد پورهرمزان، عضو کمیته مرکزی). این شعبه از نظر سیاسی و فنی تابع دبیر اول (کیانوری) و از نظر محتوای ایدئولوژیک تابع شعبه کل ایدئولوژیک (احسان طبری) بود.
- ۶- شعبه کل سازمانهای توده‌ای (مسئول: منوچهر بهزادی). این شعبه کل، مسئولیت هدایت کلیه سازمانهای جنبی و وابسته حزب توده (اتحاد دمکراتیک، شورای نویسندگان و ...) را به عهده داشت. علاوه بر آن، این شعبه کل بر چهار شعبه مرکزی نظارت داشت:
- الف- شعبه مرکزی امور توده‌ای (مسئول: دکتر احمد دانش، عضو کمیته مرکزی).
- ب- شعبه مرکزی امور دهقانی (مسئول: هوشنگ ناظمی با نام مستعار امیر نیک‌آئین، عضو مشاور هیأت سیاسی).
- ج- شعبه مرکزی جوانان (مسئول: کیومرث زرشناس، عضو کمیته مرکزی). این شعبه، در واقع همان هیأت دبیران سازمان جوانان توده بود.
- د- شعبه مرکزی زنان (مسئول: مریم فیروز، عضو هیأت سیاسی). این شعبه در واقع رهبری «تشکیلات دمکراتیک زنان» بود.
- ۷- شعبه مرکزی کارگری (مسئول: مهدی کیهان، عضو کمیته مرکزی). دبیر مسئول این شعبه فرج‌الله میزانی بود.
- ۸- شعبه مرکزی امور مالی (مسئول: محمد اسماعیل ذوالقدر، عضو هیأت سیاسی). دبیر مسئول این شعبه کیانوری بود.
- ۹- شعبه مرکزی تدارکات (مسئول: گاگیک آوانسیان، عضو کمیته مرکزی). دبیر مسئول این شعبه نیز کیانوری بود.
- ۱۰- شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی (مسئول: هدایت‌الله حاتمی، عضو کمیته مرکزی). دبیر مسئول این شعبه محمدعلی عمویی، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی بود.
- ۱۱- شعبه روابط عمومی (مسئول: محمدعلی عمویی).
- ۱۲- شعبه روابط بین‌المللی (مسئول: ژیلا سیاسی، عضو کمیته مرکزی). دبیر مسئول

این شعبه محمدعلی عمویی بود.

۱۳- کمیسیون سازمان مخفی- نظامی: این ارگان در خارج از چارچوب «رسمی» شعب فوق، و در جنب هیأت دبیران کمیته مرکزی قرار داشت که سازمانهای مخفی و نظامی حزب توده را اداره می‌کرد. در این ارگان: کیانوری، میزانی، حجری و محمد مهدی پرتوی عضویت داشتند و مسئولیت کل به عهده کیانوری بود.

کمیته مرکزی حزب توده علاوه بر شعب فوق، دارای دبیرخانه مرکزی بود که وظیفه امور جاری و ارتباطات دستگاه کمیته مرکزی را انجام می‌داد.

سیر فعالیت شعب مرکزی

در این مبحث توجه خوانندگان را به تحلیل مهدی حسنی پاک از سیر فعالیت شعب مرکزی در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ جلب می‌کنیم.

۱- تعریف و وظایف کلی

«از آنجا که کمیته مرکزی حزب قادر نبود وظایف خود را به طور کامل انجام دهد مگر اینکه این وظایف را به طور متناسب در درون خود تقسیم کرده و بر مبنای این تقسیم «گروههای دائمی کار»ی پدید آورد که تمام کارش در جهت معینی از فعالیت حزبی بکار افتد، مجبور به تشکیل شعبی در جنب خود بود که در این زمینه فعالیت کنند. در واقع این «گروههای دائمی کار» که در جنب کمیته مرکزی و بر اساس تقسیم کار درونی و نیازهای آن ساخته می‌شدند، شعب مرکزی حزب نامیده می‌شدند.

شعب جنب کمیته مرکزی وظایف دوگانه‌ای داشتند، اولاً آنها می‌بایست رشته معینی از فعالیت حزب را همیشه زیر نظر می‌داشتند. و در این رشته به جمع‌آوری اطلاعات، تجربیات و پرورش کادرهای خود برای کار، می‌پرداختند و مشورت‌های لازم را به کمیته مرکزی می‌دادند و تصمیماتی را که کمیته مرکزی در این رشته می‌بایست اتخاذ می‌کرد، تدارک می‌کردند. دوماً بخشی از تصمیمات کمیته مرکزی را که به عهده آن شعبه گذاشته شده بود انجام می‌دادند.

شعب جنب کمیته مرکزی از آن جهت وجودشان برای این کمیته ضروری بود که درستی بسیاری از تصمیمات کمیته مرکزی، تحرک و خلاقیت کار حزب در رشته‌های

مختلف فعالیت حزبی، بدست آوردن اشکال نو برای فعالیت در شرایط مختلف، اقدام به موقع برای موضعگیری بر سر این یا آن مسئله، مشروط و منوط به دقت کار این شعب بود. شعب به طور کلی چه در جنب کمیته مرکزی بودند چه در کمیته شهر، ارگانهای مستقلی نبودند، بلکه همانطور که نوشته شد، گروههای کار کمیته مرکزی بودند که تصمیمات کمیته مرکزی را «تدارک» می کردند. و بدین ترتیب فقط به اعتبار کمیته مرکزی و از جانب کمیته مرکزی می توانستند تصمیم گرفته و رهنمود صادر کنند. در واقع رهنمودهای شعب مرکزی حزب بخشی از رهنمودهای مرکزی بود و مانند همه رهنمودهای کمیته مرکزی حزب لازم الاجرا بودند.»

۲- ارتباط شعب مرکزی با شعب همانام خود در ایالتها و شهرستانها

«شعب مرکزی رهنمودهای خود را به ارگانهای حزبی یعنی کمیته‌های ایالتی و کمیته‌های شهرستانهای مستقل صادر می کردند. این کمیته‌ها که در برابر کمیته مرکزی حزب مسئول بودند گزارش انجام رهنمود را به کمیته مرکزی می فرستادند تا برای بررسی و جمع‌بندی به شعبه مربوطه داده شود. البته به جای آنکه این گزارشها به دبیرخانه کمیته مرکزی برود از طریق شعبه شهرستانها در تهران برای شعب مربوطه مستقیم یا توسط دبیرخانه تهران که کار دبیرخانه مرکزی را از این جهت می کرد، فرستاده می شد و یا مسئولین شعب به هنگام دیدار با مسئولین و اعضای شعب ایالتی و شهرستانها در شهرستان یا در تهران گزارشهای کتبی را می گرفتند. ولی جمع‌بندی این گزارشها هر چند مدت یک بار می بایست توسط مسئول شعبه به هیأت دبیران حزب داده می شد، یا دبیر ناظر بر شعبه این کار را می کرده و یا مسئول شعبه مستقیماً در جلسه هیأت دبیران شرکت کرده و گزارش فعالیت شعبه در سراسر کشور و امور داخلی خود شعبه را به آنها می داد. بدین ترتیب هیچ کدام در شعب همانام ایالتی و شهرستان تابع شعب همانام مرکزی خود نبودند، اصولاً همه شعب تابع ارگانهایی بودند که در جنب آنها به وجود آمده بودند. مثلاً شعبه امور دهقانی مازندران تابع کمیته ایالتی مازندران بود نه تابع شعبه امور دهقانی مرکزی یا شعبه امور دهقانی قائم‌شهر تابع کمیته شهر قائم شهر بود نه تابع شعبه امور دهقانی ایالتی مازندران. بدین ترتیب تمام رهنمودهای شعبه مرکزی امور دهقانی خطاب به کمیته ایالتی مازندران بود نه شعبه امور دهقانی مازندران و همینطور رهنمود شعبه امور دهقانی ایالتی مازندران به کمیته شهر قائم‌شهر بود نه شعبه امور دهقانی قائم‌شهر. ارتباط شعب همانام مرکزی و ایالتی و شهرستان، ارتباطی هماهنگ کننده و مشورتی بود. خصلت راهنمایی و

تبادل تجربه داشت. در این دیدارها دستورات حزبی صادر نمی‌شد، اگر دستوری هم صادر می‌شد حتماً باید از طریق سازمان حزبی مربوطه به شعبه مربوطه اطلاع داده می‌شد تا قابل اجراء می‌بود. به نظر حزب آن شعبه‌ای موفق‌تر بود که این گونه تماسهای مشورتی و راهنمایی را بیشتر و منظم‌تر کرده و از روی برنامه انجام می‌داد. هم اعضای شعبه مرکزی به محل ایالت یا شهرستان می‌رفتند و هم مسئولین شعب ایالتی و اعضای آنها با شهرستان به تهران آمده و با مسئول و اعضای شعبه مرکزی ملاقات می‌کردند. این ملاقاتها نیز حتماً می‌بایست با اطلاع شعبه شهرستانها و کمیته محلی انجام گیرد، شعبه ایالتی و شهرستان گزارش فعالیت سه ماهه یا شش ماهه شعبه را جمع‌بندی کرده، به کمیته تابع خود داده و پس از بررسی در آن کمیته می‌بایست برای شعبه شهرستانها فرستاده می‌شد تا آنها آن را برای شعبه مربوطه ارسال دارند. شعب مرکزی در حد سطحی که بودند اجازه ورود به مسایل تشکیلاتی را نداشتند. فقط باید به آن مسایل و اطلاعاتی می‌پرداختند که در زمینه رشته کار آنها به آن نیاز بود. گزارشهایی که شعب همانام به شعب مرکزی می‌دادند می‌بایست فاقد اطلاعات تشکیلاتی می‌بود. در عین حال مسئولیت اجرای رهنمودهای حزبی در همه امور با ارگانهای حزبی بود نه شعب جنب آنها، اجرای رهنمودهای شعبه دهقانی، درست اجرا شدن یا نشدن آن، مسئولیتش با کمیته حزبی بود نه شعبه امور دهقانی ایالتی.

۳- ارتباط شعب ایالتی با کمیته‌های ایالتی و شعب همانام در شهرهای تابع ایالت

«شعب جنب کمیته ایالتی، گروههای کار دائمی وابسته به آن کمیته بودند و از خود استقلال نداشتند. این شعب مانند شعب مرکزی وظیفه دوگانه داشتند. یکی شناخت و بررسی موضوعی که می‌بایست روی آن کار می‌کردند و جمع‌آوری اطلاعات در سطح ایالت در آن زمینه و جمع‌بندی تجارب حوزه‌ها در اجرای رهنمودها در آن رشته و براساس تدارک و پیشنهاد، تصمیمات و رهنمودهای جدید به کمیته ایالتی و دیگری اجرای بخشی از رهنمودها و تصمیمات کمیته ایالتی، که کمیته ایالتی به عهده آن شعب واگذار کرده بود. بدین ترتیب شعب ایالتی تابع کمیته ایالتی بودند و نه تابع شعب همانام خود در جنب کمیته مرکزی. در عین حال شعب ایالتی از طریق کمیته ایالتی در جریان دستورات تصمیمات و رهنمودهای شعب مرکزی همانام قرار گرفته، علاوه بر نظارت بر رهنمودهای کمیته ایالتی که خود آنها را تدارک و پیشنهاد کرده بودند، بر اجرای درست رهنمودهای شعب مرکزی، از طریق کمیته ایالتی می‌بایست نظارت می‌کردند. نتایج آنها را جمع‌بندی و

به اطلاع کمیته ایالتی یا دبیران آن رسانده و از طریق آن کمیته، برای شعبه مرکزی ارسال می‌شد. در عین حال هنگامی که کمیته ایالتی رهنمودها و تصمیمات تدارک شده شعب را تأیید کرد، آن را جهت اجراء به تمام سازمان حزبی خود در شهرستانها ابلاغ می‌کرد. رابطه شعب ایالتی با شعب یا مسئولین شعب همانم در شهرستانها یا نواحی، مانند رابطه شعب مرکزی یا شعب هم‌نام ایالتی و شهرستانهای مستقل، رابطه مشورتی و هماهنگ کننده بود و هر چقدر این مشورتها و هماهنگیها بیشتر می‌شد، کار دقیقتر و منظم‌تر انجام می‌گرفت. گزارش عملکردهای شعب شهرستانهای تابعه کمیته ایالتی به کمیته ایالتی آمده و کمیته ایالتی جهت جمع‌بندی و ارائه یک گزارش واحد و در عین حال نظارت شعب ایالتی بر چگونگی اجرای رهنمودها، این گزارشها را به شعب جنب خود می‌دادند. و به عوض آن گزارش جمع‌بندی شده را از آنها می‌گرفتند. همانطور که قبلاً نوشته شد، همه شعب و از آن جمله شعب ایالتی حق دخالت در مسایل تشکیلاتی را نداشته و تمام مسایل تشکیلاتی را اگر لازم می‌دانستند می‌بایست از کمیته ایالتی دریافت می‌کردند، در عین حال همه رهنمودها از کمیته ایالتی به شعب شهرستانهای تابعه ایالت می‌رفت و ترتیب ملاقاتها و جلسات مشورتی، هماهنگی بین شعب ایالتی و شعب شهرستانهای تابعه ایالت را می‌بایست از طریق شعبه ایالتی دنبال می‌کردند.»

۴- ارتباط شعب شهرستان تابع کمیته ایالتی با کمیته شهرستان

«شعب شهرستانهای تابع کمیته ایالتی و در تهران نواحی، آخرین حلقه سیستم شعبه‌ای حزب بودند. و بعد از آنها دیگر در جنب کمیته بخش شعبه وجود نداشت بلکه مسئول شعبه بود که عضو شعبه جنب کمیته شهر (ناحیه) بود. شعب کمیته‌های شهرهای تابعه ایالت نیز گروههای کار دائمی و وابسته به کمیته شهر (ناحیه) بودند و از خود استقلال نداشتند. آنها به مانند شعب مرکزی و شعب ایالتی همان وظایف دوگانه را داشتند، هم جمع‌بندی تجارب را می‌کردند، هم پژوهش و شناخت در آن رشته در محدوده شهر می‌کردند و تصمیمات [را] و پیشنهادهای جدید را برای کمیته شهر تدارک می‌کردند. و هم بخشی از این تصمیمات که به تصویب کمیته شهر رسیده بود و اجرای آن به عهده شعب جنب کمیته شهر بود اجرا می‌کردند. تابع کمیته شهر بودند نه تابع شعب ایالتی. رابطه آنها با شعب ایالتی رابطه‌ای مشورتی و هماهنگ کننده بود. گزارشهای خود را به کمیته شهر می‌دادند و از آن طریق برای کمیته ایالتی و شعبه ایالتی ارسال می‌شد. در عین حال کمیته شهر اخبار و گزارشهای دهقانی کمیته شهر را برای جمع‌بندی و تجارب و اشکال فعالیت

و چگونگی گسترش فعالیت بیشتر در آن رشته و اتخاذ تصمیمات جدید و پیشنهاد آن به کمیته شهر، در اختیار شعب جنب خود قرار می‌داد. از آنجا که شعب شهرستان، به ویژه در رابطه با شعب، زنان، دهقانی و کارگری، آخرین حلقه سیستم شعبه‌ای حزب بودند مقداری از وظایف اجرایی رهنمودها را غالباً خود به عهده داشتند، یعنی سهم اجرایی آنها در اجرای رهنمودها بیشتر بود. در شعب شهر یا ناحیه، رهنمودهای مرکزی، ایالتی و کمیته شهر، مشخص و معین می‌شود، یعنی به صورت رهنمود کار اجرایی شخص در می‌آید. قبلاً اگر شعبه امور کارگری مرکزی به طور کلی رهنمود می‌داد که همه اعضا می‌بایست در جهت مخالفت با طرح قانون کار پیشنهادی وزارت کار در محیط کار و زندگی عمل کنند، شعبه کارگری شهر یا ناحیه، می‌دانستند که این رهنمود را در این یا آن کارخانه و از چه طرقی و توسط چه کسانی می‌توانند چه حد، و به چه شکل انجام دهند، هر کس [می‌دانست] چه کاری می‌توانست انجام دهد زیرا مسئولین کارگری بخشها حضور داشتند و قاعدتاً این مسئولین در بخش، شاخه کارگری بخش را نیز اداره می‌کردند و از توانایی نیروهای سازمانی خود آگاهتر بودند و براساس آن نیرو وظیفه می‌پذیرفتند و در انجام آن می‌کوشیدند. اداره فراکسیونهایی که در جهت انجام فعالیتهای شعب به وجود می‌آمدند، اگر در سطح بخشها بودند، به عهده مسئول آن شعبه در بخش بود که عضو شعبه ناحیه یا شهر نیز بود و اگر آن فراکسیون در سطح شهر یا ناحیه تشکیل می‌شد اداره آن به عهده مسئول شعبه شهر یا ناحیه بود. گاه ممکن بود فراکسیونی در سطح ایالت باشد که اداره آن به عهده مسئول شعبه ایالتی بود، مانند فراکسیون اقلیتهای مذهبی - ملی، انجمن آذربایجانیها در تهران و گاه ممکن بود فراکسیونی در سطح کشور باشد که اداره آن به عهده مسئول شعبه مرکزی بود، مثل انجمن همبستگی شوراهای و سندیکا.

مسئولین شعب سازمان جوانان در جنب کمیته مرکزی سازمان جوانان عضو شعب مرکزی حزب بودند. مسئولین شعب سازمان جوانان در جنب کمیته‌های ایالتی جوانان عضو شعب کمیته‌های ایالتی حزب و مسئولین شعب کمیته‌های شهرهای جوانان، عضو شعب جنب کمیته‌های شهر بودند.»

۵- تفاوتها در شکل عملی کار شعب

«آنچه نوشته شد شکل کلی کار بود. ولی همیشه این شکل کلی، طابق النعل به النعل عمل نمی‌شد. و استثنایی در عمل وجود داشت. این استنهاها [یا] ناشی از عدم جافتادگی ساختار تشکیلاتی و سازمانی حزب در یک منطقه بود و یا برخی شعب به علت تازه

تأسیسی و بی‌تجربگی خود هنوز کاملاً جان‌یافته و قادر به انجام شکل کامل [و] رعایت موازین مطرح شده نبودند. آنچه در بالا مطرح شد به طور کلی صرف‌نظر از این «استثناء» درباره شعب زنان، تبلیغات، توده‌ای، آموزش، کارگری [و] دهقانی صادق بود. برخی شعب هم، اصولاً فقط در جنب کمیته مرکزی بودند و در جنب ایالتی و شهر وجود نداشتند مانند شعب انتشارات، بین‌المللی، تحریریه، پژوهش، کادر و شعبه تشکیلات شهرستانها. برخی شعب فقط در جنب کمیته مرکزی و ایالتی به وجود آمده بودند و یا هنوز برخی از ایالتها هم آنها را تشکیل نداده، ممکن بود مسئولیت آن را به یک فرد می‌دادند، مانند شعب بازرسی و رسیدگی، معاضدت، تدارکات، مالی و در سطح نواحی یا شهر نیز یک نفر ممکن بود مسئول این شعب باشد که عضو کمیته حزبی ملی بود یا نمی‌بود. معمولاً مسئول شعبه مالی در شهرها (نواحی) مسئولین ناحیه (شهر) بودند. شعبه جوانان هم همان سازمان جوانان توده بود که برای خود تشکیلات خاصی داشت مانند تشکیلات حزبی و وظایفش با سایر شعب فرق می‌کرد، گاه شعبه و گاه سازمان تشکیلاتی حزب در بین جوانان تلقی می‌شد.

علاوه بر اینها دو شعبه دیگر وجود داشتند که عملکردشان در چهارچوب کلی این شعب نمی‌خواند و از استقلال بیشتری برخوردار بودند، شعبه تشکیلات و شعبه خبر و پذیرش (اطلاعات). رهنمودهای این دو شعبه در جلسات کمیته ناحیه مطرح نمی‌شد و اگر مطرح می‌شد کلی‌ترین رهنمودها بود، بقیه رهنمودها را شعبه ایالتی تشکیلات یا خبر و پذیرش، به مسئولین شعب شهر (ناحیه) می‌دادند و آنها بدون آنکه آن رهنمودها را در ناحیه مطرح کنند در شعبه با اعضای خود که مسئولین همین شعب در بخشها بودند مطرح و در جهت اجرای آن پیش می‌رفتند. در واقع بسیاری موارد کمیته دور می‌خورد، که بر اساس موازین گفته شده نادرست بود ولی عمل می‌شد. مسئول ناحیه که هر از چندی در شعب شرکت می‌کرد جهت بازرسی کار آنان در آنجا ممکن بود با این رهنمودها به طور تصادفی آشنا شود. در شعبه خبر و پذیرش حتی جلسه شعبه برگزار نمی‌شد بلکه ارتباط اعضای شعبه شهر (ناحیه) با مسئول شعبه ایالتی، انفرادی بود.

یک استثناء هم در کار کل شعب در تهران داشت به وجود می‌آمد و آن تشکیل شعب منطقه بود، بی‌آنکه منطقه خود کمیته‌ای باشد. منطقه، جلسه مسئولین ناحیه به علاوه یکی از دبیران ایالتی که مسئول جلسه، به علاوه دو نفر از اعضای سازمان ایالتی که مسئولین شعب ایالتی بودند، [بود] و هر سه هفته یک بار برای استماع گزارش عملکرد ناحیه درباره رهنمودهای آن شعب در یک ماه گذشته، بین دو دیدار آنها در این جلسه شرکت

می‌کردند [اما] ارگان تصمیم‌گیرنده نبود. ولی در کنارش این شعب داشتند به وجود می‌آمدند. در واقع به علت آنکه همه مسئولین شعب ناحیه ۱۳ نفر، با مسئول ایالتی ۱۴ نفر می‌شدند، که ممکن بود نمی‌توانستند هر هفته یا دو هفته یک بار در جایی جمع شوند این جلسات را به سه جلسه تقسیم و جلسه را یکی اداره می‌کرد، یعنی به نوعی یک [هیأت] دبیران در این شعب بوجود آمده بودند، که البته اسمش دبیران نبود ولی شبیه آن بود. شعبی که در سطح منطقه تا دستگیری تشکیل شده بود عبارت بودند از شعبه معاضدت، شعبه تشکیلات، شعبه تبلیغات، شعبه خبر، که رهنمودها را از مسئول شعبه ایالتی گرفته و به مسئولین شعبه نواحی منطقه می‌دادند. مثلاً شعبه ایالتی تبلیغات دو عضو داشت و یک مسئول، مسئول شعبه یک منطقه و دو عضو دیگر هر کدام دو منطقه دیگر را اداره می‌کردند و گزارش عملکرد را به جلسه شعبه خود می‌دادند.»

۶- ارتباط شعب مرکزی و غیرمرکزی با هم

«برخی شعب حزبی با یکدیگر ارتباط کاری نزدیک داشتند مثل شعبه تحریریه و شعبه انتشارات و شعبه بین‌المللی که از نظر نشر مطبوعات حزبی اعم از داخلی و خارجی و چاپ آنها و ترجمه یا نگارش آنها به هم مرتبط بودند. یا شعبه تدارکات و شعبه مالی که از نظر تأمین هزینه‌های تدارکاتی و تأیید آنها و تأمین نیازهای حزب از نظر خانه، کرایه دفاتر، حقوق مسئولین، تهیه وسایل فنی مورد احتیاج، تهیه اتومبیل و غیره... ارتباط نزدیک با هم داشتند.

شعب «توده‌ای کار» که عبارت بودند از زنان، جوانان، دهقانی، کارگری، توده‌ای از نظر آنکه روی موضوع‌های یکسانی ولی در محله‌های متفاوت کار می‌کردند با یکدیگر ارتباط نزدیک داشتند و اخیراً در سطح تهران جلسات هماهنگی آنها در بخش‌ها و نواحی و ایالت و به نوعی در سطح شعب مرکزی به وجود آمده بود. قبلاً شعبه توده‌ای - دهقانی و کارگری هر سه روی شوراهای محلی، روستایی، کارخانه یا تعاونی‌های محلی، دهقانی، کارگری کار می‌کردند و دارای تجارب جمع‌بندی شده‌ای بودند. لذا در جنب شعبه توده‌ای قرار بود هر از چندی جلساتی جهت تبادل تجربه در این زمینه‌ها بین این سه شعبه [تشکیل شود]. در عین حال هر کدام از شعب «توده‌ای کار» به لحاظ آنکه در میان تشکلهای تبلیغ نظر حزب، مستقیم یا غیرمستقیم، می‌پرداختند، برای تأمین مواد تبلیغی مورد نیاز خود با شعبه تبلیغات مرتبط بودند، پوسترها و تراکتها، نوارهای دهقانی، طرحها، نوارهای کارگری، نمایش فیلم، اجرای تئاترها، نوارهای زنان برای شعبه زنان و جوانان و توده‌ای از

آن جمله بودند. یا شعبه تشکیلات خبر و پذیرش برای چک کردن افراد و سوابق آنها از نظر امنیتی با هم ارتباط نزدیک داشتند [و] در سطح نواحی (شهر) مسئول شعبه خبر و پذیرش در شعبه تشکیلات شرکت می‌کرد»^۱

شعبه تشکیلات کل

کارکرد شعبه کل

حزب توده مجموعه واحدی مرکب از «رهبری» (کمیته مرکزی) و «بدنه» (تشکیلات) بود. موفقیت حزب در جذب و سازماندهی افراد و تبدیل «بدنه» به یک اندام فعال در وهله نخست به نهادهای تشکیلاتی آن وابسته بود. با اتکا بر تشکیلات است که «رهبری» (کمیته مرکزی) می‌تواند به مثابه یک مجموعه واحد عمل کند و اندام حزب را به عنوان یک اهرم فعال در جهت اهداف خود به کار گیرد و متقابلاً در جهت تقویت و تغذیه خود از آن بهره جوید.

کمیته مرکزی حزب توده برای هدایت فعالیت سازمانهای حزبی و نظارت بر اجرای تصمیمات رهبری، دارای یک ارگان تخصصی زبده به نام «شعبه تشکیلات کل» بود. «شعبه تشکیلات کل» در واقع مغز تشکیلاتی سازمانهای حزب و حلقه واسط میان «رهبری» و «اندام» حزب (سازمانهای حزبی) محسوب می‌شد و در مجموع شعب مرکزی، نقش کلیدی و محوری داشت. در مسایل سازمانی، «شعبه تشکیلات کل» رهنمودهای لازم را به سازمانهای حزبی ارائه می‌داد، بر عزل و نصب مسئولین نظارت دقیق داشت و مجموعه فعالیت‌های تشکیلاتی را هدایت می‌کرد.

گسترش سازمانهای حزبی، عزل و نصب کادرها در مسئولیت‌های مختلف، اداره کمیته‌های حزبی، شرکت مسئولین در جلسات مسئولین تشکیلاتی و توضیح سیاست حزب، ارائه رهنمودهای مختلف تشکیلاتی، سیاسی، آموزشی، مالی، توده‌ای و ... و به طور کلی هر فعالیتی که توسط اعضا و ارگانهای حزبی انجام می‌گرفت، از کانال «شعبه تشکیلات کل» می‌گذشت. هیچ یک از شعب مرکزی مجاز نبودند مستقیماً و بدون گذر از کانال «شعبه تشکیلات کل» با سازمانهای حزبی تماس بگیرند و رهنمودهای خود را مستقیماً ارائه دهند. در شرایطی که میان یکی از شعب مرکزی با «شعبه تشکیلات کل» اختلاف پیش می‌آمد، مسئله به هیأت دبیران ارجاع می‌شد و موضوع در جلسه هیأت

۱. مهدی حسنی پاک، بازجویی، ۱۳۶۲/۷/۲.

دبیران، توسط دبیر مسئول شعبه مربوطه و دبیر تشکیلاتی حزب (مسئول «شعبه تشکیلات کل») حل و فصل می‌گشت.

شعب مرکزی حزب علاوه بر مسئول شعبه (که معمولاً عضو کمیته مرکزی بود و مستقیماً توسط هیأت دبیران منصوب می‌شد) تعدادی عضو، کارکنان و همکار داشتند. تعیین و تأمین اعضای شعب مرکزی، کارکنان دستگاه کمیته مرکزی و جذب کادرها از سازمان حزبی به دستگاه کمیته مرکزی، توسط «شعبه تشکیلات کل» انجام می‌گرفت.

«شعبه تشکیلات کل» همچنین نقش مهمی در فعالیت‌های جاسوسی و اطلاعاتی، شناسایی افراد دارای موقعیت «حساس» و «ویژه» و قرار دادن آنها در پوشش تشکیلاتی مناسب و ارتباطات ویژه اطلاعاتی، تأمین امکانات برای فعالیت‌های مخفی، اطلاعاتی و کسب خبر از سازمانهای حزبی در سراسر جامعه و القاء سیاست‌های حزب از کانال سازمانهای حزبی به سراسر جامعه داشت. بر این اساس، کارکرد اطلاعاتی، از کارکردهای مهم «شعبه تشکیلات کل» بود.

«شعبه تشکیلات کل» عملاً قائم‌مقام هیأت دبیران حزب در هدایت سازمانهای حزبی بود. این ارگان از سوئی مسایل سازمان‌های حزبی را یا رأساً حل و فصل می‌کرده و هماهنگیهای لازم را انجام می‌داد و یا - در مسایل مهم - با تصمیم‌گیری در جلسه هیأت دبیران به حل و فصل آنها می‌پرداخت. از سوی دیگر کلیه رهنمودهای سیاسی، امنیتی، اطلاعاتی و ... هیأت دبیران به سازمانهای حزبی، از کانال «شعبه تشکیلات کل» انتقال می‌یافت.

مسئول «شعبه تشکیلات کل» کمیته مرکزی حزب توده، فرج‌الله میزانی، عضو هیأت سیاسی و دبیر دوم کمیته مرکزی، بود.

زندگی‌نامه فرج‌الله میزانی: (نام مستعار: جوان، جواد، جوانشیر)

فرج‌الله میزانی در ۱۳۰۵ ش. در تبریز به دنیا آمد. از دوره دبیرستان جذب فعالیت‌های حزب توده شد و در ۱۳۲۴ (۱۹ سالگی) به عضویت حزب درآمد. در ۱۳۲۸ از دانشکده فنی دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. او در این زمان جانشین دبیر کمیته حزبی دانشگاه تهران بود. در ۱۳۲۹ مسئول کمیته حزبی شهر بابل و در ۱۳۳۱ عضو کمیته ایالتی مازندران گردید.

در همین سال به آذربایجان منتقل شد و عضو کمیته ایالتی آذربایجان شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به اتفاق علی متقی (تنها فرد باقیمانده از هیأت دبیران کمیته ایالتی

تهران که توسط فرمانداری نظامی دستگیر نشده بود)، صادق انصاری، منوچهر هوشمند راد، باقر مؤمنی، پرویز شهریاری و خسرو روزبه به تجدید سازمان بقایای تشکیلات متلاشی حزب توده پرداخت. در این زمان او به عنوان عضو جدید کمیته ایالتی تهران، رابط تهران با سازمان حزب در آذربایجان بود. در زمستان ۱۳۳۵ توسط سرهنگ زیبایی (بازجوی فرمانداری نظامی تهران) دستگیر شد، ولی با دادن قول همکاری رهایی یافت و مجدداً به گروه فوق پیوست. او در بهار ۱۳۳۶ از ایران خارج شد و به بقایای رهبری فراری حزب توده در مسکو پیوست. میزانی در پلنوم چهارم کمیته مرکزی (۱۳۳۶) در مسکو شرکت کرد و سپس به ترتیب در «مدرسه حزبی» و «آکادمی علوم اجتماعی شوروی» در رشته اقتصاد سیاسی به تحصیل پرداخت. او در پلنوم هفتم (۱۳۳۹) عضو مشاور کمیته مرکزی شد.

مسئله دستگیری میزانی توسط سرهنگ زیبایی و فرار مشکوک او از ایران، مورد توجه کا.گ.ب قرار گرفت و مقامات اطلاعاتی شوروی را نسبت به فعالیت میزانی به عنوان «جاسوس غرب» حساس کرد.

محمد پورهرمزان، عضو کمیته مرکزی حزب توده و مسئول شعبه انتشارات، می‌نویسد:

اعضای جدید رهبری توده نسبت به میزانی (جوانشیر) ... کنجکاوی خاصی داشتند آنها شنیده بودند که سرهنگ زیبایی معروف، افسر ساواک (فرماندار نظامی)، کمی پیش از مهاجرت میزانی او را در پناهگاهش دستگیر کرده و بلافاصله آزاد کرده بود. البته میزانی درباره این واقعه خودش رسماً به رهبری توده توضیحی داده بود ... این توضیح برای شوروی‌ها قانع‌کننده نبود. مأمورین کا.گ.ب مدت‌ها از من خواستند که در این باره تحقیق کنم ... مأمورین کا.گ.ب معتقد بودند که ساواک (فرماندار نظامی) او را به خارج فرستاده ولی فعلاً با او کاری ندارد و کاملاً آزادش گذاشته تا در لحظه مناسب به سراغش بیاید. حالا این عقیده واقعی آنها بود و یا نزد من چنین می‌گفتند بر من معلوم نیست. آنچه مسلم است، از سوی شورویها هیچگاه مانعی در راه ترقی میزانی در حزب ایجاد نشد و میزانی هم در حزب یکی از فعالترین و پرکارترین افراد رهبری بود.^۱

علت اطمینان بعدی کا.گ.ب به میزانی روشن است. در جریان این تجسس، میزانی تعهدات سنگینی به کا.گ.ب سپرد و توسط فردی با نام مستعار یوری، به سازمان

۱. محمد پورهرمزان، پرونده بازجویی، ۱۳۶۲، صص ۱۸-۱۹.

جاسوسی شوروی وصل شد^۱ و توانست اعتماد آنها را جلب کند و از آن پس در هرم رهبری حزب توده راه صعود را پیمود. او در بدو تأسیس رادیو «صدای ملی ایران» در مسکو، مدتی گرداننده این رادیو شد.

در پلنوم ۱۲ کمیته مرکزی (خرداد ۱۳۴۷) عضو مشاور هیأت اجرائیه شد و پس از حمید صفری، مسئول رادیو «پیک ایران» گردید. با صعود کیانوری به دبیر اولی، میزانی به عنوان یک مهره زبده اطلاعاتی مورد قبول کا.گ.ب، عضو هیأت دبیران جدید شد و در اسفند ۱۳۵۷ برای سازماندهی گروه‌های داخل کشور و آغاز فعالیت حزب در ایران، به تهران آمد و به اتفاق عباس حجری بجستانی به تماس با افراد گروه‌های پراکنده حزبی پرداخت. پس از کناره‌گیری حمید صفری، میزانی به عنوان دبیر دوم منصوب شد. فرج‌الله میزانی تألیفاتی در زمینه مارکسیسم دارد و پس از کیانوری مهمترین مهره کا.گ.ب در ایران به شمار می‌رفت.

میزانی در عین حال مغز متفکر حزب توده در مسایل سازمانی بود و قائم‌مقام و جانشین آینده کیانوری محسوب می‌شد. میزانی در ۱۳۶۷ به حکم دادگاه انقلاب اسلامی «مفسد فی الارض» شناخته شد و اعدام گردید.

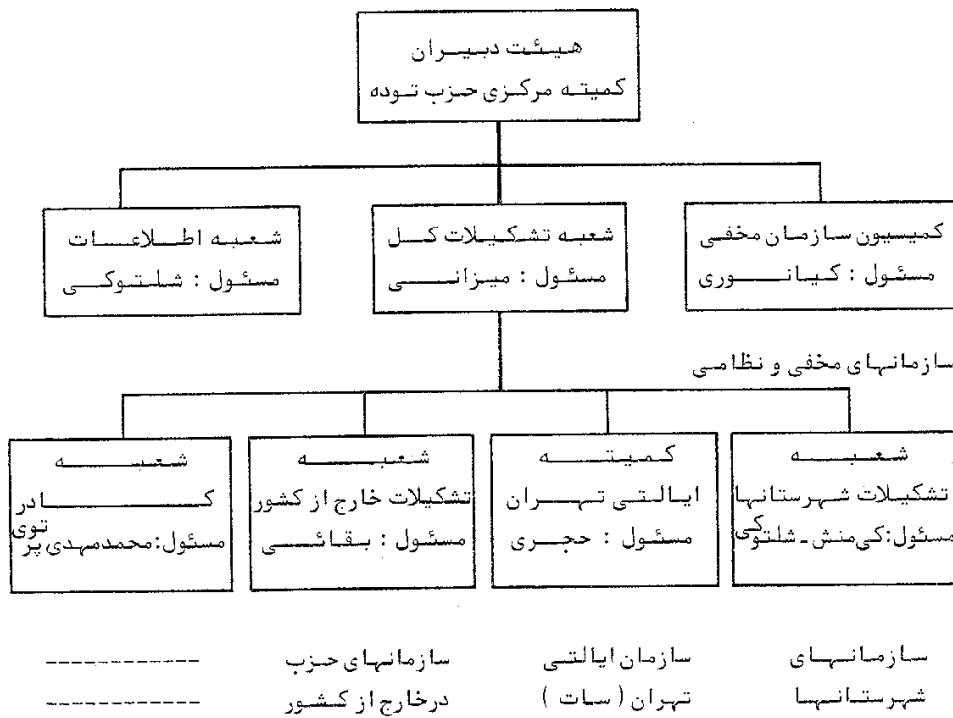
ساختار شعبه

اعضای «شعبه تشکیلات کل» عبارت بودند از:

- ۱- فرج‌الله میزانی: مسئول تشکیلات کل (دبیر تشکیلاتی کمیته مرکزی).
- ۲- عباس حجری بجستانی: معاون تشکیلات کل و مسئول (دبیر اول) کمیته ایالتی تهران (دبیر تشکیلاتی کمیته مرکزی).
- ۳- محمد مهدی پرتوی: معاون تشکیلات کل (اواخر ۱۳۵۹ تا اواسط ۱۳۶۰) و مسئول سازمانهای مخفی و نظامی (عضو هیأت سیاسی) و مسئول شعبه کادر.
- ۴- تقی کی‌منش: مسئول شعبه تشکیلات شهرستانها (عضو هیأت سیاسی).
- ۵- رحمان هاتفی (حیدر مهرگان): دبیر کمیته ایالتی تهران (۱۳۶۱) و معاون تشکیلات کل (عضو هیأت سیاسی).
- ۶- دکتر فریبرز بقایی: مسئول تشکیلات خارج از کشور (عضو کمیته مرکزی).
- ۷- رضا شلتوکی: مسئول شعبه اطلاعات (دبیر کمیته مرکزی).

۱. فرج‌الله میزانی، بازجویی، ۱۳۶۲.

شمای «شعبه تشکیلات کل»



پس از بیماری (انفارکتوس) تقی کیمنش و کناره گیری او از فعالیت حزبی در ۱۳۶۰، رضا شلتوکی به عنوان مسئول موقت شعبه شهرستانها (تا بهبود کیمنش) جایگزین او در «شعبه تشکیلات کل» گردید. محمد مهدی پرتوی، مسئول سازمانهای مخفی - نظامی حزب توده، جنب هیأت دبیران و در چارچوب «کمیسیون فعالیت مخفی» در ارتباط با شعبه تشکیلات کل بود و هماهنگیهای بین سازمان رسمی حزب و سازمان مخفی - نظامی حزب از طریق او انجام می گرفت. «شعبه تشکیلات کل» دفاتر و کارکنان ورزیده و مورد اعتمادی (عمدتاً از جوانان توده ای نسل قبل از انقلاب) داشت و آرشیوهای اطلاعاتی و بایگانیهای متعدد مخفی داشت. محمد مهدی پرتوی در این باره بیشتر توضیح می دهد:

شعبه کادر

«در اصطلاح حزبی «کادر» به فردی اطلاق می گردد که دارای شرایط و ورزیدگی لازم فعالیت حزبی است و در سازمان حزبی دارای مسئولیت کلیدی می باشد. کادرهای حزب توده بعضاً به طور حرفه ای و تمام وقت (با دریافت حقوق از حزب) و بعضاً به طور پاره وقت فعالیت داشتند.

حزب توده، با تحکیم پایه های تشکیلاتی خود به تدریج به مسئله شناخت و پرورش

استعدادهای جدید و ارتقاء آنها به سطح «کادر» توجه کرد و نسبت به سنجش توانائیهای کادرهای موجود خود، در چهارچوب سازماندهی بهتر و بهره‌گیری مناسب‌تر از نیروی آنها توجه نمود.

معمولاً کادرهای حزب توده در سه سطح «کادر درجه یک»، «کادر درجه دو»، «کادر درجه سه» شناسائی و تفکیک می‌شدند. «کادرهای درجه یک» کارکنان دستگاه کمیته مرکزی (به جز اعضای کمیته مرکزی) و مسئولین درجه یک سازمانهای حزبی بودند. در اواخر سال ۱۳۵۹ هیأت دبیران حزب تصمیم به تشکیل ارگان ویژه‌ای به نام «شعبه کادر» گرفت و مسئولیت تأسیس آن به محمدمهدی پرتوی محول شد. شعبه فوق باید در جنب «شعبه تشکیلات کل» و به عنوان یک نهاد کاملاً تخصصی فعالیت می‌کرد. با انتقال پرتوی از «تشکیلات رسمی» به «تشکیلات مخفی» در نیمه سال ۱۳۶۰ فعالیت فوق نیز متوقف شد.

در اواخر سال ۵۹ پس از آنکه من از زندان آزاد شدم^۱ و مسئولیت تشکیلات مخفی به عهده رحمان هاتفی گذاشته شد، روزی کیانوری به من گفت که از این پس با جوانشیر تماس بگیر. پس از تماس با جوانشیر معلوم شد که شعبه کادر قبلاً در حزب سابقه نداشته و تنها در بعضی از احزاب اروپایی سابقه داشته است و برای اولین بار قرار است در حزب توده به وجود آید. وظایف این شعبه تهیه آرشیو کادرها، رده‌بندی کادرها، آموزش کادرها و گزینش کادرها ذکر می‌شد. (منظور از کادر مسئولین تشکیلاتی از رده مسئول حوزه به بالا بود.) جوانشیر در آن موقع متذکر شد که برای سازمان دادن شعبه کادر نخست باید بایگانی کل تشکیلات را سر و سامان داد و این کار را نخستین وظیفه من می‌دانست. البته چند ماهی من برای آشنایی با کار تشکیلات علنی (که قبلاً هیچ سابقه ذهنی از آن نداشتم) همراه جوانشیر در جلسات ایالتی تهران، شعبه شهرستانها و غیره شرکت می‌کردم و وظیفه‌ای نداشتم جز آنکه بینم و بشنوم و با جریان کار آشنا شوم. پس از مدتی جوانشیر از من خواست که نیروی خود را روی کار بایگانی تشکیلات بگذارم چرا که وجود این همه پرونده و کاغذ حاوی اسامی و مشخصات خطرناک است و باید هر چه زودتر به آنها رسیدگی و اطلاعات اساسی را جدا کرده به کامپیوتر داد و پرونده‌ها را از بین برد.

برای این منظور مدتی معطل امکانات از نظر جا و پرسنل ماندم و چون تشکیلات

۱. پرتوی یک بار در سال ۵۹ برای مدت کوتاهی بازداشت شد.

تهران این امکانات را هنوز فراهم نکرده بود از خانه سیما سلامت بخش که آن موقع در پشت تالار رودکی بود استفاده کردم و به تدریج قسمتی از بایگانی تشکیلات را به آنجا منتقل کردم و بعد هم فرهاد (عباس خرسند) و حیدر (علی کتانی) قرار شد در این کار با من همراهی کنند. آنها آن موقع در شهرستان بودند که به تهران منتقل شدند و فرهاد خانه‌ای در سیدخندان - جلفا اجاره کرد و قسمتی از پرونده‌ها هم به آنجا انتقال یافت. چند ماهی وقت صرف مرتب کردن پرونده‌ها شد. قرار بود یک یک پرونده‌ها (مربوط به هر یک از اعضا حزب) بررسی شود، سوابق آنها، معرفهای آنها و اینکه آیا معرفها آنها را تأیید می‌کنند یا نه، از آنها پرسیده شود و پس از تکمیل پرونده، مهمترین مطالب پرونده استخراج و جهت ثبت در کامپیوتر (که قرار بود بعداً داده شود) اقدام شود. که عملاً کار در همان مرحله اول یعنی منظم کردن و سریال کردن پرونده‌ها باقی ماند و در همان روزها (اوایل تابستان سال ۶۰) بود که خبردار شدم از کمیته محل به خانه من که آن موقع در منزل پدری در میدان وثوق - انتهای بسطامی کوی امینی پلاک ۱۱ بود آمده و مقداری اوراق و کتب را برده‌اند و خواسته‌اند که خودم را هر چه زودتر معرفی کنم. همان شب چون تصور می‌کردم که این جریان با جریان دستگیری ما در سال ۱۳۵۹ مرتبط است و می‌تواند برای خانه فرهاد هم اتفاق بیفتد، بلافاصله تا صبح کوشش کردیم پرونده‌های موجود در خانه فرهاد را از بین ببریم، و قسمت اعظم آنها را از بین بردیم. فردای آن روز که مسئله را با جوانشیر مطرح کردم او هم از این اقدام استقبال کرد و گفت این پرونده‌ها خطرناک است و بهتر است همه را از بین ببریم. پس از آن بقیه را در خانه سیما سلامت بخش هم از بین بردیم. خود جوانشیر در خانه سلامت بخش در جریان از بین بردن پرونده‌ها حضور داشت و کمک کرد. البته در خود تشکیلات تهران لیست اسامی اعضای حزب را نگهداری می‌کردند. با این حال حجری که مسئول تشکیلات تهران بود از بابت از بین رفتن بایگانی پرونده‌ها خیلی دلخور بود و سیستم کار او که به بایگانی بسیار اتکاء داشت در واقع تا مدتی دچار اختلال شد.

در مورد مراحمی که درخواست عضویت یک نفر طی می‌کرد، تا آنجا که من اطلاع دارم، اینگونه بود که نخست درخواست‌کننده، فرم درخواست عضویت را که چاپی بود پر می‌کرد و در آن مشخصات خود را همراه سوابقش می‌نوشت و باید حداقل ۲ نفر را به عنوان معرف خود به حزب معرفی می‌کرد. همراه این فرم رونوشت یا فتوکپی شناسنامه خود را هم ضمیمه می‌کرد. سپس این درخواست در کمیته بخش و کمیته ناحیه مورد رسیدگی واقع می‌شد و آنها هم نظر خود را ضمیمه کرده به دبیرخانه تشکیلات تهران

می‌فرستادند و از آنجا نخست به شعبه ویژه می‌رفت و با کارتهایی که آنها از مشخصات عناصر ناباب (ساواکی - گروههای دیگر - کسانی که در زمان شاه در زندان ضعف نشان داده بودند و غیره) داشتند چک می‌شد و اگر سابقه نداشت از آنجا برای شعبه تحقیق فرستاده می‌شد. در این شعبه در مورد سوابق فرد درخواست کننده تحقیق می‌شد - تحقیق از محل زندگی، محل کار - و طی نامه‌هایی از معرفی‌کننده گرفته بود سؤال می‌شد و نظر معرفی‌کننده هم ضمیمه می‌گردید و به شعبه پذیرش فرستاده می‌شد و شعبه پذیرش پس از بررسی پرونده روی عضویت او نظر می‌داد و سپس پرونده به بایگانی دبیرخانه برگشته و پذیرش عضو جدید به تشکیلات ابلاغ می‌شد.

این مجموعه اطلاعاتی است که من طی آن چند ماه از سیستم کار تشکیلاتی و عضوگیری آن به دست آوردم. پس از آن بین رفتن بایگانی تشکیلات تهران که قبلاً نوشتم، به خودی خود مسئله تشکیل شعبه کادر هم که اساس کارش بر بایگانی بود متفی گردید و خود جوانشیر گفت که شعبه کادر را تنها در شرایط کاملاً آزاد و بدون دغدغه امنیتی می‌توان به کار انداخت و با محدودیت‌های موجود عملی نیست. پس از آن هم از اواسط سال ۶۰، به دستور کیانوری، من دوباره به مسئولیت تشکیلات مخفی برگشتم و از آن پس دیگر با تشکیلات علنی تماسی نداشتم و در جریان کار آن نبودم.^۱

کمیسیون مرکزی سازمانهای مخفی و نظامی

فعالیت سازمانهای مخفی و نظامی حزب توده از بدو پیروزی انقلاب اسلامی ایران آغاز شد. این فعالیت در آغاز فاقد «رسمیت» حزبی بود، بدان معنا که کیانوری، به عنوان مسئول فعالیت‌های پنهانی، به دلایل امنیتی خود را موظف به تشکیل یک ارگان خاص در جنب کمیته مرکزی می‌دید، هر چند رهبری حزب توده نسبت به کلیات عملیات پنهانی حزب آگاهی داشت. در سال ۱۳۶۰ به دستور کا.گ.ب و بنابر ملاحظات خاص اطلاعاتی - سیاسی، کیانوری در جلسه هیأت دبیران حزب مسئله سازماندهی تشکیلات مخفی را مطرح ساخت و با تصویب جمعی اعضا هیأت دبیران مقرر شد که کمیسیون ویژه‌ای در جنب هیأت دبیران مرکب از دبیران تشکیلاتی حزب (کیانوری، میزانی، حجری) برای رهبری سازمان مخفی ایجاد شود. اعضای این کمیسیون که رهبری فعالیت تشکیلات مخفی و نظامی حزب را، با رعایت کامل سری بودن و قواعد پنهانکاری، به عهده داشتند،

۱. محمدمهدی پرتوی، بارجوئی، ۱۳۶۲/۳/۳.

عبارت بودند از:

- ۱- نورالدین کیانوری: مسئول کمیسیون (دبیر اول کمیته مرکزی حزب).
 - ۲- فرج‌الله میزانی: معاون (دبیر دوم حزب و مسئول تشکیلات کل).
 - ۳- عباس حجری بجستانی: (دبیر کمیته مرکزی و دبیر اول کمیته ایالتی تهران).
 - ۴- محمدمهدی پرتوی (عضو هیأت سیاسی و مسئول سازمانهای مخفی و نظامی).
 - ۵- رحمان هاتقی (عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته ایالتی تهران).
- با ترکیب فوق هماهنگی کامل میان «تشکیلات رسمی» و «تشکیلات مخفی - نظامی» حزب صورت گرفت.

شعبه اطلاعات

پیش از انقلاب اسلامی

تشکیل شعبه اطلاعات حزب توده در سال ۱۳۲۷ در کنگره دوم به تصویب رسید و پس از آن تشکیل شد. این شعبه نخست تحت مسئولیت دکتر غلامحسین فروتن قرار داشت و سپس از سال ۱۳۳۱ توسط دکتر مرتضی یزدی اداره می‌شد. از جمله افرادی که به عنوان عضو در این شعبه کار می‌کردند عبارت بودند از: آشوت شهبازیان، عضو کمیته مرکزی سازمان جوانان (معاون شعبه)، اکبر شاندرمنی، عضو مشاور کمیته مرکزی (معاون شعبه)، گاگیگ آوانسیان و عده‌ای دیگر. در دوران مسئولیت دکتر یزدی که پس از مسافرت فروتن به شوروی آغاز شد، خسرو روزبه به عنوان معاون دکتر یزدی منصوب گردید و مسئولیت شعبه فوق در رهبری حزب با نورالدین کیانوری بود. در این دوران بود که شعبه اطلاعات به منظور تصفیه درون حزبی دست به جنایات فجیع متعدد زد.

از جمله توسط روزبه (مسئول شعبه) و آشوت شهبازیان (معاون روزبه) و با همکاری افراد دیگر، چند نفر از اعضای حزب از جمله لنکرانی به وضع فجیعی به قتل رسیدند.^۱ جمع‌آوری اطلاعات و خبر از سازمانهای دولتی و سایر سازمانهای نظامی و سیاسی کشور و ارسال آن به اعضا هیأت اجراییه، کسب اطلاعات از اقدامات پلیس و رکن ۲ ارتش علیه اعضا و سازمانهای حزب برای خنثی‌سازی آن، قرار دادن رهبران حزب در جریان تصمیمات و اقدامات مقامات دولتی و سازمانهای مخالف حزب و شناسایی و تعقیب و مراقبت از افراد مهم وابسته به حکومت و عوامل امریکایی (تهیه کروکی و مراقبت ثابت) از

۱. ر.ک: کمونیزم در ایران (سرهنگ زیبایی) و سیر کمونیزم در ایران (فرمانداری نظامی تهران).

کارکردهای مهم شعبه اطلاعات در این دوره بود. در این دوران شعبه اطلاعات نقش یک ارگان اطلاعاتی را ایفا می‌کرد و چشم و گوش حزب توده و بازوی اجرایی آن در فعالیتهای پلیسی و اطلاعاتی و جاسوسی محسوب می‌شد. طبق اعترافات کیانوری و سایر اسناد، شعبه اطلاعات حزب توده در این سالها کاملاً نقش شبکه جاسوسی اتحاد شوروی را ایفا می‌کرد و به طور منظم اطلاعات مهم را در اختیار مأمورین شوروی می‌گذاشت.

پس از انقلاب اسلامی

با آغاز فعالیت حزب توده در داخل کشور، در اوایل ۱۳۵۸ به دستور کیانوری، شعبه اطلاعات به مسئولیت رضا شلتوکی فعالیت خود را آغاز کرد. در این مقطع، به دلیل ملاحظات امنیتی، شعبه به طور رسمی «شعبه خبر و پذیرش» خوانده می‌شد تا در صورت لو رفتن، توجیه لازم برای عملکرد آن وجود داشته باشد و نهادهای قضایی جمهوری اسلامی، حزب توده را به تشکیل یک سازمان اطلاعاتی پنهانی متهم نسازند. اهمیت این شعبه در عملیات حزب توده تا بدان حد بود که کیانوری بارها، چه در جلسات رهبری حزب و چه به طور خصوصی، این شعبه را «چشم و گوش حزب» و یکی از مهمترین شعب می‌خواند و مسئولین تشکیلات کل را به نهایت همکاری با آن موظف می‌کرد.

زندگی‌نامه رضا شلتوکی، عضو هیأت سیاسی و مسئول شعبه اطلاعات:

رضا شلتوکی در ۱۳۰۵ در کرمانشاه به دنیا آمد. در دوران دبیرستان به همراه پسرخاله‌اش (محمدعلی عمویی) جذب سازمان جوانان توده در کرمانشاه شد و سپس به همراه او برای ادامه تحصیل در دانشکده افسری به تهران رفت و پس از چندی به عضویت سازمان نظامی حزب توده درآمد. سه ماه پس از عضویت، با کشف سازمان نظامی حزب توده (مرداد ۱۳۳۳) ستوان دوم هوایی رضا شلتوکی دستگیر و در دادگاه نظامی به حبس ابد محکوم شد. شلتوکی مانند سایر زندانیان توده‌ای بارها ابراز ندامت کرد و تقاضای عفو نمود. از جمله در نامه مورخ ۱۳/۸/۱۳۳۵ به شاه چنین نوشت:

پیشگاه مبارک بندگان اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی - مفتخراً به شرف عرض همایونی می‌رساند: جان‌نثار ستوان دوم هوایی سابق رضا شلتوکی که به جرم عضویت در سازمان نظامی وابسته به حزب منحل توده محکوم و زندانی می‌باشم صادقانه اعتراف می‌نمایم که مدت کمی (سه ماه) همانطور که در پرونده منعکس است فریب تبلیغات گمراه کننده سازمان مزبور را خورده، ولی خدای متعال را

شکر که علاوه بر اینکه قدمی در راه منافع حزب مزبور برداشته در اولین گامهای خود پی به مقاصد خیانتکارانه آن برده و دریافتم که معصومانه در چنگال آنها افتاده و از حس غرور ملی و شاهپرستانه من سوءاستفاده نموده‌اند. اینک ضمن اقرار صریح به خطاهای گذشته از پیشگاه آن پدر تاجدار استدعای عفو و بخشودگی نموده و همان طور که به قرآن مجید سوگند یاد کرده‌ام دو مرتبه تجدید سوگند نموده که تا آخرین قطره خون در راه شاهنشاه بزرگ و ایران عزیز فداکاری نموده و با هر نوع تبلیغات بر علیه مقام شامخ سلطنت مبارزه نمایم. زنده باد شاهنشاه، پاینده باد ایران. ستوان دوم سابق هوائی - رضا شلتوکی

علیرغم این ابراز ندامتها، شلتوکی تا او جگیری انقلاب اسلامی در زندان به سر برد و در سال ۱۳۵۷ به همراه سایر زندانیان سیاسی آزاد شد. علیرغم این، شلتوکی از گذشته پند نگرفت و به مردمی که زندگی مجدد خود را مدیون آنان بود پشت کرد و به حزب توده پیوست. او در تجدید حیات حزب توده در دوران پس از انقلاب اسلامی ایران نقش اساسی ایفا کرد. وجهه او به عنوان «زندانی سیاسی رژیم شاه» سهم قابل توجهی در جذب معدود جوانان ناآگاه چپ زده به حزب توده داشت. شلتوکی از نظر معلومات تئوریک در سطح متوسط و از نظر شخصیتی کاملاً مطیع و تابع بود. به دلیل همین خصوصیات مورد توجه کیانوری قرار گرفت. او در پلنوم شانزدهم (اسفند ۱۳۵۷) غیاباً به عنوان عضو کمیته مرکزی انتخاب شد و سپس با سرعت رشد کرد و عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب گردید. شلتوکی پس از دستگیری، در سال ۱۳۶۵، به علت سرطان پروستات در بیمارستان درگذشت. در شعبه اطلاعات حزب توده، حسین قلمبر (با نام مستعار سیامک) معاون شعبه محسوب می‌شد. قلمبر از کادرهای مورد اعتماد کیانوری و مسئول «گروه منشعب از چریکهای فدائی خلق» بود که در سال ۱۳۵۶ به حزب توده پیوست.

کارکردهای شعبه اطلاعات

علل وجودی و کارکردهای شعبه اطلاعات حزب توده را پس از انقلاب می‌توان چنین بیان داشت:

کارکردهای درون حزبی

۱- ایجاد یک سیستم اطلاعاتی در درون حزب و کنترل سوابق و فعالیتهای کادرها و اعضا و هواداران، به منظور جلوگیری از رسوخ و خنثی ساختن عوامل نفوذی در حزب.

۲- شناسایی و کنترل افراد حزبی به منظور پیشگیری از هرگونه عدول احتمالی از مواضع و جلوگیری از فعالیتهای انتقادی و اعتراضی احتمالی علیه رهبری (باند کیانوری) و تصفیه حزب از عناصری که وجودشان «مضر» تشخیص داده می‌شد.

کارکردهای برون حزبی

۱- گردآوری و جمع‌بندی اطلاعات و اخبار کشور، به ویژه اطلاعات درون حاکمیت و ارگانها و نهادهای انقلابی و دولتی و آشنا شدن با مسایل درونی آن، به منظور تنظیم مشی سیاسی و تاکتیکهای حزب و برنامه‌ریزی‌های عملی. این اطلاعات در راستای اهداف زیر به کار گرفته می‌شد:

الف- دامن زدن به اختلاف برداشتهای درون حاکمیت و نیروهای مسلمان و تشدید و تبدیل آن به تضاد در جهت ایجاد بحران:

ما به تشکیلات در مورد مسایلی از قبیل «دو گرایش در حاکمیت»، «اصلاحات اراضی» و «قانون کار» می‌گفتیم که خط حزب را در این زمینه هر چه بیشتر و با تمام قوا به داخل جامعه ببرند و هیأت دبیران در جریان کامل بود و ما در تحلیلهای هفتگی که به تهران و شهرستانها می‌دادیم در مورد اینکه باید این مسایل را در بین جامعه برد تأکید داشتیم. ما در مورد دو گرایش در حاکمیت خط تشدید و باز کردن آن برای مردم را داشتیم و آنها را ناشی از خاستگاه و پایگاه طبقاتی می‌دانستیم و در این جهت با تمام قوا عمل می‌کردیم.^۱

ب- تنظیم برنامه‌های تبلیغاتی حزب در سطح جامعه، برای کسب اعتبار و قانونیت بخشیدن به حزب و نیز بدنام کردن انقلاب اسلامی با تکیه ظاهری بر «تأیید خط امام» و بستن خود به آن.

ج- شایعه‌سازی، جوسازی و سنجش افکار.

وقتی حزب تصمیم به ایجاد جو و پخش شایعه در جامعه می‌گرفت، بستگی به اهمیت موضوع و سنجش جوانب مسئله، به بسیج نیرو و امکانات متناسب با آن می‌پرداخت.

... در حزب علاوه بر کارهای انتشاراتی، هر فرد حزبی موظف بود در جامعه

حرف حزب را بیان دارد و از سال ۶۰ حزبیها بدون بیان حزبی و توده‌ای بودن (به

علت حفاظت و مردمی نشان دادن امر) در پوشش مذهبی یا ملی جوسازی

۱. فرج‌الله میزانی، بازجویی، ۱۳۶۲.

می کردند و خط حزب را پخش می نمودند مثلاً در مورد تعاونیها همین کار را می کردند و در پوشش تعاونی (در مقابله با خط عدم تمرکز اقتصادی) و به طرفداری از تمرکز اقتصادی جو می ساختند.^۱

حزب توده با محور قرار دادن خود، هر مخالفی را با اتهامات واهی هدف حمله قرار می داد. در این راه از تاکتیکهایی استفاده می کرد و به روشهای غیرمستقیم شایعه را به تمام تشکیلات انتقال می داد و اعضا، این شایعات را به درون جامعه تسری می دادند.

یکی از مهمترین این شایعات که در سال ۱۳۶۱ اشاعه داده شد، هماهنگ با گروه شاپور بختیار، شایعه نقش ارتشبد سابق حسین فردوست در سازمان اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران بود!^۲

۲- کسب اخبار و اطلاعات از فعالیت نیروها، جناحها و گروههای وابسته به غرب به منظور:

الف- تنظیم برنامهها و سیاستهای حزب توده و شوروی.

ب- ارائه بخشی از این اخبار در چارچوب منافع شوروی و حزب توده، به حاکمیت جمهوری اسلامی، برای جلب اعتماد آنها و تحکیم پایههای فعالیت قانونی و منافقانه حزب.

ج- ارائه اخبار و اطلاعات فوق، در چارچوب منافع شوروی و حزب توده، به نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی به شکل انحرافی، به منظور از زیر ضربه خارج کردن حزب توده و نیروهای وابسته به شرق.

۳- کسب اخبار و اطلاعات از فعالیتها و مسایل درونی گروهکهای چپ و التقاطی (چریکهای فدائی و منافقین و ...) به منظور تنظیم مشی حزب در برخورد و نهایتاً جذب آنان و هماهنگ ساختن عملکردهای حزب با عملکرد این گروهکها.

۴- کسب اطلاعات از زندگی، سوابق و ویژگیهای شخصیتی و روانی و مواضع فکری و سیاسی و دیگر اطلاعات پرسنلی از شخصیتها، مسئولین مملکتی و افراد سرشناس مذهبی و روحانی به منظور سوءاستفادههای سیاسی و تنظیم خط برخورد حزب با آنان.

۵- کسب اخبار و اطلاعات (مستقیم و غیرمستقیم) از فعالیتها و مسایل نهادهای

۱. فرزاد دادگر، بازجویی، ۱۳۶۲.

۲. ر.ک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۶۷، صص ۹-۸.

اطلاعاتی نظام جمهوری اسلامی در رابطه با حزب توده، برای بقا امنیتی آن و گمراه ساختن نهادهای اطلاعاتی.

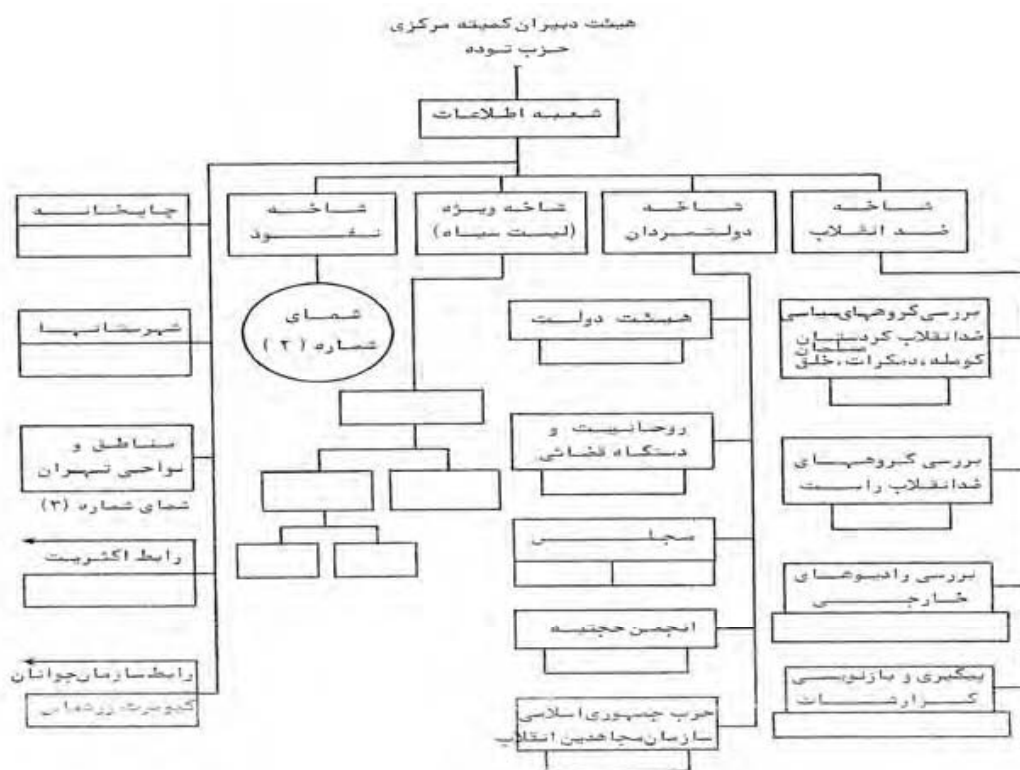
۶- فعالیتهای جاسوسی: تهیه اخبار و اطلاعات موردنیاز شوروی و سازمان جاسوسی آن (کا.گ.ب) توسط رابطین در زمینه‌های زیر:

- الف- اخبار فعالیتهای گروههای مجاهد افغانی در ایران؛ تعداد و مراکز آموزشی آنها.
- ب- اطلاعات محرمانه سیاسی و اخبار مناسبات، روابط و مذاکرات سیاسی محرمانه میان مسئولین و شخصیت‌های جمهوری اسلامی ایران با دیگر کشورها و ارائه رهنمود تنظیم سیاست خارجی و اطلاعاتی شوروی و شگردهای برخورد با مسایل ایران و مقامات جمهوری اسلامی ایران.
- ج- اطلاعات محرمانه اقتصادی، اخبار قراردادها و مناسبات محرمانه اقتصادی ایران با کشورهای دیگر.

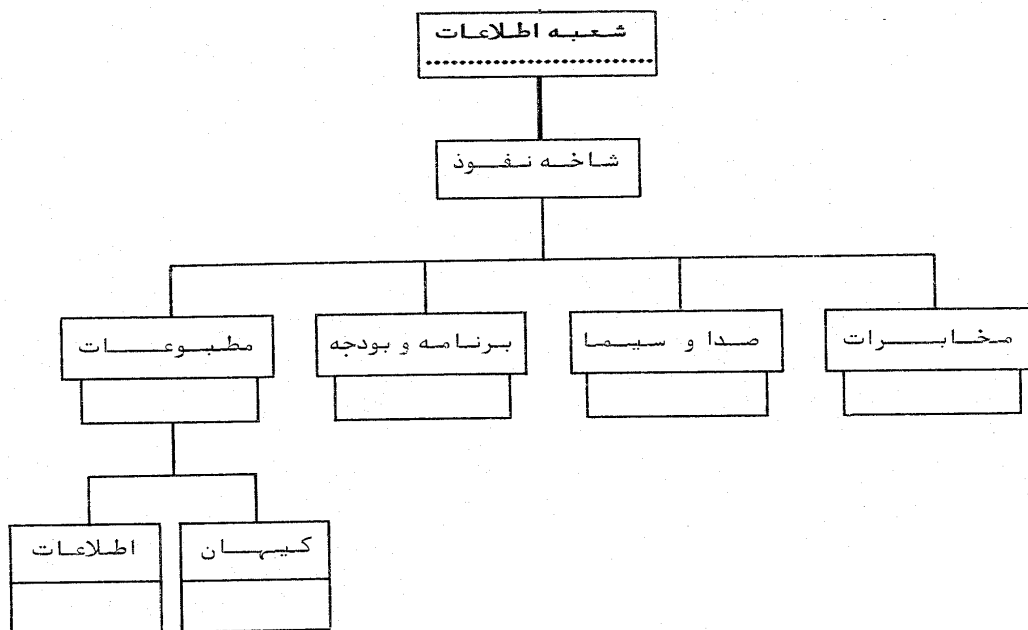
ساختار شعبه اطلاعات

ساختار شعبه مرکزی خبر و پذیرش (اطلاعات) را قبل از ضربه (۱۳۶۱/۱۱/۱۷) با ۳ نمودار زیر نشان می‌دهیم:

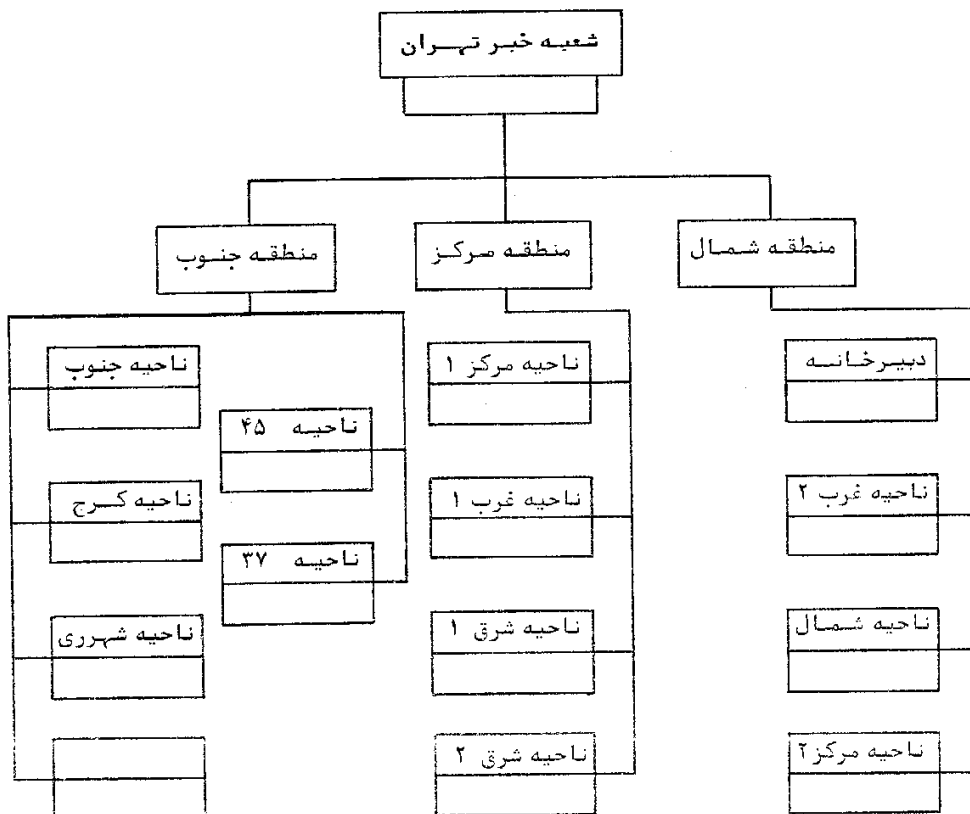
نمودار شماره (۱)



نمودار شماره (۲)



نمودار شماره (۳)



شعبه اطلاعات در شهرستانها

در مناطق حزبی، مسئولین سازمانهای ایالتی و ولایتی در عین حال مسئولین اطلاعات نیز بودند. شعبه مرکزی اطلاعات با صدور بخشنامه‌ها و رهنمودها از طریق شعبه تشکیلات کل و شعبه شهرستانها و یا در برخورد حضوری با مسئولین سازمانهای ایالتی و ولایتی، مکرراً و مؤکداً دستور می‌داد که هرماه کلیه خبرهای منطقه، اعم از سیاسی و اجتماعی، از طریق پیک به شعبه مرکزی شهرستانها ارسال گردد. در شعبه شهرستانها، گزارش‌های ارسالی تقسیم‌بندی شده و اخبار مربوط به شعبه اطلاعات، به آن ارسال می‌شد.

در کردستان و آذربایجان غربی، که یکی از پرکارترین مناطق حزب محسوب می‌شد، ستاد مشترکی مرکب از حزب توده، (انوشیروان ابراهیمی، مسئول سازمان ایالتی آذربایجان و علی گلاویژ مسئول سازمان ایالتی کردستان) و سازمان «اکثریت» مستقر در منطقه و حزب دمکرات جناح کنگره، ایجاد گردید. دلایل تشکیل این ستاد عبارت بود از:

- ۱- اهمیت خاص آذربایجان غربی به عنوان یکی از مراکز تردد و فعالیت ضدانقلاب راست و وقوع اتفاقات متنوع و مهم، مانند جابجایی نیروهای راست در مرز.
- ۲- احساس نیاز به مرجعی جهت تعیین صحت و سقم و ارزیابی اخبار واصله و جمع و ارسال آنها به مراکز موردنظر.
- ۳- ایجاد هماهنگی در برخورد و عملکرد نیروهای شوروی‌گرا در منطقه، به منظور توسعه و تحکیم فعالیت آنها و تسلط بر اوضاع منطقه.

شعبه اطلاعات در تهران

شعبه اطلاعات تهران که زیرنظر تشکیلات تهران کار می‌کرد، بسیاری از رهنمودها و امکانات خود را از تشکیلات تهران دریافت می‌کرد و خط‌مشی کلی خود را از شعبه مرکزی اطلاعات کسب می‌نمود. کلیه اخبار و اطلاعات، طبق رهنمودهای حزب، توسط اعضا جمع‌آوری می‌شد و توسط مسئولین حوزه به دست مسئول ناحیه می‌رسید و مسئولین ناحیه بعد از مطالعه برای مسئول خبر «سات» می‌فرستادند. مسئول «سات» (حجری) کلیه اخبار را مطالعه و تقسیم‌بندی و تفکیک نموده، اخبار شعب دیگر را به آنها می‌داد و رهنمودهای لازم را در برخورد حضوری به مسئولین خبر نواحی داده و این کار به صورت زنجیره‌ای ادامه می‌یافت. همانطور که گفته شد، شعبه خبر تهران مشی کلی خود را از شعبه مرکزی اطلاعات دریافت می‌کرد. شعبه خبر تهران، خبرها را پس از تفکیک و

جمع‌بندی برای شعبه مرکزی اطلاعات می‌فرستاد و پاره‌ای از گزارش‌هایی را که نیاز به پیگیری مجدد داشت پیگیری می‌کرد. به دستور شعبه مرکزی اطلاعات، شعبه خبر تهران موظف به تهیه منابع ثابت برای به دست آوردن اخبار مستمر و پیگیر بود. شعبه اطلاعات در تهران جهت انجام کار و آرشیو اسناد و گزارش‌های، تعدادی خانه مسکونی متعلق به اعضای ناشناخته حزب یا اعضای مخفی و تعدادی شرکتهای پوششی در اختیار داشت. در شعبه مرکزی اطلاعات، ۲۱ نفر کادر و در شعبه اطلاعات تهران ۱۶ نفر (جمعاً ۳۷ نفر) شاغل بودند. اکثر اعضا شعبه اطلاعات متأهل بوده و به صورت زوج و تمام وقت در اختیار حزب بودند و ماهیانه از حزب پول می‌گرفتند. این، خود در عادی‌سازی پوشش آنها و کمک به حفظ مسایل امنیتی و نیز ارتقاء کیفیت کار بسیار مؤثر بود.

تقسیم کار و فعالیت شعبه اطلاعات

نام رسمی شعبه اطلاعات، «شعبه خبر و پذیرش» بود، زیرا به دلایل امنیتی این عنوان مناسب تشخیص داده شده بود. فعالیت این شعبه را در دو بخش «خبر» و «پذیرش» بررسی می‌کنیم:

۱- پذیرش: این بخش از وظایف شعبه اطلاعات، وظایف ضداطلاعاتی آن را شامل می‌شد و عبارت بود از:

الف- پذیرش افراد بر مبنای لیست سیاه: هنگامی که درخواست عضویت جدیدی به حزب می‌رسید (در مورد افرادی که به حزب جذب می‌شدند)، پس از تصویب عضویت آنها در حوزه، نام آنها (و در سال ۱۳۶۱ فتوکپی شناسنامه آنها) برای «شعبه ویژه» (شعبه اطلاعات) ارسال می‌شد تا با اسامی و اطلاعاتی که حزب از افراد ساواکی و ضدانقلاب جمع‌آوری کرده بود، تطبیق داده شود. در صورت تأیید «شعبه ویژه»، فرد به عضویت پذیرفته می‌شد. در سال ۱۳۶۱ برای تسهیل کار هر ناحیه، لیستی از «شعبه ویژه» ارسال شده بود، تا خود آنها به تطبیق اسامی پردازند.

یکی از دلایل ارائه لیست سیاه، جلوگیری از نقل و انتقال بیش از حد لازم اسامی در شرایط امنیتی سالهای ۶۱- ۶۰ و بالا بردن ضریب حفاظت و ممانعت از شناسایی‌های اضافی نسبت به اسامی عناصر حساس (مانند: نفوذیهای مطبوعات، صدا و سیما و غیره) بود.

اگر عضو جدید در لیست نبود، با او تماس آزمایشی گرفته می‌شد و او را مدتی در حوزه آزمایشی می‌گذاشتند. ولی اگر نام او در لیست سیاه نواحی بود، مسئول خبر ناحیه از

شعبه مرکزی مشخصات بیشتری از فرد می‌خواست تا دقیقاً بررسی شود. اگر با سایر مشخصات او هماهنگی داشت، نه تنها او را نمی‌پذیرفتند، بلکه معرفش نیز زیر سؤال می‌رفت و آنقدر پیگیر می‌شد تا دقیقاً مشخص شود که این فرد چرا، با چه انگیزه و از چه کانالهایی قصد نفوذ در حزب را داشته است. این روش کار از همان ابتدای سال ۱۳۵۸ انجام می‌گرفت.

ب- کنترل افراد و حفاظت اعضا: کار دیگر شعبه پس از پذیرش عضو، زیرنظر داشتن آنها در سیر مراحل حوزه‌ای و تشکیلاتی بود.

امور حفاظت اعضا و کنترل آنها به لحاظ: (۱) افکار سیاسی عقیدتی (۲) اهداف جاسوسی و نفوذی، به عهده شعبه اطلاعات بود. باید یادآوری کرد که وظیفه شعبه «خبر و پذیرش» (اطلاعات) با وظیفه شعبه بازرسی و رسیدگی، کاملاً متفاوت بود. این شعبه نیز برای کنترل و نظارت بر جریانهای داخلی حزب، افرادی را برای گزارش‌دهی گمارده بود که اعضا شعبه بازرسی و رسیدگی، از جمله این افراد بودند. سیستم کنترل شعبه بازرسی به رأس آن که عوامل مستقیم کا. گ. ب بودند ختم می‌شد. در واقع نوعی نظارت مستقیم شوروی بر درون حزب بود.

۲- **خبر:** این بخش از وظایف شعبه، وظایف اطلاعاتی آن را شامل می‌شد و عبارت بود از: **الف- ایجاد یک سیستم خبرگیری کارا:** شعبه اطلاعات حزب توده دارای یک سیستم گسترده گردآوری خبر بود که از آغاز تجدید حیات حزب پس از انقلاب همواره وجود داشت و توسعه یافت. سیستم خبرگیری حزب بر چهار نوع منابع خبری: دائمی، تصادفی، مستقیم و غیرمستقیم مبتنی بود.

منابع مستقیم خبرگیری شعبه اطلاعات شامل اعضای از حزب می‌شد که به دلیل امکانات خانوادگی، شغلی، دوستی، آشنایی و ... در بطن مسایل و سوژه‌های مهم قرار داشتند. شعبه اطلاعات می‌کوشید تا این عناصر را مستقیماً به خود وصل کند و با ایجاد ارتباط سریع گزارش آنها را دریافت دارد و مانع حمل و نقل گزارشهای آنها به صورت کتبی و از طریق «پیک» در درون شبکه حزبی گردد. این اقدام، هم کارایی و هم حفاظت این منابع را افزایش می‌داد. منابع مستقیم اطلاعاتی که در ارتباط با شعبه قرار می‌گرفتند، در صورت لزوم بر اساس برنامه‌ریزی شعبه اطلاعات به صورت عناصر اطلاعاتی نفوذی، با پوشش کاملاً مناسب، به فعالیت در سوژه موردنظر (اعم از ضدانقلاب چپ به منظور کسب اطلاعات و در صورت لزوم ایجاد انشعاب به نفع حزب و در ضدانقلاب راست به منظور کسب اطلاعات) می‌پرداختند.

منابع غیرمستقیم (با واسطه) خبرگیری شعبه اطلاعات، شامل کلیه اعضای حزب می‌شد که بر اساس طرح گزارش‌گیری شبکه حزبی، اطلاعات خود را با واسطه سازمان حزبی به شعبه اطلاعات ارسال می‌داشتند.

منابع دائمی، آن افراد حزبی بودند که به دلیل امکانات و شرایط خاص خود در بطن یک سوژه مهم اطلاعاتی قرار می‌گرفتند. در مورد این افراد طبعاً کارکرد اطلاعاتی بر سایر وظایف حزبی رجحان می‌یافت و عموماً به عنوان منابع مستقیم، یعنی عناصر اطلاعاتی، در ارتباط مستقیم با شعبه اطلاعات قرار می‌گرفتند.

منابع تصادفی، شامل آن افرادی می‌شد که به طور تصادفی و موقتی از یک موضوع دارای ارزش اطلاعاتی مطلع می‌شدند. این منابع گاه با واسطه سازمان حزبی و گاه مستقیماً به گزارش‌دهی پرداخته و کارکرد اطلاعاتی آنها تخلیه کامل سوژه و پایان عملیات ادامه می‌یافت.

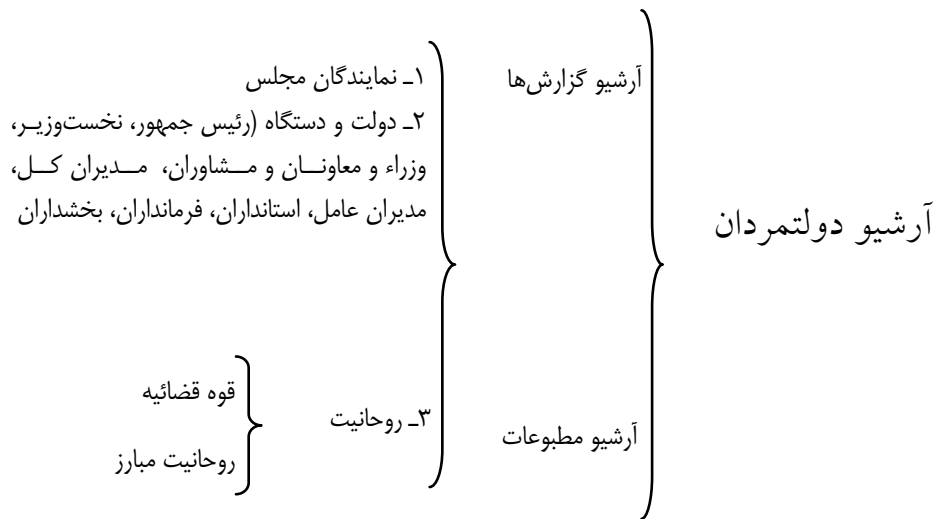
در این باره، لازم است به نقش درجه اول کیانوری به عنوان رئیس شبکه اطلاعاتی حزب توده و عامل مهم کا.گ. ب اشاره شود. در موارد بسیار مهم (مانند جریان کودتای نوژه و سازمان «نقاب») او منابع اطلاعاتی را مستقیماً به خود وصل می‌کرد و هیچکس دیگر (حتی شعبه اطلاعات) در جریان جزئیات قرار نمی‌گرفت. هدایت این عناصر توسط خود کیانوری و با مشورت رابط کا.گ.ب و نه ارگانهای حزبی، صورت می‌گرفت. در صورتی که ارائه بخشی از این اطلاعات به مسئولین جمهوری اسلامی، در چارچوب تاکتیکهای حزب، ضروری تشخیص داده می‌شد، کیانوری رأساً در ملاقات‌های حضوری و نامه‌های کتبی این کار را انجام می‌داد.

ب- ایجاد سیستم آرشیو مبتنی بر حرکت و اهداف حزب: شعبه اطلاعات حزب توده دارای آرشیو نسبتاً مفصلی بود، که انبار اطلاعاتی حزب محسوب می‌شد. طبقه‌بندی این آرشیو به شرح زیر بود:

۱- آرشیو ضدانقلاب راست: این آرشیو شامل سلطنت‌طلبان، طرفداران بختیار، ساواکیها، باندهای خروج از مرز، حزب خلق مسلمان، کومله، حزب دمکرات، جبهه ملی و ... می‌شد. هر گروه به یک موضوع تقسیم می‌شد و زیر مجموعه‌های آن عبارت بود از: اسامی و مشخصات رهبران و فعالین، اسامی و مشخصات اعضا و هواداران، چگونگی فعالیت تشکیلات، ارتباطات داخل و خارج کشور و سایر اطلاعات مهم.

۲- آرشیو دولتمردان: این آرشیو از دو بخش گزارش‌ها و مطبوعات تغذیه می‌شد. در آرشیو مطبوعات کلیه بریده‌های جراید که در زمینه شناخت مواضع فکری دولتمردان مؤثر

بود بایگانی می‌شد. آرشیو گزارش‌ها، کلیه گزارش‌ها را در برمی‌گرفت و به ترتیب الفبایی موضوع‌های زیر را در خود جای داده بود.



مطلب قابل ذکر دیگر این که برای اسامی دولتمردان (اعم از روحانیون و مسئولین) نامهای مستعار انتخاب می‌شد و گزارش‌ها بر اساس این اسامی مستعار بازنویسی می‌گردید.

در آرشیو شناخت نمایندگان مجلس، گزارش‌ها افراد را به ترتیب حروف الفبا بازنویسی می‌کردند و برای هر فرد یک کارت می‌نوشتند. گزارش‌های مربوط به حزب جمهوری اسلامی نیز در این قسمت بایگانی می‌شد.

در مورد دستگاه‌های دولتی، گزارش‌های افراد دولت و دستگاه اداری، پشت سرهم بازنویسی و برای هر فرد یک کارت نوشته می‌شد، آرشیو مربوط به «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» نیز در اینجا بایگانی می‌شد.

در مورد روحانیت، آرشیو مربوطه به دو بخش «قوه قضائیه» و «روحانیت مبارز» به معنای کلیه روحانیون مسئول و فعال تقسیم می‌شد.

آرشیو دولتمردان از سال ۱۳۵۹ سازماندهی شد. میزانی می‌نویسد:

سال ۱۳۵۹ گفتیم راجع به هر شخصیت یک پرونده داشته باشید (شرح حال

سخنرانیهایشان اعلام مواضع) چه علنی و غیرعلنی و خصوصی^۱

۳- آرشیو مربوط به شاخه ویژه: شامل اسناد ساواک و وابستگان رژیم گذشته بود که

اسامی آنها کارت شده بود و خلاصه‌ای از وضعیت آنها نوشته می‌شد.

۱. فرج‌الله میزانی (جوانشیر)، بازجویی، ۱۳۶۲.

۴- بایگانی راکد: شامل صورت جلسات هیأت سیاسی، اسناد بعضی پلنومها، اسناد رسمی مکاتبه روزنامه مردم با وزارت ارشاد، نامه‌های حزب به احزاب کمونیست دیگر و بالعکس، تعدادی گزارش از تاریخچه بعضی از گروهها مثل «ساکا»، «حزب کمونیست عراق»، نامه‌های حزب به «سازمان فدائیان خلق» و بالعکس، تعدادی کتاب قدیمی که برای حزب ارزشمند بود، تعدادی اعلامیه‌های قدیمی و مقداری گزارش از کشته‌شدگان حزب قبل از انقلاب بود. اکثر موارد (به جز کتابها) به صورت فیلم و میکروفیلم درآمد و در اختیار شبکه مخفی (محمد مهدی پرتوی) قرار گرفت.

ج- رهنمود و هدایت بدنه حزب و تشکیلات در مورد چگونگی گزارش‌دهی و موضوعات درخواستی.

انتقال رهنمودها و موضوعات درخواستی به بدنه حزب توسط شعبه اطلاعات، به دو شکل کتبی و ابلاغ شفاهی در حوزه‌ها انجام می‌گرفت. بخشنامه‌های شعبه به اصطلاح «خبر و پذیرش» به شعبه تشکیلات کل ابلاغ می‌شد و از آنجا به شبکه حزبی انتقال می‌یافت. رهنمودهای شعبه اطلاعات به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شد: اول- اهمیت خبر، چرا باید خبر داد و چگونگی کسب خبر، دوم- چگونگی گزارش‌نویسی و خبررسانی که حاوی نکات فنی بود.

در رابطه با قسمت اول، از ابتدا گفته می‌شد که وظیفه تمام اعضا و هواداران حزب است که در مورد عموم مسایل مملکتی، آنچه را در اطراف خود می‌بینند و می‌شنوند، به اطلاع حزب برسانند و فکر نکنند که حزب این موضوع یا آن موضوع را می‌داند و لذا خبررسانی اهمیت ندارد. ادعا می‌شد که حزب کسی جز افراد و اعضا رهبری‌اش نیست و باید افراد، رهبری را تغذیه اطلاعاتی کنند. رهبری حزب زمانی می‌تواند «تحلیل مشخص از اوضاع مشخص» داشته باشد که از فاکتهای گسترده و متعدد و مشخص استفاده کند. برای رهبری حزب به تنهایی مقدور نیست که چنین اخبار و اطلاعاتی را خود به دست آورد، بلکه این وظیفه همه اعضا است. هر چه رابطه خبردهی و ارائه اطلاعات گوناگون از جامعه به رهبری حزب قوی‌تر باشد، رهبری مسایل را بهتر تحلیل نموده و به موقع تصمیم‌گیری می‌کند و یک سیاست واقع‌بینانه را پیش می‌گیرد. بنابراین همه اعضا و هواداران حزب باید در این زمینه به مثابه چشم و گوش حزب و رهبری عمل کنند و هر اتفاق، حادثه و خبری که می‌بینند و می‌شنوند، اعم از آنکه موثق باشد یا نیمه موثق یا شایعه، دارای منبع باشد یا نه، برای رهبری حزب بفرستند.

برای تهیه خبر به گونه‌های زیر عمل می‌شد:

۱- دستور برای رفتن به مساجد و شنیدن سخنرانیها به خصوص در رابطه با مسئولین مملکتی.

۲- دقت در تهیه خبر در برخوردهای تصادفی مانند: ماشین، هواپیما، خیابان، اداره و...

۳- استفاده از امکان آشنایی یا فامیلی با شخصیتها، مستقیم یا با واسطه.

۴- دستور برای تماس تلفنی با نمایندگان مجلس و تخلیه اطلاعاتی آنها در حد مقدور.

۵- ایجاد رابطه با عناصر ضدانقلاب آشنا و تخلیه اطلاعاتی آنها.

حزب توده به سخنرانیهای شخصیتهای مملکتی در مساجد اهمیت زیادی می‌داد و معتقد بود که بسیاری از مطالبی که آنان در روزنامه‌ها و ارگانهای رسمی نمی‌توانند مطرح کنند در مساجد مطرح می‌نمایند. پس، یکی از وظایف کمیته‌های حزبی این بود که مساجد منطقه خود را شناسایی کرده و برای هر مسجد شخص یا اشخاصی را مأمور کنند. او باید به هنگام سخنرانی در آن مساجد شرکت می‌کرد و عمده‌ترین مطالب و سخنان سیاسی سخنرانان را در رابطه با نیروهای درون حاکمیت، مواضع آنها نسبت به امریکا و شوروی، جنگ افغانستان، حزب توده، ضدانقلاب راست‌گرا و انجمن حجّیه، نظریات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در مسایل مملکتی و ... را می‌نوشت و در حد امکان طرز تلقی مستمعین و جو جلسه را نیز ارزیابی می‌نمود.

همانطور که می‌دانیم نمایندگان مجلس در تماس تلفنی هفتگی به سؤالات مردم پاسخ می‌دهند. یکی از وظایف اعضای حزب این بود که به این نمایندگان تلفن کنند و با عنوان کردن سؤالات سنجیده و محوری در مسایل مملکتی و گرفتن پاسخ، از نظرهای آنان مطلع شوند و آنها را به طور کتبی به مسئول حزبی تحویل دهند. گزارش‌ها پس از جمع‌بندی به شعبه مرکزی اطلاعات ارسال می‌شد. برخوردهای تصادفی در ماشین، هواپیما و قطار و کسب اطلاعات نیز از شگردهای اطلاعاتی حزب بود.

قسمت دوم از رهنمودها درباره‌ی چگونگی گزارش‌نویسی و ارسال خبر، حاوی نکات فنی بود: درباره‌ی نحوه گزارش‌نویسی، چارچوب معینی مانند تمیزنویسی، در کاغذ ۷×۱۰ و خلاصه‌نویسی مستقیم یا غیرمستقیم و ... مطرح می‌شد.

رهنمود حزب این بود که بخشنامه‌ها، به خصوص بخشنامه‌های اطلاعاتی، به طور شفاهی در حوزه‌ها مطرح شود و تا پائین‌ترین حلقه حزبی انتقال یابد. این رهنمود به ویژه در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۶۰ اهمیت یافت. دلایل این رهنمود به شرح زیر بود:

الف- در جلسات و بحثهای خصوصی حزبی گفته می‌شد که چون همه می‌آیند و درخواست عضویت می‌کنند لذا احتمال نفوذ دیگر گروهها و جریانات ضدحزبی زیاد

است. از این رو از حوزه مسئولین به پائین، باید با مراقبت ویژه برخورد کرد و از ارائه هر نوع متن کتبی که بتواند متضمن خطر برای موجودیت حزب باشد جلوگیری نمود.

ب- جهت پنهان کردن مسایل خود از جمهوری اسلامی، رهبری حزب بخشنامه‌های مخالف با مصالح نظام و قوانین مملکتی را به طور شفاهی به بدنه حزب انتقال می‌داد. حتی گزارش‌هایی در این زمینه را که از بدنه دریافت می‌داشت به طریق تماس مستقیم و شفاهی کسب می‌کرد.

همانطور که گفتیم، بخشنامه‌ها به صورت کتبی و شفاهی بود که محورهای اصلی آن چنین است:

- ۱- در مورد چگونگی گزارش‌نویسی.
- ۲- در مورد کسب خبر عمومی.
- ۳- در مورد تهیه خبر از منابع مستقیم.
- ۴- در مورد رمزنویسی و حفاظت موارد اطلاعاتی.
- ۵- موضوعات درخواستی.
- ۶- در مورد اسناد.

در زمینه رمزنویسی و حفاظت موارد اطلاعاتی، نویسنده گزارش یا خبر برای حفاظت خود نامش را به صورت کد (شماره) می‌نوشت. مسئول ناحیه برای خود و بخشها یک کد انتخاب می‌کرد که شامل یک عبارت یا یک جمله بود. در مورد شماره‌ها یا شماره‌های تلفن نیز عدد یا اعداد قراردادی بین خود می‌گذاشتند و به صورت رمز ارائه می‌شد. در بعضی گزارش‌ها می‌نوشتند: «منبع: در اتوبوس» که اگر گزارش به دست نیروهای انتظامی بیفتد قابل پیگیری نباشد.

مسایل مورد درخواست حزب از اعضا شامل اخبار محل سکونت و کار، اطلاعات درباره روحانیت، مجلس شورای اسلامی، قوه قضائیه، دولتمردان، انجمن حجتیه و ضدانقلاب بود.

در رابطه با محل سکونت، شناخت همسایگان از لحاظ طبقاتی و وابستگی گروهی و شغلی آنها، تردهای اطراف منزل، تغییر منزل و به طور کلی تغییر و تحولات حاصله در محل سکونت باید بررسی و گزارش می‌شد.

در مورد محل کار باید تغییر و تحولات پرسنلی، تعویض مسئولین، خطوط طبقاتی و وابستگی فرهنگی و عقیدتی فوراً گزارش می‌شد.

از ابتدا بخشنامه کرده بودیم که کلیه اعضا هر چه از روحانیون فامیل، آشنا،

همسایه می‌دانید اطلاعات جمع کنید و به مرکز بدهید، این دستور صریح حزب بود، تحت پوشش تعیین خط امامی‌ها در انتخابات.^۱

ما گفته بودیم مطالب شخصیتها را جمع‌آوری کنند مانند نماز جمعه، همچنین در مورد مجلسیها و همچنین سال ۵۹ گفتیم راجع به هر شخصیت پرونده داشته باشیم حتی مسایل علنی و خصوصی آنها.^۲

ما نیاز به شناخت روی دولتمردان و خط امامی‌ها داشتیم ولی این در لفظ و در تئوری بود ولی ما در عمل کروکی آنها، سخنرانیهایشان، مواضعشان را دریافت و جمع می‌کردیم.^۳

«حد شناخت دولتمردان تا مدیرکل و فرماندار بود که از رئیس جمهور و نخست‌وزیر و وزیر همینطور تا پائین را شامل می‌شد».^۴

در این مورد علاوه بر استفاده از تمام بدنه و امکانات حزب برای تهیه اخبار، از عوامل نفوذی نیز استفاده می‌شد. یک منبع مستقیم اطلاعاتی در یک اداره کل یا وزارتخانه موظف به تهیه موارد فوق بود و حتی کروکی محل سکونت نیز ارائه می‌شد.

در مورد انجمن حجتیه نیز حزب مؤکداً خواسته بود هر خبری از نوع تشکیلات، افراد و مشخصات دقیق آنها گزارش شود. در این رابطه حزب با «اکثریت» نیز هماهنگی نزدیکی داشت.

در مورد اسناد دولتی، در اوایل تشکیل حزب و تهیه اخبار توسط اعضا، یکی از اعضای کارمند در یک ارگان دولتی، اصل یک سند را آورد و به حزب داد که ظاهراً اهمیت چندانی نداشت. از آن پس حزب رهنمود کتبی می‌داد که هیچ‌کس هیچ سندی را برای آنها نفرستد. زیرا اسناد دولتی است و مربوط به کار آنها و مسایل درونی می‌باشد! ولی همزمان در بخشنامه و ابلاغیه شفاهی، اعلام کرد که از این به بعد اصل سند را برای حزب نفرستید، زیرا بعداً اشکال ایجاد می‌کند و چه بسا لو برود. سعی کنید کپی سند را و یا اگر نتوانستید محتوای آن را بنویسید و برای حزب بفرستید!

علاوه بر وظایف اصلی شعبه اطلاعات، که شرح داده شد، در مسایل ویژه و فوق‌العاده، از طرف رهبری حزب به شعبه دستورهایی داده می‌شد. از جمله، در سال ۱۳۶۱ پس از

۱. رضا شلتوکی، بازجویی.

۲. همان.

۳. فرح‌الله میزانی، بازجویی.

۴. رضا شلتوکی، بازجویی.

اطلاع کا.گ.ب از لو رفتن شبکه جاسوسی حزب و اطلاع آن به کیانوری و تصمیم هیأت دبیران حزب مبنی بر خروج اعضای کمیته مرکزی از کشور، مسئله بررسی امکانات خروج از کشور (از راه‌های: دریای مازندران، محور اردبیل - آستارا، سرخس، خلیج فارس و دریای عمان، هوایی و ...) به شعبه اطلاعات و سازمان مخفی محول شد.^۱

به طور اجمالی با سازمان و کارکردهای شعبه اطلاعات حزب توده آشنا شدیم. همانطور که ملاحظه می‌شود، شعبه اطلاعات از مهمترین ارگانهای سازمان حزبی محسوب می‌شد و نقش «چشم و گوش» (تعبیر کیانوری) حزب را در پیگیری خط‌مشی و تاکتیکهای آن ایفا می‌نمود. شعبه اطلاعات در عین حال یکی از مهمترین اجزاء شبکه جاسوسی حزب توده (در کنار شبکه «رسمی» حزب و سازمان مخفی - نظامی) محسوب می‌شد و بافت و وظایف آن، آن را به چیزی ورای یک «شعبه» و در حد یک سازمان اطلاعاتی مجهز و گسترده تبدیل کرده بود.

شعبه کل ایدئولوژیک

تبلیغ (آزیتاسیون) و ترویج (پروپاگاندا) در کنار سازماندهی (تشکیلات - ارگانیزاسیون) سه رکن اساسی فعالیت احزاب مارکسیستی - لنینیستی است. شعبه کل ایدئولوژیک، ارگان تخصصی کمیته مرکزی حزب توده، برای اجرای کارکردهای تبلیغی و ترویجی (ایدئولوژیک) بود.

نخستین بار طبق تصمیم کنگره دوم حزب توده (اردیبهشت ۱۳۲۷) ارگانهای مستقلی تحت عنوان «شعبه تعلیمات کل» و «شعبه تبلیغات کل» به وجود آمد. مسئولیت «شعبه تعلیمات کل» با احمد قاسمی بود و در آن افرادی چون شاهرخ مسکوب، داود نوروزی، رحیم نامور، عبدالرحیم احمدی و عبدالحسین ملک که در میان روشنفکران متجدد آن دوره افراد باسوادی محسوب می‌شدند، عضویت داشتند. مسئولیت «شعبه تبلیغات کل» با دکتر فریدون کشاورز بود و در آن افرادی چون بزرگ علوی عضویت داشتند. پس از انحلال حزب توده در بهمن ۱۳۲۷، ترکیب فوق به هم خورد و بعدها مسئولیت این شعب (به همراه «شعبه مطبوعات») با دکتر فروتن بود. پس از فرار فروتن از ایران، دکتر کیانوری مسئولیت شعب فوق را به عهده گرفت و در دوران دولت مصدق این سمت حساس را عهده‌دار بود.

۱. محمدمهدی پرتوی، بازجویی، ۱۳۶۲.

با تجدید سازمان حزب توده پس از انقلاب اسلامی ایران، مسئولیت امور ایدئولوژیک حزب و اداره ارگانی به نام «شعبه کل ایدئولوژیک» به عهده احسان طبری گذارده شد. طبری به عنوان «دبیر ایدئولوژیک»، و به عبارت شایع «تئوریسین حزب»، مسئول فعالیتهای ترویجی و تبلیغی حزب توده بود.^۱

«شعبه کل ایدئولوژیک» رسماً چهار ارگان را تحت پوشش داشت: (۱) شعبه مرکزی تبلیغات، (۲) شعبه پژوهش، (۳) شعبه مرکزی آموزش (تعلیمات)، (۴) هیأت تحریریه مجله دنیا - ارگان سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده.

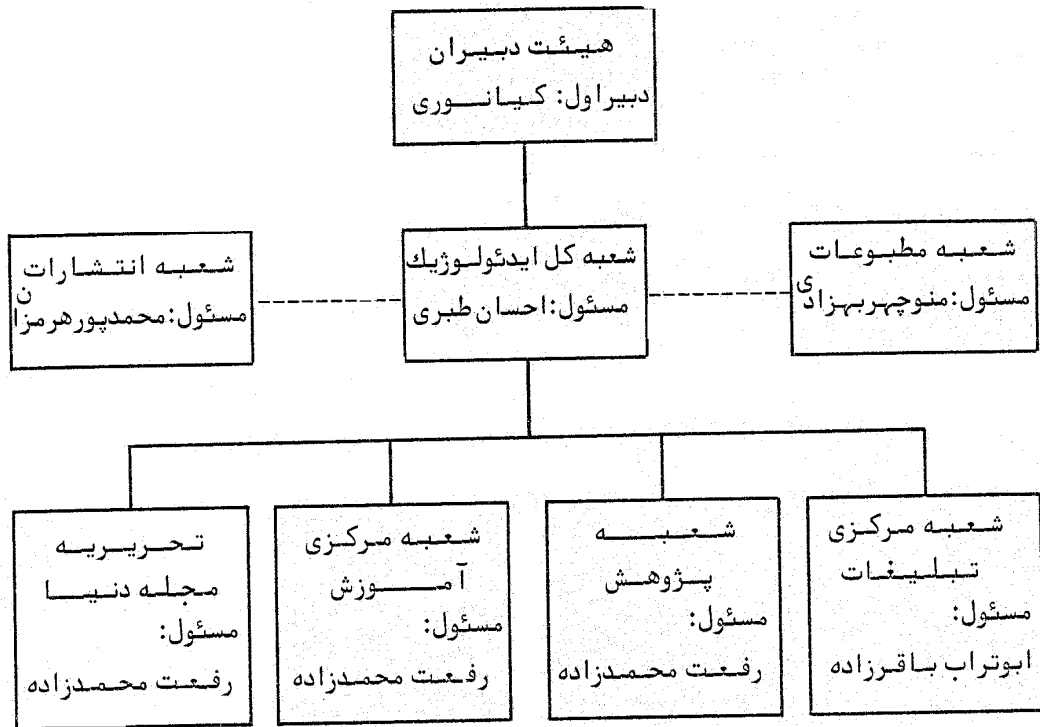
احسان طبری به عنوان دبیر ایدئولوژیک حزب حق داشت تا بر محتوای (مضمون ایدئولوژیک) نامه مردم (ارگان مرکزی حزب) و کتب و نشریات حزب، یعنی بر فعالیتهای شعبه مطبوعات (هیأت تحریریه نامه مردم) و شعبه انتشارات حزب نظارت داشته باشد. مسئول شعبه انتشارات نیز در جلسات شعبه کل ایدئولوژیک شرکت می‌کرد. ولی در عمل، احسان طبری به علت غرق شدن در مطالعات تئوریک و فقدان روحیه تشکیلاتی، نه تنها بر مضمون ایدئولوژیک شعب انتشارات و مطبوعات نظارت نداشت، بلکه در فعالیت شعب تحت مسئولیت مستقیم خود (تبلیغات، آموزش، پژوهش، تحریریه دنیا) نیز مداخله نداشت.

شعبه کل ایدئولوژیک در واقع به عنوان یک ارگان وجود نداشت؛ طی سالهای ۱۳۶۰ - ۱۳۵۸ تنها چند جلسه تشریفاتی برگزار کرد و از اوایل سال ۱۳۶۰ نیز جلسه‌ای نداشت. فعالیتهای شعب مرکزی تبلیغات، پژوهش، آموزش و تحریریه دنیا عملاً توسط دبیر اول حزب (کیانوری) کنترل و هدایت می‌شد. از نظر مضمون ایدئولوژیک نیز منوچهر بهزادی (دبیر مطبوعاتی و سیاسی حزب) بر آنها نظارت داشت.

اعضای شعبه کل ایدئولوژیک عبارت بودند از:

- ۱- احسان طبری، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی (مسئول).
- ۲- رفعت محمدزاده، عضو مشاور هیأت سیاسی (مسئول شعب آموزش و پژوهش و مسئول مجله دنیا).
- ۳- ابوتراب باقرزاده، عضو هیأت سیاسی (مسئول شعبه مرکزی تبلیغات).
- ۴- محمد پورهرمزان، عضو کمیته مرکزی (مسئول شعبه انتشارات).

۱. ر.ک: شناخت و سنجش مارکسیسم، انتشارات امیرکبیر، صص ۱۸-۹.



شعبه پژوهش

حزب توده پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران برای اولین بار در طول تاریخ فعالیت خود، شعبه‌ای به نام «پژوهش» با اهدافی مشخص بنیان گذاشت. اعضا این شعبه را متخصصین ورزیده و زبده‌ترین کادرهای تعلیم یافته حزبی که هر کدام سالهای متمادی در رشته‌های مختلف علمی تحصیل کرده و کسب تجربه نموده بودند تشکیل می‌داد. وجود بیش از ۴۰ نفر تحصیل کرده دانشگاهی در عموم زمینه‌ها اهمیت و کارایی این شعبه را نشان می‌دهد. گستردگی و تنوع کار شعبه در حد یک دستگاه دولتی، بیانگر عمق و اهمیت کار این شعبه است.

شعبه پژوهش متشکل از چندین کمیسیون بود که منطبق و همگام با کمیسیون‌های دولت، مجلس و قوه قضائیه فعالیت می‌کرد. هر بحثی که قوای سه‌گانه جمهوری اسلامی در دستور کار داشت و یا هر برنامه و طرحی که در دست تهیه داشت، حزب نیز متقابلاً با استفاده از کادرهای متخصص خود در این شعبه، در همان زمینه در کمیسیون مربوطه تحقیقات و طرحی ارائه می‌داد. علاوه بر امور تخصصی و فنی، شعبه پژوهش در زمینه‌های تئوریک نیز تحقیق وسیعی انجام می‌داد و حتی بخش ویژه‌ای برای تربیت کادر متخصص نیز سازمان داده بود.

تشکیل شعبه پژوهش

شعبه مرکزی پژوهش با اهداف زیر به وجود آمد:

- ۱- تغذیه رهبری حزب با تحلیلهای اقتصادی و اجتماعی منطبق بر جامعه ایران به منظور اتخاذ هرچه دقیق‌تر سیاستها در قبال جمهوری اسلامی.
- ۲- پژوهش وسیع و تحقیق گسترده در عموم مسایل اقتصادی و اجتماعی (از قبیل صنعت، کشاورزی، دامپروری، آموزش و پرورش، بهداشت، بانک و امور مالی، مسکن، ساختمان و ...) و ارائه طرحهای جامع در هر زمینه و کوشش در پذیرش آن توسط جمهوری اسلامی.
- ۳- اشاعه نظرات شعبه پژوهش در امور اجتماعی و اقتصادی با رنگ اسلامی در همه ارگانهای جمهوری اسلامی به منظور مسخ اسلام و پیاده کردن نظرات حزب.
- ۴- تربیت کادر در جهت تشکیل دولت جایگزین (آلترناتیو).
- ۵- تربیت کادر پژوهشگر به منظور توسعه کادر.

ساختار شعبه پژوهش و وظایف کلی کمیونها

اولین مسئول شعبه پژوهش حمید صفری، دبیر دوم کمیته مرکزی حزب و بعد از او بابک امیرخسروی عضو کمیته مرکزی و آخرین مسئول آن رفعت محمدزاده بود. دکتر محمدزاده از اعضای قدیمی سازمان افسران حزب توده و صاحب‌نظر در مسایل مارکسیستی بود. او به عنوان افسر شهربانی، عامل اصلی فرار رهبری حزب از زندان شاه بود که با آنان به شوروی گریخت و حدود ۳۰ سال در مدارس مختلف حزبی در زمینه‌های مختلف آموزش دید و به عنوان یک کادر حرفه‌ای و متخصص در خدمت حزب و اهداف آن پس از پیروزی انقلاب اسلامی قرار گرفت. محمدزاده از اوان اقامت در شوروی با کا.گ.ب مرتبط شد. او دکترای اقتصاد داشت و در پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب (۱۳۵۷) به عضویت کمیته مرکزی و در پلنوم هفدهم (۱۳۶۰) به عضویت مشاور هیأت سیاسی حزب توده درآمد. محمدزاده مدت ۲۰ سال مسئول مجله دنیا بود و در دوران فعالیت ۴ ساله حزب در جمهوری اسلامی، مسئولیتهای شعبه پژوهش، شعبه مرکزی آموزش و هیأت تحریریه مجله دنیا را به عهده داشت.

معاون شعبه پژوهش سیامک دشتی بود. دکتر دشتی در ۱۳۵۵ ش. در فرانسه به حزب توده پیوست. او دکترای الکترونیک از فرانسه داشت و مدتی به عنوان استادیار و سرپرست بخش الکترونیک مدرسه عالی فنی تهران و مدتی (تا اردیبهشت ۱۳۶۲) به عنوان سرپرست

بخش الکترونیک تحقیقات وزارت نیرو مشغول به کار بود. آخرین مسئولیت حزبی او معاونت شعبه پژوهش بود.

عالیترین مرجع تصمیم‌گیری شعبه پژوهش شورای مرکزی شعبه (مرکب از مسئول شعبه، معاون شعبه، که امور اجرایی از قبیل نظارت بر تشکیل کمیسیونها و گزارش کار شعبه را به عهده داشت و مسئولین کمیسیونها) بود. شعبه پژوهش در وهله اول زیر نظر مسئول شعبه کل ایدئولوژیک و نهایتاً تحت نظر رهبری (هیأت سیاسی و هیأت دبیران) حزب بود. شعبه پژوهش مرکب از ۱۴ کمیسیون بود که ۳ کمیسیون به دلایلی که بعداً خواهد آمد، در حالت تعلیق بودند. کمیسیون تئوریک، مغز شعبه پژوهش بود. وظیفه اصلی این کمیسیون تغذیه تئوریک شعبه و بررسی مسایل تئوریک مورد نیاز و نتیجه‌گیری عام تئوریک از بررسی کمیسیونهای دیگر شعبه پژوهش بود. این کمیسیون برنامه کار خود را بر سه محور عمده زیر قرار داده بود:

الف: «راه رشد»: تحقیق و بررسی کلیه نظرات راه رشد مطرح شده توسط صاحب‌نظران مارکسیسم و تحلیل کلی از اوضاع اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران به منظور تطبیق شرایط جامعه با «راه رشد»، هدف اصلی این محور بود. تعیین خط تئوریک حزب و در نتیجه مشی سیاسی حزب در قبال جهت‌گیری‌های حاکمیت جمهوری اسلامی نتیجه و جمع‌بندی کار این بخش است.

ب: «بررسی نظرات فقهای اسلامی»: مطالعه دقیق و بررسی و نقد مارکسیستی نظرات فقهای اسلامی در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی، به منظور ارائه هرچه بهتر نظرات مارکسیستی با رنگ اسلامی و شناخت هر چه بیشتر و بهتر نظرات متفکرین اسلامی به منظور مسخ نظرات آنان و بررسی نظرات اقتصادی شهید بهشتی از نتایج تحقیقات این بخش بود.

ج: «تعاون»: تحقیق در رابطه با تعاونیهای موجود در ایران و دورنمای آن در آینده، بررسی نظرات دولت جمهوری اسلامی در این رابطه و نحوه اداره تعاونیها به منظور ارائه طرح مناسب از نظر حزب در تعاونیها، تهیه کتب تاریخ تعاونی و تعاونیهای موجود در ایران از کارهای انجام شده توسط این بخش بود. کمیسیون آموزش و متدولوژی، وظیفه حساس و مهم تربیت کادر متخصص و پژوهشگر را داشت. بنا به اظهارات رفعت محمدزاده، مسئول شعبه پژوهش، وظیفه این کمیسیون «تربیت کادر برای دولت آینده بود.» کمیسیون امور قضایی موظف به بررسی لوایح قضایی و نقد آنها بود.

مسئولیت کمیسیون ساختمان بررسی مسایل پیمانکاری و مسایل و معضلات مربوط به

مسکن در شهرها و روستاها بود و طرحهایی در این زمینه‌ها ارائه می‌داد. وظیفه کمیسیون درمان و بهداشت تحقیق و بررسی آماری از وضع بهداشت، بررسی نظریه ملی کردن درمان و موارد مربوط به آن بود. کمیسیون‌های توریسم و جهانگردی و هنر به علت کمبود نیرو تشکیل نشده بود.

فعالیت‌های شعبه پژوهش

- شعبه پژوهش به منظور پیاده کردن اهداف خود فعالیت‌های زیر را انجام می‌داد:
- ۱- تهیه بولتنی از اخبار و آمار اقتصادی- اجتماعی و تحلیلهای مربوطه برای هیأت سیاسی حزب.
 - ۲- ارائه طرحها و پیشنهادها در زمینه‌های مختلف با روش‌های علنی و غیرعلنی به دولت جمهوری اسلامی ایران.
 - ۳- نگارش مقاله و القاء نظرات حزب برای درج در مطبوعات بدون عنوان کردن نام حزب.
 - ۴- ارتباط مستقیم با عوامل نفوذی به منظور تغذیه فکری آنها و گرفتن آمار و اخبار لازم از آنها.
 - ۵- ترجمه و تألیف کتب به منظور تغذیه داخلی حزب و اشاعه افکار مارکسیستی در جامعه در تمامی زمینه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی.

کانالهای تغذیه اطلاعاتی

- اطلاعات اقتصادی و اجتماعی که ضروری‌ترین نیاز شعبه پژوهش بود به طور کلی از سه مسیر تهیه می‌شد.
- ۱- منابع مستقیم شعبه: بسیاری از اعضای شعبه در ادارات، کارخانجات، مدارس، دانشگاهها و ... شاغل بودند. این عده یا اطلاعاتی را که مستقیماً در محل کار در اختیارشان بود برای شعبه می‌آوردند و یا توسط همکاران دیگر (منابع استخدامی) این اطلاعات را گرفته و در اختیار حزب قرار می‌دادند. این طریق گردآوری، مفیدترین اطلاعات را در اختیار شعبه قرار می‌داد.
 - ۲- شعبه اطلاعات: شبکه وسیع جمع‌آوری خبر و اطلاعات حزب که در شعبه اطلاعات متمرکز بود، مسیر دوم رسیدن اطلاعات به شعبه پژوهش محسوب می‌شد. اخبار رسیده به شعبه اطلاعات، آمارها و اخبار مهم اقتصادی اجتماعی در اختیار شعبه پژوهش

قرار می‌گرفت.

۳- شعبه تشکیلات کل: شعبه تشکیلات کل که کلیه شاغلین و بعضی از نفوذیها را سازماندهی می‌کرد، مسیر دیگری برای کسب خبر مورد نیاز شعبه پژوهش بود. این قسمت، اخبار و آمار مورد استفاده شعبه پژوهش را از طریق نفوذیهای تحت نظر خود در اختیار شعبه می‌گذارد و در مواردی عوامل نفوذی را در ارتباط مستقیم با شعبه پژوهش قرار می‌داد.

۴- اطلاعات آشکار: جمع‌آوری اخبار و اطلاعات اقتصادی که از طریق رسانه‌های گروهی و بولتنهای آماری ادارات و وزارت‌خانه‌ها منتشر می‌گردید نیز یکی از مسیرهای مهم تغذیه شعبه پژوهش بود. شعبه دارای آرشیو دقیقی از اینگونه اطلاعات بود. اطلاعات گردآوری شده، زمینه کاری را برای تهیه طرح فراهم می‌ساخت. موضوعات مورد بررسی و پژوهش عمدتاً به سه طریق زیر پیشنهاد می‌شد:

الف- رهبری حزب: هیأت سیاسی و هیأت دبیران حزب توده در صورت تشخیص موضوعات حساس، پژوهش در مورد آن را به شعبه پژوهش پیشنهاد می‌کرد. از جمله پژوهش در دو موضوع «راه رشد» و «ملی کردن بازرگانی خارجی» پیشنهاد رهبری حزب بود.

ب- مسئولین شعبه تعلیمات و پژوهش: مسئولین شعبه تعلیمات و پژوهش با در نظر گرفتن نیازها، به خصوص نیازهای درونی حزب، پیشنهاداتی به کمیسیونهای مختلف شعبه ارائه می‌دادند. پژوهش در زمینه‌های مختلف آموزش و بررسی قضائی قانون اساسی از زمره این پیشنهادات بود.

ج- ابتکار اعضای کمیسیون: تعدادی از طرحها به درخواست یکی از اعضا کمیسیون و تصویب کمیسیون و شعبه، مورد پژوهش و بررسی قرار می‌گرفت که می‌توان از تحقیق درباره صندوق پول و لایحه مالک و مستأجر نام برد. در کمیسیونها موضوعات متفاوت تحقیق می‌شد، مورد بحث قرار می‌گرفت و نهایتاً به صورت مقاله، طرح و یا جزوه تهیه و پس از تصویب نهایی هیأت دبیران و هیأت سیاسی حزب، به مرحله اجرا گذارده می‌شد. در مورد مقالات و متون سخنرانی‌ها، تأیید در سطح مسئول شعبه انجام می‌گرفت.

شیوه‌های ارائه طرحها و القاء نظرات

شعبه پژوهش به منظور پیاده کردن نظرات خود، جمع‌بندی طرحها را ارائه می‌کرد. نحوه ارائه طرحها به دو شکل علنی و پنهانی بود. در شکل اول، طرحها و نظرات به سه

شیوه ارائه می‌شد:

- ۱- از طریق شعبه روابط عمومی در اختیار کمیسیونهای مجلس شورای اسلامی قرار می‌گرفت.
 - ۲- از طریق نشریات حزب چاپ می‌شد.
 - ۳- به صورت جزوه‌ای جداگانه با نام حزب چاپ می‌شد.
- هر سه مورد برای جلوه‌دادن فعالیت «صادقانه» حزب (به زعم خودشان) مورد استفاده قرار می‌گرفت و قسمت کوچکی از فعالیت شعبه را تشکیل می‌داد. مهمترین این نظرات و طرحها به طریق دوم یعنی بدون عنوان کردن نام حزب و به صورت پوششی ارائه می‌شد. در شکل دوم، حزب برای اینکه بتواند نظرات خود را هر چه بهتر القا کند، به طرحهای مارکسیستی خود رنگ اسلامی می‌داد و شیوه نگارش آن تغییر می‌کرد. طریق دوم، که استفاده از نفوذیهای مرتبط با شعبه بود به سه دسته تقسیم می‌شد:
- ۱- نفوذیهای سطح بالا (به لحاظ شغلی) که مستقیماً در ارتباط با مسئول شعبه یا معاون او بودند.

۲- نفوذیهای مطبوعات و خبرگزاریها.

۳- نفوذیهای شاغل که در خود شعبه بودند و یا منابع آنها.

در این رابطه رهنمودهای حزب در زمینه تهیه مقالات بسیار جالب توجه است: «شروع کردن مقاله با «بسمه تعالی» و یا «بسم الله الرحمن الرحيم»، تأکید بیشتر روی مطالب تخصصی مقاله و نه جنبه‌های دیگر، مقاله نه باید صددرصد اسلامی و نه باید صددرصد مارکسیستی باشد، به کار بردن آیاتی از قرآن مجید و ... تا مقاله با محتوای نظرات حزب اما با پوششی اسلامی ارائه گردد.» اگر عامل نفوذی شعبه پژوهش در مقامی (به لحاظ شغلی) بود که توانایی ارائه طرح داشت، طرح را به عنوان نظریه خود در محل کار مطرح می‌کرد و در صورتی که منبعی داشت از طریق او انجام می‌داد. لازم به تذکر است که بسیاری از اعضای این شعبه در وزارتخانه‌ها و ادارات جمهوری اسلامی شاغل بوده و امکان وسیعی برای پیاده کردن اهداف شعبه پژوهش داشتند. فهرستی از مهمترین تحقیقات، نظرات، فعالیتها و طرحهای کمیسیونهای شعبه پژوهش به شرح زیر است:

۱- کمیسیون تئوریک

- مطالعه درباره تئوریهای رشد و عقب‌ماندگی (در حال تحقیق)

- بررسی ساختار اجتماعی و اقتصادی کشورهای الجزایر، لیبی، سوریه و مصر (در

حال تحقیق).

- بررسی نظریات شهید دکتر بهشتی (به صورت جزوه در اختیار قرار گرفته است).
 - بررسی نظریات شهید محمداقصر صدر (به صورت جزوه در اختیار قرار گرفته است).
- ۲- کمیسیون امور تولیدی
- اظهارنظر و ارائه پیشنهاد درباره لایحه معادن (تهیه شده است).
 - بررسی مسایل فنی، سیاسی و اقتصادی مربوط به تولید فولاد کشور و اظهارنظر درباره آن (تهیه شده است).
 - تهیه سیاستهای صنعتی کردن کشور (در حال تحقیق).
 - بررسی مسایل مربوط به صنایع پتروشیمی (در حال تحقیق).
 - تعیین حدود کلی بخشهای دولتی، تعاونی و خصوصی در صنعت (در حال تحقیق).
 - نقد نظریات هواداران تقویت بخش خصوصی در صنعت (منتقدان بند «ج») (تهیه شده است).
- بررسی وضع معادن استان کرمان و ارائه پیشنهاد در مورد آن (تهیه شده است).
 - بررسی قانون آب و اظهارنظر درباره آن (تهیه شده است).
- ۳- کمیسیونهای ساختمان و مسکن
- ارائه پیشنهاد درباره «ملی کردن نظام طرح و اجرای پروژههای عمرانی». (تهیه شده است).
 - ترجمه کتب «تعاونیهای مسکن در لهستان»، «خانهسازی در چکسلواکی»، «صنعت و ساختمان در مجارستان» (تهیه شده است).
 - اظهارنظر درباره طرح قانونی اراضی شهری (تهیه شده است).
 - اظهارنظر درباره لایحه موجر و مستأجر (تهیه شده است).
- ۴- کمیسیون برنامه و بودجه
- بررسی بودجه سالهای ۶۱، ۶۰، ۵۹ و اظهارنظر و ارائه پیشنهاد درباره آنها (تهیه شده است).
 - تهیه مقاله‌ای تحت عنوان «مبارزه با تورم و گرانی» (تهیه شده است).
 - بررسی مسایل مربوط به عشایر و کوچ آنان در ایران (در حال تحقیق).
- ۵- کمیسیون بازرگانی
- تهیه طرح دولتی شدن بازرگانی خارجی (تهیه شده است).
 - اظهارنظر درباره ملی شدن بازرگانی خارجی (تهیه شده است).
 - تهیه یک برنامه برای سیمای جمهوری اسلامی تحت عنوان «شناخت ماهیت

- امپریالیسم و عملکرد آن در بازرگانی خارجی کشور» (تهیه شده است).
- تهیه مقاله‌ای درباره «اثرات جنگ تحمیلی در اقتصاد کشور» (تهیه شده است).
- تهیه مقاله درباره بازرگانی خارجی (تهیه شده است).
- ارائه طرح ساختار کلی بازرگانی خارجی (تهیه شده است).
- تهیه مقاله‌ای درباره سیستم توزیع (تهیه شده است).
- ۶- کمیسیون آموزش و پرورش
- طرح درباره نظام آموزش و پرورش نوین (تهیه شده است).
- طرح بازگشایی دانشگاهها (تهیه شده است).
- ترجمه کتاب «آموزش و پرورش در شوروی» (تهیه شده است).
- ۷- بانک و امور مالی
- مقاله‌ای تحت عنوان «نگرشی اجمالی به سیستم بانکی کشور بعد از کودتای ۲۸ مرداد» (تهیه شده است).
- تهیه پیش‌نویس قانون پولی و بانکی کشور (تهیه شده است).
- پیشنهاد کاهش ارزش ریال و اظهارنظر درباره آن (در حال مطالعه).
- ارائه پیشنهاد درباره سیستم مالیاتی کشور (در حال مطالعه).
- ۸- کمیسیون امور قضایی
- بررسی ماده به ماده قانون اساسی (تهیه شده است).
- بررسی لوایح قضایی (در حال تحقیق).

محققین شعبه پژوهش

فهرست عده‌ای از متخصصین شعبه پژوهش چنین بود:*

ردیف	نام	مسئولیت تشکیلاتی	شغل	تخصص و مدرک تحصیلی
۱	رفعت محمدزاده	عضو کمیته. م و مسئول شعبه	عضو حرفه‌ای	دکترای اقتصاد از شوروی
۲	سیامک دشتی	معاون شعبه	استاد دانشگاه	دکترای الکترونیک از فرانسه
۳	شمس بدیع	مسئول ک. تئوریک	عضو حرفه‌ای	دکترای اقتصاد از شوروی
۴	نیره پوردانایی	عضو ک. تئوریک		دکترای اقتصاد از فرانسه

۵	خسرو اسدی	مسئول ک. امور تولیدی	سازمان برنامه و بودجه	دکترای برنامه‌ریزی
۶	قالی بافان	عضو ک. ساختمان	استاد دانشگاه	دکترای ساختمان
۷	بیژن باوندی	عضو ک. کشاورزی	بازنشسته	دکترای کشاورزی از آلمان
۸	ناصر طاهری	مسئول ک. امور قضایی	وکیل دادگستری	دکترای حقوق
۹	کوروش کاکوان	عضو ک. امور قضایی	وکیل دادگستری	دکترای حقوق
۱۰	مروج تربتی	عضو ک. امور قضایی	وکیل دادگستری	دکترای حقوق
۱۱	خسرو خسروی	مسئول ک. متدولوژی	استاد دانشگاه	دکترای متدولوژی
۱۲	جلالی	عضو ک. درمانی	استاد دانشگاه	دکترای پزشکی
۱۳	عباس تکیه	عضو ک. بازرگانی	استاد دانشگاه	دکترای بازرگانی
۱۴	امیر خسروی	مسئول قبلی شعبه	عضو حرفه‌ای	دکترای اقتصاد از شوروی
۱۵	مصدق	عضو ک. درمانی		دکترای پزشکی
۱۶	امیر تیموری	عضو ک. آموزش و پرورش		
۱۷	قاسم قاضی	عضو ک. آموزش و پرورش	استاد دانشگاه	دکترای علوم تربیتی
۱۸	خسروشاهی	مسئول آموزش عالی	استاد دانشگاه	دکترای ریاضی
۱۹	ورزی	عضو ک. صنعت	استاد اسبق دانشگاه	دکترای نساجی
۲۰	ساویس	عضو ک. صنعت	شغل خصوصی	دکترای مهندسی شیمی
۲۱	شمس	عضو ک. امور مالی	شغل خصوصی	دکترای اقتصاد

شعبه مرکزی آموزش

سیر فعالیت و کارکردها

شعبه مرکزی آموزش بعد از پلنوم هفدهم، فروردین ۱۳۶۰، به منظور سازماندهی و تنظیم فعالیت آموزشی اعضا و کادرهای حزبی و ارتقاء دانش تئوریک آنان تشکیل شد. مسئول کل آموزش احسان طبری (دبیر کمیته مرکزی) و مسئول شعبه مرکزی آموزش رفعت محمدزاده کوچوی (مسعود اخگر) عضو مشاور هیأت سیاسی کمیته مرکزی بود.

اهداف حزب برای تشکیل شعبه مرکزی آموزش عبارت بود از: ایجاد وحدت درون تشکیلاتی (بین کادرها و اعضا و هواداران) از جهت سیاسی و فکری و جلوگیری از تشکیل فراکسیونها و انشعابات و بحرانهای سیاسی فکری در حزب، محدود کردن چهارچوب فکری اعضا و کادرها به اهداف استراتژیک و تاکتیکی حزب و جلوگیری از «انحراف» از خط‌مشی حزب، تأمین پشتوانه تئوریک جهت توجیه اعمال و خط‌مشی و سیاستهای حزب و ارتقاء روحیه فداکاری و پای‌بندی افراد حزبی به تشکیلات.

در سال ۱۳۶۰ اعضای شعبه مرکزی آموزش عبارت بودند از: عبدالحسین آگاهی، هدایت‌الله حاتمی، ژیلای سیاسی، اکبر محجوبیان و حسن قائم‌پناه. شعبه آموزش دارای «گروه‌های کار» بود: هدایت حاتمی مسئول گروه تاریخ، ژیلای سیاسی مسئول گروه اقتصاد و آگاهی مسئول گروه فلسفه و محجوبیان مسئول آموزش تهران بود. در این مقطع فعالیت شعبه آموزش این بود که طبق سیستم تعلیم و تعلم توأمان، کلاسهای آموزش معلم تشکیل می‌شد و آنان همزمان آموخته‌ها را به پائین انتقال می‌دادند.

البته تشکیلات به دلایل امنیتی با این برنامه مخالفت کرد و مانع اجرای آن شد. در اواخر ۱۳۶۰، رحمان هاتفی (حیدر مهرگان) به عنوان معاون شعبه مرکزی آموزش تعیین گردید و درس نامه‌های آموزشی تهیه کرد و مقدمات اجرای آن فراهم شد، اما در اوایل ۱۳۶۱، مهرگان از شعبه آموزش کنار رفت و فرد دیگری جایگزین او شد.

تهیه درس نامه‌ها

هدف، تهیه درس نامه‌های ساده و جامعی بود که مبنای یک برنامه سیستماتیک آموزشی قرار گیرد. درسنامه‌ها به شرح زیر تعیین و در دستور کار قرار گرفت:

- درس نامه اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری: این درسنامه در ۱۳۶۱ با نام «اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری» نوشته ل. لئونتیف منتشر شد.

- درسنامه ساده فلسفه: متن انگلیسی یک درسنامه از منابع شوروی توسط معاون شعبه انتخاب و به تأیید رفعت محمدزاده رسید و پس از ترجمه در دستور کار قرار گرفت. این ترجمه برای چاپ آماده شد، اما به علت ضربه بهمن ۶۱، منتشر نشد.

- درسنامه «مبانی دانش سیاسی»: این درسنامه که باید به صورت پایه‌ای مبنای کار حوزه‌ها قرار می‌گرفت و درسنامه مقدماتی و اصلی حزب می‌شد، مباحث اصلی دانش سیاسی مارکسیستی و مسایل انقلاب ایران و توضیح واژه‌های حزبی را در بر می‌گرفت. این درسنامه نیز تهیه شد، اما به علت ضربه بهمن ۶۱، انتشار نیافت.

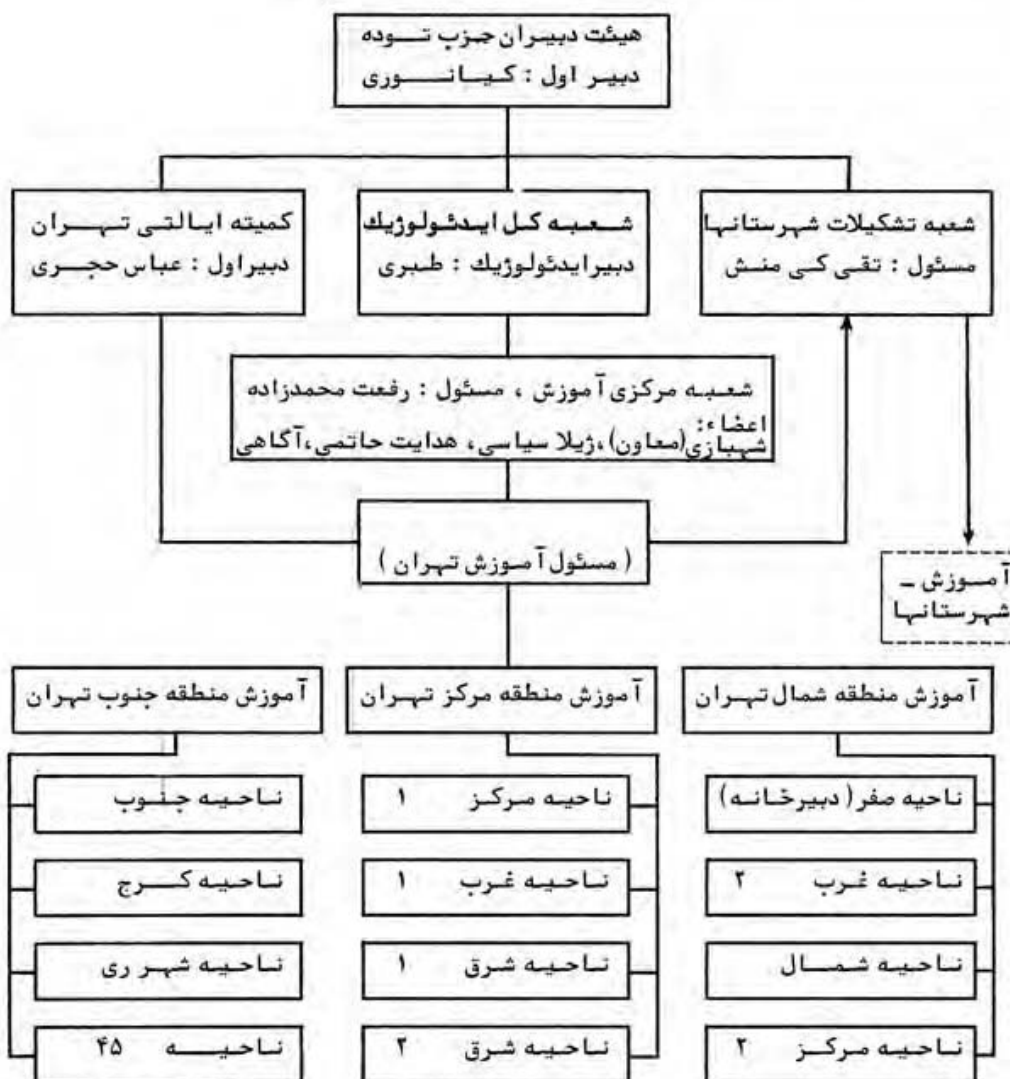
- درسنامه تاریخ ایران از مشروطه به بعد، با تأکید بر حزب کمونیست و حزب توده: این درسنامه توسط عبدالحسین آگاهی در دست تهیه بود.

- درسنامه «تاریخ جنبش جهانی کارگری و کمونیستی»: جلد اول این کتاب پیش از انقلاب توسط جوانشیر تهیه و منتشر شده بود. جلد دوم آثار مارکس، انگلس و لنین را در بر می‌گرفت. درسنامه فوق نیز توسط معاون جدید شعبه آموزش تهیه و در آخرین مراحل انتشار بود که به علت ضربه بهمن ۱۳۶۱، متوقف شد.

برنامه آموزش

دومین محور فعالیت شعبه آموزش در ۱۳۶۱، تهیه یک برنامه آموزشی برای اجرا در تشکیلات بود تا آموزش حزب از حالت پراکنده به در آمده و صورت سیستماتیک به خود گیرد. معاون شعبه بر مبنای تجربیات خود در سازمان جوانان، یک برنامه آموزشی بر مبنای سیستم حوزه جنبی تهیه کرد و به تأیید مسئول شعبه رساند. این برنامه توسط او در جلسه مسئولین تشکیلاتی (جوانشیر، حجری، مهرگان) مطرح شد، ولی در عمل به خاطر نظرات خاص جوانشیر (مسئول کل تشکیلات) موفقیتی نداشت. چکیده نظرات جوانشیر این بود که حزب دانشگاه نیست بلکه یک ارگان سیاسی و اجتماعی است و آموزش آن باید جنبه پراتیک داشته باشد نه آکادمیک.

ساختار شعبه مرکزی آموزش حزب توده (اواسط سال ۱۳۶۱):



سازماندهی آموزش تهران

مسئول آموزش تهران، مسایل خود را با عباس حجری در میان می‌گذاشت. در اواسط ۱۳۶۱ مسئولین آموزش نواحی تعیین و به مسئول آموزش تهران معرفی شدند. این مسئولین بر اساس ۳ منطقه (شمال، جنوب، مرکز تهران) به سه جلسه تقسیم شده و جداگانه توسط مسئول آموزش تهران کنترل می‌شدند.

در سال ۱۳۶۱ به علت مشکلات امنیتی، سیستم آموزش شهرستانها شکل نگرفت. قرار بود پس از پایان مراحل مقدماتی توسط شعبه مرکزی آموزش (تهیه درسنامه‌ها و برنامه آموزشی مدون) و سازماندهی آموزش تهران، مسایل شهرستانها نیز حل و فصل شود. در نیمه ۱۳۶۱، به علت محدودیتهای انتشاراتی و ممانعت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از نشر کتب حزب، طبق تصویب هیأت دبیران، مقرر شد یک نشریهٔ تئوریک درون حزبی تهیه و جایگزین مجله دنیا شود. مسئولیت تدارک مقدمات این نشریه به عهده (معاون آموزش) گذارده شد که به علت ضربه بهمن ۱۳۶۱ متوقف ماند.

رهنمودها و دستورالعمل‌های شعبه مرکزی آموزش

برای آشنایی بیشتر با سیستم آموزش درون سازمانی حزب توده، بخشنامه شعبه مرکزی آموزش در نیمه سال ۱۳۶۱ عیناً درج می‌شود:

«آموزش تئوریک و سیاسی در پرورش کادرها و اعضا، آشنا ساختن آنان با سیاست و مشی حزب و اشاعه آن در میان توده‌های مردم، و در نتیجه گسترش کمی و کیفی حزب و کمک به تعمیق جنبش انقلابی دارای اهمیت جدی است. بدین منظور شعبه مرکزی آموزش برنامه ۶ ماده‌ای تنظیم نموده است که هدف از آن، آموزش اعضا در زمینه‌های زیرین است:

الف) مسایل سازمانی، برنامه و اساسنامه حزب.

ب) مبانی دانش انقلابی.

ج) تاریخ جنبش کارگری ایران.

د) سیاست و موضع‌گیری‌های حزب در عرصه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی.

از آنجا که اعضا حزب از لحاظ معلومات عمومی و دانش سیاسی و تئوریک در سطح یکسانی قرار ندارند، این برنامه در دو پایه تنظیم شده تا حتی المقدور پاسخگوی نیازها و امکانات آنان باشد.

برای آموزش آن بخش از اعضا و کادرهای حزب که در سطح بالاتری از برنامه حاضر

قرار دارند، برخی کتب و مقالات مفیدی معرفی شده است. شعبه مرکزی آموزش به تدریج کتب و مقالات مفید دیگر را نیز برای آموزش این بخش از اعضا و کادرها معرفی خواهد کرد. در این برنامه، تأکید بر سازماندهی کار آموزش در دو سطح مقدماتی (پایه یک) و متوسط (پایه دو) است، که بخش قابل توجهی از اعضا را در بر می‌گیرد. کمیته‌های حزبی موظفند اجرای این برنامه را در دستور کار قرار دهند و نتیجه را طی گزارش به ارگانهای مربوطه اعلام دارند. لازم به توضیح است که شعبه مرکزی آموزش تدوین برخی درسنامه‌های ضروری را در دو سطح مقدماتی و متوسط در دستور کار قرار داده است که به تدریج منتشر خواهد شد. طبیعی است که پس از انتشار این درسنامه‌ها برنامه جدیدی تنظیم و برای اجراء به اطلاع کمیته‌های حزبی خواهد رسید.

درباره شیوه‌های اجرای برنامه

در شرایط فعلی برنامه آموزشی را می‌توان از سه طریق در شبکه حزبی به اجراء گذارد:

۱- مطالعه فردی (خودآموزی) منظم و توأم با کنترل:
برنامه شعبه مرکزی آموزش توسط حوزه‌ها و زیرنظر ارگانهای بالاتر، در دستور مطالعه فردی اعضا قرار می‌گیرد. تنظیم و پیگیری برنامه آموزشی اعضا در «حوزه جنبی» (بخش آموزشی حوزه) انجام می‌شود.

۲- آموزش شفاهی:

برای آن بخش از اعضای که نمی‌توانند از طریق درسنامه و به طور مستقل به خودآموزی بپردازند، این برنامه باید به طور شفاهی اجراء شود. از آنجا که درسنامه واحدی، که معلم بتواند بر اساس آن این آموزش شفاهی را انجام دهد، فعلاً وجود ندارد، محتوای این برنامه برحسب موضوع تفکیک شده و ضمن تعیین منابعی که باید مورد استفاده معلم قرار گیرد، به پیوست ارسال می‌گردد. باید توجه جدی داشت که آموزش شفاهی برای آموزندگانی است که در سطح پائینی از معلومات عمومی و دانش تئوریک قرار دارند و هدف به هیچ‌روی آموزش در سطح عالی و تخصصی نیست. باید تنها کلیاتی از هر مبحث به آموزندگان گفته شود، در حدی که در برخورد به مسایل اجتماعی-سیاسی بیگانه نباشند. تدریس باید به زبان ساده انجام گیرد و از وارد شدن در مباحث پیچیده جداً اجتناب شود. تفهیم این نکته به معلمین دارای اهمیت اساسی است.

۳- آموزش از راه نوار:

این شیوه آموزشی برای شرایطی است که امکان تشکیل حوزه جنبی وجود ندارد و نیز برای خودآموزی رفقای کم‌سواد یا بیسواد است که نمی‌توانند از طریق درسنامه برنامه‌مقدماتی را اجراء کنند. شعبه مرکزی آموزش تهیه و تنظیم برخی نوارهای آموزشی را در دستور کار قرار داده است. تا زمانی که این نوارها تهیه و توزیع شوند، مسئولین آموزش می‌توانند به ابتکار خود برنامه آموزشی شعبه مرکزی را به شکل نوار تنظیم و در اختیار آموزندگان قرار دهند. طبیعی است که آموزش از راه نوار باید به طور منظم کنترل و پیگیری شود.

درباره «حوزه جنبی»

به منظور اجرای برنامه آموزشی، قسمتی از وقت حوزه به پیگیری کار آموزش اختصاص می‌یابد و یا در جنب حوزه جلسه آموزشی تشکیل می‌شود، که اصطلاحاً «حوزه جنبی» نامیده می‌شود. طبیعی است که این جلسه ادامه حوزه است و ارگان جداگانه‌ای نیست و تنها به دلیل جلوگیری از طولانی شدن وقت حوزه و یا تفاوت نوع کار از آن منفک شده است. «حوزه جنبی» می‌تواند در ادامه حوزه و یا در زمان دیگری - بسته به شرایط و امکانات - تشکیل شود.

توصیه می‌شود، چنانچه شرایط و امکانات اجازه دهد، «حوزه جنبی» جدا از وقت حوزه تشکیل شود تا اعضا با آمادگی بیشتر بتوانند به آموزش پردازند. مسئولیت جلسه آموزشی هر واحد حزبی و مراقبت بر رشد همه جانبه آگاهی انقلابی اعضا به عهده مسئول آن واحد است. در شرایط ضروری، مسئول می‌تواند با تأیید ارگان ذیصلاح مربوطه از فرد با تجربه دیگری برای اداره کار آموزش استفاده کند.

در اداره «حوزه جنبی» باید به نکات زیر توجه کرد:

* در نخستین گام، مسئول بر اساس شناختی که از اعضا حوزه دارد، پایه آموزشی حوزه را تعیین می‌کند. سپس بر مبنای برنامه شعبه مرکزی آموزش، کتبی که باید در ۶ ماه مورد مطالعه قرار گیرد، به ترتیبی که تعیین شده، در دستور کار قرار می‌گیرد. مسئول یا اداره کننده «حوزه جنبی» باید حجم کار آموزش هر جلسه را به نحوی تعیین کند که در ۶ ماه حتی‌المقدور تمامی برنامه مورد مطالعه قرار گیرد.

* اداره کننده «حوزه جنبی» در هر جلسه قسمتهایی را که باید خوانده شود مشخص می‌کند. اعضا در خارج از وقت حوزه، قسمتهای تعیین شده را مطالعه می‌کنند. در جلسه

بعد قسمت خوانده شده به بحث گذارده می‌شود. مسئول، پرسشهای آزمون را مطرح می‌کند، نکات گرهی شکافته می‌شود، بخشهای مبهم در جلسه مرور می‌شود و درباره آن توضیح داده می‌شود.

* اداره کننده «حوزه جنبی» موظف است قبل از جلسه، بخش تعیین شده را دقیقاً مطالعه کند، پرسشهای آزمون را تهیه نماید، مطالب مبهم و یا مشکل را با مراجعه به افراد آگاه و یا منابع برای خود کاملاً روشن کند و با آمادگی کامل در جلسه مطالعاتی حضور یابد.

* اگر درسنامه‌های تعیین شده برای آموزندگان دشوار باشد، اداره کننده «حوزه جنبی» باید بکوشد تا برنامه آموزشی را به کمک توضیحات شفاهی کافی قابل درک کند.

* هر از چندی باید از مطالب خوانده شده آزمون به عمل آید و نتیجه آزمون به ارگان بالاتر گزارش شود. در پایان برنامه ۶ ماهه آزمون نهایی الزامی است. نتایج آزمون نهایی ۶ ماهه حوزه‌ها توسط مسئول آموزش بخش جمع‌بندی شده و به ارگانهای بالاتر گزارش می‌شود.

* معمولاً برخی کتب و مقالات مبرم روز از سوی مرکز حزب برای مطالعه عمومی و یا توسط دیگر شعب برای مطالعه تخصصی توصیه می‌شود. در این موارد نباید برنامه آموزشی را قطع کرد، بلکه باید بخشی از وقت جلسه آموزشی را به پیگیری مطالعه مطالب فوق اختصاص داد. نحوه کنترل و مطالعه مطالب فوق مانند برنامه آموزش است.

* مسئولین موظفند به سؤالات تئوریک و سیاسی اعضا پاسخ قانع‌کننده، روشن و مستدل بدهند. در صورت عدم توانائی مسئول به پاسخگویی، باید سؤالات مطرح شده را به اطلاع مسئولین آموزش ارگان مربوطه برسانند و پاسخ دریافت دارند.

* عادت به مطالعه دارای اهمیت زیادی در پرورش فرد انقلابی است. از این رو وظیفه مسئولین است که مطالعه فردی را، به نحوی که به فعالیت عملی و انقلابی فرد لطمه نزند، بلکه مکمل آن باشد، در بین اعضا تشویق کنند و بکوشند تا آنان را به مطالعه فراتر از چارچوب برنامه آموزشی ترغیب نمایند. کتابهایی که مورد مطالعه فردی اعضا قرار می‌گیرد، باید به ارگانهای آموزشی گزارش شود.

کلاسهای تخصصی

برای تربیت کادر تخصصی در رشته‌های اساسی (اقتصاد، فلسفه، تاریخ جنبش و مبانی سوسیالیسم علمی)، استانها و شهرستانها باید بر حسب امکانات موجود خود، کلاسهای

تخصصی تشکیل دهند. هر یک از دانشجویان این کلاسها باید به موازات تعلم به تعلیم کادرهای تخصصی رده‌پائین‌تر بپردازند، به نحوی که ضمن ایجاد یک شبکه گسترده آموزشی تخصصی و توأم کردن کار تعلیم و تعلم بتوان با کارایی بیشتر به تربیت کادر تخصصی ضرور دست یافت. به همین منظور در جنب شعبه مرکزی نیز کلاسهای تشکیل می‌شود که به تربیت کادرهای معرفی شده از سوی تشکیلات کل خواهد پرداخت.

گزارش‌دهی

مسئول حوزه باید گزارش پیشرفت کار آموزشی را در کنار دیگر گزارشها به ارگان بالاتر بدهد. گزارش شامل موضوع مورد مطالعه (نام کتاب یا مقاله)، کیفیت مطالعه، سؤالات عمده‌ای که مطرح شده و دیگر نکات قابل ذکر خواهد بود. مجموعه گزارشهای حوزه‌ها توسط مسئول آموزش بخش جمع‌بندی می‌شود و به ارگان تشکیلاتی مسئول و به شعبه آموزش ناحیه و به همین ترتیب تا شعبه مرکزی آموزش، ارسال می‌گردد.

مسئولین واحدهای حزبی موظفند که به طور منظم سؤالات تئوریک-سیاسی روز، که در واحدهای مربوطه مطرح می‌گردد، مستقلاً و یا به کمک مقامات بالاتر پاسخ گویند و مهمترین آنها را به اطلاع ارگانهای بالاتر برسانند. مسئولین آموزش استانها و شهرستانهای مستقل موظفند پس از جمع‌بندی، عمده‌ترین و گروهی‌ترین مسایل تئوریک-سیاسی آنها را به شعبه مرکزی آموزش گزارش دهند. گزارش منظم سؤالات مبرم و مسایل گرهی به رهبری حزب یاری می‌رساند تا با مسایل تئوریک-سیاسی که برای اعضا، هواداران و مردم مطرح است هر چه بیشتر و دقیقتر آشنا شود و برای پاسخگویی به آنها به موقع اقدام کند. «شعبه مرکزی آموزش».

هیأت تحریریه مجله «دنیا»

با تجدید فعالیت حزب توده، در اوایل ۱۳۵۸، «هیأت تحریریه مجله دنیا» تشکیل شد و این ماهنامه به عنوان «ارگان سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران» انتشار یافت. مجله دنیا اولین نشریه منظم تئوریک مارکسیستی در ایران است که توسط دکتر تقی ارانی^۱ در سالهای ۱۳۱۲-۱۳۱۳ منتشر شد.

۱. دکتر تقی ارانی به سال ۱۲۸۱ش. در تبریز در خانواده یک کارمند جزء وزارت دارایی به دنیا آمد. در ۱۳۰۱ در زمره دانشجویان اعزام به خارج از سوی حکومت پهلوی اول به خارج رفت و در دانشکده فلسفه دانشگاه

ارانی با انتشار این مجله (که تنها ۱۲ شماره آن نشر یافت) نخستین بذره‌های تفکر مارکسیستی را در مجامع روشنفکران غربزده ایران افشاند و اولین کتب مارکسیستی مانند: «عرفان و اصول مادی»، «زندگی و روح هم مادی است»، «حقوق و اصول مادی»، «ماتریالیسم دیالکتیک»، «بشر از نظر مادی» و ... را به صورت پاورقی در این نشریه منتشر کرد. مجله دنیا در ۱۳۱۳ توسط دولت توقیف شد.

از فروردین ۱۳۳۹، دوره دوم مجله دنیا به عنوان «نشریه تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران» به صورت فصلنامه توسط حزب توده در آلمان شرقی منتشر شد. از فروردین ۱۳۵۳، دوره سوم مجله دنیا آغاز شد؛ این نشریه به صورت ماهنامه و با عنوان «نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران» منتشر گردید.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، دوره چهارم مجله دنیا تا اردیبهشت ۱۳۶۰ (جمعاً ۲۰ شماره) انتشار یافت. انتشار این نشریه به دلیل نداشتن امتیاز و پروانه نشر از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی متوقف شد.

پس از توقف انتشار دنیا، هیأت تحریریه آن نیز پراکنده شد و تنها شعبه کل ایدئولوژیک هر از چندی کتب و جزواتی منتشر می‌کرد.

هیأت تحریریه مجله دنیا متشکل از افراد زیر بود:

۱- رفعت محمدزاده کوچری (مسعود اخگر)، عضو مشاور هیأت سیاسی (مسئول تحریریه).

۲- نورالدین کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی.

۳- حمید صفری، دبیر دوم کمیته مرکزی (در ۱۳۵۸ و پس از خروج او از کشور، احسان طبری جایگزین وی در تحریریه شد).

۴- احسان طبری، دبیر کمیته مرکزی و مسئول شعبه کل ایدئولوژیک (پس از حمید صفری).

۵- دکتر عبدالحسین آگاهی، عضو کمیته مرکزی (نویسنده).

برلین به تحصیل پرداخت. در دوران تحصیل به کار در مجله کاوه پرداخت و توسط مرتضی علوی به حزب کمونیست ایران جذب شد و با نشریات کمونیستی پیکار و نهضت همکاری کرد. در بازگشت به ایران، به تدریس فیزیک و شیمی پرداخت و رئیس اداره صنایع مستظرفه شد. او به دستور کمیته‌ترن و به همراه عبدالصمد کامبخش و عزت‌الله سیامک هسته سه نفره احیاء حزب کمونیست ایران را تشکیل داد و مجله دنیا را منتشر کرد. در اوایل سال ۱۳۱۵، ارانی و همکارانش که به «گروه ۵۳ نفره» شهرت یافتند، توسط پلیس رضاشاه دستگیر شدند. این دستگیری به علت تیره شدن روابط ایران و شوروی، (قبل از آن نسبتاً حسنه بود)، صورت گرفت. ارانی در ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ بر اثر بیماری در زندان قصر درگذشت.

- ۶- ملکه (ملک تاج) محمدی، عضو کمیته مرکزی (نویسنده).
 - ۷- هدایت‌الله حاتمی، عضو کمیته مرکزی (نویسنده).
 - ۸- ژیلای سیاسی، عضو کمیته مرکزی (نویسنده).
 - ۹- دکتر بهمن کیانی (ب. کیا)، محقق مسایل اقتصادی و بانکی (نویسنده).
 - ۱۰- دکتر خسرو خسروی (گیل آذر)، محقق مسایل روستایی و عشایری (نویسنده).
 - ۱۱- سیاوش کسرایی (شاعر).
 - ۱۲- محمد زهری (شاعر).
 - ۱۳- شهبازی (نویسنده).
 - ۱۴- رضا نافی، مسئول امور فنی مجله دنیا (در ۱۳۶۰ به آلمان غربی رفت).
- مدت کوتاهی نیز مهدی کیهان (عضو کمیته مرکزی و مسئول شعبه مرکزی کارگری) و شمس‌الدین بدیع تبریزی و عده‌ای دیگر در جلسات تحریریه دنیا (به ویژه در ۱۳۵۸) شرکت داشتند.

شعبه مرکزی تبلیغات

سیر فعالیت و کارکردها

حزب توده برای پیشبرد اهداف خود، به یک اهرم و دستگاه فعال تبلیغاتی نیاز داشت. بر مبنای این نیاز، در جنب کمیته مرکزی، دستگاهی به نام «شعبه مرکزی تبلیغات» پدید شد. اهرم اجرایی تبلیغاتی حزب توده را سازمانهای حزبی و مغز و مرکز برنامه‌ریزی و تهیه و تنظیم کار مایه‌ها و مواد تبلیغاتی و نشر آنها را این شعبه، به عهده داشت. گفتیم که لنین، سه اصل «تبلیغ، ترویج، سازماندهی» را اصول بنیادی فعالیت حزب کمونیست معرفی می‌کند. همانطور که ملاحظه می‌شود، نخستین گام برای فعالیت سیاسی حزب توده با تبلیغ آغاز می‌شود.

حزب کمونیست برای تأثیرگذاری بر جو سیاسی کشور باید به یک مرکز نیرومند و فعال تبلیغاتی مسلح باشد و گرنه نخواهد توانست اهداف خود را پیش ببرد. مشی حزب توده توسط «شعبه مرکزی تبلیغات» شیوه‌های مطلوب و با تاکتیکها و روشهای فریبنده تنظیم می‌گردید و با امداد از عوامل روانشناسی اجتماعی تلاش می‌شد در ظاهری مردم‌پسند تبلیغ شود. بدینسان، حزب توده می‌کوشید تا در پیرامون خود یک پوشش تبلیغاتی ایجاد کند تا از آن جو تغذیه نموده و اعضا و هواداران بدست آورده و رشد کند. «شعبه مرکزی تبلیغات» با صرف مبالغ سنگین و با بهره‌گیری از امکانات بسیار چاپ و

انتشار و با استفاده از گروهی از روشنفکران شرق‌گرا، با انواع ترفندها و شیوه‌ها، به تبلیغ سیاستهای منافقانه حزب توده و در شرایط حساس و مقاطع خاص، به جوسازی تبلیغاتی علیه شخصیتها و نهادهای جمهوری اسلامی ایران، می‌پرداخت. در اوایل ۱۳۵۸، با تجدید فعالیت حزب توده در داخل کشور، شعبه مرکزی تبلیغات نیز تشکیل شد و ابوتراب باقرزاده، عضو کمیته مرکزی و بعداً عضو هیأت سیاسی، اداره این ارگان را به دست گرفت. مسئولیت رسمی این شعبه در هیأت دبیران به عهده احسان طبری بود، ولی عملاً به علت اهمیت سیاسی درجه اول آن، کیانوری رأساً بر آن نظارت داشت. منوچهر بهزادی نیز به عنوان دبیر سیاسی و مطبوعاتی حزب بر مضمون سیاسی تبلیغات نظارت داشت.

زندگی نامه ابوتراب باقرزاده، مسئول شعبه مرکزی تبلیغات

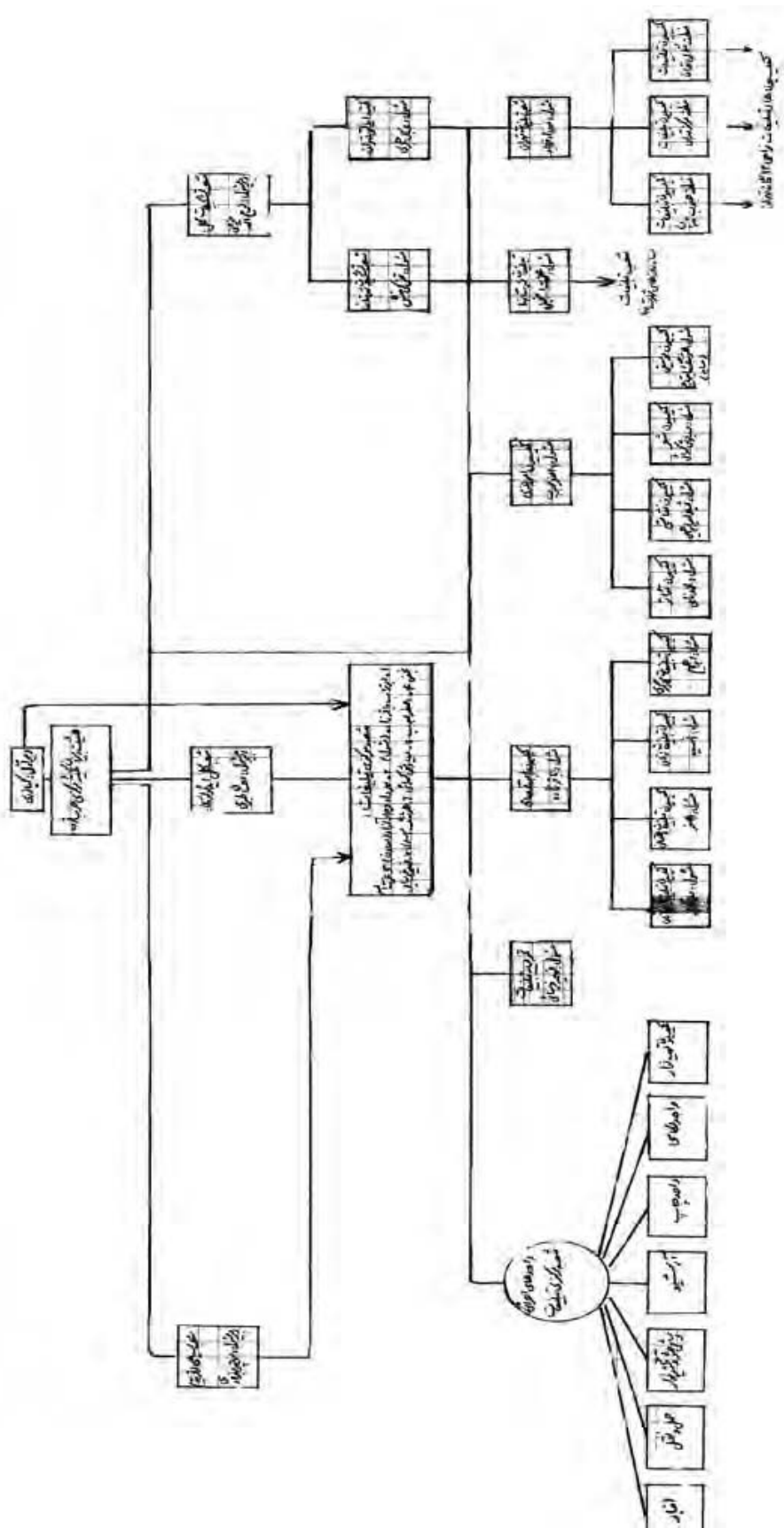
ابوتراب باقرزاده چهره به سال ۱۳۰۹ش. در مازندران به دنیا آمد. پس از پایان تحصیلات متوسطه به دانشکده شهربانی رفت و در ۱۳۳۰ عضو سازمان نظامی حزب توده شد. با کشف شبکه نظامی حزب، ستوان دوم شهربانی ابوتراب باقرزاده دستگیر و به اعدام و سپس به حبس ابد محکوم شد. باقرزاده نیز مانند سایر زندانیان توده‌ای در طول زندان، بارها ابراز ندامت کرد. او از جمله در نامه‌ای به شاه چنین نوشت:

به پیشگاه بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه - با نهایت خضوع و شرمساری جان نثار جوان بدبخت و بی‌کسی که اینک دقایق آخر زندگی را می‌گذرانم، به آخرین امیدم به قلب پرفتور آن پدر تاجدار پناه می‌برم. شاهنشاهی جان‌نثار ابوتراب باقرزاده که بنا به حکم دادگاه محکوم به مرگ شده‌ام در بیست و سه سال پیش در سوادکوه مازندران بدنیا آمده و در اوان طفولیت پدر خود را از دست دادم. مادرم، من و سه خواهر کوچکم را با پولی که از رختشویی بدست می‌آورد بزرگ نمود و تازه پس از مدتها رنج و بدبختی می‌خواست تحت تکفل این بنده زندگی نسبتاً آسوده به دست آورد که اینک بایست خبر مرگ تنها پسرش را بشنود... شاهنشاهی - جان نثار جز خاکپای ملوکانه هیچ پناهگاه و ملجائی ندارم. جان حقیر را به صدقه سلامتی آن خاندان جلیل و شادی روح شاهنشاه فقید رضاشاه کبیر ببخشید تا بتوانم در گوشه زندان تحت لوای آن پدر تاجدار به زندگی ادامه، خود و آن زن مفلوک به دعاگویی ذات اقدس شاهانه مشغول باشیم. افسر نادم و پشیمان و سرپرست چهار سرعائله چشم به راه ملوکانه، ستوان دوم شهربانی ابوتراب باقرزاده.

نامه‌های فوق منجر به لغو حکم اعدام باقرزاده و تخفیف آن به حبس ابد شد و او علیرغم تلاشهای بعدی تا آبان ۱۳۵۷ در زندان ماند و تنها با اوج‌گیری انقلاب اسلامی ایران بود که به همراه هزاران زندانی سیاسی رهایی یافت. باقرزاده راه ادای دین به مردم مسلمان ایران را نیمود و مجدداً مسیر وابستگی حزب توده را در پیش گرفت. باقرزاده دارای شخصیتی مطیع بود و به دلیل این ویژگی و به منظور بهره‌گیری از شهرت او به عنوان «زندانی سیاسی رژیم شاه»، مانند سایر «افسران توده‌ای» توسط کیانوری در هرم رهبری حزب ارتقا یافت و به عنوان عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده در رأس شعبه مرکزی تبلیغات قرار گرفت.

اعضای شعبه مرکزی تبلیغات عبارت بودند از:

- ۱- ابوتراب باقرزاده، عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی (مسئول شعبه).
 - ۲- مهرداد فرجاد آزاد، مسئول شعبه تبلیغات کمیته ایالتی تهران (معاون شعبه).
 - ۳- عزت‌الله نجفی مقدم‌نژاد (نجف)، مسئول تبلیغات شهرستانها.
 - ۴- اصغر محبوب، مسئول امور هنری.
 - ۵- سیاوش کسرای، عضو شعبه و مسئول امور شاعران.
 - ۶- هوشنگ اسدی، عضو شعبه.
 - ۷- فهیمه فرسائی، مسئول کمیسیون تحریریه تبلیغات.
- ساختار و تقسیم کار شعبه مرکزی تبلیغات را با نمودار زیرین نشان می‌دهیم:



شعبه مرکزی تبلیغات حزب توده دارای امکانات وسیع تدارکاتی و دفاتر متعدد در تهران بود و در جنب خود گروه‌ها و کانونهای هنری متعددی را هدایت می‌کرد. این شعبه در کمیسیونهای هنری خود تعدادی از برجسته‌ترین هنرمندان کشور را گردآورده بود و از خلاقیت آنها در جهت برنامه‌های سیاسی حزب توده بهره می‌جست.

روشهای تبلیغی حزب توده

مهرداد فرجاد آزاد، معاون شعبه مرکزی تبلیغات، روشهای تبلیغی حزب توده را چنین شرح می‌دهد:

۱- تبلیغ دیواری: پوستر، شعار و ...

آن شیوه‌ای که به طور عمده مورد استفاده شعبه تبلیغات قرار گرفت پوستر، شعارنویسی، بریده جراید، نمایشگاه و نقاشی دیواری بود. یعنی به طور عمده از نمایش روی دیوار استفاده می‌شد و آن به این ترتیب بود که ما پوستر و شعارها را تهیه می‌کردیم و بعد از تصویب رهبری پوستر را چاپ کرده در اختیار نواحی تهران و شهرستانها قرار می‌دادیم و شعارها را هم به صورت رهنمود به تشکیلات می‌دادیم. تیراژ پوسترها بین ۱۰ تا ۲۰ هزار بود مثلاً برای تهران از ۲۰ هزار، ۱۰ تا ۱۲ هزار پوستر اختصاص داده می‌شد ولی چیزی که تبلیغات حزب را چشم‌گیر می‌کرد کار تشکیلات که پوسترها را در تمام دفاتر پخش و نصب می‌کردند، به خصوص شعارها را که بزرگ روی کاغذ می‌نوشتند و می‌چسبانند بسیار چشم‌گیر بود... در مجموع در آن دو سه سال بعد از انقلاب این شیوه دیواری تبلیغات که جنجالی بود شعارهایی را طرح می‌کرد ولی تأثیر عمقی نداشت.

مواردی که مورد اعتراض نیروهای مسلمان و انقلابی نسبت به شعارها بود، مسئله اسلامی بودن انقلاب بود که ما می‌گفتیم «فرخنده باد دومین سالگرد انقلاب شکوهمند مردم ایران به رهبری امام خمینی» و آنها به درستی اعتراض داشتند که چرا گفته نمی‌شود «انقلاب اسلامی»، شخص من و خاطر من هست نجف هم هم‌نظر بود که درستش انقلاب اسلامی است و مطرح هم کرده بودیم ولی کیانوری به طور مشخص مخالف بود و استدلال بی‌هوده‌ای می‌کرد که اگر ما به عنوان حزب توده بنویسیم انقلاب اسلامی مردم خواهند گفت که ریاکاری می‌کنید.

۲- گردهمایی

در سال اول چندین مراسم یادبود هم برگزار کردیم همانطور که قبلاً نوشتم بیشتر از روی تقویم روزهای مهم پیش می‌رفتیم و یا مواردی بود که از طرف دولت و یا نهادهای

انقلابی اعلان شده بود و حزب استقبال کرده بود...

۳- اعلامیه‌ها

اعلامیه‌ها عمدتاً ۱۲۰ هزار (بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار) بود. این اواخر تشکیلات اصرار داشت که تیراژ اعلامیه زیاد بشود و یکی از اعلامیه‌ها [که] نامه سرگشاده به مسئولین مملکتی بود ۲۵۰۰۰ نسخه چاپ کردند و بعد از دو سه ماه هنوز تمام نشده بود و اکثر نواحی زیاد آورده بودند. البته پخش اعلامیه بستگی به جو سیاسی داشت وقتی که اعلامیه در خیابان پخش می‌شد ۱۵۰ هزار زیاد نبود. ولی وقتی در خیابان پخش نمی‌شد ۱۰۰ هزار هم زیاد بود.

۴- ضد تبلیغ

و اما در یک سال آخر که فشار به حزب بیشتر شده بود دو مسئله از طرف رهبری طرح شد - یکی مسئله ضدتبلیغات و دیگر تبلیغ شفاهی و نوار از ضدتبلیغات منظورشان این بود که شعبه تبلیغات جواب تبلیغاتی که علیه حزب می‌شد را بدهد و به دنبال همین مسئله کادرهای تازه‌ای به ما دادند... کمیسیون بخصوصی به نام کمیسیون ضدتبلیغات نداشتیم، بلکه کلاً شعبه می‌بایستی در جهت دفاع از حزب کار کند که در هر صورت نقش اصلی را گروه تحریریه پیدا می‌کرد که مثلاً جزوه‌ای به نام «۱۹ سال پشتیبانی حزب توده ایران از خط امام» را چاپ کردیم.

۵- تبلیغ شفاهی

و اما تبلیغ شفاهی یک مطلب ناروشنی بود و یک راه آن نوار بود که گروه هنری در می‌آورد (۳-۴ نوار درآوردند). راه دیگر که بحث شفاهی بود مطلبی بود که به وسیله یک رهنمود به تشکیلات داده بودند که خوب بیشتر بحث کنند. چون مطلب تازه‌ای نبود، ولی کار دیگری نمی‌شد کرد.

ابتکار شعبه تبلیغات در این زمینه بولتن داخلی بود که شاید مجموعاً ۶ شماره در ۶ هفته بیرون آمد و آن هم از طرف تشکیلات جلویش گرفته شد. هدف بولتن این بود که نوشته‌های روزنامه‌ها را که سندی بر درستی مواضع حزب بودند از لابلای مطالب درآورده در اختیار مبلغین قرار دهد که هر کس که به تنهایی نمی‌تواند همه روزنامه‌ها را بخواند و مطلب جمع کند به وسیله فاکت‌های این بولتن بحث شفاهی خود را مستند کند.^۱

۱. مهرداد فرجاد آزاد، بازجویی.

برنامه ۶ ماهه پخش و تبلیغات منطقه جنوب تهران

برنامه ۶ ماهه پخش و تبلیغات منطقه جنوب، بر اساس اسناد حزب، به شرح زیر است: محله‌هایی که به عهده منطقه جنوب است عبارت است از: منطقه از شمال به خیابان مولوی محدود می‌شود؛ و از جنوب به یاخچی‌آباد، و از شرق به شهرک کیانشهر، و از غرب به جاده ساوه و در قسمت بالای غرب به کوی مهرآباد. اقداماتی که بایستی انجام گیرد عبارتست از:

- ۱- فروش نشریات حزبی.
- ۲- پخش و نصب پوسترها و اعلامیه‌های منتشره از طرف حزب و سازمان.
- ۳- نصب نمایشگاه.
- ۴- نصب پلاکارد.
- ۵- برپا کردن بساط کتابفروشی در محلات مناسب و پرجمعیت.
- ۶- نمایش فیلم در مناطقی که امکان هست.
- ۷- اجرای نمایش خیابانی.

واحدهایی که در منطقه جنوب کار می‌کنند عبارتند از:

- ۱- واحد جوانان که در مناطق: غار، نازی‌آباد، جوادیه و شیر و خورشید فعالیت می‌کنند.
 - ۲- واحد کارگری: در منطقه خزانه کار می‌کند.
 - ۳- واحد دانشجویی جنوب: در منطقه مهرآباد جنوبی، یاخچی‌آباد، شوش، میدان خراسان و در خیابان‌های اصلی مصدق [ولی عصر]، مولوی، حنیف‌نژاد (فقط فروش مردم).
 - ۴- دانشجویی دانشکده فنی: منطقه فلاح و امین‌الملک - میدان غار، شوش، فدائیان اسلام، بعثت و خزانه (کمکی).
 - ۵- واحد دانش‌آموزی: منطقه علی‌آباد خزانه، میدان غار، خیابان مختاری (فاصله بین حنیف‌نژاد و خیام)، منطقه قلعه‌مرغی (فاصله بلورسازی تا خزانه)، منطقه نازی‌آباد (کمک به واحد جوانان)، منطقه مهرآباد جنوبی و پایگاه نیروی هوایی.
 - ۶- حزب: خیابانهای مولوی، حنیف‌نژاد، مصدق [ولی عصر]، یادآوران، خیابان تختی.
- لازم به تذکر است که وظیفه بخش حزب پخش و نصب پوستر و شعارنویسی است. اقداماتی که طی شش ماه بایستی انجام گیرد:

- ۱- تیراژ فروش مردم در ناحیه جنوب حداقل به ۱۰۰۰ عدد برسد.
 - ۲- تعداد بساطهای فروش در نقاط مختلف به ۱۲ عدد برسد.
- در ماههای اول، این بساطها روزانه ۲ تا ۳ ساعت کار می‌کنند که به تدریج می‌توانند

- تا ۴ یا ۵ ساعت در روز افزایش یابند.
- ۳- فروش امید ۳۰۰ عدد.
- ۴- فروش اتحاد در جلو ۱۵ کارخانه و ۱۵ کارگاه در جنوب.
- ۵- هر واحد (حوزه) حداقل ماهی یکبار برای پاک کردن شعارهای ضدانقلابی و نوشتن شعارهای انقلابی می‌رود.
- ۶- کلیه پوستره‌های تهیه شده از طرف حزب و سازمان نصب خواهد شد.
- ۷- تمامی اعلامیه‌های منتشره از طرف حزب و سازمان پخش خواهد شد.
- ۸- گذاشتن حداقل ماهی ۲ نمایشگاه در معابر عمومی و استفاده از امکانات نمایشگاهی در مدارس.
- ۹- نمایش حداقل هر ماه یک فیلم در مناطقی که امکان نمایش هست.
- ۱۰- نصب ماهانه ۳۰ پلاکارد در نقاط مختلف.
- ۱۱- استفاده از ابتکارهای گوناگون به مناسبت‌های مختلف، برای آگاه نمودن مردم از مشی حزب و توطئه‌های امپریالیسم از قبیل حمل پلاکارد دستی، به راه انداختن بحث‌های موضعی و ...
- برای انجام اقدامات بالا بایستی:
- ۱- هر واحد تشکیلاتی با تشکیل جلسات عمومی در جهت تهییج افراد حوزه‌ها و تبادل تجارب اقدام نماید.
- ۲- مسئولین حوزه‌ها به طور مرتب و در هر جلسه گزارش کار افراد حوزه خود را بگیرند.
- ۳- گزارشهای نمونه را تکثیر کرده و در اختیار همه قرار دهند.
- ۴- مسئولین حوزه حتی‌الامکان سعی کنند، خود، همراه افراد حوزه، در فعالیتهای تبلیغاتی شرکت جویند.

شعبه انتشارات

سیر فعالیت

شعبه انتشارات از بدو پیدایش و فعالیت حزب توده (مهر ۱۳۲۰) تشکیل شد و کار نشر کتب و جزوات و نشریات حزب توده را به عهده داشت. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که حزب توده از هم پاشید، مدتها فعالیت انتشاراتی آن متوقف ماند و سپس در سالهای ۱۳۵۰ در سطح بارزی در خارج از کشور آغاز شد. در این سالها نشریات حزب توده شامل مردم (ارگان مرکزی حزب)، دنیا (ارگان سیاسی - تئوریک)، ترجمه فارسی مجله مسایل

بین‌المللی (ارگان احزاب کمونیست جهان) و جزوات سیاسی و تئوریکی بود که در آلمان شرقی به چاپ می‌رسید و برای پخش در ایران به صورت جزوات کوچک تکثیر می‌شد. با پیروزی انقلاب اسلامی، حزب توده در سال ۱۳۵۸ فعالیت انتشاراتی خود را در ایران آغاز کرد. هدف و انگیزه تشکیل شعبه انتشارات توده، چاپ و نشر کتب، جزوات و نشریات مارکسیستی و حزب توده در سطح جامعه به منظور اشاعه اندیشه‌های مارکسیستی - توده‌ای و در راستای اهداف شوروی و حزب توده بود. پس از انقلاب، فعالیت شعبه که به طور عمده به چاپ و نشر روزنامه مردم و تجدید چاپ نشریات و کتب حزب توده که پیش از انقلاب به چاپ رسیده بود اختصاص داشت، محدود بود و به علت کمی امکانات از ناشرین توده‌ای برای چاپ و نشر استفاده می‌شد و خود شعبه به ندرت مستقیماً مطلبی چاپ می‌کرد. به تدریج فعالیت شعبه گسترش یافت و چندین محل کار، و نظرات متعدد و امکانات فنی لازم تهیه نمود. از ۱۳۵۸ تا اردیبهشت ۱۳۶۱ انتشارات توده موفق شد با استفاده از جو سیاسی کشور و عدم نظارت ارگانهای مسئول بر چاپ و نشر کتاب، بسیاری از کتابهای مارکسیستی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، تئوریک و ایدئولوژیک و رمان‌ها و داستان‌های دارای مضمون چپ در تیراژهای ده‌هزار نسخه و بیشتر به چاپ رساند و از طریق کتابفروشی‌های وابسته، که عمدتاً در مقابل دانشگاه تهران متمرکز بود و نیز از طریق شبکه حزبی، به طور عمده در میان جوانان دارای زمینه فکری چپ توزیع کند. انتشارات توده (اعم از نشریات و کتب) یکی از عوامل گسترش نفوذ حزب توده در میان جوانان متمایل به چپ و جذب گروهک‌های مارکسیستی از قبیل چریکهای فدایی، بخشی از «رزمندگان» و بخشی از «راه کارگر» به حزب توده بود و در عین حال منبع درآمدی برای حزب توده به حساب می‌آمد. بخشی از این کتابها به خارج از کشور ارسال می‌شد و از جمله در افغانستان به طور وسیع مورد استفاده حزب مارکسیستی حاکم بر افغانستان قرار می‌گرفت. علت موفقیت انتشارات توده در بین گروهکهای چپ، برخورداری حزب توده از یک کادر ورزیده نویسنده بود که سالها در شوروی و اروپای شرقی دوره دیده و پرورش یافته بودند و در زمینه مارکسیسم دارای عناوین بالای آکادمیک (اکثراً در سطح دکترا) بودند، مانند: احسان طبری، فرج‌الله میزانی (جوانشیر)، امیر نیک‌آئین (هوشنگ ناظمی)، محمد پورهرمان و ... این افراد به دلیل آموزش‌هایی که در کشورهای بلوک شرق دیده بودند، می‌توانستند بر عناصر مارکسیست ایرانی که عمدتاً در سطح بسیار پائین دانش اجتماعی قرار داشته و علیرغم مسئولیتهای بالایی چون رهبری این یا آن گروهک، آگاهی تئوریکشان محدود به یکی دو درسنامه مارکسیستی قدیمی و سطح پائین بود، از طریق

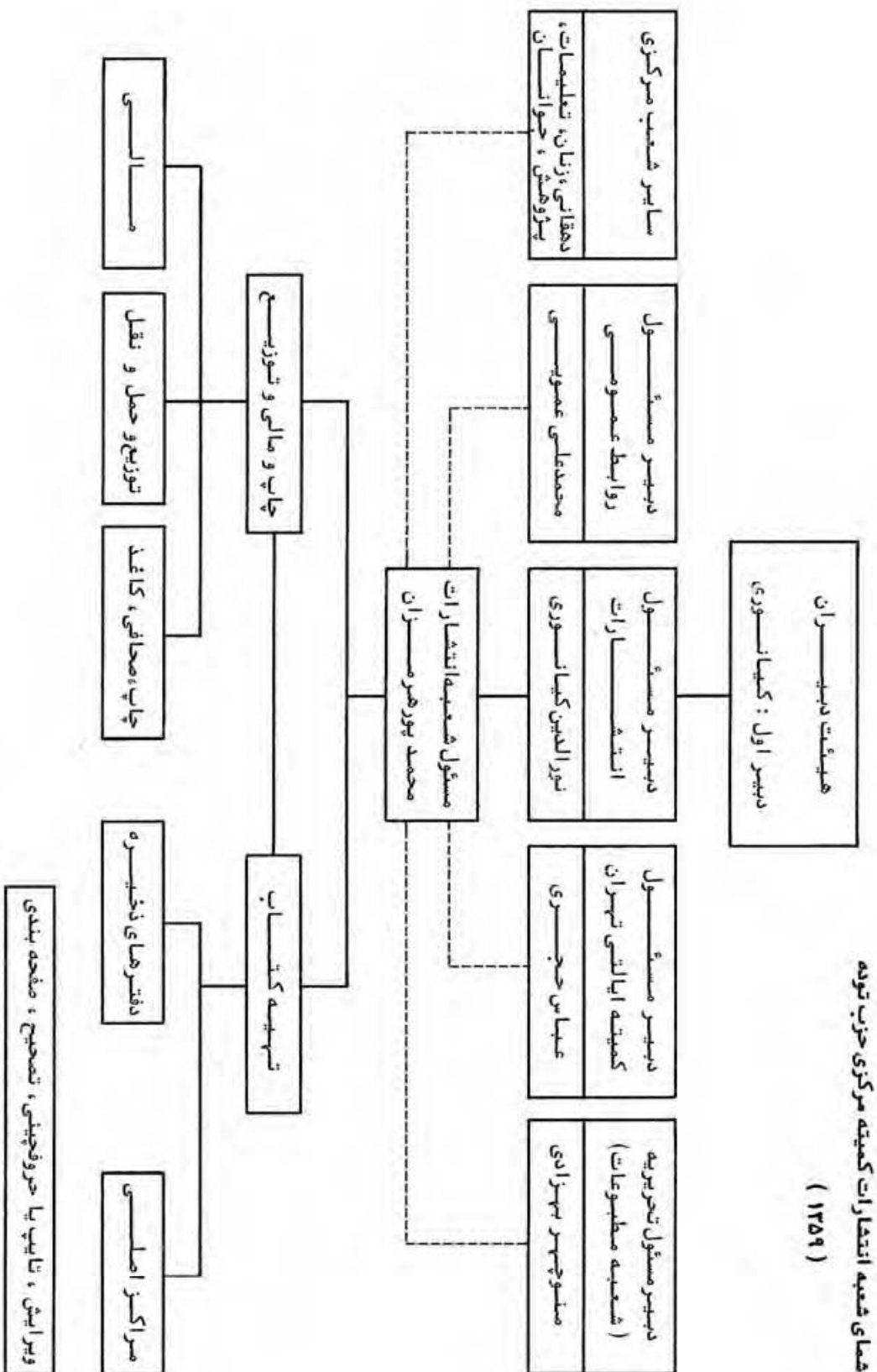
نوشتار خود تأثیر بگذارند. انتشارات توده برای ایجاد محل قانونی برای فعالیت خود، در ۱۳۵۸ «شرکت سهامی خاص نشر توده» را ثبت کرد ولی پس از چندی به علت آن که نمی‌توانست از نظر مالی و حسابرسی پاسخگوی مراجع مسئول حقوقی باشد شرکت را منحل کرد و پس از آن کتابهای آن تنها با آرم «حزب توده ایران» منتشر می‌شد. در اردیبهشت ۱۳۶۱، دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، مرکز انتشارات توده را توقیف کرد و نفرات آن، از جمله محمد پورهرمز، بازداشت شدند. همزمان «اداره کل مطبوعات و نشریات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» طی بخشنامه‌ای کنترل دقیق و منظم خود را بر نشر و چاپ کتاب آغاز کرد.

این عوامل، در کنار محدودیت‌هایی که توسط مردم مسلمان ایران در راه فعالیت انتشاراتی حزب توده اعمال می‌شد، باعث شد تا از اردیبهشت ۱۳۶۱ تا بهمن ۱۳۶۱ (دستگیری گروه اول از سران و مسئولین حزب توده) فعالیت انتشاراتی آن بسیار نامنظم شود و به طور عمده به نشر جزوات پرسش و پاسخ کیانوری محدود گردد. در آذر ۱۳۶۱، جزوه پرسش و پاسخ، که خط شایعه‌سازی، اتهام‌زنی، نفاق‌افکنی و توجیه سیاست‌های شوروی در ایران و عراق و افغانستان و تخطئه شعار «نه شرقی، نه غربی» را پیش گرفته بود و می‌کوشید در میان گروههای اجتماعی متمایل به چپ و لیبرالهای متمایل به فرهنگ غرب جایی برای خود بیابد، توسط دادستانی انقلاب اسلامی مرکز توقیف شد.

ساختار شعبه

شعبه انتشارات توده، مانند دیگر شعب مرکزی، دارای یک دبیر مسئول و یک مسئول بود. به علت اهمیت انتشارات، مسئولیت آن را در هیأت دبیران شخص کیانوری به عهده گرفته بود و مسئولیت شعبه با محمد پورهرمز (عضو کمیته مرکزی) بود. معاون شعبه، عبدالله خراسانی (از نزدیکان کیانوری) و مسئول چاپ اکبر یزدان سپاس بود.

در اردیبهشت ۱۳۶۱، پس از دستگیری پورهرمز و کارکنان انتشارات، دبیر سازمان جوانان به حزب منتقل و جانشین پورهرمز شد. مسئولیت انتشارات در هیأت دبیران همچنان به عهده کیانوری بود. در مسایل سیاسی، تعیین مشی انتشارات و تصویب و تأیید کتب، کیانوری تصمیم می‌گرفت، در مسایل فنی و امنیتی و تشکیلاتی عباس حجری (دبیر اول کمیته ایالتی تهران)، در مسایل حقوقی محمدعلی عمویی (دبیر مسئول روابط عمومی) و در مسایل مالی و تدارکاتی محمد اسمعیل ذوالقدر و هوشنگ قربانی‌نژاد (مسئولین مالی) بر کار شعبه انتشارات نظارت داشتند.



کارکرد شعبه

کارکرد شعبه انتشارات عبارت بود از: چاپ و نشر کتابها و نشریات برون تشکیلاتی حزب توده برای عرضه در جامعه و بازار کتاب. کلیه امور فنی تهیه و نشر کتاب بر عهده این شعبه بود.

توضیح:

۱- چاپ و نشر نشریات و جزوات درون حزبی (مانند تحلیل هفتگی، بولتنها و بروشورهای مختلف) با تشکیلات بود و تنها از امکان تایپ کامپوزر شعبه انتشارات برای تحلیل هفتگی استفاده می شد.

۲- چاپ اعلامیه‌ها با شعبه تبلیغات بود، ولی به علت عدم کارایی این شعبه و تخصص شعبه انتشارات در امور فنی و مشکلات کسب مجوز از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، مراحل چاپ و کسب مجوز به عهده شعبه انتشارات گذارده شد و توزیع آن (از طریق سازمان حزبی) به عهده شعبه مرکزی تبلیغات بود.

اقدامات شعبه انتشارات توده، به عنوان اهرم فنی و اجرایی فعالیت انتشاراتی حزب توده، در سه محور اصلی زیر بود:

۱- چاپ و نشر نشریات ادواری حزب توده و در درجه اول ارگان آن (سالهای ۵۸ تا ۶۰ روزنامه مردم، سال ۶۰ هفته‌نامه اتحاد مردم، سال ۶۱ جزوه پرسش و پاسخ) و در درجه دوم مجله دنیا و مجله مسایل بین‌المللی.

۲- چاپ و نشر کتب حزب توده، به ویژه کتبی که اهمیت سیاسی تبلیغی داشت.

۳- سازماندهی فعالیت انتشاراتی و تأمین و گسترش امکانات (امکان تایپ و تأمین دفتر کار) و تأمین کارکنان مجرب، بازاریابی و تهیه چاپخانه برای پذیرش چاپ کتب حزب توده.

چگونگی تصویب برنامه انتشارات

شعبه انتشارات ارگان فنی بود که می‌بایست پاسخگوی نیازهای هیأت تحریریه و ارگانهای کمیته مرکزی در زمینه نشر کتاب و جزوات و نشریات باشد.

کتابها، توسط شعب مختلف، تحریریه و یا افراد و رهبران حزبی به شعبه ارسال می شد و پس از تأیید محتوای آن توسط ارگانهای مسئول (به ویژه مسئول تحریریه) چاپ آن توسط کیانوری تصویب می شد.

ارتباطات

ارتباط با ناشرین: پس از شکست حزب توده در سال ۱۳۳۲، بسیاری از اعضای آن حرفه نویسندگی و یا نشر کتاب را به عنوان شغل خود انتخاب کردند؛ در نتیجه با پیروزی انقلاب اسلامی حزب توده نیروی قابل توجهی در عرصه نشر کتاب داشت.

حزب توده تنها گروه سیاسی چاپ بود که توانست به طور منسجم کتابفروشی‌ها و مؤسسات انتشاراتی متعلق به اعضا و هواداران خود را مورد استفاده قرار دهد و از آنها در سطوح مختلف بهره‌برداری کند. این انتشاراتی‌ها با استفاده از جو سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۷ و عدم نظارت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی توانستند صدها عنوان کتاب مارکسیستی در میان جوانان با شمارگان ۵ هزار تا ۲۰ هزار نسخه و بیشتر پخش کنند. بسیاری از کتب سفارشی سفارت شوروی و سایر سفارتخانه‌های بلوک شرق که حزب توده مایل نبود مستقیماً چاپ کند، توسط این انتشاراتی‌ها به چاپ می‌رسید.

کتابفروشی‌ها و مؤسسات انتشاراتی تهران در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۷ را می‌توان به ۴ گروه تقسیم کرد:

الف: کتابفروشی‌هایی که صاحبان آنها توده‌ای بوده و به طور کامل از محل و نام آنها برای نشر کتب حزب توده و استقرار کارکنان شعبه انتشارات استفاده می‌شد.

ب: مؤسسات انتشاراتی و کتابفروشی‌هایی که صاحبان آنها توده‌ای یا هوادار حزب توده بودند و به طور غیرمنظم و در سطوح مختلف (کم و بیش فعال، اندک) از آنها استفاده می‌شد.

ج: کتابفروشی‌هایی که به فروش کتب گوناگون از جمله کتب حزب توده اشتغال داشتند، مانند اکثر کتابفروشی‌های مقابل دانشگاه.

د: کتابفروشی‌هایی که از فروش کتب حزب توده امتناع می‌ورزیدند، مانند اکثر کتابفروشی‌های تهران در خیابان جمهوری اسلامی.

ارتباط با چاپخانه‌ها و لیتوگرافی‌ها: چاپخانه‌ها و لیتوگرافی‌ها در مقاطع گوناگون به طور عمده با انگیزه مادی (به علت دریافت مبالغ بالای کارمزد) و تحت تأثیر جو عمومی، سفارشات انتشاراتی حزب توده را می‌پذیرفتند.

رابطه با ارگانهای رهبری: مسئول کل انتشارات توده، نورالدین کیانوری بود که مشی سیاسی و حقوقی و فنی آن را تعیین می‌کرد. تصویب کتب برای چاپ و تعیین اولویت نشر با کیانوری بود و مسئول شعبه با شخص او در تماس بود. ارگانهای رهبری که در سال ۱۳۶۱ مسایل انتشارات در زمینه‌های مختلف باید به تصویب و تأیید آنها می‌رسید عبارت

بودند از: ۱- عباس حجری (مسئول تشکیلات تهران)؛ مسایل فنی و امنیتی و تشکیلاتی (مشکلات تشکیلاتی کارکنان و مسایل آنها در رابطه با حوزه‌هایشان، تأمین و اخراج کارکنان، تعیین حقوق آنها، تهیه دفتر و اماکن و امکانات تایپ و ... ۲- محمدعلی عمویی (مسئول روابط عمومی)؛ مراجعه به وزارت ارشاد اسلامی و مشی حقوقی و قانونی، انتشارات، ارسال نامه و شکایت و مراجعه به مراجع مسئول در رابطه با مشکلات، توقیف‌ها و ... ۳- منوچهر بهزادی (مسئول هیأت تحریریه)؛ تأیید و ویرایش و ارسال کتب برای چاپ، به ویژه پرسش و پاسخ و جزوات سیاسی ۴- ذوالقدر و قربانی‌نژاد (مسئولین مالی)؛ حسابرسی مالی انتشارات و نظارت بر مسایل مالی و تدارکاتی، تأمین پول در شرایط ضرور، خرید و فروش ماشین‌آلات و ...

رابطه با شعب مرکزی

- ۱- شعبه زنان: چاپ کتب تشکیلات زنان (به نام انتشارات آینده زن) به شعبه انتشارات توده محول شده بود.
- ۲- سازمان جوانان: این نهاد در کار انتشاراتی استقلال داشت و کارهای تهیه شده را توسط انتشارات خود انجام می‌داد. شعبه انتشارات از طریق مسئول چاپ جوانان با انتشارات جوانان تماس داشت.
- ۳- جمعیت صلح: مرکز نشر کتاب به نام رهاورد داشت که به واسطهٔ رابطی با انتشارات توده در تماس بود.
- ۴- شعبه کارگری: مسئول کل این شعبه جوانشیر و حسن نظری مسئول انتشارات ابوریحان، که از انتشارات توده استقلال داشت، عضو این شعبه بود. این شعبه کتب و سفارش‌های شعبه کارگری را مستقلاً توسط انتشارات ابوریحان چاپ می‌کرد.
- ۵- شعبه تبلیغات: چاپ اعلامیه‌ها به عهده تبلیغات بود. در موارد ضروری انتشارات توده رأساً به چاپ اعلامیه‌ها اقدام می‌کرد و شمارگان آن نیز توسط تبلیغات تعیین می‌شد.
- ۶- شعبه تعلیمات، پژوهش و دهقانی: کتب و سفارشات خود را مستقیماً و یا به واسطه پیک، برای انتشارات توده ارسال می‌کردند.

ارتباط با نهادهای دولتی و کسب مجوز کتب منتشره

در اردیبهشت ۱۳۶۱ طی بخشنامه «اداره کل مطبوعات و نشریات وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی» کلیه ناشرین موظف شدند پس از چاپ، ۴ نسخه از کتب خود را به ادارهٔ مذکور

برده و برگه خروج از چاپخانه دریافت کنند. در این بخشنامه ضوابطی از قبیل ذکر نام نویسنده، نام و آدرس ناشر، شمارگان، تاریخ و نوبت چاپ و نام چاپخانه آمده بود. انتشارات توده این ضوابط را تا حدودی رعایت می‌کرد.

مارکسیسم و مطبوعات

مارکسیسم از آغاز به مطبوعات به عنوان مهم‌ترین ابزار ترویج اندیشه و تبلیغ سیاسی اهمیت درجه اول داده است. مارکس و انگلس خود روزنامه‌نگاران برجسته‌ای بودند و از مسیر ژورنالیسم موفق شدند بر جنبش انقلابی اروپای غربی در نیمه قرن نوزدهم میلادی تأثیر به‌سزایی گذارند.^۱ لنین نیز ژورنالیست برجسته‌ای بود و در تئوری «حزب طراز نوین» خود برای مطبوعات نقش درجه اول قائل شد. لنین طرح حزب خود را بر محور انتشار یک ارگان سراسری به نام *ایسکرا* مدون ساخت و موجودیت حزب بلشویک و رشد فعالیت آن را بر حول فعالیت‌های مطبوعاتی متمرکز نمود. او نوشت:

روزنامه می‌تواند و باید رهبر ایدئولوژیک حزب باشد و اصول تئوریک، احکام تاکتیکی، اندیشه‌های سازمانی عام و وظایف عامی را که مجموعه حزب در این یا آن لحظه در پیش دارد، گسترش دهد.^۲

پیشینه مطبوعات مارکسیستی در ایران

کمونیستهای ایرانی از آغاز به نقش مهم مطبوعات واقف بودند. نخستین مطبوعات مارکسیستی ایران، *ایران نو*، *حریت*، *بیرق عدالت* (ارگان «حزب عدالت»)، *حقیقت*، *کار*، *پیکان*، *جرقه*، *خلق*، *فرهنگ* (ارگان «جمعیت فرهنگ» رشت) بود. سپس، در دوران تحکیم حکومت رضاشاه، نشریه *پیکار*، توسط مرتضی علوی و کارل و هنر آلمانی در برلین و ستاره *سرخ و نهضت* (با کمک ارایش رینکا کمونیست دیگر آلمانی) در وین و مجله دنیا در ایران نشر یافت.

حزب توده نیز از بدو تأسیس (مهر ۱۳۲۰) به مسئله مطبوعات توجه بسیاری داشت و توانست بخش قابل توجهی از مطبوعات کشور را در سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰ زیر پوشش

۱. برای آشنایی با فعالیت ژورنالیستی مارکس و انگلس به: احسان طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷، فصل «بنیانگذاران مارکسیسم» مراجعه شود.

۲. لنین، نامه به یک رفیق درباره وظایف سازمانی ما، ترجمه فارسی، ص ۲.

سیاسی و ایدئولوژیک خود قرار دهد و از این مسیر بر محیط روشنفکری و سیاسی ایران آن روز تأثیر جدی بگذارد.

اگر به سطح نازل فرهنگ جامعه ایرانی در آن سالها توجه شود اهمیت مسئله بارزتر می‌گردد. جامعه آن روز ایران جامعه‌ای بود که نخستین گامهای تجربه مطبوعاتی خود را برمی‌داشت و به دلیل درصد بالای بیسوادی در کشور هنوز مردم به طور همه‌گیر با این وسیله مهم ارتباط جمعی آشنایی نداشتند. هرچند مطبوعات، به عنوان یک وسیله ارتباط جمعی نو و به شکل امروزی آن از بدو انقلاب مشروطه در حیات فکری بخشی از جامعه ایران مطرح شده بود، ولی هنوز جایگاه درخور و همگانی نداشت. دوران ۱۲ ساله پس از سقوط دیکتاتوری رضاشاه (شهریور ۱۳۲۰) تا تحکیم مجدد رژیم پهلوی (کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) دوران گسترش چشمگیر فعالیت مطبوعاتی در ایران است. بخش قابل توجهی از روشنفکران متجدد ایران، که بعدها به عنوان شاعر و نویسنده و محقق و مترجم به شهرت دست یافتند، در مکتب مطبوعاتی سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ پرورش یافتند و همین نسل بود که در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۳۲ هدایت فکری جامعه روشنفکران دانشگاهی و متجدد ایران را به دست داشت. در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ حزب توده مؤثرترین نیروی فکری و سیاسی در جامعه مطبوعاتی ایران بود و بیشترین بهره را از این وسیله ارتباط جمعی برد و بالاترین تأثیرات را از این مسیر بر نسلهای بعدی روشنفکران ایران گذارد.

مطبوعات توده‌ای - از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

معروفترین نشریات حزب توده در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ به شرح زیر بود:

۱- سیاست؛ اولین روزنامه حزب توده، سیاست نام داشت، که از تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۲۰ (۱۶ ماه پس از اشغال ایران توسط ارتشهای سه‌گانه متفقین) منتشر شد. صاحب امتیاز و مدیر مسئول سیاست، عباس اسکندری بود که پس از چندی از حزب توده جدا شد. در بالای صفحه اول این روزنامه عنوان زیر مندرج بود: «قطعنامه - روزنامه سیاست تحت نظر هیأت منتخبه حزب توده ایران اداره می‌شود. رئیس مرکزی حزب توده ایران - سلیمان محسن (اسکندری)». روزنامه سیاست در ۱۲ شهریور ۱۳۲۱ پس از انتشار ۱۵۹ شماره توقیف شد. روزنامه سیاست به دلیل نفوذ سلیمان میرزا اسکندری و عباس اسکندری مشی کاملاً میانه‌روی داشت و فاقد چهره بارز کمونیستی بود.

۲- نامه رهبر؛ در نخستین کنفرانس ایالتی تهران حزب توده (۱۷ مهر ۱۳۲۱) نامه رهبر به جای سیاست به عنوان ارگان مرکزی حزب توده تعیین شد و از تاریخ ۱۰ بهمن ۱۳۲۱

آغاز به انتشار کرد. صاحب امتیاز و مدیر مسئول نامه رهبر، ایرج اسکندری و سردبیر آن احسان طبری بود. اعضا هیأت تحریریه عبارت بودند از: احسان طبری، محمدپروین گنابادی، ایرج اسکندری، احمد قاسمی، انورخامه‌ای، خلیل ملکی و علینقی حکمی. به دلیل جو سیاسی روز و مواضع نامه رهبر که از موضع یک روزنامه ضدفاشیستی و ضددیکتاتوری و آزادیخواه منتشر می‌شد، در سال ۱۳۲۵ تیراژ نسبتاً قابل توجهی داشت. نامه رهبر پس از شکست غائله آذربایجان و کردستان، در ۱۶ آذر ۱۳۲۵ به طور کامل توقیف شد. این روزنامه جمعاً ۸۹۰ شماره منتشر شد.

۳- مردم؛ نشریه مردم نخستین بار در ۱۲ بهمن ۱۳۲۰ منتشر شد. صاحب امتیاز مردم، صفرنوعی نام داشت و سردبیر آن عباس نراقی بود. دفتر روزنامه مردم در میدان بهارستان قرار داشت و در تحریریه آن علاوه بر نویسندگان سرشناس توده‌ای (مانند: احسان طبری، ایرج اسکندری، آرداشس آوانسیان، امان‌الله قریشی) تعدادی از عمال انگلیس (مانند: فاتح، جواهر کلام، عباس نراقی) فعالیت داشتند. مردم که در سالهای جنگ جهانی به عنوان یک روزنامه «ضدفاشیست» منتشر می‌شد توانست عده‌ای از نویسندگان و روشنفکران برجسته کشور را به خود جلب کند. از جمله، جلال آل‌احمد، صادق هدایت و نیما یوشیج با مردم همکاری داشتند. مردم در ۱۱ آذر ۱۳۲۱ پس از انتشار ۲۲۷ شماره توقیف شد.

۴- نامه مردم؛ پس از توقیف مردم و فوت صاحب امتیاز آن صفرنوعی، نامه مردم که صاحب امتیاز و مدیرمسئول آن دکتر رضا رادمنش بود منتشر شد. این دوره از انتشار نامه مردم از ۲۹ فروردین ۱۳۲۲ تا ۱۵ دی ۱۳۲۵ است.

در ۱۶ آذر ۱۳۲۵، با توقیف نامه رهبر، نامه مردم به عنوان «ارگان هیأت اجرائیه موقت حزب توده ایران» منتشر شد. در این دوره، سردبیر نامه مردم، احسان طبری بود و نویسندگان آن خلیل ملکی، امان‌الله قریشی، محمدحسین تمدن و ابراهیم گلستان بودند. در پی انشعاب سال ۱۳۲۶، خلیل ملکی و ابراهیم گلستان از هیأت تحریریه خارج شدند و داوود نوروزی عضو تحریریه شد.

پس از کنگره دوم حزب توده، از تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۷، نامه مردم به عنوان «ارگان مرکزی حزب توده ایران» انتشار یافت. در تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۲۷ (از شماره ۴۸۹) در پی غیرقانونی شدن حزب توده، انتشار علنی نشریه فوق پایان یافت.

از ۱۰ مهر ۱۳۲۸ تا ۱۵ آذر ۱۳۳۴، که با کشف سازمان نظامی حزب توده تشکیلات آن در ایران به طور کامل نابود شد، نامه مردم به عنوان «ارگان مرکزی حزب توده ایران» به طور مخفی چاپ و نشر می‌یافت. در این دوران ابتدا دکتر فروتن و سپس دکتر کیانوری

مسئول شعبه مطبوعات حزب توده بودند. سردبیری نامه مردم را داوود نوروزی به عهده داشت و نویسندگانی چون محمدحسین تمدن، مهندس نادر شرمینی، زاخاریان و امان‌الله قریشی در آن مطلب می‌نوشتند.

نامه مردم علاوه بر نشریه روزانه دارای نشریات جنبی دیگر بود که اسامی آنها به شرح زیر است:

مردم برای روشنفکران: این نشریه هفتگی بود و به سردبیری احسان طبری و عضویت دکتر رضا رادمنش، انورخامه‌ای و مهندس مکی‌نژاد نشر می‌یافت. از این نشریه ۴۷ شماره منتشر شد.

نامه مردم (ماهانه): طبق مصوبه ۱۳۲۵/۶/۴ کمیته مرکزی حزب توده، به جای مردم برای روشنفکران و به عنوان ارگان تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران و به سردبیری احسان طبری منتشر شد. از این نشریه جمعاً حدود ۲۹ شماره (حجم هر شماره حدود ۱۲۰ صفحه) از تاریخ اول مهرماه ۱۳۲۵ تا بهمن ۱۳۲۷ منتشر شد.

مردم برای جوانان: از ۳ بهمن ۱۳۲۳ به عنوان «ارگان مرکزی سازمان جوانان توده ایران» منتشر شد در سال ۱۳۲۵ ارگان مرکزی سازمان جوانان توده رزم نام گرفت. مردم آدینه: از این نشریه ۲۶ شماره (۲۵ تیر ۱۳۲۷ تا بهمن ۱۳۲۸) منتشر شد.

۵- ظفر؛ این نشریه «ارگان شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان» (سازمان کارگری حزب توده در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰) بود. این نشریه از اول تیر ۱۳۲۳ به صورت هفتگی و از اسفند ۱۳۲۳ به صورت روزنامه منتشر شد. صاحب امتیاز و مدیر مسئول ظفر، رضا روستا (با نام مستعار: ر. رسا) بود، که به عنوان عضو کمیته مرکزی حزب توده، دبیر شورای متحده مرکزی بود. ظفر چند بار توقیف شد و به جای آن نشریات بشر، شهباز و آتشبار انتشار یافت. پس از غیرقانونی شدن حزب توده و سازمانهای وابسته به آن در بهمن ۱۳۲۷، ظفر تا شهریور ۱۳۳۳ به صورت مخفی (هفتگی) منتشر می‌شد.

۶- بشر؛ این نشریه از ۱۷ آبان ۱۳۲۳ انتشار یافت و از مهر ۱۳۲۶ به طور هفتگی و به عنوان «ارگان موقت شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران وابسته به فدراسیون جهانی سندیکائی» (جمعاً ۶۸ شماره) منتشر شد. صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن دکتر نورالدین کیانوری بود. بشر تا بهمن ۱۳۲۷ انتشار یافت.

۷- رزم؛ این نشریه به عنوان «ارگان مرکزی سازمان جوانان توده ایران» انتشار می‌یافت. صاحب امتیاز و مدیرمسئول رزم، دکتر فریدون کشاورز بود. پس از غیرقانونی شدن حزب توده از بهمن ۱۳۲۸ تا شهریور ۱۳۳۳ به طور مخفی و به صورت هفته‌نامه منتشر می‌شد.

۸- به سوی آینده؛ این نشریه به عنوان نشریه روزانه صبح تهران و در تیراژ بالا، از ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۹ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انتشار یافت. صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن محمود ژندی بود، ولی گرداننده واقعی آن داوود نوروزی بود. به سوی آینده در دوران انتشار خود حدود ۱۰۰ بار توقیف شد و با تعویض نام و بهره‌گیری از مجوز نشریاتی که اعضا حزب اخذ کرده بودند، منتشر می‌شد.

۹- شهباز؛ از سال ۱۳۲۲ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انتشار یافت. از سال ۱۳۲۹ ارگان جمعیت ملی مبارزه با استعمار (از سازمانهای وابسته به حزب توده) بود و به عنوان روزنامه عصر تهران در تیراژ بالا انتشار می‌یافت. صاحب امتیاز و مدیر مسئول شهباز، رحیم نامور بود. در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰، علاوه بر نشریات معروف فوق، حزب توده امتیاز ده‌ها نشریه وابسته را داشت که گاه به جای نشریات توقیف شده و گاه مستقلاً انتشار می‌یافتند. اسامی آنها به شرح زیر است:

- ۱۰- آیندگان؛ ارگان سازمان جوانان توده ایران
- ۱۱- جوانان دمکرات؛ ارگان کانون جوانان دمکرات ایران
- ۱۲- دانش آموز؛ نشریه سازمان جوانان توده برای دانش آموزان
- ۱۳- صلح پایدار؛ از نشریات سازمان جوانان توده
- ۱۴- افق آریا؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ دکتر اسدالله زاهدی
- ۱۵- ندای حقیقت؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ دکتر ناظم وزیری
- ۱۶- منشور؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ سیدعباس بنی‌صدر
- ۱۷- شعله‌ور؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ محمد شعله‌ور
- ۱۸- شمشیر/امروز؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ سیدکاظم وفائی
- ۱۹- دنیای/امروز؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ حسین فرشبد
- ۲۰- دژ؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ نوذر آشوری
- ۲۱- روزنه؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ ع. اشرف تهرانی
- ۲۲- گیلان؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ معصومه مقرب
- ۲۳- جرس؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ مسیح‌الله ذوالقدر
- ۲۴- مستحکم؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ اسدالله زکی‌زاده شبستری
- ۲۵- نقش ایران؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ حسن عالم‌زاده
- ۲۶- راهنمای ملت؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ عباس سنجری
- ۲۷- جهان‌بین؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ ابراهیم روشن قهفرخی

- ۲۸- علاج؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ م. درخشان پور
- ۲۹- قیام مردم؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ فیضائی خراسانی
- ۳۰- به سوی بیداری؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ فکور
- ۳۱- نوید آینده؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ عیسی فکری
- ۳۲- آذر؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ مؤیدپور
- ۳۳- رزم آوران؛ صاحب امتیاز و مدیرمسئول؛ شریفی
- ۳۴- ضد/استعمار؛ صاحب امتیاز و مدیرمسئول؛ ی. خاک‌کار
- ۳۵- سرانجام؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ حسین قندی
- ۳۶- نبرد توده‌ها؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ ب. سروش
- ۳۷- پیوندم؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ آ. رستگار
- ۳۸- روش خلق؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ ابراهیم افضل
- ۳۹- فردای ما؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ ا. ناعم
- ۴۰- وحدت آسیا؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ خلیل محمدیون
- ۴۱- شرق پیروز؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ سلطانی
- ۴۲- صبح زندگی؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ ولی‌الله کشانی
- ۴۳- اردوی صلح؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ ع. اسکافی
- ۴۴- رها
- ۴۵- آخرین نبرد
- ۴۶- عصر نو
- ۴۷- آخرین علاج
- ۴۸- مبارزان
- ۴۹- شجاعت
- ۵۰- سوگند
- ۵۱- پیک صلح
- ۵۲- زمان نو
- ۵۳- چلنگر
- ۵۴- آتشبار؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ ایرج زندپور
- ۵۵- بیداری ما؛ ارگان ماهانه زنان توده، به مسئولیت زهره اسکندری بیات
- ۵۶- دماوند؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ فتح‌الدین فتحی

- ۵۷- دانا؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ غلامعلی پرویزی
- ۵۸- کار و دانش؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ خدیجه کشاورز (همسر دکتر فریدون کشاورز)
- ۵۹- زبان معلمین
- ۶۰- فرشته آزادی؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ محمد میرمطهری
- ۶۱- فرمان؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ علی شاهنده
- ۶۲- گیتی؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ خلیل انقلاب آذر
- ۶۳- آذیر؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ سیدجعفر پیشه‌وری
- علاوه بر نشریات فوق، در سراسر کشور حزب توده دارای دهها نشریه محلی بود که اسامی برخی از آنها به شرح زیر است:
- ۶۴- ندای گرگان؛ به مسئولیت احمد قاسمی در گرگان منتشر می‌شد
- ۶۵- آذر؛ نشریه فرقه دمکرات آذربایجان که به ترکی در زنجان منتشر می‌شد
- ۶۶- آذربایجان دمکرات؛ به ترکی در تبریز منتشر می‌شد
- ۶۷- آزاد ملت؛ به ترکی در آذربایجان منتشر می‌شد
- ۶۸- ارومیه؛ نشریه جوانان دمکرات آذربایجان که به ترکی در ارومیه منتشر می‌شد
- ۶۹- جوانلار؛ به ترکی در تبریز منتشر می‌شد
- ۷۰- فدائی؛ به ترکی در میانه منتشر می‌شد
- ۷۱- وطن یولوندا؛ به ترکی در تبریز منتشر می‌شد
- ۷۲- ینی شوق؛ توسط فرقه دمکرات در تبریز منتشر می‌شد
- ۷۳- کوردستان؛ ارگان حزب دمکرات کردستان ایران در مهاباد
- علاوه بر نشریات فوق، که وابستگی مستقیم یا غیرمستقیم آنها به حزب توده افشا شده است، حزب توده در دهها نشریه غیرتوده‌ای (مانند: ایران ما به مسئولیت جهانگیر تفضلی) نیز عناصر نفوذی داشت و کم و بیش در تعیین خط‌مشی آنها تأثیر می‌گذاشت. فهرست فوق به خوبی نشان می‌دهد که در سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰ حزب توده بخش عظیمی از مطبوعات کشور را زیر پوشش ایدئولوژیک و سیاسی خود قرار داده بود.

مطبوعات توده‌ای: ۱۳۵۷ - ۱۳۳۶

در این دوران، رهبری حزب توده در اتحاد شوروی و کشورهای بلوک شرق به سر می‌برد و سازمانهای داخلی آن متلاشی شده بود. به تدریج، با تجدید سازمان و سران

فراری حزب، انتشار نشریات آن (در تیراژ محدود و در خارج از کشور) آغاز شد. همزمان با راه‌اندازی رادیو «پیک ایران» از صوفیه، نشریه *صبح/امید* نیز به مدت سه سال (۱۷ بهمن ۱۳۳۶ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۹) جمعاً ۵۵ شماره و در یک برگ انتشار یافت. با اصرار کیانوری مبنی بر ضرورت احیاء نشریه سنتی حزب، *صبح/امید* تعطیل شد و مجدداً مردم به عنوان «ارگان مرکزی حزب توده ایران» انتشار یافت.

مردم تا سال ۱۳۴۳ هر دو هفته یک بار و در ۴ صفحه منتشر می‌شد. در این دوره جمعاً یکصد شماره مردم انتشار یافت. از اول فروردین ۱۳۴۴، مردم در ۸ صفحه و به صورت ماهانه منتشر شد و از آغاز سال ۱۳۵۳ هر ۱۵ روز یکبار انتشار یافت.

از فروردین ۱۳۳۹، مجله *دنیا* به عنوان «نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران» انتشار یافت. *دنیا* تا سال ۱۳۵۳ به صورت فصلنامه بود و از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ به صورت ماهنامه و به عنوان «نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی ...» نشر یافت.

از مهر ۱۳۵۰، و همزمان با اوجگیری جنبش دانشجویان ایرانی در اروپای غربی، حزب توده در تلاش برای جذب دانشجویان به انتشار مجله‌ای به نام *پیکار* تحت عنوان «نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان» دست زد، که در اروپای غربی و در تیراژ پائین انتشار می‌یافت. اداره این نشریه به عهده منوچهر بهزادی بود. نشریه *پیکار* سه سال انتشار یافت.

در سالهای دهه ۱۳۴۰ نیز با تشکیل سازمان حزب توده در داخل کشور به نام «تشکیلات تهران» و «تشکیلات خوزستان» توسط عامل معروف ساواک، عباس شهریاری، دو نشریه به نام‌های *شعله جنوب* (ارگان تشکیلات خوزستان) و *ماهنامه ضمیمه مردم* (ارگان تشکیلات تهران) به طور مخفی و در تیراژ پائین منتشر می‌شد.

از دی ۱۳۵۴، با پیدایش گروه «نوید» و با مدیریت رحمان هاتفی (با نام مستعار حیدر مهرگان)، که مقام سردبیری روزنامه *کیهان* را داشت و با استفاده از امکانات *کیهان*، حزب توده به انتشار نشریه‌ای به نام *نوید* دست زد. *نوید* تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ (جمعاً ۷۳ شماره) منتشر شد.

نشریه دیگری که در آستانه انقلاب اسلامی توسط گروه «نوید» منتشر می‌شد، به سوی حزب نام داشت که بنیانگذار آن هوشنگ تیزابی بود. همزمان، برخی گروه‌های توده‌ای نیز در آستانه انقلاب اسلامی اوراقی به نام *نشریه* و به صورت پلی‌کپی و در تیراژ بسیار پائین منتشر می‌کردند. در اروپای غربی نیز *نشریه آذربایجان* (ارگان فرقه دمکرات آذربایجان)، آرمان (ارگان سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران) و *آینده* (ارگان سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات در برلین غربی) منتشر می‌شد.

مطبوعات توده‌ای: ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حزب توده بر مبنای تجربه غنی مطبوعاتی خود در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ و با بهره‌گیری از ذخیرهٔ مجرب و تربیت شده نویسندگان خود، تدارکات مفصلی برای فعالیت مطبوعاتی آغاز کرد. حزب توده به تهیه و انباشت امکانات مطبوعاتی علنی و مخفی برای شرایط محتمل آتی پرداخت و در عرصه علنی تا حد امکان کوشید تا توسط اعضا خود مجوز نشریه از وزارت ارشاد اسلامی بگیرد و در عرصهٔ مخفی، امکانات چاپ و تکثیر، تهیه و انباشت نماید. حزب توده در مقاطعی موفق شد با استفاده از نفوذ عناصر لیبرال و ضدانقلاب در وزارت ارشاد و تسامح آنها، به جای نشریات توقیف شده، نشریات جدید با عناوین و پوششهای دیگر منتشر کند.

مطبوعات توده‌ای پس از انقلاب اسلامی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: مطبوعاتی که صراحتاً وابستگی به حزب توده و اتحاد شوروی را اعلام می‌داشتند و مواضع رسمی آن را در جامعه منعکس می‌نمودند. و مطبوعاتی که خود را زیر پوشش عوامفربانۀ «دفاع از انقلاب و خط امام» پنهان کرده و می‌کوشیدند تا با ادعای «ناوابستگی» و طرح مسایل عمومی به شکل انحرافی و القائی خط حزب توده را در جامعه پیش برند. از مهمترین این نشریات باید به نشریات دانش‌آموزی *آذرخس*، *پیام مردم* و نشریهٔ زنان *موسوم* به جهان زنان اشاره کرد. نکته جالب در این رابطه هوشیاری مردم ایران بود که به سرعت اینگونه نشریات را شناسایی کرده و منزوی می‌ساخت، بدون آنکه هیچ سازمان منسجم و سراسری این امر را هدایت کند.

این پدیده بیانگر تحول کیفی حیات فکری جامعه ایرانی در مقایسه با سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ است. در این سالها، به علت ضعف آگاهی سیاسی در توده مردم نوعی خلأ ایدئولوژیک وجود داشت و با توجه به همین خلأ بود که مطبوعات رنگارنگ راست و چپ، که حافظ منافع ابرقدرتها و قدرتهای بیگانه در ایران بودند، می‌توانستند با شعارهای عوامفربانۀ و کاذب برای خود جایگاه بی‌رقیبی کسب کنند. ولی در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در جامعه ایران، اسلام به عنوان یک ایدئولوژی نیرومند انقلابی حضور مؤثر داشت. بر این اساس انواع مطبوعات راست و چپ به هیچ روی نتوانستند حتی اندک جایگاهی در حیات فکری مردم کسب کنند. حزب توده نیز، علیرغم تجربهٔ منحصر به فرد و قوی خود در زمینه فعالیت مطبوعاتی با شکست فاحش مواجه شد. تیراژ پائین نشریات توده‌ای در این سالها مؤید این ادعا است.

نشریات حزب توده در سالهای پس از انقلاب اسلامی عبارت بود از:

۱- نامه مردم: این نشریه به طور روزانه (روزنامه صبح) به عنوان «ارگان مرکزی حزب توده ایران» از تاریخ چهارشنبه ۱۳۵۷/۱۲/۲۳ منتشر شد و در خرداد ۱۳۶۰، پس از ۵۳۳ شماره، توسط دادستانی انقلاب اسلامی مرکز به طور کامل توقیف شد. صاحب امتیاز و مدیر مسئول نامه مردم منوچهر بهزادی بود. در آغاز، این نشریه مردم نام داشت، ولی پس از چندی به علت دعاوی ورثه صفر نوعی (صاحب امتیاز مردم در سالهای ۱۳۲۰) نام آن به نامه مردم تغییر داده شد.

۲- دنیا: دوره جدید ماهنامه دنیا از اوایل سال ۱۳۵۸ به عنوان «نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران» منتشر شد. از چهارمین شماره سال ۱۳۵۹ به علت اشکال در کسب مجوز به عنوان «ضمیمه نامه مردم» منتشر شد و در بهار ۱۳۶۰ پس از نشر ۲۰ مجلد توقیف گردید.

۳- مسایل بین‌المللی: هر سه ماه یکبار منتشر می‌شد و ترجمه مجله مسایل صلح و سوسیالیسم (ارگان اطلاعاتی احزاب کمونیست جهان، مستقر در پراگ - چکسلواکی) بود و به طرح تحلیلهای شوروی و احزاب کمونیست دیگر کشورها در مسایل عام و جاری جهان اختصاص داشت.

۴- اتحاد مردم (هفته نامه): از سال ۱۳۵۸ به عنوان ارگان «اتحاد دمکراتیک مردم ایران» منتشر شد و پس از توقیف نامه مردم زیر کنترل مستقیم هیأت تحریریه حزب توده و به جای مردم منتشر شد، که پس از مدتی توقیف شد.

۵- پرسش و پاسخ: از سال ۱۳۵۸ به صورت ماهانه منتشر می‌شد و مطالب آن توسط کیانوری بیان می‌گردید. در سالهای ۶۱ - ۶۰ در پی توقیف اتحاد مردم، هر ۱۵ روز یک بار منتشر شده و نقش ارگان حزب توده را ایفا می‌کرد.

۶- اتحاد (هفته نامه): ارگان کارگری حزب توده، که به صورت یک نشریه به ظاهر مستقل منتشر می‌شد و به طرح مسایل عمومی و صنفی کارگری می‌پرداخت.

۷- پیام مردم (هفته نامه): از سال ۱۳۵۸ نشریه آذرخش و سپس با نام آذرخش نو به عنوان ارگان «کانون دانش آموزان ایران» منتشر می‌شد، که پس از توقیف آن، نشریه پیام مردم به جای آن منتشر شد.

۸- جوانان توده (ماهنامه): ارگان سازمان جوانان توده؛ ابتدا با نامهای آرمان و سپس امید فردا منتشر شد. در سال ۱۳۵۹ به صورت مجله ماهانه و به عنوان ضمیمه نامه مردم منتشر گردید. این مجله، ویژه جوانان و دانشجویان بود.

۹- جهان زنان (ماهنامه): نشریه زنان حزب توده توسط «تشکیلات دمکراتیک زنان»

منتشر می‌شد و ظاهر بسیار فریبکارانه و حتی اسلامی داشت.

۱۰- نشریه دهقانی: در سالهای ۱۳۶۰-۱۳۵۸ حزب توده با عناوین مختلف، مجله ماهانه دهقانی منتشر می‌کرد. مدتی این نشریه به نام جرس و سپس به نام جرقه نو و سپس به عنوان ضمیمه نامه مردم برای دهقانان منتشر شد و دارای تیراژ و برد بسیار محدود بود.

نشریات درونی حزب توده

۱- تحلیل هفتگی: به صورت ارگان درونی حزب منتشر می‌شد و به تحلیل مسایل جاری ایران و جهان و بیان مواضع حزب توده اختصاص داشت. پس از توقیف اتحاد مردم، تحلیل هفتگی جایگاه ویژه‌ای یافت. در تیراژ بالا تکثیر می‌شد و به طور غیرقانونی تلاش می‌شد تا از چهارچوب تشکیلات خارج شده و به نحوی نقش یک نشریه بیرونی را ایفا کند. این بولتن توسط شعبه مطبوعات و با مسئولیت امیر نیک‌آئین تهیه می‌شد.

۲- بولتن خبری: به درج اخبار روزنامه‌ها، مجلس و رادیوها اختصاص داشت و ویژه کمیته مرکزی و مسئولین درجه اول بود. این نشریه توسط شعبه روابط عمومی تهیه می‌شد.

۳- بولتن اقتصادی: ویژه هیأت سیاسی بود و در آن اخبار و تحلیل‌های گاه محرمانه اقتصادی و مالی کشور درج می‌شد. این نشریه توسط شعبه پژوهش تهیه می‌شد.

۴- با جوانان و نوجوانان: بولتن هفتگی مشترک سازمان جوانان توده و کانون دانش‌آموزان و سازمان جوانان فدایی اکثریت بود که در سطح وسیع درون شبکه این دو سازمان توزیع می‌شد و علاوه بر طرح مسایل سیاسی و صنفی نوجوانان و دانش‌آموزان، رهنمودهای سیاسی صنفی و تبلیغاتی نیز ارائه می‌داد. مسئولیت این بولتن با زهره قائینی بود.

۵- بولتن دهقانی: ویژه اعضا کمیته مرکزی و مسئولین درجه ۱ بود که توسط شعبه دهقانی تهیه می‌شد.

۶- بولتن کارگری: ویژه اعضا کمیته مرکزی و مسئولین درجه ۱ بود که توسط شعبه کارگری تهیه می‌شد.

تعریف، کارکرد و اختیارات شعبه مطبوعات

هوشنگ ناظمی (امیر نیک‌آئین) معاون شعبه مطبوعات و عضو مشاور هیأت سیاسی

حزب توده، تعریف، وظایف، مسئولیت‌ها و حدود اختیارات شعبه مطبوعات را چنین شرح می‌دهد: «هیأت تحریریه مردم، ارگان مرکزی حزب، یکی از مهمترین نهادهایی است که در جنب کمیته مرکزی حزب توده ایران ایجاد شده و فعالیت می‌کرده است. هیأت تحریریه همچنانکه از نامش پیداست وظیفه نوشتن مقالات مختلف و متنوع روزنامه ارگانی در کلیه عرصه‌های زندگی کشور ... موضع گرفتن مشخص دربارهٔ کلیه حوادث داخلی و خارجی را به عهده دارد. از آنجا که برای کمیته مرکزی و حتی برای هیأت سیاسی یا هیأت دبیران عملاً امکان‌پذیر نیست که هر روز قبل از انتشار، مطالب روزنامه را مطالعه و تصویب کند، معلوم می‌شود که مسئولیت هیأت تحریریه (۱) در درک سیاست حزب (۲) در تشخیص مسایل مهم روز (۳) در اتخاذ موضع مشخص نسبت به این مسایل (۴) در نحوهٔ بیان این موضع، تا چه اندازه حساس و اساسی است. از روی مطالب مندرج در روزنامه ارگان است که معمولاً سیاست و روش حزب، نقطه‌نظر و پیشنهادهای حزب را اعضا یا هواداران، مقامات کشوری یا سایر احزاب و سازمانها، موافقین و مخالفین می‌فهمند و از روی آن نسبت به حزب قضاوت می‌کنند.

اسناد رسمی حزبی نظیر اسناد پلنومها یا جلسات دیگر و اعلامیه‌های کمیته مرکزی هستند و مسایل را به طور کلی و به شکل تحولات عام مطرح و بررسی می‌کنند. در آنها نظر حزب و سیاست و روش حزب پیرامون مسایل روزمره حاد و مبرم و همچنین پیرامون مسایل جنبی و فرعی انتشار نمی‌یابد. خصلت ارگان حزبی چنین است که مقالات نوشته شده در آن، خود به خود نظر حزب در مسئله مورد بحث شمرده می‌شود، حتی اگر مقاله‌ای با امضاء باشد، حتی اگر حاوی اظهارنظر پیرامون یک مسئله هنری یا علمی باشد، باز هم عرف معمول چنان است که نوشته مزبور را بازتاب نظر حزب ارزیابی [می‌کنند] چه رسد به مقالات اساسی و گروهی. همه اینها نشان می‌دهد که مسئولیت سنگینی بر دوش هیأت تحریریه ارگان نهاده شده است: مسئولیت درک درست خطوط اساسی سیاست حزب، مسئولیت انطباق درست آن با وقایع و حوادث روز، مسئولیت نتیجه‌گیری مشخص از هر حادثه و خبر و مسئولیت ارائه طریق مشخص در هر زمینه طبق سیاست کلی حزب. به علت همین وظایف و مسئولیت‌هاست که گاه عده‌ای از ورزیده‌ترین کادرها و نویسندگان حزب در هیأت تحریریه گرد می‌آیند و هیأت تحریریه رفته رفته وزن بیشتری از آنچه که برای صلاحیت یک نهاد جنبی رهبری است به دست می‌آورد و فراتر از مسئولیت‌های خود عمل می‌کند. چنین پدیده‌ای در برخی از احزاب و سازمانهای دیگر به کرات دیده شده است که هیأت تحریریه خود به مرجعی در مقابل کمیته مرکزی یا لااقل

موازی با آن بدل شده یا خود به تدوین‌کننده سیاست و تعیین‌کننده خط‌مشی حزب بدل گردیده است، خود در مقابل رهبری حزب (که رسماً نهادی در جنب آن، برای بیان نظریات آن است) قدعلم کرده، مدعی شده و حتی انشعاب کرده است...

... حدود اختیارات هیأت تحریریه... عبارت است از اسناد و مدارک رسمی حزب، خط‌مشی اساسی حزب، سیاست عمومی و قبلاً تعیین شده حزب. فراتر رفتن از آنها در صلاحیت هیأت تحریریه نیست. اما در چارچوب مشی و سیاستی که قبلاً تعیین شده کلیه پدیده‌های نو، کلیه وقایع روزمره، کلیه مسایل حاد مطروحه باید بررسی و حل‌الجی شود، جهت آنها روشن گردد، موضع‌گیری حزب در برابر آنها و احتمالاً راه و روش متخذه بیان شود، ولی فقط در آن چارچوب. اصل حزبی مرکزیت و حفظ انضباط حزبی و یکپارچگی سیاسی و وحدت ایده‌ای بدون این حدود خدشه‌دار می‌شود. در عین حال هیأت تحریریه یک دستگاه مکانیکی نیست. اصول حزبی، دموکراسی درونی و رشد خلاقیت‌ها و ابتکارها و ملحوظ شدن نظریات از این طریق تأمین می‌شود که نظریه با برداشتی که در هیأت تحریریه جمعاً یا به طور انفرادی - فراتر از چارچوب قبلاً تعیین شده یا در مسئله‌ای به کلی نو و بی‌سابقه بیان می‌شود به اطلاع رهبری رسانده می‌شود تا نظریات نهایی و برداشتهای مصوبه غنی‌تر گردد، [و نیز] از این طریق تأمین می‌شود که هیأت تحریریه عمده‌ترین مسایل روز را در بین انبوه مسایل هر روز تشخیص دهد و از بین آنها حساس‌ترین و گرهی‌ترین را بشناسد و مضمون مقالات اساسی خود نماید و در جاهای نمایان به چاپ رساند. همچنین از این طریق تأمین می‌شود که در کلیه مسایل در چارچوب مشی عام و سیاست کلی قبلاً تعیین شده، دست هیأت تحریریه باز است. معمولاً چه هر نویسنده مقاله‌ای و چه مسئول هیأت تحریریه (سردبیر) هرگاه لازم بداند و هرگاه مرز بین مشی عمومی تعیین شده و موضع‌گیری مشخص روزمره، برایش واضح و روشن نباشد به مرجع یا مسئولیت بالاتر مراجعه می‌کند، تبادل نظر و نظرخواهی می‌نماید (هر عضو هیأت تحریریه به سردبیر و سردبیر به هیأت دبیران و به دبیر اول) زیرا حساسیت روزنامه ارگان زیاد است و نوشته چاپ شده خواه ناخواه نظر حزب شمرده می‌شود.^۱

سیر فعالیت شعبه مطبوعات

نخستین بار، شعبه مطبوعات حزب توده پس از کنگره دوم (اردیبهشت ۱۳۲۷) تشکیل

۱. هوشنگ ناظمی زاهدانی، بازجویی، ۱۳۶۲/۵/۲۹.

شد. در آن زمان مسئول شعبه مطبوعات احسان طبری بود و اعضای شعبه عبارت بودند از: داوود نوروزی، امان‌الله قریشی، محمدحسین تمدن، فخرالدین میررمضانی، عباس جعفری، عبدالرحیم احمدی، نصرت‌الله مجتبابی، شاهپور والی‌پور، احمد اسپهانی.

پس از غیرقانونی شدن حزب توده (بهمن ۱۳۲۷) احسان طبری به مسکو رفت و فعالیت مطبوعاتی حزب توده دچار وقفه شد، ولی پس از چندی مجدداً رونق گرفت و دکتر غلامحسین فروتن (عضو هیأت اجرائیه) به مسئولیت شعبه مطبوعات گمارده شد. پس از فروتن، دکتر کیانوری مسئول شعبه مطبوعات (و تعلیمات و تبلیغات) شد. در دوران دولت مصدق، کیانوری به عنوان مسئول کل مطبوعات حزب توده بسیاری از ستونهای روزنامه مردم (و نشریات تعلیماتی و درون تشکیلاتی) را شخصاً می‌نوشت.

در دوران اقامت فراریان حزب توده در اروپای شرقی، عملاً بخش قابل توجهی از آنان در جوامع سوسیالیستی ذوب و جذب شده و فعالیت سیاسی را کنار گذاردند و فعالین مطبوعاتی حزب توده، عملاً تنها هسته سیاسی و فعال حزبی به شمار می‌رفتند. به همین دلیل، هیأت تحریریه حزب توده به تدریج به یک فراکسیون سیاسی فعال در برابر کمیته مرکزی منفعل و فرتوت حزب مبدل شد. این فراکسیون با روی کار آمدن کیانوری (نخست به مقام دبیر تشکیلاتی و سپس به مقام دبیر اول) توانست به نیروی مؤثر در حزب بدل شود و در پلنوم پانزدهم به درون کمیته مرکزی رسوخ کند.

با انتقال رهبری حزب توده به داخل کشور، از اوایل سال ۱۳۵۸، اعضای مجرب و سابقه‌دار تحریریه (به جز داوود نوروزی) به تهران منتقل شدند و در کنار مسئولیتهای مهم در شعب مرکزی حزب، به فعالیت در شعبه مطبوعات (هیأت تحریریه نامه مردم) پرداختند. مسئولیت شعبه مطبوعات با منوچهر بهزادی بود، که رسماً نیز صاحب امتیاز و مدیر مسئول نامه مردم محسوب می‌شد.

بهزادی در ترکیب هیأت دبیران حزب، «دبیر سیاسی» و «دبیر سوم» کمیته مرکزی حزب توده (پس از کیانوری و میزانی) بود.

زندگی نامه منوچهر بهزادی دبیر سیاسی کمیته مرکزی حزب توده و مسئول شعبه اطلاعات:

منوچهر بهزادی در ۱۵ آذر ۱۳۰۶ در تهران به دنیا آمد و در سالهای پس از سقوط رضاشاه به عنوان دانش‌آموز جذب سازمان جوانان توده شد. در پی ورود به دانشکده حقوق دانشگاه تهران در ۲۷ بهمن ۱۳۲۵ به عضویت حزب درآمد.

در سال ۱۳۲۷ دبیر حوزه حزبی خود و عضو شعبه تعلیمات و تبلیغات ایالتی تهران و عضو کمیته محلی منطقه سه تهران شد. او سپس در کمیسیون تشکیلات شهرستانها (تکش) به کار پرداخت و مدتی نماینده شعبه شهرستانها در کمیته ایالتی فارس بود. از ۱۳۲۹ به خوزستان منتقل شد و تا سال ۱۳۳۲ مسئول کمیته حزبی آبادان بود. از مهر ۱۳۳۲ در مسئول دبیرخانه کمیته ایالتی تهران و مسئول پخش تهران شد و در سال ۱۳۳۳ در کمیسیون چاپ و توزیع روزنامه زیر نظر کیانوری به فعالیت پرداخت و مورد توجه کیانوری قرار گرفت و راننده او شد. بهزادی در سال ۱۳۳۴ به همراه همسر اولش (هما هوشمندراد) به خارج گریخت و از مهر ۱۳۳۶ به جمع کارکنان رادیوی نوبنیاد «پیک ایران» در صوفیه (بلغارستان) پیوست. سپس عضو هیأت تحریریه صبح امید، مردم، دنیا و عضو دایره اروپای غربی و شعبه بین‌المللی حزب گردید. با صعود مجدد کیانوری در رهبری حزب و ارتقاء او به سمت دبیر دوم و مسئول امور تشکیلاتی، بهزادی نیز ارتقا یافت و مسئول فعالیت گروههای حزبی در غرب شد و همزمان به انتشار مجله پیکار - نشریه حزب توده برای دانشجویان مقیم خارج از کشور - دست زد و جزوه‌ای به نام ما و کنفدراسیون نگاشت. او در پلنوم پانزدهم (تیر ۱۳۵۴) توسط کیانوری به عضویت کمیته مرکزی درآمد و در پلنوم شانزدهم (اسفند ۱۳۵۷) عضو هیأت اجرائیه شد. در این سالها او سرپرستی «سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات» (ادیسی) به مسئولیت کیومرث زرشناس را به عهده داشت. با انتقال رهبری حزب به داخل کشور، بهزادی نیز به ایران آمد و نقش معاون کیانوری را در امور سیاسی و مطبوعاتی ایفا کرد و به عنوان دبیر کمیته مرکزی حزب (از پلنوم هفدهم - فروردین ۱۳۶۰) در کنار کیانوری و میزانی کادر اصلی رهبری حزب توده را تشکیل داد. بهزادی علاوه بر شعبه مطبوعات، شعبه کل توده‌ای (سازمانهای وابسته به حزب توده) را نیز اداره می‌کرد. بهزادی - طبق اعترافاتش در بازجویی - از سال ۱۳۳۵ در ارتباط با سازمان اطلاعاتی شوروی قرار داشته است.

منوچهر بهزادی سیر فعالیت شعبه مطبوعات را پس از انقلاب چنین شرح می‌دهد: «هیأت تحریریه سه دوره را طی کرده است، لذا در هر دوره وضع تشکیل جلسات فرق می‌کرد:

الف- دوره اول، هنگامی که روزنامه توقیف نشده بود. در این دوره هر روز صبح جلسات کوتاه هیأت تحریریه تشکیل می‌شد، درباره مسایل سیاسی روز بحث مختصری به عمل می‌آمد و موضوع مقالاتی که باید نوشته می‌شد توسط مسئول هیأت تحریریه مطرح می‌گردید. اعضا هیأت تحریریه هم می‌توانستند به نوبه خود نوشتن مقالاتی را پیشنهاد

کنند.

درباره خطوط اساسی هر مقاله‌ای که مورد تصویب قرار می‌گرفت بحث مختصری انجام می‌گرفت. در این جلسات گاه دبیر اول شرکت می‌کرد. پیشنهاد نوشتن مقاله از جانب دبیر اول، یا هیأت دبیران یا هیأت سیاسی هم می‌شد. بعد نوشتن مقالات تقسیم می‌شد. به علت کمی کادر نویسندگان، با وجود تلاشهای متعدد، دوائر مشخصی بر حسب موضوع مقالات به وجود نیامد. فقط هر عضو هیأت تحریریه بر حسب سابقه‌ای که داشت و تجربه‌ای که به دست آورده بود، در یک یا چند رشته تخصص پیدا کرده بود، که مقاله معین به او واگذار می‌شد. گاه هم می‌شد که مقاله‌ای به تخصصی بر نمی‌خورد و بالاخره به یکی از اعضا هیأت تحریریه که وقت و آمادگی داشت محول می‌شد.

ب- دوره دوم هنگام توقیف آخرین روزنامه بود. در این دوران هیأت تحریریه به روزنامه اتحاد مردم کمک می‌کرد و عملاً آن را اداره می‌کرد. چون اتحاد مردم هفتگی بود، جلسه هیأت تحریریه هفتگی تشکیل می‌شد، ولی روال کار همان بود که قبلاً توضیح داده شد.

پ- دوره سوم هنگام توقیف اتحاد مردم بود. در این دوره هیأت تحریریه دو کار داشت، یکی تهیه بولتن هفتگی، یکی تهیه جزواتی از مجموعه‌ای از مقالات «بولتن هفتگی» یا «تحلیل هفتگی». بخش داخلی آن توسط ناظمی و بخش خارجی آن توسط حاتمی تهیه می‌شد و در غیاب حاتمی توسط قائم‌پناه. در این اواخر که ناظمی مریض شده بود، قرار شد محمدی بخش داخلی را تهیه کند که دو شماره را تهیه کرد. تصویب تحلیل هفتگی در آغاز فقط به عهده من بود. ولی بعداً برای کنترل بیشتر از تصویب نهایی دبیر اول هم می‌گذشت.

مقالات ۲-۳ صفحه‌ای هم که درآمد، طبق روال کار روزنامه تهیه می‌شد. به طور فرعی مقالاتی هم برای روزنامه‌های غیرحزبی تهیه می‌شد (یا ترجمه می‌شد)، که تا آنجا که خاطر من است عبارت بودند از اطلاعات و کیهان و روزنامه آسوریها. گاه مطالبی هم بنا به تقاضای افراد و هوادارانی که در رادیو و تلویزیون کار می‌کردند، تهیه می‌شد و در اختیار آنها قرار می‌گرفت. حوزه افرادی که در اطلاعات و کیهان کار می‌کردند، زیر نظر [بهمن] تقی‌زاده بود و این مقالات به او داده می‌شد.

حوزه افرادی که در رادیو و تلویزیون کار می‌کردند، زیر نظر فرزاد (دادگر) بود و این مقالات به او داده می‌شد. مقاله برای روزنامه آسوریها هم توسط [ژیلا] سیاسی به آنها داده می‌شد.

پس از توقیف مردم و اتحاد مردم، از آنجا که کار زیادی برای هیأت تحریریه از نظر تحریری نبود، جلسات هفتگی تشکیل می‌شد. در این جلسات دبیر اول شرکت می‌کرد و تحلیل سیاسی روز را می‌داد. در این جلسات علاوه بر اعضا هیأت تحریریه، زرشناس مسئول سازمان جوانان و رحیم (اسم واقعی او یادم نیست) عضو «اکثریت» و مسئول روزنامه کار هم شرکت می‌کردند. یک یا دو بار هم آزاده نوروزی، سردبیر مجله جهان زنان شرکت کرد، که بعد مریض شد و نیامد.^۱

منابع تغذیه اطلاعاتی

شعبه مطبوعات علاوه بر منابع مرسوم در نشریات، از کانالهای اطلاعاتی سازمان حزبی نیز تغذیه می‌کرد و اطلاعات محرمانه و اسناد دولتی، پایه موضوعگیرها و تحلیلهای آن را تشکیل می‌داد. منوچهر بهزادی در این باره چنین می‌نویسد:

متأسفانه درباره طرح‌ها و اطلاعات و آمار و اسناد دولتی، که هیأت تحریریه دریافت کرده است، من چیزی از حافظه نمی‌توانم بگویم. هر چه بوده یا به منبع اصلی آن برگردانده شده (معمولاً یا از تشکیلات می‌رسید یا شعبه اطلاعات) یا پس از مطالعه از بین برده شده و یا اگر لازم بوده در آرشیو نگاهداشته شود، در آرشیو هست. مهمترین چیزی که یادم هست (چون علیه انتشار آن اعلام جرم شد) یک تحلیل سیاسی از ستاد ارتش بود، که توسط دبیر اول در اختیار روزنامه گذاشته شد که درباره آن مقاله نوشته شود و نوشته شد. دبیر اول می‌گفت که این سند در صندوق نامه‌های روزنامه انداخته شده و قبلاً هم به اطلاع آقای خامنه‌ای، که آن موقع نماینده امام در وزارت دفاع بود، رسیده است. بعداً معلوم شد که از همان شاخه نظامی رسیده است. در این اواخر ترجمه مقالات روزنامه‌ها و مجلات خارجی، که توسط خبرگزاری جمهوری اسلامی منتشر می‌شد و در اختیار روزنامه‌ها قرار می‌گرفت نیز گاه به دست ما می‌رسید. یکی دو بار نظرسنجی رادیو تلویزیون درباره مسایل مختلف دریافت شد. در این هفته‌های آخر هم قسمتی از گزارش اقتصادی سازمان برنامه رسیده بود، که من اول به دبیر اول دادم که بخواند و خودم نرسیدم که آن را بخوانم.^۲

۱. منوچهر بهزادی، بازجویی، ۱۳۶۲/۵/۱۵.

۲. همان.

ساختار و مکانیسم فعالیت شعبه

اعضای شعبه مطبوعات حزب توده (هیأت تحریریه نامه مردم) و ساختار درونی آن به شرح زیر بود:

- ۱- منوچهر بهزادی، دبیر سیاسی و مسئول شعبه (سروراستار و مدیر روزنامه‌ها)
 - ۲- هوشنگ ناظمی زاهدانی (امیر نیک‌آئین)، عضو مشاور هیأت سیاسی و معاون شعبه و مسئول بولتن تحلیل هفتگی (نویسنده مقالات دهقانی و گاه مقالات عام سیاسی و مسئول اخبار دهقانی)
 - ۳- بهرام دانش، عضو کمیته مرکزی (نویسنده مقالات سیاست خارجی و برخی مقالات داخلی)
 - ۴- عبدالحسن قائم‌پناه، عضو کمیته مرکزی (مقالات مسایل خارجی و ترجمه‌هایی در این زمینه)
 - ۵- مهدی کیهان، عضو کمیته مرکزی (مقالات کارگری و برخی مقالات اقتصادی)
 - ۶- ملک تاج (ملکه) محمدی (نام مستعار: پروین)، عضو کمیته مرکزی (مقالات کارگری، زنان، برخی مقالات اقتصادی و فرهنگی)
 - ۷- عبدالحسین آگاهی، عضو کمیته مرکزی (مقالات عالی ایدئولوژیک و سیاسی)
 - ۸- ژیلای سیاسی، عضو مشاور کمیته مرکزی (مقالات مسایل خارجی و ترجمه‌هایی در زمینه مسایل بین‌المللی)
 - ۹- هدایت‌الله حاتمی، عضو کمیته مرکزی (برخی مقالات مربوط به مسایل خارجی و داخلی)
 - ۱۰- هوشنگ اسدی، نویسنده و مسئول گروه خبرنگاری (رپرتاژها و برخی مقالات داخلی)
 - ۱۱- بهمن تقی‌زاده، نویسنده و مسئول امور فنی (برخی مقالات داخلی و ستون خوانندگان در جلسات هیأت تحریریه معمولاً نورالدین کیانوری (دبیر اول)، کیومرث زرشناس (دبیر اول سازمان جوانان توده)، زهره قائینی (دبیر سازمان جوانان توده و مسئول کانون دانش‌آموزان و سردبیر نشریه دانش‌آموزی)، رحیم (مسئول هیأت تحریریه کار «ارگان فدائیان اکثریت») و گاه آزاده سهرابیان (مسئول ماهنامه جهان زنان) شرکت داشتند. رحیم نامور (روزنامه‌نگار قدیمی توده‌ای و عضو کمیته مرکزی) نیز تا قبل از بیماری عضو هیأت تحریریه بود.
- بهرام دانش نیز به عنوان نماینده حزب توده در جلسات هیأت تحریریه کار (ارگان سازمان اکثریت) شرکت داشت و مقالات «فدائیان» را ویراستاری می‌کرد.

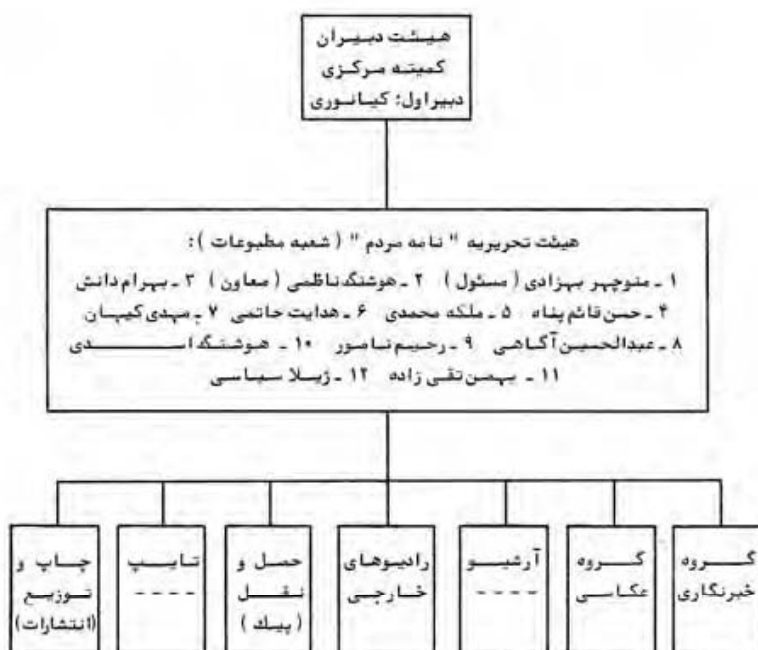
شعبه مطبوعات حزب توده در جنب خود دارای گروه‌های فنی کار بود، که امور جاری اجرائی تحریریه را سامان می‌دادند.

این گروه‌های فنی عبارت بودند از:

- ۱- گروه خبرنگاری
- ۲- گروه آرشیو
- ۳- گروه رادیوهای خارجی
- ۴- گروه حمل و نقل و ارتباطات (پیک)
- ۵- گروه تایپ
- ۶- گروه عکاسی
- ۷- گروه چاپ و توزیع (پخش).

اعضای گروه‌های فنی عضو تحریریه محسوب نمی‌شدند و در جلسات آن شرکت نداشتند و تنها کارکنان شعبه مطبوعات بودند. بهمن تقی‌زاده به عنوان عضو شعبه اطلاعات، مسئولیت حوزه‌های مخفی اعضای حزب توده در مطبوعات (کیهان و اطلاعات و ...) و صدا و سیما را به عهده داشت و از این طریق ارتباط فعال شعبه مطبوعات با ارگانهای ارتباط جمعی سریعتر تأمین می‌شد.

ساختار شعبه مطبوعات حزب توده را می‌توان با نمودار زیر نشان داد:



ساختار شعبه مطبوعات حزب توده

تحلیل هفتگی

همانگونه که گفتیم، شعبه مطبوعات علاوه بر فعالیت اصلی (انتشار روزنامه مردم و نشریات وابسته به حزب) نشریه درون حزبی به نام تحلیل هفتگی منتشر می‌ساخت. ملک تاج محمدی، عضو کمیته مرکزی و از مسئولین تحلیل هفتگی در این باره چنین می‌نویسد:

تحلیل هفتگی در چارچوب تحلیل اخبار مهم ایران و جهان که در آغاز هر هفته توسط دبیر اول حزب با شرکت اعضا هیأت تحریریه مردم، دبیر اول سازمان جوانان (کیومرث زرشناس) و نماینده «اکثریت» انجام می‌شد، تهیه می‌گردید. بدین معنا که سمت اصلی تحلیل روشن می‌شد و نویسنده آن موظف بود تا آخرین لحظه قبل از چاپ، مطالب مهم روزنامه‌ها و مجلات کشور و اخبار و تفسیرهای صدا و سیمای ایران و رادیوها و روزنامه‌ها و مجلات خارجی را تا آنجا که در دسترس بود تعقیب کند که احیاناً مطلب مهمی از قلم نیفتد. علاوه بر این شعبه کارگری و شعبه دهقانی بر اساس اخبار و اطلاعات دریافتی خود از تشکیلات، بولتن کوچکی تهیه می‌کردند و یک نسخه از آن را در اختیار نویسنده تحلیل هفتگی می‌گذاشتند. ضمناً نویسنده تحلیل هفتگی خود موظف بود روزنامه‌های مهم کشور را طی هفته مطالعه و زیر مطالب مهم آن را خط‌کشی کند. خلاصه مطبوعات و رادیوها نیز در اختیار او قرار می‌گرفت. او با توجه به همه این مطالب، مهمترین موضوع‌هایی را که می‌بایست مورد تحلیل قرار گیرد به سردبیر مردم پیشنهاد می‌کرد و احیاناً با پیشنهادهای جدیدی از جانب او تکمیل می‌شد و بدین ترتیب محورهای تحلیل هفتگی روشن شده بود. نویسنده، این محورها را مورد تحلیل قرار می‌داد. سردبیر مردم آن را حک و اصلاح می‌کرد و به نظر دبیر اول حزب، کیانوری، می‌رساند که تصمیم قطعی و نهایی با او بود.

تنظیم و تدوین تحلیل هفتگی تا سه شماره قبل از دستگیری من با امیر نیک‌آئین بود، اما چون او بیماری قلبی‌اش تشدید شد، تحریر و تنظیم تحلیل هفتگی به من واگذار شد که دو شماره از آن چاپ و توزیع شد و شماره سوم آن را که تهیه کرده بودم هنگام دستگیری جزو اوراق مضبوطه توسط برادران پاسدار به دادستانی آورده شد.^۱

امیر نیک‌آئین مسئول تحلیل هفتگی چنین می‌نویسد: «تحلیل هفتگی پس از تعطیل

۱. ملک تاج محمدی، بازجویی، ۱۳۶۲/۵/۱۵.

شدن روزنامه مردم از مردادماه ۱۳۶۰ به صورت یک بولتن داخلی حزب تهیه شد و به صورت پلی کیپی دو ورقه‌ای تایپ و تکثیر و توسط شبکه حزبی بین اعضا پخش می‌گردید. تقریباً در همه موضوعات داخلی همه شماره‌های تحلیل را من تهیه کرده‌ام. تنها نخستین شماره فروردین ۶۱ و دو شماره آخر قبل از دستگیری یعنی شماره‌های دو هفته اول بهمن ۱۳۶۱ (به استثنای مطلب دهقانی آن) به علت بیماری و بستری بودن من توسط کسان دیگری تحریر شد. به علاوه طی این مدت چند مطلب جداگانه نیز (تا آنجا که به خاطر دارم درباره آموزش و پرورش توسط سازمان جوانان و درباره گروه کشتگر و اکثریت، توسط دبیر اول) نوشته من نیست. بقیه مطالب داخلی کلیه شماره‌های تحلیل هفتگی را من تهیه کرده‌ام. مطالب مربوط به شهدای حزبی را نیز که در جبهه‌های جنگ تحمیلی صدام علیه ایران شهید شده بودند به جز دو سه مورد، من تهیه نمی‌کردم. تهیه قسمت رویدادهای جهان را نیز حاتمی به عهده داشت. این سه قسمت، جداگانه تهیه شده و به بهزادی تسلیم می‌شد. تأیید و تصویب بهزادی برای دو قسمت جهان و شهدا کافی بود ولی قسمت داخلی را علاوه بر بهزادی، دبیر اول نیز می‌بایست مطالعه و تصویب کند.»^۱

درباره چگونگی فراهم آوردن اخبار برای تحلیل هفتگی هوشنگ ناظمی زاهدانی چنین می‌گوید:

درباره طرز تهیه قسمت داخلی تحلیل هفتگی

برای تهیه هر تحلیل من کلیه اخبار کشور را دقیقاً دنبال می‌کردم، جراید صبح و عصر کشور را مطالعه و قسمتهای لازم را یادداشت می‌کردم، موضع‌گیریها و اظهارات شخصیتها و تصمیمات متخذه را در عمده‌ترین مسایل یادداشت می‌کردم. با مواضع رهبری حزب توسط جلسات توضیحی و اطلاعی که روزهای شنبه صبح در محل سرخه‌سو برگزار می‌شد و قبلاً درباره آن توضیح داده‌ام و طی آنها دبیر اول وقایع هفته را تجزیه و تحلیل می‌کرد و همچنین [حین] گفتگو با بهزادی [با نظرات] آشنا می‌شدم و طی جلسات قسمت دوم هیأت سیاسی که هر دو هفته یک بار تشکیل می‌شد و طی آنها دبیر اول وقایع گذشته را بررسی می‌کرد، نیز از این مواضع اطلاع حاصل می‌کردم. این جلسات روز شنبه و جلسات قسمت دوم هیأت سیاسی به انتخاب موضوعها و مضامین که باید مورد بحث قرار گیرد و

۱. امیر نیک‌آئین، بازجویی.

نحوه برخورد با آنها کمک می‌کرد. سپس چهار- پنج- شش موضوع مهم هفته را برگزیده و در خاتمه هفته مهمترین رویدادهای داخلی را در چارچوب‌هایی که یک بولتن در اختیار می‌گذاشت مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دادم. گاه در انتخاب این موضوعات با بهزادی مشورت می‌کردم.

اگر پیرامون برخی نکات، به توضیح نیاز داشتم باز هم از بهزادی سؤال می‌کردم. من برای تسهیل کار خود، برای مطمئن بودن از این که مسئله‌ای یا سخنی و یا اعلام موضع و اظهار عقیده‌ای از قلم نیفتد، از اسدی خواسته بودم که کلیه مطالب و نوشته‌های یک روزنامه صبح و یک روزنامه عصر را دقیقاً مطالعه کرده و قسمتهای مهم چاپ را علامت بگذارد و زیرش خط بکشد. عین همین کار را بهمن در مورد مجلات هفتگی و ماهانه انجام می‌داد. همینطور همواره قبل از انتشار، پرسش و پاسخ دبیر اول را از روی دست‌نویس پیاده شده از روی نوار می‌خواندم یا نوار را گوش می‌کردم. همچنین بولتنها و خبرنامه‌های حزبی را نظیر بولتن هفتگی شعبه کارگری، بولتن شعبه سازمان‌های منطقه‌ای، بولتن سازمانی جوانان و بولتن و خبرنامه دهقانی (که خودم در تهیه‌اش دخالت داشتم) و علاوه بر آن برخی انتشارات سیاسی روز نظیر جزوات اسناد لانه جاسوسی امریکا، منتشره توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و غیره را نیز مطالعه می‌کردم.

بعد از انجام کل این اقدامات، تدارکی که بین روزهای یکشنبه تا جمعه صورت می‌گرفت، روز شنبه هر هفته بعد از شنیدن توضیحات دبیر اول در جلسه گروهی از مسئولین در سرخه‌سو، هنگامیکه تمام مواد اولیه را جمع‌آوری و گروه‌بندی کرده و جهت برداشته و تحلیل نیز معلوم بود، کار نگارش را انجام می‌دادم و گاه پس از نگارش، یک یا دو مطلب را به علت طولانی شدن و نبودن جا در بولتن کوچک به کلی کنار می‌گذاشتم. آنگاه تحلیل هفتگی را برای تصویب و تأیید به بهزادی می‌دادم که او اگر با برداشتی موافق نبود یا مسئله‌ای نیاز به بسط بیشتری داشت آن را پس می‌داد تا دوباره نگاشته شود. در آغاز همین تأیید و تصویب بهزادی برای انتشار کافی بود. ولی در سال ۶۱ علاوه بر بهزادی هر هفته خود دبیر اول نیز تحلیل را مطالعه می‌کرد و نظر اصلاحی می‌داد، مطالبی را اضافه یا کم می‌کرد یا توصیه نوشتن دوباره موضوعی را می‌کرد.

به این ترتیب پس از تأیید و تصویب نهایی دبیر اول تحلیل هفتگی آماده برای تایپ و تکثیر می‌شد. من نوشته اولیه خود را صبح یکشنبه اول وقت به بهزادی و

کیانوری می‌دادم که با تصحیحات و احتمالاً نگارش مجدد برخی مطالب تازه تا ظهر همان روز تحلیل آماده می‌شد.

از قسمت فنی و اجرایی تهیه و پخش اطلاع ندارم. قسمت رویدادهای خارجی نیز که در آغاز موجود نبود و در سال ۶۱ اضافه شد توسط حاتمی تهیه می‌شد که آن هم به بهزادی تسلیم می‌گردید و پس از تأیید و تصویب او آماده انتشار می‌گردید. من چون مسئولیت شعبه مرکزی امور دهقانی را نیز داشتم در مسافرت‌هایی که گاه برای انجام این وظیفه پیش می‌آمد ناگزیر بودم به سفر دو سه روزه اکتفا کنم و سر سه روز من برای تهیه تحلیل هفتگی به تهران بازگردم. به هنگام مسافرت و مشغله ... حاتمی و گاه به ندرت، قسمت خارجی را قائم‌پناه تهیه می‌کرد.^۱

شعبه روابط عمومی

تعریف و کارکرد

تلفیق فعالیت علنی و فعالیت مخفی به عنوان یکی از اصول لنینی فعالیت احزاب کمونیست فرمول‌بندی شده است. حزب توده در طول تاریخ خود به این اصل لنینی وفادار بوده و در عین آن که از بدو پیروزی انقلاب اسلامی سازمان مخفی خود را محفوظ داشت، توسعه داد و راه نفوذ در نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران را در پیش گرفت، به گسترش فعالیت علنی نیز توجه درجه اول معطوف داشت. همانگونه که پیشتر توضیح دادیم، حزب توده به خوبی می‌دانست که برای نیل به هدف خود (تصرف قدرت سیاسی) به جلب حمایت نیروی قابل توجهی در جامعه نیاز دارد و تأمین این نیاز برای گروهکی که در شرایط مخفی به فعالیت‌های محدود پردازد میسر نیست. بنابراین، حزب توده از آغاز سال ۱۳۵۸، کوشید تا به هر طریق ممکن شرایط لازم را برای فعالیت علنی خود فراهم سازد. شعبه روابط عمومی کمیته مرکزی حزب توده مهمترین ارگان تخصصی کمیته مرکزی بود که برای انجام این فونکسیون (کارکرد) پدید شد. شعبه روابط عمومی کمیته مرکزی حزب توده ارگانی بود که وظیفه ارتباطات رهبری حزب توده را به طور عمده با نهادهای جمهوری اسلامی ایران به عهده داشت و مهم‌ترین هدف آن تلاش برای تأمین قانونیت حزب و لاپوشانی فعالیت‌های پنهانی و غیرقانونی آن بود.

۱. هوشنگ ناظمی زاهدانی، بازجویی، ۱۳۶۲/۵/۲۹.

مهم‌ترین محورهای فعالیت شعبه روابط عمومی به شرح زیر بود:

- ۱- مراجعه به مسئولین مملکتی و شخصیت‌های سیاسی دولتی در جهت جلب اعتماد آنها به حزب توده به منظور تأمین قانونیت حزب.
 - ۲- مراجعه به وزارت کشور و تکمیل پرونده حزب در این وزارتخانه به منظور کسب مجوز فعالیت قانونی.
 - ۳- مراجعه به مقامات قضایی و دادستانی انقلاب اسلامی به منظور رفع موانعی که توسط مردم و یا نهادهای انقلابی بعضاً در مسیر فعالیت حزب توده ایجاد می‌شد.
 - ۴- مراجعه به وزارت ارشاد اسلامی به منظور کسب مجوز کتب و اعلامیه‌ها و دریافت امتیاز نشریات مختلف حزبی.
 - ۵- مراجعه به شخصیت‌های سیاسی غیرمسئول و مسئول به منظور ترویج و تبلیغ مواضع حزب و القاء خطوط سیاسی خاص.
 - ۶- ارتباط با سایر احزاب و گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی (مانند: حزب ملت ایران داریوش فروهر، دکتر محمد مکرری و ...) به منظور حل و فصل مسایل جاری و ایجاد بند و بست‌های موقت و تبلیغ سیاست حزب توده.
- مسئول شعبه روابط عمومی بر اساس ششم سیاسی و استنباطات شخصی و تجربیات ناشی از ارتباطات مختلف، مسایل لازم را در جلسات هیأت دبیران مطرح می‌ساخت و بر این اساس سیاست‌های جاری حزب توده در رابطه با نهادهای مملکتی و احزاب و گروه‌ها و جریان‌ات و شخصیت‌های مرتبط تنظیم می‌گردید.
- در راستای محور اول (جلب اعتماد مسئولین به حزب) بود که حزب توده در سال‌های ۱۳۶۰-۵۸ برخی اطلاعات خاص و محاسبه شده را در زمینه توطئه‌های ضدانقلاب راست (مانند کودتای نوژه) و چپ (مانند «حزب دمکرات کردستان ایران» و «چریک‌های فدائی» و «مجاهدین خلق» و مائوئیست‌ها) در اختیار مقامات (به ویژه بنی‌صدر، رئیس‌جمهور وقت) قرار می‌داد. حزب توده سپس می‌کوشید تا با تبلیغ مستقیم یا غیرمستقیم بر روی این اطلاعات و بزرگنمایی آنها نظام را «مدیون» خود جلوه دهد و از این طریق تداوم فعالیت علنی خویش را تضمین کند.

ساختار شعبه

مسئول شعبه روابط عمومی کمیته مرکزی حزب توده، محمدعلی عمویی، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب توده بود که در ارتباط تنگاتنگ با کیانوری و با هدایت

دبیر اول حزب، ارتباطات فعالی در محورهای فوق داشت. نوع فعالیت این شعبه بیشتر نیازمند ارتباطات فردی بود و از نظر کمی به نیروی زیادی نیاز نداشت. لذا فعالیت شعبه روابط عمومی بیشتر قائم به فرد بود و وجهه مسئول روابط عمومی (عمومی) در این ارتباط نقش درجه اول داشت.

زندگی نامه محمدعلی عمویی، عضو هیأت سیاسی و دبیر روابط عمومی حزب توده
محمدعلی عمویی، سال ۱۳۰۳ در شهر کرمانشاه به دنیا آمد. در دوران دبیرستان، به همراه پسرخاله اش رضا شلتوکی، جذب سازمان جوانان توده شد و در سال ۱۳۲۶ وارد دانشکده افسری گردید و به سازمان نظامی حزب توده پیوست. در سال ۱۳۳۳ ستوان یکم پیاده محمدعلی عمویی دستگیر و به اعدام محکوم شد و با عفو، حکم او به حبس ابد تقلیل یافت. عمویی نیز مانند سایر زندانیان توده‌ای پس از دستگیری به انزجار از حزب توده پرداخت و از جمله در نامه‌ای به شاه چنین نوشت:

۱۳/۱۱/۱۳۳۴ - پیشگاه مبارک بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی. مفتخراً به شرف عرض همایونی می‌رساند: جان‌نثار با قلبی مملو از احساسات شاه‌دوستانه سلامتی و بقای ذات شاهانه را از درگاه احدیت خواستار و تنفر شدید خود را نسبت به مسببین و خائنینی که سوءقصد شوم ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ را به وجود آوردند اعلام می‌دارم. همواره سلامتی شاهنشاه عظیم‌الشأن و دانش‌پرور را از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم. محمدعلی عمویی.

علیرغم این ابراز انزجارها، عمویی تا اوجگیری انقلاب اسلامی ایران در زندان بود و در سال ۱۳۵۷ در کنار هزاران زندانی سیاسی توسط مردم مسلمان ایران رهایی یافت. عمویی مجدداً به حزب توده پیوست و به دلیل قدرت بیان خود و وجهه‌ای که به عنوان «زندانی ۲۵ ساله» کسب کرده بود، سهم قابل توجهی در جذب نیروهای جوان به حزب توده داشت. عمویی به دلیل شخصیت مطیع خود مورد توجه کیانوری قرار گرفت و تا عضویت هیأت دبیران حزب توده ارتقا یافت.

عمویی در طول زندان، با بسیاری از زندانیان سیاسی، سران احزاب مختلف و فعالین مذهبی (که بعداً تعدادی از آنها از مسئولین جمهوری اسلامی ایران شدند) و گروه‌های چپ و ملی‌گرا آشنایی داشت و این عامل سبب شد تا پس از انقلاب اسلامی مناسب‌ترین چهره برای تصدی مسئولیت شعبه روابط عمومی کمیته مرکزی حزب توده تلقی شود.

شعبه روابط عمومی عملاً به ۶ بخش تقسیم می‌شد:

۱- روابط عمومی: به معنای مراجعه مهم به مسئولین، نهادها، ادارات دولتی، گروهها، احزاب و شخصیت‌های سیاسی. این وظیفه عمدتاً توسط محمدعلی عمویی شخصاً انجام می‌شد. در ملاقاتهای مهم، گاه کیانوری نیز حضور داشت.

۲- کمیسیون حقوقی: این کمیسیون توسط دکتر محمدعلی ترابی (وکیل پایه یک دادگستری) اداره می‌شد و در آن ۴ نفر از وکلای طراز اول توده‌ای عضویت داشتند. اقدامات حقوقی، پاسخگویی به احضاریه‌های دادگستری و طرح دعاوی حقوقی و ... توسط این کمیسیون انجام می‌گرفت.

این کمیسیون حدود ۲۲ نفر حقوقدان و وکیل عضو یا هوادار حزب توده را زیر پوشش داشت.

۳- کمیسیون معاضدت قضایی: در این کمیسیون ۵ نفر از حقوقدانان و کادرهای حزب توده عضویت داشتند و وظیفه آن رسیدگی به وضع افرادی بود که به دلایل مختلف دستگیر می‌شدند.

اسامی زندانیان توده‌ای از طریق شعبه کل تشکیلات به شعبه روابط عمومی داده می‌شد و این کمیسیون اقدامات لازم را برای رهایی آنان انجام می‌داد. طبق آخرین آمار در سال ۱۳۶۱ (قبل از ضربه بهمن ۱۳۶۱ و دستگیری گروه اول رهبری حزب توده) جمعاً ۱۷۰ نفر توده‌ای توسط ارگانهای مختلف بازداشت بودند، که کمیسیون تنها از وضع ۲۰ نفر آنها اطلاع داشت.

یکی دیگر از وظایف کمیسیون معاضدت قضایی، رسیدگی به وضع جوانان عضو یا هوادار حزب توده بود که در خدمت سربازی به سر می‌بردند و در جبهه‌های جنگ تحمیلی به شهادت می‌رسیدند. این کمیسیون وظیفه داشت اسامی، زندگینامه، وصیت‌نامه و سایر اطلاعات لازم از این افراد را گردآوری کند تا حزب بتواند از آن بهره‌برداری سیاسی - تبلیغاتی کند. اگر خانواده این افراد نیز به حزب توده گرایش داشتند، به عنوان کانالی برای نفوذ در «بنیاد شهید» و کسب اطلاعات، مورد استفاده قرار می‌گرفتند.

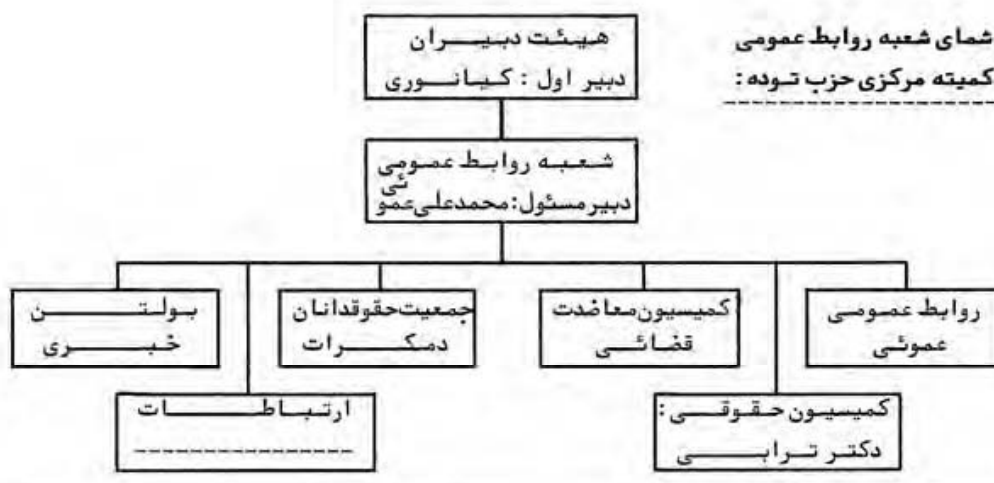
۴- جمعیت حقوقدانان دمکرات: در جنب شعبه روابط عمومی حزب توده، یکی از سازمانهای وابسته به حزب به نام «جمعیت حقوقدانان دمکرات ایران» قرار داشت. مسئولیت اداره و هدایت این «جمعیت» به عهده دبیر روابط عمومی و حقوقی حزب (محمدعلی عمویی) بود.

۵- ارتباطات: این بخش دارای یکی دو کادر بود که در دفتر شعبه مستقر بودند. وظیفه آنها ارسال نامه‌های رسمی و اداری کمیته مرکزی حزب توده به نهادهای دولتی (وزارت

کشور، وزارت ارشاد، دادستانی انقلاب اسلامی، مجلس و ...). این بخش همچنین وظیفه داشت اعلامیه‌های حزب و جزوات پرسش و پاسخ را برای کلیه نمایندگان مجلس ارسال دارد.

۶- بولتن خبری: این نشریه درون حزبی توسط کارکنان شعبه روابط عمومی تهیه می‌شد و در سطح محدود در میان رهبری حزب توده توزیع می‌گردید.

نمودار شعبه روابط عمومی کمیته مرکزی حزب توده



۱ - به بخش " سازمانهای وابسته به حزب توده " مراجعه شود.

رهنمودهای امنیتی و حفاظتی

ارگانی که دستگیری‌ها، بازجویی‌ها و مسایل بازداشتگاه‌ها را کنترل می‌کرد، روابط عمومی حزب توده به مسئولیت محمدعلی عمومی بود. هر از چندی توسط وی یا هیأت دبیران یا ارگانهای تشکیلاتی رهنمودهایی داده می‌شد. در سال ۶۱ بخشنامه کتبی توسط «سات» (سازمان ایالتی تهران) در این زمینه داده شد. پس از فاجعه ۷ تیر و کنترل جدی نیروهای امنیتی بر شهرها و بالا رفتن میزان دستگیری‌های تصادفی اعضای حزب توده، نقل و انتقال هرگونه نوشته یا مطلبی که بتواند موجب دستگیری تصادفی افراد توسط گشت کمیته و سپاه شود ممنوع شد. از آن پس حمل و نقل‌های اسناد توسط پیکهای مخصوص دبیرخانه‌های مختلف انجام می‌گرفت. ولی این رهنمودها در عمل توسط مسئولین رده بالای سازمان علنی رعایت نمی‌شد و بیشتر آنان همواره در جیب خود مقداری مطالب که می‌توانست سبب دستگیری آنها شود (مانند شماره تلفن، آدرس، اعلامیه و ...) داشتند.

برخی از رهنمودهای روابط عمومی در رابطه با عادی‌سازی رفت و آمد در شهر چنین بود:
 ۱- افراد باید لباسهای عادی می‌پوشیدند و از هرگونه تظاهر چپ‌نمایانه در پوشش خودداری می‌کردند.^۱

۲- همواره باید توجیهات لازم را در مواجهه با گشت شهری داشتند (نام، آدرس، شغل، محل کار، از کجا آمده‌ای، به کجا می‌روی، با دوستت درباره چه موضوعی صحبت می‌کردی، و ...)

۳- دانشجویان سرشناس توده‌ای باید از رفت و آمد در جلوی دانشگاهها خودداری می‌کردند (این رهنمود پس از شناسایی و دستگیری تعدادی از دانشجویان سرشناس توده‌ای توسط اعضای انجمن‌های اسلامی در جلوی دانشگاه داده شد).
 در رابطه با نحوه برخورد توده‌ای‌های بازداشت شده در بازجویی نیز رهنمودهای زیر صادر شده بود:

۱- افراد در موقع دستگیری باید خود را به عنوان هوادار حزب توده معرفی کنند و در صورت درخواست مراجع مسئول، آدرس و مشخصات کامل خود را در اختیار آنان قرار دهند (برای اعضای ساده و علنی).

۲- نخست نسبت به علت دستگیری و اتهام پرسش نموده و چون حزب توده «قانونی» است، بر اساس فاکتها به بحث و اعتراض نسبت به دستگیری خود پردازند (فاکتها: اعلامیه ۱۰ ماده‌ای دادستانی انقلاب (اعلامیه شهید قدوسی)، سخنان مسئولین رده اول جمهوری اسلامی (رئیس جمهور، رئیس مجلس، نخست‌وزیر و ...)، اظهارات مسئولین وزارت کشور و دادستانی انقلاب و ... این اظهارات که دال بر آزادی فعالیت محدود حزب توده در چارچوب عدم توطئه و بر مبنای رعایت قانون اساسی و اعلامیه ۱۰ ماده‌ای دادستانی بود، در نشریات حزبی یا تحلیل هفتگی منعکس می‌شد و حتی گاه فتوکپی آن تکثیر و در اختیار افراد گذارده می‌شد.

۳- برخی مسئولین رده بالای حزبی پس از دستگیری به سختی آزاد می‌شوند، پس افراد باید خود را هوادار معرفی می‌کردند و عضویت را نمی‌پذیرفتند، چون پذیرش عضویت سؤالاتی را در زمینه تشکیلات، نام مسئول و ... در پی داشت.

۴- در رابطه با اخذ نشریات حزب توده، فرد بازداشت شده باید مدعی می‌شد که آن را

۱. باید توجه داشت که در دهه ۱۳۵۰، معمولاً عناصر چپ دارای پوشش و رفتار خاصی بودند و از روی نوع رفتار و پوشش (سبیل، آرایش مو، شلوار، پیراهن و ...) شناسایی آنها آسان بود.

از طرق غیرتشکیلاتی (کیوسکها، کتابفروشیها و ...) دریافت داشته و از دادن اسم هر کس به هر عنوان جداً اجتناب می‌کرد.

۵- از دادن هرگونه اطلاعات تشکیلاتی و حزبی جداً خودداری شود و به چنین پرسشهایی در بازجویی اعتراض شود که با موضوع اتهام نمی‌خواند و هرگونه اطلاعات را از طریق وزارت کشور از مسئولین حزب، که قانونی است! پرسید.

۶- در برخورد با بازجو باید هیچگونه ضعفی نشان نداد و رفتار معترضانه و در چارچوب قانون داشت و از پذیرش هرگونه اتهام علیه حزب اجتناب کرد.

۷- در رابطه با مسایل عقیدتی، خود را مسلمان معرفی کرده (مسلمان شناسنامه‌ای ولی از خواندن نماز یا هرگونه تظاهر به مسلمانی که دال بر ضعف یا بازگشت باشد اجتناب شود. در جلسات توابین و ایدئولوژیک شرکت نشود و در مجموع شخصیت مستقلی میان توابین و افراد گروهکهای ضدانقلابی از خود نشان دهد).

۸- فرد دستگیر شده باید جداً از دادن هرگونه تعهدی دال بر عدم فعالیت سیاسی، عدم فعالیت در حزب و یا ابراز تنفر از حزب اجتناب ورزد. اما دادن تعهدی مطابق نمونه زیر مجاز بود: «اینجانب... تعهد می‌نمایم که مانند گذشته هیچگونه فعالیتی علیه انقلاب و جمهوری اسلامی و علیه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نداشته باشم». ولی دادن این تعهد منهای «مانند گذشته» ممنوع بود، چون دال بر آن بود که فرد در گذشته فعالیت علیه انقلاب داشته است. دادن چنین تعهدهایی با اخراج فرد از حزب مساوی بود!

۹- فرد دستگیر شده باید بکوشد تا در بازجویی از مواضع حزب توده دفاع کرده و قانونیت آن را تثبیت نماید و خط حزب را تبلیغ کند.

۱۰- فرد دستگیر شده باید بکوشد تا در جمع دیگر زندانیان از مواضع حزب توده دفاع کرده و خط حزب را تبلیغ کند.

همزمان با دستگیری فرد، نام وی از طریق تشکیلات در اختیار دفتر روابط عمومی حزب قرار می‌گرفت و این دفتر آن را به لیست زندانیان توده‌ای اضافه کرده و در اختیار دادستانی انقلاب قرار می‌داد.

پس از آزادی، فرد موظف بود از مشروح جریان دستگیری شامل: علت و نحوه دستگیری، نوع اتهام تفهیم شده، نحوه برخورد بازجو، جو سیاسی بازجویی (خط سیاسی بازجو، مقامات خط امام و...)، محیط زندان و مسایل دیگر زندانیان، سؤالات، نحوه بازجویی و ... گزارش کتبی نوشته و در اختیار تشکیلات قرار دهد. پس از دادن گزارش فوق، فرد آزاد شده تا مدتی در تماس فردی قرار می‌گرفت و تنها پس از بررسی کامل

گزارش او در ارگانهای مربوطه، و احياناً صحبت و پرسش‌های شفاهی از وی و اطمینان از اینکه اولاً: در بازجویی «ضعف» نشان نداده، ثانیاً: به عامل نفوذی تبدیل نشده، ثالثاً: زیر کنترل قرار ندارد و از نظر امنیتی از جانب وی خطری تشکیلات را تهدید نمی‌کند، با وی تماس رسمی برقرار می‌شد و در حوزه شرکت داده می‌شد.

به دلیل کثرت افراد دستگیر شده و آزاد شده و بر اساس گزارش‌های آنها، عملاً مسئولین حزب توده نسبت به مسایل بازداشتگاههای کشور شناخت کافی داشتند. آنان دربارهٔ بازدید هیأت‌های مختلف از زندانها پرس‌وجوی زیادی می‌کردند تا نسبت به علت سرکشی، ترکیب هیأت، از طرف چه ارگانی مأمور بوده، مسایل مطروحه و غیره کاملاً آشنا شوند. رهبری حزب توده بر این اساس تحلیل می‌کرد و مثلاً پس از پیام حضرت امام (ره) دال بر رسیدگی به وضع زندانیان گروهکی و سرکشی هیأت‌های مختلف، چنین تحلیل می‌کرد که سیاست جدیدی در قبال زندانیان (به ویژه منافقین) در پیش گرفته شده و مسئولین می‌کوشند تا سیاست پرورشی اعمال کنند و از شدت اعدام‌ها به طور جدی کاسته شده است.

شعبه روابط بین‌المللی

پیشینه روابط بین‌المللی حزب توده

مارکسیسم از بدو پیدایش خود در اروپای غربی (نیمه قرن ۱۹ میلادی) داعیهٔ جهان‌شمولی داشت. در پی این داعیه بود که توسط مارکس و انگلس «انترناسیونال اول» و سپس «انترناسیونال دوم» تأسیس شد. ولی این سازمانها صرفاً سازمانهایی اروپایی و فاقد هرگونه پیوند با کشورهای آسیایی و آفریقایی بودند. در آن زمان هنوز جنبش کمونیستی به درون کشورهای غیرغربی رسوخ نکرده بود.

توسعه بلشویسم در روسیه (۱۹۱۷-۱۹۰۵ میلادی) سرآغاز پیدایش جنبش کمونیستی در آسیا بود. همانطور که می‌دانیم بخش مهمی از امپراطوری عظیم تزاری را اقمار آسیایی (از مغولستان تا قفقاز) تشکیل می‌داد و رسوخ بلشویسم در میان این ملت‌ها طبعاً سرمنشأ گسترش کمونیسم در سراسر آسیا شد. در ایران نیز بلشویسم توسط کمونیستهای قفقاز (که بسیاری از آنها ایرانی‌الاصل بودند) توسعه یافت.

شرایط انقلابی دوران مشروطه در ایران، زمینه‌های مشارکت کمونیستهای روسیه و قفقاز (مانند ارژونیکیدزه و حیدرعمواوغلی) را در انقلاب مشروطه فراهم ساخت. با پیروزی بلشویسم در روسیه در سال ۱۹۱۹ به فرمان لنین «انترناسیونال کمونیستی»

(کمیترین) در مسکو تشکیل شد. در نخستین کنگره کمیترین، نمایندگان ایران به رهبری سلطانزاده شرکت داشتند. در سایر کنگره‌های کمیترین نیز رهبران حزب کمونیست ایران مانند: سلطانزاده، حیدرعمواوغلی، کامران آقازاده (آقایف)، سیدجعفر جوادزاده (پیشه‌وری - در کنگره سوم)، کریم نیک‌بین (در کنگره چهارم) شرکت داشتند.

در دوران استالین به دستور کمیترین، کامران آقازاده مأمور تجدید سازمان حزب کمونیست در ایران شد و با هدایت او شبکه جاسوسی- نظامی (توسط عزت‌الله سیامک و عبدالصمد کامبخش) و شبکه حزبی به رهبری دکتر تقی ارانی و عبدالصمد کامبخش و فعالیتهای انتشاراتی اروپا به رهبری مرتضی علوی سازمان یافت.

در سال ۱۹۴۳م. (۱۳۲۲ش.) کمیترین منحل شد و کمینفرم (دفتر اطلاعاتی انترناسیونال کمونیستی) جای آن را گرفت. به عبارت دیگر، انترناسیونال کمونیستی به عنوان یک سازمان متمرکز و منسجم بین‌المللی رسماً از بین رفت و تنها به ارتباطات اطلاعاتی از طریق کمینفرم بسنده شد. پس از چندی کمینفرم نیز منحل گردید، ولی عملاً روابط منسجم اطلاعاتی- سازمانی حزب کمونیست شوروی با احزاب وابسته در سراسر جهان تداوم یافت.

مناسبات بین‌المللی حزب توده در چارچوب بستر تاریخی «انترناسیونالیسم پرولتری» قابل تبیین است. حزب توده در دوران موجودیت خود حزبی صد در صد تابع حزب کمونیست شوروی تلقی می‌شد. رهبری حزب توده در وابستگی مطلق به مسکو، از ارتباطات رسمی احزاب کمونیست فراتر رفته و عملاً به عنوان شاخه‌ای از سازمان جاسوسی شوروی عمل می‌کردند. رهبری حزب توده با پیدایش تیتوئیسم در یوگسلاوی آن را به شدت محکوم کرد و از استالینیسم جانبداری نمود. با پیدایش مائوئیسم، رهبری حزب توده جانب شوروی را گرفت و گروه مائوئیستی کمیته مرکزی (احمد قاسمی، دکتر غلامحسین فروتن، احمد سغائی) را اخراج کرد. واکنش حزب توده در مقابل پدیدهٔ اروتوئیسم نیز کاملاً تابعی از سیاستهای جهانی شوروی در جهت محکومیت آن بود. بدینسان، تا مرگ برژنف و افول برژنفیسم حزب توده عضوی «نمک شناس»، «وفادار» و «سربه راه» در خانواده احزاب کمونیست جهان شمرده می‌شد.

ولی، علیرغم این «وفاداری» حزب توده، مناسبات حزب کمونیست شوروی با آن همواره تابعی از مصالح کلی سیاست منطقه‌ای شوروی در خاورمیانه بود. در سالهای ۱۳۲۰، که شوروی به دلیل پیروزی در جنگ دوم جهانی در بخشی از خاک ایران حضور نظامی مؤثر داشت و جو بین‌المللی سالهای پس از جنگ جهانی دوم، تجدید تقسیم جهان را میان

اگر قدرتهای وقت نوید می‌داد، استالین و حزب کمونیست شوروی، بر روی حزب توده سرمایه‌گذاری قابل توجهی کردند. حداقل سود این سرمایه‌گذاری این بود که استالین توانست به بهای بیرون رفتن از ایران (در خاورمیانه) و یونان (در جذب اروپا) بخشی از سرزمینهای اروپای شرقی را تصاحب کند.

در همین سالها بود که اتحاد شوروی به وسیله سازمانهای وابسته به احزاب کمونیست به تأسیس سازمانهای بین‌المللی گوناگون (مانند: فدراسیون جهانی جوانان دمکرات، اتحادیه بین‌المللی دانشجویان، فدراسیون سندیکائی جهانی، فدراسیون بین‌المللی دمکراتیک زنان، شورای جهانی صلح) دست زد.

سازمانهای وابسته به حزب توده (مانند: سازمان جوانان توده، اتحادیه دانشجویان دانشگاه تهران، شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران به ریاست رضا روستا، تشکیلات دمکراتیک زنان ایران به ریاست مریم فیروز و جمعیت ایرانی هواداران صلح) از مؤسسين و اعضای رهبری این سازمانهای بین‌المللی بودند.

با کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و فروپاشی نهایی سازمان حزب توده در سال ۱۳۳۴، حزب کمونیست اتحاد شوروی دیگر برای حزب توده ارج و بهائی قائل نبود، ولی علی‌رغم این، برای ملاحظات استراتژیک خود اجازه داد تا اعضای متواری حزب توده به شوروی و اروپای شرقی پناهنده شوند و در آنجا به عنوان یک «گروهک پناهنده» فعالیت سیاسی محدودی داشته باشند. در این دوران شوروی به تدریج روند بهبود مناسبات خود را با رژیم شاه - امریکا در پیش گرفت و به نسبت توسعه این مناسبات، موقعیت حزب توده حقیرتر شد؛ تا بدانجا که به گفته احسان طبری:

در سال ۱۹۶۰، هیأت نمایندگی حزب توده را در بین احزاب خاورمیانه جای ندادند و کنار نمایندگان گوادلوپ و مارتینیک و جزیره رئونیون جا گرفت! در جلسهٔ احزاب کمونیست در ۱۹۶۹ عکسبرداری از ما ممنوع شد. در موقعی که از هیأت رئیسه و برژنف عکسبرداری می‌شد، تصادفاً نیمرخ رادمنش در [صف] مقدم عکس پدیدار شد و این عکس را کسی کنترل نکرد و در روزنامه پراودا نشر یافت. این باعث شد که عکسبرداری‌ها کنترل شود. البته رادمنش از دیدن عکس خود در پراودا بسیار خوشحال شد. با وجود خوش خدمتی و روش خاضعانه رهبران توده، در نظر دولت شوروی برتری رژیم شاه به طور مشخص و واقعی نسبت به حزب توده واضح بود. بسیار رخ می‌داد که ابداً نامی از حزب توده در میان نبود و حزب هم مراعات می‌کرد که مطلبی در مطبوعات خود ننویسند که کمیته مرکزی حزب

کمونیست شوروی آن را نپسندد.^۱

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و سقوط رژیم شاه- امریکا، حزب توده مجدداً برای مسکو وزن و اهمیت یافت. این امر بیش از هر چیز به دلیل فقدان هرگونه پایگاه اجتماعی در ایران برای اتحاد شوروی بود: نیروی اصیل انقلابی و مردمی ایران یعنی مردم مسلمان پیرو امام خمینی به هیچ وجه نگرش مساعدی نسبت به اتحاد شوروی و مارکسیست‌ها به طور اعم نداشت. نیروهای چپ‌گرای روشنفکری ایران نیز در اکثریت مطلق خود دارای روحیات و نظرات خصمانه و حداقل بدبینانه نسبت به اتحاد شوروی بودند. نزدیکترین این نیروها به شوروی یعنی فدائیان خلق، حداکثر به عنوان یک جریان «چپ نو» ارزیابی می‌شد و در آن مقطع به عنوان پایگاه اجتماعی شوروی مورد محاسبه نبود. در چنین شرایطی اتحاد شوروی برای یافتن پایگاه اجتماعی در جامعه انقلابی ایران مجبور شد گروه فرتوت و منقرض کمیته مرکزی حزب توده را بازسازی و احیاء کند و از آن به عنوان سرپلی برای جذب سایر نیروهای چپ (در درجه اول «فدائیان خلق» و «مجاهدین خلق») بهره جوید. اتحاد شوروی همچنین امید داشت که از طریق حزب توده بتواند در نیروهای اصیل مردمی و مسلمان نیز رسوخ کند. این سیاست بیانگر سه شاخص اساسی در سیاست خاورمیانه‌ای مسکو بود:

- ۱- تداوم سیاست سنتی «انترناسیونالیسم پرولتری» بر مبنای «دکترین برژنف»، بدان معنا که احزاب کمونیست جهان سوم به عنوان «ستون پنجم» و اهرم سیاست توسعه‌طلبانه شوروی مورد بهره‌گیری قرار گیرند. همان دکترینی که اجرای آن منجر به تصرف قدرت سیاسی توسط اقلیت توطئه‌گر مارکسیست در یمن جنوبی، افغانستان و اتیوپی شد.
- ۲- ضعف شدید دیوانسالاری حزب کمونیست، که بزرگترین نمود آن عدم شناخت جامعه ایران و پدیده انقلاب اسلامی ایران از سوئی و عدم شناخت جایگاه حزب توده در جامعه ایران از سوی دیگر بود. اگر دیوانسالاری حزب کمونیست اتحاد شوروی از منابع اطلاعاتی کارآمد و قدرت تحلیل جامع برخوردار بود، مسلماً مشی تجدید حیات حزب توده را پیش نمی‌گرفت و درمی‌یافت که حضور حزب توده در جامعه انقلابی ایران فی‌نفسه بزرگترین ضربه بر استراتژی منطقه‌ای مسکو خواهد بود. اگر چنین «ژرف‌اندیشی» و «تحلیل باز» در دیوانسالاری حزب کمونیست وجود داشت مسلماً اتحاد شوروی رأساً مانع حضور مجدد حزب توده در جامعه ایران می‌شد و (مانند امریکا و انگلیس) استراتژی

۱. احسان طبری، کژراهه، ص ۲۴۲.

خود را معطوف به جذب نیروهای نسبتاً «خوشنام» (در مقطع سالهای ۱۳۵۸-۱۳۵۷) مانند «مجاهدین خلق» (که در سالهای اولیه انقلاب کارمایه کافی برای گرایش به شوروی داشت و در این راه به اقداماتی هم دست زد) و یا حداقل «فدائیان خلق» می‌کرد.

با توجه به استراتژی منطقه‌ای مسکو در ایران، طی سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۷، مبنی بر تبدیل حزب توده به اهرم اصلی دگرگون‌سازی اوضاع به نفع خود، حزب توده مجدداً در مجامع بین‌المللی وابسته به بلوک شرق وزن و اهمیت یافت. ولی طی این سالها، مشارکت حزب توده در مجامع بین‌المللی بسیار کمتر از سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ بود، یعنی حزب توده هیچگاه جایگاه اولیه خود را در سازمانهای بین‌المللی وابسته به شوروی بازیافت.

شکست افتضاح‌آمیز حزب توده مجدداً موقعیت حزب توده را نزد شوروی و بلوک شرق به مخاطره انداخت. از سوی دیگر، اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی برخلاف سالهای ۱۳۳۴-۱۳۲۵ که سیل فراریان توده‌ای را پذیرا می‌شدند، دیگر حاضر نبودند «پناهندگان توده‌ای» را در خاک خود بپذیرند و در نتیجه بقایای متواری حزب توده در اروپای غربی و اندکی در افغانستان (حدود ۳۰۰ نفر) سکنی گزیدند.

با آغاز «دوران گورباچف» و حذف چهره‌هایی چون حیدرعلی اوف، گرایش به سیاستهای واقع‌بینانه در قبال انقلاب اسلامی ایران آغاز شد و نتیجه این سیاست «انفراد» و «انزوای» حزب توده در مجامع بین‌المللی شرق‌گرا بود. اوج این انزوا در مسئله جنگ تبلیغاتی امپریالیسم خبری علیه ایران اسلامی به عنوان «موج اعدام‌ها در ایران» آشکار شد. در حالی که مجامع غربی به ناگاه هوادار بقایای حزب منحل‌شده شدند و برای اعدام معدود سران آن به جوسازی پرداختند، محافل بلوک شرق به طور جدی با این جنگ صلیبی غرب علیه ایران اسلامی هم‌آوا نشدند و سکوت کردند و هم‌زمان میخائیل گورباچف نماینده شخصی خود را برای تقدیم پیام به امام خمینی (ره) راهی تهران کرد. این سیاست واقع‌بینانه، که بیانگر مرحله نوینی در سیاست منطقه‌ای شوروی در ایران بود، مورد انتقاد بقایای توده‌ای‌های فراری در غرب قرار گرفت و نشریه «راه ارانی» - ارگان «حزب دمکراتیک مردم ایران» (منشعبین کمیته مرکزی حزب توده) چنین نوشت:

با آنکه خبرگزاری تاس خبر مربوط به قطعنامه سازمان ملل حاوی محکومیت ایران بخاطر نقض حقوق بشر را مخاپره کرده، اما در مجموع رسانه‌های گروهی اصلی و مقامات اتحاد شوروی در برابر موج اعدام کمونیستها و سایر نیروهای دمکرات، همچنان سیاست سکوت را دنبال می‌کنند. به ویژه غیبت این کشور در جریان رأی‌گیری کمیسیون حقوق بشر و رأی ممتنع دیگر کشورهای سوسیالیستی

در برخورد آنها به سرنوشت هزاران کمونیست در بند ایرانی[!!]، جای سؤال و برخورد جدی برجا می‌گذارد.^۱

روابط بین‌المللی حزب توده (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸)

شعبه بین‌المللی کمیته مرکزی حزب توده در سال ۱۳۵۸ فعالیت خود را در تهران آغاز کرد. به دلیل جو سیاسی و بین‌المللی سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸ و نیز به دلیل تجدید اهمیت حزب توده در نزد حزب کمونیست شوروی (به دلیل انقلاب اسلامی ایران) این شعبه در چهارساله پس از انقلاب فعالیت گسترده‌ای داشت.

در هیأت دبیران حزب توده، به طور رسمی، محمدعلی عمویی دبیر روابط بین‌المللی حزب شمرده می‌شد و مسئولیت اداره شعبه با یکی از مهره‌های نزدیک و مورد اعتماد کیانوری به نام دکتر ژیلای سیاسی بود، که در پلنوم هفدهم (فروردین ۱۳۶۰) عضو کمیته مرکزی حزب توده شد.

در اواخر سال ۱۳۵۹، علی خاوری خراسانی، دبیر کمیته مرکزی، برای تأمین روابط بین‌المللی فعال‌تر به عنوان نماینده حزب توده در هیأت تحریریه مجله مسایل صلح و سوسیالیسم به پراگ (چکسلواکی - مقرر دفتر مجله فوق) اعزام شد. خاوری به علت اقامت در پراگ تنها فردی از هیأت دبیران کمیته مرکزی حزب توده بود که توسط نهادهای قضایی - اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران بازداشت نشد و مجدداً در سالهای ۱۳۶۸ - ۱۳۶۳ به تلاش برای تجدید حیات بقایای متواری حزب توده دست زد و خود را «دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده» نامید.

شعبه بین‌المللی یک ارگان رسمی و اجرائی روابط بین‌المللی بود، ولی مجموعه ارتباطات بین‌المللی حزب توده در این شعبه متمرکز نبود. ارتباطات بین‌المللی حزب توده را در سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸ می‌توان به شرح زیر تفکیک کرد:

۱- ارتباطات بسیار سری جاسوسی: این ارتباطات زیر نظر مستقیم دبیر اول (کیانوری) با مأمورین کا.گ.ب صورت می‌گرفت. برخی افراد مورد اعتماد و سطح بالای سازمان مخفی حزب، نقش رابط را در این ارتباطات ایفا می‌کردند.

۲- ارتباطات رسمی در سطح رهبری: اینگونه ارتباطات توسط اعضای هیأت دبیران و هیأت سیاسی کمیته مرکزی در مسافرتهايشان به خارج از کشور انجام می‌گرفت. از

۱. راه ارانی، شماره ۷، دی ۱۳۶۷، ص ۳.

مهمترین این ارتباطات باید به سفر مخفی دبیر اول حزب (کیانوری) و دبیر بین‌المللی حزب (عمویی) به مسکو و ملاقات آنها با بوریس پاناماریف و سایر مقامات عالی‌رتبه شعبه بین‌المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در سال ۱۳۵۹ اشاره کرد. با اعزام علی خاوری به پراگ این ارتباطات به طور روزمره جریان داشت و کیانوری با تماس تلفنی و کتبی خود از تهران او را هدایت می‌کرد.

۳- ارتباطات جاری در سطح شعبه بین‌المللی: این ارتباطات تماسهای روزمره و جاری کمیته مرکزی حزب توده با خارج از کشور بود.

۴- ارتباطات سازمانهای وابسته به حزب توده: این ارتباطات شامل تماسهای جاری و روزمره سازمانهای وابسته به حزب با مجامع بین‌المللی و سازمانهای مشابه در سایر کشورها بود.

ساختار و کارکرد شعبه بین‌المللی

ساختار شعبه بین‌المللی را می‌توان در سه بخش تفکیک کرد.

۱- آرشیو و ارتباطات: شعبه بین‌المللی دارای مکاتبه منظم با دهها سازمان بین‌المللی وابسته به بلوک شرق و دهها حزب کمونیست هوادار مسکو در سراسر جهان بود. کتب، نشریات و نامه‌های این سازمانها در دفتر شعبه بین‌المللی آرشیو می‌شد و برای استخراج اطلاعات و تهیه مقالات بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گرفت.

۲- تحریریه مجله «مسایل بین‌المللی»: مجله مسایل بین‌المللی پیش از انقلاب توسط محمد پورهرمزان ترجمه و انتشار می‌یافت. پس از انقلاب، پورهرمزان به مسئولیت انتشارات توده منصوب شد و تحریریه فوق زیر نظر او سازمان یافت.

در سال ۱۳۶۱ به دستور کیانوری تحریریه مسایل بین‌المللی از شعبه انتشارات به شعبه بین‌المللی انتقال یافت و زیر نظر ژیلای سیاسی قرار گرفت. هیأت تحریریه فوق مرکب از تعدادی اعضای حزب بود که به زبانهای خارجی آشنائی داشتند. این ارگان وظیفه ترجمه مقالات مجله مسایل صلح و سوسیالیسم را به فارسی به عهده داشت. بخشی از این مقالات در روزنامه مردم و مجله دنیا به چاپ می‌رسید و بخش دیگر در مجله مسایل بین‌المللی درج می‌شد. چاپ و نشر این مجله به عهده شعبه انتشارات بود.

۳- تحریریه «توده نیوز»: اخبار توده (Todeh News) نشریه‌ای بود که به صورت پلی‌کپی (در کیفیت مناسب) به چند زبان منتشر می‌شد. محتوی توده نیوز چکیده‌ای از اخبار فعالیت‌های حزب توده در ایران بود. توده نیوز برای اکثر سازمانهای بین‌المللی

وابسته به بلوک شرق و احزاب کمونیست سراسر جهان ارسال می‌شد.

فعالیت‌های شعبه بین‌المللی

محورهای اصلی فعالیت‌های شعبه بین‌المللی به شرح زیر بود:

- ۱- انتشار مجله «مسایل بین‌المللی» به زبان فارسی
- ۲- انتشار نشریه خبری «توده نیوز» به زبانهای مختلف
- ۳- ارتباط مستمر با سازمانهای بین‌المللی چپ‌گرا
- ۴- ارتباط مستمر با احزاب کمونیست هوادار شوروی در سراسر جهان
- ۵- تدارک شرکت هیأت‌های نمایندگی حزب توده و سازمانهای وابسته به حزب توده در کنگره‌های احزاب کمونیست کشورهای مختلف و جلسات سازمانهای بین‌المللی و سایر مجامع مانند المپیک مسکو و فستیوالهای جهانی جوانان و غیره
- ۶- دریافت سهمیه معین از بورسیه‌های تحصیلی و استراحتگاههای احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی و سازمانهای بین‌المللی وابسته به بلوک شرق و انتقال آن به رهبری حزب (هیأت دبیران حزب بنا به مصالح خود عده‌ای از جوانان و نوجوانان خانواده‌های حزبی را برای تحصیل از طریق این بورسیه‌ها به خارج اعزام می‌کرد).

سازمانهای بین‌المللی مرتبط با حزب توده

سازمانهای بین‌المللی که شعبه بین‌المللی با آن در تماس بود عبارتند از:

- ۱- مجله «مسایل صلح و سوسیالیسم»: همانطور که گفتیم، این مجله نشریه‌ای است که پس از انحلال کمیترن (انترناسیونال سوم) توسط حزب کمونیست شوروی به منظور تأمین وحدت رویه و هماهنگی میان احزاب کمونیست سراسر جهان تأسیس شد. دبیرخانه مجله فوق در پراگ (پایتخت چکسلواکی) بود و در واقع نقش نوعی مرکز نیمه رسمی «جنبش جهانی کمونیستی» را ایفا می‌کند. در دبیرخانه فوق حدود ۵۰ حزب کمونیست دارای نماینده ثابت و مستقر بودند. به دلیل بحران در جنبش جهانی کمونیستی عملاً این مرکز نتوانست نقشی را که باید ایفا می‌کرد بیابد و به تدریج به یک ارگان تشریفاتی و کم بازده بدل شد. سانسور حاکم بر نشریه، مورد اعتراض و کناره‌گیری برخی احزاب کمونیست قرار گرفت و جلسات مشورتی هیأت تحریریه عملاً به اجلاس‌های بسیار قالبی و دیپلماتیک مبدل گردید. یکی از بحران‌های مهم در تحریریه فوق، کناره‌گیری حزب کمونیست ایتالیا (با بیش از یک میلیون عضو و از مهمترین احزاب کمونیست جهان) در

سال ۱۹۸۸م. بود. به گفته احسان طبری:

مخارج هنگفتی برای نتیجه‌ناچیزی صرف می‌شد. صدها کارمند این مؤسسه، حقوق، منزل، اثاث، دکتر و درمانگاه، استراحت هر هفته و هر ساله، رستوران و کافه و خدمات دیگر (مثلاً مقداری ارز سنگین نقد) دریافت می‌داشتند و در قبال آن، جز بحث‌های موهوم و باصطلاح نیشغولی (کازوئیستیک) و پرکردن مجله‌ای که خواننده و نقشی چندان محسوس نداشت، کار دیگری نداشتند.^۱

حزب توده از آغاز در این دبیرخانه دارای نماینده ثابت بود: اردشیر (آرداشس) آوانسیان، حمید صفری و علی خاوری در دوره‌های مختلف این نقش را داشتند. دبیرخانه مجله مسایل صلح و سوسیالیسم در عین حال مهمترین مرکز ارتباطاتی موجود احزاب کمونیست سراسر جهان با یکدیگر به شمار می‌رفت و در تأمین ارتباطات و آشنایی‌های احزاب با یکدیگر نقش درجه اول داشت. در واقع، کارکرد و علت وجودی دبیرخانه فوق نیز همین بود.

۲- اتحادیه بین‌المللی دانشجویان (IUS): شعبه بین‌المللی حزب توده با این سازمان بین‌المللی دانشجویی دارای ارتباط مستقیم بود و روابط «سازمان جوانان توده» را با آن تسهیل می‌نمود. دبیرخانه «اتحادیه» فوق در بوداپست (مجارستان) بود.

۳- فدراسیون جهانی جوانان دمکرات (wfdy): این سازمان بین‌المللی نیز علاوه بر ارتباط با سازمان وابسته خود در ایران (جوانان توده) با شعبه بین‌المللی حزب توده رابطه داشت. این رابطه به دلیل آشنایی ژیلای سیاسی، با دبیران فدراسیون، تسهیل می‌شد. برخی از کادرهای حزب توده مانند بابک امیرخسروی، ژیلای سیاسی، کیومرث زرشناس، فرهاد فرجادآزاد، سیاوش قائینی در سالهای ۱۳۵۰ در اجلاسهای این فدراسیون فعال بوده‌اند. دبیرخانه «wfdy» در پراگ (چکسلواکی) بود.

۴- کمیته بین‌المللی جنبشهای کودکان و نوجوانان (CIMEA): کمیته فوق از ارگانهای وابسته به «فدراسیون جهانی جوانان دمکرات» بود. در سال ۱۳۵۹، «کانون دانش‌آموزان ایران» (وابسته به «سازمان جوانان توده») به عضویت این کمیته درآمد.

۵- فدراسیون جهانی دمکراتیک زنان: مرکز سازمان فوق در برلین شرقی بود و از ایران «تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» (وابسته به حزب توده) عضو آن به شمار می‌رفت.

در سالهای ۱۳۵۰، شهناز اعلامی (از عوامل ساواک) نماینده سازمان زنان حزب توده در

۱. احسان طبری، کژراهه، ص ۲۱۷.

فدراسیون فوق بود. اشرف پهلوی و «سازمان زنان» درباری او نیز در مجامع این فدراسیون شرکت داشتند. پس از انقلاب اسلامی، تشکیلات زنان توده (به سرپرستی مریم فیروز) در جلسات فدراسیون شرکت می‌جست. «فدراسیون» فوق علیرغم وابستگی به بلوک شرق تا حدودی یک سازمان «باز» به حساب می‌آمد و در مجامع آن طیف‌ها و گرایشهای گوناگون شرکت می‌کردند.

۶- فدراسیون سندیکایی جهانی (F.S.M): «فدراسیون سندیکایی جهانی» محور فعالیت تبلیغی خود را بر پایه منشوری به نام «اعلامیه جهانی حقوق سندیکایی» سازمان می‌داد. از سال ۱۳۲۵ سازمان کارگری حزب توده (شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران به رهبری رضا روستا) در پی سفر لوئی سایان (رهبر سندیکای معروف ت.ژ.ت در فرانسه - وابسته به حزب کمونیست فرانسه و رهبر وقت فدراسیون سندیکایی جهانی) به تهران عضو فدراسیون فوق شد. مدتی نیز ایرج اسکندری نماینده حزب توده در این سازمان بود.^۱

پس از انقلاب اسلامی ایران، سازمان وابسته به حزب توده موسوم به «انجمن همبستگی...» کوشید تا مناسبات خود را با سازمان فوق توسعه دهد و در برخی مجامع آن شرکت جست.

۷- جمعیت جهانی هواداران صلح: سازمان فوق نیز از مجامع بین‌المللی وابسته به شوروی بود، که نقش تبلیغاتی در دفاع از سیاست‌های بین‌المللی شوروی تحت عنوان «صلح جهانی» بر عهده داشت.

در روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، رییس شورای جهانی صلح در سال ۱۳۶۹ ش. رامش چاندرا (از هند) بود. «جمعیت ایرانی هواداران صلح» سازمان مشابه آن در ایران محسوب می‌شد.

۸- سازمان همبستگی خلقهای آسیا و آفریقا (A.P.S.O): سازمان بین‌المللی فوق توسط «کمیته شوروی همبستگی خلقهای آسیا و آفریقا» ایجاد شد و فعالیت آن به اجلاسها و مجامع تبلیغاتی (با مضمون ضدامپریالیستی) محدود بود و بیشتر مبین سیاست‌های دولتی و رسمی کشورهای سوسیالیستی به شمار می‌آمد. شعبه بین‌المللی حزب توده با این سازمان در مکاتبه بود.

شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی سیر فعالیت شعبه

شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی کمیته مرکزی حزب توده در اواخر فروردین ۱۳۶۱ به دستور کیانوری تشکیل شد. مسئول آن هدایت‌الله حاتمی بود و افراد شعبه عبارت بودند از حبیب‌الله فروغیان، احمدعلی رصدی، غلامحسین قائم‌پناه و صابر محمدزاده. قبل از تشکیل شعبه بازرسی و رسیدگی مرکزی، شعبه‌ای به همین نام و با همین وظیفه (حدود سال ۵۹) در کنار تشکیلات تهران تأسیس و شروع به کار کرد که به منظور بازرگری و کنترل تشکیلات تهران بود. مسئول بازرسی و رسیدگی سازمان ایالتی تهران احمدعلی رصدی بود که بعداً علاوه بر این مسئولیت، به عضویت شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی نیز درآمد. محمدعلی عمویی عضو هیأت دبیران، نقش رابط شعبه فوق را با هیأت دبیران به عهده داشت. این شعبه در مدت یک سالی که پابرجا بود توانست به شهرستانهای مختلفی سرکشی کرده و سازمانهای حزب را بازرسی کند. شعبه مرکزی بازرسی همچنین به تأسیس شعب همنام در سازمانهای ایالتی دست زد تا اینگونه بازرسیها و رسیدگیها در خود سازمان ایالتی و رده‌های پائین‌تر انجام شود. در این رابطه حزب موفقیت چندانی به دست نیاورد و وظیفه این گونه بازرسیها در شهرستانها، به خود شعبه مرکزی واگذار گردید. شیوه برخورد با سازمانهای ایالتی به این صورت بود که ابتدا نماینده شعبه مرکزی در جلسات کمیته ایالتی شرکت می‌جست و پس از درخواست از کمیته ایالتی در جلسات رده‌های پائین حضور به هم می‌رساند و مسایل مطروحه در این نشستها را که به روال طبیعی آن طی می‌شد جمع‌بندی و به مرکز انتقال می‌داد. نتیجه این گزارش به شعبه تشکیلات کل و خلاصه آن به هیأت دبیران ارسال می‌گردید. در این گزارشها انحرافات سیاسی و ایدئولوژیک و نقائص سازمانی هر واحد حزبی به صورت مبسوط بررسی و برای رفع آنها پیشنهادهای ارائه می‌شد.

وظایف شعبه

- ۱- رسیدگی به تخلفات و حل اختلافات در درون حزب، که شامل اختلافات بین اعضا و مسئولین سازمانهای مختلف حزبی با یکدیگر و شکایاتی که از بدنه تشکیلات در زمینه‌های مختلف (سازمانی، سیاسی، اجتماعی، ایدئولوژیک و حتی مسایل خصوصی و خانوادگی) به کمیته مرکزی می‌رسید.
- ۲- نظارت بر حسن اجرای دستورات تشکیلاتی از بالا تا پائین‌ترین حلقه‌های حزبی.

- ۳- نظارت بر نحوه دریافت نشریات حزبی از مرکز و نحوه تکثیر و توزیع آنها در محل تا رسیدن این نشریات به دست اعضا.
- ۴- رسیدگی به چگونگی دریافت حق عضویتها و بازرسی کلی از وضعیت امور مالی (جزئیات مسایل مالی را شعبه مرکزی مالی رسیدگی می‌نمود).
- اعضای شعبه «بازرسی و رسیدگی» به جز سازمان مخفی و شعبه اطلاعات در کلیه امور حزب، حق بررسی و دخالت مستقیم داشتند.

نمودار شعبه بازرسی و رسیدگی



زندگی‌نامه اعضای شعبه بازرسی و رسیدگی سرهنگ هدایت‌الله حاتمی

وی که اهل یزد بود در سال ۱۳۲۲ به حزب توده پیوست و در غائله آذربایجان عضو «ارتش ملی آذربایجان» و پس از شکست فرقه با درجه سرهنگی به شوروی پناهنده شد. حاتمی قریب سی سال در فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی به کار پرداخت و در سال ۱۳۵۶ به آلمان شرقی رفته و عضو هیأت تحریریه روزنامه مردم شد و پس از انتقال به ایران در همان ارگان به کار پرداخت. وی در پلنوم هفدهم به عضویت کمیته مرکزی حزب انتخاب شد و پس از تشکیل شعبه بازرسی و رسیدگی، به عنوان مسئول این شعبه تعیین گردید. در دورانی که حاتمی در باکو زندگی می‌کرد با رهبری فرقه دمکرات آذربایجان روابط خوبی نداشت و آنها نیز به وی توجهی نمی‌کردند و او جزء ناراضیها قلمداد می‌شد و به وی مسئولیتی محول نمی‌گردید. زمانی که رهبری حزب توده اقدام به انتقال نامبرده به آلمان شرقی کرد، رهبری فرقه دمکرات (غلام یحیی دانشیان) با انتقال او مخالفت نمود.

حبیب‌الله فروغیان

او از مهمترین عناصر اطلاعاتی شوروی در ایران محسوب می‌شد. وی قبلاً افسر ارتش و عضو سازمان افسری حزب توده بود که پس از شکست غائله آذربایجان به اتحاد شوروی گریخت و به مدت ۹ سال در باکو اقامت نمود و بعد از آن برای تحصیل در انستیتوی فلسفه شرق دور به مسکو رفت و دکترای خود را از این مؤسسه دریافت داشت. پس از مدتی فلسفه را رها کرد و تا پیروزی انقلاب اسلامی به تدریس زبان فارسی در دانشگاه مسکو مشغول شد. او در این دوره ۱۲ ساله عضو کمیته مرکزی حزب توده بود و در دوران تدریس زبان فارسی، بسیاری از عوامل مارکسیست افغانستان و مأمورین اطلاعاتی شوروی دانشجوی او بودند. در نیمه سال ۱۳۶۱، برای حفظ اسرار مهم کا.گ.ب توسط رابط شوروی به فروغیان و کیانوری دستور خروج از ایران داده شد. فروغیان به خارج گریخت ولی کیانوری موفق نشد.

احمدعلی رصدی

در سال ۱۳۱۵ از دانشکده افسری تهران در رشته توپخانه فارغ‌التحصیل شد و در سال ۱۳۲۳ به حزب توده پیوست. در جریان غائله آذربایجان به شوروی گریخت و مدت ۲۸ سال در باکو اقامت گزید. سپس به مسکو رفته و به درخواست حزب کمونیست چین و موافقت کمیته مرکزی حزب توده به چین مسافرت کرد و در بخش فارسی رادیو پکن به کار پرداخت. پس از بروز اختلاف بین شوروی و چین، چینی‌ها مؤدبانانه عذر او و سایر ایرانیان مقیم پکن را خواستند. رصدی به مسکو بازگشت و در انستیتوی اقتصاد جهانی به تحصیل ادامه داد و دکترای خود را در رشته اقتصاد گرفت. رصدی در پلنوم چهارم (۱۳۳۶) به عضویت مشاور کمیته مرکزی و در پلنوم هفتم (۱۳۳۹) به عضویت کمیته مرکزی برگزیده شد. رصدی در سالهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، مسئول مهاجرین ایرانی در شوروی بود و پس از مراجعت به ایران به اتفاق فروغیان در شرکت «مشاوران صنعتی نایب انترنشنال» که در تبریز توسط دو مهندس آذربایجانی تشکیل شده بود به کار بازرگانی و واردات کالا - عمدتاً از کشورهای اروپای شرقی - پرداخت. این شرکت یکی از مهمترین مراکز جاسوسی حزب توده بود. پس از انقلاب اسلامی، رصدی در دو دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی شهر لنگرود به عنوان کاندیدای حزب توده شرکت کرد. آخرین مسئولیت او در حزب، سرپرستی شعبه بازرسی و رسیدگی سازمان ایالتی تهران بود.

غلامحسین قائم‌پناه

در سال ۱۳۲۴ زمانی که دانشجوی افسری بود به عضویت حزب توده درآمد و در سال ۱۳۲۹ از ناحیه رود ارس به شوروی گریخت. او پس از ۶ ماه بازداشت در زندان باکو به توصیه غلام یحیی دانشیان و عبدالصمد کامبخش از زندان آزاد گردید. پس از آزادی، از طرف سازمان اطلاعاتی شوروی با قائم‌پناه تماس گرفته شد و برای همکاری به آن سازمان جلب شد. او مأمور بود که هرگونه مخالفت با شوروی را در درون حزب به مقامات کا.گ. ب گزارش کند. در آلمان شرقی عضو هیأت تحریریه نامه مردم بود. پس از انقلاب اسلامی در پلنوم هفدهم به عضویت کمیته مرکزی برگزیده شد.

صابر محمدزاده

در دوران پهلوی به همراه آصف رزم‌دیده حین کار در چاپخانه مخفی حزب دستگیر شدند و بیش از ده سال در زندان بود. پس از انقلاب اسلامی، ابتدا عضو کمیته ایالتی تهران و سپس به عضویت شعبه بازرسی گمارده شد. از اول سال ۱۳۵۹ همراه کی‌منش و قربانی‌نژاد برای درمان به شوروی رفت و پس از بازگشت در پلنوم هفدهم حزب به عضویت کمیته مرکزی و عضو شعبه بازرسی و رسیدگی (به عنوان مسئول شهرستان شعبه) انتخاب گردید. محمدزاده در طول یکسال فعالیت خود در شعبه بازرسی از سازمانهای حزب در مازندران، همدان، اراک، قم، خرم‌آباد، بروجرد، اصفهان، شهرکرد، شیراز، بوشهر، بندرعباس، گرگان، کرمان، خراسان و گیلان بازرسی کرد.

از پنج عضو شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی، چهار نفر آنان (هدایت‌الله حاتمی، غلامحسین قائم‌پناه، احمدعلی رصدی، صابر محمدزاده) دستگیر و حبیب‌الله فروغیان به خارج از کشور گریخت. با توجه به زندگی‌نامه اعضای شعبه بازرسی و رسیدگی و اعترافات آنان، روشن می‌شود که علت تأسیس این شعبه در اوایل سال ۱۳۶۱ تأمین نظارت دقیق سازمان اطلاعاتی شوروی (کا.گ.ب) به ویژه از طریق فروغیان بر سازمانهای حزب توده بود. در واقع می‌توان این شعبه را «چشم و گوش» کا.گ.ب در درون حزب توده ارزیابی کرد. در این رابطه باید توجه داشت که سال ۱۳۶۱ سال درگیریهای شدید پنهانی حزب توده با نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران بود و حجم شدید فعالیتها قاعدتاً نباید مجالی برای تأسیس یک نهاد تشریفاتی به نام بازرسی می‌داد. حال آن که شعبه بازرسی چنین نهادی نبود و در شرایط سال ۱۳۶۱ دارای کارکرد قوی ضداطلاعاتی بود و وجود آن از نظر حزب ضروری تشخیص داده شد.

شعبه مرکزی کارگری

در مارکسیسم، «طبقه کارگر» جای ویژه‌ای دارد و «کارگرستایی» محور اصلی تبلیغات احزاب کمونیست را تشکیل می‌دهد. بر اساس ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی، احزاب کمونیست خود را «پیشاهنگ طبقه کارگر» می‌دانند و مدعیند که به نمایندگی کارگران و به مثابه «پیشتاز انقلابی» آنان عمل می‌کنند و هدفشان به حکومت رساندن «طبقه کارگر» است. هدف این تبلیغات و سنگ کارگران را به سینه زدن روشن است. کمونیستها، کارگران را، به دلیل حساسیت نقش اجتماعی‌شان در به حرکت درآوردن چرخهای صنعت و نیز به دلیل استثمار و ستم وحشیانه‌ای که در جوامع سرمایه‌داری بر آنان می‌رود، بهترین آماج برای اهداف خود تشخیص دادند و می‌کوشیدند تا با این شعارهای عوام‌فریبانه در میان این بخش مستضعف جامعه برای خود پایگاهی بیابند، تا حداقل بتوانند توجیهی برای «نمایندگی طبقه کارگر» - که به نام آن مشی توطئه‌گرانه خود را پیش می‌بردند - داشته باشند. در مورد حزب توده نیز چنین بود. حزب توده خود را «حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران» می‌خواند و طی حیات خود همواره می‌کوشید تا سنگ کارگران را به سینه زند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، کمیته مرکزی حزب توده، برای کار در میان کارگران و تلاش برای جذب آنها به صفوف خود و نیز برای سوءاستفاده از مسایل جاری کارگری کشور و تنظیم مشی سیاسی، تبلیغاتی، ایجاد بحران در کشور، نفاق‌افکنی در میان مسئولین و بالاخره اجرای طرح براندازی خرنده خود (مسخ انقلاب) به تشکیل یک ارگان تخصصی ویژه، در جنب خود پرداخته بود. این ارگان «شعبه مرکزی کارگری» نام داشت.

تاریخچه فعالیت‌های کارگری حزب توده

دکتر حسین جودت، عضو قدیمی رهبری حزب توده، سابقه تاریخی شعبه مرکزی کارگری را از بدو تأسیس حزب توده، چنین شرح می‌دهد:

پس از تأسیس حزب در سال ۱۳۲۰، در ۱۳۲۱ تصمیم می‌گیرند که یک شعبه امور سندیکائی به وجود آورند. وظیفه این شعبه متشکل کردن کارگران کارخانه‌ها و حرفه‌ها در اتحادیه‌های کارگری بود. رضا روستا مسئولیت این شعبه را به عهده می‌گیرد و نام شعبه را می‌گذارد شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران، ولی هنوز به جز یکی دو هسته کوچک اتحادیه‌ای به وجود نیامده بود. تا پایان ۱۳۲۱ چند اتحادیه ساختمانی (کارگران ساختمان دادگستری و دارایی، کارگران کوره‌پزخانه‌ها و نجارها) و غیره پس از اعتصابهایی که برای اضافه دستمزد و بهبود شرایط کار

تشکیل می‌دهند، کمیته اعتصاب را به عنوان هیأت عامله اتحادیه کارگران کاخ دادگستری و غیره معین کرده اتحادیه را تشکیل می‌دهند. تعداد این اتحادیه‌ها رو به افزایش می‌نهد ولی در کارخانه‌ها پیشرفتی از لحاظ تشکیل اتحادیه نصیب شورای مرکزی نمی‌شود. افراد دیگر نیز غیر از حزب توده به تشکیل اتحادیه‌های کارگری دست‌زده‌اند که مهمترین آنها عبارت است از گروه یوسف افتخاری، دکتر جاوید، گروهی نیز در راه آهن به عنوان کانون لکوموتیورانان راه آهن متشکل شده بودند، گروه یوسف افتخاری نسبتاً زود به فعالیت پرداخته بود و چون از طرف دولت وقت به عنوان رقیب حزب توده پشتیبانی می‌شد در مازندران و آذربایجان (تبریز) و تهران اتحادیه‌هایی به وجود آورده بود و با دادن شعارهای تند توانسته بود در میان کارگران نفوذی پیدا کند. در اصفهان نیز به طور خودجوش کارگران اتحادیه‌هایی به وجود آورده بودند، فداکار وکیل دادگستری در اتحادیه‌های اصفهان نفوذ داشت و توانسته بود به کمک آنها به وکالت دوره چهاردهم مجلس انتخاب شود. در جنوب یعنی در مناطق نفت‌خیز خوزستان و آبادان و در نقاط دیگر ایران هنوز جنبش کارگران چندان نظمی نگرفته بود.

در این دوران سیاست کارگری حزب این بود که به تشکیل کارگران در اتحادیه‌ها بپردازد، برای تصویب قانون کار و بیمه‌ها و تأمین اجتماعی تلاش کند. ضمناً بکوشد تمام اتحادیه‌ها را متمرکز ساخته و مرکز واحد سندیکایی کشور را به وجود آورد. در آغاز کار موفقیتی به دست نمی‌آورد. ولی پس از شکست نازیها در استالینگراد پیشرفتهایی که شورویها در عرصه جنگ به دست آوردند توجه کارگران به شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران بیشتر شد و اقدامات حزب برای متمرکز ساختن اتحادیه‌های کارگری به نتیجه رسید. گروه یوسف افتخاری جدای از خود یوسف افتخاری و گروه دکتر جاوید در روز اول ماه مه - ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۳ - با شورای مرکزی متحد شده، شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران را به وجود آوردند. کانون لکوموتیورانان نیز به شورای متحده پیوست. چندی نگذشت - یعنی در جریان تابستان ۱۳۲۳ - [که] اتحادیه‌های کارگران کارخانه‌های اصفهان نیز به شورای متحده پیوستند. بدین سان مرکز واحد سندیکایی با نیروی قابل توجهی در ایران پدید آمد. در عین حال تا حدود زیادی رهبری حزب نسبت به شورای متحده تضعیف شد. شورای متحده مرکزی می‌کوشید کارگران رشته‌های مختلف را متشکل سازد. شعارها عبارت بودند از: به

رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری، تصویب قانون کار، قانون بیمه‌ها و تأمین اجتماعی، بهبود شرایط کار. ضمناً از آنجا که هنوز جنگ ادامه داشت و راه‌آهن و تعدادی از کارخانه‌ها برای جبهه (شورویها) کار می‌کردند کوشش شورای متحده آن بود که اختلافات کارگر و کارفرما را از طریق مذاکره حل کند تا کار به اعتصاب و تعطیل نکشد. این سیاست تا پایان جنگ (اردیبهشت ماه ۱۳۲۴) ادامه داشت. پس از آن دیگر مسئله عدم توسل به اعتصاب کنار گذاشته شد اما از سوی دیگر، دستگاه حاکمه علیه سازمانهای کارگری و حزب توده ایران دست به تعرض زد. مراکز کارگری در اصفهان مورد حمله قرار گرفت، در تهران کلوپ حزب و شورای متحده مرکزی بسته شد و در مناطق نفت‌خیز جنوب هم فعالیت حزب کماکان به طور پنهانی ادامه داشت. از اتحادیه‌های کارگری هم خبری نبود. پس از اقدام مسلحانه فرقه دمکرات آذربایجان و برکنار شدن پیاپی حکومت‌های صدرالاشرف و حکیمی و تشکیل حکومت اول قوام (آخر ۱۳۲۴) حزب و اتحادیه‌های کارگری آزاد شدند و دست به فعالیت دامنه‌داری در سراسر ایران زدند. این فعالیت فقط ۷-۸ ماه طول کشید. در فروردین ماه ۱۳۲۵ نخستین اعتصابهای کارگران نفت جنوب و قبل از آن کارگران نفت کرمانشاه به وقوع پیوست. در اول ماه مه ۱۳۲۵ به یکباره اتحادیه‌های کارگران نفت خوزستان تشکیل شدند و پیوستگی خود را به «شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران» اعلام داشتند. شورای متحده نیروی شگرفی کسب کرد. و در سراسر ایران کارخانه‌ها اتحادیه‌های خود را تشکیل داده و به شورا می‌پیوستند. در اول ماه مه ۱۳۲۵ به مناسبت روز کارگر در حدود ۷۰۰ هزار نفر در راه‌پیمائیها شرکت کردند و تعداد اعضای اتحادیه‌های وابسته به شورا به ۴۰۰ هزار نفر رسید. حکومت قوام قانون کار را به شکل تصویب‌نامه تصویب و ابلاغ کرد و وزارت کار را تشکیل داد و اجرای قانون را به این وزارت واگذار کرد. شورای عالی کار تشکیل شد و نمایندگان شورای متحده مرکزی به عنوان نماینده کارگران در آن شرکت کردند. از طرف کارفرمایان نیز چند نفر کارفرمای خصوصی و نماینده شرکت نفت و شرکت شیلات و چند تن کارشناس از طرف دولت در شورای کار شرکت می‌کردند تا آئین‌نامه‌های قانون کار را به تصویب برسانند و ضمناً درباره حداقل دستمزد و غیره تصمیم بگیرند. در این دوران حزب می‌کوشید در این زمینه‌ها نتایج مثبتی به دست آورد. ولی چنانکه معلوم بود با کارشکنیهای عوامل

حکومت به نفع انگلیس، کار حزب و شورای متحده به نشیب افتاد. و دیگر کوچکترین موفقیتی حاصل نمی‌کرد. با رسیدن ۲۱ آذر ۱۳۲۵ و فرار گردانندگان فرقه دمکرات آذربایجان به شوروی، حمله به سازمانهای حزب و اتحادیه‌های وابسته به شورای متحده که در واقع از تیرماه ۱۳۲۵ آغاز شده بود تشدید شد و به سرعت به انحلال این سازمانها انجامید. در اواخر سال ۱۳۲۵ از اتحادیه‌ها در سراسر ایران به جز تهران اثری نمانده بود و دولت قوام به تشکیل اتحادیه‌های دولتی (امکا) دست زده بود. با این وجود شورای متحده هنوز در تهران دفتری داشت که در آن عده‌ای از کارگران اخراج شده از کارخانه‌ها جمع می‌شدند (بی‌آنکه بتوانند کاری انجام دهند). این دفتر چنین سیاستی در پیش گرفته بود که تشکیل اتحادیه‌های مستقل (غیر وابسته به دولت، کارفرما و حزب) را تشویق کند. در این زمینه هم با حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و تیراندازی به شاه، کار تعطیل شد. شورای متحده مرکزی به همراه حزب غیرقانونی اعلام شد و فعالین آن بازداشت و زندانی شدند. دستاوردهای کارگران از لحاظ قانون کار و غیره از میان رفت. بدینسان جنبش سندیکایی که با تکیه به نیروی یگانه گسترش یافته بود و صرفاً برای به دست آوردن برخی مزایای مادی (اقتصادی) فعالیت می‌کرد با نخستین یورش حاکمیت آن زمان فروکش کرد و اثری بر جای نهاد.

پس از بهمن ۱۳۲۷ از جنبش سندیکایی اثری نماند ولی مسایل کارگری نمی‌توانست همچنان لاینحل باقی بماند. وضع زندگی کارگران روزبه‌روز بدتر می‌شد، بیکاری هم روز به روز افزایش می‌یافت. بدینسان جنبش خودجوش کارگران به همراه جنبش ضداستعماری برای ملی کردن صنعت نفت آغاز گشت. نخستین اعتصاب کارگری در کارخانه‌های شاهی به وقوع پیوست و پس از آن جنبش کارگری رو به گسترش نهاد. از جمله اعتصابهای بزرگ این دوره می‌توان اعتصاب کارگران نفت خوزستان را که از بندر ماهشهر آغاز گشت و سپس به آبادان و نقاط دیگر سرایت کرد نام برد. در این اعتصاب که کارگران برای گرفتن حق خود (در حدود قانون کار) در شرکت نفت به پاخاسته بودند عده‌ای کشته شدند ولی ضربتی به شرکت نفت زدند. این اعتصابهای خودجوش مورد پشتیبانی حزب بود. پس از اعلام ملی شدن صنعت نفت به جای همکاری و هماهنگی کارگران با دولت مصدق به تحریک حزب، اعتصابهایی در نقاط دیگر ایران به ویژه تهران به وقوع پیوست. یعنی در دورانی که توجه همه کارگران و زحمتکشان

ایران باید به سوی دشمن اساسی (امپریالیسم بیگانه) باشد و برای دولت مصدق گرفتاریهای دیگر به وجود نیاورد، حزب کوچکترین اقدامی برای جلوگیری از این اعتصابهای نابهنگام به عمل نمی‌آورد و عملاً آنها را تشویق می‌کرد. این سیاست غلط حزب از سیاست خائنانه آن در مورد ملی شدن صنعت نفت نمی‌تواند جدا باشد. حزب هیچگونه کوششی در آغاز برای تشریح اهمیت ملی شدن صنعت نفت به عمل نیاورد بلکه آن را تخطئه کرد، سپس هنگامی که به اشتباه خیانت‌آمیز خود پی برد با پیگیری لازم به جریان آن اقدام نکرد و لذا هنگامی که ۲۸ مرداد پیش آمد اقدام مؤثری نتوانست به عمل آورد.

بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حزب توده و جریان سندیکایی به کلی سرکوب شد و فعالین حزب و اتحادیه‌ها گرفتار شده، عده زیادی از آنان تسلیم رژیم شدند و بدین سان شورای متحده مرکزی را برای همیشه دفن کردند. حزب در خارج از ایران به افشای سیاست ضدکارگری رژیم شاه می‌پرداخت و از طریق روزنامه و رادیو پیک ایران از اعتصابهای خودجوش کارگران و خواستهای آنان دفاع می‌کرد. شعار عمده عبارت بود از اجرای قانون کار و اصلاح آن، تشویق کارگران به شرکت در سندیکاهای موجود و کوشش برای تغییر رهبری سندیکاهای تحت نفوذ ساواک در جایی که اعتصابهای حق‌طلبانه کارگران به خاک و خون کشیده می‌شد. رهبری ساواک در سندیکاها به جای دفاع از کارگران، اعتصاب آنان را غیرقانونی اعلام می‌کرد. تشویق کارگران به شرکت در این سازمانهای دولت ساخته به نتیجه‌ای نمی‌رسید. کارگران فقط به زور سرنیزه حق عضویت می‌پرداختند یا در سندیکاها شرکت می‌کردند. دولت هم برای آنکه در برابر خارجیها نشان دهد که آزادیهای سندیکائی را مراعات می‌کند نمی‌خواست کارگران واقعاً متشکل شوند فقط ظاهرسازی می‌کرد. هویدا وقتی از وجود ۹۰۰ سندیکا صحبت می‌کرد در واقع رقم پوچی را ارایه می‌نمود.^۱

کارکردها و فعالیتهای شعبه مرکزی کارگری پس از انقلاب اسلامی

با پیروزی انقلاب اسلامی، حزب توده با بهره‌گیری از مجرب‌ترین کادرهای خود (دکتر حسین جودت، مهدی کیهان، محمود سیدروغنی، آصف رزم‌دیده) به تشکیل «شعبه مرکزی

۱. حسین جودت، بازجویی، ۱۳۶۲.

کارگری» دست زد.

مسئول کل شعبه کارگری در هیأت دبیران حزب، فرج‌الله میزانی (جوانشیر) و مسئول شعبه مهدی کیهان، عضو کمیته مرکزی بود.

شعبه مرکزی کارگری کمیته مرکزی حزب توده با بهره‌گیری از نیروی کارگری حزب به فعالیت پرداخت. در رأس برنامه‌های این شعبه نفوذ در تشکلهای کارگری و زیر کنترل بردن این تشکلهای و تغذیه فکری و برنامه‌های آنها در راستای اهداف حزب و در نتیجه، جذب و جلب کارگران به سوی برنامه و خط‌مشی حزب و استفاده از این نیرو به سود آن، قرار داشت. همسو و همگام با این حرکت، حزب برای کشاندن تشکلهای بزرگ و محوری کارگران (مانند: سندیکاهای، اتحادیه‌ها، شوراهای و انجمن‌های اسلامی) به سوی برنامه‌ها و اهداف خود به سازماندهی اشکال مختلف ارتباطی دست زد.

سیاست حزب در جذب نیرو و تبلیغ مشی صنفی حزب برای کارگران، تابع شرایط مختلف زمانی بود. در سالهای ۱۳۵۹ - ۱۳۵۸ اشکال علنی و گسترده تبلیغ، مانند چاپ پوستر و تراکت، پخش اعلامیه، نصب نمایشگاه، نمایش فیلم و تئاتر، نصب و فروش روزنامه اتحاد و مردم در محیطهای کارگری به کار گرفته می‌شد. در سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۶۰، که جنبش اعتراض مردم علیه خرابکاری گروهک‌ها به اوج رسیده بود، حزب توده نیز در روش تبلیغ مواضع و جذب نیرو تجدیدنظر کرد و آن را به سمت تبلیغ شفاهی در میان کارگران تحت لوای دفاع از خط امام و برجسته کردن یک بعدی آن دسته از نظرات شخصیت‌های جمهوری اسلامی که به شکلی در راستای اهداف سیاسی تبلیغی حزب قرار داشت و استفاده مواضع و عملکرد خود به این نظرات، سوق داد.

سازمانی که حزب به عنوان پوشش فعالیت‌های خود در مراکز کارگری پدید آورده بود و یکی از سازمانهای جنبی حزب توده محسوب می‌شد، «انجمن همبستگی کارگران و زحمتکشان ایران» نام داشت. این انجمن به اصطلاح صنفی بازوی تشکیلاتی حزب توده در محیطهای کارگری به شمار می‌رفت. کوشش حزب برای جذب کلیه تشکلهای کارگری و متمرکز کردن آنها تحت لوای این انجمن، بخش عمده‌ای از فعالیت‌های شعبه مرکزی کارگری را در برمی‌گرفت. البته پس از مطرح شدن شوراهای اسلامی از طرف نیروهای مسلمان در محیطهای کارگری عملاً، گرایش به فعالیت سندیکایی از بین رفت و انجمن همبستگی تنها در بعضی از کارخانه‌های تهران و تبریز توانست رشد محدودی داشته باشد.

محورهای عمده تبلیغی که حزب توده به عنوان اهرم حضور و فشار در مجامع

کارگری در دست داشت و پوشش‌های مختلف مطرح می‌نمود همان معضلاتی بود که پس از انقلاب، جامعه کارگری ایران با آن دست به گریبان بود: تعویض مدیریت یا هیأت مدیره بخش خصوصی، افزایش دستمزدها، پرداخت اضافه‌کاریها، تقلیل ساعات کار، تأکید بر بهداشت محیط کار، حق مسکن، انتخاب سرپرستان جدید، مسئله وام مسکن، صندوق اعتباری تعاونی و سندیکاها، تعطیلات پنج‌شنبه‌ها، پاداش، سود، حواله، سهمیه و ... حزب توده با طرح و دفاع از این خواسته‌ها حداعلاهی بهره‌برداری را در جهت جابجایی خود به عنوان سازمان مدافع کارگران داشت. حزب توده به موازات به کارگیری این ترفندهای تبلیغی، قانون کار پیشنهادی ارائه می‌نمود و با سیاستهای کارگری نظام جمهوری اسلامی مقابله می‌کرد، تا در کوتاه مدت دلسردی و زدگی کارگران را از این سیاست پدید سازد و در نهایت زمینه اعتراضات و اعتصابات کارگری را فراهم آورد.

حزب توده در راه تحقق این اهداف که برای یک حزب مارکسیستی، علاوه بر جنبه سیاسی دارای بعد استراتژیک است، با انتخاب مجرب‌ترین کادرهای تشکیلاتی و گسترش هر چه وسیعتر فعالیت شعبه کارگری، سرمایه‌گذاری وسیعی کرد؛ تا بدانجا که اکثر حوزه‌های حزبی دارای مسئول امور کارگری بودند و این مسئولین به نحوی با شعبه مرکزی کارگری، از طریق دواير اصلی یا جنبی، مرتبط بودند. از این زاویه فعالیت شعبه مرکزی را می‌توان گسترده‌ترین فعالیت شعب مرکزی حزب دانست.

ساختار شعبه

برای تحقق هدفهای ذکر شده و به منظور برخورد فراگیر با همه محیطهای کارگری، تدارکات سازمانی بر اساس تجمع صنوفی که از لحاظ نوع کار به هم نزدیک بودند اتخاذ گردید. بر این اساس کار شعبه به دواير اصلی: خدمات، صنوف، ساختمان، کشاورزی و صنایع تقسیم شد.

علاوه بر دواير اصلی فوق، دواير جنبی نیز برای تغذیه فعالیت‌های عملی، صنفی و ایدئولوژیک شعبه تأسیس گردید. این دواير عبارت بودند از: کمیسیون بررسی قانون کار، انجمن همبستگی کارگران، هیأت تحلیل‌گران، اجلاس هماهنگی با «اکثریت»، فراکسیون «خانه کارگر»، ارتباط با شعبه مرکزی پژوهش، امور شعب کارگری شهرستانها، امور شعبه کارگری تهران، دایره نفت، دایره کارگری جوانان، دایره کارگری زنان، دایره آموزش، دایره تبلیغات، دایره روزنامه اتحاد، دبیرخانه و امور مالی آرشیو، کانون صنفی فرهنگیان و سندیکای هنرمندان.

۱- دواير اصلي

دواير اصلي و موضوعي، در حقيقت ناشي از تقسيم‌کار تخصصي در شعبه مرکزي کارگري بود، که موضوع کار را در ۵ دسته خدمات، صنوف، ساختماني و کشاورزي و صنايع تفکيک مي‌کرد و براي هر گروه کار تخصصي یک مسئول، یک نفر تحليل‌گر و دو نفر به عنوان مشاور (مشاورين تا ۵ نفر قابل گسترش بودند) در نظر گرفته شده بود.

دايره صنايع

اين دايره با مسئوليت محمود روغني و شرکت یک نفر تحليل‌گر مسايل صنعتي، مسئول حزبي ناحيه کرج، مسئول حزبي شهر ري، مسئول شعبه کارگري سازمان ايالتي تهران و یک نفر از سازمان «اکثريت» تشكيل مي‌شد. مسايل مورد بحث اين دايره، گرايش کلي شعبه کارگري حزب مبني بر شکل‌دهي و نفوذ در تشکلهای کارگري، جمع‌بندی اخبار و گزارشات و تحليلهای مختلف که از طريق اعضا و هواداران حزبي مشاغل در صنايع سراسر کشور به شعبه ارسال مي‌شد و همچنين تهيه آرشيو از مطالب رسیده به دايره، ارائه رهنمودهای تشکيلاتي بر اساس وقايع و مسايل درگير در کارخانه‌ها و مراکز صنعتي به اعضا و هواداران حزب جهت تعيين خط برخورد هماهنگ بود.

رشته‌هایی که دايره صنايع در آنها فعاليت مي‌کرد عبارت بود از:

۱- ذوب فلزات

۲- صنايع نساجي

۳- خودروسازيها

۴- صنايع نفت و پتروشيمي

۵- صنايع سنگين

۶- کارخانجات سيمان و ساير رشته‌های صنعتي

محورهای اصلي که دايره صنايع بر روی آن کار مي‌کرد عبارت بود از:

۱- قانون کار (بيمه تأمين اجتماعي، طبقه‌بندی مشاغل، دستمزد و ...)

۲- تعاونيهای کارگري

۳- بررسي شرايط کار و زندگي جوانان کارگر

۴- بررسي شرايط کار و زندگي زنان کارگر

۵- تشکلهای کارگري سندیکا، شوراهای اسلامي، انجمن‌های اسلامي

۶- ورزش کارگران

دایره خدمات

مسئولیت این دایره با زارع بود و بقیه اعضای شرکت‌کننده عبارت بودند از یک نفر نفوذی حزب در شورای برق منطقه‌ای، یک نفر از کانون صنفی فرهنگیان و یک نفر از اتحادیه بانکها. وظیفه اصلی این دایره بررسی شرایط کار و زندگی بخش خدماتی سراسر کشور و ارائه رهنمودهای لازم جهت ایجاد تشکلهای کارگری، از طریق ایجاد فراکسیونها و کمیسیونهای صنفی، که نمونه آن را می‌توان «کانون صنفی فرهنگیان» و «اتحادیه بانکها» در تهران نام برد.

جمع‌بندی اخبار و گزارشات رسیده از اعضای حزبی شاغل در بخش خدمات و بررسی و ارائه تحلیل بر اساس مطالب رسیده جهت ارسال به روزنامه مردم و نشریه اتحاد و طرح در شعبه مرکزی کارگری نیز از وظایف این دایره بود. موضوع کلی فعالیت این دایره همانند دایره صنایع با سمت‌گیری خدماتی تعیین شده بود.

رشته‌هایی که دایره خدمات بر روی آن فعالیت داشت عبارت بود از:

- | | |
|-------------------|---|
| ۱- کارکنان بانکها | ۴- کارکنان، کارمندان و پزشکان بیمارستانها |
| ۲- کارکنان هتلها | ۵- کارکنان رستورانها |
| ۳- فرهنگیان | |

دایره صنوف

مسئولیت این دایره با هوشنگ بود و اعضای شرکت‌کننده عبارت بودند از: یک نفر عضو سندیکای صنف فلزکار مکانیک، یک نفر از سندیکای سنگبرها و یک نفر از سندیکای بافندگان سوزنی.

وظیفه اصلی این دایره عبارت بود از: بررسی شرایط کار و زندگی صنوف رشته‌های مختلف در سراسر کشور و ارائه رهنمودهای لازم در جهت هدفهای شعبه مرکزی به اعضا و هواداران حزبی در صنوف مختلف از طریق سازمانهای تشکیلاتی، همچنین تهیه تحلیل و گزارش از صنوف مختلف بر اساس جمع‌بندی مطالب رسیده و ارائه آن به شعبه. رشته‌های فعالیت دایره صنوف عبارت بود از:

- | | |
|-------------------|--------------------|
| ۱- درودگریها | ۴- خیاطی‌ها |
| ۲- بافندگان سوزنی | ۵- فلزکاران مکانیک |
| ۳- خبازیها | |

دایره ساختمانی

مسئولیت این دایره با محمد کاظمی بود و در آن یک نفر از سندیکای کارکنان ساختمانی، یک نفر مشاور در امور ساختمانی و یک نفر تحلیل‌گر مسایل ساختمانی شرکت می‌کردند. وظیفه اصلی این دایره عبارت بود از: بررسی شرایط کار و زندگی کارگران شاغل در رشته ساختمان، شناخت فصل کار، ساعات کار و مسایل و مشکلات آنها، ارائه رهنمودهای لازم جهت تشکل این بخش از کارگران و تنظیم برنامه زمان‌بندی شده در این رابطه و جمع‌بندی گزارشات و اخبار رسیده توسط اعضا و هواداران و ارائه آن به صورت تحلیل یا گزارش و خبر به شعبه و روزنامه‌های مردم و اتحاد. رشته‌های فعالیت دایره ساختمانی عبارت بود از:

- ۱- کارگران کوره‌پزخانه
- ۲- کارگران آزاد ساختمانی
- ۳- کارگران نقاش ساختمانی
- ۴- کارگران آرماتوربند، بتن ریز، گچ‌کار و جوشکار
- ۵- کارگران شرکتهای ساختمانی.

دایره کشاورزی

مسئولیت این دایره به دکتر ملکه محمدی، که عضو شعبه مرکزی دهقانی نیز بود، محول شده بود و موضوع اصلی آن بررسی شرایط کار و زندگی کارگران بخش کشاورزی بود. این دایره به علت کمبود نیرو عملاً تشکیل نشد، ولی قرار بود با بهره‌گیری از تجارب شعبه مرکزی دهقانی و جذب و انتقال چند نفر از این شعبه به شعبه کارگری این دایره فعال گردد. رشته‌های تعیین شده جهت فعالیت دایره کشاورزی عبارت بود از:

- ۱- مرغداری‌ها
- ۲- ماهیگیران و صیادان
- ۳- کارگران فصلی کشاورزی
- ۴- کارگران فنی کشت و صنعت‌ها

۲- دواير جنبی

دواير جنبی شعبه مرکزی کارگری به دو دسته کلی تقسیم می‌شد: دسته اول دوايري که برای تقویت بنیه صنفی و تغذیه فکری دواير اصلی تشکیل شده بود؛ دسته دوم دوايري که نتیجه کار دواير اصلی را مورد بهره‌برداری قرار می‌داد.

کمیسیون بررسی قانون کار

این کمیسیون بعد از تشکیل شعبه کارگری، در سالهای ۵۹-۵۸ برای پاسخگویی به

مشکلات اعضا و هواداران در مورد قانون کار و اساساً برای تدوین قانون کار پیشنهادی به منظور نشان دادن «نقش پیشاهنگ» حزب در محیطهای کارگری تشکیل شد. این کمیسیون پس از طرح پیش‌نویس قانون کار دولت، کارشناسی آن را آغاز کرد تا بتواند انتقادات بیشتری در جهت اهداف حزب به طرح قانون کار وارد سازد. چند تن از اعضای حزب که کارمند شاغل و بازنشسته وزارت کار بودند به سرپرستی آصف رزم‌دیده در این کمیسیون فعالیت می‌کردند.

انجمن همبستگی کارگران

این جمعیت با هدف جمع‌آوری و تشکل‌سندیکاها و کارگران شروع به فعالیت کرد. حسین نعمتی مسئول یکی از سندیکاها ساختمانی به عنوان سرپرست انجمن همبستگی در شعبه مرکزی کارگری شرکت می‌کرد. انجمن همبستگی کارگران تا قبل از ضربه توانست رهبری و هدایت سندیکای سنگریها، بلورسازها و دباغیهای ناحیه ری را به دست گیرد و همچنین جلسات هماهنگی با سندیکاها بافنده سوزنی، خیاط، کفاش و قناد داشته باشد. در ناحیه غرب تهران نیز با اتحادیه بانکها ارتباطاتی وجود داشت.

هیأت تحلیل‌گران

این هیأت با شرکت تحلیل‌گران هر دایره اصلی به مسئولیت مهدی کیهان تشکیل جلسه می‌داد. در رأس برنامه‌های این هیأت، بررسی و جمع‌بندی آخرین تحلیل هر دایره و گردآوری اخبار و اطلاعات بود. مهم‌ترین تحلیل‌ها و اطلاعات برای هیأت دبیران حزب ارسال می‌شد. هیأت فوق همچنین بر اساس گزارش‌های کلیه دوایر، بولتن کارگری تهیه می‌نمود که در سطح شعبه مرکزی کارگری و مسئولین سازمان حزبی توزیع می‌شد.

اجلاس هماهنگی با سازمان اکثریت

این جلسه به مسئولیت مهدی کیهان و با شرکت آصف رزم‌دیده و محمود روغنی از طرف حزب و دو تن از مسئولین سازمان «اکثریت» تشکیل می‌شد. در رأس فعالیتهای این اجلاس، تصویب رهنمودها و تحلیل‌های مشترک دو سازمان در زمینه مسایل کارگری بود. از آنجا که «اکثریت» در دوایر اصلی شعبه مرکزی کارگری حزب نماینده داشت، چنانچه مشکلات ارتباطی و سازمانی پیش می‌آمد در این اجلاس طرح و برطرف می‌گردید. لازم به توضیح است که قرار بود نهاد مشابه شعبه مرکزی کارگری حزب در سازمان اکثریت نیز

تشکیل شود که مقدمات آن با حضور اعضای سازمان در دوایر اصلی شعبه فراهم بود. در ارتباط با همکاری دو سازمان، چنانچه مسافرت‌هایی توسط مسئولین کارگری حزب یا «اکثریت» به استانها صورت می‌گرفت، گزارش مسافرت و تصمیمات متخذه به اطلاع اجلاس هماهنگی می‌رسید.

فراکسیون «خانه کارگر»

این فراکسیون به مسئولیت مهدی کیهان تشکیل می‌شد. عمده برنامه‌های فراکسیون عبارت بود از: جمع‌بندی نظریات اعضای حزبی مرتبط با «خانه کارگر» و اتخاذ تصمیم مشترک و هماهنگ در برخورد با «خانه کارگر». از این رو کلیه اعضای حزبی مرتبط با کانونهای مختلف «خانه کارگر» موظف به شرکت در این فراکسیون بودند.

ارتباط با شعبه مرکزی پژوهش

این ارتباط به صورت پراکنده توسط مهدی کیهان و یکی از اعضای شعبه پژوهش صورت می‌گرفت و مسایل کارگری که به کار فکری و پژوهشی نیاز داشت، به شعبه پژوهش سفارش داده می‌شد.

امور شعب کارگری شهرستانها

مسئولیت امور شعب کارگری شهرستانها به عهده آصف رزم‌دیده بود، که هدایت فعالیتهای کارگری شعب کارگری سازمانهای ایالتی و ولایتی را به عهده داشت. این کار عمدتاً با مراجعه مستقیم مسئولین شعب کارگری سازمانهای حزبی در شهرستانها و یا سرکشی نوبتی مسئولین شعبه مرکزی به استانها صورت می‌گرفت.

تلاش در جهت پیاده کردن سیستم سازماندهی شعبه مرکزی در سازمانهای حزبی شهرستانها، بررسی نقاط ضعف و قوت هر شعبه محلی، بررسی امکانات نفوذ و در اختیار گرفتن تشکلهای کارگری و بررسی مسایل خاص کارگری هر شهرستان به خصوص در زمینه اعتراضات و اعتصابات، اهداف این بخش بود. ایالات حزبی که شعبه کارگری در آن فعال بود عبارت بود از:

کمیته‌های ایالتی آذربایجان شرقی، اصفهان، خوزستان، مازندران، گیلان، خراسان و فارس و کمیته‌های ولایتی اراک، قزوین، بروجرد، بوشهر، باختران، گرگان، سمنان، کرمان، کاشان و همدان.

امور شعبه کارگری تهران

رابطه شعبه مرکزی با سازمان ایالتی تهران توسط محمود روغنی برقرار می‌شد، که خود مسئول شعبه کارگری سازمان ایالتی تهران بود. دریافت اخبار و گزارش‌های کارگری تهران و تأمین نیازهای شعبه مرکزی از قبیل درخواست اعضای جدید برای دوایر و یا امکانات فنی از جمله ماشین‌نویس، دستگاه تکثیر و یا درخواست حقوق برای افراد شعبه یا بودجه شعبه موضوع این رابطه بود. چنانچه فردی از اعضای شعبه قصد شرکت در حوزه‌های حزبی سازمان ایالتی تهران را داشت از این کانال با عباس حجری، مسئول سازمان ایالتی تهران، هماهنگیهای لازم انجام می‌شد.

دایره نفت

دایره جنبی نفت متشکل از ۲ نفر از اعضای حزب و ۲ نفر از اعضای «اکثریت»، که کارمند وزارت نفت بودند، با مسئولیت حشمت رئیسی تشکیل می‌شد. از آنجا که صنایع نفت برای حزب از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، این دایره وظیفه کار تخصصی در رابطه با این صنایع را به عهده داشت.

دایره کارگری جوانان

مسئول این دایره نصرت درویش، مسئول شعبه کارگری سازمان جوانان توده، بود و اعضای این دایره را اعضای شعبه کارگری سازمان جوانان تشکیل می‌دادند و مسئول آن جهت هماهنگی، رهنمودگیری و گزارش‌دهی در اجلاس عمومی شعبه مرکزی کارگری شرکت می‌کرد.

دایره کارگری زنان

این دایره قرار بود با مسئولیت فاطمه ایزدی تشکیل شود و از زنان کارگر و کارمند حزبی برای شرکت در این دایره دعوت گردد. این دایره به علت انحلال حزب در سال ۱۳۶۲، تشکیل نشد.

دایره آموزش

مسئول آن ابراهیم حسن‌پور بود. وظیفه این دایره تهیه مطالبی در زمینه آموزش سندیکایی و صنفی بود. دایره آموزش با شعبه مرکزی آموزش حزب (رفعت محمدزاده) در

تماس بود.

دایره تبلیغات

مسئول این دایره نیز ابراهیم حسن‌پور بود و مسئولیت ارتباط با شعبه مرکزی تبلیغات به وی واگذار شده بود. تبلیغات کارگری، تهیه نوارهای کارگری، تهیه پوسترها، تراکتها، اعلامیه‌ها و کارت‌پستالهای کارگری به ویژه به مناسبت روز جهانی کارگر (اول ماه مه - ۱۱ اردیبهشت) را در بر می‌گرفت.

دایره هفته‌نامه «اتحاد»

مهمترین نشریه کارگری حزب تحت عنوان «اتحاد» با داشتن امتیاز رسمی از وزارت ارشاد اسلامی، زیر نظر شعبه مرکزی کارگری تهیه و پخش می‌شد و از این طریق مواضع کارگری حزب به همراه گزارش‌ها و تفسیرهای خبری و سیاسی و مقالات ایدئولوژیک، که عمدتاً سمت‌گیری کارگری داشت، در سطح کارگران طرح می‌شد. از این رو سرمایه‌گذاری ویژه جهت کارایی بیشتر این نشریه انجام شده بود و مهدی کیهان مسئول شعبه مرکزی کارگری شخصاً هیأت تحریریه هفته‌نامه اتحاد را اداره می‌کرد. با این وجود نشریه فوق به موفقیت چشمگیری دست نیافت و شکست آن در جلب تیراژ مناسب، آماج انتقاد شعب مرکزی و سازمانهای حزبی بود.

دبیرخانه و امور مالی شعبه

مسئولیت امور مالی و دبیرخانه شعبه با زارع بود که وظیفه پیک و ارسال اخبار کارگران به دبیرخانه مرکزی و همچنین هماهنگی جهت تکثیر و پخش بولتن کارگری را به عهده داشت.

امور مالی و جمع‌آوری کمک‌های مالی و اختصاص دادن بودجه‌های مربوط به هر قسمت از دیگر وظایف این بخش بود.

آرشیو شعبه

به مسئولیت جعفر جهانبخش برای تنظیم و نگهداری مواد مورد استفاده در نشریه اتحاد و شعبه کارگری تشکیل شد. در این آرشیو، بریده جراید مختلف در زمینه مسایل کارگری و کتابهای منتشره در این زمینه، همچنین مطالب منتشره توسط وزارت کار در مورد قوانین

کار و بیمه‌های اجتماعی و تعدادی جزوات منتشره در مورد سندیکاها گردآوری شده بود.

کانون صنفی فرهنگیان

پس از انقلاب، عده‌ای از فرهنگیان طرفدار حزب توده «کانون صنفی فرهنگیان» را، به عنوان یک سازمان جنبی در کنار تشکیلات حزب پایه‌گذاری کردند. رهبری این سازمان به عنوان یک فراکسیون توده‌ای به شعبه کارگری مرتبط بود. هدایت این ارتباط را آصف رزم‌دیده به عهده داشت. این کانون بعدها در ارتباط با دایره خدمات شعبه قرار گرفت.

سندیکای هنرمندان

در سال ۶۰ با تجدید انتخابات در سندیکای هنرمندان، تعدادی از اعضای حزب به عضویت در هیأت مدیره آن انتخاب شدند. این مسئله به اطلاع شعبه کارگری رسید و مقرر شد که جلسات مشورتی برای راهنمایی آنها تحت نظارت شعبه مرکزی و به مسئولیت آصف رزم‌دیده تشکیل شود. در این جلسات ضمن آشنا کردن آنان با مسایل سندیکایی، در زمینه چگونگی پذیرش عضو و گسترش تشکیلات سندیکا راهنمایی‌های لازم ارائه می‌گردید.

انتشارات ابوریحان

شعبه مرکزی کارگری حزب به علت اهمیت ویژه آن دارای بازوی انتشاراتی مستقل بود. در این رابطه مهم‌ترین مؤسسه انتشاراتی و کتابفروشی حزب توده به نام انتشارات ابوریحان (واقع در خیابان ابوریحان تهران) در خدمت شعبه کارگری قرار داشت. این مؤسسه، تابع شعبه انتشارات حزب نبود و تنها در امور نشر کتاب با انتشارات توده هماهنگی‌هایی داشت.

انتشارات ابوریحان توسط حسین نظری، از اعضای قدیمی حزب و از مسئولین حزب توده در فرانسه در سالهای قبل از انقلاب، اداره می‌شد. نظری مستقیماً زیر نظر فرج‌الله میزانی (جوانشیر)، مسئول کل کارگری و دبیر دوم کمیته مرکزی حزب قرار داشت. انتشارات ابوریحان علاوه بر نشر کتابهای تئوری و سیاسی و رمان، سفارش‌های شعبه کارگری را چاپ می‌کرد. از جمله این کتابها می‌توان به: شرایط کار و زندگی کارگران نساجی در ایران (نوشته مهدی کیهان)، آموزش سندیکایی (اقتباس از کتاب فدراسیون سندیکایی جهان) و ... اشاره کرد.

شعبه کل سازمانهای توده‌ای

«سازمان توده‌ای»

«سازمان توده‌ای» سازمانی است که پیرامون حزب و در ذیل رهبری آن تشکیل می‌شود و یک گروه اجتماعی معین (مانند زنان، جوانان و ...) موضوع فعالیت آن را تشکیل می‌دهد؛ و وظیفه آن طرح شعارها و خواسته‌های اجتماعی و صنفی و سیاسی آن گروه اجتماعی و جذب وسیع‌ترین افراد ممکن از آن گروه به سازمان، متشکل ساختن و بسیج آنان به مثابه نیروی ذخیره و حلقه ارتباط حزب با مردم است.

از این زاویه، در عرف احزاب کمونیست «سازمان توده‌ای» در واقع «سازمان جنبی» حزب است و نه سازمان توده‌ای به معنای واقعی کلمه. تشکیل «سازمانهای توده‌ای» اختصاص به حزب توده ندارد، و جزء اصول فعالیت سازمانی و اجتماعی احزاب کمونیست، به طور اعم است. لنین در آثار خود از جمله چه باید کرد؟ و بیماری کودکی چپگرایی در کمونیسم، مسئله سازمانهای جنبی را به طور مدون مطرح ساخت و اهمیت، نقش و وظایف آنها را بیان داشت.

پس از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و تشکیل احزاب کمونیست در کشورهای دیگر، سازمانهای جنبی نیز در جوار آنها تشکیل شد. تجربه فعالیت سازمانهای جنبی احزاب کمونیست کشورهای گوناگون، توسط نویسندگان و نظریه‌پردازان کمونیست جمع‌بندی شده و منتشر می‌گردید و مورد استفاده دیگر احزاب کمونیست قرار می‌گرفت. احزاب کمونیست دارای سازمانهای جنبی - به ویژه سازمان جوانان و زنان - بودند؛ مانند سازمان جوانان کمونیست لنینی شوروی (کامسامول KMCR)، سازمان جوانان کمونیست فرانسه، سازمان جوانان کمونیست پرتغال، سازمان جوانان اسپارتاکوس (آلمان غربی)، «جوانان آزاد آلمان» FDJ (آلمان شرقی) و ...

به منظور مبادله تجربه و انسجام بین‌المللی، بین سازمانهای جنبی احزاب کمونیست رابطه وسیعی وجود داشت و به ویژه سازمانهای جوانان و زنان احزاب کمونیست دارای مراکز ارتباط بین‌المللی بوده و در دو سازمان بین‌المللی به نام‌های (فدراسیون جهانی جوانان دمکرات (EFPY) و (فدراسیون دمکراتیک بین‌المللی زنان) متشکل می‌شدند.

وظایف «سازمان توده‌ای»

همان طور که گفته شد، موضوع فعالیت «سازمان توده‌ای» یک گروه اجتماعی معین است. سازمان جنبی باید یک سازمان توده‌ای باشد نه یک سازمان حزبی، یعنی اعضا و

هواداران آن را باید طیف گسترده‌تری از اعضا و هواداران حزب تشکیل دهد. هوادار و عضو سازمان جنبی باید از افراد عادی گروه اجتماعی مورد فعالیت باشد که تحت تأثیر شعارهای اجتماعی، سیاسی و صنفی و به انگیزه فعالیت اجتماعی در راه تحقق خواسته‌های گروهی، جذب سازمان جنبی شده و در واقع ارتباط وی با حزب کمونیست یک ارتباط با واسطه و غیرمستقیم است. حزب از طریق رهبری این سازمانها، که کنترل آن را در دست دارد، بر این افراد تأثیر می‌گذارد و آنها را در جهت مطامع و اهداف خود به کار می‌گیرد. مثلاً، در شرایطی که حزب کمونیست خواستار آن است که دولتی را سرنگون یا تضعیف کند، در تعقیب این هدف، سازمان جنبی در مقطع خاصی با طرح شعارهای غیرکمونیستی و صنفی طیف پیرامون، خود را به عرصه عمل اجتماعی می‌کشاند، مثلاً سازمان جوانان با طرح شعار بیکاری، جوانان بیکار را به تظاهرات خیابانی می‌کشاند و بدین طریق به طور غیرمستقیم از آنان در جهت تحقق خواست حزب کمونیست استفاده می‌کند.

در شرایطی که سازمان جنبی توانسته باشد چنین طیف گسترده غیرحزبی را پیرامون خود گردآورد، رسالت خود را انجام داده و دارای عملکرد صحیحی بوده است. اما اگر فعالیت سازمان جنبی صرفاً به جذب عناصر کمونیست آن گروه اجتماعی (مثلاً جوانان کمونیست یا زنان کمونیست و ...) محدود شود و نتواند از این چارچوب فراتر رود، سازمان جنبی عقیم و سترون بوده و رسالت خود را انجام نداده است. در چنین شرایطی است که میان وظایف حزب با وظایف سازمان جنبی اختلاط و درآمیختگی پدید می‌آید و به قول کمونیستها «بیماری چپروی» در درون سازمان جنبی رشد می‌کند. یعنی سازمان جنبی به جای آن که وظیفه خود را به عنوان یک سازمان توده‌ای انجام دهد، خویشتن را به جای حزب می‌بیند و به عملکردهای مشابه حزب دست می‌زند و به سکتاریسم (فرقه‌گرایی - انزوا از مردم) در می‌غلطد و سترون می‌ماند. در مورد حزب توده چنین بوده است. تزه‌ای مارکسیستی در سازمان جنبی، در مرحله تئوری و شعار باقی مانده و سازمانهای جنبی حزب توده هیچگاه نتوانسته‌اند وظیفه خود را به عنوان سازمانهای توده‌ای انجام دهند و عملاً و همواره سازمانهای افراد «توده‌ای» گروه اجتماعی مورد فعالیت بودند، و در نتیجه سترون و سکتاریست بوده‌اند.

علت این امر را در شرایط جامعه ایران باید جستجو کرد که به دلیل فرهنگ اصیل اسلامی حاکم بر جامعه و نفوذ عمیق اسلام در میان توده‌های مردم، راه رشد حزب توده و سازمانهای جنبی آن عملاً و جداً مسدود شده بود و تزه‌ای مارکسیستی کارایی خود را از دست داده بودند.

وظایف سازمانهای جنبی

۱- طرح و اشاعه وسیع شعارهای سیاسی و اجتماعی حزب در میان گروه اجتماعی که موضوع فعالیت سازمان را تشکیل می‌دهد، از طریق شیوه‌های کار توده‌ای و طرح و تأکید بر مسایل ویژه گروه اجتماعی موضوع کار. مثلاً در میان دانش‌آموزان مسایل آموزشی و صنفی دانش‌آموزان؛ در میان جوانان (به عنوان یک گروه اجتماعی و سنی) طرح مسایل جوانان چون اشتغال، اوقات فراغت، ورزش، ازدواج و تشکیل خانواده و ... و در میان زنان طرح مسایل خانوادگی، حقوق خانواده، حقوق اجتماعی و سیاسی و اقتصادی زنان و ...

۲- جذب افراد گروه اجتماعی مورد نظر؛ که در جریان عمل اجتماعی آمادگی خود را نشان داده‌اند و متشکل ساختن توده وسیعی از گروه اجتماعی در سازمان جنبی.

۳- تبلیغ پیگیر سیاست حزب در درون سازمان جنبی و پرورش اعضای تشکیلات با روح حزبی (در چارچوبی که سبب ازدگی و دوری افراد غیرحزبی از سازمان جنبی نشود).

۴- جذب مستعدترین افراد به حزب که در جریان فعالیت سازمان جنبی آمادگی خود را نشان داده‌اند و روی آنها کار مداوم شده و تغییرات لازم فکری در آنها انجام گرفته. پس سازمان جنبی دارای سه وظیفه اصلی برای حزب کمونیست است:

۱- سازمان جنبی، کانال اشاعه و تبلیغ سیاست حزب در میان گروههای اجتماعی مختلف و در میان مردم است.

۲- سازمان جنبی، کانال بسیج و تشکل توده وسیعی از افراد غیرحزبی، به عنوان نیروی ذخیره، پیرامون حزب است. حزب مانند هسته‌ای می‌ماند که پیرامون آن را پوسته وسیعی از افراد غیرحزبی ولی به طور غیرمستقیم متأثر از سیاستهای حزب، دربر گرفته و می‌تواند در هر شرایطی آنها را در جهت اهداف حزب به عرصه عمل سیاسی بکشانند.

۳- سازمان جنبی، کانال عضوگیری و گسترش صفوف حزب است. در میان سازمانهای جنبی احزاب کمونیست، سازمان جوانان دارای ویژگیهایی است، که آن را از سایر سازمانهای جنبی متمایز می‌سازد.

سازمان جوانان، علاوه بر این که یک سازمان جنبی توده‌ای و وسیع باید باشد، دارای ساختار تشکیلاتی مشابه حزب است. در واقع، سازمان جوانان مکتب پرورش افراد جوان و نوجوان با روح حزبی و آماده‌سازی آنان برای عضویت در حزب؛ مدرسه‌ای برای پرورش جوانان مستعد به عنوان مسئول و کادر حزبی و کانالی برای تشکل توده‌های وسیع جوانان و نوجوانان پیرامون حزب است.

رابطه حزب با «سازمان توده‌ای»

سازمان جنبی، به عنوان یک سازمان وسیع توده‌ای، دارای ارگانهای خاص خود است که می‌تواند و باید عناصر حزبی را هم در بر داشته باشد. عناصر حزبی سازمان جنبی «از جمله رهبری» دارای جمعی به نام «فراکسیون» هستند. فراکسیون با حزب مربوط است و رهبری حزب از طریق این فراکسیون بر رهبری سازمان جنبی و از آن طریق بر مجموعه سازمان جنبی اعمال می‌شود. این، اصول سازمانی احزاب کمونیست است. در مورد حزب توده عملاً چنین نبود، چون حزب توده به دلیل شرایط اسلامی و انقلابی جامعه ایران نمی‌توانست با طرح شعارهای صنفی عناصر غیرتوده‌ای را جذب کند، این اصول تنها به شکل صوری و نمایشی رعایت می‌شد. رهبران سازمانهای جنبی، همه، از اعضای حزب توده بودند و فراکسیون حزبی رهبری سازمان جنبی از عناصر توده‌ای رهبری که ورزیدگی و استعداد بیشتری داشتند، انتخاب می‌شد. تزه‌ای مارکسیستی و اصول سازمانی احزاب کمونیست در رابطه با «سازمانهای توده‌ای» توسط حزب توده رعایت می‌شد، ولی علی‌رغم تلاشهای آن، کارایی و ثمربخشی نداشت و سازمانهای جنبی توده صرفاً کاریکاتوری از سازمانهای جنبی ادعایی مارکسیست‌ها بودند. برای مثال، سازمان جوانان توده، به جای آن که به عنوان یک «سازمان توده‌ای» در برگیرنده طیف وسیعی از جوانان پیرامون سوژه‌های حزب باشد، عملاً سازمان «توده‌ای‌های جوان» بود؛ «کانون دانش‌آموزان ایران» عملاً کانون «دانش‌آموزان توده‌ای»؛ تشکیلات دمکراتیک زنان، تشکیلات زنان توده‌ای و ... بود. به عبارت دیگر، «سازمانهای توده‌ای» وابسته به حزب توده در عمل تنها به سازمانهای صنفی خود اعضای حزب توده و خانواده‌هایشان تبدیل شده بودند.

کارکرد و ساختار شعبه

به منظور سازماندهی و هدایت فعالیتهای «توده‌ای‌ها»، ارگان تخصصی ویژه‌ای در جنب کمیته مرکزی حزب توده با نام «شعبه کل سازمانهای توده‌ای» وجود داشت. مسئول این شعبه منوچهر بهزادی دبیر سیاسی و مطبوعاتی و توده‌ای کمیته مرکزی حزب توده بود.

وظایف شعبه کل سازمانهای توده‌ای به شرح زیر بود:

۱- سازماندهی و هدایت سازمانهای جنبی، مانند: سازمان جوانان توده، تشکیلات دمکراتیک زنان، جمعیت ایرانی هواداران صلح و ... و نظارت بر اجرای صحیح سیاستهای حزب در این سازمانها.

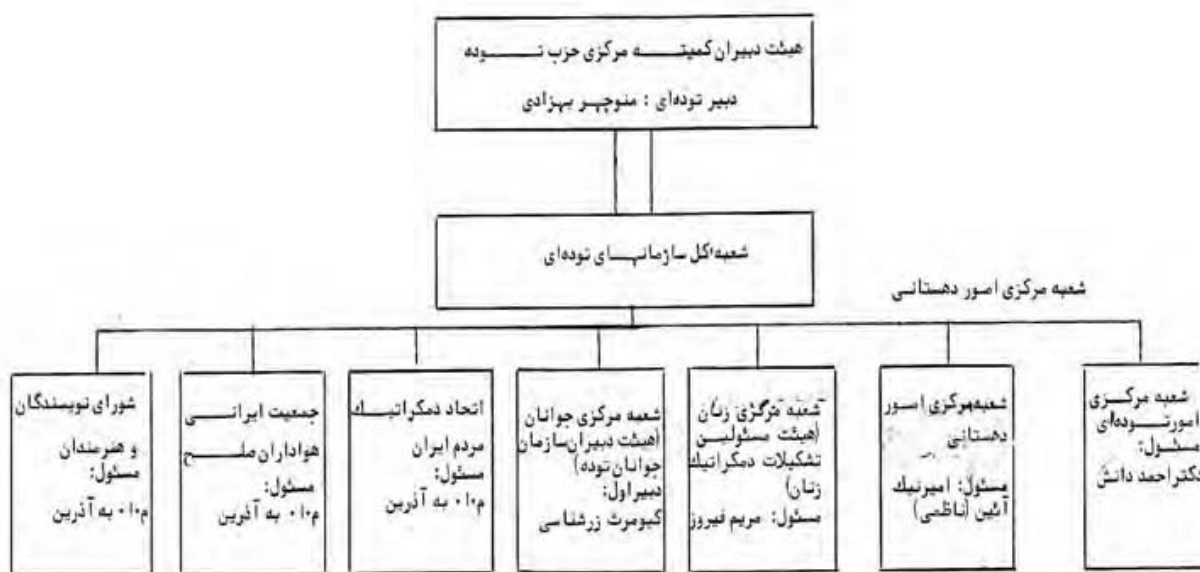
۲- سازماندهی و هدایت فراکسیونهای مخفی و نفوذی حزب توده در سازمانهای مردمی

(به جز سازمانهای صنفی و کارگری که تحت پوشش شعبه مرکزی کارگری قرار داشت).

۳- اداره و هدایت «شعبه مرکزی امور توده‌ای» و «شعبه مرکزی دهقانی» به عنوان ارگانهای تخصصی و کارشناس کمیته مرکزی.

دبیر توده‌ای حزب (بهزادی) در جلسات سازمانهای جنبی، فراکسیونهای نفوذی حزب و شعب زیرنظارت خود شرکت می‌جست و مسئولین ارگانهای فوق رهنمودهای خود را از او دریافت می‌داشتند. دبیر توده‌ای کمیته مرکزی در عین حال پاسخگوی مسایل این سازمانها و فراکسیونها و شعب در جلسات هیأت سیاسی، هیأت دبیران و پلنوم کمیته مرکزی بود.

ساختار شعبه کل توده‌ای کمیته مرکزی حزب توده را می‌توان با نمودار تشکیلاتی نمایش داد.



در این ساختار شعبه مرکزی زنان در واقع همان هیأت مسئولین «تشکیلات دمکراتیک زنان» و شعبه مرکزی جوانان همان هیأت دبیران سازمان جوانان توده بود. ارگانهای فوق از نظر جایگاه در ساختار کمیته مرکزی حزب به عنوان شعب جنب کمیته مرکزی به شمار می‌رفتند و از نظر جایگاهشان در سازمانهای مربوطه (زنان و جوانان) ارگانهای رهبری مستقل.

هیأت رهبری سایر سازمانهای وابسته (جنبی) حزب توده (اتحاد دمکراتیک مردم ایران،

جمعیت ایرانی هواداران صلح، شورای نویسندگان و هنرمندان) در ساختار کمیته مرکزی حزب توده به عنوان فراکسیون‌های حزبی در سازمان مربوطه محسوب می‌شدند. «جمعیت حقوقدانان دمکرات»، «کانون صنفی فرهنگیان» و «انجمن همبستگی کارگران و زحمتکشان ایران» به علت وظایف ویژه‌شان تابع شعبه روابط عمومی و شعبه مرکزی کارگری بودند.

آئین‌نامه شعبه کل سازمانهای توده‌ای

برای آشنایی بیشتر «آئین‌نامه شعبه کل سازمانهای توده‌ای» عیناً درج می‌گردد:

وظایف

الف: وظایف پژوهشی مشورتی

- ۱- بررسی و پیدا کردن بهترین شعارها و مناسبترین شیوه‌ها و اشکال سازمانی تشکیل توده‌ها در سازمانهای وسیع توده‌ای.
- ۲- بررسی و یافتن امکانات قانونی تشکیل و گسترش سازمانهای توده‌ای.
- ۳- بررسی خواسته‌های توده‌های زحمتکش و قشرهای انقلابی، جمع‌بندی آنها و پیدا کردن طرق انعکاس آنها در سیاست حزب در سازمانهای توده‌ای.

ب: وظایف اجرایی

اداره امور فراکسیونهای حزبی در سازمانهای توده‌ای زیرین به عهده شعبه سازمانهای توده‌ای است.

- ۱ - شوراهای شهر و سازمانهای جنبی آنها.
 - ۲ - سازمانهای توده‌ای اقلیتهای ملی و مذهبی و سازمانهای جنبی آنها.
 - ۳ - سازمانهای توده‌ای، فرهنگی روشنفکران انقلابی.
 - ۴ - سازمانهای توده‌ای مربوط به اصناف و پیشه‌وران.
 - ۵ - سازمانهای عمومی توده‌ای نظیر شورای صلح و غیره.
- تبصره ۱- در جریان کار ممکن است اداره فراکسیون حزبی در سازمانهای توده‌ای دیگر لازم آید که هر بار تصمیم هیأت دبیران در این باره به شعبه سازمانهای توده‌ای ابلاغ خواهد شد.

تبصره ۲- اداره امور فراکسیونهای حزبی در شوراهای روستائی و تعاونیهای کشاورزی

به عهده شعبه امور دهقانی است و اداره امور فراکسیونهای حزبی در سندیکاها و شوراهای کارگری و کارمندی و سازمانهای جنبی آنها به عهده شعبه امور کارگری. همچنین سازمان جوانان و کار در میان زنان مستقیماً از طرف شعب مربوط در دبیرخانه مرکزی حزب هدایت می‌شوند. میان شعبه سازمانهای توده‌ای و شعب فوق در کار توده‌ای هماهنگی بوجود می‌آید. شکل سازمانی هماهنگی در هر مورد مشخص طبق تصمیم ارگان رهبری است.

سازمان شعبه

- شعبه مرکزی سازمانهای توده‌ای از اعضای شعبه، کارمندان و فراکسیونهای حزب درون سازمانهای توده‌ای تشکیل می‌شود.

- تعداد اعضای شعبه بسته به گسترش کار به پیشنهاد مسئول شعبه و تصویب هیأت دبیران است.

- سازمانهای توده‌ای بسته به نوع فعالیت به گروههای پنج گانه فوق تقسیم می‌شوند. مسئولیت هر گروه ممنوع به یکی از اعضای شعبه سپرده می‌شود.

- برای فراکسیون حزب در درون هر سازمان توده‌ای هیأت مدیره‌ای تشکیل می‌شود که مستقیماً با شعبه مربوط می‌شوند. شعبه می‌تواند در صورت لزوم با تعداد بیشتری از اعضای فراکسیون حزبی و موافق اشکال سازمانی دیگری رابطه برقرار کند. این شکل سازمانی نو باید به تصویب هیأت دبیران برسد.

طرز کار شعبه

- شعبه مرکزی سازمانهای توده‌ای زیر رهبری هیأت سیاسی و زیر نظر مستقیم هیأت دبیران فعالیت می‌کند و در برابر هیأت دبیران مسئول است.

- شعبه مرکزی سازمانهای توده‌ای در چارچوب تصمیمات کلی و برنامه‌هایی که قبلاً به هیأت دبیران رسانده و موافق مشی عمومی سیاسی حزب، کار فراکسیونهای حزبی در سازمانهای توده‌ای را مبتکرانه هدایت می‌کند و نتایج کار خود را منظمأً به هیأت دبیران گزارش می‌دهد.

- همه شعارها و پیشنهادهاییکه فراکسیونهای حزبی قصد دارند در سازمانهای توده‌ای مطرح کنند باید قبلاً به تصویب هیأت دبیران - در صورت ضرورت هیأت سیاسی - برسد. تشخیص ضرورت با هیأت دبیران است.

شعب محلی سازمانهای توده‌ای وظایف

- شعب محلی سازمانهای توده‌ای هر ایالت، ولایت، شهر و بخش بسته به نیاز محل تشکیل می‌شود و با توجه به ویژگیهای محل، وظایف عمومی یاد شده در آئین نامه مرکزی را به انجام می‌رساند.

سازمان شعب محلی

- در هر ایالتی که سازمانهای توده‌ای از نوع سازمان‌های اقلیتها، توده‌ای، فرهنگی، روشنفکران شورای صلح و نظایر آن وجود داشته و یا امکان تشکیل آن موجود باشد، شعبه سازمان توده‌ای در مرکز ایالت جنب کمیته ایالتی تشکیل می‌شود تا به کار این سازمانها که اهمیت ایالتی دارد بپردازد. این شعبه، تقسیمات شهری و بخشی ندارد.

- در تمام شهرها و بخشها در کنار هیأت‌مدیره در شهر و بخش، شعب امور شوراهای محلی تشکیل می‌شود که به امور فراکسیونهای حزبی در این شوراهای می‌پردازند (در بخشها هیأت‌مدیره فراکسیون حزبی در شوراهای محلی آن بخش می‌تواند شعبه شورائی تلقی شود). هیأت‌مدیره ایالت رفیقی را به عنوان مسئول امور شورائی تعیین خواهد کرد که امور شورائی را در سطح ایالت هماهنگ کرده با تشکیل سمینارها و جلسات تبادل نظر به انتقال تجربه کمک کند.

- شعبه مرکزی سازمانهای توده‌ای رهنمودهای خود را در زمینه کار توده‌ای حزب به نام کمیته مرکزی به کمیته‌های ایالتی و به ارگان‌های جانشین آن می‌دهد. این کمیته‌ها موظفند این رهنمودها را اجرا کنند. در مواردی که ارگانهای رهبری محلی اجرای رهنمودی را مناسب شرایط محلی خود تشخیص ندهند با شعبه مرکزی مشورت خواهند کرد. نظر نهائی با شعبه مرکزی است.

- شعب محلی سازمانهای توده‌ای تابع ارگان محلی خود هستند. رابطه شعبه مرکزی با شعب محلی از طریق ارگان محلی برقرار می‌شود و خصلت مشورت و راهنمایی دارد.

- رابطه شعبه مرکزی با ارگانهای محلی از طریق تشکیلات کل برقرار می‌شود.

- در هیچ حالت و در هیچ محلی نمی‌توان دستوری به فراکسیونهای حزبی در سازمانهای توده‌ای داد که مسئول سازمان محلی حزب از آن اطلاع نداشته و تأیید نکرده باشد.^۱

۱. آئین‌نامه درون حزبی شعبه کل سازمانهای توده‌ای، آرشیو وزارت اطلاعات.

شعبه مرکزی امور توده‌ای

این شعبه از پائیز سال ۱۳۵۹ به عنوان یک ارگان تخصصی ویژه آغاز به کار کرد و مسئولیت آن به عهده دکتر احمد دانش، از کادرهای سابقه دار حزب و عضو کمیته مرکزی (از پلنوم هفدهم) گذارده شد. ارتباطات شعبه امور توده‌ای با سایر شعب توده‌ای جنب کمیته مرکزی (کارگران، جوانان، زنان، دهقانی) و با سازمانهای صنفی و توده‌ای وابسته به حزب به دو طریق مستقیم و غیر مستقیم صورت می‌گرفت. در ارتباط مستقیم، نماینده شعبه مربوطه در جلسات شعبه امور توده‌ای شرکت می‌کرد و مسایل مربوطه میان دو شعبه هماهنگ می‌شد. در صورت فقدان این رابطه، مسایل از طریق دبیر توده‌ای حزب (بهزادی) هماهنگ می‌شد. در رابطه با شعب تحت پوششش، بهزادی رأساً مسایل را حل و فصل می‌کرد و در رابطه با فراکسیونهای توده‌ای تحت پوشش سایر شعب، از طریق هیأت دبیران و در رابطه با دبیر مربوطه مسایل هماهنگ می‌شد.

کارکرد شعبه

فعالیت در کلیه تشکلهای صنفی، سیاسی، فرهنگی و وظایف شعبه امور توده‌ای بود. این فعالیت شوراهای محلی، تعاونیها، مجامع اقلیتهای مذهبی و نهادهای ورزشی را هدف گرفته بود.

کلیه اعضای حزب توده موظف به شرکت در سازمانهای توده‌ای بودند و از طریق تبلیغ مستقیم یا غیر مستقیم و ایجاد دسته‌بندی در جهت کسب قدرت و احیاناً به دست گرفتن رهبری این نهادها می‌کوشیدند. در رابطه با این هدف، کلیه کمیسیونهای تحت پوشش شعبه مرکزی امور توده‌ای موظف به اجرای رهنمودهای زیر بودند:

۱- تلاش در راه متشکل کردن صنفها و جذب بیشتر افراد به آنها در راستای سیاست

حزب

۲- نفوذ در کلیه نهادهای مردمی و سازمانها و مجامع توده‌ای و تلاش برای کسب قدرت در آنها و یا حداقل اشاعه سیاستهای حزب در آنها (هر عضو حزب بسته به شغل و موقعیت خود باید در کلیه نهادهای اجتماعی مربوطه عضویت می‌یافت)

۳- به طور منظم و مشروح، اخبار و اطلاعات نهادهای توده‌ای و صنفی مربوطه (خطوط فکری و سیاسی اسامی مسئولین و اعضا، درجه نفوذ در صنف مربوطه، کانالهای ممکن برای اشاعه سیاست حزب و کلیه اطلاعات ضروری دیگر) به شعب امور توده‌ای سازمانهای حزبی گزارش می‌شد. این اطلاعات در نهایت در شعبه مرکزی امور توده‌ای

متمرکز می‌شد

- ۴- تلاش در جهت تبلیغ و ترویج مواضع و شعارهای حزب در نهاد مربوطه
- ۵- تلاش در جهت به دست گرفتن قدرت و یا حداقل تأثیرگذاری بر سیاست و خط مشی نهاد مربوطه
- ۶- تلاش در جهت مشارکت در تنظیم اساسنامه و مرامنامه سازمانها و نهادهای مردمی منطبق با خط مشی حزب
- این رهنمودها در بخشنامه‌های متعدد شفاهی و کتبی برای کلیه اعضای حزب توجیه می‌شد.

ساختار شعبه

شعبه مرکزی امور توده‌ای از طریق شعب محلی جنب سازمانهای حزبی به بدنه حزب وصل می‌شد و علاوه بر آن دارای ساختار و تقسیم کار ویژه‌ای بود. در این ساختار برای هر موضوع تخصصی یک کمیسیون وجود داشت و به بررسی مسایل حیطه عملکرد خود می‌پرداخت. این ارگان‌ها به شرح زیر سازماندهی شده بود:

کمیسیون شوراها

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شوراها به عنوان پدیده جدیدی در سطح کشور مطرح شد و به محل تجمع بخش گسترده‌ای از جامعه تبدیل شد. کمیسیون شوراهای کمیته مرکزی حزب توده مسئول مطالعه چگونگی عملکرد شوراها در کشورهای سوسیالیستی و تهیه طرح شورایی قابل اجرا در ایران با همکاری شعبه پژوهش شد. این طرح می‌بایست در برگیرنده یک سیستم شورایی سراسری، از جمله شورای استان، شهرستان و... باشد. به دلیل مبهم بودن بعضی مسایل، کمیسیون شوراها و شعب حزب با مشکلات بسیاری روبرو بودند، مثلاً در مورد شوراهای کارگری و دهقانی به دلیل وجود شعبه‌های کارگری و دهقانی کار روی این گونه شوراها برای کمیسیون امکان نداشت. فعالیت در مورد شوراها بر اساس تقسیمات کشوری (بخش، شهر، استان) نیز روشن نبود و تنها شوراهای محلات باقیمانده بود که کمیسیون حداکثر تلاش و کوشش خود را به این شوراها اختصاص داد.

کمیسیون تعاونیها

کمیسیون تعاونیها نیز، وضعی مشابه شوراها داشت و با مشکلاتی شبیه کمیسیون

شوراها مواجه بود. این کمیسیون ملزم به تهیه طرحهای عام و نشان دادن سیستم تعاونی در ایران و به ویژه چگونگی تعاونیهای مصرف محلات شهرها بود. تحقیق و بررسی و ارائه شیوه‌های ارتباط بین تعاونیها و بخشهای خصوصی و دولتی و همچنین رسیدگی به مشکلاتی که تعاونیها در عمل با آنها روبرو بود از وظایف این کمیسیون بود.

کمیسیونها و فراکسیونهای اقلیتهای مذهبی و ملی

کار در میان اقلیتهای مذهبی و ملی، (ارامنه، زرتشتیها، کلیمیها و آشوریها) از جمله وظایف امور توده‌ای بود و این شعبه برای هر یک از اقلیتهای کمیسیون جداگانه‌ای به وجود آورد. کار این کمیسیونها مرتبط به هم بود و همگی به دنبال متشکل کردن و سوق دادن اقلیتهای به سمت حزب از سویی و جلوگیری از فعالیت دیگر گروههای سیاسی در آنها از سویی دیگر بودند.

کمیسیونهای دیگر

علاوه بر کمیسیونهای فوق، کمیسیونهای دیگری چون پزشکان، ورزشی، مستأجرین، جمعیت آذربایجانی‌های مقیم تهران، سوادآموزی و انجمنهای اولیا و مربیان نیز وجود داشت که در صنفهای خود مشغول به کار بودند.

محورهای اصلی فعالیت‌های کمیسیونهای فوق به طور مختصر به شرح زیر است:

۱- یکی از اقدامات عام همه کمیسیونهای شعبه امور توده‌ای پخش و انتشار نشریات، اعلامیه‌ها و جزوات پیرامون مسایل خاص فعالیت هر کمیسیون بود. در این رابطه می‌توان به بولتن‌های خبری، نشریات و جزوات تهیه و پخش شده از طرف کمیسیونها به شرح زیر اشاره نمود:

- بولتن خبری
- مجله شوراها پیرامون مسایل شوراها
- اداره و هدایت کامل مجله ارمنی‌زبان پیونیک
- نشریه اتحادیه پزشکان و داروسازان
- تهیه بولتن ماهانه پیرامون مسایل تعاونی‌ها
- تهیه بولتن پیرامون مسایل درمانی و پزشکی در کشور به وسیله کمیسیون پزشکی
- تهیه و انتشار چند شماره نشریه، پیرامون مبارزات مردم فلسطین از طرف جمعیت تعاون با فلسطین (از جمعیت‌های وابسته به حزب توده)

۲- از اقدامات مهم دیگر شعبه، جذب و هدایت نماینده آشوریها در مجلس شورای اسلامی بود

۳- از دیگر فعالیتهای کمیسیونهای فوق تهیه طرحها و مقالات درون حزبی در زمینههای اهمیت کار در میان تودهها، انجمنهای اولیا و مربیان و اهمیت کار در تعاونیها بود

همکاری با اکثریت

سازمان «فداییان خلق» (اکثریت) در اواسط سال ۱۳۶۱ به تأسیس شعبه امور توده‌ای دست زد و به دلیل کم تجربگی درخواست راهنمایی و کمک از شعبه امور توده‌ای حزب نمود. طی جلساتی که بین مسئولین شعبه امور توده‌ای حزب و «اکثریت» صورت گرفت، تصمیمات زیر گرفته شد:

الف: بین فعالیت حزب و اکثریت در زمینه فعالیتهای توده‌ای هماهنگی به وجود آید.

ب: در زمینه‌های مشخص، همکاری عملی ایجاد شود. برخی از موارد این همکاری عملی عبارتند از: فعالیت بین اقلیتهای ملی و مذهبی، کار در اتحادیه پزشکان و داروسازان (که در این رابطه کمیسیونی مشترک بین حزب و اکثریت وجود داشت).

شعبه مرکزی امور دهقانی

مارکسیسم و دهقانان

در قرن نوزدهم میلادی، مارکس و انگلس دهقانان را خرده بورژوازی روستایی و یک «توده ارتجاعی» می‌دانستند که نیروی ذخیره بورژوازی محسوب می‌شود و دارای تمایلات «قرون وسطایی» و «واپس‌گرایانه» است. در اوایل قرن بیستم، لنین که در یک کشور به طور عمده دهقانی حکومت را به دست گرفت، اعلام داشت که دهقانان نیروی ذخیره «انقلاب پرولتری» و متحد طبیعی طبقه کارگر محسوب می‌شوند. در دهه ۱۹۴۰ میلادی مائو، که در یک کشور کاملاً دهقانی «انقلاب کارگری» کرد، برای دهقانان جایگاه ویژه‌ای قایل شد، هر چند استالین و احزاب کمونیست مسکوگرا، او را به عنوان «ایدئولوگ دهقانی چین» مطرود شمردند و آماج حمله و انتقاد قرار دادند.

به هر روی مارکسیسم از سویی دهقانان را «مرتجع» و «واپس‌گرا» می‌داند، که چون زندگی در گروه طبیعت است و به امید باد و باران چشمش به زمین و آسمان است خرافاتی است و از سوی دیگر به دلیل وزن اجتماعی عظیم دهقانان و نقش بزرگ آنان در جامعه، نمی‌تواند از آنان درگذرد و لذا می‌کوشد تا با شعارهای فریبنده دهقانان را جذب

نماید، از میان آنها «سربازگیری» کند و در جهت اهداف و مطامع گروه‌گرایانه کمونیستها مورد سوءاستفاده قرار دهد. لذاست که مارکسیسم از «اتحاد طبقه کارگر با دهقانان» دم می‌زند و شعار دفاع از منافع دهقانان و حل مسئله ارضی را سر می‌دهد.

پس از انقلاب اسلامی ایران حزب توده چنین سیاستی را در پیش گرفت و از آنجا که مسئله ارضی در ایران به عنوان میراث شوم رژیم پهلوی یک مسئله مبرم اقتصادی، اجتماعی بود، توجه خاصی بدان معطوف داشت، هر چند که حزب توده مطلقاً نتوانست در میان دهقانان جایی برای خود باز کند.

پیشینه فعالیت دهقانی حزب توده

برای نخستین بار در مهر ۱۳۲۳ حزب توده به منظور فعالیت در روستاهای ایران و جلب نیروی عظیم دهقانی کشور، که در آن زمان اکثریت قاطع جمعیت را تشکیل می‌داد، به تشکیل سازمانی به نام «اتحادیه دهقانان وابسته به حزب توده ایران» پرداخت. این سازمان عملاً نتوانست به موفقیتی دست یابد و تنها عمل چشمگیر آن قتل یکی از مالکین آذربایجان به نام حاج احتشام لیقوانی بود که در زمان خود سر و صدای زیادی به پا کرد. با غیرقانونی شدن حزب توده در بهمن ۱۳۲۷، اتحادیه فوق نیز منحل شد و حزب توده به تشکیل یک سازمان علنی به نام «انجمن کمک به دهقانان ایران» دست زد. این انجمن توسط کمیته دهقانی حزب اداره می‌شد که در رأس آن دکتر محمد بهرامی، عضو هیأت اجرایی کمیته مرکزی قرار داشت. اعضای شعبه دهقانی کمیته مرکزی حزب توده در آن زمان عبارت بودند از: مهندس صادق انصاری (مسئول کمیته دهقانی)، مهندس خوش‌اتکال، مهندس قریب، زین‌العابدین عابدی، باقر مؤمنی و مهندس عالم‌زاده. کمیته فوق به انتشار نشریاتی به نام جرس و دهقانان ایران می‌پرداخت که به طور هفتگی و در ۴ صفحه منتشر می‌شد. علیرغم این تمهیدات حزب توده نتوانست در جامعه مذهبی روستایی و عشایری ایران کمترین موفقیتی به دست آورد و طبق آمار خود حزب توده، تنها دو درصد اعضای آن در این سالها دارای وابستگی روستایی (دهقانی) بودند.^۱

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و انحلال حزب توده، فعالیت دهقانی آن نیز متوقف شد و مسئولین دهقانی حزب توده جذب نهادهای دولتی شدند. از جمله، باقر مؤمنی طی سالهای ۱۳۵۷-۱۳۴۰ به مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی به سرپرستی احسان نراقی جلب

۱. چهل سال در سنگر مبارزه، انتشارات حزب توده، مهر ۱۳۶۰، ص ۱۴۱.

شد و به پژوهشهایی در جهت اهداف سیاسی رژیم پهلوی در جامعه روستایی کشور دست زد و با بورسیه این مؤسسه، تحصیلات عالی خود را در سطح دکترا به پایان رسانید و به عنوان «تئوریسین دهقانی» شهرتی کسب کرد.

با تجدید فعالیت حزب توده پس از انقلاب اسلامی، شعبه مرکزی امور دهقانی، از جمله شعبی بود که بلافاصله فعالیت خود را آغاز کرد. اهمیت جامعه روستایی در کل جمعیت و پیچیدگی مسئله ارضی در ایران و ضرورت جذب پشتوانه سیاسی در میان روستائیان کشور این توجه را ضروری ساخت.

وظیفه شعبه فوق عبارت بود از بررسی مسایل ارضی و دهقانی کشور، پیگیری سیاستهای جاری دولت در مسایل روستایی و تدوین و ارائه رهنمودهای عملی مشخص و طرحهای اجرایی و شعارهای تاکتیکی و استراتژیک در جهت جلب نیرو در میان دهقانان و پیشبرد اهداف حزب و در نهایت ایجاد بحران سیاسی و اجتماعی در جامعه روستایی کشور.^۱

ساختار شعبه

شعبه مرکزی امور دهقانی یکی از شعب زیر پوشش «شعبه کل سازمانهای توده‌ای»، به مسئولیت منوچهر بهزادی، بود. مسئولیت مستقیم شعبه با هوشنگ ناظمی زاهدانی (امیر نیک آئین) بود.

هوشنگ ناظمی از اعضای قدیمی حزب توده بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به خارج از کشور گریخت و از بدو تأسیس رادیوی پیک ایران در بلغارستان به کار در آن پرداخت. ناظمی از کادرهای فعال حزب توده محسوب می‌شد و دارای تألیفاتی در زمینه مارکسیسم، مانند درسنامه دو جلدی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی و واژه‌نامه سیاسی، اجتماعی است. او در پلنوم هفدهم کمیته مرکزی (فروردین ۱۳۶۰) به عضویت مشاور هیأت سیاسی منصوب شد و هم‌زمان مسئول دوم شعبه مطبوعات (تحریریه نامه دوم) نیز بود. ناظمی در ارتباط تنگاتنگ با منوچهر بهزادی (دبیر توده‌ای) فعالیت می‌کرد و مانند مسئولین سایر شعب مرکزی هر از چندی در جلسات هیأت دبیران شرکت می‌جست و گزارش دهقانی ارائه می‌داد.

۱. برای آشنایی با رئوس مشی حزب توده در زمینه مسایل جامعه روستایی ایران مراجعه شود به: روستای ایران در انتظار تحول (مجموعه مقالات از: امیر نیک آئین و ...)، انتشارات حزب توده، ایران، ۱۳۶۰.

هوشنگ ناظمی (امیر نیک‌آئین) علاوه بر اداره شعبه مرکزی دهقانی، در جلسات شعبه دهقانی «سازمان فدائیان خلق» (اکثریت) نیز شرکت می‌جست و تجدید سازمان فعالیتهای دهقانی را هدایت می‌کرد.

شعبه مرکزی دهقانی به پنج دایره به شرح زیر تقسیم می‌شد:

۱- دایره تشکیلات و امور اتحادیه دهقانی.

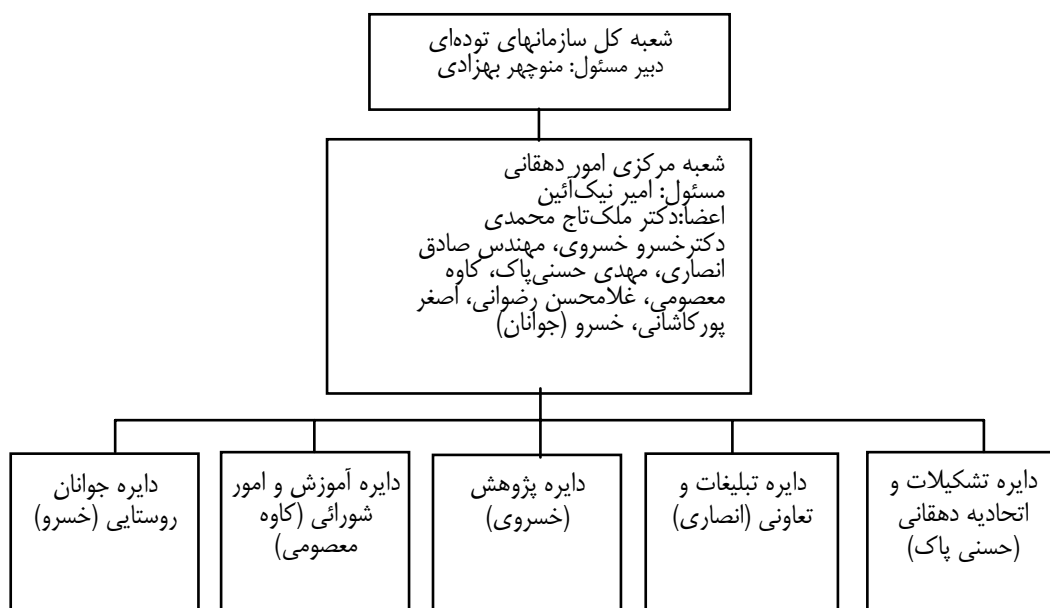
۲- دایره تبلیغات و امور تعاونی.

۳- دایره پژوهش دهقانی.

۴- دایره آموزش و امور شورایی.

۵- دایره جوانان روستایی.

تقسیم کار این شعبه را می‌توان با نمودار زیر نمایش داد:



علاوه بر تقسیم کار فوق، اعضای شعبه، هر یک مسئولیت نظارت بر فعالیت دهقانی در بخشی از کشور را به عهده داشتند. این تقسیم کار، تقسیم جغرافیایی نامیده می‌شد. تقسیم جغرافیایی کار اعضای شعبه به شرح زیر بود:

۱- کاوه معصومی، ناظر بر سازمانهای آذربایجان، کردستان، خوزستان، مازندران،

اصفهان.

۲- غلامحسین رضوانی، ناظر بر سازمانهای گرگان، باختران، لرستان.

۳- مهندس صادق انصاری، ناظر بر سازمانهای خراسان، کرمان، ترکمن صحرا.

۴- دکتر خسروی، ناظر بر گیلان و فارس.

وظایف دواير شعبه مرکزی دهقانی اینگونه بود:

۱- دایره تشکیلات؛ مسئول ارتباطات شعبه دهقانی با تشکیلات حزبی به عهده مهدی حسنی پاک (که در عین حال از مسئولین سازمان ایالتی تهران بود) گذارده شد. وظایف این دایره عبارت بود از ایجاد هماهنگی کامل میان شعبه و سازمانهای حزبی در تهران و شهرستانها. این هماهنگی اقدامات زیر را در بر می گرفت:

دعوت از مسئولین شعب ایالتی دهقانی در سراسر کشور برای گزارش دهی سه ماهه به شعبه مرکزی، تنظیم برنامه مسافرت اعضای شعبه مرکزی به سراسر کشور و نظارت بر فعالیت شعب ایالتی دهقانی هر ۶ ماه یکبار، ارسال رهنمودها، بولتنها، خبرنامهها، گزارشهای مرجوعی و مکاتبات شعبه مرکزی دهقانی به سازمانهای حزبی در تهران و شهرستانها، دریافت گزارشات دهقانی از سازمانهای حزبی در سراسر کشور و ارائه آن به مسئول شعبه مرکزی.

تشکیل اتحادیه دهقانی؛ این مسئولیت نیز از وظایف دایره فوق بود. به عبارت دیگر، دایره تشکیلات در جنب وظایف اجرایی خود مسئولیت پیگیری مسایل اتحادیه‌ای شعبه دهقانی را نیز به عهده داشت. در این رابطه، وظایف مشخص مسئول دایره فوق عبارت بود از: بررسی گزارشات مربوط به تشکل صنفی دهقانان در سراسر کشور و جمع‌بندی و تحلیل ارائه آنها به شعبه مرکزی، ارائه رهنمود به شعب ایالتی دهقانی حزب و سازمانهای حزبی در سراسر کشور و تلاش برای تشکیل اتحادیه‌های دهقانی.

همانطور که می‌دانیم، اتحادیه صنفی دارای اهمیت کلیدی در مشی توده‌ای مارکسیسم است و لذا تشکل دهقانان در اتحادیه‌های صنفی از اهداف مهم شعبه دهقانی حزب توده به شمار می‌رفت. در این رابطه، چندین مقاله تهیه شد و در روزنامه مردم منتشر شد. در این مقالات «اتحادیه دهقانی» به عنوان تشکل صنفی دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین (میانه حال) و حتی دهقانان مرفه مطرح شده بود که باید توده دهقانان هر روستا و هر دهستان را در خود مجتمع می‌ساخت و نمایندگی آنها را در طرح خواسته‌های صنفی و سیاسی به نهادهای دولتی عهده‌دار می‌شد.

۲- دایره تبلیغات دهقانی؛ مسئولیت این دایره به عهده مهندس صادق انصاری، از باتجربه‌ترین کادرهای دهقانی حزب توده بود که در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ مسئولیت کمیته دهقانی حزب توده را به عهده داشت. وظایف دایره تبلیغات دهقانی عبارت بود از ارائه پیشنهادات و رهنمودهای مشخص پیرامون نحوه تبلیغ سیاستهای حزب در زمینه مسایل ارضی و دهقانی. این رهنمودها به شعب ایالتی دهقانی در سراسر کشور ارسال می‌شد و

اساس تبلیغات آنها را تشکیل می‌داد.

فعالیت تبلیغی حزب توده در روستا، در شرایط سیاسی و اجتماعی مختلف متفاوت بود. در سالهای ۱۳۵۹ - ۱۳۵۸، که به علت جو سیاسی کشور آزادی عمل کافی وجود داشت و گروههای چپ و چپ افراطی در رؤیای «انقلاب دهقانی» به اغتشاش در روستاهای کشور می‌پرداختند، حزب توده نیز بسیار فعال بود و از اشکال تبلیغی متنوع مانند روزنامه، مجله، کتابهای دهقانی، نوار دهقانی، تقویم دهقانی، پوسترهای رنگی دهقانی، نمایشگاههای عکس در روستا، تئاتر و حتی اجرای آهنگهای روستایی استفاده می‌کرد. در این مقطع، حزب توده اصرار داشت که نام خود را در روستاها مطرح کند و در تبلیغات خود از شعارهایی با نام و عنوان مشخص «حزب توده ایران» استفاده می‌کرد. ولی در سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۶۰، فعالیت تبلیغی حزب در روستاها بسیار محدود شد و در چارچوب تهیه نوارهای دهقانی محصور ماند. در این نوارها مطالبی به زبان ساده درباره مسئله ارضی، مردمی کردن شوراهای ده، چگونگی استفاده از تعاونیهای روستایی، نحوه همکاری با «هیأت‌های هفت نفره واگذاری زمین» و جهاد سازندگی، گاه به صورت متن و گاه به صورت دکلمه و یا نمایشنامه، بیان می‌شد و با سرود و آهنگ تزئین می‌گردید. متن این نوارها توسط مهندس صادق انصاری و با همکاری سایر اعضای شعبه دهقانی نوشته می‌شد و برای اجرا به شعبه مرکزی تبلیغات ارسال می‌شد. نوار دهقانی که توسط شعبه مرکزی تهیه می‌شد به زبان فارسی بود، ولی هر سازمان ایالتی متناسب با امکانات خود آن را به زبانها و گویشهای محلی منطقه خود برمی‌گرداند، از جمله این گویشها آذری، مازندرانی، لری و کردی بود.

فعالیت تعاونی نیز به عهده دایره تبلیغات دهقانی بود. به عبارت دیگر، انصاری علاوه بر تبلیغات دهقانی، مسئولیت تبلیغ شعارهای تعاونی حزب توده در روستاها را به عهده داشت. در این رابطه، وظایف مشخص مسئول دایره فوق عبارت بود از بررسی گزارشات مربوط به تشکیل تعاونیهای روستایی در سراسر کشور و جمع‌بندی و تحلیل و ارائه آنها به شعبه مرکزی، ارائه رهنمود به شعب دهقانی ایالتی در سراسر کشور به منظور مشارکت فعال اعضای حزب در تعاونیهای روستایی و تبدیل این نهادها به مأمونی برای توسعه سیاستهای حزب توده، تهیه طرحها، با همکاری شعبه پژوهش، در زمینه تعاونیهای روستایی و القا یا ارائه آنها به نهادهای دولتی، تهیه مقالات در زمینه تعاونیهای روستایی و انتشار آنها در مطبوعات حزبی و یا در مطبوعات جاری کشور.

۳- دایره پژوهش دهقانی؛ مسئولیت این دایره به عهده دکتر خسرو خسروی بود. او از

اعضای قدیمی حزب توده بود که در سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۳۲ به تدریج به عنوان یک متخصص درجه اول مسایل روستایی و عشایری در مجامع دانشگاهی کشور شهرت یافت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی مجدداً به حزب توده پیوست. وظیفه مشخص دکتر خسروی عبارت بود از مطالعه و شناخت مسایل مناطق روستایی و عشایری کشور به منظور ارائه رهنمودهای مشخص علمی و تنظیم شعارهای دهقانی حزب توده. دایره پژوهش دهقانی رهنمودهایی به سازمانهای ایالتی در سراسر کشور ارسال می‌داشت و می‌کوشید تا فعالیتهای پژوهشی شعب دهقانی را در مناطقشان سامان دهد. این فعالیتها شامل شناخت انواع مالکیت زمین، فرهنگها و سنن مبارزاتی دهقانی، تهیه تک‌نگاریهای (مونوگرافیها) روستایی و آمار و ارقام دولتی و غیردولتی بود. دایره پژوهش دهقانی با شعبه پژوهش کمیته مرکزی در ارتباط نزدیک بود و دکتر خسروی در عین حال [مسئول شعبه پژوهش و نیز] عضو مجله تئوریک دنیا بود، نمونه‌هایی از پژوهشهای دهقانی دایره فوق در مجله دنیا با نام مستعار «گیل آذر» به چاپ رسیده است.^۱

۴- دایره آموزش دهقانی؛ مسئولیت این دایره به عهده کاوه معصومی بود. او از هواداران پیش از انقلاب حزب توده و دارای مدرک مهندسی کشاورزی بود. وظیفه این دایره عبارت بود از تنظیم برنامه آموزشی مسایل ارضی و دهقانی برای فعالین دهقانی حزب. در این رابطه دو کنفرانس نیز تشکیل شد. در کنفرانس اول دکتر خسروی پیرامون «قشربندی طبقاتی دهقانان در ایران» و در کنفرانس دوم دکتر ملکه محمدی پیرامون «مالکیت کشاورزی» سخن گفت. دایره فوق فهرستی از منابع و مآخذ روستایی برای مطالعه اعضای حزب تهیه و تدوین کرده بود.

پیگیری امور شورایی نیز از وظایف این دایره بود. امور شورایی، در کنار مسایل اتحادیه دهقانی و تعاونیهای روستایی یکی از سه هدف اصلی فعالیت اجتماعی (توده‌ای) شعبه مرکزی دهقانی را تشکیل می‌داد و فعالیت آن معطوف به نفوذ عناصر یا سیاستهای حزب توده در شوراهای روستایی به منظور توسعه اهداف و سیاستهای حزب توده بود. کاوه معصومی وظیفه جمع‌بندی گزارشها و ارائه رهنمود در این زمینه و تهیه طرحها و مقالات شورایی - روستایی را به منظور القا یا ارائه، عهده‌دار بود.

۱. مانند: «مبارزات دهقانی در ایران» (دنیا، سال ۱۳۵۹، شماره ۷)، «مسایل دهقانی، ارضی و عشایری در شهرستان فیروزآباد» (دنیا، سال ۱۳۵۹، شماره ۶)، «مسایل دهقانی و ارضی در فارس» (دنیا، سال ۱۳۵۹، شماره ۱)، «مسئله انقلاب ارضی» (دنیا، سال ۱۳۵۹، شماره ۲)، «مسئله ارضی در ایران» (دنیا، سال ۱۳۵۸، شماره ۶).

۵- دایره جوانان روستایی: این دایره به ابتکار هیأت ایران سازمان جوانان توده تأسیس شد. مسئول این دایره یکی از کادرهای سازمان جوانان به نام خسرو روزبه بود. این دایره در جنب هیأت دبیران سازمان جوانان توده عنوان «شعبه مرکزی جوانان روستایی» را داشت و در جنب شعبه دهقانی کمیته مرکزی، «دایره جوانان روستایی» خوانده می‌شد. جهت‌دهی فعالیت‌های سازمان جوانان توده در روستاها و هماهنگی سازمان‌های حزبی با آن، تبلیغ در میان جوانان روستایی، تشکیل شعب دهقانی سازمان‌های ایالتی جوانان در سراسر کشور و رسیدگی به فعالیت‌های اتحادیه‌ای، تعاونی و شورایی اعضای سازمان جوانان در روستاها از وظایف این دایره بود.

نشریات شعبه مرکزی دهقانی

همانطور که گفتیم، سابقه فعالیت مطبوعاتی دهقانی حزب توده به سال‌های دهه ۱۳۲۰ باز می‌گردد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با تشکیل شعبه دهقانی در جنب کمیته مرکزی، حزب توده مجدداً با بهره‌گیری از مهره‌های سابقه‌دار و مجرب خود کوشید تا فعالیت فوق‌را سامان دهد. در آغاز، نشریه‌ای به نام جرس (برای دهقانان ایران)، که امتیاز آن از سال‌های ۱۳۲۰ به نام یکی از اعضای قدیمی حزب ثبت بود، منتشر شد. این نشریه توسط مهندس صادق انصاری اداره و منتشر می‌شد و او با اتکا بر دانش و تجربه خود می‌کوشید تا معضلات جامعه روستایی ایران را با زبان بسیار ساده و به همراه تصویر و نقاشی بیان نماید. باید گفت که به علت رشد ایدئولوژی اسلام انقلابی در جامعه روستایی کشور، این نشریه حزب توده نتوانست به حداقل موفقیت دست یابد و به سرعت منزوی شد. پس از مدتی به علت توقیف این نشریه از سوی وزارت ارشاد اسلامی، این نشریه با امتیاز مجله مسایل کشاورزی، و سپس با امتیاز نامه مردم منتشر شد و بالاخره انتشار آن به علت هوشیاری مسئولین مطبوعاتی کشور متوقف شد.

با محدود شدن فعالیت مطبوعاتی شعبه، انتشار بولتن دهقانی، به عنوان یک نشریه درون حزبی آغاز شد. این بولتن، ویژه شعب دهقانی سراسر کشور و کمیته‌های حزبی بود. محورهای اصلی مطالب آن عبارت بود از: شوراهای روستایی، تعاونی‌های روستایی، اتحادیه دهقانی، مسئله واگذاری زمین و فعالیت‌های «هیأت‌های هفت‌نفره»، رهنمودهایی به منظور اشاعه شعارهای حزب توده در زمینه مسایل ارضی و دهقانی، رهنمودهایی در زمینه شیوه‌های کار تبلیغی، پژوهشی و آموزشی و جوانان. علاوه بر بولتن فوق، شعبه دهقانی به انتشار خبرنامه دهقانی نیز می‌پرداخت. مطالب این خبرنامه دستچینی از گزارش‌های واصله

از سازمانهای حزبی، آمار و اطلاعات مندرج در نشریات زیتون (نشریه وزارت کشاورزی) و جهاد (نشریه جهاد سازندگی) و آمارهای «هیأت‌های هفت نفره» و سایر اطلاعات مندرج در مطبوعات جاری کشور بود. این خبرنامه معمولاً ۱۵ روز یکبار منتشر می‌شد و برای کلیه ارگانهای کمیته مرکزی، کمیته‌های حزبی و شعب دهقانی ارسال می‌گردید.

رهنمودهای شعبه دهقانی

مهمترین رهنمودهایی را که در سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸ توسط شعبه مرکزی دهقانی به شعب دهقانی سازمانهای ایالتی ارسال شد، می‌توان به شرح زیر بیان داشت:

۱- چگونگی تشکیل شعبه دهقانی، تقسیم کار، وظایف، تقسیم منطقه جغرافیایی تحت نظارت شعبه.

۲- نحوه ارتباطات با کمیته‌های حزبی و چگونگی بهره‌گیری از سازمان حزبی در امر دهقانی.

۳- چگونگی کاربرد فعالیت تبلیغی در روستاها.

۴- نحوه فعالیت پژوهشی و بررسی و مطالعه و شناخت مسایل ارضی و دهقانی.

۵- نحوه آموزش اعضای شعب ایالتی و فعالین دهقانی و حوزه‌های دهقانی.

۶- چگونگی گسترش فعالیتهای توده‌ای دهقانی در سه محور اصلی اتحادیه‌ها، تعاونیها، شوراها و نحوه تشکیل «کمیته‌های دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین».

۷- نحوه و چگونگی فعالیت مشترک با «سازمان فدائیان خلق» (اکثریت) در مسایل دهقانی.

۸- نحوه فعالیت در میان جوانان روستایی و مسایل ویژه آنها.

۹- نحوه گزارش دهی سه ماهه به شعبه مرکزی.

حزب توده و مسایل جامعه روستایی و عشایری ایران

نگرش غربگرای چپ (مارکسیستی) به طور اعم، در مخدوش ساختن مسایل جامعه روستایی و عشایری ایران در سالهای پس از انقلاب مشروطه تا امروز سهم قابل توجهی داشته است. تأثیرات این جریان بر جامعه سنتی روستایی و عشایری ایران از دو بعد قابل توجه است: بعد اول، تأثیرات بینشی و متدولوژیک در شناخت جامعه غیرشهری در راستای تحلیل مغلوط و غیرمنطبق با واقع و قالبی از نظام سنتی جوامع عشایری و روستایی ایران. بعد دوم، که به تبع این شناخت قالبی پدید شد، تحولات اجتماعی و اقتصادی است

که به ویژه در نیم قرن اخیر به ورشکستگی کشاورزی ایران و به هم ریختگی ساختار سنتی و ایجاد ناهنجاری ساختی^۱ در نظام روستایی و عشایری کشور انجامید. به جرأت می‌توان ادعا کرد که جامعه روستایی و عشایری ایران در یک قرن اخیر بیشترین صدمات را از تفکر غربگرایی (راست و چپ) خورده است. روشنفکران و دیوانسالاران غربگرای ایران گویی در دوران معاصر رسالت خود را در ایجاد هرج و مرج هر چه بیشتر در نظم سنتی جامعه ایرانی می‌یافتند و در این کنکاش جامعه روستایی و عشایری را آزمایشگاه انواع تئوریهای قالبی و کلیشه‌ای خود قرار داده بودند. نتیجه این آزمونهای کج و معوج که با حربه استبداد وابسته به نواستعمار و با خشونت تمام عملی شد، فروپاشی نظم دقیقی را که طی قرن‌ها بر مبنای مقتضیات فرهنگی و روانشناختی و قومی و جغرافیایی این سرزمین شکل گرفته بود، در پی داشت و به بی‌هنجار ساختن اندام اجتماعی، نظم اقتصادی، توازن اکولوژیک، روانشناسی اجتماعی و فرهنگی انجامید. به هر روی، به نظر می‌رسد، با توجه به تحولات دنیای معاصر و تقابل تمدن صنعتی و نو استعماری غرب با دنیای سنتی و روستایی-قبیله‌ای جوامع شرقی، این پدیده گریزناپذیر بوده و همه جوامع سنتی را در سراسر جهان کم و بیش دستخوش بحران ساختی کرده است.

در این مبحث می‌کوشیم تا تأثیر نظریات مارکسیستی در ایجاد تئوری‌های قالبی و الگوهای کلیشه‌ای در شناخت جامعه روستایی و عشایری ایران و پیامدهای آن را بررسی کنیم.

فئودالیسم در ایران

«فئودالیسم»^۲ واژه‌ای است که در اصطلاح علوم اجتماعی بر نوع جامعه و سیستم سیاسی اروپای غربی و مرکزی در دوران قرون وسطی دلالت می‌کند.^۳ با توسعه بورژوازی در اروپای غربی و مرکزی، نظام فئودالی اروپا به تدریج فروپاشید و جای خود را به نظام سرمایه‌داری داد. این تحول مورد توجه روشنفکران اروپایی قرار گرفت و مورخین انقلاب فرانسه، مانند تی‌یری، گیزو، تی‌یرومی‌نه مضمون تحولات اروپا را از قرون وسطی به تمدن

1. Destructurisation.

2. Feudalism.

۳. دایرةالمعارف بین‌المللی علوم اجتماعی، ج ۵، ص ۳۹۳ (به انگلیسی).

صنعتی نوین متأثر از مبارزه طبقاتی بورژوازی بالنده با فئودالیسم دانستند. مارکس و انگلس با محور قرار دادن تاریخ اروپای غربی، مدعی شدند که تاریخ جامعه بشری (که از دیدگاه آنها در تاریخ اروپای غربی خلاصه می‌شد) از مراحل معینی گذشته است. این نظریه در مارکسیسم، به صورت «تئوری فورماسیونهای اقتصادی - اجتماعی» مدون شد که طبق آن تاریخ جامعه بشری از نظامهای کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم گذر کرده و می‌کند. بدینسان در چارچوب بینش مارکسیستی، فورماسیونهای فوق به صورت قالبهای از پیش (a priori) درآمده که برای شناخت گذشته و حال هر جامعه‌ای کافی است بی‌توجه به ویژگیهای فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی، در این قالبها ریخته شود. این بینش، موجد تحلیلهای ساده‌اندیشانه و عامیانه از جوامع بشری شد و بر مبنای این ساده‌اندیشیها انواع برنامه‌ریزیهای بی‌پایه، سطحی و مخرب برای تحول اجتماعات انسانی مطرح و در پایه آزمون اجتماعی قرار گرفت.

مارکسیسم ایرانی نیز از بدو ورود به تفکر اجتماعی جامعه ما، این قالبها را «اکسیر اعظم» و «رمز» شناخت تاریخ ایران اعلام داشت. از این دیدگاه، جامعه ایرانی مراحل کمون اولیه، برده‌داری و فئودالیسم را گذرانیده و اکنون (از انقلاب مشروطه تا امروز!) در مرحله گذار به نظام سرمایه‌داری است. بدین ترتیب، مارکسیستهای ایرانی بی‌آن که تلاشی در جهت شناخت و تبیین واقعتهای جامعه ایران مصروف دارند با قالب کلی «فئودالیسم» جامعه معاصر خود را محک زدند.^۱ و تضاد اصلی جامعه روستایی ایران را تضاد میان «فئودال» و «دهقان» اعلام داشتند و مسئله اصلی را در تکامل جامعه ایران، نابودی «مناسبات فئودالی» در روستا و استقرار مناسبات سرمایه‌داری دانستند.

واقعیت این است که مارکس و انگلس نسبت به جوامع شرقی شناخت دقیق و حتی اجمالی، نداشتند. مهمترین و شاید تنها مأخذ اطلاعاتی مارکس از جوامع شرقی سفرنامه دکتر برینه بود. این پزشک فرانسوی حدود ۹ سال در دربار اورنگ زیب، شاه تیموری هند، خدمت کرد و مقالات و تحقیقات او مدتها به مهمترین منبع شرق‌شناسی اروپا در نیمه قرن هفدهم تبدیل شد. مارکس بر اساس سفرنامه برینه گمان می‌برد در شرق (ترکیه، ایران، هندوستان) مالکیت خصوصی بر زمین وجود ندارد و کلیه اراضی متعلق به شاه (دولت)

۱. مفصل‌ترین تحقیقی که توسط مارکسیسم ایرانی در اثبات «فئودالیسم در ایران» صورت گرفته، کتاب زیر است: - فرهاد نعمانی*، تکامل فئودالیسم در ایران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸.
* (دکتر نعمانی عضو «سازمان فدائیان خلق» بود که به همراه جناح هلیل‌رودی - کشتگر انشعاب کرد).

است. مارکس این امر را «کلید واقعی» درک مشرق زمین خواند و در برخی آثار خود «شیوه تولید آسیایی» را به عنوان یک فورماسیون خاص مطرح ساخت. طبق این دیدگاه، شاخص اصلی اقتصاد مشرق زمین کم‌آبی است و فقدان آب آن را به صورت یک عامل حیاتی در تولید مطرح می‌سازد. این امر شالوده‌ای است که کنترل دولت مقتدر را بر تولید کشاورزی ضروری می‌کند و لذا در مشرق زمین، «شاه» به عنوان مدیرکل سیستم آبیاری جامعه در رأس تولید قرار می‌گیرد.^۱

بر این مبنا بعدها تئوری «استبداد شرقی» (دسپوتیسم شرقی) مدون شد و کسانی مانند ویتفوگل در کتاب *استبداد شرقی*^۲ (چاپ ۱۹۵۷م.) مدعی شدند که در مشرق زمین استبداد دارای پایه عینی و ناشی از ضرورت‌های اقتصادی است و با استبداد اروپایی متفاوت است! طبق این دیدگاه، جامعه شرقی یک «جامعه هیدرولیک» (آبیاری) است، یعنی جامعه‌ای است که بر سیستم وسیع شبکه آبرسانی مبتنی است و ایجاد و حفظ این سیستم یک دستگاه بوروکراتیک بسیار قدرتمند را ضروری می‌سازد. بنابراین، نظام شاهی در کشورهای مشرق زمین دارای ریشه عمیق تاریخی و کارکرد و ضرورت عینی است و نقش آن مدیریت سیستم آبی کشور می‌باشد! تئوری «استبداد شرقی» و «جامعه آبی» ویتفوگل مورد توجه مؤسسات پژوهشی غربی از یک سو و رژیم پهلوی در ایران از سوی دیگر قرار گرفت. از همین روست که در سال‌های پس از «انقلاب سفید» توجه خاصی به مطالعه سیستم آبیاری سنتی و کهن ایرانی و قنات‌ها مبذول شد. رژیم پهلوی تصور می‌کرد که از این طریق می‌تواند توجهی در تبیین نظام شاهنشاهی به عنوان نظام برخاسته از نیازهای اکولوژیک و جغرافیایی سرزمین ایران بیابد.

بی‌پایگی این تئوری روشن است. هر چند سیستم آبیاری نقش بسیار مهمی در اقتصاد جامعه ایرانی از کهن‌ترین ازمینه داشته و بی‌شک شایان مطالعات عمیق و جدی است، ولی اهمیت آن به هیچ روی چنین نبوده که مدیریت آن علت وجودی و کارکرد اصلی حکومت مرکزی باشد. واقعیت این است که شبکه‌های پیچیده قنات در ایران توسط نهادهای محلی و با تلاش جمعی کار و اندیشه آنها تأسیس و صیانت شده و اصولاً وسعت سرزمین ایران

۱. برای آشنایی با نظریات مارکس و انگلس پیرامون جوامع مشرق زمین مراجعه شود به:

- احسان طبری، مقاله «کارل مارکس و برخی مسایل تاریخ و جامعه ایران»، مجله دنیا، سال نهم، شماره ۱.
- احسان طبری، مقاله «سخنان انگلس درباره جوامع خاورزمین»، در کتاب برخی بررسیها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبشهای اجتماعی در ایران، انتشارات توده، ۱۳۵۸، صص ۳۱-۴۶.

2. Karl A. Wittfogel, *Oriental Despotism, A Comparative Study of Tatar*, New Haven, 1957.

و فقدان ارتباط سراسری، که هرگوشه کشور را به جزیره‌ای مستقل تبدیل می‌کرد، و وجود نظام‌های مستقل و خود بوده قبیله‌ای در سراسر کشور، نوعی عدم تمرکز مدیریت را در قالب جماعات کوچک محلی ضروری می‌ساخته و حکومت مطلقه و مرکزی شاه نمی‌توانسته نظارت متمرکز، چنانکه مدعیان تئوری «استبداد شرقی» می‌گویند، داشته باشد. از سوی دیگر، تنوع اشکال مالکیت در ایران و تحول بغرنج آن در پهنه تاریخ، که پژوهش‌های کافی در این زمینه موجود است، بی‌پایگی این تصور را که گویا مالکیت زمین در انحصار مطلق شاه بوده است، عیان می‌سازد.

سرنوشت تئوری «جامعه آبی» ویتفوگل ابتذال نگرش‌های کلیشه‌ای و قالبی را، که نظریات اندیشمندان غربی چون مارکس در بنیاد آن قرار دارد، آشکار می‌سازد. روشن است آن «مهندسی اجتماعی» که بر پایه چنین تئوری‌هایی باشد چه سرنوشتی برای جامعه پدید می‌آورد.

به هر روی، تئوری «شیوه تولید آسیایی» در مارکسیسم مورد پذیرش قرار نگرفت. پلخانف و لنین در این زمینه حرف جدیدی نداشتند و تنها در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ میلادی بود که در شوروی مسئله فوق‌مورد بحث قرار گرفت. ولی این نظریه مقبول تئوریسین‌های «رسمی» حزب واقع نشد و استالین و سپس مائوتسه دون فئودالیسم را تنها فورماسیون منطبق بر کل جامعه بشری، اعم از شرق و غرب، اعلام داشتند. بعدها در دهه ۱۹۶۰ میلادی بحث شیوه تولید آسیایی مجدداً توسط صاحب‌نظرانی چون وارگا در کتاب *مسائل اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری* (مسکو ۱۹۶۴) و روزه گارودی در کتاب *شیوه تولید آسیایی* (پاریس، ۱۹۶۹) احیاء شد.

گفتیم که مارکسیسم ایرانی حتی به تئوری شیوه تولید آسیایی نیز التفات نداشت و دکتترین رسمی فورماسیونها را پذیرفت و اصطلاح «فئودالیسم» را به عنوان نظام سنتی جامعه ایران به شدت رواج داد. متأسفانه باید اذعان کرد که این اصطلاح طی دهه‌های اخیر همه‌گیر شد و به عامل اصلی تبدیل گردید که راه تلاش گسترده و عمیق پژوهشگران و اندیشمندان ایرانی را در تبیین جامعه خود، فارغ از الگوپذیریها و کلی‌بافیها، مسدود می‌ساخت. درباره پیچیدگی نظم سنتی جامعه روستایی ایران و انطباق‌ناپذیری قالبهای تئوریک کلی و پیش‌بافته، اعتراف چارلز عیسوی، محقق انگلیسی شایان توجه است.

مالکیت ارضی در تمام کشورها از پیچیدگی خاصی برخوردار است ولی در ایران این پیچیدگی بیش از اندازه است. مساحت مملکت، تنوع عظیم شرایط طبیعی، وجود جوامع عشیره‌ای و اسکان یافته و تهاجمات مکرر اقوام خارجی،

اعراب، ترکان، مغولان، که هر کدام جنبه‌های متفاوت مالکیت ارضی خود را در این کشور پیاده کرده‌اند، باعث شده که ایران دارای نوعی سیستم بسیار پیچیده مالکیت ارضی گردد. بر اینها بایستی تحولات صد و پنجاه ساله اخیر را هم افزود. درگیری دم افزون ایران در بازارهای جهانی، همانند سایر نواحی خاورمیانه، منجر به رشد روابط سرمایه‌داری در کشاورزی و تغییر روابط سابق موجود بین دولت، مالک و زارع گردید.^۱

مارکسیسم و «اصلاحات ارضی»

تبیین جامعه روستایی ایران به عنوان «جامعه فئودالی»، که حزب توده در اشاعه آن به عنوان یک حربه تبلیغی، سیاسی نقش اول داشت، سبب شد رژیم پهلوی به دستور امریکا در آغاز دهه ۱۳۴۰ طرح نو استعماری «اصلاحات ارضی» را برای جلوگیری از «انقلاب از پائین» اعمال کند. «اصلاحات ارضی» شاه - کندی (رئیس جمهور وقت امریکا)، در درجه اول به فروپاشی ساخت سنتی کشاورزی ایران انجامید، نظامی که طی قرن‌ها دقیقاً شکل گرفته بود و هر چه بود، پیش از ورود موج غربگرایی^۲ به ایران، خودکفایی کشاورزی کشور را تأمین می‌کرد.^۳ به علاوه، این نظام دارای کارکردهای معین بود که پس از «اصلاحات ارضی» از میان رفت:

قبل از اصلاحات ارضی در سطح نیمی از روستاهای کشور، کشت به صورت دسته‌جمعی انجام می‌شد. در هر ده مالک یا مباشر مسئولیت اداره تولید را به عهده داشت و بر اساس نظام آبیاری و یا عوامل دیگر، کشاورزان هر ده در تعدادی از واحدهای تولید در پوشش نظام‌های سنتی مانند بنه، صحرا و حرا و مشابیه آن به کار کشاورزی مشغول بودند و برنامه‌ریزی سالانه کشاورزی یا نسق‌بندی به وسیله هیأتی مرکب از رعایای باتجربه و با نظارت مالک یا مباشر او انجام می‌شد. جمعیت خوش‌نشین که در آن زمان حدود ۴۰ درصد از جمعیت روستایی کشور را تشکیل می‌دادند، در کنار کشاورزان با فعالیت در امور بازرگانی، صنایع روستایی و یا سایر کارهای خدماتی و اشتغال در کارهای مختلفی که به عامه

۱. چارلز عیسوی، تاریخ اقتصادی ایران (عصر قاجار، ۱۳۳۲-۱۲۱۵ ه. ق)، ترجمه یعقوب آژند، نشر گسترده، ۱۳۶۲، ص ۳۳۷.

2. Westernization.

۳. مراجعه شود به: سیدمحمدعلی جمالزاده، گنج شایگان، تهران ۱۳۶۲ (چاپ جدید).

روستائیان مربوط می‌شد، نقش مستقیمی را درجاری بودن فعالیتهای کشاورزی ایفا می‌کردند. با اجرای اصلاحات ارضی، این نظام سنتی که بر اساس شرایط خاص منطقه‌ای و فرهنگ مردم شکل گرفته بود، متلاشی شد و رژیم طاغوت نتوانست برای خلأ وجود مالک یا مباشر او که معمولاً بر انجام کارهای عام‌المنفعه روستا مانند تأمین آب زراعتی و حفظ شبکه‌های آبرسانی، تأمین و توزیع اعتبار مورد نیاز رعایا، مدیریت تولید و نسق‌بندی، تهیه و فراهم کردن نهادها، تأمین امنیت و انجام پاره‌ای از خدمات عمومی نظارت داشتند، چاره‌اندیشی کند.^۱

دکتر علی محمدنقوی، جامعه‌شناس معاصر، ساخت سنتی جامعه روستایی ایران و تأثیرات «اصلاحات ارضی» را بر آن چنین ارزیابی می‌کند:

پیش از آغاز جریان غربگرایی، اکثر جوامع اسلامی، جوامع فلاحتی مبتنی بر تولید روستایی یا دامداری محسوب می‌شدند و روستاها از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند.

دو ویژگی عمده روستاها در نظام سنتی شرق، داشتن «ثبات» و خودبسندگی، بود. خودبسندگی به این معنا که روستاها برای خود دارای نهادهای سیاسی، اداری و اقتصادی مستقلی بودند. اجتماعات روستایی جمهوریهای کوچکی بودند که تقریباً، هر آنچه را می‌خواستند خود دارا بودند و تقریباً به هیچ‌گونه رابطه خارجی نیاز نداشتند و از نظر سیاسی نیز، روستاها خودمختار بودند. رئیس دهکده که «کدخدا» نامیده می‌شد به عنوان نماینده دهکده در مقابل مأمورین دولتی عمل می‌کرد و دولتها نیز روستاها را تنها به عنوان عنصر مالیات‌دهنده می‌شناختند...^۲

۱. دکتر عباسعلی زالی، «بررسی مسایل کشاورزی» قسمت پانزدهم، روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۸/۱/۳۰، ص ۴.
 ۲. جوامع روستایی و عشایری ایران از آغاز دارای نظام نیرومند عشیره‌ای بوده و از کهن‌ترین ازمنه دارای ساختهای سیاسی خودویژه‌ای بودند که مدیریت این جماعات را به مطلوبترین شکل و بر پایه «ریش‌سفیدی» تأمین می‌کرد. پیش از اسلام «ویس‌پد»ها (رؤسای عشیره) و «زنتوپد»ها (رؤسای قبیله) و در عهد سلجوقی منصب «رئیس» و از عهد صفویه منصب «کلانتر» چنین کارکردی داشت. در این دیوانسالاری سنتی، که برجوشیده از فرهنگ و شرایط ویژه تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی ایران بود و طی هزاران سال مدیریت اجتماعی کشور را سامان می‌داد، رئیس عشیره یا قبیله، رئیس یا کلانتر نماینده اهالی خود در نزد مقامات دولتی بود و از منافع آنها دفاع می‌کرد و از این بعد یک نهاد مردمی بود و از سوی دیگر کارگزاری مقامات دولتی را در میان اهالی خود عهده‌دار بود و از این بعد یک نهاد دولتی محسوب می‌شد. هر چند درباره سازمان سیاسی سنتی ایران پژوهش کافی صورت نگرفته، ولی محققینی چون خانم لمبتون که در این عرصه پژوهشهایی انجام داده‌اند به آن به دیده تحسین نگرینسته و بر کارایی کامل آن اذعان کرده‌اند. در دوران قاجار و رویارویی تمدن استعماری غرب با جامعه سنتی ایران، دیوانسالاری محلی کشور رو به زوال رفت و به فساد کشیده شد و در

با تغییر شیوه زمینداری و احتمالاً الغای نظام ارباب و رعیتی و نیز ایجاد تمرکز سیاسی و اشاعه تکنولوژی کشاورزی و صنعت مونتاژ، ساخت اجتماعی و ترکیب طبقاتی روستاهای کشورهای اسلامی دستخوش تحولاتی گشت... یکی از تأثیرات منفی غربگرایی در زندگی روستایی، این بود که خودبسندگی، و خوداتکایی، روستاها از بین رفت، روستاها در همه چیز به شهرها متکی شده و مصرف‌کننده تولیدات شهرها گشتند. حال آن که سابقاً شهرها مصرف‌کننده تولیدات روستاها بودند. از نظر اجتماعی نیز، موقعیت روستاها تضعیف شد و «روستایی» طفیلی «شهری» گردید. کم کم «روحیه تولید» در روستاها رو به ضعف نهاد و «روحیه مصرف» قوت گرفت.^۱

گفتیم که «اصلاحات ارضی» یک برنامه نو استعماری بود که در دهه ۱۹۶۰ میلادی توسط امریکا برای ایجاد «انقلاب از بالا» در برخی از کشورهای وابسته، که در معرض «خطر کمونیسم» قرار داشتند، اجرا شد. از جمله این کشورها تایوان، فیلیپین و ایران بود. توسعه شعارهای مارکسیستی در این مناطق، امریکا را از «خطر کمونیسم» به شدت هراسان ساخت، لذا کوشید تا «اصلاحات ارضی» را رأساً و به دست رژیمهای دست‌نشانده خود عملی سازد؛ قبل از آن که به سلاخی در دست احزاب کمونیست برای جلب روستائیان فقیر این جوامع بدل شود.

واقعیت این است که مارکسیسم به شعار «اصلاحات ارضی»، به معنای تقسیم ارضی میان تولیدکنندگان کوچک اعتقاد ندارد و در مقابل به شعار «ملی کردن اراضی کشاورزی» به معنای انتقال مالکیت اراضی زراعی به دولت معتقد است. از همین رو لنین با تصرف قدرت سیاسی و استقرار حکومت مارکسیستی در روسیه، فرمان الغای مالکیت خصوصی بر زمین و دولتی کردن کلیه اراضی کشاورزی را صادر کرد و بعدها دولت شوروی با کشتار میلیونها دهقان مرفه، نیمه مرفه و خرده مالک روستایی (کولاگ‌ها) روستائیان را در قالب شرکتهای زراعی دولتی (ساوخوزها) و تعاونیهای دولتی (کالخوزها) مجتمع ساخت و آنها را به مزدبگیران دستگاه غول‌آسای کمیساریای (وزارت) کشاورزی تبدیل نمود.

دوران پهلوی و توسعه غربگرایی در ایران، این ساختههای کهن سازمان سیاسی کلاً طرد شد و دیوانسالاری مدل غربی، که از سیستم حکومتی و تقسیمات کشوری انگلیس و فرانسه اقتباس شده بود، جایگزین آن شد. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به: آن لمبتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۱. دکتر علی محمد نقوی، جامعه شناسی غربگرایی، ج دوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، صص ۲۴-۲۷.

لنین به شدت مخالف خرد کردن و قطعه قطعه کردن اراضی کشاورزی بود و اس. ارها^۱ و ناردونیک‌های روس را به علت طرفداری از شعار تقسیم زمین میان دهقانان محکوم می‌کرد. از دیدگاه او صحیح‌ترین راه توسعه کشاورزی روسیه «بی‌مرز» کردن اراضی، یعنی ایجاد واحدهای وسیع کشت بود و این تنها با دولتی کردن (ملی کردن) اراضی میسر می‌شد. لنین در «قطعنامه درباره مسئله ارضی» (هفتمین کنفرانس کشوری حزب بلشویک، ۲۹-۲۴ آوریل ۱۹۱۷) نوشت:

زمینداری دهقانی در روسیه اعم از زمینهای واگذاری (به آبشینها^۲ و خانوارها) یا خصوصی (زمینهای اجاره‌ای و خریداری شده) سراپا و در طول و عرض درگیر روابط و مناسبات قدیمی و نیمه فئودالی بوده و دهقانان را به رده‌هایی تقسیم می‌کند که از عهد سرواژ و دوران در هم بودن قطعه زمینها و غیره و غیره به ارث رسیده است. لزوم برانداختن کلیه این حدفاصلهای کهنه و مضر، لزوم «بی‌مرز کردن» اراضی و تغییر کلیه مناسبات زمینداری اربابی و کشاورزی مطابق با شرایط جدید اقتصادی سراسر روسیه و جهان، پایه مادی مجاهدات دهقانان در راه ملی کردن کلیه زمینهای کشور است.^۳

ولی علی‌رغم این که مارکسیسم، قطعه قطعه کردن اراضی را یک اقدام نادرست از نظر توسعه نیروهای مولد می‌داند، این شعار با عنوان «اصلاحات ارضی» از دهه ۱۹۳۰ میلادی توسط «انترناسیونال کمونیستی» (کمینترن) در کشورهای آسیایی به شدت رواج داده شد. هدف کمینترن در واقع فقط و فقط بهره‌گیری از این شعار به منظور جلب توده‌های میلیونی دهقانان خاورزمین به سوی احزاب کمونیست بود و نه ارائه یک طرح اقتصادی بخردانه توسعه برای خودکفایی و استقلال این جوامع.

در راستای این اهداف سیاسی و تبلیغی بود که حزب کمونیست ایران در «انقلاب جنگل» به حرکت‌های تندروانه در خلع ید از مالکین و خرده مالکین روستایی دست زد که سبب تضعیف نهضت میرزا کوچک‌خان و مقابله او گردید و سپس در سال ۱۳۰۶ ش. در برنامه خودشعار «محو کامل بقایای فئودالیسم و الغای اصول ملاکی ارضی و تقسیم بلاعوض زمینهای اربابی و وقفی و خالصه بین دهاقین» را مطرح ساخت.^۴ این شعار در

۱. حزب سوسیالیست انقلابی که دارای ایدئولوژی سوسیالیسم دهقانی بود.

۲. آبشینها: واحدهای مشاع سنتی روستایی در روسیه.

۳. لنین، آثار منتخبه، ترجمه فارسی یک‌جلدی، ص ۴۷۱ (تأکید در متن از ما است).

۴. امیر نیک‌آئین، درباره مسئله ارضی و جنبش دهقانی در ایران، انتشارات سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات

حالی مطرح می‌شد که همزمان در روسیه به دستور استالین «دهاقین» قلع و قمع می‌شدند و قطعات کوچک اراضی آنها به مالکیت دولت در می‌آمد.

با پیدایش حزب توده در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ شعار «اصلاحات ارضی» به عنوان یک شعار تبلیغی، سیاسی، و نه یک برنامه سنجیده توسعه اجتماعی، به شدت مطرح شد. گسترش این حرکتها در ایران و برخی کشورهای دیگر سرانجام امریکا را به ابداع طرح نو استعماری «اصلاحات ارضی» واداشت، که ثمرات و پیامدهای مخرب آن در ورشکستگی اقتصاد کشاورزی ایران آشکار است و در این باره پژوهشهای متعددی صورت گرفته است. بیهوده نیست که حزب توده همواره به خود می‌بالید و خود را پیشکسوت و مبتکر «اصلاحات ارضی» که توسط شاه اجرا شد، می‌خواند.

شعارهای حزب توده پس از انقلاب اسلامی در زمینه مسایل ارضی و دهقانی نیز در همین چارچوب و به عنوان شعارهای تبلیغی-سیاسی به منظور جلب حمایت مردمی و پشتوانه دهقانی قابل تحلیل است و نه به عنوان طرحهای عقلانی برای توسعه کشاورزی ایران.

مارکسیسم و مسئله ایلات و عشایر در ایران

مارکس و انگلس نسبت به پدیده ایلات و عشایر در جوامع آسیایی و آفریقایی، یا آنچه که اصطلاحاً «کوچ‌نشینی شبانی»^۱ خوانده می‌شود، هیچگونه شناختی نداشتند.^۲ مارکسیسم ایرانی و حزب توده نسبت به این پدیده مهم جامعه ایرانی، که در آستانه قرن بیستم میلادی حدود ۲۵ درصد اهالی کشور را در بر می‌گرفت، توجهی نداشت. از دیدگاه مارکسیستی، جامعه سنتی ایران فقط و فقط یک جامعه فئودالی بود و پدیده ایلات و عشایر نیز تنها در این چارچوب ارزیابی می‌شد.

بحث درباره ابعاد پدیده ایلات و عشایر بحثی است تخصصی و در این کتاب صرفاً برای ترسیم بینش سطحی مارکسیسم در این زمینه و بی‌پایگی شعارهای تبلیغی سیاسی مارکسیستها در این رابطه به ارائه توضیحی مقدماتی بسنده می‌کنیم.

پژوهشگران مارکسیست، بر مبنای الگوی کلی ماتریالیسم تاریخی- که گذار جامعه بشری را از پنج فورماسیون: کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیسم

عام و مطلق می‌انگارد. وارد این پهنه شدند، ولی وجود قالب نظری واحد، سبب وحدت برداشتهای آنان نشد و در میان این گروه از محققین، اختلاف نظر فراوان است. محققین متقدم مارکسیست، ایلات و عشایر ایران را بقایای فورماسیون کمون اولیه می‌انگاشتند و در این داوری به ساختههای عشیره‌ای و پدرسالاری نظر داشتند. به طور مثال، تاردوف، ایران‌شناس شوروی، پنج ویژگی مشترک زیرین را برای جماعات عشایری ایران قایل بود:

- ۱- در جامعه قبیله‌ای، تولید غله مقام دوم را داراست.
- ۲- مرتع و گله از نقش تعیین کننده‌ای برخوردار است.
- ۳- تقسیم کار، مناسبات تولیدی و بهره‌کشی، بر مبنای استفاده مشترک از مراتع قرار دارد.
- ۴- بقایا و آثار نظام کمون اولیه، دوران متمادی به حیات خود ادامه داده است.
- ۵- بر مبنای شیوه زیست کوچ‌نشینی جنگی، حاکمیت رهبران و آریستوکراسی طایفه‌ای مدت مدیدی تداوم یافته است.

ولی به تدریج، با توجه به وجود ساختارها و مناسبات طبقاتی و اشرافی و حتی کاستی در برخی ایلات در میان محققین متأخر مارکسیست، این نظر شکل گرفت که پدیده ایلات و عشایر ایران گونه‌ای از فئودالیسم است با همان ویژگیهای عام نظری. به پیروی از این دیدگاه، دکتر فرهاد نعمانی در کتاب «تکامل فئودالیسم در ایران» پس از بحثی پیرامون «مسئله ایلات در تاریخ ایران» چنین نتیجه می‌گیرد:

در واقع می‌توان بر اساس یافته‌های تاریخی مربوط به ایلات پس از قرن پنجم هجری قمری به این نظر رسید که روابط انسانها در تولید در جوامع ایلی در ایران، ساختی فئودالی داشته است...

وی پدیده کوچ‌نشینی شبانی را در ایران «نه زاده مقتضیات طبیعی، بلکه عمدتاً ناشی از حرکت ایلات ترک و مغولی بین قرنهای پنجم و هفتم از نواحی آسیای مرکزی به فلات ایران» می‌داند.

هر چند منابع و مآخذ تاریخی موجود اشارات بس نادری به ایلات و عشایر قبل از اسلام و حتی قرون اولیه اسلامی دارد، ولی همین اشارات اندک و نیز شواهد عقلی و نظری بر وجود و اهمیت طوایف کوچ‌نشین و شبان پیش از اسلام و نیز در قرون اولیه اسلامی دلالت متقن دارد و به هیچ‌روی نمی‌توان وجود و تداوم کوچ‌نشینی شبانی را پدیده‌ای عارضی و بیگانه با مقتضیات توپولوژیک و نیز اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی

تلقی کرد. به علاوه، دیرپایی و جان‌سختی این پدیده در دوران ۵۷ ساله حکومت پهلوی - که حیات آن آماج سرکوبگری‌های وحشیانه و کم‌نظیر و تحولات بنیادین اقتصادی قرار گرفت - خود گواه بارزی است بر شالوده‌های نیرومند مادی - فرهنگی آن و دلیلی است بر رد ادعای فوق.

به هر روی، به نظر می‌رسد که در میان پژوهشگران مارکسیست، مسئله ایلات و عشایر، مسئله‌ای حل نشده است و معتبرترین منابع مارکسیستی متأخر بر این امر اذعان دارند. دایرةالمعارف بزرگ شوروی کوچ‌نشینی شبانی را، شکل خاصی از فعالیت اقتصادی و شیوه زیست منطبق با آن می‌داند، که بسیاری مسایل مربوط به آن هنوز حل نشده و بسیاری نقطه‌نظرات در این رابطه در میان صاحب‌نظران موجود است.

شعب مرکزی مالی و تدارکات

وظایف و ساختار

حزب کمونیست، مجموعه و دستگاهی است که برای فعالیت و تمشیت امور خود، بسته به درجه رشد و گسترش اندام و شبکه آن، دارای نیازهای مالی و تدارکاتی است. تمام فعالیت‌های حزب بلافاصله به امور مالی و تدارکاتی ربط می‌یابد؛ فعالیت‌های تبلیغی و انتشاراتی و تشکیلاتی، خرید اتومبیل و وسایل چاپ تکثیر، تهیه مخفی‌گاه و خانه‌های امن، تأمین زندگی پرسنل حزبی (اعضای حرفه‌ای حزب یا کادرها)، تأمین زندگی رهبران و دهها عرصه دیگر همه و همه ایجاد ارگانهای ویژه برای تهیه امکانات مالی، تدارکاتی، حسابرسی، کنترل و سامان‌بخشی به آنها را ضروری می‌سازد.

کمیته مرکزی حزب توده برای حل و فصل مسایل مالی و تدارکاتی خود به تشکیل دو ارگان تخصصی به نامهای «شعبه مرکزی مالی» و «شعبه مرکزی تدارکات» دست زد که مراکز مالی و حسابرسی و ارگان تهیه امکانات و حل و فصل مسایل فنی و جاری کمیته مرکزی حزب محسوب می‌شد.

این ارگان از بدو تأسیس حزب توده وجود داشت و در سالهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توسط مهندس علی علوی اداره می‌شد.

علاوه بر کمیته مرکزی، سازمانهای ایالتی حزب نیز در جنب کمیته ایالتی دارای شعب مالی و تدارکات بودند. رابطه این شعب با کمیته‌های حزبی و با شعبه مرکزی مانند سایر شعب یعنی رابطه افقی آنها با کمیته حزبی رابطه اصلی و رابطه عمودی آنها با شعبه مرکزی رابطه نوعی محسوب می‌شد. این شبکه تا سطح کمیته‌های بخش (که تنها دارای مسئول

مالی و تدارکات بود) ادامه می‌یافت. در حوزه‌های مسئولین شاخه و حوزه‌های ساده نیز مسئولین مالی و تدارکاتی وجود داشت و کمک مالی و تدارکاتی، از وظایف عضو حزب محسوب می‌شد. مجموعه این سازماندهی، شعب مالی و تدارکات مرکزی را در رأس شبکه گسترده‌ای از امکانات مالی و تدارکاتی در سراسر کشور قرار می‌داد.

شعب مالی و تدارکاتی مرکزی زیر نظر هیأت دبیران کمیته مرکزی اداره می‌شد و به دلیل اهمیت آن و «سری بودن» منابع مالی حزب، نورالدین کیانوری شخصاً دبیر مسئول دو شعبه فوق در هیأت دبیران بود.

شعبه مرکزی مالی توسط محمد اسمعیل ذوالقدر، عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی، اداره می‌شد. ذوالقدر از افسران عضو سازمان نظامی حزب توده در سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۳۰ بود که به همراه عمویی، حجری و دیگران با انقلاب اسلامی ایران از زندان رهایی یافت. او به دلیل خصوصیات شخصیتی، به ویژه کم حرفی و فقدان توانایی در فعالیتهای دیگر، توسط کیانوری به مسئولیت شعبه مرکزی مالی گمارده شد. معاون او، هوشنگ قربانی‌نژاد نیز از اعضای قدیمی سازمان نظامی حزب و مورد اعتماد رهبری حزب توده بود.

شعبه مرکزی تدارکات توسط گاگیک آوانسیان، عضو کمیته مرکزی، اداره می‌شد. آوانسیان از اعضای شعبه اطلاعات حزب در سالهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود و از همان زمان به عنوان یکی از مهره‌های اطلاعاتی مورد توجه کیانوری قرار داشت. او پس از کودتای ۲۸ مرداد و کشف سازمان اطلاعات حزب توسط فرمانداری نظامی تهران دستگیر شد و پس از اعتراف کامل و ابراز تنفر از حزب و همکاری با مأمورین، آزاد شد. آوانسیان در سال ۱۳۵۷ با کیانوری در برلین شرقی تماس گرفت و پس از انقلاب اسلامی به عنوان عضو کمیته مرکزی به کار در شعبه تدارکات گمارده شد. تبعیت مطلق از کیانوری و اعتماد کامل به او، عامل اصلی در این انتصاب بود. طبق اسناد موجود وزارت اطلاعات و اعترافات و بازجوییها، گاگیک آوانسیان به موارد فراوانی سوءاستفاده مالی دست زد و مبالغ معتناهایی از وجوه حزب را در امور شخصی خود، از جمله در مصارف ضداخلاقی هزینه کرد.

منابع مالی حزب توده

منابع مالی حزب توده را می‌توان به دو بخش «منابع رسمی» و «منابع غیررسمی» تقسیم نمود. همانطور که می‌دانیم یکی از اصول پایه‌ای عضویت در حزب کمونیست پرداخت منظم حق عضویت است که در اساسنامه حزب توده منعکس شده است. پرداخت حق

عضویت و کمکهای مالی اعضای حزب «منبع رسمی» مالی حزب توده را تشکیل می‌داد. حزب توده مدعی بود که تنها منبع درآمدهای گزاف او تنها همین است و هیچگونه کمک مالی از حزب کمونیست شوروی دریافت نمی‌دارد.

تمام بودجه‌ای که ما برای این کار در اختیار داریم (احداث ساختمان مرکزی حزب توده) از طریق کمکهای گوناگون دوستان و اعضای حزب که گاه همه هست و نیست خود را در اختیار حزب می‌گذارند، تأمین شده است. هیچ کشوری به ما کمک نمی‌کند. کشورهای دیگر، خود گرفتاری‌های بسیار دارند و اگر پولی داشته باشند، صرف کارهای خودشان می‌کنند.^۱

واقعیت این است که کمکهای مالی اعضای حزب و دریافت حق عضویت بخشی از درآمد حزب توده را تشکیل می‌داد. به ویژه این که، تعدادی از اعضای قدیمی حزب در سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۳۲ به سرمایه‌داران و مقاطعه‌کاران مهم تبدیل شده و ثروتی اندوخته بودند و از پرداخت وجه به حزب، در ازای چشم‌پوشی از سوابق منفی آنها در سالهای فوق، ابائی نداشتند. در واقع، آنها به این «کمکها» به عنوان نوعی سرمایه‌گذاری درازمدت، می‌نگریستند که سود آن زمانی بازمی‌گشت که حزب به قدرت می‌رسید، ولی در عین حال، این ادعا که «منبع رسمی»، تنها و یا بخش قابل توجه درآمدهای حزب توده را تأمین می‌کرد ادعایی نادرست و به منظور رفع عواقب قانونی کمکهای مالی شوروی به حزب توده بود. طی سالهایی که اعضای کمیته مرکزی و کادرهای فراری حزب توده در شوروی و کشورهای سوسیالیستی اقامت داشتند، تأمین کلیه مخارج آنها به عهده احزاب کمونیست این کشورها بود. این وضع تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز ادامه داشت. احسان طبری در خاطرات خود مکرراً به این مسئله می‌پردازد.

... هیأت اجرائیه در اواخر سال ۱۹۵۷ و اوایل ۱۹۵۸ از مسکو به لایپزیک منتقل گردید و حزب سوسیالیست متحده آلمان^۲، کلیه وسائل را که ممکن می‌دانست (از لحاظ مطبوعه، رادیو، وسایل سهل و ساده برای ارتباط با غرب به منظور رابطه با ایران) در آنجا فراهم کرد...^۳

درباره رابطه رادمنش به پول و مادیات، مسلم است پول زیادی از طرف

۱. نورالدین کیانوری، مسایل مبهم انقلاب در سال ۱۳۵۹، «پرسش و پاسخ»، مهر ۱۳۵۹، ص ۲۲.

۲. نام رسمی حزب کمونیست آلمان شرقی.

۳. احسان طبری، کژراهه، ص ۱۸۳.

شوروی در اختیار رادمنش گذاشته می‌شد... به عنوان مسئول شعبه ایران غالباً بین لایپزیک و بغداد در حرکت بود و مخارج زیادی می‌کرد که سیاهه آن را گویا [به] شوروی‌ها می‌داد، چون مبلغ کاملاً سری بود... آلمانها و بلغارها به عناوین مختلف به او پول می‌دادند...^۱

روستا در برلین علاوه بر خانه شخصی، محلی برای بوروی کار اتحادیه نیز داشت و دست او از جهت مالی باز بود... روستا با استفاده از سازمانهای اتحادیه و همه کشورهای سوسیالیستی و گرفتن محل استراحت، عده کثیری از مردان و زنان را از دور و نزدیک به این خانه‌های استراحت می‌فرستاد...^۲

در رابطه با دوران اقامت رهبری حزب توده در خارج، از این قبیل استنادات فراوان است. طبق بازجویی‌های اعضای رهبری حزب توده، آنان طی اقامت در کشورهای سوسیالیستی به طور ماهیانه حقوق کلان دریافت می‌داشتند و از استراحتگاه‌ها و کلیه امکانات حزبی، در سطح اعضای کمیته مرکزی احزاب کمونیست خود این کشورها، برخوردار بودند. به علاوه، کلیه مخارج سازمانی حزب، از دفتر مرکزی در خیابان کته کلوتیس لایپزیک تا سایر امکانات، توسط احزاب کمونیست حاکم تأمین می‌شد و «مهمانان» حزب توده در هتل‌های مجلل احزاب کمونیست (از جمله «خانه مهمانان» - گست هاوس - در برلین شرقی) مجانی نگهداری و پذیرایی می‌شدند. در این دوران، حزب توده فاقد کوچکترین ممر درآمدی از طریق حق عضویت و کمک مالی بود.

با انتقال حزب توده به داخل کشور، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مقادیر قابل توجهی امکانات مالی، به طور مستمر، در اختیار رهبری حزب توده قرار گرفت.

با انحلال حزب توده در بهار سال ۱۳۶۲، علاوه بر امکانات سازمانهای حزبی در سراسر کشور، فقط در تهران حدود ۸۰ دستگاه منزل (مسکونی و محل کار)، صدها دستگاه اتومبیل و موتورسیکلت، صدها دستگاه چاپ و تکثیر و مبلغ ۹ میلیون تومان وجه نقد، مقادیر زیادی طلا و جواهرآلات و ارز، از مراکز حزبی کشف و ضبط شد.

دبیرخانه کمیته مرکزی (ایالتی تهران)

دستگاه گسترده کمیته مرکزی حزب توده (شامل هیأت دبیران، هیأت سیاسی، شعب

۱. همان، ص ۲۷۲.

۲. همان، ص ۲۸۷.

مرکزی و کمیسیونها و دواير وابسته به آنها) برای انجام ارتباطات درونی خود به یک دبیرخانه مرکزی نیاز داشت. از آنجا که بخش اصلی دستگاه کمیته مرکزی در تهران متمرکز بود و به علت آمیخته بودن فعالیتهای شعب مرکزی با شعب سازمان ایالتی تهران، که در برخی موارد - مانند شعبه امور توده‌ای - مسئول شعبه مرکزی در عین حال مسئول شعبه ایالتی تهران نیز بود، و به علت پیوند تنگاتنگ کمیته ایالتی تهران با شعبه تشکیلات کل، کمیته مرکزی حزب توده از دبیرخانه سازمان ایالتی تهران به عنوان دبیرخانه مرکزی حزب نیز استفاده می‌کرد. لذا در اینجا به بررسی این ارگان، که از نظر سازمانی در جنب کمیته ایالتی تهران قرار داشت، می‌پردازیم: دبیرخانه کمیته ایالتی تهران که در واقع دبیرخانه مرکزی حزب بود، زیر نظر عباس حجری بجستانی دبیر اول کمیته ایالتی تهران و با شرکت تعدادی از کادرهای درجه اول و ورزیده حزبی (به طور عمده از اعضای «گروه منشعب از چریکهای فدایی خلق») فعالیت می‌کرد. اعضای دبیرخانه از نظر تشکیلاتی در سازمان ویژه‌ای به نام «ناحیه صفر» سازمان یافته بودند که در چارچوب تقسیمات جغرافیایی سازمان ایالتی تهران قرار نداشت. دبیرخانه مرکزی حزب در واقع نقش دست و پا و اهرم ارتباطی کمیته مرکزی حزب را ایفا می‌کرد. ارتباطات توسط کادرهایی که «پیک» نامیده می‌شدند انجام می‌گرفت. پیکهای دبیرخانه، مسئول حمل و نقل مراسلات میان شعب مرکزی و اعضای رهبری حزب و سازمان ایالتی تهران بودند. کلیه مکاتبات شعب مرکزی، کمیته ایالتی تهران و شعب ایالتی تهران به دبیرخانه می‌آمد و از آنجا توزیع می‌شد. به علاوه، مراسلات سازمانهای ایالتی در سراسر کشور و سازمانهای شهرستان و شهر مستقل (که زیر پوشش سازمانهای ایالتی نبودند) نیز توسط پیکهای آنان به شعبه شهرستانها در تهران آورده می‌شد. در شعبه شهرستانها این مکاتبات تفکیک می‌شد و مکاتبات مربوط به شعب مرکزی و کمیته ایالتی تهران به دبیرخانه فوق فرستاده می‌شد و در آنجا توزیع می‌گردید. مکاتبات تهران (کمیته مرکزی و سازمان ایالتی) با شهرستانها نیز از همین کانال صورت می‌گرفت. علاوه بر وظیفه فوق، دبیرخانه کمیته ایالتی تهران در تأمین امکانات کمیته مرکزی و انتقال امکانات سازمان ایالتی تهران به شعبه مرکزی تدارکات و توزیع آن در میان شعب کمیته مرکزی نیز نقش درجه اول داشت. در آغاز فعالیت حزب، دستگاه کمیته مرکزی در ساختمانی واقع در خیابان «۱۶ آذر» متمرکز بود. در سال ۱۳۵۹ این دفتر توسط مردم مسلمان تصرف شد و دستگاه مرکزی حزب توده فعالیت غیرمتمرکز و تحت پوشش را آغاز کرد. در تأمین این منظور برای هر شعبه مرکزی، دفاتری تحت پوشش شرکت و محل کار تهیه شد که صاحبان این اماکن گاه دارای امتیاز رسمی بودند. دبیر اول

حزب و دبیر تشکیلاتی حزب (جوانشیر) نیز دارای دفاتر کار مستقل (اصلی و ذخیره) بودند. آرشیه‌های مرکزی حزب و اماکن مسکونی اعضای کمیته مرکزی و کلیه مبلمان و تجهیزات آنها نیز توسط دبیرخانه تأمین می‌شد. علاوه بر مراکز فوق، دبیرخانه دهها اماکن مسکونی و پوششی کار را به عنوان ذخیره (خانه امن) تهیه می‌دید. برای نمونه، شعبه انتشارات حزب در سال ۱۳۶۱، دارای یک دفتر مرکزی در پوشش شرکت انتشاراتی قانونی، یک دفتر مخفی امن (ذخیره) در پوشش شرکت تبلیغاتی قانونی و چندین دفتر برای تجمع کارکنان و توزیع کتب در پوشش انتشارات و کتابفروشی در خیابانهای مرکزی تهران (انقلاب - جمهوری، چندین دستگاه اتومبیل و وانت و دهها دستگاه موتورسیکلت بود. این امکانات، علاوه بر مراکز بود که در اوایل سال ۱۳۶۱ در ضربه دادستانی انقلاب اسلامی مرکز بر انتشارات توده، توقیف شد. کلیه این امکانات ظرف یک ماه توسط دبیرخانه مرکزی (تهران) تأمین گردید.

تشکیلات حزب توده

این فصل به بررسی اجمالی تشکیلات حزب توده اختصاص دارد. در واژگان مارکسیستی معمولاً به طور مسامحه «تشکیلات» در مقابل «رهبری» (یا «مرکزیت») قرار می‌گیرد. در واقع، منظور از «تشکیلات» اندام سازمانی حزب است و مجموعه شبکه تشکیلاتی در تلفیق خود با دستگاه کمیته مرکزی سازمان واحد حزب را پدید می‌سازد. در فصل‌های پیشین، دستگاه کمیته مرکزی، تقسیم کار، ساختار و کارکردهای آن توضیح داده شد و گفتیم که در میان ارگانهای کمیته مرکزی، «شعبه تشکیلات کل» در رأس شبکه تشکیلاتی حزب قرار دارد و در واقع مکانیسم اعمال رهبری کمیته مرکزی را بر سازمانهای حزبی انجام می‌دهد.

«شعبه تشکیلات کل»، که عالیتین مرکز رهبری تشکیلاتی حزب محسوب می‌شد، علاوه بر ارگانهای تخصصی جنبی خود، مانند «شعبه کادر»، سازمانهای حزبی را در سراسر کشور و خارج از کشور تحت پوشش قرار می‌داد. در ساختار حزب توده، سازمانهای حزبی دارای حقوق اساسنامه‌ای و استقلال درونی بودند و بسته به سطح رشد سازمان، به کمیته مرکزی مرتبط می‌شدند. به عبارت دیگر سیستم حاکم بر حزب توده، در مقایسه با تقسیمات کشوری، به سیستم فدراتیو شباهت داشت؛ در رأس هر سازمان ایالتی، کمیته ایالتی به عنوان ارگان رهبری آن قرار می‌گرفت که این کمیته در امور داخلی خود خودکفایی و استقلال نسبی داشت و مجموعه این کمیته‌های ایالتی تابع کمیته مرکزی

حزب بودند. استقلال نسبی سازمانهای ایالتی، با توجه به گستردگی سازمانهای حزبی در سراسر کشور، پویایی و تحرک اندام حزب را ممکن می‌ساخت و مانع آن می‌شد که شبکه حزبی به زائده دست و پاگیر و فاقد تحرک و وابسته به دستگاه مرکزی حزب در تهران تبدیل شود. علیرغم این استقلال و خودکفایی، سازمانهای سراسر حزب در مشی سیاسی، برنامه‌ای و مشی کلی سازمانی و اساسنامه‌ای خود مطلقاً تابع کمیته مرکزی بود و دستگاه «شعبه تشکیلات کل» این تابعیت را تأمین می‌کرد.

اعمال نظارت بر سازمان ایالتی تهران، مستقیماً توسط هیأت دبیران و شعبه تشکیلات کل و کنترل سازمانهای حزبی در شهرستانها توسط «شعبه تشکیلات شهرستانها» (تابع «شعبه تشکیلات کل») و در خارج از کشور توسط «شعبه تشکیلات خارج از کشور» (تابع «شعبه تشکیلات کل») انجام می‌گرفت.

علاوه بر تشکیلات فوق، حزب توده دارای سازمان مخفی - نظامی بود، که در چارچوب ساختار اساسنامه‌ای حزب قرار نداشت. در فصل «ساختار کمیته مرکزی» گفتیم که در جنب هیأت دبیران حزب، ارگان ویژه‌ای به نام «کمیسیون مرکزی سازمانهای مخفی و نظامی» وجود داشت. این ارگان به عنوان ارگان موازی «شعبه تشکیلات کل» هدایت سازمان مخفی - نظامی حزب توده را به عهده داشت. بر این اساس بررسی اجمالی تشکیلات حزب توده را در پنج محور ذیل پی می‌گیریم:

۱- سازمان ایالتی تهران.

۲- سازمانهای حزب توده در شهرستانها.

۳- تشکیلات خارج از کشور.

۴- سازمان مخفی.

۵- نظامی.

۱- سازمان ایالتی تهران (سات)

سابقه تاریخی

تهران به عنوان پایتخت ایران و قلب سیاسی و اقتصادی کشور طبعاً مرکز ثقل فعالیت کمونیستهای ایران، از آغاز تا امروز، بوده و به همین دلیل سازمان تهران در هر تشکیلات سیاسی واجد اهمیت درجه اول تلقی می‌شده است. این امر در سایر کشورها صادق است و مثلاً در شوروی دبیر اول سازمان حزبی مسکو (پایتخت) به علت اهمیت آن عضو پولیت بورو (هیأت سیاسی) حزب در ردیف مقتدرترین اعضای آن بود. اگر بخواهیم پیشینه

تاریخی فعالیت کمونیست‌ها را در تهران بررسی کنیم، این تاریخچه در واقع با تاریخچه مارکسیسم در ایران انطباق می‌یابد.

با تأسیس حزب توده در مهر ۱۳۲۰، نخستین نطفه‌های سازمان حزب توده در تهران منعقد شد و «سازمان ایالتی تهران» به عنوان نخستین سازمان حزب آغاز به کار کرد. در ۱۷ مهر ۱۳۲۱ نخستین کنفرانس سازمان ایالتی تهران برگزار شد و اعضای کمیته ایالتی تهران تا تشکیل کنگره اول حزب (۱۳۲۳) نقش کمیته مرکزی حزب را ایفا می‌کردند. دومین کنفرانس ایالتی تهران در ۲۶ مرداد ۱۳۲۴ با حضور ۱۹۲ نماینده برگزار شد و ۱۱ نفر را به عضویت کمیته ایالتی تهران انتخاب کرد.

سومین کنفرانس ایالتی تهران در تیر ۱۳۲۶ برگزار شد. در این کنفرانس تعدادی از عناصر معترض به رهبری حزب توده (که به «اصلاح‌طلبان» شهرت داشتند)، از جمله مهندس حسین ملک و جلال آل‌احمد، به عضویت کمیته ایالتی تهران انتخاب شدند. در بهمن ۱۳۲۶، انشعاب «اصلاح‌طلبان»، به رهبری خلیل ملکی رخ داد که در آن ۶ نفر از ۱۱ عضو کمیته ایالتی تهران مشارکت داشتند (محمدعلی جواهری، مهندس حسین ملک، مهندس ابوالفضل ناصحی، جلال آل‌احمد، محمد امین محمدی، محمد سالک). «اصلاح‌طلبان» به تأسیس حزبی به نام «جمعیت سوسیالیست توده ایران» مبادرت ورزیدند و جریان سیاسی موسوم به «نیروی سوم» یا سوسیالیست‌ها را پدید آوردند. در فروردین ۱۳۲۷، جلسه فوق‌العاده نمایندگان سومین کنفرانس ایالتی تهران برگزار شد و با اخراج «اصلاح‌طلبان»، ۱۲ نفر را به عضویت کمیته ایالتی تهران انتخاب کرد.

در آستانه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، رهبری سازمان ایالتی تهران با نورالدین کیانوری، عضو هیأت اجرایی کمیته مرکزی بود. در رأس سازمان ایالتی، کمیته ایالتی تهران قرار داشت که توسط یک هیأت دبیران ۳ نفره (امان‌الله قریشی، اکبر شاندرمنی، زاخاریان) اداره می‌شد.

اعضای کمیته ایالتی تهران ۸ نفر بودند. سازمان ایالتی تهران به ۶ سازمان ناحیه تقسیم می‌شد که در رأس هر سازمان ناحیه، کمیته ناحیه قرار داشت (نواحی ششگانه تهران عبارت بود از: ناحیه یک - شمال شرق، ناحیه دو - شمال غرب، ناحیه سه - جنوب غرب، ناحیه چهار - جنوب شرق، ناحیه پنج - حومه تهران، ناحیه شش - شهر ری). پس از کودتا، دکتر جودت جایگزین کیانوری شد و هیأت دبیران جدید کمیته ایالتی (قریشی، علی متقی، مهندس احمد و کیلی) تشکیل گردید. در این زمان افرادی چون فرج‌الله میزانی، بهزادی و باقر مؤمنی به عنوان مسئولین ناحیه به عضویت کمیته ایالتی تهران درآمدند.

ناحیه پنج تهران (حومه) یک ناحیه دهقانی محسوب می‌شد و مسئول آن مهندس صادق انصاری و سپس باقر مؤمنی بود.

در سال ۱۳۳۴، با فرار دکتر جودت و دکتر کیانوری به خارج و دستگیری بسیاری از کادرهای حزب، فعالیتهای سازمان حزب توده در تهران به شدت کاهش یافت. در سال ۱۳۳۵، تشکیلات تهران توسط علی متقی (تنها فرد باقیمانده از هیأت دبیران کمیته ایالتی تهران در کشور) با همکاری خسرو روزبه اداره می‌شد. با تسلیم متقی به رژیم و همکاری با فرمانداری نظامی و دستگیری روزبه در سال ۱۳۳۶ بقایای این سازمان متلاشی شد. پس از دستگیری روزبه، اداره معدود بقایای تشکیلات حزب توده در تهران را فردی به نام قدرت‌الله نادری (دانش) به دست گرفت که از عوامل سازمان امنیت رژیم پهلوی بود. در دهه ۱۳۴۰ نیز ساواک توسط عامل نفوذی خود به نام عباس شهریاری به تجدید سازمان بقایای توده‌ای‌ها در تهران با نام «تشکیلات تهران» دست زد.^۱

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، در زمستان ۱۳۵۷ فرج‌الله میزانی وارد تهران شد و با همکاری عباس حجری به پایه‌ریزی سازمان جدید حزب توده در تهران، که «سازمان ایالتی تهران» (سات) خوانده می‌شد، پرداخت. سازمان ایالتی تهران از آغاز سال ۱۳۵۸ فعالیت خود را آغاز نمود.

ساختار سازمان ایالتی تهران

الف - تشکیلات

محدوده تحت پوشش سازمان ایالتی تهران در شمال؛ شمیرانات، لواسانات، سولقان و طالقان، در جنوب؛ عارف، حسن‌آباد قم، رباط کریم شهریار، در غرب؛ کرج و حومه آن، در شرق؛ ورامین و حومه آن تا محور کوه‌های پارچین را شامل می‌شد. سازمانهای حزبی هم‌مرز در شمال؛ سازمان شهر دماوند و سازمان ایالتی مازندران، در شرق؛ سازمان شهرستان سمنان، در غرب؛ سازمان شهر قزوین، در جنوب؛ سازمان شهر ساوه و سازمان شهر قم بود.

در اواسط سال ۱۳۵۸، سازمان ایالتی تهران به هفت سازمان ناحیه تقسیم می‌شد که در رأس هر سازمان ناحیه، کمیته ناحیه (با حقوق کمیته شهر) قرار داشت. یعنی سازمانهای نواحی تهران از نظر اساسنامه‌ای موازی با سازمان شهر در سایر مناطق محسوب می‌شدند.

۱. مراجعه شود به احسان طبری، کژراکه، صص ۲۵۴-۲۵۹.

هر سازمان ناحیه، چندین سازمان بخش (به رهبری کمیته بخش) و هر سازمان بخش چندین شاخه را در بر می‌گرفت.

نواحی هفت‌گانه تهران عبارت بود از؛ ناحیه شمال، ناحیه غرب، ناحیه مرکز، ناحیه شهر ری، ناحیه کرج، ناحیه شرق، ناحیه صفر (دبیرخانه). ناحیه دبیرخانه محدوده جغرافیایی خاصی را در بر نمی‌گرفت و کارکنان شعب مرکزی و عناصر نفوذی را تحت پوشش داشت.

با رشد کمی سات، نواحی فوق تجزیه شد و محدوده جغرافیایی آنها کوچکتر گردید. در آغاز به علت گسترش حوزه فعالیت، ناحیه غرب به دو و سپس به سه ناحیه تقسیم شد. بعداً ناحیه مرکز به دو ناحیه و سپس بخش ۴۵ ناحیه جنوب (جاده ساوه) به علت وجود نیروهای کارگری به یک ناحیه مستقل و سرانجام در سال ۱۳۶۱ ناحیه شرق نیز به دو ناحیه تقسیم شد. عواملی که سبب تقسیم سازمانهای تهران به نواحی کوچکتر شد عبارت بود از تراکم نیروهای حزبی، تراکم کارخانه‌ها در ناحیه مربوطه، وسعت ناحیه، تراکم ادارات در ناحیه، رشد کادرهای حزبی جهت اداره کمیته‌های جدید، ضرورت کنترل دقیق‌تر کمیته‌های ناحیه بر سازمان تحت پوشش، ایجاد تحرک بیشتر تشکیلات، ملاحظات امنیتی و اجتناب از تمرکز کار. بدین ترتیب، در سال ۱۳۶۱، سازمان ایالتی تهران کاملترین شکل سازمانی دوران حیات چهل ساله حزب توده را به خود گرفت و به عنوان متشکل‌ترین و فعال‌ترین سازمان حزب توده در میان سازمانهای ایالتی آن نمایان شد.

در سال ۱۳۵۸، عباس حجری بجستانی مسئولیت کمیته ایالتی تهران را به عهده داشت که زیر نظر فرج‌الله میزانی (مسئول تشکیلات کل) فعالیت می‌کرد. کمیته ایالتی علاوه بر دبیر آن (حجری)، این اعضا را در بر می‌گرفت: محسن علوی (بهزاد)، مسئول کمیته ناحیه غرب؛ دکتر احمد دانش، مسئول کمیته ناحیه مرکز؛ دکتر فریبرز (برزو) بقایی، مسئول کمیته ناحیه شمال؛ صابر محمدزاده، مسئول کمیته ناحیه شرق؛ داوود صلح‌دوست، مسئول کمیته جنوب. ۱. علاوه بر مسئولین تشکیلاتی فوق، کیومرث زرشناس (به عنوان مسئول سازمان

۱. داوود صلح‌دوست از اعضای «گروه فلسطین» بود که در ۱۳۴۹ ش. به اتفاق شکرالله پاک‌نژاد دستگیر و به ده سال زندان محکوم شد. او به اتفاق عده‌ای دیگر از جمله محمدرضا شالگونی تحت تأثیر افسران توده‌ای در زندان به حزب توده گرایش یافت. شالگونی پس از مدتی از حزب توده برید؛ ولی صلح‌دوست تا پیروزی انقلاب اسلامی و آزادی از زندان توده‌ای ماند. او در ۱۳۵۸ مسئول کمیته ناحیه جنوب شد ولی به علت انتقادات شدید از حزب توده کناره‌گیری کرد. شالگونی پس از انقلاب اسلامی، تئورسین گروه «راه کارگر» شد.

ایالتی جوانان توده در تهران)، دکتر فاطمه ایزدی (به عنوان مسئول تشکیلات زنان در تهران) و مهرداد فرجاد آزاد (به عنوان مسئول شعبه تبلیغات سازمان ایالتی تهران) عضو کمیته ایالتی تهران بودند. دکتر دانش مسئولیت شعبه امور توده‌ای تهران و محمود سیدروغنی مسئولیت شعبه کارگری تهران را به عهده داشت.

در سال ۱۳۶۱ سازماندهی کمیته ایالتی تهران پیچیده‌تر و کامل‌تر شد. اکنون سازمان ایالتی تهران به ۱۳ ناحیه تقسیم می‌شد که ۴۰ سازمان بخش را تحت پوشش قرار می‌داد. به علاوه شعب ایالتی جدید نیز تأسیس شده و نقش ارگان‌های تخصصی جنب کمیته ایالتی را ایفا می‌کرد. از آنجا که تشکیل جلسه مسئولین ۱۳ سازمان ناحیه و ۱۲ شعبه ایالتی ممکن نبود و ملاحظات امنیتی جداً تمرکز کار را مردود می‌شمرد، سازمان تهران به سه منطقه (شمال، مرکز، جنوب) تقسیم شد. مسئولین نواحی صفر (دبیرخانه)، غرب ۲، شمال، مرکز ۲، در جلسه مشترکی به نام جلسه مسئولین نواحی منطقه شمال، مسئولین نواحی مرکز ۱، غرب ۱، شرق ۱، شرق ۲، در جلسه مسئولین نواحی منطقه مرکز، مسئولین نواحی جنوب، کرج، شهر ری، ناحیه ۴۵ (جاده ساوه)، ناحیه ۳۷ در جلسه منطقه جنوب مجتمع می‌شدند. با انتقال رحمان هاتفی (حیدر مهرگان) به تشکیلات، او به عنوان دبیر دوم کمیته ایالتی تهران (معاون حجری) منصوب شد و جلسات مناطق سه‌گانه توسط یکی از دبیران کمیته ایالتی تهران اداره می‌شد. جلسات مناطق سه‌گانه تهران کمیته حزبی محسوب نمی‌شد و دارای حقوق ویژه‌ای نبود، بلکه تنها تقسیم کار درونی کمیته ایالتی تهران برای عدم تراکم کارها در رأس هرم تشکیلاتی و تحرک بیشتر بود.

زندگی‌نامه عباس حجری بجنستانی، مسئول سازمان ایالتی تهران

او در سال ۱۳۰۱ در مشهد متولد شد و پس از پایان تحصیلات متوسطه در همین شهر، در سال ۱۳۲۱ وارد دانشکده افسری گردید و در سال ۱۳۲۳ فارغ‌التحصیل شد و در سال ۱۳۲۴ به عضویت سازمان نظامی حزب توده درآمد. در شهریور ۱۳۳۳ با لور رفتن این سازمان، سروان پیاده عباس حجری بجنستانی دستگیر و به حبس ابد محکوم شد. حجری نیز در زندان همراه با سایر زندانیان توده‌ای بارها ابراز ندامت کرد، ولی تا پائیز ۱۳۵۷ در زندان ماند و تنها با او جگیری انقلاب اسلامی بود که به همراه ۵ نفر رفقای خود (عمویی، شلتوکی، باقرزاده، ذوالقدر، کی‌منش) رهایی یافت. حجری در تجدید فعالیت حزب توده پس از انقلاب نقش درجه اول ایفا کرد و به علت خصوصیات شخصیتی، از آغاز مسئولیت اداره سازمان ایالتی تهران به او واگذار شد. رابطه او با کیانوری و جوانشیر رابطه تبعیت

مطلق بود و وی مانند یک ماشین منضبط و مطیع نقش مدیریت سازمان ایالتی تهران را ایفا می‌کرد. حجری در پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی (اسفند ۱۳۵۷) غیاباً به عنوان عضو کمیته مرکزی و پس از چندی به عنوان عضو هیأت سیاسی و در پلنوم هفدهم (فروردین ۱۳۶۰) به عنوان دبیر کمیته مرکزی منصوب شد.

ب - شعبه ایالتی تهران

درباره «شعبه» و کارکرد و جایگاه آن در سازمان حزب توده پیشتر سخن گفتیم و شعب مرکزی حزب را مورد بررسی قرار دادیم. در ساختار حزب توده، در جنب هر کمیته حزبی، ارگانهای تخصصی و کارشناسی تابع آن کمیته قرار داشت که استقلال نسبی و تحرک سازمان حزبی مربوطه را ممکن می‌ساخت. این شعب هر چند تابع کمیته حزبی خود بودند ولی در عین حال در ارتباط با شعب مرکزی قرار داشتند و نوعی ارتباط دوگانه افقی (با کمیته حزبی) و عمودی (با شعبه مرکزی همانم) وجود داشت که در این میان ارتباط افقی ارتباط اصلی و تعیین کننده محسوب می‌شد و مانع تجزیه سازمانهای محلی حزب به اندامهای پاره پاره و پراکنده می‌گردید.

کمیته ایالتی تهران نیز در جنب خود دارای شعب ایالتی بود. شعب ایالتی تهران در مجموعه سازمان حزبی نقش مهمی داشت و در ارتباط تنگاتنگ با شعب مرکزی، در واقع سهم اصلی در فعالیت شعب مرکزی ایفا می‌نمود. اهمیت شعب ایالتی تهران تا بدان حد بود که معمولاً مسئولین شعب ایالتی تهران از اعضای کمیته مرکزی حزب و یا از کادرهای درجه اول بودند و در شعبه مرکزی هم‌نام نقش معاون و مسئول دوم را ایفا می‌کردند. در سال ۱۳۶۱ هر شعبه ایالتی تهران دارای یک مسئول بود که توسط یکی از دبیران کمیته ایالتی تهران هدایت می‌شد.

شعب تشکیلات ایالتی تهران

شعبه تشکیلات که در جنب کمیته‌های حزبی وجود داشت، به معنای ارگان تخصصی ویژه‌ای است که کارکرد کارشناس پیگیری و حل و فصل مسایل سازمانی را به عهده دارد و لذا با کمیته حزبی، به عنوان عالیترین ارگان رهبری کننده سازمان حزبی مربوطه، متفاوت است.

در سازمان ایالتی تهران، از همان آغاز شعبه تشکیلات به عنوان جلسه مسئولین نواحی هفت‌گانه تهران تشکیل شد، ولی در شناخت کارکرد ویژه شعبه‌ای و تفاوت آن با کار

کمیته حزبی سردرگمی و اغتشاش وجود داشت. این جلسه از سویی به عنوان کمیته حزبی به تصمیم‌گیری می‌پرداخت و از سوی دیگر به عنوان شعبه کارشناسی می‌کوشید تا به حل و فصل مسایل سازمانی تهران بپردازد و لذا عملاً در اجرای هر دو کارکرد عقیم ماند. در نتیجه، با تشکیل هیأت دبیران کمیته ایالتی تهران، شعبه تشکیلات منحل شد و وظایف آن را دبیران کمیته ایالتی رأساً به عهده گرفتند.

در سال ۱۳۶۱، با تجدید سازمان حزب، رحمان هاتفی به عنوان دبیر دوم کمیته ایالتی تهران مسئولیت فعالیت مجدد شعبه تشکیلات ایالتی تهران را نیز به دست گرفت و بر همین اساس در جنب کمیته‌های ناحیه نیز شعب تشکیلات ناحیه تأسیس شد که مسئولین آن معمولاً معاون مسئول ناحیه محسوب می‌شدند. در سطح کمیته‌های بخش، مسئول کمیته بخش معمولاً مسئول تشکیلات بخش نیز بود و در شعبه تشکیلات ناحیه شرکت می‌کرد.

شعبه تشکیلات ایالتی تهران مرکب از سه عضو بود که هر یک مسئولیت شعب تشکیلات سازمانهای نواحی یک منطقه تهران را به عهده داشتند. آنان با مسئولین شعبه تشکیلات هر ناحیه در منطقه تحت پوشش خود به طور انفرادی ملاقات می‌کردند. این شیوه تماس به دلیل ملاحظات امنیتی و اجتناب از تراکم گزارش‌های تشکیلاتی ۴-۵ ناحیه در یک جلسه بود. در سطح ناحیه، جلسه شعبه تشکیلات برگزار می‌شد و تماس انفرادی نبود و مسئولین تشکیلات سازمانهای بخش در جلسات هفتگی به ریاست مسئول شعبه تشکیلات ناحیه شرکت می‌کردند. در این جلسات مسئول شعبه اطلاعات ناحیه نیز شرکت داشت. شعب تشکیلات ایالتی از نظر جایگاه اساسنامه و حقوق حزبی مانند سایر شعب ایالتی بود، با این تفاوت که به دلیل اهمیت کار، وظایف اجرایی بیشتری داشت و در مواردی نیز قدرت تصمیم‌گیری به آن تفویض شده بود.

کارکردهای شعبه تشکیلات ایالتی تهران را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد. دسته اول کارکردهایی است که وظیفه مشخص خود شعبه ایالتی نبود، بلکه از حقوق و وظایف شعب تشکیلات سازمانهای نواحی بود و شعبه ایالتی بر اجرای آن صرفاً نقش ناظر داشت. این کارکردهای شعب تشکیلات نواحی عبارت بود از:

۱- پذیرش اعضای جدید که از سوی کمیته بخش به کمیته ناحیه معرفی می‌شد. زندگی‌نامه و اطلاعات مربوط به متقاضی عضویت به همراه نظریه معرفین در جلسه شعبه تشکیلات ناحیه مطرح می‌شد. مسئول اطلاعات ناحیه نظر خود را اعلام می‌نمود و اگر ابهامی در زندگی‌نامه او می‌دید پیگیری می‌کرد و نام متقاضی در فهرست سیاه (۳۰ هزار نفری) کنترل می‌شد و اگر عضویت او بلامانع تشخیص داده می‌شد با رأی اکثریت اعضای

شعبه تصویب می‌گردید و فرد متقاضی به حوزه آزمایشی ارجاع می‌شد

۲- تصویب یا رد پیشنهاد کمیته بخش جهت ارتقاء عضو ساده به مسئول رده دو و یا ارتقاء مسئول رده دو به مسئول رده یک نیز از وظایف شعبه تشکیلات ناحیه بود. در این مورد نیز به ترتیب بالا عمل می‌شد

۳- ارائه پیشنهاد ارتقاء مسئول درجه یک به عضویت در کمیته بخش، که توسط شعبه تشکیلات ناحیه به شعبه تشکیلات ایالتی ارائه می‌شد. تصویب پیشنهاد به ترتیب فوق بود

۴- ارائه پیشنهاد ارتقاء عضو کمیته بخش به عضویت کمیته ناحیه، به شعبه تشکیلات ایالتی

۵- تصویب و کنترل اسامی مسئولین رده یک با فهرست سیاه (۳۰ هزار نفری) و جلوگیری از رسوخ عناصر نفوذی در تشکیلات حزب

۶- سنجش و شناخت استعدادها و توانایی‌های مسئولین رده یک و رده دو برای ارتقاء آنها در هرم حزبی

۷- بازرسی حوزه‌های عادی، رده دو و رده یک و رسیدگی به مسایل تشکیلاتی آنها

۸- کنترل اسامی اعضای رسمی و آزمایشی که پیش از شرکت مسئول اطلاعات ناحیه در شعبه تشکیلات، عضو حزب شده بودند

۹- آرشیو کردن اسامی، شماره تشکیلاتی و شماره ثابت اعضای سازمان بخش در دو فهرست و نگهداری آن توسط مسئول تشکیلات بخش

۱۰- صدور شماره ثابت برای افرادی که دوره آزمایشی را گذرانیده و صدور شماره تشکیلاتی به اعضای جدید و یا اعضای که جا به جا شده‌اند

دسته دوم از کارکردهای شعبه تشکیلات ایالتی، کارکردهایی است که مستقیماً از حقوق و وظایف این ارگان بود. این دسته از کارکردها رأساً توسط شعبه ایالتی انجام می‌گرفت و نظارت آن به عهده دبیران کمیته ایالتی تهران بود. این کارکردها عبارت بود از:

۱- تصویب یا رد پیشنهاد شعبه تشکیلات ناحیه دال بر ارتقاء مسئولین رده یک به عضویت کمیته بخش و یا ارتقاء عضو کمیته بخش به عضویت کمیته ناحیه بر اساس بررسی‌های شخصیتی و امنیتی.

۲- شناخت کامل اعضای کمیته‌های نواحی و بخش‌ها در ابعاد امنیتی، سیاسی و کارایی و استعدادها به منظور استفاده به موقع و ارتقاء آنان به سطح کادرهای شعب ایالتی و دستگاه کمیته مرکزی.

۳- تهیه قرارهای اضطراری با مسئولین نواحی و اعضای کمیته‌های نواحی به منظور

تجدید ارتباط و جلوگیری از قطع رابطه در صورت دستگیری آنها.

۴- تماس با مسئولین دبیرخانه‌های کمیته‌های نواحی به منظور حل و فصل مسایل دبیرخانه‌ای و انتقال گزارش‌ها و صحت عملکرد بیکها.

۵- تماس انفرادی - و گاه سه نفره - با مسئولین شعب تشکیلات نواحی و نظارت بر کارکردهای آنان.

شعبه اطلاعات ایالتی

با آن که فعالیت شعبه مرکزی اطلاعات از سال ۱۳۵۸ آغاز شد ولی تا آغاز سال ۱۳۶۱ امور اطلاعاتی در سطح شعبه مرکزی متمرکز بود و شعب اطلاعات ایالتی وجود نداشت. در این مقطع، شعبه اطلاعات یک ارگان کاملاً پوشیده و پنهانی بود و شبکه حزبی از وجود آن اطلاع نداشت. در آغاز سال ۱۳۶۱ شعبه اطلاعات با نام «پذیرش و خبر» در سازمانهای حزبی تأسیس شد و از جمله «شعبه پذیرش و خبر کمیته ایالتی تهران» نیز آغاز به کار کرد. با توجه به این که انجام کارکردهای اطلاعاتی و امنیتی مرکزی حزب از طرق پوشیده‌تر نیز میسر بود و در سالهای ۱۳۶۰ - ۱۳۵۸ نیز همین‌گونه عمل می‌شد، و با توجه به این که در سال ۱۳۶۱ حزب توده در زیر ضربات اطلاعاتی و قضایی نهادهای جمهوری اسلامی ایران قرار داشت، در وهله نخست به نظر می‌رسد تأسیس ارگانهای اطلاعاتی در سراسر شبکه حزبی - که لاجرم ضربه‌پذیری آن را بیشتر می‌کند و سری بودن کار را مخدوش می‌سازد - یک اقدام نادرست است. در واقع این حرکت گامی به سوی علنی شدن شعبه مرکزی اطلاعات در شرایطی که حزب نیاز به پنهانکاری بیشتر داشت و مجموعه شبکه حزبی در این مسیر گام می‌نهاد، تلقی می‌شد. این تناقض را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟!

باید گفت که در سال ۱۳۶۱، رهبری حزب توده از طریق سازمان مخفی - نظامی و عوامل نفوذی و به ویژه از کانال رابط شبکه کا.گ.ب در ایران دریافته بود که فعالیت‌های جاسوسی او لو رفته و اطلاعات قابل توجهی توسط نهادهای جمهوری اسلامی کشف شده است. در تحلیل‌های درونی هیأت دبیران روشن شده بود که به دلیل عملکردهای حزب در شرایط سالهای ۱۳۶۰ - ۱۳۵۸ و به ویژه ارائه برخی اطلاعات به مقامات، نهادهای قضایی و اطلاعاتی کشور نسبت به فعالیت اطلاعاتی حزب توده شناخت کافی دارند و کتمان آن به هیچ‌وجه میسر نیست. در این میان آنچه که برای رهبری حزب توده اهمیت درجه اول داشت استتار سازمان مخفی - نظامی و شبکه‌های عوامل نفوذی حزب بود. روشن بود که دیگر امکان پنهان ساختن وجود یک نهاد اطلاعاتی در دستگاه کمیته مرکزی وجود نداشت

و لذا بهتر این بود که شعبه اطلاعات حزب «آفتابی» شود و با تأسیس ارگانهای محلی در جنب سازمانهای حزبی به آن حالت «قانونی» و «رسمی» داده شود. بدینسان، در صورت پیگیری مقامات قضایی و اطلاعاتی کشور و زیر فشار قرار گرفتن رهبری حزب، حداکثر شعبه مرکزی و شعب محلی اطلاعات لو می‌رفت، که آن نیز با پوشش نام «شعبه پذیرش و خبر» یک ارگان موجه جلوه می‌کرد، که وجود آن لازمه عملکرد هر گروه سیاسی از نوع حزب توده است. تحلیل کا.گ.ب و رهبری حزب توده این بود که بدین ترتیب ضربه مقامات جمهوری اسلامی در حد شعب موجه «پذیرش و خبر» محدود خواهد شد و جلوی تسری ضربه به سازمان مخفی و نظامی سد خواهد شد. بدین ترتیب، در سال ۱۳۶۱ شعب «پذیرش و خبر» در سطح شبکه حزبی سازماندهی و تأسیس شد.

در سطح سازمان ایالتی تهران، ابتدا یکی از کادرهای تشکیلاتی ورزیده سازمان جوانان به نام هادی هرمزی به حزب انتقال یافت و به عنوان مسئول پذیرش و خبر تهران منصوب شد. انتخاب او با این معیار صورت گرفت که وی - با توجه به سوابق سیاسی اش - نسبت به فعالیتهای سری حزب و سازمان مخفی - نظامی اطلاعی ندارد و در صورت دستگیری ارائه اطلاعات او در چارچوب شعب خبر ایالتی تهران محدود خواهد ماند. اعضای شعبه ایالتی خبر و پذیرش تهران سه نفر بودند که هر یک مسئولیت یکی از مناطق سه‌گانه تهران را به عهده داشتند. هر کمیته ناحیه نیز دارای یک مسئول خبر و پذیرش شد و در کمیته بخش نیز مسئول خبر و پذیرش تعیین گردید. مسئول اطلاعات منطقه، مسئول اطلاعات ناحیه را به طور انفرادی ملاقات می‌کرد و تماس مسئول ناحیه نیز با مسئولین خبر کمیته‌های بخش به طور انفرادی بود. در واقع، پنهانکاری در شعبه خبر یک درجه بیشتر از شعبه تشکیلات است. همانطور که ذکر شد، مسئول خبر ناحیه در جلسه شعبه تشکیلات ناحیه شرکت داشت. مسئولین اطلاعاتی ایالتی، ناحیه و بخش باید به سمتی حرکت می‌کردند که کلیه مبادلات اطلاعاتی میان آنها به صورت شفاهی انجام گیرد و از انتقال اطلاعات کتبی، که می‌توانست به مدرک جرم حزب تبدیل شود، اجتناب ورزند.

کارکردهای شعبه اطلاعات ایالتی تهران (و سایر شعب محلی که در جنب سازمانهای ایالتی و سازمانهای شهرستان و شهر مستقل در سراسر کشور تشکیل شد) به طور کلی عبارت بود از:

۱- کارکرد پوششی، به معنای ایجاد یک نهاد نیمه رسمی و نسبتاً موجه برای جلوگیری از انتقال ضربه نهادهای کشور به سازمانهای کاملاً سری و جاسوسی مخفی و نظامی حزب. این کارکرد، همانگونه که گفتیم، مهمترین علت وجودی تأسیس شعب محلی اطلاعات را

تشکیل می‌داد، در غیر این صورت انجام سایر کارکردها توسط شبکه خبری و شعبه تشکیلات کاملاً ممکن بود.

۲- فعال کردن سازمانهای حزبی در جهت ارسال هرگونه خبر - ولو کم ارزش - به رهبری حزب، با این استدلال که رهبری حزب بدون دستیابی به کلیه اطلاعات - ولو ناچیز - قادر به شناخت رخدادها، حوادث و جریانات اجتماعی و سیاسی کشور نیست و لاجرم نمی‌تواند تحلیل مشخصی از اوضاع مشخص ارائه دهد.

۳- شناخت منابع خبری از طریق گزارش‌های ارسالی.

۴- شناسایی مراکز کسب خبر از طریق گزارشهای ارسالی.

۵- تماس مستقیم با منابع خبری و تبدیل آنها به منابع خبری فعال و دائم.

۶- کسب، اطلاع از مسایل جاری کشور و جمع‌بندی آن به منظور ارائه به شعبه مرکزی اطلاعات.

۷- اطلاع از فعالیت گروههای سیاسی مخالف حزب.

۸- اطلاع از مواضع شخصیت‌های سیاسی کشور، اعم از حاکمیت اسلامی و اپوزیسیون راست و چپ.

۹- استخراج اسامی ضدانقلاب و کمک به تهیه فهرست ۳۰ هزار نفری شعبه مرکزی اطلاعات از طریق گزارشات واصله از سازمان حزبی.

۱۰- تهیه آرشیو ضدانقلابیون محل مربوطه در دفتر سازمان ناحیه و سازمان بخش.

شعبه آموزش ایالتی تهران

شعبه آموزش ایالتی تهران در جنب کمیته ایالتی تهران قرار داشت و وظیفه سازماندهی آموزش و ایدئولوژیک اعضای سات را به عهده داشت.

شعبه تبلیغات ایالتی تهران

شعبه تبلیغات کمیته ایالتی تهران از آغاز سال ۱۳۵۸ به وجود آمد. در ابتدا مسئول آن صابر محمدزاده بود. پس از مدت کوتاهی این مسئولیت به مهرداد فرجادآزاد محول شد.

شعبه بازرسی و رسیدگی ایالتی تهران

این شعبه در اواسط سال ۱۳۶۰ به وجود آمد، مسئول آن احمدعلی رصدی عضو کمیته مرکزی و عضو کمیته ایالتی تهران بود. اعضای شعبه فوق هر یک مسئولیت رسیدگی به یک یا چند ناحیه تهران را به عهده داشتند.

وظایف این شعبه عبارت بود از:

- ۱- سرکشی به کمیته‌های نواحی، کمیته‌های بخش‌ها و حوزه‌های رده یک و رده دو و ساده و بازرسی از مجموعه عملکرد و نحوه کار آنها.
- ۲- رسیدگی به شکایاتی که از سازمان ایالتی تهران دریافت می‌شد.
- ۳- کمک به تشکیل شعب بازرسی و رسیدگی نواحی تهران و هماهنگ کردن فعالیت آنها.

شعبه کارگری ایالتی تهران

این شعبه نیز از اوایل سال ۱۳۵۸ تشکیل شد و مسئول آن محمود سیدروغنی، عضو کمیته ایالتی تهران بود.

شعبه زنان ایالتی تهران

این شعبه نیز از اوایل سال ۱۳۵۸ تشکیل شد و مسئول آن دکتر فاطمه ایزدی، از اعضای «گروه منشعب از چریکهای فدایی خلق» بود که در پلنوم هفدهم عضو مشاور کمیته مرکزی حزب شد. شعبه فوق در واقع همان هیأت مسئولین تشکیلات دمکراتیک زنان تهران بود و ایزدی مسئولیت معاونت مریم فیروز، مسئول تشکیلات دمکراتیک زنان را به عهده داشت.

شعبه جوانان ایالتی تهران

این شعبه از اوایل سال ۱۳۵۸ تشکیل شد و مسئول آن کیومرث زرشناس، دبیر اول سازمان جوانان توده و عضو کمیته مرکزی حزب بود. شعبه فوق در واقع همان کمیته ایالتی تهران سازمان جوانان توده بود.

شعبه امور توده‌ای ایالتی تهران

این شعبه نیز از اوایل سال ۱۳۵۸ تشکیل شد و مسئول آن دکتر احمد دانش، عضو کمیته مرکزی و عضو کمیته ایالتی تهران بود.

شعبه دهقانی ایالتی تهران

این شعبه از آخرین شعبی بود که در جنب کمیته ایالتی تهران در سال ۱۳۶۱ پدید شد

و اعضای آن مسئولین دهقانی نواحی کرج، شهرری و جاده ساوه بودند. علاوه بر آنان، عده‌ای متخصص دهقانی نیز در شعبه شرکت داشتند، مسئولیت این شعبه مهدی حسنی‌پاک بود.

شعبه ایالتی معاضدت تهران

این شعبه در سال ۱۳۶۱ ایجاد شد و مرکب از سه نفر بود که مسئولیت معاضدت هر یک از مناطق سه‌گانه تهران را به عهده داشتند. وظایف این شعبه عبارت بود از:

- ۱- کسب اطلاع از اعضای دستگیر شده حزب.
 - ۲- کسب اطلاع از اعضای آزاد شده حزب.
 - ۳- تماس با خانواده زندانیان توده‌ای و اطلاع از نیازهای آنان.
 - ۴- کمک به خانواده‌های زندانیان توده‌ای و هدایت آنان در ارسال شکوائیه به مراجع حقوقی.
 - ۵- بهره‌گیری از امکانات مالی حزب در این رابطه.
- این شعبه تحت نظر شعبه روابط عمومی کمیته مرکزی حزب قرار داشت.

شعبه ایالتی تدارکات تهران

این شعبه نیز در سال ۱۳۶۱ به وجود آمد و مسئولیت آن مشابه با شعبه مرکزی تدارکات بود.

۲ - سازمان‌های حزب توده در شهرستانها

حزب توده یک سازمان کشوری محسوب می‌شد و همانگونه که در فصل «مسایل سازمانی» توضیح دادیم، طبق اساسنامه حزب توده، مجموعه سازمان‌های ایالتی حزب در سراسر کشور اندام واحد سازمان سراسری حزب توده را تشکیل می‌داد.

برای هماهنگی کلیه سازمان‌های حزبی در سراسر کشور با دستگاه مرکزی حزب، در جنب کمیته مرکزی، شعبه تشکیلات کل وجود داشت. این شعبه به علت اهمیت سازمان ایالتی تهران و هم‌پیوندی آن با دستگاه مرکزی حزب در ارتباط تنگاتنگ با کمیته ایالتی تهران عمل می‌کرد.

به علاوه، برای تأمین رهبری کمیته مرکزی بر سازمان‌های حزبی در سایر نقاط کشور، یک ارگان ویژه در جنب کمیته مرکزی و تابع شعبه تشکیلات کل، به نام «شعبه تشکیلات

شهرستانها» وجود داشت.

از نظر جایگاه اساسنامه‌ای، شعبه شهرستانها یکی از شعب مرکزی حزب محسوب می‌شد و باید آن را در ادامه مبحث «شعبه تشکیلات کل» بررسی می‌کردیم. ولی برای حفظ نظم در پژوهش حاضر، این شعبه را در این فصل و در رابطه با سازمان‌های حزبی در شهرستانها مورد بررسی قرار می‌دهیم.

شعبه تشکیلات شهرستانها

شعبه تشکیلات شهرستانها، ارگانی است در جنب کمیته مرکزی و تابع شعبه تشکیلات کل، که کارکرد هدایت سازمانهای حزبی در شهرستانها و ایجاد هماهنگی میان آنها و انتقال رهنمودهای کمیته مرکزی به سراسر کشور را به عهده داشت.

پیشینه تاریخی

با تأسیس حزب توده در مهر ۱۳۲۰، ایجاد سازمانهای حزبی در شهرستانهای کشور مورد توجه قرار گرفت. در آن دوران، حضور ارتش سرخ شوروی در استانهای شمالی و غربی کشور راه فعالیت حزب توده را هموار می‌ساخت و به همین دلیل به سرعت سازمانهای محلی حزب در این بخش از کشور آغاز به کار کرد.

نخستین سازمان ایالتی حزب توده که در شهرستانها تشکیل شد، سازمان ایالتی آذربایجان بود که در ۲۸ فروردین ۱۳۲۱ به وسیله آقازاده (مدیر روزنامه شاهین) و میرزاعلی بیرنگ تأسیس شد. شخص اخیر رهبر کمیته ایالتی آذربایجان بود که یک ماه بعد فوت کرد.^۱ با تأسیس فرقه دمکرات آذربایجان، سازمان ایالتی حزب توده بدون اطلاع رهبری حزب، خود را منحل کرد و بدان پیوست.^۲ بعدها، در «کنفرانس وحدت» (۱۳۳۹) فرقه دمکرات به حزب پیوست و نام «سازمان ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان» به خود گرفت. در سال ۱۳۲۱، حزب توده در مناطق آذربایجان، مازندران، خراسان و گیلان دارای سازمان ایالتی، در استان اصفهان دارای سازمان ولایتی و در شهرهای اراک، مراغه، بابل، قزوین، ملایر، زیرآب، پل سفید، قم، زنوز، اسکو، ممقان، علمدار، تکاب، کاشان، نهاوند، آستارا و سراب، دارای سازمانهای محلی بود. بعدها شبکه حزبی در سراسر کشور

۱. کمونیزم در ایران، ص ۲۳۴.

۲. کژراهه، ص ۶۸.

توسعه یافت.

در دومین کنگره حزب توده (۱۳۲۷) دکتر نورالدین کیانوری به عنوان مسئول تشکیلات کل انتخاب شد و به فعالیت در شهرستانها توجه زیاد مبذول گردید. به همین منظور ارگانی به نام «تکش» (تشکیلات کل شهرستانها) ایجاد شد که پس از بهمن ۱۳۲۷ و غیرقانونی شدن حزب، محمود بقراطی و از سال ۱۳۲۸ دکتر فروتن در رأس آن قرار گرفت. در اواخر ۱۳۲۹، پس از فرار عده‌ای از سران حزب از زندان، احمد قاسمی مسئول «تکش» شد. در سال ۱۳۳۱ پس از فرار قاسمی به خارج، مهندس علی غلوی مسئول «تکش» شد و مهندس شرمینی (رهبر سابق سازمان جوانان) معاون او و گرداننده واقعی تشکیلات شهرستانها بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، فعالیت‌های حزب توده در شهرستانها پراکنده بود و گاه گروه‌ها و محافلی تشکیل می‌شد و توسط ساواک کشف و نابود می‌گردید. بنابراین تا سال ۱۳۵۷، فعالیت حزب توده در شهرستانها از اهمیت جدی برخوردار نبود.

ساختار و کارکرد شعبه

با تجدید فعالیت حزب توده پس از انقلاب اسلامی، هواداران حزب توده و گروه‌های پراکنده حزبی در شهرستانها فعالیت خود را به صورت محفلی و با پخش مطبوعات حزبی آغاز کردند. با گشایش دفتر مرکزی حزب در تهران، در آغاز سال ۱۳۵۸، شعبه تشکیلات شهرستانها نیز تأسیس شد. مسئولیت این شعبه به عهده تقی کی‌منش گذارده شد که زیر نظر فرج‌الله میزانی (جوانشیر) مسئول تشکیلات کل، فعالیت خود را آغاز کرد.

زندگی نامه تقی کی‌منش

تقی موسوی در شهر رشت به دنیا آمد. در دوران دبیرستان جذب حزب توده شد و با ورود به دانشکده حقوق دانشگاه تهران به فعالیت در حزب پرداخت. پس از چندی با تغییر نام خود از موسوی به کی‌منش به دانشکده افسری رفت و در صفوف سازمان نظامی حزب توده به فعالیت پرداخت و با درجه ستوان یکمی به عنوان بازجوی رکن ۲ در کمک به حزب توده نقش مؤثر ایفا کرد. با کشف سازمان نظامی دستگیر شد و علیرغم ابراز ندامت تا پائیز ۱۳۵۷ در زندان ماند. با اوجگیری انقلاب اسلامی ایران، رهایی یافت و در تجدید سازمان حزب توده نقش مهمی ایفا کرد. کی‌منش در پلنوم شانزدهم (اسفند ۱۳۵۷) غیاباً به عنوان عضو کمیته مرکزی منصوب شد و سپس به همراه رفقای افسر خود (عمویی،

باقرزاده، ذوالقدر، شلتوکی) به عضویت هیأت سیاسی حزب ارتقا یافت. در سال ۱۳۶۰ به علت سکتة قلبی به استراحت پرداخت و شلتوکی اداره شعبه شهرستانها را به عهده گرفت. در سال ۱۳۶۱ با بهبود نسبی، به فعالیت محدود در اداره شعبه فوق ادامه داد. او در موج اول دستگیری رهبران حزب (بهمن ۱۳۶۱) دستگیر شد و پس از مدت کوتاهی به علت انفارکتوس درگذشت.

شعبه شهرستانها در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ دارای سیستم کار متمرکز بود. در دفتر شعبه، اعضای آن به طور تمام وقت حضور داشتند و در ارتباط با پیکها و مسئولین سازمانهای حزبی در شهرستانها به حل و فصل امور می پرداختند. ارسال نشریات و اعلامیهها، بخشنامهها و رهنمودهای کمیته مرکزی به سراسر کشور، تأمین امکان دیدار مسئولین تشکیلات کل و شعب مرکزی از سازمانهای حزبی شهرستانها و هماهنگی میان تشکیلات کل و سازمانهای شهرستانها و شعب محلی، دریافت گزارشات واصله و رسیدگی و ارسال آنها به شعب مرکزی و ارگانهای ذیربط (تشکیلات کل، هیأت سیاسی، هیأت دبیران)، بازرسی و نظارت بر فعالیتهای سازمانهای حزبی، نقل و انتقال کادرها و اعضای حزب از شهرستانها به تهران و بالعکس، از کارهای شعبه شهرستانها بود.

علاوه بر اعضای شعبه شهرستانها، اکثر شعب مرکزی حزب دارای مسئول شهرستانها بود. مسئول شهرستانهای شعبه مرکزی در ارتباط تنگاتنگ با شعبه شهرستانها فعالیت می کرد و از این کانال هماهنگی میان شعبه مرکزی با شعب محلی در شهرستانها و کمک به تأسیس و فعالیت این شعب و انتقال رهنمودهای شعبه مرکزی انجام می شد.

در سال ۱۳۶۱، همانطور که گفتیم، مسئولین شعبه شهرستانها و رضا شلتوکی (عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی) و تقی کی منش (عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی) بودند. اعضای شعبه عبارت بودند از: خشایار مرودشتی (مسئول دبیرخانه)، منصور خلیفی فیمانی (مسئول دوم دفتر)، جعفر صدای وطن (عضو شعبه)، محمد امینی (عضو شعبه)، مجید قدکساز (عضو شعبه)، اکبر صادقی پور (عضو شعبه و مسئول اسبق دفتر شعبه). در رابطه با موفقیت شعبه فوق، باید گفت که این ارگان تا لحظه فروپاشی آن در بهمن ۱۳۶۱ هیچگاه نتوانست به یک نهاد موفق در اجرای وظایف خود تبدیل شود و وظیفه خود را به عنوان حلقه رابط میان دستگاه مرکزی حزب و سازمانهای حزبی در شهرستانها با موفقیت به انجام رساند. در عین حال این شعبه تنها نقش هماهنگ کننده را میان دستگاه مرکزی حزب و سازمانهای حزبی در شهرستانها از یک سو و میان سازمانهای حزبی در سراسر کشور از سوی دیگر داشت و دارای اقتدار یک کمیته حزبی که در رأس کل سازمانهای

شهرستانها قرار داشته باشد نبود و در ساختار حزبی نیز چنین حقوق و کارکردی نداشت. بنابراین، این تصور که شعبه شهرستانهای کمیته مرکزی عالیترین ارگان رهبری سازمانهای حزبی در شهرستانها بود، تصوری خطا است. رهبری حزب نیز از احاله چنین کارکرد متمرکز به این ارگان ابا داشت و ترجیح می‌داد سازمان‌های حزبی با استقلال و خودکفایی گلیم خود را از آب بکشند. در موارد مهم برای ایجاد تحرک در سازمانهای شهرستانها و یا حل و فصل مسایل مبرم تشکیلاتی و سیاسی آنها، اعضای هیأت دبیران یا هیأت سیاسی، با مأموریت از هیأت دبیران به شهرستانها مسافرت می‌کردند و مسایل مبرم آنها در جلسه مسئول سازمان مربوط به دبیران تشکیلاتی حزب (جوانشیر و حجری) و با حضور مسئولین شعبه (کی‌منش و شلتوکی) حل و فصل می‌شد.

پس از ضربه ۱۳۶۱/۱۱/۱۷، دفتر شعبه شهرستانها تصرف شده و اعضای آن (به جز یکنفر) دستگیر شدند و ارتباطات بقایای دستگاه مرکزی حزب با سازمانهای شهرستانها مختل شد. در این مقطع، توسط میزانی (مسئول تشکیلات کل که اکنون جانشین کیانوری و رهبر حزب بود) ابتدا محمدمهدی پرتوی به عنوان مسئول شعبه شهرستانها منصوب شد و پس از مدت کوتاهی انوشیروان ابراهیمی (دبیر اول فرقه دمکرات آذربایجان - سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان) جایگزین او شد. در این مقطع، بر اساس الگوی سازمان ایالتی تهران (سات)، سازماندهی جدید و غیرمتمرکز در شعبه شهرستانها ایجاد شد. سازمانهای ایالتی و ولایتی حزب در سراسر کشور به چهار منطقه تقسیم شد و مسئولیت هر منطقه به یکی از کادرهای ورزیده تشکیلاتی حزب واگذار گردید. این تقسیم‌کار به شرح زیر بود:

۱- فرهاد فرجادآزاد (مسئول سازمان ایالتی اصفهان) سرپرستی سازمانهای ایالتی اصفهان، لرستان و سازمانهای شهرستان همدان و اراک را به عهده داشت. این منطقه، «منطقه یک» خوانده می‌شد.

۲- کاوه هامونی، سرپرستی سازمانهای ایالتی گیلان، مازندران، خراسان و سازمان شهرستان گرگان را به عهده داشت. این منطقه، «منطقه دو» خوانده می‌شد.

۳- محمد آزادگر (از مسئولین کمیته ایالتی آذربایجان) سرپرستی سازمانهای ایالتی آذربایجان، کردستان، باختران و سازمان شهرستان قزوین را به عهده داشت. این منطقه «منطقه سه» خوانده می‌شد.

۴- محمد اسمعی (مسئول سازمان ایالتی فارس) سرپرستی سازمانهای ایالتی فارس، خوزستان، سیستان و بلوچستان و کرمان را به عهده گرفت. این منطقه «منطقه چهار»

خوانده می‌شد.

سازمانهای ایالتی و ولایتی در شهرستانها

درباره جایگاه سازمانی و حقوق و وظایف اساسنامه‌ای سازمان‌های ایالتی و ولایتی قبلاً سخن گفته‌ایم و در نمونه سازمان ایالتی تهران (سات)، به عنوان مهم‌ترین اندام تشکیلاتی حزب توده، ساختار و کارکرد آن را تشریح کرده‌ایم. در اینجا به طور اجمالی به توضیح تکمیلی درباره سازمانهای حزب توده در شهرستانها در سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸ بسنده می‌کنیم.

حزب توده در دوران چهار ساله فعالیت خود پس از انقلاب اسلامی، موفق شد به جز سازمان ایالتی تهران، ده سازمان ایالتی در سراسر کشور ایجاد کند که هر سازمان توسط یک کمیته ایالتی اداره می‌شد و در جنب آن شعب ایالتی، به عنوان ارگانهای کارشناسی و تخصصی کمیته ایالتی قرار داشت. هر چند شعب ایالتی در ارتباط با شعب مرکزی حزب قرار داشتند، ولی تابع کمیته ایالتی مربوطه بودند و بدینسان کمیته ایالتی و ارگانهای جنبی آن به عنوان یک واحد مستقل سازمانی عمل می‌کرد.

علاوه بر سازمانهای ایالتی فوق، حزب توده موفق شد در ۱۵ شهر نیز سازمانهای ولایتی (شهرستان) تأسیس کند که در رأس آنها کمیته‌های شهرستان مستقل با حقوق کمیته ولایتی قرار داشت. عدم رشد کمی و کیفی حزب در این نواحی عامل اساسی در عدم تشکیل سازمان ایالتی بود. این سازمانهای ولایتی مستقلاً با شعبه شهرستانهای کمیته مرکزی در تماس بودند.

سازمانهای ایالتی حزب توده در شهرستانها به شرح زیر بود:

- ۱- سازمان ایالتی گیلان، به مسئولیت اکبر شاندرمنی.
- ۲- سازمان ایالتی مازندران، به مسئولیت مراد خورشیدی.
- ۳- سازمان ایالتی آذربایجان که طبق مصوبات کنفرانس وحدت «فرقه دمکرات آذربایجان» خوانده می‌شد، به دبیر اولی انوشیروان ابراهیمی.
- ۴- سازمان ایالتی فارس، به مسئولیت محمد اسمنی.
- ۵- سازمان ایالتی خراسان.
- ۶- سازمان ایالتی اصفهان که در آغاز تحت مسئولیت فریدون والی‌پور بود و سپس از سال ۱۳۶۰ فرهاد فرجادآزاد مسئول آن شد.
- ۷- سازمان ایالتی کردستان، به مسئولیت علی گلاویژ.

۸- سازمان ایالتی کرمانشاه (باختران).

۹- سازمان ایالتی لرستان، به مسئولیت محمد حقیقت.

۱۰- سازمان ایالتی خوزستان.

سازمانهای ولایتی حزب توده در شهرستانهای زیر وجود داشت: اراک، کاشان، ترکمن صحرا و گنبد، قم، بوشهر، دماوند، قزوین، کرمان، همدان، گرگان، بندرعباس، فیروزکوه، سمنان، گرمسار.

طبق اساسنامه حزب توده، عالیترین ارگان سازمانهای بخش، شهر، ولایت و ایالت، کنفرانس نمایندگان این سازمانهاست که باید هر سال یک بار (بخش و شهر و ولایت) و یا هر دو سال یک بار (ایالت) تشکیل شود و اعضای کمیته حزبی و به موازات آن کمیسیون تفتیش سازمان مربوطه را انتخاب نماید. پلنوم کمیته‌های فوق از بین اعضای خود، هیأت اجراییه و از بین اعضای هیأت اجراییه، دبیران کمیته مربوطه را تعیین می‌کند. سیستم رسمی مدیریت سازمانهای حزبی باید بر این منوال باشد، ولی رهبری حزب توده به دلایل متعدد (به ویژه عدم اعتماد به بدنه حزب و ضرورت تمرکز مقتدرانه در دست خود) این سیستم را اجرا نکرد و در واقع در تمام سطوح رهبری حزبی، اعضای کمیته‌ها انتصابی و از بالا بودند.

رهبری حزب توده برای توجیه این عملکرد، کمیته‌های حزبی را «هیأت‌های مسئولین موقت» می‌نامید که علیرغم این تسمیه، دارای کلیه اختیارات و حقوق کمیته‌های حزبی بودند.

برای آشنایی بیشتر با ساختار سازمانهای محلی حزب بهتر است به توضیحات فرج‌الله میزانی (جوانشیر) توجه کنیم:

هیأت‌های مسئولین موقت

تا وقتی که شرایط برای انتخابی کردن ارگانهای محلی فراهم نشده به پیشنهاد تشکیلات کل و با تصویب دبیران حزب، هیأت‌های مسئولین موقت در همه سطوح رهبری محلی منصوب می‌شوند.

وظائف هیأت‌های مسئولین موقت برابر وظایف کمیته محلی هم‌سطح مندرج در اساسنامه است. بدین معنا که هر هیأت باید خود را به مثابه ارگان رهبری حزب در محل خود و هم‌سطح کمیته همان سرزمین بشناسد و همه وظایف مندرج در اساسنامه را به عهده گیرد با این تفاوت که هیأت‌های مسئولین موقت در انجام

وظایف خویش بیش از آنچه در اساسنامه قید شده متکی به کمک و راهنمایی ارگانهای بالاترند.

اختیار و لذا مسئولیت هیأت‌های مسئولین موقت کمتر از ارگانهای اساسنامه‌ای است. برای مثال طبق اساسنامه، سازمانهای حزبی در محیط فعالیت خود اسناد نشریات و مطبوعات را به زبان مردم آن ناحیه منتشر می‌کنند. در شرایط کنونی این وظیفه به عهده هیأت‌های مسئولین موقت است جز این که باید در هر مورد مشخص از تشکیلات کل کسب اجازه کنند. این بدان معناست که هیأت‌های مسئولین موقت موظفند حوادث سیاسی محل خود را به دقت دنبال کرده و عکس‌العملهای ضروری را پیش‌بینی و طرح‌ریزی نمایند و به موقع به ارگانهای بالاتر پیشنهاد کنند و پس از کسب نظر مرکز، طرح خود را به موقع به اجرا گذارند. از جمله، هیأت‌های مسئولین موقت موظفند اسناد و نشریات حزبی را با تصویب مرکز، به زبان محلی منتشر نمایند در این حدود هیأت‌های مسئولین موقت موظف، مسئول و مختارند.

اینان، اگر حوادث را درک نکنند، اگر به موقع عکس‌العمل مناسب را نیافته و به مرکز پیشنهاد ندهند، اگر از امکانات محلی حداکثر بهره‌برداری را نکنند و یا اگر پس از کسب نظر مرکز در اجرای طرح کوتاهی نمایند مسئولیت به دوش آنهاست. مثال دیگر این که طبق اساسنامه حزب کمیته‌های بخش، شهر، ولایت و ایالات سازمانهای تابع خود را رهبری می‌کنند، تصمیمات ارگانهای مافوق را اجرا می‌نمایند و به طور منظم به کمیته مافوق گزارش می‌دهند. هیأت‌های مسئولین موقت نیز همین اختیارات و همین وظایف را به عهده دارند جز این که در اعمال اختیارات خود باید همواره پیوند نزدیکی با تشکیلات کل داشته باشند تا از تجربیات سایر سازمانهای حزبی بهره‌مند شوند.

هیأت‌های مسئولین موقت به دو معنا موقتند. اول این که جای خود را به ارگانهای دائمی انتخابی که در اساسنامه پیش‌بینی شده خواهند داد. دوم این که کل هیأت و تک تک اعضای آن تا وقتی مشغول به کارند که تشکیلات کل حزب لازم بداند. دست تشکیلات کل حزب در هرگونه تغییر، چه از نظر تعداد و چه از نظر اعضای ترکیب‌کننده هیأت، هر زمان که مصالح سازمان ایجاب کند، کاملاً باز است.

در حال حاضر تعیین تعداد و تصویب تک تک اعضای هیأت‌های مسئولین شهر و بالاتر از آن در همه جا ولو هیأت‌های مسئولین موقت ایالتی موجود باشد، بر اساس

پیشنهاد بالاترین هیأت محلی با تشکیلات کل است. تشکیل سازمانهای بخش و تعیین هیأت‌های مسئولین بخش با بالاترین هیأت محلی است.

شعب و کمیسیونهای سازمانهای محلی به نسبت رشد و تکامل سازمانهای محلی و بسته به نیاز گسترش فعالیت حزبی، هیأت‌های مسئولین موقت در جنب خود شعب و کمیسیونهای نظیر شعب و کمیسیونهای مرکزی تشکیل می‌دهند. ایجاد همه شعب در همه محلها حتی در تکامل یافته‌ترین شکل سازمانی نیز الزامی نیست و بستگی به نیاز سازمان محلی دارد.

طبیعی است هر جا [که] سازمان حزبی انسجام کافی پیدا کرده شعب ایالتی نیز باید پدید آید. در حال حاضر در بسیاری از ایالتها به جای شعبه کامل ایالتی یک هسته مرکزی ایالتی در رشته‌های مختلف فعالیت حزبی پدید آمده که با همکاری مسئولین شعب، ایالات و شهرستانها کار شعبه را می‌گرداند و هر چند وقت یک بار جلسه وسیع شعبه با شرکت هسته مرکزی و مسئولین شعب و ایالات تشکیل می‌شود.

وظایف و اختیارات شعبه محلی

هر بار که شعبه‌ای در جنب ارگان محلی تشکیل می‌شود باید وظایف و اختیارات آن طبق آئین‌نامه به روشنی معین شود.

۱- شعب جنب ارگانهای محلی گروههای کار وابسته به همان ارگانند و از خود استقلال ندارند. شعبه‌ها می‌توانند در همان حدودی که در آئین‌نامه تعیین شده تصمیم بگیرند و به هر صورت قدرت تصمیم‌گیری آنها منبعت از ارگانی است که جنب آن فعالیت می‌کنند.

۲- شعب محلی نیز نظیر شعب مرکزی وظایف دوگانه دارند. اول، پژوهش، جمع‌بندی تجربیات، تدارک و پیشنهاد به ارگان محلی. دوم، اجرای بخشی از تصمیمات ارگان محلی که طبق آئین‌نامه به عهده شعبه است و یا طبق تصویب‌نامه برای یکبار به عهده شعبه واگذار می‌شود.

۳- شعب محلی تابع ارگان محلی خویشند و نه تابع شعب هم‌نام مرکزی.

۴- مسئولیت اجرای رهنمودهای حزبی در همه امور با ارگانهای حزبی است و نه با شعبه‌های جنب آنها.

۵- شعب محلی برای انجام کار معینی تشکیل می‌شوند و باید به تناسب وظیفه‌ای که دارند امکانات و اختیارات به آنها واگذار شود. باید ضمن مراعات موازین سازمانی ترتیباتی داد که دست شعب در اجرای طرحهایی که به تصویب ارگان رسانیده‌اند باز باشد و از بوروکراسی دوباره‌کاری [و] تأخیرهای زیانبخش جلوگیری شده کار حزبی دینامیسم لازم را پیدا کند.^۱

۳- سازمانهای حزب توده در خارج از کشور

پیش از این درباره سازمان و کارکردهای حزب توده در دورانی که در اصطلاح خود حزب به «دوران مهاجرت» موسوم است، سخن گفتیم. در این مبحث ادامه بحث را درباره سازمانهای حزبی در خارج از کشور در سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸ پی می‌گیریم.

دایره تشکیلات سازمانهای خارج از کشور

این دایره با شعبه روابط بین‌المللی حزب توده تفاوت داشت ولی در عین حال با آن رابطه نزدیک داشت و از زمره شعب مرکزی حزب محسوب می‌شد و به عنوان یکی از شعب تشکیلاتی تابع «شعبه تشکیلات کل» بود.

پس از تجدید فعالیت حزب توده در ایران، در زمستان ۱۳۵۹، به یکی از فعالین سابق حزب توده در اروپای غربی - دکتر فریبرز بقایی (برزو) - که سوابق ممتد فعالیت در «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی» در خارج از کشور در دهه ۱۳۴۰ داشت، مأموریت سازماندهی هواداران حزب در خارج از کشور محول شد. شعبه فوق، علاوه بر مسئول (بقایی) دارای سه عضو ساکن تهران و یک عضو ساکن برلین شرقی بود که به شرح زیر سرپرستی سازمانهای حزبی را در خارج به عهده داشتند:

- ۱- دکتر فریبرز بقایی: رابط کشورهای امریکا و انگلیس
- ۲- مروودستی: رابط کشورهای آلمان غربی، سوئد، اتریش
- ۳- محمد زاهدی: رابط کشورهای فیلیپین، بلژیک، فرانسه.
- ۴- نادری: رابط کشورهای ایتالیا، ترکیه، هند

۱. توضیحی درباره مسایل سازمانی، جزوه درون تشکیلاتی حزب توده، صص ۷۱ - ۷۵.

۵- مهندس کاظم ندیم (عباس): رابط کشورهای بلوک شرق (ساکن برلین شرقی). دکتر بقایی علاوه بر مسئولیت تشکیلات خارج از کشور، به عنوان مسئول سازمان ناحیه شمال تهران، عضو کمیته ایالتی تهران بود و از کادرهای تشکیلاتی کمیته مرکزی محسوب می‌شد. او در سال ۱۳۶۰ توسط دادستانی انقلاب اسلامی مرکز دستگیر شد و در پی آن دکتر ژیلای سیاسی (مسئول شعبه روابط بین‌المللی) با حفظ سمت، سرپرستی شعبه تشکیلات خارج از کشور را به عهده داشت.

وظایف شعبه تشکیلات خارج از کشور را به شرح زیر می‌توان بیان کرد:

- ۱- سازماندهی هواداران حزب در خارج از کشور و توسعه آن
- ۲- تبلیغ و ترویج سیاستهای حزب از کانال سازمانهای حزبی در خارج از کشور
- ۳- انتقال رهنمودهای کمیته مرکزی به سازمانهای حزبی در خارج
- ۴- انتقال مسایل و مشکلات سازمانهای حزبی در خارج به کمیته مرکزی
- ۵- کسب اطلاعات توسط اعضا و هواداران حزب در خارج
- ۶- پیگیری سیاستهای نفوذی در گروههای سیاسی مقیم خارج در راستای اهداف حزب
- ۷- ایجاد و حفظ رابطه با سازمانها و مجامع ملی و بین‌المللی در خارج از کشور و شرکت در اجلاسهای سازمانهای کمونیستی (در هماهنگی با شعبه روابط بین‌المللی حزب)

سیر فعالیت تشکیلاتی حزب توده در خارج از کشور

۱- بلوک شرق

همانگونه که در بخش‌های پیشین دیدیم، به علت حوادث سیاسی سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ عده کثیری پناهنده سیاسی ایرانی در بلوک شرق وجود داشت که بخش اصلی آن را فراریان «فرقه دمکرات آذربایجان» ایران تشکیل می‌داد. در شوروی و سایر کشورهای بلوک شرق نیز تعدادی از اعضای حزب توده اقامت داشتند. با پیروزی انقلاب اسلامی و تجدید فعالیت حزب در داخل کشور، بخش سیاسی و فعال این عناصر به داخل کشور انتقال یافته و رهبری حزب را به دست گرفتند. تعدادی از کادرهای درجه اول حزبی به دلایل مختلف در کشورهای بلوک شرق باقی ماندند. عده‌ای مانند مهندس کاظم ندیم و آشوت شهبازیان (معاونین شعبه اطلاعات حزب در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۳۰) به علت مشارکت در قتل (به دستور خسرو روزبه) و هراس از دعوی اولیاء دم مقتولین، به ایران نیامدند. عده‌ای مانند داوود نوروزی (عضو کمیته مرکزی) و ... نیز به علت فقدان انگیزه برای فعالیت سیاسی،

اقامت در خارج را ترجیح دادند. سپس ایرج اسکندری (دبیر اول پیشین) و حمید صفری (دبیر دوم پیشین) به علت اختلاف سیاسی با رهبری جدید، زندگی در آلمان شرقی را برگزیده و به خارج بازگشتند.

همانگونه که می‌دانیم دسته پناهندگان فرقه به رهبری غلام یحیی دانشیان، همواره یک فراکسیون نیرومند نفوذ در حزب توده محسوب می‌شد. تا زمانی که حزب توده گروه معدود رهبری و کادرهای متواری مقیم بلوک شرق بود، «فرقه» به علت کثرت جمعیت پناهندگان سیاسی، از اهمیت جدی برای اعمال فشار بر رهبری حزب و از نفوذ جدی در ارگانهای حزب کمونیست شوروی و کا. گ. ب برخوردار بود و به همین دلیل نیز دانشیان (که به علت کهولت، عنوان «صدر» فرقه را داشت) و امیرعلی لاهرودی (دبیر اول کمیته مرکزی فرقه) عضو هیأت اجرائیه (بعدهاً به هیأت سیاسی تغییر نام یافت) کمیته مرکزی حزب توده بودند. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، رهبری حزب توده در داخل کشور با اعضا و هواداران جوانی مواجه شد که کمیت و وزن سیاسی آنها اهمیت پناهندگان فرقه مقیم شوروی را به صفر تنزل می‌داد. بر اساس این شرایط نوین، دبیر اول جدید حزب اعزام کادرهای فرقه به داخل کشور و تجدید سازمان فرقه را در داخل کشور خواستار شد. ولی علیرغم تقاضاهای مکرر، تنها عده ناچیزی از اعضای فرقه به ایران بازگشتند (که اکثریت مطلق آنها نیز پس از چندی به آذربایجان شوروی مراجعت کردند). در نتیجه یکی از فعالین فرقه به نام انوشیروان ابراهیمی، که همکار مورد اعتماد کیانوری در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۰ بود، به عنوان دبیر اول فرقه در داخل کشور (و عضو هیأت دبیران حزب) برگزیده شد. بدین ترتیب، موجودیت «فرقه دمکرات آذربایجان» (به معنای پناهندگان فرقی مقیم شوروی) و تأثیر آن در حزب توده در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ از میان رفت.

یکی دیگر از مشکلات حزب توده، وجود عده کثیری از اعضای فرقه ساکن شوروی در کمیته مرکزی آن بود که طبق سنت «کنفرانس وحدت» (۱۳۳۹) عضو تشریفاتی کمیته مرکزی حزب توده محسوب می‌شدند. این مشکل نیز در پلنوم هفدهم کمیته مرکزی (فروردین ۱۳۶۰- تهران) حل شد و پلنوم تصویب کرد کلیه اعضای کمیته مرکزی که بدون مأموریت حزبی در خارج به سر می‌برند و حاضر به فعالیت سیاسی در داخل نیستند از عضویت کمیته مرکزی منفصل شوند. این مصوبه عناصری مانند دانشیان، لاهرودی و حمید صفری را نیز در بر می‌گرفت.

بدینسان، طی سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ پناهندگان سیاسی فرقی در شوروی و اعضای کمیته مرکزی حزب ساکن بلوک شرق، نقش خود را در رهبری حزب توده از دست دادند

و تنها پس از فروپاشی حزب توده در سال ۱۳۶۲ تعدادی از عناصر فوق، مجدداً خود را - برخلاف مصوبه پلنوم ۱۷ - عضو کمیته مرکزی خوانده و به همراه بقایای فراریان جدید حزب توده، به تجدید سازمان آن پرداخته و همزمان به احیای سنتهای فراکسیون‌ساز و اعمال نفوذ سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۳۶ دست زدند.

بدینسان، در سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸ تنها فعالیت حزب توده در بلوک شرق، فعالیت افرادی بود که به دستور رهبری حزب در داخل کشور فعالیت داشتند.

رهبری حزب توده علیرغم انتقال به داخل کشور، دفتر مرکزی خود در خیابان کته کلوتیس شهر لایپزیک (آلمان شرقی) و آرشیوها و دفاتر خود را در برلین شرقی محفوظ داشت و اداره آن را به مهندس کاظم ندیم (عباس) سپرد. ندیم از سالهای ۱۳۳۰ با کیانوری همکاری اطلاعاتی داشت و در سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۵۰ از همکاران او در شعبه تشکیلات محسوب می‌شد و از عناصر مورد اعتماد وابسته به کا.گ.ب به شمار می‌رفت. ندیم علاوه بر مسئولیت اداره دفتر مرکزی حزب در آلمان شرقی، به عنوان عضو شعبه تشکیلات خارج از کشور، وظیفه سرپرستی اعضای حزب در بلوک شرق را به عهده داشت.

کارکردهای سازمان حزب در بلوک شرق را به شرح زیر می‌توان بیان کرد:

- ۱- تأمین ارتباط فعال رهبری حزب در داخل کشور با سازمان اطلاعاتی اتحاد شوروی (کا.گ.ب) که در تماس مستقیم ندیم با رابط کا.گ.ب انجام می‌گرفت.
- ۲- تأمین ارتباط مستقیم رهبری حزب با احزاب کمونیست بلوک شرق که از طریق مراجعات ندیم به شعب روابط بین‌المللی این احزاب (به ویژه حزب سوسیالیست متحده آلمان دمکراتیک و حزب کمونیست اتحاد شوروی) انجام می‌گرفت.
- ۳- تأمین نظارت پنهانی و غیرمستقیم حزب توده بر گردانندگان بنگاه سخن‌پراکنی موسوم به «صدای ملی» در بخش اجتماعی رادیو مسکو (ابلوچ، ناصرانی، زمانی).
- ۴- تأمین وجوه مالی و کمکهای غیرنقدی احزاب کمونیست بلوک شرق به کمیته مرکزی حزب توده و انتقال پنهانی آن به داخل کشور و در صورت لزوم دریافت ارز از داخل کشور.
- ۵- دریافت بورسیه تحصیلی و استراحتگاه برای اعضای کمیته مرکزی حزب توده از احزاب حاکم در بلوک شرق.
- ۶- توجیه سیاستها و تاکتیکهای حزب توده در ایران برای احزاب کمونیست بلوک شرق و در صورت لزوم اقدامات سیاسی، تبلیغی در این جهت.
- ۷- هماهنگی با سازمانهای بین‌المللی مستقر در بلوک شرق و تأمین رابطه فعال کمیته

مرکزی حزب توده و مشارکت در اجلاس‌های آنها.

۸- هماهنگی با احزاب کمونیست و سازمانهای وابسته به آنها در بلوک شرق و تأمین رابطه فعال کمیته مرکزی حزب توده و مشارکت در اجلاس‌های آنها.

۹- حفظ و نگهداری اسناد سری و بسیار سری حزبی و نگهداری آرشیو حزب توده و صورت جلسه‌های اجلاس‌های کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه و هیأت دبیران.

همانگونه که گفتیم، پس از اعزام علی خاوری (دبیر کمیته مرکزی و عضو هیأت سیاسی) به عنوان نماینده حزب در مجله *مسایل صلح و سوسیالیسم* (پراگ) بخشی از این وظایف به عهده او گذارده شد و بر مبنای همین زمینه و پایگاه بود که پس از انحلال حزب توده در سال ۱۳۶۲، خاوری به عنوان دبیر اول جدید حزب به فعالیت پرداخت.

۲- بلوک غرب و سایر کشورها

همانگونه که پیش از این شرح دادیم، فعالیت حزب توده در اروپای غربی دارای سابقه تاریخی مفصلی است. پس از تجدید سازمان حزب در خارج از کشور، در دهه ۱۳۴۰ افرادی مانند پرویز نیکخواه، رضوانی، دکتر ثریا، دکتر بیات، دکتر دارایی، مهندس فریور، شاپور مجلسی و دکتر بهرامی فعالین سازمان حزب توده در غرب محسوب می‌شدند و در این دوران هدایت سازمانهای حزبی در غرب به عهده عبدالصمد کامبخش بود.^۱ پس از مرگ کامبخش، کیانوری جانشین او شد. این دوران با افول اعتبار حزب توده در مجامع دانشجویی غرب همراه بود و منوچهر بهزادی (زیرنظر کیانوری) سرپرستی دایره تشکیلات غرب را به عهده داشت و مجله‌ای به نام *پیکار* منتشر می‌کرد. در این دوران فعالین توده‌ای بسیار نادر بودند و اکثریت مطلق هواداران حزب توده در غرب جذب جریانات مائوئیستی و چپ نو شده بودند. از جمله فعالین حزبی در این مقطع می‌توان از دکتر فریبرز بقایی، دکتر حشمت، کیومرث زرشناس، دکتر فرهاد عاصمی، عسکر دانش و فرهاد فرجادآزاد نام برد.

در اواسط دهه ۱۳۴۰، حزب توده برای جلب ایرانیان خارج از کشور به تشکیل سازمانی به نام «کانون پزشکان ایرانی» با شرکت تعدادی از فارغ‌التحصیلان آلمان غربی پرداخت که عملاً موفقیتی نداشت. با تأسیس «سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران» (ODYSI) در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۲ عناصر دانشجویی حزب توده اندکی فعال شدند و

نشریاتی با نام *آرمان و آینده* انتشار دادند. یکی از وظایف مهم این عناصر، تأمین ارتباط عناصر توده‌ای در داخل کشور با رهبری حزب، در آلمان شرقی بود و در همین رابطه در سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۵۵ بابک امیرخسروی در پاریس مستقر شد. عناصر توده‌ای داخل کشور برای تماس با مرکز حزب، به پاریس می‌رفتند و از طریق شماره تلفنی که حزب کمونیست فرانسه در اختیار حزب توده قرار داده بود، خواستار تماس با مرکز حزب می‌شدند. فردی فرانسوی شماره تلفن دایرهٔ تشکیلات حزب در برلین شرقی را در اختیار قرار می‌داد و تماس برقرار می‌شد. از فعالیتهای دیگر این عناصر، شرکت در مجامع بین‌المللی مانند اجلاس‌های «فدراسیون جهانی جوانان دمکرات» (WFDY) و «اتحادیه بین‌المللی دانشجویان» (IUS) و فستیوالهای جهانی جوانان و دانشجویان بود که عناصری مانند امیرخسروی، ژیلای سیاسی، کیومرث زرشناس، فرهاد فرجاد در این مجامع به تبلیغ حزب توده می‌پرداختند. علیرغم این تمهیدات در آستانه انقلاب اسلامی تعداد هواداران و فعالین حزب توده در غرب رقیمی زیر ۵۰ نفر بود.

پس از انقلاب اسلامی، در آغاز، هدایت فعالیتهای حزب توده در کشورهای غربی به عهدهٔ «سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران» (ادیسی) بود. علت این امر سابقه فعالیت «ادیسی» در غرب و وجود بقایای مسئولین آن بود که نسبت به فعالیتهای دانشجویی و محیط اجتماعی غرب شناخت کافی داشتند.

در کشورهای سوئد، آلمان غربی و شهر برلین غربی^۱ و فرانسه تعدادی از فعالین «ادیسی» در پیش از انقلاب، که پس از انقلاب به دلایلی به ایران مراجعت نکردند، به عنوان نخستین هسته‌های حزبی منصوب شدند. این افراد، از دوستان و همکاران سابق مسئولین جدید حزب در داخل بودند و عناصری مانند زرشناس و بقایای نسبت به آنها اعتماد و شناخت کافی داشتند. پس از چندی، در برخی کشورها هواداران جدیدی جذب حزب شدند و با مراجعه به دفتر حزب در تهران، خواستار فعالیت سازمان یافته گردیدند. این افراد در کشورهایی که اقامت داشتند (ایالات متحده آمریکا، ترکیه، هندوستان، کانادا و فیلیپین) نخستین هسته‌های حزبی را تأسیس نمودند. از آنجا که حزب دارای هیچ شناختی

۱. طبق توافق قدرتهای ضدیهتلری (متفقین) در پایان جنگ جهانی دوم، برلین غربی منطقه بیطرف شناخته می‌شد. پس از جنگ، دولتهای غربی، برلین غربی را جزء جمهوری فدرال آلمان دانستند. در حالی که شوروی حاضر به رسمیت شناختن آن به عنوان بخشی از کشور آلمان غربی نشد. لذا، احزاب کمونیست وابسته به مسکو نیز برلین غربی را منطقه‌ای جدا از آلمان غربی می‌شناختند. از همین رو حزب کمونیست برلین غربی دارای استقلال بود و جدا از حزب کمونیست آلمان غربی فعالیت می‌کرد.

نسبت به این افراد نبود، مأموریت آنها موقت و تحت عنوان «هوادار» بود. بدینسان هسته‌های هواداران حزب در شهرهای لوس‌آنجلس، واشنگتن، استانبول، ازبیر، آنکارا و در زمستان ۱۳۵۹ در چهار شهر هندوستان تشکیل شد.

بدینسان در سال ۱۳۵۹ تشکیلات حزب توده به تدریج در کشورهای غربی و آسیایی توسعه یافت و تعداد اعضا و هواداران حزب در این کشورها به حدود ۳۰۰ نفر رسید، در حالی که در آستانه انقلاب رقم ناچیزی (۲۰-۱۵ نفر) بود.

در این مقطع، حزب توده در کشورهای انگلیس، سوئد، اتریش، آلمان غربی و شهر برلین غربی دارای سازمان کشوری بود که توسط کمیته کشوری هدایت می‌شدند. در ایتالیا، فرانسه و بلژیک حزب دارای مسئول کشوری بود و تنها در سطح پایتخت و برخی شهرهای مهم سازمان شهری وجود داشت. در امریکا، ترکیه، هندوستان و فیلیپین، حزب توده فقط دارای سازمانهای شهری بود که مستقیماً با داخل کشور تماس داشتند.

توسعه سازمانهای حزبی در خارج از کشور سبب شد که در زمستان ۱۳۵۹ با پیشنهاد شعبه تشکیلات کل و تصویب هیأت سیاسی، «دایره (شعبه) تشکیلات خارج از کشور» تأسیس شود.

از آنجا که عرصه فعالیت سازمانهای حزب توده در خارج از کشور در شهرهایی قرار داشت که محل تجمع دانشجویان ایرانی بود، تشکیلات فوق نقش مهمی در فعالیت تبلیغی، سیاسی و اطلاعاتی رهبری حزب عهده‌دار بود. به طور اجمالی، اقدامات تشکیلات حزب توده در غرب و سایر کشورهای غیرکمونستی را می‌توان به شرح زیر بیان داشت:

- ۱- فعالیت تبلیغی - سیاسی در جهت اشاعه خط‌مشی و معرفی حزب توده در میان ایرانیان ساکن کشور مربوطه. توزیع نشریات و کتابهای حزبی، بحث شفاهی، ایجاد نمایشگاهها و سایر ترفندهای تبلیغی، ترویجی و سیاسی از جمله این فعالیتها بود.
- ۲- تبلیغ حزب توده در مجامع و مطبوعات محلی کشورهای مربوطه.
- ۳- جذب عناصر مستعد در میان ایرانیان، به سوی حزب توده و تلاش برای تبدیل آنان به هواداران فعال حزب.

۴- تلاش برای جذب نیروهای متخصص و با استعداد از میان تحصیل کردگان و دانشجویان ایرانی به حزب توده و تبدیل آنها به عناصر نفوذی حزب برای اشغال پستهای حساس در داخل کشور. این اقدامات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود تا بدانجا که یکی از تحصیل کردگان ایرانی که پس از انقلاب اسلامی جذب حزب توده شد به دستور حزب مواضع سیاسی و ایدئولوژیک جدید خود را مستور داشت و در بازگشت به ایران با

استفاده از سوابق دوستی دیرینه با یکی از مسئولین مدتها به عنوان مشاور او و ارائه‌دهنده طرح‌های تشکیلاتی - سیاسی عمل کرد.^۱

۵- انجام فعالیتهای نفوذی از طریق رسوخ در گروههای سیاسی ایرانی در خارج (اعم از انجمنهای اسلامی و یا گروههای مخالف انقلاب اسلامی).

۶- گردآوری اطلاعات از محل فعالیت سازمان حزبی مربوطه و تغذیه رهبری حزب توده در داخل کشور. این اطلاعات دو گونه بود:

الف: اطلاعات علنی، که شامل اطلاعات مندرج در مطبوعات و رسانه‌های جمعی این کشورها، اخبار فعالیت گروههای سیاسی ایرانی، بومی و... می‌شد.

ب: اطلاعات پنهانی، شامل اخبار و اطلاعاتی که از کانالهای مختلف، از جمله عوامل نفوذی، گردآوری می‌شد.

۷- شرکت در مجامع بین‌المللی و ملی و تبلیغ حزب توده و مواضع آن.

آئین‌نامه سازمانهای خارج از کشور

برای آشنایی با حقوق اساسنامه‌ای و وظایف سازمانهای خارج از کشور به درج «آئین‌نامه» این سازمانها، که توسط «دایره تشکیلات خارج از کشور» تنظیم شده و به تصویب هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده رسیده، می‌پردازیم:

۱- سازمانهای خارج از کشور حزب توده ایران از طریق دایره تشکیلات سازمانهای خارج از کشور شکل یافته، رهنمودهای حزب را به مرحله اجرا درمی‌آورند.

۲- پیکره سازمانهای خارج از کشور بر پایه حقوق و وظایف مقرر در این آئین‌نامه عبارتست از:

الف: کمیته مسئولین کشوری.

ب: کمیته مسئولین شهرستان یا منطقه درون کشور.

پ: حوزه‌های سازمانی.

ت: هسته‌های سازمانی.

۱. این روش نه تنها توسط حزب توده، بلکه توسط سرویسهای جاسوسی غرب و شرق نیز با جدیت پیگیری می‌شد و تلاش می‌گردید تا دانشجویان مستعد ایرانی را به ارتباطات پنهانی جلب کرده و پس از پایان تحصیل به داخل کشور گسیل دارند.

۳- سازماندهی در خارج از طریق دایره تشکیلات و به کمک ایجاد هسته‌های سازمانی صورت می‌پذیرد. این هسته‌ها شامل رفقای خواهد بود که اعتماد دایره تشکیلات خارج از کشور نسبت به آنان جلب شده باشد. در صورتی که دایره مجموعاً فعالیتهای سیاسی و سازمانی این هسته را مورد تأیید قرار دهد، می‌تواند حق ایجاد هسته‌های سازمانی دیگر را به آنان تفویض کند.

۴- هوادارانی که در خارج از کشور سازمان یافته و خط‌مشی حزب را تعقیب می‌کنند ولی صلاحیت آنان مورد تأیید قرار نگرفته است به عنوان سازمان هوادار شناخته می‌شوند.

۵- هسته سازمانی و یا هسته هوادار در خارج از کشور بر پایه شناخت و ارزیابی ایرانیان مقیم هر کشور (و شهرستانهای آن)، فعالیت سیاسی- تبلیغاتی خود را به منظور اشاعه سیاست حزب در میان ایرانیان خارج از کشور و محافل انقلابی، دمکراتیک غیر ایرانی طرح‌ریزی می‌کند.

۶- شناخت، ارزیابی و تنظیم برنامه کار مشخص سیاسی- تبلیغاتی با ایرانیان مقیم خارج [با] از تعیین گرایشهای سیاسی، اجتماعی و وضع اقامت آنان در خارج از کشور امکان‌پذیر است.

۷- اعضای سازمانهای خارج از کشور شامل کسانی خواهد بود که یا از طریق سازمانهای درون کشور و یا از طریق کمیته‌ها و رفقای خارج از کشور معرفی شده، صلاحیت و درجه ارتباط سازمانی آنان را دایره تشکیلات تأیید و مشخص کرده باشد. به هر حال این افراد می‌بایست به موجب مقررات حزبی با داشتن دو معرف با سابقه حداقل ۲ سال فعالیت حزبی تقاضای عضویت کرده باشند.

۸- دایره تشکیلات حزبی و ارزیابی فعالیت افراد و کار هسته‌های سازمانی در خارج از کشور، زمینه ایجاد حوزه‌های سازمانی را فراهم می‌آورد و از طریق گسترش کار حوزه‌ها زمینه ایجاد کمیته شهرستان در خارج از کشور و سرانجام کمیته کشوری [را] آماده می‌سازد.

۹- دایره تشکیلات با توجه به شرایط و مقتضیات هر کشور ممکن است ایجاد سازمان واحد کشوری در یک یا چند کشور به خصوص را مقتضی نداند، در این صورت کمیته مسئولین کشوری مستقیماً با دایره در تماس خواهند بود.

۱۰- در کشورهایی که ایجاد سازمان کشوری امکان‌پذیر است، کمیته شهرستانها تابع کمیته کشوری بوده، از طریق آن با مرکز حزب در تماس خواهند

بود.

۱۱- ...

ترکیب، سوابق، وظایف و حقوق اعضای سازمانهای خارج از کشور
۱۲- ترکیب اعضا و فعالین شرکت کننده در سازمانهای خارج از کشور
عبارتست از:

الف: رفقائی که دارای سابقه حزبی پیش از انقلاب هستند و در سازمانهای
حزبی فعالیت داشته‌اند.

ب: رفقائی که در جریان انقلاب به سازمانهای حزب در ایران پیوسته‌اند و به
وسیله دایره تشکیلات به سازمانهای کشور مربوطه معرفی شده‌اند.

پ: رفقایی که در خارج از کشور، با داشتن دو معرف مورد تأیید کمیته
کشوری یا شهرستان و یا اطلاع دایره تشکیلات خارج از کشور سازمان پذیرفته
می‌شوند.

۱۳- اعضای سازمانهای خارج از کشور صرفنظر از سوابق گذشته حزبی، از
نظر حقوق سازمانی به منزله اعضای آزمایشی حزب به شمار می‌آیند. سوابق
اعضای این سازمانها تا زمانی که در خارج کشور هستند از لحاظ عملی به منزله
عملکرد هواداران حزب و از نظر سازمانی به منزله فعالیت اعضای آزمایشی به
حساب می‌آید.

۱۴- سوابق فعالیت اعضای سازمانهای خارج از کشور در زمان بازگشت، به
کشور منتقل می‌شود. دایره تشکیلات خارج از کشور با ارزیابی فعالیت این رفقا،
دوران آغاز پذیرش آنها به عنوان عضو رسمی حزب و درجه فعال بودن آنان در
درون سازمانهای کشوری را با دلایل مشخص و مستند به تشکیلات کل پیشنهاد
می‌کند.

۱۵- اعضای سازمانهای خارج از کشور تابع مقررات تصریح شده در اساسنامه
حزب توده ایران هستند.

کمیته مسئولین کشوری سازمانهای خارج از کشور

۱۶- کمیته مسئولین کشوری شامل افراد مسئولی است که از طرف مرکز
حزب، بنا به پیشنهاد دایره تشکیلات، تعیین می‌شوند و بر حسب امکانات و
احتیاجات هر کشور شامل یک هیأت پنج تا هفت نفره‌ایست که وظایف محوله
مرکز حزب به آن کشور را به مرحله اجراء در می‌آورد.

۱۷- مسئولین کمیته کشوری عبارتند از: مسئول تشکیلات، مسئول روابط خارجی و تبلیغات (معاون مسئول)، مسئول امور آموزش (منشی)، مسئول شهر مرکزی و امور صنفی، مسئول زنان، مسئول مالی و توزیع، مسئول امور فرهنگی و هنری. مسئولیتها از طریق تقسیم کار در میان کمیته مسئولین و تصویب مرکز حزب تعیین می‌شود.

تبصره: از نظر حفظ ادامه کاری سازمانی، مسئولین کلیه ارگانهای سازمانی (از کمیته کشوری و کمیسیونها گرفته تا حوزه فعالیت) دارای معاون می‌باشند تا بتوانند وظائف مربوطه را بی‌وقفه ادامه دهند.

حقوق و وظایف کمیته مسئولین کشوری

۱۸- هر یک از اعضا کمیته مسئولین کشوری به موجب ماده ۱۸، مسئولیت مشخصی دارند ولی در تصمیم‌گیری و اجرای آن و نیز در تحقق رهنمودها و دستورات رهبری در برابر مرکز حزب مسئولیت مشترک دارند.

۱۹- کمیته کشوری موظف است حداقل یکبار در هفته جلسه خود را تشکیل دهد.

۲۰- هر یک از مسئولین کمیته کشوری ضمن اداره کمیسیونهای مربوطه می‌بایست در یکی از حوزه‌های سازمانی به عنوان مسئول حوزه و یا عضو فعال آن، شرکت مؤثر داشته باشند.

۲۱- ...

۲۲- کمیته مسئولین کشوری می‌بایست در اولین فرصت دفتر حزب را با تمام مشخصات آن (محل، آدرس، تلفن، صندوق پستی، ساعات کار، آرشیو منظم مطبوعاتی و غیره) تأسیس و بر حسب شرایط کشوری اداره آن را به عهده گیرد.

۲۳- ...

۲۴- ...

۲۵- کمیته مسئولین کشوری به غیر از موارد فوق‌العاده (جشنها، مراسم و حوادث عمده سیاسی و افشای توطئه‌های ضدانقلاب که می‌بایست فوراً به مرکز حزب گزارش گردد) موظف است که در آخر هر ماه گزارش کار سازمان کشوری را به حزب گزارش دهد.^۱

۱. آئین‌نامه سازمانهای خارج از کشور حزب توده، از اسناد درونی کمیته مرکزی حزب توده، آرشیو وزارت اطلاعات.

۴- سازمان مخفی حزب توده

مارکسیسم و سازماندهی مخفی

یکی از اصول لنینی فعالیت احزاب کمونیست، اصل «تلفیق فعالیت مخفی با فعالیت علنی» است.

در نیمه دوم قرن ۱۹ میلادی، احزاب مارکسیستی که عمدتاً در اروپای غربی فعالیت داشتند، در چارچوب دمکراسی سنتی این جوامع نسبت به انجام فعالیتهای مخفی احساس نیاز چندانی نمی‌کردند و ساختار سازمانی آنها تفاوت بارزی با سایر احزاب نداشت. این سنت کم و بیش تاکنون نیز در احزاب کمونیست اروپای غربی و شمالی تداوم یافته است. سنت سازماندهی مخفی در غرب، سنتی است که به طور عمده به سازمانهای آنارشیستی، تروریستی و ناسیونالیستی باز می‌گردد.

در کشورهای اروپایی که تحت سیطره استبداد و یا اشغال خارجی قرار داشتند، سازماندهی مخفی از پیش زمینه و تجربه غنی برخوردار بود. این سنت در اروپای جنوبی (به ویژه ایتالیا، یونان، اسپانیا و پرتغال) ریشه‌دار است. روسیه تزاری و اروپای شرقی نیز در نیمه دوم قرن نوزدهم از مهمترین آزمایشگاه‌های تجربه سازماندهی مخفی در دنیای معاصر مغرب زمین محسوب می‌شود. سلطه حکومت‌های مقتدر استبدادی و سنت‌های مبارزات ملی علیه اشغال بیگانه (در اروپای شرقی) لاجرم اشکال فعالیت مخفی و سازماندهی پنهانی متناسب با آن را می‌طلبد و در عرف این جوامع، مبارزه سیاسی آشکار و قانونی علیه حکومت جایگاهی نداشت.

در روسیه، گروههای مخفی ناردونیک (خلق) و آنارشویست در سالهای ۱۸۹۵-۱۸۶۱ میلادی فعالترین نیروی اپوزیسیون ضدتزاریسم را تشکیل می‌دادند و در مبارزه علیه پلیس سیاسی تزار، لاجرم پنهانترین اشکال سازماندهی مخفی را می‌آزمودند.

چند دهه مبارزه مخفی روشنگران انقلابی روس علیه استبداد تزاری منجر به پیدایش تئوری‌ها و تجربیات مدونی از سازماندهی مخفی شد که در نظریات نظریه‌پردازانی چون نجایف و تکایف و باکونین (آنارشویست‌های معروف روسیه) تبلور یافت. در همین زمان، مارکسیسم در اروپای غربی راه دیگری می‌پیمود و به نظریات تئورسین‌های آنارشویسم و ناردونیسیم روسی عنایتی نداشت.

احزاب سوسیال دمکرات اروپای غربی در مبارزات پارلمانی و اتحادیه‌ای خود نیازی به تجربه سازماندهی مخفی و فرقه‌گرایانه آنارشویست‌های روسیه، اروپای شرقی و اروپای جنوبی احساس نمی‌کردند و به عکس، این نوع سازماندهی را به عنوان سکتاریسم

(فرقه‌گرایی) روشنفکری مغایر با سازماندهی توده‌ای می‌پنداشتند. ولی گویی تاریخ چنین مقدر ساخته بود که چند دهه بعد، مارکسیسم با اشکال فعالیت پنهانی سازماندهی شناخته شود که در نیمه دوم قرن ۱۹، ناسیونالیست‌ها، آنارشئیست‌ها و ناردونیک‌ها منادی آن بودند. سال ۱۸۸۳م. اولین گروه مارکسیستی روسیه به نام «رهایی کار» توسط یک تئوریسین سابق ناردونیزم به نام گئورگی پلخانف در سوئیس تشکیل شد. این گروه مرکز فعالیت خود را در اروپای غربی قرار داده و نوشتارهای مارکسیستی را در میان گروههای مخفی ناردونیکی مستقر در روسیه توزیع می‌کرد.

فعالیت تبلیغی و ترویجی این گروه منجر به گسترش مارکسیسم در میان انقلابیون ناردونیک شد و به تدریج در دهه ۱۸۹۰ میلادی گروههای مارکسیستی مخفی در روسیه تأسیس شد.

یکی از این گروهها، گروه «مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» بود که توسط ولادیمیر ایلیچ لنین در شهر سن‌پترزبورگ در سال ۱۸۹۵م. ایجاد شد.

اتحاد گروههای مارکسیستی روسیه در سال ۱۸۹۸م. به تأسیس حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه انجامید که بعدها به دو جناح «بلشویک» (به رهبری لنین) و «منشویک» منشعب شد.

حزب بلشویک در سال ۱۹۱۷م. نخستین حکومت مارکسیستی را در جهان مستقر ساخت و در نتیجه ایدئولوژی مارکسیسم با نام بلشویسم و رهبر آن (لنین) پیوند عمیق یافت.

مارکسیست‌های روسیه در شرایط استبداد شدید تزاری فعالیت می‌کردند و وارث تجربه طولانی و غنی انقلابیون آنارشئیست ناردونیک در زمینه سازماندهی مخفی بودند. بدین ترتیب در حالی که سوسیال دمکراسی اروپای غربی توجه خود را به فعالیت‌های «باز» (Poose) و «توده‌ای» (Mass) معطوف می‌داشت، مارکسیسم در روسیه با حربه سازماندهی پنهانی و توطئه‌گرانه به قدرت رسید و با این عنوان در تاریخ اندیشه سیاسی معاصر ثبت شد.

بر اساس همین سنت و تجربه روسی بود که مسئله فعالیت مخفی در اندیشه لنینیسم جایگاهی رفیع یافت و در قرن بیستم کمونیست‌ها سازماندهی مخفی را از شرایط اساسی حفظ موجودیت خود دانسته و توطئه‌گری پنهانی را شرط اساسی تصرف قدرت سیاسی انگاشتند.

در قرن بیستم، اکثریت احزاب کمونیست در شرایط مخفی فعالیت می‌کردند و سنت

فعالیت قانونی و علنی کمونیستی تنها به برخی کشورهای اروپای غربی و شمالی محدود بود. با پیدایش فاشیسم، کمونیستهای فرانسه و ایتالیا نیز مدتی اجباراً به فعالیت مخفی روی آوردند، ولی سازماندهی مخفی نتوانست تأثیرات عمیق نهادی بر فرهنگ این احزاب باقی گذارد. به نظر می‌رسد فعالیت مداوم در عرصه سازماندهی پنهانی، زمینه‌ساز سنت شخصیت‌پرستی و دیکتاتورمنشی ریشه‌دار در احزاب کمونیست است و اصل اساسی فعالیت مخفی که تبعیت بی‌چون و چرا از سازمان را می‌طلبد، پس از نیل به قدرت، زمینه‌ساز استبداد حکومتی از نوع استالینسم است. مقایسه احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه که مجرب‌ترین احزاب غربی در زمینه فعالیت قانونی می‌باشند، با حزب کمونیست پرتغال، که وارث سنت طولانی سازماندهی مخفی در دوران دیکتاتوری سالازار - کاتتانو (۱۹۷۴-۱۹۳۲) است، مؤید این ادعا است. هر چند احزاب کمونیست فرانسه و ایتالیا در دههٔ اخیر دارای رهبران صاحب‌نام و برجسته‌ای چون ژرژ مارشه و انریکو برلینگوئر بودند، ولی این پدیده به پیدایش کیش شخصیت در این احزاب منجر نشد. در حالی که رهبر حزب کمونیست پرتغال، آلوارو کونیال، در زمان حیاتش چنان هاله‌ای از خودپرستی پدید آورده بود که تصویر او بر روی مدالهای حزب منقوش می‌شد. در یکی دو دههٔ اخیر قرن بیستم، احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه منادی اروکمونیسم و تجدیدنظر بنیادی در مارکسیسم بودند، در حالی که حزب کمونیست پرتغال همچنان بر مارکسیسم ارتدکس پای می‌فشرد.

باید توجه داشت که حتی احزاب کمونیست اروپای غربی نیز در دوران سلطه بلامنازع استالینسم بر این احزاب (مانند دوران دبیرکلی موریس تورز در حزب کمونیست فرانسه)، از شیوه سازماندهی موازی پنهانی برای فعالیتهای اطلاعاتی نفوذی سود می‌جسته‌اند. بدین معنا که عناصر کمونیست دارای مشاغل حساس و کلیدی را جدا از شبکه «رسمی» حزبی سازماندهی کرده و ارتباطات اطلاعاتی آنها را با سازمانهای جاسوسی شوروی (کا.گ.ب و جی. آر. یو) تأمین می‌کردند.

تنها پس از پایان جنگ سرد و افول استالینسم در شوروی از سوی و مک کارتیسم در امریکا از سوی دیگر بود که با گریز نسبی و تدریجی این احزاب از دایرهٔ سلطه شوروی، ظاهراً این احزاب از سازماندهی پنهانی دست برداشتند و سازمان رسمی حزبی را به عنوان تنها شکل موجودیت خود اعلام داشتند.

نمونه «حزب کمونیست بریتانیای کبیر» (C.P.G.B) که امروزه از زمره احزاب «ارو-کمونیست» محسوب می‌شود گویای این پدیده ریشه‌دار است.

طبق اعترافات مستند و جالب پیتر رایت، کارمند عالی‌رتبه انتلیجنس سرویس انگلستان (MI-5) که حاوی اسناد و مدارک دست اول و افشا نشده تاریخی است، در دهه ۱۹۳۰ م. که مارکسیسم در مجامع دانشگاهی و روشنفکری انگلستان از نفوذ چشمگیر برخوردار بود، حزب کمونیست انگلستان تعدادی از نخبگان و تحصیل کردگان کمونیست دانشگاههای کمبریج و آکسفورد را از سال ۱۹۳۷ به طور مخفی وارد فعالیتهای نفوذی و جاسوسی کرد. عوامل نفوذی فوق از طریق حزب، اطلاعات خویش را به سازمانهای اطلاعاتی شوروی انتقال می‌دادند.^۱

بعدها، این عوامل مستقیماً به کا.گ.ب و جی. آر. یو وصل شدند. در اواخر دهه ۱۹۶۰ سرویس اطلاعاتی انگلستان موفق شد حدود ۴۰ نفر از این گروه جاسوسان کمونیست را شناسایی کند^۲ که مهمترین آنها موسوم به «گروه پنج نفره» به سطوح بالای دستگاه دولتی و اطلاعاتی انگلستان نفوذ کرده بود.

سازماندهی مخفی مارکسیستی در ایران

معمولاً دیباچه تاریخ مارکسیسم ایرانی با «انجمنهای غیبی» دوران مشروطه آغاز می‌شود. «انجمنهای غیبی» سوسیال دمکراتهای صدر مشروطه (یا «اجتماعیون عامیون»)، مارکسیست نبودند ولی به هر روی تعدادی از آنها انقلابیونی بودند که از نظر فرهنگی و شیوه‌های مبارزاتی از سوسیال دمکراتهای قفقاز و روسیه متأثر بودند و بعضاً با گروه «همت» در باکو و بلشویکها ارتباط تشکیلاتی داشتند. اگر «اجتماعیون - عامیون» را به طور مشروط و نسبی آغازگران حرکت چپ در ایران به حساب آوریم، در عین حال باید آنان را نخستین بنیانگذاران سازماندهی مخفی در دوران معاصر تاریخ ایران (پس از مشروطه) نیز بدانیم. نام «مراکز غیبی» و «انجمنهای غیبی» نشان‌دهنده سازماندهی پنهانی و سری این انجمنهاست که طی انقلاب مشروطه در شهرهای تهران، تبریز و رشت فعال بودند. تقی شاهین (ابراهیموف) محقق مارکسیست، می‌نویسد:

به وجود انجمنهای سری که در تهران و شهرهای بزرگ دیگر ایران فعالیت می‌کردند، از زمان قیام تنباکو (۱۸۹۱ - ۱۳۰۹ق) برخورد می‌شود. تعداد و فعالیت انجمنهای سری ای که از میهن پرستان و روشنفکران انقلابی تشکیل یافته بودند، در

۱. پیتر رایت، شناسایی و شکار جاسوس، ترجمه محسن اشرفی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۷، ص ۳۵۱.

۲. همان، ص ۴۱۰.

آستانه انقلاب مشروطه پیش از پیش افزایش یافت. لیکن این انجمنها در نتیجه تعقیب مأموران حکومت شاه، از انجام کار جدی ناتوان بوده، تنها به طور جدا از هم و با رعایت شدید اصول مخفی‌کاری، می‌توانستند تشکیل جلسه دهند. فعالیت این جمعیت‌های کوچک محدود به تشکیل جلسات گاهگاهی بود که در آنها از اوضاع نابسامان کشور سخن می‌رفت و گاه شبنامه‌ای در مخالفت با استبداد صادر و منتشر می‌گردید.^۱

تقی شاهین درباره شیوه سازماندهی «مرکز غیبی تبریز» می‌نویسد:

منابعی که در زمانهای بعد به دست علی آذری افتاده، نشان می‌دهد که سازمان سوسیال دمکرات تبریز دارای حوزه‌هایی بوده است که تشکیل آنها گامی بود در جهت تشکیل حزب، هر کدام از این حوزه‌ها از ۱۱ عضو تشکیل یافته بودند. هر عضو برجسته و مسئول در رأس یک حوزه قرار داشت.^۲

در این انجمنهای سری، همه گونه عناصر مشارکت داشتند و لذا نمی‌توانیم این حرکت را مطلقاً به مارکسیسم متعلق بدانیم. بسیاری از آنها عناصر ضداستبدادی بودند که هیچ شناخت و تعلق نظری و عملی به مارکسیسم نداشتند. به علاوه، در این انجمنها افرادی در زمره رهبران بودند که بعدها به عنوان عمال درجه اول انگلیس در ایران شناخته شدند. برای مثال، میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر) مهره درجه اول فراماسونری و انتلیجنس سرویس، عضو کمیته ۱۲ نفره رشت بود و حتی برای جلب حمایت حزب سوسیال دمکرات قفقاز به تفلیس سفر کرد.^۳

هسته مارکسیستی انجمنهای غیبی دوران مشروطه تحت رهبری گروه «همت» قرار داشت که در سال ۱۲۸۳ش. در شهر باکو توسط سوسیال دمکراتهای قفقاز تشکیل شد و در رأس آن نریمان نریمانوف قرار داشت. فعالیت این گروه در میان انقلابیون ایرانی کاملاً پنهانی و به شیوه‌ای بود که امروزه با نام «نفوذی» شناخته می‌شود. این سازماندهی کاملاً مخفی در عین حال با فعالیتهای تروریستی حیدرعمو اوغلی، از فعالین سوسیال دمکراسی قفقاز، متناسب بود.^۴

۱. ت. ا. ابراهیموف (شاهین)، پیدایش حزب کمونیست ایران، ترجمه رادنیایا، نشر گونش، ۱۳۶۰، ص ۵۴.

۲. همان، ص ۶۴.

۳. همان، صص ۸۲-۸۳.

۴. مراجعه شود به: اسماعیل رائین، حیدرخان عمو اوغلی، انتشارات مؤسسه تحقیقاتی رائین، چاپ دوم، ۱۳۵۲،

صص ۴۱-۹۶.

پس از انقلاب مشروطه و در دوران جنگ اول جهانی، مارکسیست‌های قفقاز به تشکیل گروه عدالت (سال ۱۲۹۳ ش) دست زدند که در رأس آن اسدالله غفارزاده قرار داشت. با انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در روسیه و سقوط امپراطوری تزاری، گروه مخفی «همت» از ماه مه ۱۹۱۷ (اردیبهشت ۱۲۹۶ ش) موجودیت علنی خود را با نام «حزب سوسیال دمکرات (اجتماعیون عامیون) ایرانیان (عدالت)» اعلام داشت. این حزب در تیر ۱۲۹۹ ش. کنگره خود را در بندرانزلی، در عرشه کشتی فرماندهی ارتش سرخ، تشکیل داد و «حزب کمونیست ایران» را تأسیس کرد.

درباره فعالیت‌های نفوذی کمونیست‌های ایران در نهضت جنگل، تحقیقات متعددی صورت گرفته و نیاز به تکرار آن نیست. در دوران حکومت رضاخان پهلوی، فعالیت کمونیست‌های ایران را به دو دوره می‌توان تقسیم کرد: دوره اول، سالهای ۱۳۱۰-۱۲۹۹ ش. را در بر می‌گیرد. در این دوران به علت روابط حسنه رضاخان با حکومت شوروی، زمینه فعالیت حزب کمونیست ایران فراهم است و کمونیست‌های ایرانی می‌توانند با تسامح رژیم رضاخانی و انگلیسی‌ها فعالیت محدودی داشته باشند. هر چند رضاخان با به سلطنت رسیدن در سال ۱۳۰۴ موانعی بر سر راه فعالیت کمونیست‌ها ایجاد کرد، ولی این تضییقات جدی نبود. ولی چندی بعد، با پناهندگی ژرژ آقابکوف، رئیس سرویس جاسوسی شوروی در ایران به انگلیس و افشای وابستگی تیمورتاش، وزیر دربار و نفر دوم رژیم رضاخان، به شوروی‌ها^۱ در سال ۱۳۱۰، رژیم پهلوی قانون ممنوعیت فعالیت کمونیست‌ها را تصویب کرد و تعدادی از فعالین کمونیستی زندانی شدند. در این دوران، حزب کمونیست ایران به فعالیت‌های کاملاً پنهانی روی آورد و انترناسیونال - کمونیستی (کمیترن) به وسیله عده‌ای از مأمورین زبده خود، نصرالله اصلانی، (کامران آقازاده) و عبدالصمد کامبخش، به تجدید سازمان کمونیست‌های ایران پرداخت.

در این مقطع، دو شکل سازماندهی در فعالیت حزب کمونیست ایران قابل تفکیک است که به دو نوع سازمان کمونیستی باز می‌گردد.

نوع اول، سازماندهی «رسمی و سیاسی» کمونیست‌هاست که هر چند مخفی است و تلاش می‌شود تا از دید پلیس رضاخانی پنهان شود، ولی درجه سری بودن آن نسبت به سازماندهی نفوذی و اطلاعاتی کمونیستی کمتر است. این نوع سازماندهی مخفی،

۱. مراجعه شود به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، ج اول، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۶۷، پیوست ۲: «تیمورتاش و گ. پ. او».

تشکیلات «حزبی» و «سیاسی» کمونیست‌ها را در بر می‌گیرد و نمونه آن «گروه ۵۳ نفر» به رهبری دکتر تقی ارانی است که در اردیبهشت ۱۳۱۶ توسط پلیس سیاسی لو رفت و اعضای آن دستگیر شدند.

نوع دوم، سازماندهی «غیررسمی»، یعنی اطلاعاتی - جاسوسی و نظامی کمونیست‌هاست. این سازمان، که به موازات سازمان حزبی فعالیت داشت به دلیل کارکرد و ماهیت ویژه آن درجه سری بودن و پنهانکاری بالایی را در سازماندهی می‌طلبید. این سازمان زیر نظر «گ. پ. او» (سرویس جاسوسی شوروی) و با رهبری کامران، کامبخش و عزت‌الله سیامک (ستوان ژاندارمری) در نیروهای نظامی و دستگاه دولتی فعالیت محدود جاسوسی داشت.

به دلیل سری بودن بالای سازماندهی از سویی و ضعف دستگاه اطلاعاتی رضاخانی از سوی دیگر و علیرغم کشف سازمان کمونیستی «۵۳ نفر» به رهبری ارانی و دستگیری عبدالصمد کامبخش، این شبکه اطلاعاتی - نفوذی شوروی در ایران لو رفت و پس از سقوط رضاشاه (شهریور ۱۳۲۰) به فعالیت خود ادامه داد.

با سقوط دیکتاتوری رضاشاه، کمونیست‌ها با نام «حزب توده ایران» فعالیت مجدد خود را آغاز کردند. حزب توده در مقطع مهر ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۲۷ (که توسط رژیم محمدرضا شاه غیرقانونی اعلام شد) یک حزب علنی محسوب می‌شد. با وجود این، سازماندهی این حزب پنهانی و با رعایت اصول مخفی‌کاری انجام می‌گرفت و به موازات آن، سازمان اطلاعاتی و نظامی کمونیستی به رهبری سرهنگ عزت‌الله سیامک، عبدالصمد کامبخش و خسرو روزبه به شکل کاملاً مخفی سازماندهی می‌شد.

از بهمن ۱۳۲۷ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سازمان رسمی حزب توده نیز مخفی شد و به طور جدی به اشکال سازماندهی پنهانی روی آورد. با این وجود، در جوار و به موازات آن، سازمان نظامی - اطلاعاتی (به عنوان سازمان «غیررسمی» حزب) به صورت یک سازمان کاملاً سری و پنهانی فعالیت خود را تداوم بخشید. سازمان نظامی - مخفی توده در مرداد ۱۳۳۳ش. توسط فرمانداری نظامی تهران کشف و متلاشی شد.

در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۳۴، حزب توده از سویی و سازمان اطلاعاتی شوروی از سوی دیگر به تشکیل گروه‌های پراکنده کمونیستی - جاسوسی دست زدند که از نظر سیاسی و تشکیلاتی اهمیت جدی نداشت.

در این میان، تنها «گروه نوید» به دلیل اهمیت نقشی که پس از انقلاب اسلامی ایران ایفا کرد، در خور توجه است.

«نوید»؛ هسته سازمان مخفی حزب توده

در اواخر دهه ۱۳۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰ ش. به تدریج محافل و گروه‌های مارکسیستی از میان دانشجویان و روشنفکران غربگرا شکل می‌گرفتند که عموماً از «جنبش چپ‌نو» و چریکیسم و تئوری‌های مائوئیستی متأثر بودند. مارکسیسم نوع شوروی که حزب توده نماینده رسمی آن در ایران محسوب می‌شد، جاذبه خود را از دست داده بود و برای نسل جوان چپ کششی نداشت. در مقابل، الگوبرداری از انقلاب چین، انقلاب کوبا و جنبش چریکی امریکای لاتین خط غالب فکری در میان مارکسیست‌های ایرانی بود. در چنین شرایطی، در زندانهای رژیم شاه محدود بقایای حزب توده به سر می‌بردند که به دلیل سن بالا و محکومیت طولانی، به تجربه غنی در برخورد با نسل جوان مسلح شده بودند. دستگیری محافل و گروه‌های مارکسیستی توسط ساواک به اقامت نسل جوان چپ در زندانها و آشنایی با توده‌ایهای سابقه‌دار منجر می‌شد و در این میان افرادی تحت‌تأثیر زندانیان توده‌ای به حزب توده می‌گرویدند. این کانال، عمده‌ترین منبع سربازگیری حزب توده از میان نسل جوان چپ را تشکیل می‌داد. بررسی وضعیت عناصر جوان چپ که در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۰ به حزب توده گرویدند و بسیاری از آنها پس از انقلاب اسلامی به کادرهای درجه اول حزب توده تبدیل شدند، این فرآیند را نشان می‌دهد. در سال ۱۳۴۸، یک محفل مارکسیستی با گرایش‌های مائوئیستی به رهبری حسین زنده‌دل در تهران تشکیل شد و پس از مدتی فعالیت تئوریک و تشکیلاتی، در سال ۱۳۵۰ توسط یک عامل نفوذی ساواک به نام ندا مانی لو رفت و حدود ۲۰ نفر اعضای آن دستگیر و زندانی شدند. رحمان هاتفی و محمدمهدی پرتوی دو نفر از اعضای این محفل بودند که در زندان با هم آشنایی یافته و رابطه صمیمانه‌ای میان آنها ایجاد شد. این دو در زندان از طریق برخی زندانیان سابقه‌دار توده‌ای با دیدگاه‌ها و مواضع فکری و سیاسی حزب توده آشنا شدند. پرتوی و هاتفی پس از آزادی از زندان، ضمن تحکیم روابط میان خود، با برخی اعضای سابق گروه رابطه برقرار کرده و به فعالیت محفلی ادامه دادند. آنان در سال ۱۳۵۲ با رادیوی «پیک ایران» آشنا شده و پس از مدتی مشی حزب توده را درست‌ترین مشی مبارزه یافته و جذب آن شدند. این عده در عین آن که برخی نظرات انتقادی پیرامون تاریخ حزب را حفظ کردند، ولی این انتقادات را واجد اهمیت تعیین کننده نمی‌دانستند. آنها در سال ۱۳۵۳ با اخذ آدرس پستی حزب در استکهلم (سوئد) از رادیو «پیک ایران» اولین نامه خود را با

۱. این پدیده در مواردی انگشت‌شمار در برخی زندانیان دارای گرایش مذهبی نیز رخ داد.

امضای «گروه کاوه» ارسال داشته و بدین ترتیب ارتباط خود را با کمیته مرکزی حزب توده برقرار کردند. در این زمان نورالدین کیانوری، (با نام مستعار «پروفسور هایستی») دبیر دوم و مسئول تشکیلات حزب توده بود و پس از یک دوران طولانی فروپاشی گروه‌های حزبی در داخل کشور، برای تشکیل و ارتباط گروه‌های جدید حزبی اهمیت جدی قایل بود. رسیدن نامه توسط رادیو با رمز تأیید شد و این تماس‌ها با نام‌های «حیدر» و «آذرخش» ادامه یافت. گروه پرتوی-هاتفی، بامشارکت محمد سعید آذرنگ، فاطمه مدرسی، شاهرخ جهانگیری، علیرضا خدایی، حسین راسخ قاضیانی و عده‌ای دیگر عملاً از سال ۱۳۵۴ فعالیت انتشاراتی خود را آغاز کردند و به طریق پلی‌کپی نشریاتی با نام‌های تیزابی^۱ و به سوی حزب^۲ با شمارگان کم منتشر کرده و به جذب اعضای جدید پرداختند. پائیز سال ۱۳۵۴، برای یکی از اعضای شاخه رحمان هاتفی به نام فاطمه حسینی‌زاده (با نام مستعار اشرف) امکان مسافرت به اروپا پیش آمد و او با رهنمود هاتفی با مرکز حزب در برلین شرقی (کیانوری) تماس گرفته و بدینسان ارتباط مستقیم گروه با حزب برقرار شد. در اول دی ۱۳۵۴، به دستور حزب، نشریه گروه با نام نوید منتشر شد و این نام عملاً به نام گروه تبدیل گردید. نشریه نوید به صورت پلی‌کپی در ۲۲ صفحه و در تیراژ هزار نسخه منتشر شد. دومین شماره، ماه بعد یعنی در تیر ۱۳۵۵ در ۱۶ صفحه منتشر شد. تنها از مرداد ۱۳۵۶ بود که نشریه به طور ماهانه و با آغاز «فضای باز سیاسی» رژیم پهلوی، از دی ۱۳۵۶، در کیفیتی نسبتاً مناسب و در تیراژ بیشتر منتشر گردید. تشکیلات گروه «نوید» که عمدتاً در حول تهیه و توزیع این نشریه شکل گرفت، گسترش یافت و تعداد اعضای آن از حدود ۲۰ نفر در سال ۱۳۵۶ به حدود ۲۰۰ نفر در نیمه سال ۱۳۵۷ رسید. در سال ۱۳۵۵، شش نفر از اعضای گروه «نوید» مخفیانه به مسکو اعزام شدند و دوره آموزشی ویژه‌ای را طی کردند. ارتباطات اعضا به صورت فردی و زنجیره‌ای بود و از طریق اسامی مستعار تلاش می‌شد که اعضا هیچ شناختی نسبت به هم نداشته باشند. گروه «نوید» در دو شاخه سازمان یافته بود و مسئولین این دو شاخه هاتفی و پرتوی بودند.

رحمان هاتفی، به عنوان یکی از دو رهبر و بنیانگذار «نوید» (به همراه پرتوی)، در این دوران در مقام مهم و حساس سردبیری روزنامه کیهان جای داشت و توانست عده‌ای از عناصر چپ تحریریه کیهان را به حزب توده جلب کند. با توجه به سابقه دستگیری هاتفی

۱. هوشنگ تیزابی، از اعضای حزب توده بود که در زندان ساواک کشته شد.

۲. نشریه‌ای که توسط گروه هوشنگ تیزابی مدت کوتاهی منتشر می‌شد.

به اتهام فعالیت مارکسیستی در سال ۱۳۵۰ توسط ساواک، فعالیت هاتفی- پرتوی و ماهیت گروه «نوید» از چشم ساواک و سرویس‌های جاسوسی غرب پنهان نبود. به ویژه این که در سال ۱۳۵۶، هاتفی با استفاده از بورسیه کیهان به اروپا رفت و چندین بار برای ملاقات با رهبری حزب توده به برلین شرقی مسافرت کرد. مسلماً سازمان اطلاعاتی آلمان غربی که گذرگاه‌های برلین شرقی را زیر پوشش دقیق اطلاعاتی داشت و با ساواک مرتبط بود، این رفت و آمدها را شناسایی و به «سیا» و ساواک اطلاع داده بود. اگر خوش‌بینانه قضاوت کنیم و استقرار هاتفی را در پست کلیدی سردبیری روزنامه کیهان در مقطع حساس تاریخی فوق، به هیچ عامل اطلاعاتی نسبت ندهیم، عدم دستگیری گروه «نوید» توسط ساواک را تنها می‌توانیم ناشی از رشد سریع امواج انقلاب اسلامی که منجر به فروپاشی نسبی دستگاه ساواک شد، بدانیم. باید توجه داشت که اعضای گروه «نوید» هم چنان انتقاداتی به تاریخ و عملکرد حزب توده داشتند.

این انتقادات در ملاقاتی که هاتفی و پرتوی در برلین شرقی با رهبران وقت حزب (اسکندری، کیانوری، صفری) داشتند، مطرح شد. کیانوری در ملاقات خصوصی با هاتفی و پرتوی گرایش‌های راست روانه در مشی حزب را به اسکندری و صفری نسبت داد و وجود دو گرایش در رهبری حزب را متذکر شد و کوشید تا چهره خود را در تاریخ حزب به عنوان یک چهره انقلابی تزئین کند. او مخالفت خود را با شعار رسمی کمیته مرکزی (سرنگونی رژیم استبدادی شاه و نه سرنگونی کامل نظام سلطنت) اعلام داشت و با اتخاذ مواضع چپ، اعتماد کامل رهبری «نوید» را به خود جلب کرد. برکناری اسکندری و دبیر اولی کیانوری مورد استقبال سازمان «نوید» قرار گرفت که این تحول را پیروزی قطعی جناح چپ و انقلابی در رهبری حزب تلقی می‌کرد.

به هر روی، از اوایل سال ۱۳۵۷، عملاً سازمان «نوید» به هسته مرکزی گروه‌های توده‌ای در داخل کشور تبدیل شد و سایر گروه‌های حزبی (از جمله گروه منشعب از چریک‌های فدایی) با توزیع نشریه نوید خود را تغذیه می‌کردند. در عین حال، به دلیل تعطیلی رادیوی «پیک ایران»، نشریه نوید به محل درج پیام‌های رمز رهبری حزب توده برای گروه‌ها و عناصر توده‌ای پراکنده در داخل کشور تبدیل شد.

در سال ۱۳۵۷، هاتفی با بهره‌گیری از امکانات وسیع روزنامه کیهان، گروه و نشریه نوید را فعال ساخت و مرکز حزب در برلین شرقی نیز به ارسال امکانات و به ویژه نشریات و کتابهای حزبی در قطع کوچک (۱۵×۱۰ سانتی متر) برای آن اقدام نمود. این کتابها در چمدانها جاسازی شده و توسط مسافرین توده‌ای و در موارد متعدد توسط افراد کمونیست

آلمانی که به عنوان خبرنگار یا توریست به ایران می‌آمدند، به داخل کشور ارسال می‌شد. سازمان «نوید» که رشد و گسترش خود را در کوران اوج و گسترش انقلاب اسلامی و فروپاشی رژیم پهلوی و صرفاً به دلیل چنین فضای سیاسی به دست آورد، با پیروزی انقلاب اسلامی واجد اهمیت جدی برای رهبری حزب توده و سازمان اطلاعاتی شوروی (کا.گ.ب) شد، تا بدان حد که در ملاقات کیانوری با مقامات اطلاعاتی شوروی (قبل از عزیمت به ایران) به او توصیه اکید شد که این تشکیلات در شرایط جدید نیز باید همچنان مخفی بماند.^۱ بدینسان، حزب توده با حفظ سازمان پنهانی «نوید» فعالیت خود را در نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران آغاز کرد.

کارکردهای سازمان مخفی

در آغاز باید به معنای ویژه‌ای که از عبارت «سازمان مخفی» مدنظر است توجه شود. همانگونه که در سرآغاز این مبحث تأکید شد اصولاً سازماندهی احزاب کمونیستی بر شالوده معیارهای اکیداً پنهانی استوار است و حتی احزاب کمونیست قانونی و علنی اروپای غربی نیز حداعلاهی اصول سری بودن و پنهانکاری را در سازماندهی خود ملحوظ می‌دارند. بنابراین وقتی از سازمان «رسمی» یا «علنی» حزب کمونیست سخن می‌رود، صرفاً منظور آن سازمانی است که از نظر حزب موجودیت آن رسمیت دارد و تشکیلات سیاسی کمونیستی محسوب می‌شود؛ و منظور از سازمان «مخفی» آن ارتباطات و شبکه‌های غیررسمی است که برای فعالیت‌های نفوذی-اطلاعاتی و گاه نظامی-تروریستی ایجاد شده و حزب رسماً موجودیت آن را منکر است. در صفحات پیشین در نمونه حزب کمونیست ایران و «حزب کمونیست بریتانیای کبیر» با نمونه‌های این دو نوع متفاوت سازمان آشنا شدیم.

سازمان مخفی حزب توده پس از انقلاب اسلامی ایران که با حفظ و توسعه سازمان «نوید» در پیش از انقلاب شکل گرفت، سازمان پنهانی حزب توده بود که رهبری حزب موجودیت آن را کتمان می‌کرد و اعضای حزب و حتی بخشی از کادرهای درجه اول و اعضای کمیته مرکزی حزب از وجود آن اطلاعی نداشتند. حزب توده ادعا می‌کرد تنها سازمان موجود آن سازمان حزبی است؛ که، البته با رعایت حداعلاهی اصول پنهانکاری، تحت رهبری کمیته‌های ایالتی و ولایتی وجود دارد و دارای هیچگونه شبکه‌ای خارج از این چارچوب نیست.

۱. نورالدین کیانوری، بازجویی، ۱۳۶۲.

واقعیت این است که اساسنامه حزب توده نیز تنها بر تشکیل این نوع سازمان صحه گذارده و لذا به تعبیری می‌توان سازمان موازی و مخفی حزب توده را از نظر موازین اساسنامه‌ای حزب توده نیز یک سازمان غیررسمی و «غیرقانونی» دانست. نورالدین کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده، پس از ورود به ایران در اوایل سال ۱۳۵۸، ضرورت پنهان ماندن تشکیلات «نوید» را به مسئولین این سازمان چنین توضیح داد:

سرنوشت انقلاب هنوز معلوم نیست. انقلاب تحکیم و تثبیت نیافته است و در مقابل انقلاب احتمالات مختلفی وجود دارد: احتمال، تثبیت و ادامه انقلاب و رسیدن به اهداف و آرمانهای خود (اهداف و خواست‌های موردنظر حزب توده) است، که در این صورت موقعیت قانونی حزب هم تحکیم خواهد شد و نیازی به تشکیلات مخفی نبوده و در شبکه علنی ادغام خواهد شد.

احتمالات دیگر، مسخ انقلاب از طریق نیرو گرفتن نیروهای راستگرا در درون حاکمیت، انجام کودتای راست، تحمیل تجزیه ایران از طریق جنگ داخلی توسط امپریالیسم امریکا است. بنابراین نمی‌توان پیش‌بینی از آینده داشت، لذا باید نیروی ذخیره ناشناخته‌ای برای شرایط دشوار که ممکن است حزب زیر ضربه قرار گیرد، برای ادامه کار حزب وجود داشته باشد. این نیرو در شرایط عادی نقش یک سازمان اطلاعاتی را برای حزب بازی خواهد کرد.^۱

کارکردها (فونکسیون‌ها) و علل وجودی سازمان مخفی را می‌توان چنین بیان داشت:

۱- کارکردهای ذخیره‌ای

واقعیت این است که تجربه قریب به یک قرن فعالیت کمونیست‌ها ضرورت و اهمیت وجود سازمان پنهانی موازی را به رهبری حزب توده آموخته بود. به ویژه تجربه فروپاشی حزب پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نشان می‌داد که اگر حزب دارای یک سازمان پنهانی موازی بود شاید تا حدود زیادی می‌توانست به فعالیت خود ادامه دهد. بنابراین، وجود یک سازمان ذخیره برای شرایط اضطراری و به منظور تأمین تداوم فعالیت حزب، در صورت ضربه همه‌جانبه بر شبکه رسمی آن، یکی از مهم‌ترین کارکردها و علل وجودی سازمان مخفی حزب بود. این سازمان ذخیره، در شرایط ضربه همه‌جانبه بر سازمان رسمی حزب،

۱. محمدمهدی پرتوی، بازجویی، ۱۳۶۲.

می‌توانست بقا و موجودیت محدود و نسبی آن را برای مدت‌ها تأمین کند.

۲- کارکرد اطلاعاتی - نفوذی

سازمان مخفی، به دلیل ناشناخته بودن اعضای آن می‌توانست به یک شبکه گسترده نفوذی حزب در تار و پود جامعه و نهادهای دولتی تبدیل شود و به مثابه یک ارگان اطلاعاتی، کسب و گردآوری خبر را به شیوه‌ای کارا و مؤثر انجام دهد. کارکرد اطلاعاتی سازمان مخفی صرفاً به کسب خبر محدود نبود و این سازمان عملاً نقش همه جانبه‌ای را به عنوان یک سازمان اطلاعاتی ایفا می‌کرد و کلیه عملیات اطلاعاتی از قبیل تعقیب و مراقبت، تأمین پوشش‌های مخفی برای فعالیتهای جاسوسی حزب، تأمین کادرهای ناشناخته برای ارتباطات مخفی (مانند ارتباطات سازمان نظامی و ارتباطات با رابطین کا.گ.ب)، نفوذ و القاء اطلاعات جهت‌دار و یا مخدوش را پی می‌گرفت.

۳- کارکرد براندازی

سازمان مخفی به عنوان یک سازمان نفوذی در شرایط مساعد می‌توانست به اهرمی مؤثر در عملیات براندازی کودتایی حزب تبدیل شود.

فعالیت‌های سازمان مخفی

سیر فعالیت

با تجدید سازمان گروه «نوید» به مثابه سازمان مخفی حزب توده، مسئولیت اداره آن به عهده یک هسته سه نفره مرکب از رحمان هاتفی (حیدر مهرگان)، محمدمهدی پرتوی (خسرو) و علیرضا خدائی قرار گرفت. مسئول کل سازمان مخفی در هیأت دبیران کمیته مرکزی حزب، نورالدین کیانوری بود که در جلسات هفتگی هیأت مسئولین سازمان مخفی شرکت می‌کرد.

در اولین جلسات، درباره اهداف سازمان مخفی و کارکردها و اهمیت آن، وظایف و مسئولیت‌ها، کیفیت فعالیت‌ها، چگونگی عضوگیری و گسترش تشکیلات، اشکال سازماندهی و ارتباطات، مسئله نگهداری و جاسازی سلاح‌های حزب، تهیه مراکز و چاپ و اماکن پوششی و مخفی و ... مذاکرات و اقداماتی صورت گرفت. در سال ۱۳۵۸، برای آموزش کلاسیک مسایل اطلاعاتی و نفوذی به اعضای سازمان مخفی، عده‌ای به شکل مخفی و غیرقانونی به مسکو اعزام شدند. این افراد در کلاس‌های مخصوص که توسط

مربیان کا. گ. ب اداره می شد آموزشهای گوناگون اطلاعاتی دیدند. در طول فعالیت های سازمان مخفی چندین بار به علل مختلف، از جمله دستگیری و بازداشت محمدمهدی پرتوی (با نام مستعار خسرو خسروی) در رابطه با کودتای نافرجام نوژه به مدت سه ماه (۱۳۵۹) و تعقیب و مراقبت رحمان هاتفی و لو رفتن او (توسط رابط کا. گ. ب به حزب اطلاع داده شد) تغییراتی در سازماندهی سازمان مخفی ایجاد شد و بالاخره در اواخر سال ۱۳۵۹ رحمان هاتفی نخست به عنوان معاون شعبه مرکزی آموزش و سپس در اوایل سال ۱۳۶۰ به عنوان مسئول دوم کمیته ایالتی تهران به سازمان رسمی حزب انتقال یافت و محمدمهدی پرتوی به عنوان مسئول کل تشکیلات مخفی منصوب شد. در سال ۱۳۶۰، با تصویب هیأت دبیران کمیته مرکزی حزب، در جنب هیأت دبیران، کمیسیون ویژه ای برای اداره سازمانهای مخفی و نظامی حزب با مسئولیت کیانوری و با شرکت دبیران تشکیلاتی کمیته مرکزی (میزانی و حجری) و مسئول تشکیلات مخفی (پرتوی) تشکیل شد و هدایت کلیه فعالیت های مخفی - نظامی حزب را به دست گرفت.

فعالیت های اطلاعاتی

در نخستین جلسات مسئولین سازمان مخفی در سال ۱۳۵۸، کیانوری نفوذ در گروهها، احزاب سیاسی، ارگانها و نهادهای انقلابی و دولتی را به عنوان یک وظیفه مهم مطرح می کند و مقرر می شود کلیه اعضای سازمان مخفی اطلاعات و اخبار مکتسبه را گزارش دهند. این رهنمودها به عنوان وظیفه حزبی کلیه اعضای مخفی به مسئولین سازمان مخفی، منتقل شد و به طور مداوم بر این کارکرد تأکید گردید. کیانوری از همان آغاز با پرخاش نسبت به نبود عامل نفوذی در کمیته های انقلاب اسلامی تذکر می داد و با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بر ضرورت نفوذ در آن تأکید می ورزید. به طور کلی محورهای اساسی نفوذ سازمان مخفی حزب به شرح زیر بود:

- ۱- نفوذ در ارگانهای نظامی و انتظامی (ارتش، ژاندارمری، شهربانی، کمیته، سپاه) که منجر به تأسیس سازمان نظامی حزب توده شد. سازمان نظامی حزب تحت پوشش کادرهای درجه اول سازمان مخفی قرار داشت و ارتباطات توسط آنها تأمین می شد.
- ۲- نفوذ در احزاب، گروهها و نهادهای سیاسی، مانند حزب جمهوری اسلامی.
- ۳- گردآوری عمومی اطلاعات توسط کلیه اعضای مخفی از محیط کار، زندگی و خانواده.

برای بالا بردن کیفیت کسب خبر عمومی، آموزشها و رهنمودهای مداومی به اعضا

داده می‌شد و اهمیت آن مورد تأکید قرار می‌گرفت. در این آموزش‌ها به ویژه بر انعکاس جو سیاسی جامعه از طریق شرکت در راهپیمایی‌ها، تظاهرات، سخنرانی‌ها و نمازهای جمعه، مساجد و کلیه اجتماعات عمومی تأکید می‌شد.

۴- نفوذ در احزاب و گروههای سیاسی راست و چپ. در این زمینه سازمان مخفی موفق شد عوامل نفوذی خود را در گروههای زیر رسوخ دهد: جبهه ملی، جبهه دمکراتیک ملی، حزب ایران، حزب خلق مسلمان، دفتر هماهنگی با رئیس جمهور (بنی‌صدر)، «سازمان چریکهای فدایی خلق»، گروه «راه کارگر»، جمعیت ضدفراماسونری و شاخه سیاسی کودتای نوژه. لازم به توضیح است که این عوامل نفوذی دایمی نبوده و از کارایی و اهمیت یکسانی برخوردار نبودند و بعضاً فاقد اهمیت جدی بودند.

اطلاعات و اخبار مکتسبه توسط سازمان مخفی در چند محور زیرین مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت:

۱- بهره‌گیری کیانوری دبیر اول حزب: این اطلاعات مبنای تحلیل‌ها و عملکردهای او را تشکیل می‌داد.

۲- ارگان‌های مرکزی حزب: اطلاعات مکتسبه از سازمان مخفی در صورت لزوم، با رعایت موازین پنهانکاری به منظور حفاظت منابع خبر، به اطلاع ارگانهای حزبی (هیأت ایران، هیأت سیاسی، کمیته مرکزی و در صورت لزوم کمیته‌های ایالتی) می‌رسید. برای نمونه، در زمان کودتای نافرجام نوژه، به دستور رهبری حزب تعدادی از کادرهای درجه اول حزبی به مدت یک هفته محل زندگی خود را تغییر داده و به خانه‌های امن پناه بردند تا در صورت موفقیت کودتا مصون بمانند.

۳- رابطین سازمانهای اطلاعاتی شوروی (کا.گ.ب و جی. آر. یو): مهم‌ترین اطلاعات مکتسبه به سازمان مخفی که قابل استفاده برای حزب کمونیست شوروی بود، به دستور کیانوری در اختیار رابطین سازمانهای جاسوسی شوروی قرار می‌گرفت. به علاوه، کیانوری هر از چندی بر مبنای اطلاعات مکتسبه به نگارش تحلیل‌های سیاسی به منظور آگاهی پولیت بوروی حزب کمونیست شوروی از اوضاع داخلی ایران، اقدام می‌کرد.

فعالتهای تشکیلاتی

به عنوان یک اصل بنیادی سازمان کمونیستی، اعضای سازمان مخفی نیز باید در حوزه‌های حزبی به طور منظم شرکت می‌کردند و حق عضویت می‌پرداختند. حوزه‌های سازمان مخفی ۳ نفره (یک مسئول و دو عضو) بود.

برنامه عمومی حوزه شامل بررسی فعالیت‌های جاری تشکیلاتی، ارائه دستورالعمل‌ها و رهنمودها، بحث سیاسی و ارائه تحلیل‌های رسمی و غیره رسمی حزب و بحث تئوریک بود.

هر یک از اعضای حوزه وظیفه داشتند روزنامه یا رادیویی را دقیقاً پیگیری کنند و با یادداشت‌برداری از مهم‌ترین اخبار، تحلیل خود را به حوزه ارائه دهند. این تحلیل‌ها به ارگانهای بالاتر منتقل می‌شد.

در زمینه تئوریک، اعضای سازمان مخفی عموماً در سطحی نازلتر از اعضای سازمان رسمی حزب قرار داشتند و به همین دلیل و با توجه به فراغت آنان و عدم مشارکت‌شان در فعالیت‌هایی چون تبلیغ، پخش نشریات و ... تأکید زیاد بر مطالعه شخصی آنان می‌شد. در زمینه مباحث تئوریک، مسئله راه رشد غیرسرمایه‌داری و دمکراسی انقلابی، که شالوده تئوریک مشی عملی حزب را تشکیل می‌داد، مورد توجه بود و تلاش می‌شد تا اعضا نسبت به این مباحث کاملاً توجیه و تفهیم شوند. یکی از برنامه‌هایی که در این راستا تا سال ۱۳۶۰ اجرا می‌شد مقاله‌نویسی و کنفرانس اعضای حوزه بود. در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۶۰ به دلیل جو امنیتی کشور، این گونه برنامه‌ها که سبب طولانی شدن تجمع حوزه می‌شد لغو گردید. یکی دیگر از وظایف تشکیلاتی اعضا، شناسایی و جذب عناصر جدید به منظور عضویت در سازمان مخفی و گسترش آن بود. در موارد ضروری، بعضاً افرادی برای عضویت در سازمان مخفی از سازمان رسمی حزب (از کانال حجری - جوانشیر - کیانوری - پرتوی) معرفی می‌شدند.

در موارد معدودی که عضویت فردی در سازمان مخفی خطرناک تشخیص داده می‌شد، او به سازمان رسمی حزب انتقال می‌یافت. بررسی عضوگیری ۱۱۸ نفر از اعضای سازمان مخفی نشان می‌دهد که تنها ۱۰/۲٪ آنها اعضای اولیه سازمان نوید بوده‌اند. در سال ۱۳۵۶ عضوگیری اندکی صورت گرفته و با آغاز شرایط انقلابی کشور در سال ۱۳۵۷ عضوگیری گسترش یافته است. سال ۱۳۵۸ اوج عضوگیری سازمان مخفی است و این روند در سال ۱۳۵۹ کاهش می‌یابد و در سال ۱۳۶۱ به حداقل می‌رسد.

مسایل پذیرش

۱- عضوایی

در سازمان مخفی، دو روش جذب و پذیرش اعضای جدید مرسوم بود که هر دو روش بر عضوایی مبتنی بود و کسی نمی‌توانست رأساً تقاضای عضویت کند.

روش اول، معرفی کاندیداهای عضویت توسط اعضای سازمان بود. بدین ترتیب که اعضای سازمان مخفی در روابط خویشاوندی، کار و دوستی، عناصر مساعد را شناسایی می‌کردند و با نظارت سازمان پس از طی یک دوره کار سمپات‌گیری، او را به سازمان مخفی جلب می‌نمودند. در این میان، بیشترین عضوگیری از طریق مناسبات خویشاوندی بود، به نحوی که سازمان مخفی را به یک سازمان فامیلی شبیه ساخته بود و در برخی خانواده‌ها تعداد اعضا به ۱۰ نفر می‌رسید!

تا سال ۱۳۶۰، کاندیداهای عضویت به پرتوی معرفی می‌شدند و او رأساً تصمیم می‌گرفت. ولی از سال ۱۳۶۰، حوزه بالاتر اظهار نظر کتبی می‌کرد و پرونده برای مسئولین بالاتر ارسال می‌شد.

در مرحله نهایی، پرونده در جلسه مسئولین با توجه به معرفی و اظهار نظر ضمیمه مطرح می‌شد و سپس پرتوی نظر نهایی را ارائه می‌کرد.

روش دوم عضوگیری، معرفی از طریق سازمان رسمی حزب بود. بدان معنا که عناصری که وجود آنها در سازمان مخفی به دلایلی ضروری تشخیص داده می‌شد (به ویژه به دلیل حساسیت شغلی) و دارای شرایط لازم بودند (شناسایی وسیع در سازمان رسمی حزب نسبت به آنان وجود نداشت)، از کانال شعبه تشکیلات کل کمیته مرکزی به سازمان مخفی معرفی می‌شدند و در صورت تصویب نهایی به عضویت در می‌آمدند.

۲- معیارهای عضوگیری

مهمترین معیارهایی که در بررسی وضعیت نامزد عضویت مورد توجه قرار می‌گرفت، عبارت بود از:

- ۱- اعتقاد به برنامه و مشی حزب
 - ۲- آمادگی روحی و شخصیتی برای فعالیت مخفی و توانایی‌های لازم در این زمینه
 - ۳- سوابق و تجارب سیاسی
 - ۴- میزان سواد تئوریک و آگاهی مارکسیستی
 - ۵- ناشناخته بودن یا کم شناخته بودن به عنوان مارکسیست و توده‌ای
 - ۶- امکانات فردی و شغلی خانوادگی
 - ۷- تخصصهای فردی و شغلی
- علاوه بر معیارهای فوق، معیارهای کلی عضویت در حزب، مانند فقدان پیشینه منفی سیاسی نیز برای عضویت در سازمان مخفی مدنظر بود

۳- انتخاب و اعلام

پس از بررسیهای فوق، چنانچه عضویت فرد مورد تصویب قرار می‌گرفت، به دو طریق (یا توسط معرف و یا توسط فرد دیگر) به او مراجعه و با زمینه‌سازی قبلی از او برای فعالیت در سازمان مخفی حزب دعوت می‌شد، ابتدا از او درخواست زندگی‌نامه می‌شد و سپس فعالیت عضو جدید آغاز می‌گردید.

۴- عضویت

در سازماندهی عضو جدید سه حالت وجود داشت: اگر فرد قبلاً عضو سازمان رسمی (علنی) حزب بود، در سازمان مخفی نیز به عنوان عضو سازماندهی می‌شد. اگر قبلاً هوادار حزب بود، تا مدتی به عنوان عضو آزمایشی سازماندهی می‌شد و پس از مدتی عضو رسمی می‌گردید. اگر شرایط او برای عضویت کافی نبود، در آغاز به عنوان سمپاتیزان (سمپات) پذیرفته می‌شد.

ازدواج حزبی

نکته دیگری که در سازماندهی سازمان مخفی مورد توجه بود، ازدواج حزبی است. در سازمان مخفی الزاماً همسر عضو باید توده‌ای می‌بود و در مورد افراد مجرد که قصد ازدواج داشتند، با برنامه‌ریزی سازمان، ترتیب ازدواج با یک عضو مخفی دیگر داده می‌شد.

فعالیت آموزشی

آموزش اعضای سازمان مخفی را که به معنای وسیع کلمه شامل آموزش اطلاعاتی، سیاسی، تئوریک بود، می‌توان به سه نوع تقسیم کرد:

۱- آموزش حوزه‌ای: این نوع آموزش از طریق حوزه‌های تشکیلاتی انجام می‌گرفت که درباره آن اجمالاً سخن گفتیم.

۲- آموزش عملی: این نوع آموزش، تربیت اعضا در عمل و طی فعالیتهای جاری اطلاعاتی، تشکیلاتی و سیاسی آنها بود که زیر نظر مسئول و با کنترل دقیق او صورت می‌گرفت.

۳- دوره آموزشی در مسکو: همانطور که گفتیم، تعدادی از اعضای سازمان مخفی حزب توده دوره‌های آموزشی ویژه‌ای را در مسکو گذرانیدند.

نخستین بار در سال ۱۳۵۵، دو گروه سه نفره (جمعاً ۶ نفر) از اعضای اولیه «نوید» به

دستور کیانوری در دو نوبت برای آموزش به مسکو اعزام شدند. سپس در سال ۱۳۵۷ دو نفر دیگر نیز این دوره را طی کردند. پس از انقلاب، در شهریور ۱۳۵۸ نیز یک گروه هفت نفره به مسکو اعزام شدند. بدین ترتیب، جمعاً ۱۵ نفر از اعضای سازمان مخفی، دوره آموزشی مسکو را طی کرده‌اند. شیوه اعزام بدین طریق بود که افراد با دریافت گذرنامه و ویزا به یکی از کشورهای اروپای غربی مسافرت می‌کردند و پس از تماس با حزب به برلین شرقی می‌رفتند و از آنجا توسط رابط حزبی (پیش از انقلاب: کیانوری، منوچهر بهزادی، کاظم ندیم، پس از انقلاب: کاظم ندیم با نام مستعار عباس) به مسکو اعزام می‌شدند. ویزای آلمان شرقی و اتحاد شوروی در پاسپورت آنان درج نمی‌شد و در بازگشت به ایران هیچ علامتی در مدارک آنها دال بر مسافرت به بلوک شرق موجود نبود. محل آموزش افراد فوق مدرسه حزبی لنین در شهر مسکو بود.

برنامه آموزشی این دوره که حدود ۴-۵ ماه طول می‌کشید، شامل آموزشهای تئوریک و عملی بود. آموزشهای تئوریک شامل چهار کلاس فلسفه مارکسیستی، اقتصاد سیاسی، تاریخ حزب کمونیست شوروی و تاریخ جنبش جهانی کمونیستی بود. آموزش عملی کلاسهایی چون کلاس فعالیت مخفی (شامل دروس: اصول مخفی‌سازی، نحوه تماس‌گیری و محل‌های مناسب قرار، نحوه تبلیغات و پخش اعلامیه و تراکت)، کلاس آموزش چاپ و تکثیر، آموزش عکاسی، آموزش رانندگی و غیره را در بر می‌گرفت. پس از انقلاب اسلامی، به فعالیت مخفی توجه بیشتر و جدی می‌شد. در کنار برنامه‌های آموزشی فوق، جلسات سخنرانی شخصیت‌های معروف احزاب کمونیست جهان (مانند لویی کوروآلان دبیر کل حزب کمونیست شیلی، برای افراد دوره چهارم و وادیم زاگلا دین تئوریسین معروف شوروی و معاون شعبه بین‌المللی حزب) نیز برگزار شد. در دوره چهارم (پس از انقلاب) کیانوری شخصاً از مدرسه فوق بازدید کرد. استادان کلاسها همه روس بودند و کلاس با واسطه مترجم فارسی اداره می‌شد. در کنار کلاسها، دانشجویان به بازدیدهای مختلف از شهرهای اتحاد شوروی برده شده و توسط مترجمین (که از اعضای کا.گ.ب بودند) درباره مسایل ایران تخلیه اطلاعاتی می‌شدند. در مجموع شیوه اداره این دوره به نحوی بود که پس از پایان، فرد با روحیه پرستش کامل شوروی به کشور باز می‌گشت.

سایر محورها

سایر محورهای فعالیت سازمان مخفی طی ۴ سال پس از انقلاب اسلامی به شرح زیر

است:

- ۱- پخش و توزیع تراکت و اعلامیه‌های حزب (فروردین تا پائیز ۱۳۵۸ که خطر هیچگونه پیگرد امنیتی وجود نداشت).
- ۲- جمع‌آوری کارت سفید، شناسنامه و پاسپورت (بهار و تابستان ۱۳۵۸).
- ۳- تهیه گزارشهای خبری از مسایل کارگری، دهقانی و محلات (۱۳۵۸).
- ۴- شعارنویسی و تهیه و نصب پلاکارد (۱۳۵۸).
- ۵- تشکیل تیمهای تعقیب و مراقبت به دستور کیانوری برای تعقیب افراد موردنظر. مشخصات این افراد توسط کیانوری در اختیار مسئولین سازمان مخفی گذارده می‌شد. این فعالیت به علت کمی تجربه بسیار محدود و نامناسب انجام می‌شد و در تیر و مرداد ۱۳۵۹ با دستگیری محمدمهدی پرتوی (خسرو)، عباس خرسند (فرهاد) و علی کتانی (حیدر) در رابطه با کودتای نوژه این فعالیت متوقف شد.
- ۶- مقاله‌نویسی درباره مسایل سیاسی و بعضاً تئوریک و نقد و بررسی آنها توسط اعضای شاخه‌های دیگر.
- ۷- تهیه بولتن خبری از بریده‌های جراید و گزیده‌های گفتارهای رادیوهای خارجی برای اعضای مخفی.
- ۸- کار جمعی روی گروههای سیاسی. اعضا به صورت جمعی یک تیم پژوهشی را تشکیل داده و به مطالعه درباره یک گروه سیاسی می‌پرداختند و نتیجه را به صورت جزوه به تشکیلات ارائه می‌دادند. (دی ۱۳۵۹ - فروردین ۱۳۶۰).
- ۹- جمع‌آوری سلاح: از اوایل سال ۱۳۵۹ به دستور کیانوری، سلاحهای موجود در دست اعضای مخفی و بعضاً کادرهای حزبی گردآوری و در خانه‌های امن پنهان شد.
- ۱۰- جاسازی: از نیمه دوم سال ۱۳۶۰ تا اردیبهشت ۱۳۶۲ (کشف سازمان مخفی) مسئله یافتن محل جاسازی با تأکید مطرح می‌شد و اعضای مخفی موظف بودند که برای حمل و نقل و نگهداری هرگونه سند حزبی (از پرسش و پاسخ تا اخبار تهیه شده) از جاسازی استفاده کنند. علت این تصمیم جو امنیتی این دوره است.
- ۱۱- تهیه خانه‌های مناسب برای حفظ و اختفای اعضای رهبری حزب در شرایط اضطراری.
- ۱۲- تهیه اتومبیل برای استفاده در شرایط اضطراری (از نیمه سال ۱۳۶۰ تا اردیبهشت ۱۳۶۲).
- ۱۳- ایجاد امکانات محلی و غیرمحلی در مرزهای کشور به منظور خروج رهبران و مسئولین حزبی در شرایط اضطراری (نیمه دوم سال ۱۳۶۰ تا اردیبهشت ۱۳۶۲). این

عملیات با کیفیت خوب انجام گرفته بود.

۱۴- اختفای امکانات چاپ و تکثیر برای شرایط اضطراری (تایپ، پلی‌کپی، فتوکپی، فتواستنسیل و ...).

۱۵- تهیه امکانات برای چاپخانه: از سال ۱۳۶۱ به دستور پرتوی، اعضای مخفی به تلاش برای تهیه اماکن مناسب برای اختفای دستگاههای چاپ بزرگ پرداختند و سرمایه‌گذاریهایی برای تهیه کارگاههای پوششی صورت می‌گرفت، که منجر به تهیه پنج محل پوششی شد. در این رابطه اقداماتی نیز برای تأسیس چاپخانه مشترک مخفی با سازمان «اکثریت» صورت گرفت.

۱۶- سنجش افکار عمومی: این فعالیت تا قبل از ۱۷ بهمن ۱۳۶۱ به طور منظم انجام نمی‌شد و تنها به ارائه گزارش‌های خبری و تحلیلی از جو اجتماعی کشور بسنده می‌گردید. پس از دستگیری گروه اول رهبران و کادرهای حزب در این تاریخ، به دستور میزانی (قائم‌مقام کیانوری)، از اعضای سازمان مخفی خواسته شد تا نظرسنجی از مردم درباره دستگیری رهبری حزب، بازتاب اعلامیه حزب در اعتراض به ضربه، جو سیاسی کشور و غیره انجام دهند سازمان مخفی در اجرای این وظیفه موفقیتی نداشت.

ساختار سازمان مخفی

همانطور که گفتیم پیش از انقلاب اسلامی، سازمان «نوید» در دو شاخه تحت مسئولیت پرتوی و هاتفی اداره می‌شد.

پس از انقلاب، با رهبری مستقیم کیانوری، سازمان مخفی در سه شاخه تحت مسئولیت پرتوی، هاتفی و علیرضا خدایی (که قبلاً عضو شاخه هاتفی بود) تجدید سازمان یافت. در آغاز سال ۱۳۵۹، اعضای نظامی حزب در سازماندهی به مسئولیت کل محمدمهدی پرتوی و دو سرشاخه (جهانگیری و معزز)، از سازمان مخفی استقلال یافت. در این مقطع، (بهرام) مسئول شهرستانها شد و سازمان تهران در سه شاخه به مسئولیت عباس خرسند (فرهاد)، محمدهلی حسین‌خانی (حمید)، علی کتانی (حیدر) سازماندهی شد. در مرداد ۱۳۵۹، خسرو، حیدر) و فرهاد در رابطه با کودتای نافرجام نوژه برای مدت کوتاهی دستگیر شدند. از آنجا که انتظار آزادی سریع خسرو می‌رفت، اقدامی از سوی کیانوری برای تعیین مسئول به جای او صورت نگرفت و فقط بهرام، با توجه به سوابق قبلی‌اش، برخی ارتباطات تهران را حفظ کرد. ولی شاهرخ جهانگیری (هوشنگ) علاوه بر مسئولیت یک شاخه در سازمان نظامی، مسئولیت یک شاخه اصلی و یک شاخه فرعی را در تهران به

دست گرفت. طی این مدت، بهرام، هوشنگ و احمد (معزز) جداگانه با کیانوری تماس داشتند. پس از آزادی پرتوی از زندان، در جلسه‌ای با حضور کیانوری، هاتفی، خدایی و پرتوی تصمیم گرفته شد پرتوی، به قرنطینه برود و چندی بعد تصمیم به انتقال او به سازمان رسمی (باصطلاح علنی) حزب گرفته شد و برای مدتی سازمان مخفی تحت مسئولیت رحمان هاتفی (حیدر مهرگان) قرار گرفت، ولی سازمان نظامی همچنان تحت مسئولیت پرتوی بود.

از اردیبهشت تا مهر ۱۳۶۰، کیانوری متوجه شد که هاتفی تحت تعقیب است و در عین حال سوءظن نسبت به او رفتن پرتوی کاملاً منتفی شد. بر این اساس، از مهر ۱۳۶۰ به دستور کیانوری، مسئولیت کل سازمانهای مخفی و نظامی به عهده پرتوی قرار گرفت و هاتفی به سازمان رسمی (علنی) حزب انتقال یافت.

در سال ۱۳۶۱، سازمان شهرستانها در دو شاخه به مسئولیت عباس خرسند (فرهاد) و علی کتانی (حیدر) اداره می‌شد و سازمان تهران در دو شاخه به مسئولیت محمدسعید آذرنگ (جوادی) و علیرضا دلیلی (شایگان) سازمان یافت. پس از مدتی، فاطمه مدرسی (سیمین) به هیأت مسئولین تهران اضافه شد و به همراه جوادی، مسئول یکی از دو شاخه تهران گردید.

در طول فعالیت سازمان مخفی، تغییرات فراوانی در سازماندهی آن وجود داشته است. این تغییرات بعضاً در رده‌های پایین نیز صورت می‌گرفته و هدف آن صرفاً رعایت اصول حفاظتی و یا ارتقاء اعضای رده پائین بوده است.

۵- سازمان نظامی حزب توده

مارکسیسم و نیروهای مسلح

مارکس و انگلس، نیروهای مسلح (ارتش، پلیس و ...) را مهمترین ابزار دستگاه دولتی می‌دانستند. از دیدگاه آنان، دولت ماشینی است که توسط طبقات استثمارگر برای سلطه بر طبقات استثمار شونده پدید آمده و نیروهای مسلح اصلی‌ترین اهرم دستگاه دولتی برای حفظ سیادت طبقاتی استثمارگران از سویی و سرکوب مقاومت توده‌های استثمار شونده از سوی دیگر، می‌باشد. مارکس در مقالاتی که با عنوان جنگ داخلی در فرانسه در رابطه با قیام کمون پاریس در سال ۱۸۷۱م. نوشت، می‌نویسد:

قدرت متمرکز دولتی، با ارگان‌های همه جا حاضر خود: ارتش دائمی، پلیس، بوروکراسی (دستگاه اداری)، روحانیت و دستگاه قضایی، که از قرون وسطی به

این طرف پا به عرصه وجود نهاده بود، در سده نوزدهم تکامل یافت. با رشد متناقض طبقاتی میان سرمایه و کار، قدرت دولتی بیش از پیش خصلت یک قدرت اجتماعی مخصوص ستمگری برکار، یعنی خصلت ماشین سیادت طبقاتی را به خود می‌گرفت...^۱

از این دیدگاه، نیروهای مسلح مهم‌ترین بخش ماشین دولتی و مهم‌ترین ابزار حفظ حاکمیت طبقات استعمارگر محسوب می‌شود.

لنین، نخستین کسی از رهبران مارکسیسم بود که به کار بر روی نیروهای مسلح توجه جدی کرد و از این طریق توانست انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ را در روسیه به ثمر رساند و نخستین دولت مارکسیستی را مستقر سازد. به گفته پ. گالوپ^۲ نویسنده شوروی، حزب بلشویک نخستین حزب مارکسیستی بود که برنامه «علمی» برای فعالیت نظامی اجرا نمود. فعالیت لنین و بلشویک‌ها در میان نیروهای مسلح دارای دو بعد اساسی بود که بعدها به قانونمندی فعالیت احزاب کمونیست در میان نظامیان انجامید.

۱- تخریب نیروهای مسلح، به هم ریختن نظم آن و تلاش برای تبدیل آن به یک نیروی غیرمنسجم و فاقد کارایی؛ ۲- تشکیل گروه‌های مخفی نظامی کمونیستی در میان نیروهای مسلح. لنین می‌گفت:

بدون بی‌سازمان کردن ارتش، هیچ انقلاب بزرگی تحقق نیافته و نمی‌تواند تحقق یابد؛ زیرا ارتش (نیروهای مسلح) سخت‌ترین ابزار حمایت از رژیم کهنه و استوارترین سد دیسپلین (نظم) بورژوازی است...^۳

بررسی سیر فعالیت حزب بلشویک در میان نیروهای مسلح امپراطوری روسیه تزاری، دقیقاً این دو آماج فعالیت بلشویک‌ها را، که سرانجام منجر به سقوط تزاریسم شد، نشان می‌دهد.

لنین در پیش‌نویس قطعنامه کنگره دوم «حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه» (۱۹۰۳ بروکسل و لندن) به کار در میان نیروهای مسلح توجه نشان داد و نوشت:

کنگره، توجه همه سازمان‌های حزبی را به اهمیت تبلیغ و ترویج سوسیال

۱. مارکس و انگلس، آثار منتخبه (انگلیسی)، ج ۲، ص ۲۱۷.

۲. پ. گالوپ، (P.Golub) بلشویک‌ها و نیروهای مسلح در سه انقلاب (انگلیسی)، انتشارات پروگرس مسکو، ۱۹۷۹، ص ۵۵.

۳. لنین، مجموعه آثار (انگلیسی)، ج ۲۸، ص ۲۸۴.

دمکراتیک^۱ (مارکسیستی) در میان ارتش جلب می‌کند و پیشنهاد می‌نماید که همه تلاش‌ها باید برای تحکیم بسیار سریع و کانالیابی مناسب همه روابط موجود در میان افسران و سایر رده‌ها (ی نظامی) به کار گرفته شود. کنگره تشکیل گروه‌های ویژه از سوسیال دمکرات‌هایی که در ارتش کار می‌کنند را مطلوب می‌داند. این گروه‌ها باید جای معینی در کمیته‌های محلی (حزب) (به عنوان شاخه‌های کمیته‌ها) و یا در سازمان مرکزی (به عنوان نهادهایی که مستقیماً توسط کمیته مرکزی ایجاد می‌شود و مستقیماً تابع کمیته مرکزی است) داشته باشند.^۲

این نقل قول را می‌توان نخستین رهنمود مارکسیستی مدون و دقیق برای کار در میان نیروهای مسلح تلقی کرد. همانطور که ملاحظه می‌شود رهنمود لنین متضمن چند محور اساسی است.

- ۱- ضرورت تبلیغ (افشاگری سیاسی) و ترویج (تئوریک) در میان نظامیان.
 - ۲- ضرورت تشکیل شاخه‌های مستقل نظامیان مارکسیست.
 - ۳- پیوند شاخه‌های نظامی با کمیته‌های محلی حزب و یا مستقیماً با کمیته مرکزی حزب.
 - ۴- تمرکز فعالیت نظامی و تبعیت شاخه‌های نظامی از حزب.
- بدین ترتیب، این رهنمود نه تنها مارکسیست‌ها را به فعالیت در میان نیروهای مسلح فرا می‌خواند، بلکه نخستین رهنمودهای تئوریک برای سازماندهی نظامی را نیز ارائه می‌دهد. بدین سان بود که فعالیت بلشویک‌ها در میان نیروهای مسلح روسیه از سال ۱۹۰۳م. آغاز شد.

در آستانه کنگره سوم حزب در سال ۱۹۰۵ که مصادف با انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ روسیه و در لندن برگزار شد، لنین در بخشنامه‌ای به سازمان‌های حزبی چنین رهنمود داد:

گزارش کار در میان نظامیان... دارای بیشترین اهمیت است...^۳

این کنگره، تشدید مبارزه ایدئولوژیک در میان نیروهای مسلح، افزایش تعداد مبلغین (سیاسی) و مروجین (تئوریک) در میان نظامیان و توسعه شبکه سازمانهای نظامی را مورد

۱. قبل از انقلاب اکتبر واژه «سوسیال دمکراسی» برای فعالیتهای مارکسیستی به کار می‌رفت و احزاب کمونیست، «سوسیال دمکرات» خوانده می‌شدند. در قرن بیستم، عنوان سوسیال دمکراسی به جناح راست احزاب سوسیالیست اطلاق می‌شد.

۲. لنین، مجموعه آثار، ج ۶، ص ۴۸۰.

۳. لنین، مجموعه آثار، ج ۸، ص ۱۸۳.

تأکید قرار داد.^۱

در کنگره چهارم حزب که در سال ۱۹۰۶ و در اوج انقلاب روسیه در استکهلم سوئد برگزار شد، بلشویکها به رهبری لنین برنامه مشخصی برای تشدید فعالیت ترویجی و سازمانی در میان نیروهای مسلح ارائه دادند. لنین معتقد بود تنها از این طریق است که می‌توان به یک ضربه قاطع بر حکومت، پلیس و ماشین نظامی دست زد و آن را خرد کرد. این رهنمود، اهمیت کار نظامی و کودتایی را در بینش لنینی کاملاً نمایان می‌سازد. هر چند جزئیات برنامه لنین با مخالفت مارکسیست‌های جناح منشویک حزب مواجه شد، ولی کنگره در نهایت تصویب کرد که تبلیغ مارکسیستی و کار سازمانی در نیروهای مسلح، مدارس و دانشگاههای نظامی تشدید شود و سازمان یافته‌تر گردد. لنین خواستار آن بود که سازمانهای نظامی مخفی حزب در سراسر امپراتوری روسیه مستقیماً تابع کمیته مرکزی در خارج از کشور گردند. در نتیجه، کنگره تصویب کرد که توسط کمیته مرکزی حزب، کنفرانسی از سازمانهای نظامی حزب برگزار شود. شرایط انقلابی اجازه برگزاری چنین کنفرانسی را می‌داد؛ بدین ترتیب، توسط جناح بلشویک حزب، در نوامبر ۱۹۰۶ کنفرانس سازمان‌های نظامی حزب برگزار شد و اشکال سازماندهی جدیدی به وجود آورد. فعالیت سازمانهای نظامی حزب زیر نظر ارگان جدیدی قرار گرفت که در جنب کمیته مرکزی حزب تأسیس شده بود. این ارگان «دبیرخانه موقت سازمانهای نظامی حزب سوسیالیست دمکراتیک کارگری سراسری روسیه» نامیده شد و عالیترین ارگان رهبری سازمانهای نظامی - تابع کمیته مرکزی حزب - بود.

در سالهای انقلاب اول روسیه (۱۹۰۷-۱۹۰۵) بلشویکها به توسعه شبکه نظامی خود دست زدند. این شبکه مخفی که «وینکاس»^۲ خوانده می‌شد، در سال ۱۹۰۵ شامل ۲۷ گروه نظامی مخفی بلشویکی بود که در سال ۱۹۰۶ به ۴۸ گروه و در سال ۱۹۰۷ به ۵۱ گروه رسید و حدود ۱۵۰۰۰ نظامی - اعم از افسر، درجه‌دار و سرباز را در بر می‌گرفت. مهمترین شاخه‌های نظامی بلشویکها در پادگان‌های سن پترزبورگ، کرونشتات، هلسینگورث و مسکو بود.^۳

با شکست انقلاب اول روسیه، شبکه نظامی بلشویکها نیز مضمحل شد. ولی توجه لنین

۱. پ. گالوپ، ص ۷۱.

2. Voyenkas.

۳. همان، ص ۷۶.

به فعالیت در میان نیروهای مسلح ادامه یافت. در سال ۱۹۰۸، کمیته مرکزی حزب به تشکیل «دبیرخانه نظامی مرکزی» به منظور تداوم کار در میان «ووینکاس»ها دست زد. وظیفه این ارگان حفظ ارتباط با هسته‌های نظامی موجود در داخل کشور بود. با اعتلای دوباره وضعیت انقلابی در روسیه فعالیت بلشویکها در نیروهای مسلح نیز تشدید شد و در سال ۱۹۱۶، طبق آمار منتشره، حدود ۱۵۰ گروه بلشویکی مخفی در میان نیروهای مسلح روسیه وجود داشت.

با انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه و سقوط حکومت تزاری و تشکیل دولت جدید به رهبری کرنسکی، فعالیت بلشویکها در نیروهای مسلح گسترش شدید و همه جانبه یافت و ارگان جدیدی در جنب حزب با نام «سازمان نظامی کمیته مرکزی حزب بلشویک» تأسیس شد. توسط همین ارگان بود که در ۶ ژوئن ۱۹۱۷ دستور حمله نظامی به مراکز اصلی نظامی پتروگراد (پایتخت) صادر شد و منجر به سقوط دولت موقت کرنسکی و استقرار حاکمیت بلشویکها گردید. در این مقطع، نظامیان بلشویک در ۹۵ شاخه نظامی متشکل بودند که ۳۷ شاخه آن در پایتخت و حوالی آن و تنها ۳ شاخه در نواحی مسلمان‌نشین روسیه بود.^۱ حزب بلشویک به هنگام تصرف قدرت سیاسی، ۴۸۵۲۷ عضو را در جبهه‌ها سازمان داده بود و دارای ۳۹۲۳۱ سمپاتیزان و هوادار بود.^۲ در آن زمان ارتش روسیه تزاری حدود ۱/۴۰۰/۰۰۰ نیرو را در بر می‌گرفت. تشکیلات بلشویکها در سازمان‌های منسجم نظامی (ووینکاسها) و هدایت آنها از مرکز واحد و مقتدر (سازمان نظامی کمیته مرکزی)، به حزب بلشویک این توان را داد تا با حمله سریع و غافلگیرکننده‌ای - که بیشتر به کودتا شباهت داشت و به گفته احسان طبری خود لنین نیز واژه روسی کودتا را به کار می‌برد - قدرت سیاسی را تصاحب کند.

پس از استقرار حکومت بلشویکی در روسیه و تشکیل «انترناسیونال کمونیستی»، بر اساس تجربه حزب بلشویک، فعالیت پنهانی در میان نظامیان به یک اصل تئوریک و دستورات عمل عام برای کمونیست‌های سایر کشورها تبدیل شد.

بدینسان، در حالی که مارکسیسم در گفتار، انقلاب را کار توده‌ها می‌دانست، در کردار به بهره‌گیری از اهرم سازماندهی پنهانی در نیروهای مسلح توجه درجه اول مبذول داشت. لنین که از موفقیت خود در انقلاب اکتبر سرمست بود، در تزه‌های خود خطاب به کنگره

۱. همان، ص ۲۴۵.

۲. همان، ص ۲۴۶.

دوم «انترناسیونال کمونیستی» (ژوئیه ۱۹۲۰) کمونیست‌های سراسر جهان را به پیروی از تجربه خود فراخواند. او چنین نوشت:

تبلیغ و ترویج مداوم و منظم باید در میان نیروهای مسلح (سایر کشورها) هدایت شود و هسته‌های کمونیستی در هر واحد نظامی تأسیس شود. به طور عمده کمونیست‌ها باید این کار را به طور غیرقانونی انجام دهند. غفلت در اجرای این کار برابر با خیانت به وظیفه انقلابی است و با عضویت در انترناسیونال سوم (کمیترن) مغایرت کامل دارد.^۱

براساس این رهنمود پایه‌ای و عام لنین، «انترناسیونال کمونیستی» در سالهای موجودیت خود به فعالیت جدی برای نفوذ در نیروهای مسلح سایر کشورها دست زد. پ. گالوپ، نویسنده شوروی، به نقل از اسناد انترناسیونال کمونیستی، ص ۸۰۳ می‌نویسد:

کمیترن هر چه در توان داشت برای تقویت فعالیت کمونیست‌ها در ارتش‌ها، نیروهای دریایی، در میان شاغلین و ذخیره‌ها و در سازمان‌های دفاع بورژوائی به کار گرفت و به تشکیل سازمانهای مخفی (غیرقانونی) نظامی حزبی به پیروی از مدل بلشویکی یاری رساند.^۲

کنگره ششم کمیترن (۱۹۲۸) تأکید می‌ورزد که بدون کار روزمره و مستمر در میان نیروهای مسلح هرگونه تلاش برای فعالیت انقلابی از نظر تئوریک بلاموضوع است.^۳ بدینسان، توسط «انترناسیونال کمونیستی» در جنب بیشتر احزاب کمونیست در سراسر جهان، سازمانهای مخفی نظامی تأسیس شد که به عنوان یک وظیفه اصلی انقلابی، نفوذ در نیروهای مسلح کشورهای خود را آماج قرار داده بودند.

هر چند، کارکرد اصلی که برای این شبکه‌های نظامی کمونیستی در سراسر جهان از نظر تئوریک متصور بود، تلاش در جهت تخریب نظم نیروهای مسلح (و به قول لنین «بی‌سازمان کردن ارتش‌ها») و تمهیدات براندازی (کمک به تصرف قدرت سیاسی به وسیله حزب کمونیست) بود، ولی به تدریج با بلاموضوع شدن مسئله انقلاب کمونیستی و فقدان شرایط انقلابی در این کشورها، کارکرد اطلاعاتی به مهم‌ترین کارکرد و علت وجودی این

۱. لنین، مجموعه آثار، ج ۳۱، ص ۲۰۸.

۲. پ. گالوپ، ص ۳۴۵.

۳. همان، ص ۳۵۳.

شبکه‌ها تبدیل شد. استقرار دیکتاتوری استالینی در شوروی و تبدیل این کشور به یک قدرت نیرومند بین‌المللی، به طور کامل شبکه‌های نظامی کمونیستی را به شبکه‌های اطلاعاتی شوروی تبدیل کرد.

با شروع جنگ جهانی دوم، اهمیت شبکه‌های نظامی کمونیستی در سراسر جهان برای کمیت‌ترین بسیار جدی شد. در سال ۱۹۳۰، به دستور استالین «اداره کل اطلاعات نظامی» (G.R.U) به عنوان یکی از ادارات کل ستاد ارتش شوروی تأسیس شد و در همکاری با «وزارت امنیت شوروی» از طریق دبیرخانه مرکزی «کمیت‌رن» (انترناسیونال کمونیستی) ارتباطات اطلاعاتی گسترده‌ای با شبکه‌های نظامی احزاب کمونیست در سراسر جهان برقرار ساخت. بدین ترتیب، در طول جنگ جهانی دوم شبکه‌های نظامی احزاب کمونیست به صورت شاخه‌های بسیار فعال و متنفذ اطلاعاتی و جاسوسی شوروی (به ویژه در اروپای غربی و آمریکا) عمل می‌کردند.^۱

در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، تأسیس شبکه‌های نظامی کمونیستی در سراسر جهان ادامه یافت، ولی در این مقطع میان عوامل و شبکه‌های نفوذی اطلاعاتی شوروی، که مستقیماً با کا. گ. ب و جی. آر. یو، ارتباط داشتند، با سازمانهای نظامی جنب احزاب کمونیست تفکیک شد؛ هر چند شبکه‌های نظامی احزاب کمونیست نیز در فعالیت اطلاعاتی به سود سرویس‌های جاسوسی شوروی فعال بودند.

از مهمترین سازمانهای نظامی احزاب کمونیست می‌توان به سازمان نظامی حزب توده در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۲۰ و سازمان نظامی حزب کمونیست عراق (که توسط صدام حسین متلاشی شد و اعضای آن اعدام شدند) اشاره کرد.

مارکسیسم و کودتاگرایی

از دیدگاه مارکس و انگلس انقلاب سوسیالیستی کار توده‌ها، به رهبری طبقه کارگر است و حزب کمونیست تنها رسالت رهبری و هدایت این طبقه را عهده‌دار است. بعدها، لنین نه تنها حزب را از گردان پیشرو طبقه کارگر به یک گروه منسجم و توطئه‌گر تبدیل نمود و کاربری عمل‌گرایانه و اراده‌گرایانه (والنتاریستی) را جایگزین پندارهای جبر تاریخی و عمل توده‌ای مارکس و انگلس نمود، بلکه با تدوین استراتژی و تاکتیک نظامی خود، عملاً «کودتاگرایی» را جایگزین تئوری «انقلاب اجتماعی» مارکس و انگلس ساخت.

۱. برای آشنایی بیشتر به کتاب شناسایی و شکار جاسوسی نوشته پیتیر رایت مراجعه شود.

از دیدگاه کلاسیک مارکسیستی، کودتاگرایی، که «پوچیسم»^۱ خوانده می‌شود، یک عملکرد غیرتوده‌ای و لذا مردود است. مارکس، انگلس و لنین در مواجهه با آنارشیست‌ها و ناردونیک‌های اروپا و روسیه بارها تأکید می‌ورزیدند که انقلاب کار توده‌ها است و نه افراد زبده و توطئه‌گر. ولی لنین در عمل با تشکیل «سازمان نظامی کمیته مرکزی حزب بلشویک» و اجرای کودتای اکتبر ۱۹۱۷، عمل گروه‌های نظامی را بر مشارکت مستقیم توده‌ها ترجیح داد. ولی به هر روی، لنین برای موفقیت «قیام» شرایطی قایل بود. او این شرایط را وجه تمایز مارکسیسم و توطئه‌گری آنارشیستی می‌دانست.

مارکسیست‌ها را به خاطر اینکه قیام را به مثابه فنی تلقی می‌کنند به بلانکسیسم متهم می‌سازند! ... به قیام باید به مثابه فن نگریست، باید نخستین موفقیت را به کف آورد و بدون قطع تعرض بر دشمن و با استفاده از سراسیمگی وی و غیره و غیره موفقیتی از پی موفقیت دیگر به کف آورید.

برای اینکه قیام موفقیت‌آمیز باشد باید به توطئه و یا حزب متکی نگردد بلکه به طبقه پیشرو تکیه نمود؛ این اولاً. قیام باید به شور انقلابی مردم متکی باشد؛ این ثانیاً. قیام باید به آن چنان نقطه تحولی در تاریخ انقلاب فرازنده متکی باشد که در آن فعالیت دسته‌های پیشرو مردم به حداکثر خود رسیده باشد و تزلزل صفوف دشمن و صفوف دوستان ضعیف و دودل و متزلزل انقلاب از هر وقت شدیدتر باشد؛ اینهم ثالثاً. این سه شرط لازم طرح مسئله قیام، مارکسیسم را از بلانکسیسم متمایز می‌سازد.

و با وجود این سه شرط، نفی مسئله فن شمردن قیام، معنایش خیانت به

مارکسیسم و خیانت به انقلاب است.^۲

بنابراین ظاهراً تنها تفاوت مارکسیسم در مسئله تصرف قدرت سیاسی با توطئه‌گری آنارشیستی (بلانکسیسم) در این است که مارکسیسم زمانی به یورش قاطع و غافلگیرکننده به قدرت سیاسی مبادرت می‌ورزد که شرایط اجتماعی موفقیت آن را تضمین کرده باشد! بر اساس همین دیدگاه است که مارکسیست‌ها توجه ویژه‌ای به نفوذ در نیروهای مسلح معطوف داشته‌اند. در جهان معاصر، اهمیت نیروهای مسلح روز به روز افزایش بیشتری می‌یابد. مقتدرترین ارتش اروپای باستان (امپراطوری روم) حدود ۲۵۰۰۰۰ الی ۳۵۰۰۰۰

1. Putschism.

۲. لنین، آثار منتخبه (ترجمه فارسی، یک جلدی)، ص ۵۰۶ (تأکیدها از لنین است).

نیرو داشت. در دوران قرون وسطی ارتش‌های اروپایی به ندرت بیش از ۵۰ الی ۶۰ هزار نیرو داشتند. در حالی که در جنگ جهانی اول، آلمان بیش از ۸۰۰۰۰۰۰، فرانسه حدود ۸۰۰۰۰۰۰ و روسیه حدود ۱۴۰۰۰۰۰۰ نفر را در صفوف ارتش‌های خود سازمان داده بودند و این رقم در جهان امروز بسیار افزایش یافته است. پس از جنگ جهانی دوم، در کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین، نیروهای مسلح به تدریج نقش تعیین‌کننده‌ای در حیات سیاسی جوامع خود یافتند و نظامیان به یک قدرت درجه اول سیاسی در جهان سوم تبدیل شدند. همپای توسعه نقش نظامیان، کودتای نظامی نیز به ابزار مرسوم تغییر قدرت سیاسی در این جوامع تبدیل شد.

در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، هم ابرقدرت‌های غربی (کاپیتالیستی) و هم ابرقدرت شوروی (سوسیالیستی) کوشیدند تا از حربه «کودتای نظامی» به عنوان ابزار نفوذ بهره جلدی جویند و بدینسان تئوری «کودتاگرایی» در مارکسیسم اهمیت جدی یافت. گالوپ، تئوریسین نظامی شوروی، در سال ۱۹۷۹ می‌نویسد:

وجه مشخصه دوران معاصر رشد سریع نقش نیروهای مسلح در مبارزه سیاسی است. جدیدترین نمونه‌های کودتاهای نظامی ارتجاعی در برزیل، بولیوی، شیلی و اروگوئه دیده می‌شود.

و در مقابل جریان متضادی مشاهده می‌شود که نیروهای مسلح به مثابه ابزار انجام اصلاحات مترقی وارد صحنه می‌شوند. مانند انقلابهایی که به رهبری نظامیان در عراق، لیبی، برمه، کنگو (برازاویل)، پرو، پرتغال، اتیوپی و سایر کشورها صورت گرفته است.^۱

همانطور که ملاحظه می‌شود، گالوپ از به کار بردن واژه «کودتا» در رابطه با کودتاهای ژنرال عبدالکریم قاسم در عراق و ... اجتناب می‌ورزد و واژه «انقلاب» را به کار می‌برد. «انقلابی» که آخرین نمونه آن «کودتای افغانستان» بود! کودتای افغانستان (ثور ۱۳۵۷ - آوریل ۱۹۷۸) آخرین زنجیره در یک سلسله کودتاهای چپ بود که طی آن اتحاد شوروی با نفوذ در ارتش‌های جهان سوم، رژیم‌های مارکسیستی را به قدرت رساند و انتشار کتاب گالوپ تلاشی گسترده برای تدوین و تئوریزه کردن مسئله جایگاه نظامیان در «انقلاب مارکسیستی» بود که مدت کوتاهی پس از آن (۱۹۷۹) به زبانهای اصلی جهانی منتشر شد.

تئوریسین نظامی شوروی، سرمست از باده پیروزی یک سلسله کودتاهای چپ چنین

می‌نویسد:

پراتیک (عمل) انقلابی در روسیه و سایر کشورها ضرورت سازمانهای ویژه حزبی در نیروهای مسلح را تأیید می‌کند. سازمانهای نظامی (وینکاس)، که نخست در جریان سه انقلاب روسیه پدید و آزموده شد، توسط بسیاری از احزاب کمونیست دیگر در مبارزه آنها برای نیروهای مسلح تشکیل گردید.^۱

بدینسان، در مطبوعات مارکسیستی در سراسر جهان طی دهه‌های اخیر صدها مقاله درباره تبیین تئوریک «کودتاهای انقلابی» و تمایز آن با «کودتاهای ارتجاعی» درج شد و دهها سمینار و کنفرانس پژوهشی در این زمینه تشکیل گردید.^۲

توجه به تأسیس سازمانهای مخفی نظامی در نیروهای مسلح و گرایش شدید به تئوریزه کردن نقش کودتاهای چپ به عنوان نمونه جدیدی از «انقلاب اجتماعی»، از شاخص‌های فعالیت حزب کمونیست شوروی در دوران برژنف است. بیهوده نیست که کارن بروتتس، معاون وقت شعبه بین‌المللی حزب و تئوریسین صاحب‌نام در مسایل جهان سوم، جایگاه ویژه‌ای به «روشنفکران نظامی» اختصاص می‌دهد و می‌نویسد:

یکی از مشخصات مرحله دوم انقلاب‌های آزادی بخش ملی، افزایش بیش از پیش از اهمیت سیاسی روشنفکران نظامی است.^۳

بیهوده نبود که طی سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸، حزب توده در ایران بیشترین توجه را به توسعه سازمان نظامی خود مبذول داشت و کوشید تا به پیروی از جو سیاسی-تئوریک آن روز دنیای مارکسیسم، حلقه بسیار با ارزش دیگری بر زنجیره کودتاهای چپ بیفزاید؛ تلاشی که عقیم ماند و پیامدهای جدی را در رهبری حزب کمونیست شوروی پدید آورد!

آیا دوران گورباچف در جهان مارکسیسم را می‌توان دوران مرگ تئوری «کودتاگرایی چپ» شمرد؟! شکست استراتژیک کودتای ثور در افغانستان و بحران‌های مزمنی که رژیم‌های کودتایی چپ، مانند اتیوپی و یمن جنوبی، با آن دست به گریبان بودند، توجه جدی تئوریسین‌های دوران گورباچف را به خود جلب کرد. مجله *نویاژیزن* در شوروی به

۱. همان، ص ۳۵۱.

۲. برای نمونه به گزارش بحث‌های گروه پژوهشی مجله *مسایل صلح و سوسیالیسم* (مرکب از نمایندگان شوروی، آلمان دمکراتیک، بولیوی، برزیل، اندونزی و عراق) که به عنوان «نقش نظامیان» کشورهای در حال رشد در مجله *مسایل بین‌المللی* (شماره ۲، خرداد - تیر ۱۳۵۳) ترجمه فارسی، مراجعه شود.

۳. ک.ن. بروتتس، *دمکراسی انقلابی و انقلابهای رهایی‌بخش ملی امروز*، ترجمه فارسی، انتشارات سازمان جوانان توده، ص ۴۹.

درستی نوشته است که این رژیم‌ها به جز دردسر و هزینه‌های گزاف برای شوروی دستاوردی نداشته‌اند و اگر سرمایه‌ای که مصروف ابقای آنها می‌شد صرف تحکیم مناسبات با رژیم‌های باثباتی از نوع هندوستان می‌گردید، بسیار بیشتر به سود اتحاد شوروی بود! این هشدار جدی و ریشه‌ای بود و توجه تئوریسین‌های مارکسیست را به یک بنیاد نظری قابل تعمق معطوف ساخت. به راستی اگر مردمی نظام اجتماعی و رژیم سیاسی خود را خود انتخاب نکنند، آیا تحمیل یک حکومت کودتایی و از بالا بر آنان میسر است؟ هر چند این رژیم مدعی نمایندگی «خلق» و «توده» و «پرولتاریا» باشد، ولی آنگاه که مردم آن را نخواهند آیا واقعاً «خلق» و «توده‌ای» خواهد بود؟! و بالاخره این که ثبات، استحکام و کارایی چنین رژیم‌هایی تا چه حد است؟! نمونه‌های افغانستان، اتیوپی و یمن جنوبی و بالاتر از آن نمونه‌های رژیم‌های مارکسیستی در شرق اروپا نمونه‌هایی قابل تعمق برای تئوریسین‌های دوران گورباچف به حساب می‌آمدند. به علاوه، آیا تحولات پرشتاب و فزاینده و بحران عمومی ساختی که ژرفنای اردوگاه سوسیالیسم را فراگرفته و دنیای مارکسیسم را به شدت ملتهب و متلاطم کرده بود، ظرفیت و توان کافی را به اتحاد شوروی برای دستیابی به مشی «کودتاگرایی» داد؟! و آیا در شرایطی که با توسعه جنبش‌های «بازگشت به خویش» در جمهوری‌های مختلف اتحاد شوروی، سراسر این امپراطوری عظیم را خطر تجزیه و گریز از مرکز فراگرفته بود و در شرایطی که اروپای شرقی در مهم‌ترین نقطه عطف تاریخی خود قرار داشت و امپریالیسم غرب یورش بی‌امان خود را برای صدور کاپیتالیسم به این کشورها آغاز کرده بود، اصولاً جایی برای چنین توهمات در حزب کمونیست اتحاد شوروی مانده بود؟! این پرسشهایی است که گذشت زمان بدان پاسخ داد و معلوم شد که مرگ برژنفیسم در شوروی مرگ انواع تئوری‌های توسعه‌طلبانه و کودتایی چپ بود.

پیشینه سازمانهای نظامی چپ در ایران

پیشینه فعالیت مارکسیستی در نیروهای مسلح ایران را با نام ماژور (یاور) ابوالقاسم خان لاهوتی آغاز می‌کنند. لاهوتی از افسران ژاندارمری بود که در انقلاب مشروطه و حوادث پس از آن شرکت داشت و مدتی نیز رئیس ژاندارمری قم بود که به دلیل شورش، به مرگ محکوم شد و به ترکیه گریخت و سپس، پس از کودتای حوت ۱۲۹۹ رضاخان - سیدضیاء، مجدداً با درجه یآوری وارد ژاندارمری شد. او در اواخر سال ۱۳۰۰ش. با کمک عده‌ای از ملیون و دمکراتها در تبریز دست به قیام زد. این قیام به سرعت شکست خورد و لاهوتی به

شوروی گریخت. بعدها در شوروی، لاهوتی به عنوان شاعر کمونیست به شهرت دست یافت و دیوان اشعارش به چاپ رسید. فرجام زندگی لاهوتی را احسان طبری در کتاب کژراهه تصویر کرده است.^۱

در رابطه با «قیام لاهوتی» باید گفت که اشتباه است اگر آن را به عنوان یک حرکت مارکسیستی در نیروهای مسلح ایران ارزیابی کنیم. چنانچه عبدالصمد کامبخش نیز تصریح کرده، لاهوتی تنها در دوران اقامت در شوروی به کمونیسم گروید^۲ و فعالیت‌های وی در ژاندارمری تحت تأثیر جو آزادیخواهی آن دوران بود و ارتباطی به مارکسیسم نداشت. بنابراین، سرآغاز فعالیت کمونیستی در میان نیروهای مسلح ایران را باید دقیقاً در ارتباط با تاریخ «انترناسیونال کمونیستی» (کمیترن) بررسی کنیم.

همانطور که در صفحات پیشین دیدیم از کنگره دوم کمیترن، با رهنمود لنین فعالیت در نیروهای مسلح در دستور کار احزاب کمونیست قرار گرفت و تخطی از آن مغایر با «وظیفه انقلابی و عضویت در انترناسیونال کمونیستی» تلقی شد. حزب کمونیست ایران نیز از این دستور مستثنی نبود و کوشید تا به سازماندهی پنهانی در میان نظامیان ایران دست زند. حزب کمونیست ایران زیر نظر نصرالله اصلانی (کامران آقازاده) و با مشارکت دو تن دیگر از عوامل کمیترن (عبدالصمد کامبخش و عزت‌الله سیامک) موفق به تشکیل شبکه نظامی مخفی خود شد که درباره آن پیش از این سخن گفتیم. کامبخش در این باره چنین می‌نویسد:

حزب کمونیست ایران به ویژه پس از کنگره دوم خرداد (۱۳۰۶) توجه خاصی به کار در میان ارتش و کادر افسری آن معطوف داشت. یکی از رشته‌هایی که در تقسیم کار کمیته مرکزی جدید ملحوظ شد فعالیت در ارتش بود. مسئول جداگانه‌ای برای این کار معین گردید. افراد حزبی تشویق به ورود در خدمت ارتش و مدارس افسران و درجه‌داران می‌شدند.

این فعالیت با وجود دشواری‌های بزرگ آن بی‌ثمر نماند. گرچه عده افراد جلب شده ناچیز بود، ولی هاله قابل توجهی از متمایلین به وجود آمده بود. این هسته از جمله سرهنگ شهید سیامک را حزب موفق شد از دستبرد پلیس‌های رضاشاهی

۱. احسان طبری، کژراهه، صص ۹۷-۹۹.

۲. عبدالصمد کامبخش، «شمه‌ای از تاریخ ارتش ایران و مبارزات دمکراتیک درون آن» (مجله دنیا، سال ششم، شماره دوم، تابستان ۱۳۴۴، ص ۳۷).

محفوظ دارد. بعدها در زمان فعالیت حزب توده ایران این هسته بدل به رکنی از سازمانهای جداگانه مربوط به حزب و سپس پایه‌ای برای سازمان افسری حزب توده ایران شد...^۱

کامبخش کوشیده تا ماهیت اطلاعاتی این سازمان را مخفی کند، در حالی که عامل اصلی در لو رفتن شبکه فوق عدم ارتباط آن با سازمان «رسمی» حزب کمونیست و ارتباط مستقیم آن با گ.پ.او بود.

به هر روی، این سازمان پس از سقوط رضاشاه، متشکل از نظامیان کمونیست تأسیس شد. این سازمان در آغاز ارتباطی با حزب توده نداشت و توسط عبدالصمد کامبخش و عزت‌الله سیامک مستقیماً به سازمان اطلاعاتی شوروی وصل می‌شد. دیگر اعضای اولیه این سازمان، سرهنگ عبدالرضا آذر و سرگرد محمد اسکندانی بودند. در بهار سال ۱۳۲۳، گروهی مخفی از افسران، که خود را «افسران آزادیخواه» می‌نامیدند و افرادی چون خسرو روزبه، هدایت‌الله حاتمی و بهرام دانش عضو آن بودند از طریق سرگرد اسکندانی به سازمان کمونیستی فوق پیوستند.^۲ در این زمان اعضای این سازمان حدود ۸۰ نفر بود و به طور مخفی به عنوان شاخه‌ای از حزب، به کمیته مرکزی حزب توده مرتبط شد. در مرداد سال ۱۳۲۴، افسران شاخه خراسان به رهبری سرگرد اسکندانی، که تحت تأثیر جنگهای پارتیزانی یوگسلاوی و شخصیت تیتو قرار داشت، به یک قیام نافرجام دست زد که منجر به کشته شدن او و عده‌ای دیگر و فرار تعدادی به شوروی گردید. برخی از این فراریان در جریان حکومت «فرقه» در آذربایجان به آن پیوستند.

با تشکیل حکومت «فرقه دمکرات» در آذربایجان، نیروهای نظامی آن نیز تشکیل شد که در آن ۸۱۰ افسر شرکت داشتند و جمعاً با «فدائیان» (نیروهای داوطلب) ۱۸۰۰۰ نفر را در بر می‌گرفت.^۳

سازمان افسری حزب توده در دوران حکومت یک ساله «فرقه دمکرات» آذربایجان در سایر نقاط کشور توسعه یافت و اعضای آن به بیش از ۳۰۰ نفر رسید، ولی با شکست حکومت فرقه، اعضای آن به شدت کاهش یافت. با شکست فرقه در سال ۱۳۲۵، به تصویب خلیل ملکی، دبیر اول وقت حزب، سازمان نظامی منحل شد و توسط کیانوری

۱. همان، ص ۳۹.

۲. سرهنگ سابق هدایت‌الله حاتمی، بازجویی، ۱۳۶۲.

۳. کمونیزم در ایران، صص ۳۱۵-۳۱۶.

انحلال آن به خسرو روزبه اعلام گردید. ولی عملاً سازمان فوق به دستور مقامات شوروی و با اطلاع معدودی از عناصر رهبری حزب به حیات خود ادامه داد و در بهار ۱۳۲۷ دارای یکصد عضو بود. به نظر می‌رسد «انحلال» صوری سازمان نظامی در سال ۱۳۲۵ بیشتر یک مانور سیاسی-اطلاعاتی برای جلوگیری از ضربه‌پذیری سازمان و حزب و تصفیه سازمان از برخی عناصر در شرایط پس از شکست آذربایجان و کردستان بود. در این دوران ارتباطات سازمان نظامی با شوروی، توسط سرهنگ عزت‌الله سیامک (عضو هیأت اجراییه) و سرهنگ دولین (افسر جی. آر. یو) تأمین می‌شد.^۱

در تابستان ۱۳۲۷، مجدداً با توصیه مقامات اطلاعاتی و نظامی شوروی، سازمان نظامی به حزب توده پیوست و تا سال ۱۳۳۳ سازمان با عنوان «سازمان نظامی حزب توده ایران» به حیات خود ادامه داد. در تابستان ۱۳۳۳، که توسط «فرمانداری نظامی تهران» کشف و متلاشی شد، این سازمان دارای ۴۹۷ عضو بود و در رأس آن هیأت اجراییه با ۷ عضو و در رأس هیأت اجراییه، هیأت دبیران (مرکب از: سرهنگ عزت‌الله سیامک، سرهنگ محمدعلی مبشری، سروان اخراجی خسرو روزبه) قرار داشت. سازمان به هفت شاخه (دانشکده‌های افسری، پزشکی و فنی، افسران صف، نیروی هوایی، افسران اداری، افسران شهربانی، افسران ژاندارمری) تقسیم می‌شد و دارای پنج شعبه بود (شعبه تشکیلات به مسئولیت سرهنگ مبشری، شعبه اطلاعات به مسئولیت خسرو روزبه، شعبه تعلیمات به مسئولیت سرگرد جعفر وکیلی، شعبه تبلیغات به مسئولیت ستوان یکم منوچهر مختاری و شعبه مالی به مسئولیت سرهنگ سیامک).

در این دوران سازمان جاسوسی امریکا اطلاعاتی درباره فعالیت‌های جاسوسی عوامل شوروی در ارتش ایران به دست آورده بود. مجموعه این اطلاعات منجر به مسافرت ژنرال ترودو، رئیس رکن دوم ستاد ارتش امریکا، به تهران شد.^۲ به دنبال آن با پیگیری «مأمورین فرمانداری نظامی» و دستگیری سروان اخراجی ابوالحسن عباسی (عضو هیأت اجراییه سازمان نظامی) و کشف ۳ دفترچه رمز حاوی اسامی اعضای سازمان نظامی حزب توده که در آن زمان در نوع خود بی‌نظیر بود، در تابستان ۱۳۳۳ سازمان کشف و متلاشی شد و اعضای آن (به جز ۳۷ نفر که موفق به فرار شدند) دستگیر شدند. از دستگیرشدگان ۲۷ نفر

۱. نورالدین کیانوری، بازجویی، ۱۳۶۲.

۲. مجله ترقی، شماره ۱۶، شهریور ۱۳۳۳.

اعدام و بقیه به حبس‌های مختلف، از ابد تا ۱۸ ماه، محکوم گردیدند.^۱ سازمان نظامی حزب توده علاوه بر کارکرد براندازی دارای کارکرد جدی و مؤثر اطلاعاتی بود.

در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۳۳ صرفنظر از کشف برخی موارد فردی جاسوسی شوروی در نیروهای مسلح مانند سرلشکر مقربی، مهمترین شبکه جاسوسی شوروی در ارتش، یک گروه ۷ نفره بود که در سال ۱۳۵۱ توسط سازمان ضداطلاعات اداره دوم ساواک کشف شد. از این گروه دو برادر با درجه سرهنگی (حسین‌زاده) تیرباران و ۵ نفر به ۱۵ سال الی ۱۸ ماه زندان محکوم گردیدند.

سازمان نظامی حزب توده پس از انقلاب اسلامی سیر فعالیت

با اوجگیری نهضت اسلامی در سراسر ایران و فرو ریختن شالوده‌های استبداد پهلوی، تعداد معدودی از افسران ارتش برای تماس با کمیته مرکزی حزب توده تلاش کردند. آنان کسانی بودند که در دوران نوجوانی در دبیرستان به سازمان جوانان توده گرایش یافته و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به دانشکده افسری راه یافته بودند و طی دوران حیات خود بقایای تفکر و تعلق مارکسیستی و شوروی‌گرایانه در آنان مکنون مانده بود. اوجگیری انقلاب اسلامی به آنان این جرأت را داد که این تعلق خفته را بیدار کنند و راه حزب توده را، با توهم قدرت‌گیری آن، مجدداً برگزینند. بینش سیاسی این افراد یک بینش دو قطبی بود، بدان معنا که جهان را آلت اراده دو ابرقدرت کاپیتالیستی و کمونیستی می‌پنداشتند و لذا افول مواضع امپریالیسم غرب را در ایران به معنای طلوع ستاره اقبال ابرقدرت شرق می‌دیدند و چند تن از این افراد، جداگانه، راهی خارج شدند و نورالدین کیانوری در برلین شرقی تماس گرفتند. بدینسان، پس از سالها حزب توده می‌توانست مدعی باشد که دارای چند عضو نظامی است.

در دی ۱۳۵۷، هنوز فرجام انقلاب اسلامی روشن نبود و حزب توده ارزیابی می‌کرد که ایران به کام یک جنگ داخلی پیش رود. در چنین شرایطی حزب توده پشتیبانی اتحاد شوروی را پشتوانه خوبی برای خود می‌دانست تا با اتکا بر آن راه «اتحاد» با نیروهای انقلابی مسلمان را به عنوان سرپل نفوذ در انقلاب و جلب نیروی انسانی ببیماید! برای

۱. برای آشنایی بیشتر به: کتاب سیاه، درباره سازمان افسران توده، اسفند ۱۳۳۴، مراجعه شود.

تحقق چنین امکانی حزب توده به بزرگنمایی قدرت و توان خود نیاز داشت و لذا به انتشار اعلامیه‌ای با امضای «نظامیان پیشرو و خواستار آزادی و مساوات»^۱ پرداخت. پیروزی قاطع و سریع انقلاب اسلامی این امکان را به سرعت منتفی ساخت و حزب توده نیز هرگونه نمود ارتباطات نظامی خود را پنهان نمود! تنها در اواخر سال ۱۳۵۸ و اوایل سال ۱۳۵۹ حزب توده مجدداً با انگیزه قدرت‌نمایی به منظور جلب شخصیت‌های انقلابی مسلمان کوشید تا علایمی از «قدرت» و «نفوذ» خود را نمایش دهد.

تحلیل رهبری حزب توده این بود که در شرایط فشار همه‌جانبه قدرتهای غربی از خارج و عوامل راست و میانه آن از داخل بر نیروهای پیرو خط امام خمینی (ره)، به تدریج نیروهای مسلمان خود را نیازمند اتحاد شوروی در خارج و حزب توده در داخل خواهند یافت! در جریان کودتای نافرجام نوژه در بهار ۱۳۵۹، حزب توده کوشید تا نقش عوامل نفوذی خود را برجسته کند و از این طریق برای خود پشتوانه سیاسی و «وجاهت ملی» کسب نماید!

واقعیت این است که عوامل نفوذی حزب توده در درون نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران بسیار ناچیز بود و در مقایسه با سالهای ۱۳۳۳-۱۳۲۰ حزب توده نتوانست به جلب نیروی قابل توجهی در نیروهای نظامی موفق شود. مجموعه «اعضای سازمان نظامی حزب توده» به اضافه نظامیان عضو سازمان «اکثریت» که به حزب توده وصل شده بودند، مجموعاً ۱۳۶ نفر را تشکیل می‌داد که از این تعداد ۱۲ نفر غیرنظامی (کادر سازمان نظامی)، ۲ نفر بازنشسته، ۱۰ نفر دانشجوی بورسیه ارتش، ۴ نفر کارمند ارتش و ۲ نفر همافر اخراجی بودند.

به عبارت دیگر، حزب توده دارای ۱۲۲ نفر عضو شاغل در نیروهای مسلح بود که ترکیب آن از نظر درجه به شرح زیر بود:

درصد	تعداد	رده نظامی
۱۳/۹٪	۱۷ نفر	۱- سرهنگ - ناخدا
۲/۵٪	۳ نفر	۲- سرگرد
۲۴/۶٪	۳۰ نفر	۳- ستوان یار - سروان

۱۸٪	۲۲ نفر	۴- درجه‌دار
۲۴/۶٪	۳۰ نفر	۵- همافر
۴/۹٪	۶ نفر	۶- پاسدار نفوذی
۳/۳٪	۴ نفر	۷- کارمند ارتش
۸/۲٪	۱۰ نفر	۸- دانشجوی بورسیه ارتش
۱۰۰٪	۱۲۲ نفر	جمع

علت بالا بودن نسبی تعداد اعضای دارای درجه سرهنگی - ناخدایی در سازمان نظامی حزب توده به سوابق فعالیت این حزب در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ باز می‌گردد که در آغاز بحث بدان اشاره شد.

همین عامل، علیرغم کمیت ناچیز اعضای نفوذی حزب در نیروهای مسلح، پدیده خطرناکی در زمینه نفوذ در رده‌های بالای فرماندهی فراهم می‌ساخت که در چند نمونه نیز این خطر به مرحله بسیار حساسی رسیده بود، بدان معنا که برخی از اعضای سازمان نظامی حزب توده موفق شده بودند در رده‌های عالی فرماندهی رسوخ کنند. مهم‌ترین این افراد عبارت بودند: ناخدا بهرام افضلی، فرمانده نیروی دریایی ارتش؛ سرهنگ هوشنگ عطاریان، مشاور نظامی وزیر دفاع؛ سرهنگ بیژن کبیری، فرمانده تیپ نوهد؛ سرهنگ حسن آذرفر، معاون پرسنلی نیروی زمینی ارتش؛ ناخدا محمد حقیقت، معاون فرمانده نیروی دریایی (دستگیر نشد).

کارکردهای سازمان نظامی

الف: در صفحات پیشین در بحث پیرامون «مارکسیسم و نیروهای مسلح» به اجمال درباره اهداف حزب کمونیست از تشکیل سازمان‌های مخفی نظامی سخن گفتیم و توضیح دادیم که از دیدگاه لنین بدون فعالیت در میان نیروهای مسلح تصرف قدرت سیاسی غیرممکن است. بنابراین تشکیل سازمان نظامی کمونیستی دارای یک کارکرد بنیادی و استراتژیک است که نقش و جایگاه آن در براندازی و تصرف قدرت سیاسی توسط حزب در شرایط مساعد می‌باشد؛ نقشی که هیچ نهاد دیگری نمی‌تواند جایگزین آن شود و به عبارت دیگر تعیین کننده است.

کارکرد براندازی دارای دو بعد است. بعد نخست، فعالیت تخریبی در صفوف نیروهای مسلح به منظور «بی‌سازمان کردن» آن یا به عبارت دیگر به هم‌ریزی انتظام و انسجام

نیروهای مسلح در شرایط مصاف با براندازی کمونیستی است. در این راستا، سازمان کمونیستی نظامی می‌کوشد تا با تضعیف نیروهای مسلح، شرایط ضروری را برای پیروزی تهاجم حزب به دستگاه دولتی فراهم سازد. بعد دوم، فعالیت تهاجمی به منظور تصرف قدرت است که جایگاه اساسی سازمان نظامی را در عملیات براندازی تأمین می‌نماید. در دهه‌های اخیر، این نقش سازمان نظامی در عملیات براندازی تا بدانجا اهمیت یافته که براندازی کمونیستی را از حالت تهاجم از بیرون دستگاه دولتی (انقلاب) خارج ساخته و به براندازی از درون (کودتا) تبدیل کرده است. در چنین شرایط مساعدی، نظامیان کمونیست بدون حمایت حزب و نیروهای مردمی، مستقیماً و رأساً به تصرف قدرت سیاسی مبادرت می‌ورزند.

طبیعی است که تصرف اهرم‌های کلیدی فرماندهی در رده‌های مسلح، پیروزی چنین عملیاتی را تضمین می‌کند. نیز روشن است که اقدام مستقیم به براندازی از سوی نظامیان کمونیست تنها زمانی متصور است که شرایط اجتماعی و سیاسی مساعد برای تحقق آن فراهم باشد.^۱

بنابراین، کارکرد بنیادین و استراتژیک سازمان نظامی حزب توده کارکرد براندازی آن در دو بعد تخریبی و تهاجمی است.

ب: در شرایطی که عملیات براندازی در دستور کار حزب کمونیست قرار ندارد و تنها یک کارکرد بالقوه را تشکیل می‌دهد، کارکرد اطلاعاتی سازمان حزب کمونیست در درون نیروهای مسلح اهمیت درجه اول می‌یابد. در رابطه با سازمان نظامی حزب توده، کارکرد اطلاعاتی از فعلیت و موضوعیت جدی برخوردار بود.

گردآوری اطلاعات توسط نظامیان توده‌ای در نیروهای مسلح را می‌توان در سه محور زیرین بیان داشت.

۱- اطلاعات استراتژیک: یکی از عوامل سازمان جاسوسی شوروی به کیانوری گفته بود که: «ایران (پس از انقلاب) دریایی از اطلاعات نظامی بلوک غرب است و حزب توده باید با تمام امکانات و توان خود در جمع‌آوری این اطلاعات تلاش کند.» از جمله این اطلاعات که توسط سازمان نظامی حزب توده تهیه و به رابط شوروی داده شد، مشخصات فنی هواپیمای اف ۱۴ و موشک‌های فونیکس بود.

۲- اطلاعات جنگ تحمیلی عراق علیه ایران: به علت اهمیت نقش جنگ تحمیلی در

۱. مراجعه شود به: «کودتای نوژه»، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، چاپ اول، صص ۳۶-۳۵.

منطقه و انقلاب اسلامی و حساسیت آن در موضوعگیری‌های سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک اتحاد شوروی، حزب توده می‌کوشید تا حداکثر اطلاعات ضروری را در این رابطه تهیه کند. این اطلاعات همچنین در تحلیل سیاسی حزب از وضعیت نظام و تدوین خط‌مشی و تاکتیک‌های آن کاربرد داشته است.

۳- اطلاعات سیاسی: این اطلاعات شامل مواردی می‌شد که در تحلیل پولیت بوروی حزب کمونیست شوروی از مسایل ایران و منطقه و نیز در تحلیل هیأت سیاسی حزب توده از مسایل کشور اهمیت داشت. این قبیل اطلاعات معمولاً توسط اعضای نظامی رده فرماندهی کسب می‌شد.

برای نمونه می‌توان به اظهارات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار با ناخدا افضل‌ی مبنی بر عدم همکاری با حزب کمونیست عراق، گزارش تماس مخفیانه یک مقام عالی‌رتبه رژیم مارکسیستی کابل با کاردار سفارت ایران و ابراز تمایل او به همکاری با جمهوری اسلامی ایران و ... اشاره کرد.

۴- اطلاعات جاری نظامی: این اطلاعات که بعضاً شامل اطلاعات مهم نظامی بود، مسایلی چون خریدهای نظامی ایران، نقل و انتقالات، عملکردها و جناح‌بندی‌های درونی نیروهای مسلح و ... را در بر می‌گرفت.

ج: علاوه بر دو کارکرد فوق (براندازی و اطلاعاتی)، سازمان نظامی حزب توده بر مبنای خط‌مشی و استراتژی براندازی خزنده حزب می‌کوشید تا نظریات و مواضع آن را تبلیغ و القا کند. این کارکرد که می‌توان آن را کارکرد «سمت‌دهی خزنده» نامید در جهت اعمال نظر مستقیم و یا القاء مواضع اتحاد شوروی و حزب صورت می‌گرفت و هدف آن سوق دادن نظام جمهوری اسلامی به سمت وابستگی به بلوک شرق بود.

سازماندهی

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، کیانوری و تعدادی از اعضای رهبری حزب در خارج از کشور با تعدادی از عناصر نظامی ارتباط فردی داشتند که مسئولیت و هدایت آن به عهده کیانوری بود.

پس از پیروزی انقلاب، تا مدتی این ارتباطات ادامه داشت ولی پس از چندی به دستور کیانوری عده‌ای از زبده‌ترین کادرهای سازمان مخفی از آن منتزع شده و به تأسیس سازمان جدیدی به موازات سازمان مخفی، مرکب از اعضای نظامی حزب پرداختند. با وجود این، ارتباط فردی برخی از افراد رهبری (مانند سرهنگ هدایت‌الله حاتمی) با برخی افراد نظامی

تا سال ۱۳۵۹ ادامه داشت. از سال ۱۳۵۹، تمام اعضای نظامی در این سازمان، سازماندهی شدند.

سازمان نظامی حزب در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۲۰ دارای ساختار حزبی بود. بدین معنا که سازمان دارای هیأت (دبیران)، هیأت اجراییه و سایر ارگانهای حزبی بود و کلیه اعضای رهبری و مسئولین آن را نظامیان تشکیل می‌دادند. کیانوری که در گذشته سالها مسئولیت سازمان نظامی را در رهبری حزب به عهده داشت و در این رابطه دارای تجربه کافی بود، چنین ساختاری را برای سازماندهی نظامی در شرایط جدید کشور مناسب نمی‌دانست. اعضای نظامی حزب در شرایط پس از انقلاب تنها به اعتبار موقعیت شغلی خود واجد اهمیت بودند و از نظر سازمانی و سیاسی فاقد کارایی و تجربه و توانایی قابل توجه بودند. بر این اساس، اعطای مسئولیت تشکیلاتی به آنها، هم سبب کاهش شدید کارایی آنان در مسایل نظامی و شغلی‌شان می‌شد و هم سبب بروز خطرات و ضعف‌های تشکیلاتی جدی می‌گردید و شناسایی‌های نظامیان از یکدیگر را پدید می‌آورد و کل مجموعه را در خطر کشف قرار می‌داد.

از دیدگاه کیانوری اعضای نظامی حزب صرفاً مهره‌های با ارزش نفوذی در نیروهای مسلح محسوب می‌شدند که باید بهترین و کاراترین بهره‌دهی را در زمینه شغلی داشته باشند و از فرسایش و خطرات فعالیت تشکیلاتی نیز فراغت یابند. بدین ترتیب مسئولیت سازماندهی و ارتباطات اعضای نظامی به ورزیده‌ترین کادرهای سازمان مخفی محول شد. مسئولیت سازمان نظامی به عهده محمد مهدی پرتوی بود که مستقیماً با سه عضو برجسته سازمان نظامی (ناخدا افضلی با نام مستعار آرش، سرهنگ عطاریان با نام مستعار حبیب، سرهنگ کبیری با نام مستعار رضا) تماس داشت. بقیه اعضای سازمان نظامی در دو شاخه سازماندهی شده بودند.

شاخه اول توسط سیدمحمد معزز (با نام مستعار احمد)، از اعضای سابقه‌دار سازمان «نوید» اداره می‌شد. این شاخه نیروهای زمینی، شهربانی و ژاندارمری را در بر می‌گرفت. شاخه فوق به ۴ شاخه فرعی تقسیم می‌شد که در رأس هر شاخه یکی از کادرهای سابقه‌دار و مجرب سازمان مخفی قرار داشتند. معزز مسئولیت یکی از ۴ شاخه فرعی را نیز خود به عهده داشت که در این رابطه با ۷ نفر از اعضای مهم نظامی در تماس بود.

شاخه دوم توسط شاهرخ جهانگیری (با نام مستعار هوشنگ)، از اعضای سابقه‌دار سازمان «نوید» اداره می‌شد که نیروهای دریایی و هوایی را در بر می‌گرفت. شاخه فوق به شاخه‌های فرعی تقسیم می‌شد و خود جهانگیری مسئولیت یکی از شاخه‌های فرعی را نیز

به عهده داشت که در این رابطه با ۹ نفر از اعضای مهم نظامی در تماس بود. ۳ شاخه فرعی توسط ۳ نفر از اعضای سابقه‌دار سازمان مخفی اداره می‌شدند و یک شاخه استثنائاً توسط سرهمافر هوایی هاشم سعادت‌مندی (با نام مستعار ارسطو) اداره می‌شد. این استثنا به دلیل موفقیت ویژه همافر فوق و کارایی او در فعالیت تشکیلاتی بود.

سازماندهی فوق سراسر کشور را در بر می‌گرفت و اعضای شاغل در شهرستانها نیز مستقیماً تحت پوشش آن بودند. در سال ۱۳۶۱ در پی هماهنگی رهبری حزب توده با رهبری سازمان «اکثریت»، مقرر شد اعضای نظامی «اکثریت» در سازمان نظامی حزب سازماندهی شوند و بدین ترتیب تعدادی از نظامیان «اکثریت» به حزب منتقل شدند. این روند به علت ضربه به رهبری حزب توده در بهمن ۱۳۶۱ قطع شد. انتقال نظامیان «اکثریتی» به سازمان نظامی حزب موجب شد در برخی موارد مسئولیت «اکثریتی»ها به برخی نظامیان عضو حزب داده شود. این گونه موارد در نمودار ضمیمه مشخص است.

ارتباطات اعضای سازمان نظامی به شکل انفرادی بود و تلاش می‌شد از هرگونه شناخت نظامیان از یکدیگر مطلقاً جلوگیری شود. ولی عملاً این امر تحقق نیافت و به علت شرایط انقلابی حاکم بر جامعه، در برخی موارد عناصر توده‌ای نیروهای مسلح نسبت به سایر اعضای حزب کم و بیش شناخت داشتند. این امر به ویژه در نیروی دریایی ارتش وسعت داشت، به نحوی که عناصر توده‌ای نیروی دریایی با توجه به شناختی که از ناخدا افضلی داشتند، در جهت ارتقاء او به مقام فرماندهی تلاش چشمگیر نمودند.

پذیرش و عضویت

۱- عضوگیری

در سازمان نظامی نیز مانند سازمان مخفی، پذیرش اعضای جدید و گسترش سازمان بر عضوگیری مبتنی بود، یعنی کسی رأساً نمی‌توانست تقاضای عضویت کند. شکل‌های عمده عضوگیری سازمان نظامی به شرح زیر بود:

الف- در سال ۱۳۵۸، به علت وجود شرایط انقلابی در کشور، افراد نظامی متمایل به حزب توده بعضاً مستقیماً به دفتر حزب مراجعه کرده و آنکت تقاضای عضویت را پر می‌کردند.

پس از مدت کوتاهی به شدت تلاش شد تا از این مراجعات جلوگیری شود و لذا هواداران نظامی حزب غیرمستقیم و از طریق آشنایان و خویشاوندان حزبی به شعبه تشکیلات حزب معرفی می‌شدند.

ب- عضوایی: یکی از وظایف اعضای سازمان مخفی و سازمان نظامی حزب، شناسایی اعضای واجد شرایط نظامی برای توسعه سازمان نظامی بود. افراد نامزد شده، پس از شناسایی کامل با رعایت مسایل امنیتی به سازمان معرفی می‌شدند.

۲- بررسی

با توجه به ضوابط تشکیلات سازمان مخفی، معرف، فرد کاندید را به مسئول بالاتر معرفی می‌کرد و پس از بررسی‌های اولیه پرونده این شخص به هسته مسئولین سازمان نظامی (مرکب از: پرتوی، جهانگیری، معزز) ارسال می‌شد. در صورت تصویب نهایی عضویت فرد به وی ابلاغ می‌گردید و او در سازمان نظامی سازماندهی می‌شد.

۳- دعوت

تا این مرحله، فرد نامزد عضویت، در جریان مسایل فوق قرار نداشت. پس از تصویب نهایی و پایان مراحل پذیرش، به دو طریق زیرین از او دعوت به عمل می‌آمد:

الف: مراجعه یکی از مسئولین سازمان نظامی به فرد موردنظر و دعوت او به حزب.

ب: مراجعه معرف به وی و دعوت به حزب. این عمل با هماهنگی مسئولین سازمان مخفی صورت می‌گرفت.

۴- ضوابط پذیرش

نامزد عضویت باید از نظر سیاسی به رژیم گذشته، سایر گروه‌های سیاسی و یا سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه وابسته نباشد؛ و از نظر شیوه زندگی و خصوصیات اخلاقی، میزان تعلقات خانوادگی، درجه رفاه‌طلبی و اعتیاد نیز کنترل می‌شد. علاقه و آمادگی فرد برای فعالیت در حزب، شناخت ایدئولوژی و مشی آن و پایبندی بدان و آمادگی برای پذیرش خطرات احتمالی از ضوابط ویژه پذیرش در سازمان نظامی بود. روشن است که علاوه بر ضوابط فوق، ضوابط کلی عضویت در حزب نیز مراعات می‌شد.

نورالدین کیانوری در جلسات هسته مرکزی سازمان نظامی می‌گفت:

صرف پیوستن یک فرد نظامی به حزب در شرایط خطرناک کنونی برای

پذیرش عضویت او کافی است^۱

۱. محمد مهدی پرتوی، بازجویی، ۱۳۶۲.

این بدان معناست که رهبری حزب و اعضای سازمان نظامی به طور کامل نسبت به جرم بودن این اقدامات شناخت کافی داشتند. تجاهلی نیز که بعضاً در جریان بازجویی و دادگاه از سوی اعضای نظامی عنوان می‌شد و تلاش می‌گردید تا عضویت در سازمان نظامی حزب یک پدیده «عادی» جلوه داده شود، بی‌پایه بود.

بنابراین، صرف علاقه یک فرد نظامی به حزب توده برای عضوگیری او کافی به نظر می‌رسید و تنها تأکید جدی بر مسایل حفاظتی و جلوگیری از رسوخ عناصر نفوذی بود.

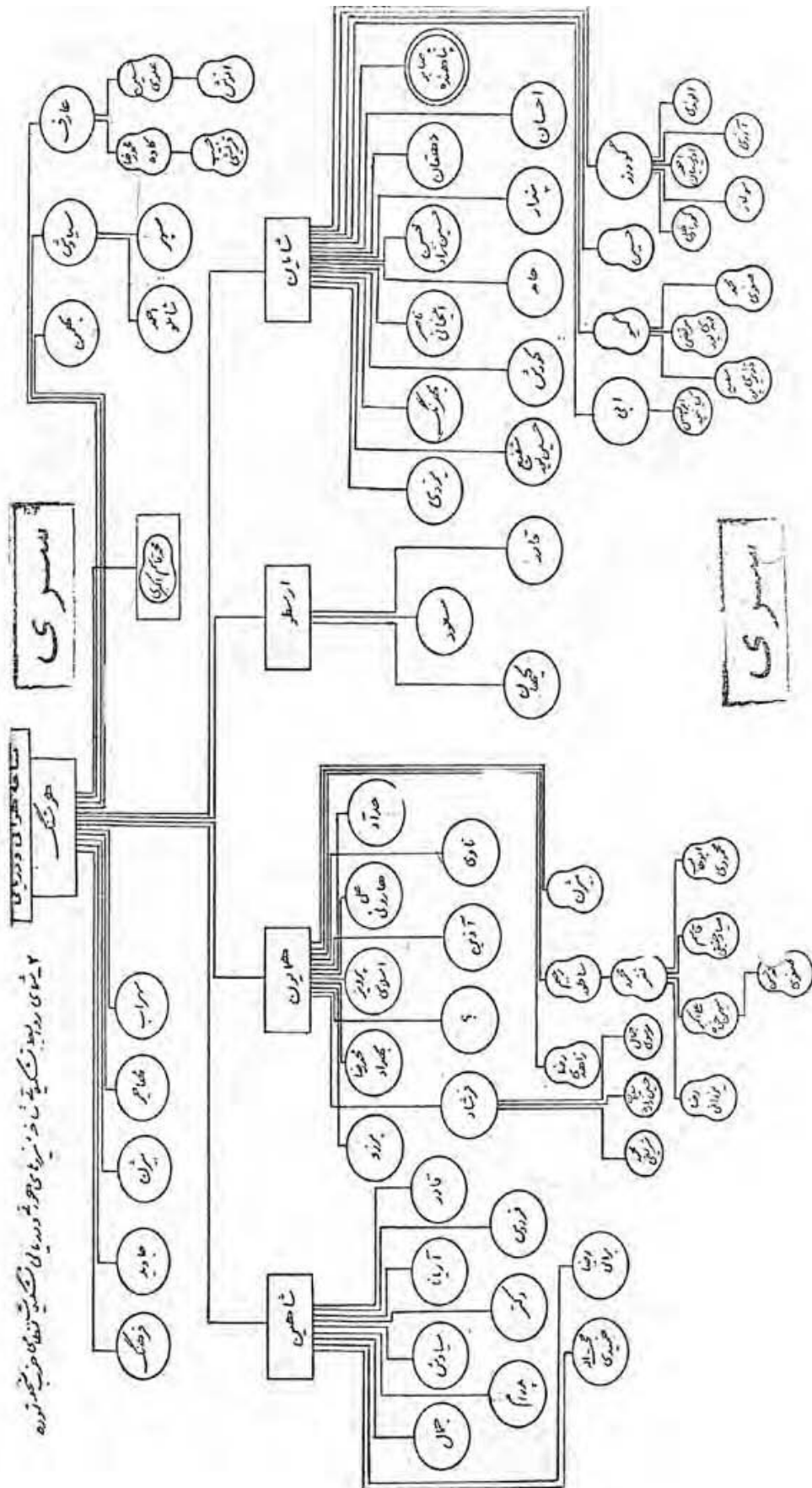
۵- آموزش

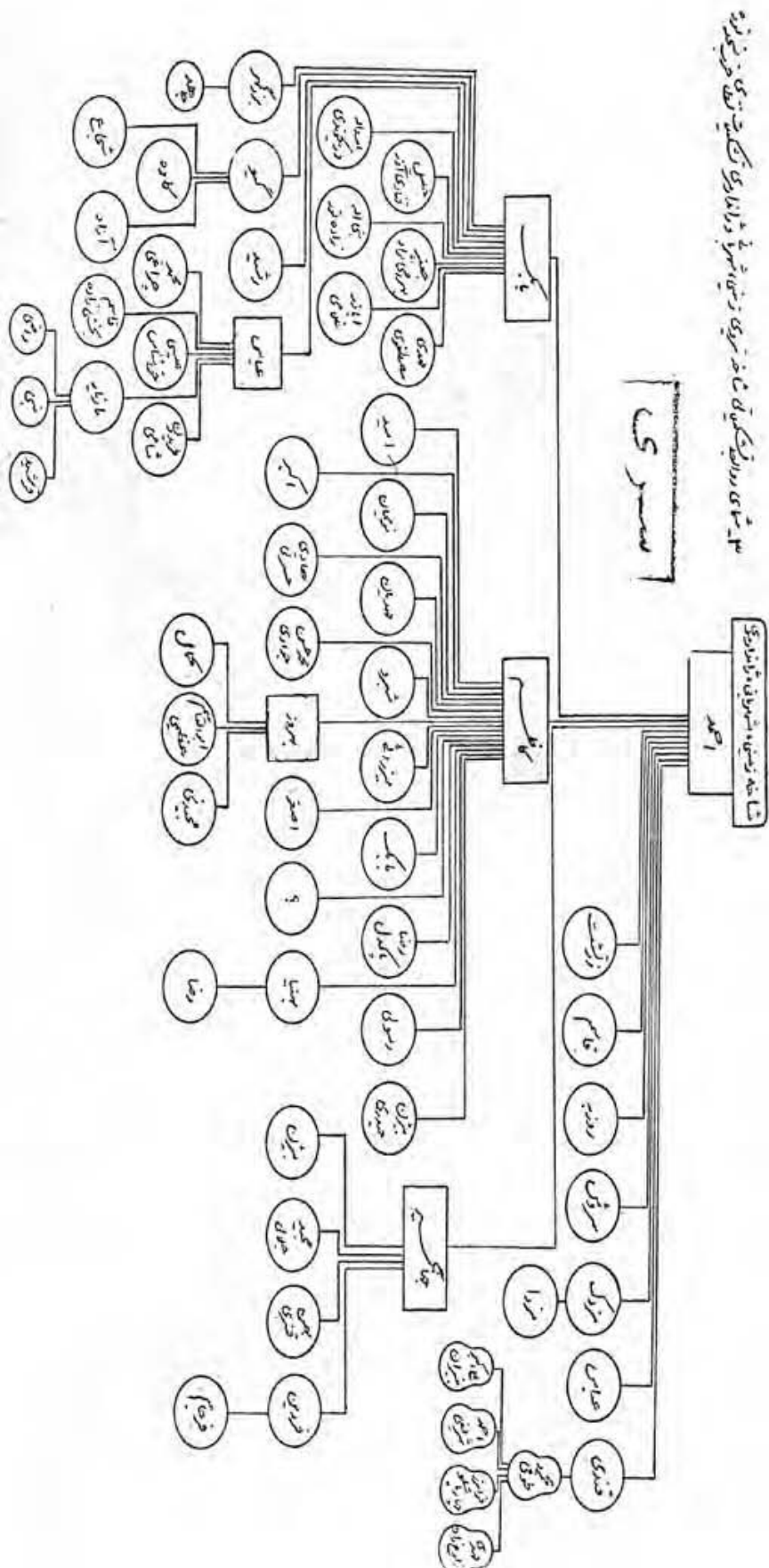
آموزش اعضای سازمان به دو بخش ایدئولوژیک و عملی تقسیم می‌شد.

آموزش‌های ایدئولوژیک؛ به دلیل رعایت شدید مسایل امنیتی و حفاظتی و فاصله طولانی دیدارهای عضو با مسئول رابط، به ویژه در شرایطی که عضو در شهرستانها اشتغال داشت، امکان آموزش ایدئولوژیک اعضای نظامی بسیار محدود بود و خودآموزی توصیه می‌شد. خودآموزی عضو از طریق مطالعه نشریات و کتابهای حزب انجام می‌گرفت. عضو نظامی باید در مطالعه و نگهداری نشریات و کتابهای توده‌ای رعایت اختفا و پنهانکاری را می‌کرد تا سبب شناسایی اطرافیان نشود. در خودآموزی بیشتر بر مسایل سیاسی تأکید می‌شد تا مسایل عقیدتی.

ب: آموزش عملی؛ در این بخش، اعضای نظامی با شیوه‌های امنیتی و حفاظتی آشنا می‌شدند. آموزشها از طریق مسئول رابط ارائه می‌شد و اهم آنها عبارت بود از:

عدم موضعگیری به سود حزب در جامعه و تلاش برای مسلمان جلوه دادن خود در محل کار و زندگی، پاک کردن هرگونه زمینه شناسایی قبلی، انجام دقیق وظایف محوله در محیط کار، عدم نگهداری اسناد و مدارک تشکیلاتی و هرگونه سند جرم‌ساز در محل کار و زندگی، جاسازی اسناد و ...





بخش پنجم

سازمانهای وابسته به حزب توده (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸)

آغاز سخن

حزب توده در فعالیت چهارساله خود، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، علاوه بر تشکیلات مفصل، دارای تعدادی سازمانهای وابسته (جنبی) بود که در پوششهای مختلف، وظیفه اشاعه مشی حزب و اجرای تاکتیکهای آن را در میان اقشار و گروههای مختلف به عهده داشتند. بخشی از این سازمانها بر اساس سنتهای کمونیستی جهانی و در ادامه فعالیتهای سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ تجدید حیات یافتند، (مانند: «جمعیت صلح») و بخشی بر اساس شرایط خاص جامعه ایران در دوران انقلاب و پس از آن پدید شدند (مانند: «حزب دمکرات کردستان - پیرو کنگره چهارم»).

سازمانهای جنبی حزب توده را می توان به شرح زیر دسته بندی کرد:

الف: سازمانهای سیاسی وابسته به حزب توده، شامل «سازمان جوانان توده ایران» و «اتحاد دمکراتیک مردم ایران»، که دارای استقلال درونی نبوده و جزئی از اندام سازمانی حزب توده بودند. «سازمان جوانان» در عین آن که یک سازمان حزبی محسوب می شد یک سازمان توده ای نیز بود.

ب: سازمانهای سیاسی هوادار حزب توده، شامل «سازمان فدائیان خلق (اکثریت)» و «حزب دمکرات کردستان - پیرو کنگره چهارم» که هر چند دارای استقلال نسبی از سازمان حزب توده بودند، ولی تحت نفوذ شدید سیاسی و گاه تشکیلاتی حزب قرار داشتند. فرآیند ادغام سازمانهای حزب توده و «اکثریت» در سال ۱۳۶۱ به چنان عمق و گستردگی رسیده بود که عملاً در همه سطوح، ارتباطات عمودی و افقی، سازمان «اکثریت» را به سازمان حزب توده پیوند می داد.

ج: سازمانهای توده ای وابسته به حزب توده: درباره سازمانهای توده ای، که زیر پوشش «شعبه کل سازمانهای توده ای» قرار داشتند، پیش از این سخن گفتیم.

د: سازمان‌های صنفی وابسته به حزب توده: این سازمان‌ها باید گروه شغلی خاصی را تحت پوشش قرار می‌دادند. از زمره این سازمان‌ها، «انجمن همبستگی اتحادیه‌ها و شوراهای کارگری» و «انجمن حقوقدانان دمکرات ایران» است.

بخش حاضر به بررسی همه سازمانهای وابسته به حزب توده نمی‌پردازد. سازمانهایی چون «فدائیان خلق (اکثریت)» و «حزب دمکرات کردستان ایران - پیرو کنگره چهارم»، به علت استقلال تاریخی و سازمانی (علیرغم پیوستگی و وابستگی به حزب توده) نیازمند بررسی مستقلی است و درباره رابطه آنها با حزب توده بیشتر توضیح داده شده است. سازمانهایی که در این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرند، عبارتند از:

- ۱- سازمان جوانان توده ایران
- ۲- کانون دانش‌آموزان (دمکرات) ایران
- ۳- کانون صنفی فرهنگیان
- ۴- تشکیلات دمکراتیک زنان ایران
- ۵- اتحاد دمکراتیک مردم ایران
- ۶- شورای نویسندگان و هنرمندان ایران
- ۷- جمعیت ایرانی هواداران صلح
- ۸- جمعیت حقوقدانان دمکرات ایران

سازمان جوانان توده ایران

مارکسیسم و جوانان

نسل جوان به دلیل ویژگی‌های روانی-شخصیتی و تسلط عاطفه، شور، احساس و آرمان‌گرایی، معمولاً بیش از نسل میانسال و سالخورده مستعد جذب شعارهای انقلابی است.

نسل جوان در عین حال بخش فعال سیاسی جامعه را تشکیل می‌دهد و از نظر کمیت نیز دارای برتری قابل توجهی است. مجموعه این عوامل جوانان را به مهمترین هدف گروه‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی تبدیل می‌کند.

مارکسیسم به عنوان ایدئولوژی مدعی انقلابیگری و دگرسازی جامعه بشری، توجه جدی به جذب نسل جوان معطوف داشته و در این مسیر سرمایه‌گذاری جدی نموده است. بررسی زندگی‌نامه چهره‌های سرشناس مارکسیست در سراسر جهان نشان می‌دهد که آنان عمدتاً در سنین جوانی و تحت تأثیر عوامل مختلف سیاسی و تربیتی، به ویژه آرمان‌گرایی

انقلابی، جذب این ایدئولوژی شده و خود مارکس، انگلس و لینن نیز از این قاعده مستثنی نبوده‌اند. توجه به زندگی‌نامه سران حزب توده در کتاب حاضر نیز به روشنی اهمیت سنین جوانی را در جلب آنان به مارکسیسم نشان می‌دهد. بنابراین، نسل جوان عمده‌ترین منبع سربازگیری مارکسیسم به حساب می‌آید.

یکی از جاذبه‌های اساسی مارکسیسم در جذب نسل جوان، دعوی انقلابیگری اوست. محیط فاسد جوامع سرمایه‌داری غرب و کشورهای تحت سلطه استعمار و نواستعمار، ناگزیر پرخاش علیه نظم اجتماعی موجود را در روح حساس و مستعد جوان که فطرتاً خواستار تغییر وضع موجود و استقرار وضع مطلوب (ایده‌آل) است، پدید می‌سازد و او را به عرصه کنش اجتماعی در راه دگرسازی جامعه سوق می‌دهد. مارکسیسم، به عنوان ایدئولوژی مدعی براندازی نظم استثمارگر سرمایه‌داری و استقرار «مدینه فاضله» کمونیستی، برای دهه‌های متوالی در دنیای متأثر از فرهنگ و تمدن معاصر غربی، پرچمدار اصلی «مبارزه بنیادی» بود و از همین رو موفقیت قابل توجهی در جذب نسل جوان کسب کرد.

احزاب کمونیست به نقش جوانان وقوف جدی داشته و از همین رو شکل‌هایی برای جذب و سازماندهی آنان در جنب خود تأسیس نموده‌اند. همه احزاب کمونیست در سراسر جهان دارای سازمان‌های جوانان بودند که وظیفه بسیج و جلب جوانان و بهره‌گیری از نیرو و شور آنان، تربیت جوانان با روحیه کمونیستی، ترویج مرام مارکسیستی، تغذیه ایدئولوژیک آنان و تربیت کادر حزب را به عهده داشتند.

پیشینه تأسیس سازمان‌های کمونیستی جوانان به اواخر قرن نوزدهم میلادی در اروپای غربی باز می‌گردد. نخستین گروه جوانان کمونیست، «گارد جوان» متشکل از جوانان مارکسیست بلژیکی بود که در سال ۱۸۸۶ ایجاد شد. پس از آن در سایر کشورهای اروپای غربی نیز سازمان‌های جوانان مارکسیست در جنب احزاب کمونیست و سوسیالیست تأسیس شد، تا بدانجا که در زمان تشکیل کنگره اشتوتگارت «انترناسیونال دوم» (سال ۱۹۰۷) در بسیاری از کشورهای اروپای غربی چنین سازمان‌هایی وجود داشت. از مهمترین این سازمان‌ها «جوانان سوسیالیست آلمان» به رهبری کارل لیکنشت^۱ و رزا لوکزامبورگ بود. در آن زمان شعاری که می‌توانست در جذب جوانان علیه دولت‌های سرمایه‌داری مؤثر باشد و آنان را پیرامون سازمان‌های کمونیستی گردآورد، شعار مبارزه علیه میلیتاریسم

۱. توضیح برای لیکنشت: در سال ۱۸۷۱ متولد و در ۱۵ ژانویه ۱۹۱۹ به همراه رزا لوکزامبورگ به قتل رسید.

(نظامی‌گری) بود. در آن سالها، دولت‌های رقیب غربی، سیاست مسابقه تسلیحاتی و نظامی‌گری عنان گسیخته‌ای را پیش گرفته بودند که زمینه ساز جنگ اول جهانی بود. این نظامی‌گری سرمایه اصلی ملت‌های غربی را می‌مکید و بر تشدید بیکاری، فقر و بحران اقتصادی تأثیر جدی داشت. روشن است که در چنین شرایطی جوانان متعلق به خانواده‌های کم‌درآمد، بیش از سایر گروه‌های اجتماعی روحیه و استعداد پرخاش علیه نابسامانی‌های اجتماعی را دارا می‌باشند. «انترناسیونال دوم» به این پدیده توجه کرد و در نتیجه در سال ۱۹۰۷، پس از پایان کنفرانس اشتوتگارت، به تشکیل کنفرانسی از سازمان‌های جوانان کمونیست دست زد. این کنفرانس سنگ پایه تأسیس «اتحادیه بین‌المللی جوانان سوسیالیست» شد و کنفرانس «بوروی بین‌المللی انترناسیونال سوسیالیستی جوانان» را در شهر وین مستقر ساخت. در انترناسیونال جوانان، رهبران چپ احزاب سوسیالیست مانند لنین، لوکزامبورگ^۱ و لیکنشت فعال بودند و اصولاً این سازمان محیط مساعدی برای توسعه و رشد سوسیالیسم مارکسیستی چپ بود. برخی از رهبران سرشناس کمونیسم در دهه‌های بعد، مانند والتر اولبریخت^۲ و آلبرت شراینر (رهبران حزب کمونیست آلمان) در این مجامع با لنین آشنایی یافتند و از عقاید او متأثر شدند.

با آغاز جنگ جهانی اول بسیاری از احزاب سوسیالیست غربی شعار «دفاع از سرزمین مادری» و حمایت از دولت‌های خودی را در جنگ امپریالیستی پیش گرفتند. این موضع با مخالفت جدی جناح چپ، به رهبری لنین و لوکزامبورگ و ... مواجه شد که سوسیالیست‌های راست را «سوسیال شووینیست» می‌خواندند. رهبری انترناسیونال سوسیالیستی جوانان در وین نیز تحت تأثیر احزاب سوسیالیست راست به اتخاذ مواضع سوسیال شووینیستی و دفاع از دولت‌های خودی در جنگ امپریالیستی پرداخت و این امر سبب انشعاب انترناسیونال جوانان به دو جناح راست و چپ شد.

در آوریل ۱۹۱۵، نمایندگان جوانان سوسیالیست چپ ده کشور غربی در شهر برن آلمان جمع شدند. در این کنفرانس نمایندگان بلشویک‌های روسیه نقش فعالی ایفا کردند. کنفرانس فوق بوروی جدیدی در سوئیس تأسیس کرد و نشریه‌ای به نام *انترناسیونال*

۱. توضیح برای رزا لوکزامبورگ: وی فعال مارکسیست بود. رزا لوکزامبورگ زن آلمانی لهستانی تبار در سال ۱۸۷۱ به دنیا آمد. او پایه‌گذار حزب کمونیست و یکی از رهبران جنبش کارگری بین‌المللی بود و از سال ۱۸۸۷ یک فعال سیاسی به شمار می‌آمد و در زمینه فوق آثاری تدوین کرد و سرانجام در ۱۵ ژانویه سال ۱۹۱۹ به همراه کارل لیکنشت به قتل رسید.

۲. والتر اولبریخت اولین دبیرکل حزب کمونیست آلمان شرقی و رئیس‌جمهور آلمان شرقی. (۱۹۷۳-۱۸۹۳)

جوانان^۱ منتشر نمود. این سازمان طی دوران جنگ جهانی اول به ستاد مرکزی فعالیت جوانان کمونیست غربی تبدیل شد و در نشریه آن مقالاتی از لنین درج گردید.^۲ در سال ۱۹۱۶، لنین مقاله‌ای به نام «انترناسیونال جوانان» نوشت. در این مقاله لنین سلسله اصولی را که باید در مناسبات میان حزب کمونیست و سازمان جوانان مراعات گردد مطرح ساخت. لنین معتقد بود ایجاد سازمان جوانان از وظایف مهم حزب کمونیست است و این سازمان باید دارای استقلال سازمانی، ولی تحت رهبری دقیق حزب باشد. چنین سازمانی به تربیت نسل جوان کمونیست‌ها کمک جدی خواهد کرد.^۳ این اصول پایه عملکرد احزاب کمونیست قرار گرفته است.

با پیروزی انقلاب کمونیستی، به ابتکار لنین در سال ۱۹۱۸ کنگره جوانان کمونیست روسیه تشکیل شد و سازمان کمونیستی جوانان روسیه به نام «کامسامول» را تأسیس نمود. تعداد اولیه اعضای «کامسامول» ۲۲ هزار نفر بود.^۴

پس از انقلاب بلشویکی، انترناسیونال کمونیستی (کمیترن) نیز تأسیس شد. «انترناسیونال سوم» محل تجمع کمونیست‌های چپ و پیرو لنین بود. مرزبندی نهایی آنان نیز با سوسیالیست‌های راست مجتمع در «انترناسیونال دوم» بود. «انترناسیونال سوم» به تأسیس «انترناسیونال کمونیستی جوانان» دست زد که نخستین کنگره آن در نوامبر ۱۹۱۹ با شرکت ۲۹ نماینده از ۱۴ کشور غربی در برلین تشکیل شد. «انترناسیونال کمونیستی جوانان» طبق رهنمود لنین از نظر اساسنامه‌ای یک سازمان مستقل محسوب می‌شد، هر چند عملاً تابع کمیترن بود. برنامه آن نیز تکرار برنامه کمیترن با تأکید خاص بر مسایل جوانان، به ویژه در زمینه شرایط زندگی و کار، تحصیل و مسئله نظامی‌گری، بود. «انترناسیونال کمونیستی جوانان» در سال ۱۹۲۱ به تأسیس «بین‌الملل ورزشی جوانان» دست زد. «انترناسیونال کمونیستی جوانان» مدت ۲۴ سال (۱۹۴۳-۱۹۱۹) حیات داشت و به عنوان بازوی «انترناسیونال کمونیستی» (کمیترن) عمل می‌کرد. در سال‌های پایانی جنگ جهانی دوم به دلیل سیاست «جبهه ضدفاشیستی» و حساسیت دولت‌های متفق به فعالیت‌های کمیترن، انحلال آن ضرورت یافت و به تبع آن، «انترناسیونال کمونیستی جوانان» نیز منحل

1. Jugend – international.

2. Desyaterik & A. Iatysheu. Lenin: youth and the future., progress pub. 1977.

۳. لنین مجموعه آثار (انگلیسی)، چاپ مسکو، ج ۲۳، ص ۱۶۴.

۴. ایگور ایانسکی، کامسامول چیست؟ ترجمه ه. ن. تهرانی، انتشارات روزبه، ۱۳۶۰. (نام رسمی سازمان فوق «اتحادیه لنینی جوانان کمونیست اتحاد شوروی» است).

شد.^۱

در دوران جنگ جهانی دوم، اتحاد شوروی سیاست جدیدی را در قبال جوانان در پیش گرفت. عدم کارایی سازمان‌های خالص کمونیستی منجر به این تاکتیک شد که باید سازمانهای دمکراتیک جوانان تأسیس شود تا بتواند توده وسیع‌تری از نیروهای جوان ضدفاشیست را مجتمع کند و در جهت اهداف ضددهیتلری اتحاد شوروی بسیج نماید. به پیروی از این تاکتیک، کمیته‌ای به سال ۱۹۴۱، «شورای جهانی دانشجویان» و در سال ۱۹۴۲ «شورای جهانی جوانان» در لندن تشکیل شد. ترکیب این دو سازمان در راستای تاکتیک «جبهه ضدفاشیستی»، یک ترکیب جبهه‌ای و غیرکمونیستی بود و نمایندگان شوروی در آن شرکت نداشتند.

با پایان جنگ جهانی دوم، در سال ۱۹۴۵، شورای جهانی جوانان به تشکیل «کنفرانس جهانی جوانان» در لندن دست زد و با انتشار بیانیه‌ای جوانان جهان را به اتحاد دعوت کرد. در این بیانیه آمده است: «لحظه‌ای فرا رسیده که جوانان در مبارزه برای دفاع از آزادی و علیه استبداد و بنیانگذاری جهانی صلح‌آمیز متحد شوند...» این کنفرانس حول شعارهای گسترده و همه‌گیر فوق، «فدراسیون بین‌المللی جوانان دمکرات» (WFDY)^۲ را تأسیس کرد. در این کنفرانس ۴۳۷ نماینده و ۱۴۸ شرکت‌کننده ناظر از ۶۳ کشور حضور داشتند.

یک سال بعد (۱۹۴۶)، کنگره جهانی دانشجویان در پراگ (چکسلواکی) نیز تشکیل شد و تأسیس «اتحادیه بین‌المللی دانشجویان» (I.U.S)^۳ را اعلام داشت. در سال ۱۹۴۷، دو سازمان فوق‌نخستین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان را در پراگ برگزار کردند که در آن ۱۷۰۰۰ نماینده از ۷۳ کشور شرکت داشتند. سیزدهمین فستیوال فوق در سال ۱۹۸۹ در پیونگ یانگ (کره شمالی) برگزار شد که در آن نمایندگان حدود ۱۴۰ کشور شرکت داشتند.

هرچند «اتحادیه بین‌المللی دانشجویان» از نظر مشی، برنامه و عملکرد سازمانی توده‌ای محسوب می‌شد و در آن حتی نیروهای کاتولیک نیز عضویت داشتند، ولی نفوذ کمونیست‌ها از یک سو و سمتگیری‌های ضدامپریالیستی آن از سوی دیگر موجب انشعاب در آن شد و در سال ۱۹۴۸ نیروهای هوادار غرب جدا شده و سازمان جدیدی موسوم به

۱. ویلیام فاستر، تاریخ انترناسیونال، ترجمه م. دایم، تهران، ۱۳۵۸، صص ۳۸۲، ۳۸۰ و ۶۱۲-۶۱۳.

2. World federation of Democratic youth.

3. International Union of students.

«مجمع جهانی جوانان» (W.A.Y)^۱ تأسیس کردند.^۲ چندی بعد در سال ۱۹۵۰ به تحریک امریکا، تعدادی از سازمان‌های دانشجویی (اتحادیه ملی دانشجویان ایالات متحده امریکا و تعدادی از سازمانهای دانشجویی اروپای غربی) از (اتحادیه بین‌المللی دانشجویان) انشعب کرده و «کنفرانس بین‌المللی دانشجویان» (I.S.C)^۳ را به‌پا داشتند که دبیرخانه دائمی آن «کوسک» خوانده می‌شد و در شهر لاهه (هلند) مستقر شد. اسناد و مدارک متعددی وجود دارد که نقش سرویس‌های جاسوسی غرب (به ویژه «سیا» و انتلیجنس سرویس) را در ایجاد سازمان‌های بین‌المللی، منطقه‌ای، ملی جوانان و دانشجویان نشان می‌دهد.

در سال‌های دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی که بسیاری از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به استقلال دست یافتند و حکومت‌های ضدغربی و ضدامپریالیستی به قدرت رسیدند، تشکیل سازمان‌های جوانان در این کشورها نیز توسعه یافت و اکثر این سازمانها برای تجمع بین‌المللی خود به «فدراسیون جهانی جوانان دمکرات» و «اتحادیه بین‌المللی دانشجویان» پیوستند.

در سال‌های قبل از سلطنت رضاشاه، حزب کمونیست ایران دارای سازمان جوانانی بود که تا سالهای ۱۳۰۷ - ۱۳۰۶ فعالیت‌هایی داشت. سازمان جوانان حزب کمونیست ایران عضو انترناسیونال کمونیستی جوانان بود.^۴

پیشینه تاریخی

سازمان جوانان توده ایران در فروردین ۱۳۲۲ توسط رهبری حزب توده تأسیس شد. ابتدا عبدالحسین نوشین مسئول سازمان جوانان در رهبری حزب توده بود. در کنگره اول حزب (۱۳۲۳) دکتر رضا رادمنش، پس از غیرقانونی شدن حزب (بهمن ۱۳۲۷)، دکتر بهرامی و پس از فرار رهبران از زندان، دکتر جودت و در سال ۱۳۳۲ دکتر بهرامی رهبری سیاسی سازمان جوانان را در هیأت اجرائیه حزب به عهده داشتند. در سالهای اقامت رهبری حزب توده در خارج، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا انقلاب اسلامی ایران، سازمان جوانان توده عملاً موجودیت نداشت.

1. World Assembly of youth.

2. World youth, 1980. No. 9-10.

3. International students conference.

۴. مراجعه شود به «خاطراتی درباره فعالیت سازمان حزب کمونیست در تهران» نوشته اردشیر آوانسیان، مندرج در اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران، ج اول، ص ۱۱۹.

در آن دوران، سازمان جوانان توده دارای ساختار مشابه حزب توده بود. رهبری سازمان با کنگره آن بود که کمیته مرکزی را انتخاب می‌نمود. در رأس کمیته مرکزی هیأت اجراییه قرار داشت و امور جاری آن توسط یک هیأت دبیران سه نفره انجام می‌شد. سازمانهای ایالتی نیز توسط کمیته‌های ایالتی (منتخب کنفرانس ایالتی) اداره می‌شدند. در تمام کمیته‌های سازمان جوانان، یک نفر مسئول حزبی به نمایندگی از تشکیلات مربوطه برای رهبری سیاسی سازمان شرکت می‌نمود.^۱ سازمان جوانان از نظر سازمانی دارای استقلال بود ولی عملاً یک ارگان وابسته به حزب توده محسوب می‌شد.

در آغاز، دبیر اول سازمان جوانان، مهندس نادر شرمینی (ثروت) بود که به علت نقش فعال در مبارزه علیه انشعاب گروه خلیل ملکی («اصلاح‌طلبان») در رهبری حزب توده رشد کرده و عضو کمیته مرکزی شد. شرمینی به علت جاه‌طلبی شدید، سازمان جوانان را نه به نیروی تابع و ذخیره حزب، بلکه به یک گروه تندرو رقیب حزب تبدیل کرد و سبب تنش‌های جدی در روابط حزب و سازمان شد.^۲

به همین دلیل در سال ۱۳۳۰ شرمینی از رهبری سازمان جوانان به رهبری شعبه تشکیلات کل (تکش) منصوب گردید و علی‌متقی جایگزین او شد، ولی به علت تحریکات باندا شرمینی، متقی نتوانست بر سازمان جوانان تسلط یابد و پس از مدت کوتاهی احمد سمیعی به عنوان دبیر اول سازمان جوانان منصوب شد. در این دوران سازمان جوانان (با ظاهراً ۵۰۰۰ عضو در تهران) نقش مخربی در حیات اجتماعی و سیاسی جامعه ایران ایفا کرد.

سازمان جوانان توده پس از غیرقانونی شدن حزب در بهمن ۱۳۲۷، برای انجام فعالیت‌های علنی و گسترده خود به تأسیس سازمان جنبی به نام «کانون جوانان دمکرات ایران» دست زد که در واقع پوشش علنی آن محسوب می‌شد. جمعیت مذکور دارای یک کلوپ مرکزی در خیابان نادری تهران بود و به اجرای جشن‌ها، مراسم و فستیوال‌هایی دست زد. از جمله این جشن‌ها، مراسم «هفته بین‌المللی جوانان» در فروردین ۱۳۳۱ بود که به درگیری خشن با پلیس و کشتار عده‌ای انجامید.

سازمان جوانان توده، از پایه‌گذاران فدراسیون جهانی جوانان دمکرات (WFDY) بود و برای سالها در هیأت اجراییه آن نماینده دائمی داشت. آخرین نماینده دائمی آن در

۱. کمونیزم در ایران، ص ۶۵۵.

۲. کمونیزم در ایران، صص ۶۵۷-۶۶۲؛ سیر کمونیزم در ایران، صص ۲۶۲-۲۸۳.

«فدراسیون»، بابک امیرخسروی بود. سازمان جوانان توده، نخستین سازمان متشکل سیاسی کشور بود که به فعالیت در میان دانشجویان و دانش‌آموزان پرداخت.

حزب توده از بدو تأسیس، به دانشجویان به عنوان فعالترین گروه اجتماعی کشور در مسایل سیاسی توجه ویژه داشت؛ روزنامه بشر و سپس خورشید صلح را برای دانشجویان منتشر کرد و با بهره‌گیری از نیروی دانشگاهی و استادان توده‌ای، دانشگاه تهران را به یکی از مراکز اصلی فعالیت خود تبدیل کرد. طرح شعار «اتحادیه دانشجویی» در محیط دانشگاه تهران با موفقیت همراه بود و این شعار به دلیل تازگی و جاذبه آن در مسئله تشکل سیاسی و صنفی دانشجویان هوادارانی یافت و به تشکیل اتحادیه‌های دانشجویی در دانشکده‌های مختلف تهران طی سالهای ۱۳۲۹-۱۳۲۳ انجامید. بدینسان از تجمع اتحادیه‌های دانشجویی در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۹ «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» (توسو)^۱ تأسیس گردید و توسط مسئولین دانشگاه به رسمیت شناخته شد. «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» تحت رهبری سازمان جوانان توده قرار داشت و به عضویت «اتحادیه بین‌المللی دانشجویان» (I.U.S) پذیرفته شد. «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» نقش مهمی در القاء ایدئولوژی مارکسیستی در محیط دانشگاهی آن روز ایران ایفا کرد و بر بینش غرب‌گرایانه نسل بعدی تحصیل‌کردگان و متخصصین کشور تأثیر جدی داشت.

در زمینه فعالیت دانش‌آموزی، سازمان جوانان در سال ۱۳۳۰، سازمان دانش‌آموزان ایران را ایجاد کرد که تأثیرات مهمی در محیط آموزشی کشور تا سال ۱۳۳۲ داشت.

سازمان جوانان توده، دارای مطبوعات مفصل بود. ارگان مرکزی آن رزم نام داشت و تا غیرقانونی شدن حزب (بهمن ۱۳۲۷) به طور علنی انتشار می‌یافت. با غیرقانونی شدن حزب، سازمان جوانان به انتشار مخفی نشریه حقیقت پیروز خواهد شد پرداخت و سپس انتشار رزم را به طور مخفی تا سال ۱۳۳۳ ادامه داد. همزمان نشریه آیندگان نیز به طور علنی منتشر می‌شد. نشریه جوانان دمکرات، ارگان «کانون جوانان دمکرات» و نشریه دانش‌آموز ارگان «سازمان دانش‌آموزان ایران» و نشریه دانشجو ارگان «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» بود.

سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سالهای ورشکست و انزوای حزب توده است. با وجود این، بقایای حزب توده در اروپای غربی تا اوایل دهه ۱۳۴۰ تا حدودی فعال بودند. با تحکیم رژیم امریکایی - انگلیسی پهلوی، سیاست گسیل دانشجویان به غرب به

1. Tehran University Students Organization (TUSO).

طور وسیع و بی‌سابقه‌ای آغاز شد و در عرض کمتر از ۵ سال بیش از ۲۰ هزار دانشجوی به اروپای غربی و ایالات متحده اعزام شد. محیط مساعد کشورهای غربی، روحیه نفرت از رژیم دست‌نشانده شاه و سابقه فعالیت حزب توده در مجامع دانشگاهی، زمینه‌ای بود که بر اساس آن تجدید فعالیت محدود حزب توده را در میان دانشجویان مقیم غرب میسر می‌ساخت. در نتیجه حزب توده در تأسیس «کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در اروپا» در سال ۱۳۳۸ نقش داشت و این سازمان که محل تجمع نیروهای سیاسی مختلف بود، جایگزین «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» در «اتحادیه بین‌المللی دانشجویان» شد. «کنفدراسیون» در عرض ۳ سال همه سازمان‌های دانشجویی را در اروپا مجتمع ساخت و دامنه آن آمریکا را نیز فرا گرفت. ولی از سال ۱۳۴۰ (از کنگره سوم «کنفدراسیون») نقش نیروهای مخالف حزب توده در آن چشمگیر شد و انشعاب مائوئیسم آخرین بقایای نفوذ حزب توده را از بین برد و تقریباً تمامی هواداران و اعضای حزب توده در غرب (به جز عده انگشت‌شماری) به گروه‌های مائوئیستی و چپ پیوستند. در نتیجه در دهه ۱۳۴۰ فعالیت حزب توده در میان دانشجویان مطلقاً فروکش کرد و تنها در سال ۱۳۵۰ بود که نشریه پیکار را برای دانشجویان منتشر کرد. انتشار این نشریه، توفیقی نیافت و در سال ۱۳۵۳ متوقف شد.

در فروردین ۱۳۵۴، حزب توده توانست نیروی محدودی گرد آورد و از آنجا که ادامه فعالیت در درون «کنفدراسیون» غیرممکن بود و این سازمان خود به گروه‌های سیاسی تجزیه شده بود، «سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران» (آدیسی)^۱ را تأسیس کرد. این سازمان با اعمال نفوذ اتحاد شوروی مجدداً «عضو» اتحادیه بین‌المللی دانشجویان شد و کرسی خالی «کنفدراسیون» را که به دلیل مواضع ضدشوروی از آن خارج شده بود، اشغال کرد. «آدیسی» دارای یک نشریه مرکزی به نام *آرمان* و نشریه‌ای به نام *آینده*، ارگان سازمان فوق در آلمان فدرال و برلین غربی بود. در رأس این سازمان، کیومرث زرشناس قرار داشت که به اعتراف او پس از دستگیری (بهمن ۱۳۶۱)، با سازمان جاسوسی آلمان شرقی رابطه اطلاعاتی داشت.

سیر فعالیت پس از انقلاب

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در آغاز سال ۱۳۵۸ کادرهای مسئول «آدیسی» در

خارج از کشور نیز به ایران بازگشتند.

به دلیل سیاست‌های ضداسلامی و مذهب‌زدایانه حکومت پهلوی، فرهنگ غربی، در ابعاد گوناگون لیبرالی، راست و چپ آن توانسته بود در میان بخش قابل توجهی از دانشجویان جای پای بیابد و بخشی از آنان را منحرف سازد. با توجه به ژرفای فرهنگ اسلامی حاکم بر جامعه، گروهکهای چپ نمی‌توانستند تکیه‌گاهی در میان توده‌های محروم داشته باشند و دانشجویان مناسب‌ترین گروه اجتماعی برای پذیرش ایده‌های مارکسیستی به شمار می‌رفتند. بر این اساس حزب توده فعالیت سازمان جوانان توده را پس از انقلاب آغاز کرد. این سازمان در سال ۱۳۵۸ با نام «سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران» آغاز به کار کرد و پس از غائله کردستان که نام «دمکرات» در جامعه بسیار بدنام شد، با نام سازمان جوانان توده به فعالیت خود ادامه داد. نشریه آن *آرمان* نام داشت که پس از محدودیت‌های قانونی به *امید فردا* تغییر نام داد و سپس به علت نداشتن مجوز منتشر نشد و تا سال ۱۳۶۰ به نام *ضمیمه‌نامه مردم برای جوانان توده* و به شکل مجله ماهانه منتشر شد.

بخش دانش‌آموزی این سازمان در سال ۱۳۵۸ به نام «کانون دانش‌آموزان دمکرات ایران» شروع به کار کرد.

به علت اهمیت سازمان جوانان در مجموع سازمان‌های جنبی حزب و با توجه به تجربیات قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سازمان جوانان اهرم نیرومندی در دست جناح‌های متخاصم درون کمیته مرکزی محسوب می‌شد. از همین رو کیانوری مسئولیت سازمان جوانان را در هیأت دبیران مستقیماً به دست گرفت و مهره مورد اطمینان خود، کیومرث زرشناس را به دبیر اولی سازمان جوانان گماشت. ولی پس از چندی (پس از پلنوم هفدهم، فروردین ۱۳۶۰) مسئولیت سازمان جوانان در رهبری حزب توده به منوچهر بهزادی دبیر سازمان‌های توده‌ای واگذار شد. بهزادی در جلسات «هیأت ایران سازمان جوانان» شرکت می‌جست. در سال ۱۳۵۸، سازمان جوانان، تشکیلات دانشجویی حزب توده را در اختیار داشت و با توجه به این که عمده نیروی هوادار حزب توده، نظیر سایر گروهکهای چپ، در دانشگاه‌ها بود و در تهران حدود ۲۰۰۰ دانشجوی را تحت پوشش داشت، تشکیلات حزب توده عملاً به محل تجمع عده‌ای پیرمرد توده‌ای بازمانده از سالهای پیش از ۱۳۳۲ و سازمان جوانان به یک سازمان فعال حزبی تبدیل شد. در این دوران زرشناس دارای قدرت فوق‌العاده اجرایی بود، ولی پس از چندی در اوایل سال ۱۳۵۹ (پس از انقلاب فرهنگی و تعطیل دانشگاه‌ها) تشکیلات دانشجویی به حزب منتقل شد و در سازمان حزبی - بر اساس

ناحیه‌بندی - ادغام گردید و از فعالین دانشجوی به عنوان کادر برای به حرکت درآوردن چرخ تشکیلات حزب استفاده شد. اکثر فعالین دانشجویی اهرم‌های پرتحرک تشکیلات حزب را به تدریج در دست گرفته و عناصر مسن به مواضع کم‌تحرک‌تر رانده شدند. از این پس سازمان جوانان عمدتاً به یک سازمان دانش‌آموزی تبدیل شد. ناگفته نماند که زرشناس از این مسئله به طور جدی ناراحت بود و در برابر انتقال کادرهای حزبی سازمان جوانان به حزب، مقاومت نشان می‌داد و حتی آنان را از دید تشکیلات حزب پنهان می‌کرد.

در این مرحله، سازمان جوانان هدف اصلی فعالیت خود را فعالیت‌های صنفی دانش‌آموزی و توده‌ای قرار داد و در ایجاد «تشکل‌های صنفی» و «توده‌ای» در محلات و مدارس کوشید. درباره خصوصیات شخصیتی مسئول سازمان جوانان، بنا به اعتراف سایر مسئولین این سازمان، زرشناس با استفاده از نیروی پرتحرک سازمان جوانان، رؤیاهای جاه‌طلبانه‌ای در سر می‌پروراند. او شدیداً نسبت به ۶ افسر توده‌ای عضو رهبری حزب (عمومی، حجری، شلتوکی و ...) حسادت می‌ورزید و علناً آنان را فاقد تجربه و آگاهی سیاسی و تئوریک می‌خواند. او می‌کوشید تا با نزدیک شدن هر چه بیشتر به کیانوری و جوانشیر، به تدریج جای پای خود را برای رسیدن به پست‌های اصلی قدرت (به ویژه مسئولیت کمیته ایالتی تهران حزب توده) استوار سازد.

یکی از وظایف سازمان جوانان، به عنوان نیروی ذخیره حزب، پرورش کادر برای تصدی مسئولیت در ارگانهای گوناگون حزبی بود. سازمان جوانان هر از چندی کادرهای پرورش‌یافته خود را به حزب منتقل می‌ساخت و آنان بسته به سطح رشد و توانایی و نیازهای حزب به مسئولیت‌های درخور گماشته می‌شدند.

ساختار سازمان جوانان توده

اساسنامه جدید سازمان جوانان، در فروردین ۱۳۶۰ به تصویب هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده رسید. این اساسنامه تکرار اساسنامه قدیمی سازمان جوانان بود. طبق این اساسنامه، سازمان جوانان باید دارای ساختار تشکیلاتی مشابه حزب باشد عالی‌ترین ارگان کنگره محسوب می‌شود. در فاصله بین دو کنگره، کمیته مرکزی منتخب آن باید سازمان را رهبری کند. در فواصل پلنوم‌های کمیته مرکزی، هیأت اجرائیه و امور روزمره و جاری توسط هیأت دبیران اداره شود. سازمان جوانان طبق اساسنامه دارای شعب و کمیسیون‌های مرکزی مشابه حزب است. سازمان جوانان از آنجا که دارای مشی سیاسی مستقلی نبوده و تابع و وابسته به حزب بود، هیأت سیاسی مستقلی نداشت و ارگان رهبری

آن همان «هیأت اجرائیه» خوانده می‌شد. ارگان پایه‌ای سازمان جوانان «حوزه» بود. در عمل، این ساختار سازمانی پس از انقلاب به طور کامل پدید نیامد؛ نه کنگره‌ای تشکیل شد و نه کمیته مرکزی. پس از پلنوم هفدهم، زرشناس در نظر داشت که به تبعیت از آن، پلنوم کمیته مرکزی سازمان جوانان را تشکیل دهد و فهرست کسانی را که باید به عنوان اعضای کمیته مرکزی در پلنوم شرکت می‌نمودند تهیه کرد؛ ولی به دلایل امنیتی و تغییر شرایط در سال ۱۳۶۰ تشکیل پلنوم مورد موافقت حزب قرار نگرفت. ارگانهای رهبری نیز تابع شرایط فنی بود و در درجه اول به کیفیت کادرهای موجود بستگی داشت. در سال‌های ۱۳۵۹-۱۳۵۸ گروهی از کادرهای نسبتاً سابقه‌دار جوان در سازمان جوانان بودند که در ارگانی به نام «هیأت اجرائیه موقت» گردآمدند. در سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ اکثر این کادرها به حزب منتقل شدند و یک گروه ۴ نفره به نام «هیأت دبیران»، عالی‌ترین ارگان سازمان جوانان از نظر حزبی در سطح شعبه مرکزی محسوب می‌شد.

در سال ۱۳۶۰ حزب توده جزوه درونی با نام «توضیحی درباره مسایل سازمان» (نوشته جوانشیر) منتشر ساخت که این جزوه عملاً کار پایه تشکیلاتی مسئولین حزبی قرار گرفت. طبق این جزوه عملاً ارگانهای سازمان جوانان باید زیر نظر ارگان همنام حزبی اداره می‌شد و ارتباط عمودی با ارگانهای بالاتر سازمان نقش کمتری می‌یافت، ولی زرشناس هیچگاه زیر بار این اصول نرفت و همواره بر سر اختیارات رهبری سازمان جوانان (و در واقع خودش) در حال کشمکش با تشکیلات حزبی بود.

به دلیل خصلت سازمان جوانان که همواره بخشی از کادرهای آن به حزب منتقل می‌شد، سازمان جوانان در طول چهار سال پس از انقلاب تا انحلال در سال ۱۳۶۲، دارای ساختار و چارت تشکیلاتی سیال و در حال تغییری بود. در آغاز فعالیت سازمان جوانان پس از انقلاب، این سازمان توسط کادرهای از اروپا آمده به شرح زیر، اداره می‌شد: زرشناس (دبیر اول)، فرهاد فرجاد آزاد، مهرداد فرجاد آزاد، عسکر دانش شریعت پناهی، مجید فیروزیان، اصغر محبوب، سیامک دشتی (تورج) و ...

در اواسط سال ۱۳۵۸ کادرهای رهبری سازمان جوانان که عمدتاً از توده‌ای‌های مقیم اروپای غربی بودند به حزب منتقل شده و به جای آنان از عناصر جوان توده‌ای داخل کشور، تعدادی وارد ترکیب رهبری جدید که «هیأت اجرائیه موقت» خوانده می‌شد، شدند. در عین حال برخی از کادرهای سابق مانند فرهاد فرجاد، مهرداد فرجاد و دکتر سیامک دشتی نیز تا مدتی با حفظ سمت خود در حزب، در سازمان جوانان نیز مسئولیت داشتند. تشکیلات سازمان جوانان عمدتاً دانشجویی بود و بر اساس دانشگاه‌های اصلی تهران

(تهران، صنعتی شریف، شهید بهشتی، علم و صنعت، امیرکبیر) سازماندهی شده بود. اعضای «هیأت اجرائیه موقت» به این شرح بودند: زرشناس، مسئول سازمان جوانان، مسئول کل دانشجویی و تشکیلات؛ فرهاد فرجاد آزاد؛ دبیر، مسئول تعلیمات؛ مهرداد فرجاد آزاد؛ مسئول تبلیغات؛ مجید فیروزیان؛ مسئول دانش‌آموزی؛ مهرداد بخشی‌زاده؛ مسئول دانشگاه‌ها (پس از چندی عباس عامری به عنوان مسئول دانشگاه‌ها وارد ترکیب هیأت اجرائیه شد)، اردشیر، مسئول شهرستانها؛ سیامک دشتی (تورج)، سردبیر مجله جوانان، شهبازی، مسئول انتشارات؛ زهره قائینی، مسئول تحریریه دانش‌آموزی، مسئول بین‌المللی؛ نصرت‌الله درویش، مسئول کارگری. در اواخر سال ۱۳۵۹، پس از انتقال اکثر کادرهای فوق به حزب، عملاً رهبری سازمان جوانان از وجود کادرهای مجرب خالی ماند و تنها ۴ نفر از جوانان عضو هیأت اجرائیه موقت باقی ماندند. در اواخر ۱۳۵۹، این عده تحت عنوان هیأت دبیران، جلسات خود را به صورت هفتگی تشکیل می‌دادند. مسئولین هیأت مرکزی که از میان کادرهای متوسط انتخاب شده بودند، عضو این ارگان و هیچ ارگان دیگری محسوب نمی‌شدند و هر از چندی در جلسات هیأت دبیران حضور به هم رسانیده و گزارش کار می‌دادند و رهنمودهای لازم را دریافت می‌داشتند و بحث سیاسی که توسط زرشناس مطرح می‌شد می‌شنیدند. در این دوران، سازمان جوانان رسماً به نام «سازمان جوانان توده ایران» فعالیت می‌کرد و عنوان پوششی «سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران» را کنار گذاشت.

در سازمان جوانان، دبیر اول دارای اختیارات مطلق بود و کلیه اقدامات اصلی دبیران دیگر باید به تصویب وی می‌رسید. وی بر کار کلیه بخش‌ها نظارت مستمر داشت. در واقع می‌توان گفت «هیأت اجرائیه موقت» و «هیأت دبیران» بیشتر ارگان‌های تشریفاتی بودند و رهبری سازمان جوانان حالت فردی داشت. مسایل تشکیلاتی در جلسات هیأت دبیران مطرح نمی‌شد و توسط کمیته ایالتی تهران سازمان جوانان و توسط زرشناس حل و فصل می‌گردید. زرشناس به عنوان مسئول سازمان ایالتی تهران جوانان، عضو کمیته ایالتی تهران حزب بود.

وظایف ارگانهای مرکزی سازمان جوانان

۱- هیأت دبیران: (۱۳۶۱ - ۱۳۵۹)

بررسی عملکردهای سازمان در طول هفته، جمع‌بندی فعالیتهای سازمان در طول هفته، تصویب رهنمودهای کلی، نظارت بر کار شعب و ارگانهای مرکزی.

۲- هیأت اجرائیه: (از اواسط ۱۳۵۸ تا اواخر ۱۳۵۹)

بررسی عملکردهای سازمان در طول هفته، جمع‌بندی فعالیتهای سازمان، تصویب رهنمودهای کلی، نظارت بر کار شعب و ارگان‌ها.

۳- کمیته ایالتی تهران

بررسی عملکردهای تشکیلات تهران در طول هفته، تصویب و حل و فصل مسایل تشکیلاتی، مسایل اعضا و کادرها (ارتقا، جابجایی و...) اجرای رهنمودهای شعب مرکزی و ...

۴- شعبه شهرستانها

نظارت بر سازماندهی سازمان‌های شهرستان‌ها، ایجاد ارتباط میان مرکز با سازمان‌های شهرستانها و ابلاغ مصوبات مرکز به آنان، ایجاد هماهنگی با شعبه شهرستانهای حزب، ارسال مطبوعات، نشریات و جزوات درونی سازمان به شهرستانها.

۵- تحریریه جوانان

تهیه مقاله و نشر مجله جوانان توده (آرمان، امیدفردا، جوانان توده).

۶- تحریریه دانش‌آموزان

تهیه مطلب، مقاله و نشر مجله و هفته‌نامه دانش‌آموزی (آذرخش، آذرخش نو، پیام مردم).

۷- کمیسیون دانش‌آموزی (کانون دانش‌آموزان ایران)

دریافت، بررسی و جمع‌بندی اخبار مدارس، بررسی سیاست‌های دولت در زمینه آموزش و پرورش، تدوین سیاست حزب توده در مدارس، نشر اعلامیه به مناسبت‌های آموزشی، ارائه طرح و رهنمود به تشکیلات برای کار در مدارس و ...

۸- کمیسیون دانشجویی

دریافت، بررسی و جمع‌بندی اخبار دانشگاه‌ها و آموزش عالی، بررسی سیاست‌های دولت در زمینه آموزش عالی، تدوین سیاست حزب توده در زمینه آموزش عالی، نشر اعلامیه به مناسبت‌های دانشگاهی، ارائه رهنمودهای ضروری به تشکیلات حزب و سازمان جوانان و ...

۹- کمیسیون تبلیغات

ارزیابی مسایل جاری جوانان از نظر تبلیغاتی و تدوین سیاست تبلیغاتی سازمان جوانان، ارائه رهنمودهای تبلیغاتی به تشکیلات سازمان جوانان، تهیه پوستر، کارت پستال، تراکت، موضوعات تبلیغاتی و ...

۱۰- کمیسیون تعلیمات

تدوین برنامه آموزشی برای اعضای سازمان جوانان از قبیل حوزه‌های جنبی کلاس و

نظارت بر اجرای آنها، تهیه مقالات و درسنامه‌های تئوریک برای جوانان.

۱۱- کمیسیون بین‌المللی

ایجاد ارتباطات بین‌المللی سازمان جوانان با اتحادیه بین‌المللی دانشجویان و فدراسیون جهانی جوانان دمکرات و سازمان‌های کشورهای مختلف و نشر بولتن انگلیسی جوانان توده (TUDEH YOUTH)، موضع‌گیری در زمینه مسایل گوناگون کشورهای مختلف و ارسال پیام‌های همبستگی و ...؛ مسئول شعبه بین‌المللی از آغاز (سال ۵۸) زهره قائینی بود. کار اصلی مسئول بین‌المللی، مطالعه نامه‌هایی بود که از خارج می‌رسید. بخشی از این نامه‌ها که با مهر و امضای مسئولین IUS و WFDY می‌رسید، دعوت‌نامه‌ها، بورسیه‌های تحصیلی و ... بود که مفاد آن فقط به اطلاع می‌رسید و وی در رابطه با حزب تصمیمات لازم را اتخاذ می‌کرد.

بخش عمده نامه‌ها، بولتنها، نشریات و پیامهای همبستگی در جلسه بین‌المللی مطرح می‌شد و افراد کمیسیون به ترجمه آن می‌پرداختند. در واقع جلسات بین‌المللی، جلسات ترجمه مطالب بین‌المللی بود و کار اصلی ارتباطات بین‌المللی توسط زرشناس و زهره قائینی انجام می‌شد.

۱۲- کمیسیون کارگری

دریافت، بررسی و جمع‌بندی اخبار کارگری، تدوین سیاست سازمان جوانان در مسایل کارگری و نظارت بر اجرای آنها و ارائه رهنمودهای لازم به تشکیلات، تهیه مطالب و مقالات کارگری و ...

۱۳- کمیسیون دهقانی

بررسی مسایل روستائیان جوان و نوجوان و تنظیم سیاست سازمان جوانان برای کار در روستاها

۱۴- کمیسیون توده‌ای

بررسی مسایل جوانان و نوجوانان در محلات و تنظیم سیاست سازمان جوانان در این زمینه و ارائه رهنمودهای لازم به تشکیلات.

۱۵- کمیسیون دختران

بررسی مسایل دختران و تنظیم سیاست سازمان جوانان برای کار در میان دختران و ارائه رهنمودهای لازم به تشکیلات.

۱۶- شعبه انتشارات

تهیه و نشر کتابهای سازمان جوانان.

۱۷- آرشیو و پیک سازمان جوانان

سازمان جوانان دارای آرشیو تشکیلاتی بود که به طور مخفی نگهداری می‌شد. گزارش‌هایی که از شبکه حزبی می‌رسید، توسط مسئول تشکیلات (زرشناس) بررسی می‌شد و به مسئول آرشیو و پیک داده می‌شد. بخشی از آن در آرشیو حفظ می‌شد (آنکت و زندگی‌نامه افراد و ...) و بخشی توسط پیک به «سات» ارسال می‌شد.

وظایف کمیته‌های تشکیلاتی

الف: ارگان رهبری سازمان مربوطه

کمیته‌های سازمان جوانان مانند کمیته‌های حزبی ارگانها، رهبری کننده و تصمیم‌گیرنده سازمان مربوطه (ایالت، ولایت، ناحیه، بخش) در محدوده جغرافیایی معین بودند که کمیته‌های بالاتر، آن محدوده را برای آنها مشخص می‌کردند. کمیته در محدوده جغرافیایی معین خود کنترل، نظارت، بررسی و پیگیری سازمان مربوطه را به عهده داشت و نتیجه را به کمیته بالاتر گزارش می‌داد. اگر رهنمود از کمیته‌های بالاتر مطرح می‌شد کمیته زیردست وظیفه داشت آن را بررسی و نتیجه‌گیری کند و جهت اجرا به رده‌های پایین ابلاغ نماید.

ب: گزارش‌گیری

کمیته‌های بخش سازمان جوانان که نزدیکترین کمیته به اعضای ساده بودند، به طور عمده متشکل از دانش‌آموزان بود. این کمیته‌ها عملکرد هفتگی حوزه‌های خود را جمع‌بندی کرده و به مسئول خود در حوزه بالاتر می‌دادند و در صورت نبود اشکال به سرشاخه و سپس به کمیته بخش ارسال می‌شد.

گزارش‌دهی از کمیته بخش به کمیته ناحیه و کمیته ناحیه جوانان به کمیته ایالتی و از آنجا به کمیته مرکزی سازمان جوانان (که عملاً هیأت دبیران جایگزین آن بود) صورت می‌گرفت. گزارش‌ها به شکل زیر تقسیم‌بندی می‌شد:

- گزارش‌های جاری: گزارش‌هایی بود که باید مستمراً و بدون فوت وقت به بالا فرستاده می‌شد و محتوای آن عموماً اخبار و مشکلات سیاسی و تشکیلاتی بود.

- گزارش‌های جامع نوبتی: که باید هر ماه به کمیته‌های فوق سازمان جوانان و به کمیته حزبی مربوطه داده می‌شد.

- گزارش‌های سالانه: این گزارش‌ها بعد از پایان سال تحصیلی تهیه و به کمیته مافوق ارسال می‌شد.

ج: سرکشی

مسئول هر کمیته موظف بود علاوه بر اداره جلسات کمیته خود و شرکت در جلسه کمیته بالاتر، در طول هفته با اعضای کمیته پائین‌تر ارتباط داشته باشد. اینگونه ارتباط را «ارتباط دبیرخانه‌ای» می‌نامیدند. غیر از این موارد، مسئول کمیته جوانان در جلسات شعب جنبی خود نیز شرکت می‌کرد. بازرسی از حوزه‌های پائین، اعم از درجه ۱ و درجه ۲ و عادی، که از وظایف کمیته بود، توسط مسئول بخش صورت می‌گرفت.

د: تأمین کادرهای لازم

از دیگر وظایف کمیته‌ها تأمین کادرهای لازم برای تکمیل خود کمیته، شعب جنب خود و اداره حوزه‌ها بود. کمیته‌ها نیازهای خود را در رابطه با نیرو با کمیته‌های حزبی مربوطه مطرح می‌کردند و در صورت توافق، فردی از طرف سازمان جهت عضویت در کمیته به کمیته بالاتر معرفی می‌شد و در صورت پذیرفته شدن وارد سازمان شده و در صورت پذیرفته نشدن به عضویت این ارگان، به طور انفرادی (تماس فردی) با او رابطه برقرار می‌شد.

ه: معرفی اعضا به حزب

یکی از وظایف کمیته‌های بخش و ناحیه، معرفی اعضای سازمان جوانان بالای هجده سال و واجد شرایط برای عضویت به حزب بود. این افراد توسط مسئولین بخش پیشنهاد می‌شدند؛ زندگی‌نامه آنها در کمیته بخش مورد بررسی قرار می‌گرفت و اگر مورد تصویب و موافقت بود به کمیته ناحیه اعلام می‌شد و در صورت تأیید ناحیه، به فرد موردنظر فرم درخواست عضویت حزب داده می‌شد تا پر کند و همراه با زندگی‌نامه و نظر یک معرف به شعبه تشکیلات حزب فرستاده می‌شد (معرف دوم او خود سازمان جوانان بود). فرد موردنظر بعد از پذیرش به حزب، در حوزه‌های حزبی شرکت می‌کرد و در صورت نیاز سازمان به او، به صورت «مأمور» به کار در سازمان جوانان می‌پرداخت.

کارکردهای سازمان جوانان**۱- کارکرد تشکیلاتی**

تقسیمات سازمانی سازمان جوانان توده مانند حزب توده بود و طی فعالیت چهارساله خود پس از انقلاب در بسیاری از نقاط کشور تشکیلات خود را به وجود آورد. سازمان

جوانان در مدت فعالیت خود به تدریج کمیته‌های ایالتی، شهرستان، شهر و بخش ایجاد کرد.

گفتیم که فعالیت سازمان در سال ۱۳۵۸ با نام «سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران» بود که بعد از تحویل تشکیلات دانشجویی به حزب، سازمان به طور عمده روی دانش‌آموزان کار می‌کرد. در پلنوم هفدهم کمیته مرکزی حزب (فروردین ۱۳۶۰) تصویب شد که افراد عضو سازمان جوانان که مشی حزب را قبول دارند و شرایط عضویت در حزب را دارند، باید از سازمان خارج و به عضویت حزب درآیند. علت این تصمیم حزب، جبران کمبود جدی نیروهای فعال و جوان در سازمانهای آن بود. پس از اجرای این طرح در سال‌های ۱۳۶۰-۱۳۶۱، سازمان جوانان به یک سازمان دانش‌آموزی صرف تبدیل شد؛ هر چند مسئولین آن کادرهای حزبی مأمور در سازمان جوانان بودند. در این مرحله عمده نیروهای سازمان جوانان به ترتیب در دبیرستانها، هنرستانها و مدارس چه دخترانه و چه پسرانه، بود و اگر فعالیتهایی در روستاها، کارگاههای کارگری، پاساژها و کارگران جوان صورت می‌گرفت، توسط همین افراد بود.

اعضای سازمان جوانان به طور عمده از خانواده‌های متوسط، مرفه و کارمند بودند و تعداد دختران عضو، کمتر از پسران بود.

۲- کارکرد تبلیغی - سیاسی

از شروع فعالیت سازمان تا خرداد ۱۳۶۰، سازمان جوانان بازوی فعال تبلیغات علنی حزب بود. عمده بار تبلیغاتی حزب را جوانان برعهده داشتند. فعالیتهای تبلیغاتی حزب را فروش نشریات مردم، اتحاد، جهان زنان، جوانان توده، کتابهای حزب و سازمان و ... در بساط کنار خیابان، پخش و نصب تراکتها و پوسترهای حزبی و شعارنویسی و ... تشکیل می‌داد.

پیدایش جو ضدگروهکها در بین مردم پس از حوادث خرداد ۱۳۶۰، تأثیر خود را بر فعالیتهای تبلیغی حزب و سازمان جوانان نیز گذاشت و دامنه تبلیغات آنها را سخت محدود کرد. در نتیجه، در سازمان جوانان ارگانهای ویژه‌ای به نام حوزه‌های «پخش سریع»، متشکل از جوانان دیپلمه و بیکار تشکیل شد. تشکیل این حوزه‌ها از این جهت بود که اگر فردی در حین پخش دستگیر می‌شد فرد دیگری لو نرود. در سال ۶۱ این حوزه‌ها ملغی گردید. تکثیر و توزیع بولتنها، اعلامیه‌ها و ... را خود سازمانهای نواحی حزبی در اختیار گرفتند. در این زمان تنها نشریه‌ای که توسط سازمان جوانان پخش می‌شد بولتن داخلی سازمان جوانان

بود که از افراد مسن حزبی برای توزیع آن استفاده می‌کردند تا کسی به آنها مشکوک نشود. از دیگر ترندهای تبلیغی حزب و سازمان جوانان، تبلیغات موسوم به «کم دود» بود. بدین معنا که توده‌ایها تبلیغات خود را بدون نام حزب در قالب موافقین انقلاب اسلامی و خط امام از کانال تیمهای ورزشی، کلاسهای درسی، نمایش تئاتر، مقالات و الصاق این مقالات و روزنامه‌های دیواری با اجازه امور تربیتی به دیوار مدرسه انجام می‌دادند.

۳- کارکرد آموزشی

تا قبل از پلنوم هفدهم که دانشجویان تحت پوشش تشکیلاتی سازمان جوانان توده بودند، سازمان جوانان دارای کلاسهای درس و بحث آموزشی (تئوریک) بود که گاه نوار این دروس توزیع نیز می‌شد. این کلاسها، محورهای تاریخ جنبش جهانی کارگری و کمونیستی، فلسفه مارکسیستی، تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، اقتصاد سیاسی مارکسیستی را دربر می‌گرفت. معلمین این کلاسها در تهران از افراد سابقه‌دار حزبی مانند دکتر عبدالحسین آگاهی و تعدادی از کادرهای رده بالای سازمان جوانان بودند.

۴- کارکرد توده‌ای

حزب توده بعد از پلنوم هفدهم اصرار زیاد داشت سازمان جوانان پیش از هر چیز یک سازمان توده‌ای شود، یعنی در میان توده نوجوان بتواند فعالیت گسترده کند. بر این اساس، سازمان جوانان می‌کوشید تا با تشکیل تشکلهای کوچک و بزرگ، پایدار و ناپایدار از جوانان و نوجوانان، مشی حزب توده را به میان آنها برده و بدون نام حزب برای جذب آنان بکوشد. از همین رو، سازمان جوانان در میان دانش‌آموزان و نوجوانان تحت پوشش سازمان توده‌ای (Mass) به نام «کانون دانش‌آموزان ایران» فعالیت می‌کرد.

۵- کارکرد اطلاعاتی

از آنجا که نیروهای سازمان جوانان عمدتاً جوانان و نوجوانان دانش‌آموز و دانشجویی بودند که بعضاً به خانواده‌های غیرتوده‌ای (غیرکمونیست) تعلق داشتند، دارای نقش اطلاعاتی مهمی در مجموعه حزب بود. چه بسا، در یک خانواده عضوی در مدرسه یا دانشگاه به حزب توده گرایش یافته بود و سایر اعضای آن خانواده (پدر، مادر، خواهر، برادر و ...) دارای تعلقات سیاسی دیگر (مذهبی، منافق، انواع چپ، ملی‌گرا و ...) بودند. به علاوه، حضور اعضای سازمان جوانان در مدارس و دانشگاهها نیز از نظر کسب اطلاعات

دربارهٔ فعالیتهای سیاسی بسیار مؤثر بود. به همین دلیل، طبق رهنمود حزب، اعضای سازمان جوانان موظف به خبرگیری دقیق از محیط خانوادگی و تحصیل و احیاناً محیط کار خود بودند و بدین ترتیب، حزب توده شبکه خبرگیری گسترده‌ای را حتی بعضاً به میان خانواده‌های غیرکمونیزست رسوخ داده بود. صرف‌نظر از عواقب سوء این ترفند ضدانسانی در نابودی محیط‌های خانوادگی، برخی از اعضای سازمان جوانان به دلیل موقعیت خانوادگی خود به منابع مهم خبری و اطلاعاتی حزب تبدیل شدند.

در راستای این وظیفه بود که در جنب هیأت دبیران سازمان جوانان، شعبه اطلاعات به طور کاملاً مخفی فعالیت داشت و مسئولیت آن رأساً به دست کیومرث زرشناس بود که در هماهنگی با کیانوری، جوانشیر، شلتوکی و حجری فعالیت می‌کرد.

۶- نیروی ذخیره جذب

گفتیم که از نظر اصول اساسنامه‌ای احزاب کمونیست، سازمانهای جوانان کمونیست مهمتر از هر چیز نیروی ذخیره حزب محسوب می‌شوند. این مهمترین وظیفه‌ای است که به عهده سازمان جوانان گذارده شده و سازمان موظف است همواره به مثابه یک کارخانه به تربیت کادر در عرصه‌های مختلف بپردازد. سازمان جوانان توده به این وظیفه خود عمل کرد و عملاً بخش مهمی از کادرها و مسئولین حزبی را پرورش داده و به حزب تحویل داد. علاوه بر تربیت کادر، جلب نوجوانان و تبدیل آنان به اعضای حزب، پس از سن ۱۸ سالگی، نیز در چارچوب این وظیفه بنیادی جای می‌گرفت.

فعالیت‌های مشترک با «سازمان جوانان فدایی خلق (اکثریت)»

سازمان فدائیان خلق (اکثریت) طی سالهای گرایش به حزب توده، به تدریج در جهت ایجاد ساختار سازمانی کمونیستی، طبق الگوی احزاب کمونیست، گام برمی‌داشت و از این رو در جنب خود به تأسیس «سازمان جوانان فدایی خلق (اکثریت)» دست زد. سازمان جوانان فدایی با گردهمایی از الگوی سازمان جوانان توده می‌کوشید تا از آن نوآموزی کند و سازمان مشابهی را با کارکردهای مشابه پدید سازد. در این راستا، توسط رهبری حزب توده و رهبری «اکثریت» در تمام سطوح، ارتباطات افقی میان سازمان جوانان توده و سازمان جوانان «اکثریت» ایجاد شد و نمایندگان جوانان توده (که کادرهای ورزیده حزبی بودند) در شعب مرکزی و کمیته‌های جوانان «اکثریت» شرکت کردند.

علاوه بر این هماهنگی تشکیلاتی، دو سازمان جوانان مذکور به نشر اعلامیه‌های

مشترک دانشگاهی و دانش‌آموزی اقدام می‌کردند و بولتن مشترک درونی به نام «با جوانان و نوجوانان» منتشر می‌کردند که مدیریت آن با زهره قائینی، دبیر سازمان جوانان توده و مسئول «کانون دانش‌آموزان ایران» بود.

ارتباطات بین‌المللی

عمده‌ترین ارتباطات بین‌المللی سازمان جوانان توده با «فدراسیون جهانی جوانان دمکرات» و «اتحادیه بین‌المللی دانشجویان» بود. یکی از اعضای رهبری سازمان جوانان توده درباره‌ی وضع و ترکیب این دو سازمان و روابط سازمان جوانان توده با آنها چنین می‌نویسد:

ترکیب و فعالیت‌های IUS و WFDY

هر یک از این ۲ سازمان، قریب به ۸۰ سازمان جوانان و دانشجویان کشورهای مختلف را در خود متشکل ساخته است و دارای دبیرخانه دائمی (بورو) می‌باشند. نمایندگان سازمان‌های جوانانی که در اجلاس‌های آن (معمولاً ۲ یا ۳ سال یکبار برگزار می‌شود) به عضویت بورو انتخاب می‌شوند، نمایندگان دائمی خود را برای اداره‌ی سازمان به محل دبیرخانه مرکزی آن ارسال می‌دارند. دبیرخانه مرکزی اتحادیه بین‌المللی دانشجویان در پراگ (چکسلواکی) و دبیرخانه مرکزی فدراسیون جهانی جوانان دمکرات در بوداپست (مجارستان) است.

اتحادیه بین‌المللی دانشجویان نسبتاً دارای سیاست بهتری است و کمی نسبت به سیاست شوروی استقلال دارد. نمونه‌ی آن مواضع تأییدآمیز آن از انقلاب ایران در مقاطع مختلف می‌باشد که در اعلامیه‌هایی که صادر کرد و از رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد، منعکس گردیده است. علت این امر را باید در ترکیب آن جستجو کرد که کمی بیشتر در دست نمایندگان سازمان‌های دانشجویی کشورهای «جهان سوم» است. دبیرکل اتحادیه بین‌المللی دانشجویان اکنون «فدراسیون دانشجویان هند» است که از طرف سازمان فوق فردی به نام کونالان در رأس اتحادیه است.

صدر فدراسیون جهانی جوانان دمکرات هم اکنون سازمان جوانان حزب سوسیالیست شیلی (حزب آینده) است. این رهبری صوری است و اداره‌ی واقعی فدراسیون با دبیرکل آن (سازمان جوانان حزب کمونیست حاکم مجارستان) می‌باشد. از این رو فدراسیون در عملکردها و سیاست‌های خود بسیار دیپلماتیک و

در انطباق با خط شوروی عمل می‌کند و پس از انقلاب اسلامی ایران یکی دو بار و آن هم بسیار دیپلماتیک و محتاطانه به طور مثبت از انقلاب ایران یاد کرده و در مجامع بین‌المللی پس از انقلاب علیرغم اصرار نمایندگان جوانان توده، حاضر نمی‌شد حتی در اسناد خود از انقلاب ایران به عنوان یک انقلاب ضدامپریالیستی و مردمی نام ببرد. از جمله در سمینار جهانی جوانان و دانشجویان در عدن (یمن جنوبی) - اردیبهشت ۵۹ - که مشترکاً توسط اتحادیه، فدراسیون و آشید (سازمان جوانان حزب حاکم یمن جنوبی) و پس از تجاوز نظامی امریکا به ایران (طبس) و زیر شعار «محکوم ساختن سیاست‌های تجاوزکارانه امپریالیسم در منطقه» برگزار شد، سمینار می‌خواست مسئله ایران را مسکوت بگذارد، ولی به علت اعتراض نمایندگان جوانان توده و حمایت جدی نمایندگان یمن جنوبی (میهماندار سمینار) رهبری اتحادیه بین‌المللی دانشجویان متن قطعنامه‌ای را که توسط نماینده جوانان توده نوشته شده بود با اصلاحات اندکی پذیرفت، ولی مسئولین فدراسیون به متن آن ایرادات جدی گرفتند و زیر فشار آن و به این بهانه که «ما در قطعنامه‌های خود هیچگاه از شخصیت‌ها هر قدر هم انقلابی باشند نام نمی‌بریم» نام امام خمینی را از متن قطعنامه حذف کردند. به هر حال علیرغم اکراه رهبری فدراسیون و تحت‌تأثیر حمایت اکثریت شرکت‌کنندگان قطعنامه فوق به تصویب و امضای قریب به ۷۰ سازمان شرکت‌کننده رسید. در این قطعنامه از انقلاب ایران حمایت جدی شد و تجاوزات عراق به ایران به طور تلویحی با عبارت «ما هرگونه توطئه و تجاوز نیروهای ارتجاعی منطقه علیه جمهوری نوپای اسلامی ایران را محکوم می‌کنیم» محکوم شده بود.

نمونه دیگر سیاست این دو سازمان در داخل حزب بعث صدامی است. پس از برملا شدن وابستگی عراق به امریکا و نزدیکی آن به سعودی، اردن، شیخ‌نشین‌های وابسته به خلیج فارس و فرانسه، اتحادیه بین‌المللی دانشجویان زیر فشار سازمانهای دانشجویی لیبی، سوریه، یمن جنوبی و حزب کمونیست عراق، به اخراج «اتحادیه ملی دانشجویان عراق» (NUIS) وابسته به حزب بعث صدامی از اتحادیه دست زد؛ ولی فدراسیون از این عمل استنکاف ورزید و هم‌اکنون^۱ سازمان جوانان حزب عراق عضو کمیته اجرائیه آن می‌باشد. (البته اجلاسهای فدراسیون همیشه صحنه

۱. تاریخ نوشتن این بازجویی (سال ۱۳۶۱).

درگیری سازمان‌های جوانان سوریه که مورد حمایت اکثریت است و سازمان جوانان حزب بعث عراق می‌باشد و معمولاً نمایندگان بعث صدامی جلسات را به عنوان اعتراض ترک می‌کنند؛ از جمله در اجلاس کمیته اجرائیه که در اواخر [سال] ۵۹ در بیروت در همبستگی با مردم جنوب لبنان برگزار شد.

سازمان‌های شرکت‌کننده در این دو سازمان بین‌المللی را به ۴ دسته اصلی می‌توان تقسیم کرد، که هر یک البته دارای تفاوت‌هایی هستند

۱- سازمان‌های وابسته به شوروی که می‌کوشند به طور کامل سیاست‌های شوروی را اعمال کنند. مانند سازمان‌های جوانان و دانشجویان کشورهای بلوک شرق و احزاب کمونیست وابسته به روسیه (مانند حزب کمونیست پرتغال). این سازمانها رهبری را در دست دارند.

۲- سازمان‌های چپ که کم و بیش دارای سیاست مستقل از مسکو می‌باشند، مانند سازمان‌های جوانان و دانشجویان موزامبیک، آنگولا، یوگسلاوی، رومانی، حزب کمونیست ایتالیا، اسپانیا، کره شمالی، یمن جنوبی، ویتنام و ...

۳- سازمان‌های جوانان و دانشجویان مستقل کشورهای جهان سوم که قابل توجهی را تشکیل می‌دهند و کم و بیش تحت تأثیر و فشار آنان سیاست‌های انقلابی و مثبت اتخاذ می‌شود. هدف کمونیست‌ها و شوروی‌ها تأثیرگذاری بر این نیروهاست و از این رو مجبورند گاه تسلیم نظرات آنها شوند. مانند سازمان‌های لیبی، سوریه، الجزایر، فدراسیون دانشجویان پاناما، اتحادیه دانشجویان دانشگاه‌های السالوادور، اتحادیه دانشجویان دانشگاه‌های نیکاراگوئه، ئوگساریو (سازمان جوانان پولیساریو صحرای غربی)، اتحادیه عمومی دانشجویان فلسطین (گوپس GUPS) و ... اینها عمدتاً سازمان‌های توده‌ای هستند که بیشتر جوانان و دانشجویان کشور خود را زیر پوشش دارند.

۴- سازمان‌های کوچکی که موجودیت آنها بیشتر صوری و در روی کاغذ است و به هیچ‌وجه نفوذی در درون کشور خود ندارند و وابسته و اقماری مسکو می‌باشند و از آنان به عنوان سیاهی لشکر و تحمیل جوّ شوروی‌پرستی بر سازمان‌های گروه ۲ و ۳ استفاده می‌شود؛ مانند سازمان جوانان توده ایران، سازمان‌های جوانان و دانشجویان حزب کمونیست عراق (گوسیر GUSIR = اتحادیه عمومی دانشجویان جمهوری عراق) برخی سازمان‌های جوانان و دانشجویان امریکای لاتین (اروگوئه و ...) مغولستان، حزب کمونیست عربستان سعودی، مصر،

سودان، اتیوپی، افغانستان و ...

WFDY دارای سازمانهای جنبی مانند کمیته ورزشی، کمیته جنبش‌های نوجوانان و کودکان «سی مه آ» (CIMEA) (کانون دانش‌آموزان، وابسته به حزب توده در سال ۵۹، عضو سی مه آ شد) و ... می‌باشد.

IUS و WFDY دارای ۲ سازمان بین‌المللی رقیب می‌باشند که توسط امریکا و «سیا» رهبری می‌شود. این دو سازمان که چین اخیراً به آنها پیوسته، نفوذ زیادی ندارند و سازمانهای عضو آن عمدتاً سازمانهایی مانند سازمانهای جوانان رژیم شاه معدوم می‌باشند. اخیراً اتحادیه دانشجویان فوق با دلالتی چین کمونیست کنگره‌ای در بغداد تشکیل داد که مورد اعتراض IUS قرار گرفت (گویا سازمان دانشجویی حزب بعث NUIS پس از اخراج از IUS به اتحادیه فوق پیوسته است).

اتحادیه IUS و WFDY (ووف دی) دارای مراسم و اجلاس‌های ادواری هستند که اعضا خود را دعوت می‌کنند و پس از بررسی مسایلی که در دستورکار قرار دارد، قطعنامه‌هایی در رابطه با مسایل جاری بین‌المللی و مسایل جوانان و دانشجویان جهان صادر می‌شود. معمولاً در اجلاس‌های اصلی کمیته اجرائیه و دبیران، مسایل و مشکلات و روابط خصوصی‌تر میان IUS و WFDY با اعضا حل و فصل می‌شود (مانند کمک مالی، بورسیه و ...).

مراکز IUS و WFDY کار ارتباط میان سازمانهای عضو را انجام می‌دهند. مثلاً اگر سازمان عضوی در فلان کشور دوردست بخواهد مراسم یا کنگره‌ای برگزار کند تلفنی یا تلگرافی، یا با نامه و یا نماینده مستقیم خود با بوروی دو سازمان فوق تماس می‌گیرد و آنها بقیه سازمانها را در جریان قرار می‌دهند و بسته به اهمیت مراسم هیأت‌های نمایندگی یا پیام‌های همبستگی ارسال می‌شود. بولتن‌ها، اعلامیه‌ها و پیام‌های همبستگی به آدرس این مراکز ارسال و آنها برای سازمانهای مختلف ارسال و در نشریه خود به چاپ می‌رسانند. اتحادیه IUS و WFDY دارای بولتن‌ها و نشریه‌ها و کتب فراوانی هستند که برای سازمانهای عضو ارسال می‌شود. در اختیار قراردادن بورسیه‌های تحصیلی و کمک‌های دیگر به سازمانهای عضو (هر سازمان عضو دارای سهمیه معینی از بورسیه تحصیلی است) [از دیگر اقدامات اتحادیه است]. هر از چندی سمینارهایی (توسط سازمانهای کشورهای مختلف) در زمینه‌های گوناگون علمی، ورزشی، فرهنگی، سیاسی و ... تشکیل می‌شود که بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد. شرکت‌کنندگان بر اساس تیم‌هایی که از پیش برای آنان ارسال

می‌شود متنی تهیه کرده و در سمینار می‌خوانند و در پایان جمع‌بندی منتشر می‌شود. مانند سمینار تغییر بنیادی نظام آموزشی در مانیل - (فیلیپین)، سمینار خلع سلاح در اروپا، محکوم کردن سیاستهای نظامی گرانه امریکا در اقیانوس هند (دهلی‌نو) و ...

هرچند سال یک بار توسط ۲ سازمان بین‌المللی فوق‌جشنی به نام «فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان» به صورت وسیع برگزار می‌شود که در آن صدها سازمان شرکت داده می‌شوند (حتی سازمانهای غیرعضو تأثیرگذار).

روابط سازمان جوانان توده با IUS و WFDY

الف) از تأسیس تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲: سازمان جوانان توده از پایه‌گذاران IUS و WFDY بوده و در این دوران عضو رهبری آنها بود. سازمان جوانان توده در این دو سازمان بین‌المللی شرکت فعال داشت و در مراسم و مجامع آن هیأت‌های نمایندگی ارسال می‌داشت.

ب) از ۲۵ مرداد ۳۲ تا انقلاب اسلامی ایران: در این دوران تشکیلات حزب توده عملاً از هم پاشیده بود و به تبع آن سازمانهای دانشجویی و جوانان آن هم موجودیتی نداشت. ولی به طور رسمی و صوری جایگاه سازمان جوانان توده و توسو (سازمان دانشجویان دانشگاه تهران، وابسته به حزب توده) در ۲ سازمان فوق حفظ شده بود و از طرف حزب توده نمایندگانی در مقر سازمانهای فوق مستقر بودند و از این طریق در جهت تأمین مطامع حزب توده می‌کوشیدند. در این سالها خسرو (بابک) امیر خسروی مدتها دبیر WFDY بود، سپس ژیلای سیاسی نماینده حزب توده بود. در سالهای ۱۳۴۰ که کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور اعتباری پیدا کرده و اکثر دانشجویان مخالف رژیم را در خارج کشور در صفوف خود متشکل کرده بود، زیر فشار کنفدراسیون، حزب توده مجبور شد پست خود را در اتحادیه بین‌المللی دانشجویان به کنفدراسیون واگذار کند. کنفدراسیون مدتی عضو IUS بود ولی پس از چندی از آن استعفا داده و عضو «کوسیک» [سازمان بین‌المللی دانشجویان وابسته به سیا] شد و پس از چندی به علت اختلافات درونی کنفدراسیون و آشکار شدن نقش سیا در کوسیک از آن نیز بیرون آمد.

پس از خروج کنفدراسیون از IUS، حزب توده مجدداً موقعیت خود را به دست

آورد و با تشکیل سازمان جوانان دانشجویان دمکرات ایران (ODYSI) این سازمان عضو IUS شد. در این سالها رهبران «آدسی» (زرشناس، فرهاد فرجاد، ژیلا سیاسی و ...) در مجامع بین‌المللی شرکت می‌کردند، مانند فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان (هاوانا)، کنگره اتحادیه عمومی دانشجویان فلسطین (GUPS) و ... و یا از طریق سازمانهای فوق در مراسم سازمانهای کشورهای مختلف چون کامسامول و ... شرکت می‌جستند...

خ) پس از انقلاب اسلامی ایران: پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران سازمان جوانان توده ارتباطات خود را از طریق IUS و WFDY با سازمانهای جوانان و دانشجویان گسترش داد. در این ارتباطات سازمان جوانان توده، به تبع حزب توده با تبلیغ دستاوردها و عظمت انقلاب اسلامی ایران می‌کوشید تا خود را به عنوان نماینده جوانان ایرانی بشناساند و به عنوان یک سازمان مدافع انقلاب ایران در مجامع بین‌المللی حضور به هم می‌رسانید. محورهای اصلی این ارتباطات و موارد مشخص آن چنین بود:

۱- در اوایل ۱۳۵۸، در مسکو (شوروی) سمیناری از سازمانهای جوانان کمونیست آسیا با عنوان «نقش مائوئیسم در کشورهای آسیایی» برگزار شد. در این سمینار از جوانان توده، شهبازی شرکت کرد.

۲- کنگره اتحادیه بین‌المللی دانشجویان در پراگ (چکسلواکی): این کنگره در سال ۱۳۵۹، برگزار شد. از ایران زهره قائینی (مسئول بین‌المللی سازمان جوانان) و سیما بهمنش در آن شرکت کردند. در این کنگره در زمینه مسایل گوناگون مذاکراتی میان نماینده جوانان توده و مسئولین اتحادیه انجام شد.

۳- اجلاس کمیته اجرایی WFDY: (کپنهاک - دانمارک): این اجلاس در اوایل سال ۱۳۶۰ برگزار شد. از ایران زهره قائینی (مسئول بین‌المللی جوانان توده) و منوچهر در آن شرکت کردند.

۴- کنگره اتحادیه ملی دانشجویان سوریه (وابسته به حزب حاکم بعث سوریه): این کنگره در اردیبهشت ۵۹ در دمشق برگزار شد و از سازمان جوانان توده، بشر شناسایی در آن شرکت کرد.

۵- سمینار جهانی دانشجویان درباره خطرات امپریالیسم در منطقه (اردیبهشت ۵۹ - عدن، یمن جنوبی) در این سمینار که به شکل وسیع و با شرکت قریب به ۷۰ سازمان از کشورهای آسیا - آفریقا - امریکا - اروپا و امریکای لاتین برگزار شد، از

سازمان جوانان توده، شهبازی و بشر شناسایی شرکت کردند. در این سمینار قطعنامه‌های مختلفی به تصویب رسید و قطعنامه‌ای نیز در دفاع از انقلاب ایران و محکوم کردن توطئه‌های امپریالیسم و ارتجاع منطقه علیه انقلاب ایران به تصویب رسید.

۶- کنگره سازمان جوانان کمونیست پرتغال (JCP): در خرداد ۵۹ در لیسبون برگزار شد. از جوانان توده شهبازی در آن شرکت کرد.

۷- کنگره جوانان آزاد آلمان (FDJ) [سازمان جوانان حزب سوسیالیست متحد آلمان شرقی]: در سال ۱۳۶۰ در برلین شرقی برگزار شد. سیاوش نائینی به نمایندگی از طرف جوانان توده از اروپا در آن شرکت کرد.

۸- اجلاس کمیته اجرائیه WFDY و سمینار حمایت از مردم جنوب لبنان و فلسطین: به میهمانداری سازمان جوانان دمکرات لبنان و سازمان جوانان انقلابی لبنان (اعضای رهبری WFDY) در اواخر سال ۱۳۶۰ در بیروت برگزار شد.

سیاوش نائینی به همراه یک نفر دیگر به نمایندگی از جوانان توده از اروپا در آن شرکت کرد.^۱

سازمان جوانان توده از کانال دو سازمان مهم بین‌المللی فوق، ارتباطات گسترده‌ای با سازمانهای جوانان و دانشجویان مارکسیست و غیرمارکسیست در سراسر جهان داشت. به هنگام اقامت محمدرضا پهلوی در پاناما و تصرف لانه جاسوسی امریکا در تهران، «فدراسیون دانشجویان پاناما» - که سازمان سراسری دانشجویی پاناما است - بر آن شد تا با «دانشجویان پیرو خط امام» اعلام همبستگی نماید.

از آنجا که فدراسیون فوق (FEP) عضو WFDY بود مراتب را به اطلاع دبیرخانه آن در مجارستان رسانید و از این کانال با سازمان جوانان توده در تهران رابطه برقرار کرد. در نتیجه، به دعوت سازمان جوانان توده هیأت دانشجویان پاناما به ریاست ماریوپانتر (دبیرکل آن) وارد تهران شد و به اعلام همبستگی با انقلاب اسلامی ایران پرداخت. نمونه فوق، ترفند زیرکانه حزب توده را به روشنی نشان می‌دهد، تا جایی که یک سازمان بی‌اهمیت مانند «جوانان توده» به دلیل روابط بین‌المللی، خود را به عنوان نماینده جوانان ایران در سطح جهانی به نمایش می‌گذارد!

۱. یکی از مسئولین سازمان جوانان توده، بازجویی، ۱۳۶۱.

کانون دانش‌آموزان ایران تأسیس «کانون» و اهداف آن

جمعیت ایران جمعیتی است جوان. جوّ سیاسی و اجتماعی کشور در سالهای بروز و اوجگیری انقلاب اسلامی، این جمعیت کثیر نوجوان را به صحنه فعالیت جدی سیاسی کشاند. بنابراین دانش‌آموزان ایران، برخلاف اکثر کشورها، از بلوغ، آگاهی و تحرک سیاسی کم‌نظیری برخوردار بودند. مجموع این عوامل کمی (جمعیت دانش‌آموزان) و کیفی (تحرک سیاسی دانش‌آموزان) توجه گروه‌های سیاسی را به طور جدی به محیط‌های آموزشی کشور جلب نمود.

واحد دانش‌آموزی حزب توده پس از پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز فعالیت سازمان جوانان توده با انتشار هفته‌نامه آذرخش - ارگان کانون دانش‌آموزان دمکرات ایران - در فروردین ۱۳۵۸ آغاز به کار کرد.^۱

از آنجا که واحد دانش‌آموزی حزب توده، در حیطة تشکیلاتی سازمان جوانان توده قرار داشت، چگونگی فعالیت و پوشش علنی آن توسط کیومرث زرشناس، مسئول جوانان (دبیر اول سازمان جوانان) طرح و برنامه‌ریزی شد و توسط افرادی چون دکتر تورج دشتی (مسئول نشریه آذرخش در اوایل ۱۳۵۸)، فرهاد فرجاد و مهرداد فرجاد که در رهبری سازمان جوانان قرار داشتند، هدایت و رهبری شد. در اوایل مدتی مجید فیروزی و مهرداد فرجاد و تعداد دیگری از فعالین قدیمی «آدیس» در خارج، کار دانش‌آموزی را هدایت می‌کردند و این مقارن با دورانی بود که حزب توده بدون هیچ پایگاهی در میان نوجوانان و به ویژه دانش‌آموزان آغاز به فعالیت کرده بود. پس از چندی، با انتقال کادرهای اولیه به حزب، زهره قائینی که در آغاز عضو تحریریه آذرخش بود به همراه عده دیگری از کادرهای داخل کشور، به عضویت هیأت اجراییه موقت سازمان جوانان درآمد و به عنوان مسئول دانش‌آموزی منصوب شد. به تدریج قائینی عملاً به مسئول سازمانی تبدیل شد که شکل پوششی فعالیت حزب توده در میان دانش‌آموزان محسوب می‌شد.

عواملی که تحلیل‌های حزب توده را برای تشکیل «کانون دانش‌آموزان ایران» تشکیل می‌داد به شرح زیر است:

۱. پس از حوادث کردستان و خیانت حزب دمکرات در آن منطقه، از آنجا که مردم از نام «دمکرات» منزجر شده و واکنش منفی نسبت به این نام نشان می‌دادند، سازمان جوانان برای جلوگیری از حساسیت مردمی، نام دمکرات را حذف کرد و نشریه آذرخش را از شماره ۲۵ (۱۹ شهریور ۱۳۵۸) با عنوان ارگان «کانون دانش‌آموزان ایران» منتشر کرد.

- ۱- محل کار و فعالیت دانش‌آموز به طور عمده در محیط‌های آموزشی است؛ محیطی که خواه ناخواه با مسایل روشنفکری - سیاسی جامعه درگیر است.
 - ۲- مدرسه به طور کلی و کلاسهای درس در مقیاس کوچکتر، فی‌نفسه دانش‌آموز را متشکل می‌سازد. بر این اساس کار ترویجی و تبلیغی در میان این تجمع‌های طبیعی، کاراتر از کار در محیط‌هایی است که به طور پراکنده و اتفاقی نوجوان و جوان را می‌توان در آن یافت. بدین منظور حزب از طریق اعضای خود در مدارس، با به کار گرفتن روشهای مناسب تبلیغی و ترویجی، می‌توانست به جذب نیرو در کلاسهای درس و محیط مدرسه بپردازد.
 - ۳- دانش‌آموزان وابستگی تام و تمام به خانواده‌های خود دارند و در واقع نیمی از وقت روزانه خود را نیز با والدین سر می‌کنند. در عین حال خانواده‌های دانش‌آموزان دارای موقعیتهای مختلف اجتماعی هستند. افکار دانش‌آموزان در بین اعضای خانواده (اعم از پدر، مادر، برادر و خواهر) رسوخ می‌نمود و خانواده‌ها به‌خاطر علاقه به فرزندانشان از مواضع ضدتوده‌ای خود می‌کاستند.
 - ۴- مسئله دیگری که حزب بر آن بسیار تکیه می‌کرد، آینده این دانش‌آموزان بود. اعضای دانش‌آموز حزب، در آینده پس از پایان تحصیلات وارد نهادهای مختلف اجتماعی اعم از دانشگاه، کارخانه، اداره و دیگر نهادها و ارگانها می‌شدند و در تمامی این محیط‌ها، حزب دارای افراد نفوذی تربیت شده می‌شد که نظرات و مواضع حزب را اشاعه می‌دادند.
 - ۵- نوجوانان به طور اعم و دانش‌آموزان به طور اخص نیروهای ذخیره حزب محسوب می‌شدند تا در آینده با کار آموزشی و تشکیلاتی که در سازمان جوانان بر روی آنها انجام می‌گرفت بتوانند کادرهای مناسبی برای حزب باشند.
- با توجه به اهمیتی که حزب برای دانش‌آموزان قایل بود، تشکیل «کانون دانش‌آموزان ایران» را در دستور کار خود قرار داد تا در درجه اول بتواند نظرات و تحلیل‌های حزب را هر چه وسیع‌تر در میان قشر دانش‌آموز مطرح سازد و در درجه دوم به جذب نیرو بپردازد. همانطور که اشاره شد، تلاش حزب بر این بود که با کارکردهایی عام‌تر و متمایز از سازمان جوانان توده، کانون، یک سازمان توده‌ای دانش‌آموزی باشد، زیرا با توجه به فضای موجود و حساسیت ضدتوده‌ای در مدارس نسبت به نام حزب توده و با سازمان جوانان توده در میان دانش‌آموزان، رسوخ در مدارس دشوارتر بود، در حالی که یک سازمان پوششی و مستور چون «کانون دانش‌آموزان» با اهداف کلی و با ظاهری مترقی و مردمی، می‌توانست زمینه را برای نفوذ سازمان جوانان و حزب در میان جوانان و نوجوانان آماده سازد. از این

رو بود که «کانون» فعالیت ترویجی و تبلیغی بر مبنای سیاست‌های حزب را در میان دانش‌آموزان، بدون مطرح کردن نام «حزب توده» پیش گرفت. خط اصلی این تاکتیک، در مسایل داخلی بر مبارزه دو جناح در حاکمیت جمهوری اسلامی («خط امام» و «خط قشری و راست») و در مسایل خارجی بر تبلیغ اتحاد شوروی (در شرایطی که جو مساعد بود) مبتنی بود. این تبلیغات، زمینه را برای تبلیغ درباره حزب توده، تاریخچه فعالیت آن و ایدئولوژی مارکسیسم فراهم می‌ساخت.

در رابطه با عیار موفقیت این تاکتیک (کار بدون مطرح کردن نام حزب) باید گفت هر چند این روش در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ برای حزب توده کاملاً موفقیت‌آمیز بود، ولی در شرایط پس از انقلاب اسلامی موفقیت آن بسیار محدود بود. علت این امر را باید در سطح بالای آگاهی و بلوغ سیاسی دانش‌آموزان جستجو کرد. اگر عده‌ای ناآگاه برای مدتی جذب شعارهای «کانون» و نشریه آذرخش (بعدها پیام مردم) می‌شدند، با افشاگری‌های انجمن‌های اسلامی مدارس، به سرعت به ماهیت وابسته آن پی می‌بردند. همزمان، نشریات متعدد اسلامی به افشای ماهیت «کانون» و نشریه آن پرداختند و عملاً این ترفند با شکست قطعی مواجه شد. در نتیجه این شکست، حزب توده در نیمه دوم سال ۱۳۶۰ و به ویژه در سال ۱۳۶۱ به این نتیجه رسید که محیط سیاسی مدارس ایران نیز مانند جامعه، خط‌کشی سیاسی شده است. بدان معنا که به دلیل سطح رشد سیاسی جامعه، مواضع سیاسی گروه‌ها دقیقاً روشن است و در چنین شرایطی امکان فعالیت «مستور» و «پوششی» وجود ندارد و تطابق کامل خط سیاسی «کانون» با حزب توده لاجرم مانع جذب نیروهای غیرتوده‌ای بدان می‌شود. در نتیجه، در این برهه اعضای کانون، برای اثبات غیرتوده‌ای بودن خود تلاش چندانی نمی‌کردند و حتی به مسئولین دانش‌آموزی رهنمود داده شد که در شرایط مساعد، واحدهای کانون در مدارس مستقیماً با نام حزب توده فعالیت کنند تا شاید با این ترفند، جو ضدتوده‌ای در مدارس شکسته شود.

ماهیت «کانون»

برای آشنایی بیشتر با پوشش رسمی و تاکتیک جبهه‌ای «کانون» به درج مواضع رسمی آن که با عنوان «اهداف کانون...» در نشریه آذرخش شماره ۴، (اوایل سال ۱۳۵۸) درج شده می‌پردازیم.

دوستان دانش‌آموز!

برای اینکه دشمنان انقلاب ایران نتوانند نیروی انقلابی را سرکوب نمایند، برای

اینکه بتوانیم از حقوق خود دفاع کنیم، برای اینکه قادر باشیم علیه سلطه امپریالیسم مبارزه مؤثری را ادامه دهیم، لازم است که ما دانش‌آموزان نیز مانند دیگر گروه‌های اجتماعی، با تشکیل یک سازمان سراسری دانش‌آموزی، مبارزات صنفی و سیاسی خود را سازمان دهیم. از این رو با توجه به نکات فوق، کانون، هدفها و وظایف زیر را در برابر خود قرار داده است:

- ۱- مبارزه برای به ثمر رساندن انقلاب کنونی مردم ایران و دفاع از دستاوردهای انقلاب در مقابل حملات و توطئه‌های عوامل ضدانقلاب.
 - ۲- مبارزه برای اتحاد کلیه نیروهای ضدامپریالیستی به طور اعم و نیروهای ضدامپریالیستی - دانش‌آموزی به طور اخص.
 - ۳- مبارزه برای دفاع از دموکراسی، آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی اجتماعات و ... به طور اعم و در محافل دانش‌آموزی به طور اخص.
 - ۴- مبارزه برای دفاع از حقوق صنفی دانش‌آموز.
 - ۵- برقرار کردن روابط دوستانه و سازنده با نیروهای انقلابی و ضدامپریالیستی دیگر اقدار اجتماعی بویژه زحمتکشان، دانشجویان و معلمان.
 - ۶- پشتیبانی از جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و ضدامپریالیستی و همه نیروهای طرفدار صلح و ترقی اجتماعی در سراسر جهان و ایجاد ارتباط دوستانه با بخش جوانان و دانش‌آموزان این جنبش‌ها.^۱
- بعدها، در اواخر سال ۱۳۵۸، پس از حذف «دمکرات» از نام کانون، به اهداف این سازمان در مقاله‌ای با عنوان «ما چه می‌خواهیم؟» چنین اشاره شد:
- ۱- شرکت همه جانبه در مبارزات ضدامپریالیستی مردم ایران به خاطر قطع کامل نفوذ سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی امپریالیسم به سرکردگی امپریالیسم امریکا.
 - ۲- مبارزه به خاطر حفظ و پیشبرد دستاوردهای انقلاب و تحکیم [و] تثبیت جمهوری اسلامی ایران در مقابل توطئه امپریالیسم و عوامل داخلی آن و طرد عناصر سازشکار از صفوف انقلاب.
 - ۳- مبارزه برای اتحاد کلیه نیروهای ضدامپریالیستی به طور اعم و در مدارس به طور اخص.

- ۴- تأمین آزادیهای دمکراتیک به طور اعم و در مدارس به طور اخص.
- ۵- مبارزه علیه فرهنگ نواستعماری و کوشش در جهت بسط فرهنگ ملی و متمدنی.
- ۶- مبارزه برای دفاع و تأمین حقوق صنفی دانش آموزان و کوشش در راه ایجاد اتحادیه سراسری دانش آموزان.
- ۷- مبارزه در راه تأمین حقوق نوجوانان کارگر و دفاع از آن، نظیر: تأمین شرایطی لازم برای تحصیل آنان، مزد مساوی در قبال کار مساوی صرف نظر از سن، بیمه کار، درمان رایگان و ... برای نوجوانان شاغل.
- ۸- برقرار کردن روابط دوستانه و سازنده با نیروهای انقلابی و ضدامپریالیستی دیگر اقشار اجتماعی به ویژه زحمتکشان، دانشجویان و معلمان.
- ۹- پشتیبانی از جنبش‌های رهایی بخش ملی و ضدامپریالیستی و همه نیروهای طرفدار صلح، ترقی و پیشرفت اجتماعی در سراسر جهان و ایجاد ارتباط دوستانه با بخش جوانان و دانش آموزان این جنبش‌ها.
- اساسنامه «کانون» شرایط عضویت و وظایف عضو را چنین بیان می‌داشت:
- کانون دانش آموزان ایران کانونی است صنفی، فرهنگی و سیاسی.
- هر دانش آموزی که اهداف کانون را پذیرفته باشد می‌تواند عضو کانون شود.
- شرایط عضویت در کانون:
- ۱- تابعیت ایران.
 - ۲- پذیرش اهداف و اساسنامه کانون.
 - ۳- حداقل سن ۱۲ سال.
 - ۴- پرداختن حق عضویت.
- وظایف عضو
- ۱- شرکت در جلسات کانون برای ارتقاء سطح دانش فرهنگی و سیاسی خویش.
 - ۲- تبلیغ برنامه کانون در میان دانش آموزان.
 - ۳- کوشش در جهت کمک فکری به «آذرخش نو» و معرفی و فروش آن.
- حزب توده با عنوان کردن چنین مسایل فریبنده‌ای در «برنامه» و «اساسنامه» کانون، عملاً در جهت جلب نیروهای دانش آموزی، وسیع تر از نیروهای توده‌ای می‌کوشید. ولی عملاً این تاکتیک ناموفق بود و «کانون» نتوانست تشکیلاتی جدا از سازمان جوانان تأسیس

کند و عملاً عناصری که جلب کانون می‌شدند به عضویت تشکیلات سازمان جوانان که شرط عضویت در آن، پذیرش برنامه حزب توده بود در می‌آمدند و تنها کسانی جذب «کانون» (و در واقع سازمان جوانان) می‌شدند که در خانواده‌شان فرد توده‌ای وجود داشت و «کانون» عملاً به محل تجمع نوجوانان خانواده‌های توده‌ای تبدیل شد.

درباره نقش فعالیت‌های صنفی- توده‌ای و تأکید مارکسیسم بر آن به منظور جلب اقشار وسیع مردم پیرامون حزب کمونیست سخن گفته‌ایم. «کانون» یک سازمان صنفی- توده‌ای مارکسیستی بود که چنین نقشی را در جذب توده دانش‌آموز به سوی سیاست‌های حزب توده به عهده داشت. «کانون» یک سازمان صنفی بود، زیرا گروه اجتماعی (دانش‌آموزان) را موضوع فعالیت قرار داده بود.

علاوه بر آن، «کانون» تنها فعالیت در میان دانش‌آموزان را هدف قرار نداده بود، بلکه به سوی توده‌های وسیع نوجوانان نیز سمت‌گیری و فعالیت داشت؛ بنابراین یک سازمان توده‌ای نیز بود. علاوه بر آن، «کانون» خود را یک سازمان سیاسی نیز می‌دانست و مجموعه اهداف صنفی- توده‌ای - سیاسی فوق در شعارهای کانون به ویژه در شعار «اتحادیه سراسری دانش‌آموزی» تبلور یافته بود.

به این ترتیب «کانون» با خیال واهی «رهبری جنبش دانش‌آموزی ایران» و با عنوان کردن شعارهای توخالی، خود را به مثابه یک سازمان سیاسی- صنفی در میان دانش‌آموزان جا می‌زد. «کانون» با طرح شعارهای سیاسی روز چه در ارتباط با کل مسایل سیاسی جامعه و چه در ارتباط با حقوق سیاسی دانش‌آموزان، خود را به عنوان یک سازمان سیاسی دانش‌آموزی، با مواضع مشخص سیاسی (که از مواضع حزب توده پیروی می‌کرد)، در جامعه و به ویژه در میان دانش‌آموزان مطرح می‌ساخت.

«کانون» همچنین به موازات مسایل سیاسی، به عنوان یک سازمان صنفی توده‌ای به اصطلاح از حقوق کلیه دانش‌آموزان به طور اخص و جوانان و نوجوانان (اعم از کارگر، روستازاده و ...) به طور اعم حمایت و پشتیبانی می‌کرد.

وظایف «کانون»

۱- جذب نیرو

همانطور که اشاره شد «کانون» در واقع به مثابه پلی میان سازمان جوانان و توده نوجوان بود. «کانون» وظیفه داشت تا با تبلیغ شعارهای سیاسی و صنفی خود که با مواضع و مشی حزب توده کاملاً تطبیق داشت، با پوششی دمکراتیک به میان نوجوانان برود تا ضمن آشنا

کردن توده جوان با خط‌مشی و مواضع حزب، آنها را به تدریج جذب نماید. حزب توده چنین ارزیابی می‌کرد که چنانچه کانون در جذب نیرو به موفقیت چشمگیر نایل نیاید، حداقل می‌تواند جو ضدتوده‌ای را از اذهان نوجوانان بزداورد.

دانش‌آموزان عضو سازمان، وظیفه داشتند تا با کارگران جوان و نوجوان که اکثریت آنها در کارگاه‌های کوچک مشغول به کار بودند، به انحاء گوناگون تماس بگیرند و آنان را با جلب به «کانون»، به تدریج به سازمان جوانان توده جذب نمایند. «کانون» به منظور آن که اعضا وسیله مناسبی برای کار ترویجی خود در دسترس داشته باشند در نشریه خود صفحاتی را به کارگران نوجوان اختصاص می‌داد. دانش‌آموزان عضو «کانون» از این صفحات به عنوان دستمایه فعالیت تبلیغی خود در کارگاه‌ها و مراکز تجمع کارگران نوجوان استفاده می‌کردند.

در رابطه با جذب نیروی کارگری، قابل ذکر است که بخش عمده اعضای دانش‌آموزان، نوجوانان خانواده‌های مرفه و نیمه مرفه بودند که عمدتاً در تشکیلات نواحی شمال، مرکز و منطقه شمال غرب و شرق تهران زندگی و تحصیل می‌کردند و این افراد به جنوب شهر می‌رفتند تا کارگران نوجوان را جذب حزب توده کنند!

۲- تبلیغ حزب توده

«کانون» به وسیله نشریات خود به تدریج نسبت به حزب توده و به طور کلی احزاب کمونیست، در میان خوانندگان تبلیغ می‌کرد و اعضا وظیفه داشتند تا زیر پوشش «کانون دانش‌آموزان» به طور پراکنده و غیرمستقیم درباره حزب توده و مواضع سیاسی آن با نوجوانان بحث و گفتگو کرده و تلاش کنند تا تبلیغات ضدحزب را خنثی نمایند. این کار معمولاً با تشکیل محافل و جلساتی در مدرسه و محله‌های دیگر انجام می‌شد و تلاش می‌شد تا افراد شرکت کننده را به حزب توده و مواضع و خط‌مشی آن متمایل سازند.

رهبری حزب توده به منظور تطهیر تاریخ ننگین حزب و شستشوی مغزی جوانان و نوجوانانی که پس از انقلاب جذب آن می‌شدند، انتشارات وسیعی در زمینه تاریخ حزب و رفع «اتهامات» تدارک دید و مطالعه تاریخ «جنبش کمونیستی» در ایران، به روایت رهبری حزب توده را در دستور مطالعه اعضای دانشجو و دانش‌آموز خود قرار داد و در این زمینه سرمایه‌گذاری قابل توجهی کرد. اعضای «کانون» این «دفاعیات» تاریخی را در مدارس نشر می‌دادند و در جهت تزئین سیمای تاریخی حزب توده می‌کوشیدند.

کارکرد دیگر «کانون دانش‌آموزان» یا بهتر بگوئیم سازمان جوانان توده، اشاعه «شوروی

پرستی» در میان نوجوانان و جوانان بود. تلاش حزب بر این بود که با تبلیغات وسیع، اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی را به صورت بت، کعبه آمل و «مدینه فاضله‌ای» برای نوجوانان درآورد. بدین منظور حزب توده بخش عظیمی از تبلیغات و آموزش سیاسی خود را درباره کشورهای سوسیالیستی وابسته به شوروی و نقش آن در صحنه بین‌المللی قرار داده بود. برای مثال، در نشریه‌های آذرخش نو و پیام مردم، به مقالاتی چون «۶۳ سال انقلاب اکتبر»، «در مدارس اتحاد شوروی ورزش اجباری است»، «همه بچه‌های آلمان دمکراتیک به مدرسه می‌روند»، «پیکار با بیسوادی در شوروی»، «بچه‌ها، گروه ممتاز جامعه بلغارستان» و دهها مقاله نظیر این برخورد می‌کنیم. در این مقالات سعی می‌شد به خواننده وانمود شود که کودکان و نوجوانان کشورهای سوسیالیستی از تمامی امکانات زندگی و تحصیل برخوردارند.

۳- تربیت کادر آینده

کارکرد دیگر «کانون»، تربیت کادر برای آینده حزب توده بود. در واقع «کانون» و سازمان جوانان توده منبع مهم تغذیه حزب توده از نظر کادرگیری و نیرو برای آینده محسوب می‌شدند. توجه داشته باشیم که بسیاری از عناصری که سالهای ۱۳۵۷-۱۳۳۲ به طور ناشناخته در نهادهای دولتی رسوخ کردند و به تأسیس گروههای وابسته به حزب توده و یا جاسوسی برای کا.گ.ب پرداختند (مانند گروه سرهنگ حسین‌زاده که در سال ۱۳۵۱ کشف و اعضای آن تیرباران شدند)، تربیت‌شدگان سازمان دانش‌آموزان و یا سازمان جوانان توده در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ بودند. به هر روی، رسوب افکار مارکسیستی در نوجوانی تأثیر مهمی در شکل‌گیری شخصیت آینده این گروه از نوجوانان دارد و اگر با کار مداوم تربیتی و ایدئولوژیک این عوارض برطرف نشود، این احتمال وجود دارد که درصدی (هر چند ناچیز) از این عناصر در دوران جوانی و پس از آن به عناصر اطلاعاتی شوروی تبدیل شوند. توجه به زندگی‌نامه ناخدا افضلی مؤید این امر است؛ او در سالهای دولت مصدق هوادار سازمان جوانان توده بود و طبعاً به علت عدم اهمیت این قبیل هواداران شناسایی نشد و بعدها به صفوف ارتش پیوست. ولی بینش و نگرش سیاسی که طی دوران نوجوانی به او القا شده بود محفوظ ماند و سرنوشت اسفباری برایش رقم زد.

علیرغم شکست حزب توده در سال ۱۳۶۲ و فروپاشی و بحران ایدئولوژیک بقایای متواری آن، این امکان همواره مطرح است که معدود نوجوانانی که در مکتب «کانون» پرورش یافته‌اند، در سنین بعدی تحت تأثیر رسوب افکار چپ به عوامل مخربی در

نهادهای دولتی و نظامی تبدیل شوند.

ارتباطات بین‌المللی (CIMEA)

«فدراسیون جهانی جوانان دمکرات» (WFDY) تعدادی سازمانهای جنبی در زمینه‌های مختلف ورزشی، هنری، سیاسی و ... داشت. یکی از ارگان‌های وابسته به WFDY، «کمیته بین‌المللی جنبش‌های کودکان و نوجوانان» (CIMEA) بود که در سال ۱۹۵۸ تأسیس شد. کمیته فوق یک سازمان سراسری کودکان و نوجوانان محسوب می‌شد و با «یونسکو» روابط نزدیکی داشت. در سال ۱۳۶۲ در این کمیته ۵۷ سازمان از سراسر جهان (از جمله «فدراسیون کودکان ساندنیست» نیکاراگوئه، انجمن کودکان مکزیک» و ...) عضویت داشتند.^۱ «کانون دانش‌آموزان ایران» در بهمن ۱۳۵۹ موفق شد با حمایت شوروی و سازمانهای وابسته به احزاب کمونیست، عضو CIMEA شود و بدینسان کوشید تا خود را به عنوان یک «سازمان معتبر» جهانی در داخل کشور معرفی کند!!

ساختار کانون

«کانون دانش‌آموزان ایران» دارای تشکیلات مستقل از سازمان جوانان توده نبود و به علت آمیختگی مسایل سیاسی با مسایل صنفی در جامعه ایران نتوانست به هدف خود، تأسیس یک سازمان صنفی مستقل از جوانان توده، دست یابد و اعضای «کانون» جذب سازمان‌های محلی جوانان توده می‌شدند.

در واقع عالیترین ارگان رهبری «کانون»، همان هیأت دبیران سازمان جوانان توده بود که مسئول «کانون» به عنوان دبیر دانش‌آموزی سازمان جوانان در آن عضویت داشت. او در عین حال، سردبیر نشریه دانش‌آموزی بود، در حالی که هدایت کلی این نشریه را کیومرث زرشناس به عهده داشت.

ارگانی که در واقع نقش اصلی در تدوین مشی «کانون» ایفا می‌کرد، «کمیسیون دانش‌آموزی» سازمان جوانان توده در جنب هیأت دبیران (به مسئولیت زهره قائینی) و «هیأت تحریریه نشریه دانش‌آموزی» (به مسئولیت زهره قائینی) بود. پس از آن، مهمترین ارگان «کمیسیون دانش‌آموزی سازمان ایالتی تهران جوانان توده» به مسئولیت سعید پیوندی بود. در جنب همه کمیته‌های سازمان جوانان، کمیسیونهای دانش‌آموزی قرار داشت که در

۱. برای آشنایی بیشتر مراجعه شود به: پیام مردم برای دانش‌آموزان، شماره ۲۸، ۱۳۵۹/۱۱/۲۰، صص ۱۲-۱۵.

واقع رهبری «کانون» در سازمان مربوطه محسوب می‌شدند. از نظر وظایف تشکیلاتی، کمیسیونهای دانش‌آموزی (کانون) دارای اختیارات مشابه شعب حزبی بودند و ارگان رهبری کننده در واقع همان کمیته سازمان جوانان بود.

کانون صنفی فرهنگیان

تأسیس «کانون» و سیر فعالیت آن

همانگونه که پیش از این دیدیم جامعه آموزش و پرورش ایران (اعم از فرهنگیان و دانش‌آموزان) مورد توجه جدی حزب توده قرار داشت. جمعیت دانش‌آموزی کشور یکی از نیروهای مهم اجتماعی و سیاسی ایران اسلامی محسوب می‌شود و تأثیرگذاری بر آن، برای حزب توده از جمله از کانال وزارت آموزش و پرورش اهمیت جدی داشت. در راستای این هدف بود که در جنب شعب مرکزی حزب توده ارگان‌های متعددی برای پیگیری مسایل آموزش ماقبل دانشگاهی (دبستان و دبیرستان) تشکیل شد. جمعیت صنفی به نام «کانون صنفی فرهنگیان» یکی از مهمترین این ارگان‌ها بود.

جمعیت فوق در برگیرنده معلمان و دبیران توده‌ای در سراسر کشور بود که تحت نظارت و رهبری مستقیم دبیر سازمانهای توده‌ای حزب توده (منوچهر بهزادی) اداره می‌شد. اعضای مؤسس و رهبری این جمعیت همه از توده‌ای‌های فعال و سابقه‌دار بودند. این جمعیت برای تحقق اهداف حزب توده دال بر تشکیل سازمان‌های صنفی همه‌گیر گسترده که اهرم هدایت آن به دست کمونیست‌ها باشد، شعار «پیش به سوی تشکیل اتحادیه سراسری فرهنگیان» را با هدف «حفظ و گسترش حقوق صنفی فرهنگیان» مطرح می‌ساخت.

آموزش و پرورش (به ویژه در سطح دبیرستان) از عرصه‌هایی بود که حزب توده از سالهای ۱۳۲۰ در آن سابقه فعالیت جدی داشت. در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، عده‌ای از فرهنگیان سرشناس توده‌ای مانند محمود اعتمادزاده (به‌آذین) و پرویز شهریاری (مؤلف و مترجم کتب ریاضی دبیرستانی) به تأسیس گروه‌های آموزشی مهمی در تهران دست زدند و تعدادی از اعضای سابق سازمان جوانان توده نیز به حرفه آموزگاری و دبیری اشتغال ورزیدند. در نتیجه، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران حزب توده دارای تعدادی کادر ورزیده و درجه اول و مسن در امر آموزش و پرورش و تعدادی دبیر و آموزگار شاغل بود. وجود این عوامل نفوذی که بعضاً با پوشش «اسلامی» عمل می‌کردند، راه فعالیت‌های «کانون» را هموار ساخت. از جمله، در مسئله تدوین کتابهای درسی پس از

انقلاب، «کانون» تلاش جدی کرد تا در امر تدوین مشارکت کند و طرح‌های پیشنهادی جدی ارائه داد. مضمون این طرح‌ها، تحریف کتابهای دبیرستانی و دبستانی در جهت اهداف حزب توده و القاء ایدئولوژی چپ بود. به ویژه در تدوین کتابهای «تاریخ ایران» این تلاش بارز بود که خوشبختانه با هوشیاری مسئولین امر به جایی نرسید.

با تحکیم مواضع انقلاب اسلامی در نهاد آموزش و پرورش، به ویژه با مجاهدت‌های شهیدان بزرگوار رجایی و باهنر، فعالیت جدی در تصفیه عوامل ضدانقلاب و منحرف (از جمله توده‌ای‌ها) از صفوف آموزش و پرورش آغاز شد و به تدریج مواضع «کانون صنفی فرهنگیان» نیز زیرضربه جدی قرار گرفت، هر چند این جمعیت خود را زیر پوشش خط منافقانه حزب توده به شدت پنهان ساخته بود.

در این مقطع، «کانون» فعالیت تبلیغی شدیدی علیه مسئولین آموزش و پرورش آغاز کرد و به شدت علیه «تصفیه فرهنگیان متعهد»! اعتراض کرد و کوشید تا این پاکسازی‌ها را به «عوامل مشکوک» راست و «انحصارطلبی و تنگ‌نظری عده‌ای از مسئولین» نسبت دهد و آن را مصداق «تفتیش عقاید» (که در قانون اساسی منع شده) بخواند. از جمله «کانون» در نامه سرگشاده مورخ ۱۳۶۰/۸/۲۰ به مسئولین کشور چنین نوشت:

امروز بیش از همه اخراج و برکناری فرهنگیان زحمتکش و متعهد به انقلاب (!!)

یکی از موارد ناسالمی است که انقلاب را می‌فرساید و معلمین را دلسرد می‌کند. صدها معلم متعهد به جمهوری اسلامی از ابتدای پیروزی انقلاب و به ویژه ظرف چند ماه اخیر، برخلاف نص صریح قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از محیط کارشان رانده شدند...

به هر روی، علیرغم فعالیت‌های جدی «کانون» برای نفوذ در نهاد آموزش و پرورش کشور، این تلاشها عقیم ماند و با دستگیری سران حزب توده و افشای اسناد وابستگی آن به این حزب، این جمعیت به ظاهر «صنفی» نیز منحل گردید.

ساختار «کانون»

«کانون صنفی فرهنگیان» یکی از سازمان‌های صنفی وابسته به حزب توده بود که زیر نظر شعبه کل سازمان‌های توده‌ای (به مسئولیت بهزادی) اداره می‌شد. در رأس «کانون»، هیأت اجرائیه‌ای مرکب از ۱۱ عضو قرار داشت که توسط مجمع عمومی کانون انتخاب شده و مسئولیت اداره آن را به عهده داشتند. هیأت اجرائیه از میان این افراد سه نفر را به عنوان اعضای هیأت دبیران انتخاب می‌کرد و در رأس این هرم «دبیر و رئیس هیأت اجرائیه

کانون صنفی فرهنگیان» قرار داشت. اعضای کانون در ۷ کمیسیون سازماندهی شده بودند که در رأس هر کمیسیون یکی از اعضای هیأت اجراییه قرار داشت. «کانون» دارای بولتن داخلی (به عنوان نشریه ارگان) بود. برای آشنایی دقیق‌تر با ساختار «کانون» که الگویی از سازمانهای صنفی مشابه است، آئین‌نامه داخلی آن را عیناً درج می‌کنیم:

آئین‌نامه داخلی، کانون صنفی فرهنگیان و شرح وظایف کمیسیونها آئین‌نامه هیأت اجرایی

- ۱- هیأت اجراییه کانون مرکب از ۱۱ نفر اعضاء منتخب مجمع عمومی بوده و مسئولیت اداره کانون را برعهده دارد.
- ۲- هیأت اجراییه هفته‌ای یکبار با تعیین وقت قبلی تشکیل جلسه می‌دهد و در صورت لزوم با درخواست دو سوم اعضاء (حداقل ۷ نفر) یا بنا به پیشنهاد مشترک رئیس هیأت اجراییه و دبیر کانون جلسه فوق‌العاده تشکیل می‌دهد.
- ۳- جلسات هیأت اجراییه با حضور دو سوم اعضاء رسمیت می‌یابد.
- ۴- تصمیمات هیأت اجراییه با رأی مثبت حداقل ۶ نفر قابل اجراست.
- ۵- حضور اعضا در جلسات به منزله شرکت در رأی‌گیری می‌باشد. بنابراین ترک احتمالی جلسات به وسیله هر یک از اعضاء به معنی رأی ممتنع عضو مزبور خواهد بود.
- ۶- چهار جلسه غیبت متوالی هر عضو یا شش جلسه غیبت متناوب در سه ماه بدون عذر موجه، خود به خود به معنای استعفای عضو مزبور خواهد بود.
- ۷- در صورت غیبت رئیس هیأت اجراییه، این هیأت موظف است از میان اعضاء حاضر فردی را به طور موقت برای اداره جلسه انتخاب نماید.

وظایف هیأت اجراییه

- ۱- تدوین و اصلاح نظامنامه داخلی.
- ۲- انتخاب مسئولین کمیسیونها و نظارت بر کار آنها.
- ۳- بررسی امور مالی و گزارش آن به مجمع عمومی.
- ۴- رسیدگی به تخلف اعضاء و اخذ تصمیم درباره آن.
- ۵- بررسی و اتخاذ تصمیم نسبت به پیشنهادات کمیسیونها.
- ۶- انتخاب و معرفی نماینده کانون به مراجع مربوطه.
- ۷- نگهداری و حفظ کلیه اسناد، مدارک و اموال کانون.

۸- تعیین و توزیع بودجه کمیسیونها.

۹- گزارش فعالیت‌های ماهانه به اعضاء در جلسات عمومی.

وظایف دبیر کانون

۱- دبیر کانون که منتخب اولیه جلسه هیأت اجرائیست، مجری تصمیمات و مصوبات هیأت اجرایی و مجمع عمومی بوده، دایره اختیاراتش در محدوده اساسنامه کانون می‌باشد.

۲- دبیر کانون یکی از امضاکنندگان چکها و اوراق بهادار و اسناد مربوط به کانون می‌باشد.

۳- مدیریت تشکیلات کانون را به عهده دارد.

۴- تهیه و طرح برنامه‌های پیشرفت و توسعه کانون و پیشنهاد آن به هیأت اجرائی.

۵- ایجاد هماهنگی بین کمیسیونهای کانون.

۶- شرکت در کمیسیونها بر حسب ضرورت.

۷- انجام مکاتبات و امضاء و مهر مراسلات کانون.

۸- مسئول نگهداری مهر کانون.

وظایف رئیس هیأت اجرائیه

۱- اداره جلسات هیأت اجرائیه و تنظیم وقت جلسه با توجه به دستور جلسات.

۲- نتیجه‌گیری و جمع‌بندی بحثها و گفتگوهای جلسات و اعلام آن در پایان جلسه.

۳- ابلاغ مصوبات جلسات هیأت اجرائیه به مسئولین کانون.

۴- پیگیری تصمیمات متخذه در جلسات هیأت اجرائیه و اعلام موارد نقض آن.

۵- رئیس هیأت اجرائی نیز یکی از امضاکنندگان چکها و اوراق بهادار و اسناد مربوط به کانون می‌باشد.

وظایف منشی

۱- صورتجلسات هیأت اجرائیه و تمامی مذاکرات را تنظیم نموده و به امضاء حاضرین خواهد رساند.

۲- اعلام خلاصه تصمیمات جلسه گذشته در ابتدای هر جلسه.

۳- تهیه خلاصه صورتجلسات در صورت لزوم.

وظایف بازرسان

تعداد اعضاء هیأت بازرسان سه نفر است که منتخب مجمع عمومی می‌باشند و وظایف آنها به شرح زیر است:

- ۱- رسیدگی و نظارت بر داری و دفاتر و اوراق و اسناد و مراقبت در حسن اجرای امور مالی و اداری و تشکیلاتی کانون.
- ۲- رسیدگی به شکایات واصله.
- ۳- رسیدگی و گواهی ترازنامه و ارایه آن به مجمع عادی و در صورت لزوم به مجمع عمومی فوق‌العاده.

شرح وظایف کمیسیونها

وظایف کمیسیون امور مالی و تدارکات

- ۱- اداره امور مالی کانون زیر نظر هیأت اجرائی.
- ۲- وصول و جمع‌آوری حق عضویت و کمکهای اهدائی.
- ۳- تهیه و تنظیم دفاتر مالی کانون طبق اصول حسابداری.
- ۴- صدور و امضای چکها به اتفاق رئیس هیأت اجرائی و دبیر کانون.
(کلیه چکهای صادره و اوراق بهادار کانون با دو امضاء از سه امضاء معرفی شده معتبر است).

توضیح آن که امضای مسئول امور مالی به عنوان امضاء ثابت تلقی می‌شود.

- ۵- تنظیم بودجه با مشورت و نظر دبیر کانون و تسلیم آن به هیأت اجرائی.
- ۶- ارایه گزارش مالی ماهیانه کانون به هیأت اجرائی.
- ۷- تنظیم ترازنامه ۳ ماهه و سالیانه کانون و تسلیم آن به هیأت اجرائی.
- ۸- خرید وسایل و لوازم مورد نیاز کانون.
(دریافت و پرداختهای جاری مربوط به کانون با تصویب هیأت اجرائیه قابل انجام است).

۹- حفظ و نگهداری کلیه اموال و وسایل کانون و تهیه و تنظیم دفتر اموال کانون.

۱۰- ارائه طرح و پیشنهاد جهت افزایش درآمد کانون.

وظایف کمیسیون تشکیلات

کمیسیون تشکیلات با فعالیت هر چه گسترده‌تر و وسیع‌تر در بخش‌ها و مناطق فرهنگی اعم از شهر و روستا، هسته‌ها و شاخه‌ها «کانون صنفی فرهنگیان» را با عنوان و به

نام «کانون» به وجود آورده و با ایجاد ارتباط و پیوند همه جانبه بین آنها، تشکل هر چه بیشتر فرهنگیان را در قالب صنف و اتحادیه بر اساس مفاد مندرج در اساسنامه کانون فراهم می‌سازد. بنابراین اهم وظایف کمیسیون تشکیلات به شرح زیر است:

- ۱- ارائه طرح تشکیلاتی جهت تشکیل کانونهای بخش‌ها و مناطق فرهنگی در شهرها و روستاها با توجه به موقعیت هر منطقه.
- ۲- ایجاد ارتباط بین کانونهای تشکیل شده از طریق تشکیل جلسات منظم با حضور مسئولان مربوطه در تهران و شهرستانها و نیز ارتباط بین واحدهای کانون در مدارس نواحی شهرها و شهرستانها.
- ۳- فراهم آوردن تسهیلات لازم جهت ارتباط و همکاری با سایر کانونهای فرهنگی و نیز اقدام به تشکیل اتحادیه و یا پیوستن به اتحادیه‌های موجود با اطلاع دقیق از وضع و موقعیت آنها با نظر و تصویب هیأت اجرایی کانون.
- ۴- تأیید عضویت اعضاء به صورت فردی یا جمعی.
- ۵- سعی در خودکفا ساختن شعب کانون، به طوری که بتوانند خود امور تشکیلاتی را در ارتباط با کانون مرکزی اداره نمایند.
- ۶- صدور کارت عضویت.
- ۷- تنظیم اسناد و پرونده‌های عضویت اعضاء و شعب کانون و سازمانهای فرهنگی که با «کانون صنفی فرهنگیان» در ارتباط هستند و حفظ و بایگانی آنها.
- ۸- سعی در هماهنگ ساختن کار کمیسیون تشکیلات با سایر کمیسیونها به منظور پیشبرد اهداف کانون.

وظایف کمیسیون انتشارات و تبلیغات

این کمیسیون به منظور بسط و گسترش نقطه‌نظرهای کانون و بالا بردن سطح آگاهی فرهنگیان و انعکاس نظریات و پیشنهادات و اخبار از طریق نشریه، تراکت، پوستر، برنامه‌های هنری، سخنرانی و ... تشکیل می‌گردد و وظایف زیر را عهده‌دار است:

- ۱- گرفتن امتیاز نشریه برای کانون.
- ۲- بررسی و حل مشکل فنی نشریه.
- ۳- انتشار نشریه‌ای (هفتگی یا ماهانه یا ...) برای کانون با رعایت خط‌مشی کانون و مواد اساسنامه.
- ۴- تبلیغ و نشر اهداف و نقطه‌نظرهای کانون از طریق چاپ پوستر، ایراد سخنرانی،

ایجاد کتابخانه، اجرای برنامه‌های هنری و

- ۵- مسئول کمیسیون سردبیر و اعضای تحریریه را انتخاب می‌نماید.
- ۶- تهیه پوسترها، اعلامیه‌ها، تراکتها و تدارک برنامه‌های تبلیغی و آموزشی با تصویب هیأت اجرائیه انجام می‌گیرد.

وظایف کمیسیون تحقیق

این کمیسیون به منظور تحقیق و بررسی در زمینه کلیه مسایل فرهنگی اعم از اداری و آموزشی و جمع‌آوری اطلاعات در زمینه‌های مربوطه تشکیل می‌گردد و وظایف آن به شرح زیر است.

- ۱- جمع‌آوری اطلاعات و اخبار فرهنگی در کلیه زمینه‌ها.
- ۲- تحقیق دربارهٔ صحت و سقم شکایات و گزارشات و اخبار واصله به کانون.
- ۳- تحقیق دربارهٔ کلیه کانونها و انجمن‌های فرهنگی و سایر انجمن‌ها و اتحادیه‌های صنفی.
- ۴- جمع‌آوری اطلاعات آماری در کلیه امور مربوط به آموزش و پرورش.
- ۵- تهیه و گزارش اطلاعات مورد درخواست کمیسیونها.

وظایف کمیسیون رفاه

این کمیسیون به منظور بررسی مسایل و مشکلات رفاهی فرهنگیان و ارائه پیشنهادات علمی در جهت حل این مسایل تشکیل می‌گردد و وظایف آن به شرح زیر است:

- ۱- بررسی امکانات رفاهی موجود (از جمله باشگاه فرهنگیان، خانه‌های معلم، شرکتهای تعاونی و ...) و برنامه‌ریزی در جهت گسترش و بهره‌گیری هر چه بیشتر از آنها.
- ۲- تلاش در جهت ایجاد امکانات رفاهی اعم از مسکن و ورزش، بیمه، استراحتگاه، تفریحگاه، وام ضروری، سرویس آمد و رفت، تعاونیها، مهد کودک و ...
- ۳- گردآوری و بررسی مشکلات جاری فرهنگیان و تلاش در جهت حل آنها.
- ۴- ایجاد صندوق تعاون جهت اعضاء کانون صنفی فرهنگیان.
- ۵- تلاش در جهت انطباق حقوق دریافتی فرهنگیان با شاخص هزینه زندگی.

وظایف کمیسیون طرح و برنامه

این کمیسیون به منظور ارائه طرحها و برنامه‌های مناسب برای پیشبرد امر آموزش و

پرورش در جهت ارتقاء سطح فرهنگ تشکیل می‌گردد و وظایف آن به شرح ذیل است:

۱- ارائه طرح و برنامه در جهت تغییر بنیادی و انقلابی سیستم فرهنگی آموزش و پرورش.

۲- بررسی کتابهای درسی و ارائه طرح و پیشنهاد برای تغییر محتوای آنها در جهت انطباق با آخرین دستاوردهای علمی و فنی و هنری و ادبی و متناسب با نیازهای جامعه انقلابی.

۳- ارائه طرحهای مناسب برای تربیت و بازآموزی معلمان در جهت ارتقاء سطح بینش و آگاهی و آشنا ساختن آنها با پیشرفته‌ترین روشهای تعلیم و تربیت.

۴- ارائه طرحهای مناسب برای پیشبرد اهداف کانون.

وظایف کمیسیون روابط عمومی

این کمیسیون به منظور ایجاد ارتباط در موارد زیر تشکیل می‌گردد:

۱- ارتباط با وزارتخانه‌ها، ادارات، مؤسسات دولتی و غیردولتی و نهادهای انقلابی در مواردی که با فعالیت‌های کانون ارتباط دارد.

۲- ارتباط با روزنامه‌ها و سایر رسانه‌های گروهی.

۳- دفاع از حقوق صنفی فرهنگیان و ارائه نظرات و پیشنهادات مفید و منطقی کانون در زمینه‌های صنفی و آموزشی، از طریق مراجعه و مذاکره با مقامات مسئول وزارت آموزش و پرورش و سایر مقامات دولتی.

۴- ارتباط با سایر کانونها، انجمنها و اتحادیه‌های فرهنگی، جهت جلب همکاری آنان. چون فرهنگیان در سراسر جهان علاوه بر مسایل ملی و منطقه‌ای خاص خود، دارای مسایل و اهداف مشترک در زمینه‌های صنفی و فرهنگی هستند، بنابراین وظایف دیگر کمیسیون عبارتند از:

۵- برقراری ارتباط با کانونها، انجمنها و اتحادیه‌های صنفی مترقی فرهنگیان همه کشورهای جهان.

۶- کوشش در راه ایجاد همبستگی و هماهنگی با فرهنگیان سایر کشورها برای دستیابی به اهداف عالی فرهنگی و اعتلای سطح فرهنگ جهانی و ارتقاء سطح رفاه مادی و معنوی کلیه فرهنگیان.

۷- تبادل نظر در زمینه روشهای تدریس و آموزش و پرورش و استفاده از تجربیات آنان برای بالا بردن کیفیت تعلیم و تربیت.

- ۸- دعوت از شخصیتها و فعالین اتحادیه‌ها و سازمانهای صنفی فرهنگیان سایر کشورها جهت شناساندن نحوه فعالیت‌های فرهنگی و آشنا ساختن آنان با مبارزات صنفی فرهنگیان ایران و بهره‌گیری از تجربیات مفید آنان در پیشبرد مبارزات منطقی و سالم صنفی.
- کمیسیون در کلیه موارد ارتباط با خارج از کانون، با نظر هیأت اجرائیه اقدام می‌نماید.
- ۹- کلیه کمیسیونها دارای یک مسئول و تعدادی عضو هستند که اعضاء مذکور در مقابل کمیسیون مربوطه مسئول می‌باشند.
- ۱۰- کلیه کمیسیونها موظفند در چهارچوب اساسنامه و تحت نظارت هیأت اجرائیه کانون فعالیت نمایند.
- ۱۱- کلیه کمیسیونها موظفند برنامه و گزارش سه ماهه فعالیت خود را به هیأت اجرائی و جلسه عمومی کانون ارائه دهند.^۱

سازماندهی حزب توده در رابطه با آموزش و پرورش

هیأت اجرائیه «کانون صنفی فرهنگیان» با ارگانهای آموزشی کمیته مرکزی حزب توده، به ویژه «کمیسیون آموزش و پرورش» (شعبه پژوهش) و «کانون دانش‌آموزان ایران» ارتباط فعالی داشت.

۱. کمیسیون آموزش و پرورش

در میان این ارگانها، «کمیسیون آموزش و پرورش» دارای جایگاه ویژه‌ای بود و در واقع مغز تحلیلی و تحقیقی کمیته مرکزی حزب توده در مسایل آموزش و پرورش محسوب می‌شد. این ارگان هر چند در جنب شعبه پژوهش کمیته مرکزی قرار داشت، ولی به علت اهمیت و ارتباط آن با مسایل آموزش و پرورش در اینجا بررسی می‌شود.

برای آشنایی با این ارگان، به توضیحات مسئول آن (زهره قائینی) توجه کنیم:

هدف حزب از ایجاد این شعبه (شعبه پژوهش) آن بود که در کلیه مسایل و امور اجتماعی از مسایل آموزشی تا اقتصادی و هنر و ... تحقیق و پژوهش نماید تا حزب بتواند در همه مسایل صاحب رأی باشد. چهارچوب کار شعبه نیز به کار تحقیقی و پژوهشی محدود می‌شد و به جنبه‌های سیاسی مسایل نمی‌پرداخت.

یکی از کمیسیونهای شعبه پژوهش، کمیسیون آموزش و پرورش بود، که

۱. اسناد وزارت اطلاعات.

فلسفه تشکیل این کمیسیون نیز انجام تحقیقات در امر آموزش و پرورش (نظام و سیستم آموزشی) بود. منظور از کار تحقیقی و پژوهشی در امر آموزش و پرورش آن بود که ابتدا در وضع آموزش و پرورش در زمان رژیم منحط گذشته تحقیق شود و کل نظام آموزشی تحلیل و نقد گردد و آنگاه بر اساس ضرورت‌های جامعه امروز (پس از پیروزی انقلاب اسلامی) اصول و خطوط برنامه آموزش و پرورش تعیین گردد. بر اساس اصول و خطوط کلی، هدف‌های کوتاه مدت و بلندمدت تعیین و مشخص شود.

حزب خائن قصد داشت با تشکیل چنین کمیسיוنی کار تحقیقی در امر آموزش و پرورش را ارتقاء بخشد تا بتواند پس از مدتی خود را به عنوان یک نیروی سیاسی صاحب‌نظر در مسائل اجتماعی به مردم و مسئولین کشور معرفی نماید. پایه و اساس طرح‌های حزب در زمینه کار تحقیقی پیرامون مسائل آموزشی کشور، کشورهای سوسیالیستی بودند. شعبه پژوهش جهت دادن برنامه آموزش و پرورش پیشنهادی از سیستم آموزش و پرورش کشورهای سوسیالیستی الگو و نمونه‌برداری می‌کرد. در واقع هدف اصلی حزب خائن توده از تحقیق و پژوهش پیرامون مسائل آموزش کشور (که الهام بخش فعالیت‌های تحقیقی و پژوهش آن کشورهای بلوک شرق بودند) تبلیغ و معرفی نظام‌های آموزشی کشورهای کمونیستی و سوسیالیستی در جامعه در قالب طرح‌های جامع و به ظاهر منطقی و اصولی بود.

در این ارتباط، حزب اینگونه تحلیل می‌کرد که در جهان تاکنون تنها کشورهای سوسیالیستی توانسته‌اند نظام آموزشی گذشته جامعه خود را به طور اساسی دگرگون سازند و بر پایه‌های علمی، نظام آموزشی نوینی را پی‌ریزی نمایند.

کشور ما نیز راهی جز طی همان مسیر ندارد و برای آنکه بتواند نظم آموزشی نوینی که با هدف ما منطبق باشد (!) را مستقر نماید باید از نظام‌های آموزشی آن کشورها الگو برداری کند. و در اینجا حزب رسالت خود را در این می‌دید که با تبلیغ نظام‌های آموزشی کشورهای بلوک شرق در جامعه برای پذیرش آن برنامه‌ها زمینه مناسب فکری فراهم سازد.

برنامه کمیسیون آموزش و پرورش

«برنامه کمیسیون آموزش و پرورش شامل هدف‌های کوتاه مدت و بلندمدت

می‌شد.

کمیسیون قصد داشت تا در کوتاه مدت و به طور مستمر دربارهٔ مسایل آموزشی مبرم جامعه که در حال حاضر در جامعه مطرح می‌شود و از سوی آموزش و پرورش، دربارهٔ آنها بحث و یا ارایهٔ نظر می‌گردد تحقیق کند تا بتواند نظر خود را در مدت کوتاهی به حزب اعلام نماید و حزب نیز طرح‌های پیشنهادی را به عنوان نظر خود در روزنامه، کتاب و ... اعلام نماید.

از سوی دیگر کمیسیون، در برنامهٔ خود هدف درازمدتی نیز مشخص نموده بود. کمیسیون قصد داشت تا در قدم اول برنامه‌ای کلی از سیستم آموزش و پرورش جدید تدوین نماید و بر اساس این برنامه طرح‌های دقیق و مشخصی پیرامون اصول و خطوط برنامه یا به عبارت دیگر هر جزء سیستم ارایه کند. این برنامه از آموزش قبل از دبستان تا دانشگاه در نظر گرفته شده بود.

تقسیم‌بندی‌های کمیسیون (گروه‌های مختلف کار)

جهت دستیابی به اهداف نامبرده، شعبهٔ پژوهش پیشنهاد کرد کمیسیون آموزش و پرورش، به گروه‌های کار ذیل تقسیم گردد:

۱- گروه آموزش و پرورش قبل از دبستان تا دبیرستان ۲- گروه تحقیق پیرامون نظام آموزشی ۳- مبارزه با بی‌سوادی ۴- آموزش فنی و حرفه‌ای ۵- آموزش عالی

اعضای کمیسیون آموزش و پرورش، افراد داوطلب و صاحب نظری بودند که از سوی تشکیلات حزبی به شعبهٔ پژوهش معرفی گردیده بودند و بنابر تخصصی که داشتند مسئولیت گروه‌های فوق‌الذکر را به عهده گرفتند. این افراد بنا به تجربهٔ کاری سابق خود در آموزش و پرورش (افراد بازنشسته آموزش و پرورش) و یا تدریس در دانشگاه اعلام کردند که می‌توانند در یکی از رشته‌های فوق‌فعالیّت کنند و در دادن طرح همکاری نمایند.

طبق برنامهٔ کمیسیون، تشکیلات حزبی موظف بود افرادی متخصص را به کمیسیون معرفی نماید تا این افراد در گروه‌های مختلف زیر نظر اعضاء کمیسیون مشغول به کار شوند. برای مثال در گروه آموزش و پرورش قبل از دبستان که مسئول آن متخصص و دکترای علوم تربیتی بود، افرادی معرفی شوند که قادر باشند دربارهٔ برنامهٔ مبارزه با بی‌سوادی اظهار نظر نمایند. و به همین ترتیب در زمینهٔ آموزش فنی و حرفه‌ای و آموزش عالی و نظام آموزشی.

اما کمیسیون و شعبه پژوهش به لحاظ ضعف تشکیلات در زمینه کادر و نداشتن افراد متخصص «فعال» نتوانست در مدت فعالیت خود گروه‌های خود را به شکل فعالی تشکیل داده و به کار اندازد.

کمیسیون آموزش و پرورش با شعبه دانش‌آموزی سازمان جوانان همکاری داشت. بدین ترتیب که از شعبه دانش‌آموزی سازمان، افرادی جهت شرکت در کارهای تحقیقاتی و پژوهشی به کمیسیون آموزش و پرورش معرفی شده بودند و این افراد در گروه‌های کار کمیسیون با اعضای گروه‌ها همکاری داشتند.

وظایف کمیسیون و گروه‌ها

همانطور که اشاره شد کمیسیون آموزش و پرورش حزب موظف بود، اولاً پیرامون معضلات آموزشی «مطرح» و «مبرم» جامعه نظر بدهد که این نظرات معمولاً در قالب مقاله ارایه می‌گردید و ثانیاً با اعلام برنامه پیشنهادی خود درباره آموزش و پرورش جدید، به تدریج درباره جزئیات برنامه طرح‌های عملی ارایه نماید. در عین حال کمیسیون وظیفه داشت به موازات این فعالیتها با تکیه بر آمار و ارقامی که در کتاب‌های آمار سالهای قبل از انقلاب اسلامی منتشر شده است، به نقد و افشاء سیستم و نظام منحط آموزشی گذشته پردازد، زیرا معتقد بود با بررسی کامل سیستم آموزشی گذشته می‌توان با دید صحیح و انتقادی به پی‌ریزی نظام نوین آموزشی پرداخت.

با توجه به وظایف فوق‌الذکر کمیسیون آموزش و پرورش، وظایف گروه‌های کمیسیون نیز تعیین می‌گشت.

طبق برنامه کمیسیون، گروه‌ها وظیفه داشتند، اولاً در جریان کلیه اخبار آموزشی که در رسانه‌های گروهی منتشر می‌شد قرار گیرند و ضمن درست کردن آرشیوی از اخبار آموزشی، نظرات گروه را در چند خط پیرامون هر خبر به کمیسیون گزارش دهند. در مورد برخی از اخبار آموزشی که اعضای کمیسیون و گروه‌های مربوطه متفق‌القول بودند، مقاله‌ای تهیه گردیده و در اختیار حزب، جهت انتشار قرار داده شود. همچنین هر یک از گروه‌ها موظف بودند برنامه‌ای در ارتباط با موضوع کارگروه خود با جزئیات، تدوین کرده و بر اساس آن مقالات مختلف و یا جزوه‌هایی نگارش نمایند. برای مثال گروه مبارزه با بی‌سوادی موظف گردیده بود ضمن تعقیب اخبار مربوط به مبارزه با بی‌سوادی و فعالیت‌های نهضت که در

رسانه‌های گروهی منتشر می‌گردید، نظرات خود را پیرامون آنها به کمیسیون گزارش نماید و به موازات آن، برنامه پیشنهادی خود را درباره مبارزه با بی‌سوادی در ایران ارائه نماید. همچنین تحقیقی درباره روند کار مبارزه با بی‌سوادی در رژیم گذشته در دستور کار گروه قرار داشت.

همه اعضای کمیسیون و گروه‌ها موظف بودند تا پیرامون سیستم آموزشی کشورهای دیگر، به ویژه کشورهای بلوک شرق مطالعه کنند تا در دادن پیشنهاد و برنامه بتوانند از نظام آموزشی آن کشورها الگو بردارند.

اعضای کمیسیون آموزش و پرورش در آغاز فعالیت خود نشست‌های روزانه داشت که به تدریج به یک بار در ماه تقلیل یافت، موظف بودند گروه‌های کار خود را نیز هر ۱۵ روز یکبار تشکیل دهند تا ضمن تبادل نظر پیرامون مسایل آموزشی مربوط به گروه خود به تدوین برنامه پیشنهادی گروه و نوشتن مقالات مبادرت ورزند...^۱

تشکیلات دمکراتیک زنان ایران

فعالیت اجتماعی در میان زنان - به عنوان یک گروه اجتماعی خاص - و مطرح ساختن مسایل «صنفی» آنان به منظور بهره‌گیری‌های سیاسی، یکی از اشکال فعالیت توده‌ای احزاب کمونیست است. حرکت‌های مارکسیستی زنان در سراسر جهان را باید به عنوان شاخه‌ای از «جنبش فمینیسم» (Feminism) بررسی کرد.

جنبش فمینیسم در غرب

فمینیسم در واقع جنبشی است غربی که از شرایط پس از انقلاب صنعتی اروپا و نهضت اومانیسم قرن ۱۸ میلادی برخاسته است.

نخستین سند مهم جنبش فمینیسم، رساله دفاع از حقوق زن نوشته خانم مری ولستونکرافت است که به سال ۱۷۹۲م. منتشر شد. ولی واژه فمینیسم (زن‌گرایی) نخستین بار توسط الکساندر دوما (پسر)، نویسنده معروف فرانسوی، در سال ۱۸۷۲م. در رساله‌ای با نام مرد و زن، برای اطلاق به نهضتی که جهت تأمین حقوق زنان در جریان بود، به کار رفت. در دوران انقلاب کبیر فرانسه، جمعیت‌های زنان جمهوری‌خواه تشکیل شد. آنان

۱. زهره قاینی، بازجویی، ۱۳۶۲/۱۰/۱۹.

خواستار عملی شدن شعار انقلاب (آزادی، برابری، برادری) بدون در نظر گرفتن جنسیت بودند. این خواست‌ها توسط ناپلئون خاموش شد. این حرکت در امریکا ادامه یافت و در سال ۱۸۴۸م. در شهر سنکالنز «مجمع حقوق زنان» تأسیس شد و اعلامیه‌ای صادر کرد. در این اعلامیه خواست تساوی کامل زنان با مردان در زمینه‌های حقوقی، آموزشی، کسب و کار و دستمزد و نیز حق رأی زنان مطرح شده بود. این مجمع سرآغاز نهضت واقعی فمینیسم محسوب می‌شود. این حرکت به اروپای غربی نیز انتقال یافت و دامنه آن این کشورها را فراگرفت.^۱

جنبش زنان در مغرب زمین دارای دو بعد متمایز است:

یک بعد این حرکت که اصطلاحاً «جنبش حقوق زنان» نام گرفته، بعد ضدتمدن غربی و ضدنظام‌های سیاسی و اقتصادی حاکم بر جوامع غربی است. این حرکت علیه اجحافات که تمدن استکباری غرب، به ویژه در زمینه استثمار و حشيانه مادران و دختران خردسال در کارخانه‌ها اعمال می‌کند،^۲ و سلب حقوق اجتماعی و کرامت انسانی از زنان به عنوان «جنس ضعیف» قد برافراشته و باید به عنوان یک حرکت عدالت‌جویانه تکریم شود. در دوران جنگ ویتنام، اعتراض مادران و همسران سربازان امریکایی درگیر در جنگ تجاوزکارانه، به جنبش زنان امریکا ابعاد ضد استکباری جدی بخشید و در خروج نیروهای امریکایی از خاک ویتنام نقش مهمی ایفا کرد. فساد تمدن غربی و تبدیل زن به «عروسک» و انحطاط شخصیت انسانی او عواملی است که به این حرکت غنا و ژرفا می‌بخشد.

بعد دیگر فمینیسم، خواست‌های افراطی و عنان‌گسیخته در مسئله «حقوق زن» و «خانواده» است که تا حدودی برخاسته از سنن کهن فرهنگی مغرب زمین می‌باشد.

بررسی تاریخ یونان و رم باستان نشان می‌دهد که اصولاً رابطه «زن» و «مرد» در اروپای کهن دارای وضعی خاص بوده که با فرهنگ باستانی مشرق زمین بسیار متفاوت است. از دوران باستان، در مهم‌ترین کانون‌های تمدن غرب (یونان و رم) زن به عنوان یک وسیله ارضای شهوانی مرد نگریسته می‌شده و در این چارچوب از آزادی‌های جنسی برخوردار بوده است. ویل دورانت، نویسنده معروف تاریخ تمدن می‌نویسد:

آنیان قرن پنجم (قبل از میلاد) نمونه اخلاق ستوده نیستند. رشد فکری بسیاری از آنان را نسبت به سنن اخلاقی بی‌اعتناء ساخته و به صورت افرادی غیراخلاقی

۱. دایرةالمعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۹۳۷.

۲. در اوایل دهه ۱۹۸۰م. حدود ۳۵٪ نیروی شاغل را در امریکا زنان تشکیل می‌دادند.

در آورده است... در آتن، چون اغلب شهرهای یونان، فاحشگی، که تحریک‌کننده استعدادهاست، بازاری گرم و اختصاصات بسیار دارد... سازش فحشاء و فلسفه عجیب است، لکن اقراری که بدون شرمندگی درباره انحراف‌های جنسی بیان می‌شود عجیب‌تر است... عشق شاعرانه و به اصطلاح رمانتیک در میان توده مردم یونان فراوان است، لکن بندرت موجب ازدواج می‌شود... شیوع انحرافات جنسی در یونان را چگونه می‌توان توجیه و تعلیل کرد؟ ارسطو ترس از دیاد جمعیت را منشاء آن می‌داند...

ابن فضلان، دولتمرد مسلمان که در آغاز قرن چهارم ق. به دعوت شاه مسلمان اسلاوها (صقالبه) ریاست هیأت اعزامی خلیفه عباسی به اروپا را داشت و سفرنامه او از مهم‌ترین منابع تاریخ کهن اروپای شرقی و روسیه است، سخت از توحش اروپائیان به ویژه در رابطه زن و مردم به حیرت می‌افتد. او درباره روس‌ها می‌نویسد:

آنان کثیف‌ترین خلق خدا هستند. خود را از بول و غایط پاک نمی‌کنند و غسل جنابت به جا نمی‌آورند. دستان خویش را پس از غذا نمی‌شویند. بلکه این جماعت هم چون خران گمراهند^۱

ابن فضلان موارد متعددی از توحش غربیان را در رابطه بین زن و مرد ذکر می‌کند. با پیدایش رنسانس و ظهور تمدن معاصر مغرب زمین، زن غربی وارد صحنه اجتماع شد و با رجعت به فرهنگ و اخلاقیات یونان و رم باستان، که در جنبش رنسانس رواج کامل یافت، آخرین قیود اخلاقی مذهبی - مسیحی فروریخت. در واقع، علاوه بر سنن کهن فرهنگی اروپا، علت مهم دیگر عصیان جنسی زنان در غرب معاصر، واکنش علیه رهبانیت خشک و ریاکارانه دوران قرون وسطایی بود. با آغاز پدیده غربگرایی^۲ در کشورهای مسلمان، توسط استعمار و نواستعمار، «جنبش فمینیسم» نیز صادر شد و ثمره این صدور فرهنگی الگوبرداری از زن غربی به عنوان سمبل تمدن و فرهنگ بود.

با گسترش فمینیسم در سراسر جهان، اتحادیه‌ها و سازمان‌های جهانی و منطقه‌ای زنان نیز تأسیس گردید. از معروفترین اتحادیه‌های زنان باید از «اتحادیه زنان مسیحی» (WCTU)، که یک سازمان معتدل بود و «فدراسیون عمومی کلوپ‌های زنان» (GFWC)، مستقر در

۱. سفرنامه ابن فضلان، ترجمه سیدابوالفضل طباطبایی، انتشارات شرق، ۱۳۵۵، ص ۱۰۲.

2. Westernization.

واشنگتن که یک سازمان امریکایی بود، نام برد. معهذا باید گفت مهمترین و گسترده‌ترین سازمان بین‌المللی زنان «فدراسیون دمکراتیک بین‌المللی زنان» (WIDF) بود که تحت نفوذ شوروی و کمونیست‌ها قرار داشت.

مارکسیسم و فمینیسم

مارکسیسم به عنوان یک پدیده فرهنگی برخاسته از متن تمدن غربی، در بعد «جنبش زنان» نیز وارث سنن فرهنگی و سیاسی فمینیسم شد، ولی کوشید این جنبش را «انقلابی» و «پرولتاری» کند و ستمها و اجحافات نظام سرمایه‌داری غرب را بر زنان، دستمایه‌ای برای انقلاب سوسیالیستی سازد. مارکسیسم اعلام داشت که «رهایی زن از رهایی جامعه از ستم سرمایه‌داری جدا نیست»^۱ و «فمینیسم پرولتاری» را در مقابل «فمینیسم بورژوایی» قرار داد. مارکسیسم مدعی شد که راه رهایی زن از انقلاب سوسیالیستی می‌گذرد و در سوسیالیسم زن مقامی کاملاً برابر با مرد خواهد یافت. لنین نوشت:

آزادی واقعی زن تنها با کمونیسم امکان‌پذیر است. باید عمیقاً مسئله وابستگی و جدائی‌ناپذیری میان موقعیت زن به عنوان بشر و عضو اجتماع از سوئی و مالکیت خصوصی و سائل تولید از سوی دیگر را مورد تحقیق قرار داد.^۲

علیرغم این دعاوی باید گفت مسئله زن در تجربه ۷۰ ساله نظام سوسیالیستی نه تنها حل نشد. بلکه غامض‌تر نیز گردید. طبق آمار سازمان ملل، طلاق در «اتحاد شوروی و آلمان شرقی» در بالاترین سطوح بود. به علاوه باید از بی‌بندوباری، فحشاء غیررسمی و فساد اخلاقی نیز یاد کرد.

بدینسان مارکسیسم در قرن بیستم تلاش گسترده‌ای برای بهره‌گیری از جنبش فمینیسم شروع کرد و در سال ۱۹۰۷م. توسط انترناسیونال دوم «اولین کنفرانس بین‌المللی زنان» در شهر اشتوتگارت آلمان برگزار شد. در این زمان کلارا تسکین در رأس حرکت‌های زنان کمونیست اروپای غربی قرار داشت. با پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه (۱۹۱۷) خانم کولونتای کتاب «عشق سرخ» را منتشر ساخت و اعلام داشت اکنون که رهایی پرولتاریا به دست آمده، نوبت انقلاب دوم، یعنی «رهایی زن» است. کولونتای، لغو نهاد خانواده و «عشق آزاد» را خواستار بود. این نظریات در جامعه سنتی - مذهبی روسیه بازتاب بسیار

۱. احسان طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم، امیرکبیر، ۱۳۶۸، صص ۳۸۱-۳۸۴.

۲. لنین، درباره نقش زن در اجتماع، ترجمه مریم فیروز، انتشارات حزب توده، ص ۳۶.

منفی داشت و منجر به برکناری کولونتای از صحنه سیاست داخلی شد و او به عنوان سفیر به کشورهایی که چنین سخنانی هوادارانی داشت (نروژ، مکزیک و سوئد) اعزام شد! با تأسیس «انترناسیونال کمونیستی» (کمیترن) در جنب آن «دبیرخانه بین‌المللی زنان» تأسیس شد که در رأس آن خانم کلارا تسکین (کمونیست آلمانی و از یاران لنین) قرار داشت.

در سالهای جنگ جهانی دوم، در پی سیاست «جبهه ضدفاشیستی»، کمیترن از اجرای سیاست‌های خالص کمونیستی در قبال زنان دست کشید. سیاست «جبهه‌ای» و «توده‌ای» (MASS) را در پیش گرفت و در این راستا به تشکیل کنگره جهانی زنان علیه جنگ و فاشیسم، متشکل از همه گرایشهای فکری دست زد (۱۹۳۴- پاریس). با انحلال کمیترن بر پایه سیاست جبهه‌ای، در اول دسامبر ۱۹۴۵ «فدراسیون بین‌المللی دمکراتیک زنان» (WIFD) تشکیل شد که در کنگره مؤسسان آن ۹۰۰ نماینده از ۴۲ کشور شرکت داشتند (پاریس- نوامبر ۱۹۴۵). رهبری این سازمان مدتها (تا ۱۹۶۵) به دست خانم اوژنی کاتن^۱ فیزیکدان فرانسوی بود.

بدین ترتیب، تأسیس سازمانهای توده‌ای زنان از مسایل مورد توجه احزاب کمونیست شد به نحوی که اکثر احزاب مارکسیستی در جنب خود دارای تشکیلات توده‌ای - صنفی ویژه بانوان شدند.

بدینسان همانگونه که سرمایه‌داری غرب «فمینیسم» را به عنوان یک پدیده فرهنگی به سراسر جهان صادر کرده و می‌کند، مارکسیسم نیز می‌کوشد «فمینیسم پرولتاری» را در سراسر گیتی توسعه دهد.

تاریخچه تشکیلات دمکراتیک زنان ایران

بر پایه چنین دیدگاهی، «جنبش زنان» نیروی ذخیره حزب کمونیست محسوب می‌شد و مارکسیسم ایرانی از آغاز به تأسیس جمعیت‌های زنان توجه داشت. در سال ۱۲۹۸ ش. جمعیت «نسوان وطنخواه» با شرکت زنان کمونیست در تهران تأسیس شد. بعدها جناح چپ این جمعیت جدا شده و در سال ۱۳۰۵ ش. جمعیت «بیداری زنان» را در تهران تأسیس کردند. در سال ۱۳۰۸ پس از دستگیری کمونیست‌ها این جمعیت نیز منحل شد. این جمعیت‌ها عموماً متشکل از زنان خانواده‌های اشرافی و یا مهاجرین قفقازی بود که به

1. Eugenie Cotton.

دلایلی گرایش چپ داشتند و در رأس فعالیتهای آنها الگوبرداری از آزادی زن به سبک غرب و مبارزه علیه حجاب قرار داشت.

پس از تأسیس حزب توده، تا پایان حیات سلیمان میرزا اسکندری (رهبر حزب توده) عضویت زنان در حزب ممنوع بود. علت این امر در ویژگی شخصیت سلیمان میرزا قرار داشت. او کمونیست به معنای واقعی کلمه نبود و بیشتر یک چهره ملی‌گرای متمایل به شوروی با تمایلات مذهبی به شمار می‌رفت. با مرگ سلیمان میرزا، زنان کمونیست در تیر ۱۳۲۲ جمعیتی به نام «تشکیلات زنان ایران» تأسیس کردند و به عنوان فراکسیون حزبی زنان به فعالیت پرداختند. در کنگره اول حزب توده (۱۳۲۳) پنج نفر از زنان حزب به نمایندگی از «تشکیلات زنان ایران» در کنگره حضور یافته و به نمایندگان تبریک گفتند. این افراد عبارت بودند از: مریم فیروز، مریم صابری، زهرا بیات، زهرا اسکندری، عالیه شرمینی. همزمان در جنب «شورای متحده مرکزی کارگران» نیز جمعیت «اتحادیه زنان زحمتکش» تشکیل شد که در سال ۱۳۲۵ به «تشکیلات زنان» پیوست.

در سال ۱۳۳۵، «تشکیلات زنان ایران» به عضویت «فدراسیون دمکراتیک بین‌المللی زنان» (WIDF) درآمد و از آن پس «تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» نامیده شد. این سازمان نشریه‌ای به نام بیداری ما داشت.

با غیرقانونی شدن حزب توده در بهمن ۱۳۲۷، «تشکیلات زنان» نیز غیرقانونی شد و دو نشریه مخفی به صورت پلی‌کپی برای زنان و دختران منتشر کرد. در سال ۱۳۲۹ «تشکیلات زنان» موفق شد یک نشریه علنی به نام جهان تابان منتشر کند. در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۰ هیأت تحریریه جهان تابان، «سازمان زنان ایران» را تأسیس کرد، که سازمان علنی و پوششی «تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» محسوب می‌شد. «سازمان زنان ایران» در ۲۴ آبان ۱۳۳۰ مجله جهان زنان را به عنوان ارگان این سازمان فوق‌متنشر کرد. «سازمان زنان ایران» نیز در سال ۱۳۳۰ به عضویت «فدراسیون بین‌المللی دمکراتیک زنان» درآمد. با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فعالیت سازمان فوق‌متوقف شد و بعدها اشرف پهلوی سازمانی به نام «سازمان زنان ایران» تأسیس کرد که اداره آن به عهده مهناز افخمی بود. سازمان زنان اشرف پهلوی نیز در کنگره‌های «فدراسیون دمکراتیک بین‌المللی زنان» شرکت می‌جست.

مریم فیروز رهبر «تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» و عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده تاریخچه این سازمان را چنین شرح می‌دهد:

این تشکیلات در سال ۱۳۲۲ توسط عده‌ای از زنان که وابسته به حزب توده ایران و یا از هواداران آن بودند تشکیل شد. آن‌ها عده‌ای معدود بودند که عبارت

است از: مادر شرمینی معروف به خانم (عالیه) شرمینی (فوت شده است)، خانم علوی (فوت شده)، خانم نجفی علوی (در اروپا زندگی می‌کند تا آنجایی که من اطلاع دارم همسر برادر رزم‌آور)، خانم اعظم صارمی در اروپا زندگی می‌کند، (خانم زهرا اسکندری و اعظم صارمی شاید در حدود هفت سال باشد که از حزب کنار رفته‌اند) و بعداً من هم به توسط آقای بزرگ علوی به این گروه پیوستم. هدف ما از ایجاد این سازمان متشکل کردن زنان برای فعالیت سیاسی و به خصوص برای مبارزه جهت بدست آوردن حقوق سیاسی اجتماعی و خانوادگی بود و بیش از همه حقوق خانوادگی و اجتماعی برای ما هدف اصلی بود. این زنان که گذشته هیچگونه فعالیت سیاسی نداشتند، همه تازه‌کار و نپخته بودند و حتی از هدفهایی که برای خود در نظر گرفته بودند اطلاع دقیق و روشنی نداشتند. اکثر اینها به دلیل خویشاوندی با افرادی که مبارزه کرده بودند آمادگی برای کار نشان داده بودند.

اقدامات و فعالیت آنها

پس از مدت کوتاهی عده‌ای دیگر از زنان به این جمع پیوستند. زنهای مختلف از اقشار متفاوت شاید در حدود ۴۰-۳۰ نفر می‌شدند. نفوذ در میان زنان کار آسانی نبود. به دلیل گرفتاریهای خانوادگی آنها و دور بودن کامل آنها از صحنه فعالیت و سیاست وقت لازم بود تا بتوان زنان را جمع کرد. اکثر زنان که به این تشکیلات رجوع می‌کردند آن را به جای یک بنگاه کارگشایی یا خیریه می‌گرفتند مثلاً کمکهای مادی می‌خواستند و یا کار برای شوهرهای بیکارشان. مسئولین کوشش می‌کردند تا آنجایی که در امکانشان بود هم کمک کنند مثلاً به پزشک آشنایی معرفی نمایند و هم آنها را با اهداف تشکیلات آشنا سازند. در این دوران فعالیت به مناسبت عدم تجربه این سازمان تقریباً الگویی از شکل فعالیت حزب نشده بود و این طرز کار چپ روی بوده که مسئولین درک می‌کردند اما برای رفع آن راه‌حلی پیدا نمی‌کردند. از جمله فعالیت تشکیلات گوتی امتیاز یک مجله به نام *بیداری* زنان بود به مدیریت خانم زهرا اسکندری که هر ماه منتشر می‌شد. این مجله هم انعکاسی از طرز برخورد تشکیلات به مسائل روز بود. یعنی با چپ روی

۱. مراد رزم‌آور از افسران توده‌ای نسل سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲ است که پس از فرار به شوروی به کا.گ.ب پیوست و از دوستان نزدیک صدام حسین، دیکتاتور عراق بود.

توأم بود. یکی دیگر از فعالیت‌های سازمان تشکیل شعب در شهرستانها بود که کم و بیش با موفقیت و یا عدم موفقیت قرین بود. مثلاً در گیلان به مناسبت اینکه خانم جمیله صدیقی یکی از زنان وابسته به حزب دکتر ارانی در آنجا فعالیت داشت با موفقیت بیشتر روبرو گردید. در دیگر شهرستانها گروههای کوچکی از زنان وابسته به حزب دست به فعالیت زدند، اما وقت لازم بود تا زنان بتوانند به وظایف خود در اجتماع آشنا شوند. طبیعتاً در تهران فعالیت رو به گسترش می‌رفت. چند کنفرانس بزرگ مثلاً [در] دارالفنون و یا سینماها تشکیل شد که با استقبال گرم مردم روبرو [گردید] و مسائل مربوط به زن و حقوق زن در آنها مطرح شد. اینکه در بالا به شهرستانها اشاره کردم باید یادآوری کرد که شعبه تشکیلات در چند شهرستان به فعالیت دست زد و نه در همه جا که آنها عبارت است از: گیلان، اصفهان، مازندران؛ هسته کوچکی هم در شیراز تشکیل شد. زنانی که در این تشکیلات فعالیت می‌کردند عضو حزب نبودند زیرا تا سال ۲۲، سال فوت سلیمان محسن اسکندری رئیس حزب، هیچ زنی به عضویت در حزب پذیرفته نشد، زیرا ایشان مخالف با پذیرش زنان بودند. پس از پذیرش به حزب، زنان به طور خیلی ساده و عادی در حوزه‌ای شرکت می‌کردند و بس. خود من در حوزه دانشجویی که در منزل خودم تشکیل می‌شد شرکت داشتم و کار حزبی من همین بود و بس. اگر مقاله‌ای می‌نوشتم مربوط به خودم بود و دلیلی بر عضویت من در شعبه دیگری نیست.

ارتباط بین‌المللی

در سال ۱۳۲۵ در پاریس کنفرانس بین‌المللی زنان تشکیل شد و فدراسیون (دمکراتیک) بین‌المللی زنان پایه‌گذاری شد. (چندی بعد) تشکیلات دمکراتیک زنان ایران تقاضای عضویت خود را برای فدراسیون ارسال داشت و مورد پذیرش قرار گرفت.

در سال ۱۳۲۷ عده‌ای از ایران من جمله خود من برای شرکت در کنگره زنان عازم مجارستان شدیم. نمایندگان عبارت بودند از: هما هوشمند راد، دکتر اختر کیانوری، اعظم صارمی و مریم فیروز. پس از برگشت چیزی نگذشت که پس از طرح سوءقصد به محمدرضا پهلوی حزب را منحل اعلام کردند و دوران کار مخفی آغاز شد. در این دوران تعداد زیادی از زنان در آغار کنار [بودند]. کم

بودند آنهایی که آماده فعالیت می‌بودند. با همه اینها عده‌ای از زنان دست به کار شدند و به خانواده‌های زندانیان سیاسی کمک می‌رساندند و یا فراریان را پناه می‌دادند. پس از اینکه حزب توانست به سازمان مخفی خود سر و صورتی بدهد، زنان هم فعالیت خود را آغاز کردند و پس از یک سال و یا یک سال و نیم سازمانی علنی به نام سازمان زنان ایران (نامی که بعداً اشرف، خواهر شاه از آن استفاده کرد) به وجود آورده شد و مسئولیت آن به عهده هما هوشمندراد گذاشته شد. این سازمان تا حدودی از چپ‌روی کاست. کلاسهای خیاطی و زبان تأسیس کرد، کنفرانس برای زنان ترتیب داد و فعالیت قابل توجهی را آغاز نمود. گذشته از این، زنان حزبی و تشکیلاتی برای نخستین بار سکوت حکومت نظامی را شکستند. توضیح آنکه زندانیان سیاسی را بدون اطلاع خانواده‌هایشان ناگهان به نقاط نامعلومی بردند. برای اعتراض، زنان در مقابل در مجلس شورای ملی جمع شدند و دست به اعتراض زدند و این نخستین تظاهرات بعد از جریان پانزده و چهارده بهمن بود. بدبختانه پس از سقوط دکتر مصدق، از نو دوران سکون و خاموشی شدت گرفت و دیگر سازمان زنان هم نمی‌توانست فعالیت کند و تنها زنان کوشش می‌کردند کمک به خانواده‌های زندانیان برسانند و یا فراریان را تا آنجایی که مقدورشان بود پناه دهند. بر تعداد زندانیان و قربانیان روز به روز افزوده می‌شد. در سال ۱۳۳۴ دکتر کیانوری بنا به دستور کمیته مرکزی حزب ناگزیر به خارج سفر کرده و همچنین دکتر جودت. باز به دستور حزب، در سال ۱۳۳۵ خود من با کسب اجازه از خسرو روزبه راهی اروپا شدم و در اروپا و مهاجرت، فعالیت به نام زنان دیگر معنی نداشت. تنها در بعضی از کنگره‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی بعضی از زنها شرکت می‌کردند تا جریان خفقان و دیکتاتوری شاه را به گوش جهانیان برسانند. فعالیت تشکیلات تحت همین نام برای کنفرانس و یا کنگره بین‌المللی زنان از نو آغاز شد. یعنی نمایندگان به نام این تشکیلات در این کنگره شرکت کردند و مجله‌ای خاص زنان ایران به چند زبان عرضه داشتند. البته ناگفته نماند که اشرف (پهلوی) و یارانش به علت شرکت این نمایندگان، به این کنگره نیامدند. کنگره در سال ۱۹۷۵ در شهر برلین در آلمان دمکراتیک تشکیل شد. نمایندگان عبارت بودند از دکتر اختر کیانوری، دکتر ملک‌تاج محمدی، هما هوشمندراد و مریم فیروز. پس از کنگره هم باز مجله‌ای درباره زنان با همان عده به چاپ می‌رسید. زنان زیادی از ایران نامه می‌نوشتند و یا دانشجویانی که در اروپا

بودند علاقه‌مند به شرکت در تشکیلات بودند. در آنجا فعالیت به صورت وسیع ممکن نبود اما تماس با دختران و زنان از راه تلفن برقرار بود و کوشش می‌شد آنها به ایران برگردند.^۱

در دورانی که کیانوری در رهبری حزب توده مغضوب و دبیر اول آن ایرج اسکندری بود، نمایندگی «تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» را در «فدراسیون دمکراتیک بین‌المللی زنان» شهناز اعلامی به عهده داشت. شهناز اعلامی جاسوس ساواک بود و در جلسات فدراسیون مناسبات نزدیکی با اشرف پهلوی برقرار کرد.^۲

تشکیلات زنان پس از انقلاب اسلامی

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تجدید سازمان حزب توده در داخل کشور، فعالیت «تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» نیز آغاز شد. مسئولیت این سازمان در رهبری حزب توده با مریم فرمانفرمایان فیروز بود.

زندگی‌نامه مریم فیروز

او در سال ۱۲۹۲ ش. در کرمانشاه متولد شد. پدرش، عبدالحسین میرزا فرمانفرما (پسر فیروز میرزا و نوه عباس میرزا - ولیعهد فتحعلی‌شاه قاجار) از سرشناس‌ترین مهره‌های استعمار انگلیس در تاریخ معاصر ایران است. در سن ۱۶-۱۷ سالگی به دستور پدر به عقد عباسقلی اسفندیاری (پسر محتشم‌السلطنه اسفندیاری، رئیس مجلس وقت) که ۲۶ سال از او بزرگتر بود، درآمد. این ازدواج در او عقده‌های شدید روحی ایجاد کرد و با مرگ پدر (۱۳۱۸ ش.) علیرغم داشتن دو فرزند دختر، از همسر خود جدا شد. محیط سیاسی پس از سقوط رضاشاه، مشوق مریم فیروز به عصیان علیه محیط اشرافی خانواده‌اش گردید و به سوی محافل روشنفکران غرب‌گرای تهران روی آورد و باغ بزرگ مسکونی‌اش محل تجمع روشنفکران جوان (مانند: صادق هدایت، عبدالحسین نوشین، بزرگ‌علوی، احمد قاسمی، دکتر کیانوری و ...) گردید. در این محافل، مریم فیروز به حزب نوبنیاد توده جلب شد و با کیانوری ازدواج کرد. ازدواج یک شاهزاده قاجار با یک رهبر کمونیست، در همان زمان بازتاب وسیع داشت و در نشریات انعکاس یافت. مریم فیروز در سال ۱۳۲۳ (پس از مرگ

۱. مریم فیروز، بازجویی، ۱۳۶۲/۵/۱۵.

۲. احسان طبری، کژراهه، صص ۲۱۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵.

سلیمان محسن اسکندری که مانع عضویت زنان بود) عضو حزب توده شد و در کنگره دوم حزب (۱۳۲۷) عضو مشاور کمیته مرکزی گردید و در سال ۱۳۳۵ به خارج از کشور گریخت. او در سال ۱۳۵۷ (پلنوم شانزدهم) عضو کمیته مرکزی و در فروردین ۱۳۶۰ (پلنوم هفدهم) تنها زن عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده شد. در تاریخ حزب توده، نام مریم فیروز به عنوان زنی که با «حسادت» خود منشأ دسته‌بندی‌های درون رهبری حزب توده است، شهرت دارد. مریم فیروز خاطرات خود را در کتابی به نام «چهره‌های درخشان» در آلمان شرقی منتشر کرد. که در ایران نیز تجدید چاپ شد.

ساختار تشکیلات زنان

«تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» توسط یک هیأت رئیسه (مدیره) اداره می‌شد که در رأس آن مریم فیروز قرار داشت. معاون او دکتر فاطمه ایزدی (از اعضای «گروه منشعب از چریکهای فدایی خلق» که به حزب توده پیوست) به عنوان مسئول زنان تهران عضو مشاور کمیته مرکزی حزب (از فروردین ۱۳۶۰)، عضو کمیته ایالتی تهران حزب و مسئول شعبه زنان این کمیته بود. سایر مسئولین «تشکیلات زنان» نیز، مانند مسئولین «سازمان جوانان» عضو کمیته‌های حزبی هم‌ردیف سازمان خود بودند.

در ساختار حزب توده، هیأت مسئولین «تشکیلات زنان»، شعبه مرکزی زنان (جنب کمیته مرکزی حزب) محسوب می‌شد. مسئولیت رهبری این شعبه (و تشکیلات زنان) در سالهای ۱۳۵۹ - ۱۳۵۸ با نورالدین کیانوری بود، ولی در پلنوم هفدهم (فروردین ۱۳۶۰) به عنوان یک «سازمان توده‌ای» به منوچهر بهزادی (دبیر سازمانهای توده‌ای) واگذار شد. بهزادی عملاً فاقد نظارت بر فعالیت‌های «تشکیلات زنان» بود و امور آن توسط مریم فیروز و در رابطه با کیانوری حل و فصل می‌گردید.

«تشکیلات زنان» طی دوران حیات چهار ساله پس از انقلاب اسلامی، توانست در تعدادی از شهرها مانند شیراز، اصفهان، مشهد، سمنان، باختران، همدان، قزوین، گرگان، تبریز، اهواز و ... سازمان‌های خود را تأسیس کند. مسئول شهرستانهای «تشکیلات زنان» در ارتباط با شعبه شهرستانهای کمیته مرکزی حزب توده و به عنوان مسئول زنان این شعبه عمل می‌کرد.

وظیفه «تشکیلات زنان» جذب زنان توده‌ای حول شعارهای صنفی - توده‌ای زنان بود و بر این اساس از شیوه‌های بسیار پوشیده فعالیت (مانند شرکت در نهضت سوادآموزی،

تشکیل کلاس‌های خیاطی و ...) استفاده می‌کرد. علیرغم این تمهیدات، «تشکیلات زنان» مطلقاً نتوانست جدا از زنان توده‌ای (عضو خانواده‌های توده‌ای) اعضایی جلب کند و نوع پوشش و رفتار گردانندگان آن که عموماً از خانواده‌های مرفه و نیمه‌مرفه بودند، به نحوی بود که راه هرگونه ایجاد رابطه با زنان دارای فرهنگ اسلامی مسدود می‌شد. در نتیجه، «تشکیلات زنان» در واقع تنها سازمان زنان توده‌ای، و نه سازمان توده‌ای زنان بود. برای نمونه شعبه زنان کمیته ایالتی تهران حزب، به عنوان یک شعبه تخصصی کمیته ایالتی، باید زنان عضو حزب را در بر می‌گرفت و همزمان مسئول این شعبه جلسه دیگری را به نام «هیأت مسئولین تشکیلات دمکراتیک زنان تهران» اداره می‌کرد، ولی عملاً اعضا و ماهیت این دو ارگان یکسان بود و هیچ تفاوتی میان آنها به عنوان «ارگان حزبی» و «ارگان توده‌ای» مشاهده نمی‌شد.

فاطمه ایزدی سیستم تشکیلاتی «تشکیلات زنان» را چنین شرح می‌دهد:

تشکیلات دمکراتیک زنان یک سازمان توده‌ای بود. سیستم تشکیلاتی آن هیچ شباهتی با سیستم تشکیلاتی یک سازمان سیاسی انقلابی شبیه حزب نداشت. سیستم تشکیلاتی آن یک سیستم به اصطلاح «Loose»، سست یا باز، بود که در آن از حوزه ورده‌بندی تشکیلاتی، مثل حزب خبری نبود. در اساسنامه تشکیلات دمکراتیک زنان ایران کمیسیون‌های مختلفی پیش‌بینی شده بود که برای امور سوادآموزی، کارهای دستی، ورزش، خیاطی، زبانهای مختلف، تحقیق در مورد مبارزات زنان، بررسی و مطالعه در مورد زنان و ... می‌بایست تشکیل می‌شد. همچنین کنگره و هیأت مسئولین و مسئولین کمیسیون‌ها که به دلیل متغیر بودن شرایط، هیچ‌یک از اینها تقریباً تشکیل نشد. کنگره که اصلاً تشکیل نشد و کمیسیون‌ها هم در مقاطع مختلف زمانی تشکیل می‌شد و کارشان محدود به تهران و حتی محدود به دفتر تشکیلات زنان بود و شعب و دوائر مرکزی وجود نداشت. تنها اگر کسی در مورد امر خاصی مثل امور توده‌ای یا پیکار با بیسوادی تجربه و تخصص داشت، اگر کسی از شهرستان می‌آمد با او صحبت می‌کرد. فقط برای انتقال تجربه و توضیح^۱ «تشکیلات زنان» نشریه‌ای به نام *جهان زنان* منتشر می‌کرد که توسط آزاده سهرابیان و زیر نظر مریم فیروز اداره می‌شد. این نشریه در تیراژ ۳۵-۴۰ هزار نسخه چاپ می‌شد و کاغذ آن از ذخیره کاغذی که توسط شوروی در اختیار حزب توده قرار داده شده بود، تأمین

۱. فاطمه ایزدی، بازجویی، ۱۳۶۲/۵/۱۲.

می‌گردید. جهان زنان با پوشش کاملاً غیرکمونستی و حتی مذهبی نشر می‌یافت، به نحوی که از نظر یک فرد غیرسیاسی شاید «مذهبی‌تر» از نشریاتی چون زن روز جلوه می‌کرد! ولی علیرغم این ترندها نتوانست به تیراژ بالایی دست یابد و عملاً حدود ۵۰٪ نسخه‌های آن به فروش نمی‌رفت و به عنوان باطله خمیر می‌شد.

فعالیت‌های تشکیلات زنان

مریم فیروز، جریان فعالیت‌های چهارساله «تشکیلات زنان» (پس از انقلاب) را چنین شرح می‌دهد:

می‌توان گفت که فعالیت زنان قبل از پیروزی انقلاب آغاز شده بود. عده‌ای از زنان که در گذشته فعالیت داشتند در گوشه و کنار با شرکت خود در تظاهرات وظیفه خود را آغاز کرده بودند و هنگامی که من از اروپا به ایران آمدم با دکتر فاطمه ایزدی آشنا شدم. خانم تبریزیان را دیدم (ایشان فوت کرده‌اند) با خانم آلمان، همسر شاعر معروف ابتهاج، که از گذشته می‌شناختم تماس گرفتم... باز به آنها از چپ‌رویهای گذشته گفتم و خواستم که به راستی یک سازمان خاص زنان از هر دسته‌ای، قشری و هر عقیده‌ای بوجود بیاورند که به حزبی و یا گروه مشخصی وابسته نباشد تا بتواند آنگونه که لازم است برای زنان فعالیت بنماید آنها هم پذیرفتند... قبل از هر چیز قرار بر این شد که هر زنی به شرطی که ضدانقلاب نباشد و به شرطی که هدفش خرابکاری نباشد می‌تواند خود را عضو این تشکیلات بداند و هیچکس مجبور نیست که حق عضویت بپردازد. هر زنی آزاد است که بیاید و گوشه‌ای از کار را بگیرد. هیچ قید و شرطی مگر آنان که در بالا ذکر شد، نباید در جلوی زنان گذاشت و از هیچ زنی نباید انضباط تشکیلاتی خواست. اگر آمدند چه بهتر و اگر نتوانستند به آنها ایرادی نباید گرفت. پس آئین‌نامه و چنین مسائل مطرح نبود و گرنه باز گوشه‌ای از حزب به وجود می‌آید. تقسیم کار هم بر روی همین پایه بود. مسئول رسیدگی به کار تهران و شهرستانها تغییر میکرد. توضیح اینکه همه به دنبال کادر بودند و کادر با تجربه وجود نداشت. هیأت مدیره همان زنان قبل از انقلاب باقی ماندند اما آنها به علت گرفتاریهای خانوادگی نمی‌توانستند آنگونه که باید فعالیت کنند. پس قرار بر این شد که هر کس، هر فرد، هر کاری را که می‌تواند و از عهده‌اش برمی‌آید بپذیرد و انجام بدهد. کمبود کادر بود، چه در حزب و چه در سازمانهای دیگر. جوانها بی‌تجربه بودند. در آغاز

موضوع شهرستانها اصلاً مطرح نبود. دکتر ایزدی به کار تهران می‌رسید و در تهران هم قرار بر این شد که زنان به مرکز تشکیلات کوچه نیک بیایند و در بحثها شرکت کنند. طبیعی است که اندک اندک وضع کمی بهتر شد، به خصوص که همه در یک نقطه جمع می‌شدند و خوشبختانه همین نداشتن آئین‌نامه خاص انضباطی، درست زنان را بیشتر جلب می‌کرد. حاضر و غایبی وجود نداشت و ایرادی به کسی گرفته نمی‌شد و از کسی درباره عقیده و نظر سیاسی پرسشی نمی‌شد و شرطی برای شرکت در جلوی آنها قرار نداشت مگر اینکه نباید ضدانقلاب باشند. یکی از کارهای این تشکیلات رجوع به شعبه مبارزه با بیسوادی بود و تقاضای فعالیت در این امر حیاتی که مورد پذیرش هم قرار گرفت و زنهای تشکیلاتی در آغاز کار با اجازه رسمی در این نهضت شرکت داشتند. در محل تشکیلات، کلاسهای مختلف بوجود آمد. از زبان گرفته تا کلاسهای درس عادی. البته باید گفت که زنها به علت گرفتاریهای خانوادگی بطور منظم نمی‌آمدند و گاه فراموش می‌کردند که کلاس‌ها برای آنها دایر شده اما به آنها ایرادی گرفته نمی‌شد. کلاسهای خیاطی هم وجود داشت اصل بر این بود که زنها در تظاهرات در هر دعوتی که از طرف جمهوری اسلامی می‌شد فعالانه شرکت نمایند. دوائر مرکزی وجود نداشت، حتی بارها کمیسیونهایی تشکیل شد، مثلاً کمیسیون تبلیغات، اما همانطور که در بالا ذکر شد به علت عدم تجربه و گرفتاری زنها این قبیل دوائر و یا کمیسیونها دوامی ندارند و از هم پاشیده می‌شوند. مثلاً کمیسیون تحقیقات، بارها کمیسיוنی به این نام بوجود آمد و بارها به هم خورد. زیرا زنان با شوق می‌آمدند اما باید دقت کرد. باید مطالعه کرد، موضوعی را پیش گرفت و دنبال کرد، آنها نمی‌توانستند. وضع اجتماعی و خانوادگی اجازه نمی‌دهد و کار کمیسیون تحقیقات و یا تبلیغات و یا هر کمیسیون دیگر در جا می‌زد و چیزی که از هم می‌پاشید. من ناگزیر بودم که تشکیل آنها را بپذیرم زیرا خود دخترها و زنها با تجربه خودشان می‌بایستی به این نتیجه برسند که این قبیل کارها با سازمانی توده‌ای با چنین برنامه‌ای جور نیست و این کار یک سازمان با انضباط است که دیگر تشکیلات دمکراتیک زنان نمی‌تواند باشد و شاید این اواخر به این واقعیت تا حدی واقف شده بودند. اندک اندک عده‌ای از دختران تجربه پیدا کردند و در نتیجه در تهران زیر نظر خانم دکتر ایزدی تقسیم کار شد...

پس از چندی تعدادی از زنان که در گذشته با تشکیلات و یا حزب ارتباط داشتند و یا اینکه برنامه کار و اساسنامه تشکیلات را دیده بودند به مرکز رجوع

کرده و خواستار عضویت و همکاری در شهرستان خود شدند. چنانکه از لاهیجان و از بعضی شهرهای مازندران رجوع کردند. البته پس از اینکه تشکیلات توانست کادر خود را در همه جا به وجود بیاورد، با این زنان هم همکاری کرد. به موازات زیاد شدن کار فریده فرید، وی به مسئولیت کار شهرستانها برگزیده شد. نخستین شهرستان که دست به فعالیت زد گیلان بود و پس از آن در همه جا زنها و دخترها مشغول فعالیت شدند.

[در] مازندران، تقریباً در همه شهرها چه با زنان با سابقه و چه با دختران و زنان تازه‌وارد، تشکیلات دست به فعالیت زد. شیراز، اصفهان، خراسان (مشهد)، سمنان، کردستان، باختران، همدان، خوزستان، آذربایجان، قزوین، گرگان و شاید یکی دو شهرستان دیگر. فعالیت در این شهرستانها بسیار متفاوت با هم بود، زیرا بسته به مسئولین که دائماً در تغییر بودند، می‌شد... زیرا مسئول باتجربه از آن شهر رفته و یا به مناسبت گرفتاریهای خانوادگی کناره گرفته بود. این پدیده در اکثر شهرستانها به چشم می‌خورد، مانند گرگان، مشهد و یا بعضی از شهرستانهای دیگر. علاوه بر این نقص چپ‌روی بعضی از دخترها و زنها که باز همان الگوی حزب را می‌خواستند به کار ببرند جلوی فعالیت صحیح را می‌گرفت. بدبختانه این پدیده در خیلی از نقاط بطور بارز به چشم می‌خورد و با آن مبارزه شدیدی می‌شد. مثلاً از زنها انضباط می‌خواستند و یا مسایل حزبی را برای آنها مطرح می‌کردند و این امر حتی از طرف مسئولین حزبی محل، تشویق می‌شد. هنوز نمی‌توانستند درک کنند که تشکیلات دمکراتیک جدا از حزب است و این امر همچنان حتی در تهران هم در خیلی از نقاط به چشم می‌خورد. توضیح مبارزه همچنان ادامه داشت. البته زنان حزبی مانند هر زن دیگر حق داشتند که در این سازمان فعالیت کنند و می‌کردند. با حفظ حدود و با دقت در این امر. «به خصوص» که رعایت مقررات تشکیلاتی را بنمایند و تنها خودشان چون حزبی هستند انضباط را باید جداً مراعات کنند.

درباره فعالیت با زنان اکثریت

همانگونه که درهای این تشکیلات برای فعالیت زنان حزبی باز بود، برای هر سازمان و یا فرد دیگری هم که راه و رسم آن را می‌پذیرفت باز بود. عده بسیار معدودی از دختران و زنان عضو سازمان فدائیان اکثریت به تشکیلات رجوع کردند. برای ما هماهنگی مطرح نبود. به آنها خیلی روشن شکل کار و برنامه عرضه

شد و به خصوص توضیح هم داده شد که هر زنی با حفظ نظریات سیاسی و با عضویت در هر سازمان سیاسی که ضدانقلاب نباشد و از خط جمهوری اسلامی پشتیبانی نماید می‌تواند در تشکیلات دمکراتیک زنان شرکت نماید و نشنیدم که آنها دسته‌جمعی و یا فردی به تشکیلات پیوسته باشند. چنین چیزی مطرح نبود. خانم رقیه دانشگری منظم‌تر می‌آمد تا از طرز کار ما مطلع شود....

شیوه‌ها و برنامه‌های نفوذ

اصل اساسی فعالیت این تشکیلات از آغاز بر این پایه قرار گرفت که زنان را (برای اهداف حزب) جذب کرد. از یک زن چه پیر و چه جوان نباید چشم پوشید. پس همه هواداران و یا آنهایی که خود را عضو می‌دانستند وظیفه داشتند که در محیط کار در خانواده، در صف خرید، در اجتماعات، در هر نقطه‌ای که ممکن بود حتی حمام، کوچه و غیره اهداف انقلاب را [حزب توده را] برای زنان دیگر به هر شکلی که با وضع و موقعیت تطبیق می‌کند توضیح بدهند و به خصوص با ضدانقلاب که در همه این نقاط هستند در بیفتند و هدف آنها را روشن بکنند و این کار را زنان با میل و موفقیت انجام می‌دادند و باز وظیفه داشتند که در تمام تظاهرات و هر گردهمایی که از طرف دولت و یا نهادهای انقلابی ترتیب داده می‌شود شرکت نمایند. دیگر افراد تشکیلاتی موظف بودند که تا آنجایی که بتوانند در امور مربوط به محل خود فعالیت نمایند، از نظافت گرفته تا هر کار دیگر. تماماً هنگام سیل در جنوب، افراد تشکیلاتی با لباس زودتر از دیگران به کمک بشتابند و تا آنجا که امکان داشتند به مردم سیل زده یاری برسانند...^۱

ارتباطات بین‌المللی (فدراسیون بین‌المللی دمکراتیک زنان)

مهم‌ترین ارتباط بین‌المللی «تشکیلات زنان» با «فدراسیون بین‌المللی دمکراتیک زنان» (WIDF) بود که از سال ۱۳۲۵ش. در آن عضویت داشته است. «تشکیلات زنان» از این کانال با سازمانهای زنان در کشورهای مختلف مکاتبه داشت و نشریات آنان را دریافت می‌نمود.

«فدراسیون بین‌المللی زنان» پس از مرگ صدر آن (خانم کوتن) در سال ۱۹۶۹، تا سال

۱. مریم فیروز، بازجویی، ۱۳۶۲/۵/۱۵ (تأکید در متن از ما است، ویراستار).

۱۹۷۴ توسط خانم هرتا کوئوسینین^۱، همسر اتو کوئوسینین رهبر حزب کمونیست فنلاند، اداره می‌شد و در دهه ۱۹۸۰ تعداد اعضای آن به ۱۱۷ سازمان زنان از ۱۰۱ کشور رسید. عالیترین ارگان «فدراسیون»، کنگره بود که هر چهار سال یکبار برگزار می‌شد. کنگره، صدر و اعضای شورای «فدراسیون» را انتخاب می‌کرد و شورا «هر سال یک بار جلسه داشت که در آن نمایندگان همه سازمانهای عضو شرکت می‌کردند. در جلسات «شورا» نایب رئیس، دبیرکل، اعضای بورو، کمیته نظارت و دبیرخانه انتخاب می‌شدند. این نهادها، اداره امور «فدراسیون» را در فاصله جلسات «شورا» به عهده داشتند. از تأسیس «فدراسیون» در ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۵۱ دبیرخانه مرکزی «فدراسیون» در پاریس قرار داشت، ولی با تشدید جنگ سرد و حملات سازمانهای زنان وابسته به غرب علیه «فدراسیون»، مرکز آن به برلین شرقی منتقل شد. فدراسیون «اهداف و شعارهای اساسی خود را برابری زنان (با مردان)، رفاه کودکان، صلح دمکراسی و استقلال ملی اعلام داشت، که در اعلامیه جهانی حقوق زنان (مصوب کنگره جهانی زنان - کپنهاگ دانمارک) بیان شده است. «فدراسیون» یک سازمان باز بود و وجهه کمونیستی آن کمتر از «فدراسیون جهانی جوانان دمکرات» و «اتحادیه بین‌المللی دانشجویان» به چشم می‌خورد و در آن بسیاری از سازمانهای زنان جهان سوم عضویت داشتند.

اتحاد دمکراتیک مردم ایران

«اتحاد دمکراتیک مردم ایران» سازمان علنی و پوششی حزب توده بود که با پیدایش «فضای باز سیاسی» دولت شریف امامی و ظهور انواع گروه‌های راست و چپ در سطح جامعه پدید شد. این جمعیت در مهر ۱۳۵۷، در پی سفر محمود اعتمادزاده (به آذین) به برلین شرقی و ملاقات با نورالدین کیانوری، با انتشار بیانیه‌ای در مطبوعات کشور اعلام موجودیت کرد.

«اتحادیه دمکراتیک» در سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸ فاقد تشکیلات و نیروی سیاسی بود و عملاً تنها عنوانی بود که وظیفه داشت در شرایط انحلال حزب توده، به عنوان یک سازمان پوششی و ذخیره جای آن را در صحنه فعالیت علنی سیاسی پرکند. «دبیرکل» اتحاد دمکراتیک، محمود اعتمادزاده (م.ا. به آذین)، توده‌ای قدیمی و مترجم و نویسنده کمیته و فرهنگی سرشناس بود که در پلنوم هفدهم کمیته مرکزی حزب توده (فروردین ۱۳۶۰)

غیاباً به عضویت کمیته مرکزی حزب منصوب شد. در ساختار کمیته مرکزی، مسئولیت سرپرستی و هدایت «اتحاد دمکراتیک» به عنوان یک سازمان جنبی، با منوچهر بهزادی، دبیر سازمانهای توده‌ای بود.

در سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸، فعالیت «اتحاد دمکراتیک» محدود به انتشار نشریات سوگند و اتحاد مردم بود. پس از توقیف نامه مردم (ارگان مرکزی حزب توده)، «اتحاد مردم» به عنوان نشریه غیررسمی حزب توده جایگزین آن شد.

جایگاه و وظایف اتحادیه دمکراتیک

محمدعلی عمویی، دبیر کمیته مرکزی حزب توده، درباره جایگاه و نقش «اتحاد دمکراتیک» چنین می‌نویسد: «در آخرین سال حکومت رژیم گذشته، زمانی که دولت شریف امامی با اشاره امریکا به منظور فرونشاندن موج توفنده انقلاب و در تعقیب سیاست «فضای باز سیاسی» امکانات محدودی را برای موجودیت و اظهار وجود پاره‌ای از جمعیت‌ها و گروه‌های سیاسی به وجود آورد و بعضی از نمایندگان مجلس فرمایشی با تظاهر به مخالف خوانی دست به تشکیل احزاب سیاسی با موضع «مخالفت» با دولت زدند. به تدریج «کانون وکلای دادگستری»، «جمعیت حقوق دانان»، «جمعیت دفاع از زندانیان سیاسی»، «جمعیت طرفداران حقوق بشر» یکی پس از دیگری با انتشار اعلامیه‌هایی حضور خود را به نمایش گذاردند و با تشکیل جلساتی بازار سیاست را گرم کردند. مطبوعات که تا چندی پیش از آن مهر سکوت بر لب داشتند و اگر سخنی هم می‌گفتند با اجازه وزارت اطلاعات بود به یکباره «انقلابی» شدند و مرتباً اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های مخالفان و انتقادکنندگان را به چاپ می‌رساندند و از آنها دعوت می‌کردند تا در این «رسالت ملی» شرکت کنند. «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» از جمله نخستین سازمان‌های سیاسی با سابقه بودند که با بهره جستن از فضای تازه قدم به میدان گذاشتند و به یک راه‌پیمایی دست زدند. به نظر می‌رسید که رژیم قصد دارد وارد مرحله جدیدی از کشورداری شود و با تظاهر به رعایت «موازین دمکراتیک» از انفجاری که طلایه‌اش نمایان شده بود، جلوگیری کند.

در چنین شرایطی بود که مطبوعات موجودیت سازمان جدیدالولاده‌ای به نام «اتحاد دمکراتیک مردم ایران» را اعلام کردند. اعلام موجودیت این سازمان سیاسی با انتشار بیانیه مفصلی که شامل مبانی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن بود و در روزنامه‌ها به چاپ رسید، انجام یافت. جمعیت‌هایی که تا آن زمان اعلام موجودیت کرده بودند همه یا از

وابستگان قدیمی گذشته بودند که تغییر لحن داده، به مخالف‌خوانی می‌پرداختند و یا عموماً از ملی‌گرایان شناخته شده بودند. اعلام موجودیت اتحاد دموکراتیک به ابتکار به‌آذین، قدمی فراتر از پیدائی جمعیت‌های فوق‌الذکر بود. گرچه سوابق به‌آذین هم بیش از آنکه بار سیاسی داشته باشد معطوف به شهرت ادبی و آثار ترجمه‌ای او بود.

به‌آذین در سالهای ۲۰ با حزب توده همکاری کرده بود، ولی هرگز به صورت کادری فعال معروف نبود و پس از مدت کوتاهی از حزب برکنار بود و تماماً به کارهای ادبی می‌پرداخت. فعالیت او عمدتاً در «کانون نویسندگان» بود و از همانجا بود که در اواخر دههٔ چهل برای چند ماهی روانهٔ زندان شد. برای نخستین بار بود که او را می‌دیدیم و با روحیات و نظراتش آشنا می‌شدیم. به نظر ما مرد باسواد و قابل احترامی بود ولی از لحاظ سیاسی چندان جلب توجه نمی‌کرد. به کلیهٔ زندانیان سیاسی علاقه نشان می‌داد و باینکه زمانی با حزب همکاری کرده بود، نزدیکی خاصی نسبت به حزب و هواداران آن در او مشاهده نمی‌شد...

پس از پیروزی انقلاب و آغاز فعالیت علنی حزب توده، بسیاری از هواداران اتحاد دموکراتیک به حزب پیوستند و به تدریج از آن سازمان جز نامی و یک روزنامه ارگان به نام اتحاد مردم چیزی به چشم نمی‌خورد. مسئول یا دبیر اتحاد دموکراتیک (به‌آذین) گاهی اوقات در دفتر حزب مشاهده می‌شد که معمولاً با دبیر اول حزب (کیانوری) و یا با منوچهر بهزادی و میزانی ملاقات می‌کرد.

علت وجودی اتحاد دموکراتیک بطور عمده معطوف به شرایطی است که در سالهای آخر عمر رژیم گذشته در ایران بوجود آمده بود... در هر حال در چنین فضائی بود که حزب درصدد حضور علنی در فعالیتهای سیاسی داخل کشور بر می‌آید. ولی مادام که اساس رژیم گذشته پابرجا بود انحلال حزب هم به قوت خود باقی بود و نمی‌توانست به فعالیت علنی دست بزند. برای حزب، ضرورت فعالیت یک سازمان سیاسی علنی که از جهات قانونی منعی نداشته باشد ولی مربوط به حزب و یا حداقل نزدیک به آن باشد به صورت مسئله روز در می‌آید. انجام این مهم توسط هر یک از رهبران و مسئولین قدیمی با منع قانونی روبرو شده بود.

به‌آذین، که هرگز از جملهٔ رهبران و حتی کادرهای فعال حزب نبود و چهره‌ای شناخته شده از لحاظ اجتماعی و ادبی بود، مناسب‌ترین شخصیتی بود که می‌توانست در رأس یک جریان دموکراتیک قرارگیرد و حزب هم، متناسب با شرایط، او را تقویت کند. ولی بدون تردید «اتحاد دموکراتیک» دقیقاً همان سازمانی بود که حزب برای نوعی حضور و فعالیت

علنی خود در یکساله قبل از پیروزی انقلاب نیاز داشت. زیرا علاوه بر اینکه شخص به آذین مورد اعتماد حزب بود، بیانیه حاوی اعلام مواضع آن سازمان و جوانان و دانشجویانی که به آن روی آوردند، عملاً منظور حزب را برآورده ساختند. برای حزب معلوم نبود که پس از تحولات و دگرگونیهایی که انتظارش می‌رفت وضع حزب علنی و حضور مستقیم در صحنه سیاسی کشور، داشتن روزنامه علنی و محل کار علنی فراهم خواهد آمد. لذا، اتحاد دموکراتیک به عنوان یک سازمان دموکراتیک علنی و نه یک جریان چپ، با دفتر کار و روزنامه ارگان می‌توانست، در صورت عدم امکان فعالیت علنی حزب، مناسب‌ترین شکل حضور مستقیم حزب در جامعه باشد. همان‌گونه که در سالهای ۳۰، حزب با ایجاد «جمعیت مبارزه با استعمار» توانست نوعی تلفیق بین کار علنی و کار مخفی بدهد، مسلماً مدنظر داشته است که از «اتحاد دموکراتیک» نیز بدانگونه استفاده کند ولی عمق تغییرات و دگرگونیهای ناشی از پیروزی انقلاب چنان بود که کلیه دستگاه اختناق رژیم گذشته، همراه با ساقط شدن رژیم سلطنت و آثار تبعی آن به کلی محو شد.

شرایط آزاد پس از پیروزی انقلاب به حزب امکان داد به فعالیت علنی بپردازد. رهبران و کادرهایش که سالیان دراز در خارج از کشور بودند، به کشور بازگردند و مستقیماً رهبری فعالیت‌های حزب را در دست گیرند. دفتر مرکزی در تهران و سازمان‌های محلی در شهرستانها بوجود آورند و از خود روزنامه ارگان مرکزی و آثار نشریاتی و تبلیغاتی دیگر داشته باشند.

در جریان شروع فعالیت علنی حزب، به تدریج هواداران و اعضای قدیمی به سویس جلب شدند. بسیاری از جوانان و دانشجویانی که پیش از انقلاب به «اتحاد دموکراتیک» روی آورده بودند جذب حزب شدند. با گذشت زمان، دیگر اثری از حضور اتحاد دموکراتیک در جامعه مشهود نبود جز آنکه در هر هفته یک شماره روزنامه اتحاد مردم در یک برگ (دو صفحه) منتشر می‌شد، که تصور نمی‌کنم با بودن نشریات و مطبوعات حزب، می‌توانست مورد توجه هواداران قرار گیرد، ولی با وجود اینکه دلیل اولیه پیدایش «اتحاد دموکراتیک» با تأمین امکان فعالیت علنی حزب منتفی شد و دیگر عملاً وجودش منشاء اثری نبود، ولی حفظ و بقای نام و ارگان این سازمان از نظر حزب دلیل تازه‌ای پیدا کرد. این احتمال در شرایط خاصی که حزب فاقد امکانات نشریاتی شود و یا اساساً امکان فعالیت علنی از او سلب گردد، سبب شد تا با حفظ و بقای اتحاد دموکراتیک عملاً جانشین آن شود و مقالاتی که تحت نظر هیأت تحریریه نامه مردم تهیه می‌شد در آن روزنامه انتشار یافت. لذا، اتحاد دموکراتیک پیش از آنکه یک سازمان سیاسی مستقل با

مبانی و اهداف معین باشد، تبدیل به یک رزرو شد. چیزی شد برای روز مبادا، در صورتی که حزب امکان فعالیت علنی بدست نمی‌آورد. این سازمان، با همان اساس و مبنا کانونی جهت جذب هواداران حزب می‌شد...»^۱

این تحلیل، محمود اعتمادزاده «به‌آذین» را بر آن داشت تا با مسکوت گذاشتن مارکسیسم در تئوری و برنامه عمل، تصمیم در این باره را موکول به تشکیل جلسه هیأت مدیره [کند] و در آن جلسه با تأکید بر استقلال کانون از همه جریانهای سیاسی با پذیرفتن دعوت بختیار مخالفت کرد و این نقشه آقایان ختنی شد.

در جلسه معارفه منزل سنجابی، خواهرزاده او، دبیری به نام فرخ همتی، حضور داشت که بوسیله سیاوش کسرایی به من معرفی شد و از من خواست که وقتی معین کنم و درباره مسائل سیاسی روز بحث و گفت و گو کنیم. همین زمینه آشنایی و همکاری من با یک گروه کوچک چهار پنج نفری از روشنفکران منفرد شد که هر چند گاهی به مناسبت حوادث اعلامیه‌ای صادر می‌کرد. من که در فکر تشکیل سازمانی بر اساس اتحاد قشرهای دموکراتیک جامعه بودم، در جلسات این گروه کوچک (که بعداً سه چهار تن دیگر از روشنفکران بدان پیوستند) نظرگاههای خود را بیان می‌کردم و به بحث می‌گذاشتم. در نتیجه مأموریت یافتم که آن را به صورت مدون درآورم و همان بود که در طی نیمه سال ۱۳۵۷ به تدریج تکمیل و تصویب مقدماتی شد. در نظر من تشکلی که بر اساس این متن می‌بایست بوجود آید، بی‌آنکه توده‌ای باشد در راستای اندیشه چپ سیر می‌کرد، یعنی یک اندیشه دموکراتیک پیگیر «تا آخر خط» و این چیزی بود که ظاهراً همه در گروه کوچک نه، ده نفری ما با آن توافق داشتند.

با این همه، من لازم دانستم که متن تهیه شده را با شرح انگیزه‌های خود، در دسترس رهبری حزب توده بگذارم تا از واکنش منفی و از کارشکنی تبلیغاتی آنها که می‌توانست مؤثر افتد مصون باشم. به همین منظور در نخستین روزهای شهریور ۵۷ به برلن رفتم و با کیانوری ملاقات کردم.

پاسخی که کیانوری پس از مشورت با دیگران به من داد یک موافقت مشروط بود به این معنی که متن «مبانی عقیدتی» می‌بایست تا جایی که ممکن است کوتاه و فشرده باشد و در شرح هدفهای سیاسی و اقتصادی و غیره تنها به ترسیم خطوط

۱. محمدعلی عمویی، اوراق بازجویی.

کلی قناعت کند، زیرا تصریح جزئیات می‌تواند روزی تعهدآور شود. امکان آزادی عمل را بگیرد. اما بویژه او مصرانه می‌خواست اشاره‌هایی که در متن [به] بدگمانی ریشه‌دار مردم ایران به سیاست شوروی (و به طور کلی روسیه) و لزوم رعایت احتیاط در مناسبات با این قدرت بزرگ جهانی شده بود حذف شود. من در این زمینه که پای استقلال ایران و تأکید بر عدم دخالت بیگانگان در امور داخلی در میان بود نمی‌توانستم تسلیم او بشوم. از این رو نوشته دو سه صفحه‌ای او را که می‌بایست جای «مبانی عقیدتی» را بگیرد کنار گذاشتم و در بازگشت به ایران تنها به تقریر برخی عبارات مربوط به شوروی دست زدم، بی‌آن که تغییری در مفهوم آن بدهم.

در تهران، طی دو سه جلسه، متن نهایی «مبانی عقیدتی» به تصویب گروه کوچک، رسید. دبیرکل هم کسی جز من نمی‌توانست باشد. اما بر سر اختیارات دبیرکل اختلاف بروز کرد و یک صف‌بندی چهار نفره صورت گرفت. بحث‌ها به نتیجه نرسید و کار به رأی گذاشته شد و من شکست خوردم. اما همان چهار نفر، بلافاصله در محل دیگری اجتماع کردیم و نام «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» بر خود نهادیم و تصمیم گرفتیم که هر چه زودتر با چاپ و انتشار متن «مبانی عقیدتی» موجودیت خود را اعلام کنیم. این کار به فاصله چند روز صورت گرفت و خبر مربوط به آن در روزنامه‌ها انتشار یافت. نتیجه آن که دو-سه روز بعد، در سی‌ام مهر ۱۳۵۷، من بازداشت شدم، یعنی دبیرکل که می‌بایست محور همه کارهای جاری گروه و پایه‌ریزی تشکیلات و عضوگیری آن باشد حذف شد. باقی ماند سه نفر: ناصر پورپیرار، هوشنگ پورکریم، کارمند وزارت فرهنگ و هنر و حسن شکوهی، دبیر فیزیکی. پس از کمی فریدون شایان به ما پیوست. و اما ناصر پورپیرار پس از مدت کوتاهی هنگام پخش اعلامیه‌ای در اعتراض به بازداشت به‌آذین دستگیر شد و فعالیت عملی «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» متوقف گشت. در حقیقت «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» جز انتشار هفته‌نامه سوگند و سپس اتحاد مردم و چاپ دو کتاب یکصد و سی و چهار صفحه‌ای کمتر یا بیشتر، به اعتبار نام و عنوان خود «به‌آذین»، فعالیت نداشت.

نکته‌ای که باید تصریح شود و دلالت بر عدم شناخت ماهیت اسلامی ریشه‌دار و همه‌گیر جنبش انقلابی دارد، آن است که «مبانی عقیدتی» ورود در میدان مبارزه سیاسی را زیر پرچم مذهب صلاح نمی‌داند و تنها به همین اکتفا می‌کند که اگر

یک حزب سیاسی - مذهبی ایجاد شود مانند هر حزب سیاسی دیگری در کشور می‌تواند آزادانه فعالیت کند. این بدان معنی است که نهضت عظیم اسلامی انقلابی توده‌های میلیونی مردم، در حد یک حزب سیاسی ارزیابی شود اما واقعیت پرشکوه انقلاب و پس از پیروزی انقلاب بطلان و حقارت چنین برداشتی را به ثبوت رسانده است. انقلاب ایران، انقلاب اسلامی بود و همهٔ رنگهای سیاسی در برابر درخشندگی خیره‌کننده انقلاب اسلامی محو و زایل شدند و جز این هم نمی‌توانست باشد...

دیگر مؤسسين از این سه تن، حسن شکوهی پس از دستگیری «به‌آذین» و ناصر پورپیرار خود را کنار کشید. پورکریم هم در حکومت وحشت کمتر آفتابی می‌شد. پس حرفی از ارگانهای رهبری تا پس از پیروزی انقلاب اسلامی نمی‌توانست باشد. من در ۲۳ دیماه ۵۷، یعنی یک ماه پیش از پیروزی انقلاب، آزاد شدم. تنها کاری که از من بر می‌آمد نوشتن اعلامیه‌هایی به نام «اتحاد دموکراتیک» بود و ایراد چند سخنرانی، از جمله در دانشکده حقوق؛ و در محل سازمان برنامه. همه آنها در تأیید جنبش سراسری انقلابی بود، با تأکید بر این نکته که پرچمدار این جنبش تنها امام خمینی است و همه باید زیر این پرچم حرکت کنند.

انقلاب با شتابی برق‌آسا پیروز شد. احساسی که در روزهای اول عمومیت داشت شادی بزرگ آزادی بود، زبانها و قلمها به صورتی تب‌آلوده به کار افتادند. «اتحاد دموکراتیک» هم به چاپ نشریه‌ای در قطع کوچک چهار تا شش صفحه‌ای اقدام کرد. کار صفحه‌بندی و چاپ و پخش آن با ناصر پورپیرار بود که ضمناً نکته‌های طنزآمیزی می‌نوشت که نیش‌گزنده آن سوءتفاهم و واکنشی عصبی پدید آورد. این تصور برای برخی برادران مسلمان پیش آمد که «به‌آذین» به تصور عیجوتی و تضعیف حاکمیت انقلابی به برانگیختن توقعات مردم اقدام می‌کند. به هر حال این یک نکته، نکتهٔ دیگر این که پورپیرار به عنوان مسئول تعلیمات برنامه‌ای ترتیب داد و برای حدود بیست جوان و نوجوان چیزهایی در رابطه با هدفهای «اتحاد دموکراتیک» می‌گفت که با مشی به‌آذین مبنی بر تأیید کلی انقلاب در عین انتقاد سازنده، نمی‌توانست سازگار باشد.

نتیجه آن که پس از دو سه ماهی کار به جدایی کشید و ناصر پورپیرار کنار گذاشته شد.

در اثنای این احوال، نشریه قطع کوچک اتحاد دموکراتیک جای خود را به

هفته‌نامه سوگند داد که صاحب امتیاز آن، دکتر احمد رضوانی، آن را کلاً در اختیار به‌آذین گذاشت. (اوایل سال ۱۳۵۸) از میان هیأت نویسندگان سوگند، بزرگترین سهم همکاری را محمدتقی برومند و هوشنگ پورکریم داشتند و این دو تن بی‌آن که هیچ عنوان تشکیلاتی در کار باشد، تا به آخر در موضع «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» در کنار «به‌آذین» ماندند. بعدها نیز اسداله قهرمانی با سمت حسابدار و خبرنگار رسمی به جمع مختصر پیوست و این تمامی تشکیلات و ارگانهای رهبری «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» بود.

انتشار سوگند پس از پنج ماهی به سبب اعلام عدم صلاحیت صاحب امتیاز آن از سوی وزارت ارشاد اسلامی متوقف شد. پس از مراجعت متوالی به وزارت ارشاد، با تقاضای صدور پروانه نشریه‌ای به نام اتحاد مردم موافقت شد و اتحاد مردم به عنوان ارگان «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» توانست انتشار یابد که آن هم در حدود دو سال، تا پایان اسفند ۱۳۶۰ ادامه داشت. به طور کلی «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» در آغاز موجودیت خود بیشتر حس کنجکاوی را بر می‌انگیخت. آشنایان گم‌گشته و از نظر دورمانده بیست سی سال پیش یکباره پیدا شدند و می‌خواستند از ته توی کار سر در بیاورند. کسانی هم که در گذشته مسئولیتهایی در حزب توده داشتند و با دستگاه طاغوت کنار آمده بودند، می‌خواستند با پیوستن به «اتحاد دموکراتیک» سنگری برای خود تهیه کنند تا از موضع آن به معامله‌گری پردازند و بار دیگر به حزب توده راه بیابند و مسئولیت و مقامی احراز کنند. پی بردن به این بازی به این زودی مرا به احتیاط واداشت تا از عضوگیری رسمی و ایجاد استخوان‌بندی تشکیلاتی طفره بروم. از سوی دیگر، با بازگشت سران حزب توده به ایران و گشایش محل حزب در خیابان ۱۶ آذر، افراد بی‌غل و غش هم که امکان داشت در شرایط عدم حضور حزب به «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» پیوندند خیلی زود راه خود را به سوی خیابان ۱۶ آذر پیدا کردند. برای «اتحاد دموکراتیک» محلی از اعراب نماند. از این رو، در اواخر سال ۵۸ خود من به کیانوری پیشنهاد کردم که الحاق رسمی «اتحاد دموکراتیک» به حزب توده را اعلام کنیم، ولی او موافقت نکرد نظرش این بود که شخصیت جداگانه «اتحاد دموکراتیک» حفظ شود تا اگر روزی ضرورت داشت به صورت جانشینی برای حزب توده عمل کند...

«اتحاد دموکراتیک مردم ایران» در کار خود توفیقی نیافت. گذشته از

کمبودهای شخصی من در سازماندهی و جلب همکاری افراد معتقد و کارآمد، علت آن بود که مقارن اعلام موجودیت «اتحاد دموکراتیک» موج انقلابی با شتاب گسترده‌ای سراسر کشور را فرا می‌گرفت و خصلت اسلامی جنبش به صورت چشمگیری اذهان را به خود جلب می‌کرد. از طرف دیگر پس از پیروزی انقلاب، آمدن سران حزب توده به ایران و فعالیت تب‌آلود تبلیغاتی و تشکیلاتی‌شان «اتحاد دموکراتیک» را از جاذبه‌ای که می‌توانست در میان روشنفکران و کارمندان رده‌های پائین و متوسط داشته باشد، محروم کرد.^۱

شورای نویسندگان و هنرمندان ایران

حزب توده و روشنفکران

روانشناسی و فرهنگ روشنفکران متجدد و دانشگاهی در ایران تحت تأثیر یورش نواستعماری تمدن معاصر مغرب زمین شکل گرفته است. نتیجه سرمایه‌گذارهای کلان استعمار و نواستعمار غرب برای «جذب مغزها» در ایران به این نتیجه محتوم رسید که در آستانه فروپاشی رژیم شاه، اکثریت نویسندگان و هنرمندان متجدد صاحب استعداد ایران را وابستگان فکری، سیاسی و حتی تشکیلاتی قدرتهای غربی تشکیل می‌داد. در پایان جنگ جهانی دوم، ابرقدرتهای آن روز جهان (انگلیس و شوروی) که می‌خواستند با تصرف «اندیشه» و «فرهنگ» نبض سیاست و اقتصاد ایران را به دست گیرند، رقابت شدیدی برای جلب نویسندگان و هنرمندان ایرانی آغاز کردند. در این میان، استعمار پیر انگلستان از پشتوانه قوی و مجربی از روشنفکران وابسته و پرورش یافته در مکتب فراماسونری برخوردار بود که در دهه ۱۳۲۰ در مقام استادی برای خود نام و آوازه‌ای داشتند. اتحاد شوروی که با حضور نظامی خود در خاک ایران برای نخستین بار شرایط مساعد «نفوذ» را فراهم می‌دید فعالیت خود را با حربه تبلیغ و ترویج ایدئولوژیک آغاز کرد. در تیر ۱۳۲۵ نخستین کنگره نویسندگان ایران به ابتکار انجمن روابط فرهنگی ایران - شوروی در تهران گشایش یافت. در این کنگره ۷۸ نویسنده و هنرمند ایرانی شرکت داشتند که از این میان حدود ۲۰ نفر را افراد شناخته شده توده‌ای و بیشتر از این تعداد را عوامل وابسته به غرب و فراماسونری تشکیل می‌دادند. در این دوران، فعالیت حزب توده در «جلب مغزها» موفقیت‌آمیز بود. انتشار دهها نشریه توسط حزب توده که طبعاً به

۱. محمود اعتمادزاده، بازجویی، ۱۳۶۲/۶/۶.

نویسنده نیاز داشت اجازه می‌داد تا هر کسی قلم زند و استعداد خود را (موفق یا ناموفق) بیازماید. این عرصه گشاده نویسندگی سبب شد تا از میان انبوه قلم‌زنان جوان توده‌ای، تعدادی نویسنده و شاعر مجرب تربیت شود و به شهرت دست یابند.

از میان افرادی که در دهه‌های بعد در سطح روشنفکران ایرانی به شهرتی دست یافتند، بسیاری از پرورش یافتگان «مکتب توده‌ای» دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ هستند.

جلال آل‌احمد، خلیل ملکی، محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، شاهرخ مسکوب، ابراهیم گلستان، عبدالرحیم احمدی، باقر مؤمنی، احمد شاملو، سیاوش کسرائی، فروغ فرخزاد، محمد زهری، هوشنگ ابتهاج (سایه)، بزرگ علوی، احمد محمود، کریم کشاورز، محمد پروین گنابادی، محمد قاضی احمدسمعی، شمس‌الدین ادیب سلطانی، خسرو خسروی، نجف دریابندری، نادر نادرپور، امیرحسین جهانگللو... .

فعالیت‌های عبدالحسین نوشین، از رهبران حزب توده، به عنوان یکی از بنیانگذاران تأثیرنو در ایران سبب جذب و تربیت عده‌ای از استعداد‌های جوان نمایش شد که به هنرپیشگان معروف کشور تبدیل شدند، مانند حسین خیرخواه، محمدعلی جعفری، محمدتقی کهنمویی، نصرت کریمی، محمدعلی کشاورز، صادق شباویز، خانم دیهیم اسکوئی، اکبر مشکین و ...

به همراه تلاطم‌های سیاسی، بخش اعظم این افراد از حزب توده کنار رفتند و به مواضع سیاسی مختلف پیوستند. از این میان، نادر و انگشت شمار بودند کسانی مانند زنده‌یاد جلال آل‌احمد که شهامت گسست جسورانه از عمده مبانی فکری گذشته را داشته و تجربه پیشین را دستمایه روشنگری‌های اصیل و بنیادین قرار دهند. در اکثر آنها زیرساخت فکری و فرهنگی «چپ» و «توده‌ای» و به ویژه در بعد جهان‌بینی ماتریالیستی محفوظ ماند و تأثیرات خود را باقی گذارد و برخی از آنان مانند احمدشاملو، فروغ فرخزاد، از مروجین درجه اول فرهنگ ابتدال و الحاد و اباحه شدند و برخی مواضع کم و بیش معتدلی در پیش گرفتند. افرادی نیز تا آستانه انقلاب اسلامی و پس از آن به حزب توده (مانند به‌آذین و کسرائی) و یا تنها به شوروی (مانند کریم کشاورز و بزرگ علوی) وفادار ماندند.

به هر روی، روشنفکران مکتب توده‌ای، مستقیم یا غیرمستقیم، با واسطه یا بی‌واسطه، وفادار به مارکسیسم یا بریده از سیاست ولی وفادار به فرهنگ آن، سهم قابل توجه و اساسی در تخریب فرهنگ جامعه ایرانی و اشاعه فرهنگ غربی در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۲۰ و پس از آن داشته‌اند و از این نظر نقش آنان دست کمی از نقش روشنفکران مکتب فراماسونری و سپس مکتب امریکایی نداشته و ندارد.

کانون نویسندگان ایران

در سال ۱۳۴۷، به همت زنده‌یاد جلال آل‌احمد جمعیتی به نام «کانون نویسندگان ایران» تأسیس شد. آل‌احمد توانست بخشی از روشنفکران و نویسندگان را به منظور مبارزه علیه سانسور رژیم پهلوی و در راه آزادی بیان مجتمع و فعال سازد، ولی با مرگ آل‌احمد (شهریور ۱۳۴۹) و تحت‌تأثیر جو اختناق سانسور این تلاش معوق ماند.

با اوج‌گیری نهضت اسلامی در سال ۱۳۵۷، رژیم پهلوی مجبور به عقب‌نشینی شد و مجدداً امکاناتی برای تجدید فعالیت «کانون نویسندگان ایران» پدید شد و آنان اعلامیه‌هایی علیه سانسور و در جهت آزادی قلم منتشر کردند. با روی کار آمدن «دولت آشتی» شریف امامی، «کانون نویسندگان ایران» در انستیتو گوته تهران (انجمن ایران و آلمان غربی) جلسه شب‌های شعر تشکیل داد. این محافل با استقبال قشرهایی از دانشجویان و روشنفکران غیرمذهبی مواجه شد و در آن حدود ۴ هزار نفر حضور یافتند. بدین ترتیب، «کانون نویسندگان ایران» به مرکز تجمع نویسندگان متجدد و غربگرا و کانون انواع جریان‌های سیاسی راست و چپ تبدیل شد، تا جایی که حتی شاپور بختیار از طریق کریم سنجابی و به واسطهٔ منوچهر هزارخوانی و مقدم مراغه‌ای، در جلب آن کوشید. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، گردانندگان «کانون نویسندگان» عبارت بودند از: به‌آذین، سیاوش کسرایی، غلامحسین ساعدی، اسماعیل خوئی و ... ولی به تدریج در رقابت‌های سیاسی جناح توده‌ای کنار زده شدند و در اولین مجمع عمومی کانون، هیأت دبیران آن مرکب از اسماعیل خوئی، باقر پرهام، منوچهر هزارخوانی، احمد شاملو (که تازه از خارج به ایران آمده بود) و محسن یلفانی انتخاب شد.

در اول اسفند ۱۳۵۷، اعضای «کانون» به ملاقات امام خمینی (ره) رفتند. در این ملاقات امام با دلسوزی و خیرخواهی به نصیحت پدران پرخاشتند و از جمله چنین فرمودند:

قشرهای ملت را از هم جدا کردند، روحانیون را از روشنفکران، از طبقات متفکر جدا کردند و آنها را با هم در صف مقابل هم قرار دادند و این در اثر کوشش‌هایی بود که استعمار برای اینکه بتواند ذخائر ما را ببرد کرده بود...

امروز همه با هم همصدا آزادی را طلب می‌کنند و استقلال را و الحمدلله اینها به دست آمده است... ما الآن باید مستقل باشیم. نه طرف راست و نه طرف چپ، بلکه همه تحت لوای اسلام مستقل. اگر بخواهید مملکتتان مستقل بشود، اگر بخواهید آزادی برای شما پیدا بشود، افکار متشت را الآن کنار بگذارید و با هم، همصدا با هم این بار را به منزل برسانید. شما می‌دانید که الآن مملکت ما یک

مملکت آشفته است.

وحدت کلمه الآن در همه اقشار است. لاکن اشخاصی که بخواهند این وحدت را بهم بزنند و بخواهند آنهایی که این وحدت را ایجاد کردند تضعیف کنند، آنها باید تجدیدنظر در فکر خودشان بکنند. توجه بکنید ما خیرخواه شما هستیم. ما خیرخواه این ملت هستیم. اسلام خیرخواه شما است. اسلام دنیا و آخرت شما را سعادتمند می کند. با اسلام آشتی بکنید. آنهایی که آشتی ندارند بیایند زیر لوای اسلام... شما بدانید که اسلام همه چیز را دارد...^۱

متأسفانه این نصایح مشفقانه در جمع فوق، تنها بر عده معدودی تأثیر گذارد و «کانون نویسندگان» به سرعت راه مقابله با انقلاب نویای اسلامی را پیش گرفت و نویسندگان مسلمان از آن کناره گرفتند. در این میان، افرادی که به دلیل بینش الحادی سوداهای جاه طلبانه و بیمارگونه در سر می پروراندند و افراد وابسته به سرویس های جاسوسی غرب نقش تعیین کننده داشتند. «کانون نویسندگان» که در اوج انقلاب اسلامی توانست بیش از ۳۰۰ نویسنده، اهل قلم و روشنفکر را مجتمع سازد، به دلیل مواضع ضدانقلابی تنها توانست حدود ۱۲۰ نفر را در آخرین «مجمع عمومی اش» گرد آورد و پس از آن به سرعت متلاشی شد.

انشعاب و تأسیس شورای نویسندگان و هنرمندان

در پی اولین «مجمع عمومی» که منجر به حذف گردانندگان توده ای «کانون» شد، بین نویسندگان توده ای با هیأت مدیره جدید درگیری و اختلاف شدید به وجود آمد. این درگیری ها سرانجام منجر به انشعاب نویسندگان توده ای (حدود ۴۰ نفر) و تأسیس سازمان مستقلی به نام «شورای نویسندگان و هنرمندان ایران» گردید. این شورا در طول فعالیت خود توانست حدود ۲۰۰ نفر را جلب کند. به آذین ماجرای این انشعاب را چنین شرح می دهد:

بنام خدای یکتا

لزوم تأسیس سازمانی که بعداً «شورای نویسندگان و هنرمندان ایران» نام گرفت به دنبال اخراج به آذین و چهار تن دیگر: سیاوش کسرایی شاعر، هوشنگ ابتهاج «سایه» شاعر، فریدون تنکابنی نویسنده و محمدتقی برومند مترجم کتابهای فلسفی

و تربیتی از «کانون نویسندگان ایران» احساس شد و در طی ماه‌های پاییز و زمستان سال ۱۳۵۸ مقدمات آن فراهم گشت و در بهار سال ۱۳۵۹ به نتیجه رسید. اما علت اخراج نامبردگان از «کانون نویسندگان» اختلاف جدی آنان با هیأت مدیره کانون... بود.

هیأت مدیره مزبور که در آغاز سال ۱۳۵۸ با اختلاف گروه‌های چپ رو و چپ‌نما، جانب سوسیالیست‌های ایران، لیبرال‌ها و جبهه دموکراتیک ملی و غیره توانسته بود در انتخاب کانون پیروز شود و به‌آذین و سیاوش کسرایی را که همراه مرحوم جلال آل‌احمد از پایه‌گذاران اصلی کانون نویسندگان در سال ۱۳۴۷ بودند کنار بزند. با اخراج آنها، نزدیک به چهل تن به تدریج از عضویت کانون استعفا دادند. همین عده بودند که «شورای نویسندگان و هنرمندان ایران» را به وجود آوردند.

«شورای نویسندگان و هنرمندان ایران» در بهار سال ۵۹ تأسیس یافت و بیان‌نامه و اساس‌نامه آن به تصویب رسید. بویژه با پیوستن هنرمندان تئاتر و هنرهای تجسمی (نقاشی و غیره) بر شمار اعضای شورا بسرعت افزوده شد. انتخابات «هیأت اجرائیه» صورت گرفت و مسئولیت ما تقسیم شد. گروه‌های هنری به تشکیل جلسات هفتگی و بحث و انتقاد در مسائل هنر خود پرداختند، نقاشان نمایشگاه‌هایی ترتیب دادند، هنرپیشگان تئاتر به مناسبت‌های دیدار نوروز یا جشن انقلاب، نمایش‌هایی اجرا کردند، محصول کار شاعران و نویسندگان و منتقدان و دیگر اهل قلم در مجموعه‌ای با نام فصلنامه «شورای نویسندگان و هنرمندان ایران» به چاپ می‌رسید و به فروش گذاشته می‌شد.^۱

ساختار شورای نویسندگان و هنرمندان...

ارگان رهبری «شورای نویسندگان و هنرمندان» هیأت اجرائیه نام داشت که مرکب از ۷ عضو اصلی و ۹ عضو علی‌البدل بود. هیأت اجرائیه در انتخابات سالانه «مجمع عمومی» شورا، توسط اعضا برگزیده می‌شد. در طول حیات «شورا» دو انتخابات برگزار شد. اعضای اصلی هیأت اجرائیه از میان خود فردی را به عنوان «دبیر» و «سخنگوی» شورا برمی‌گزید که در هر دو دوره این سمت را محمود اعتمادزاده (به‌آذین) عهده‌دار بود. جلسات هیأت

۱. محمود اعتمادزاده، بازجویی، ۱۳۶۲/۶/۱۰.

اجرائیه هفتگی بود. «شورای نویسندگان» یکی از سازمان‌های جنبی حزب توده محسوب می‌شد. در آغاز فرج‌الله میزانی (جوانشیر) از سوی هیأت دبیران حزب توده با اعتمادزاده تماس داشت و بر فعالیت‌های شورا نظارت می‌کرد. پس از پلنوم هفدهم (فروردین ۱۳۶۰) منوچهر بهزادی به عنوان دبیر سازمانهای توده‌ای این مسئولیت را به عهده گرفت. هر چند کلیه اعضای هیأت اجرائیه و اکثریت مطلق اعضای شورا، عضو یا هوادار حزب توده بودند، با این وجود از میان اعضای هیأت اجرائیه ۹ نفر اعضای «فراکسیون حزبی» شورا محسوب می‌شدند. این افراد عبارت بودند از: محمود اعتمادزاده، اکبر افرا، سهیلا امیر ابراهیمی، محمدتقی برومند، محمدعلی جعفری، بهرام حبیبی، محمد زهری، سیاوش کسرائی، محمدرضا لطفی (آهنگساز) منوچهر بهزادی نیز ریاست جلسات این فراکسیون را به عهده داشت. اعضای شورا بر حسب رشته تخصصی در گروه‌های ترجمه، موسیقی، نویسندگی، تئاتر، نقاشی و شعر به فعالیت می‌پرداختند. جلسات گروه‌های فوق هفتگی بود و در هر جلسه باید یکی از اعضای هیأت اجرائیه شرکت می‌جست. هر گروه دارای «رئیس» بود که توسط اعضای جلسه انتخاب می‌شد. «شورای نویسندگان» نشریه‌ای به نام فصلنامه شورای نویسندگان و هنرمندان ایران داشت که جمعاً ۶ شماره آن منتشر شد. تیراژ این نشریه بسیار کم بود (کمتر از ۲۰۰۰ نسخه).

ساختار «شورای نویسندگان» را می‌توان با نمودار زیر نشان داد:



محمود اعتمادزاده (به‌آذین) میزان موفقیت این سازمان را چنین ارزیابی می‌کند:

شورا با اقبال هنرمندان «چپ» اعم از اعضای حزب توده یا هوادار آن، برخی کسانی که تعلق حزبی نداشتند و دو سه تن از فدائیان خلق (اکثریت) روبرو گردید. اما از نظر شورآفرینندگی هنری و شمار آثار، غیر از نقاشی که محصول

نسبتاً فراوانی عرضه می‌کرد توفیق کمی به دست آورد. شورا نتوانست هیچگونه رابطه هنری متقابل با هنرمندان اسلامی برقرار کند و نتوانست از نظر مساعد مسئولان امور هنری برخوردار شود.^۱

جمعیت ایرانی هواداران صلح

مارکسیسم و مسئله «جنگ و صلح»

مسئله «جنگ و صلح» از مسایل اساسی ایدئولوژی مارکسیستی است. به اعتقاد مارکسیسم، «جنگ» یک پدیده طبقاتی و محصول پیدایش مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات اجتماعی است. از این دیدگاه، در جامعه اشتراکی نخستین، پدیده «جنگ» وجود نداشته و در نهایت نیز با پیدایش جامعه کمونیستی این پدیده از جهان رخت خواهد بست و «صلح جهانی» برقرار خواهد شد. مارکس و انگلس می‌گفتند که صلح میان ملت‌ها و امحاء جنگ، اصل بین‌المللی جامعه کمونیستی است^۲ و لنین صلح را یکی از ایده‌آل‌های بزرگ مبارزه کمونیست‌ها می‌خواند.^۳

مارکسیسم، جنگ‌ها را به دو گروه عادلانه و ناعادلانه تقسیم می‌کند. جنگ‌هایی که توسط طبقات انقلابی و ملت‌های زیرستم علیه استثمارگران و استعمار صورت می‌گیرد عادلانه است و جنگ‌های میان دولت‌های استثمارگر و جنگ‌های علیه طبقات و ملت‌های زیرستم ناعادلانه.

در تبیین نظام سرمایه‌داری، مارکسیسم معتقد است که «جنگ افروزی» خاصیت ذاتی نظام سرمایه‌داری است و این نظام بدون جنگ قادر به ادامه حیات نیست. بر اساس همین دیدگاه بود که لنین در آغاز قرن بیستم میلادی در تحلیل تئوری «امپریالیسم به مثابه عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری»، تز اجتناب‌ناپذیر جنگ‌های امپریالیستی را پیش کشید. بر اساس نظر لنین، در شرایط امپریالیسم به مثابه سرمایه‌داری پیشرفته و جهان‌وطنی معاصر، رقابت میان قدرت‌های امپریالیستی بر سر تجدید تقسیم جهان میان خود، منجر به ستیز میان آنها می‌شود و سرانجام این تنازع به جنگ‌های امپریالیستی می‌انجامد. از دیدگاه لنین، جنگ جهانی اول، نخستین پدیده گسترده و همه‌گیر این جنگ‌های امپریالیستی بود.

۱. محمود اعتمادزاده، بازجویی، ۱۳۶۲/۶/۱۰.

۲. مارکس و انگلس، کلیات (به روسی)، چاپ دوم، ج ۱۷، ص ۵.

۳. لنین، مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۳۰۴.

برخلاف لنین، کارل کائوتسکی^۱ معتقد به همه‌پیوندی و اتحاد امپریالیست‌ها و تبدیل آنها به «اولترا امپریالیسم» بود.^۲

با انقلاب اکتبر و پیدایش نخستین حکومت سوسیالیستی در روسیه و تحکیم و قدرت‌گیری تدریجی آن، این نظریه مطرح شد که قدرت‌های امپریالیستی، علیرغم تضادهای درونی خود، در مقابله با نظام نوپای سوسیالیستی اشتراک منافع دارند بر این اساس با هم متحد شده‌اند و این امر از میزان رقابت و تنازع و ستیز آنها کاسته است. به اعتقاد تئوریسین‌های شوروی، پیروزی انقلاب اکتبر سرآغاز «دوران معاصر» است که مضمون آن «بحران عمومی سرمایه‌داری» می‌باشد.

ولی آغاز جنگ جهانی دوم عملاً نشان داد که نه تنها قدرت‌های امپریالیستی رقیب، علیه روسیه شوروی وارد اتحاد نشده‌اند، بلکه نزاع درونی آنها بر سر تصرف کامل کره زمین تشدید شده است.

در این زمان، شوروی به مانور میان دو جبهه متخاصم کشورهای سرمایه‌داری (دولت‌های فاشیست دولتهای لیبرال) پرداخت و ابتدا با آلمان هیتلری قرارداد صلح امضا کرد و سپس با تقویت بنیه دفاعی خود به جبهه کشورهای ضدفاشیست پیوست و «جبهه متفقین» تشکیل شد.

بنابراین، در جنگ جهانی دوم، شوروی سوسیالیستی عملاً متحد همه قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری غرب (در آغاز آلمان فاشیستی و سپس انگلیس و امریکای امپریالیست) بود. پیروزی در جنگ جهانی دوم بزرگترین موفقیت بین‌المللی برای اتحاد شوروی در طول تاریخ موجودیت آن محسوب می‌شد که این کشور را به یک «ابر قدرت» در صحنه بین‌المللی تبدیل کرد. از دیدگاه تئوریسین‌های شوروی، پیروزی در جنگ جهانی دوم، سرآغاز پیدایش «سیستم جهانی سوسیالیستی» یعنی تبدیل سوسیالیسم به یک بلوک جهانی (در اروپای شرقی و سپس در چین، کره شمالی، آلبانی و بعدها در ویتنام و کوبا و ...) بود. این مقطع، دومین مرحله «بحران عمومی سرمایه‌داری» خوانده می‌شد.

پس از جنگ جهانی دوم، تز لنین «اجتناب‌ناپذیری جنگ‌های امپریالیستی» توسط تئوریسین‌های شوروی مورد تجدیدنظر قرار گرفت و خروشچف، دبیرکل حزب کمونیست شوروی، در کنگره بیستم حزب اعلام داشت که مرحله کنونی «بحران عمومی

1. Karl Kautsky (1854-1938).

۲. مراجعه شود به: شناخت و سنجش مارکسیسم، مقاله «کائوتسکی» (ص ۴۴۷).

سرمایه‌داری»، که شاخص آن فرارویی امپریالیسم از یک کشور به یک «اردوگاه جهانی» است، سبب شده که نظام سوسیالیستی به عنوان یک قدرت معتبر بین‌المللی مطرح شود و امپریالیست‌ها (علیرغم تضادها و رقابت‌های درونی) از جنگ میان خود اجتناب کنند، زیرا چنین جنگی منجر به تقویت «اردوگاه سوسیالیسم» خواهد شد.

بنابراین مضمون مناسبات بین‌المللی در دنیای پس از جنگ جهانی دوم «تضاد اردوگاه سوسیالیسم و اردوگاه امپریالیسم» بود و نه مانند قبل، «تضاد میان قدرتهای امپریالیستی». بنابراین تز، «اجتناب‌ناپذیری جنگ‌های امپریالیستی» دیگر معتبر نبود و جنگ‌های امپریالیستی اجتناب‌پذیر می‌نمود.

نخستین کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیست (۱۹۵۷، مسکو) این تز کنگره بیستم را مورد تأیید قرار داد و مسئله «جنگ و صلح» را «مسئله مرکزی دوران ما» اعلام داشت.

این تز دارای نتایج عملی در دیپلماسی بین‌المللی بود؛ بدان معنا که با پیدایش اردوگاه سوسیالیستی در مقابل اردوگاه امپریالیستی، امکان جلوگیری از جنگ جهانی پدید شد و کشورهای سوسیالیستی باید با دیپلماسی «همزیستی مسالمت‌آمیز» می‌کوشیدند جلوی جنگ‌های امپریالیستی را بگیرند.

خصلت جنگ‌افروزی نظام سرمایه‌داری تغییر نکرد، ولی پیدایش توازن جدید نیروهای بین‌المللی مانع اساسی در جهت جنگ‌افروزی‌های امپریالیسم شد. از آنجا که سرمایه‌داری برای ادامه حیات و فرونشاندن بحران‌های ادواری (سیکلیک) خود به نظامیگری و جنگ‌افروزی نیاز داشت، «صلح جهانی» می‌توانست نظام سرمایه‌داری را از درون به نابودی بکشد. بر اساس این تئوری، شعار «صلح و سوسیالیسم» به شعار اصلی سیاست خارجی احزاب کمونیست تبدیل شد.

این تئوری با مخالفت جدی مائوتسه دون (رهبر حزب کمونیست چین) مواجه شد که همچنان به تز لنینی اجتناب‌ناپذیری جنگ امپریالیستی معتقد بود. مائوئیست‌ها، خروش‌چف و احزاب تز هوادار مسکو را به سازش با امپریالیسم متهم کردند و بر حفظ اصول لنینی در مقابل «تجدیدنظر طلبی خروش‌چفی» تأکید ورزیدند. پس از مرگ مائو، رهبران چین نیز در این تئوری تجدیدنظر کرده و خود، راه «همزیستی مسالمت‌آمیز» با بلوک غرب و سپس تجدیدنظرهای اساسی در تئوری‌های اقتصادی و دیپلماتیک مارکسیسم را پیمودند و وارد مسیر همپیوندی با دنیای سرمایه‌داری شدند.

به هر روی، بر اساس چنین دیدگاهی، پس از جنگ جهانی دوم شعار «صلح» به شعار اصلی اتحاد شوروی و احزاب کمونیست در دیپلماسی بین‌المللی تبدیل شد. در واقع،

شوروی می‌خواست با بهره‌گیری تبلیغاتی از روحیات نفرت از جنگ جهانی دوم، که در دنیای پس از جنگ، توسعه و عمق یافته بود افکار عمومی جهان را به سوی خود جلب کند، ولی عملاً سیاست‌های جنگ‌افروزانه و تجاوزکارانه این ابرقدرت پس از جنگ جهانی دوم، سبب شد تا چنین وجهه‌ای پدید نشود.

مداخله نظامی ارتش سرخ در مجارستان و سپس در چکسلواکی و بالاخره تجاوز نظامی به افغانستان اسلامی، چهره اتحاد شوروی را به شدت تیره ساخت و او را به عنوان یک ابرقدرت تجاوزگر در صحنه افکار عمومی جهان مطرح نمود.

با پیدایش پدیده گورباچف در صحنه سوسیالیسم و شکست تجاوز افغانستان، شعار «صلح و سوسیالیسم» شعاری به شدت بی‌بنیه و افشا شده می‌نمود و ثابت شد که نه تنها قدرت‌های امپریالیستی بلوک غرب، بلکه اتحاد شوروی سوسیالیست نیز در راستای مطامع خود جنگ افروز بود. این تحولات نقطه پایانی بر تئوری‌ها و دعاوی مارکسیستی در مسئله «جنگ و صلح» شد.

جنبش جهانی صلح

جنگ یکی از شوم‌ترین پدیده‌های بین‌المللی است که بروز آن در استکبار ذاتی دولت‌های الحادی ریشه دارد. علل پیدایش جنگ‌ها یکی نیست و مجموعه عوامل بسیار متنوع و گوناگون فرهنگی، مذهبی (مانند «جنگ‌های صلیبی»)، اقتصادی، سیاسی و غیره در پیدایش جنگ میان دولت‌ها مؤثر است. بنابراین، تبیین پدیده جنگ به عنوان «پدیده طبقاتی» بسیار سطحی و کلیشه‌ای است.

در طول تاریخ کهن جامعه بشری، جنگ انسان‌های بسیاری را به نابودی کشیده است، ولی با پیدایش تمدن معاصر غربی و انقلاب صنعتی، سیمای جنگ بسیار غیرانسانی‌تر و هولناک‌تر و تلفات آن بس عظیم‌تر و شدیدتر شده است. بنابراین، تمدن نوین مغرب زمین (در هر دو چهره سرمایه‌داری و سوسیالیستی آن) جنگ و کشتار در مقیاس میلیونی را برای بشریت به ارمغان آورده و دعاوی «صلح دوستی» آن پوچ و عوامفریبانه است.

توجه به فرآیند پیدایش و توسعه تمدن الحادی غرب، هم‌پیوندی آن را با پدیده جنگ نشان می‌دهد. در قرن هفدهم میلادی، تلفات انسانی اروپا در جنگ ۳/۰۰۳/۰۰۰ نفر، در قرن هجدهم ۵/۳۷۲/۰۰۰ نفر و در قرن نوزدهم ۵/۶۹۲/۰۰۰ نفر بوده است. این در حالی است که در قرن بیستم تا پایان جنگ جهانی دوم ۲۷/۳۹۵/۰۰۰ نفر فقط در اروپا کشته شده‌اند. به علاوه در جنگ دوم، در کشورهای آسیایی و آفریقایی نیز ۵ میلیون انسان کشته

شده‌اند.

طی جنگ جهانی دوم و پس از آن، در جنگ‌های انقلابی چین (۱۹۴۹-۱۹۴۴م.) قریب به یک میلیون نفر و در جنگ رهایی‌بخش مردم مسلمان الجزایر علیه استعمار فرانسه (۱۹۶۲-۱۹۵۴م.) انقلابی ملت‌های امریکای لاتین علیه استعمار، قریب به ۹۰۰ هزار نفر طی جنگ‌های چریکی، تظاهرات خیابانی و اعتصابات و قیام‌ها به قتل رسیدند. در جنگ رهایی‌بخش مردم ویتنام علیه تجاوز امریکا صدها هزار نفر، در جنگ مجاهدین مسلمان افغان علیه تجاوز شوروی صدها هزار نفر انسان بی‌گناه و اخیراً در حملات ایالات متحده به دو کشور اسلامی افغانستان و عراق نیز انسانهای بی‌گناه بسیاری کشته شدند. تجاوز سیاه صدامی علیه انقلاب نوپای اسلامی در ایران که با تحریک امپریالیسم غرب و حمایت هر دو ابرقدرت کاپیتالیستی و سوسیالیستی وقت صورت گرفت، ده‌ها هزار انسان بی‌گناه را به کام مطامع جهانخوارانه قدرت‌های الحادی غربی کشید.

پدیده شوم جنگ‌افروزی، به عنوان جزء جدایی‌ناپذیر تمدن الحادی معاصر غرب در سطح جهانی و در افکار عمومی بین‌المللی، جنبش واکنشی و اعتراضی صلح را پدید آورد. این جنبش، به ویژه در سال‌های جنگ جهانی دوم و پس از آن در سطح جهان، به ویژه در اروپا، هواداران بسیار یافت.

جنبش جهانی صلح در ایران نیز بازخورد داشت و تحت تأثیر فجایع ارتش‌های اشغالگر امریکا، انگلیس و شوروی در ایران، نفرت از جنگ جهانی دوم در افکار عمومی ایران رسوخ کرد.

در دوران جنگ تجاوزکارانه امریکا در ویتنام نیز «جنبش ضدجنگ» با شرکت میلیون‌ها انسان عادی ایالات متحده امریکا، عامل مهمی در خروج نیروهای امریکایی از ویتنام بود. هم بلوک غرب و هم اتحاد شوروی و احزاب کمونیست به این پدیده مهم جهانی توجه داشتند و کوشیدند از آن به سود اهداف ایدئولوژیک - سیاسی خود بهره‌برداری کنند. در راستای چنین هدفی بود که در غرب، مجامعی چون «انستیتوی پژوهش‌های صلح کانادا» و «انستیتوی پژوهش‌های صلح جهانی» به راه می‌افتاد. سازمانهای غربی صلح در فعالیت‌های تبلیغی خود می‌کوشیدند تا زیرکانه شوروی و «کمونیسم بین‌الملل» را عامل اصلی جنگ و تجاوز معرفی کنند و در مسئله تجاوز افغانستان بزرگترین کارزار تبلیغی را علیه شوروی سازمان دادند. در مقابل «شورای جهانی صلح» می‌کوشید تا لبه تیز حمله را متوجه غرب کند و در حالی که در مسئله تجاوز امریکا به ویتنام ابتکار عمل را به دست داشت، در مسئله تجاوز افغانستان به انفعال و سکوت گرائید. جالب توجه این است که در

مسئله تجاوز صدام به نظام جمهوری اسلامی ایران، همه مجامع جهانی صلح وابسته به دو بلوک شرق و غرب هم‌آوا شده و علیه ایران موضع گرفتند و بر جنایات صدام چشم پوشیدند.

«جمعیت صلح» در ایران

حزب توده در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ با بهره‌گیری از جو ضدجنگ در ایران و در جهان، کوشید تا از آن به سود خود بهره گیرد. واقعیت این است که در میان احزاب و جریانات سیاسی آن روز ایران، حزب توده تنها جریانی بود که ماهرانه به فکر چنین بهره‌برداری افتاد. به ابتکار حزب توده در تیر ۱۳۲۹، «جمعیت ایرانی هواداران صلح» به عنوان عضو جمعیت جهانی «هواداران صلح» تشکیل شد. حزب توده موفق شد عده‌ای از افراد غیرتوده‌ای و سرشناس را به جمعیت جلب کند و در هیأت مدیره آن، افرادی مانند دکتر سیدعلی شایگان، ابوالحسن حائری‌زاده و ملک‌الشعراى بهار شرکت داشتند.

در این دوران، مسئولیت «جمعیت صلح» در هیأت اجرائیه حزب توده با دکتر فروتن بود. «جمعیت ایرانی هواداران صلح» روزنامه‌ای به نام مصلحت، به مدیریت احمد لنکرانی منتشر می‌کرد و با درج مقالات شخصیت‌های بی‌طرف و حتی ضدکمونیست ولی دارای وجهه در جامعه، سیمای کمونیستی خود را پنهان می‌داشت. اما به زودی ماهیت کمونیستی جمعیت فاش شد و شخصیت‌های غیرکمونیست از آن کناره گرفتند. این جمعیت موفق شد ۵۰۰ هزار امضا زیر بیانیه صلح استکهلم مبنی بر منع استعمال سلاح اتمی از سراسر کشور گردآوری کند.

مرحوم آیت‌الله کاشانی نیز این بیانیه را امضا کرد که بعدها مورد بهره‌برداری تبلیغاتی «جمعیت صلح» قرار گرفت.

در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی ایران، «جمعیت صلح» وجود واقعی نداشت و تنها سران حزب توده با بهره‌گیری از عضویت آن در «شورای جهانی صلح» در اجلاس‌های شورا شرکت می‌کردند و از امکانات مادی دبیرخانه آن بهره‌مند می‌شدند.

پس از انقلاب اسلامی ایران و تجدید فعالیت حزب توده، یکی از مترجمین هوادار حزب توده به نام فریدون شایان، رأساً و بدون تصویب رهبری حزب توده به تشکیل جمعیتی به نام «جمعیت ایرانی حامیان صلح» دست زد. این اقدام با واکنش خصمانه رهبری حزب توده که توسط فعالین قدیمی «جمعیت صلح» تحریک شدند، قرار گرفت و

شایان، علیرغم وابستگی شدید ایدئولوژیک به شوروی و حزب توده، متهم و منزوی شد. از سوی دیگر، فعالان قدیمی به تأسیس «جمعیت ایرانی هواداران صلح» دست زدند که تا سال ۱۳۶۱ موجودیت داشت. این جمعیت نشریات و جزواتی منتشر می‌کرد، ولی عملاً به دلیل جو انقلابی کشور و آگاهی بالای توده مردم و به ویژه به علت شور همگانی با شرکت در جبهه‌های جنگ تحمیلی، نتوانست جاذبه و فعالیت داشته باشد.

«جمعیت ایرانی صلح» دارای جلساتی به نام «شورای صلح» بود که در آن حدود ۳۰ نفر شرکت می‌کردند. این جلسه از میان خود عده‌ای را به نام «هیأت مدیره» انتخاب می‌کرد. در آخرین انتخابات که در سال ۱۳۶۰ برگزار شد ۲۷ نفر به عنوان «هیأت اجراییه» و از میان آنها ۱۴ نفر که همه اعضای سرشناس حزب توده بودند به عنوان «هیأت مدیره» انتخاب شدند. محمود اعتمادزاده (به‌آذین) دبیر «جمعیت صلح» بود که زیر نظر منوچهر بهزادی دبیر سازمانهای توده‌ای کمیته مرکزی حزب فعالیت می‌کرد.

عبدالصمد خیرخواه، عضو هیأت مدیره «جمعیت صلح»، فعالیت‌های این جمعیت را پس از انقلاب اسلامی چنین ارزیابی می‌کند:

بطوریکه در حدود یکسال از نزدیک شاهد آن بودم این فعالیت نزدیک به صفر بود و با شکست کامل همراه بود. ممکن است در کشورهای دیگر فعالیت‌هایش تا اندازه‌ای با موفقیت همراه بود، ولی در کشور هیچگونه موفقیتی نداشته است. علت آنهم از یکطرف پیروزی انقلاب اسلامی و خلع سلاح کردن این جمعیت و امثال آن بوده است. در ثانی نادیده گرفتن یکی از ابرقدرتها و حمله انحصاری به ابرقدرت دیگر بوده است.^۱

جمعیت حقوقدانان دمکرات ایران

این جمعیت به عنوان یکی از سازمان‌های پوششی وابسته به حزب توده در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲ نیز سابقه فعالیت داشته است.

پس از انقلاب اسلامی حزب توده دارای مسایل حقوقی و قضایی مبتلابه بود. به ویژه توده‌ای‌هایی که از خارج به ایران باز می‌گشتند از نظر شناسنامه و گذرنامه مشکلاتی داشتند. مجموعه نیازهای حقوقی و قضایی سبب شد تا حزب توده به تشکل حقوقدانان و کلاسی عضو و هوادار حزب پردازد.

۱. عبدالصمد خیرخواه، بازجویی، ۱۳۶۲.

رسیدگی قضایی و حقوقی حزب توده با «شعبه روابط عمومی» کمیته مرکزی به مسئولیت محمدعلی عمویی بود که قبلاً با آن آشنا شدیم.

«جمعیت حقوقدانان دمکرات ایران» تشکلی صنفی بود و در جنب «شعبه روابط عمومی» کمیته مرکزی به مسئولیت عمویی تشکیل شد. این جمعیت علاوه بر تمشیت امور حقوقی حزب، دارای کارکرد صنفی بود و وظیفه داشت در میان جامعه حقوقدانان کشور به عنوان یک صنف، مشی حزب توده را پیش برد.

با اوجگیری انقلاب اسلامی ایران، در سال ۱۳۵۸ «جمعیت حقوقدانان ایران» تشکیل شد که در آن حقوقدانان دارای همه گرایشهای سیاسی شرکت داشتند. در رأس این جمعیت دکتر حسن نزیه و دکتر هدایت‌الله متین دفتری قرار داشتند و وکلای عضو حزب توده نیز در این جمعیت فعالیت می‌کردند. با پیروزی انقلاب، به تدریج چهره وابسته نزیه و متین دفتری افشا شد و حقوقدانان مسلمان فعال در این جمعیت از آن کناره گرفتند. با پیدایش وضعیت جدید، وکلای توده‌ای بقای خود را در این جمعیت صلاح ندانستند و به انشعاب از آن پرداخته و در سال ۱۳۵۹ با انتشار اعلامیه ۷ ماده‌ای (که متن آن در روزنامه آیندگان چاپ شد) موجودیت مستقل خود را اعلام کردند.

«جمعیت حقوقدانان دمکرات» دارای ۲۰ عضو بود که همه توده‌ای بودند و به هیچ‌وجه نتوانست بخش قابل‌اعتنایی از جامعه حقوقدانان و قضات کشور را جلب کرده و به یک سازمان «صنفی» تبدیل شود.

فعالیت جمعیت به مواردی چون ارسال تبریک به این یا آن مقام و نهاد، اظهارنظر درباره قانون کار و قانون تأمین اجتماعی و ارسال آن به کمیسیون قضایی مجلس، اظهارنظر درباره لایحه پیشنهادی شورای عالی قضایی درباره تغییر قانون وکالت و ارسال نامه‌ای برای «جمعیت جهانی حقوقدانان» و تلاش برای ثبت جمعیت و انجام امور حقوقی حزب توده در چارچوب «شعبه روابط عمومی» منحصر بود.

«جمعیت حقوقدانان دمکرات» توسط هیأت مدیره (با ۷ عضو) اداره می‌شد که در رأس آن «رئیس جمعیت» قرار داشت. اعضای جمعیت در کمیسیون‌های پژوهش، تبلیغات، روابط عمومی، تشکیلات و مالی عضویت داشتند. کمیسیون پژوهش، با «شعبه پژوهش» کمیته مرکزی حزب توده مرتبط بود.

بخش ششم انحلال حزب توده و دستاوردهای آن

آغاز سخن

در نیمه دوم سال ۱۳۶۱، اطلاعات دقیق و مستند و شواهد نظری و عملی مسئولین کشور را در جریان یک توطئه گسترده و عمیق که توسط حزب توده در شرف تکوین بود و براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران را هدف گرفته بود، قرار داد. از بدو پیروزی انقلاب اسلامی، مسئولین نظام نسبت به ماهیت حزب توده شناخت کافی داشتند. این شناخت، که از تجربه عمیق بررسی فعالیت کمونیست‌ها در ایران و سایر کشورهای اسلامی سرچشمه می‌گرفت، کافی بود تا رهبری انقلاب و مسئولین نظام را نسبت به فعالیت حزب توده و سایر گروه‌های چپ در ایران به هوشیاری معطوف دارد. امام خمینی(ره)، در سخنان خود، پیش و پس از انقلاب، بارها بر این هوشیاری تأکید ورزیدند و تلاش‌های جریان‌های مارکسیستی و التقاطی را که منافقانه دم از «اتحاد» با نیروهای مسلمان می‌زدند، خنثی کردند. با وجود این، در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸، شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشور به نحوی بود که مسئولین در عین ابراز هوشیاری می‌کوشیدند فعالیت رسمی حزب توده را، علیرغم عملیات مخرب آن، تحمل کنند. مهمترین عاملی که سبب فعالیت آزادانه حزب توده در این چهارسال شد، تعهد نظام نسبت به «اصل آزادی عقیده» بود. امام(ره) در آخرین روزهای اقامت خود در پاریس به صراحت بر این اصل تأکید ورزیده و اعلام داشتند در نظام آینده: «مارکسیست‌ها آزاد خواهند بود خواسته‌های خود را بیان کنند، اما آزادی توطئه علیه کشور را نخواهند داشت».^۱ این اصل، که نظام جمهوری اسلامی عملاً تاکنون نیز پایبندی خود را به آن به ثبوت رسانیده، از دو بعد قابل بررسی است: بعد نخست را «اصل پویایی اندیشه‌ها در شرایط

تعارض) می‌توان نامید. اسلام از تعارض اندیشه‌ها نه تنها بیم ندارد، بلکه آن را برای اعتلای مبانی مکتبی و انتخاب آگاهانه افراد مفید می‌داند. اسلام مکتبی است که در همه ابعاد نظری و عملی توانمندی و غنای خود را به اثبات رسانده و در شرایطی که مکتب در معرض شبهات کفرآلود و شرک‌آمیز قرار گیرد، مواجهه مکتبی و فرهنگی و دفع عقلائی تفکر منحرف از راه تعمیق اندیشه را کارساز می‌شمرد و نه سرکوب قهرآمیز تفکر و رقیب و مهاجم را. استاد شهید مرتضی مطهری می‌نویسد:

من مکرر در نوشته‌های خود نوشته‌ام، من هرگز از پیدایش افراد شکاک در اجتماع که علیه اسلام سخنرانی کنند و مقاله بنویسند، متأثر که نمی‌شوم هیچ، از یک نظر خوشحال هم می‌شوم. چون می‌دانم پیدایش اینها سبب می‌شود که چهره اسلام بیشتر نمایان بشود. وجود افراد شکاک و افرادی که علیه دین سخنرانی می‌کنند، وقتی خطرناک است که حامیان دین آنقدر مرده و بی‌روح باشند که در مقام جواب برنیایند یعنی عکس‌العمل نشان ندهند. اما اگر همین مقدار حیات و زندگی در ملت اسلام وجود داشته باشد که در مقابل ضربت دشمن عکس‌العمل نشان بدهد، مطمئن باشید در نهایت امر به نفع اسلام است. همانطوری که در طول ۳۰-۴۰ سال اخیر، کسروی پیدا شد علیه شیعه بالخصوص و احیاناً علیه اسلام چیزها نوشت. توده‌ای‌ها آمدند در مقابل ما حرفهای دیگری زدند و به اساس اسلام اعتراض کردند، افراد دیگری پیدا شدند که به نام حمایت از ملیت ایرانی علیه اسلام سخنرانی گفتند. اینها بدون اینکه خودشان بخواهند و قصد داشته باشند، بطور غیرمستقیم آنقدر به اسلام خدمت کردند که خدا می‌داند... توده‌ای‌ها آمدند. چقدر توانستند به طور غیرمستقیم بدون اینکه خودشان بخواهند به منطق فلسفی و منطق اجتماعی اسلام خدمت بکنند. یعنی اینها سبب شدند که دستهای علمای اسلام از آستین بیرون آمد و چه آثار نفیسی در این زمینه منتشر شد.

یک دین زنده هرگز از اینگونه حرفها بیم ندارد. یک دین زنده آنوقت بیم دارد که ملتش آنقدر مرده باشد که عکس‌العمل نشان ندهند و متأسفانه ما در گذشته گاهی چنین چیزی داشتیم...

اساساً دینی که منطقش براساس فکر و عقل است، براساس حساب است، بر اساس فلسفه است، براساس یک سلسله مصالح است، در این جهت نگرانی ندارد. روی همین حساب از صدر اسلام تاکنون آن آزادی تفکری که اسلام به مسلمین و به ملل دیگر درباره اسلام داده، هیچ ملت دیگری نداده است و این از افتخارات

اسلام است.^۱

بعد دوم، ضرورت بازسازی فکری و فرهنگی نسلی بود که در دوران حاکمیت شاه-امریکا به شدت به فرهنگ غربی آلوده شده بود. این بخش از جامعه که در شرایط سلطه پرورش یافته بود، با پیشداوری‌های نظری و آلودگی‌های فرهنگی وارد نظام نوین اسلامی شد و بخشی از آن پیرامون گروه‌های مختلف چپ، از جمله حزب توده، مجتمع شد. مسئولین انقلاب و نظام امید داشتند که با گذشت زمان و آشنایی با آرمان‌ها و ارزش‌های اسلامی به تدریج عناصر کمتر آلوده و صادق این نیروها به آغوش اسلام باز گردند. امام(ره) به راستی همچون پدری دلسوز بارها و بارها در این زمینه سخن گفتند و کوشیدند تا زمینه بازگشت این قبیل افراد را فراهم سازند. امام(ره) از جمله چنین فرمودند:

... امروز همه با هم همصدا آزادی را طلب می‌کنند و استقلال را والحمدلله اینها بدست آمده است و جمهوری اسلامی را می‌خواهند که آن هم انشاءالله با آرای عمومی بدست می‌آید. آنچه که الآن لازم است برای همه ما حفظ این وحدت است. ما از الآن باید مستقل باشیم. نه طرف راست و نه طرف چپ، بلکه همه تحت لوای اسلام مستقل.

اگر بخواهید مملکتتان مستقل بشود، اگر بخواهید آزادی برای شما پیدا بشود، افکار متشتت را الآن کنار بگذارید، و با هم، همصدا، با هم این بار را به منزل برسانید. شما می‌دانید که الآن مملکت ما یک مملکت آشفته است.

... وحدت کلمه الآن در همه اقشار است. لکن اشخاصی که بخواهند این وحدت را به هم بزنند و بخواهند آنهایی که این وحدت را ایجاد کردند تضعیف کنند، آنها باید تجدیدنظر در فکر خودشان بکنند، توجه بکنید ما خیرخواه شما هستیم. ما خیرخواه این ملت هستیم. اسلام خیرخواه شما است. اسلام دنیا و آخرت شما را سعادت‌مند می‌کند. با اسلام آشتی بکنید. آنهایی که آشتی ندارند بیایند زیر لوای اسلام. بیایند تعلیمات اسلامی که اجانب نگذاشتند که معلوم شود و قشرهایی که به آنها مربوط نیست رها کردند و تعالیمی را که به آنها مربوط بود و با منافع آنها مخالف بود ننگه داشتند. نگذاشتند که ما مطالعه بکنیم و نگذاشتند که ما انتشار بدهیم. شما بدانید که اسلام همه چیز را دارد. از وقتی که ازدواج بین مرد و زن انجام می‌شود تا وقتی که توی قبر می‌رود آثار دارد، احکام دارد، دستور دارد، همه

۱. استاد شهید مرتضی مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، انتشارات صدرا، ۱۳۶۴، صص ۱۳۴-۱۳۶.

دستورهای مترقی، همه دستورهائی که برای سعادت انسان چه در این دنیا و چه در آن دنیا مفید است...^۱

مقایسه این دیدگاه اسلامی با دیدگاه قرون وسطایی مغرب زمین که هر دگراندیشی را با حربه «انگیزاسیون» (تفتیش عقاید) به صلابه کشید و چهره‌های درخشان پویایی نظری و نواندیشی علمی (مانند گالیلو و جنوردانو برونو) را به مسلخ کشاند و جنایت‌هایی آفرید که مشهور تاریخ است، جالب توجه است.

این دیدگاه همچنین با تجربه هفتادساله جهان مارکسیسم که شاخص آن تفتیش عقاید استالینی و نواستالینی است نیز تفاوت ماهوی دارد.

هر چند، ابعاد تکان‌دهنده کشتار و سرکوب نه تنها دگر اندیشان بلکه عامه مردم و حتی خواص حزبی در دوران استالین در دوره میخائیل گورباچف و پس از آن، افشا شده و مطبوعات رسمی احزاب کمونیست نیز بر این واقعیات مدهش صحه گذاشتند، لیکن بجا است تا به گوشه‌ای از آن توجه شود:

الکساندر سولژنیتسین، نویسنده شهیر روس، درباره سرکوب معتقدین به ادیان در نظام نوحاسته شوروی در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ چنین می‌نویسد:

در بهار سال ۱۹۲۲ کمیسیون ویژه مبارزه با ضد انقلاب و تخریب و سفته بازی (چکا)، که عنوان گ. پ. او پیدا کرده بود، درصدد دخالت در امور کلیسا برآمد... با این همه، از بیخ و بن برانداختن مذهب در این مملکت، که در جریان سالهای ۲۰ و ۳۰ یکی از بزرگترین هدفهای «گ. پ. او» و «ان. کا. و. د»^۲ بود، از راه دیگری جز بازداشت گروه‌گروه جماعت ارتدکس مذهب تحقق نمی‌توانست بیاید. کشیش‌ها و راهبه‌ها را که وجودشان روسیه پیش از انقلاب، را از همه ملوث می‌کرد، فشرده فشرده، گروه‌گروه، از کلیساها و صومعه‌ها بیرون می‌آوردند، به زندان می‌انداختند و از دیارشان نفی می‌کردند؛ به ویژه، دست به توقیف و محاکمه مؤمن‌هایی می‌زدند که جنبش و کوششی داشتند. دایره پشت سرهم گسترش می‌یافت و اکنون مدتی بود که نوبت بازداشت مؤمن‌های ساده و بینوا، پیرمردان و به ویژه زنانی شده بود که ایمان سرسختانه‌تری داشتند و از آن پس و سالهای دراز،

۱. کیهان، ۱۳۵۷/۱۲/۱.

۲. «چکا»، «گ. پ. او» (G.P.U) و «ان. کا. و. د» (N.K.V.D) نام‌های سازمان اطلاعاتی شوروی در مقاطع مختلف.

در زندانهای سر راه و بازداشت گاهها لقب «خواهران شفقت» به ایشان داده شد. بی گمان، فرض این بود که بازداشت و محاکمه اینان به سبب خود دین و مذهب صورت نمی گیرد، که برای آن صورت می گیرد که اعتقادهایشان را با بانگ بلند اعلام می دارند و فرزندانیشان را با همین فکر پرورش می دهند.

چنان که تانیا خود که ویچ (Tania khodke vitch) نوشته می توانی، نمازت را به آزادی بخوانی اما ... به این شرط که جز خدا کسی نشنود. (و این شعر برایش ده سال آب خورد.) کسی که گمان می برد به حقیقت روح و جوهر روحانی دست یافته است، باید از فرزندان خویشتن پنهانش بدارد. در سالهای ۲۰، قضیه تعلیم اصول دین و مذهب به فرزندان خود، به موجب ماده ۵۸- بند ۱۰ جرم سیاسی شناخته شد و به زبان دیگر، تبلیغ ضدانقلابی به حساب آمد.^۱

به هر روی، بر اساس این بینش مکتبی، نظام نوپای جمهوری اسلامی، علیرغم فشار کم نظیر ضدانقلاب داخلی و خارجی، فعالیت آزادانه احزاب و گروه های چپ را پذیرا شد. به تدریج بخش عمده این جریانات که زیست در شرایط آرام سیاسی انگیزه های وجودی و مایه های موجودیشان را به تاراج می برد و دستمایه بس حقیرانه فرهنگ و اندیشه شان را برملا ساخت، راه توطئه و آشوب را پیش گرفتند و توسط مردم از صحنه حیات اجتماعی کشور حذف شدند.

ولی در این میان حزب توده ترفندی خاص پیش گرفت و زیرکانه کوشید تا توطئه های خود را زیر پوشش حمایت صوری از نظام انقلابی پنهان دارد.

مسئولین نظام هر چند هشیارانه به حرکت های حزب توده توجه داشتند، با وجود این، تا نیمه دوم سال ۱۳۶۱ با صبر و بردباری موجودیت آن را تحمل کردند. ولی در شرایطی که این موجودیت می توانست به خطری برای کیان انقلاب و ارزشهای برخاسته از خون هزاران شهید تبدیل شود، بردباری جایز نبود. نه تنها شرع، بلکه عرف جاری سیاست جهانی، در همه اعصار و در همه کشورها، چنین بردباری را جایز نشمرد و نمی شمرد.

بدینسان بود که پرده دری از چهره توطئه آمیز حزب توده در دستور روز نهادهای انقلابی جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و مأموریت دستگیری سران حزب توده به «واحد اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» محول شد.

۱. الکساندر سولژنیسین، مجمع الجزایر کولاگ، ترجمه عبدالله توکل، انتشارات سروش، ۱۳۶۶، صص ۴۳-۴۵.

فروپاشی حزب توده: ابعاد و اهمیت آن

عملیات امیرالمؤمنین (ع)

در پی یک رشته عملیات مقدماتی در ساعت ۴/۳۰ بامداد روز ۱۳۶۱/۱۱/۱۷ با دستگیری نورالدین کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده و همسرش مریم فرمانفرمائیان فیروز، عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب، نخستین مرحله عملیاتی آغاز شد. در ساعات اولیه بامداد همان روز بخش مهمی از مراکز پنهانی حزب توده به تصرف پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و حدود ۴۰ تن از مهره‌های برجسته حزب توده و عناصر کلیدی شبکه جاسوسی شوروی در ایران دستگیر شدند. دستگیرشدگان بخش عمده اعضای کمیته مرکزی و کادرهای درجه اول حزبی را دربر می‌گرفت.

در پی دستگیری این عناصر، بلافاصله تخلیه اطلاعاتی با طبقه‌بندی حفاظتی بالا آغاز شد و هرگونه تلاش عوامل نفوذی شوروی و حزب توده و عناصر ضدانقلاب راست در سایر ارگانها، که بعداً چگونگی آن کشف شد، برای اطلاع از میزان اطلاعات به دست آمده، عقیم ماند. با تلاش پیگیر نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در فاصله‌ای کمتر از دو ماه، کلیه اطلاعات کلیدی از عملیات پنهانی حزب توده به دست آمد و سازمانهای مخفی و نظامی و شبکه‌های نفوذی و جاسوسی و طرحهای براندازی خزنده و کودتایی حزب توده کشف شد. ابعاد مطالب کشف شده به حدی بود که رهبری حزب توده هیچگاه تصور آن را نمی‌کرد و برای جبران آن طرح جانشینی (آلترناتیو) نیندیشیده بود.

دومین مرحله عملیات، با نام «عملیات حضرت امیرالمؤمنین (ع)»، بر مبنای اطلاعات کشف شده در مرحله نخست، در شب میلاد امام علی (ع) - ۱۳۶۲/۲/۷ - آغاز شد. در نخستین گام این عملیات، ۴ نفر اعضای رهبری حزب توده که جلسه «هیأت دبیران» را تشکیل داده بودند (فرج‌الله میزانی، مسئول تشکیلات کل؛ انوشیروان ابراهیمی، مسئول فرقه دمکرات آذربایجان؛ محمدمهدی پرتوی، مسئول سازمانهای مخفی و نظامی؛ رحمان هاتفی، مسئول وقت سازمان ایالتی تهران پس از دستگیری حجری در ضربه اول) دستگیر شدند. در این عملیات، حدود ۱۷۰ نفر از کادرهای حزبی و اعضای سازمانهای مخفی و نظامی و عوامل جاسوسی و نفوذی در تهران و بیش از ۵۰۰ نفر در شهرستان‌ها دستگیر شدند. همچنین حدود ۸۰ دستگاه خانه مخفی حزب، سه محل جاسازی شده اسلحه، شامل ۲۰۰ قبضه انواع سلاح کمری، تفنگ ژ-۳، کلاشینکف، آر.پی. جی ۷، تیربار و مقادیر زیادی فشنگ و نارنجک، صدها دستگاه اتومبیل و موتورسیکلت، انواع وسایل چاپ و تکثیر و آرشیوهای محرمانه حزبی و قریب به ۹ میلیون تومان وجه نقد به دست آمد.

همانگونه که در بخش‌های پیشین توضیح داده شد، حزب توده در برگیرنده قریب به ۱۰ هزار عضو و تعدادی هوادار بود که بخش عمده آنان در سازمان‌های رسمی حزب سازماندهی شده بودند و مستقیماً در جریان توطئه‌ها و اقدامات پنهانی حزب قرار نداشتند. نکته‌ای که مورد توجه جدی مسئولین قرار داشت بهره‌گیری از افشای توطئه‌های پنهانی حزب به منظور بازگرداندن این عناصر به دامن نظام و جامعه و برخورداری آنان از یک زندگی سالم بود. بر این اساس، همزمان با «ضربه دوم» - که عناصری را که مستقیماً در توطئه‌های پنهانی و جاسوسی حزب مشارکت داشتند در بر می‌گرفت - برنامه افشای ماهیت حزب نیز به اجرا درآمد. اولین گام در این افشاگری، مصاحبه رادیو تلویزیونی تعدادی از برجسته‌ترین سران حزب و اعتراف صریح آنان به مشارکت در تخلفات قانونی و توطئه‌های پنهانی و جاسوسی بود.

نورالدین کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده، در اولین افشاگری تلویزیونی خود چنین گفت:

«با سلام به حضور امام خمینی رهبر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران. من امروز می‌خواهم کوشش بکنم با پوزش و شرمندگی در مقابل ایشان تخلفاتی را که حزب ما در عرض این چهار سال فعالیت در جمهوری اسلامی ایران انجام داده آن طور که هست بیان بکنم و این تخلفات درسی باشد برای نسل جوان ما که راه درست خودشان را از راه گمراهی که ما رفتیم جدا بکنند و بتوانند در چهارچوب کشور خودشان با قوانین موجود در کشور خودشان خدمت به مردم کشور بکنند و از این گمراهی که ما را به این روز و این فاجعه انداخته است دوری بجویند...

این تخلفاتی که ما کردیم من در شش محور عمده اینها را خلاصه کردم. البته این به این معنی نیست که ما به غیر از این شش محور عمده تخلف دیگری نداشتیم. تخلفات دیگری هم داشتیم ولی این شش محور به نظر من عمده‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین محورهای تخلفات ما بوده است:

اولین و شاید مهمترین، به نظر من، تخلف ما عبارت است از زیر پا گذاشتن شعار عمده و اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی که بوسیله امام خمینی اعلام شد و بعداً رسمیت کامل یافت. این شعار نه شرقی، نه غربی مفهوم درستش این است که افرادی که در ایران هستند مطابق قوانین ایران حق فعالیت آزاد سیاسی مطابق عقاید خودشان را دارند. اینها می‌بایستی اجتناب بکنند از هر گونه تماس با کشورهای خارجی، با نیروهای خارجی، اعم از شرق یا غرب، اعم از ابرقدرت امریکا یا قدرت بزرگ شوروی.

ما این شعار را در حرف پذیرفتیم ولی در عمل به علت آن چسبندگی و وابستگی که طی چندین ده سال که بین حزب ما و حزب کمونیست اتحاد شوروی برقرار شده بود نتوانستیم خودمان را از این وابستگی خلاص بکنیم و صرفاً در چهارچوب قوانین جمهوری اسلامی ایران فعالیت سیاسی خودمان را آنقدری که قانون اساسی اجازه می‌داد انجام بدهیم. نتیجه این شد که ما به گمراهی افتادیم و این گمراهی ما را روز به روز هم به طرف عمق بیشتر یعنی ورطه خطرناکتری کشاند. یعنی در فعالیت ما دیگر مسایل سیاسی جای خودش را در مواردی به مسایل جاسوسی و خیانت به جمهوری اسلامی کشاند و من در موارد مشخص در بازجویی‌ها روی این نکته‌ها تکیه کردم و خوب مسایلی از قبیل مسایل مربوط نظامی - سیاسی در گزارشهای ما به طرف شوروی داده می‌شد.

س: معذرت می‌خواهم موارد جاسوسی را به شکل خیلی کلی بیان کنید که در چه زمینه‌هایی بوده؟

ج: من همین الان گفتم که در زمینه‌های نظامی و سیاسی بوده، یعنی مسایلی مربوط به موقعیت نظامی ایران و نیروهای نظامی و مسایلی مربوط به سیاست کلی ایران، آن چیزی که مربوط به سیاست کلی بوده در یک چیزهایی و تحلیلهایی که از طرف من تهیه می‌شد و هر چند وقت یکبار برای شوروی‌ها فرستاده می‌شد. اخبار نظامی هم آن چیزهایی بود که از راه‌های مختلف از طریق نفوذهایی که پیدا کرده بودیم، بدست می‌آمد، آنها را هم می‌رساندیم.

این بزرگترین تخلف ما که مسلماً خیانت هست بوده و به نظر من مادر کلیه تخلفات دیگر است. یعنی اگر این تخلف نبود ما امکان داشت تخلفات دیگر را بتوانیم نیرویم طرفش.

دومین تخلف ما مسئله سلاح است. امروز مشخص است که در روزهای بهمن مقدار زیادی از سلاح‌های ارتش بدست نیروهایی که در جریان ۲۲ بهمن شرکت داشتند، ریخته شد و از آن جمله بدست گروههایی که تحت عنوان حزب توده فعالیت می‌کردند افتاد. واقعیت این است که انقلاب بهمن را توده‌های وسیع مردم ایران به رهبری امام خمینی زیر شعارهای اسلامی زیر شعار واقعی استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی انجام دادند و به موفقیت رساندند و نقش گروههای کوچک سیاسی دیگر و از آن جمله ما، بسیار کوچک بوده است که اگر نبودند هم انقلاب پیروز می‌شد ولی بعداً ما به جای آنکه این واقعیت را عمیقاً درک بکنیم و بفهمیم که چه در کشور ما رخ داده است نتوانستیم درک کنیم و در همان چارچوب وابستگی‌ها باقی ماند و از آن جمله در مورد سلاح وقتی امام دستور دادند

که سلاحها همه تحویل داده شود به مقامات جمهوری اسلامی و به کمیته‌ها، به جای آنکه این دستور را اجرا کنیم ظاهراً [به اعضا و هواداران] دستور دادیم [که سلاح‌ها را تحویل دهند] ولی بالواقع مقداری را نگه داشتیم، مقداری را جاسازی و مقداری را مخفی کردیم و با این کار تخلف بزرگی را انجام دادیم. من که در بازجویی هم گفتم که اگر تا قبل از تجاوز عراق نگهداری این سلاحها فقط یک تخلف بزرگ و خیلی شدید می‌توانست باشد، از آن تاریخ قطعاً خیانت است. چون این سلاحها برای جبهه ضرورت داشته است. از این جهت من خودم را مسئول می‌دانم.

سومین و یکی از عمده‌ترین مواد تخلف ما تخلف از اعلامیه ده ماده‌ای دادستانی کل انقلاب بود. به نظر ما این اعلامیه عبارت بود از یک رحمت بزرگی که از طرف امام نسبت به گروهها و گروهکها انجام می‌گرفت. این رحمت و بخشش بزرگی بود.

ایشان دستور دادند که هر کس هر کاری کرده به جای خودش، از این تاریخ دسته‌ها بیایند سازمانهای مخفی خود را منحل کنند، سلاحهایی که دارند تحویل دهند و به کار سیاسی پردازند. اعلامیه فوق‌العاده پر ارج و پر ارزش بود و ما قدر آن را درک نکردیم و این بواسطه همان خواص حزب ما بود و به جای اینکه سازمان مخفی خود را که تا آن وقت هنوز وسعتی نداشت منحل کنیم آن را تقویت کردیم، عده‌ای از افراد را به آنجا اضافه کردیم و این سازمان را تبدیل کردیم به یک سازمان مخفی که کارش عبارت بود از جمع‌آوری اطلاعات تا حد اطلاعات جاسوسی، به این ترتیب ما یک اشتباه و خطای بزرگی را انجام دادیم که قابل مجازات است.

چهارمین محور در خطاهای ما مسئله افسران است. امام اعلام کردند که نیروهای مسلح باید از برخوردارهای احزاب سیاسی برکنار باشند و واقعاً در جهت حاکمیت جمهوری اسلامی عمل نکنند، نه اینکه براساس میل سیاسی حزب خودشان عمل کنند و این دستور درستی بود و ما با کمال تأسف باز هم به همان علت‌های گذشته این دستور را زیر پا گذاشتیم. آن وقت عده‌ای از افسران بوسیله دوستان خود با حزب تماس می‌گرفتند و به طور متشکل کاری انجام نمی‌دادیم ولی از آن پس ما این افسران را از آن شکل پراکنده‌ای که در داخل شبکه عادی حزبی بودند جدا کردیم و وصلشان کردیم به شبکه مخفی و برایشان در شبکه مخفی یک جریان مشخصی بوجود آوردیم که منظم‌تر از سابق شد و وسیله‌ای شد برای گرفتن خبر و در مواردی هم انتقال این خبر به مقامات شوروی یعنی همان کاری که سابقاً گفتم. به نظر ما این خود یک خیانت به جمهوری اسلامی بوده است مثل موارد مشخص قبلی که من گفتم. محور پنجمی که من به طور مهم تشخیص می‌دهم،

برخورد ما هست با قانون پاکسازی تصویب شده از طرف مجلس شورای اسلامی. حق هر حاکمیتی است که افرادی که سیاست آن حاکمیت را نمی‌پذیرند در مقامات مسئول مملکتی و بالطبع مقامات انتظامی باقی نگذارند. در عین حال که اسم حزب توده ایران صریحاً برده نشده است ولی به طور تلویحی گفته شده که افراد وابسته به حزب توده ایران یا به احزاب وابسته به خارج که مقصود همان حزب توده می‌بوده، اینها می‌بایست در دستگاه دولتی فرهنگ، دانشگاه و بعضی مقامات و به ویژه از مقامات انتظامی تصفیه شوند. این قانون کاملاً به حق است هیچگونه ایرادی به آن نمی‌شود گرفت. حق جمهوری اسلامی است که چنین قانونی را بگذارد و عملی کند. ما به جای اینکه این را بپذیریم و افراد را آزاد کنیم از عضویت حزب توده ایران و یا به آنها بگوئیم که خودشان را معرفی کنند و بگویند که عضو حزب توده ایران هستند، اگر مقامات مجاز می‌دانند که بمانند، به کارشان ادامه بدهند.

اما اینها با توسل به دروغ و ریا و با هدایت ما در صدد برآمدند تا عضویتشان را به حزب توده ایران تکذیب کنند تا همان مقامات خودشان محفوظ بمانند. ما سعی کردیم که با افراد مختلفی در دستگاه تماس بگیریم. خلاصه افراد نفوذی خود را به جاهای حساستری بنشانیم و یا اینکه افراد تازه‌ای را برای تماس با حزب جلب بکنیم که این عبارت است از همان کار نفوذی که محکوم شده است از طرف جمهوری اسلامی ایران.

ششمین محوری که من باز هم به عنوان یکی از خطاهای بزرگ قائل هستم عبارت است از این کاری که ما اخیراً شروع کرده‌ایم و آن عبارت است از کوشش برای پیدا کردن راهی برای عبور از مرز، عبور غیر قانونی از مرز در درجه اول. البته این برای بیرون بردن عده‌ای از کادر رهبری حزب بود برای اینکه ما احساس می‌کردیم که حزب زیر ضربه قرار خواهد گرفت. به علت همین تخلفاتی که انجام داده و در یک مورد هم که من می‌خواستم استفاده بکنم برای یک مشورتی به خارج بروم و این هم یکی از آن گناهان بزرگ و کبیره بود. این است شش محوری که من فکر می‌کنم مهمترین تخلفات ما درش [= در آن] قرار می‌گیرد.

س: شما [از] پیدا کردن راههای غیر قانونی برای خروج از کشور، یک نمونه‌اش را برای مشورت و مذاکره ذکر کردید، مشورت و مذاکره باکی؟ و به چه شکل؟

ج: من تقاضائی کرده بودم از اتحاد کمونیست شوروی از کمیته مرکز که اوضاع منطقه فوق‌العاده بغرنج است و روز بروز بغرنج‌تر می‌شود و در نتیجه وضعی که الآن بوجود آمده

من دچار سردرگمی هستم و علاقمند هستم که با آنها مشورت بکنم و نظر آنها را بخواهم.
س: از چه زمانی شما در ارتباط با سفارت شوروی قرار گرفتید و آیا ارتباط عناصر و افراد کمیته مرکزی با اطلاع شما صورت گرفته است یا نه؟

ج: من در سال ۱۳۲۴ (به نظرم) برای اول بار با یکی از اعضای سفارت شوروی بوسیله کامبخش، آشنا شدم. ولی این، زیاد طول نکشید، برای آنکه جریانات آذربایجان پیش آمد و به کلی این ارتباط مختل شد. بعداً جریان [سال] ۲۷ پیش آمد که ما زندانی شدیم و از زندان هم که بیرون آمدیم دیگر امکان برقراری چنین ارتباطی برای من وجود نداشت. تا وقتی که به مهاجرت رفتیم. وقتی به مهاجرت رفتم من در حدود یکسال و نیم در اتحاد شوروی بودم و از آنجا به جمهوری دمکراتیک آلمان رفتیم. در این دوران که من با حزب کمونیست اتحاد شوروی در ارتباط بودم، البته چند سالی که من از فعالیت مستقیم در رهبری برکنار بودم این ارتباط فوق‌العاده ضعیف و بی‌اثر بود، ولی پس از آنکه دو مرتبه به مرکز رهبری آمدم و فعال شدم در سال ۱۳۵۱ و از ۵۱ به بعد این ارتباط همیشه وجود داشته است. درباره ارتباط سایر افرادی که در دستگاه حزب و کمیته مرکزی با مقامات شوروی ارتباط داشتند، همه‌اش تحت نظر من نبوده است. من مواردی را که در جریان بازجویی‌ها توضیح دادم با نظر من بوده است. یعنی از طریق من انجام گرفته است، ولی به احتمال، ارتباطات دیگری هم بین سایر افراد کمیته مرکزی و رهبری ما وجود داشته یا دارد که آنها را شما در بازجویی حتماً بهتر اطلاع پیدا کرده‌اید.

س: شما نظرات خودتان را پیرامون تخلفات که بر شمردید بیان کنید.

ج: به نظر ما این تخلفات سنگین است. در چهارچوب جاسوسی، خیانت، تخلف، همه در آن می‌گنجد و به قدری سنگین است که به نظر من سنگین‌ترین مجازات‌هایی که جمهوری اسلامی بخواهد، حق دارد که در مورد این تخلفات و ما که مسئول این تخلفات هستیم، تصمیم بگیرد و این بستگی دارد به جمهوری اسلامی و برخوردی که با این نوع جریانات در جمهوری اسلامی، مطابق قواعد و قوانین انجام می‌گیرد.

س: در پایان اگر پیامی دارید بیان کنید.

ج: پیام من به توده جوان حزبی، به آنهایی که با تفکرات خودشان به این طرف می‌آیند. بالاخره یک عده از جوانها ممکن است که کشش‌هایی پیدا بکنند، برای انواع و اقسام اعتقادات سیاسی خویش، به نظر من مهمترین چیزی که باید از آن دوری بکنند و به هیچوجه دیگر نباید بگذارند که در هیچ جریان سیاسی چپ در ایران به وقوع بپیوندد، عبارت است از وابستگی به خارج و بیگانه و آن مصدر تمام انحرافات و خیانت‌ها و

فاجعه‌ای می‌شود که حزب ما دچار به آن شده است و ما امروز به عنوان نمایندگان پاسخگو هستیم در مقابل مردم ایران و در مقابل آنچه خودمان خیال می‌کنیم می‌خواهیم برایش خدمت کنیم و محصول کارمان درست معکوس آن از کار در آمده است.^۱

در جمع‌بندی این افشاگری‌ها، محمدعلی عمویی، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی و مسئول روابط عمومی حزب توده، طی سخنانی که بسیار شمرده ادا می‌شد، انحلال حزب توده را اعلام داشت. در بخشی از سخنان او چنین آمده است:

اما در زمینه جمع‌بندی اظهارات شرکت‌کنندگان در مصاحبه، به گمانم گفتنی‌ها درباره حزب و عملکردش توسط دوستان شرکت‌کننده که هر یک عهده‌دار مسئولیت مهمی در حزب بودند، گفته شد. آنچه می‌آید نتیجه‌گیری از این اعترافات صریح و گویا است. ولی آیا نتایج این اقدامات که در اظهارات شرکت‌کنندگان منعکس بود چیست. آیا اقداماتی که توسط شرکت‌کنندگان در مصاحبه بیان شد با صدای بلند، طبیعت منافقانه و ریاکارانه سیاستهای حزب را فریاد نمی‌کنند؟

آیا اعترافات تکان‌دهنده‌ای چون عضویت در سازمان‌هایی چون «کا. گ. ب» و نظایر آن و فعالیتهای جاسوسی به نفع آنها، عمق وابستگی حزب را به شوروی بیان نمی‌کند؟ بلی به گمان من گفتنی‌ها گفته شده و هر یک از این گفته‌ها گوشه‌ای از طبیعت سیاست و عملکرد حزب را عیان ساخته است.

بیان گذشته حزب از زبان مسئولان آن، آن هم این چنین صریح و آشکار تنها نیازمند شنیدن و بلافاصله نتیجه‌گیری است. من فکر می‌کنم برای کسانی که شاهد این مصاحبه هستند، نتایج لازم به دست آمده است، ولی اجازه می‌خواهم من هم به یک جمع‌بندی مختصر پردازم و نتیجه‌ای هم بدست بدهم.

حزب از آغاز فعالیت و از آغاز انقلاب پشتیبانی خود را از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اعلام داشت. طی اعلامیه‌های بلند بالا، فعالیت حزب [را] در چارچوب اطلاعیه ۱۰ ماده‌ای دادستانی کل انقلاب تبلیغ می‌کرد. از هر فرصت برای تأکید بر فعالیت قانونی حزب بهره می‌جست. در انتخابات شرکت می‌کرد. دیگران را به شرکت در رأی تشویق می‌نمود. بر گروهها و دستجاتی که با اقدامات

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۲/۲/۱۱. (کیانوری در این مصاحبه جاسوسی خود را در مقاطع مختلف، از جمله سالهای ۱۳۲۷-۱۳۳۴ پنهان می‌کند. در بازجویی‌ها کشف شد که وی در این مقطع نیز با سرهنگ دولین، افسر اطلاعاتی شوروی، تماس داشته است.)

خود چوب لای چرخ حرکت انقلاب می گذاشتند خرده می گرفت. بر نارسائی‌ها و نابسامانی‌هایی که خود محصول کارشکنی‌های ضدانقلاب بود، دل می سوزاند. طرح اصلاحی ارایه می داد و به این ترتیب حمایت و پشتیبانی خود را در لفظ و شعار، در تبلیغ بیان می کرد، ولی این همه فقط حرف بود. شعار بود. تبلیغ به نفع سیاست حزب بود. دو صد گفته چون نیم کردار نیست.

عمل چه بود؟ یک دنیا دروغ و فریب، یک دنیا ریا، طوماری از خیانت و اقدامات غیرقانونی. به وزارت کشور ریاکارانه لیست ۲۴ نفری را به جای صورت اسامی تمام رهبری حزب ارایه می دهد. داعیه قانونیت دارد و سعی می کند پروانه فعالیت قانونی برای حزب دریافت کند ولی همزمان به سازمان‌دهی تشکیلات مخفی می پردازد.

رعایت مقررات و ضوابط را ادعا می کند، ولی سعی در نفوذ و رسوخ در ادارات و ارگانها از طرق غیرقانونی دارد.

بخشنامه درون حزبی دایر بر منع نگهداری سلاح برای اعضا صادر می کند، ولی در عمل مانع از تحویل سلاح موجود می شود و حتی به اعضای خودش هم دروغ می گوید. بر استقلال و همبستگی به اصطلاح احزاب برادر تأکید می ورزد ولی آنچه در عمل انجام می دهد دستورالعملی است که از طریق تماسهای پنهانی از شوروی دریافت می کند.

حزب توده درجه وابستگی را به آن حد می رساند که جاسوسی یکی از وظایف اساسی او می شود. واقعیت این است که درجه وابستگی حزب به شوروی از همان آغاز فعالیت به صفت مشخصه آن تعدیل شده بود.

«نظری اجمالی بر آغاز فعالیت حزب نشان دهنده این واقعیت است که شعب و دفاتر آن بدو در رشت، انزلی و آستارا پدیدار می شود. به طور کلی استانهای گیلان و مازندران و آذربایجان نخستین مناطق و استانهای بودند که فعالیت حزب در آن نقاط آغاز شد.

و این میسر نشد مگر به علت حضور ارتش سرخ. یعنی حضور و پیدایش حزب در سایه حضور بیگانه. اصولاً نفس وابستگی موجب سلب شخصیت، محو استقلال و تضعیف اتکا به خود است. نمونه بارز این وابستگی را مردم کشور ما در گذشته نزدیک، به خوبی تجربه کردند.

رژیم گذشته که تا دندان مسلح بود و از چنان قدرت آتش و تجهیزات مدرنی

برخوردار بود که نه فقط سرکوب‌گر مردم کشور خود بود بلکه ژاندارم منطقه و حافظ منافع غارتگرانه امریکا شده بود. و این سرسپردگی، این بی‌ریشه‌گی و این وابستگی عمیق به امپریالیسم امریکا موجب چنان بیگانگی از کشور و مردم خود شده بود، که هنگامی که با نخستین قیام فداکارانه مردم کشور خود روبرو شد چون عنصری زائد و ناسالم و زیانبخش و بیگانه دور افکنده شد و از او چیزی برجای نماند. رمز سیاست نه شرقی، نه غربی در این حقیقت نهفته است که تأکید بر استقلال، پرهیز از هر نوع وابستگی اعم از شرق و غرب شخصیت می‌آفریند. اتکا به خود را تقویت می‌کند، استعدادهای نهان را شکوفا می‌سازد. شاید ریشه بسیاری از خیانت‌ها و اعمال غیرقانونی حزب در این وابستگی بوده باشد. زیرا هر نوع وابستگی به هر بیگانه توسط هر حزبی آن حزب را تبدیل به عامل اجرای سیاستهای آن بیگانه می‌کند. اینجاست که حزب با عمل تقابل پیدا می‌کند و شعارهای به اصطلاح انقلابی به کلی خالی از محتوا می‌شوند. قانونیت به اعمال خلاف قانون تبدیل می‌شود، فعالیت علنی با تشکیل سازمان مخفی توأم می‌شود.

سلاح جمع‌آوری می‌شود. سیاستها هر چه بیشتر عاری از صداقت و توطئه‌گرانه می‌شود و سرانجام وسوسه کسب قدرت از طریق غیرقانونی و با تکیه به همانها که در تمام طول فعالیت به آن وابسته است ترسیم می‌گردد، امری که سرانجامش رویارویی با رژیم قانونی موجود می‌شود.

رسیدن به چنین نتیجه توطئه‌گرانه‌ای غیرطبیعی نیست. حزبی که از همان آغاز و پیدایش و در سراسر فعالیت غیرقانونی‌اش و اقداماتش مشحون از تخلفات، خیانت‌ها و قانون‌شکنی‌ها است. سرانجامش جز تقابل با رژیم جمهوری اسلامی ایران چیز دیگری نمی‌توانست باشد.

حزب در حالی که نهایت کوشش را از لحاظ حقوقی به عمل می‌آورد تا بر خود قانونیت بخشد، اما در عمل قدم به قدم به اقداماتی دست زد که غیرقانونی بودن خود را تسجیل نمود. در واقع وزارت کشور به استناد کدام اقدام عملی، نه اظهارات و شعارها، کدام اقدام عملی حزب می‌توانست به او اجازه فعالیت قانونی بدهد. خود حزب راه غیرقانونی بودن را انتخاب کرد و طبعاً به آن هم رسید. به گمان من حزب با اقدامات همه جانبه خود حکم صریح غیرقانونی بودن خود را صادر کرده است و من بر آنم که مجموعه بیانات شرکت‌کنندگان در این مصاحبه چنان چهره‌ای از حزب ارایه داده است که ضرورت انحلال و تعطیل دائمی آن

بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود. البته از نظر حقوقی مراجع مسئول وزارت کشور هستند که احکام مبنی بر قانونیت یا غیرقانونی بودن احزاب را صادر می‌کنند. ولی به عنوان یکی از مسئولان حزب نه فقط غیرقانونی بودن حزب را اعلام می‌کنم بلکه به خود این حق را می‌دهم که انحلال حزب را صریحاً اعلام داشته، تصریح کنم که از این پس حزبی به نام حزب توده ایران وجود خارجی ندارد و هر کس خود را توده‌ای بداند، در واقع عضو حزبی منحل شده است.

انحلال حزب نتیجه طبیعی و کاملاً منطقی مجموعه اعمالی است که حزب در طول حیات سیاسی‌اش مرتکب شد و شمه‌ای از آن توسط شرکت‌کنندگان در این مصاحبه ابراز شد.

این اظهاراتی که توسط شرکت‌کنندگان در این مصاحبه به اطلاع همگان رسید اعلام جرمی است علیه حزب از زبان مسئولان آن. بار این جرم چنان سنگین است که تنها با انحلال حزب و خارج ساختن آن از صحنه سیاست کشور و رهانیدن جوانان از دام فریب‌هایشان می‌تواند پاسخ مثبت دریافت کند و درست به همین جهت است که من از همین جا انحلال آن را اعلام و این انحلال را نتیجه منطقی اقدامات خائنانه و غیرقانونی چندین ساله آن می‌دانم. باشد که در قبال مسئولیتی که در کادر رهبری حزب دارم یکبار هم که شده اقدامی جهت منافع مردم و کشورم انجام داده باشم.

کانون فساد را که هر لحظه ممکن است دام فریبی بر سر راه جوانان پرشور ولی ناآگاه کشورمان باشد از سر راهشان بردارم و آنقدر که از عهده‌ام ساخته است با اعلام انحلال حزب خطر لغزش احتمالی را تا حد ممکن کاهش دهم.

همزمان با این اعترافات صریح و بر مبنای اسناد و مدارک تکان دهنده‌ای که از توطئه‌ها و خیانت‌های حزب توده به دست آمد، در تاریخ ۱۳۶۲/۲/۱۵ «دادستانی کل انقلاب اسلامی» انحلال حزب توده را اعلام داشت.

بسم الله الرحمن الرحيم

و مکروا و مکروا لله والله خیر الماکرین

بار دیگر دست خدا از آستین حزب‌الله به در آمد و همان طور که بارها شاهد پیروزی این امت محروم بر اجانب بوده‌ایم، این بار نیز یکی دیگر از جریان‌ها

خائن به اسلام را رسوا ساخت. در پی دستگیری سردمداران حزب منفور توده و اقرار صریح آنان مبنی بر توطئه علیه نظام جمهوری اسلامی ایران و براندازی به شرح ذیل:

۱- جاسوسی به نفع بیگانگان.

۲- سرقت و نگهداری اسلحه و مهمات جهت مقابله با نظام جمهوری اسلامی

ایران.

۳- رابطه با گروهکهای محارب.

۴- اخلال در کارخانجات و مراکز تولیدی و صنعتی کشور.

۵- نفوذ در سازمان‌ها، ادارات، نهادهای انقلابی و مراکز نظامی و انتظامی.

دادستان کل انقلاب اسلامی بنا بر اصول ۹ و ۳۴ و ۲۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به موجب این اطلاعیه حزب توده را منحل اعلام داشته و هر نوع فعالیتی به نفع آن را غیرقانونی و عملی ضد انقلابی محسوب می‌کند. بنابراین به کلیه اعضا و هواداران این حزب اخطار می‌شود در تهران از تاریخ ۶۲/۲/۱۷ لغایت ۶۲/۲/۲۵ به اطلاعات دادرسی انقلاب اسلامی مرکز واقع در لوناپارک و در شهرستانها از تاریخ ۶۲/۲/۲۵ الی ۶۲/۳/۲۵ به دادستانی‌های انقلاب اسلامی آن شهرستانها مراجعه و ضمن ارایه اصل شناسنامه، دو نسخه فتوکپی شناسنامه و سه قطعه عکس جدید خود را معرفی و پس از تکمیل فرم مربوطه مرخص شوند.

بدیهی است کسانی که پس از انقضای مهلت مذکور خود را معرفی نکرده باشند به عنوان ضد انقلاب و توطئه‌گر علیه نظام جمهوری اسلامی تحت پیگرد قرار گرفته و مطابق قوانین دادگاه‌های انقلاب اسلامی به کیفر خواهند رسید
دادستان کل انقلاب اسلامی^۱

همزمان، وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران نیز، بر مبنای اسنادی که در زمینه رابطه جاسوسی عوامل حزب توده با عوامل اطلاعاتی سفارت شوروی به دست آمده بود، اخراج ۱۸ عضو سفارت شوروی را از ایران اعلام داشت.

بسم الله الرحمن الرحيم

جمهوری اسلامی ایران این ثمره خون پاک شهیدان و دست‌آورد انقلاب شکوهمند اسلامی، احترام به شعارهای محوری و جاودانه استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی و نه

شرقی و نه غربی، جمهوری اسلامی را رمز پویایی و قوت انقلاب اسلامی می‌داند و بر این پایه همواره ضمن تأکید بر خودداری از دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر و ضرورت حفظ روابط مسالمت‌آمیز و مبتنی بر احترام متقابل با همه کشورهای غیر محارب، با هرگونه حرکت مداخله‌جویانه و سلطه‌طلبانه که ناقض حق حاکمیت و استقلال میهن‌اسلامی باشد با قاطعیت مقابله نموده و خواهد کرد. با توجه به دخالت عناصری از سفارت شوروی و ارگانهای تابعه در امور داخلی جمهوری اسلامی ایران از طریق به کارگیری و ارتباط با عوامل مزدور و خائن به مصالح امت و انقلاب اسلامی که کلاً خلاف ضوابط دیپلماتیک و اصول شناخته شده بین‌المللی و مخل روابط سالم حسن همجواری می‌باشد، دولت جمهوری اسلامی، در جهت اعمال حق حاکمیت و تأمین مصالح عالیله جمهوری اسلامی، اقدام به اخراج عناصر وابسته به سفارت شوروی منتسب به فعالیت‌های مضره فوق را به اطلاع امت بیدار ایران می‌رساند.

در این رابطه عصر دیروز (چهارشنبه، چهارده اردیبهشت ۱۳۶۲) سفیر اتحاد شوروی به وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران احضار و طی یادداشتی از نامبرده خواسته شد که حداکثر ظرف چهل و هشت ساعت ۱۸ نفر از عناصر وابسته به سفارت، ارگان‌های تابعه به اسامی زیر را که از نظر دولت جمهوری اسلامی ایران به عنوان عنصر نامطلوب شناخته شده‌اند از کشور خارج نماید:

- ۱- نیکلای نیکولایوویچ کون یرو - رایزن.
- ۲- گنادی پتروویچ اودپوف - دبیر اول.
- ۳- آناتولی نیکولایوویچ کوچشکوف - رایزن.
- ۴- حسین عباس قلی یوویچ قلی‌یوف - دبیر دوم.
- ۵- والرئ ایوانوویچ سامونین - دبیر دوم.
- ۶- والرئ الکساندروویچ مارکوف - دبیر سوم.
- ۷- وباجسلاو ایوانوویچ زاریا - دبیر اول.
- ۸- ویکتورباکویوویچ کسلیلی یوف - دبیر سوم.
- ۹- زامیر بنیوویچ کابولوف - وابسته.
- ۱۰- سرهنگ یوگنی نیکولایوویچ خری سائر - وابسته نظامی.
- ۱۱- سرهنگ آندرمو لادیمروویچ وربونول - وابسته نظامی.
- ۱۲- آناتولی کنستان تینوویچ لپشین - معاون قسمت بازرگانی.
- ۱۳- یوری اواروف - کارمند بازرگانی.

- ۱۴- ولادیمروسیلی یوویچ پلاخ تی - رایزن.
 ۱۵- سرگرد الکساندر لونیدوویچ بان سیلی یف - وابسته نظامی.
 ۱۶- میخائیل نیکولایوویچ عارف - کارمند بازرگانی.
 ۱۷- مال خازایوانوویچ ارتی پونوف - کنسول در اصفهان.
 ۱۸- الله‌وردی میبا لاوغلی اسدالله یوف - دبیر اول.
 به امید پیروزی مستضعفین بر مستکبرین.

وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران^۱

در پی این اقدامات، تشکیلات گسترده حزب توده به سرعت فرو پاشید و اکثریت کادرها و اعضای آن با معرفی خود به مراکز انتظامی و قضایی کشور رهنمود مندرج در اعلامیه دادستانی کل کشور را عملی ساختند.

با دستگیری رهبران حزب توده و انحلال آن، به عمر حزبی که طی ۴۱ سال موجودیت خود به عنوان ستون پنجم و کارگزار ابرقدرت شرق یکی از ننگین‌ترین نقش‌ها را در خیانت به منافع مردم و میهن اسلامی و در به انحراف کشاندن جوانان و نوجوانان ایفا کرده بود، پایان داده شد. با فروپاشی این حزب، استوانه اصلی مارکسیسم در ایران در هم شکست و به حق می‌توان مرگ سیاسی حزب توده را مرگ مارکسیسم در ایران دانست.

ابعاد سیاسی و سازمانی فروپاشی حزب توده

عملیات فروپاشی حزب توده، ضربه‌های زیرین را از نظر سازمانی و سیاسی بر این حزب وارد ساخت:

۱- ۹۰ درصد از رهبران (کمیته مرکزی، هیأت سیاسی، هیأت دبیران) دستگیر شده و در مراحل مختلف بازجویی به خیانت‌ها و عملکردهای ننگین خود و حزب اعتراف نمودند و در برابر حقایق تسلیم شدند.

۲- سازمان نظامی حزب توده که با دقیقترین برنامه‌ریزیها و روشهای سازماندهی مخفی ایجاد شده بود و نقش یک شبکه جاسوسی گسترده را در نهادهای نظامی جمهوری اسلامی ایران ایفا می‌نمود و در شرایط مناسب به اهرم اصلی طرح کودتایی و براندازی ابرقدرت شوروی و حزب منحله توده تبدیل می‌گردید، کشف و از هم پاشید و اعضا و مسئولین آن دستگیر شدند.

- ۳- ۸۰ درصد ارتباطات جاسوسی حزب با کا. گ. ب کشف گردید و پرده از عملیات خائنانه اطلاعاتی و جاسوسی سران حزب توده و کا. گ. ب در ایران برداشته شد.
- ۴- سازمان مخفی حزب توده که نقش سازمان ذخیره حزب در شرایط انحلال آن را می‌بایست ایفا می‌نمود و عملاً یک شبکه نفوذی و جاسوسی بود که در شرایط مناسب می‌توانست به یک اهرم خطرناک توطئه و براندازی تبدیل شود، کشف و از هم پاشید و مسئولین و اعضای آن دستگیر و زندانی شدند.
- ۵- اکثر عناصر نفوذی حزب منحل توده در نهادها و ارگانهای مملکتی و مردمی که نقش ستون پنجم و شاخکهای اطلاعاتی حزب منحل توده را ایفا کرده و کانالهای اعمال نفوذها و تأثیرگذاریهای غیرقانونی و مودیان حزب توده بر مسایل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور و نیز منابع اصلی تغذیه مادی و سیاسی آن بودند دستگیر شده و شبکه آن از هم پاشید.
- ۶- اعضا و مسئولین شعب و ارگانهای مرکزی و رهبری سازمانهای جنبی حزب و کادرهای فعال درجه ۱ و درجه ۲ حزبی که استخوانبندی فعالیت حزب را تشکیل می‌دادند، دستگیر شدند.
- ۷- در نتیجه، با اعلام انحلال حزب توده توسط دادستانی کل انقلاب اسلامی، سازمان علنی حزب توده به طور کامل از هم فرو پاشید و عمر ۴۱ ساله آن پایان یافت.
- فروپاشی حزب توده یک ضربه بنیادی و همه جانبه اطلاعاتی، قضایی و سیاسی بود. ضربه اطلاعاتی به تنهایی، هر قدر نیرومند و وسیع باشد کافی نیست، زیرا به هر حال ریشه‌های انحراف بر جای می‌ماند. ضربه‌ای که بر حزب توده وارد آمد بسیار وسیع‌تر و ریشه‌ای‌تر از یک ضربه صرف اطلاعاتی- قضایی بود.

اهمیت عملیات

۱- خنثی کردن طرح براندازی استراتژیک

عملیات فروپاشی حزب توده به حیات ستون پنجم شوروی در ایران پایان داد و بدین ترتیب کانال اصلی سیاست مداخله جویانه و کودتاگرایانه روسها را مسدود ساخت.

مسئلاً اگر فعالیت حزب توده ادامه می‌یافت، با گسترش شبکه نظامی و اطلاعاتی و نفوذی که در نهادها و ارگانهای جمهوری اسلامی ایران می‌تیند، در شرایط داخلی و بین‌المللی مساعد، زمانی که عوامل و زمینه‌های براندازی، طبق تحلیلهای حزب توده و شوروی، فراهم می‌شد، به عملیات براندازی کودتاگرایانه علیه نظام جمهوری اسلامی

دست می‌زد. این توطئه، چه بسا در یک مقطع حساس و بحرانی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی می‌توانست به شکل تصرف یک نقطه بی‌اهمیت و دور افتاده کشور، تشکیل یک دولت مستقل مارکسیستی در آن و سپس دعوت «ارتش سرخ اتحاد شوروی» اجرا شود و بدین سان عملیات کودتا و براندازی با اشغال و تجاوز نظامی تکمیل گردد. تجربه انقلاب اسلامی و حماسه‌های جبهه‌های نبرد با نیروهای متجاوز عراق نشان داد که در برابر ایمان و ایثار مردم، هر توطئه‌ای هر قدر وسیع و تدارک یافته و مجهز باشد، از سوی هر قدرتی محکوم به شکست است.

۲- خنثی کردن توطئه مسخ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب اسلامی

طرح موازی دیگر حزب توده برای براندازی نظام جمهوری اسلامی براندازی خزننده یا مسخ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب اسلامی از طریق عوامل نفوذی و کانالهای دیگر و سوق دادن انقلاب به سمت وابستگی به مسکو (به اصطلاح «راه رشد غیر سرمایه‌داری») بود. عملیات فروپاشی حزب توده به این توطئه نیز پایان بخشید و بساط فعالیت عناصر نفوذی حزب توده را در نهادها و ارگانهای کشوری و نظامی برچید.

۳- انحلال شبکه جاسوسی شوروی در ایران

حزب توده در واقع نقش زائده «کا. گ. ب» و ارگان جاسوسی شوروی را در ایران ایفا می‌کرد و از طریق شبکه وسیع حزبی، شاخکهای کا. گ. ب را به ادارات، محلات، مدارس و حتی خانه‌ها و خانواده‌ها گسترانیده بود. عملیات فروپاشی حزب توده به فعالیت جاسوسی عوامل کا. گ. ب در ایران پایان داد و بساط حزب جاسوس‌پرور توده را برچید و ضربه اطلاعاتی مهمی را بر ابرقدرت شرق وارد ساخت.

۴- از میان برداشتن یک عامل منفی و توطئه‌گر اجتماعی، سیاسی

حزب توده در طول ۴ سال فعالیت خود در جمهوری اسلامی ایران، نقش منفی در حیات اجتماعی و سیاسی ایران ایفا کرد. حزب توده به تبع مطامع خویش یک عامل ناراضی‌تراش بود که می‌کوشید بر مشکلات اجتماعی و اقتصادی دامن زند و از نارسایی‌ها و کاستی‌ها به نفع خود سوء استفاده کند و انواع ترفندها را برای ایجاد نفاق و تعارض در میان مسئولین طراح و به اجرا گذارد و انواع اتهامها و شایعه‌ها را علیه نهادها و مسئولین و شخصیتها بپراکند. با فروپاشی حزب توده به حیات این عامل منفی و غده سرطانی نیز

پایان داده شد.

۵- خلع سلاح امپریالیسم غرب و ضدانقلاب راست

وجود حزب توده خود بهانه مناسبی برای غرب و عوامل داخلی آن و انواع جریانات و نهضتها و انجمنهای غربگرا و لیبرال بود تا با دمیدن در بوق خطر «حزب توده» و «خطر شوروی» در راه اقدامات بنیادی دولت جمهوری اسلامی و اجرای طرح‌های آن سنگ اندازی کنند و بکوشند تا با برجسته ساختن حزب توده، بر عملکردهای خویش سرپوش نهند و با برچسب توده‌ای و شرق‌گرا علیه افراد و نهادها سمپاشی نمایند. فروپاشی حزب توده حقانیت شعار نه شرقی و نه غربی را نشان داد و این سلاح تبلیغاتی را از چنگ غرب و ضد انقلاب خارج نمود. این عملیات نشان داد که جمهوری اسلامی ایران هر توطئه‌ای را از جانب هر جریان و گروه و حزب و نهضت و انجمنی با قاطعیت در نطفه خفه می‌سازد و به عناصر فرصت طلب مجالی برای اجرای ترفندهای خود نمی‌دهد.

۶- کارایی اطلاعاتی و امنیتی جمهوری اسلامی

عملیات فروپاشی حزب توده مصاف و رودررویی اطلاعات میلیونی مردمی با جریانی بود که دارای ۴۱ سال سابقه و تجربه مستمر فعالیت جاسوسی و تشکیلاتی بود و بر تکنیکها و تجارب و رهنمودهای کمونیسم بین‌الملل و ابرقدرت شرق و سازمان کا.گ.ب متکی بود.

این مصاف با پیروزی مردم ایران به پایان رسید و سرویس‌های جاسوسی غرب و شرق و کارشناسان و خبرنگاران مسایل اطلاعاتی را حیرت‌زده ساخت. این عملیات کارایی شگرف اطلاعاتی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران را به جهانیان نشان داد.

۷- افشای ماهیت شوروی و احزاب دست‌نشانده آن در جهان

عملیات فروپاشی حزب توده با آشکار ساختن نقش کا.گ.ب در حزب کمونیست توده با دلایل روشن، نقش احزاب کمونیست را در عملیات جاسوسی و مداخله‌گرانه ابرقدرت شوروی نشان داد و پوچی شعارهای پرطمطراق آنها را عیان ساخت و با شواهد غیرقابل انکار و اعترافات صریح سران حزب ثابت کرد که احزاب کمونیست جهان، در بسیاری موارد، نه «پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر» که ستون پنجم و زائده‌های جاسوسی شوروی و اندامهای کا.گ.ب بودند.

این عملیات به افکار عمومی بیدار جهان، سندی واقعی و انکارناپذیر از مداخله جویی‌های شوروی در سرنوشت ملت‌های مستقل ارائه داد و به مردم جهان سوم عمق فریب شعارهای شوروی و کمونیستها، دال بر راه رشد غیرسرمایه‌داری را نشان داد و ثابت کرد که زیر نقاب این شعار چه سیاست مکارانه براندازی و کودتاگرایی نهفته است.

۸- شکست نهایی مارکسیسم در ایران

حزب توده، به مثابه بنیان‌گذار و اشاعه‌دهنده اصلی مارکسیسم و ماتریالیسم در ایران نقش بسیاری در انحراف هزاران جوان و نوجوان ایفا نمود. این حزب برای نخستین بار مارکسیسم را در ایران رواج داد و بیشترین سهم را در نشر آثار مارکسیستی داشت، به نحوی که می‌توان انحراف دیگر گروه‌های چپ را ناشی از بذری دانست که توسط حزب توده افشانیده شد.

۹- ماهیت چپ در ایران

کشف و ریشه‌کن ساختن توطئه حزب توده بار دیگر به وضوح نشان داد که در ایران، چپ یک جریان و نیروی ایدئولوژیک یا اجتماعی مستقل نیست، بلکه به شکل‌های گوناگونی و در قالب گروه‌های مختلف امریکایی و روسی، و ... زائده قدرت‌های بزرگ و اهرم اجرایی طرح‌های توطئه‌گرانه آن است. فعالیت ۴ ساله حزب توده در جمهوری اسلامی ایران نشان داد که اسلام از مقابله فرهنگی و ایدئولوژیک با جریان‌های الحادی و دگراندیش واهمه‌ای ندارد.

حزب توده بهترین امکانات فعالیت علنی و توده‌ای را در اختیار داشت و با پول شوروی میلیون‌ها نسخه کتاب مارکسیستی را چاپ و توزیع کرد و وسیع‌ترین امکانات پیشرفته‌ترین شگردها و فریبنده‌ترین تکنیک‌های تبلیغاتی را مورد استفاده قرار داد، ولی نتوانست به حداقل پایگاهی در میان مردم دست یابد و فعالیت آن از طیف محدود روشنفکران غربگرا و مرفه فراتر نرفت.

۱۰- حقانیت اسلام

درماندگی و شکست سریع سیاسی، فکری و ایدئولوژیک سران حزب توده در زندان جمهوری اسلامی بار دیگر حقانیت اسلام و افلاس مارکسیسم را نشان داد. رهبران حزب توده همه از مارکسیست‌های سرشناس بوده و برخی حتی در سطح جهانی به عنوان

چهره‌های بنام مارکسیست شناخته می‌شوند، ولی آنها در برابر طوفان واقعیات خردکننده سنگین مجبور به پذیرش ورشکستگی و درماندگی مارکسیسم شدند و در مقابله با اسلام به ناتوانی و ناآشنایی خود اعتراف کردند.

پیام امام خمینی (ره)

به دلیل اهمیت عملیات امیرالمؤمنین (ع) و دستاوردهای عظیم آن، امام (ره) در پیامی چنین فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر فاتحان دنیا افتخار می‌کنند به سربازان گمنام، اسلام بزرگ و ملت شریف و فاتحان عزیز ما افتخار می‌کنند به هزاران سرباز گمنام بزرگواری که در پی نام و نشان نیستند و برای کشور اسلامی خویش و اسلام عزیز و ملت انسان پرور افتخاراتی می‌آفرینند، معجزه‌آسا و پیروزیهای ژرف. فرق است بین سرباز گمنامی که قدرتهای مادی دنیا به آن فخر می‌فروشند و بین سربازان گمنامی که پرورده اسلام و مکتب توحید است. که انگیزه آنان تحصیل قدرت و اکثراً ستمکاری است و انگیزه اینان خدا و طلب حق است. اساساً سربازان اسلام اگر چه نامدار باشند در این جهان گمنامند. نامدارترین سرباز فداکار در اسلام امیرالمؤمنین است و او گمنامترین سرباز است. با کدام تفکر عرفانی، فلسفی، سیاسی و کدام قلم و زبان و بیان بشر این سرباز دنیا را معرفی کند و بشناسد و بشناساند و مطلب با حفظ مراتب همین است. سربازان گمنام ما در تمام جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها که شب و روز و جوانی و هستی خود را برای اسلام و مکتب الهی فدا می‌کنند و نام و نشانی نمی‌خواهند و ندارند. چه بسا که به سبب ضرورت تشکیلاتی همسران و مادران و نزدیکان آنان ندانند که اینان چه حماسه‌ها می‌آفرینند و چه ارزشها برای انقلاب خلق می‌کنند.

از جبهه‌ها که کم و بیش مسایل آنها و حماسه‌های سرافرازانه آنان را می‌دانید و تا در سنگرهای آنان که مراکز عبادت‌الله است، نروید و دستی از دور بر آتش نداشته باشید، عمق فداکاری و محافل عرفانی الهی آنان معلوم نمی‌شود، از اینها که بگذریم جوانان ارجمند و عزیز ما در جبهه‌های داخلی و عمق جنگلهای وسیع تا بیغوله‌ها و پناهگاههای بزرگ منحرفان غافل از خدا از دمکرات و کومله، منافقین، فدائی خلق و حزب خلق باصطلاح مسلمان تا حزب توده و سایر

گروهکهای کوچک و بزرگ را با فداکاریها و خداطلبیها آنچنان قلع و قمع کردند که دنیا را با همه دشمنیها که دارند به اعجاب و تحیر در آورده‌اند. توجه به کار آمدی امنیتی و اطلاعاتی این جوانان گمنام پاسدار و بسیج و کمیته دادستانی و دیگر دلباختگان در راه خدا در بدام انداختن سران خیانتکار حزب توده که چون مار پر خط و خال در براندازی اسلام فعالیت منافقانه داشته‌اند و هر یک سابقه‌های طولانی بیست-سی ساله در جهات تشکیلاتی و اطلاعاتی و جاسوسی داشته‌اند و از تخصص در این امور بهره‌وافی داشتند موجب سرفرازی امت اسلامی است که چنین فداکارانی دارد و اعجاب و تحیر دستگاههای جاسوسی و اطلاعاتی سراسر جهان است و این اعجاز جز به هدایت حق تعالی و عنایات خاصه ولی‌الله‌الاعظم اروحنافدا صورت نگرفته است. ملت ایران از این پیروزی با ابعاد مختلفه خصوصاً سیاسی آن باید قدردانی و تشکر کنند و در تقویت جمیع سلحشوران مرزها و داخل کشور کوشا باشند.

کمال بی‌انصافی است که کس یا کسانی از این نگهبانان اسلام و حافظان کشور اسلامی خرده بگیرد.

بارالها تو را به این نعمت‌ها که نصیب ما فرمودی و ما را از کید و خیانت بدخواهان بوسیله جوانان عاشق خود حفظ فرمودی شکر می‌کنیم از عهده آن بر نمی‌آئیم. بارالها این عزیزان مجاهد فی سبیل‌الله را برای ملت ما حفظ فرما و به شهدای آنان رحمت و به بستگان آنان خصوصاً مادران و پدران و همسران آنان صبر و خیر و برکت عنایت فرما. روح‌الله الموسوی‌الخمنی - ۶۲/۲/۱۴

فروپاشی حزب توده

اهمیت و بازتاب بین‌المللی

عملیات امیرالمؤمنین (ع) بازتاب وسیع بین‌المللی داشت و به تحلیل‌های جدیدی درباره نظام جمهوری اسلامی ایران در میان نظریه‌پردازان بلوک غرب و شرق انجامید. تا آن زمان در بینش «دو قطبی» و متعارف تحلیل‌گران جهانی این تصور وجود داشت که به علت ضدامریکایی بودن انقلاب اسلامی و به علت حضور علنی حزب توده در جامعه ایران، نظام جمهوری اسلامی ایران به سوی اردوگاه سوسیالیستی سمتگیری خواهد نمود و این فرآیند به استقرار نوعی حکومت دست‌نشانده مسکو، با پوشش ایدئولوژیک اسلامی، خواهد انجامید. چنین توهمی شاید بیش از تحلیل‌گران غربی، در اذهان برخی

تئوریسین‌های حزب کمونیست شوروی و رهبری حزب توده وجود داشت که با گام‌های خزننده به تصرف قدرت سیاسی در ایران چشم امید داشتند. عملیات فروپاشی حزب توده که در بحبوحه بحران روابط ایران - شوروی رخ داد و در واقع نقطه اوج این بحران تلقی می‌شد، این تحلیل را به هم ریخت.

در واقع عملیات فروپاشی حزب توده ثمره محتوم و نتیجه طبیعی قریب به هفت دهه سیاست سنتی مسکو در منطقه بود، سیاستی که در آغاز دهه ۱۹۸۰ میلادی با «دکترین برژنف»، دبیرکل پیشین حزب کمونیست اتحاد شوروی به اوج غرور و سطحی‌نگری و در نتیجه زوال و انحطاط خود رسیده بود.

انقلاب اسلامی ایران که مهم‌ترین پایگاه غرب در خاورمیانه و «ژاندارم منطقه» را از بین برد، استراتژیست‌های منطقه‌ای مسکو را متوجه پیدایی و اعتلای قدرت نوین منطقه‌ای و جهانی، انقلاب اسلامی، ساخت، بلکه به پیدایش دکترین جدیدی در مسکو انجامید.

نظریه‌پردازان کرم‌لین، انقلاب اسلامی ایران را «فرصتی طلایی» ارزیابی کردند که اهرم‌های آهنین بازدارنده واشنگتن را در منطقه فروپاشیده بود و آنان می‌توانستند در شرایط ضعف رقیب (امپریالیسم غرب) تهاجم خود را برای تصرف سنگرهای نوین - که تا آن روز و در تجربه‌های مکرر و شکست‌خورده‌شان دست نیافتنی می‌نمود - آغاز نمایند. انقلاب اسلامی ایران را، تئوریسین‌های کرم‌لین، پایان عصر حاکمیت غرب در خاورمیانه و نوید عصر سلطه مسکو بر منطقه ارزیابی نمودند. بیهوده نبود که در مدتی کوتاه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، اتحاد شوروی تجاوز آشکاری به یک کشور مستقل - افغانستان - داشت. این دکترین چنان پوسیده بود که اتحاد شوروی گام‌های لرزان خود را بر باتلاق جنگ فرسایشی افغانستان ندید و به بزرگترین اشتباه تاریخی خود دست زد، اشتباهی که ثمره نهایی هفت دهه خشک اندیشی و سطحی‌نگری بود.

تحركات نهان و عیان حزب توده و سازمان‌های اطلاعاتی شوروی (کا. گ. ب. و جی. آر. یو) در ایران تداوم همین دکترین جدید منطقه‌ای مسکو بود. به تصور مسکو، ایران اسلامی دومین سنگری بود که باید توسط کرم‌لین فتح می‌شد و این پایگاه سنتی غرب در خاورمیانه در «عصر جدید» به پایگاه بلوک شرق در منطقه تبدیل می‌گردید. این دکترین تجاوزگرانه و مهاجم و بی‌پروا در نخستین گام‌های خود با تقابل قدرتی مواجه شد که در محاسبات استراتژیست‌های کرم‌لین جایگاهی نداشت، مقاومت فرهنگ اسلامی که ۱۴ قرن پشتوانه غنی تاریخی به همراه داشت. این قدرت نوین، نه به شرق وابسته بود و نه به «غرب». هنوز زمان لازم بود تا تحلیل‌گران متعارف بین‌المللی هویت مستقل و توانمندی و

اقتدار سیاسی آن را به رسمیت بشناسند. تقابل این قدرت نوین منطقه‌ای با دکترین پوسیده برژنف، سهم اساسی در فروپاشی استراتژی سنتی مسکو در منطقه داشت و به نوبه خود ضربات قاطعی بر جزم‌اندیشی استالینی - برژنفی در حزب کمونیست اتحاد شوروی وارد ساخت و زمینه‌های ظهور موج نواندیشی گورباچفی و فروپاشی شوروی را فراهم کرد. مستقیم‌ترین تأثیر شکست حزب توده در ایران، در تحولاتی که در آغاز ظهور گورباچف در دستگاه رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی رخ داد، مشاهده شد و آن برکناری حیدرعلی اوف، عضو پولیت بورو و معاون اول نخست‌وزیر اتحاد شوروی بود که در عملیات حزب توده ایران نقش اساسی داشت. در واقع، حیدرعلی اوف، چه در دوران ریاست کا. گ. ب آذربایجان شوروی، چه در دوران دبیرکلی حزب کمونیست آذربایجان شوروی و چه در دوران معاونت اول نخست‌وزیری اتحاد شوروی، مهمترین استراتژیست کرملین در زمینه ایران محسوب می‌شد و نظریات او مشی پولیت بورو را در مسایل ایران تعیین می‌کرد. گورباچف علیرغم وجوه اشتراک فراوان با علی اوف - از جمله همکاری دیرین در جناح یوری آندروپوف - به تاوان شکست رسوای حزب توده در ایران او را برکنار کرد و این چهره به ظاهر «آینده‌دار» رهبری حزب کمونیست شوروی به پایان حیات سیاسی خود در ابرقدرت شرق رسید.

علیرغم تأثیراتی که عملیات فروپاشی حزب توده داشت و نمودهای آن امروز کاملاً آشکار است، در آن زمان این حرکت با مقاومت استراتژیست‌های جزم‌اندیش و سنتی کرملین مواجه شد و آنان در تحلیل‌های خود جمهوری اسلامی ایران را به شدت هدف حمله قرار داده و آن را به «گرایش به غرب» متهم کردند. روزنامه پراودا در تفسیری، دستگیری سران حزب توده را به «تحریکات امپریالیستی» در ایران علیه اتحاد شوروی نسبت داد و آن را ثمره تلاش سرویس‌های جاسوسی غرب خواند.^۱ در پی این تحلیل، موج تبلیغاتی وسیعی توسط احزاب کمونیست و سازمان‌های بین‌المللی و رسانه‌های جمعی وابسته به اتحاد شوروی با همین مضمون آغاز شد. در مقابل، دستگاه تبلیغی بلوک غرب قاعداً و بر اساس عرف متداول سیاست جهانی، می‌بایست از این حربه ضد کمونیستی که در ایرن فراچنگ آمده بود به شدت علیه بلوک شرق بهره می‌جست؛ ولی به عکس مشاهده شد که رسانه‌های خبری غرب نیز به یاری عوامل شوروی در ایران آمده و در تبلیغات و تحلیل‌های خود کم و بیش به دفاع از دستگیرشدگان توده‌ای برخاستند. از

۱. رادیو مسکو، گفتار ۱۳۶۲/۱/۳ - ساعت ۱۸/۳۰.

جمله، روزنامه لوموند، چاپ فرانسه، اعترافات تلویزیونی نورالدین کیانوری را ناشی از «شدیدترین شکنجه‌های جسمانی و روحی» و «اقرار اجباری» خواند.^۱ همسویی رسانه‌های تبلیغاتی دو بلوک، مؤید استقلال و اصالت شعار «نه شرقی، نه غربی» جمهوری اسلامی ایران بود و همین هم‌آوایی متقن‌ترین دلیل علیه اتهام «دست غرب» در عملیات فروپاشی حزب توده محسوب می‌شد.

جالب‌تر اینکه موج تبلیغاتی رسانه‌های بلوک شرق علیه دستگیری سران حزب توده در ایران «تصادفاً» با حمایت ریگان، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده امریکا، و رسانه‌های غربی علیه دستگیری جاسوسان فرقه ضاله بهائیت در ایران هم‌زمان شد. امام (ره) با ژرف‌بینی به این تقارن «تصادفی» توجه کرده و در سخنانی فرمودند:

... ایشان (ریگان) از همه دنیا استمداد کردند برای اینکه این بهائیه‌ها که در ایران هستند و مظلوم هستند و جاسوس هم نیستند به جز مراسم مذهبی به کار دیگری اشتغال ندارند ... اگر ایشان این مسائل را نمی‌گفت خوب، گاهی اذهان ساده احتمال می‌دادند که خوب اینها یک مردمی هستند که ولو اعتقاداتشان فاسد است لیکن مشغول کار خودشان هستند، لکن بعد از اینکه آقای ریگان گفتند و شهادت دادند به اینکه جز مراسم مذهبی چیز دیگری ندارند باز هم ما می‌توانیم باور کنیم؟ ... از آن طرف وقتی که حزب توده را می‌گیرند شوروی صدایش بلند می‌شود که یک عده مردم بیگناهی که با جمهوری اسلامی هم موافق بودند پشتیبان بودند جمهوری اسلامی را ... دولت ایران بیخودی آمده اینها را گرفته است و حبس کرده است، از آن طرف هم آقای ریگان میگوید که این بهائیه‌ها، بیچاره‌ها، مردم آرام و ساکتی، مشغول عبادت خودشان هستند، و ایران برای خاطر همین که اینها اعتقاداتشان مخالف با اعتقاد اینهاست گرفته‌اند. اگر اینها جاسوس نبودند، شما صدایتان در نمی‌آمد، شما برای خاطر اینکه اینها یک دسته‌ای هستند که به نفع شما هستند، والا ما شما را می‌شناسیم مردم شما را می‌شناسند. شمایی که عراق را وادار کردید که هر روز به سر این کشور ما آن می‌آورد که مغول نیورد، و بر سر کشور خودشان هم همینطور...

شما اگر انسان دوست بودید، عراق که یک دسته از علمای بزرگ اسلام را گرفته است یک کلمه خوب اشارتاً بگوئید که چرا این کار را می‌کنی؟

۱. رادیو مسکو، گفتار ۱۳۶۲/۲/۱۷.

... اگر دلیلی ما نداشتیم به اینکه اینها (بهائیا) جاسوس امریکا هستند، جز طرفداری ریگان از آنها و دلیلی نداشتیم که حزب توده جاسوس شوروی هستند، جز طرفداری شوروی از آنها کافی بود.

... نه حزب توده بواسطه حزب توده بودنش و نه بهائی را بواسطه بهائی بودنش، این محاکم ما محاکمه کردند و حکم به حبس دادند، اینها مسائل دارند، حزب توده را که خودشان هم آمدند همه حرفهایشان را زدند و بهائیا هم یک مذهب نیستند، یک حزب هستند، یک حزبی که در سابق انگلستان پشتیبانی آنها را می‌کرد و حالا هم امریکا دارد پشتیبانی آنها را می‌کند، اینها (بهائیا) هم جاسوس هستند مثل آنها (حزب توده) اگر جاسوس نباشند خوب بسیاری از مردم دیگر هم هستند که اینها انحرافات عقیدتی دارند، کمونیست هستند چیزهای دیگر هستند، لکن مردم محاکم ما به واسطه کمونیست بودن آنها، با انحراف عقیدتی داشتن آنها، آنها را نگرفتند حبس بکنند.

... طرفدار اینها شما آقای ریگان هستید و طرفدار آنها شوروی است. و این دلیل بر این است که اینها یک وضع خاص دارند که نفع به آنها میرسانند و اینها نفع به اینها میرسانند.^۱

دستاوردهای عملیات فروپاشی حزب توده

نگاهی اجمالی به آنچه که تاکنون در کتاب حاضر مطرح شده، به روشنی دستاوردهای عظیم عملیات فروپاشی حزب توده را نشان می‌دهد.

یکی از عمده‌ترین دستاوردهای عملیات فروپاشی حزب توده، کشف و خنثی‌سازی توطئه براندازی آن بود که در دو بعد «خزنده» و «کودتایی» موجودیت نظام جمهوری اسلامی ایران را هدف گرفته بود.

کشف و خنثی‌سازی شبکه جاسوسی کا. گ. ب و جی. آر. یو (سازمانهای اطلاعاتی شوروی) و نیز کشف و خنثی‌سازی شبکه گسترده عوامل نفوذی حزب توده در ارگان‌ها و نهادهای جمهوری اسلامی ایران که در دو بعد براندازی و جاسوسی، اهرم‌های جدی به شمار می‌رفتند، از دستاوردهای دیگر این عملیات بود.

علاوه بر کشف توطئه‌ها، عملیات فروپاشی حزب توده به دستاورد مهم دیگری نایل

۱. امام خمینی (ره)، نیمه شعبان ۱۴۰۳ (۱۳۶۲/۳/۷)، صحیفه امام، ج ۱۷، صص ۴۶۴ - ۴۵۵.

شد که دارای ابعاد سیاسی - ایدئولوژیک جدی است.

این دستاورد بسیار با اهمیت افشاگری‌های عمیق و همه جانبه‌ای بود که توسط رهبران درجه اول حزب توده در مصاحبه‌های مکرر تلویزیونی انجام گرفت. رهبران حزب توده که عموماً دارای سوابق چند دهه مبارزه سیاسی مخفی بوده و سال‌های متمادی در زندان‌های رژیم شاه - امریکا به سر برده و برخی از آنان سابقه ۲۵ ساله زندان رژیم گذشته را دستمایه «وجاهت سیاسی» خود قرار داده بودند، در برابر حقانیت انقلاب اسلامی سر فرود آوردند و به اعتراف و افشاگری نشستند. بدون تردید این پدیده‌ای بی سابقه است.

اعتراف‌گیری قهرآمیز و افشاگری به زور شکنجه و جبر پدیده‌ای مرسوم در سطح بین‌المللی است که در رژیم‌های فاشیستی اروپای غربی و در رژیم استالینی شوروی کاربرد گسترده داشته است. الکساندر سولژنیتسین در کتاب تکان‌دهنده مجمع الجزایر کولاگ شگردهای ضدانسانی بازجویی سازمانهای اطلاعاتی شوروی را در اخذ اعترافات و اقرار اجباری و پرونده سازی‌های قلبی برای ارضای جنون دیکتاتور کرملین، براساس مستندات واقعی به نحوی تکان‌دهنده بیان داشته است. گردانندگان رسانه‌های تبلیغی غرب و شرق که بعضاً خود از بازجویان و عوامل سابق گشتاپو و گ. پ. او. هستند، کوشیدند تا همین اتهامات را علیه نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران به کار گیرند و منکر اصالت افشاگری‌ها شوند. بلندگوهای تبلیغی غرب و شرق که در بی‌اعتبار ساختن انقلاب اسلامی منافع مشترکی می‌جستند کوشیدند تا این افشاگری‌ها را در زیر پرده سیاهی از اتهام مخدوش کنند و مانع از انعکاس جلوه و پرتو آن شوند. بلندگوهای رسانه‌های جهانی این افشاگری‌ها را به «شکنجه‌های وحشیانه» و یا به «داروهای مخدر» و حتی مغزشویی‌های روانی نسبت دادند و پیچیده‌ترین شگردهای بازجویی را که خود در آن تجربه طولانی دارند، به نظام جمهوری اسلامی ایران نسبت دادند.

زمان طولانی لازم نبود تا حقیقت آشکار شود و یکی از رهبران طراز اول حزب توده، ایرج اسکندری، در فرانسه به افشاگری برخیزد و بر صحت جزء به جزء این افشاگری‌ها مهر تأیید نهد. امروزه، حقیقت روشن است و کسی اعتبار مصاحبه‌های سران حزب توده را نمی‌تواند انکار کند و نشریات بقایای متواری این جریان در خارج از کشور مشحون از اینگونه تأییدهاست و افشاگری‌های تازه‌ای در راه است.

تأثیرات فرهنگی - روانی عملیات همه جانبه فروپاشی حزب توده، تنها در افشاگری‌های سیاسی متوقف نماند. شکست حزب توده در عین حال دارای تأثیرات ایدئولوژیک جدی بود و سبب تعمق و خودیابی بخشی از پیروان مکتب مارکسیسم در ایران شد. این گسست

ایدئولوژیک ابعاد گوناگون داشت و طیف وسیعی را، در سطوح مختلف، در بر گرفت. در بخشی، بازگشت از مارکسیسم در نیمه راه متوقف ماند و صرفاً به طرد این ایدئولوژی انجامید. در بخش دیگر، بازگشت از مارکسیسم بازگشتی به فطرت، به خویشتن خویش و به آغوش اسلام بود. برجسته‌ترین نمونه این تحول در احسان طبری، تئوریسین برجسته مارکسیسم، دیده شد که افشاگری‌های سیاسی و ایدئولوژیک او سهم بسیار اساسی و تعیین‌کننده در شکست نهایی مارکسیسم ایرانی ایفا نمود. تحول طبری نیز همانند افشاگری‌های سران حزب توده با انکار و سپس سکوت دستگاه تبلیغی دو بلوک مواجه شد. آنان می‌کوشیدند تا از بازتاب اثبات حقانیت و عظمت انقلاب اسلامی طفره روند و پدیده طبری از این زمره بود. اما گذشت زمان به سرعتی شگرف حقیقت را به ثبوت رسانید و پس از چندی تحول طبری قبول عام یافت. طبری آنقدر زنده ماند تا صحت داوری خویش را به چشم ببیند و فروپاشی عمیق و همه‌جانبه مارکسیسم را در تحولات بلوک شرق ناظر باشد. بدون تردید، تحول طبری صرفاً در فروپاشی حزب توده ریشه نداشت، بلکه ثمره محتوم بحران ساختی بود که تاروپود زنگار بسته ایدئولوژی مارکسیسم را می‌خورد و انفجار قریب‌الوقوع آن را فریاد می‌زد. طبری می‌توانست مفتخر باشد که از پیشگامان این تحول بود که با بصیرت نظری و ندای وجدان این انفجار را دریافت و هشدار داد، صراط مستقیم را یافت و باورمندان گم شده در «کژراهه» الحاد را به سوی فطرت سلیم فرا خواند.

مجموعه این عوامل سهم اساسی در ایجاد بحران همه‌جانبه داشت که مارکسیسم ایرانی را فراگرفت و در تحولات سالهای بعد بقایای حزب توده در خارج از کشور، نمود یافت.

کشف شبکه جاسوسی شوروی در ایران

احزاب کمونیست و پدیده جاسوسی

اتحاد شوروی به عنوان یکی از دو ابرقدرت دنیای معاصر در رأس اردوگاه سوسیالیسم (بلوک شرق) قرار داشت و در صحنه بین‌المللی در رقابت با امپریالیسم امریکا، به مثابه قدرت اصلی در دنیای کاپیتالیسم (بلوک غرب) بود. به عبارت دیگر، هر یک از دو ابرقدرت می‌کوشیدند تا سلطه و اقتدار خود را در جهان تأمین کنند و مواضع و سنگرهای رقیب را از چنگ او خارج نمایند. این استراتژی طی هفت دهه موجودیت اتحاد شوروی عملاً سبب شده بود تا سازمان اطلاعاتی این کشور، که در آغاز با نام «چکا» (کمیسون

فوق‌العاده) و به منظور سرکوب مخالفین انقلاب اکتبر و خرابکاری در اقتصاد کشور در ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۷ به وجود آمد، به تدریج به عملیات گسترده برون‌مرزی در بیشتر کشورهای جهان پردازد و نقش یک سازمان جاسوسی جهانی را ایفا نماید.

همانگونه که می‌دانیم، مارکسیسم از آغاز به عنوان یک جنبش بین‌المللی پدیدار شد. هر چند خاستگاه مارکسیسم اروپای غربی بود، ولی پس از پیروزی انقلاب بلشویکی و تأسیس «انترناسیونال کمونیستی» (کمیترن) این جنبش توانست با مرکزیت مسکو در بسیاری از کشورهای جهان، از جمله کشورهای آسیایی و امریکای لاتین، عوامل خود را پدید آورد و رشد دهد. از بدو تأسیس کمیترن، وظایف اطلاعاتی یکی از وظایف عمده احزاب کمونیست در سایر کشورها محسوب می‌شد و بنابر رهنمودهای کمیترن این یک تعهد انترناسیونالیستی بود که باید احزاب کمونیست سراسر جهان در قبال حزب کمونیست پیروزمند در روسیه انجام می‌دادند.

در سال‌های جنگ جهانی دوم، وظایف اطلاعاتی احزاب کمونیست و عناصر مارکسیست (به ویژه در کشورهای درگیر در جنگ) اهمیت جدی یافت و مهمترین عوامل نفوذی کمیترن در سراسر جهان مستقیماً به رابطین اطلاعاتی ستاد ارتش شوروی (جی. آر. یو.) وصل شدند. پس از جنگ جهانی دوم و انحلال کمیترن، گسترش شبکه‌های اطلاعاتی شوروی در سراسر جهان به شدت ادامه یافت که به طور عمده دستبرد به اسرار نظامی و سرقت تکنولوژی پیشرفته قدرت‌های غربی و اجرای عملیات تخریبی و گاه براندازی را هدف قرار داده بود. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، شبکه‌های اطلاعاتی شوروی در سراسر جهان به دو دسته تقسیم می‌شد، دسته اول شبکه‌های اطلاعاتی وابسته به احزاب کمونیست سایر کشورها بود و دسته دوم شبکه‌ها و عوامل منفرد اطلاعاتی که مستقیماً به سازمان‌های جاسوسی شوروی متصل بودند.

پس از مرگ استالین و آغاز دوران «همزیستی مسالمت‌آمیز» که خروشچف، دبیر کل جدید حزب کمونیست اتحاد شوروی، منادی آن بود، مسئله فعالیت‌های جاسوسی احزاب کمونیست مورد توجه استراتژیست‌های کرملین قرار گرفت. واقعیت این بود که این وابستگی اطلاعاتی، مواضع احزاب کمونیست را به شدت زیر ضربه می‌برد و دلایل کافی را برای پیگرد این احزاب در بیشتر کشورها فراهم می‌ساخت و مانع جدی بر سر راه گسترش جنبش کمونیستی در جهان به شمار می‌رفت. در نتیجه، تصمیم به انحلال شبکه‌های مخفی اطلاعاتی احزاب کمونیست گرفته شد و برخی از احزاب اروپای غربی (مانند حزب کمونیست بریتانیای کبیر، حزب کمونیست فرانسه و ...) رسماً این تصمیم را

اجرا کرده و تنها سازمان خود را سازمان رسمی حزبی اعلام داشتند. عامل مهم دیگری که سبب بروز این پدیده شد، آغاز جنبش استقلال طلبی در احزاب کمونیست بود که در برخی از آنها به صورت حرکت‌های نیرومند علیه سیادت کرملین نمود می‌یافت. در چنین شرایطی، هر چند سازمان‌های اطلاعاتی شوروی اتکای خود را بر شبکه‌ها و عوامل مستقیم خویش در سایر کشورها قرار دادند، که برخی از آنان عناصر سابقه‌دار و فعال کمونیست بودند، اما در شرایط مساعد، بهره‌گیری از اطلاعات و عوامل نفوذی احزاب کمونیست را نیز فراموش نکردند.

این رابطه به وضعیت خاص رهبری احزاب کمونیست جهان سوم بستگی داشت که به دلیل فقدان پایگاه مردمی و ضعف شخصیت رهبری، این انقیاد و تبعیت را می‌پذیرفتند. همچنان وظایف اطلاعاتی به عنوان یک «وظیفه انترنالیستی» تداوم یافت. نمونه حزب مارکسیستی توده در ایران نمونه بسیار برجسته‌ای از تداوم این سنت استالینی کمیت‌ترین است.

ارگان‌های اطلاعاتی شوروی

در سیستم سیاسی اتحاد شوروی ارگان‌های متعددی در رابطه با ایران وجود داشت. برخی از این ارگانها دارای کارکرد رسمی اطلاعاتی بودند و برخی وظایف رسمی خود را سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی اعلام می‌کردند، ولی در حقیقت نقش جدی در عملیات اطلاعاتی - جاسوسی حزب کمونیست شوروی ایفا می‌نمودند. این ارگانها عبارت بودند از:

۱- کا. گ. ب (کمیته امنیت دولتی اتحاد شوروی)

کا. گ. ب (K.G.B)^۱. سازمان اطلاعاتی و امنیتی اتحاد شوروی بود که از سال ۱۹۵۴ با این نام آغاز به فعالیت کرد. پیش از آن، نهاد فوق در سطح وزارتخانه وجود داشت و M.G.B. (وزارت امنیت کشور) خوانده می‌شد^۲ که با مرگ استالین و افشای بخشی از جنایات آن، این نهاد به سطح «کمیته دولتی» تقلیل یافت و برخی از سران آن مانند آباکومف و بریا تیرباران شدند. از سال ۱۹۷۱ رهبری کا. گ. ب با یوری آندروپوف بود و از سال ۱۹۸۵ به

۱. مخفف: Komitet Gosudarstvennoi Bezopasnosti.

۲. سازمان امنیت و اطلاعات شوروی دوره فعالیت خود به نامهایی چون: MGB, NKVD, OGPU, GPU, Cheka و بالاخره K.G.B موسوم بوده است.

ویکتور چبریکوف عضو پولیت بورو، محول شد.

فعالیت‌های اطلاعاتی کا. گ. ب در سایر کشورها از طریق اداره کل یکم انجام می‌گرفت، که از طریق ده اداره تابعه، کشورهای غیر سوسیالیستی جهان را زیر پوشش اطلاعاتی قرار می‌داد. اداره هشتم (تابع اداره کل یکم) عملیات جاسوسی را در کشورهای عربی، یوگسلاوی، ترکیه، یونان، ایران، افغانستان و آلبانی هدایت می‌کرد. در اداره هشتم، دایره ایران وجود داشت، که کار روزمره آن برنامه‌ریزی، طراحی و اجرای عملیات اطلاعاتی در ایران بود.^۱

همانطور که می‌دانیم، ساختار نظام سیاسی شوروی مرکب از ۱۵ جمهوری بود که با اتحاد خود «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» را تشکیل می‌دادند. هر جمهوری شوروی دارای حزب کمونیست، دولت و سایر نهادهای محلی خویش، از جمله کا. گ. ب، بود. در میان جمهوری‌های شوروی، کمیته امنیت دولتی (کا. گ. ب) جمهوری آذربایجان شوروی دارای فعالیت ویژه در مسایل ایران بود. شووینیسیم توسعه‌طلبانه رهبران حزب کمونیست آذربایجان شوروی و وجود عده کثیر مهاجرین ایرانی در این منطقه که تحت پوشش «فرقه دمکرات آذربایجان ایران» قرار داشتند، همجواری این جمهوری با آذربایجان ایران و وجوه اشتراک فرهنگی، دلایل این توجه ویژه اطلاعاتی به شمار می‌رفت. در گذشته، رهبری کا. گ. ب آذربایجان شوروی نقش درجه اول را در عملیات اتحاد شوروی در رابطه با ایران داشت.

از جمله، در جریان غائله آذربایجان در ایران (۱۳۲۵-۱۳۲۴ ش.) میرتیمور یعقوب اف، وزیر امنیت آذربایجان شوروی به دستور میرجعفر باقروف، دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان شوروی، از عوامل تعیین‌کننده حرکت «فرقه دمکرات آذربایجان» در ایران بود و با سران «فرقه» (پیشه‌وری، دانشیان، پادگان، کاویان، جهانشاهلو و ...) تماس مستقیم داشت. او در جریان تصفیه‌های زمان خروشچف از مسئولیت‌های دولتی و حزبی برکنار و مدیر یکی از تعاونی‌های دولتی کشاورزی (ساوخوز) در شهر کیروف‌آباد (گنجه) شد.^۲ در سالهای ۱۹۸۷-۱۹۶۵، حیدرعلی اوف در پست‌های معاونت و ریاست کا. گ. ب و سپس دبیرکلی حزب کمونیست آذربایجان شوروی و بعدها در مقام عضویت پولیت بوروی

۱. برای آشنایی با ساختار درونی کا. گ. ب به کتاب کا. گ. ب اثر جان بارون (ترجمه سیاوش میرزا بیگی، تهران ۱۳۶۳، صص ۱۰۹-۱۳۵ مراجعه شود.

۲. انوشیروان ابراهیمی، بازجویی، ۱۳۶۲.

حزب کمونیست و معاون اول نخست‌وزیر اتحاد شوروی نقش اساسی و تعیین‌کننده در تنظیم و هدایت عملیات اطلاعاتی و جاسوسی شوروی در ایران داشت. با شکست توطئه‌های براندازی و جاسوسی حزب توده در ایران، علی‌اوف نیز موقعیت خود را از دست داد. انوشیروان ابراهیمی، رهبر «فرقه دمکرات آذربایجان» ایران در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸، می‌نویسد:

بطوری که دیده می‌شد، علی‌اوف نسبت به دو دبیر سلف خود مصطفی‌یف و آخوندوف، نسبت به مسایل ایران بیشتر علاقه نشان می‌داد و احساس می‌شد که از اینکه فرقه تبدیل شده بود به یک سازمان تأمینات اجتماعی و معیشتی و وظیفه اصلی خودش (منظور فعالیت سیاسی در ایران است) را بالکل به دست فراموشی سپرده بود، خشنود نبود. توصیه می‌کرد جوانان وابسته به خانواده‌های مهاجرین (ایرانی) در رشته‌هایی تحصیل کنند که موردنیاز ایران باشد، از جمله ذوب آهن، متالوژی، پتروشیمی، پزشکی و غیره و نه تاریخ و ادبیات و حقوق و یا هر علم اجتماعی دیگر.^۱

در میان سازمان‌های اطلاعاتی بلوک شرق، سازمان اطلاعاتی آلمان دمکراتیک (M.F.S) نیز در زمینه مسایل ایران فعالیت داشت. سازمان اطلاعاتی آلمان شرقی قدرتمندترین سازمان اطلاعاتی بلوک شرق، پس از کا. گ. ب. محسوب می‌شد. علت فعال بودن این سازمان در مسایل ایران استقرار دستگاه مرکزی حزب توده در آلمان شرقی و حضور فعال مهاجرین و دانشجویان ایرانی در آلمان غربی و اروپای غربی بود. سازمان اطلاعاتی آلمان شرقی فعالیت خود را در زمینه ایران در هماهنگی کامل و براساس رهنمودهای کا. گ. ب انجام می‌داد.

۲- اداره کل اطلاعات ستاد ارتش شوروی (جی. آر. یو)

دومین نهاد رسمی اطلاعاتی شوروی که در رابطه با ایران نقش فعالی داشت، سازمان جاسوسی ارتش شوروی (جی. آر. یو) (G.R.U) بود. این نهاد در سال ۱۹۳۰ به دستور استالین تأسیس شد و در جنگ جهانی دوم نقش بسیار مهمی ایفا نمود، از جمله با نفوذ به سطح عالی، به اطلاعات نظامی ژاپن و آلمان هیتلری دست یافت. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم نیز جی. آر. یو. موفق به اجرای عملیات نفوذی

۱. انوشیروان ابراهیمی، بازجویی، ۱۳۶۲.

سطح عالی در کشورهای بلوک غرب شد. در سال ۱۹۸۵ با کشف وابستگی سرهنگ پوپوف، کارمند جی. آر. یو به «آژانس مرکزی اطلاعات» امریکا (سیا) توسط کا. گ. ب، تعدادی از کادرهای درجه اول کا. گ. ب پست‌های رهبری جی. آر. یو را به دست گرفتند. معمولاً سرویس‌های اطلاعاتی غرب یک کارمند جی. آر. یو. را همپایه یک کارمند کا. گ. ب ارزیابی می‌کنند. جی. آر. یو در زمینه تخصصی گردآوری اطلاعات نظامی و تکنولوژی نظامی فعالیت داشت.

جی. آر. یو در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ در ایران نقش فعال اطلاعاتی داشت و وجود سازمان نظامی حزب توده (که در آن زمان نیرومندترین سازمان نوع خود در کشورهای غیر سوسیالیستی محسوب می‌شد) راه فعالیت او را هموار می‌نمود. عملیات جاسوسی سرلشکر مقربی و گروه سرهنگ حسینی در ارتش رژیم پهلوی در ارتباط با جی. آر. یو بود. نورالدین کیانوری، دبیر اول حزب توده، نیز روابط فعالی با افسران اطلاعاتی جی. آر. یو، مانند سرهنگ دولین و لئون داشت. جی. آر. یو. مانند کا. گ. ب دایره ویژه ایران داشت. اهمیت ایران و منطقه خاورمیانه در استراتژی نظامی بین‌المللی علت این توجه جدی و فعال سازمان جاسوسی ارتش شوروی بود.

۳- شعبه بین‌المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی

«شعبه بین‌المللی» ارگان تخصصی جنب کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که کارکرد انترناسیونالیستی حزب و ارتباطات با سازمانها و احزاب کمونیست و چپ را به عهده داشت. معمولاً مسئول شعبه بین‌المللی، عضو پولیت بورو بود و «ایدئولوگ» حزب شناخته می‌شد. سالهای متمادی پس از مرگ استالین، میخائیل سوسلف این نقش را به عهده داشت. در سالهای فعالیت حزب توده در ایران (۱۳۶۱-۱۳۵۸) مسئولیت شعبه بین‌المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی با بوریس پاناماریف، دبیر کمیته مرکزی و عضو علی‌البدل پولیت بورو بود و وادیم زاگلادین معاون شعبه بین‌المللی و روستیسلاو اولیانفسکی معاون شعبه و مسئول کشورهای منطقه خاورمیانه بودند. شعبه بین‌المللی توسط دایره ویژه‌ای مسایل ایران را پیگیری می‌نمود که در سالهای فوق مسئولیت آن با سیمونکو بود.^۱

۱. سیمونکو که در سال ۱۳۶۱ تقریباً ۵۵ ساله بود، تا سال ۱۳۵۹ مسئولیت دایره ایران را به عهده داشت ولی سپس ارتقا یافت و مسئول چند کشور دیگر از جمله افغانستان نیز شد. او در جنگ جهانی دوم در ایران بود و

با صعود گورباچف به رهبری حزب کمونیست شوروی، مسئولیت شعبه بین‌المللی به وادیم مدودوف، عضو پولیت بورو، محول شد که از پیروان خط فکری گورباچف محسوب می‌شد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی از طریق شعبه بین‌المللی نقش رهبری‌کننده کمونیسم جهانی را ایفا می‌کرد و دایره‌های ویژه کشورهای مختلف در شعبه، در جهت گسترش فعالیت احزاب کمونیست مربوطه می‌کوشیدند و امکانات مالی و فنی موردنیاز آنها را فراهم می‌کردند و استراتژی و تاکتیک‌های مسکو را به آنان منتقل می‌نمودند. معمولاً کارمندان شعبه بین‌المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی از میان کارمندان مجرب و واجد صلاحیت وزارت خارجه انتخاب می‌شدند و کارمندان فوق در وزارت خارجه نیز به نوبه خود کسانی بودند که طی فعالیت‌های متمادی گذشته، مستقیم یا غیر مستقیم در رابطه با کا. گ. ب بوده‌اند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان شوروی نیز دارای شعبه بین‌المللی بود که در آستانه انقلاب اسلامی مسئولیت آن با انور جبرئیل اوف بود. با درگذشت وی در پائیز ۱۳۵۸، قائم‌مقام و معاون او حافظ علی‌اوف، این سمت را به عهده گرفت. بخش عمده فعالیت‌های شعبه بین‌المللی حزب کمونیست آذربایجان در رابطه با مسایل ایران و «فرقه دمکرات آذربایجان» بود.

بعلاوه، به علت تمرکز فعالیت‌های دستگاه کمیته مرکزی حزب توده در آلمان شرقی،

احتمالاً در کنسولگری شوروی در کرمانشاهان اشتغال داشت و به همراه چندین هیأت رسمی به ایران مسافرت کرده است. همسر وی از جمهوری‌های مسلمان‌نشین شوروی است و دختر او فارغ‌التحصیل رشته زبان فارسی است. سیموننکو مسئولیت مستقیم اداره حزب توده را عهده‌دار بود و کلیه کارها را رأساً حل و فصل می‌کرد و از نظر اجرایی مسلط‌ترین فرد در امور ایران در شعبه بین‌المللی بود. او قبلاً کارمند وزارت خارجه بود و خصوصیات یک کارمند جدی را داراست. دقیق، اصولی، خشک و برخوردها کاملاً رسمی است. کمونیست معتقدی است. دانشکده زبان‌های خاور زمین، دانشگاه مسکو و یا دوره زبان فارسی انستیتوی روابط بین‌الملل - وابسته به وزارت خارجه شوروی - را گذرانیده و با زبانهای فارسی و افغانی آشنا است. اهل مطالعه است. ایران را خوب می‌شناسد. و به علت فعالیت چندین ساله در بخش ایران و تماس نزدیک با رهبران حزب توده و مشارکت در جریان پلنوم‌های کمیته مرکزی حزب توده بر مسایل درونی حزب توده تسلط کامل دارد و در مسایل ایران صاحب‌نظر است. قبل از سیموننکو، مسئول دایره ایران و کشورهای اطراف آن در شعبه بین‌المللی میلوئنف بود که در اواخر دهه ۱۳۴۰ درگذشت. سیموننکو معاون او بود و در سمت معاونت، مسایل حزب توده را مستقیماً اداره و پیگیری می‌کرد. سیموننکو تا مدتی پس از مرگ میلوئنف به عنوان معاون، دایره ایران را اداره می‌کرد تا در حوالی سال ۱۳۵۵ رسماً مسئول دایره شد. در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی فرد جوانی به نام بارانف به عنوان معاون سیموننکو کار می‌کرد که به زبان فارسی تسلط کامل داشت. (مستخرجه از بازجویی‌های سران حزب توده، ۱۳۶۲)

شعبه بین‌المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست این کشور (حزب سوسیالیست متحده آلمان دمکراتیک) نیز در رابطه با ایران فعال بود و گاه نقش رابط و پیک شعبه بین‌المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی را در ارسال دستورالعملها و پیامها به رهبری حزب توده ایفا می‌نمود.^۱ در سالهای فعالیت حزب توده در ایران (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸) در رأس شعبه بین‌المللی حزب سوسیالیست متحده آلمان دمکراتیک هرمان آکسن، عضو پولیت‌بورو، دبیر کمیته مرکزی، قرار داشت. معاون او وینکلمان بود.^۲ مسئولیت مستقیم دایره ایران با رودلف گودمان بود که مسایل جاری کمیته مرکزی حزب توده ایران و کمونیست ترکیه را حل و فصل می‌کرد. سه کارمند شعبه زیرنظر گودمان به مسایل کمیته مرکزی حزب توده می‌پرداختند.

۴- وزارت خارجه اتحاد شوروی

وزارت خارجه اتحاد شوروی در زمینه مسایل ایران دایره ویژه‌ای داشت، که وظیفه‌اش کارشناسی و امور تخصصی بود. وظایف رسمی دایره ایران در وزارت خارجه اتحاد شوروی عمدتاً در چهارچوب مناسبات میان دولتها محصور بود، هر چند این نهاد در ارتباط فعال با ارگان‌های پیشگفته قرار داشت و به ویژه همکاری فعالی میان آن و کا. گ. ب و جی. آر. یو وجود داشت. تهیه پوشش‌های دیپلماتیک برای اشتغال کارمندان اطلاعاتی شوروی در ایران از مهمترین وظایف این دایره به شمار می‌رفت.

۵- مؤسسات شرق‌شناسی شوروی

مؤسسات شرق‌شناسی اتحاد شوروی، به ویژه انستیتوی شرق‌شناسی مسکو به ریاست آکادمیسین پریماکف، وظیفه جدی اطلاعاتی در مسایل ایران - و سپس مسایل انقلاب اسلامی - داشت. اصولاً همانطور که در کشورهای امریکا و انگلیس نیز مرسوم است، پژوهشگران مسایل ایران در مؤسسات دانشگاهی و پژوهشی نقش تحلیل‌گران و نظریه‌پردازان اطلاعاتی را ایفا می‌کنند که مبانی تئوریک و اصول استراتژیک نگرش و

۱. مثلاً در سال ۱۳۵۹ در سفری که احسان طبری به آلمان شرقی داشت، رودلف گودمان، مسئول دایره ایران در شعبه بین‌المللی حزب، به او گفت که حمید صفری دبیر دوم حزب توده که به آلمان شرقی بازگشته بود، دیگر به ایران مراجعت نمی‌کند و به کیانوری بگوید که میزانی جای او (دبیر دوم) خواهد بود.
 ۲. در ملاقات زمستان ۱۳۵۷ کیانوری با وینکلمان به اطلاع او رسید که از این پس حزب کمونیست آلمان شرقی سالیانه ۱۲۰ هزار دلار به حزب توده کمک مالی خواهد کرد. (بازجویی کیانوری، ۱۳۶۲)

برخورد به مسایل انقلاب اسلامی را به کارمندان اجرایی و اطلاعاتی می‌آموزند. برخی از این محققین خود از عوامل سابقه‌دار سازمان اطلاعاتی شوروی در ایران بودند که در این رابطه میخائیل ایوانف محقق معروف شوروی در تاریخ معاصر ایران، نمونه‌گویایی است. او که در سالهای جنگ جهانی دوم و پس از آن مسئول خبرگزاری شوروی «تاس» در تهران بود، در عین حال یک کارمند برجسته اطلاعاتی محسوب می‌شد. ایوانف، پس از بازگشت به شوروی بر مبنای تجارب و مشاهدات و اسنادی که گردآوری کرده بود به نگارش تاریخ معاصر ایران پرداخت و حتی به تألیف رساله‌ای درباره ایلات و طوایف فارس (چاپ مسکو، ۱۹۶۲م.) نیز دست زد.

تحلیل‌های تئورسین‌های انستیتوهای پژوهشی شوروی در مسایل انقلاب اسلامی ایران و جهان، گاه در نشریه شوروی آسیا و آفریقای امروز درج می‌گردید. که از آن جمله می‌توان به مقالات ایران‌شناس شوروی به نام س. آقایی اشاره داشت. روشن است که تحلیل‌های محرمانه این پژوهشگران در درجه اول مورد استفاده سازمان‌های اطلاعاتی شوروی قرار می‌گرفت.

همانطور که ملاحظه شد، تنها دو ارگان «کا. گ. ب» و «جی. آر. یو» وظیفه مستقیم و رسمی اطلاعاتی می‌داشتند و سایر ارگانها (شعبه بین‌المللی حزب، وزارت خارجه، مؤسسات شرق‌شناسی) وظیفه خود را فعالیت‌های ایدئولوژیک دیپلماتیک و فرهنگی اعلام می‌دارند. با این وجود، کلیه ارگانهای فوق در ارتباط تنگاتنگ بوده و یک مجموعه واحد و منسجم را تشکیل می‌دادند که ثمره تلاش آنان به صورت بولتن‌های جامع و همه‌جانبه به استحضار پولیت بوروی (دفتر سیاسی) کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی می‌رسید.

پولیت بورو، که معمولاً رئیس کا. گ. ب، رئیس ستاد ارتش اتحاد شوروی و مسئول شعبه بین‌المللی حزب نیز عضو آن بودند، به عنوان عالیترین ارگان رهبری شوروی و جهانی مارکسیسم در سطح عالی تصمیم‌گیری می‌کرد. بدین‌سان، مجموعه ارگان‌های اطلاعاتی، حزبی، دولتی و پژوهشی سیستم سیاسی شوروی همچون یک مکانیسم واحد و دارای ارتباط ارگانیک و همبسته عمل می‌کردند.

منابع اطلاعاتی شوروی در ایران

منظور از «منابع اطلاعاتی»، کانال‌های اصلی است که K.G.B و G.R.U، مستقیم یا با واسطه سایر ارگانهای حزبی و دولتی، از آن برای کسب اطلاعات استفاده می‌کردند. این

منابع عبارت بودند از:

۱- کارکنان، دیپلمات‌ها و اتباع شوروی

بخشی از اتباع شوروی که با عناوین مختلف (کارشناس فنی، وابسته بازرگانی و...) در ایران اشتغال داشتند، مأمورین اطلاعاتی شوروی بودند که با برنامه‌ریزی دقیق به ایران ارسال می‌شدند. ولی عوامل اطلاعاتی شوروی به همین افراد ختم نمی‌شد. سیستم کارگزینی و ارسال کارشناس به کشورهای دیگر در شوروی چنان بود که عملاً همه کارمندان شوروی را در کشورهای دیگر به منابع و عوامل مستقیم یا غیرمستقیم اطلاعاتی تبدیل می‌کرد. مثلاً لازمه اعزام یک کارشناس شوروی به کشورهای دیگر آشنایی با زبان آن کشور بود.

در رابطه با ایران، در شوروی دوره‌های تحصیلات عالی زبان فارسی در مسکو، لنینگراد، باکو، تاشکند، دوشنبه و تفلیس وجود داشت. این دانشکده‌ها کاملاً «در بسته» بودند و شرایط ورود به آنها از لحاظ هویت و سوابق دانشجوی بسیار دشوار بود و تنها دانشجویان کاملاً مورد اعتماد انتخاب و دست‌چین می‌شدند. فارغ‌التحصیلان این دانشکده‌ها منحصراً به کار در وزارت خارجه و کا.گ.ب مأموریت می‌یافتند و اکثراً جزو هیأت‌های بازرگانی، فرهنگی و غیره به ایران اعزام می‌گردیدند. تدریس‌کنندگان در این مدارس عموماً «از مهاجرین توده‌ای و بعضاً» عوامل کا.گ.ب بودند. از سوی دیگر، مسلماً به تمام کارشناسان، دیپلمات‌ها و اتباع شوروی که برای کار به ایران اعزام می‌شدند، اگر مأمور اطلاعاتی نبودند رهنمودهای لازم برای کسب اطلاعات و اخبار داده می‌شد و پس از پایان مأموریت یا در حین مأموریت از آنان گزارش‌های اطلاعاتی می‌گرفتند.

۲- مأمورین اطلاعاتی

این مأمورین، از کادرهای ورزیده و آموزش یافته سازمانهای جاسوسی شوروی انتخاب می‌شدند و برای انجام مأموریت ویژه - ارتباط با عوامل و یا شبکه‌های ایرانی کا.گ.ب، کسب اطلاعات ضروری، انجام عملیات ویژه و... - به ایران اعزام می‌گردیدند. این مأمورین به طور عمده از پوشش‌های دیپلماتیک و وابستگی‌های بازرگانی، فرهنگی و... استفاده می‌کردند، ولی پوشش‌های مأموران اطلاعاتی به این جا ختم نمی‌شود. کا.گ.ب می‌کوشید تا از متنوع‌ترین و کم‌خطرترین پوشش‌ها استفاده کند، مانند:

۱- نمایندگی‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشورهای وابسته به شوروی (به ویژه

کشورهای اروپای شرقی).

۲- عوامل نفوذی در نمایندگی‌های برخی کشورهایایی که با ایران مناسبات حسنه داشتند، مانند سازمان آزادیبخش فلسطین، سوریه، لیبی، الجزایر و... لازم به توضیح است که در کشورهای مختلف کا.گ.ب می‌توانست از عوامل و مأمورین بومی خود و کمونیست‌های نفوذی این کشورها در نهادهای دولتی برای مقاصد جاسوسی خود در ایران استفاده کند، مانند هندوستان که دارای حزب کمونیست نیرومندی بود و مسلماً در نهادهای دولتی نفوذ داشت.

۳- اعزام مأمورین اطلاعاتی به ایران با پوشش‌ها، پاسپورت‌ها و ملیت‌های غیر شوروی مثلاً کشورهای آسیایی، آفریقایی، اروپایی و ... تحت عنوان بازرگان، توریست و...

۳- حزب توده و فدائیان اکثریت

احزاب کمونیست، و گروه‌ها و عناصر وابسته و هوادار مسکو، منبع مهم جاسوسی شوروی در کشورهای مختلف بودند. نمونه حزب توده به خوبی نشان داد که چگونه این حزب با پوشش برنامه و شعارهای سیاسی عملاً توانست طی ۴ سال پس از انقلاب اسلامی صدها نفر را به عوامل مستقیم و غیر مستقیم کا.گ.ب تبدیل کند و شبکه اطلاعاتی خود را در گوشه و کنار کشور، در مدارس، محلات، دانشکده‌ها، ادارات، ارتش و ... بگستراند.

۴- شبکه‌ها و عوامل نفوذی مستقل

قبل از انقلاب و در دوران رژیم پهلوی، کا.گ.ب و جی. آر. یو، در ایران دارای عوامل نفوذی و شبکه‌های مستقل خود بودند که جدا و بدون ارتباط با حزب توده عمل می‌کردند. گروه سرهنگ حسینی در ارتش، سرلشگر مقربی، علی‌نقی ربانی و افرادی از ایرانیان مقیم شوروی که به ایران اعزام و دستگیر شدند مانند: شاپور وطن‌پور، محمدعلی پیلا و ... نمونه‌های کشف شده جاسوسان کا.گ.ب بودند.

هر چند طی ۴ ساله پس از انقلاب اسلامی، به علت فعالیت گسترده و علنی حزب توده در ایران، کانال اصلی کا.گ.ب را در کشور، این حزب و عوامل نفوذی آن تشکیل می‌داد، ولی مسلماً با استفاده از شرایط سیاسی و اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی کوشیده است تا عناصر و مهره‌های ویژه‌ای را دست‌چین کند و شبکه‌های مستقل نفوذی خود را ایجاد نماید و یا حتی از گروه‌های سیاسی دیگر متمایل به شوروی استفاده کند. تماس با سعادت‌ی

و سازمان منافقین - مجاهدین خلق - بازتاب چنین تلاش‌هایی است.

۵- پایگاه‌ها و مراکز جاسوسی در نوارهای مرزی ایران

این پایگاه‌ها در مرزهای ایران با شوروی وجود داشت و به تکنولوژی مدرن و ماهواره‌ای جاسوسی مجهز بود که به ویژه در دوران پهلوی برای مقابله با پایگاه‌ها و ایستگاه‌های شنود امریکا در ایران ایجاد شد.

در شوروی، نزدیک شدن به شهرهای مرزی ایران از فاصله چند کیلومتری ممنوع بود. مثلاً ورود به شهر لنکران - که نزدیک به آستارا است - بدون داشتن مجوز مخصوص برای اتباع شوروی غیرممکن بود. سرفرماندهی کل نیروهای نظامی شوروی مستقر در قفقاز، در شهر تفلیس - پایتخت گرجستان - قرار داشت و نیروهای تحت فرمان این سرفرماندهی در جمهوری‌های آذربایجان شوروی، ارمنستان، گرجستان مستقر بودند. این نیروها علاوه بر عملکرد نظامی که در شرایط لازم می‌توانستند خاک ایران را مورد تجاوز سریع قرار دهند، دارای وظایف جاسوسی و اطلاعاتی نیز می‌باشند.

۶- مبادلات اطلاعاتی با سرویس‌های جاسوسی غرب

با توجه به همگامی استراتژیک دو قدرت غرب و شرق در مقابله با انقلاب اسلامی ایران و منطقه، کا.گ.ب مبادلات اطلاعاتی ضروری با سرویس‌های جاسوسی غرب داشت.

۷- مطبوعات و کتابهای منتشره در ایران و منابع مطبوعاتی و انتشاراتی کشورهای دیگر در رابطه با ایران

این منبع به طور عمده مورد استفاده انستیتوهای شرق‌شناسی قرار می‌گرفت. مطبوعات و کتابهای منتشره در ایران - به ویژه منابعی که بازتاب مواضع شخصیت‌ها و نیروهای سیاسی کشور باشند - به طور کامل و دقیق توسط سفارت شوروی در تهران تهیه و به مسکو ارسال می‌شدند.

این منابع در انستیتوهای شرق‌شناسی و دیگر مراکز پژوهشی مربوطه به ایران (کا.گ.ب، وزارت امور خارجه، حزب کمونیست و ...) مورد مطالعه دقیق قرار گرفته و مبنای تحلیل عمومی از ایران می‌شد. منابع مطبوعاتی و انتشاراتی کشورهای دیگر - به ویژه امریکا و اروپای غربی - که معمولاً بر پایه اطلاعات خبرنگاران و تحلیل‌گران غربی است، نیز در این مراکز مورد استفاده قرار می‌گرفت.

مکانیسم فعالیت کا. گ. ب در حزب توده

سازمان اطلاعاتی شوروی از دو کانال اصلی، مجموعه تشکیلات حزب توده را کنترل می‌کرد و از آن به مثابه یک شبکه بالفعل جاسوسی بهره می‌جست.

کانال اول، وجود عناصر وابسته و مرتبط با مأمورین اطلاعاتی شوروی در ارگانهای رهبری سازمانهای حزب توده بود. کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی و میزانی، دبیر دوم کمیته مرکزی و مسئول تشکیلات کل، برجسته‌ترین نمونه‌های این عناصر بودند. در مجموعه ارگانهای رهبری تشکیلات حزب توده (اعم از دستگاه کمیته مرکزی، سازمان رسمی، سازمان مخفی، سازمان نظامی) حداقل ۱۶ نفر شناسایی شدند که در ارتباط مستقیم با افسران و کارمندان اطلاعاتی شوروی، به طور انفرادی و یا با اطلاع دبیر اول حزب قرار داشتند. کانال دوم بهره‌گیری سازمان اطلاعاتی شوروی از حزب توده که در واقع نوعی اهرم کنترل و نظارت را نیز تشکیل می‌داد، شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی حزب بود. این شعبه که طبق اساسنامه حزب نقش نظارت بر فعالیت حزب را ایفا می‌کرد، عملاً مهمترین ارگان نظارت کا. گ. ب بر عملکرد حزب توده به شمار می‌رفت. درباره اهمیت نقش این شعبه برای سازمان اطلاعاتی شوروی کافی است متذکر شویم در حالی که عموماً در میان مسئولین و اعضای سایر شعبه مرکزی بیش از یک تا دو عضو کمیته مرکزی حزب (اصلی یا مشاور) وجود نداشت، کلیه اعضای «شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی» (۵ نفر) عضو اصلی یا مشاور کمیته مرکزی حزب بودند. بعلاوه، ۴ نفر از ۵ نفر فوق (هدایت‌الله حاتمی، مسئول شعبه مرکزی؛ احمدعلی رصدی، عضو شعبه مرکزی و مسئول شعبه ایالتی تهران؛ حسن قائم‌پناه، عضو شعبه؛ حبیب‌الله فروغیان، عضو شعبه) از عوامل کهنه کار و برجسته کا. گ. ب بودند. حضور عوامل مستقیم کا. گ. ب در رأس مهمترین ارگانهای حزبی که به نحوی به جمع‌آوری اطلاعات مربوط می‌شد، این امکان را فراهم می‌ساخت تا این ارگانها در جوار وظیفه رسمی حزبی خود، به مثابه ارگانهای ویژه جاسوسی عمل نمایند. مهمترین این ارگانها عبارت بودند از:

۱- شعب «تشکیلات کل» و «اطلاعات»

شعبه «تشکیلات کل» به مثابه کانال اصلی ارتباطات میان کلیه سازمانهای حزبی و شعب مرکزی عمل می‌کرد و بر مجموعه تشکیلات حزب نظارت داشت. میزانی مسئول کل تشکیلات حزب، از اواخر دهه ۱۳۳۰ با مأمورین کا. گ. ب و جی. آر. یو در ارتباط بود و از مهره‌های مطمئن شوروی به شمار می‌رفت. طبق دستور رهبری حزب، هر فرد

حزبی موظف بود هر هفته کلیه اخبار و اطلاعات خود را در محل کار، سکونت و محیط خانواده دقیقاً گزارش نموده و به مسئول خود تحویل دهد. مجموعه گزارش‌های گردآوری شده توسط شبکه حزبی در نهایت به «شعبه تشکیلات کل» می‌رسید و از آن به «شعبه مرکزی اطلاعات» تحویل می‌شد. شعبه اطلاعات ضمن دسته‌بندی موضوعی این اطلاعات و طبقه‌بندی آن، جمع‌بندی نهایی را به هیأت دبیران و هیأت سیاسی ارائه می‌نمود. طبق اعترافات رهبری حزب توده یک نسخه از جمع‌بندی اطلاعات به رابط شوروی داده می‌شد. مشاهده می‌شود که عملاً این سیستم کسب خبر، مجموعه سازمانهای حزب توده را به شبکه اطلاعاتی کا. گ. ب و کلیه عناصر عضو حزب و حتی آشنایان آنان را به منابع غیره مستقیم اطلاعاتی شوروی تبدیل می‌کرد.

۲- شبکه عوامل نفوذی

عوامل نفوذی حزب توده، بسته به کارکرد و اهمیت آنها، در ارگانهای مختلف حزبی سازماندهی شده بودند. این سازماندهی طیف گسترده‌ای از سازماندهی نیمه پنهانی در جنب کمیته‌های ایالتی سازمان رسمی حزب (مانند «کمیته صفر» در سازمانهای ایالتی تهران) تا سازماندهی کاملاً مخفی (سازمان مخفی) و سازماندهی سری نظامی (سازمان نظامی) را در بر می‌گرفت. نقش اصلی عوامل نفوذی حزب توده گردآوری اطلاعات بود. این اطلاعات در نهایت به دبیر اول و دبیر دوم حزب انتقال می‌یافت و به رابطین شوروی تحویل داده می‌شد. درباره سازمانهای مخفی و نظامی حزب توده سخن گفته‌ایم.

۳- شعبه پژوهش

این شعبه که توسط رفعت محمدزاده (مسعود اخگر)، از عوامل مهم جاسوسی شوروی اداره می‌شد، نقش یک ارگان اطلاعاتی کامل را ایفا می‌کرد که علاوه بر کسب اطلاعات خام، وظیفه تحلیل اطلاعات را نیز به عهده داشت. در شعبه پژوهش نیز تعدادی از عوامل مهم نفوذی حزب سازماندهی شده بودند که برخی از آنها مانند مسعود اصحاب یمین، مستقیماً با رفعت محمدزاده تماس داشتند.

۴- شعبه کارگری

شعبه کارگری حزب توده با شبکه گسترده‌ای که از طریق شعب محلی کارگری، در سراسر کشور تنیده بود، وظیفه گردآوری اطلاعات از محیط‌های کارگری را به عهده

داشت. این اطلاعات در نهایت به میزانی (دبیر رابط شعبه مرکزی) انتقال می‌یافت و مهمترین آن، چه به طور خام و چه در قالب تحلیل، به رابط شوروی داده می‌شد.

۵- شعبه امور توده‌ای

این شعبه نیز دارای وظیفه جدی اطلاعاتی بود و گردآوری اطلاعات از مراکز مردمی و محلات را هدف قرار داده بود. مهمترین این اطلاعات نیز به رابط شوروی انتقال می‌یافت. این ارگانها برجسته‌ترین ارگانها با وظایف اطلاعاتی بود. به همین ترتیب، می‌توان درباره سایر اجزاء سازمان پیچیده حزب توده سخن گفت و در یک کلام بر این داوری ایرج اسکندری صحه گذاشت:

... شما به جای اینکه افراد این سازمان را تعلیم بدهید و مارکسیسم لنینیسم و مسایل تئوریک حزب را به آنها بیاموزید، این سازمان را به یک سازمان خبرچینی تبدیل کرده‌اید ... یک سازمان حزبی به خودی خودش نمی‌تواند روی چنین پرنسیپی استوار بشود، پرنسیپی که عبارت از این باشد که بنده عضو حزب هستم به مناسبت اینکه به شما خبر می‌دهم که در اداره من چه اتفاقی می‌افتد. اینکه حزب نمی‌شود ...

یک حزب، یک سازمان حزبی، اگر بنایش بر خبرچینی باشد، هیچ وقت به جایی نمی‌رسد و نخواهد هم رسید. این دیگر می‌شود شعبه‌ای از یک جایی که از آن خبر می‌خواهد، اعم از اینکه پول بگیرد یا نگیرد، و خود به خود یک چیزی خواهد شد که به جایی نخواهد رسید. مگر اینکه بگوئیم هدف حزب عبارت از این است که فقط خبر بدهیم و من باور نمی‌کنم که با چنین سازمانی بشود کاری کرد...

این سازمانها (سازمان‌های اطلاعاتی شوروی) برای سهولت کار خودشان با حزب ما رابطه می‌گیرند، برای اینکه سازمان دادن خبرچینی و جاسوسی خرج دارد...^۱

عوامل کا. گ. ب در رهبری حزب توده

در اینجا به معرفی ۱۵ نفر از مهمترین عوامل سازمان جاسوسی شوروی در کمیته

۱. یادمانده‌ها و یادداشت‌های پراکنده ایرج اسکندری، انتشارات مرد امروز (خارج از کشور)، ۱۳۶۵، صص ۱۵۶-۱۵۴.

مرکزی حزب توده می‌پردازیم.

۱- نورالدین کیانوری: دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده مرتبط با علی اوف، مأمور اطلاعاتی شوروی و سرهنگ دولین، افسر جی. آر. یو، تا سال ۱۳۳۴ در ایران. وی در سالهای اقامت در شوروی و آلمان شرقی نیز در تماس با افسران عالی‌رتبه اطلاعات شوروی (دولین، لئون و ...) قرار داشت. او در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ در ایران به طور مستقیم و غیرمستقیم با مأمورین اطلاعاتی شوروی به نامهای: لئونید شبارشین، لئون، ولادیمیر کوزیچکین، حسین قلی‌اوف، آوجان فلیکس، علی اوف، ایوانف سرگی شیری، گنادی بیچکوف تماس داشت.

۲- فرج‌الله میزانی (ف. م. جوانشیر): دبیر دوم کمیته مرکزی حزب توده و مسئول تشکیلات کل. او از سال ۱۳۳۶ در اتحاد شوروی با کا. گ. ب تماس داشت و این تماس به طور فعال پیش و پس از انقلاب اسلامی ادامه داشت. وی همچنین با لئون و حسین قلی‌اوف مأمور اطلاعاتی شوروی در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ مرتبط بود.

۳- حبیب‌الله فروغیان: عضو کمیته مرکزی حزب توده و عضو شعبه بازرسی و رسیدگی؛ از عوامل درجه اول سازمان جاسوسی کا. گ. ب در ایران. وی در سالهای دهه ۱۳۳۰ در شوروی با کا. گ. ب مرتبط شد. پس از انقلاب اسلامی با آوجان فلیکس، افسر اطلاعاتی شوروی، تماس فعال داشت و با ارتباط با محمد ابراهیم سروری، رابط شماره یک با سفارت افغانستان به شمار می‌رفت.

فروغیان به علت اهمیت اطلاعاتی، در نیمه اول یا دوم سال ۱۳۶۱ به دستور لئونید شبارشین، کارمند ارشد کا. گ. ب، از ایران خارج شد.

۴- گاگیک هرآوانسیان: عضو کمیته مرکزی حزب توده و مسئول شعبه مرکزی تدارکات. او در سالهای ۱۳۳۰ عضو شعبه اطلاعات حزب توده به مسئولیت خسرو بود. وی در سالهای پس از انقلاب اسلامی رابط شماره یک حزب توده با مأمورین اطلاعاتی شوروی بود و با افسران و مأمورین اطلاعاتی به نامهای آوجان فلیکس، مائسترانکو، کوزیچکین و قاسم اف مرتبط بود.

۵- رفعت محمدزاده (مسعود اخگر): عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده و مسئول شعب پژوهش، آموزش (تعلیمات) و هیأت تحریریه ماهنامه دنیا - ارگان سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده. او از سالهای ۱۳۳۰ در شوروی تماس با کا. گ. ب را آغاز کرد و تا زمان ورود به ایران پس از انقلاب اسلامی در ارتباط فعال با مأمورین اطلاعاتی شوروی قرار داشت. پس از انقلاب، وی اطلاعات مهم سیاسی - اقتصادی دریافتی از

عوامل نفوذی حزب را برای تحویل به کا. گ. ب در اختیار نورالدین کیانوری قرار می‌داد.

۶- **محمدپور هرمزان:** عضو کمیته مرکزی و مسئول شعبه انتشارات و هیأت تحریریه مجله مسایل بین‌المللی. او از سالهای ۱۳۳۰ در شوروی تماس با کا. گ. ب را آغاز کرد، به نحوی که در محیط ایرانیان مقیم شوروی به عنوان «جاسوس» معروف بود. وی مرتبط با افسران اطلاعاتی شوروی به نامهای رشیدوف - پیش از انقلاب - و مائو سترانکو - پس از انقلاب اسلامی ایران - بود.

۷- **غلامحسین قائم‌پناه:** عضو مشاور کمیته مرکزی، عضو هیأت تحریریه روزنامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده و عضو شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی. او از سالهای ۱۳۳۰ در شوروی تماس با مأمورین کا. گ. ب را آغاز کرد و به جاسوسی در میان مهاجرین ایرانی مقیم شوروی پرداخت. وی تا سال ۱۹۷۸ در آلمان شرقی تماس منظم اطلاعاتی داشت.

۸- **احمدعلی رصدی اعتماد:** عضو کمیته مرکزی و مسئول شعبه بازرسی و رسیدگی تهران. او از سالهای ۱۹۵۰م. با کا. گ. ب مرتبط شد و پس از انقلاب از طریق شرکت پوششی «تاپ» و مسافرت به شوروی به فعالیت جاسوسی و ارتباط با کا. گ. ب ادامه داد.

۹- **منوچهر بهزادی:** دبیر سوم کمیته مرکزی حزب توده و مسئول هیأت تحریریه در نامه مردم ارگان مرکزی حزب و مسئول شعبه کل سازمانهای توده‌ای بود. او از عناصر مورد اعتماد کا. گ. ب بود و از سال ۱۹۷۳ با سازمان اطلاعاتی آلمان شرقی (سرویس امنیت دولتی - M.F.S) در تماس بود.

۱۰- **علی اکبر باغبان فردوس:** عضو کمیته مرکزی حزب توده و مسئول سازمان ایالتی خراسان. وی با سازمان اطلاعاتی کا. گ. ب پیش و پس از انقلاب اسلامی مرتبط بود. او همچنین با عوامل اطلاعاتی «خادی» در کنسولگری افغانستان در مشهد رابطه داشت.

۱۱- **علی گلاویژ:** عضو کمیته مرکزی حزب توده و مسئول سازمان ایالتی کردستان. او از سال ۱۳۴۶ در ارتباط با کا. گ. ب قرار گرفت.

۱۲- **محمد مهدی پرتوی:** عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده و مسئول سازمانهای مخفی و نظامی. او با لئون و حسین قلی اوف، افسران اطلاعاتی شوروی در تماس بود.

۱۳- **رحمان هاتفی (حیدر مهرگان):** عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده. وی از مسئولین سازمان مخفی تا سال ۱۹۶۰ و دبیر دوم کمیته ایالتی تهران بود که با حسین قلی اوف، افسر اطلاعاتی شوروی رابطه داشت.

- ۱۴- سعید آذرنگ: عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده و از مسئولین سازمان مخفی بود که با حسین قلی اوف - افسر اطلاعاتی شوروی در تماس بود.
- ۱۵- شاهرخ جهانگیری: عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده و مسئول شاخه هوایی - دریایی سازمان نظامی بود و با دو افسر اطلاعاتی شوروی رابطه داشت. قرار ذخیره حزب با کا. گ. ب با وی بود.

مأمورین اطلاعاتی شوروی در ایران

در اینجا به معرفی تعدادی از مأمورین اطلاعاتی شوروی در ایران که مستقیماً در ارتباط با رهبری حزب توده قرار داشتند، می‌پردازیم.

- ۱- لئونید شبارشین: مأمور عالی رتبه اطلاعاتی شوروی در پوشش «رایزن سفارت شوروی» در ایران. او در تاریخ ۵۸/۲/۲۷ وارد ایران شد و در تماس مستقیم با نورالدین کیانوری قرار گرفت. وی در پی پناهندگی ولادیمیر کوزیچکین به غرب از ایران خارج شد.
- ۲- ولادیمیر کوزیچکین: مأمور اطلاعاتی شوروی با پوشش دبیر سوم سفارت شوروی در ایران. وی عامل انتلیجنس سرویس انگلستان (MT-6) در سازمان اطلاعاتی شوروی بود. او با گاگیک آوانسیان در ملاقاتهای کیانوری با شبارشین نقش راننده را ایفا می‌کرد.
- ۳- حسین قلی اوف: مأمور اطلاعاتی شوروی با پوشش دبیر سوم سفارت شوروی در ایران بود. او در ارتباط با فرج‌الله میزانی، نورالدین کیانوری، محمد مهدی پرتوی، رحمان هاتفی و سعید آذرنگ قرار داشت و در تاریخ ۱۳۶۲/۲/۱۵ توسط وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران اخراج شد.
- ۴- گنادی بیچکوفک: مأمور اطلاعاتی شوروی که در تاریخ ۵۸/۱۱/۲۲ با پوشش کارمند نمایندگی بازرگانی شوروی وارد ایران شد. وی با نام مستعار «الهام» در ارتباط با شاهرخ جهانگیری بود.
- ۵- سرگی شیرین: مأمور اطلاعاتی شوروی که در تاریخ ۱۳۵۸/۱۲/۱۷ با پوشش کارمند نمایندگی بازرگانی شوروی وارد ایران شد. و با یکی از عوامل کا. گ. ب در حزب توده به نام فریدون فم تفرشی رابطه داشت.
- ۶- آوجان فلیکس: مأمور اطلاعاتی شوروی که در تاریخ ۵۶/۶/۱۶ با پوشش کارمند نمایندگی شوروی وارد ایران شد و در ارتباط با گاگیک آوانسیان و حبیب‌الله فروغیان قرار داشت. خروج وی از ایران در تاریخ ۱۳۶۰/۹/۱۴ قطعی شد.
- ۷- محمد ابراهیم سروری: مأمور اطلاعاتی کا. گ. ب و سازمان اطلاعاتی رژیم

افغانستان (خاد)، در تاریخ ۱۳۵۹/۱۰/۱۷ با پوشش دبیر اول و متصدی امور کنسولگری افغانستان وارد ایران شد و با نام مستعمار «سرور» با حبیب‌الله فروغیان و یکی دیگر از عناصر حزب توده در تماس بود.

سازماندهی ارتباطات جاسوسی

حزب توده به منظور تبادل اطلاعات با مأمورین اطلاعاتی شوروی، ارتباطات پیچیده و وسیعی را به وجود آورده بود. نحوه این ارتباطات در دو نموداری که در پی می‌آید، مشخص شده است:

نمودار شماره ۱: بیانگر کانالهای پوششی شبکه جاسوسی حزب و شوروی است. جاسوسان حزب از طریق یکی از این کانالها که همه تحت پوشش مؤسسات شوروی است با عوامل کا.گ.ب تماس برقرار می‌کردند.

نمودار شماره ۲: بیانگر سازماندهی شبکه جاسوسی حزب توده در ارتباط با مأمورین اطلاعاتی شوروی است. مغز رهبری‌کننده این شبکه، کیانوری بود که از طریق رابط‌های متعدد، ارتباطات منظم و منسجم را با مأمورین اطلاعاتی شوروی هدایت می‌کرد. این نمودار، مأمورین اطلاعاتی مرتبط با جاسوسان حزب را نیز مشخص می‌کند. نمودار براساس ترتیب زمانی ترسیم شده، بدین معنا که مثلاً فروغیان ارتباط خود را بعد از گاگیگ، و پرتوی ارتباط خود را بعد از میزانی گرفته است.

در نمودار شماره ۲ دوسری ارتباط نشان داده شده است: نخست، ارتباطی که توسط آوانسیان برقرار شده و سپس به فروغیان انتقال یافت و بعد از فروغیان به فم تفرشی وصل شد. در این سری ارتباطات که همه به عنوان رابط مستقیم کیانوری برقرار می‌کردند، کیانوری اطلاعات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را همراه با تحلیل‌ها و گزارش‌ها در اختیار مأمورین اطلاعاتی شوروی می‌گذاشت و رهنمودهای تشکیلاتی و هدایت‌های کلی و جزئی در زمینه‌های مختلف توسط مأمورین شوروی از این کانال به کیانوری می‌رسید.

ملاقات‌های حضوری کیانوری همه از طریق سه نفر رابط فوق با مأمورین شوروی برقرار می‌شد. در آخرین دیدار، لئونید شبارشین، افسر ارشد و عالی‌رتبه کا.گ.ب به کیانوری پیشنهاد کرد که بهتر است هر چه سریعتر از ایران خارج شود. شبارشین این پیشنهاد را به دلیل پناهنده شدن ولادیمیر کوزیچکین، افسر کا.گ.ب و دبیر سوم سفارت شوروی به انگلیس، مطرح کرد.

این سری ارتباطات با مأمورین سازمان اطلاعاتی کا.گ.ب بوده است.

سری دوم ارتباطات کیانوری با مأمورین جی. آر. یو. در رابطه با اطلاعات نظامی است. این ارتباط از میزانی آغاز می‌گردد، به پرتوی انتقال می‌یابد و سپس به هاتفی و نهایتاً به آذرننگ وصل می‌شود. در این ارتباط کلیه اطلاعات نظامی درخواستی، توسط جاسوسان حزبی به مأمورین اطلاعاتی شوروی انتقال می‌یابد. جالب است که مأمور اطلاعاتی شوروی که با اسامی مستعار «لئون» و «آران» ارتباط برقرار می‌کرد و به ادعای نورالدین کیانوری کارمند بخش ارتش در کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی (و در واقع افسر اطلاعاتی G.R.U) بود، در ملاقاتی با میزانی درخواست پرواز یک فروند F-14 را به شوروی و یا افغانستان می‌کند و از او می‌خواهد که فقط خلبانش را حزب معرفی کند و بقیه کارها را خود «آنها» انجام خواهند داد.

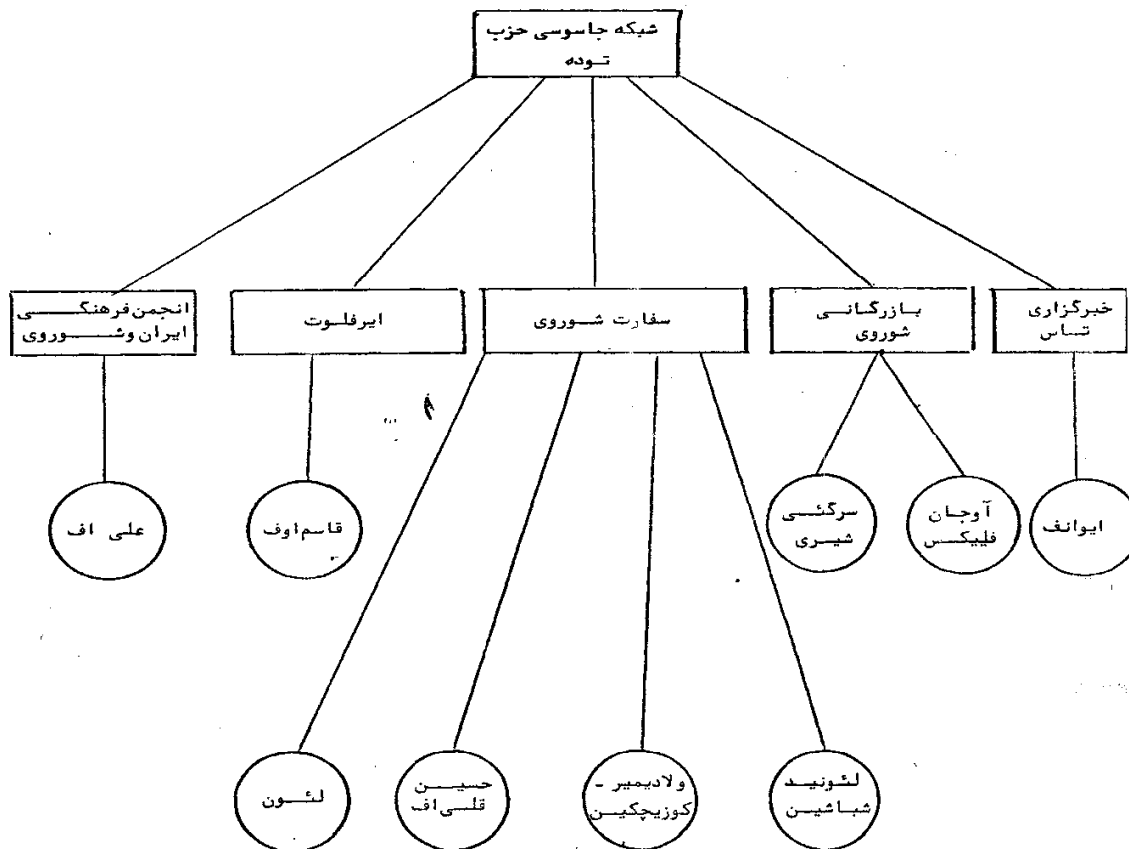
ارتباط شاهرخ جهانگیری ارتباط ذخیره بود. به پیشنهاد روسها برای آن که در «روز مبادا» که احیاناً همه ارتباطات (هر دو سری) قطع می‌گردد، مأمورین شوروی بتوانند کماکان با حزب مرتبط باشند، این ارتباط طراحی می‌شود. شاهرخ جهانگیری ابتدا، با گنادی بیچکوف با نام مستعار «الهام» مأمور کا.گ.ب (کارمند نمایندگی بازرگانی شوروی) در تماس بود و سپس با مأمور دیگر شوروی مرتبط شده است. نکته جالب توجه در تماس جهانگیری با مأمور اطلاعاتی شوروی، اظهار نگرانی این مأمور از گم شدن یک دیپلماتشان بود. او یک شب که کیانوری همراه پرتوی در خانه جهانگیری بود، تلفن زد و به جهانگیری گفت:

گمشده ما در انگلیس است و برای برادر بزرگ خطر دارد. هر چه زودتر خارج شود. (منظور از برادر بزرگ نورالدین کیانوری است). پرتوی از کیانوری اهمیت مسئله را پرسید و او گفت: «مسئله بسیار جدی است.» جهانگیری در تماس بعدی با آن مأمور درباره دیپلمات پناهنده به انگلستان پرسید و او گفت: «او (ولادیمیر کوزیچکین) فقط راننده مأموری بوده که در تماس مستقیم با کیانوری بوده است. تماس دیگر با سفارت افغانستان است. یکی از کادرهای حزب طی سفر به افغانستان تماسهایی با مقامات عالی رتبه افغانی، مانند ژنرال نجیب‌الله، می‌گیرد و قرارهایی برای ارتباط در ایران می‌گذارد. این ارتباط برقرار می‌شود و کیانوری از او می‌خواهد تا فروغیان را وصل کند.

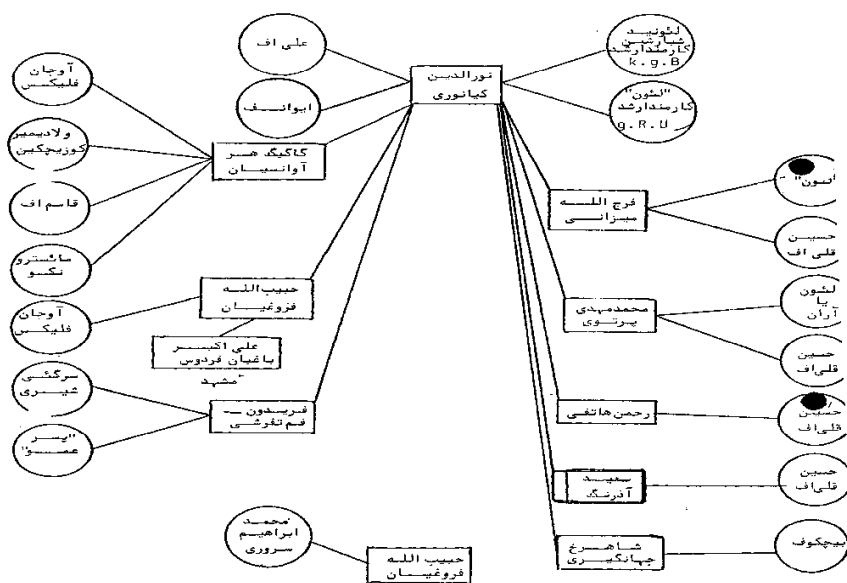
فروغیان با محمدابراهیم سروری با نام مستعار «سرور» دبیر اول و متصدی امور کنسولگری افغانستان در مشهد، تماس می‌گیرد. باغبان، مسئول سازمان ایالتی حزب در خراسان نیز از کانال فروغیان در مشهد با مأمورین شوروی در ارتباط بوده است.

لازم به توضیح است که نمودار شماره ۱، صرفاً بیانگر مراکز علنی ارتباطات است و مراکز پوششی، مانند شرکت «تاپ» (شرکت تجاری که توسط حزب به منظور جاسوسی بعد از انقلاب اسلامی تأسیس شد)، را نشان نمی‌دهد.

همچنین ارتباطات بیان شده فقط ارتباطات پیچیده، منظم و منسجم جاسوسی حزب با افسران اطلاعاتی K.G.B و G.R.U است و تماسهای مداوم حزب با عوامل اطلاعاتی شوروی در سفارتخانه‌های سوریه، لیبی، الجزایر، کوبا، فلسطین، یمن جنوبی و بلغارستان را دربر نمی‌گیرد.



شماره ۱: کسانالهای پوششی ارتباطات جاسوسی شوروی در ایران



شماره ۲ شبکه جاسوسی حزب
 توضیح: اسامی داخل گیومه () اسامی مستعار هستند.

روشهای تماس

روشهای مختلف تماس همواره از جانب مأمورین اطلاعاتی شوروی به جاسوسان حزب توده ارائه می‌شد. در تماسها، رعایت حفاظتهای امنیتی از اهمیت خاصی برخوردار بود و مراقبت توسط مأموران اطلاعاتی شوروی از فرد تماس گیرنده صورت می‌گرفت. این تماسها از قرارهای ساده خیابانی تا تماسهای فنی‌تر، پیچیده‌تر و استفاده از ناقل و وسایل رادیویی را در بر می‌گرفت. به طور کلی، روشهای به کار گرفته شده در ارتباطات جاسوسی حزب توده با مأمورین شوروی به شرح زیر است:

۱- قرار ملاقات

دو طرف تماس در زمان و مکان از پیش تعیین شده همراه با مبادله رمز، تماس برقرار می‌کنند. جاسوسان حزب توده به پنج طریق از این شیوه در تماس با افسران اطلاعاتی استفاده می‌کردند.

الف- قرار ثابت: زمان و مکان تماس ثابت و از پیش تعیین شده بود. مثلاً هر پنج‌شنبه ساعت ۲ بعد از ظهر در بازرگانی شوروی. به عنوان مثال، گاگیگ آوانسیان از این شیوه در تماس با آوجان فلیکس مأمور اطلاعاتی K.G.B استفاده می‌کرد.

ب- قرار درخواستی: هر یک از دو طرف تماس، درخواست تماس فوق‌العاده می‌کنند.

این روش معمولاً توسط تلفن و با رمز از پیش تعیین شده و زمان و مکان معلوم صورت می‌گیرد. به عنوان مثال، در تماس گاگیک با آوجان فلیکس، تماس تلفنی در رأس ساعت معین و بیان رمز «کارو منزل است؟» و جواب «من کارو را نمی‌شناسم»، به معنای ملاقات در روز بعد، در ساعت معینی، در بازرگانی شوروی بود.

ج- قرار متغیر: در هر تماس، محل و زمان قرار بعدی تعیین می‌شود. این نوع قرار عموماً با علامت «سلامتی» معین صورت می‌گیرد. برای مثال، فرج‌الله میزانی در تماس با حسین قلی‌اف از این روش استفاده می‌کرد. همچنین نورالدین کیانوری در تماس حضوری خود با لئونید شبارشین از این شیوه استفاده می‌نمود.

د- قرار اضطراری: در صورت قطع قرارها و عدم امکان استفاده از علامت‌گذاری و تلفن و دیگر وسایل، یک قرار همیشگی موجود بود. این قرار در روزهایی از هر ماه که عدد آن روز برابر با عدد آن ماه باشد (۱ فروردین، ۲ اردیبهشت، ۱۲، ۰۰۰ اسفند) در ساعت و مکان معین صورت می‌گرفت.

ه- قرار ذخیره: این قرار در صورت عدم دسترسی به طرف تماس به یکی از شیوه‌ها صورت می‌گرفت. شاهرخ جهانگیری فرد تماس ذخیره بود که با افسر اطلاعاتی شوروی، گنادی بیچکوف با نام مستعار «الهام»، تماس برقرار می‌کرد.

۲- استفاده از ناقل و صندوق پستی مرده

این روش، تماس بدون مواجهه حضوری است. برای این ارتباط‌گیری یک «ناقل» (به شکل گوی توخالی و جاسازی شده) توسط مأمور اطلاعاتی شوروی در اختیار گاگیک آوانسیان قرار گرفت و چهار محل برای قرار دادن پیام مشخص شد (صندوق پستی مرده):

- سوراخی در دیوار ساختمان تابستانی سفارت شوروی در زرگنده.

- پشت یک تیرچراغ برق، روی زمین، در تقاطع خیابان ولی‌عصر- فرشته.

- دیواری در یکی از خیابانهای فرعی فرشته با استفاده از گوی ناقل.

- در منزلی واقع در بین خیابان فلسطین و خیابان ولی‌عصر، در روز معین، ۴ دقیقه بعد

از مغرب، به مدت ۱۰ دقیقه باز می‌شد و پیام به داخل آن انداخته می‌شد.

امکانات جاسوسی

حزب توده با کمک و مساعدت سازمانهای اطلاعاتی M.F.S. آلمان شرقی امکانات زیر

را فراهم ساخته بود:

۱- جعلیات

در دوران قبل از انقلاب، انواع شناسنامه، گذرنامه، گواهینامه رانندگی و مدارک متفاوت جعلی توسط مأموران اطلاعاتی شوروی و آلمان شرقی در اختیار جاسوسان حزب قرار می‌گرفت. این مدارک پس از انقلاب اسلامی مورد استفاده قرار گرفت. از آن جمله فرج‌الله میزانی با شناسنامه جعلی خود از سفارت ایران در فرانسه گذرنامه گرفت و به ایران آمد. در دوران بعد از انقلاب، حزب در سازمان مخفی خود امکانات وسیع جعل مدارک، از قبیل گواهینامه رانندگی، شناسنامه و ... را فراهم ساخت. همچنین در سال ۱۳۶۱ به پیشنهاد مأمورین شوروی و توسط همین مأمورین در سفارت شوروی در تهران تعدادی شناسنامه و گذرنامه جعلی برای رهبران حزب توده تهیه شد که از آن جمله شناسنامه جعلی نورالدین کیانوری تحویل داده شد.

۲- مالی

امکانات وسیع مالی از طرف آلمان شرقی و شوروی توسط مأمورین اطلاعاتی شوروی در ایران در اختیار کیانوری قرار می‌گرفت و گاه به حسابهای بانکی حزب در آلمان ریخته می‌شد. از جمله، مبلغ ۸۰۰/۰۰۰ تومان توسط ولادیمیر کوزیچکین در اختیار گاگیک، مبلغ چند هزار مارک و فرانک توسط لئون، افسر اطلاعاتی شوروی، در اختیار نورالدین کیانوری قرار گرفت. جالب توجه است که پس از انقلاب، مقرری سالیانه حزب توده از شوروی و آلمان شرقی، که به ترتیب ۲۵۰ هزار دلار و ۱۲۰ هزار دلار در سال بود، به حساب این حزب در کشورهای اروپایی واریز می‌شد.

۳- خروج از مرز

امکانات حزب توده برای خروج از مرز متعدد بود، از جمله امکاناتی در مرز ایران و افغانستان در تایباد و مرز ایران و شوروی در دره‌گز فراهم شده بود. لازم به تذکر است که مأمورین اطلاعاتی K.G.B درخواست کرده بودند که حزب امکانات خود را در این زمینه گسترش دهد و فعالیتهای خود را در اختیار آنها قرار دهد.

۴- تعقیب و مراقبت

در این زمینه هم حزب توده و هم مأمورین شوروی دارای تیم‌های تعقیب و مراقبت برای انجام فعالیتهای اطلاعاتی بودند. در مورد رحمان هاتفی، مأموران شوروی ضمن

عملیات تعقیب و مراقبت او متوجه تعقیب هاتفی توسط مأموران اطلاعاتی جمهوری اسلامی شده و حزب را مطلع ساختند.

۵- شنود و شنودیابی

مأمورین اطلاعاتی شوروی دارای امکانات شنود و کشف شنود بوده‌اند و در این زمینه به حزب کمک می‌کردند. گاه چند شماره تلفن توسط کیانوری به آنان داده می‌شد تا معلوم شود که در معرض شنود قرار داد یا خیر.

۶- فنی

مأموران شوروی وسایل پیچیده فنی برای برقراری تماس و تهیه سند در اختیار جاسوسان حزبی می‌گذارند. به دلیل اطلاع رهبری حزب توده از وقوع ضربه، این امکانات پیچیده در بسیاری موارد نابود شد و تنها ۴ مورد آن کشف گردید.

الف- دستگاه عکسبرداری از سند که توسط حسین قلی‌اف، مأمور اطلاعاتی شوروی در اختیار محمدمهدی پرتوی گذاشته شد. این دستگاه از نوع HIRAKAWA.35 ساخت ژاپن است.

ب- حسین قلی‌اف یک رادیو همراه با دستور کار آن در اختیار پرتوی قرار داد. پرتوی باید در شب معینی از هر هفته در ساعت معین، رادیو را روی موج معین بگذارد و پیام رمز را (به صورت بوق) که از سفارت پخش می‌شود، بگیرد. علایم در رابطه با قرار اضطراری، لغو کردن تماسها و عادی بودن اوضاع بود.

ج- یک دوربین عکسبرداری از سند را حسین قلی‌اف در اختیار سعید آذرنگ گذارد. همچنین سعید آذرنگ درخواست یک دستگاه شنودیاب کرد و حسین قلی‌اف دستگاه را آورد ولی ظاهراً در دستگاه اشکالی بود.

در این رابطه، مقادیر زیادی شناسنامه، پاسپورت، گواهینامه رانندگی و مهرهای جعلی دولتی (ثبت اسناد، وزارت کار، کمیته انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ارتش و ...) و مقادیری مرکب نامرئی از آرشیه‌های حزب به دست آمد.

اهداف سیاسی - اطلاعاتی شوروی

شوروی در رابطه با جمع‌آوری اطلاعات نظامی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی توسط حزب توده، هدفهای زیر را دنبال می‌کرد:

الف: اعمال سیاست در رقابتهای سیاسی و تسلیحاتی جهانی با ابرقدرت امریکا.
 ب: شناخت دقیق و کامل و همه جانبه از جمهوری اسلامی ایران و بافت سیاسی اجتماعی و اقتصادی کشور، به منظور اتخاذ سیاست مناسب در قبال جمهوری اسلامی، برای جلوگیری از گسترش اسلام و انقلاب اسلامی (هدف حداقل) و براندازی نظام و استقرار یک رژیم چپگرا (هدف حداکثر).

ج: کمک به گسترش کمی و کیفی حزب توده در جهت ایجاد زمینه‌های هر چه بیشتر نفوذ شوروی در تمامی شئون جامعه ایران و استفاده از این تشکیلات عریض و طویل برای کسب اطلاعات.

د: استفاده از موقعیت حزب توده به منظور گسترش شبکه‌های جاسوسی «K.G.B» و «G.R.U» در ایران و خاورمیانه.

ه: مهره‌چینی و ایجاد زمینه‌های سلطه در جهت مسخ انقلاب اسلامی و نابودی آن.
 و: استفاده از کادرهای تعلیم یافته و آموزش دیده حزب توده و تشکیلات پیچیده و گسترده در عرصه‌های مختلف، اقلیت‌های ملی و مذهبی، گروه‌های چپ، اغتشاشات منطقه‌ای و ... در راستای سیاست‌های کوتاه مدت و بلند مدت شوروی.
 ز: استفاده از حزب توده به منظور شناسایی نیروهای متنفذ غرب‌گرا، دریافت سیاسی جامعه ایران و کشف ایستگاههای جاسوسی غرب علیه شوروی.

اطلاعات موردنظر شوروی در ایران

مأمورین اطلاعاتی K.G.B و G.R.U در تماسهای گسترده خود با جاسوسان حزب توده اطلاعاتی را در زمینه‌های مختلف به شرح زیر درخواست می‌کردند:

۱- اطلاعات با ارزش نظامی (در چهار زمینه)

الف: اطلاعات و اخبار مربوط به مسایل فنی پیچیده نظامی.

ب: اطلاعات و اخبار مربوط به ارتش جمهوری اسلامی در زمینه‌های:

۱- تعداد نیروها، سلاحها و سازماندهی نیروها.

۲- دورنما و برنامه‌های آینده نیروهای سه‌گانه و طرحهای تدافعی.

۳- قراردادهای تسلیحاتی.

ج: اطلاعات همه جانبه از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بسیج، موقعیت آنها و کم و کیف نیرو و اسلحه و مسایل سیاسی مربوط به آن.

د: اطلاعات و اخبار مربوط به جنگ تحمیلی عراق علیه ایران.

- ۲- اطلاعات گسترده اقتصادی و اجتماعی (در زمینه‌های زیر)
- الف: وضعیت کارخانه‌ها، کارگران، سطح تولید، برنامه‌های آینده.
- ب: وضعیت کشاورزی، دامپروری و روستاها.
- ج: قراردادهای اقتصادی، واردات و صادرات دولت.
- د: بودجه و عملکرد اقتصادی دولت و وضعیت ارزی.
- لازم به تذکر است که در تأمین این نوع اطلاعات، تحلیل‌های شعب پژوهش، دهقانی و کارگری حزب نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت.
- ۳- اطلاعات ریزسیاسی (در زمینه‌های)
- الف: احزاب، گروهها و نیروهای سیاسی.
- ب: شخصیت‌های مؤثر در جامعه که مورد تأیید و یا رد نظام جمهوری اسلامی ایران است.
- ج: عملکردهای سیاسی دولت و وضعیت نیروهای درون و برون حاکمیت جمهوری اسلامی ایران.
- ۴- اطلاعات در رابطه با وسایل غیر نظامی و پیچیده تکنولوژی غرب در ایران.
- ۵- اطلاعات و اخبار در رابطه با افغانی‌های پناهنده به ایران، در زمینه نیروها، گروه‌های متشکل سیاسی و خط مشی آنها و فعالیت‌های ضد شوروی آنها، امکانات و پایگاهها و تعلیمات نظامی.

کشف شبکه نفوذ حزب توده

نفوذ عام و خاص

علیرغم اهمیت فعالیت‌های نفوذی برای حزب توده، بخش یا ارگان خاصی برای این منظور در نظر گرفته نشده بود، بلکه سیستم حاکم بر حزب توده به نحوی بود که مجموعه عوامل حزبی، اعضا و هواداران را به عوامل نفوذی تبدیل می‌کرد. در این باره پیش‌تر گفتیم و با مکانیسم گزارش‌دهی و کسب خبر از طریق ارگان‌های مختلف به ویژه «شعبه تشکیلات کل» و «شعبه اطلاعات» آشنا شدیم. ایجاد چنین سیستم عام نفوذی برای حزب توده فایده‌هایی داشت. با همگانی کردن نفوذ، کمیت آن افزایش چشمگیری می‌یافت، قبح سیاسی این حرکت لوث می‌شد و به علاوه این خطر که تمرکز عوامل نفوذی در یک شبکه مشخص سبب کشف آن و ضربه‌پذیری حزب شود، منتفی می‌گردید.

بنابراین، مجموعه سازمانهای حزب توده را می‌توانیم به معنای عام شبکه نفوذی بدانیم.

نورالدین کیانوری در اعترافات خود می‌نویسد:

این شیوه عادی احزاب کمونیست و شاید سایر احزاب سیاسی که در دولت شرکت ندارند، می‌باشد که سعی می‌کنند در همه ارگانها و سازمانها افرادی را به سوی خود جلب کنند. افراد خود را در این سازمانها نگهدارند و در صورت امکان افرادی را به این ارگانها بفرستند با دو هدف عام، یکی استفاده از آنها برای بدست آوردن اطلاعات و دیگر در صورت امکان مطرح کردن نظریات حزب بوسیله آنها در این ارگانها و سعی در پیاده کردن این نظریات. این شیوه عام است و در هر مورد ویژگی خاص خود را پیدا می‌کند.^۱

همانطور که ملاحظه می‌شود هدف کیانوری عادی جلوه دادن عملیات نفوذ حزب توده است. در تکمیل سخن وی باید افزود که وقتی این نفوذ عام تبدیل به یک شبکه منظم کسب خبر و حتی اخبار طبقه‌بندی شده دولتی و نظامی شود و در رأس آن شبکه منسجم ارتباطات با سازمان‌های کا. گ. ب و جی. آر. یو قرار گیرد، طبعاً پدیده‌ای عادی جلوه نمی‌کند و مجموعه سازمانهای حزبی را به شاخک‌های اطلاعاتی جاسوسی شوروی تبدیل می‌کند که در تاروپود جامعه تنیده شده است. در چنین شرایطی کاملاً طبیعی و موجه است که مسئولین یک نظام، اشتغال عوامل وابسته به چنین حزبی را در این یا آن نهاد دولتی به مثابه مهره‌چینی یک منبع خبری بیگانه تلقی کنند و در صدد پاکسازی آنها برآیند.

اکثر این افراد در حالی که شاغل بودند به عضویت حزب توده درآمدند و پس از مدتی که در مشاغل حساس قرار گرفتند، از حوزه‌های محل زندگی به حوزه‌های محل کار منتقل شدند تا فعالیت‌های حزب را در محیط کار هماهنگ نمایند. در میان این افراد، عناصری که به عنوان توده‌ای ناشناخته بودند، براساس رهنمودهای تشکیلات سعی در استتار خود داشتند و در این راه حتی از تظاهر به مسلمانی و تهیه پوشش مذهبی خودداری نمی‌کردند. به هر روی، علاوه بر نفوذ عام که طیف گسترده‌ای از اعضا و هواداران حزب توده را دربر می‌گرفت، حزب توده دارای شبکه نفوذی خاص بود. عناصری که نفوذ آنها در ارگان خاصی ضروری تشخیص داده می‌شد، با برنامه‌ریزی و هدف از پیش تعیین شده عملیات نفوذ را آغاز می‌کردند. این عناصر در ارتباطات ویژه‌ای که طیف متنوعی از سازماندهی (نیمه پنهانی، کاملاً پنهانی، سری - نظامی) را در بر می‌گرفت، متشکل می‌شدند.

منظور از شبکه نفوذی حزب توده در این بخش، این عناصر سازمان یافته و استتار شده

۱. کیانوری، بازجویی، ۱۳۶۲.

است. عوامل نفوذ عام حزب را به عنوان «منابع» و عوامل خاص نفوذ را به عنوان «عامل نفوذی» می‌خوانیم.

اهداف نفوذ

با توجه به عام و شامل بودن اهداف حزب توده در کلیه زمینه‌ها و ابعاد، بدیهی است کلیه ارگانهای اداره‌کننده کشور، شامل قوای سه‌گانه (مجریه، مقننه و قضائیه) از رأس تا ذیل، مشمول اهداف نفوذی حزب قرار می‌گرفت.

همانطور که در نقل قول کیانوری مشهود است، طبیعتاً نفوذ در هر مورد ویژگی خاص خود را می‌یافت. مراکزی که بیشتر مورد توجه حزب قرار داشت و توانسته بود عوامل منابعی را در آنها رخنه دهد، به شرح زیر است:

۱- مجلس شورای اسلامی: مجلس، مرکز قانون‌گذاری کشور، همواره مورد توجه ویژه احزاب و گروههای سیاسی قرار دارد و حزب توده نیز سعی فراوان در دستیابی به چند کرسی در مجلس شورای اسلامی داشت؛ ولی به دلیل شناخت ماهیت این حزب به وسیله مردم، نامزدهای حزب توده از راهیابی به مجلس محروم شدند. با این وجود حزب توده از راههای دیگر وارد شد و در تماس با تنی چند از نمایندگان اقلیتها توانست آنها را با خود همراه سازد و از این طریق ضمن جمع‌آوری اطلاعات و اخبار سعی در القای نظرات خود در مجلس نماید.

۲- کلیه وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی: در این بخش عمدتاً اعضای حزب که شاغل در این ادارات بودند، وظیفه پیشبرد اهداف حزب را به عهده داشتند. همانطور که قبلاً اشاره شد اعضای شاغل حزب در ادارات دولتی از حوزه‌های محل زندگی به حوزه‌های محل کار منتقل می‌شدند تا بتوانند در مقاصد خویش در هر اداره‌ای به طور هماهنگ عمل کنند.

۳- نیروهای نظامی و انتظامی کشور: حزب توده بیشترین نیروهای نفوذی و حفاظت شده‌ترین عوامل خود را در نیروهای سه‌گانه ارتش ایجاد کرده بود و این افراد را تماماً به سازمان نظامی منتقل نموده بود تا از حفاظت عالی برخوردار باشند. این مسئله نشان‌دهنده میزان اهمیت نیروهای مسلح برای اهداف حزب توده و جایگاه آن در پیشبرد مقاصد درازمدت حزب بود. حزب توده همچنین عوامل نفوذی خود را در شهربانی و ژاندارمری رسوخ داده بود. در رابطه با سپاه و کمیته، به دلیل ضوابط جدی مکتبی در گزینش، میزان نفوذ حزب توده ناچیز بود.

۴- رسانه‌های جمعی: با توجه به نقش عظیم رسانه‌ها در جامعه و افکار عمومی و مشی

سیاسی انقلاب و نظام، این مراکز همواره مورد توجه احزاب و گروههای ضدانقلاب قرار داشته است. حزب توده نیز به این هدف توجه خاص داشت. حزب توده، طبق اعتراف رهبران و عوامل نفوذی آن در این مراکز، از طریق رسوخ در برخی نقاط حساس رادیو و تلویزیون و مطبوعات، بر آن بود تا مشی سیاسی خود را در پوشش مقالات و گزارشات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مندرج در مطبوعات و نیز تهیه و پخش فیلم‌ها و برنامه‌هایی از طریق صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، به جامعه القا کند.

۵- حزب جمهوری اسلامی: با توجه به نقش حزب جمهوری اسلامی در جامعه، این حزب نیز از اهداف خاص نفوذی حزب توده بود.

۶- مراکز نفوذ عام: سایر مراکز فعال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز در معرض نفوذ اعضا و هواداران حزب توده قرار داشتند. این مراکز در واقع اهداف نفوذ عام حزب توده را تشکیل می‌دادند. مهمترین این مراکز به شرح زیر است:

- کارخانجات دولتی و خصوصی.
- شرکت‌های تعاونی دولتی، محلی و ...
- شوراهای اسلامی محلات.
- انجمن‌های اسلامی.
- مراکز بسیج اقتصادی.
- هیأت‌های هفت نفره واگذاری زمین.
- انجمنهای اولیا و مربیان مدارس.
- دانشگاه‌ها و ...

سازماندهی منابع و عوامل نفوذی

همانگونه که در مقدمه اشاره شد، مسئله نفوذ برای حزب یک مسئله عام و شامل بود و کلیه ارگانها، مراکز دولتی و مملکتی را در بر می‌گرفت. طبیعی است که برنامه‌ریزی نفوذ (به مفهوم خاص آن) برای همه مراکز اشاره شده از عهده هر تشکیلاتی هر چند قوی و منسجم خارج است، پس حزب توده مسئله نفوذ را به طور عام در دستور کار خود قرار داد و از هر موقعیتی، جهت پیشبرد اهداف خود در این زمینه استفاده می‌کرد. جهت روشن شدن موضوع، تعمقی بیشتر در سخنان کیانوری دبیر اول حزب توده، درباره اهداف نفوذ ضروری است.

کیانوری مسئله نفوذ را شیوه عادی احزاب کمونیست و شاید سایر احزاب سیاسی که

در دولت شرکت ندارند، می‌دانست و نحوه عمل را در سه محور خلاصه می‌کرد:

۱- در کلیه مراکز مورد نظر، افرادی را به طرف خود جلب کنند، یعنی با نزدیک شدن به افراد نشان شده، آنان را به تدریج به خط فکری خود نزدیک سازند و در نهایت فرد مورد نظر را دانسته یا ندانسته به عاملی برای اجرای اهداف حزب تبدیل کنند.

۲- افراد خود را در این مراکز نگهدارند. این عمل با آموزشهای لازم این افراد در مورد چگونگی تطبیقشان با محیط، نحوه رفتار و کردار و گفتار جهت حفاظت از خود و لو نرفتن صورت می‌گرفت.

۳- افرادی را به این مراکز بفرستند، یعنی با هدف و برنامه‌ریزی از پیش تعیین شده افراد مورد نظر خود را به این مراکز نفوذ دهند. مفهوم خاص نفوذ، در روش سوم است. همانطور که در بالا اشاره شد به علت وسعت مراکز مورد نظر حزب و عدم توانایی هر تشکیلاتی بر کار نفوذ در همه این مراکز، این روش فقط در موارد معینی به کار رفته است. حزب توده پس از پیروزی انقلاب اسلامی با اتخاذ مواضع منافقانه در قبال انقلاب و با استفاده از تبلیغات وسیع، توانست افرادی را در اوان پیروزی انقلاب عضوگیری کند. بسیاری از این افراد یا دارای مشاغل دولتی بودند و یا در مراکز دیگری که هدف حزب بود، مانند کارخانجات، دانشگاهها، شوراهای محلی و تعاونی و غیره اشتغال داشتند و این خود زمینه جلب افراد جدید را فراهم می‌کرد. در ابتدا کلیه این افراد در کنار سایر اعضای حزب در حوزه‌های حزبی که براساس تقسیم جغرافیایی محل سکونت اداره می‌شد، سازماندهی شدند، ولی پس از مدتی عوامل شاغل در برخی از این مراکز که از حساسیت بیشتری برخوردار بودند، از بقیه جدا شده و در حوزه‌های ویژه‌ای که براساس محل کار سازماندهی شده بود قرار گرفتند.

برخی افراد نیز به علت حساسیت شغلی، به صورت انفرادی ارتباط داشتند و در حوزه سازماندهی نشدند. اولین مرکزی که به علت حساسیت فوق‌العاده آن سازماندهی شد، نیروهای مسلح بود. پس از پیروزی انقلاب و انسجام اولیه سازمان مخفی، عوامل نفوذی حزب در ارتش، شهربانی و ژاندارمری در شاخه‌های ویژه سازماندهی شده و مستقیماً تحت نظر مسئول تشکیلات مخفی (که او نیز مستقیماً تحت نظر دبیر اول حزب قرار داشت) قرار گرفتند.

در مراکز مهم دیگر، مانند مجلس شورای اسلامی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی، حزب توده عوامل نفوذی خود را یا از طریق ارتباط مستقیم افراد خاصی از کمیته مرکزی و یا از طریق سازمان مخفی اداره می‌کرد.

منابع نفوذی در برخی از مراکز دولتی نیز به علت اهمیت زیاد آنها، در حوزه‌های ویژه محل کار سازماندهی شده و مستقیماً تحت نظر ناحیه دبیرخانه سازمان ایالتی تهران قرار گرفتند. این مراکز عبارت بودند از: صدا و سیما، جمهوری اسلامی سازمان برنامه و بودجه، مخابرات و مطبوعات (کیهان و اطلاعات). با توجه به این توضیحات به طور کلی می‌توان گفت منابع و عوامل نفوذی حزب در ارگانهای مختلف کشوری در پنج بخش سازماندهی شده بودند.

۱- ارتباطات انفرادی برخی عناصر رهبری حزب با عوامل نفوذی خاص. در این زمینه می‌توان به ارتباطات محمدعلی عمویی (مسئول شعبه روابط عمومی حزب) با بیت اوشانا (نماینده اقلیت دوره اول مجلس شورای اسلامی) و رفعت محمدزاده (مسئول شعبه پژوهش حزب) با مسعود اصحاب یمین (دبیر تشکیلات کل کشور در سازمان اداری و استخدامی و از دوستان و همکاران نزدیک یکی از اعضای عالیرتبه حزب جمهوری اسلامی) اشاره کرد.

۲- سازمان نظامی، که عوامل نفوذی مستقر در نیروهای نظامی و انتظامی را در بر می‌گرفت.

۳- سازمان مخفی: عوامل نفوذی حزب در مراکز حساس نیز در این تشکیلات سازماندهی شده بودند.

۴- ناحیه دبیرخانه سازمان ایالتی تهران: منابع و عوامل نفوذی حزب توده در صدا و سیما، جمهوری اسلامی، سازمان برنامه و بودجه، مخابرات و مطبوعات (اطلاعات و کیهان) در شاخه‌های مجزا، سازماندهی شده و مستقیماً تحت نظر ناحیه دبیرخانه سازمان ایالتی تهران قرار داشتند. این ناحیه زیر نظر هیأت دبیران سازمان ایالتی تهران قرار داشت و «ناحیه صفر» خوانده می‌شد.

۵- حوزه‌های حزبی: سایر افراد شاغل عضو حزب در حوزه‌های محل کار سازماندهی شده و ارتباط آنها از طریق حوزه‌های بالاتر صورت می‌گرفت. بخشی از این افراد نیز در حوزه‌های پنهان‌تری با نام «حوزه ویژه» سازماندهی شده بودند که در جنب سازمانهای محلی قرار داشت. «حوزه ویژه» این یا آن عضو «ویژه» (مانند فلان نویسنده یا شاعر معروف) را در بر می‌گرفت و گاه این «ویژگی» به دلیل حساسیت شغلی بود.

ناحیه صفر

درباره سازماندهی، سازمان‌های مخفی و نظامی پیش‌تر گفته‌ایم و در اینجا به «ناحیه

صفر» که در واقع شبکه سازمان یافته منابع و عوامل حزب توده در مخابرات، مطبوعات، خبرگزاری جمهوری اسلامی، سازمان برنامه و بودجه و صدا و سیما بود می‌پردازیم. لازم به توضیح است که بیشتر افراد به دلیل جو سیاسی سالهای اولیه پس از انقلاب، در محیط‌های کار به عنوان «توده‌ای» شناخته شده بودند و به همین دلیل عنوان «عامل نفوذی» که شاخص آن استتار و ناشناخته بودن است، در این افراد کمتر دیده می‌شد. با وجود این، حزب در سالهای ۱۳۶۰-۱۳۶۱ کوشید تا با ایجاد تغییراتی در محل کار و زندگی این افراد، حتی‌الامکان در جهت حفظ و نفوذ آنان در رده‌های بالاتر تلاش کند. فرج‌الله میزانی مسئول کل تشکیلات، درباره کارکرد سازماندهی ویژه برای این عناصر چنین می‌نویسد:

ما این‌ها را از شبکه جمع کردیم و یک جا متمرکز کردیم تا هم محفوظ‌تر باشند و هم بتوانند در رشته‌های خودشان به حزب کمک کنند.^۱

ناحیه دبیرخانه (ناحیه صفر) یکی از نواحی سازمان ایالتی تهران محسوب می‌شد که در آن عناصر ویژه سازماندهی شده بودند و در چهارچوب تقسیمات جغرافیایی نواحی تهران نمی‌گنجید.

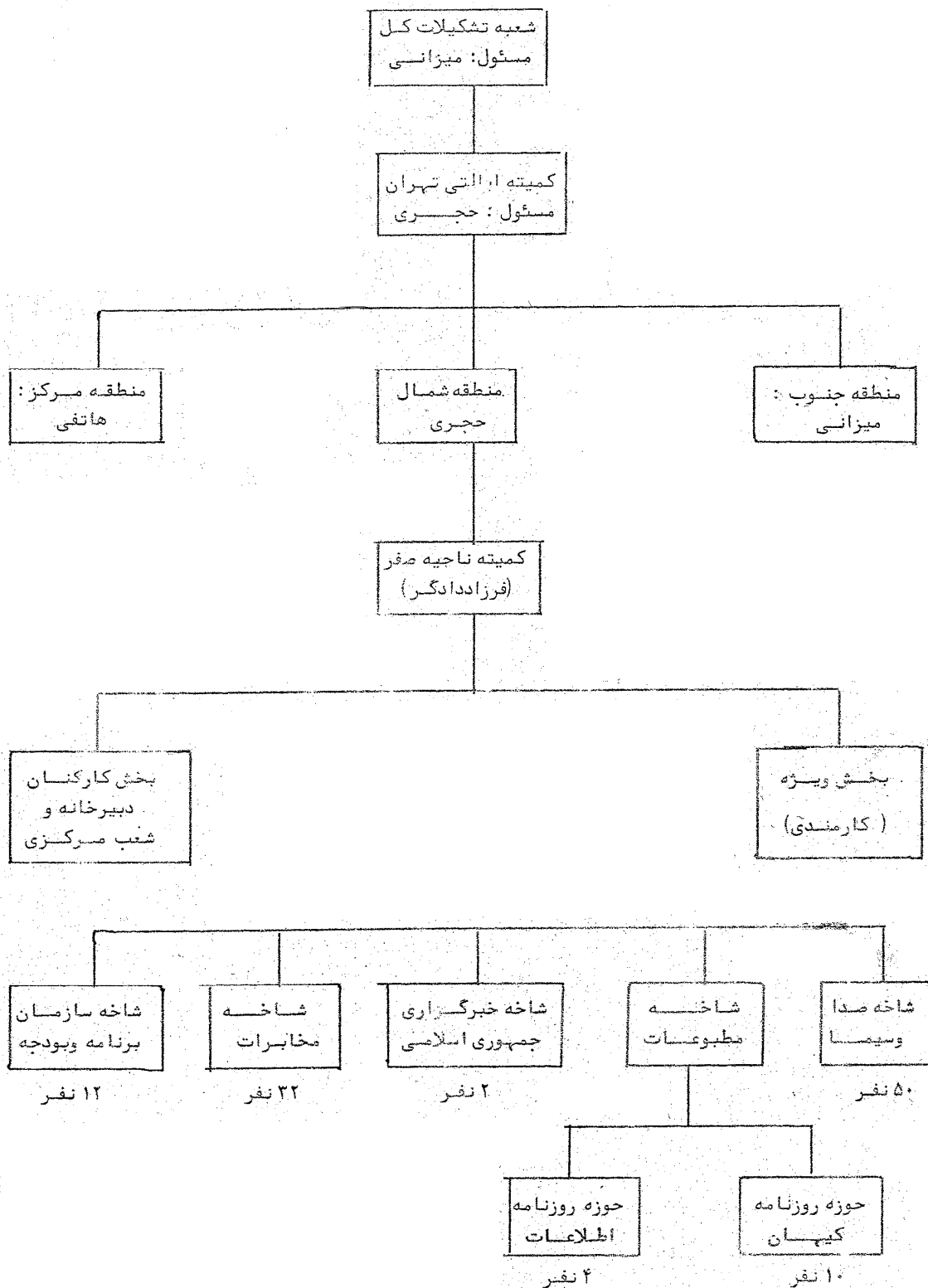
ناحیه دبیرخانه، به عنوان یک سازمان ناحیه، توسط یک کمیته ناحیه اداره می‌شد که در رأس آن یکی از کادرهای سابقه‌دار و مورد اعتماد قرار داشت. اعضای کمیته فوق به نوبه خود کادرهای برجسته دستگاه مرکزی حزب بودند.

سازمان «ناحیه صفر» به دو سازمان بخش تقسیم می‌شد. در شاخه نخست کارکنان دستگاه مرکزی حزب و شاغلین در شعب حزبی تهران سازماندهی شده بودند که به دلیل نوع کار خود، از نظر امنیتی، سازماندهی آنان در سایر نواحی تهران صلاح نبود.

بخش دوم، عوامل نفوذی حزب در صدا و سیما، مطبوعات، خبرگزاری جمهوری اسلامی، مخابرات، سازمان برنامه و بودجه را در بر می‌گرفت که برحسب محیط کار به ۵ شاخه تقسیم می‌شد.

در سال ۱۳۶۱ «ناحیه صفر» به عنوان یکی از نواحی تهران در منطقه شمال سازماندهی شد و توسط عباس حجری (مسئول کمیته ایالتی تهران) سرپرستی می‌شد. جایگاه «ناحیه صفر» را در سازمان ایالتی تهران و سازماندهی درونی آن می‌توان با نموداری که در پی می‌آید نشان داد.

۱. میزانی، بازجویی، ۱۳۶۲.



در شاخه های پنجگانه فوق جمعا ۱۱۰ نفر سازماندهی شده بودند.

دستورالعمل‌ها و رهنمودها

۱- دستورالعمل‌ها

دستورالعمل‌های ارائه شده به منابع و عوامل نفوذی را به طور کلی می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف: حفظ خود و سعی در ارتقاء به پست‌های حساس در محیط کار.

ب: گردآوری اخبار و اطلاعات.

ج: طرح و القای نظرات حزب در قالب مفاهیم اسلامی.

برای تشریح سه محور فوق و جهت نشان دادن دقیق دستورالعمل‌ها از اعترافات خود منابع و عوامل نفوذی دستگیر شده و نیز مسئولین حزب استفاده می‌کنیم.

محور الف: حفظ خود و سعی در ارتقا به پست‌های حساس

- «به ما گفته می‌شد که سعی کنید در پست مهمی قرار بگیرید تا خبرهای دسته اولی کسب کنید.»

- «رهنمود داده می‌شد که سعی کنید در قسمت‌های فرهنگی یا گزینش (سپاه) فعالیت کنید.»

- «همواره مسئول من تأکید داشت که می‌بایستی ظاهر اسلامی را حفظ کرد. تأکید می‌شد که حتماً نماز بخوانم. کنجکاوی نکنیم که عامل حساسیت است، حفظ خود کرده و رعایت مخفی‌کاری بنمائیم.»

- «باید ناشناخته بمانیم تا اگر بعدها حزب ضربه خورد ما ضربه نخوریم و بتوانیم برای حزب کار کنیم.»

- «در برخوردهای روزانه و عادی نیز مانند فرائض دینی با آنها هماهنگی می‌کردم.»

- در تمام مقاطع تأکید مسئول این بود که باید خود را حفظ کنی. در محل‌های کار هم این مسئله رعایت می‌شد.»

- «به من گفته شده بود که در کارم باید دقیقاً مثل یک سپاهی عمل کنم. تطبیق کردن خودم با شرایط سپاه مدتی طول کشید و تمام وقت مرا می‌گرفت چون گفته شده بود که کار ما یک کار دراز مدت و سیاسی است.»

- «دستورالعمل این بود: حفظ موقعیت خود، سعی در بهتر شدن موقعیت تظاهر به اسلام و حزب‌الهی بودن. نشان دادن خود به عنوان یک فرد ضد توده‌ای.»

- «به گفته کیانوری فرد (نفوذی) باید ظاهری اسلامی داشته باشد. در عمل و گفتار در تمام محیط زندگی ضوابط اسلامی را رعایت کند و هیچ رد غیر اسلامی از خود نگذارد.»

- «اصل کار همان ناشناخته‌بودن از نظر توده‌ای بودن بود.»
 - «به ما گفته می‌شد که سعی کنید ظاهری کاملاً شبیه به یک حزب‌اللهی داشته باشید ریش را نتراشید، نسبت به محیط کارتان سعی کنید که بشکل عادی برخورد داشته باشید، وارد بحث‌های سیاسی نشوید (اما ساکت هم نباشید) در بحث‌های ایدئولوژیک که احیاناً پیش می‌آید وارد جمع نشوید چون ممکن است یک موقع نتوانید درست بیان کنید و جای شک و شبهه بگذارید.»

- «همیشه توصیه می‌شد اطراف خودتان را پاکسازی کنید، حتی اگر لازم شد به حزب فحش بدهید و موضع بگیرید.»

- «سعی کنید وارد قسمت اطلاعات (سپاه) شوید چرا که اطلاعات جایی است که موثق‌ترین خبرها را دارد.»

- «در محیط کارخانه یکنفر که از همه بیشتر شناخته شده است کارهای تبلیغی را انجام بدهد و بقیه فعالیت تبلیغی نداشته باشند.»

- «در محیط کار محیط را از نظر روانی بشناسید و موقعیت خود را تثبیت کنید.»

- «پس از پیروزی انقلاب اسلامی به من گفته شد که به تدریج تظاهر به توده‌ای بودن را کم کنم و در مجامع و تظاهرات توده‌ایها شرکت نکنم»

محور ب: گردآوری اخبار و اطلاعات

- «رهنمودهائی که در این زمینه داده می‌شد عبارت بود از: زیر پاکشی به عنوان یکی از شیوه‌های کسب خبر، داشتن روابط حسنه با مسئولین محیط کار، دستیابی به مشاغل حساس، شناسایی منابع خبری.»

- «درجه وثوق اخبار را تعیین کنید، تغییرات (افراد و پست‌ها) و جهت تغییرات را مشخص کنید، تعیین وجود نیروها و خطوط مختلف و میزان تأثیر آنها و نظر تک‌تک آنها نسبت به حزب.»

- «همیشه به ما گفته می‌شد هر چه می‌دانید بگوئید فکر نکنید که دیگران می‌دانند و احتیاجی نیست که شما بگوئید.»

- «سعی کنید با افرادی که به نحوی مسئول هستند کسب خبر کنید.»

- «وظیفه مستقیم ما عبارت بود از جمع‌آوری و دادن خبر هر چه بیشتر...»

محور ج: طرح و القای نظرات حزب در قالب مفاهیم اسلامی

- «می‌توانید تمام سیاستها و مشی حزب را مطرح کنید بدون اینکه نامی از حزب

ببرید.»

- «قصد ما از ورود افرادی به وزارت کشاورزی این بود که بتوانیم طرح‌های حزب را در زمینه اصلاحات ارضی تا هر قدر که ممکن است مطرح سازیم و از این راه در تصمیمات آن وزارتخانه در حل مسایل ارضی اثر بگذاریم.»

- «نفوذ فکر و نظرات حزب از طریق تهیه طرح و کوشش برای رساندن این طرحها به مقامات از هر راه ممکن انجام می‌گرفت.»

۲- رهنمودهای امنیتی

این رهنمود را می‌توان در دو بخش خلاصه کرد:

الف: رهنمودهای امنیتی در مورد نحوه اجرای قرارها و مسایل جانبی آن.

ب: رهنمودهای امنیتی در زمینه چگونگی جعل اسناد اخبار و اطلاعات و استفاده از جاسازیه‌ها.

در این مورد نیز جهت روشن شدن دقیق‌تر رهنمودهای ارائه شده به بخشهایی از اعترافات متهمین اشاره می‌کنیم.

الف: نحوه اجرای قرارها و مسایل جانبی آن

- «اجرای قرار که قبلاً در پارکها و بصورت قدم زدن انجام می‌گرفت، قطع شده و مسئول می‌گفت که در اتوبوس واحد سوار شده و از سر خط به ته خط می‌رویم و حرف می‌زنیم و یا او بیشتر مواقع با اتومبیل خود مرا سوار می‌کرد و صحبت می‌کردیم. وقتی که می‌خواست به منزل ما بیاید، قبلاً یک علامت سلامتی یاد داده بود که بصورت چسباندن یک تکه نوار چسب زیر دستگاه تلفن عمومی نزدیک منزلمان بود.»

- «از اجرای قرارها در سر چهارراه‌ها و نقاط شلوغ که بیشتر تحت کنترل هست خودداری شود. اجرای قرار به صورت سیار باشد و در حال حرکت و یا در محل‌های پوشیده مثل چلوکبابی‌ها، رستورانها، ساندویچ فروشیها، درمانگاهها، مطب دکتر، سوپرمارکتها، داروخانه‌های بزرگ.»

- «در حین اجرای قرار توجیه لازم را در برخورد با گشت و پست بازرسی داشته باشند.»

- «در ارتباط‌های حزب هیچگونه ردی جهت شناسائی داده نشود حوزه‌های حزبی که در خانه تشکیل می‌شد باید چشم بسته می‌رفتیم. می‌گفتند در خیابانهای اصلی قدم نزنید قرارها با علامت سلامتی اجرا می‌گردید، در خانه هیچ‌گونه کتاب غیر مذهبی نگهداری

نشود.»

- «ارتباطات بصورت یکطرفه بود. همیشه مسئول من آدرس و مشخصاتم را داشت و من هیچ اطلاعی از مشخصات مسئول نداشتم.»

- «چیزی که همیشگی بود و معمولاً روی آن تکیه می‌شد چک کردن قبل از قرار بود و اینکه مطمئن شویم کسی نسبت به ما سوءظن پیدا نکرده و یا احیاناً تعقیب نمی‌کند و برای اینکار معمولاً گفته می‌شد چند خیابان خلوت و یا کوچه خلوت را پشت سر بگذارند و از اتوبوس برای طی مسیر استفاده نکنند.»

- «قرار سلامتی که این اواخر داشتیم این بود که مسئول ما در خیابان مقداری نایلون سبز و قرمز می‌ریخت و یکی از ما می‌باید می‌رفتیم و اگر علامت بود عصر همان روز در ساندویچ فروشی سرپیچ خیابان همدیگر را می‌دیدیم و یا برای قرار متقابل کبریت‌های سوخته سرکوچه می‌ریختیم.»

- «شیوه‌های علامت‌گذاری: هر فردی یک محلی را که برایش چک کردن راحت بود، علامتی را انتخاب می‌کرد و به مسئولین می‌داد که اگر مسئولین در خلال بین دو قرار عادی با او کاری داشتند با علامت زدن او را سر قرار حاضر کنند. دیگری موضوع قرارهای ثابت و قرارهای اضطراری یا اتصال بود. قرارهای ثابت قرارهایی بود که بین افراد و مسئولشان گذاشته می‌شد که زمان و محلش ثابت بود و اگر قرار عادی اجرا نمی‌شد باید سرقرار می‌رفتند تا یکدیگر را پیدا کنند. قرار اتصال یا اضطراری، قرار بود کامل با علامت شناسائی و جملات سؤال و جواب لازم برای تماس‌گیری، که هر روز برای مسئول بالاتر از مسئول عادی می‌فرستاد، تا در صورتی که برای مسئولش اتفاقی افتاد ارتباطش قطع نشود و سر قرار اتصال حاضر نشود تا مسئول دیگری با او تماس بگیرد.»

- «این اواخر معمول شده بود که در مورد همه قرارهای کتبی عددی را از روز و ساعت قرار کم می‌کردیم و عدد را جداگانه نوشته یا شفاهاً می‌گفتیم که اگر قرار گم شد و بدست کسی افتاد نتواند با آن فرد مربوطه تماس بگیرد.»

ب: رهنمودهای امنیتی در حمل اخبار و اطلاعات

- «سعی کنید جاسازی داشته باشید.»

- «رهنمود این بود که اوراق ارسالی را در جاسازی مطمئن قرار دهیم و همچنین جاسازی جدید معرفی می‌کردیم.»

- «نحوه انتقال اخبار به دو صورت کتبی یا شفاهی بود. مسایل کتبی را توی یک قطعه

کاغذ می‌نوشتیم و در یک پاکت پستی می‌گذاشتیم و به رابط می‌دادم و اخباری را که می‌شنیدم در دیدار شفاهاً مطرح می‌کردم. موارد کتبی یا در میان جعبه دستمال کاغذی بود یا در میان لایه‌های مقوایی نقاشی کودکان و یا قاب عکس. از خودکارهایی که دارای روپوش هستند نیز استفاده می‌شد. از حمل هرگونه کتاب و جزوه و نوشته مربوط به حزب و تشکیلات و اخبار بدون جاسازی مطمئن خودداری می‌شد.»

- «مسئول همیشه تأکید داشت که اخبارم را جاسازی کرده و به او بدهم.»^۱

۱. نقل قول‌ها از بازجویی‌های عوامل نفوذی حزب توده استخراج شده است.

بخش هفتم

بقایای حزب توده پس از انحلال (۱۳۶۸-۱۳۶۲)

آغاز سخن

به نظر من انشعاب و تفرق در نزد این گروهکها، که فاقد ریشه در جامعه ایرانند و بر گرد شعار ضدانقلابی و منفی دشمنی با جمهوری اسلامی جمع شده‌اند و خواستار آرزوی محال سرنگونی جمهوری اسلامی‌اند، امری است به کلی عادی. بحران جهانی مارکسیسم، بحران در نظام سوسیالیسم، بحران معنوی و اخلاقی در کشورهای پناهگاه، رکود فکری و عدم درک لجبازانه معنای انقلاب اسلامی در ایران، رقابتها و حسادتهای کودکانه، دست زدن به ماجراجوییهای خائنانه، افق بسیار تنگ و منطق سیاسی و غیره و غیره، از جمله عوامل عینی و ذهنی این تفرق است که در آینده نیز ادامه خواهد یافت. این گروهکها تجزیه پیکر جدا از منشأ حیات را مجسم می‌کنند که جز تعفن فعالیت دیگری ندارد. «احسان طبری، ۱۳۶۷/۱۲/۱۳»^۱

حزب توده، مانند هر جریان سیاسی و ایدئولوژیک دیگر، دارای یک پایگاه اجتماعی است. از نظر جامعه‌شناسی، پایگاه اجتماعی جریانات سیاسی چپ، میانه و راست ایران عبارتست از اقشار اجتماعی غربگرا، که طی دهه‌های پس از انقلاب مشروطه در ایران شکل گرفتند و به تدریج طی چند نسل با فرهنگ غربی و ایستارها و ارزشهای آن پرورش یافتند.^۲

در یک قرن اخیر، اقشار غربگرا در جوامع اسلامی پایگاه فرهنگی و سیاسی تمدن

۱. کیهان، ۲۲ فروردین ۱۳۶۸. مصاحبه احسان طبری.

۲. پدیده غرب‌گرایی در ایران مورد مطالعه جدی پژوهشگران مسلمان بوده است. پیش از انقلاب، دکتر علی شریعتی و جلال آل‌احمد در آثار خود به این پدیده، از دیدگاه جامعه‌شناسی، توجه نمودند.

نواستعماری غرب را تشکیل داده‌اند. این اقشار به تدریج و در پی برنامه‌ریزیهای نواستعماری، که در ایران با «انقلاب سفید» شاه به اوج خود رسید، از نظر کمیت گسترش یافتند و با بهره‌گیری از امکانات آموزش دانشگاهی در داخل و خارج کشور، از نظر کیفی نیز به دستیازی بر تخصصهای عمده کنترل جامعه در همه ابعاد، بویژه در بعد روشنفکری، موفق شدند و بدین‌سان با کسب دانش و کارشناسی به عنوان اهرمهای سلطه تمدن معاصر مغرب زمین به وزن اجتماعی کمی و کیفی قابل‌اعتنایی دست یافتند.

«انقلاب سفید» دهه ۱۳۴۰ شمسی در ایران، با دگرگونیهای ریشه‌ای در ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه معطوف به همین هدف بود. به هم‌ریزی جامعه سنتی روستایی و شهری ایران و ایجاد یک طبقه اجتماعی جدید، که در دامان فرهنگ معاصر غربی پرورش یافته و با فرهنگ و روانشناسی و خلق و خوی جامعه سنتی مذهبی ایران کاملاً بیگانه است، به عنوان پایگاه نو استعمار غرب در ایران، هدف اصلی «انقلاب سفید»، بویژه در برنامه «اصلاحات ارضی» آن را تشکیل می‌داد: ایجاد یک طبقه متورم غربگرا، یعنی «طبقه متوسط» متجدد و لائیک برخاسته از رفورمهای نواستعماری پس از مشروطه در ایران. تأسیس دیوانسالاری عریض و طویل نوع غربی و متمرکز در شهرهای اصلی، به ویژه در تهران، بدون آنکه هیچ کارکرد اجتماعی - اقتصادی مثبت داشته باشد، در جهت ایجاد اشتغال کاذب برای این اقشار بود. این پدیده چنان توسعه یافت که در دهه ۱۳۵۰ شمسی جامعه کارمندی ایران با قریب به یک میلیون شاغل، که حدود ۲۵٪ آن در تهران متمرکز بود، بخش وسیعی از جامعه را تشکیل می‌داد، که با احتساب خانواده‌شان رقم بزرگی جمعیت است.

باید افزود که پوشش فرهنگی - تبلیغی غربگرایی فقط «طبقه متوسط» انقلاب سفیدی را دربر نمی‌گرفت و از طریق وسائل ارتباط جمعی - بویژه تلویزیون، رادیو، سینما و ... و آموزش و پرورش پیش‌دانشگاهی و دانشگاهی و سایر کانالها مجموعه جامعه ایران را آماج گرفته بود.

توسعه این فرآیند بدانجا رسید که به گفته احسان نراقی، جامعه‌شناس ایرانی و سرپرست «مؤسسه تحقیقات اجتماعی» در رژیم گذشته:

من می‌گفتم تقلید از غرب ما را به بن‌بست می‌کشاند و مملکت ما تفکیک و تقسیم می‌شود به دو گروه، یکی مستفرنگ و دیگری سنتی و اینها همدیگر را نمی‌فهمند و می‌شوند دو ملت، دو قوم... معتقدات جامعه، پندارها و اعتقادات جامعه یک اهمیت اساسی دارد که رژیم شاه و از رژیم بالاتر روشنفکران ما از آن

غافل بودند.^۱

خاستگاه مارکسیسم، به عنوان یک ایدئولوژی غربی، طبقه متوسط غربگرای کشور است و اصولاً مارکسیسم علی‌رغم دعوی آن در ستیز با کاپیتالیسم هیچ‌گاه با مبانی فرهنگی تمدن استکباری غرب نزاع نداشته است. احسان طبری می‌نویسد:

تسلط فرهنگی، یعنی پخش تمدن غربی که مهم‌ترین حربه نفوذ و سیطره است، نیز به نظر لنین مهم نمی‌آمد. لنین به عنوان تحلیلگر مارکسیست در جامعه در پی اثبات اولویت عامل اقتصادی و ساختار مادی جهان بر مسائل معنوی است، لذا در تحلیل امپریالیسم نیز همین اولویت را مطرح می‌کند.

امپریالیست‌ها در پی نشان دادن زقوم سودپرستی در سرزمین‌های مستعمره و وابسته‌اند. برای این منظور امپریالیست‌های انگلیس و آمریکا و فرانسه و دیگر امپریالیست‌ها ابتدا نهال فرهنگ ویژه خود را در مغزها نشانند تا فضای مساعدی برای غارت و تسلط فراهم شود. مبارزه با فرهنگ مصرفی فاسد غربی، اولویت مهم در عرصه مبارزه مردم «جهان سوم» برای استقلال و خودکفایی است.

برخی واقعیات را در این باره ذکر کنیم: چارلز ترولین در کتاب آموزش و پرورش در هندوستان (چاپ لندن، ۱۸۳۸م.) می‌نویسد: «جوانان هندی پرورش یافته تحت سرپرستی غرب کاملاً آشنا با فرهنگ و تمدن ما، دیگر ما را (بریتانیایی و به طور کلی غربی را) بیگانه نمی‌دانند. بنابراین سلطه استعماری ما را تشخیص نمی‌دهند... ما را الگوی خود قرار می‌دهند، ما را حامیان خود می‌شناسند، آرزوی آنان این است که مانند ما شوند». لرد ماکائولی، طراح فرهنگ در هندوستان و دوست چارلز ترولین، در خاطرات خود (۱۸۳۵م.) می‌نویسد که هدف این فرهنگ آن است که «یک طبقه از هندیها تربیت شوند که بتوانند نقش رابط بین ما و میلیونها هندی تحت سلطه ما را ایفاء نمایند و وسیله تفاهم بین ما باشند». یک طبقه که از نژاد هندی و خون هندی، ولی دارای سلیقه، فرهنگ، اخلاق و فرهنگ انگلیسی باشد».

این خودباختگان غربزده، که امپریالیسم در کشورهای مستعمره و وابسته و از جمله ایران تربیت کرده، ریشه زقوم سودورزی و شیوه زندگی مصرفی است. لنین درباره این ریشه اصلی سخنی نمی‌گوید و بعدها حکومت‌های سوسیالیستی با همین

۱. کیهان، ۶۷/۲/۲۱ (گفتگوی احسان نراقی با بی. بی. سی).

شیوه ملت‌های خود را بار آوردند. لنین در نطق معروف خود خطاب به جوانان شوروی فراگرفتن این فرهنگ را (که از جامعه بردگی و کفرآلود یونان و رم سرچشمه گرفته و در دوران هومانسیم و نوزائی احیاء شده و در کشتزار سودجویی و دولت‌مداری سرمایه‌داری به میوه نشسته است) اکیداً توصیه می‌کند و نظریه بوگدانف را که خواستار «فرهنگ پرولتاریا» (!) بود، به شدت طرد می‌نماید. لنین فقط این بهترین «سنن فرهنگی» و بهره‌برداری از این «ثروت بشری» را به جوانان سفارش می‌نماید.^۱

مارکسیسم، از جمله مارکسیسم ایرانی، در دامان چنین فرهنگی پرورش یافته و به عنوان یکی از شاخه‌های تمدن معاصر مغرب زمین، تا زمانی که ریشه‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی فرهنگ استکباری غرب در جامعه ما خشک نشود، بر این ریشه خواهد روئید، هر چند وزن اجتماعی آن در مقایسه با آثار اصیل جامعه ناچیز باشد. روشن است که این ریشه از آن علف هرزی است که در بستر بارور جامعه اسلامی ما فی‌نفسه دارای فضای رشد و بالاش نیست و در واقع اگر دست بیگانه و پرورش فرهنگی او در کار نباشد، با رشد فرهنگ اصیل اسلامی خواهد خشکید. بنابراین آنگاه که از بی‌ریشگی جریان‌ات سیاسی غربگرا در جامعه ایران سخن می‌گوییم ناظر به همین معناست.

فروپاشی حزب توده، تنها اضمحلال ساختارگسترده و بغرنج سازمانی این جریان بیگانه و وابسته نبود، و در عین حال - چنان که دیدیم - پژواک عمیق در عرصه‌های سیاسی و ایدئولوژیک داشت و باورمندان به این جریان را در بحران ژرف و همه‌جانبه فرو برد. این فروپاشی، چنانکه گفتیم و دیدیم، یک حرکت مکانیکی در جهت حذف نبود، بلکه ثمره محتوم بیماری‌ای بود که طی هفت دهه ایدئولوژی مارکسیسم را می‌خورد و با سیاست‌های آلوده خود در منطقه، از جمله ایران، آن را به نقطه عطف زوال و پوسیدگی رسانیده بود. ثمره این تطور، نفرت عمیق و بازدارنده‌ای بود که راه رشد مارکسیسم ایرانی، از جمله حزب توده، را در جامعه ایران مسدود می‌ساخت و آن را در تعارض فرهنگی با ملتی مسلمان که با هجوم الحاد معاصر غربی به مقابله برخاسته‌اند، قرار می‌داد.

در پی عملیات فروپاشی حزب توده، بخش عمده اعضاء آن با معرفی خود به مراکز قضایی و انتظامی کشور، علیرغم اینکه برخی از آنها دارای مسئولیتهای بالا بودند، راه رشد سالمی را در جامعه پیش گرفتند و نظام جمهوری اسلامی ایران نیز در حد توان خود

۱. احسان طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم، صص ۴۰۸ - ۴۰۶.

کوشید تا راه بازگشت و زیست آنان را فراهم سازد. معهدا، در جریان عملیات، و بویژه در سال ۱۳۶۲، بخشی از کادرها «و اعضاء حزب توده و سازمان فدائیان (اکثریت)» از کشور خارج شدند و به عنوان «پناهنده سیاسی» به طور عمده در کشورهای اروپای غربی و آمریکا اقامت گزیدند و تحت تکفل «صلیب سرخ» قرار گرفتند. در عین حال، بخش اندکی نیز به اتحاد شوروی و کشورهای بلوک شرق رفتند، که به طور عمده در باکو اسکان داده شدند. در واقع، گریز این افراد از ایران به هیچ وجه پایه واقعی نداشت و عمدتاً ناشی از جو وحشتی بود که توسط بقایای رهبری حزب توده، مستقر در آلمان شرقی، و رادیوهای امپریالیستی غرب بدان دامن زده می شد. تحلیل بقایای رهبری حزب توده این بود که با خروج هر چه بیشتر نیرو از ایران، بتوانند در خارج از کشور برای خود پایگاه سیاسی تأمین کنند و بر اساس این پایگاه به موجودیت خود مشروعیت و دوام و بقاء بخشند. در حالیکه اگر این افراد در ایران می ماندند، مانند بیشتر اعضاء و هواداران حزب توده، می توانستند روال زندگی عادی - و حتی اشتغال - خود را ادامه دهند. به هر روی، این حادثه ای بود که رخ داد و متأسفانه عده ای را به کام خود کشید.

در سالهای ۱۳۶۲ به بعد، عناصر شوروی گرای ایرانی (حزب توده و سازمان فدائیان - جناح «اکثریت») یکی از جریانهای ضدانقلاب مستقر در خارج از کشور را تشکیل دادند و تاریخچه ای را از سر گذرانیدند، که سرشار از بحران و بن بست روانی و سیاسی و فکری است. تحولات جاری کشور و بویژه افشاگرهای سیاسی و نظری در ایران و «شوک» ناشی از فروپاشی حزب توده، عامل اساسی در تعمیق این بحران تا سرحد بن بست سیاسی و ایدئولوژیک بود. بحران جاری جهان مارکسیسم و اوجگیری پدیده گورباچفیسیم در کشورهای اردوگاه سوسیالیستی احزاب کمونیست غربی نیز عامل اساسی دیگری بود، که در ژرفش بحران و بن بست چپ شوروی گرا در خارج از کشور تأثیر اساسی گذارد. بخش حاضر، که پایان بخش سیر دور و دراز ما در مهم ترین جریان چپ ایرانی می باشد، به این تاریخچه اختصاص دارد.

سیر فعالیت بقایای حزب توده، پس از انحلال

نیروهای برون مرزی

در سال ۱۳۶۱، که رهبری حزب توده از طریق لئونید شبارشین، کارمند ارشد کا.گ.ب. در ایران، در جریان ضربه قریب الوقوع قرار گرفت، به تمهیدات مختلف سیاسی و سازمانی دست زد. از جمله، تأمین یک مرکز در خارج از کشور به منظور پشتیبانی تبلیغاتی -

سیاسی از حزب در داخل ضرورت یافت. در نتیجه، هیأت دبیران حزب توده به تأسیس «کمیته برون‌مرزی حزب توده ایران» مبادرت ورزید و این کمیته به انتشار نشریه‌ای به نام راه توده پرداخت. در آن مقطع کارکردی که برای این ارگان متصور بود، بسیج یک حرکت تبلیغی قوی در حمایت از رهبری حزب، در صورت وقوع ضربه و ایجاد جنگ روانی علیه مسئولین نظام به منظور رفع اتهام از حزب بود. رهبری حزب توده تصور نمی‌کرد که ابعاد این ضربه عمق یابد و به کشف سازمانهای مخفی و نظامی و شبکه‌های جاسوسی و نفوذ و طرحهای براندازی خزنده و کودتایی حزب بینجامد. در این «کمیته برون‌مرزی»، که از طریق «دایره تشکیلات خارج از کشور» با رهبری حزب ارتباط داشت، تعدادی از اعضای مقیم اروپای غربی حزب مجتمع بودند. آنان عناصری بودند که به دلیل اقامت طولانی در غرب، پس از انقلاب در ایران حضور نیافتند و در محل زندگی خود کم و بیش به فعالیتهای برون‌مرزی حزب یاری می‌رسانیدند. مهندس کاظم ندیم (عباس) نیز به عنوان مسئول دفتر حزب در آلمان شرقی با این کمیته در ارتباط قرار داشت. در نیمه سال ۱۳۶۱، علی خاوری، عضو هیأت دبیران و نماینده حزب در مجله مسایل صلح و سوسیالیسم، از سوی هیأت دبیران حزب ارتباط فعالی با «کمیته برون‌مرزی» برقرار ساخت و عملاً هدایت آن را به دست گرفت. به افراد فوق باید بابک (خسرو) امیرخسروی را نیز افزود، که در سال ۱۳۶۰ به فرانسه رفته بود. مجموعه فوق، عملاً تیمی از عناصر کمیته مرکزی حزب توده را تشکیل می‌داد، که کم و بیش مورد تأیید رهبری حزب در داخل کشور قرار داشت.

علاوه بر عناصر فوق، در آلمان شرقی معدود بقایای رهبری حزب توده می‌زیستند. این افراد یا مانند ایرج اسکندری و رضا رادمنش (رهبران پیشین حزب) عناصری بودند که در جنگ قدرت در رهبری حزب توده سقوط کرده و با عنوان تشریفاتی عضو کمیته مرکزی و با نگاهی عنودانه و سرشار از غبطه و حسادت به کیانوری و رهبری حزب در داخل کشور، دوران بازنشستگی خود را می‌گذرانیدند و یا مانند حمید صفری (دبیر دوم پیشین حزب) عناصر مطرود و اخراجی کمیته مرکزی بودند و یا مانند داوود نوروزی با حفظ عنوان تشریفاتی عضویت در کمیته مرکزی، به بهای مجیزگویی از کیانوری زندگی آرام خود را در آلمان شرقی بر دغدغه حضور در ایران انقلابی ترجیح داده بودند. به گروه فوق اردشیر آوانسیان، عضو کهنسال رهبری حزب توده، را باید افزود که ده‌ها سال در ایروان (ارمنستان شوروی) مستقر بود و عنوان تشریفاتی عضویت در کمیته مرکزی را یدک می‌کشید. در باکو (آذربایجان شوروی) نیز گروهی ۴۰ - ۵۰ نفره سکونت داشتند که سالها در

مسند رهبری «فرقه دمکرات آذربایجان ایران»، اهرمهای کلیدی پرمفعت را در «جمعیت پناهندگان سیاسی ایرانی مقیم اتحاد شوروی» قبضه کرده و بر جمعیت کثیری از ایرانیان پناهنده حکومت داشتند. در رأس این نیرو، غلام یحیی دانشیان قرار داشت؛ که با مرگ او در سال ۱۳۶۴، اقتدار او به امیرعلی لاهرودی انتقال یافت. کمیته مرکزی فرقه، موفق شد در سال ۱۳۳۹، با حمایت و اعمال فشار حزب کمونیست و کا.گ.ب. آذربایجان شوروی قریب به ۲۰ نفر از اعضای خود را به درون کمیته مرکزی حزب توده رسوخ دهد. عضویت عناصر فوق در رهبری حزب توده عملاً تا آستانه انقلاب یک عنوان افتخاری و «اداری» محسوب می‌شد و آنان مشارکت جدی در حیات این مجموعه نحیف نداشتند. همانگونه که گفتیم با تجدید حیات حزب توده در داخل کشور، کمیته مرکزی حزب در پلنوم هفدهم (فروردین ۱۳۶۰) کلیه افراد فوق، از جمله دانشیان، صدر فرقه و لاهرودی، دبیر اول فرقه، را به علت عدم حضور در ایران اخراج نمود و انوشیروان ابراهیمی دبیر اول «فرقه دمکرات آذربایجان» (سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان) گردید. به جمع فوق، معدود عناصری را که در سایر جمهوریهای شوروی زندگی کرده و پیوند خود را با حزب توده محفوظ داشته بودند، باید افزود. در رأس این عناصر گروه سه نفره سهراب زمانی، علی ابلوچ و ناصرانی قرار داشتند که پس از انقلاب و مراجعت احمدعلی رصدی به ایران عنوان تشریفاتی سازمان حزب توده در مسکو را یدک می‌کشیدند و اشتغال آنان گرداندگی رادیوی صدای ملی ایران از پخش اجتماعی رادیو مسکو بود. افراد فوق در کمیته مرکزی حزب توده جایگاهی نداشتند، ولی به دلیل پیوندهای خود با کا.گ.ب از عناصر فعال توده‌ای محسوب می‌شدند. با خروج فروغیان از ایران در سال ۱۳۶۱، عملاً او در رأس این عناصر قرار گرفت.

به طور خلاصه، در آستانه انحلال حزب توده، نیروهای برون‌مرزی آن را می‌توان به شرح زیر بیان داشت:

۱- «کمیته برون مرزی» و معدود عناصر کمیته مرکزی مرتبط و مورد تأیید رهبری حزب، که در رأس آنها علی خاوری قرار داشت. در پیرامون این کمیته تعدادی از عناصر هوادار حزب در خارج از کشور مجتمع بودند.^۱

۲- گروه سه نفره زمانی، ناصرانی، ابلوچ در مسکو که در سال ۱۳۶۹ حبیب‌الله فروغیان نیز به آنها پیوست.

۱. به همین کتاب، مبحث «سازمانهای حزب توده در خارج از کشور» مراجعه شود.

۳- عناصر مغضوب یا منفعل کمیته مرکزی مستقر در شوروی و آلمان شرقی (اسکندری، رادمنش، اردشیر آوانسیان، داود نوروزی) و نیز حمید صفری، عضو اخراجی کمیته مرکزی حزب توده.

۴- باند «کمیته مرکزی فرقه»، به رهبری دانشیان- لاهرودی، که از ترکیب کمیته مرکزی حزب توده اخراج شده بودند.

در پی انحلال حزب توده، تعدادی از اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی (مانند: دکتر ژیلا سیاسی- مسئول شعبه روابط بین‌المللی، اکبر شاندرمنی- مسئول کمیته ایالتی گیلان و فرهاد فرجاد آزاد- مسئول کمیته ایالتی اصفهان، حسین راسخ قاضیانی- از مسئولین سازمان مخفی)، تعدادی از مسئولین و کادرهای حزبی (مانند: محمد اسمعیلی- مسئول کمیته ایالتی فارس، محمد آزادگر- از مسئولین کمیته ایالتی آذربایجان و...)، تعدادی از اعضای سازمان مخفی (مانند: علیرضا خدائی)، تعدادی از اعضای سازمان نظامی (مانند: ناخدا حمید احمدی و ناخدا محمد حقیقت) موفق به فرار از کشور شدند. به علاوه، تعدادی از کادرهای درجه ۲ و کارکنان شعب مرکزی و ایالتی و اعضای ساده حزب نیز به خارج از کشور عزیمت نمودند، که در جمع آنان افرادی مانند سیاوش کسرائی (شاعر)، فریدون تنکابنی (نویسنده)، محمدتقی برومند (نویسنده) شهرتی داشتند. بعد از انحلال حزب توده، «کمیته برون مرزی» «به رهبری علی خاوری تنها ارگان به جای مانده از سازمان حزب توده بود که عملاً رهبری بقایای آن را به دست گرفت و با پوشش عناصری چون فرجاد به آن کوشید تا حیات حزب توده را تداوم بخشد و بدینسان به مرکز ثقل و ارگان رهبری کننده توده‌های متواری در خارج از کشور بدل شد. در واقع، «کمیته برون مرزی» در ساختار رهبری حزب توده جایگاهی نداشت و تنها یکی از کمیته‌های محلی حزب محسوب می‌شد. اکثریت مطلق کمیته مرکزی حزب توده بازداشت شده و در مصاحبه‌های افشاگرانه تلویزیونی انحلال حزب را اعلام داشتند. در چنین شرایطی، طبق اصول اساسنامه‌ای حزب توده، هیچ ارگانی نمی‌توانست مدعی جانشینی کمیته مرکزی منحل شده گردد، مگر اینکه با تجمع مجدد و تجدید سازمان، کنگره حزبی را به پا می‌داشت و نمایندگان سازمانهای حزبی اعضای جدید کمیته مرکزی را انتخاب می‌کرد. ولی تلاشی عمیق و همه‌جانبه سازمان حزبی و بحران روانی- سیاسی ناشی از افشاگرهای رهبری حزب امکان چنین تجدید حیاتی را نمی‌داد و لذا معدود بقایای رهبری حزب توده عجلانه کوشیدند تا در این جو متلاطم سکان هدایت کشتی پوسیده‌ای را، که به جز انهدام راهی نداشت، به دست گیرند.

«کمیته برون مرزی حزب توده» در ماههای نخست پس از انحلال حزب، از طریق نشریه راه توده کوشید تا به دفاع از رهبری بازداشت شده بپردازد و از طریق سازمانهای ملی و بین‌المللی وابسته به بلوک شرق جنگ روانی وسیعی را علیه جمهوری اسلامی ایران و در جهت آزادی «توده‌ای در بند» سازمان دهد. ولی به تدریج و بویژه در پی پخش میزگرد تلویزیونی رهبران حزب (مهر- آبان ۱۳۶۲)، که عملاً نابودی کامل حزب احساس شد، موجودیت ارگان فوق برای نشان دادن تداوم حیات حزب ناکافی می‌نمود. عامل دیگری که بقاء «کمیته برون مرزی» را با دشواری مواجه ساخت، بازتاب افشاگریهای سران حزب توده از طریق عناصری چون بابک امیرخسروی و فرهاد فرجاد آزاد در درون این کمیته و انتقادات صریح آنان از علل شکست حزب بود. در چنین شرایطی، توسط علی خاوری کمیته برون مرزی منحل شد و در آذرماه ۱۳۶۲ هجدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده فراخوانده شد.

«کمیته داخلی» تأسیس و انحلال آن

در نیمه سال ۱۳۶۱، در پی رهنمود شبارشین، هیأت دبیران کمیته مرکزی حزب توده تمهیدات گسترده‌ای را در جهت تداوم فعالیت حزب در صورت وقوع ضربه تدارک دید. بر اساس رهنمودهای «شعبه تشکیلات کل»، کلیه سازمانهای محلی (بویژه سازمانهای نواحی حزب و سازمان جوانان توده در تهران) کوشیدند تا به تهیه اماکن و پنهان ساختن امکانات چاپ و تکثیر (شامل دستگاههای تایپ، پلی‌کپی، فتو استنسیل و...) بپردازند، تا در صورت قطع ارتباطات هر واحد حزبی بتواند به طور مستقل به مثابه یک هسته فعال و خودکفا عمل نماید. در پی انحلال حزب، تعدادی از اعضای کمیته ایالتی تهران سازمان جوانان توده (مسئولین سازمانهای نواحی تهران به همراه تنها عضو دستگیر نشده رهبری سازمان فوق (نصرت درویش - عضو مشاور هیأت دبیران سازمان جوانان) و تعدادی از مسئولین درجه دو سازمان ایالتی تهران حزب به تشکیل ارگانی به نام «کمیته داخلی حزب توده ایران» دست زد و در خردادماه ۱۳۶۲ با انتشار اطلاعیه‌ای موجودیت خود و بقاء حزب را اعلام داشتند. آنها پس از چندی به انتشار نشریه‌ای بنام نوید مردم، به صورت پلی‌کپی و در تیراژ پائین، مبادرت ورزیدند.

«کمیته داخلی» در رهنمودهای خود اعضای حزب را به عدم معرفی خود به مراکز قضائی کشور و تشکیل واحدهای حزبی فرا می‌خواند. رهنمودهای سازمانی «کمیته داخلی» تجدید سازمان حزب پیرامون یک ساختار متمرکز را پی می‌گرفت و این با رهنمودهای

سازمانی «کمیته برون‌مرزی» مغایرت آشکار داشت. در واقع، هم‌زمان دو ارگان در خارج و داخل کشور خود را «وارث» کمیته مرکزی منحل شده و «متوالی» حزب می‌انگاشتند، که عملکرد آنان در راستای اعلام بقای حزب بود ولی مشی سازمانی آنها در تقابل قرار داشت. «کمیته برون‌مرزی» شرایط جدید کشور را «سلطه فاشیسم» می‌خواند و در شرایط کنونی «اصل عدم تمرکز سازمانی» را به عنوان کار پایه فعالیت هسته‌های مستقل و نامرتب به هم حزبی اعلام می‌داشت. نشریه راه توده، که به عنوان ارگان «کمیته برون‌مرزی» انتشار می‌یافت، نه تنها هیچ تأییدی از موجودیت و فعالیت «کمیته داخلی» ابراز نداشت، بلکه با هشدارهای مندرج در راه توده به طور غیرمستقیم ولی صریح، عدم توافق خود را با شکل متمرکز فعالیت این ارگان اعلام داشت و با ارسال رهنمود، انحلال و خروج گردانندگان آن را از کشور خواستار شد. در نتیجه، تعدادی از فعالین «کمیته داخلی» از کشور خارج شده و تعدادی نیز توسط نهادهای اطلاعاتی دستگیر شدند.

محسن حیدریان، از اعضای کمیته ایالتی تهران و مسئول ناحیه جنوب تهران سازمان جوانان توده، که بعدها از فعالین «جنبش اعتراضی» علیه بقایای رهبری حزب توده شد، درباره تاریخچه «کمیته داخلی» چنین می‌نویسد:

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۲ در شرایطی که با یورش سراسری دوم رژیم به حزب تقریباً تمامی رهبران مقیم ایران دستگیر شدند و متعاقب آن با شوهای تلویزیونی ضربات سنگین ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی بر حزب وارد آمده بود، پس از یک ماه تدارک، «کمیته داخلی» حزب توده ایران متشکل از کادرهای سازمان جوانان توده، که به جز سه چهار تن از اعضای رهبری بقیه دست نخورده باقی مانده بود و سازمانهای حزبی نواحی مختلف تهران و نیز با برقراری ارتباط تشکیلاتی با برخی از شهرستانها آغاز به کار کرد. هدف اساسی «کمیته داخلی» عبارت بود از دفع فوری ضربات و تبلیغات زهرآگین دشمن علیه حزب، احیای روحیات تخریب شده.

... «کمیته داخلی» در خردادماه ۶۲ با صدور بیانیه‌ای ادامه مبارزه ... توده‌ایها... را... اعلام داشت... پس از آن «کمیته داخلی» برای برقراری ارتباط منظم با رفقای توده‌ای پراکنده در سراسر کشور، حفظ وحدت ایدئولوژیک... مبادرت به انتشار نشریه‌ای به نام نوید مردم کرد...

محسن حیدریان سپس تعارض «کمیته داخلی» را با «کمیته برون‌مرزی» به رهبری علی خاوری چنین شرح می‌دهد.

... در حالیکه توده‌های حزبی... اعلام موجودیت سازمانهای حزبی داخل کشور را نشان رزم شجاعانه رفقای توده‌ای ارزیابی می‌کردند، رهبری در مهاجرت به عادت مألوف به تصور اینکه در میان خون و آتش «نان و حلوا» پخش می‌کنند، با برچسب زدن به مبارزان داخل کشور که گویا قصد قبضه کردن «رهبری» حزب و «اشغال» کرسی آنها را دارند، شروع به تخطئه مبارزات مخاطره‌آمیز توده‌ایهای رزمنده نمود. این برخورد بویژه از خاطره تلخ شخص دبیر دوم (اشاره به حمید صفری است) از فعالیت سازمان نوید در پیش از انقلاب سرچشمه می‌گرفت.

علی‌رغم این تصور نادرست جاه‌طلبانه و خودمحورینانه، رفقای «کمیته داخلی» از همان آغاز فعالیت خود از طرق گوناگون تلاش به عمل آوردند با رهبری حزب در خارج از کشور که به «کمیته برون مرزی» شهرت یافته بود، تماس بگیرند. بدین منظور شماری از رفقا به کشورهای مختلف اعزام شدند. ولی متأسفانه به هیچ‌یک از فرستادگان پاسخ داده نشد. زیرا تنها چیزی که برای رهبری مطرح نبود کار در داخل کشور بود. آنها می‌خواستند مسئله را از «بالا» با رژیم حل کنند، از این رو به امضای دبیر اول کنونی حزب (علی خاوری) نامه فدایت شوم به (آیت‌الله) منتظری... نوشته شد... به همین علت آنها در برابر ضرب‌الاجل دادستانی رژیم تا ۲۵ خرداد ۶۲ مبنی بر معرفی افراد به مقامات امنیتی هیچ عکس‌العملی نشان ندادند و توده‌های حزبی را در بلاتکلیفی و شبهه نگاه داشتند و این بزرگ‌ترین گناه نابخشودنی رهبران بی‌پیوند با مسائل ایران و جاخوش کرده در مهاجرت است که روزی باید به آن پاسخ دهند. در قبال این بی‌اعتنایی نسبت به سرنوشت حساس حزب و توده‌های حزبی «کمیته داخلی» به محض انتشار اطلاعیه دادستانی بدون کسب اجازه از «کمیته برون مرزی» خود را موظف دانست چه به طور شفاهی و چه با پخش اعلامیه، از کلیه رفقا دعوت کند... از معرفی خود به مقامات امنیتی خودداری کنند. اما با سکوت سؤال‌برانگیز «کمیته برون‌مرزی» در خصوص معرفی افراد و ندادن رهنمود در مورد کیفیت کار سازمانی قریب به پنج ماه چنان جوی در داخل کشور به وجود آورده بود که از همان آغاز توده‌های حزبی را از ماهیت غیرانقلابی و روحیه رخوت‌طلبی جاخوش کردگان در مهاجرت مأیوس نمود.

با وجود این، برخلاف تبلیغات زهرآگین گردانندگان ذینفوذ «کمیته برون‌مرزی» مبنی بر اصرار و ابرام «کمیته داخلی» در مورد کار متمرکز در داخل کشور، این

کمیته که اساس کارش را تماس با رهبری و طرح پیشنهاد در مورد کار سازمانی غیرمتمرکز قرار داده بود، ابتدا با تلاش در جهت حفظ نیروها و خشتی کردن توطئه دشمن از نظر روانی خود را به تدریج برای کار غیرمتمرکز آماده می‌نمود... با توجه به اینکه رژیم در آن شرایط تلاش می‌کرد عده‌ای از زندانیان تواب را درون هسته‌ها و سازمانهای حزبی نفوذ دهد و آنها را تبدیل به توری برای پلیس سیاسی رژیم کند، تنها راه خشتی کردن این توطئه دشمن این بود که ابتدا از سلامت و روحیه مقاومت و ایستادگی رفقا اطمینان حاصل شود و سپس به سرعت زمینه‌های لازم عینی برای ایجاد سازمانهای جدا جدا به وجود آید. پس از سه چهار ماه کار متمرکز در این راستا به سرعت عده زیادی از رفقا در بخشهای مختلف از یکدیگر جدا و غیرمتمرکز شدند و امکانات مالی و فنی نظیر تایپ، زیراکس و در حدود امکان کاغذ و مرکب در اختیارشان گذاشته شد که مستقل از «کمیته داخلی» و دیگر واحدهای حزبی فعالیت کنند.

پس از سه چهار ماه از اجرای این سیاست تقریباً از «کمیته داخلی» جز یک هسته متشکل از کادرهای فعال حرفه‌ای که بالغ بر حدود ۲۰ نفر بود، باقی نماند. تصمیم بر این بود که تکلیف این هسته اساسی از جانب رهبری مشخص گردد. پیام رهبری این بود که رفقا بی‌درنگ به خارج از کشور منتقل شوند... رفقا ابتدا در نظر داشتند هر یک مستقل از یکدیگر در یکی از استانهای کشور به فعالیت انقلابی خود ادامه دهند. ولی به لحاظ شناختی که از وضع رهبری به دست آمده بود، مسجل شد که از این کار نتیجه مثبتی عاید نخواهد شد، زیرا در همان زمان راه توده مطلبی چاپ کرد که بدون نام بردن از «کمیته داخلی» از آن چنین مستفاد می‌شد که این کمیته چنانچه به فعالیت خود ادامه دهد، مشکوک و پلیس زده اعلام می‌گردد.

وقتی رفقای «کمیته داخلی» خود را از سوی رژیم سرکوبگر و «رهبری» خارج از کشور زیر ضربه دیدند، تصمیم گرفتند پس از سر و سامان دادن کامل کار غیرمتمرکز از کشور خارج شوند. هر یک از رفقا پارول‌های متعددی [را] که به قیمت تن دادن به مخاطرات سنگین فراهم آمده بود، پس از مهاجرت در اختیار دبیر اول گذاشتند تا ارتباط تشکیلاتی آنها برای اخذ رهنمود با مرکز برقرار گردد.

اما متأسفانه پس از مدتی روشن شد که در این زمینه کمترین تلاشی از جانب رهبری به عمل نیامد و پارولها به بایگانی دستگاه فرتوت فراکسیون حاکم سپرده شد...^۱

تلاش برای احیاء حزب

همانطور که دیدیم، عملاً با انحلال حزب توده در داخل کشور، بقایای متواری رهبری آن، که معدود عناصر درجه دو و یا منفعل کمیته مرکزی حزب توده بودند، با تجمع پیرامون «کمیته برون مرزی» خود را در مقام رهبری جدید حزب قرار دادند. در مهرماه ۱۳۶۲، با پخش میزگرد افشاگرانه سران حزب توده از سیمای جمهوری اسلامی ایران و اعتراف به موارد تخلف، جاسوسی و مشارکت در توطئه براندازی مرگ قطعی حزب احساس شد و باید برای آینده چاره‌ای اندیشیده می‌شد.

در این زمان در واقع سیر حرکت موازی در جهت تداوم بقاء حزب صورت می‌گرفت: حرکت نخست، حرکتی بود که توسط بقایای معدود کمیته مرکزی و کادرهای متواری حزب صورت گرفت و مرکز ثقل فعالیت خود را - پس از انحلال «کمیته داخلی» - در «کمیته برون مرزی» قرار داد.

حرکت دوم، تلاش مشترک شعبه بین‌المللی حزب کمونیست شوروی (بخش ایران) و کمیته امنیت دولتی شوروی (کا.گ.ب) برای احیاء مجدد حزب توده و جلوگیری از اضمحلال قطعی آن بود. در صفحات پیش دیدیم که عملیات فروپاشی حزب توده، عمدتاً یک ضربه اطلاعاتی بر پایگاه و شبکه جاسوسی - براندازی شوروی در ایران بود، که منجر به کشف عملیات برون مرزی کا.گ.ب و جی. آر. یو در ایران شد. طبعاً این ضربه واکنش نهادهای سیاسی - اطلاعاتی مربوطه در شوروی را به دنبال داشت. این واکنش، با حربه تبلیغی و آوازه‌گری می‌کوشید تا ارتباطات جاسوسی حزب توده با شوروی را انکار کند و افشاگریهای سران حزب توده در داخل کشور را یک حرکت صرفاً سیاسی وانمود سازد. بدان معنا که گویا حزب توده به دلیل تعلقات ایدئولوژیک و سیاسی‌اش آماج توطئه سرویسهای جاسوسی امپریالیسم و نیروهای راست‌گرای ایران قرار گرفته، که از این طریق می‌کوشیدند یک جبهه جدید ضد شوروی را بگشایند و به «هیستری کمونیسم ستیزی» و «شوروی ستیزی» در منطقه دامن زنند. طبیعی بود که برای کنترل دامنه ضربه و اثبات این

۱. پاسخ به «هجونامه» فراکسیون حاکم بر حزب، منتشره توسط «جنبش اعتراضی»، دستنویس، صص ۹ - ۱۲.

ادعا که جرایم حزب توده جرایم سیاسی صرف بوده است، تجدید سازمان و تداوم بقاء آن، حتی به صورت صوری و تبلیغاتی، برای ارگانهای حزبی - اطلاعاتی شوروی واجد اهمیت جدی بود. در عین حال، به همراه انحلال حزب توده، حرکت سومی نیز پدیدار شد. این حرکت متعلق به عناصر منفعل و مغضوب و اخراجی رهبری پیشین حزب بود که اکنون شکست حزب توده را شکست رقیب قدرتمند دیرین (کیانوری و باند او) می‌دیدند و شرایط را برای یورش به سوی مسند رهبری حزب و اشغال آن، به منظور بهره‌گیریهای مادی، مساعد می‌شمردند. در این حرکت نیروهای متفاوتی مشارکت داشتند. عمده‌ترین این نیروها رهبری فرقه دمکرات «مستقر در آذربایجان شوروی و عناصر مرتبط با آن (مانند حمید صفری) بود. ایرج اسکندری و رضا رادمنش (رهبران پیشین حزب) نیز، عملاً از سوی مقامات شوروی مهره‌های «مرده» محسوب می‌شدند، با انحلال حزب و افشای کیانوری به چنین سودائی به شدت چنگ زدند. در این میان، نیروی «فرقوی»، که مورد حمایت حیدر علی‌اف - عضو متنفذ پولیت بوروی حزب کمونیست شوروی - و کا.گ.ب. آذربایجان شوروی قرار داشت به هدف خود نائل شد، ولی اسکندری و رادمنش به سرعت سرخورده و مأیوس شدند.

با خروج حبیب‌الله فروغیان از کشور، وی به مسکو رفت و مقامات اطلاعاتی شوروی را در جریان آخرین وضعیت حزب قرار داد. با انحلال حزب و اطلاع مقامات شوروی از کشف شبکه‌های مخفی - جاسوسی، نظامی، فروغیان و حمید صفری، که از عوامل قدیمی کا.گ.ب. محسوب می‌شدند، مورد مشاوره قرار گرفتند و دوباره امکانات موجود برای جلوگیری از تعمیق ضربه چاره‌اندیشی شد. مقامات کا.گ.ب. اتحاد شوروی و آذربایجان شوروی به این نتیجه رسیدند که بقایای نیروهای حزب توده (و از این کانال «سازمان اکثریت») را مجدداً زیر پوشش خود تجدید سازمان کنند.

در این تجدید سازمان، نیروهای فرقوی موجود در آذربایجان به رهبری غلام یحیی دانشیان و امیرعلی لاهرودی می‌توانست کمیت قابل ملاحظه و مورد اعتمادی را برای راه‌اندازی یک کمیته مرکزی جدید (هر چند تشریفاتی) تشکیل دهد. در عین حال، به منظور حفظ نیروی اصلی حزب و بقایای متواری کمیته مرکزی ایران و کادرهای آن ضرورت داشت که از برخی عناصر مورد پذیرش بدنه حزب در داخل کشور، که در عین حال مشروعیت سازمانی داشتند، نیز بهره‌گیری شود و بدینسان علی‌خاوری، به عنوان تنها عضو باقیمانده هیأت دبیران و هیأت سیاسی حزب، که رهبر طبیعی جدید حزب محسوب می‌شد، مورد پذیرش مقامات شوروی قرار گرفت.

علی خاوری خراسانی از اعضای قدیمی حزب بود که در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در شوروی اقامت داشت و به عنوان معلم در مدرسه‌ای در شوروی تدریس می‌کرد. وی دارای همسر روسی بود و فرزندانش در شوروی به تحصیل اشتغال داشتند. در سالهای ۱۳۴۰، به دستور دکتر رادمنش، دبیر اول وقت حزب، خاوری به همراه پرویز حکمت‌جو برای بررسی امکان راه‌اندازی جنگ چریکی در شمال به ایران آمد و در اختیار عباس شهریاری (مسئول تشکیلات تهران حزب توده و عامل ساواک) قرار گرفت. خاوری و حکمت‌جو توسط ساواک دستگیر شدند و در دادگاه نظامی به حبس ابد محکوم گردیدند. پس از چندی حکمت‌جو توسط ساواک به قتل رسید، ولی خاوری تا آستانه انقلاب اسلامی در زندان ماند. حضور خاوری در زندانهای سیاسی رژیم گذشته سبب آشنایی او با بسیاری از فعالین سیاسی کشور شد و معروفیتی کسب کرد.

به همین دلیل در پلنوم شانزدهم حزب (اسفند ۱۳۵۷) غیباً به عنوان عضو کمیته مرکزی انتخاب شد. خاوری به همراه «افسران توده‌ای» (عمومی و دیگران) پس از پیروزی انقلاب به راه‌اندازی دفتر حزب توده در تهران دست زد و در چند ماه نخست سرپرستی روزنامه مردم را به عهده داشت. خاوری در پلنوم هفدهم کمیته مرکزی حزب توده به عنوان عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی انتخاب گردید، ولی عملاً پس از مدتی کوتاه به بهانه بیماری چشم، به عنوان نماینده حزب در مجله مسایل صلح و سوسیالیسم به پراگ (چکسلواکی) اعزام شد. خاوری، به دلیل سابقه ۱۵ ساله زندان خود و به علت تبلیغات شدیدی که توسط حزب توده در سالهای پیش و پس از انقلاب روی او صورت گرفت، در میان نسل جوان توده‌ای چهره معتبر و بانفوذی محسوب می‌شد و عملاً تنها کسی بود که هم به اعتبار وجهه سیاسی و هم به اعتبار مقام حزبی خود توانایی سامان‌بخشی به وضع فروپاشیده و متشنج بقایای حزب را داشت. رهبران پیشین حزب (رادمنش و اسکندری) عملاً از چنین مزایایی محروم بودند و نسل جوان توده‌ای برای آنان منزلت و اعتبار چندانی قائل نبود. بدینسان، مقامات حزبی-اطلاعاتی شوروی، با نظارت حیدر علی‌اوف-مسئول پیگیری مسایل ایران در پولیت بوروی حزب کمونیست شوروی-خاوری را به عنوان رهبر جدید حزب مورد تأیید قرار دادند و مقرر شد که رهبری جدیدی با دبیراولی خاوری و مشارکت ۳ مهره اصلی کا.گ.ب. (حمید صفری و حبیب‌الله فروغیان و امیرعلی لاهرودی)^۱ و یک عضو قدیمی کمیته مرکزی حزب (داود نوروزی)

۱. دانشیان در این زمان به علت بیماری و کهولت بازنشسته بود و عملاً تنها صدر افتخاری «فرقه» محسوب

زمام امور حزب توده را به دست گیرند. در ترکیب فوق حمید صفری عنصر اصلی کا.گ.ب در هدایت حزب محسوب می‌شد. لاهرودی پشتوانه نیروهای فرقوی مستقر در آذربایجان شوروی را یدک می‌کشید. داود نوروزی نیز از عناصر مورد اعتماد شوروی بود که در شرایط موجود تنها فرد «تئوریک» و صاحب قلم به منظور راه‌اندازی مجدد فعالیت‌های ایدئولوژیک- ژورنالیستی حزب محسوب می‌شد. داود نوروزی^۱ از نویسندگان قدیمی حزب است که در سالهای ۱۳۲۰ در رأس برخی نشریات حزبی قرار داشت و در سالهای ۱۳۴۰ مقالات تئوریک متعددی علیه مائوئیسم و «جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا» در مجله دنیا می‌نگاشت.

به علاوه، در هماهنگی با ببرک کارمل، رهبر وقت «حزب دمکراتیک خلق افغانستان»، مقامات شوروی توانستند امکاناتی را نیز برای استقرار بخشی از فعالین متواری حزب در کابل (افغانستان) تدارک ببینند و عناصر فوق پس از چندی، در همکاری با سازمان «اکثریت»، به پخش صدای زحمتکشان ایران از رادیو کابل پرداختند. برای فعالین متواری توده‌ای (و «اکثریتی») در ارگان‌های حزبی و دولتی افغانستان مشاغلی نیز تهیه دیده شد. مارکسیست‌های افغانستان (بویژه جناح «پرچم» آن به رهبری کارمل) در دهه ۱۳۵۰ش دارای روابط گسترده‌ای با حزب توده در آلمان شرقی بودند و به طور عمده از نشریات فارسی حزب تغذیه تئوریک می‌کردند و خود را «شاگردان» حزب می‌دانستند. تعلق حزب مارکسیستی افغانستان به حزب توده در حدی بود که آثار احسان طبری در افغانستان شهرتی بیش از این داشت. علاوه بر امکان فوق، سایر امکانات حزب توده در بلوک شرق، مانند دفتر و امکانات و آرشیو آن در لایپزیک و برلین شرقی، مستمری ماهیانه اعضای کمیته مرکزی که توسط «حزب سوسیالیست متحده آلمان دمکراتیک» پرداخت می‌شد، کمک‌های سالیانه که توسط حزب کمونیست شوروی به حساب بانکی حزب در اروپا واریز می‌شد و عملاً مقادیر معتابه‌ای ارز را تشکیل می‌داد، رادیوی صدای ملی در شوروی، کرسی‌های حزب توده در سازمان‌های بین‌المللی شرق‌گرا (فدراسیون سندیکائی جهانی، فدراسیون جهانی جوانان دمکرات، اتحادیه بین‌المللی دانشجویان، فدراسیون دمکراتیک بین‌المللی زنان، مرکز تحریریه مجله مسایل صلح و سوسیالیسم در پراگ) همه و همه موجود بود. چنین امکانات گسترده‌ای به اضافه حمایت تبلیغی - سیاسی احزاب

می‌شد. او چندی بعد در سال ۱۳۶۴ درگذشت.

۱. باجناق احسان طبری.

مارکسیستی و شرق‌گرا در سراسر جهان و بقایای نیروهای داخل کشور و خارج کشور کافی بود تا در صورت وجود شرایط سیاسی مساعد به هر جریان سیاسی مرده‌ای جان تازه بخشد و مجدداً آن را به عنوان یک حزب پرهیاهو احیاء کند. ولی، حزب توده مانند هر جریانی که در تعارض با انقلاب اسلامی قد علم کرده، نه تنها موفق به احیاء مجدد خود نشد، بلکه به دلیل عمق تحولات ایران و شدت ضربات وارده بر آن، که از توانمندی و حقانیت امت مظلوم ایران اسلامی، برمی‌خاست، بیشتر و بیشتر در باتلاق اضمحلال و انحلال فرو رفت، تا جایی که امروزه بسیاری از رهبران و فعالین درجه اول آن در خارج از کشور بر «بحران عمیق و گسترده» حاکم بر آن اذعان دارند.

«پلنوم هجدهم» و رهبری جدید

در پی تدارکات فوق، همزمان با افشاگریهای تلویزیونی رهبری حزب توده در ایران، «کمیته برون‌مرزی» در آخرین پیام خود به اعضاء و هواداران به سلب کلیه اختیارات و مسئولیتهای حزبی از اعضای بازداشت شده رهبری حزب دست زد. عملی که آشکارا مغایر با اختیارات حزبی ارگان فوق است. و سپس در آذرماه ۱۳۶۲، هم‌زمان با آغاز محاکمه علنی گروه اول اعضای سازمان نظامی حزب، به تشکیل مجمعی به نام «پلنوم هجدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران» در خارج از کشور پرداخت.

در این پلنوم، حدود ۲۰ نفر اعضای فرقی کمیته مرکزی سابق حزب، که در پلنوم ۱۷ اخراج شده و در واقع سمتی در حزب نداشتند، و بقایای اعضای کمیته مرکزی حزب مقیم خارج از کشور و تعدادی از کادرهای متواری از ایران شرکت داده شدند، که این افراد در پلنوم به عنوان اعضای جدید اصلی و مشاور کمیته مرکزی منصوب گردیدند.

در این پلنوم، علی‌خاوری (دبیر اول)، حمید صفری (دبیر دوم)، امیرعلی لاهرودی (رهبر فرقه دمکرات)، حبیب‌الله فروغیان و داود نوروزی به عنوان اعضای هیأت سیاسی جدید حزب منصوب شدند. در این ترکیب بسیاری مسئولیتهای کلیدی در دست حمید صفری متمرکز شد، که این امر منشأ تنازعات جدی آتی و اعتراضات گسترده بعدی گردید. داود نوروزی نیز مسئولیت مطبوعات را به دست گرفت و از نیمه خرداد ۱۳۶۳ انتشار مجدد نامه مردم - ارگان مرکزی حزب - را آغاز کرد.

«پلنوم هجدهم» تحت تأثیر شرایط سیاسی درون کشور، افشاگریهای تلویزیونی رهبری واقعی در داخل کشور و شکست حزب عرصه تشنج و درگیریهای جناح‌های مختلف شد و سرآغاز انشعابات و انفصالات گسترده‌ای گردید که تا اکنون نیز ممتاز است و بقایای

حزب توده را در بن‌بست و تلاشی کامل قرار داده است. در این پلنوم، برنده اصلی عناصر فرقوی بودند که توانستند مجدداً اهرم «اداری» کمیته مرکزی حزب توده را، به همراه امکانات گسترده آن در بلوک شرق، تصاحب کنند. غلبه جناح فرقوی بر حزب توده، با واکنش عناصر ضدفرقه مواجه شد و خشم آنها را برانگیخت. تنازع «فرقه» و «حزب» در تاریخ حزب توده دارای پیشینه مبسوطی است که در کتاب حاضر و کژراهه طبری توضیح داده شده است. در پلنوم فوق، عناصری مانند رادمنش، ایرج اسکندری، بابک امیرخسروی، فریدون آذر نور و فرهاد فرجاد آزاد سوداهای دور و درازی برای کسب مقامات عالی حزبی داشتند، که این سوداها به دلیل طرح از پیش تعیین شده مقامات شوروی عقیم ماند و خشم و اعتراض آنها را برانگیخت. رادمنش چندی بعد درگذشت و ایرج اسکندری سال بعد در فرانسه به افشاگریهای گسترده‌ای دست زد، که شرح آن در بخش پیشین آمده است.

در «پلنوم هجدهم» عناصر فوق و تعدادی از کادرهای داخل کشور به طرح مسایل شکست حزب و ضعف رهبری در افشاگریهای تلویزیونی پرداختند و بسیاری از مبانی مشی سیاسی حزب را زیر سؤال بردند و خواستار برخورد ریشه‌ای به گذشته حزب شدند. این خواست عملاً با مخالفت هیأت رئیسه پلنوم و جناح فرقوی بی‌نتیجه ماند.

برای آشنایی بیشتر با ماهیت «پلنوم هجدهم» و جریان آن به ذکر سه سند می‌پردازیم: سند نخست، بخشی از نوشته اکبر شاندرمنی، عضو قدیمی کمیته مرکزی حزب و مسئول سازمان ایالتی گیلان (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸)، است که به عنوان دلایل استعفای خود از ترکیب هیأت سیاسی وقت به جلسه ۳۱ مرداد ۱۳۶۵ آن ارائه داده. در استعفانامه فوق درباره «پلنوم هجدهم» چنین می‌خوانیم:

باز من نمی‌خواهم بحث و مشاجره‌ای که در روزهای آغاز ورودم به مهاجرت دوم، در محل سکونت موقت، که با رفیق خاوری درگرفت در اینجا شرح دهم، لیکن فقط متذکر می‌شوم، که در همان برخورد اول، دریافتم که امر را سخت بر وی مشتبه ساخته به میدانش انداخته‌اند. این مطلب را در همانجا به وی گوشزد کردم و برشمردم که نقشه‌ای در کار است، ولی رفیق خاوری چنان از خود راضی و به خود مغرور و چنان فریفته عنوان «رهبری» گردیده، که جز پتک حوادث نمی‌تواند از خواب مستی‌اش بهوش آورد. این امر در همان زمان آشکار بود و آشکار است که دیگر نه چشمش می‌بیند و نه گوشش شنوا است!

حال ممکن است پرسیده شود، که چرا رفیق خاوری برای این کار برگزیده

شده، نه دیگری. زیرا که:

۱- از رهبران بنام و شایسته فرقه، که در محافل حزبی ما و در مجامع انقلابی ایران قدر و اعتباری داشته باشد، کسی را باقی نگذاشته‌اند، بنابراین حساب می‌باید از درون حزب توده ایران کسی را به پیش اندازند تا بتوانند با نام و اعتبار و ابزار و وسایل حزب توده ایران و کادرهای وارد به کار، ولی بی‌خبر از توطئه استفاده کنند.

۲- رفیق خاوری تنها فردی در سراسر حزب ما در مهاجرت بود، که می‌توانست نقشه‌هایشان را پیاده کند، زیرا که اولاً خام و بی‌تجربه در سیاست و در عین حال مقام دوست‌تر از وی کسی را در حزبمان سراغ نکردند. ثانیاً اعضاء و هواداران حزب ما رفیق خاوری را آنچنان در تصور داشتند، که حزب ما به نادرست و به غلط و واقعاً بی‌حساب، به خاطر استفاده تشجیعی و تبلیغی، در ارگانهای تبلیغاتی معرفی کرده به عرش اعلایش برده بود، (ولی هنگامی متوجه خطای خویش گشت و دانست که درباره‌اش غلو زیانباری شده است به چنین «چاره» اندیشیدند که به عنوان نماینده حزب در مجله صلح و سوسیالیزم سرگرمش سازند، جایی که متأسفانه برای دستگاه رهبری گذشته حزبمان محل استفاده چنین موارد نامشروعی بود. برای اینکه این گفته بی‌پایه تصور نشود، چند مثال می‌آوریم:

۱- ابتدا محمد زمان پهلوان (مازیار) را، که در مسکو مزاحم برخی و مونس بعضی از افراد کمیته مرکزی بود، به این حساب که از طرفی رفع مزاحمت شود و از طرف دیگر به «آب و نانی برسد»، با پادرمیانی رفیق طبری به عنوان نماینده کمیته مرکزی به مجله مسائل صلح و سوسیالیزم فرستادندش. این شخص همان است که پس از مدتی ولگردی در آن سازمان، «ساواک» توانست جلبش کند و به ایرانش بکشاند و علیه حزب توده ایران و اتحاد شوروی به مصاحبه‌های مطبوعاتی و رادیو و تلویزیونی‌اش وادارد. در همین زمان و به همین سبب رفیق طبری دچار سوخته قلبی شد، زیرا که به اصرار رفیق طبری او را به آنجا معرفی کردند.

۲- برای اینکه رفیق ارجمندمان اردشیر آوانسیان را از دستگاه رهبری دور نگاهدارند، به آنجا گسیلش داشتند.

۳- به خاطر اینکه از خودسریهای رفیق حمید صفری در رادیو پیک ایران رها شوند- که فرقه به رادیو تحمیلش کرده بود- به چنین کمپرومیسی^۱ تن در دادند که

۱. مصالحه، کنار آمدن (بیشتر در حالت منفی)، نان قرض دادن دوجانبه.

مسئولیت رادیوی مذکور را به رفیق دیگری بسپارند و رفیق صفری را به آن مجله بفرستند.

۴- آخرین کس هم رفیق خاوری بود که علت اعزام به آنجایش در بالا گفته شد.

بنابراین، کسانی که رفیق خاوری را برای پیاده کردن نقشه‌اشان انتخاب کرده‌اند، از نظر آنها حساب درستی است. آنها حتی توانستند پیش از پلنوم هفدهم نیز او را به خلاف اصولهایی وادارند، که مواردی از آنها را متذکر می‌شوم:

الف- بی‌آنکه ارگانی صلاحیتدار حزبی رسماً صلاحیت رفیق خاوری را مبنی بر به اصطلاح سرپرستی سراسر حزب، تأیید یا تصویب کند، وادارش ساختند خود را «همه کاره و یگانه تام‌الاختیار» حزب اعلام بدارد و دستور عدم تمرکز آنچنانی سازمانهای حزب در ایران و انحلال کمیته داخلی را بدهد و در نتیجه سازمانهای یک پارچه و منضبط حزبی درون کشور را که پس از پراکندگی در نتیجه یورشها، مجدداً به وجود آمده بود، متلاشی سازد، همان کاری که آخوندها، به خصوص خامنه‌ای رئیس‌جمهور و رفسنجانی رئیس مجلس کوشیدند به دست عموی انجام دهند، ولی ناموفق ماندند، اینان به دست خاوری انجام دادند.

ب- به عمل خلاف حزبی دیگری که رفیق خاوری را واداشتند این بود که کمیسیون مخالف یکی از مصوبات پلنوم هفدهم به راه اندازد، یعنی کمیسیون به اصطلاح رسیدگی به امر اخراج رفیق حمید صفری.

رفقا دقت کنید، پلنوم معتبری چون پلنوم هفدهم که در ایران با همه مشکلات و تعقیبات پلیسی با شرکت گروه عظیمی از کادرها و مسئولیت کشوری- کسانی که در انقلاب بهمن شرکت فعال داشتند و پیش از انقلاب نیز به کار مخفی سازمانی در ایران مشغول بودند تشکیل شده بود، پلنومی که واقعه مهمی در تاریخ حزب ما به شمار است، تصمیماتی اتخاذ کرده، که از جمله اخراج رفیق حمید صفری می‌باشد. رفیق خاوری بدون کوچکترین احساس مسئولیت وجدانی، طبق رهنمود آن گروه معین، علیه این تصمیم پلنوم هفدهم (که خود هم رأی داده بود)، کمیسیون تشکیل می‌دهد تا مصوبه‌اش را با اصطلاح باطل کند. آیا این یک اقدام خلاف حزبی و توطئه علیه حزب نیست؟ آیا کاری جز کار فراقسیونی می‌باشد؟ اگر نه، پس چه نام دارد؟

ج- تشکیل پلنوم هفدهم نیز با هیچ‌یک از موازین حزبی احزاب طبقه کارگر

منطبق نمی‌باشد. حتی با معنای لغوی کلمه هم راست نمی‌آید، زیرا پلنوم معنی و شکل و محتوای معین در سراسر احزاب کارگری دارد. رجوع کنید به فرهنگ لغات و انسیکلوپدیها، خواهید دید این کلمه لاتینی که در معنی لغوی «تمام و کمال» است چنین تعریف شده است: پلنوم به معنی سیاسی‌اش «یعنی جلسه‌ای با حضور ترکیب کامل همه اعضای منتخب ارگانهای رهبری سازمان یا تشکیلاتی».

یادآور می‌شوم که هیأت اجرائیه منتخب پلنوم سوم (پس از کنگره دوم) طی سالهای دراز فقط به این علت نتوانست پلنوم چهارم را در ایران تشکیل دهد که عده‌ای از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی در مهاجرت بودند. پلنوم چهارم هنگامی در مهاجرت تشکیل شد که اکثریت قریب به اتفاق اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی در مهاجرت بودند.

اما گردهم‌آیی اواخر سال ۱۹۸۳ که خواست همه اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی در مهاجرت بود، پلنوم را در نظر نداشتند، بلکه جلسه‌ای مشورتی و تبادل نظر برای چاره‌جویی وضع آن روز حزب را خواستار بودند، ولی رفیق خاوری بی‌اجازه و مشورت با آن عده از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی خارج شده از ایران، پشت تریبون قرار گرفت و خودسرانه به جلسه عنوان «پلنوم هجدهم» داد و به اعتراضات شدید نوآمدگان از ایران اعتنا نشد. با هو و جنجال پلنوم را «رسمیت» دادند.

باز، پیش از آنکه تکلیف رفیق حمید صفری روشن شود و به اصطلاح اعاده حیثیت به دست آورد، رفیق خاوری نه تنها با سلام و صلوات او را وارد جلسه کرد، بلکه اداره امور جلسه را عملاً به دست وی سپرد.

در آن «پلنوم» عادی‌ترین و ابتدایی‌ترین مراسم جلسات نظیر نیز رعایت نشد و بالاخره معلوم نشد که چرا و از جانب چه ارگانی، رفیق خاوری نوشته‌ای را که در دست داشت و آشکار بود که رفیق صفری آن را سر هم بندی کرده است، به نام «گزارش» قرائت کرد. در این مورد هم به سئوالات و اعتراضات، که از جانب کدام ارگان و به چه مناسبت «گزارش» می‌دهد، اعتنا نشد.^۱

سند دوم نامه رحیم نامور، عضو کهنسال کمیته مرکزی حزب توده و از روزنامه‌نگاران قدیمی حزب، به هیأت سیاسی (مورخ ۱۹ مهرماه ۱۳۶۵) است. در این نامه، نامور، که در

۱. اکبر شاندرمنی، نوشته‌ای از بیان دلایل استعفایم...، صص ۷ - ۵.

سال ۱۳۶۶ درگذشت، به شرح ماجرای «پلنوم هجدهم» و مسئله حمید صفری می‌پردازد:

رفقای هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران.

امیدوارم مراتب زیر را که با سرنوشت حزب توده ایران ارتباط می‌یابد با برخورد مسئولانه و در آن حد که از بالاترین مقام حزبی انتظار می‌رود مورد توجه قرار دهید.

در شهریور ماه گذشته از طرف رفیق خاوری دبیر اول حزب توده ایران یک جلسه عمومی مرکب از اعضای حزب مقیم کابل به منظور آشنا ساختن آن با جریان کنفرانس ملی و سیاست و خط‌مشی حزب تشکیل گردید. در این جلسه از طرف یکی از اعضای حزب مسئله اخراج رفیق صفری از کمیته مرکزی حزب توده ایران مطرح گردید و توضیح خواسته شد که پس از یورش دوم به حزب و کشتانده شدن افراد رهبری به سیاه‌چال زندان توسط دولت جمهوری اسلامی، چنین کسی چگونه و با کدام مجوز در مقام دبیردومی حزب قرار گرفت - کاری که با روح اساسنامه حزبی مغایر است.

در این جلسه و در پاسخ به این پرسش بود که رفیق خاوری دبیر اول حزب توده ایران برای نخستین بار پس از سکوت چند ساله بعد از یورش، رسماً تأیید کرد که رفیق صفری به علت استنکاف از بازگشت به ایران که مورد خواست رهبری بود، در پلنوم هفدهم از ترکیب کمیته مرکزی برکنار شد. رفیق خاوری همچنین با تکیه به موقعیت خود در آن زمان (عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی) تأکید کرد که خود ایشان هم به اخراج رفیق صفری رأی موافق داده است.

رفیق خاوری به منظور توجیه این دعوت از یک اخراجی از کمیته مرکزی، ادعا کردند که گویا پیش از تشکیل پلنوم هجدهم تحقیقاتی درباره اخراج رفیق صفری شده و معلوم گردیده که اخراج ایشان از کمیته مرکزی درست نبوده و با این بیان هم تصمیم پلنوم هفدهم، و هم رأی موافق خود به این تصمیم را تخطئه کردند.

این جلسه پایان یافت ولی موضوع اخراج رفیق صفری و سپس بازگرداندن ایشان و قرار دادن ایشان در مقام دبیر دومی حزب، به صورت گسترده‌ای در محافل حزبی بحث همه‌جانبه‌ای را توأم با نارضایی شدید اکثریت قریب به اتفاق رفقای مقیم کابل برانگیخت و اعتراض به عمل رفیق خاوری دبیر اول حزب که

خودسرانه و برخلاف اساسنامه حزب، از یک فرد اخراج شده از کمیته مرکزی دعوت به همکاری کرده‌اند دامنه گرفت و تا به حد حادثترین بحث گسترش یافت. من به هنگام تشکیل پلنوم هفدهم به علت بیماری نتوانستم شرکت کنم. پس از پایان پلنوم رفیق بهزادی از طرف رفقا، رهبری به عیادت من آمد و انتخاب مرا از طرف پلنوم به عنوان عضو کمیته مرکزی اطلاع داد و اعلام کرد که رفیق صفری به علت استنفکاف از بازگشت به ایران، و سر باز زدن از شرکت در پلنوم هفدهم، از ترکیب کمیته مرکزی برکنار شده است.

ولی جریان بازگرداندن ایشان به رهبری پس از یورش دوم و به زندان افتادن رفقای رهبری و قرار دادن ایشان در مقام دبیر دومی، شدیدترین واکنشها را در بین اعضای حزب برانگیخته بود. در این رابطه به خصوص به این جانب که از تمام جریانها به کلی دور و برکنار نگه داشته شده بودم به عنوان یک عضو قدیمی حزب و تنها عضو کمیته مرکزی در محل که رفقا آزادانه می‌توانستند به من دسترسی داشته باشند، مکرر در مکرر مراجعه و توضیح خواسته شد و هنوز هم این مراجعات با همان حدت ادامه دارد و تمام مراجعه‌کنندگان مرا به علت عضویت در کمیته مرکزی در این مسئولیت که در حقیقت بازی با سرنوشت حزب بوده است شریک می‌شمارند. زیرا هیأت سیاسی اول که جوابگوی اصلی می‌باشند، در دسترس آنها قرار ندارند و نداشته‌اند و هرگاه یکی از این رفقا به کابل می‌آمد، آمد و بازگشت او (ظاهراً به دلایل امنیتی) در خفا انجام می‌گرفت. به استثناء یکی دو مورد. و من هم که در هیچ جریانی وارد نبودم (این موضوع به توضیحات مفصلی نیاز دارد.) و نیستم، هیچ توضیحی نداشته‌ام و ندارم که به آنها بدهم. حتی در یک مورد به حدی در فشار قرار گرفتم که برخلاف تمام اصول ادب و نزاکت عذر طرف را از خانه خود خواستم.

به این جهت، برای اینکه بتوانم توضیحی ولو در حد ساکت کردن رفقا به آنها بدهم از رفیق خاوری دبیر اول حزب که مدعی شد گویا در تحقیقات بعدی برائت رفیق صفری به اثبات رسیده است تقاضا دارم لطفاً به پرسشهای زیر پاسخ بدهند.

۱- از اول اسفند ۱۳۵۹ که پلنوم هفدهم تشکیل شد تا خرداد ۶۲ که کمیته برون مرزی اعلان موجودیت کرد، ایشان طبق بیان صریح خودشان در جلسه عمومی شهریور گذشته در جریان اخراج رفیق صفری از ترکیب کمیته مرکزی بودند و خودشان هم به اخراج رفیق صفری رأی موافق داده‌اند و بعداً در خرداد

۶۲ یعنی بعد از یورش دوم به حزب و به دام افتادن رفقای رهبری که کمیته برون‌مرزی اعلام موجودیت کرد به فکر رسیدگی به وضع رفیق صفری افتادند.

۲- این رسیدگی به چه صورت، چه وقت، و در کدام کمیسیون تحقیق صلاحیت‌دار انجام شد؟ اعضای این کمیسیون چه کسانی بوده‌اند؟ کدام سند رسمی از طرف چنین کمیسیونی منتشر شده؟ چرا اعضای کمیته مرکزی قبلاً در جریان قرار نگرفته‌اند؟

۳- اسناد مورد رسیدگی این کمیسیون آیا پیش از یورش به حزب به دست آمده است؟

الف: اگر این اسناد پیش از یورش به دست آمد چرا آنها را تسلیم مرکز رهبری در ایران نکرده‌اند تا براءت رفیق صفری تأیید شود؟

ب: اگر اسناد بعد از یورش به دست آمده به چه علت تسلیم‌کنندگان مورد مؤاخذه قرار نگرفته‌اند که چرا تا آن موقع اسناد را افشا نکرده‌اند؟

۴- در این رابطه سرپای استدلالها مبنی بر براءت رفیق صفری، مبتنی بوده است به شهادت شفاهی دو نفر از رفقا، رفیق عباس و رفیق عاصمی، و ادعا شده است که گویا رفیق صفری طی نامه‌ای (به) رهبری آمادگی خود را برای حضور در پلنوم هفدهم اعلام داشته‌اند و گفته شده این نامه در اختیار رفیق عباس قرار دارد، و هیچ‌گاه روشن نشده است که نامه رفیق صفری به عنوان رفقای رهبری در ایران، چگونه به دست رفیق عباس افتاده که هیچ‌گاه در ایران نبوده است.

نکته دیگر در این رابطه این که چنین نامه‌ای هیچ‌گاه به هیچ مرجعی برای رسیدگی تسلیم نشده و جز اظهارات شفاهی رفقا عباس و عاصمی هیچ دلیل دیگری برای این موضوع وجود نداشته است.

ممکن است رفیق خاوری دبیر اول حزب استدلال کنند که رفیق صفری در حد یک عضو حزب صلاحیت و توانایی فعالیت داشته است. در این صورت چرا این نظریه را پیش از یورش با رهبری در مرکز، در میان نهاده‌اند تا در کمیته برون‌مرزی در زیر نظر رهبری از ایشان استفاده بشود.

۵- رفیق خاوری دبیر اول حزب با کدام مجوز و بر اساس کدام رأی کمیسیون تحقیق و کدام مقام صلاحیت‌دار از رفیق صفری عضو اخراجی از کمیته مرکزی خواستار همکاری شده است؟ آیا این کار خودسرانه و برخلاف اصول و اساسنامه حزب نبوده است؟

۶- به هنگام تشکیل پلنوم هجدهم، رفیق خاوری با کدام مجوز یک فرد اخراج شده از کمیته مرکزی را در کنار دیگران جای داد، پیش از اینکه کار او مورد رسیدگی قرار گرفته و استحقاق او برای شرکت در پلنوم محرز شده باشد؟ به دنبال تمام این جریانهای پیچیده و مشکوک، هنگامی که پلنوم هجدهم تشکیل شد، رفیق خاوری بدون رعایت کوچکترین اصل دموکراسی حزبی و با یک وضع دلبخواه و خودسرانه، نام پنج تن از رفقا را به حاضرین در پلنوم عرضه داشت تا از بین آن پنج نفر، پنج نفر را به عنوان اعضای هیأت سیاسی «انتخاب» کنند!

و آنچه زنده‌تر و ناگوارتر بود، این که نام رفیق صفری جزء این پنج نفر قرار داشت. این وضع از طرفی مورد اعتراض شدید چند تن از رفقا قرار گرفت که سه تن از آنها بعداً از رهبری جدا شدند. اما از طرف دیگر به علت جو خاص حاکم بر پلنوم، حساسیت موقع، و احساس این ضرورت که به هر حال باید موجودیت حزب تسجیل شود، و با این امید که رفیق صفری در روشهای نادرست خود تجدیدنظر کند، اکثریت به فهرست پنج نفری رأی موافق داد.

آنچه بلافاصله پرده از بند و بستهای پشت پرده و قبلی برداشت آن بود که به محض به دست آوردن اکثریت آراء سرهم بندی شده - که بسیاری از حاضرین تا آن لحظه از جریان پشت پرده بی‌خبر بودند - رفیق صفری که تا پیش از آن جلسه هنوز از او ولو به شکل ظاهر رفع اتهام نشده بود، برای قرائت گزارش، پشت تریبون قرار گرفت و معلوم شد این رفقا به حدی به موفقیت خود اطمینان داشتند که به منظور تحکیم هر چه بیشتر موقعیت رفیق صفری، دادن گزارش به پلنوم را به او واگذار کرده‌اند! در این جا بود که مفهوم واقعی مراجعه رفیق خاوری به رفیق صفری برای «همکاری» روشن گردید:

یعنی هم‌یاری جدایی‌ناپذیر یار هم‌رأی و همراه. و این موضوع هنگامی صورت حاد به خود گرفت که رفیق صفری به عنوان دبیر دوم در کنار رفیق خاوری، و رفیق لاهرودی که در تمام موارد مواضع او با رفیق صفری یکسان است در کنار آنها در هیأت سیاسی قرار گرفتند.

حضور رفیق صفری در رهبری، آن هم در مقام دبیر دومی حزب، طی مدت سه سال لطمات جبران‌ناپذیری به سازمانی که حزب توده ایران نام دارد وارد آورده است. رفیق صفری موفق شده است شیوه بوروکراتیک و ضدحزبی تمرکز قدرت

در یک سو و تفرقه بین واحدهای حزبی را در سوی دیگر، اتخاذ تصمیم از بالا و اطلاعات و اجراء از پائین را جانشین تمام اصول و موازین دموکراسی حزبی کند. هر زمان و هر جا که لازم شود آماده‌ام تا با ارائه دادن واقعیتها تمام آنچه را که به دست رفیق صفری برای به انزوا کشاندن اعضا «نامطلوب»، ایجاد تفرقه بین واحدهای حزبی از آغاز فعالیت ایشان به عنوان دبیر دوم، ولی در حقیقت فرمانفرمای مطلق‌العنان حزب، تاکنون بر حزب گذشته است با توضیحات کافی روشن کنم.

من رفیق صفری را متهم می‌کنم که حزب توده ایران را چه از لحاظ سازمانی و چه از لحاظ معنوی به ورشکست سوق داده است. در این زمینه زمزمه وجود دارد که ایشان به علت آن که در پلنوم هفدهم از عضویت کمیته مرکزی برکنار شده، در حقیقت دست به کینه‌کشی و انتقام‌جویی زده است.

من خطاب به رفقا به عنوان وصیت تأکید می‌کنم که با وجدان بیدار حزبی و انقلابی، تمام این مسائل را مورد توجه جدی قرار دهند: به خاطر نجات حزب از وضع بحرانی که گریبان‌گیر آن است با تشکیل یک کمیسیون تفتیش صلاحیت‌دار سر و صورتی به این اوضاع آشفته بدهند و در وهله نخست وضع رفیق صفری را و رسیدگی به آن را در دستور کار این کمیسیون قرار دهند پیش از این که حزب بیشتر از این به طرف تلاشی برود.

رفقا، شما باید به این واقعیت توجه داشته باشید که نمی‌توانید و حق ندارید از زیر بار این مسئولیت که به سرنوشت حزب ارتباط می‌یابد بگریزید. وجدان بیدار و انقلابی توده‌های حزبی و خلقهای میهن ما وجدان شما را به محاکمه می‌خواند. در خاتمه برای اطلاع رفقا اضافه می‌کنم که یک نسخه از این نامه برای اطلاع و داوری حزب بزرگ برادر حزب کمونیست اتحاد شوروی توسط رفیق دوبرینین فرستاده می‌شود.

ر. نامور ۱۹ مهرماه ۶۵ ۱۱ اکتبر ۸۶

سند سوم، بخشی است از نامه اردشیر آوانسیان، عضو سرشناس و قدیمی رهبری حزب توده، در این نامه آوانسیان درباره «پلنوم هجدهم» چنین می‌نویسد:
دهم ماه دسامبر ۱۹۶۸ (آذر ۱۳۶۷) رفقا خاوری و سیاوش کسرائی آمدند منزل

من (در ایروان) و گفتند «ما آمدیم نزد شما تا مخصوصاً با شما ملاقات کنیم.» اتفاقاً اولین بار بود که سیاوش را دیدم او شاعر معروف ماست. گفتیم حالا که آمده‌اید برای ملاقات من، بفرمایید حاضرم گوش کنم. علی خاوری را تا بخواهید با قیافه‌ای نگران، ناراحت و ترسان دیدم. به قول عوام معلوم بود آشی را که او و همکارانش (صفری و لاهرودی) پخته بودند، کار را به بحران حزب کشانده‌اند. طی یک روز و نیم سخت بین خاوری و من مجادله شد. من ایرادهای زیادی به او گرفتم. جمعاً شش ساعت و نیم گفت و شنود ما طول کشید. من سخت به او حمله می‌کردم، تمام کارهای غیرحزبی را یادآور می‌شدم. او شاید دهها بار تکرار کرد که او اشتباه کرده است، اما به طور کنکرت^۱ نمی‌گفت که اشتباهات او چه بوده است. من گفتم تو به کلی خودت را باخته‌ای. به نظرم رسید او مقامی به دست آورده که این ریاست او را گیج کرده است. من در این نوشته نمی‌توانم جزئیات گفت و شنودمان را روی کاغذ بیاورم. کوشش خواهم کرد مسائل اصلی و مهم را یادآور شوم.

اینک حرفهای اصلی من:

پلنوم هجدهم حزب از سر تا پا خلاف اصول سازمانی بوده است. (دسامبر ۱۹۸۳) ما آن روز ارگان حزبی نداشتیم. تو خودت آمدی در جلسه، مانند رئیس جلسه را اداره می‌کردی. تو گفته بودی که با یک عده از رفقا مشورت کردیم و پلنوم را دعوت کردیم. هنوز هم نگفته‌ای این عده چه اشخاصی بودند. شما چنین حقی نداشتید. بایستی جلسه‌ای دعوت می‌شد از تمام اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی و این جلسه بود که می‌توانست مقدرات حزب را تعیین کند.

اینکار را نکردید و بدون اطلاع و رأی تمام اعضای کمیته مرکزی چند نفر مانند فراکسیون مقدرات حزب را به دست گرفتید. صفری در پلنوم ۱۸ آمد و گفت در تهران کمیته مرکزی حزب توده مرا از کمیته مرکزی اخراج کرده است. گفتم خود تو «یعنی خاوری» هم در تهران رأی داده بودی که صفری از کمیته مرکزی اخراج شود، حالا بگو ما هم بدانیم چگونه صفری اخراج شده را وارد جلسه پلنوم کرده‌ای؟ این یکی از حقه‌هاییست که تو «خاوری» انجام داده‌ای. تو رأی و تصمیم کمیته مرکزی حزب را لگدمال کرده‌ای. (این را هم بگوییم که کمیته مرکزی تهران

۱. مشخص و مشت پرکن و عینی.

قوی‌ترین کمیته‌ای بوده است بعد از مهاجرت) صفری اخراج شده بود. چون فراری (دزرتیه) شناخته شده بود. از خاوری پرسیدم که تو در پلنوم ۱۸ نگفتی چگونه صفری اخراج شده دوباره وارد کمیته مرکزی شد؟ خاوری این جواب را داد: «وقتی من تصمیم گرفتم پلنوم دعوت کنم خواستم از صفری کمک بخواهم.» البته او از صفری کمک خواست! تعجب آن است، خاوری که خود عضو هیأت اجراییه در ایران بود، خواست از صفری کمک بطلبد. چه کمکی؟! البته صفری این نوع تجربیات را داشت. ولی خاوری، در ایران از بدو عضویت در حزب مسئولیت حزبی نداشت و در شوروی هم در ایوانوا معلمی زبان فارسی انجام می‌داد. این نقشه روشن می‌شود که خاوری احتیاج به صفری داشت. این احتیاج چه بود؟ شاید صفری به او قول داده که تو می‌شوی دبیر اول حزب، من هم که صفری اخراج شده از کمیته مرکزی‌ام، دوباره می‌شوم عضو کمیته مرکزی حزب توده.

توی حزب قاعده کلی است که اگر در حزبی کمیته مرکزی حزب، عضو کمیته مرکزی را از رهبری (یعنی کمیته مرکزی) اخراج کرد، چون کمیته مرکزی ارگان رهبری حزب است، هیچ ارگان دیگری او را دوباره به کمیته مرکزی نمی‌تواند وارد کند. مگر ارگان بالاتر از کمیته مرکزی و آن ارگان بالایی، کنگره حزب است. ما که کنگره حزب نداشتیم. پس چه ارگانی صفری را دوباره وارد کمیته مرکزی حزب توده کرده است؟ خاوری پاسخ کودکانه داد. گفت صفری یک ورق درآورد و گفت من نامه نوشته بودم به تهران که دارم به تهران می‌آیم. درست فکر کنید چقدر کودکانه است. سپس خاوری ادامه می‌دهد که ما چند نفر جمع شدیم، کمیسیونی درست کردیم و این کمیسیون او را دوباره به عضویت کمیته مرکزی انتخاب کرد. در واقع این کار معامله است. عملاً این طور شده که لابد صفری قول داده که من لشکر خود را می‌آورم به پلنوم! آنها به تو رأی خواهند داد که تو دبیر اول بشوی. اتفاقاً در پلنوم کسی نگفت که کمیته مرکزی در تهران تصمیم گرفته و تمام اعضای فرقی کمیته مرکزی حزب را (که فراری‌اند و نیامدند به ایران تا در انقلاب بهمن اشتراک کنند) از عضویت و [گروه] مشاورین کمیته مرکزی اخراج کرده است. ما این داستان را در پلنوم ۱۸ نشنیدیم چون کسی نگفته بود. همین عده اخراج شده وارد جلسه پلنوم ۱۸ شدند هم خاوری را دبیر اول و هم صفری را انتخاب کردند. این است آن حقه‌هایی که فروغیان گفته است. این اطلاعات درباره صفری را خاوری گفته است. (من و سیاوش شنیدیم). بعد از پلنوم اتفاقاً با یک

رفیق قدیمی ملاقات کردم، او برای اولین بار این طور گفت: «در باکو در کوچه و بازار و بولوار همه می دانستند و صحبت می کردند که عده‌ای از افراد و اعضای کمیته مرکزی حزب که اصلاً عضو فرقه دمکرات آذربایجانند از طرف کمیته مرکزی حزب توده در تهران از کمیته مرکزی اخراج شده‌اند.» گوینده رفیق شמידه بود. بعد از پلنوم هجدهم ۸ - ۷ نفر از اعضا و مشاورین ک. م. این حقیقت را تکرار کرده‌اند. این موضوع روزی در پلنوم قانونی مطرح خواهد شد. تعجب در اینجاست که صفری اخراج شده از کمیته مرکزی را نه فقط وارد کمیته مرکزی کرده‌اند، بلکه خاوری او را به مقام دبیر دومی هم تعیین کرده است. بالاتر از اینها صفری که اصلاً عضو فرقه دمکرات آذربایجان بوده، حالا مسئول کل سازمانهای حزب توده در کشورهای اروپا می‌باشد. افراد حزب ما در کشورهای اروپا از آن جمله اعضای حزب توده در آلمان غربی، در برلن غربی، فرانسه، ایتالیا و انگلستان همگی اعضای حزب توده‌اند نه فرقه دمکرات آذربایجان، و اصلاً مناسب نیست صفری مسئول سازمانهایی باشد که ابداً به او مربوط نیست.

وقتی وحدت دو حزب عملی شد، (۱۹۶۰) یک عده از اعضا و مشاورین کمیته مرکزی حزب توده از دمکراتهای فرقه انتخاب شدند. این عده در پلنوم هجدهم اصلاً نگفتند که کمیته مرکزی حزب توده در تهران آنها را از کمیته مرکزی اخراج کرده است. این موضوع پس از پلنوم هجدهم علنی شد. معروف است که هنگام انقلاب بهمن ۱۹۷۹، یکصد و هفتاد و چهار نفر از رفقای دمکرات آذربایجانی که در مهاجرت بودند داوطلب شدند بروند به ایران و به انقلاب بهمن کمک کنند. این عده داوطلب اصلاً نرفتند به ایران، چرا نرفتند به ایران؟ ما نمی‌دانیم. روزی در پلنوم (به اصطلاح پلنوم هجدهم) رفیق فروغیان رپلیکی (جوابی) داد. او گفت: «این حزب بود که تصمیم گرفت این ۱۷۴ نفر داوطلب نروند به ایران.» من نوشتم وقتی می‌گویم حزب یعنی کمیته مرکزی حزب توده ایران. من می‌توانم جدا بگویم که کمیته مرکزی حزب توده ایران ابداً دخالت در این کار نکرده، من و رفقای دیگر اعضای کمیته مرکزی ابداً در این کار دخالت نکردند و روحشان از این تصمیم خبر ندارد. اگر چنین تصمیمی بوده، آن [تصمیم] را می‌تواند کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان گرفته باشد.

خاوری در صحبت خود با من یک جمله‌ای گفت که معنی خاصی داشت. او گفت: «من به صفری پیشنهاد کردم که او در جمع و جور کردن حزب به من کمک

کند.» یک کلام، خاوری از صفری تقاضای کمک کرده است. یعنی صفری در عمل به او کمک کرده و او را برای دبیر اولی حزب قول داده، در مقابل خود صفری هم رشوه گرفته، یعنی خاوری هم به او قول داده که تو را دوباره وارد کمیته مرکزی خواهم کرد. هر دو به همدیگر رشوه داده‌اند.

این را هم بایستی گفت که کمیته مرکزی در تهران یک کمیته برون‌مرزی در غرب به وجود آورده بود که سازمانهای حزب را در غرب اداره می‌کرد. علی خاوری سر خود این کمیته را منحل کرد. خود را صاحب حزب پنداشت، این کمیته را منحل کرد که خود قوانین حزبی را لگدمال کرده است.^۱

اردشیر آوانسیان قضاوت نهایی خود را از «پلنوم هجدهم» و رهبری برآمده از آن، چنین ارائه می‌دهد:

۱- پلنوم هجدهم، غیرقانونی و خلاف اصول سازمانی بوده است. پس از گرفتاری کمیته مرکزی حزب، ما ارگان حزبی نداشتیم تا جلسه‌ای دعوت کند. ما آن روزها کمیته برون‌مرزی داشتیم که آن کمیته هم اختیار دعوت پلنوم را نمی‌توانست داشته باشد. خاوری سر خود کمیته برون‌مرزی را منحل کرد که خود خلاف اصول حزبی است. ما آن روزها تنها یک راه اصولی و حزبی داشتیم و مسایل حزبی را حل و فصل می‌کردند. این جلسه می‌توانست، پلنوم معمولی نام داشته باشد. در این صورت این پلنوم حق منحل کردن کمیته برون‌مرزی را داشت. سپس این پلنوم می‌بایستی زمینه دعوت پلنوم وسیع را فراهم می‌کرد. چرا؟ چون شکست بزرگی دامنگیرمان شده بود. ما می‌بایستی نه فقط تکیه به اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی می‌کردیم، بلکه ما موظف بودیم با کمک تمام افراد فعال حزب کارها را به جریان بیاوریم.

۲- گناه بزرگ دیگر هیأت اجرائیه آن بود که عملاً سه سال تمام، کمیته مرکزی را منحل کرده بود. این هیأت اجرائیه بسیار ضعیف، یک بار هم نشد با اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی مشورتی بکند. می‌بایستی جلسات کمیته مرکزی را دعوت می‌کرد یا لاقلاً کتباً نظر اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی را می‌پرسید. این کار را حتی یک بار هم انجام نداد. چقدر اصول غیرحزبی و دیکتاتوری رواج یافته بود!^۲

۱. نامه اردشیر آوانسیان به بابک امیرخسروی، صص ۵ - ۳.

۲. همان مأخذ، ص ۱۳.

فعالیت سازمانی بقایای حزب توده

رهبری جدید حزب توده، عملاً پس از «پلنوم هجدهم» در دست اعضای «هیأت سیاسی» فوق متمرکز بود و در این میان حمید صفری، با عنوان جدید دبیر دوم، نقش اساسی داشت.

فعالیت سازمانی بقایای حزب توده در سه عرصه قابل بررسی است:

۱- بلوک غرب

عرصه نخست، سازماندهی آن بخش از نیروهای حزبی است که یا پیش از انحلال حزب در کشورهای غیرسوسیالیستی (به ویژه اروپای غربی) ساکن بودند و یا - به طور عمده - پس از انحلال حزب به اروپای غربی عزیمت کردند.

این افراد با دریافت پناهندگی از صلیب سرخ جهانی در کنار سایر پناهندگان ضدانقلابی جای گرفتند. محیط زندگی آنان در غرب و در جوار سایر پناهندگان عملاً به تدریج تأثیرات روانی - فرهنگی خود را باقی گذارد و به رشد فشار مادی و روانی و فساد اخلاقی در میان آنها دامن زد. به علاوه، پناهندگان مقیم غرب آماج برنامه‌های جذب نیرو از سوی سرویسهای جاسوسی غرب قرار گرفتند.

نامه مردم در سال ۱۳۶۸ فاش می‌کند که مأمورین امنیتی کشورهای غربی، در پوششهای مختلف، در جهت جلب ایرانیان متواری در غرب می‌کوشند. طبق نوشته نشریه فوق، در آلمان غربی به پناهنده ایرانی مرتبط با پلیس امنیتی این کشور ماهانه ۱۸۰۰ مارک پرداخت می‌شود.^۱

پناهندگان توده‌ای مقیم غرب در چارچوب سازمانهای کشوری سازمان یافتند، که در رأس هر واحد سازمانی «کمیته کشوری» قرار داشت. در سالهای ۱۳۶۲-۱۳۶۳ عناصر فعال رهبری کننده سازمانهای حزب توده در اروپای غربی، عناصری چون بابک امیرخسروی، فرهاد فرجاد آزاد، دکتر فرهاد عاصمی، سیاوش قائینی بودند. افراد فوق، تحت مسئولیت مستقیم حمید صفری فعالیت می‌کردند. ولی عملاً در سالهای ۱۳۶۳-۱۳۶۲ روابط افراد فوق با حمید صفری بسیار تشنج‌آمیز بود و سرانجام منجر به جدایی امیر خسروی، فرجاد و تعدادی دیگر از مسئولین درجه اول کمیته‌های حزبی در غرب و پیدایش جریان «انفصالیون» گردید. جریان فوق عملاً توانست نیروی قابل ملاحظه‌ای از

۱. نامه مردم، شماره ۲۶۱، ۹ خرداد ۱۳۶۸.

عناصر توده‌ای مقیم غرب را به خود جلب کند و در دی‌ماه سال ۱۳۶۶ «حزب دمکراتیک مردم ایران» را بنیادگذارد. در این باره در صفحات آینده سخن خواهیم گفت.

۲- بلوک شرق و افغانستان

عرصه دوم - سازماندهی آن بخش از نیروهای حزبی بود که اتحاد شوروی و کشورهای وابسته آن بویژه افغانستان، پناه بردند.

بخش مهمی از افراد فوق در اتحاد شوروی ساکن گردیدند و مهم‌ترین مرکز تجمع آنها در شهر باکو بود. عناصر مستقر در شوروی توسط سازمانهای قدیمی «فرقه دمکرات آذربایجان» (به رهبری لاهرودی) و سازمان حزب توده در اتحاد شوروی (به رهبری سهراب زمانی، علی ابلوچ و ناصرانی) سازماندهی شدند و تحت پوشش رفاهی «صلیب سرخ شوروی» قرار گرفتند.

واقعیت این است که بسیاری از کشورهای اروپای شرقی از آغاز انحلال حزب تمایلی به پذیرش پناهندگان توده‌ای نداشتند و به همین دلیل در سال ۱۳۶۲، جناح امیر خسروی، فرجاد طرح انتقال رهبری حزب به بلوک غرب را مطرح ساختند:

... رفیق عباس (کاظم ندیم) توضیح می‌داد که کشور میزبان (آلمان شرقی) رسماً گفته است که دیگر تمایلی ندارد که آنجا را به مانند زمان قبل از انقلاب به صورت مرکز فعالیت حزب توده ایران درآوریم. حتی مسافرت ما به آنجا به عنوان مهمانان خصوصی [عباس به مقامات محلی گزارش شده بود] عباس می‌گفت که برای هفته آینده که خانواده‌اش مراجعت می‌کند نمی‌داند کجا می‌شود جلسه کمیته برون‌مرزی را برگزار کرد... رفقای آلمانی حتی حداقل امکانات کار را در اختیار ما دیگر نمی‌گذارند. آنچه هم داشتیم پس گرفته‌اند و ظاهراً از حوادث ایران و جریان‌ات اعترافات تلویزیونی ناراضی بودند...^۱

در مورد پناهندگان توده‌ای در شوروی نیز وضع نابسامان مادی آنان و اختناق حاکم بر این کشور سبب تشدید ناراضی و پیدایش بحران عمیقی شد که در سالهای ۱۳۶۶ به بعد نمود چشمگیر یافت و به پیدایش حرکت‌های اعتراضی در عناصر توده‌ای و «اکثریتی» در شوروی انجامید و منجر به عزیمت بسیاری از آنها به بلوک غرب گردید. علاوه بر این، همانند کشورهای غربی، پناهندگان توده‌ای مستقر در بلوک شرق نیز آماج برنامه‌های

۱. نامه توضیحی به رفقای حزبی...، منتشره توسط بابک امیرخسروی و فرهاد فرجاد، مرداد ۱۳۶۴، ص ۱۳.

استخدام سازمانهای اطلاعاتی بلوک شرق، بویژه کا.گ.ب قرار گرفتند.^۱ در نامه استمدادآمیز جمعی از پناهندگان توده‌ای و اکثریتی مقیم شوروی به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، جمعیت صلیب سرخ جهانی و سازمان عفو بین‌المللی چنین می‌خوانیم:

... دستگاه امنیتی شوروی از میان مهاجرین، به خصوص از میان اعضای تشکیلات حزب توده و سازمان اکثریت به شیوه‌های تطمیع، قدرت‌دهی، تهدید و سوءاستفاده از ضعف افراد در مسائل گوناگون، عده‌ای را برای خبرگیری، جاسوسی از مهاجرین و افراد خارجی ساکن شوروی و تشکیلات خود، نفوذ در سازمانهای سیاسی دیگر و در رابطه با ایران و خارج شوروی و نیز سرکوب اعتراضات مردم باکو... به کار می‌گیرند.^۲

محسن حیدریان، که پس از انحلال «کمیته داخلی» به اتفاق همسرش به شوروی گریخت و سپس به غرب پناه برد، درباره وضع عناصر توده‌ای مستقر در شوروی چنین می‌نویسد:

عزیمت شمار چشمگیری از کادرها و اعضای فعال حزب (نه عده‌ای از اعضا) از ترکمنستان و باکو و مینسک و دیگر نقاط اتحاد شوروی به غرب مستقیماً به سیاست تخته قاپو کردن فراکسیون حاکم ارتباط دارد. این سازمان اداری-مهاجرتی که در سرکوب کادرهای مستقل و قائم بالذات و مطیع کردن و به تسلیم واداشتن افراد ضعیف‌النفس ید طولائی دارد و پرونده آن در همکاری با باقروف جنایتکار در نابودی و تبعید و به انفعال کشاندن کادرهای انقلابی این «سازمان» و توده‌ایهای رزمنده مفتوح است. بنا به عقده حقارت گریز از میهن، مستحیل شدن در کشور مقیم، سرشت غیرانقلابی و سیرت و طبیعت خوش‌باشی و عیاری کارگردانان آن در مهاجرت و رویگردانی از هر نوع تحرک و جنبندگی انقلابی، همه شیوه‌های آزموده سرکوبگرانه را برای از جوش و خروش انداختن جوانان انقلابی و تبدیل آنان به بره‌های سر به راه و سر در عادیات زندگی، به کار گرفت، عمال بی‌دانش و تنگ‌نظر و بوروکرات فرقه، که در همه جا اداره امور مهاجرین به آنها سپرده شد، با حس انتقام‌جویی فردی و اجتماعی وارد عمل شدند، آنها که کار و معیشت و مسکن و اجازه تحصیل و مسافرت و حتی نفس کشیدن افراد را در

۱. به سابقه تاریخی مسئله در کتاب حاضر، صفحات ۱۸۳ - ۱۸۲ مراجعه شود.

۲. راه ارانی، ارگان مرکزی «حزب دمکراتیک مردم ایران»، شماره ۱۵، شهریور ۱۳۶۸، ص ۱۵.

قبضه خود داشتند، و احراز پستهای حزبی، سیاحت‌های نوبتی و امثال آن به رضایت‌نامه و گزارش مساعد آنها بستگی داشته است و دارد، طی پنج سال ترکتازی هر چه خواستند کردند و هر فاجعه‌ای که توانستند آفریدند.

در کشاکش این تالان‌گری‌ها، آنها که کم جنبه و سست عنصر بودند، خیلی زود سپر انداختند تا از موهبت نعمات و زاد و توشه و امتیازات صاحبان قدرت بی‌بهره نمانند، و آنها که سر به سر سپردگی نداشتند، سرنوشتی دردناک یافتند و به زودی کم مایگان و کوتاه‌بینان به خبرچینی، تفرقه‌اندازی و حتی چماق‌کشی کشانده شدند. صف‌بندی در میان مهاجرین و جنگ‌حیدری و نعمتی در بین آنان رو به شدت نهاد. سیاست پرولتریزه کردن^۱ که به «ابتکار» و توصیه دبیر دوم (حمید صفری) برای به زانو درآوردن کارگران و روشنفکران تازه‌نفس از میهن آمده به اجرا درآمد، ضربه‌ای کشنده و کاری به باورهای صادقانه آنان بود. در اجرای این سیاست بود که زنان و دختران به کارهای سخت مانند کار در کارخانه‌های آجرپزی واداشته شدند که بر اثر آن کارشان به جراحیهای زنانگی کشید. به کارگران و روشنفکران کارهای سیاه سپرده شد. کارهایی مانند دسته‌هونگ‌سازی، زنبه‌کشی، سپوری، عملگی، و فیلتر پاک‌کنی به پزشکان، مهندسان، دبیران و جامعه‌شناسان تحمیل گردید. این کارهای سیاه روزانه رمقی برای تربیت فکری، سیاسی، تعقیب مسائل ایران و کادرپروری باقی نمی‌گذاشت. توصیه دبیر دوم حزب به جوانانی که خواستار آموزش زبان، ادامه تحصیل و کار حزبی در داخل کشور بودند، این بود که: درس را می‌خواهید چکار، بروید با یکی از این دخترهای روسی ازدواج کنید و همین جا بمانید. چکار به تحصیل و سیاست دارید؟!

همین روند با کم و بیش تفاوت در مناطق دیگر نیز تکرار شد. فشار مداوم کادرها و جوانان مشتاق کار حزبی در راستای ایران سبب شده بود که شمار زیادی از آنان به افغانستان انقلابی منتقل شوند. اما این انتقال سرابی بیش نبود. فراکسیون حاکم که جز از هم پاشیدن حزب و تاراندن نیروهای فعال از صفوف آن وظیفه‌ای برای خود نمی‌شناسد، این نیروها را در افغانستان به حال خود رها کرد و هیچ کار اساسی به آنها رجوع نکرد. آن عده که به کارهای جزئی واداشته شده

۱. منظور از «پرولتریزه کردن»، اشتغال به کار یدی به منظور رشد روحیات پرولتری است!

بودند، به زودی به صف بیکاران پیوستند. این رفقا دو راه بیشتر در برابر خود نداشتند. یا بازگشت به اتحاد شوروی برای زندگی یا ادامه تحصیل یا پناهنده شدن به سازمان ملل متحد. فراکسیون حاکم از بازگشت این رفقا به اتحاد شوروی ممانعت به عمل آورد و به نحوی رفتار کرد که جز پناهندگی راهی برای آنان باقی نماند. با وجود این، این رفقا پس از مشورت با مسئولین و تأیید آنها به سازمان ملل پناهنده شدند.^۱

نارضایتی در میان پناهندگان توده‌ای (و «اکثریتی») مقیم شوروی تا بدانجا توسعه یافته، که در سال ۱۳۶۸ نشریات ضدانقلاب در خارج از کشور، خبر از درگیریهای آنان با پلیس شوروی می‌دهند و عناصر توده‌ای و «اکثریتی» در شکوائیه‌های خود به «هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و هیأت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی سوسیالیستی»، «اعتراض شدید خود به حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی به خاطر نقض آشکار موازین بین‌المللی حقوق بشر مندرج در اعلامیه جهانی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد» را اعلام می‌دارند!^۲

یکی دیگر از کشورهای که بخشی از عناصر توده‌ای پس از انحلال حزب به آن پناه بردند، افغانستان بود، که در «سازمان کشوری حزب توده در افغانستان» تحت مسئولیت «کمیته کشوری افغانستان»، سازماندهی شدند. وضع اسفبار پناهندگان فوق نیز با ارجاع به برخی اسناد موجود به حد کافی گویا است و بی‌نیاز از هرگونه شرح و بسط شدت بحران در پناهندگان توده‌ای مقیم کابل و فساد مسئولین حزبی در این کمیته نیز تا بدانجا امتداد یافت، که «جنبش اعتراضی، آنها را با شدت تمام برانگیخت و منجر به عزیمت بسیاری از آنان به کشورهای غربی شد.

محمدتقی برومند، که در کنفرانس ملی حزب توده (خرداد ۱۳۶۵) به عضویت هیأت سیاسی درآمد و سپس در اعتراض به رهبری حزب کناره‌گیری کرد، در مورد فساد کمیته حزب توده در کابل و مسئول آن چنین می‌نویسد:

... در همان گام نخست طی نامه مورخه ۱۳۶۶/۵/۲۱ به هیأت سیاسی، اوضاع اسفناک، غم‌انگیز و دردناک حزب در کمیته کشوری افغانستان را که در ابعاد

۱. پاسخ به «هجونامه» فراکسیون حاکم بر حزب، صص ۱۶ - ۱۵ (تأکید از ما است).

۲. برای نمونه مراجعه شود به: راه ارانی، شماره ۱۱، اردیبهشت ۱۳۶۸، ص ۱۹ («دستگیری یکی از رفقای اکثریت در باکو!») و شماره ۱۵، شهریور ۱۳۶۸، صص ۱۰ و ۱۵ («ما را یاری دهید!»).

سیاسی، تشکیلاتی و اخلاقی فاجعه‌های تکان‌دهنده‌ای آفریده بود، مطرح کردم و خواستار رسیدگی فوری به انبوه سیاه‌کاریهای این کمیته شدم، قصدم این بود که اگر این نخستین گام به فرجام برسد، گامهای بعدی برای رسیدگی به فجایعی که در کمیته‌های حزبی باکو، مینسک و مسکو صورت گرفته بود و می‌گیرد برداشته شود.

توضیح اینکه هیأت دبیران دو نفره (خاوری و صفری) با وجود اطلاع دقیق از جرایم سنگین مسئولین کمیته کابل که خیانت واقعی به مردم جنگ‌زده افغانستان و به باد دادن امکانات آنها در جهت هوسها و منویات شخصی بود، نخست او را از مشارکت کمیته مرکزی به عضو اصلی کمیته مرکزی ارتقاء دادند و سپس او را بدون طرح مسئله در هیأت سیاسی نوبنیاد که یگانه مرجع صلاحیت‌دار بعد از پلنوم بود، از کار خود معاف کردند تا موضوع را به یاری یکدیگر ماست‌مالی کنند...^۱

... رسیدگی به پرونده کسانی که به عنوان کارشناس از اتحاد شوروی به کابل منتقل شدند که به تحقیق عمدتاً نه از حیث کار به درد افغانستان می‌خورند و نه آمادگی مطلوب کار سیاسی دارند. وانگهی مسئول انتقال افرادی چون کاوه به کابل که در مینسک به فساد اخلاقی مشهور بود کیست؟ او فساد را در کابل به درجه‌ای رسانده است که باعث آبروریزی ما نزد شهروندان افغانی شده. چرا دو جوان عاطل و باطل را که هیچ پیوندی با حزب ندارند، از اتحاد شوروی به کابل منتقل کرده و به دانشگاه کابل که به فرزندان زحمتکش این کشور تعلق دارد، تحمیل شده‌اند و آنان اکنون در شبانه‌روزی این دانشگاه به قمار و فسادکاری مشغولند.

... چرا زنی به نام «ن» که وضع ناستوده‌ای داشت و آوازه آن در همه جا پیچیده بود تا حد منشی کمیته کابل و ماشین‌نویس نامه‌های محرمانه اعتلاء یافت و سپس به ناچار کنار گذاشته شد؟^۲

محمدتقی برومند هم چنین درباره مشارکت مسئولین «کمیته کشوری افغانستان» در

قاچاق مواد مخدر چنین می‌نویسد:

... واقعیات موجود و مدارک فراوان که تاکنون توسط شماری از رفقا افشاء

۱. پاسخ به «هجونامه» فراکسیون حاکم بر حزب، ص ۶۳.

۲. همان مأخذ، ص ۶۵.

شده و یا در دست افشا است گواه بر آن است که نه پناهندگی ناگزیر رفقای بی‌پشت و پناه منتقد که از بار سنگین میزبانان و مسئولیتشان کاسته‌اند، بلکه سوءاستفاده از امکانات آنها در کمک به قاچاق مواد مخدر و قاچاق کالاهای نایاب و گرانقیمت برای انباشتن جیب گماشتگان که سر و صدای میزبانان را بلند کرده، خیانت به مردم ستم‌دیده این کشور محسوب می‌شود.^۱

نقش مسئولین تشکیلاتی حزب توده در قاچاق مواد مخدر در صفحات آینده روشن‌تر خواهد شد.

۳- فعالیت در داخل کشور

سومین عرصه فعالیت سازمانی بقایای حزب منحل‌شده، کار در داخل کشور و به عبارت دیگر ایجاد هسته‌های حزبی بر اساس اصل عدم تمرکز است.

اواخر سال ۱۳۶۲، علیرضا خدایی، از اعضای اولیه سازمان نوید و یکی از مسئولین شاخه سازمان مخفی حزب توده پس از انقلاب که موفق به فرار شده بود، مسئول تشکیلات حزب در افغانستان و داخل کشور شد و برای ارتباط با ایران به کابل رفت.

علیرضا خدایی در «پلنوم هجدهم» به عنوان عضو کمیته مرکزی انتصاب شده بود. در بهمن ۱۳۶۳، ناخدای سابق نیروی دریایی حمید احمدی (با نام مستعار «انور») نیز به کابل رفت و به عنوان مسئول هم‌تراز در کنار خدایی مسئولیت فعالیت در داخل کور را به عهده گرفت. حمید احمدی («ناخدا انور») نخستین نظامی بود که پیش از انقلاب (در سال ۱۳۵۶) با مرکز حزب در آلمان شرقی تماس گرفت و پس از انقلاب در جلب برخی عناصر نیروی دریایی به سوی حزب توده و توسعه سازمان نظامی آن نقش مهمی داشت.^۲

مسئولیت کل فعالیت‌های داخل کشور در هیأت سیاسی «پلنوم هجدهم»، به عهده دبیر اول حزب، علی خاوری بود.

در کابل، با مسئولیت افراد فوق، هسته‌ای برای تماس با داخل کشور تأسیس شد، که در آن اردشیر جم (با نام مستعار «بهرام»)، عضو مشاور کمیته مرکزی در «پلنوم هجدهم»، و اکبر افرا (با نام مستعار «احمد») عضویت داشتند. هسته فوق عملاً نه تنها موفق به تجدید

۱. همان مأخذ، ص ۵۸.

۲. به کتاب حاضر، ص ۱۹۸ مراجعه شود. جالب اینجاست که هم‌اکنون رهبری بقایای حزب توده در خارج از کشور، با تحقیر از «ناخدا انور» با عنوان «دن کیشوت» نام می‌برد (نامه مردم) شماره ۲۰۸، ۶۷/۳/۳، ص ۱).

سازمان بقایای فعال حزب در کشور نشد، بلکه به شدت درگیر فساد مالی و همکاری با قاچاقچیان مواد مخدر گردید. فساد حاکم بر مسئولین فعالیت در داخل کشور منجر به تعارض «ناخدا انور» با سایرین شد و وی در «پلنوم بیستم» (دیماه ۱۳۶۶) از عضویت کمیته مرکزی منفصل شد. علیرضا خدایی نیز در تاریخ ۶۵/۷/۲۰ برکنار شد. اردشیر جم پس از سوءاستفاده مالی کلان در پاییز ۱۳۶۶ به آمریکا گریخت.^۱ و اکبر افرا نیز در همین سال پس از سوءاستفاده کلان مالی به کانادا پناه برد.^۲

«ناخدا انور» در افشاگریهای مفصل خود به طرح مبسوط فساد مسئولین تشکیلاتی حزب توده در رابطه با داخل کشور و کمیته حزبی کابل و رهبران بقایای حزب توده در خارج از کشور پرداخته، که به علت اهمیت آن در فصل آینده مستقلاً بدان خواهیم پرداخت. در اینجا به درج افشاگری محمدتقی برومند در این رابطه بسنده می‌گردد:

رفیق حامد که خود در مرز فعالیت می‌نمود، در نامه مورخ ۶۷/۴/۲۵ در افشای سوءاستفاده از امکانات می‌نویسد: «این کثافت کاریهایی که رفقای مسئول در اینجا کرده‌اند، هیچ نیرویی برای حزب در اینجا نگذاشته‌اند. رفقا می‌گویند ما در ایران کار می‌کنیم اما آنها از این امکانات به سود خود استفاده می‌کنند. هرچه بچه سرمایه‌دار و دوست و آشنایان را از ایران می‌آورند که هیچ کدامشان نه حزبی هستند و نه در خطر بوده‌اند و با کمال تعجب در اینجا فوراً به حوزه‌های حزبی معرفی می‌شوند... آنان حزب را به یک حزب فامیلان و آشنایان تبدیل می‌کنند. ولی در عوض رفقای از ایران به مرز می‌آیند که زندانی کشیده‌اند و جایی برای ماندن در ایران ندارند. مسئولین اینها را پس می‌زنند و صدها نمونه دیگر...»

اپورتونیستها (منظور رهبری کنونی بقایای حزب است) این قبیل افراد و افرادی را که ۳۰ تا ۳۰۰ نفر را به سپاه پاسداران معرفی کرده‌اند، زیر حمایت خود قرار داده و برای تأمین زندگی و امنیت‌شان آنها را به اتحاد شوروی اعزام کرده‌اند. در عوض مانع از عزیمت کادرهای رهبری و کادرهای باسابقه به اتحاد شوروی شده‌اند، تا مانند رفیق عربعلی جواهری زیردست و پا له شوند...^۳

همانطور که ملاحظه شد، تلاش بقایای رهبری حزب توده، که با «پلنوم هجدهم» (آذر

۱. ناخدا انور، سیری از مبارزات درون حزبی با اپورتونیسم منحط، انتشارات حزب دمکراتیک مردم ایران، خرداد ۱۳۶۷، ص ۳۳.

۲. همان مأخذ، ص ۵۹.

۳. پاسخ به «هجونامه» فراکسیون حاکم بر حزب، صص ۵۹ - ۵۸.

(۱۳۶۲) - در جهت تجدید حیات و تداوم بقای حزب کوشید، عملاً با شکست مطلق مواجه شد. در واقع، عملیات فروپاشی حزب توده تا بدان حد عمیق و کارا بود که بقایای متواری و فعال این جریان را در خارج از کشور به انفعال سیاسی و گسست گسترده و همه‌جانبه از حزب کشانید. دامنه گسست عناصر توده‌ای از حزب تا بدانجا وسعت یافت که رهبری کنونی آن هرگونه امید خود را به حفظ نیروی گسترده از دست داد و به بقاء خود در چارچوب یک گروهک ۱۰ - ۱۵ نفره دل خوش کرده است:

صفری در جواب رفقای مسئول کمیته‌های کشوری... پاسخ داده است که... اگر ۱۵ نفر هم بماند برای ما کافیست!^۱

دبیر اول (خاوری) به عنوان سخنگوی هرم کنونی رهبری... گفته است: ما احتیاج به دهها هزار نفر نداریم، احتیاج به دهها نفر داریم، این یک اصل لنینی است!^۲

«کنفرانس ملی» راهی برای برون رفت از بحران

چرا «کنفرانس ملی» تشکیل شد؟

در خردادماه ۱۳۶۵، بقایای رهبری حزب توده در خارج از کشور، به تشکیل اجلاسی با نام «کنفرانس ملی حزب توده ایران» دست زد. در واقع، مقطع زمانی میان «پلنوم هجدهم» (آذر ۱۳۶۲) تا «کنفرانس ملی» (خرداد ۱۳۶۵) - دورانی طوفانی و سرشار از نزاع و تشتت برای بقایای رهبری حزب توده بود. در داخل کشور، تحولات زیر به شدت مواضع سیاسی و ایدئولوژیک حزب توده به طور اخص و مارکسیم ایرانی به طور اعم را آماج گرفته بود: از آذرماه ۱۳۶۲ (همزمان با تشکیل «پلنوم هجدهم» در خارج از کشور) محاکمه علنی اعضای سازمان نظامی حزب توده آغاز شد و افشاگریهای رهبری حزب و مسئولین و اعضای سازمان نظامی در این دادگاهها به فروپاشی هر چه عمیق‌تر مواضع سیاسی و فکری بقایای حزب توده دامن زد. در اردیبهشت ۱۳۶۳، برای نخستین بار مصاحبه تحلیلی احسان طبری، تئوریسین برجسته مارکسیسم، از تلویزیون پخش شد و در شهریور ۱۳۶۳ - سلسله مقالات تئوریک طبری با عنوان «سیر انتقادی بر مارکسیسم» در مطبوعات کشور انتشار یافت. ۱۷ بهمن ۱۳۶۳

۱. نامه توضیحی به رفقای حزبی، ص ۵۴.

۲. پاسخ به «هجونامه»...، ص ۳۹.

احسان طبری با نگارش نامه سرگشاده‌ای به رژه گارودی، تئوریسین پیشین حزب کمونیست فرانسه که به اسلام گرویده، بر بحران ساختی ایدئولوژی مارکسیسم تأکید ورزید و پیوند خود را با جهان‌بینی الهی به عنوان راه برون رفت بشریت از انحطاط کنونی برخاسته از تمدن معاصر غربی اعلام داشت. در همین زمان، خاطرات احسان طبری از تاریخ حزب توده، که متضمن افشاگریهای بکر و تکان‌دهنده‌ای بود و نسل جوان مارکسیست را برای نخستین‌بار با پرده‌های مستوری از تاریخ خود آشنا می‌کرد، با عنوان کژراهه در مطبوعات کشور به چاپ رسید. انتشار این خاطرات، بدون تردید، سهم قابل توجهی در تشدید بحران مارکسیسم ایرانی و بن‌بست نهایی آن ایفا نمود.

هم‌زمان، ایرج اسکندری با تشویق و حمایت برخی اعضای معترض رهبری حزب توده (بابک امیرخسروی و فرهاد فرجاد) در نیمه دوم سال ۱۳۶۳ در پاریس مستقر شد و با افشاگریهای خود بر صحت اعترافات سران حزب توده در میزگرد تلویزیونی (مهر ۱۳۶۲) و افشاگریهای احسان طبری در کژراهه مهر تأیید زد و به نوبه خود پرده‌های جدیدی از تاریخ حزب توده را مطرح ساخت^۱ افشاگری‌های اسکندری در پاریس تا فروردین ۱۳۶۴ ادامه یافت و پس از آن وی برای تدارک انتقال قطعی خود به پاریس، به آلمان شرقی رفت، ولی در ۱۳۶۴/۲/۱۱ به طرز مشکوکی درگذشت.

در همین زمان، درگیری گروه ۳ نفره عضو کمیته مرکزی حزب توده (بابک امیرخسروی، فریدون آذرنور، فرهاد فرجاد آزاد) با رهبری جدید حزب، و بویژه با حمید صفری، با شدت و حدت جریان داشت. در مهرماه ۱۳۶۳، «گروه ۲ نفره» با پخش جزوه ۶۳ صفحه‌ای (بدون امضاء) در میان اعضای حزب توده در غرب تعارض خود را با رهبری حزب آشکار ساختند و پس از آن به همراه ایرج اسکندری به نگارش نامه‌های انتقادی متعددی به علی خاوری پرداختند و در جهت جلب نیرو و تشکیل یک اپوزیسیون متعارض در میان بقایای حزب در خارج از کشور فعال شدند. «گروه ۳ نفره» در افشاگریهای خود، بویژه، بر صحت جرایم حزب توده در ایران، و بویژه مسئله جاسوسی، صحنه می‌گذارد. تعارض فوق در مردادماه ۱۳۶۴ منجر به تعلیق آنان از عضویت کمیته مرکزی توسط هیأت سیاسی شد. اعتراضات و افشاگریهای «گروه ۳ نفره» (انفصالیون) سبب تشدید بحران در بقایای حزب توده شد و جمع کثیری از فعالین و اعضای حزب را به آنان جلب نمود و سازمانهای حزب توده در اروپای غربی را دچار تشتت جدی ساخت. بابک امیرخسروی

۱. مراجعه شود به: خاطرات سیاسی ایرج اسکندری، انتشارات علمی، ۱۳۶۸.

در اردیبهشت ۱۳۶۵ نوشت:

رهبری کنونی حزب، عقب مانده‌ترین و ضعیف‌ترین ترکیب است که تاریخ ۴۵ ساله حزب توده ایران به خود دیده است. بدون طرد این هیأت سیاسی و یک گروه چاپلوس و مقام‌پرست اطراف وی که هنوز هم بخشی از اعضاء ساده و صادق حزبی را به دنبال خود می‌کشند، و بدون اصلاح معایب اساسی گذشته که بر رهبری و حزب مستولی بوده‌اند، امکان احیاء و نجات حزب توده ایران وجود ندارد.^۱

در واقع، انشعاب «گروه ۳ نفره»، شکسته شدن «بت» رهبری و حزب و تنها نخستین گامهای تجلی یک بحران عمیق و همه‌جانبه بود که مانند حوزه بقایای حزب توده را دچار فرسایش تدریجی می‌ساخت. بریدن از سیاست و حمله به رهبری، که تحت‌تأثیر عملیات فروپاشی حزب و افشاگریها و نیز به علت زندگی رقت‌بار و بی‌دورنما در کشورهای بیگانه و خودخواهیها و جاه‌طلبیهای عناصر توده‌ای پدید می‌آمد، فضای غیرقابل تنفسی برای بقایای حزب پدید ساخته بود: «کنفرانس ملی» مسکنی بود که برای بهبود نسبی این بیماری لاعلاج اندیشیده شد. در گزارش هیأت سیاسی کمیته مرکزی به «کنفرانس ملی» به صراحت علت تشکیل این مجمع بیان شده است:

کنفرانس ملی ما در شرایطی کار خود را آغاز می‌کند که حزب توده ایران دوران بسیار دشواری را می‌گذراند. پی‌آمدهای یورش وحشیانه رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی به حزب ما چنان شدید بود که در تاریخ ۴۵ ساله حزب سابقه نداشته است... سردرگمی‌ها، اختلاف‌نظرها در ارزیابی دوران پس از انقلاب و خط‌مشی سیاسی در درون حزب که در نتیجه خیانت گروه سه نفری به مجرای ناصحیحی سوق داده شد و به بیرون از حزب نیز انتقال یافت، جلوه‌ای از دیگر پی‌آمدهای یورش به حزب به شمار می‌رود:^۲

«کنفرانس ملی» چیست؟

نفس تشکیل «کنفرانس ملی» به معنای نفی گذشته حزب توده از سال ۵۴ تا سال ۶۱

۱. بابک امیرخسروی، بررسی و ریشه‌یابی اشتباهات حزب توده ایران در چهار سال اول انقلاب - اردیبهشت ۱۳۶۵، ص ۶۰.

۲. ر.ک: به نامه مردم، دوره هشتم، شماره ۱۰۷.

دوران حاکمیت خط کیانوری بر حزب توده) است. زیرا، طبق آخرین اساسنامه حزب توده (مصوب پلنوم ۱۵، که قاعدتاً باید هم‌اکنون «قانونیت» و اعتبار داشته باشد) «کنفرانس ملی» بی‌معناست و چنین چیزی وجود ندارد. در اساسنامه فوق تنها ارگان کشوری «کنگره» می‌باشد و در فاصله بین کنگره‌ها، کمیته مرکزی عهده‌دار وظایف رهبری است. لذا تشکیل مجمعی به نام «کنفرانس ملی» فی‌نفسه به معنای عدم پذیرش «مشروعیت» و اعتبار اسناد حزبی در سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۵۴ است، و به تنهایی «معنادار» می‌باشد.

ظاهراً سران حزب توده برای تشکیل کنفرانس ملی به اساسنامه مصوبه کنگره دوم حزب (۱۳۲۷) تمسک جست‌اند، که در «کنفرانس کشوری» پیش‌بینی شده (که البته تاکنون تشکیل نشده بود). در اساسنامه قدیمی حزب توده (مصوب کنگره دوم ۱۳۲۷) چنین آمده:

ماده ۸۰- کنفرانس کشوری از اعضاء ثابت و مشاور کمیته مرکزی و نمایندگان

کمیته‌های ایالتی و ولایتی حزب تشکیل می‌گردد.

ماده ۸۱- کنفرانس کشوری جلسه مشورتی است و برای بحث در اطراف

مسائل مهم تشکیل گردد.

همانطور که می‌بینیم طبق همین اساسنامه نیز کنفرانس کشوری صرفاً یک «جلسه مشورتی» است و به هیچ‌وجه نمی‌تواند وظایفی چون انتصاب کمیته مرکزی و عزل و نصب در آن، تصویب برنامه و اساسنامه و خط‌مشی جدید و غیره را انجام دهد. کارکردهای فوق تنها در صلاحیت کنگره حزب می‌باشد. ولی می‌بینیم که «کنفرانس ملی» به چنین وظایفی مبادرت ورزید که حتی از نظر اساسنامه قدیمی (منسوخ) حزب توده نیز فاقد اعتبار و «مشروعیت» است.

در واقع، رهبری حزب توده به این نتیجه رسیده بود که آخرین تیر ترکش برای ایجاد «قانونیت» خود و «تصفیه» وسیع حزب از عناصر مزاحم و ناراضی و در نتیجه کوچک کردن حزب و تبدیل آن به یک تشکیلات قابل کنترل از طریق حذف کلیه عناصر ناراضی، تشکیل یک جلسه پرهیاهو و دهان پرکن خواهد بود. در برابر آنها دو راه وجود داشت:

۱- تشکیل پلنوم وسیع.

۲- تشکیل کنگره سوم.

تشکیل «پلنوم وسیع» کمیته مرکزی جاذبه چندانی نداشت و نمی‌توانست علاج بحران درونی باشد و به برگ برنده پرهیاهوتری نیاز بود.

تشکیل کنگره سوم نیز به مصلحت نبود، زیرا در شرایط موجود، رهبری حزب نمی‌توانست مقدمات کنگره را فراهم آورد. برای تشکیل کنگره می‌بایست همه سازمانهای

حزبی نمایندگان خود را انتخاب کنند و از داخل و خارج کشور به کنگره اعزام دارند. چنین کاری نه تنها دشوار بود، بلکه عملاً افرادی به کنگره راه می‌یافتند که مخالف رهبری فعلی حزب بودند.

لذا هیأت سیاسی مجبور شد جلسه «من درآوردی» و مخالف اساسنامه و غیرقانونی به نام «کنفرانس ملی» را سرهم بندی کند.

با مراجعه به تاریخچه حزب توده، می‌بینیم که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، مشابه این جلسه در مسکو - به کارگردانی شورویها - به نام «پلنوم چهارم (وسیع) کمیته مرکزی» در سال ۱۳۳۶ تشکیل شد، که در آن ۷۴ نفر شرکت داشتند. هدف پلنوم چهارم احیاء مجدد «حزب توده» و پاسخگویی به بحران درونی بقایای فراری حزب بود.

«کنفرانس ملی» یادآور پلنوم چهارم است، با این تفاوت اساسی که در پلنوم چهارم کلیه نیروهای مخالف شرکت داشتند و لذا پلنوم چهارم جلسه تنازع و تلاش برای آشتی خطهای مختلف و حفظ نیروها بر اساس وجوه مشترک بود، که در اسناد آن نیز انعکاس یافته است، ولی «کنفرانس ملی» نقطه عزیمت خود را بر حذف تعداد زیادی از عناصر توده‌ای که با رهبری مخالفند، گذارد و به جای تلاش برای جذب کلیه نیروهای ناهم‌خوان «و معارض» در چارچوب حزب و بر اساس محورهای مورد توافق همگان، حرکت خود را با حذف و طرد آنها آغاز نمود. این مسئله صراحتاً در گزارش کمیته مرکزی منعکس بود:

با کمال تأسف باید گفت که در نتیجه اعمال حزبی «گروه سه نفری» و همراهان آنها در پاره‌ای از واحدها لطمه محسوسی به انضباط درون حزبی وارد آمده و مآلاً موجب عدم مراعات اصول پنهانکاری و حفظ اسرار حزبی شده است. سازمانهای خارج از کشور برای مقابله با این پدیده ناسالم خواستار اجرای دقیق مواد اساسنامه حزب هستند و در مواردی برخی از افرادی را که تابع موازین حزبی نبوده‌اند، از حزب اخراج کرده‌اند...

اهمیت این مسئله به حدی است که باید تدابیر جدی درباره آن اتخاذ کرد. پیشنهاد می‌شود که طبق رسم جاری در همه احزاب کمونیستی و کارگری اعم از حاکم و غیرحاکم، بررسی همه جانبه‌ای در مورد اعضا و هواداران حزب به عمل آید. برای این کار باید کمیسیونهای متعددی را تشکیل داد تا با تک تک اعضا حزب جداگانه مصاحبه کنند. این کمیسیونها موظف خواهند بود تا پس از تحقیقات دقیق و کافی فهرست افرادی را که لیاقت عضویت در حزب را ندارد، با ارائه دلایل قانع‌کننده، در اختیار رهبری حزب قرار دهند، باید هیأت سیاسی آینده

را موظف ساخت تا پس از رسیدگی دقیق و نظرخواهی از کمیته‌های کشوری اینگونه افراد را از حزب کنار بگذارد. مدت کار این کمیسیونها نباید بیش از یک سال به طول بینجامد. چنین کاری در عین اینکه به تشدید فعالیت اعضاء حزب یاری خواهد رساند، حزب را از افرادی که سد راه انسجام و وحدت درونی آن هستند، پاکسازی خواهد کرد.^۱

بدین‌سان، «هیأت سیاسی» با پرچم تصفیه وسیع حزب از عناصر ناراضی و معترض و ایجاد وحدت و انسجام درونی سازمانهای آن بر پایه تحمیل از بالا وارد میدان شد و آخرین برگ برنده خود به نام «کنفرانس ملی» را به دست گرفت. گفتیم که شعار خاوری و صفری این اصل لنینی تحزب بود که یک حزب کوچک ولی متحد و منسجم بر یک حزب متورم ولی فاقد انسجام ترجیح دارد. معهدا، «کنفرانس ملی» نه تنها نتوانست این «حزب کوچک ولی منسجم» را تأمین کند، بلکه خود سرآغاز حرکت گسترده‌ای شد که «جنبش اعتراضی» نام گرفت.

ماجرای «کنفرانس ملی» و نتایج آن

بدین ترتیب و با اهداف فوق در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۵، توسط «هیأت سیاسی» حزب «پلنوم نوزدهم» کمیته مرکزی دعوت شد، ولی در نخستین اجلاس آن، بدون اطلاع قبلی، «پلنوم» به «کنفرانس ملی» بدل گردید و در خرداد ۱۳۶۵ با شرکت تعدادی از کادرهای دست‌چین شده جلسه فوق منعقد شد. در «کنفرانس ملی» ۱۱۸ نفر شرکت داشتند، که از این تعداد علاوه بر حدود ۲۰ نفر اعضای فرقوی کمیته مرکزی حزب توده، تعداد «کادر» نیز از آذربایجان شوروی گسیل شده و نیروی قابل‌توجهی را در ترکیب شرکت‌کنندگان تشکیل می‌دادند. محل تشکیل «کنفرانس ملی» در کابل بود.

«کنفرانس ملی» بیش از ۶۰ نفر را به عنوان اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی تعیین نمود و افراد زیر به عنوان اعضای اصلی هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب «انتخاب» شدند: علی خاوری (دبیر اول)، حمید صفری (دبیر دوم)، امیر علی لاهرودی (رهبر «فرقه»)، داود نوروزی، حبیب‌الله فروغیان، غنی بلوریان، اکبر شاندرمنی، محمدتقی برومند، سیاوش کسرایی.

در جناح خاوری - صفری - لاهرودی، امید داشت که با ورود عناصری چون بلوریان،

۱. ر.ک: نامه مردم، دوره هشتم، شماره ۱۰۷.

که به علت سوابق طولانی زندان خود به ویژه در میان کردهای توده‌ای نفوذی داشت و محمدتقی برومند و سیاوش کسرایی که علیرغم فقدان سوابق مسئولیت حزبی به عنوان «اهل قلم» شهرتی داشتند، بتواند ترکیب رهبری جذابی برای جلب نیروهای حزبی ارائه دهد.

درباره ماجرای «کنفرانس ملی» و نتایج آن، افشاگری اکبر شاندرمنی، که مدتی بعد از عضویت هیأت سیاسی استعفاء داد و در دیماه ۱۳۶۵ هیأت سیاسی به تعلیق او دست زد، جالب توجه است. شاندرمنی در بیان دلایل استعفایش چنین می‌نویسد:

نوشته‌ای از بیان دلایل استعفایم،

در جلسه مورخ ۲۲ اوت ۱۹۸۶ هیأت سیاسی

رفقا، در تعقیب استعفایم از عضویت هیأت سیاسی - در تاریخ دهم خرداد ۱۳۶۵، ۲۱ ماه مه ۱۹۸۶ - همانگونه که وعده کرده بودم، اینک به اختصار به شرح برخی از علل آن می‌پردازم.

نمی‌دانم رفقا اطلاع دارند یا نه، که در آغاز کار پلنوم نوزدهم نیز استعفا کرده بودم، زیرا در همان اولین جلسه پلنوم مذکور آشکار شد، که در پی نقشه سه سال پیش، یعنی نقشه پلنوم هجدهم، طرح تازه دیگری ریخته شده، که به هیچ‌وجه نباید تحمل کرد لذا بلافاصله شرح زیر را کتباً به پلنوم داده جلسه را ترک کردم.

«۱۴ ماه مه سال ۱۹۸۶ - به پلنوم نوزدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران! رفقا، هیأت سیاسی به جای تشکیل پلنوم وسیع - که پلنوم هجدهم تدارک آن را به عهده‌اش گذاشته بود - غافلگیرانه در اولین جلسه عادی، پیشنهاد تشکیل «کنفرانس» را مطرح ساخته در این پیشنهاد مخالف موازین و اساسنامه حزبی حق‌کنگره را هم برایش قائل است.

این عمل را جز یک اقدام ضدحزبی نمی‌توان نامید، زیرا تأیید این پیشنهاد رأی به انحلال کمیته مرکزی است - که متأسفانه اکثر شما آن را می‌پذیرید - و در نتیجه، انتخاب کمیته مرکزی جدید به گروهی محول می‌شود که هیأت سیاسی خود آنها را تعیین و برگزیده و نه واحدهای حزبی و نه کمیته مرکزی. هرگونه استدلال اساسنامه‌ای و تقاضای رعایت موازین حزبی فایده نبخشید و هیأت سیاسی به خصوص در پافشاری و اصرار خود باقی مانده، از این رو برای اینکه در یک عمل ضدحزبی شرکت نداشته باشم، بالاچار از سمت عضویت کمیته مرکزی استعفا می‌دهم.

اکبر شاندرمنی

بنابراین، استعفای من از هیأت سیاسی ابتدا به ساکن نبود، از همان آغاز آشکار شدن توطئه جدید ضدحزبی، مخالفت خویش را با «کنفرانس» اعلام داشتم، که در پرونده پلنوم نوزدهم ضبط است.

ممکن است این سؤال پیش آید که چرا پس از استعفا در پلنوم نوزدهم، در «کنفرانس» حضور یافتم؟ پاسخ چنین است که اولاً پلنوم نوزدهم استعفایم را نپذیرفت و به شرکت در جلسه دعوت‌م کرد، علی‌ایحال در بازگشت به جلسه مجدداً رسماً اعلام داشتم که فقط به احترام اعضاء پلنوم دوباره در جلسه شرکت می‌کنم، ولی این بدان معنا نیست که قانع گشته «کنفرانس» را به رسمیت می‌شناسم، من تشکیل آن را مخالف همه موازین حزبی و توطئه‌ای علیه حزب می‌دانم. ثانیاً ماندم تا در «کنفرانس» نظر خویش را اعلام کنم و استعفایم را به اطلاع «کنفرانس» برسانم و سپس آن را ترک کنم، لیکن در اثر مراجعات بعضی از رفقای مورد احترام و علاقه‌ام مبنی بر خودداری موقت از آن کار، به خاطر اینکه ممکن است در «کنفرانس» تشنج ایجاد شود، پذیرفتم و به همان مختصر صحبت در «کنفرانس» اکتفا کردم. ثالثاً من به اجبار می‌بایست تا خاتمه جلسات «کنفرانس» محل جلسه را ترک نکنم تا مبادا افشای محل تشکیل پلنوم و «کنفرانس» را - که یقین داشتم در کمتر مدتی فاش خواهد گشت - به من نسبت ندهند.

(برای مزید اطلاع رفقا بیجا نیست بگویم که پیش از بازگشتمان به نقاط مسکونی، نه تنها محل تشکیل «کنفرانس»، بلکه اسامی نزدیک به نود نفر از شرکت‌کنندگان در «کنفرانس»، در باکو سر زبانها بود).

بنابراین حضورم در جلسات «کنفرانس» را نباید دال بر رسمیت شناختن آن گرفت. این را هم بگویم، که واقعاً در چند روزی که «کنفرانس» ادامه داشت با خود در کشمکش بودم و کوشش می‌کردم خویش را قانع سازم، به خاطر حزب از همه این تخلفها موقتاً چشم‌پوشم و باعث تشنج جلسات نشوم و دوباره به گوشه‌ای از کار بچسبم - تکرار همان کار غلطی که در پلنوم هجدهم از من سر زد - لیکن تا لحظه آخر به خصوص با مشاهده دغلی‌های دیگر، نتوانستم وجدانم را راضی سازم.

به هر حال، اینک فهرست‌وار می‌پردازم به دلایلی که مرا به این نتیجه رساند، که نه تنها نمی‌توان هیچ‌گونه صلاحیتی برای «کنفرانس» قائل بود، بلکه بر عکس، آن «کنفرانس» اقدامی بود مخالف همه اصول لنینی تشکیلات و ضدحزبی، اقدامی

ضد حزب توده ایران، زیرا:

۱- در اساسنامه حزب ما به چنین کنفرانسی کوچک‌ترین اشاره‌ای نشده و از کنفرانس ملی و غیرملی و کشوری و سراسری بحثی به میان نیامده است، لذا تشکیل چنان جلسه‌ای با آن اختیاراتی که به آن داده شده بود، مخالف اساسنامه بود، به خودی خود باطل بود و رسمیتی نمی‌توانست داشته باشد.

۲- کمیته مرکزی تا آخرین لحظه از این امر بی‌اطلاع بوده، تنها در اولین جلسه پلنوم نوزدهم، در گزارش سیاسی به طور گذرا بدان اشاره شده بود، که بعداً (طبق شیوه معمول چندین ساله) دنبالش را گرفتند و به آن چسبیدند، آن هم هنگامی در پلنوم مطرح کردند، که افرادی را برای شرکت در «کنفرانس» از پیش انتصاب کرده وسایل و مدارک سفرشان را از کشورهای مختلف مهیا ساخته راهیشان کرده بودند، لذا باید گفت در واقع پلنوم نوزدهم پس از راهی شدن انتصاب‌شدگان تشکیل گردید. پس، حتی پلنوم نوزدهم نیز نه تنها در رد یا قبول آنها دخالتی نداشت، بلکه تا آخرین لحظه از این جریان بی‌اطلاع بود و شرکت‌کنندگان در «کنفرانس» هم هیچ‌گاه معرفی نشدند.

۳- پلنوم نوزدهم خود اکثریت نداشت، یعنی نزدیک به بیست نفر از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی مقیم در مهاجرت، در آن پلنوم- در آن لحظه- حضور نداشتند، که عبارتند از رفقا:...

۴- افراد شرکت‌کننده در «کنفرانس» را نه واحدهای حزبی، نه کمیته مرکزی، بلکه تنها هیأت سیاسی پنج‌نفری در نهان از کمیته مرکزی، به دلخواه خود انتصاب کرده است و شاید هم همه اعضاء پنج‌نفری هیأت سیاسی نیز از آنها اطلاع نداشته‌اند و فقط سه یا چهار نفر آنها را انتصاب کرده باشند، ولی به هر صورت در ماهیت امر فرقی نمی‌کند.

۵- پیش از انتصاب افراد برای شرکت در «کنفرانس» همه کمیته‌های کشوری اروپا را زیر و رو کرده و دگرگون ساختند و اشخاص «موافق طبع» و نیات خویش را به کار گماشته و از بین اینان کسانی را برگزیده راهی «کنفرانس» کردند.

۶- حتی اسامی و سمتها و سوابق حزبی اکثر آنان را هیچ‌کس جز همین پنج نفر نمی‌داند و نمی‌شناسدشان.

۷- به این هم اکتفا نشده در روند کار «کنفرانس» دست به نادرستی‌هایی زده‌اند، که نه از کمونیست، بلکه از مردم عادی غیرحزبی، ولی با وجدان نیز به دور است.

بدین ترتیب که در سیاهه تنظیمی کاندیداهای کمیته مرکزی برای پیشنهاد به «کنفرانس» اسامی بیش از هشتاد نفر قید شده بود، که عده کثیری از آنان را نه با نام و نشان و مشخصات و سوابق حزبی، بلکه فقط با اسم کوچک مستعار، مثلاً حسن و حسین و تقی... آورده بودند.

در اینجا من از شما شش رفیق... (۱) می‌پرسم، چند نفر از آن عده را، در آن لحظه اخذ آراء البته غیر از کسانی که از کمیته مرکزی پیش از «کنفرانس» می‌شناختند و از نام نشان و سابق و مسئولیتهای حزبی‌شان مطلع بودید.

با این همه، در چنان کلاف سردرگمی باز نادرستی آشکاری دیده می‌شود. به این ترتیب که در آن سیاهه اسم «کاظم» نامی نیز قید شده بود. من به اصرار خواستم آن «کاظم» را معرفی کنند، که گفتند رفیق... هامونی است. کسانی که به آن «کاظم» در سیاهه آورده شده، رأی داده بودند همان رفیق هامونی را در نظر داشتند، زیرا نام مستعار «کاظم» دیگری در میان نبود و به اصطلاح صاحب چنان نام دیگری - غیر از هامونی - در «کنفرانس» حضور نداشت، اما هنگامی دیدند رفیق هامونی اکثریت آورده است، مدعی شدند که گویا «کاظم» قید شده در سیاهه کسی غیر از هامونی است! ولی بالاخره نگفتند آن «کاظم» دیگر چه کسی است. جالب اینجاست، که یکی از کسان رأی مخالف دهنده به من و هامونی، که از آن پشیمان شده بود، اعتراف کرد که به وی لابد به کسانی دیگر هم سپرده بودند به تو (شاندرمنی) و هامونی رأی مخالف بدهم، که حالا از کرده‌ام پشیمانم.

بنابراین «کنفرانس» به اصطلاح «ملی» جز یک توطئه آشکار ضدحزب توده ایران نبوده است، که گروهی از همان فردای یورش وحشیانه آخوندها بر حزبمان، درصددش برآمدند و رفیق خاوری را همچون سپر یا ماسکی به پیش انداختند و گام به گام پیش رفتند و هنوز هم در حال پیشروی هستند...

رفقا، با همه این احوال فقط و فقط به خاطر اینکه در آن هنگام ندای حزب، به هر شکل و وسیله و حتی به هر قیمتی به گوش مبارزان در ایران برسد، همه این خلافاکارها از طرف همه معترضین گذشت و نادیده گرفته شد. باری دیگر در تجربه اثبات گردید، که عدم مقاومت در برابر اصول‌شکنی‌ها، اصول‌شکنان را جری‌تر و گستاخ‌تر می‌سازد که در نتیجه زیانهای جبران‌ناپذیری به حزب و طبقه کارگر وارد می‌آورد.

رفقا، شما تصور می‌کنید که به همین اکتفا کردند؟ ابداً و اصلاً، تاخت و تاز بر

حزب را ادامه دادند. در دو سال و نیم پس از پلنوم هجدهم به چه کارهایی دست نزدند:

- طی آن مدت عده‌ای از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی از جمله رفقا: اردشیر آوانسیان، رحیم نامور، اکبر شاندرمنی، بابک امیرخسروی، فریدون آذر نور، فرهاد فرجاد، سعید مهراقدم، محمد آزادگر، حسین انورحقیقی و دیگران را به کلی از کارها برکنار داشتند، که معروف شده بود «کنسروشان کرده‌اند»، نه تنها اطلاعی از کارشان نمی‌دادند و حتی مشورتی با آنان به عمل نمی‌آوردند، بلکه اغلب نشریات خود را نیز در اختیارشان نمی‌گذاشتند.

تاکنون معلوم نکرده‌اند که آن عده از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی، که برخلاف تصمیم پلنوم شانزدهم به ایران بازنگشته‌اند و مهاجرت را به مبارزه در ایران ترجیح داده‌اند، آیا عذرشان موجه بود یا بدون عذر موجه و فقط به خاطر آسودگی زندگی از مهاجرت دل نکندند؟ و واقعاً کدام یکی‌شان عضو کمیته مرکزی برکنار بوده‌اند؟

با احزاب و سازمانهای گوناگون تماس گرفته قول و قرارهایی گذاشته، اعلامیه به نام کمیته مرکزی امضا و منتشر کرده‌اند، در کنگره‌های احزاب برادر بنام نمایندگان کمیته مرکزی حزب ما سخنرانیهای دراز و کوتاه کرده‌اند و گفت و شنودها داشته‌اند، که روح ک. م. از آنها بی‌خبر مانده است.

- استراتژی حزب را عوض کردند، بی‌آنکه با کمیته مرکزی در میان بگذارند.
- بهترین فرزندان حزب را، که جان به‌دربرده پناهنده شده بودند، چنان رفتار خصمانه‌ای با آنان در پیش گرفتند، که عده کثیری از این ذخیره‌های حزبی مجبور شدند کشور شوراها را ترک گفته به غرب رهسپار گردند و این مهاجرت ثانوی همچنان ادامه دارد.

- این گروه ضدحزب از همان آغاز ورود اولین دسته پناهندگان از ایران «تز» کهنه‌ای را از چننه درآورده به کار انداختند که «همه نوآمدگان از ایران مشکوکند الا عکسش ثابت شود». این به اصطلاح «تز»- که حال دیگر در حکم تئوری عمل می‌کند- همچنان حاکم است و برگرده «نابابان» داغ زده می‌شود، اما پشت سر کسانی که این برجسب چسبندگی ندارد، شایعاتی راه می‌اندازند، همانطور که در غیاب من.

رفقا، مرا به درستی درک کنید. هرگاه از من برای دعوت رفقای که در

«کنفرانس» حضور داشتند رأی می‌خواستند، بی‌گفتگو به عده زیاد از همانها رأی می‌دادم و باز هم رأی می‌دهم، ولی درد بر سر اصول‌شکنیهای آشکار به منظور از هم پاشیدن حزب است، که از طرف این عده در پیش گرفته شده و تحمل‌ناپذیر می‌باشد.

- اینان کسی از مسئولین امور حزبی ایران را برای شرکت در پلنوم وسیع دعوت کردند، لیکن پس از ورود وی به مهاجرت، متوجه شدند که «باب ذوقشان» نیست، به عناوینی آن رفیق را از شرکت در «کنفرانس» محروم کردند. در پلنوم نوزدهم (که اقلاب بیست نفر از اعضایش حضور نداشتند) شش نفر از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی را در غیابشان «محکوم» و دستجمعی اخراجشان کردند. در چنین فضا و با چنین شیوه رفتار آیا کسی می‌تواند احساس مصونیتی داشته باشد؟

- در فاصله بین دو پلنوم چند تن از رفقای ارزشمند ما را، که می‌توانستند همچون شیپور انقلاب ندای رسای حزب را در اکناف جهان با قلم و نغمه‌های آتشین خود مردم ایران و مبارزان در میدان نبرد را تشجیع کنند و قوت قلب بخشند، به عناوین گوناگون در قفس کردند تا خاموش بمانند و آوایشان به گوش مردم ایران و جهان نرسد.

رفقا، در اینجا همه شما شاهد بودید و به شرح و بسط آن احتیاج نمی‌بینم. با همه آن احوال، همانطور که قبلاً اشاره شد، بنا بر خواست و صلاح‌حدید عده‌ای از رفقا، که برایم محترم و عزیزند، بر خود فشار وارد آوردند تا موقتاً همه اینها را نادیده انگارم و در راه احیاء حزب گامهایی به قدر توانم بردارم و به سهم خود به نحوی به حزب یاری رسانم. لذا در «کنفرانس» باقی ماندم و آن را ترک نکردم، لیکن هر بار با شیوه‌زنیهای تازه‌تری برخورددم.

شما رفقای که در جلسه به اصطلاح ریش‌سفیدان حضور داشتید و قرار بود کاندیداهایی برای عضویت اصلی و مشاورت ک. م. تعیین گردد و به «کنفرانس» پیشنهاد بشود، آن منظره را به خاطر بیاورید، که دلالتان بازارهای ایران را تداعی می‌کرد. آنها لیست اسامی افرادی را از سه - چهار ماه پیش یا بیشتر آماده کرده بودند که تعدادشان از هشتاد نام تجاوز می‌کرد و اکثر آنها اسمهای کوچک مانند حسن و حسین و تقی... آن هم مستعار بود، عرضه کردند، بی‌آنکه لااقل سوابق و مسئولیت و درجه‌های حزیشان را برشمارند و قرار شده بود که اقلاب در «کنفرانس» بی‌نشان دادن محل مسئولیت درجات حزیشان را شرح دهند، که این کار را

نکردند آن لیست معروف را بر همه تحمیل کردند و بیش از ۶۰ نفر را به اصطلاح از رأی گذراندند.

در اینجا جمله‌ای به عنوان حاشیه بگویم تا شما تصورش را بکنید. این رفقا در فاصله دو پلنوم ۱۸ و ۱۹ با همان عده معدود اعضا اصلی و مشاور کمیته مرکزی به بهانه عدم امکان و وسیله، تماس نمی‌گرفتند، در حالیکه اکثر آنها در یک یا دو کشور همجوار سوسیالیستی اقامت داشتند و تعدادشان به مراتب کمتر از این عده بود، حالا با این عده پراکنده در شرق و غرب چگونه تماس خواهند گرفت و به اصطلاح خودشان از این پس دموکراسی حزبی را «به کرسی» خواهند نشانند؟

باری، این رفقا توانستند با جار و جنجال و قهر و آشتی و حتی غش و ضعف طبیعی و ساختگی و جنگ زرگریها اسامی افراد موردنظرشان را در آن لیست بگنجانند، که در میان آنها کسی به عضویت ک.م. نیز انتخاب شد، که در ایران طبق خواست دادستانی... به کادرها و افراد دستور داده بود خود را به سپاه پاسداران معرفی کنند و باز کسی دیگر را در آن لیست گنجانند که با آنکه مسئولیت سازمانهای ایالتی را به عهده داشت، در همان یورش اول به سراسر سازمانها اطلاع داد که حزب منحل شده دیگر وجود ندارد و پراکنده شوند. اینها دو نفری هستند که من می‌شناسمشان. چه بسا که از این قبیل باز هم در آن میان باشند.

باز کسی مانند^۱ ... را در «کنفرانس» شرکت داده‌اند و حتی وی را کاندیدای «عضو افتخاری» کمیته مرکزی کردند (چه خوب به حساب خون شهیدان حزب بذل و بخشش می‌کنند). این شخص تا سال ۱۳۳۴ عضو کمیته ایالتی تهران و مسئول بخش ۵ تهران (حومه) بود. در همان سال ۱۳۳۴ زندانی شد و به مانند بسیاری دیگر ضعف نشان داد و بنا به گفته رفقای معتبر مانند جوانشیر و کی‌منش و جعفر صدای وطن در ایران از همان زندان بدو شک کردند که با پلیس همکاری دارد و پس از انقلاب بهمن، حزب تقاضای عضویت مجددش را نپذیرفت و به عقب انداخت و فقط در اواخر شعبه دهقانی برای پاره‌ای اطلاعات در مسائل ارضی و دهقانی از وی استفاده می‌کرد. تا آخرین لحظه که در ایران بودم به من سپرده شده بود از روبرو شدن و ملاقات با وی پرهیزم...

۱. منظور مهندس صادق انصاری، عضو قدیمی حزب توده است.

... این رفقا چنان جری شده‌اند، که به خود اجازه می‌دهند یک عضو مشاور کمیته مرکزی را، بی‌اطلاع و پنهان از کمیته مرکزی، اخراج کنند و نه تنها به ک. م. گزارش دهند بلکه در برابر این پرسش مکرر در پلنوم ۱۹ و حی در هیأت سیاسی، که چرا غفار کندلی در پلنومها شرکت ندارد و در «کنفرانس» هم حاضر نشده، به دروغ متوسل شوند و بگویند که به علت بیماری نتوانسته است شرکت کند؟! وقتی حتی در جلسه ۲۲ اوت ۱۹۸۶ هیأت سیاسی مطرح کردم ناشنیده گرفته جواب ندادند.

رفقا، من در اینجا در پیشگاه حزبم... به گناه خود گردن می‌نهم، که بر اساس این تصور غلط، تصور اینکه وجدان انقلابی این گروه بیدار خواهد شد و از این پس نیروی خویش را در راه احیاء حزب به کار خواهند بست، در گردهم‌آیی معروف به «پلنوم هجدهم» سکوت اختیار کردم و پس از آن صادقانه به مدت دو سال و نیم در انتظار نشستم، در «پلنوم نوزدهم» با آنکه به عنوان اعتراض به تشکیل «کنفرانس ملی» از عضویت ک. م. استعفا کردم ولی در جلسات «کنفرانس» آنچنان که باید وظیفه یک عضو پرسابقه بمانند من بود، قاطعیت به خرج نادم و افشاگری را، به مناسبت همان تصور غلط، تا به آخر نرساندم، خود را در برابر حزبم گناهکار می‌دانم.

رفقا، کسانی که با معتقدات و مقدسات حزبی، با هم‌مسلكان و هم‌سنگران چنین رفتار دارند، در فردای انقلاب با خلقهای ستم‌دیده و طمان‌چه‌ها خواهند کرد؟...

۳۱ مرداد سال ۱۳۶۵ - ۲۲ اوت سال ۱۹۸۶

اکبر شاندرمنی

اردشیر آوانسیان نیز ارزیابی خود را از «پلنوم نوزدهم» و «کنفرانس ملی» چنین بیان می‌دارد:

«فروغیان پس از برگشت از پلنوم و کنفرانس با تلفن به من اطلاع زیر را داد. فروغیان گفت: «قبل از کنفرانس داد زدم و به خاوری گفتم این چه حقه‌هاییست که شما راه انداخته‌اید؟ با صدای بلند به او گفتم من در جلسه حزبی تمام حقه‌ها و تقلبات شما را فاش خواهم کرد. وقتی این جملات را به او بلند گفتم او حالش خراب شد و غش کرد. سپس خاوری شروع کرد از من التماس و خواهش کردن تا این اسرار را در جلسه نگویم.» او ادامه داد: «من دیگر در مقابل التماس او

ساکت شدم.» از او پرسیدم شما در اثر التماس او از فاش کردن موضوع گذشت کردی؟ جواب داد: «نمی‌دانم چه کنم»

وقتی به خاوری عین حرفهای فروغیان را به او گفتم او منکر نشد، که می‌رساند در حقیقت فروغیان عین این جملات را به او گفته بود. اما نظر من درباره رفتار فروغیان چیست؟ وجدان فروغیان ناراحت شده و نتوانسته در این موضوع تقلبات خاوری و دیگران را قبول کند. وقتی خاوری از او خواهش و التماس کرد، اینجا ضعف فروغیان را نشان می‌دهد. فروغیان نمی‌بایستی در یک موضوع جدی و حزبی به خاوری گذشت کند. فروغیان هنوز به ماها درباره تقلبات خاوری و شرکاء چیزی نگفته است. در صورتی که من به او نامه نوشته‌ام و خواهش کرده‌ام تمام این حقایق را به حزب بایستی گفت. هنوز جوابی از او دریافت نکرده‌ام. من به فروغیان می‌گویم شما ببینید کنگره ۲۷ حزب لنین چقدر اهمیت به این موضوع می‌دهد که حقایق بایستی آشکارا گفته شود. اتفاقاً یکی از اشتراک‌کنندگان جلسه همین داستان را به من گفت. او گفت: «فروغیان به خاوری توپید و گفت تمام حقه‌های شما را در جلسه فاش خواهم کرد.» لابد یک عده دیگر هم این داد و بیداد را شنیده‌اند.

اینکه فروغیان می‌گوید ما سه و نیم نفر، به اخراج رفقای سه گانه اولی رأی دادیم، منظورش را من این طور درک کردم که در اصل سه نفر، یعنی خاوری، صفری، لاهرودی، نیم‌نفری که نداریم، اما هدف از نیم نفر خود فروغیان است. اما چرا خود را نیم نفر حساب می‌کند؟ آنچه من فهمیدم آن است که رأی خود را نیم حساب می‌کند. فروغیان وجدانش اعتراض می‌کند و خطاب به خاوری نموده می‌گوید: «من شدیداً به شما اعتراض نموده چرا که، تمام عملیات شما در امور پلنوم و کنفرانس حقه‌بازی و شارلاتانی است، که من در جلسات تمام حقه‌های شما را خواهم گفت تا مردم بدانند که تمام فعالیت شما در این جلسات حقه‌بازیت است. او می‌گوید: «من این جملات را بلند داد زدم و عده‌ای هم شنیدند.»

«اتفاقاً موضوع غش کردن علی خاوری را چند رفیق دیگر نیز به من گفتند. فروغیان می‌گفت خاوری زیاد التماس و خواهش کرد که موضوع را به کسی نگویم. وقتی با تلفن فروغیان این داستانها را به من می‌گفت، از او پرسیدم: «خوب تو چگونه خواهش او را قبول کردی و نرفتی به جلسه حزبی تا مطرح نموده حقایق را فاش کنی؟» او در جواب با صدای یواش گفت: «خود نمی‌دانم». باز

پرسیدم: «خوب چه می‌شود کرد؟» به من جواب داد: «نمی‌دانم» معلوم شد که فروغیان با چند نفر دیگر از اعضای کمیته مرکزی از آن جمله نامور به عده سه نفر اولی، (بابک، آذرنور، فرجاد) رأی اخراج دادند. ولی، به سه نفر بعدی رأی اخراج ندادند. این صحبتها را فروغیان پس از برگشت از پلنوم به من اطلاع داد. او ضمناً گفت من طرفدار بودم که این سه نفر دعوت به جلسه شوند. اخیراً یعنی در روز ۱۵ دسامبر ۱۹۸۶ باز فروغیان به من تلفن کرد و گفت وضع تا بخواهید بغرنجتر شده و شارلاتانی این افراد ادامه دارد. (منظورش خاوری است). سربسته به او گفتم، روزهای دهم و یازدهم خاوری به خانه من آمده بود و دهها بار گفت من اشتباهاتی کرده‌ام، من بعداً، همیشه در تمام امور حزبی با شما مشورت خواهم کرد، و هنگام خداحافظی دو بار خیلی شمرده گفت: بعداً در مسایل حزبی با شما مشورت خواهم کرد.» به عقیده من مشورت با من اصل نیست، اصل آن است که با تمام رفقا بایستی مشورت کرد. همینکه جمله من تمام شد، فروغیان با صدای بلند دوبار جمله زیر را گفت: «او دروغ می‌گوید! دروغ می‌گوید!»

اتفاقاً فروغیان سه بار با تلفن با من حرف زد، قبل از پلنوم نوزدهم به من گفته بود به همین زودی جلسه خواهد شد. او اولین کسی بود که به من دعوت جلسه را اطلاع داد. پرسیدم در کجا؟ گفت نه چندان دور از اینجا، ولی نگفتم در کجا. حق هم همین بود. او نخواست آشکارا با تلفن بگوید، که مبدا دیگری از آن استفاده کند. او این جمله را به کار برد: «این اعضای فرقه دمکرات تمام کارهای حزب را در دست گرفته و برای حزب توده کوچکترین سهم را گذارده‌اند.»

از من پرسید: «شما به جلسه خواهید آمد؟» گفتم اگر امکان آمدن با راه‌آهن باشد می‌توانم بیایم. اتفاقاً هر سه بار گوشی تلفن را ناصرانی گرفته کمی صحبت می‌کرد سپس می‌داد به فروغیان و عقیده هر دو نفر یکنواخت بود. من نتیجه گرفتم که هر سه بار از تلفن حزب توده استفاده می‌کنند و هر دو نفر در مسایل هم عقیده‌اند.

یکی از گناهان هیأت اجرائیه آن است که، شش نفر اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی را اخراج کرده‌اند، در صورتی که این حق کمیته مرکزی است که شش نفر را در جلسه حاضر نموده و در حضور همه اعضا و مشاورین کمیته مرکزی رسیدگی نموده و رأی صادر کند.

من به خاوری گفتم که شما سه جلسه راه انداختید که هر سه غلط و خلاف

اصول حزبی بوده است. شما به اصطلاح پلنوم نوزدهم راه انداختید. طبق برآورد رفیق شاندرمنی در این جلسه پلنوم نوزدهم، نصف اعضا و مشاورین کمیته مرکزی اصلاً حضور نداشتند. آیا این نوع پلنوم می‌تواند حزبی و اصولی باشد؟ این هم یک گناه شما. رفیق شاندرمنی اسامی تمام افرادی که در پلنوم نوزدهم غایب بودند آورده است. او تمام ایرادهای جلسه نوزدهم و جلسه بعدی را هم آورده است. من این مسایل را تکرار نمی‌کنم. سؤال می‌شود شما چه حق دارید که در پلنوم نوزدهم نصف اعضا و مشاورین کمیته مرکزی را دعوت نکنید؟ اتفاقاً شما طی مدت یک ماه و اندی سه جلسه دعوت کرده‌اید که از سر تا پا غلط و غیراصولی است. شما بلافاصله بعد از پلنوم نوزدهم، جلسه دیگری راه انداختید بنام کنفرانس ملی. اولاً کنفرانس ملی نمی‌تواند عنوان کنفرانسهای ما باشد. کلمه ملی مربوط می‌شود به سازمانهای بورژوایی. ما می‌توانیم کنفرانسهای خود را حزبی، توده‌ای، خلقی و مردمی نام نهیم. نه ملی. شما گناه بزرگی انجام داده‌اید. اختیاراتی به کنفرانس داده‌اید که خلاف اصول حزب است. شما به این کنفرانس حق کنگره را داده‌اید. یعنی کمیته مرکزی در این جلسه استعفا داده است و کنفرانس کار کنگره را انجام داده، کمیته مرکزی تازه‌ای انتخاب کرده است، که اصلاً چنین حقی را ندارد. از سال ۱۹۲۰ یعنی از تأسیس حزب کمونیست ایران کنفرانسهای ایالتی داشته‌ایم که امور ایالات را انجام می‌داده و کمیته ایالتی مربوطه را نیز انتخاب می‌کرده است. ما اصولاً هیچ‌وقت کنفرانس کشوری نداشته‌ایم. ما کنفرانس ایالتی در خراسان، آذربایجان و تهران داشته‌ایم که نگارنده این سند در این کنفرانسهای ایالتی اشتراک کرده است. من از این اشخاصی که جلسه کنفرانس ملی را دعوت کرده‌اند می‌پرسم، آیا هیچ شنیده‌اید که در کشوری کنفرانس ملی دعوت کنند و این کنفرانس مقام کنگره را انجام دهد؟ (منظورم احزاب برادر است.) چنین چیزی شما پیدا نخواهید کرد. این دیگر خیلی بی‌سوادی و رسوائی است.

طبق نوشته رفیق اکبر شاندرمنی در کنفرانس به اصطلاح ملی در حدود ۱۱۸ نفر شرکت داشتند که بیست و چند نفر از باکو بودند. خود همین ۱۱۸ نفر برایم مشکوک است. خوب از باکو می‌شود بیست و چند نفر را آورده، اما در حدود ۱۱۸ نفر نماینده از کجا آمده‌اند؟ البته این عده بایستی از مهاجرین بعد از یورش آخوندها و عده‌ای که در غرب زندگی می‌کنند، باشند. یا محصل‌اند یا مستخدم بیکار و یا مهاجر قدیمی. خوب ۱۱۸ نفری که انتخاب شده‌اند برای کنفرانس، لااقل

هزار یا دو هزار نفر عضو حزب باید باشند تا ۱۱۸ نفر نماینده انتخاب کنند. آیا ما این همه مهاجر داریم؟ باور نمی‌کنم. بنابراین روی چه قاعده‌ای نماینده فرستاده‌اند؟ من سخت مشکوکم. اینکه فروغیان می‌گوید حقه شارلاتانی بوده، می‌تواند یکی از آنها همین باشد. چیزی که زننده و خیلی حقه است اینکه آقایان در این کنفرانس «عده‌ای، حدود شصت و چند نفر را برای عضویت اصلی و مشاور کمیته مرکزی کاندید کردند که به اصطلاح انتخاب شدند» (از نامه اکبر شاندرمنی). اما حقه یا ناپاکی در آن است که این عده را که بایستی عضو یا مشاور کمیته مرکزی بشوند، اصلاً کسی آنها را نمی‌شناخت. به علاوه اسامی این عده را به کلی عوض کردند، مثلاً نام حسین را عوض نموده علی نوشته‌اند. مضحک اینجاست که رأی دهندگان می‌گویند، ما این اشخاص را اصلاً نمی‌شناسیم. در آخر جلسه، آراء جمع می‌شود و افراد موردنظر از ماشین انتخابات درمی‌آیند. مسخره بالاتر از این می‌شود؟ اعضای کنفرانس نمی‌دانند به چه اشخاص رأی داده و یا بایستی رأی دهند. آیا این جنایت نیست؟ افراد کنفرانس، اعضایی را که به عضویت کمیته مرکزی انتخاب می‌شوند باید بشناسند و به آنها اعتماد داشته باشند. انتخاب شوندگان بایستی سابقه مبارزاتی و فعالیت حزبی داشته باشند. این کاری که شده توهین به حزب است. این کار علامت بی‌سوادی هم می‌باشد. اکبر شاندرمنی که در کنفرانس اشتراک کرده و از کمونیستهای قدیمی است که بیش از پنجاه سال سابقه حزبی دارد، در نامه خود می‌نویسد: «من نه اینکه اکثر آن عده را نمی‌شناسم، بلکه اسامی آنها را هم نمی‌دانم.» این دیگر مسخره و شارلاتانی است که از میان شصت و چند نفر بایستی افراد کمیته مرکزی و مشاورین انتخاب شوند تا نهضت کمونیستی را «اداره» کند. در تمام احزاب کمونیستی جهان و در حزب کمونیست ایران و سپس در حزب توده که بیش از ۶۶ سال است فعالیت می‌کنند و صدها و صدها قهرمان داده‌اند، همیشه به افرادی رأی می‌دادند که شناخته شده، سابقه‌دار و برجسته باشند. و این اشخاص خود را با نام و نام فامیلی معرفی می‌کردند. جلسه اشخاصی را که نمی‌شناسد نمی‌تواند هم انتخاب کند. معلوم می‌شود که «رهبران» سه نفره لیست اسامی دروغین را خود نوشته و به دست دیگران داده‌اند. که پس از جمع‌آوری آرا خود بدانند چه کسانی انتخاب شده‌اند. رهبران خود لیست تهیه کرده و اسامی افراد را عوض می‌کنند ولی انتخاب‌کنندگان بایستی بدانند چه کسانی را انتخاب کرده‌اند. یک منظره دیگر از کنفرانس طبق

نامه اکبر شاندرمنی چنین است: «چند نفری هم با ماسک به کنفرانس آورده بودند که گویا از ایران آمده‌اند.» مسخره بالاتر از این می‌شود؟ اولاً معلوم نیست این چند نفر که با ماسک وارد کنفرانس شده‌اند، راستی راستی از ایران آمده‌اند یا نه؟ از این مهمتر موضوع دیگری است. خوب شما به این آقایان «رهبران» که کنفرانس ملی را به جای کنگره به کار برده‌اید بگویید که کنگره قاعدتاً مهمترین ارگان حزبی است. کنگره رهبر حزب است. شما آقایان اعتماد به کنگره نمی‌کنید. این کنگره حق شناختن افراد حزب را دارد. معلوم می‌شود چند نفر با ماسک رهبر کنگره شده‌اند نه کنگره رهبر این افراد. این اطلاعات را نه فقط شاندرمنی، بلکه رفقای دیگری نیز تأیید کرده‌اند. این درک «رهبران» از کار مخفی به کمدی بیشتر شباهت دارد.

وقتی صحبت از آن می‌شود که معلوم نیست چه اشخاصی در کنفرانس ملی اشتراک کرده‌اند، بی‌جهت نیست که برخی از کمونیستهای دنیا دیده مشکوک می‌شوند. که آیا شرکت‌کنندگان این کنفرانس حق داشته‌اند در آن شرکت کنند؟ یا اشخاصی بودند که به کنفرانس آورده شدند، تا با رأی خود، یعنی با رأی سیاهی لشکر عده‌ای را به دروغ وارد کمیته مرکزی کنند؟ کنفرانس قانونی یا پلنوم وسیع بایستی لیست کامل اعضای اشتراک‌کننده کنفرانس را تهیه نموده، به پلنوم وسیع تحویل دهد تا روشن شود چه اشخاصی در این کنفرانس ملی اشتراک کرده‌اند. البته اسامی واقعی این اشتراک‌کنندگان و اسامی مستعار (دروغین) آنها نیز معلوم شود. و آنگاه بایستی روشن شود، چه اشخاصی در هیأت رئیسه جلسه، آراء را خوانده‌اند؟ تا روشن شود، این تقلبات با دست چه اشخاصی عملی و به نفع چه اشخاصی اجرا شده است. یکی از اشتراک‌کنندگان به اصطلاح کنفرانس ملی به من چنین گفت. (من حالا نام او را نمی‌برم. تا به او صدمه نرسد. اما، در جلسه رسمی حزبی نام او را خواهم آورد.) اینک گفته این رفیق مؤمن که مسئولیت حزبی هم داشته است: «من اکثریت اشتراک‌کنندگان کنفرانس را ندیده و نه می‌شناختم. به ما گفتند، اگر کسی را می‌شناسید به او رأی بدهید و اگر نمی‌شناسید رأی ندهید. من از این وضع مشکوک شدم و اوضاع را غیرطبیعی درک کردم. کوشیدم امتحان کنم شاید چیزی بفهمم. (اتفاقاً اکثریت به زبان ترکی گپ می‌زدند.) به دو نفر نزدیک شده پرسیدم شما چه کاره‌اید؟ چه شغلی دارید؟ دیدم این دو نفر مثل اینکه خوششان نیامد و خواستند به من چیزی بگویند. معلوم بود نمی‌خواهند سر خود را به من بگویند. من گفتم، ما با هم در کنفرانس اشتراک کرده‌ایم چرا می‌خواهید از

من پنهان کنید؟ آنها مجبور شدند حقیقت را بگویند که هر دوی آنها دهاتی یا به قول خودشان در آذربایجان شوروی در کلخوز کار می‌کنند. دهاتی عضو کلخوز بودند. (!!)

... در حزب طی سالهای متمادی گفتگوها و بحثهایی کرده‌ایم که در اسناد حزبی موجود است. به خصوص که نوارهای طولانی از جلسات پلنومها در دست داریم. در کنگره ۲۷ حزب لنین یکی از شعارها این است که حقیقت را بایستی به مردم گفت تا کارها درست شود. با توده‌ها بایستی آشکار و روشن حرف زد. در دوران مهاجرت متدهای خشن و دیکتاتوری، زیاد رواج داشته است. از آن جمله، روش غلام دانشیان است. با اینکه غلام دانشیان را کمونیست می‌شناختم؛ وی کمونیستی کم سواد و بی‌رحم بود، کافیسست بگویم روش دانشیان آن بود که سه گروه بزرگ حزبی را نادرست ارزیابی نموده، از حزب اخراج کرد. خواهید گفت این در گذشته بوده، حالا چرا یادآوری می‌کنم؟ این، سئوالی بجاست. فراموش نکنیم که رفقا لاهرودی و صفری در سالهای دراز معاون و کمک دانشیان بوده‌اند. عین این رفتار و برخورد را قبل از پلنوم به اصطلاح ۱۹- انجام دادند. این بار، این مسئولیت را سه نفری به عهده گرفته‌اند. اینان عبارت‌اند از خاوری با آشنایان قدیمی خود، صفری و لاهرودی. آنها شش نفر اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی را بدون رسیدگی، غیاباً از کمیته مرکزی اخراج کردند. این کجاش بوی کمونیستی می‌دهد؟ کجاش حزبی، اصولی و وجدانی است. آن هم در چه دورانی این کار را کردند! در دورانی که حزب لنین صحبت از صلح، انسانیت، حقیقت و دموکراسی را شب و روز تبلیغ می‌کند. این است «رهبری» حزب توده. هنگامی که فرقه دمکرات آذربایجان، سه گروه را از حزب بی‌جهت اخراج کرد، رهبری حزب توده شدیداً مخالف سیاست خشن دانشیان بود. گروه چپ حزب توده با عده‌ای از مسئولین فرقه دمکرات آذربایجان سخت همکاری می‌کردند. اتفاقاً رفیق سابقه‌دار حزب، رفیق شمیده که لیاقت رهبری فرقه را داشت از امور حزبی دور شده بود. رفیق دیگری که من او را از پیش می‌شناختم، رفیقی بود انقلابی و با ارزش به نام کندلی که حتی او را هم از کاندیداتوری ک. م. حزب کنار گذاشتند. رفقای با ارزش فرقه که با حزب همکاری می‌کردند عبارت بودند از کندلی، آذراوغلی و یک رفیق خیلی خوب که متأسفانه نامش را فراموش کرده‌ام و اکنون فوت کرده است. با رفیق رحمانی هم مناسبات ما حسنه بود. اما طی بیست سال وحدت دو حزب تنها

پنج- شش نفری از فرقوبها بودند که کاندیدای ک. م می شدند و این عده طی بیست سال حتی چند دقیقه هم در پلنومها حرف نزده اند. اسناد و نوارهای موجود شاهد این مدعاست. من اصرار خواهم کرد تا رجوع شود به اسناد تاریخ حزب توده. این را هم می خواهم تکرار کنم که هنگام وحدت دو حزب، یعنی حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان، قرار بود که فرقه دمکرات آذربایجان دارای اختیارات کمیته ایالتی بوده و مطیع کمیته مرکزی حزب توده ایران باشد...

... در مورد ۱۱۸ نفر اعضای کنفرانس به اصلاح ملی باید گفت، لااقل یک یا دو هزار مهاجر حزبی باید باشد تا بتوانیم ۱۱۸ نفر نماینده در کنفرانس داشته باشیم. از این رو ما حق داریم مشکوک باشیم که این ۱۱۸ نفر نمی توانند اعضای حزب توده باشند. اینها بایستی اکثراً افراد فرقه دمکرات باشند. من اصرار دارم در پلنوم آینده که بایستی پلنومی قانونی باشد، به لیست اشتراک کنندگان کنفرانس که عده شان در حدود صد و هجده نفر بوده و به لیست کاندیداهایی که وارد کمیته مرکزی شده اند و عده زیادی هم هستند رسیدگی دقیق بشود. اینکه اسامی اشتراک کنندگان کنفرانس را به کلی عوض کرده اند، سر تا پا تقلب است. بایستی کمیسیونی از خود حزبیهای سابقه دار، با ایمان و مورد اعتماد این لیستها را معاینه نموده تا بدانند این تقلب از طرف چه اشخاصی تنظیم شده است. اسامی افراد کنفرانس را به کلی عوض کرده اند و از همه بدتر افراد سابقه دار، اکثر اعضای کنفرانس را اصلاً نشناخته اند. این تقلب بزرگی است و هیچ حزب در جهان چنین متدی را به کار نبرده است. (منظورم احزاب کمونیست جهان است.) این تقلب، بی نظیر و ننگ بزرگی است. بایستی اختراع کنندگان این شیوه را معرفی کرد. چرا این متد غلط و خطرناک به کار برده شده است؟ این متد می تواند اختراع همان سه نفر باشد. ظاهراً خواسته اند نشان بدهند که این عمل برای رعایت اصول پنهانکاری در حزب است. اینها متدهای پنهانکاری نیست. ما خود، از حزب کمونیست ایران و سپس از حزب توده در مدت شصت و شش سال فعالیت انواع تجربیات را به دست آورده ایم و از احزاب برادر نیز اطلاعات و تجربیاتی کسب کرده ایم. می دانیم متدهایی که به کار برده اند غلط، خطرناک و غیرحزبی است. اینها همه حقه هایی است که این یا آن «رهبر»- بهتر بگویم غیر رهبر- به کار می برد تا عناصری را وارد کار کند که نوکر و حرف شنو باشند. این نوع انتخابات به جز تقلب و حقه بازی چیز دیگری نیست. این شیوه را به کلی بایستی محکوم کرد تا دوباره تکرار نشود...

حزب ما طی چند سال اخیر در مهاجرت انواع عملیات ضدحزبی و ضددمکراسی را رواج داده است. در این سه سال اخیر کمیته مرکزی وجود خارجی نداشته و چند نفر حزب را در عمل تعطیل نموده‌اند. در حزب هر چه بیشتر بایستی دمکراسی عملی شود. اتفاقاً در حزب ما (البته در نیرویی که در مهاجرت داریم) یک عده رهبری را به دست خود گرفته، تو گویی آنها از دنیا بی‌خبر شده و با دیکتاتوری افراد سابقه‌دار حزبی را که بیش از چهل سال خدمت به کمونیسم کرده‌اند بدون محاکمه و رسیدگی غالباً تصمیم گرفته از حزب اخراج می‌کنند. در حزب ما که ۶۷ سال تجربه و سابقه دارد، این اولین بار است که اشخاصی که این کار را انجام داده‌اند، مقام آنها را دیوانه‌شان کرده! هر چه زودتر بایستی این بیماریها برچیده شود. اگر به این عده سه نفری که حزب را به دست خود گرفته‌اند دیکتاتور بگویم حق است. دو نفر از این سه نفر، شاگرد سابقه‌دار دانشیان می‌باشند. در سابق دانشیان سه گروه از حزبیهای جوان را به نام «لیکویداتور»، «آنتی پارتی»، «گارد جوان»، از حزب به نادرستی اخراج کرد.

در آخرین دقایق صحبت ما، علی خاوری ورقه کوچکی را آورد و اصرار کرد که این نوشته را امضاء کنم. محتوای نوشته این بود، که از قول من نوشته شده بود. گویا من به رفقا توصیه می‌کنم علیه همدیگر برآمد نکنند و این دعوا را بین خود حل کنیم نه اینکه به بیرون حزب ببریم. این موضوع در چند جمله نوشته شده بود. هم او و هم سیاوش خیلی اصرار و خواهش داشتند که من این چند سطر را امضاء کنم. حقیقت در آن است که دیدم این نوشته از آن حرفهاست که من در نامه ۳۷ صفحه‌ای اولی نوشته بودم. فکر کردم لزومی ندارد که من چنین جملاتی نوشته و به روزنامه مردم بفرستم. اما چون هر دو نفر اصرار زیادی داشتند، فکر کردم حالا که خاوری دهها بار تکرار کرد که اشتباه کرده‌ام و من که گناهان خاوری و دارودسته او را به رویش گفته‌ام و خود او نرم شده به اشتباهاتش اعتراف کرده مانعی ندارد که این چند جمله در روزنامه مردم چاپ شود. همینکه دیدم موافقم یواشکی با مداد این جمله را اضافه کرد. «به رفیق علی خاوری دبیر اول حزب.» لابد در آن بحثهای گرم او خیالات دیگری داشت. این دیگر یک نوع مرد رندی هم ممکن است باشد. او با این امضای من که خطاب به خاوری شده یک سرمایه‌ای برای خود می‌داند. من فکر کردم اگر بخواهد چنین نتیجه‌ای از امضای من بگیرد، خیلی کودکانه است. چرا که من به طور واضح تمام گناهان خاوری را به رویش

گفتم. همچنان که در پلنوم هجدهم تمام گناهان خاوری و هیأت اجرائیه را دانه‌دانه به رویشان گفتم و حالا این گفته من که همه رفقا را دعوت می‌کنم تا اختلافاتشان را منتشر نکنند بلکه میان خود حل و فصل کنند، چندان به نفع خاوری نخواهد بود. این را باز تکرار می‌کنم، وقتی یکی یکی انتقادات خودم را علیه خاوری و هیأت اجرائیه در امر چهار جلسه، پلنوم ۱۸ و ۱۹ حزب توده و سپس کنفرانس ملی و پلنوم بیست حزب برشمردم و همه این جلسات غیرقانونی را خلاف اصول حزبی دانسته و گفتم تمام این جلسات را بایستی لغو شده پنداشت و پلنوم وسیع قانونی را دعوت کرد. هنگامی که این گناهان را تک تک شمرده و می‌گفتم، او نتوانست یک جمله علیه گفته‌های من حرف بزند. او مایوسانه این جمله را گفت: پس معلوم می‌شود این دستگاههای حزبی را که به وجود آورده‌ایم، بایستی منحل کرد؟ من در پاسخ گفتم: بلی حقیقت این را می‌طلبد. تنها بایستی این ارگانهای حزبی فعالیت کنند تا پلنوم قانونی وسیع دعوت شود و کارها از روی اصولیت حزبی عملی شود....

پس از «کنفرانس ملی»

دیدیم که رهبری بقایای حزب توده، امید داشت که «کنفرانس ملی» با حذف بخشی از نیروهای معترض توده‌ای بتواند به ایجاد یک سازمان کوچک‌تر ولی منسجم بدل شود. لذا، تشکیل «کنفرانس ملی» با هیاهوی بسیار در نشریه نامه مردم اعلام شد و مصوبات آن به چاپ رسید. معهدا، ریشه‌های بحران بس عمیق‌تر از این بود و در واقع «کنفرانس ملی» خود به نقطه عطفی در تلاش و بن‌بست بقایای حزب توده بدل شد.

در «کنفرانس ملی» نطفه جریان گسترده‌ای منعقد شد که مدت کوتاهی بعد با نام «جنبش اعتراضی» علیه رهبری حزب قیام کرد و دامنه عصیان آن بسیاری از سازمانهای حزب، به ویژه در شوروی و افغانستان را دربر گرفت. از اعضای «هیأت سیاسی» منتخب «کنفرانس ملی» نخست اکبر شاندرمنی و سپس محمدتقی برومند استعفا دادند و با انتشار نامه‌های سرگشاده به افشاگری نشستند. افشاگری‌های «ناخدا انور» (حمید احمدی) پرده از بسیاری موارد فساد و انحطاط درونی بقایای حزب توده برداشت و تأثیرات عمیق به جای نهاد. سه نفر از کادرهای با سابقه حزبی (محمد آزادگر، سعید مهراقدم و حسین انور حقیقی)، که در «پلنوم هجدهم» عضو مشاور کمیته مرکزی شده بود به سود گروهک «راه کارگر» از حزب انشعاب کردند. رحیم نامور، عضو کهنسال کمیته مرکزی، با انتشار نامه‌ای

اعتراض خود را بیان داشت. در بهمن ۱۳۶۵، افشاء مسئله عزیمت مخفیانه محمدعلی جعفری، عضو قدیمی حزب، از ایران به شوروی - که به علت مشارکت فرزندش در حرکت «انفصالیون» او را به ایران بازگرداند و وی در نتیجه «دق مرگ» شد - در نشریه پژواک جنجال گسترده‌ای علیه رهبری برانگیخت.

در سال ۱۳۶۶، «جنبش انفصالی (جناح امیرخسروی - فرجاد) حرکت‌های تبلیغی خود را وسعت بیشتری بخشید و «جنبش اعتراضی» (برومند، «انور»، حیدریان و...) همه سازمانهای حزبی را دربر گرفت و عملاً از اردیبهشت ۱۳۶۶ سبب تعطیل جلسات «هیأت سیاسی شد. محمدتقی برومند، وضع رهبری بقایای حزب توده پس از «کنفرانس ملی» را چنین شرح می‌دهد:

در چهارمین جلسه (اردیبهشت ۱۳۶۶) هیأت سیاسی (منتخب «کنفرانس ملی») پیرامون مسائل متعدد بحث‌های تند و شدیدی درگرفت که بر اثر مقاومت هیأت دبیران دونفره (خاوری و صفری) و رهبر سازمان مستقل فرقه (لاهرودی) در حل و فصل آنها منجر به تشنج جلسه و تعطیل آن گردید. رئوس عمده‌ترین این مسائل عبارتند از:

- مسئله پس زدن رفیق محمدعلی جعفری از مرز ... (افغانستان) که باعث مرگ این هنرمند نامدار گردید.

- متوقف ماندن تقسیم کار میان اعضای هیأت سیاسی پس از کنفرانس طی چهار جلسه آن.

- تشکیل نشدن عمدی دبیرخانه برای جاری نشدن مسائل حزب به هیأت سیاسی و نرسیدن پیشنهادات و شکوائیه‌های کادرها و اعضای حزب به رؤیت اعضای هیأت سیاسی و بی‌خبر ماندن آنان از جریانات فاجعه‌بار درون حزب.

- موقوف ماندن تصمیم سومین جلسه هیأت سیاسی در خصوص تسلیم مدارک و اسناد دخل و خرج حزب به مسئول امور مالی (غنی بلوریان) توسط هیأت دبیران دو نفره.

- عدم حضور رفیق داود نوروزی از پس از «کنفرانس ملی» در جلسات هیأت سیاسی و پیشنهاد در خصوص عیادت یکی از اعضای هیأت سیاسی از مشارالیه که با مقاومت دبیر دوم موقوف ماند.

- دلیل موقوف ماندن رسیدگی به وضع کمیته کابل و مسائل فاجعه‌بار آن.

- مخالفت هیأت دبیران دو نفره و رهبر سازمان مستقل فرقه با «تدقیق» ارزیابی

خطمشی سیاسی گذشته حزب در قبال حاکمیت جمهوری اسلامی.

- بحث پیرامون مسئله رفت و آمد یک عضو هیأت سیاسی به سفارت جمهوری اسلامی در...^۱

- پیشنهاد درباره تشکیل پلنوم وسیع برای رسیدگی به وضع نابسامان و بحرانی حزب.

- گفتگو درباره ناموجه بودن تمرکز قدرت در دست دبیر دوم و تقسیم انبوه وظایف تحت کنترل ایشان میان اعضای هیأت سیاسی و کمیته مرکزی.

- پیشنهاد درباره ضرورت تعویض دبیر دوم به عنوان عامل تشنج درون و برون حزب.^۲

- بحث درباره ضرورت سرکشی یکی از اعضای هیأت سیاسی از نامه مردم و گزینش اعضای تحریریه زیر نظارت هیأت سیاسی که بر اثر مخالفت دبیر دوم موقوف ماند.

- اعتراض به انتخابات اعضای تحریریه نامه مردم و دیگر ارگانهای تبلیغی حزب از جانب دبیر دوم که طبق ماده ۲۹ اساسنامه در صلاحیت هیأت سیاسی است.

- بحث درباره محدود بودن زمان نشستهای هیأت سیاسی، بدون دستور کار قبلی، پرداختن به خرده کاریها و ظفره رفتن از بحثهای جمعی تئوریک و سیاسی پیرامون اوضاع اجتماعی- سیاسی کشور.

- با این که در همین جلسه مقرر شده بود، در مهرماه آینده (۱۳۶۷)- جلسه هیأت سیاسی برای بحث و بررسی پیرامون گزارش هیأت سیاسی به پلنوم و دستور جلسات آن تشکیل گردد، هیأت دبیران دو نفره و رهبر سازمان مستقل فرقه که موقعیت خود را در برابر انتقادات روشن و پرصلابت و انبوه خلافکاریهای ضداساسنامه ای متزلزل می دیدند، ترجیح دادند که مانند دیگر موارد به میل و اراده خود از تشکیل جلسات نوبتی هیأت سیاسی که قاعدتاً می بایست هر دو ماه یک

۱. «اعتراضیون» مدعی اند که داود نوروزی با سفارت جمهوری اسلامی ایران در آلمان دمکراتیک رفت و آمدهای مشکوکی داشته است. «رهبری» حزب توده این ادعا را اتهام دانسته است و علت کناره گیری نوروزی را بیماری او ذکر می کند. به هر حال، عملاً در پلنوم دی ماه ۱۳۶۶، نوروزی از عضویت هیأت سیاسی برکنار و تنها عضو افتخاری کمیته مرکزی گردید.

۲. این پیشنهاد توسط غنی بلوریان ارائه شد (ناخدا انور، پاسخ به توبه گیران، ص ۹).

بار تشکیل شود، طفره روند تا فرصت کافی برای برنامه‌ریزی در اجرای توطئه سرکوبگرانه خود در پلنوم آینده داشته باشند.^۱

در ماههای پس از جلسه فوق، دامنه بحران فراگیرتر شد و سایر اعضای «هیأت سیاسی» (بلوریان، فروغیان و سیاوش کسرائی) را نیز دربرگرفت. در آبان - آذر ۱۳۶۷ اکثریت توده‌ایهای مقیم باکو و کابل با صدور قطعنامه‌هایی به اعتراض برخاستند. مجموعه این اعتراضات، رهبری سه نفره حزب (خاوری، صفری، لاهرودی) را به چاره‌اندیشی و ادار ساخت و آنان بر اساس تز «هر چه کمتر بهتر!» به تدارک «پلنوم بیستم»^۲ پرداختند و با گسیل «لشکر» فرقوی خود در دیماه ۱۳۶۶ این پلنوم را ترتیب دادند. پلنوم فوق به اخراج تعداد زیادی از معترضین از جمله محمدتقی برومند و اکبر شاندرمنی و حبیب‌الله فروغیان (اعضای هیأت سیاسی)، حمید احمدی (انور) و محسن حیدریان (اعضای کمیته مرکزی و ... دست زد و تصفیه گسترده در صفوف حزب را در دستور کار خود قرار داد. لذاست که در این پلنوم مسئولیتهای بیشتری در دست حمید صفری متمرکز گردید (تبلیغات، نامه مردم، مجله دنیا، مالی، تشکیلات اروپای غربی، تشکیلات حزب در...)». پلنوم همچنین داود نوروزی، عضو دیگر «هیأت سیاسی»، را برکنار ساخت و او را به مقام عضو افتخاری کمیته مرکزی تنزل داد. علت برکناری او ظاهراً بیماری عنوان شد.

محمدتقی برومند ماجرای «پلنوم بیستم» را چنین شرح می‌دهد:

... جلسات هیأت سیاسی از اردیبهشت تا دیماه ۶۶ به مدت ۸ ماه موقوف ماند.

هیأت دبیران دو نفره و رهبر سازمان مستقل فرقه طی این مدت با تجهیز ماشین رأی خود را در کمیته مرکزی و سرهم‌بندی کردن گزارشی مجعول و ... دور از دید و نظارت هیأت سیاسی و مکتوم نگاه داشتن تشکیل پلنوم فرمایشی همه شرایط لازم را برای اجرای سناریوی این پلنوم فراهم نمود.

آیا این اقدامات بغایت پنهانکارانه و خلاف روح دموکراسی حزبی و مغایر با

۱. پاسخ به «هجونامه»...، صص ۱۹ - ۱۰.

۲. گروه فوق، «پلنوم بیستم» را «پلنوم دیماه ۶۶» می‌خوانند و نه «پلنوم بیستم»، زیرا نخستین پلنوم پس از «کنفرانس ملی» است و آنان می‌کوشند تا «کنفرانس ملی» را نقطه عطفی در حیات حزب توده در ردیف کنگره دوم - جلوه دهند.

۳. «ناخدا انور»، سیری از مبارزات درون حزبی با اپورتونیسیم منحنی، ۲ اردیبهشت ۱۳۶۷، ص ۶۸؛ حمید احمدی معروف به ناخدا انور از اعضای کادر نظامی حزب توده. وی از جمله نظامیانی است که در خارج از کشور و در حین دوره آموزش و با درجه نائوسروانی توسط حزب توده جذب شد و پس از فروپاشی حزب به خارج گریخت.

موازین اساسنامه موجود، هویت توطئه‌گران اصلی «پلنوم» دیماه ۶۶ را آشکار نمی‌کند؟ پلنومی که غیر از سه عضو هرم فرماندهی هیچ یک از اعضاء هیأت سیاسی، کمیته مرکزی در تدارک آن دخالت نداشتند و در جریان بحثها، مسائل و برنامه‌ریزی آن قرار نگرفته بودند، می‌توان گفت حتی از پلنومهای استالینی که در آن دستها از رعب و وحشت پرونده‌سازی عوامل دیکتاتوری بی‌اراده پایین و بالا می‌رفت، به مراتب میکانیکی‌تر و صدالبته کمیک‌تر بوده است. جالب است که سه عضو هرم رهبری، پلنوم و ... خود را در سخنرانیها و مصاحبه‌هایشان «دمکراتیک‌ترین پلنومها در جهان»!! توصیف کرده‌اند اما واقعیت نشان می‌دهد که این پلنوم صرفاً برای سرکوب و قالب کردن نقطه‌نظرات فراکسیون حاکم ترتیب یافته بود. نگاههای میرغضبانه پیچ و مهره‌های ماشین رأی، و برخوردهای سبکسرانه به رفقای که نمی‌توانستند به خاطر حفظ جا و موقعیتشان و نفسانیات عنوان پرستانه، خود را با معیارهای اخلاقی و سیاسی و ایدئولوژیک حزب‌مداران کهنه‌کار تطبیق داده و بدینسان منافع حزب ... را دو دستی تسلیم عافیت حرفه‌ای نمایند، جو سنگین و خفقان‌آلود پلنوم فرمایشی را به نحو بارزی به نمایش می‌گذاشت.

کارگردانان پلنوم از همان آغاز کار با حمله به دو عضو شاخص و با سابقه حزب در هیأت سیاسی: رفقا... (شاندرمنی) و فروغیان و سپس «جراحی» آنان از ترکیب کمیته مرکزی و مقدمه‌چینی برای اخراج انور که به تصمیم ضداساسنامه‌ای سه عضو خودمختار هرم رهبری، نه رأی اعضای هیأت سیاسی، به پلنوم دعوت نشده بود، فضای نفس‌گیر و تهدیدکننده‌ای برای جلوگیری از تبادل نظر آزاد و دمکراتیک به وجود آورده بودند. بنا به تقسیم کاری که قبلاً صورت گرفته بود، عوامل وابسته به سه عضو هرم رهبری با نثار دشنامها و کلمات ناهنجار، رفقای منتقد کمیته مرکزی و هیأت سیاسی را زیر آتشبار حملات خود قرار دادند. جملاتی چون «علاوه بر تصفیه‌شدگان هنوز مارهای زهرآگین در هیأت سیاسی وجود دارند»، «افرادی عضو هیأت سیاسی بوده‌اند که صلاحیت عضویت در آن را ندارند» و ... از هر سو در فضا پراکنده بود. پلنوم فرمایشی در چنین جو تشنج و ارباب، گزارش خود نوشته سرکوبگران حاکم را استماع نمود. جماعتی که در خلسه قدرت‌نماییها و زهرچشم‌گیریها غوطه‌ور بودند، زیر رگبار طنطنه گوش‌نواز کلمات، مقولات اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک گزارش را در ذهن خود جابه‌جا

می‌کردند تا شاید چیزی از آن دستگیرشان شود، زیرا آنها فقط چند ساعت قبل از پلنوم آن را سردستی مرور کرده بودند...^۱

بدینسان، عملاً پلنوم کودتایی «دیماه ۱۳۶۶ نیز در رفع بحران مزمن و علاج‌ناپذیری که کالبد قدرت و فارغ از حیات بقایای حزب توده را می‌پوسانید، کارساز نشد. پس از آن با اوجگیری اعتراضات، رهبری سه نفره (خاوری، صفری، لاهرودی) به تعلیق دو عضو دیگر «هیأت سیاسی» منتخب «کنفرانس ملی» (بلوریان و کسرائی) دست زد و «جنبش اعتراضی» گسترده بیشتر و بیشتری گرفت.

در آستانه سال ۱۳۶۷، در شرایطی که بقایای ساختار سنتی و فرتوت حزب توده آخرین مراحل پوسیدگی و تلاشی خود را می‌گذرانید، توسط «انفصالیون» (جناح امیرخسروی و فرجاد) گروه جدیدی با نام «حزب دمکراتیک مردم ایران» تأسیس شد و خود را به عنوان آلترناتیو تازه‌ای فرا راه بقایای منفعل و سرخورده حزب توده قرار داد. درباره این جریان نو و مواضع فکری و سیاسی آن در آینده توضیح بیشتری خواهیم داد.

مواضع بقایای حزب توده (۱۳۶۸ - ۱۳۶۲)

در بخش سوم کتاب حاضر، با مواضع حزب توده در قبال انقلاب و جمهوری اسلامی ایران آشنا شدیم و دیدیم که حزب توده تا زمانی که به موفقیت استراتژی و تاکتیکهای خود امید داشت، در مواضع رسمی خود انقلاب اسلامی را به عنوان یک «انقلاب ضدامپریالیستی و مردمی» مورد تجلیل قرار می‌داد و خود را «مدافع» نظام معرفی می‌نمود. در سال ۱۳۶۱ که به تدریج عرصه بر عملکردهای توطئه‌آمیز او تنگ شد، حزب توده زمزمه رشد «گرایش راست» در حاکمیت نظام را مطرح ساخت، ولی تا لحظه انحلال خود را «مدافع» نظام و مقید به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران وانمود کرد. با انحلال حزب توده و کشف توطئه‌ها و عملیات پنهانی و ضدانقلابی آن، بقایای حزب دیگر هیچ دلیلی برای ادامه این سیاست ظاهرسازانه و خدعه‌آمیز نداشت و لذا ماهیت و مواضع ضدانقلابی خود را علنی کرد و رسماً در مقابل انقلاب و نظام موضع گرفت.

در واقع این چرخش مواضع به حزب توده اختصاص ندارد و ویژه همه جریان‌های ضدانقلابی است که با ماسک نفاق در سالهای پس از انقلاب به انهدام نظام امید بسته بودند. جریان «مجاهدین خلق» نیز تا زمانی که به براندازی نظام از درون امید داشت، خود

۱. پاسخ به «هجونامه»...، صص ۲۲ - ۲۰.

را مقید به قانون اساسی وانمود می‌ساخت و سالوسانه «میلیشیای» خود را برای مشارکت در جنگ تحمیلی تحت فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قرار می‌داد و در اعلامیه‌ها و نامه‌های خود با ریاکاری و خدعه‌گری از امام امت (قدس سره) با عناوین ستایش‌آمیز چون «پدر بزرگوار» یاد می‌کرد. ولی آنگاه که سیر انقلاب پرده ریا و نفاق این جریان را درید هتاک‌های بیمارگونه و نفرت‌انگیز آن علیه انقلاب و نظام آشکار شد.

در صفحات پیشین با پلنوم‌های هجدهم تا بیستم بقایای رهبری حزب توده در خارج از کشور آشنا شدیم و دیدیم که مجامع فوق صرفاً برای حل بحران مزمن و علاج‌ناپذیر این جریان سرهم‌بندی شد و لذا در واقع مواضع و تحلیل‌های سیاسی آن در قبال نظام از اهمیت و وزن چندانی برخوردار نیست. معهداً، در این فصل می‌کوشیم به اجمال سیر مواضع بقایای حزب توده پس از انحلال را مورد بررسی قرار دهیم.

ماهیت نظام جمهوری اسلامی ایران

بقایای حزب منحل‌شده معتقد است که با انحلال حزب، جمهوری اسلامی ایران یک چرخش به راست کامل، به سمت وابستگی به امپریالیسم و بلوک غرب (در سیاست خارجی) و به سمت دفاع از منافع بزرگ سرمایه‌داران و زمینداران و فئودالها (در سیاست داخلی) انجام داد. حاکمیت جمهوری اسلامی به دست «ارتجاعی‌ترین نیروهای قشری مدافع سرمایه‌داری وابسته» افتاد و در یک کلام نظام جمهوری اسلامی به یک نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم بدل گردید. شاخص این «چرخش به راست» انحلال حزب توده است.

این «چرخش به راست» ناشی از عوامل ذهنی و عینی زیرین می‌باشد: حزب توده، عامل ذهنی «چرخش به راست» را «انحصارطلبی ایدئولوژیک و مکتبی» و عدم تحمل دگراندیشان به دلیل عقاید آتئیستی و مارکسیستی‌شان، ذکر می‌نماید: از بدو انقلاب در قبال مسئله آزادیها دو جریان در رهبری روحانی وجود داشته است. افرادی بودند که هنوز آفتاب ۲۲ بهمن غروب نکرده سرکوب نیروهای انقلابی و چپ را می‌طلبیدند...

در همان حال کسان دیگری هم بودند که در عین مخالفت ایدئولوژیک با نیروهای چپ، توسل به زور را جائز نمی‌شمردند و خواهان جدال آزاد افکار و عقاید بودند. برجسته‌ترین نماینده این گروه مرتضی مطهری بود، ... متأسفانه در میان رهبری روحانی، آنها که مانند مرتضی مطهری فکر می‌کردند فراوان نبودند.

اکثریت عقده حقارت داشت، از مقابله ایدئولوژیک با چپ انقلابی می‌ترسید، از برخورد عقاید و آراء بیم داشت و ترجیح می‌داد که نزدیک‌ترین راه را در پیش گیرد. این اکثریت هوادار سرکوب بی‌امان دگراندیشان بود و همینها بودند که در جریان حوادث به تدریج اهرمهای قدرت را به دست گرفتند و انقلاب ایران را به راهی کشاندند که اکنون شاهد آثار غم‌انگیز آن هستیم.^۱

ولی از دیدگاه مارکسیستی، صرفاً با این عامل ذهنی، نمی‌توان «چرخش به راست» یک نظام اجتماعی را توجیه کرد. زیرا عامل ذهنی بازتاب عوامل عینی، یعنی تابع مناسبات اقتصادی و تنازعات طبقاتی ناشی از آن می‌باشد. لذا، حزب توده «عوامل عینی چرخش به راست» را - که زیربنای «انحصارطلبی مکتبی» حاکمیت جمهوری اسلامی و کمونیسم‌ستیزی آنهاست - چنین توضیح می‌دهد:

حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، از آغاز یک حاکمیت ناهمگون بود و در آن نمایندگان طبقات و اقشار اجتماعی گوناگون، از پائین‌ترین لایه‌های اقشار میانین و خرده‌بورژوازی تا نمایندگان بورژوازی بزرگ، نقش و شرکت داشتند. از بدو پیروزی انقلاب ۲۲ بهمن، نبرد «که بر که» میان نمایندگان این طبقات در گرفت، که تصفیه لیبرالها و بنی‌صدر را از حاکمیت در پی داشت.

در سال ۱۳۶۱، حزب توده بدین نتیجه رسید، که به دلیل ضعف نیروهای جناح مترقی (دمکراسی انقلابی) به دلیل موقعیت ویژه روحانی امام امت (که سعی در حفظ وحدت اسلامی در وراء تنازعات طبقاتی دارند)، به دلیل تزلزل و نوسان جناح میانه، به دلیل فشار شدید جناح راست با استفاده از اهرم فقه اسلامی (که ماهیتاً کارمایه زیادی به نفع فئودالیسم و سرمایه‌داری در آن وجود دارد)، به دلیل مکتبی بودن حاکمیت (که آن را در عرصه داخلی و خارجی از مارکسیستهای آتئیست و ملحد به دور می‌سازد و عمال امپریالیسم بدان دامن زده و توده‌های مردمی را تحریک می‌کنند) و نیز به دلیل عامل مهم جنگ تحمیلی (که به گفته انگلس: «جنگ خارجی، مانع رشد تضادهای داخلی می‌شود و نبرد طبقاتی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.») زمینه به نفع جناح راست فراهم آمده است.

در سال ۱۳۶۱، بر مبنای چنین کارپایه تئوریک، حزب توده در تحلیل خود - که با واقعیت فاصله زیاد داشت - در افق، «چرخش به راست» را «غیبگویی» می‌کرد و آن را تئوریزه می‌نمود.

۱. نامه مردم، شماره ۷، ۲۸/۴/۱۳۶۳.

ولی در واقع، رهبران حزب توده، از یک سو، با اطلاع از جرائم و دسایس پنهان خود و کشف آنها از سوی مقامات جمهوری اسلامی، زمینه‌سازی تئوریک و مظلوم‌نمایی می‌کردند و می‌کوشیدند تا ضربت قضایی آتی را توجیه و خود را «بی‌گناه» و «قربانی تنگ‌نظری» جلوه دهند.

از سوی دیگر، حزب توده، بدین نتیجه رسیده بود که، به دلیل شرایط ناشی از جنگ و عوامل اقتصادی نارضایی در میان مردم وسیعاً در حال گسترش است و زمان آن رسیده که خود را به مثابه «آلترناتیو» و «بدیل» مطرح سازد و «توده‌های» ناراضی را جلب خود کند. لذا در عرصه سیاسی و تبلیغاتی علنی به «انتقاد» پرهیاهو و تحریک‌آمیز و جوسازی برای جلب «ناراضی‌ها» پرداخت. و در نهان سازمان مخفی و نظامی و تدارکات دیگر را، برای تصرف قدرت سیاسی در شرایط مساعد، توسعه بخشید.

به هر روی، پس از انحلال حزب توده، بقایای آن، این پدیده را نقطه عطف در چرخش به راست حاکمیت عنوان کردند و جمهوری اسلامی ایران را نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم خواندند. در قطعنامه «پلنوم هجدهم» چنین آمده است:

چرخش هیأت حاکمه به راست در زمینه سیاست داخلی و خارجی که به شکل احیاء نظام منحن سرمایه‌داری وابسته، تقویت بنیه مالی بورژوازی تجاری، احیاء مواضع اقتصادی و مآلاً سیاسی امپریالیسم و همسانی و همسوئی هر چه بیشتر با دول امپریالیستی ظاهر می‌کند، جامعه را با بحران اجتماعی- اقتصادی و سیاسی روبرو ساخته است...

... راهی که سران جمهوری اسلامی عملاً در پیش گرفته‌اند، چیزی جز تداوم نظام اقتصادی رژیم شاه نیست. بی سبب نیست که ارتجاع حاکم با تمام قوا سعی می‌کند تا سرمایه‌داران غارتگر فراری را هر چه زودتر به خود جلب کند... این راه فقط می‌تواند به احیاء نظام سرمایه‌داری وابسته منجر گردد...^۱

و بدینسان، بقایای حزب توده اعلام داشتند:

سران جمهوری اسلامی که خود را در آغوش کلان سرمایه‌داران و بزرگ مالکان جای داده‌اند، زیر پوشش موازین شرعی همان راهی را طی می‌کنند، که از نظام ستمشاهی به ارث برده بودند.^۲

۱. همان مأخذ.

۲. نامه مردم، شماره ۲۰، ۲۶/۷/۱۳۶۳.

ولی حزب توده، علیرغم اینکه از سوئی مدعیست، نظام جمهوری اسلامی به نظام سرمایه‌داری وابسته تبدیل شده و نبرد «که بر که» پایان یافته، از سوی دیگر هنوز به وجود «دو گرایش» در حاکمیت اشاره دارد و در تحلیل خود به تناقضات و سردرگمی‌هایی می‌رسد. نامه مردم طی سلسله مقالاتی با عنوان «علل و عوامل زاینده اختلاف پیرامون حاکمیت»، پس از اشاره به وجود «دو طرز تفکر» در حاکمیت چنین می‌گوید:

طرز تفکر نخست طرفدار تقویت بخش دولتی و تجدید عملکرد بخش خصوصی است و معتقد است این باعث رفع «تبعیضهای اقتصادی و رفاهی» برای اکثریت استثمار شونده خواهد شد. این راه بر خلاف سفسطه هاشمی رفسنجانی «راه رشد سوسیالیستی» نیست، ولی می‌توان گفت که راه رشد سرمایه‌داری وابسته هم نیست.

طرز تفکر دوم، که به موجب آن «یکی بیشتر پیدا کند، یکی کمتر، یکی فقیرتر و دیگری پولدارتر» یعنی نظام سرمایه‌داری وابسته، یعنی ادامه نظام حاکم در دوران ستمشاهی این «طرز تفکر» با اصل ۴۴ قانون اساسی مغایرت دارد.^۱ از دیدگاه بقایای حزب توده، این دو گرایش پایگاه طبقاتی دارد و بازتاب تنازع و تضاد اجتماعی در حاکمیت است:

وجود اختلافات و مواضع گوناگون پیرامون هیأت حاکمه زائیده تضادهای موجود در جامعه است و پایه طبقاتی دارد. سران جمهوری اسلامی می‌کوشند تا این اختلافات را از طریق سازشهای غیراصولی، عقب‌نشینیهای حساب شده و توافقه‌های شخصی حل و فصل کنند و با تبلیغ تز آشتی طبقاتی بر تضاد طبقاتی جامعه سرپوش نهند.

در اسناد پلنوم هجدهم، پس از اشاره به وجود جناحهای مختلف، خاطرنشان می‌شود که «مبارزه بر سر قدرت هنوز پایان نیافته است. شواهد و قراین گوناگون و از جمله اظهارات سخنگویان جناحهای مختلف مؤید آن است که محافل ارتجاعی درصدد کنار گذاردن کامل رقبای خویش از صحنه سیاسی هستند. ادامه راندن انقلابیون مذهبی و غیرمذهبی از ارگانه‌های دولتی و نهادهای انقلابی و تجدید فعالیت تبلیغی و ترویجی هواداران مسلمانان مبارز در سطوح پائین، اقداماتی است

که به تدریج شامل مقامات بالاتر نیز خواهد شد.^۱

یعنی، حزب توده مدعی است که مانند سابق «در مقامات بالا» هنوز «دو خط متضاد» در مسایل اقتصادی وجود دارد، خطی که طرفدار تجدید مالکیت خصوصی است و خطی که طرفدار گسترش مالکیت خصوصی است.

واقعیت این است که این تحلیل، با تحلیل زمانی که حزب توده به اصطلاح از جمهوری اسلامی «حمایت» می‌کرد، تفاوت محسوسی ندارد و ماهیتاً یکی است. ولی چرا اکنون بر پایه چنین تحلیلی در موضع ضدیت با نظام قرار گرفته و دمکراسی انقلابی «محبوب» خود را در سیمای مسعود رجوی و قاسملو و «اقلیت» و «راه کارگر» می‌جوید و به سوی لیبرالها و «سرمایه‌داران ملی» دست اتحاد دراز می‌کند؟ چرا حزب توده با همین تحلیل، قبل از کشف توطئه براندازی و عملیات جاسوسی‌اش، دمکراسی انقلابی ادعایی پاناماریف‌ها و اولیانفسکی‌ها و پروتتس‌ها را در سیمای مسئولین جمهوری اسلامی ایران می‌دید و از به اصطلاح «دفاع از جمهوری اسلامی» و «تقویت خط امام»!! دم می‌زد؟ پاسخ این چراها آشکار است. زیرا، در واقع پایه مواضع و سیاست حزب توده را این تحلیلهای تئوریک تشکیل نمی‌دهد. حزب توده قبل از انحلال با عوامفریبی و ظاهرسازی در پی گسترش تارهای ترفند توطئه‌آمیز خود در جهت کسب قدرت سیاسی بود و لذا سیاست سالوسانه «حمایت از جمهوری اسلامی» را برای حفظ علنیت و قانونیت خود ضروری می‌دانست. اکنون با رشته شدن بافته‌هایش دیگر دلیلی برای پنهان داشتن ضدیت خود با انقلاب اسلامی ندارد و لذا بر اساس همان «تحلیل تئوریک» موضع سیاسی ۱۸۰ درجه متفاوتی اتخاذ می‌نماید، تا شاید بتواند در میان اپوزیسیون فراری و ضدانقلاب آواره و ناراضیان غرب‌زده برای شوروی پایگاه و ستون پنجمی بیابد.

حزب توده این تناقض میان سیاست کنونی با سیاست «رسمی» سابق خود را بر پایه تحلیل یکسان، درک می‌کند و لذا برای حل آن، به شکلی، به نظریه «کاست روحانیت»، که در سال ۵۹ توسط «راه کارگر» مطرح شده بود، چنگ می‌زند. حزب توده، خود، در زمان طرح این نظریه - بر اساس «دیپلماسی» توطئه‌گرانه و ترفندآمیز «دفاع از جمهوری اسلامی» - آن را مورد انتقاد «عالمانه» قرار داده بود. احسان طبری مقاله‌ای در رد «کاست روحانیت» نوشت و این مقاله چندین بار تجدید چاپ شد. ولی اکنون خود به نوعی به تکرار همان نظریه چنگ می‌زند:

۱. همان مأخذ.

پلنوم هجدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران وجود دو جناح عمده در حاکمیت و بویژه پیرامون آن را که یکی طرفدار مالکیت نامحدود و دیگری حامی تحدید مالکیت خصوصی است، متذکر شد... ناگفته پیداست که این جناحها فقط شامل روحانیون نیست و غیرروحانیون را نیز دربر می‌گیرد... ما روحانیت را در کل به عنوان یک قشر اجتماعی مستقل دارای منافع ویژه جمعی می‌دانیم. بدیهی است که این امر به معنی نفی پایگاه طبقاتی گوناگون آنان نیست. هدف، تحلیل مقام روحانیت به مثابه اهرم سیاسی مؤثر در رهبری انقلاب و حاکمیت و مسئله مهم وحدت و مبارزه درونی آن است. به بیان دیگر روحانیون در مرحله مبارزه برای قبضه کردن انحصاری حاکمیت سیاسی و یا در موارد به خطر افتادن «موازن مذهب» (که حلقه اصلی پیوند آنها است) به مثابه یک قشر واحد. بدون توجه به مواضع طبقاتی علیه «دشمن واحد» عمل می‌کنند.

... اختلاف درون حاکمیت در مرحله نخست پس از پیروزی انقلاب علاوه بر خصلت اجتماعی - اقتصادی دارای خصلت سیاسی نیز بود. بورژوازی لیبرال که هدفش تحکیم حاکمیت سیاسی خود بود، منطقاً نمی‌توانست با اصل «ولایت فقیه» سازگار باشد. برخی از مراجع تقلید نیز، هر یک بنا به عللی و در درجه اول منافع شخصی، با اصل «ولایت فقیه» در جدال بودند و در این زمینه با بورژوازی لیبرال همگام شدند. ولی مجموعه روحانیت، اعم از مخالفین و موافقین «ولایت فقیه»... در اصل «اسلامی کردن» جامعه، به معنای ایجاد یک ساختار سیاسی اسلامی با هم توافق داشتند...^۱

با چنین تحلیلی عملاً حزب توده اصل مارکسیستی تحلیل طبقاتی را، که زیربنا تعیین‌کننده نهادها و اندیشه‌های روبنایی، از جمله جهان‌بینی و مکتب است، نقض می‌کند و اعتراف دارد که روحانیت در عملکرد خویش تابع منافع اقتصادی نیست، بلکه پیرامون مکتب و در راه ایجاد یک نظام اسلامی وحدت و انسجام دارد.

تناقضات موجود در تحلیل فوق در سالهای ۱۳۶۳-۱۳۶۲، آماج حمله جناح معترض بقایای حزب توده (ایرج اسکندری، بابک امیرخسروی، فرهاد فرجاد، محمد آزادگر و...) قرار گرفت. آنها تحت‌تأثیر سایر جریانات ضدانقلابی مقیم غرب، در دو مسئله اساسی تحلیل «پلنوم هجدهم» را «راست روانه» اعلام داشتند:

۱. نامه مردم، شماره ۲۱، ۱۳۶۳/۸/۳.

۱- مسئله نخست، ارزیابی سیاست حزب در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ بود. معترضین خواستار ارزیابی و نقد ریشه‌ای این سیاست بودند و شکست حزب را ناشی از «چرخش به راست» حاکمیت در مقطع نیمه دوم سال ۱۳۶۱ نمی‌دانستند. به عکس، آنها معتقد بودند که حاکمیت اسلامی از آغاز حاکمیتی «قرون وسطایی» و «ضدخلقى» و غیرقابل دفاع بوده و رهبری حزب با تأکید مطلق‌گرایانه بر شعارهای اقتصادی عملاً مسئله دفاع از «آزادیهای دمکراتیک» را به سود «حمایت» از «خط امام» به فراموشی سپرد و در نتیجه به جای آن که با سایر نیروهای دمکرات و لیبرال در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ همراه شود، خود را در مقابل آنها قرار داد و به توجیه سرکوبگریها و «استبداد مذهبی» «خط امام» پرداخت. این نگرش، در واقع به معنای نفی عملکرد حزب در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ بود.

رهبری حزب توده در مقابل این یورش به گذشته حزب، تمکین نکرد و حاضر به ارزیابی انتقادی سیاست پیشین نشد. معهدا، تحت‌تأثیر حملات تبلیغی - سیاسی سایر گروه‌های ضدانقلاب بخش وسیعی از پناهندگان توده‌ای در این زمینه تحت‌تأثیر قرار گرفتند، تا جایی که در گزارش سیاسی کمیته مرکزی به «کنفرانس ملی» به این امر چنین اشاره شد:

سردرگمیها، اختلاف‌نظرها در ارزیابی دوران پس از انقلاب و خط‌مشی سیاسی در درون حزب که در نتیجه خیانت گروه سه نفری (امیرخسروی، آذرنور، فرجاد) به مجرای ناصحیحی سوق داده شد و به بیرون از حزب نیز انتقال یافت، جلوه‌ای از دیگر پیامدهای یورش به حزب به شمار می‌رود.^۱

طبق این دیدگاه معترض، گویا اگر حزب توده در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ با جریاناتی چون «جبهه ملی» و «جبهه دمکراتیک ملی» و بنی‌صدر و «مجاهدین خلق» هم‌صدا می‌شد، سیاست انقلابی در پیش گرفته بود و پیروز می‌شد! این مشی در واقع سیاستی بود که در سال ۱۳۵۸، ایرج اسکندری در مصاحبه با تهران مصور منادی آن شد و با مخالفت دید کیانوری منجر به طرد اسکندری از هیأت سیاسی گردید. جالب توجه اینجاست که معترضین به مشی حزب در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸، خود از مدافعین سینه‌چاک مشی کیانوری در مقطع فوق به شمار می‌رفتند. آنان پس از انشعاب از حزب توده، بخشی به گروهک «راه کارگر» پیوستند و بخشی با تأسیس «حزب دمکراتیک مردم ایران» صفحات نشریه خود را در اختیار عناصری چون قاسملو و نزیه و بنی‌صدر قرار دادند.

۴- مسئله دوم، اعتراض به تحلیل «پلنوم هجدهم» از ماهیت نظام و حاکمیت جمهوری اسلامی ایران بود. معترضین، تحت تأثیر جریانات ضدانقلابی مقیم خارج از کشور، تأکید رهبری کنونی را بر وجود دو جناح در حاکمیت، نوعی مماشات و «توهم» نسبت به نام ارزیابی کردند و حاکمیت نظام را در کلیت آن «سرمایه‌داری وابسته به غرب» و «ارتجاع مذهبی» دانستند.

این تأکید بر تناقضات تحلیل «پلنوم هجدهم»، عملاً موجب عقب‌نشینی بقایای رهبری حزب توده شد و آنان در اردیبهشت ۱۳۶۴ در اعلامیه مشترکی که به همراه سازمان شوروی‌گرای «فدائیان خلق اکثریت» صادر کردند، شعار «سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران» در کلیت آن را اعلام داشتند:

درون هیأت حاکمه جناحهای گوناگونی وجود دارند که در زمینه‌های مختلف سیاست داخلی و خارجی با هم اختلاف دارند. توجه به این تضادها و استفاده از آنها امری است ضروری ولی نباید توجه به این تضادها و لزوم استفاده از آنها، موجب عدم توجه به ماهیت ارتجاعی و استبدادی رژیم در کلیت خود شود و وظیفه اساسی در این مرحله، مبارزه با مجموع رژیم «ولایت فقیه» به منظور برانداختن آن است. استفاده از تضادهای داخلی رژیم، فقط می‌تواند و باید در اجرای این وظیفه اساسی مورد توجه قرار گیرد.^۱

این خط‌مشی، که در واقع چپ‌نمایی به منظور حفظ و هواداران مقیم غرب و جلب نظر مساعد سایر گروهکهای ضدانقلابی چپ بود، در «کنفرانس ملی» (خرداد ۶۵) نیز پی گرفته شد و حاکمیت جمهوری اسلامی ایران چنین ارزیابی گردید:

ویژگیهای عمده رژیم حکم بر ایران عبارتند از: استبداد مذهبی به شکل تمرکز اختیارات قوای سه‌گانه مقننه، مجریه و قضائیه در دست یک نفر بر پایه اصل «ولایت فقیه»، کنترل پلیسی جامعه، سرکوب آزادیها و حقوق دموکراتیک مردم، پیگرد و بازداشت و شکنجه و قتل و اعدام مخالفان، اعمال ستم ملی و تضحیقات مذهبی، حمایت از منافع کلان سرمایه‌داران و بزرگ‌مالکان به مثابه پایگاه امپریالیسم در ایران، نفی همزیستی مسالمت‌آمیز و معرفی جنگ به عنوان «رحمت الهی»، دخالت در امور داخلی دیگر کشورها برای «صدور انقلاب اسلامی»،

۱. پیروز باد مبارزه خلق در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران، اعلامیه مشترک کمیته مرکزی حزب توده و کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق (اکثریت)، اردیبهشت ۱۳۶۴، ص ۶.

کمونیسم ستیزی و شوروی ستیزی، زیر پا گذاردن حقوق سیاسی و اجتماعی زنان یعنی نیمی از مردم کشور، گام برداشتن در راه انهدام فرهنگ ملی و کوشش مستمر به خاطر تحمیق توده‌ها و اشاعه خرافات و موهومات و سنن قرون وسطایی، علم ستیزی، فرهنگ ستیزی و دشمنی کین‌توزانه با تاریخ، زبان ادبیات و هنر خلقهای ایران...^۱

حزب توده که قبلاً جناح طرفدار تحدید مالکیت خصوصی «را، پیش از انحلال صراحتاً و پس از انحلال تلویحاً، «مترقی» ارزیابی می‌کرد، و «مبارزه جناحها» را بازتاب منافع طبقات اجتماعی (از طبقات استثمارگر تا طبقات متوسط و محروم) در حاکمیت تلقی می‌نمود، در سالهای ۱۳۶۵-۱۳۶۴ تحت فشار ضدانقلاب مقیم غرب و هوادارانی که در جو فکری آن مستحیل شده بودند، ریشه اجتماعی جناح‌بندی در نظام را چنین تحلیل کرد: بن بست بحران اقتصادی - اجتماعی، باعث شده که حاکمیت برای یافتن راههای برون رفت از آن و حفظ رژیم، به جناحها تقسیم شود و به سر و کله هم بزنند. یک جناح (در چارچوب نظام سرمایه‌داری) طرفدار «کنترل بیشتر دولت» است ولی در عمل به چپاولگران و غارتگران یاری می‌رساند و جناح دیگر (روزنامه «رسالت») خود را مزورانه در موضع «مخالف» قرار داده و مسئولیت معضلات اجتماعی را تمام و کمال به گردن «دولت» می‌اندازد. گویی هیچ‌گاه خود جزء حاکمیت و مسئول کردار آن نبوده و نیست. این جناح بدین ترتیب می‌خواهد نقش اپوزیسیون را ایفا کند.^۲

در این دیدگاه جدید، حزب توده دیگر «جناح طرفدار تحدید مالکیت خصوصی» را نماینده طبقات متوسط و پائین جامعه نمی‌داند، بلکه آن را چنین ارزیابی می‌کند: این جناح به طور عمده بر نظرات (استاد) مطهری استناد می‌کند که نوشت: «اسلام مالکیت فردی - شخصی در سرمایه‌های طبیعی و صناعی (امثال زمین و ماشینهای تولیدی) را نمی‌پذیرد و مالکیت را در این امور عمومی می‌داند...» این جناح که هنوز تصور مشخص از نظام اقتصادی موردنظر خود ندارد و برنامه تدوین شده‌ای درباره نظرات خود ارائه نکرده است، در اصل خواهان نظام سرمایه‌داری است، منتها با این طرز تفکر که «جلوی تکاثر ثروت و مفاسد آن را

۱. نامه مردم، شماره ۱۱۸، ۱۳/۶/۱۳۶۵ (برنامه حزب توده ایران).

۲. نامه مردم، شماره ۱۲۲، ۱۷/۷/۱۳۶۵.

تا حدودی» باید گرفت. جناح مذکور برای بخش دولتی هم از این دیدگاه اهمیت قائل است.^۱

«حزب توده»، اقتصاد پیشنهادی این جناح را «اقتصاد مختلط» می‌خواند، یعنی ترکیبی از دو بخش دولتی و خصوصی، که رژیم شاه نیز مجری و معتقد بدان بود. اعتقاد به «تکثیر مشروع سرمایه‌داری» همان اعتقاد به نظام سرمایه‌داری است و لذا این جناح نیز چیزی نیست مگر بخشی از حاکمیت سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم، که در همه کشورهای وابسته «جهان سوم» نمونه‌های آن هست.^۲

بر اساس همین تحلیل از ماهیت طبقاتی حاکمیت بود که بقایای حزب توده در اعلامیه مشترک با «اکثریت» (اردیبهشت ۱۳۶۴) شعار «سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران» را اعلام داشت. در اینجا ضروری است به یک بعد این شعار توجه کنیم: در واقع شعار فوق بدان معنا است که «نظام» در کلیت خود باید حذف شود و به آن هیچ امیدی نیست و هیچ نیرو و جناحی در درون یا پیرامون آن نمی‌تواند «مترقی» یا «قابل قبول» تلقی شود.

اسناد موجود نشان می‌دهد که رهبری بقایای حزب توده به سرعت از طرح این شعار پیشیمان شد و در مراجعاتی به سران «اکثریت» خواستار بازپس‌گیری آن شد! عاملی که سبب گردید تا رهبری بقایای حزب توده به دیدگاه سنتی خود بازگردد، انعکاس مواضع جناحها در نشریات داخل کشور بود، که در سالهای ۱۳۶۷ - ۱۳۶۶ شدت گرفت. گرایش فوق به مواضع پیشین عملاً سبب شد تا در «پلنوم بیستم» (دیماه ۱۳۶۶) حزب توده شعار «جبهه صلح و آزادی» و «سرنگونی رژیم ولایت فقیه» را جایگزین شعار «سرنگونی جمهوری اسلامی ایران» کند و به تدریج و محتاطانه، به نحوی که سبب انتقاد و سرخوردگی هواداران چپ‌گرا نشود، از نیمه سال ۱۳۶۷ به بعد شعار دوم را مسکوت گذارد.

معنای شعار «سرنگونی رژیم ولایت فقیه» این است که حزب توده به وجود جریاناتی در درون و پیرامون نظام باور دارد که مخالف «ولایت فقیه»، به عنوان یک ساختار حکومتی، هستند و لذا شعار فوق، که الزاماً به معنای «سرنگونی نظام» نیست می‌تواند این نیروها را دربرگیرد و به استقرار نوعی «جمهوری اسلامی بدون ولایت فقیه»، که برای حزب توده آزادی عمل قائل است، بینجامد.

۱. نامه مردم، شماره ۱۱۶، ۱۳۶۵/۵/۳۰.

۲. همان مأخذ.

محمدتقی برومند، عضو «هیأت سیاسی» وقت، درباره بروز این دیدگاه در «پلنوم بیستم» بقایای حزب توده چنین می‌نویسد:

... یکی در دفاع از «جبهه» تا آنجا پیش رفت که بی‌محابا اعلام کرد ضرورت تشکیل این جبهه به لحاظ این است که (امام) خمینی (ره) به خط اولش در زمان انقلاب بازگشت و به زودی دست به اقدامات رادیکال خواهد زد!! دیگری استحالته و پوست اندازی قریب الوقوع رژیم را بشارت داد و در تکمیل آن رهبر سازمان مستقل فرقه (لاهرودی) خواستار دفاع از «قانون اساسی» ج.ا.ا. (جمهوری اسلامی ایران) و پس گرفتن شعار سرنگونی شد!^۱

اعلام شعار «سرنگونی نظام» در سالهای ۱۳۶۵-۱۳۶۴ در شرایطی انجام می‌گیرد، که رهبری بقایای حزب توده تلاش در حفظ اعضاء و کادرهای معترض خود و جلوگیری از گسترش «جنبش اعتراض» دارد و در عین حال می‌کوشد تا روانشناسی و نظریات رهبری و اعضای گروهک «اکثریت» را نیز به سمت خود جلب کند. این تلاش در «کنفرانس ملی» (خرداد ۱۳۶۵) با جذب عناصری چون محمدتقی برومند به درون «هیأت سیاسی» تکمیل شد. ولی پس از آن که حفظ عناصر معترض با چنین تمهیدات تشکیلاتی - سیاسی غیرممکن جلوه می‌کند، رهبری حزب توده در «پلنوم بیستم» سیاست تصفیه وسیع عناصر معترض کمیته مرکزی و کادرها و اعضا را در پیش می‌گیرد و دیگر ضرورتی برای رشوه‌دهی سیاسی به آنها احساس نمی‌کند.

در واقع، تناقضات و نوسانات تحلیلیها و شعارهای رهبری بقایای حزب توده در سالهای ۱۳۶۲-۱۳۶۸، بازتاب این دو گرایش متضاد است: از سویی حزب توده تلاش می‌کند تا بقایای نیروی خود را که به شدت آغشته فرهنگ چپ افراطی و راست حاکم بر محیط ضدانقلاب مستقر در خارج از کشور هستند و تحت تأثیر «پوچگرایی» و نهیلیسم سیاسی و تبلیغات رسانه‌های غربی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران قرار دارند، حفظ کند. ولی از سوی دیگر، رهبری حزب توده دارای خط فکری و بنیاد تئوری خاص خود است، که در چارچوب مارکسیسم سستی و شوروی‌گرا قرار دارد. این بافت تئوریک، او را به سوی «واقع‌بینی» و ملحوظ داشتن همه تاکتیکها و ترفندها فرا می‌خواند. در عین حال، این بینش سیاسی به شدت از تحلیلهای تئوریسینهای شوروی متأثر است، که در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۶۵ نوعی گرایش «واقع‌بینانه» در تبیین انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران

۱. پاسخ به «هجونامه»...، ص ۳۲.

نشان می‌دهند.

استراتژی و تاکتیک بقایای حزب توده

در بخش سوم کتاب حاضر، با مبانی تئوریک استراتژی و تاکتیک حزب توده و مارکسیسم سنتی آشنا شدیم و اکنون می‌کوشیم تا انطباق این خط‌مشی را با شرایط پس از انحلال حزب توده توضیح دهیم.

مرحله انقلاب ایران

حزب توده، از زمان رژیم طاغوت تاکنون، مرحله انقلاب ایران را مرحله انقلاب ملی - دمکراتیک می‌خواند. انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ نیز، از دیدگاه حزب توده یک «انقلاب ملی دمکراتیک» بود. حزب توده در نشریات خود، انقلاب اسلامی ایران را «ملی دمکراتیک» می‌نامید. بعدها که به دلیل جوّ اجتماعی، کاربرد واژه‌های «ملی» و «دمکراتیک» حساسیت برانگیز شد، این عنوان را به «انقلاب ضدامپریالیستی و مردمی ایران» تغییر داد، که همان محتوی را بیان می‌داشت.

از آنجا که مردم ایران در تضاد با امپریالیسم و عمال داخلی آن قرار دارند و «تضاد خلق با امپریالیسم» تضاد عمده و محرک جامعه ایران است. لذا این انقلاب، خصلت ضدامپریالیستی دارد و یک انقلاب «ملی» است. از آنجا که سلطه امپریالیسم و نظام وابسته به آن در کشور (سرمایه‌داری وابسته یا کمپرادور) سبب شده تا کلیه شئون حیات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی کشور، سرشت ضد‌مردمی و ضد‌دمکراتیک یابد، لذا این انقلاب دارای آماجهای مردمی بوده و خصلت «دمکراتیک» دارد.

انقلاب ملی - دمکراتیک دارای دو مرحله است:

مرحله اول، کسب استقلال سیاسی و رهایی از سلطه سیاسی امپریالیسم که از طریق براندازی نظام وابسته به امپریالیسم و استقرار نظام سیاسی نوین ناوابسته صورت می‌گیرد. مرحله دوم، کسب استقلال اقتصادی است. در این مرحله، انقلاب باید از بعد سیاسی فرا رود و مسایل مبرم اجتماعی را در جهت نیل به استقلال اقتصادی و قطع وابستگی و دمکراتیزه کردن حیات جامعه در جهت منافع توده‌های مردم حل نماید.

از دیدگاه مارکسیسم شوروی‌گرا، انجام این اصلاحات تنها از طریق اتخاذ راه رشد غیرسرمایه‌داری امکان‌پذیر است، یعنی چنان راهی که در جهت هم‌پیوندی (و در واقع وابستگی) با شوروی و بلوک شرق باشد.

نیروهای محرکه انقلاب ملی - دمکراتیک عبارتند از:

۱- طبقه کارگر

۲- دهقانان

۳- خرده بورژوازی و اقشار و لایه‌های خرده بورژوائی و بینابینی

۴- بورژوازی کوچک و متوسط و گاه بزرگ که به دلیل ضدیت با سرمایه خارجی و

بورژوازی کمپرادور خلصت ملی دارند.

از دیدگاه تئورسیسینهای شوروی، چند ساختاری و انتقالی بودن اقتصاد کشورهای در حال رشد و وجود طیف وسیع اقشار خرده‌بورژوائی و بینابینی در این جوامع و تمایلات شدید ضدامپریالیستی و ضدسرمایه‌داری آنها، پدیده‌ای در این جوامع به وجود آمده به نام «دمکراسی انقلابی» (یا «دمکراسی ملی»). اینان روشنفکران نمایندگان اقشار بینابینی جامعه هستند که توان انقلابی زیادی دارند ولی به دلیل اینکه پایگاه اجتماعیشان خرده بورژوائی است، دارای نوساناتی هستند. در این باره قبلاً توضیح داده‌ایم.

گفتیم که حزب توده، قبل از انحلال، انقلاب اسلامی ایران را یک «انقلاب ملی - دمکراتیک» و «مسلمانان خط امام» را «دمکراسی انقلابی» ارزیابی می‌کرد و می‌کوشید تا خط «راه رشد غیرسرمایه‌داری»، یا در واقع خط وابستگی به شرق، را به شکل خزنده پیش برد. در عین حال برای چنان شرایطی که این سیاست خزنده با شکست روبرو شود، اهرمهای لازم را برای «براندازی ضربتی» فراهم می‌دید. با انحلال حزب توده و کشف توطئه‌های آن، این مشی شکست خورد و لذا بقایای آن اعلام نمودند که این انقلاب است که شکست خورده و با «چرخش به راست» در حاکمیت، «دمکراسی انقلاب» یک شعبه!! به «ارتجاع وابسته به امپریالیسم»!! بدل گردیده است. از دیدگاه فعلی حزب منحل شده، مرحله «انقلاب ایران» هنوز همان مرحله ملی - دمکراتیک است و همان آماجها باقی است: براندازی نظام جمهوری اسلامی، که به «نظام سرمایه‌داری وابسته» استحال یافته (انقلاب سیاسی) و سپس حرکت گام به گام به همراه نیروهای سیاسی شرکت کننده در براندازی (دمکراسی انقلابی) به سمت راه رشد غیرسرمایه‌داری. ولی این بار، به جای «مسلمانان انقلابی»، منافقین، حزب منحل دمکرات، «اقلیت» «راه کارگر» و ... این «دمکراسی انقلابی» را تشکیل می‌دهند!!

«اعتلای انقلاب» و شعار سرنگونی

آیا چون طبق تحلیل «پلنوم هجدهم»، نظام جمهوری اسلامی ایران به یک نظام

سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم تبدیل شده، شعار سرنگونی نظام در دستور روز قرار دارد؟

در سالهای ۶۲ و ۶۳ حزب توده بدین پرسش پاسخ منفی می‌دهد و با زیرکی از مطرح ساختن شعار براندازی طفره می‌رود، زیرا شرایط عینی و ذهنی را برای طرح چنین شعاری نامساعد می‌شمرد. به عبارت دیگر، حزب توده صریحاً «یا تلویحاً» به پایگاه مردمی و استواری نظام معترف است و لذا طرح شعار سرنگونی نظام را خلاف عقل سلیم و غیرواقعی و پندارگرایانه می‌داند.

در سالهای ۱۳۶۳ - ۱۳۶۲، عدم طرح صریح شعار سرنگونی نظام، آماج انتقاد معترفین، بویژه جناح امیرخسروی - فرجاد، قرار گرفت و بحث پردامنه‌ای را در درون سازمانهای حزب توده (و نیز «اکثریت») در خارج از کشور دامن زد. تحت تأثیر این جو، و عوامل دیگری که بررسی خواهیم کرد، در اردیبهشت سال ۱۳۶۴ کمیته مرکزی حزب توده و کمیته مرکزی «اکثریت» (جناح فرخ نگهدار) بیانیه مشترکی با عنوان «پیروز باد مبارزه خلق در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران!» صادر کردند و در آن رسماً و برای نخستین بار شعار براندازی نظام را مطرح نمودند.

آشنایی بیشتر با اهمیت این شعار در استراتژی و تاکتیک مارکسیسم سنتی و تفاوت آن با عملکردهای براندازی مارکسیستها در شرایطی که این شعار را مطرح نساخته‌اند، توضیح بیشتر ضروری است.

از دیدگاه تئوریک حزب توده و مارکسیسم شوروی‌گرا، شعار استراتژیک انقلاب، یعنی شعار سرنگونی، تنها باید در شرایطی مطرح شود که «عوامل عینی و ذهنی انقلاب» فراهم شده باشد، و در غیر این صورت طرح آن «چپ روی» و «سکتاریسم» است.

از دیدگاه مارکسیسم، مبارزه اجتماعی به دو مرحله تقسیم می‌شود:

۱- «مرحله مسالمت‌آمیز»: که در آن باید بر اساس خواسته‌های مشخص اقتصادی و صنفی و طبقاتی پرولتاریا و دیگر زحمتکشان و همزمان با آن گسترش سازمان طبقه کارگر و نیز اقدامات و حرکات گام به گام سیاسی در جهت نیل به آزادیها و حقوق «دمکراتیک» حرکت کرد.

در «شرایط مسالمت‌آمیز» حزب باید تنها به طرح شعارهای تاکتیکی سیاسی و اجتماعی روز بسنده کند و گام به گام پیش رود تا زمان «قاطع» و «نهایی»، یعنی «وضع انقلابی»، فرا رسد. در آن شرایط است که شعار براندازی در دستور روز قرار می‌گیرد. این شرایط، عینی است و به اراده و تمایل و خواست کمونیستها بستگی ندارد. کمونیستها تنها می‌توانند و

باید خود را برای فرا رسیدن آن بسیج نمایند و با شرکت در مبارزات سیاسی و اجتماعی روزانه و مقطعی در جهت تسهیل آن بکوشند.

این طرز برخورد، حزب توده را در شیوه‌های مبارزه از گروه‌کهایی که عملیات تروریستی را در هر شرایطی در دستور روز قرار می‌دهند نیز جدا می‌سازد، زیرا انجام عملیات نظامی تنها در شرایط بسیار خاصی و به عنوان ضربه قاطع و کارساز موجه و صحیح است. در غیر این شرایط، اقدام به عملیات مسلحانه ترور فردی است، که از دیدگاه تئوریک مارکسیسم نوع شوروی مردود عنوان می‌شود.

۲- «مرحله انقلابی»: که در آن «وضع انقلابی» فراهم آمده و شرایط عینی و ذهنی برای سرنگونی نظام حاکم و استقرار نظام جدید مهیاست. لنین می‌گوید:

برای انقلاب کافی نیست که توده‌های استثمار شونده و ستم‌کش به عدم امکان زندگی به شیوه سابق پی ببرند و تغییر آن را طلب نمایند، برای انقلاب ضروری است که استثمارگران نتوانند به شیوه سابق زندگی و حکومت کنند. فقط آن گاه که «پائینها» نظام کهنه را نخواهند و «بالائینها» نتوانند به شیوه سابق ادامه دهند، فقط آن هنگام انقلاب می‌تواند پیروز شود. این حقیقت را به عبارت دیگر می‌توان چنین بیان نمود: انقلاب بدون یک بحران عمومی (که هم استثمار شونده‌گان و هم استثمارگران را دربر گیرد) غیرممکن است. لذا برای انقلاب اولاً باید کوشید تا اکثریت کارگران (یا به هر حال اکثریت کارگران آگاه، متفکر و از لحاظ سیاسی فعال) کاملاً به ضرورت انقلاب پی ببرند و آماده باشند در راه آن جان خود را فدا کنند. ثانیاً طبقات حاکمه به آن چنان بحران دولتی دچار شده باشند که حتی عقب مانده‌ترین توده‌ها را نیز به سیاست جلب نماید (علامت هر انقلاب واقعی آن است که عده نمایندگان قادر به مبارزه سیاسی در بین توده‌های زحمتکش و ستمکش، که تا آن زمان در بی‌حالی به سر می‌بردند، به سرعت ده برابر یا حتی صد برابر شود) و دولت را ضعیف سازد و سرنگونی آن را برای انقلابیون ممکن نماید.^۱

لنین این بحران در حاکمیت را چنین بیان می‌دارد:

«تمام آن نیروهای طبقاتی که با ما دشمنند به حد کافی سردرگم باشند، به حد کافی با یکدیگر درافتاده باشند و به حد کافی خود را در مبارزه‌ای که از حیطة قدرت آنان خارج

۱. لنین، آثار منتخبه، ترجمه محمدپور هرمان، جلد ۲، قسمت ۲، صص ۴۹۶ - ۴۹۵.

است ناتوان نموده باشند.^۱

لنین تأکید می‌ورزد:

برای مارکسیستها جای تردید نیست که بدون وضع انقلابی، انقلاب ممکن

نیست و تازه هر وضع انقلابی هم به انقلاب نمی‌انجامد.^۲

وجود «وضع انقلابی» برای پیروزی انقلاب کافی نیست، علاوه بر شرایط عینی، شرایط ذهنی نیز باید وجود داشته باشد، که عبارتست از: وجود چنان پیشاهنگ طبقه کارگر (حزب کمونیست) که توانسته باشد بخش قابل توجهی از کارگران را حول خود سازمان داده و بتواند نقش هر چه فعالتر در انقلاب ایفاء کند.

حزب کمونیست، در وهله نخست، باید بکوشد تا نیروی کافی را برای تأمین سرکردگی (هژمونی) خود به دست آورد، در چنین صورتی رهبری انقلاب ملی - دمکراتیک را به دست خواهد گرفت و انقلاب به انقلاب سوسیالیستی فراخواهد روئید («فراروی انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی»).

ولی تأمین هژمونی پرولتاریا به دلخواه حزب بستگی ندارد، بلکه تابع شرایط عینی، یعنی ترکیب و تناسب نیروهای طبقاتی جامعه است. بنابراین در شرایطی که تحقق هژمونی پرولتاریا بعید و یا غیرممکن باشد، حزب کمونیست باید در جهت ایجاد یک جبهه واحد از نیروهای اپوزیسیون بکوشد و سعی نماید حتی الامکان در آن جای مناسبی بیابد. تشکیل این جبهه و رهبری انقلاب توسط آن، شرط ذهنی تحقق پیروزمندانه انقلاب ملی - دمکراتیک است.

پس از پیروزی انقلاب، حزب کمونیست باید بکوشد تا از درون جبهه و اهرمهای دولتی که به دست آورده، جامعه را گام به گام در «راه رشد غیرسرمایه‌داری» سوق دهد و اگر شرایط عینی و ذهنی اجازه داد، در جهت تحقق هژمونی خود گام بردارد. نمونه پیروزمند این سیاست را در یمن جنوبی می‌بینیم که مارکسیستها با شرکت «در جبهه آزادیبخش ملی» گام به گام توانستند عناصر کمتر متمایل به شوروی را حذف کنند و بالاخره حاکمیت را، عناصر صد در صد وفادار به مسکو قبضه نمایند.

هر مرحله، متناسب با شرایط عینی، اشکال خاص مبارزه را می‌طلبد. در شرایطی که هنوز عوامل عینی و ذهنی انقلاب فراهم نیامده، یعنی در شرایط «مسالمت‌آمیز»، شیوه‌های

۱. همان مأخذ، ص ۵۰۸.

۲. همان مأخذ.

مبارزه نیز باید «مسالمت‌آمیز» و در راستای تدارک آینده باشد. تنها در شرایط انقلابی، آن هم به هنگامی که کاملاً ضرورت یابد، اقدام قهرآمیز در دستور کار قرار می‌گیرد. بر اساس تئوری «گذار مسالمت‌آمیز»، که نخستین بار به شکل جدی در زمان خروشچف مطرح شد و تئوریهایی شوروی دستمایه‌های تئوریک آن را در آثار مارکس و انگلس و لینن می‌جویند، حتی در «شرایط انقلابی» نیز می‌توان بر پایه یک سلسله عوامل، با تکیه بر اقدامات «دیپلماتیک» و توازن نیروهای داخلی و خارجی، بدون توسل به اسلحه، به طور مسالمت‌آمیز، به قدرت رسید. این امکان بیشتر در رابطه با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری مطرح می‌شود.

بر پایه چنین استراتژی مبارزاتی است که، حزب توده در زمان رژیم شاه از طرح شعار «براندازی نظام سلطنتی و استقرار جمهوری» امتناع می‌ورزید و تنها، شعار «جبهه واحد ضد دیکتاتور» را مطرح می‌کرد و در پیچ و خم بازیهای دیپلماتیک به دنبال یک آلترناتیو «دمکراتیک» و لیبرالی، حتی با حفظ سلطنت می‌گشت. تنها در نیمه سال ۱۳۵۷، که انقلاب اسلامی در اوج‌گیری خود سرنگونی نظام سلطنتی و استقرار جمهوری را قطعی ساخت، حزب توده شعار «سرنگونی رژیم سلطنتی و استقرار جمهوری» را مطرح کرد!!

بر پایه همین استراتژی است که حزب توده مشی چریکی فدائیان و منافقین را در زمان شاه محکوم می‌کرد و تروریسم می‌خواند و تنها در آستانه قیام ۲۲ بهمن برای عقب‌نماندن از قافله و بهره‌گیریهای تبلیغاتی دیپلمات مآبانه شعار «تدارک مبارزه مسلحانه» (توجه شود: فقط «تدارک» و نه «اقدام») را مطرح ساخت.

به هر روی، ظاهراً حزب توده در اردیبهشت ۱۳۶۴ به این نتیجه رسید که، شرایط برای مطرح ساختن شعار سرنگونی فراهم است!

شرایط عینی «انقلاب اجتماعی»، از دیدگاه مارکسیسم، را می‌توانیم به شکل زیر خلاصه کنیم:

- ۱- بحران در جامعه، به نحوی که توده مردم نخواهند زیر سلطه رژیم باقی بمانند.
- ۲- بحران در حاکمیت، به نحوی که بتوانند مانند گذشته جامعه را کنترل کنند.
- ۳- رشد جنبش اعتراضی مردم و آمادگی توده‌ها برای دست زدن به اقدامات براندازی. طبق تحمیل بیانیه مشترک حزب توده و اکثریت، از نظر عامل دوم (بحران در حاکمیت)، دستگاه حاکمه جمهوری اسلامی سرپا تضاد و در آستانه انفجار است و تنها وجود امام امت (قدس سره) وحدت و دوام آن را سبب شده و مانع گسست یکباره آن است.

خمینی در حقیقت حلقه واسطه میان این نهادهای متضاد و مانع انفجار آنهاست. تردیدی نیست در خلأ حضور و اعمال قدرت او به هر شکل، این تضادها بیش از پیش تشدید خواهد شد و رژیم را با سرعت بیشتر به پرتگاه سوق خواهد داد.^۱ از نظر عوامل اول و سوم، حزب توده و اکثریت معتقدند که وضع عمومی کشور به سرعت به سوی بحران عمومی پیش می‌رود:

سیاست رژیم تضادهای سیاسی و اجتماعی در ایران را تشدید می‌کند و کشور را هرچه بیشتر در یک بحران عمومی فرو می‌برد.^۲

۱. نامه مردم، شماره ۴۸، ۱۳۶۴/۲/۱۲.

۲. «اعتلای انقلابی» به چه معنا است؟ لنین وضع روسیه در سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴ میلادی (شروع جنگ اول جهانی) را سالهای «اعتلای انقلابی» می‌نامید. پس از شکست انقلاب ۷ - ۱۹۰۵ در روسیه دوران سرکوب و اختناق آغاز شد و رژیم تزاری از هر نظر بر اوضاع مسلط بود. از سال ۱۹۱۰ اعتصابات و تظاهرات توده‌ای سراسر روسیه را دربر گرفت که اوج آن، کشتار کارگران اعتصابی معدن «لنا» توسط پلیس تزاری بود. از این مقطع تا سال ۱۹۱۴ (که «وضع انقلابی» پدید آمد) جنبش توده‌ای و ناآرامی کشور را فراگرفته و زمینه وسیعی برای فعالیت گروههای چپ فراهم شد. لنین ویژگی «اعتلای انقلابی» را اوج‌گیری روزافزون حرکت‌های توده‌ای (اعتصابات، تظاهرات و...) ذکر می‌کند و کمونیستها را به حرکت هرچه فعالتر در جهت: ۱- نفوذ بیشتر در توده‌ها، ۲- گسترش سازمان و تشکیلات دعوت می‌نماید.

لنین در مرحله اعتلای انقلابی، معتقد است که حزب کمونیست باید قیام مسلحانه را هم به عنوان یک چشم‌انداز در نظر داشته باشد، او در مقاله «اعتلای انقلابی» (سال ۱۹۱۲) می‌گوید:

«در کشور ما اعتصابات مصرانه توده‌ای ارتباط لاینفکی با قیام مسلحانه دارد.»

یعنی شرایط اعتلای انقلابی هر آن ممکن است که به «وضع انقلابی» منجر شود و لذا حزب کمونیست باید برای آمادگی اقدام به مبارزه مسلحانه در شرایط آینده تدارک لازم را ببیند.

ولی بلافاصله لنین تأکید می‌کند که «اعتلای انقلابی» به آن معنا نیست که شرایط قیام مسلحانه فراهم آمده و می‌گوید: «این گفته ما را سوءتعبیر نکنید. صحبت به هیچ‌وجه بر سر دعوت به قیام نیست. چنین دعوتی در زمان حال بی‌نهایت احمقانه است. صحبت بر سر تعریف آن ارتباطی است که در روسیه بین اعتصاب و قیام وجود دارد.» و سپس شرایط قیام را چنین مطرح می‌سازد: «تلاش‌های پیش از موقع برای برپا کردن قیام نهایت حماقت است. کارگر پیشاهنگ باید بفهمد که شرایط اساسی قیام مسلحانه به موقع (یعنی قیام پیروزمندانه) عبارت است از پشتیبانی دهقانان دمکرات از طبقه کارگر و شرکت فعال ارتش در آن.» لنین در مرحله «اعتلای انقلابی» تأکید اصلی خود را بر ایجاد و گسترش تشکیلات می‌گذارد و می‌گوید: «برای پشتیبانی و بسط و توسعه جنبش توده‌ها تشکیلات و تشکلات لازم است. بدون یک حزب غیرعلنی انجام این کار (یعنی جذب نیرو و یافتن پایگاه در میان مردم) غیرممکن و صحبت درباره آن بیهوده است.»

«اعتلای انقلابی» به معنای پیدایش چنان وضعی در جامعه است که به سمت پیدایش شرایط عینی انقلاب (یعنی «وضع انقلابی») پیش می‌رود. لنین می‌گوید که «اعتلای انقلابی»: «... به خودی خود لحظه‌ای را نشان خواهد داد که در آن باید تمام نیروها برای حمله متحدانه و قطعی و تعرضی و جسورانه و فداکارانه انقلاب بر ضد سلطنت تزاری با یکدیگر متحد گردند.»

به طور خلاصه نظریه لنین را درباره «اعتلای انقلابی» می‌توانیم چنین بیان داریم:

۱- هر رژیمی یک دوران «تسلط» را می‌گذراند، که در آن بر اوضاع مسلط است و مردم تسلیم وضع موجود

حزب توده و اکثریت از تحلیل وضع کشور، موقعیت «نیروهای محرکه انقلاب»، «تضاد در حال انفجار هیأت حاکمه»، «گسترش روزافزون نارضائی از رژیم» و غیره و غیره، چنین نتیجه گرفتند که:

از تحلیل اوضاع ایران، طبقات و مواضع آنها، این نتیجه حاصل می‌شود که نارضائی مردم از سیاست داخلی و خارجی رژیم «ولایت فقیه»، از صورت انفعالی به شکل فعال تحول می‌یابد. اعتصابات کارگری در رشته‌های مختلف صنعتی، ایستادگی روستائیان در مقابل ستم بزرگ مالکی، اعتراضها و تصادمات با ارگانهای سرکوبگر، تظاهرات خیابانی، مبارزه منفی به شکل کم‌کاری و عدم حضور منظم بر سر کار، ناخشنودی فزاینده توده‌های مردم از ادامه جنگ که چهره خود را در تظاهرات ضدجنگ، در فرار سربازان از جبهه‌ها و سرباز زدن جوانان از خدمت نظام وظیفه و نیز دهها پدیده دیگر نشان می‌دهد، خبر از مقاومت گسترش یابنده خلق می‌دهد، که در شرایط شدیدترین ترور و اختناق، در بطن جامعه ما نضج

هستند. این مرحله، «دوران ارتجاعی» نام دارد.

۲- از یک مقطع، جنبش توده‌ای به صورت اعتصابات، تظاهرات و بحران اجتماعی - اقتصادی - سیاسی آغاز می‌شود و به سمت اوج‌گیری پیش می‌رود. در این مرحله زمینه برای کار کمونیستها بسیار فراهم است و آنها وظیفه دارند که فعالانه کار کنند و تشکیلات خود را گسترش دهند و حمایت توده‌ها را جلب کنند و از هر جهت برای «وضع انقلابی» آماده شوند. این مرحله «اعتلای انقلابی» نام دارد.

۳- «اعتلای انقلابی» در یک مقطع به «وضع انقلابی» منجر می‌شود. «وضع انقلابی» چنان وضعی است که «شرایط عینی» سرنگونی رژیم فراهم شده و لحظه انقلاب فرا رسیده. این شرایط عینی عبارتند از: الف) حاکمیت را چنان بحرانی فرا گرفته که دیگر نمی‌تواند رژیم را به هیچ وسیله‌ای (چه با سرکوب و چه با وعده و وعید) حفظ کند.

ب) توده‌های مردم به چنان وضعی رسیده‌اند که دیگر نمی‌خواهند زیر بار حکومت رژیم بروند. ج) در توده‌های مردم چنان روحیه‌ای پدید آمده که علیه رژیم حاضرند به حرکت‌های انقلابی دست بزنند. به طور مثال: از انقلاب سفید شاه معدوم، یعنی از سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۴۲ تا سال ۵۶ در ایران دوران سلطه رژیم شاه یعنی «دوران ارتجاع» بود. از سال ۵۶ تا ۵۷ حرکت‌های وسیع انقلابی شروع شد و به تدریج قیام اوج گرفت و هر روز دامنه آن گسترده‌تر گردید. این دوران «اعتلای انقلابی» بود. در نیمه سال ۱۳۵۷، «وضع انقلابی» پدید آمد که حزب توده به این مناسبت اعلامیه‌ای انتشار داد و شعار تدارک مبارزه مسلحانه را مطرح ساخت. «وضع انقلابی» (انقلاب ۲۲ بهمن) قله و نقطه اوج «اعتلای انقلابی» است.

«وضع انقلابی» — (انقلاب ۲۲ بهمن)

«دوران ارتجاع» (سلطه رژیم شاه و رکود قیام)

با توجه به چنین تحلیلی است که بقایای رهبری حزب توده و گروهک اکثریت در آستانه سال ۱۳۶۴ شرایط ایران را حرکت به سوی بحران عمومی ارزیابی کرده و شعار براندازی (سرنگونی جمهوری اسلامی) را مطرح ساختند.

می‌گیرد و بسط می‌یابد.^۱

به عبارت دیگر، هر چند هنوز در کشور «وضع انقلابی» ایجاد نشده، ولی جامعه با شتاب به سوی آن پیش می‌رود، یعنی «شرایط عینی انقلاب» به سرعت در حال فراهم شدن است. از دیدگاه تئوریک مارکسیستی به چنین شرایطی «اعتلای انقلابی» می‌گویند. در چنین شرایطی کمونیست‌ها باید تشکیلات خود را گسترش دهند، فعالانه به کار در میان توده‌ها پردازند («کار توده‌ای») و از نظر نظامی آمادگی و تدارک کافی داشته باشند تا در صورت پیدایش «وضع انقلابی غافلگیر نشوند و بتوانند در براندازی شرکت جویند، و حاکمیت را به دست گیرند.

بر اساس چنین تحلیلی است که در اردیبهشت سال ۱۳۶۴، بقایای حزب توده و گروهک «اکثریت» شرایط را برای طرح شعار «سرنگونی» مناسب انگاشتند:

سیاست داخلی و خارجی رژیم در تضاد آشکار با پیشرفت اجتماعی اقتصادی و مصالح ملی قرار دارد و کشور را با سرعت به مرحله یک بحران عمومی نزدیک می‌کند... در حال حاضر، مهم‌ترین، عاجل‌ترین و اساسی‌ترین وظیفه‌ای که در برابر زحمتکشان و همه میهن‌پرستان قرار دارد، مبارزه برای سرنگون کردن این رژیم استبدادی قرون وسطائی است.^۲

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که تحت‌تأثیر چه عواملی در آستانه سال ۱۳۶۴ حزب توده و گروهک «اکثریت» شعار سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران را، در چارچوب مفاهیم تئوریکی که این شعار، خود حمل می‌کند، مطرح ساختند؟! در این رابطه عوامل متعددی را می‌توان ذکر کرد:

۱- نخستین عاملی که می‌توان ذکر کرد، تأثیر سایر نیروهای ضدانقلابی راست و میانه و چپ مقیم خارج از کشور بود. حزب توده این نیروها را متحد خود می‌دانست و برای جلب آنها به «جبهه متحد خلق» تلاش می‌کرد و آنان را همگامان و همراهان خود در مبارزه علیه انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران می‌انگاشت. فعالیت در محیط ضدانقلاب در غرب برای حزب توده مایوس‌کننده بود. بقایای حزب توده زمانی به کشورهای غربی پناه بردند، که نیروهای راست و سلطنت‌طلب سابقه ۶ ساله پناهندگی به غرب داشتند و گروهک‌هایی چون منافقین و جریانات چپ فدائی و «حزب دمکرات

۱. همان مأخذ.

۲. همان مأخذ.

کردستان» و غیره و غیره سالها بود در خارج از کشور، با کینه و عقده‌های تلمبار، تندترین شعارها را برای براندازی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران سر می‌دادند! به علاوه، امپریالیسم خبری نیز در عناد کینه‌توزانه خود علیه رستاخیز انقلاب اسلامی در ایران و جهان محیط سرشار از شایعه و تهمت و افترا پدید ساخته و سرویس‌های جاسوسی رنگارنگ غرب به تغذیه ضدانقلاب می‌پرداخت. پناهندگان توده‌ای و اکثریتی در سال ۱۳۶۲ به چنین فضایی گام نهادند، در حالیکه در پشت سر خود هیچ پشتوانه‌ای برای همگامی با این نیروها نداشتند به جز سابقه چهارساله به اصلاح «حمایت» از انقلاب! بقایای حزب توده و اکثریت، به دلیل تعارض سنتی نیروهای غربگرای راست با چپ سنتی و شوروی‌گرا، مورد نفرت پناهندگان راست و میانه بودند، که آنها را به «خیانت به منافع ملی» متهم می‌ساختند. از سوی دیگر، گروهکهای چپ افراطی و منافقین نیز کینه دیرینه‌ای از سیاست سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ حزب توده به دل داشتند و حزب توده را به خیانت به «جنبش انقلابی» تا سر حد همکاری اطلاعات! با نظام متهم می‌ساختند! این جو روانی - سیاسی سنگین و اختناق‌آمیز برای بقایای حزب توده قابل تنفس نبود و به سرعت آنان را در درون خود مستحیل می‌ساخت و به صورت فشار اعضاء و کادرها بر رهبری برای دادن شعارهای تند و تندتر بازتاب می‌یافت. به راستی در محیطی که هر روشنفکر راست و چپ و لیبرال و هر بچه مدرسه از راه رسیده تندترین شعارها را برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران سر می‌داد، حزب توده به دلیل پایبندی به برخی اصول تئوریک آیا می‌توانست از طرح این شعار طفره رود؟! بنابراین، طرح شعار «سرنگونی» حداقل امتیازی بود که حزب توده باید می‌پرداخت تا حداقل شرایط لازم را برای زیست در چنین فضایی داشته باشد!

۲- چنین فضایی به سرعت بر بقایای متواری حزب توده تأثیرگذار و فشار آنان بر رهبری حزب برای رد شعار «طرد رژیم استبدادی» و طرح شعار «براندازی نظام» در کلیت آن آغاز شد. در صفحات پیشین به طور اجمال به این مسئله پرداختیم و گفتیم که شعار سرنگونی نظام در کلیت آن، گامی رشوه مانند بود که رهبری بقایای حزب توده برای حفظ عناصر ناراضی پیرامون خود، که بویژه تحت تأثیر فعالیتهای گروه سه نفره (امیرخسروی و...) و جو ضدانقلاب مقیم غرب قرار داشتند، برداشت.

۳- سومین عاملی که می‌توان ذکر کرد، تأثیر رهبری و بدنه سازمان «اکثریت» بود، که به دلیل روانشناسی خاص خود سریع‌تر تحت تأثیر جو ضدانقلاب مقیم غرب قرار گرفت و به نوبه خود به فشار و تأثیرگذاری بر رهبری حزب توده پرداخت. اگر رهبری حزب توده

به دلیل کهولت سن و تعلق ۳۰ - ۴۰ ساله به مارکسیسم سنتی، در پیروی از مبانی تئوریک استراتژیک و تاکتیک خود تصلب و انعطاف‌ناپذیری داشت، رهبری جوان «اکثریت» چنین نبود. آنان دوران طولانی وابستگی به مارکسیسم چریکی را گذرانیده و تنها چند صباحی بود که از طریق رهبری حزب توده با مارکسیسم ارتدکس آشنایی یافته و به آن گرویده بودند. به هر روی، سابقه مارکسیسم چریکی مهر و نشان خود را بر این جریان داشت و آنان راحت‌تر به سمت شعارهای تند، هر چند فاقد زمینه عینی باشد و یا با چارچوب تئوریک آنان ناهم‌خوان باشد، گرایش نشان می‌دادند. بررسی مناسبات رهبری بقایای حزب توده با «اکثریت» نشان می‌دهد، که در سالهای ۱۳۶۸ - ۱۳۶۴، «اکثریت» فرآیند دوری با حزب توده را طی کرده است و این در حالی است که در سال ۱۳۶۱ «اکثریت» در آستانه انحلال و ادغام کامل در حزب توده قرار داشت!

۴- عامل مهم دیگری که در طرح شعار «سرنگونی» تأثیر داشت، تحلیل حزب توده و «اکثریت» از شرایط جاری کشور و احتمال سقوط قریب‌الوقوع نظام بود! اوائل سال ۱۳۶۴ زمانی بود که جنگ تحمیلی با شدت جریان داشت و برخی شهرهای کشور آماج حملات هوایی رژیم متجاوز صدام قرار گرفته و توطئه بین‌المللی علیه انقلاب اسلامی در ایران و منطقه در اوج خود بود. در این شرایط رسانه‌های امپریالیستی هر روز از بحران نظام و سقوط قریب‌الوقوع آن سخن می‌گفتند و می‌کوشیدند تا وضع جمهوری اسلامی ایران را بی‌ثبات جلوه دهند. بقایای حزب توده و «اکثریت» نیز در رقابت سرسام‌آور با سایر گروهک‌های ضدانقلابی، چنان در مرداب اخبار جعلی و شایعات ساختگی خود غرق شدند که بافته‌های خود را واقعیت پنداشته و به راستی تصور کردند شرایط کنونی کشور به سان شرایط سال ۱۳۵۷ است و «جنبش رو به تزاید توده‌ها» عنقریب به سقوط نظام جمهوری اسلامی ایران منتهی خواهد شد!

در چنین شرایطی جناح شوروی‌گرای ضدانقلاب به شدت نگران فعال شدن ضدانقلاب راست در درون کشور بود و بیم آن داشت که با سقوط نظام، کشور به دست نیروهای رقیب بیفتد! لذا، دو گروهک فوق با تبدیل شعار طرد «رژیم استبدادی» به شعار «سرنگونی نظام» کوشیدند تا در براندازی قریب‌الوقوع نظام سهمی برای خود دست و پا کنند! برخی اخبار و شایعات نیز به این تصور دامن می‌زد. از جمله، در پی یک حادثه اغتشاش جزئی در کوی ۱۳ آبان تهران، یکی از مسئولین انتظامی به نحوی شعارگونه اعلام داشت که رقم‌کثیری از عناصر توده‌ای و اکثریتی و منافق در این رابطه دستگیر شده‌اند! این خبر، به شدت رهبری حزب توده و اکثریت را نسبت به نفوذ و پایگاه موهوم خود در

داخل کشور دچار توهم نمود!

دیپلماسی دوگانه شوروی و شعار سرنگونی

اگر عملکرد بقایای حزب توده و «اکثریت» را با توجه به حضور عوامل سازمان اطلاعاتی شوروی در رأس آن، وابسته به تحرکات منطقه‌ای مسکو بدانیم، طرح شعار سرنگونی توسط آنان در اوائل سال ۱۳۶۴ حاوی چه پیامی است و رابطه آن با استراتژی منطقه‌ای اتحاد شوروی چیست؟ چرا در شرایطی که مسکو در جهت گسترش مناسبات دیپلماتیک و بازرگانی با جمهوری اسلامی ایران تلاش می‌کرد و در مقطعی که مناسبات دو کشور بهبود نسبی یافته بود، حزب توده و اکثریت شعار براندازی را، با توجه به بار تئوریک آن، اعلام داشتند؟

پاسخ به این پرسشها در ویژگی دیپلماسی دوگانه شوروی نهفته است. قبلاً باید گفت که این دیپلماسی دوگانه شاخص استراتژی بین‌المللی اتحاد شوروی از آغاز انقلاب بلشویکی در روسیه (۱۹۱۷) تا دوران گورباچف بوده است، هر چند امروزه شواهد و قرائن متعددی زوال این دیپلماسی دوگانه و آغاز تحولات ریشه‌ای در استراتژی جهانی و منطقه‌ای شوروی را نشان می‌دهد.

شوروی در سیاست خارجی خود، همواره، یک دیپلماسی دوگانه را دنبال می‌کند. خود روسها مدعی هستند که، سیاست خارجی دولت از سیاست خارجی حزب کمونیست جداست و هر یک دیپلماسی مستقل خود را دارند. دولت از طریق وزارت امور خارجه عمل می‌کند و حزب کمونیست از طریق شعبه بین‌المللی. طبیعی است که این ادعایی «دیپلماتیک» است و خط‌مشی هر دو نهاد در واقع چهره‌هایی از یک سیاست واحد می‌باشد.

اتحاد شوروی در سیاست خارجی خود در قبال کشورهای غیر سوسیالیستی، به ویژه کشورهای جهان سوم، دو حالت را در نظر دارد:

۱- ثبات وضع موجود: روسها بسته به اینکه درجه ثبات را تا چه اندازه ببینند، برنامه‌ریزی می‌کنند و می‌کوشند تا منافع سیاسی - اقتصادی خود را بر اساس تئوری «همزیستی مسالمت‌آمیز کشورهای دارای نظامهای اجتماعی مختلف» تأمین نمایند.

۲- احتمال دگرگونی و تغییر: روسها، طبق ایدئولوژی مارکسیستی خود، به ناپایداری و عدم ثبات رژیمهای غیرکمونیستی (به ویژه در جهان سوم) معتقدند و آینده همه کشورها را متعلق به سوسیالیسم می‌دانند. لذا در دیپلماسی خود احتمال تغییر رژیم را همواره در نظر

دارند. آنها می‌کوشند تا بسته به وضع داخلی کشور و میزان بحران سیاسی در آن، در تحولات نقش داشته باشند، تا اگر شرایط مناسب بود نیروهای وابسته یا متمایل شوروی قدرت را به دست گیرند، و اگر عوامل عینی اجازه نداد حداقل بتوانند در تغییرات سیاسی چنان تأثیری داشته باشند که منافع آتی‌شان تأمین شود.

پس، دیپلماسی شوروی بر دو احتمال ثبات و تغییر استوار است و دوگانگی ظاهری میان دیپلماسی حزبی و دولتی از این ناشی می‌شود.

ولی، تجربه نشان داده که در برخی موارد، روسها چنان تحت‌تأثیر یکی از این دو عامل قرار می‌گیرند، که از دیدن عامل دیگر به کلی غافل شده، در نتیجه در برابر حوادث غافلگیر می‌گردند. نمونه بارز این امر، موضع شوروی در قبال رژیم شاه معدوم است:

شوروی پس از سالها تجربه ناموفق، بالاخره به این نتیجه رسید که به علت وضع ژئوپلیتیکی ایران، رژیم شاه یک رژیم باثبات است و احتمال تغییر آن (حداقل برای آینده نزدیک) وجود ندارد. آنها رژیم شاه را به عنوان یک واقعیت تثبیت شده پذیرفتند و بر این اساس دیپلماسی خود را به طور عمده بر «عامل ثبات» مبتنی ساخته، «عامل تغییر» را فراموش کردند. شوروی مناسبات درازمدت اقتصادی با رژیم شاه را برنامه‌ریزی کرد و به آینده آن امید است و در ثبات رژیم شاه برای خود «منافع استراتژیک» قائل شد. در نتیجه، طوفان انقلاب اسلامی برایشان غیرمنتظره بود، معادلات آنها را به هم ریخت و دچار سرگیجه‌شان ساخت.

بر پایه این سیاست شوروی، حزب توده به سرنگونی رژیم شاه اعتقاد و امیدی نداشت و لذا در برنامه و مشی خود ملایم عمل می‌کرد و تأکید را بر تأیید اقدامات نیم‌بند رفورمیستی می‌گذاشت و در تئوری، «گذار مسالمت‌آمیز» را برجسته می‌کرد. بیاد بیاوریم که حزب توده تنها در دیماه ۵۷ - یعنی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی - اعلام داشت که در ایران «وضع انقلابی» پدید آمده و شعار سرنگونی رژیم سلطنتی و تدارک مبارزه مسلحانه را مطرح ساخت.

ولی در رابطه با جمهوری اسلامی ایران، در سالهای ۱۳۶۴ - ۱۳۵۸، برداشت استراتژیستهای مسکو برعکس بود. آنان بر اساس بینش مارکسیستی خود، برای نظام اسلامی (به عنوان یک راه سوم در میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری) آینده‌ای نمی‌دیدند. از نظر تئوریک برای شورویها شکست نظام «نه شرقی - نه غربی» اسلامی قطعی جلوه می‌کرد و به زعم آنان جمهوری اسلامی ایران به دنبال یک «پندار» و «اتوپی» بود و در قرن بیستم می‌خواست یک نظام مذهبی «قرون وسطایی» پیاده کند.

بنابراین، در تحلیل سیاست‌سازان شوروی در قبال جمهوری اسلامی ایران تکیه بر احتمال تغییر برجسته می‌شد. این «تغییر» الزاماً به معنای سقوط جمهوری اسلامی نیست، بلکه استحاله آن به سمت «غرب» یا «شرق» نیز می‌تواند باشد.

از سوی دیگر، عامل ثبات نیز مطرح است. شوروی از واقعیت جامعه ایران و حمایت ریشه‌دار مردم از حاکمیت اسلامی نمی‌توانست بی‌خبر و غافل باشد و بنابراین مجبور بود احتمال ثبات و دوام - جمهوری اسلامی را برای ۱۵-۱۰ سال آینده در نظر داشته و سیاست خارجی دولتی خود را بر این پایه سامان دهد و در پی کسب منافع اقتصادی و دیپلماتیک باشد. در نتیجه، شوروی در حالیکه در سیاست خارجی دولتی راه گسترش مناسبات را با جمهوری اسلامی ایران پیش می‌گرفت، در سیاست خارجی حزبی برای آینده سرمایه‌گذاری می‌نمود، تا در شرایط آتی از سرنگونی جمهوری اسلامی بی‌نصیب نمانده و سهمی در آن داشته باشد.

نمونه بارز این سیاست دوگانه - و به ظاهر متضاد - را در مورد رژیم صدام در عراق دیده‌ایم:

در سال ۱۳۵۹، که در عراق حرکت‌های وسیع اسلامی و مردمی اوج گرفت، شوروی به این فکر افتاد که امکان سقوط رژیم صدام وجود دارد. پس، در حالیکه در سیاست خارجی دولتی خود نزدیکترین روابط را با صدام داشت، در دیپلماسی مخفی خود کوشید تا ستون پنجم خود را در عراق تقویت کند و برای شرایط احتمالی آینده (سقوط صدام) سرمایه‌گذاری و مهره‌چینی نماید. حزب کمونیست عراق شعار مبارزه مسلحانه را مطرح ساخت و با حزب دمکرات کردستان عراق و گروه جلال طالبانی جبهه واحدی به نام «جبهه میهنی» تشکیل داد و یک آترناتیو روسی ایجاد شد، که در کردستان دارای پایگاه نظامی بود. ولی این آترناتیو روسی پوشالی از کار درآمد و پس از مدت کوتاهی، در سال ۱۳۶۲، جلال طالبانی پایگاه‌های حزب کمونیست را نابود و آنها را قتل‌عام کرد!

در سال ۱۳۶۴، با توجه به پیوند بقایای حزب توده و «اکثریت» به نهادهای اطلاعاتی و حزبی اتحاد شوروی، می‌توان بر این فرضیه انگشت‌گذار کرد که استراتژیست‌های منطقه‌ای مسکو با این تصور که یک اپوزیسیون نیرومند سیاسی در ایران فعال است و تورم و بحران اقتصادی و جنگ تحمیلی و امکان ارتحال حضرت امام (ره)، سقوط جمهوری اسلامی را متحمل می‌سازد، به فکر مهره‌چینی آینده افتادند و از جمله بقایای حزب توده و «اکثریت» را برای ایجاد یک آترناتیو شوروی‌گرا، یا حداقل دارای تمایلات حسنه به شوروی، ترغیب و یا حمایت کردند. طرح شعار «سرنگونی» می‌توانست نخستین گام ضروری برای تشکیل

یک آلترناتیو باشد، که می‌بایست در مقابل آلترناتیو آمریکایی «شورای ملی مقاومت» به سود اتحاد شوروی فعال می‌شد. به هر روی، گذشت زمان به سرعت پوچی و بی‌پایگی این توهم را نشان داد و عملاً در سالهای بعد نه تنها دیدگاه تئوریسینهای شوروی را نسبت به پتانسیل و کارمایه انقلاب اسلامی ایران دگرگون ساخت، بلکه درونمایه و ثبات اردوگاه سوسیالیسم تزلزل و فروپاشی خود را آشکار نمود!

«جبهه متحد خلق»، نیروها و اهداف آن

از دیدگاه بقایای حزب توده، چون نیروهای محرکه انقلاب، طیف وسیعی از طبقه کارگر، دهقانان، خرده‌بورژوازی تا بورژوازی کوچک و متوسط (ملی) را دربر می‌گیرد. شرط ذهنی «انقلاب» ایجاد یک جبهه واحد از نمایندگان سیاسی این نیروهاست. این جبهه در دو بعد، مطرح است:

- ۱- جبهه واحد نیروهای انقلابی، که شامل منافقین (به عنوان بزرگترین و «معتبرترین» وزنه سیاسی اپوزیسیون، که طبعاً بیشترین توجه حزب توده را به خود جلب کرده و مایل به سرمایه‌گذاری کلان می‌نماید)، حزب منحل دموکرات، طیفهای مختلف چریکهای فدایی (اقلیت، فدائی، هویت) و «راه کارگر» می‌باشد.
- ۲- جبهه وسیع دمکراتیک که شامل اتحادهای نسبی و مشروط با لیبرالها و ملی‌گراها و به اصطلاح نمایندگان بورژوازی ملی می‌گردد و هدف آن بسیج وسیع‌ترین نیروهای ممکن برای «انزوی» هر چه بیشتر جمهوری اسلامی است. این مشی بر اساس این رهنمود لنین است:

پیروزی بر دشمن نیرومندتر از خود فقط در صورتی ممکن است که به منتهی درجه نیرو به کار برده شود و از هر «شکافی» در بین دشمنان هر قدر هم که کوچک باشد و از هرگونه تضاد منافع بین بورژوازی کشورهای مختلف و بین گروهها و انواع مختلف بورژوازی در داخل هر یک از کشورها و نیز از هر امکانی، هر قدر هم که کوچک باشد برای به دست آوردن متحد توده‌ای، حتی متحد موقت، مردد، ناپایدار، غیرقابل اعتماد و مشروط حتماً و با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود. کسی که این مطلب را نفهمیده باشد هیچ چیز از مارکسیسم و به طور کلی علمی معاصر نفهمیده است.^۱

۱. لنین، آثار منتخبه، (ترجمه فارسی، یک جلدی)، صص ۷۵۴ - ۷۵۳.

«پلنوم هجدهم» حزب منحل توده درباره «جبهه واحد» چنین می‌گوید:

... نیازی به تذکر نیست که یکی از علل عمده ناکامی انقلاب (بهمن ۵۷) در زمینه تحقق آماجهای مردمی آن، تفرقه و پراکندگی میان نیروهای راستین انقلاب، هم در مرحله اوج جنبش و هم به ویژه پس از پیروزی انقلاب بود. اگر در مرحله نخست، حداقل نوعی وحدت عمل اعلام نشده میان نیروهای محرکه انقلاب وجود داشت، با کمال تأسف باید اذعان کرد، که این حداقل، مدتی پس از پیروزی انقلاب به صفر رسید...

ما عقیده راسخ داریم که نیروهای ملی و مترقی و ضدامپریالیستی می‌توانند به وضع موجود پایان دهند و هرگونه مانع سد راه اتحاد نیروها را از میان بردارند. ... نیروهای خلقی مورد بحث ما در وهله نخست عبارتند از: سازمان مجاهدین خلق ایران، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)، حزب دمکرات کردستان، سازمان فدائیان خلق ایران (فدائی)، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران پیرو برنامه (هویت) و دیگر نیروهای سیاسی و سیاسی- مذهبی که نقش اساسی در به ثمر رساندن انقلاب داشتند.

پلنوم هجدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران بر آن است که وجود اختلاف بین نیروهای انقلابی، دمکراتیک و ضدامپریالیستی در عرصه ایدئولوژیک و نیز پیرامون چگونگی تداوم انقلاب و هدفهای دورتر جامعه امری است طبیعی. آنچه حائز اهمیت است وجود نکات مشترک پیرامون هدف عمده مبارزه در مرحله کنونی میان حزب ما و دیگر جریانهای سیاسی انقلابی، دمکراتیک و ضدامپریالیستی است که شرایط عینی برای مذاکره و یافتن زبان مشترک درباره برنامه و مشی سیاسی را به وجود می‌آورد.

حزب توده ایران از همه هواداران انقلاب با هر گرایش فکری و مسلکی دعوت به عمل می‌آورد که در جبهه متحد خلق گرد آیند و با وحدت عمل و مبارزات پیگیر و مشترک خود - که یگانه ضامن نجات انقلاب و تنها وثیقه خنثی نمودن توطئه‌های رنگارنگ امپریالیسم، بزرگ مالکان و کلان سرمایه‌داران و روحانیون مرتجع ضدملی و ضدانقلابی است - دین تاریخی خود را نسبت به خلق و شهیدان خلق به جا آورند.^۱

برای نیل به این آماج، حزب منحل توده، شیوه عمل خود را چنین بیان می‌دارد:

۱- منفرد ساختن عناصر تفرقه‌افکن «چپ» و راست

۲- وحدت عمل پیرامون شعارهای مشخص و مشترک
 ۳- حرکت هر چه سریع‌تر به سوی تشکیل جبهه مشترک بر اساس پلاتفورم مشترک و تشکیل ارگان واحد مبارزه^۱
 حزب توده بر اساس دو معیار اساسی، اقدام به انتخاب گروهکهای فوق به عنوان متحدین خود کرده است:

۱- میزان نفوذ آنها در میان ناراضی‌ها، ضدانقلاب و «اپوزیسیون» خارج‌نشین و شانس آنها به عنوان آلترناتیو و بدیل جمهوری اسلامی: بر این اساس است که حزب توده منافقین را مهم‌ترین متحد خود ارزیابی می‌کند. زیرا گویا بیشترین نفوذ را در میان «توده‌ها» داشته و بیشترین شانس را در جانشینی و براندازی، لذا همکاری و تلاش برای نزدیکی به آن را به هر بهایی ضروری می‌شمرد.

۲- گرایش مثبت نسبت به شوروی و یا حداقل داشتن زمینه‌های لازم برای گرایش به شوروی: همه گروهکهای فوق به درجات مختلف به شوروی گرایش دارند و یا زمینه‌های لازم شوروی‌گرایی بالقوه در آنها موجود است.

این «جبهه متحد خلق» در واقع آلترناتیو شوروی‌گرایی محسوب می‌شود، که باید استقرار نظام مرحله‌ای موردنظر حزب توده، یعنی «جمهوری دمکراتیک ملی» را تحقق بخشد:

زحمتکشان و میهن‌پرستان ایران در راه جمهوری ملی و دمکراتیک مبارزه می‌کنند. ارگانهای این جمهوری از بالا تا پایین، در یک انتخابات آزاد، مستقیم و مخفی از طرف مردم انتخاب می‌شوند و در برابر مردم پاسخگو خواهند بود.
 در این جمهوری قدرت حاکمه باید از هیأت حاکمه کنونی به دست طبقات و اقشار ملی و دمکراتیک، یعنی کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی شهری، روشنفکران میهن‌پرست و مرفقی و لایه‌هایی از بورژوازی متوسط و کوچک انتقال یابد.^۲

«جمهوری دمکراتیک ملی» با «جمهوری دمکراتیک خلق» (که گروهکهای چپ از نوع «اقلیت» و غیره مطرح می‌سازند) متفاوت است. از دیدگاه سایر گروهکهای مارکسیستی در رژیم آینده حتماً باید رهبری در دست کمونیستها باشد و یک رژیم مارکسیستی به جای

۱. نامه مردم، شماره ۶، ۲۱ تیر ۱۳۶۳.

۲. نامه مردم، شماره ۴۸، ۱۲/۲/۱۳۶۴.

جمهوری اسلامی بنشینند. آنها احتمال شرکت نمایندگان بورژوازی متوسط و کوچک را در حاکمیت رد می‌کنند و به انحصار قدرت سیاسی توسط مارکسیستها معتقدند. ولی حزب توده و اکثریت در مسئله «رهبری انقلاب» (هژمونی) سکوت کرده، آن را به تناسب قوا در لحظه براندازی موکول می‌سازد. از نظر آنها، در جمهوری ملی، دمکراتیک امکان آن وجود دارد که نیروهای غیرمارکسیست رهبری را به دست داشته باشند و نمایندگان بورژوازی متوسط و کوچک نیز در حاکمیت شرکت جویند.

طرح مسئله بدین شکل از سوی حزب توده و اکثریت و برنامه حداقلی که به عنوان «برنامه جبهه متحد نیروهای ملی و دمکراتیک» مطرح ساخته، برای آن است که نیروهای غیرمارکسیستی را نیز بتواند به جبهه براندازی جلب کند. لذا، چنان برنامه و چنان آلترناتیوی را مطرح می‌سازد که «برای همه قابل قبول باشد».

این مشی را مواضع «حداکثرگرایانه» (ماکزیمالیستی) سایر گروهکهای چپ منافات دارد و لذا آنها شدیداً حزب توده و اکثریت را به سازشکاری و تلاش برای جایگزینی جمهوری اسلامی با یک جمهوری بورژوایی غیرمذهبی (لائیک) متهم می‌سازند.

حزب توده و اکثریت در برابر شعار «جمهوری دمکراتیک اسلامی» منافقین، عدم موافقت خود را با هر نوع رژیم مذهبی اعلام می‌دارند:

ما با یک رژیم تئوکراتیک، به هر دلیل و عنوان که باشد مخالفیم. ما به لزوم

قوانین اجتماعی متغیر با تکامل عینی جامعه معتقدیم و به هیچ عنوان نمی‌توانیم

حاکمیت قوانینی را بپذیریم که خارج از حیطه تأثیر زمان و مکان تدوین شود.^۱

در سالهای ۱۳۶۳-۱۳۶۲ که بقایای حزب توده شعار استراتژیک مرحله‌ای خود را طرد «رژیم استبدادی...» قرار داده بود، طبعاً چهارچوب «جبهه متحد خلق» همه نیروهای «ضداستبدادی»، حتی معتقدین فرضی به نظام جمهوری اسلامی ایران که با «استبداد» مخالفند، را نیز دربر می‌گرفت و لذا آلترناتیو «جمهوری دمکراتیک ملی» حزب توده می‌توانست در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با طرد «استبداد»، نیز تحقق یابد!

در سالهای ۱۳۶۶-۱۳۶۴، که حزب توده و «اکثریت» شعار «سرنگونی نظام» را مطرح ساختند و نفی جمهوری اسلامی ایران را در کلیت آن پیش کشیدند، طبعاً «جبهه متحد خلق» نمی‌توانست نیروهای اپوزیسیون در درون نظام را دربر گیرد و آلترناتیو حزب توده

۱. همان مأخذ.

نیز تنها با سرنگونی نظام در کلیت آن تحقق‌پذیر بود! معهذاً، همانطور که دیدیم، در پلنوم دیماه ۱۳۶۶، حزب توده به عقب‌نشینی دست زد و شعار «جبهه آزادی و صلح» را مطرح ساخت. درباره این شعار و محتوای آن در صفحات آینده سخن خواهیم گفت.

اکنون جالب است به مناسبات میان بقایای حزب توده با گروهک محارب «مجاهدین خلق» (منافقین)، که مهم‌ترین آماج «جبهه متحد» حزب توده را تشکیل می‌دهد، نظری بیفکنیم، تا عیار موفقیت حزب توده در تحقق این شعار به دست آید!

گفتیم که توده‌ایها همواره منافقین را، چه از نظر کمیت و چه از نظر گرایش‌های ایدئولوژیک «چپ» و متحد بالقوه خود ارزیابی می‌کردند و تلاش وسیعی را در جهت نزدیکی به آن بکار بردند. ولی این تلاش از یک سو به خاطر بدنامی «حزب» و از سوی دیگر به خاطر روند رو به رشد گرایش‌های راست در منافقین هیچ‌گاه به نتیجه نرسید و روز به روز بر وسعت اختلافات آنها افزوده شد.

در سال ۱۳۶۴، به نظر می‌رسید که با طرح شعار براندازی توسط یک گروهک و طرح مسایلی چون «مبارزه مسلحانه توده‌ای» و ... میان این دو گروهک نزدیکی پدید آید. ولی علیرغم تمایل شدید «حزب»، منافقین ستیز خود با «حزب توده» را تشدید کردند و مناسبات آنها تیره‌تر شد.

در سال ۱۳۶۵، فرآینده تیره‌تر شدن روابط دو گروهک فوق ادامه یافت. «حزب توده» از هر فرصتی برای نشان دادن «چراغ سبز» به منافقین بهره جست، از جمله طی اعلامیه‌ای «عمل دولت فرانسه علیه مجاهدین خلق ایران» را محکوم کرد.^۱ ولی منافقین توجهی به این کرنشها نکردند و در هر فرصتی به تبلیغ علیه «حزب» ادامه دادند. از جمله مجاهد به درج بخشهایی از افشاگریهای ایرج اسکندری (دبیر اول پیشین حزب منحل توده) علیه فساد سران دستگیر شده حزب توده دست زد.

در نشریه اتحاد دانشجویان مسلمان خارج از کشور (هوادار منافقین) که به جای مجاهد انتشار می‌یابد^۲، مقاله‌ای درباره ماجرای مک فارلین درج شد و در آن به «حزب توده» نیز به دلیل «حمایت» آن از جمهوری اسلامی حمله شد. حزب در پاسخ، از جمله از منافقین می‌پرسد که مگر خود شما تا قبل از خرداد ۱۳۶۰ از جمهوری اسلامی حمایت نمی‌کردید؟

۱. نامه مردم، شماره ۱۰۷، ۶۵/۳/۲۹.

۲. نشریه اتحاد دانشجویان مسلمان خارج کشور (هوادار منافقین)، شماره ۷۱، سال ۱۳۶۵.

و برای دفاع از خود، نمونه‌هایی از «حمایت» منافقین از جمهوری اسلامی را ذکر نمود. جملات پایانی مقاله فوق جالب توجه است:

نیازی نیست که بگوییم موضع مجاهدین خلق هم در زمینه برخورد به امپریالیسم آمریکا و هم ارتجاع اردن و عربستان سعودی ۱۸۰ درجه تغییر کرده است. چه عواملی موجب گردید که ناگهان ارتجاعی‌ترین جناح امپریالیستی به مدافعان مجاهدین خلق... تبدیل شوند.

ما به گردانندگان نشریات مجاهدین خلق توصیه می‌کنیم، صفحات مجاهد را بعد از خرداد ۱۳۶۰ ورق بزنند تا ملاحظه کنند چگونه «برادران و خواهران» در ایجاد تماس با ارتجاعی‌ترین محافل امپریالیستی- حزب جمهوری‌خواه آمریکا، حزب دمکرات مسیحی ایتالیا، حزب دمکرات مسیحی آلمان غربی، حزب محافظه‌کار انگلستان و... با یکدیگر مسابقه گذاشته‌اند. هم‌اکنون شماره ۲۳۶ مجاهد در برابر ماست. در این شماره پیام‌های بیش از ۱۰ سناتور و نماینده کنگره آمریکا از حزب جمهوری‌خواه- حزب ریگان- به سازمان مجاهدین خلق انتشار یافته است. همه این سناتورهای دست‌نشانده امپریالیسم آمریکا به «جنبش صلح به رهبری شورای ملی مقاومت» تبریک می‌گویند. آیا واقعاً حامیان ریگان طرفدار صلح میان ایران و عراق بودند؟! از کی تا به حال سناتور گلدواتر پیام‌آور صلح بوده‌اند؟^۱

یک گام به پیش، دو گام به پس!

تیترو فوق، که مأخوذ از نام اثر معروف لنین است، شاید مناسب‌ترین عنوان برای بیان موجز عقب‌نشینی مواضع حزب منحل توده در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۶۶ باشد!

گفتیم که رهبری بقایای حزب توده، مدت کوتاهی پس از صدور اعلامیه مشترک براندازی با سازمان «اکثریت» از عمل خود پشیمان شد. علی‌خاوری در محافل مورد اعتماد حزبی بارها اعلام داشت که ما در اعلام شعار فوق اشتباه کرده و تحت‌تأثیر جوّ نیروهای چپ‌گرا قرار گرفتیم! حمید احمدی («ناخدا انور») چندی پس از «پلنوم بیستم» بقایای حزب توده چنین می‌نویسد:

سره‌م‌بندی «پلنوم» دیماه ۱۳۶۶ در مقطعی صورت می‌گیرد که دبیر اول حزب

در آستانه تشکیل «پلنوم» در محافل در بسته حزبی، از آغاز مبارزه (امام) خمینی (ره) با کلان سرمایه‌داران دم می‌زند!!

دست‌نشانندگان آنها از پشت تریبون «پلنوم» بیستم دیماه ۶۶ اعلام می‌کنند که ما به دوران آغاز جمهوری اسلامی بازگشته و (امام) خمینی (ره) حالت اولیه خود را بازیافته است. دار و دسته اپورتونیسیم در خفا از امکان استحاله رژیم جمهوری اسلامی در شرایط حاضر سخن می‌رانند!!

اگر در شعار پایانی پیام «کنفرانس ملی» به مردم ایران «مرگ بر رژیم ولایت فقیه» به چشم می‌خورد، در شعار پایانی پلنوم دیماه ۶۶ به مردم ایران تنها شعار «هر چه گسترده‌تر باد مبارزه خلق در راه استقرار آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و صلح» نقش بسته است. با توجه به مجموعه سخنان رهبران طراز اول حزب و بیرون پرتاب کردنها در «پلنوم» اخیر، محو شدن شعار «مرگ بر رژیم ولایت فقیه» در پیام «پلنوم» به مردم ایران، نمی‌تواند تصادفی باشد!!^۱

درز مطالب فوق توسط کسانی چون «انور» و برومند به بدنه بقایای حزب و به خارج از آن دستاویز حملات جدید به رهبری حزب شد و سایر گروهکهای راست و میانه و چپ مستمسک تازه‌ای برای جنگ تبلیغاتی خود علیه حزب توده یافتند. چندی بعد نیز خبر اعدام تعدادی از سران و کادرهای حزب توده پخش شد و عملاً در سال ۱۳۶۷ فعالیت ضدانقلاب خارج از کشور را به خود جلب کرد. به نظر می‌رسد که این دو عامل سبب شد که رهبری بقایای حزب توده از طرح علنی نظرات جدید خود، که سبب حذف تعدادی دیگر از پناهندگان توده‌ای و اکثریتی از پیرامون آن می‌شد و تشدید تخاصم سایر گروهکهای ضدانقلابی را برمی‌انگیخت، بترسد و تا مدتی پس از پلنوم بیستم هم چنان به طرح شعار پیشین بپردازد. معهداً، در سال ۱۳۶۸، پس از فروکش نسبی جوّ فوق، به تدریج و محتاطانه حزب توده به حذف شعار «سرنگونی جمهوری اسلامی ایران» پرداخت و دو شعار «زنده باد جبهه آزادی و صلح» و نفی «رژیم ولایت فقیه» را جایگزین آن ساخت.

مضمون دو شعار فوق چیست و چه تفاوتی با شعار «سرنگونی جمهوری اسلامی

ایران» دارد؟

گفتیم که شعار «سرنگونی...» به معنای نفی نظام در کلیت آن بود، یعنی برنامه مرحله‌ای حزب توده تنها در چارچوب براندازی نظام موجود و استقرار رژیمی به جز جمهوری

۱. «ناخدا انور»، پیام به کادرها و اعضای حزب توده ایران، ۷ اسفند ۱۳۶۶، ص ۱۳.

اسلامی در ایران قابل تحقق است و تحقق آن در چارچوب نظام موجود نیز امکان‌پذیر است!! حزب منحل‌ه توده نفی «ولایت فقیه» را استراتژی مرحله‌ای خود می‌داند، که با تحقق آن «آزادیهای دموکراتیک» در جامعه تأمین خواهد شد و به عبارت دیگر حزب توده خواهد توانست مجدداً فعالیت علنی خود را آغاز کند و به سوی استراتژی نهایی گام بردارد. در چنین شرایطی حزب توده طبعاً، بر مبنای ایدئولوژی سنتی خود، همان مشی را پیش خواهد گرفت که در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ شاهد آن بودیم.^۱

چه عواملی سبب اتخاذ این مشی توسط بقایای حزب منحل‌ه توده شد؟

در این رابطه شالوده ایدئولوژیک مارکسیسم سنتی، که ساختار استراتژی و تاکتیک احزاب کمونیست شوروی کراراً تعیین می‌کند، مسلماً دارای نقش تعیین‌کننده است. بیهوده نیست که در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۶۷، نامه مردم ارگان مرکزی بقایای کمیته مرکزی حزب توده - به درج مقالات تئوریکي مانند «اتحادهای اجتماعی از دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم»^۲، «انقلاب»^۳ و... می‌پردازد و می‌کوشد تا مجدداً مبانی تئوریک خود را احیاء کند و با «دست پر» وارد میدان اغتشاش فکری ضدانقلاب چپ در خارج از کشور شود. در واقع، می‌توان با دقت گفت که در سالهای ۱۳۶۶-۱۳۶۲ تحت تأثیر شوک ناشی از انحلال حزب و تحت تأثیر روانشناسی و فضای سیاسی - فکری ضدانقلاب مقیم غرب مبانی تئوریک مارکسیسم سنتی، که استراتژی و تاکتیک حزب توده بر آن مبتنی بود، آماج حمله شدید قرار گرفت و گروههای معترض به رهبری، و در پی کاوی علل شکست حزب به نفی مبانی تئوریک مشی آن، که دهها سال در کوران تجربه کمیترون و احزاب کمونیست تدوین شده بود، نشستند. بنابراین در انشعابون حزب توده شاهد نوعی گرایش به ایدئولوژیها و اسلوبهای احزاب چپ میانه و افراطی غربی هستیم و لذا حرکت آینده آنها دارای انعطاف و تحرک وسیعی در چارچوب انواع تئوریهای میانه و چپ است، که می‌تواند در گستره متنوعی از سوسیال دموکراسی چپ («حزب دموکراتیک مردم ایران») تا مارکسیسم «ناب» و «اصالت‌گرا» (مانند گروه انشعابی محمد آزادگر و... که به «راه کارگر» پیوست) و حتی آنارشیسم و چپ افراطی نوسان داشته باشد. رهبری حزب منحل‌ه توده در سالهای ۱۳۶۳-۱۳۶۲ در برابر این یورش به سردرگمی و خودباختگی نظری مبتلا شد، ولی بعداً در

۱. به کتاب حاضر، صفحات ۲۵۵ - ۲۳۰ مراجعه شود.

۲. نامه مردم، شماره ۲۳۳، ۱۳۶۷/۸/۲۴.

۳. نامه مردم، شماره‌های ۲۲۵ و ۲۲۷، ۱۳۶۷/۶/۲۹ و ۱۳۶۷/۷/۱۲.

سالهای ۶۸ - ۱۳۶۷ توانست مجدداً پرچم ایدئولوژیک سنتی خود را برافرازد و به گفته راه ارانی «توبه» کند!

بدون شک، وابستگی رهبری حزب توده به حزب کمونیست و سازمان اطلاعاتی شوروی (کا.گ.ب) و تغذیه آن از آخرین نظرات استراتژیستهای منطقه‌ای شوروی در تجدید اعتماد به نفس رهبری حزب توده در مسئله استراتژی و تاکتیک نقش داشته است. اگر حزب توده را به عنوان نهادی در ساختار استراتژی منطقه‌ای شوروی ارزیابی کنیم، عملکرد این نهاد نمی‌تواند خارج از چارچوب آن ساختار باشد.

بنابراین، می‌توانیم استراتژی و تاکتیک بقایای حزب توده در سالهای ۶۸-۱۳۶۷ را مشابه سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ بدانیم، با یک تفاوت در سالهای اولیه پس از انقلاب اسلامی، حزب توده به موفقیت مشی خود در چارچوب نظام امید فراوان داشت و در عین حال ملاحظات فعالیت قانونی دست و پای او را در طرح بی‌پروای مسایل می‌بست. در حالیکه امروزه بقایای حزب توده مجبور است چشم امید به «اپوزیسیون» خارج از کشور داشته باشد، زیرا امید ناچیزی به درون کشور دارد، و از سوی دیگر ملاحظات فعالیت قانونی نیز دامنگیر او نیست.

بر اساس این مشی سنتی، که قبلاً با آن آشنایی یافتیم، حزب توده استراتژی مرحله‌ای خود را نفی «ولایت فقیه» قرار می‌دهد و امید دارد که در این چارچوب با «نیروهای وسیعی»، که بعضاً به چارچوب نظام معتقدند ولی به زعم حزب توده «مخالف ولایت فقیه» و «طرفدار آزادی» هستند، همگام شود!

حزب منحل توده نخست به «طیف نیروهای پیرامون حاکمیت» نظر دارد. این «نیروها» چه مشخصاتی دارند؟

«این نیروها مخالف جمهوری اسلامی نیستند و نه تنها مخالف نیستند بلکه از آن در برابر دیگر جریانهای سیاسی حمایت هم می‌کنند. اما، علیرغم این به طور روزافزونی با خط‌مشی فعلی رژیم که متوجه تأمین منافع بخش ناچیزی از کلان سرمایه‌داران و بزرگ مالکان است، مخالفت می‌ورزند و خواستار تعدیل ثروتها، عمل به وعده‌هایی هستند که سران رژیم به هنگام انقلاب و پس از آن در این باره طرح کرده‌اند...

نیروهای پیرامون حاکمیت... طیف بسیار گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند و مهم‌تر اینکه از ارتباطات توده‌ای بسیار وسیعی برخوردارند و در نتیجه نیرویی مهم و قابل ملاحظه‌اند. علاوه بر این نکته مهمی که باید مورد توجه قرار بگیرد این است که این نیروها به طور عینی در تحولات دمکراتیک (به مفهوم عام آن) ذینفع‌اند و از سیاست فعلی رژیم متضرر

می‌شوند... جذب آنها به جبهه گسترده آزادی و صلح نه تنها ممکن است بلکه فوق العاده ضروری است...^۱

در سال ۱۳۶۷، حزب منحل توده تنها به این نیروها نگاه دارد و درگیری جناحها در درون (و نه پیرامون) نظام را تنها تنازع دو جناح برای حفظ نظام می‌شمرد. ولی در سال ۱۳۶۸، با بازگشت کامل به مواضع سالهای ۱۳۶۱-۱۳۶۰ خود، «جناح تندرو» درون نظام را نیز در کادر مورد قبول خود قرار می‌دهد. اینک سخن بر سر «طیف نیروهای پیرامون حاکمیت» نیست، بلکه سخن بر سر «نیروهای درون حاکمیت» است:

این «مجموعه و جریان طیف» معروف به جناح «رادیکال» یا «تندرو»، دارای دیدگاههای خاص خود در زمینه‌های گوناگون زندگی جامعه است. این جناح که خود طیف رنگارنگی از نیروهای اجتماعی برخاسته از میان لایه‌ها و طبقات مختلف را دربر می‌گیرد، در مجموع مخالف تحکیم پایگاه کلان سرمایه‌داری وابسته در اقتصاد کشور، احیاء و تحکیم مواضع امپریالیسم، بویژه امپریالیسم آمریکا در ایران هستند و بخشی از این جناح، همانند منتظری و بخشی از یارانش، در محدوده معینی از آزادی بیان و تشکل برای این یا آن نیرو و گرایش سیاسی و اجتماعی دفاع می‌کنند.^۲

دلبستگی حزب منحل توده به مسایل درون کشور در سال ۱۳۶۸ از دو عامل متأثر است:

نخست، یأس روزافزون آن از همگامی ضدانقلاب خارج از کشور، و حتی دوری تدریجی آن از «اکثریت»:

بررسی گفتار و کردار برخی از نیروها و شخصیت‌های سیاسی مأیوس کننده است. آنان در عین پذیرش ضرورت ایجاد جبهه واحد نیروها، می‌کوشند تا نظر خود را به دیگران تحمیل کنند...^۳

این رژیم متکی به ۳۰۰ هزار تن به اصطلاح «بازوی مسلح انقلاب» است و می‌تواند در شرایط خلأ به وجود آمده بر اثر تفرقه میان نیروهای مترقی و دمکراتیک، به حاکمیت خود ادامه دهد...^۴

۱. نامه مردم، شماره ۲۴۸، ۱۳۶۷/۱۲/۹ (تأکید از ما است).

۲. نامه مردم، شماره ۲۴۸، ۱۳۶۷/۱۲/۹ (تأکید از ما است).

۳. همان مأخذ.

۴. همان.

بدینسان، حزب منحله توده که برای خود جایگاهی در میان «اپوزیسیون» خارج از کشور - علیرغم همه تمهیداتی که در سالهای ۱۳۶۶-۱۳۶۲ به کار برد - نمی‌بیند، مایوسانه نگاه خود را به درون کشور می‌دوزد و با لحنی تلخ و نیشدار به گروهکهای ضدانقلابی خارج از کشور چنین می‌گوید:

آنانی که تصور می‌کنند، جنبش انقلابی بدون شرکت آنها نمی‌تواند جریان یابد، سخت در اشتباه هستند. سرنوشت حال و آینده ایران در بطن جامعه رقم خواهد خورد. ما در این باره کوچکترین تردیدی نداریم.^۱

آیا درج چشمگیر اخبار آزادی فعالیت برخی احزاب کمونیست شوروی‌گرا در برخی کشورها (مانند «حزب کمونیست متحد ترکیه»^۲، «حزب پیشاهنگ سوسیالیستی» در الجزایر^۳، «حزب کمونیست تایلند» و...) در سال ۱۳۶۸ در صفحات نامه مردم تصادفی است و نمی‌تواند مؤید همین دیدگاه مایوسانه بقایای رهبری حزب توده به حضور قانونی در داخل کشور باشد؟ آیا در آینده تحت تأثیر عوامل جدید داخلی و خارجی، مواضع حزب منحله توده مجدداً چرخش به چپ نخواهد کرد و به سمت اپوزیسیون ضدانقلابی وابسته به غرب نخواهد گروید؟ پاسخ به پرسشهایی از این قبیل به تحولات آینده موکول است.

بر اساس این دیدگاه است که حزب منحله توده، شعار «جبهه آزادی و صلح» را به عنوان «شعار تاکتیکی عمده»^۴ خود مطرح می‌سازد. به زعم حزب توده این شعار دربرگیرنده وسیع‌ترین نیروهایی است که بر حول دو محور اساسی تأمین «آزادیهای دمکراتیک» و «پایان دادن به جنگ» اشتراک نظر دارند. این جبهه حتی سرمایه‌دارانی که به این مواضع معتقدند را نیز دربر می‌گیرد.^۵ با پایان نسبی جنگ تحمیلی نیز به زعم حزب منحله توده مسئله «صلح» مطرح است و به آماجهایی چون تأمین صلح پایدار با عراق، پایان بخشیدن به حمایت از انقلابیون مسلمان در لبنان و افغانستان، پایان بخشیدن به تسلیح نیروهای مسلح و ... معطوف است.

۱. نامه مردم، شماره ۲۲۹، ۱۳۶۷/۷/۲۶.

۲. حزب فوق، اخیراً در پی وحدت گروه قدیمی «حزب کمونیست ترکیه» و «حزب کار ترکیه» که تقریباً مشابه حزب توده و «اکثریت» بودند، تأسیس شد و اجازه فعالیت قانونی یافت.

۳. فعالیت حزب کمونیست ترکیه از سال ۱۳۶۲ غیرقانونی شده بود و اخیراً با نام فوق اجازه تجدید فعالیت یافت.

۴. نامه مردم، شماره ۲۰۵، ۱۳۶۷/۲/۱۳.

۵. همان مأخذ، و نیز: نامه مردم، شماره ۲۳۳، ۱۳۶۷/۸/۲۴، ص ۵.

بیهوده نیست که انتشار اسناد «پلنوم بیستم» (دیماه ۱۳۶۶)، واکنش تند انشعابیون از حزب توده را، که در واقع در فرهنگ و فضای سیاسی ضدانقلاب راست و میانه و چپ مقیم غرب مستحیل شده و به استراتژی و تاکتیک مارکسیسم سنتی پشت کرده‌اند، برانگیخت. نشریه راه ارانی، ارگان مرکزی «حزب دمکراتیک مردم ایران» (جناح امیر خسروی - فرجاد) در نخستین شماره انتشار خود در مقاله‌ای با عنوان «جبهه صلح و صفا و آزادی!» چنین نوشت:

چه شده است که حالا رهبران حزب، نه طرفداران سرنگونی رژیم، نه مخالفان رژیم، بلکه نیروهای مخالف «سیاست رژیم» را به اتحاد دعوت می‌کنند؟ حزب توده ایران که تا همین چند وقت پیش، از «میهن زجر دیده و بلا کشیده ما» صحبت می‌کرد و «رژیم قرون وسطایی» کنونی را «مانع ختم جنگ خانمانسوز و منبع شر و فساد» می‌دانست و معتقد بود که «تا این رژیم از اریکه قدرت به زیر کشیده نشود، کوچک‌ترین امیدی به خروج ایران از بن‌بست کنونی» نمی‌توان داشت (بیانیه مشترک، نامه مردم، شماره ۴۸، ص ۸) حالا چگونه «امید»هایی پیدا کرده که مخالفان «سیاست رژیم» را - نه برای سرنگونی آن - بلکه برای «صلح و آزادی» می‌خواهد متشکل کند؟...

در واقع، آنچه که می‌تواند مورد توجه طراحان تز جبهه صلح و آزادی باشد، مسلماً نه عناصر پراکنده و معدود طرفدار استحاله رژیم در این یا آن سوی دنیا، بلکه «جناح»هایی از درون و پیرامون حاکمیت است که اگر شعار «واقع‌بینانه» صلح و آزادی را برایشان مطرح کنیم، چه بسا بتوان به کشف استعدادهایی در این زمینه نائل آمد!

... به اعتقاد ما، گرچه رهبران حزب توده، هیچ‌گاه از سیاستهای «چپ» روانه، «سکتاریستی» و ماجراجویانه‌ای که آنها را نسبت به نیروهای درون و بیرون حاکمیت ایزوله کند، خوششان نمی‌آمده، و هر از چند گاهی هم که تسلیم این «ماجراجوئی»ها می‌شوند، بلافاصله با «درایت» و «روشن‌بینی» به اصلاح آن می‌پردازند. با این وجود، «توبه اخیر رهبران حزب را، این بار بیشتر باید به حساب «ملاحظات بین‌المللی» گذاشت، تا بازگشت به «اصولیت» از طریق امید بستن به «تحولات داخلی»...^۱

۱. راه ارانی، ارگان مرکزی «حزب دمکراتیک مردم ایران»، شماره ۱، اردیبهشت ۱۳۶۷.

بدینسان، در شرایطی که حزب توده، به عنوان چپ سنتی وابسته به اتحاد شوروی، با گرایش به «واقع بینی» به درون کشور چشم می‌دوزد و به نظام جمهوری اسلامی ایران «چراغ سبز» نشان می‌دهد، جریان انشعابی آن با نام «حزب دمکراتیک مردم ایران» نخستین شماره ارگان مرکزی خود را منتشر می‌سازد و با ارائه یک چهره «نو» و «دمکراتیک» از مارکسیسم شوروی‌گرا و شعارهای تند علیه نظام جمهوری اسلامی ایران در «باغ سبز» خود را بر روی جریان‌ات راست و چپ ضدانقلاب غرب‌گرای مقیم خارج از کشور می‌گشاید! آیا این تقارن تصادفی است؟ در این باره در صفحات آینده سخن خواهیم گفت.

مشی سازمان حزب توده در شرایط فعالیت مخفی

حزب منحل‌شده، به دلیل اقدامات قاطع و مؤثر اطلاعاتی - سیاسی و فرهنگی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران، و تحت تأثیر پیامدهای ضربات بهمن ۱۳۶۱ و اردیبهشت ۱۳۶۲ و افشاگریهای رسواگر و ریشه‌ای سران آن، همانگونه که در خارج از کشور به تشنت و بن‌بست بی‌سابقه‌ای رسیده، در داخل کشور نیز دچار اضمحلال کامل تشکیلاتی است. بررسیهای به عمل آمده نشان می‌دهد که تنها درصد بسیار اندکی زندانیان آزاد شده توده‌ای کم و بیش گرایش‌های سیاسی پیشین را یافته و به نحوی فعال شده و یا به خارج گریخته‌اند. این تعداد نیز به دلیل انفعال بقایای رهبری حزب و بحران گسترده سیاسی - ایدئولوژیک - تشکیلاتی پناهندگان توده‌ای در خارج از کشور، عملاً در سردرگمی به سر می‌برند و به طور طبیعی مجدداً به انفعال کشیده خواهند شد. در واقع، زیان قابل‌اعتنای معدودی عناصر فعال توده‌ای در داخل کشور، خطر بهره‌گیری سرویسهای اطلاعاتی شرق و غرب از آنان و نفوذ در برخی مجامع عمومی و دولتی است. درباره سرمایه‌گذاری کا.گ.ب و سرویسهای اطلاعاتی غرب روی بقایای متواری حزب توده در صفحات پیش با استناد به نشریات راه‌ارانی و نامه مردم سخن گفتیم.

کمیته مرکزی جدید حزب منحل‌شده، که با «پلنوم هجدهم» در آذرماه ۱۳۶۲ در خارج از کشور اعلام موجودیت کرد، یکی از وظایف اصلی خود را «تجدید سازمان حزب» در داخل کشور اعلام داشت، تا شاید بتواند به عنوان یک نیروی سیاسی «معتبر» و دارای وزن در اپوزیسیون ضدانقلاب فراری عرض‌اندام کند و «صف مستقل پرولتاریا» را به نمایش بگذارد. زیرا تنها با داشتن نیروی تشکیلاتی در داخل کشور است که شوروی از یک سو و اپوزیسیون ضدانقلاب از سوی دیگر برای حزب توده حساب باز خواهند کرد. حزب توده نیز، به هر جهت، باید به نوبه خود در طیف ناراضیان طاغوتی و غربزده کشور سهمی

داشته باشد تا بتواند کارکردهای سرسپردگی خود را انجام دهد. نامه مردم در مقاله‌ای با عنوان «احیاء سازمانهای حزب، شرط عمده پیروزی در مبارزه»، پس از ذکر به اصطلاح تشدید تضادهای اجتماعی در کشور، نوشت:

در چنین شرایطی وظیفه عملی مبارزان انقلابی اعضای حزب توده ایران این است که با تحلیل عملی و همه‌جانبه رویدادها و با پندگیری از گذشته، مبارزه سازمان یافته حزبی را هرچه زودتر سازمان دهند، در قطعنامه پلنوم هجدهم خاطرنشان می‌گردد: «مهم‌ترین، عاجل‌ترین و مرکزی‌ترین وظیفه‌ای که در حال حاضر در برابر حزب ما قرار دارد احیای سازمانهای خود در کشور است.

... تجدید سازمان حزب در لحظه کنونی عمده‌ترین وظیفه مبارزان انقلابی است. امر احیاء هسته‌های مستقل حزبی وظیفه همه اعضاء و هواداران آن است. درست به همین سبب در قطعنامه پلنوم هجدهم کمیته مرکزی خاطرنشان می‌شود: «تجدید سازمان در کشور مهم‌ترین، حادث‌ترین و مرکزی‌ترین مسئله ما در حال حاضر است. بدون حل این مسئله مهم و حیاتی، حل دیگر مسائل ممکن نیست.

... کمیته مرکزی حزب توده ایران بر آن است که، در شرایط مشخص کنونی برنامه عمل اعضاء و هواداران حزب به صورت زیرین مشخص می‌گردد:

* تجدید سازمان حزبی.

* رفتن به میان مردم و برقراری ارتباط با توده‌های وسیع زحمتکشان.

* پخش نظرات حزب میان توده‌های مردم به هر وسیله ممکن.

* کمک به فعالیت مرکزی حزب.^۱

در صفحات پیش پیرامون فعالیت بخش داخل کشور کمیته مرکزی حزب توده، که مرکز کار خود را در کابل قرار داده بود، فساد و سرانجام مسئولین آن در سالهای ۱۳۶۶-۱۳۶۲ سخن گفتیم و در فصل آینده از طریق افشاگری‌های «ناخدا انور» توضیح بیشتر خواهیم داد. در سرآغاز این بخش، پیرامون پایگاه اجتماعی حزب توده توضیح داده‌ایم و اکنون بجاست درباره پایگاه سیاسی و تشکیلاتی آن در داخل کشور توضیح دهیم.

محافل توده‌ای

پایگاه سیاسی بقایای حزب توده را در داخل کشور «محافل توده‌ای» تشکیل می‌دهد.

در فرهنگ مارکسیستی «محفل» (کروژوک) به جمعی اطلاق می‌شود که در عین همفکری و تعلق سیاسی مشترک فاقد روابط سازمانی میان خود هستند و از طریق ارتباطات عادی (خویشاوندی، دوستی و ...) جمع واحدی را تشکیل می‌دهند.

«محافل سیاسی» عموماً دربرگیرنده نیروهایی است که توانایی و یا آمادگی فعالیت مخفی تشکیلاتی را ندارند، ولی از طریق پیوندها و ارتباطات با سایر اعضای محفل، که با پوشش و محمل عادی و موجه صورت می‌گیرد، از نظر سیاسی و ایدئولوژیک و روانی خود را تغذیه می‌کنند. معمولاً فعالیت‌های این «محافل» درونی است، ولی طبعاً هاله و طیفی را در پیرامون تحت تأثیر قرار می‌دهد. گاه نیز این محافل، در شرایطی که اعضای آن دارای امکانات باشند، به فعالیت‌های برون محفلی دست می‌زنند و عملکرد آنان بازتاب اجتماعی می‌یابد. اعضای محفل، همچنین نوعی سیستم معاضدت و هم‌یاری را در میان خود برای حمایت از خود و یا جلب نیروی پیرامونی برقرار می‌سازند و در زمینه‌های شغلی و مالی و خانوادگی می‌کوشند تا با امکانات خود یکدیگر را مساعدت کنند. این عامل جاذبه‌ای است که بقاء اعضا را در محفل تأمین می‌کند و سبب کشش طیف پیرامون به سوی محفل می‌گردد.

در یک جامعه سیاسی، مانند شرایط کنونی ایران، معمولاً فعالین سیاسی - با هر بینش و تفکر - در پیرامون خود کم و بیش به چنین محافلی وابستگی دارند و آنگاه که تعلق محفلی به عاملی فراتر از تعلق مکتبی یا شغلی بدل شود، خطر پدیده‌ای که «محفل بازی» نام گرفته در جامعه پدید می‌شود. «محفل گرایی» سبب می‌شود که اینگونه مجامع سیاسی نقش نوعی تشکیلات باز (Loose) را ایفا کنند و گاه بمتابه اهرمهای فشار سازمان یافته به کار گرفته شوند. این محافل، به سبب فقدان ضوابط و معیارهای تشکیلاتی در آنها می‌توانند، در صورت وجود عناصر ناصالح، به مهم‌ترین منابع شایعه‌پراکنی و کسب اطلاعات نیز بدل گردند.

پس از انقلاب اسلامی، بخشی از روشنفکران چپ‌گرای ایرانی ابقاء خود را در چارچوب این محافل تداوم بخشیدند. فروپاشی گروه‌های مارکسیستی در سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۶۰ نیز سبب شد تا بخشی از وابستگان سابق سازمانهای مختلف، در عین انفعال تشکیلاتی، به تدریج بر اساس زمینه‌های دوستی و خویشاوندی جلب محافل سیاسی و نیمه سیاسی همفکران خود گردند.

انحلال حزب توده، طبعاً سبب گسست روابط تشکیلاتی میان اعضا و هواداران آن شد. ولی عملاً در میان بخشی از آنها روابط محفلی تداوم یافت، که بر دو پایه سوابق

دوستی و پیوندهای خویشاوندی استوار است. با توجه به اینکه اکثر فعالین توده‌ای ۴ سال درگیر یک زندگی مکانیکی و تمام وقت حزبی بودند، برخی از آنها فاقد مناسبات خانوادگی و دوستانه خارج از روابط حزب بوده و مناسبات دوستانه آنها عمدتاً در چارچوب حزبی محصور بوده است. با انحلال حزب، این روابط دوستانه و خویشاوندی به مقدار قابل توجهی باقی ماند و ادامه یافت. این روابط دوستانه مجرای است برای تبادل نظرها و بحثهای سیاسی، بویژه اینکه عمق تحولات سیاسی کشور و امواج کوبنده ضربه حزب این بحثها را گریزناپذیر می‌ساخت. بر این اساس است که «محافل توده‌ای» به تدریج شکل می‌گیرند. این محافل زمینه‌ای است برای تغذیه فکری و سیاسی عناصر توده‌ای و برپایه این محافل است که هسته‌های مخفی حزب می‌تواند فعالیت خود را تجدید نماید.

این محافل، در روند رشد خود، آنگاه که افراد محفل در مسایل مشخص سیاسی و برنامه‌ای و عملی به وحدت نظر برسند، می‌توانند فعال شوند و از محافل دوستانه به «محافل حزبی» (کروژوک‌ها) تبدیل شوند و بعضاً، به فعالیتهای عملی مشخص دست زنند. بقایای رهبری حزب توده می‌کوشد تا با این محافل رابطه برقرار کند و اگر محفل به سطح لازم رسیده باشد و کیفیت مناسب را دارا باشد بدان شکل «سازمانی» دهد و اگر فاقد خصوصیات لازم باشد با آن نوعی رابطه غیرمستقیم برقرار سازد. و محفل را با ارسال غیرمستقیم نشریات و اعلامیه‌ها و رهنمودها تغذیه کند. کافی است که یک فرد دارای رابطه تشکیلاتی از وجود یک یا چند محفل مطلع شود و یا حتی خود در آنها شرکت داشته باشد، و بدون اینکه رابطه سازمانی ضرورتی بیابد به طور غیرمستقیم با ارسال نشریات، مثلاً قرار دادن پنهانی در درب منزل، آنها را به فعالیت جلب نماید.

در زمان طاغوت، که محافل توده‌ای بسیار کم بودند و عمدتاً در محیطهای دانشجویی وجود داشتند سازمان مخفی حزب توده (نوید) از این شیوه استفاده می‌نمود و با ارسال غیرمستقیم نشریات بدون ایجاد شناسایی، این محافل را به شبکه‌های پخش نشریات حزب بدل می‌ساخت. این محافل، طیف هوادارانی است که سازمان مخفی حزب از آن تغذیه می‌کند و می‌کوشد تا محافل فعال و مطمئن و دارای کیفیت بالا را به هسته‌ها و گروههای حزبی بدل سازد.

«محافل توده‌ای» عمده‌ترین منبع تغذیه و سربازگیری بقایای رهبری حزب توده را تشکیل می‌دهد. فعالترین این محافل، وابستگان و خانواده‌های زندانیان و معدومین توده‌ای است، که هم از محمل موجه ارتباطی و زمینه عاطفی مشترک برخوردارند و هم به دلیل

عناد با نظام جسور و تا حدودی بی‌پروا می‌باشند.

«محافل توده‌ای» در واقع آن فضای سیاسی - اطلاعاتی است که پایگاه داخلی حزب توده را تشکیل می‌دهد و در عین حال مهم‌ترین منبع تغذیه اطلاعاتی رهبری حزب در خارج از کشور و آشنایی آنان با جوّ سیاسی و شایعات داخل کشور می‌باشند. وجود محملهای موجه ارتباطی میان محافل توده‌ای داخل کشور با خویشاوندان نزدیکشان در خارج و سرعت این ارتباطات، که از طریق تلفن و نامه و مسافرت انجام می‌گیرد، این محافل را به کانالهای فعال انتقال خبر و شایعه بدل می‌سازد و مسایل و مواضع حزب را در درون کشور نیز نشر می‌دهد.

هسته‌های حزبی - اصل عدم تمرکز

پایگاه تشکیلاتی حزب توده در داخل کشور را باید «هسته‌های حزبی» تشکیل دهند، که بر اساس «اصل عدم تمرکز تشکیلاتی» سازمان یافته و در شرایط پنهانی فعالیت کنند. مشی عدم تمرکز تشکیلاتی - که گویا بر اساس تجربه احزاب کمونیست در آلمان هیتلری و ایتالیای موسولینی جمع‌بندی شده - بدان معناست که مرکزیت حزب در خارج از کشور قرار می‌گیرد و مستقیماً با هسته‌های کوچک در داخل کشور در تماس است. هسته‌های داخل کشور هیچ ارتباط و اطلاعی از هم ندارند و مستقیماً با رهبری حزب (در خارج) مربوطند. بنابراین با کشف یک هسته، تسلسل زنجیره‌ای سبب نمی‌شود تا تمام شبکه و سازمان حزبی کشف و متلاشی گردد.

وحدت و هماهنگی عملکرد این هسته‌های غیرمتمرکز و از هم جدا، از طریق مرکز حزب تأمین می‌گردد. در شرایط مناسب که حزب تشخیص دهد، ایجاد سازمان متمرکز در درون کشور خطری دربر ندارد و از نظر سیاسی وجود آن ضروری است، این هسته‌های غیرمتمرکز به هم پیوند خواهد یافت و سازمان حزبی بر اساس «اساسنامه»، یعنی بر اساس ساختار متمرکز، تجدید سازمان خواهد یافت.

مشی عدم تمرکز تشکیلاتی در شرایطی ضروری می‌گردد که به دلیل ثبات و تمرکز و قدرت رژیم، ایجاد یک سازمان متمرکز (هر چند منسجم و دارای کیفیت بالا) غیرممکن باشد. وگرنه، از نظر کارایی و ثمربخشی، یک سازمان متمرکز، هر قدر هم کوچک، بر تعداد زیادی از هسته‌های پراکنده و غیرمتمرکز رجحان دارد. پذیرش مشی عدم تمرکز تشکیلاتی، نشانگر بی‌اعتقادی رهبران حزب منحل توده به تحلیلهای خود و اعتراف صریح آنان به ثبات و پایداری و نفوذ و قدرت مردمی جمهوری اسلامی ایران است.

در اطلاعیه هیأت سیاسی بقایای حزب منحل توده، اصول کار سازمانی این هسته‌ها چنین بیان شده:

۱- مهم‌ترین و عاجل‌ترین وظیفه‌ای که در حال حاضر در برابر حزب قرار دارد، ایجاد هسته‌هایی است که بتوانند در موقع مقتضی به سرعت به هم پیوندند و سازمان واحد را به وجود آورند.

۲- در ایجاد این هسته‌ها باید اصول چهارگانه عدم تمرکز، ترجیح کیفیت بر کمیت، تلفیق کار علنی و مخفی و حفظ اسرار حزبی اکیداً مراعات شود. عدم تمرکز به معنای ایجاد هسته‌های کوچک حزبی (مرکب از ۳ تا ۵ نفر) است، که باید جدا از هم به وجود آیند و هر یک مستقلاً با دستور رهبری حزب عمل کنند. این هسته‌ها باید در عین جدایی سازمانی از هم، از خط‌مشی سیاسی-ایدئولوژیک حزب تبعیت کنند و از این حیث، یک واحد منضبط و به هم پیوسته را به وجود آورند. عدم تمرکز به معنای جلوگیری از ایجاد سازمانهای حزبی نیست، بلکه به منظور هموار کردن راهیست که در مرحله نهایی باید به ایجاد سازمان واحد منجر شود.

۳- هسته‌های حزبی، ضمن عدم ارتباط با هم باید رعایت دقیق و اکید رهنمودهای سازمانی، سیاسی و ایدئولوژیک کمیته مرکزی را وظیفه خود بشمارند و بدانند که اصل عدم تمرکز فقط در حالی سودمند است، که با تبعیت از رهبری توأم باشد. اجرای این اصل ایجاب می‌کند که به وحدت سیاسی-ایدئولوژیک بیش از پیش توجه شود و عدم تمرکز که به طور ناگزیر در عرصه سازمانی به وجود می‌آید، با وحدت سیاسی-ایدئولوژیک جبران گردد.

۴- در شرایط ترور و اختناق کنونی به اصل مهم ترجیح کیفیت بر کمیت توجه خاصی شود. در پذیرش افراد به عضویت در هسته‌ها باید بسیار سخت‌گیر بود و صدیق‌ترین و وفادارترین آنها را انتخاب کرد. تجربه کار تشکیلاتی در شرایط مخفی نشان می‌دهد که همیشه اصل کمتر و بهتر بر اصل بیشتر و بدتر ترجیح دارد. این اصل آزموده را باید در کار سازمانی اکیداً مراعات کرد.

۵- تماس میان افراد هسته‌ها، علی‌الاصول دو نفری خواهد بود، فقط در موارد ضروری می‌توان تماس سه جانبه را پذیرفت.

۶- رعایت اصل عدم تمرکز به مفهوم صرف‌نظر کردن از کار علنی، در حیطه زیست و کار زحمتکشان نیست هر جا که چنین امکانی وجود داشته باشد باید از

آن حداکثر استفاده را کرد. در عین حال این استفاده نباید به نحوی باشد که امنیت هسته‌ها و اعضای آن را به مخاطره اندازد. تلفیق کار مخفی و علنی کاریست بسیار ظریف و دقیق و این دو باید مکمل یکدیگر باشند نه نافی یکدیگر.

۷- اصل عدم تمرکز را باید به عنوان یک اصل پایه‌ای پذیرفت و از هر وسوسه‌ای برای ایجاد واحدهای بزرگ و بهم پیوسته، هر قدر هم که در ظاهر جذابیت داشته باشد، پرهیز کرد. این اصلی است که پلنوم هجدهم ک. م. حزب توده ایران پذیرفته و اکنون هیأت سیاسی نیز بعد از بررسی مجدد و همه جانبه آن را تصریح می‌کند. بدیهی است، هر کس در جهت معکوس عمل کرده و یا افراد را به اتخاذ شیوه‌های دیگر ترغیب کند، دانسته و یا ندانسته برخلاف مصالح حزب گام برداشته است. باید اینگونه افراد را طرد کرد.

۸- حفظ اسرار حزبی در موقعیت دشوار کنونی اهمیت ویژه‌ای دارد. هر عضو حزب باید در شرایط مخفی درباره شیوه‌های کار حزب و نحوه اجرای آنها فقط آن قدر بداند که برای اجرای وظایف او لازم است. رعایت این اصل ضامن امنیت حزب و حفظ آن از دستبردهای بزرگ دشمن است. بدین ترتیب می‌توان دایره خطر احتمالی را هر چه تنگ‌تر کرد. حرکت در جهت معکوس در حکم هموار کردن راه مخاطره و گسترش ابعاد آن است. باید دانست که کنجکاوی بیجا می‌تواند برای حزب نتایج بسیار ناگوار به بار آورد و باید زمینه رشد چنین پدیده‌ای را قاطعانه از بین برد. تأکید بر این اصل به مفهوم عدم اعتماد به افراد حزب، صداقت و پایداری آنها نیست. بلکه به معنی رعایت یک اصل آزموده مبارزه مخفی است، که در شرایط کنونی کشور ما اهمیت ویژه‌ای دارد.

۹- رهبری حزب فقط بر اساس شیوه‌های سازمانی فوق عمل خواهد کرد و بالطبع هیچ کمیته یا سازمانی را که بر اساس شیوه‌های سازمانی دیگر به وجود آمده باشند یا به وجود آیند به رسمیت نخواهد شناخت.

۱۰- رهنمودهای سازمانی فوق شامل سازمان جوانان توده ایران نیز می‌گردد.^۱

حزب منحل توده، «رئوس مهمترین وظایف هسته‌های حزبی در شرایط کنونی» را چنین بیان می‌دارد:

مختصات اصل عدم تمرکز سازمانی: «... همه کسانی که می‌خواهند شیوه عدم

تمرکز را در سازماندهی هسته‌های حزبی بکار برند، باید برایشان چون روز روشن باشد که فعالیت آنها به معنای نادیده گرفتن و نقض اصول عام حزب طبقه کارگر نیست. این اصول عام حزبی عبارتند از: اصل مرکزیت دمکراتیک، اصل وحدت اراده و عمل، اصل چیرگی بر هرگونه پراکندگی، گروهبندی و خرده‌کاری... از نظر سازمانی هیچ ریسمان و حلقه پیوند دهنده‌ای بین هسته‌ها وجود ندارند. البته شالوده‌های ضروری وحدت سازمانی از طریق تمرکز ارتباطها در مرکز حزب از هم‌اکنون وجود ندارد. همه این هسته‌ها که با رشته‌ای به رهبری حزب پیوند می‌یابند، در موقع ضروری با جوش خوردن به یکدیگر، سازمان واحد حزب را می‌سازند.

هسته‌های ۳ تا ۵ نفری: ... «عدم تمرکز» به معنای ایجاد هسته‌های کوچک حزبی است. هسته‌هایی که از ۳ تا ۵ عضو تشکیل می‌شوند. آن کسانی، بویژه از بین کارگران مبارز و آگاه، می‌توانند عضو هسته‌های مخفی حزبی باشند که در گذشته صادقانه از خود نسبت به جهان‌بینی حزب پابندی نشان داده و در برابر دشمنان و دشواریها با پایداری استوار بایستند و به قول معروف با وزیدن هر نسیم ناملاطم نهال ایمانشان خم نگردد و از این رو به آن رو نشوند. هسته مخفی حزبی از گردهمایی چند هوادار و عضو ساده تشکیل نمی‌شود. در هسته‌های مخفی حزبی، انقلابیون ورزیده و زبده‌ای سازمان می‌یابند که هر یک کادرهای پرورش یافته آینده حزب از کار درآیند. هسته‌های حزبی باید به خاطر بالا رفتن امنیت و سلامت کار حزبی، بدون هرگونه کنجکاوی درباره حضور وجود هسته‌های دیگر، در محیط کار و زندگی برپا شوند و به فعالیت پردازند. این هسته‌ها پس از شکل‌گیری و استوار شدن، باید با بهره‌گیری از مطمئن‌ترین راهها، در اولین فرصت، با مرکز حزب ارتباط برقرار سازند تا فعالیت آنها با فعالیت سازمان یافته عمومی و کشوری حزب هماهنگ گردد...

شکل سازمانی درون هسته‌ها: شکل سازمان درون هسته مخفی به خاطر بالا بردن درجه اطمینان و امنیت فعالیت هسته به طور عمده تماسهای زنجیری دو نفره است. تنها در موارد معین و ضروری می‌توان تماس مثلثی سه جانبه را پذیرفت. تماس سه جانبه باید با در نظر گرفتن همه جوانب امر، خواه از نظر امنیت گردهمایی و تماسها و آشناییها و خواه از نظر کیفیت و ضرورت عملی ادامه فعالیت به درستی و واقع‌بینانه سنجیده شود. در درون هسته سه تا پنج نفری نباید

شناسایی‌های جدید و بی‌مورد به وجود بیاید. شناسایی بی‌مورد می‌تواند اسباب لو رفتن سازمان یا هسته مخفی انقلابی را فراهم سازد. تماس بین اعضا هسته باید تا سرحد امکان طبیعی‌ترین شکل ممکن را داشته باشد. اطلاعات هر کس در درون گروه دقیقاً در چارچوب نیاز مبرم او برای ادامه فعالیت بگنجد.

رئوس مهم‌ترین وظایف هسته‌ها: ... الف) فعالیتهای درون حزبی یا درون‌هسته‌ای: با بالا بردن کیفیت عمومی و کارآیی هسته حزبی، فراآموزی همه جانبه مارکسیسم لنینیسم، آشنایی هر چه دقیقتر با زوایای سیاست حزب از طریق مطالعه پیگیر و منظم «نامه مردم»، تبلیغ و تشویق توده‌های مردم، بویژه کارگران به شنیدن «صدای زحمتکشان» جمع‌آوری کمک مالی و رساندن آن به خانواده‌های بی‌سرپرست زندانیان سیاسی، چاپ و انتشار و پخش مقالاتی از «نامه مردم»... تلاش برای به دست آوردن اخبار و بررسی خواسته‌های مردم و رساندن آنها به مرکز حزب... در این چارچوب بویژه رساندن اخبار موثق و واقعیتهای جاری کشور، یعنی گزارش هر خبر و رویداد از محیط‌های گوناگون اجتماعی (گزارش مشکلات و مبارزات مردم، گزارش اعتصابات و اعتراضات، گزارش از آزادی‌کشی و وضع زندانها و زندانیان و...) به مرکز حزب از اهمیت بسزایی برخوردار است. اطلاعات و اخبار خود را می‌توانید از طریق دوستان و خویشاوندان مطمئن خود که راهی خارج از کشور هستند به آدرس «نامه مردم» ارسال دارید.

ب) فعالیتهای برون حزبی: رفتن به میان توده‌های مردم و پراکندن بذر نظریات حزب در بین آنها، با درآمیختن چیره‌دستانه کار علنی با کار مخفی، شرکت در مبارزات روزانه توده‌های زحمتکش پیرامون خواسته‌های مشخص صنفی، سیاسی و طبقاتی، آشنا ساختن کارگران با مضمون حقوق و آزادیهایشان، تشویق کارگران آگاه و مبارز به تشکیل هسته‌ها و کمیته‌های رهبری مخفی برای پیشبرد امور سندیکایی خود، افشای سیاستهای ضد دهقانی رژیم در روستاها و به طور کلی روشنگری و تشکل...

سند اصلی سازمانی حزب توده در شرایط مخفی

برای آشنایی بیشتر با رهنمودها و اصول سازمانی حزب توده در شرایط مخفی به درج سند اصلی سازمانی حزب، که نخستین بار در سال ۱۳۵۱ انتشار یافت و کار پایه فعالیت عناصر و هسته‌های مخفی توده‌ای را تشکیل می‌داد، می‌پردازیم. سند فوق، پس از انحلال

حزب توده نیز تجدید نشر یافت.

مبرم‌ترین وظیفه در پیکار انقلابی مبارزین پرولتری در لحظه کنونی کشور عبارتست از احیاء وسیع سازمانهای حزب توده ایران...

در زیر برخی از جواب این موضوع مهم را در سه بخش بررسی می‌کنیم:

۱- سازماندهی کار مخفی

۲- حفظ سازمان مخفی از گزند دشمن

۳- طرز به کار گرفتن سازمان مخفی در مبارزات انقلابی

سازماندهی کار مخفی

حزب توده ایران برای سازماندهی کار مخفی دو اصل اساسی را در شرایط امروز پایه کار قرار داده است:

یکی برتری کیفیت بر کمیت و دیگری عدم تمرکز تشکیلاتی. این هر دو اصل کاملاً روشن و صریح‌اند، با این حال به نظر می‌رسد که گاه در محل به درستی درک و اجرا نمی‌شوند.

الف- اصل برتری کیفیت بر کمیت

این اصل، که «مهمترین و پرمسئولیت‌ترین بخش ایجاد سازمان حزبی، یعنی برگزیدن و دعوت افراد جدید را دربر می‌گیرد، اصل عامی است، یعنی اصلی است که هر حزب طبقه کارگر ولو در شرایط علنی و حتی زمانی که در حکومت است باید به طور جدی مراعات کند. حزب طبقه کارگر باید همواره از سیاهی لشکر پرهیز کند و همواره باید بهترینها را از میان مبارزینی که در صحنه نبرد امتحان داده‌اند، برگزیند.

... به عبارت دیگر سازمان انقلابیونی که در شرایط امروز به وجود می‌آید به یک معنا «عضو ساده» ندارد، بلکه سازمان کادرهای انقلابی و استخوان‌بندی و ستون فقرات سازمان حزبی وسیع آینده است. تجربه گذشته نشان داده است که یکی از دلایل عمده لو رفتن سازمان مخفی، وجود افراد ناصالح در گروه بوده است. لذا باید به مسئله خصوصیت افرادی که به گروه جلب می‌شوند، توجه خاص مبذول داشت. تصور ما درباره فعالیت سازمان انقلابیون این است که این سازمان به حد کافی کوچک است تا کمتر آسیب‌پذیر و بیشتر متحرک باشد، اما به دلیل داشتن هاله گسترده‌ای از هواداران و سازمانهای دیگر کارگری و دمکراتیک در زیر رهبری خویش، به حد کافی بزرگ است که قادر به انجام وظایف خویش

باشد و به عامل مؤثری در زندگی سیاسی کشور بدل شود...

اصل توجه به کیفیت، طبعاً توجه به ترکیب طبقاتی سازمان انقلابی را مطرح می‌سازد. تردیدی نیست که سازمان حزبی ما، به مثابه سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر، بهترین و صدیق‌ترین اعضای خود را در صفوف این طبقه و در صفوف طبقه کارگر، بهترین و صدیق‌ترین اعضای خود را در صفوف این طبقه و در صفوف قشرهای زحمتکش شهر و ده می‌تواند پیدا کند. سازمان حزبی ما تنها وقتی موفق خواهد بود که ترکیب طبقاتی آن در مجموع خویش متناسب با ماهیت آن باشد. این نکته را هم باید متذکر شویم که توجه به خصوصیات فردی و زندگی خصوصی افراد مبارز نیز در شرایط کنونی اهمیت ویژه‌ای کسب می‌کند. کسانی که نقائص اخلاقی جدی، پیوندهایی ناسالم و اعتیادهای مضر دارند، نمی‌توانند اعضای مطمئن برای سازمان انقلابی باشند.

ب- اصل عدم تمرکز تشکیلاتی

اگر اصل برتری دادن کیفیت بر کمیت در سازماندهی انقلاب اصلی است عام، که در شرایط کنونی کشور ما برجستگی پیدا کرده و تا حدودی معنای خاصی یافته است، ولی به هر صورت اصلی است که در جهت اصول سازمانی حزب طراز نوین لنینی عمل می‌کند. ولی اصل عدم تمرکز تشکیلاتی، اصلی است که کاملاً خاص که در شرایط کنونی به ما تحمیل شده و همانقدر که مراعات آن الزامی و با زندگی حزبی مربوط است، عدم دقت در درک درست و اجرای صحیح آن می‌تواند زیان‌بخش باشد. به این دلیل باید دقیقاً فهمید که عدم تمرکز چه جوانبی از زندگی حزبی را دربر می‌گیرد و چه جوانبی را دربر نمی‌گیرد و نباید دربرگیرد.

اصل اساسی سازمانی حزب لنینی عبارتست از اصل مرکزیت دموکراتیک، اصل وحدت اراده و عمل، اصل غلبه بر هرگونه پراکندگی، گروه‌بندی و خرده‌کاری، حزب لنینی حزبی است یکپارچه، هماهنگ، واحد، دارای قدرت تحرک کامل و انضباط آگاهانه آهنین.

ما چنین حزبی لازم داریم و برای احیای وسیع سازمانهای چنین حزبی می‌باشیم و همه اصولی که می‌پذیریم و مبنای عمل خویش قرار می‌دهیم تنها وقتی درست قابل قبول است که به این هدف کمک کند، در جهت آن باشد.

اصل عدم تمرکز تشکیلاتی، شکل الزامی فعالیت سازمانی در شرایط کنونی

است. احیاء سازمانهای حزبی در مقیاسی وسیع در مرحله و پله کنونی مبارزه، از ایجاد گروههای کوچک جداگانه آغاز می‌شود که از نظر ایدئولوژیک و سیاسی هم این وحدت دارند، برای هدف واحد، با شیوه‌ها و اصول واحد مبارزه می‌کنند، کار آنها مکمل یکدیگر است، ولی از نظر سازمانی- و فقط از سازمانی- به هم مربوط نمی‌شوند، اما همه عناصر و پایه‌های لازم را دارند که در موقع لازم به هم پیوندند و سازمان حزب واحد لینی را به وجود آورند.

در حال حاضر سازمان واحد به هم پیوسته‌ای که در سراسر کشور گسترده بوده بتواند انقلابیونی را که آمادگی مبارزه در صفوف حزب توده ایران را پیدا می‌کنند، جذب کند، وجود ندارد و امنیت حزب ایجاب می‌کند که وجود نداشته باشد. برای حفظ امنیت حزب، گروهها و واحدهای مختلف حزبی در نقاط مختلف و حتی در داخل یک شهر، از نظر سازمانی، جدا از هم به سر می‌برند.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که: انقلابیونی که از راههای گوناگون با نظریات حزب آشنا می‌شوند و آماده‌اند که در راه حزب مبارزه کنند، چگونه تشکیل شوند، بنابر اصل عدم تمرکز تشکیلاتی ما می‌پذیریم، تشویق می‌کنیم و جداً خواستار آنیم که اینگونه عناصر، در هر نقطه‌ای که هستند، به ابتکار خویش در گروههای کوچک متشکل شوند و هسته‌های حزبی را به وجود آورند. هواداران مبارز حزب توسط ایران تا وقتی تنها باشند، ظرفیت بسیار بسیار محدودی برای مبارزه خواهند داشت. آنچه ظرفیت مبارزه ایجاد می‌کند، سازمان یافتگی است. یک گروه کوچک متشکل، که در عین رعایت اصول کار مخفی به طور جمعی عمل کند، نه تنها قدرت عملش از نظر کیفی و ماهری با عمل افراد جداگانه و پراکنده تفاوت دارد. مبارزینی که راه حزب توده ایران را برمی‌گزینند، در شرایط کنونی نباید به انتظار بنشینند تا از جانب گروه موجودی جلب و جذب شوند، بلکه باید با همکاری نزدیکترین و مطمئن‌ترین هم‌زمان خویش گروه مبارز خود را به وجود آورند.

نکته‌ای در درک درست و اجرای صحیح اصل عدم تمرکز تشکیلاتی آن است که پذیرش و عملکرد این اصل در نقطه مقابل اصول سازمانی لینی قرار نگیرد، و عدم تمرکز تشکیلاتی به معنای پراکندگی، فراکسیون‌بندی و گروه‌بندی تلقی نشود. این مسئله دو جانب عمده دارد: اول اینکه عدم تمرکز سازمانی، تنها به همان عدم تمرکز سازمانی، محدود شوند و به عرصه سیاست و ایدئولوژی سرایت نکند،

دوم اینکه عدم تمرکز سازمانی، تاحد مقدور به درون کشور محدود گردد و از طریق ارتباط با مرکز حزب، از هم‌اکنون پایه‌های وحدت سازمانی گروه‌های گوناگون گذاشته شود و در فعالیت آنها، حتی از نظر سازمانی نیز، تا حد مقدور و ضروری هماهنگی به وجود آید...

طبیعی است که رسیدن به چنین وحدتی، برای حزبی که الزاماً عدم تمرکز تشکیلاتی را پذیرفته و در آن تماس نزدیک میان مرکز و واحدها و میان اعضای حزب برقرار نیست، به مراتب دشوارتر و به این دلیل نیازمند تلاش و هشیاری بیشتری است. با توجه به اینکه گروه‌ها و سازمانهایی که در شرایط دشوارتر و پلیسی در ایران مبارزه می‌کنند دسترسی کمی به مطبوعات سالم مارکسیستی-لنینیستی دارند و در معرض هجوم ایدئولوژیک دشمن قرار گرفته‌اند، مرکز حزب وظیفه اصلی خود را در کمک به این گروه‌ها می‌داند. علاوه بر وحدت ایدئولوژیک، وحدت سیاسی میان گروه‌های جدا از هم، یکی از ضروریات مبارزه موفقیت‌آمیز است. وحدت در مسائل سیاسی، مستقیماً با امر وحدت اراده و عمل مربوط می‌شود. اگر میان گروه‌های گوناگونی که در کشور به وجود می‌آیند، وحدت سیاسی نباشد و هر یک از آنها بر مبنای تحلیل ویژه خویش از حوادث، سیاست معینی اتخاذ و آن را با شیوه‌های گوناگون به مورد اجرا گذارد در واقع نقض غرض خواهد بود...

تنها سازمان مرکزی حزب است که می‌تواند سیاستی، در مقیاس کشوری و در چارچوب سیاست بین‌المللی تنظیم کند و به موقع اجرا بگذارد و همه نیروها را در جهت پیشرفت آن تجهیز نماید. حمایت از این سیاست و پیگیری در اجرای آن است که امکان خواهد داد گروه‌ها و سازمانهای کاملاً پراکنده، در سراسر کشور، به صورت یک سازمان واحد عمل کنند و نتایج عمل آنها روی هم جمع شود و کسانی که از نظر سازمانی جدا از هم و حتی بی‌خبر از هم فعالیت می‌کنند، در نهایت امر به هم پیوندند.

فعالیت گروه‌های جدا از هم، به همان نسبت مؤثرتر خواهد بود که رابطه آنان با مرکز حزب محکمتر باشد...

چنانکه در پیامهای مکرر به گروه‌های مبارز گفته‌ایم، ما ایجاد و تحکیم رابطه با مرکز حزب را به همه هواداران حزب توصیه می‌کنیم، ما می‌دانیم که عملی شدن این توصیه زمان لازم دارد.

ج- شکل سازمانی درون گروهها

سازمان حزب طبقه کارگر، در شرایط عادی فعالیت در سطح کشور، به صورت سازمان کشوری شکل می‌گیرد که سپس به سازمانهای ایالتی- یا سرزمین ملی- سازمانهای شهر، ده، محل، کارخانه و غیره تقسیم می‌شود و افراد حزبی برحسب محل کار و محل زندگی در سازمانهای حزبی گرد می‌آیند. این شکل سازمانی بهترین، و یا دقیقتر بگوییم، تنها شکل کاملی است که فعالیت حزبی را ثمربخش می‌کند. اما در شرایط کنونی که عادی نیست، نمی‌توان چنین شکل سازمانی را به طور الزامی اساس کار قرار داد. در شرایط ترور و اختناق، معیار اصلی، کارآمد بودن هر شکل سازمانی، درجه اطمینان بخشی آن است و به این دلیل، اصل کار عبارتست از احتراز از آشنایی جدید و تأمین حداکثر امنیت ممکن. بنابراین اصل، شکل سازمان مخفی در شرایط کنونی به طور عمده باید زنجیری و تماسها دو نفری باشد. و تنها در موارد معین که آشنایی جدیدی ایجاد نکند و ضرورت یا فایده معینی در نظر باشد، می‌توان تماس مثلثی سه جانبه را پذیرفت.

به علاوه امنیت تماس میان دو عضو گروه، قبل از همه مربوط به این است که این تماس طبیعی باشد. قاعدتاً ضابطه محل کار و محل زندگی یکی از ضوابط مهم طبیعی بودن تماس است. با این حال گروهی که در جریان زندگی به شکل دیگری به وجود آمده، و افراد آن با دلایل و ضوابط دیگری با هم آشنا و به هم مربوط شده‌اند، جز در موارد ضروری و پس از محاسبات جدی نباید در تماسهای موجود تغییری دهد و آشنایی جدیدی به وجود آورد. باز هم تجربه گذشته نشان داده است که یکی از علل عمده لو رفتن سازمان مخفی، و بویژه وسعت و دامنه آن، ناشی از شناسایی بیش از حد لزوم افراد گروه، نسبت به هم بوده است. امنیت سازمانی، مافوق همه ملاحظات دیگر این است تنها معیار صحیح انتخاب شکل درونی سازمانی...

۲- حفظ سازمان مخفی از گزند دشمن

اینک ببینیم سازمان مخفی را چه نوع خطرهایی تهدید می‌کند؟ هر سازمان مخفی را پنج نوع خطر تهدید می‌کند:

۱- رخنه مستقیم دشمن به صفوف سازمان

۲- ضعف برخی از اعضای گروه که به چنگ پلیس افتاده‌اند

۳- عدم مراعات اصول پنهانکاری

۴- تصادف

۵- رسیدن اطلاعات غیرمستقیم مکرر و منظم و سیستماتیک به پلیس، که از جمع آنها منظره معینی از سازمان مخفی ترسیم شود. مؤثرترین مقابله با همه این نوع خطرها، پیش‌بینی و پیشگیری است تا هیچ گوشه‌ای از سازمان کشف نشود و پس از اتخاذ تدابیری که در صورت وقوع خطر، از شدت ضربه بکاهد و جلوی پیشروی دشمن را سد کند.

الف:

درباره پیشگیری خطر باید دانست که سازماندهی کار مخفی و مقابله با پلیس قبل از هرچیز نبرد مغزهاست. در یک سو سازمان مجهز پلیس سنگر گرفته، که با تمام قوا در کار متلاشی کردن سازمانهای انقلابی است، و در سوی دیگر نیروهای انقلابی، که در کار ساختمان حزب و گسترش فعالیتند. مسئله اساسی این است که کدام یک از دو طرف در دقت، تیزهوشی، جمع‌بست و نتیجه‌گیری از وقایع بر دیگری غلبه کند. بدون شک امکانات فنی و مالی پلیس به مراتب بیشتر و تجهیزات آن به مراتب کاملتر است. اما این برتری پلیس به وسیله حمایت مردم از سازمان انقلابی، شور و شوق و ایمان انقلابی مبارزین و بیش از آن برتری روحی انقلابیون جبران می‌شود و باید جبران شود.

رخنه مستقیم در داخل سازمان انقلابی خطرناک‌ترین نوع دست‌یابی دشمن است و تنها راه پیشگیری آن احساس مسئولیت کامل در دعوت افراد جدید به سازمان انقلابی است، اگر اصل اساسی برتری کیفیت بر کمیت مراعات شود و اگر این توصیه مهم سند پایه‌ای سازمان حزب پذیرفته شود که اشخاص جدید را باید تنها بر اساس شناسایی شخصی طولانی، تجربه و اعتماد شخصی به صلاحیت فرد جدید، به همکاری دعوت کرد، این خطر به حداقل خواهد رسید. خطری که از رخنه مستقیم دشمن وسیع‌تر است، تغییر ماهیت برخی از اعضای گروه است که روزگاری مورد اعتماد بوده‌اند، ولی در شرایط ویژه‌ای به خدمت دشمن درآمده‌اند. وقتی پلیس به چنین افرادی دست یافت، در درجه اول می‌کوشد که ضعف آنان آشکار نشود و همچنان در درون سازمان بمانند. برای پیشگیری از این خطر نیز توصیه‌ای جز هوشیاری و باز هم هوشیاری وجود ندارد. گروه مخفی هرگز نباید اعضای خود را از نظر دور دارد. هر رفیق مبارزی باید از هر حیث مراقب کسانی باشد که در مبارزه با آنان همکاری می‌کند. بسیار کم محتمل است که همکاری با

پلیس تظاهر معینی نداشته باشد و در زندگی روحی و گاه مادی فرد ضعیف تغییر حالتی به وجود نیاورد. ضعف در برابر پلیس معمولاً آنی و فوری نیست. کسی که به پلیس تسلیم می‌شود، منطقاً مرحله معینی از مبارزه درونی را می‌گذراند. باید دانست آنهایی که در اولین برخورد، خود را در اختیار پلیس قراردادند حاضر به همکاری می‌شوند، این مرحله مبارزه درونی را، قبلاً، یعنی وقتی که هنوز با پلیس روبرو نشده بودند، گذرانده‌اند. ولی قبل از اینکه تصمیم به کنار کشیدن از مبارزه بگیرند و یا آن را عملی کنند، به چنگ پلیس افتاده‌اند. به علاوه کسانی دیده شده‌اند که در «زمان آزادی» مدتی تحت فشار منظم پلیس قرار داشته‌اند، بدین معنا که پلیس به آنان دسترسی داشته، ولی از دستگیری سریع خودداری کرده و کوشیده است که با فشار مداوم آنان را به تسلیم وادارد. اگر تغییر حالت، و مبارزه درونی عضو گروه به موقع مورد توجه قرار گیرد و کشف شود، چه بسا می‌توان از وقوع حادثه جلوگیری گرفت، و رفیقی را که دچار بحران روحی است، اعتقادش سست شده، به وحشت افتاده، خسته شده و به هر صورت طعمه مناسبی برای پلیس است، نجات داد و یا لاقلاً از گروه جدا کرد و راههای خطر را بست. موفقیت در این امر موکول به دقت و هشیاری است. ضمن حفظ بهترین و صمیمانه‌ترین مناسبات انسانی، با تک تک مبارزین، هرگز حتی یک لحظه هم نباید خطر محتمل را فراموش کرد و از مراقبت و هشیاری مداوم کاست.

عدم مراعات اصول پنهانکاری از زمره خطرهایی است که منشأ آن خود گروه مخفی، خود مبارزان انقلابی است. مبارزان جوانی هستند که به علت کمی تجربه، هنوز با این اصول آشنا نیستند و یا به اندازه کافی آشنا نیستند. در نتیجه آنها در کمال حسن نیت هم خود و هم گروه را به خطر می‌اندازند. بدین جهت نخستین درسی که باید به افراد تازه‌وارد گروه داد، اصول پنهانکاری است. بدیهی است که با بیان این اصول و فراگرفتن آن، به فرض که به طور کامل و دقیق هم که انجام گیرد، کار تمام نمی‌شود، بلکه بویژه در جریان مبارزه و با کسب تجربه است که این اصول به تدریج تبدیل به عادت ثانوی می‌گردد. بدین منظور مبارزان، بویژه مبارزان با تجربه می‌باید دائماً مراعات اصول پنهانکاری را کنترل کنند و هرگونه تخطی از آن را در عمل فوراً و اکیداً متذکر شوند. فقط با این و تذکر دائمی، با این کنترل متقابل دائمی است که می‌توان خطاها را به موقع دریافت و به موقع برطرف گردد به پرورش مبارزان انقلابی کمک نمود. علاوه بر این برخی پدیده‌ها

هست که پیرو جوان، با تجربه و بی‌تجربه نمی‌شناسند و ناشی از خصوصیات هر فردی است، و این خصوصیات، صرف‌نظر از اینکه از نظر اخلاقی نقاط ضعف محسوب می‌شود، منشأ خطر برای سازمان مخفی است. وقت‌شناسی، ولنگاری، خودنمایی، کنجکاوی، دهن‌لقی، بدقولی، و نظایر آن، در کمال حسن نیت گاه منشأ بروز خطرانی برای سازمان مخفی است که دست کمی از خبرچینی آگاهانه برای پلیس ندارد. با این نقاط ضعف به طور جدی و پیگیر باید مبارزه کرد.

منبع دیگر خطر تصادف است. رو به رو شدن تصادفی با پلیس که سابقه آشنایی با فرد مبارز دارد، باز شدن تصادفی در چمدان و بیرون ریختن مدارک، روبرو شدن تصادفی یک فرد با پلیس به خاطر موضوع غیرسیاسی و کاملاً بی‌اهمیت مثلاً تخلف رانندگی و در جریان آن لو رفتن، ورود تصادفی پلیس یا شخص پلیس مآب به منزل مخفی و دستیابی تصادفی او به قرائن و دلایل وجود سازمان و انواع تصادفهای دیگر، در گذشته بارها و بارها موجب گرفتاری افراد مبارز و وارد کردن خسارات جبران‌ناپذیر شده است. در مورد تصادف، باید گفت که در قانون و عرف مبارزه، این نوع تصادفها علی‌الاصول تصادف نیست، بی‌احتیاطی است، خوش‌خیالی و دست‌کم گرفتن خطر است، که به طور عمده به صورت تصادف بروز می‌کند. اگر مبارزه انقلابی و سازماندهی کار مخفی در شرایط کنونی چنانکه باید با دقت کامل ریاضی انجام شود و در هر کار بزرگ و کوچک، تأکید می‌کنیم - کوچک، همه جوانب امر سنجیده شود، خطر تصادف به صفر نزدیک خواهد شد. جا دارد با صراحت بگوئیم که در شرایط امروز بی‌احتیاطی‌هایی که تصادف به دنبال می‌آورند، عملاً به اندازه خیانت دانسته و به سازمان انقلابی ضربه می‌زنند و هر انقلابی مبارز باید بداند که بی‌احتیاطی، عدم دقت، حواس پرتی او در حال حاضر هم‌مرز خیانت است.

آخرین نوع، ولی نه کم‌اهمیت‌ترین نوع خطر، عبارتست از اینکه پلیس از طرق گوناگون غیرمستقیم اطلاعاتی به دست آورد که از جمع بست آنها به نتیجه معینی برسد و به اصطلاح سرنخی به دست آورد. مثلاً اینکه چندین بار متوجه شود که انتشار تراکت و شب‌نامه از فلان مؤسسه، مقارن است با رفت و آمد فلان شخص به مؤسسه مزبور، یا اینکه نامه‌های مشکوک معمولاً از شهر معین و از مرکز پستی معین به پست داده می‌شود، یا اینکه کاغذهایی که تراکت روی آن چاپ شده و یا ماشینی که آنها را چاپ کرده است از نوع معینی است که در همه جا پیدا نمی‌شود

و نظایر اینها.

گاه مبارزین و یا گروههای مخفی آنچنان به شیوه کار معینی عادت می کنند که حتی از روی کاری که انجام داده اند پلیس می تواند به هویت آنان پی برد، به اصطلاح «خط» آنها را بشناسد و بفهمد که این همان گروهی است که سه ماه پیش هم در فلان منطقه عمل کرده بود و... گاه مبارزین انقلابی حتی شیوه و محل ملاقاتها و قرارهای خیابانی خود را آن قدر تکرار می کنند که پلیس به تدریج در می یابد که آنان در کدام منطقه و در چه ساختمانی سر قرار می روند. نباید تردید داشت که اینگونه تحجر در شیوه کار به فاجعه می انجامد. نخستین شرط موفقیت از کار مخفی داشتن تحرک و جهش فکری، تغییر مداوم شیوه کار، یافتن انواع راههای جدید و اشکال گوناگون کار و فعالیت است تا تکرار قرائن ایجاد دلیل نکند و سرنخ به دست دشمن ندهد.

ب - کاهش شدت ضربه:

در مبارزه مخفی به هر صورت احتمال ضربه پلیس وجود دارد و هیچ گونه اقدام پیشگیرانه نمی تواند مصونیت کامل ایجاد کند. لذا در کار سازماندهی مخفی باید این احتمال را به حساب آورد و ترتیبی داد که ضربه دشمن حداقل ممکن آسیب را به مبارزان برساند. سازمان مخفی باید طوری ساخته شود که دستگاه خودکاری برای سد کردن پیشروی دشمن داشته باشد، به طوری که حتی در بدترین شرایط و آنگاه که ممکن است مسئولین قدرت تفکر خونسردانه را از دست داده باشند، خود به خود عمل کند. به علاوه باید تصمیمات معینی از قبل و در محیط آرام برای مقابله با پیش آمدهای احتمالی گرفته شود و وسایل اجرای آنها از هر نظر فراهم آید تا به محض وقوع خطر به موقع اجرا گذاشته شود. روشن است که هیچ کدام از اینها سرانجام جای ابتکار، تحرک فکری و خونسردی و قاطعیت مسئولین امر را نمی گیرد و نباید بگیرد.

همواره باید آماده اتخاذ تصمیمات جدید بود و برای مقابله با پلیس و حفظ سازمان هر تصمیم لازم را اتخاذ کرد. مهم ترین دستگاه خودکاری که تأثیر ضربه دشمن را محدود می کند و تلاش وی را برای پیشروی عقیم می گذارد این است که سازمان درونی گروه، شکل مناسبی داشته باشد، پذیرش اصل عدم تمرکز سازمانی در مقیاس وسیع و پذیرش شکل به هم پیوستن زنجیری افراد، در درون گروه، به طور خودکار ضربه پلیس را در سنگر اول و دوم می شکند و مانع از سرایت آن به

همه سازمان می‌شود. اما شرط اصلی عملکرد این دستگاه خودکار این است که عدم تمرکز و شکل زنجیری پیوند به معنای واقعی کلمه وجود داشته باشد، بدین معنا که نه تنها رابطه سازمانی افراد یک گروه زنجیری بوده و هر فرد جز با یک فرد از نظر سازمانی مربوط نباشد، بلکه اطلاعاتی که هر فردی دارد - چه اطلاعات رسمی سازمان و چه اطلاعات جنبی - از چارچوب ضرورت و الزام سازمانی خارج نشود. متأسفانه این جانب مسئله به حد کافی جدی گرفته نمی‌شود. گذشته نزدیک فتودالی و عشیره‌ای جامعه ما، روحیه ویژه‌ای به ارث گذاشته است و آن اینکه در «عالم دوستی» و «برادری» مخفی کردن این یا آن کار - که از نظر سازمانی واقعاً لازم است - نادرست تلقی می‌شود و حتی گاه موجب «رنجش» دوستان است! اگر کسی می‌خواهد در شرایط امروز ایران در کار مخفی شرکت نماید، باید در کار سازمانی با این مناسبات عشیره‌ای یک بار برای همیشه خداحافظی نماید، واقعیت زندگی را چنانکه هست ببیند و درست به خاطر دوستان و برادران خویش و به خاطر مبارزه مرگ و زندگی که دارد، اصول کار مخفی را اکیداً مراعات کند.

اصل عدم تمرکز تشکیلاتی بدین معناست که هر گروه از نظر سازمانی از گروه‌های دیگر مستقل است، یعنی حتی از وجود آنها واقعاً خبری ندارد و نمی‌خواهد داشته باشد، رابطه زنجیری درون یک گروه در عین حال بدین معناست که هر فرد عضو گروه تنها آن چیزهایی را می‌داند که برای رابطه سازمانی لازم است. به عبارت دیگر نه تنها رابطه سازمانی، بلکه اطلاعات او هم زنجیری است. اگر این اصول مراعات شود، ضربه دشمن در سنگر اول و دوم خواهد شکست. دومین دستگاه پیشگیری خودکار عبارتست از نگهداری درست اسناد حزبی، تا پلیس نتواند بسادگی اطلاعات وسیعی کسب کند. بهترین ضمانت برای نگهداری اسناد حزبی وجود امکان از میان بردن آنهاست. در واقع نیز هر سندی را که می‌خواهیم نگاه داریم قبلاً باید در این باره بیندیشیم که آیا می‌توان آن را از میان برد یا نه. و این کار را باید فوری انجام داد، به طوری که اسناد حزبی که فقط حفظ می‌شود، به حداقل برسد. اسناد لازم موجود را هم باید با رمز نوشت و در جای امنی گذاشت و کلید رمز را هم جدا از اسناد و دور از دسترس فوری نگهداری کرد. لازم است که اسناد حزبی، وسائل نگهداری خوب انجام شود، اولاً احتمال «تصادف» را بسیار کاهش می‌دهد و ثانیاً در مواقع حمله آگاهانه پلیس نیز

چه بسا گیر نیفتند، سومین دستگاه خودکار برای کاهش شدت ضربه عبارتست از ایجاد سیستمی برای خبردار کردن فوری رفقای مربوطه از گرفتاری یکی از مبارزین باید ترتیبی داد که افرادی که به هم مربوطند به طور غیرمستقیم از سلامت یکدیگر باخبر باشند، و اگر یکی گرفتار شد، دیگران خبردار شوند. ایجاد چنین سیستمی آسان نیست، و در واقع نمی‌توان سیستم واحدی را توصیه کرد. افرادی که در یک گروه باهم مربوطند بسته به شرایطی که در آن کار و زندگی می‌کنند، می‌توانند اشکال معین خبردهی را به ابتکار خویش پیدا کنند. ولی شرایط اصلی آنست که این خبردهی منجر به شناسایی افراد گروه از یکدیگر نشود.

وقتی گروه‌ها تازه تشکیل می‌شوند و اعضای آنها از محل کار یا زندگی یکدیگر اطلاع دارند، خبردهی ظاهراً آسانتر است. اما نباید فراموش کرد که حتی در اینگونه موارد خبردهی و تماس مستقیم ایجاد خطر می‌کند و درست در مواقع حساس است که به آدرس یا محل کار رفیقی که شناخته نشده است، نباید مراجعه کرد. در مورد گروههایی که اعضای آن از محل کار و زندگی یکدیگر خبر ندارند و جز در قرارهای حزبی و سازمانی همدیگر را نمی‌بینند، رساندن فوری خبر دستگیری یا تحت پیگرد بودن هر یک از اعضا و یا مسئولین گروه به طور عمده وقتی ممکن است که تماس غیرمستقیم میان اعضای گروه منظم باشد. از اینگونه تماسهای غیرمستقیم و منظم می‌توان نمونه‌های زیر را یاد کرد:

بهترین شیوه خبردهی، تعیین نقطه معین یا علامت معین است که نشانه‌ای باشد برای سلامت یا گرفتاری. مثلاً گذاشتن علامت معین روی تیر چراغ برق، روی دیوار و غیره. کسانی که پیک دارند و یا برخی از اعضای خانواده با آنها همکاری می‌کنند، چه بسا می‌توانند با دست بازتری برای کسب خبر سلامتی طرف مقابل اقدام کنند و هر چند گاه که لازم است، پیکهای خود را به علامت سلامت به همدیگر نشان دهند، بدین معنا که از پیکهای خود بخواهند که آنان در ساعت معین، حتی بدون ملاقات و اظهار آشنایی، از کنار هم بگذرند. گاهی ممکن است از تلفن شخص ثالثی که با گروه مبارز همکاری دارد استفاده شود. در فواصل زمانی معین و از قبل تعیین شده، طرفین به این شماره تلفن می‌کنند و با علامت رمزی، سلامت خود و یا احیاناً احتمال خطر را به اطلاع می‌رسانند. طبیعی است که نباید با چنین تلفنهایی از محل کار یا محل زندگی تماس گرفت، تا پلیس، اگر به فرض به تلفن مزبور دست یافته، نتواند شماره‌هایی را که با آن تماس می‌گیرند،

بشناسد.

درباره ایجاد سیستم خبردهی و خبرگیری چند نکته را باید در نظر گرفت: اول اینکه از هرگونه زیاده‌روی و معمول داشتن اقدامات غیرطبیعی، که بر شدت خطر می‌افزاید، خودداری کرد. دوم اینکه سیستم خبردهی را باید به عنوان یکی از مهم‌ترین اسرار حفظ نمود و آن را باید تنها در اختیار کسانی قرار داد که اطلاع آنها الزامی است، وگرنه سیستم خبردهی به وسیله‌ای برای شناختن و دستگیری مسئولین بدل خواهد شد.

روشن است که گروه‌های گسترش یافته نمی‌توانند سیستم واحد خبردهی داشته باشند و هر کدام از جفت‌هایی که در سازمان زنجیری به هم مربوطند و یا هر چند تن از مسئولینی که با هم ارتباط دارند، ترتیب معینی بنا به ابتکار و امکانات خویش در نظر خواهند گرفت. نکته سوم اینکه تمام سیستم‌های خبردهی وسیع و آژیر که پذیرفته می‌شود، باید قبلاً چندین بار در حالت عادی تمرین و امکان اثربخشی آن در عمل آزموده شود. تجربه نشان می‌دهد که پلیس تعداد کثیری از مبارزین را در سر قرار و یا هنگام ورود به منازلی که لو رفته است، به چنگ می‌آورد. باید در تعیین قرارها بسیار دقت کرد. اگر سیستم خبردهی و آماده‌باش درست عمل کند، معمولاً باید خبر دستگیری یکی از اعضای گروه و یا لو رفتن این یا آن خانه به موقع بمراجع لازم برسد و برای مقابله با خطر، همه اقدامات ممکن به عمل آید و قرارها لغو شود. اما با وجود سیستم خبردهی باید در سر قرارها محتاط بود و هر بار قبل از رفتن سر قرار اطمینان کافی از سلامت طرف مقابل به دست آورد.

آخرین مرحله کسب اطمینان، خودداری از ملاقات فوری و مستقیم در اولین برخورد با طرف مقابل است. چه بسا پلیس مبارزین را نمی‌شناسد و عضو دستگیر شده گروه را بر سر قرار آورده است که او رفیق خود را نشان دهد. اگر از ملاقات فوری خودداری شود، طرفی که در چنگ پلیس است آخرین تلاش را به کار خواهد برد که به ندای وجدان پاسخ گفته و از لو دادن رفیق احتراز کند و به نحوی از انحاء وضع دشوار خود را به رفیق بفهماند و امکان دهد که وی از محل خطر دور شود. در مورد مسئولین درجه اول گروه‌ها، که حفظ آنها برای گروه اهمیت ویژه‌ای دارد، باید هر قرار ملاقات از قبل تدارک شود و بی‌خطر بودن آن تا حد مقدور تضمین گردد. در این‌گونه موارد هرگونه بی‌احتیاطی می‌تواند امنیت و

موجودیت گروه را به خطر اندازد. بسیاری از مبارزین در موقع ورود به منازل و محل‌های ملاقات، که توسط پلیس اشغال شده، دستگیر می‌شوند. باید علائمی برای نشان دادن آزاد و یا اشغال بودن منزل و محل ملاقات در نظر گرفته شود تا رفقا قبل از ورود به خانه و رسیدن به محل ملاقات از وضع آن باخبر شوند. در صورت امکان باید کوشید که چنین علامتی قبل از ورود به کوچه و خیابان و منطقه خطر به نظر رفقا برسد، تا آنها اصولاً به آن منطقه نزدیک نشوند. کاهش ضربه پلیس تا حدود زیادی مربوط به تصمیماتی است که از قبل برای مقابله با خطر اتخاذ شده، وسائل و حتی هزینه لازم فراهم می‌شود. کاهش ضربه پلیس در عین حال به میزان زیادی مربوط به تصمیماتی است که از طرف مسئولین امر در لحظه به خطر گرفته و اجرا می‌شود. این تصمیمات باید خونسردانه و روشن اتخاذ گردد و قاطع بدان عمل شود. وقتی شاخه معینی زیر ضربه قرار گرفت باید دقیقاً حساب کرد که در بدترین حالت این ضربه تا کجا پیش خواهد رفت و متناسب با آن تصمیم گرفت. بارها دیده شده که مسئولین امر پس از اطلاع از گرفتاری یکی از رفقای خود به این نتیجه می‌رسند که وی حتماً تا پای جان مقاومت خواهد کرد و یا لاقلاً این یا آن مسئله را که دور از نظر پلیس است و شاید موضوع بازجویی نیست، نخواهد گفت. اما زندگی عکس نظر مسئولین را نشان داده و از این راه زیانهای غیرقابل جبرانی به سازمانها وارد آمده است. در کار مخفی در شرایط ترور پلیسی بدون تردید و بدون چون و چرا باید اصل را بر بدترین حالت ممکن گذاشت. هرگونه خوشبینی و اتخاذ تصمیم بر پایه بهترین حالت به شدت زیان‌بخش و چه بسا مرگ‌آور است. حتی برای اطمینان بیشتر تا خارج کردن حلقه‌ای بالاتر از حلقه‌های مورد تهدید می‌تواند بررسی شود. اولین چیزی که باید در لحظه خطر درباره آن اندیشید سرنوشت اعضای گروه است. تنها پس از اتخاذ تصمیم برای نجات جان انسانهاست که می‌توان و باید درباره نجات وسایل کار فکر کرد و آنها را به جای امنی منتقل نمود. اما نجات وسایل کار تنها و تنها وقتی مجاز است که به قیمت آزادی و جان اعضای گروه تمام نشود. حالت بسیار رایج در کار پلیس عبارت است از اجتناب از دستگیری فوری افرادی که شناخته است، و تعقیب بالنسبه طولانی آنها به امید اینکه از این طریق اطلاعات وسیعی کسب کند. چاره مقابله با این حالت رایج تنها و تنها هشیاری انقلابی است، تا هرگز هیچ حادثه‌ای، ولو کوچک، از نظر دور نماند و هیچ واقعه‌ای خوشدلانه تعبیر و توجیه نشود. در

شرایط امروز ایران هر گروه انقلابی و طبعاً هر یک از اعضای آن باید همواره شب و روز در حالت آماده‌باشی بسر برند و صدای آژیر خطر را همواره بشنوند. باید توجه داشت که شیوه‌های تعقیب افراد روز به روز کامل‌تر و دقیق‌تر می‌شود. افتادن یک پلیس شناخته شده به دنبال یک فرد و تعقیب مستقیم او، که به سادگی می‌توان به وجودش پی برد، تقریباً از میان رفته و سازمانهای پلیسی افراد مبارز را به وسیله شبکه‌های تجهیزاتی تعقیب می‌کنند و چندین تن از افراد پلیس: پیر و جوان و زن و مرد که شباهتی به هم ندارند فرد مورد تعقیب را به نوبت به یکدیگر تحویل می‌دهند، تا وی متوجه نشود که کسی به دنبال دارد. استفاده از دوربین، اتومبیل‌های مجهز به دستگاههای فیلم‌برداری و غیره روز به روز گسترش می‌یابد و لذا باید متناسب با آن بر هوشیاری انقلابی افزود. به آنچه درباره سازماندهی کار مخفی و مقابله با پلیس گفتیم باید یک نکته اساسی را اضافه کرد و آن اینکه بهترین طریق سازماندهی کار مخفی ایجاد محیط طبیعی در اطراف گروه انقلابی است. هر گونه زیاده‌روی و به قول معروف «آرتیست‌بازی» زیان‌بخش است. هوشیاری و آماده‌باش را نباید تا بیماری روحی سوءظن همه جانبه نسبت به هر کس و هر حادثه گسترش داد، و اتخاذ تدابیر و اقدامات لازم را برای حفظ امنیت گروه نباید به معنای ایجاد چنان پله‌ها و موانع دست و پاگیر اضافی فهمید که خود آنها عامل جدیدی برای لو رفتن سازمان باشد. کسانی در این مبارزه موفق خواهند بود که با شمّ قوی و آنتن‌های گسترده خویش اندازه را در هر کاری نگاه دارند.

۳- به کار گرفتن سازمان مخفی

در سالهای اخیر، درباره گسترش فعالیت انقلابی و رابطه آن با امنیت و بالنتیجه موجودیت سازمان انقلابی دو نظریه افراطی از جانب مبارزینی که به سازماندهی کار مخفی اشتغال داشته‌اند، ابراز شده است. یکی اینکه موجودیت و یا بقاء سازمان هیچ است و فعالیت همه چیزها و دیگری - اگر چه به صراحت اولی بیان نشده - اینکه موجودیت و امنیت همه چیز است و فعالیت هیچ، اگر بگوییم و به این گفته اکتفا که این هر دو نظر نادرست است، در واقع چیزی نگفته‌ایم.

هر سازمان انقلابی از بطن انقلابی زاده می‌شود و تنها در جریان فعالیت است که استحکام می‌پذیرد و موجودیت خود را حفظ می‌کند. در عین حال هر سازمان انقلابی به طور عمده در جریان فعالیت است که به خطر می‌افتد و آسیب می‌بیند.

به علاوه مقصد نهایی از ایجاد سازمان انقلابی چیزی نیست جز گسترش فعالیت انقلابی. به عبارت دیگر سازمان انقلابی و فعالیت در ارتباط با هم وجود دارند و در عین حال از این ارتباط است که می‌توانند زیان ببینند. راه‌حل مشکل، نفی یکی از این دو نیست، بلکه تعیین تناسب درست میان آنها و درک درست معنای انقلابی است.

درباره تناسب بقاء و فعالیت سازمان مخفی چه می‌توان گفت؟ قبل از هر چیز اینکه این تناسب بسته به ۱- قدرت و استحکام سازمان ۲- شرایط مشخص لحظه ۳- نوع فعالیت انقلابی تغییر می‌کند. این سه عامل را با دقت بیشتری بررسی کنیم: قدرت و استحکام سازمان - هر گروه انقلابی مجزا، مانند کودکی به دنیا می‌آید، رشد می‌کند، کسب تجربه کرده وارد میدان می‌شود و لذا باید در فعالیت انقلابی «سن و سال» و درجه رشد خود را در نظر گیرد و در آنچنان فعالیت‌های انقلابی شرکت کند که اولاً از عهده‌اش برآید و ثانیاً بر اثر این شرکت قوی‌تر شود و نه ضعیف‌تر. اشتباه نکرده‌ایم اگر بگوییم که در آغاز پیدایش یک گروه، از دو افراطی که اسم بردیم افراط عدم توجه به موجودیت سازمان خطرناک‌تر است. فراموش نکنیم که نفس وجود سازمان انقلابی دارای اهمیت درجه اول است. هر کار انقلابی جدی تنها بر پایه موجودیت سازمان انقلابی امکان‌پذیر است زیرا صرف وجود سازمان انقلابی، به فرض که نخواهد دست به فعالیت وسیع هم بزند، به خودی خود محیط سیاسی را تغییر می‌دهد. وجود سازمان انقلابی به معنای وجود انرژی بالقوه است که هر لحظه می‌تواند به انرژی بالفعل بدل شود. هرگونه عدم توجه به موجودیت سازمانها و انداختن گروههایی که در کار پیدایش و جان گرفتن‌اند همه زیر ضربه دشمن، تا حد جبران‌ناپذیری زیانبخش است. ما به این معنا به اصالت موجود بودن سازمان معتقدیم، طبیعی است که متناسب با درجه رشد، هر سازمان انقلابی می‌تواند و باید وظایف بزرگتری به دوش گرفته فعالیت وسیع‌تری و با کیفیت بالاتری را به ثمر رساند. اگر یک سازمان انقلابی به حد معینی از رشد برسد و قادر به انجام وظیفه باشد، ولی از انجام این وظیفه، بدون دلائل مقنع، سر باز زند هرگز گسترش نخواهد یافت که سهل است، نیروی خود را از دست خواهد داد. اشتباه نکرده‌ایم اگر بگوییم که پس از جان گرفتن سازمان افراط نوع، یعنی اکتفا کردن به موجودیت و فرار از فعالیت خطرناک‌تر است. شرایط مشخص - تناسب درست میان گسترش و فعالی تأمین امنیت یک سازمان،

به طور مستقیم بسته به شرایط مشخص است که فعالیت در آن انجام می‌گیرد. کاری که در اوضاع و احوال معین کاملاً نادرست و یا لاقبل‌غیرلازم است، در اوضاع و احوال دیگر سودمند و حتی غیرقابل اجتناب و ناگزیر می‌شود، شرایط مشخص، از آنجا که کاملاً مشخص است، تن به توضیح نمی‌دهد. بررسی و ارزیابی آن تنها در حیطه اختیار و صلاحیت رهبری گروه و مبارزین انقلابی است. نوع فعالیت انقلابی - امنیت سازمان انقلابی بسته به نوع فعالیت این سازمان، به میزان بیشتر و یا کمتری به خطر می‌افتد. می‌توان گفت که انواع فعالیت آنچنان فراوان و دامنه آنها آنچنان وسیع است که هر مبارز انقلابی و به طریق اولی هر گروه انقلابی از همان اولین روز پیدایش خویش مشغول فعالیت باشد و در عین حال در امان بماند.

فعالیت انقلابی را شاید به طور مشروط بتوان به دو نوع عمده تقسیم کرد: یکی فعالیت درون حزبی، دیگری فعالیت برون حزبی، یعنی فعالیت در میان مردم. منظور از فعالیت درون حزبی احیاء و تحکیم سازمانهای حزبی، جلب افراد جدید، کوشش برای آموختن مارکسیسم - لنینیسم، آشنایی هر چه دقیق‌تر با سیاست حزب، کوشش برای کسب اخبار و بررسی خواسته‌های مردم و رساندن آنها به مرکز حزب، کمک به غنی‌تر کردن برنامه‌های رادیویی و مطالب نشریات مرکزی حزب، فراهم کردن وسایل کار از قبیل وسایل ضبط و تکثیر برنامه‌های رادیویی و تکثیر نشریات حزب، چاپ و انتشار تراکت و نظایر اینها است که دامنه بسیار وسیع دارد. در فعالیت درون حزبی تماس با مرکز حزب و کمک به گسترش فعالیت آن دارای اهمیت درجه اول است. چنین تماسی است که هر گروه کوچک مجزا را به جزئی از یک سازمان بزرگ بدل می‌کند و به فعالیت کوچک محلی آن جنبه کشوری می‌دهد و زمینه‌ای فراهم می‌کند که این گروه در انقلاب شرکت کند، چرا که چنین وظیفه‌ای را تنها یک سازمان مرکزی و در مقیاس کشوری می‌تواند در برابر خود بگذارد و نه هر گروه جداگانه. این نوع فعالیت انقلابی در عین حال که بسیار پرثمر است حداقل خطر را به همراه دارد و اگر با دقت کافی سازمان داده شود، می‌توان گفت که بی‌خطر است. در این نوع فعالیت هر گروهی، هر قدر کوچک باشد، می‌تواند شرکت کند. از جمله و بویژه می‌تواند ترتیباتی فراهم آورد که خبرهای زیادی جمع‌آوری کرده، به مرکز حزب برساند که هر آنچه قابل پخش و افشا کننده است با وسائل مرکزی در مقیاس کشور منتشر شود. هر آنچه پخش

شود در تحلیلها و ارزیابیها در نظر گرفته شود. از طریق تماس با مرکز حزب هر گروه کوچکی در عین حال می‌تواند در تعیین سیاست حزب و گسترش فعالیت آن سهم مناسبی داشته باشد. در فعالیت درونی حزب آموزش جدی مارکسیسم-لنینیسم و بالا بردن سطح معلومات تئوریک و سیاسی اعضای گروه نیز از مسائل درجه اول است. که باید از همان نخستین گام فعالیت انقلابی به طور جدی و پیگیر تعقیب شود.

منظور از فعالیت برون حزبی، فعالیتی است که هر سازمان و گروه انقلابی از طریق شرکت در مبارزات مردم و پخش نظریات حزب در میان آنها انجام می‌دهد. این جانب از فعالیت بی‌نهایت وسیع و گسترده و بی‌نهایت متنوع است. این فعالیت از کمک غیرمستقیم یک عضو گروه به بالا بردن آگاهی سیاسی و روشن کردن افراد زحمتکش آغاز می‌شود و بالاخره در شرایط اوضاع معین تا شرکت مستقیم در قیام مسلح خلق علیه رژیم حاکم و سپس ساختمان جامعه نو ادامه می‌یابد. در شرایط کنونی فعالیت در میان مردم را به شیوه اصلی می‌توان و باید انجام داد: یکی با استفاده از وسایل کاملاً مخفی، و دیگری با استفاده از وسایل علنی. طبیعی است که این دو شیوه دو ترکیب مناسب و تلقین صحیح کار مخفی و علنی می‌تواند نتیجه بخش باشد.

ابتدا چند کلمه‌ای درباره اقدام مبارزه‌جویانه با وسایل مخفی: این اقدام کارهایی نظیر انتشار تراکت، رساندن نشریات مرکزی حزب به مردم، نوشتن شعار بر دیوارها، تکثیر و پخش نشریات مرکزی، و انواع اقدامات دیگری را دربر می‌گیرد که گروه انقلابی بدون برقراری ارتباط علنی با توده مردم، برای افشای رژیم، برای بالا بردن آگاهی و پیکارجویی مردم به منظور شرکت در مبارزات آنها و متشکل کردن آنها انجام می‌دهد و می‌کوشد از این راه پیوند میان مردم و حزب را تحکیم کند و مبارزات مردم را گسترش دهد. اولین و مهم‌ترین شرط موفقیت در این گونه اقدامها غافلگیر کردن پلیس است. اقدام مخفی را باید در جایی و لحظه‌ای انجام داد که پلیس کمتر از همه منتظر آن است و بلافاصله پس از اقدام فوراً باید دست و پای سازمان را جمع کرد و باز هم در کمین نشست. دور فکر و تدارک اقدام غافلگیرانه بعدی بود. بدون شک در اینجا نیز قدرت و استحکام سازمانی گروهی که اقدام می‌کند و همچنین شرایط مشخصی که اقدام در آن انجام می‌گیرد، دارای اهمیت درجه اول و گاه تعیین کننده است. سازمان مستحکمی که

جان گرفته است در شرایط مساعد می‌تواند دست به اقدامات پشت سر هم و گاه منظمی بزند و سازمان کوچک و جوانی که هنوز جا نیفتاده، طبیعی است که قادر به این کار نیست و باید برای تدارک اقدامات خود دقت بیشتری صرف کند و با حوصله بیشتری در انتظار لحظه مساعد و غافلگیر کردن دشمن بنشیند. ولی به هر صورت، هر قدر هم که سازمان حزبی جان گرفته باشد، تا وقتی مخفی است مجبور است مخفی بماند و به طریق اولی در وضعی که ترور و اختناق فاشیستی بر کشور حکم میراند، باید اصل را بر غافلگیر کردن کامل دشمن و جنگ و گریز بگذارد و از درگیریهای مداوم و رویارویی حتماً برحذر باشد.

دومین شرط موفقیت در اقدام مبارزه‌جویانه مخفی «تمیز» کار کردن و به دست ندادن «برگه» است. باید اقدام مخفی را آنچنان به دقت تدارک دید و جوانب امر را سنجید که پلیس نتواند از روی آثاری که به جای مانده به سوی سازمان جهت‌گیری کند. در اینجا هم ملاحظات دقیق مخفی‌کاری لازم است که در صفحات پیش جوانبی از آن را گفتیم، و هم مقابله روحی و کوشش برای سردرگم کردن پلیس. روشن است که هر اقدام مبارزه‌جویانه مخفی از موجودیت یک سازمان مخفی و هویت سیاسی آن خبر می‌دهد و اگر پلیس از خود اقدام باخبر شود - که بسیار محتمل است این دو نکته را به خودی خود درخواهد یافت و گوش به زنگ خواهد شد. در این باره نمی‌توان کاری کرد. اما علاوه بر آن، هر اقدام مخفی در عین حال از درجه رشد سیاسی و سازمانی یک گروه مخفی و قدرت و جسارت عمل آن خبر می‌دهد، اینجاست که می‌توان و باید ترتیبی داد که پلیس اطلاع دقیقی کسب نکند و در صورت لزوم باید کوشید نیروی سازمان را کمتر و یا بیشتر از آنچه هست جلوه داد. تصمیم در این مورد با رهبری گروه است. در مورد گروههایی که تا حدودی جان گرفته‌اند، الزامی نیست که در تمام اقدامات همه گروه تجهیز شود، چه بسا می‌توان تنها شاخه معینی را مأمور انجام کاری کرد و شاخه دیگری را ذخیره نمود. باید برای هر اقدامی متناسب با خود آن نیرو فرستاد نه بیشتر. آنچه پرده استتار مناسبی برای همه گروهها به وجود می‌آورد، وجود سازمان مرکزی و نشریات مرکزی حزب است که امکان می‌دهد گروههای کاملاً مجزا از هم کار واحد و مشابهی را انجام دهند. در این صورت ایجاد تصور درستی از قدرت گروههای جداگانه و هویت سازمانی آنها برای پلیس تا حد غیرمقدور و دشوار خواهد شد. مثلاً بخش وسیع روزنامه (راه توده) و یا پیام معین

(کمیته برون‌مرزی حزب). وقتی این کار در مقیاس کشوری انجام شود و هر هوادار حزب در حد امکان خویش در آن شرکت کند، هم اقدام وسیع و مؤثر خواهد بود، هم به تحکیم و گسترش سازمان حزب کمک خواهد کرد و هم پلیس را سردرگم خواهد نمود. اگر (یک فعال حزبی) در تبریز مقاله‌ای (از «راه توده») را تکثیر کند و با پست دولتی به شیراز و اصفهان بفرستد و بالعکس، شبکه وسیعی به سود حزب کار خواهد کرد که خارج از دسترس پلیس است. در چنین کاری هر گروه دو نفری می‌تواند شرکت کند. آدرسها را می‌توان از روی روزنامه‌ها، از پلاک خانه‌ها و غیره، البته به طور کاملاً غیرمستقیم به دست آورد و یا اصولاً با دانستن نام خیابان و کوچه از روی نقشه‌های شهر، پاکتهای موردنظر را بدون نام گیرنده و یا نامهای فرضی و گاه اسامی کوچک، که بسیار فراوان و مشابه است، پست کرد. باید توجه داشت که هیچ روزنامه و تراکت و غیره را نباید به دست اشخاص داده، پخش در منازل و در صورت امکان محلهای کار و استفاده حساب شده و دقیق از پست دولتی راه مناسب پخش است. باید توجه داشت که آمد و شد در محلهای کار و مؤسسات تولیدی و ادارات حساب و کتاب دارد و احتمال لو رفتن پخش کننده تراکت در چنین محلهایی به مراتب بیش از پخش در کوچه و خیابان و منازل اشخاص است. پست دولتی بویژه در میان شهرهای بزرگ و در داخل این شهرها وسیله مناسبی است، که باید با مراعات دقیق همه جوانب کار مخفی از آن به خوبی استفاده کرد. یافتن و به کار گرفتن وسایل فنی برای پخش تراکت و استفاده از بالون و نظایر آن می‌تواند و باید مورد توجه گروهها باشد.

پس از هر اقدام مخفی باید بلافاصله وضع گروه را واریسی کرد و خبر گرفت که آیا همه مبارزین سالم به مواضع خود بازگشته‌اند یا نه. و سپس باید به جمع‌بندی نتایج کار و درجه اثربخشی آن نشست. اگر نوشته‌ای تکثیر و با پست ارسال شده شاید بتوان آدرسهای معین قابل کنترلی را هم در نظر گرفت و سپس به طور غیرمستقیم مطلع شد که آیا نامه‌ها می‌رسد یا نه، اما این نوع کنترل تنها وقتی سودمند است که حتی احتمال خطر دوری نیز بر آن متصور نباشد، فراموش نکنیم که حفظ موجودیت سازمان و تحکیم آن، چنانکه گفتیم، دارای اصالت است. اقدامات مبارزه جویانه با استفاده از امکانات علنی: این نوع اقدامات، چنانکه می‌دانیم، رسوخ در سندیکاهای کارگری، سازمانها و تعاونیهای دهقانی و سازمانهای کارمندان، زنان، جوانان و انواع سازمانها و مؤسسات علنی را دربر

می‌گیرد که توده‌ها در آن جمع باشند و یا هر سازمان علنی که به هر صورت بتواند پوششی برای فعالیت گروه به وجود آورد. تفاوت لحن اقدامات مخفی و اقدامات علنی - که به سود کار مخفی است. فقط یکی از تفاوتهاست این نوع اقدام تفاوت‌های دیگری هم دارند. از جمله اینکه اقدامات علنی اولاً به طور عمده با شرکت خود توده‌هاست، ثانیاً قشرهای وسیعی را دربر می‌گیرد و ثالثاً توده را متشکل می‌کند. و این تفاوتها به سود کار علنی است.

وقتی ما در یک تراکت مخفی مبالغ قابل ملاحظه‌ای اضافه دستمزد طلب و ضرورت و امکان کسب آن را نیز اثبات نماییم، هنوز این توده کارگر نیست که برای اضافه دستمزد اقدام کرده است. اما وقتی کارگران یک کارخانه اضافه مزد یک تومانی می‌خواهند و برای دریافت آن، در جلسه سندیکا رأی می‌دهند، یا شکایت‌نامه‌ای امضا می‌کنند و یا به شکلی از اشکال پشتیبانی عملی خود را از مطالبه آن نشان می‌دهند، این خود آنها هستند که از مرحله آرزو تمایل گام در جاده عمل گذاشته‌اند. اقدامات مخفی، هر قدر هم که خوب سازمان داده شود، نمی‌تواند توده‌های میلیونی را دربر گیرد. زیرا تراکت به دست همه کارگران نمی‌رسد و نمی‌تواند برسد و در همه آنها به یک نسبت اثر نمی‌گذارد، اما اقدام علنی، اگر همه‌گیر نباشد، بسیار وسیع است.

در شرایط ترور و اختناق کار مخفی روح و جان مبارزه انقلابی و رکن اصلی آن است. اما کار مخفی خواه ناخواه با کششی به سوی سکتاریسم و دوری از توده‌ها همراه است و تنها با تلفیق و درست کار مخفی با کار علنی و استفاده از امکانات علنی است که پیوند سازمان مخفی با قشرهای وسیع مردم تحکیم می‌شود و شرایط برای متشکل کردن و راه بردن توده‌ها فراهم می‌آید.

رسوخ در سازمانهای علنی از دو طریق مقدور است: یکی عضویت بلاواسطه اعضای گروه در این سازمانها و دیگری پیش بردن شعارها و سیاست موردنظر حزب در این سازمانها از راههای غیرمستقیم و باواسطه طبیعی است که اعضای یک گروه انقلابی در محل کار و زندگی خویش باید فعال باشند و جز در مواردی که رهبری گروه بنا به مصالح عالییه برای افراد معین روش دیگری را تعیین کرده باشد، اعضای گروه باید در همه مبارزات توده‌های پیرامون خویش شرکت کنند. شرکت در اینگونه فعالیتها، خود روپوش مناسبی برای کسی است که فعالیت مخفی دارد.

گروههای انقلابی باید با دقت و مطالعه کافی برای جلب مستقیم و غیرمستقیم، کامل و یا نسبی کسانی که در سازمانهای علنی فعالیتی دارند، بکوشند. یکی از موارد کاربرد اصل ترجیح کیفیت به کمیت در اینجاست، اگر بتوان یکی از اعضای مؤثر سازمان علنی معینی را به گروه جلب کرد، در واقع کار مؤثری انجام شده است. بدون تردید رهبری گروه در استفاده از امکانات چنین افرادی هرگز نباید راه افراط پیماید و باز و باز هم به این نکته توجه کند که نفس وجود حضور آنها در سازمان معین، انرژی بالقوه‌ای است که نباید آن را بی‌جهت به کار انداخت و هدر داد.

گروههای انقلابی می‌توانند به انواع وسایل ممکن نظریات معینی را به سازمان معینی به طور غیرمستقیم تلقین کنند. برقراری نوعی تماس غیرمستقیم با فعالین این سازمانها - و تغذیه آنها با اخبار، اطلاعات و آمارهای لازم، کوشش برای پیش راندن عناصر مثبت‌تر در درون سازمانهای علنی و مهم‌تر از همه ایجاد افکار عمومی و اعمال فشار از پایین به رهبری سازمانها و غیره و غیره طرق گوناگونی است...

اینک که یادداشتها به پایان می‌رسد، لازم می‌دانیم این فکر اصلی را دوباره تأکید کنیم که هیچ توصیه‌ای جای ابتکار و خلاقیت فکری مبارزان انقلابی را نمی‌گیرد.

مقابله با پلیس به طور کلی و مبارزه در شرایط پلیسی، مبارزه مغزهاست و تنها کسانی موفق می‌شوند که پویایی و تحرک داشته باشند و متناسب با شرایط مشخص تصمیم بگیرند.

بحران و انشعاب، علل و آینده آن

بحران در مارکسیسم ایرانی و مختصات آن

حزب توده در سالهای پیش از ضربه ۱۳۶۲-۱۳۶۱ و انحلال آن، دوران طوفانی و سرشار از بحران را طی کرده، که در تاریخ ۴۸ ساله آن بی‌نظیر است. این بحران تنها یک بحران سیاسی - تشکیلاتی، که در اثر شکست یک جریان سیاسی پدید آید، نیست و برتر و عمیق‌تر از آن یک بحران مضمونی و ایدئولوژیک است، که ناقوس زوال نهایی مارکسیسم ایرانی را می‌نوازد.

پیش از این حزب توده با دو بحران سیاسی - ایدئولوژیک در تاریخ خود مواجه بود:

بحران نخست، در سال ۱۳۲۶ با انشعاب جریان خلیل ملکی رخ داد. مضمون ایدئولوژیک این بحران، تقابل گرایشهای ناسیونالیسم غربگرایانه با انترناسیونالیسم شوروی‌گرایانه حزب توده بود، جریان انشعابی فوق‌عملاً طی سالهای بعد به یکی از بخشهای نحیف جریان ملی‌گرایی ایران بدل شد و در جامعه روشنفکران غربگرای ایران به حضور محدود خود ادامه داد. بحران دوم، در دهه ۱۳۴۰ ش. تحت‌تأثیر انشعاب جهانی مائوئیسم پدید شد و سپس با پیدایش موج «چریکیسم» و «چپ نو» به حذف پایگاه حزب توده در میان جوانان و دانشجویان چپگرا انجامید. در این بحران نیز، تقابل گرایش ملی‌گرایانه با انترناسیونالیسم شوروی‌گرای حزب توده جایگاه مهمی داشت.

بحران کنونی دارای محتوای عمیق‌تر و ابعاد گسترده‌تری، در قیاس با بحرانهای پیشین،

است:

۱- بحران کنونی یک بحران عام و مضمونی است، که نه تنها ساختار و اصول سازمان حزب توده، نه تنها مشی سیاسی آن و نه تنها وابستگی آن به انترناسیونالیسم پرولتری، بلکه بنیادهای ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم را آماج گرفته است. نمودهای این بازنگری و تجدیدنظر در اصول را، که به تدریج آشکارتر می‌شود، توضیح خواهیم داد.

۲- در بحران دهه ۱۳۴۰ مارکسیسم ایرانی، نوعی گرایش «اصالت‌گرایانه» مارکسیستی، بازگشت به اندیشه‌های «ناب» و «اصیل» مارکس و انگلس و لنین، از سوئی و از سوی دیگر گریز از فرهنگ لیبرالی و سوسیال‌دمکراتیک غرب و تمایل به انقلابیگری ضدامپریالیستی - ضدآمریکایی، که انقلابهای چین و کوبا و جنبشهای چریکی آمریکای لاتین و انقلاب ویتنام و انقلابهای ضدامپریالیستی جهان سوم الهام بخش آن بود، مشاهده می‌شد. در حالیکه در بحران کنونی، تحت‌تأثیر تحولات اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیستی و چین، گرایش به سوسیال‌دمکراسی چپ اروپایی غربی مشهود است. از این زاویه، گرایش فوق‌تا حدودی به جریان خلیل ملکی شباهت دارد.

۳- بحران کنونی تنها مختص حزب توده نیست. هر چند این بحران از درون بقایای حزب توده سرریز کرد، ولی به سرعت جریانات چپ «افراطی» و «ناب» و «اصالت‌گرا» را نیز تحت‌تأثیر قرار داد. بحران در جریان «راه کارگر»، که در سال ۱۳۶۳ برخی آن را «آلترنتیو» چپ «اصالت‌گرا» ارزیابی می‌کردند و انشعاب آن، بحران در سازمان «فدائیان خلق (اکثریت) و سایر طیف «فدائی» و... همه و همه، سمت و سوی واحدی را نشانه گرفته است و آن پیدایش جریانی است که خود را مدافع «مارکسیسم با گوهر دمکراتیک» می‌خواند. بحران کنونی نشان داد که مائوئیسم و تروتسکیسم و چپ افراطی و

«اصالت‌گرایی» (ارتدکسیسم) و «مارکسیسم ناب» (از نوع «راه کارگر») آلترناتیو مارکسیسم ایرانی نیست و شکست مارکسیسم سنتی، شکست عام مارکسیسم ایرانی در همه چهره‌های آن است.

۴- بحران کنونی مارکسیسم ایرانی، جزئی از بحران عامل مارکسیسم است و سرنوشت آن به شدت با سرنوشت جهانی ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم و تحولات اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی گره خورده و از آن تأثیر می‌گیرد.

۵- بحران کنونی مارکسیسم ایرانی، در تقابل با انقلاب اسلامی ایرانی شکل گرفت و در شرایطی رخ داد که مارکسیسم به فرجام محتوم خود رسیده بود و به عنوان یک جنبش بین‌المللی ضدامپریالیستی هرگونه جاذبه انقلابی‌گری و خطر خود را برای دنیای سرمایه‌داری غرب از دست داده بود. اگر در آغاز قرن بیستم، مارکسیسم مهم‌ترین پدیده ایدئولوژیک قرن محسوب می‌شد که چهره سیاسی دنیا را دستخوش تحولات گسترده ساخت و به پیدایش ساختار بین‌المللی دو قطبی انجامید، در سه دهه پایانی قرن بیستم درونمایه این جنبش به پایان رسید، و با طلوع امواج انقلاب جهانی اسلام، پدیده جدیدی در جهان رخ نمود که از سوی تحلیلگران غربی «اصول‌گرایی اسلامی» نام گرفت. مارکسیسم ایرانی در مقابله خود با کانون و مرکز ثقل و «ام‌القرای» انقلاب جهانی اسلام به سرعت فروپاشید و شدیدترین ضربات را خورد. بدینسان، در پایان قرن بیستم، از سوئی شاهد فروپاشی مارکسیسم و از سوی دیگر شاهد اعتلای امواج انقلاب جهانی اسلام می‌باشیم، که به عنوان عمده‌ترین نیروی انقلابی عصر نه تنها امپریالیسم جهانی، بلکه بنیادهای تمدن معاصر مادی و الحادی غرب را آماج گرفته است. بیهوده نیست که ایدئولوگها و استراتژیستهای بین‌المللی دنیای غرب، که در دهه‌های پیشین قرن بیستم «خطر کمونیسم» را عمده‌ترین دشمن خود می‌دانستند، امروزه در حالی که مرگ مارکسیسم را جشن گرفته‌اند، «اصول‌گرایی اسلامی» را مهیب‌ترین دشمن تمدن غرب در تمام طول تاریخ آن، اعلام می‌دارند.

مختصات اصلی بحران کنونی در مارکسیسم ایرانی چیست و چه آماجهایی را هدف نفی و تخریب و بازنگری قرار داده است؟ به طور اجمال این مختصات را می‌توان چنین بیان داشت:

۱- نفی حزب توده به مثابه یک ساختار فرتوت و غیرقابل اصلاح: بحران در حزب توده (و «اکثریت») با نفی سیاستهای حزب توده در چهار ساله اول انقلاب آغاز شد. معترضین در قبال سکوت رهبری جدید، خواستار نقد ریشه‌ای علل شکست حزب بودند

و این علل را در مبانی استراتژی و تاکتیک حزب در سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸ می‌دیدند. به تدریج این نفی عمق گرفت و گستره آن نه تنها سیاستهای حزب و نه تنها ساختار سازمانی حزب و نه تنها رهبران «بوروکرات» حاکم بر حزب (بویژه جناح فرقوی به رهبری حمید صفری و امیرعلی لاهرودی)، بلکه مجموعه حزب در کلیت آن را فراگرفت. دامنه نفی به تاریخ حزب امتداد یافت و ریشه بحران کنونی «عملکردهای حزب در سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰ پی‌کاو شد و بدینسان «جنبش اعتراضی» به نفی کامل حزب توده رسید.

در این زمینه انشعابیون و «معترضین» حزب توده، یک طیف را تشکیل می‌دهند در یک سوی این طیف جناح امیرخسروی - آذر نور - فرجاد قرار دارد، که با تأسیس «حزب دمکرات مردم ایران» در دیماه ۱۳۶۶ عملاً پرچم یک جریان جدید را برافراشت و خط نویی را پی گرفت. در سوی دیگر این طیف بخشی از: «جنبش اعتراضی» قرار دارد، که هرگونه اصلاح در ساختار حزب توده را نفی می‌کند، و خواستار یک انقلاب در درون آن است و ایجاد یک جنبش همگانی در میان اعضاء و هواداران حزب به منظور نفی کامل ساختار گذشته و ایجاد یک ساختار کاملاً نو را مدعی است.

در عین حال، طیف فوق می‌کوشد تا میان خود با سایر گروههای چپ «ناب» (مانند «راه کارگر») و چپ افراطی و مائوئیست در نفی کامل تاریخ «جنبش توده‌ای» مرزبندی کند و به عبارت دیگر خود را در چارچوب این «جنبش» و به مثابه برآیند و ثمره دیالکتیکی آن مطرح سازد.

۲- نفی برداشت سنتی از «انترناسیونالیسم پرولتری» و دعوی ایجاد «جنبش چپ مستقل ایران»: انشعابیون و معترضین به حزب توده برداشت سنتی حزب توده و سایر احزاب کمونیست از «انترناسیونالیسم پرولتری» را ثمره سنت استالینی کمیتزنی می‌دانند؛ که احزاب کمونیست را به زائده سیاست خارجی مسکو بدل می‌ساخت. آنها این وابستگی سنتی را «انترناسیونالیسم» می‌خوانند؛ که مضمون آن هم‌دردی و همبستگی بین‌المللی با سایر مارکسیستها در کشورهای سوسیالیستی و غیرسوسیالیستی است. همانطور که ملاحظه می‌شود آنان اصطلاح «انترناسیونالیسم واقعی» را برای بیان تجدیدنظرهای ایدئولوژیک فوق که در واقع بازگشت به اصول ایدئولوژیک احزاب سوسیال دمکرات اروپای غربی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است به کار می‌برند. با پیروزی انقلاب روسیه، لنین جناح چپ این احزاب را که در «انترناسیونال دوم» متشکل بودند، به انشعاب و تأسیس احزاب جدید با نام «کمونیست» فراخواند و این احزاب بر مبنای اصول لنینی «هژمونیسیم» و «سانترالیسم» و «دیکتاتوری پرولتاریا» در «انترناسیونال سوم» (کمیتزرن) مجتمع شدند.

بعدها، در دهه ۱۹۷۰، احزاب «ارو- کمونیست» با نفی اصول لنینی فوق به مواضع «انترناسیونال دوم» رجعت کردند و اکنون این گرایش، که در واقع به معنای نفی کامل لنینیسم است، همگانی شده و دامنه آن حتی حزب لنین، یعنی حزب کمونیست اتحاد شوروی، را نیز فراگرفته است. بدینسان، مرزی که لنین میان «احزاب کمونیست» و «احزاب سوسیال دمکرات» ترسیم کرد، عملاً در حال فروریزی است.

بنابراین می‌توانیم نفی لنینیسم را دقیقاً شاخص بحران کنونی جهان مارکسیسم و مارکسیسم ایرانی بدانیم.

۵- جلوه دیگر نفی لنینیسم، در مسایل سازمانی نمود می‌یابد. در کتاب حاضر دقیقاً با مختصاتی که لنین برای «احزاب طراز نوین» ترسیم نمود آشنا شدیم. در مقابل دیدگاه سازمانی لنین بود که منشویکها و سوسیال دمکراتهای «انترناسیونال دوم» دیدگاه «باز» (Loose) خود را از حزب کارگری عرضه می‌داشتند. جنبش نفی اصول لنینی تحزب در احزاب کمونیست، با ارو- کمونیستها آغاز شد و اکنون دامنه آن حزب کمونیست شوروی را نیز فراگرفته است.

«جریان نو» در مارکسیسم ایرانی، به شدت اصول لنینی تحزب را با عنوان «بروکراتیسم» و «فرمالیسم» زیر ضربه گرفته است و در عصیان علیه ساختار متمرکز و اداری حزب توده و سایر گروههای چپ، اصول دمکراتیک تحزب را بیان می‌دارد. این اصول جدید، در واقع ساختار احزاب سوسیال دمکراتیک غربی و «ارو- کمونیست» را مدل قرار داده، که به زعم آنان به معنای نفی استبداد و توتالیتاریانیسم در تشکل سیاسی است. نمونه بارز این پدیده در اساسنامه «حزب دمکراتیک مردم ایران» مشاهده می‌شود. روشن است که چنین سازمانهای «باز» تنها در شرایط دمکراسی غربی می‌توانند به عنوان یک جریان نهادی در ساختار اجتماعی- سیاسی حیات محدود داشته باشند و در عملیات براندازی، به سبک توطئه‌گری لنینی، کارایی ندارند.

در صفحات آینده در متن برخی اسناد انشعابیون و «جنبش اعتراضی» مختصات فوق را خواهیم دید.

سیر انشعاب: از «جنبش انفصالی» تا «جنبش اعتراضی»

گفتیم که پس از انحلال حزب توده، تنازع قدرت و درگیری در میان بقایای آن در خارج از کشور این برداشت را به کار می‌برند. باید توجه داشت که حذف واژه «انترناسیونالیسم پرولتری» در دهه ۱۹۷۰ توسط احزاب

«ارو- کمونیست» آغاز شد، که به جای آن واژه «همبستگی بین‌المللی» را به کار گرفتند. بر اساس این دیدگاه، جریان نو در مارکسیسم ایرانی، خود را «جنبش چپ مستقل ایران» می‌خواند.

۳- نفی سوسیالیسم واقعاً موجود: «سوسیالیسم واقعاً موجود» اصلاح رسمی است که توسط تئوریسینهای مارکسیسم برای تبیین پدیده سوسیالیسم دلالت داشت. انشعاب‌یون و معترضین حزب توده، واژه «سوسیالیسم بوروکراتیک» را در رابطه با «سوسیالیسم واقعاً موجود» به کار می‌برند و همپای توسعه جنبش دگرگون‌سازی در شوروی و بلوک شرق انتقادهای آنان نیز ریشه‌ای‌تر می‌شود. آنان در مقابل «سوسیالیسم بوروکراتیک»، نظام ایده‌آل خود را «سوسیال با گوهر دمکراتیک» و «سوسیالیسم با گوهر انسانی» می‌خوانند.

۴- گرایش به دمکراسی غربی: در بینش انشعاب‌یون و معترضین مارکسیسم ایرانی، تحت‌تأثیر زندگی در اروپای غربی و آمریکا و بحران اروپای شرقی و شوروی، گرایش به سمت دمکراسی غربی بسیار عمیق است. آنان در بازبینی شکست جریان‌ات چپ و میانه غربگرایی ایران در مصاف با انقلاب اسلامی، ریشه‌های این پدیده را در فقدان سنت «دمکراسی» در ایران و وجود پدیده ریشه‌دار «استبداد فکری و سیاسی» در فرهنگ ایران می‌دانند و به نوعی به تئوری «استبداد شرقی» مارکس و تیفوگل می‌رسند و بدینسان نسبت به سنتهای لیبرالیسم بورژوایی غرب شیفتگی شدید نشان می‌دهند. آنان سیاست گذشته حزب توده، که دمکراسی را تابعی از مبارزه طبقاتی می‌دید، محکوم می‌کنند. کاربرد اصطلاحات «سوسیالیسم با گوهر دمکراتیک»، در مقابل «سوسیالیسم بوروکراتیک» و «توتالیتریانیسم»، بیانگر همین گرایش ایدئولوژیک است.

در همین چارچوب نظری است که آنها بینش خود را در مقابل «مارکسیسم سنتی»، به عنوان «مارکسیسم نواندیش» می‌خوانند و به بازبینی مبانی ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم می‌نشینند. این تجدیدنظرطلبی در اصول، در واقع معنای نفی ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی آنان است. «نواندیشان» اصول بنیادی مارکسیسم، مانند «سانترالیسم» حاکمیت تک‌حزبی را رد می‌کنند و در مقابل آن «پلورالیسم سیاسی» به معنای حضور همه جریان‌ات سیاسی در چارچوب دمکراسی پارلمانی را اعلام می‌دارند. آنان اصول اساسی چون «هژمونیسم» که بانی پوشش «هژمونی پرولتاریا» به عنوان اصل اساسی، انقلاب سوسیالیستی بیان می‌شد و به معنای سرکردگی حزب کمونیست در انقلاب اجتماعی بود، و «دیکتاتوری پرولتاریا» را رد می‌کنند.

نخستین حرکت اعتراضی به حاکمیت جناح فرقوی بر کمیته مرکزی «پلنوم هجدهم»

توسط بابک امیرخسروی، ایرج اسکندری، فریدون آذرنور و فرهاد فرجاد آزاد اعضای کمیته مرکزی، آغاز شد. در نیمه دوم سال ۱۳۶۳ این درگیری در خارج از مرزهای حزبی بازتاب یافت و با افشاگریهای ایرج اسکندری در پاریس و نامه سرگشاده ۶۳ صفحه‌ای که با عنوان نامه به رفقا توسط آنان انتشار یافت، علنی شد. علنی شدن اختلافات درونی کمیته مرکزی جدید با تلاش بقایای رهبری حزب توده در انتشار مجدد نامه مردم همزمان بود. تشنج و بحران با انتشار اسنادی چون نامه به اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران (۲۵ اسفند ۱۳۶۳) توسط جناح فوق تشدید شد و توانست بخش مهمی از کادرها و اعضای حزب در آلمان غربی و فرانسه را تحت تأثیر قرار دهد. نیمه دوم سال ۱۳۶۳ را می‌توانیم دوران افشاگریهای اسکندری در فرانسه بنامیم.

سرانجام در مردادماه ۱۳۶۴، هیأت سیاسی «پلنوم هجدهم» به تعلق دو عضو اصلی (بابک امیرخسروی و فریدون آذرنور) و چهار عضو مشاور کمیته مرکزی (فرهاد فرجاد آزاد، محمد آزادگر، حسین انور حقیقی، سعید مهراقدم) دست زد. سه نفر اخیر سمت و سوی دیگری را پیش گرفتند و در شهریور ۱۳۶۵ با انتشار بیانیه انشعاب خود به گروه «راه کارگر» پیوستند. علیه اقدام هیأت سیاسی، جناح امیرخسروی به واکنش پرداخت و با انتشار نامه توضیحی به رفقای حزبی در رابطه با اطلاعیه «هیأت سیاسی» (مرداد ۱۳۶۴) مبارزه خود را شدت بخشید. جناح فوق در آذرماه ۱۳۶۵، به انتشار نشریه‌ای به نام پژواک پرداخت و از نیمه سال ۱۳۶۶ خود را «جنبش توده‌ایهای مبارز انفصالی» نامید. سالهای ۱۳۶۶-۱۳۶۵، «انفصالیون»، که به دلیل اقامت طولانی خود در اروپای غربی قدرت تحرک و مناسبات گسترده‌ای داشتند، توانستند بخش قابل توجهی از کادرها و اعضای حزب توده در اروپای غربی را به خود جلب کنند و بالاخره در دیماه ۱۳۶۶، با تشکیل کنگره مؤسسات موجودیت «حزب دمکراتیک مردم ایران» را اعلام دارند. گروه فوق از اردیبهشت ۱۳۶۷ به انتشار ارگان مرکزی خود با نام راه ارانی پرداخت.

دیدیم که در خرداد سال ۱۳۶۵، رهبری حزب منحل توده برای مقابله با بحران درونی خود به تشکیل اجلاسی به نام «کنفرانس ملی حزب توده ایران»، در کابل دست زد. در واقع «کنفرانس ملی» سرآغاز موج دوم انشعاب در درون حزب توده شد، که به «جنبش اعتراضی» موسوم گردید.

ویژگی موج اول، یعنی «جنبش انفصالی» محدود بودن آن به سازمانهای حزبی در غرب بود، در حالیکه موج دوم، یعنی «جنبش اعتراضی» بخش مهمی از کادرهای «متعصب» حزب بویژه در اتحاد شوروی و افغانستان را دربر گرفت و به صورت پدیده فرار از

شوروی و پناهندگی به غرب در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۶۶ به خطر جدی برای رهبری حزب منحل‌شده و سازمانهای امنیتی شوروی و افغانستان بدل شد. بسیاری از معترضین موجه طی اقامت ۵ ساله در شوروی و افغانستان با گوشت و پوست ماهیت «سوسیالیسم» آرمانی خود و بوروکراتیسم حزب توده را لمس کرده و به سرخوردگی و انفعال سیاسی - فکری رسیده بودند.

«جنبش اعتراضی» با حوادث مهمی چون استعفای اکبر شاندرمنی از عضویت «هیأت سیاسی» (۱۰ خرداد ۱۳۶۵) و انتشار بیانیه‌ی ما (خرداد ۱۳۶۵) با امضای محمدتقی برومند (عضو هیأت سیاسی)، «ناخدا انور» و محسن حیدریان (اعضاء کمیته مرکزی) آغاز شد. انتشار اسنادی چون نامه رحیم نامور (مهر ۱۳۶۵) و مصاحبه همسر محمدعلی جعفری (بهمن ۱۳۶۵)، نامه‌های سرگشاده اردشیر آوانسیان و اکبر شاندرمنی و ... به «جنبش اعتراضی» عمق بخشید، که افشاگریها و جنگ قلمی «انفصالیون» (جناح امیرخسروی) در توسعه آن سهم اساسی داشت.

۷ اسفند ۱۳۶۶، افشاگری «ناخدا انور» با نام پیام به کادرها و اعضای حزب توده ایران انتشار یافت و در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۶۷ افشاگریهای پر سر و صدا و مؤثر وی نقش مهمی در افشای حوادث درونی حزب ایفا کرد و بازتاب وسیع یافت.

در آبان و آذر ۱۳۶۷ «جنبش اعتراضی» در سازمانهای حزبی در باکو و کابل وسعت گرفت و به صدور قطعنامه‌هایی علیه رهبری حزب انجامید. رهبری حزب با کمک ارگانهای امنیتی و پلیسی به سرکوب خشن معترضین در شوروی و افغانستان دست زد. توده‌ایها و اکثریتی‌های مقیم شوروی و افغانستان با صدور نامه‌ها و قطعنامه‌هایی به نشر مواضع خود و افشاگری پرداختند و از نهادهای بین‌المللی چون «سازمان عفو بین‌الملل» و ... استمداد جستند.

گسترش «جنبش اعتراضی»، بویژه توسعه آن به شوروی و افغانستان، سبب شد تا برخی اعضای رهبری حزب توده، مانند حبیب‌الله فروغیان و سیاوش کسرایی و غنی بلوریان نیز به آن پیوندند و بکوشند تا خود را با موج رو به رشد و خردکننده آن همگام سازند... آنچه آمد سیری واقعه‌نگارانه و سریع بر حوادث بقایای حزب توده در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۶۲ بود. در تحلیل و تبیین حوادث فوق توجه به دو پدیده مهم ضرور است:

۱- «حزب دمکراتیک مردم ایران» و ماهیت آن

پیشتر، در پایان بررسی مواضع بقایای حزب توده، به تقارن تأسیس «حزب دمکراتیک

مردم ایران» (دیماه ۱۳۶۶) با مواضع جدید حزب توده در پلنوم بیستم آن اشاره کردیم و به درستی این پرسش را مطرح ساختیم که «آیا این تقارن تصادفی است؟» به عبارت دیگر، در یک مقطع زمانی شاهد بروز دو گرایش ناهم‌سو در جریان «سنتی» و «نواندیش» توده‌ای هستیم:

جریان سنتی (حزب توده) نیم‌نگاه خود را مایوسانه به درون کشور می‌دوزد و به عقب‌نشینی در مقابل نظام جمهوری اسلامی ایران دست می‌زند و بدینسان خود را با استراتژی منطقه‌ای اتحاد شوروی (که بر عامل پذیرش و ثبات جمهوری اسلامی ایران مبتنی است) همگام می‌سازد. از سوی دیگر، جناح انشعابی حزب توده همزمان به تأسیس یک حزب جدید دست می‌زند و با پرچم «نواندیشی» و با دعوی همگامی و الهام از سیاستهای گورباچف در اتحاد شوروی به سوی غرب می‌خزد و دست اتحاد خود را به سوی جریان‌های ضدانقلاب غربگرا دراز می‌کند.

تاریخ معاصر ایران به ما آموخته که به جریانات سیاسی غربگرای کشور همواره با دیده تردید بنگریم و عامل «دست سرویسهای اطلاعاتی» را در تأسیس و فعالیت آنها ملحوظ داریم. این نگرش ناشی از بدبینی و اعتیاد به تحلیل «اطلاعاتی» از پدیده‌های اجتماعی - سیاسی نیست، بلکه بینشی است محتاطانه و واقع‌بینانه، بررسی سیر فعالیت احزاب و گروههای سیاسی غربگرا در ایران، از مشروطه تا اکنون، در هر گام و با تأسف «دست بیگانه» را آشکار می‌سازد و امروزه، به یمن انقلاب شکوهمند اسلامی، دستمایه غنی برای این ادعای خود داریم. مگر دو جریان اصلی سیاسی غربگرا در ایران پس از شهریور ۱۳۲۰، که یکی با نام «حزب توده ایران» داعیه انقلابی‌گری داشت و دیگری با نام «جبهه ملی ایران» دعوی ملت‌گرایی و استقلال، سر در آبشخور قدرتهای رقیب جهانی نداشتند و طبق اسناد منتشر شده توسط سفارتخانه‌های شوروی و آمریکا تأسیس نشدند؟!

در تبیین پدیده «حزب دمکراتیک مردم ایران» نیز عامل وابستگی به سرویسهای اطلاعاتی قدرتهای جهانی باید مدنظر باشد. طبیعی است که این سخن بدان معنا نیست که بحران پدید شده در مارکسیسم ایرانی را برنامه‌ریزی سرویسهای جاسوسی بدانیم. زمینه‌های اجتماعی و فکری و سیاسی این بحران روشن است و درباره آن مشروحاً سخن گفته‌ایم. سخن بر سر آن است که استراتژیستهای اطلاعاتی بیگانه، که در دو بعد برنامه‌ریزی و عملیات در میان ضدانقلاب ایرانی مقیم خارج از کشور حضور فعال دارند، بکوشند تا بر امواج این پدیده جدید سوار شوند و آن را در کانال مطلوب خود سمت‌دهی کنند. این عمل در عین حال الزاماً بدان معنا نیست که همه فعالین این یا آن جریان عامل

مستقیم اطلاعاتی «غرب» یا «شرق» هستند، هر چند حضور چنین عواملی کاملاً محتمل است. این سمت‌دهی می‌تواند غیرمستقیم نیز باشد، که سرویس‌های اطلاعاتی قدرتمند جهانی در این زمینه تجربه طولانی دارند. برای مثال، در دهه ۱۹۶۰ گروهی از جوانان عضو «حزب کمونیست آمریکا» (وابسته به شوروی) به نفع مائوئیسم دست به انشعاب زدند و یک گروه جدید تأسیس کردند. سازمان «سیا»، که با دقت تحرکات درونی «حزب کمونیست آمریکا» را زیر نظر دارد، بلافاصله به حمایت و تشویق غیرمستقیم گروه فوق پرداخت و از جمله با تخصیص بودجه به خرید نشریات آن پرداخت. کمک غیرمستقیم «سیا» عملاً سبب شد تا تیراژ نشریات گروه فوق روز به روز افزایش یابد و به منبع تغذیه مالی آن بدل شود و از سوی دیگر رهبران گروه را نسبت به رشد چشمگیر نفوذ خود در جامعه و طبعاً تشدید فعالیت خود خوش‌بین سازد!

بر اساس این دیدگاه، در رابطه با «حزب دمکراتیک مردم ایران» دو احتمال را مطرح می‌سازیم:

الف: نخستین احتمال این است که «حزب دمکراتیک مردم ایران» با نظر شوروی و به منظور ایجاد آلترناتیو موازی با حزب توده ایجاد شده است. در این رابطه می‌توان این‌گونه تحلیل کرد که بقایای ورشکسته و متلاشی حزب توده، فاقد ارزش سیاسی و اطلاعاتی است و باری است بر دوش شوروی. شواهد نشان می‌دهد که شوروی به حزب توده در شرایط کنونی امیدی ندارد، و حتی از افتضاح آن شدیداً عصبانی است. سیاست گذشته حزب توده سبب شده که ضدانقلاب چپ از شوروی ناراضی شود، و در عین حال، به دلیل «حمایتهای» ریاکارانه حزب توده از جمهوری اسلامی، زمینه‌ای برای ائتلاف آنها و ایجاد آلترناتیو شوروی‌گرا («جبهه متحد خلق») موجود نباشد. ضدانقلاب چپ شدیداً از حزب توده متنفر است و آن را به عنوان یک گروه خائن، به هیچ عنوان به همکاری نمی‌پذیرد. این مسئله (انزوا در میان ضد انقلاب چپ) «در مورد اکثریت» نیز صادق است (البته کمتر از حزب). بنابراین، کارکرد حزب توده و اکثریت در جذب ضدانقلاب چپ به سوی شوروی ضعیف است و این وظیفه باید از طریق یک گروه دیگر، به اضافه اقدامات مستقل کا.گ.ب اجرا شود: گروهی که وابسته به شوروی باشد، ولی در عین حال دافع‌های حزب توده و اکثریت را نداشته باشد و برای «اپوزیسیون» میانه و چپ جذاب باشد.

عامل دیگر، سرخوردگی و گریز شدید تعداد کثیری از توده‌ایها و اکثریتی‌ها از حزب توده است.

ایجاد یک آترناتیو جدید، با مشی پر زرق و برق «انتقاد» از جنبه‌های منفی حزب توده، ولی در چارچوب همان مشی شوروی‌گرایانه حزب توده، می‌تواند بخشی از این نیرو را به خود جذب نماید و مانع انفعال آنها شود و برای شوروی پایگاه محدود فعلی را حتی‌الامکان حفظ نماید.

به حزب توده، در زمینه پرورش و جذب و متشکل ساختن عناصر شوروی‌گرا نیز امیدی نیست، تشکیلات حزب توده به شدت ضربه خورده و امکان احیاء آن وجود ندارد. به علاوه «اکثریت» به عنوان یک سازمان فعال و جوان وجود دارد که ضربه کمتری خورده و می‌تواند وظیفه فوق را بهتر از حزب توده انجام دهد و در صورت لزوم حتی عناصر فعال توده‌ای را نیز رأساً جذب و سازماندهی کند.

کا.گ.ب به خوبی می‌داند که حزب توده در وضع کنونی نمی‌تواند کارکرد اطلاعاتی داشته باشد و از این جهت یک نهاد «مرده» است. به علاوه، فعال بودن حزب توده نیز برای شوروی مناسب نیست، زیرا حزب توده یک سازمان رسماً وابسته است و فعال بودن آن می‌تواند بر مناسبات شوروی با جمهوری اسلامی ایران تأثیر منفی گذارد.^۱ و چه بهتر که در سیاست خود مواضع خصمانه خویش را علیه جمهوری اسلامی ایران تعدیل کند.

با توجه به عوامل پیش گفته، شوروی ترجیح می‌دهد که حزب توده محدود و منفعل

۱. آیا عملکرد تخریبی حمید صفری، به عنوان عامل رسمی کا.گ.ب در حزب توده که نقش مهمی در بحران درونی آن داشت، غیرعامدانه است؟ آیا شوروی‌ها از درجه نفرت کادرهای حزبی از صفری اطلاعی نداشتند؟ آیا با توجه به حساسیتی که در سالهای پس از انحلال نسبت به وی پدید شد امکان برکناری او وجود نداشت؟ و بالاخره آیا صفری با برنامه تنظیم شده هدف کنونی را دنبال نمی‌کرد؟

در اسناد منتشره از سوی انشعابیون و معترضین حزب توده، نکات متعددی وجود دارد که با تحلیل فوق همخوان است. خاوری و صفری بارها گفته‌اند که «ما احتیاج به ده‌ها هزار نفر نداریم، احتیاج به دهها نفر داریم. این یک اصل لنینی است!» (پاسخ به هجوناومه...، ص ۳۹). و «اگر ۱۵ نفر هم بماند برای ما کافی است» (نامه توضیحی...، ص ۵۴). صفری به جوانان توده‌ای مقیم شوروی چنین می‌گوید: «... بروید با یکی از این دخترهای روسی ازدواج کنید و همین جا بمانید، چه کار به تحصیل و سیاست دارید» (پاسخ به هجوناومه...، ص ۱۶). و بالاخره به این سخن رحیم نامور توجه شود:

«من رفیق صفری را متهم می‌کنم که حزب توده ایران را چه از لحاظ سازمانی و چه از لحاظ معنوی به ورشکستگی شوق داده است» (پژواک، شماره ۱۷، ص ۷). آیا حرکت صفری منطبق با سیاست خارجی شوروی نبوده است؟ توجه شود که در سالهای دهه ۱۳۴۰ که شوروی مناسبات گسترده‌ای را با رژیم شاه پی می‌گرفت، رهبرانی چون رادمنش و اسکندری را در رأس حزب توده کاشته بود که توان فعالیت سیاسی در داخل کشور نداشتند، ولی زمانی که در ایران شرایط انقلابی پدید شد به سرعت مهره فعال و توطئه‌گری چون کیانوری را در رأس حزب قرار داد. احسان طبری در کژراهه بی‌علاقگی شوروی به فعالیت حزب توده در دهه ۱۳۴۰ را بیان داشته است.

باشد و کا.گ.ب اهداف سیاسی - اطلاعاتی خود را از کانالهای دیگری (که پوشیده‌تر و کارآتر است) پی‌گیری کند. ولی عوامل فرعی زیر بقاء محدود حزب توده را برای شوروی مفید می‌سازد:

۱- ضرورت وجود یک «حزب کمونیست» پر سابقه و قدیمی «رسمی» بنابر ملاحظات دیپلماسی کمونیستی.

۲- ضرورت وجود بقایای محدودی از حزب توده برای آینده نامعلوم و غیرقابل پیش‌بینی و حوادث محتمل آتی، در جو متغیر و متلاطم جهان سوم و خاورمیانه.

۳- ضرورت وجود یک گروهک ایرانی مبلغ فرهنگ رسمی شوروی پرستانه و مارکسیسم شوروی‌گرا (عملکرد تبلیغی - ترویجی).

۴- انحلال کامل حزب توده به دلیل آنکه همواره به عنوان نماینده سیاست شوروی شناخته شده در حقیقت شکست قطعی شوروی در ایران تلقی می‌شود.

بنابراین، شوروی از سوئی سیاست حفظ حزب توده به صورت محدود و بی‌ضرر را پیش می‌گیرد و از سوی دیگر به تأسیس «حزب دمکراتیک مردم ایران» می‌پردازد. حزب فوق، آلترناتیوی است که در صورت سقوط متحمل جمهوری اسلامی ایران بتواند از طریق جایگاهی که در میان ضدانقلاب میانه و چپ کسب کرده، منافع آتی شوروی را محفوظ دارد.

ب: احتمال دوم این است که سرویسهای اطلاعاتی غرب در عملیات تخریبی خود علیه شوروی و نیروهای وابسته به آن از طریق عوامل مستقیم خود، که وجود آنها در میان رهبران «حزب دمکراتیک مردم ایران» متحمل است، و یا به طور غیرمستقیم جریان فوق را تأسیس کرده و یا به آن زمینه رشد داده‌اند. چنین حرکتی از سوی سرویسهای غربی سابقه مفصل دارد و اسناد فراوانی در افشای عملیات انشعاب در احزاب کمونیست و یا ایجاد گروههای چپ وابسته به غرب وجود دارد، که به یک نمونه آن اشاره کردیم. از آنجا که محیط فعالیت «حزب دمکراتیک مردم ایران» اروپای غربی است، طبعاً عملکرد سرویسهای غربی آسان می‌باشد.

قبلاً توضیح دادیم که سازمانهای امنیتی غرب (بویژه فرانسه و آلمان غربی و انگلستان) توجه ویژه‌ای به فعالیت در میان پناهندگان توده‌ای و اکثریتی معطوف داشته‌اند و می‌دانیم که در شرایط کنونی با توجه به بحران اروپای شرقی عملیات ادارات ضدکمونیستی «سیا» و «انتلیجنس سرویس» و «موساد» و... بسیار گسترده است و در واقع اصلی‌ترین برنامه‌های روز و بالفعل آنها را تشکیل می‌دهد. به علاوه، ایرانیان پناهنده در غرب عملاً در «تور»

امنیتی پلیس سیاسی این کشورها محصورند، که نسبت به خارجیان وابسته به احزاب کمونیست شوروی‌گرا حساسیت جدی دارند و به آنها به عنوان عوامل کا.گ.ب می‌نگرند. چنین حساسیتی بویژه در سازمانهای اطلاعاتی آلمان غربی بسیار شدید است.

عاملی که به تحلیل فوق قوت می‌بخشد، مواضع نشریه راه ارانی در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۶۷ است که به تدریج نه تنها از چارچوب شوروی‌گرایی سنتی خارج شده بلکه به سوی مواضعی گرایش جدی نشان می‌دهد که مسلماً منطبق با منافع و مصالح شوروی نیست. به علاوه، گروه فوق به افشاگریهایی دست می‌زند که زیان آن برای شوروی روشن است و بعید به نظر می‌رسد که مقامات حزب کمونیست و کا.گ.ب شوروی اجازه دهند یک گروه وابسته به آنان به چنین سمتی سوق یابد.^۱

به هر روی، در سالهای ۱۳۶۶-۱۳۶۳، جناح امیرخسروی در پیامها و نشریه خود (پژواک) چهارچوب مارکسیسم شوروی‌گرا را مراعات می‌کرد، ولی با تأسیس «حزب دمکراتیک مردم ایران» به تدریج این چارچوب را شکست و به سمت سوسیال دمکراسی چپ اروپای غربی متمایل شد. این گرایش تا بدانجا است که حتی در نوشتار خود سبک و سیاق سنتی کمونیستها را به دور ریخت و کوشید تا با زبان و واژگان (ترمینولوژی) غیر سنتی سخن گوید.^۲

باید گفت که رهبری جدید حزب منحل‌شده نیز به همین نظریه معتقد است و عملکرد «حزب دمکراتیک مردم ایران» را مشکوک ارزیابی می‌کند. نامه مردم در مقاله هجوآمیزی که در سال ۱۳۶۷ با عنوان «توطئه‌گونه شاخ دارد، نه دم!» علیه انشعابیون درج

۱. از جمله افشاگریهایی در زمینه عملیات ایزدایی پلیس شوروی علیه ایرانیان توده‌ای و اکثریتی و نیروگیری کا.گ.ب از میان ایرانیان پناهنده به شوروی (راه ارانی، شماره ۱۵، ص ۱۵) و عملیات رژیم کابل و سازمان امنیت آن (خاد) در کمک به رهبری حزب توده و... .

۲. سبک نگارش و ترمینولوژی احزاب کمونیست مشخص است. آنان در کاربرد اصطلاحات با دقت عمل می‌کنند و واژه‌های خاص و اصطلاحات و تعابیر فرمول‌بندی شده را به کار می‌برند مثلاً «جنبش جهانی کمونیستی» و «اردوگاه سوسیالیسم دو واژه فرمول‌بندی شده کمونیستی است و در مقابل «کمونیسم بین‌المللی» و «بلوک شرق» دو واژه متعلق به غرب است. «اردوگاه مارکسیسم» نیز یک اصطلاح غیرکمونیستی است. «اتحاد شوروی» نیز یک اصطلاح رسمی احزاب کمونیست است و غربی‌ها ترجیح می‌دهند با ضدیت اصطلاح «روسیه» و «روسیه شوروی» را به کار برند. در فرهنگ سیاسی آمریکا لججاج خاصی در کاربرد اصطلاح «روسیه» به جای «اتحاد شوروی» وجود دارد. البته، صرفنظر از بار ایدئولوژیک مسئله، باید توجه داشت که کاربرد اصطلاح «روسیه» برای اطلاق به کشور کنونی شوروی صحیح نیست. زیرا روسیه تنها به یکی از جمهوریه‌های شوروی دلالت دارد، در حالیکه مجموعه ۱۵ جمهوری کشور: اتحاد شوروی: (اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) را تشکیل می‌دهند. مثلاً یک شهروند شوروی ممکن است آذربایجانی، تاجیک، روس سفید، اکراینی و... باشد، در حالیکه منظور از «روس» کسی است که متعلق به «جمهوری روسیه شوروی» باشد.

کرد، چنین نوشت:

می‌نویسند «عناصر ضعیف یا خائن می‌توانند از صافی هر تشکیلاتی بگذرند و به درون آیند» ... نمونه‌وار از یزدی و شهریاری نام می‌برند. اما فراموش می‌کنند از عناصری چون بابک و آذرنور و فرجاد و آزادگر و اخیراً دن کیشوتی به نام «انور» یاد کنند... از میان این چهره‌ها، آنان که با مأموریت خرابکاری و متلاشی ساختن حزب خود را از «صافی» می‌گذرانند... ماهیتشان روشن است: مأمورند و معذور...^۱ در مقابل نیز، انشعابگران و معترضین به صراحت رهبری حزب توده را به وابستگی به «سرویسهای فراملیتی کمیترنی» (یعنی سازمانهای اطلاعاتی بلوک شرق) متهم می‌سازند.

۲- آینده مارکسیسم ایرانی

دیدیم که علیرغم امکانات گسترده‌ای که حزب کمونیست و کا.گ.ب اتحاد شوروی برای تجدید سازمان و بقاء حزب منحل‌شده در سال ۱۳۶۲ فراهم آورد، بقایای این جریان تحت تأثیر شکست مدتش خود در مصاف با انقلاب اسلامی به سرعت فرو ریختند و سیر محتوم به سوی تلاشی و زوال را طی کردند. چرخش استراتژی منطقه‌ای شوروی در سالهای اخیر، که با پیام تاریخی امام امت (قدس سره‌الشریف) به نقطه عطف خود رسید، بر حزب منحل‌شده و مارکسیسم ایرانی تأثیر گذارد و به فرسایش آن عمق و سرعت بخشید. در عین حال، شکست حزب توده به نحوی طبیعی، و نه تصادفی، با بحران اتحاد شوروی و اروپای شرقی پیوند خورد و چیزی نگذشته بود که طوفان تحولات اردوگاه سوسیالیستی ذهنیات و باورهای مارکسیسم ایرانی را زیر ضربه شدید گرفت. بدینسان، در سال ۱۳۶۸ و با توجه به سرعت و عمق تحولاتی که در جهان مارکسیسم می‌گذارد می‌توانیم با اطمینان از زوال نهایی مارکسیسم ایرانی سخن بگوییم. در این رابطه دو پرسش مطرح است، که می‌کوشیم آن را طرح و حتی المقدور پاسخ دهیم.

۱- در سال ۱۳۶۸، زمزمه‌هایی به گوش می‌رسد و از طرحهای جدید رهبری حزب توده برای احیاء آن سخن می‌رود. در واقع این نخستین بار نیست که رهبری حزب منحل‌شده طرحهای «بکر» برای بقاء این جریان در حال زوال پیش می‌کشد. آیا «پلنوم هجدهم» (آذر ۱۳۶۲) موفق به تداوم بقاء حزب منحل‌شده شد؟ آیا اعلام پرهیاهوی شعار

۱. نامه مردم، شماره ۲۰۸، ۱۳۶۸/۳/۳.

«سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران» و امکان بهره‌گیری از شیوه مبارزه مسلحانه در براندازی، در اعلامیه اردیبهشت ۱۳۶۴ حزب توده - اکثریت توانست کمکی به حفظ نیروها در پیرامون این دو گروهک بکند؟ آیا «کنفرانس ملی» (خرداد ۱۳۶۵) به عنوان آخرین تیر ترکش برای ترمیم ساختار پوسیده حزب توده کارا بود؟ و آیا سیاست تصفیه و تمرکز و سرکوبی که در «پلنوم بیستم» (دیماه ۱۳۶۶) به اوج خود رسید توانست راه به جایی برد؟ دیدیم که پس از همه این وقایع، سیر بحران و انشعاب و اعتراض گسترده بیشتری یافت و کیفیت نوینی به خود گرفت. اکنون رهبری بقایای حزب توده چه برگی در آستین دارد؟

در سالهای ۱۳۶۷، بویژه با توسعه «جنبش اعتراضی» در میان پناهندگان توده‌ای و اکثریتی مقیم شوروی و افغانستان، شاهد «معرض» شدن برخی اعضای رهبری حزب توده هستیم، که «صداقت» آنها بعید به نظر می‌رسد. از جمله، می‌بینیم که حبیب‌الله فروغیان، عامل سرشناس کا.گ.ب و عناصری چون سیاوش کسرایی و غنی بلوریان (اعضای هیأت سیاسی «کنفرانس ملی») به همدردی با «جنبش اعتراضی» می‌پردازند و می‌کوشند تا برای خود وجهه کسب کنند. آیا این تلاشی برای سوار شدن بر موج غیرقابل کنترل نیست؟ گفته می‌شود که گویا بالاخره «پروستریکای» گورباچف به درون حزب توده نیز راه یافته است! در اسفند ۱۳۶۷ یکی از رهبران «جنبش اعتراضی» چنین می‌نویسد:

گروه سه نفره حاکم بر حزب (خاوری، صفری، لاهرودی) که زیر تازیانه تحولات شگرف دوران ما در تنگنا قرار گرفته است، برای پس نماندن از قافله حفظ موجودیت خود با نقاب تازه به تلاش برخاسته است. چنانکه اخیراً دبیر اول فراکسیون سه نفره در باکو پلنوم فرمایشی آینده را چرخشی در اوضاع و احوال حزب اعلام داشت که همه تعلیق شدگان عضو کمیته مرکزی برای شرکت در آن دعوت خواهند شد.

متعاقب آن دبیر دوم در اجتماع بخشی از کادرها و اعضای حزب در برلین برای ماست مالی کردن جنایات و جرایم سنگین خود و هم‌مسلمانان خویش در ضربه زدن به حزب و جنبش کمونیستی میهن ما در یک انتقاد از خود فرمایشی از «مزایا» و «مواهب» پر خیر و برکت «نواندیشی» در جنبش کمونیستی جهان و ایران داد سخن داد و از اینکه این مهم در حزب، ناخودآگاه و از سر «بی‌اختیاری» به تأخیر افتاده و به انتقاد از خود پرداخت و مژده داد که «پلنوم» آینده سرفصل حلول نواندیشی در پیکر منجمد بوروکراتیسمشان است...

بدین ترتیب دگماتیک‌های حاکم بر حزب، که از تجدید حیات محافظه‌کاری در اتحاد شوروی و در سطح جنبش کارگری جهانی مأیوس شده‌اند، چاره‌ای جز پوست‌اندازی و هم‌رنگ جماعت شدن برایشان باقی نمانده است... «بمبی» که قرار است در پلنوم فرمایشی آینده «منفجر شود» چیزی جز طرح یک سلسله شعارهای تاکتیکی و استراتژیک اداری با رنگ‌آمیزی «نواندیشی» و شلیک از این سنگر به سوی منتقدین سرسخت بورکراتیسم حاکم و دیگر پیروان رادیکال سوسیالیسم علمی نیست... قاتلین رفقا جعفری و عربعلی جواهری، عاملین خودکشی‌ها و در بدری خانواده‌ها... واپس زدن دهها توده‌ای جان در خطر از مرز افغانستان و اتحاد شوروی به جرم آشنایی با این یا آن رفیق مغضوب در مهاجرت که باعث دستگیری و به زندان افتادن آنها گردید، تار و مار کنندگان زبده‌ترین کادرها و اعضای انقلابی حزب در پنج سال اخیر، فراریان از صحنه مبارزه انقلابی در میهن، مهاجرین نیم‌قرنی بیگانه از خواست و آمال توده‌های مردم، و به طور کلی آمرین دردناک‌ترین انحطاط سیاسی و اخلاقی در حزب از مسبین فروپاشی آن هیچ جای آبادی برای اعتماد و سازش و مذاکره برای نجات حزب از بحران عمیق با خود باقی نگذاشته‌اند.

درختی که تلخ است وی را سرشت
سرانجام گوهر به بار آورد
گرش برنشانی به باغ بهشت
همان میوه تلخ بار آورد^۱

همانطور که در نقل فوق مشهود است، بحران عمیق‌تر از آن است که بتوان آن را با چنین تشبثاتی مهار کرد. شاید اگر «جنبش اعتراضی» درون حزب توده مورد عنایت مسئولین شعبه بین‌المللی حزب کمونیست و کا.گ.ب شوروی قرار گیرد، ایجاد یک «انقلاب درون حزبی» توسط آنان و علیه رهبری کنونی و فرقه دمکرات آذربایجان، نه از بالا بلکه با تشکیل کنفرانسهای حزبی خودجوش و از پائین و بالاخره تشکیل «کنگره سوم» حزب توده امکان‌پذیر است.

در این رابطه توجه به یک نکته مهم ضرور است: دیدیم که بقایای معدود و متواری حزب توده در خارج از کشور، که شمار آنها به ۵۰۰۰ نفر می‌رسد و در میان آنها تنها حدود دویست نفر، عناصر کم و بیش فعال سیاسی می‌باشند، به شدت در فضای فرهنگی

۱. راه ارانی، شماره ۱۱، اردیبهشت ۱۳۶۸ (مقاله «تلاش تازه فراکسیون حاکم بر حزب توده ایران» نوشته محمدتقی برومند).

غرب جذب و استحاله شده و تحت تأثیر شعارهای ضدانقلابی جریانات «چپ» و میانه و راست ایرانی قرار دارند. در چنین فضای سیاسی فرهنگی، اگر «کنگره سوم» حزب توده و یا مجمع مشابهی تشکیل شود و واقعاً به یک «انقلاب» در ساختار حزب توده دست بزند، تنها با طرح شعارهای افراطی ضدانقلاب اسلامی از سوئی و انتقاد عمیق از وابستگی حزب توده در طول تاریخ آن به «سرویسهای فراملیتی کمیتزنی» و نقد شدید سیاستهای شوروی در ایران از سوی دیگر می‌تواند تمایلات ناراضیان را ارضاء کند. به علاوه، گرایش به انفعال سیاسی و تحلیل در محیط و شیوه زندگی غربی چنان در میان پناهندگان ایرانی گسترده است که به این نیرو امید نیست. مهم‌تر از همه چه کسی می‌تواند تضمین کند که منابع و عمال سازمانهای اطلاعاتی غرب در میان پناهندگان توده‌ای ایرانی از طریق شعارهای پرهیاهو به «کنگره» راه نیابند و رهبری جدید حزب توده را به دست نگیرند و آن را به بازار خرابکاری در سیاست منطقه‌ای شوروی بدل نسازند!

لازمه چنین «انقلابی» در درون حزب توده، نظر مساعد حزب کمونیست شوروی است. آیا حزب کمونیست شوروی با توجه به عوامل فوق حاضر به چنین ریسکی خواهد شد و استراتژی منطقه‌ای جدید خود را که به سوی پذیرش و توسعه مناسبات با جمهوری اسلامی ایران نظر دارد، به خاطر چنین نیروی بی‌آینده‌ای به مخاطره خواهد انداخت؟ «پروستریکای!» حزب توده اگر با نگاه به درون کشور «همراه باشد و مشی همگامی با سیاست خارجی مسکو را بپوید و امید مایوسانه به «قانونیت» در ایران را آشکارتر کند، مجبور است در برنامه و استراتژی خود عقب‌نشینی‌های بنیادی کند.

توجه داشته باشیم که «حزب کمونیست ترکیه» پس از دهه‌های غیرقانونی بودن تنها زمانی موفق شد در سال ۱۳۶۸ مجوز فعالیت قانونی کسب کند که عوامل متعددی توأم شد: اول، رژیم ترکیه در یک ژست دمکراتیک از دولت نظامی کنعان اورن به دولت انتخابی اوزال انتقال یافت، دمکراسی که بدون تردید طبق استراتژی واشنگتن طرح‌ریزی شده و هدف آن ایجاد ثبات در ترکیه است. دوم، این پدیده در شرایط جهانی رخ داد که بسیاری دولت‌ها کمونیسم را دیگر خطری برای براندازی احساس نمی‌کنند و حتی وجود یک حزب کمونیست را برای تکمیل سناریوی دمکراسی غربی مفید می‌دانند. سوم، تبلیغات مجامع بین‌المللی علیه دستگیری سران حزب کمونیست ترکیه. چهارم، بدون تردید رژیم جدید اوزال در این زمینه به توافقه‌های پنهانی با شوروی دست یافته است. پنجم، رژیم اوزال در شرایط کنونی که موج «اسلامگرایی» و نارضایی اقلیت کرد در این کشور رو به تشدید است. اعلام قانونیت «حزب کمونیست ترکیه» را به عنوان یک پوشش دمکراتیک

برای استتار سرکوب‌خشن نهضت اسلامی و جنبش‌های قومی مفید تشخیص داده است. علیرغم این همه عوامل مساعد داخلی و خارجی، حزب کمونیست ترکیه مجبور شد برای کسب «قانونیت» به دگرگونی‌های مهمی دست زند: نخست، با انحلال خود و وحدت «با حزب کار» ترکیه به تأسیس یک ساختار جدید حزبی با نام «حزب کمونیست متحد ترکیه» دست زد. دوم، در برنامه خود دو اصل اساسی، یعنی اصل ایدئولوژیک «دیکتاتوری پرولتاریا» و شعار سیاسی «خروج ترکیه از پیمان ناتو» را حذف کرد!

اصولاً معنای تحولاتی که اروکمونیسم پیام‌آور آن بود و اکنون گورباچف به احزاب کمونیست جهان توصیه می‌کند همین است: حرکت به سمت مشارکت با نظام‌های موجود و تلاش برای تبدیل احزاب کمونیست به نهادهای تثبیت‌شده در ساختار اجتماعی و سیاسی کشورها. لازمه چنین حرکتی نفی «دیکتاتوری پرولتاریا» و هژمونیک احزاب کمونیست (تلاش برای براندازی) و دادن تضمین‌های قطعی و اعتماد برانگیز در وفاداری حزب کمونیست به نظام موجود است. چنین است سمت و سوی تحویل استراتژی و تاکتیک مارکسیستی در دوران جدید.^۱ با چنین سمتگیری است که حزب کمونیست ایتالیا، که از بنیانگذاران ارو-کمونیسم است، به عنوان بزرگترین حزب کمونیست جهان غیرسوسیالیستی علاوه بر حذف ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم و اصولی چون دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی و تضمین قطعی پایبندی به «پلورالیسم سیاسی» و آراء مردم در برنامه خود، اخیراً حذف عنوان «کمونیست» را از نام خود در کنگره آینده بشارت داد. آیا چنین احزابی دیگر «کمونیست» هستند و آیا در چنین شرایطی می‌توان از بقاء ایدئولوژی مارکسیسم سخن گفت؟

حزب منحل‌شده اگر بخواهد خود را با این تحولات جدید بین‌المللی هم‌خوان کند، باید سیاستی با مضمون مشابه احزاب کمونیست ایتالیا و ترکیه در پیش گیرد که به معنای تأیید نظام جمهوری اسلامی ایران و تلاش برای کسب قانونیت در داخل کشور است. روشن است که چنین حرکتی سبب انزوای مطلق آن در میان ضدانقلاب مقیم خارج از کشور خواهد شد و معدود پایگاه خود را در میان اعضاء و هواداران از دست خواهد داد.

۲- آیا «حزب دمکراتیک مردم ایران» یک حرکت «اثباتی» است و نیروهای بریده از

۱. هم‌اکنون بحث‌های گسترده‌ای توسط تئوریسین‌های شوروی و احزاب کمونیست در زمینه مسائل اساسی انقلاب سوسیالیستی و دولت و نظام سوسیالیستی جریان دارد که حاوی تجدیدنظرهای بنیادی در اصول تئوریک مارکسیسم است. مباحث فوق نیازمند بحث مستقلی است.

حزب توده و طیف گروههای فدایی و «راه کارگر» و ... را به خود جلب خواهد نمود و به عنوان آلترناتیو مارکسیسم ایرانی به مرکز ثقل ضدانقلاب چپ بدل خواهد شد و یا یک حرکت «منفی» است، یعنی با ایراد ضربات قاطع بقایای هواداران گروهکهای فوق را به سوی انفعال سیاسی و فکری سوق خواهد داد؟

باید گفت که هم‌اکنون تحت‌تأثیر تحولات اردوگاه مارکسیسم از سوئی و تأثیرپذیری از فرهنگ سیاسی و شیوه زندگی غربی از سوی دیگر، و بحران همه گروههای مارکسیست ایرانی و انشعابات مکرر در آنها، پیدایش یک جریان کم و بیش مشابه مارکسیستی، که خود را «نواندیش» می‌خوانند، دیده می‌شود.^۱ به نظر می‌رسد که «حزب دمکراتیک مردم ایران» هم‌اکنون تنها گروه سیاسی است که با بافت فکری این عناصر همخوانی دارد و از نظر فکری می‌تواند آنها را ارضاء کند. بنابراین، «حزب دمکراتیک مردم ایران» دارای پتانسیل معینی برای رشد است. ولی این پتانسیل محدود است. زیرا ویژگی اساسی بحران مارکسیسم نه در سوی تجدید حیات و تحرک و فعال شدن آن، بلکه به سمت یأس و زدگی و بن‌بست ایدئولوژیک و انفعال سیاسی است. شکست اتوپی‌های مارکسیسم در ایجاد «مدینه فاضله» به درستی این پرسش را مطرح می‌سازد که این همه سختی برای چه؟ برای ساختن آینده‌ای که فرجام آن اتحاد شوروی یا چین است؟! بنابراین با توجه به پایگاه اجتماعی مارکسیسم ایرانی، یعنی اقشار متوسط و مرفه جامعه، و تعلق بنیادی آنان به فرهنگ مادی الحادی غرب، آینده «نواندیشان» ایرانی مارکسیسم را باید مرگ سیاسی و جذب آنان به خرده فرهنگ غربی ایران ارزیابی کرد.

«نواندیشی» مارکسیسم ایرانی با «نواندیشی» گورباچف و ارو - کمونیست‌ها هم‌سو نیست. شوروی امروزه به سوی مشارکت در ساختار اقتصادی و سیاسی جهانی حرکت می‌کند و در هر منطقه مبتنی بر این سیاست، استراتژی خود را تنظیم می‌کند. در اروپا، استراتژی منطقه‌ای شوروی به سوی پلورالیسم سیاسی و اقتصاد باز و بالاخره وحدت اروپا است، که در نهایت نقش فعال شوروی به عنوان یک قدرت اروپایی و همپای آن خشکیدن ریشه‌های حضور نظامی - سیاسی آمریکا در قاره فوق را آماج گرفته است. در خاورمیانه، شوروی سیاست پذیرش و احترام به انقلاب اسلامی ایران را دنبال می‌کند و حتی در شبه جزیره عربستان شاهد ادغام دو یمن هستیم، پدیده‌ای که از آن گریزی نیست. صرف‌نظر

۱. از جمله به مصاحبه بیژن رضائی از رهبران طیف «فدائی خلق» و مقاله راه کارگر با عنوان «نگاهی به تجدیدنظرطلبی آقای رضائی در مارکسیسم» شماره ۶۱، فروردین ۱۳۶۸ مراجعه شود.

از ارو- کمونیستها بسیاری از احزاب کمونیست (از جمله در الجزایر) سیاست پذیرش نظام موجود و تلاش برای حضور قانونی و نهادی در جامعه را پی می‌گیرند. ولی «نواندیشان» ایرانی مارکسیسم، جامعه خود را طیف ضدانقلاب غرب‌گرای مقیم خارج از کشور می‌دانند و هیچ‌گونه تعلق فرهنگی و روان‌شناختی به سوی توده‌های مردم مسلمان و ایران اسلامی احساس نمی‌کنند. لذا این «نواندیشی» به جای آنکه روح تحولات جهانی مارکسیسم را دریابد، تقلید و دنباله‌روی از «نواندیشان» جوامع غربی است. «نواندیشان» ایرانی مارکسیسم می‌خواهند خط سوسیال دموکراسی چپ اروپای غربی و خط حزب کمونیست ایتالیا را در ایران اسلامی پیاده کنند! در نتیجه تنها آینده‌ای که برای آن می‌توان متصور شد تبدیل مارکسیسم ایرانی به یک نهاد فکری- سیاسی نحیف در ساختار ضدانقلاب غرب‌گرای خارج از کشور است، راهی که پیش از این «نیروی سوم» و «سوسیالیست‌های» ایرانی پیموده‌اند. بیهوده نیست که «حزب دموکراتیک مردم ایران» شعار استراتژیک خود را تشکیل «جبهه وسیعی از نیروهای جمهوری خواه که معتقد به استقلال و آزادی و حاضر به پذیرش یک نظام دموکراتیک باشند»^۱ قرار داده است.

پایان سخن

بدینسان، سیر طولانی ما در تاریخ ۴۸ ساله حزب توده به مثابه عمده‌ترین جریان مارکسیسم ایرانی به پایان می‌رسد. در این گشت و گذار ما تنها به تبیین رویدادها بسنده نکرده و کوشیدیم تا در هر زمینه به عرضه تئوری نیز نظری بیفکنیم و بدینسان مجموعه‌ای را در اختیار خواننده ارجمند قرار دهیم که بتواند در تعمیق شناخت همه‌جانبه او از جریان غرب‌گرایی ایران، در سیمای چپ آن با گریزی به کلیات مؤثر باشد. در این کتاب ما به بسیاری اسناد منتشر نشده تاریخی - سازمانی - استناد جستیم و کوشیدیم تا در این کاوش تنها بر اسناد معتبر تکیه داشته باشیم. تصور ما بر این است که مجموعه حاضر می‌تواند در شناخت یکی از جریان‌های مهم غرب‌گرایی در تاریخ معاصر ایران مفید باشد.

تصویری که از سیر تاریخی - نظری حزب توده در ایران ارائه شد، تنها در تبیین تاریخی جامعه شناختی ایران معاصر اهمیت ندارد. علاوه بر این، هم‌پای جریان غرب‌گرایی چپ در ایران ما با پول تحول و دگرگونی مارکسیسم، به عنوان یکی از جریان‌های فکری - سیاسی مهم جهان، آشنا شدیم و سرنوشت آن را از آغاز تاکنون ترسیم کردیم. در دوران

۱. راه ارانی، شماره ۱۶، مهر ۱۳۶۸، ص ۱۷.

طولانی حاکمیت برژنف چنان یکنواختی و سکونی جهان مارکسیسم را فراگرفته بود، که پژوهشگران سیاست و ایدئولوژی در توجه بدان، اگر ضرورتی نمی‌بود، شوق و کششی نداشتند. در واقع، هر بررسی از مارکسیسم به تکرار ایده‌های یکنواختی می‌انجامید که به جز کسالت ثمری نداشت. در این دوران «مارکس شناسی» و «شوروی شناسی» به عنوان یک رشته آکادمیک به اشتغال تخصصی گروهی کارشناس حرفه‌ای بدل شده بود و در این میان آن چه بیشتر جاذبه داشت کاوش طرفه‌های مارکسیسم در گونه‌های مائوئیستی و چریکی چپ نو بود. در دهه ۱۹۷۰ با پیدایش ارو - کمونیسم در اروپای غربی به تدریج تحرکی در این رشته پدید شد، ولی این تحرک بیشتر به پژوهشگران غربی تعلق داشت که ارو - کمونیسم مسئله بومی‌شان بود. در دهه ۱۹۸۰ به تدریج طلیعه‌های بحران در اردوگاه سوسیالیستی نمایان شد و اکنون مرکز ثقل این بحران در منطقه خاورمیانه بود. انقلاب اسلامی ایران و شکست فاحش مواضع آمریکا و تحرکات جدید شوروی در منطقه و سپس تجاوز نظامی به افغانستان و سرانجام کشف پریه‌های توطئه براندازی حزب توده در ایران طلیعه‌های نخستین سقوط امپراتوری مارکسیسم را پژواک داد. و امروزه مارکسیسم دیگر یک پدیده سیاسی صرف و یا یک رشته تخصصی آکادمیک نیست. بحران عام و مضمونی مارکسیسم به مهم‌ترین حادثه پایان قرن بیستم بدل شده و توجه نه تنها پژوهشگران و روشنفکران و سیاستمداران، بلکه عامه مردم را در سراسر جهان به خود جلب کرده است.

این تحولات به حق پرسشهایی را مطرح می‌کند که چهره آینده جهانی در قرن بیست و یکم میلادی در گروی آن است. این کنکاشی از سر تعلق ایدئولوژیک و سیاسی نیست، بلکه کنجکاوی هر انسان و اهل اندیشه درباره آینده بشریت است. غرب متفرعن و مغرور از رفاه و رشد تکنولوژی سخت به پایکوبی برخاسته و دیوانه‌وار پیروزی تمدن کاپیتالیستی و فرهنگ مصرف‌گرایانه آن را هوار می‌کشد. آمریکای کابوی با سقوط رقیب سوسیالیستی، اکنون خود را یکه‌تاز پهنه گیتی می‌داند و به خود اجازه می‌دهد تا سبکسرانه تجاوز بی‌بند و بار به کشور بی‌پناه و کوچک پاناما را سازمان دهد و برای پلیس خود حقوق برون‌مرزی در سراسر جهان قائل شود. آیا این سرمستی جاودان است و بحران جهان سوسیالیسم، در واقع ناقوس زوال غرب سرمایه‌داری را نیز به صدا در نیاورده؟

گروهی با ساده‌اندیشی مفرط به تحولات اردوگاه مارکسیسم می‌نگرند. از دیدگاه آنان حوادث اخیر، حامل هیچ تحول ریشه‌ای در استراتژی جهانی ابرقدرت شوروی و مسایل درونی آن نیست و در پهنه ایدئولوژی نیز سخن از مرگ مارکسیسم در میان نیست. آنچه

می‌گذرد تنها و تنها در چارچوب دو تاکتیک قابل بررسی است: نخست، ترفند جدید گورباچف برای نو کردن تکنیک‌ها و ابزار مارکسیسم در عرصه سیاست و ایدئولوژی و نوسازی اتحاد شوروی به عنوان یک ابرقدرت و مارکسیسم به عنوان یک ایدئولوژی با مقتضیات روز. دوم، ساخت و پاخت سران دو ابرقدرت برای تجدید تقسیم جهان میان خود! شاید اکنون، در آغاز سال ۱۹۹۰ میلادی، جدیدترین تحولات شگرف اتحاد شوروی و اروپای شرقی مدافعان اندکی برای این تحلیل ساده‌اندیشانه باقی گذارده باشد. متأسفانه آن قدر که تحولات سیاسی بلوک شرق پژواک جهانی می‌یابد، تلاش برای پیگیری تحولات ناچیز است و بسیاری پژوهشگران از طوفانی که همه مبانی نظری ایدئولوژی مارکسیسم را فراگرفته تصوری ندارند. در کتاب حاضر کوشیدیم نیم‌نگاهی، هر چند ناکافی، به این پدیده بنیادی در مارکسیسم ایرانی داشته باشیم. گستره و عمق تجدیدنظرطلبی نوین در مارکسیسم به حدی است که به اعتقاد ما دیگر نمی‌توان از حیات این مکتب سخن راند.

پیوستها

۱. افشاگری‌های سران حزب توده

بدون تردید، افشاگری‌های سران حزب توده در مصاحبه‌های متعدد رادیو - تلویزیونی، مستندترین و مستدل‌ترین دادنامه مردم ایران علیه خیانت‌های این حزب و عالی‌ترین سندی است که دستاوردهای کم‌نظیر و سترگ عملیات فروپاشی حزب توده را نشان می‌دهد. در ادامه از میان مجموع این افشاگری‌ها جامع‌ترین آن را انتخاب کرده و درج می‌کنیم. این افشاگری‌ها که طی ۳ برنامه انجام گرفت، خود گویای همه چیز است.

الف: میزگرد سران حزب توده - جلسه اول^۱

در آغاز این میزگرد محمدعلی عمویی (اداره کننده میزگرد) خود را معرفی کرده و گفت:

با درود به امام خمینی، رهبر بزرگ انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، با درود به ایثارگران جبهه‌های نبرد علیه متجاوزین بعث عراق و با سلام به مردم شریف و قهرمان که با حضور یکپارچه خود در سنگرهای کار و پیکار پیروزیهای افتخارآفرینی را موجب گشتند.

من، محمدعلی عمویی عضو هیأت سیاسی و عضو هیأت دبیران حزب توده ایران، فعالیت سیاسی خود را از سال ۱۳۲۵ - ۱۳۲۴ هنگام تحصیل با عضویت در سازمان جوانان توده آغاز کردم. پس از گذراندن دوره دانشکده افسری از ۱۳۲۸ به سازمان افسران حزب پیوستم و در سال ۱۳۳۳ همراه با سایر افسران سازمان دستگیر و تا ۱۳۵۷ به مدت نزدیک به ۲۵ سال در زندان رژیم گذشته بودم. در آستانه انقلاب همراه با سایر زندانیان سیاسی از

۱. سیمای جمهوری اسلامی ایران، ۱۱ مهر ۱۳۶۲.

زندانیان آزاد شدیم و با آغاز فعالیت مجدد علنی حزب به حزب پیوستیم. در پلنوم شانزدهم حزب که در اسفند ۱۳۵۷ در خارج از کشور تشکیل شده بود غیاباً به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شدم، سپس به عضویت هیأت سیاسی و هیأت دبیران درآمدم و آخرین مسئولیتم مسئولیت شعبه روابط عمومی حزب بود و تا هنگام دستگیری این مسئولیت را به عهده داشتم.

انگیزه افشاگری

تاکنون مصاحبه‌های چندی توسط رهبران و مسئولین حزب توده ایران از صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران پخش شده که از بخشی از اقدامات خلاف، غیرقانونی و خائنانه حزب پرده برداشته است.

این مصاحبه‌ها که از زبان رهبران حزب بیان می‌شود افشاگر بسیاری از مسایلی است که هرگز و در هیچ یک از آثار و نشریات حزب به آنها اشاره‌ای نشده، بلکه برعکس همواره برای پنهان داشتن آنها و احتراز از مطرح شدن آن کوشش به عمل آمده است. اگر چه نظام جمهوری اسلامی از چنان استحکام و از چنان حمایت عظیم مردمی برخوردار است که حزب را در دست یافتن به کلیه هدفهایش ناکام می‌ساخت، ولی از آنجا که مجموعه فعالیت‌های سیاسی، تشکیلاتی، مطبوعاتی و تبلیغاتی حزب دارای آثار منفی و مخربی بوده که به ویژه بر اذهان قشر محدودی از جوانان ساده‌اندیش، اثر می‌گذاشت و آنها را به گمراهی کشانده بود، افشای ماهیت واقعی اقدامات و بیان حقایقی که همواره وارونه جلوه داده می‌شد می‌تواند کمکی باشد به آن عده معدود از هوادارانی که هنوز به گذشته و راه حزب دل بسته‌اند و نمی‌دانند که در چه باتلاقی گام نهاده‌اند و به سوی چه ورطه هولناکی سوق داده می‌شوند. باشد که با توجه به این مصاحبه‌ها به خود آیند و بیش از آنکه مرتکب جرایم سنگین شوند خود را از تار و پود القائات گذشته رها سازند و صادقانه به سوی مردم و به سوی جمهوری اسلامی ایران روی آورند و در پناه قانون زندگی شرافتمندانه‌ای داشته باشند. با چنین نیتی و نیز با این انگیزه که به جبران تبلیغات دروغین و تظاهرات ریاکارانه‌ای که حزب طی ۴۲ سال موجودیتش عرضه داشت و در جهت فریب مردم گام برداشت، واقعیات اقدامات و عملکرد حزب را با مردم در میان بگذاریم و از این راه دین بزرگی را که نسبت به آنها احساس می‌کنیم ادا نمائیم.

در اجرای این نیت بر آن شدیم که مصاحبه جمعی، در واقع میزگردی با شرکت رهبران و مسئولان حزب ترتیب دهیم و تا آنجا که در حوصله یک برنامه تلویزیونی است، کارنامه

حزب را به بحث گذارده و چهره واقعی آن را نمایان سازیم.

برخورد بازجویان

ممکن است سؤالی برای کسانی پیش بیاید که چگونه است کسانی که سالیان دراز در راه معینی قدم برداشته‌اند و دارای سوابق فعالیت سیاسی دراز مدتی هستند و از تجربیات زیادی برخوردارند، در فاصله‌ای به این کوتاهی از نظریات خود عدول کنند و حاضر به افشای ماهیت واقعی اقدامات گذشته بشوند و در مصاحبه‌های این چنینی شرکت کنند؟ توضیحاً به اطلاع می‌رسانم که این جریان، جریانی خلق‌الساعه و ناگهانی نبوده. از بدو دستگیری در جریان بازجویی‌ها، در جریان بحث‌ها و مذاکراتی که بازجویان و کسانی که در زندان با ما سر و کار دارند داشتیم، مراحل مختلفی را طی کردیم. حتی می‌توانم اشاره کنم به اینکه در بین ما کسانی بودند که در برخوردهای اولیه خود با بازجویان جوانی که امر تحقیق را به عهده داشتند، آنها را کم تجربه‌تر از آن می‌دانستند که امر بازجویی از فردی را که دارای فعالیت سیاسی دست کم دو یا سه برابر سن بازجو داشت انجام بدهد. ولی زندگی، برخوردهای صادقانه، صمیمانه، مخلصانه و چگونگی بحث‌ها، فرصتی که در سلول‌های زندان برای عطف به گذشته، برای تجزیه و تحلیل آنچه که در گذشته رخ داده بود، همه اینها دست به دست هم می‌داد و انسان را با حقایقی مواجه می‌کرد که لاجرم نیاز به پذیرش و ضرورت درک واقعیات و احساس دینی که از این بابت متوجه شخص می‌شد، [است].

در برخورد با چگونگی عملکرد بازجویان و برادرانی که در زندان با ما سر و کار دارند به گمان من دو عامل اصلی موجب چگونگی و ماهیت این نوع برخورد است. ماهیتی که ویژگی آن برخورد جدی، وظیفه‌شناسی همراه با دلسوزی و صمیمیت و برادری توأم بود. این دو عامل، به گمان من، در وجود این بازجویان ناشی از حقانیت نظام، حقانیت راهی که در پیش دارند و ایمان و اعتقادی که به راه خود دارند، می‌باشد. این دو در وجود این جوانان عجین شده. واقعاً جوانند. شاید به گفته آن دوست ما کم تجربه هم باشند. ولی دوران، دوران انقلاب است. جوانان کم تجربه در کوران، دو سه سالی که همه گونه باری را بر دوش کشیدند تا انقلاب را به ثمر رسانند و از دستاوردهایش این چنین دفاع می‌کنند. کمی تجربه به زودی پربار [شده و] به ثمر می‌نشیند و ما نمونه‌های بسیاری از آن را چه در جبهه‌های نبرد، چه در پشت و چه در سنگرهای دیگری و از این نوع در زندان، در جریان بازجویی، در جریان بحث‌های صمیمانه و صادقانه‌ای که انجام می‌گیرد و اثراتی که بر

متهمین می‌گذارد و واقعاً آنها را به فکر و می‌دارد و به این ترتیب است که با حقایقی روبرو می‌کند که به واقع بایستی در مقابل حقیقت سر تسلیم فرود آورد. ما اینک در برابر حقایق قرار گرفتیم و به حق خود را موظف می‌دانیم که به آن گردن بنهیم و با بیان واقعیات به وظیفه وجدانی خود عمل کنیم.

تبلیغات دشمنان انقلاب

در ارتباط با مسایل دستگیری و بازجویی شنیده می‌شود که رادیوها و دستگاههای تبلیغاتی دشمنان انقلاب و جمهوری اسلامی ایران چنین ادعا کرده‌اند که گویا مصاحبه‌ها تحت فشار جسمی و روانی یا در اثر تأثیرات داروهای شیمیایی بوده و در این میان کسانی به نام «کمیته برون مرزی» حزب و یا سازمان جوانان توده با این جریان همصدا شدند و این گونه شایعات را دامن زدند. مثلاً در اعلامیه‌ای که کمیته برون مرزی حزب توده ایران تحت عنوان به «تفتیش عقاید پایان دهید»، در تاریخ ۶۲/۲/۲۰ منتشر کرده چنین می‌خوانیم:

دستگاه تزییقی نیروهای راست که اهرم‌های حاکمیت را در جمهوری اسلامی ایران در دست خود متمرکز ساخته است با اعمال خشن، شکنجه‌های بدنی و روانی و به کارگیری آخرین دست‌آوردهای لابراتواری سازمانهای جاسوسی «سیا» و ... به مردم جهان نشان داد که از اعمال هیچ جنایتی برای بدست آوردن اعترافات کوتاهی نمی‌کند تا افسانه جاسوسی رهبران حزب توده ایران را به مردم ایران و جهان القا نماید.

و یا اعلامیه مشابهی همین کمیته در تاریخ ۶۴/۴/۱۲ منتشر می‌کند و چنین می‌گوید:

نیروهای راست‌گرا به حزب طبقه کارگر یورش برده و پس از جملاتی از این نوع مجدداً مسأله دستگیری، شکنجه و حتی قتل پاره‌ای از رهبران، کادرها و هواداران حزب را مطرح می‌کند. البته در همین رابطه یکی از حاضران در این جلسه مصاحبه، که خود به هنگام دستگیری بخشی از اعضای رهبری حزب، به صدور اعلامیه‌ای نظیر آنچه که گفته شد پرداخته بود توضیحاتی در این زمینه خواهند داد.

سپس، میزانی (دبیر دوم کمیته مرکزی حزب توده) گفت:

دروغ به امام خمینی، رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی. دشمن به تحریف واقعیات و زشت جلوه دادن نظام جمهوری اسلامی ایران دست می‌زد و این ترفندها نه به حمایت از رهبران حزب که به دشمنی با انقلاب ایران و مردم ایران ابداع شده است.

همانگونه که اشاره شد، شرکت‌کنندگان در مصاحبه با رضایت خاطر در این برنامه‌ها شرکت می‌کنند و آن را یک وظیفه وجدانی خود می‌دانند و اطمینان دارند که کسی به این گونه شایعات دشمنان انقلاب و جمهوری اسلامی ایران وقعی نخواهد گذاشت. اینک پردازیم به برنامه مصاحبه. اما پیش از طرح سؤالات از شرکت‌کنندگان در میزگرد تقاضا می‌کنم ضمن معرفی خود سوابق فعالیت سیاسی و مسئولیت خود را در حزب بیان کنند.

معرفی شرکت‌کنندگان در میزگرد

سپس منوچهر بهزادی خود را معرفی کرد و چنین گفت:

من منوچهر بهزادی در سال ۱۳۲۴ عضو سازمان جوانان حزب توده ایران شدم. از سال ۱۳۲۵ تا هنگام دستگیری در بهمن‌ماه ۱۳۶۱ عضو حزب بودم و در سال ۱۳۳۳ به خارج از کشور رفتم. پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به ایران بازگشتم. آخرین مسئولیتم عبارت بود از عضویت هیأت سیاسی، هیأت دبیران و مسئول شعبه مطبوعات.

غلامحسین قائم‌پناه، عضو کمیته مرکزی حزب توده، خود را معرفی کرد و گفت: من غلامحسین قائم‌پناه، در سال ۱۳۲۴ از طریق سازمان به عضویت حزب توده درآمد و در سال ۱۳۳۰ به شوروی پناهنده شدم. در سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۸ در آلمان شرقی در دبیرخانه کار می‌کردم. در دوران اقامت در خارج با سازمان امنیت شوروی (کا. گ. ب) همکاری داشتم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی شکوهمند با اعضای دبیرخانه به ایران آمدم و آخرین مسئولیتم عضو کمیته مرکزی حزب منحل‌توده و عضو هیأت تحریریه نامه مردم و عضو شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی حزب.

پس از آن، مهدی کیان، اظهار داشت: من مهدی کیان، عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و سرپرست شعبه مرکزی کارگری، در آبان ۱۳۲۳ با عضویت در سازمان افسری در مشهد وارد حزب شدم و در سال ۱۳۵۵ به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شدم. از افسران شرکت‌کننده در قیام افسران خراسان و وقایع آذربایجان هستم. در آذرماه ۱۳۲۵ به شوروی پناهنده شدم و تا مهر ۱۳۵۸ در خارج از کشور بودم. به هنگام اقامت در شوروی در ارتباط با شغلی که داشتم با سازمان امنیت شوروی «کا. گ. ب» همکاری داشتم. پس از پیروزی انقلاب به کشور بازگشتم. در مدت اقامت سه سال اخیر، در هیأت تحریریه روزنامه مردم و شعبه مرکزی حزب به کار پرداختم. آخرین مسئولیتم سرپرستی شعبه مرکزی کارگری حزب بود.

آنگاه بقیه اعضای کمیته مرکزی خود را به این شرح معرفی کردند:
 من آصف رزم‌دیده، عضو کمیته مرکزی، در سال ۱۳۴۰ در ارتباط با تشکیلات تهران، به عضویت حزب توده درآمدم و در سال ۱۳۴۵ دستگیر شدم. همراه انقلاب شکوهمند اسلامی از زندان آزاد شدم و در شعبه کارگری مرکز مشغول فعالیت بودم.
 من عباس حجری، در سال ۱۳۲۴ به عضویت حزب توده افسران درآمدم. در سال ۱۳۳۳ با لو رفتن سازمان نظامی حزب دستگیر و زندانی شدم. در آستانه انقلاب از زندان آزاد شدم. در پلنوم شانزدهم حزب به عضویت کمیته مرکزی حزب برگزیده شدم و پس از شروع کار مجدد حزب در ایران به عضویت هیأت سیاسی و هیأت دبیران [درآمدم] و مسئولیت‌م مسئول سازمان ایالتی تهران بود.

من علی گلاویژ، عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و مسئول سازمان ایالتی این حزب در کردستان بودم. در سال ۱۳۲۴ وارد کار سیاسی شدم. در سال ۱۳۲۵ به شوروی رفتم و مدت ۳۳ سال در خارج در شوروی، بلغارستان و در آلمان شرقی اقامت داشتم و در سال ۱۳۳۹ رسماً وارد سازمان حزب توده ایران شدم و در سال ۱۳۵۷ به عضویت کمیته مرکزی حزب انتخاب شدم. پس از انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به وطن خود بازگشتم و از طرف حزب به مأموریت مسئولیت سازمان ایالتی کردستان فرستاده شدم. آخرین مسئولیت من مسئولیت سازمان ایالتی حزب در کردستان بود.

من حسین جودت، متولد ۱۲۸۷، استاد بازنشسته دانشکده فنی دانشگاه تهران، ۴۱ سال پیش وارد حزب توده ایران شدم. در کنگره اول به عضویت تفتیش کل و در کنگره دوم حزب در ۱۳۲۷ به عضویت کمیته مرکزی و سپس هیأت اجرائیه انتخاب شدم. در بهمن‌ماه همان سال بازداشت و دو سال زندانی بودم. سپس به همراه اعضای زندانی کمیته مرکزی از زندان قصر فرار کردیم و ۵ سال در تهران به فعالیت پنهانی اشتغال داشتم. در این مدت عضو هیأت اجرائیه بودم. بعد از ۵ سال فعالیت در بهمن‌ماه ۱۳۳۴ به خارج رفتم و چهار سال تمام در مسکو بودم و ۱۹ سال در جمهوری دمکراتیک آلمان بودم و در مسکو هیچ مسئولیت حزبی نداشتم، ولی در آلمان شرقی مسئول امور معیشتی و رفاهی اعضای حزب توده مقیم کشورهای سوسیالیستی بودم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به ایران بازگشتم و در فروردین ماه ۱۳۵۸ به سبب سابقه‌ای که در فعالیت سندیکایی داشتم به مسئولیت امور کارگری منصوب شدم. در این سمت بودم تا اینکه دو سال پیش به علت بیماری استعفا کردم و فقط به عنوان هیأت سیاسی در جلسات دو هفتگی این هیأت شرکت می‌کردم.

من رضا شلتوکی، عضو هیأت سیاسی و عضو هیأت دبیران، مسئول امور شهرستانها که در اوایل عضویت در حزب توده به عضویت سازمان نظامی در آمدم، سپس دستگیر و زندانی شدم. و در اول انقلاب شکوهمند که در زندانها را به روی همه زندانیان باز کرد من از زندان آزاد شدم و فعالیت مجدد خود را در حزب آغاز کردم.

من نورالدین کیانوری، از سال ۱۳۲۱ عضو حزب توده ایران شدم. در کنگره اول به عضویت کمیسیون تفتیش کل انتخاب شدم و در کنگره دوم به عضویت کمیته مرکزی و بعداً هیأت اجرائیه انتخاب شدم. در بهمن ۲۷ زندانی شدم و دو سال در زندان بودم. بعد از فرار از زندان ۵ سال به صورت مخفی در تهران در فعالیتهای حزبی به عنوان عضو هیأت اجرائیه شرکت می‌کردم. در سال ۱۳۳۴ به خارج از کشور رفتم و از آن تاریخ تا سال ۱۳۵۸ در خارج کشور بودم. در دوران خارج از کشور مدتی عضو هیأت اجرائیه بودم. مدتی از فعالیت مستقیم در رهبری بر کنار بودم که از ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ می‌باشد. و از سال ۱۳۵۰ دو مرتبه به عضو هیأت اجرائیه و بعد به عنوان دبیر دوم حزب انتخاب شدم. در آستانه انقلاب کبیر ایران در آذرماه به عنوان دبیر اول کمیته مرکزی انتخاب شدم و با بقیه فعالین به ایران آمدم.

من فرج‌الله میزانی، مشهور به «جوانشیر»، از سال ۱۳۲۵ به عضویت حزب توده ایران در آمدم و از آن به بعد مسئولیت‌های مختلفی در حزب داشتم. در سال ۱۳۳۶ به خارج از کشور رفتم. پس از پیروزی انقلاب به کشور بازگشتم. از ۲۰ سال پیش به عضویت مشاور در کمیته مرکزی حزب انتخاب شدم و در آستانه انقلاب به عنوان دبیر کمیته مرکزی انتخاب شدم و پس از پیروزی، طی چهار سال مسئول تشکیلات کل حزب توده ایران بودم. یعنی عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی.

من انوشیروان ابراهیمی، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب توده و مسئول فرقه دمکرات آذربایجان و تشکیلات حزب در آذربایجان هستم. از سنین نوجوانی از طریق سازمان جوانان توده به جنبش پیوستم. در سال ۱۳۲۵ به عضویت فرقه در آمدم. ۱۹ سال داشتم که پس از شکست فاجعه‌آمیز قیام ۲۱ آذر به همراه عده کثیری از هم‌میهنانم به آذربایجان شوروی پناهنده شدم. پس از اتمام مدرسه حزبی در سال ۱۳۳۵ در کمیته مرکزی فرقه استخدام شدم و با فاصله‌های مختلفی تا سال ۱۳۵۳ در فرقه انجام وظیفه می‌کردم. کار ما اساساً رسیدگی به امور معیشتی ایرانیان پناهنده به آذربایجان شوروی بود. در سال ۱۳۳۳ به عنوان رابط و مترجم توسط عضو هیأت اجرائیه حزب، عبدالصمد کامبخش که در ضمن معاونت غلام یحیی را به عهده داشت، به اداره گذرنامه و قیدیات

ویژه اتباع خارجی معرفی شدم. بدون تردید، این اداره که شعبه وزارت داخله آذربایجان می‌باشد، تحت نظارت و کنترل کمیته امنیت دولتی آذربایجان شوروی یعنی «کا. گ. ب» فعالیت می‌کند. از سال ۱۳۴۹ الی ۵۳ معاونت صدر فرقه دمکرات آذربایجان را، که صدر فرقه غلام یحیی دانشیان بود، به عهده داشتم. در سال ۱۳۵۳ بنا به تصمیم کمیته مرکزی حزب به آلمان شرقی رفتم و تا سال ۱۳۵۷ در آلمان شرقی بودم. پس از پیروزی انقلاب شکوهمند ایران بنا به تصمیم حزب در اسفند ماه سال ۵۷ به ایران بازگشتم و تا بهمن ماه ۱۳۶۱ مسئولیت فرقه دمکرات آذربایجان را به عهده داشتم.

من محمدمهدی پرتوی، با نام مستعار خسرو، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از سال ۱۳۵۲ یکی از پایه‌گذاران و مسئولین سازمان نوید وابسته به حزب توده در ایران بودم و پس از پیروزی انقلاب اسلامی مسئول تشکیلات مخفی حزب بودم. در اسفند ماه سال ۱۳۵۷ در پلنوم شانزدهم غیاباً به عضویت کمیته مرکزی و در سالهای ۶۰ و ۶۱ باز هم غیاباً به عضویت مشاور و اصلی هیأت سیاسی منصوب شدم.

من محمد پورهرمزبان، عضو کمیته مرکزی و مسئول انتشارات حزب توده ایران، از سال ۱۳۲۲ از افسرانی بودم که به حزب توده ایران پیوستم.

پاسخ به شایعات

پس از معرفی شرکت‌کنندگان در میزگرد، اداره‌کننده جلسه، محمدعلی عمویی، به سخن پرداخت و گفت:

همانطور که قبلاً اشاره شد در رابطه با دستگیری و بازجویی سران حزب توده شایعات و مطالب بسیاری توسط بلندگوها و بوق‌های تبلیغاتی دشمنان انقلاب و جمهوری اسلامی ایران در اروپا و امریکا پخش و منتشر شد. ما اسناد متعددی به دست آوردیم که بیانیه‌ها و مقالات متعددی در رابطه با شکنجه، تحت فشار قرار دادن، به کار بردن داروهای شیمیایی و حتی قتل پاره‌ای از دستگیرشدگان و رهبران حزب مطالبی نوشته شده از جمله مطالبی که در دست است نشریه راه توده است که از جانب هواداران حزب در اروپا منتشر می‌شود. در این نشریه بیانیه کمیته برون مرزی حزب توده ایران حاکی از اینکه آصف رزم‌دیده که یکی از کسانی است که هم اکنون خود را معرفی کرد و در این میزگرد حضور دارد و در جلسه‌ای که امروز به تاریخ ۲۰ شهریور برگزار می‌شود شرکت دارد، این نشریه که مورخ ۱۷ تیرماه ۶۲ است ادعا کرده که گویا آصف رزم‌دیده در زیر شکنجه‌های ددمنشانه به هلاکت رسیده [است]. در رابطه با همین مطلب مجدداً عنوانی است «رفیق

آوانسیان عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران زیر شکنجه شهید شد» و باز هم بینندگان محترم خود شاهد معرفی کردن آوانسیان در این میزگرد [ها خواهند] بودند.

روزنامه‌ای بدست ما رسیده: دلیلی نیوز چاپ لندن به نقل از ایران نیوز، که نشریه‌ای است از طرف سلطنت‌طلبان فراری مقیم لندن منتشر می‌شود، مطلبی درباره اعدام کیانوری رهبر ۷۵ ساله حزب توده منتشر کرده است. این روزنامه هم به تاریخ پنجم تیرماه یعنی حدود دو ماه و نیم قبل است.

پس از معرفی، برای اطلاع بیشتر بینندگان محترم توضیح می‌دهم که این برنامه شامل سه بخش است:

در بخش اول، مطالبی خواهیم داشت، درباره فعالیتهای گذشته حزب، وابستگی آن به شوروی و برخوردهای دوگانه حزب در زمینه‌های تبلیغاتی و عملکردش.

در بخش دوم، پیرامون وابستگی و تبعات ناشی از آن به ویژه مسأله جاسوسی مطالبی خواهیم داشت.

در بخش سوم، مسایل مربوط به عملکرد حزب، اهداف و برنامه‌های کوتاه مدت و دراز مدت حزب، تخلفات و جرایم آن و سرانجام ماهیت سیاسی شوروی و همچنین ماهیت رادیو صدای ملی ایران مطرح خواهد شد.

برنامه امروز را با بحث درباره گذشته حزب آغاز می‌کنیم.

کیانوری؛ نگاهی به تاریخ حزب توده

سپس نورالدین کیانوری آغاز به سخن کرد:

با درود به امام خمینی رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، با درود به مردم قهرمان ایران چه در جبهه‌های جنگ برای دفع تجاوز صدام صهیونیست و پشتیبانانش و چه در جبهه داخلی برای سازندگی و کمک به جبهه و ساختن ایرانی نوین [و] ایرانی طبق‌الگوی اسلامی مشغول مبارزه هستند. همانطور که ملاحظه می‌کنید که اعدام نشده‌ام. مطابق آنچه که دلیلی نیوز الآن خبرش آمده است و من اینجا مشغول مصاحبه هستم. من در اینجا می‌خواستم علاوه بر آنچه که این روزنامه‌ها و رادیوهای خارجی درباره مطالب مختلفی از قبیل محلول‌های شیمیایی، متخصصین انتلیجنت سرویس و موساد و سیا نوشتند و لاطائلاتش مشخص است و در اینجا پاسخ داده شده، درباره این مسأله دیگر هم بحث کنم و آن این است که ممکن است بعضی از جوانان توده‌ای دوآتشه این طور تصور کنند که افرادی ضعف نشان دادند در مقابل ترس از مرگ، ترس از اعدام و حاضر شدند

آنچه که لازم است از اعتقادات خودشان صرف‌نظر کنند و در اینجا مطالبی را بگویند که صد در صد با اعتقاداتشان متفاوت است. من به این جوانان و به این افراد می‌خواهم توصیه کنم که اینقدر ساده‌اندیش نباشند. اگر رهبری یک حزب ۴۰ ساله در این مجموعه خودش به این شکل در مدت چند ماه در موضعی قرار می‌گیرد که صد در صد مخالف و متضاد با موضعی که قبلاً داشته این ترس از اعدام نمی‌تواند دلیلش باشد. دلیلش مسلماً عبارتست از برخورد با حقایق و معیارهای تازه‌ای که تا قبل از زندانی شدن با آنها آشنا نبوده و بعد سنجش گذشته حزب و گذشته خودش با این معیارها و با این اندازه‌گیری تازه و نتیجه‌گیری‌هایی که در اینجا انجام گرفته و تقریباً مشابه است و متعلق است به تمام رهبری. بعد از این مقدمه کوتاه به اصل مسأله می‌پردازم و آن این است که یک بازدید به تاریخ حزب بکنیم. این بازدید عبارت از آن چیزی است که ما در گذشته هرگز به افراد حزبی و به مردم ایران نمی‌گفتیم. یعنی آن چیزهایی که از همه مخفی نگه می‌داشتیم.

ریشه‌های وابستگی

واقعیت این است که حزب ما در سال ۱۳۲۰ در دامان اتحاد شوروی به وجود آمد. همانطور که حزب کمونیست در سال‌های قبل و گروه ۵۳ نفر در پنج الی شش سال قبل از آن در دامان کمیترن، یعنی باز هم همان اتحاد شوروی به معنی آخری خودش بوجود آمد. از همان وقت هم وابستگی کامل حزب ما، وابستگی اعتقادی، سیاسی، عقیدتی و در مراحل مختلف مثل دوران اقامت طولانی افراد حزبی در کشورهای سوسیالیستی و بعد هم در دوران جمهوری اسلامی وابستگی‌های اقتصادی همه اینها ما را به صورت یک تابعی از یک متبوع که اتحاد شوروی بوده است در می‌آورد و در نتیجه در تمام مسایل مهم تاریخی ملتمان، جامعه ایران، ما همیشه راهی را انتخاب کردیم که این راه فی‌نفسه گمراه‌کننده بود و فی‌نفسه خیانت به منافع ملت ایران بود. من در اینجا به چند نمونه مهم آن که در آن مصاحبه مفصل خودم هم گفتم دو مرتبه بر می‌گردم.

رابطه تابع و متبوع

نمونه اول مسأله تقاضای امتیاز نفت از طرف اتحاد شوروی بود. این تقاضای امتیاز نفت، وقتی انجام گرفت که یک ماه پیش از آن نماینده حزب ما در مجلس با دادن هرگونه امتیاز به خارجیها موضع حزب را روشن کرده بود. آن وقت مسأله دادن امتیاز نفت شمال به امریکا مطرح بود. از طرف دولت ساعد و ما موضع درستی گرفتیم. ولی به محض اینکه

مسأله امتیاز نفت از طرف اتحاد شوروی مطرح شد حزب ما از این امتیاز پشتیبانی کرد، بدون اینکه توجه کند که چرا واقعاً چنین حالتی برای ما پیدا شده است، چرا ما که خودمان می‌دانیم که امتیاز در مقابل ملت ایران چقدر خاطره دردناکی را بوجود می‌آورد و این صد سال اخیر اسارت ملت ایران با کلمه امتیازها توأم بوده، چرا می‌بایستی ما از یک چنین امتیازی پشتیبانی کنیم. این چیزی نبوده غیر از همان وابستگی کامل ما به سیاست اتحاد شوروی و تبعیت ما از آن.

عدم شناخت جامعه ایران

علت دوم هم عبارت بوده است از عدم شناخت جامعه ایران. ما جامعه ایران را واقعاً نمی‌شناختیم. ما بیشتر جوامع اروپایی را می‌شناختیم و از تاریخ مبارزات کشورهای اروپا اطلاع داشتیم. در همان آغاز، آنهایی که رهبران حزب بودند و ما که شاگردان آنها بودیم و بعد هم نسل‌های تازه‌ای هم که به حزب آمدند به همین شکل تربیت شدند. ما از جامعه ایران اطلاع ناچیزی داشتیم.

در اینجا من یک جمله جالبی از شهید بزرگوار مطهری خواندم که این جمله را تکرار می‌کنم. این جمله خیلی گویا است. در مقدمه چاپ هشتم علل گرایش به مادیگری صفحه ۲۲، شهید مطهری این طور می‌نویسد:

ماتریالیسم در شکل جدید که کمتر از نیم قرن است در ایران برای خود جای پای پیدا کرده است، در ابتدا نه منطق الهیون را در سطحی که بعداً با آن مواجه شد پیش‌بینی می‌کرده و نه مذهب را در میان عموم طبقات و بلاخص توده‌ها این اندازه ریشه‌دار می‌دانست. می‌پنداشت به سادگی می‌تواند حریف را هم از میدان منطق و استدلال و هم از صحنه اجتماع خارج سازد. اما در عمل این حساب غلط از آب درآمد.

این یک واقعیتی است برای ما. ما تاریخ ایران را نمی‌شناختیم و جامعه ایران را اصلاً نمی‌شناختیم و مردم ایران را نمی‌شناختیم و با انتخاب یک ایدئولوژی بیگانه و ناسازگار با ماهیت اسلامی جامعه ایران، ما کار را شروع کردیم و در نتیجه این وابستگی و عدم شناخت، انتخاب یک ایدئولوژی ناسازگار و یک بیماری دیگر که عبارت بود از بیماری اختلافات و حشمتناک خصمانه بین مؤسسين حزب توده ایران که تا آخر هم در داخل حزبمان باقی ماند و صدمات زیادی به ما زد، مجموعه این بیماری‌ها ما را به گمراهی‌هایی در آن گردشگاه‌های مهم تاریخ کشاند.

توسعه‌طلبی شوروی در ایران

آن وقت مسأله امتیاز نفت تمام شد و ما خیال می‌کردیم و یا این طور به ما گفته شد و ما این طور تبلیغ می‌کردیم برای افراد که پیشنهاد شوروی فقط برای این بوده است که امتیاز امریکا را خشتی بکند. ولی جریان آذربایجان که به وجود آمد، نشان داد که چنین چیزی نیست. ولی ما چه موضعی در اینجا گرفتیم؟ در عین حال که در ابتدا خیلی از ملی کردن صنایع نفت جنوب صحبت می‌کردیم، ولی به محض اینکه مسأله ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور مطرح شد ما ماهیت و وابستگی خودمان را نشان دادیم و با آن مخالفت کردیم و گفتیم که این یک نقشه امریکایی است برای اینکه می‌خواهند واگذاری نفت شمال به شوروی را غیرممکن بکنند والا نفت جنوب را نمی‌توانند امتیازش را بگیرند و این فقط یک نقشه امریکایی است.

مطبوعات ما در سالهای ۲۹ تا ۳۱ آیت‌الله کاشانی و مصدق را به سخیف‌ترین شکل مورد حمله قرار می‌داد و آنها را عمال و جاسوسان امریکا معرفی می‌کرد. تنها در سال ۳۱ است که در نزدیکیهای ۳۰ تیر که واقعاً شلاق جامعه ما، ما را مجبور کرد موضع‌گیری خودمان را تغییر بدهیم و از سیاست دکتر مصدق دفاع و پشتیبانی بکنیم و در جریان ۳۰ تیر شرکت نماییم. ولی همه اینها باز هم در همان چهارچوب وابستگی و عدم شناخت واقعی جامعه ایران بود و ما مبارزه علیه آیت‌الله کاشانی را ادامه دادیم و در آن گروهی قرار گرفتیم که کوشش می‌کردند روحانیت را از مبارزه باز دارند و منزوی کنند و در نتیجه مردم را از مبارزه کنار بکشند و در نتیجه مبارزه را سرکوب کنند.

حزب توده و کودتای ۲۸ مرداد

در جریان ۲۸ مرداد هم حزب ما آن ماهیت خودش را که نه مردم را می‌شناخت و نه آن قدرت رهبری واقعاً اجتماعی را داشت نشان داد و وضع انفعالی پیش گرفت. در عین حال که از جریان جزئیات کودتا اطلاع داشت و مصدق را مطلع می‌ساخت ولی وضع انفعالی پیش گرفت و این رسالت تاریخی را که می‌بایستی با تمام نیروی خودش انجام بدهد و به میدان بیاید علیه کسانی که کودتا می‌کردند انجام نداد.

[حزب] ماهها پیش از آن همیشه این خبر می‌داد و می‌گفت «کودتا را با ضد کودتا سرکوب خواهیم کرد». این کار را [اگر می‌کرد و] اقلأً [اگر] وارد میدان می‌شد حتی اگر کودتا هم پیروز می‌شد و ما هم عده زیادی کشته می‌دادیم معذالک این افتخار تاریخی را داشتیم. ولی ما جز ننگ تاریخ چیزی برای خود نیستیم.

بعد از جریان ۲۸ مرداد، حزب به طرف سرازیری حرکت کرد و نتوانست جان واقعی بگیرد. دست و پاهایی کرد و کوششهایی نمود. مراکزی برای چاپ روزنامه درست کرد، ولی همه این کوششها بی‌فایده بود و بعد از لو رفتن سازمان افسری، که واقعاً نگهبان حزب ما بود، دیگر ما نتوانستیم حزب را حفظ بکنیم و حزب دچار ضعف زیادی شد و به طرف نیستی رفت.

رهبران حزب در زندان شاه ضعف نشان دادند و با ضعف و زبونی تسلیم شدند و بی‌آبرویی باز هم بیشتری برای حزب توده ایران بوجود آوردند که ما بعدها خیلی کوشش کردیم این بی‌آبرویی را با اشکال دیگری ترمیم بکنیم ولی فایده‌ای نداشت. از سال ۱۳۳۴، دو نفر آقای جودت و من به خارج از کشور برای شرکت در جلسه کمیته مرکزی رفتیم که رسیدگی بکنیم به آنچه که گذشته حزب است و تقریباً در اوایل سال ۱۳۳۵ دیگر آخرین روزهای حزبی بود که در ایران از بین رفت و در جریان ۱۳۳۵، حزب دیگر با نابودی توأم شد.

نفوذ ساواک در رهبری حزب

در خارج از کشور، ما غیر از اینکه توی سر همدیگر بزنییم، با آن اختلافاتی که داشتیم واقعاً کاری انجام ندادیم.

بعد از دو سال که در اتحاد شوروی بودیم ما به جمهوری دمکراتیک آلمان رفتیم، برای اینکه از آنجا بهتر بتوانیم با ایران تماس بگیریم و در احیاء سازمان‌های از بین رفته حزب کوشا باشیم. ولی واقعیت این است که طی ۱۵ سال از این دوران تا سال ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ ما هیچگونه فعالیتی در ایران به نام حزب نداشتیم و اگر فعالیت‌های خود بخودی هم در ایران بوجود می‌آمد، در نتیجه امکاناتی که ساواک در رهبری حزب ما به دست آورده بود و دوبار در جنب رهبری حزب افرادی را کاشته بود، و بهتر بگویم دوبار در جنب دکتر رادمش^۱ و یک‌بار هم در جنب آقای اسکندری^۲ و اطلاعات دقیق از کار ما داشت، بلافاصله این گروهها در اینجا لو می‌رفتند، در اصفهان به همین شکل از بین رفت یا در آذربایجان از بین رفت. آخرین گروهی که بوجود آمد گروهی بود که خود ساواک به وسیله عباس شهریاری به وجود آورد.

۱. اشاره کیانوری به نفوذ پسران دکتر یزدی و عباس شهریاری در دستگاه کمیته مرکزی حزب توده است.

۲. منظور، روابط اسکندری (دبیران اول وقت حزب) با شهناز اعلامی، مأمور ساواک است.

کسانی را که افراد مبارز و علاقمند حزبی بودند و ما از خارج می‌فرستادیم در دامن ساواک قرار می‌گرفتند و یا نابود می‌شدند و یا به زندان می‌افتادند. بعضی از آنها سر به نیست شدند و بعضی‌ها هم به زندان‌های طولانی افتادند که یکی از آنها علی خاوری بود که در آستانه انقلاب با نیروی مردم از زندان آزاد شد.

ترفند قهرمان‌سازی از روزبه

واقعیت این است ما در این دوران کوشش می‌کردیم این ضعفها را با کمک تبلیغات خودمان به اشکال مختلفه برطرف کنیم. مثلاً کوشش می‌کردیم که قهرمان درست بکنیم و روزبه را که از حزب تنها دفاع کرده بود، او را به عنوان یک قهرمان بدون خدشه معرفی کنیم. در اینجا هم ما به مردم ایران حتی با حزب و کادرهای رهبری حزب صادق نبودیم. و از دفاعیات روزبه نکات مهمی را در سه بخش مهم حذف کردیم:

یک بخش مربوط بود به قتل محمد مسعود که روزبه اعتراف کرده بود او با گروه تروریستی که ایجاد کرده بود این قتل را انجام داده است. تا آن وقت هم خیال می‌کردند که دربار این قتل را انجام داده است.

مسئله دوم عبارت بود از قتل‌هایی که رهبری حزب تصمیم گرفته بود در داخل حزب روی سوءظن‌هایی که به افراد پیدا کرده بود انجام بدهد. که از همه آنها مهمتر قتل حسام لنکرانی بود.

مسئله سوم اظهار نظرهایی بود که روزبه درباره عده‌ای از رهبران حزب کرده بود و اظهار نظرهای منفی زیادی داشت. ما این سه بخش را از دفاعیات روزبه حذف کردیم و فقط قسمت‌های آفتابی آن را نشان دادیم و قسمت‌های سایه آن را حذف نمودیم.

در اینجا باید بگوییم این سه بخش را که از دفاعیات روزبه حذف کردیم او واقعیت‌هایی را بیان کرده بود که بدون خدشه بود و اعترافات خود روزبه بالاتر از همه است و بدون فشار این اعترافات را کرده بود و تمام آن با واقعیت‌ها تطبیق می‌کرد.

حزب توده و رفورم امریکا در ایران

در این دوران [اقامت ما در خارج]، البته دو حادثه بزرگ در ایران اتفاق افتاد. یکی منفی و یکی مثبت. ما متأسفانه با همان خصوصیتی که داشتیم نتوانستیم که این دو حادثه بزرگ را درک کنیم.

حادثه بزرگ منفی عبارت بود از «اصلاحات شاه» که به دستور امپریالیست‌های امریکایی

در اینجا پیاده می‌شد و سیاست نو استعماری بود که در اینجا پیاده می‌شد و برای از بین بردن تمام ویژگیهای ملی جامعه ایران و عواقبش را در سالهای ۵۰ و [با] از بین رفتن شاه دیدیم که جامعه ایران را به چه فساد وحشتناکی کشاند. ما این را نفهمیدیم و بر عکس به عنوان یک سلسله اقدامات مترقی از آن پشتیبانی کردیم. در عین حال که در برنامه ما سرنگونی شاه و رژیم استبدادی مطرح بود، ولی ما دیگر از مشروطیت دم می‌زدیم و موافق بودیم که شاه بماند و یک آزادیهای محدودی به مردم بدهد و فکر این را نمی‌کردیم که شاه و نفوذ امپریالیسم همیشه به استبداد ختم می‌شود و هیچ تردیدی نیست و همیشه در تاریخ بوده و در تمام جوامع هم وجود داشته است و مخصوص جامعه ما نیست. و آن مشروطیت موقتی هم که گرفته بشود و رژیم استبدادی سلطنتی با وابستگی استعماری [بماند] مثل مشروطیت بزرگ می‌شود که چند صباحی بود و سپس عده‌ای از بهترین فرزنداناش نابود شدند و بالاخره رضاخان آمد و مسلط شد و کودتای ۲۸ مرداد نتیجه‌اش است. در دوران مصدق آزادی‌هایی وجود داشت، ولی بعداً دوباره شاه حاکم شد و استبداد سخیف مسلط گشت.

حزب توده و نهضت امام خمینی (ره)

حادثه دیگری که در این دوران اتفاق افتاد، عبارت بود از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، که ما به نیکی یاد کردیم و در رادیوپیک ایران از آن به طور مثبت ارزیابی کردیم علی‌رغم مطبوعات شوروی و سیاست شوروی. ولی واقعیت این است که ما در این زمینه پیگیر نبودیم و اصولاً درک نکردیم که این جرقه‌ای است که از آن آتشفشانی برخواهد خاست. ما دنباله این جریان را اصلاً درک ننمودیم و نتوانستیم ارزیابی کنیم.

این هم به علت همان عدم شناختی است که نسبت به جامعه ایران داشتیم و درک نکردیم که این اولین حمله است و این اولین حمله به دنبال خودش دیر یا زود حملات بعدی را خواهد داشت، حملاتی که ریشه‌های بدبختی‌های جامعه ایران را بسوزاند.

به همین علت است که حتی در سال ۵۷ دچار سرگیجه بودیم و دایم در بحث این بودیم که در ایران کدام جریان موفق خواهد شد. با وجودی که برنامه حزب ما سرنگونی رژیم شاه را مطرح می‌کرد، برنامه‌ای که در سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ مطرح کردیم و به نظر اعضای حزب رساندیم و تصویب کردیم و پخش کردیم و به ایران فرستادیم. ولی در همان آستانه سال ۵۷ بعد از ۱۷ شهریور، دبیر اول حزب ما باز هم از مشروطیت صحبت کرد و این که مشروطیت چیز خوبی است و آزادی‌های زیادی به مردم داده که از آن

می‌شود استفاده کرد. یعنی با بقای سلطنت باز هم موافقت کردیم. این بحث یک سال طول کشید که بالاخره مقامات شوروی به این نتیجه رسیدند که در ایران فقط یک جریان پیروز است و آن جریانی است که امام خمینی رهبری می‌کند. نتیجتاً در رهبری حزب ما هم تغییراتی پیدا شد و ما هم همین‌تاز را قبول کردیم که تنها جریانی که در ایران پیروز خواهد شد جریان امام خمینی است و جریانات دیگر دنباله‌رو هستند و می‌خواهند از انقلاب یک طرفی ببندند و این را هم پذیرفتیم. بعد به ایران آمدیم، ولی به علت همان بیماری با کمال تأسف نتوانستیم به طور پیگیر این شناختی که به صورت جرقه در مغزهای بعضی از ماها اثر گذاشته بود این را دنبال کنیم و صادقانه در جریان انقلاب شرکت کنیم.

انقلاب اسلامی و اختلاف در رهبری حزب توده

در اینجا محمدعلی عمویی سؤال کرد:

تغییری که در رهبری حزب توده ایجاد شد آیا به لحاظ اختلاف نظرهایی بود که در موضع‌گیری نسبت به جنبش انقلابی ایران در درون رهبری بود، یا به لحاظ رهنمود و توصیه‌هایی که از جانب شوروی و موضع‌گیری که شوروی نسبت به جریانات ایران داشت، انجام می‌گرفت؟

نورالدین کیانوری در پاسخ اظهار داشت:

هر دوی این موضوع بود. چون جریان بحث‌های داخلی ما بحث‌های طولانی بود و گفتم که ما یک سال درباره این مسأله بحث می‌کردیم که راه شریعتمداری درست است یا راه امام خمینی[ره] و دو نظر وجود داشت. وقتی که مقامات شوروی توصیه کردند به اینکه این نظر درست است، با توصیه آنها این تغییر پیدا شد، یعنی کلیه همان کسانی که مخالف این نظر بودند به این مسأله رأی دادند.^۱

جودت؛ قتل‌های درون حزبی

سپس، محمدعلی عمویی چنین گفت:

در مطالبی که هم اکنون بیان شد اشاره گردید به اینکه در جریان فعالیت حزب یک

۱. روشن است که منظور وی از درستی راه امام خمینی (ره) این بوده که کدام نیروی سیاسی به قدرت خواهد رسید تا بر مبنای این تحلیل، استراتژی و تاکتیک‌های حزب تدوین شود.

سلسله مسایل بود که در نشریات و آثار حزب منعکس نمی‌شد، یا اگر احیاناً هم بازگو می‌شد به درستی بیان نمی‌شد. یکی از این مطالب مسأله‌ای بود که درباره خسرو روزبه اشاره شد. چون در آن ایام آقای جودت در رهبری حزب بودند و مسلماً اطلاعاتی در این زمینه دارند تقاضا می‌کنم اگر توضیحی دارند بیان کنند.

جودت: من از سالی که به عضویت هیأت اجرائیه انتخاب شدم در تصمیمات آن شرکت داشتم. بخصوص در فاصله سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵ در ایران در کلیه تصمیمات هیأت اجرائیه شرکت داشتم و معمولاً این تصمیمات به اتفاق آرا اتخاذ می‌شد. بنابراین مسئولیت مشترک در تمام این تصمیمات در هیأت اجرائیه دارم.

در مورد خسرو روزبه همانطوری که نورالدین کیانوری اشاره کردند آن نکات منفی از دفاعیات او حذف شد. یکی از آن نکات منفی مسأله قتل‌های درون حزب بود. مخصوصاً قتل مرحوم حسام لنکرانی است. این جریان را من به طور خلاصه می‌توانم بگویم که در یکی از جلسات سال ۱۳۳۱، در آن جلسه‌ای که نزدیک بود به مسافرت ۳ نفر از اعضای اجرائیه و بقراطی، قاسمی و فروتن قرار بود به خارج بروند. مسأله فساد و وضع حسام لنکرانی مطرح شد. پس از بحث کوتاهی در جلسه هیأت اجرائیه به اتفاق آرا تصمیم گرفته شد که حسام لنکرانی باید اعدام بشود و از بین برود. در آنجا قرار شد که این کار به وسیله سازمان افسری به کمک روزبه انجام بگیرد، چون روزبه با حسام لنکرانی آشنا بود و سابقه داشت و دوست بود.

در آن جلسه تصمیم گرفته شد که موضوع به وسیله احمد قاسمی که مسئول سازمان افسری در آن وقت بود، از طریق سازمان افسری و هیأت دبیران به وسیله من به روزبه، که با من هم منزل بود، گفته بشود و ضمناً به وسیله رفیق کیانوری به شخصی به نام حاتمی^۱ گفته شد و این جریان به این ترتیب عمل شد. وقتی که من این امر را به روزبه گفتم، خیلی شگفت‌آور بود که هنگام مطرح کردن موضوع اساساً او هیچگونه تعجبی نکرد، مثل اینکه خودش واقف به این مسأله بود و هیچ پرسشی در این باره از من نکرد. گفت: بسیار خوب. بعداً از طرف سازمان افسری عباسی هم با حسام تماس گرفت و ترتیب قتل حسام را دادند. یک نفر دیگر به نام آرسن در این جریان شرکت کرده بود. سه نفری یک خانه را به طور موقت اجاره کرده بودند و حسام را به آنجا بردند. نمی‌دانم به چه عنوانی و برایش چه چیزی گفتند. در هر صورت حسام را به آن خانه بردند و در آنجا او را به قتل رساندند.

۱. منظور خانم صفیه حاتمی است.

بعد همانطوریکه خسرو روزبه از من خواهش کرده بود که بعد از جریان بروم بینم، من رفتم آن منزل را دیدم و آنجا جریان را به من گفتند که چطور این کار را انجام دادند. او را کشته بودند و در حیاط منزل چال کرده بودند. من هم بعداً جریان را به هیأت اجرائیه گزارش دادم. این بود جریان قتل حسام که شما سؤال کردید. آیا این واقعیت داشت؟ کاملاً واقعیت داشت و این به هیچ‌وجه یک مسأله ساختگی نبود. البته ما جریان این قتل را در هیچ جا مطرح نکردیم، مگر در کمیته مرکزی، وقتی که رسیدگی به جریانات حزب برای پلنوم چهارم مطرح بود.

ابراهیمی؛ غائله فرقه دمکرات آذربایجان

در این موقع، محمدعلی عمویی اظهار داشت:

در رابطه با گذشته حزب، مسئله «فرقه دمکرات» جای به خصوص دارد. یکی از شرکت‌کنندگان در این میزگرد آقای ابراهیمی است که خواهش می‌کنم توضیحاتی در این زمینه بدهند.

انوشیروان ابراهیمی، دبیر اول فرقه دمکرات آذربایجان در ایران در سال‌های ۱۳۶۱-

۱۳۵۸:

دروود به امام خمینی، رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، درود بر شهدای جاویدان انقلاب اسلامی و جبهه‌های جنگ حق علیه باطل، سلام بر مردم شهیدپرور و انقلابی کشور عزیزمان ایران. مطلبی که من خلاصه‌وار درباره‌اش برای میزگرد صحبت خواهم کرد، سرنوشت واقعاً «فاجعه‌آمیز» فرقه دمکرات آذربایجان است که خود از نزدیک شاهد آن بودم. گرچه به بعضی از نکات آن آقای کیانوری در صحبت‌هایشان اشاره کردند.

پس از آنکه صلاحیت نمایندگی سید جعفر پیشه‌وری عضو حزب توده و نماینده کنگره اول حزب از شهر سلماس که به علت اختلافات درونی حزب و اختلافات شخصی به کنگره دعوت نشده بود، از تصویب مجلس دوره چهاردهم نگذشت، وی که در تهران روزنامه آژیر را منتشر می‌کرد به تبریز رفت و پس از اندک مدتی در شهریور ۱۳۲۴ با انتشار اعلامیه‌ای تشکیل «فرقه دمکرات آذربایجان» را اعلام کرد. پس از آشنا شدن با اهداف اعلام شده فرقه در سال ۱۳۲۵ به عضویت فرقه در آمدم و با احساسات جوانی و برخورد صرف عاطفی، صمیمانه در راه پیشبرد اهداف آن شرکت کردم. غافل از اینکه کلمات آزادی، استقلال، حق خودمختاری، تمامیت ارضی ایران و غیره در قاموس

تشکیل دهندگان فرقه معنی دیگری دارد و در پس پرده مسایلی مطرح است که رهبری فرقه و حزب از جزئیات یکایک آن مطلع هستند ولی دانسته از مردم پنهان می‌کنند.

در این هیچگونه شکی نیست که در تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان ارتش سرخ که در ایران حضور داشت و همچنین نظر مساعد استالین و دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان شوروی نقش عمده و اساسی داشته است و این نیز روشن است که اعضای اصلی و مسئولین سطح بالای فرقه به جز سه چهار نفر بقیه همه اعضای برجسته سازمان حزب در آذربایجان بودند و سازمان ایالتی حزب نیز بعد از یک روز به فرقه ملحق شد. کمیته مرکزی حزب به منظور کمک به آذربایجان عده‌ای از اعضای سازمان افسران حزب را به آذربایجان اعزام کرد.

فرقه با پشتیبانی ارتش سرخ در ۲۱ آذرماه ۱۳۲۴ در آذربایجان قدرت سیاسی به دست گرفت و خودمختاری در آذربایجان را اعلام کرد.

حوادث بعدی نشان داد که فرقه نیز مثل حزب توده آلت دست استالین قرار گرفته است. بدین معنی که همزمان با تقاضای امتیاز نفت شمال از طرف اتحاد شوروی، بسیج مسلح نیروهای فرقه برای حرکت به طرف تهران تدارک می‌شد. قوام‌السلطنه نخست‌وزیر وقت طاغوت با صلاح‌دید ارباب امریکایی خود به طور مزورانه با واگذار کردن امتیاز نفت شمال به شوروی موافقت کرد و با این حيله توانست از پیشروی نیروهای مسلح آذربایجان که از دو سوی زنجان و آستارا به طرف تهران در حرکت بودند و تا حدی هم پیش رفته بودند جلوگیری کند.

وی با عقد قرارداد، مظفر فیروز، معاون سیاسی قوام‌السلطنه، پیشه‌وری حکومت خودمختار آذربایجان را به رسمیت شناخت و سپس با گذرانیدن انتخابات دوره مجلس طاغوتی موافقت مقامات شوروی و فرقه را کسب کرد و بعداً با اعزام نیرو تحت فرماندهی مستشاران امریکایی، آذربایجان و کردستان، که سرنوشت مشابه سرنوشت فاجعه‌آمیز آذربایجان را داشت، این مناطق را به خاک و خون کشید.

واقعیت دردناک این است که جریان قیام ۲۱ آذر به بهای خون هزاران نفر از فرزندان بیگناه آذربایجان که به وسیله دژخیمان به شهادت رسیدند، تمام شد. مردم ستم‌دیده آذربایجان نه تنها از طرف شوروی و حزب مدافع نشدند، بلکه در برابر مقاومت خود مردم آذربایجان نیز هیچ مقاومتی ایجاد نگردید. بعدها علت سکوت شوروی، از طرف رهبران حزب و فرقه چنین توجیه شد که گویا در صورت کمک شوروی به آذربایجان امکان داشت، جنگ جهانی سوم شروع بشود.

فراریان «فرقه» در شوروی

پس از شکست قیام در ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵، رهبری فرقه بدون اینکه مردم را در جریان فرار خود بگذارد آذربایجان را به سوی شوروی ترک کرد و به دنبال رهبری، عده‌ای در حدود ۵ الی ۶ هزار نفر به آذربایجان شوروی فرار کردند از جمله خود من. در شوروی کار عمده و اساسی فرقه، با تأکید اشاره کنم، همیشه عبارت بود از انجام کارهای معیشتی پناهندگان یا یاری ادارات شوروی. رسالت عمده و وظایف اصلی آن به عنوان یک سازمان سیاسی به جز در یک یا دو مورد جزئی در اولین سال به دست فراموشی سپرده شد.

با علم و آگاهی از محتوا و سرشت سلطه‌گرانه شعارها، نه اینکه از طرح آنها جلوگیری نمی‌کردند، بر عکس از یک سو به ظاهر برای مردم آذربایجان که پس از شکست ۲۱ آذر در زیر پنجه‌های خونین دژخیمان که هنوز واقعاً می‌نالیدند اشک تمساح می‌ریختند و از سوی دیگر رهبری فرقه با دادن این شعارها اطاعت کامل خود را از دیکتاتور معدوم باقراف به عرصه نمایش می‌گذاشتند. پس از مرگ استالین و اعدام دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان، که به علت جاه‌طلبی بیمارگونه‌اش به جنایتها متوسل شده بود و مرگ ناگهانی پیشه‌وری نیز [که] از جنایات متعدد وی محسوب می‌شود، این شعار خائنانه به ظاهر با او مدفون شد. ولی واقعاً آیا از افکار و اندیشه ناسیونالیست‌های افراطی آذربایجان شوروی نیز زدوده شد؟ البته بعید به نظر می‌رسد. شکی نیست که هواداران این خیال خام صوفی‌گرایانه هنوز در آذربایجان شوروی وجود دارند. آیا واقعاً تعجب‌آور نیست که پس از گذشت ۳۷ سال تاکنون علل و موجبات شکست نهضت ۲۱ آذر توسط فرقه و یا حزب بررسی و ریشه‌یابی نشده است و تاکنون مشخص نگردیده که چه عواملی موجب شد که نهضت ۲۱ آذر بدون اینکه مقاومت نشان دهد یک شبه متلاشی شد و مقصر اصلی کشته و بی‌خانمان شدن هزاران نفر از فرزندان این خاک و خون که صادقانه به جنبش پیوسته بودند کیست؟ این خود نمایانگر این واقعیت است که رهبری فرقه و حزب از طرح و بررسی مسایل اصلی جنبش همیشه عمداً طفره رفته‌اند.

پس از ۱۲ و ۱۳ سال که از تشکیل فرقه می‌گذشت، به اصطلاح به منظور تصحیح اشتباهات گذشته، مسأله احیای حزب سرتاسری ایران به نام حزب توده را در مهاجرت مطرح کردیم که با حکمیت اتحاد شوروی، کنفرانس وحدت دو سازمان برگزار شد و از این تاریخ من عضو حزب توده ایران محسوب شدم. ولی این نیز نتوانست و نمی‌توانست حزب و فرقه وابسته به اتحاد شوروی را از منجلابی که به آن فرورفته‌اند نجات دهد. یأس و ناامیدی مرگبار که نتیجه منطقی وابستگی و اشتباهات جبران‌ناپذیر و اعمال در

سطح خیانت رهبران حزب و فرقه بود از نخستین سال‌های مهاجرت تمام بدنه تشکیلات حزب را در خارج از کشور برگرفت. از این رو عده بسیاری از ایرانیان مقیم خارج، ترک تبعیت کرده و به شهروندی شوروی درآمدند و آنان که هنوز مهاجر سیاسی محسوب می‌شوند، مدت‌ها است امید بازگشت به میهن را توسط حزب از دست داده بودند. تجربه نشان داد که اعضای ساده حزب، رهبری آن را بهتر از خود رهبری می‌شناختند و ما هم که پس از ۳۲ سال امکان یافتیم به وطن بازگردیم فقط و فقط در سایه انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام بزرگوار بود. ولی ما به جای قدردانی و تشکر از رهبر انقلاب و مردم شریف انقلابی ایران، براندازی حاکمیت جمهوری اسلامی را هدف قرار دادیم و چون فاقد زمینه و امکانات رشد سالم در جامعه اسلامی ایران بودیم و به علت وابستگی بی‌چون و چرای خود به شوروی، برای رسیدن به این هدف، راه خیانت‌آمیزی را در پیش گرفتیم. لاجرم کارمان با سرافکنندگی به اینجا کشید که حالا در زندان به تحلیل عملکردهای غیرقانونی خود پرداختیم که نتایج حاصل از آن درس عبرت بزرگی برای دیگران و برای رهبران حزب در حکم نوشدارو پس از مرگ سهراب می‌باشد.

در خاتمه باید به عرض شما هم‌میهنان گرامی برسانم که وقتی من اعمال خیانت‌آمیز حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان را بیان کردم، البته هرگز نظرم پاک و منزّه جلوه‌دادن خود و محکوم کردن تصمیم گیرندگان و مجریان آن نیست. بدیهی است من به عنوان عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب، بدون استثنا در برابر تمام عملکرد حزب توده با دیگر اعضای رهبری مسئولیت مشترک دارم. حالا خواه در تصمیم‌گیری و اجرای آنها مستقیماً شرکت داشته باشم و یا به علت دور بودن از مرکز شرکت نداشته باشم. من خودم را گناهکار و گناهانم را بزرگ و نابخشودنی حساب می‌کنم.

حزب توده، در حرف و در عمل

پس از سخنان ابراهیمی، مدیر برنامه (عمومی) چنین گفت:

از ویژگیهای سیاستهای تبلیغاتی و مطبوعاتی حزب برخورد دوگانه‌ای بود که با مسایل جامعه ایران و مسایل انقلاب می‌شد. در گفتار، در مقالات، نوشتجات، تبلیغات، چیزی را بیان می‌کرد ولی در عمل راه دیگری را می‌پیمود. در زمینه این گونه عملکرد آقای شلتوکی توضیحاتی بدهند.

رضا شلتوکی، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب توده و مسئول شعبه

مرکزی اطلاعات:

سلام و درود به امام خمینی رهبر کبیر انقلاب و با سلام به امت شهیدپرور و قهرمان ایران و با آرزوی پیروزی برای رزمندگان همه جبهه‌های حق علیه باطل.

پیامی دردمندانه

قبل از بحث اصلی ذکر نکته‌ای را لازم می‌دانم و مخاطبم را دوستان جوانی قرار می‌دهم که علیرغم بهمنی که از واقعیات تلخ بر ما فرود آمد، هنوز نگاهی به گذشته دارند، تا مگر با درک واقعیت از زبان دردمندان، پرده‌های احساسی و ذهنی را از پیرامون خود به کناری زده با واقعیات تلخ و گزنده زندگی آن جور که شایسته است روبرو شوند و نگذارند محصول یک عمر زندگی آنها همچون پیشینیان آنها دستاویز منافع سیاسی بیگانه گردد.

ببینید دوستان عزیز! درد عمیق‌تر از اینها است که با طرح مسایلی از قبیل سرنگ، از قبیل داروهای شیمیایی و مسایلی از این قبیل بتوان حقایق را در پرده نگاهداشت. و یا با طرح مسایلی از قبیل «مأمورین زبردست ساواک، انتلیجنت سرویس و موساد» واقعیات را به فراموشی سپرد. بیایید ببینیم این مأمورین زبردست که از آنها یاد می‌کنند چه کسانی هستند. تعدادی از فرزندان پایین‌ترین و شریف‌ترین اقشار جامعه که در واقع خود را نثار انقلاب کردند که وجه مشترک همه اینها خلوص، عشق به مکتبشان، عشق به امام و عشق به انقلاب است.

مأموران زبردستی که سن هیچکدام از آنها اقتضای دیدن حتی کوتاه‌ترین دوره‌ای را نمی‌کند. مأمورینی که نه روز کارشان ساعت و نه هفته آنها تعطیلی دارد.

دشمنان جمهوری اسلامی ایران با طرح سخنانی از این قبیل چه طرفی خواهند بست؟ تا آنجا که به ما مربوط است ما دیگر نخواهیم گذاشت از نام و زندگی ما علیه جمهوری اسلامی ایران سوءاستفاده کنند.

دوستان عزیز و دوستان جوان، ما سالهای سال در درون کتابها و تاریخ به دنبال انقلاب زحمتکشان غرق بودیم و هر کدام از ما به نسبت توانایی خود در دوران طاغوت در این باره مایه گذاشتیم.

و اینک همان انقلاب به برکت حرکت محروم‌ترین توده‌های جامعه ما و به زعامت خلل‌ناپذیر امام امت به عنوان یک واقعیت ملموس در کنار و پیشاپیش چشم ما قرار دارد. ما این واقعیت عینی را رها کرده و به دنبال سراب به کجا می‌رویم و محرک ما در بیان واقعیات، مسئولیتی است که در قبال این انقلاب و سرنوشت آن داریم.

دورویی و خیانت در تاریخ معاصر

و اما بحث اصلی، سیمای دوگانه و یا چهره دورویانه حزب توده ایران، که از بدو تأسیس همزاد و همراه او بوده است، عاملی که آن را نسبت به جامعه بیگانه و گاه در رویدادها و وقایع مهم تاریخی، اجتماعی در مقابل مردم قرار داده است. معلول دو علت اصلی است: یکی از آنها را من وابستگی می‌دانم که حق فکر کردن و درک صحیح شرایط را از آن سلب و دیگری مکتب است که حزب را در قبال توده‌های میلیونی مردم در قطب مخالف قرار می‌دهد، که من به اختصار درباره هر یک از آنها توضیح خواهم داد.

با تأسیس حزب توده در شرایط آشفته ۱۳۲۰، در دورانی که ایران تحت اشغال و تسلط نیروهای بیگانه قرار داشت، تشکیلاتی که علت وجودی آن نه به حکم ضرورت و نه بر مبنای حوایج ضروری جامعه، بلکه به شکلی ساختگی و فرمایشی به وجود آمد، با خود مناسبات و شیوه‌ای را به همراه آورد که از تبعیت صرف از شوروی پیروی می‌کرد که این مناسبات با هیچ یک از مبانی و اصول روابط احزاب دیگر مطابقت و هماهنگی نداشت. من قصد بحث تفصیلی درباره وقایعی که حزب از دهه ۲۰ به این طرف با آنها روبرو بوده و در برابر هر یک از آنها چهره موردنظر من را نشان داده نیستیم. فقط مروری به اختصار از آنها خواهم کرد تا به انقلاب برسیم.

همانطور که دوستان دیگر اشاره کردند در سال ۲۴ قبل از اینکه حکومت قوام روی کار بیاید، یعنی در زمان حکومت ساعد، حزب در قبال دو پیشنهاد از دو کشور بیگانه (که از نظر ملت ایران هر دو بیگانه بودند) در قبال یکی واکنش منطقی و درست و در قبال دیگری واکنشی درست عکس آن چیزی که باید، نشان داد.

هیأت کافتارادزه با پیشنهاد ۵۰-۵۰ [به] ایران وارد شده بود و چون هنوز ۵۰-۵۰ در جهان مطرح نشده بود، حزب توده در واقع گرفتن امتیاز نفت را از طرف شوروی به عنوان جنگی علیه کارتل‌ها- تراست‌ها و انحصارات نفتی به خورد ملت ایران می‌داد.

در مورد وقایع آذربایجان، دوستان به حد کافی صحبت کردند که من از آن می‌گذرم. در مورد سال ۲۹ و ملی شدن صنایع نفت، آنجا که ملت ایران یکپارچه و واحد ندای ملی شدن نفت را در سراسر ایران فریاد می‌کردند، حزب با داغ خوش خدمتی به بیگانه و نشان دادن بیگانه بودن با منافع ایران و ایرانی در واقع رسوایی جاودان برای خود خرید.

در وقایع ۲۸ مرداد، علیرغم یکسال تبلیغات و فعالیت به خطر انداختن اعضای حزب و سازمان نظامی در تهیه سلاح، در ساختن نارنجک، درست در سر بزنگاه، آنجا که کودتا به وقوع می‌پیوست، گویی که بر حزب توده ایران خاک مرده ریختند. صدا از سنگ بیرون آمد

و از حزب توده نیامد.

در دهه ۴۰، همانطور که دوستان دیگر اشاره کردند، حزب در مقابل دو واقعه‌ای که در دو قطب کاملاً مختلف قرار داشت، یکی نماینده همین سیاست «نه شرقی و نه غربی» جمهوری اسلامی، یعنی استقلال و رد هر نوع وابستگی، و دیگری سمبل وابستگی صرف به دنیای بیگانه بوده و هر دو مورد تأیید قرار گرفت.

دورویی در برخورد با انقلاب اسلامی

با کمال تأسف سیاست دوگانه حزب در دوران بعد از انقلاب نیز ادامه پیدا کرد و باید اضافه کنم که این سیاست دوگانه نه فقط حزب را در مقابل جامعه و در مقابل مردم قرار می‌داد بلکه این دو گانگی در درون خود حزب، در برابر اعضا و در مقابل مسئولین حزب، نیز اعمال می‌شد. تعداد زیادی از اعضای حزب و تعداد قابل توجهی از مسئولین از وجود سازمانهای نظامی و نفوذ در نهادهای انقلاب بی‌خبر بودند.

دستگاه رهبری حزب، سیاست خارجی [جمهوری اسلامی ایران] را آن جور می‌خواست که موردنظر خودش بود.

به عنوان مثال، در مورد جنگ ایران و عراق با وجود اینکه ارسال سلاح از طرف اتحاد شوروی به عراق به طور دایم در جریان بود، ولی از طرف رهبری حزب آن جور به اعضای حزب القا می‌شد که گویا ارسال اسلحه از طرف شوروی تعطیل شده و اعضای حزب صادقانه از این نظر در جامعه دفاع می‌کردند.

از دیگر مسائلی که سیاست دوگانه حزب را به طور مشخص نشان می‌دهد وجود سازمانهای متضاد، یعنی دوگانگی در تشکیلات است. حزبی که به طور علنی و قانونی فعالیت می‌کند در کنار خودش سازمان نظامی و در کنار خودش سازمان مخفی و همراه با آن نفوذ در نهادها را به همراه دارد.

حزبی که قانون اساسی را تأیید می‌کند، قانون اساسی که جاسوسی را جرم دانسته و جاسوسی را منع کرده، در زمانی از قانون اساسی حمایت و دفاع می‌کند که تعداد زیادی از کادر مرکزی آن در جریان و امر جاسوسی دست اندرکارند.

حزب از اعلامیه ده ماده‌ای دادستانی انقلاب به گرمی استقبال می‌کند و در واقع اعلامیه دادستانی را به عنوان پشتوانه‌ای در عملیات قانونی خود به حساب می‌آورد و حال اینکه در جریان دادن اسناد جهت قانونیت خود تعداد کادر مرکزی را نصف تعداد واقعی اعضایی که هست به وزارت کشور صورت می‌دهد.

حزب در فعالیتهای اجتماعی به طور فعال شرکت می‌کند و در انتخابات کاندیدا اعلام کرده و حال آنکه همزمان با آن دست‌اندرکار بسط و گسترش سازمانهای مخفی است. با وجود اینکه حزب از جمهوری اسلامی حمایت می‌کند و طبق گفته امام از رسوخ و نفوذ در نهادها و در ارتش بایستی بر حذر باشد، ولی حزب تا آنجا که در توان داشت، اگر چه این توانایی ناچیز بود، ولی در حد توان اقدام به نفوذ کرد.

دولت جمهوری اسلامی ایران برای تحکیم موقعیت ارز و جلوگیری از خروج بی‌رویه ارز، خروج ارز بدون اجازه دولت را منع کرد و حال اینکه حزب چند بار این عمل را بدون اجازه و خودسرانه انجام داد.

در حالی که ما از قانونیت و فعالیت علنی صحبت و دفاع می‌کردیم، در کنار آن در تهیه چاپخانه‌های مخفی، در کنار آن به گرفتن کمک از کشورهای بیگانه [مثل گرفتن] کاغذ و اعمالی از این قبیل که فراوان است، اقدام می‌کردیم.

یکی از دو گانگی‌های اصلی، که در واقع آخرین شعار ما در حیات سیاسی قبل از دستگیری ما بود، مربوط به جنگ ایران و عراق می‌شود: با اینکه تحلیل حزب بر مبنای عادلانه بودن جنگ از طرف ایران و غیر عادلانه بودن و به تحریک امپریالیسم امریکا بودن جنگ از طرف عراق بود، و در مراحل اولیه جنگ به درستی ما از جنگ علیه صدام و حزب بعث حمایت می‌کردیم، ولی آرام آرام آنجا که سیاست شوروی اعمال می‌شد و آنجا که نیروهای ایران برای جلوگیری از گسترش نیروهای بیگانه و خارج کردن شهرهای ایران از تیررس توپخانه دشمن پا به درون خاک عراق گذاشت، شعار ما با شعار ارتجاع، که در منطقه از طریق کشورهای ارتجاعی عرب و امپریالیسم ندا داده می‌شد، هماهنگ و همصدا شد.

مارکسیسم، مکتبی بیگانه

همان‌طور که در اول بحث اشاره کردیم، عامل این دوگانگی را من در دو مسأله می‌بینم که یکی وابستگی بود و دیگری مکتب.

واقعیت این است که از نظر مکتب، مارکسیسم با جامعه ایران در قطبی کاملاً متفاوت قرار دارد. این دو مکتب از نظر ایدئولوژی، اصول، اخلاق، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، شیوه زندگی، ملاک و معیارها برای ارزیابی از هر نظر در دو قطب کاملاً متفاوت هستند. از ۶۰ سالگی که از انقلاب اکتبر گذشته و مردم میهن ما با مارکسیسم آشنا شدند به نسبت آشنایی با مارکسیسم هر سال فاصله آنها با مارکسیست‌ها دورتر و دورتر شده است.

مارکسیست‌ها در جامعه ایران یک اقلیت ناچیز روشنفکر در قبال توده‌های میلیونی، که در واقع جمعیت کل ایران را تشکیل می‌دهند، در قطبی متفاوت قرار دارند. اگر این ترکیب را با ملغمه وابستگی مخلوط کنیم نتیجه درست آن خواهد شد که می‌بینیم و بر سر حزب توده ایران آمد و بن‌بستی که ما با آن روبرو هستیم.

در این موقع، محمدعلی عمویی گفت:

در واقع، ماهیت حقیقی حزب را همان سیاست پنهانیش تشکیل می‌داد. این دوگانگی در سیاست‌های حزب ناشی از این مطلب بود که به درستی اشاره شد که مارکسیسم برای جامعه ایران یک امر به کلی بیگانه بود، حزبی که براساس این جهان‌بینی در این جامعه بخواهد فعالیت کند به کلی مطرود و دور از مردم خواهد بود و امکان فعالیت و جذب نیرو نخواهد داشت. حزب با توجه به چنین مسأله‌ای این سیاست دو گانه را در پیش گرفت. یگانه راه امکان حضور حتی حضور بسیار ضعیف، اتخاذ همین سیاست بود: از جمهوری اسلامی ایران دفاع کردن، به قانون اساسی رأی دادن و لایحه ده ماده‌ای را تأیید کردن و مسایلی از این قبیل، ولی در پنهان مجموعه آن مسایلی که در اینجا مطرح شد، عملیات خلاف قانون، عملیات به کلی مغایر با قانون اساسی که استخوان‌بندی اساسی فعالیت پنهانی حزب را تشکیل می‌داد.

در رابطه با همین مسأله و در ادامه این بحث آقای گلاویژ صحبتی خواهد داشت که در کردستان هم به همین طریق مسأله عمل می‌شده است، بفرمایید.

گلاویژ؛ سیاست شوروی در کردستان

علی گلاویژ، عضو کمیته مرکزی و مسئول سازمان ایالتی کردستان:

سلام بر امام خمینی عزیز و عظیم‌الشان و درود بی‌پایان بر روان پاک شهیدان جبهه‌های حق علیه باطل. مطالب فراوانی که در اینجا گفته شد همه آنها حاکی از حقیقت‌های دردناکی بود درباره سیاست دورویانه و منافق‌گونه حزب منحل توده و این مطلبی که در آخر گفته شد که این در واقع جز این چاره دیگری نداشت. این لپ مطلب بود. یعنی اگر واقعیت مطلب را می‌گفت به کلی فاش می‌شد. مجبور بود در ظاهر، در روزنامه، در اعلامیه، در حرف، مطالب زیبا و مردم‌پسند بگوید، ولی در عمل کارهای دیگری انجام دهد. این از آن ناشی می‌شد. من می‌خواهم وقت می‌گذرد را بگیرم و می‌خواهم از کردستان شروع کنم، برای اینکه مسأله کردستان برای همه جالب است و می‌خواهند بدانند که این سیاست در کردستان چگونه بوده است و به طور کلی سیاست حزب در کردستان چه

شکلی داشته است و دارای چه ماهیتی بوده است.

قبل از اینکه به خود سیاست حزب در کردستان بپردازم، می‌خواهم بگویم که حوادث آذربایجان و کردستان در این ۴۰ سال اخیر تقریباً دوقلوی هم بوده‌اند و به همدیگر شباهت داشتند. هم تأسیس فرقه دمکرات و تأسیس حزب دمکرات کردستان در شرایط تاریخی واحد از منشاء واحدی پیدا شدند. یعنی در شرایطی پیدا شدند که جنگ دوم جهانی خاتمه پیدا کرده بود و ارتش شوروی در ایران بود و می‌خواستند یک پایگاه و نیرویی ایجاد بکنند. همان جوری که آقای ابراهیمی شرح دادند و من نمی‌خواهم تکرار کنم و بعد حکومت چطور تأسیس شد و چگونه شد که این حکومت‌های کردستان و آذربایجان بلادفاع ماندند و در معرض بلادفاعی قرار گرفتند و همه داغان شدند. به علت امیدوار بودن به دیگران و به علت این که بر روی پای خود نایستادند و ملعبه قرار گرفتند و از بین رفتند و چه فجایع بزرگی در نتیجه تکیه بر دیگران در آن منطقه به وجود آمد و الی آخر. این را من می‌خواهم تکرار کنم، برای اینکه آقای ابراهیمی در نمونه آذربایجان شرح دادند. من در اینجا می‌خواهم مطلبی را برای هموطنان عزیزم توضیح بدهم که اغلب سؤال می‌کنند و این مسأله در علم سیاست همیشه مطرح است. در کتابها و در روزنامه‌ها [مطرح است] که آیا مسأله کردستان چه چیز است که همیشه یک شعله‌ای در این منطقه می‌سوزد و سیاست شوروی در کردستان چیست و سیاست احزاب کمونیست از جمله حزب توده ایران در کردستان چه بوده است.

این سؤال اصل مطلب است که من می‌خواهم به طور مختصر راجع به آن، آنچه که وقت اجازه می‌دهد بگویم.

کردستان منطقه‌ای است که در آنجا کردها زندگی می‌کنند و کردستان در چهار کشور قرار گرفته و کردستان واحدی هرگز وجود ندارد و هر کس بگوید بیهوده است. کردستان ایران خاک ایران است و کردستان عراق خاک عراق است و کردستان ترکیه خاک ترکیه است و سوریه خاک سوریه است، ولی ناسیونالیسم و امپریالیسم و اشغالگران همیشه می‌خواهند یک کردستان واحد قلابی درست کنند و این را ملعبه دست خودشان قرار بدهند یک آلتی برای فشار وارد آوردن بکنند برای اجرای سیاست‌های توسعه‌طلبی خودشان. این یک مطلبی است که بایستی ما این را به درستی بدانیم.

آن وقت می‌آییم می‌رسیم به شوروی. شوروی یک دولت ابرقدرت بزرگ جهانی است که برای خودش سیاستی دارد که آن عبارتست از توسعه نفوذ و سیطره خود در تمام مناطق جهان از جمله خاورمیانه که می‌خواهد منطقه نفوذ و سیطره‌اش در این مناطق روز بروز و

سال به سال توسعه پیدا کند. این سیاست شوروی است و ما هم می‌دانیم. زیر پرچم و به عنوان سوسیالیسم، به نام جنبش‌های رهایی بخش ملی. به نام دفاع از انواع مسایل ظاهرالصلاح و غیره، از این حرکات و حادثه‌ها و جریانها دفاع می‌کند و جلو می‌آید و دایره نفوذ و سیطره خودش را در این مناطق توسعه می‌دهد. این کاری است که ما در تمام دنیا از جمله در منطقه خاورمیانه می‌بینیم.

درباره کردستان هم عین همین مسأله وجود دارد. درباره کردستان هر وقتی که شوروی ببیند در کردستان جرقه‌ای زد که می‌شود از این جرقه به سود همان سیاست استفاده کرد، فوراً بر روی این جرقه نفتی می‌پاشد و آتش را دامن می‌زند و به کمک او می‌آید. [تا] این جرقه تبدیل به یک شعله‌ای بشود و خلاصه از این یک نتیجه‌ای به دست بیاید و اگر بداند که از این چیزی به دست نمی‌آید، به آن پشت می‌کند و آن را رها می‌کند.

احزاب کمونیست منطقه و کردستان

این سیاستی است که خلاصه‌اش این را تشکیل می‌دهد و اما احزاب کمونیست منطقه که در این چهار کشور هستند، اینها هم در همین خط حرکت می‌کنند. برای اینکه ایدئولوژی اینها ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم است. همان ایدئولوژی است که اتحاد شوروی دارد و این احزاب همه شان وابستگی به شوروی دارند. و آن وقت این احزاب سیاست خودشان را درباره کردستان بر همین خطی که قبلاً توضیح دادم تنظیم می‌کنند. چطور تنظیم می‌کنند؟ آن‌طور تنظیم می‌کنند که در مناطق کردنشین بالاخره روزگاری سلطه و سرکردگی و تسلط و قدرت سیاسی، اجتماعی، نظامی و غیره می‌افتد به دست نیروهایی که شنوایی از احزاب کمونیست دارند و در آن سمت حرکت می‌کنند. حالا چقدر موافقت و پیش می‌روند و یا نمی‌روند این بسته به جریان منطقه دارد. در تمام این ممالک این خط‌مشی احزاب کمونیست است.

سیاست حزب توده در کردستان ایران

حالا در ایران، حزب توده چگونه در کردستان رفتار می‌کرد. می‌رسیم به طور مشخص به مسأله این چهار سال اخیر. در چهار سال اخیر حزب منحل توده در کردستان با گروههای ضدانقلاب وابسته به غرب مخالفت می‌کرد با قاسملوی‌ها، با کومله، با دیگران از راه سیاسی، ایدئولوژی و غیره، و انواع اعلامیه‌ها پخش می‌کرد، برای افشای آن گروههای ضدانقلاب وابسته به غرب و طردشان می‌کرد و افشاشان می‌کرد. برای چه؟ برای

اینکه آنها را طرد بکند و به تدریج حزب توده خودش و آنهایی که شنوایی از حزب توده دارند و نزدیک به حزب توده هستند در کردستان از لحاظ تشکیلاتی و سیاسی و سازمانی جای آنها را بگیرند و تبدیل به نیروی سیاسی آن منطقه بشوند و الی آخر. این حرکت کردن درست همان سیاستی است که عرض کردم. می‌بینیم حزب در برنامه‌اش هیچ نوع [از] این صحبت‌ها وجود ندارد. از جمهوری اسلامی ایران دفاع می‌کند، از انقلاب دفاع می‌کند و ضد انقلاب وابسته به غرب را در آنجا افشا می‌کند و الی آخر. ولی در عمل دوربرد و دراز مدت سیاسی ایدئولوژی و غیره خود می‌کوشد که در آنجا پایه‌های خود را تحکیم و محکم کند و هم‌اکنون را توضیح دادم برای هدفهای دوربرد آینده. این هم عبارت است از آن چیزی که درباره کردستان می‌شود گفت.

این مسأله دیگر با شوروی چه ارتباطی دارد و آن این است که بایستی دانست که بالاخره آن شعار اصلی تمام کمونیست‌های جهان، این را ما سالهای سال می‌دانیم و خوانده‌ایم و شنیده‌ایم، [این است] که دنیا به طرف کمونیسم می‌رود و تمام جهان، جهان کمونیستی خواهد شد. یعنی اتحاد جماهیر سوسیالیستی جهانی خواهد شد، زیر یک پرچم واحد. بالاخره این کردستان واحد به اصطلاح به عنوان زیرپرچم سوسیالیسم وارد اتحاد جماهیر شوروی بشود. این یک عنوانی است و یک بهانه‌ای است و دستاویزی است برای اینکه این قبیل مسایل را به این ترتیب حل کنند و کشورهای رنگارنگ و مناطق مختلف را به این صورت منظم و ملحق بکنند.

پیام به عناصر ضدانقلاب در کردستان

من یک پیامی دارم برای خواهران و برادران کردستانی. ای خواهران و برادران عزیز کردستانی، شما به این انقلاب بزرگ ایران، به این جمهوری اسلامی، به امام خمینی ایمان داشته باشید، باور کنید، دست اتحاد و اتفاق به سوی این جمهوری دراز کنید. دست امام خمینی را بگیرید. اطمینان داشته باشید که این جمهوری درد شما را دوا خواهد کرد. این تفنگها و مسلسل‌ها و وسایل قتاله را کنار بگذارید. از کوه پائین بیایید و برادران خودتان را در آغوش بگیرید. بیایید با پاسدارها برادر شوید. این کارها را ترک کنید. این کارها، کار شما نیست. این کار ضد انقلاب است. این را تمام کنید. جمهوری اسلامی ایران، جمهوری انقلابی است و درد شما را چاره خواهد کرد. این را یک برادر ریش سفیدتان به شما با تمام ضمانتش تضمین می‌کند.

یک پیام دیگر دارم برای جوانان توده‌ای کردستان، همان جوانانی که سه - چهار سال

دویدند. به آنها می‌گویم و توصیه می‌کنم که به طرف جمهوری اسلامی بروید و پرچم جمهوری اسلامی را محکم بگیرید و اطمینان داشته باشید که در راه انقلاب هستیم. انقلاب که دیگر بال ندارد و انقلاب طور دیگری نیست. انقلاب همین جوری می‌شود. ای جوانان عزیز، ای دوستان من، مأیوس نشوید. این همان انقلاب است که شما به آن امیدوار بودید.

در پایان این بخش از مناظره، محمدعلی عمویی اظهار داشت:

در واقع پیامی که آقای گلاویز خطاب به مردم کرد داشتند، عمدتاً متوجه آن عده قلیل، جوانان و هواداران توده‌ای در کردستان است که هنوز به راه درست و راه راست هدایت نشدند و گرفتار کجروپها هستند، وگرنه مردم کردستان در کنار سایر مردم ایران به دفاع از دستاوردهای جمهوری اسلامی ایران، در کنار برادران سپاهی خودشان با ضدانقلاب می‌جنگند و هر جا ضروری باشد به جانبازی و ایثار می‌پردازند. مایه کمال خوشوقتی است که آن هواداران عده قلیلی هستند و امید که آنها هم به راه صحیح و درست هدایت بشوند.

ب: میزگرد سران حزب توده - جلسه دوم^۱

محمدعلی عمویی، اداره‌کننده میزگرد، بحث را چنین آغاز کرد:

با سلام به امام خمینی رهبر بزرگ انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و با سلام و درود به ایثارگران جبهه‌های نبرد علیه متجاوزین بعث عراق و با سلام به مردم شریف و قهرمان که با حضور یکپارچه خود در سنگرهای کار و پیکار، پیروزیهای بزرگی را موجب گشته‌اند. در ادامه بحث درباره میزگردی که با شرکت رهبران و مسئولان حزب توده ایران ترتیب داده شده بود و بخش اول آن چندی پیش از نظر عزیزان گذشت، اینک بخش دوم این میزگرد را شاهد خواهیم بود.

پیش از آغاز سؤالات از شرکت‌کنندگان در این مصاحبه تقاضا می‌کنم اجمالاً خودشان را معرفی نمایند.

محمد پورهرمزان، عضو کمیته مرکزی و مسئول شعبه انتشارات توده.

رضا شلتوکی، عضو هیأت سیاسی، عضو هیأت دبیران، مسئول امور شهرستانها و مسئول امور خبر.

آصف رزم‌دیده، عضو کمیته مرکزی، عضو شعبه مرکزی کارگری.

مهدی کیهان، عضو کمیته مرکزی و سرپرست شعبه مرکزی کارگری.

۱. سیمای جمهوری اسلامی ایران، ۱۸ مهر ۱۳۶۲.

فرج الله میزانی، عضو هیأت سیاسی، عضو هیأت دبیران، مسئول تشکیلات کل حزب توده.

انوشیروان ابراهیمی، عضو هیأت سیاسی، دبیر کمیته مرکزی و مسئول فرقه دمکرات آذربایجان سازمان حزب در آذربایجان.

حسین جودت، عضو هیأت سیاسی، آخرین مسئولیتم در حزب توده، مسئول شعبه امور کارگری و دو سال و چندی است که دیگر مسئولیت ندارم.

احمدعلی رصدی، عضو کمیته مرکزی، آخرین مسئولیتم در ایران، مسئول شعبه بازرسی و رسیدگی سازمان ایالتی تهران و عضو شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی.

نورالدین کیانوری، تا قبل از انحلال، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران.

محمد مهدی پرتوی، عضو هیأت سیاسی، مسئول تشکیلات مخفی.

علی گلاویژ، عضو کمیته مرکزی، آخرین مسئولیتم مسئول سازمان ایالتی حزب توده در کردستان.

عباس حجری، عضو هیأت سیاسی، عضو هیأت دبیران و مسئول سازمان ایالتی تهران.

منوچهر بهزادی، عضو هیأت سیاسی، دبیر کمیته مرکزی، مسئول شعبه مطبوعات.

غلام حسن قائم پناه، عضو کمیته مرکزی حزب منحل توده، عضو شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی، عضو هیأت تحریریه نامه مردم.

شاهرخ جهانگیری، عضو مشاور کمیته مرکزی، مسئول بخشی از سازمان مخفی حزب توده.

فریدون فم تفرشی، مسئول کمیته بخش چهار ناحیه شمال.

گاگیک آوانسیان، مسئول تدارکات و عضو کمیته مرکزی.

قائم پناه؛ جاسوسی، ریشه‌ها، انگیزه‌ها و اهداف

عمومی: از مهمترین تبعات رسیدگی، وابستگی است. در این زمینه، آقای قائم پناه توضیحاتی خواهند داد.

قائم پناه: با درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب شکوهمند اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران امام خمینی و سلام به مردم شهید پرور و ایثارگر ایران.

من سخنانم را تحت عنوان وابستگی و تبعیت حزب منحل از سیاست شوروی، ریشه و منشاء فعالیت‌های جاسوسی این حزب آغاز می‌کنم.

تاریخ ۴۰ ساله فعالیت‌های خیانت‌آمیز حزب منحل توده که امروز در مصاحبه رهبران و

مسئولان آن منعکس می‌شود، شاهد زنده و بیانگر این واقعیت است. در مصاحبه‌های قبلی گفته شد که در مسایل سیاسی، تا کودتای ۲۸ مرداد، چگونه رهبری حزب، از سیاست شوروی تبعیت می‌کرد و دنباله‌رو سیاست‌های شوروی بود و به جنبش‌هایی که در ایران پدید آمده بود، از این راه خیانت کرد. من روی این مسئله تکیه می‌کنم که مؤسسين حزب توده و رهبران اولیه حزب توده، علاوه بر این که عده ایشان وابسته به شوروی بودند و یا در شوروی تحصیل کرده بودند، حتی بعضی از آنها برای شوروی جاسوسی می‌کردند و جاسوس شوروی بودند. یعنی مسئله وابستگی و جاسوسی حزب توده ایران، رهبران و اعضای آن از همان آغاز تأسیس این حزب وجود داشت.

سازمان امنیت شوروی و حزب توده

اینجا من تکیه می‌کنم، روی مسئله دوران اقامت حزب، رهبری آن در خارج، پس از شکست حکومت فرقه دمکرات و پس از کودتای ۲۸ مرداد که عده زیادی از رهبران حزب توده و اعضای آن به کشورهای سوسیالیستی و به‌طور عمده به شوروی فرار کردند و در آنجا اقامت گزیدند. چگونه سازمان امنیت شوروی، با رهبران و اعضای این دو حزب یعنی فرقه دمکرات و حزب توده تماس گرفته و عده‌ای از آنها را به عنوان جاسوس خودش، برای به دست آوردن اخبار و اطلاعات درون حزبی، استخدام کرد. کسانی که در این مصاحبه شرکت دارند و در خارج اقامت داشتند، بخش اعظم آنها یعنی اکثریتشان از همین اشخاص هستند که به عنوان نمونه خود من، که ما، در تمام دوران اقامت در خارج، یعنی حدود ۳۰ سال این وظیفه را انجام می‌دادیم. رهبران حزب کمونیست شوروی علاوه بر اینکه تمام زندگی حزب را زیر کنترل و نظارت خودشان قرار داده بودند و در تمام مجامع حزبی و مجالس و جلسات حزبی نماینده حزب کمونیست شوروی شرکت می‌کرد و تمام تغییرات، چه در سیاست و خط‌مشی‌های حزب، در درون حزب و در داخل ایران به دستور و اجازه توصیه آنها بوده، تغییرات در رهبری هم به وسیله آنها انجام می‌شد. یعنی اگر آنها توصیه نمی‌کردند، اگر اجازه نمی‌دادند، به هیچ‌وجه ممکن نبود که در رهبری تغییراتی حاصل بشود. یعنی تمام تغییرات، چه در سیاست حزب و چه در رهبری آن. در دوران اقامت در خارج ما دیدیم، تماشاً با اجازه و توصیه و دستور مقامات شوروی و احیاناً سازمان امنیت شوروی بود. اینکه این اشخاص برای سازمان امنیت شوروی جاسوسی می‌کردند، یعنی اخبار و اطلاعات درون حزب را می‌بردند به آنها می‌دادند، آنها چه منظوری داشتند؟ آنها می‌خواستند یک کانال مستقیم در داخل حزب داشته باشند و از تمام

جریاناتی که در داخل حزب می‌گذرد با اطلاع باشند. برای اینکه در دوران اقامت در خارج، اختلافات در درون رهبری حزب توده بیش از پیش نمو کرد و توسعه یافت و این اختلافات همیشه به بدنه حزب، به سازمانهای حزبی سرایت می‌کرد و آنها می‌خواستند ببینند ریشه این اختلافات چیست؟ و این اختلافات تا حدی می‌تواند رگه‌های ضدشوروی داشته باشد؟ بخصوص اینجا مسئله مهمی که پیش آمد و آنها بسیار به آن توجه می‌کردند، مسئله اختلافاتی بود که در جنبش کمونیستی، بین نظریات مائوئیستی و نظریات شوروی به وجود آمد، که چند نفر از رهبران حزب توده هم دارای نظریات مائوئیستی بودند و می‌شود گفت با توصیه و دستور حزب کمونیست شوروی، از رهبری حزب کنار گذاشته شدند که جریان آن پلنوم یک جریان مفصلی است که حتماً دوستان دیگر به آن اشاره خواهند کرد و از این راه سازمان امنیت شوروی تمام نظارت و کنترل خود را بر زندگی حزب برقرار می‌کرد. کسانی که این عمل را انجام می‌دادند، بدون اطلاع حزب و بدون اطلاع از سایر اعضای حزب بود، یعنی اینها یک رابطه مستقیم با مأمورین سازمان امنیتی شوروی داشتند و کس دیگری از این اطلاع نداشت.

ایدئولوژی و جاسوسی

عمومی: شما در اینجا اشاره می‌کنید به اینکه اعضای حزب، کسانی که در خارج اقامت داشتند، گزارشاتی به حزب کمونیست شوروی و مقامات امنیتی شوروی می‌دادند. با توجه به اینکه عضو حزب بودند، آیا نسخه‌ای از این گزارش را به حزب تسلیم می‌کردند، یا اینکه فقط به مقامات شوروی تسلیم می‌شد؟

قائم‌پناه: نخیر، در این مورد اینها هیچ‌گونه اطلاعاتی به حزب نمی‌دادند و رهبری حزب هیچ‌گونه اطلاعی از ارتباط اینها با مأمورین شوروی نداشت. این اطلاعات و اخبار مستقیماً به مأمورین کا. گ. ب شوروی داده می‌شد.

اینجا ممکن است این مسئله پیش بیاید که این افراد که این کار را انجام می‌دادند، از لحاظ اخلاقی خودشان چطور به این مسئله نگاه می‌کردند؟ من باید بگویم که معیارهای اخلاقی ما و موازین اخلاقی ما نشأت می‌گرفت از جهان‌بینی مارکسیستی ما و ما هیچ‌گونه قبحی برای این عمل خودمان قایل نبودیم. یعنی این را یک خدمت می‌دانستیم به سوسیالیسم. چون آن موقع به آن معتقد بودیم و چون مرکز سوسیالیزم را هم شوروی می‌دانستیم، می‌گفتیم هر چقدر به شوروی خدمت بشود، از هر راهی، پس این به ایده و هدف ما کمک شده.

جاسوسی پس از انقلاب اسلامی

در مورد فعالیت‌های جاسوسی پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران و پوشش‌های آن چند کلمه صحبت کنم. یکی از این پوشش‌ها، شرکتی بود به نام شرکت بازرگانی که دو نفر از اعضای رهبری حزب در آن فعالیت می‌کردند و این شرکت یک پوششی بود که حزب به وسیله این شرکت، اخبار و اطلاعات ایران را از راه این شرکت به مأمورین سفارت یا سازمان امنیت شوروی می‌داد. از جمله کمک‌های خود کمک‌های پولی و جنسی و سایر کمک‌های خودش هم، احیاناً از طریق این شرکت از شوروی دریافت می‌کرد. مسئله دیگر سازمان‌های مخفی و سازمان‌های نظامی بود که حزب، علیرغم اعلام علنی فعالیت خودش به وجود آورده بود و در این باره هم مسئولین این سازمانها به‌طور مفصل صحبت خواهند کرد. این دو سازمان با اینکه هدف استراتژیک آنها، همان هدف براندازی نظام جمهوری اسلامی بود، ولی در این چهار سال فعالیتشان کاملاً در خدمت جاسوسی و کسب اخبار و اطلاعات برای شوروی متمرکز شده بود، یعنی از نیروهای مسلح، از سایر نهادهای انقلابی، اخبار و اطلاعات را جمع می‌کردند، به رهبری حزب می‌دادند و از طریق رهبری، به ارگانهای امنیتی و سازمان‌های جاسوسی داده می‌شد.

عمومی: در واقع، شما مسئله جاسوسی را به دو نوع تقسیم کردید، یکی جریانات جاسوسی درون حزب که مأمورین شوروی طلب می‌کردند از اعضا که گزارشاتی درباره درون حزب بدهند که مستقیماً گزارش را دریافت می‌کردند بدون اطلاع رهبری حزب. نوع دوم، وظیفه‌ای بود که از طرف به خود حزب محول شده بود. درباره کسب اخبار و اطلاعات و مسایلی که از بدنه حزب به رهبری می‌رسید و از آن طریق نیز به دست شوروی می‌رسید. منظورتان همین تقسیم‌بندی بود؟

قائم‌پناه: کاملاً این‌طور است. برای اینکه در دوران پس از انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران و مسئله جاسوسی، معلوم شد که عالیت‌ترین ارگان رهبری و مسئول‌ترین اشخاص در رهبری حزب، به این عمل دست می‌زدند و این عملیات به دستور آنها انجام می‌شده. یعنی به‌طور کلی حزب به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم در خدمت جاسوسی برای شوروی قرار می‌گرفت.

مسئله دیگر عوامل نفوذی بود که اینها هم اخباری از نهادهای انقلابی جمع می‌کردند و به همین ترتیب باز هم به ارگانهای شوروی و محافل شوروی داده می‌شد.

مسئله دیگر، اعزام غیرقانونی و غیرمجاز دانشجویان به خارج بود، بخصوص به شوروی، که اینها هم برای آینده در شوروی تربیت بشوند، یعنی نسل جاسوس در حزب توده ایران

و نسل کسانی که وابسته به شوروی هستند، به وسیله تحصیل و اقامت آنها در شوروی، انجام و عملی بشود و در آینده هم حزب به همین زندگی جاسوسی و وابستگی خودش ادامه بدهد.

مسئله دیگری که من به عنوان عضو شعبه مرکزی بازرسی از بسیاری شهرستانها و استانها و سازمانهای حزبی دیدن کردم، مسئله جمع‌آوری اخبار و اطلاعات در تمام حوزه‌های حزبی بود که یکی از برنامه‌های حزب ما بود. یعنی کسانی که می‌آمدند به حوزه قبل از هر چیز می‌بایست اخبار و اطلاعات آن هفته یا ۱۵ روز از جلسه قبل تا حالا را به مسئولان بدهند که این اخبار و اطلاعات هم شامل همه‌گونه اخباری بود که بالاخره در مرکز حزب، در شعبه مرکزی اخبار و اطلاعات جمع می‌شد، به دست رهبری می‌آمد و از آنجا هم خود به خود، اخباری که لازم بود به خارج سرایت می‌کرد.

براندازی، هدف استراتژیک حزب توده

درباره اهداف جاسوسی، من باید عرض کنم این اهداف را می‌توان چنین توضیح داد: اولاً از جمع‌آوری اخبار و اطلاعات از طریق سازمان نظامی، سازمان مخفی و عناصر نفوذی، پی بردن به نقاط ضعف نهادهای انقلابی، بزرگ کردن این نقاط ضعف و در نتیجه ایجاد پراکندگی و تضعیف آنها و برای موقع لازم فراهم کردن زمینه، برای آن ضربه براندازی علیه جمهوری اسلامی که هدف استراتژیک حزب بود.

هدف دوم اعتماد و جلب کمکهای هر چه بیشتر شوروی که این اخبار و اطلاعات به آن داده می‌شد که فقط به این سازمان کمک بکند و در موقع لازم، اگر لازم باشد حتی با کمک نظامی، مداخله نظامی یا به اشکال دیگری به این سازمان، یعنی حزب منحل شده، کمک بکند که این حزب بتواند قدرت سیاسی را در کشور به دست بیاورد و نظام جمهوری اسلامی را براندازد.

پرتوی؛ پدیده جاسوسی در حزب توده

عمومی: اشاره شد به اینکه سازمان مخفی، تشکیلات پنهانی که جنب سازمان علنی حزب فعالیت می‌کرد، کار روزانه‌اش، برنامه کوتاه مدت آن، عمدتاً در جهت گردآوری اخبار و اطلاعات، در جهت در اختیار گذاشتن به مأمورین شوروی بود. مسئول سازمان مخفی حزب آقای مهدی پرتوی توضیحاتی در این زمینه خواهند داد.

پرتوی: با درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و با

سلام به مردم قهرمان و ایثارگرمان، به ویژه رزمندگان دلیر جبهه‌های جنگ تحمیلی و با سلام به جهادگران و پیکارگران سنگرهای سازندگی جامعه نوین اسلامی ایران. قبل از هر چیز اجازه می‌خواهم از این فرصتی که به من داده شده تا به افشای حقایق بی‌پروایم که تاکنون به آنها رسیده‌ام سپاسگزاری کنم. امیدوارم که این مختصر اذهان کسانی را که هنوز دچار کج‌اندیشی و گمراهی هستند روشن بسازد و از احتمال لغزیدن دیگران به این بیراهه بکاهد.

شکنجه و اقرار اجباری

در آغاز لازم می‌دانم در مورد کارزار تبلیغاتی رذیلانه‌ای که دستگاه‌های دروغ‌پردازی شرق و غرب، پس از دستگیری رهبری و به ویژه پس از پخش اولین مصاحبه‌ها، پیرامون افسانه شکنجه‌های وحشیانه، آمپول‌های تلقینی و داروهای شیمیایی و غیره به راه انداختند تا شاید چهره واقعی خودشان را پشت این جوسازیها پنهان بدارند چند جمله‌ای عرض کنم.

واقعیت این است که تجربه تاریخی و مبارزات انقلابی ملت‌ها ثابت کرده که هیچ شکنجه و تلقینی نمی‌تواند انسانهای شریف و آرمان‌خواه را به زبونی و ذلت پایمال کردن اعتقادات و آرمانهایشان وادار سازد؛ اگر آن اعتقادات و آرمانها، واقعی و انسانی و خالصانه باشد. مقاومت‌های حماسی اکثر مبارزان صدررژیم شاه در برابر شکنجه‌های حیوانی این رژیم و حماسه‌های مقاومت زنان و مردان رزمنده و عدالت‌خواه در تمام شکنجه‌گاه‌های رژیم‌های فاشیستی و ارتجاعی در سراسر دنیا گویای این ادعاست. اما در زندان‌های جمهوری اسلامی وضع به کلی به گونه‌ای دیگر است. وقتی انسان خودش را در زندان مردم و انقلاب می‌بیند و به دور از حصارهای حزبی و تشکیلاتی با خویشتن خویش تنها می‌ماند و مستقلانه به عملکردهای خودش و همراهانش می‌اندیشد، چگونه می‌تواند در برابر حقانیت انقلاب و مردم، اگر در خودش کوچکترین نشانه‌ای از صداقت و شرف انسانی سراغ داشته باشد، مقاومت کند؟ ما چه در نظریات و چه در عملکردهایمان حقانیت نداشتیم.

پس به ناچار در زندان انقلاب و مردم، در برابر حقانیت آنها، سر تسلیم فرود آوردیم. به هر حال در این جا با صراحت اعلام می‌کنم که برخلاف شایعه‌سازیها و دروغ‌پردازیهای ضد انقلاب داخلی و خارجی برخورد برادران مسئول زندان با ما نه تنها به دور از انتقام‌گیری و اعمال فشار، بلکه به نحو غیر منتظره‌ای انسانی و سازنده است.

وابستگی و جاسوسی

اما درباره مسئله جاسوسی: سابقه فعالیت‌های جاسوسی در حزب توده، به نفع شوروی، با تاریخ این حزب درآمیخته، چرا که از یک سو بنیانگذاری حزب توده و حتی نامگذاری آن توسط شوروی، در شرایط اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، صورت گرفت. در نتیجه از همان ابتدای تأسیس، وابستگی حزب به شوروی مطلق و بی‌چون و چرا بوده است. از سوی دیگر اصولاً نمی‌شود بین دو مقوله جاسوسی و وابستگی حد فاصلی قایل شد. یک حزب وابسته، طبعاً اطلاعات مکتسبه خودش را از کشوری که در آن فعالیت می‌کند، در اختیار دولت یا حزب دولتی متبوع خودش قرار می‌دهد و دستورات و رهنمودهای آن حزب یا آن دولت را در مورد جمع‌آوری هرگونه اطلاعاتی که آن دولت لازم داشته باشد، بی‌چون و چرا و در نهایت تلاش و کوشش عملی می‌کند. متأسفانه من از چگونگی موارد فعالیت‌های جاسوسی حزب در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اطلاع کامل و دقیقی ندارم. ولی از آنجایی که وابستگی و جاسوسی دوروی یک سکه هستند، در زیر فهرست ناقصی از نشانه‌های وابستگی کامل حزب را به شوروی بیان می‌کنم. البته در اینجا مفصلاً دیگر شرکت‌کنندگان در این مصاحبه توضیح داده‌اند. اینک من به اختصار به این موارد می‌پردازم.

محورهای وابستگی در زندگی حزب توده

اول: بنیانگذاری حزب توده در مهرماه ۱۳۲۰، به دستور مستقیم شوروی و تحت حمایت ارتش سرخ.

دوم: متابعت رهبری حزب از دستور سفارت شوروی در مورد پذیرش عبدالصمد کامبخش به عضویت و سپس رهبری حزب در سال ۱۳۲۳. لازم به تذکر است که قبل از آن، کامبخش تا سه سال به عضویت حزب پذیرفته نمی‌شد، به این علت که در سالهای قبل از آن گروه ۵۳ نفر به رهبری دکتر ارانی را به پلیس رضاشاهی لو داده بود. کامبخش از سالها قبل مأمور سرسپرده شوروی و عامل کمیترون در ایران بود.

سوم: پشتیبانی نظری و عملی حزب از درخواست شوروی مبنی بر امتیاز نفت شمال. چهارم: شرکت حزب در کابینه قوام، این عامل سرسپرده امپریالیسم، به دستور شوروی. پنجم: متابعت و پشتیبانی کورکورانه حزب از تأسیس فرقه خلق‌الساعه دمکرات آذربایجان در سال ۱۳۲۴.

ششم: نگهداری پنهانی سازمان افسری حزب علی‌رغم تصمیم اکثریت کمیته مرکزی

حزب در سال ۱۳۲۵ و انحلال آن، به دستور شوروی، توسط تنی چند از رهبری حزب. هفتم: مخالفت حزب با شعار ملی شدن نفت در سراسر کشور، به منظور امکان واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی.

هشتم: مخالفت حزب با دولت ملی دکتر مصدق و [نهضت] نفت ضد امپریالیستی سالهای ۲۹ تا ۳۲.

نهم: نقش منفعل حزب در جریان کودتای ۲۸ مرداد. دهم: کت بسته تحویل دادن سازمان افسری حزب به کودتاچیان و خارج نکردن آنها از زیر ضربه.

یازدهم: جنایات و ترورهای متعددی که به دستور رهبری حزب یا بخشی از رهبری حزب در جهت مقاصد قدرت‌طلبانه آنها در سال‌های قبل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد انجام گرفته که یادآور جنایات و تصفیه‌های خونین و مدهشی است که در همان سالها در شوروی به دستور استالین و عمال او در حزب و در دولت شوروی انجام می‌گرفت.

دوازدهم: عضویت رسمی اکثر اعضای کمیته مرکزی حزب و مسئولین حزب در سالهای اقامت در شوروی و کشورهای سوسیالیستی در سازمان جاسوسی و اطلاعاتی کا.گ.ب و اشتغال آنها به جاسوسی علیه یکدیگر در داخل صفوف حزب و در نتیجه ایجاد ترس و ارباب در بین پناهندگان سیاسی در کشورهای سوسیالیستی، به طوری که اگر کسی کوچکترین مخالفتی با نظریات و القائات رسمی شوروی می‌کرد با انواع خطرات، از جمله خطر مرگ، روبرو می‌شد، که نمونه آن قتل جعفر پیشه‌وری از رهبران فرقه دمکرات آذربایجان بود.

سیزدهم: دنباله‌روی و متابعت حزب از دستورات شوروی در سیاستهای برنامه‌ای و تعیین رهبری حزب در تمام دوران فعالیت حزب در خارج کشور.

چهاردهم: پس از پیروزی انقلاب اسلامی و بازگشت رهبری حزب به داخل کشور، فصل تازه‌ای در فعالیتهای جاسوسی حزب به نفع شوروی گشوده می‌شود. کسب اطلاعات برای شوروی گسترش عجیبی پیدا می‌کند و همه جاسوسان رسمی و غیررسمی شوروی، در داخل صفوف حزب که از خارج به داخل منتقل شده بودند، به تکاپو و فعالیت می‌افتند. کانال‌های متعددی برای ارتباط‌گیری با مأموران شوروی، در زیر پوششهای گوناگون ایجاد می‌شود. با سوءاستفاده از اعتماد اعضای حزب به رهبری و بی‌اطلاعی آنها از ماهیت روابط حزب با شوروی، زیر پرده ضخیمی از تبلیغات فریبکارانه، تمام سازمان‌های حزبی به شبکه جاسوسی برای شوروی تبدیل می‌شود، بی‌آنکه گردآورندگان این اخبار و اطلاعات بدانند

که در خدمت چه مقاصد پلیدی قرار گرفته‌اند.

پانزدهم: متأسفانه سوءاستفاده رهبری حزب از اعتماد و اعتقاد صمیمانه عده‌ای از کادرهای حزب در داخل کشور به رهبری حزب و اتحاد شوروی و ایمان و باور آنها به این شعارها و ادعاهای فریبنده، ابعاد آلودگی به سیاست و فعالیت‌های جاسوسی در داخل حزب به نفع شوروی وسعت بیشتری پیدا می‌کند. از جمله و به عنوان نمونه، من عملکرد خودم را ذکر می‌کنم.

ارتباط با مأمورین اطلاعاتی شوروی

من در اوایل سال ۵۹ به مدت ۴ ماه به دستور رهبری حزب با یکی از دیپلمات‌های شوروی در تهران ارتباط برقرار کردم و طی ملاقاتهایی که در خیابان انجام می‌شد به دستور رهبری حزب، اطلاعات و اسناد نظامی خاصی را که مورد درخواست شورویها بود، از طریق بعضی از اعضای حزب در ارتش تهیه و در اختیار او قرار می‌دادم.

در این رابطه، آن مأمور شوروی وسایلی برای تسهیل این کار در اختیار من قرار داد، از جمله دوربینی که در اینجا هست و مشاهده می‌کنید که برای عکسبرداری از اسناد در اختیار من گذاشته شد و یک حلقه فیلم آن، هزار عکس را یکجا و با سرعت تهیه می‌کرد. مورد دیگر، دادن یک رادیو به من بود.

گرچه این رادیو یک رادیوی معمولی است ولی از طریق فرستنده‌ای در سفارت شوروی پیامهایی به رمز به صورت مورس فرستاده می‌شد که مشروح آن البته در پرونده مضبوط است. مورد دیگری را که می‌شود به عنوان نمونه ذکر کرد و ماهیت این رابطه را نشان می‌دهد و ماهیت مقاصد شوم شوروی را نشان می‌دهد، این بود که آن مأمور شوروی یک بار که در مورد تهیه آن اطلاعات و اسناد تأخیری روی داده بود پیشنهاد کرد که پول در اختیار ما قرار بدهد که به این افرادی که این اسناد را تهیه می‌کنند، داده بشود که من مخالفت کردم و گفتم کسانی که این اسناد را تهیه می‌کنند عضو حزب هستند و به خاطر حزب این اسناد را تهیه می‌کنند و پول لازم نیست و این مسئله را همان موقع به رهبری حزب هم اطلاع دادم ولی به هر صورت دادن پول برای آنها امری کاملاً عادی و در جهت مقاصد عمومی جاسوس‌پرورانه و فعالیت‌های جاسوسی آنها بود.

البته این‌گونه اطلاعات و اسناد [به] آن مدتی که من ارتباط داشتم محدود نمی‌شد. قبل و بعد از آن هم این‌گونه فعالیتها ادامه داشت که بعداً برخی از مواردش را سایر شرکت‌کنندگان در این مصاحبه به اطلاع خواهند رساند.

روشهای استتار جاسوسی حزب

رهبری حزب توده که می‌دانست افشای جاسوسی و سرسپردگی او به هر نحوی حزب را با خطر اضمحلال و فروپاشی سریع روبه‌رو خواهد کرد، همواره کوشش می‌کرد که از دو طریق این خطر [را] خنثی بکند.

اول: از طریق پنهان‌کاری مطلق. رهبری حزب در تمام طول تاریخ خود کوشش می‌کرد چگونگی و ماهیت ارتباطش را با شوروی از نظر مردم و اعضا و هواداران حزب کاملاً پنهان بکند. بدین منظور در تمام روابط و عملکردهای مبتنی بر جاسوسی و فرمانبری خودش از شوروی سیاست اکید پنهانکاری را مراعات می‌کرد. فروپاشی سریع حزب به دنبال کشف و افشای پاره‌ای از این روابط و عملکردها توسط برادران سپاه خودش دلیل گویای این امر بود.

دوم، از طریق تبلیغات گسترده و ظاهر فریب. رهبری حزب در سراسر تاریخش همواره کوشش می‌کرد با تبلیغات گسترده و توجیهات تئوریک و عوام‌فریبانه چنین وانمود بکند که اتهام وابستگی و جاسوسی به حزب تنها شایعه‌ای بی‌اساس است که ساخته دستگاههای جاسوسی و تبلیغاتی امپریالیستی و ارتجاعی برای جلوگیری از پیشروی نیروهای به اصطلاح انقلابی یعنی کمونیست‌ها است و دفاع علنی همه جانبه حزب از اتحاد شوروی و کلیه سیاستهای داخلی و خارجی آن تنها بر اعتقاد منطقی حزب به خلل‌ناپذیری و صحت قانونمندانه این سیاستها مبتنی است. رهبری با این تبلیغات دروغین و فریبنده، هزاران جوان پرشور و بی‌اطلاع را طی چند نسل فریب داد و آنها را در جهت مقاصد شوم خود به بازی گرفت.

دادخواست علیه شوروی

در اینجا لازم است به نقش شوروی در این مورد هم اشاره‌ای بشود. هر چه بیشتر به عمق وابستگی حزب توده و ابعاد فجایع تبعی آن پی ببریم نقش ریاکارانه و مداخله‌گرانه شوروی در ایران برای ما بیشتر روشن می‌شود. اتحاد شوروی به خود اجازه داد علیرغم تمام دعاوی و اصول اعلام شده‌اش در مورد عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر، به رسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت خود، برابری و استقلال همه احزاب به اصطلاح برادر و غیره، چنین گستاخانه با سرنوشت ملت همسایه و حزب به اصطلاح برادر خود در ایران بازی بکند و در طول بیش از ۴۰ سال از طریق حزبی که خودش در ایران ساخته بود نه تنها در امور داخلی ایران مداخله کرد، بلکه آن را

به شبکه جاسوسی خودش مبدل کرد و همه جنایت‌ها و خیانت‌های آن را پرده‌پوشی کرد و آن را به اقدامات توطئه‌گرانه برای کسب قدرت سیاسی تشویق و راهنمایی کرد تا شاید از این رهگذر بتواند کشور دیگری را به اردوی وابستگان به خودش وارد بکند. شکی نیست که جاسوسی برای بیگانگان، نزد همه ملتها و در تمام فرهنگهای ملی امری نکوهیده و مذموم و مطابق با خیانت است. اما در فرهنگ کمونیستی معاصر، زیر نام وظیفه «انترناسیونالیستی»، جاسوسی برای کشورهای سوسیالیستی و در رأس آن شوروی، نه تنها امری عادی، بلکه حتی افتخارآمیز تلقی می‌شود، چرا که کمونیستها بنابر تحلیل مارکسیستی - لنینیستی‌شان از جهان، شوروی را مرکز رهبریت انقلاب جهانی می‌دانند و وطن دوم خودشان می‌شناسند؛ وطن دومی که حتی گاهی به وطن اول آنها تبدیل می‌شود.

اصولاً جاسوسی جزء تابعه‌ای از وابستگی عمیق و همه‌جانبه احزاب کمونیست و کارگری به اتحاد شوروی هست و این وابستگی دارای سوابق دیرینه‌ای است که به تأسیس «انترناسیونال کمونیستی» (کمیترن) و ایجاد مرکز واحد رهبری‌کننده جنبش کمونیستی جهانی در مسکو برمی‌گردد. پس از انحلال کمیترن نیز مصوبات کنگره‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی و نظریات رسمی تئورسین‌های حزب به عنوان حزب پدر یا حزب برادر بزرگتر، همواره مورد تأیید بی‌چون و چرا و مطلق اکثر احزاب کمونیست و کارگری جهان قرار می‌گیرد.

عمومی: ما همچنان با محدودیت وقت مواجه هستیم، خواهش می‌کنم ضمن حفظ محورهای اساسی از حواشی آن بپرهیزید.

پرتوی: در نتیجه، این وابستگی از ماهیت ایدئولوژی این احزاب سرچشمه گرفته است و حزب توده تنها یک نمونه روشن و کامل از این وابستگیها را نشان می‌دهد که در طول تاریخش به صورت ابزار و بازیچه‌ای در خدمت اهداف و مطامع جاسوسی و استیلاگرانه شوروی عمل کرد.

به طور کلی سیاست استیلاگری و جاسوسی شوروی یک سیاست استراتژیک در همه نقاط جهان است که حتی کمکهای آن را کشورهای نواستقلال و جنبش‌های آزادیبخش هم در بر می‌گیرد و این کمکها هدفی جز وابسته‌سازی این کشورها و این جنبش‌ها به اردوی شوروی ندارد.

عمومی: اکنون نمونه‌های دیگری از موارد جاسوسی در حزب به نفع شوروی، در اینجا توسط چند تن از کسانی که در این مصاحبه شرکت دارند مستقیماً به اطلاع بینندگان خواهد رسید.

میزانی؛ ارتباطات جاسوسی

میزانی: درود به رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و با سلام به مردم قهرمان و ایثارگر ایران. پس از استقرار جمهوری اسلامی ایران و آغاز فعالیت گسترده علنی حزب، از طرف حزب مأموریت داده شد که با مقامات شوروی در چهارچوب مناسبات دو حزب تماس بگیرم. من تماس گرفتم، چند جلسه با هم ملاقات داشتیم، ولی همان‌طور که سخنرانان قبل از من اینجا گفتند مقامات شوروی به این تماسها در چهارچوب تعیین شده قانع نبودند و همیشه کوشش می‌کردند که از این مناسبات برای مقاصد جاسوسی هم استفاده بکنند. از جمله آنها دوبار به وسیله من پیغام فرستادند که من پیغام آوردم به آقای کیانوری رساندم. یک بار کیانوری بسته‌ای به من داد و من بردم به آنها دادم و یک بار بسته‌ای که قرار بود خسرو به آنها بدهد برای خودش مشکلی پیش آمده بود، بسته را من گرفتم بردم و به آنها رساندم. این بود مواردی که من در این زمینه داشتم.

جهانگیری؛ ارتباطات جاسوسی

جهانگیری: در اوایل سال ۶۰ به دستور حزب با مأمور اطلاعاتی شوروی در تهران ملاقات کردم. آن طوری که حزب به من گفت آن رابطه برای زمانی است که حزب تحت پیگرد قرار می‌گیرد و رابطه ما با خارج از کشور قطع می‌شود. در طول [این] مدت ملاقاتهای متعددی داشتیم با مأمور شوروی در تهران. در ملاقات اول یک بسته بود که آقای کیانوری به من داده بودند به آن مأمور شوروی دادم. در یک ملاقات، یک پیام شفاهی را از طرف حزب به آن مأمور رساندم و جوابش را گرفتم و به آقای کیانوری دادم. در یک مقالات دیگر یک بسته‌ای بود که آقای پرتوی به من دادند و به آن مأمور دادم. در آخرین ملاقات که حدود ۳-۴ ماه قبل از دستگیری صورت گرفت یک نامه‌ای بود که مأمور شوروی به من داد و به آقای کیانوری دادم.

رصدی؛ جاسوسی از درون حزب

احمدعلی رصدی، مسئول سازمان حزب توده در شوروی، پیش از انقلاب و عضو شعبه مرکزی بازرسی پس از انقلاب:

با درود بی‌پایان به امام خمینی رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، با درود به رزمندگان دلیر جبهه‌های نبرد حق علیه باطل و با درود به مردم قهرمان و ایثارگر ایران. در رابطه با تماسهای مأموران امنیتی شوروی کا. گ. ب با کادرها و مسئولان حزب

توده، می‌خواهم در مورد تماس‌هایی که با شخص من، در سالهایی که عهده‌دار مسئولیتهایی در اتحاد شوروی بودم، برقرار شد، مطالبی بیان کنم.

من در سال ۱۳۲۵ به اتحاد شوروی پناهنده شدم. تا سال ۱۳۳۴ در باکو بودم و در تشکیلات فرقه دمکرات آذربایجان فعالیت می‌کردم. از سال ۱۳۳۰ مأموران امنیتی شوروی با من تماس گرفتند، از من خواستند که در مورد کلیه جریاناتی که در تشکیلات و واحدهای مختلف فرقه رخ می‌دهد به آنها گزارشهایی را بدهم. باید بگویم که در آن موقع به علت دشواریهای ناشی از سالهای اول پناهندگی و روحیات ناشی از شکست، به طور کلی در میان پناهندگان مسایل مورد اختلاف زیادی وجود داشت. این مسایل در جلسات حزبی با شدت تمام مطرح می‌شد و مباحثات و مناقشات زیادی را باعث می‌شد. مأموران امنیتی شوروی به طور کلی درباره کم و کیف این مباحثات و غیره توضیحات می‌خواستند.

همچنین در سال ۱۳۵۰ که از طرف کمیته مرکزی حزب منحل شده مسئولیت واحدهای حزبی در شوروی، غیر از آذربایجان، به من واگذار شد، مأموران امنیتی مجدداً با من تماس گرفتند. در این دوران نیز خواسته‌های آنها کسب اطلاعات از جریانهای درون حزبی، از موارد اختلافات، از مباحثات، از مذاکرات پلنوم‌ها و نظایر اینها بود. ضمناً آنها نیز اطلاعاتی گاه‌گاه و رهنمودهایی در مورد واحدهای حزبی ما که در بخش‌های مختلف اتحاد شوروی مستقر بودند می‌دادند و دستوراتی درباره این واحدها می‌دادند. این تماسها با مأموران امنیتی در مسافرتهایی که من، بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به خارج کشور منجمله به اتحاد شوروی می‌کردم نیز ادامه داشت. در این تماسها آنها از وضع حزب و فعالیت آن در ایران، وضع نیروهای مختلف که هر یک به نحوی با روند پیشرفت انقلاب مخالفت می‌کردند، درباره ماهیت بنی‌صدر و موضعگیریهای او که به صورت نطقهای کذائیش انعکاس می‌یافت و دیگر مسایل روز سؤالاتی می‌کردند که من بر اساس تحلیلهای حزب توضیحاتی می‌دادم. باید بگویم همان طوری که قبل از این گفته شد، به طور کلی رهبری حزب از این تماسها هیچگونه اطلاعی نداشت. این تماسها و مصاحبات در آن موقع از طرف من به عنوان همکاری «انترناسیونالیستی» احزاب برادر تلقی می‌شد. ولی خوب ظاهراً هر چه باشد در واقع این عمل نمونه‌ای از مداخله مستقیم در امور داخلی احزاب کوچکتر، از جانب حزب کمونیست و سازمانهای امنیتی اتحاد شوروی است که مقامات مسئول در احزاب را به نقض اصول و مقررات اساسنامه‌ای حزب خودشان و اجرای اعمال خیانت‌آمیز وامی‌دارد. این عمل همچنین ناقض اصول اعلامیه کنفرانس جهانی احزاب کمونیستی کارگری در مورد عدم مداخله در امور داخلی احزاب دیگر است

که اتحاد شوروی مسلماً از طرح‌کنندگان اصلی آن بوده و همچنین ناقض اصول مقررات اساسنامه‌ای کلیه احزاب از جمله حزب منحل‌شده توده است که شرکت اعضای حزب را در دیگر سازمان‌های سیاسی به کلی ممنوع می‌کرده. به دیگر سخن، این عمل بیانگر برخوردی دوگانه و تناقض میان گفتار و کردار در اجرای تصمیمات مصوبه از هر دو جانب، یعنی هم از طرف حزب کمونیست اتحاد شوروی و هم از طرف حزب ما تلقی می‌شد.

مکتب، وابستگی و جاسوسی

عمومی: در واقع به جاست این نکته را یادآور بشوم که درست است که شوروی خواهان اخبار و اطلاعاتی بود، بالطبع از سیاست سلطه‌گرانه، ولی عدم پای‌بندی بر ارزشهای والایی که هرگونه تن دادن به جاسوسی و مسایلی از این قبیل را نهی می‌کنند، زشت و قبیح می‌داند، این هم خود نشانه‌ای است از نبودن آن ارزشها در مکتب‌هایی از نوع مکتب مارکسیسم و جهان‌بینی‌هایی از نوع جهان‌بینی که حزب توده انتخاب کرده بود.

رصدی: به نظر من ریشه همه این اعمال را همانند دیگر اشتباهات و خیانت‌های حزب که در این مصاحبه به قدر کافی به آنها اشاره شد، باید در وابستگی حزب جستجو کرد. وابستگی علت کلیه انحرافات و اشتباهات و حتی باید بگویم علت اصلی شکست‌های متوالی حزب در ادوار مختلف فعالیت آن بوده است. وابستگی به انسجام متوالی حزب لطمه‌ای شدید می‌زند، رهبری را از بدنه حزب و مجموعه حزب را از مردم جدا می‌کند و حزب را ناگزیر به اتخاذ تصمیمات ضد‌مردمی وامی‌دارد. یک حزب وابسته، به طور کلی نمی‌تواند مردمی باشد. عملکرد دورویانه و منافقانه حزب بعد از انقلاب، همان‌طور که گفته شد، معلول عللی چند و به‌طور عمده ناشی از وابستگی است. من از اینکه طی سالهای متمادی به‌عنوان عضو کمیته مرکزی در اینگونه فعالیت‌ها شرکت داشتم، خود را مسئول و گناهکار می‌دانم. از مردم شریف، آگاه و انقلابی ایران پوزش می‌طلبم. جا دارد کلیه آن کسانی که هنوز در بند پندارهای گذشته، هنوز از مردم میهن خویش و از خواسته‌های آنان فاصله دارند، با شنیدن این مصاحبات و اعترافات به خود آیند و به ماهیت اصیل مردمی و واقعاً انقلابی «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» عمیقاً پی ببرند و در راه تحقق این شعار به خاطر استقلال واقعی میهن خویش و تأمین رفاه و سعادت مردم آن، تمام هم خود را مصروف دارند. البته آنچه که من درباره وابستگی و نقش عمده آن در اشتباهات حزب گفتم، این به هیچ‌وجه مانع آن نیست که نقش مهم کتب را همان طوری که از طرف ناطقین دیگر هم گفته شد در اینجا نادیده بگیرم.

آوانسیان؛ روشهای تماس

آوانسیان: با سلام و درود به امام خمینی. موردی را که من می‌توانم در اینجا بیان بکنم عبارت از این است که تقریباً از خرداد ماه سال ۵۹ شروع شد که با یکی از مأمورین کا. گ. ب تماس برقرار شد و آن یکی دوبار یک پاکت کوچکی به من داد که من دادم به آقای کیانوری و یک پاکت کوچکی از آقای کیانوری دادم به آن مأمور و برای این که بعد از آن سهولتی در کار باشد، زمانها و مکانهایی تعیین شد. زمانهای طویل‌المدت و دو-سه مکانی که آن فرد مطلبی را می‌خواست برساند این را می‌گذاشت در آن محل مشخص. یعنی با خمیر یک چیزی مثل توپ مانند درست کرده بودند، که مطالبشان را داخل آن می‌گذاشتند و تیرچراغ برقی بود که آن را می‌گذاشتند کف زمین پشت تیر چراغ برق و در ساعت معینی که تعیین شده بود که بعد از اذان مغرب بود من آن را می‌رفتم بر می‌داشتم و به فاصله ۱۵ دقیقه می‌بایستی اتومبیل خودم را در محلی پارک کنم که اینها بدانند که من این توپ را رفتم برداشتم یا این مطلب را رفتم و برداشتم. یا برای دادن مطلبی - بسته‌ای، پاکتی یک سوراخی را در دیوار و یا یک خانه‌ای را تعیین کرده بودند که باز هم آن هم با تعیین وقت قبلی بود، در همان ساعت‌های معین بعد از اذان مغرب که از آنجا این مطالب را از سوراخها به داخل می‌انداختم و آنها برمی‌داشتند. این نمونه‌ای بود که چند مرتبه تقریباً شاید در حدود یکسال این مسئله ادامه داشت. مطلب دیگری را که می‌خواستم اشاره بکنم و آن عبارت از این است که گویا شایعاتی که سایرین هم تذکر دادند به اقامیری که شده است به وسیله داروهای مخدر یا آمپول یا شکنجه وادار کردند که از خود این اقرارها را بکنند و حتی گویا یکی از مجلات مرا مرده اعلام کرده و گفته در واقع ما دیگر وجود نداریم. در حالی که من الآن در اینجا نشسته‌ام و در حضور آقایان هستم.

فم تفرشی؛ جاسوسی در پوشش بازرگانی

فم تفرشی: به تأیید گفته‌های دوستان، من هم یک مورد از مواردی را که شخصاً در آن رابطه قرار گرفته بودم بازگو می‌کنم. ماجرا به این شکل بود که حدود دو ماه قبل از گرفتاریم، آقای کیانوری به من مراجعه کردند و اطلاع دادند که دستگاه رهبری حزب من را به جای رابط قبلی انتخاب کرده. به همین جهت من به عنوان یک شریک به یک شرکت تجارتي که پوششی برای این چنین کارها بود وارد شدم. البته آن رابط قبلی هنوز در آن شرکت بود و کار می‌کرد. پس از چند روز به وسیله آن رابط به اداره بازرگانی شوروی رفتیم و آن رابط قبلی مرا به مسئول فروش اداره بازرگانی شوروی به عنوان نماینده جدید

شرکت معرفی کرد و قرار شد که کارهای تجارتي فی‌مابین، بعد از آن به وسیله من به اطلاع برسد. به هر حال چند روز از این ماجرا گذشته بود، مجدداً آقای کیانوری به دیدن من آمدند و ضمن اطلاع از ماجرا به من گفت که به همان شخصی که با او آشنا شدمی مراجعه کن و از قول من سلام برسان و بخواه که تو را با دوستان آشنا بکند. البته من به اداره بازرگانی شوروی رفتم و این پیام را رساندم. فردا به وسیله همان مأمور اداره بازرگانی تلفنی به من اطلاع داده شد که صبح اول وقت فردا برای دیدار او به اداره بازرگانی بروم، که من رفتم. ملاقاتی حدود ۱۰-۱۵ دقیقه با او داشتم. صحبت‌هایی در روابط با وضع عمومی مملکت، منطقه، توطئه امریکا، بین ما متبادل بود که من عیناً چکیده آن را به اطلاع آقای کیانوری رساندم و پس از چندی آقای کیانوری پاکت کوچکی برای من فرستادند و قرار شد که من به آن شخص برسانم که من هم آن را به اداره بازرگانی بردم و به توصیه همان شخص که گفته بود در موارد معین اگر دسترسی به او نبود هر چه داشتم به آن نماینده بازرگانی بدهم به او دادم و قرار بود که ۲۸ بهمن نیز به آنجا بروم ولی به خاطر گرفتاری ارتباط برقرار نشد.

پرتوی؛ سازمان مخفی، تاریخچه، وظایف و اهداف

پرتوی: در اینجا لازم به تذکر است که همان‌طور که توسط شرکت‌کنندگان در این مصاحبه‌ها گفته شد، سابقه جاسوسی به سابقه تأسیس و فعالیت حزب برمی‌گردد. عده‌ای از کسانی که مستقیماً برای شوروی جاسوسی می‌کردند و مستقیماً عضو رسمی سازمان اطلاعاتی شوروی کا. گ. ب بودند، این سابقه فعالیت را از ۲۰ تا ۳۰ سال پیش داشتند و تا زمان دستگیری این ادامه داشت. یعنی از سال‌های ۲۰ و ۳۰ و در دوران پنهان‌شدن به کشورهای سوسیالیستی. مورد دیگری را که می‌بایست در اینجا به اطلاع بینندگان برسانم در مورد تشکیلات مخفی است.

سابقه تشکیلات مخفی به سال‌های قبل از پیروزی انقلاب برمی‌گردد. در سال ۱۳۵۲ گروهی بودیم مرکب از تنی چند از دوستانی که به واسطه شرکت در یک محفل سیاسی چپ در سال‌های قبل از آن، از زندان‌های شاه عبور کرده بودیم و در جستجوی [ی] راه و شیوه مبارزه‌ای اثر بخش علیه رژیم منفور شاه از طریق رادیوی پیک ایران با برنامه و شیوه‌های مبارزه پیشنهادی اعلام شده حزب توده در آن زمان آشنا شدیم و بدان معتقد شدیم. و ضمن کوشش برای ارتباط‌گیری با مرکز حزب در خارج از کشور، فعالیت‌های خودمان را در جهت تبلیغ به نفع حزب توده و افشاگری علیه رژیم شاه آغاز کردیم. این

گروه در سال‌های بعد گسترش پیدا کرد و به سازمان نوید معروف شد. مهمترین عرصه فعالیت این سازمان، انتشار نشریه به سوی حزب و به ویژه نشریه نوید بود، که به طور پنهانی چاپ و پخش می‌شد. سازمان نوید در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب عمدتاً یعنی به طور کامل، به روی فعالیتها و همیاری اعضای خودش مبتنی بود و کار می‌کرد و ارتباط محدودی با مرکز حزب داشت.

در نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب، رهبری حزب به اشاره و دستور شوروی تصمیم گرفت که علیرغم اعلام فعالیت علنی حزب در ایران، سازمان نوید همچنان مخفی باقی بماند و پس از بازگشت رهبری حزب از خارج این تصمیم به دورغ به عنوان تصمیم پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی به ما ابلاغ شد، با این توجیه که آینده انقلاب نامعلوم است و احتمال شکست و بازگشت انقلاب وجود دارد و وجود یک نیروی ذخیره برای حزب ضروری است.

وظایف غیرقانونی که در سال‌های پس از انقلاب از طرف رهبری به عهده تشکیلات مخفی گذاشته شد از این قرار است:

اول: حفظ و نگهداری تشکیلات مخفی و ایجاد چاپخانه‌های مخفی به منظور تأمین ادامه فعالیت حزب در شرایط مخفی و غیرقانونی.

دوم: خبرگیری و کسب اطلاعات از هر جایی که ممکن است. اصولاً باید گفت که رهبری حزب تشکیلات مخفی را در نظر داشت که به یک تشکیلات در واقع اطلاعاتی تبدیل بشود و اطلاعاتی را که نیازهای حزب، رهبری حزب و اربابانش در شوروی بود برآورده کند.

نفوذ در گروههای سیاسی مورد سوم است. نفوذ در گروههای سیاسی و ارگانهای دولتی و نهادهای انقلابی، در واقع به منظور کسب خبر و القای نظریات حزب در این نهادها و ارگانها.

چهارم: مخفی و انبار کردن سلاحهایی است که در روزهای انقلاب به دست اعضای تشکیلات مخفی حزب افتاده بود، ظاهراً برای مقابله با خطر کودتا، ولی در واقع به منظور استفاده از آنها در جهت مقاصد دوربرد حزب در جهت براندازی.

پنجم: ایجاد امکانات برای خروج غیرقانونی از مرزهای کشور. در واقع راهی برای فرار رهبری حزب در مواقع خطر.

ششم: نگهداری بخشی از بایگانی حزب و اسناد حزبی و وسایل جعل اسناد دولتی.

هفتم: تهیه خانه‌های امن برای نگهداری از رهبری حزب در شرایط اضطراری و مخفی.

از همین خانه‌ها برای نگهداری مابقی رهبری حزب پس از دستگیری ۱۷ بهمن ۶۱ استفاده شد. در اینجا باید این نکته را یادآوری بکنم که اکثر وظایف فوق تنها به عهده عده محدود از اعضای تشکیلات مخفی گذاشته شده بود و اکثر اعضای این تشکیلات از وجود آنها بی‌خبر بودند و گمان می‌کردند وجود آنها و تشکیلات مخفی تنها برای شرایط اضطراری و شرایط شکست انقلاب بود و به این ترتیب در چهارساله بعد از انقلاب، عمر آنها به هدر رفت، در حالی که می‌توانست در خدمت اهداف و آرمان‌های انقلاب قرار بگیرد.

استراتژی و تاکتیک براندازی

حال ببینیم هدف حزب از ایجاد تشکیلات مخفی چه بود؟

هدف نهایی حزب نظیر همه احزاب کمونیست جهان، تصاحب قدرت دولتی و ایجاد جامعه‌ای سوسیالیستی مطابق الگوی شوروی و زیر رهبری هدایت شوروی و در نتیجه تبدیل ایران به یکی از کشورهای اعمار شوروی است. از تصمیمات رهبری حزب به دستور شوروی و تصویب پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی که بلافاصله در روزهای پس از پیروزی انقلاب در خارج از کشور تشکیل شد، چنین برمی‌آید که حزب به منظور فراهم کردن زمینه برای نزدیک شدن به قدرت سیاسی، مشی تاکتیکی دفاع از خط امام و جمهوری اسلامی را در پیش گرفت.

حزب در حالی که ادعا و تبلیغ می‌کرد این مشی جنبه استراتژیک و دراز مدت دارد، عملاً از همان ابتدا خودش را برای فعالیت‌های مخفیانه و رودررویی با حاکمیت جمهوری اسلامی، در شرایط مساعد، آماده می‌کرد. تصمیم به حفظ تشکیلات مخفی و سایر فعالیت‌های پنهانی و غیرقانونی حزب در سال‌های بعد از انقلاب، مؤید این امر است. رهبری حزب از همان ابتدا اعلام می‌کرد که تنها دو راه در برابر انقلاب و حاکمیت اسلامی ایران قرار دارد:

راه اول، راه نزدیکی و وابستگی به اردوگاه سوسیالیست و اتحاد شوروی در سطح جهانی و اتحاد با حزب توده در سطح داخلی، که نتیجه آن چیزی جز نزدیک شدن حزب به مراکز قدرت نبود. حزب توده با پیش کشیدن شعار «راه رشد غیرسرمایه‌داری» و تبلیغ و ترویج آن می‌کوشید تا این راه را یگانه راه نجات انقلاب و پیروزی نهایی آن نشان بدهد. راه دومی را که حزب در مقابل انقلاب مطرح می‌کرد عبارت بود از راه افتادن جمهوری اسلامی به راه رشد سرمایه‌داری و در نتیجه وابستگی مجدد به امپریالیسم جهانی و شکست انقلاب و بازگشت اوضاع [به] قبل از انقلاب.

حزب در تبلیغات و تئوریهای خودش به راه سومی مستقل از دو اردوگاه جهانی و متکی بر ارزشها و آرمانهای ملی - مذهبی مردم ایران قایل نبود و اصولاً به شعار اصلی نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی انقلاب ایران و مردم ایران باور نداشت و آن را تخطئه می کرد و در پی کسب قدرت سیاسی به هر وسیله ممکن بود. سیاست ظاهریش مبنی بر پشتیبانی از انقلاب و خط امام، البته با تعبیرات خاصی که از خط امام مطرح می کرد، تنها وسیله ای برای جلب انظار مردم و ایجاد شرایط مساعدی برای جلب نیرو و گسترش و تشکیل سازمان های حزب بود تا اگر موفق نشد جمهوری اسلامی را به راه اول، یعنی راه وابستگی به شوروی منحرف بکند و از این طریق راه خودش را به سوی قدرت هموار کند، بتواند در شرایط مساعد با ادعای اینکه جمهوری اسلامی راه دوم یعنی راه وابستگی و سرمایه داری را در پیش گرفته، تبلیغات خودش را هر چه بیشتر وسعت بدهد. همین طور که در ماههای آخر وسعت داده بود و اقدامات توطئه گرانه خودش را برای براندازی جمهوری اسلامی و کسب قدرت سیاسی، البته با پشتیبانی همه جانبه شوروی، در انظار مردم و به ویژه اعضا و هواداران موجه جلوه دهد. تصمیمات و تدارکات پنهانی حزب از همان ابتدای پس از پیروزی انقلاب نظیر حفظ تشکیلات مخفی، تدارک چاپخانه های مخفی، نگهداری اسلحه، ایجاد تشکیلات مخفی حزبی در ارتش و غیره و غیره همه مؤید این امر است.

در اینجا باید متذکر بشوم که سیاست توطئه گری و براندازی حزب توده، امری تصادفی و استثنایی نبود، بلکه این سیاست از ماهیت ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی این حزب سرچشمه گرفته. چرا که وقتی تجربه زندگی و آزمون تاریخی بطلان قانونمندیهای مربوط به تئوریهای مارکسیستی در مورد سیر جبری جوامع بشری به سوی سوسیالیسم را نشان داده و اثبات کرده، برای به فعالیت درآوردن این نظریه ها و فرضیه ها و بافته های ذهنی، جز اعمال زور و دست زدن به اقدامات توطئه گرانه، به هر وسیله غیرقانونی و نامشروع راه دیگری باقی نمی ماند. اصولاً خود اینگونه اقدامات و عملکردها، نشانه عدم اتکا و اعتماد روی آورندگان، یعنی رهبران، به این سری از تئوریهاست که در ظاهر از آن مدافعه می کنند. رهبران حزب توده که خود به تئوریهای خودشان چندان مطمئن نبودند، برای احتمال شکست این پیش بینی ها و نقشه های خودشان نیز فکری کرده بودند. و برای فرار از چنین شرایطی و واگذاری اعضای حزب به حال خودشان تدارک لازم را دیده بودند که خوشبختانه با هوشیاری مسئولین جمهوری اسلامی و برادران سپاه ایران، نقشه ها نقش بر آب شد.

پیام به فریب خوردگان

سخنی هم با اعضا و هواداران حزب دارم. سخن مشهوری است از برتولد برشت نمایشنامه نویس آلمانی که «آن کس که حقیقت را نمی‌داند گنهکار است و آن کس که حقیقت را می‌داند و آن را پنهان می‌کند جنایتکار است». درست است که رهبری حزب در تمام طول تاریخ این حزب همواره کوشیده بود که چهره واقعی حزب و حقایق تکان‌دهنده‌ای از سرسپردگی عمیق و همه‌جانبه حزب به شوروی و جنایتها و خیانتها و فساد اخلاقی خودش را با تحریف واقعیت‌های تاریخی و ارائه اسناد ساختگی و توجیه‌های تئوریک از مردم ایران و به ویژه اعضا و هواداران صدیق و گمراه حزب پوشیده نگاه دارد و در نتیجه نه تنها نسبت به مردم ایران بلکه حتی نسبت به چند نسل از اعضا و هواداران حزب نیز خیانت کرده و آنها را به بازی گرفته، اما این همه گناه کسانی را پاک نمی‌کند که اگر چه با قلبی سرشار از آرزو و ایمان در راه اعتلای میهن و بهروزی زحمتکشان، ولی بی‌مطالعه و تحقیق همه‌جانبه در انتخاب راه و راهبران، جذب شورها و شعارها شدند، باورهای عاطفی و توجیه‌گریهای سیاسی را جانشین اندیشه تعقلی و استدلال کردند، پیروی از کیش شخصیت و اطاعت کورکورانه از رهبران را بر برخورد سالم انتقادی و منطقی ترجیح دادند و در نتیجه در حصار ذهنیت قالبی و جزمی حزبی و تشکیلاتی محصور ماندند و سرانجام خود را با فاجعه‌ای دردناک روبرو دیدند. همه این تخیلات و رویاهای وهم‌آلود و شیرینشان در برخورد با شلاق حقایق به یکباره فرو پاشید و خود را در مقابل انقلاب و مردم یافتند. بله دوستان، ما مردم و انقلاب خودمان را نشناختیم. جامعه خود، تاریخ خود، فرهنگ غنی ملی و اسلامی خودمان را نشناختیم و بی‌اندیشه سر در سودای فرآورده‌های فکری بیگانه نهادیم. آنچه را که خود داشتیم از بیگانه تمنا کردیم و از همه مهمتر در گزینش راه و راهبران بدون شناخت دقیق و مستدل از ماهیت مدعاها و سوابق و ماهیت افراد و رهبران، از روی ساده‌دلی و ساده‌اندیشی، دچار اشتباهات فاحش شدیم و اجازه دادیم که این به اصطلاح رهروان و در واقع عوامل سرسپرده بیگانه، همه استعداد و توان و خرد ما را در خدمت مقاصد پلید خودشان و اربابان خودشان قرار بدهند. در حالی که نه برای خودشان اصالتی قایل بودند و نه برای ما و نه برای میهن و نه برای مردم خودشان و چنین است که دچار فاجعه دردناکی شدیم. پس بیاییم، بیندیشیم، بیاموزیم و باز هم مستقلانه بیندیشیم.

در پایان اجازه می‌خواهم به واسطه گناهان و جرایمی که مرتکب شدم از رهبر کبیر انقلاب و مردم قهرمان و ایثارگرم‌ان در نهایت خضوع و شرمساری درخواست پوزش و

عفو کنم، شاید که بتوانم با جبران گذشته، دین خود را به میهن و انقلاب ادا کنم. متشکرم.

کیانوری؛ تحلیلی از پدیده جاسوسی کمونیستی

عمومی: در زمینه مسأله جاسوسی، چند تن از شرکت‌کنندگان در این میزگرد، سخن گفتند و از ارتباطات و موارد شخصی که خود در آن روابط بودند پرده برداشتند. بجاست در این مورد، نظر آقای کیانوری را درباره مسأله جاسوسی جویا شویم.

کیانوری: با درود به رهبر کبیر انقلاب، امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و با درود به مردم قهرمان ایران که چه در جبهه‌های جنگ برای دفع تجاوز نیروهای متجاوز صدام امپریالیستی و صهیونیستی و چه در کارزار ساختمان جامعه نوین اسلامی در ایران، با ایثاری کم‌نظیر مشغول از خودگذشتگی و فداکاری هستند.

اگر ما تاریخ جنبش کمونیستی ایران را نگاه بکنیم، در ارتباط با جاسوسی، همین مطالبی را که در اینجا گفته شده است به وسیله افراد مختلف، در مجموع این تاریخ می‌بینیم. یعنی در مجموع این تاریخ، ما با دو نوع برخورد سیاسی، از طرف حزب کمونیست شوروی و دولت اتحاد شوروی با حزب توده ایران که از ابتدا با کمونیست‌های ایران، چه حزب کمونیست ایران، چه گروه پنجاه و سه نفر و چه حزب توده ایران بعد از آنها که همیشه وابسته به شوروی بودند از همه لحاظ، وابسته اعتقادی و سیاسی و عملی و در موارد گوناگون اقتصادی، این دو نوع جاسوسی را ما می‌بینیم. متنها البته این دو نوع جاسوسی، در شرایط مختلف وضعیتش تفاوت می‌کرد. آن وقتی که کمونیست‌ها از ایران مجبور بودند که فرار بکنند و در ایران تشکیلاتی نداشتند، نوع اول یعنی جاسوسی داخلی، که چند نفر اینجا خودشان اظهار کردند که در چنین خدمتی قرار داشتند، شدت می‌گرفت. وقتی که کمونیست‌ها در ایران فعالیت داشتند و سازمانی داشتند، البته آن وقت خبرگیری به نفع اتحاد شوروی از طرف این سازمان حزبی در ایران بود، چه حزب کمونیست سابق و چه حزب توده بعد از آن عملی می‌شد.

در دوران ما هم، چه در دوران قبل از ۲۸ مرداد که حزب در ایران فعالیت داشت، بدون تردید اطلاعات جاسوسی که شوروی‌ها می‌خواستند به وسیله سازمان‌های حزبی و رهبران حزب جمع می‌شد و به وسیله رهبران حزب که با شورویها در ارتباط بودند در اختیار آنها گذاشته می‌شد. وقتی که سازمان حزب در ایران متلاشی شد و عده زیادی از افراد، چه از کادرهای حزب توده ایران و چه از افراد فرقه دمکرات آذربایجان، به شوروی رفتند، نمونه‌هایش را اینجا افرادی اظهار کردند که چگونه این افراد در اختیار گرفته می‌شدند و

مسئلاً تعداد این افراد فقط به این چند نفری که در اینجا ذکر شده محدود نبوده و حتماً افراد دیگری هم بودند که در این جریان شرکت می‌کردند.

این جریان جاسوسی داخلی، در مراحل معینی صدمات فوق‌العاده دردناکی هم به کمونیست‌های ایران وارد کرده مثلاً در دوران سالهای قبل از ۱۳۲۰، در دورانی که حزب کمونیست ایران، در ایران متلاشی شد و مسئولین حزب کمونیست ایران سابق به شوروی پناهنده شدند و به آنجا رفتند، اکثر این مسئولین در آن تصفیه‌های خونین سالهای ۳۰ تا ۴۰ در شوروی، اکثر اینها معدوم و کشته شدند و ما بعدها، بعد از مرگ استالین نامه‌ای گرفتیم که این افراد تبرئه شدند و تقصیری نداشتند. خوب علتش چه بود؟ علتش از همین انواع جاسوسی داخلی بوده، خبرچینی بوده و ذکر مسایلی بوده است که اینها عامل آن بودند. بعداً که حزب در ایران شروع به فعالیت کرد، بلافاصله مقامات شوروی به ما مراجعه کردند و اطلاعات مشخص نظامی از ما خواستار شدند و ما هم روی همان وابستگی مطلق پذیرفتیم و عده‌ای از افراد حزب را برای این کار مأمور کردیم و همان‌طور که اینجا گفته شد بهترین استعداد‌های انسانی و انقلابی یک نسلی از حزب را ما به فساد کشاندیم، برای این راه غلطی که ما در پیش گرفتیم، گمراهی و راه باطلی که ما در پیش گرفتیم، راهی که به هیچ‌وجه با منافع ملت ایران هیچ چسبندگی و گیرایی نداشت و با آن مغایر و متضاد و دشمن بود و به طور خلاصه خیانت صریح به منافع ملت ایران بود.

آنچه که اینجا گفته شده است آنقدر مفصل و گویاست که چیزی بر آن نمی‌توانم اضافه بکنم، غیر از آن که مسئولیت بزرگ خودم را یا سایر دوستان را که با من در این جریان همراه بودند، همکار بودند، بپذیریم و در مقابل مردم ایران، در مقابل این مسئولیت بزرگ، همان‌طور که در گفتارهای قبلی خودم گفتم شرمنده و پوزش بخواهم و از امام هم با شرمندگی پوزش بخواهم و رأفت امام را برای همه افرادی که ما گمراهشان کردیم تا آنجایی که ممکن است استدعا بکنم.

پورهرمزان؛ شوروی و نهضت‌های آزادیبخش

عمومی: بخشی از سخنان شرکت‌کنندگان در این میزگرد، مربوط به وابستگی حزب به شوروی و تبعات ناشی از آن بود و بخصوص در امر جاسوسی به نفع شوروی، صحبت‌های زیادی شد. بجاست سخنی داشته باشیم درباره ماهیت سیاست‌های شوروی، اینکه از احزاب به اصطلاح برادر خواستار این می‌شود که به صورت شبکه جاسوسی به نفع او کار کنند، جوانان پرشوری را در خدمت مطامع و اهداف کوتاه مدت یا دراز مدت خودش دربیآورد.

آقای پورهرمزبان در این زمینه توضیحاتی خواهند داد.

پورهرمزبان: با سلام به رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، با سلام به ملت ایثارگر ایران، با درود به خاطره تابناک شهیدان راه انقلاب و با درود به رزمندگان قهرمان جبهه‌های حق علیه باطل. با این توضیحات مفصلی که از طرف شرکت‌کنندگان در مصاحبه در رابطه با وابستگی و تبعات ناشی از آن یعنی جاسوسی داده شد، جای سخن زیادی برای من نمی‌ماند. با وجود این من سعی می‌کنم در رابطه [با] جنبشهای آزادیبخش و ماهیت و عملکرد سیاست شوروی در این رابطه مختصری صحبت بکنم.

می‌دانم که شوروی همیشه دعوی پشتیبانی و دفاع از جنبشهای آزادیبخش را داشته و همیشه از کمکهای بی‌شائبه و بی‌غرضانه خودش به این جنبشها سخن گفته. در این رابطه هیچوقت اشاره‌ای به این نشده که از این جنبشها به خصوص استفاده می‌شود برای وابسته کردن سراسر یک جنبش و سراسر یک ملت و تبدیل کردن آنها به اقمار خودشان و در واقع به نقض غرضی که در راه آن مبارزه می‌کند. به هر حال این دعوی اتحاد شوروی است. اما وقتی ما این دعوی را از نزدیک بررسی می‌کنیم، غالباً به نتایج معکوس می‌رسیم و مغایرت بین گفتار و کردار را در عمل مشاهده می‌کنیم. برای نمونه مراحل گوناگون جنبش آزادیبخش میهن خودمان را در طول ۶۰ سال اخیر در نظر می‌گیریم و عیار این دعوی را با محک این جنبش می‌سنجیم.

در اینجا می‌بینیم که شوروی درست در مراحل حساس و سرنوشت‌ساز این جنبش برعکس آنچه که ادعا کرده، نه تنها کمک و پشتیبانی از این جنبش نکرده، بلکه در مراحل حساس برعکس به جنبش ضربه زده و حزب توده و پیش از آن حزب کمونیست ایران را هم به پیروی از خود و از سیاست خودش واداشته و از آنها فقط به عنوان یک ابزاری برای پیشبرد مقاصد سلطه‌گرانه‌اش استفاده کرده. دوران روی کار آمدن رضاخان را در نظر می‌گیریم.

شوروی و استقرار رژیم پهلوی در ایران

هنوز چند سالی از انقلاب اکتبر و جنگ جهانی اول نگذشته بود که کودتای سوم اسفند رضاخان انجام گرفت. می‌دانیم که آن وقت امپراطوری انگلیس در کار ایجاد کمربندی از رژیمهای دیکتاتوری به دور شوروی بود. مأموریت ایجاد رژیم دیکتاتوری در ایران به رضاخان سپرده شده بود. مردم ایران در آن زمان در مقیاس گسترده به مبارزه علیه این سرسپرده استعمار انگلیس برخاسته بودند. در رأس جنبش، شخصیت‌های برجسته روحانیت

مبارز و شخصیت‌هایی چون مرحوم مدرس و دیگران قرار داشتند. ولی در همان حالی که آنها مردم را به مبارزه علیه رضاخان بسیج می‌کردند، در یکی از مراحل حساس جنبش، اتحاد شوروی به خاطر انعقاد قرارداد ۱۹۲۱، رضاخان را علیرغم ملت و مدرس‌ها یک عنصر ملی و مترقی و نماینده ملت ایران معرفی می‌کند.

این پشتیبانی شوروی، در آن زمان که سالهای اول پس از انقلاب اکتبر و تشکیل حکومت شوروی بود، در گمراه کردن بسیاری از مبارزان و در تضعیف جنبش، نقش مؤثر بازی کرد. حزب کمونیست ایران هم در این رابطه تحلیلهای فعالیت خودش را بر همین پایه قرار داد و از رضاخان که آن زمان آغاز فعالیتش بود و به پشتیبانی نیاز جدی داشت، پشتیبانی شوروی و حزب کمونیست او را شخصیتی ملی و مترقی معرفی می‌کند و کمی بعد سلیمان میرزای سوسیالیست، وزارت کابینه رضاخان سردار سپه را می‌پذیرد. این یک ضربه‌ای بود به جنبش آزادیبخش ایران در آن زمان که راه را برای تحکیم پایه‌های دیکتاتوری رضاخان هموار کرد.

البته اگر این یک مورد منحصر به فرد بود، می‌شد بعضی از استدلالها را که برای توجیه این عمل به کار رفته پذیرفت و گفت که حکومت شوروی در آن زمان جوان و کم‌تجربه بود و در برابر دیپلماسی پیچیده استعمار محیل و کهنه‌کار انگلیس فریب خورد و دچار اشتباه شد. اما ما می‌بینیم که این مورد منحصر به فرد نیست، بلکه یک خط است و شوروی بعدها هم در مراحل حساس جنبش، لطمه‌های جبران‌ناپذیر به آن زده است. جنبش جنگل را در نظر می‌گیریم.

در دوران این جنبش تا مدتی از آن، برای مقاصد گوناگون سیاسی و از جمله برای انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ استفاده کرد و همین‌که قرارداد امضا شد با یک چرخش سریع، هرگونه کمکی را به میرزا کوچک‌خان قطع کرد و به این استناد که قرارداد، طرفین را از مداخله در امور یکدیگر منع می‌کند، میرزا کوچک‌خان را در برابر استعمار انگلیس و نیروهای دولتی تنها گذاشت، و نه فقط تنها گذاشت، بلکه عملاً به ضدیت و اقداماتی علیه آن پرداخت. در یک جا استناد می‌کند به عدم مداخله و در جایی دیگر که ضربه جنبش هست، مستقیماً مداخله در امور داخلی ایران انجام می‌گیرد. حزب کمونیست ایران هم از همین سیاست پیروی می‌کند و علیه میرزا کوچک‌خان به توطئه می‌پردازد و برای برداشتن به اصطلاح این مانع از سر راه رضاخان، درصدد کودتا برمی‌آید. مجموع این اقدامات، جنبش جنگل را ضعیف کرد و زمینه مساعدی برای سرکوب خونین آن به دست رضاخان فراهم آورد. این یک ضربه بزرگ دیگری بود که این بار راه را برای دیکتاتوری رضاخان کاملاً صاف کرد.

در دوران پس از سقوط رضاخان هم، سیاست شوروی در رابطه با جنبش آزادیبخش ایران همین خصلت و ماهیت سلطه‌گرانه را داشته. نمونه‌هایی از این مورد را در این جا دوستان ذکر کردند، در رابطه با نفت شمال، حکومت قوام، فرقه دمکرات، جنبش ملی کردن صنعت نفت، در رابطه با اصلاحات ارضی و غیره و غیره.

در همه این موارد، ما می‌بینیم که اتحاد شوروی در سیاست خود، علی‌رغم ادعاهایش، هیچ اعتنایی به مصالح حیاتی جنبش آزادیبخش ایران و به منافع حیاتی مردم ایران ندارد و تنها در پی تأمین منافع خودش می‌باشد و برای این منظور هم همیشه از حزب توده، به عنوان یک ابزار، استفاده کرده و همین پیروی کورکورانه حزب توده از سیاستهای ضد و نقیض شوروی، یکی از علل و عواملی بود که این حزب را در جامعه و در عرصه جنبش به کلی منزوی کرد و دعوت‌هایش را در رابطه با اتحاد نیروها به مشتی الفاظ توخالی تبدیل کرد.

دیپلماسی شوروی و انقلاب اسلامی

در دوران بعد از انقلاب هم، شوروی به سیاست ضربه‌زدن به جنبش ادامه داد. شوروی در قبال جنگ تحمیلی با رژیم صهیونیستی بغداد چه موضعی اتخاذ کرده است؟ شوروی اطلاع داشت که صدام، در توافق با امریکا به ایران تجاوز کرده و با بختیار، در مورد جدایی خوزستان، قرار و مدار گذاشته. اما پس از شروع تجاوز، به جای قطع ارسال اسلحه به عراق، بر عکس میزان آن را افزایش داد و سلاحهای مدرن‌تری هم در اختیار صدام گذاشت.

شوروی هم‌آوا با اربابان دیگر صدام، به توصیه متارکه جنگ و برقراری صلح غیرعادلانه پرداخت و حالا هم در برابر بمباران‌های وحشیانه شهرهای بی‌دفاع ایران، خاموش نشسته و بی‌تفاوت و خونسرد [به] آن نگاه می‌کند.

با وجود این واقعیت‌ها، چطور می‌شود باز هم ادعای دفاع از جنبش‌های آزادیبخش را داشت؟

پشتیبانی از رژیم صدام تحت حمایت امریکا، در برابر جمهوری اسلامی یکه و تنها، چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟

آیا این واقعیت‌ها، به رغم آن ادعاها، نشان نمی‌دهد که شوروی در رابطه با جنبش استقلال و آزادی ملت‌ها، جز به منافع توسعه‌طلبی و سلطه‌گری خود، به چیز دیگری نمی‌اندیشد؟ و هر جنبش آزادیبخشی که بخواهد مستقل بماند و مستقل عمل کند، ناگزیر،

شوروی را در جبهه مخالف خودش خواهد دید؟

در افغانستان چه می‌بینیم؟ شوروی به بهانه‌های ساختگی، نیروهای خودش را وارد خاک افغانستان کرد و آن کشور را تحت اشغال نظامی درآورد و اکنون چند سال است که در مقیاس وسیع به سرکوب ملت افغانستان مشغول است و این مسأله را، دفاع از آزادی و استقلال یک ملت می‌نامد و مدعی است که با این اعمال، سعادت برای ملت افغانستان به ارمغان می‌برد؟ غافل از این که حتی سعادت را هم نمی‌شود به یک ملت تحمیل کرد، تا چه رسد به اسارت. آن وقت در همان حال که در افغانستان، به نام دفاع از آزادی و استقلال، به اشغال نظامی آنجا می‌پردازد، در جایی دیگر، در خاورمیانه، در رابطه با جنبش فلسطین و لبنان درست برعکس عمل می‌کند.

امریکا دارد بر خاورمیانه مسلط می‌شود، اما شوروی در برابر تجاوزات امریکا ساکت نشسته و برقراری تدریجی حاکمیت مطلق امریکا را بر این منطقه با بی‌تفاوتی تلقی می‌کند. در افغانستان اشغال نظامی و در لبنان به جای اقدام و عمل مؤثر در برابر عملیات تجاوزکارانه امریکا، حتی به سوریه‌ایها فشار وارد می‌سازد که از خاک لبنان خارج بشوند و میدان را برای تاخت و تاز بیشتر صهیونیست‌ها و نیروهای مشترک و فالانژیست‌ها آزادتر بگذارند. همه اینها، نشانه روشن مغایرت بین گفتار و کردار، در رابطه با دعوی دفاع از جنبش‌های آزادیبخش است.

ما همه جا می‌بینیم که شوروی در این رابطه بیش از هر چیز، منافع سلطه‌گرانه‌اش را در نظر دارد. برخورد شوروی با حزب توده هم، همان‌طوری که در جریان این مصاحبه دیدیم، همین ماهیت را داشت.

اطاعت کورکورانه

شوروی همه جا، با استفاده از وابستگی‌های حزب توده، این حزب را به پیروی گام به گام از سیاست خودش واداشته. در رژیم شاه، هر وقت با این رژیم مخالفت می‌کرد، از حزب توده می‌خواست که فعالیت خودش را تشدید کند و هر وقت مماشات می‌کرد، می‌خواست که در همان جهت عمل کند. آن وقت در برابر تمام صداقتی که حزب توده به شوروی نشان داد، شوروی با این حزب چه کرد؟ از این حزب، این حزب چهل ساله را به جاسوسی واداشت، به فعالیت علیه منافع مردمش واداشت، بدون اینکه لحظه‌ای درباره عواقب و تأثیرات فلاکت‌بار این عمل در سرنوشت حزب و اعضایش بیندیشد و احساس نگرانی کند از اینکه ادامه این عمل، دیر یا زود، طومار حیات یک حزب سیاسی چهل ساله

را در هم خواهد پیچید. این وابستگی کورکورانه که، به علل تاریخی مشخص، با تار و پود حزب توده عجین بود، نمی‌توانست به سرنوشت دیگری جز فاجعه‌ای که اکنون شاهدش هستیم، بینجامد. حالا که ما به گذشته نگاه می‌کنیم، فرق ماهوی میان عملکرد خودمان و ملت حزب‌اللهی را بهتر درک می‌کنیم. آنها چطور فکر می‌کردند و چطور عمل می‌کردند و ما چطور فکر می‌کردیم و عمل می‌کردیم. آنها به کجا رسیدند و ما به کجا رسیدیم. ملت گفت: نه شرقی، نه غربی، استقلال و ما گفتیم وابستگی به شوروی. ملت گفت اتکا به خود و ما گفتیم، اتکا به غیر و بیگانه. آنها ارزشهای نو آفریدند و ما ضدازشها را پیاده کردیم. آنها با پیاده کردن شعار بی سابقه «نه شرقی، نه غربی» نمونه و سرمشق استقلال‌آفرین در برابر ملت‌های دیگر قرار دادند و ایران اسلامی را در صحنه جهانی به قدرتی تبدیل کردند که اکنون همه قدرتها و ابرقدرتها مجبورند او را به حساب بیاورند. آنها به جهانیان نشان دادند که یک ملت، هر قدر هم کوچک، در صورت مجهز بودن به نیروی ایمان، به ارزشهای اصیل و آمادگی برای ایثار در راه آرمان، می‌تواند در برابر هر ابرقدرت و قدرتی با مشت خالی پیروز شود. آن وقت ما با وجود یک چنین نیروی عظیم اعجاز‌آفرین در نهاد ملت خودمان، باورمان نمی‌آمد که انقلاب، بدون پشتیبانی و کمک خارجی، بتواند به آرمان‌ها و اهداف خودش دست بیابد.

با وجود یک چنین نیروی حماسه‌آفرینی، ما از ملت دعوت می‌کردیم که به جای اتکا به خود، به بیگانه متکی باشد، به جای اینکه خودش، سرمشق برای دیگران قرار بگیرد، دیگران را سرمشق خودش قرار بدهد. عملکرد ما، پس از چهل سال فعالیت، ما را در جامعه کشورمان، منفور و مطرود کرد و ما با این عملکرد، مردم را از خودمان متنفر کردیم و حالا در پایان راه، خودمان از خودمان متنفر و از زندگی بیزاریم و این بی‌شک، درس عبرتی خواهد بود برای آیندگان.

ج: میزگرد سران حزب توده - جلسه سوم^۱

عمویی: درود به رهبر بزرگ انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران. درود به ایثارگران جبهه‌های نبرد علیه متجاوزین بعث عراق و سلام به مردم شریف و قهرمان که با حضور یکپارچه خود در سنگرهای کار و پیکار پیروزیهای افتخارآفرینی را موجب گشتند. سومین قسمت از برنامه مصاحبه رهبران و مسئولین حزب توده ایران، که قسمت‌های

۱. سیمای جمهوری اسلامی ایران، ۲ آبان ۱۳۶۲.

اول و دوم آن در برنامه‌های گذشته از نظر بینندگان گذشته است، آغاز می‌شود. ولی پیش از شروع سؤالات به معرفی اجمالی شرکت‌کنندگان می‌پردازیم... پس از معرفی مسئولان حزب توده، محمدعلی عمویی اظهار داشت: مسایل مربوط به عملکرد حزب، اهداف و برنامه‌های کوتاه‌مدت و درازمدت آن، تخلفات و جرایم حزب و سرانجام ماهیت سیاستهای شوروی چه قبل و چه بعد از انقلاب، از جمله مسایلی است که در این بخش از مصاحبه مطرح خواهد شد. برنامه را با تخلفات و جرایم حزب توسط آقای حجری آغاز می‌کنیم.

حجری؛ دلایل انحلال حزب توده

عباس حجری، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب توده و مسئول سازمان ایالتی تهران (سات):

سلام به امام خمینی رهبر عظیم‌الشأن انقلاب و مردم ایثارگر و شهیدپرور انقلاب ما. سلام و درود به شهیدان انقلاب که حرمت خون پاکشان را جاودانه بایستی پاس داشت. سلام و آرزوی پیروزی نهایی هر چه زودتر برای رزمندگان وطنمان در جبهه‌های حق علیه باطل.

من ۷ ماه است که در بازداشت هستم و در این مدت فرصت کافی داشته‌ام که به سرانجام حزب بیندیشم و به این نتیجه رسیدم که انحلال حزب توسط دادستانی کل انقلاب امری اجتناب‌ناپذیر بوده است، چرا که حزب در چهار ساله فعالیت اخیر خود در حکومت جمهوری اسلامی ایران دست به اعمالی زده است که عموماً خلاف قوانین جاری کشور و علیه مصالح مردم بوده است. حاضرین در این میزگرد از زوایای مختلف و به تفصیل حزب را مورد تحلیل قرار دادند و نظرات خود را عنوان کردند. من در فرصت کوتاهی که هست به اعمالی اشاره خواهم کرد که به اعتقاد من موجب انحلال حزب گشته و در واقع جرایمی است که حزب در جمهوری اسلامی ایران مرتکب شده است.

به خاطر داریم که حزب پس از پیروزی انقلاب، فعالیت علنی خودش را مجدداً آغاز کرد. این کار انجام می‌شد و فعالیت حزب در یک سازماندهی سراسری به صورت علنی در چهارچوب قوانین و مقررات جاری انجام می‌گرفت و اعضای حزب وظیفه داشتند همه ضوابط و مقررات جمهوری اسلامی را در رابطه با فعالیت علنی خود به کار گیرند و رعایت نمایند، اما همزمان سازمان نوید که سابقه فعالیت مخفی داشت، همچنان به صورت مخفی نگه داشته شد و کم‌کم وظایفی برایش در نظر گرفتند و مأموریت‌هایی به آن دادند که

همه، خلاف قوانین و خلاف مصالح بود و در واقع جرم به حساب می‌آید. به عبارت دیگر حزب با برخوردی دوگانه با جمهوری اسلامی ایران مجدداً [کار] خودش را آغاز کرد.

فعالیت‌های غیرقانونی سازمان نوید

به مأموریت‌هایی که به سازمان مخفی نوید داده شده، فهرست‌وار اشاره می‌کنم که در این زمینه قبلاً توسط حاضرین در جلسه صحبت‌هایی شده است:

۱- انجام کار اطلاعاتی، آنطوری که در اینجا مسئول این سازمان به تفصیل صحبت کردند.

۲- داشتن چاپخانه مخفی که برخلاف مقررات وزارت کشور [و] دادستانی انقلاب ایجاد شده بود و حال آنکه ما می‌دانیم کلیه سازمان‌ها موظفند که نشریات خودشان را در چاپخانه مشخص به چاپ برسانند و تیراژ آن هم بایستی قبلاً مشخص شده باشد.

۳- مخفی کردن سلاح‌هایی که این سازمان در دوران انقلاب به دست آورده بود و با خود داشت و نگهداری و انبار کردن آنها بدون توجه به اطلاعیه دادستانی انقلاب که دستور تحویل آنها را به کمیته‌ها و مساجد داده بود.

۴- نفوذ دادن افراد خود در ارگانها و سازمان‌هایی که به وسیله دادستانی انقلاب ممنوع شده بود.

۵- دادن ارتباط شاخه نظامی حزب به این سازمان و کوشش در جهت توسعه و گسترش این سازمان.

در اینجا باید اضافه کنم که پیام امام در این رابطه حاکی از این بود که افراد ارتشی بایستی وارد احزاب سیاسی نشوند و نظامی باقی بمانند. اما حزب توجهی به این مسأله نکرده و با وجود اینکه بایستی حرف امام را، ما حجت تلقی می‌کردیم ناشنیده گرفته شد.

۶- وجود خود این سازمان بود که بدون اطلاع وزارت کشور فعالیت می‌کرد.

۷- تأیید حزب از اعلامیه ۱۰ ماده‌ای دادستانی انقلاب بود که به کرات اتفاق افتاد، ولی در عین حال حزب سازمان مخفی را در کنار خودش همچنان نگاه داشت.

توضیحاً باید اضافه کنم که این سازمان در دوران طاغوت فعالیت مستمری داشت و اعضای آن سربلند از کار و فعالیت سیاسی‌شان بودند، چرا که با رژیم مبارزه می‌کردند که ضد ملی، فاسد، خودکامه و وابسته بود. اما با دستوری که حزب داشت و حزب داد، اینها مجبور شدند که به فعالیت گذشته خود ادامه دهند، آن هم در جمهوری اسلامی و در یک حکومت مردمی که در واقع آنها را به طرف اعمال خلاف قانون سوق می‌داد.

علاوه بر کارهای غیرقانونی دیگری که به وسیله سازمان مخفی انجام گرفت، اقدامات خلاف قانون دیگری نیز به وسیله حزب انجام گرفته است که گرچه در اینجا به آنها اشاره شده ولی من به صورت فشرده به آنها اشاره‌ای خواهم داشت.

نمونه‌هایی از وابستگی حزب به شوروی

به اطلاع می‌رسانم که در واقع مسأله وابستگی اولین مسأله‌ای است که بایستی به آن توجه کرد؛ وابستگی حزب به اتحاد شوروی. نمونه‌هایی در این زمینه ارائه کردند که به اطلاع می‌رسانم.

از جمله نمونه‌های روشنی که ارائه شده و ارائه می‌کنم، مسأله پشتیبانی حزب از دادن امتیاز نفت شمال به اتحاد شوروی است. ما می‌دانیم در اواخر سال ۲۳ و اوایل سال ۲۴ موقعی که هیأت نمایندگی اتحاد شوروی به سرپرستی کافتارادزه در تهران اقامت داشت و رسماً خواستار امتیاز نفت شمال شده بود، حزب فعالانه از این امر پشتیبانی کرد. مسأله برای بینندگان عزیز ما زمانی برجسته می‌شود که بدانند تقریباً دو ماه قبل از این مسأله، موقعی که دادن همین امتیاز از طرف دولت ساعد به امریکا در مجلس شورای ملی ایران مطرح شده بود یکی از نمایندگان حزب در مجلس با این مسأله مخالفت کرد و اظهار داشت که ما با دادن هرگونه امتیازی به خارجیان مخالف هستیم.

مسأله دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان است که بدون اطلاع حزب صورت می‌گیرد و درعین حال منظم کردن سازمان ایالتی آذربایجان، یعنی شعبه حزب در آذربایجان. این تشکیلات فرقه، آن هم بدون اطلاع حزب است و حزب مجبور می‌شود که در واقع از این مسأله پشتیبانی کند و از تشکیل فرقه جانبداری بنماید. شعار ملی شدن نفت جنوب در رابطه با وابستگی، نمونه بارز دیگری است که در واقع بایستی به آن توجه کرد.

سیاست حزب در رابطه با جنگ تحمیلی

پس از انقلاب در رابطه با جنگ نیز ما نمونه‌هایی را به این ترتیب می‌بینیم. ما می‌بینیم که پس از جنگ تجاوزکارانه عراق، حزب در واقع خط خودش را دارد و تجاوز را محکوم می‌کند. هرچند گاه گاه در واقع با سکوت خودش همسویی خودش را با سیاست اتحاد شوروی نشان می‌دهد، ولی به محض اینکه مسأله خرمشهر بازپس گرفته می‌شود و موضوع عبور از مرز به خاطر خاموش کردن آتش توپخانه‌های دورزن دشمن که شهرهایی نظیر

آبادان و خرمشهر و مناطق دیگری را زیر آتش می‌گرفتند مطرح می‌شود، حزب در اینجا با احتیاط سیاست خودش را با سیاست اتحاد شوروی منطبق می‌کند و در یکی از شماره‌های پرسش و پاسخ، به این مسأله پرداخت می‌شود، که حضرت آیت‌الله موسوی اردبیلی در یکی از خطبه‌های نماز جمعه به مسأله اعتراض می‌کنند و آن را مورد اعتراض قرار می‌دهند. به هر حال بایستی اشاره کنم که در موارد سیاسی، حزب همواره توجه به سیاست اتحاد شوروی و موضع‌گیریهای این کشور در زمینه مسایل سیاسی در رابطه با مسایل این منطقه و جهان داشت.

کمک‌های شوروی به حزب توده

در زمینه اقتصادی هم، ما می‌دانیم که در اوایل انقلاب، اتحاد شوروی در حدود یک هزار تن کاغذ به حزب کمک می‌کند و در اینجا نمونه‌های دیگری هم ذکر شده که نیازی به تکرار آن نیست.

موضوع دیگری که حائز اهمیت است، مسأله جاسوسی است که از وابستگی سرچشمه می‌گیرد. تعداد قابل ملاحظه‌ای از حاضرین در این میزگرد که خود دست‌اندرکار این مسأله بودند، در اینجا به وضوح صحبت کردند. به هر حال صحبت به اندازه کافی گویا بود و نیازی به بازگو کردن آن نیست. آقای کیانوری دبیر اول حزب هم در این رابطه اشاره داشتند به اینکه اتحاد شوروی از ارتش ما اطلاعاتی خواستند که این خیانتی است غیرقابل توجیه و جرمی است مسلم.

براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران

موضوع دیگری که بایستی به آن اشاره کرد مسأله براندازی است. ما می‌دانیم احزابی که از نظر برنامه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی‌شان با حزب حاکم کشورهایشان مخالف هستند همواره سعی دارند که بتوانند روزی قدرت را به دست بگیرند و این مسأله در اختیار گرفتن قدرت از سه طریق امکان‌پذیر است:

یکی از طریق قانونی است که در واقع با ارائه برنامه‌های بهتر و جلب اعتماد مردم و در نتیجه اعزام نمایندگان بیشتر به مجلس به دست می‌آید.

مسأله دوم، در واقع از طریق قهرآمیز به صورت انقلاب است که انقلابات دنیا هم نمونه‌ای از این نوع هستند؛ مثل انقلاب فرانسه، انقلاب اکتبر و انقلاب کشور عزیز خودمان ایران.

نوع سوم، وارد کردن ضربه غافلگیرکننده است. به این ترتیب که اگر حزبی توان و امکانات لازم را داشته باشد و شرایط عینی هم فراهم باشد ممکن است در لحظه مناسب در واقع با وارد کردن ضربه‌ای موجب براندازی حکومت بشود. در چنین موردی حزب از همه امکانات خودش چه امکانات علنی و چه امکانات مخفی خودش استفاده می‌کند. این نوع سوم برنامه‌ای است دراز مدت که ممکن است مدتها طول بکشد. در واقع سازمان مخفی حزب نیرویی بالقوه بود مناسب این کار که ممکن است روزی برای این کار مورد استفاده قرار بگیرد و در واقع آن را به عنوان تدارک براندازی درازمدتی بایستی به حساب آورد که جرم محسوب می‌شود.

اعزام غیرقانونی افراد به خارج از کشور

از موارد دیگری که می‌شود به آن اشاره داشت اعزام افراد به صورت غیرقانونی از کشور به کشورهای موردنظر است. مثلاً اگر فردی قرار باشد به کشوری مسافرت کند از طرف حزب، که در واقع امکان موافقت از طرف مقامات مسئول مملکتی نباشد، کشور ثالثی را که رفتن به آنجا مجاز است در نظر می‌گیرند و ویزا از آن کشور می‌گیرند و بعد در بین راه ترتیب اعزام این فرد را به کشور موردنظر می‌دهند. البته در مقصد گذرنامه مهر نمی‌خورد تا معلوم نشود که در واقع به کشور ثالثی هم مسافرتی انجام گرفته است. موضوع خروج غیرمجاز ارز هم از نمونه‌های دیگر اقدامات خلاف قانون حزب است که بایستی به آن اشاره کرد.

در واقع اینها را که برشمردیم و مسایل بسیار زیاد دیگری که در اینجا سایر شرکت‌کنندگان به آن اشاره کردند، اقدامات قانون‌شکنانه‌ای است که خلاف مصالح مردم است و به اعتقاد من جرم محسوب می‌شود و یقیناً دادستانی کل انقلاب به استناد چنین مواردی دستور انحلال حزب را صادر کرد. این اقدامات علیه مردم مستضعفی انجام می‌گیرد که همواره گوش به فرمان امامشان دارند و همیشه در صحنه حاضر هستند و همه مسایل و مشکلات را به خاطر انقلاب تحمل می‌کنند.

من وقتی که در واقع به این مردم می‌اندیشم، در خود احساس دین بزرگی نسبت به این مردم می‌کنم.

من که ۲۵ سال عمر خودم را به خاطر مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی در زندانهای رژیم شاه گذرانده‌ام، هیچ‌وقت در تصورم نمی‌گنجید که روزی چنین دینی به مردم خودم داشته باشم. گرچه همواره خودم را مدیون جامعه و مدیون این مردم می‌دانستم و می‌دانم. به هر

حال سخن کوتاه می‌کنم. از امام امت رهبری عالیقدر انقلاب، این اسطوره فضیلت و تقوا و پارسایی و همچنین از مردم رشید و وطنم به خاطر مسئولیت مشترکی که در رهبری حزب نسبت به انجام این قبیل اعمال خلاف قانون داشته‌ام صادقانه پوزش می‌طلبم و این امید را دارم که در حد ممکن مشمول اغماضشان واقع شوم.

بهبودی؛ اهداف تاکتیکی و استراتژیک حزب توده

عمومی: جرایم و تخلفاتی که برشمرده شد در حقیقت گوشه‌ای از تخلفات و جرایمی بود که حزب طی مدت چهارساله پس از پیروزی انقلاب مرتکب شده، منتها به لحاظ محدودیتی که در وقت است به همین مختصر اکتفا شد. ولی بینیم این جرایم در خدمت چه اهدافی بوده، اهداف تاکتیکی و استراتژیکی برنامه‌های کوتاه‌مدت و درازمدت حزب چگونه بوده. در این زمینه آقای بهزادی صحبت خواهند کرد.

منوچهر بهزادی، عضو هیأت سیاسی و دبیر سیاسی کمیته مرکزی حزب توده و سردبیر نامه مردم (ارگان مرکزی حزب):

با سلام به امام خمینی رهبر بزرگ انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، با درود به مردم انقلابی و قهرمان ایران، با درود به رزمندگان جبهه و پشت جبهه در پیکار حق علیه باطل.

هدف اصلی و نهایی حزب پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران و استقرار جمهوری اسلامی ایران براندازی جمهوری اسلامی ایران، کسب قدرت و استقرار یک حکومت وابسته به شوروی با پشتیبانی شوروی بود. برای نیل به این هدف، اهداف تاکتیکی و استراتژیکی، برنامه‌های کوتاه‌مدت و درازمدت و سیاست‌های ظاهری و باطنی وجود داشت.

قبل از ورود به مطلب، چند نکته را یادآور می‌شوم: اول اینکه این واقعیت برای حزب مسلم بود که با وجود امام هرگونه توطئه براندازی با شکست مواجه خواهد شد. تجربه منافقین و سایر گروهکهای ضدانقلابی این را به خوبی نشان داد. دوم اینکه در بسیاری از موارد اهداف تاکتیکی و برنامه‌های کوتاه‌مدت با اهداف استراتژیکی و برنامه‌های درازمدت پیوند دارند. جدا کردن آنها برای روشن‌تر شدن و مشخص‌تر شدن این اهداف است.

سوم، اینکه نمونه‌های مشخص فراوانی از طرف سایر شرکت‌کنندگان در این مصاحبه گفته شد که تکرار آنها لزومی ندارد. من کوشش می‌کنم خطوط اساسی و کلی این اهداف را بیان کنم، تا یک منظره کلی در برابر هم‌میهنان گرامی مجسم سازم.

اهداف تاکتیکی و برنامه‌های کوتاه‌مدت

و اما اهداف تاکتیکی و برنامه‌های کوتاه‌مدت حزب:

- ۱- کوشش برای کسب مجوز قانونی، برای فعالیت علنی به منظور فعالیت و نفوذ تشکیلاتی، تبلیغاتی و مطبوعاتی در بین مردم.
 - ۲- دفاع ظاهری از خط امام با تعبیر خاصی که حزب از خط امام داشت، برای کسب قانونیت و نفوذ در مردم.
 - ۳- کوشش برای نشان دادن اینکه گویا بین اسلام و مارکسیسم و حزب و دولت جمهوری اسلامی ایران نقاط مشترکی وجود دارد و این به منظور گمراه کردن مردم و باز هم برای کسب [وجهه] قانونی آن بود.
 - ۴- کوشش برای توجیه سیاست‌های خائنانه گذشته حزب در مهمترین مسایل از جمله مسأله نفت، دولت قوام، مسأله آذربایجان، دولت مصدق، کودتای ۲۸ مرداد، اصلاحات شاه و غیره برای زدودن آثار منفی سیاست حزب در گذشته بود.
- ولی با تمام تلاشی که حزب در زمینه اهداف تاکتیکی و برنامه‌های کوتاه‌مدت می‌کرد، به طور کلی با عدم موفقیت روبرو بود. لذا حزب در راه اجرای برنامه‌های درازمدت و اهداف استراتژیک می‌کوشید و خود را برای اجرای توطئه براندازی در صورت نبودن، خدای نخواست، امام آماده می‌کرد. تحلیل سراپا غلط و پندار باطل این بود که در صورت نبودن، خدای نخواست، امام، امکان بروز جنگ داخلی، برخورد نیروهای مختلف و متضاد، تضعیف روحانیت، که خود حزب در راه آن می‌کوشید و خلاصه یک بحران اجتماعی وجود دارد و از این فرصت می‌توان برای براندازی و کسب قدرت استفاده کرد.
- من بعداً توضیح مختصری خواهم داد که چرا این تحلیل سراپا غلط و این پندار به کلی باطل بود.

اهداف استراتژیک و برنامه‌های درازمدت

و اما اهداف استراتژیک و برنامه‌های درازمدت:

- ۱- کوشش برای ایجاد سازمانهای حزبی در سراسر کشور به منظور جمع نیرو.
- ۲- کوشش برای ایجاد سازمانهای توده‌ای مانند اتحادیه‌های کارگری، دهقانی، سازمان جوانان، دانش‌آموزان، دانشجویان، سازمان‌های اقلیت و یا نفوذ در سازمانهای توده‌ای که وجود دارند مانند شوراهای، تعاونیها و نظایر آن و این به منظور نفوذ در مردم و ایجاد پوشش برای فعالیت حزب و همچنین جمع‌آوری نیرو بود.

۳- حفظ و گسترش سازمان مخفی. برنامه کوتاه‌مدت سازمان مخفی عبارت بود از جمع‌آوری اطلاعات و دادن مهمترین این اطلاعات به شورویها. هدف استراتژیک عبارت بود از شرکت در توطئه براندازی.

۴- ایجاد و گسترش سازمان نظامی. برنامه کوتاه‌مدت عبارت بود از جمع‌آوری اطلاعات و دادن آن به شورویها. هدف استراتژیک عبارت بود از شرکت در توطئه براندازی.

۵- حفظ و گسترش عوامل نفوذی در مواضع حساس و کلیدی. برنامه کوتاه‌مدت باز هم عبارت بود از جمع‌آوری اطلاعات و دادن مهمترین آن به شورویها. هدف استراتژیک عبارت از شرکت در توطئه براندازی.

۶- کوشش برای تضعیف روحانیت و حکومت جمهوری اسلامی از راه بزرگ جلوه دادن اختلافات در روحانیت و در حکومت. تلاش برای برابر هم قرار دادن نیروهای مختلف در روحانیت و در حکومت و تشدید اختلافات.

۷- کوشش برای تضعیف مواضع جمهوری اسلامی در جنگ تحمیلی از راه مخالفت با ورود نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران به خاک عراق و طرح مسأله صلح.

۸- کوشش برای تضعیف روحانیت و حکومت جمهوری اسلامی از راه شعارهای عوام‌فریبانه و انحرافی در شرایطی که مسأله اصلی جمهوری اسلامی جنگ تحمیلی بود و هست و دولت با دشواریهای ناشی از ارثیه شوم منحوس گذشته و جنگ تحمیلی مواجه بود و هست.

۹- دفاع بدون قید و شرط و بدون چون و چرا از سیاست شوروی در صحنه ایران و جهان، به طور عمده از دو راه: از راه جاسوسان در داخل حزب و همچنین به وسیله رهبری. سه نمونه برجسته آن که به ویژه به میهن ما مربوط می‌شود عبارتند از: وابستگی حزب به شوروی که از این راه وابستگی برای آینده هم تأمین می‌شد. دوم، دفاع از تجاوز شوروی به افغانستان و سرکوب ملت همسایه مسلمان افغانستان که برای استقلال خود می‌جنگد، و بالاخره دفاع از کمک شوروی به متجاوزان بعثی - صهیونیستی که هدفشان براندازی جمهوری اسلامی ایران است.

و اما چرا توطئه براندازی حتی پس از نبودن، خدای نخواسته، امام محکوم به شکست حتمی است؟ نیروی اصلی ارتش جمهوری اسلامی ایران را سربازان تشکیل می‌دهند و این سربازان، مسلمانان معتقد و وفادار به انقلاب و جمهوری اسلامی ایران هستند و ما نمونه بارز آن را در جنگ تحمیلی می‌بینیم. بسیاری از افسران ارتش جمهوری اسلامی ایران نیز

وفاداری خودشان را به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران از جمله در جنگ تحمیلی نشان دادند. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که از میان مردم برخاسته، با تجربه‌ای که در مبارزه با ضدانقلاب و همچنین با شرکت در جنگ تحمیلی کسب کرده و با مجهز شدن به سلاحهای لازم، خود یک ارتش مستقلی است که در وفاداری آن به انقلاب و جمهوری اسلامی ایران کمترین تردیدی نمی‌توان داشت. بسیج مردمی که هم در جبهه و هم در پشت جبهه با تمام نیروی خود از انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی دفاع می‌کند و سرانجام مردم همیشه در صحنه، همان مردمی که با دست خالی انقلاب کردند و رژیم سلطنتی منفور وابسته به امریکا را سرنگون نمودند، پس از پیروزی انقلاب و در آینده هم در برابر هر توطئه‌ای چه از داخل و چه از خارج از انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران دفاع خواهند کرد.

هشدار به گروههای حزبی

در پایان به عنوان نتیجه‌گیری کوتاه ولی به نظرم به اندازه کافی روشن، باید بگوییم که ریشه همه اینها نشناختن اصالت و ماهیت انقلاب اسلامی و نشناختن نقش قاطع امام خمینی است و این هشدار است جدی به آن گروه کوچک از برادران حزب که به دنبال سراب نروند و با به دست آوردن این شناخت، با انقلاب، با مردم و با امام باشند.

میزانی؛ حزب در فاصله دو ضربه

عمومی: جریان دستگیری رهبران و کادرهای حزب در دو مرحله انجام گرفت. بخشی در ۱۷ بهمن ماه سال ۶۱ و مابقی در ۶ اردیبهشت سال ۶۲. در فاصله این مرحله، بازمانده رهبری حزب در خارج از زندان، تعدادی بیانیه، اعلامیه، تحلیل سیاسی و غیره داشت که نقد این مواضع می‌تواند روشنگر ادامه همان سیاستی باشد که پیش از دستگیری مسئولین حزب در مرحله نخستین انجام گرفته. نقد این مواضع را آقای میزانی که خود در آن شرکت داشته بیان خواهند کرد.

میزانی، دبیر دوم کمیته مرکزی و مسئول تشکیلات کل

با سلام به رهبر بزرگ انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی، و با درود به مردم قهرمان و ایثارگر ایران در جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها. مواضعی که ما در این دو ماه و نیم اتخاذ کردیم، بین دستگیری گروه اول و گروه دوم،

مواضع تازه‌ای نبود. دنباله همان موضعی بود که ما طی چهار سال بعد از پیروزی انقلاب داشتیم، بخصوص موضعی که در ماههای قبل از دستگیری داشتیم. منتها به علت شرایط خاصی که برای حزب پیش آمده بود، ممکن است این مواضع در این تحلیل‌ها و اعلامیه‌هایی که دادیم، برجسته‌تر بیان شده باشد و من حالا آنها را بررسی می‌کنم.

حزب بعد از دستگیری گروه اول

اولین عکس‌العمل ما و اولین اعلامیه ما بعد از دستگیری گروه اول در مقابل اظهارات دادستان کل انقلاب که برخی از جرایم حزب را برشمرده بود، عبارت از این بود که این چیزها وجود ندارد. در حالی که ما خودمان در همان وقت می‌دانستیم که این جرایم وجود دارد. این انکار و کتمان آگاهانه بود.

علت این که ما آگاهانه تکذیب کردیم و حتی سکوت هم نکردیم، بلکه صریحاً تکذیب کردیم، قبل از همه این بود که ما طی چهار سال این جرایم را همیشه پنهانی مرتکب شده بودیم. طبیعی است وقتی هم موضوع آن اعلام شد همان سیاست سابق را ادامه دادیم و صریحاً گفتیم که چنین چیزی نیست. دومین دلیلش این بود که ما فکر می‌کردیم آنهایی که در زندان هستند و بازداشت شدند و آنها جرایم خودشان را انکار خواهند کرد و قاعدتاً ما در بیرون نباید به آنها اعتراف بکنیم و طبعاً همانطور که آنها انکار می‌کنند، ما هم باید در بیرون انکار کنیم.

سومین و مهمترین دلیل ما این بود که اعضای حزب از این جرایم خبر نداشتند و ما برای اینکه اعضای حزب را ساکت بکنیم و آنها را در دور و اطراف حزب نگهداریم تنها راهی که داشتیم این بود که جرایم را کتمان بکنیم. منتها ما همان وقت حدس می‌زدیم فقط با گفتن [این که] چنین چیزی نیست مسأله حل نمی‌شود، احتمالاً ممکن است که اسناد و مدارکی رو بشود و کسانی اعتراف بکنند. در نتیجه می‌شود گفت به حمله متقابل دست زدیم و در این اعلامیه‌ها اینطور عنوان کردیم که این جرایمی که به ما نسبت داده می‌شود اینها پرونده‌سازی است و در این پرونده‌سازی حتی نیروهای امپریالیستی، قبل از همه انتلیجنت سرویس انگلیس و سیا و حتی موساد اسرائیل شرکت دارند. کارشناسان ساواک به کار گرفته شدند و همانطور که در یکی از جلسات قبل در مصاحبه من گفتم، آخرین اعلامیه ما درباره شکنجه بود و ما اینطور عنوان کردیم که شکنجه توده‌ایها در زندانها شروع شده و زیر شکنجه اعتراف می‌خواهند و مجموعه این حرفها برای این بود که اگر اعترافی انجام گرفت و سندی رو شد و اگر کسانی آمدند و در مصاحبه‌ها مطالب را گفتند، ما قبلاً

پیشگیری کرده باشیم که اینها پرونده‌سازی است و از طرف محافل معینی انجام می‌گیرد. ما آن وقت از اینکه موساد و اسرائیل کاری کرده باشد و همین‌طور انتلیجنت سرویس، خبری نداشتیم. این مطالب را رادیوهای امپریالیستی می‌گفتند که قاعدتاً نمی‌بایست مبنای قضاوت ما باشد.

بعد هم من خودم چهار- پنج ماه است که در زندان هستم و در این مدت ما هیچ رابطه‌ای در زندان و سر و کاری با انتلیجنت سرویس انگلیس و سیا و از این قبیل چیزها نداریم و کارشناسان ساواک هم در اینجا نیستند. آنهایی که ما با آنها سروکار داریم بسیجی‌ها و پاسداران انقلاب هستند که در ارتباط با ما هم از انقلاب و جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند و بنابراین اینجا آن حرفهایی را که آن وقت گفتیم و نادرست بود، این باعث شرم نزد این افراد می‌شود که با ما سروکار دارند و باعث نهایت تأسف است.

تحلیل‌های ما از جرایم حزب

و اما تحلیل‌های ما بر این مبنا استوار بود که حمله به حزب توده ایران، ناشی از جرایم حزب نیست، بلکه حمله به انقلاب است. در این مورد بحث را خیلی گسترش می‌دادیم و بیشتر تحلیل‌های داخلی ما، حتی اعلامیه‌های ما بر این مبنا است، که یک مقدار از آنها غرض بود، یعنی این حساب را می‌کردیم که مردم لااقل آن کسی که این را می‌خواند، اینطور عنوان بکنیم که جرایم حزب چیز مهمی نیست و اصلاً وجود هم ندارد و بترسید! انقلاب در خطر است! یعنی به این ترتیب حمایت آنها را از حزب جلب کنیم، ولی یک مقداری را در واقع باید گفت که روی بینش و باور ما بود. یعنی بنا به باوری که ما داشتیم، چه سیاست داخلی و چه سیاست خارجی جمهوری اسلامی را، آن طور که اجرا می‌شد درک نمی‌کردیم و دنباله سیاست و مواضعی که حزب در چهار سال داشت و به خصوص در ماههای قبل از دستگیری، ما این طور فکر می‌کردیم که گرایش راست در جمهوری اسلامی ایران رو به پیروزی می‌رود و دست بالا را می‌گرفتیم. ما باور نداشتیم که سیاست «نه شرقی و نه غربی» با چنین قاطعیتی می‌تواند اجرا بشود. تمام تحلیل‌های ما و باور ما در چهل سال این بود که چنین سیاستی قابل اجرا نیست و نمی‌شود هم علیه شوروی و هم علیه همه قدرتها رزمید و چنین چیزی با شکست مواجه می‌شود و هرکس با امریکا ستیز کند و دریفتد قاعدتاً باید به طرف شوروی جلب بشود. حالا زود یا دیر، بالاخره باید جلب بشود و هرکسی که با شوروی دریفتد باید قاعدتاً به امریکا نزدیک بشود و روی همین حساب وقتی که سیاست جمهوری اسلامی نسبت به اتحاد شوروی بخاطر جرایم

حزب و جرایم آن دولت تند شد، ما گفتیم بنابراین جمهوری دارد می‌رود به طرف امریکا و نیروهای راستگرا دارند در حکومت پیروز می‌شوند، اول رو پوشیده و بعد روباز، قاعدتاً به طرف امریکا می‌روند. این مدتی که من در زندان هستم می‌بینم و اطلاعاتی که به ما می‌رسد کاملاً نشان می‌دهد که سیاست «نه شرقی و نه غربی» همانطور که قبل از دستگیری ما وجود داشته، بعد از دستگیری هم ادامه دارد و نیروهای راست در این صورت هیچ حاکمیتی پیدا نکردند و این بینش ما یک بینش نادرست چهل ساله ما بوده است.

در مورد سیاست داخلی هم ما می‌گفتیم که نیروهای راستگرا پیروز می‌شوند و دارند پیروز می‌شوند. می‌گفتیم که سرمایه‌داری می‌آید و سرمایه‌دارها بیش از سابق در حکومت جای خواهند گرفت و دیگر به کارگران و دهقانان و به طور اعم به مردم محروم و کوخ‌نشین و مردم متوسط چیزی داده نخواهد شد. می‌گفتیم که سیاست اجتماعی جمهوری اسلامی ایران به طرف شکست می‌رود. البته جملاتی داشتیم که تا حدودی امید بود؛ امام امت و هنوز همه امیدها قطع نشده، ولی اینها فقط جملات جداگانه بود.

مجموع تحلیل به اینجا می‌رسید که سیاست به طرف شکست می‌رود، شکست عدالت اجتماعی. می‌گفتیم که این کار ناشدنی است. این هم از باور ما بود. یعنی ما در تمام ۴۰ سال، به طور کلی عقیده‌مان این بود که هر جامعه‌ای یا باید به طرف سوسیالیسم گام بردارد یا در سرمایه‌داری می‌ماند و سرمایه‌داری در آن کشور رشد می‌کند، و می‌گفتیم اگر در ایران جلوی سرمایه‌داری گرفته نشود همان رژیم و نظام شاهنشاهی سابق است از نظر اجتماعی و باقی می‌ماند و سرمایه‌داری در ایران رشد می‌کند و قوی‌تر می‌شود. و اینکه جمهوری اسلامی ایران بتواند راه جداگانه و راه خودش را برود برای ما قابل درک نبود. می‌گفتیم حالا که به اقدامات اجتماعی آنطور که ما فکر می‌کردیم در جهت کوخ‌نشینان ضربه وارد می‌آید، سرمایه‌داری رشد می‌کند و این مدت باز هم نشان داد که اینطور نیست. جمهوری اسلامی خط خودش را می‌رود. نه به طرف سوسیالیسم می‌رود و نه به طرف سرمایه‌داری می‌رود. جمهوری اسلامی ایران خط خودش را دارد و به همان طرف خط خودش می‌رود و بینش ما در این مورد در واقع بینش قالبی بوده است.

مواضع حزب در قبال جنگ تحمیلی

مهمترین مسأله‌ای که در این مدت مطرح بود، مسأله جنگ است، که مهمترین مسأله کشور ما بود. و ما در این مورد هم مواضعی که اتخاذ کردیم دنباله مواضع قبلی بود و همانطور که سخنرانان قبل از من گفتند ما از مدتها پیش فکر صلح را مطرح می‌کردیم و در

این مدت ما قاطع‌ترین را گفتیم که جمهوری اسلامی ایران راهی جز صلح ندارد و می‌گفتیم جنگ فرسایشی شده و بی‌فایده است. و این مسایل را در تحلیل‌های داخلی خودمان بیان می‌کردیم و بعد هم می‌گفتیم که حتی جمهوری خودش می‌خواهد صلح کند و همین راستگراها می‌آیند و صلح را برقرار می‌کنند.

اینجا هم یک مقداری غرض است و یک مقداری هم واقعاً باور ما بود که فکر می‌کردیم که جنگ فرسایشی شده. منتها دو نکته را مسکوت می‌گذاشتیم: یکی اینکه نظر ما درست است که جنگ فرسایشی شده و صدام چطور می‌تواند مقاومت کند. وقتی که قوایش در خرمشهر شکست خورده بود. اگر این را توضیح بیشتر می‌دادیم قاعدتاً می‌رسید به اینجا که صدام از همه جا کمک می‌گیرد و می‌بایست اینها را توضیح داد. و توضیح اینکه امریکایی‌ها، انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها کمک می‌کنند و یا مرتجعین منطقه کمک می‌کنند و این در تحلیل‌های ما وجود داشت. منتها آن قسمت آخر که شوروی هم به صدام کمک می‌کند، این را ما به طور کامل مسکوت می‌گذاشتیم یا توجیه می‌کردیم و یا انکار می‌کردیم. و مسأله دومی که ما در این مورد مسکوت می‌گذاشتیم، این بود که سیاست ما از زمانی سیاست صلح شد که شوروی سیاست خودش را تغییر داد. و این مورد هم که سیاست صلح‌طلبی ما در حقیقت دنباله سیاست شوروی است. ما این مطلب را هم مسکوت می‌گذاشتیم و طوری نشان می‌دادیم که خودمان به این نتایج رسیدیم و توجیه می‌کنیم. این بود مواضع اساسی که ما در آن مدت که دو ماه و نیم بیشتر از این فرصت نبود که راجع به مسایل دیگر موضع‌گیری بشود و راجع به این مسایل ما موضع‌گیری کردیم و گفتیم.

من در اینجا به آن عده از اعضا و هواداران حزب که این اعلامیه‌ها به دستشان رسیده و خوانده‌اند رو می‌کنم و می‌گویم دروغهایی که ما در اینجا گفتیم، بیش از همه در حقیقت، روی سخن ما با آنها است. برای اینکه مقامات جمهوری اسلامی ایران حقیقت را می‌دانستند و کتمان حقیقت برای آنها فایده‌ای نداشت. توده وسیع مردم که دسترسی به این اسناد حزبی نداشتند. این است که ما هر چه در آنجا حقیقت را کتمان کرده باشیم در حقیقت از اعضای حزب کتمان کردیم و مطالبی که ما آنجا نوشتیم یک مقداری از آنها کتمان حقیقت است و یک مقداری هم انحراف افکار است. و بعد هم بینش نادرست ما است. اینها را پایه قضاوت خودشان قرار ندهند. آزادانه و آزاد از این قالب‌ها قضاوت بکنند و به جمهوری اسلامی ایران، به این موج عظیم انقلاب که در کشور ما هست بپیوندند و همراه مردم زیر پرچم امام باشند. این تنها راهی است که می‌تواند به موفقیت برسد برای

یک انقلابی.

کیهان؛ پیشینه و ماهیت «صدای ملی»

عمومی: هم‌میهنان گرامی اطلاع ندارند که همه‌روزه رادیویی به نام رادیو صدای ملی ایران برنامه‌هایی به زبان فارسی پخش می‌کند. این رادیو سالهاست که به صورت یک دستگاه تبلیغاتی در خط معینی عمل می‌کند. آقای کیهان که خود مدتی در تنظیم برنامه‌های این رادیو و همچنین در گویندگی در برنامه این رادیو شرکت داشته توضیحاتی درباره ماهیت رادیو صدای ملی ایران خواهند داد.

مهدی کیهان، عضو کمیته مرکزی و مسئول شعبه مرکزی کارگری:

با سلام به امام خمینی رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، با درود به مردم مبارز و انقلابی و ایثارگر ایران و با آرزوی موفقیت‌های هرچه بیشتر و سریعتر برای رزمندگان در جبهه‌های پیکار حق علیه باطل.

قصد من از شرکت در این مصاحبه همانطور که گفته شد معرفی رادیو صدای ملی ایران و بیان ماهیت این رادیو است.

ماهیت رادیو «صدای ملی ایران»

به طوری که شنیده می‌شود این اواخر رادیو صدای ملی ایران در ارتباط با حوادثی که برای حزب ما پیش آمده، همصدا [با] بوقهای امپریالیستی صهیونیستی به حملات تبلیغاتی علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران پرداخته است.

معرفی ماهیت رادیو صدای ملی به ویژه در حال حاضر از جهت توجیه آن دسته از هواداران حزب، چه در داخل و چه در خارج کشور اهمیت دارد که هنوز در گمراهی باقی مانده‌اند و گفتارهای رادیو صدای ملی می‌تواند در ادامه گمراهی و سردرگمی آنها مؤثر [افتد]. همان‌طور که اشاره شد خود من هنگام اقامت در شوروی در سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۱ یکی از تهیه‌کنندگان گفتارها و گوینده رادیو صدای ملی بودم.

صدای ملی گرچه به نام مردم ایران سخن‌پراکنی می‌کند، ولی هیچ ارتباطی با ایران ندارد و با خواستهای انقلابی، استقلال‌طلبانه و آزادیخواهانه مردم ایران به کلی بیگانه است. این رادیو در جنب پخش اجتماعی رادیو مسکو ایجاد شده و کار آن تحت نظر مدیران دستگاههای تبلیغاتی شوروی اداره می‌شود. عملکرد صدای ملی از ابتدای تأسیس در جهت تبلیغ نظریات و مقاصد سلطه‌جویانه دولت شوروی چه در مقیاس جهانی و چه در مقیاس

منطقه‌ای و چه به ویژه در مورد خواست کشور ما ایران شکل گرفته است. نوسانات در تهیه گفتارها و برداشت‌های صدای ملی از مسایل گوناگون، گویای این حقیقت است که این رادیو مدافع پیگیر خواستهای انقلابی و استقلال طلبانه مردم ایران نیست بلکه مبلغ و توجیه‌گر سیاستهای موضعی و درازمدت تجاوزی اتحاد شوروی در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در مورد ایران و جامعه ایران است.

مقابله با قدرتهای امپریالیستی بلوک غرب به سردمداری امپریالیسم امریکا، شیطان بزرگ و طرد آنها از مواضع استکباری و غارتگرانه در ایران و کشورهای همجوار از جانب این رادیو نه به منظور کسب استقلال به ایران و آزادی واقعی مردم آن، بلکه به خاطر جایگزین ساختن نیروهای تجاوزگر بلوک شرق، از وظایف صدای ملی است.

صدای ملی ابتدا در ارتباط با مقابله با تحکیم موقعیت نظامی و سیاسی امپریالیسم امریکا در ایران، در نتیجه انعقاد قرارداد دوجانبه نظامی در آخر سال ۱۳۳۷ آغاز به کار کرد. این قرارداد، امتیازات فوق‌العاده استعماری و تجاوزگرانه زیادی به امریکا می‌داد و ایران را به پایگاه نظامی علیه شوروی بدل می‌کرد. پایگاههای بزرگ اداری که ساخته شده و میلیاردها دلار از بودجه ایران صرف ایجاد این پایگاهها شده، براساس آن قرارداد دایر شده است که این پایگاهها می‌بایستی حرکت راکت‌ها و موشکها را در شوروی پیگیری کنند و بلافاصله به امریکا خبر بدهند. طبیعتاً یک چنین قراردادی خطرات جدی برای اتحاد شوروی در بر داشت.

عمومی: البته منظور پایگاههایی [است] که در دوران رژیم گذشته درست شده بود و در جریان انقلاب پیروزمند بهمن ۵۷ اینها به کلی تعطیل و برداشته شد و در واقع یکی از سود برندگان انقلاب ایران، پس از مردم ایران، اتحاد شوروی است.

کیهان: به هر حال در اوایل، ایجاد رادیو صدای ملی در رابطه با تحکیم موقعیت امپریالیسم امریکا در ایران بود که صدای ملی ایجاد شد و به شدت رژیم کودتا را مورد حمله قرار داد و آن موقع به درستی ضرورت طرد این رژیم را یکی از مسایل اساسی پیروزی جنبش آزادیبخش مردم ایران قلمداد می‌کرد.

تعریف و تمجید از اصلاحات رژیم شاه

اما مدت زمان زیادی نگذشت، یعنی از اوایل سالهای ۱۳۴۰ یک بهبود نسبی در روابط رژیم شاه و دولت شوروی پدید آمد. در آن زمان مسایل مربوط به انعقاد قراردادهای کمک فنی و اقتصادی بین ایران و شوروی، ساختمان ذوب‌آهن و ماشین‌سازی‌ها و فروش گاز

ایران به شوروی مطرح شد. در رابطه با یک چنین تغییری یعنی یک بهبود نسبی در روابط بین دو کشور، شعار طرد رژیم کودتا از گفتارهای صدای ملی برداشته شد و جای این شعار را تعریف و تمجید ضمنی از اصلاحات شاهانه گرفت. حال آنکه همه ما می‌دانیم که درست در همین سالها یعنی در سال ۱۳۴۲ اولین جرقه انقلاب اسلامی ایران زده شد. جرقه‌ای که بعداً به آتشفشان انقلاب در بهمن ۱۳۵۷ بدل شد. همان موقع ندای مخالفت امام علیه رژیم شاه و سلطه امپریالیسم امریکا در ایران انعکاس جهانی پیدا کرد. ضرورت داشت شعار طرد رژیم شاه با جدیت و قاطعیت بیشتری دنبال بشود، اما صدای ملی این شعار را برداشت و به جای آن برچسب ارتجاعی به آغاز انقلاب اسلامی زد. این یک نمونه گویای تغییر و تحول در گفتارها و برداشتهای صدای ملی است که نه بر اثر پیگیری خواست‌های انقلابی مردم ایران بلکه بر اثر منافع استیلاجویانه شوروی در ارتباط با ایران کاملاً مشاهده می‌شود.

مواضع ضدملی «صدای ملی»

اما بیگانه بودن صدای ملی نسبت به خواستههای واقعی و انقلابی مردم ایران و ضد و نقیض گوییهای این رادیو تنها مربوط به گذشته نیست. در مسایل روز و جاری کشور هم که همین امروز پس از پیروزی انقلاب در رابطه با سیاست‌های داخلی و خارجی برای دولت جمهوری اسلامی ایران مطرح است، یک چنین وضعی کاملاً مشهود است. مثلاً توجیه تجاوز ارتش سرخ به افغانستان تحت عنوان دفاع از انقلاب، سکوت در برابر استفاده صدام از سلاحهای مخرب روسی در جنگ علیه ایران، موعظه متارکه جنگ و صلح با متجاوزین امپریالیستی- صهیونیستی عراقی از نمونه‌های بارز ضد و نقیض گوییهای رادیو صدای ملی است، در حالی که در ظاهر از منافع مردم ایران دفاع می‌کند، عملاً می‌بینیم که در پی تأمین مقاصد سلطه‌جویانه قدرت شرق است.

مردم ایران و دولت جمهوری اسلامی، آنچه در افغانستان گذشته را کودتای نظامی می‌دانند که این کودتای نظامی- سیاسی حاکمیت را به دست احزاب سرسپرده به روسیه داده. یک چنین حاکمیتی طبیعتاً هر روز با مخالفت بیشتری و با مبارزه شدیدتری از جانب مردم افغانستان مواجه می‌شد و تا آنجا متزلزل گشت که حزب کمونیست اتحاد شوروی ناگزیر شد علیرغم مخالفت افکار عمومی مردم جهان و حتی علیرغم مخالفت برخی از احزاب کارگری، به اعزام نیروهای مسلح به افغانستان اقدام کند تا حاکمیت دست‌نشانده را حفظ کند.

آنچه مربوط به کشور ماست و مربوط به دولت جمهوری اسلامی است، [این است که] از همان ابتدا مردم علیه این جریان شدیداً اعتراض کردند. با این حال می‌بینیم که صدای ملی همیشه در گفتارهایش دم از وقوع انقلاب در افغانستان می‌زند و ورود ارتش سرخ را به افغانستان تحت عنوان دفاع از انقلاب تبرئه می‌کند و با یک چنین تبرئه‌ای عملاً سیاست تجاوزگرانه دولت شوروی را مورد حمایت و پشتیبانی پیگیر قرار می‌دهد.

در جنگ ایران و عراق، موشکهای روسی از همان ابتدای جنگ روی شهرهای خوزستان باریدن گرفت و [با] هرکدام از این موشکها صدها کشته و زخمی به جای گذاشته می‌شد. فریاد و شیون مردم در اثر این بمبارانهای وحشیانه به آسمان بلند شده بود و این جریان انعکاس جهانی وسیعی پیدا کرد.

معدلک می‌بینیم صدای ملی [که] خودش را صدای مردم ایران قلمداد [می‌کند] در هیچ گفتاری و هیچوقت به پرتاب موشکها و خساراتی که به بار می‌آورد اشاره‌ای نکرد و نداشت. چرا؟ برای اینکه یک چنین افشاگری طبیعتاً موجب می‌شد که مسأله تحویل سلاحهای روسی به رژیم عراق مطرح بشود و در اینجا نقش منافقانه شوروی در جنگ عراق و ایران روشن گردد.

مطلب دیگری که باز باید به آن اشاره کرد موضوع شعار «جنگ، جنگ، تا پیروزی» است، که این شعار از همان ابتدای تجاوز صدام به ایران به منظور سرکوب انقلاب اسلامی که با تحریک امپریالیسم امریکا صورت گرفت به یک فریاد عمومی بدل شد. تمام جامعه ایران یکصدا این شعار را از همان موقع عنوان کرده و تا همین امروز که جنگ می‌رود به پایان پیروزمندانه خودش نزدیک بشود شعار را هرچه بلندتر فریاد می‌کشد، ولی صدای ملی در این مورد هم این شعار را که با تأمین پیروزی قطعی انقلاب اسلامی در جمهوری اسلامی پیوند ناگسستنی دارد از همان ابتدا نادیده گرفته است. حتی هنوز قسمت وسیعی از اراضی ایران در اشغال رژیم تجاوزگر صهیونیستی - امپریالیستی عراق بود که رادیو صدای ملی رسماً در موضع متارکه جنگ و تبلیغ صلح قرار گرفت و ضرورت صلح بین جمهوری اسلامی و رژیم تجاوزگر عراق را تأکید می‌کرد.

این مثالها و آنچه که در این میزگرد بیان شد، دور و بیگانه بودن صدای ملی را نسبت به خواستهای انقلابی، استقلال‌طلبانه و آزادیخواهانه مردم ایران بیان می‌کند.

اما آنچه که این اواخر بیش از همه افشاگر ماهیت صدای ملی است، تغییری است که در موضع این رادیو [در] ارتباط با حوادث پیش‌آمده برای حزب توده ایران رخ داده است. تا قبل از این حوادث، به هر حال صدای ملی از انقلاب اسلامی ایران به عنوان انقلاب

عظیمی یاد می‌کرد که نجات‌بخش مردم ایران از وابستگی و رهایی آن از غارت امپریالیستی و دستیابی به استقلال و آزادی واقعی است. به هر صورت تا آن موقع منافقانه هم باشد، صدای ملی از انقلاب ایران پشتیبانی به عمل می‌آورد.

اما حالا که حزب توده ایران به سرنوشت فاجعه‌آمیزی دچار شده که خود حزب و رهبری آن با وابسته شدن هر چه بیشتر به قدرت بیگانه برای خود از [سال] چهل به این طرف تهیه دیده بودند، صدای ملی یکباره تغییر موضع داده و به مخالفت خوانی با جمهوری اسلامی پرداخته است.

تحریف حقیقت

رهبری حزب توده ایران به دلیل اشتباهات و خطاها و جرایم متعددی که در حد خیانت به علت وابستگی مرتکب شده، نه فقط برای خودش بلکه برای سیاستهای سلطه‌جویانه و تجاوزی شوروی در مورد جمهوری اسلامی ایران و آینده ایران رسوایی به بار آورده. با این حال صدای ملی به جای قبول این واقعیت‌ها، به تحریف حقایق پرداخته و با حمله به دولت و مسئولین جمهوری اسلامی، پخش گفتارهایی را شروع کرده که می‌شود گفت سراپا جعل و تحریف حقیقت است. این گفتارها به خصوص مربوط به آن گفتارهایی می‌شود که در مورد رفتار با زندانیان توده‌ای در زندان از این صدا پخش می‌شود. از قرار معلوم صدای ملی حالا مدعی است که در زندان با زندانیان توده‌ای رفتار غیرانسانی صورت می‌گیرد و در مورد زندانیان از شکنجه‌های قرون وسطایی استفاده می‌شود. از آمپول و داروهای شیمیایی برای گرفتن اعترافات استفاده می‌کنند. گویا حتی بچه‌ها را زیر شکنجه قرار می‌دهند تا والدینشان اعتراف کنند. گویا سروکار زندانی‌ها با ساواکی‌ها، با موساد، انتلیجنت سرویس و سیا است که اینها هستند از توده‌ایها اقرار می‌گیرند. نظایر این مطالب و جملات و تحریفات از جانب صدای ملی واقعاً یک حمله بیشرمانه و بسیار وقیحانه‌ای نسبت به رفتار مقامات قانونی دولت جمهوری اسلامی نسبت به زندانیان است که حضور همین جمع در این مصاحبه و مصاحبه‌هایی که قبلاً صورت گرفته نشان می‌دهد که همه این گفتارها سراپا جعل است و زندانیان توده‌ای در زندان سلامت هستند و با یک چنین وضع فاجعه‌آمیزی که صدای ملی تصویر می‌کند، به هیچ‌وجه سروکار ندارند. بلکه سروکار زندانیان توده‌ای در زندان اولاً با پاسداران و بسیجی‌های برخاسته از بین خود مردم است که رفتاری بسیار احترام‌آمیز با ما دارند و زحماتشان شایسته قدردانی است. اینها به درستی از انقلاب اسلامی دفاع می‌کنند و حق

دارند که چنین دفاعی را بکنند و چون حق دارند منطقشان قوی است. ما در مقابل آنها خلع سلاح هستیم. ثانیاً زندانیان توده‌ای در مدتی که در زندان هستند با درون خودمان و با ارزیابی مجدد فعالیت گذشته در مقایسه با دستاوردهای انقلاب و جمهوری اسلامی ایران، در یک چنین مدت کوتاهی سروکار داریم.

در اینجا قبل از من این مطالب اشاره شد و من روی آنها دیگر تکیه نمی‌کنم. تغییر موضع صدای ملی در رابطه با وضعی که برای حزب توده ایران پیش آمده و قرار گرفتن آن در کنار بوق‌های امپریالیستی - صهیونیستی البته باعث تعجب ما است. مثل یک همکار سابق و به نام جمع شرکت‌کنندگان در اینجا، من به خودم اجازه می‌دهم به صدای ملی خاطر نشان کنم که این صدا از تغییر موضع خودش در مورد انقلاب عظیم اسلامی هیچ طرفی نخواهد بست، بلکه فقط چهره خودش را در بیگانه بودن و دور بودن از خواسته‌های انقلابی، استقلال‌طلبانه و آزادیخواهانه مردم انقلابی ایران زشت‌تر جلوه‌گر خواهد ساخت. در آخر فکر می‌کنم که زبان حال ما توده‌ایها در رابطه با غمخواریه‌ها و دلسوزیهای دایه بهتر از مادر که صدای ملی باشد، این باشد که بگوییم: ما را به خیر تو امید نیست، شر مرسان.

دکتر حسین جودت

عمویی: آخرین شرکت‌کننده در برنامه امروز ما آقای حسین جودت هستند و برنامه‌ای که برای ایشان تنظیم شده بود در حدود نیم‌ساعت وقت منظور شده بود، ولی با توجه به اینکه برنامه به درازا کشیده شده و فرصت کافی وجود ندارد، شما درباره سیاستهای شوروی در حدود ۱۰ دقیقه‌ای صحبت بکنید.

درود به امام خمینی رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران. با سلام به مردم قهرمان‌پرور و شهیدپرور ایران. با درود به روان پاک شهدای راه استقلال و تثبیت جمهوری اسلامی ایران. من فهرست مطالبی را که می‌خواستم در اینجا مطرح کنم به اطلاع دوستان می‌رسانم و سپس یک تقاضایی دارم. فهرست مطالبی که می‌خواستم درباره آنها صحبت کنم از این قرار است:

۱- سیاست استیلاجویانه حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی در مورد کشورهای رو به رشد عموماً و کشور ما خصوصاً.

۲- وسایلی که حزب کمونیست و دولت شوروی برای اعمال این سیاست به کار

می‌برد.

الف - حزب کمونیست و حزب توده به مثابه وسیله اصلی.
 ب - جاسوسی از طریق کارداران و کارمندان سفارت خود در ایران.
 ج - همکاری با امپریالیسم در جنگ با عراق علیه ایران.
 ۳- دلیل مخالفت و دشمنی حزب کمونیست شوروی با انقلاب اسلامی ایران.
 ۴- اختلافات درونی حزب کمونیست وابسته به شوروی، خصوصاً حزب توده ایران و استفاده‌هایی که در هر زمان، دولت شوروی از این اختلافات به عمل می‌آورد.
 مجموعه این مسایل، اندکی به استدلال و گفتن شواهد احتیاج دارد. لذا من از دوستان خواهش می‌کنم فرصت بدهند که در یک مصاحبه جداگانه با وقت بیشتری این مصاحبه به عمل بیاید که راجع به این مسایل صحبت بکنم. اما ضمناً در اینجا از لحاظ مطالبی که آقای کیهان راجع به ترهات رادیو صدای ملی گفتند من می‌خواستم از نگهبانان شریفی که در زمان بازداشت من با کمال دلسوزی از تندرستی و آسایش من در بازداشتگاه پاسداری می‌کنند تشکر کنم و به مادران این انسانهای پاک، با انضباط، جدی و مؤمن درود بفرستم.

عمویی؛ کارنامه سیاه حزب توده (جمع‌بندی)

عمویی: البته آنچه از اظهارات شرکت‌کنندگان در این میزگرد عاید می‌شود گویاتر از آن است که نیاز به توضیح بیشتری داشته باشد و به همین جهت من فقط به جمع‌بندی اجمالی این مطالب می‌پردازم.

۴۲ سال خیانت

تاریخچه‌ای که در برابر شما ورق خورد، کارنامه حزبی است که به اعتراف پایه‌گذاران و رهبران از بدو تأسیس مورد حمایت و پشتیبانی اتحاد شوروی بود. با حضور نیروی نظامی شوروی رشد و گسترش یافت و در تمام دوران موجودیتش وابسته و تابع بی‌چون و چرای این سیاستها و هدفهای آن کشور گردید. این کارنامه که در واقع طومار سیاهی از خیانت‌ها و پشت پا زدن به منافع مردم و کشور است، همواره وارونه جلوه داده شده است. هر وقت از تاریخچه و گذشته حزب سخنی به میان آمده، سیلی از مقالات و جملات فریبنده در تلاش برای تطهیر آن در نشریات و تبلیغات حزب جاری شده است.

فشرده عملکرد حزب چه در دوران رژیم گذشته و چه در دوران چهار ساله پس از پیروزی انقلاب، پیروی و دنباله‌روی از سیاستی است که شوروی چه قبل و چه پس از انقلاب نسبت به ایران داشته. چه بسیار از این اقدامات، آشکارا به زیان مصالح مردم و

کشور بوده و حزب به علت وابستگی به شوروی به آن دست زده است. این تاریخچه مملو از خطاها، خیانت‌ها و قانون‌شکنی‌ها، سیاست ریاکارانه، دوگانگی در سیاست و غیره است. از همان آغاز فعالیت حزب، که آوای مبارزه با امپریالیسم از لحاظ خارجی و مبارزه با ایادی امپریالیسم و سرسپردگانش در داخل سر می‌دهد و این آهنگ را در تمام طول سالیان دراز موجودیت خودش همچنان ادامه می‌دهد، پا به پای چنین ادعایی یکی پس از دیگری اعمالی به زیان مصالح مردم کشور مرتکب می‌شود که نمونه‌های بسیاری از آن را از لحاظ تاریخی، شرکت‌کنندگان در این مصاحبه بیان کردند.

از همان آغاز تأسیس حزب، مسایل مربوط به دادن امتیاز نفت، مسأله فرقه دمکرات، مسأله کابینه قوام، ملی شدن صنعت نفت، حکومت دکتر مصدق، کودتای ۲۸ مرداد، اصلاحات امریکا فرموده شاه و بسیاری از مسایلی که در اینجا به اجمال درباره آن صحبت شد، مطرح بود.

حزب توده و انقلاب اسلامی

از سال ۱۳۵۰ به بعد حزب مدعی تغییراتی در سیاستش می‌شود. ادعا می‌کند که جنبش مذهبی ایران را با دید دیگری تلقی می‌کند، ابعادش را درک می‌کند و اهمیتش را می‌فهمد و در آن جهت تلاش و کوشش می‌کند. ولی در واقع از دو جهت، این سیاست به ویژه پس از پیروزی انقلاب مورد توجه حزب قرار می‌گیرد: یکی، به لحاظ اشاره‌ای است که شوروی در زمینه برخورد با جنبشی که می‌رفت به کلی رژیم گذشته را سرنگون کند داشت و حزب به پیروی از چنین رهنمودی رفته رفته مسایل مربوط به حرکت‌های انقلابی، جنبش روحانیت مبارز، رهبری امام و مسایلی که به پیروزی انقلاب منجر شد مورد توجه قرار داد که برای خود جای پای دست و پا کند. دیگر اینکه، با چهره گذشته و شعارهای گذشته جایی برای حزب و فعالیت علنی آن در کشور نبود و چیزی برای گفتن نمی‌توانست داشته باشد. یا اینکه در گذشته خیلی چیزها گفته بود و به همین علت چه در زمینه شعارهایی که در گذشته مطرح کرده بود و چه در زمینه اعمالی که انجام داده بود، منفورتر از آن بود که قادر باشد حضور قابل توجهی در کشور داشته باشد. به همین جهت با تغییراتی در سیاستها، تبلیغات و نشریات و همچنین با تغییراتی در تشکیلات و رهبری حزب که تا حدودی جاهت نسبی را در گفتار و در تشکیلاتش به وجود بیاورد وارد صحنه می‌شود. حزب از همان آغاز پیروزی انقلاب و سراسر دوران چهارساله پس از انقلاب تکیه اساسی را بر فعالیت قانونی می‌گذارد. تبلیغات و تلاش در زمینه تطهیر گذشته

موکداً بر قانونیت حزب، رأی به قانون اساسی دادن، تأیید اطلاعیه ۱۰ ماده‌ای دادستانی کل انقلاب و تعهد به اجرای همه شرایطی که در آنجا منظور شده بود. ولی واقعیت و در عمل پا به پای سازمان‌دهی تشکیلات علنی حزب در تهران و سایر نقاط کشور، پا به پای استفاده از کلیه امکانات علنی که در پرتو انقلاب آزادانه ارگان مطبوعاتی داشت، نشریات متعددی داشت، دفاتر حزبی در نقاط مختلف کشور داشت، دست به تظاهرات و میتینگ، برگزاری سخنرانی، مصاحبه مطبوعاتی و غیره کرد. درست همزمان با استفاده از کلیه این امکانات علنی، سازمان مخفی به وجود می‌آورد و تشکیلات مخفی که قبل از انقلاب بودند نه فقط حفظ می‌کند، بلکه به بسط و گسترش آن می‌پردازد. اقدامات نفوذی انجام می‌دهد در نهادها و ادارات دولتی. کوشش و تلاش برای تأثیرگذاری بر سیاستهای اقتصادی، حتی سیاست خارجی در جهت بسط و گسترش مناسبات جمهوری اسلامی ایران با بلوک شرق به ویژه با شوروی انجام می‌دهد و بالاخره کار این سرسپردگی، کار این وابستگی، کار این اقدامات خلاف قانون و خیانت‌بار به آنجا می‌رسد که به رسوایی جاسوسی تن در می‌دهد و در حالی که کلیه توان مطبوعاتی‌اش را در جهت تبلیغ به نفع شوروی به کار می‌گیرد، افراد و اعضای از رهبران، مسئولین و کادرها در ارتباط مستقیم با مأموران امنیتی شوروی قرار می‌گیرند. و به این ترتیب با تعقیب و اجرای سیاست پنهان و آشکار، چیزی که به نام دوگانگی در سیاست حزب نامیده می‌شد، همزمان با تلاش برای کسب نفوذ و گسترش سازمانی و تشکیلاتی، هدف استراتژیک برانداختن شعار اساسی «نه شرقی، نه غربی» و نهایتاً وابسته کردن جمهوری اسلامی به بلوک شرق را تعقیب می‌کند و برای فراهم آوردن زمینه چنین هدف استراتژیک، وجود اختلاف در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران و تلاش در تشدید آن از طریق مقالاتی در مطبوعات و نشریات خود، وجود مشکلات اقتصادی و اجتماعی و بالاخره ادعای نزدیک شدن خطر شکست برای انقلاب و جمهوری اسلامی ایران را سر می‌دهد. عدم استقلال و اتکا به غیر کار سیاسی، موضعگیری‌های حزب را چنان آشفته و بی‌ثبات می‌کند که با هر تغییری در سیاست شوروی، جهت‌گیری او هم تغییر می‌کند.

کمکهای تسلیحاتی شوروی به رژیم عراق

در حالی که به هنگام شروع جنگ تحمیلی علیه ایران، همزمان با تمام مردم ایران، تجاوز را محکوم می‌کند و اعضا و هوادارانش را به دفاع از حقوق حقه ایران فرا می‌خواند، همین که احساس می‌کند سیاست شوروی در جهت حفظ و نگهداری صدام و جلوگیری از

سقوط آن است، با آنکه رهبر بزرگ انقلاب، جنگ و ادامه آن تا پیروزی قطعی و نهایی و تحقق شرایط ایران را مسأله اصلی اعلام می‌دارند، با طرح مسایل جزئی، مشکلات ناشی از شرایط جنگ را در سایه قرار می‌دهد و عملاً در کنار نیروهای مخالفی قرار می‌گیرد که آوای خاتمه جنگ را سر می‌دهند. به این ترتیب مجموعه فعالیت ۴۲ ساله و کارنامه جامعی که از جرایم گوناگون ارائه می‌دهد، خواه‌ناخواه انحلالش را توسط دادستانی کل انقلاب امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌کند.

در حالی که موشکهای مخرب ساخت شوروی، غیرنظامیان دزفول و اندیمشک را شهید و بی‌خانمان می‌کند دم فرو می‌بندد و این جنایات هولناک را نادیده می‌گیرد. ولی همچنان در نشریات و آثار خود از دوستی و پشتیبانی شوروی از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران سخن می‌گوید و این همه به علت وابستگی به کشوری است که با حمایت و کمک تسلیحاتی خود به رژیم صدام و با اشغال نظامی کشور همسایه افغانستان، عملاً مردم محروم و ستم‌دیده عراق و افغان را از دست یافتن به نظام مورد علاقه‌شان و سرنگون کردن رژیمهای مورد نفرتشان باز می‌دارد. طبیعت توسعه‌طلبی و واسطه‌گری، نادیده گرفتن حقوق دیگران است. اساس این سیاست بر دستیابی به منافع حیاتی و مراکز استراتژیک، ولو به قیمت پایمال کردن اساسی‌ترین حقوق ملت‌ها و حتی فدا ساختن یاران و همکاران، استوار است. اگر امپریالیسم امریکا و متحدانش با روشهای سنتی استعمار کهن و استعمار نوسلطة سیاسی، اقتصادی، نظامی، و فرهنگی خود [را] بر سایر ملل تحمیل می‌کند، شوروی نیز به همین سیاست سلطه‌جویانه با شیوه‌های خاص خود جامه عمل می‌پوشاند.

درس‌هایی از سرنوشت حزب توده

سرنوشت حزب در این زمینه هم سخت عبرت‌انگیز است و می‌تواند برای همه آنها که به سراب‌های ادعایی دل بسته‌اند، هشدار و پیامی باشد. این سرنوشت فاجعه‌بار هشدار می‌دهد که وابستگی به بیگانه و دنبال کردن سیاستی که بر اساس اهداف غیراستوار باشد، به چه رسوایی‌هایی می‌انجامد. هشدار می‌دهد که پیروی کورکورانه از دیگران چگونه هر نوع استقلال را سلب می‌کند و از شخص، حزب و یا دولت وابسته، تنها آلت بی‌اراده‌ای می‌سازد که فقط در جهت منافع غیرعمل می‌کند.

این سرنوشت در عین حال پیامی است برای آنهایی که دل در گرو خدمت به مردم بسته‌اند، ولی در اثر القائات گمراه‌کننده گذشته به بیراهه کشیده شدند. نیتشان خیر است

ولی نادانسته به راه خطا می‌روند.

این پیام با صراحت اعلام می‌دارد که مارکسیسم با جامعه ایران و کلیه معتقدات، سنن، ارزشهای برخاسته از معتقدات و مکتب اسلامی مردم بیگانه است و نشان می‌دهد که مارکسیسم در جامعه ایران در برابر اسلام به بن‌بست رسیده است. نمونه‌هایی که چه در جبهه و چه در پشت جبهه، چه در زندان، چه خارج از زندان ارائه می‌شود و در پاره‌ای از بیانات شرکت‌کنندگان در این مصاحبه به آنها اشاره شد همه بیانگر آن ارزشهای والایی است که ما شاهد آن هستیم و آثار و نتایج آن را در جریان پیروزیهای انقلاب و جمهوری اسلامی ایران در جبهه شاهد هستیم.

با آنکه محدودیتها و مشکلات ناشی از جنگ دشواری‌های بسیاری را برای دولت جمهوری اسلامی ایران در جهت خدمت به محرومان جامعه به وجود آورده، معهذاً نظری اجمالی به عملکرد همین دولت در همین شرایط جنگی و دشوار، در شرایطی که از همه سو تحت فشار و محدودیت از جانب دشمنان قرار گرفته، پیروزیهای افتخارآنگیزی را شاهد است.

پیام به اعضا و هواداران

این پیام به ویژه برای آن دسته از اعضا و هواداران که هنوز شلاق واقعیات را بر چهره خود حس نکرده‌اند و همچنان در رویای بی‌اساس گذشته به سر می‌برند، سخت عبرت‌انگیز است. این پیام به گویاترین وجه، آینده آنها را توضیح می‌دهد. از سرنوشتی که در انتظار آنهاست بر حذرشان می‌دارد و در کمال صداقت، خطراتی که آنها را تهدید می‌کند بازگو می‌کند:

جوانان و هواداران حزب! خواهران و برادران عزیز! شما فرزندان این مرز و بوم هستید! شما پرورده نعمتها و مواهبی هستید که حاصل زحمت و تلاش آن قشر زحمتکش و محرومی است که اینارگرانه در راه حفظ انقلاب پیکار می‌کنند! شما مدیون این مردمید! هشدار، که در برابر آنها قرار نگیرید! تا دیر نشده بر کجرویها فائق آید و به سروصداها و ورق پاره‌هایی که بیراهه را توصیه می‌کنند وقعی نگذارید! به استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی بیندیشید و با پیوستن به انبوه میلیونی حامیان این شعار، افتخار استقلال را تجربه کنید!

همگام با شرکت‌کنندگان این مصاحبه، نظری صادقانه و نقادانه به گذشته خود و گذشته حزب بیافکنید تا مسیر راه آینده را هموار کنید! شما نیز چون ما با امید به رأفت امام به

آینده و به وظایفتان در قبال انقلاب و جمهوری اسلامی ایران چشم بدوزید! باشد که در ادای دین بزرگی که نسبت به مردم و کشورمان داریم توفیق حاصل کنیم.

۲. افشاگری‌های ایرج اسکندری در خارج از کشور

همانطور که ملاحظه شد، افشاگری‌های سران حزب توده که هر یک، بار چند دهه زندان و فعالیت سیاسی را به دوش می‌کشیدند، عمیق و همه‌جانبه بود. این افشاگری‌ها، عناد خصمانه رسانه‌های تبلیغاتی غرب و شرق را برانگیخت و در تعارض با انقلاب اسلامی تلاش شد تا اهمیت آن آشکار نشود. حال آنکه مراجعه به این افشاگری‌ها، اگر با دقت و صداقت صورت گیرد، به خودی خود عمق و اهمیت شگرف آن را به نحوی انکارناپذیر بیان می‌دارد. به هر روی، این افشاگری‌ها، به همراه فعالیت جدی همه جانبه و تأثیرات عمیق عملیات، تکان مدهشی بر اندیشه مارکسیستی در ایران وارد ساخت و بقایای عناصر توده‌ای مقیم خارج از کشور و کسانی که در جریان عملیات و پس از آن به خارج از کشور رفتند، وارد بحران ساختی و بنیادی نمود. چشمگیرترین نمود این بحران، افشاگری‌های ایرج اسکندری، از بنیانگذاران حزب توده و دبیر اول پیشین حزب، در خارج از کشور بود. افشاگری‌های ایرج اسکندری از دستاوردهای مهم عملیات فروپاشی حزب توده به شمار می‌رود. برملاشدن اسرار ۴۲ ساله درون رهبری که به ویژه توسط احسان طبری در سلسله مقالاتی در روزنامه اطلاعات با عنوان کژراهه که بعدها در کتابی به همین نام به چاپ رسید، صورت گرفت و بخشی از آن، فساد اسکندری را هدف گرفته بود، و عوامل متعدد دیگر، زمینه روانی مساعدی برای «انفجار»، موضعگیریهای پرده‌درانه اسکندری بود، که صائب‌ترین و انکارناپذیرترین مهر تأیید را بر افشاگری‌های سران حزب توده در داخل کشور وارد ساخت.^۱

نگاهی به «خاطرات سیاسی» اسکندری

برای بررسی اجمالی این افشاگری‌ها و ترسیم ابعاد و اهمیت آن، به تجدید چاپ مقاله‌ای می‌پردازیم که توسط روزنامه اطلاعات با عنوان «صندوقچه اسرار، در حاشیه افشاگری‌های ایرج اسکندری» (۹ مهر ماه ۱۳۶۷) منتشر شد:

۱. افشاگری‌های ایرج اسکندری در داخل کشور انتشار یافته است. مراجعه شود به: ایرج اسکندری، خاطرات سیاسی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، ۱۳۸۱.

می‌گویند سیدجعفر جوادزاده (پیشه‌وری)، کمونیست قدیمی و «نخست‌وزیر» فرقه دمکرات آذربایجان در زندان رضاخان از جانب هم‌مسلكانش مورد آزار و توهین قرار می‌گرفت. تا بالاخره روزی به جان آمد و در وسط بند فریاد برآورد: «آچیرم صاندوقی، توکرم پانبوقی» (در صندوق را می‌گشایم و پنبه را می‌ریزم) اشاره به این که در دهانم را خواهم گشود و ناگفتنی‌ها را افشا خواهم نمود.^۱ در واقع نیز کم نیستند کسانی که پس از سپری شدن یک عمر در راه مارکسیسم به گفته پیشه‌وری جامه عمل پوشانیدند، «صندوقچه اسرار» گشودند و با انگیزه‌های مختلف، به افشای ماجراهای در پس پرده نشستند.

در این میان، رهبران «حزب توده» به عنوان قدیمی‌ترین و مهمترین جریان مارکسیستی ایران، جای ویژه‌ای دارند. نخستین کسی از سران برجسته «حزب توده» که به افشاگری پرداخت، خلیل ملکی بود. او در پی اختلافاتی که با دیگر رهبران حزب پیدا کرد، در رأس یک جریان انشعابی به نام «نیروی سوم» قرار گرفت و در تقابل خویش بسیاری «اسرار» سالهای اولیه حیات «حزب توده» را علنی ساخت. خاطرات انور خامه‌ای، در سه مجلد، امتداد حرکت او بود.

پس از آن باید به افشاگری‌های سه عضو برجسته رهبری «حزب توده» اشاره کرد؛ فریدون کشاورز، احمد قاسمی و دکتر فروتن. کشاورز پس از سالها زندگی پر دغدغه در درون رهبری حزب توده، با ترک کشورهای سوسیالیستی به افشای جریانات درونی رهبری در «من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را» پرداخت و قاسمی و فروتن نیز با انشعاب چین‌گرایانه خود پرده‌های دیگر را کنار زدند. در این میان شخصیت‌های ریز و درشت دیگری هم بودند. بدین سان می‌توان گفت تا اوایل دهه ۱۳۴۰ش. افشاگری‌های برخی سران درجه اول حزب توده منابعی برای شناخت گوشه‌هایی از مسایل پشت پرده ارائه می‌داد؛ هر چند هنوز بخش مهمی از حوادث و مسایل کلیدی در «صندوقچه اسرار» محبوس بود.

در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ سپیده‌رهای دمیید و انقلاب اسلامی ایران بر ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی پیروز شد. پیروزی انقلاب اسلامی تنها شکست امریکا نبود، بلکه ژرفایی بس عمیق‌تر داشت. انقلاب اسلامی، رستاخیز فرهنگ اسلامی در قبال فرهنگ آلوده حاکم بر جهان معاصر بود. بر این اساس پیروزی او، هم شکست «غرب» سرمایه‌داری بود و هم شکست

۱. احسان طبری، کژراهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۶۷.

«شرق» کمونیستی.

از جمله، انقلاب اسلامی ایران پایانی بود بر حیات مارکسیسم به عنوان یک ایدئولوژی و سیاست مدعی رهایی محرومان. پیروزی انقلاب اسلامی سرآغاز شکست نهایی مارکسیسم شد و در این بستر، ورشکستگی‌ها سرمنشاء افشاگری‌های تازه‌ای گردید. در این میان، افشاگری‌های، ایرج اسکندری که بخشی از آن در کتاب بازمانده‌ها و یادداشت‌های پراکنده ایرج اسکندری در سال ۱۳۶۵ در خارج از کشور به چاپ رسیده، درخور بازبینی است.

ایرج اسکندری کیست؟

از آنجا که پس از مرگ اسکندری برخی جریانات ضدانقلابی مقیم غرب در تقابل با «حزب توده» و با اهداف سیاسی معین، می‌کوشند از او چهره‌ای مطلوب و بزک کرده ارائه دهند، نخست بجاست تا اسکندری را از زبان یکی از آشنایان قدیمی‌اش بشناسیم.

احسان طبری در خاطرات خود در معرفی اسکندری چنین می‌نویسد:

ایرج اسکندری که از لحاظ جاه‌طلبی، حرارت کمتری از رادمش نداشت، پس از ۲۰ سال که دبیر اولی او را تحمل کرد؛ پس از عزل او، اعلام کرد که حالا دیگر احدی نیست که برای اشغال این مقام شایستگی او را داشته باشد. اسکندری، برخلاف رادمش که خشک و کم‌آمیزش بود و فقط به حلقه «ارادتمندان» اکتفا می‌کرد خلق و خوی باز و آمیزش دوستی داشت. با طنزگویی، با جلب به بازی کارت و قمار، با کارگشایی، ایرانیان را از باکو تا لایپزیک به خود جلب می‌کرد. عرصه فعالیت اسکندری علاوه بر کشورهای سوسیالیستی، کشورهای غربی نیز بود و به ویژه به فرانسه و پاریس علاقمندی دیرینه داشت و به وین و اتریش، به علت توقف اقوامش در این کشور، نیز دل بسته بود. از امکانات خود برای ترتیب مسافرت و خوش‌گذرانی در شهرهای مختلف اروپا، اعم از شرقی یا غربی، حداکثر استفاده را می‌کرد، خلق و خوی شاهزادگی قاجار با طبع فرانسوی ممزوج شده و ایرج اسکندری را برای «معاشرت» مستعد می‌ساخت.

ایرج اسکندری فرزند یحیی اسکندری فرزند یحیی میرزا اسکندری، نوه کفیل‌الدوله و نتیجه محمد طاهر میرزای اسکندری، مترجم سه تفنگدار است. یحیی در جریان «استبداد صغیر» محمدعلی میرزا توقیف شد و پس از رهایی از حبس باغشاه، گویا در اثر شلاق زدن، معیوب شد و یکسال بیشتر در آزادی زندگی نکرد.

مجلس شورا به بازمانده‌ی ارشد او برای ادامه‌ی تحصیل در اروپا «خرج تحصیل» تصویب کرد و ایرج بر این اساس در ۱۶ سالگی به فرانسه رفت و در شهر گرونوبل ساکن شد. این لاقل روایت زندگی معروفی است که من از ایرج اسکندری و از دیگران شنیده‌ام.

در گرونوبل به همراه دوستش علی امینی حقوق تحصیل کرد و وارد ارتباط با مرتضی علوی و دکتر ارانی شد که در آلمان فعالیت کمونیستهای ایرانی را سازمان می‌دادند. پس از بازگشت به ایران با ارانی در انتشار مجله‌ی دنیا همکاری کرد، در حالی که به مقام قضاوت در دادگستری رضاشاهی دست یافته بود. سی ساله بود که جزء گروه ۵۳ نفر به حبس افتاد.

پس از سقوط دیکتاتوری رضاخان و شرکت در تشکیل و رهبری حزب توده، ایرج به همراه دایی‌اش عباس میرزا اسکندری و برحسب صلاح‌دید سفیر شوروی اسمیرنف، وارد ارتباط با قوام‌السلطنه شد. جاه‌طلبی شدید ایرج، او را واداشت که از «فرصت‌ها» استفاده کند و به وکالت [و] وزارت برسد. در مورد وکالت او، قوام‌السلطنه با توصیه‌ی او به دوستانش در مازندران، کارش را تسهیل کرد. در مورد وزارت هم خود قوام‌السلطنه در را به سوی اسکندری و دو تن دیگر از رهبران حزب توده، کشاورز و یزدی، باز کرد. وکالت و وزارت سه چهار ماهه، بعدها سرمایه‌ای برای اسکندری شد. خود نقل می‌کند: «چندی پیش در وین عباس میرزا را ملاقات کردم. به من گفت: تا کی می‌خواهی «چماق پلو» بخوری؟ از این کارها دست بکش و بیا به این سمت. من به او گفتم: با همه‌ی چماق پلوه‌ها، بنده زودتر از حضرت عالی وکیل و وزیر شدم و شما تنها وکیل شدید.» در این پاسخ، روحیات ایرج منعکس است.

پس از شکست جریان آذربایجان، چنانکه گفتیم با «پاسپورت دیپلماتیک» که قوام‌السلطنه به او داده بود، به فرانسه وارد شد و در عین رهبری افراد توده‌ای در کشورهای غربی اروپا، تحصیلش را ادامه داد و دانشنامه‌ی دکتری را نوشت، ولی دولت فرانسه پاسپورت و حق توقف در فرانسه را از ایرج اسکندری سلب کرد. او وارد خدمت در «فدراسیون جهانی کارگری» (اف. اس. ام) در وین شد. سازمان فدراسیون، تحت ریاست لوئی سایان بود که زمانی در ایران مورد استقبال پرشور رهبران توده و اتحادیه قرار گرفته بود، لذا از اسکندری و روستا تصور مثبتی داشت. ولی اسکندری در سازمان فدراسیون با راستوسکی (نماینده شوروی در این

سازمان) روابط نزدیک برقرار کرد. گویی محاسبات اسکندری این بود که راستوسکی به مراتب «پارتی» بهتری از لوئی سایان فرانسوی است. حسابی که سراپا غلط بود. لوئی سایان مورد حمایت اتحادیه بزرگ و قوی فرانسوی (ث.ژ.ت) بود، که حزب کمونیست فرانسه بدان تکیه داشت. موریس تورز به دستور استالین، یکی از کارکنان فعال و جوان ث.ژ.ت را، که به کمونیست بودن هم شهرت نداشت، بر رأس «فدراسیون جهانی کارگران» گذاشت. من نمی‌دانم آیا راستوسکی هم در خیال محال گرفتن مقام سایان بود، یا نه؟ به هر جهت، سایان از تحریکات راستوسکی و اسکندری به حزب کمونیست شوروی شکایت کرد و در نتیجه هر دو این اشخاص، معزول شدند و به مسکو منتقل گردیدند.

سایان گزارش خاصی درباره اسکندری ارسال کرده بود و صرفنظر از بیان انتقادات اجتماعی و اداری، درباره زندگی خصوصی ایرج نیز مطالبی نوشته بود. من این گزارش را ندیدم و تصور نمی‌کنم کسی از اعضا رهبری حزب توده آن را دیده باشد. بخشهایی از آن بطور شفاهی توسط باشکیروف به رادمنش اعلام شد و رادمنش به شکل سربسته به کمیته مرکزی حزب توده در مسکو خبر داد. اسکندری بنا به اصطلاح محبوب خودش، پس از این حادثه «کله خورده» و خوار شده به نظر می‌رسید. بنا به پیشنهاد رادمنش و تصویب همه با نامه‌ای دایره دفاع اسکندری به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی ارسال گردید. پس از چندی، ایرج به عنوان کارشناس اقتصادی در سازمان اقتصاد جهانی در مسکو که تحت رهبری پروفیسور آرزومانیان بود، وارد شد و در آنجا با وجود ندانستن روسی، مورد استفاده قرار گرفت.

اسکندری خیلی زود از «کله خوردگی» خلاص شد و همراه رادمنش، مبارزه «درون حزبی» را علیه مخالفان مشترک (یعنی کامبخش، کیانوری، قاسمی، فروتن و طرفداران نزدیک آنها در میان اعضا کمیته مرکزی مانند علی امیرخیزی و صمد حکیمی) آغاز کرد. بین رادمنش و اسکندری، بر سر رهبری همیشه رقابت شدیدی وجود داشت. بعلاوه آماج حملات مخالفان بود. رادمنش نیز منفعت خود را در جلب اسکندری برای همکاری با خود می‌دید، به ویژه برای نگارش اسناد حزبی که بهتر از رادمنش از عهده‌اش برمی‌آمد، به او احتیاج داشت.

براساس این توافق، اسکندری تا پلنوم یازدهم (که حمله بدون کامیابی خود را علیه رادمنش انجام داد) خاموش بود، ولی با جلب «سمپاتی» افراد، اعم از مسئول

یا عادی، لشکر خود را در قبال رادمنش گرد می‌آورد. در پلنوم یازدهم، در دستشویی محل این پلنوم (واقع در ویلای استالین، البته سالها پس از مرگ استالین)، روستا و بقراطی، نزدیکترین دوستان رادمنش به من گفتند: «خواهشمندیم از قول ما به اسکندری بگویید دست بردارد والا بیرحمانه تمام اسرار زندگی اخلاقی او را فاش می‌کنیم». من گفتم رسول مناسبی انتخاب نکردید. آنها گفتند: «شما را در این اختلاف بی‌طرف می‌شناسیم، حرف خودمان را به شما می‌زنیم». این در واقع پیغام تهدیدآمیز رادمنش از زبان محمود بقراطی و روستا خطاب به ایرج اسکندری بود. ولی اسکندری از این نوع تهدیدها و صحبت از افشاگری و رسواگری هراسی نداشت و آنچه که آنها آن را «اسرار» زندگی اخلاقی اسکندری می‌خواندند، شیوه علنی او بود و اسکندری از بازگویی این مطالب پروایی نداشت. روابط اسکندری و رادمنش همیشه بدین صورت بود که اسکندری، در عین موافقت بنیادی و ریشه‌ای در مسایل مورد اختلاف مخالفان رادمنش با رادمنش، آشکارا به او می‌پرید و رشته کلامش را می‌برید و وضع مسلط بر رادمنش - به عنوان دبیر اول - نشان می‌داد. رادمنش در مقابل برآشفته شدن رفیقش سکوت می‌کرد. این رفتار نمونه‌وار این دو نفر بود که غالباً تکرار می‌شد.

یکی از مشخصات سیاسی اسکندری شیوه تفکر «راست روانه» و تمایل به حکومت شاه و درباریانی مانند هویدا است. تقریباً از این لحاظ روش پیگیری داشت. تنها مورد استثناء، در جریان تدارک یورش به رهبری رادمنش بود، که در سخنان خود در پلنوم یازدهم از مواضعی که رأی چینی مآب‌های ما - قاسمی و فروتن - مطبوع بود، دفاع کرد. البته در خطوط کلی، دفاع از خط‌مشی شوروی را دنبال کرد، ولی در مسأله ایران به ضرورت راه قهرآمیز انقلاب اشاره کرد. این استثناء موافق حسابهای اسکندری برای جلب دو رأی عضو پلنوم بود. ولی بعدها دائماً در خط راست پیش می‌رفت و در گزارش رسمی خود در پلنوم ۱۴ از سیاست سرمایه‌داری شاه دفاع کرد و ثابت کرد که راه تکامل سرمایه‌داری ایران بکلی مابین راه کلاسیک مثلاً در انگلستان یا امریکا است و از هرگونه غارتگری و انباشت تحمیلی سرمایه فارغ است. پلنوم ۱۴ این گزارش را قبول نکرد.

اسکندری در آغاز کار خود به عنوان دبیر اول، نطقی در جلسه هیأت اجراییه انجام داد که برای ما بسیار تعجب‌آور بود. او معتقد بود که راه حزب توده در مورد جامعه ستمشاهی مخالف سیاست شوروی است و گفت که او از وجود این

تباین «رنج می‌برد». بر همین منوال، هنگامی که انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ گسترش می‌یافت، اسکندری آشکارا به طرفداری از شریعتمداری و سنجابی سخن می‌گفت. حتی سیاست «فضای آزاد» شاه و شریف‌امامی را تأیید کرد و خطاب به اعضای هیأت اجراییه گفت: «در کشور، آزادی شده و ما در اینجا نشستیم». در مقابل دشمن دیرینه خود، کیانوری که با حرفهای او مقابله می‌کرد، یکبار از کوره در رفت و برخاست و فریاد زد: «من از تو نمی‌ترسم!» البته اسکندری به پشتیبانی شوروی، کمتر از کیانوری پشت گرم نبود و این موارد برای اسکندری عادی بود. در سالهای اخیر، که اسکندری هنوز دبیراول بود، در اثر قبضه شدن تشکیلات ایران و غرب به دست کیانوری، در واقع کاری برایش باقی نماند. لذا وقت خود را در دفتر حزب به خواندن اومانیته، به عادت ایام جوانی، و ترجمه صفحه‌ای از سرمایه کارل مارکس، و گپ زدن با اعضای دفتر می‌گذراند.

وقتی رهبری حزب سوسیالیست متحده آلمان تصمیم گرفت به مناسبت هفتاد سالگی به اسکندری یک نشان طلا به علامت خدمت به «دوستی خلقها» اعطا کند، این مراسم در نهایت اختفا و در حضور چندتن از ما انجام گرفت. رادیو و تلویزیون و روزنامه‌های آلمان دمکراتیک درباره این مسأله سکوت کردند. ولی اسکندری این نشان را روی میز بزرگ اتاق خود گسترده و با شادمانی کودکانه‌ای همه را به تماشای آن دعوت می‌کرد. چندی بعد، منوچهر اقبال به برلن شرقی آمد و عین این نشان منتها با اعلام در تلویزیون و نشان دادن مراسم اعطای نشان، به او نیز داده شد.

پس از آمدن به ایران، اسکندری مصاحبه‌ای با مجله ضدانقلابی تهران مصور انجام داد و بعد تمام آنچه را که گفته بود، در صفحات مردم تکذیب و رد کرد. این پایان کار اسکندری در ایران بود و سپس به اروپا بازگشت.^۱

چرا اسکندری به افشاگری برمی‌خیزد؟

آشنایان با تاریخ حزب توده می‌دانند که به تعبیری تاریخ چهل ساله آن عرصه درگیری و تنازع میان «رهبران» بوده است. در یک قطب این رهبران، ایرج اسکندری قرار داشته و در قطب دیگر، نورالدین کیانوری. اسکندری در خاطرات خود می‌کوشد تا برای این

۱. همان، صص ۲۷۷ - ۲۷۲.

تنازعات پایه ایدئولوژیک قائل شود. ولی باز آشنایان و مطلعان می‌دانند که چنین نیست و در مرکز این جدل‌ها و جدال‌ها، جاه‌طلبی‌ها و قدرت‌جویی‌ها، در منحنی‌ترین تجلیات خویش که تنها می‌تواند بر بستر «حزب توده» و سازمانهای مشابه رشد کند، وجود داشته است. بدون تردید کارگردان اصلی حزب یعنی سرویس‌های حزبی و جاسوسی شوروی نیز از این اختلافات سود می‌برده‌اند و آن را مفید می‌شمرده‌اند و گرنه با یک اشاره آنها، کافی بود تا «وحدت رهبری» در حزب تابع توده، تأمین شود.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به دلایلی که از اسکندری خواهیم خواند، کیانوری به پیروزی می‌رسد و مقام «دبیر اولی» را اشغال می‌کند. اسکندری «کله خورده» و ورشکسته، صحنه سیاست را ترک می‌گوید.

شاید اسکندری حیات سیاسی خود را خاتمه یافته می‌انگاشت. ولی به هر روی دست تقدیر به میدان آمد و روزنه امیدی به روی او گشود. کیانوری و تمامی رهبران حزب جاسوس در ایران، به دلیل عملیات توطئه‌گرانه و ضد انقلابی دستگیر شدند و پس از مدت کوتاهی طی افشاگری‌های وسیع در وسایل ارتباط جمعی، بزرگترین ضربه‌ها بر پیکر حزب توده (به‌طور اخص) و مارکسیسم در ایران (به‌طور اعم) وارد شد. شکست نهایی و قطعی حزب توده، اگر برای یک توده‌ای ساده مصیبت عظیمی جلوه می‌کرد، برای اسکندری بزرگترین شادی زندگی‌اش بود، زیرا با مرگ سیاسی رقیب دیرینه و کینه‌توزش همراه بود. بار دیگر نائره جاه‌طلبی اسکندری شعله کشید و او ساده‌لوحانه برای تصدی پست «خالی» رهبری حزبی که اکنون تنها «نامی» است، مفتضح‌تر از همیشه و با بقایایی متواری و سرخورده در خارج از کشور، خیز برداشت. او می‌دانست که کلید تصدی این «کرسی» در دست کیست، ولی گمان نمی‌برد که «کلیددار اعظم» کسی را «شایسته‌تر» از او بشناسد، بی‌خبر از آن که به دلایلی که اسکندری بعداً درمی‌یابد، مهره‌ها در غیاب او چیده شده و برای او جایی نیست!

دیگ حسادت اسکندری به جوش می‌آید و کشاکش او با «رهبران» جدید آغاز می‌شود. شدت ضربه چنان است که اسکندری به تمامی «پرنسپ‌های» «احزاب برادر» پشت پا می‌زند و از سر غیظ در «صندوقچه» را باز می‌کند و «پنبه‌ها» را بیرون می‌ریزد.

اسکندری از آلمان شرقی راهی فرانسه می‌شود و در آنجا در برابر معترضین علیه «رهبری جدید» و افرادی که برای کا. گ. ب «غریبه» یا «رقیب» محسوب می‌شوند، از ناگفته‌ها می‌گوید. بیش از ۶۰ نوار گفت‌و شنود پر می‌کند و با مطبوعات غربی مصاحبه می‌کند و در تمامی حرکت‌های خویش، بر افشاگری‌های سران «حزب توده» در داخل کشور

مهر تأیید و تسجیل می‌زند.

محیط جدید در فرانسه برای اسکندری دلچسب است و حلقه هواداران جدیدی که برایش کف می‌زنند، تا حدودی ارضای جاه‌طلبی‌های اوست. لذا تصمیم می‌گیرد برای همیشه از محیط کسل و خفه‌کننده سوسیالیسم رخت بربندد و باقیمانده عمر را در هیاهوی «جذاب» سرمایه‌داری در «پاریس زیبا» در حلقه هواداران و هوراکشان جدید و در مجالس حرفی‌ها و پرگویی‌ها، با خاطرات دوران جوانی سپری کند. او چنان مست جاذبه‌های نو شده که پنجه سرد و استخوانی «کا. گ. ب» را بر گلوی خویش فراموش می‌کند؛ دستگاهی که هیچ گاه حاضر نبود او را به خاطر «پرچانگی‌هایش» ببخشد! اسکندری برای جمع‌آوری اسباب و اثاثیه، به لایپزیک می‌آید، ولی بازگشتی در کار نیست. افشاگری‌های اسکندری چندان صادقانه نیست و همه با روحیه خود مرکزی انجام گرفته و در آن کوشیده شده تا «نقش‌ها» و «ارتباطات» خود وی درز گرفته شود. مقایسه ساده‌ای میان کتاب اسکندری و کژراهه طبری، این امر را نشان می‌دهد. ولی علیرغم این، خاطرات اسکندری در مجموع خود، نه تنها مؤید صحت و تردیدناپذیری افشاگری‌های سران حزب توده در داخل کشور است، بلکه پرده‌های جدید را نیز، که به دیده‌ها و شنیده‌های شخص اسکندری مربوط است، کنار می‌زند.

احزاب برادر و سلطه‌جویی روسها

اسکندری می‌پذیرد که رابطه حزب کمونیست اتحاد شوروی با دیگر اعضای مجموعه‌ای، که عوام‌فریبانه «احزاب برادر» نام گرفته، مبتنی بر «اصل تحمیل» است. «برادر بزرگتر» تا آنجا که بتواند می‌کوشد برادران کوچکتر را به عمال بی‌اراده خود تبدیل کند. ولی به اعتقاد اسکندری، کارکرد این اصل به توان «احزاب کوچکتر» برای مقاومت بستگی دارد.

به عبارت دیگر مناسبات درونی «احزاب برادر» بر پایه اصول «داروینیسیم» اجتماعی و «قانون جنگل» است.

در اینکه تحمیل می‌شود هیچ تردیدی نیست... منتها برحسب حزبی که مورد بحث است. برحسب افراد، برحسب ضعف و قدرت حزب فرق می‌کند، مثلاً به ایتالیایی‌ها کمتر می‌توانند تحمیل کنند. به فرانسویها یک خورده بیشتر، و هر چقدر ممکن است، به خصوص در احزاب کوچکی که در مهاجرت بوده‌اند بیشتر رخنه می‌شود و عواملی وجود دارند که موجب می‌شوند نگذارند در داخل حزب،

سیاست مستقلی اعمال شود. البته اینها هست و من هیچ تردیدی در این قضیه ندارم.^۱

وظایف جاسوسی «حزب توده»

در این میانه، تکلیف حزب جاسوس روشن است. حزبی که از آغاز به راستی با «اشاره انگشت کوچک استالین» پدیدار شد و چه از نظر رهبران و چه از نظر ساخت تشکیلاتی، فاقد حداقل «شخصیت» و «هویت» بود، که مثلاً حزب کمونیست ویتنام یا کوبا داشتند. از دیدگاه اسکندری نه تنها سازمان مخفی و نظامی «حزب توده» پس از انقلاب اسلامی ایران، بلکه سازمان نظامی حزب در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۲۰ و حتی سازمان معمولی و «علنی» آن چیزی نبود، مگر یک ارگان جاسوسی خبرگیری. عضویت در «حزب توده» بر این پرنسیب استوار بود که:

من عضو حزب هستم به مناسبت این که به شما خبر می‌دهم که در اداره من چه اتفاقی می‌افتد. لاقلاً این بار دومی است که چنین شیوه‌ای امتحان شده و شکست خورده، بخصوص این دفعه که به شکست رسوایی آمیزی منتهی شد. دفعه قبل هم همینطور، ما این انتقاد را در پلنوم چهارم مطرح کردیم. خود من جزء تزهایی که نوشتم یکی از ایرادهایی را که وارد کرده‌ام، به اصول و شیوه کار تشکیلاتی بود. به خصوص در مورد سازمان افسری، ایراد من عبارت از این بود که شما به جای این که افراد این سازمان را تعلیم بدهید و مارکسیسم لنینیسم و مسایل تئوریک حزب را به آنها بیاموزید، این سازمان را به یک سازمان خبرچینی تبدیل کرده‌اید و به همین دلیل هم افسرهایی که به خارج، یعنی به آلمان و شوروی و جاهای دیگر آمدند و من با همه آنها آشنایی داشتم، مطلقاً اطلاعات تئوریک یا سیاسی یا حزبی نداشتند. اینها همان آدم‌ها و همان افسرهایی بودند که از مدرسه نظام بیرون آمده بودند و فقط سواد مدرسه‌ای داشتند و سواد سیاسی نداشتند. اینها فقط روی احساس و عاطفه به طرف حزب آمده بودند و حزب توده، عوض این که اینها را تربیت بکند، تعلیمشان بدهد، یادشان بدهد و آماده‌شان بکند، به عواملی تبدیل کرده بود که چهار تا خبر به حزب بدهند، حزب هم آنها را به

۱. یادمانده‌ها و یادداشت‌های پراکنده ایرج اسکندری، انتشارات مرد امروز (خارج از کشور)، ۱۷ دی ۱۳۶۵، صص ۱۶۴-۱۶۵.

کجا بدهد، آن موقع معلوم بود کجاست. حالا هم بیشتر معلوم شده که کجاست. این دفعه هم که همین قضیه تکرار شده است.

من به کرات گفته‌ام: آخر شوخی نیست که یک فرمانده کل ناوگان، یک فرمانده کل نیروی دریایی، عضو حزب باشد و ما این را به یک خبرچین تبدیل کنیم که برو بین کشتی کجا غرق شده، آخر این هم شد حرف؟ درست همان سیستم است. به جای این که آدم را نگاه داریم و خیلی خیلی عمیقاً او را برای یک روز مبادا مخفی نگاه داریم، باز یک چنین بازی سر او درآورده‌اند. مسأله تنها به او هم محدود نیست. جریان در کل مقیاس سازمان، اعم از سازمان افسری و یا سازمان معمولی حزب است. این شکل کار، البته به شکست منتهی می‌شود. حالا من وارد جزئیات نمی‌شوم که در همین کار هم از لحاظ پنهانکاری مرتکب چه اشتباهی شده‌اند. ولی یک سازمان حزبی، به خودی خودش نمی‌تواند روی چنین پرنسیپی استوار بشود. پرنسیپی که عبارت از این باشد که بنده عضو حزب هستم، به مناسبت این که به شما خبر می‌دهم که در اداره من چه اتفاقی می‌افتد. این که حزب نمی‌شود.^۱

نقش کا. گ. ب در حزب توده

اسکندری به نقش سرویس‌های جاسوسی شوروی در حزب توده اشاراتی پر معنا دارد. او معتقد است که در حزب توده، حداقل نقش سه نهاد جاسوسی شوروی را شخصاً شاهد بوده است.

- ۱- کا. گ. ب. جمهوری آذربایجان شوروی.
- ۲- کا. گ. ب. وزارت امور خارجه شوروی.
- ۳- «یک جریان دیگر» که اسکندری صریح نام نمی‌برد و قاعدتاً باید ارگان بالاتر و مهمتری باشد.

اسکندری به صراحت می‌گوید که در درون حزب توده این سه جریان توأمان و گاه در رقابت و تضاد با یکدیگر عمل می‌کرده‌اند:

این سازمان برای سهولت کار خودشان با حزب ما رابطه می‌گیرند، برای این که سازمان دادن خبرچینی و جاسوسی خرج دارد. اشخاص [را] باید پیدا کرد و

۱. همان، صص ۱۵۵-۱۵۴.

بعد آنها را سازمان داد. خوب، اینها هم دیگر بهتر از این پیدا نکردند، بهترین و آسانترین راه هم همین است. یک سازمانی قبلاً تشکیل شده، اعضای آن هم واقعاً معتقد و مؤمن به یک عقیده هستند و از روی عقیده کار می‌کنند و پول هم نمی‌گیرند، البته این برای آن سازمان‌ها و برای کار ایده‌آل است...

این دخالت‌ها مربوط به ارگان معینی است که تازه خودش یکی از ارگانهاست، چون که جریانهای مختلفی وجود دارد. مثلاً یکی از جریانها به آذربایجان شوروی مربوط است که غلام یحیی و اطرافیانش نماینده آن هستند. یک جریان دیگر جای دیگر است. بنده خودم لااقل سه جریان مختلف را شخصاً پیدا کرده‌ام و این سه جریان بسته به این که کدامشان پیوند و عامل خودشان را بیشتر وارد کرده‌اند پیش می‌برند و گزارش می‌دهند.^۱

و در جای دیگر می‌گوید:

این سه جریانی که گفتم همه‌اش کا.گ. ب است منتها از هم جدا هستند. یکی کا.گ. ب ای است که در وزارت خارجه کار می‌کند، آن خودش دیرکتیو معینی دارد. یکی شعبه کا.گ.ب در جمهوری‌هاست که هر کدام، بخصوص آنها که همسایه کشورهای سرمایه‌داری هستند، خودشان علیحده یک شعبه دارند و سیاست معینی دارند، از جمله آذربایجان شوروی. یک جریان دیگر را هم دیده‌ام که نمی‌دانم به کجا مربوط است، ولی همین قدر بگویم اشخاصی را دیده‌ام که به هیچکدام از این دو جریان مربوط نیستند. مثلاً یک وقت یکی که می‌دانستم از کجا می‌آید، آمد به من گفت رفقا پیشنهاد می‌کنند که به فلانی، یعنی من بگویند که این افسرها را ترتیبی بدهد و آماده کند ما همه کارها را درست می‌کنیم و یک وضعی مثل افغانستان (در ایران) درست می‌کنیم...^۲

به گفته اسکندری در آستانه انقلاب اسلامی ایران، حزب کمونیست اتحاد شوروی مسئولیت «حزب توده» را به کا.گ.ب جمهوری آذربایجان شوروی می‌سپرد و در نتیجه به دستور حیدرعلی اوف دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان شوروی، کیانوری با دستورات و دیرکتیو ویژه، به دبیراولی «حزب توده» می‌رسد.

این تغییر و تحولات با اهداف معینی است که اسکندری شرح می‌دهد:

۱. همان، صص ۱۵۷-۱۵۶.

۲. همان، ص ۱۵۸.

جریان از این قرار بود که چون مسئولیت کار ایران را به گردن آذربایجان شوروی گذاشته بودند، و در آن موقع هم علی‌اوف دبیرکل حزب آذربایجان بود، دانشیان، یعنی غلام یحیی را صدا کرده‌اند و به او گفته‌اند که بروید اینکار را انجام بدهید. آن هم آمد و آن پیشنهاد معروف (دبیر اولی کیانوری) را کرد و نتیجه‌اش هم این شد که شد.^۱

ترتیب کار فقط این‌طور بود که غلام یحیی آمد در جلسه هیأت اجرائیه، بحث این جلسه ما هم راجع به گزارش سیاسی در پلنوم (پلنوم ۱۶ حزب توده در اسفند ۱۳۵۷) بود... وسط بحث یک مرتبه غلام یحیی پیشنهاد کرد که فلانی را، یعنی بنده را از دبیر اولی بردارند و جای من، کیانوری را بگذارند. حتی چند نفر را هم به عنوان دبیر معرفی کرد. از جمله صفری و لاهرودی را، که حالا دبیرکل فرقه دمکرات آذربایجان است، به عنوان اعضاء هیأت اجرائیه معرفی کرد... او میزانی (جواد) و بهزادی و ابراهیمی را به عنوان دبیر حزب معرفی کرد و کیانوری را هم به عنوان دبیر اول ... حالا کی به غلام یحیی گفته است که چنین هم مجهول نیست. می‌توانم حدس بزنم اما خوب اطلاع قطعی ندارم. این را به این دلیل می‌گویم که این شخص، صد در صد با کیانوری مخالف بود... ولی خوب، همین آقای غلام یحیی آمد و یک کاغذ از جیبش بیرون آورد و پیشنهادش را خواند.^۲

بدین‌سان «راز» صعود و سقوط حیدر علی‌اوف در هرم رهبری حزب کمونیست شوروی کشف می‌شود. در آغاز انقلاب اسلامی ایران حیدرعلی اوف به سرعت به عضویت پولیت بورو و معاونت نخست‌وزیر اتحاد شوروی رسید و حتی سخن از احتمال نخست‌وزیر شدن او بود. این همزمان بود با اوج «رونق» بساط حزب جاسوس در ایران؛ ولی پس از چندی، ناظران سیاسی با حیرت مشاهده کردند که خورشید اقبال علی‌اوف در دستگاه جدید به رهبری گورباچف به سرعت غروب کرد. این مصادف بود با شکست حزب توده و افشاگری‌های کیانوری. اسکندری، غیرمستقیم پیوند پنهان میان سرنوشت «حزب توده» پس از انقلاب اسلامی ایران را با «طلوع و غروب» علی‌اوف نشان می‌دهد. شکست «حزب توده» مغضوب شدن و مجازات علی‌اوف را در پی داشت.

۱. همان، صص ۱۱۴-۱۱۲.

۲. همان، ص ۱۵۸.

طرح افغانیزه کردن ایران

اسکندری پرده از راز مهمی برمی‌دارد. با آغاز انقلاب اسلامی ایران، محافل معین در اتحاد شوروی، که هنوز طعم تلخ شکست را در افغانستان نچشیده و «اشغال سریع» کابل، آنها را دچار «سرگیجه موفقیت» کرده بود، به این «تحلیل» می‌رسند که شرایط برای مداخله نظامی در ایران، از نوع افغانستان، فراهم است و لذا به برنامه‌ریزی می‌پردازند و حتی به فعل و انفعالات عملی دست زده و نیروهای مسلح خود را در مرزهای شمالی ایران متمرکز می‌سازند، با این امید که بتوانند به بهانه مداخله امریکا رویای دیرینه باقروف‌ها را جامه عمل پوشانده و حداقل، شمال شرق ایران را به «امپراتوری پطرکبیر» منظم سازند.

اینها آنالیزشان این بود که غلط هم بود... زمانی که [امام] خمینی هنوز نیامده بود آنالیز اینها این بود که در ایران جنگ داخلی می‌شود. در نتیجه جنگ داخلی، امریکایی‌ها مجبور به مداخله می‌شوند. من گفتم این غلط است، امریکا هیچ دلیلی ندارد که دخالت مستقیم بکند. در ایران شاه و دولت خودشان برای این که جماعت را سرکوب بکنند، به اندازه کافی نیرو دارند، هیچ احتیاجی به این ندارند که برای سرکوب مردم، نیروی خارجی بیاید و مستقیماً دخالت بکند. شاه به اندازه کافی قوا دارد. اسلحه دارد، همه چی دارد، پس مسأله این نیست. اما آنها یک چنین آنالیزی کردند، قوایشان را آوردند در سر حد متمرکز کردند. شاید هم غرض‌های دیگری داشتند.^۱

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حزب توده چنان به حمایت «ارباب» دلگرم است که بی‌پروا در میدان جاسوسی و تدارک براندازی می‌تازد. اسکندری از این بی‌پروایی به عجب می‌آید و در دیدار با یکی از سران «حزب توده» علت را می‌پرسد:

گفتم: اینها یواش یواش دارند به حزب حمله می‌کنند، شماها آخر چه فکری کرده‌اید؟ گفت: بله درست است که الآن دارند حمله می‌کنند، ولی ما گمان نمی‌کنیم که بتوانند به حزب حمله جدی بکنند. پرسیدم چرا؟ علتش چیست؟ گفت نه دیگر بالاخره کار حساب دارد. اگر بخواهند چنین کاری بکنند، ایران تجزیه می‌شود. گفتم یعنی چه؟ گفتم بابا تو هم که داری مزخرفات می‌گویی، یعنی چه؟ یعنی می‌گویی اتحاد شوروی چنان پشت ماست که اگر بخواهید به ما کج نگاه کنید می‌آید و همه‌تان را می‌خورد و می‌زند و تجزیه می‌کند و نمی‌دانم چکار

می‌کند...^۱

سران حزب توده در محاسبات خود بر حمایت یک ابرقدرت معظم جهان دلگرم بودند و بر اساس محاسبات مادی و «سیاسی» خود هرگونه احتمال شکست را منتفی می‌شمردند. غافل از اینکه حافظان انقلاب اسلامی، که نه «دوره‌های عالی و تخصصی» ضدجاسوسی دیده بودند و نه به ابزار و ادوات «اولترا مدرن» غرب و شرق مجهز، با سرعت و سهولت اعجاب‌انگیزی تمامی رشته‌هایشان را پنبه خواهند کرد. ایمان و قاطعیت سربازان جان برکف انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۶۱ ضربه نهایی را بر «استراتژی براندازی» کا. گ. ب وارد ساخت و با کشف طرحها، شبکه‌های جاسوسی و براندازی شوروی در ایران بساط حزب جاسوس نیز برچیده شد.

شکست حزب توده و بحران درونی کا. گ. ب

درباره اهمیت سیاسی و اطلاعاتی کشف توطئه حزب توده کمتر سخن گفته شده است. رسانه‌های خبری غرب در مقابله با انقلاب اسلامی، قضیه را با «سکوت» برگزار کردند و حجم سنگین مسایل داخلی نیز مجالی برای شرح ابعاد گوناگون این اقدام و اهمیت داخلی و خارجی آن باقی نگذاشت. در رابطه با اهمیت شکست این توطئه در مسایل داخلی سخن نمی‌گوییم و با استناد به خاطرات اسکندری تنها به تأثیر آن بر تشدید تناقضات درونی هیأت حاکمه شوروی می‌پردازیم.

واکنش‌های دو ابرقدرت امریکا و شوروی در قبال شکست‌هایشان به دوگونه متفاوت بود. در ایالات متحده امریکا، به دلیل ساخت سیاسی و بافت اجتماعی کشور، عموماً شکست‌ها بازتاب گسترده می‌یابد، و هیاهو و جنجال‌های خبری را سبب می‌شود. افتضاح ریگان در جریان «ایران کنترا» نمونه‌ای از این تأثیر است. ولی در اتحاد شوروی، مسأله به صورت دیگری نمود می‌یافت. شکست در هاله‌ای از سکوت رمزآمیز گم می‌شد و تنها پس از مدتها، چند سطری در رسانه‌های گروهی دال بر برکناری «رسمی» این یا آن کادر بلندپایه درج می‌شد. همین و بس.

شکست توطئه کا. گ. ب در ایران نیز طبق عرف سیاسی شوروی جنجالی در رسانه‌های خبری بلوک شرق نداشت و تنها پس از مدتها اخبار خشک و رسمی، چند سطری از افول ستاره حیدر علی‌اوف را، که برخی او را «آینده‌دارترین» چهره‌های «جوان»

پولیت بورو می دانستند، خبر داد.

خاطرات اسکندری نشان می دهد که علیرغم حجاب سنگین سکوت، شکست توطئه «توده» تأثیر بسیار عمیقی در تشدید تناقضات درونی هیأت حاکمه شوروی داشته است.

در سیای امریکا هم وقتی تق یک قضیه در می آید، معلوم می شود که در آنجا هم اختلافاتی بوده است... الآن هم به عقیده‌ی من، آن مراجعی که این تصمیم را قبولانند، دستپاچه هستند، چون یقه‌شان را می چسبند که آقا شما آمده‌اید این را گفته‌اید، شما آمده‌اید این پروژه را درست کرده‌اید، شما آمده‌اید این سیاست را دیکته کرده‌اید و از ما (یعنی پولیت‌بورو) بله گرفته‌اید و حالا هم جوابش را بدهید. به همین دلیل است که مثلاً الآن می گویند اسم کیانوری را نیاورید، چرا؟ برای این که خودشان مسئولیت پیدا می کنند، یعنی همان اشخاصی که کیانوری را آورده‌اند، چون بالاخره از آنها می پرسند که آقا، بالاخره این آدم را که خودتان آورده‌اید و گفتید سرش مثل سر شیر می ماند و این کارها را خواهد کرد، خوب این آدم چرا اینجوری درآمد؟ خوب، اینها باید جوابش را بدهند...

به عبارت دیگر، در پی شکست حزب منحل، پولیت بورو، کا. گ. ب را زیر فشار قرار داده و این فشار سبب استیضاح شعبه کا. گ. ب در آذربایجان شوروی شده است.

در آن ارگانها اختلاف نظر وجود دارد. مثلاً من اطلاع پیدا کردم آن عده‌ای که مخالف آوردن کیانوری بوده‌اند، حالا سروصدایشان درآمده و به این طرفی که او را آورده‌اند، یعنی جناح آذربایجانی‌ها (منظور کا. گ. ب آذربایجان شوروی است) حمله می کنند که آقا، تقصیر شماست که این کارها را کرده‌اید، اینها هم بخصوص بعد از رفتن چیز، برای این که جریان به ضرر آن مسئولین امر تمام نشود...^۱ در اینجا اسکندری به ضبط سخنانش توسط شنوندگان اعتراض می کند:

حالا من نمی دانم اینها را چرا ضبط می کنید. اینها را من دارم خصوصی به شما می گویم. من نمی خواهم یک دفعه بیخودی در بیاید که من آمده‌ام اینجا و دارم یک چیزهایی علیه شوروی می گویم. اینطوری در نیاید. من دارم مسأله را برایتان توضیح می دهم...^۲

۱. همان، ص ۱۶۱ - ۱۶۰.

۲. همان، ص ۱۶۲.

اسکندری در پی افشاگری تلویزیونی کیانوری، پیشنهاد اخراج او را می‌دهد ولی پذیرفته نمی‌شود. اسکندری شرح مذاکرات خود را با امیرعلی لاهرودی چنین بیان می‌کند: من حتی به یکی از اینها که خیلی در این موضوعات وارد است و با آن مقامات (کا. گ. ب آذربایجان شوروی) مستقیماً مربوط است و حالا هم عضو رهبری حزب شده، گفتم آخر تو که میدانی، خودت که مخالف بودی، حالا چرا آخر از پیشنهاد من طرفداری نمی‌کنی، چرا نمی‌گذاری کیانوری اخراج بشود؟ آخر من که پیشنهاد کردم اخراج بشود. گفتم که دیگر بعد از این همه خیانت که نمی‌شود این آدم را نگه داشت.

شما در مقابل مردم جوابگو هستید. این شخص (لاهرودی) جزو آن اشخاص بود که با این که با کیانوری مخالف بودند، او را بر کار آورده بودند، معاون غلام یحیی بود، حالا هم رهبر فرقه دمکرات آذربایجان است. گفت «می‌دانی چیه؟ اگر ما اینکار را بکنیم بعد به ما خواهند گفت پس چرا خودتان این پیشنهاد را آوردید.» این عین اظهاری است که او به من کرد. یعنی چه؟ او وقتی می‌گوید ما، مقصودش خودش نیست، مقصودش آن مقاماتی است که آمده‌اند و این راه را پیش برده‌اند، اینها مسئولیت دارند، اینها می‌ترسند یقه‌شان را بچسبند و بگویند آقا چطور شد، شما این بابا را آوردید که کاری بکند و این افتضاح را درآورد. اینست که اینها می‌خواهند اشخاصی را بیاورند که آن سیاست را ماست‌مالی بکنند و روپوش بگذارند.»^۱

«این هم که شوروی‌ها نمی‌خواهند اسم او (کیانوری) زیاد برده شود شاید برای این است که او احتمالاً اطلاعات دیگری هم داشته و اینها هنوز نمی‌دانند که آنها را هم گفته یا نه، چون همه چیز را که در تلویزیون پخش نکرده‌اند، خود او هم گفت که جزییات مطالب را همگی در تحقیقات گفته‌ام. من می‌گویم شاید مقاماتی که از او پیش‌بینی می‌کردند منتظرند ببینند او تا کجا پیش رفته است. فلان موضوع را گفته یا نگفته، اسم آنها را داده یا نداده و یا بعضی چیزهای دیگر را. به این دلیل است که می‌گویند حالا یک خورده ملاحظه بکنیم. من پیش خودم فکر می‌کنم به حزبی‌ها گفته‌اند فعلاً ملاحظه بکنید که مبادا اگر چیزهایی را نگفته، برود بگوید.»^۲

۱. همان، ص ۱۶۶.

۲. همان، ص ۱۸۰.

اعترافات سران حزب توده

افشاگری‌های تلویزیونی و مطبوعاتی سران حزب توده در سال ۱۳۶۲ با واکنش انکارآمیز شوروی و بقایایش مواجه شد. رسانه‌های گروهی بلوک شرق و ابواب جمعی‌شان مدعی شدند که این افشاگری‌ها ساختگی و ناشی از تأثیر داروهای پیچیده و مدرنی است که توسط سرویس‌های جاسوسی غرب به جمهوری اسلامی ایران داده شده است. داروهایی که هرکس بخورد، هر چه بخواهند بی‌اراده می‌گوید. مضحک بودن این توجیه، آشکار است. معلوم نیست اگر چنین معجون معجزه‌آسایی وجود داشت، چرا سرویس‌های جاسوسی غرب و شرق از آن برای حل هزاران درد و علاج خود و سرپوش گذاردن بر افتضاحات خویش استفاده نمی‌کردند؟

اسکندری به صراحت بر صحت اعترافات تلویزیونی سران حزب توده مهر تسجیل می‌زند.

درباره طبری می‌گوید:

اما خوب، قضیه دوا و این حرفها که به کلی مزخرف است. در جلسه به اصطلاح پلنوم هیجدهم‌شان، که ما را هم دعوت کرده بودند، بیچاره رادمش هم بود و آخرین صحبتش را در آنجا کرد. من در آنجا گفتم آقا دارو و دوا و این حرفها را من نمی‌فهم. این چطور دارویی است که به یکی بدهند زیاد حرف می‌زند، به یکی دیگر بزنند، کم حرف می‌زند، ثالثاً ممکن است به یکی دوا بزنند که اراده‌اش تخدیر بشود و راستش را بگوید و نتواند مقاومت بکند، اما دیگر دارو و انژکسیون استدلال ندیده بودیم که به کسی بزنند که استدلالش خوب بشود. اینها برای صحت اظهارات خودشان مرتب دارند استدلال می‌کنند. ما چنین چیزی نشنیده بودیم.^۱

دکترای فلسفه مارکسیسم برای فرح پهلوی!

اسکندری در افشاگری‌های خود از حمایت کشورهای سوسیالیستی از رژیم پهلوی نیز سخن می‌گوید و «شاهکارهایی» از تملق‌های مدعیان سرکردگی «پرولتاریای جهان» از شاه، اشرف و فرح پهلوی بیان می‌کند. می‌گوییم «شاهکار»، زیرا اینها برای کسب امتیازات اقتصادی و بهره‌گیری از خوان گسترده رژیم پهلوی و سهم شدن در غارت منابع اقتصادی

مردم ایران، حتی از اعطای دکترای فلسفه مارکسیسم-لنینیسم به «فرح پهلوی» نیز پروا نداشتند:

شاه را آورده‌اند، دعوتش کرده‌اند، دکترای افتخاری به او داده‌اند. به فرح هم همینطور. من نامه نوشتم، نامه‌های من الآن هست، به حزب کمونیست چکسلواکی نامه نوشتم و در آن اعتراض کردم. نوشتم آقا، آخر شما به فرح پهلوی در اونیورسیتة شارل... که یکی از قدیمی‌ترین اونیورسیتة‌های اروپا و دنیا است دکترای فلسفه داده‌اید. من در آن نامه نوشته‌ام... که در کشورهای سوسیالیستی مبنای فلسفه بر ماتریالیسم دیالکتیک مبتنی است و پایه‌اش بر ماتریالیسم تاریخی است. آیا ما از دادن این دکترای به فرح پهلوی باید چنین استنباط کنیم که ایشان گویا متخصص ماتریالیسم و ماتریالیسم تاریخی هستند؟ این چه جور دکترایی است؟ شما می‌خواستید دکترای صنعتی یا کشاورزی به او بدهید. دکترای فلسفه مارکسیستی را که نمی‌شود به فرح پهلوی داد... حزب کمونیست لهستان به من جواب داد. گیرک (دبیرکل پیشین حزب کمونیست لهستان) به من نوشت که شما مطلب بغرنجی را در نامه خودتان مطرح کرده‌اید. خوبست که بیایید با همدیگر صحبت بکنیم و راجع به این موضوع توضیحات لازم را به شما بدهیم.^۱

مطلب را به پایان می‌بریم و تنها یک پرسش مطرح می‌کنیم. ایدئولوژی که «دکترای» آن به این راحتی و برای مصالح خود به یک عامل غرب اعطا شد، چگونه می‌توانست خود را یک ایدئولوژی «انقلابی» و مدعی مبارزه با امپریالیسم بخواند.

تحول طبری: مرگ یک ایدئولوژی اهمیت و جایگاه طبری

احسان طبری^۲ از برجسته‌ترین متفکرین مارکسیسم در جهان بود که نه تنها نظیر او در کشورهای شرقی مانند هند و اندونزی (که احزاب کمونیست دارای سابقه طولانی و فعالیت نظری هستند) مشاهده نشده، بلکه در کشورهای غربی نیز (که مارکسیسم فرهنگ بومی‌شان محسوب می‌شد) امثال او نادر و انگشت‌شمار بودند. این ادعا که مورد پذیرش

۱. همان، صص ۱۴۶-۱۴۵.

۲. برای آشنایی با زندگی نامه طبری به: شناخت و سنجش مارکسیسم (انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸، صص ۹-۱۸) و نیز کژراهه مراجعه شود.

پیروان او و بسیاری که به شهرت جهانی دست یافته‌اند، می‌باشد، نشانگر جایگاه رفیع طبری در این مکتوب است.

برای مثال، در زمینه آموزش مقدماتی مارکسیسم، موریس کورنفورث، تئوریسین «حزب کمونیست بریتانیای کبیر»، اثری نگاشته که با نام مقدمه‌ای بر ماتریالیسم دیالکتیک در سرمجله بارها و بارها منتشر شده و کاربرد وسیع در همه کشورها یافته و به فارسی نیز ترجمه شده است. همچنین، ویکتور آفانسیف، تئوریسین حزب کمونیست اتحاد شوروی و سردبیر روزنامه پراودا، نیز دارای اثری است که با نام «اصول فلسفه مارکسیسم» توسط حزب توده به فارسی ترجمه و منتشر شده است. اینان، صرفنظر از مقام عالی حزبشان، متفکرین درجه اول جهانی احزاب کمونیست به شمار می‌رفتند. احسان طبری نیز به سال ۱۳۵۰ ش. کتابی در زمینه آموزش مقدماتی مارکسیسم با نام «بنیاد آموزش انقلابی» منتشر ساخت. مقایسه اثر طبری با آثار دو تئوریسین صاحب نام فوق، که یکی به زمینه تفکر مارکسیستی اروپای غربی در انگلستان تعلق دارد و دیگری به فرهنگ مارکسیستی آکادمیک اتحاد شوروی، برجستگی فوق‌العاده این اثر را نشان می‌دهد و عمق بینش طبری را در مقایسه با آثار مشابه، بدون هیچ تردید، مدلل می‌سازد.

مقایسه دیگری نیز شاید ضروری باشد: آکادمیسین گئورگی (یوری) فرانتسوف^۱ در جهان مارکسیسم به عنوان یک تئوریسین درجه اول شناخت شده است. او که مجامع مارکسیستی وی را دارای «دانش دایرةالمعارف‌وار» می‌خوانند، مدیر انستیتوی روابط بین‌المللی، رئیس آکادمی علوم اجتماعی وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و سردبیر مجله World Marxist Review بود و بخشی از مقالاتش در کتابی به نام فلسفه و جامعه‌شناسی توسط انتشارات پروگرس مسکو منتشر شده است.

احسان طبری نیز دارای مقالات متعددی در زمینه مسایل فلسفه و جامعه‌شناسی از دیدگاه مارکسیستی است که در کتابهای مختلف او، از جمله نوشته‌های فلسفی و اجتماعی (۲ جلد)، نقدی بر تئوری همگرایی و ... منتشر شده است. بدون تردید، هر خواننده منصفی که به مطالعه آثار طبری و مقایسه آن با اثر فرانتسوف بپردازد، بر تحلیل عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر، شناخت ژرف‌تر و بیان استوارتر و رساتر طبری صحنه می‌گذارد. به علاوه، مقایسه آخرین اثر تئوریک طبری، شناخت و سنجش مارکسیم، که از دیدگاه نقادی فارغ از پیشداوری نگاشته شده، در مقایسه با اثر فرانتسوف و آثار مشابه مارکسیستی، جامعیت و

1. Georgy p. Frantsov (1903 – 1969).

احاطه و ژرفای بینش طبری را نشان می‌دهد.

ویژگی طبری که او را به عنوان یک متفکر مارکسیسم در جهان برجسته می‌ساخت، سهمی بود که وی در آثار متعدد خود در زمینه پی‌ریزی «اتیک مارکسیستی» دارا بود. «اتیک»^۱ که در مارکسیسم شاخه‌ای از فلسفه شمرده می‌شود، در جهان سوسیالیسم، دانشی بسیار فقیر است. مراجعه به کتابهای فلسفه مارکسیستی، فقدان و یا توجه ناچیز به فلسفه اخلاق را نشان می‌دهد. طبری، مسلماً از نخستین کسانی بود که برای فلسفه اخلاق در مارکسیسم جایگاه ویژه‌ای باز کرد و به آن عنایت جدی داشت.

او در نوشتار سیاسی، اجتماعی و فلسفی خود نیز کوشید تا برای اصول اخلاقی حساب باز کند. بر این اساس آثار او مضمون خشک حاکم بر بسیاری متون مارکسیستی را از دست می‌دهد و برای خواننده، معنی‌دار و با روح و جذاب می‌شود. بدون شک، هر نویسنده مارکسیست، مستقیم یا غیر مستقیم، علیرغم پیوستگی به جهان‌بینی ماتریالیسم دیالکتیک، از متن و زمینه فرهنگی جامعه خود متأثر است و همین پیوند فرهنگی است که به نوشتار او حال و هوای خاص می‌دهد. در مورد طبری، در آثار دوران مارکسیستی او، تأثیرات فرهنگی جامعه ایران به شکل بازتاب مفاهیم اخلاقی و عرفانی نمایان است. آشنایی وسیع طبری با گنجینه شعر و ادب و عرفان اسلامی مسلماً در غنای اندیشه او سهم مهمی داشته و همین ویژگی، بسیاری از آثار طبری را از متون متعارف مارکسیستی، که با روح خشک مکانیستی و اقتصادگرایانه تحریر شده، متمایز می‌سازد. باید گفت که به دلیل این ویژگی، آثار طبری حاوی تناقض است: بار نیرومند اخلاق‌گرایی و آرمان‌گرایی - که به زمینه فرهنگ اسلامی باز می‌گردد - با چارچوب متدیک و عام مارکسیسم همخوان نیست و این همان تناقضی بود که سرانجام باعث گسست طبری از جهان‌بینی مارکسیستی شد.

به هر روی، طبری از نخستین متفکرین مارکسیست است که در نوشتار خود جایگاه مستقل و برجسته‌ای برای «مسایل اخلاقی» باز کرد. در نوشته‌های فلسفی و اجتماعی، بخش خاصی تحت‌عنوان «مسایل اخلاقی» بدان اختصاص داد و پس از آن دهها مقاله در زمینه اتیک نگاشت. طبری، برخلاف آموزه رسمی مارکسیستی، می‌پذیرفت که همه موازین اخلاقی، طبقاتی نیست و بر «موازین عموم بشری اخلاق که شرط زندگی همه جوامع

1. Ethics: فلسفه اخلاق.

انسانی است»^۱ صحنه می‌گذارد و این در حالی است که متون رسمی مارکسیستی اخلاق را پدیده‌ای طبقاتی ارزیابی می‌کردند:

مارکس و انگلس نشان دادند که اخلاقیات توسط نظام اقتصادی و اجتماعی

یک ملت تعیین می‌گردد، یعنی یک محصول تاریخی است.^۲

رساله «چهره یک انسان انقلابی» (برخی مسایل اخلاقی و انسان‌شناسی)، که طبری در سال ۱۳۶۰ منتشر ساخت، واپسین تلاش طبری در ارائه و تدوین اتیک مارکسیستی بود. این اثر در واقع تلاشی نو در اندیشه مارکسیستی به شمار می‌رفت و لذا مجله مسایل صلح و سوسیالیسم (ارکان احزاب کمونیست جهان، منتشره در پراگ) به تقریظ آن دست زد و آن را دارای «زبانی جاذب و شیوا و محتوایی ژرف علمی» خواند که مطالعه آن نه تنها برای خواننده ایرانی بلکه برای همه مارکسیست‌ها سودمند است (شماره ۸ - اوت ۱۹۸۲).

طبری علاوه بر آنکه یک متفکر برجسته مارکسیست بود، به عنوان یک روشنفکر ایرانی شهرت و معروفیت بسیار داشت. نسل نویسندگان و شعرا و مترجمین و محققین ایرانی که در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ پا به عرصه حیات روشنفکری گذاردند، با طبری آشنایی داشتند و برای وی، به عنوان یک متفکر و نویسنده برجسته، صرفنظر از تعلق حزبی او، احترام قائل بودند. طبری تنها یک نظریه‌پرداز مارکسیست نبود. وی در عین حال زبان‌شناس و ادیب و داستان‌نویس و شاعر بود که بخش مهمی از نویسندگان و شعرای متجدد ایران را پرورش داد و بر آنان مقام استادی داشت. محمد عاصمی، به مناسبت درگذشت طبری در نشریه کیهان (چاپ لندن) می‌نویسد:

تا آنجا که من می‌دانم، یعنی در واقع از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۷ که نخستین دربدری‌های این دوره شروع شد و سپس تا سال ۱۳۳۲ که مزه تلخ آوارگی‌های بعد از ۲۸ مرداد را چشیدم، احسان طبری به عنوان فیلسوف، نویسنده، پژوهنده، منتقد، نوساز و نوپرداز از زبان فارسی، به ویژه در روزنامه‌نگاری نقشی داشت که مانند آن را در صد سال اخیر دست کم من نمی‌شناسم.

بزرگانی چون طالبوف، صوراسرافیل، دهخدا، کاظم‌زاده ایرانشهر، صادق هدایت و ده‌ها تن دیگر از راه مطبوعات وابسته به حزب توده که در سالهایی که برشمردم، از گسترده‌ترین و مردمی‌ترین نشریه‌های زبان فارسی بودند، به

۱. احسان طبری، بنیاد آموزش انقلابی، انتشارات توده، ۱۳۵۰، ص ۹۱.

2. M. Rosenthal & p. Yudin, A Dictionary Of Phiposophy. Moscow, 1976. p. 149.

خوانندگان، به ویژه جوانان آن روزی معرفی شدند و اگر درستی این نکته را بپذیریم، ناگزیر باید به این مطلب نیز توجه کنیم که بدون آگاهی، روشن‌بینی و پیگیری (همین سه واژه نیز، خود پرداخته آن دورانند) مردی که با خود بر سر این مطبوعات بود و یا از دور بر آنها نظارت می‌کرد... چنین پدیده‌ای روی نمی‌داد... اما کار احسان طبری فقط به این رده مختصر نمی‌شود... به کمک و گاه به اصرار او بوده که گویندگان و سرایندگان چون نیمایوشیچ و سازندگان چون پرویز محمود و یا از جوان‌ترها باغچه‌بان، ناصحی، جنانه، گل‌سرخ ... از پرده انجمن‌ها و گروه‌های کوچک دوستانه بیرون آمدند و نام و کارشان بر زبان‌ها افتاد. باز احسان طبری و تنها او بود که کسانی چون ابراهیم گلستان، منصور شکی، پرویز داریوش را که خود در این مسیر بودند به پی‌جویی بیشتر ادبیات امریکایی تشویق کرد.

نام‌هایی چون اشتاین بک، فاست، درایزو، همینگوی ... نخستین بار از راه اعضا و یا دوستداران حزب توده و به پشتیبانی شخص طبری در نوشته‌های فارسی شناخته شدند و هم او بود که ویژگی‌های هنری این نویسندگان را نشان می‌داد. آگاهی شگفت‌انگیز احسان طبری به زبانهای فرانسه، انگلیسی و عربی و دیرتر، روسی و آلمانی، البته آگاهی با پشتوانه، میدانی در اختیارش می‌نهاد که بیشتر خود او می‌توانست در آن یکه‌تازی کند.

به ترجمه دلپذیر و استادانه‌ی «برنای تیره پشت» اثر مایاکوفسکی نگاه کنید، آنگاه خواهید دانست که من درباره چه انسانی حرف می‌زنم... آن هم در سالهای بیست، یعنی در زمانی که بیش از هفتاد درصد مردم امروزی ایران، هنوز به دنیا نیامده بودند.^۱

جایگاه طبری در میان نویسندگان و شعرای غرب‌گرای ایران تا بدان پایه بود که بسیاریشان نگارش یک نقد و تقریظ از سوی طبری بر کتاب خود را مایه عالیترین فخر و مباهات می‌دانستند.

طبری، صرف‌نظر از تعلق مسلکی و حزبی او، بدون تردید از برجسته‌ترین نوآوران زبان فارسی است. در دهه ۱۳۲۰ و پیش از آن، نثر فارسی فاقد واژگان جا افتاده برای بیان مفاهیم نوینی که از فرهنگ غرب سرازیر شده است، بود. معهذاً، تلاش قریب به ۳ دهه

۱. نشریه گل‌سرخ، چاپ آلمان غربی، شماره ۳۹، ژوئیه ۱۹۸۹.

نویسندگان ایرانی سبب شد تا نثر فارسی به رسایی و شیوایی بیان امروزی برسد و قالب خاص خود را بیابد. مراجعه به نشریات گذشته و مقایسه آن با متون معاصر فارسی این تحول را نشان می‌دهد. طبری به حق از برجسته‌ترین مبدعین و محرکین این تحول زبان فارسی بود و بسیاری واژه‌ها توسط او، و یا با نظر او، ساخته شد و رواج یافت. ذوق و طبع طبری سبب می‌شد تا واژه‌های او، برخلاف بسیاری واژه‌سازان که معادل‌های غریب فارسی سره برمی‌گزیدند، همه‌فهم و مقبول عام شود. او می‌نویسد:

خود اینجانب طی چهل سال اخیر واژه‌های بسیاری ساخته‌ام که اکنون در فارسی چنان متداول است که کسی از نخستین آورنده‌اش خبری ندارد، مانند: دستاورد و پیگیر و پنهان‌کاری و یا مصدر قیاسی رزمیدن (برای MILITANT فرانسه، در فارسی مصادر ترکیبی «رزم-آزمودن» و «رزم جستن»، «رزم راندن» و غیره بود، ولی «رزمیدن» نبوده است). ولی واژه‌ها و ترکیباتی نیز بود که رخنه‌ای در زبان نیافت، مانند: برون رفت... و یا ادامه‌کاری، که امروز بیشتر «تداوم» به کار می‌برند و بسیاری، بسیاری نمونه‌های دیگر.^۱

طبری در عین حال داستان‌نویس و شاعر نیز بود. داستان‌های متعددی نگاشته که در چندین مجلد چاپ شده و نیازمند سنجش و داوری از سوی اصحاب فن است، ولی مسلماً طبری از نظر ارائه سبک و روش نو در داستان‌نویسی معاصر و نیز بیشتر در زمینه نقد ادبی، دارای جایگاه انکارناپذیری در ادبیات معاصر ایران است. در زمینه شعر نو، طبری از مروجین این مکتب بود و اشعار فراوانی در قالب «شعر نو» و «شعر آزاد» سرود که منافعی تسلط وی بر قالب سنتی شعر فارسی نیست. برخی از اشعار او، صرفنظر از مواردی که در چارچوب تبلیغ حزبی و مسلکی است، روح آشفته و طبع لطیف طبری را نمایان می‌سازد. تسلط طبری بر هفت زبان زنده دنیا (فارسی، ترکی، عربی، انگلیسی، فرانسه، روسی و آلمانی) و سه زبان آکادمیک (پهلوی، اوستایی و لاتین)، علاوه بر دلالت بر حافظه فوق‌العاده، به وی صلاحیت لازم را به عنوان یک زبان‌شناس می‌داد. ترجمه‌های طبری از اشعار شعرای خارجی به زبان فارسی، چه در قالب شعر منظوم و چه در قالب شعر نو و آزاد، (مانند ترجمه اشعار گوته، آراگون، مایاکوفسکی، یفتوشنگو...) دال بر این خبرگی است.

تحول طبری، ریشه‌ها و علل آن^۱

طبری، به طور سنتی از رهبران حزب توده بود و پس از انقلاب اسلامی نیز که به ایران مراجعت کرد در مقام رسمی عضویت در هیأت سیاسی و هیأت دبیران کمیته مرکزی حزب جای داشت. رهبری حزب توده، حفظ طبری را در قالب رهبری حزب بسیار مهم می‌دانست، زیرا به اهمیت و جایگاه او در جامعه روشنفکران متجدد ایران واقف بود. در واقع، وجود طبری برای حزب مهم‌ترین برگ تبلیغاتی در جذب نسل جوان غربگرا محسوب می‌شد. ولی واقعیت این است که رهبری حزب توده به دقت متوجه تناقضات درونی بینش مکتبی و سیاسی طبری بود و ناهمخوانی بافت فکری وی را با مارکسیسم ارتدکس و سیاست‌های جاری حزب می‌شناخت. لذا، طبری را در چهارچوب معینی محصور ساخت و کوشید تا مانع ارتباطات اجتماعی او شود.

طبری طی چهارساله پس از انقلاب، و به ویژه در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۶۰، در خانه‌ای مخفی جای داده شده بود و تنها عده محدود، با تصویب هیأت دبیران، حق معاشرت با او را داشتند.

علیرغم این، حزب توده به نوشتار طبری نیاز داشت و لذا درج برخی مضامین در مقالات طبری، که با چهارچوب رسمی مارکسیسم و با بینش مکتبی و سیاسی حزب همخوانی نداشت، به شدت تقابل آنان را علیه طبری برانگیخت. اوج این تقابل در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۶۰ مشاهده شد که برخی از آثار طبری بدون نظارت هیأت دبیران و مستقیماً توسط انتشارات حزب منتشر شد.

طبری در کتاب «جستارهایی از تاریخ»^۲، به تأویل تاریخ با تئوری «ظهور و سقوط تمدن‌ها» پرداخت و متأثر از انقلاب اسلامی ایران، نظریه «تعارض شرق و غرب» را مطرح ساخت.

واقعیت این است که تأثیرات شگرف انقلاب اسلامی در ایران و منطقه، طبری را به تعمق و بازاندیشی و غور در تاریخ جهان و ایران و طلوع و افول تمدنها فراخوانده بود. این تعمق، سبب شد طبری در آخرین سالهای دوره مارکسیستی زندگی خود، به ویژه سالهای ۱۳۶۱-۱۳۶۰ که در خلوت نهانگاه مجال کافی برای خودیابی داشت، بخش اعظم وقت خود را به مطالعه تاریخ تمدن‌ها صرف کند و به ویژه جنگهای صلیبی و ظهور

۱. درباره زمینه‌های نظری تحول طبری به «شناخت و سنجش مارکسیسم»، صفحات ۹ تا ۱۸ مراجعه شود.

۲. انتشارات پیک ایران، تیر ۱۳۶۱.

رنسانس در اروپا و تأثیرات شرق اسلامی، سخت او را به خود مشغول دارد. مجموعه این بازبینی‌ها، طبری را به این نظریه رساند که تاریخ بشر، تاریخ پیدایش و رشد و اوج و سپس انحطاط و افول تمدن‌هاست. او سه دوره اوج را در تمدن‌های بشری مشخص ساخت:

دوره اول، از قریب به ده هزار سال پیش آغاز می‌گردد و اعصار نوسنگی، عصر مس و عصر مفرغ را در برمی‌گیرد. این یک مرحله در تاریخ تمدن بشری است که با افول در سه هزار سال پیش به پایان می‌رسد.

دوره دوم، با عصر آهن در سه هزار سال پیش آغاز می‌شود و نظام‌های معظمی چون هخامنشی، اشکانی، ساسانی، یونان باستان، رومی و دولتهای هلنیستی را در بر می‌گیرد. این اوج تمدن (که تنها ۵ سده به طول می‌کشد) با یورش اقوام کوچ‌نشین شرقی، قیام توده‌های ستمدیده، در زیر پرچم مسیحیت و اسلام، خاتمه یافت و فرو پاشید.

به اعتقاد طبری، تمدن معاصر غربی اوج سوم در تمدن انسان بود که منجر به پیدایش غول‌های امپریالیستی شد.^۱

روشن است که این تبیین تاریخ به نظریه مارکسیستی شباهتی ندارد و طبری در واقع اکنون نه با بینش ماتریالیسم تاریخی، بلکه با سلاح «سنخ‌شناسی فرهنگی» به بازاندیشی تاریخ نشسته است.

طبری در توجیه این بینش نوین خود می‌نویسد:

بررسی پدیده بغرنجی مانند جامعه از دیدگاه‌های مختلف، شناخت ما را از آن بیشتر می‌کند و اگر یک «ایستار» خود را مطلق نسازد و جای محجوب خویش را اشغال نماید، چه مانعی دارد؟

بررسی ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه (یعنی ماتریالیسم تاریخی) ما را از فرهنگ‌شناسی (کولتورولوژی) و سنخ‌شناسی فرهنگی بی‌نیاز نمی‌کند، برعکس دید ما و افق ما را فراخ‌تر می‌سازد. تاریخ انسان پیچیده‌ترین روندی است که در جهان هستی پدید شده و تشریح و کالبدشکافی آن به وسایل متنوعی نیازمند است.^۲

تأثیرات شگرف انقلاب اسلامی، طبری را به این نتیجه رساند که دوران معاصر، دوران

۱. به «فراز و نشیب تمدن باستانی ایران و دو بخش آن» در کتاب «نظری به سیر انقلاب کشور ما»، انتشارات حزب توده، شهریور ۱۳۶۱، صص ۸۶-۹۱، مراجعه شود.

۲. مقاله: «سه سده سرنوشت‌ساز» در کتاب «سرنوشت انقلاب در گرو نظام اجتماعی - اقتصادی جمهوری اسلامی ایران»، انتشارات حزب توده، شهریور ۱۳۶۱، ص ۵۶.

افول و زوال مرحله سوم تمدن بشری است و اکنون ما در آستانه مرحله چهارم قرار داریم که شاخص آن انحطاط و زوال تمدن معاصر غرب و ظهور تمدنی نوین است. طبری در این تحول، جایگاه برجسته‌ای برای انقلاب جهانی اسلام قائل بود. او در اوایل سال ۱۳۶۱ نوشت:

زمانی بود، تقریباً در قرن‌های دهم، یازدهم، دوازدهم میلادی، در گرماگرم قرون وسطی، که شوالیه‌های مسیحی مردم اروپا را برای نجات اورشلیم، شهر داود نبی، به راه انداختند و جنگ‌های صلیبی را علیه خاورزمین اسلامی دایر کردند و حتی توانستند در اورشلیم، یا شهر قدس و مسجدالاقصی، [مردم را] بسیج کنند و جنگ‌های رهایی‌بخش را علیه اسراییل و حامیان امپریالیستی آن دائر سازند تا بتوانند فلسطین اشغالی را نجات دهند و در واقع نوعی جهاد اسلامی در پاسخ به مطامع امپریالیسم و صهیونیسم به عمل می‌آید، هیجان بگین (به دستور ریگان) برای محو فلسطین به عنوان خلق محصول همین وحشت بزرگ است.^۱

طبری این پدیده را «پژواک تاریخ» (پژواک جهان اسلام در قبال جنگ‌های صلیبی، که یورش غرب به شرق اسلام بود) خوانده و چنین ادامه می‌دهد:

درست به همین جهت انقلاب ایران به مثابه آغاز یک انفجار انقلابی تاریخی در منطقه، سخت امپریالیسم امریکا را مضطرب ساخته است، زیرا در آهنگ نیرومند ناقوس آن پیام مرگ بهره‌کشی را می‌شنود.

معنی این سخن چیست؟

معنی این سخن آن است که انقلاب ایران نه تنها در درون جامعه ایران ادامه دارد،... بلکه در بیرون نیز ادامه دارد و سرانجام نه تنها باید رژیم صدام را بروبند، بلکه اسراییل غاصب را نیز بکوبد و قدس را رهایی بخشد.^۲

روشن است که این دیدگاه نه تنها با مارکسیسم مغایرت داشت، بلکه با مشی شوروی در منطقه و سیاست حزب توده نیز در تضاد بود. نه شوروی و نه حزب توده، انقلاب اسلامی منطقه را چنین نمی‌نگریستند و شعار انقلاب اسلامی مبنی بر سقوط صدام و رهایی قدس را ماجراجویی «افراطیون مسلمان» می‌دانستند. این سخنان در شرایطی گفته شد که حزب توده به «تداوم» انقلاب ایران در درون اعتقادی نداشت و در سال ۱۳۶۱ افول

۱. همان.

۲. نظری به سیر انقلاب کشور ما، ص ۱۲. [تأکیدها از طبری است]

انقلاب و «چرخش به راست» آن را تحلیل می‌کرد.

نظریات فوق و انتشار دو کتاب دیگر طبری «چشمان قهرمان باز است» و «چهره یک انسان انقلابی» در کمیته مرکزی حزب توده بازتاب منفی شدید داشت.^۱ این مسایل در جلسات هیأت دبیران و هیأت سیاسی حزب مطرح شد و طبری زیر فشار روانی شدید قرار گرفت. از تجدید چاپ این کتابها ممانعت به عمل آمد و دستور جمع‌آوری مجموعه داستان «چشمان قهرمان باز است» داده شد. تا آن زمان مکانیسم درونی دستگاه مرکزی حزب توده چنین بود که طبری، به عنوان دبیر ایدئولوژیک حزب، حق داشت مستقیماً آثار خود را برای چاپ به شعبه انتشارات ارسال دارد و این کتابها بدین نحو منتشر می‌شد. ولی در نیمه سال ۱۳۶۱ به دستور دبیر اول حزب مقرر شد آثار طبری دقیقاً توسط بهزادی دبیر سیاسی کمیته مرکزی، کنترل و «اصلاح» شده و سپس به شعبه انتشارات داده شود و با آرم حزب انتشار نیابد.^۲ حتی از سوی برخی رهبران حزب (میزانی و هاتفی) صراحتاً آثار فوق، غیر مارکسیستی، متأثر از مذهب «صوفی منشانه» خوانده شد و عمومی و کیانوری صراحتاً نگرانی خود را از احتمال دستگیری طبری ابراز داشتند که به اعتقاد آنان می‌توانست به بازگشت قطعی وی از بینش ایدئولوژیک و سیاسی حزب منجر شود. لذا برای اختفای جدی‌تر طبری تدابیر گسترده‌ای اندیشیده شد و در سطح اعضای کمیته مرکزی و کادرهای درجه اول حزبی شایعاتی مبهم مبنی بر «جنون طبری» (به معنای بیان نظریات «عجیب و غریب» و پنداربافی) به راه انداخته شد. مطالب پیش‌گفته مشخص می‌کند که در آستانه انحلال حزب توده و دستگیری رهبری آن، احسان طبری زمینه کاملاً مساعدی برای گسست از مارکسیسم داشت و بدون این زمینه، مسلماً بروز تحولی که بعداً به وقوع پیوست، غیرقابل تصور بود. بازداشت سران حزب توده، از جمله طبری، ضربه نهایی را در تحول فکری طبری وارد ساخت. شکسته شدن «بت» حزب توده از سویی و تأثیرات اسلام و انقلاب اسلامی از سوی دیگر، زمینه‌های فراهم شده در اندیشه طبری را به بار نشانده. اقامت کوتاه مدت طبری در محیط بازداشتگاه، وی را به مطالعه وسیع کتابهای اسلامی و بحث‌های جدی و طولانی با برخی صاحب‌نظران اسلامی فراخواند و طبری با صراحت و صداقت، ناآشنایی خود را با بسیاری از ابعاد فرهنگ و معارف اسلامی اعلام داشت. مطالعه آثار ملاصدرا، علامه طباطبایی و استاد شهید مطهری، با زاویه نگرش نوین و به دور از

۱. مراجعه شود به: شناخت و سنجش مارکسیسم، صص ۱۶-۱۴.

۲. از جمله: جلد سوم نوشته‌های فلسفی و اجتماعی که به علت ضربه بهمن ۱۳۶۱ منتشر نشد.

پیشداوری که طبری برگزیده بود، مسلماً در ایجاد تحول فکری در او سهم به‌سزایی داشت. در نهایت طبری گسست خود را از مارکسیسم و بازگشت خویش را به اسلام و انقلاب اسلامی اعلام داشت. باید گفت هیچ‌گاه به طبری به سان سایر رهبران حزب توده نگریسته نشد و این در ویژگی‌های شخصیتی و فرهنگی طبری بود. سایر رهبران حزب توده، بدون استثنا در واقع کارمندان یک دستگاه حزبی بودند که در طول فعالیت سیاسی ۴۰ - ۲۰ ساله خود، در فعالیت‌های سیاسی و جاسوسی غرق بودند. هیچ‌یک از آنان «صاحب‌نظر و اندیشمند» محسوب نمی‌شدند و بسیاری از آنان - چنانکه در مراحل بازجویی معلوم شد - فاقد سواد و معلومات قابل‌اعتنایی حتی در زمینه مارکسیسم بودند! عامل دیگری که باید افزود، فطرت سلیم و سلامت نفسانی طبری بود که بدون شک، انگیزه تعیین‌کننده در تحول او داشت؛ سلامت نفسی که در سایر رهبران حزب توده مشاهده نشد. طبری، پس از مدت کوتاهی بازداشت، در شرایط مناسب زندگی (در سطح یک زندگی عادی که قبلاً داشت) قرار داده شد و حتی در دوران تشدید بیماری او، از سوی نخست‌وزیر وقت، هیأتی به عیادتش رفت و خواست که برای معالجه به هر نقطه جهان که تمایل دارد برود، اما طبری نپذیرفت. او می‌خواست بازپسین روزهای عمر خود را در ایران باشد و در میان مردمی به خاک سپرده شود که خود را با صمیمیت مدیون آنها می‌دانست. بدینسان، احسان طبری پس از قریب به نیم قرن فعالیت در همه عرصه‌های نظری مارکسیسم، که شهرت منحصر به فرد او را به عنوان یک ایدئولوگ برجسته و جهانی به ارمغان آورد، قریب به ۶ سال پایانی زندگی خود را با باور به جهان‌بینی الهی و مکتب اسلام به پایان رساند و در این راه، علیرغم کهولت سن و بیماری، با تلاش و سواس‌آمیز قلم زد. او در آخرین ماه‌های زندگی، در بستر مرگ به شدت کار می‌کرد و با تأسف عمیق می‌گفت که چراغ زندگیش رو به پایان است و توان مجالی نیست تا آنچه را که می‌خواهد و بیان آن را وظیفه سنگین خود می‌داند، بنویسد.

آخرین آثار طبری و بازتاب آن

طبری طی دوران ۶ ساله بازگشت خود، کتابها، مقالات و یادداشتهای فراوانی در افشای تاریخ حزب توده و در نقادی مارکسیسم و تاریخ کمونیسم نگاشته است. عمده‌ترین این آثار، «کژراهه»^۱، «خاطراتی از تاریخ حزب توده» و «شناخت و سنجش مارکسیسم»^۱

۱. نخست به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه اطلاعات، اواخر سال ۱۳۶۳ و اوایل سال ۱۳۶۴ درج شد و در

می‌باشد. در آخرین ماههای زندگی، طبری به نگارش رساله‌ای در معرفی سه اندیشه‌پرداز مؤثر (کسروی، هدایت و تقی‌زاده) و یک محقق پرآوازه جریان غربگرایی (آدمیت) در دوره پهلوی پرداخت که به علت مرگ او، ناتمام ماند.

کژراهه، سندی ارزشمند از تاریخ معاصر ایران

کژراهه، سند زنده افشاگری سیاسی- تاریخی است که خاطرات طبری را در بر می‌گیرد. انتشار این اثر بازتاب وسیعی در داخل و خارج کشور داشت و آنچه را که تاکنون به عنوان «اسرار» درون حزب توده شمرده می‌شد در سطح افکار عمومی انتشار داد. انتشار کژراهه صدها پرسش را در ذهن علاقمندان و پیروان مارکسیسم کاشت و تکاپوی جدی در آنان برای شناخت گذشته خود پدید ساخت. نخستین و مستقیم‌ترین بازتاب این ضربه روانی- سیاسی به صورت افشاگری‌های ایرج اسکندری نمود یافت. هر چند اسکندری در افشاگری‌های خود هدف کینه و اتهام خود را طبری قرار داد، زیرا طبری در کژراهه سهم قابل توجهی به افشای او به عنوان یکی از چهره‌های مهم تاریخ حزب توده اختصاص داده بود، ولی او با خاطرات سیاسی خود در واقع صحت، امانت و صداقت خاطرات طبری را مستند ساخت. بدینسان راه برای افشای بخش‌های مستور و اسرارآمیز تاریخ معاصر ایران هموار شد.

اثر طبری با پیشگفتاری، در برگرفته سیر مارکسیسم پیش از تأسیس حزب توده، آغاز و فرآیند رسوخ مارکسیسم در ایران از «انجمن‌های غیبی اجتماعيون عاميون» تا شهریور ۱۳۲۰ است. این مدخل بسیار کوتاه است و طبری قصد آن ندارد تا این مقطع مهم تاریخی را که در واقع شایان توجه جدی و تحلیل جامعه‌شناختی به منظور ریشه‌یابی علل نضج اندیشه‌های بیگانه، از جمله مارکسیسم است به طور مبسوط بکاود، زیرا وی هدف خود را نه تاریخ‌نویسی بلکه ثبت خاطرات خود بیان می‌دارد.

طبری در «پیشگفتار» کارنامه مارکسیسم را در ایران چنین جمع‌بندی می‌کند:

مارکسیست‌های ایرانی با قبول یک ایدئولوژی الحادی و نفی اصالت شرقی و اسلامی، راه بیگانگی از جامعه ایران در پیش گرفتند و برنامه عمل آنها، برخلاف آنچه که می‌پنداشتند در راه بهبود جامعه ایران نبود، عمل آنها تبعیت از سیاست

روزانه دولت شوروی بود. در جنبش گیلان، مبارزه آنها علیه میرزا کوچک خان بود. در جریان رسیدن رضاخان به سلطنت، مبارزه آنها علیه آیت‌الله شهید سیدحسن مدرس بود. در جریان دسایس امریکا و انگلیس برای غارت نفت ایران مبارزه آنها تلاش برای بدست آوردن امتیاز نفت شمال برای شوروی بود. بعدها مبارزه آنها در خدمت به تجزیه‌طلبان آذربایجان و کردستان و تقویت سیاست خائنانه قوام‌السلطنه مصروف شد. سپس مبارزه آنها، در دوران جنبش وسیع ملی مردم ایران، علیه ملی کردن صنایع نفت متوجه گردید. در دوران سیطره و دیکتاتوری محمدرضا پهلوی، اعضا حزب توده عملاً هیچ کاری نکردند و در جریان انقلاب اسلامی خواستند از پیروزی جنبش استفاده کنند و سرانجام این جنبش را از درون منفجر گردانند. امری که سرانجام به شکستی فاحش و پایانی ناخجسته منجر شد.

آری، این است خلاصه عملکرد کمونیست‌های ایرانی، یعنی گوشه‌ای از انحرافات و کژروی‌ها و نارسایی آنان طی بیش از شصت سال به اصطلاح مبارزه. در این دوران، قیام ۱۵ خرداد و طلوعه نهضت امام خمینی در شب ظلمانی استبداد ایران درخشید، ولی رهبری حزب توده نه تنها به معنای این وقایع که انگیزه‌اش اسلام بود توجهی نکرد، بلکه راه انکار آن را پیمود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به خیال میوه‌چینی از آن برآمد.

این جمع‌بندی غم‌انگیز یک مبارزه حداقل شصت و دو ساله است. از تاریخ تأسیس حزب کمونیست ایران - که چند نسل را به باد داد و استعدادهای معینی را به عبث تلف کرد.^۱

در فصل اول، طبری جمع‌بندی فشرده‌ای از ادوار تاریخ حزب توده ارائه می‌دهد و آن را، آغاز تأسیس، تا پس از انقلاب اسلامی به ۸ دوره تقسیم می‌کند و سپس داستان «پیدایی» و «زندگی» حزب توده را تا پایان محتوم، آغاز می‌کند.

طبری شرح می‌دهد که چگونه پس از جنگ جهانی دوم، اتحاد شوروی در پی ایجاد یک پایگاه بومی در ایران برآمد و ستون پنجم و «اسب تروای» خویش را با نام «حزب توده ایران» تأسیس کرد، حزبی که طی حیات ۴۲ ساله خود رسالت و کارکردی جز کارگزاری منافع استکباری ابرقدرت شرق در ایران نداشت.

این حزب، در مقطع حساسی از تاریخ معاصر ایران آغاز به کار می‌کند و به علت

شرایط سیاسی سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ در داخل کشور و شرایط بین‌المللی، به ویژه قدرت‌گیری شوروی و یورش تعرضی آن به دیپلماسی جهانی پس از جنگ دوم و پیروزی بر آلمان فاشیستی، موفق می‌شود که به یک نیروی فعال و مؤثر سیاسی بدل شود.

در عین شرح سیر حوادث سیاسی و تبیین آن بر مبنای نقش و عملکرد حزب توده، طبری از شرح حیات درونی حزب نیز غافل نیست و تنازع و تزاحم، فزون‌طلبی‌ها و قدرت‌جویی‌های گردانندگان این «دکان سیاسی» را، که به شدیدترین و کینه‌توزانه‌ترین و ضد اخلاقی‌ترین شکل ممکن در میان «رفقای» مدعی «پیشاهنگی طبقه کارگر ایران» جریان دارد، شرح می‌دهد و در این سیاحت رذائل نفسانی و مختصات منحط این «رجال» مدعی ایجاد مدینه فاضله کمونیستی را می‌کاود.

آن‌چه به سخن طبری حلاوت می‌بخشد، دست اول بودن مستندات اوست و در این مسیر است که با ابعاد جدیدی از سیاست‌های شوروی در ایران آشنایی می‌یابیم؛ از نقش شوروی در ایجاد غائله‌کذایی «فرقه دمکرات آذربایجان» و «حزب دمکرات کردستان» در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۴ تا مطامع استکباری آن در جریان «نفت شمال» به ویژه در کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سیاه‌ترین سالهای تاریخ مردم ایران آغاز می‌شود. در این سالها، «رهبران» حزب توده به مأمّن و خاستگاه خود شوروی و کشورهای اروپای شرقی - پناه می‌برند و در آن‌جاست که طی سالهای ۱۳۵۷-۱۳۳۲، این «دکان سیاسی» به عرصه شدیدترین درگیریهای «مشتی خودخواهان عصبی و رشکینان جاه‌طلب» (ص ۱۱) بدل می‌شود، تا بالاخره خورشید انقلاب اسلامی طلوع می‌کند و حزب توده با «فرمانی از آن سوی خط» (ص ۱۱) بساط خویش را در داخل کشور می‌گسترده، بدین امید که از شرایط نوین بتواند به سود شوروی بهره‌برداری کند.

بدین‌سان، خیانت‌بارترین و ننگین‌ترین صفحه تاریخ حزب توده رقم می‌خورد، توطئه علیه کیان جمهوری اسلامی ایران، توطئه‌ای که با پاسخ قاطع توده‌های میلیونی امت حزب‌الله و پاسداران جان‌برکف اسلام به شکست می‌انجامد. و به همراه خود، بر حیات ۴۲ ساله «حزب شیطان» مهر پایان می‌نهد.

آن‌چه گفته شد، تصویر بسیار کلی و اجمالی است از مطالب مندرج در کژراهه طبری. تمام اثر این نیست. سخن طبری هر چند در چارچوب کلی خود تازگی ندارد، ولی در فاکت‌ها تازه است و چون «سرگذشت» و «خاطرات» است، آن هم از زبان یکی از بلندپایه‌ترین کارگردانان حزب توده و مارکسیسم در ایران، حاوی نکات بکر و جالبی

است.

احسان طبری یکی از برجسته‌ترین ایدئولوگ‌های مارکسیسم شمرده می‌شد و یکی از معدود رهبران «کهنسال» و «پیشکسوت» کمونیسم بود که دوران‌های مختلف حیات مارکسیسم را از نزدیک شاهد بوده. طبری اگر به غرب پناه می‌برد، بی‌شک، همانند الکساندر سولژنیتسین‌ها سوژه تبلیغات گسترده رسانه‌های غربی قرار می‌گرفت و خاطرات و نوشتار او با آب و تاب در مطبوعات پر تیراژ انعکاس می‌یافت و بر آن تقریظ‌ها و تمجیدها نگاشته می‌شد، چرا که غرب در سیمای او، برگ جدیدی در رقابت استکباری خویش با شرق کمونیستی می‌یافت. ولی طبری به ایران اسلامی پناه برد و نفی گذشته خویش را، همانند همپایه فرانسوی‌اش، روژه گارودی، در اثبات اسلام و انقلاب اسلامی می‌جوید. طبری از دامان الحاد مارکسیستی به آغوش دنیاگرایی کاپیتالیستی نیفتاده، بلکه در بازپسین سالهای عمر خود می‌کوشد تا «آرامش روح» را در وطن اسلامی خود و با رجعت به وجدان و فطرت مذهبی- اسلامی جستجو کند و در این تلاش با بیم و امید می‌کوشد تا با قلم خویش، گذشته را جبران و دین خود را به امت حزب‌الله ادا کند. از این روست که او با سکوت کینه‌توزانه امپریالیسم خبری و شایعه‌سازی‌های «گزنده» و «موزیانه» عمال داخلی آن، مواجه شده. چه خوب است که وزارت ارشاد اسلامی و یا دیگران - در مواجهه با این «توطئه سکوت» و در راستای رسالت بین‌المللی خود گزیده‌هایی از نوشتار و خاطرات طبری را ترجمه و در سطح جهانی منتشر سازند و بدین‌سان تأثیرات انقلاب اسلامی را بر یکی از برجسته‌ترین متفکرین پیشین مارکسیسم به نمایش گذارند.

شناخت و سنجش مارکسیسم، بازنگری بنیادها

شناخت و سنجش مارکسیسم دارای یک دیپاچه است که به معرفی نویسنده و سیر تحول فکری او اختصاص دارد. متن کتاب (حدود ۴۰۰ صفحه) رساله‌ای است که طبری برای معرفی همه جانبه مارکسیسم و سنجش آن نگاشته است. کتاب با موخره‌ای به پایان می‌رسد، که در آن بیش از ۵۰۰ نام و واژه (حدود ۸۰ صفحه) توضیح داده شده است. طبری مسلماً صالح‌ترین فردی است که توانایی نگارش این اثر ارزشمند و ماندنی را داشت. تجربه نیم قرن فعالیت نظری در همه عرصه‌های مارکسیسم، تسلط به زبانهای متعدد اروپایی، آشنایی عمیق و ژرف‌کاوانه با متون اصلی فرهنگ مغرب‌زمین، ۳ دهه زندگی در جوامع سوسیالیستی اروپا، قلم نیرومند و بالاخره صداقت و امانت در بیان مطالب، همه و همه عواملی است که به طبری توانایی و صلاحیت نگارش چنین اثری را

می‌دهد.

در کتاب فوق، طبری نخست به بررسی آن متن فرهنگی و اجتماعی که مارکسیسم از درون آن برخاست یعنی تمدن معاصر غربی، می‌پردازد و سه جریان فکری مولود رنسانس (هومانیسم، لیبرالیسم و سوسیالیسم) را معرفی می‌کند و سپس زندگی بنیانگذاران مارکسیسم را می‌کاود. مارکسیسم، مکتبی برخاسته از خلأ نبود، بلکه دارای پیش‌زمینه نیرومند فکری و اجتماعی در جامعه آن روز اروپا بود. طبری منابع مارکسیسم را در سه بعد: فلسفه، اقتصاد و تئوری اجتماعی می‌کاود و سپس معاندان برجسته مارکسیسم را معرفی می‌کند. پس از این معرفی طولانی و دقیق زمینه‌ها و منابع مارکسیسم و جو فکری آن دوران، طبری سنجش مارکسیسم را در سه بعد فلسفی، اقتصادی و اجتماعی آن پی می‌گیرد و سپس به معرفی عمده‌ترین آثار مارکس و انگلس که متون اصلی این مکتب را تشکیل می‌دهد، دست می‌زند. اثر طبری با معرفی کوتاهی از لنین و لنینیسم و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه به پایان می‌رسد.

مسئلاً اگر طبری زنده می‌ماند، اثر فوق را با تنفیح و اضافات به چاپ دوم می‌سپرد. سیر تحول مارکسیسم در قرن بیستم، تئوری‌های معاصر مارکسیستی، بحران‌های همه جانبه‌ای که در ۸ دهه اخیر، مارکسیسم را آماج گرفت و به شکل پیدایش جنبش‌های تروتسکیسم، مائوئیسم، «چپ نو» و «ارو- کمونیسم»، این ایدئولوژی را دست‌خوش انشعاب ساخت و مهمتر از همه بحران ساختی و عمیقی بود که جهان مارکسیسم را فراگرفته و میخائیل گورباچف منادی آن به شمار می‌رفت. ولی طبری کوتاه بودن فرصت را درمی‌یافت و بر آن بود تا در مجال اندکی که تا پایان زندگی باقی است، بنیادها را آماج بگیرد و به اعتقاد او این بنیادها همان ایدئولوژی مارکسیسم در روایت اصلی و اصیلی است که در نظریات و آثار مارکس و انگلس بازتاب یافته. گذشت زمان صحت نظر طبری را نشان می‌دهد. طبری شناخت و سنجش مارکسیسم را برای بازنگری در بنیادهای فکری مارکسیسم نگاشت و عامل مهم ایدئولوژی را آماج دقیق‌ترین سنجش‌ها قرار داد. او در جای دیگر در بررسی عوامل تحولات شوروی در دوره گورباچف نوشت:

عوامل عینی (بحران جهان مارکسیسم) عبارت است از بحران اقتصادی و رکود تکنولوژیک و کاهش نرخ رشد در صنعت و کشاورزی و مشکلات ارزی، که در اظهارات گورباچف منعکس شده است. اما عامل ذهنی یعنی ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی به مثابه یگانه ایدئولوژی رهنا در شوروی ریشه اصلی این بحران اقتصادی و بحران‌های سیاسی و فرهنگی و اخلاقی است. البته گورباچف و

دیگر سخنگویان نظام مسلط، از بیان این مسئله که ریشه همه بحران‌ها در ایدئولوژی نهان است، احتراز دارند ولی در این زمینه نشانه‌هایی وجود دارد، حذف «فاز کمونیسم» به عنوان مرحله عالی‌تر سوسیالیسم که از طرف گورباچف در کنگره ۲۷ اعلام شد، حذف مراجعات به کلاسیک‌ها و ماتریالیسم دیالکتیک در گزارش‌های مهم دبیر اول حزب کمونیست شوروی، میدان دادن به «گلاسنوست» (یعنی علنیت در مقابل «سکرت نوست» یعنی سریت که شعار مهم نظام شوروی بود) و برملاشدن حقایقی درباره جنایات دیکتاتوری بوروکراتیک استالین و افساء فساد در دوران برژنف و تسهیل در نشریات و رسانه‌ها و گسترش آزادی کلیسا و مسجد و غیره. همه اینها نشانه آن است که شوروی وارد مرحله زوال تدریجی مارکسیسم شده است ولی هنوز رسماً مارکسیسم-لنینیسم تئوری مورد قبول رژیم است و فقط تعبیر تازه‌ای از آن می‌دهند... تأثیر عمیق پیام تاریخی حضرت امام که هم‌اکنون به عنوان نقطه عطفی در روابط ایران اسلامی و شوروی توصیف می‌شود، در آینده ژرفتر و بلند آوازه‌تر خواهد شد...^۱

به اعتقاد طبری، بحران مارکسیسم با میدان دادن به ابتکار فردی در اقتصاد و بازسازی (پروستریکا) ایجاد علنیت (گلاسنوست) در فضای سیاسی حل نمی‌شود. این بحران، نه بحران سوسیالیسم بلکه بحران تمدن مغرب‌زمین در کلیت و تمامیت آن است. انسانی که معنویت و ایمان را از زندگی خارج سازد و آرمان‌پویش خود را «مصرف‌پرستی» قرار دهد، چنین موجودی هیچگاه ارضاء نخواهد شد، زیرا دامنه خواست‌های آدمی پایانی ندارد. دنیای سوسیالیسم (چه شوروی و چه چین) آنگاه که دریچه‌های خود را به روی فرهنگ کاپیتالیستی غرب گشود، باید این پیش‌بینی را می‌کرد که از این دریچه، هر چند کوچک، بادهای طوفان‌زا خواهد وزید. نسل جوان اردوگاه سوسیالیسم، که «رهبران» ایمان و معنویت را، به عنوان «ایدئولوژی بورژوائی» از او گرفته و به جای آن ماده‌پرستی کاشته، بر زمینه فکری-تربیتی خود از این دریچه چیزهای بسیار زیباتر و دلفریب‌تر خواهد دید و صد البته «جاذبه» کاپیتالیسم را بر «کسالت» سوسیالیسم ترجیح خواهد داد:

مارکس و انگلس مسئله صنعتی کردن هرچه وسیع‌تر را، که در قرن نوزدهم، دولتهای سرمایه‌داری غرب بدان دست زده بودند، مرکز توجه خود قرار دادند و شیوه ضداخلاقی و ضدمعنوی این نظام را تنها علیه طبقه کارگر دانستند، ولی

نکات بسیار دیگری در اینجا از نظر آنها دور مانده است. این شیفتگی صنعت‌گرایانه و انحراف قاطع از شیوه‌های سنتی در همه جا باعث بروز عواقبی شوم شده است. بی‌شک علوم طبیعی و فن و صنعت، لازم است، ولی حد آن را باید شناخت. تا زمانی که این اصل بر بنیاد دنیاگرایی (سکولاریسم) و اصالت انسان (هومانیسم) و علیه فطرت انسانی و راه انبیاء اجرا می‌شود، مسلماً به عواقب مهلکی خواهد انجامید، چنانکه دیده‌ایم و می‌بینیم.^۱

به اعتقاد طبری این تحول باید در بنیادهای نظری و ایدئولوژیک صورت گیرد و تا چنین نشود، هرگونه تحولی، روبنایی خواهد ماند و امکان بازگشت به ریشه‌ها محفوظ خواهد بود. پیام طبری در «شناخت و سنجش مارکسیسم» بازگشت از آن بنیادهایی است که جهان سوسیالیسم بر آن بنا شده و بازگشت به راه اصیل فطرت است:

در عرض قریب ششصد سال که بخشی از جامعه اروپا و امریکا به افسون قدرت علوم تجربی و تکنولوژی، با توسل به شیوه زورگویی و ترفندهای عمل‌گرایانه، به اتکاء میلیاردها سکه طلا و شعبده معاملات مالی و با لاف زدن به کوهی از جنگ‌افزار، تصور کرد برای «خدا» دلیلی ساخته، امروز بیش از پیش روشن می‌شود که کورخوانده است. نه دیپلماسی ماهرانه دلار و لیره و نه کیاست و مهارت مارکس و لنین، چاره‌ای برای عواقب تکاثر و غرور انسان نیافته است، بلکه تنزل تمدن غرب در سرایش انحطاط و فساد تشدید شده است، تمدنی نو، تمدنی که با تکیه بر خدا و تقوی، راه مردم و عدالت را در پیش گیرد و بر سمند سرکش قدرت و ثروت لگام‌زند، لازم است. این انقلابی است نه در طبقه و نه در جامعه، بلکه [طبقه بالاتری] تمدن.^۲

شناخت و سنجش مارکسیسم اثری غنی و پرمحتواست، که نه تنها هر محقق علوم اجتماعی و سیاسی بلکه پیروان مارکسیسم ایرانی نیز برای فراگیری ایدئولوژی خود ناگزیر به مراجعه به آن بودند.

تحول طبری و جنون وازدگان سیاسی

تاکنون عرف معمول چنین بود که تحول هر متفکر مارکسیست علیه این مکتب در

۱. شناخت و سنجش مارکسیسم، ص ۲۸۴.

۲. همان، صص ۲۵ - ۲۴.

دنیای کاپیتالیستی غرب و در میان هواداران نظام سرمایه‌داری در سایر کشورها جشن گرفته می‌شد! در واقع، چنان تبلیغات وسیع به راه می‌افتاد که چه بسا بسیار بیش از اهمیت واقعی و ارزش ایدئولوژیک مسئله بود. مطبوعات و رسانه‌های تبلیغی جهان غرب که معمولاً توسط انحصارات جهان وطنی و سرویس‌های اطلاعاتی هدایت می‌شوند، در چارچوب رقابت خود با بلوک شرق می‌کوشیدند تا از چنین سوژه‌هایی نهایت بهره‌برداری تبلیغاتی و ایدئولوژیک را بکنند.

از همین روست که آثار متفکرینی چون ارنست فیشر و هربرت مارکوزه، گئورگ لوکاج و مورد تقدیس و تبلیغ مجامع دانشگاهی غرب قرار می‌گیرد. «مارکس شناسان» و «شوروی شناسان» غربی به این نیز بسنده نکرده و با پیگیری دقیق مواضع ایدئولوژیک متفکرین زنده و مرده جهان مارکسیسم می‌کوشیدند تا رگه‌هایی از تفکر ضد مارکسیستی - لنینیستی در آنان بیابند و این متفکرین را در مقابل ایدئولوژی رسمی شوروی علم سازند. دامنه این کاوش حتی آثار جوانی مارکس را نیز در بر می‌گرفت و «مارکس جوان» به عنوان یک متفکر غیر دگماتیک در مقابل «مارکس پیر» و انگلس قرار داده شد. و یا متفکری چون آنتونیز گرامشی، که از بنیانگذاران حزب کمونیست ایتالیا بود، به علت وجود رگه‌هایی از «نواندیشی» توسط مجامع فرهنگی و تبلیغی غرب برجسته گردید، هر چند وی تا پایان زندگی به مارکسیسم تعلق جدی داشت و در این راه جان داد! و یا در مورد متفکرینی چون کارل پوپر، در زندگینامه او قید می‌کنند که در جوانی چند صباحی در دفتر سازمان جوانان فلان حزب کمونیست را زده، زیرا چنین سوابقی را پشتوانه‌های صلاحیت و خبره بودن نویسنده و کارایی اثر او می‌دانند.

در سال‌های دهه ۶۰ در میان رهبران سرشناس حزب توده ایران دو پدیده جنجالی رخ داد: نخست تحول احسان طبری به سوی اسلام و انقلاب اسلامی و سپس افشاگری‌هایی که توسط ایرج اسکندری در فرانسه صورت گرفت. در مورد این دو پدیده، دو برخورد کاملاً متضاد مشاهده شد.

تحول طبری با سکوت رسانه‌های غرب و سپس میزان صلاحیت و صداقت او با انکارهای رسانه‌های تبلیغی جهان غرب (مانند بی. بی. سی، صدای امریکا و رادیوی رژیم صهیونیستی) مواجه شد؛ در حالی که بازگشت طبری بازگشت عمیق و همه‌جانبه از ایدئولوژی مارکسیسم بود و عیار افشاگری‌های او نیز روشن است. به عکس، افشاگری‌های اسکندری با استقبال گسترده مجامع «فرهنگی - سیاسی» غرب و رسانه‌های تبلیغی بلوک سرمایه‌داری مواجه شد.

نشریاتی چون لوموند و کسانی چون اریک رولو و ماکسیم رودنسون، که جایگاهشان در گشت و گذار در میان محافل «اپوزیسیون» ایرانی علیه انقلاب اسلامی در غرب روشن است، در سوگ او مرثیه‌ها سرودند.

این موضع‌گیری در میان پیروان ایرانی غرب نیز بازتاب مشابه داشت. در مورد طبری، انواع اتهامات و شایعات رواج یافت و کوشیده شد تا نه تنها وجهه او تخریب شود بلکه حتی اهمیت او به عنوان «متفکر صاحب‌نام» نیز انکار شود! این در حالی بود که اسکندری به شدت تکریم شد و حتی برای او مقامی دست و پا گردید که هیچگاه بدان شهرت نداشت؛ مقام اندیشه‌پردازی! حال آنکه همگان می‌دانند اسکندری صرفاً یک سیاست‌پیشه سابقه‌دار بود و لاغیر و میزان سواد و معلومات او را نیز همگان می‌دانند. احسان طبری به عنوان چهره‌ای «ضعیف»^۱ ترسیم شد که گویا هیچگاه به مارکسیسم اعتقادی نداشته،^۲ و در مقابل اسکندری، «پدر کمونیسم ایران»^۳ خوانده شد و حتی نشریه روزگار نو از او به عنوان «یک کمونیست معتقد و پیگیر» نام برد.^۴ تلاش جدی برای تخریب شخصیت اخلاقی طبری صورت گرفت و در مقابل اسکندری که فساد اخلاقی او اشتهار کافی داشت، به عنوان انسانی وارسته و صاحب همه سجایای اخلاقی! معرفی شد.^۵

این تناقض را چگونه می‌توان توضیح داد؟

پاسخ برای هر آشنای به سیاست روشن است. «گناه» طبری گسست ریشه‌ای او نه تنها از مارکسیسم، بلکه از فرهنگ و تمدن معاصر مغرب زمین و تحول او به سوی انقلاب اسلامی بود. به عکس، افشاگری‌های اسکندری، هر چند بازتاب و ثمره مستقیم فروپاشی حزب توده به دست مدافعین انقلاب اسلامی بود، افشاگری‌هایی در کادر متعارف و مورد نظر استراتژیست‌های سیاسی و ایدئولوژیک غرب محسوب می‌شد. طبری باید بدین «گناه» تکفیر شود و اسکندری تکریم و تقدیس!!

به هر حال بحث درباره طبری، اندیشه و آرای او بسیار است و در این قسمت به همین اندازه بسنده می‌کنیم. امید آن که بازگشت صادقانه او درس عبرتی برای آیندگان باشد.

۱. مجله آدینه، شماره ۲۶، مرداد ۱۳۶۸، ص ۱۳.

۲. خاطرات سیاسی ایرج اسکندری، به کوشش علی دهباشی، انتشارات علمی، ۱۳۶۸، ص ۲۴۴.

۳. همان، ص ۵۳۰.

۴. همان، ص ۵۲۵.

۵. همان، صص متعدد.

به راستی چه انگیزه‌هایی در پس این برخورد دوگانه وجود دارد؟ کاوش و پی‌کاوی در مسئله نشان می‌دهد که دو پدیده طبری و اسکندری دارای ماهیت یکسانی نبودند و این است عامل اصلی این برخورد دوگانه. به توضیح بیشتر می‌پردازیم:

۱- نخستین نکته‌ای که جلب‌نظر می‌کند، استقلال طبری در تحول اوست. احسان طبری در دامان انقلاب اسلامی دگرگون شد و تحت تأثیر جاذبه‌های معنوی آن و در بازگشت به فطرت سلیم و خویشتن خویش راه اسلام و انقلاب را برگزید. طبیعی است که در چنین محیطی و با چنین انگیزه‌هایی اعمال نفوذ سرویس‌های اطلاعاتی غرب ممکن نبود و آنان نمی‌توانستند در مقام رفیع کارگردانی صحنه، از طبری به سود خود بهره‌برداری کنند. به عکس، طبری منادی راه سوم در جهان امروز بود. راهی که انقلاب اسلامی طلیعه آن را نوید داده و می‌دهد. در مقابل، در افشاگری‌های اسکندری، عدم استقلال مشهود است. افشاگری‌های اسکندری بطور عمده با کارگردانی و «آنتریک» عمال آشکار و نهان غرب صورت گرفت، که با برنامه‌ریزی روانی و سیاسی، خود او را «سوژه جذب» قرار دادند. این پدیده چه در افشاگری‌های نهایی او در فرانسه (سالهای اخیر) قابل رؤیت است. حداقل یکی از سردمداران جریانی که نقش فعال در جلب اسکندری و تشجیع او به افشاگری‌های اخیر را داشته و کارگردانی اصلی را عهده‌دار است، متهم به وابستگی به سرویس‌های جاسوسی غرب می‌باشند.

۲- احسان طبری راه انقلاب اسلامی را برگزید. او در این راه، با صداقت کوشید تا نه تنها چهره مارکسیسم ایرانی، بلکه چهره جریانهای مختلف میانه‌رو را در تاریخ معاصر ایران افشا کند. او پروائی نداشت که نه تنها حزب توده، بلکه ماهیت وابسته جریان انشعابی نحیف و کم‌اهمیتی را در تاریخ معاصر ایران - بطور گذرا و بنا به ضرورت‌های بررسی تاریخی - بیان دارد، که به پیروی از «حزب کارگر انگلستان» منادی «سوسیالیسم دمکراتیک» در ایران بود و در نشریات خود در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به رژیم پهلوی راه «انقلاب سفید» را نشان می‌داد. و هم‌اکنون بنیانگذاران آن - که خود را رقیب سنتی حزب توده می‌دانند - چشم امید به حزب سوسیالیست میتران دارند!

طبیعی بود که این جریان، که معدود کسانی را در بر می‌گیرد که بدلیل سابقه شغلی خود اهل قلم محسوب می‌شوند و در برخی محافل سیاسی روشنفکر رسوخ و نفوذ و تأثیراتی یافته‌اند، و سایر جریانات و محافل روشنفکری راست و میانه، کینه طبری را به دل بگیرند و یورش به طبری و تخریب وجهه او را موضوع اشتغال دائمی و تمام وقت خود قرار دهند! در مقابل، اسکندری چهره‌ای مطلوب برای این آقایان است. گرایشات راست

روانه اسکندری در تاریخ حزب توده مسئله ناشنوده‌ای نیست و تمایلات لیبرالی او تا بدان جا بود که به هنگام اوجگیری انقلاب اسلامی ایران، همگامی با بختیارها و سنجابی‌ها و شریعتمداری‌ها را به حزب خود توصیه می‌کرد. اسکندری از نخستین کسانی بود که با انگیزه‌های لیبرالی، حتی پیش از انقلاب، نهضت اسلامی ایران را «واپس‌گرایانه» می‌دانست و پس از انقلاب، آن هم در سال ۱۳۵۸ که حد اعلای بی‌قید و بندی در فعالیت‌های سیاسی در کشور وجود داشت، راه دمکراسی اروپایی غرب را راه مطلوب انقلاب ایران اعلام می‌داشت. اسکندری در آخرین مواضع خود، هر قدر که در افشای خود و ایدئولوژی خود ناپیگیر بود، در صحنه‌گذاری بر «حقانیت» جریان‌ات راست و لیبرالی ایران پیگیر بود.

۳- عامل دیگر که در اتهامات اسکندری علیه احسان طبری دخالت داشت، افشای سابقه سیاسی و چهره شخصی اسکندری توسط طبری بود، که به عنوان یکی از رهبران درجه اول حزب توده فصل مستقلی در کژراهه به وی اختصاص داد. باید گفت طبری آنقدر سلامت وجدان داشت که چنین افشاگری‌هایی را نه با انگیزه شخصی، بلکه بدلیل ضرورت‌های سیاسی و تاریخی انجام دهد. موازین شرعی چنان چارچوبی برای مسئولین فراهم ساخته بود، که آنان را، علیرغم کاربری و اهمیت سیاسی آن، موظف می‌ساخت تا بسیاری پرده‌داری‌ها را علیه انواع جریان‌ات وابسته راست و میانه و چپ داخلی، بپوشانند و حفظ اخلاق اسلامی و عفت قلم را بر هرگونه مصلحت‌گرایی سیاسی ترجیح دهند.

اکنون، پس از تشریح دلایل و انگیزه‌های فوق، ضروری است به توضیح محورهای اصلی که در جهت «تکفیر» طبری و به منظور ختشی کردن مواضع او، صورت گرفت، پردازیم:

۱- **کاهش اهمیت طبری:** مدعیان به یکباره اهمیت و جایگاه طبری را نه تنها در جامعه روشنفکران غرب‌گرای ایران بلکه حتی در جهان مارکسیسم نیز انکار کردند! گویی طبری کسی نبوده و اهمیتی نداشته و شهرت او نیز اخیراً و بدلیل توجه مطبوعات جمهوری اسلامی ایران بوده است! این ادعا در چندین گفتاری که رادیو بی. بی. سی به مناسبت درگذشت طبری داشت، توسط یکی از عمال سابق ساواک، عنوان شد و عجیب است که اگر طبری چنین بود، چرا مرگ او در بی. بی. سی چنان بازتابی داشت؟! تداوم این خط را در کتابی که با عنوان بیراهه - پاسخ به «کژراهه» احسان طبری - در داخل کشور تنظیم شد، می‌بینیم. نویسنده «مجهول‌الهویه» این کتاب در اثری شتاب‌زده علیه طبری چنین می‌نویسد:

طبری، درس را اگر برای نان و آبی بخوانند، او نخوانده هم داشت. او می‌دانست فاقد مدرکی است که برای استخدام در سطوح بالای دولتی لازم است.

برخلاف ادعاها، شناخت چندانی هم در زمینه ایدئولوژی مارکسیسم، و دیدبازی در مسایل اجتماعی ندارد تا در جایی تدریس کند... (!!)

آنچه طبری از مارکسیسم - لنینیسم می‌داند مبانی روسی شده‌ای است که بین گروه‌های چپ هم خریدار ندارد، و بیشتر باد تبلیغاتی است تا مطالعات عمیق و یا دست یافتن به نظریه‌پردازی‌های جدید که نتیجه بلافصل تحقیقات گسترده در هر زمینه است... به علاوه، هیچ حزب و مؤسسه‌ای هم پیدا نمی‌شود که معادل حقوق و مزایای بلوک شرق را به آقای طبری پردازد...^۱

نویسنده، که سخت اسیر بیمارگونه خودبینی و تفرعن است، در صفحاتی سرشار از اغلاط انشائی و دستوری حتی منکر «مدرک داشتن» طبری می‌شود:

... در اوایل تأسیس حزب توده وقتی مریدان آقای طبری از تحصیلات حقوقی او در اروپا صحبت می‌کردند، در مقابل این شایعات، آنچنان سکوت (رندانه؟) میکرد که همه باورشان شده بود وی تحصیلات عالی خود را در خارج از کشور گذرانده است (!!!). در مصاحبه‌های اوایل انقلاب نیز او مدعی بود دارای مدارک علمی دانشگاهی و دکترای چندگانه افتخاری و غیر افتخاری، از دانشگاه‌های بلوک شرق است و سابقه مدرسی در آنجاها دارد.^۲ ما از درستی یا نادرستی این مدعیات بی‌اطلاعم.^۳

دامنه تخطئه شخصیت فکری طبری بدانجا می‌گشود که نویسنده بیراهه، نقش طبری را در ابداع واژه‌های نوفارسی به مسخره بگیرد و یا در کسوت یک شاعر (!؟) استعداد شعری طبری را نیز انکار کند.^۴ با همه این مطالب، اعترافات طبری در سخن مخالفانش چنان برجسته است که بافته‌های آنها پنبه می‌شود.

احسان طبری، به غلط یا درست، نامی است آشنا و درشت در کنار صاحبان پرآوازه تألیفات و تحقیقات، و شخصیت‌های بلندپایه حزبی (!) در تاریخ ادبیات سیاسی - حزبی، احزاب سیاسی ۵۰ ساله اخیر، همواره نام آقای احسان طبری درخششی چشمگیر داشته است.

۱. بیراهه، صص ۶۲ - ۶۱.

۲. عیار مستندات نویسنده با این ادعا روشن می‌شود. طبری هیچگاه در هیچ مصاحبه‌ای چنین ادعایی را مطرح نکرده است. نویسنده می‌کوشد تا با قلب حقایق، وجهه طبری را در ایدئولوژی مارکسیسم خدشه‌دار سازد.

۳. همان، ص ۱۰۱.

۴. آدینه شماره ۳۶، مرداد ۱۳۶۸، ص ۱۱.

وی الفبای سیاست را در زمان رضاشاه (حدود سالهای ۱۳۱۴-۱۳) آموخت و تا واپسین دوران اقتدار حزب توده، تدریجاً به درجه بزرگترین ایدئولوگ، تئوریسین، و مغز متفکر آن حزب ارتقا یافت. آقای طبری به موازات این صعود مقاومت ناپذیر در حوزه تفکر و اندیشه و مسلک‌شناسی و علم مارکسیسم، در زمینه احراز مشاغل حزبی نیز به بالاترین مقامات اجرایی دست یافت...

آقای طبری از لحاظ حافظه باورنکردنی است. وی حافظه خارق‌العاده و کم‌نظیری دارد. قدرت ضبط سریع او از نوشته‌ها، شگفت‌انگیز است...

نویسنده سپس به ارائه ۳ نمونه خاطره‌وار از قدرت حافظه طبری می‌پردازد:

ویژگی دوم - استعداد عجیب آقای طبری است در نویسندگی، ولی نه از راه خلاقیت‌های هنری و نوآوری، که از طریق دوخت و دوز و وصله‌پینه آثار دیگران (!!)

نوار کاستی از آقای طبری موجود داشت... با صدای دلنشین خودش... در این نوار چند قطعه شعر موزون، مقفی و زیبا - به سبک قدمائی، وجود دارد. از آن جمله است استقبالی که از غزل معروف مولانا «از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست» به عمل آورده، و از آن زیباتر، شعری است در قالب «چهارپاره» که طبری با ته لهجه شیرین مازندرانی می‌گوید... خود شعر، از جهت نفس شعر و زیبایی کلام، در نهایت سلامت و فصاحت است، و به اصطلاح، شعری است ماندنی...^۱

همین خط - اذعان بر استعدادهای طبری به منظور القاء نظرات نویسنده دال بر عدم اهمیت فکری و ایدئولوژیک طبری - در مجله آدینه دنبال می‌شود. نویسنده مقاله، «طبری» را متفکری خلاق می‌داند:

برای هرکس که آثار طبری را خوانده باشد، دانش وسیع او از تاریخ، فلسفه، ادبیات و ... بهت‌آور است. متکی به حافظه‌ای استثنایی، مطالعه‌ای پیگیر که از نوجوانی آغاز شده، تحصیلات بالای دانشگاهی، قلمی شیوا و توانمند، آثار طبری هرکسی را به شگفتی وا می‌دارد. تا سال ۴۹، بسیاری از روشنفکران ما، با تأثیر گرفته از او، راه خود را آغاز می‌کردند...^۲

۱. همان، صص ۱۳-۱۲.

۲. آدینه، شماره ۳۶، ص ۱۶.

باید پرسید که اگر طبری در آثار اخیر خود، در مسیر فکری انقلاب اسلامی گام برنمی‌داشت و به تأیید «قهرمانان نخستین انشعاب در حزب توده» و جریان‌های دیگر می‌پرداخت، آیا چنین داوری عنودانه و غیرمنصفانه‌ای در قبال او صورت می‌گرفت و یا مانند اسکندری و صد درجه برتر از او، بر عرش اعلا برده می‌شد؟! مظلومیت طبری در این جا است.

۲- انکار صداقت طبری: دومین محوری که در جنگ تبلیغاتی کارگزاران فرهنگی غرب علیه طبری دنبال می‌شود، انکار صداقت طبری در آثار اخیر اوست! این خط در واقع تداوم توطئه تبلیغی دستگاه تبلیغاتی غرب و شرق مبنی بر «اقرار اجباری» و «اعترافات زیر شکنجه» است. هدف این تبلیغ مؤدبانه، خدشه‌دار ساختن اصالت و سندیت تحولی است که در مارکسیسم ایرانی در سالهای اخیر، به سود انقلاب اسلامی، رخ داده است. کارگزاران ایرانی غرب، در رابطه با طبری می‌کوشند تا از او چهره‌ای «ضعیف» و «زبون» ارائه دهند، که گویا با یک «پخ» به همه چیز پشت کرد و صدها صفحه در تکذیب آرمان‌ها و ایده‌آل‌های گذشته خود و تأیید انقلاب اسلامی مطلب نوشت! عجیب است! طبری سالها در زمره «گروه ۵۳ نفر» در زندان رضاشاهی بود (در حالی که جوانی نورسیده بیش نبود) و پس از آن، در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، در قله جامعه روشنفکران چپ ایران قرار گرفت و در مقام سردبیری برخی نشریات معروف آن زمان، مربی ده‌ها نویسنده و شاعر شد که بعدها به شهرت رسیدند و امروزه برای خود ادعاها و دفتر و دستکی دارند! چگونه است این افراد که امروزه هر یک به طیف و جریانی وابسته‌اند، آن روز چنین موجود «ضعیف» و «زبونی» را در چنین کسوتی شامخ پذیرا شدند؟ و چرا «قهرمانان نخستین انشعاب»!، در روزهای اختلاف خود با حزب توده به شدت به جلب طبری «ضعیف» و «زبون» دل بستند و تلاش‌ها کردند و به تکریم و تمجید مجیزگویی او

جالب توجه است که نویسنده مذکور، تأثیرات طبری را بر جامعه روشنفکران غرب‌گرای ایران تا سال ۱۳۴۹ می‌داند. در واقع در دیدگاه نویسنده، سال ۱۳۴۹ نقطه عطفی است. سال ۱۳۴۹، سال حادثه «سیاهکل» و مطرح شدن جریان‌های چریکی و شبه مذهبی در جامعه ایران است. نویسنده از حاشیه‌نشینان برخی محافل وابسته به جریان چریکی می‌باشد و در کارنامه درخشان ایشان در زندانهای رژیم گذشته، اقرار فی‌البداهه ۲۰۰-۳۰۰ نفر فعال سیاسی در بازداشتگاه اوین ثبت شده است. ظاهراً نویسنده معتقد است که با ظهور «جنبش کمونیستی» در ایران و طلوع تئوریسین‌های برجسته جدید مارکسیسم، از سال ۴۹ به بعد طبری به عنوان متفکر مارکسیسم ایرانی به حاشیه رفت! باید گفت که کارشناسان مارکسیسم ایرانی از طلوع چنین «ستارگان درخشان ایدئولوژی مارکسیسم» در ایران اطلاعی ندارند. و تنها کسی که در محافل محدود چپ نو در ایران شهرتی به هم زد، فردی بود که درافشانی‌ها و معلق‌گویی‌ها و تئوری‌های او در نشریه راه کارگر در آرشیوها موجود است و اخیراً نیز با ظهور جریان راه ارانی در حزب توده، جاذبه بافته‌های ایشان رو به افول گذارده است!

نشستند؟!

به القاء این ادعا، که طبری از آغاز، فردی «ضعیف» و «زبون» بود، توجه کنید:
 ... قدرت مقاومت او (طبری) از همه جهات کم بود و این مهمترین ضعف او بود. در هنگام دستگیری با دیگر اعضای ۵۳ نفر او در همان اولین جلسات همه اطلاعات خود را با توضیحات مفصل نوشت. بعدها هم چون یک چوب تر به هر صورتی که خواستند درآمد... از لحاظ مقاومت و استحکام و راه و روش و ایمان ضعیف بود...^۱

این سخن توسط کسی بیان می‌شود که بارها و بارها در نوشتار خود این افتخار را به خویش نسبت داده که جلب‌کننده طبری به مارکسیسم و حزب کمونیست (گروه ۵۳ نفر) بوده است و آشکارا از اینکه شاگرد پیشین او به چنین شهرتی دست یافته رنج روحی می‌برد! طبری در کسوت یک نوجوان و هوادار ساده «گروه ۵۳ نفر» چه اطلاعاتی داشت که به پلیس رضاخانی تحویل دهد، به جز صحنه‌گذاری بر اعترافات عریض و طویل ایشان و سایرین؟! به هر روی، افشاگری‌های فوق همه جالب است و صفحات تاریک تاریخ معاصر ایران را کنار می‌زند و اسطوره «گروه ۵۳ نفر» را که توسط جریان‌های چپ و راست «حزب توده»، «نیروی سوم» و غیره و غیره بافته شده، در محک نقد و داوری تاریخ قرار می‌دهد. این خط توسط نویسنده بیراهه پی گرفته می‌شود و او بی‌پروا و با وقاحت قلم چنان می‌تازد که در جا به جای کتاب خود، طبری امروز را «برده زندگی» و «آلت فعل» جمهوری اسلامی ایران وانمود می‌سازد.^۲

۳- **تخریب شخصیت طبری:** سومین محوری که توسط محافل فوق پی گرفته می‌شود، تخریب شخصیت طبری و ایراد انواع اتهامات ضد اخلاقی - با کینه‌ای عجیب و کم‌نظیر - به او است. در این عرصه، نویسنده «مجهول الهویه» بیراهه، که گویا دعوی مسلمانان نیز دارد (!؟)، واقعاً وقیح و بی‌پروا است و در مراعات حداقل نزاکت قلمی و اخلاق متعارف نقدنویسی در مانده! نویسنده فوق، افشاگری‌هایی که توسط طبری در کژراهه پیرامون سینمای اخلاقی رهبران حزب توده انجام شد، علیرغم سیره و روانشناسی طبری و صرفاً به دلیل اهمیت سیاسی آن در هشپاری نسل جوان چپ‌گرا صورت گرفت، دستاویز انواع اتهامات علیه طبری قرار داده است. واقعیت این است که سینمای اخلاقی رهبران جریان‌های

۱. آدینه - شماره ۳۶، صص ۱۴-۱۳.

۲. بیراهه، ص ۱۱۷.

راست و میانه و چپ، بنا به اسناد و مدارک موجود که در چارچوب موازین شرعی انتشار آن جایز نیست، عموماً آلوده است. اما در مورد طبری، چنین اتهاماتی در واقع ناشی از همان انفجار کینه جنون‌آمیز «مدعیان» است و لاغیر. در مورد ادعاهای اسکندری، که بنا به اسناد موجود، فساد اخلاقی او در مجموعه رهبران جریان‌ات سیاسی غرب‌گرای کشور نمود چشمگیر دارد، اتهامات علیه طبری در واقع بازتاب افشاگری‌های کژراهه است و این «دفاع» در لابلای خاطرات سیاسی او مشهود است. در مورد اتهاماتی که از سوی محفل سیاسی «سوسیال دمکرات» انشعابی از حزب توده عنوان می‌شود، توجه به نکات زیر ضروری است:

گروه فوق از نخستین ستاینندگان طبری در سالهای پس از شهریور ماه ۱۳۲۰ بود و در جریان انشعاب خود در تلاش برای جلب طبری نهایت تکریم و ستایش از او را مبذول داشت. آنان پس از عدم موفقیت در جذب طبری کینه شدیدی علیه او به دل گرفتند. معه‌ذا، اتهامات اخلاقی علیه طبری تأثیر وسیع نداشت و تنها بعدها بود که ساواک منحل‌ه، در چارچوب مقابله خود با حزب توده، کوشید تا از زبان یکی از کادرهای حزب توده (نصرت‌الله جهانشاه‌لو) شهرت طبری را از طریق اتهامات اخلاقی آماج قرار دهد.

در حقیقت، یکی از ویژگی‌ها و جاذبه‌های برجسته شخصیت طبری اخلاق ستوده‌ای بود که به آن شهرت داشت. این قضاوتی است که آشنایان دور و نزدیک او بر آن صحه می‌گذارند. طبری نه تنها در ظاهر با وقار، آرام و متین بود و در سخنگویی معتدل و سنجیده، و این همه جاذبه‌ای کم نیست، در درون نیز روحی فارغ از عقده و خودبینی و سرشار از انصاف و تواضع داشت. این سجایایی است که اطلاق آن به بسیاری از سردمداران مدعی در جریان‌ات رنگارنگ غرب‌گرایی ایران، با هر انگیزه سیاسی و در هر شرایطی، خلاف حرمت قلم است.

واپسین داوری

به هر روی، احسان طبری در نهم اردیبهشت ۱۳۶۸، در ۷۲ سالگی، درگذشت. روزنامه اطلاعات به این مناسبت چنین نوشت:

احسان طبری که پشتوانه تئوریک حزب توده و دیگر گروه‌های چپ در کشور ما و سایر کشورهای منطقه و جهان سوم بود درگذشته است. مدتی پیش طبری مهمان اطلاعات بود. محاسن سپید و نگاه آرام و آهنگ ملایم کلماتش که گاه شکسته می‌شد، نشانه‌هایی از وضعیت تازه او بود. برادران همراه می‌گفتند، حسابی

اهل عبادت و دعاست و بیشتر وقتش به مطالعه و نگارش می‌گذرد. آنچه به عنوان یک پیام به همراه نام طبری خواهد ماند این است که مارکسیسم نمی‌تواند انسانهای اهل نظر و عمیق را راضی و قانع کند. مارکسیسم نظریه‌ای است بیشتر متکی بر احساس، هر چند مدعی نظریه علمی باشد و علم را مثل برجسب همواره‌ای بر پیشانی داشته باشد.

تحول فکری اندیشمندان نام‌آوری مثل پوپر، لوکاج، روزه گارودی، ارنست فیشر و بالاخره احسان طبری حاکی است که مارکسیسم نظریه‌ای است برای همان دوران تند و پر احساس جوانی! به همین لحاظ مارکسیسم از ادبیات به عنوان پشتوانه و زرادخانه خود بهره گرفته و می‌گیرد. طبری با نگارش مقالات در دوره تحول زندگانش به جراحی مارکسیسم و نیز حزب توده از درون دست یازید و کژراهه را در هر دو بعد نظری و سیاسی و روشنی نشان داد. او مثل باغبانی بود که با دانش و شکیبایی نهالی را پرورد و سرانجام وقتی دید که درختش میوه تلخ بیار آورده است، خود تبر به دست گرفت و به جان درخت افتاد و از آن هیزمی ساخت برای گرم کردن اندیشه مذهبی و مذهب. روزی که جلال آل‌احمد بازوبند انتظامات حزب توده را از بازویش کند و به گوشه‌ای افکند و شرمزده از جمع توده‌ای‌ها گریخت و امروز که احسان طبری تسمه مارکسیسم را از ذهنیت خود برداشته است، می‌توان پذیرفت که در این کشور و در میان این مردم، مارکسیسم و گروه‌های چپ وابسته به همسایه شمالی ریشه‌ای و گستره‌ای نخواهند یافت. مرگ طبری نقطه پایانی بر جریان‌های تاریخی شده است. خدایش بیامرزد.^۱

علی‌اکبر کسمایی، نویسنده سرشناس، با عنوان «اشک تأثیری برای احسان طبری در سوگ او نوشت:

احسان طبری، آن انسان بری، دوران دیگری از زندگی معنوی خود را سپری ساخت و سفری دیگر کرد: سفری بی‌بازگشت....

احسان طبری رخت از این جهان پرکشید و به سوی جهان باقی شتافت: جهانی که دیر آن را شناخت ولی زود به سویش شتافت. گویی می‌خواست ناباوریه‌های دیرین را که از طبع و سرشتش نبود و در سرنوشتش رقم نخورده بود، با جان

سوخته و عمر افروخته خود جبران کند.^۱

آنچه آمد توصیف «برون» طبری بود. طبری در بازپسین سالهای زندگی، انسانی بود که پیش از هر چیز تألمات روحی او را می‌فشرده و در خلوت انس خود در پیشگاه معبودش زار می‌زد و رخصت وصل می‌طلبید و امید جبران مافات داشت. شاهدان گواهی می‌دهند که عبادت سحرگاهی او مدتها پیش از اذان صبح آغاز و تا سپیده فجر ادامه می‌یافت و بارها و بارها - بی‌آنکه هیچ شائبه ریا در کار باشد - قطرات اشک بر گونه‌های چروکیده و محاسن سپیدش دیده شد. این از والایی روح طبری بود و مجالی که خداوند برای بازگشت به او داده بود، مجالی که مشیت پروردگاری بر آن نیست تا برای همه‌کس فراهم شود.

فهرست اعلام

- آ.آ
 آبادان / ۲۱۲, ۵۴۲, ۵۷۴, ۵۷۶, ۱۰۷۳
 آباکومف / ۸۲۲
 آبی زاده ← بالاش
 آتشبار (نشریه) / ۵۳۱, ۵۳۳
 آتن / ۷۵۴
 آثار فلسفی پلخانف (چاپ شوروی) / ۷
 آثار منتخبه لنین (کتاب) / ۵۷, ۱۰۴, ۲۵۲
 ۲۹۷, ۳۲۰, ۳۳۹
 آخرین علاج (نشریه) / ۵۳۳
 آخرین نبرد (نشریه) / ۵۳۳
 آخن / ۲۱۳
 آخوندوف / ۹۲, ۸۲۴
 آدمیت، فریدون / ۱۱۲۳
 آدینه (مجله) / ۱۱۳۱, ۱۱۳۴, ۱۱۳۵, ۱۱۳۷
 آذر (نشریه) / ۵۳۳, ۵۳۴
 آذر، عبدالرضا (سرهنگ) / ۶۸۹
 آذراوغلی / ۱۵۰, ۱۷۷, ۱۷۸, ۲۰۰
 آذربایجان (نشریه) / ۵۳۵
 آذربایجان دمکرات (نشریه) / ۵۳۴
 آذربایجان شرقی / ۴۵۸, ۵۸۴
- آذربایجان شوروی / ۹۱, ۱۷۷, ۱۹۱, ۱۹۳, ۱۹۴,
 ۱۹۵, ۱۹۷, ۲۶۹, ۲۷۰, ۳۷۹, ۳۹۳, ۴۲۴, ۶۴۷,
 ۸۱۶, ۸۲۳, ۸۲۶, ۸۳۱, ۸۶۴, ۸۷۲, ۸۷۴, ۹۰۲,
 ۹۱۶, ۱۰۱۹, ۱۰۲۰, ۱۰۳۲, ۱۱۰۵, ۱۱۰۶
 آذربایجان غربی / ۴۵۸, ۴۸۶
 آذربایجان / ۶۸, ۷۰, ۷۳, ۸۷, ۹۱, ۹۲, ۹۴, ۹۹,
 ۱۰۷, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۲۷, ۱۳۲, ۱۳۵, ۱۴۹,
 ۱۵۴, ۱۶۳, ۱۶۴, ۱۶۵, ۱۶۶, ۱۶۷, ۱۹۱, ۱۹۴,
 ۱۹۵, ۱۹۷, ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۰۷, ۲۰۹, ۲۱۶, ۲۱۸,
 ۲۳۱, ۳۷۹, ۳۸۰, ۴۲۴, ۴۲۵, ۴۷۲, ۴۷۳, ۵۳۴,
 ۵۷۴, ۶۰۰, ۶۰۲, ۶۳۷, ۶۴۰, ۶۸۹, ۶۹۰, ۷۶۶,
 ۸۰۱, ۸۰۳, ۸۲۳, ۸۷۲, ۹۱۳, ۱۰۱۷, ۱۰۱۹,
 ۱۰۲۴, ۱۰۲۵, ۱۰۳۱, ۱۰۳۲, ۱۰۳۹, ۱۰۴۳,
 ۱۰۵۵, ۱۰۷۲, ۱۱۰۶, ۱۱۲۴
 آذرخانم / ۲۱۲
 آذرخش (نشریه دانش‌آموزی) / ۲۱۶, ۵۳۶, ۵۳۷,
 ۷۳۱, ۷۳۳
 آذرخش نو (نشریه) / ۵۳۷, ۷۱۷, ۷۳۴, ۷۳۵,
 ۷۳۸
 آذرفر، حسن (سرهنگ) / ۸۳, ۶۹۳
 آذرلی / ۹۱

آسیا / ۳۰، ۶۶، ۹۱، ۲۷۲، ۲۸۹، ۲۹۸، ۵۵۸، ۷۲۹، ۶۸۵	آذرنگ، محمدسعید (جوادی) / ۲۳۷، ۶۶۴، ۸۴۴، ۸۳۹، ۸۳۷، ۶۷۷
آسیای میانه / ۲۶۸ آشوری، داریوش / ۱۳ آشوری، نوذر / ۵۳۲	آذرنور، فریدون / ۱۴۶، ۱۷۲، ۱۷۴، ۲۳۷، ۸۷۶، ۸۹۸، ۹۰۷، ۹۱۲، ۹۳۱، ۹۹۴، ۹۹۷، ۱۰۰۴
آفریقا / ۳۶، ۲۶۳، ۲۸۹، ۶۸۵، ۷۲۹ آفریقای امروز (نشریه) / ۲۷۴، ۸۲۸ آقبکوف، ژرژ / ۳۶۰، ۳۶۱، ۶۶۱ آقازاده، کامران / ۶۳۷	آذری / ۱۷۸ آذری، عباس / ۶۴ آذری، علی / ۷۹، ۶۶۰ آراگون (شاعر) / ۱۱۱۷
آفانسیف، ویکتور / ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۱۱۱۳ آقایف / ۲۷۴، ۳۱۵، ۸۲۸ آقای کشکوئی، عطاء حسن / ۴۸ آکادمی علوم اجتماعی شوروی / ۴۷۳ آکادمی هنری فلورانس / ۲۱۳ آکسن، هرمان / ۱۵۸، ۸۲۷	آرداشس آوانسیان (اردشیر) / ۷۰، ۹۱، ۹۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۳۷، ۵۳۰، ۵۶۶، ۶۱۹، ۷۰۹، ۸۳۸، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۷۷، ۸۸۴، ۸۸۸، ۹۰۷، ۹۱۰، ۹۹۸، ۱۰۲۱، ۱۰۵۷
آگاهی، عبدالحسین / ۲۳۶، ۵۰۶، ۵۱۳، ۵۴۵، ۷۲۲ آل‌احمد، جلال / ۱۱۲، ۱۱۴، ۵۳۰، ۶۲۵، ۷۷۷ ۷۷۸، ۷۸۰، ۸۵۹، ۱۱۳۹ آلبانی / ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۷، ۳۲۵، ۸۲۳ آلتوسر / ۲۰ آلما (خانم) / ۷۶۴	آرزومانیان (پروفسور) / ۱۰۹۸ آرمان (نشریه) / ۴۳، ۱۰۸، ۲۶۹، ۳۱۸، ۳۲۵، ۵۳۵، ۵۳۷، ۶۵۰، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۷، ۱۱۲۸، ۱۰۶۹ آریان‌پور، امیرحسین / ۲۱۴ آزاد ملت (نشریه) / ۵۳۴ آزاد، عبدالقدیر / ۳۴۸
آلمان شرقی / ۱۱۷، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۷، ۵۱۳، ۵۲۲، ۵۷۰، ۵۷۲، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۷۴، ۷۰۶، ۷۱۲، ۷۵۵، ۷۶۲، ۸۲۴، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۴۳، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۷۴، ۸۹۰، ۸۹۵، ۸۹۸، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۱۰۱	آزادگر، محمد / ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۶۰، ۸۶۶، ۹۰۷، ۹۱۹، ۹۳۰، ۹۵۷، ۹۹۷ آزموده (سرلشگر) / ۱۳۴ آژند، یعقوب / ۶۱۲، ۶۱۴ آستارا / ۱۹۰، ۱۹۲، ۴۹۵، ۶۳۷، ۸۰۳، ۸۳۱، ۱۰۳۱
آلمان غربی / ۵۶، ۲۰۶، ۲۰۸، ۵۱۴، ۵۸۸، ۶۴۵	آسیا (مجله) / ۲۷۴، ۸۲۸

آمریکانا (کتاب) / ۲۵۰	۸۸۷, ۸۲۴, ۷۱۲, ۶۶۵, ۶۵۱, ۶۵۰, ۶۴۹
آمریکای شمالی / ۱۷, ۵۲, ۵۵, ۲۵۷	۱۱۱۶, ۱۰۰۳, ۱۰۰۲, ۹۹۷, ۸۸۹
آمریکای لاتین / ۱۲, ۱۳, ۱۷, ۱۸, ۲۰, ۳۴, ۳۶	آلمان / ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۲۹, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۵۶
۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۸, ۲۶۷, ۲۷۱	۶۳, ۷۳, ۹۳, ۹۵, ۱۰۴, ۱۰۹, ۱۱۱, ۱۷۵
۳۰۴, ۶۶۳, ۶۸۵, ۷۲۶, ۷۲۹, ۷۸۶, ۸۲۱, ۹۹۲	۱۷۸, ۱۷۹, ۱۸۸, ۲۰۸, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۵۸
آموزش و پرورش در هندوستان (کتاب) / ۸۶۱	۲۶۹, ۲۹۸, ۷۰۶, ۷۵۵, ۷۸۳, ۸۲۴, ۸۴۳
آندروپوف، یوری / ۲۵, ۹۲, ۸۱۶, ۸۲۲	۹۶۶, ۱۰۹۷, ۱۱۰۳, ۱۱۲۵
آندریف / ۲۶۷	آمریکا / ۱, ۲, ۱۲, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۳۰
آنکارا / ۲۰۸, ۶۵۱	۳۸, ۴۵, ۵۰, ۵۱, ۵۵, ۵۶, ۶۴, ۶۵, ۶۶
آنگولا / ۲۶۷, ۲۷۰, ۷۲۶	۶۷, ۶۸, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۸۰, ۸۳
آوانسیان، آرسن (اسم شخص) / ۱۰۲۹	۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۹۵, ۱۱۰, ۱۲۰, ۱۲۱
آوانسیان، گاگیک / ۲۱۲, ۲۳۷, ۴۶۳, ۴۷۹, ۶۱۹	۱۲۶, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۸, ۱۵۸
۸۳۵, ۸۳۷, ۸۴۱, ۸۴۲, ۱۰۴۳	۱۶۴, ۱۶۵, ۱۶۶, ۱۶۹, ۲۰۵, ۲۰۶, ۲۱۹
آورتورخانوف / ۸	۲۲۷, ۲۳۱, ۲۴۴, ۲۶۵, ۲۷۷, ۲۸۹, ۲۹۳
آوینی، مرتضی / ۳۷	۲۹۴, ۲۹۸, ۳۰۱, ۳۰۶, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۱۰
آیت، حسن / ۳۴۹	۳۱۳, ۳۱۶, ۳۲۶, ۳۲۷, ۳۴۵, ۳۴۸, ۳۵۱
آیرم، محمدحسین (سرلشکر) / ۶۴	۳۵۲, ۳۵۶, ۳۶۶, ۳۶۸, ۳۷۱, ۳۷۹, ۳۸۳
آیندگان (نشریه) / ۵۳۲, ۷۱۱	۴۰۳, ۴۰۶, ۴۹۲, ۵۶۰, ۵۶۱, ۶۱۲, ۶۱۴
آینده (نشریه) / ۵۳۵, ۶۵۰, ۷۱۲	۶۱۶, ۶۴۵, ۶۵۰, ۶۵۱, ۶۵۸, ۶۶۷, ۶۸۳
ئوگیساریو (سازمان جوانان پولیساریو صحرای غربی) / ۷۲۶	۶۹۰, ۷۰۹, ۷۱۲, ۷۲۵, ۷۲۷, ۷۲۸, ۷۲۹
آبتهاج، هوشنگ (سایه) / ۷۷۷, ۷۶۴, ۷۷۹	۷۳۴, ۷۵۳, ۷۶۹, ۷۸۶, ۷۹۳, ۷۹۷, ۸۰۴
ابراهیم‌زاده، ابراهیم / ۲۰۱	۸۱۷, ۸۱۸, ۸۱۹, ۸۲۰, ۸۲۷, ۸۳۱, ۸۴۵
ابراهیموف، ت. ا. (شاهین) / ۶۶۰	۸۶۱, ۸۶۳, ۸۹۶, ۹۵۵, ۹۵۹, ۹۹۶, ۱۰۰۳
ابراهیمی، انوشیروان / ۳, ۱۵۵, ۱۵۹, ۱۸۲, ۱۸۶	۱۱۰۸, ۱۱۰۹, ۱۰۱۱, ۱۰۲۰, ۱۰۲۲
۱۸۷, ۱۸۸, ۱۹۱, ۱۹۶, ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۰۷, ۲۰۹	۱۰۲۴, ۱۰۲۶, ۱۰۳۷, ۱۰۵۸, ۱۰۶۷
۲۱۶, ۲۲۲, ۲۲۸, ۲۲۹, ۲۳۵, ۲۴۰, ۴۸۶, ۶۴۰	۱۰۶۸, ۱۰۷۲, ۱۰۷۸, ۱۰۸۰, ۱۰۸۱
۶۴۱, ۶۴۷, ۷۹۶, ۸۲۳, ۸۲۴, ۸۶۵, ۱۰۱۹	۱۰۸۴, ۱۰۸۵, ۱۰۸۶, ۱۰۹۰, ۱۰۹۲
۱۰۳۰, ۱۰۳۳, ۱۰۳۹, ۱۰۴۳, ۱۱۰۶	۱۰۹۵, ۱۰۹۹, ۱۱۰۷, ۱۱۰۸, ۱۱۰۹
	۱۱۲۰, ۱۱۲۴, ۱۱۲۹

اتحادیه اسلام سرخ / ۳۰۰	ابلوچ، علی / ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۵، ۸۴۸
اتحادیه باربران بندر انزلی / ۹۵	۸۹۰، ۸۶۵
اتحادیه بانکها / ۵۸۱	ابن فضلان / ۷۵۴
اتحادیه بین‌المللی جوانان سوسیالیست / ۷۰۶	ابوترابیان، حسین / ۳۶۰
اتحادیه بین‌المللی دانشجویان / ۲۰۴، ۳۱۲، ۵۶۰،	اپریم، اسحاق (دکتر) / ۱۱۳، ۱۶۷، ۱۶۸
۷۲۵، ۷۲۴، ۷۱۲، ۷۱۱، ۷۰۹، ۷۰۸، ۶۵۰، ۵۶۶	اتحاد (نشریه) / ۵۳۷، ۵۸۶، ۷۲۱
۷۲۸، ۷۲۹، ۷۶۸، ۸۷۴	اتحاد اسلام (سارکات اسلام) / ۳۰۱، ۳۰۰
اتحادیه تجار مسلمان / ۳۰۰	اتحاد جوانان سوسیالیست / ۲۳
اتحادیه خلق / ۳۰۰	اتحاد خلق (سارکات راکجات) / ۳۰۱
اتحادیه دانشجویان دانشگاه تهران / ۵۶۰	اتحاد دانشجویان مسلمان خارج کشور
اتحادیه دانشجویان دانشگاه‌های نیکاراگوئه / ۷۲۶	(نشریه) / ۹۵۴
اتحادیه دمکراتیک مردم ایران / ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰،	اتحاد دمکراتیک مردم ایران / ۴، ۲۳۰، ۵۳۷،
۷۷۱، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵	۵۹۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۶۸، ۷۷۵، ۷۷۶
اتحادیه دهقانان وابسته به حزب توده ایران / ۶۰۰	اتحاد دمکراتیک / ۲۱۴، ۴۶۳
اتحادیه زنان مسیحی (WCTU) / ۷۵۴	اتحاد شوروی / ۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۵۱، ۶۷،
اتحادیه سوسیال دمکرات / ۳۰۰	۸۹، ۱۱۰، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۹۶، ۲۶۴،
اتحادیه عمومی دانشجویان فلسطین	۲۶۵، ۳۰۵، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۷۱، ۶۷۴، ۶۸۷،
(GUPS) / ۷۲۶	۶۹۲، ۷۰۸، ۷۳۸، ۷۸۳، ۸۰۱، ۸۱۰، ۸۱۵،
اتحادیه کمونیستها / ۳۸۳	۸۱۶، ۸۲۰، ۸۲۳، ۱۰۰۳، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳،
اتحادیه کمونیست‌های یوگسلاوی / ۳۵	۱۰۳۲، ۱۰۴۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۵، ۱۰۶۳،
اتحادیه ملی دانشجویان عراق (NUIS) / ۷۲۵	۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۸۰،
اتحادیه‌های دولتی (امکا) / ۵۷۶	۱۰۸۴، ۱۱۰۸
اتحادیه‌های کارگری / ۴۰، ۴۱، ۷۶، ۱۰۰، ۱۰۳،	اتحاد مردم (نشریه) / ۵۲۵، ۵۳۷، ۵۳۸،
۱۶۳	۵۴۴، ۷۶۹، ۷۷۳، ۷۷۵
اتریش / ۱۳۰، ۲۰۶، ۱۰۹۶	اتحاد ملی بومیان (جاوه) / ۳۰۰
اتیوپی / ۳۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۸۱، ۵۶۱، ۶۸۵، ۶۸۶،	اتحادیه دانشجویان دانشگاه‌های
۶۸۷، ۷۲۷	السالوادور / ۷۲۶
احمدزاده، عباد / ۶۰	اتحادیه IUS / ۷۲۷
احمدزاده، مسعود / ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰	اتحادیه WFDY (ووف دی) / ۷۲۷

- احمدی (دکتر) / ۲۱۲
 احمدی، حمید (ناخدا انور) / ۲۱، ۸۶۶، ۸۹۵، ۸۹۶، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳
 ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۶۳، ۹۹۸، ۱۰۰۴
 احمدی، عبدالرحیم / ۴۹۵، ۵۴۱، ۷۷۷
 اخگر، مسعود / ۱۸۷، ۲۳۶، ۴۶۲، ۵۰۵
 ۵۱۳، ۸۳۳، ۸۳۵
 اخوان ثالث، مهدی / ۲۹۵
 اداره صنایع مستظرفه / ۵۱۳
 اداره بازرگانی شوروی / ۱۰۵۷، ۱۰۵۸
 ادیب سلطانی، شمس‌الدین / ۷۷۷
 اراک / ۵۷۲، ۵۸۴، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۲
 ارانی، تقی / ۶۳، ۶۴، ۹۱، ۱۲۱، ۱۶۰، ۱۶۱
 ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۵۹، ۶۶۲، ۷۵۹، ۹۵۸، ۱۰۴۹
 ۱۰۹۷
 ارتدکس / ۱۴، ۱۹، ۲۵، ۵۰، ۳۸۴، ۶۵۸
 ۷۹۴، ۹۴۶، ۱۱۱۸
 ارتش جمهوری اسلامی ایران / ۱۰۷۷
 ارتش رایش سوم / ۱۱۱
 ارتش سرخ شوروی / ۵۶، ۶۶، ۶۷، ۶۸
 ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۲۵۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۶۳۷
 ۶۶۱، ۷۸۵، ۸۰۳، ۸۱۰، ۱۰۳۱، ۱۰۴۹
 ۱۰۸۵، ۱۰۸۶
 ارتش ملی آذربایجان / ۵۷۰
 ارتی پونوف، مال خازایوانوویچ / ۸۰۸
 اردبیل / ۱۹۱، ۱۹۲، ۴۹۵
 اردبیلی، محمدرضا / ۲۰۹
 اردبیلیان، لطفعلی / ۱۹۹
 اردن / ۷۲۵، ۹۵۵
 اردوی صلح (نشریه) / ۵۳۳
 ارژونیکیدزه، سرگو / ۶۲، ۵۵۸
 ارسطو (فیلسوف یونانی) / ۷۵۴
 ارسنجانی، حسن / ۸۰
 ارض پیما، قاسم / ۶۰
 ارگانی، عبدالله / ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۹، ۲۳۸، ۲۳۹
 ۴۵۶، ۴۹۶، ۵۵۵، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۴، ۷۱۵
 ارمنستان شوروی / ۱۸۷، ۲۳۷، ۸۳۱، ۸۶۴
 اروپا / ۱۲، ۱۳، ۲۰، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱
 ۴۲، ۴۳، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۸۵، ۱۱۱، ۱۶۰، ۱۶۴
 ۱۷۷، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۴۴، ۲۵۶، ۲۹۶، ۳۰۹، ۳۱۰
 ۳۵۳، ۳۸۵، ۳۹۰، ۳۹۳، ۵۵۹، ۶۰۸، ۶۰۹
 ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۸۴، ۶۸۷، ۷۱۲، ۷۱۵، ۷۲۸، ۷۲۹
 ۷۳۰، ۷۵۴، ۷۵۸، ۷۶۰، ۷۶۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۸۷۴
 ۸۸۷، ۹۰۵، ۱۰۰۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۳، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷
 ۱۱۰۰، ۱۱۱۲، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷
 ۱۱۲۹، ۱۱۳۴
 اروپای باختری / ۸۶، ۹۳، ۱۵۲
 اروپای جنوبی / ۶۵۶
 اروپای شرقی / ۲، ۲۵، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۵۶
 ۶۷، ۶۸، ۸۴، ۱۴۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۹۸
 ۳۸۰، ۵۲۲، ۵۴۱، ۵۶۰، ۵۷۱، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۸۷
 ۷۵۴، ۷۸۳، ۸۳۰، ۸۹۰، ۹۹۶، ۱۰۰۲، ۱۰۱۲
 ۱۱۲۵
 اروپای غربی / ۶، ۷، ۱۷، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰
 ۴۱، ۴۹، ۵۵، ۵۸، ۶۶، ۸۴، ۸۶، ۱۰۵، ۱۴۸، ۱۵۵
 ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۵۷
 ۲۶۵، ۲۸۱، ۲۸۹، ۳۱۳، ۳۷۰، ۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۳
 ۵۲۸، ۵۳۵، ۵۴۲، ۵۵۸، ۵۶۲، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۴۵

اسدالله اوف، الله‌وردی میبا لاوغللی / ۸۰۸	۶۸۳، ۶۷۴، ۶۶۶، ۶۵۸، ۶۵۷، ۶۵۶، ۶۴۹
اسدی، ابوالقاسم / ۹۴، ۹۹	۷۰۵، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۵، ۷۵۳، ۷۵۵
اسدی، خسرو / ۲۶۷، ۵۰۵	۸۱۹، ۸۲۱، ۸۲۴، ۸۳۱، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۸۹
اسدی، هوشنگ / ۵۱۶، ۵۴۵	۸۹۸، ۹۲۲، ۹۹۶، ۹۹۷، ۱۰۰۲، ۱۰۱۰
اسرائیل / ۳۶۶، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۱۲۰	۱۰۱۱، ۱۱۱۳
اسرار مرگ استالین (کتاب) / ۸	اروپای مرکزی / ۴۱
اسفندیاری، ثریا / ۷۸	اروگوئه / ۵۶، ۷۲۶
اسفندیاری، عباسقلی (محتشم‌السلطنه) / ۷۶۱	ارومیه (نشریه) / ۵۳۴
اسفندیاری، علی (یوشیج، نیما) / ۹۱، ۵۳۰، ۱۱۱۶	ارومیه / ۲۰۹، ۵۳۴
اسکافی، ع. / ۵۳۳	از انشعاب تا کودتا (کتاب) / ۱۲۳
اسکندانی، محمد (سرگرد) / ۷۲، ۶۸۹	ازبکستان / ۱۹۰
اسکندر میرزا / ۹۲	ازمیر / ۲۰۸، ۶۵۱
اسکندری بیات، زهره / ۵۳۳	اسپانیا / ۲۳، ۳۱، ۳۸، ۴۹، ۵۳، ۳۲۵، ۳۶۰
اسکندری، ایرج میرزا / ۹۰	۷۲۶، ۶۵۶
اسکندری، ایرج / ۳، ۴، ۷۰، ۷۱، ۸۲، ۹۴، ۷۹	اسپهانی، احمد / ۵۴۱
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸	استالین (جوگاشوویلی)، جوزف
۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳	ویساریونویچ / ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴
۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۹	۲۰، ۳۴، ۶۳، ۶۶، ۸۸، ۹۵، ۱۰۹، ۱۱۰
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰	۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۹۰
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۴	۲۰۳، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۸، ۳۰۱، ۳۵۵، ۵۵۹
۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۵، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۴۶، ۳۵۲، ۵۳۰	۵۶۰، ۵۹۹، ۶۱۱، ۶۱۶، ۶۸۳، ۷۹۴، ۸۲۱
۵۳۳، ۶۶۵، ۶۶۶، ۵۶۷، ۶۴۷، ۷۶۱، ۸۱۹، ۸۳۴	۸۲۲، ۸۲۴، ۸۲۵، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۵۰
۸۶۴، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۶، ۸۹۸، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۵۴	۱۰۶۴، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۳، ۱۱۲۸
۹۹۷، ۱۰۰۱، ۱۰۲۵، ۱۰۹۴، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷	استالین‌گراد / ۷۲، ۷۳، ۱۱۱، ۵۷۴
۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳	استانبول / ۲۰۸، ۶۵۱
۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹	استبداد شرقی (کتاب) / ۶۱۰
۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۲۳، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲	استبداد صغیر / ۶۱، ۱۰۹۶
۱۱۳۳، ۱۱۳۶، ۱۱۳۸	استکهلم / ۶۶۳
اسکندری، زهرا / ۷۵۷، ۷۵۸	اسدآبادی، سیدجمال‌الدین / ۳۰۰

- اسکندری، سلیمان میرزا (محسن) / ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۵، ۳۹۲، ۵۲۹، ۷۵۷، ۷۵۹، ۷۶۲، ۷۶۶، ۸۰۸، ۹۸۹، ۱۰۶۶، ۱۰۲۵
- اسکندری، عباس میرزا / ۱۰۹۷
- اسکندری، عباس / ۵۲۹، ۹۴، ۹۹، ۱۷۶، ۵۲۹
- اسکندری، محمد طاهر میرزا / ۱۰۹۶
- اسکندری، یحیی میرزا / ۱۰۹۶، ۶۱، ۹۲، ۱۰۹۶
- اسکو / ۶۳۷
- اسکوئی، جواد / ۳۷۸
- اسکوئی، دیهیم (خانم) / ۷۷۷
- اسماعیل، عبدالفتاح / ۲۸۱
- اسمنی، محمد / ۸۶۶، ۶۴۱، ۶۴۰، ۲۳۸
- اسمیرنف / ۱۰۹۷
- اسناد و اعلامیه‌های حزب توده ایران (کتاب) / ۳۸۲، ۳۵۰، ۳۴۷
- اسناد و دیدگاه‌ها (کتاب) / ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۵۶، ۲۷۲، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۶۲، ۳۷۶، ۳۹۸، ۴۲۶
- اسنو، ادگار / ۱۴
- اشتاین بک، جان / ۱۱۱۶
- اشتوتگارت / ۷۵۵
- اشرف‌زاده، رضا / ۲۱۶
- اشرفی، آقامیرسید / ۱۱۵
- اشرفی، محسن / ۶۵۹
- اشک تأثیری برای احسان طبری (کتاب) / ۱۱۳۹
- اشکانی / ۱۱۱۹
- اصحاب یمین، مسعود / ۸۵۱، ۸۳۳
- اصفهان / ۷۰، ۷۹، ۹۱، ۹۲، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵
- اصلاحات ارضی / ۱۰۶۷، ۶۱۴، ۶۱۳، ۶۱۲
- اصلان‌زاده، منصور / ۲۱۸، ۲۰۹، ۲۰۸
- اصلانی، نصرالله (کامران قزوینی) [آقایف] / ۶۲، ۶۳، ۹۱، ۵۵۹، ۶۶۱، ۶۸۸
- اصول فلسفه مارکسیسم (کتاب) / ۱۱۱۳
- اطریش / ۶۵۱، ۶۴۵
- اعتراضیون / ۹۲۱
- اعتمادزاده، محمود (به‌آذین) / ۲۱۴، ۲۳۰، ۲۳۳
- ۲۳۷، ۷۴۰، ۷۶۸، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۸
- اعزازی، نصرت‌الله / ۱۰۸
- اعلامی، شهناز / ۱۰۲۵، ۷۶۱، ۵۶۶
- افتخاری، یوسف / ۹۱، ۱۲۷، ۱۶۰، ۱۷۲، ۵۷۴
- افخمی، مهناز / ۷۵۷
- افرا، اکبر (نام مستعار احمد) / ۷۸۱، ۸۹۵، ۸۹۶
- افسانه طلاهای ایران (کتاب) / ۳۷۶، ۲۹۶
- افضل، ابراهیم / ۵۳۳
- افضلی، بهرام (نام مستعار آرش) / ۸۳، ۲۸۲، ۶۹۳، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۳۸
- افطسی (سرهنگ) / ۱۲۸
- افغانستان / ۲۵، ۳۳، ۳۶، ۸۶، ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۱، ۳۲۵، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۷۶، ۴۹۲، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۷۱، ۶۸۷، ۷۲۷، ۷۸۵، ۷۸۶، ۸۱۵، ۸۲۳، ۸۲۵، ۸۳۹، ۸۴۳، ۸۷۴، ۸۹۰، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۶۰، ۹۹۷

- ۹۹۸، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۱۱، ۱۰۶۸، ۱۰۷۷، امراهی، صابر / ۲۰۰
 ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۹۲، ۱۱۰۵، ۱۱۰۷، امید (مجله) / ۳۲۴
 افق آریا (نشریه) / ۵۳۲، امید فردا (نشریه) / ۵۳۷، ۷۱۳، ۷۱۷
 افکار، جهانگیر / ۱۱۵، ۱۱۹، امیر تیموری / ۵۰۵
 اقبال / ۸۰، ۱۲۶، امیرابراهیمی، سهیلا / ۷۸۱
 اقبال، منوچهر / ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۱۰۰، امیرانی، علی اصغر / ۳۱۸
 اقتصاد اسلامی از دیدگاه آیت‌الله امیرخسروی، بابک (خسرو) / ۷۴، ۱۴۶، ۱۵۰
 سید محمود طالقانی (کتاب) / ۲۸۷، ۱۷۴، ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۳۶، ۴۶۳، ۴۹۸، ۵۰۵
 اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری (کتاب) / ۵۰۶، ۵۱۴، ۵۶۶، ۶۵۰، ۷۱۱، ۷۲۸، ۷۷۷، ۸۶۷، ۸۸۸
 اقیانوس هند / ۷۲۸، ۹۲۴، ۹۲۰، ۹۱۲، ۹۰۷، ۸۹۹، ۸۹۸، ۸۹۰، ۸۸۹
 اکبر و ضد اکبر (کتاب) / ۳۷۶، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۸، ۹۴۵، ۹۶۱، ۹۹۴، ۹۹۷، ۹۹۸
 الجزایر / ۱۴۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۴، ۵۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴
 الر براودر، م. / ۱۸، امیرخیزی، علی / ۹۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۶
 ال‌سالوادور / ۲۷۱، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۷، ۱۰۹۸
 المپیک مسکو / ۵۶۵، امیرعلائی، شمس‌الدین / ۱۴۸
 المنیر (مجله) / ۳۰۰، امینی (سرتیپ) / ۱۴۸
 الموتی، ضیاء / ۶۴، ۱۰۸، ۱۶۳، ۴۲۶، امینی، علی / ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۱۱۲، ۳۱۴، ۱۰۹۷
 الموتی، نورالدین / ۷۳، ۹۴، ۱۰۵، ۱۰۷، امینی، محمد / ۶۳۹
 الهام ← گنادی بیچکوفک / ۸۳۷، ۸۳۹، ۸۴۲، ان.کا.ود. (سازمان اطلاعاتی شوروی) / ۷۹۴
 الیانسگی، ایگور / ۷۰۷، انتشارات آکادمی علوم اتحاد شوروی - انستیتوی
 انتشارات آینه زن / ۵۲۷، فلسفه / ۲۷
 امارات عربی / ۲۰۷، ۲۰۹، انتشارات ابوریحان / ۲۶۷، ۵۲۷، ۵۸۷
 امام علی (ع) / ۲۲۶، ۷۹۶، ۸۱۳، انتشارات اطلاعات / ۶۵، ۶۵۹
 امامزاده عبدالله / ۱۲۱، ۱۲۲، انتشارات امیرکبیر / ۸، ۶۴، ۳۸۵، ۴۹۶، ۵۲۸
 اماموردی، حسن / ۱۱۵، ۶۱۴، ۷۵۵، ۱۰۹۵، ۱۱۱۲، ۱۱۲۳
 امتیاز نفت شمال / ۷۲، ۸۷، ۹۶، ۹۸، ۱۰۶، انتشارات پازنگ / ۳۷۹
 ۱۰۷، ۱۳۸، ۱۶۴، ۱۰۲۲، ۱۰۲۴، ۱۰۳۱، انتشارات پروگرس مسکو / ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶
 ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۶۷، ۱۰۷۲، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۱۳، ۶۷۸، ۳۲۰، ۲۳، ۱۸

- انتشارات پویش / ۳۱۵
 انتشارات پیام / ۳۶۰
 انتشارات پیک ایران / ۱۱۱۸
 انتشارات توده / ۱۷، ۶۶، ۹۵، ۹۸، ۱۰۲، ۲۹۳، ۳۲۳، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۸۵، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۶۴، ۵۸۷
 انتشارات توده / ۱۰۸، ۱۲۹، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۲
 انتشارات حزب توده / ۱۰۸، ۱۲۹، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۲
 انتشارات نشر بین الملل / ۲۹۸
 انتشارات نشر تندر / ۲۶۸
 انتشارات نشر دانش / ۳۱۶
 انتشارات نشر درفک / ۵۲، ۵۴
 انتشارات نشر دوران / ۲۶۰
 انتشارات نشر گسترده / ۶۱۲
 انتشارات نشر گفتار / ۳۶۰
 انتشارات نشر گونش / ۶۶۰
 انتشارات نشر نی / ۵۵
 انتشارات یاشار / ۵۵
 انتشارات اخگر و پیک ایران / ۲۶۷
 انتشارات سرویس انگلستان / ۱۳، ۴۸، ۶۵، ۶۶، ۸۴، ۳۵۸، ۳۶۰، ۶۶۰، ۷۰۹، ۱۰۰۲، ۱۰۲۱
 انتشارات سرویس انگلستان (MI-5) / ۶۵۹
 انتشارات سرویس انگلستان (MT-6) / ۳۱۰، ۸۳۷
 انجمن آدمیت / ۹۲
 انجمن آذربایجانیه‌های تهران / ۴۶۸
 انجمن پرورش (قزوین) / ۹۱
 انجمن حجتیه / ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۸، ۳۷۸، ۴۰۵، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴
 انجمن حقوقدانان ایرانی / ۳۴۵
 انجمن حقوقدانان دمکرات ایران / ۷۰۴
 انجمن روابط فرهنگی ایران - شوروی / ۷۷۶
 انجمن کمک به دهقانان ایران / ۶۰۰
 انتشارات حیدر بابا / ۲۶۷
 انتشارات خاور / ۳۰۱
 انتشارات خوارزمی / ۶۰۹
 انتشارات رازی / ۹۲
 انتشارات رسا / ۳۰۹
 انتشارات روزبه / ۲۶۷، ۷۰۷
 انتشارات رهاورد / ۵۲۷
 انتشارات سازمان جوانان توده / ۶۸۶
 انتشارات سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران / ۶۱۶
 انتشارات شرق / ۷۵۴
 انتشارات صدرا / ۷۹۳
 انتشارات علم / ۹۵
 انتشارات علمی / ۸۹۸، ۱۱۳۱
 انتشارات فدائیان اکثریت / ۲۶
 انتشارات مؤسسه تحقیقاتی راین / ۶۶۰

- انجمن محمدیه / ۳۰۰
انجمن همبستگی اتحادیه‌ها و شوراهای
کارگری / ۷۰۴
انجمن همبستگی کارگران و زحمتکشان
ایران / ۵۷۸، ۵۹۳
انجمن‌های غیبی اجتماعیون عامیون /
۱۱۲۳
اندونزی / ۳۸، ۴۶، ۱۵۱، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱،
۶۸۶، ۱۱۱۲
انستیتو گوته تهران (انجمن ایران و آلمان
غربی) / ۷۷۸
انستیتوی ادبیات / ۲۰۰
انستیتوی اقتصاد جهانی / ۵۷۱
انستیتوی پژوهش‌های صلح جهانی / ۷۸۶
انستیتوی پژوهش‌های صلح کانادا / ۷۸۶
انستیتوی پژوهش‌های کارگری / ۱۸
انستیتوی تاریخ آذربایجان شوروی / ۱۹۹
انستیتوی خاورشناسی آذربایجان / ۲۰۰،
۲۰۱
انستیتوی روابط بین‌الملل - وابسته به
وزارت خارجه شوروی / ۸۲۶
انستیتوی روابط بین‌المللی / ۱۱۱۳
انستیتوی زبان‌شناسی و ادبیات / ۲۰۰
انستیتوی شرق‌شناسی مسکو / ۸۲۷
انستیتوی فلسفه آکادمی علوم شوروی /
۳۳۹
انستیتوی فلسفه شرق دور / ۵۷۱
انصاری، صادق / ۱۱۵، ۱۱۹، ۴۷۳، ۶۰۰،
۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۲۶، ۹۰۹
- انصاری، صفر / ۲۳۷
انقلاب آذر، خلیل / ۵۳۴
انقلاب اسلامی ایران / ۲، ۳، ۴، ۱۳، ۴۷، ۴۸، ۵۴،
۶۰، ۶۱، ۶۹، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۸،
۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹،
۱۲۰، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹،
۱۷۷، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۰،
۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳،
۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۰، ۲۷۲،
۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱،
۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۴،
۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸،
۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۴،
۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸،
۴۲۰، ۴۲۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۹، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۹۶،
۴۹۷، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۳۶، ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳،
۵۶۷، ۵۷۳، ۶۰۰، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۶، ۶۳۸، ۶۴۷،
۶۶۲، ۶۶۶، ۷۰۳، ۷۰۹، ۷۱۲، ۷۲۵، ۷۲۸، ۷۲۹،
۷۳۰، ۷۴۰، ۷۶۱، ۷۸۷، ۷۸۹، ۸۱۵، ۸۲۸، ۸۳۱،
۸۳۶، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۵۰، ۱۰۰۹، ۱۰۱۱، ۱۰۱۸،
۱۰۳۰، ۱۰۳۳، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۹، ۱۰۹۵،
۱۰۹۶، ۱۱۰۱، ۱۱۰۳، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷،
۱۱۱۸، ۱۱۳۳
انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ / ۸، ۹، ۱۵، ۱۹۰، ۲۶۵،
۲۷۹، ۲۸۰، ۳۲۵، ۳۵۵، ۳۹۳، ۵۸۸، ۶۷۸، ۶۷۹،
۶۸۲، ۶۸۶، ۷۳۸، ۷۵۵، ۷۸۳، ۸۲۱، ۹۹۴، ۱۰۳۷،
۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۷۳، ۱۱۲۷
انقلاب چین / ۱۴، ۴۶، ۴۹، ۶۶۳، ۹۹۲
انقلاب در انقلاب (کتاب) / ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۸

انقلاب سفید / ۵۹، ۱۰۱، ۱۵۷، ۲۷۰، ۲۸۷،	انگلیس ← انگلستان
۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۵، ۶۱۰، ۸۶۰، ۹۴۳، ۱۱۳۲	انواری، جواد / ۲۰۹
انقلاب صنعتی اروپا / ۷۵۲	انور ← احمدی، حمید
انقلاب کبیر فرانسه / ۲۵۷، ۷۵۲	انور خوجه، یوسف / ۴۷
انقلاب کوبا / ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۶۶۳، ۹۹۲	انور حقیقی، حسین / ۹۰۷، ۹۱۹، ۹۹۷
انقلاب ویتنام / ۴۹، ۹۹۲	انور حقیقی، عباس / ۲۰۹
انقلاب‌های رهائی‌بخش ملی دوران معاصر (کتاب) / ۲۶۷، ۲۶۰، ۳۳۰	اواروف، یوری / ۸۰۷
انگلس، فریدریش / ۵، ۷، ۸، ۱۵، ۲۰، ۲۷،	اودیوف، گنادی پتروویچ / ۸۰۷
۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵،	اورن، کنعان / ۱۰۰۷
۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۱۰۲، ۲۵۶،	اورنگ زیب (شاه تیموری هند) / ۶۰۹
۲۵۷، ۲۵۸، ۲۹۷، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۷۲، ۳۷۳،	اوزال، تورگوت / ۱۰۰۷
۳۷۶، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۵۰۶، ۵۲۸،	اوکراین / ۳۹۳
۵۵۸، ۵۵۹، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۶، ۶۷۷، ۶۷۸،	اولبریخت، والتر / ۹۱، ۷۰۶
۶۸۳، ۶۸۴، ۷۰۵، ۷۸۲، ۹۲۶، ۹۴۱، ۹۹۲،	اولیانفسکی، روستیسلاو / ۱۵۸، ۲۳۱، ۲۴۶، ۲۶۲،
۱۱۱۵، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۳۰	۲۶۳، ۲۶۷، ۲۹۸، ۳۱۱، ۳۲۹، ۸۲۵، ۹۲۹
انگلستان / ۱، ۲، ۷، ۱۲، ۱۸، ۱۹، ۳۰، ۴۰،	اولیانو، الکساندر / ۳۹
۴۳، ۴۴، ۴۵، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱،	اومانیته (کتاب) / ۱۱۰۰
۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۷، ۹۳، ۹۵، ۱۰۶، ۱۰۷،	اونیورسیتته شارل / ۱۱۱۲
۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱،	اوپن (زنداند) / ۱۲۹، ۲۹۶، ۱۱۳۶
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۵،	اهواز / ۷۶۲
۱۶۹، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۵۷، ۲۷۲، ۲۹۸، ۳۰۴،	ایالات متحده ← آمریکا
۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۴۸، ۳۶۱، ۳۷۹،	ایالت سمترا / ۳۰۰
۵۳۰، ۵۶۱، ۵۷۶، ۶۱۴، ۶۴۵، ۶۵۱، ۶۵۹،	ایبار وری، دولورس (خانم) / ۲۳
۶۶۰، ۶۶۱، ۶۷۱، ۷۷۶، ۷۸۳، ۷۸۶، ۸۱۸،	ایتالیا / ۲۰، ۲۳، ۳۱، ۳۴، ۳۸، ۴۲، ۴۵، ۵۶، ۲۰۶،
۸۲۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۶۱، ۸۸۷، ۱۰۰۲،	۲۱۲، ۲۱۳، ۳۰۳، ۳۲۵، ۶۴۵، ۶۵۱، ۶۵۶، ۶۵۸،
۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۹۹،	۸۸۷
۱۱۱۳، ۱۱۲۴	ایران امروز (کتاب) / ۳۱۵
انگلو ساسکسون (نژاد) / ۶۵	ایران کنتر / ۱۱۰۸

- ایران ما (نشریه) / ۵۳۴
 ایران نو (نشریه) / ۹۲، ۵۲۸
 ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهان
 دوم (کتاب) / ۳۷۹
 ایران / در اکثر صفحات
 ایراندوست، عزیز / ۹۱
 ایرکوتسک / ۹۱
 ایرن / ۱۴۸، ۲۱۵، ۸۱۶
 ایروان / ۱۸۷، ۱۸۵، ۸۶۴
 ایزدی، فاطمه / ۲۳۷، ۳۷۴، ۵۸۵، ۶۲۸
 ۶۳۵، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴
 ایسکرا (نشریه) / ۵۲۸
 ایوانف، میخائیل / ۱۰۱، ۱۳۸، ۳۱۵، ۸۲۸
 ایوانوا / ۸۸۶
- ب**
 با جوانان و نوجوانان (بولتن) / ۷۲۴
 بابازاده، غلامعلی / ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۶، ۱۶۹
 بابل / ۴۷۲، ۶۳۷
 باتیستا / ۵۰، ۵۱
 باختران (کرمانشاه) / ۲۱۸، ۵۸۴، ۶۰۲
 ۶۴۰، ۷۶۲، ۷۶۶
 بادن (Baden) / ۲۱۰
 بارانف / ۸۲۶
 بارزانی، ملامصطفی / ۷۹
 بازرگان، منصور / ۳۶۴
 بازرگان، مهدی / ۲۲۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۵۲
 ۳۵۴
 بازیابی ارزشها (کتاب) / ۳۵۲
- باسمانف، م.ای. / ۲۳
 باشکیروف / ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۰۹۸
 باشگاه فخرآباد جبهه ملی / ۸۰
 باشگاه کاخ / ۸۰
 باشگاه مهران / ۸۰
 باغبان فردوس، علی اکبر / ۸۳۶
 باغچه بان / ۹۹، ۱۱۱۶
 باغشاه (زندان باغشاه) / ۱۰۹۶
 باغشاه / ۶۱
 باقرپور / ۲۰۶
 باقرزاده چهره، ابوتراب / ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۲۹، ۴۶۳،
 ۴۹۶، ۵۱۵، ۵۱۶
 باقرزاده / ۱۴۵، ۲۱۳، ۲۳۶، ۳۷۴، ۶۲۸، ۶۳۹
 باقروف، میرجعفر / ۱۰۹، ۱۶۱، ۳۷۹، ۴۲۴، ۸۲۳
 باقری، صورت / ۲۰۱
 باکو / ۶۲، ۹۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۸۶،
 ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۳۷۹، ۵۷۰، ۵۷۱،
 ۵۷۲، ۶۵۹، ۶۶۰، ۸۲۹، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۸۷، ۸۹۰،
 ۸۹۱، ۸۹۳، ۸۹۴، ۹۰۴، ۹۱۳، ۹۲۲، ۹۹۸، ۱۰۰۵،
 ۱۰۳۲، ۱۰۵۵، ۱۰۹۶
 باکونین (نظریه پرداز) / ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۹،
 ۳۹۰، ۶۵۶
 بالشاکوف، ر. / ۱۸، ۲۰
 بامداد، مهدی / ۹۳
 باهنر، محمدجواد (شهید) / ۷۴۱
 باوندی، بیژن / ۵۰۵
 بایراملی، علی / ۲۰۱
 بحران در حزب ما (کتاب) / ۳۸۶
 بحرین / ۲۰۷

- ۱۱۰۰, ۱۰۰۵, ۸۸۷, ۷۶۸, ۷۶۰, ۷۷۲
 برلینگوئر، انریکو / ۲۴, ۶۵۸
 برمه / ۶۸۵
 برن / ۷۰۶
 برنای تیره پشت (کتاب) / ۱۱۱۶
 برنشتین، ادوارد / ۵, ۶, ۲۴
 برهان، عبدالله / ۳۰۹
 بروتنس، کارن / ۲۶۰, ۲۶۲, ۲۶۷, ۲۶۸, ۲۷۸,
 ۳۲۹, ۳۳۰, ۳۸۶, ۹۲۹
 بروجرد / ۵۷۲, ۵۸۴
 بروجردی، حاج آقا حسین (آیت الله) / ۶۵
 بروکسل / ۶۷۸
 برومند، محمدتقی / ۲۳۰, ۷۷۵, ۷۷۹, ۷۸۱, ۸۶۶,
 ۸۹۳, ۸۹۴, ۸۹۶, ۹۰۲, ۹۰۳, ۹۱۹, ۹۲۰, ۹۲۲,
 ۹۳۵, ۹۹۸, ۱۰۰۶
 برونشتین، لئون داویدویچ ← تروتسکی
 بریا / ۸, ۸۲۲
 بریتانیا ← انگلستان
 بزرگ علوی، سیدمجتبی / ۱۱۵, ۱۱۹, ۱۳۰, ۴۹۵,
 ۷۵۸, ۷۶۱, ۷۷۷
 بسطامی، احمد / ۲۶۸
 بشر (نشریه) / ۵۳۱
 بغداد / ۱۴۵, ۱۸۰, ۳۵۷, ۳۸۰, ۶۲۱, ۷۲۷, ۱۰۶۷,
 بقائی کرمانی، مظفر / ۹۹, ۱۳۸, ۳۰۸, ۳۴۸, ۳۴۹,
 بقایی (سرلشکر) / ۱۷۱
 بقایی، فریبرز (برزو) / ۲۰۶, ۲۳۷, ۴۶۲, ۴۷۴,
 ۶۲۷, ۶۴۵, ۶۴۶, ۶۴۹
 بقراطی، محمود / ۷۶, ۹۱, ۹۴, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۱۵,
 ۱۱۶, ۱۲۷, ۱۲۹, ۱۳۱, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۴۳, ۱۴۶,
 بختیار، تیمور / ۹۳, ۱۲۹, ۱۳۳, ۱۴۲
 بختیار، شاپور / ۶۷, ۷۸, ۳۴۵, ۳۶۸, ۴۸۳,
 ۴۸۹, ۷۷۸, ۱۰۶۷
 بخشی زاده، مهرداد / ۲۴۹, ۷۱۶
 بدیع تبریزی، شمس‌الدین / ۲۶۷, ۵۰۴, ۵۰۵, ۵۱۵
 برادران کوهن بندیکت / ۲۰
 براهنی، رضا / ۱۳
 برخی بررسیها درباره جهان‌بینی‌ها و
 جنبشهای اجتماعی در ایران (کتاب) / ۶۱۰
 بررسی مختصر احزاب بورژوازی لیبرال در
 مقابله با جنبش کارگری و انقلابی ایران
 (کتاب) / ۲۹۶
 بررسی مسائل گوناگون ایران در سال
 ۱۳۵۸ (کتاب) / ۳۵۱, ۳۵۳
 برزیل / ۶۸۵, ۶۸۶
 برژنف / ۲۵, ۹۲, ۲۳۸, ۵۵۹, ۵۶۰, ۵۶۱,
 ۶۸۶, ۸۱۵, ۸۱۶, ۱۰۱۱, ۱۱۲۸
 برژینسکی / ۲۱
 برشت، برتولد / ۱۰۶۲
 برلین شرقی / ۷۹, ۱۵۵, ۱۸۶, ۲۱۰, ۲۲۹,
 ۵۶۶, ۶۱۹, ۶۲۱, ۶۴۵, ۶۴۶, ۶۴۸, ۶۵۰,
 ۶۶۴, ۶۶۵, ۶۷۴, ۶۹۱, ۷۳۰, ۷۶۸, ۸۷۴,
 ۱۱۰۰
 برلین غربی / ۱۷۶, ۱۷۷, ۲۰۶, ۵۳۵, ۶۵۰,
 ۶۵۱
 برلین / ۷۹, ۱۰۹, ۱۵۵, ۱۷۶, ۱۷۷, ۱۸۶,
 ۲۰۷, ۲۰۸, ۲۱۵, ۴۲۸, ۵۱۳, ۵۲۸, ۵۶۶,
 ۶۲۱, ۶۵۰, ۶۵۱, ۶۶۵, ۶۷۴, ۷۰۷, ۷۱۲

- ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۷، ۱۹۵، ۱۲۱، ۳۲۱، ۳۴۷، ۳۸۹، ۴۵۷، ۵۳۵، ۶۵۱، ۶۶۴، ۲۰۴، ۶۳۸، ۱۰۲۹، ۱۰۹۹
- بگین، مناخیم / ۱۱۲۰
- بلژیک / ۱۲، ۲۰۶، ۶۴۵، ۶۵۱
- بلشویکها و نیروهای مسلح در سه
- انقلاب (کتاب) / ۶۷۸
- بلغارستان (صوفیه) / ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۵
- ۵۴۲، ۶۰۱، ۷۳۸، ۱۰۱۸
- بلوچستان / ۳۸۳
- بلوریان، غنی / ۷۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۳۸۰، ۳۸۱
- ۳۸۳، ۹۰۲، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۴، ۹۹۸
- ۱۰۰۵
- بن / ۲۰۶
- بنپارت، ناپلئون / ۴۰، ۴۹، ۷۵۳
- بندر انزلی / ۶۲، ۱۰۶، ۷۰، ۶۶۱، ۸۰۳
- بندر ماهشهر / ۵۷۶
- بندر ترکمن / ۴۵۸
- بندر عباس / ۵۷۲، ۶۴۲
- بندیت، کوهن / ۳۷۳
- بنیاد آموزش انقلابی (کتاب) / ۱۱۱۳
- بنیاد شهید / ۵۵۴
- بنی صدر، ابوالحسن / ۸۳، ۸۵، ۲۲۵، ۲۴۶
- ۳۱۰، ۳۳۷، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷
- ۳۶۵، ۳۶۶، ۴۳۵، ۵۵۲، ۶۷۰، ۹۲۶، ۹۳۱
- ۱۰۵۵
- بنی صدر، سید عباس / ۵۳۲
- به سوی آینده (نشریه) / ۵۳۲
- به سوی بیداری (نشریه) / ۵۳۳
- به سوی حزب (نشریه) / ۷۶، ۱۰۲، ۱۰۹
- به کجا و با که؟ (کتاب) / ۱۸، ۲۰
- بهبور، علی / ۶۰
- بهرام، سیروس (آخوندزاده) / ۱۹۰
- بهرامی، محمد / ۶۴، ۷۶، ۷۷، ۹۱، ۹۴، ۱۰۵
- ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۳
- ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰
- ۶۰۰، ۶۴۹، ۷۰۹
- بهرنگی، صمد / ۶۰
- بهبزادی، ب. / ۲۶۰
- بهبزادی، منوچهر / ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۸۲، ۱۸۶
- ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۴۰
- ۲۴۷، ۳۱۰، ۳۳۸، ۳۷۳، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۹۶
- ۵۱۵، ۵۲۷، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۵
- ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۶، ۶۰۱، ۶۲۵
- ۶۴۹، ۶۷۴، ۷۱۳، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۶۲، ۷۶۹، ۷۷۰
- ۷۸۱، ۷۸۸، ۸۳۶، ۸۸۱، ۱۰۱۷، ۱۰۴۳، ۱۰۷۵
- ۱۱۰۶، ۱۱۲۱
- بهبزادی، هوشنگ / ۲۰۶، ۲۱۳
- بهشتی، سید محمدحسین (دکتر) / ۴۹۹، ۵۰۳
- بهمنش، سیما / ۲۱۸، ۷۲۹
- بوخارین / ۹، ۶۲، ۲۴۱
- بوداپست / ۲۰۴، ۷۲۴
- بوشهر / ۵۷۲، ۵۸۴، ۶۴۲
- بوگدانف / ۸۶۲
- بوگوسلافسکی / ۲۶۷
- بولارد، سرریدر / ۳۷۹
- بولتن اقتصادی (نشریه) / ۵۳۸

- پ بولتن انگلیسی جوانان توده (TUDEH) / (YOUTH) / ۷۱۸
- پادگان سن پترزبورگ / ۶۸۰
- پادگان قلعه مرغی / ۱۴۱، ۵۲۰
- پادگان کرونشتات / ۶۸۰
- پادگان مسکو / ۶۸۰
- پادگان هلسینگورث / ۶۸۰
- پادگان، صادق / ۱۶۴، ۸۲۳
- پارتی دمکرات کردستان (حزب) / ۷۳، ۷۹
- پارچین / ۶۲۶
- پارسا نژاد، سیاوش / ۷۹
- پاریس / ۱۳، ۱۵، ۴۰، ۴۱، ۱۶۷، ۱۷۶، ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۳۲۳، ۳۵۵، ۶۱۱، ۶۵۰، ۷۵۶، ۷۵۹، ۷۶۸، ۷۹۱، ۸۹۸، ۹۹۷، ۱۰۹۶، ۱۱۰۲
- پاسخ به «هجونامه» فراکسیون حاکم بر حزب (کتاب) / ۱۷۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۹۲۲، ۹۲۴، ۹۳۵، ۱۰۰۱
- پاسخ به توبه گیران (کتاب) / ۹۲۱
- پاکستان / ۳۰۵
- پاک نژاد، شکرالله / ۶۲۷
- پاناما / ۷۳۰، ۱۰۱۱
- پاناماریف، بوریس / ۲۳۸، ۳۲۹، ۵۶۴، ۸۲۵، ۹۲۹
- پانتر، ماریو / ۷۳۰
- پاولویچ، نیکلای / ۱۴۸
- پایگاه نظامی مونکادا / ۵۰
- پطروگراد / ۱۲، ۶۸۱
- پراگ / ۱۴۵، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۳۵، ۳۳۱، ۵۳۷، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۶۴۹، ۷۰۸، ۷۲۴، ۷۲۹، ۸۷۳، ۸۷۴، ۱۱۱۵
- پرتغال / ۶۸۵، ۶۵۶
- بولتن خبری (نشریه) / ۵۳۸
- بولتن دهقانی (نشریه) / ۵۳۸
- بولتن کارگری (نشریه) / ۵۳۸
- بولتن هفتگی با جوانان و نوجوانان / ۵۳۸
- بولگانین / ۸
- بولیوی / ۵۳، ۵۴، ۶۸۵، ۶۸۶
- بوندارفسکی، گریگوری ل. / ۶۶
- بوین / ۳۷۹
- بی ریا، محمد / ۱۶۵
- بیات (دکتر) / ۶۴۹
- بیات، زهرا / ۷۵۷
- بیت اوشان (نماینده اقلیت دوره اول مجلس) / ۸۵۱
- بیچگوف، گنادی / ۸۳۵، ۸۳۷، ۸۳۹، ۸۴۲
- بیداری آسیا (کتاب) / ۳۰۰
- بیداری ما (نشریه) / ۵۳۳، ۷۵۷
- بیراهه (کتاب) / ۳۰۹، ۱۱۳۳، ۱۱۳۷، ۱۱۳۴
- بیرق عدالت (نشریه) / ۵۲۸
- بیرنگ، میرزاعلی / ۶۳۷
- بیروت / ۷۲۶، ۷۳۰
- بیسمارک (صدراعظم آلمان) / ۴۰، ۴۲
- بیلوروس (روسیه سفید) / ۳۹۳
- بیماری کودکی چپگرایی در کمونیسم (کتاب) / ۱۰۴، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۹۷، ۳۷۳، ۳۸۶، ۵۸۸

پرتوی، محمدمهدی (نام مستعار خسرو) / پلیس آلمان / ۱۷۶	۱۲۰، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۶
پلیس تزاری / ۳۹، ۹۴۲	۶۶۴، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۹۱، ۶۴۰
پلیس سیاسی تزار / ۶۵۶	۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۱
پلیس شوروی / ۱۰۰۳	۶۷۲، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۹۶، ۶۹۸، ۷۹۶
پناهی / ۲۰۶	۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۴، ۱۰۲۰
پهلوان، محمدزمان (مازیار) / ۸۷۷	۱۰۴۳، ۱۰۴۷، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۸
پهلوی (زبان) / ۱۱۱۷	پرتوی، هادی (بهرام) / ۲۳۷
پهلوی، اشرف / ۷۲، ۵۶۷، ۷۵۷، ۷۶۰، ۷۶۱	پرسش و پاسخ (ماهنامه) / ۵۳۱، ۵۳۷
۱۱۱۱	پرهام، باقر / ۷۷۸
پهلوی، رضا (رضاخان) / ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۸۷	پرو / ۶۸۵
۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۲، ۳۱۵	پروستاریکا (دگرگون‌سازی) / ۲۵
۳۶۰، ۳۶۱، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۴۱، ۶۶۱	پرویزی، غلامعلی / ۵۳۴
۶۶۲، ۶۸۷، ۶۸۹، ۷۰۹، ۷۶۱، ۱۰۲۷، ۱۰۶۵	پروین گنابادی، محمد / ۹۵، ۱۰۶، ۱۰۷
۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۵، ۱۰۶۷	۱۰۸، ۱۱۲، ۱۶۳، ۵۳۰، ۷۷۷
پهلوی، فرح (دیبا) / ۱۱۱۱، ۱۱۱۲	پریماکف (آکادمیسین) / ۸۲۷
پهلوی، محمدرضا (شاه) / ۷۴، ۸۷، ۱۲۰، ۳۵۰	پزشکیان (سروان) / ۱۹۱
۷۳۰، ۷۵۹، ۱۱۲۴	پژواک (نشریه) / ۸۸۴، ۹۲۰، ۹۹۷، ۱۰۰۱
پوپر، کارل / ۱۱۳۹	۱۰۰۳
پوپوف (سرهنگ) / ۸۲۵	پژوه، محمود / ۹۱
پورآهم، طاهره / ۲۰۰	پسیان، محمدتقی خان (کلنل) / ۷۱
پورپیرار، ناصر / ۷۷۳، ۷۷۴	پطرکبیر (امپراطوری) / ۱۱۰۷
پوردانایی، نیره / ۵۰۴	پکن / ۵۷۱
پورکریم، هوشنگ / ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵	پل سفید / ۶۳۷
پورهرمزان، محمد / ۱۵، ۵۷، ۱۰۲، ۱۶۵، ۲۰۴	پل ورسک / ۱۲۷
۲۳۶، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۹۷، ۳۸۵، ۳۸۷	پلاخ تی، ولادیمروسیلی یوویچ / ۸۰۸
۴۶۳، ۴۷۳، ۴۹۶، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۶۴، ۸۳۶، ۹۳۹	پلخائف، گئورگی / ۷، ۸، ۹، ۳۹، ۴۴، ۲۴۱
۱۰۲۰، ۱۰۴۲، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵	۲۵۷، ۲۷۲، ۳۸۶، ۶۱۱، ۶۵۷
پولاددژ، محمدقاسم (سرگرد) / ۱۴۴	پلیت‌بورو / ۲۵، ۹۲
پویا، ا. / ۲۶۷	

- پویان، امیر پرویز / ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹
 پیام مردم (نشریه) / ۳۲۴، ۵۳۷، ۷۱۷، ۷۳۳، ۷۳۸، ۷۳۹
 پیش نمازی، اسماعیل / ۱۵۰
 پیشاهنگ انقلابی - نبرد ایدئولوژی‌ها (کتاب) / ۲۳
 پیشه‌وری، سیدجعفر (جوادزاده) / ۶۲، ۶۳، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۹۱، ۵۳۴، ۵۵۹، ۸۲۳، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۵۰، ۱۰۹۵
 پیک صلح (نشریه) / ۵۳۳
 پیکار (مجله) / ۶۳، ۳۴۰، ۳۸۳، ۵۱۳، ۵۲۸، ۵۳۵، ۵۴۲، ۶۴۹، ۷۱۲
 پیکان (مجله) / ۵۲۸
 پیلا، محمدعلی / ۸۳۰
 پیمان بغداد / ۷۸، ۱۴۱
 پیمان ناتو / ۱۰۰۸
 پیمان، حبیب‌الله / ۲۸۶
 پیوندا (نشریه) / ۵۳۳
 پیوندی، سعید / ۷۳۹
 پیونگ یانگ / ۷۰۸
- ت**
 تئوری و پراتیک انترناسیونالیسم پرولتری (کتاب) / ۲۷
 تاجیک (ملیت) / ۱۰۰۳
 تاجیکستان / ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۹۳
 تاجائو، لی / ۱۴
 تاردوف (ایران شناس) / ۹۱، ۶۱۷
 تاریخ اقتصادی ایران (عصر قاجار، ۱۳۳۲-۱۲۱۵ هـ. ق) (کتاب) / ۶۱۲
 تاریخ انترناسیونال (کتاب) / ۷۰۸
 تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز (کتاب) / ۳۱۵
 تاریخ تمدن (کتاب) / ۷۵۳، ۱۱۱۹
 تاریخ توسعه‌طلبی آمریکا در ایران (کتاب) / ۶۶
 تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی / ۳۸۶
 تاریخ نوین ایران (کتاب) / ۱۰۱، ۱۳۸، ۳۱۷
 تاشکند / ۹۱، ۸۲۹
 تالار رودکی / ۴۷۷
 تایباد / ۸۴۳
 تایوان / ۶۱۴
 تبریز / ۶۱، ۷۹، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۵۳۴، ۵۷۱، ۵۷۴، ۶۵۹، ۶۸۸، ۹۸۹، ۱۰۳۰
 تبریزی، شیخ‌ابراهیم / ۶۱
 تجربه ۲۸ مرداد (کتاب) / ۲۹۶
 تجربه تاریخی راه رشد غیرسرمایه‌داری (کتاب) / ۲۶۷
 تحلیل هفتگی (نشریه) / ۵۳۸
 تدین، مسعود / ۲۱۸
 ترابی، محمدعلی / ۵۵۴
 ترات، آلن چارلز / ۶۵
 ترقی (مجله) / ۶۹۰
 ترکمن صحرا / ۳۷۵، ۶۰۲، ۶۴۲
 ترکمنستان / ۱۹۰، ۸۹۱

- ج
- ۸۸۷، ۸۸۸، ۹۱۳، ۹۴۶، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹،
 ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۵۱، ۱۰۷۲،
 تهرانی / ۷۹
 تهرانی، ع. اشرف / ۵۳۲
 توده ایران و مسائل میهن انقلابی ما
 (کتاب) ۲۹۳
 توده نیوز (اخبار توده) (نشریه) / ۵۶۴، ۵۶۵
 تورز، کامیلو (کشیش کلمبیایی) / ۵۵
 تورز، موریس / ۶۵۸، ۱۰۹۸
 توسلی / ۳۵۱
 توسو (سازمان دانشجویان دانشگاه تهران،
 وابسته به حزب توده) / ۷۲۸
 توضیحی درباره مسائل سازمانی (کتاب) /
 ۴۶۲
 توکل، عبدالله / ۷۹۵
 توماس، ترمَن / ۱۸
 تونبروگ / ۶۴
 تیتو (مارشال) / ۳۵، ۹۱، ۶۸۹
 تیزابی، هوشنگ / ۲۱۶، ۳۱۷، ۵۳۵، ۶۶۴
 تیفوگل (نظریه پرداز) / ۹۹۶
 تیمورتاش / ۶۶۱
 تی یرومی نه (مورخ) / ۲۵۶، ۶۰۸
 تی یری (مورخ) / ۲۵۶، ۶۰۸
- ث
- ث. ژت (اتحادیه بزرگ فرانسوی) ۱۰۹۸
 ثابت، حبیب الله / ۷۸
 ثریا (دکتر) / ۶۴۹
- جائوردانو، برونو / ۷۹۴
 جامعه سیاهان آمریکا / ۱۹
 جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا / ۸۵
 ۳۰۹، ۸۷۴
 جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران / ۳۰۹
 جامعه شناسی غربگرایی (کتاب) / ۶۱۴
 جامعه مدرسین حوزه علمیه قم / ۳۵۴
 جانسون / ۸۱
 جاوید، سلام الله (دکتر) / ۹۱، ۵۷۴
 جاویدفر / ۲۱۷
 جباری، علیرضا / ۲۶۷
 جبرئیل اوف، انور / ۸۲۶
 جبهه آزادی / ۱۶۱
 جبهه آزادیبخش ملی / ۹۴۰
 جبهه پایداری / ۳۵۶، ۳۶۶
 جبهه دمکراتیک ملی / ۲۷۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۶۷۰،
 ۷۸۰، ۹۳۱
 جبهه صلح و آزادی / ۹۶۱
 جبهه متحد آزادی ملی / ۳۴۶
 جبهه متحد خلق / ۴۶، ۱۵۷، ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۷۶،
 ۲۹۰، ۳۱۴، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۶۷، ۳۸۱،
 ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۹۴۴، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۱۰۰۰
 جبهه متفقین / ۷۸۳
 جبهه ملی ایران / ۹۹۹
 جبهه ملی چهارم / ۳۴۵
 جبهه ملی دوم / ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۴۹
 جبهه ملی سوم / ۳۱۰، ۳۴۹
 جبهه ملی / ۶۷، ۷۵، ۷۷، ۸۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۸

جمعیت ایرانی هواداران صلح / ۱۳۱، ۵۲۵، ۵۶۰،	۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۵، ۲۹۵، ۲۴۵، ۱۷۰، ۱۵۸
۵۶۷، ۵۹۱، ۵۹۳، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۸۲، ۷۸۷، ۷۸۸	۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۵
جمعیت بیداری زنان / ۷۵۶	۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴
جمعیت پناهندگان سیاسی ایرانی مقیم آذربایجان	۳۵۶، ۴۸۹، ۶۷۰، ۷۶۹، ۹۳۱
شوروی / ۱۹۶، ۱۹۹	جدایی، عظیم / ۲۰۰
جمعیت تعاون با فلسطین / ۵۹۸	جرس (نشریه) / ۴۳۷، ۵۳۲، ۵۳۸، ۶۰۰
جمعیت تلاش عالی (بودی اوتومو) / ۳۰۰	۶۰۶
جمعیت جهانی هواداران صلح / ۴۴۶، ۵۶۷،	جرقه نو (نشریه) / ۵۲۸، ۵۳۸
۷۸۷	جریان آذربایجان / ۱۰۹۷
جمعیت حقوقدانان ایران / ۷۶۹، ۷۸۹	جریان انفصالیون / ۸۸۹، ۸۹۸، ۹۲۰، ۹۲۴
جمعیت حقوقدانان دمکرات / ۵۵۴، ۵۹۳، ۷۰۴،	۹۹۸، ۹۹۷
۷۸۸، ۷۸۹	جریان نفت شمال / ۳۷۶
جمعیت دفاع از زندانیان سیاسی / ۷۶۹	جزنی، بیژن / ۵۹، ۶۰، ۳۲۵، ۳۷۴
جمعیت سوسیالیست توده ایران / ۶۲۵	جزیره جاوه / ۳۰۰، ۳۰۱
جمعیت صلیب سرخ جهانی / ۸۹۱	جزیره رئونین / ۵۶۰
جمعیت طرفداران حقوق بشر / ۷۶۹	جستارهایی از تاریخ (کتاب) / ۱۱۱۸
جمعیت مبارزه با استعمار / ۷۶، ۱۳۰، ۷۷۱	جعفری، حسن / ۷۶
جمعیت مختلط ملی / ۱۳۱	جعفری، عباس / ۵۴۱
جمعیت نسوان وطنخواه / ۷۵۶	جعفری، محمدعلی / ۷۷۷، ۷۸۱، ۹۲۰
جمعیت‌های زنان جمهوری خواه / ۷۵۲	۹۹۸، ۱۰۰۶
جمهوری آذربایجان / ۹۲	جکسون، مایکل / ۳۸
جمهوری اسلامی ایران / ۳۲، ۴۸، ۸۶، ۹۸، ۱۱۷،	جلالی / ۵۰۵
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۷۷، ۲۸۰،	جلفا / ۴۷۷
۲۸۵، ۳۳۷، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۸، ۳۸۱،	جلیلی، محمد / ۲۰۰
۴۰۴، ۴۰۶، ۴۳۵، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۰۰، ۵۱۵، ۵۵۱،	جم، اردشیر (نام مستعار بهرام) / ۸۹۵، ۸۹۶
۵۵۳، ۵۵۷، ۵۶۳، ۵۷۲، ۶۳۲، ۶۶۶، ۶۹۲، ۶۹۵،	جمال‌زاده، سیدمحمدعلی / ۶۱۲
۷۳۴، ۷۴۱، ۷۸۷، ۷۹۱، ۷۹۵، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۰۰،	جمعیت اتحادیه زنان زحمتکش / ۷۵۷
۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱،	جمعیت آدمیت / ۶۱
۸۱۲، ۸۱۴، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۴۵، ۸۴۶،	جمعیت آذربایجانی‌های مقیم تهران / ۵۹۸

جنیش حقوق زنان / ۷۵۳	۹۲۹, ۹۲۷, ۹۲۶, ۹۲۵, ۹۲۴, ۸۶۷, ۸۶۲
جنیش دانش آموزی ایران / ۷۳۶	۹۳۲, ۹۳۴, ۹۳۵, ۹۳۷, ۹۳۸, ۹۴۴, ۹۴۵
جنیش رهائی بخش تانزانیا / ۲۶۱	۹۴۶, ۹۴۷, ۹۴۸, ۹۴۹, ۹۵۳, ۹۵۶, ۹۵۷
جنیش رهایی بخش ملی / ۱۰۴۰	۹۶۲, ۹۶۶, ۹۹۹, ۱۰۰۱, ۱۰۰۲, ۱۰۰۵
جنیش صلح / ۹۵۵	۱۰۰۷, ۱۰۰۸, ۱۰۱۳, ۱۰۱۴, ۱۰۱۶
جنیش کارگری آلمان / ۴۲	۱۰۱۷, ۱۰۲۰, ۱۰۲۱, ۱۰۳۰, ۱۰۳۴
جنیش مشروطیت / ۶۲, ۶۳	۱۰۳۶, ۱۰۳۷, ۱۰۳۸, ۱۰۴۱, ۱۰۴۲
جنیش ملی کردن صنعت نفت / ۱۰۶۷	۱۰۴۳, ۱۰۴۷, ۱۰۵۴, ۱۰۶۱, ۱۰۶۳
جنگ جهانی اول / ۳۴, ۶۲, ۶۶۱, ۶۸۵, ۷۰۶	۱۰۶۵, ۱۰۶۹, ۱۰۷۰, ۱۰۷۱, ۱۰۷۳
۷۰۷, ۷۸۲, ۹۴۲, ۱۰۶۵	۱۰۷۵, ۱۰۷۶, ۱۰۷۷, ۱۰۷۸, ۱۰۸۰
جنگ جهانی دوم / ۲, ۳۴, ۳۵, ۴۵, ۴۶, ۶۴, ۶۵	۱۰۸۱, ۱۰۸۲, ۱۰۸۳, ۱۰۸۵, ۱۰۸۷
۶۶, ۶۷, ۹۵, ۱۰۹, ۲۰۳, ۲۴۲, ۲۵۰, ۲۵۱, ۲۶۳	۱۰۸۸, ۱۰۹۱, ۱۰۹۲, ۱۰۹۳, ۱۰۹۴
۲۷۸, ۲۹۸, ۳۰۱, ۵۵۹, ۶۵۰, ۶۸۳, ۶۸۵, ۷۰۷	۱۱۱۱, ۱۱۲۵, ۱۱۳۳, ۱۱۳۷
۷۰۸, ۷۵۶, ۷۷۶, ۷۸۳, ۷۸۴, ۷۸۵, ۷۸۶, ۸۲۱	جمهوری دمکراتیک آلمان / ۸۰۱, ۱۰۱۸
۸۲۴, ۸۲۵, ۸۲۸, ۱۱۲۴, ۱۰۳۹	۱۰۲۵
جنگ جهانی سوم / ۱۰۳۱	جمهوری دمکراتیک خلق / ۹۵۲
جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶ - ۱۹۳۹) / ۲۳	جمهوری دمکراتیک ملی / ۹۵۲, ۹۵۳
جنگ و صلح (کتاب) / ۳۷۶	جمهوری روسیه شوروی / ۱۰۰۳
جنگ ویتنام / ۱۹, ۵۰, ۲۴۲, ۷۵۳	جمهوری فدرال آلمان / ۶۵۰
جنگهای صلیبی / ۷۸۵, ۱۱۱۸, ۱۱۲۰	جنانه / ۱۱۱۶
جنوب لبنان / ۷۲۶, ۷۳۰	جنیش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ / ۸۰, ۳۱۸
جهاد (نشریه) / ۶۰۷	جنیش ۲۶ ژوئیه / ۵۰
جهان تابان (نشریه) / ۷۵۷	جنیش آزادیبخش ایران / ۱۰۶۶, ۱۰۶۷
جهان زنان (مجله یا ماهنامه) / ۴۴۵, ۵۲۴, ۵۳۶	جنیش پانک / ۳۸
۵۳۷, ۵۴۴, ۵۴۵, ۷۲۱, ۷۵۷, ۷۶۳, ۷۶۴	جنیش جنگل (گیلان) / ۶۳, ۸۶, ۱۹۰
جهان نو (مجله) / ۱۳	۱۰۶۶, ۱۱۲۴
جهانبگلو، امیرحسین / ۷۷۷	جنیش جهانی کارگری / ۳۱
جهان بین (نشریه) / ۵۳۲	جنیش چپ نو / ۱۷, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۵۵
جهانشاه‌لو افشار، نصرت‌الله / ۸۲۳, ۱۱۳۸	۳۱۲, ۲۶۳

- جهانگیری / ۱۰۵۴, ۸۳۹, ۶۹۸, ۶۹۶, ۶۷۶ / جهانگیری، شاهرخ (نام مستعار هوشنگ) / ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۳۷, ۶۶۴, ۶۷۶, ۶۷۷, ۶۹۶, ۸۳۷, ۸۴۲, ۸۳۹, ۱۰۴۳ / جهانی، حسین / ۱۰۸ / جواد نجار (عضو گروه تلخون) / ۲۱۷ / جوادزاده / ۱۶۰ / جوادیه / ۵۲۰ / جوانان (مجله) / ۷۱۶, ۷۱۷ / جوانان آزاد آلمان (آلمان شرقی) / ۵۸۸ / جوانان توده (ماهنامه) / ۷۱۷, ۷۲۱ / جوانان دمکرات (نشریه) / ۵۳۲, ۵۳۴, ۷۱۱ / جوانلار (نشریه) / ۵۳۴ / جواهر کلام، علی / ۵۳۰ / جواهری / ۱۲۷, ۲۰۴ / جواهری، عربعلی / ۱۹۶, ۱۰۰۶ / جواهری، محمدعلی / ۶۲۵ / جودت، حسین / ۳, ۷۶, ۷۷, ۱۰۷, ۱۱۲, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۸, ۱۲۷, ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۹, ۱۴۵, ۱۴۶, ۱۵۳, ۱۵۸, ۱۵۹, ۱۶۱, ۱۶۳, ۱۶۹, ۱۷۰, ۱۷۲, ۱۷۳, ۱۷۴, ۱۷۵, ۱۷۸, ۱۸۰, ۱۸۱, ۱۸۳, ۱۸۴, ۱۸۵, ۱۸۶, ۱۸۸, ۱۹۴, ۱۹۵, ۱۹۶, ۱۹۷, ۱۹۸, ۲۲۸, ۲۳۵, ۲۳۹, ۲۴۵, ۳۲۲, ۴۲۶, ۵۷۳, ۵۷۷, ۶۲۵, ۶۲۶, ۷۰۹, ۷۶۰, ۱۰۱۸, ۱۰۲۵, ۱۰۲۹, ۱۰۴۳, ۱۰۸۸ / جی‌اپ (ژنرال) / ۴۹, ۵۰, ۵۵
- چ / چاندررا، رامش / ۵۶۷ / چبریکوف، ویکتور / ۸۲۳ / چرنیک بلند، عادل / ۲۰۰ / چرنینکو / ۲۵ / چشم‌آذر / ۱۴۹, ۱۹۸ / چشمان قهرمان باز است (مجموعه داستان) / ۱۱۲۱ / چکا (سازمان اطلاعاتی شوروی) / ۲۹۸, ۳۶۰, ۷۹۴, ۸۲۱ / چکسلواکی / ۳۳, ۲۰۳, ۲۰۴, ۳۸۰, ۵۰۳, ۵۳۷, ۵۶۳, ۵۶۵, ۵۶۶, ۷۰۸, ۷۲۴, ۷۲۹, ۷۸۵, ۸۷۳ / چلنگر (نشریه) / ۵۳۳ / چلیپا / ۱۷۲ / چنگیزخان / ۱۷ / چه باید کرد؟ (کتاب) / ۱۱۳, ۳۷۳, ۳۸۶, ۵۸۸ / چهاردهی / ۲۱۳ / چهره‌های درخشان (کتاب) / ۷۶۲ / چه‌گوارا، ارنستو / ۲۰, ۳۸, ۴۹, ۵۰, ۵۳, ۵۴, ۵۶, ۵۷, ۳۷۳ / چوکروآمینوتو (روحانی) / ۲۹۹, ۳۰۰ / چیانکای چک / ۱۴, ۴۵ / چیرکین، و. / ۲۶۷ / چین / ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۲۰, ۲۴, ۳۱, ۳۲, ۳۵, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۸, ۶۷, ۱۵۱, ۱۵۲, ۱۹۲, ۲۵۸, ۲۹۸, ۳۰۱, ۳۲۵, ۳۷۲, ۳۷۹, ۵۷۱, ۵۹۹, ۷۲۷, ۷۸۳, ۷۸۴, ۷۸۶, ۹۹۲, ۱۰۰۹, ۱۱۲۸

- ح
 حائری زاده، ابوالحسن / ۱۳۸، ۳۴۸، ۷۸۷
 حاتمی، صفیه / ۱۰۲۹
 حاتمی، هدایت‌الله / ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۶۷، ۴۶۳
 ۵۰۶، ۵۱۴، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۶۹
 ۵۷۰، ۵۷۲، ۶۱۹، ۶۹۵، ۸۳۲
 حادثه ۳۰ تیر / ۱۳۶
 حادثه آذربایجان / ۱۱۰
 حادثه سیاهکل / ۱۱۳۶
 حبیبی، بهرام / ۷۸۱
 حبیبی، حسن / ۳۵۴
 حجری بجستانی، عباس / ۱۴۵، ۲۱۵، ۲۲۹
 ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۸، ۳۷۴، ۴۶۲
 ۴۶۴، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۶، ۵۰۷
 ۵۰۸، ۵۲۳، ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۸۵، ۶۱۹، ۶۲۲
 ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۴۰، ۶۶۹، ۶۷۱
 ۷۱۴، ۷۹۶، ۸۵۲، ۱۰۱۸، ۱۰۴۳، ۱۰۷۰
 حریت (نشریه) / ۵۲۸
 حزب اتحاد دموکراتیک مردم ایران / ۲۱۴
 حزب اجتماعیون / ۸۹
 حزب اراده ملی / ۶۶، ۹۸
 حزب ایران / ۶۷، ۷۴، ۱۶۶، ۳۰۸، ۳۴۵
 حزب بعث / ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۹، ۱۰۱۳
 ۱۰۳۷، ۱۰۴۲، ۱۰۶۹
 حزب بلشویک روسیه / ۱۱، ۱۶، ۱۰۴
 ۳۹۲، ۵۲۸، ۶۱۵، ۶۵۷، ۶۷۸، ۶۸۱، ۶۸۴
 حزب پان ایرانیسم / ۳۰۸
 حزب پیشاهنگ سوسیالیستی / ۹۶۰
 حزب توده (نشریه) / ۵۳۵، ۵۴۲، ۶۰۶
- حزب توده ایران در مبارزه برای تشکیل جبهه
 واحد ملی و دمکراتیک (کتاب) / ۳۰۷
 حزب توده ایران و جبهه ملی سوم (جزوه) / ۳۱۰
 حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق (جزوه) /
 ۲۹۵، ۳۷۶
 حزب توده ایران و مسائل میهن انقلابی ما
 (کتاب) / ۹۸، ۲۹۵، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۶۶
 حزب توده ایران، چه می‌گوید و چه می‌خواهد
 (کتاب) / ۹۵
 حزب توده / اکثر صفحات
 حزب جمهوری اسلامی / ۳۵۵، ۳۶۵، ۴۹۰، ۶۶۹
 ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱
 حزب جمهوری خلق مسلمان / ۴۸۹
 حزب جمهوری خواه آمریکا / ۹۵۵
 حزب جنگل / ۷۴
 حزب دمکرات آمریکا / ۳۰۸
 حزب دمکرات کردستان عراق / ۹۴۹
 حزب دمکرات کردستان / ۶۸، ۷۹، ۱۰۹، ۱۷۴
 ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۷۳، ۳۳۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲
 ۳۸۳، ۵۵۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۹۴۵، ۹۵۱، ۱۰۳۹
 حزب دمکرات مسیحی آلمان غربی / ۹۵۵
 حزب دمکرات مسیحی ایتالیا / ۹۵۵
 حزب دمکرات / ۷۴، ۳۰۴
 حزب دمکراتیک خلق افغانستان / ۳۶، ۸۷۴
 حزب دمکراتیک مردم ایران / ۵۶۲، ۸۹۰، ۸۹۱
 ۹۲۴، ۹۳۱، ۹۵۷، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۷
 ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹
 ۱۰۱۰
 حزب رزمندگان / ۳۸۴

حزب زحمتکشان ملت ایران / ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۰۹, ۳۰۸	حزب زحمتکشان ملت ایران / ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۰۹, ۳۰۸
۳۴۸	۳۴۸
حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه / ۳۸۵, ۳۸۶, ۶۵۷, ۶۷۸	حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه / ۳۸۵, ۳۸۶, ۶۵۷, ۶۷۸
حزب سوسیالیست اسپانیا / ۴۰	حزب سوسیالیست اسپانیا / ۴۰
حزب سوسیالیست فرانسه / ۴۰	حزب سوسیالیست فرانسه / ۴۰
حزب سوسیالیست متحده آلمان دمکراتیک / ۸۲۷, ۸۷۴, ۶۴۸	حزب سوسیالیست متحده آلمان دمکراتیک / ۸۲۷, ۸۷۴, ۶۴۸
حزب سوسیالیست متحده آلمان شرقی / ۱۵۵, ۱۹۷	حزب سوسیالیست متحده آلمان شرقی / ۱۵۵, ۱۹۷
حزب سوسیالیست متحده آلمان / ۶۲۰	حزب سوسیالیست متحده آلمان / ۶۲۰
۸۲۷, ۱۱۰۰	۸۲۷, ۱۱۰۰
حزب سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران / ۳۰۸	حزب سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران / ۳۰۸
حزب طبقه کارگر / ۹۷۵	حزب طبقه کارگر / ۹۷۵
حزب عدالت / ۶۲, ۶۳, ۵۲۸	حزب عدالت / ۶۲, ۶۳, ۵۲۸
حزب کار آلبانی / ۳۵	حزب کار آلبانی / ۳۵
حزب کار ترکیه / ۹۶۰, ۱۰۰۸	حزب کار ترکیه / ۹۶۰, ۱۰۰۸
حزب کارگر اسرائیل / ۲۶۹	حزب کارگر اسرائیل / ۲۶۹
حزب کارگر انگلستان / ۴۰, ۱۱۲, ۲۶۹	حزب کارگر انگلستان / ۴۰, ۱۱۲, ۲۶۹
۱۱۳۲	۱۱۳۲
حزب کارگران انقلابی ایران / ۸۵	حزب کارگران انقلابی ایران / ۸۵
حزب کارگران سوسیالیست / ۱۳	حزب کارگران سوسیالیست / ۱۳
حزب کمونیست اتحاد شوروی / ۲۵, ۳۰	حزب کمونیست اتحاد شوروی / ۲۵, ۳۰
حزب کمونیست ژاپن / ۲۴	حزب کمونیست ژاپن / ۲۴
حزب کمونیست سوئد / ۲۱۰	حزب کمونیست سوئد / ۲۱۰
حزب کمونیست سوریه / ۳۶, ۳۷۰	حزب کمونیست سوریه / ۳۶, ۳۷۰
حزب کمونیست شوروی / ۲۴, ۲۶, ۳۱, ۳۵, ۳۶	حزب کمونیست شوروی / ۲۴, ۲۶, ۳۱, ۳۵, ۳۶
حزب کمونیست آذربایجان شوروی / ۶۳, ۹۱, ۹۵, ۱۱۳, ۱۳۰, ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۵۱	حزب کمونیست آذربایجان شوروی / ۶۳, ۹۱, ۹۵, ۱۱۳, ۱۳۰, ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۵۱

حزب ملی اندونزی / ۳۰۰	۱۵۳, ۱۵۶, ۱۹۴, ۱۹۵, ۲۲۶, ۲۳۳, ۲۳۸
حزب نازی (ناسیونال سوسیال) / ۲۹	۲۴۱, ۲۴۴, ۲۴۵, ۲۴۶, ۳۰۷, ۳۱۱, ۳۳۱
حسابی / ۱۲, ۸۸	۳۷۶, ۳۹۳, ۳۹۷, ۴۲۴, ۵۵۹, ۵۶۰, ۵۶۱
حسابی، محمود (دکتر) / ۹۱	۵۶۳, ۵۶۴, ۵۶۵, ۶۲۰, ۶۲۷, ۶۷۰, ۶۷۴
حسن آباد قم / ۶۲۶	۶۸۶, ۶۸۷, ۶۹۵, ۷۸۳, ۸۱۵, ۸۱۶, ۸۲۲, ۸۲۶
حسینی پاک، مهدی / ۲۱۷, ۳۹۸, ۴۱۵, ۴۳۲, ۴۵۹	۸۳۹, ۸۷۱, ۸۷۲, ۸۷۳, ۸۷۴, ۸۹۳, ۹۹۵
۴۶۴, ۴۷۱, ۶۰۳, ۶۳۶	۱۰۰۳, ۱۰۰۴, ۱۰۰۶, ۱۰۰۷, ۱۰۴۴
حسن پور، ابراهیم / ۵۸۶, ۵۸۵	۱۰۴۵, ۱۰۶۳, ۱۰۸۹, ۱۰۹۸, ۱۱۰۶, ۱۱۲۸
حسین (گروه پایمرد) / ۲۱۶	حزب کمونیست شیلی / ۶۷۴
حسین پور / ۲۱۷	حزب کمونیست عراق / ۳۶, ۳۷۰, ۴۹۱
حسین خانی، محمدعلی (حمید) / ۶۷۶	۶۸۳, ۶۹۵, ۷۲۵, ۷۲۶, ۹۴۹
حسین زاده (سرهنگ) / ۷۳۸, ۶۹۱	حزب کمونیست عربستان سعودی / ۷۲۶
حسینی (سرهنگ) / ۸۳۰, ۸۲۵	حزب کمونیست فرانسه / ۲۱۰, ۲۴۱, ۵۶۷
حسینی زاده، فاطمه (نام مستعار اشرف) / ۶۶۴	۶۵۰, ۶۵۸, ۸۹۸, ۱۰۹۸
حسینیه شهید کچوئی / ۱۲۹	حزب کمونیست فنلاند / ۷۶۸
حشمت (دکتر) / ۶۴۹	حزب کمونیست کره دموکراتیک / ۳۵
حضیری، قاضی محمد / ۱۰۹, ۳۷۹, ۳۸۱	حزب کمونیست کوبا / ۳۵, ۵۰
حقیقت (مجله) / ۵۲۸	حزب کمونیست لبنان / ۳۷۰
حقیقت پیروز خواهد شد (نشریه) / ۷۱۱	حزب کمونیست لهستان / ۱۱۱۲
حقیقت، محمد / ۳۷۴, ۶۴۲, ۶۹۳, ۸۶۶	حزب کمونیست متحد ترکیه / ۹۶۰, ۱۰۰۸
حکمت جو، پرویز / ۱۵۴, ۱۷۷, ۸۷۳	حزب کمونیست مغولستان / ۳۶
حکمی، علینقی / ۵۳۰	حزب کمونیست ویتنام / ۳۵
حکیمی، ابراهیم (حکیم الملک) / ۱۱۰, ۱۳۴	حزب کمونیست یونان / ۶۸
۱۶۶, ۱۶۹, ۵۷۵	حزب کنگره هند / ۳۶
حکیمی، صمد / ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۲۷, ۱۴۶, ۲۰۰	حزب محافظه کار انگلستان / ۹۵۵
۱۰۹۸	حزب مردم ایران / ۳۰۸
حوزه علمیه قم / ۳۰۷	حزب ملت ایران / ۸۰, ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۴۵
حیدریان، محسن / ۸۶۸, ۸۹۱, ۹۲۰, ۹۲۲, ۹۹۸	۵۵۲
	حزب ملی (ژاپن) / ۳۰۱

- خ
 خادم، ابوالقاسم / ۳۷۰
 خاطرات آقابکوف (کتاب) / ۳۶۰
 خاطرات ایرج اسکندری (کتاب) / ۹۲
 ۱۱۳۱، ۱۱۰۹، ۱۱۰۲، ۱۰۹۴، ۸۹۸
 خاطرات بوریس باژانوف / ۳۶۰
 خاطرات جنگ‌های رهائی‌بخش کوبا
 (کتاب) / ۵۴
 خاطراتی از تاریخ حزب توده (کتاب) / ۶۱
 ۶۴
 خاطراتی درباره فعالیت سازمان حزب
 کمونیست در تهران (کتاب) / ۷۰۹
 خاک‌کار، ی. / ۵۳۳
 خامنه‌ای، سیدعلی (آیت‌الله) / ۵۴۴، ۶۹۵، ۸۷۸
 خامه‌ای، انور / ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵
 ۱۲۷، ۱۶۸، ۵۳۰، ۵۳۱، ۱۰۹۵
 خانابا تهران، مهدی / ۴۷
 خانه سدان / ۱۳۶
 خانه کارگر / ۵۷۹، ۵۸۴
 خانواده مقدس (کتاب) / ۴۱
 خاورمیانه / ۶۶، ۹۱، ۹۲، ۱۱۰، ۲۹۸، ۳۶۱
 ۵۵۹، ۵۶۰، ۶۱۲، ۸۱۵، ۸۲۵، ۸۴۵، ۱۰۰۹
 ۱۰۱۱، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۶۸
 خاوری خراسانی، علی / ۱۵۴، ۲۰۴، ۲۲۹
 ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۳۶۴، ۴۲۹، ۵۶۳
 ۵۶۴، ۵۶۶، ۶۴۹، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷
 ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۵، ۸۸۵، ۸۸۸
 ۸۹۵، ۸۹۸، ۹۰۲، ۹۱۱، ۹۱۸، ۹۵۵، ۱۰۲۶
 خاوری، علی / ۱۷۷، ۲۴۰، ۵۶۳، ۶۴۹، ۸۷۳
 ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳
 ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۹۴، ۸۹۷، ۹۰۲
 ۹۰۶، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۶، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰
 ۹۲۲، ۹۲۴، ۱۰۰۱، ۱۰۰۵
 خبرگزاری تاس (شوروی) / ۵۶۲، ۸۲۸
 خبرگزاری جمهوری اسلامی / ۴۱۰، ۵۴۴، ۸۵۲
 خبرگزاری چکسلواکی / ۲۴
 خدایی، علیرضا / ۶۶۴، ۶۶۸، ۶۷۶، ۶۷۷، ۸۶۶
 ۸۹۵، ۸۹۶
 خدمت و خیانت روشنفکران (کتاب) / ۱۱۴
 خراسان / ۷۱، ۹۹، ۱۴۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۱، ۵۷۲
 ۵۸۴، ۶۰۲، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۸۹، ۷۶۶، ۸۳۶، ۸۳۹
 ۹۱۳، ۱۰۱۷
 خراسانی، عبدالله / ۲۱۴، ۵۲۳
 خرسند، عباس (فرهاد) / ۴۷۷، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷
 خرقانی، سید اسدالله / ۶۱
 خرم‌آباد / ۵۷۲
 خرمشهر / ۱۰۷۲، ۱۰۸۲
 خروشچف، نیکیتا / ۸، ۹، ۷۸۳، ۷۸۴، ۸۲۱، ۸۲۳
 ۹۴۱
 خری سانر، یوگنی نیکولایوویچ (سرهنگ) / ۸۰۷
 خسروشاهی / ۵۰۵
 خسروی، خسرو (دکتر) / ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۰۵
 خسی در میقات (کتاب) / ۱۱۴
 خطیب، ابوالحسن / ۲۳۷
 خلعتبری / ۷۰
 خلعتبری، ارسلان / ۱۰۶، ۳۴۸
 خلعتبری، رحمانقلی / ۱۰۶

خوئی، میرزا علی اصغر / ۶۲	خلق (نشریه) / ۵۲۸
خواندنیها (مجله) / ۹۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۳۱۸	خلیج فارس / ۴۹۵، ۷۲۵
خودکده ویج، تانیا / ۷۹۵	خلیفی فیمانی، منصور / ۶۳۹
خورشیدی، مراد / ۳۷۴، ۶۴۱	خلیلی، عباس / ۳۴۸
خوزستان / ۷۲، ۷۹، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۰۳۵، ۵۴۲، ۵۷۴،	خمرهای سرخ / ۱۷
۱۰۸۶، ۱۰۶۷، ۷۶۶، ۶۴۰، ۶۰۲، ۵۸۴، ۵۷۶، ۵۷۵	خمینی، روح الله (آیت الله) / ۶۵، ۸۰، ۸۱
خوش اتکال (مهندس) / ۶۰۰	۸۲، ۸۳، ۸۷، ۹۹، ۱۰۴، ۱۳۶، ۱۵۸، ۱۸۲
خیامی، قلی / ۱۹۹	۲۰۵، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۷۹، ۲۸۵
خیانت مائو (کتاب) / ۱۶	۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۷، ۳۱۲
خیرخواه، حسین / ۱۰۸، ۷۷۷	۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸
خیرخواه، عبدالصمد / ۷۸۸	۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱
د	۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰
دائرة المعارف آمریکانا / ۲۵۰	۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷
دائرة المعارف بزرگ شوروی / ۳۰، ۳۱، ۳۲	۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۸
دائرة المعارف بین المللی علوم اجتماعی (کتاب) /	۳۷۲، ۳۸۱، ۳۸۴، ۴۰۵، ۴۰۵، ۴۵۰، ۴۵۹، ۴۸۲
۶۰۸، ۲۵۰	۵۱۸، ۵۱۹، ۵۳۶، ۵۴۴، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۱
دائم، م. / ۷۰۸	۵۶۲، ۵۷۸، ۵۹۲، ۷۲۲، ۷۲۵، ۷۳۳، ۷۷۴
داداش زاده، محمد / ۲۰۱	۷۷۸، ۷۹۱، ۷۹۳، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۱۳
دادگر، فرزاد / ۲۱۸، ۳۷۴، ۴۸۳، ۵۴۳	۸۱۴، ۸۱۷، ۸۱۸، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۹، ۹۳۱
دارایی (دکتر) / ۶۴۹	۹۳۵، ۹۳۷، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۹، ۹۵۶، ۱۰۰۴
داریوش، پرویز / ۱۱۱۶	۱۰۱۳، ۱۰۱۶، ۱۰۲۱، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸
دانا (نشریه) / ۵۳۴	۱۰۳۰، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸
دانش شریعت پناهی، احمد / ۲۳۷	۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۷
دانش، احمد / ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸،	۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۷۰
۴۶۳، ۵۹۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۵	۱۰۷۱، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸
دانش، بهرام / ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۳۶، ۵۴۵، ۶۸۹	۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۵، ۱۰۸۸
دانش، عسکر / ۲۱۳، ۶۴۹، ۷۱۵	۱۰۹۰، ۱۰۹۳، ۱۱۰۷، ۱۱۲۴، ۱۱۲۸
دانش آموز (نشریه) / ۵۳۲، ۷۱۱	خنجی، محمد علی / ۷۹، ۸۰، ۳۰۸، ۳۰۹
	خوئی، اسماعیل / ۷۷۸

- دانشجو (نشریه) / ۷۱۱
 ۱۱۱۰, ۱۱۰۶, ۱۰۲۰
- دانشجویان مسلمان پیرو خط امام / ۶۷, ۲۲۵, ۳۴۵, ۳۵۲, ۵۵۰, ۷۳۰
 دانشیان، ولی / ۱۵۳
 دانمارک / ۷۲۹
- دانشکده افسری / ۱۳۴, ۴۸۰, ۵۵۳, ۵۷۱, ۶۲۸, ۶۳۸, ۶۹۱, ۱۰۱۳
 دبره، رژی / ۲۰, ۵۰, ۵۲, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۳۷۳
- دانشکده حقوق دانشگاه تهران / ۵۴۱, ۶۳۸
 دبیرخانه سازمان ایالتی تهران / ۶۲۲, ۸۵۱
 دبیرستان البرز / ۱۴۲
- دانشکده فنی دانشگاه تهران / ۲۳۳, ۴۷۲, ۱۰۱۸
 درایزو / ۱۱۱۶
- دانشگاه آکسفورد / ۶۵۹
 درباره زب پرولتری طراز نوین (کتاب) / ۳۸۵
- دانشگاه امیرکبیر / ۷۱۶
 درباره محاکمات سیاسی (کتاب) / ۱۲۷
- دانشگاه تهران / ۱۲۱, ۱۶۹, ۴۷۲, ۵۲۲, ۷۱۱, ۷۱۲, ۷۱۶
 درخشان‌پور، م. / ۵۳۳
 درخشش، محمد / ۸۰
- دانشگاه دولتی باکو / ۹۱
 درسنامه تاریخ ایران از مشروطه به بعد (کتاب) / ۵۰۶
- دانشگاه شهید بهشتی / ۷۱۶
 درسنامه تاریخ جنبش جهانی کارگری و کمونیستی (کتاب) / ۵۰۶
- دانشگاه علم و صنعت / ۷۱۶
 دره‌گز / ۸۴۳
- دانشگاه کابل / ۸۹۴
 درویش، نصرت‌الله / ۵۸۵, ۷۱۶, ۸۶۷
- دانشگاه کمبریج / ۶۵۹
 دریابندری، نجف / ۷۷۷
- دانشگاه زحمتکشان شرق (کوتو) / ۹۱, ۳۰۵
 دریای خزر / ۲۶۸
- دانشگاه لندن / ۲۰۶
 دریای عمان / ۴۹۵
- دانشگاه مسکو / ۵۷۱, ۸۲۶
 دریای مازندران ← خزر
- دانشیان، ستاره / ۲۰۰
 دژ (نشریه) / ۵۳۲
- دانشیان، غلام یحیی / ۱۴۹, ۱۵۰, ۱۵۱, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵۵, ۱۵۶, ۱۵۹, ۱۷۵, ۱۷۷
 دستگشاده، فرج / ۲۰۰
 دشت مغان / ۲۰۸
- دانشگاه مسکو / ۵۷۱, ۸۲۶
 دشتی، سیامک (تورج) / ۴۹۸, ۵۰۴, ۷۱۵, ۷۱۶, ۷۳۱
- دانشگاه ستاره / ۲۰۰
 دفتر انتشارات اسلامی / ۳۷

- دورانت، ویل / ۷۵۳
دوشنبه (پایتخت تاجیکستان) / ۱۴۲، ۱۸۷، ۱۹۰،
۸۲۹، ۱۹۵
دولت تمام خلقی (کتاب) / ۳۷۶
دولت آبادی، میرزا یحیی / ۶۱
دولین (سرهنگ) / ۱۴۵، ۱۴۸، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۹۰،
۸۰۲، ۸۲۵، ۸۳۵
دوما (مجلس) / ۱۰۴، ۴۶۴
دوما، الکساندر (پسر) / ۷۵۲
دویچر، ایزاک / ۱۳
دیده‌کنان، مختار / ۱۹۹
دیلمی / ۹۱
دیلی نیوز / ۱۰۲۱
دیمیتروف، گئورگی / ۹۵
- ذ
ذره، ابوالقاسم / ۱۲، ۸۸، ۹۱، ۱۹۰
ذوالقدر، محمد اسماعیل / ۱۴۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴،
۲۳۶، ۳۷۴، ۴۶۳، ۵۲۳، ۵۲۷، ۶۱۹، ۶۲۸، ۶۳۹
ذوالقدر، مسیح‌الله / ۵۳۲
ذوقی، ایرج / ۳۷۹
- ر
رئیزی، حشمت / ۵۸۵
رائین، اسماعیل / ۶۶، ۶۶۰
رادمنش، رضا / ۷۰، ۷۲، ۷۸، ۷۹، ۹۴۵، ۱۰۶،
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۳۰،
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶،
۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۲
- دفتری، محمد (سرهنگ) / ۱۲۲
دلیل صفائی، علی / ۳۷۴
دلیلی (مهندس) / ۲۱۱
دماوند (نشریه) / ۵۳۳
دماوند / ۶۲۶، ۶۴۲
دمشق / ۷۲۹
دمکراسی انقلابی بروتتس (کتاب) / ۴۰۲
دمکراسی انقلابی و انقلاب‌های رهائیبخش
ملی امروز (کتاب) / ۲۶۸، ۲۷۸
دن کیشوت / ۸۹۵
دنیا (مجله) / ۱۵، ۶۳، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶،
۱۸۷، ۲۳۶، ۲۶۳، ۲۸۷، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰،
۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۷۳،
۳۷۸، ۳۸۰، ۴۶۳، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۸، ۵۱۲،
۵۱۳، ۵۱۴، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۳۵، ۵۳۷،
۵۴۲، ۵۶۴، ۶۰۵، ۶۱۰، ۶۸۸، ۸۳۵، ۹۲۲
۱۰۹۷، ۱۱۱۷
دنیای امروز (نشریه) / ۵۳۲
دهباشی، علی / ۱۱۳۱
دهخدا، علی اکبر / ۱۱۱۵
دهقان، احمد / ۷۶، ۱۳۹، ۱۴۰
دهقانان ایران (ماهنامه) / ۳۲۴، ۴۳۷، ۶۰۰
دهقانی، اشرف / ۵۷
دهقانی، غلامحسین / ۲۰۱
دهکردی / ۲۰۶
دهگان، سیدمحمد / ۶۳
دهلی‌نو / ۷۲۸
دواچی، حاج‌علی / ۶۲
دوبچک، الکساندر / ۳۸۰

۱۱۳۰	۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵
راستوسکی / ۱۰۹۷، ۱۰۹۸	۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۹۵
راسخ قاضیانی، حسین (رستگار) / ۲۳۷، ۲۶۴	۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۸، ۲۳۷، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۶۰
۸۶۶	۶۲۰، ۶۲۱، ۷۰۹، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۷۲، ۸۷۳
راه ارانی (نشریه) / ۵۶۲، ۵۶۳، ۸۹۱، ۸۹۳، ۹۶۱	۸۷۶، ۱۰۰۱، ۱۰۲۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹
۹۶۲، ۹۹۷، ۱۰۰۳، ۱۰۰۶، ۱۰۱۰، ۱۱۳۶	۱۱۱۱
راه توده (نشریه) / ۸۶۴، ۸۶۷، ۸۶۸، ۱۰۲۰	رادنیا / ۶۶۰
راه رشد غیرسرمایه‌داری (کتاب) / ۲۶۷، ۳۷۶	راديو اروپای آزاد / ۱۸
راه کارگر (نشریه) / ۸۵، ۲۶۴، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۷۲	راديو باکو / ۱۶۱
۳۷۸، ۳۸۴، ۵۲۲، ۶۷۰، ۹۲۹، ۹۵۰، ۹۹۲، ۹۹۳	راديو بختیار / ۳۶۹
۹۹۴، ۱۰۰۹، ۱۱۳۶	راديو برلین شرقی / ۱۴۷
راه‌آهن ایران / ۲۰۰	راديو بغداد / ۱۴۸
راه‌نمای ملت (نشریه) / ۵۳۲	راديو بی.بی.سی / ۸۶۱، ۱۱۳۰، ۱۱۳۳
راوندی، مرتضی / ۱۱۵	راديو پکن / ۵۷۱
رایت، پیترو / ۶۵۹، ۶۸۳	راديو پیک ایران / ۸۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۸۱
رباط کریم شهریار / ۶۲۶	۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۶، ۳۱۸
ربانی، علی‌نقی / ۸۳۰	۳۲۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۳، ۴۷۴، ۵۳۵، ۵۴۲
رجایی، محمدعلی (شهید) / ۳۵۵، ۷۴۱	۵۷۷، ۶۰۱، ۶۶۳، ۶۶۵، ۸۷۷، ۱۰۲۷، ۱۰۵۸
رجوی، مسعود / ۳۳۵، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۹۲۹	راديو صدای آمریکا / ۱۱۳۰
رحمانی، ابوالحسن / ۱۹۹	راديو صدای ملی ایران / ۱۴۸، ۱۹۵، ۱۹۶
رحیم (اسم مستعار) / ۵۴۴	۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۴۷۴، ۶۴۸، ۸۶۵، ۸۷۴
رحیم‌زاده، بیوک / ۹۱	۱۰۲۱، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶
رحیمیان / ۱۲۶	۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹
رزم آوران (نشریه) / ۵۳۳	راديو صلح و ترقی / ۲۰۵
رزم‌آرا، حاجی‌علی / ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۱، ۱۲۱، ۱۲۲	راديو کابل / ۸۷۴
۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۴۰	راديو مسکو / ۱۱۴، ۱۶۸، ۲۰۵، ۶۴۸، ۸۱۶
رزم‌آور، مراد / ۷۵۸	۸۱۷، ۸۶۵، ۱۰۸۳
رزم‌دیده، آصف / ۲۳۶، ۵۷۲، ۵۷۷، ۵۸۳، ۵۸۴	راديو و تلویزیون جمهوری اسلامی / ۷۲۴
۵۸۷، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۴۲	راديو رژیم صهیونیستی (اسرائیل) /

رودنسون، ماکسیم / ۱۱۳۱	رزمی / ۱۷۷
روز جهانی کارگر / ۵۸۶	رستگار، آ. / ۵۳۳
روزبه، خسرو / ۷۰، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۳۲۵، ۴۷۳، ۴۷۹، ۶۰۶، ۶۲۶، ۶۴۶، ۶۶۲، ۶۸۹، ۶۹۰	رستوف (شهر) / ۶۳
روزنامه اتحاد ملی / ۱۲۲	رشت / ۶۱، ۶۲، ۲۸۷، ۴۲۰، ۶۳۸، ۶۵۹
روزنامه اراده آذربایجان / ۱۲۳	۸۰۳
روزنامه بشر / ۷۱۱	رشتی، میرزا کریم خان (خان اکبر) / ۶۲
روزنامه پرچم اسلام / ۱۲۲، ۱۲۳	۶۶۰
روزنامه حقیقت / ۶۳	رشیدوف / ۸۳۶
روزنامه عصر تهران / ۵۳۲	رشیدی / ۲۰۶
روزنامه کیهان / ۲۳۳	رصدی اعتماد، احمدعلی / ۳، ۱۶۵، ۱۷۲
روزنامه مرد امروز / ۷۵	۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷
روزنامه اتحاد مردم / ۵۴۳، ۷۷۰، ۷۷۱	۲۳۶، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۲، ۶۳۴، ۸۳۲، ۸۳۶
روزنامه اتحاد / ۲۱۸، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۲	۱۶۵، ۱۰۴۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۶
روزنامه آذربایجان / ۱۷۵، ۲۰۰	رضا روستا (ر. رسا) / ۵۹، ۷۲، ۷۴، ۸۹
روزنامه آژیر / ۶۲، ۹۵، ۱۳۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۵۳۴، ۱۰۳۰	۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸
روزنامه آسوریهها / ۵۴۳	۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۵۳
روزنامه اطلاعات / ۱۲۵، ۲۳۳، ۵۴۳، ۵۴۶، ۶۱۳، ۸۵۱، ۱۰۹۴، ۱۱۲۲، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰	۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۶، ۲۵۷، ۳۰۶، ۳۲۴
روزنامه آیندگان / ۷۸۹	۵۳۱، ۵۶۰، ۵۶۷، ۵۷۳، ۱۰۹۷، ۱۰۹۹
روزنامه به سوی آینده / ۱۷۱	رضا، عنایت الله / ۹، ۳۶۰
روزنامه بیرق عدالت / ۶۲	رضائی، بیژن / ۱۰۰۹
روزنامه پراودا / ۲۵۴، ۳۵۵، ۵۶۰، ۸۱۶، ۱۱۱۳	رضوانی / ۶۴۹
روزنامه پرچم اسلام / ۱۲۱، ۱۲۵	رضوانی، احمد / ۷۷۵
روزنامه جمهوری اسلامی / ۸۰۲	رضوانی، غلامحسین / ۶۰۲
روزنامه خورشید صلح / ۷۱۱	رضوی، احمد / ۹۹
	رم باستان / ۱۴۵، ۲۰۶، ۷۵۳، ۷۵۴
	رها (نشریه) / ۵۳۳
	رهبر (نشریه) / ۹۵
	روحانی، سیدصادق / ۳۴۲
	رود ارس / ۵۷۲

۳۲۵, ۳۷۱, ۳۸۵, ۳۸۹, ۳۹۱, ۳۹۳, ۵۵۸, ۵۸۸,	روزنامه راه توده / ۹۸۸, ۹۸۹
۶۱۴, ۶۱۵, ۶۱۶, ۶۵۶, ۶۵۷, ۶۵۹, ۶۶۱, ۶۷۸,	روزنامه رزم / ۵۳۱, ۷۱۱
۶۷۹, ۶۸۰, ۶۸۱, ۶۸۴, ۶۸۵, ۶۸۶, ۷۰۶, ۷۰۷,	روزنامه رسالت / ۹۳۳
۷۲۶, ۷۵۴, ۷۷۳, ۷۸۳, ۷۹۴, ۸۲۱, ۹۴۲, ۹۴۷,	روزنامه رعد امروز / ۷۴
۱۰۰۳, ۱۰۸۵, ۱۱۲۷	روزنامه رهبر / ۹۴, ۹۷, ۱۰۷
روش خلق (نشریه) / ۵۳۳	روزنامه سیاست / ۹۴, ۵۲۹
روشن قهفرخی، ابراهیم / ۵۳۲	روزنامه شاهین / ۶۳۷
روغنی / ۲۱۱	روزنامه فریاد ملت / ۱۲۳
روغنی، محمود / ۵۷۷, ۵۸۰, ۵۸۳, ۵۸۵, ۶۲۸,	روزنامه کار / ۵۴۴, ۵۴۵
۶۳۵	روزنامه کیهان / ۱۲۶, ۲۳۳, ۳۳۵, ۳۳۶,
رولو، اریک / ۱۱۳۱	۳۵۰, ۵۳۵, ۵۴۳, ۵۴۶, ۶۶۴, ۶۶۵, ۷۷۹,
رومانی / ۳۱, ۳۲, ۳۵, ۳۲۵, ۷۲۶	۷۹۴, ۷۹۱, ۸۰۵, ۸۰۶, ۸۰۸, ۸۵۱, ۸۵۹,
ریاحی، نورالدین / ۳۷۸	۸۶۱, ۱۱۲۸
ریدلی (ژنرال) / ۶۶	روزنامه لوموند / ۱۴۲, ۱۱۷, ۱۱۳۱
ریگان، رونالد / ۸۱۷, ۸۱۸, ۹۵۵, ۱۱۰۸, ۱۱۲۰	روزنامه مردم / ۹۵, ۱۱۳, ۱۴۷, ۱۷۵, ۱۸۲,
رینکا، اریش / ۵۲۸	۲۲۸, ۳۲۸, ۳۷۱, ۴۰۴, ۴۳۷, ۴۹۱, ۵۲۱,
	۵۲۲, ۵۲۵, ۵۳۰, ۵۴۱, ۵۴۸, ۵۴۹, ۵۶۴,
ز	۵۷۰, ۵۷۸, ۵۸۱, ۵۸۲, ۶۰۳, ۸۳۶, ۸۷۳,
زاخاریان / ۷۹, ۱۳۵, ۵۳۱, ۶۲۵	۹۱۸, ۱۰۱۷
زارادف / ۳۲۹	روزنامه مصلحت / ۷۸۷
زارع / ۲۱۱, ۵۸۶	روزنامه نامه رهبر / ۵۲۹, ۵۳۰
زارع، عزت‌الله / ۲۱۷, ۲۳۷	روزنامه نسیم شمال / ۶۲
زاریا، وباجسلاو ایوانوویچ / ۸۰۷	روزنامه هفتگی اتحاد / ۳۲۴
زاگلادین، وادیم / ۱۵۸, ۲۳۱, ۶۷۴, ۸۲۵	روزنه (نشریه) / ۵۳۲
زالی، عباسعلی / ۶۱۳	روزولت، کرومیت / ۶۷
زاهدی، اسدالله / ۵۳۲	روسیه / ۱, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۵, ۱۶,
زاهدی، فضل‌الله (سرلشکر) / ۷۶, ۷۸, ۱۲۳, ۱۲۹,	۳۱, ۳۳, ۳۴, ۳۸, ۳۹, ۴۱, ۴۲, ۴۴, ۵۶,
۱۳۷, ۱۴۰, ۱۴۱, ۲۰۶	۵۷, ۶۳, ۷۱, ۱۶۱, ۱۹۰, ۱۹۸, ۲۴۱, ۲۵۱,
زاهدی، محمد / ۶۴۵	۲۶۱, ۲۶۵, ۲۷۱, ۲۷۲, ۲۷۹, ۲۸۲, ۲۹۷,

- زبان معلمین (نشریه) / ۵۳۴
- ژ
- ژاپن / ۴۵، ۴۶، ۳۰۱، ۸۲۴، ۸۴۴
- ژاندارمری ایران / ۶۶
- ژندی، محمود / ۵۳۲
- ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۸، ۷۱۹
- ۷۲۳، ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۳۹
- زرگاری / ۳۸۲
- زکی زاده شبستری، اسدالله / ۵۳۲
- زمان نو (نشریه) / ۵۳۳
- زمانی، سهراب / ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۵
- ۶۴۸، ۸۶۵، ۸۹۰
- زنجان / ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۸، ۴۵۸، ۵۳۴
- ۱۰۳۱
- زندان بولیوی / ۵۴
- زندان عادل آباد شیراز / ۳۷۴
- زندان قصر / ۵۱۳، ۱۰۱۸
- زندپور، ایرج / ۵۳۳
- زنوز / ۶۳۷
- زنوزی، عباس علی / ۲۰۰
- زهتاب، حسن / ۷۹
- زهرائی، بابک / ۱۳
- زهری، محمد / ۵۱۴، ۷۷۷، ۷۸۱
- زیبائی، علی (سرهنک) / ۹۳، ۳۹۵، ۴۷۳
- ۴۷۹
- زیتون (نشریه وزارت کشاورزی) / ۶۰۷
- زیرآب / ۶۳۷
- زیلیاکوس / ۱۲۶
- س
- ساختار اجتماعی کشورهای رشديابنده (کتاب) / ۲۶۷
- سادچیکوف / ۷۴
- سارتر، ژان پل / ۲۰
- ساری (لباس سنتی زنان هند) / ۳۰۵
- ساری / ۷۰، ۱۰۶، ۳۰۵
- سازمان اتحاد اسلام (سارکات اسلام) / ۲۹۹، ۳۰۱
- سازمان آذربایجان / ۱۶۲، ۱۶۳
- سازمان آزادیبخش فلسطین / ۵۹
- سازمان اطلاعات حزب توده / ۱۴۴
- سازمان اطلاعاتی آلمان دمکراتیک (M.F.S) / ۸۲۴
- سازمان اطلاعاتی رژیم افغانستان (خاد) / ۸۳۸
- ۱۰۰۳
- سازمان اطلاعاتی شوروی (ک.گ.ب) / ۴، ۲۵، ۸۲، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۸۱، ۳۳۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۰، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۸۴، ۴۸۸، ۴۸۹، ۵۴۲، ۴۹۵، ۵۶۳، ۵۷۱، ۵۷۲، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۴، ۶۸۳، ۶۸۹، ۷۳۸، ۷۵۸، ۸۰۲، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱

سازمان ایالتی کردستان / ۴۸۶, ۶۴۱, ۸۳۶, ۱۰۱۸,	۸۳۲, ۸۳۳, ۸۳۴, ۸۳۵, ۸۳۶, ۸۳۷, ۸۳۸,
۱۰۳۸	۸۴۷, ۸۶۳, ۸۶۵, ۸۷۱, ۸۷۲, ۸۷۳, ۸۷۴,
سازمان ایالتی کرمانشاه (باختران) / ۶۴۲	۸۹۱, ۹۵۸, ۹۶۲, ۱۰۰۰, ۱۰۰۱, ۱۰۰۲,
سازمان ایالتی گیلان / ۸۷۶	۱۰۰۳, ۱۰۰۴, ۱۰۰۵, ۱۰۰۶, ۱۱۰۵,
سازمان ایالتی لرستان / ۶۴۲	۱۰۱۷, ۱۰۲۰, ۱۰۴۵, ۱۰۵۰, ۱۰۵۴,
سازمان ایالتی مازندران / ۶۲۶	۱۰۵۷, ۱۰۵۸, ۱۱۰۱, ۱۱۰۲, ۱۱۰۴,
سازمان برنامه و بودجه / ۸۵۲, ۸۵۱, ۵۰۵,	۱۱۰۵, ۱۱۰۸, ۱۱۰۹,
سازمان ترکمن صحرا / ۴۵۸	سازمان افسری حزب توده / ۱۲۶, ۱۷۱,
سازمان تروتسکیستی ایران / ۱۳	۳۷۴, ۵۷۱, ۶۸۹,
سازمان جاسوسی ارتش شوروی (جی. آر. یو) /	سازمان اقتصاد جهانی / ۱۰۹۸
۴, ۱۴۵, ۲۲۷, ۶۵۸, ۶۷۰, ۶۹۰, ۸۱۵, ۸۲۱,	سازمان امنیت شوروی / ۸۲۲, ۱۰۱۷,
۸۲۴, ۸۲۵, ۸۲۷, ۸۲۸, ۸۳۲, ۸۳۵, ۸۳۹, ۸۴۷,	۱۰۴۴, ۱۰۴۵, ۱۰۴۶,
۸۷۱	سازمان انقلابی توده / ۴۷, ۸۵, ۳۱۰,
سازمان جاسوسی شوروی / ۶۹۴, ۸۳۴	سازمان انقلابی دارالسلام / ۳۰۱
سازمان جوانان انقلابی لبنان / ۷۳۰	سازمان ایالتی آذربایجان / ۱۶۶, ۴۵۸, ۴۸۶,
سازمان جوانان توده / ۴, ۵۹, ۷۳, ۷۶, ۷۷, ۱۰۸,	۶۳۷, ۶۴۱, ۱۰۷۲,
۱۰۹, ۱۱۶, ۱۳۰, ۱۳۲, ۱۳۵, ۱۴۰, ۱۴۳, ۱۴۴,	سازمان ایالتی اصفهان / ۶۴۱
۱۶۰, ۱۶۳, ۱۹۹, ۲۰۴, ۲۱۶, ۲۴۸, ۲۴۹, ۲۵۶,	سازمان ایالتی ترکمن صحرا / ۴۵۸
۲۶۷, ۲۶۸, ۲۷۸, ۲۸۴, ۲۹۵, ۳۱۱, ۳۱۲, ۳۱۷,	سازمان ایالتی تهران (سات) / ۲۱۶, ۲۴۸,
۳۱۹, ۳۲۰, ۳۲۱, ۳۳۳, ۳۴۵, ۳۵۸, ۳۶۳, ۳۶۸,	۳۹۸, ۴۱۵, ۴۱۶, ۴۲۰, ۴۲۲, ۴۵۵, ۵۶۹,
۳۶۹, ۳۷۹, ۳۸۰, ۳۸۷, ۳۹۷, ۳۹۸, ۳۹۹,	۵۷۱, ۵۸۰, ۵۸۵, ۶۰۳, ۶۲۲, ۶۲۴, ۶۲۵,
۳۳۵, ۳۳۷, ۳۳۸, ۳۴۱, ۳۴۲, ۳۴۳, ۳۴۴, ۳۴۵,	۶۲۶, ۶۲۷, ۶۲۸, ۶۲۹, ۶۳۳, ۶۳۵, ۶۳۶,
۳۴۹, ۳۵۳, ۳۶۰, ۳۶۶, ۳۸۵, ۳۸۸, ۳۸۹, ۳۹۰,	۶۴۰, ۶۴۱, ۷۱۶, ۷۱۹, ۷۹۶, ۸۵۱, ۸۵۲,
۳۹۱, ۳۹۲, ۳۹۴, ۴۰۶, ۴۳۳, ۴۳۵, ۴۳۸, ۴۴۹,	۸۶۷, ۱۰۱۸, ۱۰۴۳, ۱۰۷۰,
۴۵۰, ۴۶۱, ۴۷۳, ۴۷۴, ۴۷۷, ۴۷۹, ۴۸۰, ۴۸۱,	سازمان ایالتی حزب توده ایران در
۴۸۲, ۴۸۳, ۴۸۴, ۴۸۵, ۴۸۶, ۴۸۷, ۴۸۸,	آذربایجان / ۴۵۸, ۶۳۷, ۸۶۵
۴۸۹, ۴۹۰, ۴۹۱, ۴۹۲, ۴۹۳, ۴۹۴, ۴۹۵,	سازمان ایالتی خراسان / ۶۴۱
۴۹۶, ۴۹۷, ۴۹۸, ۴۹۹, ۵۰۰, ۵۰۱, ۵۰۲,	سازمان ایالتی خوزستان / ۶۴۲
۵۰۳, ۵۰۴, ۵۰۵, ۵۰۶, ۵۰۷, ۵۰۸, ۵۰۹,	سازمان ایالتی فارس / ۶۴۱
۵۱۰, ۵۱۱, ۵۱۲, ۵۱۳, ۵۱۴, ۵۱۵, ۵۱۶, ۵۱۷,	
۵۱۸, ۵۱۹, ۵۲۰, ۵۲۱, ۵۲۲, ۵۲۳, ۵۲۴, ۵۲۵,	
۵۲۶, ۵۲۷, ۵۲۸, ۵۲۹, ۵۳۰, ۵۳۱, ۵۳۲,	
۵۳۳, ۵۳۴, ۵۳۵, ۵۳۶, ۵۳۷, ۵۳۸, ۵۳۹,	
۵۴۰, ۵۴۱, ۵۴۲, ۵۴۳, ۵۴۴, ۵۴۵, ۵۴۶,	
۵۴۷, ۵۴۸, ۵۴۹, ۵۵۰, ۵۵۱, ۵۵۲, ۵۵۳,	
۵۵۴, ۵۵۵, ۵۵۶, ۵۵۷, ۵۵۸, ۵۵۹, ۵۶۰,	
۵۶۱, ۵۶۲, ۵۶۳, ۵۶۴, ۵۶۵, ۵۶۶, ۵۶۷,	
۵۶۸, ۵۶۹, ۵۷۰, ۵۷۱, ۵۷۲, ۵۷۳, ۵۷۴,	
۵۷۵, ۵۷۶, ۵۷۷, ۵۷۸, ۵۷۹, ۵۸۰, ۵۸۱,	
۵۸۲, ۵۸۳, ۵۸۴, ۵۸۵, ۵۸۶, ۵۸۷, ۵۸۸,	
۵۸۹, ۵۹۰, ۵۹۱, ۵۹۲, ۵۹۳, ۵۹۴, ۵۹۵,	
۵۹۶, ۵۹۷, ۵۹۸, ۵۹۹, ۶۰۰, ۶۰۱, ۶۰۲,	
۶۰۳, ۶۰۴, ۶۰۵, ۶۰۶, ۶۰۷, ۶۰۸, ۶۰۹,	
۶۱۰, ۶۱۱, ۶۱۲, ۶۱۳, ۶۱۴, ۶۱۵, ۶۱۶, ۶۱۷,	
۶۱۸, ۶۱۹, ۶۲۰, ۶۲۱, ۶۲۲, ۶۲۳, ۶۲۴, ۶۲۵,	
۶۲۶, ۶۲۷, ۶۲۸, ۶۲۹, ۶۳۰, ۶۳۱, ۶۳۲,	
۶۳۳, ۶۳۴, ۶۳۵, ۶۳۶, ۶۳۷, ۶۳۸, ۶۳۹,	
۶۴۰, ۶۴۱, ۶۴۲, ۶۴۳, ۶۴۴, ۶۴۵, ۶۴۶,	
۶۴۷, ۶۴۸, ۶۴۹, ۶۵۰, ۶۵۱, ۶۵۲,	

- ۱۰۱۷، ۱۰۱۹، ۱۰۷۶، ۱۱۳۰
 سازمان جوانان حزب بعث عراق / ۷۲۵
 ۷۲۶
 سازمان جوانان حزب حاکم یمن جنوبی /
 ۷۲۵
 سازمان جوانان حزب سوسیالیست متحد
 آلمان شرقی / ۷۳۰
 سازمان جوانان حزب کمونیست ایران /
 ۷۰۹
 سازمان جوانان حزب کمونیست
 حاکم مجارستان / ۷۲۴
 سازمان جوانان دانشجویان دمکرات
 ایران (ODYSI) / ۷۲۹
 سازمان جوانان دمکرات لبنان / ۷۳۰
 سازمان جوانان سوسیالیست آلمان / ۷۰۵
 سازمان جوانان فدایی / ۷۲۳
 سازمان جوانان کمونیست پرتغال / ۵۸۸
 سازمان جوانان کمونیست لنینی
 شوروی (کامسامول KMCR) / ۵۸۸، ۷۰۷
 سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات
 ایران (ادیسی) / ۵۴۲، ۶۴۹، ۶۵۰، ۷۱۲
 ۷۳۱، ۷۲۹، ۷۱۳
 سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
 (اقلیت) / ۵۷، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۲۹۵، ۳۷۳
 ۳۷۸، ۴۹۱، ۵۶۱، ۵۶۲، ۶۰۲، ۶۰۷، ۷۲۳
 ۷۸۱، ۹۳۲، ۹۵۱
 سازمان چریکهای فدائی خلق ایران پیرو
 برنامه (هویت) / ۹۵۱
 سازمان چریکهای فدائی خلق / ۴۷، ۵۷، ۸۴، ۸۵، ۱۵۶، ۲۹۴، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۸
- ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۱۵۶، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۳۵،
 ۲۳۷، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۳۶، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴،
 ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۴، ۴۹۱،
 ۵۲۲، ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۲۲، ۶۳۵، ۶۶۵،
 ۶۷۰، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۶۲، ۸۶۳
 سازمان حزب توده در آذربایجان / ۷۳
 سازمان دانش‌آموزان ایران / ۷۱۱
 سازمان دانشجویان پیشگام / ۵۴
 سازمان دانشجویان جبهه ملی / ۳۱۰
 سازمان دانشجویان دانشگاه تهران (توسو) / ۷۱۱،
 ۷۲۸
 سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی / ۳۰۸
 سازمان دانشجویی حزب بعث NUIS / ۷۲۷
 سازمان دفاع از کودک / ۷۶
 سازمان رهائی بخش خلق‌های ایران / ۴۸
 سازمان زنان ایران / ۷۵۷، ۷۶۰
 سازمان زنان حزب توده / ۷۳، ۲۴۹، ۵۶۶، ۷۶۳
 سازمان سوسیال دمکرات تبریز / ۶۶۰
 سازمان صلیب سرخ شوروی / ۱۹۴
 سازمان عفو بین‌الملل / ۸۹۱، ۹۹۸
 سازمان فدائیان خلق / ۴۹۱، ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۰۷،
 ۶۰۹، ۷۰۳، ۷۰۴، ۸۶۳
 سازمان کارگران انقلابی ایران ← گروه
 راه کارگر
 سازمان کارگری حزب توده / ۵۳۱، ۵۶۷
 سازمان مارکسیستی - لنینیستی طوفان / ۴۷، ۳۱۰
 سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی / ۴۹۰
 سازمان مجاهدین خلق / ۳۷، ۴۷، ۵۷، ۶۰، ۸۰
 ۸۴، ۸۵، ۱۵۶، ۲۹۴، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۸

۳۶۴, ۳۶۳, ۳۶۲, ۳۵۷, ۳۳۶, ۳۳۵, ۳۲۱	۲۱۰, ۲۱۶, ۲۳۱, ۳۰۹, ۳۲۴, ۳۷۴, ۳۸۰, ۴۳۹
۳۹۴, ۳۸۲, ۳۸۱, ۳۷۲, ۳۶۷, ۳۶۶, ۳۶۵	۴۷۳, ۴۹۰, ۵۳۵, ۵۷۷, ۶۲۶, ۶۶۳, ۶۶۴, ۶۶۵
۹۵۱, ۹۳۱, ۹۲۴, ۸۳۱, ۵۶۲, ۵۶۱, ۵۵۲	۶۹۱, ۷۶۱, ۸۷۳, ۸۷۷, ۱۰۲۵, ۱۰۲۶, ۱۰۳۴
۹۵۵, ۹۵۴	۱۰۷۹, ۱۰۸۰, ۱۱۳۳, ۱۱۳۸
سازمان ملل متحد / ۱۱۰, ۵۶۲, ۷۵۵, ۸۹۳	ساویس / ۵۰۵
سازمان مهاجرین / ۱۹۴	سایان، لوئی / ۱۲۶, ۱۶۷, ۱۷۶, ۵۶۷, ۱۰۹۷
سازمان نقاب / ۴۸۹	۱۰۹۸
سازمان نگهبانان آزادی / ۸۰	سبزووار / ۱۰۶
سازمان نوید / ۸۲, ۲۱۰, ۲۱۱, ۲۱۲, ۲۱۵	سپاه پاسداران انقلاب اسلامی / ۴, ۱۸۲, ۳۵۷
۲۱۶, ۲۱۷, ۲۱۸, ۲۲۹, ۲۳۳, ۲۳۵, ۵۳۵	۳۶۱, ۶۶۹, ۷۹۵, ۷۹۶, ۸۴۴, ۸۴۵, ۸۵۰, ۸۹۶
۶۶۲, ۶۶۴, ۶۶۵, ۶۶۶, ۶۶۷, ۶۶۸, ۶۷۶	۹۰۹, ۹۲۵, ۱۰۷۸
۶۹۶, ۸۶۹, ۹۶۵, ۱۰۲۰, ۱۰۵۹, ۱۰۷۰	ستاد ارتش اتحاد شوروی / ۸۲۸
۱۰۷۱	ستاد مرکزی تروتسکیسم جهانی، (انترناسیونال
سازمان همبستگی خلیج‌های آسیا و آفریقا	چهارم) / ۱۲
(A.P.S.O) / ۵۶۷	ستارزاده / ۹۱
ساسانی / ۳۴۰, ۱۱۱۹	ستاره سرخ (مجله) / ۵۲۸
ساشاولمان، م. / ۱۸	ستاره سرخ برفراز چین (کتاب) / ۱۴
ساعده مراغه‌ای، محمد / ۷۱, ۱۰۶, ۱۰۷	سراب (شهرستان) / ۲۰۸, ۲۰۹, ۶۳۷, ۱۰۳۴
۱۰۷۲, ۱۰۳۵, ۱۶۴, ۱۲۲	۱۰۷۸
ساعدی، غلامحسین / ۷۷۸	سرانجام (نشریه) / ۵۳۳
ساکا / ۴۹۱	سرخس / ۴۹۵
سالازار کائانو (دوران دیکتاتوری) / ۶۵۸	سرگئی شیری، ایوانف / ۸۳۵
سالک، محمد / ۶۲۵	سرمدی، عزیز / ۵۹
سالم ربیع علی / ۲۸۱	سرنوشت انقلاب در گرو نظام اجتماعی -
سالهای حاکمیت (کتاب) / ۹	اقتصادی جمهوری اسلامی ایران (کتاب) / ۱۱۱۹
سامونین، والرئ ایوانوویچ / ۸۰۷	سرور ← سروری، محمدابراهیم
ساواک / ۱۳, ۴۷, ۴۸, ۵۹, ۷۹, ۸۲, ۹۳	سروری، محمدابراهیم / ۶۴, ۸۳۵, ۸۳۷, ۸۳۸
۹۸, ۱۰۹, ۱۴۱, ۱۵۱, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۵۵	۸۳۹
۱۷۳, ۱۷۵, ۱۷۶, ۱۷۷, ۱۷۹, ۱۸۰, ۲۰۹	سروش، ب. / ۵۳۳

- سرویس اطلاعاتی آمریکا / ۳۰۸
 سفارت لیبی / ۸۴۰
- سرویس اطلاعاتی شوروی / ۳۶۰
 سفارت یمن جنوبی / ۸۴۰
- سرویس امنیت دولتی - M.F.S / ۸۳۶
 سفرنامه ابن فضلان / ۷۵۴
- سرویس جاسوسی شوروی (گ. پ. او) /
 سفرنامه برینه / ۶۰۹
- ۹۱، ۱۶۱، ۳۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۸۹، ۷۹۴،
 سلامت بخش، سیما / ۴۷۷
- ۸۱۹
 سلامتیان، احمد / ۳۱۰
- سعادت‌مندی، هاشم (نام مستعار ارسطو) /
 سلطان اطمیشی (کرد) / ۲۰۵
- ۶۹۷
 سلطان‌زاده، حیب (اوتیس میکائیلیان) / ۱۲،
 ۶۲، ۱۹۰، ۲۰۸، ۵۵۹
- سعادت، محمدرضا / ۸۳۰
 سعدی / ۳۱۷
- سعدی / ۳۱۷
 سلطانی / ۵۳۳
- سغائی، احمد / ۸۵، ۱۵۳، ۱۷۸، ۵۵۹
 سلماس / ۱۰۳۰
- سغائی، حسن / ۱۵۱، ۱۹۷
 سلیم، حاج انگوس / ۳۰۰
- سغایی، عباس (سروان) / ۱۲۶
 سلیمی، حسین / ۲۰۵
- سفارت افغانستان / ۸۳۵، ۸۳۹
 سمنان / ۵۸۴، ۶۲۶، ۶۴۲، ۷۶۲، ۷۶۶
- سفارت الجزایر / ۸۴۰
 سموئیل کلیمی / ۹۱
- سفارت آمریکا / ۷۱، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۴، ۹۹۹
 سمیعی، احمد / ۷۱۰، ۷۷۷
- سفارت انگلیس در تهران / ۶۵
 سنجابی، کریم / ۱۳۹، ۳۲۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷
- سفارت انگلیس / ۷۱، ۱۲۳
 سنجر، شایسته / ۲۰۵
- سفارت ایران در فرانسه / ۸۴۳
 سنجدیکای ت. ژ. ت / ۵۶۷
- سفارت بلغارستان / ۸۴۰
 سنکانالز / ۷۵۳
- سفارت جمهوری اسلامی ایران در
 آلمان دمکراتیک / ۹۲۱
- سفارت شوروی در تهران / ۲۵، ۷۰، ۷۱
 سه تفنگدار (کتاب) / ۱۰۹۶
- ۹۰، ۹۱، ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۵
 سهرابیان، گاه آزاده / ۵۴۵، ۷۶۳
- ۱۶۱، ۵۲۶، ۸۰۱، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۳۱، ۸۳۷
 سهرابیان، مهوش / ۲۱۴
- ۸۳۸، ۸۴۲، ۸۴۳، ۹۹۹، ۱۰۴۹، ۱۰۵۱
 سهند / ۵۷
- سفارت عراق / ۳۶۶
 سهیلی، علی / ۶۶، ۷۰
- سفارت فلسطین / ۸۴۰
 سوئد / ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۶۴۵، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۶۳
- سفارت کوبا / ۸۴۰
 ۶۸۰، ۷۵۶
- سوئیس / ۱۴۸، ۶۵۷، ۷۰۶

- سوبولف، آ. ای. / ۱۳
- سودان / ۷۲۷
- سورکی، عباس / ۵۹
- سوریه / ۵۰۲, ۷۲۵, ۷۲۶, ۸۳۰, ۱۰۳۹
- سوسلف، میخائیل / ۸۲۵
- سوسیالیسم علمی و قوام نکرومه (کتاب) / ۲۶۳
- سوسیالیسم، ارگان جامعه سوسیالیستهای ایران در اروپا (مجله) / ۳۰۹
- سوکارنو، احمد / ۴۷, ۳۰۰, ۳۰۱
- سوگند (نشریه) / ۵۳۳, ۷۶۹, ۷۷۳, ۷۷۵
- سولژنیتسین، الکساندر / ۷۹۴, ۷۹۵, ۸۱۹
- سولقان / ۲۲۶
- سون یات سن / ۱۶, ۴۵
- سوهارتو (ژنرال) / ۴۷, ۳۰۱
- سی مه / ۷۲۷
- سیا (آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا) / ۱۳, ۱۸, ۱۹, ۴۸, ۶۷, ۶۸, ۷۷, ۲۹۶, ۳۱۰, ۳۵۸, ۳۶۱, ۳۷۲, ۷۰۹, ۷۲۷, ۸۲۵, ۱۰۰۲, ۱۰۱۶, ۱۰۸۰
- سیاست و سازمان حزب توده (کتاب) / ۳
- سیاسی، ژیللا / ۲۰۶, ۲۳۸, ۴۶۳, ۵۰۶, ۵۱۴, ۵۴۳, ۵۴۵, ۵۶۳, ۵۶۴, ۵۶۶, ۶۴۶, ۶۵۰, ۸۶۶, ۷۲۹, ۷۲۸
- سیاسی، علی اکبر / ۱۶۹
- سیامک والی پور / ۲۱۸
- سیامک، عزت‌الله / ۹۱, ۲۲۷, ۵۱۳, ۵۵۹, ۶۶۲, ۶۸۸, ۶۸۹, ۶۹۰
- سیبری / ۸۸, ۱۹۰
- سیر کمونیسم در ایران (کتاب) / ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۱۰۷, ۱۱۵, ۱۴۵, ۳۹۵, ۴۲۶, ۴۷۹, ۶۳۷, ۶۸۹, ۷۱۰
- سیری از مبارزات درون حزبی با اپورتونیزم منحط (کتاب) / ۸۹۶
- سیستان و بلوچستان / ۶۴۰
- سیمای جمهوری اسلامی ایران / ۵۰۳۲, ۸۷۱, ۱۰۱۴, ۱۰۶۹
- سیموننکو / ۱۵۸, ۲۳۱, ۸۲۵, ۸۲۶
- ش
- شائوچی، لئو / ۱۶
- شادفر، کاظم / ۶۰
- شالگونئی، محمدرضا / ۳۴۰, ۳۷۸, ۶۲۷
- شاماخی (شهر) / ۲۰۱
- شاملو، احمد / ۷۷۷, ۷۷۸
- شاندرمنی، اکبر / ۱۱۵, ۱۱۸, ۱۴۶, ۱۵۰, ۱۸۷, ۲۳۷, ۴۷۹, ۶۲۵, ۶۴۱, ۸۶۶, ۸۷۶, ۸۷۹, ۹۰۲, ۹۰۳, ۹۰۶, ۹۰۷, ۹۱۰, ۹۱۳, ۹۱۴, ۹۱۵, ۹۲۲, ۹۹۸, ۹۲۳
- شاهرخی، کاظم / ۹۱
- شاهکار (دکتر) / ۱۲۶
- شاهنده، علی / ۵۳۴
- شاهین، تقی (ابراهیموف) / ۶۵۹, ۶۶۰
- شایان، فریدون / ۷۷۳, ۷۸۷, ۷۸۸
- شایگان، سیدعلی / ۱۲۶, ۷۸۷
- شایگان، علیرضا (دلیلی) / ۲۱۶, ۶۷۷
- شبارشین، لئونید / ۲۲۷, ۸۳۵, ۸۳۷, ۸۳۸, ۸۴۲

- ۸۶۷, ۸۶۳ شریعت زاده / ۱۲۶
- شباویز، صادق / ۷۷۷
- شبرنگ، اسماعیل / ۹۱, ۱۱۵
- شبستری، حاج میرزا علی / ۱۶۵
- شجاعت (نشریه) / ۵۳۳
- شجاعی، تقی / ۶۲
- شرایط کار و زندگی کارگران نساجی در ایران (کتاب) / ۵۸۷
- شراینر، آلبرت / ۷۰۶
- شرع اسلام و تعمیق انقلاب (مقاله) / ۲۸۷
- شرق پیروز (نشریه) / ۵۳۳
- شرقی، جعفر / ۹۱
- شرقی، حسین / ۹۱
- شرقی، رضا / ۹۱
- شرقی، علی / ۹۱
- شرکت پوششی تاپ / ۸۳۶, ۸۴۰
- شرکت سهامی خاص نشر توده / ۵۲۳
- شرکت مشاوران صنعتی نایب انترنشنال / ۵۷۱
- شرکت نفت انگلیس / ۷۵
- شرکت نفت / ۷۵, ۹۵, ۱۱۴, ۱۶۹, ۵۷۵
- ۵۷۶
- شرمینی، عالیہ / ۷۵۷, ۷۵۸
- شرمینی، نادر، ۷۰, ۷۹, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۹
- ۱۳۰, ۱۳۲, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۴۲, ۱۴۳, ۱۶۹
- ۱۷۰, ۴۱۷, ۵۳۱, ۶۳۸, ۷۱۰, ۷۵۸
- شیردان / ۶۶
- شریعت پناهی / ۷۱۵
- شریعت، حسن / ۳۸۰
- شریعت زاده / ۱۲۶
- شریعتمداری، سید کاظم / ۱۵۸, ۱۸۲, ۳۲۲, ۳۳۶, ۳۴۲, ۱۰۲۸, ۱۱۰۰
- شریعتی، علی / ۸۵۹
- شریف امامی، جعفر / ۷۶۸, ۷۶۹, ۷۷۸, ۱۱۰۰
- شریف زاده / ۶۲
- شریفی (نگهبان) / ۱۰۸۹
- شریفی، محمد علی / ۹۱, ۹۴, ۱۲۷, ۵۳۳
- شعله جنوب (ارگان تشکیلات خوزستان) / ۵۳۵
- شعله ور (نشریه) / ۵۳۲
- شعله ور، محمد / ۵۳۲
- شفقت / ۳۰۱
- شکوهی، حسن / ۷۷۳, ۷۷۴
- شکوهی، علی / ۳۷۸
- شکی، منصور / ۱۱۱۶
- شلتوکی، رضا / ۱۴۵, ۲۱۲, ۲۱۵, ۲۲۹, ۲۳۰
- ۲۳۴, ۲۳۵, ۲۴۰, ۳۶۴, ۳۷۴, ۴۶۲, ۴۷۴, ۴۸۰
- ۴۸۱, ۴۹۴, ۵۵۳, ۶۲۸, ۶۳۹, ۶۴۰, ۷۱۴, ۷۲۳
- ۱۰۱۹, ۱۰۳۳, ۱۰۴۲
- شمسی، محمد / ۲۰۱
- شمشیر امروز (نشریه) / ۵۳۲
- شمه‌ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران (کتاب) / ۲۹۵
- شمیده / ۹۱۶
- شمیران / ۶۲۶
- شناخت و سنجش مارکسیسم (کتاب) / ۸, ۲۵۶
- ۲۶۹, ۳۸۵, ۴۹۶, ۵۲۸, ۷۵۵, ۸۶۲, ۱۱۱۲
- ۱۱۱۸, ۱۱۲۱, ۱۱۲۲, ۱۱۲۴, ۱۱۲۶, ۱۱۲۷
- ۱۱۲۹

- شناسایی و شکار جاسوس (کتاب) / ۶۵۹
 شهابی، اکبر / ۱۲۷
 شهباز (نشریه) / ۵۳۱، ۵۳۲
 شهبازی (نویسنده) / ۵۱۴
 شهبازی. ع / ۲۱۱، ۷۱۶، ۷۲۹
 شهبازی، علی / ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۶۳، ۷۳۰
 شهبازیان، آشوت / ۲۰۴، ۲۳۷، ۴۷۹، ۶۴۶
 شهر ری / ۲۱۷، ۴۲۲، ۵۸۰، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۲۸
 شهرری / ۴۲۲، ۶۳۶
 شهرک کیانشهر / ۵۲۰
 شهرکرد / ۵۷۲
 شهریار، پرویز / ۴۷۳، ۷۴۰
 شهریار، عباس / ۷۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵
 ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۰۹، ۲۱۰، ۳۲۴، ۵۳۵، ۶۲۶
 ۱۷۳، ۱۰۰۴، ۱۰۲۵
 شهباز / ۱۰۶
 شهیدزاده / ۱۲۶
 شهیدی زندی، یدالله / ۲۳۰، ۲۳۱
 شوارتسکوف (سرهنگ) / ۶۶
 شورای جهانی جوانان / ۷۰۸
 شورای جهانی دانشجویان / ۷۰۸
 شورای جهانی صلح / ۵۶۰، ۷۸۶، ۷۸۷
 شورای متحده کارگران / ۷۲، ۱۰۹
 شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران / ۱۰۰، ۱۳۱، ۵۳۱، ۵۶۰، ۵۶۷، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۵
 ۷۵۷
 شورای ملی مقاومت / ۹۵۰، ۹۵۵
- شورای نویسندگان حزب توده / ۴۶۳، ۵۹۳، ۷۸۱
 شورای نویسندگان و هنرمندان ایران / ۴، ۷۰۴
 ۷۷۶، ۷۷۹، ۷۸۰
 شورشیان، محمد / ۶۴
 شوروی / اکثر صفحات
 شوری / ۹۹۳
 شوش (منطقه) / ۵۲۰
 شیخ جلال / ۳۸۲
 شیخ سلیم / ۶۱
 شیخ عثمان / ۳۸۲
 شیخ‌الرئیس (میرزا) ابوالحسن / ۶۱
 شیدفر / ۱۹۷
 شیراز / ۷۹، ۲۱۱، ۲۸۷، ۳۱۶، ۵۷۲، ۷۵۹، ۷۶۲
 ۷۶۶، ۹۸۹
 شیرین، سرگی / ۸۳۷
 شیلی / ۷۲۴
 شیوه تولید آسیایی (کتاب) / ۶۱۱
- ص**
 صابر، دارا / ۲۰۶
 صابری، عباس / ۹۱
 صابری، مریم / ۷۵۷
 صادقی‌پور، اکبر / ۶۳۹
 صارمی، اعظم / ۷۵۸، ۷۵۹
 صالح، اللهیار / ۷۴، ۳۰۸
 صالحی، فریبرز / ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۳۸
 صالحی، محسن / ۱۳۹
 صبح امید (نشریه) / ۱۴۷، ۵۳۵، ۵۴۲
 صبح تهران (نشریه) / ۵۳۲

- صبح زندگی (نشریه) / ۵۳۳
 صحیفه امام (کتاب) / ۸۱۸
 صدام حسین / ۲۴۵، ۳۵۷، ۳۸۲، ۵۴۹،
 ۶۸۳، ۷۵۸، ۷۸۷، ۹۴۹، ۱۰۲۱، ۱۰۳۷،
 ۱۰۶۳، ۱۰۶۷، ۱۰۸۲، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶،
 ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۱۲۰
 صدای وطن، جعفر / ۶۳۹، ۹۰۹
 صدر، محمدباقر / ۵۰۳
 صدراالاشراف / ۱۶۶، ۵۷۵
 صدقیانی، حاج رسول / ۶۲
 صدیقی، جمیله / ۷۵۹
 صفائی فراهانی، علی اکبر / ۵۹
 صفاری (سرتیپ) / ۱۲۴
 صفری، حمید / ۱۵۸، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۷۹،
 ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۸،
 ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۴۲۹،
 ۴۷۴، ۴۹۸، ۵۱۳، ۵۶۶، ۶۴۷، ۶۶۵، ۸۲۷،
 ۸۶۴، ۸۶۹، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۷،
 ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴،
 ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۹۲، ۸۹۴، ۸۹۷،
 ۸۹۸، ۹۰۲، ۹۱۱، ۹۱۶، ۹۲۰، ۹۲۲، ۹۲۴،
 ۱۰۰۱، ۱۰۰۵، ۱۱۰۶
 صقالبه (شاه مسلمان اسلاوها) / ۷۵۴
 صلح پایدار (نشریه) / ۵۳۲
 صلح و سوسیالیسم (مجله) / ۳۳۱
 صلح دوست، داوود / ۶۲۷
 صلیب سرخ جهانی / ۸۶۳، ۸۸۹
 صلیب سرخ شوری / ۱۹۵، ۸۹۰
 صنعت نفت / ۱۴۱، ۱۰۹۰
 صوراسرافیل (نشریه) / ۱۱۱۵
 صوراسرافیل، میرزا ابوالقاسم / ۶۱
 صوفیه / ۵۴۲
 صیادنژاد، ابراهیم / ۱۱۵
ض
 ضداستعمار (نشریه) / ۵۳۳
 ضمیمه مردم (ارگان تشکیلات تهران)،
 (ماهنامه) / ۵۳۵، ۷۱۳
 ضیاءالسلطان / ۶۱
ط
 طالانوف / ۲۰۵
 طالبانی، جلال / ۹۴۹
 طالبوف / ۱۱۱۵
 طالقان / ۶۲۶
 طالقانی، سید محمود (آیت الله) / ۳۴۲، ۳۴۶،
 طاهباز، صادق / ۶۱
 طاهری، سهراب / ۲۰۱
 طاهری، ناصر / ۵۰۵
 طاهری، هادی (دکتر) / ۷۱
 طباطبائی، سید ضیاءالدین / ۶۶، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۹۳،
 ۹۸، ۱۲۳، ۶۸۷
 طباطبائی، سید محمدحسین (علامه) / ۱۱۲۱
 طباطبائی، سید ابوالفضل / ۷۵۴
 طباطبائی، سیداحمد / ۲۰۵
 طبری، احسان / ۳، ۴، ۸، ۶۱، ۶۴، ۶۸، ۸۳، ۸۸،
 ۸۹، ۹۰، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۵،
 ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰

ع	۱۵۲, ۱۶۰, ۱۶۳, ۱۶۷, ۱۶۹, ۱۷۲, ۱۷۳
عابدی، زین‌العابدین / ۶۰۰	۱۷۵, ۱۷۹, ۱۸۰, ۱۸۱, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۸۸
عادلین، عادل / ۲۰۱	۱۹۵, ۲۱۴, ۲۲۸, ۲۳۵, ۲۴۰, ۲۴۶, ۲۴۸
عارف، میخائیل نیکولایوویچ / ۸۰۸	۲۵۶, ۲۶۰, ۲۶۲, ۲۶۸, ۲۶۹, ۲۷۰, ۳۰۶
عاشورپور، محسن / ۲۳۷	۳۰۹, ۳۱۵, ۳۲۳, ۳۴۱, ۳۴۴, ۳۷۸, ۳۸۵
عاصمی، محمد (فرهاد) / ۲۰۶, ۲۳۸, ۲۴۹, ۸۸۲	۴۶۲, ۴۶۳, ۴۹۶, ۵۰۵, ۵۱۳, ۵۱۵, ۵۲۲
۱۱۱۵, ۸۸۹	۵۲۸, ۵۳۰, ۵۳۱, ۵۴۱, ۵۶۰, ۵۶۱, ۵۶۶
عافیت، صمد / ۱۹۹	۶۱۰, ۶۱۶, ۶۲۰, ۶۲۶, ۶۸۱, ۶۸۸, ۷۵۵
عافیت، محمدرضا / ۲۰۰	۷۶۱, ۸۲۰, ۸۲۷, ۸۵۹, ۸۶۲, ۸۷۴, ۸۷۷
عالم‌زاده، حسن / ۵۳۲, ۶۰۰	۸۹۷, ۸۹۸, ۹۲۹, ۱۰۰۱, ۱۰۹۴, ۱۰۹۵
عامری، عباس / ۷۱۶	۱۰۹۶, ۱۱۰۲, ۱۱۱۱, ۱۱۱۲, ۱۱۱۳
عباس میرزا (ولیعهد فتحعلی‌شاه قاجار) / ۹۲	۱۱۱۴, ۱۱۱۵, ۱۱۱۶, ۱۱۱۷, ۱۱۱۸
۱۰۹۷, ۷۶۱	۱۱۱۹, ۱۱۲۰, ۱۱۲۱, ۱۱۲۲, ۱۱۲۳
عباسی، ابوالحسن / ۷۵, ۷۶, ۱۴۰, ۲۹۰, ۱۰۲۹	۱۱۲۴, ۱۱۲۵, ۱۱۲۶, ۱۱۲۷, ۱۱۲۸
عبدالرسول (سریاسبان) / ۱۲۴	۱۱۲۹, ۱۱۳۰, ۱۱۳۱, ۱۱۳۲, ۱۱۳۳
عبدالعزیز (از رهبران سارکات اسلام) / ۳۰۰	۱۱۳۴, ۱۱۳۵, ۱۱۳۶, ۱۱۳۷, ۱۱۳۸
عبدالملک‌پور / ۱۲۷	۱۱۳۹, ۱۱۴۰
عبرت (مجله) / ۷۷, ۱۴۴, ۲۳۰	طبس / ۷۲۵
عدالناصر، جمال / ۲۵۹, ۲۷۸, ۲۸۱, ۳۵۵	طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی
عراق / ۱۴۸, ۱۵۳, ۱۷۴, ۱۷۷, ۱۹۷, ۲۰۷, ۲۴۶	جنبش انقلابی خلق ایران (کتاب) / ۶۰
۲۹۸, ۳۸۰, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۳, ۵۲۳, ۶۸۵, ۶۸۶	طهماسبی، اسماعیل آقا / ۹۱
۶۹۴, ۷۲۵, ۷۵۸, ۷۸۶, ۷۹۹, ۸۱۰, ۸۱۷, ۸۴۵	طهماسبی، خلیل / ۷۶
۹۴۹, ۹۵۵, ۹۶۰, ۱۰۱۳, ۱۰۳۶, ۱۰۳۷, ۱۰۳۹	طهماسبی، مهدی (حسین‌زاده) / ۹۱
۱۰۴۲, ۱۰۶۷, ۱۰۶۹, ۱۰۷۲, ۱۰۷۷, ۱۰۸۶	
۱۰۸۹, ۱۰۹۱, ۱۰۹۲	ظ
عربستان سعودی / ۷۲۵, ۹۵۵, ۱۰۰۹	ظفر (نشریه) / ۹۵, ۵۳۱
عشق سرخ (کتاب) / ۷۵۵	ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (کتاب) /
عشق‌آباد / ۱۹۵	۴۸۳, ۶۵, ۶۶۱
عصر نو (نشریه) / ۵۳۳	

- عزض (ملاک) / ۱۶۲
 عطاریان، هوشنگ (نام مستعار حبیب) /
 ۸۳، ۶۹۳، ۶۹۶
 عزیززاده، عظیم / ۲۰۰
 عظیمزاده، علی / ۷۹
 عقیلی، احمدسادات / ۱۰۸
 علا، حسین / ۸۰، ۱۴۱
 علاج (نشریه) / ۵۳۳
 علل گرایش به مادیگری (کتاب) / ۳۷
 علم، اسدالله / ۸۱
 علمدار / ۶۳۷
 علوی / ۷۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۶۹، ۱۷۰
 علوی، پرویز / ۲۶۷
 علوی، علی / ۷۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶
 ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳
 ۴۲۶، ۶۱۸، ۶۳۸
 علوی، محسن (بهزاد) / ۲۳۷، ۶۲۷
 علوی، مرتضی / ۶۳، ۸۸، ۵۱۳، ۵۲۸، ۵۵۹
 ۱۰۹۷
 علوی نیا، جلال / ۲۹۸
 علی مسیو / ۶۲
 علی آباد (منطقه) / ۵۲۰
 علیار (سرهنک) / ۳۸۲
 علی اوف / ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۱۱۳، ۱۱۴
 ۱۴۳، ۱۶۱، ۲۲۷، ۲۲۴، ۸۳۵، ۱۱۰۶
 علی اوف، حافظ / ۸۲۶
 علی اوف، حیدر / ۹۶، ۲۲۸، ۲۳۱، ۵۶۲
 ۸۱۶، ۸۲۳، ۸۷۲، ۸۷۳، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶
 ۱۱۰۸، ۱۱۰۶۰
 عزیززاده، ابراهیم / ۹۱
 علی زاده، قربان / ۲۰۱، ۲۱۷
 علیگره / ۲۰۷
 عملیات امیرالمؤمنین (ع) / ۷۹۶، ۸۱۳، ۸۱۴
 عموی، محمدعلی / ۱۴۵، ۲۱۱، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴
 ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۳۱، ۳۶۴
 ۳۷۴، ۳۷۸، ۴۴۱، ۴۶۳، ۴۸۰، ۵۲۳، ۵۲۷، ۵۵۲
 ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۹، ۶۱۹، ۶۲۸
 ۶۳۸، ۷۶۹، ۷۷۲، ۷۸۹، ۸۰۲، ۸۵۱، ۸۷۳، ۱۰۱۳
 ۱۰۲۰، ۱۰۲۸، ۱۰۳۰، ۱۰۳۳، ۱۰۳۸، ۱۰۴۲
 ۱۰۴۳، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۵۳، ۱۰۵۶
 ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۵، ۱۰۷۸
 ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۱۲۱
 عمواوغلی، حیدر (افشار تاری وردی) / ۱۲، ۶۱
 ۶۲، ۶۳، ۹۲، ۳۰۱، ۳۷۶، ۵۵۸، ۵۵۹، ۶۶۰
 عمیدی نوری / ۳۴۸
 عیسوی، چارلز / ۶۱۱، ۶۱۲
 غ
 غائله آذربایجان / ۱۱۱، ۱۹۰، ۵۳۰، ۵۷۰، ۵۷۱
 ۸۲۳
 غائله کردستان / ۵۳۰، ۷۱۳
 غار (میدان) / ۵۲۰
 غرب زدگی (کتاب) / ۸۶، ۱۱۴
 غضنفرپور، احمد / ۳۱۰
 غفارزاده، اسدالله / ۶۲، ۶۶۱
 غفاری، داریوش / ۱۳۹
 غلامی، سلطانعلی / ۲۰۰

- ف
- فاتح، مصطفی / ۹۵، ۳۰۴، ۳۰۶، ۵۳۰
- فاجعه ۷ تیر / ۵۵۵
- فارس / ۴۸، ۷۱، ۹۱، ۱۰۹، ۴۶۲، ۵۸۴
- فدراسیون جوانان سوسیالیست / ۲۳
- فدراسیون دانشجویان پاناما / ۷۲۶، ۷۳۰
- فدراسیون دانشجویان هند / ۷۲۴
- فدراسیون سندیکایی جهانی (کتاب) / ۵۶۰، ۵۸۷، ۸۷۴
- فدراسیون سندیکایی جهانی / ۱۸۱، ۲۰۴، ۵۶۷
- فدراسیون عمومی کلوپ‌های زنان / ۷۵۴
- فدراسیون کودکان ساندنیست / ۷۳۹
- فراکسیون اقلیتهای مذهبی - ملی / ۴۶۸
- فراکسیون توده / ۱۰۶
- فراماسونری و فراموشخانه در ایران (کتاب) / ۶۶
- فرانتسلف / ۱۱۱۳
- فرانسه / ۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۳۱، ۴۰، ۴۴، ۵۴، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۸۷، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۷، ۳۰۳، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۸۹، ۴۹۸، ۵۰۴، ۵۶۷، ۵۸۷، ۵۸۸، ۶۰۸، ۶۱۴، ۶۴۵، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۸، ۶۷۷، ۶۸۵، ۷۲۵، ۷۸۶، ۸۱۷، ۸۱۹، ۸۲۱، ۸۶۱، ۸۶۴، ۸۸۷، ۹۹۷، ۱۰۰۲، ۱۰۷۳، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۳۰، ۱۱۳۲
- فرانکو (ژنرال) / ۲۳
- فرجادآزاد، مهرداد / ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۴۸، ۲۴۹، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۳، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۱۹، ۶۲۸، ۶۳۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۳۱
- فرجامی، محمد / ۱۰۸
- فطری / ۱۳۹
- فاطمی (دکتر) / ۷۷، ۱۴۱
- فالاجی، اورینانا / ۵۴
- فان. ژ. لین / ۱۷
- فتاحی، فتح‌الله / ۹۵
- فتحی، فتح‌الدین / ۵۳۳
- فخرآرایی، ناصر / ۷۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴
- ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۶۹
- فدائی (نشریه) / ۵۳۴
- فدائیان اسلام / ۶۵، ۷۵، ۷۷، ۱۳۶، ۱۴۱، ۲۹۵، ۳۰۷
- فدائیان خلق ← سازمان چریک‌های فدایی خلق
- فداکار، تقی / ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۸
- فدراسیون اتحادیه‌های کارگری وابسته به شوروی / ۲۰۴
- فدراسیون بین‌المللی دمکراتیک زنان (WIDF) / ۵۶۶، ۵۶۰، ۵۸۸، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۶۱، ۷۶۷، ۸۷۴
- فدراسیون جهانی جوانان دمکرات

- فرح / ۱۱۱۲
 فرخ (عضو گروه پایمرد) / ۲۱۶
 فرخزاد، فروغ / ۷۷۷
 فردای ما (نشریه) / ۵۳۳
 فردوس، شهاب / ۱۰۶
 فردوست، حسین / ۶۵، ۴۸۳، ۶۶۱
 فردوسی (مجله) / ۵۴
 فرزانه / ۲۰۶
 فرسائی، فهیمه / ۵۱۶
 فرسیو (تیمسار) / ۶۰
 فرشبد، حسین / ۵۳۲
 فرشته آزادی (نشریه) / ۵۳۴
 فرقه دمکرات آذربایجان ایران / ۱۹۳
 فرقه دمکرات آذربایجان شوروی / ۱۹۸
 ۲۰۱، ۸۷۲
 فرقه دمکرات آذربایجان / ۳، ۶۸، ۷۰، ۷۴
 ۹۱، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۴۴
 ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۳
 ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰
 ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸
 ۱۹۹، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۳۷۹، ۴۲۴، ۴۲۶
 ۴۲۹، ۴۵۸، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۷۰، ۵۷۵، ۵۷۶
 ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۸۹، ۷۹۶
 ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۶، ۸۶۵، ۸۷۵، ۸۸۷، ۸۹۰
 ۹۱۲، ۹۱۶، ۹۱۷، ۱۰۰۶، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰
 ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۳، ۱۰۳۹، ۱۰۴۳
 ۱۰۴۴، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۵، ۱۰۶۳
 ۱۰۶۷، ۱۰۷۲، ۱۰۹۰، ۱۰۹۵، ۱۱۰۶
 ۱۱۱۰، ۱۱۲۵
- فرقه ضاله بهائیت / ۸۱۷
 فرمان (نشریه) / ۵۳۴
 فرمانداری نظامی تهران / ۶۱۹، ۶۹۰
 فرمانفرما، عبدالحسین میرزا / ۱۷۳، ۷۶۱
 فرهاد فرجاد آزاد / ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۳۸، ۲۴۸، ۵۶۶
 ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۹، ۶۵۰، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۲۹، ۷۳۱
 ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۷۶، ۸۸۹، ۸۹۸، ۸۹۰، ۹۰۷، ۹۱۲
 ۹۲۰، ۹۲۴، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۸، ۹۶۱، ۹۹۴، ۹۹۷
 ۱۰۰۴
 فرهنگ (نشریه) / ۵۲۸
 فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی / ۵۷۰
 فرهی، ابوالفضل / ۱۱۵
 فروتن، غلامحسین / ۴۷، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۵، ۱۰۸
 ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴
 ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
 ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵
 ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۹۴، ۲۰۶، ۳۱۱، ۴۷۹، ۴۹۵، ۵۳۰
 ۵۴۱، ۵۵۹، ۶۳۸، ۷۸۷، ۱۰۲۹، ۱۰۹۵، ۱۰۹۸
 ۱۰۹۹
 فروغی، جواد / ۷۹
 فروغی، محمدعلی / ۹۳
 فروغیان، حبیب‌الله / ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۳۶، ۵۶۹، ۵۷۱
 ۵۷۲، ۸۳۲، ۸۳۵، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۶۵، ۸۷۲
 ۸۷۳، ۸۷۵، ۸۸۶، ۹۱۰، ۹۰۲، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۲۲
 ۹۲۳، ۹۹۸، ۱۰۰۵
 فروهر، داریوش / ۸۰، ۳۰۸، ۳۴۵، ۵۵۲
 فرید، فریده / ۷۶۶
 فریزر سرویلیام (سرلشگر) / ۶۵
 فریور (مهندس) / ۶۴۹

- فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان (هاوانا) / ۷۲۹
 فشن‌گچی، حسین آقا / ۶۲
 فصلنامه شورای نویسندگان و هنرمندان ایران / ۷۸۰، ۷۸۱
 فقر فلسفه (کتاب) / ۴۱
 فقیهی شیرازی / ۱۲۳
 فقیهی، محمد / ۲۰۰
 فکری، عیسی / ۵۳۳
 فکور / ۵۳۳
 فلسطین / ۵۹، ۵۹۸، ۷۳۰، ۱۰۶۸، ۱۱۲۰
 فلسفه و جامعه‌شناسی (کتاب) / ۱۱۱۳
 فلیکس، آوجان / ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۳۷، ۸۴۲
 فم تفرشی، فریدون / ۲۳۷، ۸۳۷، ۱۰۴۳
 ۱۰۵۷
 مورد / ۸۱
 فیروز (فرمانفرمایان)، مریم / ۷۳، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۷، ۲۳۵، ۲۴۹، ۳۷۴، ۴۶۳، ۵۶۰، ۵۶۷، ۶۳۵، ۷۵۵، ۷۵۷، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۷، ۷۹۶
 فیروز میرزا / ۹۳، ۷۶۱
 فیروز، مظفر / ۷۳، ۷۴، ۱۰۳۱
 فیروز، نصرت‌الدوله / ۷۳
 فیروزآباد / ۶۰۵
 فیروزکوه / ۶۴۲
 فیروزیان، مجید / ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۳۱
 فیشر، ارنست / ۲۰، ۱۱۳۰، ۱۱۳۹
 فیضائی خراسانی / ۵۳۳
 فیلیس، مورگان / ۱۱۲
 فیلیپین / ۶۱۴، ۶۴۵، ۶۵۰، ۶۵۱، ۷۲۸
 ق
 قائم شهر / ۴۶۵
 قائم‌پناه / ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۵۱، ۵۷۲، ۱۰۱۷، ۱۰۴۳، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶
 قائم‌پناه، غلامحسین / ۲۳۶، ۳۱۷، ۵۰۶، ۵۶۹، ۸۳۶، ۸۳۲، ۱۰۴۳
 قائینی، زهره / ۵۳۸، ۵۴۵، ۷۱۶، ۷۱۸، ۷۲۴، ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۳۹، ۷۴۸، ۷۵۲
 قائینی، سیاوش / ۲۰۶، ۵۶۶، ۷۳۰، ۸۸۹
 قاجار / ۶۱۳، ۷۶۱، ۱۰۹۶
 قاسم اف / ۸۳۵
 قاسم، عبدالکریم (ژنرال) / ۱۴۸، ۶۸۵
 قاسملو، اسماعیل / ۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۹۳۱
 قاسملو، عبدالرحمن / ۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۹۳۱، ۳۸۳
 قاسمی، احمد / ۴۷، ۷۰، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۵، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۶، ۲۰۶، ۳۱۱، ۴۲۶، ۴۹۵، ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۵۹، ۶۳۸، ۷۶۱، ۱۰۲۹، ۱۰۹۵، ۱۰۹۹
 قاضی، قاسم / ۵۰۵
 قاضی، محمد / ۱۱۵، ۷۷۷
 قالی بافان / ۵۰۵
 قبادی، بهرام / ۶۰

- قبادی، حسین (افسر شهربانی) / ۷۶، ۱۴۰
 قبادیان / ۱۲۶
 قدس (شهر) / ۱۱۲۰
 قدکساز، مجید / ۶۳۹
 قدوسی، علی (شهید) / ۵۵۶
 قدوه، محمدرضا / ۱۳۰، ۱۵۰، ۱۷۲، ۱۷۴
 ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۲۸، ۳۲۲
 قذافی، معمر / ۲۷۸
 قرارداد ۱۹۲۱ / ۱۰۶۶
 قرارداد گس - گلشائیان / ۷۵، ۱۳۶
 قرارداد نفت ۱۹۳۳ / ۳۶۱، ۳۶۲
 قربانی نژاد، هوشنگ / ۲۳۷، ۵۲۳، ۵۲۷
 ۵۷۲، ۶۱۹
 قرقیزستان شوروی / ۳۳
 قریب (قریب) / ۶۰۰
 قریشی، امان الله / ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۳۳، ۵۳۰
 ۵۳۱، ۵۴۱، ۶۲۵
 قریقوریان، مارتیک / ۲۰۰
 قزاقستان / ۱۹۱
 قزلچی، حسن / ۲۳۶، ۳۸۰
 قزوین / ۷۰، ۱۰۶، ۱۶۲، ۱۷۲، ۵۸۴، ۶۲۶
 ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۲، ۷۶۲، ۷۶۶
 قشقایی، بهمن / ۴۸
 قشقایی، خسرو / ۱۰۹، ۱۴۸، ۲۸۱
 قشقایی، ناصر / ۱۰۹
 قطب زاده، صادق / ۳۱۰، ۳۳۷، ۳۷۱
 قفقاز / ۱۴۲، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۶۸، ۵۵۸، ۶۵۹
 ۶۶۰، ۶۶۱، ۸۳۱
 قلمبر، حسین (نام مستعار سیامک) / ۶۰
- ۱۳۲، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۳۸، ۳۷۴، ۴۸۱
 قلی اوف، حسین عباس قلی یوویچ / ۸۰۷، ۸۳۵
 ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۴۲، ۸۴۴
 قم / ۹۳، ۳۳۸، ۵۷۲، ۶۲۶، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۸۷
 قندی، حسین / ۵۳۳
 قهرمانی (دکتر) / ۹۱
 قهرمانی، اسدالله / ۷۷۵
 قهرمانی، صفر / ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱
 قوام، احمد (قوام السلطنه) / ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۸۷
 ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۶
 ۳۰۴، ۳۰۶، ۵۷۵، ۵۷۶، ۱۰۳۱، ۱۰۳۵، ۱۰۴۹
 ۱۰۶۷، ۱۰۷۶، ۱۰۹۰، ۱۰۹۷، ۱۱۲۴
 قوبا / ۲۰۱
 قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ / ۴۲، ۸۱، ۸۲، ۸۷، ۱۱۴
 ۱۵۱، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۶، ۹۴۳، ۱۰۲۷
 قیام ۲۱ آذر / ۱۰۱۹، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲
 قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ / ۳۴۶
 قیام تبریز / ۶۲
 قیام تنباکو (۱۸۹۱-۱۳۰۹ق) / ۶۵۹
 قیام عشایر جنوب (۱۳۴۲-۱۳۴۱) / ۳۰۹
 قیام کمون پاریس (۱۸۷۱ م.) / ۱۵، ۶۷۷
 قیام مردم (نشریه) / ۵۳۳
- ک**
 بدرآباد / ۱۴۲
 کا. گ. ب (کتاب) / ۸۲۳
 کا. گ. ب آذربایجان شوروی / ۱۱۰۴، ۱۱۰۹
 ۱۱۱۰
 کائوتسکی، کارل / ۶، ۷۸۳

- کابل / ۱۱۸، ۶۹۵، ۸۷۴، ۸۸۰، ۸۹۳، ۸۹۴، ۷۴، ۷۹، ۹۱، ۹۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۸۹۵، ۹۰۲، ۹۲۲، ۹۶۳، ۹۹۷، ۱۰۰۳، ۱۱۰۷، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۲۷، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۷، ۷۵۶، ۵۱۳، ۳۱۷، ۵۵۹، ۵۷۲، ۶۴۹، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۸۸، ۵۷۴ / کاخ دادگستری / ۸۲۲، ۸۲۱، ۸۱۹، ۸۱۶، ۸۱۵ / کاخ کرملین / ۳۷۶ / (نشریه) / ۵۲۸، ۵۳۴ / کار و دانش (نشریه) / ۸۱ / کارتر، جیمی / کارلسروهه / ۲۰۶ / کارمل، ببرک / ۸۷۴ / کاریلو، سانتیاگو / ۲۳، ۲۴، ۵۰ / کازاخستان / ۲۰۱، ۱۹۱ / کاسترو، رائل / ۵۰، ۵۱ / کاسترو، فیدل / ۲۰، ۳۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳ / کاشان / ۶۴۲، ۶۳۷، ۵۸۴ / کاشانی، سیدابوالقاسم (آیت‌الله) / ۶۵، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۲۹۵، ۳۴۹، ۷۸۷، ۱۰۲۴ / کاشانی، ولی‌الله / ۵۳۳ / کاظم‌زاده ایرانشهر / ۱۱۱۵ / کاظمی، محمد / ۲۳۸، ۵۸۲ / کافتارادزه، سرگئی / ۷۲، ۱۰۶، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۰۳۵، ۱۰۷۲ / کاک سمکو (سرهنگ علیار) / ۳۸۲ / کامبخش، عبدالصمد / ۶۳، ۶۴، ۷۰، ۷۳، ۶۸۹، ۱۰۹۸، ۱۰۴۹، ۱۰۱۹، ۸۰۱، ۶۸۹ / کامبوج / ۱۷ / کانادا / ۸۹۶ / کانون پزشکان ایرانی / ۶۴۹ / کانون جوانان دمکرات ایران / ۵۳۲، ۷۱۰، ۷۱۱ / کانون دانش‌آموزان ایران (دمکرات) / ۵۳۷، ۵۶۶، ۵۹۱، ۷۰۴، ۷۱۳، ۷۱۷، ۷۲۲، ۷۲۴، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۵، ۷۳۹، ۷۴۸ / کانون صنفی فرهنگیان / ۴، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۷، ۵۹۳، ۷۰۴، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۸ / کانون نویسندگان ایران / ۳۴۵، ۷۷۰، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰ / کانون وکلای دادگستری / ۷۶۹ / کاوه (مجله) / ۵۱۳ / کاوه، علی‌اکبر / ۹۱ / کاویان / ۱۶۵، ۸۲۳ / کباری، علی / ۱۰۸ / کبیری (نام مستعار رضا)، (سرهنگ) / ۸۳، ۶۹۳، ۶۹۶ / کپنهاک / ۷۲۹

- کتاب سیاه (کتاب) / ۳۹۵، ۶۹۱
 کتانی، علی (حیدر) / ۲۱۶، ۴۷۷، ۶۷۵
 ۱۱۷۶، ۶۷۷
 کرج / ۷۸، ۴۲۲، ۵۸۰، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸
 ۶۳۶
 کردستان ایران / ۳۸۰، ۳۸۱، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰
 کردستان ترکیه / ۱۰۳۹
 کردستان عراق / ۱۰۳۹
 کردستان / ۴۷، ۴۸، ۶۸، ۷۴، ۷۹، ۸۷، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۵، ۲۳۱، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۰
 ۳۸۱، ۳۸۳، ۴۵۸، ۴۸۶، ۶۰۲، ۶۴۰، ۶۹۰
 ۷۳۱، ۷۶۶، ۹۴۹، ۱۰۱۸، ۱۰۳۱، ۱۰۳۸
 ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۱۲۴
 کرمان / ۵۰۳، ۵۷۲، ۵۸۴، ۶۰۲، ۶۴۰، ۶۴۲
 کرمانشاه / ۲۱۱، ۲۱۸، ۴۸۰، ۵۵۳، ۵۷۵
 ۷۶۱
 کرمانشاهان / ۸۲۶
 کرنسکی / ۶۸۱
 کره شمالی / ۳۲، ۳۵، ۶۷، ۲۷۰، ۷۰۸، ۷۲۶
 ۷۸۳
 کره / ۶۷، ۲۹۸، ۳۲۵
 کروپوتکین / ۳۹
 کریم‌اف / ۱۴۲
 کریمی، نصرت / ۷۷۷
 کژراهه (کتاب) / ۶۱، ۶۴، ۶۸، ۸۳، ۸۸، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۴۷
 ۱۴۷، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۴۰، ۲۶۸، ۳۰۶، ۳۰۹
 ۳۱۵، ۳۲۳، ۴۲۸، ۴۲۹، ۵۶۱، ۵۶۶، ۵۶۷
 ۶۲۰، ۶۲۶، ۶۳۷، ۶۴۹، ۶۸۸، ۷۶۱، ۸۲۰
 ۸۷۶، ۸۹۸، ۱۰۰۱، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۱۰۲، ۱۱۱۲
 ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۵، ۱۱۳۳، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸
 ۱۱۳۹
 کسرای، سیاوش / ۲۳۰، ۲۳۳، ۵۱۴، ۵۱۶، ۷۷۲
 ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۸۶۶، ۸۸۴، ۸۸۵
 ۸۸۶، ۹۰۳، ۹۱۸، ۹۲۲، ۹۲۴، ۹۹۸، ۱۰۰۵
 کسروی، احمد / ۷۹۲، ۱۱۲۳
 کسمائی، میرزا حسین / ۶۲
 کسمایی، علی‌اکبر / ۱۱۳۹
 کسلی یوف، ویکتور باکویوویچ / ۸۰۷
 کشاورز، جمشید / ۹۹
 کشاورز، خدیجه / ۵۳۴
 کشاورز، فریدون / ۷۰، ۷۱، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
 ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۴۰
 ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۴، ۴۹۵
 ۵۳۱، ۵۳۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۷
 کشاورز، کریم / ۷۷۷
 کشاورز، محمدعلی / ۷۷۷
 کشاورزی، کیخسرو / ۳۱۵
 کشکولی، ایرج / ۴۸
 کفیل‌الدوله، محسن میرزا / ۹۲، ۱۰۹۶
 کلابس، دوبویس / ۲۱
 کلانتری، ایوب / ۷۹
 کلاوزویتس (ژنرال) / ۲۵۰
 کلن / ۲۰۶
 کله (پروفسور) / ۳۳۹
 کلپ مرکزی حزب در تهران / ۴۲۵
 کلیسای شورشی، مذهب و انقلاب در آمریکای
 لاتین (کتاب) / ۵۵

- کمپانی متحد هند شرقی / ۳۰۰
 کمون پاریس / ۴۰, ۴۱, ۴۳
 کمونیست (مجله) / ۲۴۶
 کمیته ایالتی تهران / ۷۱۶
 کمیته ۱۲ نفره رشت / ۶۶۰
 کمیته امنیت دولتی شوروی (کا.گ.ب) / ۸۷۱
 کمیته انقلاب اسلامی / ۸۴۴
 کمیته ایالتی آذربایجان / ۱۹۸, ۱۹۹, ۴۷۲, ۸۶۶, ۶۳۷
 کمیته ایالتی اصفهان / ۸۶۶
 کمیته ایالتی تهران / ۱۱۴, ۲۳۶, ۳۲۴, ۴۲۰, ۴۲۳, ۴۵۶, ۴۶۲, ۴۷۳, ۴۷۴, ۴۷۹, ۵۱۶, ۵۲۳, ۵۴۲, ۵۷۲, ۶۲۲, ۶۲۵, ۶۲۶, ۶۲۷, ۶۲۸, ۶۲۹, ۶۳۰, ۶۳۱, ۶۳۲, ۶۳۴, ۶۳۵, ۶۳۶, ۶۴۶, ۶۶۹, ۷۱۴, ۷۱۶, ۷۱۷, ۷۶۲, ۷۶۳, ۸۳۶, ۸۵۲, ۸۶۷, ۸۶۸, ۹۰۹
 کمیته ایالتی فارس / ۸۶۶
 کمیته ایالتی گیلان / ۸۶۶
 کمیته ایالتی مازندران / ۴۷۲, ۴۶۵
 کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر / ۳۴۵
 کمیته برون‌مرزی حزب توده ایران / ۸۶۴, ۸۶۵, ۸۶۶, ۸۶۷, ۸۶۸, ۸۶۹, ۸۷۱, ۸۷۵, ۸۸۱, ۸۸۲, ۸۹۰, ۹۸۹, ۱۰۱۶, ۱۰۲۰
 کمیته بین‌المللی انترناسیونال چهارم / ۱۳
 کمیته بین‌المللی جنبش‌های کودکان و نوجوانان (CIMEA) / ۵۶۶, ۷۲۷, ۷۳۹
 کمیته حزبی کابل / ۸۹۶
 کمیته داخلی حزب توده ایران / ۸۶۷, ۸۶۸, ۸۶۹, ۸۷۰, ۸۷۱, ۸۷۸, ۸۹۱
 کمیته کابل / ۸۹۴, ۹۲۰
 کمیته کردستان / ۳۸۰, ۳۸۱
 کمیته کشوری افغانستان / ۸۹۳, ۸۹۴
 کمیته مرکزی (ایالتی تهران) / ۶۲۱, ۸۸۵
 کمیته مرکزی حزب بلشویک روسیه / ۹
 کمیته مرکزی حزب توده / ۸۵, ۱۱۸, ۱۴۵, ۱۵۰, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۵۸, ۱۹۶, ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۳۱, ۲۳۳, ۲۳۴, ۲۳۵, ۲۷۵, ۲۸۰, ۲۹۲, ۳۱۷, ۳۴۶, ۳۵۰, ۳۶۷, ۳۸۰, ۳۸۲, ۳۸۸, ۴۱۷, ۴۲۴, ۴۲۵, ۴۲۹, ۴۵۹, ۴۶۴, ۴۷۱, ۴۷۲, ۴۷۳, ۴۹۵, ۴۹۶, ۵۱۲, ۵۱۳, ۵۱۶, ۵۳۱, ۵۳۵, ۵۳۷, ۵۳۹, ۵۴۱, ۵۵۱, ۵۵۲, ۵۵۳, ۵۵۴, ۵۵۵, ۵۶۱, ۵۶۲, ۵۶۳, ۵۶۴, ۵۶۹, ۵۷۱, ۵۷۳, ۵۷۸, ۵۹۱, ۵۹۲, ۵۹۳, ۵۹۷, ۶۰۰, ۶۱۸, ۶۲۱, ۶۴۷, ۶۴۸, ۶۴۹, ۶۵۲, ۶۵۵, ۶۶۴, ۶۶۷, ۶۸۹, ۶۹۱, ۷۱۴, ۷۴۸, ۷۴۹, ۷۵۷, ۷۶۲, ۷۶۴, ۷۶۸, ۷۶۹, ۷۸۹, ۷۹۶, ۷۹۷, ۸۲۶, ۸۳۵, ۸۳۶, ۸۳۷, ۹۳۲, ۹۵۷, ۱۰۱۶, ۱۰۱۷, ۱۰۱۸, ۱۰۲۱, ۱۰۲۵, ۱۰۳۳, ۱۰۴۳, ۱۰۷۰, ۱۰۷۵, ۱۰۹۵, ۱۰۹۸, ۱۱۲۱
 کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی / ۲۵, ۱۳۳, ۱۴۷, ۸۲۶, ۱۰۹۸
 کمیته مرکزی حزب کمونیست چین / ۱۶
 کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق / ۹۳۲
 کمیسیون تبلیغات سازمان ایالتی تهران / ۴۲۱
 کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد / ۸۹۳
 کمیسیون دانش‌آموزی سازمان ایالتی تهران جوانان توده / ۷۳۹

- کمیترون و خاور (کتاب) / ۲۹۸, ۳۱۱
 کنت، اگوست / ۳۹۴
 کندلی، غفار / ۲۰۰, ۹۱۰, ۹۱۶
 کندی، جان. اف / ۸۱, ۳۰۸, ۳۱۵, ۶۱۲
 کنسولگری افغانستان / ۸۳۶, ۸۳۸, ۸۳۹
 کنسولگری شوروی / ۸۲۶
 کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور / ۸۵, ۳۱۲, ۷۲۸
 کنفدراسیون دانشجویان ایرانی / ۴۷, ۸۵, ۳۱۲, ۲۰۵
 کنفدراسیون محصلین ایران / ۷۹
 کنفرانس اشتوتگارت / ۷۰۶
 کنفرانس ایالتی تهران / ۵۲۹
 کنفرانس بوروی بین‌المللی انترناسیونال سوسیالیستی جوانان / ۷۰۶
 کنفرانس بین‌المللی دانشجویان «(I.S.C)» / ۷۰۹
 کنفرانس بین‌المللی زنان / ۷۵۵, ۷۵۹
 کنفرانس تهران / ۱۱۴
 کنفرانس جهانی جوانان / ۷۰۸
 کنفرانس سوسیالیست‌های ترکیه / ۳۰۱
 کنفرانس ملی حزب توده ایران / ۴۲۹, ۸۹۳, ۸۹۷, ۹۹۷
 کنفرانس ملی / ۸۹۷, ۸۹۹, ۹۰۰, ۹۰۱
 ۹۰۲, ۹۰۳, ۹۱۰, ۹۱۳, ۹۱۷, ۹۱۹, ۹۲۰
 ۹۲۲, ۹۲۴, ۹۳۵, ۹۵۶, ۹۹۷, ۱۰۰۵
 کنفرانس وحدت (۱۳۳۹) / ۱۵۰, ۱۹۴, ۱۹۸, ۱۹۹, ۶۳۷, ۶۴۷
 کنگره اتحادیه عمومی دانشجویان فلسطین / ۷۲۹
 کنگره سازمان جوانان کمونیست پرتغال (JCP) / ۷۳۰
 کنگره اتحادیه ملی دانشجویان سوریه / ۷۲۹
 کنگره ارومیه / ۶۳
 کنگره اشتوتگارت انترناسیونال دوم / ۷۰۵
 کنگره آمریکا / ۹۵۵
 کنگره جهانی دانشجویان / ۷۰۸
 کنگره جهانی زنان - کپنهاگ دانمارک / ۷۶۸
 کنگره جوانان آزاد آلمان (FDJ) / ۷۳۰
 کنگره دوم حزب کمونیست / ۶۳
 کنگره زنان / ۷۵۹
 کنگره شهر گوتا (۱۸۷۵ م) / ۵
 کنگره نویسندگان ایران / ۷۷۶
 کنگو (برازاویل) / ۶۸۵
 کهنموئی، محمدتقی / ۷۷۷
 کوئوسینین، هرتا / ۱۴۷, ۷۶۸
 کوالسون (پروفسور) / ۳۳۹
 کوبا / ۲۰, ۳۶, ۴۷, ۴۸, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۸, ۵۹, ۲۶۴, ۲۷۰, ۷۸۳, ۱۱۰۳
 کوتن (خانم) / ۷۶۷
 کوتوسینین، اتو / ۷۶۸
 کوچشکوف، آناتولی نیکولایوویچ / ۸۰۷
 کودتای ۲۸ مرداد / ۲, ۴۷, ۶۵, ۶۷, ۶۸, ۷۷, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۳۴, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۳, ۱۴۵, ۱۶۹, ۱۷۵, ۱۹۱, ۲۰۵, ۲۷۷, ۲۸۱, ۳۰۵, ۳۰۶, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۲۴, ۳۳۷, ۳۴۵, ۳۴۹, ۳۶۱, ۳۶۲, ۳۷۶, ۴۲۸, ۴۷۲, ۵۰۴, ۵۲۱, ۵۲۹, ۵۳۲, ۵۶۰, ۶۰۰, ۶۰۱, ۶۱۸, ۶۱۹, ۶۲۵, ۶۳۸, ۶۶۲, ۶۶۷

۱۳۱, ۱۳۰, ۱۲۹, ۱۲۷, ۱۲۵, ۱۲۴, ۱۱۸, ۱۱۶	۷۵۷, ۷۴۰, ۷۲۸, ۷۱۳, ۷۱۱, ۷۰۹, ۶۹۱
۱۴۱, ۱۴۰, ۱۳۹, ۱۳۸, ۱۳۵, ۱۳۴, ۱۳۳, ۱۳۲	۱۰۴۴, ۱۰۲۷, ۱۰۲۴, ۹۰۱, ۸۷۳, ۷۸۷
۱۵۴, ۱۵۲, ۱۵۰, ۱۴۸, ۱۴۷, ۱۴۶, ۱۴۵, ۱۴۲	۱۱۳۲, ۱۱۲۵, ۱۰۹۰, ۱۰۷۶, ۱۰۶۳, ۱۰۵۰
۱۶۹, ۱۶۸, ۱۶۷, ۱۶۳, ۱۶۲, ۱۵۹, ۱۵۸, ۱۵۵	کودتای آمریکایی سوهارتو / ۳۶
۱۷۸, ۱۷۷, ۱۷۶, ۱۷۵, ۱۷۳, ۱۷۲, ۱۷۱, ۱۷۰	کودتای تره‌کی / ۲۸۱
۱۹۸, ۱۸۸, ۱۸۶, ۱۸۳, ۱۸۲, ۱۸۱, ۱۸۰, ۱۷۹	کودتای ثور در افغانستان / ۶۸۶, ۶۸۵
۲۱۸, ۲۱۷, ۲۱۵, ۲۱۴, ۲۱۰, ۲۰۹, ۲۰۷, ۲۰۶	کودتای سوم اسفند / ۱۰۶۵
۲۲۹, ۲۲۸, ۲۲۷, ۲۲۶, ۲۲۲, ۲۲۱, ۲۲۰, ۲۱۹	کودتای نوزده (کتاب) / ۳۸, ۳۸, ۲۲۶, ۲۷۵
۲۴۵, ۲۴۴, ۲۴۱, ۲۴۰, ۲۳۵, ۲۳۴, ۲۳۳, ۲۳۱	۳۶۹, ۳۷۰, ۴۸۹, ۵۵۲, ۶۶۹, ۶۷۰, ۶۷۵
۲۹۴, ۲۹۳, ۲۹۰, ۲۸۱, ۲۷۶, ۲۴۹, ۲۴۸, ۲۴۷	۶۷۶, ۶۹۲, ۶۹۴
۳۴۶, ۳۴۲, ۳۳۴, ۳۲۳, ۳۲۲, ۳۱۱, ۲۹۶, ۲۹۵	کوردستان (نشریه) / ۳۸۰, ۵۳۴
۳۶۱, ۳۵۸, ۳۵۶, ۳۵۵, ۳۵۳, ۳۵۱, ۳۴۸, ۳۴۷	کوروش (عضو گروه پایمرد) / ۲۱۶
۴۱۱, ۳۷۸, ۳۷۶, ۳۷۳, ۳۶۷, ۳۶۶, ۳۶۳, ۳۶۲	کوروش کاکوان / ۵۰۵
۴۷۸, ۴۷۶, ۴۷۴, ۴۶۴, ۴۶۳, ۴۶۲, ۴۲۹, ۴۲۶	کورنفورث، موریس / ۱۱۱۳
۵۱۳, ۴۹۶, ۴۹۵, ۴۸۹, ۴۸۲, ۴۸۱, ۴۸۰, ۴۷۹	کوروالان، لوئی / ۶۷۴
۵۳۱, ۵۳۰, ۵۲۶, ۵۲۵, ۵۲۳, ۵۱۸, ۵۱۶, ۵۱۵	کوزیچکین، ولادیمیر / ۸۳۷, ۸۳۸
۵۵۲, ۵۵۱, ۵۴۸, ۵۴۵, ۵۴۲, ۵۴۱, ۵۳۷, ۵۳۵	۸۴۳, ۸۳۹
۶۲۰, ۶۱۹, ۵۷۱, ۵۶۹, ۵۶۴, ۵۶۳, ۵۵۴, ۵۵۳	کوسیک (سازمان بین‌المللی دانشجویان وابسته به سیا) / ۷۲۸
۶۴۹, ۶۴۸, ۶۴۷, ۶۴۰, ۶۳۸, ۶۲۸, ۶۲۶, ۶۲۵	کولونتای (نویسنده خانم) / ۷۵۵, ۷۵۶
۶۷۱, ۶۷۰, ۶۶۹, ۶۶۸, ۶۶۷, ۶۶۶, ۶۶۵, ۶۶۴	کومله / ۴۸, ۵۷, ۵۸, ۳۶۶, ۳۷۲, ۳۸۲
۶۹۵, ۶۹۴, ۶۹۱, ۶۹۰, ۶۷۷, ۶۷۶, ۶۷۵, ۶۷۴	۳۸۳, ۴۸۹, ۱۰۴۰
۷۶۰, ۷۶۱, ۷۵۹, ۷۲۳, ۷۱۴, ۷۱۳, ۶۹۸, ۶۹۶	کومین تانگ / ۱۴
۸۰۲, ۷۹۷, ۷۹۶, ۷۷۵, ۷۷۲, ۷۷۰, ۷۶۸, ۷۶۲	کون یرو، نیکلای نیکولایوویچ / ۸۰۷
۸۳۸, ۸۳۷, ۸۳۶, ۸۳۵, ۸۳۲, ۸۲۷, ۸۲۵, ۸۱۷	کونالان (اسم شخص) / ۷۲۴
۸۴۹, ۸۴۸, ۸۴۷, ۸۴۴, ۸۴۳, ۸۴۲, ۸۴۱, ۸۳۹	کونیال، آوارو / ۲۵, ۶۵۸
۱۰۱۹, ۱۰۰۱, ۹۳۱, ۹۰۰, ۸۷۲, ۸۶۴, ۸۵۴	کیانوری، اختر / ۷۶۰
۱۰۴۳, ۱۰۳۰, ۱۰۲۹, ۱۰۲۸, ۱۰۲۵, ۱۰۲۱	کیانوری، نورالدین / ۷۰, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷
۱۰۹۸, ۱۰۷۳, ۱۰۶۳, ۱۰۵۸, ۱۰۵۷, ۱۰۵۴	۷۹, ۸۲, ۸۳, ۹۳, ۹۸, ۱۰۷, ۱۱۲, ۱۱۵
۱۱۱۰, ۱۱۰۹, ۱۱۰۶, ۱۱۰۵, ۱۱۰۱, ۱۱۰۰	

گرگان / ۱۲۸، ۱۲۹، ۵۳۴، ۵۷۲، ۵۸۴، ۶۰۲، ۶۴۰،	۱۱۲۱
۷۶۶، ۷۶۲، ۶۴۲	کیانی، بهمن (ب. کیا) / ۵۱۴
گرمسار / ۶۴۲	کیروف آباد (گنجه) / ۲۰۱، ۸۲۳
گرمی (شهرستان) / ۲۰۸	کی مرام، مهدی / ۹۹
گرومیکو، آندرہ / ۲۵	کی منش، بهبود / ۴۷۵
گرونوبل (شهر) / ۱۰۹۷	کی منش، تقی / ۱۴۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴
گروه (اس. ارها) / ۲۹۸	۲۳۶، ۲۴۸، ۳۷۴، ۴۶۲، ۴۷۴، ۴۷۵، ۵۷۲
گروه ۴ نفره بریا، مالنکوف، خروشچف و بولگانین) / ۸	۶۲۸، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۹۰۹
گروه ۵۳ نفر / ۹۱، ۱۶۰، ۱۶۱، ۵۱۳، ۶۶۲، ۱۰۲۲،	کیهان (نشریه) / ۱۱۱۵
۱۰۴۹، ۱۰۹۷، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷	کیهان، مهدی / ۱۶۵، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۰۵
گروه آذرخش / ۲۱۶	۲۳۶، ۲۳۹، ۴۶۳، ۵۱۴، ۵۴۵، ۵۷۷، ۵۷۸
گروه آرش / ۲۰۷، ۲۱۷	۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۷، ۱۰۱۷، ۱۰۴۲
گروه آژنگ / ۲۱۸	۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۹
گروه احمد دانش (دکتر) / ۲۱۸	مارکس و انگلس کلیات (کتاب) / ۷۸۲
گروه ارتش آزادیبخش / ۵۵	
گروه ارتش خلق / ۵۵	گ
گروه ارتش سرخ / ۵۶، ۳۸۱	گارودی، روزہ / ۲۰، ۶۱۱، ۸۹۸، ۱۱۲۶
گروه بادرماينهوف / ۵۶	۱۱۳۹
گروه بريگاد سرخ / ۵۶	گاگیک هرآوانسيان ← آوانسيان، گاگیک
گروه پايمرد / ۲۱۶	گالوپ، پ. / ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۸۵
گروه پرتوی- هانفی / ۶۶۴	گاليله / ۷۹۴
گروه پلنگان سیاه / ۱۹، ۵۶	گاندی، ایندیرا / ۳۰۵
گروه پویان / ۶۰	گاندی، ماهاتما / ۳۰۵
گروه پيشتاز / ۵۶	گذار مسالمت آمیز (کتاب) / ۳۷۶
گروه پیکار / ۱۱، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۶۶، ۳۷۲	گراتس (اتریش) / ۲۰۶
گروه تلخون / ۲۱۷	گرامشی، آنتونیز / ۱۱۳۰
گروه توپامارو / ۵۶	گرامی، حسین / ۱۹۷
گروه جزنی / ۵۹	گرایپو، ی. / ۱۸
	گرجستان / ۸، ۸۳۱

- گروه چریکی (رتش سرخ آلمان) / ۵۶
گروه راه کارگر / ۳۷۲, ۶۲۷, ۹۱۹, ۹۳۱, ۹۳۷, ۹۵۱, ۹۵۷, ۹۹۷, ۱۰۰۹
گروه رنجبر / ۳۶۶
گروه رنجبران / ۴۷, ۳۵۵, ۳۷۲
گروه رهرو / ۲۱۷
گروه زینوویف و کامنف و بوخارین / ۶۳
گروه سوابودا / ۵۷
گروه سیامک / ۲۱۶, ۲۱۸
گروه شورشی سیراماسترا / ۵۰
گروه شهبازی / ۲۱۱
گروه صدای مردم / ۲۱۵, ۲۱۶
گروه صفائی (گروه سیاهکل) / ۵۹
گروه علی شهبازی / ۲۱۸
گروه فرزین / ۲۱۶
گروه فلسطین / ۶۲۷
گروه کاوه / ۶۶۴
گروه مختاری / ۲۱۶
گروه نیما / ۳۶۸
گروه همت / ۶۵۹, ۶۶۰, ۶۶۱
گروهک سهند / ۴۸, ۸۵
گشتاپو / ۸۱۹
گلاویژ، علی / ۱۸۱, ۲۳۶, ۳۸۰, ۴۸۶, ۶۴۱
۸۳۶, ۱۰۱۸, ۱۰۳۸, ۱۰۴۲, ۱۰۴۳
گلدواتر (سناتور) / ۹۵۵
گلستان، ابراهیم / ۵۳۰, ۷۷۷, ۱۱۱۶
گلسرخ (نشریه) / ۱۱۱۶
گلسرخی، خسرو / ۳۲۵, ۱۱۱۶
گنبد قابوس / ۷۲
گنبد / ۷۲, ۱۶۵, ۳۳۵, ۶۴۲
گنج شایگان (کتاب) / ۶۱۲
گوادلوپ (کنفرانس) / ۵۶۰
گوته / ۳۰, ۱۱۱۷
گودمان، رودلف / ۸۲۷
گورباچف، میخائیل سرگیوویچ / ۹, ۲۵, ۲۶, ۳۳
۳۶, ۹۲, ۳۹۳, ۵۶۲, ۶۸۶, ۶۸۷, ۷۸۵, ۷۹۴
۸۱۶, ۸۲۶, ۹۴۷, ۱۰۰۵, ۱۰۰۸, ۱۰۰۹, ۱۱۰۶, ۱۱۲۷, ۱۱۲۸
گوسیر GUSIR، اتحادیه عمومی دانشجویان
جمهوری عراق / ۷۲۶
گیتی (نشریه) / ۵۳۴
گیرک / ۱۱۱۲
گیزو (مورخ) / ۲۵۶, ۶۰۸
گیلان (نشریه) / ۵۳۲
گیلان / ۹۹, ۱۹۰, ۵۷۲, ۵۸۴, ۶۰۲, ۶۳۷, ۶۴۰, ۷۵۹, ۷۶۶, ۸۰۳
گیلانی، سید اشرف‌الدین / ۶۲
ل
لئون (افسر اطلاعاتی شوروی) / ۲۲۷, ۸۲۵, ۸۳۵
۸۴۳, ۸۳۶
لئونتیف، ل. / ۵۰۶
لادبن (برادر نیما یوشیج) / ۹۱
لاسال، فردیناند / ۴۰, ۴۱, ۴۲
لاشائی، کوروش / ۴۷
لانه جاسوسی آمریکا / ۱۶۰, ۲۲۵, ۳۴۵, ۳۵۱
۷۳۰
لاهرودی، امیرعلی / ۱۵۰, ۱۷۵, ۱۷۸, ۱۸۱, ۱۸۸

- ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۲۸، ۲۳۴، ۶۴۷، ۸۶۵، ۸۶۶،
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۰،
 ۹۰۲، ۹۱۱، ۹۱۶، ۹۲۰، ۹۲۲، ۹۲۴، ۹۳۵،
 ۱۰۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۱۰
 لاهه / ۷۰۹
 لاهوتی، ابوالقاسم خان / ۸، ۹۱، ۱۹۰، ۶۸۷،
 ۶۸۸
 لاهیجان / ۷۰، ۱۰۶، ۷۶۶
 لاهیجی، م. امین / ۵۵
 لاپیزیک / ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۹۴،
 ۱۹۹، ۲۰۵، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۴۸، ۸۷۴، ۱۰۹۶،
 ۱۱۰۲
 لبنان / ۷۶، ۹۶۰، ۱۰۶۸
 لپشین، آنا تولی کنستان تینوویچ / ۸۰۷
 لرستان / ۶۰۲، ۶۴۰
 لژ فراماسونری / ۹۲، ۱۳۴
 لطفی / ۱۲۶
 لطفی، محمدرضا (آهنگساز) / ۷۸۱
 لطیف زاده / ۹۱
 لطیفی، علی / ۲۰۷
 لفکفسکی، الکسی / ۲۶۷
 لمبتون، آن / ۶۵، ۶۱۳، ۶۱۴
 لندن / ۱۳، ۲۰۶، ۲۱۳، ۳۶۶، ۶۷۸، ۶۷۹،
 ۷۰۸، ۸۶۱، ۱۰۲۱، ۱۱۱۵
 لنکران (شهر) / ۸۳۱
 لنکرانی، احمد / ۷۸۷
 لنکرانی، حسام / ۱۳۹، ۴۷۹، ۱۰۲۶، ۱۰۲۹
 لنکرانی، مصطفی / ۱۳۱
 لنگرود / ۵۷۱
 لنین، و. ال. ← لنین، ولادیمیر ایلیچ (اولیانوف)
 لنین، ولادیمیر ایلیچ (اولیانوف) / ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰،
 ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۲، ۴۳،
 ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰،
 ۶۸، ۶۹، ۸۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۶۸، ۲۴۱،
 ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۱،
 ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۳،
 ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۵، ۳۷۲، ۳۷۳،
 ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۲،
 ۴۵۳، ۵۰۶، ۵۱۴، ۵۲۸، ۵۵۸، ۵۸۸، ۵۹۹، ۶۱۱،
 ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۵۷، ۶۷۴، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱،
 ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۸، ۶۹۳، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷،
 ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۸۲، ۷۸۳، ۸۶۱، ۸۶۲، ۹۱۱، ۹۳۹،
 ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۵۰، ۹۵۵، ۹۹۲، ۹۹۴، ۹۹۵،
 ۱۱۲۷، ۱۱۲۹
 لنینگراد / ۸۲۹
 لهستان / ۳۲۵، ۵۰۳، ۱۱۱۲
 لواسان / ۶۲۶
 لود (کارگری به این نام) / ۴۰
 لوس آنجلس / ۶۵۱
 لوفور، هانری / ۲۰
 لوکاج، گئورگ / ۱۱۳۰، ۱۱۳۹
 لوکزامبورگ، رزا / ۶، ۷۰۵، ۷۰۶
 لوناپارک / ۸۰۶
 لونیدوویچ بان سیلی یف، الکساندر (سرگرد) /
 ۸۰۸
 لیکنشت، کارل / ۷۰۵، ۷۰۶
 لیبی / ۵۰۲، ۶۸۵، ۷۲۶، ۸۳۰
 لیسبون / ۷۳۰

- لیسبون، ب. / ۲۳
لیقوانی، حاج احتشام / ۶۰۰
لی‌لی‌سان / ۱۴
لینکلن، آبراهام / ۶۶
- م
مؤسسه انتشارات نوین / ۹
مؤسسه تحقیقات اجتماعی / ۸۶۰
مؤسسه کاپلان / ۱۸
مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی / ۴
۳۸، ۸۵، ۲۷۵، ۳۶۹، ۴۸۳، ۶۶۱، ۶۹۴، ۱۰۹۴
مؤمنی، باقر / ۷۷۷، ۶۲۶، ۶۲۵، ۶۰۰، ۴۷۳
مؤیدپور / ۵۳۳
مائوئیسم و بازتاب آن در ایران (کتاب) /
۲۶۵، ۱۷
مائوسترانکو / ۸۳۶، ۸۳۵
ماتریالیسم تاریخی در شوروی (کتاب) /
۳۳۹، ۲۷
ماتیوس، هربرت / ۵۰
ماجرای مک فارلین / ۹۵۴
مادرید / ۲۳
مارتف / ۳۸۶
مارتینیک / ۵۶۰
مارشه، ژرژ / ۶۵۸
مارکس و انگلس، درباره استعمار (کتاب) /
۳۰
مارکس و انگلس، مانیفست حزب
کمونیزم (کتاب) / ۱۰۲
- مارکس، انگلس، لینن درباره انقلاب اجتماعی
(کتاب) / ۲۵۶، ۲۸۳
مارکس، کارل / ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۷،
۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷،
۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۱۰۲، ۲۵۶،
۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۹۷، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۷۲، ۳۷۳،
۳۷۶، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۵۰۶، ۵۲۸، ۵۵۸،
۵۹۹، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۸۳،
۶۸۴، ۷۰۵، ۷۸۲، ۹۴۱، ۹۹۲، ۹۹۶، ۱۰۱۱،
۱۱۰۰، ۱۱۱۵، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰
مارکسیسم و کودتاگرایی (کتاب) / ۲۸۱
مارکو، والرئ الکسانروویچ / ۸۰۷
مارکوزه، هربرت / ۲۰، ۳۷۳، ۱۱۳۰
ماریام، هایله (سرگرد) / ۲۸۱
ماریگلا، کارلوس / ۲۰، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۳۷۳
مازندران / ۹۹، ۱۰۶، ۴۶۵، ۵۱۵، ۵۷۲، ۵۷۴،
۵۸۴، ۶۰۲، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۱، ۷۵۹، ۷۶۶، ۸۰۳،
۱۰۹۷
ماکائولی (لرد) / ۸۶۱
ماکسیموف / ۷۴
مالنکوف / ۸
مانیفست حزب کمونیست (کتاب) / ۱۴
مانیل / ۷۲۸
مانیلوسکی، رمان / ۱۰۴، ۵۸۷
مایاکوفسکی / ۱۱۱۶، ۱۱۱۷
مبارزان (نشریه) / ۵۳۳
مبارزه طبقاتی در فرانسه (کتاب) / ۴۱
مبارزه قدرت در کرملین (کتاب) / ۹۲
مبانی سوسیالیسم علمی (کتاب) / ۲۵۶، ۲۶۷

- ۲۶۸ (کتاب) / ۶۷, ۳۵۲
- مبانی علمی شعار جبهه واحد (کتاب) /
- ۳۰۸ کمیته مرکزی حزب توده ایران / ۲۸۰, ۳۵۶, ۳۸۳
- مبشری، محمدعلی (سرهنگ) / ۱۳۲, ۱۹۱,
- ۶۹۰ مجیری، محمدعلی / ۱۹۹
- مترجمی جمال آبادی، ظریف‌الله / ۲۰۸
- مترجمی جمال آبادی، مظفر / ۲۰۹
- متقی، علی / ۷۸, ۷۹, ۱۱۵, ۱۱۹, ۱۳۲,
- ۱۷۰, ۱۷۳, ۴۷۲, ۶۲۵, ۶۲۶, ۷۱۰
- متین دفتری، هدایت‌الله / ۱۲۴, ۱۸۹,
- متین، غلامحسین / ۲۶۷
- مجارستان / ۱۸, ۳۳, ۲۰۴, ۵۰۳, ۵۶۶,
- ۷۲۴, ۷۳۰, ۷۵۹, ۷۸۵
- مجاهد (نشریه) / ۳۶۵, ۳۶۶, ۹۵۵
- مجتبایی، نصرت‌الله / ۵۴۱
- مجلس سنا / ۱۳۶
- مجلس شورای اسلامی / ۲۰۸, ۳۵۵, ۴۹۳,
- ۵۰۲, ۵۷۱, ۵۹۹, ۸۰۰, ۸۴۸, ۸۵۰, ۸۵۱
- مجلس شورای ملی ایران / ۱۶۷, ۷۶۰,
- ۱۰۷۲, ۱۰۹۷
- مجلس عوام انگلیس / ۱۲۶
- مجلسی، شاپور / ۶۴۹
- مجمع جهانی جوانان (W.A.Y) / ۷۰۹
- مجمع حقوق زنان / ۷۵۳
- مجمع الجزایر کولاگ (کتاب) / ۷۹۵, ۸۱۹
- مجموعه آثار لنین (کتاب) / ۱۱, ۱۲, ۱۵,
- ۲۷, ۳۱, ۲۵۵, ۳۸۷, ۳۸۹, ۶۱۵, ۶۷۸,
- ۶۷۹, ۶۸۲, ۶۸۴, ۷۰۷, ۷۸۲, ۹۳۹, ۹۵۰
- مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا
- محمود، احمد / ۷۷۷
- محمود، پرویز / ۱۱۱۶
- محمود، محمود (میرزا محمودخان) / ۹۳
- محبی (سردار) / ۶۲
- مختاری (سرپاس) / ۶۴
- محبوب، اصغر / ۲۱۷, ۵۱۶, ۷۱۵
- محبوبیان، اکبر / ۵۰۶
- محضری، ابراهیم / ۱۱۵
- محقق‌زاده، اسماعیل / ۱۳۲
- محلله صابونچی (باکو) / ۶۲
- محمد طاهر (پسر اسکندر میرزا) / ۹۲
- محمدزاده کوچری، رفعت / ۷۶, ۱۸۶, ۱۸۷,
- ۲۳۶, ۲۴۶, ۲۴۷, ۴۶۲, ۴۶۳, ۴۹۶, ۴۹۸, ۴۹۹
- ۵۰۴, ۵۰۵, ۵۰۶, ۵۱۳, ۵۸۵, ۸۳۳, ۸۳۵, ۸۵۱
- محمدزاده / ۵۷۲, ۶۳۴
- محمدزاده، سلیمان / ۱۰۸
- محمدزاده، صابر / ۲۳۶, ۵۶۹, ۶۲۷
- محمدعلی میرزا / ۶۱
- محمدی / ۵۴۳
- محمدی، محمدامین / ۶۲۵
- محمدی، ملک‌تاج / ۷۶۰
- محمدی، ملکه / ۵۸۲, ۶۰۵
- محمدیون، خلیل / ۵۳۳
- محمدی‌وند، مجید / ۲۰۱

- مختاری، منوچهر/ ۶۹۰
 مرودشتی / ۶۴۵
 مدرس، سیدحسن (شهید) / ۸۰، ۸۷، ۱۰۶۶،
 مرودشتی، خشایار / ۶۳۹
 مسئله آذربایجان / ۱۰۷۶
 ۱۱۲۴
 مدرسه دارالفنون / ۷۵۹
 مدرسه دخترانه ناموس / ۹۲
 مدرسه عالی فنی تهران / ۴۹۸
 مدرسه فیضیه / ۸۱، ۳۳۶
 مدرسه مذهبی کاتولیک‌ها / ۵۰
 مدرسی، فاطمه (نام مستعار سیمین
 فردین) / ۲۳۷، ۶۶۴، ۶۷۷
 مدنی / ۱۹۱
 مدودف، ر. آ. / ۹
 مدودف، ژورس (ژ. آ.) / ۹، ۹۲
 مدودف، وادیم / ۸۲۶
 مذاکرات مجلس شورای ملی (نشریه) /
 ۱۰۷
 مراغه / ۶۳۷
 مراکش / ۲۹۸
 مراوه‌تپه / ۴۵۸
 مرتضویان، نسرین / ۲۱۴
 مردم (مجله) / ۱۸۶، ۳۱۰، ۵۳۰، ۵۳۷، ۵۴۲،
 ۵۴۴، ۷۲۱
 مردم آدینه (نشریه) / ۵۳۱
 مردم برای جوانان (نشریه) / ۵۳۱
 مردم برای روشنفکران (نشریه هفتگی) /
 ۵۳۱
 مرزبان، رضا / ۸۵
 مرکز غیبی تبریز / ۶۶۰
 مروج تربتی / ۵۰۵
- مسائل اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری (کتاب) / ۶۱۱
 مسائل بین‌المللی (مجله) / ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۳۷،
 ۵۶۴، ۵۶۵، ۶۸۶، ۸۳۶
 مسائل سوسیالیسم و وظایف سوسیال دموکراسی
 (کتاب) / ۶
 مسائل صلح و سوسیالیسم (مجله) / ۲۴، ۱۸۷،
 ۲۰۳، ۲۳۵، ۵۳۷، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۶۴۹،
 ۶۸۶، ۸۷۳، ۸۷۴، ۱۱۱۵
 مسائل کشاورزی (مجله) / ۶۰۶
 مسائل کشورهای رهایی‌یافته (کتاب) / ۲۶۸
 مسائل مبرم انقلاب در سال ۱۳۵۹ (مجموعه
 پرسش و پاسخ) / ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۲
 مسائل معاصر آسیا و آفریقا (کتاب) / ۲۶۷
 مستحکم (نشریه) / ۵۳۲
 مسجدالاقصی / ۱۱۲۰
 مسعود، محمد / ۷۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۰۲۶
 مسکو / ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۲۵،
 ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۶۴، ۷۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۱۱۷، ۱۳۰،
 ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸،
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۷۶،
 ۱۸۷، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۶،
 ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۸۹، ۲۹۶، ۳۰۱،
 ۳۲۰، ۳۳۴، ۳۴۶، ۳۵۷، ۳۷۰، ۳۸۹، ۴۲۸، ۴۷۳،
 ۴۷۴، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۷۱، ۶۱۱،
 ۶۲۰، ۶۲۴، ۶۵۰، ۶۶۴، ۶۶۹، ۶۷۳، ۶۷۴، ۷۰۷

معلم، سیدعلی / ۹۱	۷۲۶, ۷۲۹, ۷۸۴, ۸۱۰, ۸۱۴, ۸۱۵, ۸۱۶
معلم، هدایت‌الله / ۲۳۷	۸۲۱, ۸۲۶, ۸۲۹, ۸۳۰, ۸۳۱, ۸۶۵, ۸۷۲
معینی، سلیمان / ۴۸, ۷۹, ۳۸۰	۸۷۷, ۸۹۴, ۹۰۱, ۹۴۰, ۹۴۷, ۹۴۸, ۹۴۹
مغول / ۸۱۷	۱۰۰۷, ۱۰۱۸, ۱۰۵۳, ۱۰۹۸, ۱۱۱۳
مغولستان / ۲۶۹, ۵۵۸, ۷۲۶	۷۷۷, ۷۷۷
مقامی، علی / ۵۲, ۵۴	۲۶۱ / (ع) مسیح
مقدم مراغه‌ای، رحمت‌الله / ۷۷۸	مشکین، اکبر / ۷۷۷
مقدم / ۲۰۶	مشهد / ۲۰۷, ۶۲۸, ۷۶۲, ۷۶۶, ۸۳۶, ۸۳۹
مقدمه‌ای بر ماتریالیسم دیالکتیک (کتاب) / ۱۱۱۳	۱۰۱۷
مقرب، معصومه / ۵۳۲	مشهدی، نوروز / ۲۰۱
مقرب، احمد (سرلشکر) / ۸۲۵, ۸۳۰, ۶۹۱	مصدق / ۵۰۵
مکری، محمد / ۵۵۲	مصدق، محمد / ۷۱, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۱۲۹
مکزیک / ۱۰, ۵۰, ۷۳۹, ۷۵۶	۱۳۰, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱
مکی، حسین / ۱۲۴	۱۴۲, ۱۴۶, ۱۴۸, ۱۷۰, ۱۷۱, ۲۳۰, ۲۹۵
مکی‌نژاد، تقی / ۱۰۸, ۵۳۱	۳۰۵, ۳۴۵, ۳۴۶, ۳۴۸, ۴۹۵, ۵۲۰, ۵۴۱
ملاآواره / ۴۸, ۷۹	۵۷۶, ۷۳۸, ۷۶۰, ۱۰۲۴, ۱۰۲۷, ۱۰۵۰
ملاصدرا / ۲۷۰, ۱۱۲۱	۱۰۷۶, ۱۰۹۰
ملایر / ۶۳۷	مصر / ۲۶۶, ۲۸۱, ۲۹۸, ۳۶۶, ۵۰۲, ۷۲۶
ملک المتکلمین / ۶۱	مصطفی‌یف / ۸۲۴
ملک تاج (ملکه) محمدی (نام مستعار: پروین) /	مطهری / ۱۱۲۱
۱۸۶, ۲۰۴, ۲۳۶, ۵۱۴, ۵۴۵, ۵۴۸	مطهری، مرتضی (شهید) / ۳۲۷, ۷۹۲, ۷۹۳
ملک، حسن (مهندس) / ۶۲۵	۹۲۵, ۹۳۳, ۱۰۲۳
ملک، حسین / ۳۰۹	مظفرزاده / ۷۴
ملک، عبدالحسین / ۴۹۵	معدن لنا / ۹۴۲
ملک الشعراى بهار / ۷۸۷	معزز، سیدمحمد (نام مستعار احمد) / ۶۷۶
ملکی، احمد / ۳۴۸	۶۷۷, ۶۹۶, ۶۹۸
ملکی، حسین / ۳۴۸	معصوم‌زاده / ۱۷۷
ملکی، خلیل / ۷۹, ۸۰, ۱۰۷, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳	معصومی، کاوه / ۶۰۲, ۶۰۵
۱۱۴, ۱۴۳, ۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۴, ۱۶۵, ۱۶۷, ۱۶۸	معظمی (دکتر) / ۱۳۶

- ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۴۲۶، ۵۳۰، ۶۲۵، میرمطهری، محمد / ۵۳۴
 ۶۹۰، ۷۱۰، ۷۷۷، ۹۹۲، ۱۰۹۵، میرهاشم / ۶۱
- ملکی، مهدی / ۱۲۶، میزان، جواد / ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۱۰۶
 ممقان / ۶۳۷، میزان، فرج الله (جوانشیر) / ۱۷، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۹،
 ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۴،
 ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۸،
 ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۶۵،
 ۲۸۷، ۲۹۶، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۷۳، ۳۷۶، ۴۱۷،
 ۴۲۷، ۴۴۸، ۴۶۰، ۴۶۴، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶،
 ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۹۰، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۲۲،
 ۵۲۷، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۷۸، ۵۸۷، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۶،
 ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۶،
 ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۲۳، ۷۷۰، ۷۸۱، ۷۹۶، ۸۲۷، ۸۳۲،
 ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۵۲،
 ۹۰۹، ۱۰۱۶، ۱۰۱۹، ۱۰۴۳، ۱۰۵۴، ۱۰۷۸، ۱۱۲۱
- مهربان، رسول / ۲۹۶، ۳۴۶
 مهرگان، حیدر ← هاتفی، رحمان
 موزامبیک / ۲۶۷، ۷۲۶
 موساد (سازمان جاسوسی اسرائیل) / ۱۳،
 ۱۰۰۲، ۱۰۲۱، ۱۰۳۴، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۷،
 موسوی اردبیلی، عبدالکریم (آیت الله) /
 ۱۰۷۳
 مولانا / ۱۱۳۵
 مولوی (دکتر) / ۳۸۰
 میانه / ۵۳۴
 میتران، فرانسوا / ۴۰، ۵۴، ۱۱۳۲
 میررمضانی، فخرالدین / ۵۴۱
 میرزا کوچک خان / ۶۳، ۸۰، ۸۶، ۳۰۰،
 ۱۰۶۶، ۱۱۲۴
 میرزابیگی، سیاوش / ۸۲۳
 میکده، میرزا سلیمان خان / ۶۱
 میلانیا (ژنرال) / ۱۹۷
 میلران / ۳۰۶
 میلیسپو / ۶۶، ۷۲
 میلوانف / ۱۴۸، ۱۵۴، ۸۲۶
 مینسک / ۸۹۱، ۸۹۴
- ن
- نائینی، جلال / ۳۴۸
 نابت، بهروز / ۳۸۰
 ناپلئون سوم / ۴۰
 نادرپور، نادر / ۷۷۷
 ننه کرانی / ۲۰۰
 نادری، قدرت الله (دانش) / ۷۹، ۶۲۶، ۶۴۵

- نازی آباد / ۵۲۰
- ناصحی، ابوالفضل / ۱۱۱۶، ۶۲۵
- ناصرانی / ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۵، ۶۴۸
- ۸۹۰، ۸۶۵
- ناطق، میرزا جواد / ۶۲
- ناظم وزیری / ۵۳۲
- ناظمی / ۵۴۳، ۶۰۱
- ناعم، ا. / ۵۳۳
- نافعی، رضا / ۲۰۶، ۵۱۴
- نامه به یک رفیق درباره وظایف سازمانی
- ما (کتاب) / ۳۸۶، ۵۲۸
- نامه مردم (نشریه) / ۲۴، ۱۴۷، ۲۲۹، ۲۳۶
- ۲۴۰، ۴۹۶، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۱
- ۵۴۵، ۵۷۲، ۶۰۶، ۷۶۹، ۷۷۱، ۸۳۶، ۸۷۵
- ۱۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۹، ۹۰۲، ۹۲۲، ۹۲۶، ۹۲۷
- ۹۲۸، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۵۱، ۹۵۲۰
- ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۷، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲
- ۹۶۳، ۹۶۸، ۹۷۰، ۹۹۷، ۱۰۰۴، ۱۰۱۷
- ۱۰۴۳، ۱۰۷۵
- نامور، رحیم / ۲۰۴، ۲۳۷، ۲۳۹، ۳۱۸، ۴۹۵
- ۵۳۲، ۵۴۵، ۸۷۹، ۸۸۴، ۹۰۷، ۹۱۹، ۹۹۸
- ۱۰۰۱
- نبرد (دین بین فو) در ویتنام / ۴۹
- نبرد استالینگراد / ۶۷، ۱۱۱
- نبرد توده‌ها (نشریه) / ۵۳۳
- نچار / ۲۰۹
- نجف / ۲۱۳
- نجفی علوی (خانم) / ۷۵۸
- نجفی مقدم‌نژاد، عزت‌الله (نجف) / ۵۱۶
- نجیب‌الله (ژنرال) / ۲۸۱، ۸۳۹
- نچایف (نظریه پرداز) / ۶۵۶
- نخجوان / ۹۱
- ندای حقیقت (نشریه) / ۵۳۲
- ندای گرگان (نشریه) / ۵۳۴
- ندیم، کاظم (نام مستعار عباس) / ۱۵۵، ۲۰۴
- ۲۰۷، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۷۴، ۲۸۲، ۸۹۰
- نراقی، احسان / ۸۶۰، ۸۶۱
- نراقی، عباس / ۵۳۰
- نروژ / ۷۵۶
- نریمانوف، نریمان / ۶۶۰
- نزیه، حسن / ۷۸۹، ۹۳۱
- نصرت‌السلطان / ۶۱
- نظری به سیر انقلاب کشور ما (کتاب) / ۱۱۱۹، ۱۱۲۰
- نظری، حسن / ۱۹۷، ۱۹۸، ۵۲۷
- نظری، حسین / ۱۳۲، ۲۰۶، ۵۸۷
- نعمانی، فرهاد / ۶۰۹، ۶۱۷
- نقد اقتصاد سیاسی (کتاب) / ۴۱
- نقد سلاح (کتاب) / ۵۵
- نقش ایران (نشریه) / ۵۳۲
- نقوی، علی محمد / ۶۱۳، ۶۱۴
- نکاتی از تاریخ حزب توده ایران (کتاب) / ۳۷۶
- نکرومه، قوام / ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۸، ۲۹۳
- نگاهی به جنبش چپ از درون (کتاب) / ۴۷
- نگهدار، فرخ / ۶۰، ۳۷۴، ۹۳۸
- نمینی اصل، ایوب / ۲۰۱
- نهادوند / ۶۳۷
- نهادندی، سیروس / ۴۸، ۷۹

- نهر، جواهر لعل / ۳۰۵
 نهضت (نشریه) / ۵۲۸، ۵۱۳
 نهضت ۲۱ آذر / ۱۰۳۲
 نهضت آزادی / ۸۰، ۸۴، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۰۹
 ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱
 ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۶، ۷۶۹
 نهضت اسلامی اندونزی / ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱
 نهضت اومانيسم قرن ۱۸ میلادی / ۷۵۲
 نهضت جنگل / ۱۹۰، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۵
 نهضت ملی / ۱۴۱
 نوعی، صفر / ۹۵، ۵۳۰، ۵۳۷
 نوائی، پرویز / ۱۳۹
 نواب صفوی، سیدمجتبی (میرلوحی) / ۷۵
 لیترا تورتورنایاگازتا (مجله ادبی) / ۹۲
 نوایاژیزن (مجله) / ۳۶، ۶۸۷
 نوتاش، فرح / ۲۱۳
 نوخا (شکی)، (آذربایجان شوروی) / ۲۰۱
 نوروزی / ۱۷۲، ۱۷۴، ۸۶۴، ۹۲۱
 نوروزی، آزاده / ۵۴۴
 نوروزی، داود / ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۳۷، ۲۳۹، ۴۹۵، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۴۱، ۶۴۶
 ۸۶۶، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۹۰۲، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲
 نوری بیگ / ۳۷۹
 نوری / ۲۱۸
 نوشین، عبدالحسین / ۹۴، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۹، ۴۲۶، ۷۰۹
 ۷۷۷، ۷۶۱
 نوید (نشریه) / ۲۱۰، ۲۲۹، ۳۴۶، ۵۳۵، ۶۴۱
 ۱۰۵۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۶۹۲، ۶۶۵، ۶۶۴
 نوید آینده (نشریه) / ۵۳۳
 نیروی سوم / ۱۱۴، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۶۲۵، ۱۰۱۰، ۱۰۹۵، ۱۱۳۷
 ناظمی زاهدانی (نیک آئین، امیر)، هوشنگ / ۲۰۴، ۲۳۶، ۲۳۳، ۲۸۷، ۴۶۳، ۵۲۲، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۵
 ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۱، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۱۵
 نیکاراگوئه / ۲۷۱، ۷۳۹
 نیکبین / ۱۲، ۶۳، ۸۸، ۱۹۰
 نیکبین، کریم / ۵۵۹
 نیکخواه، پرویز / ۷۹، ۶۴۹
 نیکسون، ریچارد / ۳۸
 نیک نژاد، میراث / ۲۰۱
 نیه ره ره، جولیس / ۲۶۱
 نیوزویک (مجله) / ۲۲۷
 نیویورک تایمز (مجله) / ۵۰، ۳۱۵
 و
 و. سولودوو نیکوف / ۲۶۷
 واپسین نامه ها و مقالات (کتاب) / ۱۰
 وارگا (نظریه پرداز) / ۶۱۱
 واژه نامه سیاسی - اجتماعی (کتاب) / ۳۲۳
 واشنگتن / ۶۵۱، ۷۵۵، ۸۱۵، ۱۰۰۷
 واعظ اصفهانی، سید جمال الدین / ۶۱
 واقعه کردستان / ۴۳۵
 واکسبرگ، آ. / ۹۲
 والاس، هانری / ۱۲۶
 والی پور، شاهپور / ۵۴۱
 والی پور، فریدون / ۶۴۱

- وان مین / ۱۶
 واول، (فیلد مارشال) لرد ارل / ۲۵۰
 ویرجو، کارتوسو (رهبر سازمان
 انقلابی داراسلام) / ۳۰۱
 وحدت آسیا (نشریه) / ۵۳۳
 ورامین / ۶۲۶
 وربونول، آندرمو لادیمروویچ (سرهنگ) /
 ۸۰۷
 ورزی / ۵۰۵
 وزارت اطلاعات / ۴، ۲۴۹، ۳۴۹، ۵۹۵،
 ۶۱۹، ۶۵۵، ۷۴۸، ۷۶۹
 وزارت امنیت شوروی / ۹۱، ۹۶، ۶۸۳
 وزارت امنیت کشور M.G.B / ۸۲۲
 وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی
 ایران / ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۳۷
 وزارت امور خارجه / ۱۴۸، ۸۳۱
 وزارت آموزش و پرورش / ۷۴۰، ۷۴۷
 وزارت خارجه اتحاد شوروی / ۷۲، ۸۲۷
 وزارت خارجه انگلیس / ۳۷۹
 وزارت خواروبار / ۶۶
 وزارت داخله آذربایجان / ۱۰۲۰
 وزارت دارایی / ۵۱۲
 وزارت دفاع / ۵۴۴
 وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی / ۴۱۰،
 ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۹۱، ۵۰۸، ۵۱۳، ۵۲۳، ۵۲۵،
 ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۶، ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۸۶، ۶۰۶
 ۷۷۵، ۱۱۲۶
 وزارت فرهنگ و هنر / ۷۷۳
 وزارت کار / ۴۶۸، ۵۸۶، ۸۴۴
- وزارت کشور / ۹۱، ۲۲۵، ۴۳۵، ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۵۶،
 ۵۵۷، ۸۰۳، ۸۰۴، ۱۰۳۶، ۱۰۷۱
 وزارت نفت / ۵۸۵
 وزارت نیرو / ۴۹۹
 وطن یولوندا (نشریه) / ۵۳۴
 وطن پور، شاپور / ۸۳۰
 وفائی، سیدکاظم / ۵۳۲
 وکیلی، احمد / ۶۲۵
 وکیلی، جعفر / ۶۹۰
 ولمان، هدایت / ۱۸
 وهنر، کارل / ۵۲۸
 وولستنکرافت، مری / ۷۵۲
 ووینکاس (شبکه مخفی) / ۶۸۰
 ویت مین / ۵۵
 ویتفوگل / ۶۱۰، ۶۱۱
 ویتنام / ۲۰، ۵۰، ۵۵، ۵۸، ۸۶، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۲،
 ۷۲۶، ۷۵۳، ۷۸۳، ۷۸۶، ۱۱۰۳
 وین / ۲۰۶، ۵۲۸، ۷۰۶، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷
 وینکلیمان / ۸۲۷
- ه
 هاتفی، رحمان / ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۹، ۲۹۵، ۲۳۳،
 ۲۳۶، ۳۶۵، ۳۷۶، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۹، ۵۰۶، ۵۰۷،
 ۵۳۵، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۸، ۶۶۹،
 ۶۷۶، ۶۷۷، ۷۹۶، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۹، ۸۴۳، ۸۴۴
 هاریمین / ۱۳۶
 هارینگتون، میشل / ۱۹
 هاشمی رفسنجانی، علی اکبر (آیت الله) / ۸۷۸،
 ۹۲۸

- هاشمی، احمد / ۱۲۲، ۱۲۳
 هاکوپیان، هاکوپ / ۹۱
 هال، گسل / ۲۵
 هاله / ۲۲۸
 هامبورگ / ۲۰۶
 هاملی، سر ادوارد (ژنرال) / ۲۵۰
 هامونی، کاظم / ۹۰۶
 هامونی، کاوه / ۶۴۰
 هتل ایتوریست / ۱۹۹
 هتل گست هاوس / ۶۲۱
 هجدهم برومرلونی بناپارت (کتاب) / ۴۱
 هخامنشی / ۱۱۱۹
 هدایت، خسرو / ۷۲
 هدایت، شکرالله (سرتیپ) / ۱۲۶
 هدایت، صادق / ۵۳۰، ۷۶۱، ۱۱۱۵، ۱۱۲۳
 هراج / ۲۰۶
 هرمزی، هادی / ۶۳۳
 هریمن / ۱۷۰
 هزار فامیل / ۶۶، ۶۷
 هزارخوانی، منوچهر / ۷۷۸
 هژیر / ۷۵
 هسیو، چن تو / ۱۴
 هلند / ۱۴۱، ۲۰۶، ۲۵۷، ۳۰۰، ۳۰۱، ۷۰۹
 هلیل رودی / ۶۰۹
 همتی، فرخ / ۷۷۲
 همدان / ۲۱۸، ۵۷۲، ۵۸۴، ۶۴۰، ۶۴۲، ۷۶۲
 ۷۶۶
 همینگوی، ارنست / ۱۱۱۶
 هند ← هندوستان
- هند هلند / ۳۰۰
 هندوستان / ۳۰، ۳۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۷۲،
 ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۴۰، ۶۰۹، ۶۴۵، ۶۵۰،
 ۶۵۱، ۶۸۷، ۸۳۰، ۸۶۱، ۱۱۱۲
 هوشمند راد، منوچهر / ۴۷۳
 هوشمند راد، هما / ۵۴۲، ۷۵۹، ۷۶۰
 هوشنگ وزیری / ۱۳
 هوشنگی، آقاجان / ۱۷۲
 هوشی مینه / ۲۰، ۹۱
 هویدا، امیرعباس / ۸۱، ۵۷۷، ۱۰۹۹
 هیتلر، آدولف / ۷۲، ۹۵
- ی**
 یاخچی آباد / ۵۲۰
 یاشار / ۲۰۸
 یزد / ۲۱۶، ۵۷۰
 یزدان سپاس، اکبر / ۵۲۳
 یزدی (دکتر) / ۱۰۲۵
 یزدی، حسین / ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰
 یزدی، فریدون / ۱۵۱، ۱۷۵
 یزدی، مرتضی / ۷۰، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۱۰۵، ۱۰۷،
 ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰،
 ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۱،
 ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۵، ۴۲۶،
 ۴۷۹، ۱۰۰۴، ۱۰۲۵، ۱۰۹۷
 یعقوب‌اف، میرتیمور / ۸۲۳
 یغیکیان / ۶۲
 یفتوشنگو (شاعر) / ۱۱۱۷
 یک دادگاه تاریخی (کتاب) / ۱۲۹

- یک گام به پیش دو گام به پس (کتاب) / یوسفی، عزیز / ۷۹, ۳۸۰, ۳۸۱
 ۳۸۷, ۳۸۶ یوسفیان، جواد ۵۵
- یلفانی، محسن / ۷۷۸ یوگسلاوی / ۳۱, ۳۲, ۳۵, ۳۲۵, ۵۵۹, ۶۸۹, ۷۲۶,
 ۸۲۳ یمن جنوبی / ۳۶, ۲۶۷, ۲۷۹, ۲۸۱, ۵۶۱, ۱۱۱۹ یونان باستان / ۱۱۱۹
- ۷۲۹, ۷۲۶, ۷۲۵, ۶۸۷, ۶۸۶ یمن / ۱۰۰۹ یونان / ۶۸, ۵۶۰, ۶۵۶, ۷۵۳, ۷۵۴, ۸۲۳, ۸۶۲
- ینان / ۱۷ یونسکو / ۷۳۹
- ینی شرق (نشریه) / ۵۳۴ ۱۸ سال پشتیبانی از خط امام (کتاب) / ۲۹۲, ۳۱۸
- یودین / ۲۶۷ ۲۱ آذر / ۱۰۳۲
- یوری (نام مستعار) / ۴۷۳ ۲۸ مرد (کتاب) / ۳۷۶
- یوری، گئورگی (آکادمیسین) / ۱۱۱۳

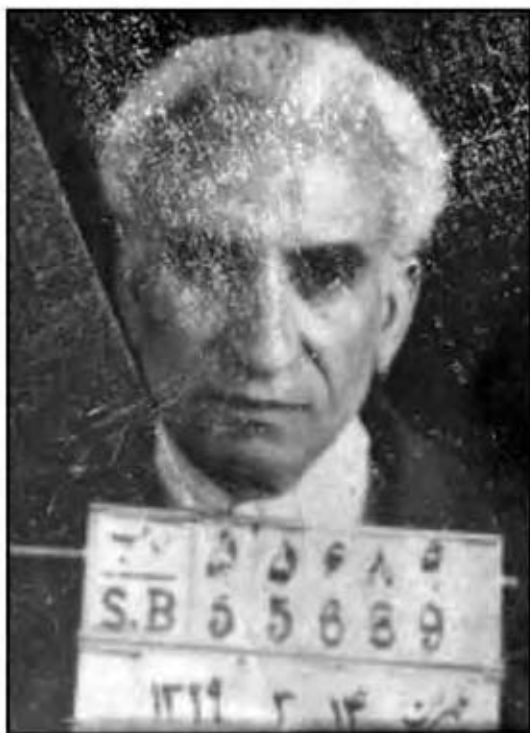
● تصاویر



محمود بقراطی



حسین قبادی



صمد حکیمی



خسرو روزبه



علی علوی



عبدالحسین نوشین



اکبر شاندرمنی



حسین جودت



احمد قاسمی



رفعت محمدزاده (مسعود اخگر)



نورالدین کیانوری



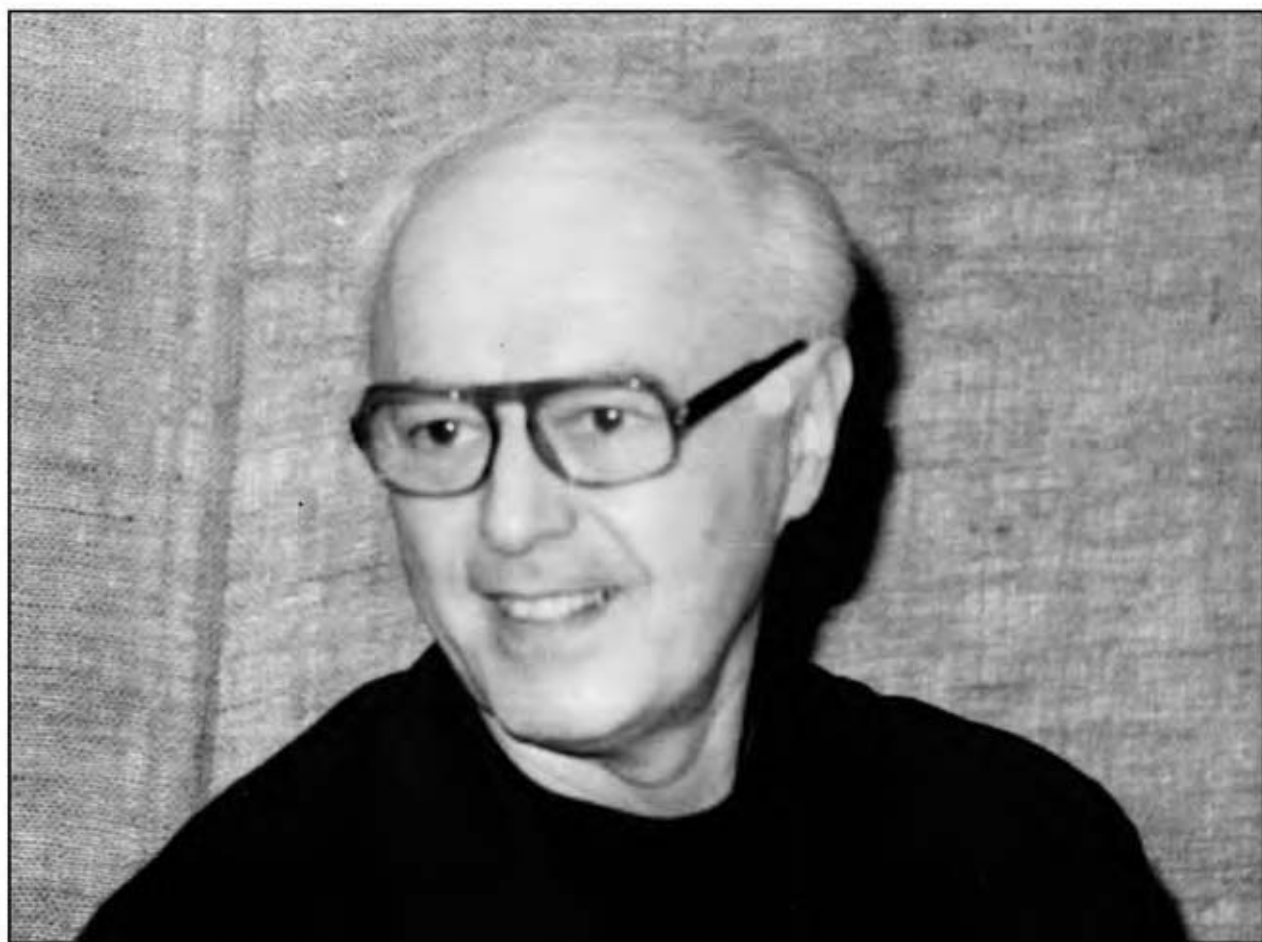
مریم فیروز



سرهننگ سیامک



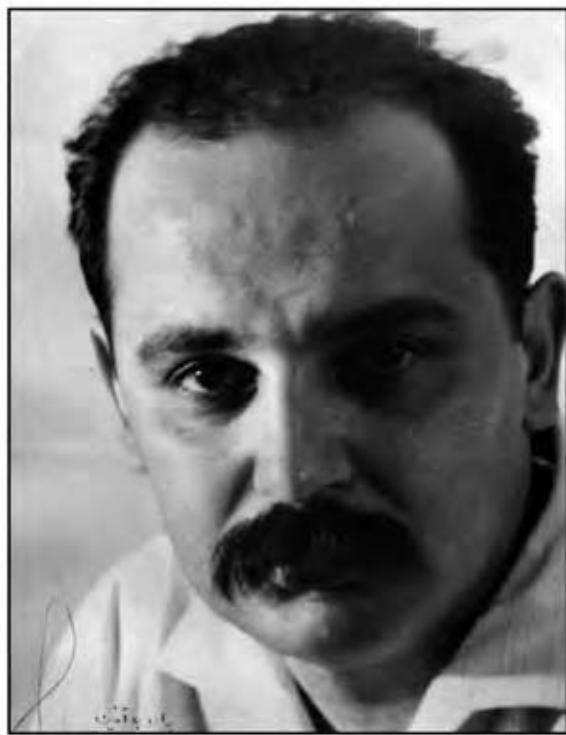
بالاش آذراوغلی



احسان طبری



سیاوش کسرائی



هوشنگ ابتهاج



کیومرث زرناس



فریدون تنکابنی



از چپ به راست: کیانوری، کی منش، خاوری، عمویی، عضوی از هیئت ویتنامی



محمدرضا قدوه

